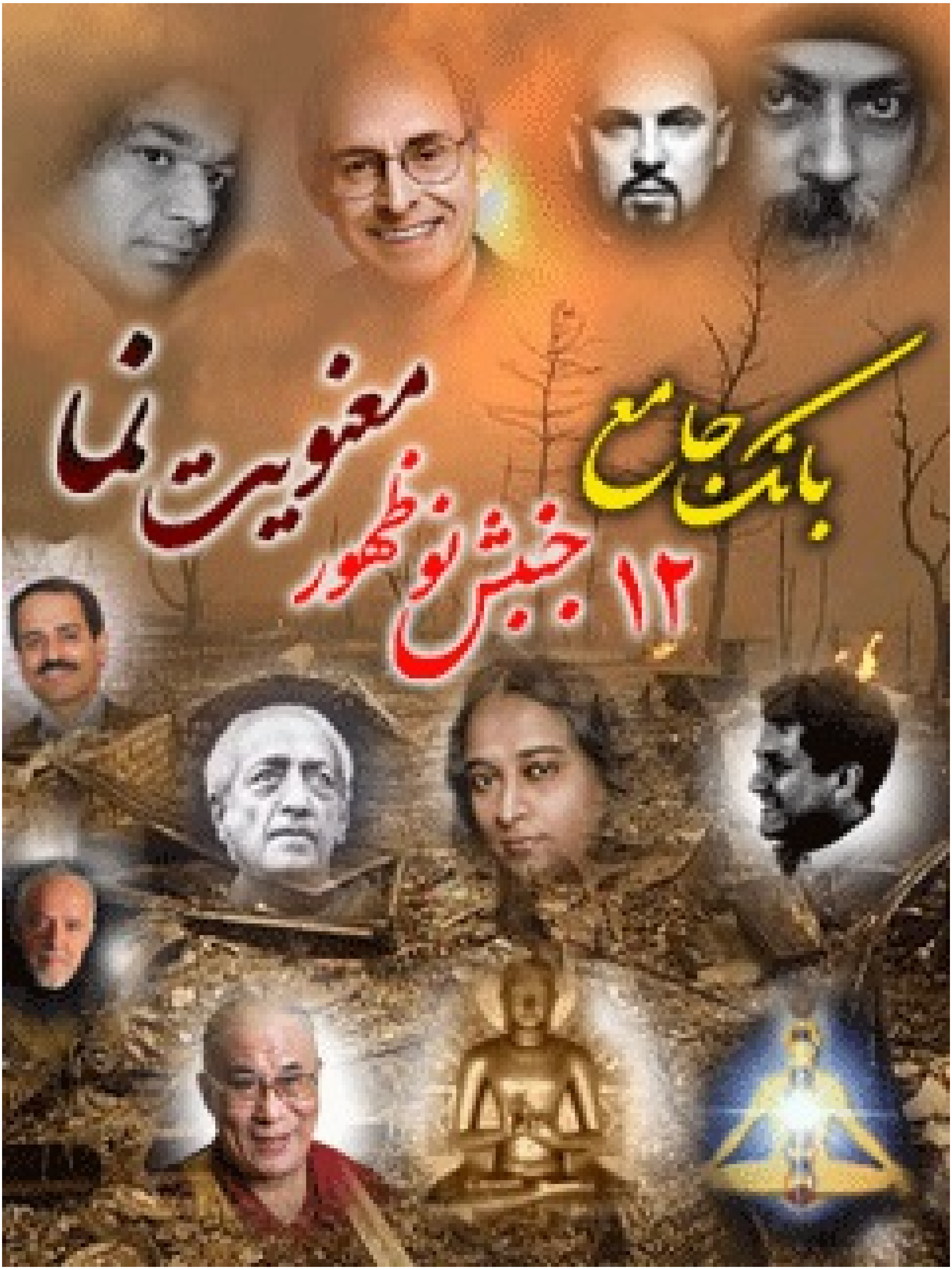


بانک جامع
۱۲ جنبش نوظهور
معنویت نما

بسم الله الرحمن الرحیم

بانک جامع دوازده جنبش نوظهور معنویت نما

نویسنده:

واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

بانک جامع دوازده جنبش نوظهور معنویت نما

مشخصات کتاب

سرشناسه: مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۱
عنوان و نام پدیدآور: بانک جامع دوازده جنبش نوظهور معنویت نما / واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان
گرداوری مطالب از کلیه سایت های مربوطه جمع آوری و ویرایش شده است.
مشخصات نشر دیجیتالی: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری: نرم‌افزار تلفن همراه و رایانه
موضوع: فرقه‌ها – جنبش‌های نوظهور

۱ – اکنکار

تاریخچه

نام اکنکار

پایه گذار: پال توئیچل تاریخ تولد:

زمان تولد توئیچل را ۱۹۰۸، ۱۹۱۰، ۱۹۲۰ و تاریخ فوت وی را ۱۹۷۱ ضبط کرده‌اند.

مکان تولد:

پادوکاه کنتوکی سال پایه‌گذاری ۱۹۶۵

متون مقدس یا متون مورد احترام متن مقدس اصلی این آیین سریعت کی سوگماند است که در کنار آن آثار پال توئیچل کلید جهان‌های سری و درآمدی بر اکنکار و آثاری از هارولد کلمپ رهبر نوازنده این آیین نظیر «هنر رؤیابینی روحانی نیز از احترام خاصی برخوردار است

شمار اعضای این آیین مطابق آنچه در سایت رسمی این آیین آمده تعداد اعضای آن که در یکصد کشور دنیا پراکنده‌اند، تقریباً هشتادهزار نفر است

اکنکار در زمان انقلاب فرهنگی در دهه ۱۹۶۰، زمانی که فرهنگ جدید، مشوق حکمت رازورانه باستانی شد، پدید آمد. آن چه پال توئیچل انجام داد، روزآمد کردن تعالیم باستانی با توجه به جهان جدید بود.

دانشمندان معتقدند که اکنکار صورت بندی جدیدی از عقاید و اعمال باستانی سنت راداسوامی با واژه جدید اک است این ترکیب جالب حکمت باستانی و واژه پردازی جدید، ما را به مقایسه اکنکار با حکمت الهی مادام بلاواتسکی فرا می‌خواند. بر اساس گزارش‌های گوناگونی که دوستان خانواده و طرف داران پال توئیچل ارائه داده‌اند و نیز آنچه به نظر تلاش آگاهانه پال توئیچل برای پرده برداشتن از جزئیات زندگی خصوصی‌اش است این جزئیات در نظر هواداران اکنکار و همچنین دانشمندان رازآلود پنداشته می‌شود. حتی رهبر اکنکار، هارولد کمپ نیز با بیان این که توئیچل عاشق زندگی خصوصی‌اش بود» تصدیق می‌کند که توئیچل با بیان زندگی خصوصی‌اش سعی کرده آنهایی را که به مطالعه زندگی وی می‌پردازند، به بیراهه ببرد.

توئیچل در دوران جوانی به فعالیت‌های گوناگونی پرداخته اما تلاش کرده تا از آن به عنوان ابزاری برای بیان واقعیت‌های زندگی‌اش استفاده کند.

از این رو، وی آثاری از خود برجای نهاد که به دلیل ابهامات موجود در آن سال‌ها طول می‌کشد تا تاریخ دانان از آنها سر درآورند.

عمده‌ترین سردرگمی مربوط به تعیین زمان مکان و طبیعت تولد توئیچل و نیز ویژگی‌های مربوط به اوایل زندگی ویست پال توئیچل در سال ۱۹۴۲ وارد نیروی دریایی شد و در همین سال با کامیل بالو (Camil Balloew) ازدواج کرد.

در این ایام زندگی پربارش را با روزنامه نگاری شروع کرد و با نام‌های مختلف برای نشریات دوره‌ای گوناگون قلم می‌زد. در همین زمان بود که به توضیح و تبیین گروه‌های گوناگون دینی پرداخت

در سال ۱۹۵۰ به همراه همسرش به عضویت کلیسای خودشناسی مونیسم مطلق و زیرشاخه دنباله روی از خودشناسی در واشنگتن درآمد.

رهبری این گروه را سوامی پریمانانـدا به عهده داشت که در نوشته‌های آخر توئیچل از او به سودار سینق نیز یاد شده است به دنبال جدایی از این گروه در سال ۱۹۵۵، پال توئیچل و همسرش نیز از هم جدا شدند. وی سپس به کیرپال سینق پایه گذار روحانی ساتسانگ شاخه‌ای از سنت راداسوامی پیوست

وی علاوه بر شاگردی نزد کیرپال سینق، تحت تأثیر ران هوبارد به جنبش علم شناسی ملحق شد و به مقام روشن نایل آمد. در ادامه پال توئیچل به سبب نزاعی که روی نسخه خطی کتابش با عنوان دندان نیش ببر، میان او و فرقه ساسانگ کیرپال سینق پدید آمد، پیوندش را با آنها قطع کرد. اندکی پس از قطع روابط با کیرپال سینق به ارایه سمینارهایی در سان دیاگو کالیفرنیا درباره هنر طی الارض یا آنچه بعدها آن را «سفر روح نامید، پرداخت

وی از طرق نوشته‌هایش در نشریات دوره‌ای گوناگون و نامه‌هایش به مردم از جمله همسر دومش گیل آتکینسون به معرفی اکنکار به دنیا پرداخت و خود را به عنوان نهصد و یکمین استاد اک معرفی کرد.

او مدعی شد که تعالیمی از اساتید وایراگی اک دریافت کرده که از جمله آنها یک راهب تبتی به نام ربازار تارز بود.

اکنکار به طور رسمی در ۲۲ اکتبر ۱۹۶۵ در سان دیاگو کالیفرنیا به صورت یک سازمان غیرانتفاعی تأسیس شد.

در سال ۱۹۷۱ پال توئیچل درگذشت داروین گراس به عنوان نهصد و هفتاد و دومین استاد اک جانشین او شد.

پال توئیچل در زمان حیات بیش از شصت عنوان کتاب نوشت و افراد زیادی را به دین اکنکار درآورد.

گراس باعث نزاع‌های زیادی درباره اکنکار شد؛ چراکه بسیاری از طرفداران این آیین وی را با این که از سوی هیأتی از اعضای اکنکار، از جمله همسر پال توئیچل به این سمت انتخاب شده بود شایسته جانشینی استاد پیشین نمی‌دانستند.

سر انجام گراس تمامی اختیارات و مسؤولیت‌هایش را که به استاد زنده اک مربوط می‌شد، از دست داد و هارولد کلمپ به عنوان نهصد و هفتاد و سومین استاد زنده اک جانشین وی شد.

همچنین دعاوی حقوقی چندی میان گراس و اکنکار مبنی بر استفاده گراس از واژه‌هایی که حق تألیف آن با اکنکار بوده است مطرح شد.

هارولد کلمپ با تأکید بر ایدئولوژی غربی به جای سنت راداسوامی شرقی تغییرات زیادی در اکنکار پدید آورد. این تغییر باعث ایجاد پل ارتباطی میان اکیست و فرهنگ امریکایی شد.

او از هواداران اکنکار خواست به جای آن که همکاران خوب خدا باشند، به جامعه خدمت کنند.

بخش مقالات

نگاهی کوتاه به عرفان اکنکار

چکیده اکنکار یکی از عرفانهای آمریکاییست که پال توئیچل به دنیا معرفی شد.

اکنکار جریانی نوظهور است که دارای افکار متفاوتی درباره جهان و خداست و دارای آموزه‌های مختلفی نیز هست.

از مهمترین آموزه‌های ان سفر روح است.

تفکرات این جریان دائم در حال تغییر است.

آثار فراوانی از این جریان وجود دارد که تعداد زادی از آنها به زبان فارسی ترجمه شده است.

مقدمه یکی از گرایش‌های اصیل انسانی، گرایش به معنویت و امور ماورایی است.

در جهان مادیت زده امروزی، چه بسیار انسان‌هایی که از مادیت زده شده‌اند و روی به معنویت آورده‌اند.

پیروزی انقلاب اسلامی در ایران که صبغهٔ غالب آن فرهنگ و معنویت است و بنیانگذار آن نیز عارف وارسته‌ای بود عامل بسیار مهمی در گرایش مردم سراسر جهان به سوی دین، اخلاق و معنویت شد.

اردو گاه استکبار و داعیان مادی گرایی در جهان، برای مقابله با معنویت گرایی به طور عام و برای ناکام کردن دعوت انقلاب اسلامی به معنویت به طور خاص، راه‌های متعددی را آزموده‌اند.

ازجمله اشاعه فرهنگ ابتذال در شکل‌های گوناگون آن همچون ترویج مواد مخدر و روان گردان، سکس و برهنگی. البته راه‌های یاد شده در جوامع دین باوری همچون جامعه ایران، تأثیر چندانی ندارد. از این رو، برای مقابله اثرگذارتر با معنویت گرایی، از راه‌های غیرمستقیم بهره گرفته‌اند.

از جمله ترویج اندیشه‌ها و آموزه‌هایی که در ظاهر عرفان گونه‌اند ولی در واقع بهره‌ای از عرفان و معنویت حقیقی ندارند. ترجمه و نشر کتاب‌هایی با درون مایه‌ی عرفان‌هایی غیر از عرفان اسلامی و حتی مخالف با آموزه‌های اسلامی در سالهای پس از پیروزی انقلاب و به ویژه در دو دهه‌ی اخیر، آن هم در شمارگان بسیار بالا، امری نیست که بتوان به سادگی از کنار آن گذشت و احساس خطر نکرد. بعضی از این کتاب‌ها، آموزه‌های عرفان‌های هندی، چینی و به طور کلی عرفان‌های شرقی را ترویج می‌کنند و برخی دیگر، اندیشه‌های به اصطلاح عرفان سرخ پوستی، آمریکایی و به طور کلی، عرفان‌های غربی را انتقال می‌دهند. در کتاب‌های گروه اول، تناسخ، برابری ادیان و مذهب‌ها، قدرت‌های معنوی و مانند اینها به طور غیرصریح و حتی گاهی باصراحت به خواننده القا می‌شود. در این کتاب‌ها، گرچه مفاهیم و آموزه‌های آشنا برای خواننده مسلمان ایرانی هم به چشم می‌خورد؛ ولی آنچه رهزن است تصویر نادرستیست که در این گونه آثار ارائه می‌شود. برای مثال، چهره‌ایست که، سای بابا از خدا ارائه می‌دهد. او گاهی خدا را عشق و عشق را خدا می‌داند. سای بابا به شدّت از عرفان بودایی که جزو عرفان‌های بدون خدا به شمار می‌آید متأثر است؛ [۱] در آثار شخصیت مشهور دیگر چون اشو که اندیشه‌هایش نه تنها در ایران، بلکه در سراسر جهان به شدت ترویج می‌شود. بیشترین تأکید بر «عشق» است.

تا آنجا که او عشق را عصاره پیام خویش می‌داند. [۲] در آثار اشو، متعلق عشق، «خدا» نیست، بلکه خود عشق، خداست.

یکی از عرفان‌های نوظهور، عرفان اکنکار است که به دست پال توئیچل بنیان گذاری شد.

از مهمترین آموزه‌های این عرفان، خلع بدن و جدا کردن روح از بدن، مراتب انسان، طبقات عالم، مکاشفه‌های بصری و معنویست که، همه در عرفان اسلامی مطرح است و شباهت‌هایی نیز بین عرفان اسلامی و عرفان اکنکار وجود دارد، ولی باید پرسید که آیا سفر روح، غایت عرفان است یا خود وسیله‌ای برای غایتی مهم‌تر است؟

چرا خروج روح از بدن اهمیت دارد؟

پرسش‌هایی از این دست، پاسخ‌های جدی می‌طلبد که در مباحث فلسفی و عقلی قابل دریافت است؛ در حالی که جوان نا آشنای با فلسفه اسلامی، هیچ گاه نمی‌تواند درستی یا نادرستی پاسخ‌های داده شده در این گونه عرفان‌ها را ارزیابی کند و در نتیجه، فریب

نثر ساده و روان و جذاب این نوشته‌ها را می‌خورد. مقاله‌ای را که در پیش رو دارید، پیرامون این آیین به اختصار سخن گفته و سعی نموده آسیبهایی که از عرفان اکنکار متوجه جامعه اسلامی ماست را گوشزد نماید.

*****

[۱]. عشق الهی را جلوه گر سازید، سوآمی ساتیا سای بابا، ترجمه: پروین بیات، ص ۲۰.

[۲]. عشق رقص زندگی، مجموعه‌ای از سخنان و تعالیم اشو، گردآوری و ترجمه: بابک ریاحی پور، فرشید قهرمانی. ۱۰۸.

عرفان اکنکار عرفان اکنکار یکی از مکاتب عرفان نوست که در ایالات متحده آمریکا پدید آمد. امروزه آثار بسیاری از عرفان اِک در ایران منتشر شده است و پیروان قابل توجهی یافته است.

اکنکار، عرفان نو آمدی که بر اثر یک تجربه عرفانی به پال توئیچل پدید آمد. پال توئیچل در اواخر قرن حاضر در کنتاکی آمریکا متولد شد او در خلال جنگ جهانی دوم به خدمت نیروی دریایی آمریکا در آمد. سپس به گروهی از استادان معنویت باستان پیوست. اینان استادان نظام وایراگی (استاد رها از خواسته‌ها، پیران باستانی و دراز عمر اِک) بودند. پال یافته‌ها و تجربیات خود را در کتاب دندان ببر ارائه کرد. [۱]

[۱]. آفتاب و سایه‌ها، محمد تقی فعالی، ص ۲۳۷. اکنکار در زمان انقلاب فرهنگی در دهه ۱۹۶۰، زمانی که فرهنگ جدید، مشوق حکمت رازورانه باستانی شد، پدید آمد. آنچه پال توئیچل انجام داد، روزآمد کردن تعالیم باستانی با توجه به جهان جدید بود.

دانشمندان معتقدند که اکنکار صورت بندی جدیدی از عقاید و اعمال باستانی سنت راداسوامی با واژه جدید اک است [۱] او زندگی حرفه‌ای خود را با روزنامه نگاری شروع کرد و با نام‌های مختلف برای نشریات دوره‌ای گوناگون قلم می‌زد. در همین زمان بود که به توضیح و تبیین گروه‌های گوناگون دینی پرداخت در سال ۱۹۵۰ به همراه همسرش به عضویت کلیسای خودشناسی «مونیسم مطلق» و زیرشاخه دنباله روی از خود شناسی در واشنگتن درآمد. رهبری این گروه را سوامی پریماناندا به عهده داشت که در نوشته‌های آخر توئیچل از او به سودار سینق نیز یاد شده است به دنبال جدایی از این گروه، در سال ۱۹۵۵، پال توئیچل و همسرش نیز از هم جدا شدند. [۲] سپس به ارایه سمینارهایی در سانتیاگو کالیفرنیا درباره هنر طی الارض یا آنچه بعدها آن را «سفر روح نامید، پرداخت وی از طرق نوشته‌هایش در نشریات دوره‌ای گوناگون و نامه‌هایش به مردم از جمله همسر دومش گیل آتکینسون به معرفی اکنکار به دنیا پرداخت و خود را به عنوان نهصد و یکمین استاد اک معرفی کرد. [۳] او مدعی شد که تعالیمی از اساتید وایراگی اک دریافت کرده که از جمله آنها یک راهب تبتی به نام ربازار تارز بود.

او در سال ۱۹۶۵ کارگاه‌های آموزشی متعددی برای آموزش سفر روح در کالیفرنیا دایر ساخت و دوره‌های آموزشی اکنکار را ارائه داد. [۴] و در همان سال، یک سازمان غیرانتفاعی تأسیس کرد و سر انجام در سال ۱۹۷۱ درگذشت پال توئیچل در زمان حیات بیش از شصت عنوان کتاب نوشت و افراد زیادی را به دین اکنکار درآورد. پیش از مرگ توئیچل مشاجره درباره اکنکار در اوایل دهه ۱۹۷۰، اندکی پیش از مرگ توئیچل شروع شد.

برخی افراد در منبع تعالیم وی تردید کردند و او ادعا کرد که دیگران به دلیل عدم موافقت با تعالیم وی، زندگی او را تهدید کردند.

توئیچل مدعی شد که هیچ یک از آموزه‌هایش را از منبع بشری قرض نکرده است، بلکه حاصل تجربه شخصی وی از خداشناسی در سال ۱۹۶۵ و برآمده از شهودیست که طی آن تعالیم را از «سلسله اساتید اک به عنوان استاد زنده اک به دست آورده است اما این ادعاها به مشاجرات پایان نداد. پس از مرگ توئیچل در سال ۱۹۷۱، نزاع با آمدن استاد زنده اک داروین گراس ادامه یافت بعد از یک مبارزه سخت برای کسب قدرت در درون اکنکار بین سال‌های ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۳، گراس کنار گذاشته شد و به جای او هارولد کلمپ استاد زنده اک شد.

گراس گروه خاصی با عنوان تعالیم باستانی اساتید تشکیل داد و مدعی شد که تعالیم جدیدی را آغاز نکرده، بلکه به گسترش تعالیم پال توئیچل همت گمارده است اکنکار او را از استفاده از علایم و اصطلاحات انحصاری خویش منع کرد.

******

[۱]. سایت موعود. mouood.org، تاریخ انتشار ۱۳ / ۲ / ۸۸.

[۲]. همان.

[۳]. سایت موعود. mouood.org، تاریخ انتشار ۱۳ / ۲ / ۸۸.

[۴]. همان. هارولد کلمپ با تأکید بر ایدئولوژی غربی به جای سنت راداسوامی شرقی، تغییرات زیادی در اکنکار پدید آورد. این تغییر باعث ایجاد پل ارتباطی میان اکیست و فرهنگ آمریکایی شد.

او از هواداران اکنکار خواست به جای آن که همکاران خوب خدا باشند، به جامعه خدمت کنند.

گراس را همچنان نهصد و هفتاد و دومین استاد اک می‌دانند اما تصویر او در معبد اک نصب نیست و در بحث‌هایی که از اساتید گذشته اک می‌شود از او نامی برده نمی‌شود. آموزه‌های عرفان اکنکار اکنکار، دانش و فن خروج روح از بدن و برگرداندن دوباره آن به بدن و به بیانی فن سفر روح است.

پال توئیچل در نوشته‌هایش روی «سفر روح» به عنوان مهم‌ترین آموزه اکنکار تأکید دارد. او برای این سفر، سه گام را لازم می‌شمارد. همچنین سه رکن تخیل، نور و صوت را دارای نقش مهمی در ترک بدن و بازگشت بدان شمرده است.

پال توئیچل برای سفر روح، چندین روش برمی شمارد که مهم‌ترین روش آن روش تخیلی است.

او برای جهان طبقاتی و برای انسان مراتبی ذکر می‌کند؛ [۱] افزون بر این، خدا و قیامت در این عرفان جایگاهی ندارد تا آنجا که توئیچل بر این باور است که قیامت اختراع کلیساست تا انسان‌ها از ترس جهنم و کیفر آخرت بهتر کنترل شوند. این تفکر با عرفان اسلامی که در آن خدا غایت همه‌ی تلاش‌ها و دریافت هاست و آخرت محل تَجَلّی کمالات بی نهایت انسان کامل دیده می‌شود، بسیار متفاوت است.

اکنکار، طریقیست برای همکار شدن با خدا یا سوگماند که نه مذکر است نه مؤنث عقیده بر اینست که سوگماند با روح افراد از طریق صوت یا نور ارتباط برقرار می‌کند.

از این رو، نام دیگر اکنکار «دین صوت و نور» است ارتباط را اک یا جریان اک می‌شناسند. اک طی قرون نام‌های گوناگونی گرفت اکیست‌ها اک را جریان قابل سماع حیات نیز تعبیر می‌کنند.

هدف اصلی چلا (طلبه اک رسیدن به خودشناسی و در نهایت شناخت خداست وقتی شناخت خدا حاصل شد، آن گاه چلا همکار حقیقی خدا خواهد شد.

در عین حال، دارای هویت فردی نیز خواهد بود.

این عقیده با آنچه در آیین هندو و بودایی وجود دارد که فرد از راه فانی شدن کامل در خدا و از دست دادن تمامی هویت فردی با خدا یکی می‌شود، تفاوت دارد. خودشناسی و خداشناسی، هر دو از راه طی الارض (همزمان در دو مکان بودن یا آنچه امروزه از سوی اکیست‌ها «سفر روح نامیده می‌شود، قابل دستیابیست پال توئیچل در کتابش با عنوان «اکنکار: کلید جهان‌های سری» سفر روح را به «جدا شدن روح از بدن توصیف می‌کند.

استادان فن سفر روح که توانسته‌اند به کالبد معنوی و ماورایی سفر کنند، سعی بر این داشتند که این فن را به جویندگان بیاموزند. فنی برای سیاحت قلمرو بهشت. سفر روح یعنی قادر ساختن روح برای ترک کالبد فیزیکی و سفر آن به سمت دنیا های معنوی ماورا.

سفر روح بـا نامهـای مختلفی شـناخته می‌شـود. از جمله: انعکـاس روح، جـدایی روح از بـدن، تجربه بیرون از کالبـد، سـفر معنـوی، اکنکار. دین زنـده اکنکار را یک دین زنده که به طور دایم در حال تغییر و تحول است می‌دانند. این تغییرات مدام، موجب می‌شود که اکیست‌ها اتکای شدیدی بر رهبران دینی خویش داشـته باشـند. این رهبر، استاد اک یا ماهانتای زنده نام دارد. همیشه یک استاد اک زنـده هست و در زمره کسانی است که به اساتیـد اک معروف انـد، که مجموعه آنها را سلسـله وایراگی می گویند. اعضای این سلسله، در معبدهای «حکمت طلایی که در سیاره‌های گوناگون واقع شده‌اند، ساکنند.

هدف ماهانتا، راهنمایی ارواح چلاها برای بازگشت به خداست ماهانتا اغلب به عنوان اسـتاد رؤیا که مانند نقطه آبی رنگ نور ظاهر می‌شود، عمل می کند.

ماهانتـا در این نقش هم حضـور مطلق و هم علم مطلق است اسـتاد زنـده اک از احـترام بسـیار بالاـیی برخوردار است، امـا پرسـتش نمی‌شود. کرمه اکیست‌هـا نیز ماننـد بوداییـان و هنـدوها، به کرمه (هر کس عملی انجـام می‌دهـد عکس العمل روح او در بـدن‌های دیگر است.) [۲] هدف هر فرد، رهایی از بدهی کرمه در زندگانی گذشته و یکی شدن با خداست.

وقتی با رفتار درست به خودشناسـی نایل آمدیـد، از زنـدگانی گذشـته رهایی یافته و بایـد بقیه حیات را بـدون بـدهی اضافی سپری کنیـد. اگر به این مرتبه رسـیده باشـی بعـد از مرگ به این جهـان برنمی گردی. عمـل بیش از یکصـد تمرین روحـانی گونـاگون در اکنکـار هست که از جمله آن، خوانـدن (هیو HV) است و عقیـده بر اینست که این واژه نـام قـدیمی خـداست تمرین دیگر، عبارت است از تمرکز روی نور و صوت یـا چیزی که به شـکل روحانی ماهانتا معروف است هارولـد کلمپ فهرستی از تمرین‌های روحانی را دربـاره رؤیاهـا در کتـابش بـا عنوان هنر رؤیـابینی روحانی آورده است رؤیاها در تمرین‌های اکنکار تحت رهبری هارولـد کلمپ بسیار بااهمیت شدند. از چلای کوشا انتظار می‌رود که از راه مکاشفه نیز که دارای چهار مرحله است، طی طریق کند.

اکنکار برای انسان مراتبی و برای عالم طبقاتی قائل است.

****

[۱]. روح نوردان سرزمین‌های دور، هارولد کلمپ، ترجمه: هوشنگ اهر پور، ص ۱۲۲.

[۲]. آفتاب و سایه‌ها، محمد تقی فعالی، ص ۴۵.

نگاه اکنکار به دین:

در مکتب اکنکـار تساهـل و تسامـح رفتاری خاصـی وجود دارد. به تعبیر خودشان در اکنکار قوانین یا محـدودیتهایی از قبیل توصـیه پوششـی خـاص برای مردان یـا زنـان یـا رژیم غـذایی خاص و حلال و حرام دانسـتن برخی از خوردینها وجود نـدارد. سـقط جنین و همجنس بازی و طلاق و امثال آن به عنوان تصـمیماتی شخصـی دانسـته می‌شوند و تصـریح می کنند که اکنکار هیچ حکمی در این زمینه نـدارد. ربـازار تـارز در تعلیمـات خود به توئیچـل همه قوانین و مقررات ادیـان به ویژه اسـلام، مسـیحیت و یهود را ساخته بشـر می‌داند [۱] و می گوید:

من به این گروههـای مـذهبی، فلسـفی و فرهنگهایی که امروزه زیر پرچم ایمان به خـدا و اشاعه راه پیشوایان و فرسـتادگان خـدا رژه می‌روند اعتراض دارم. توده‌های مردم همیشه مایلند یک نفر مسؤولیت مواظبت آنها را بر عهده گیرد.

این فقدان قابلیت خود، راز به وجود آمدن ادیان است.

روحـانیون، این نیـاز توده‌هـا را در نخستین روزهای تاریـخ زمین کشف کردنـد و قبایل بـدوی را ترغیب کردنـد تا احکام را اطاعت کنند و الگوها، مراسم و تشریفات معینی را بجا بیاورند. [۲] پال توئیچل می گوید:

اگر مذاهب را بقدر کافی بشناسـی، برایت معلوم خواهد شد که احکام و قوانین مربوط به هر گروه خاصـی در خود دو تأثیر مثبت و منفی را پیشنهاد می کنند.

به این معنا که اگر از آنچه تشکیلات مذهبی مقرر داشته تابعیت کنی قول پاداش می گیری و لیکن در صورت غفلت از مقررات و احکام، مجازات در پیش خواهی داشت. [۳] مسیحیت می گوید تا ابد در آتش جهنم خواهی سوخت. بعضی از ادیان هندو به بازگشت مراتب حیوانی هشدار به مسخ می‌دهند و بعضی ادیان (اسلام) هم تو را مرتد خواهند خواند و مرتد از مذهب هم که همیشه مترادف با یک اهریمن اجتماعی معرفی شده است؛ [۴] اگر این را درک کنی خواهی دانست که به سختی می‌توان ادعا کرد که دین و مذهب پدیده‌ای ساخت بشر نباشد؛ [۵] در آیین آمریکایی اکنکار، به صورتی زیرکانه باور به ادیان توحیدی به عنوان مانعی بر سر راه پیشرفت معنوی دانسته شده و کنار زدن و زدودن باورهای دینی پیروان، یکی از راه‌های تکامل روحی و شرط تأثیر گذاری تعالیم معنوی اکنکار بیان شده است.

در این عرفان که ماهانتا یا استاد زنده اک را در جایگاه خدایی می‌نشاند.

گفته می‌شود که مانع بزرگ در مقابل تعالیم ماهانتا، باورهای دینی افراد است.

آن باورها چون در ذهن و جان افراد رسوخ کرده است اجازه نمی‌دهد حقیقت تعالیم ماهانتا آشکار شده و تأثیر گذاری خود را نشان دهد. [۶] در آیین اکنکار علم و حکمت ماهانتا یا استاد زنده اک را به مراتب بیشتر و پیشرفته‌تر از علوم و اندیشه‌های ادیان الهی می‌دانند و مدعی اند با وجود ماهانتا دیگر نیازی به تعالیم سایر ادیان نیست. [۷] یکی از آموزه‌های دیگر اکنکار، روزه گرفتن روز جمعه است.

هارولد کلمپ رهبر این مکتب، روزه روز جمعه را، یک سنت رایج در میان پیروان اکنکار می‌داند و مدعیست این روزه نه تنها موجب تکامل روح است، بلکه راهی آسان برای ازمیان بردن کارماهای (کرمه) گذشته و حال زندگی است.

اما کیفیت این روزه مانند روزه مصطلح در فقه اسلامی نیست بلکه خیالی و ذهنی است و به این صورت است که باید شخص روزه دارد به مدت ۲۴ ساعت در خانه بنشید و در اجتماعات شرکت نکند و توجه خود را بر روی ماهانتا استاد زنده اک متمرکز کند؛ [۸]

نقد و بررسی:

استکبار جهانی اقدامات گسترده‌ای در جهت بازداشتن مردم، به ویژه در کشورهای اسلامی و علی الخصوص در کشور ایران، از شرکت در تجمعات اسلامی دارد و هزینه‌های هنگفتی برای بازداشتن مردم از شرکت در راهپیمایی‌های سیاسی صرف می کنند.

راهپیمایی روز قدس، ۲۲ بهمن، شرکت در نماز جمعه و جماعات و امثال آن همگی مورد مخالفت سیاست بازان غربیست و با شگردهای مختلفی سعی در بازداشتن مردم از شرکت در چنین تجمعاتی دارند. برخی از این عرفانهای کاذب دستاویز خوبی برای وصول به این هدف است.

همانطور که گفته آمد عرفان اکنکار، روزه جمعه را برای روزه ۲۴ ساعته خود اتخاب کرده‌اند.

در حالی که می‌دانیم خاستگاه اکنکار، آمریکاست و در میان کشورها مسیحی روز مقدس، روز یکشنبه است نه جمعه! اما عرفان اکنکار برای روزه سکوت و کناره گیری از جامعه، روز جمعه را پیشنهاد می‌دهد. روشن است که روز جمعه روزیست که مسلمانان در نماز جمعه شرکت می کنند، صله ارحام به جا می‌آورند، بسیاری از دید و بازدیدها در کشورهای اسلامی در روز جمعه صورت می گیرد، همه یا بسیاری از تجمعات اسلامی و راهپیمایی‌های مهم سیاسی در کشور ما نیز در روز جمعه صورت می گیرد؛ [۹] در عرفان اکنکار به جای توسل به خدا برای حل مشکلات، باید به پیر یا ماهانتا که رهبری اکنکار را بر عهده دارد متوسل شد؛ [۱۰] اینها تنها راه خداشناسی را طی الارض (سفر روح در زمان و مکان) دانسته و در مسیر کمال خویش یک رهبر روحانی به نام «ماهانتا» دارند که وظیفه هدایت پیروان را بر عهده داشته و دیدار او بزرگترین افتخار طرفداران این فرقه تلقی می‌شود. اکنکار در ایران در ایران چند سالیست که پس از مطرح شدن کتب توئیچل و نیز با توجه به درآمد بالای مدیران این فرقه، بسیاری تحریک به سوء استفاده از جوانان از طریق این فرقه نمودند و موسسات چندی به ترویج این فرقه دست زدند. [۱۱] این موسسات پارتی‌های

منظمی را در همه جای ایران برگزار می‌کنند که در این جلسات انواع مواد مخدر و داروهای روانگردان از جمله حشیش برای رفتن به حالت خلسه عرفانی و رسیدن به مدارج معنوی مصرف شده و به رقص و انجام برنامه‌های خاص می‌پردازند. [۱۲] از دیگر آموزه‌های این فرقه، می‌توان به تزریق عشق زن و مرد در همدیگر اشاره کرد که با در آغوش کشیدن شروع می‌شود و به ازدواج عرفانی دختر و پسران نامحرم ختم می‌شود و وجود تمارین این چنینی موجب جذابیت این گروه بین قشر جوان و گسترش روزافزون آن شده است.

در یکی از موارد که نیروی انتظامی یکی از پارتی‌های این موسسات را شناسایی کرد مشاهده شد که ۴۰ دختر جوان با لباس زیر مردانه و ۴۰ پسر جوان پس از مصرف حشیش با لباس زیر زنانه در وضعی که حال عادی نداشته‌اند به رقص و پایکوبی می‌پردازند. [۱۳] آثار: در ایران بسیاری از آثار عرفان اکنکار ترجمه و چاپ شده است.

اکثر این ترجمه‌ها در دهه هفتاد بین سالهای ۷۷ تا ۷۹، توسط مینو ارژنگ، هوشنگ اهر پور و مهیار جلالیانی انجام شده، که خود قابل تأمل است.

برخی از این آثار به قرار زیر است:

۱. نسیمی از بهشت، براد استایگر، ترجمه: هوشنگ اهرپور.

۲. نامه‌های طریق نور، پال توئیچل، ترجمه: مینو ارژنگ.

۳. اکنکار کلید جهان‌های اسرار، پال توئیچل، ترجمه: هوشنگ اهرپور.

۴. نامه‌هایی به گیل، پال توئیچل، ترجمه: مینو ارژنگ.

۵. طنین پر خروش اک، پال توئیچل، ترجمه: مینو ارژنگ.

۶. سه نقاب گابا، پال توئیچل، ترجمه: مینو ارژنگ.

۷. اکنکار حکمت باستانی برای عصر حاضر، تاد کرامروداگلاس منسون، ترجمه: مهیار جلالیانی.

۸. از استاد بپرس، هارولد کلمپ، ترجمه: مینو ارژنگ.

۹. نسیم تحول، هارولد کلمپ، مهیار جلالیانی.

۱۰. کلام زنده ۱ و ۲، هارولد کلمپ، ترجمه: مهیار جلالیانی.

۱۱. روح نوردان سرزمین‌های دور، هارولد کلمپ، ترجمه: هوشنگ اهرپور.

۱۲. هنر رؤیابینی، هارولد کلمپ، ترجمه: مهیار جلالیانی.

۱۳. سرزمینهای دور، پال توئیچل، هوشنگ اهرپور.

۱۴. در پیشگاه استاد اک، فیل موری میتسو، ترجمه: مهیار جلالیانی.

۱۵. دندان ببر، پال توئیچل، مترجم؛ هوشنگ اهرپور.

۱۶. نی نوای الهی، پال توئیچل، مترجم؛ مهیارجلالیانی.

۱۷. نسیمی از بهشت، براد استایگر، مترجم؛ هوشنگ اهرپور.

۱۸. از استاد بپرسید (۲) هارولد کلمپ مترجم؛ امی نه اخوان تفتی و گیتی بحرینی.

۱۹. استاد رویا، هارولد کلمپ، مترجم؛ شهرام شاه محمدپور.

۲۰. زبان سری رویاهای بیداری، مایک اِوری، مترجم؛ محمدعلی اخلاقدوست.

۲۱. بیگانه‌ای بر لب رودخانه، پال توئیچل، مترجم؛ هوشنگ اهرپور.

۲۲. چگونه سفر روح را آموختم، تریل ویلسون، مترجم؛ شهرام شاه محمدپور.

۲۳. گاه شمار استاد رویاپردازی، جیمز پال دیویس، مترجم؛ مهیار جلالیانی. فهرست

****

منابع:

۱. عشق الهی را جلوه گر سازید، سوآمی ساتیا سای بابا، ترجمه: پروین بیات، عصر روشن بینی، اول ۱۳۸۰.

۲. عشق رقص زندگی، مجموعه‌ای از سخنان و تعالیم اشو، گردآوری و ترجمه: بابک ریاحی پور، فرشید قهرمانی. نگارستان کتاب، دوم ۱۳۷۹.

۳. آفتاب و سایه‌ها، محمد تقی فعالی، نجم الهدی، پنجم ۱۳۸۷.

۴. سایت موعود. mouood. org، تاریخ انتشار ۱۳ / ۲ / ۸۸.

۵. روح نوردان سرزمین‌های دور، هارولد کلمپ، ترجمه: هوشنگ اهر پور، دنیای کتاب، اول ۱۳۷۷.

۶. درآمدی بر عرفان حقیقی و عرفان‌های کاذب، احمد حسین شریفی، صحبای یقین، سوم ۱۳۸۸.

۷. سرزمینهای دور، پال توئیچل، ترجمه: هوشنگ اهر پور، دنیای کتاب، اول ۱۳۷۷.

۸. حکمت اک،

۹. خبرگزاری فارس، گروه فرهنگی، حوزه آیین و اندیشه، ۴ / ۸ / ۸۷.

****

[۱]. درآمدی بر عرفان حقیقی و عرفان‌های کاذب، احمد حسین شریفی، ص ۱۶۹.

[۲]. سرزمینهای دور، پال توئیچل، ترجمه: هوشنگ اهر پور، ص ۴۶

[۳]. همان.

[۴]. همان.

[۵]. سرزمینهای دور، پال توئیچل، ترجمه: هوشنگ اهر پور، ص ۴۶.

[۶]. همان ص ۲۴۷.

[۷]. حکمت اک، ص ۱۴.

[۸]. درآمدی بر عرفان حقیقی و عرفان‌های کاذب، احمد حسین شریفی، ص ۱۸۴.

[۹]. همان، ص ۳۲۲.

[۱۰]. همان، ص ۲۲۶.

[۱۱]. خبرگزاری فارس، گروه فرهنگی، حوزه آیین و اندیشه، ۴ / ۸ / ۸۷.

[۱۲]. سایت موعود. Mouood. org.

۱۳ / ۲ / ۸۸.

[۱۳]. خبرگزاری فارس، گروه فرهنگی، حوزه آیین و اندیشه، ۴ / ۸ / ۸۷.

اکنکار و اندیشه‌های ضد دینی

۱. پیش از مرگ توئیچل

مشاجره درباره اکنکار در اوایل دهه ۱۹۷۰، اندکی پیش از مرگ توئیچل شروع شد.

برخی افراد در منبع تعالیم وی تردید کردند و او ادعا کرد که دیگران به دلیل عدم موافقت با تعالیم وی زندگی او را تهدید کردند. توئیچل مدعی شد که هیچ یک از آموزه‌هایش را از منبع بشری قرض نکرده است، بلکه حاصل تجربه شخصی وی از خداشناسی در سال ۱۹۶۵ و برآمده از شهودیست که طی آن تعالیم را از «سلسله اساتید اک به عنوان استاد زنده اک به دست آورده است اما این ادعاها به مشاجرات پایان نداد.

۲. داروین گراس نهصد و هفتاد و دومین استاد اک

پس از مرگ توئیچل در سال ۱۹۷۱، نزاع با آمدن استاد زنده اک داروین گراس ادامه یافت بعد از یک مبارزه سخت برای کسب قدرت در درون اکنکار بین سال‌های ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۳، گراس کنار گذاشته شد و به جای او هارولد کلمپ استاد زنده اک شد.
گراس گروه خاصی با عنوان تعالیم باستانی اساتید (ATOM) تشکیل داد و مدعی شد که تعالیم جدیدی را آغاز نکرده بلکه به گسترش تعالیم پال توئیچل همت گمارده است اکنکار او را از استفاده از علایم و اصطلاحات انحصاری خویش منع کرد.
گراس را همچنان نهصد و هفتاد و دومین استاد اک می‌دانند اما تصویر او در معبد اک نصب نیست و در بحث‌هایی که از اساتید گذشته اک می‌شود از او نامی برده نمی‌شود.

۳. جنبش بیدارباش روحانی (MSIA)

در همین اوضاع و احوال جان روجر هینکینز (John Roger Hinkins) تلاش‌هایی برای ایجاد گروهی مذهبی با نام جنبش بیدارباش روحانی (Movement of Spiritual Awareness) در سال ۱۹۷۱ آغاز کرد؛ گروهی که اکنکار را به شدت به صورت سازمان عقاید و اعمال بازسازی کرد.

۴. دیوید سی لین (David C. Lane)

زمانی که لین استاد مطالعات دینی پال توئیچل را به سرقت ادبی از اساتید خویش و جعل تمام تاریخ اکنکار متهم کرد، این مشاجرات و نزاع‌ها به اوج خود رسید. او اساساً خود را وقف اثبات این ادعا کرد که اکنکار و جنبش بیدارباش روحانی چیزی بیشتر از سرقت از سنت راداسوامی نیستند.

چند نکته درباره اکنکار

سفر روح که مهمترین اصل عرفان اکنکار است همان خلع بدن یا موت اختیاریست
این مرحله در عرفان اسلامی پایین‌ترین مرحله سالک است.
نور و صوت محور اصلی اکنگار است و چیزی جدیدی محسوب نمی‌شود.
عرفان اکنکار مستقل نبوده و با عرفان‌های هندی آمیخته است.
در این آیین هیچ جایگاهی برای خدا وجود ندارد.
فقط سخن از بهشت است و ارتباطی با خدا ندارد و معتقدند جهنم توسط کلیسا اختراع شده تا بشریت را از قتل و خونریزی نجات داده و به تمدن سوق دهد.

نقدی بر دیدگاه اکنکار درباره ادیان

یکی از مهم‌ترین شاخصه‌های جنبش‌های نوپدید دینی – عرفانی، انتقاد شدید آنان به وجود ادیان بزرگ و تعالیم آنان است، لذا در بسیاری از این جریان‌های معنوی، انواع زیادی از انتقادها به ادیان وجود دارد. از این رو، باید گفت که بزرگترین اشکال آنان اینست که در نقد آنها، همه ادیان به یک چشم دیده می‌شوند و چنین می‌پندارند، که تمام ادیان دارای خصوصیات و تعالیم مشترکند و حال آنکه ادیان دارای تقسیمات متفاوتی هستند و نزدیک‌ترین و شبیه‌ترین ادیان نیز در دل خود بزرگترین تفاوت‌ها و اختلاف‌های ظاهری و باطنی را با هم دارند. بنا بر این هیچ گاه نمی‌توان با نادیده گرفتن تفاوت‌های ادیان، به نقد و بررسی آنان پرداخت و لذا به جرات می‌توان گفت که در تعالیم اکنکار، بزرگترین انتقادها و اشکال‌ها به ادیان ابراز شده است.

موجودیت ادیان پال توئیچل – موسس مکتب اکنکار – فلسفه پیدایش ادیان بزرگ را از دو منظر پی گیری می کند:

۱. ادیان بزرگ بر اساس تجربه‌های معنوی، مکاشفه‌ها و سفرهای روحانی مؤسین، پدید آمده‌اند، که از این میان اکنکار با اتخاذ چنین موضعی در حقیقت می‌خواهد چنین نشان دهد که هر انسانی می‌تواند با تمرین‌های معنوی و ریاضت‌های جسمانی موفق به مکاشفه و سفر روحانی شود. این ادعا در دل خود متضمن این معناست که انسان مکاشفه گر می‌تواند حامل معرفت معنوی همسان با معرفت معنوی دیگر انبیای بزرگ ادیان بزرگ باشد و در واقع چنین وانمود کند که هر انسان به واسطه پیروی از تعالیم ما – اکنکار – می‌تواند همانند دیگر پیامبران بزرگ تاریخ به حقیقت، دست یافته و به همان سعادتی که ادیان آن را در دنیای دیگر وعده دادند؛ در همین دنیا نائل شود. از این رو، در اکنکار وانمود می‌شود، که ادیان بزرگ بر اساس تجربه‌های معنوی، مکاشفه‌ها و سفرهای روحانی مؤسسین پدید آمده اند.

پال توئیچل می گوید:

حتی در میان فرقه‌های منشعب از یک مذهب هم اختلاف‌های فاحشی در زمینه‌ی روش‌ها و دستورالعمل‌هایشان وجود دارد، که این امر توجیه کننده اینست که چرا این همه گوناگونی بی‌پایان و سردرگمی در خصوص نتایج به دست آمده از روش‌های دیگر مشاهده می‌شود. به همین ترتیب، وقتی در جهان‌های دیگر نیز وارد می‌شویم، تجربیاتمان از کیفیات دگرگونی بهره می گیرند، که در نتیجه، در خصوص نتایج حاصله از این تجربه‌ها نیز همین تفاوت‌های فاحش به چشم می‌خورند و لذا اکنون می‌توان فهمید که چرا این همه دین‌های متفاوت وجود دارند. ؛ زیرا تجربیات افراد مختلف در عوالم درون با هم متفاوت هستند و بر اساس همین تجربه‌ها بوده است که ادیان و مذاهب متفاوت شکل گرفتند و این واقعه اسف باری است، که هزاران هزار نفر تجربه کرده‌اند، یعنی تا درجه‌ای از عمق به آگاهی عوام درون نفوذ کرده‌اند.

آنگاه به آنان وحی شده که یک خدا، یک فرشته یا یکی از بستگان، در حال هدایت آنها هستند.

آنها اظهار می کنند که صدای خدا را شنیده‌اند یا دچار این تصور می‌شوند که خداوند به شخصه، دستورها و فرامینی را به آنان داده است.

ولی حقیقت قضیه اینست که این الهام‌ها، صداها و تصورها همه مخلوق‌های ذهنی خود آنهاست و این روند برای کسانی که صاحب بینایی مستقل هستند، به وضوح قابل دیدن است و خود شخص به ندرت قادر است تا این را تمیز دهد، چون هنوز صاحب چنین بینش مستقلی نیست او عمیقاً معتقد است که خداوند مستقیما با او سخن می گوید، در حالی که آنچه او می‌شنود، نجوای ذهن خود اوست که از ضمیر ناخودآگاهش صادر می‌شود. او فریب خورده است.

فریب خویش را و اغلب اتفاق می‌افتد که چنین فردی اعلام می‌کند که از خدا پیامی دریافت کرده است و یا آنکه، خدا در حال هدایت اوست تا کارهای معینی را به انجام رساند. بسیاری از افراد ادعا می کنند که خدا به آنها فرمان داده، کسی را به قتل برسانند؛

قومی را از میان بردارند و بسیاری از شرارت‌های دیگر، که همه اینها زاییده ذهن مختل شده آنهاست.

به محض اینکه شخص وارد جهان‌های معنوی تحتانی می‌شود، حتی هنگامی که فاصله بسیار کمی را در درون آنها پشت سر گذاشته باشد، همیشه مورد مواجهه و حمله مجموعه‌ای از اشکال فکری خودش واقع می‌شود. تقریباً همگی اینها در اثر پرورش و تربیت‌های گذشته او و اعتقادها و تصوراتی شکل گرفته‌اند، که در مدت زمان گسترده‌ای به مساعدت پیشنهادهایی از سوی دیگران بنا شده‌اند.

آنها از درون متن خواهش‌های دراز مدت خود بیرون می‌جهند و او را به کوره راه‌های گوناگونی راهبر می‌شوند، که این عملکردهای روانی به اعتقاد اکنکار، منشأ بیشتر این تجربیات گوناگون و بی‌پایان است، که مردم آنها را مذهبی می‌پندارند و به همین دلیل این همه مذاهب متفاوت وجود دارند.

۲. ادیان بر اثر مناسبات اجتماعی، فعالیت قشر روحانیون و تصورات ذهنی پیروان آنان پدید آمده اند.

در اکنکار آمده است:

هیچ یک از ناجیانی که به این جهان آمده‌اند، مرادشان انتشار و تبلیغ، به خاطر کسب پیرو نبوده است، بلکه همه آنها می‌خواستند، تا معدودی از حقایق ساده را که از سرزمین‌های دور آموخته بودند به بشر هدیه کنند، تا آنان که گوش شنوا دارند، بدان پیام بیدار شوند.

البته استادان باستانی از این روند استفاده زیادی می کردند.

آنها به ندرت به کتابت و ثبت مفاهیم می‌پرداختند. به این دلیل که، هیچ یک از پیروانشان فن خواندن و نوشتن را نمی‌دانستند. آنها کلام را دهان به دهان و سینه به سینه نقل می کردند و هنگامی که یک فرد را به حلقه‌های الهی پذیرش می‌دادند، آنگاه به پرورش نفر بعدی مبادرت می کردند.

آنها هیچ کدام از این ساز و دهل‌ها و تعلیمات جمعی، که امروزه در تشکیلات سازمان یافته مذاهب می‌بینی به کار نمی گرفتند. بنا بر این، در می‌یابی که دین، به سادگی یکی از تاسیسات اجتماعی است.

این امر در ادیان غربی بیشتر مشهود است، در حالی که تار و پود مذاهب شرقی را نیز همین عامل تشکیل می‌دهد.

پال توئیچل می گوید:

هر دینی را که امروز در قدرت است، نام ببر. من به تو نشان خواهم داد که فقط و فقط زائیده یک وجدان اجتماعی است، نه حقیقتی که از جانب سوگماد آمده است.

همه آن قوانینی که به عنوان قوانین الهی شناخته شده‌اند، چیزی نیست، جز یک وجدان اجتماعی متحول شده که از قانون مانو، نظام حمورابی، فرامین موسی و احکام کلیسایی مسیحیت مشتق شده است.

اما محتوای آنها بازگوکننده‌ی چیست؟

هیچ! مگر پیکری از احکام و مقررات که از جانب قشر روحانیت رسمی، برای تحت کنترل نگاه داشتن پیروانشان تنظیم شده، تا بدان وسیله، عنان سیاسی و اقتصادی توده‌های مردم را به دست گیرند.

آیا پدیده‌ای شنیع‌تر از سیستم طبقاتی که توسط مانو پایه‌گذاری شده، وجود دارد؟

یا محدودیت‌های اجتماعی که در مفاد نظام حمورابی مطرح است؟

یا پی آمدهایی که احکام مدون در فرامین موسی یا اخلاقیات کلیسا و تشکیلات مذهبی مسلمن امروزی باعث می‌شوند؟ محدودیت، محدودیت، محدودیت! این، تمام آن چیزیست که این شاخص‌های اجتماعی بر آن سعی دارند.

اگر مذاهب را بقدر کافی بشناسی برایت معلوم خواهد شد، که احکام و مقررات مربوط به هر گروه خاصی در خود دو تاثیر مثبت

و منفی را پیشنهاد می کند.

به این معنی که اگر از آنچه تشکیلات مذهبی مقرر داشته تبعیت کنی، قول پاداش می گیری، ولی در صورت غفلت از مقررات و احکام، مجازات در پیش خواهی داشت ... همه ادیان به این ترتیب تاسیس می‌شوند. از طریق قدرت تصور پیروانشان. روحانیت این تصور را اختراع می کنند و آنقدر در مقابل مردم نگه می‌دارند تا قبولش کنند و نیایش آن را بپذیرند.

از این رو، پال توئیچل به ادیان و گروه‌های مذهبی انتقاد کرده و ابراز می‌دارد، که از گروه‌های فلسفی مذهبی و فرهنگ‌هایی که امروز نیز پرچم ایمان به خدا و اشاعه راه پیشوایان و فرستادگان خدا رژه می‌روند، اعتراض دارم.

و چنین ادامه می‌دهد که، ظاهرا دین قرار است دوست بشر باشد.

ولی تقریباً در تمام طول تاریخ، این دو با یکدیگر ستیز مرگ باری داشته‌اند.

امروزه روحانیت تقریباً به یک ناهنجاری پوچ تبدیل شده است.

هنوز در همه جای دنیا با توانی بالا حضور دارد. ولی روزی خواهد آمد که از سطح زمین برچیده شده، محو و نابود شوند. جهالت هم، علیرغم احداث مدارس و اقدام به سوادآموزی جمعی، برای پیر و جوان، پیوسته در حال گسترش است.

افسوس که اینها راه غلط را برای تحصیل برگزیده‌اند، نه راهی برای نشان دادن شیوه‌های خارج شدن از کالبد جسمانی.

پال توئیچل می گوید:

اخلاقیات خوب اند، اما در خوبی بشر امتیاز چندان چشم گیری نهفته نیست. همه ادیان از اخلاقیات (احکام) انباشته‌اند و یک سری دستورالعمل‌های اخلاقی هستند که در شکل‌های گوناگون، قرن به قرن، به نوع بشر آموخته شده‌اند.

اما به صراحت بگویم که علوم اخلاق شریعت‌های ادیان هرگز نتوانسته‌اند راهی به اقلیم درون بگشایند. البته در مسیر پاک سازی ذهن و هموار کردن راه، جهت رسیدن به پشت دروازه‌ی اقالیم درون موثرند و حتی می‌شود به جایی رسید که بتوان به دروازه‌های درون دق الباب کرد، اما باز کردن این دریچه به سوی جهان‌های معنوی کاریست که از احکام و اخلاق ساخته نیست.

اخلاق، چنانکه در مذاهب قدیم نیز آموزش داده می‌شود، فرسوده و بی‌مصرف است.

هر گروهی که صرفاً اخلاقیات را تعلیم بدهد، چیز زیادی برای جستجوگری که به دنبال نور معنوی باشد، ندارد، مگر آنچه در همه ادیان مشترک است.

اخلاق، ابزاری است، جهت شستشوی ذهن، اگر چه ابزار کاملی نیست؛ ولی بهترین نوع آن می‌تواند فرد را برای برداشتن اولین قدم در مسیر خداشناسی آماده کند.

کسی که بخواهد توسط اخلاقیات (شریعت) به یک زندگی مذهبی دست یابد، مسیر را در جهت معکوسش طی کرده است.

اخلاقیات، تنها وسیله‌ای برای دست یابی به وضعیت مشخصی برای ذهن هستند و هیچ کاربرد دیگری ندارند. اخلاق، نه دین است و نه بستری که از میان آن دین رشد می کند.

اخلاق هرگز نمی‌تواند اساس فلسفه عالم گیری، همچون اکنکار باشد؛ زیرا اخلاق هرگز نمی‌تواند آفریننده‌ی خرد، قدرت و آزادی باشد.

اکنکار معتقد است که امکان مذهبی و ادیان رسمی، به دوره‌های قبل از بلوغ افکار و تحولات انسانی تعلق دارند. در دوره‌های طفولیت بشر، هر مذهبی وظیفه‌اش را در روز و موعد مقرر خود به جا می‌آورد، اما در موازات رشد بشر در زمینه فهم معنوی بالاتر، این راه‌ها و روش‌ها باید با چیزی کامل‌تر جایگزین شود. در طول تاریخ بشر، تمام آنچه ادیان تلاش می کردند تا ارائه دهند، خلاصه می‌شود در شناخت سوگماد. چند نفر موفق شده‌اند؟ شاید معدودی بیش از تعداد انگشتان!

پال توئیچل می گوید:

فقط مسافران معظم «اک» هستند، که این روش‌ها را در اختیار دارند و این مسافران در میان انسان‌ها بسیار معدودند. تلاش‌ها در جهت چنین درک و شناختی همیشه با شکست مواجه شد، مگر در مواردی که از روش‌هایی که در اکنکار مطرح کرده‌ایم، پیروی شده باشد.

اگر پیروان سرسخت برخی ادیان، به این که بسیاری از مردم به روش آنها موفق شده‌اند، اصرار می‌ورزند؛ به این دلیل است که آنها تجربه مختصری را در دیگران بسیار دست بالا تصور کرده‌اند.

پاسخ به نظریات توئیچل

اما در این میان، در نظر گرفتن چند نکته حائز اهمیت است:

۱. در اینکه علت پیدایش ادیان، سفرهای ناقص رهبران و انبیاء است و فلسفه اعمال و کردار آنان، توهمات ذهنی است، که بر اثر خواهش‌های دراز مدت و به عبارت دیگر، بر اثر عقده‌های سرکوب شده آنان سرچشمه می گیرد؛ ادعای بزرگ و کلی است، که اولا:

اکنکار برای اثبات چنین اظهار بزرگی محتاج ادله محکمی است، که البته در کتاب‌های اکنکار یافت نمی‌شود و بیان ادعای فاقد علت و مدرک، ارزش علمی ندارد، چرا که هر طالب حقیقتی با تمام اعتمادی که ممکن است به اکنکار داشته باشد، هیچ گاه نمی‌تواند چنین اظهارنظرهای بزرگی را از جانب اکنکار، بدون بیان دلیل و مدرک بپذیرد.

ثانیاً:

جنس این ادعاها مبتنی بر رویکرد فلسفه‌های معاصر و روان شناسی جدید است.

حال آنکه چنین بیاناتی بیشتر از جانب کسانی ایراد می‌شود، که از دریچه مادی و اومانیستی به انسان می‌نگرند و به نوعی با رویکردهای معنوی مخالفند. بیان چنین اشکال‌هایی به ادیان، از جانب عرفان اکنکار قابل تامل است، چرا که جدای از ورود به حوزه پاسخ گویی، به چه دلیل این اشکال شامل عرفان اکنکار نباشد؟

۲. در اینکه دین تاسیسات اجتماعیست و سازمان‌ها و مراکزی با موضوعیت دین تشکیل می‌شوند و اثرات قابل توجهی بر مناسبات سیاسی می گذارند؛ جدای از وجود تفاوت‌های بسیار در مورد هر مصداق دینی، مبتنی بر انتقادهای شدید عرفان اکنکار به روحانیون و رهبران معنوی هر مسلک دینی و عرفانی است.

این دغدغه نه تنها در عرفان اکنکار، بلکه در بسیاری از نحله‌ها و گرایش‌های علمی غرب مشهود است و بیشتر، ریشه در عملکرد طولانی و نابخردانه کلیسا در قرون وسطی دارد. این ادعا در مورد هر مصداق دینی و جغرافیای تاثیرگذاریش می‌بایست بسیار گوناگون و متفاوت بیان شود. هر چند عملکردهای غیر اخلاقی برخی از روحانیون، هر مصداق دینی، ناخودآگاه ذهن را به سوی این دغدغه سوق می‌دهد، ولی این بیان در مورد همه ادیان بزرگ و کوچک، کلیت ندارد.

ضمن اینکه به راستی، میان همه پیامبران و تعلیمات شفاهی که در دوران حیات خود داشته‌اند و برداشت‌هایی که قرن‌ها بعد از کلام ایشان شده و منجر به پیدایش عقاید جدیدی، مبتنی بر شرایط جدید اجتماعی است، تفاوت‌هایی وجود دارد، که غیر قابل انکار است.

از این رو، هیچ گاه نباید نظریه یا عملکرد پیروان معاصر یک دین را، کاملاً و به طور کلی منطبق با اصل نظریه یا عملکرد پیامبران و رهبران، یک مصداق دینی دانست و به واسطه داشتن اشتباهات گوناگونی که توسط پیروان یا سازمان‌های متکی به دین ایجاد می‌شود، اصل گزاره‌های دینی و شخصیت پیامبر آن دین را تخریب کرد.

۳. برخی معتقدند:

یک اشکال مهم به ادیان بزرگ اینست که آنان متعلق به قرن‌ها قبل بوده‌اند و اکنون، انسان معاصر، محتاج ادیان جدید است، تا

بتواند نیازهای نوین معنوی خود را در آنان جستجو کند.

اکنکار معتقد به این شبهه است.

اکنکار خود را یک مسلک معنوی جدید می‌داند، که برای انسان امروزی، به واسطه اقتضائات دوران معاصر نسبت به دیگر ادیان جهان مفیدتر است.

اکنکار معتقد است که هدف همه ادیان قدیم ایجاد ارتباط با خداوند بوده و این نکته را ضعف ادیان بزرگ معاصر می‌داند.

اما باید گفت که هدف همه ادیان بزرگ، صرف ارتباط با سوگماد (خدای مطلق) نبوده است؛ چرا که در بسیاری از ادیان به خصوص اسلام، التزام به خواسته‌های اجتماعی انسان در لوای ارتباط با خداوند روشن است.

ضمن اینکه اگر صرف ارتباط با خدا، اشکال اساسی ادیان است.

به چه علت در عرفان اکنکار، ارتباط با سوگماد و جهان‌های برتری که همگی تحت حمایت نمایندگان سوگماد است؛ پراهمیت نشان داده می‌شود؟ و اینکه آخرین طبقه جهان‌های برتر تحت نظارت شخصی سوگماد (خدای مطلق) است و چنین اظهار می‌شود که بالاترین استاد اکنکار در آن طبقه با خدا در ارتباط است.

اما این اشکال که ادیان بزرگ متعلق به قرن‌ها قبل بوده و اکنون برای حل نیازهای معنوی - اجتماعی، انسان معاصر نیازمند ادیان جدید است، متوجه هر دین یا مسلک عرفانی، است که به تغییرات اجتماعی و بحران‌های جدید معنوی انسان توجه ندارد. از این رو، معتقدیم که این اشکال متعلق به همه ادیان بزرگ نیست، چرا که برخی از ادیان، به خصوص دین اسلام، به واسطه تکیه بر اصول اولیه، ملزم به تاسیس احکام و گزاره‌های معنوی جدیدی برای خروج از هر بحران معنوی یا اجتماعی است؛ بحران‌های معنوی اخلاقی ای که در ادوار گوناگون و بر اثر تحولات اجتماعی پدید آمده اند.

با توجه به این اصل کلی، چنین ادیانی، به خصوص اسلام، بر ادیان و عرفان‌های نوظهور برتری دارند؛ چرا که اگر فلسفه وجودی عرفان‌های نوظهور رفع مشکلات جدید انسان معاصر باشد، برخی از ادیان همانند اسلام، قادر به رفع این مشکلاتند. ضمن اینکه این ادیان دارای پشتوانه علمی و عملی، رهبران باتجربه و تجربه حل مشکلات بیشتری نسبت به عرفان‌های نوظهوراند.

لازم به یادآوریست که در بسیاری از جریان‌های نوپدید دینی، ادعای ساختگی بودن تمامی ادیان مطرح می‌شود به عنوان مثال، در تعالیم کریشنا مورتی چنین آمده، که ادیان و مذاهب همگی ساختگی‌اند.

کریشنامورتی می گوید:

ما خواهان پدری با عظمت و قدرتمند هستیم که از ما حمایت کند و به ما بگوید که چه باید بکنیم. حالا برای آنکه تنها نمانیم. بی‌یار و پشیمان نمانیم. به خدا اعتقاد پیدا می کنیم، که به ما در زندگی کمک می‌کند با این همه ذهن ماست که این را آفریده است.

این طور نیست؟

به خاطر اینکه ما می‌ترسیم و دوست داریم هدایت بشویم و به ما بگوید:

چه چیز درست است و چه چیز غلط است.

همچنان که بزرگ می‌شویم و به اصطلاح مذهب را می‌سازیم، که در واقع مذاهب، حقیقی نیستند. مذهب به عقیده من، چیز کاملاً متفاوتیست و برای اینکه به این چیز متفاوت، که مذهب واقعیست دست پیدا کنیم، باید به طور کلی از نظر ذهنی آزاد شویم و دست از مذهبی که ذهن‌ها آن را ساخته و اختراع کرده است برداریم.

تمامی باورها، از مسیح گرایی، هندوئیسم و آیین بودا، پویش اندیشه‌اند، که در راستای زمان، نوشتارها، نمادها و فرآوردهای دست و ذهن تداوم یافته‌اند و همه آنها در جهان مدرن کنونی نیز، دین خوانده می‌شوند. از دیدگاه کریشنامورتی، اینها براستی دین نبوده،

بلکه پنداری رمانتیک، احساساتی، تسکین دهنده و خرسند کننده است، که در حقیقت دین راستین نمی‌باشد.

در گفتار کریشنامورتی یک مسأله پراهمیت وجود دارد و آن اینست که او هیچگاه در مورد مذهب حقیقی خود سخن نمی گوید، بلکه همواره راه رسیدن به مذهب حقیقی را دست برداشتن از ادیان و مذاهب بزرگ معرفی می کند و حال آنکه چه دلیلی وجود دارد، که مذهب حقیقی و یا هر تعلیمی که او از آن پیروی می کند و یا حتی اساس تعالیم او، ساخته ذهن و تخیل نباشد؟ بزرگترین ادعای بدون دلیل در این عرفان، واژه «اکنکار» چنین تعریف شده:

راه طبیعی بازگشت نزد خداوند، دانش باستانی سفر روح، علم دقیقی که خالص‌ترین تعالیم را در بر می گیرد.

اکنکار قائم به ذات است و عقل از سادگی آن مبهوت می گردد.

در مقابل، در تعریف مذاهب چنین آمده:

مذاهب، همگی انشعاب‌های اکنکارند. سرچشمه اصلی تمام زندگی، عملکرد سطوح آگاهی پایین که توام با اعتقادها و فلسفه‌هایی است، که مراتب ضروری برای رسیدن به «اک» هستند.

بزرگترین ادعا و یا یکی از بزرگترین اظهارات در این عرفان اینست که اکنکار، سرچشمه تمامی ادیان و مذاهب جهان بوده و اینکه همه رهبران و چهره‌های فاخر علمی، شاگردان مکتب اکنکار بوده‌اند.

در اکنکار آمده است:

مرگ و رستاخیز، اصولی اساسی اند، که تقریباً در تمام مذاهب از آغاز زمان، آموزش داده شده‌اند.

اما اکنکار که جریان اصلی تمام مذاهب، فلسفه‌ها و جهان‌بینی‌هاست.

اولین دانشی بود که به مردم زمین از طریق ناجیان مامور، آموخت که رستگاری در مرگ کالبد فیزیکی و رها شدن روح نهفته است.

پال توئیچل می گوید:

نویسندگان فلسفی و مذهبیون، وجود اکنکار را در طول تاریخ به اثبات رسانده‌اند.

خط مشهور پیامبران عبرانی، همان گونه که رسالت آنها به خوبی نشان می‌دهد در مکتب اکنکار تربیت شده‌اند.

استادان یونانی، مثل آپولونیوس، ویونیسیوس، فیثاغورث، سقراط، ارسطو و افلاطون، توسط اساتید باستانی، هنر اکنکار را فراگرفتند.

عملا هر انسانی که به تمدن بشری خدمتی کرده باشد، یک چلا یا دانشجوی تعالیم پنهانی اکنکار است.

این امر در زمینه‌های مختلف علوم، ادبیات، هنر، اقتصاد، مذاهب، فلسفه‌ها، ارتش، پزشکی و روان شناسی مصداق دارد ... پیامبران بزرگ و چهره‌های قدرتمندی، مانند راما، کریشنا، هرمس، موسی، اورفیوس، افلاطون و مسیح، چلاهایی بوده‌اند که در مدارس مختلف سری، که همه آنها شاخه‌هایی از نظام باستانی استادان اکنکار بوده‌اند، عموما به عنوان نظام پیشتازان وایراگی شناخته شده‌اند.

پال توئیچل معتقد است که خاورمیانه به کمربندی از یک اختلاط نژادی تبدیل شده، که به نوبه خود، جریان عظیمی از تفکر فلسفی، علمی و مذهبی است.

از درون این جریان، کتب مقدسه بسیاری، از جمله تورات یهودی‌ها، قرآن مسلمانان، میترائیسم و بسیاری دیگر از مذاهب سامی سر برآورد. در همان زمان، افکار آریایی زند اوستا، رامایانا، که از نوشته‌های مقدس هندوها است.

وداها و بودایی گری را به وجود آورد. تمامی این مکتوبات مقدسه که اجداد مذاهب و همه فلسفه‌های مدرن بوده‌اند، از سرچشمه‌های بیاناتی شفاهی به نام اکنکار سیراب شده‌اند.

اکنکار نیروی عالم گیر و منشأ معنوی هر چیزی است، که در بر گیرنده زندگی است.

به این دلیل رد اکنکار را دنبال می کنیم، که جریان اصلی و نزدیک‌ترین است به تعالیم خالصی که از اقیانوس عشق و رحمت یا به بیانی شاعرانه: خدا، سرچشمه می گیرد.

در عرفان اکنکار به صراحت آمده است:

اکنکار، به وجود آورنده و در بر گیرنده تمامی افکار جهان‌های پایین است و مسائلی همچون هنر، نویسندگی، موسیقی و مجسمه سازی تنها گسترشی هستند از آرمان‌های بالاتر اکنکار.

اکنکار به عنوان محوری عمل می کند، که پره‌های آن منتهی به چرخی می‌شوند، موسوم به چرخه زندگی. این چرخ نشان می‌دهد که چگونه ادیان اصلی جهان از اکنکار سرچشمه گرفته‌اند.

این چرخ، دوازده پره دارد، که عبارتند از:

آنیمیسم، هندوئیسم، اسلام، مسیحیت، یهود، شینتوئیسم، بودیسم، تائوئیسم، جانیسم، دین زرتشت، مکاتب اسرار و صوفی گری. هر یک از این پره‌ها معرف یکی از ادیان امروزی جهان است.

آنها همچنین می‌توانند معرف فلسفه‌های گوناگونی باشند، که از دل مذاهب رشد کرده‌اند و نیازی به معرفی آنها نیست. شواهد فراوانی وجود دارد، دال بر اینکه هیچ یک از این مذاهب که قرار بود به ما راحتی و یاری دهند، در ارتباط با فرد موفق نبوده‌اند.

به همین دلیل سوگماد تعالی به دوازده پره تقسیم شده است.

اغلب بنا به تربیت فردی در این جهان، ما باید مسیر به سمت بهشت را به شیوه‌ای و در طریقی که برایمان مناسب‌ترین است، طی کنیم. اما در انتها، تنها سیر «اک» وجود دارد.

پال توئیچل معتقد است که مذاهب فعلی حاصل پذیرفتن همین ادیان قدیمی هستند، که نسبت به فرهنگ، سلیقه و خلق و خوی هر گروهی از مردم به صورت‌های گوناگون امروزی درآمده اند. ادیان جدید عبارتند از:

هندو، بودائی، کنفسیوسیزم، تائوئیزم، اسلام، یهود، زردشتی، سیک، الهی شناسی، علوم مسیحیت، شینتوئیزم، روح گرایی، بهایی و مسیحیت. بزرگترین آنها به ترتیب عدد پیروان عبارتند از:

هندو، بودئیسم، مسیحیت که پیروان هر سه آنها از مرز صدها میلیون می گذرد.

اما همه مذاهب، فلسفه‌ها و دکترین‌های مقدسه، از اکنکار مشتق شده‌اند و هیچ چیز نمی‌توانست بدون جوهر «اک»، که از قلب سوگماد به بیرون جاریست و سازمان‌های کالبدی می‌سازد، ادامه حیات را برقرار می‌سازد و روح می‌آفریند، وجود داشته باشد.

بقای تمامی شکل‌های هوشمندانه از آگاهی معدنی گرفته تا آنانی که در لباس همکاری با خدا خدمت می کنند، در جریان «اک» نهفته است.

هر یک از ادیان اصولی، یک مؤسس داشته‌اند، که در قالب یک کالبد فیزیکی به این جهان آمده و از این جهان رفته‌اند.

شاید لازم به اشاره است، همان گونه که در مسیحیت، عیسی را «نور جهان» خوانده‌اند، در شرق، بودا را «نور آسیا» خطاب کرده‌اند. پیروان هر دینی به پیشوای خود لقبی کمابیش با همین محتوی داده‌اند.

اما ماهانتا، استاد حق در قید حیات، به لقبی «نور کیهان» ملقب است.

پال توئیچل می گوید:

اکثریت ایدئولوژی‌هایی که در زمینه دینی و فلسفی مطرح شده‌اند، همه شاخ و برگ خودشان را چیده و به راه باریکی رسیده‌اند. من می‌توانم یک مسیحی، مسلمان و یا هر چیز دیگری باشم، اما بعد از آن دیگر خود را محدود کرده‌ام. اگر مردم از من بپرسند چه دینی دارم و بگویم:

«خوب، من یهودی هستم» بلافاصله ذهن آنها مرا در رده‌ی خاصی قرار می‌دهد و من جزو یکی از کسانی خواهم شد، که در یکی

از پره‌هایی واقع شده که «اک» در مرکز آن است.

بنا بر این، آنچه در اینجا مرا به فکر می‌اندازد و خودم را از بابت آن مقصر می‌دانم، اینست که ما حتی نمی‌توانیم بگوییم «اک»، یک طریق است؛ زیرا آن به قدری در بر گیرنده زندگیست که به خودی خود شامل همه چیز می‌شود، چرا که خود زندگی است.

ادعای بزرگ اکنکار مبتنی بر وام‌دار بودن تمام ادیان و مذاهب به مکتب «اک»، موجب برانگیخته شدن چند سؤال و نکته است.

به راستی به پشتوانه چه دلیلی می‌توان انواع ادیان، مذاهب و مسالک عرفانی را که در سرتاسر جهان با توجه به گوناگونی فرهنگ و جغرافیا و انواع کتب مقدسه و با توجه به تمام تفاوت‌های ظاهری و محتوایی با ارزش شان، زیرمجموعه و تفسیری بر مسلک عرفانی اکنکار دانست؟

چگونه می‌توان باور کرد که انواع فیلسوفان، بسیاری انبیاء و رهبران معنوی، هنرمندان و نویسندگان و به نقل صریح اکنکار «هر انسانی که خدمتی به جوامع بشری کرده است.»

یک چلا و نوآموز اکنکار بوده و در مکتب «اک» به استادی رسیده و در نهایت به تبلیغ آموزه‌های اکنکار پرداخته است؟

در آثار کدام فاخر علمی می‌توان یافت که هدف از افاضات علمی هنری خود را ترویج اکنکار معرفی کرده باشد؟

در اینجا یک سؤال اساسی وجود دارد و آن اینکه، به چه دلیل پال توئیچل به بیان چنین ادعای بزرگی پرداخته و برای آن دلیل مناسبی ارائه نکرده است؟

آیا به صرف بیان یک ادعای بزرگ می‌توان بزرگی ادعا را اثبات کرد؟

ضمن اینکه، ارائه پال توئیچل از بازشماری ادیان جدید و قدیم پر از اشکال است.

دسیسه اکنکار نسبت به پیروان ادیان

در ابتدا، عرفان اکنکار با چهره‌های آزادمنشانه اظهار می‌دارد، که تمامی مقلدان مذاهب می‌توانند با اختیار کامل، هر مسیر عرفانی، اعم از اکنکار یا غیر آن را برگزینند و به زندگی معنوی خود ادامه دهند. سپس چنین وانمود می‌شود که هر چلا در زندگی‌اش بر سر دو راهی واقع خواهد شد، که این وضعیت را در «اک» به عنوان مرحله بیهانویی می‌شناسند. واژه بیهانوئی؛ یعنی بحران بزرگ در شکوفایی آگاهی در حین رشد معنوی. این هنگامیست که چلا یا می‌باید از گذشته سنتی خود جدا شود و «اک» را به عنوان تنها نیروی طبیعت الهی بپذیرد و یا اینکه در طریق رشد معنوی راکد بماند، تا روزی که بتواند تصمیم اش را بگیرد.

پال توئیچل می‌گوید:

«اک» موجب شکستن پیوندهای سنتی مذاهب گذشته نمی‌شود، بلکه باعث می‌شود که چلا نگاه دقیقی به آن بیندازد و خودش تصمیم بگیرد.

«اک» می‌داند که بشر باید خودش راهی را که می‌خواهد طی کند و خودش هم در آن راه قدم بردارد.

اما در ادامه چنین ابراز می‌دارند که ما باید این را بفهمیم که مذاهب، فلسفه‌ها و عقاید این دنیا به ندرت فراتر از مکتب مرگ اوج می‌گیرند. آنها می‌گویند:

رستگاری هرگز اینجا، در روی زمین رخ نخواهد داد، بلکه همیشه در نوعی اقلیم بهشتی و پس از مرگ اتفاق خواهد افتاد. عقاید این چنینی، فلسفه‌ی مرگ را در میان مسیحیان نخستین، تا درجه‌ای ترویج داد که افراد را به جستجوی مرگ، به هر نحو ممکن وادار کرد، به امید اینکه پا به حیطه رستگاری موعودشان بگذارند. مسلمین هم، به این ترتیب آموختند که اعتقاد به فردوسی داشته باشند که در آنجا، هر آنچه را که در زندگی زمینی‌شان از آن محروم بوده‌اند در مقابلشان قرار خواهند داد. البته پس از مرگ جسمانی.

هم رهایی از این جهان و هم زندگی کردن در اقلیم خدایی در همین زندگی امکان پذیر است.

همه اینها فقط به خود ما بستگی دارد!

پال توئیچل می گوید:

«اک» از پیروان خود حفاظت کرده و ردای حمایت خود را به دور آنان می‌پیچد. روزی که ما به هر درجه‌ای از توسعه معنوی در «اک» دست پیدا کنیم، آن بر زندگی ما تسلط یافته، ما را از میان تمامی موانع جهان‌های تحتانی عبور داده با زبردستی کامل، همه نیروهای منفی را که علیه ما کار می کنند شکست خواهد داد.

پال توئیچل در ادامه، از موضع اولیه خود که بی‌طرفی و احترام به گزینش شخصی چلا بود، عدول می کند و به طور غیرمستقیم همه را به انتخاب اکنکار و به کناراندن تمام مذاهب و ادیان جهانی دعوت می کند.

البته با در نظر گرفتن این نکته، که هر کس در گزینش اکنکار دچار اشتباه شود، عواقب خطرناکی را برای خود خریده است.

پال توئیچل می گوید:

عده‌ی بی‌شماری سعی می کنند مذاهب اصولی را جایگزین نیاز خود به اکنکار کنند.

خیلی‌ها به فرقه‌ها و مکاتب اسراری پناه می‌برند و تصور می کنند که راه‌شان را یافته‌اند، اما همه آن کسانی که طریق «اک» را ترک می گویند و از قبول استاد حق در قید حیات، امتناع می‌ورزند، افسوس خواهند خورد. چون کسی که گوش به ندا خدا ندهد، بی‌تردید کشتی خود را به صخره‌ها خواهد کوفت.

در ادامه می گوید:

اگر هنوز در خصوص واژه‌ی دین یا مذهب بسیار می‌اندیشی، پس می‌توانی بگویی که این جریان صوتی، تنها دین حقیقی و واقعی است.

«اک» این است؛ فلسفه جریان صوتی حیات. در واقع تنها عنصر جهان است که همه‌ی زندگان عالم را به سوگماد پیوند می‌دهد. بدون این جویبار حیات، هیچ چیز نمی‌تواند حتی برای لحظه‌ای هستی داشته باشد.

چه برسد به زیستن. تمامی زندگی و قدرت از آن صادر می‌شود. از مورچه خزنده تا برق صاعقه، از امواج جزر و مد تا دوره‌های خورشیدی، هر گونه تَجَلّی حرکتی، انرژی خود را از این جریان صوتی دریافت می کند.

تو می‌توانی در مقابل همه خدایانی که نام آنها در کتاب‌ها هست، به دعا و نماز بنشینی، ولی آنها صدای تو را نخواهند شنید. می‌توانی از همه مذاهب موجود طلب یاری کنی، اما هیچ چیز نصیبت نخواهد شد.

این همچنان یک واقعیت قاطع برجا می‌ماند، که هیچ فردی تا به حال نتوانسته و در آینده نیز نخواهد توانست از مصائب این زندگی‌ها و تردید در خصوص زندگی‌های بعدی بگریزد، مگر این که سعادت را بیابد که با استاد حق دیدار کند.

این خلاصه‌ی تمامی آن چیزیست که هست.

همین و بس. بدون مساعدت او هیچ کس نمی‌تواند از چرخ مرگ و تولد خلاصی یابد. (۲۰)

با توجه به توضیحات فوق به طور طبیعی فلسفه پیدایش اکنکار روشن می‌شود.

پال توئیچل می گوید:

اکنون که می‌بینم تاریکی معنوی بر فراز عالم بشریت خیمه زده و همه مردم جهان از آن ملول شده‌اند خود گواه بر آن است که ادیان اصولی کار چندانی برای انسان انجام نداده‌اند.

مشکل بزرگ بشر اینست که برای رستگاری معنوی به استادان اکنکار متوسل نشده‌اند.

مذاهب از مجرای احساسات و تفکر متافیزیکی تغذیه و حمایت شده‌اند و هر مذهبی در عین حال که به نقش و وظیفه خود برای زمانی که در آن مطرح می‌شود، عمل می کند، باید دفعتاً عرصه را برای چیزی کامل‌تر از خودش خالی کند طریقی که در تناسب با

وضعیت آگاهی پیشرفته کنونی او باشد.

به این ترتیب نیاز بشر به ظهور مکرر استادان حق در قید حیات اکنکار، مشهود می‌شود. این علت ظهور پی درپی سوگماد در این جهان است، که در هیأت استادان «اک» تَجَلّی می کند)

نتیجه گیری

یکی از مهمترین رویکردهای جنبش‌های نوپدید دینی استفاده از اومانیسم در تعالیم معنوی است.

در عرفان اکنکار علت پیدایش ادیان، نهفته در تلاش‌های معنوی انسان‌ها تلقی می‌شود. یعنی اگر آدمی بتواند مراحل و تمرینات معنوی خاصی را طی کند، می‌تواند همسان دیگر انبیا و پیامبران ادیان بزرگ صاحب مذهب و نحله عرفانی منحصر به فردی باشد و آن را برای رساندن دیگر مردمان عالم به سعادت و نیک بختی، به تبلیغ گذارد. وجود این دیدگاه به این معناست، که پدیده دین به مثابه امری از ناحیه خدا و به واسطه افراد برگزیده خدا تلقی و معرفی نمی‌شود، بلکه هر انسانی می‌تواند خود، دین و مذهب جدیدی بیافریند و خود، پیامبری آن را بر عهده گیرد.

این ادعا در حقیقت بیان روح جنبش‌های نوپدید دینی است.

در این گرایشات معنوی، ادعاها و نظریات بسیار بیان می‌شود. چنانچه نمونه‌هایی از این اظهارات در تعالیم اکنکار بیان شد، اما یک نکته وجود دارد و آن اینکه بعد از بیان نظرات این مکاتب، دلیل و مدرک مستدلی ارائه نمی‌شود و این خود نشان از وجود نیت‌ها و قصدهای غیر علمی و غیر واقعی در پس این ادعاهاست.

ضمن اینکه نوع جبهه گیری اکنکار برای اثبات حقانیت این مکتب نسبت به دیگر ادیان، بسیار مغرضانه و ساده انگارانه است.

اکنکار در ایران

بی‌شک جهان شرق از مشکلاتی که جهان غرب در زمینه کمبود عرفان و معنویت با آن مواجه بوده مبراست و خلاء جدی در این خصوص در کشورهای شرقی مخصوصا کشورهای اسلامی احساس نمی‌شود ولی با این وجود تهاجم فرهنگی از این ظرفیت نیز کمال استفاده را می‌برد و با ترویج عرفان‌های جدید و انسان محور سعی در بیراهه کشیدن انسان شرقی دارند. در حال حاضر در ایران بعد از عرفان اشو، مکتب اکنکار بیشترین طرفدار را به خود جلب کرده و از طریق امکاناتی که تکنولوژی ارتباطات در اختیار مبلغین این مکاتب قرار داده سعی در عضو گیری و ترویج مکتب خود دارند. قابل توجه است که ویترین بسیاری از کتاب فروشی‌ها مملو از کتاب‌هاییست که به صورت مستقیم در ترویج این دین جدید نوشته شده است به گونه‌ای که فقط از بنیانگذار اکنکار آقای پال توئیچل، بیش ازهفده عنوان کتاب ترجمه و چاپ شده است که از جمله آنها کتاب‌های ذیل است:

اکنکار کلید جهان‌های اسرار دفترچه معنوی ندای الهی بیگانه‌ای بر لب رودخانه دندان ببر سرزمینهای دور پنجه زمان نامه‌های طریق نور نامه‌هایی به گیل طریق دارما طنین پرخروش إک اک اک ایناری، علم الاسرار رؤیاها اک ویدیا گیاهان، شفا دهندگان سحر آمیز سه نقاب گابا واژه نامه اکنکار شرق خطر برخی از کتابهایی که به قلم هارولد کلمپ به رشته تحریر در آمده است به قرار زیر است:

۱ هنر رؤیا بینی

۲ استاد رؤیا

۳ کلام زنده

۴ نسیم تحول

۵ کودک در سرزمین وحش

۶ روح نورداران سرزمینهای دور

۷ تمرینات معنوی إک

۸ از استاد بپرسید

۹ شاهین‌ها باز می گردند.

علاوه بر کتاب‌ها که متاسفانه از مجاری رسمی و دولتی وارد بازار شده، سایت‌ها و وبلاگ‌های مختلفی نیز وجود دارند که در فضای اینترنت مشغول شستشوی ذهنی جوانان هستند

در ایران چند سالیست که پس از مطرح شدن کتب توئیچل و نیز با توجه به درآمد بالای مدیران این فرقه ضاله بسیاری تحریک به سوء استفاده از جوانان از طریق این فرقه کرده و موسساتی را برای ترویج این فرقه راه اندازی کردند.

رهبران اکنکار که عموماً در آمریکا، اروپا، هند و چین مستقر هستند برای یارگیری از جامعه ایران به «جعل شناسنامه اعتقادی» برای چند تن از بزرگان ادب و اندیشه این سرزمین اقدام کرده‌اند.

به عنوان نمونه ادعا می‌کنند که حافظ شیرازی، مولانا، شمس تبریزی، خیام و فردوسی از پیروان سرسخت اکنکار هستند!

آنها در ادعایی طنزآلود می‌گویند که فردی به نام «فوبی کوانتز» – یکی از رهبران اکنکار – استاد و معلم فردوسی در قرن دهم بوده است! در حالی که هیچ سند تاریخی معتبری در این باره وجود نداشته و حکیم فردوسی هم هیچگاه در دوران حیاتش چنین شخصی را ندیده است.

از دیگر جعلیات این نحله برای گسترش «اک» در ایران، این ادعاست که مولانا پیر و نگهبان شریعت کی سوگماد در معبد ساکاپوری در منطقه علی است.

آنها همچنین مدعی هستند که خیام، مسؤول شفادهی در جهان اثیری است!

اساسی‌ترین کاری که این موسسات در جذب جوانان به این فرقه انجام می‌دهند، برپایی پارتی‌هایی در سراسر ایران است که در این جلسات انواع مواد مخدر و داروهای روانگردان از جمله حشیش برای رفتن به حالت عرفانی و رسیدن به مدارج معنوی سِرو می‌شود.

از آموزه‌های این فرقه می‌توان به برقراری رابطه عشقی بین زن و مرد اشاره کرد که به ازدواج عرفانی دختر و پسر نامحرم ختم می‌شود. این یکی از مهمترین تمرین‌هایی که پیوسته در جلسات پارتی این فرقه صورت می گیرد و موجب شده تا جذابیت این گروه بین قشر جوان روزافزون شود.

علی رغم اینکه شناساندن چهره واقعی این فرقه، پرده برداری از نیت شوم آنها در سردرگمی جوانان و تقبیح تماس با این گروه می تواند نقش اساسی در ارتقاء سطح اطلاعات افراد جامعه نسبت به این موضوع داشته باشد متأسفانه شاهد این مطلب هستیم که پایگاه‌های اطلاع رسانی این فرقه مشمول قانون فیلترینگ نبوده و به دلیل تبلیغات گسترده به راحتی در سایت‌های اینترنتی قابل دسترس و عضوگیری است.

گفتنی است؛ مترجم کتاب‌های فرقه اکنکار در ایران چندی پیش فوت کرد ولی شاگرد او فرقه TSM را در کشور راه اندازی کرده است.

اکنکار دینی است که خود را به عنوان دین معرفی نمی‌کند و با توسل به پلورالیسم دینی و تکثرگرایی اعتقادی از میان معتقدین به سایر ادیان هم به طور همزمان عضو گیری می‌کند.

اکیست‌ها از مشابهت‌هایی که دین اسلام و عرفان اسلامی با برخی مبانی اکنکار دارد، برای جذب انسان مسلمان کمال استفاده را می‌برند. بنا بر این در روزگاری که جنون معنویت گرایی و دین سازی سایه‌ای بر حقایق ناب افکنده و زمینه‌های گمراهی را فراهم نموده است، وظیفه تمامی عالمان دینی و پاسداران مکتب بزرگ اسلامیست که هوشیارانه به رصد تحرکات انحرافی پرداخته و با بازسازی و ارائه معارف اسلامی با زبانی جذاب و گویا وظیفه خود را در قبال دین و امت بزرگ اسلامی به انجام برسانند.

****

منابع:

۱. خبرگزاری فارس

۲. سایت اطلاع رسانی جوان

۳. سایت خبری تحلیلی خدمت

۴. khabaronline. ir

۵. وب سایت خبری آینده روشن

۶. باشگاه اندیشه bashgah. net

۷. هفته نامه – پگاه حوزه – ۱۳۸۸ – شماره ۲۷۲

۸. سراب، ضمیمه جام جم

۹. کتاب آشنایی با ادیان بزرگ نوشته حسین توفیقی

۱۰. الیاده، میرچا، اسطوره، رویا، راز، ترجمه رویا منجم

۱۱. الیاده، میرچا، رساله در تاریخ ادیان، ترجمه جلال ستاری

۱۲. الیاده، میرچا (ویراستار)، فرهنگ و دین

۱۳. حکمت، علی اصغر، تاریخ ادیان

۱۴. زرین کوب، عبدالحسین، در قلمرو وجدان، تهران

۱۵. کریشنان، رادا، ادیان شرق و فکر غرب، ترجمه رضازاده شفق

۱۶. کریشنان، رادها، مذهب در شرق و غرب، ترجمه فریدون گرگانی

۱۷. گئر، جوزف، حکمت ادیان، ترجمه و تألیف محمد حجازی

۱۸. گئر، جوزف، سرگذشت دینهای بزرگ، ترجمه ایرج پزشک نیا

۱۹. مصطفوی، علی اصغر، اسطوره قربانی

۲۰. ناس، جان بی. ، تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی اصغر حکمت

برخی سایت‌های مربوط به اکنکار

۱. سایت رسمی اکنکار، دین نور و صوت خدا:

eckankar. org

۲.

گفتگو در عصر انتقاد:

Littleknownpubs. com/Dialogintro. htm

سایت‌های دانشگاهی:

۳. مرکز مدارای دینی

religioutolerance. org/eck. htm

(Center for Reliouns Tolerance)

۴. ارتباط تبارشناختی

crl. com/ozark / eck

(Genealogical Connection)

سایت‌های ضد اکنکار:

۱. صفحه اکنکار غیر مجاز

inguild. co / homes / eckcult

۲. موج نوار عصبی

vclass. mtsac. com/areoasis / oasis / titlepaye

(Neural Surfer)

۳. حامیان مسیحی و روحانیت تحقیقی

Carm. org/cults / eckankar. htm

بخش نقدها

نقد اکنکار

اشاره

برای نقد اکنکار بهترین راه بیان نقل قول‌های آنها در کتب شان است که مواردی اشاره می‌کنیم تا هر مخاطب صاحب عقلی خود به بی‌ارزشی اکنکار پی ببرد

۱) خدا همان عشق است

تنها چیزی که به آن یقین دارم اینست که خدا عشق است و عشق خدا؛ لیکن همه‌ی شیرینی و زیبایی که در تعالیم مکاتب اسرار، فلسفه‌ها و ادیان وجود دارد، هیچکدام درست و بجا نیست. چون از طرف دیگر خدا مخوف، زننده، ترسناک، انزجار آور و پر مدعاست، پر زرق و برق است، کریه، خشن و نازیباست و یا هر صفت دیگری که کسی بخواهد در توصیف آن جزء از او که قدرت نام دارد بکار بگیرد.

(دندان ببر، ترجمه هوشنگ اهر پور، ص ۱۳۶)

۲) ادیان فقط برای کسب تجربه‌اند

خدا می‌گوید هر دینی که بشر دارد باید راهی باشد جهت کسب تجربه و نه بیشتر از آن. (همان ص ۱۳۲)

۳) تنها را ه رهایی اکنکار است

«برای رسیدن به رهایی معنوی و آزادگی روحانی طریق دیگری جز اکنکار وجود ندارد. تا کسی آگاهانه و عملاً در برکات این جریان صوتی حیات سهیم نشود او را راه گریزی از کار ما و تناسخ نیست.» (همان ص ۱۱۴)

۴) بشر همه چیز را آفریده

«بشر در طی اعصار نوعی خدای دائمی بوده است.

همه چیزی را آفریده – زمین، آسمان، نورها و تمامی خلقت را. این کل اسرار است.»

(همان ص ۹۳)

۵) خدا مدفون شد

«مفهومی که انسان، به عنوان انسان در طی اعصار و در اطراف محیط وجود متعال بنا کرده بود حالا مدفون شده و سنگ قبری روی آن برافراشته با این نوشته: «اینجا جسد خدا خوابیده است!»

(همان ص ۸۸)

۶) در طلب حقیقت نیازی به کتاب و موعظه نیست

در طلب حقیقت تنها به خود نگاه کن و به کلمات، کتابها، فیلسوفها و واعظین تکیه مکن. (همان ص ۷۶)

از هر طریقی که بخواهی به سر منزل مقصود برسی باید که خود بدان اقدام کنی. هیچکس نمی‌تواند به ما بگوید چگونه، چه وقت و کجا آن را می‌یابیم.

(همان ص ۷۹)

۷) جهان محصول خود توست، پس هر طور که می‌خواهی آن را بساز

«تمام راز در اینست که اگر چنین پنداری که جهانها توسط یک خدای تعالی خلق شده‌اند، آنگاه احساس می کنی که تو قدرت تغییر دادن هیچ چیز را نداری و تنها معلوم ترحم آن خالق می‌باشی. تو باید بدانی که جهانها محصول خود توست. تو می‌توانی آن جهان را تغییر بدهی، دوباره بسازی، بهتر کنی تا مطابق آرزویت باشد.»

(همان ص ۷۳)

انسان ابتدا خدایی بود که پا برزمین نهاد، اما اکنون همچون عروسک خیمه شب بازی اسیر دست دیگران شده و به نفع دیگران کار می کند

(نامه‌هایی به گیل ترجمه مینو ارژنگ ص ۶۹)

۸) برای یافتن خدا نیاز به توصل نیست

«اگر آرزوی شناختن خدا را در دل داری بدان که به مطالعه هیچ چیز نیازی نداری. فقط می‌باید بیاموزی که چگونه از جستجو و توسل به هر چیزی احترازکنی.»

(همان ص ۶۸)

۹) انسان تحت اختیار اک است

«انسان آزاد نیست. هیچ بشری که تحت فرمان من باشد آزاد نیست، چون من همه جا هستم و همه کار را در همه وقتها من انجام می‌دهم. شما تحت اختیار من هستید و من شما را تا ابدیت در چنگال خود نگاه می‌دارم.»

(همان ص ۳۹)

۱۰) عدم جستجوی خدا

بنا بر این اولین اصل راه نورانی اینست که پویشگر باید دست از جستجوی خدا بردارد

(اکنکار کلید جهان‌های اسرار، اهرپور، ص ۸۲)

۱۱) گناه توهمی بیش نیست

بنا بر این آنچه گناه نامیده می‌شود چیزی جز توهم نیست.

(نامه‌هایی به گیل ترجمه مینو ارژنگ ص ۲۷)

اما می‌دانیم که مذهب و طریقت تجربه و درکی شخصیست و نه چیزی که بتوان در جمع بیان کرد و همینطور در ظواهر و مراسم نیز نمی‌گنجد همچنین نمی‌توان آن را در قالب آیینهایی مثل کنسرو بسته بندی کرد و چیزی نیست که کسی بتواند آن را به دیگری منتقل کند و یا در کتابها و نوشته شود

(همان ص ۸۹)

۱۲) دین زاییده وجدان بشر است

«هر دینی را که امروز در قدرت است نام ببر و من به تو نشان خواهم داد که فقط و فقط زائیده یک وجدان اجتماعی است، نه حقیقتی که از جانب سوگماد باشد.

همه آن قوانینی که به عنوان قوانین الهی شناخته شده‌اند، چیزی نیستند جز یک وجدان اجتماعی متحول شده که مشتق شده است از قانون مانو؛ The Law of Manu، نظام حمورابی، فرامین موسی و احکام کلیسای مسیحیت. «و اما محتوای آنها بازگو کننده چیست؟

هیچ! مگر پیکری از احکام و مقررات که از جانب قشر روحانیت رسمی برای تحت کنترل نگاه داشتن پیروانشان تنظیم شده است تا بدان وسیله عنان سیاسی و اقتصادی توده‌های مردم را بدست گیرند. هنگامی که فوبی کو آنتز FubbiQuantz؛ در زمان بعثت خود توسط مردمان مؤاخذه می‌شد، این را می‌دانست. «آیا پدیده‌ای شنیع‌تر از سیستم طبقاتی که توسط مانو پایه‌گذاری شد وجود دارد؟

یا محدودیت‌های اجتماعی که در مفاد نظام حمورابی مطرح می‌باشند؟ یا پی آمدهایی که احکام مدون در فرامین موسی، یا اخلاقیات کلیساها و تشکیلات مذهبی مسلمین امروزی باعث می‌شوند؟ محدودیت، محدودیت، محدودیت! این تمام آن چیزیست که این شاخص‌های اجتماعی بر آن سعی دارند.

(سرزمینهای دور ص ۴۴)

«اگر این را درک کنی، خواهی دانست که به سختی می‌توان ادعا کرد که دین و مذهب پدیده‌ای ساخت بشر نباشد و کشیش‌ها و

مقامات روحانی یقینا از طرف کسی جز خودشان مأموریت نیافته‌اند.

تاریخ و سنت‌های دودمان‌ها، کلیساها، مذاهب و حکومت‌ها را در طی قرن‌ها مطالعه کن تا این امر بر تو ثابت شود. بودیسم که از قدیمی‌ترین ادیان دنیای جدید است، خود دورتر از همه است به حقیقت، اگر چه تاریخ باشکوهی پر از سنت‌ها پشت سر دارد.

(سرزمینهای دور ص ۴۹)

«به این ترتیب است که همه ادیان تأسیس می‌شوند؛ از طریق قدرت تصور پیروانشان. روحانیت این تصور را اختراع می‌کند و آنقدر در مقابل مردم نگاه می‌دارد تا قبولش کنند و نیایش آن را بپذیرند.

(سرزمینهای دور ص ۶۰)

«آداب اجتماعی، تشریفات، مراسم، مذاهب و سیاست‌ها، همگی بر اساس عادت‌های ذهنی بنا شده‌اند و معمولا از یک نسل به نسل بعدی تحویل داده می‌شوند

(سرزمینهای دور ص ۱۲۵)

«تو می‌توانی در مقابل همه خدایانی که نام آنها در کتاب‌ها هست، به دعا و نماز بنشینی، ولیکن آنها صدای تو را نخواهند شنید؛ می‌توانی از همه مذاهب موجود طلب یاری کنی، اما هیچ نصیبت نخواهد شد.

این همچنان یک واقعیت قاطع برجا می‌ماند که هیچ فردی تابحال نتوانسته است و در آینده نیز نخواهد توانست از مصائب این زندگی‌ها و تردید در خصوص زندگی‌های بعدی بگریزد، مگر این سعادت را بیابد که با استاد حق دیدار کند.

این خلاصه تمامی آن چیزیست که هست؛ همین و بس؛ بدون مساعدت او، هیچکس نمی‌تواند از چرخ مرگ و تولد خلاصی یابد

(سرزمینهای دور ص ۲۱۰)

۱۳) دین تنها به درد دوران طفولیت می‌خورد

...«کلیساها و مساجد و تشریفات و آدابشان هنگامی عملکرد دارند که بشر دوران طفولیت مذهبی و اعتقادی خود را طی می‌کند؛ اما هنگامی که طفلی به مراحل رشد می‌رسد، باید این پوسته را بشکافد و از آن خلاص شود؛ یا پوسته مسجد و کلیسا را و یا غلاف کودکانه خویش را

(سرزمینهای دور ص ۱۶۴)

بخش آموزه‌های اکنکار

۱. عقاید اصلی مطابق اعتقادات اکیست‌ها یا چلاها

اکنکار، طریقیست برای همکارشدن با خدا یا سوگماند که نه مذکر است نه مؤنث عقیده بر اینست که سوگماند با روح یا توازی افراد از طریق صوت یا نور ارتباطبرقرار می‌کند.

از این رو، نام دیگر اکنکار «دین صوت و نور» است ارتباط را اک یا جریان اک می‌شناسند.

اک طی قرون نام‌های گوناگونی گرفت روح مقدس شبح مقدس لوگوس کلمه روح القدس بانی و وادان شماری از این اسامی هستند.

اکیست‌ها اک را جریان قابل سماع حیات نیز تعبیر می‌کنند.

هدف اصلی چلا (طلبه اک رسیدن به خودشناسی و در نهایت شناخت خداست وقتی شناخت خدا حاصل شد، آن گاه چلا همکار

حقیقی خدا خواهد شد.

در عین حال دارای هویت فردی نیز خواهد بود.

این عقیـده با آنچه در آیین هندو و بودایی وجود دارد که فرد از راه فانی شدن کامل در خدا و از دست دادن تمامی هویت فردی با خدا یکی می‌شود، تفاوت دارد.

۲. سفر روح

خودشناسـی و خداشناسـی هر دو از راه طی الارض همزمان در دو مکان بودن یا آنچه امروزه از سوی اکیست‌ها «سفر روح نامیـده می‌شود، قابل دست یابیست پال توئیچل در کتابش با عنوان اکنکار: کلیـد جهان‌های سری سـفر روح را به جـدا شـدن روح از بدن توصیف می کند.

سفر روح با بیرون شـد گی اختروار که صرفاً تشریح روحانی سیاره اختریست تفاوت دارد. سـفر روح عبارت از تشریح هر یک از جهان‌های خداست و تنها دوازده سیاره شناخته شده وجود دارد.

۳. دین زنده

اکنکـار را یـک دین زنـده که به طـور دایم در حـال تغییر و تحـول است می‌داننـد. این تغییرات مـدام مـوجب می‌شود که اکیست‌ها اتکای شدیدی بر رهبران دینی خویش داشته باشند.

این رهبر، اسـتاد اک یا ماهانتای زنده نام دارد. همیشه یک اسـتاد اک زنده هست و در زمره کسانی است که به اساتید اک معروف اند، که مجموعه آنها را سلسله وایراگی می گویند.

اعضای این سلسله در معبدهای حکمت طلایی که در سیاره‌های گوناگون واقع شده‌اند، ساکنند.

هدف ماهانتا، راهنمایی ارواح چلاها برای بازگشت به خداست ماهانتا اغلب به عنوان اسـتاد رؤیا که مانند نقطه آبی رنگ نور ظاهر می‌شود، عمل می کند.

ماهانتـا در این نقش هم حضـور مطلق و هم علم مطلق است اسـتاد زنـده اک از احـترام بسـیار بالا‌یی برخـوردار است امـا پرسـتش نمی‌شود.

۴. کرمه

اکیست‌ها نیز ماننـد بوداییان و هنـدوها، به کرمه یا عقیـده بدهی روحانی به گذشـته باور دارند. هدف هر فرد، رهایی از بدهی کرمه در زندگانی گذشته و یکی شدن با خداست

وقتی با رفتار درست به خودشناسـی نایل آمدیـد، از زنـدگانی گذشـته رهایی یافته و بایـد بقیه حیات را بـدون بـدهی اضافی سپری کنید. اگر به این مرتبه رسیده باشی بعد از مرگ به این جهان برنمی گردی

۵. عمل

بیش از یکصـد تمرین روحـانی گونـاگون در اکنکار هست که از جمله آن خوانـدن HV است و عقیـده بر اینست که این واژه نـام قدیمی خداست

تمرین دیگر، عبارت است از تمرکز روی نور و صوت یا چیزی که به شکل روحانی ماهانتا معروف است

هارولد کلمپ فهرستی از تمرین‌های روحانی را درباره رؤیاها در کتابش با عنوان هنر رؤیابینی روحانی آورده است رؤیاها در تمرین‌های اکنکار تحت رهبری هارولد کلمپ بسیار بااهمیت شدند. از چلای کوشا انتظار می‌رود که از راه مکاشفه نیز که دارای چهار مرحله است طی طریق کند.

۲ – اُشو

تاریخچه

زندگی نامه اُشو در سال ۱۹۳۱ (م) در روستای کوچک «کوچ وادا» در ایالت «ماهیا پرادش» کشور هند به دنیا آمد و در سال (۱۹۹۰ م) در ۵۹ سالگی در گذشت. اُشو در دوران حیاتش به چندین نام شهرت داشت «راجا» نام زمان کودکی او بود بعدها به «راجنیش» تغییر نام داد و سپس در سال ۱۹۶۰ میلادی به «آچاریاراجنیش» معروف شد از سال ۱۹۷۱ به عنوان «باگوان شری راجنیش» شناخته می‌شد و نهایتاً در سال ۱۹۸۹ م رسماً عنوان «اُشو» را برای خود برگزید و دستور داد دیگر آن را با لقب باگوان صدا نکنند.

کتاب‌های منتشر شده از اُشو تا کنون به بیش از ۳۳ زبان مختلف ترجمه شده و در اختیار خوانندگان قرار گرفته است که به صورت ساده و روان همراه با حکایت و داستان اما بدون ذکر منبع است.

اُشو هرگز خودش کتابی ننوشت همه کتاب‌های او، که بالغ بر ۶۵۰ کتاب می‌شود در حقیقت نسخه برداری از سخنرانی‌های اوست حدود ۷۰۰۰ سخنرانی از او بر روی نوار کاست و ۱۷۰۰ سخنرانی بر روی نوار ویدئو ضبط شده است.

اُشو در سال ۱۹۸۱ به آمریکا مهاجرت کرد در ظاهر چنین گفته شد، که وی به منظور معالجه به آمریکا می‌رود اما بعد با توجه به اسرار مریدانش در آمریکا اقامت گزید. مریدان آمریکایی اُشو در نقطه‌ای دور افتاده در ایالت اریگان زمین‌های را خریداری کرده‌اند و طی مدت چهار ماه شهری به نام راجنیش پورام در آن جا بنا نهادند طولی نکشید که راجنیش پورام به عنوان مرکز آیین اُشو مشهور شد اما او را به جرم نقض قانون مهاجرت و امثال آن در سال ۱۹۸۶ اخراج کردند، به هند بازگشت و در سال ۱۹۹۰ در همانجا مرد. پیروان اُشو معتقدند که اُشو در دوران کودکی دارای احساسات عصیان گری، تمرد و استقلال طلبی بوده است مهم‌ترین کتابی که از شخصیتش بحث می‌کند کتاب «اینک برکه‌ای کهن» می‌باشد وی در این کتاب خاطرات فراوانی از کودکی خود نقل می‌کند همانند دو معجزه که برای خود نقل می‌کند و نیز نسبت به هم کلاسی‌ها، معلم، پدر و مادر و بسیاری از انسان‌های دیگر از خود روحیه عصیان گری بروز داده است.

همچنین وقتی کتاب‌های اُشو را مطالعه می‌کنیم به خوبی در می‌یابیم که او دارای شخصیتی بسیار مغرور و متکبر است که حتی پیروان خود او از این غرور اُشو آزرده خاطر بوده‌اند و در جاهای متفاوت خود را استاد استادان می‌داند.

بخش مقالات

راجنیشیسم

بررسی اندیشه‌های اشو اشو دلبستگی زیادی به مذهب تانترا دارد که یکی از فرقه‌های بین مذهبی بودایی و هندویی است.

تانترای بودایی بیشتر روی مراقبه تاکید دارد و تانترای هندویی عشق را مهمتر قلمداد می‌کند.

۱ اشو این دو را ترکیب کرده ولی نقش محوری به عشق و کامروایی می‌دهد. در تانترای هندویی که معمولاً شاکتی پرست نامیده می‌شوند، مبنا اینست که «شهوات یا خواهش‌های نفسانی را با تخلیه کامل آنها در مراسم مذهبی بهتر می‌توان تحت فرمان درآورد.

غریزه‌ی جنسی را نبایـد سـرکوب کرد، بلکه باید به دقیق‌ترین وجه به اظهار آن پرداخت و در ارضایش کوشـید.» ۲ بر همین اساس اشو می‌گوید:

«تانترا ... راه رهایی از مسائل جنسی است.

کمتر روشی تا این حد در زندگی انسان مؤثر بوده است.

روش‌های دیگر هر کدام سبب در گیری بیشتر انسان با مسائل جنسی می‌شوند» ... ۳

از این جملات برمی آیـد که او مسائل جنسـی را آفت معرفت خداونـد و عشق به او پنداشـته، راهی برای خلاصـی از آن می‌جویـد. اسـتدلال اشو اینست که شـناخت خداوند با قلب حاصل شود و ذهن مانع آن است؛ زیرا شناخت‌های دنیایی و تصاویر این جهانی در ذهن رقم می‌خورد و معرفت خداونـد بدون نقش و صورت بر دل می‌تابد. بنا بر این باید برای فروکاهیدن هجوم ذهنیات و روآمدن و شـکوفایی دل برای درک عشق و معرفت خداونـد فعـالیت آن را کـاهش داد. از این رو بایـد وسوسه‌ها و هوس‌ها را رها کرد تا به محض سـر برآوردن، کام گیرنـد و افول یابنـد و هر چه زودتر عرصه را خالی کنند، تا شـخص به آسـتانه‌ی مراقبه برسد. پرهیز از هر آنچه هوس‌ها به سوی آن فرا می‌خواننـد دغـدغه ساز می‌شود. «آنچه منع می‌شود، جاذبه پیـدا می‌کند، آنچه انکار می‌شود، به اشاره فرا می‌خوانـدمان! تنهـا آگـاهی به بازی‌هـای ذهن است که آزادمـان می‌کنـد؛ نفی و انکار، نفی و انکار نیست، بر عکس فراخوان و ترغیب است» ... ۴ بنا بر این بایـد با شـهامت وسوسه‌ها را پـذیرفت و ارضا کرد تا ذهن دغدغه مند نشده، مانع کشف و شـهود قلبی نگردد. در تانترا عقیده بر اینست که آنچه دیگران را به شقاوت می‌رساند، یک یوگی را به سعادت می‌رساند.

۵ پلیدترین و آلوده‌ترین اعمال برای کسی که می‌خواهد به خدا برسد، مقدس می‌شود. کسی که برای خود لذت‌ها و ماندن در آنها به کامجویی رو می‌آورد تیره بخت و شقی است؛ اما کسی که برای گذر از آنها واردشان می‌شود، راه سعادت و روشنی را در پیش گرفته است.

مبنای روان شـناختی که تز معرفت شناسانه‌ی تانترا را پشتیبانی می‌کند اینست که در ساختار وجود انسان هفت کانون نیرو قرار دارد. اولین و پایین‌ترین آن در مرکز انگیزش جنسی پایین‌تر از انتهای ستون مهره‌هاست.

نیروی بیکران الهی که در انسان نهفته، آن قدر فروکاسته شده که در این مرکز به صورت کندالینی (مار حلقه زده) فروخفته است.

اگر این نیروی الهی (شکتی) برانگیخته شود به تدریج رشد می‌کند و سایر کانون‌های نیرو را فعال می‌سازد تا نقطه‌ی هفتم که بالای سر قرار دارد و نماد آن نیلوفر هزار برگ است.

در آنجا اتحاد با نیروی الهی کشف شده، انسان می‌تواند خداوند را درک کند.

۶ بنا بر این عشق جنسی نقطه‌ی شروع حرکت به سوی خداوند است.

تانترا «کلیـدهایی را در اختیارت قرار می‌دهـد که لجن را به نیلوفر آبی بـدل کنی.» ۷ اشو از روش‌های پرهیزگارانه در عشق جنسـی دلخور است و مراقبهٔ تنها را ناکارآمد ارزیابی می‌کند.

مراقبه باید در پی خالی شدن ذهن و دل انجام شود، در غیر این صورت تیر مراقبه به سـختی بر ذهنی آشـفته و دلی نا آرام می‌نشیند. روش درست و مؤثر رسیدن به خدا تلفیق عشق با مراقبه است.

«روش‌هـای دیگر سـبب درگیری بیشتر انسـان با مسائل جنسـی می‌شونـد ... خواهش جنسـی همچنان باقیست ... تنها زمانی ناپـدید خواهـد شـد که شـما به آن درجه از هوشـیاری برسـید که بتوانیـد انرژی مهار شـده‌ی آن را آزاد کنیـد. این انرژی با پس زدن آزاد نمی‌شود. برای این کـار به درک و شـعور احتیـاج داریـد. در همان لحظه‌ای که انرژی از گل و لجن آزاد شود، گل نیلوفر مرداب از میـان گِـل سـر برمی دارد و از این مرحله نیز فراتر می‌رود، در حـالی که مهـار کردن و واپس زدن این انرژی، سـبب می‌شـود هر چه بیشتر در گل و لای فرو برویـد.» ۸ مراقبه نیازمند عشق مراقبه سـفریست به اعماق درون برای کشف هستی خود و دیدار با خویشـتن

حقیقی. مراقبه برای دست یافتن به آگاهی از نوع دیگر است که فراتر از ذهن و تفکر مفهومی تحقق می‌یابد. از این رو برای سفر به درون باید از ذهن گذشت. مراقبه در حقیقت فرارفتن از ذهن، بازایستادن جریان تصورات ذهنی و دریافت معرفت و آگاهی بدون صورت است.

آگاهی بی‌صورت ارتباط با دنیای ناشناخته‌ی درون است که خدا را می‌توان آنجا یافت؛ و آرامش و شادمانی و لذت را. برای دست یابی به وضعیت مراقبه باید از هر تلاش فکری رها شد هر تلاشی به برخاستن غبار بیشتر می‌انجامد و امیال و خواسته‌ها و افکار و اهداف و تصوراتی را در ما برمی انگیزد. امیال، افکار را به صحنه می‌کشند و هم از این رو با ارضا امیال افکار محو شده، بهترین فرصت برای مراقبه پدید می‌آید. در این وضعیت صورت‌ها و تصاویر از ذهن دست برداشته، انسان به تجربه‌ی ناشناخته و مشاهده‌ی عریان هستی کل نائل می‌شود.

۹ در حقیقت مراقبه خود مرتبه‌ی بالای عشق است.

عشق در مرتبه‌ی اول جنسیت و به صورت سکس ظاهر می‌شود، مرتبه‌ی دوم عشق به همه است.

مرتبه‌ی سوم دعاست و مرتبه‌ی چهارم وحدت با هستی، مراقبه و سکوت.

۱۰ البته اشو توضیح نمی‌دهد که چه رابطه‌ای میان این چهار سطح است و چگونه سکس به عشق به همه تبدیل شده، به دعا و سر انجام به مراقبه می‌رسد. فقط رابطه‌ی بین اول و چهارم تا حدودی از سخنان او به دست می‌آید و آن اینکه ارضای آزاد امیال سبب می‌شود که افکار از سرسختی دست برداشته و ذهن را رها کنند و در این روند می‌توانید نظاره‌گر آنها بوده، به مراقبه برسید. «سعی کنید تا خواستن را درک کنید. سعی کنید آرزو را بفهمید. سعی کنید خیالبافی را بشناسید. آنچه که لازم است همین‌هاست.

خیلی ساده، فقط سعی کنید با عملکرد ذهنتان آشنا شوید. با تماشای عملکرد آن، ذهن ناپدید می‌شود. فقط یک نگاه درست به عملکرد درونی ذهن، سبب توقف آن می‌شود. در این ایستایی، ذهن به روشن بینی می‌رسد. در این توقف، ذهن طعم کاملاً تازه‌ای از بعدی کاملاً تازه از هستی را می‌چشد»

۱۱ در جریان مراقبه اتفاقی که می‌افتد اینست که شخص تمام امیال و افکار و اعمالش را به صورت دیگری مشاهده می‌کند.

گویا تماشاچی صحنه‌ی تئاتریست که خودش در آن بازی می‌کند؛ اما خود حقیقی تماشاچیست و خود خیالی بازیگر. آن گاه اگر پلیدترین اعمال هم از او صادر شود، به معصومیت او خدشه‌ای وارد نخواهد شد؛ زیرا این اعمال شخص دیگری است، کسی که او که بازیگر است و خود حقیقی و آگاه از آن وارسته، ناظر و مراقب اوست و در اثر مراقبه همواره خود آگاه بوده، از خود بازیگر نیز بیرون آمده، وارسته می‌شود و گویی در هر لحظه مراقبه تازه متولد می‌شود.

۱۲ از این منظر «کل کائنات یک شوخی است.» ۱۳ صحنه‌ی بازی که همواره جریان دارد و «خداوند همیشه در حال شوخی است.

به زندگی خودت نگاه کن خنده آور است! به زندگی دیگران نگاه کن، همه اش شوخی خواهی یافت.

۱۴ بنا بر این کسی که می‌تواند بخندد کسی که طنزآمیزی و تمامی بازی زندگی را می‌بیند می‌خندد و در بطن خنده به اشراق خواهد رسید.

۱۵ درنگی در مراقبهٔ اشو ملاقات با ناشناخته و رویارویی با هستی محض طی مراقبه البته چیزیست که در عمل، اشو جایگزین دیگری برای آن قرار می‌دهد. زیرا از راهی که او دنبال می‌کند، به آن مراقبهٔ الهی نمی‌رسد. در روش او مراقبه به مشاهده‌ی همین افکار و امیال محدود شده، به دیدار با هستی و درک کلیت وجود نمی‌رسد. از این رو توصیه می‌کند:

«درباره‌ی امیال و خواهش‌ها هوشیار باش. وارستگی پدیدار می‌گردد. این وارستگی چیزی نیست که برای پدیدار شدنش بکوشی، به طور طبیعی به دنبال آگاهی از وابستگی می‌آید.» ۱۶ بنا بر این لازم نیست که اعمال خود را تغییر دهی و یا امیال خود را مهار کنی همه‌ی خواسته‌هایت را آزادانه کامیاب ساز و تنها نظاره‌گر باش. عشقت را در مراقبات و مراقبات را در عشقت جاری ساز.

این همان چیزیست که من تعلیم می‌دهم. این همان چیزیست که زندگی پویا می‌خوانمش و زندگی مذهبی، زندگی پویاست.

۱۷ در اینجا دیگر سخن از هستی محض نیست، بلکه همین دنیا و لذت و شادکامی آن مهم است.

خود حقیقی تو با آن هستی ناشناخته مرتبط نمی‌شود. بلکه می‌آموزی که چگونه در این زندگی پویا، همان جایی که هستی بمانی و نظاره‌گر خود بازی گر باشی و به شوخی زندگی بخندی. زندگی روبه لذت و خوشی و عیش است در این زندگی پویا انسان به مراقبه و درون کاوی می‌پردازد برای اینکه به هسته‌ی مرکزی هستی خود و ژرف‌ترین لایه‌های وجود خویش دست یابد و این در حالیست که «لذت درونی‌ترین هسته‌ی توست.» ۱۸ و صد البته این لذت و شادمانی خالی از رنج و افسردگی نیست در لحظاتی غرق در شعف و در لحظاتی در افسردگی عمیق به سر خواهی برد.

۱۹ زیرا این دنیا، جهان تزاحم و محدودیت است.

لذت و شادمانی آن نیز محدود و آمیخته با حزن و رنج است.

۲۰ اشو مدعیست که راهی تازه گشوده و به کمک شرق و غرب گمراه آمده است تا زندگی معنوی را تجربه کنند.

شرق شکست خورده، چون سعی در انجام مراقبه بدون عشق دارد و غرب هم شکست خورده، چون در پی عشق بدون مراقبه است.

تمام تلاش من اینست که به شما فرایندی بدهم، کلیتی که در برگیرنده مراقبه و عشق باشد.

شخص باید چه به تنهایی و چه با مردم شاد باشد.

۲۱ بدین سان مراقبهٔ هستی محض و خدای مطلق متعالی جای خود را به خدای دیگری می‌دهد خدا شیء نیست، موضع است.

موضع جشن و سرور.

۲۲ زندگی در گرو صداقت با عشق و صمیمیت است و خدا را با این صداقت می‌توانی احساس کنی. او زندگی و شادمانی و خوشبختی است، پس در پی او باش نه کسی دیگر و او را، عشق و صمیمیت را، خوشی و شادی را، هر جا و در رابطه با هر کس یافتی با او باش. صمیمیت حالتی از وجود توست. صمیمی هستی، با کدام و چه کسی، ابداً مهم نیست.

۲۳ با توصیه‌های اشو دیگر اثری از خانواده باقی نمانده، به جای آن کمون را پیشنهاد می‌کند.

کمون نمونه‌ی پیوند یا تجمعی از روح‌های آزاد است.

۲۴ تعداد افراد هر کمون بین پنج هزار تا پنجاه هزار نفر است.

به این سان اشو می‌پندارد که انسان را از وابستگی آزاد کرده و عشق و شادی را به جای آن نهاده است.

در حالی که وابستگی به یک نفر بسیار سهل‌تر و کم خطرتر از وابستگی چند هزار نفر به هم است.

در این صورت اگر مشکلی پیش آید شما با جنگ‌های قبیله‌ای مواجه می‌شوید. گذشته از این اشو که همواره بر طبیعی بودن پافشاری می‌کند، ۲۵ چگونه این قدر از مسیر طبیعت بیرون زده و پیوند زناشویی و تداوم نسل و رابطه‌ی فرزندی و پدری و مادری را انکار می‌کند؟ هرزگی چگونه راه خود را به سوی خدا می‌یابد؟ ممکن است اشو به ما پاسخ دهد که عشق جنسی و رابطه‌ی سکس خود ویرانگر است و اگر آن را آزاد گذاشته، اندکی مراقبه و تأمل در فرصت مناسب به آن تزریق کنی نابود خواهد شد و آنگاه آگاهی به جای فریب عشق به دل راه پیدا می‌کند.

در جواب باید بگوییم که درست است برای کسی که می‌خواهد به جایی برسد و خردی معنوی دارد، تجربه‌ی رابطه‌ی هرز جنسی و عشق‌های کور نافرجام ممکن است بیدارگر باشد، اما وظیفه‌ی مربی برداشتن موانع و انداختن مریدان در دره‌ی عشق جنسی و رابطه‌ی سکس نیست. مباح کردن نارواهای معنوی به غبارآلود کردن و کژی انداختن در راه سلوک می‌انجامد. راه تربیت و معنویت باید مستقیم و روشن باشد و دور از هر دروغ و فریب. اما کسی که هنوز درگیر توهمات بوده، آگاهی کافی را به دست نیاورده، به اندازه‌ی خود خطا خواهد کرد.

در اینجا استاد باید در درجه‌ی اول با تغافل و بخشش، سپس با تنبیه و هشدار و البته هوشمندی و شقفت معنویت‌جوی خود را به راه آورد. در غیر این صورت مباح کردن هر انحراف، سر دادن هر دروغ و نیک شمردن هر خطا نمی‌تواند روشنگری رهرو و استحکام و استقامت راه معنوی را تأمین کند.

آیین معنوی راستین باید عشق ناپاک را از عشق پاک جدا ساخته و راه تقدیس عشق را شفاف نماید و هدایت نیروی عظیم عشق به سوی حقیقت عشق حقیقی را به جای عشق شهوانی آزاد و غیر اخلاقی قرار دهد. زمانی که مرد و زن با عشق به یکدیگر پیوند می‌خورند، به دلیل جاذبه‌ی عشق و نیاز جنسی در تلاش خلق یک وحدتند. اما این وحدت هرگز اتفاق نمی‌افتد. اگر هم اتفاق بیفتد موقتی و جزییست که واقعاً فرقی نمی‌کند اتفاق بیفتد یا نه. در حقیقت، بر عکس، این امر اشتیاق بیشتر برای وحدت، نیاز و شوق بیشتر برای وحدت نهایی را به وجود می‌آورد؛ اما هر بار به دنبال انجام آن [رابطه‌ی جنسی] ناکامی حاصل می‌شود ... ۲۶ [از این جاست که] عشق یک بینش بزرگ را در اختیار ما قرار می‌دهد و به این دلیل است که من از عشق دفاع می‌کنم. اما به یاد داشته باشید که شما باید از این مرحله بگذرید. تمام حرف من اینست که شما باید به فراسوی این مرحله بروید. عشق باید یک وسیله باشد.

۲۷ ... عشق یک تجربه‌ی بزرگ است چیزی که موجب می‌شود شما حقیقت مطلق را احساس کنید اینکه تنها به دنیا آمده‌اید، تنها زندگی می‌کنید و تنها می‌میرید و با هیچ دارویی هم نمی‌توان زهر این تنهایی را از بین برد ... انسان باید این تنهایی را درک کند، باید در این تنهایی فرو برود، باید تا اعماق آن برود، ولی همین که به هسته‌ی تنهایی‌اش رسید، ناگهان آن تنهایی محو می‌شود، دیگر تنهایی وجود ندارد و آنجا تنها خدا حاضر است.

شما تنها هستید چون خدا تنهاست.

۲۸ اشو این میل به وحدت را به خوبی دریافته و به درستی آن را به خداوند و رسیدن به او مربوط می‌سازد، اما مشکل اینجاست که با روابط عشقی و جنسی آزاد انسان همواره به سوی لذت‌های حسی و زودیاب فراخوانده می‌شود و هیچ منعی هم وجود ندارد و باید از یک جا اراده کند و خود را از این هوسرانی بازدارد ولی اشو هیچ زمان و مرحله‌ای را مشخص نمی‌کند.

اگر قرار باشد که گذر از لذت‌های جنسی خود به خود پیش بیاید در حقیقت هیچ گاه نخواهد آمد، مگر اینکه شخص توانایی جنسی خود را از دست بدهد. پس هر بار می‌تواند بگوید شاید این بار به آن تنهایی عمیق و درک توحید برسم. وقتی قید را از لذت‌ها و خوشی‌های در دسترس برداریم به تجارب معنوی امان ظهور نمی‌دهند. ممکن است برای التیام حالت افسردگی و دلزدگی بعد از این لذت‌ها و خوشی‌های ناپایدار توهمی از خدا بسازیم و بگوییم این حالت دریافت توحید و تنهایی و یکتایی خداست.

اما به راستی خدا را تا خدایی نشوی نمی‌توانی بشناسی و برای خدایی شدن راهی جز راهی از هوس‌ها و آسمانی شدن وجود ندارد. مگر اینکه خدا را همین لذت و خوشی این جهانی بدانیم ۲۹ و اشو دقیقاً هیمن گوساله را می‌پرستد. راه حل او مبنی بر جمع میان عشق و مراقبه به این جا می‌رسد که می‌گوید:

در فعالیت جنسی نیز به همین صورت درد و رنج وجود دارد. فعالیت جنسی نشان می‌دهد که انسان همیشه زخمی و مهجور است و هرگز نمی‌تواند از طریق عمل جنسی به اوج لذت برسد. این وضعیت، انسان را به رسیدن به دیگری می‌خواند. اما او بار دیگر به خودش برمی گردد و تا زمانی که آرزوی رسیدن به وحدت ادامه یابد ناراحتی هم تداوم می‌یابد.

۳۰ ... بگذارید اندوه شما در عشق زیارتی در نیایش باشد.

بگذارید این تجربه‌ی اندوه یک مراقبهٔ بزرگ و عمیق باشد.

اول شما باید خود را در درون وجودتان حل کنید. شما نمی‌توانید آن را در انسان دیگر حل کنید. این حالت برگشت پذیر است. فقط برای یک لحظه می‌توانید حالت فراموشی را به وجود آورید. پس فعالیت جنسی هم مثل الکل، مثل الکل طبیعی عمل می‌کند.

۳۱ اشو در عشق و رابطه‌ی جنسی فاصله را دیده، حزن و اندوه را کاملاً طبیعی می‌داند و البته آن را مبارک معرفی می کند.

او روابط جنسی را و عشق شهوانی را آزاد اعلام می کند تا به این اندوه برسد و سپس می گوید این اندوه را جدی بگیرید. میل به وحدت و رهایی از تنهایی شما را به رابطه‌ای و به عشقی فرا می‌خواند اما اوج این رابطه برای لحظه‌ای شما را از خود بی‌خود می کند مثل مشروبات الکلی که از طریق شیمیایی شما را از خود بی‌خود می کند.

رابطه‌ی جنسی و عشق جنسی نیز برای لحظه‌ای اما از راه طبیعی و نه شیمیایی این کار را می کند.

بگذار چنین شود تا تو به فکر راهی دیگر برای حل این مشکل بیفتی. البته او هشدار می‌دهد که هر بار این میل شدیدتر می‌شود و این جاست که باید چاره‌ای اندیشید. او اذعان می کند که این سراب است حالتی عرفانی اما از دست رفتنی و برگشت پذیر که گرهی را نمی گشاید. توصیه‌ی اشو اینست که بارها و بارها رابطه‌ی جنسی را تکرار کنید و هر بار از فرصت به درون بازگشتن استفاده کنید تا بتوانید بالاخره در ژرفای این تنهایی خدای یکتا را بیابید. او توضیح نمی‌دهد کسی که برای شهواتش حد تعریف شده‌ای ندارد، چگونه به طور طبیعی از این لذت در دست رس صرف نظر می کند.

بلکه رهایی شهوات نتیجه‌ای بر عکس داشته، شخص نسبت به این لذات شرطی می‌شود و در یک تسلسل لذت طلبی می‌افتد و همواره وحشی تر، هوسران‌تر و حیوانی‌تر خواهد شد.

یا اینکه از این رنج‌های پس از لذت و اندوه‌های بعد از شادی به شدت سرخورده و افسرده شده، به پوچی و بی‌معنایی می‌رسد. راهی جز این نیست که حریمی برای جاده قرار داده شود که بی‌راه از راه باز شناخته شود و انسان در جایی غیر از لذت طلبی افسار گسیخته و خوشی خواهی پوچ در جستجوی خویشتن و خداوند برآید و این راهیست که تربیت عرفانی در اسلام ارائه داده، از همان آغاز مهار عشق و روابط جنسی را توصیه می کند و در صورت قرار گرفتن عشق و سکس در چارچوب روابط خانوادگی مهارت در پایداری بر عشق را سر مشق می‌سازد. نتیجه گیری که عشق جنسی ابزار و وسیله‌ای برای سیر و سلوک است و در نهایت نظرش اینست که هدف همین لذت و شادمانی در روابط جنسی و عشق بازی است.

تمام کوشش او در تبیین و تعلیم تز عشق+ مراقبه اینست که مراقبه لذت و شادی لحظه‌ی عشق بازی را افزایش داده و اندوه و افسردگی پس از آن را فروکاهیده، تحمل پذیرتر می کند.

اهمیت و ضرورت آمیختن یا جمع میان عشق و مراقبه به این خاطر است که ذهن هم موقع لذت بردن مزاحم بوده، مانع این می‌شود که با تمام حواست از معاشقه لذت ببری و هم پس از آن اندوه به بار می‌آورد. زیرا به گذشته معطوف است و خاطراتی به همراه دارد، خاطراتی از پایان لذت از خطاهایی که وجدان اخلاقی آنها را نپذیرفته، با طبیعت و فطرت انسان سازگار نیست. هم از این رو توصیه می کند که ذهن و اندیشه را در فرایند مراقبه کنار گذاشته، از امیال و هوس‌های طبیعی خود پیروی کنید، تا از لذت و خوشی زندگی بهره‌مند شوید. ندای درونتان را ارج بنهید و از آن اطاعت کنید. به خاطر داشته باشید:

من تضمین نمی‌کنم که آن ندا همیشه شما را به راه راست هدایت کند.

بیشتر اوقات شما را به گمراهی می‌برد ...، این حق شماست که آزادانه به گمراهی بروید. این بخشی از کرامت شماست.

حتی در مقابل خداوند بایستید ... درستی و نادرستی امور را به کنار بگذارید. ۳۲ این طور زندگی کردن هیچ لحظه‌ی باشکوه و افتخار آفرینی را در زندگی پدید نمی‌آورد و همواره باید از خود و گذشته‌ی خود گریخت. گریز اشو از خویش و از گذشته تا حدیست که بارها نام خود را تغییر داده ۳۳ و تصریح می کند که گذشته ارزش یادآوری ندارد و نیز می گوید که من پاسخگوی حرف‌های دیروزم نیستم. ۳۴ او می کوشد بحران معنویت انسان معاصر را بدون تغییر در شالوده‌های فکری و اصول اخلاقی آن برطرف سازد. لذا معنویت و عرفان را در همین هوس پرستی تزریق کرده، تفسیری از عرفان ارائه می‌دهد که امیال و اهوای انسان هبوط کرده و از خدا دور افتاده را مباح شمرده و تأمین کند.

در این مسیر همه‌ی کامجویی‌ها را خدا معرفی کرده، در این باره از میراث و ادبیات عرفانی شرق نهایت سوء استفاده انجام داده هر گونه تحریفی را اعمال می کند.

در یک کلام اوشو یک فریب بزرگ در آستانه‌ی هزاره‌ی سوم بود که خودفریبی انسان معاصر برای توجیه هوسرانی‌ها و نادانی‌هایش را نمایندگی کرد. اعتراف اوست که خود را سرآغاز خودآگاهی مذهبی کاملاً ـ نوینی ۳۵ معرفی کرده و درباره‌ی مذهب اظهار می‌دارد که: همه آیین‌ها بر پایه دستاویزی ساختگی بنا شده است.

همه شیوه‌ها دروغینند ... می‌توان دستاویزهای تازه‌ای به بار آورده و دین‌های تازه‌ای پدید آورد. دستاویزهای کهنه فرسوده می‌شوند. دروغ‌های کهنه از رنگ و بو می‌افتند و به دروغ‌های نوتری نیاز خواهد بود.

۳۶ سوتیترها: اشو از روش‌های پرهیزگارانه در عشق جنسی دلخور است و مراقبهٔ تنها را ناکارآمد ارزیابی می کند.

مراقبه باید در پی خالی شدن ذهن و دل انجام شود، در غیر این صورت تیر مراقبه به سختی بر ذهنی آشفته و دلی نا آرام می‌نشیند. روش درست و مؤثر رسیدن به خدا تلفیق عشق با مراقبه است.

مراقبه سفریست به اعماق درون برای کشف هستی خود و دیدار با خویشتن حقیقی. مراقبه برای دست یافتن به آگاهی از نوع دیگر است که فراتر از ذهن و تفکر مفهومی تحقق می‌یابد. از این رو برای سفر به درون باید از ذهن گذشت. در جریان مراقبه اتفاقی که می‌افتد اینست که شخص تمام امیال و افکار و اعمالش را به صورت دیگری مشاهده می کند.

گویا تماشاچی صحنه‌ی تئاتریست که خودش در آن بازی می کند؛ اما خود حقیقی تماشاچیست و خود خیالی بازیگر. که عشق جنسی ابزار و وسیله‌ای برای سیر و سلوک است و در نهایت نظرش اینست که هدف همین لذت و شادمانی در روابط جنسی و عشق بازی است.

مؤلف:

حمیدرضا مظاهری سیف

****

****

پی‌نوشتها:

۱. اُشن گوروجی، ساراها ۳، ترجمه هما ارژنگی، ص ۶۱ تا ۶۴.

۲. کدارنات تیواردی، دین شناسی تطبیق ی. ترجمه‌ی مرضیه شنکایی. ص ۴۸ و ۴۹.

۳. ساراها ۳، ص ۹۱.

۴. اشو، یک فنجان چای، ترجمه مسیحا برزگر، ص ۱۴۵.

۵. شایگان، داریوش، ادیان و مکتب‌های فلسفی هند ج ۲ ص ۷۱۳.

۶. همان. ج ۲ ص ۷۱۶ تا ۷۱۹.

۷. اشو، الماسه‌های اشو، ترجمه مرجان فرجی، ص ۲۴۰.

۸. ساراها ۳ ص ۹۱.

۹. ساراها ۳ ص ۱۲۵.

۱۰. اشو، شهامت، ترجمه‌ی خدیجه تقی پور، ص ۸۰ تا ۹۲.

۱۱. ساراها ۴ ص ۱۵.

۱۲. شهامت ص ۴۷.

۱۳. الماس‌های اشو ص ۱۰۵.

۱۴. الماس‌های اشو ص ۲۶۶.

۱۵. اشو، آفتاب در سایه، ترجمه عبدالعلی براتی، ص ۷۲.

۱۶. یک فنجان چای ص ۴.

۱۷. الماس‌های اشو ص ۱۳.

۱۸. الماس‌های اشو ص ۳۴۱.

۱۹. اشو، پیوند، ترجمه عبدالعلی براتی، ص ۱۶۲.

۲۰. امام علی ع در وصف دنیا فرموده است:

«سرورها مشوبٌ بالحزن»، شادی آن با اندوه آمیخته است.

بحار الانوار ج ۷ ص ۱۱۹.

۲۱. شهامت ص ۱۷۹.

۲۲. الماس‌های اشو ص ۱۳۰.

۲۳. پیوند ص ۴۸.

۲۴. اشو، آینده‌ی طلایی، ترجمه مرجان فرجی، ص ۹۸.

۲۵. ساراها ۳ ص ۱۱۸ تا ۱۲۴.

۲۶. اشو، آواز سکوت، ترجمه میرجواد سید حسینی، ص ۱۳۲ و ۱۳۳.

۲۷. همان، ص ۱۳۳ و ۱۳۴.

۲۸. همان، ص ۱۳۵.

۲۹. شهامت ص ۱۲۵.

۳۰. آواز سکوت ص ۱۳۱.

۳۱. همان، ص ۱۳۲.

۳۲. شهامت ص ۲۶ و ۲۷.

۳۳. اشو، اینک برکه‌ای کهن، ترجمه سیروس سعدوندیان، ص ۴۱.

۳۴. اشو، ریشه‌ها و بالها، ترجمه مسیحا برزگر، ص ۱۷۵.

۳۵. الماس‌های اشو ص ۳۶۶.

۳۶. اشو، مراقبه هنر وجد و سرور، ترجمه فرامرز جواهری نیا، ص ۲۰.

بررسی برخی دیدگاه‌های اوشو

چکیده:

امروزه بشر خسته از زندگی مدرن، تشنه بازگشت به معنویت اصیل است.

معنویتی که علاوه بر انطباق با حقیقت و همسویی با غایت هستی، انسان آشفته امروز را تسکین داده و آرامشی عمیق و پیوسته به او ارزانی دارد. مکاتبی نو به نو در این بازار پر مشتری وارد می‌شوند، خود و فراورده‌های جدید خود را عرضه نموده و به آزمون می گذارند. از جمله مدعیان پر مشتری در بازار معنویت طلبی، «اشو» است.

وی که سکس را با مراقبه تلفیق نموده و به رغم خویش، راهی جدید فرا روی بشریت گزارده است، ادعای خدا جویی و دین داری را به صورت برجسته‌ای در گفته‌هایش تبلیغ می‌کند.

در این نوشتار تلقی اشو نسبت به پاره‌ای از مفاهیم دینی از جمله «خدا»، «دین» و «دیانت» مورد بازخوانی، تحلیل و اندکی به نقد گذاشته شده است.

در بیان اشو خدا هر چند «حقیقت» دارد اما موجودیست ناقص و ضعیف که نباید و نمی‌تواند «غایت» سیر سالك واقع شود. «دین» هم تجربه‌ایست درونی و فردی و تهی از رسالت‌های اجتماعی. این سیر درونی که از منظر اشو در قالب «مراقبه» انجام می‌پذیرد اگر با هدف «تحصیل شادمانگی» استمرار یابد «دیانت» نام می‌گیرد.

برای حصول به «ادیان موجود» نیازی نیست و اصولاً خداوند برای انسان نظامی به نام «شریعت» ف تعبیه ننموده است.

نگاهی کوتاه به زندگی اشو باگوان راجینش مشهور به اشو در سال ۱۹۳۱ در هند دیده به جهان گشود. وی در سال ۱۹۵۳ رشته فلسفه را به پایان رساند و به مدت ۹ سال در دانشگاه جبال پور هند به تدریس فلسفه مشغول بود و سال‌ها به مذاکره علمی با بزرگان فلسفه و عالمان هندی پرداخت. اشو در سال ۱۹۷۴ اقدام به تاسیس یک مرکز مراقبه (به نام کمون بین المللی اشو) در هند نمود که بعداً به یکی از بزرگترین مرکز مراقبه در هند تبدیل شد.

وی در سال ۱۹۸۱ به آمریکا مهاجرت کرد. در این سفر توانست مریدان زیادی گرد آورد به طوری که شاگردان وی شهرکی به نام وی در یکی از اماکن آمریکا بنا کردند.

اما بعد از ۴ سال در یک اقدام مبهم، دولت آمریکا دستور اخراج اشو را صادر کرد. در مورد اخراج اشو دو نظریه وجود دارد:

«پیروان و مریدان اشو می‌گویند اشو کلیه ارزش‌های جامعه آمریکا را زیر سؤال برده و راهی جدید جلوی انسان‌ها قرار می‌داد بنا بر این سران آمریکا از او احساس خطر کردند و او را اخراج کردند.

اما گروهی دیگر معتقدند که اشو به دلیل افساد اخلاقی افراطی که در آمریکا در پیش گرفته بود اخراج شد.

گفتنی است که اسناد سازمان اتباع خارجه آمریکا که وزارت امور خارجه هند هم آنها را تایید می‌کند موید نظر دوم است.

اشو اهل نوشتن نبود و هرگز کتابی ننوشت اما آثار او همه از سخنرانی‌های وی گرفته شدند. سخنرانی‌های اشو را بیش از ۷۰۰۰ جلسه شمرده‌اند.

وی سخنوری چیره دست بود که توانست پیروان زیادی از کشورهای مختلف به مکتب خود جذب کند.

اشو مطالب زیادی در تایید و ترویج یوگا دارد تا حالی که یک کتاب مستقل از اشو به نام «هفت بدن هفت چاکرا» (که مراقبه اشو را در قالب تعالیم یوگا آموزش می‌دهد) به چاپ رسیده است.

اشو همین طور از یکی از آیین‌های هندی به نام آیین تنتره به شدت تاثیر پذیرفته و این مطلب را در مباحث زیادی به طور شفاف یادآوری کرده است.

وی همچنین از کسی به نام شیخ کبیر و از بودا متاثر است و همین طور پاره‌ای از تعلیمات مولوی را در آثارش منعکس کرده است.

از نظر مبنایی وی مفاهیمی مثل تناسخ (حلول ارواح گذشته در پیکر جنین یا در پیگر موجودات دیگر) و روح کیهانی را پذیرفته است.

****

حکایات کودکی اشو، نشان از روح عصیان گری در وی دارد. حس تمرد و عصیان اشو طوری بوده است که در کودکی در کلاس درس پاهایش را روی میز قرار می‌داد. این عمل اعتراض معلم را در پی داشت. اشو به معلم چنین پاسخ گفت:

«میز اعتراضی ندارد، این مسأله‌ایست بین من و میز ... این طوری بهتر می‌توانم مطالب نامفهوم شما را بفهمم.» روزی اشو بر خلاف

هنجارهای موجود موی سرش را بلند می گذارد و تعدادی فکر می کنند وی دختر است.

پدر اشو که نمی‌تواند کنایه‌های مردم را بشنود به عنوان اعتراض، موی سر اشو را می کند.

اشو به سلمانی می‌رود و موی سرش را از ته می‌تراشد.

(در هند کسی که پدرش مرده این کار را انجام می‌دهد) اشو بعد از نقل عکس العملش در مقابل پدرش می گوید:

«این آخرین کاری بود که پدرم با من کرد. چون می‌دانست پاسخ خطرناک‌تر خواهد بود.» «مفهوم خدا از نگاه اشو» یکی از مفاهیمی که در گفتارهای اشو به آن پرداخته شده، حقیقتی روشن به نام «خدا» است.

گفته‌های اشو در مورد این مفهوم آشنا، از تصوری مبهم پرده بر می‌دارد که اشو در مورد آن ذات مقدس داشته است.

وی گاهی خدا را معادل شادی می‌شمارد؛ «خدا برای من چیزی نیست مگر شادی، پس شادمان باش و بگذار شادی‌ات، عبادت باشد.» گاهی خدا را همان موضع سرور می‌داند. جای دیگر خدا را همان زندگی می‌داند و معبودی غیر از هستی را انکار می کند.

در گفتار دیگری معتقد می‌شود «خدا را نمی‌توان ثابت کرد، امکان مطرح ساختن هیچ بحثی در موافقت یا مخالفت با خدا وجود ندارد.» تمامی مباحث خداشناسی از نظر وی هیاهویی بیش نیستند، آن هم هیاهو برای هیچ. از منظر اشو اندیشیدن به خدا سودی ندارد و انسان باید همه چیز را در مورد خدا فراموش کند و فقط خود را آماده دیدار خدا کند، تنها در این صورت است که خدا به دیدار انسان می‌آید. جالب‌تر این که این «آمادگی» هم فقط در خوش بودن، رقصیدن، ترانه خواندن و مراقبه کردن خلاصه می‌شود. در نگاه وی، «خدا نه یک شخص که یک حضور است.

خدا نه خدا که خداوندی است.»

گاهی خدا را اصل انسان می‌داند البته انسانی که از ماده تشکیل شده است.

اشو گاهی از خدایی یاد می کند که خالق همه چیز نیست و اشاره به پاره‌ای از پدیده‌هایی می کند که خدا در شش روز خلقت عالم، آنها را نیافریده اما ژاپن و شوروی توانسته‌اند آنها را خلق کنند و گاهی از خدایی نام می‌برد که از عالم مادی پدید آمده است.

این حقیقت از نظر اشو آنچنان مبهم است که دیگران را از جستجوی خدا بر حذر می‌دارد:

«مردم به نزد من می‌آیند و می گویند، ما آرزوی جستجوی خدا را داریم. من به آنها می گویم در این باره با من صحبت نکنید. این مقوله را به بحث نکشید. هر گونه صحبتی در مورد خداوند بی‌فایده است.

هیچ معنا و مفهومی در آن چه می گویند نیست» هم چنان که جمع بندی کلمات اشو در مورد خداوند کار مشکلیست «راه‌های رسیدن به خدا» در کلام اشو هم منحصر به خود وی است.

از منظر اشو اولاً مباحث استدلالی و منطقی برای شناخت خدا راه به جایی نمی‌برد و روی آوردن به خدا از راه عقل و برهان همانا از دست دادن خداوند است و اصولاً کل شناخت بعد از فرو افتادن پرده دانش، می‌شکند چرا که عقل و منطق باز داده‌اند.

البته اشو در کلام دیگر به تناقض گویی می‌پردازد و معتقد می‌شود از راه عقل و هوش می‌توان خدا را شناخت. «از راه دانش نمی‌شود به خدا رسید و از راه باور نمی‌شود خدا را شناخت بلکه از راه عقل و هوش می‌توان شناخت، برای شناخت خدا هوشی فراوان نیاز است.»

از نگاه اشو یگانه راه شناخت خداوند عشق است.

از عجایب کلام اشو این نکته است که وی خدا را هدف نمی‌داند و اصولاً او به خدا علاقه‌مند نیست و آن چه برای اشو مهم است به تعبیر خودش «عشق» است و خدا چون ابزار رسیدن به عشق است اهمیت پیدا می کند که البته خدا و هم مذهب در پی شادمانی از راه می‌رسند و تصریح می کند که هدف عارف خدا نیست بلکه عشق است و عارف کاری با خدا ندارد. «عارف در جستجوی

شادمانی به زندگی روی می‌آورد. او پروای خدا در سر ندارد. البته عارف در راه خود خدا را هم می‌یابد. اما او در جستجوی شادمانی است.

بنا بر این عرفان هیچ گونه مجموعه باورهایی در مورد بی خدایی یا با خدایی ندارد. عرفان بر هیچ باوری متکی نیست.» از این بیان روشن می‌شود عرفان اشو، عرفان بدون خداست و اگر خدا مطرح است خداییست که فقط حکم یک وسیله را دارد نه هدف. خدا ابزار است نه مقصد، راه است نه غایت. به همین جهت به صراحت می گوید:

«همه چیز را در مورد خدا فراموش کن. فقط به جستجوی شادمانی بپرداز.» راز این که اشو نمی‌تواند خدا را مقصد بداند در این نکته نهفته است که از منظر وی، شناخت خدا به طور بلا واسطه امکان ندارد. «خدا را نمی‌توان به طور مستقیم یافت. من می گویم شادمانی را جستجو کن تا خدا را بیابی، اگر خدا را جستجو کنی او را نخواهی یافت و بیش از پیش بدبخت و غمگین خواهی شد».

عشق چنان در مرام اشو برجسته می‌شود و همه چیز را تحت الشعاع قرار می‌دهد که نه فقط به مراقبه نیازی نیست بلکه فراموشی خدا هم امکان پذیر است.

«اگر عاشق باشی، می‌توانی خدا را کاملاً فراموش کنی، چرا که از عشق هر چیزی امکان پذیر است.»

*****

«دین در نگاه اشو»

نگاه اشو به «ادیان» از حوزه‌های قابل کنکاش در آثار اشو هست.

نکته اساسی اینست که تلقی وی از دین هر چند این گونه تلقی سابقه دار و البته مخدوش است «نگاه زمینی» به دین است.

اشو دین را نه به عنوان «راه واقعی» جهت سعادت بشر که به عنوان «پدیده‌ای ساخته دست بشر» می‌داند. وی اصولاً تلقی وحیانی نسبت به دین ندارد و این مطلب که خداوند سامانه هدایت بشر را در عرصه دین و دیانت کار گذاشته باشد به شدت انکار می کند.

بالا-ترین مطلبی که می‌توان از خوش بینی اشو نسبت به ادیان ادعا نمود اینست که وی بعضی از بزرگان ادیان دین به معنی عام را انسان‌های عارف و روشن ضمیر می‌داند، انسان‌هایی که صاحب تجربه معنوی و غیبی‌اند. پایه گذاران ادیان مشهور که مشمول این خوش بینی اند محمد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم، عیسی عَلَیْهِ السَّلَام، بودا و زرتشتند. از گفته‌های اشو در مورد «خدا»، «دین» و «پیامبر» بر می‌آید که عناصر دین از منظر اشو اگر گفتارهای اشو به صورت «نظام معنوی» تصویر شوند با هم دیگر کاملاً هم خوانی و تناسب دارند، چون خدایی که اشو می‌پذیرد صلاحیت اینکه «غایت اصیل هستی» واقع شود ندارد (گفته شد از نگاه وی خدا خالق همه چیز نیست) و این خدا از این نظر که تأمین کننده سرور و شادمانگیست از نظر اشو اهمیت پیدا می کند و به همین جهت شاد بودن را عین دین داری می‌داند و منطقاً چنین خدایی نمی‌تواند «برنامه‌ای به نام دین، برای زندگی بشریت طراحی نماید. نتیجه منطقی چنین برداشتی از خدا، اینست که هیچ پیامبری ادعای «مکتب دار بودن» نکرده است و پیامبران حداکثر افرادی دارای تجربه معنوی اند نه بنیان گذاران شریعت و داعیه داران هدایت بشر. اشو بعد از پذیرش حسی به نام «نیاز به شادمانی» می گوید:

«این احساس هنوز در جایی در ژرفای وجود تو در تکاپوست. هم چنان تو را می‌خواند تا دوباره پیدایش کنی. تمام ادیان از این میل و احساس به وجود آمده‌اند و گرنه هیچ دلیلی بر وجود دین نبود، زیرا دین هیچ هدف عملی را بر آورده نمی کند.

به همین دلیل از نظر انسانی که عملگراست دین چیزی بیهوده جلوه می کند.

هیچ فایده‌ای ندارد، تلف کردن وقت است»

از بیان بالا-به وضوح بر می‌آید که وی پیدایش دین را نه جعل شارع که مربوط به یک میل و احساس می‌داند. در نگاه قرآن خداوند جاعل و باعث دین است و رسولان الهی تنها، وظیفه ابلاغ این رسالت را به عهده دارند و در جعل دستورات شریعت سهمی ندارند. دینی که حتی پیامبرانش هم فقط مُبلّغ و پیغامبرند کجا و دین برآمده از میل و احساس بشر کجا؟ اگر در مقام دفاع از اشو

بگوییم منظور وی اینست که ادیان برای رشد این میل آمده‌اند که البته این قو ل با دیگر گفته‌های اشو در ستیز است باز «عدم جامعیت دین» و «نفی رسالت اجتماعی دین» از این جملات استفاده می‌شود. از دید اشو، دین چون نظام وحیانی و الهی نیست بنا بر این تصور اینکه دین متکی بر باور باشد غیر منطقی است.

«دین بر باورها متکی نیست. دین ریشه در تجربه دارد». ذکر این نکته ضروریست که آن چه در کلمات اشو به عنوان دین مورد بحث قرار گرفته بیشتر ناظر به مسیحیت، یهودیت و بودیسم است، به همین جهت پاره‌ای از تعالیم این ادیان را نسبت به مابقی ادیان از جمله اسلام تسری می‌دهد. به خوبی پیداست که دین از نظر اشو به همان سیر درونی افراد و سلوک باطنی منحصر می‌شود، از همین منظر است که وی دین را در مقابل علم می‌داند. «علم زمانی کامل می‌شود که دین را به عنوان هدف نهایی بپذیرد و دین هم به تنهایی کامل نیست، زیرا تو نمی‌توانی فقط در دنیای درون سیر کنی، تو به خوراک، پوشاک و چیزهای زیادی نیاز داری که فقط علم می‌تواند به تو بدهد.» بنا بر این دین در کلمات اشو مسأله‌ای شخصی و فردیست که فقط با درون و روان انسان‌ها سر و کار دارد و اگر این تجربه شخصی و درونی بخواهد تبدیل به آیین عمومی شود اصولاً دین نیست. «تاکید می‌کنم که فقط فرد است که می‌تواند دین دار باشد.

دین همین که به یک کلیسا و کیش و آیین تبدیل شود دیگر دین نیست، پوششی به نام دین است.»

دنیا گریزی و رهبانیت که در ادیانی مثل مسیحیت مورد سفارش واقع شده، از منظر اشو عیبیست که تمام ادیان به آن مبتلا هستند.

بنا بر این از آنجا که خدا خود خالق زندگیست ادیان که روی گردانی از زندگی را توصیه می‌کنند دچار تناقض اند و خدا که خالق زندگیست نمی‌تواند ضد آن باشد.

بهشت و جهنم در آثار اشو

اشو از آنجا که دین را تجربه فردی می‌داند و هدف ادیان را سیر درونی می‌شمارد، بسیاری از تعالیم مهم و اساسی ادیان را به صورت دنیوی و فردی تاویل می‌کند.

وی از اساس حقایقی به نام «بهشت و جهنم» را نمی‌پذیرد و بهشت و جهنم را اولا امری فردی و درونی، ثانیاً دنیوی می‌داند که در زندگی روزمره قابل تحقق است.

«از جهنم نهراس! آری، نوعی از بهشت و جهنم وجود دارد که حالتی روانی در وجود توست، ولی هیچ ربطی به جا و مکانی ویژه در زمین یا آسمان ندارد. این پندار را دور بینداز. دین ربطی به این مهملات ندارد.» با همین نگاه است که معتقد است انسان می‌تواند بهشت و جهنم را بیافزیند و در همین عالم به خلق آنها همت گمارد و آنها را در همین زندگی تجربه کند.

اشو به صراحت روز واپسین و معاد را انکار می‌کند و برای این مسأله این طور دلیل می‌آورد:

«خداوند قبلاً در مورد تو قضاوت کرده و این چیزی نیست که قرار است در آینده اتفاق بیفتد، بلکه قبلاً اتفاق افتاده است، در مورد مسأله روز رستاخیز نگران نباش، نیازی به ترس نیست ... همان لحظه‌ای که خداوند تو را آفرید در مورد تو قضاوت هم کرده» او قدم فراتر می‌گذارد و با بیانی که به «جبر» نزدیک است خداوند را مسؤول اشتباهات انسان معرفی می‌کند «تو مخلوق خدا هستی اگر اشتباهی رخ بدهد او مسؤول توست نه تو، اگر تو به گمراهی روی او مسؤول است نه خودت، تو چطور می‌توانی مسؤول باشی؟ اگر تو نقشه‌ای بکشی و غلط از آب در آید، کسی نمی‌تواند بگوید خود نقشه مقصر بوده است.»

شگفتا! اشو که زمانی فلسفه خوانده و به قول خودش فلسفه تدریس نموده، چطور به این وضوح مرتکب مغالطه‌ای فاحش می‌شود، آیا قیاس موجودی مختار و مرید مثل اشو با نقشه‌ای مکتوب و رسم الخطی بی‌جان صحیح است؟

روشن است که نتیجه‌ای که اشو از بیان بالا می‌گیرد غیر از انکار رستاخیر، اثبات آزادی انسان است.

«بنا بر این لازم نیست از خدایی خیالی که در پایان جهان از تو باز خواست کند که چه کرده‌ای و چه نکرده‌ای بترسی، او قبلاً

داوری کرده و تو آزاد هستی و لحظه‌ای که شخص بدانـد به تمامی آزاد است تا خودش باشـد، زنـدگی پویایی آغاز می‌شود.» وی اساساً نه فقط ادیان موجود بلکه تمامی جهان‌بینی‌ها و مکاتب را بی‌اعتبار می‌داند و انسان مطلوب را کسی می‌داند که به هیچ سنتی تعلق ندارد و تمامی باورها را دور ریخته است.

«سر سپردن به حقیقت یعنی این که من به هیچ سنتی تعلق نخواهم داشت، فقط زمانی باور خواهم کرد که خودم بدانم نه قبل از آن. وی بهشت و جهنم را زاییده «ترس» و «زیاده خواهی» بشر می‌داند. «ترس و زیاده خواهی دو روی سکه‌اند.

ترس جهنم را آفریـده و زیـاده خواهی بهشت را. آنهـا فرافکنی ترس و زیـاده خواهی‌انـد.» بنـا بر این طـبیعیست که اشو به صـراحت قیـامت و روز رسـتاخیز را منکر شود و هرچه بشـر از بهشت در ناخودآگـاه ذهن انتظار دارد در همین جهان قابل تحقق است «هستی آمـاده اسـت، بهشت همین جـاست و در هیـچ جـای دیگری نیست». ادامه نگرش اشـو، به دین و دیـانت به این جـا ختم می‌شـود که دستورات شریعتی ادیان در چشم اشو، بیهوده و بی‌فایده جلوه کنند.

«هیچ نیازی به عبادت نیست، هیچ نیازی به کند و کاو کتاب‌ها نیست، هیچ نیازی به نبش قبر تعالیم سنتی رمز آلود و کهنه نیست. تو می‌توانی در عین سادگی و بدون هیچ هیاهویی حقیقت را بیابی.» وی تمامی باورها را به سخره می‌گیرد و تنها راه کشف و شهود را پاک شدن از تمام باورها می‌داند:

«هر باوری دشمنِ جستجوی حقیقت است.

پس یـک هنـدو یـا مسیحی نشو، یـک فرد بی خـدا یا یک با خـدا نشو، هیـچ نیازی به این کار نیست ... پس تمامی باورها، تمامی دروغ‌هـایی را که دیگران به تو آموختـه‌انـد دور بینـداز، پـاک، تهی و نـادان پیش برو تا گنـج خرد درونی‌ات را بیابی. این گنـج آن جاست و منتظر توست تا با دسته ای خالی بیایی. مراقبه یعنی به درون گام نهادن با دست خالی، خالی از تمام باورها و بینش‌ها.» اشو بعد از نقل یک تجربه شخصی خود در مورد زندگی قبلی (ادوار قبلی که همان تناسخ است) خود به مریدان خود می‌گوید:

«هرچیزی که ممکن است در ذهن شـما نظام فکری ایجاد کنـد، قیچی کنید ... اصـرار دارم برای بارها بارها و بارها این را می‌گویم که هر چیزی که بر اساس تجربه شخصـی تان نیست، در حد فرضـیه بپذیرید، آن را جزء باورتان قرار ندهید.» از آنجا که اشو تمامی تعلیمـات ادیـان و سـنت‌های گذشـتگان را فاسـد و دور ریختنی می‌دانـد، عصـیان علیـه آنهـا را خـوش می‌دارد و ایـن کـار را عملی ماجراجویانه می‌داند که سبب رشد و تهذیب انسان را فراهم می‌کند.

«چه خوش است عصـیان کردن علیه تمـام چیزهـایی که فاسـد شـده انـد! علیه تمام چیزهایی زشت، مرده و گندیـده.» از همین زاویه است که تمامی متون مقدس از نظر اشو توصیفاتی بی نتیجه‌اند.

«هیـچ کس نمی‌توانـد حقیقت را توصـیف کنـد، نه کتب مقـدس، نه وداها ... نمی‌تواننـد آن را تشـریح کننـد، آنها سـعی کرده‌اند، اشاراتی کرده‌انـد، ولی همه تلاش‌ها بی نتیجه بوده است و هیچ تلاشـی هرگز موفق نخواهد شد.» پروسه دین زدایی اشو، در عرصـه «مربی گری» هم نمایان می‌شود. «مرشد» مورد تایید اشو، کسیست که مشـخصات مذکور را دارد و اصولاً در بیان اشو سـنت شکنی مساویست با حقیقت یابی. «تو بایـد با یک مرشـد زنـده و حقیقی ارتباط بر قرار کنی. مرشـد زنده و حقیقی کسیست که سـنت گرا نیست، سنت شکن است.

هرگاه با مرشدی سـنت گرا برخورد کردی، بدان که او حقیقی نیست و گرنه سنت گرا نمی‌بود.» به همین جهت وی تمامی مناسک و آداب جمعی ادیـان را لغو می‌خوانـد. [برای یـافتن حقیقت] نیـازی به جـایی رفتن نیست. در حقیقت چیزی تحت عنوان راه، سـفر زیارتی و زیارت وجود ندارد. تنها مانع، نفس شماست.»

اشو معرفت دینی را منحصـر در «تجربه دین داری و احسـاس تشـکر از هستی» می‌دانـد نه دارای کیش و ایین خاص بودن. نتیجه این که دین جمعی در آثـار اشو به دور ریخته می‌شود و دین کاملاً ـ شخصـی و در یـک احساس و تجربه درونی خلاصه می‌شود. اشو با

برجسته کردن همین احساس درونی می گوید:

«تو با دارا بودن این احساس، دین دار می‌شوی نا با مسیحی یا هندو بودن. فقط با قدر دان بودن.» مراقبه از منظر اشو سکوت عمیق (هدف مراقبه در مکتب اشو) جایگزین عبادت‌هایی می‌شود که با لفظ و کلام آمیخته‌اند، در عرفان اشو، تنها عبادت سکوت است و بس. «کلمات برای ایجاد ارتباط بین مردم خلق شده‌اند.

خداوند یک انسان نیست که [با کلام] با او ارتباط برقرار کنید. در آن جا اصلًا و ابداً نیازی به کلام نیست. تنها سکوت عمیق لازم است.»

وی معتقد است «مراقبه» (تخلیه کامل ذهن نه تمرکز) کلید دریافت حقیقت است و همه روشن دلان تاریخ از همین مسیر به مقصد رسیدند. «مسیح، کریشنا، بودا، محمد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم. زرتشت همه به یک جا رسیدند، اما از درهای متفاوت. وقتی داخل شدند ناگهان دریافتند که همه درها درست بوده است.»

دین داری در نگاه اشو یعنی مراقبه و بس. وی بر این عقیده است اگر مراقبه شخصی تحقق پیدا کند بساط همه ادیان بر چیده می‌شود. «اگر تهذیب در سراسر جهان اشاعه پیدا کند، بساط ادیان گوناگون جمع می‌شود. برای بشریت چه موهبتی از این بالاتر که انسان فقط انسان باشد، نه مسیحی، نه هندو ... تهذیب امری فردی است.

بنا بر این اگر قرار است دنیا به حیات خود ادامه دهد قدم نخست آن است که «مرزها» برداشته شود قدم دوم آن است که بساط ادیان و مذاهب گوناگون برچیده شود. یک بشریت کافیست و یک دیانت هم کافی است؛ مراقبه، حقیقت ... که به برچسب هندو، مسیحیت ... نیازی ندارد.» اشو به زیبایی و به حق می گوید:

«اگر دعا از دل نشات گیرد، بزودی در می‌یابی که نه تنها صحبت می کنی بلکه پاسخ هم می‌شنوی.» اما در جملات زیر دچار مغالطه می‌شود:

«مذاهب ... همه آنها به تو آموزش عبادت می‌دهند. ولی در واقع آنها تو را از نیایش تهی می کنند، چرا که نماز ماهیتی خود جوش دارد، یاد دادنی نیست ... آنها عبادت از پیش آماده‌ای به شما می‌دهند، عبادت امری خود جوش و درونی است.

بگذارید عبادتتان هم خود جوش و درونی باشد.

اگر با خدا هم تصنعی صحبت کنید پس کجا می‌توانید اصیل و طبیعی باشید ...؟ شما این طوری تمام ارتباط خود جوش را از دست می‌دهید.» جواب مغالطه را از کلام اشو بیابید:

«[برای تبدیل ترس به عشق] در جایی که احساس راحتی می کنید بنشینید، آن گاه دست‌هایتان را روی دامن تان بگذارید، دست راست را زیر دست چپ قرار دهید، این حالت مهم است، ... دو شست به هم متصل می‌شوند. آن وقت استراحت کنید. چشمهایتان را ببندید ... اگر ممکن است با ۵۰ دقیقه شروع کنید ... هر روز این عمل را انجام دهید».

اولاً ـ براستی اگر اشو با نیایش‌های از پیش آماده مخالف است و می‌خواهد هر کسی خودش به درون خود سیر کند چرا خود مناسکی با آداب خاص توصیه می کند؟ اگر نماز فقط به جرم اینکه «آدابی مخصوص دارد» از نظر اشو مطرود است چرا وی خود مراقبه‌های با آداب خاص ابداع و ترویج می کند؟ دوم این که اگر به مسجد و کلیسا نیازی نیست چرا وی مکانی با همان کارکرد مسجد ابداع نمود؟ نمونه بارز آن «کمون بین المللی اشو» در هند است.

اگر برای دین داری به مکان خاص احتیاجی نیست چرا کمون جایگزین مسجد شود؟ اگر مناسک جمعی محکوم است چرا مراسم «سکس جمعی» و با نام عرفان توسط اشو ترویج و تبلیغ می گردید؟ چرا وی برای روز و شب مریدانش، مراقبه‌های خاص ابداع نموده است؟

سوم این که مطلب اساسی در این بحث اینست که اگر خدا را آن طور که اشو به تصویر می کشد (هدف شادمانی و عشق است و

خداوند ابزار رسیدن به شادمانگی است.) بپذیریم، پذیرش مراقبه‌های اشو به عنوان عبادت، کار بی‌ربطی نخواهد بود.

اما اگر خدا را به عنوان خالق و مبدا تمام هستی بپذیریم و قبول کنیم که خداوند از این هستی عظیم، هدفی داشته است و آن هدف، تکامل و سعادت انسان است (همان مقام کشف و شهود و دریافت حقایق که از آن به فنا فی الله تعبیر می‌شود)، آیا می توان پذیرفت خداوند انسان را بدون برنامه رها کرده و افسار انسان‌ها را به دست «اشو» داده است؟

اگر بپذیریم که خداوند خالق انسان است و این خدا علم کامل به مخلوق خود دارد، باید بپذیریم که او بهتر می‌داند کدام عمل برای ترقی روح انسان نیاز است و کدام رفتار، انسان را به هبوط می‌کشاند. آیا می‌توان پذیرفت «اشو» که البته هیچ وقت ادعای خدایی نکرد با علم محدود خود، صلاحیت واجب و حرام نمودن اموری را دارد (چنان که مراقبه از نظر اشو چنان لازم است که بدون مراقبه، انسان دائماً در بدبختی خواهد ماند) اما خداوند از رساندن چنین برنامه‌ای به مخلوقات خود صرف نظر کرده است؟

براستی آیا «اشو» برای انسان‌ها از خدا دلسوزتر است؟

آخرین نکته در این باب اینست که در مکتب اسلام راه کشف و شهود و معرفت، از بندگی و اطاعت می گذرد. بنا بر این عبادت اصولاً ـ چیزیست که خدا از بندگانش درخواست کرده (که البته عمل به این درخواست، باعث بهجت روح می‌شود) و اگر کسی چنان که اشو تعلیم می‌دهد فقط به هوای میل خود و با هدف کسب شادی و بهجت درونی به «عبادت ابتکاری» دست بزند اطلاق «عبادت» بر چنین عملی، توهمی بیش نیست و کسی که مدعی کسب رضایت خداست چون عبادت یعنی تحصیل رضایت خالق باید از همان راهی برود که خدا گفته، نه هرچه میل انسان اقتضاء کند.

خوشبختانه اشو تکلیف پیروان خود را روشن نموده، آنجا که گفته: «حقیقت از کسی به کس دیگر منتقل نمی‌شود.. هرچه که دیگران به تو یاد می‌دهند دست بالا ـ می‌تواند یک دروغ زیبا باشد» از آنجا که وی تمامی باورها را مانع حقیقت می‌داند، باور به گفته‌های اشو هم لازم نیست و مادامی که ادعاهای اشو به تجربه شخصی من و شما تبدیل نشود، دست بالا یک دروغ زیباست.

نویسنده: حمزه شریفی دوست

اوشو و بازی عشق و عرفان

فطرت ما شاهد زیبایی و کمال مطلقی بوده است که مشاهده‌اش تمام هستی مان را به عشق تبدیل کرده و به خود جذب کرده است. قلب ما شیدا و سرگردان عشق است و در این دنیا نمی‌توانیم بدون عشق زندگی کنیم. اگر چه از این شاخه به آن شاخه بپریم و معشوقی ابدی پیدا نکنیم ولی عشق ازلی که با جانمان آمیخته ماندگار و ابدی است.

به این علت در جریان‌های معنویت گرای نوین عشق نقش پررنگی دارد به ویژه در اندیشه‌های اشو نقش محوری پیدا کرده است.

اشو معتقد است شکوفایی معنوی انسان با عشق ورزی و مراقبه امکان پذیر است و منظور او از عشق، عشق جنسی است.

او معتقد است که با روابط آزاد محض و تاکید تنها بر عشق انسان از خود بیگانه شده و نمی‌تواند نیروی الهی را در خویش کشف کند و شکوفا سازد. همانطور که با مراقبه محض در آیین‌های شرقی نمی‌تواند راهی به سوی حقیقت گشاید. هم آنها که تنها عشق را دنبال می‌کنند خود را به عشق فروخته و مرعوب آن شده‌اند و هم آنها که از آن می گریزند مرعوب و هراسانند. در مقابل عشق ترس است و تا ترس از بین نرود نمی‌توان به خوبی عشق ورزید و تا به طور کامل عشق نورزی نمی‌توانی به مراقبه بپردازی. پس باید با شهامت عشق بورزیم و مراقبه را دنبال کنیم. شهامت یعنی نه به عشق پناه ببری و نه از آن بگریزی. انسان از ترس تنهایی به عشق چنگ انداخته و آن را تباه می کند و از ترس عشق به عزلت و ریاضت رو می‌آورد. «تا کنون فقط دو نوع بزدلی روی زمین زندگی کرده است.»

۱ راه درست اینست که تا وقتی عشق به تو شور و شادی می‌بخشد عشق بورزی و هنگامی که دلزده شدی به عزلت و نیایش و مراقبه

روی آوری و خود را بازیابی. جمع میان عشق و مراقبه راه نجات و مسیر آینده خواهد بود.

به نظر اشو انسان نوین باید عشق و مراقبه را به هم بیامیزد. «آمیزش باید بزرگترین هنر مراقبه شود. این پیشکش تانترا به دنیا ست.» ۲ انسان راه یافته در عشق و آمیزشش مراقبه کرده، در اوج عشق ورزی و رابطه، مراقبه داشته، خود را مشاهده می کند.

برای او «عشق یک آینه است.

رابطه واقعی آینه‌ایست که در آن دو عاشق چهره یکدیگر را می‌بینند و خدا را باز می‌شناسند. این راهی به سوی پروردگار است.» ۳ پروردگاری که همانا لذت و خوشی است.

وقتی عشق با مراقبه آمیخته شود، رابطه بدون تعلق و در حال نظاره صورت می گیرد گویی تو عامل نیستی و در پایان رابطه و هنگام دلزدگی و خستگی و جدایی چیزی از دست نمی‌دهی. «انسان دانا به مانند یک آینه در عالم زندگی می کند.

از هر آنچه جلویش قرار بگیرد خوشحال می‌شود. اگر گلی را ببیند شاد شده و آن را منعکس می کند و اگر انعکاسش را باز پس گیرد، او در آن می‌بیند. اگر کسی در جلویش قرار نگیرد وقتی همه آینه خالی باشد او خدا را در تهی بودن آن می‌بیند.» ۴ در آمیزش مقدس شخص مستقل است به آینده رابطه نمی‌اندیشد به گذشته آن کاری ندارد، شادمانی و هیجان لحظه را می‌بیند و خود را نیز تماشا می کند چنانکه در آینه خویش را می‌بیند، پیوند و جدایی را بدون اینکه وابسته شود، مشاهده می کند.

لذت می‌برد و شاد است حتی اگر افسردگی و اندوه هم سراغ او بیاید. او با تمام وجودش رنج نمی‌برد زیرا از آن جهت که ناظر است، فقط شاهد اندوه است و خود گرفتار آن نیست. چنین کسی می‌تواند شادتر باشد، با لذت زندگی در لحظه و همیشه با خدا بودن. این خوشی و شادی که البته خالی از رنج و افسردگی نیست مذهب اشوست «در این دنیا، هم اینجا هم اینک بمان و به راهت ادامه بده با قهقه‌ای برخواسته از عمق وجودت ادامه بده. راهت را به سوی خدا برقص، راهت را به سوی خدا بخند، راهت را به سوی خدا آواز بخوان.» ۵ اشو به طور شگفت انگیزی ادبیاتی که عارفان و فرزانگان تاریخ بشریت در همه تمدن‌ها و سرزمین‌ها به کار گرفته‌اند تا ارتباط روح انسان با ماوراء و خدایی که همه هستی و کمالات از اوست بیان کنند؛ در یک دستگاه مفهومی دیگر به کار می گیرد و همه آن لذت‌های روحانی و شادمانی‌های عمیق معنوی را که در ارتباط با خدای واقعی می‌توان تجربه کرد، در منطق و مذهب اشو به لذت جنسی و همین خوشی و شادی این جهانی تبدیل می‌شود. همین شادی‌هایی که همه ما می‌شناسیم و فقط اشو به ما می‌آموزد که سعی کنید با تمام توجه از این شادی‌ها لذت ببرید و خود را در آن ببینید و احساس کنید. با تمام وجود این شادی‌ها را لمس کنید که لایه‌های عمیق‌تر آگاهی تان از آن سیراب شود و سپس احساس ناکامی را با فراموش کردن خاطره آن و از دست رفتن و تمام شدنش را با در لحظه زیستن و توجه به زمان حال دور بریزید. او در موضع گیری در قبال عشق سرگردان و پریشان است.

در مواردی عشق جنسی را مانعی معرفی می کند که مطمئن‌ترین راه برطرف کردن آن برداشتن مرزها و محدودیت‌های جنسی است. در جای دیگر آن را وسیله نه هدف و مرحله‌ای گذرا دانسته، تاکید می کند که عشق جنسی ابزار و وسیله‌ای برای سیر و سلوک است و در نهایت نظرش اینست که هدف همین لذت و شادمانی در روابط جنسی و عشق بازی است.

تمام کوشش او در تبیین و تعلیم تز «عشق + مراقبه» اینست که مراقبه لذت و شادی لحظه عشق بازی را افزایش داده و اندوه و افسردگی پس از آن را فروکاهیده، تحمل پذیرتر می کند.

اهمیت و ضرورت آمیختن یا جمع میان عشق و مراقبه به این خاطر است که ذهن هم موقع لذت بردن مزاحم بوده، مانع این می‌شود که با تمام حواست از معاشقه لذت ببری و هم پس از آن اندوه به بار می‌آورد. زیرا به گذشته معطوف است و خاطراتی به همراه دارد، خاطراتی از پایان لذت از خطاهایی که وجدان اخلاقی آنها را نپذیرفته، با طبیعت و فطرت انسان سازگار نیست. هم از این رو توصیه می کند که ذهن و اندیشه را در فرایند مراقبه کنار گذاشته، از امیال و هوس‌های طبیعی خود پیروی کنید، تا از لذت و خوشی

زندگی بهره‌مند شوید. «ندای درونتان را ارج بنهید و از آن اطاعت کنید. به خاطر داشته باشید:
من تضمین نمی‌کنم که آن ندا همیشه شما را به راه راست هدایت کند.
بیشتر اوقات شما را به گمراهی می‌برد ...، این حق شماست که آزادانه به گمراهی بروید. این بخشی از کرامت شماست.
حتی در مقابل خداوند بایستید .... درستی و نادرستی امور را به کنار بگذارید.» ۶ گریز اشو از خویش و از گذشته تا حدیست که بارها نام خود را تغییر داده ۷ و تصریح می‌کند که گذشته ارزش یادآوری ندارد و نیز می‌گوید که «من پاسخگوی حرف‌های دیروزم نیستم.» ۸ او می‌کوشد بحران معنویت انسان معاصر را بدون تغییر در شالوده‌های فکری و اصول اخلاقی آن برطرف سازد لذا معنویت و عرفان را در همین هوس پرستی تزریق کرده، تفسیری از عرفان ارائه می‌دهد که امیال و اهواء انسان هبوط کرده و از خدا دور افتاده را مباح شمرده و تأمین کند و همین کامجویی‌ها را خدا معرفی می‌کند و در این باره از میراث و ادبیات عرفانی شرق نهایت سوء استفاده و تحریف را اعمال می‌کند.

در یک کلام اوشو یک فریب بزرگ در آستانه هزاره‌ی سوم بود که خودفریبی انسان معاصر برای توجیه هوسرانی‌ها و نادانی‌هایش را نمایندگی کرد و این اعتراف اوست که خود را «سرآغاز خودآگاهی مذهبی کاملاً نوینی» ۹ معرفی کرده و در باره مذهب و این طور اظهار نظر می‌کند که: «همه آیین‌ها بر پایه دستاویزی ساختگی بنا شده است.
همه شیوه‌ها دروغینند ... می‌توان دستاویزهای تازه‌ای به بار آورده و دین‌های تازه‌ای پدید آورد. دستاویزهای کهنه فرسوده می‌شوند. دروغ‌های کهنه از رنگ و بو می‌افتند و به دروغ‌های نوتری نیاز خواهد بود.» ۱۰ انسان پیش از حیات دنیایی عشقی عمیق را تجربه کرده و در این زندگی نیز آواره آن عشق است و تا در این دنیا به سر می‌برد نمی‌تواند تمام آن عشق را درک کند.
هم از این رو در این دنیا باید نمادی از آن عشق داشته باشد و در این رابطه خداوند مرد و زن را برای هم آفرید، آنها را مایه آرامش یکدیگر قرار داد و در سنت نبوی ازدواج را یک آیین ضروری قلمداد کرد و سر انجام در کلام خود این پیوند را سرشار از آیات عشق و مهربانی معرفی کرد، ۱۱ تا با این پیوندی که از عشق و معنویت و آیات و نشانه‌های الهی لبریز است، عشقی معنوی و پایدار را بیازمایند و برای بازگشت به آغوش عشق الهی آماده شوند.

****

منابع:

۱. اشو، الماسه‌های اشو ترجمه مرجان فرجی تهران: انتشارات فرودسی چاپ چهارم ۱۳۸۲.
۲. اُشن گوروجی (اشو) تفسیر آواهای شاهانه ساراها (تعلیمات تانترا ۴) ترجمه هما ارژنگی تهران: نشر حم چاپ اول ۱۳۸۳.
۳. اُشن گوروجی (اشو) تفسیر آواهای شاهانه ساراها (تعلیمات تانترا ۳) ترجمه هما ارژنگی. تهران: نشر حم چاپ اول ۱۳۸۳.
۴. اشو، شهامت، ترجمه خدیجه تقی پور. تهران: انتشارات فردوسی چاپ دوم ۱۳۸۰.
۵. اشو، یک فنجان چای، ترجمه مسیحا برزگر. تهران: انتشارات دارینوش اول ۱۳۸۲.
۶. اشو، آواز سکوت، ترجمه میر جواد سید حسینی. اصفهان: انتشارات ه و دین چاپ اول ۱۳۸۴.
۷. اشو، پیوند. ترجمه عبدالعلی براتی. تهران: انتشارات نسیم دانش ۸۵. دوم.
۸. اشو، عشق رقص زندگی، ترجمه بابک ریاحی پور و فرشید قهرمانی. تهران: انتشارات آویژه و انتشارات نگارستان کتاب. چاپ ششم ۱۳۸۱.
۹. اشو، ریشه‌ها و بالها. ترجمه مسیحا برزگر. تهران: انتشارات آویژ چ اول ۱۳۸۲.
۱۰. اشو، اینک برکه‌ای کهن. ترجمه سیروس سعدوندیان. تهران: انتشارات نگارستان چ دوم ۱۳۸۲.
۱۱. اشو، آینده طلایی، ترجمه مرجان فرجی. تهران: انتشارات فردوسی چاپ اول ۱۳۸۱.

۱۲. اشو، ضربان قلب حقیقت مطلق (تفسیری از ایشاباش اوپانیشاد) ترجمه لوئیز شنکایی. تهران: انتشارات فردوسی ۱۳۸۱ چاپ اول.

۱۳. اشو، آفتاب در سایه، مترجم عبدالعلی براتی. تهران: نشر نسیم دانش چاپ دوم ۱۳۸۲.

۱۴. اشو، مراقبه هنر وجد و سرور، ترجمه فرامرز جواهری نیا. تهران: انتشارات فردوسی چ اول ۱۳۸۰.

****

پی‌نوشتها:

۱. الماس‌های اشو ص ۲۳۱.

۲. همان اشو ص ۲۴۰.

۳. همان اشو ص ۳۳.

۴. ضربان قلب حقیقت مطلق ص ۱۷۲.

۵. الماس‌های اشو ص ۳۲.

۶. شهامت ص ۲۷ غ ۲۶.

۷. اینک برکه‌ای کهن ص ۴۱.

۸. ریشه‌ها و بالها ص ۱۷۵.

۹. الماس‌های اشو ص ۳۶۶.

۱۰. مراقبه هنر وجد و سرور ص ۲۰.

۱۱ وَ مِنْ آیاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَکُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ أَزْواجاً لِتَسْکُنُوا إِلَیْها وَ جَعَلَ بَیْنَکُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً.

حمید رضا مظاهری سیف مطالب مرتبط

عرفان – اوشو – عشق

قلب انسان تا می‌تپد عشقی می‌جوید و زندگی بی‌عشق، بی‌معنا، بلکه برابر با مرگ است.

بعضی از عرفا عشق را راه رسیدن به خدا دانسته، برترین معرفت و عبادت را معرفت و عبادت عاشقانه برشمرده‌اند.

نیز از عشق زمینی سخن به میان آورده و آن را مجاز و پلی به سوی حقیقت معرفی کرده‌اند.

تا آنجا که برخی از اساتید حق اولین پرسش برای پذیرش طالبان سیر و سلوک را به عشق اختصاص داده و از پذیرش کسانی که تجربه‌ی عشق ندارند سرباز می‌زنند. دلی که نسوخته باشد دل نیست و دلی که عاشق نشده باشد سوخته نیست. عاشق شدن اولین گام بیرون آمدن از خودپرستیست و خودپرستی از بزرگترین حجاب‌های میان خدا و خلق است و این حجاب جز با عشق از میان برنخیزد و با غیر آتش عشق نسوزد. اما عشق هم وادی پر خطریست که چگونه افتادن در آن و گذر از مراحل و برآمدن از مهالکش جز به لطف خداوند میسر نیست که عشق از آن اوست و او خود تواناترین نگهدارنده است.

ولی انسان نیز باید بکوشد و راه را از بی‌راه باز شناسد و صادقانه در راه عشق قدم بردارد تا لطف حق دستگیر او شده، صبح وصال در پی شامگاه رنج و هجران فرارسد. دنیای امروز که از بحران معنویت رنج می‌برد تا راه راست فاصله کمی ندارد و در این دوری چه بیراه‌هایی که راه پنداشته می‌شود و چه سرگشته‌هایی که راهنما نامیده می‌شوند. انسانی که خود را گم کرده و از خویش دور افتاده است، تا این که به خویشتن حقیقی برسد خود فریبی‌هایی را تجربه خواهد کرد و معنویت‌های نوین که در مهد تمدن غرب می‌روید و ترویج می‌شود، اگر چه از عرفان‌های شرقی و حتی ادیان ابراهیمی برآمده باشد، به سادگی قابل اعتماد نیست و برای انتخاب آنها باید هوشمندانه به تأمل نشست و آگاهانه گزینش کرد. هدف اصلی این مقاله بررسی و نقد اندیشه‌های مروج مشهور

معنوی به نام راجنیش بگوان معروف به اشو است.

که عشق را محور اصلی تعالیم خود قرار داده و در بین عده‌ای از مردم جهان مقبولیتی یافته است.

نظریه اصلی او و نوآوری بزرگش اینست که عشق جنسی و مراقبه را به هم آمیخته، ترکیبی از این دو را برای تأمین معنویت بشر دنیایی این روزگار پیشنهاد می کند.

برای جدا کردن و برجسته کردن نکات مثبت اندیشه او و نیز روشن شدن اشکالات وارد شده بر تعالیم اش به تبیین یک دیدگاه اسلامی فراموش شده درباره‌ی عشق مجازی می‌پردازیم و آن عشق جنسی در روابط زناشویی در نظام تربیتی عرفان اسلامی است.

در این مقاله نگرش اسلام به عشق مجازی در دو گام پیدایی و پایایی معرفی شده، عشق جنسی در گام پایایی تحلیل می‌شود.

پرورش عشق حقیقی آیین و آدابی دارد و راه و روشی مخصوص که باید به خوبی فراگرفته شده و با دقت به کار بسته شود. برای موفقیت در این کار باید مراحل مختلف این بالندگی را شناخت و برنامه‌ی ویژه‌ی هر مرحله را اجرا کرد. به طور کلی عشق مجازی در دو مرحله یا دو گام مختلف راه دست یابی به عشق حقیقی را هموار می‌سازد. گام اول به هجران می‌انجامد و گام دوم با وصال آغاز می‌شود. در اولی باید عشق را مهار کرد و پنهان داشت، دومی را باید با مهارت آشکار نمود و بر آن پایداری ورزید. اولی برای کشف و گزینش عشق حقیقیست و دومی برای تمرین حفظ و نگهداری آن. اولی به جنسیت ربطی ندارد اما دومی میان دو جنس مخالف صورت می گیرد.

با اینکه در تعالیم اسلام هر دو مدل عشق مجازی مورد توجه بوده و بر مدل دوم بیشتر تأکید شده؛ اندیشمندان جهان اسلام اما بیشتر بر عشق مجازی در گام نخست تأمل ورزیده، عشق بدون شهوت را گذرگاه عشق حقیقی دانسته‌اند و عشق مجازی در گام دوم را کمتر در رابطه با عشق حقیقی تبیین کرده، فقط توصیه‌های اخلاقی درباره‌اش ارائه داده‌اند و فضای عرفانی ازدواج و زناشویی و عشق جنسی را شفاف نکرده‌اند.

در این خلاء بینشی اندیشه‌های خام و خالی از حقیقت بازار گرمی پیدا کرده، رویاروی دین و فطرت می‌ایستند و هوسرانی را به نام عرفان و معنویت ترویج می کنند.

بدون تردید در روابط جنسی عاشقانه نیز خداوند حضور دارد همانطور که همه جا هست و اگر این رابطه مورد رضای او باشد می‌تواند پل ارتباط با او بنا کرده و مستحکم سازد. اما این حضور را چگونه می‌توان درک نمود و با او ارتباطی پویا و متعالی برقرار کرد؟

خلاء پاسخ به این پرسش زمینهٔ هرزنگاری‌هایی به نام عرفان شده است.

اشو اساساً خانواده را یک شر ضروری برای تداوم نسل می‌دانست و معتقد است که با پیشرفت دانش می‌توان تولید نسل را از رابطه‌ی جنسی جدا کرد و آن را به رابطه‌ای آزاد و سرشار از لذت و شادمانی محض تبدیل نمود. آثار بسیاری از اشو در جهان چاپ شده و به زبان‌های گوناگون ترجمه می‌شود و ساحل فرهنگی کشور ما نیز از هجوم این امواج شوم ایمن نمانده است و نگارنده در مشاوره‌ها با خانواده‌هایی آشنا شده که در کوبش این امواج از هم پاشیده است.

برای روشن شدن کاستی‌ها و نارسایی‌های اندیشه کسانی مانند اشو لازم است تا حدودی مدل صحیح عشق جنسی از منظر عرفان یا به بیان دیگر رابطه‌ی سکس با معنویت تبیین شود. رابطه‌ای که عشق مجازی در گام دوم به آن تحقق می‌بخشد.

از این رو ابتدا به بررسی مبانی و شالوده اصلی نظریه‌ی اشو می‌پردازیم و در ادامه‌ی بررسی‌ها و نقدها عشق مجازی را در گام اول یعنی گام پیدایش و سپس در گام دوم یعنی پایداری از منظر اسلامی مورد توجه قرار داده، با تأمل بر تفاوت‌های دو دیدگاه سستی و آشفتگی آراء اشو را روشن می‌نماییم.

نویسنده: حمید رضا – مظاهری سیف

تأملی بر عشق اُشو

چکیده در جهان امروزین این باور وجود دارد که انسان بازگشتی دوباره به معنویت دارد بدین منظور آیین‌هایی تحت عنوان جنبش‌های نوظهور معنوی به صحنه آمده‌اند که با محور قرار دادن معنویت سعی در ارائه جریان تعالی انسان دارند از جمله این جریان‌های نوپدید مکتب اُشو می‌باشد که با استفاده از اصول معنوی هندی و روانشناسی و، ... معنویتی پدید آورده و مدعیست که ادیان موجود کهنه شده و باید دین جدید آورده شود و خود را پدید آورنده دین جدید می‌داند. پژوهش حاضر بر آن است که یکی از اندیشه‌های مکتب اُشو (عشق) را مورد تحلیل و بررسی قرار داده و با عرفان ناب دینی تطبیق دهد که آیا این اصل عشق می‌تواند راه تعالی انسان باشد یا خیر؟

درآمد

انسان فعلی اگر چه کوشیده که خود را بی نیاز از دین و معنویت نشان دهد و با دانش و عقل تمام نیازهایش را برآورد، اما در نهایت نتوانست ایده شادکامی و خوشبختی در زندگی منهای دین و معنویت را اثبات کند و با هزاران رنگ و جلوه‌های زندگی دنیا یی، جان ناآرام او افسرده‌تر شد سر انجام در اوج تمتعات این جهانی، در برابر رنج بی‌دینی و زیر با سنگین بی‌معنایی زانو زد و این تجربه ناگوار زندگی منهای معنویت، او را واداشت تا برای برآوردن نیاز اصیل به معنویت، مکتبهای معنوی رنگا رنگی بسازد که امروزه ما شاهد هزاران فرقه معنویت گرا در غرب و شرق هستیم. جریانهایی که می‌کوشند به نیاز فطری بشر و معنویت خواهی او پاسخ گویند و او را از نور، سرور، شور، عشق و آرامش سرشار کنند.

یکی از آن مکتب‌ها، مکتب اُشو می‌باشد.

تلاش شده در پژوهش حاضر یکی از آموزه‌های این مکتب (عشق) مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد.

زندگی نامه اُشو در سال ۱۹۳۱ م در روستای کوچک «کوچ وادا» در ایالت «ماهیا پرادش» کشور هند به دنیا آمد و در سال ۱۹۹۰ م در ۵۹ سالگی مرد. اُشو در دوران حیاتش به چندین نام شهرت داشت «راجا» نام زمان کودکی او بود بعدها به «راجنیش» تغییر نام داد و سپس در سال ۱۹۶۰ میلادی به «آچاریاراجنیش» معروف شد [۱] از سال ۱۹۷۱ به عنوان «باگوان شری راجنیش» شناخته می‌شد [۲] و نهایتاً در سال ۱۹۸۹ م رسماً عنوان «اُشو» را برای خود برگزید و دستور داد دیگر آن را با لقب باگوان صدا نکنند؛ [۳] کتاب‌های منتشر شده از اُشو تا کنون به بیش از ۳۳ زبان مختلف ترجمه شده و در اختیار خوانندگان قرار گرفته است که به صورت ساده و روان همراه با حکایت و داستان اما بدون ذکر منبع است.

اُشو هرگز خودش کتابی ننوشت همه کتاب‌های او، که بالغ بر ۶۵۰ کتاب می‌شود در حقیقت نسخه برداری از سخنرانی‌های اوست حدود ۷۰۰۰ سخنرانی از او بر روی نوار کاست و ۱۷۰۰ سخنرانی بر روی نوار ویدئو ضبط شده است.

اُشو در سال ۱۹۸۱ به آمریکا مهاجرت کرد [۴] در ظاهر چنین گفته شد، که وی به منظور معالجه به آمریکا می‌رود اما بعد با توجه به اسرار مریدانش در آمریکا اقامت گزید. مریدان آمریکایی اُشو در نقطه‌ای دور افتاده در ایالت اریگان زمین‌های را خریداری کرده‌اند و طی مدت چهار ماه شهری به نام راجنیش پورام در آن جا بنا نهادند طولی نکشید که راجنیش پورام به عنوان مرکز آیین اُشو مشهور شد پیروان اُشو معتقدند که اُشو در دوران کودکی دارای احساسات عصیان گری، تمرد و استقلال طلبی بوده است مهم‌ترین کتابی که از شخصیتش بحث می‌کند کتاب «اینک برکه‌ای کهن» می‌باشد وی در این کتاب خاطرات فراوانی از کودکی خود نقل می‌کند همانند دو معجزه که برای خود نقل می‌کند [۶] و نیز نسبت به هم کلاسی‌ها، معلم، پدر و مادر و بسیاری از انسان‌های دیگر از خود روحیه عصیان گری بروز داده است [۷]. همچنین وقتی کتاب‌های اُشو را مطالعه می‌کنیم به خوبی در می‌یابیم که او دارای شخصیتی بسیار مغرور و متکبر است [۸] که حتی پیروان خود او از این غرور اُشو آزرده خاطر بوده‌اند و در

جاهای متفاوت خود را استاد استادان می‌داند. [۹] عشق و معنویت در اندیشه اُشو از جمله ویژگیهای آثار اُشو اینست که بسیار پراکنده سخن می گوید اگر بخواهیم آثار او را نظام مند کنیم بسیار سخت است ولی می‌شود آثار او را با مطالعه به نظمی ساختگی رساند. اولین و مهم‌ترین مبنای اندیشه معنوی اُشو عشق است او بیش از همه و بسیار زیبا در رابطه با عشق سخن گفته است.

هم چنین کتابهایی درباره عشق از او موجود است همانند:

عاشقانه‌ها، عشق پرنده‌ای آزاد و رها، عشق، رقص زندگی [۱۰] که به چاپ رسیده است.

برخی از تعبیرات اُشو در مورد عشق چنین است:

عشق دین است، زیرا عشق زیبایی است، عشق موسیقیست [۱۱] عشق تنها شعر واقعی است، تمام شعرهای دیگر فقط انعکاسی از آن هستند [۱۲] در هر قلبی عشق وجود دارد زیرا قلب بی‌عشق نمی‌تواند زنده باشد عشق نبض زندگیست هیچ کس نمی‌تواند بدون عشق باشد، غیر ممکن است؛ [۱۳] به واسطه عشق آدمی دارای روح می‌شود، به واسطه عشق آدمی چیزی را احساس می کند که فراسوی بدن، ماده، صورتها و کلمات است [۱۴] مردم هنوز درباره عشق چیزی نمی‌دانند چه برسد به نیایش فقط عده معدودی عشق را تجربه کرده‌اند ... اگر ذهنی مالامال از اندیشه‌های ضد عشق داریم پس عشق را تجربه نخواهید کرد عشق با حسادت میل تملک و سلطه نفس نفرت و خشم جمع نمی‌شود محال است اینها همه پدیده‌های ضد عشق می‌باشند. [۱۵] او برای عشق خصوصیاتی را نیز می‌شمارد مثلا معتقد است شکوفایی معنوی انسان با عشق ورزی امکان پذیر است، هر نیایشی که بکنید هر چه قدر هم تلاش کنید با هر باور و اعتقاد مذهبی عبادت شما به خدا نمی‌رسد تنها عبادتی که می‌تواند به او برسد عبادت عشق است اگر عشق حضور داشته باشد حتی لازم نیست عبادتی بکنید حتی ذهن حرف هم نمی‌زند شنیده خواهد شد؛ [۱۶] عشق از نظر اُشو شوق وافر درونی برای یکی بودن با کل بودن است، عشق دلیل بی‌دلیل است؛ [۱۷] عشق غرض و هدفی را دنبال نمی‌کند ولی تأثیر شگرف دارد لذت بخش است، سرمستی خاص خود را دارد عشق دیوانگی خاص خود را دارد، عشق قابل توجیه نیست [۱۸] اُشو می گوید عشق با عقل ناسازگار می‌باشد.

عقل می‌خواهد چیزها را ساده و آسان کند ریاضیات سلیس برای همین عقل به آن علاقه‌مند است منطق هر چیز سرراست و روانی است، برای همین عقل به آنها علاقه زیادی نشان می‌دهد شاعری آسان نیست عقل به آن علاقه ندارد. عشق یک معمای کامل است لذا عقل به هیچ وجه در آن جاده سفر نمی‌کند؛ [۱۹] برای عاشق شدن ذهن باید کاملاً خالی باشد در حالی که ما فقط به وسیله ذهن خود عشق را می‌ورزیم و نازل‌ترین آن جنسی می‌شود و بالا‌ترین آن ترحم و دلسوزیست اما عشق متعالی از رابطه جنسی و تحرم صورت می گیرد؛ [۲۰] می گوید:

ما به بال‌های عشق نیازمندیم نه به بال‌های منطق و استدلال، مخالفین عشق در اندیشه اُشو خشک مقدسان می‌باشند این عبارت خشک مقدس در کتاب‌های اُشو زیاد است و از آن جا که اُشو روحیه طغیان گری و عصیان گری دارد معلوم نیست که اینها چه کسانی می‌باشند و در کدام دین آیین و یا مذهب هستند چرا که هیچ انسانی نیست که دوست دار زیبایی نباشد و زشتی را ترجیح بدهد. به نظر اُشو ازدواج و تشکیل خانواده عشق را نابود می کند.

می گوید:

اگر عاشق یک زن و یا مرد شوید خود را گرفتار کرده اید حسادت به دنبال خواهد داشت. خشونت و غیره به دنبال دارد و گاهی هم جنایت را امکان دارد به وجود بیاورد لذا می‌پندارد که عشق نباید به کسی محدود شود اگر عاشق یک نفر باشید عشق شما غنی نیست بلکه عشق توسعه یافته آن است که همه هستی را در بر گرفته است.

عشق از نگاه اُشو چیست؟

منظور من از عشق، عشق به معنای معهود و شناخته آن نیست، منظور من از عشق: برقراری رابطه عاشقانه با ذات هستی است.

منظور من دوستی با همه چیز است؛ [۲۱] عشق را چنین توضیح می‌دهد:

وقتی می گویم عشق منظورم هر چهار سطح از عشق است از سکس گرفته تا سامادهی، عمیقاً عشق بورز، اگر در رابطه سکسی، عشق عمیق تری را تجربه کنی، ترس بیشتری از تو محو شود. عمیقاً عشق بورز، یک انزال کامل جسمی تمامی ترس‌های جسمانیت را فرو می‌ریزد. [۲۲] او بر این باور است که وقتی انسان عاشق شد احتیاجی نیست آن را اعلام کند عشق از عمق وجود انسان پیداست راه رفتن عاشق همانند رقص پروانه است می گوید کسی که نمی‌تواند عاشق باشد باهوش نیست وقار ندارد زیبایی را درک نمی کند عشق زندگیست انسان با عشق زندگی می کند [۲۳] اُشو برای عشق چهار گام بر می‌شمرد:

مرحله اول:

حضور در لحظه در این مرحله عشق تنها در حال معنا دارد، زندگی در گذشته و آینده نفی عشق است

مرحله دوم:

برای رسیدن به عشق باید سموم وجود خود را به شهد تبدیل کنیم (سم‌های نفس: نفرت، حسادت، خشم، احساس مالکیت) راهکار آن صبر است؛ نظاره گریست

مرحله سوم:

تقسیم کردن و بخشیدن انسان عاشق باید چیزهای منفی را برای خودش نگه دارد و خوشی و زیبایی را با دیگران تقسیم کند

مرحله چهارم:

هیچ بودن یعنی نیروانا و تنها در هیچ بودن انسان به کل می‌رسد به محض اینکه انسان فکر کند کسیست از عاشق بودن ایستاده است عشق در نیستی جای دارد. [۲۴] این چهار مرحله به خودی خوداشکالی ندارد اما وقتی تفسیر اُشو را از عشق متوجه می‌شویم و نگاه به معشوقه را می‌بینیم ایده‌ها به کلی عوض می‌شود و می‌فهیم که منظور اُشو از عشق چیست؟

وی معتقد است عشق باید زمینی باشد [۲۵] معشوقه در معنویت اُشو یعنی مادی و این دنیایی بودن آن و عشق را در تضاد با هوس‌ها نمی‌داند رسیدن به عشق تنها از طریق رسیدن به جنس مخالف امکان پذیر است میل مرد به زن یا زن به مرد، شروع عشق می‌باشد. رسیدن به عشق تنها از طریق قطب مخالف امکان پذیر است.

اگر مردی به سوی زنی جذب شود یا زن به سوی مردی جذب شود این سلامت عشق است مرد می‌تواند خاک عشق خود را در وجود زن پیدا کند و زن نیز، مرد تنها از طریق زن به هستی متصل می‌شود و زن از طریق مرد در هستی ریشه می‌دواند این دو مکمل یکدیگرند و آن گاه که در یکدیگر ادغام شوند لذت بزرگی مثابه دروازه‌های ورود به درگاه خداوند، در عشق پیامی صادق است و آن این که در تنهایی می‌میری باید کنار وجود آنها را فرا می گیرد و احساسی ریشه داشتن و متصل بودن می کند زن و مرد هر یک با هم باشید و متحد [۲۶] اُشو زنان را به عنوان الگویی که دارای استعداد برای رسیدن به اوج لذت جنسی به طور متوالی یاد می کند.

رابطه دختر و پسر در معنویت اُشو آزاد است و آن را به عنوان یک مراقبه یاد می کند اُشو در عشق بسیار متاثر از فروید و نیز یونگ شاگرد فروید می‌باشد لذا زمانی که از عشق صحبت می کند منظورش عشق مجازی و زمین و رابطه زن و مرد می‌باشد [۲۷]. وی تا جایی در شهوترانی پیش می‌رود که در بقیه توصیه‌هایش مثلاـ در مدی تیشن مریدان را ترغیب به این عشق زمینی می کند و می گوید:

سکس بزرگترین هنر مدی تیشن است این پیشکش تنتره به دنیاست پیشکش تنتره از همه عالی‌تر است زیرا کلیدهایی را در اختیار قرار می‌دهد که از پست‌ترین و عالی‌ترین استحاله پیدا کنیم. کلیدهایی را در اختیار قرار می‌دهد که لجن را به نیلوفر آبی بدل کنی. [۲۸] و عشق از آمیزش جنسی زاده می‌شود مرد همیشه مهاجم و زن همیشه تسلیم اگر این دو با یکدیگر ترکیب شوند ما باقی

نمی‌ماند از اتحاد آن دو آن چه باقی می‌ماند من است و این فناست اگر زن کاملاً تسلیم مرد شود راه طولانی او کوتاه می گردد در این صورت ازدواج درونی و اتحاد کالبدهای زنانه و مردانه داخلی به سهولت انجام می گیرد و در چنین حالتی زن می‌تواند بگوید همسرم خداست؛ [۲۹] وقتی توصیف‌های اُشو را در مورد عشق نگاه می کنیم به این نتیجه می‌رسیم که می گوید:

با وجود عشق انسان از داشتن هر چیز دیگر بی نیاز است عشق پدیده‌ایست که همه نیکی‌ها را در خود جای می‌دهد و یک ابر خدای تمام عیار است اگر انسان به عشق اجازه حضور دهد نیازی به عبادت نیست مراقبه نیست کلیسا و معبد معنا ندارد آدم عاشق حتی می‌تواند خدا را فراموش کند چرا که از عشق هر چیزی امکان پذیر است عشق همه چیز دارد. متعلق عشق خداست و حال آن که در قرآن خداوند هم دوست می‌دارد هم دوست داشته می‌شود اما این بدان معناست که دوست داشتن خدا باشد [۳۰] اگر کسی با دقت به دنبال متعلق عشق در آثار اُشو باشد، در می‌یابد که از دیدگاه او عشق متعلق ندارد بلکه خود عشق خداست.

هدف عشق می‌باشد نه چیز دیگر. عشق در اندیشه اسلامی عشق در عرفان اسلامی دارای هدفی خاص می‌باشد.

عارف در عرفان اسلامی عقیده دارد عشق را تنها با عاشق شدن می‌توان درک کرد [۳۱] زیرا عشق از جانب خدای منان است.

اگر از عارف سؤال کنی که آیا عشق را می‌توان تعریف نمود؟ در پاسخ خواهد گفت که عشق قابلیت تعریف را دارا نمی‌باشد.

عشق آتشیست که خداوند متعال برای اینکه انسان از زندان این جهان بگریزد. عشق دردیست بی‌دوا. عشق یک حقیقت عینی است در نهایت وسعت و عظمت عشق دریاییست بی‌کران موضوعی که هر چه درباره آن گفته کم و ناچیز خواهد بود چنان که مولوی می گوید:

هر چه گویم عشق را شرح و بیان چون به عشق آیم خجل باشم از آن [۳۲] بعضی‌ها عشق را محبت و دلبستگی مفرط و شدید معنی کرده‌اند گویا عشق از عشقه آمده است که گیاهیست چون بر درختی بپیچد، آن را بخشکاند و خود سرسبز بماند. عشق را نمی‌شود تعریف کرد زیرا اگر بخواهیم تجربه‌های بزرگ را در عبارت بیان کنیم هیچ راهی جز استفاده کردن از مثال، استعاره و اشاره نیست چنان که قرآن کریم با آن درجه و مطالب بسیار بلند عرفانی آنها را در غالب داستان و تمثیل بیان کرده است، انسانی که در مسیر معرفت گام نهاده باشد می‌تواند به حقایق آنها دست پیدا کند.

ولی با این حال عرفا برای عشق خصوصیاتی را برمی شمارند که عبارت است از:

۱ – عشق از اوصاف خداوند است در نتیجه دارای قدرتی وافر می‌باشد.

قدرت عشق چنان است که اگر از علت خلق و آفرینش این جهان پرسیده شود در پاسخ عارف خواهد گفت:

عشق حق به تَجَلّی و معرفت، علت پیدایش این جهان است.

به تعبیری، جهان به خاطر این که مظهر و جلوه گاه حضرت حق می‌باشد خلق شده است.

در یک حدیث قدسی آمده است که حضرت داود عَلَیْهِ السَّلَام از خداوند متعال علت آفرینش خلق را پرسید باری تعالی در پاسخ حضرت داود عَلَیْهِ السَّلَام فرمود:

کنت کنزا مخفیا لا اعرف فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکلی اعرف [۳۳]

گنج نهانی بودم که دوست داشتم شناخته شوم پس آفریدگان را آفریدم تا شناخته شوم لذا الهی بودن یکی از اوصاف عشق است.

۲ – قدرت عشق بی‌حد و حصر است تا جایی که عشق می‌تواند امور غیر ممکن را ممکن کند.

به واسطه شهد عشق است که همه چیز متحول می‌شود فقط کافیست از شهد عشق نوشیده شود.

۳ – گرفتار شدن در دام عشق گرفتار شدن در دام بلا و درد است.

به تعبیری خداحافظی کردن با آسایش و راحتی زیرا در عشق فقط سوختن است و همراه سوختن درد می‌باشد.

۴ – رابطه‌ی عشق و عاشق دو طرفه است.

بـدین صورت که هر چه درد بیشتر تحمل هم بایـد بیشتر باشـد و عاشق از این درد لـذت می‌برد و دیگر از قهر و غضب حق ناراحت نمی‌باشد.

همین عشق به کمال عشق به اصل خویش انگیزه و محرك نیرومند همه ذرات جهان از جمله انسان به سوی حضرت حق است و این عشق چنانچه گذشت یک عشق دو سویه است که «یحبهم و یحبونه» [۳۴] خدا ایشان را دوست می‌دارد و خدا ایشان را.

۵ – در عشق فقـط یـک طرف وجود دارد و آن معشوق است دیگر عـاشق به تنهـایی وجود نـدارد و به تعبیری در عشق خود سوزی مطرح است.

در عشق مردن و رسیدن به حیاتی جدید مطرح است.

۶ – در عشق رسیـدن به حیاتی جدید است اما در این زندگی جدید نوعی معرفت و شـناخت تازه نسبت به جهان دیگر که در جهان قبل قابل تصور نبود به انسان داده می‌شود.

۷ – خصوصیت عشق اینست که جانی دوباره و تازه به انسان می‌دهد و انسان را و هر چیزی که نور عشق بتابد در آن شی انقلابی بر پا می‌کند که حتی شیطان به حوری تبدیل می‌شود.

۸ – هـدف در عشق رسیـدن به یک معشوق است در نتیجه هیچ چیز غیر از معشوق نباید باشد و باید از بین برود حتی خود عاشق نه تنها خود عاشق بلکه او سبب می‌شود که هر شی به یک قبله گاه برسد.

۹ – به نظر عارف عشق باید حقیقی باشد اما عارف برای عشق مجازی خصوصیاتی می‌شمارد که عبارتند از [۳۵]:

الف)

عشق مجازی دوام و پایداری ندارد.

ب)

در عشق حقیقی دیگر خودیتی وجود نـدارد ولی در عشق مجازی عاشق همه چیز را برای خودش می‌خواهـد در این جاست که خود بینی و منیت رشد پیدا می‌کند

ج)

در عشق مجازی هدف آن رسیدن به یک معشوق نیست بلکه در آن کثرت مشاهده می‌شود

د)

عشق‌های زمینی و مجازی بسـته به معشوق است و تا زمانی که معشوق باشـد عشق است و می‌شود گفت که عشق‌های مجازی رنگ و روی هـوا و هـوس، کینه و خشم را دارد ولی در عشـق حقیقی عـاشق از دیـد معشوق واقعی نگـاه می‌کنـد و هیـچ چیز جز زیبـایی نمی‌بیند. اگر بیشتر دقیق شویم از نگاه عارف همه عالم اوست نه از او چنانکه جامی گوید:

تو را از دوست بگویم حکایتی بی‌پوست. همه ازوست و گر نیک بنگری همه اوست [۳۶]

ه)

در عشق مجـازی تصویری که انسان از خودش ساخته است انسان را به سوی او جـذب می‌کنـد و حقیقی نیست و می‌شود گفت آن تصویر ماننـد سراب است که اگر به آن برسـد می‌بینـد که هیـچ است؛ [۳۷] بـا این مطـالبی که در مـورد عشق حقیقی مطرح شـد به وضوح تفـاوت عشق اُشو با عشق در انـدیشه اسـلامی مبین می‌شود چرا که در عرفان اسـلامی متعلق عشق شـخص است عشق هـدف نیست بلکه وسیله‌ایست برای رسیدن خداوند متعال. به جز موارد یاد شده نکاتی دیگر را می‌توان گفت

۱ – اُشو عشق را هـدف می‌دانـد و به تعبیری او این را بیان می‌کنـد که بایـد انسان فقط عاشق شود و عشق فقط هـدف است ولی در اندیشه اسلامی باید گفت که عشق یکی از مراحل تعالی انسان به خدای متعال است.

عشق وسیله‌ای ببیش نیست هدف خدای منان است.

در اندیشه اسلامی عشقی که متعلق آن خدا نباشد مردود و مورد تایید نیست. در حقیقت باید گفت هدف در عرفان اسلامی رسیدن به خداونـد و قرب به اوست أ فَحَسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْناکُمْ عَبَثاً وَ أَنَّکُمْ إِلَیْنا لا تُرْجَعُون آیا پنداشتیـد که شـما را بیهوده آفریده‌ایم و این که شما به سوی ما بازگردانده نمی‌شوید [۳۸] آنچه از تعالیم انبیا بر می‌آید اینست که تکامل انسان در قرب به خدا است.

این مفهومیست که همه انبیا آن را به پیروان خود تعلیم داده‌اند و می‌توان آن را امری فطری دانست حتی مشـرکان و بت پرسـتان هم در پی قرب به خدا بودند:

ما نَعْبُدُهُمْ إِلاّ لِیُقَرِّبُونا إِلَی اللّهِ زُلْفی؛ ما آنها [بت ها] را جز برای آن که ما را هرچه بیشتر به خـدا نزدیک گردانند، نمی‌پرستیم [۳۹] این سـخن، نشان از فراگیر بودن این مفهوم، بین مؤمن و مشـرک دارد بت پرست هم طالب قرب است، اما مسیر را اشتباهی انتخاب کرده‌اند.

اما معنای قرب به خداوند چیست؟

تقرب به معنای آهنگ و شتاب در منافع خود است.

این واژه هنگامی در مورد تقرب انسان به خـدا به کار می‌رود که به معنای نزدیک و تقرب معنوی و روحانی می‌باشد که شـخص با اتصاف خود به صـفات کمالی و پاک کردن خویش از عیوب و نقایص می‌توانـد به این مقام معنوی دست یابد [۴۰]. معمولاً مفهوم قرب را در امور مادی به کار می‌بریم مسلّماً قرب و بعد مکانی و زمانی در مورد خدا بی‌معنی است.

خداوند هیچ نسبتی با زمان و مکان ندارد که بخواهد به زمان و مکانی نزدیک‌تر و از زمان و مکانی دورتر باشد.

قرآن برای بیـان معنـا از تقرب واژگانی دیگر افزون بر واژگان قرب و تقرب را به کار برده که از آن جمله می‌توان به واژگانی چون زلفی، عنـد ربهم، عنـده، عنـد رب، عنـدالله، درجـات، قریب و وسـیله و نیز برخی از جملاـت و گزاره‌هـایی که این معنا را می‌رساند اشاره کرد.

۲ - اشـکالی دیگری که بر انـدیشه اُشـو می‌باشـد اینست که اگر از او سـؤال شـود چنـانکه سؤال شـده اُشو این مطلب را به چه دلیل مطرح می‌کنی که: تعالی انسان فقط با عشق است، در پاسـخ خواهـد گفت که این تجربه من است! که ما اشاره نمودیم در حالی که اثبات یک نظریه از سه راه ممکن است:

الف. از طریق وحی و پیامبر

ب: از طریق آزمایش و تجربه صورت گیرد

ج: از طریق اسـتدلال عقلی و ادله منطقی باشد هیچ کدام از این موارد در اصل عشق اُشو دیده نشده به تعبیری نه مسـتند به وحیسـت نه مسـتند به اسـتدلال علمی و تجربی و نه اسـتدلال عقلی فقـط و فقط تجربه شخصـی خود اوست و تجربه شخصـی چگونه می‌تواند برای دیگران حجت باشد اگر قرار باشد تجربه شخصـی هر کسـی برای دیگران هم حجت باشد آیا سـنگ روی سـنگ بند می‌آید، آیا می‌توان گزاره ثابتی را ارائه نمود

۳ - عشـقی که اُشو مطرح می‌کند با عقل تضاد دارد خود او هم با عبارتهای گوناگونی که قبلا هم بیان شد توضیح داده، حال آنکه جـدایی بین عقـل و معنویت عامـل رکود و رجوع به قهقرا و مسـدود کردن روزنه تابش انوار حق و حقیقت است عقل تنظیم کننـده اهـداف و غایـات است اگر عقـل آدمی از معنویت و عرفـان جـدا شود کمـال آدمی دچـار اختلاـل و انحلال می‌گردد از این رو در عرفان اسلامی با کمک عشق است که انسان به عقل واقعی و کمال معنویت می‌رسد بدین جهت بین این دو تضاد نیست.

۴ - عشـقی که اُشو بیان می‌کنـد و در عبارتها بیان شـد بنیاد خانواده را می‌پاشاند و خود وی به این مطلب اذعان دارد که عشق نباید به یک نفر باشد و در ازدواج عشق منحصـر به یک نفر است او چنین عشقی را مردود می‌داند. باید این را بیان نمود که چنین عشقی

را آیا می‌توان تصور نمود تا اینکه آن را قبول کرد. زیرا اگر این نوع عشق پیدا شود آیا می‌شود دیگر در جامعه کانون گرمی به عنوان خانواده پیدا کرد؟

نکته‌ای دیگر اینکه اُشو به این مطلب توجه داشته است که با این نوع عشق بنیاد خانواده به هم می‌ریزد لذا به جای خانواده کمون را پیشنهاد می کند کمون نمونه پیوند یا تجمعی از روحهای آزاد است [۴۱] تعداد افراد هر کمون بین پنج هزار یا بیشتر می‌باشد بدین سان اُشو می‌پندارد انسانها را از وابستگی آزاد کرده و عشق و شادابی را به جای آن نهاده است، در حالی که وابسته به یک نفر بسیار آسان‌تر و کم خطرتر از وابستگی به چند هزار به همدیگر است در این صورت اگر مشکلی پیش آید شما با جنگ‌های قبیله‌ای مواجه می‌شوید. دعواهایی به وجود می‌آید که حل نمودن آن بسیار سخت است مثل جنگ‌های قبیله‌ای که در صدر اسلام بود.

گذشته از اینکه اُشو همواره بر طبیعی بودن افشاری می کند [۴۲]. چگونه این قدرت از مسیر طبیعت بیرون زده و پیوند زناشویی تداوم نسل، رابطه فرزندی و پدر و مادری را انکار می کند.

بدین جهت است که عشق در عرفان اسلامی وابسته و تعلق به یک فرد دارد و عشق مادی زمینی که در همسر تبلور پیدا می کند مقدمه عشق حقیقی می‌باشد لذا هیچ گونه تضادی با بنیاد خانواده و نظام مقدس خانواده ندارد. در اسلام خانواده از جایگاه بسیار بالایی برخوردار است و تشکیل خانواده را که به واسطه عقد نکاح مشروع زن و مرد به وجود می‌آید، مایه تکامل و بهروزی دانسته و محیط خانواده‌ای که بر اساس معیارهای دینی پایه ریزی شده باشد را جایگاه آسایش جسم و جان و آرامش روح و روان می‌داند و خانواده خشت بنای اجتماع است هر قدر خشت این بنا محکم باشد، جامعه پویاتر است و افراد جامعه، رستگارتر خواهند بود ارزش و اهمیت تشکیل خانواده به گونه‌ایست که خداوند کسانی را که خانواده تشکیل می‌دهند، به لطف و مرحمت خود بشارت داده است:

وَأَنكِحُوا الْأَيَامَى مِنكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِن يَكُونُوا فُقَرَاء يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ؛

زنان و مردان را همسر دهید و همچنین غلامان و کنیزان شایسته و درست کار خود را، اگر نیازمند و فقیر باشند، خداوند از لطف و فضل خویش، آنها را بی نیاز می‌سازد [۴۳]

رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم) می‌فرمایند:

مَا بُنِيَ بِنَاءٌ فِي الْإِسْلَامِ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنَ التَّزْوِيج

در اسلام هیچ بنایی نزد خدا محبوب‌تر از بنای ازدواج نیست [۴۴]

مَنْ تَزَوَّجَ [فَقَدْ] أَحْرَزَ نِصْفَ دِينِه

هر کس ازدواج کند، نصفِ دینش را حفظ کرده است [۴۵] همه این آیه‌ها و روایت‌ها نشان می‌دهد که ازدواج و تشکیل خانواده، سنّتی الهی و عبادتی پسندیده است خداوند در قرآن می‌فرماید:

وَ مِنْ آياتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْواجاً لِتَسْكُنُوا إِلَيْها وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً

یکی از نشانه‌های خداوند اینست که برای شما از جنس خودتان همسرانی آفرید تا در کنارشان بیارامید و میان شما و همسرانتان مودت و رحمت برقرار ساخت. خداوند در این آیه شریفه همسران را مایه سکون و آرامش یکدیگر دانسته و از آن جا که پایه سکون و آرامش، محبت و دوستیست خداوند تأمین آن را تضمین نموده است [۴۶]. لذا چگونه اشو چیزهایی را که خداوند مایه آرامش و سکون و محبت قرار داده است را نفی می کند

۵ – در مراقبه و عشق اُشو سخن از هستی محض نیست (خدا) نیست بلکه همین دنیا و لذت و شادکامی آن مهم است، خود حقیقی تو با آن هستی ناشناخته مرتبط نمی‌شود بلکه می‌آموزی که چگونه در این زندگی پویا، همان جایی که هستی بمانی و نظاره گر،

خود بازیگر باشی به شوخی زندگی بخندی زندگی لذت خوشی و عیش است.

در این زندگی پویا انسان به مراقبه و درون کاوی می‌پردازد. صد البته این لذت و شادمانی خالی از رنج و افسردگی نیست زیرا این دنیا جهان تزاحم و محدودیت است لذت و شادمانی آن نیز محدود و آمیخته با رنج است از این رو شادمانی در عشق اُشو حقیقی نیست امام علی عَلَیْهِ السَّلَام در وصف دنیا فرموده‌اند سرورها مشوب بالحزن شادی آن با اندوه آمیخته است [۴۷]

۶ – عشقی که اُشو مطرح می‌کند سر انجام آن سکس است.

بدین جهت اُشو به سکس قداست می‌بخشد چنانکه قبلا هم عبارتهای آن را بیان نمودیم و حال این که مهلک‌ترین حمله به بشریت اینست که با استفاده کردن از این الفاظ بشریت را در راهی بیندازیم که به سقوط کشیده شود و شاید راهی را برود که دیگر بازگشتی نداشته باشد.

به تعبیری اگر کسی خودش به تنهایی به مطلبی که اُشو بیان می‌کند و آثار آن فکر کند در می‌یابد که زوایای بحث اُشو در اجتماع و در مورد انسانیت به کجا کشیده می‌شود و هیچ نتیجه‌ای جز اینکه انسان را به مانند حیوانی تصور کنیم نخواهد پیدا کرد. به عبارتی راهی که اُشو پیش پیروانش می‌گشاید اساساً اختیار را نفی کرده و بر هر چه که دلت بخواهد مبتنی است می‌گوید هر چه خواستی بکن هر تمنا و خواسته‌ای که در تو شکل گرفت رهایش بگذار تو فقط و فقط نظاره‌گر باش به محض اینکه بیاندیشی و ارده کنی خراب کرده‌ای و از مراقبه محروم می‌شوی [۴۸] اعمال، اختیار و اراده به نظر وی ضد نیروست نیروی طبیعی و درون جوشی که اُشو می‌گوید در همه موجودات حتی گیاهان و حیوانات وجود دارد و بروز می‌کند لذا او از هیچ خاص انسانی سخن نمی‌گوید الگوی آرمانی‌اش از انسان یک خوک یا چیزی شبیه به آن است و به این امر هم تصریح می‌کند.

برای شکوفایی معنوی و رشد بشر حیوانات و طبیعی بودن آنها را مدل می‌کند انسان باید دوباره حیوان شود [۴۹] در حالی که نیروی الهی در انسان به صورت کاملاً ـ متفاوت و ویژه‌ای نهفته که در هیچ موجود دیگری نیست اگر آن را شکوفا نسازد مثل مردابی گندیده خواهد شد نیروی عظیم و متفاوت الهی در انسان به صورت قدرت تفکر اراده و عمل اختیاری و همراه با مسؤولیت است نه عمل طبیعی نظیر حیوانات کارهای انسان من جمله عشق ورزی هنگامی که با اندیشه و اعمال اراده صورت گیرد در اوج انسانیت و آگاهی بوده و نیروی عظیم در مخلوق برتر را شکوفا می‌سازد اگر انسان بخواهد راه حیوانات را پیش گیرد به سبب این ظرفیت نامتناهی تمام حدود طبیعی را در هم خواهد شکست و هیچ گاه از دنیا گرایی شهوترانی و مادیات سیر نخواهد شد مثل حیوانات مگر اینکه این نیروی بی‌کران را با اندیشه و اراده در مسیر درست شکوفایی قرار دهد و به زندگی شایسته انسانی دست یابد بشر نمی‌تواند مثل هیچ حیوانی طبیعی باشد و سکس کند زیرا هیچ حیوانی مثل انسان نیرو ندارد.

۷ – توصیفهایی که اُشو از عشق بیان می‌کند و عشق را با خدا یکی دانست، مثل این عبارت: عشق دین است زیرا عشق زیباییست عشق موسیقیست عشق خداست [۵۰] و نیز اینکه اُشو متاثر از بودا و آیین تانترا می‌باشد و در آیین بودا و تانترا خدا وجود ندارد لذا معنویت اُشو بر مبنای سکولار بنا نهاده شده است معنویت سکولار دارای سه خصیصه می‌باشد

الف: اعتقادی به خدا ندارد

ب: اعتقادی به شریعت آسمانی ندارد

ج: اعتقاد به معاد ندارد بدین جهت معنویتی که او تبلیغ می‌کند و از عشقی که صحبت می‌کند نوعی رضایت باطن است در همین دنیا، نه چیز دیگر و این را قبل از اُشو هم بیان کردند اما نیجه معکوس داد و بشر به انحرافات بیشتر رفت.

۸ – نکته آخر عشقی را که اُشو مطرح می‌کند همانگونه که از عبارتهای آن هم به خوبی روشن می‌شود نتیجه آن روابط آزاد جنسیست اما از دیدگاه اسلام هر گاه میل جنسی به طور طبیعی و فطری و بر اساس احکام الهی اسلام ارضاء شود رفتار جنسی سالم شمرده می‌شود و هر رفتاری که خارج از این محدوده باشد که پیامد اصل عشق اُشو اینست انحراف جنسی شناخته شده و انحرافات

جنسی آثار و پیامدهای روانی و اجتماعی زیادی دارد که به برخی از آن پیامدها به صورت گزرا اشاره می‌شود گاهی گفته می‌شود که انسان نسبت به چیزی که منع شود، حریص می‌شود. این سخن صحیح است، اما در عین حال در مورد غریزه جنسی هر چه آزادتر باشد، به جهت اشتهای سیری ناپذیر انسان شعله‌ورتر می گردد و این تجربه در جهان غرب اتفاق افتاد. استاد مطهری نیز با تأکید بر این مسأله می گوید:

برای آرامش غریزه دو چیز لازم است:

ارضای غریزه در حد نیاز طبیعی و دیگری جلوگیری از تهییج و تحریک آن [۵۱] نظریات روانکاوی از جمله نظریه‌ی هورنای بر این حقیقت تأکید می کند در اجتماعاتی که روابط جنسی آزاد است، بسیاری از احتیاجات روانی، شکل تمایلات جنسی پیدا می کند و به صورت عطش جنسی در می‌آید فروید که طرفدار سرسخت آزادی غریزه‌ی جنسی بود، متوجه شد خطا رفته است، از این رو پیشنهاد کرد باید آن را از راه خاص خودش به مسیر دیگری منحرف کرد. راسل نیز که به آزادی جنسی معتقد است، اعتراف کرده که عطش روحی در مسائل جنسی غیر از حرارت جسمیست [۵۲]. آن چه با ارضا تسکین می‌یابد، حرارت جسمی است، نه عطش روحی. یعنی روح انسان سیری ناپذیر است و اگر چه شاید از نظر حرارت جسمی در زمانی ارضا شود، اما چون انسان روح سیری ناپذیر دارد، به آن حد قناعت نمی کند و می‌خواهد از آن هم بالاتر رود. پس باید گفت:

آزادی در روابط زن و مرد، از حرص و ولع نسبت به شهوت، پیشگیری نمی کند، بلکه سبب شعله‌ور شدن شهوات می گردد و گاهی به شکل‌های دیگر مانند خشونت جنسی، هم جنس بازی و ... بروز می کند.

لذا معنویت رد آن نمی‌باشد.

در ذیل به برخی از آن آثار که در نتیجه‌ی روابط آزاد دختر و پسر در جوامع غربی پیدا شده اشاره می کنیم:

۱ – افزایش روابط جنسی نامشروع: تحقیق نشان می‌دهد که آمار روابط نامشروع جنسی که ناشی از روابط آزاد دختر و پسر است، در امریکا و در تمامی جامعه‌ی اروپا رو به افزایش است، به گونه‌ای که در سال ۱۹۹۳ در امریکا ۵۰٪ روابط دختر و پسر به روابط جنسی تبدیل شده است.

۲ – آبستنی‌های ناخواسته: آمیزش جنسی نامشروع و افزایش آبستنی‌های غیر رسمی و زود هنگام یکی دیگر از آثار شوم روابط آزاد دختر و پسر است.

آندره میشل در این باره می‌نویسد:

بیش از چهل درصد زنان امریکایی که پیش از بیست سالگی ازدواج می کنند.

؛ به علت روابط آزاد پسر و دختر، قبل از ازدواج حامله هستند.

در نروژ ۹۰٪ دخترانی که در سن کمتر از هیجده سال ازدواج می کنند، آبستن هستند و در سوئد و آلمان نیز همین مطلب صادق است.

۳ – ازدیاد غیر قابل کنترل آمار سقط جنین: متناسب با افزایش نرخ آبستنی‌های ناخواسته، آمار سقط جنین در کشورهای غربی که دختر و پسر پیش از ازدواج روابط آزاد دارند رو به تزاید است.

از یک میلیون زن و دختر نوجوانی که هر ساله در امریکا به طور ناخواسته باردار می‌شوند، ۵۳٪ فرزندان خود را سقط می کنند.

این در حالیست که به علت برخی محدودیت‌ها که بعضی ایالات در مورد سقط جنین وضع کرده‌اند، اکثر سقطهای جنین گزارش نمی‌شود. به ادعای یک پزشک امریکایی که در یکی از زایشگاه‌های این کشور مشغول بوده و در مورد مشکلات محل کار خود مقاله‌ای نوشته است، در حدود ۴۷٪ از زایمان‌های تحت نظر وی مربوط به موالید نامشروع بوده است.

به ادعای وی اکثر موالید، مربوط به زنان پایین‌تر از بیست سال مربوط به روابط آزاد دختر و پسر بوده است.

۴ – افزایش خانواده‌های تک والـدینی: افزایش شـمار وصلت‌های غیر رسـمی، باعث کاهش در میزان ازدواج را ترسیم می‌کند که یکی از پیامدهای آن افزایش تعداد خانواده‌های تک والدینی است؛ یعنی خانواده‌هایی که فرزندان در آنها محکومند تنها با یکی از والدین خود زندگی کنند.

آندره میشل می‌گوید:

زندگی فرزندان نامشروع در بیش از ۹۰٪ موارد با مادران است؛ این گونه مادران که تقریباً از سوی جامعه به ویژه والدین و آشنایان خود طرد می‌شونـد، برای گذرانـدن زنـدگی با مشـکلات شدید اقتصادی و فقر و فلاکت مواجهند. روزنامه‌ی ایدرز ایجست ضـمن ارائه‌ی گزارشی از وضع فلاکت بار معیشتی این گونه خانواده‌ها، گزارش زیر را نوشته است:

مادر این بچه که مادام بهانه‌ی پـدر می‌کند برای تأمین نیازهای مادی خود و فرزندانش ناچار است که در دو شـیفت کامل کار کند که در نتیجه، فرزند وی در مقایسه با مادران دیگر، زمان کمتری را با او سپری می‌کند.

این فرزند غیرقانونی در حقیقت هم از نعمت پدر و هم از نعمت مادر محروم است.

این مادر نوجوان با تأسف و تأثر می‌گوید:

من با این حاملگی نامشروع برای تمام عمر دخترم را از نعمت پدر محروم کردم و باید تسلی بخش اندوه فراوان این طفل باشم.

۵ روسپیگری:

پدیـده شوم روسپی‌گری به ویژه در بین دختران جوانی که به طور ناخواسـته صاحب فرزنـد نامشـروع شده‌اند، در جوامع غربی شایع است، زیرا فرزندان ناخواسته، فرصت‌های اشتغال و تحصیل را از مادران گرفته، آنان ناچارند برای تأمین هزینه‌های زندگی و رهایی از فقر، به هر کاری رو آورند.

۶ گسترش بیماری‌های مقاربتی:

روابط آزاد دختر و پسر، در نتیجه روابط آزاد جنسی، سکوی پرش روسپی‌گری و افزایش بیماری‌های عفونی و مقاربتی است.

در این باره کافیست بدانید که: در هر ۱۳ ثانیه یک نفر در آمریکا به ویروس مهلک بیماری ایدز مبتلا می‌شود. قربانیان این ویروس که عمـدتاً از طریق بی‌بنـد و بـاری جنسـی مبتلاـ می‌شونـد، از این بیماری عفونی هلاک می‌گردنـد. آنچه ذکر شـد، اشاره به برخی پیامدهای روابط آزاد دختر و پسر پیش از ازدواج است.

عوارض دیگری چون جنون، عقـده‌های روانی، تزایـد جنایت و آدم کشـی از دیگر نتایج آن روابط است [۵۳] به این ترتیب روشن شد که چرا اسـلام روابط آزاد دختر و پسـر و نگاه و صحبت‌های التذاذی آنان را که منشأ برای روابط بعدی می‌شود، حرام و ممنوع ساخته است.

داود شیرنژاد و علیرضا سعیدی

****

منابع:

الف. منابع اُشو

۱. اُشو، آفتاب در سایه، عبدالعلی براتی، نسیم دانش، ۱۳۸۰.

۲. اُشو، الماس‌های آگاهی، محسن خاتمی، امیر قلم، ۱۳۸۲.

۳. اُشو، آینده طلائی، مرجان فرجی، فردوس، ۱۳۸۰.

۴. اُشو، اینک برکه‌ای کهن، سیروس سعدوندیان، نگارستان کتاب، ۱۳۸۰.

۵. اُشو، پیوند، عبدالعلی براتی، نسیم دانش، ۱۳۸۲.

۶. اُشو، تانترا تفسیر آواهای شاهانه ساراها، هما ارژنگی، نشر حم، ۱۳۸۳.
۷. اُشو، تعلیمات تانترا، فرشته جنیدی، هدایت الهی، ۱۳۸۱.
۸. اُشو، راز بزرگ، روان کهریز، باغ نو، ۱۳۸۱.
۹. اُشو، راز، محسن خاتمی، فراروان، ۱۳۸۰.
۱۰. اُشو، زندگی به روایت بودا، شهرام قائدی، آویژه، ۱۳۷۹.
۱۱. اُشو، ضربان قلب حقیقت مطلق، مرضیه شنکایی، فردوس، ۱۳۸۱.
۱۲. اُشو، عاشقانه‌ها، ترجمه: قوام الدین خرمشاهی،
۱۳. اُشو، عشق پرنده‌ای آزاد و رها، مسیحا برزگر، آویژه، ۱۳۸۲.
۱۴. اُشو، عشق پرنده‌ای آزاد است، مجید پزشکی، ه و دین، ۱۳۸۵.
۱۵. اُشو، عشق، رقص، زندگی، فرشید قهرمانی، آویژه، ۱۳۷۹.
۱۶. اُشو، فقط یک آسمان، مرضیه شنکایی، تعالیم مقدس، ۱۳۷۵.
۱۷. اُشو، مراقبه هنر شور و سرمستی، مجید پزشکی، ه و دین، ۱۳۸۵.
۱۸. اُشو، مراقبه هنر وجد و سرور، فرامرز جواهری نیا، فردوس، ۱۳۸۰.
۱۹. اُشو، مزه‌ای از ملکوت، مرضیه شنکایی، آبگینه، ۱۳۷۹.
۲۰. اُشو، من درس شهامت می‌دهم، مجید پزشکی، ه و دین، ۱۳۸۵.
۲۱. اُشو، هفت بدن هفت چاکرا، سیروس سعدوندیان، آویژه، ۱۳۸۲.
۲۲. اُشو، یک فنجان چای، مسیحا برزگر، دارینوش، ۱۳۸۲.
۲۳. مراقبه: شور مستی، امید اصغری، ندای سخن، ۱۳۸۲.

ب: ************

منابع دیگر قرآن کریم نهج البلاغه

۱. ابوالحسن هجویری، کشف المحجوب، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۹۹.
۲. ابوالقاسم عبدالکریم، قشیری، الرساله القشیریه، تحقیق علی عبد الحمیدابوالخیر، بیروت، دارالخیر، ۱۹۹۵.
۳. احمد حسین، شریفی، درآمدی بر عرفان حقیقی و عرفانهای کاذب، قم، صهبای یقین، ۱۳۸۷.
۴. جان بی‌ناس، تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی اصغر حکمت، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵.
۵. جلال الدین آشتیانی، عرفان، چاپ دوم، شرکت سهامی انتشارات تهران، ۱۳۷۶.
۶. حمیدرضا مظاهری سیف، جریان شناسی انتقادی عرفانهای نوظهور، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۸.
۷. خواجه عبدالله، انصاری، منازل السائلین، تهران، کتابخانه علمیه حامدی، ۱۲۹۵.
۸. روح الله خمینی، چهل حدیث، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام، ۱۳۷۸.
۹. سیدجعفرسجادی، فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، تهران، طهور، ۱۳۷۳.
۱۰. صدر الدین شیرازی، الاسفار الاربعه، قم انتشارات مکتبهٔ المصطفوی، ۱۳۸۳.
۱۱. صدوق ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، تهران، مکتبهٔ الصدوق، بی‌تا.
۱۲. ضیاء الدین سجادی، مقدمه‌ای بر مبانی عرفان و تصوف، تهران، سمت، ۱۳۷۹.
۱۳. غلامعلی آریا، آشنایی با تاریخ ادیان، چاپ سوم، انتشارات پایا، تهران، ۱۳۷۹.

۱۴. محمد تقی مجلسی، بحارالانوار، بیروت، دارالاحیاء الثرات العربیه، ۱۹۹۶.

۱۵. محمد حسین طباطبایی، المیزان، بیروت، موسسه الاعلمی مطبوعات، ۱۳۸۰.

۱۶. محمدتقی فعالی، آفتاب و سایه‌ها، تهران، عابد، ۱۳۸۹.

۱۷. محمدتقی فعالی، نگرشی بر آراء و اندیشه اُشو، تهران، سازمان ملی جوانان، ۱۳۸۸.

۱۸. ملامحسن فیض کاشانی، محجة البیضاء، قم، موسسه النشرالاسلامی، ۱۴۱۵.

۱۹. نوپاپل، تفسیر قرآنی به زبان عرفانی، ترجمه اسماعیل سعادت، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۳.

*****

[۱] – اُشو و آن گاه نبودم، ترجمه سیروس سعدوندیان، ص ۴۵۰

[۲] – باگوان لقبیست که برای احترام و تکریم بزرگان مورد استقاده قرار می‌گیرد و در فرهنگ ایران می‌توانـد با واژه بیگ یا سـید معاد ل باشد.

[۳] – خود اُشو دربـاره نامش می‌گویـد اُشو واژه‌ای بسـیار زیباست بایـد آن را به واژگان هر زبانی افزود در وهله اول همان صوتش زیباست اُشو این واژه احترام، عشق، حق شناسـی و شـکر را نشان می‌دهد فقط یک واژه خشک مثل عالی جناب نیست واژه‌ای بسیار دوست داشتنی و آشناست تقریباً حال و هوای محبوب را دارد.

ر. ک:

اُشو، الماس‌های اُشو، ترجمه‌ی مرجان فرجی، ص ۲۷۳

[۴] – اُشو، اینک برکه‌ای کهن، ترجمه سیروس سعدونیان، ص ۱۴

[۵] – همان، ص ۱۵

[۶] – ر. ک:

اُشو، اینک برکه‌ای کهن، ترجمه سیروس سعدوندیان، ص ۶۳ تا ۶۷

[۷] همان، ص ۱۸۷

[۸] – به این عبارت‌ها دقت کنید؛ من با شـناختی کامل متولد شده‌ام. اُشو، اینک برکه‌ای کهن، ترجمه سیروس سعدوندیان، ص ۵۰؛ اما فقط به من نگاه کنید آنها در من تاثیری نگذاشتند ... آنها در یک جایی فرو دست تر از من باقی مانده‌اند.

من از تمامی آنها در گذشته برتر مانده‌ام. همان، ص ۸۵؛ من هرگز فکر نکرده‌ام که هیچ چیزی را به خطا مرتکب شده‌ام همان ص ۷۹

[۹] – ر. ک:

اُشو، نظریه‌ای در دریا، ترجمه مجید پزشکی، ص ۸۵

[۱۰] – اُشو، عاشـقانه‌ها، ترجمه قوام الـدین خرمشـاهی، قم، انتشـارات سـایه گسـتر، ۱۳۸۳؛ اُشـو، عشق پرنـده‌ای آزاد و رهـا، ترجمه مسیحا برزگر، تهران، انتشارات دارینوش، ۱۳۸۲، اُشو، عشق، رقص، زندگی، ترجمه فرشید قهرمانی، تهران، آویژه، ۱۳۷۹

[۱۱] – اُشو، یک فنجان چای، ترجمه مسیحا برزگر، ص ۲۴

[۱۲] – اُشو، سرگشتگی، ترجمه فرشید قهرمانی و فریبا مقدم، ص ۴۳

[۱۳] – همان ص ۷۵

[۱۴] – اُشو، آفتاب در سایه، ترجمه مسیحا برزگر، ص ۱۹۶

[۱۵] – اُشو، عاشقانه‌ها، ترجمه قوام الدین خرمشاهی، ص ۱۸ و عشق پرنده‌ای آزاد و رها، ترجمه مسیحا برزگر ص ۵۳

[۱۶] – اُشو، راز بزرگ، ترجمه روان کهریز، ص ۱۹

[۱۷] – اُشو، عشق رقص زندگی، ترجمه بابک ریاحی پور و فرشید قهرمانی، ص ۵۱

[۱۸] – اُشو، عشق رقص زندگی، ترجمه بابک ریاحی پور و فرشید قهرمانی، ص ۵۸

[۱۹] – اُشو، راز بزرگ، ترجمه روان کهریز، ص ۱۷۷

[۲۰] – اُشو، عاشقانه‌ها، قوام الدین خرمشاهی، ص ۷۴؛ اُشو، یک فنجان چای، ترجمه مسیحا برزگر، ص ۱۳۲

[۲۱] – اُشو، عاشقانه‌ها، قوام الدین خرمشاهی، ص ۴۲

[۲۲] – اُشو، شهامت، ترجمه خدیجه تقی پور، ص ۸۶

[۲۳] –، عشق رقص زندگی، ترجمه بابک ریاحی پور و فرشید قهرمانی، ص ۵۸

[۲۴] – اُشو، زندگی به روایت بودا، ترجمه شهرام قائدی، ص ۱۳ اُشو، عشق رقص زندگی، ترجمه بابک ریاحی پور و فرشید قهرمانی، ص ۵۸ برای آگاهی بیشتر رجوع شود به ر. ک. اُشو، عشق رقص زندگی، ترجمه بابک ریاحی پور و فرشید قهرمانی، ص ۶۶ – ۵۹

[۲۵] – اُشو، در هوای اشراق، ترجمه فرشته قهرمانی و فریبا مقدم، ص ۹۵

[۲۶] – اُشو، پیوند، ترجمه عبد العلی برات پور، ص ۵۸

[۲۷] – ر. ک. اُشو، عشق رقص زندگی، ترجمه بابک ریاحی پور و فرشته قهرمانی، ص ۶۶ – ۵۹

[۲۸] – اُشو، الماسهای اُشو، ترجمه مرجان فرجی، ص ۲۴۰

[۲۹] – اُشو، عشق رقص زندگی، ترجمه بابک ریاحی پور و فرشته قهرمانی

[۳۰] – اُشو، راز بزرگ، ترجمه روان کهریز، ص ۱۹

[۳۱] – فرزانگی و شیدایی، محمد رضا نصر اصفهانی، ص ۳۵

[۳۲] – جلال الدین مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۱۰

[۳۳] – محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۸، ص ۱۹۸

[۳۴] – مائده / ۵۴

[۳۵] – ابن سینا، رساله عشق، فصل ۶، ملاصدرا، اسفار جلد ۷، ص ۱۶۵

[۳۶] – ابن سینا، رساله عشق، فصل ۱ و

[۳۷] – ر. ک:

محمد تقی فعالی، آفتاب و سایه‌ها، ص ۱۱۹، محمد تقی فعالی، جنبشهای نوظهور معنوی، جلد ۱، اُشو، ص ۱۲۵، حمیدرضا مظاهری سیف، جریان شناسی انتقادی عرفانهای نوظهور، ص ۱۸۴

[۳۸] مؤمنون / ۱۱۵

[۳۹] زمر / ۳

[۴۰] – مفردات راغب اصفهانی صفحه ۶۶۴، ۶۶۵ – ذیل واژه قرب

[۴۱] – اُشو، آینده طلایی، ص ۹۸

[۴۲] – اُشو، تفسیر آواهاش شاهارانه، ص ۱۱۸

[۴۳] – نور، ۳۲

[۴۴] – وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۴

[۴۵] – همان، ص ۱۷

[۴۶] – روم، ۲۱

[۴۷] – مجلسی محمد باقر، بحار الانوار، ج ۷، ص ۱۱۹

[۴۸] – اُشو، یک فنجان چای، ص ۳۰۳

[۴۹] – اُشو، آواز سکوت، ص ۸

[۵۰] اُشو – یک فنجان چای، ترجمه مسیحا برزگر، ص ۲۴

[۵۱] – مسأله حجاب، ص ۱۴۰

[۵۲] – مجلّه کتاب نقد، ش ۱۷، ص ۲۷۵

[۵۳] – آمار و نقل قولها عمـدتاً از کتاب مجموعه مقالات دفاع از حقوق زنان، تدوین دفتر مطالعات و تحقیقات زنان از صـفحهٔ ۶۰ تا ۷۲ برداشت شده است.

در این موضوع می‌توانید کتاب‌های زیر را مطالعه کنید:

۱ جامعه شناسی خانواده، از دکتر شهلا اعزازی.

۲ سیمای زن در جهان امریکا، از مرکز امور مشارکت زنان ریاست جمهوری.

۳ درّ و صدف، از محمد شجاعی، انتشارات محیی، شهری.

چالشهای حقوق بشر اوشو

در طول تاریـخ همواره به موازات خـط راستین انبیـاء بزرگ و پاک الهی، جریانهای غیر مسـتقیم و کم و بیش انحرافی و غلط وجود داشته است.

راه مستقیم همیشه یکی بوده و هست ولی بیراهها متنوع و متکثر هستند.

قرآن کریم میفرماید:

«فَما ذا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلالُ» [۱]

گر چه شدت انحراف کم و زیاد دارد، ولی به هر حال، باطل باطل است.

در سالیان اخیر و با خواست و دخالت قدرتهای دارای زر و زور و تزویر، بر تعداد آیینهای ساختگی و انحرافی افزوده شده است. از عرفانهـای سـرخ پوستی و غیر الهی و دورن گروی (درون گرای (؟)) گرفته تا انواع فرقههای شیطان پرستی، از انحراف در برخی از شرایع آسمانی تا ماتریالیسم الحادی و لیبرالیسم، همه و همه گونههای رنگارنگ و موافق با برخی از سلیقهها هستند.

یکی از کسانی که در قرن اخیر آغازگر فکری جدید شده است آقای رجنیش یا اوشو است.

اوشو، فیلسوف و عارف نامدار معاصر هند، در یازده دسامبر ۱۹۳۱ در هند ایالت مادیا پرادش زاده شد.

تحصـیلاتش را در هنـد تا درجه‌ی سـتادی فلسـفه ادامه داد و سـپس به ایراد خطابه و تبلیغ در اقصـی نقاط هنـد پرداخت. سال ۱۹۸۱ برای معالجه به ایالات متحـده آمریکا رفت و پنج سال اقامت کرد. سال ۱۹۸۵ مجدداً به هند رفت و در شهر پونای هند ساکن شد تا در سال ۱۹۹۰ از دنیـا رفت. از اوشـو قریب ۶۰۰ عنوان کتـاب، ۷۰۰۰ سـاعت نوار کاست و ۱۷۰۰ سـخنرانی ویدئویی در زمینههای عرفانی باقی مانده است؛ [۲] درباره‌ی برخی از توصیههای اوشو و نحوه‌ی زندگی ایشان و پیروان او و چرایی برگشت وی از آمریکا نقلهای مختلفی ذکر شده است.

یکی از خصوصیات این فرقه آن است که تنها ثروتمندان حق عضویت دارند و شعارشان نیز از این قرار بود:

«ثروتمندان از ثروت خود بهترین لذت را ببرید!»

رجنیش (اوشو) در دوران اقامت خود در امریکا سالیانه ۱۵ تا ۴۵ میلیون دلار درآمد شخصی از مریدان ثروتمند آمریکایی خود کسب کرده است.

وی در دوران اقامت خود در شهر آنتیلوپ آمریکا مالک ناوگانی مرکب از ۹۳ دستگاه ماشین گرانقیمت ROLLS ROYCE (رولز ریوز) و یک هواپیمای شخصی شده بود.

وی در سال ۱۹۸۵ به دلیل درگیریهای خونین بین مریدان ارشد خود به خاطر اختلافات مالی مرکز و تخلفات وسیع و فساد مالی از آمریکا اخراج گردید و مجدداً به شهر پونای هند مراجعت کرد و در سال ۱۹۹۰ از دنیا رفت. راجنیش در دوران زندگی خود توسط مریدان ثروتمند آمریکایی و اروپاییاش توانست نزدیک به ۶۰۰ مرکز برای فرقه‌ی خود در کشورهای مختلف اروپا و آمریکا تأسیس نماید، لیکن بعد از مرگ وی تعداد این مراکز به کمتر از بیست مرکز کاهش یافته است.

سال ۱۹۸۵ مرکز و اقامتگاه رجنیش در شهر آنتیلوپ به خاطر اختلافات شدید داخلی تعطیل گردید. رجنیش در سخنرانیهای خود اعلام میکرد که خدا وجود ندارد و مریدان وی همه خدا هستند.

وی همچنین از مریدان خود میخواست تمامی کتب مقدس ادیان را آتش بزنند و با تمامی سنتها و ارزشهای دینی مخالفت نمایند. مریدان رجنیش وی را بهگوان (خدا) مینامیدند. وی به مریدان خود توصیه میکرد که برای رسیدن به آرامش حداکثر لذت جنسی را به هر شکل ممکن حاصل نمایند! وی ازدواج را در بین پیروان خود شدیداً ممنوع کرده بود و آن را اسارت کامل و مخالف آزادی میدانست و خانواده را یک نهاد فاسد قلمداد می‌کرد و از مریدان خود میخواست که آنها با یکدیگر رابطه جنسی آزاد داشته باشند و تأکید میکرد که فرزندانی که از این روابط به دنیا آیند نباید پدر مشخصی داشته باشند. در جهان، رجنیش به عنوان آموزگار جنسی (sex guru) شهرت پیدا کرد، چرا که وی نیروانا (nirvana) یعنی رستگاری را در آزادی کامل در لذات جنسی (kamasutra) در هر نوع ممکن میدانست. بر اساس تعلیمات وی تعداد زیادی از مریدان وی هم مواد مخدر مصرف میکردند و هم مواد مخدر را قاچاق مینمودند و شمار زیادی از مریدان زن وی آشکارا به فاحشهگری میپرداختند. تعدادی از مریدان زن رجنیش در دادگاه‌های هند به دلیل مورد آزار جنسی قرار گرفتن توسط وی شکایت کردند.

امروز هم پیروان رجنیش در هند در باشگاههایی به نام «اوشو» آشکارا لذت جویی جنسی را در بین پیروان خود ترویج میکنند.

شایان ذکر است که رجنیش به سبب ابتلا به بیماری ایدز (AIDS) مرد و در اواخر عمر خود آشکارا اظهار مینمود که افکار وی با دین و عرفان هیچ ارتباطی ندارد. رجنیش قربانی، ایثار و تمامی ارزشهای اخلاقی و دینی را خلاف آزادی میخواند و اعلام میکرد آنها هیچ معنی و مفهومی ندارند وی از مریدان خود میخواست که هفتهای یک بار حتماً در مرکز وی در شهر پونا یا دیگر مراکز حضور داشته باشند. مهمترین کارهای مریدان وی در مراکز یاد شده شنیدن موسیقی، کامجویی از یکدیگر آشکارا اظهار می‌نمود که افکار وی با دین و عرفان هیچ ارتباطی ندارد. راجنیش، رقص و گریه و خنده با صدای بلند میباشد.

جای تأسف است که در چند سال گذشته تعدادی از کتابهای رجنیش بعد از گزینش و حذف بعضی از مطالب زننده به فارسی ترجمه و در کشورمان منتشر شده است.

این کتابها تحت عنوان عرفان شرقی تبلیغ و معرفی میشوند. ولی در واقع هدف آنها فقط گمراه نمودن جوانان کشور اسلامیمان میباشد.

[۳] ماهنامه‌ی روان شناسی جامعه، شماره‌ی ۳۴ در مرداد ماه ۱۳۸۵ ش مقالهای تحت عنوان «حقوق بشر را میتوان برای ده اصل بنیان نهاد!» از ایشان توسط آقای سبحان رضایی برگردان شده است.

که بعد از مقدمه‌ی کوتاهی که گذشت، اکنون درباره‌ی حقوق بشر ایشان که در حقیقت در چند موضع، بر علیه بشر و نابود

کننده‌ی حق آن است، نکاتی چند به عرض میرساند:

۱. روی سخن در قدم اول با متولیان ماهنامه‌ی «روانشناسی جامعه» است.

مسؤولان این نشریه نه حق دارند و نه باید در نشریهای که در جامعهای اسلامی و الهی و در تحت نظام دینی منتشر میشود، سخنانی را که ضدیت و مخالفت صریح با احکام الهی دارد، تبلیغ کنند.

عدم امکان قتل هیچ انسانی، مجاز نبودن کشتن حیوانات و پرندگان حتی برای خوردن، اجازه‌ی سقط جنین و در واقع کشتن یک انسان دارای جان، اجازه‌ی خودکشی یا دیگر کشی برای رهایی از درد و رنج، آزادی از هر فکر و مذهبی حتی باور به خدا، آزادی و روابط افراد و ازدواج آنها بدون رعایت ضوابط قانونی و شرعی، همه‌ی اینها از اشکالات اساسی روان شناسی مدرن و پیشرفتهایست که در اوراق پخش شده آمده است؟!

۲. اصل اول حقوق بشر ایشان حق زندگی است.

او درباره‌ی انسان میگوید:

«او را نمیتوان در هیچ قربانگاهی، قربانی کرد.»

و درباره‌ی حیوانات میگوید:

«تا وقتی که انسان به خشونت علیه حیوانات و پرندگان آگاهی نیابد، حقیقتاً نمیتواند حق حیات و زندگی را برای خود اعلام کند.»

این سخنان بر مبنای برخی آیینهای آسیای جنوب شرقی است.

بررسی ریشهای این آیینها مناسب این نوشتار و هدف نگارنده نیست، اما بیان دیدگاه صحیح الهی در این زمینه لازم است.

انسانها حق حیات دارند و این حق طبیعی را بدون دلیل، هیچ کسی نباید نادیده بگیرد.

اما در نگاه دینی و قرآنی ما گاه برخی از افراد در اثر سوء گفتار و کردار خود مستحق مرگ میشوند و گرفتن حق حیات آنها نه تنها مجاز، بلکه واجب است.

قاتل، [۴] مرتد فطری و شخص زانی دارای همسر، لاطی و دشنام دهند ۀ به معصومین علیهم السّلام و پاک‌ترین افراد روزگار، از جمله افرادی هستند که دیگر خالق بشر، اجازه‌ی حیات به آنها نمیدهد. این نظام کیفری بر اساس انسان شناسی دینی و الهیست که اصالت را به روح مجرد و معنویت و آخرت میدهد و ارتکاب چنین اعمال زشتی، شایستگی تکامل انسان را از بین میبرد و چنین انسانی نبودش بهتر است.

از نگاه عقلی و انسانی و برون دینی هم نمیتوان گفت یک انسان در همه‌ی شرایط حق حیات دارد. اگر کسی جان یک انسان یا چندین نفر را بدون توجیه منطقی گرفت، آیا باز هم حق زندگانی دارد؟

آیا اجازه‌ی حیات به او به معنای نقض حیات دیگران نیست؟

پس حق حیات، حقی مطلق و بی‌قید است.

اما جمله‌ی دیگر ایشان بر اساس تفکر گیاه خواری و انکار گوشت خواری است، که این هم اندیشهای انحرافی و غلط است.

افراط و تفریط همواره محکوم به زوال است.

گیاه خواری خوب است، انباشتن شکم از گوشت انواع حیوانات هم پسندیده نیست، اما نفی کلی گوشت خواری غلط و مخالف نیاز طبیعی انسان است هم از جهت علم تغذیه و پزشکی این سخن غیر قابل پذیرش است و هم آیات نورانی قرآن مخالف با آن است؛ [۵] سیستم دستگاه گوارشی انسان به گونهایست که نیاز به خوردن گوشت دارد و آماده‌ی هضم و جذب آن است.

به عبارت روشن گیاه خواری محض، مخالف جریان طبیعت و آفرینش است.

۳. در ادامه‌ی اصل اول حقوق بشر اوشو آمده:

«کودکی که متولـد میشود، به عنوان یک انسان شـناخته میگردد، اما اگر کودک، نابینا، ناشـنوا، فلـج و یا لال به دنیا آمـد و ما دیگر نتوانستیم برای او کاری کنیم، تنها به خاطر این تصور که حیات نباید نابود گردد، مجبور میشود به خاطر ایده‌ی احمقانه‌ی شما هفتاد یا هشتاد سال رنج بکشد.

چرا باید رنجی غیر ضروری را ایجاد کنیم؟» این جمله کاملاً متناقص سخن ایشان راجع به حیات است.

نتیجه این کلمـات چنین میشود که حق حیات مطلق نیست و در شـرایطی که به نظر ایشان فرض معلولیت یا جمیعت زیاد زمین است، این حق قابل صرفنظر است.

*****

[۱]. یونس / ۳۲.

[۲]. آثار متعددی از ایشان به زبانهای مختلف مانند فارسی ترجمه شده است.

از جمله ر. ک:

اوشو، اینـک برکهای کهن، سـیروس سـعدوندیان، تهران، نگارسـتان کتاب، ج ۲، ۱۳۸۲ ش؛ مراقبـه، هنر و جـد و سـرور، ترجمه‌ی فرامرز جواهرینیـا، تهران، فردوس، چـاپ ۱، ۱۳۸۰ ش؛ آینـده‌ی طلایـی؛ الماسـهای اوشو؛ بلوغ؛ خلاـقیت؛ کودک نوین با ترجمه‌ی مرجان فرجی.

[۳]. برای بررسی افکار و فعالیت‌های رجنیش به کتابهای زیر رجوع شود:

۱. Carter، lexis f: charisma and control in Rajneeshpuran، Cambridge، Cambidge Uneversity Press، ۱۹۹۰.

۲. FITZGERALD، FRANCES: CITIES ON HILL، NEW YORK، SIMAN & SCHUSTER، ۱۹۸۶.

۳. gorden، james s: the golden guru، lexington، massachusetts the stephen green press، ۱۹۸۷. رجنیش نظرات و افکار خود درباره‌ی آزادی کامل در لذتجوییهای جنسی را در کتابهای خود به قرار زیر اظهار داشته است.

۱. FROM SEX TO SUPERCONSCIOUSNESS، BY OSHO RAJNEESH ۱۹۷۹.

۲. tantra spiriuality and sex by osho rajneesh ۱۹۸۳. برگرفته از مقالهٔ «رجنیش راهی برای گمراهی!» از دکتر حمید رضا ضابط، روزنامه‌ی کیهان، مورخه‌ی ۱۷ / ۶ / ۱۳۸۳.

[۴]. بقره / ۱۷۸ و ۱۷۹.

[۵]. انعـام / ۱؛ نحـل / ۵؛ حج / ۲۸ و ۳۰؛ غافر / ۷۹. اگر ایشان حق حیات را قیـد میزنـد دیگر نبایـد دیگران را تخطئه کنـد که حق حیات را در برخی شرایط محدود میکنند.

نکته‌ی دیگر اینکه بر خلاف دیـدگاه امثال ایشان، حیات و زنـدگانی برای لـذت بردن صـرف نیست، بلکه دنیا محل ابتلاء و امتحان سعی و استقامت و فراز و نشیب است.

زندگی بسیاری از خوبان عالم سراسر رنج و زحمت و درد و بیماری و فقر بوده است.

بنا بر این نبایـد زمانی که یک شـخص دچار بیماری و زحمت شـد، خودش را حـذف کنـد یا به دیگران اجازه دهیم که او را از بین ببرند. بسیاری از ارزشها و صفات خوب و بد انسانها هنگام گرفتاری و مشکلات بروز پیدا میکند.

اجازه‌ی سقط جنین اجازه‌ی قتل یک انسان دارای روح و حیات است.

یـک جنینی چهـار مـاهه به همـان انـدازه حق حیـات دارد که پـدر و مـادر و اطرافیان او دارنـد. سـقط جنین یک جنایت محترمانه و خاموش است.

بلی، کنترل نسل و جلوگیری از بارداری یعنی جلوگیری از انعقاد نطفه و پیدایش هسته‌ی وجود یک انسان، اشکالی ندارد و مخالف یا ناقض حق حیات نیست. نکته‌ی دیگر اینکه نظریه‌ی ایشان مبتنی بر دیدگاه تناسخ و انتقال روح انسان بعد از مرگ به بدن دیگر است که این دیدگاه نقطه‌ی مقابل معاد و اصل اعتقادی مسلم ادیان آسمانی است و در کتب مربوط به عقاید معاد، ابطال آن روشن شده است.

اشکال یا پرسش بعد که متوجه ایشان میشود اینست که آیا سقط جنین دارای روح و حیات یا تسریع و تعجیل در مرگ یک شخص مریض یا افلیج، آیا دخالت در قانون تناسخ و انتقال ارواح به ابدان دیگر نیست؟

اگر روحی از بدنی جدا شده و اینک در این جنین حلول کرده، با چه مجوزی میتوان مجدداً روح را از این بدن تازه گرفت؟!

اشکال بعد اینکه تاکنون از نظر پزشکی نمیتوان به طور قطعی مشخص کرد که نوزاد سالم است و قابلیت بهرهبرداری کامل از حیات را دارد یا نه؟ بله، شاید در مواردی نقص جنین قطعی باشد، اما این شناخت عمومیت ندارد؛ به علاوه چه میزان از سلامتی را شما کافی برای حق حیات میدانید؟ آیا اگر کسی شنوایی یا بیناییاش ضعیف بود یا یک پایش عیب داشت یا ... حق حیات دارد یا نه؟ بسیاری از مردم پیرامون من و شما، دارای عیبهایی در بدن خود هستند.

معیار دقیق سلامتی و حق حیات را چه کسی معین خواهد کرد؟

۴. در توضیح اصل دوم حقوق بشر که عشق است میگوید:

«اگر دو نفر بخواهند با هم زندگی کنند، نیاز به اجازه از هیچ کشیش یا دولتی را ندارند، تنها ضرورت، اجازه از قلب ایشان است.»

این گونه نظرات مبتنی بر انکار وجود خدا و مالکیت و خالقیت او نسبت به انسانهاست.

زمانی که انسان جای خدا نشست و محور همه‌ی امور و حقایق شد (= اومانیسم) برطبق میل و تشخیص خود عمل میکند و البته از کسی اجازه نمیگیرد، اما

اولاً:

در نظامهای حقوقی و مدنی غالب جوامع مقررات و شرایطی برای ازدواج ذکر کردهاند و حذف آنها به صلاح جامعه بشری و نهاد خانواده نیست و میتواند موجب مشکلات زیادی شود. ایده‌ی ایشان موجب آزادی روابط جنسی و ببیند و باری و نابودی خانواده و پیدایش بچههای بیسرپرست و بیماریهای مقاربتی و مشکلات عدیدهٔ دیگر میشود. آنچه در ابتدای نوشتار در مورد اوشو و پیرامون ایشان ذکر شد، مؤید این اشکال است.

ثانیاً:

بر اساس نگاه دینی، همه‌ی موجودات از جمله انسانها، مخلوق و مملوک خداوند بزرگ هستند و خوردن و پوشیدن و خوابیدن و ازدواج و سایر کارهایشان باید طبق دستور و رضای حق باشد.

وقتی دست و پا و همه‌ی وجود زن و مرد، از آن دیگریست و وجود مستقلی از خود ندارند، میتوانند اختیار همه‌ی کارهای خود را داشته باشند. در شرایع، حق آسمانی برای خوردن، آشامیدن، گفتن، شنیدن، دیدن، لمس کردن و بسیاری از امور مانند ازدواج مقرراتی برای سلامتی و رشد جسمی و معنوی انسانها تعیین شده است که توجه به آنها ضروری است.

۵. در اصل سوم حقوق بشر، اوشو مینویسد:

«هر کسی این حق اساسی را دارد که بعد از عمری زندگی و احساس آنکه به قدر کافی زندگی کرده است، بخواهد این کشش غیر ضروری را رها کند ... در زندگی هر فردی، اگر او نخواهد ادامه‌ی حیات دهد، هیچ کس قادر به جلوگیری از تصمیم آن نیست. حتی در واقع باید در بیمارستانها مسؤولان و امکاناتی مخصوص کمک به این گونه افراد در نظر گرفت.» در این اصل نیز ایشان علی رغم اینکه در اصل اول بر حیات و مطلق بودن آن حق تأکید کرده بود، نفی حیات را توسط شخص و با رضایت او

اجازه میدهد و این نوعی تعارض در کلام است.

نکته‌ی اساسی اینکه، این گونه سخن نیز مبتنی بر اومانیسم و انسان محوری یا انسان خداییست که بحث بر سر آن و نقد مبانی آن در راستای هدف این مقال نیست. اما بر خواننده‌ی محترم روشن است که زندگی و مرگ به دست خداوند است.

اعطای نعمت وجود و حیات از ناحیهٔ اوست و گرفتن حیات یا اجازه‌ی مرگ هم در اختیار اوست.

دلیل آن هم خالقیت و مالکیت او نسبت به شوؤنات بندگان و ضعف و نیاز و وابستگی ما به آن یگانه‌ی مستقل و حی قیوم است.

نعمتی که خود پدید آورنده‌ی آن نیستیم، حق نابود کردن آن را هرگز نداریم. علاوه بر این، ناهنجار بودن و ناپسند بودن خودکشی در همه‌ی جوامع امری پذیرفته است.

تجویز خودکشی خلاف معروف در نزد جوامع مختلف است.

اضافه کنید بر آن، حالتی را که گروههای زیادی از انسانها، تصمیم بگیرند خود را از بین ببرند، در این صورت چه ضرباتی بر پیکره‌ی بشریت وارد میشود. انسانی که دارای قوا و استعدادهای فوق العاده است و خود ایشان در آثار متعدد بر راههای مراقبه و افزایش قدرت درون تأکید میکند، با یک اقدام، خود را از دستیابی به همه‌ی آن کمالات محروم میکند.

۶. اصل چهارم حقوق بشر ایشان، جستجوی حقیقت و اصل پنجم مدیتیشن و تفکر و یا مراقبه و محاسبهٔ نفس است.

در این اصول نکات مهم و خوبی پافشاری شده است که در آموزههای دینی و آسمانی هم قبلاً آمده است.

خود فراموشی و غفلت از نفس و قوای آن و کنترل و تهذیب آن، بلای فراگیر دنیای امروز است که باید با آن مقابله کرد.

روزها فکر من اینست و همه شب سخنم

که چرا غافل از احوال دل خویشتنم

از کجا آمده‌ام، آمدنم بهر چه بود؟

به کجا میروم آخر، ننمایی وطنم

اما نکته‌ای که باید تذکر داد اینکه بر خلاف نظر ایشان که میگوید:

«هیچ کس را نباید از کودکی مشروط به دین، فلسفه یا مکتب خاصی قرار داد، چرا که آزادی جستجویش را محدود میکند.» معتقد هستم که:

اولاً:

این شعاری ایده‌آل و ناشدنی است.

ثانیاً:

کودک تا زمانی که به رشد کافی برسد که ممکن است ۲۰ تا ۲۵ سال هم طول بکشد، بدون فکر و راه و جهت امکان ندارد، زندگی کند.

ثالثاً:

بر اساس یافتههای علم و آموزههای دین باید از همان اوان کودکی، بلکه قبل از تولد در جهت دهی و هدایت او به سوی خوبیها و ارزشها و راه کمال، نهایت دقت و تلاش را به کار برد. نوادر افرادی هستند که در سنین نوجوانی رشد بالا و کافی برای تشخیص همه‌ی خوبیها از همه‌ی بدیها داشته باشند تا هیچگاه به خطا نروند و به حقیقت برسند. صحیح آن است که کودک از ابتدا ملحق به پدر و مادر است و در دامن آنها تغذیه میکند و تعلیم و تربیت حق و صحیح که ما تربیت صحیح را تربیت دینی و الهی میدانیم اجرا میشود تا زمان بلوغ و رشد و در آن سنین راه برای اصلاح، تغییر، بازنگری و تکمیل یافتهها همواره وجود دارد. نکته‌ی مهمتر این که راههای تقویت و تهذیب و کمال آن، متعدد است و به مجاز و غیر مجاز، شرعی و غیر شرعی یا رحمانی و شیطانی قابل تقسیم

است.

قوای درونی انسان قابل تقویت از هر دو راه است.

مرتاضها، جوکیها و صوفیها گاهی از روشهای غیر شرعی و غیر انسانی استفاده میکنند.

فشارهای زیاد بر جسم، ضرر زدن به بدن، خوردن برخی امور پلید، قطع ارتباط با انسانها و استفاده از رقص و شراب و مانند اینها روشهای غیر مجاز پرورش روح است.

اوشو در مراقبهٔ پویا مینویسد:

...«خود را از همه رو رها سازید و اجازه دهید هر چه میخواهد رخ دهد، جلوی چیزی را نگیرید. چنانچه احساس گریستن میکنید، بگریید؛ اگر دلتان میخواهد برقصید برقصید. بخندید، فریاد بکشید، جیغ بزنید، بپرید، بلرزید احساس هر کاری را دارید، آن را انجام دهید! تنها نظارهگر هر چیزی باشید که درونتان در حال رخ دادن است.»

[۱] در چندین جا بر استفاده از رقص و موسیقی تأکید میکند؛ [۲] در جای دیگر اوشو شرح داده است که شیوههای آمیزش جنسی و مهرورزی چگونه میتوانند شما را به حالت مراقبه رهنمون کند؛ [۳] در مورد نماز میگوید به یاد داشته باشید که واژههای شما بر هستی تأثیری نخواهند داشت. [۴]

۷. اصل ششم حقوق بشر ادعا شده، آزادی در تمام ابعاد است.

آزادی از ملیت، مذهب، شغل، نحوهی زندگی و همه چیز. در این باره باید دانست که آزادی مطلق و بیقید و شرط که وجود ندارد و مدافعی هم ندارد. آزادی از زشتیها و بدیها و قیدهای اضافی امری پسندیده است.

اما آزادی از خوبیها و ارزشها و قیدهای بندگی خداوند هرگز امری مطلوب نیست. ثمرهی تفکر ایشان در مورد آزادی نسبت به مذهب و ایده، پلورالیسم و کثرت گرایی دینی میشود. یعنی مهم نیست شما چه آیین و مذهبی داشته باشی و یا اصلاً دارای هیچ مذهبی نباشی البته مذهب رسمی و معروف. در بررسی و نقد پلورالیسم دینی و حقانیت همهی ادیان، اشکالات و پیامدهای این نظریه به تفصیل بحث شده است که مجال پرداختن به آن نیست و خوانندگان را به منابع مربوطه ارجاع میدهیم. [۵]

******

[۱]. اوشو، مراقبه، هر وجد و سرور، فرامرز جواهرینیا، تهران، فردوس، ۱۳۸۰، ص ۳۶۰.

[۲]. همان، ص ۳۶۳، ۳۶۵.

[۳]. همان، ص ۳۷۹.

[۴]. همان.

[۵]. عبدالحسین خسرو پناه، کلام جدید، فصل پلورالیسم دینی، هادی صادقی، درآمدی بر کلام جدید، بخش مربوط در اینجا مختصر اشاره میکنم که دین بر حق و عقیدهی صحیح یک راه است و عقاید دیگر و مخالف با آن نمیتواند صحیح با واقع و رساننده به حقیقت باشد.

۸. اصل هفتم زمین و بشریت واحد، اصل نهم حکومتی جهانی و اصل دهم شایسته سالاریست در ضمن این اصول نکات مثبتی مورد تأکید قرار گرفته که در آموزههای دینی ما سابقهٔ بیش از هزار ساله دارد. بین الملل اسلامی و امت جهانی و زبان و قبله و دین و کتاب و پیامبر واحد در تعالیم ما آمده است.

در دعای معروف «اللهم انا نرغب الیک فی دولهٔ کریمهی» ... از قدیم مؤمنان پیوسته حکومت عدل گستر آن یگانهی دوران را آرزو میکردهاند. حکومت مهدوی جهانی است و مرزها از بین میرود و خوبان و شایستگان زمام امور را به دست میگیرند و عدل جایگزین ظلم و فساد میشود. البته باید دانست که شایسته در فرهنگهای مختلف، تعریفها و ویژگیهای مختلفی دارد. نکتهی مهمتر و

اساسی اینکه انسانها هر چند نخبه و شایسته باشند، هیچ یک حق ولایت و حاکمیت بر دیگران و حتی بر خود را ندارند و مادامی که اذن پروردگار و حاکم اصلی و بالذات عالم وجود نداشته باشد، هیچ کسی اجازه‌ی امر و نهی و ریاست ندارد.

۹. اصل هشتم یگانی هر فرد است.

برای نگارنده معنای دقیق این اصل روشن نیست. اگر مراد احترام به دیگران و حقوق هر فرد است، این سخنی صحیح است؛ و اگر مراد اینست که هر کس در شکل و قیافه و دست و پا و سلیقه و مانند اینها، فردی مستقل و یگانه است، باز هم سخنی صحیح است؛ اما اگر منظور اینست که انسانها ماهیتاً با هم فرق دارند و سعادت و شقاوت و کمال و نقص هر فردی با فرد دیگر متفاوت است، این حرف البته غیر قابل پذیرش و ناصحیح است.

چرا که انسانها همه دارای طبیعت، غریزه و سرشت واحد هستند و عقاید و اخلاق و احکام مشترکی برای آنها صادق است.

بررسی تطبیقی «عشق» در عرفان اسلامی و آیین اشو

قلب انسان تا می‌تپد عشقی می‌جوید و زندگی بی‌عشق، بی‌معنا، بلکه برابر با مرگ است؛ بعضی از عرفا عشق را راه رسیدن به خدا دانسته، برترین معرفت و عبادت را معرفت و عبادت عاشقانه برشمرده‌اند؛ نیز از عشق زمینی سخن به میان آورده و آن را مجاز و پلی به سوی حقیقت معرفی کرده‌اند.

تا آنجا که برخی از اساتید حق اولین پرسش برای پذیرش طالبان سیر و سلوك را به عشق اختصاص داده و از پذیرش کسانی که تجربه‌ی عشق ندارند سرباز می‌زنند. دلی که نسوخته باشد دل نیست و دلی که عاشق نشده باشد سوخته نیست. عاشق شدن اولین گام بیرون آمدن از خودپرستیست و خودپرستی از بزرگترین حجاب‌های میان خدا و خلق است و این حجاب جز با عشق از میان برنخیزد و با غیر آتش عشق نسوزد. اما عشق هم وادی پر خطریست که چگونه افتادن در آن و گذر از مراحل و برآمدن از مهالکش جز به لطف خداوند میسر نیست که عشق از آن اوست و او خود تواناترین نگهدارنده است.

ولی انسان نیز باید بکوشد و راه را از بی‌راه باز شناسد و صادقانه در راه عشق قدم بردارد تا لطف حق دستگیر او شده، صبح وصال در پی شامگاه رنج و هجران فرارسد. دنیای امروز که از بحران معنویت رنج می‌برد تا راه راست فاصله کمی ندارد و در این دوری چه بیراه‌هایی که راه پنداشته می‌شود و چه سرگشته‌هایی که راهنما نامیده می‌شوند. انسانی که خود را گم کرده و از خویش دور افتاده است، تا این که به خویشتن حقیقی برسد خود فریبی‌هایی را تجربه خواهد کرد و معنویت‌های نوین که در مهد تمدن غرب می‌روید و ترویج می‌شود، اگر چه از عرفان‌های شرقی و حتی ادیان ابراهیمی برآمده باشد، به سادگی قابل اعتماد نیست و برای انتخاب آنها باید هوشمندانه به تأمل نشست و آگاهانه گزینش کرد. هدف اصلی این مقاله بررسی و نقد اندیشه‌های مروج مشهور معنوی به نام راجنیش بگوان معروف به اشوست که عشق را محور اصلی تعالیم خود قرار داده و در بین عده‌ای از مردم جهان مقبولیتی یافته است.

نظریه اصلی او و نوآوری بزرگش اینست که عشق جنسی و مراقبه را به هم آمیخته، ترکیبی از این دو را برای تأمین معنویت بشر دنیایی این روزگار پیشنهاد می‌کند.

برای جدا کردن و برجسته کردن نکات مثبت اندیشه او و نیز روشن شدن اشکالات وارد شده بر تعالیم اش به تبیین یک دیدگاه اسلامی فراموش شده درباره‌ی عشق مجازی می‌پردازیم و آن عشق جنسی در روابط زناشویی در نظام تربیتی عرفان اسلامی است.

در این مقاله نگرش اسلام به عشق مجازی در دو گام پیدایی و پایایی معرفی شده، عشق جنسی در گام پایایی تحلیل می‌شود. پرورش عشق حقیقی آیین و آدابی دارد و راه و روشی مخصوص که باید به خوبی فراگرفته شده و با دقت به کار بسته شود. برای موفقیت در این کار باید مراحل مختلف این بالندگی را شناخت و برنامه‌ی ویژه‌ی هر مرحله را اجرا کرد. به طور کلی عشق مجازی

در دو مرحله یـا دو گام مختلف راه دست یابی به عشق حقیقی را هموار می‌سازد. گام اول به هجران می‌انجامـد و گام دوم با وصال آغاز می‌شود. در اولی بایـد عشق را مهار کرد و پنهان داشت، دومی را بایـد با مهارت آشکار نمود و بر آن پایـداری ورزیـد. اولی برای کشف و گزینش عشق حقیقیست و دومی برای تمرین حفـظ و نگهـداری آن. اولی به جنسیت ربطی نـدارد اما دومی میان دو جنس مخالف صورت می گیرد.

با اینکه در تعالیم اسلام هر دو مدل عشق مجازی مورد توجه بوده و بر مدل دوم بیشتر تأکید شده؛ اندیشمندان جهان اسلام اما بیشتر بر عشق مجازی در گام نخست تأمل ورزیـده، عشق بدون شـهوت را گذرگاه عشق حقیقی دانسـته‌اند و عشق مجازی در گام دوم را کمتر در رابطه بـا عشق حقیقی تبیین کرده، فقـط توصـیه‌های اخلاـقی دربـاره‌اش ارائه داده‌انـد و فضای عرفانی ازدواج و زناشویی و عشق جنسی را شفاف نکرده‌اند.

در این خلاء بینشـی اندیشه‌های خام و خالی از حقیقت بازار گرمی پیدا کرده، رویاروی دین و فطرت می‌ایستند و هوسرانی را به نام عرفان و معنویت ترویج می کنند.

بـدون تردیـد در روابـط جنسـی عاشـقانه نیز خداونـد حضور دارد همـانطور که همه جا هست و اگر این رابطه مورد رضای او باشـد می‌تواند پل ارتباط با او بنا کرده و مسـتحکم سازد. اما این حضور را چگونه می‌توان درک نمود و با او ارتباطی پویا و متعالی برقرار کرد؟

خلاء پاسخ به این پرسش زمینه‌ی هرزنگاری‌هایی به نام عرفان شده است.

اشو اساساً خـانواده را یـک شـر ضـروری برای تـداوم نسل می‌دانست و معتقـد است که با پیشـرفت دانش می‌توان تولیـد نسل را از رابطه‌ی جنسـی جـدا کرد و آن را به رابطه‌ای آزاد و سـرشار از لـذت و شادمانی محض تبـدیل نمود. آثار بسـیاری از اشو در جهان چـاپ شـده و به زبان‌هـای گونـاگون ترجمه می‌شـود و سـاحـل فرهنگی کشـور مـا نیز از هجـوم این امواج شوم ایمن نمانـده است و نگارنده در مشاوره‌ها با خانواده‌هایی آشنا شده که در کوبش این امواج از هم پاشیده است.

برای روشن شدن کاستی‌ها و نارسایی‌های اندیشه کسانی مانند اشو لازم است تا حدودی مدل صـحیح عشق جنسی از منظر عرفان یا به بیان دیگر رابطه‌ی سکس با معنویت تبیین شود. رابطه‌ای که عشق مجازی در گام دوم به آن تحقق می‌بخشد.

از این رو ابتدا به بررسـی میانی و شالوده اصـلی نظریه‌ی اشو می‌پردازیم و در ادامه‌ی بررسـی‌ها و نقدها عشق مجازی را در گام اول یعنی گام پیدایش و سـپس در گام دوم یعنی پایداری از منظر اسلامی مورد توجه قرار داده، با تأمل بر تفاوت‌های دو دیدگاه سستی و آشفتگی آراء اشو را روشن می‌نماییم.

نیلوفر عشق در مرداب شهوت اشو دلبستگی زیادی به مذهب تانترا دارد که یکی از فرقه‌های بین مذهبی بودایی و هندویی است.

تانترای بودایی بیشتر روی مراقبه تاکید دارد و تانترای هندویی عشق را مهمتر قلمداد می کند.

اشو این دو را ترکیب کرده ولی نقش محوری به عشق و کـامروایی می‌دهـد. در تـانترای هنـدویی که معمولاًـ شاکتی پرست نامیـده می‌شوند، مبنا اینست که «شـهوات یا خواهش‌های نفسانی را با تخلیه کامل آنها در مراسم مذهبی بهتر می‌توان تحت فرمان درآورد. غریزه جنسـی را نبایـد سـرکوب کرد، بلکه بایـد به دقیقترین وجه به اظهار آن پرداخت و در ارضائش کوشـید.» بر همین اساس اشـو می گوید:

«تانترا ... راه رهایی از مسائل جنسی است.

کمتر روشی تا این حد در زندگی انسان مؤثر بوده است.

روش‌های دیگر هر کدام سبب در گیری بیشتر انسان با مسائل جنسی می‌شوند ... خواهش جنسی همچنان باقی است.

نمی توانـد از میان برود، چرا که یک واقعیت است و در طبیعت افراد وجود دارد. زنـده است و نمی‌توانـد با واپس زدن ناپدیـد شود

...»

از این جملات برمی آیـد که او مسائل جنسـی را آفت معرفت خداونـد و عشق به او پنداشـته، راهی برای خلاصـی از آن می‌جویـد. اسـتدلال اشو اینست که شـناخت خداوند با قلب حاصل شود و ذهن مانع آن است زیرا شـناخت‌های دنیایی و تصاویر این جهانی در ذهن رقم می‌خورد و معرفت خداوند بدون نقش و صورت بر دل می‌تابد. بنا بر این باید برای فروکاهیدن هجوم ذهنیات و رو آمدن و شـکوفایی دل برای درک عشق و معرفت خداونـد فعـالیت آن را کـاهش داد. از این رو بایـد وسوسه‌ها و هوس‌ها را رها کرد تا به محض سـر برآوردن، کام گیرنـد و افول یابنـد و هر چه زودتر عرصه را خالی کنند، تا شـخص به آسـتانه‌ی مراقبه برسد. پرهیز از هر آنچه هوس‌ها به سوی آن فرا می‌خوانند دغدغه ساز می‌شود. آنچه منع می‌شود، جاذبه پیدا می‌کند، آنچه انکار می‌شود، به اشاره فرا می‌خواندمان! تنها آگاهی به بازی‌های ذهن است که آزادمان می‌کند.

نفی و انکار، نفی و انکار نیست، بر عکس فراخوان و ترغیب است ... بنا بر این بایـد با شـهامت وسوسه‌ها را پذیرفت و ارضا کرد تا ذهن دغـدغه منـد نشـده، مانع کشف و شـهود قلبی نگردد. در تانترا عقیده بر اینست که آنچه دیگران را به شـقاوت می‌رساند، یک یوگی را به سـعادت می‌رساند. پلیدترین و آلوده‌ترین اعمال برای کسـی که می‌خواهد به خدا برسد، مقدس می‌شود. کسی که برای خود لذت‌ها و ماندن در آنها به کامجویی رو می‌آورد تیره بخت و شـقی ست؛ اما کسی که برای گذر از آنها واردشان می‌شود، راه سعادت و روشنی را در پیش گرفته است.

مبنـای روان شـناختی که تز معرفت شـناسانه تانترا را پشتیبانی می‌کنـد اینست که در ساختار وجود انسان هفت کانون نیرو قرار دارد. اولین و پایین‌ترین آن در مرکز انگیزش جنسی پایین‌تر از انتهای ستون مهره‌هاست.

نیروی بیکران الهی که در انسان نهفته، آنقدر فروکاسته شده که در این مرکز به صورت کندالینی (مار حلقه زده) فروخفته است.

اگر این نیروی الهی (شکتی) برانگیخته شود به تدریج رشد می‌کند و سایر کانون‌های نیرو را فعال می‌سازد تا نقطه‌ی هفتم که بالای سر قرار داشته، نماد آن نیلوفر هزار برگ است.

در آنجا اتحاد با نیروی الهی کشف شده، انسان می‌تواند خداوند را درک کند.

بنا بر این عشق جنسی نقطه شروع حرکت به سوی خداوند است.

به این صورت که عشق ابتـدا به صورت جنسـی ظهور می‌کنـد سـپس ارضـاء آزادانـهٔ آن نیروی درون را رها کرده، روبه شـکوفایی می‌برد. تـا جـایی که ذهن از همه‌ی تصورات و دل از همه امیـال پـاک شـده، به درک خداونـد می‌رسـد و عشق را در رابطه بـا کل هستی و خداوند و کشف خویشتن تجربه کند.

بایـد نیروی عشق جنسـی رها شود، ببالـد و فرارود تا نیلوفر هزار برگ شـکوفا گردد. تانترا کلیدهایی را در اختیارت قرار می‌دهد که لجن را به نیلوفر آبی بدل کنی. اشو از روش‌های پرهیزگارانه در عشق جنسی دلخور است و مراقبه تنها را ناکارآمد ارزیابی می‌کند. مراقبه باید در پی خالی شدن ذهن و دل انجام شود، در غیر این صورت تیر مراقبه به سـختی بر ذهنی آشـفته و دلی نا آرام می‌نشیند. روش درست و مؤثر رسیدن به خدا تلفیق عشق با مرقبه است.

روش‌هـای دیگر سـبب درگیری بیشتر انسـان بـا مسائـل جنسـی می‌شونـد ... این انرژی بـا پس زدن آزاد نمی‌شود. برای این کـار به درک و شعور احتیاج دارید. در همان لحظه‌ای که انرژی از گل و لجن آزاد شود، گل نیلوفر مرداب از میان گِل سر برمی دارد و از این مرحله نیز فراتر می‌رود، در حـالی که مهار کردن و واپس زدن این انرژی، سـبب می‌شود هر چه بیشتر در گل و لای فرو برویـد. نیازهای طبیعی انسان روان او را به ناآرامی کشانـده و تنها عـده‌ی انـدکی می‌تواننـد از این نیازها دست بشوینـد و به مراقبه ای موفق دست یابند و البته این توفیق به قیمت از دست دادن تعادل در زندگی و یک بعدی شدن شخصـیت حاصل می‌شود. سـرکوب کردن و پس زدن نیازهای طبیعی از شکوفاسازی تمامیت انسان عاجز است.

اشو اساساً عشق‌های زمینی را مزاحم تلقی کرده، آنها را عشق‌هایی می‌داند که باید هر چه زودتر از آنها گریخت و به عشق خدا رسید. امیال و هوس‌ها افکاری را به دنبال می‌آورد و با دلی ناپاک و ذهنی ناآرام نمی‌توان به معنویت رسید. با آزاد گذاشتن امیال، افکار از بین رفته، مراقبه خود به خود فرا می‌رسد و خدا نزدیک و نزدیک‌تر می‌شود.

مراقبه نیازمند عشق مراقبه سفریست به اعماق درون برای کشف هستی خود و دیدار با خویشتن حقیقی. مراقبه برای دست یافتن به آگاهی از نوع دیگر است که فراتر از ذهن و تفکر مفهومی تحقق می‌یابد. از این رو برای سفر به درون باید از ذهن گذشت. مراقبه در حقیقت فراروی از ذهن، بازایستادن جریان تصورات ذهنی و دریافت معرفت و آگاهی بدون صورت است.

آگاهی بی‌صورت ارتباط با دنیای ناشناخته درون است که خدا را می‌توان آنجا یافت؛ و آرامش و شادمانی و لذت را. برای دست یابی به وضعیت مراقبه باید از هر تلاش فکری رها شد هر تلاشی به برخاستن غبار بیشتر می‌انجامد و امیال و خواسته‌ها و افکار و اهداف و تصوراتی را در ما برمی انگیزد. برای یک مراقبهٔ موفق لازم است که حتی مراقبه را هم نخواهی و به همان چیزی که می‌خواهی از آن بگریزی تمرکز کنی یعنی ذهن و تصاویر ذهنی. در مراقبه شخص گویی خود را غیر ذهن می‌بیند. به صورت شخصی مستقل که ذهن و تصورات ذهنی خویش را به صورت شخص دیگری مشاهده می‌کند.

برای مراقبه باید افکار را رها شوند. با نظاره محض آنها به تدریج رنگ باخته، محو می‌گردند. با جریان فکرها شناور نباش، فقط نسبت به آنها آگاه باش، بدان که تو از آنها مجزایی، متمایزی، دوری، فقط ناظر آنها باش ... آن گاه، باقی ماجرا خود به خود به وقوع می‌پیوندد. این باقی ماجرا را من مراقبه می‌نامم. مراقبه چیزیست که هیچ چیز نیست به بیان دیگر درک جهان و هستی بدون هیچ شکل و صورت به این جهت می‌توان آن را نامشخص و یا ناشناخته نامید. ناشناخته اصل پیدایش و آفریننده‌ی جهان شناخته شده است.

کل جهان شناخته شده از کل ناشناخته که هستی محض است بیرون می‌آید. هستی محض ناشناخته است زیرا تصویری در ذهن ما باقی نمی‌گذارد که در مراقبه‌های بعدی بتوانیم او را شناسایی کنیم. هر بار که با هستی محض مواجه شویم، گویا تازه او را دیده‌ایم و اگر چه در مراقبه ای دائم به سر ببریم، همواره ناشناخته خواهد بود.

همواره نو و سرشار از راز و شگفتی. فکر چیزی نیست، مگر غباری در چشم کور ذهن، زیرا نمی‌توانی به چیزی فکر کنی که پیشاپیش شناخته نشده باشد و به فکر کردن به چیزی که پیشاپیش شناخته شده است، نیازی نیست. مواجهه، همواره با ناشناخته صورت می‌گیرد.

ناشناخته، همه جا حضور دارد، در درون و در بیرون و تفکر همیشه در درون شناخته‌ها و در پیرامون شناخته‌هاست.

تو نمی‌توانی از خلال شناخته‌ها، با ناشناخته تماس بگیری. پس شناخته‌ها را دور بریز و با ناشناخته تماس بگیر و این چیزیست که من آن را مراقبه می‌نامم. جایگاه حقیقی انسان میان دنیای شناخته یعنی عشق ورزی، زندگی در دنیا و امیال گوناگون به اشیاء و تخیلات و صورت‌های ذهنی و از سوی دیگر مراقبه و ارتباط با هستی مطلق و فراسوی شناخت و صورت‌هاست.

انسان پلیست بین شناخته و ناشناخته، محدود ماندن در شناخته حماقت است و رفتن در جستجوی ناشناخته آغاز خردمندی است.

برای همین باید از فکر رها شوی و به مراقبه بپردازی و عشق بورزی. مراقبه سفر به فراسوی ذهن است و در عشق ورزی هم لحظه‌ی ارگاسم لحظه‌ی بی‌ذهنی است.

امیال، افکار را به صحنه می‌کشند و هم از این رو با ارضا امیال افکار محو شده بهترین فرصت برای مراقبه پدید می‌آید. در این وضعیت صورت‌ها و تصاویر از ذهن دست برداشته، انسان به تجربه‌ی ناشناخته و مشاهده‌ی عریان هستی کل نائل می‌شود. یگانگی با آنها را از درون احساس کرده، آگاهی را در می‌یابد. خرد و آگاهی به معنای دانش نیست. خرد به معنای هوشیاریست به معنای تفکر، سکوت، دقت و مراقبه است.

در چنین حالتی از تأمل و سکوت است که شفقت و مهر نسبت به موجودات زاده می‌شود. در حقیقت مراقبه خود مرتبه‌ی بالای عشق است.

عشق در مرتبه‌ی اول جنسیت و به صورت سکس ظاهر می‌شود مرتبه‌ی دوم عشق به همه است.

مرتبه‌ی سوم دعاست و مرتبه‌ی چهارم وحدت با هستی، مراقبه و سکوت. البته اشو توضیح نمی‌دهد که چه رابطه‌ای میان این چهار سطح است و چگونه سکس به عشق به همه تبدیل شده، به دعا و سر انجام به مراقبه می‌رسد. تنها رابطه‌ی بین اول و چهارم تا حدودی از حرف‌های او به دست می‌آید و آن اینکه ارضاء آزاد امیال سبب می‌شود که افکار از سرسختی دست برداشته و ذهن را رها کنند و در این روند می‌توانید نظاره‌گر آنها بوده، به مراقبه برسید. سعی کنید تا خواستن را درک کنید. سعی کنید آرزو را بفهمید. سعی کنید خیالبافی را بشناسید. آنچه که لازم است همین‌هاست.

خیلی ساده، فقط سعی کنید با عملکرد ذهنتان آشنا شوید. با تماشای عملکرد آن، ذهن ناپدید می‌شود. فقط یک نگاه درست به عملکرد درونی ذهن، سبب توقف آن می‌شود. در جریان مراقبه اتفاقی که می‌افتد اینست که شخص تمام امیال و افکار و اعمالش را به صورت دیگری مشاهده می‌کند.

گویا تماشاچی صحنه‌ی تئاتریست که خودش در آن بازی می‌کند.

اما خود حقیقی تماشا چیست و خود خیالی بازیگر.

آنگاه اگر پلیدترین اعمال هم از او صادر شود به معصومیت او خدشه‌ای وارد نخواهد شد.

زیرا این اعمال شخص دیگری است، کسی که او که بازیگر است و خود حقیقی و آگاه از آن وارسته، ناظر و مراقب اوست و در اثر مراقبه همواره خود آگاه بوده، از خود بازیگر نیز بیرون آمده، وارسته می‌شود و گویی در هر لحظه مراقبه تازه متولد می‌شود. از این منظر کل کائنات یک شوخی است.

صحنه‌ی بازی که همواره جریان دارد و خداوند همیشه در حال شوخی است.

بنا بر این کسی که می‌تواند بخندد، کسی که طنزآمیزی و تمامی بازی زندگی را می‌بیند می‌خندد و در بطن خنده به اشراق خواهد رسید.

درنگی در مراقبهٔ اشو

ملاقات با ناشناخته و رویارویی با هستی محض طی مراقبه البته چیزیست که در عمل، اشو جایگزین دیگری برای آن قرار می‌دهد. زیرا از راهی که او دنبال می‌کند به آن مراقبهٔ الهی نمی‌رسد. در روش او مراقبه به مشاهده‌ی همین افکار و امیال محدود شده، به دیدار با هستی و درک کلیت وجود نمی‌رسد. برای رسیدن به هستی محض باید شعله‌ای آن سویی برافروخت و راه به سوی او را درپیش گرفت. مراقبهٔ اشو در نیمهٔ راه مانده و به نوعی لذت‌ها را ضرب در دو می‌کند.

به این شکل که اگر مراقبه را با عشق بیامیزی آنگاه هم لذت عادی عشق ورزی و ارضا شخصی را می‌بری و هم به صورت یک ناظر خارجی شاهد این امیال، افکار و رفتارهای لذت بخش بوده‌ای که این به نوبه‌ی خود لذت و کامیابی و شادی مضاعفی را به دنبال دارد. گذشته از این وقتی که در نقش عامل لذتت پایان می‌یابد، در قالب ناظر می‌توانی شادی و لذت را تداوم ببخشی و از اندوه از دست دادن و پایان یافتن خوشی رها شوی، زیرا خودِآگاهت در آن کار نبود، بلکه خود بازی گر مشغول بود و تو اکنون چیزی را از دست نداده‌ای. به همین جهت می‌گوید:

درباره‌ی امیال و خواهش‌ها هوشیار باش. وارستگی پدیدار می‌گردد. این وارستگی چیزی نیست که برای پدیدار شدنش بکوشی، به طور طبیعی به دنبال آگاهی از وابستگی می‌آید. بنا بر این لازم نیست که اعمال خود را تغییر دهی و یا امیال خود را مهار کنی همه‌ی خواسته‌هایت را آزادانه کامیاب ساز و تنها نظاره‌گر باش. عشقت را در مراقبه‌ات و مراقبه‌ات را در عشقت جاری ساز. این

همان چیزیست که من تعلیم می‌دهم. این همان چیزیست که زندگی پویا می‌خوانمش و زندگی مذهبی، زندگی پویاست.

در اینجا دیگر سخن از هستی محض نیست، بلکه همین دنیا و لذت و شادکامی آن مهم است.

خود حقیقی تو با آن هستی ناشناخته مرتبط نمی‌شود. بلکه می‌آموزی که چگونه در این زندگی پویا، همان جایی که هستی بمانی و نظاره‌گر خود بازی گر باشی و به شوخی زندگی بخندی. زندگی روبه لذت و خوشی و عیش است در این زندگی پویا انسان به مراقبه و درون کاوی می‌پردازد برای اینکه به هسته‌ی مرکزی هستی خود و ژرف‌ترین لایه‌های وجود خویش دست یابد و این در حالیست که «لذت درونی‌ترین هسته‌ی توست.» و صد البته این لذت و شادمانی خالی از رنج و افسردگی نیست «در لحظاتی غرق در شعف و در لحظاتی در افسردگی عمیق به سر خواهی برد.» زیرا این دنیا، جهان تزاحم و محدودیت است.

لذت و شادمانی آن نیز محدود و آمیخته با حزن و رنج است.

اشو مدعیست که راهی تازه گشوده و به کمک شرق و غرب گمراه آمده است تا زندگی معنوی را با تلفیق عشق و مراقبه تجربه کنند.

اما به نظر می‌رسد که او دارد راه غرب را ادامه می‌دهد و به در راستای تحقق اهداف تمدن غرب روش‌های شرقی را با تحریف و تهی کردن از محتوای اصیل خود و پر کردن از محتوای مطلوب تمدن غرب باز تولید می‌کند.

او در حقیقت دارد می‌گوید ای اهالی تمدن غرب نگران نباشید، بیایید تا به شما بگویم رنج و افسردگی پس از عشق ورزی را به سهولت بپذیرید و به کامجویی‌های خود ادامه دهید. مبادا در راهی که پیش گرفته اید شک کنید، اتفاقاً همین راه، راه خداست.

در حالی که جسم خود را غرق لذت می‌کنید روح خود را نیز با نظاره این لذت بهره‌مند سازید. بدین سان مراقبهٔ هستی محض و خدای مطلق متعالی جای خود را به خدای دیگری می‌دهد خدا شیء نیست، موضع است.

موضع جشن و سرور. آمیختن عشق و مراقبه باعث رسیدن به وحدت با هستی و هستی بخش نمی‌شود، بلکه تنها لذت و شادکامی را کمی افزایش می‌دهد و آگاهی و حقیقتی غیر از آگاهی به امیال و نظاره‌ی احساسات خوشایند و رفتارهای لذت بخش ندارد و به اعتقاد اشو خدا را در این احساسات خوشایند و لذت و شادی خواهی یافت. به علت همین نگرش است که در پاسخ به نامه‌ی یکی از دوستانش که اعلام می‌کند:

من از مسائل جنسی گذشته‌ام؛ اشو دوباره او را به سوی این امور فراخوانده می‌گوید:

وقتی نیروی جنسی در مسیری متعالی به کار می‌افتد به براهماچاریا [سلوک ربانی] تبدیل می‌شود. خیلی خوب است که از آن وارسته‌ای، اما این کافی نیست. باید از خلال آن بگذری و تصعیدش کنی و در جایی تصریح می‌کند که تانترا خداوند را انرژی عشق می‌داند. بنا بر این با آزاد کردن این انرژی و در خلال رهایش آن است که ملاقات با خدا و مراقبهٔ موفق صورت می‌گیرد.

خدایی که اشو برای رسیدن به او تعالیم خود را سامان داده، احساس درونی از لذت و خوشی است.

که به صورت عشق متجلی می‌شود و این خداییست که با مراقبه تنها و آرامش محض نمی‌توان به او رسید. این خداییست که بودا به تنهایی راهی به سوی او ندارد و باید دست در دست شخصیت لذت طلب و دنیایی همانند زوربا در اسطوره‌های یونانی بگذارد. از این رو در موارد بسیاری از زوربای بودا سخن به میان می‌آورد. بودا یک ابر بشر است کسی در این باره تردید ندارد اما او بعد انسانی را از دست می‌دهد. او فوق طبیعی است.

او از زیبایی فوق طبیعی بودن برخوردار است، اما زیبایی زُ<ربای یونانی را فاقد است.

زوربا بسیار دنیوی است.

دلم می‌خواهد تو هر دوی اینها باشی زربا و بودا. چنین شخصیتی می‌تواند به خدا برسد. زیرا خدا شخص نیست؛ بلکه اوج احساس سعادت، آرامش و احساس غایی من به این جهان متعلقم و این جهان به من تعلق دارد، است ... ولی تنها در صورتی ممکن است

که به احساس درونی‌ات اجازه عمل بدهی.

دروغی به نام صداقت

با تکیه و تأکید بر معنایی که اشو از خدا دارد، می‌گوید هر پیوندی تا وقتی که عشق و شوری را بر می‌انگیزد اعتبار دارد و از آن پس اصرار و پایداری در آن خیانت به عشق است، چون به یک دروغ تبدیل می‌شود. او به جای اینکه بیاموزد چگونه در عشق همواره بانشاط و وفادار باشیم. این را مفروض می‌انگارد که عشق می‌میرد و وقتی مرد دیگر نباید بگویی که هست.

در این بین معشوق هیچ اهمیتی ندارد، مهم عشق است که از هر جای دیگری که سر برآورد باید خیمه‌ی خود را در آنجا برپاکنی. نمی‌گویم اگر زنی را دوست داری با او زندگی نکن. با او باش، اما نسبت به عشق صادق و وفادار بمان، نه نسبت به شخص... وقتی عشق ناپدید می‌شود، وقتی شادی از میان می‌رود، آن وقت باید به حرکت ادامه دهید ... از همان لحظه‌ای که احساس می‌کنید دیگر از چیزی خوشتان نمی‌آید و آن چیز گیرایی و جاذبه اش را از دست داده است و شما را خوشحال نمی‌کند، از آن دست بردارید. فقط بگویید متأسفم. خدا شور و شعف زندگیست و تا وقتی که او در رابطه‌ای حضور دارد این رابطه مقدس است، می‌تواند تو را به خدا برساند وقتی که این شور و هیجان و احساس خوشی و شادی پایان یافت خدا را در جای دیگر باید جستجو کرد. در این حالت به درونت برو و بدان که خداوند در آنجاست و بعد اگر شادمانی و کامجویی تو را فراخواند به سوی آن برو که خدا را خواهی یافت. از نظر اشو همه‌ی اهمیت عشق جنسی و ارضاء آزادانه‌ی آن در اینست که انسان را به مراقبه برساند. به این ترتیب که کامجویی‌هایی از این دست شخص را سیر و خسته و دلزده می‌کند.

گاه شما بعد از عشق در ناکامی عمیقی فرو می‌روید. آن کسانی که عشق را نشناخته‌اند بیچارگی واقعی را تجربه نکرده‌اند.

درد و رنج واقعی را درنیافته‌اند.

در این وضعیت به درون تنهایی خویش رانده شده، فرصتی برای نیایش و مراقبه ایجاد می‌شود. هر گاه از این درون کاوی خسته شوید به رابطه‌ای دست می‌زنید تا دوباره آماده مراقبه و درون کاوی شود. کامجویی برای مراقبه است و به تدریج خود کامجویی هم فرصتی برای مراقبه می‌شود. کامیابی حقیقی را باید از درون جست و اگر چنین شود لذت طلبی به کامل‌ترین صورت تحقق می‌یابد. به هر حال از پیوند با مردم گریزی نیست. اما هیچ پیوندی خوشبختی را به تو ارزانی نمی‌دارد، چه خوشبختی هرگز از برون نمی‌آید. خوشبختی هماره از درون سوسو می‌زند، هماره از درون جاری می‌شود. بنا بر این نباید کامیابی و خوشبختی را در رابطه با دیگران جست. بلکه رابطه با دیگران آماده گر است برای دریافت آنچه از درون می‌جوشد.

اشو به روشنی دریافته که روابط آزاد خستگی و ناکامی و افسردگی را در پی دارد و البته همین را فرصتی مناسب برای حرکت به سوی خداوند و درک او از درون خویش برمی شمارد. از این رو روابط پایداری را که می‌توانند آرامش و خوشبختی را تأمین کنند، به باد انتقاد می‌گیرد.

زیرا معتقد است آرامش و خوشبختی در کنار دیگری دروغ است، خوشبختی حقیقی در درون است که با تنهایی به دست می‌آید.

- نویسنده: حمید رضا - مظاهری سیف
-

منبع:

خبرگزاری - فارس

بخش نقدها

نفی دیدگاه‌های اوشو

بررسی عشق در اندیشه اشو وقتی تفسیر اُشو را از عشق متوجه می‌شویم و نگاه به معشوقه را می‌بینیم ایده‌ها به کلی عوض می‌شود و می‌فهیم که منظور اُشو از عشق چیست؟

و ما در اینجا فقط سخنان او را برای بررسی بیان می‌کنیم و تفصیل آن در کتابهای عرفانی موجود است.

وی معتقد است عشق باید زمینی باشد [۱] معشوقه در معنویت اُشو یعنی مـادی و این دنیـایی بودن آن و عشق را در تضاد با هوس‌ها نمی‌داند رسیدن به عشق تنها از طریق رسیدن به جنس مخالف امکان پذیر است میل مرد به زن یا زن به مرد، شروع عشق می‌باشد.

رسیدن به عشق تنها از طریق قطب مخالف امکان پذیر است.

اگر مردی به سوی زنی جـذب شود یـا زن به سوی مردی جـذب شود این سـلامت عشق است مرد می‌توانـد خاک عشق خود را در وجود زن پیدا کند و زن نیز، مرد تنها از طریق زن به هستی متصل می‌شود و زن از طریق مرد در هستی ریشه می‌دواند این دو مکمل یکدیگرند و آن گاه که در یکدیگر ادغام شوند لذت بزرگی مثابه دروازه‌های ورود به درگاه خداوند، در عشق پیامی صادق است و آن این که در تنهـایی می‌میری بایـد کنار وجود آنها را فرا می‌گیرد و احساسـی ریشه داشـتن و متصل بودن می‌کنـد زن و مرد هر یک با هم باشید و متحد [۲] اُشو زنـان را به عنوان الگویی که دارای اسـتعداد برای رسـیدن به اوج لـذت جنسـی به طور متوالی یاد می‌کند.

رابطه دختر و پسر در معنویت اُشو آزاد است و آن را به عنوان یک مراقبه یاد می‌کند اُشو در عشق بسـیار متاثر از فروید و نیز یونگ شاگرد فرویـد می‌باشـد لـذا زمانی که از عشق صـحبت می‌کند منظورش عشق مجازی و زمین و رابطه زن و مرد می‌باشد [۳]. وی تا جـایی در شـهوترانی پیش می‌رود کـه در بقیـه توصـیه‌هایش مثلاـ در مـدی تیشـن مریـدان را ترغیـب به این عشـق زمینی می‌کنـد و می‌گوید:

سکس بزرگترین هنر مدی تیشن است این پیشـکش تنتره به دنیاست پیشـکش تنتره از همه عالی‌تر است زیرا کلیدهایی را در اختیار قرار می‌دهد که از پست‌ترین و عالی‌ترین استحاله پیدا کنیم. کلیدهایی را در اختیار قرار می‌دهد که لجن را به نیلوفر آبی بدل کنی. [۴] و عشـق از آمیزش جنسـی زاده می‌شـود مرد همیشـه مهـاجم و زن همیشه تسـلیم اگر این دو بـا یکـدیگر ترکیب شونـد مـا بـاقی نمی‌ماند از اتحاد آن دو آن چه باقی می‌ماند من است و این فناست اگر زن کاملاً تسـلیم مرد شود راه طولانی او کوتاه می‌گردد در این صورت ازدواج درونی و اتحاد کالبـدهای زنانه و مردانه داخلی به سـهولت انجام می‌گیرد و در چنین حالتی زن می‌توانـد بگوید همسرم خداست؛ [۵] وقتی توصیف‌های اُشو را در مورد عشق نگاه می‌کنیم به این نتیجه می‌رسیم که می‌گوید:

بـا وجود عشق انسـان از داشـتن هر چیز دیگر بی نیـاز است عشق پدیـده‌ایست که همه نیکی‌هـا را در خود جـای می‌دهـد و یـک ابر خـدای تمام عیار است اگر انسان به عشق اجازه حضور دهد نیازی به عبادت نیست مراقبه نیست کلیسا و معبد معنا ندارد آدم عاشـق حتی می‌توانـد خـدا را فراموش کند چرا که از عشق هر چیزی امکان پذیر است عشق همه چیز دارد. متعلق عشق خداست و حال آن که در قرآن خداوند هم دوست می‌دارد هم دوست داشته می‌شود اما این بدان معناست که دوست داشتن خدا باشد [۶] اگر کسی با دقت به دنبال متعلق عشق در آثار اُشو باشد، در می‌یابد که از دیدگاه او عشق متعلق ندارد بلکه خود عشق خداست.

هدف عشق می‌باشد نه چیز دیگر. تحلیل و بررسـی دیدگاه اشو نسـبت به پیامبر اوشو همانند کافران و دشـمنان پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم در عصـر ظهور اسـلام پیامبر را متهم به دیوانگی و شاعری می‌کنـد با این تفاوت که آنان به طور مسـتقیم پیامبر را دیوانه و شاعر و ساحر می‌خواندند و اوشو در لوای تجربه معنوی و حالات شاعری و صوفی گری.

در قران کریم می‌خوانیم:

وَ ما عَلَّمْناهُ الشِّعْرَ وَ ما یَنْبَغِی لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِکْرٌ وَ قُرْ آنٌ مُبِین [۷]

ما هرگز شعر را به او پیامبر نیاموختیم و شایسته او نیست که شاعر باشد این کتاب آسمانی – فقط ذکر و قرآن مبین است.

در قرآن کریم به کرّات به این نکته اشاره شده که کفار پیامبر اسلام و پیامبران هم عصر خود را دیوانه و ساحر و شاعر می‌خواندند در حالی که واقعیت چیز دیگری بود.

خداوند در قرآن کریم می‌فرمایند:

کَذلِکَ ما أَتَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قالُوا ساحِرٌ أَوْ مَجْنُون

این گونه است که هیچ پیامبری به سوی قومی فرستاده نشد مگر اینکه گفتند او ساحر است یا دیوانه. همچنین کفار به حضرت نوح گفتند که تو دیوانه‌ای [۸] و هم چنین حضرت موسی را خطاب به دیوانه کردند [۹]. خداوند به پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم فرمان می‌دهد که به کفار این گونه فرما فَذَکِّرْ فَما أَنْتَ بِنِعْمَهْ رَبِّکَ بِکاهِنٍ وَ لا مَجْنُونٍ أَمْ یَقُولُونَ شاعِرٌ نَتَرَبَّصُ بِهِ رَیْبَ الْمَنُونِ [۱۰] پس تذکر کرده که به لطف پروردگارت تو کاهن و مجنون نیستی بلکه آنها می‌گویند او شاعریست که ما انتظار مرگش را می‌کشیم. خداوند در جایی دیگر می‌فرمایند:

و إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ کَرِیم وَ ما هُوَ بِقَوْلِ شاعِرٍ قَلِیلًا ما تُؤْمِنُون

[۱۱] این قرآن گفتار رسول بزرگواریست و گفته شاعری نیست و کمتر ایمان می‌آورند چند نکته در مورد مدعای دیگر اشو نسبت به پیامبر: در قرآن کریم هیچ آیه‌ای صراحتا دال بر پوشیدن ردای پشمی توسط حضرت موسی هنگام ملاقات با خدا دیده نمی‌شود و اگر هم این چنین باشد این سؤال مطرح است که آیا قصد حضرت رسیدن به بی‌گناهی حیوان بوده است و بنا بر عبارات اشو هدف متعالی حضرت حیوان شدن است.

زیرا وقتی انسان حیوان می‌شود قدیس می‌شود به طور کلی اشو وجود گناه را منکر می‌شود و گناه را ترفندی برای به سلطه کشیدن مردم می‌داند حال اگر گناهی وجود نداشته باشد پس دلیلی ندارد انسان خواهان رسیدن به بی‌گناهی حیوان باشد و این همه ریاضت را به جان بخرد این کاملاً تناقضیست که اشو بیان می‌کند اگر گفتار اشو صادق باشد به واسطه تمجید و ترغیب رسیدن سانیاسین به بی‌گناهی حیوان خود و مکتبش مصداقی از کسانی می‌شوند که خواهان به اسارت کشیدن انسانها هستند این هم یکی از تناقضات اشوست عبارت اشو در مورد نفی گناه اینست گناه یکی از قدیمی‌ترین ترفندها برای سلطه بر مردم است آنها در تو احساس گناه ایجاد می‌کنند.

آنها ایده‌هایی بس احمقانه به خودت می‌دهند که قادر به محقق ساختن آنها نیستی. سپس گناه به وجود می‌آید و همین که گناه به وجود آمد تو به دام افتادی. گناه راز کاسبی همه به اصطلاح ادیان شرک است [۱۲]

تحلیل و بررسی نفی مذهب

۱ - در اینجا فقط چند نکته می‌گوییم و آن اینست که آیا مکتب اشو مصداقی از دروغ نوین هست یا خیر؟ خود خواننده بر اساس عبارتی که از اشو نقل گردید قضاوت کند

۲ - علی رغم انکار شریعت، خود دارای شریعت ویژه‌ی خویش هست.

آیین اوشو دستورالعمل‌های رفتاری خاصی دارد. مراقبه‌های اشو همگی از این سنخند اگر عرفان راهیست برای رسیدن به خدا و تقرب به او، پس جز با عمل کردن به دستورات خداوند، وصول به چنین هدفی امکان ندارد. خدای متعال نیز فرموده است:

قُلْ إِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ - فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْکُمُ اللَّهُ

نتیجه‌ای که از این مطالب به دست می‌آید اینست که اشو در صدد بیان کردن مذهب خود است پس به ناچار باید دیگر مذاهب را نفی کند.

بررسی دیدگاه اشو نسبت به نفی تقلید قرآن کریم می‌فرماید:

فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِن کُنتُمْ لا تَعْلَمُون [۱۳] اگر نمی‌دانید از آگاهان بپرسید این آیه شریفه بیانگر یک قانون کلی عقلایی در مورد

رجوع جاهل به عالم یعنی همان تقلیـد است [۱۴] البته عالی‌ترین مصـداق این آیه چنان که در روایات آمده پیشوایان معصوم علیهم السـلام هستند و مراجع تقلید و دانشمندان متعهد و پرهیزگار از مصادیق دیگر آن به شمار می‌آیند. تقلید غریزه‌ایست که از کودکی در انسان ظاهر می‌شود بلکه وی مقلدترین مخلوقات جهان است و از همان ابتدا، دانستنیهایی را از راه تقلید فرا می‌گیرد تقلید از نظر برخی جـامعه شـناسان غربی منشأ همه اختراعـات و ابـداعات جامعه بشـریست و آن را بنیاد زنـدگانی به حساب می‌آورنـد. در واقع مساله لزوم تقلید جاهل از عالم و رجوع غیر متخصـص به متخصص از مسائل روشن و بدیهی بوده و قیاسش را به همراه خود دارد و به تعبیر مرحوم آخونـد در کفـایه، این مساله در فطرت انسان جا دارد و بنا به گفته بعضـی دیگر نه در فطرت بلکه در وجـدان انسان جا دارد. از این رو می‌بینیم انسان جاهل از کسی که می‌داند و یا حتی احتمال دانستن در او می‌رود سؤال می‌کند.

بچه‌ها از بزرگترها، پسر از پدر، جوان از پیر، کارگر از مهندس و مریض از طبیب، می‌پرسد و از او پیروی می‌کند.

این پرسـش و تقلید، که به طور طبیعی و به دور از هر گونه گرایشـها در درون شخص می‌باشد، از جایگاه عمیق آن در وجود انسان خبر می‌دهـد. بررسـی دیـدگاه اشو نسبت به نفی اساتیـد تمـام دانش پژوهـان چه در حوزه الهیـات و مـاوراء الطبیعه و غیره از تعالیم استادان گذشته خود استفاده می‌کنند آیا اینان همه ابلهند و مرده پرست؟

اگر یک اسـتاد کلامی زیبا و شیرین داشت، ابلهیست که کلامش را پیروی کرد و اگر این چنین باشد این سخن در درجه نخست به پیروان اوشو برمی گردد که شاگردان او بودند و هم اکنون به شدت خواهان تعالیم و آموزه‌های عرفانی وی هستند.

اصل رجوع به اسـتاد یکی از اصولیست که در بحثهای مختلفی بیان می‌شود. در این زمینه اسـلام بسـیار غنی و تاکید فراوان دارد که انسان باید برای شناخت مسیر حتما استادی اهل فن داشته باشد.

وعلاوه بر اینکه خود اشو پیرو آیین بودا و تانترا می‌باشـد و از آنها تمجیـدهای زیادی می‌کند پس خودش اولین مرده پرست است و نکته‌ای دیگر اینکه می‌گویـد من سـرآغاز آگاهی مـذهبیم که در کلمات اشو می‌باشـد نتیجه این را می‌دهد که او در حکم اسـتادی خودش رو بیان می‌کند.

البته بایـد بیان کرد برای اینکه غرور اشو را مشاهـده نمود چنین سـخنانی ما را کفایت می‌کنـد زیرا برای اثبات خود به عنوان برترین استاد اساتید و مریدان آنها را به دیده تمسخر نگاه می‌کند.

تحلیل و بررسی نفی ازدواج و خانواده اشو

۱ – اسلام برای تأسیس و تحکیم این نهاد سرنوشت ساز و پیشگیری از فروپاشی آن، رهنمودهای بسیار مهمی عرضه کرده است. تأمـل در این رهنمودهـا و مقایسـهٔ آنهـا با آنچه در سایر مکاتب دربارهٔ خانواده گفته‌انـد، به روشـنی آشـکار می‌شود که این نهاد، ریشه در وحی الهی و فطرت انسانی دارد

نمونه:

الف: خداوند متعال در آیه ۱۰ سوره نور می‌فرماید:

«مردان و زنان بی همسر خود را همسر دهید، همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکارتان را. اگر فقیر و تنگدست باشند، خداوند از فضل خود، آنان را بی نیاز می‌سازد. خداوند گشایش دهنده و آگاهست

ب: امام رضا عَلَیْهِ السَّلَام با اشاره به آثار و برکات ازدواج می‌فرمایند:

وَ لَوْ لَمْ یَکُنْ فِی الْمُنَاکَحِةِ وَ الْمُصَاهَرَةِ آیَةٌ مُحْکَمَةٌ وَ لَا سُنَّةٌ مُتَّبَعَةٌ وَ لَا أَثَرٌ مُسْتَفِیضٌ لَکَانَ فِیمَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بِرِّ الْقَرِیبِ وَ تَقْرِیبِ الْبَعِیدِ وَ تَأْلِیفِ الْقُلُوبِ وَ تَشْبِیکِ الْحُقُوقِ وَ تَکْثِیرِ الْعَدَدِ وَ تَوْفِیرِ الْوَلَدِ لِنَوَائِبِ الدَّهْرِ وَ حَوَادِثِ الْأُمُورِ مَا یَرْغَبُ فِی دُونِهِ الْعَاقِلُ اللَّبِیبُ وَ یُسَارِعُ إِلَیْهِ الْمُوَفَّقُ الْمُصِیب [۱۵]

اگر درباره ازدواج و وصـلت آیه‌ای روشن از کتاب خدا و سـنتی پیروی شده از پیامبر و احادیث فراوان نبود بی‌گمان آثار و برکاتی

چون نیکی کردن به خویشاوندان، نزدیک ساختن افراد دور و الفت بخشیدن میان دلها و در هم تنیدن حقوق و افزودن بر جمعیت و اندوختن فرزند برای رویایی با سختی‌های روزگار و پیشامدهای زمانه کافی بود که خردمند دانا به این کار رغبت نماید و انسان ره یافته درست اندیش به سوی آن بشتابد

۲ – اشو اساساً ساختار اصلی خانواده را بر اساس مالکیت قرار داده که شوهر مالک زن و هر دو مالک فرزندان هستند بر این اساس مخالفت خود را با ازدواج سر می‌دهد چرا که می گوید ازدواج بردگیست و مخالف آزادی فردی نکته‌ای که می توان اینجا اشاره نمود اینست که

الف:

در عرفان ناب دینی اسلام نظام خانواده بحث آیین همسرداری نه آیین برده داری چرا که بر اساس آیات قرآن مالکیت فقط از آن خالق انسان است لله ملک السماوات و الارض

ب:

در کلام وحی خانواده بر اساس مودت و رحمت یاد شده و بوسیله آن آدمی به سعادت و آرامش می‌رسد نه بر اساس مالکبت

وَ مِنْ آیاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَکُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ أَزْواجاً لِتَسْکُنُوا إِلَیْها وَ جَعَلَ بَیْنَکُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً إِنَّ فی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُون [۱۶]

۳ – اشو چنانچه بیان شد شکل جدیدی غیر از ازدواج را برای یک زندگی جمعی پیشنهاد می کند و نام آن را کمون می گذارد اگر دلیلش برای مقابله با نهاد خانواده و ایجاد کمون تأمین آرامش و شادمانی است طبیعتا این آرامش و شادی در یک زندگی سالم شکل می گیرد نه بر یک زندگی حیوانی و جنگلی چرا که در آنجا مودت و محبت نیست تحلیل و بررسی نفی تربیت

۱ – از اشو بعید است و جای تعجب دارد با آن همه ادعای استفاده از علوم تجربی چرا حداقل سخنان روانشناسان ر ا در این زمینه متوجه نشده که نیاز حداقل تربیت می‌باشد تا بتواند بر طبق فطرت خویش رشد کرده و به تکامل برسد از این رو امیر المؤمنین به فرزندش امام حسن می‌فرماید:

إِنَّمَا قَلْبُ الْحَدَثِ کَالْأَرْضِ الْخَالِیَةِ مَا أُلْقِیَ فِیهَا مِنْ شَیْ ءٍ قَبِلَتْهُ فَبَادَرْتُکَ بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ یَقْسُوَ قَلْبُکَ وَ یَشْتَغِلَ لُبُّکَ [۱۷]

به تحقیق قلب کودک و جوان همانند زمین بایر است، هر آنچه در آن بکارند می‌پذیرد بنا بر این من تلاش کردم که ترا ادب کنم قبل از آنکه دلت قساوت یابد و عقلت مشغول شود

۲ – خداوند متعال با قدرت لایتناهی خود به انسان این را لطف نموده که یکی از آفریده‌هایش از خون وی آفریده شود و این تکلیف الهی یعنی مواظبت و تربیت با اشتیاق یه دوش بکشند و مهرش را در دلش می‌نهد تا با او انس گرفته و ضعف کوچکی سن او موجب ظلم بر او نشود حالا باید افسوس خورد کسی که داعی عرفان و معنویت دارد از با اصلی‌ترین نیازهای فطری بی‌خبر بوده و زندگی را چیزی جز لهو لعب نمی‌داند

۳ – اشو تربیت را از پدرو مادر نفی می کند و آن را به کمون متعلق می‌داند چطور می‌تواند با احساسات عاطفی کودکان برخود کند و این که می گوید کمون باید مراقب باشد که هیچ جهان‌بینی فطری بر آن حاکم نگردد چگونه او جهان‌بینی فکری خود را در کمون به آنها تحمیل می کند اگر تربیت بد است باید در کمون هم بد باشد و این یک تناقض واضح و روشن در اندیشه‌های اشوست که این تناقض گویی‌ها خاصیت عرفانهای منهای خداست

۴ – علاوه بر اینکه جایگاه تربیت و خانواده در قرآن و احادیث معصومین علیهم السلام بسیار حائز اهمیت است به گونه‌ای که حتی قبل از ازدواج برای انتخاب همسر اسلام نکات بسیار زیبایی بیان کرده می‌توانید به منابع ارجاعی مراجعه کنید [۱۸]

تحلیل و بررسی نفی سیاست

۱ – این گونه مسائل اولاـ موجب بیزاری مردم از سیاست و مسائل اجتماعی را به وجود می‌آورد و بدین سان مردم به تدریج از

مناسبتهای سیاسی دور می‌شوند و باعث می‌شود که چپاول گران و سرمایه داران شرایط را برای چپاول ملتها مناسب می‌بینند شاید هم بتوان گفت آوردن این نوع معنویتها در جامعه توسط خود سیاستمداران و چپاول گران باشد تا بهتر بتوانند به چپاول گری خود بر ملتها چیره شوند

۲ – عرفان حقیقی آن مسلکیست که نه تنها از سیاست فرار نمی‌کند بلکه عرفان را لازمه اجتماع و سیاست را لازمه عرفان می‌داند. هر مسأله‌ای به واسطه سیاست قابل اجتماعی شدن است و انسان با توجه به مدنی بودنش قادر نیست عرفانی را برگزیند که منهای سیاست و اجتماع است.

آموزه‌های عرفان صحیح فراگیر است و سیاستمدار و غیر آن را می‌پذیرد عرفان صحیح در بستر سیاست گسترش می‌یابد و سیاستمدار با توجه به تمام وظایف خویش ملزم به رعایت قوانین عرفانی می‌شود و هیچ تقابل و برخوردی پیش نمی‌آید. حوزه سیاست بستریست که امکان ایجاد عناصر مخرب و افعال ضداخلاقی در آن می‌رود. لاجرم محتاج موازین اخلاقی بیشتریست عرفان صحیح با فهم این مهم رویکرد مناسبی را در قبال سیاست اتخاذ می‌کند.

نه از آن فرار می‌کند و نه آن را مخرب می‌داند. بدون شك عرفان صحیح برای مردم جامعه است و سیاست جزء لاینفك اجتماع. عرفان صحیح راه گشای انسان مدنی بالطبع است.

كانَ النَّاسُ أُمَّةً واحِدَةً لَا مُؤْمِنِينَ وَ لَا مُشْرِكِينَ فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِين

وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتابَ بِالْحَقِّ – لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ [۱۹]

مردم در آغاز یک دسته بودند و تضادی در میان آنها وجود نداشت.

به تدریج جوامع پدید آمد و اختلافات و تضادهایی در میان آنها پیدا شد در این حال خداوند پیامبران را برانگیخت تا مردم را بشارت و بیم دهند و کتاب آسمانی که به سوی حق دعوت می‌کرد با آنها نازل نمود تا در میان مردم در آنچه اختلاف داشتند داوری کند.

عرفانی که در جهت سعادت بشری و نیل به اهداف الهیست برگرفته از حرکت انبیاء در مسیر حل اختلافات اجتماعی انسان است.

عرفانی که جدای از اجتماع و مسائل آن باشد بدون شك قادر به رساندن انسان به معنویت صحیح نیست.

تحلیل و بررسی نفی علم

اولاً:

نفی علم و تکنولوژی که او بیان می‌کند از خودش نیست این نظریه قبلها هم وجود داشته است که از آیین ذن است، آیینی چینی است که در آن متون مقدس جایگاهی ندارد، مناسک و علم و ساختن معبد نفی شده است، انزواطلبی مطلق حاکم است و هر گونه عقلانیت و فلسفه مطرود است.

علم هم در نظر این مکتب جایگاهی ندارد و غیره ... معلوم می‌شود که این اموزه از خود اشو نیست و از دیگران گرفته است و به اسم خود جعل کرده است ثانیاً اگر علم و دانش بد است چرا خود اشو از ان استفاده می‌کند.

از تکنولوژیهای امورزی همانند ماشین‌های مدل بالا و غیره نهایت استفاده را می‌کند

ثالثاً:

علم و دانش از نگاه اشو با عرفان و معنویت در تقابل می‌باشد و حال آنکه از نگاه عرفان ناب دینی و اسلامی میان علم و معنویت هیچ گونه تضادی نیست دانش پلکان معنویت و معرفت است از این رو در آیات و روایات اسلامی بر روی دانش توصیه‌هایی بسیار فراوانی صورت گرفته است که اگر این دانش همراه با اخلاص و خلوص نیت باشد انسان را به مراحل عالی کمال که همان قرب الی الله می‌باشد می‌رساند قل هَلْ یَسْتَوِی الّذینَ یَعْلَمُونَ وَ الّذینَ لایَعْلَمُونَ إنّما یَتَذَکَّرُ اُولُوا الألْبابِ. [۲۰] بگو:

«آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟ تنها خردمندان متذکر می‌شوند. قُلْ رَبِّ زِدْنی عِلْما [۲۱] بگو: پروردگارا! علم مرا افزون کن. اهمیت و جایگاه علم آموزی در اسلام بسیار پرواضح است پیامبر اعظم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم:

مَنْ تَعَلَّمَ فی شَبابِهِ کانَ بِمَنْزِلَهِ الرَّسْمِ فی الْحَجَرِ وَ مَنْ تَعَلَّمَ وَ هُوَ کَبِیرٌ کانَ بِمَنْزِلَهِ الکِتابِ عَلَی وَجْهِ المَاء.

هر که در جوانی بیاموزد، همانند نقش روی سنگ است (که از بین نمی‌رود و فراموش نمی‌شود) و هر که در پیری یاد گیرد، مانند نوشتن بر سطح آب است.

مَنْ لَم یَصبِرْ عَلی ذُلِّ التَّعَلُّم ساعَهً بَقِیَ فِی ذُلِّ الجَهْلِ أبدا.

هر که بر فروتنی یادگیری، ساعتی صبر نکند، در ذلت نادانی ماندگار می‌شود.

امام صادق عَلَیْهِ السَّلَام:

لَیسَ العِلْمُ بِکَثرَهِ التَّعَلُّم إنّما هُوَ نُورٌ یَقَعُ فِی قَلْبِ مَن یُرِیدُ اللّه ُ أنْ یَهْدِیَهُ.

دانش بـا یـادگیری زیـاد بـه دسـت نمی‌آیـد؛ چرا کـه همانـا علم، نـوریست که خـدا در قلب هر کس که هـدایتش را بخواهـد، قرار می‌دهد.

امام کاظم عَلَیْهِ السَّلَام:

لا نَجاهَ َ إلاّ بِالطّاعَهِ وَ الطّاعَهُ ُ بِالعِلمِ وَ العِلمُ بِالتَّعَلُّم.

نجات فقط با طاعت به دست می‌آید و طاعت در گرو علم است و علم در گرو یادگیری.

تحلیل و بررسی نفی علم

۱ – به نظر شما آیا عقل و تفکر در مقابل عرفان و طریقت است و انتخاب یکی منجر به رد دیگری می‌شود همانطور که خداوند قوه عـاقله را جهت راهگشـایی انسـان آفریـده عرفـان و طریقت در امتـداد راهگشـایی انسـان معنوی به سوی قرب به خـدا تفکر عطیه‌ای الهیست که خداوند به انسان ارزانیی کرده است.

اگر تفکر را از انسان بگیرند نقطه تمایزی با دیگر موجودات (حیوانات) ندارد. از این رو برای پیروزی و پایداری چهره حوزه عرفان و غیره می‌بایست فکر کرد تا صـراط سالم را شـناخت. بـدون شک هیچ موفقیتی بدون تفکر و تعقل پدید نیامده است لااقل کشـف نشده است و پیروزی در جهان حاصل نشد مگر در صراط یک تفکر و تأمل صحیح.

۲ – معتقدیم منطق و فلسفه اگر سالم باشد بدون شک در امتداد عرفان است.

عرفان اگر در طریق درست باشد از منطق و تعقل بالغ کمک‌ها گرفته است.

عرفان بـدون گذر از منزلگاه برهان به بی‌راهه می‌رود. انسان فقیر از تفکر و هوش، چگونه کاری را موفق به پایان رساند. عرفان پویا به واسطه تفکر انتخاب می‌شود. انسان معنوی که صاحب یک سلوک درست است مدیون عقل خویش است.

عقل است که درست و نادرست را مشخص می‌کند.

پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم می‌فرمایند:

إنَّمَا یُدْرَکُ الْخَیْرُ کُلُّهُ بِالْعَقْلِ وَ لَا دِینَ لِمَنْ لَا عَقْلَ له

خیر و خوبی تماماً با عقل به دست می‌آید و کسی که عقل ندارد دین ندارد.

در جایی دیگر امام حسن مجتبی (ع) می‌فرمایند:

الْعَقْلِ تُدْرَکُ الدَّارَانِ جَمِیعاً وَ مَنْ حَرُمَ مِنَ الْعَقْلِ حَرُمَهُمَا جَمِیعاً.

با عقل است که هر دو سرا به دست می‌آید. هرکه از عقل محروم باشد از هر دو سرا محروم است؛ [۲۲] نتیجه آنکه: عقل و تفکر نه تنها در مقابل عرفان و طریقت نیست بلکه در کنار هم و با جمع هم معنا می‌شوند.

این مهم در همان ابتدای انتخاب عرفان توسط انسان به کمک عقل و تفکر روشن است.

عرفان به تفکر و منطق وابسته است تا هیچگاه از صراط راست خارج نشود و تفکر و منطق بالغ به عرفان محتاج است تا متعالی شود و پوسته ظواهر را بشکافد

****

[۱] – اُشو، در هوای اشراق، ترجمه فرشته قهرمانی و فریبا مقدم، ص ۹۵

[۲] – اُشو، پیوند، ترجمه عبد العلی برات پور، ص ۵۸

[۳] – ر. ک. اُشو، عشق رقص زندگی، ترجمه بابک ریاحی پور و فرشته قهرمانی، ص ۶۶ – ۵۹

[۴] – اُشو، الماسهای اُشو، ترجمه مرجان فرجی، ص ۲۴۰

[۵] – اُشو، عشق رقص زندگی، ترجمه بابک ریاحی پور و فرشته قهرمانی

[۶] – اُشو، راز بزرگ، ترجمه روان کهریز، ص ۱۹

[۷] – یس / ۳۲

[۸] – قمر / ۹

[۹] – شعرا / ۲۷

[۱۰] – طور. ۲۹ و ۳۰

[۱۱] – حاقه. ۴۰ و ۴۱

[۱۲] – اشو، الماسهای اشو ص ۲۵۸ –

[۱۳] نحل / ۴۳

[۱۴] – المیزان، علامه طباطبایی، ج ۱۲، ص ۲۷۱

[۱۵] – اصول کافی، ج ۵ ص ۳۷۴

[۱۶] – روم، ۲۱

[۱۷] – نهج البلاغه، حکمت ۳۵۹

[۱۸] – همان و تربیت فرزند از دیدگاه اسلام ابراهیم امینی

[۱۹] – بقره / ۲۱۳

[۲۰] – زمر: ۹

[۲۱] – طه: ۱۱۴

[۲۲] محمد محمدی ری شهری. میزان الحکمه. ترجمه حمیدرضا شیمی. انتشارات دارالحدیث. چاپ اول ۱۳۷۷. جلد ۸. ص ۳۸۷۴ –

بخش آموزه‌ها

بررسی اندیشه‌های اشو

اشو دلبستگی زیادی به مذهب تانترا دارد که یکی از فرقه‌های بین مذهبی بودایی و هندویی است.

تانترای بودایی بیشتر روی مراقبه تاکید دارد و تانترای هندویی عشق را مهمتر قلمداد می‌کند (۱)

اشو این دو را ترکیب کرده ولی نقش محوری به عشق و کامروایی می‌دهد. در تانترای هندویی که معمولاً ـ شاکتی پرست نامیده می‌شوند، مبنا اینست که «شهوات یا خواهش‌های نفسانی را با تخلیه کامل آنها در مراسم مذهبی بهتر می‌توان تحت فرمان درآورد. غریزه‌ی جنسی را نباید سرکوب کرد، بلکه باید به دقیق‌ترین وجه به اظهار آن پرداخت و در ارضایش کوشید.» (۲) بر همین اساس اشو می‌گوید:

«تانترا ... راه رهایی از مسائل جنسی است.

کمتر روشی تا این حد در زندگی انسان مؤثر بوده است.

روش‌های دیگر هر کدام سبب در گیری بیشتر انسان با مسائل جنسی می‌شوند» (... ۳)

از این جملات برمی آید که او مسائل جنسی را آفت معرفت خداوند و عشق به او پنداشته، راهی برای خلاصی از آن می‌جوید. استدلال اشو اینست که شناخت خداوند با قلب حاصل شود و ذهن مانع آن است؛ زیرا شناخت‌های دنیایی و تصاویر این جهانی در ذهن رقم می‌خورد و معرفت خداوند بدون نقش و صورت بر دل می‌تابد. بنا بر این باید برای فروکاهیدن هجوم ذهنیات و روآمدن و شکوفایی دل برای درک عشق و معرفت خداوند فعالیت آن را کاهش داد. از این رو باید وسوسه‌ها و هوس‌ها را رها کرد تا به محض سر برآوردن، کام گیرند و افول یابند و هر چه زودتر عرصه را خالی کنند، تا شخص به آستانه‌ی مراقبه برسد. پرهیز از هر آنچه هوس‌ها به سوی آن فرا می‌خوانند دغدغه ساز می‌شود. آنچه منع می‌شود، جاذبه پیدا می‌کند، آنچه انکار می‌شود، به اشاره فرا می‌خواندمان! تنها آگاهی به بازی‌های ذهن است که آزادمان می‌کند.

نفی و انکار، نفی و انکار نیست، بر عکس فراخوان و ترغیب است (... ۴) بنا بر این باید با شهامت وسوسه‌ها را پذیرفت و ارضا کرد تا ذهن دغدغه مند نشده، مانع کشف و شهود قلبی نگردد.

در تانترا عقیده بر اینست که آنچه دیگران را به شقاوت می‌رساند، یک یوگی را به سعادت می‌رساند. (۵) پلیدترین و آلوده‌ترین اعمال برای کسی که می‌خواهد به خدا برسد، مقدس می‌شود. کسی که برای خود لذت‌ها و ماندن در آنها به کامجویی رو می‌آورد تیره بخت و شقی است؛ اما کسی که برای گذر از آنها واردشان می‌شود، راه سعادت و روشنی را در پیش گرفته است.

مبنای روان شناختی که تز معرفت شناسانه‌ی تانترا را پشتیبانی می‌کند اینست که در ساختار وجود انسان هفت کانون نیرو قرار دارد. اولین و پایین‌ترین آن در مرکز انگیزش جنسی پایین تر از انتهای ستون مهره‌هاست.

نیروی بیکران الهی که در انسان نهفته، آن قدر فروکاسته شده که در این مرکز به صورت کندالینی (مار حلقه زده) فروخفته است.

اگر این نیروی الهی (شکتی) برانگیخته شود به تدریج رشد می‌کند و سایر کانون‌های نیرو را فعال می‌سازد تا نقطه‌ی هفتم که بالای سر قرار دارد و نماد آن نیلوفر هزار برگ است.

در آنجا اتحاد با نیروی الهی کشف شده، انسان می‌تواند خداوند را درک کند (۶) بنا بر این عشق جنسی نقطه‌ی شروع حرکت به سوی خداوند است.

تانترا «کلیدهایی را در اختیارت قرار می‌دهد که لجن را به نیلوفر آبی بدل کنی.» (۷)

اشو از روش‌های پرهیزگارانه در عشق جنسی دلخور است و مراقبهٔ تنها را ناکارآمد ارزیابی می‌کند.

مراقبه باید در پی خالی شدن ذهن و دل انجام شود، در غیر این صورت تیر مراقبه به سختی بر ذهنی آشفته و دلی نا آرام می‌نشیند. روش درست و مؤثر رسیدن به خدا تلفیق عشق با مراقبه است.

«روش‌های دیگر سبب درگیری بیشتر انسان با مسائل جنسی می‌شوند ... خواهش جنسی همچنان باقیست ... تنها زمانی ناپدید خواهد شد که شما به آن درجه از هوشیاری برسید که بتوانید انرژی مهار شده‌ی آن را آزاد کنید. این انرژی با پس زدن آزاد نمی‌شود. برای این کار به درک و شعور احتیاج دارید. در همان لحظه‌ای که انرژی از گل و لجن آزاد شود، گل نیلوفر مرداب از

میان گِل سر برمی دارد و از این مرحله نیز فراتر می‌رود، در حالی که مهار کردن و واپس زدن این انرژی، سبب می‌شود هر چه بیشتر در گل و لای فرو بروید.» (۸)

مراقبه نیازمند عشق

مراقبه سفریست به اعماق درون برای کشف هستی خود و دیدار با خویشتن حقیقی. مراقبه برای دست یافتن به آگاهی از نوع دیگر است که فراتر از ذهن و تفکر مفهومی تحقق می‌یابد. از این رو برای سفر به درون باید از ذهن گذشت. مراقبه در حقیقت فرارفتن از ذهن، بازایستادن جریان تصورات ذهنی و دریافت معرفت و آگاهی بدون صورت است.

آگاهی بی‌صورت ارتباط با دنیای ناشناخته‌ی درون است که خدا را می‌توان آنجا یافت؛ و آرامش و شادمانی و لذت را. برای دست یابی به وضعیت مراقبه باید از هر تلاش فکری رها شد هر تلاشی به برخاستن غبار بیشتر می‌انجامد و امیال و خواسته‌ها و افکار و اهداف و تصوراتی را در ما برمی انگیزد.

امیال، افکار را به صحنه می‌کشند و هم از این رو با ارضا امیال افکار محو شده، بهترین فرصت برای مراقبه پدید می‌آید. در این وضعیت صورت‌ها و تصاویر از ذهن دست برداشته، انسان به تجربه‌ی ناشناخته و مشاهده‌ی عریان هستی کل نائل می‌شود (۹) در حقیقت مراقبه خود مرتبه‌ی بالای عشق است.

عشق در مرتبه‌ی اول جنسیست و به صورت سکس ظاهر می‌شود، مرتبه‌ی دوم عشق به همه است.

مرتبه‌ی سوم دعاست و مرتبه‌ی چهارم وحدت با هستی، مراقبه و سکوت (۱۰) البته اشو توضیح نمی‌دهد که چه رابطه‌ای میان این چهار سطح است و چگونه سکس به عشق به همه تبدیل شده، به دعا و سر انجام به مراقبه می‌رسد. فقط رابطه‌ی بین اول و چهارم تا حدودی از سخنان او به دست می‌آید.

و آن اینکه ارضای آزاد امیال سبب می‌شود که افکار از سرسختی دست برداشته و ذهن را رها کنند و در این روند می‌توانید نظاره‌گر آنها بوده، به مراقبه برسید. سعی کنید تا خواستن را درک کنید. سعی کنید آرزو را بفهمید. سعی کنید خیالبافی را بشناسید. آنچه که لازم است همین‌هاست.

خیلی ساده، فقط سعی کنید با عملکرد ذهنتان آشنا شوید. با تماشای عملکرد آن، ذهن ناپدید می‌شود. فقط یک نگاه درست به عملکرد درونی ذهن، سبب توقف آن می‌شود. در این ایستایی، ذهن به روشن بینی می‌رسد. در این توقف، ذهن طعم کاملاً تازه‌ای از بعدی کاملاً تازه از هستی را می‌چشد (۱۱)

در جریان مراقبه اتفاقی که می‌افتد اینست که شخص تمام امیال و افکار و اعمالش را به صورت دیگری مشاهده می‌کند.

گویا تماشاچی صحنه‌ی تئاتریست که خودش در آن بازی می‌کند؛ اما خود حقیقی تماشاچیست و خود خیالی بازیگر. آن گاه اگر پلیدترین اعمال هم از او صادر شود، به معصومیت او خدشه‌ای وارد نخواهد شد؛ زیرا این اعمال شخص دیگری است، کسی که او که بازیگر است و خود حقیقی و آگاه از آن وارسته، ناظر و مراقب اوست و در اثر مراقبه همواره خود آگاه بوده، از خود بازیگر نیز بیرون آمده، وارسته می‌شود و گویی در هر لحظه مراقبه تازه متولد می‌شود (۱۲) از این منظر «کل کائنات یک شوخی است.» (۱۳) صحنه‌ی بازی که همواره جریان دارد و «خداوند همیشه در حال شوخی است.

به زندگی خودت نگاه کن خنده آور است! به زندگی دیگران نگاه کن، همه اش شوخی خواهی یافت.» (۱۴) بنا بر این «کسی که می‌تواند بخندد کسی که طنزآمیزی و تمامی بازی زندگی را می‌بیند می‌خندد و در بطن خنده به اشراق خواهد رسید.» (۱۵)

درنگی در مراقبه‌ی اشو

ملاقات با ناشناخته و رویارویی با هستی محض طی مراقبه البته چیزیست که در عمل، اشو جایگزین دیگری برای آن قرار می‌دهد. زیرا از راهی که او دنبال می‌کند، به آن مراقبهٔ الهی نمی‌رسد. در روش او مراقبه به مشاهده‌ی همین افکار و امیال محدود شده، به

دیدار با هستی و درک کلیت وجود نمی‌رسد. از این رو توصیه می کند:

«درباره‌ی امیال و خواهش‌ها هوشیار باش. وارستگی پدیدار می گردد. این وارستگی چیزی نیست که برای پدیدار شدنش بکوشی، به طور طبیعی به دنبال آگاهی از وابستگی می آید.» (۱۶)

بنا بر این لازم نیست که اعمال خود را تغییر دهی و یا امیال خود را مهار کنی همه‌ی خواسته‌هایت را آزادانه کامیاب ساز و تنها نظاره‌گر باش. «عشقت را در مراقبات و مراقبات را در عشقت جاری ساز. این همان چیزیست که من تعلیم می‌دهم. این همان چیزیست که زندگی پویا می‌خوانمش و زندگی مذهبی، زندگی پویاست» (۱۷)

در اینجا دیگر سخن از هستی محض نیست، بلکه همین دنیا و لذت و شادکامی آن مهم است.

خود حقیقی تو با آن هستی ناشناخته مرتبط نمی‌شود. بلکه می‌آموزی که چگونه در این زندگی پویا، همان جایی که هستی بمانی و نظاره‌گر خود بازی گر باشی و به شوخی زندگی بخندی. زندگی روبه لذت و خوشی و عیش است در این زندگی پویا انسان به مراقبه و درون کاوی می‌پردازد برای اینکه به هسته‌ی مرکزی هستی خود و ژرف‌ترین لایه‌های وجود خویش دست یابد و این در حالیست که «لذت درونی‌ترین هسته‌ی توست.» (۱۸) و صد البته این لذت و شادمانی خالی از رنج و افسردگی نیست «در لحظاتی غرق در شعف و در لحظاتی در افسردگی عمیق به سر خواهی برد.» (۱۹) زیرا این دنیا، جهان تزاحم و محدودیت است.

لذت و شادمانی آن نیز محدود و آمیخته با حزن و رنج است (۲۰)

اشو مدعیست که راهی تازه گشوده و به کمک شرق و غرب گمراه آمده است تا زندگی معنوی را تجربه کنند.

«شرق شکست خورده، چون سعی در انجام مراقبه بدون عشق دارد و غرب هم شکست خورده، چون در پی عشق بدون مراقبه است.

تمام تلاش من اینست که به شما فرایندی بدهم، کلیتی که در برگیرنده مراقبه و عشق باشد.

شخص باید چه به تنهایی و چه با مردم شاد باشد.» (۲۱)

بدین سان مراقبهٔ هستی محض و خدای مطلق متعالی جای خود را به خدای دیگری می‌دهد «خدا شیء نیست، موضع است.

موضع جشن و سرور.» (۲۲)

زندگی در گرو صداقت با عشق و صمیمیت است و خدا را با این صداقت می‌توانی احساس کنی. او زندگی و شادمانی و خوشبختی است، پس در پی او باش نه کسی دیگر و او را، عشق و صمیمیت را، خوشی و شادی را، هر جا و در رابطه با هر کس یافتی با او باش. «صمیمیت حالتی از وجود توست. صمیمی هستی، با کدام و چه کسی، ابداً مهم نیست.» (۲۳)

با توصیه‌های اشو دیگر اثری از خانواده باقی نمانده، به جای آن کمون را پیشنهاد می کند.

«کمون نمونه‌ی پیوند یا تجمعی از روح‌های آزاد است.» (۲۴) تعداد افراد هر کمون بین پنج هزار تا پنجاه هزار نفر است.

به این سان اشو می‌پندارد که انسان را از وابستگی آزاد کرده و عشق و شادی را به جای آن نهاده است.

در حالی که وابستگی به یک نفر بسیار سهل‌تر و کم خطرتر از وابستگی چند هزار نفر به هم است.

در این صورت اگر مشکلی پیش آید شما با جنگ‌های قبیله‌ای مواجه می‌شوید. گذشته از این اشو که همواره بر طبیعی بودن پافشاری می کند، (۲۵) چگونه این قدر از مسیر طبیعت بیرون زده و پیوند زناشویی و تداوم نسل و رابطه‌ی فرزندی و پدری و مادری را انکار می کند؟

هرزگی چگونه راه خود را به سوی خدا می‌یابد؟

ممکن است اشو به ما پاسخ دهد که عشق جنسی و رابطه‌ی سکس خود ویرانگر است و اگر آن را آزاد گذاشته، اندکی مراقبه و تأمل در فرصت مناسب به آن تزریق کنی نابود خواهد شد و آنگاه آگاهی به جای فریب عشق به دل راه پیدا می کند.

در جواب باید بگوییم که درست است برای کسی که می‌خواهد به جایی برسد و خردی معنوی دارد، تجربه‌ی رابطه‌ی هرز جنسی

و عشق‌های کور نافرجام ممکن است بیدارگر باشد، اما وظیفه‌ی مربی برداشتن موانع و انداختن مریدان در دره‌ی عشق جنسی و رابطه‌ی سکس نیست. مباح کردن نارواهای معنوی به غبارآلود کردن و کژی انداختن در راه سلوک می‌انجامد. راه تربیت و معنویت باید مستقیم و روشن باشد و دور از هر دروغ و فریب. اما کسی که هنوز درگیر توهمات بوده، آگاهی کافی را به دست نیاورده، به اندازه‌ی خود خطا خواهد کرد. در اینجا استاد باید در درجه‌ی اول با تغافل و بخشش، سپس با تنبیه و هشدار و البته هوشمندی و شفقت معنویت‌جوی خود را به راه آورد. در غیر این صورت مباح کردن هر انحراف، سر دادن هر دروغ و نیک شمردن هر خطا نمی‌تواند روشنگری رهرو و استحکام و استقامت راه معنوی را تأمین کند.

آیین معنوی راستین باید عشق ناپاک را از عشق پاک جدا ساخته و راه تقدیس عشق را شفاف نماید و هدایت نیروی عظیم عشق به سوی حقیقت عشق حقیقی را به جای عشق شهوانی آزاد و غیر اخلاقی قرار دهد.

«زمانی که مرد و زن با عشق به یکدیگر پیوند می‌خورند، به دلیل جاذبه‌ی عشق و نیاز جنسی در تلاش خلق یک وحدتند. اما این وحدت هرگز اتفاق نمی‌افتد. اگر هم اتفاق بیفتد موقتی و جزییست که واقعاً فرقی نمی‌کند اتفاق بیفتد یا نه. در حقیقت، بر عکس، این امر اشتیاق بیشتر برای وحدت، نیاز و شوق بیشتر برای وحدت نهایی را به وجود می‌آورد؛ اما هر بار به دنبال انجام آن [رابطه‌ی جنسی] ناکامی حاصل می‌شود (... ۲۶) [از این جاست که] عشق یک بینش بزرگ را در اختیار ما قرار می‌دهد و به این دلیل است که من از عشق دفاع می‌کنم. اما به یاد داشته باشید که شما باید از این مرحله بگذرید. تمام حرف من اینست که شما باید به فراسوی این مرحله بروید. عشق باید یک وسیله باشد (۲۷ ...) عشق یک تجربه‌ی بزرگ است چیزی که موجب می‌شود شما حقیقت مطلق را احساس کنید اینکه تنها به دنیا آمده‌اید، تنها زندگی می‌کنید و تنها می‌میرید و با هیچ دارویی هم نمی‌توان زهر این تنهایی را از بین برد ... انسان باید این تنهایی را درک کند، باید در این تنهایی فرو برود، باید تا اعماق آن برود، ولی همین که به هسته‌ی تنهایی‌اش رسید، ناگهان آن تنهایی محو می‌شود، دیگر تنهایی وجود ندارد و آنجا تنها خدا حاضر است.

شما تنها هستید چون خدا تنهاست (۲۸)

اشو این میل به وحدت را به خوبی دریافته و به درستی آن را به خداوند و رسیدن به او مربوط می‌سازد، اما مشکل اینجاست که با روابط عشقی و جنسی آزاد انسان همواره به سوی لذت‌های حسی و زودیاب فراخوانده می‌شود و هیچ منعی هم وجود ندارد و باید از یک جا اراده کند و خود را از این هوسرانی بازدارد ولی اشو هیچ زمان و مرحله‌ای را مشخص نمی‌کند.

اگر قرار باشد که گذر از لذت‌های جنسی خود به خود پیش بیاید در حقیقت هیچ گاه نخواهد آمد، مگر اینکه شخص توانایی جنسی خود را از دست بدهد. پس هر بار می‌تواند بگوید شاید این بار به آن تنهایی عمیق و درک توحید برسم. وقتی قید را از لذت‌ها و خوشی‌های در دسترس برداریم به تجارب معنوی امان ظهور نمی‌دهند. ممکن است برای التیام حالت افسردگی و دلزدگی بعد از این لذت‌ها و خوشی‌های ناپایدار توهمی از خدا بسازیم و بگوییم این حالت دریافت توحید و تنهایی و یکتایی خداست.

اما به راستی خدا را تا خدایی نشوی نمی‌توانی بشناسی و برای خدایی شدن راهی جز راهی از هوس‌ها و آسمانی شدن وجود ندارد. مگر اینکه خدا را همین لذت و خوشی این جهانی بدانیم (۲۹) و اشو دقیقاً همین گوساله را می‌پرستد.

راه حل او مبنی بر جمع میان عشق و مراقبه به این جا می‌رسد که می‌گوید:

«در فعالیت جنسی نیز به همین صورت درد و رنج وجود دارد. فعالیت جنسی نشان می‌دهد که انسان همیشه زخمی و مهجور است و هرگز نمی‌تواند از طریق عمل جنسی به اوج لذت برسد. این وضعیت، انسان را به رسیدن به دیگری می‌خواند. اما او بار دیگر به خودش برمی گردد و تا زمانی که آرزوی رسیدن به وحدت ادامه یابد ناراحتی هم تداوم می‌یابد (۳۰ ...) بگذارید اندوه شما در عشق زیارتی در نیایش باشد.

بگذارید این تجربه‌ی اندوه یک مراقبهٔ بزرگ و عمیق باشد.

اول شما باید خود را در درون وجودتان حل کنید. شما نمی‌توانید آن را در انسان دیگر حل کنید. این حالت برگشت پذیر است. فقط برای یک لحظه می‌توانید حالت فراموشی را به وجود آورید. پس فعالیت جنسی هم مثل الکل، مثل الکل طبیعی عمل می‌کند (۳۱)

اشو در عشق و رابطه‌ی جنسی فاصله را دیده، حزن و اندوه را کاملاً طبیعی می‌داند و البته آن را مبارک معرفی می‌کند.

او روابط جنسی را و عشق شهوانی را آزاد اعلام می‌کند تا به این اندوه برسد و سپس می‌گوید این اندوه را جدی بگیرید. میل به وحدت و رهایی از تنهایی شما را به رابطه‌ای و به عشقی فرا می‌خواند اما اوج این رابطه برای لحظه‌ای شما را از خود بی‌خود می‌کند مثل مشروبات الکلی که از طریق شیمیایی شما را از خود بی‌خود می‌کند.

رابطه‌ی جنسی و عشق جنسی نیز برای لحظه‌ای اما از راه طبیعی و نه شیمیایی این کار را می‌کند.

بگذار چنین شود تا تو به فکر راهی دیگر برای حل این مشکل بیفتی. البته او هشدار می‌دهد که هر بار این میل شدیدتر می‌شود و این جاست که باید چاره‌ای اندیشید. او اذعان می‌کند که این سراب است حالتی عرفانی اما از دست رفتنی و برگشت پذیر که گرهی را نمی‌گشاید. توصیه‌ی اشو اینست که بارها و بارها رابطه‌ی جنسی را تکرار کنید و هر بار از فرصت به درون بازگشتن استفاده کنید تا بتوانید بالاخره در ژرفای این تنهایی خدای یکتا را بیابید.

او توضیح نمی‌دهد کسی که برای شهواتش حد تعریف شده‌ای ندارد، چگونه به طور طبیعی از این لذت در دست رس صرف نظر می‌کند.

بلکه رهایی شهوات نتیجه‌ای بر عکس داشته، شخص نسبت به این لذات شرطی می‌شود و در یک تسلسل لذت طلبی می‌افتد و همواره وحشی تر، هوسران‌تر و حیوانی‌تر خواهد شد.

یا اینکه از این رنج‌های پس از لذت و اندوه‌های بعد از شادی به شدت سرخورده و افسرده شده، به پوچی و بی‌معنایی می‌رسد.

راهی جز این نیست که حریمی برای جاده قرار داده شود که بی‌راه از راه باز شناخته شود و انسان در جایی غیر از لذت طلبی افسار گسیخته و خوشی خواهی پوچ در جستجوی خویشتن و خداوند برآید و این راهیست که تربیت عرفانی در اسلام ارائه داده، از همان آغاز مهار عشق و روابط جنسی را توصیه می‌کند و در صورت قرار گرفتن عشق و سکس در چارچوب روابط خانوادگی مهارت در پایداری بر عشق را سر مشق می‌سازد.

نتیجه گیری

که عشق جنسی ابزار و وسیله‌ای برای سیر و سلوک است و در نهایت نظرش اینست که هدف همین لذت و شادمانی در روابط جنسی و عشق بازی است.

تمام کوشش او در تبیین و تعلیم تز «عشق+ مراقبه» اینست که مراقبه لذت و شادی لحظه‌ی عشق بازی را افزایش داده و اندوه و افسردگی پس از آن را فروکاهیده، تحمل پذیرتر می‌کند.

اهمیت و ضرورت آمیختن یا جمع میان عشق و مراقبه به این خاطر است که ذهن هم موقع لذت بردن مزاحم بوده، مانع این می‌شود که با تمام حواست از معاشقه لذت ببری و هم پس از آن اندوه به بار می‌آورد. زیرا به گذشته معطوف است و خاطراتی به همراه دارد، خاطراتی از پایان لذت از خطاهایی که وجدان اخلاقی آنها را نپذیرفته، با طبیعت و فطرت انسان سازگار نیست. هم از این رو توصیه می‌کند که ذهن و اندیشه را در فرایند مراقبه کنار گذاشته، از امیال و هوس‌های طبیعی خود پیروی کنید، تا از لذت و خوشی زندگی بهره‌مند شوید. ندای درونتان را ارج بنهید و از آن اطاعت کنید. به خاطر داشته باشید:

من تضمین نمی‌کنم که آن ندا همیشه شما را به راه راست هدایت کند.

بیشتر اوقات شما را به گمراهی می‌برد ...، این حق شماست که آزادانه به گمراهی بروید. این بخشی از کرامت شماست.

حتی در مقابل خداونـد بایستید ... درستی و نادرستی امور را به کنار بگذارید. (۳۲) این طور زندگی کردن هیچ لحظه‌ی باشکوه و افتخار آفرینی را در زندگی پدید نمی‌آورد و همواره باید از خود و گذشته‌ی خود گریخت.

گریز اشو از خویش و از گذشته تا حدیست که بارها نام خود را تغییر داده (۳۳) و تصریح می‌کند که گذشته ارزش یادآوری ندارد و نیز می‌گویـد کـه «من پاسخگوی حرف‌هـای دیروزم نیستم.» (۳۴) او می‌کوشـد بحران معنـویت انسـان معاصـر را بـدون تغییر در شالوده‌های فکری و اصول اخلاقی آن برطرف سازد. لـذا معنویت و عرفان را در همین هوس پرستی تزریق کرده، تفسیری از عرفان ارائه می‌دهد که امیال و اهوای انسان هبوط کرده و از خدا دور افتاده را مباح شمرده و تأمین کند.

در این مسیر همه‌ی کامجویی‌ها را خدا معرفی کرده، در این باره از میراث و ادبیات عرفانی شـرق نهایت سوء استفاده انجام داده هر گونه تحریفی را اعمال می‌کند.

در یـک کلام اوشـو یـک فریـب بزرگ در آسـتانه‌ی هزاره‌ی سـوم بـود کـه خودفریـبی انسـان معاصـر برای تـوجیه هوسـرانی‌ها و نادانی‌هایش را نمایندگی کرد.

اعتراف اوست که خود را «سـرآغاز خودآگاهی مـذهبی کاملاً نوینی» (۳۵) معرفی کرده و درباره‌ی مـذهب اظهار می‌دارد که: همه آیین‌ها بر پایه دستاویزی ساختگی بنا شده است.

همه شـیوه‌ها دروغیننـد ... می‌تـوان دسـتاویزهای تـازه‌ای به بـار آورده و دین‌هـای تـازه‌ای پدیـد آورد. دسـتاویزهای کهنه فرسـوده می‌شوند. دروغ‌های کهنه از رنگ و بو می‌افتند و به دروغ‌های نوتری نیاز خواهد بود (۳۶)

سو تیترها:

اشو از روش‌های پرهیزگارانه در عشق جنسی دلخور است و مراقبهٔ تنها را ناکارآمد ارزیابی می‌کند.

مراقبه باید در پی خالی شدن ذهن و دل انجام شود، در غیر این صورت تیر مراقبه به سـختی بر ذهنی آشـفته و دلی نا آرام می‌نشیند.

روش درست و مؤثر رسیدن به خدا تلفیق عشق با مراقبه است.

مراقبه سـفریست به اعماق درون برای کشف هستی خود و دیدار با خویشتن حقیقی. مراقبه برای دست یافتن به آگاهی از نوع دیگر است که فراتر از ذهن و تفکر مفهومی تحقق می‌یابد. از این رو برای سفر به درون باید از ذهن گذشت.

در جریان مراقبه اتفاقی که می‌افتد اینست که شخص تمام امیال و افکار و اعمالش را به صورت دیگری مشاهده می‌کند.

گویا تماشاچی صحنه‌ی تئاتریست که خودش در آن بازی می‌کند؛ اما خود حقیقی تماشاچیست و خود خیالی بازیگر.

که عشق جنسـی ابزار و وسـیله‌ای برای سـیر و سـلوک است و در نهـایت نظرش اینست که هـدف همین لـذت و شادمـانی در روابط جنسی و عشق بازی است.

*****

****

****

پی‌نوشتها:

۱. اُشن گوروجی، ساراها ۳، ترجمه هما ارژنگی، ص ۶۱ تا ۶۴.

۲. کدارنات تیواردی، دین شناسی تطبیق ی. ترجمه‌ی مرضیه شنکایی. ص ۴۸ و ۴۹.

۳. ساراها ۳، ص ۹۱.

۴. اشو، یک فنجان چای، ترجمه مسیحا برزگر، ص ۱۴۵.

۵. شایگان، داریوش، ادیان و مکتب‌های فلسفی هند ج ۲ ص ۷۱۳.

۶. همان. ج ۲ ص ۷۱۶ تا ۷۱۹.

۷. اشو، الماسه‌های اشو، ترجمه مرجان فرجی، ص ۲۴۰.

۸. ساراها ۳ ص ۹۱.

۹. ساراها ۳ ص ۱۲۵.

۱۰. اشو، شهامت، ترجمه‌ی خدیجه تقی پور، ص ۸۰ تا ۹۲.

۱۱. ساراها ۴ ص ۱۵.

۱۲. شهامت ص ۴۷.

۱۳. الماس‌های اشو ص ۱۰۵.

۱۴. الماس‌های اشو ص ۲۶۶.

۱۵. اشو، آفتاب در سایه، ترجمه عبدالعلی براتی، ص ۷۲.

۱۶. یک فنجان چای ص ۴.

۱۷. الماس‌های اشو ص ۱۳.

۱۸. الماس‌های اشو ص ۳۴۱.

۱۹. اشو، پیوند، ترجمه عبدالعلی براتی، ص ۱۶۲.

۲۰. امام علی ع در وصف دنیا فرموده است:

«سرورها مشوبٌ بالحزن»، شادی آن با اندوه آمیخته است.

بحار الانوار ج ۷ ص ۱۱۹.

۲۱. شهامت ص ۱۷۹.

۲۲. الماس‌های اشو ص ۱۳۰.

۲۳. پیوند ص ۴۸.

۲۴. اشو، آینده‌ی طلایی، ترجمه مرجان فرجی، ص ۹۸.

۲۵. ساراها ۳ ص ۱۱۸ تا ۱۲۴.

۲۶. اشو، آواز سکوت، ترجمه میرجواد سید حسینی، ص ۱۳۲ و ۱۳۳.

۲۷. همان، ص ۱۳۳ و ۱۳۴.

۲۸. همان، ص ۱۳۵.

۲۹. شهامت ص ۱۲۵.

۳۰. آواز سکوت ص ۱۳۱.

۳۱. همان، ص ۱۳۲.

۳۲. شهامت ص ۲۶ و ۲۷.

۳۳. اشو، اینک برکه‌ای کهن، ترجمه سیروس سعدوندیان، ص ۴۱.

۳۴. اشو، ریشه‌ها و بالها، ترجمه مسیحا برزگر، ص ۱۷۵.

۳۵. الماس‌های اشو ص ۳۶۶.

۳۶. اشو، مراقبه هنر وجد و سرور، ترجمه فرامرز جواهری نیا، ص ۲۰.

دیدگاه‌های اوشو

اشو هیچ گاه کتابی ننوشت ولی به توصیه او تمام سخنرانیهایی که از او ضبط شده بود، بر روی کاغذ نوشتند بدون اینکه حتی یک واو کم یا زیاد کنند.

که مجموعا ۶۵۰ جلد کتاب به زبان لاتین و ۶۵ جلد کتاب او را به زبان فارسی ترجمه کرده‌اند.

از جمله ویژگیهای آثار اُشو اینست که بسیار پراکنده سخن می گوید اگر بخواهیم آثار او را نظام مندکنیم بسیار سخت است ولی می‌شود آثار او را با مطالعه به نظمی ساختگی رساند. در این نگارش به برخی از دیدگاه‌های اشو می‌پردازیم. عشق اشو اولین و مهم‌ترین مبنای اندیشه معنوی اُشو عشق است او بیش از همه و بسیار زیبا در رابطه با عشق سخن گفته است.

هم چنین کتابهایی درباره عشق از او موجود است همانند:

عاشقانه‌ها، عشق پرنده‌ای آزاد و رها، عشق، رقص زندگی [۱] که به چاپ رسیده است.

برخی از تعبیرات اُشو در مورد عشق چنین است:

عشق دین است، زیرا عشق زیبایی است، عشق موسیقیست [۲] عشق تنها شعر واقعی است، تمام شعرهای دیگر فقط انعکاسی از آن هستند [۳] در هر قلبی عشق وجود دارد زیرا قلب بی‌عشق نمی‌تواند زنده باشد عشق نبض زندگیست هیچ کس نمی‌تواند بدون عشق باشد، غیر ممکن است؛ [۴] به واسطه عشق آدمی دارای روح می‌شود، به واسطه عشق آدمی چیزی را احساس می کند که فراسوی بدن، ماده، صورتها و کلمات است [۵] مردم هنوز درباره عشق چیزی نمی‌دانند چه برسد به نیایش فقط عده معدودی عشق را تجربه کرده‌اند ... اگر ذهنی مالامال از اندیشه‌های ضد عشق داریم پس عشق را تجربه نخواهید کرد عشق با حسادت میل تملک و سلطه نفس نفرت و خشم جمع نمی‌شود محال است اینها همه پدیده‌های ضد عشق می‌باشند. [۶] او برای عشق خصوصیاتی را نیز می‌شمارد مثلا معتقد است شکوفایی معنوی انسان با عشق ورزی امکان پذیر است، هر نیایشی که بکنید هر چه قدر هم تلاش کنید با هر باور و اعتقاد مذهبی عبادت شما به خدا نمی‌رسد تنها عبادتی که می‌تواند به او برسد عبادت عشق است اگر عشق حضور داشته باشد حتی لازم نیست عبادتی بکنید حتی ذهن حرف هم نمی‌زند شنیده خواهد شد؛ [۷] عشق از نظر اُشو شوق وافر درونی برای یکی بودن با کل بودن است، عشق دلیل بی‌دلیل است؛ [۸] عشق غرض و هدفی را دنبال نمی کند ولی تأثیر شگرف دارد لذت بخش است، سرمستی خاص خود را دارد عشق دیوانگی خاص خود را دارد، عشق قابل توجیه نیست [۹] اُشو می گوید عشق با عقل ناسازگار می‌باشد.

عقل می‌خواهد چیزها را ساده و آسان کند ریاضیات سلیس برای همین عقل به آن علاقه‌مند است منطق هر چیز سرراست و روانی است، برای همین عقل به آنها علاقه زیادی نشان می‌دهد شاعری آسان نیست عقل به آن علاقه ندارد. عشق یک معمای کامل است لذا عقل به هیچ وجه در آن جاده سفر نمی کند؛ [۱۰] برای عاشق شدن ذهن باید کاملاً خالی باشد در حالی که ما فقط به وسیله ذهن خود عشق را می‌ورزیم و نازل‌ترین آن جنسی می‌شود و بالاترین آن ترحم و دلسوزیست اما عشق متعالی از رابطه جنسی و تحرم صورت می گیرد؛ [۱۱] می گوید:

ما به بال‌های عشق نیازمندیم نه به بال‌های منطق و استدلال، مخالفین عشق در اندیشه اُشو خشک مقدسان می‌باشند این عبارت خشک مقدس در کتاب‌های اُشو زیاد است و از آن جا که اُشو روحیه طغیان گری و عصیان گری دارد معلوم نیست که اینها چه کسانی می‌باشند و در کدام دین آیین و یا مذهب هستند چرا که هیچ انسانی نیست که دوست دار زیبایی نباشد و زشتی را ترجیح بدهد. به نظر اُشو ازدواج و تشکیل خانواده عشق را نابود می کند.

می گوید:

اگر عـاشق یک زن و یا مرد شویـد خود را گرفتار کرده ایـد حسادت به دنبال خواهـد داشت. خشونت و غیره به دنبال دارد و گاهی هم جنایت را امکان دارد به وجود بیاورد لذا می‌پندارد که عشق نباید به کسی محدود شود اگر عاشق یک نفر باشید عشق شما غنی نیست بلکه عشق توسعه یافته آن است که همه هستی را در بر گرفته است.

اشو و پیـامبر اسـلام وی تمام تعالیم اعتقادی و شـریعتی اسـلام را که ما حصل تلاش و کوشـش هزار ساله عالمان اسـلامیست را رها می کنـد و از دریای عمیق آموزه‌های عرفانی ناب اسـلامی تنها صوفی گری باطله را می‌بینـد کار را به جایی می کشانـد که اسـلام را بدون صوفی گری فاقد حیات و ارزش می‌پندارد. صوفی گری هسته اصلی همه‌ی مذاهب است.

صوفی گری به طور خاص با اسلام کاری ندارد. صوفی گری می‌تواند بدون اسلام هم وجود داشته باشد.

اما اسلام بدون صوفی گری نمی‌تواند وجود داشته باشد [۱۲] او در مورد پیامبر می گوید:

سال ۶۱۰ میلادی محمد در غاری در کوهستان حرا بود.

همین که نخستین تجربه معنوی‌اش را درک کرد از اینکه مبـادا دیوانه یا شاعر شـده باشـد ترسـید. پس با اضـطراب به نزد همسـرش رفت و با ترس گفت:

اندوهی دارم. من شاعرم یا جن زده؟ او حتی برای از بین بردن خود به فکر پرت کردن خود از صخره‌های بلند هم افتاده بود.

این حالت برای او مثل یک ضربه روحی قوی مثل نیروی بزرگی از عشق بود او به مدت سه روز مدام در حال لرزیدن بود.

طوری که انگار به تب عمیقی و خطرناکی مبتلا شده بود.

او ترسیده بود فکر می کرد که شاعر یا دیوانه شده است.

در اثر این تجربه در محمد چشمه صوفی گری جوشیدن می گیرد.

همیشه هر دو حالت شاعری و دیوانگی با هم همراه بوده است.

او هر دو بود.

او هم شاعر و دیوانه بود.

او دیوانه و عارف شده بود [۱۳] اوشو می گوید:

محمـد در قرآن می گویـد که حتی موسـی نیز وقتی با خـدا ملاقات می کرده ردای پشـمی می‌پوشـید وقتی او با خدا سـخن می گفت ردای پشمی به تن می کرد اما چرا؟

اینجا یک نماد گرایی عمیق وجود دارد و آن اینست که پشم لباس حیوانات است و صوفی بایـد به بی گناهی یک حیوان برسد. باید به بی گناهی اولیه برسید. باید همه انواع مدنیت را کنار بگذارد.

او بایـد هر گونه آداب و رسوم و فرهنگی را کنار بگـذارد. بایـد هر نوع شـرطی شـدن را به فراموشـی بسپارد. او باید دوباره حیوان بشود. در این صورت این نماد معنای خودش را پیدا می کند.

وقتی انسان حیوان بشود نه تنها سـقوط نمی کنـد بلکه به مرتبه‌ی بالاتری رسـد. وقتی انسان حیوان می‌شود واقعاً حیوان نیست. وجود دیگریست شما سقوط نمی کنید. وقتی انسان حیوان شد قدیس می‌شود [۱۴]

اشو و نفی مذهب و شریعت

یکی دیگر از آموزه‌های اشو نفی مذهب است او می گوید:

مـذهب سـرکش است و انسـان مـذهبی عصاینگر. او بر ضـد همه راست دینی‌ها، بر ضـد همه سنت‌ها بر ضـد همه ایـدئولوژی‌ها به عصیان برمی خیزد. تنها عشق او، عشق به حقیقت است.

همه عشق او برای دستیابی به حقیقت. فقط چنین انسانی آن را می‌یابد [۱۵] در جایی دیگر می گوید:

همه آیین‌ها بر پایه دستاویزی ساختگی بنا شده است.

همه شیوه‌ها دروغینند. آنها تنها یک موقعیت را پدید می‌آورند و انگیزه نیستند. می‌توان دستاویزهای تازه‌ای به بار آورده و دین‌های تازه‌ای پدید آورد. دستاویزهای کهنه فرسوده می‌شوند. دروغ‌های کهنه از رنگ و بو می‌افتند و به دروغ‌های نوتری نیاز خواهد بود [۱۶] نفی تقلید یکی دیگر آموزه‌های اشو اینست که به شدت با تقلید مخالف است.

خانمی سیگاری، در خانه یک طوطی داشت، هنگامی که متوجه سرفه مداوم طوطی شد، سیگارش را ترک کرد. نگران شده بود و از آنجایی که پشت سرهم سیگار می‌کشید، فکر کرد شاید دود سیگار سبب آزار طوطی شده باشد.

طوطی را پیش متخصص حیوانات برد. بعد از معاینات لازم، پزشک هیچ علامتی از ناراحتی ریه در طوطی پیدا نکرد. آخرین نتیجه گیری‌ها نشان داد که سرفه‌ی او تقلیدی از سرفه صاحبش بوده است.

دود سیگار سبب سرفه طوطی نشده بود، بلکه او فقط از صاحبش تقلید می‌کرد. دقت کنید. زندگی شما می‌تواند دقیقا مانند زندگی همان طوطی باشد.

اگر چنین باشد، چیز بسیار با ارزشی را از دست می‌دهید. زندگی را از کف می‌دهید. آنچه را که به دست می‌آورید بی‌ارزش است، زیرا چیزی با ارزش‌تر از زندگی وجود ندارد. به همین دلیل در تانترا، طبیعی بودن و آزادگی، برترین و اساسی‌ترین فضیلت است.

آزاد و حقیقی بودن، صفتی منحصر به فرد و یکتاست [۱۷]. ترفند این است:

اگر انسان سعی داشت روی پای خود بایستد، او را سرزنش کن و اگر مقلد بود، او را تشویق کن! طبعاً بذر وجودش، استعداد ذاتی اش، مجالی برای بروز و ظهور پیدا نخواهد کرد [۱۸] نفی استاد آموزه‌ای دیگر از اشو اینست که او استادان و بزرگان را نفی می‌کند.

هدف اشو در نفی استادان اینست که خود را یکه‌تاز در حوزه دین و عرفان می‌کند.

وی در برخی موارد کلام پیامبران الهی و استادان بزرگ عرفانی را برای تایید گفتار خود به کار می‌برد و بعضاً از آنان تمجید به عمل می‌آورد و در دیگر سخن آموزه‌های آنان را انکار و بیهوده می‌داند و خود را سرلوحه آگاهی مذهبی و توانایی دینی به شمار می‌آورد و با دیگر آموزه‌های ادیان بزرگ که حامیان فراوان دارند سر جنگ می‌آورد و می‌گوید:

از گوروهای استادهای اخلاقی دروغین برحذر باشید. گوروی دروغین به شما این دنیا را وعده می‌دهد. حتی اگر قرار باشد برای جهان دیگر قولی بدهد باز هم به معیار این دنیاییست او به شما زنی زیبا در بهشت را وعده می‌دهد. او به شما قول جویبارهای شراب در بهشت را می‌دهد. اما این چیزها همیشه در حد وعده باقی می‌ماند او به شما قلعه‌های طلایی کاخ‌های تزیین شده با الماس و طلا- و نقره و زن و شراب در بهشت وعده می‌دهد اما حقیقت اینست که این چیزها به این دنیا تعلق دارند. او صرفاً در حال تحریک شماست.

او فقط قصد دارد شما را گول بزند [۱۹]

نکته می‌دانید اشو وقتی این گونه در مورد بهشت و جهنم سخن می‌گوید به خاطر اینست که وی معاد را قبول ندارد و منکر معاد می‌باشد و این یکی از شاخصه‌های عرفان‌های سکولار می‌باشد در جایی دیگر می‌گوید:

من سرآغاز آگاهی مذهبی کاملاً نوینی هستم. لطفاً مرا با گذشته پیوند نزنید. گذشته حتی ارزش به خاطر سپاری ندارد. چه نعمت بزرگی برای بشریت خواهد بود.

اگر سراسر تاریخ گذشته را کناری نهیم. همه گذشته را به گنجینه هزاره‌ها بسپاریم و به انسان آغازی جدید بخشیم و دوباره او را آدم و حوا کنیم تا بتواند از صفر شروع کند - انسانی نو، تمدنی نو، فرهنگی نو [۲۰]

وی در مسیر کشیدن خط ابطال بر روی تمام استادان الهی و عرفانی و کنار راندن پیامبران و استادان بزرگ در این حوزه می‌گوید: وقتی یک استاد زنده است؛ طریقش نیز زنده است.

او مزه‌ای دارد تند و تیز. یک استاد را در حالی که زنده است بچشید. ابلهان مرده پرستند. انسان خردمند دوستدار زندگیست [۲۱] نفی ازدواج و خانواده از جمله ارزشهایی که اشو آن را در تعالیمش انکار و نفی می‌کند ازدواج ونهاد مقدس خانواده است او ذیل نفی‌ها نفی ازدواج و خانواده نظریات کمون را در کتابهای خود خصوصا کتاب آینده طلایی مطرح می‌کند او کسانی را که ازدواج و خانواده را عهد مقدسی می‌دانند احمق خطاب می‌کند و می‌گوید:

بنای ازدواج صوری و بر ویرانه‌های عشق قرار دارد آنچه ازدواج به ارمغان می‌آورد فقط عذاب پریشانی آزردگی بردگی و نابودی کامل معنویت انسان است به خلاف این کمون نمونه پیوند یا تجمعی از روحهای آزاد است [۲۲] در جایی دیگر می‌گوید:

ازدواج چیزی مصنوعی و پلاستیکیست [۲۳] نفی تربیت یکی از آموزه‌هایی که اشو روی آن تاکید دارد نفی تربیت در خانواده است وی می‌گوید:

کودک با سکوتی محض به دنیا می‌آید بومی کاملاً سفید است از جذابیت و زیبایی و موسیقی سکوت برخوردار است اما ما شروع به انباشتن او از آرمانها می‌کنیم و او را به بلند پروازی آلوده می‌سازیم هر کودکی سالم و کامل به دنیا می‌آید و ما بی‌درنگ شروع به آسیب رسانده به او می‌کنیم آموزش و پروش ما بلند پروازانه است [۲۴] پدر و مادرها و آموزگاران همواره این فکر را در تو تقویت کرده‌اند که باید شناخته شوی باید مورد پذیرش قرار بگیری این شگردی حیله گرایانه برای نگه داشتن آدمهاست [۲۵] در قبال نفی تربیت خانواده، کودکان را متعلق به کمون می‌داند و اعتقاد دارد که کودکان باید از پدر و مادر مستقل باشند. بچه‌ها باید به کمون تعلق داشته باشند، نه به پدرها و مادرها والدین به اندازه کافی ضرر زده‌اند.

کودکان باید نه در کنار والدین، که در شبانه روزی‌های کمون زندگی کنند تا پدر و مادرها نتوانند ذهن آنه را مسموم کنند.

کمون باید مراقب باشد که هیچ نوع جهان‌بینی فکری یا سیاسی، ملیت، نژاد یا طبقه اجتماعی خاصی برکمون حاکم نگردد [۲۶] اشو معصومیت کودک را ناشی از جهل او می‌داند و جهل را امتیازی برای کودک اشو در فرق جهل و معصومیت می‌گوید معصومیت همان جهل است با این تفاوت که در معصومیت اشتیاقی به دانستن ندارد از این وضع راضی و قانع است [۲۷] نفی سیاست در عرفان اشو سیاست واقعه‌ای پلیدیست و سیاست مدار جزء نابکارترین افراد جامعه معرفی شده سیاستمداران از اخلاق، عرفان، عشق، آزادی و معنویت عقب مانده‌اند اوشو می‌گوید:

سیاستمداران آدمهایی کودنند. از کود نیست که به سیاست رو آورده‌اند.

کسی که کودن نباشد از میان شعر و شور و شعور و قدرت، قدرت را انتخاب نمی‌کند انتخاب قدرت نشانه ضعف اوست نه قدرت او. آنها آدمهایی ضعیف و کم جنبه اند. که قدرت را به دست گرفته‌اند.

از این رو همه‌شان برای زندگی سالم و انسانی خطر آفرینند [۲۸] سیاست بازان نابالغ‌ترین اذهان دنیا هستند.

فقط ذهن‌های دست سوم به تزویر علاقه‌مند می‌شوند. [۲۹] افراد پیش پا افتاده و افرادی که از عقده حقارت رنج می‌برند. سیاست باز می‌شوند. آدم عاقل زندگی را شادمانه زندگی می‌کند او در وسوسه قدرت نیست شاید به موسیقی، به آواز به رقص علاقه‌مند باشد اما به سلطه گری علاقه‌مند نیست شاید علاقه‌مند باشد آقای خودش شود ولی علاقه ندارد آقای دیگران شود. سیاستمداران مردم انی دیوانه‌اند.

تاریخ برهانی کافیست [۳۰] اطاعت ترفند سلطه گران و سیاستمداران است که تو را استثمار کنند.

تا تو را به اسارت نگه دارند در اسارت ذهنی [۳۱]. به مردم کمک کن طبیعی باشند. به مردم کمک کن آزاد باشند. به مردم کمک کن خودشان باشند هرگز سعی نکن کسی را به زور وادار کنی. به زور بکشی و به زور هل بدهی و تحت کنترل خود

دراوری اینها همه ترفندهای نفس است و سیاست سرتا پا همین است [۳۲] نفی علم و تکنولوژی اشو همچنین به نقد علم و تکنولوژی هم مبادرت کرده است.

انسان متمدن همیشه در حال دیوانگی است.

زمین اکنون یک دیوان خانه بزرگ است و این خاصیت تمدن و تکنولوژی است.

انسان چون نمی‌تواند ذهن خود را ببندد به سوی صنعت و علم روی می‌آورد. علم چیزی جز تهدید و ترس نیست. [۳۳] در جایی دیگر می‌گوید:

دانش تمام شادمانی و ضیافت را از زندگی تو دور می‌سازد تمام شعر و آواز و رقص‌ها را نابود می‌کند [۳۴] علم چیزی جز تهدید و ترس نیست. کودکی که به دنیا می‌آید پاک است؛ این پاکی محکوم به زوال است؛ زیرا در این دنیای آلوده، محافظت از پاکی کودک بسیار مشکل است؛ جهان امروز بسیار نیرنگ باز و فریبکار است؛ تاسیس مدارس و دانشگاه‌ها به همین دلیل است؛ زیرا آنها راه فریبکاری را نشان می‌دهند. این گونه آموزش‌ها که نتیجه آن علم و تکنولوژی است، راه فریب کاری را آموزش می‌دهند و پاکی را از کودک می‌گیرند. عشق برای یک ماشین بی‌معناست [۳۵] نفی فلسفه و منطق از جمله آموزه‌های اشو نفی فلسفه و منطق می‌باشد او می‌گوید:

قوانین منطقی زنده نیستند. حیات یک جریان سیال و زنده است.

کسانی که قوانین منطق را ارزش می‌نهند و سعی دارند تا زندگی کنند آن را به گونه‌ای تمام می‌کنند که در دستانشان چیزهای مرده دارند. ولی کسانی که خود را از چهارچوبه منطق دور می‌کنند و به درون زندگی بپرند. قادر به درک راز حیات می‌باشند به این دلیل است که سوترا گوید تمام اصول منطق را بشکنید ... شما باید به خاطر آورید که فلاسفه کسانی هستند که سعی دریافتن حقیقت زندگی به مدد عقل دارند.

تاکنون نتوانسته‌اند هیچ چیز کشف کنند هزاران کتاب نوشته‌اند.

اما کتاب‌های‌شان فقط بازی با کلمات است.

آنها برای تفسیر کلمات نگاشته شده‌اند و شبکه‌ای از کلمات را زیرکانه و وسیع گسترده‌اند.

که مشکل می‌توان راه خروج از آن پیدا نمود اما آنان هیچ چیز نمی‌دانند. اصلاً هیچ چیز. کسانی که حقیقت زندگی را می‌دانند حکما و عرفا هستند اینان کسانی هستند که به جای تمرین زبانی ترفند هستی، درون آن غوته می‌خورند [۳۶]

او با جولان عقل در هر نظام عرفانی مخالف است.

او معتقد است همه نظام‌های فلسفی معرکه‌اند.

هگل، کانت، مارکس حرف ندارند. تنها نقطه ضعف این نظام‌های فلسفی آن است که همه‌شان مرده‌اند.

من صاحب هیچ نظام فلسفی ای نیستم. نظام فلسفی نمی‌تواند زنده بماند. من یک رونده‌ام. یک جریان مثل رود. من حتی نمی‌دانم که دیروز چه گفته‌ام. به این موضوع هم اصلاً فکر نمی‌کنم. من فقط پاسخگوی این لحظه‌ام. من پاسخگوی حرف‌های دیروز نیستم. برو از دیروزی بپرس. قطعاً پیدایش نخواهی کرد. فردا نیز مرا نخواهی یافت. نه دیروزی وجود دارد و نه فردایی تنها همین لحظه است که واقعیت دارد [۳۷]

****

[۱] – اُشو، عاشقانه‌ها، ترجمه قوام الدین خرمشاهی، قم، انتشارات سایه گستر، ۱۳۸۳؛ اُشو، عشق پرنده‌ای آزاد و رها، ترجمه مسیحا برزگر، تهران، انتشارات دارینوش، ۱۳۸۲، اُشو، عشق، رقص، زندگی، ترجمه فرشید قهرمانی، تهران، آویژه، ۱۳۷۹

[۲] – اُشو، یک فنجان چای، ترجمه مسیحا برزگر، ص ۲۴

[۳] – اُشو، سرگشتگی، ترجمه فرشید قهرمانی و فریبا مقدم، ص ۴۳

[۴] – همان ص ۷۵

[۵] – اُشو، آفتاب در سایه، ترجمه مسیحا برزگر، ص ۱۹۶

[۶] – اُشو، عاشقانه‌ها، ترجمه قوام الدین خرمشاهی، ص ۱۸ و عشق پرنده‌ای آزاد و رها، ترجمه مسیحا برزگر ص ۵۳

[۷] – اُشو، راز بزرگ، ترجمه روان کهریز، ص ۱۹

[۸] – اُشو، عشق رقص زندگی، ترجمه بابک ریاحی پور و فرشید قهرمانی، ص ۵۱

[۹] – اُشو، عشق رقص زندگی، ترجمه بابک ریاحی پور و فرشید قهرمانی، ص ۵۸

[۱۰] – اُشو، راز بزرگ، ترجمه روان کهریز، ص ۱۷۷

[۱۱] – اُشو، عاشقانه‌ها، قوام الدین خرمشاهی، ص ۷۴؛ اُشو، یک فنجان چای، ترجمه مسیحا برزگر، ص ۱۳۲

[۱۲] – اشو، آواز سکوت، ترجمه میر جواد سید حسینی، ص ۱

[۱۳] – همان، ص ۳۷

[۱۴] – اشو آواز سکوت، ص ۸

[۱۵] – اشو، الماسهای اشو، ص ۲۰۳

[۱۶] – اشو، مراقبه هنر وجد و سرور، ص ۲۰ –

[۱۷] تعلیمات تانترا ص ۱۲۳

[۱۸] – اشو، کودک نوین، ص ۱۶

[۱۹] – اوشو. آواز سکوت. ترجمه میرجواد سید حسینی. انتشارات ه و دین چاپ اول ۱۳۸۴ ص ۹۴

[۲۰] – الماسهای اوشوص ۳۶۶

[۲۱] – آواز سکوت. ص ۱۰۰

[۲۲] – اشو آینده طلایی ص ۹۸

[۲۳] – اشوراز ترجمه محسن خاتمی، ص ۷۷

[۲۴] – اشو، مراقبه هتر شور و سرمستی، مجید پزشکی ص ۵۰

[۲۵] – اشو، خلاقیت، مرجان فرجی، ص ۱۳۸

[۲۶] – اشو آینده طلایی، ص ۱۰۰

[۲۷] – اشو، بلوغ، ص ۸۷

[۲۸] – اوشو. ریشه‌ها و بالها. ترجمه مسیحا برزگر. آویژ. چاپ اول ۱۳۸۲. ص ۱۰۵

[۲۹] – الماس اوشو. ص ۲۰۶

[۳۰] – همان. ص ۳۵۴

[۳۱] – همان. ص ۳۹۰

[۳۲] – همان. ص ۲۵۱

[۳۳] – اشو، راز ج ۱، ص ۹۶

[۳۴] – همان ص ۲۴۱

[۳۵] – اشو، مراقبه شور مستی، ص ۴۴

[۳۶] – اوشو. ضربان قلب حقیقت مطلق. ترجمه دکتر لوئیز (مرضیه) شنکایی. ص ۴۰۴

[۳۷] اشو، ریشه‌ها و بالها، ص ۱۷۵

۳ – بودا

تاریخچه

آیین بودایی یکی از ادیان باستانی هند است که حوالی قرن پنجم پیش از میلاد توسط سیدارْته گوتمه بنیانگذاری شد.

این آیین در ابتدا در هند گسترش روزافزون یافت اما در سده‌های بعدی هم به جهت عوامل درونی و هم عوامل بیرونی چون نفوذ اسلام در هند از این سرزمین رخت بربست و در کشورهای دیگر رونق یافت. آیین بودا در تاریخ هند و آیین‌های بسیاری تاکنون اثرگذار بوده است آیین بودا در جهان شرق نقشی اساسی داشته و در طی قرن بیستم در غرب گسترش یافته است.

این آیین در ابتدا شرق آسیا را در برگرفت و کشورهایی چون هند، سریلانکا، چین، کره، ژاپن، تبت و مغولستان را تحت تاثر خود قرار داد. در عصر حاضر همزمان با گسترش معنویت گرایی در جهان غرب این آیین هم اکنون در دنیای غرب طرفداران زیادی یافته است به طوری که جنبش‌های نوپدید دینی زیادی که متاثر از آیین بودایی هستند با به عرصه وجود گذاشته‌اند؛ [۱]

زندگانی بودا

تولد

بودا نام مشهور بنیانگذار آیین بودایی است.

نام شخصی وی سیدارته و نام خانوادگیش گوتمه بوده است؛ [۲] واژه بودا در واقع به معنای کسیست که به روشنایی رسیده [۳] یا «آنکه به واقعیت بیدار شده است» [۴] بنا بر این اختصاص به شخص خاصی ندارد. از این رو عنوان بودا (چنانکه خواهد آمد) در آیین بودایی به صورت یک عنوان عام کاربرد دارد اما در هر صورت وقتی کلمه بودا به تنهایی برای اشاره به شخص به کار می‌رود منظور همان بنیانگذار آیین بودایی است.

گفتنی است واژه سیدارته به معنای کسی که به هدف نهایی رسیده [۵] و گوتاها یا گوتمه به معنی مرتاض است؛ [۶] بودا در سال ۵۶۰ قبل از میلاد مسیح متولد شد.

مولد او را برخی در یکصد مایلی شهر بنارس در شمال هند [۷] و برخی بیشته «لومبینی» در جنوب نپال دانسته‌اند؛ [۸] پدر او «سودودانا» از شاهزادگان قبیله شاکیا بوده و بر آنان فرمانروایی می‌کرده است؛ [۹] شرح حال بودا به طور کامل به دست داده نشده [۱۰] از این رو روایات زندگی وی از یک سو دچار اختلاف فراوان و از سوی دیگر با افسانه‌ها و اغراق‌های عجیبی آمیخته است تا جایی که تولد او را ما فوق طبیعی دانسته و گفته‌اند مادرش از طریقی غیر بشری حامله شده است؛ [۱۱] نام مادرش مهامیا بود.

او بعد از تولد بودا نیز باکره بود چون بودا از پهلوی او به دنیا آمد. همراه تولد وی حوادثی در عالم رخ داد و برهمنان تشخیص دادند که او در سی و پنج سالگی یا بودا می‌شود و یا فرمانروای جهان. [۱۲] بودا در زندگی پدر در ناز و نعمت به سر می‌برد. پدر در سن شانزده سالگی برای وی سه قصر ساخته بود.

او در هر فصل در یکی از آنها به سر می‌برد. [۱۳] در سن شانزده یا نوزده سالگی با یکی از شاهزادگان استان مجاور ازدواج کرد [۱۴] اما ضمن علاقه وافری که به همسر خود داشت از پریشانی ضمیر و آشفتگی حال او کاسته نشد و در سن ۲۹ سالگی [۱۵] تصمیم گرفت زندگی و خاندان خود را ترک گوید. [۱۶] درباره علت این تصمیم به مشاهده چهار منظره، اشاره می‌کنند:

پیرمردی بسیار شکسته، مریض درمانده، جنازه یک مرده و زاهد مذهبی آرام و بی‌تشویش. وی پس از مشاهده این چهار منظره علی

رغم میل شدید، شبانه، از زن و فرزند تازه تولد یافته خود کناره گرفت و از شهر بیرون رفته در دل جنگل‌ها با تراشیدن موی سر، لباس راهب‌ها را پوشید. [۱۷] زهد و ریاضت

بودا سپس نزد دو استاد رسید تا از آنان راه آرامش ابدی را بیاموزد اما روش آنان رضایت او را جلب نکرده و خود به اتفاق پنج تن دیگر از مرتاضان که در دهکده اورولا در سرزمین ماگادا به وی پیوستند به ریاضت‌های طاقت فرسا پرداخت [۱۸] و به مدت شش سال چنان ریاضت کشید که طراوت و نیروی جسمانی را از کف داد و به پوست و استخوان بدل شد [۱۹] اما با این حال به مقصود خود که آرامش و روشناییست نرسید پس به زندگی عادی برگشت و به خوردن و نوشیدن پرداخت تا نیروی خود را باز یابد. همراهان در اثر مشاهده این وضعیت از او مأیوس شده او را ترک گفتند. [۲۰] بودا زیر درخت «بو» که بعداً آن را درخت بیداری و روشنایی یا درخت علم یا بودهی نام گذاشته‌اند نشست و تصمیم گرفت تا به واقعیت نرسد از آنجا تکان نخورد سپس به تفکر و تمرکز و مراقبت پرداخت تا آنجا که شب هنگام به یک تجزیه و تحلیل ساده روان شناختی درباره علت شرور و نحوه پیروزی بر آن دست یافت و بودا شد یعنی روشن و منور گردید. [۲۱] در واقع او به کنه اسرار جهان و مبدأ رنج جهانی یعنی چهار حقیقت برجسته و نیز هشت راه نجات دست یافت. چهار حقیقت برجسته عبارتند از:

الف: هر چیزی که از هستی بهره دارد با درد و رنج همراه است.

ب: مبدأ آلام و رنج‌ها امیال و خواهشهای نفسانی است.

ج: رهایی از رنج با کنار گذاشتن و سرکوب کردن خواهشها و تمایلات نفسانی حاصل می‌شود.

د؛ راه متوقف نمودن امیال از هشت مرحله یا راه تشکیل می‌شود. آن هشت راه عبارتند از:

ایمان راست،

نیت راست،

گفتار راست،

کردار راست،

طریق زیستن راست،

کوشش راست،

پندار راست،

توجه و مراقبه راست.

با به کارگیری این هشت راه رنج انسان زدوده می‌شود و شادی جای آن را خواهد گرفت. [۲۲] بودا به سن هشتاد سالگی رسیده بود که احساس کرد هنگام وداع رسیده است به یاران خود نصیحت‌هایی می‌کرد و آنان را به کوشش در راه رستگاری ترغیب می‌نمود و زوال و فنا را گوشزد می‌نمود. تلاش بودا این بود تا اگر در پیروانش شکی درباره او یا آیین بودایی دارند مطرح کنند و پاسخ بگیرند. او در میان گروه پانصد نفری از مریدانش در یکی از مکان‌های تبلیغی از دنیا رفت. [۲۳] در منابع از مکانی به نام استوپا [((محل نذورات و خیرات زایرین بودا))] یاد شده. استوپا نام تپه‌ای کوچک و محل گورستان در دوره قبل از بودایی در منطقه شمال شرقی هند بوده. نقش آن در آیین بودا روشن نیست جز این که در افسانه‌ها آمده بخشی از خاکستر بودا در بالای ساختمان به صورت نیمکره نگهداری می‌شده است و در واقع تدارک این محل برای یاد آوری آرمان معنوی بودایی بوده است؛ [۲۴]

بررسی

پراکندگی جزئیات مربوط به زندگانی سیدارته گوتمه در منابع، حاکی از دخل و تصرّفات یا داستان سرایی‌های بی‌حساب، پیرامون

وی است.

در واقع آن چه نسل اولیه دوران بودا پیرامون وی داشتند چیزی جز این نبود که وی در حدود قرن‌های ششم و پنجم قبل از میلاد در شمال شرق هندوستان متولّد شده و از دنیا رفته است.

از طبقه کشاتریه‌ها بوده و زندگی خود را برای دست یابی به تنویر رها کرده و به ریاضت پرداخته و پس از وصول به مقامات معنوی به تبلیغ پرداخته و پیروانی یافته است.

از آنجا که این روایت از حیات وی در نگاه نسل‌های بعدی بی‌روح به نظرمی رسید آنان در گسترش جزئیات زندگانی وی تلاش کردند و در نتیجه انواع و اقسام شرح‌ها از زندگانی وی به جای ماند که مشحون از جزئیات اغراق آمیز و حاکی از شیفتگی به شخصیّت بودا است.

پراکندگی و ناسازگاری این جزئیات از ساختگی بودن آنها حکایت می کند.

عناصر افزوده در زندگانی بودا بر فریبندگی و پرجاذبگی زندگانی او می‌افزاید. او در خانواده بسیار مرفه در قصرهای متعدد می‌زیست. از سر کنجکاوی از قصر خود بیرون می‌رود و با مشاهده صحنه‌هایی دگرگونی پیدا می کند و در ادامه تصمیمات خود با دو استاد از کاهنان به تمرین یوگا می‌پردازد و از روش آنان نیز راضی نمی‌شود و راه ریاضت‌های شاقه را پیش می گیرد تا به حقایقی دست می‌یابد. این جزئیات در زندگانی بودا که در منابع به صورت‌های گوناگون و گاه متعارض نقل می‌شود حاکی از برداشت‌های انفرادیست که در منابع مربوط به زندگانی بودا حضور یافته است؛ [۲۵] بر این اساس نمی‌توان دخالت روحیه اسطوره گرایی نسل‌های بعد از معاصران بودا را در تصویر زندگانی او منتفی دانست.

شخصیّت بودا

آیین بودا در میان سه مکتب و جریان‌های فکری کارما، اوپانیشاد و چارواکه ظهورکرد و نگاهی نو در شناخت رنج جهانی و راه نجات ارائه نمود به گونه‌ای که تا مدت‌ها آیین هندو را تحت الشعاع قرار داد به گونه‌ای که رشد فلسفه در هند را مرهون جدال پیروان هندی و بودایی می‌دانند گرچه این جدال در سرزمین هند منجر به شکست بودایی گرایی شده اما این آیین در بسیاری ازکشورهای دیگر گسترش یافت. [۲۶] بر اساس متون و باور برخی بوداییان هندی یعنی لوکاتارا – وادین‌ها (– LokoTTAr vadins) بودا چهره‌ای فوق طبیعی (یا نیمه الهی) دارد. او به انجام اموری فوق توانایی بشر قادرست و بر اساس داستان‌های جاتاکای که در مهاواستو (mahavastu) فراهم آمده وی در هستی‌های گذشته خود (بر اساس باور تناسخ) منبع عظیمی از پونیا (panhya) یعنی کارهای مثبت گردآوری کرده است و لذا توانایی‌های خارق‌العاده‌ای دارد. [۲۷] بوداییان از همان آغاز در شخصیّت و تعلیمات بودا اختلاف نمودند و دیدگاه‌های مختلفی پیش آمد. این اختلافات منشأ پیدایش دو شاخه اصلی هینایانا و ماهایانا در پیروان بودا شد هینایانا که در مناطق جنوبی هند به سر می‌بردند سعی بر حفظ تعالیم شخص بودا داشتند و همانطور که بودا خود را آموزگاری ساده و گریزان از بدبختی‌ها معرفی می کند آنان هم به همین مقدار اکتفا کردند.

در برابر، شاخه ماهایانا که در مناطق شمالی می‌زیستند نظریه الوهیت بودا را مطرح کرده او را از هر آموزگار ساده فراتر بردند و به عنوان ناجی الهی معرفی کردند و نیز بر تعدد بوداها به صورت نامحدود تأکید نمودند. این باور چنان تأثیر گذار بوده که فرقه هینایانا نیز امروزه وجود چندین بودا را می‌پذیرند. [۲۸] بودا خود در صدد الوهیت نبوده بلکه پیروانش او را تا حدّ خدایی بالا بردند و به پرستش او پرداختند. بی‌شک در بودا نشانه‌های یک انسان معمولی وجود داشت. سرگذشت زندگانی او ناقل حوادثیست که نشان می‌دهد بودا حتی پس از تنویر نیز دچار ضعف‌های جسمانی بوده است، ناراحتی‌های مزاجی داشته و به بیماری مبتلا می‌شده است اما روش زندگی او که از ناز و نعمت و تاج و تخت موروثی کناره گیری می کند و در مسیر نجات انسان‌ها گام بر می‌دارد باعث تحسین و تمجید پیروان او و برانگیخته شدن احساسات آنها می‌شد از این جهت کم کم به ستایش رسمی او روی می‌آوردند

تا جایی که وی را یک انسان متعالی و حتی متعالی‌تر از خدایان هندویی می‌شمارند. از عوامل دیگر که باعث باور به الوهیت بودا بوده این که به صورت شگفت انگیزی به مجلس می‌آمد و سپس از نظرها پنهان می‌شد و مردم متحیر می‌ماندند. تولد او را با سی و دو پیشگویی همراه می‌دانند و تنویر او را نیز همراه با کرامات دانسته‌اند؛ [۲۹]

دین بودایی

جریان روحانی بودا در میان جریان‌های روحانی یا دینی اولین دینی بوده است که به صورت جهانی شکل گرفته است.

اگرچه در اندیشه‌های نظری متفکران در مورد اینکه آیا افکار و اندیشه‌های بودا دین بوده است یا یک جریان روحانی میان تاریخ نویسان مورد تشکیک قرارگرفته و مخالفت‌های نیز در مورد اینکه دین است یا یک جریان معنوی از سوی برخی صورت پذیرفته. یکی از مهمترین صاحب نظران ادیان می‌نویسد:

«بوداگرایی حداقل به شکل قدیمی‌تر و واقعی‌تر آن مطلقاً یک دین نیست بلکه یک نظام اخلاقی و فلسفی صرف است که بر مبنای نگرش بدبینانه‌ای از زندگی بنا شده است» [۳۰] هدف اصلی بودا این بوده است که انسان را از سراسر این دنیا که تماماً رنج، غم و بدبختی او را فراگرفته برهاند و به وسیله یک سری امور اخلاقی تعلیماتش نیز بر همین اساس بوده که از نظر اخلاقی بر هستی متافیزیکی متعالی مورد آموزش دین هندویی، که وی بر آنها اعتراض گماشته شده بود برتری داشت. [۳۱] لذا آیین بود را نمی‌توان گفت یک دین است بلکه جریان معنوی اخلاقیست که خود بوداییان نیز از همان روزگار کهن خود را صرفاً نه به صورت یک نظام رهبانی بلکه همچون جریان معنوی باجنبه‌های مردمی به عرصه ظهور پا نهاده و بر این نکته تأکید دارد که چگونه می‌توان مردم را از رنج و عذاب دنیوی که سراسر وجود آنها را فراگرفته است رهایی داد و به نیروانا رساند. [۳۲]

پیدایش دین بودایی

چنانچه به جریان فکری و معنوی پیش از بودا توجه کنیم در می‌یابیم که سه جریان مهم معنوی و اخلاقی در سرزمین هندوستان فعال بوده‌اند.

یکی آیین نیایش یا همان قانون کارماست که مراسم عبادی خود را که برگرفته از سحر و جادوست پذیرفته و دیگری آیین اوپانیشادها. آنان کسانی بودند که از قید و بند این عالم ماده، رهایی می‌جسته‌اند و به تزکیه نفس پرداخته بودند تا از این عالم رهایی پیدا کنند.

اوپانیشادها نوعی نوشته‌های رمزی و تمثیلیست برای نشان دادن طریق نجات که در مقابل اینها راه کردار و طریق اجرای مراسم عبادی که مربوط به رساله‌های براهمه می‌باشد.

به عبارتی دقیق‌تر براهمه راه شریعت و اوپانیشادها راه طریقت در دین ودای هندوان است.

راه شریعت راهیست دنیوی و راه طریقت راهی معنوی یعنی نهی ازکردار. این راه به تجرد و رهایی از قیود عالم و ماده می‌پرداخته است؛ [۳۳] مکتب سومی نیز وجود داشت بنام چارواکه. این مکتب فلسفی یا اندیشه دینی به طور کلی منکر مبدأ و معاد و روح بوده آنچه نزد اینها مهم بوده دم (فعلی) است که باید آن را غنیمت شمرد و نفع مادی و کام دل دو هدف نهایی حیات بشر می‌دانستند. در واقع چارواکه‌ها از لذائذ زندگی دنیوی به صورت کامل بهره‌مند می‌شدند و برای خود کوچک‌ترین مسؤولیت اخلاقی و معنوی که در سه مکتب قبلی بوده برنمی‌شمردند. میان این سه مکتب معنوی بود که بودا در قرن ششم قبل از میلاد ظهور نمود و باب نویی را در چگونگی و راه رهایی از رنج جهانی و یا عالم ماده را برای بشر قرار داد تا مدت‌ها توانست کیش هندوان را تحت تأثیر خود قرار بدهد، وقتی که بودا ظهور نمود با برهمنان به مقابله و مناظره کشمکش‌های زیادی نمود که به واسطه این مناظرات و نقدها فلسفه هندو رشد نمود. [۳۴] بودا با اینکه در محیطی که جریان‌های معنوی مهمی که در بالا به آن اشاره شد ظهور نمود اما روشی نو برای نجات بشر اتخاذ نمود، بوداییان همانند آیین جین، بر روی اصل ترک دنیا قرار گرفته؛ به نوعی یک جنبش

فکری و معنوی برای رهایی از سختی‌های روح بشری است.

آیین بودا در راه استقلال فکر و عمل و رهایی از ربقه تعالیم برهمنان قدم برداشت وی از طبقه کاست کشاتریا (جنگ آوران) یا شاهزادگان بود که از آن طبقه بیرون آمد و همه افراد و انسانها را بدون رعایت نظام کاست‌ها، که در هند مورد احترام خاصی داشت در آن زمان دعوت به جریان‌های معنوی و اخلاقی خود نمود. [۳۵] شارع آیین بودا فلسفه و اندیشه‌های برهمنان را مورد انکار دانست و به مقابله آنها پرداخت و راه آزادگی روح را که آنها به وسیله وداها می‌دانستند به طور کلی انکار نمود. تمام آیین‌ها و مراسم مناسک‌های که برهمنان در آن زمان انجام می‌داند از طریق وداها بیهوده و لغو دانست و ادعای آنها را که می‌گفتند تنها راه رستگاری رهایی انسان از درد و رنج عالم منحصر به این طایفه و وداها را انکار نمود. [۳۶]

همین مخالفت‌های اولیه بودا با مراسم سختی که از طریق برهمن‌ها بر مردم عرضه می‌شد سبب شد که بودا در هند رشد نماید. به عبارتی دیگر آیین بودا به جهت آنکه بی‌عدالتی و نظام طبقاتی برهمن را مردود می‌دانست و ریاضت‌های غیر قابل تحمل «جین» را نیز تجویز نمی‌کرد و از سویی مدّعی بود که معضل تناسخ را نیز حل کرده است از سوی جامعه آن روز هند مورد استقبال قرار گرفت و به سرعت منتشر گردید.

دلیل مخالفت بودا با وداها نیز این بوده است که می‌گفت وداها با توجه به تقسیم بندی و طبقه بندی انسانها نمی‌توانند تمام بشر یا روح آدمی را از این رنج و سختی نجات دهند؛ آنها فقط برای عده خاصی حجت یا نظریه می‌دهند نه برای همگان. [۳۷]

البته این نکته را نیز باید مورد توجه داشت با اینکه بودا برخی از معتقدات مکاتب یا جریان‌های معنوی سه گانه خود را که در هند بود مورد نقد قرار داد و روش‌های نوینی برای رهایی از رنج و درد و نیز گریز از دایره مرگ و حیات آدمی برگزیده بود امّا در هر حال افکار و اعتقادات وی به نوعی برگرفته شده از اوپانیشادها و آیین هندوست؛ لذا ابتدءاً آیین بودا مورد استقبال هندوان قرار نگرفت تا اینکه خود بودا در جایی بیان نمود که آیین وی به مکاشفه از نو باز یافته به نوعی راه کهن وطریقه جاودانی آریایی‌ها می‌باشد؛ آیین بودا نه فقط وارث مبانی مهم کیش برهمنی است بلکه رنگ جریان فکری و معنوی خود را نیز تحت تأثیر معنویت هند قرار گرفته است اما با توجه اینها دین بودا خیلی در هند دوام نیاورد بعد از مدت طولانی به دلایل گوناگونی کم کم از چهره خود در هند کاست و در کشورهای تبت، سریلانکا، چین، ژاپن و غیره ... رونق گرفت.

افول دین بودایی در هند

علت‌های زیادی برای افول دین بودا در هند بیان نموده‌اند.

که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

فتوحات مسلمین. وقتی که مسلمانان بخشی از هند را تصرف کردند مردم هند به آموزه‌های اسلام آشنایی کامل پیدا کردند کم کم عرفان و آن معنویت بودایی کمرنگ شد.

به پایان رسیدن سلطنت حکومت پادشاهان بودایی.

وقتی سلطنت‌های بوداییان همانند آشوکا و غیره در هند به پایان رسید دیگر آنها پشتوانه‌ای که حمایت کنند داشته باشند نداشتند لذا قدرتی که از قبل برای خود به واسطه دیرها و معبدها و غیره درست کرده بودند آنها را ازدست دادند و باعث شد که دین بودا در هند افول نماید. کیش هندو به وسیله دو فیلسوف بزرگ جدلی به نام‌های «کوماریلا» «اوشانکارا» از نو احیاء شد.

این دو حکیم یک کالبد جدیدی به آیین هند و دادند و برای مبارزه با معتقدات بودا به شدت قیام کردند.

انحطاط و اختلافاتی که میان فرقه‌های بودایی به وجود آمده بود و بحث‌های زیادی که میان فرقه‌های گوناگون مطرح شده، بود باعث شکاف انحطاط دین بودا در هند گردید. [۳۸] این امور و امور دیگری باعث شد آیین بودا که چندین ساله بر هندوستان حاکم بود برای همیشه آهنگ وداع را بزنند و لباس خداحافظی بر تن کند.

گسترش دین بودایی

هنگامی که بودا به نیروانا یا همان طریق حقیقت رسید یک حالت تردید و شک در وجود وی سایه افکنده بود که چگونه می‌تواند این دریافت‌های درونی که در وجود خود یافته است را برای دیگران نقل نماید. وی می گوید:

«به کنه اسرار نهفته وجود خودم پی بردم اسراری که درک آن بسیار مشکل و سخت بود.

اسراری که آرامش به انسان می‌بخشد و برفراز اندیشه‌های انسانی پرواز می کند، فقط فرزانگان می‌توانند به درک آن ممتاز شوند. ولی برای آدمی که در محیط خاکی زندگی می کند و از لذایذ آن بهره‌مند شده است.

درک قانون علیت و سلسله علت و معلول بسی دشوار خواهد بود و گوشه گیری از دنیا و فرو نشاندن عطش حیات می‌نماید ... سر انجام رسیدن به نیروانا دشوار بوده است [... ۳۹] این نکات و سخنان در ذهن بودا بود که چگونه اینها را برای دیگران بیان کند.

تا اینکه به گونه‌ای معجزه آسا برهمنان به بودا فهماندند که گروهی آمادگی دریافت آیین او هستند.

بودا این را پذیرفت و پس از سختی‌های فراوان و رسیدن به نیروانا به شهر بنارس رفت و خطبه معروف و مشهور خود را در بنارس به نام «چرخ آیین را به گردش درآورد» شروع به تبلیغ نمود. ولی اول برای پنج نفر از دوستانش و بعد نیز برای دیگران بیان نمود. آموزه‌های خود را ابتدا برای شاهزادگان و بعد برای توده مردم بیان نمود و از آنجا که آموزه‌هایش بر اساس نفی طبقات کاست‌ها بود مورد پذیرش قرار گرفت، کم کم تبلیغات بودا گسترش پیدا کرد. راهبان زیادی تعلیم داد و دیرهای بسیاری به وجود آورد. از شهری به شهرهای دیگر تبلیغ نمود تا اینکه مردم به سمت و سوی وی گرایش زیادی پیدا کردند؛ [۴۰] گسترش آغازین بودا از شمال هندوستان تند بود.

از سده سوم پیش از میلاد سراسر هندوستان را بودایی فرا گرفت و گستره آن تا حد دریای خزر خطه‌ای که امروزین به نام پاکستان، افغانستان و آسیایی مرکزی است.

در سال ۲۷۳ الی ۲۳۰ پیش از میلاد به واسطه پشتوانه شاه بودایی به نام «آشوکا» بوداییان آیین بودا را به سیلان که امروزه سریلانکا فرا گرفت و از آن پس دیگر سرزمین‌های آسیا را فرا گرفت. این گسترش‌ها در سال ۶ میلادی وارد چین شد و از آنجا ژاپن را نیز فرا گرفت. در همان دوران بود که کاهنان بودایی سیلان، مردم بیرمانی و اندک زمانی پس از آن مردم اندونزی را بودایی کردند [۴۱]. امّا از آن طرفهمانطور که بودا در خاور گسترش پیدا می‌کرد در هند همان طور که بیان شد جا خالی می‌نمود به عبارتی دیگر: همانطور که گسترش آن در ژاپن، چین، تبت و غیره ... رشد می‌نمود همزمان بودا با پس رفتنش در هندوستان ... افول نمود و اسلام با آن مبانی و عقیده‌های خاصش وارد هندوستان شد.

مردم با مفاهیم بلند و رسای اسلامی آشنا شدند کم کم باعث شد که دین بودا در هند آن آرمانی که چندین سال برای خود جمع کرده بود از دست بدهد. علاقه مردم به بودا

هنگامی که بودا به حقیقت یا نیروانا رسید و بر اساس اندیشه‌های پنداری خودش که فرمود خدایان برهمن به وی توصیه کرده‌اند که مطالب خود را برای مردم بازگو کند، شروع به تعلیم و تربیت پرداخت میان مردم و از طبقات و کیش‌های مختلف به سمت سوی بودا گرایش پیدا کردند.

علت اینکه مردم آن زمان هند و دیگران به وی علاقه پیدا کردند دو جهت است.

تنویر بودهی رسیدن به نیروانا بزرگترین، اساسی‌ترین و محوری‌ترین جنبه دین بوداست.

حادثه رسیدن بودا به نیروانا بود که بودا را مجبور نمود تا این آگاهی و دریافت درونی را برای دیگران توضیح و تفسیر دهد که خود همین شرح تعلیمات و بازگو نمودن آنها برای مردم سبب شد که به وی علاقه‌مند شوند. شخصیت بودا بودا برای خود یک جانشینی تعیین ننمود. در واقع بدنبال قدرت نبود بلکه می‌خواست یک سری دستورات اخلاقی ارائه نماید. معتقد بود همانگونه که

هدف بودایی یعنی منور شدن همگانی است تمام پیروان وی یکسان هستند در جانشینی و هر گونه تصمیم و نظری باید بر اساس اتفاق آراء باشد.

هر کسی که در صنف پیروان وی در می‌آمد از تنگنای رسومی که برهمن‌ها و جین‌ها برای آنها قرار داده بودند آزادی می‌شد مخصوصا حذف طبقات کاست‌ها و این که تمام افراد مساوی هستند ... این نوع کارها و عقیده‌های بودایی سبب شد که مردم به وی علاقه زیادی پیدا کنند و با این کارها چهره‌ای که از بودا برای ما نیز تصویر می‌شود.

نمونه:

یک انسان کاملاً ـ اجتماعی و قابل تطبیق با انواع گوناگون از مستمعین و مخاطبین بوده است؛ [۴۲] بودا به نوعی یک انسان روان شناسی هم بوده است به طوری که گفته شده وی در جذب نیروهای خود، از بین افرادی که زمینه‌های اجتماعی متفاوت و بالایی دارند موفقیت چشمگیری داشته، وی پیروان اصلی مبلغان خود را به صورت یک گدای بی‌خانمان و نورگرا دانست و این برای حمایت از تفکرات فرد در مورد فانی واگذار بودن همه امور اشیاء عالم چه راهی بهتر از در پیش گرفتن یک زندگی ثبات و بی‌قرار است تا بتواند بدین وسیله با همه مردم در تماس باشد از این رو مردم به وی علاقه زیادی پیدا کردند [۴۳].

عوامل گسترش دین بودا

از جمله مسائل مهمی که در دین بودا مطرح است اینست که دین بودا چگونه گسترش پیدا کرد چه عامل یا عواملی باعث شد که این قدر سریع دین بودا گسترش پیدا کند در این جا به چند عامل اشاره می‌کنیم.

فعالیت‌ها میسیونری یعنی تبلیغ‌های مذهبی و تجاری

کار بودا به وسیله تبلیغ مذهب و تجاری آغاز شد نه نظامی و استعماری. بودا عده‌ای را به نام راهبان از دیرها و معبدها برای کارهای تجاری و تبلیغی به شهرها می‌فرستاد یا خودش این کار را می‌کرد. به موعظه و پند و نصیحت می‌پرداختند.

میانه روی

بودا راه میانه و اعتدال در همه امور را توصیه می‌کرد، همین سبب شد که این آیین به سرعت گسترش و توسعه یابد، اقشار مختلف مردم از همه طبقات به آن پیوستند و مشتاقانه مبالغ فراوانی به عنوان هدیه و نذر برای توسعه و ترویج دیرهای بودایی «سنگه» پرداختند.

تبعیدات

یکسری تبعیدهای به واسطه مناظره و مجادله‌ای که بوداییان یا برهمنان داشتند. آنها افراد بودا را از شهر یا منطقه خود تبعید می‌کردند به شهرهای دیگر همین عاملی شده بود که دین بودا گسترش پیدا کند.

مهاجرانی که به کشورهای آسیای شرقی و غربی از طرف هندوستان سفر می‌کردند.

سه پادشاه بودایی

آشوکاموریا: سالهای ۲۳۲ – ۲۶۸ قبل از میلاد. منانـدر: حدود سال‌های ۹۵ – ۱۲۵ قبل از میلاد. کنیشکا: حدود سال‌های ۱۲۳ – ۷۸ یا سال‌های ۱۶۲ – ۱۲۰ میلادی [۴۴]. از عوامل گسترش دین بودا این سه پادشاه بوده است که ما در مورد اولی کمی سخن می‌گوییم. آشوکا که در تاریخ معروف و مشهور است از بزرگترین پادشاهان هندوستان بوده وی بر وسعت و قلمرو سلطنتی کشور خود افزود. تا جایی که قلمرو او به خلیج بنگال نیز رسیده است.

لکن شرط خونریزی و کشتار زیاد که نتیجه فتوحات وی در میان ملل مغلوب او را نادم و آشفته ساخت و وجدانش در تحت تعالیم معلمین بودایی متأثر گردید. در این جا بود که به دین بودا گروید و با شوق و التهاب فراوان به نشر و توسعه این جریان معنوی پرداخت [... ۴۵] از این رو حمایت پادشاهی همچون آشوکا و آن دو پادشاه دیگر بدون شک سهم مهمی در گسترش دین بودا

داشته است.

نفی طبقات

از عوامل دیگر نفی طبقات که بودا از همان نهضت آغازین خود به شدت با تبعیض طبقاتی به هر شکل مخالفت می‌نمود. در جوامع کهن هندی روحانیون بودایی به برابری طبقات اعتقادی راستین داشتند. ولی گتاما یعنی بودا ابداً به هیچ طبقه یا خانواده‌ای خاص تعلق نداشت.

آنها به طور کلی به دنیا پشت می‌کردند و به انجمن بوداییان می‌پیوستند (طبقات) در سامگا [((= اجتماع مذهبی))] همه مستقیماً بدون هیچ واسطه‌ای به نظام سامگاهی بودا متعلق دارند و طرز برخورد با ارزشها و توانمندیهای افراد یکسان است ... همین‌ها سبب شده بود که این مربیان معنوی نوظهور در آن زمان هند رشد کند [۴۶].

جغرافیای دین بودا

با توجه به گسترش دین بودا این جریان فکری از جهت جغرافیایی نیز وسعت پیدا نمود به برخی از آن کشورهایی که دین بودا به آنجا گسترش پیدا کرده است اشاره می‌شود

الف)

چین

با وجود اینکه مکتب بودایی از هند سرچشمه گرفت و سپس در مناطقی از آسیای مرکزی نفوذ کرد. کشور چین اولین سرزمینی بود که تعالیم ماهایانه در آن عمیقاً ریشه دوانید و به صورت یکی از اجزای نیرومند فرهنگ بودا درآمد. در دوران باستانی شاید در حدود قرن سوم ق. م دو کشور حین هندبا یکدیگر نزدیکی و تمامی داشتند، روابط بین دو قوم به واسطه جنگ و یا بازرگانی‌ها، هم از طریق دریاهای چینی و هندو و هم از جانب خشکی و یا سرزمین آسیای مرکزی کمابیش برقرار بوده است.

به طوری که نقل شده:

مردم چین به واسطه حکایات سیاحان و جهانگردان از بودا و سرگذشت و تعالیم او چیزی شنیده بودند. این وضع متداول بود تا آنکه پادشاهی بنام مینگ تی (۵۸ – ۷۵ میلادی) از ریشه‌های هان بر تخت خاقانی چین نشست چون چند سالی از زمان سلطنت وی بگذشت وی به دین بودا بر اثر خواب‌های که خود نقل می‌کند و اینکه بودا را در خواب دیده است و وی را رهنمودهایی نموده است به دین بودا گردید. بر اثر این سرگذشت وی دوازده فرستاده خاص به هند فرستاد تا در باب تعالیم بودا تحقیقاتی کنند.

به وطن برگردند وقتی این فرستادگان به وطن برگشتند مقدار ی از کتب و تمثل‌ها بودا را همراه خود به ارمغان آوردند. به علاوه چند راهب بودایی را نیز آوردند، همین که آنها به چین رسیدند. امپراطور به آنها صومعه و دیرهایی برای آیین نشان برپا نمود، آنانشروع کردند آیین بودا و کتاب‌هایش را به چینی ترجمه کردند.

از این جا بود که تبلیغ دین بودا در چین شروع شد اوائل با کندی پیش می‌رفت ولی کم کم دین بودا سراسر چین را فرا گرفت البته افت و خیزهای نیز در برخی از مناطق داشته است که شرح آنها در حد این مقاله نمی‌گنجد. [۴۷]

ب)

کره

پس از انتشار دین بودا در چین در کشور کره نیز در قرن چهارم میلادی این دین رواج یافت توسط راهبی بودایی به نام سوندو به تشویق یکی از پادشاهان مستقل مجلس در شمال چین از مرز گذشته به کشور کره رفت که تعدادی تمثالها و کتابهای مقدس خود را همراه برده و به نشر آیین بودا پرداخت. فرماندهان بر از شوق و سوز مبلغان بودایی به دین آنها درآمدند. لذا کره هم نیز از آیین بودا کم نصیب بود [۴۸].

ج)

ژاپن

در سال ۵۵۲ میلادی امپراطوری در ژاپن سلطنت می‌کرد به نـام «کیمی» در این سـال هیـأتی از طرف پیروان بودایی چین تمثالی از بودا برای او هدیه آوردند که سطح آن با الواح طلا شده بود.

به انضـمام بعضـی نوشـته‌های مقدس چند پرچم و چند و نامه‌ای که حاوی نظریه عالی ولی دشوار بوداییان نیز با خود داشـتند که در آن پادشـاه کره تعلیمـات بودا را سـتایش کرده اظهار می‌کرد این دین ثمرات و نتایـج خوبی به بارمی آورد و اگر کسـی به این دین روی آورد بودا می‌شود یعنی دارای علم و معرفت می‌گردد. از همین جـا بود که بودا به پیشـرفت خود در ژاپن پا نهاد، در سال ۵۵۸ میلادی توسط پادشاهی به نام شوترکوتابشی به اوج خود رسید. در بعضی از مناطق دین رسمی شده بود [۴۹]

ه)

تبت و مغولستان

دین بودا، بعد از آنکه در اطراف و اکناف فلات مرکزی آسـیا انتشار یافت و ممالک شرقی و جنوبی آن را پذیرفتند. آخر از همه به تبت رسید و مبلغان بودای بشارت (انجیل) بودا را با خود به آن دیار دور افتاده بردند. ولی در آغاز تبتیان از آن سرباز زدند تا اینکه در حدود ۶۳۰ میلادی توسط یک تبتی به نام سرلگ تسان گاپور در شهر لهاسا حکومت تشکیل داد بود مردم را به آموزه‌های بودا که توسط همسـرانش آموخته بود تبلیغ و ترویج کرد ولی با این همه قدرت و تبلیغ نتوانست موفق بشود چرا که شـیطان پرستی اصل بود در تبت، یک قرن همچنان بگذشت ولی بودا پیشـرفت چندانی نکرد. تا اینکه در قرن هشـتم میلادی بانی حقیقی دیانت شخصی به نـام لامـا که مردی بنگالی بود به تبت آمـد. وی عبادت کالیو زوجه شـیوا پرستی را که در میان مردم هنـد جایگاهی داشت بر اثر زحمـات زیـادی و با توجه به دیانش توانست در میان مردم تبت جا بینـدازد و به اصول خود دعوت نمود که از این اصول آیین بودا بود و موفق هم نیز شد؛ [۵۰]

مقایسه دین بودا با آیین‌های دیگر: (هندی، جاینی، بودایی)

سه دینی که از هنـد سرچشـمه گرفته‌انـد هر سه نیز دارای تـاریخی متجاوز از ۵۰۰ سال پیش از ظهور مسـیحیت هسـتند از جهاتی با یکدیگر مشابه هستند و از جهاتی افتراق دارند که در این نوشتار به اقتراقات و اشتراکات آنها اشاره می‌شود:

اشتراکات

بدبینی کلی نسبت به ارزش زندگی بشری در دنیای مادی و اجتماعی بی‌ارزش بودن جسم بی‌ارزش بودن خاص فعالیت‌های انسانی در روزمره زنـدگی بی‌ارزش بودن خاص فرد یا شـخص فی حـد ذاته گرایش‌های مشترک وحـدت تظاهر رهبانی اعتقاد مشترک به قانون کارما و تناسخ نداشـتن برنامه‌ای مدون جهت بهبود وضع اجتماعی بشـر بزرگترین فضیلت انسان در پستی سکون و بی‌ارادگی اوست رسـتگاری فقط از طریق کاربرد روش‌ها منفی یا سـرکوبگرانه حاصل می‌شود نه از طریق عرضه خود به خوبی‌ها تحمل درد و رنـج حـتی درد و رنجی که انسـان داوطلبـانه برای خود می‌خرد اعتقـاد مشترک به وجود پیـامبران گونـاگون در داخـل هر دین، که همگی نظریه‌های جاودانگی نظام فکری خاصی را تعلیم می‌دهند. [۵۱]

افتراقات

مخالفت با کتب مقـدس دین هنـدوی که به زبان سانسـکریت نگهـداری شـده است و آوردن کتب مقـدس خویش بوداییان به زبان بومی. دین بودا کتب تری پیتکارا را به زبان پالی آورده گرچه امروزه این دو کتاب و مجموعه مقدس به راحتی در دست پیروانشان قرار نـدارد مخالفت با نظم فلسـفی هندویی و طرد آن و به وجود آوردن یک فلسـفه نهیلیستی قبول نکردن کل الهیات دین هندویی اعم از تفکرات خداباورانه و غیر خداباورانه و به مقام رساندن افراد زاهد بودا را به مقام الوهیت پرسـتش آنها حتی خود بودا را خدا

می‌دانستند طرد کامل قربانی کردن حیوانات در دین هندویی و جایگزین کردن یا تعلیم قربانی کردن امیال و آرزوها و به فردیت شخصی پرداختند

رد نظام طبقاتی کاست متعلق به دین هندویی:

اعتدال و میانه روی را مطرح کردن بوداییان. [۵۲] البته تفاوتهای دیگری نیز است که اگر بخواهیم آنها را بررسی کنیم مطالب طولانی خواهد شد.

تفاوت آیین بودا با جین

دین چینی یک فلسفه ثنویت یا دوآلیستی را قبول داشت ولی بودا یک فلسفه نهیلیستی را به وجود آورد. در مورد قربانی دین جاینی به تعلیم قربانی کردن جسم پرداخت ولی دین بودایی به تعلیم قربانی کردن امیال و آرزوها و فردیت شخص پرداخته است آیین جین می گوید جهان مادی و واقعیست ولی بوداییان آن را غیر واقعی می‌پندارند جاینی‌ها روح فرد را واقعی می‌پنداشتند و بوداییان غیر واقعی فرض می کردند در اندیشه جین‌ها راه متوقف کردن رنج، ریاضت دادن جسم است ولی در اندیشه بوداییان خاموش کردن امیال است [۵۳].

آیین بودا و مسیحیت

میان دین بودا و مسیحیت یکسری مشترکات و تفاوت‌های وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می‌شود.

الف: مشترکات

هر د و دین بر اصول اخلاقی تأکید دارند منتهی در دین بودا اصول اخلاقی را از خداوند متعال جدا می‌داند ولی در بین مسیحیت اصول اخلاقی خود را از صفات الهی سرچشمه می گیرد و می گوید تنها به کمک خداوند تحقق خواهد یافت هر دو دین به تعریف و تمجید یک نظام اخلاقی جهانی که شامل سرنوشت غیر قابل فرار و غیر قابل ارتشاء انسان هاست می‌پردازد هر دو دین خودپسندی و خودخواهی را علت اصلی بدبختی بشر به حساب می‌آورند اما دین بودا برای معالجه این بیماری نوعی حبس نفس منفی را توصیه می کند ولی مسیحیان عشق مثبت به دیگران را توصیه می کنند هر دو تای این ادیان به تعلیم آیین رستگاری می‌پردازند هر دو تای این ادیان به تأسیس سازمانها و نهادهای روحانی همت گماشته‌اند دین بودایی زندگی توأم با رهبانیت را ذاتاً متعالی می‌داند در حالی که مسیحیت مقدس بودن زندگی اجتماعی را تعلیم می‌دهد. [۵۴]

ب: تفاوت‌های بودایی و مسیحیت

در دین بودایی وجود یک خدای متشخص جز بعدها که خود بودا را به مقام الوهیت رساندند مورد انکار گرفته است اما در مسیحیت یک هستی متعال خداوند وجود دارد که برای همه شایسته اطاعت، عشق و محبت، اعتماد و توکل است در دین بودایی، انسان به عنوان مجموعه‌ای ارزش و ناپایدار مطرح است در مسیحیت هر انسان فرزند خداست.

در دین بودایی جسم انسان تنها به عنوان یک مانع رقت انگیز مطرح است در مسیحیت بدن به عنوان ابزار مناسبی برای زندگی روحانی شناخته می‌شود در بین بودایی کار و فعالیت هر چند موقتاً شر حساب می‌شود بخلاف دین مسیح کار و تلاش لوازم یک زندگی مقدس است در دین بودایی گناه کردن در پیشگاه یک وجود الهی متعالی مورد انکار واقع شده در حالی که در تفکر مسیحیت یک فرد گنهکار در مقابل خدا مردم مسؤول است در دین بودایی زندگی کردن به دلیل وجود رنج و درد و آلام بی‌شمار در آن اساساً ارزشی ندارد. در حالی که مسیحیت زندگی به رغم همه سختی‌ها و مشکلات آن روی هم رفته با ارزش است

ویژگی‌های دین بودایی

۱. بودیسم فرع هندوئیسم

در هند نظامیست که قرنهای متمادی وجود داشته است در زمینه مذهب هم بیاناتی به وجود آورده است و قرین به سه هزار سال در

هنـد گسترش یافته است که به این نظام دین هندویی می گویند با بررسـی بودایی به این نتیجه می‌رسـیم که دین بودایی از دل چنین دینی به وجود آمده است.

۲. راه میانه

یکی از بیانـات مهم بودا در راه میانه است و این نظر را بودا در زمینه آزار و اذیت جسـمانی با رویکرد جدیـد بیان کرده است و آن اینست که بودا ابتـدا زنـدگی مرفه داشت یعنی راحتی جسم به حـد زیـاد و بعـد از آشـنا شـدن بـا دو کاهن برهمن تمرینات یوگا را شروع کرد و جسم را خیلی اذیت کرد در نـتیجه بررسـی این دو را نـاموفق دیـد و نظریه سوم را ایجـاد کرد بـدین معنی که افراط و تفریط کارهایی آزاد جسمانی و سختگیری‌ها و ریاضت‌های افراطی باید اجتناب کرد.

۳. الحاد

در مورد واژه الحاد باید توضیح داده شود که در اسلام به معنای طرد خداست ولی در جوامع هندویی معنای دیگری دارد و آن چند خدایی یا به اصطلاح چند خدا باوریست یعنی «برهما ویشنوشیوا» که تصور این چند خدا مستلزم وجود یک خدایی می‌باشد یعنی از به دست آوردن مشترکات اینها می‌شود یک خدای واحد همگانی تصور کرد این معنای الحاد در دین بودا هم بوده است.

۴. نقاط قوت دین بودایی

با بررسی دین بودایی می‌شود نقاط قوتی را به دست آورد که عبارتند از:

ضرورت و اطمینـان کتـاب مقـدس در این دین تاکیـد بر طرز تلقی درون فرد جـدیت قابل ملاحظه و خاص اصول اخلاقی آن انکار نفس به مثابه شـرط رستگاری حکم اولیه قابل تمجید آن آموزش یک قانون اخلاقی در تعالیم آن وجود بعضی صفات قابل تحسین در بنیانگذاران آن نفی موفقیت آمیز نظام طبقاتی کاست ۵. نقاط ضعف دین بودایی

خداشناسـی و الحاد نفی احساس شخصـیت فرد کم بها دادن به زن و زندگی خانوادگی کم بها دادن به جهان پیرامون مانع خلاقیت و ابـداع فردی افراد شـدن عـدم قبول مسؤولیت‌هـای اجتمـاعی انکـار فکر پیشـرفت تاکیـد افراطی بر نجات فردی روش رسـتگاری و نجات آن که به طور کلی منفیست فکر تو خالی وجود یک نیروانا پر برکت منفی گرایی از دست دادن هدف اولیه پیروان بودا

بودا به دلیل کارکرد خوب و استفاده از روش‌های موفقیت آمیز خود توانسته است پیروان زیادی را به سوی خود جذب کند.

آمار پیروان

آمـار پیروان دین بودایی مختلف است با این که این آیین شـش قرن قبل از میلاد مسیح به وجود آمـده است باز پانصـد میلیون پیرو دارد که فقط دویست و پنجاه میلیون نفر در هند و پاکستان زندگی می کنند.

پیروانبودا را به دو قسم تقسیم می کنند:

متقدم و متاخر منزلگاه متقدم در سـیلان برمه و سـیلان می‌باشد و متأخرین از طرف دار بودا در نپال تبت چین و ژاپن به سر می‌برند.

مهمترین مریدان

در بین مریدان و طرفداران بودا مهمترین آنها عبارتند از ساریبوتا Saripatta موگالانا Mogallanna اینان حقیقت بودایی را از بان راهبی به نام آساجیAssaji گرفته و از مریدان مهم دیگر بودا کاشیاپا Kasyapa آناندا Ananda می‌باشد.

فعالیت‌ها و عملکردها

بعد از فوت بودا طرفداران وی دو تجمع بزرگ کردند:

۱ – پس از وفـات معلم نخستین ۵۰۰ تن از صاحبان مقام ارهت [۵۵] به راهنمایی کسپه یکی از شاگردان معلم اول در شهر جاگاهه تجمع کردند و اشعاری را خواندند

۲. یـک قرن بعـد از تجمع اول دومین تجمع به نـام شورای دوم بوداییـان در شـهر وسـالی انجام شـد که در آن مسأله تسـهیل در امر

انتظامات سخت بودایی مورد بررسی قرار گرفت و به عنوان نمونه اعتراف کردن در هر دو هفته در میان عام برداشته شد

پرستش بودا

بودا کسی بود که مردم دعوت به یک زندگی اخلاقی و متکی به خود می‌کرد و به هیچ خدایی وابستگی نداشت اما بعدها خود او به عنوان خدا شناخته شد چنانکه بت‌های او در همه جا می‌باشد.

اختلافات در دین بودا هزار سال بعد از بودا بوداییان خود را گرفتار مسائلی کردند مسائلی نظری و آشفتگی گرفتار ساختند که این خود اختلافاتی را به وجود آورد. بیداری جدید

دین بودایی که زمانی دارای فعالیت قوی بود کم کم رو به خاموشی رفت ولی نشانه‌های زیادی حاکی از اینست که این دین رو به بیدار شدن است و این نشانه هادر ژاپن و سیلان به چشم می‌خورد به عنوان نمونه:

۱. احساس جدید هم بستگی جهانی بوداییان

۲. وجود کنفرانس‌های فراوان بوداییان مخصوصا کنفرانس سال ۱۹۶۵ در رانگون پایتخت برمه که به مناسبت ۲۵۰۰ سالگی تولد بودا گرفته شد.

وضع احکام جدید

بوداییان بعد از مرگ بودا با نیازهای متغیر اجتماعی روبرو شدند به خاطر همین برای پاسخ گویی به این نیازهای متغیر مجبور به وضع احکام جدید شدند بودا شدن و چگونگی آن

یکی از اعتقادات بوداییان اینست که می‌شود بودا شد چون بودا را یک شخصیت خارجی نمی‌دانند بلکه یک واقعیت می‌دانند بنا بر این می‌شود بودا شد.

در ابتدا جریان منظم و منضبط طولانی و آهسته‌ای را باید طی کرد که بالمآل به صورت مراحل دهگانه‌ای که فرد باید از آنها عبور کند مشخص می‌شود هر کس باید در ابتدا با خود عهد کند که می‌خواهد بودا شود و سپس خود را تحت انضباطهای خاصی که مناسب هر مرحله است قرار دهد کسی که خود را در مسیر بودا شدن قرار دهد بودیسته است در ابتدا این مفهوم اشاره به یک فرد انسانی داشت اما به تدریج این اعتقاد به وجود آمد که پس از عبور از مرحله هفتم راه بازگشتنی وجود نداشته و بودیسته که در آنجا به یک موجود کیهانی تبدیل می‌شود بودیسته‌ها هم به عنوان کمک کنندگان و یا ناجیان فلکی که قادر به کمک به یکدیگرند در مسیر رستگاری بودند تلقی می‌شد اگر چه با تفکرات اولیه بودا مخالف است ولی این فعل جدید وارد استقبال عمومی قرار گرفت. بودهیستوها کسی که جوهرش خرد به دانابیست موجودات اساطیری هستند که از جسم نورانی بوداها بهره‌مندند و در فردوس توشینا روی تخت مجلل جای گرفته و گروه قدسین و اولیاء گرداگرد آنها نشسته‌اند و آنها پیامبرانی جهت نجات انسانها به زمین می‌فرستند و سرنوشت انسانها دست این خدایان است بودهیستوها دارای شش فضیلت هستند که عبارتند از: بخشش و ترحم، همت و نیروی معنوی، تهذیب اخلاق، صبر و بردباری، تفکر و مراقبه، خرد و فرزانگی و همچنین بودهیستوها دارای مقامات دهگانه می‌باشند که عبارتند از:

۱. سرور و شادی که در آن کمالات بخشایشگری و ترحم بودی هیستوها جلوه گر می‌شود.

۲. مقام پاکی که در آن کمالات اخلاقی ظاهر می‌شود

۳. مقام تجلیات صبر و بردباری در این مرحله بودهیستو از خشم و نفرت و سایر لکه‌های تیره روح آزاد می‌گردد و بر آنها غلبه می‌یابد

۴. مقام درخشان و فروزان در این مقام همت معنوی ظاهر می‌شود و بودهیستوها بر نفس و خود آگاهی خویش تسلط پیدا می‌کند

۵. صفت تسخیرناپذیر بودن اطلاق است در این مرحله نیروی مکاشفه و حالت مراقبه ظاهر می‌شود و بودهسیتوها به چهار حقیقت

بودایی پی می‌برد

۶. آبی موکییا روی به سوی بودا گردانیده است در این مرحله مقام معرفت متجلی می‌شود و بودهیستوها به حقیقت سلسله علل و معلولات واقف می‌گردند

۷. دورو: در این مقام مقامات قبل است بودهیستوها در این مقام به اوج قدرت معنوی و منتها درجه خود رسیده است ولی بودهیستوها هنوز انسان است بودهیستو در این مقام فرمانروای جهان یا گرداننده چرخ گیتی می‌گویند این مقام مقام اول است در کسب سه مرحله آخر است

۸. مقام سکون و بی‌حرکتی: بودهیستو از جهان صیرورت و باز پیدایی خلاص می‌شود و بر حقیقت ژرف عدم پیدایش اشیا واقف می‌گردد

۹. مقام نیک‌سرشتان کاملاً منزه است و کردارش آلوده به ثمرات خوب و بد نیست در این مقام به انتشار دین بودایی می‌پردازد

۱۰. مقام ابرآیین که در این مقام بودهیستو به معرفت بودایی نائل می‌گردد.

بودای نخستین

این بودا قائم به خویش است و همواره در نیرواناست و روشنایی محض است و به واسطه قوه متخیله و شهودی خویش پنج بودا به وجود می‌آورد که عبارتند از:

ویروچانا، آکشوبیا، رانتامامبارا، آمی تا با آموگاسید.

****

منابع:

بایرناس، جان، تاریخ جامع ادیان، ترجمه: علی اصغر حکمت، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چ هفدهم، تهران، ۱۳۸۶.

بهار، مهرداد، ادیان آسیایی، نشر چشمه، چ هفتم، تهران، ۱۳۸۷. دکتر فیاض قرایی، ادیان هند، دانشگاه فردوسی مشهد، چ اول، مشهد، ۱۳۸۴.

رادا کریشنان، سرو پالی، تاریخ فلسفه شرق و غرب، ترجمه خسرو جهانداری، انتشارات علمی و فرهنگی، چ دوم، تهران، ۱۳۸۲

شایگان، داریوش، ادیان و مکتبهای فلسفی هند، ۱ ج، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چ ششم، تهران، ۱۳۸۶.

شجاعی، علیرضا، اندیشه بودا، باشگاه اندیشه (www. bashgah. net)، ویراست اول - تابستان ۱۳۸۶

مالرب، میشل، نقش دین در زندگی فردی و اجتماعی، ترجمه: مهران توکلی، نشر نی، تهران، ۱۳۸۷.

ناکامورا، هاجیمه، شیوه‌های تفکر ملل شرق، ترجمه: مصطفی عقیلی - حسن کیانی، ۲ ج، انتشارات حکمت، چ اول، تهران، ۱۳۷۷.

هاردی، فریدهلم، ادیان آسیا، ترجمه: عبد الرحیم گواهی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چ سوم، تهران ۱۳۸۵.

هیوم، رابرت، ادیان زنده جهان، ترجمه: عبد الرحیم گواهی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چ دوازدهم، تهران ۱۳۸۲.

****

******* [پی‌نوشت]

[۱] ر. ک. شجاعی، علیرضا، اندیشه بودا، باشگاه اندیشه (www. bashgah. net)، ویراست اول - تابستان ۱۳۸۶

[۲] جان بایرناس، تاریخ جامع ادیان، ترجمه: علی اصغر حکمت، ص ۱۷۷.

[۳] ناکامورا هاجیمه ناکامورا، شیوه‌های تفکر ملل شرق، ترجمه: مصطفی عقیلی – حسن کیانی، ص ۱۸۸

[۴] ۱۳۲

[۵] داریوش شایگان، ادیان و مکتبهای فلسفی هند، ج ۱، ص ۱۳۲

[۶] همان.

[۷] جان بایرناس، همان، ص ۱۷۸

[۸] داریوش شایگان، همان، ص ۱۳۲. گویا این دو نشانه اشاره به یک مکان باشد.

[۹] جان بایرناس، همان، ص ۱۷۸ و داریوش شایگان، همان، ص ۱۳۲

[۱۰] رابرت هیوم، ادیان زنده جهان، ترجمه: عبد الرحیم گواهی، ص ۱۰۸

[۱۱] همان، ص ۱۰۸

[۱۲] مهرداد بهار، ادیان آسیایی، ص ۱۷۵ و ۱۷۶

[۱۳] رابرت هیوم، همان، ص ۱۰۹

[۱۴] جان بایرناس، همان، ص ۱۷۸ و رابرت هیوم، همان، ص ۱۰۹

[۱۵] – تاریخ جامع ادیان این تصمیم را در سن ۲۰ سالگی می‌آورد (β تاریخ جامع ۱۷۸)

[۱۶] جان بایرناس، همان، ص ۱۷۸ و داریوش شایگان، همان، ص ۱۳۵ و رابرت هیوم، همان، ص ۱۱۰

[۱۷] جان بایرناس، همان، ص ۱۷۸ و داریوش شایگان، همان، ص ۱۳۵ و رابرت هیوم، همان، ص ۱۱۰ و مهرداد بهار، همان، ص ۱۷۶

[۱۸] درباره چگونگی ریاضت‌های او سخنان اغراق آمیزی گفته‌اند.

(ر. ک. جان بایرناس، همان، ص ۱۸۱ و رابرت هیوم، همان، ص ۱۱۰)

از جمله می‌نویسند در مدت ریاضت آرام بوده دندان‌ها را بر هم گذاشته زبان را بر سقف دهان چسبانده بود بر تن خود چنان فشار می‌آورد که عرق از زیر بغلهایش جاری می‌شد و هر روز با یک دانه کنجد یا برنج یا دانه عناب زندگی می کرد

(جان بایرناس، همان، ص ۱۸۱ و ۱۸۲ و رابرت هیوم، همان، ص ۱۱۰۹)

[۱۹] – مبنای او این بود که هر چه جسم بیشتر تحت فشار منظم ریاضت باشد فکر قوت و روشنایی می گیرد.

[۲۰] داریوش شایگان، همان، ص ۱۳۵ و ۱۳۶ و جان بایرناس، همان، ص ۱۸۲ و ۱۸۳

[۲۱] داریوش شایگان، همان، ص ۱۳۵ و ۱۳۶ نیز ر. ک. سروپالی رادا کریشنان، تاریخ فلسفه شرق و غرب، ترجمه خسرو جهانداری، ص ۱۵۶.

[۲۲] رابرت هیوم، همان، ص ۱۱۱ و مهرداد بهار، همان، ص ۱۷۷

[۲۳] داریوش شایگان، همان، ص ۱۳۹ و ۱۴۰ و رابرت هیوم، همان، ص ۱۱۴

[۲۴] فریدهلم هاردی، ادیان آسیا، ترجمه: عبد الرحیم گواهی، ص ۱۶۵

[۲۵] ر. ک. فریدهلم هاردی، همان، ص ۱۴۲ و ۱۴۳

[۲۶] مهرداد بهار، همان، ص ۱۷۵

[۲۷] فریدهلم هاردی، همان، ص ۱۶۷ و ۱۶۸

[۲۸] رابرت هیوم، همان، ص ۱۰۶ و ۱۱۷ و ۱۱۸

[۲۹] همان، ص ۱۱۴ تا ۱۱۶

[۳۰] مؤتیز و ویلیامز و دین بودا و ص ۵۳۷ تا ۵۳۹.

[۳۱] رابرت هیوم، همان، ص ۱۰۳

[۳۲] فریدهلم هاردی، همان، ص ۱۶۶ و رابرت هیوم، همان، ص ۱۰۶

[۳۳] سروپالی رادا کریشنان، همان، ۱۵۳ و مهرداد بهار، همان، ص ۱۷۴ و داریوش شایگان، همان، ص ۱۲۰

[۳۴] داریوش شایگان، همان، ص ۱۲۱ و مهرداد بهار، همان، ص ۱۸۳ و جان بایرناس، همان، ص ۱۸۵

[۳۵] میشل مال رب، نقش دین در زندگی فردی و اجتماعی، ترجمه: مهران توکلی، ص ۱۹۳ و مهرداد بهار، همان، ص ۱۸۰

[۳۶] داریوش شایگان، همان، ص ۱۸ و سروپالی رادا کریشنان، همان، ۱۵۴ و رابرت هیوم، همان، ص ۱۲۱

[۳۷] فریدهلم هاردی، همان، ص ۱۵۳ و ناکامورا هاجیمه ناکامورا، همان، ص ۲۱۷

[۳۸] رابرت هیوم، همان، ص ۱۳۴ و داریوش شایگان، همان، ص ۱۲۶

[۳۹] داریوش شایگان، همان، ص ۱۳۷

[۴۰] داریوش شایگان، همان، ص ۱۳۸ و رابرت هیوم، همان، ص ۱۱۲

[۴۱] میشل مال رب، همان، ص ۱۹۳ و رابرت هیوم، همان، ص ۱۲۴ و ۱۳۵ و ۱۳۶ و فریدهلم هاردی، همان، ص ۱۶۶ و ۲۴۶

[۴۲] فریدهلم هاردی، همان، ص ۱۴۴

[۴۳] همان، ص ۱۵۷

[۴۴] داریوش شایگان، همان، ص ۳۵۲ و فریدهلم هاردی، همان، ص ۷ و ۱۵۳ و ۱۶۶ و جان بایرناس، همان، ص ۱۸۷ تا ۲۰۵

[۴۵] داریوش شایگان، همان، ص ۱۲۲ و فریدهلم هاردی، همان، ص ۱۶۹

[۴۶] ناکامورا هاجیمه ناکامورا، همان، ص ۱۳۱

[۴۷] رابرت هیوم، همان، ص ۲۱۷

[۴۸] جان بایرناس، همان، ص ۲۲۰

[۴۹] جان بایرناس، همان، ص ۲۲۱ و ۲۲۲ و ۲۲۳

[۵۰] همان، ص ۲۲۳ و ۲۲۴

[۵۱] رابرت هیوم، همان، ص ۱۳۶ و جان بایرناس، همان، ص ۱۷۶ و ۱۹۷

[۵۲] رابرت هیوم، همان، ص ۱۳۷

[۵۳] فریدهلم هاردی، همان، ص ۱۵۵ و جان بایرناس، همان، ص ۱۷۶

[۵۴] رابرت هیوم، همان، ص ۱۴۰

[۵۵] در بخش انسان شناسی از آموزه‌های بودا توضیح این اصطلاح آمده است.

بخش مقالات

مکتب عرفانی بودا (آشنایی و نقد)

آیین هندو در اثر تراکم معارف دینی میراث هندی پدید آمد و از این راه در طول هزاران سال شکل گرفت به گونه‌ای که توانست هویت ملی جامعه هندی را عینیت بخشد.

در حالی که آیین بودا در نتیجه تلاش یک فرد خاص در چهارچوب عدم پذیرش و معارضه صریح و آشکار نسبت به عملکرد آیین هندو پدید آمد. به دیگر سخن اقدام او یک حرکت اصلاح اجتماعی و برخاسته از مبانی روحانی و متافیزیکی و سیاسی بود و نظام طبقاتی را که امتیازات آشکاری را برای دو طبقه حاکم یعنی برهمنان و کشاتریاها فراهم آورده بود، رد می‌کرد. از این رو، این آیین بر آن دسته از قشرهای اجتماعی که جایگاه پایین تری دارند تکیه دارد و بر لزوم کاهش سلطه نامحدود برهمنان اگر نابود

کردن آن ممکن نبود تأکید می کند.

بودیسم قدیم تناسخ (حلول روح در جسم دیگر بعد از مرگ و حیات دیگر را باور دارد و مبانی معنوی آن بر وجود کارما (کردار) و سرنوشتی که انسان در مقابل آن تسلیم است مبتنی است اما با وجود این تأکید می‌کند که مراسم پیچیده دینی آن گونه که قوانین تعیین می کند روند و تعداد تولدها را متوقف نمی کند.

بلکه آنچه بر آنها اثر می گذارد، فروتنی در برابر فضائلیست که در نتیجه مسؤولیت فردی به دست می‌آید. بنا بر این مکتب بودا برای نابودی کامل امتیازات اجتماعی حسب و نسب و نیز وراثت طبقاتی که از پایه‌های جامعه برهماییست لذا بودائیسم می کوشد و از این رو، بدون هیچ تبعیضی از همه کسانی که خواستار نابودی سلطه برهمنان هستند، استقبال می کند و بر این اساس آیین بودا در واقع به یک «انقلاب اجتماعی متحول می‌شود. آیین بودا در تعالیم روحانی خود بنا بر آنچه در دایرهٔ المعارف «تاریخ الحضارات العام آمده است بر اصل جنگ و درگیری بین خیر و شر تکیه دارد؛ و محبت ورزی و احسان به همه مخلوقات و نیز فروتنی و بی‌اعتنایی به خویشتن را چونان دارویی برای بیماری تناسخ می‌داند. علاوه بر آن نظریه «فدا» را نیز می‌پذیرد؛ زیرا بدون یک رهایی بخش همه افراد، گرفتار نتایج کرده‌هایشان هستند.

این رهایی بخش در دوره کنونی هستی «بوداشاکیامونی است و به دنبال آن «بودامیتریا» می‌آید که سَروَر دوره آینده خواهد بود و آمدنش قبل از زوال جهان خواهد بود.

بستانی در دایرهٔ المعارف خویش به این مطلب اشاره می کند که؛ مذهب بودا – که عموما در گرایش و جهت گیری نسبت به معبودهای برهمایی مورد قبول واقع شده است – معبودها را در مرتبه و درجه پایین تری از بوداییان و همچنین کاهنان محترم قرار می‌دهد و به این ترتیب مردم را بالاتر و بلند مرتبه تر از معبودها می‌شمارد. بستانی در ادامه می گوید:

«بودا تجسم یک موجود برتر نیست بلکه او یک کامل بالذات است در «ودا» نیز آمده است که قداست تقوا، تأمل و حکمت مقدس‌ترین معبودات هستند؛ و فضیلت هندیان به سبب انکار خویش سرکوب شهوات غلبه بر اراده و مهربانی و دل سوزی بر همه موجودات و ریشه کن کردن گناه است و بعد از این مراحل معرفتی بی‌پایان برای انسان حاصل می‌شود. بودا در اصل یک مکتب ساده ادبی و عقلی بود که با اسطوره (میثالوجی و فلسفه و انجام مراسمها و حرفه کاهنان مخالفت می کرد و در بالاترین درجه از نیکویی شفقت و انعطاف پذیری قرار داشت بودا با آسان کردن راه نجات برای همه و نیز اعلان اینکه نائل شدن به بودا، با پاک سیرتی ممکن می گردد، همه مردم را به ورود در این آیین دعوت می کرد، بدون اینکه بین آنها از جهت حالت و مقام و منزلتشان فرق بگذارد؛ اما بودا به صورت آشکار از تصنیف نمودن مردم به طبقات متفاوت نهی نکرده است و بر پذیرفتن آن اصل نیز پافشاری نمی کند.

آیین بودیسم یکی از شاخه‌های کیش هندوست که در هندوستان و حدود دو قرن بعد از مرگ بودا به همت فرمان روایی به نام «آشوکا» رشد و گسترش یافت و بعدها از سرزمین اصلی کوچ و در خارج از مرزهای هند، به خصوص در آسیای جنوب شرقی، چین و ژاپن، پیروان فراوانی برای خود دست و پا کرد. برخی از مستشرقان از آیین بودا تعبیر به «فلسفه» می کنند و برخی نیز نام «دین» بر آن می‌نهند. جان بی. ناس در این مورد می گوید:

این مسأله که آیا فلسفه‌ی بودیسم را می‌توان در واقع دین و مذهب نامید یا نه، مورد بحث و نظر است.

البته از لحاظ عقاید او را در باب جهان هستی و روش‌های پیچ در پیچ می‌توان آن را به عنوان دین تعریف کرد ... ولی اگر به دیده‌ی تحقیق بنگریم، شاید بهتر باشد که بودیسم را یک «مکتب اخلاقی» بدانیم تا یک مکتب فلسفی؛ چرا که بودا به هیچ وجه وارد بحث‌های متافیزیک و فلسفی نمی‌شود و می کوشد مسائل فلسفی را هم با تمثیل بیان کند و بحث درباره‌ی خدا و روح را بی‌فایده می‌انگارد و به دادن چند تذکر اخلاقی در این باره بسنده می کند.

از دیدگاه علمای ادیان ابراهیمی نیز نمی‌توان آیین بودا را «دین» نامید؛ زیرا این آیین، مبدأ اعلی و وجود امور ماوراء الطبیعی و غیرمادی را برنمی‌تابد و ماده را تنها موجود ازلی و ابدی می‌شمارد که خالقی نداشته است.

به تعبیر دیگر، مفهوم ذهنی بودا از دین، مفهومی کاملاً اخلاقی است.

او در همه چیز به رفتار و سلوک توجه دارد و به مراسم آیینی یا پرستش ما بعدالطبیعه یا خداشناسی ... بی‌اعتناست.

آیین بودا را باید نهضتی اصلاحی در آیین هندو شمرد که سعی می‌کرد برخی از عقاید و اعمال افراطی و خشن آیین هندو را تعدیل کند.

این آیین «راه نجات را در روش اعتدال و میانه روی و عقل سلیم قرار داده و ریاضت‌های افراطی را خلاف مصلحت عقلانی» می‌دانست. بودیسم با جامعه‌ی طبقاتی (کاست) که آیین هندو مبلغ و محافظ آن بود مخالفت می‌ورزید و به همین دلیل «هر کس که در صف پیروان بودا در می‌آمد از تنگنای رسم و رعایت اصول طبقاتی (کاست) آزاد می‌شد.» هر چند خودش دچار خرافات و ریاضت‌های افراطی ای بود که داعیه‌ی مخالفت با آنها را داشت. اساس آیین بودیسم بر این اصل واقع شده که عالم سراسر رنج و بدبختیست و انسان برای رهایی از این رنج باید تلاش کند.

بوداییان همواره از روش‌های درون پویی برای یافتن بینش نسبت به کارکردهای بنیادین روان آدمی و فرایندهای علّی جهان بهره می‌گیرند. آثار نوشتاری بوداگرایی بسیارند و بخش ارزنده‌ای از ادبیات دینی جهان به شمار می‌روند. رهبر این آیین، بودا (Buddha) به معنای بیدار، گوتاما ساکیا مونی (Gautama sakya - muni) بنیانگذار مکتب اصلاحی بودیسم است.

وی در شمال هندوستان در حدود ۵۶۳ ق - م یعنی حدود دو هزار و پانصد سال پیش به دنیا آمد و در آغاز سیدارتا «SIDDHARTNA یعنی کامیاب نامیده می‌شد.

وی در ۲۹ سالگی در اثر یک انقلاب روحی از کاخ و تنعمات آن گریخت و تحت ارشاد فردی به نام آلاراء (Alara) زندگی راهبان را برگزید و پس از شش سال ریاضت‌های سخت و سنگین در جنگل سر انجام هنگامی که از وصول به حقیقت از طریق ریاضت نومید شد، ریاضت را کنار گذاشت و به تأمل و تفکر و مراقبت معنوی روی آورد، این مراقبت شش سال طول کشید و پس از آن با هفت هفته توقف زیر درختی (انجیر) که بعداً درخت بیداری نامیده شد با مارا (Mara) یعنی شیطان ویرانگر مبارزه کرد و به حقیقت دست یافت و بودای دوره‌ی کنونی شد.

آنچه وی کشف کرد یک قانون ساده طبیعی بود و آن این که بر جهان قانون پاداش و کیفر حکمفرماست از نیکی، نیکی و از بدی، بدی زاییده می‌شود پس از کشف این قانون، منکر قربانی و دعا و زاری و پرستش خدایان و تأثیر اعمال در سرنوشت انسان شد خدایان را انکار کرد و به قانون ازلی بودن جهان ایمان آورد کتاب مقدس (ودا) را که دعوت به قربانی و دعا و غیره کرده و همه انسانها را بر حسب اصل آفرینش متفاوت ذکر کرده را نیز مورد انکار و انتقاد قرار داد و رفته رفته در تمام نقاط کشور به موعظه و تعلیم پرداخت و از طبقات مختلف به ویژه از صنف امراء (کشتریا) ها که خود منتسب به همان طبقه بود پیروان بسیاری گرد او جمع شدند. در شالوده‌های اعتقادی ادیانی که از بنمایه‌های الهی تهی هستند افکار و عقایدی به چشم می‌خورند که از برجستگی ویژه‌ای نزد پیروان خود برخوردارند. در این میان سرزمین هند با داشتن آیینها و رسومات خرافی و اعتقادی همچون بودیسم، یکی از جوامعیست که نقد و بررسی افکار و اعتقادات آنها ضروری به نظر می‌رسد؛ چرا که در پی موضوع عرفان‌های نوظهور افکار بودایی با اسم‌های عجیب و غریب و البته فریبنده به درون کشور ما هم رسوخ کرده است.

خاستگاه اندیشه‌های بودا

پیرامون سه هزار سال پیش، شاخه‌هایی از آریاییان ایران، از بقیه جدا شده و به سرزمین هند کوچیدند. پیش از ورود آنها به شبه جزیره هند، تیره دیگری در آنجا نشیمن داشت که به نام دراویدی معروف است.

آریایی‌ها پیرامون ۲۵۰۰ سال پیش یعنی به هنگام زایش بودا در بیشتر سامان‌های شمالی هند جایگزین شده و بر آن نواحی چیره گشته بودند. جامعه هندوستان در زمان بودا به چهار رده (کاست) بخش می‌شد:

برهمنها (روحانیان)، کشتریا (شهریاران و جنگاوران)، وایسیا (کشاورزان و بازرگانان) و سودرا (خدمتکاران برده). سیذارتا گوتاما بودا اسماً به رده کشتریا تعلق داشت ولی اعلام داشت که از دید او همه مردم برابر و پاکزادند.

عوامل پیدایش بودیسم

اما این که چه عواملی زمینه ساز شکل گیری مکتبی به نام بودیسم شد، مختلف است که برخی از آنها را بر می‌شمریم. بی‌شک از زمان استقرار حکومت آریاییها در هند پیشرفتهای زیادی در زمینه‌های مختلف همچون صنعت و تجارت و ثروت پدید آمده بود و از ثروت فراغت حاصل شده بود لذا:

۱. برخی معتقدند که احتمالاً ثروت هند بود که لذت طلبی و ماده گرایی قرن هفتم و هشتم ق - م را به وجود آورده بود و دین در ثروت و غنا نمی‌بالید. به همین خاطر در هند و روزگار بودا زوال معنوی دین، شکاکیت در اخلاق و هرج و مرج اخلاقی را به وجود آورده بود آیین «بودا» و «جین» واکنش‌های دینی بودند که رویاروی عقاید لذت جوی یک طبقه آزاد شده و فراغ بال دنیا دوست، ایستاده بودند و این یکی از عوامل شکل گیری است.

۲. از خود اوپانیشادها پیداست که در همان زمان هم شکاک‌هایی بودند که فرزانگانی برهمنان را به ریشخند می گرفتند. فلسفه‌ی انقلابی «چاروا» که به عصر وداها و اوپانیشادها پایان داد چنبره برهمنان را بر ذهن هند سست کرد و جامعه‌ی هندی را در خلیی گذاشت که تقریباً رشد دین نوی را ناگزیر کرد.

۳. کشاکش دو طبقه جنگجویان و براهمه عامل شکل گیری یک دین را تقویت نمود.

۴. بودیسم چون یک جنبش فکری برای خلاصی از آلام روح است و در راه استقلال فکر و عمل و رهایی از ربقه تعالیم برهمنان قدم برداشته و همه‌ی افراد و اصناف خلایق را بدون رعایت یک صنف (Caste) دعوت به مبادی عالیه خود کرده است و این روش بوویسم در دعوت مردم با توجه به وضعیت فکری حاکم به جامعه عامل دیگر شکل گیری این مکتب به شمار آمده است.

۵. شارع و بانی مذاهب بودیزم همانند مهاویرا فلسفه برهمنان را قابل قبول ندانست و مبادی ایشان را انکار کرد و خلاصی و نجات روح را که فقط به وسیله‌ی کتاب وداها می‌دانستند منکر شد و مناسک و رسومی که آنان از کتب وداها بجا می‌آوردند بیهوده و لغو دانست و ادعای ایشان را در راه فلاح و رستگاری که فقط حق انحصاری آن طایفه است را به کلی باطل شمرد و خود مکتبی را پی ریزی کرد.

۶. از آنجا که براهمه نظام طبقاتی را وضع کرده خود را به امتیازات گوناگونی مخصوص گردانیده بودند، بودا برای مبارزه با طبقات براهمه که مردم را به ۴ گروه تقسیم می‌کردند (روحانیان، جنگجویان، تجار و کشاورزان و کارگران) برخاست و این دین و آیین را پایه‌گذاری کرد. اما این که چگونه این آیین در هند بدون کمترین مشکلی رشد یافت علل مختلفی دارد که برخی گفته‌اند اضطراب و حیرت مردم در پذیرش هر گونه مذهب و فکری که به نظر هر کس خطور می‌کرد از جمله عوامل پذیرش دین جدید است مضافاً به اینکه روحیه تجدید دینی مردم هند هم در پذیرش بودیسم و ... احتمالیست که برخی ذکر کرده‌اند.

البته نقش پادشاهان هند و سایر ممالک که رنگ و بویی از این مسلک در آنها دیده می‌شود نباید مورد غفلت واقع بشود به همین خاطر افکار بودایی به وسیله پادشاهان کشورها با گرویدن آنان به آیین بودایی از عوامل دیگر انتشار این آیین است.

عامل دیگر تسامح و تخفیفیست که برای اتباع بودا در عمل به عهود دهگانه برشمرده‌اند و آن را از جمله عوامل انتشار این مسلک بازگو کرده‌اند.

اما بعد ازینکه مؤسس این آیین در سال ۴۸۳ ق م (به سن هشتاد سالگی) بدرود حیات گفت آیین بودا رفته رفته دچار اختلاف

درونی شد که به سه گروه زیر تقسیم گردید:

۱. مهایانا (چرخ بزرگ) آیین شمالی که در چین رواج دارد

۲. هینایانا (چرخ کوچک) آیین جنوبی که در سری لانکا و کشورهای جنوب شرق آسیا مشاهده می‌شود.

۳. وَجْرَیانا (چرخ الماس) که این فرقه در تبت وجود دارد و به لامائیسم نیز خوانده می‌شود و موسس آن شخصی به نام دالایی لاما (رئیس دریا) می‌باشد.

آیین‌های همسایه بودا مراد از همسایه در آیین اینست که دو یا سه تا یا چند تا دین یا آیین هم عصر بوده و در یک سرزمین یا سرزمین‌های همجوار برای خود پیروانی داشته باشند. دین بودا که در کشور هند به وجود آمد و سپس به کشورهای دیگر منتقل گردید، می‌تواند همسایه آیین‌های زیر محسوب گردد:

۱. آیین ودایی: دین ودایی یا همان آیین آریایی‌های قدیم، مبتنی بر پرستش قوا و مظاهر طبیعت بوده است.

این دین از این جهت به این نام معروف شده است که تنها اثر باقی مانده از آن روزگاران کتب مقدس (ودا) است.

۲. آیین برهمایی (برهمنیزم): پس از آمیزش (در هزاره‌ی اول قبل از میلاد) آریایی‌ها با دراویدیها و غلبه آنان بر بومیان کم کم قوم آریایی به صورت نژاد برتر و غالب خودنمایی کرد و بدین وسیله دین برهمایی از درون دین ودایی شکل گرفت که به عنوان یکی از همسایگان آیین بودا محسوب می‌شود.

۳. آیین هندوئیزم:

یکی از همسایگان دین بودا، هندوئیزم می‌باشد که از قرن ششم قبل از میلاد به بعد هنگامی که افکار بدبینی نسبت به آن در میان مردم هند رواج یافت و خصوصاً وقتی که این افکار بدبینانه به صورت ادیان جین و بودایی شکل گرفت، پس از تحولاتی از قرن پنجم پیش از میلاد تا قرن پنجم بعد از میلاد به صورت دین هندوئیسم جدید برای خود یک سلسلهٔ اصول و قوانینی وضع کرده است.

۴. یکی دیگر از همسایگان دین بودا، دین جین می‌باشد این آیین که همانند آیین بودا به انگیزه اصلاحات آیین هندو به وجود آمد، همچنان در کنار آیین هندو، در هندوستان خود را حفظ کرده است بر خلاف آیین بودا که به علت تضاد بیشتر آن با آیین هندو، نتوانست در هندوستان دوام بیاورد.

۵. یکی دیگر از آیین‌های همسایه دین بودا آیین سیک است می‌باشد.

مؤسس این دین (بابانانک) است که از طبقه‌ی جنگجویان کشتریه ولی در سال ۱۴۶۹ م در روستایی در حوالی لاهور متولّد شد.

در خاور دور سه دین بومی که جزء همسایگان دین بودا محسوب می‌شوند به قرار ذیل می‌باشد.

۱. دین کنفوسیوس که نامش به زبان چینی (کونگ فو تسو) است و در اروپا به کنفوسیوس معروف است و امروزه در چین یکی از همسایگان دین بوداست.

۲. آیین تائویی: تائویسم که در حقیقت یک نوع مکتب فلسفیست منسوب به حکیم چینی به نام (لائو تسه)

است و از آیین‌های همسایه‌ی دین بودا در چین است.

۳. آیین شینتو: دین شینتو مجموعه‌ایست از عقاید باستانی مردم ژاپن و سنّت‌های کهن که ریشه در آنیمیسم دارد، تا قرن ششم ق. م از این دین نامی در میان نبوده امّا پس از نفوذ دین بودا در ژاپن برای مقابله با دین بودایی، دین شینتویی شکل گرفت. لذا یکی از آیین همسایه‌ی دین بودا در حال حاضر در کشور ژاپن در حال حیات می‌باشد و پیروانی دارد و در برخی مسایل با آیین بودا اختلاف عقیده دارند. سرگذشت بودا بودا (Buddha) به معنای بیدار لقب گوتاماشاکیامونی (Gautamamuni - Sakya) بنیانگذار مکتب اصلاحی بودیسم است.

به عقیده بوداییان وی که فرزند پادشاه شهر کاپیلاوستو (vastu – Kapila) در شمال هندوستان بود، در حدود سال ۵۶۳ ق. م. به دنیا آمد و در آغاز سیدارتا (Siddhartha) یعنی کامیاب نامیده می‌شد.

بررسی ابعاد مختلف زندگی بودا که آیین بودیسم را بنیان گذاشت و پیروان فراوانی به دور خود گرد آورد و بعدها مردمان بسیاری آیین وی را دین رسمی خود قرار دادند، مستلزم اطلاع یافتن از اوضاع جغرافیایی، سیاسی، دینی و فرهنگی منطقه‌ایست که وی در آنجا چشم به جهان گشود، بزرگ شد، آیین خود را تبلیغ کرد و همان جا وفات یافت. لکن بررسی‌ها نشان می‌دهد که گزارش‌های تاریخی در این زمینه بسیار ناچیز و آمیخته با افسانه است و به قدری با داستان‌های شیرین اسطوره‌ای اختلاط یافته که پیدا کردن حقیقت و جدا نمودن سره از ناسره تقریباً محال می‌نماید و فهمیدن این که چه چیز واقع شده و چه چیز توسط افسانه سرایان جعل گشته، مستلزم تحقیقاتی مشقت بار می‌باشد و مسلماً نتیجه‌ی چنین تحقیقاتی تنها این خواهد بود که در گذشته دور شخصی در هند پدید آمده سعی در اصلاح آیین هندو داشته و بعدها نیز پیروان بسیاری پیدا کرده و جز این چند نکته هر چه گفته شده افسانه‌هایی بیش نیستند. با توجه به نکته‌ی فوق ما در این مقاله تنها می‌توانیم به بازگویی افسانه‌ها و اسطوره‌هایی که درباره‌ی زندگی بودا گفته شده بپردازیم و قضاوت را بر عهده‌ی خواننده بگذاریم. شبه قاره‌ی هند که امروز شامل کشورهای «هند، پاکستان، بنگلادش و»... می‌شود سرزمین پهناوریست که در جنوب آسیا قرار گرفته و از سه سمت جنوب، جنوب غربی و جنوب شرقی توسط اقیانوس هند، احاطه گشته است.

این سرزمین از سمت شمال شرقی و شمال توسط کوه‌های هیمالیا و از سمت شمال غربی توسط کوه‌های هندوکش و سلیمان از فلات‌های تبت، پامیر و ایران جدا شده است.

اولین تمدن بزرگی که در شبه قاره‌ی هند شناخته شده، تمدن «ایندوس» است که در دره‌ی سند (پاکستان امروزی) به وجود آمد. این تمدن از ۲۵۰۰ سال قبل از میلاد آغاز و تا ۱۵۰۰ قبل از میلاد که در اثر هجوم اقوام آریایی از بین رفت، ادامه داشته است.

آریایی‌های مهاجم تنها بعد از گذشت نزدیک به هزار سال از هجومشان به هند و از بین بردن تمدن ایندوس، توانستند تمدنی جدید در این سرزمین بنا نهند. یعنی حدود شش قرن قبل از میلاد کشورها و راجه نشین‌های کوچکی در شمال هند به وجود آمدند که نژاد آریایی داشتند و آیین هندو دین رسمی آنان به شمار می‌آمد. در این منطقه یعنی دامنه‌های جنوبی رشته کوه‌های هیمالیا نزدیک منطقه‌ای که اکنون میان نپال و هند می‌باشد کشور کوچکی وجود داشت که ساکنان آن را «ساکیا» می‌نامیدند و پایتخت آن شهری به نام «کاپیلا واستو» (Kapilavaastu) بود که در برخی منابع آن را «کپله وَتو» تلفظ کرده‌اند.

در جنوب این پادشاهی کشور «کسالا» قرار داشت و در آن سوی کسالا ـ در ایالت بیهار هندوستان امروز و منطقهٔ راجگیر کشور «ماکادا» واقع شده بود.

در سمت شرق نیز سرزمین «کلیا» قرار داشت. نام حاکم و پادشاه شهر کاپیلا واستو، «سودُدَنه» بود و همسرش به نام «مهامایا» نیز دختر پادشاه سرزمین «کلیا» بود که گویا با همدیگر علاوه بر رابطه‌ی سببی، رابطه‌ی نسبی نیز داشتند. به هر صورت، این پادشاه از همسرش «مهامایا» در سال ۵۶۳ قبل از میلاد صاحب پسری شد که نامش را «سیدارتا» گذاشتند. بر اساس یک داستان بودایی او به صورت یک فیل سفید پایین آمد، در حالی که ریسمانی با پنج رنگ مانند شعاع نور به آن متصل بود.

هنگامی که از پهلوی راست مادرش زاده شد حوادث شگفت انگیز و عظیمی به وقوع پیوست و در همان حال رسالت خویش را اعلان کرد. این داستان ماجرای متولد شدن او زیر درخت «مالیبی را آورده است در انجیل بودا آمده است نور او منتشر گردید و عالم را پر کرد. چشمان نابینایان باز شد و عظمت فرود آمده از بالا را مشاهده کردند.

لکنت زبان لال‌ها برطرف شد و گوش کرها شنیدن را آغاز کرد.» از جمله، خیالبافی‌های هندیان درباره تولد بودا اینست که وقتی برهمنان او را در دست گرفتند، وی فوراً برخاست و سخن گفت آنها درباره مادرش در هنگام وضع حمل می گویند:

«هنگـامی که خواست برخیزد دسـتش را به سوی شـاخه درخت دراز کرد. شـاخه خود به خود خم شـد تـا نزدیک دست او رسـید و هنوز برنخاسته بود، که کودکی زیر او بود و چهار نفر از برهمنـان او را درون توری که از رشـته‌های طلاـ بافته شـده، بود گرفتنـد. کودك ناگهان ایستاد و هفت قدم به جلو رفت آنگاه با صدایی دلنشین فریاد برآورد:

مـن سـرور ایـن جهـانم و ایـن آخریـن حیـات من است» این مطلب را «سـلیمان مظهر» در تحقیقی منتشـر شـده در مجله «العربی ذکر می کند.

بنـا بر گزارش‌هـای آمیخته بـا افسانه که به دست ما رسـیده به هنگام تولـد این فرزنـد، برهمن‌ها، پیش گـویی کردن که وی اگر «بی خان و مانی» را در پیش نگیرد، امپراطور بزرگی خواهد شد، ولی اگر چهار نشانه یعنی «شخص پیر، شخص مریض، مرده و مرتاض» را ببیند، ترک خان و مان کرده و «بودا» خواهد شد.

پادشـاه برای جلوگیری از این اتفاق سه کاخ باشـکوه بنا کرد که هر یک از آنها در فصل‌های زمسـتان، تابسـتان و فصل باران، مورد استفاده فرزندش قرار گیرد و سعی شود او را چنان غرق لذت‌ها و نعمت‌های دنیوی کند که وی از مرگ، مرض و پیری و مرتاضان بی‌خبر بمانـد، ولی چنان شـد که سـیدارتا در طی گردش‌های خود روزی با شـخص پیر و روز دیگر با شـخص مریض و روز سوم با یـک مرده رو برو شـد و در نهـایت بعـد از دیـدن یـک مرتاض که گفته بود به دلیل ترک نعمت‌های دنیوی و پیشه کردن ریاضت، مرتاض نامیده شده، تصـمیم گرفت کاخ سلطنتی، پدر، همسر و فرزند هفت روزه‌اش را ترک کرده به ریاضت بپردازد. در آن زمان که سیـدارتا ترک خان و مان کرد، آیین غالب بر شبـه جزیرهٔ هنـد، آیین هنـدوئیسم بود که اساس آن را اعتقاد به خدایان متعدد که در دوره‌هـای مختلف ظهور یـافته بودنـد تشکیل می‌داد و ریـاضت یکی از راه‌های نجات و رسـتگاری به شـمار می‌رفت. وی تحت ارشـاد فردی به نام آلارا (Alara) زندگی راهبان را برگزید و پس از شـش سال ریاضـتهای سـخت و سـنگین در جنگلها سر انجام هنگـامی که از وصول به حقیقت از طریق ریـاضت نومیـد شـد، ریـاضت را کنار گـذاشت و به تاء مل و تفکر و مراقبت معنوی روی آورد. در طی دوران ریاضت به مکانی به نام «اورووِلا» رفت، مدتی آنجا ماند، آن جا مکانی، پر درخت و آرام بود.

او در این مرحله ریاضت‌های نفسانی را از کم خوری آغاز کرد، ابتدا یک وعده غذا می‌خورد، سپس هر دو شبانه روز یک وعده و بعـد از آن هر سه شبانه روز یک وعـده غـذا می‌خورد، او در این برنامه جدیـد دیگر گـدایی نمی‌کرد بلکه برنامه‌ی غـذایی سـختی داشت یعنی از میوه، ریشه و برگ بعضـی گیاهان بهره می‌برد. سیدارتا (بودا) بر اثر این ریاضت‌ها لاغر و نحیف شد، اما خود آزاری او به این جا خاتمه نیافت، گاهی نَفَس خود را مـدت‌ها در سـینه حبس می‌کرد به گونه‌ای که سـردرد شدیدی می‌گرفت. برای نشان دادن تحقیر کامـل جسم خود به پوشـیدن کثیف‌ترین جامه‌هـای کهنه‌ای رو می‌آورد که از میان انبوه زباله یا حتّی از محلّ سوزانـدن اجساد بیرون آورده بود.

همچنین قـدرت تحمّل روحی خود را می‌آزمود، شب‌های اول یا چهاردهم ماه، که به باور او زمان هولناکیست و ارواح و موجودات فراطبیعی از نهان گاه‌های خود بیرون می‌آمدند، می‌رفت و میان محل‌های سوزاندن جنازه‌ها و گورسـتان‌ها تنها می‌نشـست. تا شـش سـال این گونه ریـاضت کشـید امـا پس از این مـدّت نتیجه گرفت که این ریاضت‌هـا او را به جایی نمی‌رسانـد، روزی بیهوش شـد، چوپانی او را یافت به او شیر خورانید و به مراقبت کردن از او پرداخت تا ان که به تدریج بخشی از تندرستی خود را به دست آورد. بخش دیگری از ریاضت‌هـای بودا دوره‌ی تمرکز فکر است که به بـاور بودا و بودائیان، او پس از این دوره به نوریافتگی رسـید و به رسالت خود پرداخت و اصول حکمتش را برای کسانی که شایسـته می‌دانست بیان کرد. سخنان او، موعظه و درباره‌ی تزکیه نفس و خودسازیست و این که انسان چگونه با ترک دنیا و دل بریـدن از جاذبه‌های آن به معرفت و حقیقت برسد. دوران مراقبه او نیز شـش سـال طول کشـید و پس از آن بـا هفت هفته توقف زیر درختی که بعـداً درخت بیـداری نامیـده شـد، با مارا (Mara) یعنی شیطان ویرانگر مبارزه کرد و در نهایت به حقیقت دست یافت و بودای دوره کنونی شد.

به عقیده بوداییان در دورانهای پیشین جهان نیز تعدادی بودا آمده اند. هر یک از این بوداها قبل از ظهورشان بودی ستو (sattva – Bodhi) خوانده می‌شود، یعنی کسی که به معرفت کامل دسترسی دارد یا بودای بالقوه است.

بودا در مدت ۴۰ سال با مسافرتهای فراوان، آیین خود را در سراسر هندوستان تبلیغ کرد و بر اثر ملاقات با افراد مختلف، به اصلاح نفوس و تربیت شاگردانی همت گماشت که برجسته‌ترین آنان پسر عمویش آنندا (Ananda) بود.

وی سر انجام در هشتاد سالگی در حدود سال ۴۸۳ ق. م. فوت کرد (یا به اصطلاح به نیروانا پیوست.) داستان زندگی شگفت آور بودا از قدیم الایام جذابیت داشته و به همین دلیل این داستان دینی به زبانهای گوناگون ترجمه و در سراسر جهان منتشر شده است. نقل عربی آن با اضافاتی از فرهنگ سریانی، به عنوان داستان بلوهر و یوذاسف بین مسلمانان رواج پیدا کرد. تاسیس نظام اندیشه‌های اصلاحی بودا در مخالفت با تعصب‌های برهمنان بود و اختلافات طبقاتی را باطل می‌شمرد. تعالیم اخلاقی وی در مجموعه‌هایی مانند تری پیتکا (pitaka – Tri) یعنی سه سبد گرد آمده است.

این تعالیم که بر آیین هندو پایه‌گذاری شده است، ترک دنیا، تهذیب نفس، تاء مل، مراقبه و تلاش برای رهایی از گردونه زندگی پر رنج این جهان را توصیه می‌کند و برای وصول به نیروانا اهمیت زیادی قائل است و مفهوم آن را توسعه می‌دهد. آیین بودا در قرون بعدی بخش عمده‌ای از خاک هندوستان را تسخیر کرد و در کشورهای همسایه نیز گسترش یافت. در قرون هشتم و نهم میلادی، دو تن از دانشمندان آیین هندو را نوسازی کردند و بر اثر آن، آیین بودا اندک اندک از هندوستان برچیده و آیین هندو جانشین آن شد، اما اشکال گوناگون آن در خاور دور و مناطق دیگر گسترش یافت. فلسفه بودا هنگامی که بودا به حقیقت دست یافت، ابتدا به شهر بنارس رفت تا پنج تن از راهبان را که از وی روی برتافته بودند، بیابد. او می‌اندیشید که این پنج تن مانند وی در جستجوی حقیقتند و تعلیم دادن ایشان از سایر مردم آسانتر است و چون به بنارس پا نهاد آن پنج تن را دید که در میان بیشه‌ای نزدیک شهر نشسته‌اند و با هم سخن می‌گویند. هنگامی که چشم آنان به بودا افتاد، به یکدیگر گفتند:

«این سیدارتاست که می‌آید؛ همان که دست از رهبانیت کشید؛ خوب است به او کاری نداشته باشیم.» اما چون بودا به آنان نزدیک شد به وی سلام کردند و از او خواستند در کنارشان بنشیند.

آنگاه از وی پرسیدند:

«سر انجام، حقیقتی را که می‌جستی، یافتی؟»

بودا گفت:

«آری، آن را یافتم.» راهبان گفتند:

«پس به ما بگو حقیقت و حکمت و راز هستی چیست؟»

بودا پرسید:

«آیا شما به کارما یعنی قانون کردار ایمان دارید؟» گفتند:

«آری.» بودا گفت:

«پس بدانید که همان سرآغاز حکمت و آگاهی از حقیقت است.

از نیکو نیکو پدید می‌آید و از بد بد. این نخستین قانون زندگیست و همه چیزهای دیگر بر این قانون استوار است.»

گفتند:

«این که تازگی ندارد.» گفت:

«اگر چنین است قربانی، دعا و تضرع به درگاه خدا عاقلانه نیست.» راهبان پرسیدند:

«چگونه؟» بودا پاسخ داد:

«زیرا ٪٪آب همیشه سراشیبی می‌رود، آتش همیشه داغ است و یخ همواره سرد. اگر برای همه خدایان هندوستان هم دعا کنیم، آب هرگز سربالا نمی‌رود و آتش سرد و یخ گرم نمی‌شود. زیرا در زندگی قانونهایی یافت می‌شود که همه چیز بر آنها استوار است. از این رو، کاری که انجام گرفت، قابل ابطال نیست و دعا و قربانی برای خدایان نیز سودی ندارد.»

آنان با این سخن موافقت کردند و بودا افزود:

«اگر این سخن درست است، کتاب وداها که به مردم راه و رسم دعا و قربانی را می‌آموزد، درست نیست و بر خلاف گفته پیشوایان دینی، من اعلام می‌کنم که وداها مقدس نیستند.» راهبان از این جرأت بسیار شگفت زده شدند و از بودا پرسیدند:

«تو می‌گویی برهما هنگام آفریدن جهان مردم را به طبقات گوناگون تقسیم نکرده است؟»

پاسخ داد:

«اصلاً من باور ندارم برهما چیزی را آفریده باشد تا جهان آفریده او باشد.» آنان پرسیدند:

«پس جهان ساخته کیست؟»

بودا پاسخ داد:

«به نظر من جهان ابدیست و آغاز و انجامی ندارد. دو چیز است که بایستی از آن پرهیز کرد:

یکی زندگانی پر از لذت که زاییده خودخواهی و فرومایگیست و دیگر زندگی پر از رنج و خود آزاری که آن نیز سودی ندارد و هیچ یک از این دو به نیکبختی منجر نمی‌شود.» اخلاقیات سر انجام راهبان از بودا پرسیدند:

«پس راه درست کدام است؟»

پاسخ داد:

«راه میا نه، میان لذت و رنج است که از راه هشتگانه به دست می‌آید. راه هشتگانه هشت قانون بزرگ زندگی را می‌آموزد:

۱. پرهیز از آزار جانداران؛

۲. پرهیز از دزدی؛

۳. پرهیز از بی‌عفتی؛

۴. پرهیز از دروغ؛

۵. پرهیز از مستی؛

۶. پرهیز از بدگویی؛

۷. پرهیز از خودخواهی؛

۸. پرهیز از نادانی؛

۹. پرهیز از دشمنی. چکیده آموزه بودا چکیده آموزه بودا این است:

«ما پس از مرگ در پیکری دیگر باز زاییده می‌شویم. این باززایی ما بارها و بارها تکرار می‌شود. این را چرخه هستی یا زاد و مرگ می‌نامیم. هستی رنج است.

زایش رنج است.

پیری رنج است.

بیماری رنج است.

غم و اندوه، ماتم و ناامیدی رنج است.

پیوند با آنچه نادلخواه است، رنج است.

دوری از آنچه دلخواه است، رنج است.

خلاصه این که دل بستن رنج آور است.

(و این رنج زمانی پایان می‌یابد که دیگر منی یا درک کننده‌ای نباشد چه او در قید حیات باشد چه نباشد (نگارنده». هدف باید بریدن از این رنج و چرخه وجود باشد.» از دیدگاه بودا ما اگر خواسته باشیم که از چرخه‌ی زاد و مرگ رهایی یابیم (در صورتی که به آن چرخه باور داشته باشیم) باید گرایش‌های نفسانی را کنار بگذاریم، درستکار باشیم، به یوگا پرداخته به حالات خلسه روحی دست پیدا کنیم که این تجربیات باعث مهرورزی ما به همه‌ی موجودات و بوندگان [(باشنده = موجود) (؟)] می‌شود و سپس از راه این درک‌ها و تمرکزهای ژرف به روشنی و بیداری می‌رسیم و از این دور باطل خارج می‌شویم. چهار حقیقت از دیدگاه بودا چهار حقیقت و اصل وجود دارد که بعد از شناخت آنها و برای رسیدن به نیروانا باید هشت راه و منزلت را پیمود. آن چهار حقیقت عبارتند از:

۱. حقیقت تألم

۲. حقیقت علت تألم

۳. حقیقت پایان تألم

۴. حقیقت طریقت والا برای رفع مایه‌ی تألم.

بر اساس حقیقت چهارم برای رهایی از تألم و رنج هشت دستور و هشت منزلت والا باید پیموده شود آن هشت منزلت و طریقت والا عبارتند از:

۱. بینش درست

۲. اندیشه‌ی درست

۳؛ گفتار درست

۴. کردار درست

۵. معاش درست

۶. تلاش درست

۷. حضور ذهن درست

۸. تمرکز حواس درست.

نتیجه این که بودا نژادی آریایی دارد از مردم انی است که ساکیا نامیده می‌شدند، پدرش حاکم کشوری کوچک در شمال هند و بر اساس افسانه‌ها وی بعد از ترک زندگی شاهانه و تجربه‌ی ریاضت‌های متعدد و رایج زمان خود با تأمل و تفکر به درجه‌ی بیداری رسیده و مقام «بودا» را یافت. طریق سه آموزش راه‌های هشتگانه رهرو، هشت گام راه هشتگانه را از طریق سه آموزش پیش می‌گیرد، یعنی نخست از برترین رفتار آغاز می‌کند که همان راستی و درستی در «گفتار» «کردار» و «معیشت» است.

سپس به برترین مراقبه رو می‌آورد که همانا سیر در عوالم درونی و نظاره و مراقبه‌ی دل است یعنی به راستی و درستی در کوشش، به مراقبه توجه می‌کند و آنگاه به برترین شناسایی (پرجنا) می‌رسد که مشتمل بر نیت درست و شناخت درست است.

بنا بر این مشاهده می‌شود، راه نجات و رستگاری و راه رسیدن به شناخت درست از نظر بودا، با «عمل» آغاز می‌گردد. رهرو ابتدا سخن، اعمال و نحوه زیست و معیشت خود را مطابق آموزه‌های بودا به سامان می‌آورد، سپس، در گام دوم همت او مصروف «سیر درون» است.

در این گام، رهرو با فراگرفتن تمرکز، ذهنیت خویش را تسکین داده و سپس به مرحله عمیق‌تر مراقبه که بینش یابی باشد، نائل

می گردد.

در گـام سوم، دو حاصـل، پدیـدار می گردد، یکی دستیابی به «آزادی» برای رهایی از تعلقات و به کاربردن آموزه‌های بودا با الزامی شرافتمندانه و دیگری دستیابی رهرو به «شناخت درست»؛ که این هردو، برترین شناسایی (پرگیا) است.

در قسمت‌های بعدی مقاله به نقد بیشتر عقاید بودا می‌پردازیم.

گسترش بودا

تاریـخ بودا از هنگـام تأسیس تـا زمـانی که دین رسـمی کشورهـای فـارس و ماوراء النهر شـد، تاریخی پیچیـده و مبهم است اما نظر مشـهور – بنا بر قول بسـتانی اینست که این مکتب با مشـکلات سـختی روبرو شد و انشقاق‌هایی در آن رخ داد، که تعداد آنها به ۱۸ طایفه می‌رسد. مشهورترین این طایفه‌ها عبارتند از:

۱ وی باشـیکا؛ یعنی جدایی طلبان که دارای شاخه‌های بسیاریست ۲ سوترانیتکا؛ یعنی پایبندان به قواعد اصـیل گفتنی است گسترش آیین بودا مـدیون شخصـیست به نام «آشوکا» که نزدیک دو قرن و نیم پس از ظهور بودا می‌زیست علت انتشار بودا آن گونه که در دایره المعارف بسـتانی آمده است به هجوم اسـکندر مقدونی به سـرزمین هند برمی گردد. او توانست بر قسمت اعظمی از هند تسلط یابـد. در این بین در سال ۱۳۲۱ ق م یکی از امیران هنـدی به نـام «شانـدارگوبتا» قیـام کرد و قبایـل زیـادی را دور خود گرد آورد و توانست یونانیان را از کشور خود بیرون برانـد و تمام هند را یکپارچه تحت فرمان خود درآورد. او، «شود ری» بودن خود پایین‌ترین طبقه جامعه هند و نیز حمله‌ی مقدونیان به هند را بهانه‌ای برای از بین بردن قدرت برهمنان قرار داد. پس از او، پسـرش «بندوسارا» به حکومت رسـید و «میگشـینس تاریخ نویس یونانی را به دربار خودپذیرفت؛ تا خوی فضولی وی را سـیراب نماید. بندوسارا، پسـرش «دارمـا سوکـا» یـا «شوکـا» را بنـا بر بعضـی منابع به جانشـینی خود در دولت موریا تعیین کرد. شوکا حکومت خود را گسترش داد و سیـاست خشونت و سـلطه بر دیگران را از راه نظامی در پیش گرفت اما وی و بنا به گفته «ویل دورانت طولی نکشـید که از جنگ و قدرت بیزار شد و به آیین بودا گرایش پیدا کرد و گمشده خود را در آن یافت او به آیین بودا درآمد و به نشر آن پرداخت و اعلان کرد، که از این پس فتوحات او در راه دین خواهد بود.

بسـتانی می گوید او با لقب «بیاداسی (محب پرهیزگار) قانون‌های صبورانه و شفقت آمیزی را رواج داد؛ که آثار آن به صورت کنده کاری شده بر روی ستون‌هایی در دهلی و الله آباد و نیز بر روی صخره‌هایی نزدیک پیشاور در غزاره و اوریسا و غیر آن پیدا شد؛ اما به زبان برکلیت یعنی عامیانه بود، نه به زبان برهمنان یعنی سانسکریت این قوانین به انجام کارهای نیک حفر چاه درختکاری ساختن راه و بیمارستان و پارکهای عمومی و جنگل امر می کنند و از قصاص کردن به صورت قتل باز می‌دارد. او همچنین هیأتهایی دینی به کشـمیر، سیـلان (سری لانکا)، امپراتوری یونان و کوه‌های هیمالیا فرستاد و بدین ترتیب، بودا که مذهبی از مذاهب هند بود، به یک دین جهانی تبدیل شد.

این مطلب را بستانی و شلبی نیز تأیید می کنند.

بودا در عصـر نوین دین بودایی که امروزه از نظر تعـداد پیروان یکی از چهار دین بزرگ جهان به شـمار می‌رود در قرن شـشم ق. م در مقابل قـدرت برهمنها در هندوسـتان به وجود آمد و با سـرعت در شـبه قاره هند و سـپس در کشورهای همجوار انتشار یافت این دین که قرنها در هنـد رواج داشت بعـد از این که تغییرات مهمی در دین هندو به وجود آمد در اثر مخالفت برهمنها جای خود را به دین هندونئسم واگذاشت و از جایگاه اصلی خود دور شد.

این دین از همـان روزهای نخستین پیـدایش خویش در سـرزمین هنـد تا کشورهایی که امروزه پیرو مرام تراوادا می‌باشـند همواره به صورت نیروی متحد کننده‌ی حیات اجتماعی پیروان خود، در همه‌ی ابعاد و شاخه‌های آن عمل کرده است.

در حال حاضـر دین بودیسم در چین و ژاپن پیروان بسیاری دارد. در هنـد و چین فرانسوی، مذهب تازه‌ای تحت عنوان آیین بودایی

جدید ظهور نموده که تمام موجودات مقدس ادیان بزرگ دیگر را برای تقدیس در اطراف بودا جمع می کند که بعضی از اروپاییان نیز مجذوب کیش بودا گشته‌اند و عبادتگاه بودایی و کتابخانه‌ی آن در سالن (جمعیت دوستداران دین بودا) در پاریس نمونه‌ای از این علاقه مندی است.

در کشور تبت دین بودیسم در اطراف سلسله مراتب روحانیان و رهبانان تمرکز یافته و صورتی به خود گرفته است که از آن به آیین (لاما) تعبیر می کنند این شعبه‌ی دین بودایی نه تنها در آن سرزمین ریشه گرفته و انتشار یافته بلکه از آنجا به خارج سرایت کرده است.

هم اکنون دین بودایی (لاما) آنچنان در زندگانی مردم دیار تبت نفوذ و رسوخ کرده است که یک پنجم کل ساکنان آن کشور در دیرها و صومعه‌ها بودایی لاما منزل دارند و معتقدند که لااقل یک پسر از هر خانواده باید در خدمت، روحانی و رهبانی در آید. این دیرها نه تنها موسسات دینی و مذهبی هستند بلکه اکنون مرکز قدرتهای سیاسی و مهد تحقیقات و ./.تدرسات علمی نیز می‌باشد.

دین بودایی ماهایانا در کشورهای پیرو آن به اندازه کافی شبیه به هم می‌باشد.

برجسته‌ترین مثال تفکر حیات ماهایانایی در جهان معاصر را باید در ژاپن ملاحظه نمود. مدارس مهم هنوز در آنجا فعال می‌باشند. چندین دانشگاه بودایی کاملاً شناخته شده هستند و حیات دین بودایی نیز چه در معابد و چه در منازل بوداییان جریان دارد. کشور چین در ثلث اول قرن حاضر صحنه‌ی یک حرکت اصلاح طلبانه بودایی بوده که با تهاجم ژاپن به آن کشور در سال ۱۹۳۷ میلادی و هشت سال جنگ متعاقب آن قطع گردید. بنیانگذار و رهبر این نهضت یک کشیش بودایی به نام (ت آی هسی) بود.

در ماجرای انقلاب فرهنگی چین در سال ۱۹۶۶ م تمام معابد بودایی بسته شد به نحوی که دیگر هیچ نشان مشهوری از فعالیت‌های بودایی در هیچ کجای چین به چشم نمی‌خورد. در سالهای اخیر بوداییان آسیا از ژاپن و آسیای جنوب شرقی تا سرزمین آمریکا پیش آمده تبعیت و پیروی تعداد زیادی از امریکاییان و اروپاییان را به دست آورده‌اند، مراکز تفکر و مراقبه بودایی در همه جا به وجود آمده است.

در حال حاضر تعداد بی‌شماری کتاب و جزواتی که در آنها امریکاییان و اروپاییان که به دین بودایی درآمده و از ارزشها و تعالیم آن سخن می گویند در دسترس عموم قرار دادند و حتی دانشگاه‌هایی نظیر دانشگاه دارماریلم در ایالت کالیفرنیا تاسیس یافته است.

در سالهای اخیر کنفرانسهای جهانی متوالی و متعددی از پیروان دین بودایی تشکیل گردیده که از همه قابل ذکرتر کنفرانسیست که در سال ۱۹۵۶ میلادی در رانگون پایتخت برمه به مناسبت دوهزار و پانصدمین سال تولد بودا برگزار گردید. این کنفرانس که به ابتکار بودایی‌های برمه برگزار گردید و بخش اعظمی از هزینه‌ی آن را نیز دولت برمه پرداخت نمود، نه تنها صاحب نظران بودایی را از کلیه سرزمینهای مربوطه به این دین گرد هم آورد، بلکه دستاوردهای دیگر مهمی نیز داشت. بودا که با لهجه‌ی هند باستان سخن می گفت و دامنه‌ی راه میانه‌اش در زمان‌های مختلف به اقصی نقاط آسیا گسترش پیدا کرده بود اکنون از کانون‌های اصلی ایمان و اعتقاد مذهبی در دنیای جدید می‌باشد.

امروزه او کسیست که در سرتاسر جهان مورد تعظیم و تکریم بوده و در عمیقترین سطح احساسی پیروان خویش جای گرفته است.

می‌توان گفت که در قرن بیستم گروه‌ها و معابد بودایی را می‌توان تقریباً در تمام شهرهای مهم اروپا و آمریکایی شمالی ملاحظه نمود. در پایان باید متذکر می‌شویم که گسترش بودا در جهان عامل مهمی هم دارد که معمولا از کنار آن به راحتی می گذریم. این عامل توسط نظام سرمایه داری غرب به وجود آمده که آن را باید عامل تبلیغاتی رسانه‌ای دانست. نظام سرمایه داری غرب به خوبی دریافته است که دین اسلام مهم‌ترین مانع گسترش این نظام در جهان است و یکی از ترفندهای مبارزاتش بر علیه این دین استفاده از ادیان خنثی می‌باشد چرا که آیین بودیسم و هندوئیسم که هیچ نوع ایدئولوژی منسجم و سازمان یافته‌ای ندارد، ابزاری مناسب برای تحقیق و رام کردن توده‌های مردم می‌باشند و می‌توانند به صورت کاذب نیازهای معنوی انسان را اشباع کنند و حتی آنان را

آماده پـذیرش سـرمایه داری لیبرالیسم هم بکنند امری که امروزه در ژاپن، چین و کشورهای جنوب شـرقی آسـیای یعنی حوزهٔ نفوذ بودیسم صورت تحقق به خود می گیرد و آنان را به ابزار دست نظام سرمایه داری غرب تبدیل می کند.

اصول آیین بودا در حقیقت، بودا دو مطلب را اصل آیین خود قرار داده است:

اصل اول:

شرّ و درد و رنج بودن عالم هستی و مایه‌ی اندوه دانستن هر آنچه انسانها به آن دل می‌بندند و از آن به زندگی تعبیر می کنند.

اصل دوم:

تنها راه نجات از رنـج و شـرّ عالم و انـدوه زنـدگی، پیوسـتن به «نیروانا» است که می‌توان آن را نوعی عـدم و رها شدن از قید وجود دانست. با توجه به مطالب فوق باید گفت:

درست است که بر اساس تعریفی که می گوید:

«دین الهی مجموعه‌ی عقایـد و اخلاق و قوانین و مقرراتی اجراییست که خداونـد آن را برای هـدایت بشـر فرسـتاده است»، ... آیین بودیسم یک دین به معنای واقعی نیست، ولی چون طرفداران آن تلقی دین از آن را دارند و می‌خواهند با ایمان به آن به رسـتگاری برسند، می‌توان انتقادهای کلی زیر را بر آیین بودا وارد دانست.

۱. انکار مباحث نظری و اعتقادی در آیین بودیسم بر خلاف ادیان ابراهیمی که از دو بخش عمـدهی نظری اعتقادی و عملی تکلیفی تشکیل شده‌اند، خبری از مباحث نظری و اعتقادی نیست و هر کس که می‌خواهد پیرو این آیین شود، باید بدون هر گونه استدلالی، حقیقت رنج، یعنی شر بودن زندگی را بپذیرد و همچنین به اصل «سامسارا» (تناسخ)، یعنی تکرار ازلی تولد و مرگ و جابه جا شدن یک روح از جسمی به جسم دیگر، ایمان داشته باشد تا بتواند با عمل به هشت راه بودا خود را از چرخه‌ی «سامسارا» رهایی بخشد.

بودیسم در مبـاحث اعتقادی و نظری کم همت و بی‌رونق است و مبادی لاهوت و فلسـفه‌ی فوق الطبیعه و امثال آن و مباحث عقلانی نزد بودا وزنی ندارد. وی گفته است:

من در بـاب قـدمت عـالم و ازلیت جهان توضـیحی نـدادم و همچنین در باب محـدودیت و تناهی وجود تفسـیری نکردم و ... با این همه، این ادعا که نمی‌خواهـد در امور نظری و اعتقادی سـخنی بگویـد، در عمل به فراموشـی سپرده شده و در دام نوعی ماتریالیسـم گرفتار می‌آیـد و با ابـدی و ازلی دانسـتن ماده و عالم به انکار صانع می‌پردازد؛ گویا آنگاه که لازم است به سؤال مهم از کجا آمده ایم و به کجا خواهیم رفت پاسخ دهد، می گوید:

من در مبـاحث نظری کـاری نـدارم، ولی آن گـاه که نوبت به انکـار صـانع عالم و معاد می‌رسـد، وعـده‌ی خود را از یاد می‌برد و به انکار مبدأ و معاد می‌پردازد. به همین دلیل می‌توان گفت:

بودیسم تبیین روشنی برای مباحث عقیدتی ندارد و گرفتار تناقض است و چون مبادی نظری گویا و روشنی ندارد، در مرحله‌ی عمل هم چنـدان موفق نیست و برنامه‌هـای عملی‌اش نیز بیشتر به توصـیه‌های اخلاقی مبهم و نارسا می‌مانـد که هر کس برداشت متناسب با میل خود را می‌توانـد از آن داشـته باشـد؛ به همین دلیل، در طول تاریـخ که دین بودا در نواحی خارج از هند گسترش می‌یافت، در برخورد با اساطیر و معتقدات محلی با آنها تطبیق می‌یافت و تغییر می کرد.

۲. انکـار خداونـد اکثر ادیان به خصوص ادیان ابراهیمی خود را موظف می‌داننـد تا به سه سؤال اساسـی انسان پاسـخ دهنـد به همین دلیل در جواب سؤال از کجا آمده ایم؟ مباحث مربوط به خالق هستی و صفات او را بیان می کنند و در جواب سؤال چه باید بکنیم؟ بحث نبوت و وساطت پیامبر بین خالق و انسان که برای سعادت انسان از سوی خالق شریعتی آورده را مطرح می‌سازند و در پاسخ به سؤال، به کجـا خواهیم رفت بحث معـاد را مطرح می کننـد، به همین دلیـل گفته شـده که محور اشـتراک ادیـان ابراهیمی بحث‌هـای توحیـد، نبوت و معـاد است هر چنـد در تبیین آنهـا بـا هم اختلافات زیادی دارنـد. در این میان برخی از آیین‌ها نیز وجود دارد که یا

خود را موظف به پاسخ گویی به سه سؤال از کجا آمده ایم؟ چه کاری انجام دهیم؟ و به کجا می‌رویم؟ نمی‌دانند و به همه‌ی آنها پاسخ نمی‌دهند یا به دلیل حوادث تاریخی پاسخ‌های آنها به برخی از این سؤال‌ها به دست ما نرسیده است.

از جمله‌ی این آیین‌ها دین بودا می‌باشد که ساختاری متفاوت با ادیان ابراهیمی دارد و روش خاص را برای پاسخ دادن به سؤالات فوق در پیش گرفته است.

صفات و ویژگی‌های خداوند در آیین بودا آنگونه که در منابع موجود بودایی آمده، بودا در پاسخ به این سؤال که این جهان را چه کسی آفریده است و آفریدگار جهان چه صفات و ویژگی‌هایی دارد، دو راه در پیش گرفته است:

راه اول:

روش سکوت:

در برخی از منابع ذکر شده که هنگامی که از بودا در مورد خداوند سؤال می‌شد وی از پاسخ دادن طفره رفته و می‌گفت:

«من در باب قدمت عالم و ازلیت جهان توضیحی نداده و همچنین در باب محدودیت و تناهی وجود تفسیری نکرده‌ام و در باب وحدت روح و جسم سخنی نگفته‌ام و از بقای روح بعد از وصول به درجه‌ی کمال، ارهت، بیانی ننموده‌ام ... چرا که در این مقوله بحثی نکرده‌ام و شرح و تفسیری نداده‌ام؟ زیرا بحث در این امور فایدتی را متضمن نیست و این مسائله پایه و بنیان دین نمی‌باشند. از این رو از بحث درباره‌ی آنها در گذشتیم». از دیدگاه بودا پارسایی و رضا در شناختن جهان و خدا نیست، بلکه تنها در زیستن نیک خواهانه و دور از خود پرستیست». ... به همین دلیل عده‌ای معتقدند «مفهوم ذهنی او (بودا) از دین مفهومی کاملاً اخلاقی بوده و او در همه چیز به رفتار و سلوک توجه داشت نه به مراسم و آیینی با پرستش مابعد الطبیعه یا خداشناسی». ... با توجه به این سیره بود اما، نه می‌توانیم وی را منکر خدا و خالق هستی بدانیم و نه می‌توانیم وی را خداشناس و اثبات کننده‌ی خالق هستی بشماریم یعنی او را نمی‌توان خدا پرست نامید و نه می‌توان ملحد و منکر خدا. راه دوم:

روش انکار: برخی دیگر از شواهد تاریخی نشان می‌دهد که بودا فقط به سکوت در مورد خالق هستی و صفات او اکتفا نکرده، بلکه به انکار وجود خالق و خدا پرداخته است و معتقد بوده این عالم قدیم و ازلیست و اصلاً نیازی به خالق نامحدود و واجب الوجود ندارد تا ما در جستجوی او باشیم. او وقتی که به مقام بودایی رسید در اولین اقدام برای تبلیغ آیین خود در پاسخ راهبانی که از او پرسیده بودند تو می‌گویی «برهما» هنگام آفریدن جهان مردم را به طبقات گوناگون تقسیم نکرده است، پاسخ داد:

«اصلاً من باور ندارم برهما چیزی را آفریده باشد تا جهان آفریده او باشد.

آنان پرسیدند:

پس جهان ساخته‌ی کیست؟

بودا پاسخ داد:

به نظر من جهان ابدیست و آغاز و انجامی ندارد». در جمع بندی دو روش فوق می‌توان چنین نتیجه گرفت که بودا به عنوان موسس آیین بودیسم هرگز نخواسته در مورد آفریننده‌ی جهان و خالق هستی سخن بگوید او نه به این که عالم چگونه به وجود آمده توجه دارد و نه آفرینش و آفریننده را مورد کنکاش قرار می‌دهد او تنها چهار حقیقت از دیدگاه خود را که رکن اصلی آنها درد و رنج بودن زندگی دنیا است.

محور اصلی آیین خود قرار می‌دهد و با معرفی هشت راه می‌خواهد انسان را از این درد و رنج رهایی دهد و غیر از این سخنی درباره‌ی آفریننده‌ی جهان معرفی نمی‌کند.

بنا بر این باید گفت:

در آیین بودا موجودی به عنوان خدا که آفریننده و خالق جهان باشد معرفی نشده و در اصول تعلیمی وی پرستش هیچ موجودی

تعلیم داده نشـده، هر چنـد واقعیت غیر از اینست و در عمل برخی از فرقه‌های بودایی انسان‌هایی را که به عقیـده‌ی آنها روح بودا در آنهـا نسـخ پیـدا کرده و بوداهای زمان خود هسـتند می‌پرسـتند و برخی دیگر در معابـد خود خاکستر تن بودا، درخت بـدی (درخت بیداری) که به یاد درختی که بودا در زیر آن به مقام نوریافتگی و بیداری نائل شد و تندیس و مجسـمه‌ی بودا را تقدیس کرده و در حقیقت می‌پرستند. مفهوم خداوند در آیین بودا در متون بودایی تا جایی که بررسی شده هیچ گونه اشاره‌ای به شناسایی خالق جهان و یا پرستش آن مطلبی ذکر نشده و بودا نیز ادعای رسالت و پیامبری نکرده است.

لـذا از نگـاه پیروان آیین بـودا، او فقـط راهـبریست که راه معرفت و سـعادت را نشـان می‌دهـد و از وجود مـافوق طـبیعت که ازلی و ابدیست و خالق و صانع آسمان‌ها و زمین می‌باشد و سرنوشت افراد انسانی را در قبضه داشته و قاضی حاجات و مجیب دعوات باشد بحثی به میان نیاورده است». خـدایان که در هنـد مورد پرسـتش بوده‌اند از دیدگاه بودا خود فناپذیر و موجودات ناپایداری هسـتند و کم‌ترین اثری در حـال آدمیان ندارنـد، فلـذا پرسـتش و عبادتی هم برای آنها منظور نمی‌شود. دانشـمندان بودایی خـدای برهمایی را خدای مغرور و خودبین می‌شناسند، به خصوص وقتی این خدا درباره‌ی خودش حرف می‌زند، آن جا که می‌گوید:

«من برهما هستم من خدای عظیم و والامقام هستم، پادشاه خدایانم، من خود زاده نشده‌ام و مخلوق نیستم، من جهان را خلق کرده‌ام، من حکمران و خداوندگار جهان هستم» و بوداییان به طور صریح می‌گویند:

که جهان قـدیم است و کسـی آن را خلق نکرده است و همچنین اعتقاد به بهشت و جهنم و حساب و جزا در آیین بودا وجود ندارد. انسان محوری بودن تعالیم بودا در تعالیم بودا آنچه اهمیت دارد، راه و روش عملیست و آنچه غیر از آن باشـد از دیـدگاه او مخالف عقل سلیم است.

تمام افکار بودا در عبادت ذیل که منسوب به اوست تَجَلِّی می‌کند:

«من از چه چیز سـخن گفته‌ام، من درباره‌ی بدبختی و نیاز سـخن گفته‌ام، درباره فرجام نکبت گفتگو کرده‌ام و نیز در باره ایمانی که به فقر و نکبت و بدبختی بشـر پایان خواهد داد توضیـح داده‌ام، اما چرا این مباحث را پیش کشیده‌ام؟ زیرا فقط از این سودی حاصل می‌شـود که به مبـانی و اسـاس دیـانت مربـوط است و آدمی را به رهـایی از آلاـم و رنـج‌ها و به معرفت عقـل کـل و نیروانه هـدایت می‌کنـد». بودا می‌گویـد راه وصول به مقصـد و طریقه نجـات هر سالـک همانا تکیه بر نفس و اعتماد به نیروی ذاتی خود اوست که باید به واسـطه تهذیب و تزکیه باطن خلاصـی حاصل کند، در حقیقت، در مذهب او انسان مورد توجه قرار گرفته است، از این روی می‌توان گفت که اساس مـذهب بودا انسان محوریست نه خدا محوری. در عین حال باید توجه داشت که در آیین بودا و سـنت‌های وابسته به آن وجود یک خالق، یعنی خدا به هیچ وجه صراحتا انکار نشده است.

برخی معتقدند اینکه بودا از ناحیه خدا حرف نمی‌زند بدان معنا نیست که او مبدأ هستی را قبول ندارد و یا از آن روی گردان است، بلکه از این جهت بوده که همه‌ی تلاش خود را صـرف مجهز کردن مردم به زهـد و ترک زنـدگی دنیوی و نفرت دادن از این خانه غرور و نیرنگ می‌کرده است.

رسـیدن به نیروانـا، هـدف مهم و اصـلی آیین بودا نکته قابـل توجه در آیین بودا مسأله «نیروانا» است که هـدف مهم و اصـلی در این آیین رسیدن به آن حالت می‌باشد.

برخی آن حالت را آزادی مطلق معرفی نموده و گفته است که انسان پس از مهار کردن فعالیت غرایز حیوانی و چشم پوشی از لذایذ به آن می‌رسـد که در اصـطلاح صوفیه به آن فنا گفته می‌شود. البته از دیـدگاه آیین بودایی این حالت بدان معنا نیست که سالک به این مرحله به شعاع الهی برسد. برخی می‌گوید:

که «نیروانا» که مقصود اصـلی بوداییان می‌باشد به معنای فعال ما یشاء به عنوان مرتبت سرمدی، ثابت و لایتغیر است، فاسد ناشدنی و انحطاط ناپـذیر است، ساکن و بـدون جنبش است، در محـدوده زمان جای نمی‌گیرد نامیر است، به دنیا نیامـده و شـدن در آن راهی

نـدارد، علاوه بر همه اینها نیروانا ویژگی‌های دیگری نیز دارد. که عبارتست از قـدرت، برکت و شادمانی، امنیت، پناهگاه راستین و مکانی است امن، نیروانا حقیقت راستین و واقعیت اعلی است، نیروانا عین خیر است هـدف متعالیست واحد است و تنها کمال ممکن و دست یافتنی است، دین بودایی تجسم یافته‌ی نیرواناست و این همان جنبه‌ی از آیین بوداست که شدیـداً رنگ مـذهبی دارد. آنچه بوداییـان راجع به «نیروانـا» بیـان داشـته و از او توصـیف کرده است تقریباً شبیه به اوصاف خداونـدیست که ادیان توحیـدی در مورد خالق و آفریننـده‌ی جهان بیان می‌کنند و اگر چنین باشد می‌توان گفت که آیین بودا خداوند را قبول دارد ولکن نسـبت به آن مانند ادیان دیگر توجه نشده است.

چون این آیین و مسـلک بیش از آنکه به یک دین شـباهت داشـته باشد به یک فلسفه شبیه است ولی پیروان او تدریجاً آیین او را به صورت یک آیین مذهبی درآوردند و خود او را که منکر عبادت و پرستش خدایان بود تا حد یک معبود بالا بردند و معابد ساختند و مجسـمه بودا را در معابر برپا کردنـد و گفته‌های او را پس از خودش گرد آوردنـد». نتیجه: از مجموع آن چه گذشت به این نتیجه می‌رسـیم که خـدا در آیین بودا جایگاه خاصـی ندارد و اندیشـمندان بودایی در برابر خالق جهان موضع لا ادری اختیار نموده‌اند، به قول خودشان، آنها در فکر نجات بشـر از بدبختی و نکبت می‌باشـند و می‌خواهند با روش‌هایی که بودا بر اثر ریاضت به آنها دسـت یافت، از آلام انسان بکاهد. به نظر می‌رسد که بهترین مطلب درباره‌ی این آیین کلام استاد شهید مطهری باشد که فرمود:

آیین بودایی یک فلسفه است نه اینکه دین باشد.

اما سؤال اینست که اولاً، آیا بدون داشتن اعتقاد می‌توان به مرحله‌ی عمل رسید و آیا بدون تبیین جهان هستی می‌توان راه سعادت را هموار کرد؟

ثانیاً، در آیین بودیسم دو پیش فرض اعتقادی، یعنی حقیقت تألّم و تناسـخ، وجود دارد که بـدون پذیرفتن آنها نمی‌توان از روشـهای بودا برای سـعادتمند شدن پیروی کرد و با قبول آنها، بر خلاف خواسته‌ی وی، وارد مباحث اعتقادی می‌شویم که بودیسم آن را خط قرمز و خارج از توان انسان دانسـته است؛ بنا بر این آیین بودیسم یا بایـد جوابگوی مباحث اعتقادی باشد و به تبیین مبدأ و معاد عالم بپردازد و یا از دادن برنامه‌ی عملی بپرهیزد، والّا دچار سفسطه و مغالطه خواهد شد.

همچنـان که در طول تاریـخ دچـار آن شـده و با آنکه ادعای مبارزه با تعـدد الهه در آیین هنـدو را داشت، در طول زمان گرفتار بت پرستی شـد و به جای خـدایان متعـدد هندوان، تماثیل و مجسـمه‌های بودا را بت قرار داد و بت پرستی شـرک آلود هندوها را به بت پرستی کفرآمیز بودایی تبدیل کرد. چرا در دین بودا با گذشت قرن‌های بسیار، بت به عنوان خدا مورد ستایش است؟

پاسـخ به سؤال بالا مسـتلزم کنکاش در مورد معبود آیین بودا و اثبات بت پرستی آنان است، برای همین بایـد بین دو امر یعنی ادعای بوداییان و عملکرد آنان فرق گذاشـته شود؛ چرا که آنان ادعا می‌کنند که بودا در زمینه خدا و خالق هستی سـخنی به میان نیاورده و به گفته ویل دورانت بودا الهیاتی بدون خدا عرضه کرده است.

در منابع بودایی از وی نقل کرده‌اند که بودا می‌گفت:

«من در باب قدمت عالم و ازلیت جهان توضیحی نداده و هم چنین در باب محدودیت و تناهی وجود تفسیری نکرده‌ام ... زیرا بحث در این امور فایدتی را متضمن نیست و این مسائل پایه و بنیان دین نمی‌باشد» ... و حتی در برخی دیگر از منابع گفته شده که وی نه تنهـا در مورد خـدا سـخنی نگفته بلکه منکر خـدا و خالق و معبود هم بوده است، چنان که نقل می‌کننـد وی در جواب این سؤال که «جهان ساخته‌ی کیست؟

پاسـخ داده به نظر من جهان ابـدیست و آغاز و انجامی ندارد.» بنا بر این طرفداران آیین بودا بر طبق آیین خود خدایی ندارند که آن را پرسـتش کنند، آیین آنها نه خدایی معرفی کرده و نه معبودی که بتوان برای آن بت ساخت و نه نحوه پرسـتش خدا یا بتی را بیان کرده است.

اما عملکرد بوداییان بر خلاف چیزیست که از بودا نقل شـده و آنان در عمل نه تنها خـدایانی برای خود ساختهانـد، بلکه به پرسـتش انسان‌هـای خـدانما رو آورده و در دام شـرک و بت پرستی خاصـی گرفتـار آمـده انـد. بر اسـاس منابع موجود، آغاز پرسـتش معبود ساختگی از زمان خود بودا آغاز می‌شود و به تعبیر ویل دورانت «پیروان اسـتاد (بودا) در پایان عمر دراز او کم کم به خـدا کردن او رو آورده بودنـد.» بعـد از مرگ بودا این خـدا کردن بودا ادامه یـافت و بـا سـاختن مجسـمه‌های بودا پرسـتش بودا و مجسـمه‌های او متداول گشت و معابد را که هر روز به تعداد آنها افزوده می‌شد به بت خانه‌های بزرگ تبدیل کردند.

این گرایش به بوداپرستی و بت پرستی خاص بودیسم علل و عوامل متعـددی می‌تواند داشـته باشد که در ذیل به ذکر دو مورد اکتفا می‌شود.

۱. فطرت: از دیدگاه انسان شناسـی اسـلامی انسان فطرتاً موجودی خداپرست است و از بدو خلقت سـعی در شناخت خدا و پرستش آن دارد چنان که قرآن می‌فرماید:

«پس روی خود را متوجه آیین خـالص پروردگـار کن. این فطرتیست که خداونـد انسان‌هـا را بر آن آفریـده؛ دگرگونی در آفرینش الهی نیست» ... بنا بر این اموری چون بت پرستی. شـرک، الحاد و ... همگی انحرافاتی هستند که به دلیل تبعیت از هوا و هوس‌های نفسـانی و وسوسه‌هـای شـیطانی به وجـود آمده‌انـد و الا ـ در حقیقت حتی بت پرسـتان هم منکر و جود خـدا نبودنـد چنـان که قرآن می گوید:

«آگاه باشـید که دین خالص از آن خـداست و آنها که غیر خـدا را اولیای خود قرار دادنـد (دلیلشان این بود که) اینها را نمی‌پرستیم مگر به خاطر این که ما را به خداوند نزدیک کنند» ... پس می‌توان نتیجه گرفت که حتی بر فرض این که بودا سخنی در مورد خدا و معبود نگفته و آدابی برای پرستش خدا بیان نکرده است باز پیروان وی بر اساس فطرت خود به پرستش معبود رو آورده و معبودی برای خود جستجو کرده هر چند در این کار به خطا رفته و دچار پرستش بودا و مجسمه‌های او شده‌اند.

۲. تأثیرپذیری از دیگر ادیان: همه ادیان قبل از بودیسم به خصوص آیین هندوئیسم بر محور پرسـتش خالق هستی بنیان گذاشته شده بودند و آیین هندوئیسم که دچار انحراف شده بود در این امر چنان به افراط گرائیده بود که به عده‌ی بی‌شماری از خدایان آسمانی و زمینی با اسماء و صفات عجیب و غریب معتقد شده بود و به شدت در غرقاب بت پرستی دچار آمده بود.

پیروان بودا که قبل از ایمان آوردن به وی پیرو آیین هنـدوئیسم بود و در آن فرهنگ تربیت یافته بودنـد. به سادگی نمی‌توانسـتند از پرسـتش معبودهای خود دست بردارنـد و تنها تأثیری که بودا می‌توانست داشـته باشد تغییر نام این معبودها از خدایان فراوان به بودا، بود و مریدان وی به جای الهه‌های هندوئیسم به پرسـتش بودا و مجسمه‌های وی رو می‌آوردند. نتیجه این که انسان فطرتاً خداپرست است لکن در این راه دچار انحراف می‌شود و اگر راه راست به او نشان داده نشود هر چنـد از الهه‌ها و بت‌های هندوئیسم هم دسـت بردارد دچار صـنم پرستی بودایی می‌شود بنا بر این تنها راه نجات از این انحرافات چنگ زدن به ریسـمان الهی و دین راستین اسـلام است.

۳. انکار معاد و اعتقاد به تناسخ در کیش بودا عقاید و قوانین مختلفی حاکم است؛ از جمله قانون کارما کرمه به معنای کردار، که از برجسـته‌ترین قوانین هنـدوان است؛ بـدین معنـا که آدمی نـتیجه‌ی اعمـال خود را در دوره‌هـای بـازگشت مجـدد خود در این جهـان می‌بینـد؛ کسـانی که کـار نیـک انجام داده‌انـد در مرحله‌ی بعـد، زنـدگی مرفه و خوشـی دارنـد و آنان که بدکارنـد، در بازگشت با بینوایی و بدبختی دست به گریبان خواهند بود و چه بسا به شکل حیوان بازگشت کنند.

نام این بازگشت مجدد به دنیا سَمسارا به معنای تناسخ است.

هنـدوان معتقدنـد آدمی همـواره در گردونه‌ی تناسـخ و تولـدهای مکرر در جهـان پررنـج گرفتـار است و تنهـا راه رهـایی انسـان از گردونه‌ی تناسخ و تولدهای مکرر در جهان پردرد و بلا، پیوستن به نیرواناست که مورد توجه بوداییان واقع شده است.

برای روشنتر شدن این بحث لازم است ابتدا معنای تناسخ و اقسام آن بازگو شود. معنا و اقسام تناسخ معنای «تناسخ ارواح» اینست که ارواح از جسمی به جسم دیگر منتقل می‌شوند و در اصطلاح هم به همین معناست؛ یعنی «با مرگ یک فردِ آدمی، روح او از کالبد ش بیرون آمده، به بدن یک فرد دیگر، چه انسان و چه غیر انسان، حلول کند». اقسام تناسخ برای تناسخ اقسام مختلفی ذکر شده است و در یک تقسیم بندی کلی می‌توان گفت تناسخ مطلق یا مُلکی، اعم از نزولی و صعودی، عبارتند از:

نسخ (حلول روح شخص متوفی در انسانها)، یا مسخ (حلول روح شخص متوفی در حیوانها)، یا رسخ (حلول روح شخص متوفی در جمادات) و یا فسخ (حلول روح شخص متوفی در نباتات). تناسخهای باطل تمام اقسام تناسخ، باطل و مورد انکار شرع و عقل است. دلایل عقلی بطلان تناسخ همان گونه که در تعریف تناسخ گفتیم، روح مرده‌ای به بدن انسان یا موجود دیگری منتقل می‌شود و این انتقال دایمی و ابدیست و از آن به تولد بعد از تولد تعبیر می کنند.

عقیده به تناسخ بر خلاف قانون تکامل و منطق عقل بوده لازمه‌ی آن انکار معاد است.

حکمای الهی در ابطال تناسخ فرموده‌اند:

۱. وقتی بدن مستعد حدوث نفس (روح) شد، از مبدأ أعلی به او افاضه می‌شود؛ چون جود خدا تام و فیض او عام است و شرط صلاحیت قبول افاضه از جانب قابل (انسان) هم حاصل است.

حال اگر روحی که از بدن مرده‌ای جدا شده به همین بدنی که آماده‌ی افاضه‌ی نفس است تعلق بگیرد، لازمه‌اش اجتماع دو نفس در یک بدن خواهد بود و چنین چیزی باطل است؛ زیرا هر انسانی با مراجعه به وجدان خویش در می‌یابد که یک ذات بیشتر نیست.

۲. نفس (روح) از دیدگاه تناسخی از دو حال خارج نیست: یا منطبع در ابدان است یا از بدنها جداست و هر دو قسم باطل است.

اما قسم اول (نفس منطبع در ابدان) در عین محال بودن، با مبنای خود قایلان به تناسخ منافات دارد؛ زیرا انتقال صور و اعراض از محلی به محل دیگر ممتنع است؛ چون انطباع با انتقال منافات دارد، زیرا لازمه‌اش اینست که نفس در حال انفصال از بدن، یک موجود بدون موضوع و محل باشد و اما قسم دوم (نفس مجرد از ابدان) محال است؛ چون عنایت خدا مقتضی رساندن هر صاحب کمالی به کمال لایق خودش است و کمال نفس مجرد، یا علمیست (که به عقل مستفاد می‌رسد)، یا عملی (آراستن به مکارم اخلاق و دوری از رذایل). حال اگر نفس، بدون رسیدن به عالم انوار و عقول، دایم در حال تردد از این بدن به آن بدن باشد، در این صورت از کمال لایق خود ممنوع شده است، حال آن که عنایت الهی غیر از این است.

دلیل نقلی بر بطلان تناسخ خدای متعال می‌فرماید:

(كيفَ تَكفُرُونَ بِاللّهِ وَ كنْتُمْ أَمْواتاً فَأَحْياكمْ ثُمَّ يمِيتُكمْ ثُمَّ يحْييكمْ ثُمَّ إِلَيهِ تُرْجَعُونَ)؛ چگونه به خداوند کافر می‌شوید؟! در حالی که شما مردگان (و اجسام بی‌روحی) بودید و او شما را زنده کرد سپس شما را می‌میراند و بار دیگر شما را زنده می کند، سپس به سوی او بازگردانده می‌شوید. آیه‌ی فوق صریحاً عقیده به تناسخ را نفی می کند و می‌فرماید:

بعد از مرگ، یک حیات بیش نیست و طبعاً این حیات همان رستاخیز و قیامت است و انسان مجموعاً دو حیات و مرگ دارد. اگر تناسخ صحیح بود تعداد حیات و مرگ بیش از دو تا بود؛ بنا بر این عقیده به تناسخ که گاهی نام آن را تغییر داده و عود ارواح می‌نامند، از نظر قرآن، باطل و بی‌اساس است.

یک دلیل ساده بودا که در پی اصلاح آیین هندوییسم بود، روح را انکار می‌کرد، ولی در پاسخ به این سؤال که سر انجام انسان چه خواهد شد، به ناچار مانند هندوها تناسخ را به عنوان اصل مسلم دینی پذیرفت. به عقیده‌ی وی، روح انسان در هنگام مرگ به کالبد و یا جسم دیگری انتقال می‌یابد و یک سلسله تولد و تجدید حیات را طی می کند و پس از هر تولد و زندگی دوباره به بدنی دیگر حلول می کند و این تولدها ممکن است بی‌انتها و تا ابد ادامه داشته باشد؛ ولی به تناقض گرفتار می‌آید، زیرا بدون حلول روح از جسمی به جسم دیگر تناسخ امکان ندارد؛ و بر فرض که تناسخ را قبول کردیم کدام دلیل عقلی و منطقی صحیحی بر حقانیت

تناسخ دلالت می‌کند؟! حدود صد سال پیش مردم هند دویست یا سیصد میلیون نفر بودند که بعد از مرگ، روحشان در کالبد دویست یا سیصد میلیون نفر تازه متولد شده نسخ پیدا کرده است.

حال اگر این تعداد را از جمعیت کنونی هند، که بیش از یک میلیارد نفر است، کم کنیم، چیزی حدود هفتصد تا هشتصد میلیون نفر وجود خواهد داشت که طبق قانون تناسخ باید بدون روح باشند، چون قبلاً روحی نبوده تا در این تازه متولدان، نسخ پیدا کند.

اگر ما قانون تناسخ را قبول کنیم، باید منکر افزایش جمعیت جهان باشیم و در طول هزاران سال که انسان بر کره‌ی خاکی زندگی می‌کند، باید تعداد اشخاص وفات یافته با تعداد انسانهای متولد شده برابر باشد، تا تناسخ معنا دهد، والّا باید بپذیریم که بعضی از اجسام بشری روح ندارند و بعضی از ارواح هم بدون جسم می‌مانند که هر دو گزاره مبطل قانون تناسخ است.

۴. فردگرایی تعلیمات بودا که در چهار حقیقت و هشت راه خلاصه شده، ناظر به امور فردیست و به ادعای بوداییان، راه نجات فرد، تمسک به این تعلیمات است و چیزی افزون بر این مطالب وجود ندارد که بتوان از آن برای هدایت جامعه بهره برد. گویا نظامهای اجتماعی و اصل جامعه از دیدگاه بودیسم امری واهی و خیالیست و نقشی در زندگی انسانی ندارد و به همین خاطر، خود بودا برای رسیدن به نیروانا از جامعه می‌گریزد و به جنگل پناه می‌برد و با گدایی و دریوزگی خوراک خود را تهیه می‌کند و آن گاه هم که برای تبلیغ آیین خود باز می‌گردد، به سراغ تک تک افراد می‌رود و هرگز سعی نمی‌کند تحولی اجتماعی ایجاد کند؛ وی نه با حاکمی درگیر می‌شود و نه به نکوهش قانونی از قوانین جامعه‌ی آن روز می‌پردازد، بلکه با تک تک افراد ارتباط برقرار و آنان را به ترک زندگی و علایق اجتماعی ترغیب می‌کند و از دیدگاه وی، هر کس از اجتماع برهد و همچون خود وی، پدر و مادر و همسر و فرزند و حتی حکومت را رها کند، می‌تواند به نیروانا برسد. در سراسر تعالیم بودا ... یک وظیفه‌ی ثابت و همیشگی برای هر فرد تعیین شده که خود درباره‌ی امور خودش بیندیشد و خود تصمیم بگیرد و آن را با رعایت جوانب اخلاقی به اجرا درآورد ...و دیگر، دستوری برای راهنمایی دیگران و مبارزه با نظامها و قوانین ظالمانه‌ی اجتماعی وجود ندارد و همین فردگرایی افراطی باعث می‌شود که آیین بودا نتواند برنامه‌ای عملی برای زندگی انسان داشته باشد.

شاید نام «برنامه‌ای برای نیکو مردن و پیوستن به نیروانا» زیبنده‌ترین نام برای آیین بودا باشد.

۵. آمیختگی با افسانه آیین بودیسم با دوری گزیدن از مباحث نظری و اعتقادی و نپرداختن به سؤالاتی که درباره‌ی مبدأ و معاد مطرح می‌گردد، دچار نوعی خلأ مباحث کلامی و استدلالی می‌شود و برای پر کردن این خلأ به دامان افسانه و اسطوره پناه می‌برد و در پاسخ سؤالهای متعدد هستی شناختی، به تمثیل و داستان رو می‌آورد و از افسانه برای تبیین اصول خود بهره می‌گیرد.

این روش هر چند در جلب نظر افراد عامی جامعه مؤثر است، از ارائه‌ی قانون و قاعده برای رستگاری انسان عاجز است و جز گرفتاری در انبوهی از خرافه و افسانه ثمره‌ای ندارد.

۶. انکار نبوت بودایی‌ها چون وجود خدای واجب الوجود را انکار می‌کنند، طبعاً اعتقادی به نبی مرسل و پیامبری که حامل وحی الهی باشد ندارند و می‌گویند که عقل به تنهایی توان هدایت انسان را دارد و نیازی به پیامبر نیست و سؤالی که بی‌پاسخ می‌ماند اینست که آیا عقل مورد ادعای شما امر به تمثال پرستی می‌کند و آیا عقل موجب می‌شود که شما صانع را انکار کنید و در تناقض تناسخ گرفتار آیید آیا عقل نیاز به مؤید راهنما ندارد آیا اگر رسولانی به عنوان راهنما و مؤید عقل از سوی خداوند بیاید منافاتی با احکام عقل دارد، آیا عقلی که مدعای داشتن آن را می‌کنید موجب شده که عالم ممکن را واجب الوجود پندارید؟! آیا بودا عارف بوده است؟

بودا کسی بوده است که برای معرفت یابی و رسیدن به حقیقت و رها شدن از رنج‌های زندگی دنیا راه ریاضت کشی را برگزید امّا آیا او را می‌توان یک عارف نامید و اندیشه‌ها و اعمالش را عرفانی دانست یا خیر؟ ممکن است برخی بپندارند هر کس سخنی در مذمّت دنیا و دل بریدن از آن گفت و به هر گونه ریاضت‌های جسمانی و روحانی رو آورد و کارهای شگفت انگیزی انجام داد،

عارف است.

امّا این پندار نادرست است زیرا عرفان حقیقی خود را یافتن و به خدا رسیدن است و آن هم جز با استفاده از تعالیم انبیا و رهبران الهی حاصل نمی‌شود زیرا آنان سرآمد عارفان و به خدا پیوستگانند، آنان به لطف پرودگار تمام حقایق هستی را می‌دانند و می‌توانند انسان را زا راه‌های درست و خدا پسندانه به لقاء الله برسانند. «عرفان حقیقی یعنی عرفانی که در تعالیم آسمانی ریشه دارد، آغاز حرکتش بیداری بشر از خواب و رؤیاهای حیات طبیعی محض است و آگاهی از این که وجود او در حال تکاپو، در مسیر خیر و کمال در متن هدف خلقت عالم هستی قرار می گیرد.

این عرفان (که مسیرش در حیات معقول و مقصد ش، «قرار گرفتن در جاذبه‌ی کمال مطلق» به لقاء الله است) به قرار گرفتن در شعاع جاذبیّت او منتهی می‌شود. این عرفان که آن را عرفان اسلامی، می‌نامیم، هیچ حقیقتی را از عالم هستی اعم از آن که مربوط به انسان یا غیر او باشد حذف نمی‌کند بلکه همه‌ی عالم را با یک عامل ربّانی درونی صیقل می‌دهد و شفّاف می‌سازد و انعکاس نور الهی را در تمام ذرّات و روابط اجزای این عالم نشان می‌دهد. این گونه عرفان است که خط نورانی آن به وسیله‌ی انبیای بزرگ الهی در جاده‌ی تکامل کشیده شده است، نه آن تخیّلات رؤیایی در مهتاب فضای درونی که سایه‌هایی از مفاهیم بسیار وسیع مانند وجود، واقعیت، کمال، حقیقت و ... را به جای اصل آن گرفته و با مقدار ی بارقه‌های زودگذر مغزی آنها روشن ساخته و از آنها را حالی و مقامی برای خود تلقین نموده و دل به آنها خوش می‌کنند، در صورتی که ممکن است، مدعی چنین عرفانی حتّی برای چند لحظه از روزنه‌های قفس مادّی نظاره‌ای به بیرون از خودِ مجازیِ خویشتن نکرده باشد.

این همان عرفان منفیست که انبوهی از کاروان جویندگان معرفت را از لب دریای درون خود به سراب‌های آب نما رهنمون می‌کند.

با توجّه به این مطلب می‌توان گفت:

بودا کسیست که پندار و گفتار و رفتار مرتاضان، سخت در تکوّن شخصیّت او مؤثر بوده است.

«مردم او را به عنوان قدّیس یا مرتاض یا به نام خانوادگیش یعنی گائوتاما می‌شناختند.» او پیامبر نبود و ریاضت‌های نفسانی‌اش نیز در تعالیم آسمانی ریشه نداشت بلکه تحت تأثیر جاذبه‌ی مرتاضان در طریق آنان قرار گرفت از این رو، او را نمی‌توان عارف نامید و اعمالش را نمی‌توان عرفانی دانست و پندها و حکمت‌هایش را نیز باید با آموزه‌های وحیانی و سخنان پیامبران خداوند به خصوص پیامبر بزرگ اسلام حضرت محمد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم سنجید و هر آنچه با آنها سازگار است پذیرفت و آن چه بر خلاف آنها است، رد کرد. کتب مقدس دین بودایی قدیمی‌ترین کتاب مقدس بوداییان به زبان پالی موسوم به تری پیتاکا، به معنی «سه سبد یا سه زنبیل» حکمت یا کانون پالی می‌باشد.

سه سبد شامل موارد زیر است:

۱ – وینایاپیتاکا یا سبد روشن (سبد نظم و یا انضباط بودایی) که مشتمل بر قوانین و قواعد مربوط به کسانی است که تازه به نظام بودایی در آمده‌اند و یا راهبان و بوداییان سطح بالاتر. این سبد یازنبیل را به نام قواعد رهبانیت نیز نامگذاری نموده‌اند.

۲ – سوتاپیتاکا (سوته پتکه) یا سبد آیین (سبد آموزش) مشتمل بر مباحثات و تعلیمات شخص بودا می‌باشد.

از این سبد به نام وسیله رستگاری نیز یاد می‌شود. سوته پتکه از پنج مجموعه فراهم آمده است که به پنج نکایه معروفند. یکی از این مجموعه‌ها «کودکه نکایه» یعنی «مجموعه گفتارهای کوتاه» است که خود از پانزده کتاب ساخته شده است.

یکی از این پانزده کتاب به ذمه پده یا ذمه پده معروف است.

۳ – آبهیدهاماپیتاکا (ابی ذمه پتکه) یا سبد آیین برتر (نظریه متعالی و یا سبد متافیزیکی) است که بیان نکات ظریف در عین حال پیچیده روان شناسی و مباحث نظری دین بودایی را شامل می‌شود. این سبد مفهوم فلسفی و روانشناسی دارد. کتاب تری پیتاکا به

زبان پالی، که یک زبان ادبی بسیار نزدیک به ماگهادی زبان محاوره گواتما (بودا) و پیروان وی بوده حفظ شده است.

این کتاب به عنوان کتاب قانون مکتب جنوبی دین بودایی، هینایانا، به رسمیت شناخته شده است.

همچنین آن را به نام قانون تراوادا می‌شناسند. کتب مقدس مکتب شمالی، مهایانه، به همراه نوشته‌های بسیار دیگری که جنبه تشریعی ندارند، به زبان سانسکریت حفظ شده‌اند.

کتاب تری پیتاکا از بیست و نه بخش فرعی تشکیل شده که طول هر یک از آنها بین ۱۰ تا ۱۸۳۹ صفحه است.

این مجموعه عظیم نه تنها به زبان انگلیسی ترجمه نشده، بلکه حتی به زبان اصلی پالی هم به طور کامل چاپ نشده است.

ترجمه متون مقدس دین بودایی به زبان انگلیسی حجمی حدود چهار برابر انجیل خواهد داشت. اولین ترجمه انگلیسی از یک قسمت از تری پیتاکا ترجمه قسمت نسبتاً کوتاه دهمه پده به معنای «راه فضیلت» بود که پرفسور ماکس مولر، استاد دانشگاه آکسفورد در سال ۱۸۷۰ میلادی (حدود ۱۲۵۰ شمسی) انجام داد. دین بودایی، حتی قبل از اینکه قسمتی از کتب مقدس آن به انگلیسی ترجمه شود، از موضوعات بسیار مورد علاقه ادبیات انگلیسی بوده است.

حدود یک نسل قبل، کتابخانه عمومی شهر نیویورک به تنهایی متجاوز از دویست کتاب و مقاله مهم داشت که در سالهای پیش از ۱۸۷۰ میلادی درباره دین بودایی به زبان انگلیسی نوشته شده بود.

قطعه نخستین از ترجمه متن تری پیتاکا، به همراه قطعه دیگری که تواماً در جلد دهم از مجموعه کتب مقدس شرق آورده شده، مورد تقدیر فراوان قرار گرفته است.

«متون دهمه پده و نیز سوتانیپاتا، برای همه کسانی که به ذخایر نادیده روح علاقه‌مند هستند، شایسته مطالعه است.

این کتب، با شوق ساده خود و استفاده جالب توجه‌شان از حکایات اخلاقی و استعارات و امتزاج ساده‌ترین موضوعات با عالیترین حقایق، جزو جالبترین کتب دینی دنیا به شمار می‌آیند». کتاب تری پیتاکا شامل بعضی از خاطرات بودا، پاره‌ای مباحث نظری موشکافانه و نصایح بسیار در مورد یک زندگی آرام است.

با این وجود متون شریعت دین بودایی و به ویژه کتب مکتب هینایاما، هیچ گونه شرح حال کاملی از بودا به دست نداده‌اند تا نشانه این مطلب باشد که رهبران بعدی دین بودایی کار بنیانگذار آن، بودا، را دنبال کرده‌اند.

همچنین به منظور احیای مجدد جامعه توضیحی در مورد کاربرد تاریخی عالیترین اصول این آیین به دست نداده‌اند و اشاره‌ای نیز به یک هدف و یا قدرت خلاقه در جهان نداشته و هیچ نگرش آینده نگرانه‌ای را در مورد یک زندگی مشعشع و مرفه در این جهان و در جهان آخرت ارائه نمی‌دهند. درسوتراهای مهایانه توصیف بسیار دقیقی از «بهشت غربی» وجود دارد که برای بودایی‌های پیرو فرقه‌های مشهور مهایانه بسیار جذاب است.

این مطلب را می‌توان در سوکهه وتی ویودا، که در جلد چهلم از کتب مقدس شرق ترجمه، شده مطالعه کرد. در این بهشت موعود نه تنها آرامش و سکون حکمفرماست، بلکه زیبایی و غنای الوان، درختان جواهرنشان، شکوفه‌های حیرت انگیز درخت سدر، عدم وجود شب یا روز، عدم تمایز و تبعیض بین خدایان و افراد بشر و روی هم رفته زیبایی و سعادت کامل وجود دارد. ضمنا فرقه‌های مختلف بودایی نیز کتابهای مخصوص به خود دارند. مجموعه‌های بودایی به طور کلی مجموعه‌های بودایی عبارتند از:

۱ – آنگوتارا نیکایا (نکایه)

۲ – دیا نیکایا (نکایه)

۳ – میجمی ایمانیکیا (نکایه)

۴ – سامی یوتانکایه

۵ – سوتانی پاتا (متن کهن بودائی)

۶ – پیتاکا (سبدهای قانون) تالیف ۲۴۱ ق. م شامل:

الف: حکایات،

ب: انضباط،

ج: شریعت

۷ – یاتاگا

۸ – کنجور و تنجور فرقه‌های بودایی در جهان بودایی سه شاخه‌ی اصلی و عمده وجود دارد که عبارتند از:

۱. شاخه‌ی «تراوادا» یا «عقیده و نظریه‌ی بزرگترها».

۲. «ماهایانا» یا «گردونهٔ بزرگ»

۳. شاخه‌ی «لاما»

۱. شاخه‌ی «تراوادا» یا چرخ کوچک: پیروان این شاخه بیشتر در کشورهای سریلانکا، برمه، کامبوج و تایلند حضور دارند. برخی معتقدند که مقام «تراوادا» از «ماهایانا» از لحاظ هدف و تعلیمات، پایین‌تر است و از همین جهت «تراوادا» را «هی نایانا» یعنی چرخ کوچک نام گذارده‌اند.

۲. شاخه‌ی «ماهایانا» یا چرخ بزرگ: پیروان این مکتب در مناطق کره، ژاپن، چین می‌باشند، که این مکتب خود به دو مکتب فکری دیگر به نام مکتب «خلاء» و مکتب «آگاهی تنها تقسیم می‌شود. مکتب «خلاء» را افرادی به نام «نگارجونا» در قرن دوم میلادی بنا گذاشت و معتقد به نسبی بودن هستی و وجود بود و به عقیده‌ی او همه چیز در خلاء و تهی می‌باشد و مکتب «آگاهی تنها» واقعیت أشیای خارجی در جهان تجربه را انکار می‌کند و معتقد است که تنها از طریق آگاهی و هوشیاریست که «أشیا» واقعی هستند.

بنا بر این تنها «آگاهی» و یا «ذهن متعالی» است که واقعیت دارد. مکتب «ماهایانا» در کشورهای چین و ژاپن به فرقه‌های متعددی منشعب شد که برخی از آنها در هر دو کشور هم وجود داشتند. ما در اینجا به بعضی از آن فرق اشاره می‌کنیم:

مکتب‌های بودایی «ماهایانا» در چین:

الف)

مکتب «تی ین ت آی» نامگذاری این مکتب از روی کوهی در ایالت چکیانگ چین و به معنی «تراس آسمان» می‌باشد و بنیانگذار این مکتب فردی به نام «چی ای» (۵۹۷ – ۵۲۸) می‌باشد.

ب)

«هوآ ین» مکتب تاج یا حلقهٔ گل که فردی به نام «فاتسانگ» (۷۱۲ – ۶۴۲) آن را تأسیس نمود.

ج)

مکتب «چینگ تی یو تسونگ» یا سرزمین ناب و خالص. این مکتب توسط «هویی یوان» و یا فردی به نام «ته آن لوئن» بنیانگذاری شد.

سرزمین ناب یعنی اینکه پس از مرگ سرزمینی پاکی وجود دارد که انسان بدانجا منتقل می‌شود.

د)

مکتب «چه آن یا مکتب تفکر و مراقبه که توسط فردی به نام «بودهی دهارا» در حدود سالهای ۵۰۰ م این مکتب را به چین آورد.

مکتب‌های بودایی «ماهایانا» در ژاپن:

الف)

مشانه تندای «تی ین ت آی»، فردی به نام سایشو (۸۲۲ – ۷۶۷) آن را به ژاپن برد.

ب)

«شینگون» این مکتب را «کوکایی» (۸۳۵ – ۷۷۴) به ژاپن وارد کرد.

ج)

«سرزمین پاک»، دو نفر به نام‌های «هونن» و «شین ران» این مکتب را در ژاپن رواج دادند.

د)

«ذن» یا مکتب تفکر و مراقبه که مکتب «چان» و یا «چه آن» نیز خوانده می‌شود.

ه)

نظریه و روش «نی چی رن» یعنی نیلوفر آفتابی که به نام بنیانگذار خود «نی چی رن» نامبرده می‌شود. البته انشعابات «مکتب ماهایانا» به مکاتب مذکور منحصر نمی‌شود، مکاتب بسیار دیگری چون: «ویب هاشی کا»، «موت ران تی کا»، «جو کا چا را»، «مادهیا می کا» از این مکتب منشعب شده‌اند.

۳. مکتب «لاما» این مکتب در قرن چهارم میلادی در تبّت به وجود آمد. پیروان آن معتقد بودند که روح «بودا» در پیکر شخصی به نام «دالایی لاما» که در واقع رئیس مذهب است، حلول کرده است و هنگامی که «لاما» می‌میرد دنبال کودکی می گردند که در آن لحظه به دنیا آمده است.

چرا که باورشان بر اینست که روح «لاما» در قالب کودکی که در همان هنگام به دنیا می‌آید حلول می کند.

در این مکتب نیز انشعاباتی صورت گرفته که از آنها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

الف) مکتب «سانتراکشیا و پادماسام باوا» یا مکتب ترجمه‌ی قدیمی.

ب)

مکتب «گلوکیا» که از آثار «آتیشا» و «تسونگ خاپا» نشأت گرفته است.

ج) مکتب «کاگیوپا» که در اثر کارهای «مارپا» و «میلارپا» به وجود آمد. چنانکه ذکر شد آیین بودا در مناطق مختلف نفوذ کرده و افراد و جوامع را جذب خود نمود و در طول دوران حیات خویش در این مناطق به فرقه‌های بسیاری منشعب شد که به طور کلّی امّهات اصول این فرقه‌ها از پنج مکتب خارج نیست و هر یک از دیگری به طور وضوح متمایز است که ما در اینجا به طور اختصار بدانها می‌پردازیم:

۱. فرقه‌های «زمین پاک»: مبادی این فرقه‌ها درخور فهم و ادراک عوام و اکثریت خلایق است و هدف مطلوب و غایت مقصود برای آنها همان وصول به ارض مقدس و بهشت جاویدان می‌باشد و این بهشت در مغرب جهان قرار دارد و بزرگان آیین بودا آن را به عالمیان وعده داده‌اند.

این کیش اهمیّت واقعی را در ایمان قلبی می‌داند و این تصدیق و علاقه‌ی قلبی را برای وصول به مرحله‌ی نجات و رستگاری کافی می‌داند. مکتب «زمین پاک» به وسیله‌ی شخصی که نخست به دین «تائو» بود و سپس بودایی شد تأسیس گردید.

۲. فرقه‌ی «باطنیّه»: این فرقه بودائیانی هستند که راه نجات و وصول به مرتبه‌ی اشراق را فقط در باطن و در ضمیر منحصر می‌دانند و طرز عمل و سبک عادت در نزد آنها به وسیله‌ی «دیانه» یعنی تفکّر میسر است و بس و تحقیقات علمی و مطالعه‌ی کتب و امثال آن ارزش و قدری ندارد.

۳. فرقه‌های «عقلانی»: این فرقه ابتدا در مکتب فکر و مراقبه روییده و سپس از آن منشعب گردید، آنها بر این باورند که سالِک باید در طلب اشراق و شهود ذهن خود را از همه‌ی افکار و آداب، خالی نموده و سپس به تدریج به وسیله‌ی مطالعه‌ی کتب دینی و تفکرات عقلانی، خود را برای وصول به کمال و مرحله‌ی مقصود آماده و مهیّا سازد.

۴. فرقه‌های «مرموز» یا «کلمهٔ حقّه»: در هر مذهبی در مواردی به نیروی مرموز «نجات بخش» یعنی اسم اعظم یا کلمهٔ حقّه تکیه شده است و بر خلاف مبادی اعتقاد عقلانی، به نوعی اثر جادویی مقدس برای این کلمه قائل شده‌اند.

۵. فرقـه‌ی سیاسـی و اجتمـاعی: این فرقه که در ژاپن منسـوب به «نیچیرن» است صـرفاً دین بـودائیست که رنـگ ژاپنی گرفته است و دارای تمایلات سیاسی و اجتماعی می‌باشد.

تا امروز احساسات وطن پرستی و محبت به قوم و ملّت از مبادی مهم فرقه‌ی «نیچیرن» است.

ازدواج در آیین بودا کارشـناسان و دانشـمندانی که در مورد ادیـان تحقیق می‌کننـد، برای تسـهیل کار خود، ادیان را از دیـدگاه‌ها و منظرهای مختلف به انواع گوناگون تقسیم می‌کنند.

آنـان گاهی جغرافیا را مناط و معیار قرار داده و ادیان را به دو گروه ادیان شـرقی و ادیان غیرشـرقی تقسـیم می‌کننـد و گاهی نژاد را مبنـا گرفته و می‌گوینـد ادیـان یـا سـامی هسـتند یـا غیرسـامی و گـاهی نیز وحیـانی بودن ادیـان را در نظر گرفته و آنهـا را به الهی و غیرالهی، تقسیم می‌کنند.

این تقسیم بندی‌ها، هر کدام جایگاه و کاربرد خاص دارد و بسته به موضوع بحث، مورد استفاده قرار می‌گیرد و نباید آن را به سه یا چهار مورد، منحصـر کرد، بلکه می‌توان ادیان را از دیدگاه دیگری نیز مورد تقسیم قرار داد به عنوان مثال ما می‌توانیم ادیان را به دو گروه ادیان جامع و ادیان ناقص تقسـیم کنیم با این توضـیح که ادیان جامع، ادیانی هسـتند که برای پیروان خود در دو زمینه نظری و عمل نسـخه پیچیـده و آنان را مکلّف به پیروی از نسـخه خود می‌کننـد؛ ولی ادیان ناقص تنها به بیان مطالبی در ساحت‌های عملی یا نظری اکتفاء کرده و عرصه‌های دیگر را مسـکوت می‌گذارنـد. ادیان ابراهیمی به خصوص دین اسـلام از جمله ادیانی هسـتند که در زمینه مسائـل نظری (عقایـد) و هم چنین مسائـل عملی (احکـام) به تفصـیل سـخن گفته و وظیفه پیروان خود را در هر دو زمینه بیـان داشته‌اند.

در مقابل این ادیان، آیین‌هایی مانند «شـینتو»، «بودیسم» و ... قرار دارند که خود را مکلّف به بیان مطلب در همه عرصه‌های نظری و عملی نمی‌دانند و تنها به ذکر برخی مطالب در این زمینه‌ها اکتفا کرده و سایر ساحت‌ها را یا مسـکوت می‌گذارند و یا آنها را خارج از گستره خود اعلام می‌کنند.

بنا بر این نبایـد گمان کنیم که آیین بودا نیز ماننـد دین اسـلام در همه عرصه‌های زنـدگی، وارد شـده و در تمام موضوعات نظری و عملی اظهار نظر کرده است.

بودا به عنوان بنیانگـذار مکتب بودیسم بعـد از تـبیین چهـار اصـل خود (یعنی حقیقت تـألم، حقیقت علت تـألم، حقیقت پایـان تـألم، حقیقت طریقت رفع مـایه تـألم) هشت راه برای رهـایی از این رنـج و الم را در ضـمن حقیقت چهـارم می‌شـمارد و در سـایر زمینه‌ها مطلـبی برای ارائه نـدارد. پس مـا نمی‌تـوانیم انتظـار داشـته باشـیم که آیین بودا هم چون دین اسـلام، فقه گسـترده داشـته و دربـاره، عبادات، معاملات، سیاسات و ... احکام عملی ارائه کند.

باتوجه به مقدمه فوق و متون موجود آیین بودیسم می‌توان گفت:

«راهبان بودایی در ازدواج‌ها مراسم نیایش برپا نمی‌کنند.

ازدواج از نظر بوداییان یک کار تشریفاتی خصوصیست که به امور اجتماعی مربوط است.

امـا امروزه بـا دخـالت برخی از عناصـر و عوامـل بـودایی به مراسم رنـگ و روی مـذهبی داده می‌شود به این صورت که گروهی از دختران یا پسران خردسال پاره‌ای از آیات مقدس خاص دعا را قرائت می‌کنند.

خود راهبان به خصوص در سـرزمین‌های مهد مکتب قدیم، هرگز در مراسم ازدواج شرکت نمی‌کنند ولی یکی دو روز پیش یا پس از ازدواج برای صـرف غذا به خانه دعوت می‌شوند. بدین مناسبت یکی از راهبان به موعظه می‌پردازد که در آن موعظه، همسران را

به گذراندن یک زناشویی توأم با خوشبختی و هماهنگی بر طبق تعالیم بودا دعوت می‌کند.» و البته این مراسم بعدها و آن هم تنها در برخی کشورها رواج یافته و ربطی به آیین بودا ندارد. آیا بودا پیامبر بوده است؟

آیین بودا دوّمین آیین بود که پس از آیین جینی به انگیزه‌ی مقابله با آیین برهمنی یا اصلاح آن پدید آمد و تأثیرات عمیق در افکار و آداب سراسر هند بر جای گذاشت. بودا خود را نه پیغمبر میدانست و نه خداوند و الهه و نه تجسمی از الهه و در اسلام هم مدرکی صحیح دال بر اینکه بودا از پیامبران بوده است نداریم، در نتیجه «بودا» از پیامبران نبوده است.

از منابع اسلامی استفاده میشود که ظهور انبیاء علیهم السّلام اختصاص به منطقه خاصی نداشته و آیات کریمه‌ی قرآن دلالت دارد، بر اینکه هر قوم و امتی پیامبری داشتهاند، که به چند نمونه اشاره میشود.

۱. رسول همیشه از بین خود مردم در بین هر قوم برانگیخته شده است چنانکه در سوره‌ی بقره، اعراف و سوره‌ی جمعه بدان اشاره شده است «رسولاً مِنهُم».

۲. «برای هر گروه و امّتی پیامبریست پس زمانی که پیامبرشان آمد، میان مردم به عدالت و قسط حکم میکند» و فرمود:

«هیچ امّتی نیست مگر آنکه در میان آنان پیامبری برای هشدار دادن بود» این آیات و مانند آنها به صراحت میگویند که هر امّتی دارای نبی و پیغمبری بودهاند و همچنین روایات بر این مطلب دلالت دارند که به نمونههایی اشاره میشود:

علی علیه السّلام فرمود:

خداوند رسولان خود را پی در پی اعزام کرد تا وفاداری به پیمان فطرت را از آنان باز جویند ... خداوند هرگز انسانها را بدون پیامبر یا کتابی آسمانی یا برهان قاطع ... رها نساخته است.

از بعضی روایات استفاده میشود که خداوند از میان سیاهپوستان نیز پیامبری برانگیخته است.

چنانکه علی علیه السّلام فرمود:

خداوند پیامبر سیاهپوستی را مبعوث کرد هر چند سرگذشت او در قرآن نیامده است «بعث الله نبیّاً اسود» چنانکه خود قرآن هم اشاره دارد که «و مِنهم من لم نقصص» ما قصّه عدّهای (بسیاری) از پیامبران را (و نام آنها را) در قرآن نیاوردهایم. در نتیجه ممکن است در قاره‌ی هند پیامبر و یا پیامبران الهی، دارای مکتب آسمانی بودهاند، ولی اسم آنها در قرآن و تاریخ نیامده است.

از مجموع ۱۲۴ / ۰۰۰ نفر پیامبر فقط اسم برخی از آنها در قرآن آمده است.

قابل ذکر است که این احتمال هم وجود دارد که به خاطر اتصال و ارتباط هندوستان به قارههای دیگر و نفوذ دعوت پیامبران آن قارهها پیامبر خاصی فرستاده نشده باشد و امکان دارد پیامبرانی فرستاده شده ولی به قتل رسیدهاند. شاهد وجود پیامبران در هندوستان اینست که این سرزمین از قدیمالایام به سرزمین ادیان و افکار و فلسفههای مرموز و سرزمین ریاضتکشان معروف بوده است و در همان ادیان ابتدایی آثاری از ادیان آسمانی دیده میشود که به نمونههای اشاره میشود، مثلاً در کتاب «ریگودا» که یکی از کتابهای آیین «ودایی» است آثاری از مناجاتها و ادعیه‌ی با خدا دیده میشود و همچنین در آیین برهمنی سخن از جاوید بودن و همه جا بودن برهمن مطرح است (که این همان اوصاف خدای واقعی است) و همین طور در آیین هند پرستش و خدای خلقت و ...مطرح است و در آیین سیک (سِرخ) اعتقاد به وحدانیّت خدای متعال وجود دارد و یا در آیین بودا سخن از اعتماد به نیروی ذاتی خود انسان مطرح است که باید به واسطه تهذیب و تزکیه‌ی باطن رهایی یابد و ... همه اینها نشان از وجود ادیان الهیست که بعدها به نوعی تحریف شده است.

شاهد دیگر اینست که در بعضی روایات از پیامبری اسمی به میان آمده است که در هندوستان مبعوث شده و دارای علومی از جمله علم نجوم بوده است.

آیا بودا مقدس می‌باشد؟ با توجه به اینکه بطلان آن در اسلام معلوم است؟

پاسخ سؤال فوق به دانستن معنی کلمه مقدس و این که این لقب از سوی چه کسی به بودا اطلاق می‌شود منوط می‌باشد بنا بر این ابتدا به تعریف کلمه مقدس پرداخته می‌شود:

کلمه «مقدس» کلمه‌ای عربی بوده و اسم مفعول از باب تفعیل می‌باشد که مصدر آن «تقدیس» و ثلاثی مجردش «قدس» به معنی پاک و مطهر و منزه می‌باشد.

وقتی کلمه «قدس» را به باب تفعیل ببریم معنی آن پاک کردن و منزه کردن و اسم مفعول آن «مقدس» می‌شود که چیز پاک شده، منزه شده و مطهر شده معنی می‌دهد. در اصطلاح لغت فارسی به مرد خدا که از منهیات بپرهیزد و پارسا باشد، مقدّس گفته می‌شود. ولی در اصطلاح زبان عربی از این اصطلاح بیشتر برای مکان استفاده کرده و به مکان پاک و مطهر «مقدّس» گفته می‌شود و برای شخص «مقدِّس» (اسم فاعل) استفاده می‌شود و به کسی که خدا را به پاکی بستاید و کسی که خود را برای عبادت تطهیر و پاک کند و هم چنین به راهب، دانشمند متدین یا پاپ یا یکی از روسای دینی، «مقدِّس» اطلاق می‌شود. در اینجا لازم به ذکر است که استفاده از کلمه «قدس» و مشتقات آن از قبیل «مقدِّس»، «قداسه»، «قدیس» و ... بیشتر در میان مسیحیان عرب زبان رواج دارد و به عنوان مثال برخی از نویسندگان جدید مسیحی کلمه «القدس» را در مقام احترام به پیشوایان مذهبی اطلاق کرده و آن را به معنای حضرت می‌دانند و مثلاً می گویند:

«قدس الأب العام» یعنی حضرت پدر روحانی یا کلمه قدیس را به معنای مرد برگزیده خدا که به مقام بالایی از تقوا و پرهیزگاری نایل شده به کار می‌برند. با توجه به معنای لغوی و کاربردهای کلمه مقدّس می‌توان نتیجه گرفت که طرفداران هر دین و آیینی به اشخاص بزرگ آیین خود که بر طبق موازین آن آیین عمل کرده و اوامر و نواهی آن آیین را در حدّ اعلی به کار می‌بندند، اصطلاح «مقدّس» را اطلاق می کنند به عنوان مثال در مسیحیت به پاپ مقدس گفته می‌شود در یهودیت به حبر اعظم و در اسلام نیز به علمای بزرگ و مجتهدین والامقام لقب مقدس داده می‌شود چنان که مرحوم محقق اردبیلی که در قرن یازدهم هجری زندگی می کرد از سوی مردم و علما لقب «مقدس» یافت و به مقدس اردبیلی معروف شد و امروزه نیز به نام مقدس اردبیلی شناخته می‌شود. پس می‌توان نتیجه گرفت، بزرگان هر دین و آیینی در نظر پیروان آن آیین مقدس می‌باشند و بودا هم چون بنیانگذار آیین بودیسم بوده و از دیدگاه بوداییان با عمل به دستورالعمل‌های خاص این آیین به مقام نور یافتگی رسیده بود، شایسته لقب «مقدس» می‌باشد و بوداییان وی را مقدّس می‌پندارند، ولی این بدان معنی نیست که بودا از دیدگاه مسیحیان یا یهودیان یا مسلمانان هم مقدّس می‌باشند زیرا طرفداران هر آیینی تنها رهبران دینی خود و وابستگان به آیین خویش را مقدّس می‌شمارند. بنا بر این، این سؤال که آیا بودا مقدس می‌باشد یا نه؟ از دو دیدگاه می‌تواند جواب داده شود. چرا که از دیدگاه طرفداران بودیسم شخص بودا که نام اصلیش «سیدراته» بود، فردی مقدس می‌باشد.

ولی از دیدگاه سایر مکاتب و ادیان وی نه تنها مقدّس نیست بلکه فردی منحرف و گناهکار می‌باشد.

شاید گفته شود یکی از اصول اعتقادی دین اسلام ایمان به انبیاء الهیست و مسلمانان باید به همه انبیای الهی که نام آنها در قرآن یا منابع حدیثی ذکر شده ایمان بیاورند؛ زیرا همه انبیاء یک دین و یک آیین را تبلیغ می کردند که کامل‌ترین و جامع‌ترین صورت آن توسط حضرت محمد مصطفی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم به مردم ابلاغ شده است.

پس تمام انبیای الهی در نزد مسلمانان مقدس می‌باشد و احتمال دارد که بودا نیز یکی از این پیامبران باشد که برای هدایت مردم فرستاده شده و بعدها آیین وی نیز هم چون آیین انبیاء قبل از پیامبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم تحریف شده است.

در جواب این سخن می‌توان گفت:

پیامبر بودن «بودا» محتاج دلیل و مدرک است و بررسی منابع اسلامی نشان می‌دهد که هیچ سند و مدرکی دال بر پیامبر بودن وی وجود ندارد و آنچه امروزه به عنوان آیین و دین بودا معرفی می‌شود، هیچ گونه سازگاری و تناسبی با دین اسلام ندارد. در دین

اسلام و سایر ادیان ابراهیمی سه رکن اصلی وجود دارد یعنی توحید، نبوت و معاد ولی در آیین موجود بودا خبری از این سه رکن نیست وی از صحبت کردن درباره خالق هستی و خداوند پرهیز کرده و حتی گاهی آن را انکار نموده است و به جای معاد در دامن نوعی تناسخ گرفتار آمده و هرگز خود یا شخص دیگری را به عنوان پیامبر و نبی معرفی نکرده است.

بنا بر این با تکیه بر تعالیم منسوب به بودا نمی‌توان وی را از پیامبران الهی شمرد و از دیدگاه اسلام وی نه تنها پیامبر و نبی نیست، بلکه که هیچ نوع تقدسی هم ندارد و نمی‌توان وی را مقدس شمرد. بودا و زنان جامعه بودایی به صورت سلبی و منفی با او برخورد می‌کند و او را پست می‌شمارد. بودا به رهبانیت و دوری از جامعه و زندگی در جنگل‌ها فرا می‌خواند، همانگونه که پیروانش را به این مراسم دعوت می‌کند و این بر طبیعت روابط میان زن و مرد اثر منفی می‌گذارد و به مرد می‌فهماند که در برخورد با زن احتیاط ورزد. چرخ دارما یک نماد ساده شده از چرخ دارما آیین بودا در سده پنجم پیش از زایش مسیح در هندوستان پیدا شد و کمابیش ۱۵۰۰ سال در آن سرزمین ماند و سپس به سرزمین‌های دیگر کوچید.

بوداییان بر این باورند که در این ۱۵۰۰ سال آموزه‌های بوداگرایی سه بار دستخوش دگرگونی شده‌اند و در این باره اصطلاح «سه بار گردش چرخ آیین» را به کار می‌برند. چرخشگاه هر کدام از این دوره‌ها را هم هر ۵۰۰ سال می‌پندارند. البته آموزه‌های دوره‌های پیشین هم هم راستا با آموزه‌های تازه به زندگی خود ادامه داده‌اند.

بنمایه‌ای که همه این آموزه‌ها به آن پایبند بوده‌اند همانا اصل ناپایندگی هستی است.

این باور که هیچ چیز این جهان هستی پاینده و پایدار نیست. اصطلاح چرخ آیین (چرخ دارما) (Dharmacakra) بعدها در میان بوداییان تبت محبوبیت زیادی پیدا کرد و در موارد دیگری به کار رفت. برای نمونه در آنجا بوداییان چرخ‌های درست کردند و بر روی آنها متون بودایی نگاشتند و به این چرخها نام چرخ آیین یا چرخ نیایش دادند. منظور از گرداندن این چرخ‌ها بدست پیروان آیین بودا همانا نمادی از خواندن سخن بودا بود.

بر روی و در درون این چرخ‌ها افسون‌هایی (مانتراهایی) نوشته شده است.

افسون‌ها سخنانی ژرف به گونه‌ای بسیار نمادین هستند.

این چرخها را می‌توان در جوامع گوناگون بودایی یافت اما تنها در تبت است که آنها بخشی جاافتاده از زندگی روزمره را تشکیل می‌دهند. بوداییان بر این باورند که چرخاندن این چرخها مانند این می‌ماند که شخص (به صورت نمادین) همه متون درون آن را خوانده است.

****

منابع:

bayynat. ir tahoordanesh. com

hawzah. net

andisheqom. com

http://www. bashgah. net

دانشنامه حوزه نت ویکی پدیا

کتب:

تاریخ مختصر ادیان بزرگ، تألیف فلیسین شاله

مقارنهٔ الادیان، تألیف دکتر احمد شلبی

عالم الادیان، تألیف محمد حمید فوزی

جهان مذهبی، ج ۱، تألیف ریچارد بوش
غلامعلی، آریا، آشنایی با تاریخ ادیان
رابرت اهیوم، ادیان زنده‌ی جهان
جان بی‌ناس، تاریخ جامع ادیان
توفیقی، حسین، آشنایی با ادیان بزرگ
مطهری، مرتضی، خدمات متقابل اسلام و ایران
ویل دورانت، تاریخ تمدن
شلبی، احمد، مقارنه الادیان
ادیان ابتدایی، ربانی گلپایگانی نبوّت،
محسن قرائتی تفسیر نمونه
معین، محمد، فرهنگ فارسی (معین)
سعیدیان، عبدالحسین و تاریخ مختصر مصور جهان
چنین گفت بودا، بر اساس متون بودایی، ترجمه‌ی دکتر هاشم رجب زاده
بودا و اندیشه‌های او، تألیف سادهاتیسا، ترجمه محمد تقی بهرامی حرّان.
ادیان هند کبری، تالیف احمد شلبی
انسان و ادیان، تالیف محمد کمال جعفر
جهان مذهبی ادیان در جوامع امروز ج یک، تالیف ریچارد بوش، ترجمه عبدالکریم گواهی
جعفری، محمد تقی، عرفان اسلامی
طباطبایی، محمد حسین، تفسیر المیزان
جعفری، محمدتقی، تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی
رنجبر، در جستجوی ریشه‌های آسمانی بودا
تاریخ مختصر ادیان بزرگ، فلیسین شاله، ترجمه‌ی منوچهر خدایار محبّی.
ادیان و مکتب‌های فلسفی هند، داریوش شایگان مبلغی آبادانی، عبدالله،
تاریخ ادیان و مذاهب جهان گروه مؤلفان، جهان مذهبی «ادیان در جوامع امروز»

عرفان و آیین بودا

واژهٔ بودا به معنای عام کلمه عنوانی است که در آیین بودا بر هر شخصی که مظهر پارسایی و خردمندیست اطلاق می‌شود و به معنی خاصّ لقب «سیذارحا گوئوتاما» حکیم و پارسای هندی است.

او حدود سال ۵۶۳ پیش از میلاد مسیح به دنیا آمد و حدود سال ۴۸۳ پیش از میلاد در هشتاد سالگی در گذشت. او شاهزاده‌ای بود که پدرش «سودودانا» و مادرش ملکه «ماهامایا» نام داشت. تعدادی از پیشگویان و برهمنان وقتی آن کودک یعنی سیدارتا (بودا) را دیدند، درباره‌ی آینده او گفتند:

دو راه در برابر او قرار دارد. اگر تصمیم بگیرد دنیا را برای خود نگه دارد، یک امپراطور بزرگ خواهد شد و اگر تصمیم بگیرد دنیا را رها کند و در جستجوی نور معرفت باشد یک بودا می‌شود. پس از چند سال سیدارتا به دبستان فرستاده شد او به سرعت از نظر

علم رشد نمود و چند زبان و نیز ریاضیات را آموخت و کم کم سرآمد همسالان و همشاگرد ی‌هایش شد.

اما پدرش همچنان در اندیشه‌ی پیشگویی ای بود که درباره‌ی فرزندش کرده بودند. به خصوص پیشگویی شخصی به نام کندانا که گفته بود سیدارتا (بودا) پس از مشاهده‌ی چهار علامت، دنیا را ترک می‌کند و بودا می‌شود آن چهار علامت عبارت بودند از دیدن پیرمردی رنجور، مشاهده‌ی یک بیمار، دیدن مرده و ملاقات با یک مرتاض. با آن که پدر سیدراتا (بودا) بسیار می‌کوشید تا فرزندش در شادی و لذّت‌های دنیوی غرق شود و هیچ یک از این چهار علامت را نبیند ولی سیدارتا (بودا) به تدریج آنها را دید. او با دیدن چهارمین علامت یعنی شخص مرتاض، تصمیم گرفت مثل یک مرتاض زندگی کند، از این رو به شیوه معمول آنان به گدایی پرداخت و در هر جا که می‌شد سر پناه می‌گرفت. بنا بر این ریاضت‌های او از این دوره آغاز شد تا با پشت پا زدن بر جاذبه‌های دنیوی به حقیقت برسد. او با چند نفر دیگر برای رسیدن به این هدف تحت نظر معلمان متعددی از آن جمله شخصی به نام «آلارا کالاما» آموزش دید. امّا احساس کردند که اشباع نشده‌اند، آن گروه کوچک سر انجام به مکانی به نام «اوروولا» رسیدند، مدتی آنجا ماندند، آن جا مکانی، پر درخت و آرام بود.

آنان در این مرحله ریاضت‌های نفسانی را از کم خوری آغاز کردند، ابتدا یک وعده غذا می‌خوردند، سپس هر دو شبانه روز یک وعده و بعد از آن هر سه شبانه روز یک وعده غذا می‌خوردند، آنان در این برنامه جدید دیگر گدایی نمی‌کردند بلکه برنامه‌ی غذایی سختی داشتند یعنی از میوه، ریشه و برگ بعضی گیاهان بهره می‌بردند. سیدارتا (بودا) بر اثر این ریاضت‌ها لاغر و نحیف شد، اما خود آزاری او به این جا خاتمه نیافت، گاهی نَفَس خود را مدت‌ها در سینه حبس می‌کرد به گونه‌ای که سردرد شدیدی می‌گرفت. برای نشان دادن تحقیر کامل جسم خود به پوشیدن کثیف‌ترین جامه‌های کهنه‌ای رو می‌آورد که از میان انبوه زباله یا حتّی از محلّ سوزاندن اجساد بیرون آورده بود.

همچنین قدرت تحمّل روحی خود را می‌آزمود، شب‌های اول یا چهاردهم ماه، که به باور او زمان هولناکیست و ارواح و موجودات فراطبیعی از نهانگاه‌های خود بیرون می‌آمدند، می‌رفت و میان محل‌های سوزاندن جنازه‌ها و گورستان‌ها تنها می‌نشست. تا شش سال این گونه ریاضت کشید اما پس از این مدّت نتیجه گرفت که این ریاضت‌ها او را به جایی نمی‌رساند، روزی بیهوش شد، چوپانی او را یافت به او شیر خوراند و به مراقبت کردن از او پرداخت تا ان که به تدریج بخشی از تندرستی خود را به دست آورد. بخش دیگری از ریاضت‌های بودا دوره‌ی تمرکز فکر است که به باور بودا و بودائیان، او پس از این دوره به نوریافتگی رسید و به رسالت خود پرداخت و اصول حکمتش را برای کسانی که شایسته می‌دانست بیان کرد. سخنان او، موعظه و درباره‌ی تزکیه نفس و خودسازیست و این که انسان چگونه با ترک دنیا و دل بریدن از جاذبه‌های آن به معرفت و حقیقت برسد. [۱] پس بودا کسی بوده است که برای معرفت یابی و رسیدن به حقیقت و رها شدن از رنج‌های زندگی دنیا راه ریاضت کشی را برگزید امّا آیا او را می‌توان یک عارف نامید و اندیشه‌ها و اعمالش را عرفانی دانست یا خیر؟ ممکن است برخی بپندارند هر کس سخنی در مذمّت دنیا و دل بریدن از آن گفت و به هر گونه ریاضت‌های جسمانی و روحانی رو آورد و کارهای شگفت انگیزی انجام داد، عارف است.

امّا این پندار نادرست است زیرا عرفان حقیقی خود را یافتن و به خدا رسیدن است و آن هم جز با استفاده از تعالیم انبیا و رهبران الهی حاصل نمی‌شود زیرا آنان سرآمد عارفان و به خدا پیوستگانند، آنان به لطف پرودگار تمام حقایق هستی را می‌دانند و می‌توانند انسان را زا راه‌های درست و خدا پسندانه به لقاء الله برسانند. «عرفان حقیقی یعنی عرفانی که در تعالیم آسمانی ریشه دارد، آغاز حرکتش بیداری بشر از خواب و رؤیاهای حیات طبیعی محض است و آگاهی از این که وجود او در حال تکاپو، در مسیر خیر و کمال در متن هدف خلقت عالم هستی قرار می‌گیرد.

این عرفان (که مسیرش در حیات معقول و مقصد ش، «قرار گرفتن در جاذبه‌ی کمال مطلق» به لقاء الله است) به قرار گرفتن در شعاع جاذبیّت او منتهی می‌شود. این عرفان که آن را عرفان اسلامی، می‌نامیم، هیچ حقیقتی را از عالم هستی اعم از آن که مربوط به

انسان یا غیر او باشد حذف نمی‌کند بلکه همه‌ی عالم را با یک عامل ربّانی درونی صیقل می‌دهد و شفّاف می‌سازد و انعکاس نور الهی را در تمام ذرّات و روابط اجزای این عالم نشان می‌دهد. این گونه عرفان است که خط نورانی آن به وسیله‌ی انبیای بزرگ الهی در جاده‌ی تکامل کشیده شده است، نه آن تخیّلات رؤیایی در مهتاب فضای درونی که سایه‌هایی از مفاهیم بسیار وسیع مانند وجود، واقعیت، کمال، حقیقت و ... را به جای اصل آن گرفته و با مقدار ی بارقه‌های زودگذر مغزی آنها روشن ساخته و از آنها را حالی و مقامی برای خود تلقین نموده و دل به آنها خوش می‌کنند، در صورتی که ممکن است، مدعی چنین عرفانی حتّی برای چند لحظه از روزنه‌های قفس مادّی نظاره‌ای به بیرون از خودِ مجازیِ خویشتن نکرده باشد.

این همان عرفان منفیست که انبوهی از کاروان جویندگان معرفت را از لب دریای درون خود به سراب‌های آب نما رهنمون می‌کند؛ [۲] با توجّه به این مطلب می‌توان گفت:

بودا کسیست که پندار و گفتار و رفتار مرتاضان، سخت در تکوّن شخصیّت او مؤثر بوده است.

«مردم او را به عنوان قدّیس یا مرتاض یا به نام خانوادگیش یعنی گائوتاما می‌شناختند.» [۳] او پیامبر نبود و ریاضت‌های نفسانی‌اش نیز در تعالیم آسمانی ریشه نداشت بلکه تحت تأثیر جاذبه‌ی مرتاضان در طریق آنان قرار گرفت از این رو، او را نمی‌توان عارف نامید و اعمالش را نمی‌توان عرفانی دانست و پندها و حکمت‌هایش را نیز باید با آموزه‌های وحیانی و سخنان پیامبران خداوند به خصوص پیامبر بزرگ اسلام حضرت محمد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم سنجید و هر آنچه با آنها سازگار است پذیرفت و آن چه بر خلاف آنها است، رد کرد.

نگارش یافته توسط طباطبائی

****

منابع:

۱. بودا، ع پاشایی.

۲. پرواز در ملکوت، امام خمینی رحمهٔ الله علیه.

****

[۱]. سادهاتیا، بودا و اندیشه‌ی او، ترجمه محمد تقی حرّان، ص۷ - ۴۰.

[۲]. جعفری، محمد تقی، عرفان اسلامی، انتشارات نشر علامه جعفری، چاپ سوم، ۱۳۸۳، ص ۲۱ - ۲۳. [۳]. بودا و اندیشه‌های او و «چنین گفت بودا» بر اساس متون بودایی، مترجم دکتر هاشم رجب زاده، انتشارات اساطیر، چاپ سوم، ۱۳۷۸، ج ۳، ص ۱۲۲.

حقیقت غایی در آیین بودا

چکیده آیین بودا، که در شرق آسیا جایگاه خاص و ویژه‌ای دارد، دارای سه فرقه‌ی مهم و اصلی است.

این فرقه‌ها با نام‌های مهایانه، تراودا و چرخ الماس یا لامایی شناخته می‌شوند. از سوی دیگر، مباحث الهیات، مخصوصاً نگرش این عده به حقیقت غایی، موضوعی جذاب و جالب توجه است که باید با دقت بیشتری به آن توجه کرد. در این نوشتار، تلاش بر اینست که نگرش این سه مکتب به امر الوهی و حقیقت غایی را بررسی کرده، الحادی بودن تراودا و همه خدایی و یا شرک آمیز بودن مهایانه و چرخ الماس را نشان دهیم. البته لازم به ذکر است که فرقه‌ی لامایی در حقیقت تقریری از فرقه‌ی مهایانه در این موضوع شمرده می‌شود.

مقدمه

در واکنش به وضعیتی که در اواخر دوره‌ی ودایی برای آیین هندو به وجود آمد، حرکت‌های مختلفی انجام شد که می‌توان آنها را

در دو دسته و دو طیفِ اصلاحی و انقلابی قرار داد. حرکت اصلاحی، حرکتی بود که در درون خود این آیین انجام شد و کوشید نقاط ضعف آن را بر طرف کند.

این نهضت که از گوشه نشینی گروهی از هندوها در جنگل‌ها آغاز شد، در نهایت، با انجام تغییراتی شگرف در عرصهٔ اعتقادات و نیز اعمال و شعایر آیین هندو، رویکردی درونی و عرفانی به این آیین داد. [۱] تدوین اوپانیشادها که شاهکار نوشتاری آیین هندو در این دوران است، هنوز هم در جهان، معنا و مفهومی خاص به این آیین داده است.

اما حرکت‌های انقلابی، از اساس، این آیین را زیر سؤال برده و آیین‌های جدیدی پی ریختند. آیین‌های بودایی (۶۰۰۵۰۰ سال پیش از میلاد) توسط بودا و جینه [۲] (حدود ۶۰۰ سال پیش از میلاد) توسط مهاویره [۳] ثمره‌ی این حرکت‌های انقلابی‌اند. [۴] در این نوشتار، تلاش ما بر اینست که با آشنایی اجمالی درباره‌ی آیین بودا، تا حدودی نظام الهیاتی این آیین را بررسی کنیم. پیش از هر بحثی، به زمینه‌های پیدایش بودیسم اشاره‌ای کوتاه خواهیم داشت. زمینه‌های پیدایش آیین بودا «دین جینه، در میان آن دسته از ادیانی که توسط یک بنیانگذار خاص در هند به وجود آمده‌اند، قدیمی‌ترین آنها به حساب می‌آید. همچنین، این دین در خلال چند قرن متوالی، اولین کوشش سازمان یافته‌ای بود که زیر نظر یک رهبر قدرتمند مذهبی، سعی در رشد و ارتقای دین هندویی که قدیمی‌ترین دین خودجوش سرزمین هند به شمار می‌آمد، داشت. سی و دو سال بعد از دین جینَ، دین بودایی به عنوان حرکت اصلاح گرایانه‌ی دیگری سر برآورد. این هر دو دین، که از فروع و مشتقات دین هندویی هستند، نسبت به آداب قربانی کردن حیوانات و تقسیم بندی طبقاتی نظام کاست در دین هندویی، نگرشی آزادمنشانه و مبتنی بر عدم خشونت و محبت داشته‌اند.

لیکن نتیجه‌ی اصلی هر دو حرکت اصلاحی و اعتراض آمیز، در عوض اصلاح دین هندویی، ایجاد دو دین جدید بود.» [۵] در یک تحلیل کامل‌تر، موارد ذیل از جمله اصلی‌ترین زمینه‌های به وجود آمدن آیین‌های انقلابی همچون بودیسم و جینه است:

۱. وداها، ملاک هندو بودن یا نبودن. نویسنده‌ی کتاب ادیان و مکتب‌های فلسفی هند به این نکته اشاره می‌کند که «هندوان نظرات فلسفی خود را به دو گروه ناستیکه [۶] و استیکه [۷] تقسیم کرده‌اند.

مراد از ناستیکه، اشاره به عقاید و آراییست که سندیت آسمانی وداها را نمی‌پذیرد؛ مانند آیین بودایی و کیش جین و چارواکا که غیرمتشرع هستند؛ و غرض از ٪٪استیکه، شش مکتب فلسفی برهمنی است که بدون چون وچرا، حقایق منزل وداها را قبول دارند و از شریعت برهمنی پیروی می‌کنند و موجودیت خود را قائم بر آن می‌دانند». [۸] بر این اساس، افرادی که وداها را به منزله‌ی متون آسمانی لحاظ نمی‌کردند، از دین خارج و بدعت گذار معرفی می‌شدند و این مسأله، برای عده‌ی زیادی مشکل ساز شده بود.

۲. تأکید بسیار بر روی مناسک (قشری گری). در اواخر دوران ودایی و پیش از تدوین اوپانیشادها، به دلیل گسترش اعمال و مناسک دینی و توجه مردم به انجام دقیق این مناسک و توجه کمتر به محتوا و بنیان‌های معنوی آیین هندو، نوعی قشری گرایی در این آیین به وجود آمد که موجب اعتراض و ایجاد آیین‌های اصلاح طلبانه و انقلابی شد.

در کتاب ادیان و مکتب‌های فلسفی هند، در این زمینه آمده است که «آیین قربانی، سر انجام کارش به افراط و تفریط کشید و آن چنان توسعه یافت که امور معنوی و فلسفی را تحت الشعاع خود قرار داد. قربانی اسب و غیره که در آن ایام، سالیان دراز به طول می‌انجامید، خزانه‌ی پادشاهان هندو را تهی می‌ساخت و مانع گسترش فلسفه و اندیشه می‌شد؛ به طوری که واکنشی در این جهت ضروری می‌نمود». [... ۹] ۳. حاکمیت مطلق براهمن‌ها. در این دوران، کنترل آیین به دست براهمن‌ها افتاده بود؛ یعنی، هندویسم به مرحله‌ای رسیده بود که حتی حق و ناحق را نیز براهمن‌ها مشخص می‌کردند تا جایی که می‌گفتند:

هندو مساویست با براهمن. زبان سانسکریت که زبان آیین هندو بود، در اختیار این طبقه قرار داشت و هر کس می‌خواست سانسکریت یاد بگیرد، باید جزو طبقه براهمن‌ها باشد و غیر از افراد این طبقه، کسی حق یاد گرفتن این زبان را نداشت.

این طبقه، تمام آیین‌ها را در انحصار خود داشتند و خود را مالک تمام وداها می‌دانستند و تنها راه بهره گیری از وداها، بهره گرفتن

از براهمن‌ها معرفی می‌شد.

در این دوران، حتی انجام مراسم‌های دینی، در اختیار و کنترل این گروه قرار داشت. از دیگر سو، قواعد طبقاتی اجازه نمی‌داد کسی از طبقه‌ی دیگر وارد طبقه براهمن‌ها شود. این مطلب برای سایر طبقات، به ویژه کشتریه‌ها [۱۰] (طبقه‌ی حاکمان و جنگاوران) گران می‌آمد؛ بنا بر این، قوی‌ترین واکنش‌ها به این قضیه، در کشتریه‌ها دیده می‌شد.

آیین جین و بودیسم، در همین بستر شکل گرفت. بودیسم [۱۱] بودیسم، آیین منسوب به بوداست.

بودا [۱۲] از جهت لغت شناختی، از زبان سانسکریت و پالی، به معنای «روشن شده»، ریشه گرفته است.

در زمینهٔ ادیان هنـدی، این واژه برای کسـی به کار می‌رود که به بصـیرت رسـیده و مطالبی برای او با شـعله‌ای که در درون اوست، آشـکار شده است؛ [۱۳] البتـه گفتنی است که بـودا یـک لقب است، نه اسم خـاص؛ بنـا بر این، به هر کسـی که به این مرحله، یعنی مرحله‌ی روشن شدگی رسیده باشد، قابل اطلاق است.

اکنون بـا توجه به این نکته، بودا، بنیانگـذار بودیسم، در کودکی، «سیدارْتَه» [۱۴] (کسـی که به هدف نهایی‌اش رسـیده) و «گُوتَمَه» [۱۵] (از اسامی پاکبازان کهن ودایی) نام داشت. بعـد در سـنین ۳۵ تا ۴۰ سـالگی به «گوتمه شاکیامونی» (مرتاض قبیله‌ی شاکیا) نام گرفت و سر انجام، به او لقب «بودا» دادند و وی را با این عنوان خواندند. تاریخ تولد او، ۵۶۳ و وفاتش [۱۶] در حدود ۴۸۳ پیش از میلاد رخ داده است.

همـان گـونه که در آغـاز اشـاره کردیم، بـا تـوجه به آموزه‌هـای بـودا، آیین بودیسم شـکل گرفت که تـا کنون، مریـدان زیـادی در گرداگرد جهان به دور خود گردآورده است.

در این نوشتار، آنچه مورد نظر ما قرار گرفته، نگرش این آیین به حقیقت غاییست و اینکه آیا بودیسم در این باره موضع گرفته است یـا خیر. شایسـته است با توجه به اختلاف دیـدگاهی که میان نگرش‌ها و مکاتب بودایی درباره‌ی حقیقت غایی وجود دارد، نخسـت اشاره‌ای کوتاه به تنوع این آیین داشته باشیم و سپس، با دقت بیشتری، حقیقت غایی را بررسی کنیم. تحولات مهم آیین بودا و شکل گیری فرقه‌های بودایی پس از مرگ بودا، بنا به قول مشهور، در سال ۴۸۳ ق. م. بوداییانِ نخستین، اولین شورای آیین بودا را تشکیل دادنـد و با این کار درصـدد برآمدنـد تا این آیین را از متلاشـی شـدن محفوظ دارنـد. در سال ۳۳۸ ق. م دومین شـورای بـودایی نیز شکـل گرفت و در آن شورا مقرر شـد متون پـالی (تری پیتاکه)، که آموزه‌های اصـلی بودایی و متن مقـدس این آیین است، تـدوین شود. در سال ۲۴۷ ق. م. سومین شورای بودایی برپا شد.

در این شورا، نخستین نشانه‌های اختلاف در آیین بودا به صورت رسـمی آشـکار شـد و به دنبال آن، بین سال‌های ۲۰۰ – ۱۸۰ ق. م مکتب مَهایانه [۱۷] (چرخ بزرگ) ظهور یـافت. البته بین سال‌هـای ۲۰۰ ق. م تـا ۲۰۰ میلادی، تـدوین لوتوس سوتره‌ها و سایر متون مهایـانه به درازا انجامیـد و مکتب مهایـانه افزون بر متون پـالی، متون خاص خودش را یافت. در حـدود ۷۰۰ م آیین بـودا، به ویژه با تقریری مبتنی بر نگرش مهایـانه، در سـرزمین تبت راه یـافت که بـا عنوان فرقه‌ی لامـایی [۱۸] شـهرت یافت. [۱۹] با این توضـیحات، روشن است که آیین بودا دارای سه فرقه‌ی مهم است:

فرقه‌ی کهن (که اغلب، خـود را تراواد ۲۱ معرفی می‌کنند)، مهایانه بودیسم و لاماییسم. اکنون برای بررسـی نگرش این فرقه‌های سه گـانه‌ی بـودایی بـه حقیقت غـایی، ضـروریست جـداگانه به هر یـک از آنهـا تـوجه کنیم و به ارزیـابی موضـوع را از منظر هر کـدام بپردازیم. امـا در همین فرصت، یـادآور می‌شویم که به دلیـل نزدیکی دو فرقه‌ی مهایـانه و لامـایی، از بررسـی مفصـل فرقه‌ی لامـایی پرهیز می‌کنیم. آیین کهن بودا آیینی که خود بودا آورده است (آیین کهن بودا) و فرقه‌ی هینه‌یـانِه [۲۰] (چرخ کوچک) و یا تراوادا [۲۱] بودیسم مدعی استمرار آن است و خود را ارتدکسی آن به شمار می‌آورد، سه رکن مهم و اساسی دارد که عبارتند از:

۱. دُوکه (زبان پالی)؛ [۲۲] یعنی فرضیه‌ی رنج جهانی؛

۲. انیکه؛ [۲۳] یعنی ناپایداری اشیا؛

۳. اَناتا؛ [۲۴] یعنی عدم جوهر ثابت. [۲۵] در این مجال با بررسی این سه اصل، دیدگاه این فرقه را درباره‌ی حقیقت غایی و خدا بررسی می‌کنیم. الف. فرضیه‌ی رنج جهانی وقتی بودا پس از گذراندن دوران ریاضت و نیز رسیدن به مرتبه‌ی بودایی، به طریقی که مشهور است، وارد جمع پنج مرتاضی که با او به ریاضت مشغول بودند شد، [۲۶] فرضیه‌ی رنج جهانی را در ذیل چهار حقیقت شریف ارائه کرد:

۱. هرچه رنگ و بوی هستی به خود بگیرد، سرتاسر، رنج است (حقیقت رنج). این حقیقت، تمامی موجودات را در تمام سطوح در بر می‌گیرد.

لازم به ذکر است که رنجها سه نوع اند:

یک: رنج ذاتی؛ برخی امور، رنج ذاتی دارند؛ مانند:

امور ناخوشایند، بیماری و مرگ و ... دو: رنج سببی؛ برخی از امور، رنج ذاتی ندارند، اما موجب رنج هستند؛ مانند اموال دنیا که تعلق و دل بستگی می‌آورند و به دنبال این تعلق و دل بستگی، از دست رفتن آنها، رنج آور است و در آدمی، دائماً هراس از دست دادن آنها وجود دارد. سه: رنج‌هایی که از منّیت انسان و اینکه انسان برای خود اصالت و هویتی قایل است، برانگیخته می‌شوند. مثلاً شخص به خاطر دوست داشتنِ خود، از نوع رفتار دیگران با خود رنج می‌کشد.

به اعتقاد بودا، هرچه در دنیا تحقق دارد، زیر سایه‌ی این سه نوع رنج است و دنیا این سه را با خود به ارمغان می‌آورد.

۲. خاستگاه این رنج، تولد و پیدایش است.

اگر انسان متولد نشود، رنج نمی‌کشد (خاستگاه رنج). به دیگر سخن، آدمی اگر پای در دایرهٔ هستی نگذارد، از این رنج‌ها رهاست و مشکلی بدان جهت، به او نمی‌رسد. هر چیزی خاستگاهی دارد و خاستگاه رنج، تشنگی است؛ یعنی طلب و شهوت که مایل به اینجا و آنجاست.

هر چیزی که در جهان عزیز و لذت‌آورست، تشنگی از آنجا پیدا می‌شود؛ خاستگاه رنج آنجاست؛ [۲۷]

۳. ایستادنِ گردونه‌ی مرگ و حیات باعث رهایی از رنج خواهد بود.

به عبارت دیگر، برای فرو نشاندن این رنج، لازم است که این چرخه‌ی تولد و مرگ‌های پی در پی و متوالی، متوقف شود (فرو نشاندن رنج).

۴. راه رهایی از این رنج (راه فرو نشاندن رنج)، هشت مرتبه دارد. این هشت مرتبه به هشت راه رهایی بودا مشهورند:

ای رهروان، از دمه‌های مشروط، راه هشت گانه‌ی جلیل را برترین دانسته‌اند؛ یعنی:

شناخت درست، [۲۸] اندیشه‌ی درست، [۲۹] گفتار درست، [۳۰] کردار درست، [۳۱] زیست درست، [۳۲] کوشش درست، [۳۳] آگاهی درست [۳۴] و یک دلی درست. [۳۵] آنان که به راه هشت گانه‌ی جلیل اعتماد دارند و ثمره‌ی اعتماد به برترین، برترین است [۳۶] ب. ناپایداری اشیا این عالم دائماً در حال تجدید و تغییر و عوض شدن است.

مرگ و زندگی همیشه می‌آیند و می‌روند. در این عالم، هیچ جوهر ثابتی وجود ندارد. امور خوشایند، پایدار نیستند و دائماً، لحظه به لحظه در حال پدید آمدن اند؛ حتی اموری که گمان می‌رود ثابت اند، در یک جریان و سیلان بی‌پایان قرار دارند. می‌گویند در یک رودخانه نمی‌توان دو بار پا گذاشت. به اعتقاد بودا، آدمی باید به این حقیقت آگاه شود که اشیای عالم در معرض ناپایداری و ناپایندگی هستند:

ای رهروان، باید چنان زندگی کنید که نا پاکی را در تن ببینید؛ باید به یاد آورید دم و باز دم را در درون تان؛ باید چنان زندگی کنید که نپایندگی را در توده‌ها ببینید [... ۳۷] به دیگر سخن، «در جهان مظاهر، هیچ لحظه‌ی ساکنی نمی‌توان یافت که در آن،

امری به هستی بگراید و استقرار یابد و سکون اختیار کند؛ چه به مجرد اینکه این چیز را به مدد صورت و نامش درک کنیم، متوجه می‌شویم که آن چیز دیگر است و صورت دیگری یافته و خاصیت دیگری به دست آورده است.

پس هر حادثه حلقه‌ای ناپایدار در سلسلهٔ علل و اسباب است؛ بدان گونه که معلول علت پیشین بوده است، خودْ علت معلول پسین خواهد بود و این حلقه‌های پی در پی، زنجیر سلسلهٔ اسباب جهانند و همین استمرار لحظات متوالیست که به اشیا پیوستگی ظاهری می‌بخشد و چنین می‌نماید که جوهر ثابتی در پس مظاهر ایستاده و پدیده‌ها را به خود متصل کرده است». [۳۸] نتیجه‌ی این اصل نکته‌ی مهمیست که در آیین بودای کهن و نیز تراوادا بودیسم به وضوح شکل می‌گیرد و محوری‌ترین موضوع در الهیات بودایی می‌شود. این اصل، «عدم جوهر ثابت» است که در ذیل بدان اشاره می‌کنیم. ج. عدم جوهر ثابت هندوییسم، به ویژه هندوییسم مبتنی بر اوپانیشادها، برای انسان یک وجود ثابت به نام «٪٪آتمن» قایل است و یک جوهر ثابت دیگر به نام «برهمن»، که فهم اتحاد این دو را مایه‌ی نجات از چرخه‌ی مرگ و زندگی برمی شمرد. اما در بودیسم کهن، انسان آن حقیقت ثابت (آتمن) را ندارد؛ [۳۹] و از آنجا که آتمن که جلوه‌ای از برهمن است ثابت نیست، برهمن نیز ثابت نیست. [۴۰] اکنون با توجه به این سه اصل و سه محور کلیدی در آیین بودای کهن که فرقه‌ی تراودا نیز بدان پایبند است، بحث خدا در این نگرش از بودیسم، شکل خاصی به خود می‌گیرد که در پی بدان اشاره می‌شود. نتایج دیدگاه آیین کهن بودایی و تراوادا درباره‌ی اعتقاد به وجود خدا وقتی سه اصل یاد شده را به همراه مسألهٔ نیروانه کنار هم می‌گذاریم، متوجه می‌شویم که نظر آیین کهن بودایی درباره‌ی وجود یا عدم خدا مبهم است؛ به گونه‌ای که گروهی این رویکرد را یک رویکرد الحادی که قایل به وجود خدایی نیست، می‌دانند.. با این تفاسیر، این نظر قوی‌تر به نظر می‌رسد؛ هر چند به این نکته نیز می‌توان اشاره کرد که شاید بودیسم تراودا و آیین کهن بودایی، چندان در مقام ارائه‌ی یک دیدگاه مثبت و یا منفی درباره‌ی خدا نبوده است.

در نظر این آیین، خدایان به منزله‌ی مبدأ آفرینش، اهمیت خاصی نداشتند. نویسنده‌ی کتاب ادیان و مکتب‌های فلسفی هند، چنین نگرشی را در این ره ارائه می‌دهد:

بنا به این تیرهٔ آیین بودایی، همه‌ی عناصر و واقعیت‌های جهان، گذرنده ... و آنی و برق آسا هستند.

جوهر ثابت و حقیقت جاویدی وجود ندارد و نه می‌توان در پس مظاهر یا در وجود انسان، خود یا حقیقت ثابتی یافت. اشیا متشکل از استمرار عناصرِ گذرنده و برق آسا و ناپایدارند که به مجرد اینکه پدید می‌آیند، فانی می‌شوند. شخصیت ثابتی که بیندیشد و احساس کند، وجود ندارد و ما فقط با یک سلسله تفکرات و احساسات مواجه هستیم. جهان، به منزله‌ی صحنه‌ی پیدایش و انهدام پدیده‌هایی چند است که گرد هم می‌آیند و با هم می‌آمی‌زند و علت و معلول یکدیگر واقع می‌شوند ... هدف نهایی، رسیدن به نیروانه است و بحث درباره‌ی مبدأ و معاد و اصول جهان شناختی و غیره، بی‌فایده است؛ [۴۱] آیین مهایانه گروهی از بوداییان رویکرد خود را مَهایانه یا چرخ بزرگ نامیدند و منظورشان این بود که بودیسم مورد پذیرش آنها انسان‌های بیشتری را همراه خود به نیروانه می‌برد و از این رو، پیروان این مکتب، گروه دیگر و فرقه‌ی دیگر را برای تحقیر، هینه‌یانِه یعنی چرخ کوچک، خواندند؛ زیرا آدم‌های کمتری را با خود به رهایی می‌رساند. البته همانگونه که پیش‌تر اشاره شد، پیروان مکتب چرخ کوچک خود را «تراوادا» می‌خوانند. [۴۲] چرخ بزرگ یا مهایانه، نام‌های دیگری، از جمله «ذن» یا «ذن بودیسم» دارد که این نام را ژاپنی‌ها زمانی که مهایانه به ژاپن نفوذ کرد به آن دادند. این دو فرقه، از جنبه‌هایی با یکدیگر متفاوت اند:

۱. هینه‌یانِه ادعا می‌کند که حافظ و نگهدارنده‌ی بودیسم کهن است؛ [۴۳] پیروان این مکتب می‌گویند:

ما همان اندیشه‌های بودا را نگه داشته‌ایم و در آن، تفسیری نداریم و همان‌ها را به عنوان بودیسم ارائه کرده‌ایم. به اصطلاح، این عده در مکتب بودیسم، اهل سنّتند و معتقدند راه رسیدن به رهایی، همان هشت راه یا هشت مرحله است و عدم جوهر ثابت را قبول دارند؛ اما مهایانه، رنگ و بوی عرفانی و اسطوره‌ای به آموزه‌های بودا می‌دهد و تغییراتی در آن ایجاد می‌کند.

۲. هینه‌یانه، بر آزادی شخص تأکید دارد و می‌گوید:

هر کس بایـد خودش تلاش کند و به رهایی برسد [۴۴] و به سایر افراد کاری نداشـته باشد که آیا به نیروانه می‌رسـند یا خیر؛ بر این اساس، به مکتب آنها چرخ کوچک گوینـد؛ چون افراد کمتری را با خود به سوی نیروانه می‌برد و هر شخصـی تنها به نجات خویش می‌اندیشد.

در سوی دیگر، مهایانه می‌گوید:

دیگران را هم بایـد با خود برد؛ بنا بر این، به آن چرخ بزرگ می‌گویند؛ چون افراد بیشتری را همراه می‌برد. [۴۵] ۳. آثار هینه‌یانِه به زبان پالی است؛ ولی آثار مهایانه هر چنـد آثار هینه‌یانِه را نیز می‌پـذیرد و آنها را معتبر می‌داند به زبان سانسـکریت است [۴۶] و این در زمانی بود که یادگیری زبان سانسـکریت از انحصار راهبان هنـدو خارج شـده بود و همه می‌توانسـتند به این زبان دسترسـی پیـدا کنند.

۴. تفاوت برداشت این دو گروه از بودا نیز وجه تمایز دیگری میان این دو فرقه است.

هینه‌یـانه، بودا را انسانی مثل سایر انسان‌ها می‌دانـد [۴۷] و الوهیـتی برای او قایـل نیست و راه نجـات را در همـان هشت مرحله برمی شمرد، نه متوسل شدن به بودا و امثال بودا. آنان می‌گویند:

بـودا یـک انسـان بیشـتر نبـود که زنـدگی کرد و به نیروانه رسـید؛ امّـا مهایـانه برای بـودا جنبه ای اسـطوره‌ای و الـوهی قایـل است و می‌گوید:

بـا پرسـتش بـودا و بوداهـای دیگر، می‌توان مسیر نیروانه را طی کرد و به نیروانه رسـید (که این عقیـده، دربردارنـده‌ی نوعی شـرک است). به نظر آنـان، برای رسـیدن به نیروانه بایـد نوعی ارتبـاط بین خود و بودا درست کرد تـا بتوان به حقیقت رسـید. [۴۸] دیدگاه مهایـانه مردم را بیشـتر به خود جـذب کرد. همچنین، افسـانه‌ای که برای زنـدگی بودا آورده شـده، سـاخته و پرداخته‌ی آیین مهایـانه است.

در این فرصت مـا بر آنیم که الهیـات آیین مهایانه را بررسـی کرده، نگرش این فرقه را به خـدا مورد نظر قرار دهیم. خـدا از دیـدگاه مهایانه در این آیین، چیزی با نام «بودای نخستین» [۴۹] مطرح است [۵۰] که در نیروانه و روشنایی محض است.

ایـن بـودا و امر الـوهی، قـائم بـه ذات [۵۱] اسـت و در هسـتی، وابسـته بـه موجـود دیگری نیست. این بـودای نخسـتین، شـبیه برهمن هندوییسم است.

به نوعی، این بودا و این موجود الوهی، بی‌تشخص و غیرشخص وار بوده و بیشتر، شایسته‌ی عنوان هستی است.

این بودای نخستین، به واسـطه‌ی قوه‌ی متخیله و شـهودی خود، بوداهایی را با عنوان «بوداهای تفکر و مراقبه» [۵۲] آفریده است [۵۳] که تعداد آنها را به پنج عدد می‌رسانند:

«ویروچانه»، [۵۴] «آکشوبیا»، [۵۵] «راتناسامبوا»، [۵۶] «آمی تابه» [۵۷] و «آموگاسیدا». [۵۸] هر یـک از این بوداهای تفکر و مراقبه، «بودی ستوه»های تفکر و مراقبه [۵۹] را برای آفرینش عالم و نیز هـدایت آن می‌آفرینند که به ترتیب، عبارت اند از: «سامانتا بهدره»، [۶۰] «واجراپانی»، [۶۱] «ویشوا پانی» [۶۲] و «آوالوکیتا» [۶۳] که گویا، سه آفرینش پیشین از میان رفته است و اینک، عصر آفرینش آوالوکیتاست که بودای محافظ این آفرینش، آمی تابه است.

البته هر یـک از این بوداها برای هـدایت بشـر به نیروانه، بودایی را به عنوان رسول نازل می‌کننـد که بودای «شاکیامونی» (بودایی که بنیانگذار آیین بوداست)، رسول این دوران است.

افسـانه‌ی قرار داشـتن بودا در بهشت (توشـیتا)، محل اسـتقرار این بوداها و بودی سـتوه‌ها و انتخاب وی برای فرود آمـدن به زمین، بر اساس این رویکرد است و تفسـیر خود را در این نگاه می‌یابد. به این ترتیب، در الهیات آیین مهایانه بودیسم، یک سلسله‌ی طولی از

خدایان چیده شده است که در آغاز آن بودای نخستین قرار دارد و سپس، بودای تفکر و مراقبهٔ آمی تابه و پس از آن، خدای آوالوکیتا و در پایان نیز بودا. اکنون، اندکی توضیح دربارهٔ این خدایان، خالی از لطف نیست. آمی تابه که نامش از واژه‌ای سانسکریت گرفته شده است، در چین با عنوان «اومیتوفو» [۶۴] و در ژاپن با نام «آمیدا» [۶۵] و در کره «آمیتا» [۶۶] خوانده می‌شود. [۶۷] این بودای تفکر و مراقبه، که حیات نامحدود هم خوانده می‌شود بودای روشنایی و نورِ نامحدود است.

او سوگند خورده است هر کسی را که از روی عقیده و ایمان او را بخواند، نجات داده و در تولد بعدی وی را در سرزمین پاک به دنیا خواهد آورد. [۶۸] آوالوکیتا آوالوکیتا یا آوالوکیتشورا، [۶۹] در زمره‌ی بودی استوه‌ها و یا بوداهای بالقوه قرار گرفته است و این ویژگی را دارد که تا هنگامی که آخرین موجودات به نیروانه نرسند، او به مقام نیروانه نمی‌رود و پس از پایان یافتن مراحل نجات موجودات عالم، به این مقام رهسپار می‌شود؛ بدین سبب، او را خدای مهر و محبت نیز می‌نامند. [۷۰] این خدا در الهیات مهایانه همانند الهه‌های حاصل خیزیِ سومر و مهنجودارو، به شدت مورد توجه بوده و جایگاهی بس ممتاز به خود گرفته است و در زندگی میلیون‌ها نفر به ویژه در شرق آسیا، حکومت و سلطنتی فراطبیعی و متعالی دارد. این خدا در چین با عنوان «کون ئین» [۷۱] و در ژاپن با نام «کوانون» [۷۲] شهرت دارد. او را از جهت شکل و شمایل با چهار دست ترسیم می‌کنند که در هر دستش شاخه‌ی نیلوفری قرار دارد و بدین سبب، او را گاه «خدای نیلوفر به دست» می‌نامند. در نگرش تبتی مهایانه بودیسم، یکی از مشهورترین و مقدس‌ترین اوراد و اذکار، یعنی ورد سحاری، از آنِ این خداست؛ [۷۳] در وصف ترحم و رحمت بی‌حد و حصر این خدا، سروده‌های بسیار زیادی در فضای مهایانه وارد شده است که نشان از شأن ویژه‌ی وی دارد. [۷۴] خدایان در آیین مهایانه مهایانه معتقد است چیزی به نام بودای نخستین هست که تقریباً نقش برهمن را در هندوییسم دارد؛ البته با تفاوت‌هایی که به آنها اشاره‌ای کوتاه شد.

تمام اشیای عالم، جلوه‌های اوست و هیچ چیز جدای از او نیست؛ بنا بر این، قایل به «کالبد حق» برای بودا شدند؛ یعنی هیچ چیز جدای از او نیست. بودای نخستین با قوه‌ی تخلّق خود، پنج بودا را خلق کرد و در آنها تَجَلّی کرد. این پنج بودا، بوداهای تفکر و مراقبه هستند که به ترتیب آفریده شده بودند. پس از این مرحله، بودی استوه‌های زیادی خلق شدند؛ اما آنهایی که با آفرینش عالم ربط دارند، پنج بودا هستند که در متن بدانها اشاره شد.

پنج بودایی که در آفرینش عالم دخالت دارند، هر یک، همانطور که در بالا آمد، یک بودی ستوه خلق می‌کنند که این بودی استوه، آفریننده‌ی عالم مادی است.

این بودی استوه‌ها را بودی استوه‌ی تفکر و مراقبه می‌گویند. در بین این بودی استوه‌های هم عرض، آوالوکیتا برای راهنمایی مردم به نیروانه، بودی استوه‌ای به نام «بودا شاکیامونی» خلق می‌کند.

آوالوکیتا، تقریباً مشابه خدایان هندو شیوه و ویشنوست؛ یعنی تدبیر عالم مادی به دست اوست؛ خلق و اعدام نیز به دست اوست. ویژگی آوالوکیتا اینست که صبر می‌کند تا تمام موجوداتی که آفریده است، به نیروانه برسند و بعد خودش وارد نیروانه می‌شود. به او خدای رحمت و ترحم نیز می‌گویند؛ چون تمام آفریده‌هایش را از چرخهٔ زندگی و مرگ خارج می‌کند و بعد، خودش از این چرخه خارج می‌شود. در کنار بودا شاکیامونی و آوالوکیتا، بودی استوه‌های دیگری نیز هستند که به این عالم می‌آیند، زندگی می‌کنند و به نیروانه می‌رسند؛ ولی بودی استوه‌های خالق و مرسل نیستند. بنا بر آنچه که گذشت، نمی‌توان قایل به الحاد در مهایانه شد.

در یک نگاه خوش بینانه می‌توان گفت، نوعی خداپرستی و توحید از سنخ همه خدایی [۷۵] در آن وجود دارد؛ چون می‌گویند: تمام بودی استوه‌ها تحت نظر و آفرینش یک بودی استوه‌اند؛ ولی از سوی دیگر، چون این بودای نخستین تشخص ندارد، تمام کارهای عالم در دست بوداهای تفکر و مراقبه است، بر این اساس، نوعی شرک بارز و چند خداپرستی در این رویکرد، حاکم است.

به ویژه اینکه در نگاه این عده، برای رسیدن به نیروانه و رهایی از چرخه‌ی مرگ و زندگی، توسل به این بوداها و بودی استوه‌ها نیاز است و این، نوعی شرک در عبادت را آشکار می کند.

نتیجه گیری از مجموع آنچه گذشت دو نکته‌ی کلی به دست می‌آید:

۱. بر آیین بودا، در رویکرد کهنش و نیز در شکل هینه یانه‌اش، رویکرد تقریباً الحادی حاکم است؛

۲. نگرش مهایانه از آیین بودا به احتمالی بسیار قوی، رویکردی شرک آمیز به شمار می‌رود.

سیداکبر حسینی معرفت ادیان ۱ سال اول، شماره اول، زمستان ۱۳۸۸، ص ۹۹ – ۱۱۶

****

منابع

شایگان، داریوش، ادیان و مکتب‌های فلسفی هند، تهران امیرکبیر، چ چهارم، ۱۳۷۵.

هیوم، رابرت ا، ادیان زنده جهان، ترجمه‌ی دکتر عبدالرحیم گواهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۰.

بوش، ریچارد و دیگران، ادیان در جهان امروز (جهان مذهبی)، ترجمه‌ی دکتر عبدالرحیم گواهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۶.

پاشائی، عسگر، بودا: گزارش کانون پالی: بودا، آیین، انجمن، تهران، فیروزه، ۱۳۶۲.

چنین گوید او (ایتی و وتکه)، ترجمه‌ی ع. پاشایی، قم، مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۳.

- M. Kittelson، James، Buddha، Encyclopedia of Religion، ed by: Mircea Eliade، New York، Macmillan Publishing Company، ۱۹۸۷.

- Parrinder، Geoffrey، Triads، Encyclopedia of Religion، ed by: Mircea Eliade، New York، Macmillan Publishing Company، ۱۹۸۷.

- Zurcher، Erik، Amitabha، The Encycopedia of Religion، ed، By Mircea Eliade، New York، Macmillan Publishing Company، ۱۹۸۷.

- Wylie، Turrlly V، Dalai Lama، The Encyclopedia of Religion، ed. By: Mircea Eliade، New York، Macmillan Publishing Company، ۱۹۸۷. -

[۱] استادیار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی. دریافت:

۲۸ / ۱۰ / ۸۸ پذیرش: ۲۵ / ۱۱ / ۸۸–

****

[۱]. ر. ک:

داریوش شایگان، ادیان و مکتب‌های فلسفی هند، ص ۹۰ – ۹۲.

[۲]. Jainism.

[۳]. Mahavira، ۵۹۹ – ۵۲۷. B. C.

[۴]. ر. ک:

رابرت ا. هیوم، ادیان زنده جهان، ترجمه‌ی دکتر عبدالرحیم گواهی، ص ۷۹ – ۸۳.

[۵]. رابرت ا. هیوم، ادیان زنده جهان، ص ۷۹ – ۸۰.

[۶]. Nãstika.

[۷]. Ãstika.

[۸]. داریوش شایگان، ادیان و مکتب‌های فلسفی هند، ص ۲۰.

[۹]. داریوش شایگان، ادیان و مکتب‌های فلسفی هند، ص ۸۶ – ۸۷.

[۱۰]. Kshatriyas.

[۱۱]. Buddhism.

[۱۲]. Buddha.

[۱۳]. James M. Kittelson، Buddha، in: The Encyclopedia of Religion، ed. By: Mircea Eliade، Macmillan Publishing Company، New York، ۱۹۸۷، Vol. ۲، p. ۳۱۹.

[۱۴]. Siddhārta.

[۱۵]. Gautama.

[۱۶]. Parinirvana.

[۱۷]. Mahāyāna.

[۱۸]. Lamaism.

[۱۹]. ر. ک:

ریچارد بوش و دیگران، ادیان در جهان امروز (جهان مذهبی)، ترجمه‌ی دکتر عبدالرحیم گواهی، ص ۴۵۲.

[۲۰]. Hĩnayāna.

[۲۱]. Theravāda.

[۲۲]. Dukka.

[۲۳]. Annicca.

[۲۴]. Anatta.

[۲۵] داریوش شایگان، ادیان و مکتب‌های فلسفی هند، ص ۱۴۵.

[۲۶]. ر. ک:

رابرت ا. هیوم، ادیان زنده‌ی جهان، دکتر عبدالرحیم گواهی، ص ۱۰۸ – ۱۱۴.

[۲۷]. عسگر پاشائی، بودا: گزارش کانون پالی: بودا، آیین، ص ۲۶.

[۲۸]. این راه مقدس هشت گانه به زبان پالی عبارت است:

– sammā ditthi

[۲۹]. sammā sankappa.

[۳۰]. sammā vācā.

[۳۱]. sammā kammanta.

[۳۲]. sammā ājiva.

[۳۳]. sammā vājāma.

[۳۴]. sammā sati.

[۳۵]. sammā samādhi.

[۳۶]. چنین گوید او (ایتی و وتکه)، ترجمه ع. پاشایی، ص ۱۱۹.

[۳۷]. همان، ص ۱۱۱.

[۳۸]. داریوش شایگان، ادیان و مکتب‌های فلسفی هند، پیشین، ص ۱۴۷.

[۳۹]. ر. ک:

ریچارد بوش و دیگران، ادیان در جهان امروز (جهان مذهبی)، ترجمه دکتر عبدالرحیم گواهی، ص ۳۳۰ – ۳۳۱.

[۴۰]. ر. ک:

داریوش شایگان، ادیان و مکتب‌های فلسفی هند، ص ۱۴۸ – ۱۴۹.

[۴۱]. ر. ک:

همان، ص ۱۷۰.

[۴۲]. ر. ک:

همان، ص ۱۶۹.

[۴۳]. ر. ک:

همان، ص ۱۶۹.

[۴۴]. ر. ک:

ریچارد بوش و دیگران، ادیان در جهان امروز (جهان مذهبی)، ص ۳۶۸.

[۴۵]. ر. ک:

داریوش شایگان، ادیان و مکتب‌های فلسفی هند، ص ۱۶۹.

[۴۶]. ر. ک:

همان، ص ۱۶۹.

[۴۷]. ر. ک. : رابرت ا. هیوم، ادیان زنده جهان، ترجمه دکتر عبدالرحیم گواهی، ص ۱۱۴.

[۴۸]. ر. ک:

داریوش شایگان، ادیان و مکتب‌های فلسفی هند، ص ۱۷۱.

[۴۹]. Ādibuddha.

[۵۰]. See: Geoffrey Parrinder، Triads، Encyclopedia of Religion، ed by: Mircea Eliade،. Macmillan Publishing Company، New York، ۱۹۸۷، v. ۱۵، p. ۴۴.

[۵۱]. Svayambhû.

[۵۲]. Dhyāni Buddha.

[۵۳]. See: Geoffrey Parrinder، Triads، Encyclopedia of Religion، ed by: Mircea Eliade،. Macmillan Publishing Company، New York، ۱۹۸۷، v. ۱۵، p. ۴۲.

[۵۴]. Vairochana.

[۵۵]. Akşobhya.

[۵۶]. Ratnasambhava.

[۵۷]. Amitābha.

[۵۸]. Amogasiddha.

[۵۹]. Dhyāni bodhisattva.

[۶۰]. Samantabhadra.

[۶۱]. Vajrapāni.

[۶۲]. Vis’vapāni.

[۶۳]. Avalokita.

[۶۴]. Omito – fo.

[۶۵]. Amida.

[۶۶]. Amita.

[۶۷]. See: Erik Zurcher، Amitabha. In: The Encyclopedia of Religion، ed. By: Mircea Eliade، Macmillan Publishing Company، New York، ۱۹۸۷، v. ۱، p. ۲۳۵.

[۶۸]. ریچارد بوش و دیگران، ادیان در جهان امروز (جهان مذهبی)، ص ۳۷۵.

[۶۹]. Avalokites'vara.

بودا و بوداییان

مقدمه

آیین هندو در اثر تراکم معارف دینی میراث هندی پدید آمد و از این راه در طول هزاران سال شکل گرفت به گونه‌ای که توانست هویت ملی جامعه هندی را عینیت بخشد.

در حالی که آیین بودا در نتیجه تلاش یک فرد خاص در چهارچوب عدم پذیرش و معارضه صریح و آشکار نسبت به عملکرد آیین هندو پدید آمد. به دیگر سخن اقدام او یک حرکت اصلاح اجتماعی و برخاسته از مبانی روحانی و متافیزیکی و سیاسی بود و نظام طبقاتی را که امتیازات آشکاری را برای دو طبقه‌ی حاکم یعنی برهمنان و کشاتریاها فراهم آورده بود، رد می‌کرد. از این رو، این آیین بر آن دسته از قشرهای اجتماعی که جایگاه پایین تری دارند تکیه دارد و بر لزوم کاهش سلطه نامحدود برهمنان اگر نابود کردن آن ممکن نبود تأکید می‌کند.

بودیسم قدیم تناسخ (حلول روح در جسم دیگر بعد از مرگ و حیات دیگر را باور دارد و مبانی معنوی آن بر وجود کارما (کردار) و سرنوشتی که انسان در مقابل آن تسلیم است مبتنی است اما با وجود این تأکید می‌کند که مراسم پیچیده دینی آن گونه که قوانین تعیین می‌کند روند و تعداد تولدها را متوقف نمی‌کند.

بلکه آنچه بر آنها اثر می‌گذارد، فروتنی در برابر فضائلیست که در نتیجه مسؤولیت فردی به دست می‌آید. بنا بر این مکتب بودا برای نابودی کامل امتیازات اجتماعی حسب و نسب و نیز وراثت طبقاتی که از پایه‌های جامعه برهماییست لذا بودائیسم می‌کوشد و از این رو، بدون هیچ تبعیضی از همه کسانی که خواستار نابودی سلطه برهمنان هستند، استقبال می‌کند و بر این اساس آیین بودا در واقع به یک «انقلاب اجتماعی متحول می‌شود. آیین بودا در تعالیم روحانی خود بنا بر آنچه در دایرهٔ المعارف «تاریخ الحضارات العام آمده است بر اصل جنگ و درگیری بین خیر و شر تکیه دارد؛ و محبت ورزی و احسان به همه مخلوقات و نیز فروتنی و بی‌اعتنایی به خویشتن را چونان دارویی برای بیماری تناسخ می‌داند. علاوه بر آن نظریه «فدا» را نیز می‌پذیرد؛ زیرا بدون یک رهایی

بخش همه افراد، گرفتار نتایج کرده‌هایشان هستند.

این رهایی بخش در دوره کنونی هستی «بوداشاکیامونی است و به دنبال آن «بودامیتریا» می‌آید که سَروَر دوره آینده خواهد بود و آمدنش قبل از زوال جهان خواهد بود.

بستانی در دایرهٔ المعارف خویش به این مطلب اشاره می‌کند که؛ مذهب بودا - که عموما در گرایش و جهت گیری نسبت به معبودهای برهمایی مورد قبول واقع شده است – معبودها را در مرتبه و درجه پایین تری از بوداییان و همچنین کاهنان محترم قرار می‌دهد و به این ترتیب مردم را بالاتر و بلند مرتبه تر از معبودها می‌شمارد. بستانی در ادامه می‌گوید:

«بودا تجسم یک موجود برتر نیست بلکه او یک کامل بالذات است در «ودا» نیز آمده است که قداست تقوا، تأمل و حکمت مقدس‌ترین معبودات هستند؛ و فضیلت هندیان به سبب انکار خویش سرکوب شهوات غلبه بر اراده و مهربانی و دل سوزی بر همه موجودات و ریشه کن کردن گناه است و بعد از این مراحل معرفتی بی‌پایان برای انسان حاصل می‌شود. بودا در اصل یک مکتب ساده ادبی و عقلی بود که با اسطوره (میثالوجی و فلسفه و انجام مراسمها و حرفه کاهنان مخالفت می‌کرد و در بالاترین درجه از نیکویی شفقت و انعطاف پذیری قرار داشت بودا با آسان کردن راه نجات برای همه و نیز اعلان اینکه نائل شدن به بودا، با پاک سیرتی ممکن می‌گردد، همه مردم را به ورود در این آیین دعوت می‌کرد، بدون اینکه بین آنها از جهت حالت و مقام و منزلتشان فرق بگذارد؛ اما بودا به صورت آشکار از تصنیف نمودن مردم به طبقات متفاوت نهی نکرده است و بر پذیرفتن آن اصل نیز پافشاری نمی‌کند.

آیین بودیسم یکی از شاخه‌های کیش هندوست که در هندوستان و حدود دو قرن بعد از مرگ بودا به همت فرمان روایی به نام «آشوکا» رشد و گسترش یافت و بعدها از سرزمین اصلی کوچ و در خارج از مرزهای هند، به خصوص در آسیای جنوب شرقی، چین و ژاپن، پیروان فراوانی برای خود دست و پا کرد. برخی از مستشرقان از آیین بودا تعبیر به «فلسفه» می‌کنند و برخی نیز نام «دین» بر آن می‌نهند. جان بی. ناس در این مورد می‌گوید:

این مسأله که آیا فلسفه‌ی بودیسم را می‌توان در واقع دین و مذهب نامید یا نه، مورد بحث و نظر است.

البته از لحاظ عقاید او را در باب جهان هستی و روش‌های پیچ در پیچ می‌توان آن را به عنوان دین تعریف کرد ... ولی اگر به دیده‌ی تحقیق بنگریم، شاید بهتر باشد که بودیسم را یک «مکتب اخلاقی» بدانیم تا یک مکتب فلسفی؛ چرا که بودا به هیچ وجه وارد بحث‌های متافیزیک و فلسفی نمی‌شود و می‌کوشد مسائل فلسفی را هم با تمثیل بیان کند و بحث درباره‌ی خدا و روح را بی‌فایده می‌انگارد و به دادن چند تذکر اخلاقی در این باره بسنده می‌کند.

از دیدگاه علمای ادیان ابراهیمی نیز نمی‌توان آیین بودا را «دین» نامید؛ زیرا این آیین، مبدأ اعلی و وجود امور ماوراء الطبیعی و غیرمادی را برنمی‌تابد و ماده را تنها موجود ازلی و ابدی می‌شمارد که خالقی نداشته است.

به تعبیر دیگر، مفهوم ذهنی بودا از دین، مفهومی کاملاً اخلاقی است.

او در همه چیز به رفتار و سلوک توجه دارد و به مراسم آیینی یا پرستش ما بعدالطبیعه یا خداشناسی ... بی‌اعتناست.

آیین بودا را باید نهضتی اصلاحی در آیین هندو شمرد که سعی می‌کرد برخی از عقاید و اعمال افراطی و خشن آیین هندو را تعدیل کند.

این آیین «راه نجات را در روش اعتدال و میانه روی و عقل سلیم قرار داده و ریاضت‌های افراطی را خلاف مصلحت عقلانی» می‌دانست. بودیسم با جامعه‌ی طبقاتی (کاست) که آیین هندو مبلغ و محافظ آن بود مخالفت می‌ورزید و به همین دلیل «هر کس که در صف پیروان بودا در می‌آمد از تنگنای رسم و رعایت اصول طبقاتی (کاست) آزاد می‌شد.» هر چند خودش دچار خرافات و ریاضت‌های افراطی ای بود که داعیه‌ی مخالفت با آنها را داشت. اساس آیین بودیسم بر این اصل واقع شده که عالم سراسر رنج و

بدبختیست و انسان برای رهایی از این رنج باید تلاش کند.

بوداییان همواره از روش‌های درون پویی برای یافتن بینش نسبت به کارکردهای بنیادین روان آدمی و فرایندهای علّی جهان بهره می‌گیرند. آثار نوشتاری بوداگرایی بسیارند و بخش ارزنده‌ای از ادبیات دینی جهان به شمار می‌روند. رهبر این آیین، بودا (Buddha) به معنای بیدار، گوتاما ساکیا مونی (Gautama sakya - muni) بنیانگذار مکتب اصلاحی بودیسم است.

وی در شمال هندوستان در حدود ۵۶۳ ق - م یعنی حدود دو هزار و پانصد سال پیش به دنیا آمد و در آغاز سیدارتا «SIDDHARTNA یعنی کامیاب نامیده می‌شد.

وی در ۲۹ سالگی در اثر یک انقلاب روحی از کاخ و تنعمات آن گریخت و تحت ارشاد فردی به نام آلاراء (Alara) زندگی راهبان را برگزید و پس از شش سال ریاضت‌های سخت و سنگین در جنگل سر انجام هنگامی که از وصول به حقیقت از طریق ریاضت نومید شد، ریاضت را کنار گذاشت و به تأمل و تفکر و مراقبت معنوی روی آورد، این مراقبت شش سال طول کشید و پس از آن با هفت هفته توقف زیر درختی (انجیر) که بعداً درخت بیداری نامیده شد با مارا (Mara) یعنی شیطان ویرانگر مبارزه کرد و به حقیقت دست یافت و بودای دوره‌ی کنونی شد.

آنچه وی کشف کرد یک قانون ساده طبیعی بود و آن این که بر جهان قانون پاداش و کیفر حکمفرماست از نیکی، نیکی و از بدی، بدی زاییده می‌شود پس از کشف این قانون، منکر قربانی و دعا و زاری و پرستش خدایان و تأثیر اعمال در سرنوشت انسان شد خدایان را انکار کرد و به قانون ازلی بودن جهان ایمان آورد کتاب مقدس (ودا) را که دعوت به قربانی و دعا و غیره کرده و همه انسانها را بر حسب اصل آفرینش متفاوت ذکر کرده را نیز مورد انکار و انتقاد قرار داد و رفته رفته در تمام نقاط کشور به موعظه و تعلیم پرداخت و از طبقات مختلف به ویژه از صنف امراء (کشتریا) ها که خود منتسب به همان طبقه بود پیروان بسیاری گرد او جمع شدند. در شالوده‌های اعتقادی ادیانی که از بنمایه‌های الهی تهی هستند افکار و عقایدی به چشم می‌خورند که از برجستگی ویژه‌ای نزد پیروان خود برخوردارند. در این میان سرزمین هند با داشتن آیینها و رسومات خرافی و اعتقادی همچون بودیسم، یکی از جوامعیست که نقد و بررسی افکار و اعتقادات آنها ضروری به نظر می‌رسد؛ چرا که در پی موضوع عرفان‌های نوظهور افکار بودایی با اسم‌های عجیب و غریب و البته فریبنده به درون کشور ما هم رسوخ کرده است.

خاستگاه اندیشه‌های بودا

پیرامون سه هزار سال پیش، شاخه‌هایی از آریاییان ایران، از بقیه جدا شده و به سرزمین هند کوچیدند. پیش از ورود آنها به شبه جزیره هند، تیره دیگری در آنجا نشیمن داشت که به نام دراویدی معروف است.

آریایی‌ها پیرامون ۲۵۰۰ سال پیش یعنی به هنگام زایش بودا در بیشتر سامان‌های شمالی هند جایگزین شده و بر آن نواحی چیره گشته بودند. جامعه هندوستان در زمان بودا به چهار رده (کاست) بخش می‌شد:

برهمنها (روحانیان)، کشتریا (شهریاران و جنگاوران)، وایسیا (کشاورزان و بازرگانان) و سودرا (خدمتکاران برده). سیذارتا گوتاما بودا اسما به رده کشتریا تعلق داشت ولی اعلام داشت که از دید او همه مردم برابر و پاکزادند.

عوامل پیدایش بودیسم

اما این که چه عواملی زمینه ساز شکل گیری مکتبی به نام بودیسم شد، مختلف است که برخی از آنها را بر می‌شمریم. بی‌شک از زمان استقرار حکومت آریاییها در هند پیشرفتهای زیادی در زمینه‌های مختلف همچون صنعت و تجارت و ثروت پدید آمده بود و

از ثروت فراغت حاصل شـده بود لذا: ۱ برخی معتقدنـد که احتمالاً ثروت هند بود که لذت طلبی و ماده گرایی قرن هفتم و هشـتم ق – م را به وجود آورده بود و دین در ثروت و غنا نمی‌بالیـد. به همین خاطر در هند و روزگار بودا زوال معنوی دین، شـکاکیت در اخلاـق و هرج و مرج اخلاـقی را به وجود آورده بود آیین «بودا» و «جین» واکنش‌های دینی بودنـد که رویاروی عقایـد لـذت جوی یک طبقه آزاد شده و فراغ بال دنیا دوست، ایستاده بودند و این یکی از عوامل شکل گیری است.

۲ از خود اوپانیشادها پیداست که در همان زمان هم شـکاک‌هایی بودند که فرزانگانی برهمنان را به ریشـخند می گرفتند. فلسفه‌ی انقلابی «چاروا» که به عصر وداها و اوپانیشادها پایان داد چنبره برهمنان را بر ذهن هنـد سـست کرد و جامعه‌ی هنـدی را در خلیی گـذاشت که تقریباً رشد دین نوی را ناگزیر کرد. ۳ کشاکش دو طبقه جنگجویان و براهمه عامل شـکل گیری یک دین را تقویت نمود. ۴ بودیسم چون یـک جنبش فکری برای خلاصـی از آلاـم روح است و در راه اسـتقلال فکر و عمـل و رهایی از ربقه تعالیم برهمنان قدم برداشته و همه‌ی افراد و اصناف خلایق را بدون رعایت یک صنف (Caste) دعوت به مبادی عالیه خود کرده است و این روش بوویسم در دعوت مردم بـا توجه به وضـعیت فکری حـاکم به جـامعه عامـل دیگر شـکل گیری این مکتب به شـمار آمـده است.

۵ شارع و بانی مذاهب بودیزم همانند مهاویرا فلسـفه برهمنان را قابل قبول ندانست و مبادی ایشان را انکار کرد و خلاصی و نجات روح را که فقـط به وسـیله‌ی کتاب وداها می‌دانسـتند منکر شـد و مناسک و رسومی که آنان از کتب وداها بجا می‌آوردنـد بیهوده و لغو دانست و ادعای ایشان را در راه فلاح و رستگاری که فقط حق انحصاری آن طایفه است را به کلی باطل شمرد و خود مکتبی را پی ریزی کرد. ۶ از آنجـا که براهمه نظـام طبقـاتی را وضع کرده خود را به امتیازات گوناگونی مخصوص گردانیـده بودنـد، بودا برای مبـارزه بـا طبقـات براهمـه کـه مردم را به ۴ گروه تقسیم می‌کردنـد (روحانیـان، جنگجویـان، تجـار و کشـاورزان و کارگران) برخاست و این دین و آیین را پایه‌گـذاری کرد. اما این که چگونه این آیین در هنـد بدون کمترین مشـکلی رشد یافت علل مختلفی دارد کـه برخی گفته‌انـد اضـطراب و حیرت مردم در پـذیرش هر گـونه مـذهب و فکری که به نظر هر کس خطـور می‌کرد از جمله عوامـل پـذیرش دین جدیـد است مضافاً به اینکه روحیه تجدیـد دینی مردم هنـد هم در پـذیرش بودیسم و ... احتمالیست که برخی ذکر کرده‌اند.

البته نقش پادشاهان هنـد و سایر ممالک که رنگ و بویی از این مسـلک در آنها دیده می‌شود نباید مورد غفلت واقع بشود به همین خاطر افکار بودایی به وسیله پادشاهان کشورها با گرویدن آنان به آیین بودایی از عوامل دیگر انتشار این آیین است.

عامل دیگر تسامح و تخفیفیست که برای اتباع بودا در عمل به عهود دهگانه برشـمرده‌اند و آن را از جمله عوامل انتشار این مسـلک بازگو کرده‌اند.

اما بعـد ازینکه مؤسـس این آیین در سال ۴۸۳ ق م (به سن هشـتاد سـالگی) بـدرود حیـات گفت آیین بودا رفته رفته دچار اختلاف درونی شد که به سه گروه زیر تقسیم گردید:

۱ مهایانـا (چرخ بزرگ) آییـن شـمالی کـه در چیـن رواج دارد ۲ هینایانـا (چرخ کوچـک) آییـن جنـوبی که در سـری لانکـا و کشورهای جنوب شـرق آسیا مشاهده می‌شود. ۳ وَجْرَیانـا (چرخ الماس) که این فرقه در تبت وجود دارد و به لامائیسم نیز خوانـده می‌شود و موسس آن شخصی به نام دالایی لاما (رئیس دریا) می‌باشد.

آیین‌های همسایه بودا

مراد از همسایه در آیین اینست که دو یا سه تا یا چند تا دین یا آیین هم عصـر بوده و در یک سـرزمین یا سرزمین‌های همجوار برای خود پیروانی داشته باشـند. دین بودا که در کشور هنـد به وجود آمـد و سـپس به کشورهای دیگر منتقل گردیـد، می‌توانـد همسایه

آیین‌های زیر محسوب گردد:

۱ آیین ودایی: دین ودایی یا همان آیین آریایی‌های قدیم، مبتنی بر پرستش قوا و مظاهر طبیعت بوده است.

این دین از این جهت به این نام معروف شده است که تنها اثر باقی مانده از آن روزگاران کتب مقدس (ودا) است.

۲ آیین برهمایی (برهمنیزم): پس از آمیزش (در هزاره‌ی اول قبل از میلاد) آریایی‌ها با دراویدیها و غلبه آنان بر بومیان کم کم قوم آریایی به صورت نژاد برتر و غالب خودنمایی کرد و بدین وسیله دین برهمایی از درون دین ودایی شکل گرفت که به عنوان یکی از همسایگان آیین بودا محسوب می‌شود. ۳ آیین هندوئیزم:

یکی از همسایگان دین بودا، هندوئیزم می‌باشد که از قرن ششم قبل از میلاد به بعد هنگامی که افکار بدبینی نسبت به آن در میان مردم هند رواج یافت و خصوصاً وقتی که این افکار بدبینانه به صورت ادیان جین و بودایی شکل گرفت، پس از تحولاتی از قرن پنجم پیش از میلاد تا قرن پنجم بعد از میلاد به صورت دین هندوئیسم جدید برای خود یک سلسلهٔ اصول و قوانینی وضع کرده است.

۴ یکی دیگر از همسایگان دین بودا، دین جین می‌باشد این آیین که همانند آیین بودا به انگیزه اصلاحات آیین هندو به وجود آمد، همچنان در کنار آیین هندو، در هندوستان خود را حفظ کرده است بر خلاف آیین بودا که به علت تضاد بیشتر آن با آیین هندو، نتوانست در هندوستان دوام بیاورد. ۵ یکی دیگر از آیین‌های همسایه دین بودا آیین سیک است می‌باشد.

مؤسس این دین (بابانانک) است که از طبقه‌ی جنگجویان کشتریه ولی در سال ۱۴۶۹ م در روستایی در حوالی لاهور متولّد شد.

در خاور دور سه دین بومی که جزء همسایگان دین بودا محسوب می‌شوند به قرار ذیل می‌باشد.

۱ دین کنفوسیوس که نامش به زبان چینی (کونگ فو تسو) است و در اروپا به کنفوسیوس معروف است و امروزه در چین یکی از همسایگان دین بوداست.

۲ آیین تائویی: تائویسم که در حقیقت یک نوع مکتب فلسفیست منسوب به حکیم چینی به نام (لائو تسه)

است و از آیین‌های همسایه‌ی دین بودا در چین است.

۳ آیین شینتو: دین شینتو مجموعه‌ایست از عقاید باستانی مردم ژاپن و سنّت‌های کهن که ریشه در آنیمیسم دارد، تا قرن ششم ق. م از این دین نامی در میان نبوده امّا پس از نفوذ دین بودا در ژاپن برای مقابله با دین بودایی، دین شینتویی شکل گرفت. لذا یکی از آیین همسایه‌ی دین بودا در حال حاضر در کشور ژاپن در حال حیات می‌باشد و پیروانی دارد و در برخی مسایل با آیین بودا اختلاف عقیده دارند.

سرگذشت بودا

بودا (Buddha) به معنای بیدار لقب گوتاماشاکیامونی (Gautamamuni – Sakya) بنیانگذار مکتب اصلاحی بودیسم است.

به عقیده بوداییان وی که فرزند پادشاه شهر کاپیلاوستو (vastu – Kapila) در شمال هندوستان بود، در حدود سال ۵۶۳ ق. م. به دنیا آمد و در آغاز سیدارتا (Siddhartha) یعنی کامیاب نامیده می‌شد.

بررسی ابعاد مختلف زندگی بودا که آیین بودیسم را بنیان گذاشت و پیروان فراوانی به دور خود گرد آورد و بعدها مردمان بسیاری آیین وی را دین رسمی خود قرار دادند، مستلزم اطلاع یافتن از اوضاع جغرافیایی، سیاسی، دینی و فرهنگی منطقه‌ایست که وی در آنجا چشم به جهان گشود، بزرگ شد، آیین خود را تبلیغ کرد و همان جا وفات یافت. لکن بررسی‌ها نشان می‌دهد که گزارش‌های تاریخی در این زمینه بسیار ناچیز و آمیخته با افسانه است و به قدری با داستان‌های شیرین اسطوره‌ای اختلاط یافته که پیدا کردن

حقیقت و جدا نمودن سره از ناسره تقریباً محال می‌نماید و فهمیدن این که چه چیز واقع شده و چه چیز توسط افسانه سرایان جعل گشته، مستلزم تحقیقاتی مشقت بار می‌باشد و مسلماً نتیجه‌ی چنین تحقیقاتی تنها این خواهد بود که در گذشته دور شخصی در هند پدید آمده سعی در اصلاح آیین هندو داشته و بعدها نیز پیروان بسیاری پیدا کرده و جز این چند نکته هر چه گفته شده افسانه‌هایی بیش نیستند. با توجه به نکته‌ی فوق ما در این مقاله تنها می‌توانیم به بازگویی افسانه‌ها و اسطوره‌هایی که درباره‌ی زندگی بودا گفته شده بپردازیم و قضاوت را بر عهده‌ی خواننده بگذاریم. شبه قاره‌ی هند که امروز شامل کشورهای «هند، پاکستان، بنگلادش و»... می‌شود سرزمین پهناوریست که در جنوب آسیا قرار گرفته و از سه سمت جنوب، جنوب غربی و جنوب شرقی توسط اقیانوس هند، احاطه گشته است.

این سرزمین از سمت شمال شرقی و شمال توسط کوه‌های هیمالیا و از سمت شمال غربی توسط کوه‌های هندوکش و سلیمان از فلات‌های تبت، پامیر و ایران جدا شده است.

اولین تمدن بزرگی که در شبه قاره‌ی هند شناخته شده، تمدن «ایندوس» است که در دره‌ی سند (پاکستان امروزی) به وجود آمد. این تمدن از ۲۵۰۰ سال قبل از میلاد آغاز و تا ۱۵۰۰ قبل از میلاد که در اثر هجوم اقوام آریایی از بین رفت، ادامه داشته است.

آریایی‌های مهاجم تنها بعد از گذشت نزدیک به هزار سال از هجومشان به هند و از بین بردن تمدن ایندوس، توانستند تمدنی جدید در این سرزمین بنا نهند. یعنی حدود شش قرن قبل از میلاد کشورها و راجه نشین‌های کوچکی در شمال هند به وجود آمدند که نژاد آریایی داشتند و آیین هندو دین رسمی آنان به شمار می‌آمد. در این منطقه یعنی دامنه‌های جنوبی رشته کوه‌های هیمالیا نزدیک منطقه‌ای که اکنون میان نپال و هند می‌باشد کشور کوچکی وجود داشت که ساکنان آن را «ساکیا» می‌نامیدند و پایتخت آن شهری به نام «کاپیلا واستو» (Kapilavaastu) بود که در برخی منابع آن را «کپله وَتو» تلفظ کرده‌اند.

در جنوب این پادشاهی کشور «کسالا» قرار داشت و در آن سوی کسالا- در ایالت بیهار هندوستان امروز و منطقهٔ راجگیر کشور «ماکادا» واقع شده بود.

در سمت شرق نیز سرزمین «کلیا» قرار داشت. نام حاکم و پادشاه شهر کاپیلا واستو، «سودُدَنه» بود و همسرش به نام «مهامایا» نیز دختر پادشاه سرزمین «کلیا» بود که گویا با همدیگر علاوه بر رابطه‌ی سببی، رابطه‌ی نسبی نیز داشتند. به هر صورت، این پادشاه از همسرش «مهامایا» در سال ۵۶۳ قبل از میلاد صاحب پسری شد که نامش را «سیدارتا» گذاشتند. بر اساس یک داستان بودایی او به صورت یک فیل سفید پایین آمد، در حالی که ریسمانی با پنج رنگ مانند شعاع نور به آن متصل بود.

هنگامی که از پهلوی راست مادرش زاده شد حوادث شگفت انگیز و عظیمی به وقوع پیوست و در همان حال رسالت خویش را اعلان کرد. این داستان ماجرای متولد شدن او زیر درخت «٪٪مالیبی را آورده است در انجیل بودا آمده است «نور او منتشر گردید و عالم را پر کرد. چشمان نابینایان باز شد و عظمت فرود آمده از بالا را مشاهده کردند.

لکنت زبان لال‌ها برطرف شد و گوش کرها شنیدن را آغاز کرد.» از جمله، خیالبافی‌های هندیان درباره تولد بودا اینست که وقتی برهمنان او را در دست گرفتند، وی فوراً برخاست و سخن گفت آنها درباره مادرش در هنگام وضع حمل می‌گویند:

«هنگامی که خواست برخیزد دستش را به سوی شاخه درخت دراز کرد. شاخه خود به خود خم شد تا نزدیک دست او رسید و هنوز برنخاسته بود، که کودکی زیر او بود و چهار نفر از برهمنان او را درون توری که از رشته‌های طلا- بافته شده، بود گرفتند. کودک ناگهان ایستاد و هفت قدم به جلو رفت آنگاه با صدایی دلنشین فریاد برآورد:

من سرور این جهانم ... و این آخرین حیات من است این مطلب را «سلیمان مظهر» در تحقیقی منتشر شده در مجله العربی ذکر می‌کند.

بنا بر گزارش‌های آمیخته با افسانه که به دست ما رسیده به هنگام تولد این فرزند، برهمن‌ها، پیش گویی کردن که وی اگر «بی

خان و مانی» را در پیش نگیرد، امپراطور بزرگی خواهد شد، ولی اگر چهار نشانه یعنی «شخص پیر، شخص مریض، مرده و مرتاض» را ببیند، ترک خان و مان کرده و «بودا» خواهد شد.

پادشاه برای جلوگیری از این اتفاق سه کاخ باشکوه بنا کرد که هر یک از آنها در فصل‌های زمستان، تابستان و فصل باران، مورد استفاده فرزندش قرار گیرد و سعی شود او را چنان غرق لذت‌ها و نعمت‌های دنیوی کند که وی از مرگ، مرض و پیری و مرتاضان بی‌خبر بماند، ولی چنان شد که سیدارتا در طی گردش‌های خود روزی با شخص پیر و روز دیگر با شخص مریض و روز سوم با یک مرده رو برو شد و در نهایت بعد از دیدن یک مرتاض که گفته بود به دلیل ترک نعمت‌های دنیوی و پیشه کردن ریاضت، مرتاض نامیده شده، تصمیم گرفت کاخ سلطنتی، پدر، همسر و فرزند هفت روزه‌اش را ترک کرده به ریاضت بپردازد. در آن زمان که سیدارتا ترک خان و مان کرد، آیین غالب بر شبه جزیرهٔ هند، آیین هندوئیسم بود که اساس آن را اعتقاد به خدایان متعدد که در دوره‌های مختلف ظهور یافته بودند تشکیل می‌داد و ریاضت یکی از راه‌های نجات و رستگاری به شمار می‌رفت. وی تحت ارشاد فردی به نام آلارا (Alara) زندگی راهبان را برگزید و پس از شش سال ریاضتهای سخت و سنگین در جنگلها سر انجام هنگامی که از وصول به حقیقت از طریق ریاضت نومید شد، ریاضت را کنار گذاشت و به تاء مل و تفکر و مراقبت معنوی روی آورد. در طی دوران ریاضت به مکانی به نام «اورووِلا» رفت، مدتی آنجا ماند، آن جا مکانی، پر درخت و آرام بود.

او در این مرحله ریاضت‌های نفسانی را از کم خوری آغاز کرد، ابتدا یک وعده غذا می‌خورد، سپس هر دو شبانه روز یک وعده و بعد از آن هر سه شبانه روز یک وعده غذا می‌خورد، او در این برنامه جدید دیگر گدایی نمی‌کرد بلکه برنامه‌ی غذایی سختی داشت یعنی از میوه، ریشه و برگ بعضی گیاهان بهره می‌برد. سیدارتا (بودا) بر اثر این ریاضت‌ها لاغر و نحیف شد، اما خود آزاری او به این جا خاتمه نیافت، گاهی نَفَس خود را مدت‌ها در سینه حبس می‌کرد به گونه‌ای که سردرد شدیدی می‌گرفت. برای نشان دادن تحقیر کامل جسم خود به پوشیدن کثیف‌ترین جامه‌های کهنه‌ای رو می‌آورد که از میان انبوه زباله یا حتّی از محلّ سوزاندن اجساد بیرون آورده بود.

همچنین قدرت تحمّل روحی خود را می‌آزمود، شب‌های اول یا چهاردهم ماه، که به باور او زمان هولناکیست و ارواح و موجودات فراطبیعی از نهان گاه‌های خود بیرون می‌آمدند، می‌رفت و میان محل‌های سوزاندن جنازه‌ها و گورستان‌ها تنها می‌نشست. تا شش سال این گونه ریاضت کشید اما پس از این مدّت نتیجه گرفت که این ریاضت‌ها او را به جایی نمی‌رساند، روزی بیهوش شد، چوپانی او را یافت به او شیر خورانید و به مراقبت کردن از او پرداخت تا ان که به تدریج بخشی از تندرستی خود را به دست آورد. بخش دیگری از ریاضت‌های بودا دوره‌ی تمرکز فکر است که به باور بودا و بودائیان، او پس از این دوره به نوریافتگی رسید و به رسالت خود پرداخت و اصول حکمتش را برای کسانی که شایسته می‌دانست بیان کرد. سخنان او، موعظه و درباره‌ی تزکیه نفس و خودسازیست و این که انسان چگونه با ترک دنیا و دل بریدن از جاذبه‌های آن به معرفت و حقیقت برسد. دوران مراقبه او نیز شش سال طول کشید و پس از آن با هفت هفته توقف زیر درختی که بعداً درخت بیداری نامیده شد، با مارا (Mara) یعنی شیطان ویرانگر مبارزه کرد و در نهایت به حقیقت دست یافت و بودای دوره کنونی شد.

به عقیده بوداییان در دورانهای پیشین جهان نیز تعدادی بودا آمده اند. هر یک از این بوداها قبل از ظهورشان بودی ستو (sattva – Bodhi) خوانده می‌شود، یعنی کسی که به معرفت کامل دسترسی دارد یا بودای بالقوه است.

بودا در مدت ۴۰ سال با مسافرتهای فراوان، آیین خود را در سراسر هندوستان تبلیغ کرد و بر اثر ملاقات با افراد مختلف، به اصلاح نفوس و تربیت شاگردانی همت گماشت که برجسته‌ترین آنان پسر عمویش آنندا (Ananda) بود.

وی سر انجام در هشتاد سالگی در حدود سال ۴۸۳ ق. م. فوت کرد (یا به اصطلاح به نیروانا پیوست.) داستان زندگی شگفت آور بودا از قدیم الایام جذابیت داشته و به همین دلیل این داستان دینی به زبانهای گوناگون ترجمه و در سراسر جهان منتشر شده است.

نقل عربی آن با اضافاتی از فرهنگ سریانی، به عنوان داستان بلوهر و یوذاسف بین مسلمانان رواج پیدا کرد.

تاسیس نظام

اندیشه‌های اصلاحی بودا در مخالفت با تعصب‌های برهمنان بود و اختلافات طبقاتی را باطل می‌شمرد. تعالیم اخلاقی وی در مجموعه‌هایی مانند تری پیتکا (Tri – pitaka) یعنی سه سبد گرد آمده است.

این تعالیم که بر آیین هندو پایه‌گذاری شده است، ترک دنیا، تهذیب نفس، تاء مل، مراقبه و تلاش برای رهایی از گردونه زندگی پر رنج این جهان را توصیه می‌کند و برای وصول به نیروانا اهمیت زیادی قائل است و مفهوم آن را توسعه می‌دهد. آیین بودا در قرون بعدی بخش عمده‌ای از خاك هندوستان را تسخیر کرد و در کشورهای همسایه نیز گسترش یافت. در قرون هشتم و نهم میلادی، دو تن از دانشمندان آیین هندو را نوسازی کردند و بر اثر آن، آیین بودا اندك اندك از هندوستان برچیده و آیین هندو جانشین آن شد، اما اشکال گوناگون آن در خاور دور و مناطق دیگر گسترش یافت.

فلسفه بودا

هنگامی که بودا به حقیقت دست یافت، ابتدا به شهر بنارس رفت تا پنج تن از راهبان را که از وی روی برتافته بودند، بیابد. او می‌اندیشید که این پنج تن مانند وی در جستجوی حقیقتند و تعلیم دادن ایشان از سایر مردم آسانتر است و چون به بنارس پا نهاد آن پنج تن را دید که در میان بیشه‌ای نزدیک شهر نشسته‌اند و با هم سخن می‌گویند. هنگامی که چشم آنان به بودا افتاد، به یکدیگر گفتند:

«این سیدارتاست که می‌آید؛ همان که دست از رهبانیت کشید؛ خوب است به او کاری نداشته باشیم.» اما چون بودا به آنان نزدیک شد به وی سلام کردند و از او خواستند در کنارشان بنشیند.

آنگاه از وی پرسیدند:

٪٪ «سر انجام، حقیقتی را که می‌جستی، یافتی؟» بودا گفت:

«آری، آن را یافتم.» راهبان گفتند:

«پس به ما بگو حقیقت و حکمت و راز هستی چیست؟»

بودا پرسید:

«آیا شما به کارما یعنی قانون کردار ایمان دارید؟» گفتند:

«آری.» بودا گفت:

«پس بدانید که همان سرآغاز حکمت و آگاهی از حقیقت است.

از نیکو نیکو پدید می‌آید و از بد بد. این نخستین قانون زندگیست و همه چیزهای دیگر بر این قانون استوار است.»

گفتند:

«این که تازگی ندارد.» گفت:

«اگر چنین است قربانی، دعا و تضرع به درگاه خدا عاقلانه نیست.» راهبان پرسیدند:

«چگونه؟» بودا پاسخ داد:

«٪٪ زیرا آب همیشه سراشیبی می‌رود، آتش همیشه داغ است و یخ همواره سرد. اگر برای همه خدایان هندوستان هم دعا کنیم، آب

هرگز سربالا نمی‌رود و آتش سرد و یخ گرم نمی‌شود. زیرا در زندگی قانونهایی یافت می‌شود که همه چیز بر آنها استوار است. از این رو، کاری که انجام گرفت، قابل ابطال نیست و دعا و قربانی برای خدایان نیز سودی ندارد.» آنان با این سخن موافقت کردند و بودا افزود:

«اگر این سخن درست است، کتاب وداها که به مردم راه و رسم دعا و قربانی را می‌آموزد، درست نیست و بر خلاف گفته پیشوایان دینی، من اعلام می‌کنم که وداها مقدس نیستند.» راهبان از این جرأت بسیار شگفت زده شدند و از بودا پرسیدند:

«تو می‌گویی برهما هنگام آفریدن جهان مردم را به طبقات گوناگون تقسیم نکرده است؟»

پاسخ داد:

«اصلاً من باور ندارم برهما چیزی را آفریده باشد تا جهان آفریده او باشد.» آنان پرسیدند:

«پس جهان ساخته کیست؟»

بودا پاسخ داد:

«به نظر من جهان ابدیست و آغاز و انجامی ندارد. دو چیز است که بایستی از آن پرهیز کرد:

یکی زندگانی پر از لذت که زاییده خودخواهی و فرومایگیست و دیگر زندگی پر از رنج و خود آزاری که آن نیز سودی ندارد و هیچ یک از این دو به نیکبختی منجر نمی‌شود.»

اخلاقیات

سر انجام راهبان از بودا پرسیدند:

«پس راه درست کدام است؟»

پاسخ داد:

«راه میا نه، میان لذت و رنج است که از راه هشتگانه به دست می‌آید. راه هشتگانه هشت قانون بزرگ زندگی را می‌آموزد:

۱ پرهیز از آزار جانداران؛

۲ پرهیز از دزدی؛

۳ پرهیز از بی‌عفتی؛

۴ پرهیز از دروغ؛

۵ پرهیز از مستی؛

۶ پرهیز از بدگویی؛

۷ پرهیز از خودخواهی؛

۸ پرهیز از نادانی؛

۹ پرهیز از دشمنی.

چکیده آموزه بودا

چکیده آموزه بودا این است:

«ما پس از مرگ در پیکری دیگر باز زاییده می‌شویم. این باززایی ما بارها و بارها تکرار می‌شود. این را چرخه هستی یا زاد و مرگ

می‌نامیم. هستی رنج است.

زایش رنج است.

پیری رنج است.

بیماری رنج است.

غم و اندوه، ماتم و ناامیدی رنج است.

پیوند با آنچه نادلخواه است، رنج است.

دوری از آنچه دلخواه است، رنج است.

خلاصه این که دل بستن رنج آور است.

(و این رنج زمانی پایان می‌یابد که دیگر منی یا درک کننده‌ای نباشد چه او در قید حیات باشد چه نباشد (نگارنده». هدف باید بریدن از این رنج و چرخه وجود باشد.» از دیدگاه بودا ما اگر خواسته باشیم که از چرخه‌ی زاد و مرگ رهایی یابیم (در صورتی که به آن چرخه باور داشته باشیم) باید گرایش‌های نفسانی را کنار بگذاریم، درستکار باشیم، به یوگا پرداخته به حالات خلسه روحی دست پیدا کنیم که این تجربیات باعث مهرورزی ما به همه‌ی موجودات و بوندگان می‌شود و سپس از راه این درک‌ها و تمرکزهای ژرف به روشنی و بیداری می‌رسیم و از این دور باطل خارج می‌شویم. چهار حقیقت

از دیدگاه بودا چهار حقیقت و اصل وجود دارد که بعد از شناخت آنها و برای رسیدن به نیروانا باید هشت راه و منزلت را پیمود. آن چهار حقیقت عبارتند از:

چهار حقیقت

عبارتند از:

۱ حقیقت تألم

۲ حقیقت علت تألم

۳ حقیقت پایان تألم

۴ حقیقت طریقت والا برای رفع مایه‌ی تألم.

بر اساس حقیقت چهارم برای رهایی از تألم و رنج هشت دستور و هشت منزلت والا باید پیموده شود آن هشت منزلت و طریقت والا عبارتند از:

۱ بینش درست

۲ اندیشه‌ی درست

۳ گفتار درست

۴ کردار درست

۵ معاش درست

۶ تلاش درست

۷ حضور ذهن درست

۸ تمرکز حواس درست.

نتیجه این که بودا نژادی آریایی دارد از مردم انی است که ساکیا نامیده می‌شدند، پدرش حاکم کشوری کوچک در شمال هند و

بر اساس افسانه‌ها وی بعد از ترک زندگی شاهانه و تجربه‌ی ریاضت‌های متعدد و رایج زمان خود با تأمل و تفکر به درجه‌ی بیداری رسیده و مقام «بودا» را یافت.

طریق سه آموزش راه‌های هشتگانه

رهرو، هشت گام راه هشتگانه را از طریق سه آموزش پیش می‌گیرد، یعنی نخست از برترین رفتار آغاز می‌کند که همان راستی و درستی در «گفتار» «کردار» و «معیشت» است.

سپس به برترین مراقبه رو می‌آورد که همانا سیر در عوالم درونی و نظاره و مراقبه‌ی دل است یعنی به راستی و درستی در کوشش، به مراقبه توجه می‌کند و آنگاه به برترین شناسایی (پرجنا) می‌رسد که مشتمل بر نیت درست و شناخت درست است.

بنا بر این مشاهده می‌شود، راه نجات و رستگاری و راه رسیدن به شناخت درست از نظر بودا، با «عمل» آغاز می‌گردد. رهرو ابتدا سخن، اعمال و نحوه زیست و معیشت خود را مطابق آموزه‌های بودا به سامان می‌آورد، سپس، در گام دوم همت او مصروف «سیر درون» است.

در این گام، رهرو با فراگرفتن تمرکز، ذهنیت خویش را تسکین داده و سپس به مرحله عمیق‌تر مراقبه که بینش یابی باشد، نائل می‌گردد. در گام سوم، دو حاصل، پدیدار می‌گردد، یکی دستیابی به «آزادی» برای رهایی از تعلقات و به کاربردن آموزه‌های بودا با الزامی شرافتمندانه و دیگری دستیابی رهرو به «شناخت درست»؛ که این هردو، برترین شناسایی (پرگیا) است.

در قسمت‌های بعدی مقاله به نقد بیشتر عقاید بودا می‌پردازیم.

گسترش بودا

تاریخ بودا از هنگام تأسیس تا زمانی که دین رسمی کشورهای فارس و ماوراء النهر شد، تاریخی پیچیده و مبهم است اما نظر مشهور – بنا بر قول بستانی اینست که این مکتب با مشکلات سختی روبرو شد و انشقاق‌هایی در آن رخ داد، که تعداد آنها به ۱۸ طایفه می‌رسد. مشهورترین این طایفه‌ها عبارتند از:

۱ وی باشیکا؛ یعنی جدایی طلبان که دارای شاخه‌های بسیاریست

۲ سوترانیتکا؛ یعنی پایبندان به قواعد اصیل گفتنی است گسترش آیین بودا مدیون شخصیست به نام «آشوکا» که نزدیک دو قرن و نیم پس از ظهور بودا می‌زیست علت انتشار بودا آن گونه که در دایره المعارف بستانی آمده است به هجوم اسکندر مقدونی به سرزمین هند برمی گردد. او توانست بر قسمت اعظمی از هند تسلط یابد. در این بین در سال ۱۳۲۱ ق م یکی از امیران هندی به نام «شاندارگوبتا» قیام کرد و قبایل زیادی را دور خود گرد آورد و توانست یونانیان را از کشور خود بیرون براند و تمام هند را یکپارچه تحت فرمان خود درآورد. او، «شود ری بودن خود پایین‌ترین طبقه جامعه هند و نیز حمله‌ی مقدونیان به هند را بهانه‌ای برای از بین بردن قدرت برهمنان قرار داد. پس از او، پسرش «بندوسارا» به حکومت رسید و «میگشینس تاریخ نویس یونانی را به دربار خود پذیرفت؛ تا خوی فضولی وی را سیراب نماید. بند و سارا، پسرش «دارما سوکا» یا «شوکا» را بنا بر بعضی منابع به جانشینی خود در دولت موریا تعیین کرد. شوکا حکومت خود را گسترش داد و سیاست خشونت و سلطه بر دیگران را از راه نظامی در پیش گرفت اما وی و بنا به گفته «ویل دورانت طولی نکشید که از جنگ و قدرت بیزار شد و به آیین بودا گرایش پیدا کرد و گمشده خود را در آن یافت او به آیین بودا درآمد و به نشر آن پرداخت و اعلان کرد، که از این پس فتوحات او در راه دین خواهد بود.

بستانی می گوید او با لقب «بیاداسی (محب پرهیزگار) قانون‌های صبورانه و شفقت آمیزی را رواج داد؛ که آثار آن به صورت کنده

کاری شده بر روی ستون‌هایی در دهلی و الله آباد و نیز بر روی صخره‌هایی نزدیک پیشاور درغزاره و اوریسا و غیر آن پیدا شد؛ اما به زبان «برکلیت یعنی عامیانه بود، نه به زبان برهمنان یعنی سانسکریت این قوانین به انجام کارهای نیک حفر چاه درختکاری ساختن راه و بیمارستان و پارکهای عمومی و جنگل امر می‌کنند و از قصاص کردن به صورت قتل باز می‌دارد. او همچنین هیأتهایی دینی به کشمیر، سیلان (سری لانکا)، امپراتوری یونان و کوه‌های هیمالیا فرستاد و بدین ترتیب، بودا که مذهبی از مذاهب هند بود، به یک دین جهانی تبدیل شد.

این مطلب را بستانی و شلبی نیز تأیید می‌کنند.

بودا در عصر نوین

دین بودایی که امروزه از نظر تعداد پیروان یکی از چهار دین بزرگ جهان به شمار می‌رود در قرن ششم ق. م در مقابل قدرت برهمنها در هندوستان به وجود آمد و با سرعت در شبه قاره هند و سپس در کشورهای همجوار انتشار یافت این دین که قرنها در هند رواج داشت بعد از این که تغییرات مهمی در دین هندو به وجود آمد در اثر مخالفت برهمنها جای خود را به دین هندوئنسم واگذاشت و از جایگاه اصلی خود دور شد.

این دین از همان روزهای نخستین پیدایش خویش در سرزمین هند تا کشورهایی که امروزه پیرو مرام تراوادا می‌باشند همواره به صورت نیروی متحد کننده‌ی حیات اجتماعی پیروان خود، در همه‌ی ابعاد و شاخه‌های آن عمل کرده است.

در حال حاضر دین بودیسم در چین و ژاپن پیروان بسیاری دارد. در هند و چین فرانسوی، مذهب تازه‌ای تحت عنوان آیین بودایی جدید ظهور نموده که تمام موجودات مقدس ادیان بزرگ دیگر را برای تقدیس در اطراف بودا جمع می‌کند که بعضی از اروپاییان نیز مجذوب کیش بودا گشته‌اند و عبادتگاه بودایی و کتابخانه‌ی آن در سالن (جمعیت دوستداران دین بودا) در پاریس نمونه‌ای از این علاقه مندی است.

در کشور تبت دین بودیسم در اطراف سلسله مراتب روحانیان و رهبانان تمرکز یافته و صورتی به خود گرفته است که از آن به آیین (لاما) تعبیر می‌کنند این شعبه‌ی دین بودایی نه تنها در آن سرزمین ریشه گرفته و انتشار یافته بلکه از آنجا به خارج سرایت کرده است.

هم اکنون دین بودایی (لاما) آنچنان در زندگانی مردم دیار تبت نفوذ و رسوخ کرده است که یک پنجم کل ساکنان آن کشور در دیرها و صومعه‌ها بودایی لاما منزل دارند و معتقدند که لااقل یک پسر از هر خانواده باید در خدمت، روحانی و رهبانی در آید. این دیرها نه تنها موسسات دینی و مذهبی هستند بلکه اکنون مرکز قدرتهای سیاسی و مهد تحقیقات و ٪٪تدرسات علمی نیز می‌باشد.

دین بودایی ماهایانا در کشورهای پیرو آن به اندازه کافی شبیه به هم می‌باشد.

برجسته‌ترین مثال تفکر حیات ماهایانایی در جهان معاصر را باید در ژاپن ملاحظه نمود. مدارس مهم هنوز در آنجا فعال می‌باشند. چندین دانشگاه بودایی کاملاً شناخته شده هستند و حیات دین بودایی نیز چه در معابد و چه در منازل بوداییان جریان دارد. کشور چین در ثلث اول قرن حاضر صحنه‌ی یک حرکت اصلاح طلبانه بودایی بوده که با تهاجم ژاپن به آن کشور در سال ۱۹۳۷ میلادی و هشت سال جنگ متعاقب آن قطع گردید. بنیانگذار و رهبر این نهضت یک کشیش بودایی به نام (ت آی هسی) بود.

در ماجرای انقلاب فرهنگی چین در سال ۱۹۶۶ م تمام معابد بودایی بسته شد به نحوی که دیگر هیچ نشان مشهوری از فعالیت‌های بودایی در هیچ کجای چین به چشم نمی‌خورد. در سالهای اخیر بوداییان آسیا از ژاپن و آسیای جنوب شرقی تا سرزمین آمریکا پیش آمده تبعیت و پیروی تعداد زیادی از امریکاییان و اروپاییان را به دست آورده‌اند، مراکز تفکر و مراقبه بودایی در همه جا به وجود آمده است.

در حال حاضر تعداد بی‌شماری کتاب و جزواتی که در آنها امریکاییان و اروپاییان که به دین بودایی درآمده و از ارزشها و تعالیم آن سخن می‌گویند در دسترس عموم قرار دادند و حتی دانشگاه‌هایی نظیر دانشگاه دارماریلم در ایالت کالیفرنیا تاسیس یافته است. در سالهای اخیر کنفرانسهای جهانی متوالی و متعددی از پیروان دین بودایی تشکیل گردیده که از همه قابل ذکرتر کنفرانسیست که در سال ۱۹۵۶ میلادی در رانگون پایتخت برمه به مناسبت دوهزار و پانصدمین سال تولد بودا برگزار گردید. این کنفرانس که به ابتکار بودایی‌های برمه برگزار گردید و بخش اعظمی از هزینه‌ی آن را نیز دولت برمه پرداخت نمود، نه تنها صاحب نظران بودایی را از کلیه سرزمینهای مربوطه به این دین گرد هم آورد، بلکه دستاوردهای دیگر مهمی نیز داشت. بودا که با لهجه‌ی هند باستان سخن می‌گفت و دامنه‌ی راه میانه‌اش در زمان‌های مختلف به اقصی نقاط آسیا گسترش پیدا کرده بود اکنون از کانون‌های اصلی ایمان و اعتقاد مذهبی در دنیای جدید می‌باشد.

امروزه او کسیست که در سرتاسر جهان مورد تعظیم و تکریم بوده و در عمیقرین سطح احساسی پیروان خویش جای گرفته است. می‌توان گفت که در قرن بیستم گروه‌ها و معابد بودایی را می‌توان تقریباً در تمام شهرهای مهم اروپا و آمریکایی شمالی ملاحظه نمود. در پایان باید متذکر می‌شویم که گسترش بودا در جهان عامل مهمی هم دارد که معمولا از کنار آن به راحتی می‌گذریم. این عامل توسط نظام سرمایه داری غرب به وجود آمده که آن را باید عامل تبلیغاتی رسانه‌ای دانست. نظام سرمایه داری غرب به خوبی دریافته است که دین اسلام مهم‌ترین مانع گسترش این نظام در جهان است و یکی از ترفندهای مبارزاتش بر علیه این دین استفاده از ادیان خنثی می‌باشد چرا که آیین بودیسم و هندوئیسم که هیچ نوع ایدئولوژی منسجم و سازمان یافته‌ای ندارد، ابزاری مناسب برای تحقیق و رام کردن توده‌های مردم می‌باشند و می‌توانند به صورت کاذب نیازهای معنوی انسان را اشباع کنند و حتی آنان را آماده پذیرش سرمایه داری لیبرالیسم هم بکنند امری که امروزه در ژاپن، چین و کشورهای جنوب شرقی آسیای یعنی حوزهٔ نفوذ بودیسم صورت تحقق به خود می‌گیرد و آنان را به ابزار دست نظام سرمایه داری غرب تبدیل می‌کند.

اصول آیین بودا

در حقیقت، بودا دو مطلب را اصل آیین خود قرار داده است:

اصل اول:

شرّ و درد و رنج بودن عالم هستی

و مایه‌ی اندوه دانستن هر آنچه انسانها به آن دل می‌بندند و از آن به زندگی تعبیر می‌کنند.

اصل دوم:

تنها راه نجات

از رنج و شرّ عالم و اندوه زندگی، پیوستن به «نیروانا» است که می‌توان آن را نوعی عدم و رها شدن از قید وجود دانست. با توجه به مطالب فوق باید گفت:

درست است که بر اساس تعریفی که می‌گوید:

«دین الهی مجموعه‌ی عقاید و اخلاق و قوانین و مقرراتی اجراییست که خداوند آن را برای هدایت بشر فرستاده است»، ... آیین بودیسم یک دین به معنای واقعی نیست، ولی چون طرفداران آن تلقی دین از آن را دارند و می‌خواهند با ایمان به آن به رستگاری برسند، می‌توان انتقادهای کلی زیر را بر آیین بودا وارد دانست.

انتقادهای کلی بر آیین بودا

۱ انکار مباحث نظری و اعتقادی

در آیین بودیسم بر خلاف ادیان ابراهیمی که از دو بخش عمدهی نظری اعتقادی و عملی تکلیفی تشکیل شده‌اند، خبری از مباحث نظری و اعتقادی نیست و هر کس که می‌خواهد پیرو این آیین شود، باید بدون هر گونه استدلالی، حقیقت رنج، یعنی شر بودن زندگی را بپذیرد و همچنین به اصل «سامسارا» (تناسخ)، یعنی تکرار ازلی تولد و مرگ و جابه جا شدن یک روح از جسمی به جسم دیگر، ایمان داشته باشد تا بتواند با عمل به هشت راه بودا خود را از چرخه‌ی «سامسارا» رهایی بخشد.

بودیسم در مباحث اعتقادی و نظری کم همت و بی‌رونق است و مبادی لاهوت و فلسفه‌ی فوق الطبیعه و امثال آن و مباحث عقلانی نزد بودا وزنی ندارد. وی گفته است:

من در باب قدمت عالم و ازلیت جهان توضیحی ندادم و همچنین در باب محدودیت و تناهی وجود تفسیری نکردم و ... با این همه، این ادعا که نمی‌خواهد در امور نظری و اعتقادی سخنی بگوید، در عمل به فراموشی سپرده شده و در دام نوعی ماتریالیسم گرفتار می‌آید و با ابدی و ازلی دانستن ماده و عالم به انکار صانع می‌پردازد؛ گویا آنگاه که لازم است به سؤال مهم از کجا آمده ایم و به کجا خواهیم رفت پاسخ دهد، می گوید:

من در مباحث نظری کاری ندارم، ولی آن گاه که نوبت به انکار صانع عالم و معاد می‌رسد، وعده‌ی خود را از یاد می‌برد و به انکار مبدأ و معاد می‌پردازد. به همین دلیل می‌توان گفت:

بودیسم تبیین روشنی برای مباحث عقیدتی ندارد و گرفتار تناقض است و چون مبادی نظری گویا و روشنی ندارد، در مرحله‌ی عمل هم چندان موفق نیست و برنامه‌های عملی‌اش نیز بیشتر به توصیه‌های اخلاقی مبهم و نارسا می‌ماند که هر کس برداشت متناسب با میل خود را می‌تواند از آن داشته باشد؛ به همین دلیل، در طول تاریخ که دین بودا در نواحی خارج از هند گسترش می‌یافت، در برخورد با اساطیر و معتقدات محلی با آنها تطبیق می‌یافت و تغییر می کرد.

۲ انکار خداوند

اکثر ادیان به خصوص ادیان ابراهیمی خود را موظف می‌دانند تا به سه سؤال اساسی انسان پاسخ دهند به همین دلیل در جواب سؤال از کجا آمده ایم؟ مباحث مربوط به خالق هستی و صفات او را بیان می کنند و در جواب سؤال چه باید بکنیم؟ بحث نبوت و وساطت پیامبر بین خالق و انسان که برای سعادت انسان از سوی خالق شریعتی آورده را مطرح می‌سازند و در پاسخ به سؤال، به کجا خواهیم رفت بحث معاد را مطرح می کنند، به همین دلیل گفته شده که محور اشتراک ادیان ابراهیمی بحث‌های توحید، نبوت و معاد است هر چند در تبیین آنها با هم اختلافات زیادی دارند. در این میان برخی از آیین‌ها نیز وجود دارد که یا خود را موظف به پاسخ گویی به سه سؤال از کجا آمده ایم؟ چه کاری انجام دهیم؟ و به کجا می‌رویم؟ نمی‌دانند و به همه‌ی آنها پاسخ نمی‌دهند یا به دلیل حوادث تاریخی پاسخ‌های آنها به برخی از این سؤال‌ها به دست ما نرسیده است.

از جمله‌ی این آیین‌ها دین بودا می‌باشد که ساختاری متفاوت با ادیان ابراهیمی دارد و روش خاص را برای پاسخ دادن به سؤالات فوق در پیش گرفته است.

صفات و ویژگی‌های خداوند در آیین بودا

آنگونه که در منابع موجود بودایی آمده، بودا در پاسخ به این سؤال که این جهان را چه کسی آفریده است و آفریدگار جهان چه صفات و ویژگی‌هایی دارد، دو راه در پیش گرفته است:

راه اول:

روش سکوت:

در برخی از منابع ذکر شده که هنگامی که از بودا در مورد خداوند سؤال می‌شد وی از پاسخ دادن طفره رفته و می‌گفت:

«من در باب قدمت عالم و ازلیت جهان توضیحی نداده و همچنین در باب محدودیت و تناهی وجود تفسیری نکرده‌ام و در باب وحدت روح و جسم سخنی نگفته‌ام و از بقای روح بعد از وصول به درجه‌ی کمال، ارهت، بیانی ننموده‌ام ... چرا که در این مقوله بحثی نکرده‌ام و شرح و تفسیری نداده‌ام؟ زیرا بحث در این امور فایدتی را متضمن نیست و این مسائل پایه و بنیان دین نمی‌باشند. از این رو از بحث درباره‌ی آنها در گذشتیم». از دیدگاه بودا پارسایی و رضا در شناختن جهان و خدا نیست، بلکه تنها در زیستن نیک خواهانه و دور از خود پرستیست». ... به همین دلیل عده‌ای معتقدند «مفهوم ذهنی او (بودا) از دین مفهومی کاملاً اخلاقی بوده و او در همه چیز به رفتار و سلوک توجه داشت نه به مراسم و آیینی با پرستش مابعد الطبیعه یا خداشناسی». ... با توجه به این سیره بود اما، نه می‌توانیم وی را منکر خدا و خالق هستی بدانیم و نه می‌توانیم وی را خداشناس و اثبات کننده‌ی خالق هستی بشماریم یعنی او را نمی‌توان خدا پرست نامید و نه می‌توان ملحد و منکر خدا. راه دوم:

روش انکار:

برخی دیگر از شواهد تاریخی نشان می‌دهد که بودا فقط به سکوت در مورد خالق هستی و صفات او اکتفا نکرده، بلکه به انکار وجود خالق و خدا پرداخته است و معتقد بوده این عالم قدیم و ازلیست و اصلاً نیازی به خالق نامحدود و واجب الوجود ندارد تا ما در جستجوی او باشیم. او وقتی که به مقام بودایی رسید در اولین اقدام برای تبلیغ آیین خود در پاسخ راهبانی که از او پرسیده بودند تو می‌گویی «برهما» هنگام آفریدن جهان مردم را به طبقات گوناگون تقسیم نکرده است، پاسخ داد:

«اصلاً من باور ندارم برهما چیزی را آفریده باشد تا جهان آفریده‌ی او باشد.

آنان پرسیدند:

پس جهان ساخته‌ی کیست؟

بودا پاسخ داد:

به نظر من جهان ابدیست و آغاز و انجامی ندارد». در جمع بندی دو روش فوق می‌توان چنین نتیجه گرفت که بودا به عنوان موسس آیین بودیسم هرگز نخواسته در مورد آفریننده‌ی جهان و خالق هستی سخن بگوید او نه به این که عالم چگونه به وجود آمده توجه دارد و نه آفرینش و آفریننده را مورد کنکاش قرار می‌دهد او تنها چهار حقیقت از دیدگاه خود را که رکن اصلی آنها درد و رنج بودن زندگی دنیا است.

محور اصلی آیین خود قرار می‌دهد و با معرفی هشت راه می‌خواهد انسان را از این درد و رنج رهایی دهد و غیر از این سخنی درباره‌ی آفریننده‌ی جهان معرفی نمی‌کند.

بنا بر این باید گفت:

در آیین بودا موجودی به عنوان خدا که آفریننده و خالق جهان باشد معرفی نشده و در اصول تعلیمی وی پرستش هیچ موجودی تعلیم داده نشده، هر چند واقعیت غیر از اینست و در عمل برخی از فرقه‌های بودایی انسان‌هایی را که به عقیده‌ی آنها روح بودا در آنها نسخ پیدا کرده و بوداهای زمان خود هستند می‌پرستند و برخی دیگر در معابد خود خاکستر تن بودا، درخت بدی (درخت بیداری) که به یاد درختی که بودا در زیر آن به مقام نوریافتگی و بیداری نائل شد و تندیس و مجسمه‌ی بودا را تقدیس کرده و در حقیقت می‌پرستند.

مفهوم خداوند در آیین بودا

در متون بودایی تا جایی که بررسی شده هیچ گونه اشاره‌ای به شناسایی خالق جهان و یا پرستش آن مطلبی ذکر نشده و بودا نیز ادعای رسالت و پیامبری نکرده است.

لذا از نگاه پیروان آیین بودا، او فقط راهبریست که راه معرفت و سعادت را نشان می‌دهد و از وجود مافوق طبیعت که ازلی و ابدیست و خالق و صانع آسمان‌ها و زمین می‌باشد و سرنوشت افراد انسانی را در قبضه داشته و قاضی حاجات و مجیب دعوات باشد بحثی به میان نیاورده است». خدایان که در هند مورد پرستش بوده‌اند از دیدگاه بودا خود فناپذیر و موجودات ناپایداری هستند و کم‌ترین اثری در حال آدمیان ندارند، فلذا پرستش و عبادتی هم برای آنها منظور نمی‌شود. دانشمندان بودایی خدای برهمایی را خدای مغرور و خودبین می‌شناسند، به خصوص وقتی این خدا درباره‌ی خودش حرف می‌زند، آن جا که می گوید:

«من برهما هستم من خدای عظیم و والامقام هستم، پادشاه خدایانم، من خود زاده نشده‌ام و مخلوق نیستم، من جهان را خلق کرده‌ام، من حکمران و خداوندگار جهان هستم» و بوداییان به طور صریح می گویند:

که جهان قدیم است و کسی آن را خلق نکرده است و همچنین اعتقاد به بهشت و جهنم و حساب و جزا در آیین بودا وجود ندارد.

انسان محوری بودن تعالیم بودا

در تعالیم بودا آنچه اهمیت دارد، راه و روش عملیست و آنچه غیر از آن باشد از دیدگاه او مخالف عقل سلیم است.

تمام افکار بودا در عبادت ذیل که منسوب به اوست تَجَلّی می کند:

«من از چه چیز سخن گفته‌ام، من درباره‌ی بدبختی و نیاز سخن گفته‌ام، درباره فرجام نکبت گفتگو کرده‌ام و نیز در باره ایمانی که به فقر و نکبت و بدبختی بشر پایان خواهد داد توضیح داده‌ام، اما چرا این مباحث را پیش کشیده‌ام؟ زیرا فقط از این سودی حاصل می‌شود که به مبانی و اساس دیانت مربوط است و آدمی را به رهایی از آلام و رنج‌ها و به معرفت عقل کل و نیروانه هدایت می کند». بودا می گوید راه وصول به مقصد و طریقه نجات هر سالک همانا تکیه بر نفس و اعتماد به نیروی ذاتی خود اوست که باید به واسطه تهذیب و تزکیه باطن خلاصی حاصل کند، در حقیقت، در مذهب او انسان مورد توجه قرار گرفته است، از این روی می‌توان گفت که اساس مذهب بودا انسان محوریست نه خدا محوری. در عین حال باید توجه داشت که در آیین بودا و سنت‌های وابسته به آن وجود یک خالق، یعنی خدا به هیچ وجه صراحتا انکار نشده است.

برخی معتقدند اینکه بودا از ناحیه خدا حرف نمی‌زند بدان معنا نیست که او مبدأ هستی را قبول ندارد و یا از آن روی گردان است، بلکه از این جهت بوده که همه‌ی تلاش خود را صرف مجهز کردن مردم به زهد و ترک زندگی دنیوی و نفرت دادن از این خانه غرور و نیرنگ می کرده است.

رسیدن به نیروانا، هدف مهم و اصلی آیین بودا

نکته قابل توجه در آیین بودا مسأله «نیروانا» است که هدف مهم و اصلی در این آیین رسیدن به آن حالت می‌باشد.

برخی آن حالت را آزادی مطلق معرفی نموده و گفته است که انسان پس از مهار کردن فعالیت غرایز حیوانی و چشم پوشی از لذایذ به آن می‌رسد که در اصطلاح صوفیه به آن فنا گفته می‌شود. البته از دیدگاه آیین بودایی این حالت بدان معنا نیست که سالک به این مرحله به شعاع الهی برسد. برخی می گوید:

که «نیروانا» که مقصود اصلی بوداییان می‌باشد به معنای فعال ما یشا به عنوان مرتبت سرمدی، ثابت و لایتغیر است، فاسد ناشدنی و انحطاط ناپذیر است، ساکن و بدون جنبش است، در محدوده زمان جای نمی گیرد نامیر است، به دنیا نیامده و شدن در آن راهی

نـدارد، علاوه بر همه اینها نیروانا ویژگی‌های دیگری نیز دارد. که عبارتست از قدرت، برکت و شادمانی، امنیت، پناهگاه راستین و مکانی است امن، نیروانا حقیقت راستین و واقعیت اعلی است، نیروانا عین خیر است هدف متعالیست واحد است و تنها کمال ممکن و دست یافتنی است، دین بودایی تجسم یافته‌ی نیرواناست و این همان جنبه‌ی از آیین بوداست که شدیداً رنگ مذهبی دارد. آنچه بوداییان راجع به «نیروانا» بیان داشته و از او توصیف کرده است تقریباً شبیه به اوصاف خداوندیست که ادیان توحیدی در مورد خالق و آفریننده‌ی جهان بیان می‌کنند و اگر چنین باشد می‌توان گفت که آیین بودا خداوند را قبول دارد ولکن نسبت به آن مانند ادیان دیگر توجه نشده است.

چون این آیین و مسلک بیش از آنکه به یک دین شباهت داشته باشد به یک فلسفه شبیه است ولی پیروان او تدریجاً آیین او را به صورت یک آیین مذهبی درآوردند و خود او را که منکر عبادت و پرستش خدایان بود تا حد یک معبود بالا بردند و معابد ساختند و مجسمه بودا را در معابر برپا کردند و گفته‌های او را پس از خودش گرد آوردند».

نتیجه

از مجموع آن چه گذشت به این نتیجه می‌رسیم که خدا در آیین بودا جایگاه خاصی ندارد و اندیشمندان بودایی در برابر خالق جهان موضع لاادری اختیار نموده‌اند، به قول خودشان، آنها در فکر نجات بشر از بدبختی و نکبت می‌باشند و می‌خواهند با روش‌هایی که بودا بر اثر ریاضت به آنها دست یافت، از آلام انسان بکاهد. به نظر می‌رسد که بهترین مطلب درباره‌ی این آیین کلام استاد شهید مطهری باشد که فرمود:

آیین بودایی یک فلسفه است نه اینکه دین باشد.

اما سؤال اینست که اولاً، آیا بدون داشتن اعتقاد می‌توان به مرحله‌ی عمل رسید و آیا بدون تبیین جهان هستی می‌توان راه سعادت را هموار کرد؟

ثانیاً، در آیین بودیسم دو پیش فرض اعتقادی، یعنی حقیقت تألّم و تناسخ، وجود دارد که بدون پذیرفتن آنها نمی‌توان از روشهای بودا برای سعادتمند شدن پیروی کرد و با قبول آنها، بر خلاف خواسته‌ی وی، وارد مباحث اعتقادی می‌شویم که بودیسم آن را خط قرمز و خارج از توان انسان دانسته است؛ بنا بر این آیین بودیسم یا باید جوابگوی مباحث اعتقادی باشد و به تبیین مبدأ و معاد عالم بپردازد و یا از دادن برنامه‌ی عملی بپرهیزد، والّا دچار سفسطه و مغالطه خواهد شد.

همچنان که در طول تاریخ دچار آن شده و با آنکه ادعای مبارزه با تعدد الهه در آیین هندو را داشت، در طول زمان گرفتار بت پرستی شد و به جای خدایان متعدد هندوان، تماثیل و مجسمه‌های بودا را بت قرار داد و بت پرستی شرک آلود هندوها را به بت پرستی کفرآمیز بودایی تبدیل کرد. چرا در دین بودا با گذشت قرن‌های بسیار، بت به عنوان خدا مورد ستایش است؟

پاسخ به سؤال بالا مستلزم کنکاش در مورد معبود آیین بودا و اثبات بت پرستی آنان است، برای همین باید بین دو امر یعنی ادعای بوداییان و عملکرد آنان فرق گذاشته شود؛ چرا که آنان ادعا می‌کنند که بودا در زمینه خدا و خالق هستی سخنی به میان نیاورده و به گفته ویل دورانت بودا الهیاتی بدون خدا عرضه کرده است.

در منابع بودایی از وی نقل کرده‌اند که بودا می‌گفت:

«من در باب قدمت عالم و ازلیت جهان توضیحی نداده و هم چنین در باب محدودیت و تناهی وجود تفسیری نکرده‌ام ... زیرا بحث در این امور فایدتی را متضمن نیست و این مسائل پایه و بنیان دین نمی‌باشد» ... و حتی در برخی دیگر از منابع گفته شده که وی نه تنها در مورد خدا سخنی نگفته بلکه منکر خدا و خالق و معبود هم بوده است، چنان که نقل می‌کنند وی در جواب این سؤال که «جهان ساخته‌ی کیست»؟

پاسخ داده به نظر من جهان ابـدیست و آغاز و انجامی نـدارد. بنا بر این طرفداران آیین بودا بر طبق آیین خود خدایی ندارند که آن را پرسـتش کنند، آیین آنها نه خدایی معرفی کرده و نه معبودی که بتوان برای آن بت ساخت و نه نحوه پرسـتش خدا یا بتی را بیان کرده است.

اما عملکرد بوداییان بر خلاف چیزیست که از بودا نقل شـده و آنان در عمل نه تنها خـدایانی برای خود ساخته‌انـد، بلکه به پرسـتش انسان‌هـای خـدانما رو آورده و در دام شـرک و بت پرستی خاصـی گرفتـار آمـده انـد. بر اسـاس منابع موجود، آغاز پرسـتش معبود ساختگی از زمان خود بودا آغاز می‌شود و به تعبیر ویل دورانت «پیروان اسـتاد (بودا) در پایان عمر دراز او کم کم به خـدا کردن او رو آورده بودنـد.» بعـد از مرگ بودا این خـدا کردن بودا ادامه یـافت و بـا سـاختن مجسـمه‌های بودا پرسـتش بودا و مجسـمه‌های او متداول گشت و معابد را که هر روز به تعداد آنها افزوده می‌شد به بت خانه‌های بزرگ تبدیل کردند.

این گرایش به بوداپرستی و بت پرستی خاص بودیسم علل و عوامل متعـددی می‌تواند داشـته باشد که در ذیل به ذکر دو مورد اکتفا می‌شود.

علل گرایش بودا پرستی

۱ـ فطرت:

از دیـدگاه انسان شناسـی اسـلامی انسان فطرتاً موجودی خداپرست است و از بدو خلقت سـعی در شـناخت خدا و پرسـتش آن دارد چنان که قرآن می‌فرماید:

«پس روی خود را متوجه آیین خـالص پروردگـار کن. این فطرتیست که خداونـد انسان‌هـا را بر آن آفریـده؛ دگرگونی در آفرینش الهی نیست» ... بنا بر این اموری چون بت پرستی. شـرک، الحاد و ... همگی انحرافاتی هستند که به دلیل تبعیت از هوا و هوس‌های نفسـانی و وسوسه‌هـای شـیطانی به وجـود آمده‌انـد و الاـ در حقیقت حـتی بت پرسـتان هم منکر و جود خـدا نبودنـد چنـان که قرآن می‌گوید:

«آگاه باشـید که دین خالص از آن خـداست و آنها که غیر خـدا را اولیای خود قرار دادنـد (دلیلشان این بود که) اینها را نمی‌پرستیم مگر به خاطر این که ما را به خداوند نزدیک کنند» ... پس می‌توان نتیجه گرفت که حتی بر فرض این که بودا سخنی در مورد خدا و معبود نگفته و آدابی برای پرستش خدا بیان نکرده است باز پیروان وی بر اساس فطرت خود به پرستش معبود رو آورده و معبودی برای خود جستجو کرده هر چند در این کار به خطا رفته و دچار پرستش بودا و مجسمه‌های او شده‌اند.

۲ـ تأثیرپذیری از دیگر ادیان:

همه ادیان قبل از بودیسم به خصوص آیین هنـدوئیسم بر محور پرسـتش خالق هستی بنیان گذاشـته شده بودند و آیین هندوئیسم که دچار انحراف شده بود در این امر چنان به افراط گرائیده بود که به عده‌ی بی‌شـماری از خدایان آسـمانی و زمینی با اسماء و صفات عجیب و غریب معتقد شده بود و به شدت در غرقاب بت پرستی دچار آمده بود.

پیروان بودا که قبل از ایمان آوردن به وی پیرو آیین هنـدوئیسم بود و در آن فرهنگ تربیت یافته بودنـد. به سادگی نمی‌توانسـتند از پرسـتش معبودهای خود دست بردارنـد و تنها تأثیری که بودا می‌توانست داشـته باشد تغییر نام این معبودها از خدایان فراوان به بودا، بود و مریدان وی به جای الهه‌های هندوئیسم به پرسـتش بودا و مجسمه‌های وی رو می‌آوردند. نتیجه این که انسان فطرتاً خداپرست است لکن در این راه دچار انحراف می‌شود و اگر راه راست به او نشان داده نشود هر چنـد از الهه‌ها و بت‌های هندوئیسم هم دسـت بردارد دچار صـنم پرستی بودایی می‌شود بنا بر این تنها راه نجات از این انحرافات چنگ زدن به ریسـمان الهی و دین راستین اسـلام است.

۳ انکار معاد و اعتقاد به تناسخ

در کیش بودا عقاید و قوانین مختلفی حاکم است؛ از جمله قانون کارما کرمه به معنای کردار، که از برجسته‌ترین قوانین هندوان است؛ بدین معنا که آدمی نتیجه‌ی اعمال خود را در دوره‌های بازگشت مجدد خود در این جهان می‌بینند؛ کسانی که کار نیک انجام داده‌اند در مرحله‌ی بعد، زندگی مرفه و خوشی دارند و آنان که بدکارند، در بازگشت با بینوایی و بدبختی دست به گریبان خواهند بود و چه بسا به شکل حیوان بازگشت کنند.

نام این بازگشت مجدد به دنیا سَمسارا به معنای تناسخ است.

هندوان معتقدند آدمی همواره در گردونه‌ی تناسخ و تولدهای مکرر در جهان پررنج گرفتار است و تنها راه رهایی انسان از گردونه‌ی تناسخ و تولدهای مکرر در جهان پردرد و بلا، پیوستن به نیرواناست که مورد توجه بوداییان واقع شده است.

برای روشنتر شدن این بحث لازم است ابتدا معنای تناسخ و اقسام آن بازگو شود.

معنا و اقسام تناسخ

معنای «تناسخ ارواح» اینست که ارواح از جسمی به جسم دیگر منتقل می‌شوند و در اصطلاح هم به همین معناست؛ یعنی «با مرگ یک فردِ آدمی، روح او از کالبد ش بیرون آمده، به بدن یک فرد دیگر، چه انسان و چه غیر انسان، حلول کند».

اقسام تناسخ

برای تناسخ اقسام مختلفی ذکر شده است و در یک تقسیم بندی کلی می‌توان گفت تناسخ مطلق یا مُلکی، اعم از نزولی و صعودی، عبارتند از:

نسخ (حلول روح شخص متوفی در انسانها)، یا مسخ (حلول روح شخص متوفی در حیوانها)، یا رسخ (حلول روح شخص متوفی در جمادات) و یا فسخ (حلول روح شخص متوفی در نباتات).

تناسخهای باطل

تمام اقسام تناسخ، باطل و مورد انکار شرع و عقل است.

دلایل عقلی بطلان تناسخ

همان گونه که در تعریف تناسخ گفتیم، روح مرده‌ای به بدن انسان یا موجود دیگری منتقل می‌شود و این انتقال دایمی و ابدیست و از آن به تولد بعد از تولد تعبیر می‌کنند.

عقیده به تناسخ بر خلاف قانون تکامل و منطق عقل بوده لازمه‌ی آن انکار معاد است.

حکمای الهی در ابطال تناسخ فرموده‌اند:

۱ وقتی بدن مستعد حدوث نفس (روح) شد، از مبدأ أعلی به او افاضه می‌شود؛ چون جود خدا تام و فیض او عام است و شرط صلاحیت قبول افاضه از جانب قابل (انسان) هم حاصل است.

حال اگر روحی که از بدن مرده‌ای جدا شده به همین بدنی که آماده‌ی افاضه‌ی نفس است تعلق بگیرد، لازمه‌اش اجتماع دو نفس در یک بدن خواهد بود و چنین چیزی باطل است؛ زیرا هر انسانی با مراجعه به وجدان خویش در می‌یابد که یک ذات بیشتر نیست.

۲ نفس (روح) از دیدگاه تناسخی از دو حال خارج نیست: یا منطبع در ابدان است یا از بدنها جداست و هر دو قسم باطل است. اما قسم اول (نفس منطبع در ابدان) در عین محال بودن، با مبنای خود قایلان به تناسخ منافات دارد؛ زیرا انتقال صور و اعراض از محلی به محل دیگر ممتنع است؛ چون انطباع با انتقال منافات دارد، زیرا لازمه‌اش اینست که نفس در حال انفصال از بدن، یک موجود بدون موضوع و محل باشد و اما قسم دوم (نفس مجرد از ابدان) محال است؛ چون عنایت خدا مقتضی رساندن هر صاحب کمالی به کمال لایق خودش است و کمال نفس مجرد، یا علمیست (که به عقل مستفاد می‌رسد)، یا عملی (آراستن به مکارم اخلاق و دوری از رذایل). حال اگر نفس، بدون رسیدن به عالم انوار و عقول، دایم در حال تردد از این بدن به آن بدن باشد، در این صورت از کمال لایق خود ممنوع شده است، حال آن که عنایت الهی غیر از این است.

دلیل نقلی بر بطلان تناسخ

خدای متعال می‌فرماید:

(کیفَ تَکفُرُونَ بِاللّهِ وَ کنْتُمْ أَمْواتاً فَأَحْیاکمْ ثُمَّ یمِیتُکمْ ثُمَّ یحْییکمْ ثُمَّ إِلَیهِ تُرْجَعُونَ)؛ چگونه به خداوند کافر می‌شوید؟! در حالی که شما مردگان (و اجسام بی‌روحی) بودید و او شما را زنده کرد سپس شما را می‌میراند و بار دیگر شما را زنده می‌کند، سپس به سوی او بازگردانده می‌شوید. آیه‌ی فوق صریحاً عقیده به تناسخ را نفی می‌کند و می‌فرماید:

بعد از مرگ، یک حیات بیش نیست و طبعاً این حیات همان رستاخیز و قیامت است و انسان مجموعاً دو حیات و مرگ دارد. اگر تناسخ صحیح بود تعداد حیات و مرگ بیش از دو تا بود؛ بنا بر این عقیده به تناسخ که گاهی نام آن را تغییر داده و عود ارواح می‌نامند، از نظر قرآن، باطل و بی‌اساس است.

یک دلیل ساده

بودا که در پی اصلاح آیین هندوییسم بود، روح را انکار می‌کرد، ولی در پاسخ به این سؤال که سر انجام انسان چه خواهد شد، به ناچار مانند هندوها تناسخ را به عنوان اصل مسلم دینی پذیرفت. به عقیده‌ی وی، روح انسان در هنگام مرگ به کالبد و یا جسم دیگری انتقال می‌یابد و یک سلسله تولد و تجدید حیات را طی می‌کند و پس از هر تولد و زندگی دوباره به بدنی دیگر حلول می‌کند و این تولدها ممکن است بی‌انتها و تا ابد ادامه داشته باشد؛ ولی به تناقض گرفتار می‌آید، زیرا بدون حلول روح از جسمی به جسم دیگر تناسخ امکان ندارد؛ و بر فرض که تناسخ را قبول کردیم کدام دلیل عقلی و منطقی صحیحی بر حقانیت تناسخ دلالت می‌کند؟! حدود صد سال پیش مردم هند دویست یا سیصد میلیون نفر بودند که بعد از مرگ، روحشان در کالبد دویست یا سیصد میلیون نفر تازه متولد شده نسخ پیدا کرده است.

حال اگر این تعداد را از جمعیت کنونی هند، که بیش از یک میلیارد نفر است، کم کنیم، چیزی حدود هفتصد تا هشتصد میلیون نفر وجود خواهد داشت که طبق قانون تناسخ باید بدون روح باشند، چون قبلاً روحی نبوده تا در این تازه متولدان، نسخ پیدا کند.

اگر ما قانون تناسخ را قبول کنیم، باید منکر افزایش جمعیت جهان باشیم و در طول هزاران سال که انسان بر کره‌ی خاکی زندگی می‌کند، باید تعداد اشخاص وفات یافته با تعداد انسانهای متولد شده برابر باشد، تا تناسخ معنا دهد، والّا باید بپذیریم که بعضی از اجسام بشری روح ندارند و بعضی از ارواح هم بدون جسم می‌مانند که هر دو گزاره مبطل قانون تناسخ است.

۴ فردگرایی

تعلیمات بودا که در چهار حقیقت و هشت راه خلاصه شده، ناظر به امور فردیست و به ادعای بوداییان، راه نجات فرد، تمسک به این تعلیمات است و چیزی افزون بر این مطالب وجود ندارد که بتوان از آن برای هدایت جامعه بهره برد. گویا نظامهای اجتماعی و اصل جامعه از دیدگاه بودیسم امری واهی و خیالیست و نقشی در زندگی انسانی ندارد و به همین خاطر، خود بودا برای رسیدن به نیروانا از جامعه می‌گریزد و به جنگل پناه می‌برد و با گدایی و دریوزگی خوراک خود را تهیه می‌کند و آن گاه هم که برای تبلیغ

آیین خود باز می گردد، به سراغ تک تک افراد می‌رود و هرگز سعی نمی کند تحولی اجتماعی ایجاد کند؛ وی نه با حاکمی درگیر می‌شود و نه به نکوهش قانونی از قوانین جامعه‌ی آن روز می‌پردازد، بلکه با تک تک افراد ارتباط برقرار و آنان را به ترک زندگی و علایق اجتماعی ترغیب می کند و از دیدگاه وی، هر کس از اجتماع برهد و همچون خود وی، پدر و مادر و همسر و فرزند و حتی حکومت را رها کند، می‌تواند به نیروانا برسد. در سراسر تعالیم بودا ... یک وظیفه‌ی ثابت و همیشگی برای هر فرد تعیین شده که خود درباره‌ی امور خودش بیندیشد و خود تصمیم بگیرد و آن را با رعایت جوانب اخلاقی به اجرا درآورد ... و دیگر، دستوری برای راهنمایی دیگران و مبارزه با نظامها و قوانین ظالمانه‌ی اجتماعی وجود ندارد و همین فردگرایی افراطی باعث می‌شود که آیین بودا نتواند برنامه‌ای عملی برای زندگی انسان داشته باشد.

شاید نام «برنامه‌ای برای نیکو مردن و پیوستن به نیروانا» زیبنده‌ترین نام برای آیین بودا باشد.

۵ آمیختگی با افسانه

آیین بودیسم با دوری گزیدن از مباحث نظری و اعتقادی و نپرداختن به سؤالاتی که درباره‌ی مبدأ و معاد مطرح می گردد، دچار نوعی خلأـ مباحث کلامی و استدلالی می‌شود و برای پر کردن این خلأ به دامان افسانه و اسطوره پناه می‌برد و در پاسخ سؤالهای متعدد هستی شناختی، به تمثیل و داستان رو می‌آورد و از افسانه برای تبیین اصول خود بهره می گیرد.

این روش هر چند در جلب نظر افراد عامی جامعه مؤثر است، از ارائه‌ی قانون و قاعده برای رستگاری انسان عاجز است و جز گرفتاری در انبوهی از خرافه و افسانه ثمره‌ای ندارد. □۶

انکار نبوت

بودایی‌ها چون وجود خدای واجب الوجود را انکار می کنند، طبعاً اعتقادی به نبی مرسل و پیامبری که حامل وحی الهی باشد ندارند و می گویند که عقل به تنهایی توان هدایت انسان را دارد و نیازی به پیامبر نیست و سؤالی که بی‌پاسخ می‌ماند اینست که آیا عقل مورد ادعای شما امر به تمثال پرستی می کند و آیا عقل موجب می‌شود که شما صانع را انکار کنید و در تناقض تناسخ گرفتار آیید آیا عقل نیاز به مؤید راهنما ندارد آیا اگر رسولانی به عنوان راهنما و مؤید عقل از سوی خداوند بیاید منافاتی با احکام عقل دارد، آیا عقلی که مدعای داشتن آن را می کنید موجب شده که عالم ممکن را واجب الوجود پندارید؟!

****

منابع:

bayynat. ir tahoordanesh. com hawzah. net andisheqom. com www. bashgah. Net

دانشنامه حوزه نت ویکی پدیا

کتب:

تاریخ مختصر ادیان بزرگ، تألیف فلیسین شاله

مقارنهٔ الادیان، تألیف دکتر احمد شلبی

عالم الادیان، تألیف محمد حمید فوزی

جهان مذهبی، ج ۱، تألیف ریچارد بوش

غلامعلی، آریا، آشنایی با تاریخ ادیان

رابرت اهیوم، ادیان زنده‌ی جهان

جان بی‌ناس، تاریخ جامع ادیان

توفیقی، حسین، آشنایی با ادیان بزرگ

مطهری، مرتضی، خدمات متقابل اسلام و ایران

ویل دورانت، تاریخ تمدن

شلبی، احمد، مقارنه الادیان

ادیان ابتدایی، ربانی گلپایگانی نبوّت،

محسن قرائتی تفسیر نمونه

معین، محمد، فرهنگ فارسی (معین)

سعیدیان، عبدالحسین و تاریخ مختصر مصور جهان

چنین گفت بودا، بر اساس متون بودایی، ترجمه‌ی دکتر هاشم رجب زاده بودا و انـدیشه‌های او، تألیف سادهاتیسا، ترجمه محمد تقی بهرامی حرّان.

ادیان هند کبری، تالیف احمد شلبی

انسان و ادیان، تالیف محمد کمال جعفر

جهان مذهبی ادیان در جوامع امروز ج یک، تالیف ریچارد بوش، ترجمه عبدالکریم گواهی

جعفری، محمد تقی، عرفان اسلامی

طباطبایی، محمد حسین، تفسیر المیزان

جعفری، محمدتقی، تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی

رنجبر، در جستجوی ریشه‌های آسمانی بودا

تاریخ مختصر ادیان بزرگ، فلیسین شاله، ترجمه‌ی منوچهر خدایار محبّی.

ادیان و مکتب‌های فلسفی هند، داریوش شایگان مبلغی آبادانی، عبدالله،

تاریخ ادیان و مذاهب جهان گروه مؤلفان،

جهان مذهبی

«ادیان در جوامع امروز»

آرامش نیلوفری (تاملی بر نیایش‌های بودایی)

مفهوم نیایش در آیین بودا به طور کلی با ادیان دیگر متفاوت است در دین بودایی دعا و نیایش در مفهوم راز و نیاز با خالق و طلب عفـو و بخشـش و درخـواست نیازهـای فردی نیست همـان گـونه که برای یـک بـودایی رسـیدن به نیروانه راه‌هـای مختلفی دارد، در مهایانه �

راه نیایش

یکی از راه‌های رسیدن به نیروانه محسوب می‌شود. در یکی از متون بودایی (سدرمه پوندریکه) چنین آمده:

آنـان که در اسـتوپه‌ای بـا نهادن دو کف دست به هم یا به طریق کامل و یا تنها با یک دست احترامشان را نشان می‌دهنـد، سـر و تن افراشته را یک بار لحظه‌ای فرود آورده‌اند.

به جز اینهـا مردمی که در اسـتوپه‌ها یـک بـار گفته باشـند درود به بودا، خواه بـا دلی پریشان بوده باشـد، همه روشن شـدگی والا را یافته‌اند.

این متن بر آیین نیایش برای رسیدن به رهایی تاکید می کند.

در صورتی که گروه‌های دیگر، راه نیایش را وسیله‌ای برای دوباره زاییده شدن بهتر به شمار می‌آورند نه رسیدن به نیروانه (هانس ولفگانگ شومان ۱۵۴ – ۱۵۳). مراقبه جایگاه مهمی در آیین بودا دارد و در بالاترین مراحل آن انضباط درون گرایانه رو به رشدی را با بصیرت ناشی از خرد توام می‌سازد. هر چند مراقبه در تمام مکاتب بودایی نقش مهمی ایفا می‌کند، در سنت‌های گوناگون تفاوتهای مشخصی در آن به وجود آمده است Britanica). در این میان بوداییان تبتی بیش از هر مکتب دیگر بودایی به عبادت ذکر و نیایش در شکل مراقبه پایبندند.

دعای «ام منی پد مهوم» (Om Mani Pad Me Hum)

(گوهر در نیلوفر آبی از مهمترین اذکار در میان مردم تبت است کلمه ستایش [نماز] در آیین بودا بسیار پر معنی است زیرا باید چیزی مقدس و پرستیدنی را که شایسته عزت و احترام باشد، پرستش کرد. بودا شش جهت عالم یعنی شرق غرب جنوب شمال سمت الراس و نظیر السمت را برای پرستش معرفی می کند.

منظور او از شرق پدر و مادر، جنوب استادان غرب همسر و فرزندان و شمال دوستان و خویشان و همسایگان هستند.

نظیرالسمت خدمتکاران کارگران و مستخدمان و سمت الراس آیین است در آیین بودا این شش دسته خانوادگی و اجتماعی به منزله مقدسین شایسته احترام و ستایشند. بودا چگونگی پرستش آنان را انجام تکالیف نسبت به آنان می‌داند (و. راهول ص ۱۲۰ – ۱۱۹).

پرستش و عبادت بودایی بر سه استعاذه به نام «سه پناه» (Three Refuges) به عنوان بخشی از هر فعالیت بودایی متمرکز است:

۱ – من به بودا پناه می‌برم

۲ – به دهرمه پناه می‌برم

۳ – و به سانگهه پناه می‌برم

هر چند در تعالیم بودایی تنها اعمال انسان است که او را به تنویر و در نهایت نیروانه می‌رساند، عوام معمولا هنگام سختی با زمزمه این سه استعاذه ناخودآگاه بر شخص بودا تکیه و اعتماد می کنند (ریچارد بوش ۱ / ۳۴۱). راهبان بودایی هر صبح و شام برای نیایش یا پوجا (Puja) در دیرها جمع می‌شوند و همراه سه استعاذه با آواز، سوتره‌ها را قرائت می کنند.

در این مراسم شمع‌های فروزان روشنایی بخش دیرند و بخورها به همراه هدایایی از گل و پوره برنج فضای دیر را معطر می کنند.

مراسم و تشریفات پوجا در تمام سرزمین‌های بودایی از معابد بزرگ و عمده گرفته تا آنها که بسیار کوچک هستند اجرا می‌شود.

در واقع پوجاهای بودایی که به شکل نیایش و زندگی معتکفانه در مناطق خاصی شرح داده می‌شود، شرق آسیا، جنوب و جنوب شرقی آسیا و تبت را به یک زندگی معتکفانه مقید می‌سازد. به عنوان مثال در برمه در هر یک از روزهای هفته دسته ای از مردم در حالی که کفش‌های خود را در می‌آورند به علامت احترام در مقابل معبد و مجسمه‌های بودا تعظیم می کنند.

هنگام طلوع ماه و شب چهاردهم ماه نیز پوجا اجرا می‌شود و راهبان به روزه داری می‌پردازند. در این زمان مردم عادی برای شنیدن پو جای مخصوص آن ایام و قرائت بخشهای خاصی از سوتره‌ها در دیر جمع می‌شوند. همچنین پوجاهای خاصی برای مناسبت‌های ویژه مانند سالروز تولد بودا، حصول به مرحله اشراق و سر انجام مرگ وی وجود دارد. در این گونه مراسم بوداییان در اطراف صومعه‌ها و معابد چراغانی شده حرکت می کنند و به سخنرانی‌هایی درباره زندگی بودا و دهرمه‌ها گوش فرا می‌دهند (بوش ۳۴۳ – ۱ / ۳۴۲). در خانه هر بودایی یک معبد کوچک وجود دارد که در آنجا یک مجسمه بودا یا یکی از تجلیات او و نیز الواح یادبود درگذشتگان آن خانواده را می‌توان یافت یک فرد بودایی مهایانه علاوه بر انجام اعمال دینی در برابر معابد خانوادگی به زیارت معابد نیز می‌رود. این زائران اغلب لباس مخصوص می‌پوشند که نیم تنه‌ای بی‌آستین است و کلاه حصیری بزرگی هم بر سر می گذارند که روی آنها کلمات مقدسی نوشته شده و تسبیحی دارند که بر خلاف مواقع دیگر که به مچ دست می‌اندازند، آن را به

گردن می‌آویزنـد و یک چوبـدستی بلند و یکرنگ نیز در دست می گیرند (ب ل سوزوکی ۱۳۴ – ۱۳۳). معابدی که دارای اثری از بودا باشند از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند. این آثار مربوط به زمانی است که آنچه از بودا برجای مانده بود به هنگام مرگش بین شاگردان و حواریون وی تقسیم شد (ریچارد بوش ۱ / ۳۴۴). دره کاتمانـدو واقع در نپال معابد و صومعه‌های بودایی بسیاری را در خود جای داده است دین در این دره بر مبنای اندیشه پرستش و انجام پوجا، نسبت به یک وجود متعالیست این وجود متعالی می‌تواند یک راهب کشیش یا یکی از بزرگترها باشد؛ کسی که نماینده یا حلول یکی از خدایان است و یا هر فرد دیگری که شایسته احترام باشد.

ساده‌ترین صورت نیایش آن است که فرد، در حالی که دسته ای خود را به سینه چسبانده با سر تعظیم می کند.

نوعی دیگر از نیایش تقدیم پنج چیز در کنار یکدیگر است چند شاخه گل بخور، روشنایی پودر شنگرف و غذا. به علاوه می‌توان از پیشکش آب به علامت شستشوی پاها و نخی که به صورت دایره‌ای شکل گره خورده به نشانه لباس اشاره کرد. هدایایی که در این قبیل نیایش‌ها تقدیم می‌شود باید تازه و جدید باشند زیرا با اصل نیایش که پذیرش محترمانه فقر و حقارت فرد و درخواست محافظت و صیانت توسط خدای مورد نظر است منافات دارد. پس از انجام مراسم دعا و نیایش رسم است که بخشی از هدایای پیشکش شده را به نشانه خیر و برکت پس بگیرند (ادیان آسیایی دیوید گلنر، ۴۸۳ – ۴۸۲). در آسیای جنوب شرقی عبادت بودایی به همراه نیایش و پرستش ارواح است ارواح زمین‌ها، نیروهای طبیعت یا نیاکان بوداییان این منطقه برای ارواح خانه‌های کوچکی در نزدیکی معابد می‌سازند که روی پایه‌هایی بنا شده است (جهان مذهبی ۱ / ۳۴۵). از آیین‌های یادبود مردگان نماز در مفهوم کلی پرستش و خدمت و طاعت است این آداب را نیز با سوتره خوانی و پیشکش کردن در برابر الواح یادبود به جا می‌آورند (راه بودا، ۱۳۵). بوداییان تبتی مانند همه مکتب‌های بودایی دیگر، از مراقبه به عنوان یک ابزار عمده‌ای در جستجوی تنویر و اشراق یاد می کنند.

در عین حال معتقدند که تنویر می‌تواند از راه نیروی مناسک عبادی نیز حاصل آید. این نگرش آیین تبتی را از دیگر مکتبهای بودایی متمایز می کند.

کسانی که می‌خواهند تجربه بودایی خود را عمیق‌تر سازند باید برخی اعمال مقدماتی و همچنین درک متون مقدس را زیر نظر گورو یا معلم انجام دهند. تمرینهای اصلی در مکاتب مختلف متفاوت است اما چند تمرین برای همه مشترک است ازجمله تسلیم در برابر یک زیارتگاه بودا یا یک مانتره (ورد مقدسی که کارورز باید از حفظ بخواند) که پایه اصلی تهذیب اخلاقی و روحی به حساب می‌آیند. از دیگر نمادها در آیین بودایی تبتی حرکات نیایشیست که دالایی لاما و بسیاری از راهبان با در دست داشتن عصاهای کوچک با دو سر مشابه و زنگ‌های دستی انجام می‌دهند (بردلی هرکینز، ۴۰ – ۳۶). باردو تودل اثر دست نویس بودایی متعلق به سنت نینگ مه یا سنت کهن است که از کتابهای مقدس تبتیان به شمار می‌آید. این کتاب با ماهیت ذهن و برون‌فکنی‌هایش به خصوص پس از مرگ سر و کار دارد. در این اثر نیایش‌هایی الهام بخش با مضامین مختلف وجود دارد. ازجمله نیایش به منظور فراخواندن بوداها و بودهی استوه‌ها برای نجات نیایش برای نجات از کوره راه خطرناک باردو (شکاف مرحله‌ای پس از مرگ هنگام سرگردانی در سمساره و نیایش باردو که از ترسیدن حفاظت می کند.

در اینجا واژه نیایش به صورت تحت اللفظی «راه – آرزو» معنا می‌دهد که در زبان تبتی Smon - lam خوانده می‌شود. بخشی از این نیایش‌ها به شرح زیر است (کتاب تبتی مردگان مهران کندری ۱۹۸ – ۱۸۱): ای بودایان و بودهی استوه‌ها که در ده جهت سکونت دارید، دانایان با پنج نوع چشم حامیان محبوب تمام موجودات باقدرت شفقت خود به این مکان بیایید و این قربانیهای مادی و باطنی را بپذیرید. ای شفیقان شما دارای فرزانگی درک شفقت مهربانانه اعمال مؤثر و قدرت حامیانه‌ای هستید که فکر را یارای تصور آن نیست ای مقدسان این آدم از این دنیا به ساحل دیگر می‌رود. چاره‌ای جز مردن ندارد؛ دوستی ندارد. بسی رنج

می‌برد، پناهی ندارد، چراغ حیاتش خاموش می‌شود. دارد به دنیای دیگر می‌رود، به ظلمت انبوه گام می‌نهد، به ورطه‌ای ژرف سقوط می کند.

به جنگل انبوه گام می‌نهد، قدرت کرمه او را دنبال می کند.

اقیانوس عظیم او را در می‌رباید، درمانده است ای شفیقان پناه او باشید که پناهی ندارد. ای بوداها و بودهی استوه‌ها، نگذارید شفقت و وسایل استادانه خود برای او اندک باشد (ص ۱۸۲). گوروها، ییدم‌ها، باشد که با عشقی عظیم ما را در ره رهنمون شوند. وقتی بر اثر پندار باطل در سمساره سرگردانم در ره نور نیاشفته مطالعه بازتاب و مراقبه یاری ام ده تا از کوره راه خطرناک باردو بگذرم باشد که گوروهای دودمان مقدس پیشاپیشم روند و مرا به مرحله کمال بودا بر (ص ۱۸۹). نیایش بودایی برای رسیدن به آرامش باشد که همه موجودات در هر جایی که از رنج بدن و ذهن در عذاب هستند، هرچه سریعتر از گرفتاریهایشان آزاد شوند. باشد آنان که می‌ترسند، از ترس رها شوند. باشد آنان که اسیرند، آزاد شوند. باشد که بی‌قدرت‌ها، قدرت یابند. باشد آنان که خودشان را در بیابان ترسناک سرگردان می‌یابند، همچون کودکان سالمندان و افراد بی‌حامی توسط موجودات آسمانی نیکوکار محافظت شوند و باشد که آنها، بزودی به مرتبه بودایی برسند.

****

منابع:

۱. بل سوزوکی راه بودا، ترجمه ع پاشایی انتشارات اسپرک ۱۳۶۸.

۲. بردلی هوکینز، آیین بودا، ترجمه محمدرضا بدیعی انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۰.

۳. دیوید گلنر، ادیان آسیایی ویراسته فریدهلم هاردی ترجمه عبدالرحیم گواهی انتشارات فرهنگ اسلامی ۱۳۷۶.

۴. ریچارد بوش جهان مذهبی ترجمه عبدالرحیم گواهی انتشارات فرهنگ اسلامی ۱۳۷۴.

۵. شومان هانس ولفگانگ آیین بودا، ترجمه ع پاشایی انتشارات مروارید، ۱۳۶۲.

۶. کتاب تبتی مردگان برگردان و تعلیقات از مهران کندری نشر میترا، ۱۳۷۶.

۷ و راهول بودیسم ترجمه قاسم خاتمی انتشارات طهوری

۸. The New Encyclopedia Britannica، Buddhist Meditation، London، ۱۹۷۳

۹. The Encyclopedia of Religion، ed. Mircea Eliade، New York، ۱۹۸۷

بررسی نظریه نجات در آیین بودا

مشخصات کتاب

نویسنده:لیلی حافظیان

ناشر: لیلی حافظیان

مقدمه

انتظار برای رسیدن به موعودی که رستگاری و نجات را به روح متعالی آدمی ببخشاید، فلسفه ای منطقی است که در همه ی ادیان و مکاتب به گونه ای مطرح شده است. تفاوتی که در آیین بودا با دیگر ادیان و مکاتب وجود دارد در موعود و منتظَر است. «موعود بودا» نه از آسمان ها نازل می شود و نه از زمین. نه شرق می شناسد و نه غرب. این موعود درون جان هر کسی خوابیده است و بودا

می کوشد تا با تلاش در دستورالعمل ها، این خفته را بیدار کند. در واقع مهدی منجی هر کسی را در خود آن کس جست و جو می کند و هیچ مسیحی را به اندازه ی خود سزاوار احقاق حق نمی بیند و سوشیانت اهورای بودا همان «نیروانا» ست که می تواند در دنیا و قبل از مرگ هم برای کسی که به دستورات او عمل کند، اتفاق بیفتد.این مقاله خلاصه ای از دستورالعمل های بودا، درباره ی نجات و رستگاری می باشد که برگرفته از اولین و مهم ترین سخنان او بعد از آگاهی است و در باغی به نام «باغ گوزن ها» یا «غزالان سارنات» ایراد شده است. این سخنان به نام «موعظه ی بنارس» معروف گشته است که گفتار درباره ی رنج و رهایی است.

رنج، درمان و رستگاری در نظر بودا

شیوه ای را که بودا در ارائه ی تجلیات دانایی خویش به کار می گیرد متأثر از شیوه های درمانی در علم پزشکی آن زمان «هند» می باشد. علم پزشکی آن زمان در ۴ مرحله: «شناخت»، «منشأ»، «درمان پذیری یا درمان ناپذیری» و «راه درمان» به درمان می پرداخت.اولین حقیقت در تقسیم بندی آگاهی، وجود رنج است. رنج به عنوان یک اصل در آیین بودا شناخته شده است ;اصلی که می تواند عامل رستگاری شود. رستگاری باید از حالتی پیش آید که سبب اعتراض باشد. حالتی باید باشد که معترضی بوجود بیاید و معترض باید حالت را بشناسد تا در تلاش و تکاپوی رهایی آن موفق گردد. این اصل را بعضی از محققین با عنوان رنج نمی پسندند و بر این اعتقادند که واژه ی «دوک» به سختی قابل ترجمه می باشد. بر این اساس شاید مفاهیم: نقص، کشمکش، خلأ، بی پایگی و پایداری بر تعریف دوک کمکی باشد.بودا: «خطاست که در برابر رنج ناشکیبا باشیم. ناشکیبایی و بی قراری رنج را از میان نمی برد. باید رنج را بفهمیم و بفهمیم که چگونه پیدا می شود و چگونه می توانیم آن را محدود ساخته، با شکیب و خرد و قاطعیت و انرژی در این جهان کار کنیم». [۱] .بودا پس از طرح اولین حقیقت به حقیقت منشأ و علت می پردازد. میل و تقاضا را مهم ترین عامل پیدایش رنج معرفی می کند. چه امیال حسی و ظاهری، چه امیال معنوی و باطنی. طلب خوب دیدن، خوب شنیدن، خوب گفتن، خوب خوردن و خوب بوییدن برای لذت بردن، اگر اجابت نگردد رنجوری است. نیز اگر تصویر مستحق مقام، ثروت، شهرت، دوستی، مهر و عطوفت به واقعیت نرسند باز رنجوری است.بودا:«تنها عطش یا تمناست که باعث هستی مکررمیشود. تمنا آرزوی بدل شدن به چیزی سوای آن استکه تجربه حاضر به دست می دهد. عطش بودن وضع خاصی دارد. چیزی به آن غذا میدهد. بدون پشتیبان چندان نمی پاید و آن غذا چیست؟ آن غذا غفلت است». [۲] .همانگونه که درهمه جای دریای بزرگ،تنها یک«طعم نمک» احساس میشود، از این آیین نیز یک امر بیشتر احساس نمیشود و آن«مسأله ی نجات» است.آنکه فهمید هرچه هست درد است و به معرفت خویش جهان را چنین دید، درد را پشت سرمیگذارد. این راه نجات است. [۳] .درمان چیست و چگونه می توان از درد به مرتبه ی نجات رسید؟از آنجا که همه ی راههای رنج از طلب می گذرد، تنها راه رهایی ترک همه ی راه هایی است که طلب، میل و لذت بر آن ها استوار می گردد تا روح از همه ی دغدغه های به این و آن، به این جا و آن جا رها شود و هر منی بتواند جزیره ای آرام، بزرگ، ابدی و بی نیاز در خویشتن شود.بودا: «ناله شایسته نیست. ناامیدی بد است. باید انسان از آنچه دوست دارد و از آنچه که او را مفتون می سازد و از آنچه که باید از آن جدا گردد، خویشتن را بی بهره گرداند و دلبستگی نداشته باشد». [۴] .«ای طالبان راه! زورق را تهی کنید که چون تهی شد سبک رود». [۵] .بودا سومین حقیقت را تألم و رهایی از رنج می نامد و معتقد است برای از بین بردن رنج باید میل و هوس را که بنیاد همه ی هواهای بشر است برکند تا همه ی محنت های انسان پایان یابد. انسان باید برای رسیدن به مرتبه ای که در آن تمنا تألمی نباشد طریقت خاصی را دنبال کند تا به چهارمین و آخرین حقیقت برسد. این حقیقت به نام راه میانه معروف است. زیرا از دو نهایت به اعتدال می رسد. نهایت جست و جوی وصال در تعلقات خاطر به خواست های نفسانی و نهایت زجر و ریاضت و صور گوناگون مرتاضی.بودا: «اگر آرام می ایستادم غرق می شدم. اگر دست و پا می زدم سیل مرا می برد. پس به نه آرام ایستادن و نه دست و پا زدن بستر سیل را قطع کردم». [۶] .«طالبان چون به

معرفت رسند آغاز را در اینجا بینند ؛مسلط بر حواس به رضا دست یافته و نفس را به اصول مهار کرده». [۷] .«ای راهجویان! آن کس که خانه رها کرده باشد از زیاده روی در این دو جهت حذر کند. این دو جهت کدامند؟ دل بستن به لذایذ جهان که خوار، دون، بی ارزش و بی سود و راه عامیان است و دل به ریاضت دادن که دردناك و بی فایده است». [۸] .«دورمرو و از افراط بپرهیز که ساز (ساز دهنی) از نفس تند خاموش می شود». [۹] .«اعتدال انسان را به آرامش و روشنایی دانش می رساند». [۱۰] .

اصول هشتگانه بودا برای رستگاری

بودا برای معتدل ماندن در راه رستگاری «هشت اصل» را ارائه می دهد. هشت اصلی که «حقیقت چهارم» را ضمانت می کند. برای رهایی و نجات از رنج باید پیرو این هشت اصل گشت:۱ ـ «درستی در شناخت و فهم که به بینش و ایمان راست بینجامد ؛»اعتماد بر صحت آن چه که آدمی به استنباط آن می رسد کار دشواری است اما غیر ممکن نیست.بودا:«آنانکه نه حقیقت را حقیقت میاندیشند ودرحقیقت نه حقیقت میبینند، هیچگاه به حقیقت نمیرسند بلکه درپی اندیشه های نادرست میروند.اما آنانکه حقیقت را حقیقت ونه حقیقت راحقیقت می شناسند، به حقیقت می رسند و در پی اندیشه های درست می روند». [۱۱] .۲ ـ «درستی در اندیشه که به نیات راست و پاك بینجامد ؛»با تسلط بر نفس و غلبه بر خویشتن، بدخواهی از هر نوعی در درون از بین خواهد رفت و آزادی جای آن را خواهد گرفت.بودا:«آنان که می اندیشند او دشنامم گفت،مرا زد، به من چیره گشت، دار و ندارم را به تاراج برد، هیچ گاه رهایی نمی یابند.آنان که نمی اندیشند او دشنامم گفت،مرا زد،به من چیره شد، دار وندارم را به تاراج برد، رهایی می یابند».۳ـ«درستی در گفتار ؛»گفتن درست دروغ نیست.درشت نیست.یاوه نیست.اگرچه میتواند تلخ وسخت و گران باشد.۴ ـ «درستی در کردار ؛»یعنی آزار نرساندن و نکشتن هر موجود زنده ای، پرهیز از تملك، دوری از ناپاکی، دوری از فریب، اجتناب از پرخوری و شکم بارگی، اجتناب از مستی و مسکرات، اجتناب از لهو و لعب و نفی آرایش های ظاهری و تجملات.۵ ـ «درستی در زیستن و اسباب معاش ؛»چگونگی و نوع کاری که لازمه ی زندگی اقتصادی آدمی است بسیار مهم است. بودا در خودداری از پیشه هایی که برای دیگران زیان آور باشد تأکید دارد. بنابراین نه تنها کار و حاصل آن مهم است، این که نتیجه و حاصل و ثمر از چه کاری باشد نیز اهمیت دارد.بودا پیروان را به دو دسته تقسیم می کند:۱ ـ راهبان مذهبی۲ ـ پیش نشینان یا پیروان غیر راهب؛آن که دست از خانه می کشد و زندگی بی خانگی را در پیش می گیرد رهرو یا راهب مذهبی است. پیرو غیر راهب یا پیش نشین می تواند خانه و کاشانه اش را نگاه دارد و هر پیشه ای را که دوست دارد داشته باشد مگر پیشه هایی مانند رباخواری که برای دیگران زیان آور باشد. میان این دو در رسیدن به رستگاری هیچ فرقی نیست.۶ ـ «درستی در تلاش و کوشش؛»بودا: «تلاش کنید تا از هر گونه بدی دور بمانید و خوبی را در خود بپرورانید و همواره در راه رشدش باشید».۷ ـ «درستی در توجه که به حضور ذهن بینجامد؛»بودا: «برای کسی که به توجه همه جانبه می پردازد، دل مشغولی ها و گرفتاری هایی که هنوز پیش نیامده، پیش نمی آید و آنها که پیش آمده است از میان می رود». [۱۲] .۸ ـ «درستی در تمرکز و مراقبه ای که به یکدلی بینجامد ؛»بودا تمرین های مراقبه و جذبه و در خود فرو رفتن را از راه های اطمینان بخش پیروزی می داند. راهی که در آن شخص اندیشه های خود را از جهان خارج و صورت های مختلف و ناپایداری آنمی گرداند تا در درون خویش دور از هر گونه لذت و الم، آرامش را دریابد.بودا درباره ی این اصول نیز تأکیدگذر دارد و میخواهد کسی وابسته ی تعلیمات نماند. میگوید دلبستگی به چیزی یا نظری یا خوارشمردن چیزی یا نظری همان است که حکما بدان قید و بند میگویند. میگوید تعلیم شبیه کلکی است که برای عبور از آب درست شده نه برای چسبیدن به آن. پس ازگذر از آب دیگرکلك به درد نمیخورد. نمی شود گفت حالاـ که به کمك کلك از آب گذشتم دوستش دارم و همیشه آن را با خود نگه میدارم. این غلط است. باید کلك را لب آب گذاشت و رد شد.میگوید آیین من برای گذشتن ساخته شده نه نگه داشتن. باید حتی چیزهای خوب (تکالیف عالی معنوی) و به طریق اولی چیزهای بد را ترک

کرد.میگوید خود را از خودها فنا کنید. خود جاه طلب، خود جلودار، خود تاج و تخت... خود چیزی نیست جز مجموعه ای از امیال. از آنجا که نجات هر کسی از خودش و در خودش می باشد این خود باید وارسته و سبکبال باشد و سایه ی هیچ میل و طلبی بر آن سنگینی نداشته باشد تا بتواند نقش پرواز به سوی رستگاری را خوب ایفا کند.بودا: «هر کس چه اکنون و چه بعد از مرگ باید چون چراغ رستگاری خود باشد و به پناهگاه خارج از خود روی نیاورد». [۱۳] .

نتیجه گیری

به این ترتیب بودا فلسفه ی نجات را از بُعد اجتماعی مطرح نمی کند، چرا که همه ی جان ها یکسان نبوده و در چرخش حیات (گردونه ی کارما) آن قدر باید بیایند و تبدیل شوند تا وارسته و خالص به رهایی رسند. این آمد و شد در اجساد مختلف تا زمان نیل به وارستگی ادامه خواهد یافت و این برخلاف نجاتی است که «مهدی موعود» (علیه السلام) منجی آن است و به یک جامعه ی منتظر پاسخ می گوید. انتظاری که در جان های صاف و زلال چشم به راه رستگاری است.

پاورقی

[۱] راهول، والپولا، بودیسم، (ترجمه ی قاسم خاتمی)، کتابخانه طهوری، ۱۳۵۳ ش، ص ص ۴۸ و ۴۹.

[۲] کریدرز، مایکل، بودا، (ترجمه ی علی محمد حق شناس)، طرح نو، تهران، ۱۳۷۲ ش، ص ۱۱۱.

[۳] راه حق، سوره راه. (ترجمه ی رضا علوی)، ص ۱۱۲.

[۴] شاله، فلیسین، تاریخ مختصر ادیان بزرگ، (ترجمه ی منوچهر خدایار محبی)، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۴۶ ش، ص ۱۱۸.

[۵] راه حق، سوره راه، (ترجمه ی رضا علوی)، ص ۱۱۲.

[۶] کریدرز، مایکل، بودا، (ترجمه ی علی محمد حق شناس)، ص ۱۲۲.

[۷] راه حق، (ترجمه ی رضا علوی)، ص ۱۳۶.

[۸] راه حق، (ترجمه ی رضا علوی)، ص ۲۴.

[۹] گئر، جوزف،حکمت ادیان، (ترجمه ی محمّد حجازی)،کتابخانه ابن سینا باهمکاری مؤسسه انتشاراتی فرانکلین، ۱۳۷۷ ش، ص ۲۹.]

[۱۰] الدنبرگ، هرمان، فروغ خاور، (ترجمه ی بدرالدین کتابی)، کتابفروشی تأیید اصفهان، اصفهان، ۱۳۴۰ ش، ص ۱۲۲.

[۱۱] راه آیین، (ترجمه ی ع. پاشایی)، ص ص ۳۵ و ۳۶.

[۱۲] کریدرز، مایکل، بودا، (ترجمه ی علی محمد حق شناس)، ص ۱۲۵.

[۱۳] شاله، فلیسین، تاریخ مختصر ادیان بزرگ، (ترجمه ی منوچهر خدایار محبی)، ص ۱۱۸.

بخش نقدها

نقد آیین بودا

سویه‌های نقدآمیز آیین بودا فراوان است، نقدهای درونی، تطبیقی، شناختی، تاریخی و ... محورهای کلی اند که موارد جزیی بسیاری را فرا می گیرند. در اینجا به اشاره و اختصار چند نکته بازگو می‌شود. تناقض عقلانیت و تفلسف

با نگاهی به اندیشه‌ها و آموزه‌های بودا در می‌یابیم که وی در عین ستیز با تفکر عقلانی و کارآمد ندانستن آن خود به پی ریزی

نظامی فلسفی دست زده هم در باب هستی و هم درباره انسان به تفسیر و تبیین پرداخته است.

بودا بر نظام اخلاقی و عملی تأکید داشته است اما از آنجا که بنياددهی چنین نظامی بدون پایه نظری امکان پذیر نیست ناچار به ابراز نگرش‌های فلسفی برای پشتوانه سازی دستورات عملی خود شده است.

خلاف وجدان

آموزه‌های بودایی انسان آزاد اندیش را راضی نمی‌کند؛ زیرا ترسیم وی در هستی شناسی، خلاف وجدان است.

ادعاهای بی‌دلیل وی جز با جاذبه‌های فریبنده روانشناختی سخناش پذیرفتنی نیست. پراکندگی

آموزه‌های بودا از ساختاری منسجم برخوردار نیست. آیین بودا به استثنای باور به پایانی مسرت بخش، نگرشی منفی به جهان داشته و فاقد تبیین فلسفی و منطقی است.

از این رو در این آیین اجزایی وجود دارد که الزاما همه آنها ارتباط منطقی و هماهنگ با یکدیگر ندارند. [۱] گریز

روش بودا سلبی، گریز و جا خالی کردن است.

او به فکر رهایی است.

شعار همیشه او خلاصی یافتن از شر زندگی و آفت‌های آن است.

تنهایی

مشکل اصلی بودا تنهایی است.

او خود را پیوسته به آغاز، وابسته به بی نهایت و سائر به نقطه‌ای مشخص نمی‌بیند. از این رو نظام رهایی را پی می‌ریزد تا نجات را به ارمغان آورد. از این گفته بودا که «من در باب قدمت عالم و ازلیت جهان توضیحی نداده‌ام و همچنین در باب محدودیت و تناهی وجود تفسیری نکرده‌ام و در باب وحدت روح و جسم سخنی نگفته ام» [۲] پیداست که بودا نمی‌خواسته به اندیشه ورزی و ژرف نگری دامن زند. او به مجهولاتی آگاهی داشته اما سخن پیرامون آنها را بی‌فایده می‌دانسته است.

ابهام

تعالیم بودا به ویژه در بخش نظری به گونه‌ای ابهام داشته که موجب تفاسیر گوناگون از آنها در دوره‌های بعد شده و گروه‌های اجتماعی گوناگونی را به وجود آورده است [۳]

برخی آموزه‌ها مانند انتقال کرمه زندگی در مسأله تناسخ، چنان غامض است که فهم آن بسیار دشوار و پیچیده است [۴]

ناهمسازی

وقتی عالم و انسان از جوهر ثابت تهی هستند پس کردار به چه کار آید و بر زندگانی آینده او چگونه تأثیر گذارد؟! اگر نیروانا به معنای نابودیست چگونه می‌توان به آن دست یافت؟! بله می‌توان گفت جهان معنوی - روحانی بودا فریبنده است و توانسته با این فریبندگی و دلربایی فضای دلپذیری از نرمی و حرمت بسازد. [۵] خشنودی روانی

بودا در پی جلب رضایت انسان و تقدیم آرامشی روانی است.

ناتوانی بودا از حل صحیح مسائل هستی او را به استمداد افراطی از روش عملی دچار کرد. او به معنای واقعی نتوانست سرگردانی انسان را بزداید و ارتباط واقعی انسان را با هستی پیدا کند.

از این رو به درون کاوی افراطی چنگ زده و دائما بر طبل آداب و اعمال می‌کوبد و تلاش می‌کند انسان را از درگیر شدن با زندگی رهایی دهد. اجتماعی نبودن

آیین بودا آیینی فردگراست [۶] و برای اجتماع برنامه‌ای ندارد. بودا گرچه با نظام کاست مخالفت می‌کند اما به همه لوازم آموزه‌های خود توجه ندارد. کیفر کردار در همین دنیا

آموزه تناسخ به معنای انکار معاد است.

بودا همه چیز را در دریای بیکران بی‌مبدأ و منتها زندانی می‌کند.

اندیشه او از سرگردانی انسان در دریای سمساره فراتر نمی‌رود و همه چیز را در همین بیکران پنداری می‌جوید. کرانه این دریا نیرواناست؟!

****

منابع:

بایرناس، جان، تاریخ جامع ادیان، ترجمه: علی اصغر حکمت، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چ هفدهم، تهران، ۱۳۸۶.

بهار، مهرداد، ادیان آسیایی، نشر چشمه، چ هفتم، تهران، ۱۳۸۷.

دکتر فیاض قرایی، ادیان هند، دانشگاه فردوسی مشهد، چ اول، مشهد، ۱۳۸۴.

رادا کریشنان، سرو پالی، تاریخ فلسفه شرق و غرب، ترجمه خسرو جهانداری، انتشارات علمی و فرهنگی، چ دوم، تهران، ۱۳۸۲

شایگان، داریوش، ادیان و مکتبهای فلسفی هند، ۱ ج، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چ ششم، تهران، ۱۳۸۶.

شجاعی، علیرضا، اندیشه بودا، باشگاه اندیشه (www.bashgah.net)، ویراست اول - تابستان ۱۳۸۶

مالرب، میشل، نقش دین در زندگی فردی و اجتماعی، ترجمه: مهران توکلی، نشر نی، تهران، ۱۳۸۷.

ناکامورا، هاجیمه، شیوه‌های تفکر ملل شرق، ترجمه: مصطفی عقیلی - حسن کیانی، ۲ ج، انتشارات حکمت، چ اول، تهران، ۱۳۷۷.

هاردی، فریدهلم، ادیان آسیا، ترجمه: عبد الرحیم گواهی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چ سوم، تهران ۱۳۸۵.

هیوم، رابرت، ادیان زنده جهان، ترجمه: عبد الرحیم گواهی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چ دوازدهم، تهران ۱۳۸۲.

****

[پی‌نوشت]

[۱] رابرت هیوم، همان، ص ۱۲۵

[۲] جان بایرناس، همان، ص ۱۸۸

[۳] فریدهلم هاردی، همان، ص ۱۴۵

[۴] جان بایرناس، همان، ص ۱۹۲

[۵] میشل مال رب، همان، ص ۱۹۷

[۶] رابرت هیوم، همان، ص ۱۲۸

بخش آموزه‌ها

آموزه‌های بودا

آموزه‌های بودا در دو دسته نظری و عملی می‌گنجد.

الف: آموزه‌های نظری

آموزه‌های نظری بودا را می‌توان به سه بخش معرفت شناسی، هستی شناسی و انسان شناسی تقسیم نمود.

۱ - معرفت شناسی

بودا با تفکر عقلانی و فلسفی مخالف است و هر گونه اندیشه ورزی عقلانی را طرد می‌کند.

او مدعیست که نجات انسان تنها از راه عمل دستیافتنی است.

از گفته‌های اوست: من در باب قدمت عالم و ازلیت جهان توضیحی نداده‌ام و همچنین در باب محدودیت و تناهی وجود تفسیری نکرده‌ام و در باب وحدت روح و جسم سخنی نگفته‌ام. [۱] از این گفته پیداست که بودا نمی‌خواسته به اندیشه ورزی و ژرف نگری دامن زند. او به مجهولاتی آگاهی داشته اما سخن پیرامون آنها را بی‌فایده می‌دانسته است.

از سوی دیگر بودا اصرار نداشت که تعلیمات او حقیقت مطلق هستند؛ [۲] این رویکرد باعث پیدایش فرقه‌های متعدد فلسفی پس از وی شد.

با نگاهی به اندیشه‌ها و آموزه‌های بودا در می‌یابیم که وی در عین ستیز با تفکر عقلانی و کارآمد ندانستن آن خود به پی ریزی نظامی فلسفی دست زده هم در باب هستی و هم درباره انسان به تفسیر و تبیین پرداخته است.

بودا بر نظام اخلاقی و عملی تأکید داشته است اما از آنجا که بنیاددهی چنین نظامی بدون پایه نظری امکان پذیر نیست ناچار به ابراز نگرش‌های فلسفی برای پشتوانه سازی دستورات عملی خود شده است.

۲ – هستی شناسی

هستی در نظر بودا بی‌مبدأ، ناپایدار و رنج آمیز است.

از این رو در چند فراز به اندیشه او در باب هستی شناسی می‌پردازیم.

۲ / ۱: هستی بی‌آغاز

بود از مبدأ آفرینش سخن به میان نیاورده [۳] به ناپیدایی آن معتقد است.

می‌گوید:

آغاز سرگردانی موجودات از زمانی بی‌آغاز است.

هیچ مبدأیی نمی‌توان یافت که این موجودات از آن سرچشمه گرفته باشد؛ [۴] علت پیدایش را فقط عطش موجودات برای به وجود آمده می‌داند. [۵] به نظر او هیچ گونه طرح و نقشه مرکزی یا صانع مدبر مقتدری در آسمان نیست که همه موجودات را به یکدیگر مربوط و متحد ساخته باشد؛ [۶] اشیا و صور عالم از منشأ نامعلومی سرچشمه می‌گیرند و روانه می‌شوند و همچون رودی در جریانند و به مقصد ی نامعلوم رهسپار. این که اشیا از چه پیدا شده‌اند و چه انگیزه‌ای سبب ایجاد آنها شده و یا هدف عالی خلقت و آفرینش چیست در دین بودا مطرح نشده است؛ [۷]

۲ / ۲: هستی ناپایدار

۲ / ۲ / ۱: نفی جوهر ثابت

تمام مکاتب هندی در پس ظواهر ناپایدار جهان و در پس دگرگونی‌های جسم و روح انسان، اصل و جوهری ثابت یافته‌اند و با نام هایی چون آتمان، جیوا و پورُوشا نامگذاری کرده‌اند و وصول به آن را تنها با مکاشفه ممکن دانسته و دست عقل و استدلال را از درک اسرار آن کوتاه دانسته‌اند [۸] اما بودا چنین اصل ثابتی را انکار می‌کند.

از نگاه بودا جهان، صورت‌های پی در پی و متعاقب یکدیگر است.

پدیده‌ها مدام در حال تغییرند و صورت عوض می‌کنند و یکی علت دیگری واقع می‌شود. هیچ امری ثابت نیست و لذا رنج و درد فراوان در پی دارد. [۹] از این رو عناصر از یکدیگر جدا هستند و حرکتی منقطع و زنجیره وار دارند و در پیدایش پی در پی خود جریانی واحد را پدید می‌آورند. این جریان واحد بر اساس ارتباطات چندگانه و متقابل عناصر نسبت به یکدیگر، ظاهر شده است؛ [۱۰] به بیان دیگر سرعت پیدایش و انهدام صورتها چنان برق آساست که باعث پیوسته دیدن اشیا می‌شود. این پیوستگی صرفاً پنداریست و «جوهر» و «خود»ی در پس این تحولات نیست. [۱۱] این دیدگاه با نام «عدم جوهر ثابت» معروف شده است.

بوداییان اولیه به مدد مکاشفه و مشاهده به این حقیقت پی برده‌اند اما سوترانتیکه‌ها برای آن استدلال لمی آورده‌اند که قابل نقد است؛ [۱۲]

۲ / ۲ / ۲: نفی آتمن

بحث از آتمن به معنای خود و نفس، هم به بخش هستی شناسی مربوط می‌شود و هم به انسان شناسی اما چون بیشتر با بحث عدم جوهر ثابت مرتبط است در اینجا ذکر می‌شود. دین بودا اساس و جوهر انسان را چون واحدی ثابت که در پس مظاهر و عوارض گذرنده باقی بماند نپذیرفت. [۱۳] دلیل ایشان اینست که تغییرات جسم در سلامتی و بیماری نشان می‌دهد که «خود»ی (آتمن) وجود ندارد. [۱۴] ویژگی‌های جسم و موجودات ذی روح چون بزرگی و کوچکی، لطافت و خشونت، دوری و نزدیکی و احساس و ادراک و تأثرات ذهنی «خود» یعنی آتمان نیست. هر کس از صور مادی روی گرداند و از ادراک و تأثرات ذهنی و آگاهی فارغ گردد و از تمایلات و فرو نشاندن آنها رها شود به تقدس رسیده و وظیفه‌اش پایان یافته پس بداند که دیگر بار به این جهان صیرورت برنخواهد گشت. [۱۵] در ادبیات بودایی برای تبیین خود انسان از مثال ارّابه استفاده می‌شود. آنچه به نام «خود» یا «نفس» خوانده می‌شود شخصیت حقیقی نیست و بلکه مجموعه موقت و بی‌ارزشی از امیال و تمایلات روانی است، درست مثل لفظ ارّابه جنگی که جز یک نامگذاری مناسب، اسم یک تیر، میله یا محور چرخ، چرخ، بدنه ارابه و علَم و کُتل ارابه چیز دیگری نیست. [۱۶]

در آیین بودا به جای آتمان که در اوپانیشادها آمده پنج اسکاندا جایگزین شده است که عبارتند از:

جسم، احساس، ادراک، تأثرات ذهنی و آگاهی.

از ترکیب اینها مفهوم شخصیت انسان حاصل می‌شود. اسکانداها ثباتی ندارند و به مجرد پدید آمدن فانی می‌شوند. [۱۷]

۲ / ۳: هستی رنج آمیز

در نگاه بودا پیدایش و نابودی تولد و مرگ است و بین دو لحظه گذارانی که آغاز و پایان حیات انسان و موجودات را تشکیل دهد یک دنیا رنج و ناکامی و تلخی و جدایی و پیری و بیماری و مرگ وجود دارد که باید تحمل نمود اما بایستی مبدأ آن را یافت و از آن خلاصی جست. از نظر وی پیدایش و تولد مبدأ رنج است.

دگرگونی و تغییر مستمر اشیا و روانه بودن آنها به سمت زوال و نیستی همان رنج است و از آنجا انسان قادر به مهار کردن دگرگونی عناصر نیست تنها راه رهایی اینست که خود را از آنها بی نیاز گرداند. [۱۸] حقیقت رنج یکی از حقایق چهارگانه آیین بوداست و نظام عملی بودایی بر پایه آن مبتنی است.

از این رو در بخش انسان شناسی پیرامون آن بیشتر سخن خواهیم گفت.

۳ – انسان شناسی

۳ / ۱: تناسخ (سمساره) و کرمه

تناسخ یعنی روح انسان همواره و به صورت متوالی و بدون وقفه از یک بدن به بدن دیگری منتقل می‌شود. هر کسی که می‌میرد روحش به بدن دیگری تعلق می‌گیرد و پایانی در کار نیست. این انتقال که سمساره نیز نامیده می‌شود تا وقتی که انسان به مرتبه ارهت یعنی تسلط بر مشتهیات و غلبه بر امیال نرسد ادامه دارد. [۱۹] چگونگی بدن آینده انسان به اعمال پیشین او بستگی دارد. اینجاست که قانون کرمه مطرح می‌شود. این قانون همچون تناسخ مورد وفاق همه آیین‌های هندی است.

طبق کرمه هر فعلی که از انسان سر می‌زند نیرو و اثری که خوب یا بد است ایجاد می‌کند و در نتیجه چگونگی زندگی آینده انسان را معین می‌سازد. عمل بسان دانه‌ایست که در صورت پیدا شدن شرایط مناسب، رشد می‌کند و حیات دیگری می‌یابد. حتی قانون کرمه قدمی فراتر می‌نهد و معتقد که خود انسان محصول کردارها و اعمال زندگی‌های گذشته است؛ [۲۰] بنا بر این وضعیت کنونی ما حاصل کردار ما در زندگی‌های گذشته است [۲۱] و آنچه به نظر انسان همچون جسم جلوه می‌کند در واقع تأثرات اعمال پیشین

است که صورت یافته و تحقق پذیرفته است و به شکل موجودی مادی درآمده اند. [۲۲] انتخاب نوع بدن بعدی انسان به نوع عملکرد انسان در زندگی کنونی وابسته است.

بر پایه اوپانیشادها در صورت نیک‌رفتاری انسان در زندگی، روح او بعد از مرگ در رحمی پسندیده و پاک قرار می گیرد و در صورت کردار ناشایست در رحم ناپسند چون زهدان سگ یا گرگ یا خوک یا رحم زنی از طبقه پایین. [۲۳] روح انسان در پی کردارهای زشت به حیواناتی چون عنکبوت‌ها، افعی‌ها، سوسمارها، جانوران موذی، درندگان، موش صحرایی، ببر، میمون، خرس و ...تبدیل می‌شود. [۲۴] نکته گفتنی دیگر این که بر اساس نفی آتمن، روح، ماده مستقلی ندارد تا از پیکری به پیکر دیگر منتقل شود بنا بر این معنای تناسخ و انتقال روح چیست؟

در اینجا می گویند:

آنچه از این حیات به حیات دیگر منتقل می‌شود صفات حیات یا کرمه زندگیست که می‌توان آن را به نقش نگین تشبیه نمود. وقتی نگین را به مومی می‌زنیم نقشی بر موم می‌افتد و شکلی حاصل می‌شود و آنگاه که موم ذوب شود آن نقش از موم به ماده یا موم دیگری منتقل می‌شود. به همین قیاس عوارض وجود انسان یا همان کرمه مرده به جنینی دیگر که در رحم مادر است می‌رود. [۲۵] بوداییان برای این که در تناسخ واقعاً جوهری منتقل نمی‌شود تمثیلات دیگری نیز آورده‌اند مانند روشن کردن یک شمع با شعله شمع دیگر که شعله اولی به دومی منتقل نمی‌شود یا یاد گرفتن معلوماتی از معلم که باعث انتقال چیزی از معلم به شاگرد نمی‌شود. [۲۶] حاصل این که هنگام مرگ، کرمه یک شخص به دیگری انتقال یافته است بدون این که دومی عین اولی باشد.

بی‌شک فهم دقیق این قضیه بسیار دشوار و پیچیده است [۲۷]

۳ / ۲: رنج و راه نجات

یکی از آموزه‌های مهم بودا فرضیه رنج جهانی و راه رهایی از آن است.

بودا در تأملات خود به چهار حقیقت جلیل پی برد [۲۸]:

۱ – حقیقت رنج. هر آنچه هستی می‌یابد محکوم به رنج و درد بی‌پایان است.

تولد رنج است، بیماری، ازدواج، پیری، دوری از خوشایندها و روبرو شدن با ناخوشی‌ها و نرسیدن به خواسته‌ها همه رنج است و حتی خوشی‌ها همراه با رنج است.

۲ – حقیقت خاستگاه رنج. منشأ رنج، عطش و تشنگی به وجود آمدن است.

انسان آرزوهایی دارد وقتی آرزوهایش برآورده می‌شود باز هم در آرزوی چیزهای بیشتری است.

این نشانه نوعی جهالت است؛ [۲۹] این تشنگی موجب دوباره زاییده شدن و گرفتاری در گردونه تناسخ همراه با درد و رنج مستمر است.

حواس انسان نیز ابزار پدید آمدن عطش است [۳۰]

۳ – حقیقت رهایی از رنج. انسان باید از این رنج خلاصی یابد و تنها راه آن، فرو نشاندن عطش آرزوها و خواسته هاست به گونه‌ای که گردونه مرگ و حیات متوقف شود و انسان از این سرگردانی نجات یابد.

۴ – حقیقت راه رهایی از رنج. برای رهایی از رنج باید برنامه‌ای عملی مشتمل بر هشت روش انجام شود که عبارتند از:

ایمان درست، نیت درست، گفتار درست، رفتار درست، معاش درست، سعی درست، توجه درست و مراقبت درست. تفاوت رنج و اندوه

برخی در تفاوت فرضیه رنج و اندوه گفته‌اند:

تنگنای اندوه برای کسانی است که از مبدأ رنج و راه فرو نشاندن آن آگاهی نیافته‌اند اما در دل یک بودایی که خویش را از رنج

آزاد گردانیده این اندوه، مبدل می‌شود به ترحمی آکنده از مهر نسبت به کسانی که هنوز در نادانی به سر می‌برند. او کوچکترین احساس اندوه نمی‌کند و بلکه وجود و شادی سراسر وجودش را فراگرفته است؛ [۳۱] زنجیره علّی

در آیین بودا روند ابتلای انسان به رنج در یک سلسله علل و معلولات به صورت زیر ترسیم شده است [۳۲]:

نادانی ← ذهنیت ← آگاهی ← نام و صورت ← حواس ششگانه ← برخورد ← احساس ← تشنگی ← دلبستگی ← وجود ←تولّد ← پیری و مرگ بودا در اهمیت فهم این سلسله می‌گوید:

هر کس آن را بفهمد آیین را می‌فهمد و از رنج رهایی می‌یابد. [۳۳] در اینجا توضیحی خلاصه پیرامون هر یک از این موارد می‌آوریم:

منظور از نادانی ندانستن حقایق چهارگانه برین است.

ذهنیت یعنی کرمه یا کردارهایی که در زندگی پیشین صورت گرفته است منظور از آگاهی (که یکی از پنج اسکانداست) اولین آگاهی کودک در رحم مادر است که همان آگاهی حاصل از کردارهای گذشته است منظور از نام، سه اسکاندای احساس، ادراک و ذهنیت است و منظور از صورت همان تن است حواس ششگانه یعنی حواس پنجگانه و ذهن که دریچه ارتباط انسان با عالم خارج هستند برخورد یعنی برخورد حواس ششگانه با موضوع خاصی احساس، حاصل برخورد حواس با موضوع است تشنگی، عطشیست که در پی احساس حاصل می‌شود دلبستگی، عطش شدید و آرزوی داشتن چیزیست که هنوز به دست نیامده است وجود یعنی تولد مجددی که در پی دلبستگی می‌آید تولد یعنی تولد در زندگی بعدی پیری و مرگ نتیجه گریزناپذیر تولد است.

۳ / ۳: نیروانا

نیروانا هدف غایی و ممتاز تعلیمات بوداست.

بودایی در پی فرو نشاندن عطش تمایلات و رهایی از سلسله علل پیدایش به مقام نیروانا نایل می‌شود. [۳۴] واژه نیروانا به معنای «خاموشی» است [۳۵] و با این که بوداییان هر گونه تفسیر در جهت مثبت یا منفی از نیروانا را کفر محض شمرده‌اند تفاسیر متعددی از نیروانا صورت گرفته است؛ مانند:

مقام سرور و شادی، انقطاع و خاموشی پدیده‌ها و سکوت محض، فرو نشاندن جمله رنجها. [۳۶] آنچه با تعالیم بودا سازگار است اینست که نیروانا «مقام رهایی انسان از تمایلات، خواسته‌ها و آرزوها و رسیدن به خاموشی و سکون مطلق» است.

این معنا دیدگاه سلبی و منفی در تفسیر نیرواناست که اغلب بوداییان آن را می‌پذیرند. [۳۷] طبق دیدگاه ثبوتی، نیروانا «مقام آرامش مطلق» است یعنی آن که به نیروانا رسیده به طور کلی فانی و معدوم نشده بلکه تنها عطش وی خاموش گشته است [۳۸]

ب: آموزه‌های عملی

آیین کهن بودایی فردگراست [۳۹] و به جنبه‌های عملی توجه داشته [۴۰] برای وصول به مقصد بر تهذیب باطن و اعتماد به نیروی درونی تأکید می‌کند.

از این رو انتظار می‌رود به آموزه‌ها و برنامه‌های سلوک در این آیین بیشتر توجه شود. در مقایسه با آموزه‌های نظری بودا (که پر مناقشه است) آموزه‌های عملی او چندان اختلاف آمیز نبوده است گرچه این تعالیم از نظر اهدافی که دنبال می‌کند به ناکجاآباد می‌رود.

هشت راه نجات

چنانکه در بحث رنج و راه نجات گفته شد یکی از چهار حقیقت برین که بودا به آنها پی برد هشت راه نجات است.

این هشت راه به سه دسته تقسیم می‌شود [۴۱]:

الف: فهم، شامل: ایمان درست و نیت درست

ب: اخلاق، شامل: گفتار درست، کردار درست و زیست درست

ج: توجه، شامل: کوشش درست، پندار درست و مراقبه درست درباره هر یک از این هشت گام چنین توضیح داده‌اند:

ایمان درست یعنی ایمان کامل به حقایق چهارگانه و تصمیم به زندگی بر طبق آنها نیت درست یعنی عقیده استوار بر ترک شهوات جسمانی، محبت حقیقی نسبت به دیگران و آزار نرساندن جانداران و ترک آرزوها گفتار درست و کردار درست یعنی پرهیز از گفتار بیهوده و رفتار ناپسند و ابراز محبت به دیگران با گفتار و کردار زیست درست یعنی داشتن شغل مناسب بدون مخالفت با اصول بودایی کوشش درست یعنی تلاش در شناخت حق از باطل و خواسته‌های پسندیده از خواسته‌های ناپسند پندار درست یعنی عادت به اندیشه پسندیده و منظم در ساعاتی از شبانه روز مراقبه درست یعنی غرق شدن در تأمل پیرامون چیزی که می‌اندیشد به طوری که غیر آن به ذهنش خطور نمی‌کند.

این راه، مطلوب نهاییست و انسان را به مقام ارهت [۴۲] یعنی قدرت مطلقه و تنزیه کامل می‌رساند. انسان با پیمودن این راه از دروازه مرگ به مقام نیروانا نایل می‌شود. [۴۳] رهبانیت و آداب دیر سنگه

در پی تبلیغاتی که بودا در سراسر هند می‌نمود پیروان زیادی گرد آورد. افزایش پیروان وی باعث شد به راهبان توصیه کند دیرهایی برای تجمع مردم بسازند و قواعد و رسومی نیز برای آنها مقرر نمود. در تمام سال در فصل خشکی شاگردان را به اطراف می‌فرستاد تا به تعلیم و موعظه مشغول شوند و خود نیز به تبلیغ می‌پرداخت. چون سه ماه موسم بارندگی می‌رسید و مسافرت پیاده دشوار می‌شد با مریدانش در اماکن مختلف تجمع می‌کردند و ساکن می‌شدند و با نظم و ترتیب خاصی به مراقبه، تعلیم و خدمت متبادل می‌پرداختند. در پی این سبک زندگی، سازمان سلسله دیرهایی به نام سنگه به وجود آمد که با هدایای گرانبها پیروان بودا ساخته می‌شد.

آداب و مقرراتی برای این دیرها وضع گردید از جمله: پوشیدن جامه زرد، تراشیدن موی سر و ریش، گرفتن کاسه گدایی، آرامش گزیدن در ساعت مقرر و به مراقبه و تفکر پرداختن. مدت توقف سه ماهه در دیرها به تدریج زیاد شد تا جایی که دراویش دوره گرد تمام سال را در این خانه‌های جدید به سر می‌بردند. [۴۴] ساکنان دیرها به علاوه باید ده قانون اخلاقی را رعایت کنند:

۱. پرهیز از بی‌جان کردن جانوران

۲. احتراز از تصرف در مالی که به شخصی عطا نشده‌ست

۳. پرهیز از بی‌عصمتی و ناپاکدامنی

۴. احتراز از مکر و فریب

۵. خود داری از مستی و شرابخوری

۶. خود داری از پرخوری و شکم‌پری خاصه به هنگام بعد از ظهر

۷. چشم پوشی از تماشای رقص و آواز طربناک و تماشای لهو و لعب

۸. اجتناب از استعمال زیورها و عطریات و آرایش‌ها

۹. نخفتن در بسترهای نرم

۱۰. احتراز از قبول زر و سیم [۴۵]

بودا در ابتدا از ترس ایجاد سستی در آیین خود رضایت نداشت که زنان از وی پیروی کنند اما اصرار زنان باعث شد دیرهای مناسب زنان راهب تشکیل شود [۴۶] اما راهبه‌ها نسبت به مردان از منزلت پایینتر برخوردار بودند. [۴۷] زیربنای اخلاقیات رهبانی فردگرایی، سنت ترک دنیا و تهذیب و تزکیه نفس بوده اما به تدریج قواعد و مقررات نظامی کامل از اخلاقیات رهبانی به نام دیانا را که بیش از دویست قاعده است به وجود آورد. این قواعد به هفت دسته تقسیم شده‌اند.

چهار مورد از این اخلاقیات جنبه اساسی و زیربنایی دارد که ارتکاب هر یک از آنها موجب خروج دایمی از اجتماع رهبانی می‌شود و توبه ای ندارد. این موارد عبارتند از:

آمیزش جنسی، دزدی، آدمکشی، ادعای قوا و ملکات فوق بشری. [۴۸] ترک تعلقات دنیوی

بودا به ترک عیش و نوش و شهوات توصیه می کند و آنها را مایه درد و رنج می‌داند. از لذایذ جسمانی و امیال نفسانی پرهیز می‌دهد و آنها را باعث شقاوت می‌شمارد. مالکیت و دارایی را مذمت می کند، از علاقه به مال و داشتن زن و فرزند و اقوام و خویشان و علاقه مندی به آنان نهی می کند و اساساً بودایی مؤمن از هر چیز که به نفس، اندک رابطه‌ای پیدا می کند و یک هیجان نامستقیم به وجود می‌آورد باید بپرهیزد و هر گونه جذب نفع و دفع ضرر که حالت نفسانی را به هم می‌زند مذموم است؛ [۴۹] محبت و مهربانی

بر اساس آموزه گفتار درست و رفتار درست انسان باید تمام مخلوقات را به دوستی درست و صحیح دوست بدارد و در گفتار و کردار به آنها محبت کند؛ [۵۰] آن که بخواهد به مقام ارهت برسد باید نسبت به همه خیرخواه و مهربان باشد و مانند مادری نسبت به طفل به تمام نوع انسانی مشفق و مهربان باشد و برای نجات اهل عالم خود را فدا کند.

در آیین بودا قاعده اساسی تربیت نفس آن است که بودایی در یک حالت توجه قلبی چهار زانو بنشیند و چشم‌ها را ببندد و در اعماق قلب خود یک پرتو عام محبت و دوستی مطلق جهان را که شامل سراسر موجودات باشد بطلبد و پیوسته کوشش کند که دل او از محبتی شدید نسبت به به جهان هستی آکنده شود. [۵۱] آموزه‌های عملی بودا در واقع متفرع بر همان هشت راه می‌شود اما به لحاظ اهمیت، برخی از آنها به طور جداگانه مورد بحث قرار گرفت.

مکاتب بودایی

مردم سرزمین هند به دلایل فراوانی علاقه زیادی به تجربه و تحلیل و درک جهان انسان و مذهب از خود نشان داده‌اند بر هم قرار گرفتن بخشی از این دو رشته فلسفه و مذهب و نیز تاثر و تاثیر متقابل اینها در سرزمین هند به مراتب بیشتر از غرب و دیگران است به دو دلیل:

الف: اینست که در هندوستان دین و مذهب الزاما شامل تصور یک وجود دارای تشخص مطلق نیست

ب: به خاطر نیازی که بسیاری از متفکرین هند به ارائه افکار و عقاید و تعالیم خویش در چارچوب درست عمل احساس می کردند؛ [۵۲] همین نوع تفکرات باعث شد که مکاتب و فرقه‌های زیادی به وجود بیاید که یکی از آنها بوداست که خود بودا نیز دارای فرقه‌ها و مکاتب زیادیست اگر مروری به آثار بودایی و جین داشته باشیم، در قرن ششم قبل از میلاد سرزمین هند سرشار از نظریات دینی و فلسفی بی‌شماری بود که به طور کلی به دو دسته تقسیم می‌شدند

الف: شرمن ها

ب: براهمه‌ها براهمه نظریاتشان بر اساس وداهها قرار داده بودند به خلاف شرمن‌ها که کاملاً مخالف بودند ویافت وداها را به کلی نفی می کردند و به علت رشد تدریجی اصالت عقل در جامعه اکراه زیادی از قربانی حیوانات درشعایر ودایی ونارضایی روز افزون از گوناگون و اعمالی پیچیده مذهبی مکاتب مختلفی در براهمه‌ها به وجود آید که قربانی و دیگر مراسم مورد تردید قرار گرفت آنها این مراسمات شکننده را برای گذر از اقیانوسهای دنیا دانسته‌اند و در پی ارائه تبینات تمثیلی از مراسم قربانی بر آمدند. شرمنه‌ها و براهمه‌ها به خاطر کشمکش‌ها و نزاعهایی که با هم داشتند برجسته‌ترین کمکها را به سرزمین هند کردند؛ [۵۳] که در این نوشتار ما به شرمنه‌ها و به معنای دقیق آن بودایی‌ها سر و کار داریم. بعد از مرگ بودا دین او در مشرق و جنوب آسیا انتشار یافت ولی پیروان بودا در تفسیر دستورهای او اختلاف کردند.

در نتیجه بوداییان اندک اندک به دو فرقه یا دو مکتب بزرگ و یک مکتب کوچک منقسم شدند. از دو مکتب بزرگ یکی را

فرقه‌ی هینَهْ یـانَهْ یا - بودای جنوبی - گوینـد. زیرا در نزد مردمان جنوب آسـیا یعنی در کشورهای سـیام و برمه و ویتنام و غیره رواج دارد. دومی را فرقه‌ی مهایانه بودایی شـمالی - نام داده‌انـد که در نواحی شـمالی ماننـد کره چین و ژاپن معمول و متبع است [۵۴]. دو مکتب هینَه یـانَهْ (به معنی گردونه کوچـک یـا راه کوچـك و مهایـانه (به معنی گردونه بزرگ یـا راه بزرگ بعـد از پنـج قرن که از وفات معلم بزرگ - بودا - سپری شـد، از یکـدیگر جـدا و متمایز گشـتند. اختلاف و فرق بین آن دو اجمالاً در اینست که در طریق هینَهْ یـانَهْ، مبتـدی و نوآمـوز بایـد کوشـش کنـد تـا نفس خود را انفراداً تکمیـل کرده به کمـال انسـانی برسانـد و به مرتبه‌ی حقیقت «بوداییت فردی برسـد و کاری به دیگر نفوس بشـری نـدارد ولی در مکتب مهایانه جنبه‌ی اجتماعی در تربیت نفس و تهذیب اخلاق بیشتر رعایت می‌شود و برحسب مبادی آن هـدف هر فرد انسانی نبایـد فقط آن باشـد که خویشـتن را کامل ساخته به مرتبه‌ی نیروانه نائـل گردد، بلکه بایـد به مقـام «بوداییت عـامه واصـل شود تـا آنکه دیگر نفوس را که در جهـان دسـتخوش آلاـم و مصائب انـد، به سعـادت و نجـات برسانـد. همان طور که گـذشت دو مکتب مهایانه و هینَهْ یانَهْ دو فرقه اساسـی و مهم دین بوداییست [۵۵] ولی باید دانست که در آن دین - ماننـد سایر ملل و مـذاهب - صدها فرقه و مکتب کوچک‌تر در هر کشور به ظهور رسـیده است (که از آن جمله فرقه وَجْرَهْیانَهْ است و هر کـدام یک رشـته رسوم و عبادات و تشـکیلات در صوامع و معابد گوناگون دارند که در همه‌ی آنها فلسفه اساسی گوتمه بودای اصیل رکنی رکین است که به برخی از آنها اشاره شد.

٪٪تفاوت‌های هینه‌یانه و ماهایانه

میان این دو فرقه تفاوت‌های زیادیست که برخی از آنها اشاره می‌شود و اصل بحث که در آینـده به صورت جـداگانه مورد بررسـی قرار می گیرد [۵۶]. هـدف غـایی تراوادا رسـیدن به نجـات و آزادی شخصـیست و حـال آنکه ماهایـانه این نجـات را فقـط از جهت شخصـی نمی‌جویـد بلکه می‌خواهـد که تمـام موجودات عـالم از برکت آن برخوردار شونـد. رساله و آثار تراواده به زبان پالیست و مهایانه‌ها به زبان سنسکریت است.

تراواده مـدعیست که اصـالت به تعلیمـات بـدوی بودا را حفظ کرده و صـفات پاک و بی‌تکلف و سازمان رهبانی آن را نگاه داشـته است.

حال آنکه می‌توان گفت «ماهایانه» به تفسیر آیین بودا رنگ عرفانی و معنوی بخشیده است.

تراوداده راه آزادی و نجات فقط برای بعضـی‌ها گشودن بود و این برگزیدگان می‌توانستند در قید همین حیات دنیوی به نیروانا نائل آینـد و زنـده آزاد شونـد، در حالی که ماهایانه معتقدند انسان برای آن که بتواند عطش تمایلات خود را فرو نشاند بایستی در بادی امر از خرمن فضائـل اخلاقی و معرفت «بودی ساتواها» توشه گرفته شـده باشـد [۵۷] البته این دو فرقه مبـاحث بسـیار زیاد دیگری نیز دارند که در آینده مورد بحث قرار خواهد گرفت.

الف: مکتب هینَهْ یانَهْ

تراوادا (Theravada) به معنی تعلیم پیران است و نـامیست برای کهن‌ترین شـکل تعلیمـات بودا - که به زبـان پالیست - که به ما رسیده است این نام از انجمنی مرکب از پانصـد تن از رهروان که انـدکی پس از مرگ اسـتاد (بودا) تشـکیل شـده بود، گرفته شده است تِرَهْوادَهْ فقـط یکی از مکتبهـای کهن بوداست که از سوی فرقه‌ی مهایـانه، (آیین گردونه بزرگ به نـام هینَهْیـانَهْ (آیین گردونه کوچک خوانده می‌شود. هینَهْ یانَهْ را گاهی آیین بودای جنوب یا آیین بودای پالی نیز نامیده‌اند [۵۸].

تاریخ و جغرافیای هینَهْ یانَهْ

بودیسم هینَهْ یانَهْ در حال حاضر در سریلانکا، برمه تایلند و کامبوج پیرو دارد. این سرزمینها، کانون بودایی موسوم به تری پیتَکَهْ (سه سبد) را به زبان پالی زنده نگه داشته‌اند.

در دوران توسعه تِرَهْـوادَهْ (کـه از قرن پنـج پیش از میلاـد تـا قرن اول بعـد از میلاـد در حـال گسـترش بـود)، این شـاخه بـودایی در

افغانستان (بلخ قندهار و بامیان، آسیای مرکزی و اندونزی نیز رواج داشت لکن این سرزمینها به دنبال ظهور اسلام هینَهْ یانَهْ را کنار نهادند. یکی از مراکز مهم بودیسم هینَهْ یانَهْ شهر بخارا بوده است که نام خود را مدیون ضبط ایغوری «ویهاره به معنی صومعه‌ی بوداییست و کیش بودایی تا عصر فتوحات اسلامی در آنجا رایج بوده است ۵۹]

کتابهای هینَهْ یانَهْ

از میان کتب تری پیتَکَهْ، دَمَه یَدَه بیشتر مورد توجه طرفداران طریقت هینَهْ یانَهْ است کتاب دَمَه یَدَه دارای ۲۶ فصل و ۴۲۳ شعر است ۲۶ فصل است.

گفتنی است که در طریقتِ تِرَهْوادَهْ از میان کتابهای بودایی کانون پالی دمَهَ پَدَهَ از همه مهم‌تر است این کتاب معروف‌ترین مجموعه شاعرانه فلسفی بوداست دمَهَ پدَهَ از دو کلمه دمَهَ یعنی آیین حقیقت دین و ... و پَدهَ یعنی راه پا، پایه و بنیاد، درست شده است و بنا بر این می‌توان آن را بنیاد آیین یا راه آیین ترجمه کرد.

اصول عقاید هینایانا

۱ هینایانا: یا چرخ کوچک.. راهبان این گروه لباس‌هایی زرد رنگ می‌پوشند و سرهایشان را می‌تراشند و باید به تعدادی از قواعد و اصول بسیار پیچیده کشیشی تن در نهند؛ همانند:

جایز نبودن خوردن هر گونه غذایی پس از ظهر و ممنوعیت به همراه داشتن هر گونه پول یا دارایی.

این گروه کوچکترین فرقه بودیسم است که پیروان آن معتقدند، بودا، تنها مردی بود که اصولی را برای سلوك وضع كرد، نه خداوندی که او را بپرستند.

۲. پذیرش آموزه سه رکن یا سه نشانه آیین کهن بودایی: الف. رنج جهانی، تعلیم چهار حقیقت عالی و راه رهایی از رنج که هشت گام است.

ب. ناپایداری چیزها، ناپایندگی، گذشتن و دگر شدن و نمایان شدن. ج. نبود جوهر ثابت، نداشتن خود، انکار (آتمن) (در برابر آموزه اوپانیشادها)

۳. انسان نمونه و کامل این گروه بودایی مقدس، مرد ارزنده و زنده آزاد است.

۴. رسیدن به انسان نمونه و کامل بودایی ویژه گروه برگزیده است، نه همه انسانها.

۵. بودای آینده (بودی ستوه) بودای در حال کمون است و تاکنون چند بودا، شش یا بیست و چهار تا، ظهور کرده‌اند.

۶. هدف و مقصد پایانی، رسیدنِ به (نیروانا) آرامش محض، فرو نشاندن آتش شهوت و دل به رستگاری خود، (نه دیگران) بستن است.

۷. بی‌توجهی به مسأله آغاز و انجام آفرینش در آموزه‌های این فرقه.

۸. تکیه بر کتاب (تری پیتکا) یا سه سبد.

۹. راه جنگل نشینی یا ترک خان و مان شیوه زندگی این جهانی باید باشد.

۱۰. پیروان هینایانا تنها به یک (بودی ستوه) یا (راهنمای همگان) باور داشتند.

۱۱. طرفداران هینَهْ یانَهْ: معتقدند که دمه پده سخن خود بودا بوده و در این هیچ تردیدی نیست هینَهْ یانَهْها معتقد است که جانمایه همه اندیشه‌های فلسفی و اخلاقی بودا و راه و روش زندگی او، در دمَهَ پَدَه مندرج است

۱۱. طرفداران هینه یانا می‌گویند:

در کنار سوتره یا «گفتارهای کمابیش بلند بودا، او گاه سخنان آهنگین و شعرگونه می‌سروده که پیران رهرو، پس از مرگ استاد آنها را گردآورده و عنوان دَمَه پده بر آن نهادند.

۱۲. مکاتب فلسفی «تِرَهْوادَهْ» واقعیت وجود انسان را مرکب از ترکیبات گذران عناصر ناپایدار اسکَنْدَهْ می‌دانستند و واقعیت عینی و ذهنی جهان را می‌پذیرفتند.

۱۳ فرضیه‌ی نه – خود – در این کتب وجود دارد که در مکاتب فلسفی «تِرَهْوادَهْ» هم وجود داشت

۱۴. فرضیه‌ی عدم جوهر ثابت در این مکتب وجود دارد. [۶۰] از این ساقه‌ی کهن فلسفه‌ی بودایی (هینه‌یانِه)

دو شاخه‌ی بزرگ فلسفی زاده شد که به ترتیب به «ویباشیکه و «سوترانتیکه معروف گردیدند. «ویباشیکه به هفت «اَبیدرمَهْ» آیین «سرواستی وادین اتکاء می‌کرد و این آثار را کتب منزل می‌دانست و تفسیر این آثار مقدس را که به «ویباشه معروف بود، کهن‌ترین رساله‌های دین بودایی می‌پنداشت به طوری که اسم این مکتب از همین کتاب تفسیر «ویباشه گرفته شده یکی از تصنیفات مهم این مکتب رساله‌ایست به نام «اَبیدرمَهْ کوشَهْ» که مؤلف آن حکیمی به نام «وَسوبندو» بوده است که در قرن پنجم میلادی می‌زیسته است [۶۱] مکتب دیگر «تِرَهْوادَهْ»، «سوترانتیکه است این مکتب بر خلاف آیین «ویباشیکه هفت رساله «اَبیدرمَهْ» را وحی منزل نمی‌دانست و مبدأ و منشأ الهام آن را انسانی می‌شمرد و فقط به رساله‌های اصلی تِرَهْوادَهْ یعنی «سوتَه ها» متکی بود و اسم خود را از همین آثار مقدس و کهن کیش بودایی گرفته است یکی از بانیان این نحوه تفکر، فیلسوفی موسوم به «کومارَلَتَه بود که در قرن دوم میلادی می‌زیست [۶۲]

مبانی مکاتب فلسفی ویباشیکه و سوترانتیکه

در تعلیمات ابتدایی بودا، به مباحث صرفاً حکمی چندان توجهی نشده است با اینکه «بودا» هیچ ادعایی برای تعریف و تشریح مبانی مهم فلسفی از قبیل مبدأ و معاد و هستی و نیستی نکرده مع الوصف در تعلیمات او بدون شك و تردید، یك دید خاص فلسفی وجود دارد که پایه و شالوده‌ی مکاتب بزرگ فلسفیِ بودایی بوده است «بودا» چنان که گفته شده، جوهر ثابت و روح را یکپارچه تکذیب کرد و فقط به تشریح واقعیتهایی که یك دم پدید آمده و دم دیگر فانی می‌شوند، اکتفا کرد. برای «بودا» ادراکات و مفاهیم و افکار، به انضمام محیط طبیعی ای که با این افکار و ادراکات مرتبط است تشکیل دهنده‌ی همان روح یا شخصیت ذاتی بوده است و «بودا» آن را جریان حیات می‌نامید که بر اثر اجتماع عناصری چند زاده شده یا به عبارت دیگر شخصیت انسان را ترکیب «عناصر گردهم آمده یا «مجموعه می‌پندارد بودا به جز این عناصر مرکب هیچ حقیقت دیگری در ذات آدمی نمی‌یافت این عناصر را بوداییان «نام و شکل نیز گفته‌اند و مراد از شکل عناصر روانی و ذهنی است که در ترکیب ساخت درونی انسان وجود دارد و نام اشاره به عناصر طبیعی و مادیست که تن عنصری آدمی را شامل است

در واقع «بودا» همان عناصری را اصیل و واقعیتهای نهایی عالم دانست که «اُپه نیشَدْها» می‌کوشیدند دائم آنها را رد کنند و واقعیت مطلق عالم را سوای آنها جلوه دهند. «بودا» اشیاء خارجی را نیز بسان واقعیتهای روانی ناپایدار می‌یافت و آنان را به مثابه کیفیاتی چند می‌پنداشت به نظر «بودا» ادراکات حاصله مطابق کیفیاتیست که به اشیاء تعلق دارد چون رنگی که از کوزه مستفاد گردد. در نظر «بودا» همین کیفیات تشکیل دهنده‌ی اشیاء خارجیست و «بودا» جوهری به جز مجموعه‌ی این کیفیات نمی‌پذیرفت و وحدت و ثباتی در پس تغییر مداوم آنان نمی‌یافت. در اینجا صرفاً قدری موضوع معرفت از دیدگاه بودیسم تِرَهْوادَهْ را بیشتر می‌شکافیم فرضیه‌ی شناخت در مکاتب فلسفیِ بودایی هماهنگ با مبحث تکثر وجودی و پیدایش و انهدام پی در پی عناصر حیات است یعنی شناخت بسان عناصر متکثره حیاتی پدیده‌هایی چندگانه و مرکب از عناصری چند است که بر اساس مقارنه‌ی همین عناصر همراه و معطوف به مرکز، در آن واحد چون لحظات آنی و برق آسا، ظاهر می‌گردد. در واقع عناصر به هم نمی‌آمیزند و تماس و برخوردی بین آنان به وقوع نمی‌پیوندد و حس موضوع ادراك را اخذ نمی‌کند و به تصرف در آن نمی‌پردازد، بلکه بنا به قانون علیت گروهی از عناصر موجب پیدایش عناصری می‌شوند که با آنان ارتباط نزدیك داشته‌اند.

شناخت بصری به عبارت دیگر متشکل است از لحظه‌ای از رنگ لحظه‌ای از ماده‌ی بصری لحظه‌ای از ذهن که بر اساس مقارنه و

ارتباط نزدیک آنان به یکدیگر ظاهر می‌شود و لحظه‌ای از ادراک بصری را پدید می‌آورد نقطه‌ای که در آن این عناصر همراه و معطوف به مرکز گرد هم می‌آیند و یکی می‌شوند، همان لحظه‌ای از شناخت است اعتراضی که به این فرضیه شناخت شده است اینست که حال که شناخت آنی است چگونه حالت استمرار از شناختهای گوناگون مستفاد می‌گردد؟ و چگونه آنچه که در واقعیت امر تسلسل لحظات برق آساست پیوسته و یکپارچه جلوه می‌کند.

بوداییان معتقدند که سلسله شناختهای آنی و متوالی بسان امواج پی در پی دریا هستند، هر موجی محرک موج دیگر است و عنصر سیال خود را بدان منتقل می‌سازد، یا شناخت به مصداق شعله‌های پی در پی آتش شمعیست که پیوسته به نظر می‌رسد و آنچه ما بدان شناخت می‌گوییم فقط تسلسل لحظات برق آسا و پی در پی آگاهیست هر گاه لحظه‌ای از رنگ و لحظه‌ای از حس و لحظه‌ای از آگاهی چون علل متقارن و همراه و معطوف به مرکز گردهم آیند، لحظه‌ای از شناخت را پدید خواهند آورد. این شناخت به مجرد اینکه پدید آید فانی است و بسان موجیست که حرکت سرنگونیِ آن موج دیگری را پدید می‌آورد و عنصر مایع خود را به دیگری انتقال می‌دهد. لحظه‌ی شناخت گروهی از صفات خود را به لحظه‌ی بعدی شناخت منتقل می‌سازد. البته این لحظات همانندی کامل ندارند، چنان که دو موج عین هم نیستند ولی خویشاوندی و تشابهی بین آنان هست و همین خویشاوندی و تشابه موجب می‌گردد که حافظه و بازشناسایی میسر گردد. لحظات شناخت که پی در پی نمودار می‌شوند سرعتی چنان دارند که آنچه در واقعیت امر استمرار لحظاتِ پی در پی و آنی و برق آساست به نظر ما ثابت و پیوسته و یکپارچه جلوه می‌کند و این وضع به مشابه‌ی تیریست که گلبرگهای گلی را بشکافد، با اینکه تیر مزبور گلبرگها را یکی پس از دیگری سوراخ می‌کند ما احساس می‌کنیم که این کار در آن واحد صورت پذیرفته است یا اگر آتش گردانی را بچرخانیم حلقه و دایره‌ای آتشین می‌بینیم حال آنکه این دایره در حقیقت تسلسل پی در پی نقطه‌های فروزان آتش است [۶۳] و [۶۴]

ب: مکتب ماهایانا

دومّین شاخه اصلی مکاتب بودایی ماهایانه است که تاریخ دقیق پیدایش آن معلوم نیست گرچه تاریخ انفکاک آن از تراوادا به ۴۰۰ ق. م. می‌رسد. [۶۵] سخت گیری کاهنان و انحصارطلبی آنان در عمل به احکام ورسیدن به نیروانا سبب به وجود آمدن شاخه ماهایانا شد که در سایه آن هر کس می‌تواند به روشندلی برسد و به جای رسیدن به نیروانا با از خودگذشتگی، خود را وقف تربیت همنوع نماید. [۶۶]

عوامل گسترش ماهایانا

در واقع تراوادا بر فاصله بین راهبان بودایی با مردم افزوده بود.

رستگاری را از دسترس افراد دور کرده بود.

امکان سعادت از طریق ارتباط متقابل افراد را تقلیل می‌داد و بر شخصیّت فوق انسانی بودا که در داستان‌ها نقل می‌شد می‌افزود این عوامل احیای مجدد آیین بودا را می‌طلبید. مکتب ماهایانا با مطرح کردن مفهوم بودهیستو شدن (بوداهای آینده در هستی‌های گذشته) را برای هر کس ممکن دانست و راه حصول کمال معنوی و تنویر را عمومیّت داد. بنیانگذاران این مکتب نام هنیایانا را که واژه‌ای تحقیرآمیز و به معنای «طریقت معنوی فرو دست» است برای مکتب تراوادا به کار بردند در برابر نام ماهایانا به معنای «طریقت معنوی فرادست». [۶۷] آنان واژه شراواکا را نیز در برابر بودهیستو و به معنای کسی که صرفاً به کمال معنوی خویش می‌اندیشد به کار بردند. [۶۸] این گونه رویکرد ماهایانا سبب ترویج و پیشرفت جهانی آن شد و کیش کهن تراوادا را پشت سر گذاشت تا جایی که تراوادا نفوذ خود را در هند از دست داد و به چند کشور محدود شد؛ [۶۹]

از عواملی که در انتشار ماهایانا تأثیر بلیغ داشته تلاش‌های امپراطوری آشوکا در مدت زمان قرن سوم تا اول پیش از میلاد بوده و بعد از آن نیز که کانیشکا به سلطنت نشست و به دین بودایی درآمد مبانی جدید که توسط ماهایانا مطرح شده بود به سرعت منتشر

شد و عمومیت پیدا کرد. [۷۰] تأثر مبادی برهمنیزم هند در دین بودا نیز از عوامل ترویج ماهایاناست برهمنان برای هر یک از مظاهر وجود به حقیقتی مستور معتقدند از این رو ماهایانه و حتی برخی از هینایانا باور داشتند گوتمه تنها کسی نبوده که به عنوان بودا در زمین ظهور کرده باشد بلکه قبل از وی بوداهایی آمده‌اند و بوداهایی نیز در آسمان هستند که پس از او به ظهور می‌رسند و برخی نیز در حال کمون و تکوینند که به زودی ظاهر خواهند شد؛ [۷۱] این همان مفهوم بودهیستو یا بودی استوه است.

از عوامل دیگر موفقیت و گسترش ماهایانا مبحث عرفانی عشق (بهاکتی) شمرده شده که در برابر مفهوم «ارهت» به معنای زنده آزاد در مکتب هینایانا قرار دارد. [۷۲] این مکتب همتای آیین‌های تائو، کنفسیوس و شینتو در تبت و خاور دور گسترش یافت و ژرف‌ترین تأثیر خود را در چین و ژاپن گذاشت. چینیان، راهبی هندی به نام «بودی دارما» را سبب آوردن معرفت بودایی به چین می‌دانند. [۷۳]

آداب و اعمال

در نظر پیروان ماهایانا هستی از موجوداتی روحانی آکنده است که از سر مهربانی و لطف آماده یاری رساندن به مخلوقاتند. انسان برای کمک گرفتن از آنها همواره باید به نماز و مناجات و دعا متوسل شود. این باور موجب شد در مکتب ماهایانا آداب و رسوم دقیقی پاگیرد و معابد و مجسمات و ابنیه‌ای پر از نقوش و آرایه‌ها ساخته شود و در پی آن این باور مستحکم شد که نجات و رستگاری تنها در پی مجاهده نفسانی حاصل نمی‌شود بلکه الطاف عوالم الوهی (روحانی) در دستیابی به این هدف تأثیر گذارند. این موجودات در مکتب ماهایانا به بودی ستوه نامیده شده‌اند آنان نمازها و مناجات‌ها را می‌شنوند و در وقت لازم به یاری بیچارگان می‌شتابند. [۷۴]

دیدگاه‌های ماهایانا

الف: عوامل نجات

پیروان ماهایانا به گونه‌ای عدول خود را از اصول قدیمی آموزه‌های بودا قبول دارند اما در مقام توجیه می‌گویند:

بودا متناسب با فهم و استعداد مخاطبین سخن می‌گفته و در عین حال راز حقیقت وجود را به شاگردانش تعلیم نموده است.

او گرچه تلاش انسان (ریاضت) را برای نجات خود، محور قرار داده اما در خفا به آنان گفته است که این عامل به تنهایی کافی نیست و انسان برای رهایی، به معاضدت و یاری نیازمند است؛ [۷۵] از این رو پیروان ماهایانا از عوامل مختلف مؤثر در نجات سخن می‌گویند و به ریاضت اکتفا نمی‌کنند.

مجموعه عوامل نجات که قوای علوی هستند و موجب رستگاری می‌شوند سه نوع اند:

منوشی بوداها بودی استوه‌ها و دیانی بوداها. منوشی بوداها در گذشته چون گوتمه ظاهر شده‌اند ابتدا صورت بشری داشته‌اند و سپس به اشراق رسیده‌اند و پس از انجام تکلیف خود در راهنمایی انسان‌ها به مقام نیروانا واصل شده‌اند.

منوشی بوداها دیگر دعاها و مناجات‌های آدمیان را نمی‌شنوند. بودی استوه‌ها [۷۶] در قید حیات اند و از اهمیت مذهبی زیادی برخوردارند دعاها و مناجات‌ها را می‌شنوند و در موقع نیاز به بیچارگان کمک می‌کنند آنان در آسمان به سر می‌برند و گاه برای تصفیه روح خود به زمین فرود می‌آیند و مانند ملائکه، اعمال ناشی از سر رحم و لطف را انجام می‌دهند. برخی از این بودی استوه‌ها عبارتند از:

میتریه، اولوکیته و کشیتیگربه و اما دیانی بوداها بدون ظهور در کالبد انسانی به مرتبه کمال و نورانیت رسیده‌اند.

آنان در فاصله‌های زمانی در حالی که هنوز به مقام نیروانا نرسیده‌اند مراقب و مواظب نیازهای بشری می‌باشند چنان که گوتمه بعد از اشراق و قبل از وصول به نیروانا دیدبان امور عالم بود.

در مجموعه سه دیانی بودا مورد احترام و پرستش خاص در ماهایانا می‌باشند:

ویروکنه که بودای خورشید است، بیسچیکو که بودای شفا بخش است و به بیماران عنایت می‌کند و امیتابه که از همه بزرگتر بوده و از خدایان عظیم الشأن سراسر اقلیم آسیاست و بهشت در مغرب جهان در تملك و تصرف اوست. هر کس خالصانه نام او را ده بار بر زبان جاری کند در هنگام مرگ به آن بهشت می‌رود. [۷۷]

ب: تفسیر عرفانی از دین بودایی

چنانکه پیش از این گفته شد یکی از عوامل موفقیت و گسترش ماهایانا طرح مبحث عرفانی عشق بین عابد و معبود است.

عشق توأم با شوق، توده‌های مردم را که بیشتر به راه قلب متمایل بودند و از پرهیز خشك و خالی از آلایش‌ها احتراز داشتند به خود جلب کرد. این ویژگی در برابر ویژگی «ارهت» یعنی زنده آزاد است که در مکتب تراواد مطرح بود و مبتنی بر راه‌های نجات از رنج و کناره گیری از شهوات است؛ [۷۸] گرچه بعضی خاطرنشان کرده‌اند که در برخی متون پالی از شوق و جذبه عرفانی که بین عابد و معبود پیوند برقرار می‌کند به کرّات یاد شده است [۷۹]

ج: شخصیت غیر معمولی بودا

به نظر مکتب ماهایانا بودا هزاران سال پیش از عصر خود به بیداری مطلق خویش دست یافته بود در حالی که تراوادا بودا را شخصی مانند سایر انسان‌ها می‌دانست. منشأ این اعتقاد توجه شایان ماهایانا به روشنایی و بیداری بودا بود که آن را واقعیت جهان و اساس مقام بودایی می‌شمردند و رسیدن به روشنایی را به معنای فعلیت یافتن واقعیت مطلق در ضمیر انسان می‌دانستند. [۸۰]

د؛ هستی شناسی

ماهایانا به هستی به صورت خلأ فراگیر می‌نگرد، عناصر تهی هستند، آتمن (نفس = خود) جز خلأ و پوچی چیزی نیست و همه چیز ساخته ذهن انسان است.

این نوع ذهن گرایی در مکتب ویجنیاناوادا (چنانکه خواهد آمد) بروز قوی تری یافت. این نگاه ماهایانا در برابر نگاه تراوادا به هستی به عنوان عناصر ناپایدار بود.

تراوادا عناصر را می‌پذیرفت اما برای آنها پایداری قائل نبود.

در ماهایانا اصل عناصر چیزی جز خلأ قلمداد نمی‌شود و نه تنها عناصر، آنی و گذرانده‌اند بلکه از جوهر و حقیقت، خالی می‌باشند.

از این رو ماهایانا نسبت به گذشته دیدگاه فلسفی و هستی شناسی ویژه‌ای را ارائه می‌کند [۸۱]

ه: فرضیه سه جسم بودا

در آیین ماهایانا با اساطیر مفصلی مواجه می‌شویم که حاکی از روحیه قوی اسطوره گرایی پیروان بوداست.

از جمله این اساطیر می‌توان فرضیه سه جسم بودا را برشمرد:

۱ – «دارماکایا» یا جسم حق یا قانون و آیین. این جسم حقیقت ذاتی بودا و همه موجودات و هستی بخش آنهاست و از آن به «بودن آن چیزی که هست» تعبیر کرده‌اند.

از این مفهوم برمی آید که این واقعیت، جاودانی و ازلی و ابدی است.

در مکتب یوگاچارا (چنانکه خواهد آمد) این جسم، مخزن آگاهی (آلایاویجنیانا) و اساس و همانندی محض همه موجودات است.

۲ – «سامبهوگاکایا» یا جسم سرور و روشنایی که جسم آسمانی و ماورایی بوداست و فقط برای قدیسین و عرفای بزرگ مشهود است و صورت ملکوتی همه بوداها و بودی استوه هاست که در عوالم آسمانی زندگی می‌کنند.

۳ – «نیرماناکایا» یا جسم ظاهری و تخیلی بودا که بودا هنگام نزول و ظهور در جهان پدیده‌ها به خود می‌گیرد.

این جسم، تخیلی بیش نیست و تمام بوداها از آن بهره‌مندند. [۸۲]

و: نوعی یکتا پرستی

در مکتب ماهایانا همه بوداها تَجَلّی بودای نخستین شمرده می‌شوند که بی‌شباهت به برهمن در آیین هندو نیست. بودای نخستین قائم به خود و همواره در نیروانه است.

او در قوه مخیله خود پنج بودا پدید می‌آورد و آنان نیز به نوبه خویش چهار بودی استوه پدید می‌آورند. این چهار بودی استوه پروردگاران عالم طبیعیند و آفرینش آنان ناپایدار و فانی است و اکنون عصر آفرینش بودی استوه چهارم است؛ [۸۳] انتشار مکتب ماهایانا در چین و ژاپن

مکتب ماهایانه پس از رونق و گسترش خود از هند به چین سرایت کرد و نوشته‌های آن در میان آن مردم رواج یافت و اهل دانش را به بحث و تحقیق مشغول نمود. این متون به زبان سانسکریت بود از این رو نخستین متن ماهایانه در قرن چهارم به نام «سوتره گوهر» به زبان چینی ترجمه شد و پس از آن متون دیگر ترجمه گردید. پیشوایان دین چینی نیز به نگارش متون دست زده و بر ذخیره معنوی این مکتب افزودند. انتشار و رواج این متون باعث پیدایش فرقه‌های متعددی در چین و ژاپن شد.

فرقه‌های اصلی که در چین و ژاپن به وجود آمدند عبارتند از:

۱ – فرقه‌های زمین پاک که دارای مبادی قابل فهم برای عموم بودند و برای حصول نجات، انسان را به اعمال سخت مجبور نمی‌کنند.

۲ – فرقه‌های باطنیه که راه نجات و رسیدن به اشراق را فقط در باطن و درون آدمی منحصر می‌کنند چنان که گوتمه زیر درخت «بو» از این طریق به مقصد رسید. در نگاه آنان تحقیقات علمی و اعمال نیک و مناسک عبادی ارزشی ندارد و فقط باید به مراقبه و توجه به باطن بسنده نمود. چینی‌ها به جای واژه «دیانا» نام «چان» را برای مکتب نهادند و ژاپنی‌ها نام «ذن» را که تلفظ ژاپنی همان لفظ «چان» است بر این مکتب اطلاق نمودند. روش مراقبه ذن یا «ذاذن» وامدار همین مکتب است.

۳ – فرقه‌های عقلانی که می‌گویند پس از خالی نمودن ذهن از همه افکار و آداب در اثر اشراق و شهود باید به مطالعه کتب دینی و تفکرات عقلانی و فلسفی پرداخت و از این راه به کمال رسید. این عقیده در قرن ششم میلادی توسط راهبی در دیرهای فرقه چان به نام کیه چیی ابداع شد.

۴ – فرقه‌های مرموز یا کلمه حقه که با تکیه بر «نام حیات بخش» یا اسم اعظم یا همان کلمه حقه به نوعی اثر جادویی قائلند. این مکتب شدیداً به مبادی فوق طبیعت اعتقاد داشت.

۵ – فرقه سیاسی و اجتماعی که در ژاپن منسوب به نیچرن است و صرفاً دین بوداییست که رنگ ژاپنی گرفته است و دارای تمایلات سیاسی و اجتماعی است.

این فرقه در پی درگیری‌ها امپراطور و اشراف کشور ژاپن در قرن سیزدهم توسط راهبی بودایی به نام نیچیرن به وجود آمد. [۸۴] مکاتب فلسفی ماهایانا

مکتب ماهایانا دارای مکاتب ریزتری است.

بزرگترین مکاتب بودایی ماهایانا، مادیامیکا (شونیاوادا) و ویجنیاناوادا (یوگاچارا) است که دارای مبانی بسیار نزدیک به هم هستند و اختلافات اساسی بین آنها وجود ندارد گرچه در مواردی با یکدیگر متفاوتند. این دو مکتب عالم عینی را ساخته ذهن، خالی از جوهر و به منزله سراب می‌دانند و واقعیت آن را تکذیب می‌کنند گرچه شونیاوادا منکر واقعیت عینی و ذهنی جهان است ولی ویجنیاناوادا به آگاهی مطلق و ذهنیات حاصل از تأثّرات دیرینه ذهنی (اصالت ذهن مطلق و ایده ئالیسم صرف) قائل است.

در برابر این دو مکتب، مکاتب تراوادا که برای اشیا واقعیتی انکارناپذیر قائل اند به «رئالیست» معروفند. [۸۵]

الف: مکتب ویجنیاناوادا (یوگاچارا)

احتمالا بنیانگذار واقعی این مکتب ماتیریاناتا (حدود ۲۷۰ تا ۲۵۰ میلادی [۸۶]) بوده است؛ [۸۷] اما بزرگترین متفکر آن که فرضیه

«تاتهاتا» را مطرح کرد حکیم اشواگهوشا است.

وی برهمن زاده بود اما به آیین بودا گروید و از شخصیت‌های فلسفی بودایی شد و از خود نوشته‌هایی به جای گذاشت. این مکتب شخصیت‌های بزرگ دیگری نیز داشته مانند اسانکا که رساله‌های بسیار نوشته و غالباً از بین رفته‌اند، واسوباندو نویسنده رساله معروف آبی دارماکوشا. از رساله‌های معروف این مکتب لانکاواتاراسوتراست که در ادامه از آن بهره خواهیم برد. این رساله در سال ۴۰۰ میلادی نوشته شده و در ۴۴۳ به وسیله کونابادو به چینی ترجمه شده است؛ [۸۸] اسانکا و واسوباندو در قرن چهارم می‌زیسته‌اند؛ [۸۹] کلمه ویجنیانا به معنای تمیز دادن، ادراک کردن و دانستن است و از پیشوند «وی» به معنای جدایی و «جنیا» به معنای دانستن ترکیب شده است؛ [۹۰] برخی نیز آن را به معنای آتمن (نفس = خود) یا برهمن (مطلق) دانسته‌اند؛ [۹۱] این مکتب را با نام یوگاچارا نیز نامگذاری کرده‌اند چون معتقد است روشنایی مطلق که در ذات بوداها متجلیست فقط از راه یوگا به دست می‌آید. [۹۲] یوگاچاره در اصل به معنای عمل کننده به یوگا و به معنای مرتاض است؛ [۹۳] فلسفه تاتهاتا با دیدگاه اشواگهوشا

اشواگهوشا واژه تاتهاتا (به معنای آنچنانی یا آنچنان بودن) را نامی برای واقعیت مطلق و نامتناهی که فراتر از عین و ذهن و حقیقت ثابت و ذات همه موجودات عالم است قرار داد. [۹۴] از دیدگاه وی هستی‌ها و عناصر جز خلأ عالمگیر و جهانی (شونیا یا شونیتا) نیستند همگی در حکم روحی واحدند اما بر اثر حافظه ناخودآگاه تجارب زندگی‌های گذشته به صورت واقعیت‌های عینی و ذهنی جلوه می‌کنند آنها همانندی محض دارند، دگرگون نمی‌شوند به هیچ صفتی موصوف نیستند نه وجودند نه عدم، نه وحدت و نه کثرت و نه هیچ چیز دیگر بلکه تنها به کمک قوه مخیله نادانی ظهور یافته و به صورت‌های گوناگون متجلی می‌شوند. [۹۵] در واقع، نادانی جرقه آگاهیست و خود به خود از ژرفای بیکران تاتهاتا به وجود می‌آید. آگاهی نخستین ظهور از ژرفای یگانگی تاتهاتاست بنا بر این واقعیت مطلق با این ظهور جنبه نسبی پیدا می‌کند و چون جنبه متحول یافته است به آن «آلایاویجنیانا» یعنی مخزن آگاهی یا ذهن جهانی می‌گویند حتی آگاهی انفرادی به علت تحرک نادانی به واقعیت‌های عینی و ذهنی ظاهر می‌گردد و پدیده‌ها را به وجود می‌آورد. [۹۶]

منشأ آگاهی

درباره منشأ پدید آمدن آگاهی در رساله لانکاواتاراسوترا توضیحاتی آمده است:

انسان ابتداء ا نمی‌داند که مظاهر دنیای خارجی ساخته ذهن اوست و از سویی تمایل و غریزه پی گیر و دیرینه‌ای در این دنیا از ازل تا ابد وجود دارد که منشأ سرشار ایجاد نیروست. این تمایل، آگاهی را به دو قسمت عالِم و معلوم تقسیم می‌کند و در ذهن یک دوگانگی به وجود می‌آورد و سر انجام غریزه‌ای در ذهن ریشه می‌دواند تا صور ذهنی را به خارج منعکس کند و با این روند ذهن تحت تأثیر مصنوعات خود قرار می‌گیرد.

این علل با یکدیگر ترکیب می‌شوند و ارتعاشاتی در سطح منشأ آگاهی به وجود می‌آورند این امواج و ارتعاشات به صورت حس و موضوع ادراک، نفس عالِم و شیء معلوم و شناخت تنزل می‌کنند.

هنگامی که به سبب نادانی نسیم ادراکات بر سطح دریای آلایاویجنیانا می‌وزد و طوفانی برمی انگیزد شناخت‌های پی در پی چون ارتعاشات پیوسته از منشأ سرشار کیهانی برمی خیزد و ذهن جهانی به حرکت در می‌آید و تموّجات پی در پی از خود صادر می‌کند؛ [۹۷]

اصل روشنایی و عدم روشنایی

آلایاویجنیانا را جلوه گاه دو اصل روشنایی و عدم روشنایی می‌شمارند. اصل روشنایی تصفیه ذهن از پلیدی‌های افکار و احساسات و شهوات است به گونه‌ای که تأثیرات دیرینه و فعل و انفعالات حافظه ناخودآگاه منزه شود. در این صورت تاتهاتا در آن منعکس می‌شود این اصل، واقعیت درونی بوداها بوده و به نام تاتهاگاتاها (موجودی که به نیروانا می‌پیوندد [۹۸]) نامیده می‌شود. محرومیت

مردم از این روشنایی بر اثر استیلای جهل و نادانی بر عالم است؛ [۹۹] رابطه نادانی و اصل روشنایی نظیر رابطه باد و امواج است تا باد نباشد موجی به وجود نمی‌آید. ذهن آدمی نیز در اصل، صاف و پاک است و آنگاه که تحت تأثیر ارتعاشات نادانی قرار می‌گیرد ارتعاشات ذهنی به وجود می‌آید و ذهن، خود را در خارج، منعکس ساخته و سراب دنیای خارج را به وجود می‌آورد و به صورت خودآگاهی ظهور می‌یابد و اشیایی را که خود ساخته، حال ادراک می‌کند؛ [۱۰۰] اصل عدم روشنایی همان نادانی است و با اصل روشنایی یکیست فقط از لحاظ نسبیت جهانی چنانکه در مثال موج و دریا گذشت از یکدیگر متمایزند.

نادانی دارای مظاهریست [۱۰۱]:

۱ – دگرگونی آلایا که به خاطر نادانی به فعالیت می‌افتد و به رنج دوگانگی عین و ذهن آلوده می‌شود.

۲ – پدید آمدن خودآگاهی.

۳ – انعکاس پدیده‌های عینی و رؤیای دنیای خارجی که ساخته ذهن است و وجود خارجی ندارد. تفاوت مفهوم شناخت در مکاتب ماهایانا و تراوادا

در اینجا شایسته است به تفاوت مفهوم شناخت در مکاتب ماهایانا با مکاتب فلسفی تراوادا اشاره کنیم. در مکتب تراوادا احساس ذهنی برآیند ملاقات سه جریان معطوف به مرکز یعنی موضوع، ماده بصری و ذهن است در حالی که در مکاتب ماهایانا خود ذهن به صورت عالم و معلوم صورت می‌گیرد چون دنیای خارجی چیزی جز ارتعاشات و نمایش‌های خود ذهن نیست. [۱۰۲] از آنچه گذشت روشن می‌شود اصل عدم روشنایی یعنی جهل و نادانی باعث ظهور باز پیدایی یعنی همان تناسخ است و لذا با از بین رفتن آن، شرایط دنیای خارجی که همان ساخته‌های ذهن است دگرگون و نابود می‌شود و خاموشی محض (نیروانا) جایگزین آن خواهد شد؛ [۱۰۳]

نقد اصالت ذهن

حاصل نظریه آموزگاران مکتب ویجنیاناوادا اینست که تمامی این جهان عینی چیزی جز یک نمود نیست زیرا در حقیقت وجود ندارد و نظیر تصاویر و اشکالیست که برای شخص مبتلا به چشم درد پیدا می‌شود. بر این نظریه اشکالاتی وارد شده از جمله: اگر انسان به چیزی معرفت پیدا می‌کند و آن چیز در حقیقت وجود ندارد چرا آن تصور در همه جا یا همه زمان‌ها پیدا نمی‌شود و نیز یک چیز در همه زمان‌ها یا مکان‌ها برای همه اشخاص دیده می‌شود یا مثلا کسی که در رؤیا چیزی می‌خورد و سیر نمی‌شود اما در بیداری و خوراکی‌های واقعی چنین نیست. بنا بر این شناخت، همیشه نیاز به موضوع دارد. در اینجا با کمک تجربه‌های هنگام رؤیا از این گونه اشکالات پاسخ داده‌اند؛ زیرا گرچه در رؤیا موضوعی وجود ندارد اما چیزی مشاهده می‌شود و مکان و زمانی خاص دارد و یا ممکن است تجربه رؤیا منشأ عمل باشد چنان که انسان ممکن است صحنه کابوسی ببیند و آثار ترس بر جسم او ظاهر شود. [۱۰۴] پیروان اصالت تصور با این بیان نیز وجود اعیان را انکار می‌کنند که: هیچ چیزی (مثلا یک تکه پارچه) را نه می‌توان به صورت متشکل از اجزا تصور کرد چون کل وجودی سوای اجزا ندارد و نیز آن را به صورت مجموعه‌ی به شکل ذرات نمی‌توان دانست زیرا فرد فرد ذرات قابل تصور نیست و نیز نمی‌توان تصور کرد که ذرات با یکدیگر ترکیب شده و تشکیل شیء داده‌اند؛ زیرا اگر بر شش جهت یک اتم (شرق، غرب، شمال، جنوب، بالا و پایین) در آن واحد، شش اتم پیوند داشته باشد اتم دارای شش بخش خواهد بود و در این صورت دیگر نمی‌تواند اتم باشد؛ زیرا اتم آن است که هیچ بخشی نداشته باشد؛ [۱۰۵] گرچه پیروان اصالت تصور، واقعیت عینی را انکار می‌کنند در باب وجود یا عدم برخی واقعیات درمانده و نظریاتی را ابراز نموده‌اند:

برخی می‌گویند تصور موهوم وجود دارد، برخی می‌گویند وجود ندارد، برخی گفته‌اند تهیت (شونیا = خلأ) وجود دارد و آن به معنای حالتی از هستیست که فاقد کیفیات شناسنده (ذهن) و موضوع شناسایی (عین) است و برخی گفته‌اند تصور موهوم هم در تهیت وجود دارد و هم هنگام تعمق در تهیت، این تصور موهوم را به عنوان زمینه یا موضوع کار اختیار می‌کند و گرنه بدون آن

تعمقی وجود نخواهد داشت. [۱۰۶] از سوی دیگر ادعای این که جهان فقط دانستگی و ذهنیت ماست در این مکتب با این مشکل مواجه شده که دانستگی فقط در صورتی که موضوع داننده و خود دانش وجود داشته باشد معنا پیدا می‌کند.

از این رو دانستگی خالص دانستن جهان با مشکل مواجه می‌شود. حامیان اصالت تصور در اینجا می‌گویند:

دانستگی مانند چراغ، هم خود را روشن می‌کند و هم چیزهای پیرامون خود را. ولی برخی این را غیر ممکن دانسته و گفته‌اند:

دانستگی نمی‌تواند چنین کاری انجام دهد چنان که هیچکس نمی‌تواند تیغه شمشیری را باد خود آن شمشیر ببرد یا هیچکس نمی‌تواند سر انگشت را با همان انگشت لمس کند ضمن این که چراغ، اشیای دیگر را روشن می‌کند نه خود را؛ زیرا تاریکی وجود ندارد که بتواند آن را در خود بگیرد؛ [۱۰۷] گذشته از اشکالاتی که در خود این پاسخ‌ها وجود دارد مدعای اصلی پیروان اصالت تصور جز طریق سوفسطی گری حاصلی نخواهد داشت و تلاش برای اصلاح و رفع مشکلات آن بیهوده خواهد بود.

مظاهر سه گانه ذهنی

برای مظاهر ذهنی بر اساس رساله لانکاواتاراسوترا سه ماهیت وجود دارد:

۱ – ماهیات توهمی که همان مرتبه دوگانگی ذهن بوده که به عین و ذهن متجلی می‌شود. این دوگانگی اساس وجودی ندارد.

۲ – ماهیت نسبی و جنبه علّی مظاهر ذهنی. پدیده‌های ذهنی معلول اند معنای این سخن بر اساس مکتب ویجنیاناوادا که قائل به اصالت ذهنی جهان است دشوار است.

رابطه علیت در پدیده‌های ذهنی را می‌توان با تشبیه به امواج دریا ترسیم کرد؛ یعنی چنان که موج دریا تحرک و جنبش خود را به موج دیگری منتقل می‌کند پدیده‌های متوالی ذهنی موجب پدیده‌های دیگر ذهنی می‌شوند.

۳ – ماهیت ما بعد الطبیعی مظاهر. برای رسیدن به کنه آگاهی باید از تضادها و دوگانگی ذهنی نظیر عالم و معلوم، اندیشه و اندیشیدن و غیره رهایی پیدا کنیم. اینچنین ذهنی خالص، صرف و هست است و انعکاس واقعیت مطلق تاتهاتا می‌باشد که به آن فرزانگی و حکمت گفته می‌شود. [۱۰۸] مراتب سه گانه علم

از نکات دیگری که رساله لانکاواتاراسوترا بیان کرده مراتب سه گانه معرفت و علم است:

۱ – علم دنیوی که مردم دارند

۲ – علم برتر از دنیا

۳ – برترین علم ورای دنیا که علم بو دستوه‌ها و بوداها است.

آنان به کنه اشیا پی برده‌اند.

به راستی می‌دانند که جوهری وجود ندارد آنان با مراقبه‌های چهارگانه به این درجه خرد و فرزانگی می‌رسند. چهارمین مراقبه آنان مقام نیرواناست که ذهن در آن به مقام تاتهاتا می‌رسد و در آن تهی بودن همه عناصر حیات تحقق می‌یابد و منشأ تسلسل تأثّرات ذهنی نابود می‌شود. [۱۰۹]

ب: مکتب مادیامیکا (شونیاوادا)

تأسیس این مکتب توسط ناگارجونا که برخی وی را شخصیتی استثنایی و نابغه معرفی می‌کنند صورت گرفته است.

درباره تاریخ تأسیس و اساساً عصر زندگی ناگارجونا اختلاف است؛ گاهی عصر زندگانی وی را اواخر قرن دوم میلادی [۱۱۰] گاهی قرن دوم [۱۱۱] گاهی حدود ۱۵۰ میلادی [۱۱۲] و گاه حدود ۱۵۰ تا ۲۵۰ [۱۱۳] دانسته‌اند.

برخی وی را به علت رونق بخشی به مکتب ماهایانا بنیانگذار آن شمرده‌اند؛ [۱۱۴] اما به نظر می‌رسد دیدگاه‌های عمده وی و نگارش رساله معروف «مادیامیکاکاریکا» باعث شد که مکتبی به نام ٪مادیامیکا که زیرمجموعه ماهایانا و در بستر دیدگاه‌های ماهایانه است شکل بگیرد.

بر رساله مزبور هم خود ناگارجونا و هم دیگران تفسیر نوشته‌اند.

این مکتب متفکران دیگری نیز دارد که عبارتند از:

آریادوا (شاگرد ناگارجونا) در قرن سوم، شانتی دوا در نیمه قرن هفتم نویسنده رساله بودی چاریاواتارا که یازده شرح بر آن نوشته شده و از همه مهمتر تفسیر پانجیکا است؛ [۱۱۵] ناگارجونا حکیم جدلی

روح فلسفه مادیامیکا بر جدل استوار است؛ [۱۱۶] ناگارجونا واقعیت‌های عینی و ذهنی و مقولات مکاتب تراوادا را یکی پس از دیگری تجزیه و تحلیل کرده و با کمک تناقض و تعارضی که بین آنها پیدا می‌کند آنها را ابطال می‌کند و در پی ابطال آنها فرضیه خلأ و ذات مطلق را اثبات می‌نماید. [۱۱۷] ناگارجونا با روشن ساختن تضاد درونی یک نظریه، آن را برای فردی که بدان معتقد است رد می‌کند؛ [۱۱۸] در واقع ناگارجونا امور نسبی و متعین را (که هر کدام به علت اتّکا بر دیگری به وجود می‌آیند) با استدلال‌های خود ابطال می‌کند.

ناگارجونا برای تبیین دیدگاه خود به دانه و نهال مثال می‌زند:

«دانه و نهال، ظهور واقعی ندارند؛ زیرا آنها دگرگونی‌های پیشین مراتب گیاهی بشمارند. آنها معدوم نیز نمی‌گردند چه انهدام آنها مساوی با پیدایش دانه و گیاه دیگر است.

آنان ثابت و لایتغیر نیز نیستند؛ چون همه چیز در تغییر و تبدیل و دگرگونی است.

در ضمن نهال و دانه در واقع تغییر نمی‌کنند و این دو دائم در دایره بسته ظاهر می‌شوند و معدوم می‌گردند و باز به صورت ابتدایی خود باز می‌گردند. درباره این دو نمی‌توان بحث از وحدت و یگانگی کرد؛ زیرا این دو مدام به دانه و نهال‌های نوی تقسیم می‌شوند و نمی‌توان سخن از کثرت و چندگانگی به میان آورد چون نوع و جنس فطری آنها از ازل یکی بوده و تغییری در آنها حاصل نشده است». [۱۱۹] بنا بر این حاصل استدلال‌های ناگارجونا به هیچ و پوچ منجر می‌شود؛ چون همه آنها به ابطال نظرات حریف منتهی می‌شود و هیچ بحثی اثبات نمی‌شود [۱۲۰] و یا به بیان دیگر آنچه اثبات می‌شود هیچ و پوچ بودن همه چیز است.

در واقع در مکتب ناگارجونا اصل اندیشه که بر عالم نسبی، تعدد و تعین استوار است باطل می‌شود و این ابطال به معنای برگشت ذهن به پاکیزگی نظری یعنی خلأ جهانی است.

از این روش در مکتب «ذن» نیز استفاده می‌شود. [۱۲۱] ناگارجونا با استدلال‌های خود مبانی مکتب تراوادا را در هم می‌کوبد؛ هم قانون علیت و تسلسل پدیده‌های عالم و هم تصور سینمایی نسبیت جهانی را ابطال می‌کند و مکاتب دیگر بودایی را با چالش‌های اساسی مواجه می‌سازد. [۱۲۲] البته ناگارجونا معتقد به پوچ گرایی (نیهیلیسم) که جهان را خالی از هر گونه اساس می‌کند نیست. خلأ جهانی او به معنای اثبات واقعیت مطلقیست که از هر صفت ثبوتی و سلبی و هر گونه هست و نیست عاریست و در تعریف آن جز به طریق نفی و سلب نمی‌توان چیزی گفت. به کار بردن صفت خلأ ـ و تهی بودن هم برای بازگو نمودن و تبیین همین مقام بی‌مقامی است.

بنا بر این آنچه ناگارجونا می‌گوید نفی نسبیت‌های جهانی است تا در پی آن، واقعیت مطلق اثبات شود. [۱۲۳] ریشه اصلی این دیدگاه تعلیمات بودا است.

او خود را راه میانه می‌خواند و دیگران را از افراط و تفریط در ریاضت و زندگی دنیوی بر حذر می‌داشت و در مسائل فلسفی از اظهار نظر قطعی خود داری می‌کرد و همیشه روشی بین امور مثبت و منفی در پیش می‌گرفت. [۱۲۴] ناگارجونا در موارد تعارض نظر بین بوداییان که عناصر جهان را استمرار لحظات برق آسای واقعیات بی‌جوهر می‌دانستند و برهمنیان که برای واقعیات، جوهر و محتوای وجودی قائل بودند راه میانه را پیمود و اساس وجود واقعیات را انکار کرد. [۱۲۵] دیدگاه‌های مکتب مادیامیکا

فرضیه خلأ جهانی

از این فرضیه به شونیاتا (تهی بودن، خالی بودن) یاد می‌شود. [۱۲۶] بر اساس این فرضیه، اشیایی که بر اثر سلسله علل و معلولات، ظاهر می‌شوند خالی از هر گونه جوهر فردی و خصائص شخصیند. [۱۲۷] هیچ عنصر و واقعیتی نه به خودی خود و نه به واسطه فعلیت امر دیگر و نه بدون علت در هیچ محل و هیچ نقطه از زمان و مکان پدید نمی‌آید. [۱۲۸] در اینجا باید دانست که خلأ مورد نظر ناگارجونا با آنچه هینایانه درباره عدم ثبات جواهر گفته است فرق دارد. هینایانه پدیده‌ها را واقعی می‌پنداشت اما آنها را بی‌بود و مأخذ می‌دانست ولی ناگارجونا قائل به عدم واقعیات و پدیده‌هاست؛ [۱۲۹] نسبیت جهانی

پدیده‌های جهانی همه نسبی و وابسته به یکدیگرند نظیر نسبت الیاف به پارچه؛ پیوستگی الیاف، پارچه را به وجود آورده و خود الیاف نیز چیزی جز پارچه نیستند. از این رو این دو به خودی خود وجود ندارند بلکه پیوند و نسبت آنهاست که آنها را به صورت پارچه جلوه می‌دهد. رابطه کل و جزء نیز همینطور است.

عناصر، همگی این طورند. از این رو عناصر، واقعیت وجودی و ذاتی ندارند و به همین خاطر ٪٪صیرورت و تکامل و در نتیجه سایر مقولات نظیر وحدت و کثرت، ایجاد، بقا و فنا که به طفیل اشیا و عناصر ظهور می‌یابند واقعیتی نخواهند داشت. [۱۳۰] در پی این بطلان که اشیا نه به وجود می‌آیند و نه معدوم می‌شوند سلسله علل نیز وجود ندارد و قانون علیت که وجود اشیا را مشروط به یکدیگر می‌کند پوچ است.

دیگر نه پیدایش است نه انهدام، نه ابدیت و نه زمان و نه آن، نه وحدت و نه کثرت و ... و بزرگترین مقام خرد و فرزانگی ابطال همه پدیده‌هاست؛ [۱۳۱] حرکت و سکون

ناگارجونا حرکت را تصورناپذیر می‌داند و پس از ابطال آن، متحرك را نیز منتفی می‌شمارد؛ زیرا اگر فعلی نباشد فاعلی هم نخواهد بود.

دلیل وی بر نفی حرکت این است:

شخص الف نه از راهی که قبلا از آن گذر شده عبور می‌کند چون مربوط به گذشته است و نه از راهی که باید از آن عبور شود چون مربوط به آینده است و هنوز وجود پیدا نکرده و راه سوم نیز نمی‌توان یافت چون زمان حال را گذشته و آینده ترسیم می‌کنند و چون این دو باطل شده‌اند زمان حال هم باطل شده است؛ [۱۳۲] با انتفای حرکت و متحرك، عابر و عبور هم باطل خواهد بود؛ [۱۳۳] سکون نیز تصور نمی‌پذیرد چون سکون و حرکت، متناقض اند و جمع آن دو امکان ندارد لذا متحرك نمی‌تواند بایستد و غیر متحرك چون خودش ساکن است ساکن نمی‌گردد. [۱۳۴]

ادراك

ناگارجونا برای ابطال ادراك به چشم مثال می‌زند. به این صورت که چشم از دیدن خود عاجز است پس نمی‌تواند واقعیت‌های دیگر را ببیند. بنا بر این چشم نمی‌بیند و بدون فعل دیدن نه بیننده وجود دارد و نه شیء دیده شده. [۱۳۵] هستی و نیستی

هیچ چیز هستی مستقل ندارد تنها هستی عاری از تعیّنات، که به هیچ علل و شرایطی قائم نیست می‌تواند وجود داشته باشد و آنگاه که هستی بنفسه نفی شد هستی بالغیر هم نفی می‌شود و چون این دو هستی منتفی شدند اشیا مظاهر غیر واقعی و بی‌بودند و از آنجا که هستی و نیستی به یکدیگر بسته‌اند اگر هستی نباشد نیستی نیز نخواهد بود چون نیستی سلب هستی است؛ [۱۳۶] ایجاد، بقاء، فنا

در مکاتب تراوادا این سه واقعیت در حکم عناصر لطیف بودند و آنها را نیروهای مرموز می‌دانستند که ویژگی‌های عناصر را تشکیل می‌دهند. ناگارجونا برای ابطال آنها می‌گوید این سه را نه می‌توان متقارن و پیوسته دانست؛ زیرا سه حالت متوالی اند و در محل و زمان معین ظاهر نمی‌شوند و نه جدای از هم نظیر آنات متوالی و برق آسا؛ زیرا این سه به علت اتکای متقابل به یکدیگر و تحت شرایط و علل متقارن و همراه موجودند. [۱۳۷] به نظر ناگارجونا ایجاد، نظیر چراغ است؛ همانگونه که چراغ قبل از این که اشیای دیگر را روشن کند باید علت روشنایی خودش باشد ایجاد نیز ابتدا باید باعث ظهور خودش باشد.

ضمن این که ظهور روشنایی ممکن نیست سبب نابودی تاریکی بشود چه در یک لحظه بایـد آن تاریکی تبدیل به روشـنی شود و این اجتماع ممکن نیست؛ چون آن دو متعارض و متضادنـد. [۱۳۸] ظهـور نیز ممکن نیست؛ زیرا برای ظهـور سه فرض بیشتر وجود ندارد:

۱ – ظهور آنچه ظاهر نشده

۲ – ظهور آنچه باید ظاهر شود

۳ – ظهور آنچه ظاهر شده است.

فرض دم و سوم مراتب بعدی تجربه بوده و مربوط به آینـده است و آینـده هنوز نیامـده و فرض اول یعنی ظهور آنچه ظـاهر نشـده ممکن نیست؛ چون یا امری وجود نـدارد که در این صورت ظهورش تحقق نمی‌پـذیرد و یا وجود دارد که در این صورت امریاست تحقق یافته. حاصل این که ظهور و ایجاد هیچگاه تحقق نمی‌پـذیرد. [۱۳۹] نابودی نیز امکان ندارد؛ زیرا آنچه ناپدید شده نمی‌تواند الآن ناپدید شود و آنچه که ناپدید خواهد شد هنوز ناپدید نشده و آنچه در حال ناپدید می‌شود واقعیت ندارد چون تا بخواهیم حال را دریابیم ناپدید شده و تبدیل به گذشته شده است.

اساساً نابودی مبتنی بر رابطه هستی و نیست است.

برای تحقق نـابودی بایـد لحظه‌ای برزخی تصور کنیم که در آن هستی و نیستی در آن واحـد و در زمـان و مکـان واحـد با یکـدیگر جمع شونـد و این محال است؛ [۱۴۰] نتیجه این گفتار آن است که اشـیاء زاییـده زاییده شـرایط و ارتباطات نسبی جهانند و کلیه این مظاهر بی‌بود است و فقط از لحاظ نسبیت جهانی است که می‌توان واقعیتی اعتباری برای آنها قائل شد.

[۱۴۱] در مکتب مادیامیکا مظاهر بر دو قسمند:

یکی جنبه غیر مظهری آنهـا که همـان واقعیت مطلق است و در نیروانا مصـداق می‌یابـد و دیگری واقعیت جهان نسبی که به دو قسم نسـبیت جهـان تجربی و نسـبیت عـالم وهـم یعنی عـالم رؤیـا منقسـم می‌شـود. [۱۴۲] نیروانـا از نگـاه ناچارجونـا تحقـق عـدم واقعیت پدیده‌های جهان و نابودی کلیه نسبت‌های میان آنهاست مقامی که نه هستیست و نه نیستی. نیروانا جنبه غیر متعین پدیده هاست و نه ترکیبی از هستی و نیستی. معرفت مطلق فقـط در نیروانـا تحقق می‌پـذیرد. این معرفت، عـدم علم به اشـیاء است و آگـاهی به این که پدیده‌ها اصـلاً وجود ندارند و وجود نداشـته و نخواهند داشت. [۱۴۳] جان ناس فلسـفه مادیامیکا را به مبادی ایـدئالیسم کانت که به صورت اپیستمولوژی یعنی فلسفه حدود و تعاریف و شناخت وضع شده تشبیه کرده است؛ [۱۴۴] شاخه‌های فلسفی مکتب مادیامیکا در قرن پنجم تـا هفتم برخی پیروان مکتب مادیامیکـا چون بوداپـالیته (قرن پَنجم)، چانـدراکیرتی (قرن شـشم یـا هَفتم) و شانتی دیوه (قرن هَفتم) تلاش کردند استدلالات ناگارجونا را به صورت منطقی‌تر و رضایت بخش تری تبیین کنند.

تلاش آنان باعث تحقق شکل قاطع و رسمی مادیامیکا شد.

برخی نیز ترکیب انـدیشه‌های ناگارجونا با یوگاچارا سعی کردند که به بحث و مجادلات فراوانی منجر شد و باعث شد مادیامیکا به دو مکتب و شاخه فکری منقسم شود:

پراسانگیکه که توسط بوداپالیته بنیادگذاری شد و سواتانتریکه که توسط باوه ویویکه پایه‌گذاری شد.

شـاخه اول کوشـش خود را به نشـان دادن غیر ممکن بودن همه قضایـای مثبت محـدود سـاخت و شـاخه دوم آماده پـذیرش مثبت‌تر آموزش یوگاچارا بودند. [۱۴۵]

کتب مقدس بودایی

آثـار مکتوب کلی بودایی به زبان پالیست که شامل سه مجموعه است (کتاب تری پیتیکاها) [۱۴۶] ۱. سوتاپی تاکا (مبانی آیین بودا است).

۲. ویناپایی تاکا: آداب و قوانین مربوط به راهبان و مقررات دیر و صومعه، اصول رهبانیت.

۳. آبهی دامایی تاکا: مطالب بودا را مبسوطتر از سوتا شرح می‌دهد. کلیه این متون مقدس احتمال دارد در سال ۲۴۱ قبل از میلاد همزمان با حکومت امپراطور بزرگ بودایی آشوکا به؛ تألیف شده باشد [۱۴۷]. فرق اساسی بین سوتاپی با آبهی‌ها در اینست که اولی منجر به تفکر و مراقبه می‌شود. ولی و دومی طریق وصول به معرفت را میسر می کند.

سوتاها شامل پنج بخش می‌باشد.

۱. دیگانیکایا: که این امور مربوط به ریاضت و رابطه آیین بودا و کیش هندوستان و قانون سلسله علل و معلول و نظام طبقاتی بحث می کن.

۲. ماجهیما نیکایا: این بخش شامل عبارات و مصاحبه‌هایست که نه دراز است و نه کوتاه.

۳. سامیوتانیکا: این بخش پیرامون مناظرات بودا و درباره گرداندن چرخ آییندارما که موعظه معروف بودا است.

۴. آنگوتارنیکایا به ۲۳۰۰ سوتا و پانزده فصل تقسیم شده.

۵. کوراکانیکایا: این بخش مجموعه‌های کوتاه است [۱۴۸]. علاوه بر این سه اثر مقدس بودا، مآخذ مهم دیگر شامل تفاسیریست که درباره آثار مقدس بجا مانده و به آتها کاتا معروف است.

کتاب تری پیتیاکا به زبان پالی، که یک زبان ادبیست حفظ شد.

این کتاب به عنوان کتاب قانون مکتب جنوبی دین بودایی هینایانا به رسمیت شناخته شده است.

علاوه بر این، این کتاب را به نام قانون تراوادا می‌شناسد کتب مقدس مکتب شمالی ماهایانا جنبه تشریعی ندارد به زبان سانسکریت نوشته شده کتاب مقدس تری پیتاکا از ۲۹ بخش فرعی که طول هر یک از آنها ۱۰ تا ۱۸۳۹ صفحه است.

این مجموعه بزرگ نه به زبان انگلیسی و نه به زبان پالی طور کامل چاپ نشده است.

که هم اکنون در انگلستان مورد بحث قرار می گیرد تا به زبان انگلیسی توسط خانم پرفسور ریس دویویدز برگردانده شود.

****

منابع:

بایرناس، جان، تاریخ جامع ادیان، ترجمه: علی اصغر حکمت، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چ هفدهم، تهران، ۱۳۸۶.

بهار، مهرداد، ادیان آسیایی، نشر چشمه، چ هفتم، تهران، ۱۳۸۷.

دکتر فیاض قرایی، ادیان هند، دانشگاه فردوسی مشهد، چ اول، مشهد، ۱۳۸۴.

رادا کریشنان، سرو پالی، تاریخ فلسفه شرق و غرب، ترجمه خسرو جهانداری، انتشارات علمی و فرهنگی، چ دوم، تهران، ۱۳۸۲

شایگان، داریوش، ادیان و مکتبهای فلسفی هند، ۱ ج، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چ ششم، تهران، ۱۳۸۶.

شجاعی، علیرضا، اندیشه بودا، باشگاه اندیشه (www. bashgah. net)، ویراست اول – تابستان ۱۳۸۶

مالرب، میشل، نقش دین در زندگی فردی و اجتماعی، ترجمه: مهران توکلی، نشر نی، تهران، ۱۳۸۷.

ناکامورا، هاجیمه، شیوه‌های تفکر ملل شرق، ترجمه: مصطفی عقیلی – حسن کیانی، ۲ ج، انتشارات حکمت، چ اول، تهران، ۱۳۷۷.

هاردی، فریدهلم، ادیان آسیا، ترجمه: عبد الرحیم گواهی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چ سوم، تهران ۱۳۸۵.

هیوم، رابرت، ادیان زنده جهان، ترجمه: عبد الرحیم گواهی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چ دوازدهم، تهران ۱۳۸۲.

****

[۱] جان بایرناس، همان، ص ۱۸۸

[۲] ناکامورا هاجیمه ناکامورا، همان، ص ۲۷۶

[۳] جان بایرناس، همان، ص ۱۸۹

[۴] داریوش شایگان، همان، ص ۱۴۲

[۵] همان، ص ۱۴۲

[۶] جان بایرناس، همان، ص ۱۹۲

[۷] داریوش شایگان، همان، ص ۱۴۹ و مهرداد بهار، همان، ص ۱۷۸

[۸] همان، ص ۲۴

[۹] داریوش شایگان، همان، ص ۱۲۹ و ۱۴۸

[۱۰] همان، ص ۳۴۵

[۱۱] همان، ص ۱۸

[۱۲] نگاه کنید به: سروپالی رادا کریشنان، همان، ۱۹۳ تا ۱۹۵

[۱۳] همان، ص ۳۵۴

[۱۴] همان، ص ۱۴۸

[۱۵] همان، ص ۱۴۸ و ۱۴۹

[۱۶] رابرت هیوم، همان، ص ۱۲۷

[۱۷] داریوش شایگان، همان، ص ۱۵۳

[۱۸] همان، ص ۱۴۹ و ۱۵۰

[۱۹] جان بایرناس، همان، ص ۱۸۹

[۲۰] همان، ص ۲۰ و ۲۱

[۲۱] همان، ص ۱۵۸

[۲۲] همان، ص ۱۵۸

[۲۳] همان، ص ۱۵۵

[۲۴] جان بایرناس، همان، ص ۱۵۶

[۲۵] داریوش شایگان، همان، ص ۱۹۰

[۲۶] همان، ص ۱۹۱

[۲۷] جان بایرناس، همان، ص ۱۹۲

[۲۸] داریوش شایگان، همان، ص ۱۴۱ و جان بایرناس، همان، ص ۱۹۴ و فریدهلم هاردی، همان، ص ۱۴۶ تا ۱۵۱

[۲۹] فریدهلم هاردی، همان، ص ۱۴۸

[۳۰] فیاض قرایی، ادیان هند، ص ۲۹۹

[۳۱] داریوش شایگان، همان، ص ۱۴۴

[۳۲] فیاض قرایی، ادیان هند، ص ۳۱۳ تا ۳۱۵

[۳۳] همان، ص ۳۱۱

[۳۴] داریوش شایگان، همان، ص ۱۶۵ و ۱۶۷

[۳۵] فیاض قرایی، ادیان هند، ص ۳۱۹

[۳۶] داریوش شایگان، همان، ص ۱۶۶

[۳۷] فیاض قرایی، ادیان هند، ص ۳۲۱ و جان بایرناس، همان، ص ۱۹۹

[۳۸] فیاض قرایی، ادیان هند، ص ۳۲۰

[۳۹] رابرت هیوم، همان، ص ۱۲۸

[۴۰] داریوش شایگان، همان، ص ۱۴۴

[۴۱] جان بایرناس، همان، ص ۱۹۸ و فیاض قرایی، ادیان هند، ص ۳۰۱

[۴۲] در تفاوت نیروانه و ارهت گفته شده:

ارهت یعنی قدوس که از سه مستی شهوت، جهالت و آز رسته و به صاحب نور باطنی و نفس قدوسی شده است به او سامبودهی نیز گفته می‌شود. کسی که به مقام ارهت می‌رسد قدم به آستانه نیروانه نهاده است و می‌تواند به راستی مدعی شود که دیگر رنج و المی ندارد، از لذاید، بی نیاز و مرگ و حیات برای او یکسان است و همین که در عین آرامی چراغ عمر او خاموش شد به مقصد نهایی یعنی نیروانه واصل خواهد گردید. جان بایرناس، همان، ص ۱۹۸ و ۱۹۹

[۴۳] جان بایرناس، همان، ص ۱۹۷ و ۱۹۸

[۴۴] جان بایرناس، همان، ص ۱۸۶ و ۱۸۷ و فریدهلم هاردی، همان، ص ۱۵۸ و ۱۵۹

[۴۵] جان بایرناس، همان، ص ۱۸۶

[۴۶] همان، ص ۱۸۷

[۴۷] فریدهلم هاردی، همان، ص ۱۵۸ و رابرت هیوم، همان، ص ۱۲۹

[۴۸] فریدهلم هاردی، همان، ص ۱۵۹ و ۱۶۰

[۴۹] جان بایرناس، همان، ص ۱۹۵ و ۱۹۶

[۵۰] همان، ص ۱۹۸

[۵۱] همان، ص ۱۹۹ و ۲۰۰

[۵۲] فریدهلم هاردی، همان، ص ۲۴۹

[۵۳] همان، ص ۲۴۹ و ۲۵۰

[۵۴] رابرت هیوم، همان، ص ۱۷۷ و مهرداد بهار، همان، ص ۱۸۱

[۵۵] فریدهلم هاردی، همان، ص ۲۴۱ و جان بایرناس، همان، ص ۲۱۰ و سروپالی رادا کریشنان، همان، ۱۷۲

[۵۶] سروپالی رادا کریشنان، همان، ۱۷۲ و داریوش شایگان، همان، ص ۱۲۳ و ۱۶۹ و فریدهلم هاردی، همان، ص ۲۲۷ و ۲۲۸ و ۲۲۹ و مهرداد بهار، همان، ص ۱۸۱

[۵۷] داریوش شایگان، همان، ص ۱۶۹ و ۱۷۲

[۵۸] داریوش شایگان، همان، ص ۱۷۰ و مهرداد بهار، همان، ص ۱۸۲

[۵۹] فریدهلم هاردی، همان، ص ۲۵۳

[۶۰] جان بایرناس، همان، ص ۲۱۳ و ۲۱۲ و ۲۱۱ و فریدهلم هاردی، همان، ص ۲۴۶ و ۲۴۷

[۶۱] داریوش شایگان، همان، ص ۳۴۳ و سروپالی رادا کریشنان، همان، ۱۷۴

[۶۲] همان، ص ۳۴۳

[۶۳] سروپالی رادا کریشنان، همان، ۱۷۷ و ۱۷۹ و ۲۰۱ و ۲۰۳

[۶۴] داریوش شایگان، همان، ص ۳۷۶

[۶۵] مهرداد بهار، همان، ص ۱۸۱

[۶۶] میشل مال رب، همان، ص ۱۹۹ و ۲۰۰

[۶۷] کلمه یانا به معنای طریقت معنوی و ماها یعنی وسیع یا بالاـ و هنیا یعنی باریک یا پایین (فریدهلم هاردی، همان، ص ۲۴۰) برخی ماهایانا را به ارابه بزرگ معنا کرده‌اند که می‌تواند ارواح متعددی را از میان سیل پر خطر سمساره نجات دهد و هینایانا را به معنای ارابه کوچک که فقط یک مسافر را از میان دریای طوفانی عبور می‌دهد. سروپالی رادا کریشنان، همان، ۱۷۲

[۶۸] فریدهلم هاردی، همان، ص ۲۴۹ تا ۲۴۱ نیز ر. ک جان بایرناس، همان، ص ۲۲۹.

[۶۹] داریوش شایگان، همان، ص ۱۲۵ و جان بایرناس، همان، ص ۲۱۷.

[۷۰] جان بایرناس، همان، ص ۲۱۵ و ۲۱۷.

[۷۱] جان بایرناس، همان، ص ۲۱۶ و ۲۲۴

[۷۲] داریوش شایگان، همان، ص ۱۷۱

[۷۳] همان، ص ۱۸۱

[۷۴] جان بایرناس، همان، ص ۲۱۶ و ۲۱۷ و ۲۲۵ و ۲۲۶

[۷۵] همان، ص ۲۲۵ و ۲۲۹

[۷۶] بودی یعنی خرد و ستوه یعنی جوهر در مجموع یعنی کسی که جوهرش خرد است.

داریوش شایگان، همان، ص ۱۷۵، مهرداد بهار، همان، ص ۱۸۴۹

[۷۷] جان بایرناس، همان، ص ۲۲۵ تا ۲۲۸

[۷۸] داریوش شایگان، همان، ص ۱۷۱

[۷۹] همان، ص ۱۷۲

[۸۰] داریوش شایگان، همان، ص ۱۷۳

[۸۱] همان، ص ۱۷۳ و ۳۸۴، مهرداد بهار، همان، ص ۱۸۳.

[۸۲] داریوش شایگان، همان، ص ۱۷۴ و ۱۷۵.

[۸۳] مهرداد بهار، همان، ص ۱۸۴

[۸۴] جان بایرناس، همان، ص ۲۳۴ تا ۲۴۲.

[۸۵] جان بایرناس، همان، ص ۳۸۴ و ۳۸۵.

[۸۶] سروپالی رادا کریشنان، همان، ۲۱۱.

[۸۷] فریدهلم هاردی، همان، ص ۲۴۴. برخی ظهور این مکتب را در قرن پنجم میلادی می‌دانند و آن را جانشین مکتب مادیامیکا می‌شمارند و تاریخ تأسیس مکتب مادیامیکا را قرن دوم میلادی تعیین می‌کنند.

ر. ک. جان بایرناس، همان، ص ۲۳۱. در بحث مکتب مادیامیکا نیز در این باره سخن خواهیم گفت.

[۸۸] داریوش شایگان، همان، ص ۳۸۵ و ۳۸۶.

[۸۹] فریدهلم هاردی، همان، ص ۲۴۴.

[۹۰] داریوش شایگان، همان، ص ۳۹۶.

[۹۱] سروپالی رادا کریشنان، همان، ۱۸۰.

[۹۲] داریوش شایگان، همان، ص ۳۸۶.

[۹۳] سروپالی رادا کریشنان، همان، ۱۸۱.

[۹۴] داریوش شایگان، همان، ص ۳۸۷.

[۹۵] همان، ص ۳۸۷.

[۹۶] همان، ص ۳۸۸.

[۹۷] همان، ص ۳۹۷ و ۳۹۹.

[۹۸] تاتها یعنی چنین و گاتا یعنی رفته و مراد از آن کسیست که از این جهان رفته و به نیروانا پیوسته یا آن که چنین رفته که اشاره به واقعیت درونی بوداست.

همان، ص ۳۳۸

[۹۹] همان، ص ۳۹۰.

[۱۰۰] همان، ص ۳۹۰

[۱۰۱] همان، ص ۳۹۰.

[۱۰۲] همان، ص ۳۹۱ و ۳۹۲.

[۱۰۳] داریوش شایگان، همان، ص ۳۹۳.

[۱۰۴] سروپالی رادا کریشنان، همان، ۱۸۱ و ۱۸۲.

[۱۰۵] همان، ۱۸۲.

[۱۰۶] همان.

[۱۰۷] سروپالی رادا کریشنان، همان، ۱۸۳.

[۱۰۸] داریوش شایگان، همان، ص ۴۰۲ تا ۴۰۵.

[۱۰۹] داریوش شایگان، همان، ص ۴۰۶.

[۱۱۰] همان، ص ۴۰۸.

[۱۱۱] جان بایرناس، همان، ص ۲۳۱، فریدهلم هاردی، همان، ص ۲۴۳.

[۱۱۲] سروپالی رادا کریشنان، همان، ۲۳۶.

[۱۱۳] ناکامورا هاجیمه ناکامورا، همان، ص ۱۱۰.

[۱۱۴] همان، ص ۱۱۰.

[۱۱۵] داریوش شایگان، همان، ص ۴۰۹.

[۱۱۶] سروپالی رادا کریشنان، همان، ۲۰۶.

[۱۱۷] داریوش شایگان، همان، ص ۴۱۱.

[۱۱۸] سروپالی رادا کریشنان، همان، ۲۰۸.

[۱۱۹] داریوش شایگان، همان، ص ۴۱۲.

[۱۲۰] همان، ص ۴۱۲

[۱۲۱] همان، ص ۴۱۲.

[۱۲۲] همان، ص ۴۱۱.

[۱۲۳] همان، ص ۴۲۴. نیز ر. ک. همان، ص ۴۲۷ و ۴۲۸.

[۱۲۴] همان، ص ۴۰۸، سروپالی رادا کریشنان، همان، ۱۸۵.

[۱۲۵] همان، ص ۴۱۵.

[۱۲۶] همان، ص ۴۱۰. برخی آن را نسبیت جهانی یا عدم جوهر معنای کرده‌اند.

همان، ص ۴۱۰. نیز ر. ک. سروپالی رادا کریشنان، همان، ۱۸۷.

[۱۲۷] همان، ص ۴۱۰، جان بایرناس، همان، ص ۲۳۲.

[۱۲۸] داریوش شایگان، همان، ص ۴۱۴.

[۱۲۹] همان، ص ۴۱۰.

[۱۳۰] همان، ص ۴۱۳ و ۴۱۴.

[۱۳۱] همان، ص ۴۱۶.

[۱۳۲] داریوش شایگان، همان، ص ۴۱۷.

[۱۳۳] همان، ص ۴۱۸.

[۱۳۴] همان، ص ۴۱۸.

[۱۳۵] همان، ص ۴۱۹.

[۱۳۶] همان، ص ۴۱۹.

[۱۳۷] همان، ص ۴۲۰.

[۱۳۸] همان، ص ۴۲۱.

[۱۳۹] همان، ص ۴۲۱

[۱۴۰] همان، ص ۴۲۲

[۱۴۱] همان، ص ۴۲۳

[۱۴۲] همان، ص ۴۲۴

[۱۴۳] همان، ص ۴۲۴ تا ۴۲۶. نیز ر. ک. سروپالی رادا کریشنان، همان، ۲۰۶.

[۱۴۴] جان بایرناس، همان، ص ۲۳۳

[۱۴۵] سروپالی رادا کریشنان، همان، ۲۰۸، فریدهلم هاردی، همان، ص ۲۴۵.

[۱۴۶] داریوش شایگان، همان، ص ۱۲۹

[۱۴۷] رابرت هیوم، همان، ص ۱۳۰ و ۱۳۷

[۱۴۸] فریدهلم هاردی، همان، ص ۲۳۱ و ۲۴۳ و ۱۶۷ و ۱۶۵.

۴ – پائولو کوئلیو

اشاره

در سال ۱۹۴۷ در برزیل متولـد شـد در نوجوانی و جوانی احساسات ضد مذهبی شدیدی داشت در ۱۷ سالگی سه بار در بیمارستان روانی بستری شد از داروهای اعصاب و روان و سـپس مواد مخدر اسـتفاده کرد. پیشـینه اخلاقی و اجتماعی او بسیار منفی و تاریک

است وی در تئاترهای ضد اخلاقی و مستهجن نقش ایفا کرد با کمک یکی از دوستانش به نام رائول سیکساس مجموعه داستانهای کمدی سکسی به نام «کرینگ – ها» را منتشر کرد که حکومت برزیل آن را ممنوع کرد و آنها را زندانی کرد و کوئیلو سه بار تصمیم به خودکشی گرفت نهایتاً در یکی از مسافرتهای خود به اروپا، ادعا کرد در آلمان با هاتفی غیبی آشنا شده، مردی فرا واقعی، آن مرد چندین بار در مکانهای مختلف بر او ظاهر گشت و از او خواست مجدداً به آیین کاتولیک ایمان بیاورد آن مرد از کوئیلو خواست تا جاده‌ای که به سوی سانتیا گو ختم می‌شود را بپیماید. این جاده که میان فرانسه و اسپانیا کشیده شده است یک جاده خاص مذهبیست که زائران مذهبی بسیاری این مسافت را طی می‌کنند.

کوئیلو در سال ۱۹۸۷ یک سال پس از انجام این فریضه دینی اولین اثر خود را با نام «زائر کوم پوستل» خلق کرد. کوئیلو معاملات سیاسی فراوانی با سران کشورهای دنیا به ویژه آمریکا و اروپا دارد در سپتامبر ۱۹۹۹ از کشور اسرائیل دیدن کرد کتابهای او در اسرائیل فروش فوق العاده‌ای داشته و مسؤولان رژیم صهیونیستی از مضامین آن حمایت کردند.

در سال ۲۰۰۰ در اجلاس جهانی سازی لائوس (سوئیس) که تنها شخصیت‌های عالی رتبه کشورهای قدرتمند سیاسی و اقتصادی حضور می‌یابند سخنران مدعو بود وی درباره آثار خود و نوع عرفانی که القاء می‌کند سخنرانی کرد و مورد قدردانی شیمون پرز قرار گرفت. او می‌گوید معنویتی که شما مبلغ آن هستید در خاورمیانه برای ما بسیار مفید است و ما بدین شیوه می‌توانیم صلح و آرامش را در کشور خود حکمفرما کنیم وی در مسابقات جهانی ۲۰۰۶ مهمان فیفا بود (آلمان) در سال ۲۰۰۰ توسط مؤسسه گفتگوی تمدنها به ایران دعوت شد او پس از انقلاب اسلامی خود را اولین نویسنده غیر مسلمان می‌نامد که به طور رسمی از ایران دیدار کرد ه است علی‌رغم اینکه در ایران قانون کپی رایت وجود ندارد مؤفق می‌شود حق التألیف آثار چاپ شده خود را در ایران دریافت کند و پس از آن به عنوان اولین نویسنده غیر مسلمان حق التألیف آثار چاپ شده‌اش را به طور مستمر در ایران دریافت نماید. خود وی می‌گوید که هدایای گران بهای بسیاری در ایران دریافت کرده است می‌گوید ایرانیان بهتر از سایر کشورها توانسته‌اند با آثار من ارتباط برقرار کنند کتابهای او به ۵۶ زبان ترجمه شده و جزء ۱۰ نویسنده برتر جهان در سال ۱۹۹۸ دومین نویسنده پرفروش در جهان بوده است کتاب کیمیاگر او در سال ۱۳۷۶ جزء پرفروشترین کتابهای سال جمهوری اسلامی بوده است.

تاریخچه

پائولو کوئلیو

در سال ۱۹۴۷، در خانواده‌ای متوسط به دنیا آمد. پدرش پدرو، مهندس بود و مادرش لیژیا، خانه‌دار. در هفت سالگی به مدرسه‌ی عیسوی‌های سن‌ایگناسیو در ریودوژا نیرو رفت و تعلیمات سخت و خشک مذهبی تاثیر بدی بر او گذاشت اما این دوران تاثیر مثبتی هم بر او داشت

در راهروهای خشک مدرسه‌ی مذهبی آرزوی زندگی‌اش را یافت می‌خواست نویسنده شود. در مسابقه‌ی شعر مدرسه اولین جایزه‌ی ادبی خود را به دست آورد. مدتی بعد، برای روزنامه‌ی دیواری مدرسه‌ی خواهرش سونیا، مقاله‌ای نوشت که آن مقاله هم جایزه گرفت

اما والدین پائولو برای آینده‌ی پسرشان نقشه‌های دیگری داشتند. می‌خواستند مهندس شود. پس سعی کردند شوق نویسندگی را در او از بین ببرند. اما فشار آنها و بعد آشنایی پائولو با کتاب مدار راس‌السرطان اثر هنری میلر، روح طغیان را در او برانگیخت و باعث روی آوردن او به شکستن قواعد خانوادگی شد.

پدرش رفتار او را ناشی از بحران روانی دانست همین شد که پائولو تا هفده سالگی دو بار در بیمارستان روانی بستری شد و بارها تحت درمان الکتروشوک قرار گرفت

کمی بعد، پائولو با گروه تئاتری آشنا شد و همزمان به روزنامه‌نگاری روی آورد. از نظر طبقه‌ی متوسط راحت طلب آن دوران تئاتر سرچشمه‌ی فساد اخلاقی بود.

پدر و مادرش که ترسیده بودند، قول خود را شکستند.

گفته بودند که دیگر پائولو را به بیمارستان روانی نمی‌فرستند، اما برای بار سوم هم او را در بیمارستان بستری کردند.

پائولو، سرگشته‌تر و آشفته‌تر از قبل از بیمارستان مرخص شد و عمیقاً در دنیای درونی خود فرو رفت خانواده‌ی نومیدش نظر روان‌پزشک دیگری را خواستند. روان‌پزشک به آنها گفت که پائولو دیوانه نیست و نباید در بیمارستان روانی‌بماند. فقط باید یاد بگیرد که چه گونه با زندگی روبرو شود. پائولو کوئلیو، سی سال پس از این تجربه کتاب «ورونیکا تصمیم می گیرد بمیرد» را نوشت

پائولو خود می گوید:

ورونیکا تصمیم می گیرد بمیرد، در سال ۱۹۹۸ در برزیل منتشر شد.

تا ماه سپتامبر، بیشتر ۱۲۰۰ نامه‌ی الکترونیکی و پستی دریافت کردم که تجربه‌های مشابهی را بیان می کردند.

در اکتبر، بعضی از مسایل مورد بحث در این کتاب افسردگی حملات هراس خودکشی در کنفرانسی ملی مورد بحث قرار گرفت

در ۲۲ ژانویه‌ی سال بعد، سناتور ادواردو سوپلیسی قطعاتی از کتاب مرا در کنگره خواند و توانست قانونی را به تصویب برساند که ده سال تمام در کنگره مانده بود:

ممنوعیت پذیرش بی‌رویه‌ی بیماران روانی در بیمارستان‌ها.

پائولو پس از این دوران دوباره به تحصیل روی آورد و به نظر می‌رسید می‌خواهد راهی را ادامه دهد که پدر و مادرش برایش در نظر گرفته‌اند.

اما خیلی زود، دانشگاه را رها کرد و دوباره به تئاتر روی آورد. این اتفاق در دهه‌ی روی داد، درست زمانی که جنبش هیپی در سراسر جهان گسترده بود.

این موج جدید، در برزیل نیز ریشه دواند و دولت نظامی برزیل آن را به شدت سرکوب کرد. پائولو موهایش را بلند می کرد و برای اعلام اعتراض هرگز کارت شناسایی به همراه خود حمل نمی کرد. شوق نوشتن او را به انتشار نشریه‌ای واداشت که تنها دو شماره منتشر شد.

در همین هنگام رائول سی‌شاس آهنگساز، از پائولو دعوت کرد تا شعر ترانه‌های او را بنویسد. اولین‌صفحه‌ی موسیقی آنها با موفقیت چشمگیری روبرو شد و ۵۰۰۰۰۰ نسخه از آن به فروش رفت اولین بار بود که پائولو پول زیادی به دست می‌آورد. این همکاری تا سال ۱۹۷۶، تا مرگ رائول ادامه یافت پائولو بیش از شصت ترانه نوشت و با هم توانستند صحنه‌ی موسیقی راک برزیل را تکان بدهند.

در سال ۱۹۷۳، پائولو و رائول عضو انجمن دگراندیشی شدند که بر علیه ایدئولوژی سرمایه‌داری تاسیس شده بود.

به دفاع از حقوق فردی هر شخص پرداختند و حتی برای مدتی به جادوی سیاه روی آوردند. پائولو تجربه‌ی این دوران را در کتاب والکیری‌ها به روی کاغذ آورده‌ست

در این دوران انتشار «کرینگ ها» را شروع کردند.

«کرینگ ها»، مجموعه‌ای از داستان‌های مصور سکسی بود.

دولت برزیل این مجموعه را خرابکارانه دانست و پائولو و رائول را به زندان انداخت رائول خیلی زود آزاد شد، اما پائولو مدت بیش‌تری در زندان ماند، زیرا او را مغز متفکر این اعمال آزادی خواهانه می‌دانستند. مشکلات او به همانجا ختم‌نشد، دو روز پس از آزادی‌اش دوباره در خیابان بازداشت شد و او را به شکنجه گاه نظامی بردند. خود پائولو معتقد است که با تظاهر به جنون و اشاره به

سابقه‌ی سه بار بستری‌اش در بیمارستان روانی از مرگ نجات یافته است وقتی شکنجه‌گران در اتاقش بودند، شروع کرد به خودش را زدن و سر انجام از شکنجه‌ی او دست کشیدند و آزادش کردند.

این تجربه اثر عمیقی بر او گذاشت پائولو در بیست و شش سالگی به این نتیجه رسید که به اندازه‌ی کافی زندگی کرده و دیگر می‌خواهد طبیعی باشد.

شغلی در یک شرکت تولید موسیقی به نام پلی‌گرام یافت و همانجا با زنی آشنا شد که بعد با او ازدواج کرد.

در سال به لندن رفتند. پائولو ماشین تایپی خرید و شروع به نوشتن کرد. اما موفقیت چندانی به دست نیاورد. سال بعد به برزیل برگشت و مدیر اجرایی شرکت تولید موسیقی دیگری به نام سی‌بی‌سی شد.

اما این شغل فقط سه ماه طول کشید. سه ماه بعد، همسرش از او جدا شد و از کارش هم اخراجش کردند.

بعد با دوستی قدیمی به نام کریستینا اویتیسیکا آشنا شد.

این آشنایی منجر به ازدواج آنها شد و هنوز با هم زندگی می‌کنند.

این زوج برای ماه عسل به اروپا رفتند و در همین سفر، از اردو گاه مرگ داخائو هم بازدید کردند.

در داخائو، اشراقی به پائولو دست داد و در حالت اشراق مردی را دید. دو ماه بعد، در کافه‌ای در آمستردام با همان مرد ملاقات کرد و زمان درازی با او صحبت کرد. این مرد که پائولو هرگز نامش را نفهمید، به او گفت دوباره به مذهب خویش برگردد و اگر هم به جادو علاقه‌مند است به جادوی سفید روی بیاورد. همچنین به پائولو توصیه کرد جاده‌ی سانتیاگو (یک جاده‌ی زیارتی دوران قرون وسطی را طی کند.

پائولو، یک سال بعد از این سفر زیارتی در سال ۱۹۸۷، اولین کتابش خاطرات یک مغ را نوشت این کتاب به تجربیات پائولو در طول این سفر می‌پردازد و به اتفاقات خارق‌العاده‌ی زیادی اشاره می‌کند که در زندگی انسان‌های عادی رخ می‌دهد. یک ناشر کوچک برزیلی این کتاب را چاپ کرد و فروش نسبتاً خوبی داشت اما با اقبال کمی از سوی منتقدان روبرو شد.

پائولو در سال کتاب کاملاً متفاوتی نوشت کیمیاگر. این کتاب کاملاً نمادین بود و کلیه‌ی مطالعات یازده ساله‌ی پائولو را درباره‌ی کیمیاگری در قالب داستانی استعاری خلاصه می‌کرد. اول فقط ۹۰۰ نسخه از این کتاب فروش رفت و ناشر، امتیاز کتاب را به پائولو برگرداند.

پائولو دست از تعقیب رویایش نکشید. فرصت دوباره‌ای دست داد:

با ناشر بزرگتری به نام روکو آشنا شد که از کار او خوشش آمده بود.

در سال ۱۹۹۰، کتاب بریدا را منتشر کرد که در آن درباره‌ی عطایای هر انسان صحبت می‌کرد. این کتاب با استقبال زیادی مواجه شد و باعث شد کیمیاگر و خاطرات یک مغ نیز دوباره مورد توجه قرار بگیرند. در مدت کوتاهی هر سه کتاب در صدر فهرست کتاب‌های پرفروش برزیل قرار گرفت کیمیاگر، رکورد فروش تمام کتاب‌های تاریخ نشر برزیل را شکست و حتی نامش در کتاب رکوردهای گینس نیز ثبت شد.

در سال ۲۰۰۲، معتبرترین نشریه‌ی ادبی پرتغالی به نام ژورنال دلتراس اعلام کرد که فروش کیمیاگر، از هر کتاب دیگری در تاریخ زبان پرتغالی بیشتر بوده‌ست

در ماه مه ۱۹۹۳، انتشارات هارپر کالینز، کیمیاگر را با تیراژ اولیه‌ی نسخه منتشر کرد. در روز افتتاح این کتاب مدیر اجرایی انتشارات هارپر کالینز گفت «پیدا کردن این کتاب مثل آن بود که آدم صبح زود، وقتی همه خوابند، برخیزد و طلوع خورشید را نگاه کند. کمی دیگر، دیگران هم خورشید را خواهند دید.»

ده سال بعد، در سال ۲۰۰۲، مدیر اجرایی هارپرکالینز به پائولو نوشت «کیمیاگر به یکی از مهم‌ترین کتاب‌های تاریخ نشر ما تبدیل

شده است»

موفقیت کیمیاگر در ایالات متحده آغاز فعالیت بین‌المللی پائولو بود.

تهیه‌کنندگان متعددی از هالیوود، علاقه‌ی زیادی به خرید امتیاز ساخت فیلم از روی این کتاب نشان دادند و سر انجام شرکت برادران وارنر در سال این امتیاز را خرید.

پیش از انتشار کیمیاگر در امریکا، چند ناشر کوچک در اسپانیا و پرتغال آن را منتشر کرده بودند. اما این کتاب تا سال ۱۹۹۵، در فهرست کتاب‌های پرفروش اسپانیا قرار نگرفت هفت سال بعد، در سال اتحادیه‌ی ناشران‌اسپانیا اعلام‌کرد که کیمیاگر از پرفروش‌ترین کتاب‌های اسپانیاست

ناشر اسپانیایی پائولو (پلنتا)، در سال ۲۰۰۲ مجموعه‌ی آثار کوئلیو را منتشر کرد. فروش آثار کوئلیو در پرتغال بیش از یک میلیون نسخه بوده‌ست

در سال ۱۹۹۳، مونیکا آنتونس که از سال ۱۹۸۹، بعد ازخواندن اولین کتاب کوئلیو بااو همکاری می‌کرد، بنگاه ادبی سنت جوردی را در بارسلون تاسیس کرد تابه نشر کتاب‌های پائولو نظم ببخشد.

در ماه مه همان سال مونیکا کیمیاگر را به چندین ناشر بین المللی معرفی کرد. اولین کسی که این کتاب را پذیرفت ایوین هاگن مدیر انتشارات اکس لیبرس از نروژ بود.

کمی بعد، آن کاریر، ناشر فرانسوی برای مونیکا نوشت «این کتاب فوق العاده است و تمام تلاشم را می‌کنم تا در فرانسه موفق شود» در سپتامبر سال کیمیاگر در صدر کتاب‌های پرفروش استرالیا قرار گرفت در آوریل سال ۱۹۹۴، کیمیاگر در فرانسه منتشر شد و با استقبال عالی منتقدان و خوانندگان مواجه شد و در فهرست پرفروشها قرار گرفت کمی بعد، کیمیاگر پرفروش‌ترین کتاب فرانسه شد و تا پنج سال بعد، جای خود را به کتاب دیگری نداد. بعد از موفقیت خارق‌العاده در فرانسه کوئلیو راه موفقیت را درسراسر اروپا پیمود و پدیده‌ی ادبی پایان قرن بیستم دانسته شد.

از آن هنگام هر یک از کتاب‌های پائولو کوئلیو که در فرانسه منتشر شده بی‌درنگ پرفروش شده است حتی دریک دوره سه کتاب کوئلیو هم زمان در فهرست ده کتاب پرفروش فرانسه قرار داشت

انتشار کنار رود پیدرا نشستم و گریستم در سال ۱۹۹۴، موفقیت بین المللی پائولو را تثبیت کرد. در این کتاب پائولو درباره‌ی بخش مادینه‌ی وجودش صحبت کرده است در سال ۱۹۹۵، کیمیاگر در ایتالیا منتشر شد و فروش بی‌نظیری داشت سال بعد، پائولو دو جایزه‌ی مهم ادبی ایتالیا، جایزه‌ی بهترین کتاب س – و – پ – ر) گرینزا کاور و جایزه‌ی بین المللی فلایانو را دریافت کرد.

در سال ۱۹۹۶، انتشارات ابژتیوای برزیل حق امتیاز کتاب کوه پنجم را خرید و یک میلیون دلار پیش پرداخت داد. این رقم بالاترین مبلغ پیش‌پرداختیست که تا کنون به یک نویسنده‌ی برزیلی پرداخت شده است همان سال پائولو نشان شوالیه‌ی هنر و ادب را از دست فیلیپ دوس بلازی وزیر فرهنگ فرانسه دریافت کرد. دوس بلازی در این مراسم گفت «تو کیمیاگر هزاران خواننده‌ای؛ کتاب‌های تو مفیدند، زیرا توانایی ما را برای رویا دیدن و شوق ما را برای جستجو تحریک می‌کنند»

پائولو در سال ۱۹۹۶، به عنوان مشاور ویژه‌ی برنامه‌ی همگرایی روحانی و گفت و گوی بین فرهنگ ها» برگزیده شد.

همان سال انتشارات دیوگنس آلمان کیمیاگر را منتشر کرد. نسخه‌ی نفیس آن شش سال تمام در فهرست کتاب‌های پرفروش نشریه‌ی اشپیگل قرار داشت و در سال ۲۰۰۲، تمام رکوردهای فروش آلمان را شکست

در نمایشگاه بین المللی فرانکفورت سال ۱۹۹۷، ناشران پائولو با همکاری انتشارات دیوگنس و موسسه‌ی سنت جوردی یک مهمانی به افتخار پائولو کوئلیو برگزار کردند و در آن انتشار سراسری و بین المللی کتاب کوه پنجم را اعلام کردند.

درماه مارس ۱۹۹۸، نمایشگاه بزرگی در پاریس برگزار شد و کوه پنجم به زبان‌های مختلف و توسط ناشران کشورهای مختلف

منتشر شد.

پائولو هفت ساعت تمام مشغول امضا کردن کتاب‌هایش بود.

همان شب مهمانی بزرگی به افتخار او در موزه‌ی لوور برگزار شد که مشاهیر سراسر جهان در آن مهمانی شرکت داشتند.

پائولو در سال ۱۹۹۷، کتاب مهمش کتاب راهنمای رزم آور نور را منتشـر کرد. این کتاب مجموعه‌ای از افکار فلسـفی اوست که به کشف رزم آور نور درون هر انسان کمک می کند.

این کتاب تاکنون کتاب مرجع میلیون‌ها خواننده شده است اول بومپیانی ناشـر ایتالیایی آن را منتشـر کرد که با استقبال زیادی مواجه شد.

در سال ۱۹۹۸، با کتاب ورونیکا تصـمیم می گیرد بمیرد، به سـبک روایی داستان سرایی بازگشت و مورد استقبال منتقدان ادبی قرار گرفت در ژانویه‌ی سال اومبرتو اکو، فیلسوف نویسنده و منتقد ایتالیایی درمصاحبه ای با نشریه‌ی فوکوس گفت:

«من از آخرین رمان کوئلیو خوشم آمد. تاثیر عمیقی بر من گذاشت.»

و سینئاد اوکانر، در هفته نامه‌ی ساندی ایندیپندنت گفت:

«ورونیکا تصمیم می گیرد بمیرد، شگفت انگیزترین کتابیست که خوانده‌ام»

پائولو در سال ۱۹۹۸، تور مسافرتی موفقی را پشت سـر گـذاشت در بهار به دیدار کشورهای آسـیایی رفت و در پائیز، از کشورهای اروپای شرقی دیدن کرد. این سفر از استانبول آغاز و به لاتویا ختم شد.

در ماه مارس سال ۱۹۹۹، نشریه‌ی ادبی لیر، پائولو کوئلیو را دومین نویسنده‌ی پرفروش جهان در سال ۱۹۹۸ اعلام کرد.

در سال ۱۹۹۹، جایزه‌ی معتبر کریستال را از انجمن جهانی اقتصاد دریافت کرد و داوران اعلام کردند:

«پائولو کوئلیو، با استفاده از کلام پیوندی میان فرهنگ‌های متفاوت برقرار کرده که او را سزاوار این جایزه می‌سازد».

در سال ۱۹۹۹، دولت فرانسه نشان لژیون دو نور را به او اهـدا کرد. همان سال پائولو کوئلیو با کتاب ورونیکا تصـمیم می گیرد بمیرد در نمایشـگاه کتاب بوئنوس آیرس شـرکت کرد. رسانه‌ها شـگفت زده شدند، در میان آن همه نویسندگان برجسته‌ی امریکای لاتین استقبالی که از پائولو کوئلیو بود، بی‌نظیر بود.

مطبوعات نوشتند:

«مسؤولانی که از ۲۵ سال پیش در این نمایشـگاه کتاب کار می کرده‌انـد، ادعا می کنند که هرگز چنین اسـتقبالی ندیده‌اند، حتی در زمان حیات بورخس خارق‌العاده بود.» مردم از چهار ساعت پیش از شـروع مراسم پشت درهای نمایشـگاه تجمع کردنـد و مسؤولان نمایشگاه اجازه دادند که آن روز، نمایشگاه به طور استثنا چهار ساعت دیرتر تعطیل شود.

در ماه مه ۲۰۰۰، پائولو به ایران سفر کرد. او اولین نویسنده‌ی غیرمسلمانی بود که بعد از انقلاب سال ۱۳۵۷، به ایران سفر می کرد. او از سوی مرکز بین المللی گفت و گوی تمدن‌ها، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و ناشر ایرانی‌اش کاروان دعوت شده بود.

پـائولو بـا انتشـارات کـاروان قرارداد همکاری بست و با توجه به اینکه ایران معاهـده‌ی بین المللی کپی رایت را امضا نکرده است او اولین نویسـنده‌ای بود که رسماً از ایران حق التالیف دریافت می کرد. پائولو هرگز تصورش را نمی کرد که در ایران، با چنین استقبال گرمی روبرو شود. فرهنگ ایران کاملاً با فرهنگ غرب متفاوت بود.

هزاران خواننده‌ی ایرانی در کنفرانس‌ها و مراسم امضای کتاب پائولو کوئلیو در دو شهر تهران و شیراز شرکت کردند.

در ماه سپتامبر همان سال رمان شیطان و دوشیزه پریم همزمان در ایتالیا، پرتغال برزیل و ایران منتشر شد.

در همـان زمـان، پـائولو اعلاـم کرد که از سـال ۱۹۹۶، به همراه همسـرش کریستینـا اویتیسـیکا، موسـسه‌ی پـائولو کوئلیو را به منظور حمایت از کودکان بی‌سرپرست و سالمندان بی‌خانمان برزیلی تاسیس کرده‌ست

کتاب شیطان و دوشیزه پریم در سال ۲۰۰۱ در بسیاری از کشورهای جهان منتشر شد و درسی کشور در صدر کتاب‌های پرفروش قرار گرفت در سال ۲۰۰۱، پائولو، جایزه‌ی بامبی یکی از معتبرترین و قدیمی‌ترین جوایز ادبی آلمان را دریافت کرد. از نظر هیأت داوران ایمان پائولو به اینکه سرنوشت و سر انجام هر انسان اینست که سر انجام در این دنیای تاریک به یک رزم آور نور تبدیل شود، پیامی بسیار عمیق و انسانی است

در اوایل سال ۲۰۰۲، پائولو برای اولین بار به چین سفر کرد و شانگهای پکن و نانجینگ را دید. در ۲۵ جولای سال ۲۰۰۲، پائولو به عضویت فرهنگستان ادب برزیل انتخاب شد.

هدف این فرهنگستان که در ریودوژا نیرو مستقر است حفاظت از فرهنگ و زبان برزیل است دو روز بعد از اعلام این انتخاب پائولو سه هزار نامه‌ی تبریک از سوی خوانندگانش دریافت کرد و مورد توجه تمام مطبوعات کشور قرار گرفت وقتی از خانه‌اش بیرون آمد، صدها نفر جلو خانه‌اش جمع شده بودند و او را تشویق کردند.

هر چند میلیون‌ها خواننده شیفته‌ی پائولو هستند، اما او همواره مورد انتقاد منتقدان ادبی بوده است انتخاب او به عضویت فرهنگستان برزیل در حقیقت نقض نظر این منتقدان بود.

در ماه سپتامبر سال ۲۰۰۲، پائولو به روسیه سفر کرد و به شدت تحت تاثیر قرار گرفت پنج کتاب او، همزمان در فهرست کتاب‌های پرفروش قرار داشت شیطان و دوشیزه پریم کیمیاگر، کتاب راهنمای رزم آور نور و کوه پنجم در مدت دو هفته بیش از ۲۵۰۰۰۰ نسخه از کتاب‌های او در روسیه به فروش رفت مدیر کتابفروشی ام د. کا اعلام کرد:

«ما هرگز این همه آدم را ندیده بودیم که برای امضا گرفتن از یک نویسنده جمع شده باشند. ما قبلا مراسم امضای کتاب برای آقای بوریس یلتسین و آقای گورباچف و حتی آقای پوتین برگزار کرده بودیم اما با این همه استقبال مواجه نشده بود.

باورنکردنی است.

در اکتبر سال ۲۰۰۲، پائولو جایزه‌ی هنر پلانتاری را از باشگاه بوداپست در فرانکفورت دریافت کرد و بیل کلینتون پیام تبریکی برای او فرستاد. پائولو همواره از حمایت بی‌دریغ و گرم ناشرانش برخوردار بوده است اما موفقیت او به کتاب‌هایش محدود نمی‌شود. او در زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی دیگر نیز موفق بوده است کیمیاگر تاکنون توسط ده‌ها گروه تئاتر حرفه‌ای در پنج قاره‌ی جهان به روی صحنه رفته است و سایر آثار وی همچون ورونیکا تصمیم می‌گیرد بمیرد، کنار رود پیدرا نشستم و گریستم و شیطان و دوشیزه پریم نیز تاکنون بر صحنه‌ی تئاتر موفق بوده‌اند.

پدیده‌ی «پائولو کوئلیو» به همین جا ختم نمی‌شود. وی همواره مورد توجه مطبوعات است و از مصاحبه دریغ ندارد. همچنین به طور هفتگی ستون‌هایی در روزنامه‌های سراسر جهان می‌نویسد که بخشی از این ستون‌ها، در کتاب مکتوب گرد آمده اند.

در ماه مارس ۱۹۹۸، او شروع به نوشتن مقالات هفتگی در روزنامه‌ی برزیلی اوگلوبو» کرد. موفقیت این مقالات چنان بود که روزنامه‌های کشورهای دیگر نیز برای انتشار آنها علاقه نشان دادند. تاکنون مقالات او در نشریات کوریر دلا سرا» ایتالیا، «تا نئا» یونان «توهورن آلمان «آنا» استونی «زویرکیادلو» لهستان «ال اونیورسو» اکوادور، «ال ناسیونال» ونزوئلا «ال اسپکتادور» کلمبیا، «رفرما» مکزیک «چاینا تایمز» تایوان و «کامیاب و جشن کتاب» ایران منتشر شده است فهرست آثار پائولو کوئیلو

(۱۹۸۷) خاطرات یک مغ

(۱۹۸۸) کیمیاگر

(۱۹۹۰) بریدا

(۱۹۹۱) عطیه‌ی برتر

(۱۹۹۲) والکیری‌ها

(۱۹۹۴) کنار رود پیدرا نشستم و گریستم

(۱۹۹۴) مکتوب

(۱۹۹۶) کوه پنجم

(۱۹۹۷) کتاب راهنمای رزم آور نور

(۱۹۹۷) نامه‌های عاشقانه‌ی یک پیامبر

(۱۹۹۷) دومین مکتوب

(۱۹۹۸) ورونیکا تصمیم می گیرد بمیرد

(۲۰۰۰) شیطان و دوشیزه پریم

(۲۰۰۲) داستانهایی برای پدران فرزندان و نوه‌ها

(۲۰۰۳) یازده دقیقه

(۲۰۰۴) زهیر

(۲۰۰۵) چون رود جاری باش

(۲۰۰۶) ساحره‌ی پورتوبلو

بخش مقالات

نقد آثار پائولو کوئلیو

۱. زهیر

اشاره

ترجمه آرش حجـازی، انتشارات کاروان، چاپ هفتم، تهران ۱۳۸۵ درباره کتاب این کتاب مشـتمل بر چهار بخش است که عبارتند از:

من انسانی آزادم، سؤال هانس، کلاف نخ آریانی و بازگشت به ایتاکا. پائولو در این اثر تلاش دارد، تا بخشـی از سرگذشت خود را به صورت داسـتان بیان نماید، بخش اول درباره بازداشت نویسنده‌ای در جنگ عراق است و زن خود، اِستر را که خبرنگار است گم کرده. پائولو در این بخش، سعی دارد روابط آزاد زن و مرد را آزادی معرفی کند.

در بخش دوم، اتفاقاتی که برای مرد می‌افتد را بیان می کند.

در بخش سوم، نویسنده به جریانی می‌پردازد که مرد برای پیدا کردن زن خود به همراه شخصی به نام میخائیل راهی قزاقستان شده و در راه به گروه‌های مختلطی آشنا می‌شوند و در فصل آخر به بیان اتفاقاتی می‌پردازد تا این که مرد، زن خود را می‌یابد. روح حاکم بر این کتاب اندیشه سکس خفیست که از مخرب‌ترین نوع تبلیغ سکس است.

نویسـنده با مهارت کامل توانسـته خوانـنده را با خود همراه نماید و آنچه را که می‌خواهد به خورد او بدهد. آنچه در هنگام خواندن این کتاب به خواننده القاء می‌شود تمتع جویی از جنس مخالف است.

خواننده خود را به ناگاه در میدان بازی نویسنده می‌بیند که اگر هوشیار نباشد ناخودآگاه به ورطه سقوط کشیده خواهد شد.

در ادامه به برخی از نمونه‌های انحرافی این کتاب اشاره می‌کنیم.

۱. استفاده از مشروب

نمونه ۱

با دسکوهایی که از ساعت ده صبح باز می‌کنند، گاوبازی، الکل، زن‌ها، باز هم گاوبازی، باز هم الکل، باز هم زن‌ها و بدون برنامه زمانی. (ص ۴۳)

نمونه ۲

یک سیگار کامل حشیش می‌کشم، دو بطری شراب می‌خورم و وسط اتاق از حال می‌روم. (ص ۴۲)

نمونه ۳

بطری شراب تمام شده، سیگارهایم دارد ته می‌کشد.
(ص ۶۲)

نمونه ۴

اما بعد از چند گیلاس شراب، احساس می‌کردم موظفم به این موضوع بپردازم. (ص ۷۱)

نمونه ۵

نیم ساعت صحبت، بعد چند لیوان ودکا و می‌بینم که میخائیل دارد کم کم راحت می‌شود. (ص ۹۴)

نمونه ۶

به نظر می‌رسد میخائیل، با وجود ودکاهایی که نوشیده، هوشیاری‌اش را دوباره به دست آورده. (ص ۹۵)

نمونه ۷

تنها چیزی که واقعاً برایم مهم بود، این بود که در اسرع وقت یک بطری شراب قرمز بیاورد ... شراب در عرض سی ثانیه رسید. گیلاس‌هایمان را پر کردیم.
(ص ۱۲۶)

نمونه ۸

یک گیلاس دیگر شراب نوشیدیم، میخائیل همین کار را کرد. (ص ۱۳۲)

نمونه ۹

اما ودکایی که خورده‌ایم تا گرم بشویم، دارد بر همه ما تأثیر می‌گذارد. (ص ۲۱۰)

نمونه ۱۰

تو از فقر چه می‌دانی؟ و این بار ودکای بیشتری هم در خونش جریان داشت. (ص ۲۲۵)

نمونه ۱۱

دو بطری شراب نوشیدیم، از ماجراهای سفر مشترکمان حرف زدیم. (ص ۲۳۶)

نمونه ۱۲

امروز مشروب خورده‌ای؟ خودت جواب این سؤال را نمی‌دانی، مگر نه؟ تمام شب کنارت بودم و نفهمیدی مشروب خورده‌ام یا نه! (ص ۲۵۳)

نمونه ۱۳

یک بطری ودکا دوباره دور چرخید ... همان چیزی را می‌خوردند که با گداها می‌خوردیم ... جرعه‌ای نوشیدم. (ص ۲۶۳)

نمونه ۱۴

بطری ودکا یک بار دیگر دست به دست گشت (... ص ۲۶۴)

نمونه ۱۵

به طرف کافه باری رفتم، دو بطری ودکا خریدم و برگشتم و رُم را در جوی آب ریختم. (ص ۲۶۷)

نمونه ۱۶

ودکا تمام شد.
دو بطری دیگر خریدم. (ص ۲۶۹)

نمونه ۱۷

سر انجام به مغازه مشروب فروشی می‌رسیم ... همه با هم وارد می‌شوند و در میان قفسه‌ها به راه می‌افتند ... سه بطری ودکا برداشتم به سرعت به طرف صندوق رفتم. (ص ۲۷۳)

نمونه ۱۸

شاید تأثیر ودکا بود، اما احساس آزادی می‌کردم. (ص ۲۷۹)

نمونه ۱۹

شراب تمام شد، مدیر برنامه اشاره‌ای می‌کند و گیلاس‌هایمان را دوباره پر می‌کنند.
(ص ۳۰۹)

نمونه ۲۰

بطری‌های شراب، پشت سر هم و با سرعتی باور نکردنی خالی می‌شد.
(ص ۳۱۱)

نمونه ۲۱

دستور می‌دهد به تمام کسانی که در صف ایستاده‌اند، یک گیلاس شامپاین (نوعی شراب فرانسوی) بدهند. (ص ۹۰)

۲. مؤثر دانستن آیین‌های دروغین و خرافی

نمونه ۱

سال‌ها جادوگری، کیمیاگری و علوم خفیه را مطالعه و تمرین کرده‌ام ... بله کشف کردم که بسیاری از این آیین‌ها مؤثر است.
(ص ۴۵ و ۴۶)

نمونه ۲

در جوانی رؤیاهایم باز عوض شد می‌خواستم ... ماشین کروکی داشته باشم، سر انجام بچه دار بشوم، اسرار جادو و کیمیاگری را کشف کنم. (ص ۳۴۸)

۳. نگاه منفی به زندگی

نمونه

بعضی‌ها خوشبخت به نظر می‌آیند، چرا که کارشان را راحت کرده‌اند و اصلاً به موضوع فکر نمی‌کنند ... شوهر می‌کنم، خانه می‌خرم، دوتا بچه می‌آورم ...، اما با این همه، چشم‌هایشان غمی را نشان می‌دهد که حتی خودشان هم از وجودش در جانشان خبر ندارند. تو خوشبختی؟ (ص ۵۵)

۴. ازدواج و طلاق مداوم، شجاعت است

نمونه

برای عشق زن اول، دوم و سومم جنگیدم. جنگیدم تا شجاعت پیدا کردم از زن اول و دوم و سومم جدا بشوم. (ص ۲۶)

۵. نوشته‌های مبهم

نمونه

بعد از نوشتن بیش از هزار صفحه، دست از کار کشیدم، هزار صفحه که به نظرم خارق‌العاده می‌آمد چرا که حتی خودم هم نمی‌فهمیدم چه نوشته‌ام. (ص ۲۶)

۶. بردگی اجتماعی

نمونه ۱

در حین مبارزه، کسانی را می‌دیدم که به نام آزادی حرف می‌زدند و هر چه بیشتر از این تنها حق انسان دفاع می‌کردند، بیشتر برده خواست اجدادشان به نظر می‌رسیدند. برده ازدواجی که در آن عهد می‌کردند تا پایان عمر، کنارِ شخص دیگری بمانند برده عدالت، رژیم‌های اجتماعی ... در عشق‌هایی که در آن نمی‌توانستند بگویند «نه» یا «بس» است.

(ص ۲۶)

نمونه ۲

برده تعطیلات آخر هفته که مجبور بودند با کسانی غذا بخورند که دوست نداشتند، برده تجمل، برده ظاهر متجمل ... برده زندگی ای که خودشان انتخاب نکرده بودند، اما تصمیم گرفته بودند با آن بسازند. (ص ۲۷)

۷. بهای آزادی بی‌قید و بند

نمونه

برای من آزادی محترم‌ترین چیز دنیا ست.

البته این باعث شد باده‌هایی را بچشم که دوست ندشتم، کارهایی بکنم که نباید می‌کردم و دیگر تکرار نکردم؛ داغ زخمهای بسیاری بر جسم و جانم بماند ... از رنج‌هایم پشیمان نیستم، داغ زخمهایم را مثل مدال حمل می‌کنم، می‌دانم بهای آزادی سنگین است.

(ص ۲۷)

۸. زندگی زناشویی نماد بردگی

نمونه ۱

مجرد و میلیونرم می‌توانم در روز روشن، با هر کس دلم می‌خواهد بروم بیرون. می‌توانم در جشنهایی که این همه سال از خودم

دریغ کرده‌ام، شرکت کنم. (ص ۳۳)

نمونه ۲

فکر می‌کننـد بر هم حق تسلط دارنـد؛ باز هم خیال می‌کننـد وقتی قول داده‌انـد تا ابد با هم خوشـبخت باشـند باید این قول را تا ابد حفظ کنند، حتی به این بها که هر روز بدبختی بکشند. (ص ۱۷۰)

نمونه ۳

وقت کنـار همیم چه اتفاقی می‌افتـد؟ بحث می‌کنیم به خاطر هر چیز کوچکی دعوا می‌کنیم، می‌خواهیم همـدیگر را عوض کنیم… گاهی در سکوت دلمان، به خودمان می‌گوییم:

آزادی چه خوب است.

کاش هیچ تعهدی نداشتم. (ص ۱۷۲)

۹. ترویج رابطه نامشروع

نمونه ۱

سه روز تمام از دنیا دور می‌مانیم. دریا را نگاه می‌کنیم. برایش آشپزی می‌کنم او از ماجراهای کارش می‌گویـد و کم کم عاشق من می‌شود. به شـهر برمی گردیم. معمولاـ در آپارتمان من می‌خوابیم، یک روز صـبح خیلی زود بیرون می‌رود و با ماشـین تحریرش بر می‌گردد، از آن روز به بعد بی آنکه چیزی بگوییم خانه من خانه او هم می‌شود. (ص ۳۶)

نمونه ۲

می‌دانی چرا همیشه در رابطه با مردها ناکام شده‌ام؟ برای این که فکر می‌کنم، همیشه باید با کسی رابطه داشته باشم … فکر می‌کنم این طوری فوق العـاده و بـاهوش و جـذاب و اسـتثنایی می‌شوم. نیروی اغو اگر ی مجبورم می‌کنـد بهترین جنبه‌هـای وجودم را نشان دهم. (ص ۱۴۳)

نمونه ۳

به دخـتر مو بوری که در مـترو آواز می‌خوانـد و در هتـل آپارتمـان من زنـدگی می‌کنـد و هر شب بـا هم در جشن مادریـد شـرکت می‌کنیم، می‌گویم دارم به پرتقـال می‌روم، اما یک ماه دیگر بر می‌گردیم. آپارتمان را مرتب می‌کنم، هر نشانه حضور زن را در آن از بین می‌برم. از دوستانم می‌خواهم کاملاً سکوت کنند، زنم دارد می‌آید تا یک ماه پیش من بماند. (۴۳)

نمونه ۴

می‌خواهی بپرسـی که با وجود عشـقم به استر، می‌توانم تو را هم دوست داشـته باشم …؟ می‌خواهم به خاطرت بجنگم، فکر می‌کنم به زحمتش می‌ارزد. مردی که بتواند آن طور عشق بورزد که تو به استر می‌ورزیدی سزاوار احترام و تلاش من است.

(ص ۱۴۴)

نمونه ۵

وقتی پای آمار به میان می‌آید، باید به آن احترام بگذاریم. ما همه به آمار اعتقاد داریم. آمار یعنی این که مادرم باید به پدرم خیانت کند، تقصیری هم ندارد کار آمار است.
(ص ۱۱۳)

نمونه ۶

دو سوم کارمندان هر شرکت، نوعی رابطه عاطفی با هم دارند. فکرش را بکنید! معنایش اینست که در دفتری با سه کارمند دو نفرشان نوعی رابطه‌ی نزدیک با هم دارند. ده درصد به خاطر همین موضوع کارشان را ترک می‌کنند.
چهل درصد رابطه‌هایی دارند که، بیش از سه ماه طول می‌کشد و در بعضی از مشاغل که غیبت دراز مدت کارمندها را از خانه می‌طلبد، از ده نفر دست کم هشت نفر با هم رابطه جدی پیدا می‌کنند.
(ص ۱۱۲)

نمونه ۷

اگر مرد و زنی با هم تنها باشند و مشروب بخورند، اگر درباره مسائل خصوصی با هم صحبت کنند، کارشان به تخت خواب می‌کشد.
(ص ۱۴۸)

نمونه ۸

یک مرد و زن که از هم خوششان می‌آید، اگر شرایط اجازه دهد کارشان به تخت خواب می‌کشد.
(ص ۱۴۹)

نمونه ۹

وقتی همسرم به کوهستان رفت، شب نتوانستم بخوابم ... تصور اتفاقاتی که داشت می‌افتاد. زنم می‌رسد شومینه را روشن می‌کند. کتش را در می‌آورد، پلوورش را در می‌آورد، زیر پیراهن نازکش چیزی نپوشیده. مرد مطمئناً می‌تواند خیلی چیزها را ببیند... دربار مسائل بسیار خصوصی صحبت می‌کنند و احساس نوعی همدستی، میانشان شکل می‌گیرد ... حالا آن دو، که روی دو مبل جداگانه نشسته بودند کنار هم نشسته‌اند ... دانستن این که ممکن است زنم، در آن لحظه در کنار مردی دیگر باشد و با او (... ص ۱۵۰)

نمونه ۱۰

از عشقم به استر مطمئن بودم، اما به سرعت عاشق زن‌های دیگر می‌شدم، فقط به خاطر این که بازی اغو اگر ی جالب‌ترین بازی دنیا ست.

(ص ۱۸۷)

نمونه ۱۱

سال‌های پیش کسی از من پرسید خصوصیت مشترک تمام معشوقه‌هایی که در زندگی سر راهم آمده‌اند، چیست؟

جوابش آسان بود:

من ... زنها عوض می‌شدند و من همانطور می‌ماندم و از آنچه می‌توانستیم با هم تجربه کنیم استفاده نمی‌کردم. معشوقه‌های زیادی داشتم اما همیشه منتظر شخص مناسب بودم. (ص ۱۸۷)

نمونه ۱۲

آخر شب موقع خواب، با وجود مشکلات ناشی از گردن بند طبی ام، به هم عشق ورزیدیم ... با تمام مشکلات، عشق ورزیدیم و خودمان را بسیار نزدیک به هم احساس می‌کریدم. (ص ۱۹۳)

نمونه ۱۳

پنج سال تمام در پمپ بنزین کار می‌کنم. دوست‌هایی می‌یابم، اولین دوست دخترهایم را پیدا می‌کنم، سکس را کشف می‌کنم، در دعواهای خیابانی شرکت می‌کنم. (ص ۲۱۵)

نمونه ۱۴

فکر می‌کنی عشق‌های قبلی‌ات، عشق بازی را بهتر به تو یاد داده؟ به من یاد داده، خواسته‌ام را بشناسم. این را نپرسیدم. عشق‌های قبلی‌ات به تو یاد داده بهتر با شوهرت عشق بازی کنی؟

بر عکس، برای این که بتوانم خودم را کاملاً تسلیمش کنم، باید داغ زخم‌هایی را که مردهای دیگر بر من گذاشته‌اند فراموش کنم (ص ۲۲۰)

نمونه ۱۵

وقتی از نقاش جدا شدم، با دختری آشنا شدم، سه روز تمام به هم عشق ورزیدیم، در اوج شدت، چرا که هر دو می‌دانستیم عمر آن عشق بسیار کوتاه است.

(ص ۲۳۶)

نمونه ۱۶

فکر نمی‌کنی وقتی دوست پسرت که ادعا می‌کنی دوستت دارد، دیر به خانه برمی گردد، دست کم باید سعی کنی بفهمی چه اتفاق افتاده؟ (ص ۲۹۱)

نمونه ۱۷

لباس مد روز نداشتم، برای دخترهای دور و برم فقط همین مهم بود و نمی‌توانستم توجهشان را جلب کنم. شب، وقتی دوست‌هایم با

دوست دخترهایشان بیرون می‌رفتند، وقت آزادم را به خلق دنیایی می‌گذراندم که در آن می‌توانستم شاد باشم ... عصر روز بعد که به سینما رفته بودیم، به هر کلکی کنارم نشست و دستم را گرفت. دست در دست هم از سینما بیرون رفتیم. من که خودم را زشت و ضعیف می‌دانستم و لباس مد روز نداشتم، با محبوب‌ترین دختر گروه. (ص ۲۹۴)

نمونه ۱۸

ماری با آن لباس مشکی اغو اگر انه و جذابش، خوشحال به نظر می‌آمد ... می‌دانم در مهمانی‌های رسمی، همه زنها طوری لباس می‌پوشند که برجستگی‌ها و خمیدگی‌های بدنشان، مرکز توجه همه بشود و شوهر یا دوست پسرشان که می‌دانند زنشان خواهان دارد، فکر می‌کنند:

آها! از دور لذت ببرید! اما او با من است! من می‌توانم! از شما بهترم! چیزی را دارم که شما دلتان می‌خواهد ... احتمالاً آن طرفم هم سینه‌های یک زن است.

احتمالاً زن یکی از دوستاهایم. (ص ۲۹۹)

نمونه ۱۹

سکس! جمله، از دختر مو بوری است، که کسی درست نمی‌داند آن جا چه می‌کند:

«چرا درباره‌ی سکس حرف نزنیم؟ خیلی جالب‌تر است و این قدر هم پیچیده نیست!» دست کم رفتار و گفتارش طبیعی است.

یکی از مهمانانِ سرِ میز، لبخند طعنه آمیزی می‌زند، اما من تشویقش می‌کنم. سکس واقعاً جالب‌تر است، اما فکر نمی‌کنم خیلی هم فرق داشته باشد.

از آن گذشته صحبت درباره سکس دیگر ممنوع نیست. (ص ۳۰۷)

نمونه ۲۰

همان مشکلات با زنان قبلی، مثل همیشه آنها دنبال ثبات و تعهدند و من در پی ماجراجویی و ناشناخته‌ها. هر چند این بار رابطه‌مان بیشتر طول می‌کشد، اما دو سال بعد به نظر می‌رسد که دیگر وقتش است اِستِر ماشین تحریرش و تمام وسائلی را که با خودش آورده دوباره برگرداند به خانه خودش. (ص ۳۶)

نمونه ۲۱

به زنهایِ زیادی، عشق بورزم، هرگز ازدواج نکنم، با کسی زندگی کنم که سر از پا نشناخته عاشقم باشد.
(ص ۳۴۸)

نمونه ۲۲

او را زن زندگی ام می‌دانم و اما هر چند وقت (بهتر بگویم مرتب) مرا با عشق زن دیگری که سر راهم آمده، تنها می‌گذارد. طلاق هیچ وقت مطرح نمی‌شود. هرگز نمی‌پرسم از رابطه نامشروع من خبر دارد یا نه. (۵۳)

نمونه ۲۳

فکر می کنید ممکن است به خاطر رابطه‌تان با یک زن دیگر، ترک تان کرده باشد؟ جواب می‌دهم:
برایش مهم نیست. (ص ۲۲)

نمونه ۲۴

مگر وفاداری چیست؟
این احساس که مالک جسم و روحی ام که، مال من نیست؟
تو فکر می کنی در تمام این سالها که با هم بوده‌ایم، هیچ وقت با مرد دیگری نبوده‌ام؟ (ص ۵۴)

نمونه ۲۵

رابطه عاشقانه‌ای در کار نبوده، در واقع، این اتفاق بیشتر به خاطر آن پیش آمد که، حوصله‌مان سر رفته بود.
روز کسل کننده‌ای بود، بعد از نهار کاری نداشتیم، اغو اگر ی همیشه آدم را به زندگی علاقه‌مند می کند و برای همین کارمان کشید به تخت خواب. (ص ۲۳)

نمونه ۲۶

گاهی این طور می‌شود کار مهمی ندارم، زن دنبال احساسات است و من دنبال ماجرا، همین. روز بعد هر دو وانمود می‌کنیم هیچ اتفاقی نیفتاده و زندگی ادامه پیدا می کند.
(ص ۲۳)

نمونه ۲۷

من و استر که همیشه به خود می‌بالیدیم که، در کنار هم با مشکلات زندگی روبرو می‌شویم! رنج می‌بریم، اما هرگز به هم دروغ نمی گوییم. هر چند طبق قاعده بازی، بعضی از ماجراهای نامشروعمان را از این قانون مستثنی می کردیم (ص ۳۲)

نمونه ۲۸

(استر) هر وقت دلش می‌خواست، می توانست به سفر برود، کنار مردها زندگی می کرد، حتی کنار سربازهایی که مدتها بود زن ندیده بودند. هرگز چیزی از او نمی‌پرسیدم، او هم چیزی به من نمی گفت. هر دو آزاد بودیم و به این موضوع می‌بالیدیم. (ص ۳۲)

نمونه ۲۹

ادامه رابطه زناشویی مان، خیلی راحت‌تر است.
هم می‌دانم که همیشه می‌توانم به آغوشش بر گردم و هم می‌توانم از آزادی مطلقم لذت ببرم. عاشق یک زن دانشمند کاتالان می‌شوم و یک زن آرژانتینی جواهر ساز و دختری که در مترو آواز می‌خواند. (ص ۴۲)

نمونه ۳۰

مثال: زهیر کم کم تمام ذهنم را اشغال می کرد و پادزهری احتیاج داشتم، چیزی که نگذارد در نومیدی غرق شوم و تنها یک راه

حـل وجود داشت: پیـدا کردن یک معشوقه. با سه چهار زنی که جـذبم کرده بودنـد، ملاقات کردم سـر انجام به طرف ماری جـذب شدم یک بازیگر فرانسوی ۳۵ ساله. (ص ۷۲)

نمونه ۳۱

ماری وانمود می کرد نمی‌دانـد در جان من چه می گـذرد. من هم وانمود می کردم نمی‌دانم در روح او چه می گذرد. (عشق ناممکن به مرد همسایه‌اش که متأهل بود.

هر چنـد او زنی بود که می‌توانست هر مردی را که دلش می‌خواست تصاحب کنـد.) با هم دوست بودیم. رفیق بودیم. از برنامه‌های مشترکمان لذت می‌بردیم. حتی می‌توانسـتم خطر کنم و بگویم نوع خاصـی از عشق به او داشـتم ... عشـقی متفاوت با آن که من به استر یا او به مرد همسایه‌اش داشت. (ص ۷۳)

نمونه ۳۲

(مـاری چون به مرد همسایه‌شان علاقه دارد و به دنبال راهی برای بـدست آوردن اوست درباره زنـدگی آن مرد کنجکاو است): من کنجکـاوم که چرا مرد همسـایه‌ام از زن بی‌حـالش جـدا نمی‌شود؟ زنی که مـدام لبخنـد می‌زنـد و همیشه به خـانه و غـذا و بچه‌هـا و صورت حساب‌ها می‌رسد. (ص ۸۴).

نمونه ۳۳

بین من و مرد همسایه‌ام، هم همین طور شد، آنقدر نزدیک من بود که دیدم در رابطه‌مان چقدر ترسو است.
دیدم هیچ وقت چیزی را که خیلی می‌خواهد و اما داشتنش خطرناک است نمی‌پذیرد. (ص ۱۰۰)

نمونه ۳۴

میخائل به دختری اشاره کرد که عرب به نظر می‌رسید. دختر طرف مردی بر گشت که آن طرف سالن تنها نشسته بود:
تا حالا موقع هماغوشی دچار ناتوانی جنسی شده‌اید؟
همه خندیدند.
اما مرد از پاسخ مستقیم طفره رفت. ظاهراً دوست پسر شما ناتوانی جنسی دارد!
همه دوباره خندیدند...
دختر با صدای محکمی می گوید:
نه! اما گاهی این مشکل برایش پیش آمده. (ص ۱۱۱)

۱۰. بخشش عملی در عالم خیال.

نمونه:
انرژی نفرت تو را به جایی نمی‌رسانـد اما انرژی بخشـش که خودش را با عشق نشان می‌دهـد می‌تواند زندگی‌ات را به شـکل مثبتی عوض کند.

حالاـ دیگر ادای مرشـدای تبتی را در می‌آوری، این چیزها در حرف خیلی قشـنگ است اما در عمل ممکن نیست. یادت نرود که تا حالا بارها رنجیده‌ام. (ص ۸۴).

۱۱. پیدا نکردن دوست دختر ضعف تلقی می‌شود.

نمونه:

داغ زخمهـای آن نوجوان لاـغر انـدام را هنوز داری، نوجوانی که نمی‌توانست دوست دختر پیـدا کنـد، هیـچ وقت در هیـچ ورزشـی خوب نبود.

(ص ۸۴).

۱۲. دین اجباری است.

نمونه:

مردم آزادنـد همه چیزشـان را انتخاب کننـد مـدرسه، دانشـگاه، خمیر دنـدان، اتومبیل، فیلم، شوهر، زن، معشوقه. اما وقتی پای عقاید دینی به میان می‌آمـد، برخورد حکومت طوریست که انگار مردم شـعور کافی ندارند و به راحتی می‌شود از آنها سوء اسـتفاده کرد. (ص ۱۰۶)

۱۳. رقص تنها راه فعال کردن عشق و انرژی.

نمونه اول:

عشق ظرفیت ما را برای پذیرش عشق افزایش می‌دهد. عشق تنها چیزیست که هوش خلاقیت را فعال می‌کند تنها چیزی که ما را منزه و آزاد می‌کند.

(ص ۱۱۴).

نمونه دوم:

ای بانو به حرمت تو می‌رقصیم. باشد که رقصمان ما را تا بلندا به پرواز درآورد. (ص ۱۱۴)

نمونه سوم:

حرفم را تصحیح کرد:

برنامه‌ی تئاتر نبود، یک ملاقات بود.

داستان تعریف می‌کنیم و برای انرژی عشق می‌رقصیم. (ص ۱۲۴)

نمونه چهارم:

وقتی می‌رقصـیم، به گرد همـان انرژی می‌گردیم که تـا درگـاه بانو صـعود می‌کنـد و با تمام نیروی او به سوی ما باز می‌گردد. (ص ۱۴۶)

نمونه پنجم:

وقتی مردم شروع می‌کنند به گفتنِ سرگذشتشان، شهامت بیشتری دارند. وقتی می‌رقصند، انرژی آنها را لمس می‌کند و کم کم از ریشه تغییر می‌کنند، اندوه از زندگی‌شان محو می‌شود. (ص ۲۲۴)

۱۴. مذهب اختراع بشر است.

نمونه اول:

در دنیا فقط چیزی واقعیت دارد که به چشم خودمان ببینیم و مذهب اختراع بشر است برای فریب دادن مردم. می‌پرسم پس آن مسجد در شهر چه می‌کند؟ می‌گوید:

فقط پرمردها و پیرزن‌های خرافاتی به آنجا می‌روند و آنها هم جاهل و بی‌کارند. (ص ۲۰۷)

نمونه دوم:

مذهب فقط راهیست برای دادن امیدهای کاذب به نومیدان. (ص ۲۱۲)

۱۵. مواد مخدر

نمونه اول:

«این جا مواد مخدر هم هست؟»

یک چیزهایی هست.

اما بیشتر الکل است.

مواد مخدر خیلی کم است، راستِ کار ما نیست، مواد مخدر بیشتر به درد نسل شما می‌خورد نه؟ مثلاً مادرم وقتی می‌خواست غذا درست کند یا خانه را با وسواس تمیز کند یا به خاطر من عذاب بکشد، مواد مصرف می‌کرد. (ص ۲۷۱)

نمونه دوم:

یک سیگار کامل حشیش می‌کشم، دو بطری شراب می‌خورم و وسط اتاق از حال می‌روم. (ص ۴۲)

۱۶. شرکت در مراسم شیطان پرستی

نمونه

همه در دایره‌ای بر زمین نشستند و آن شب برای اولین بار ترسیدم. انگار در یک فیلم ترسناک حضور داشتم، قرار بود یک مراسم شیطان پرستی شروع بشود. (ص ۲۸۲)

۲. ورونیکا تصمیم می‌گیرد بمیرد ترجمه: میترا میرشکار، انتشارات پر، چاپ دوم، تهران ۱۳۸۶

۱. ترویج نوع خود کشی

نمونه ۱

چهار بسته قرص خواب را از روی میز کنار تختخوابش برداشت به جای این که آنها را خرد کند و در آب حل نماید، تصمیم گرفت قرص‌ها را یکی یکی بخورد چرا که همیشه مابین قصد و عمل شکافی وجود دارد و او می‌خواست در صورت تغییر در تصمیمش بتواند از نیمه راه باز گردد. (ص ۷)

نمونه ۲

خود کشی با اسلحه، پریدن از بالای ساختمانی مرتفع یا دار زدن هیچ یک با طبیعت زنانه‌اش جود در نمی‌آمد. زنها وقتی دست به خود کشی می‌زنند از روشهای عجیب تری استفاده می کنند، مثل بریدن رگ دست یا خوردن تعداد زیادی قرصهای خواب آور. (ص ۱۰)

نمونه ۳

باید از آنجا می‌رفت و قرص‌های بیشتری می‌خورد. اگر نمی‌توانست چنین کاری انجام دهد تنها راه حل این بود که از بالای ساختمان مرتفعی در لیوبلیانا پایین بپرد؛ باید این کار را می کرد. او سعی کرده بود که پدر و مادرش را از هر گونه عذاب بی مورد نجات دهد ولی اینک چاره‌ای نداشت.

(ص ۳۸)

۲. دلایل خود کشی

نمونه ۱

زندگی‌اش یک نواخت بود و هنگامی که جوانی را پشت سر می گذاشت وارد مسیر سراشیبی می‌شد که در آن پیری علائمی اجتناب ناپذیر از خود بر جای می گذاشت. بیماریها شروع می‌شدند و دوستانش هم از او جدا می‌شدند. با ادامه زندگی تجربه بیشتری کسب می کرد در حقیقت فقط احتمال زجر و عذابش افزایش می‌یافت. (ص ۱۴)

نمونه ۲

او به دلیل فقدان عشق دست به خودکشی نزده بود.

این عملش به خاطر این نبود که مورد علاقه خانواده‌اش نبود، یا مشکلات مالی داشت یا اینکه بیماری علاج ناپذیری گریبانش را گرفته بود.

(ص ۱۷)

۳. تردید در وجود خدا

نمونه ۱

از این اندیشه لذت می‌برد که به زودی خواهد توانست پاسخ به این سؤال را که همه از خود می‌پرسند بیابد:

آیا خدا وجود دارد؟

(ص ۱۵)

نمونه ۲

اگر خدا وجود داشته باشد با مخلوقاتی با مخلوقاتی که تصمیم می گیرند زمین فانی را زودتر از موعد ترک گویند، بخشنده خواهد بود و حتی ممکن است از ما به این دلیل که مجبورمان کرده زمانی را بر روی کره خاکی سپری کنیم، عذرخواهی کند.

(ص ۱۶)

۴. انکار قیامت

نمونه

ورونیکا در سن بیست و چهار سالگی و پس از تجربه مسائلی که می‌توانست تجربه کند و این مسأله موفقیت کوچکی نبود، کاملاً اطمینان حاصل کرد که همه چیز پس از مرگ پایان می‌یابد. برای همین هم خودکشی را انتخاب کرد:

سر انجام به آزادی می‌رسید و به فراموشی ای ابدی. (ص ۱۵)

۵. خدا علت هرج و مرج در دنیا ست

نمونه

اگر خدا وجود دارد و من به این باور باشم که او وجود ندارد، خودش می‌داند که درک و فهم بشر دارای محدودیت‌هایی است. او خودش این هرج و مرج را آفرید و فقر، ظلم، حرص و تنهایی را به وجود آورد. بدون شک به دنبال اهداف والاتری بوده و لی نتایج کارش مصیبت بار از آب درآمد. (ص ۱۶)

۶. چون خدا می‌داند ما خود کشی می کنیم، این کار مجاز است

نمونه

کارهای حرام و خرافات جهنم. مادر دیندارش خواهد گفت:

خداوند از گذشته و حال و آینده با خبر است.

بنا بر این ورونیکا را با علم به مطلب خلق کرده که دست به خودکشی خواهد زد و از اعمال او بهت زده نخواهد شد.

(ص ۱۶)

۷. روابط جنسی

نمونه ۱

ادوارد بسیار خوش قیافه بود.
اگر فقط می‌توانست قدمی به خارج از دنیای خودش بردارد و او را در قالب یک زن ببیند آنگاه آخرین شب‌های ورونیکا بر روی زمین زیباترین شب‌های زندگی‌اش محسوب می‌شد ... می‌خواست به همراه احساس ناب نوای یک سوناتا یا مینوئت چنان پیوندی با این مرد برقرار کند که تا به حال به شخص دیگری برقرار نکرده بود.
(ص ۱۵۰)

نمونه ۲

همین حالا می‌توانستم عاشقت شوم و هر آنچه را می‌توانستم نثارت کنم. تنها چیزی که تو از من می‌خواهی کمی موسیقیست ولی من آنچه همیشه فکر می‌کردم بسیار بیشترم و دوست داشتم چیزهای دیگری که به تازگی آنها را درک کرده‌ام با تو سهیم شوم.
(ص ۱۵۱)

نمونه ۳

ورونیکا ژاکتش را درآورد و به ادوارد نزدیک‌تر شد اگر قرار بود کاری انجام دهد آن لحظه بهترین زمان بود.
ماری به مدتی طولانی در آن هوای سرد می‌ماند و سپس به داخل باز می‌گشت. (ص ۱۵۲)

نمونه ۴

آن زنی که بیرون است از من می‌خواست تا پی ببرم تا چه حد می‌توانم پیش بروم و لذت را تجربه کنم. آیا واقعاً می‌توانم بیشتر از آنچه تاکنون پیش رفته‌ام پیش بروم؟ (ص ۱۵۲)

نمونه ۵

ورونیکا دست ادوارد را گرفت و سعی کرد او را به طرف کاناپه بکشاند ولی ادوارد با متانت امتناع کرد. (ص ۱۵۲)

نمونه ۶

خون رگهایش به جوش آمد و سرمایی که به واسطه درآوردن ژاکتش حس می‌کرد کاهش یافت ورونیکا و ادوارد هر دو روبروی هم ایستاده بودند. ورونیکا احساس کرد می‌خواهد لذت را تجربه کند.
پیش از این به تنهایی یا در کنار شخص دیگری این کار را کرده بود ولی هیچ گاه این چنین لذت دهی را تجربه نکرده بود... ورونیکا شروع به صحبت کرد کلمات غیر قابل تصوری را بر زبان می‌راند. کلماتی که والدینش، دوستانش و اجدادش آنها را کاملاً زشت و ناپسند می‌پنداشتند. در اوج نخستین لذت، لب‌هایش را گاز گرفت تا فریاد برنیاورد. (ص ۱۵۳)

نمونه ۷

ورونیکا می‌خواست از اوج لذت بمیرد. به چیزی فکر کرد که همیشه برایش منع شده بود.

(ص ۱۵۴)

نمونه ۸

در تصورش مرداهایی با رنگهای پوست متفاوت – سفید، سیاه، زرد – و منحرفان جنسی و گداها به او مهر می‌ورزیدند. او متعلق به همه بود و دیگران هم می‌توانستند هر کاری انجام دهند. چندین بار به اوج لذت رسید. چیزهایی را تصور کرد که تا آن زمان هیچ گاه تصور نکرده بود و خودش را به دست هر آنچه بنیادی و ناب بود، سپرد. سر انجام هنگامی که دیگر نتوانست ادامه دهد، با لذت فریاد برآورد فریادی از درد آن همه لذت و تصور مردان و زنانی که از دریچه‌های ذهنش به جسمش راه یافته و ترکش کرده بودند. (ص ۱۵۴)

نمونه ۹

آن چه را همیشه از خود پنهان ساخته تجربه کرده بود او لذت یک باکره و یک روسپی، یک برده و یک ملکه را تجربه کرده بود هر چند در این رابطه یک برده بود تا ملکه. (ص ۱۵۷)

۸. در روابط جنسی اگر اجباری نباشد هیچ محدودیتی وجود ندارد

نمونه

فقط دو مسأله ممنوعه وجود دارد که یکی بر اساس قانون بشر است و دیگری بر اساس قانون خداوند است.
هیچ وقت کسی را به اجبار وادار به رابطه‌ای جنسی نکن چون این کار تجاوز محسوب می‌شود و هیچ گاه با کودکان روابط جنسی برقرار نکن چون این کار جزو بدترین گناهان است.
به استثنای این دو مورد تو آزاد هستی. (ص ۱۵۶)

۹. همجنس گرایی مردان با شخصیت و کارمندان عالی رتبه دولت

برای دکتر ایگور تعریف می‌کردند که چه پولی را در دامان زنان روسپی رومانیایی می‌ریختند تا فقط بتوانند کف پا آنها را بلیسند، پسرهایی که عاشق پسرها بودند و دخترهایی که عاشق دخترهای هم مدرسه‌ای خود بودند. شوه
(ص ۱۶۵)

۱۰. جذاب جلوه دادن مجالس شهوترانی

نمونه

مجالس شهوترانی گویا هر کس حداقل یک بار تمایل دارد در چنین مجالسی حضور یابد. دکتر ایگور لحظه‌ای قلمش را زمین گذاشت و فکر کرد:

او چه طور؟ بله او هم دوست داشت. مجلس عیاشی چنانچه تصور کرده بود حتماً مکانی پر هرج و مرج و لذت بخش بود که در آن احساس مالکیت وجود نداشت و آنچه بود فقط لذت و منگی بود.
(ص ۱۶۵)

۱۱. تعریف خدا

اگر زندگی کنی خداوند با تو زندگی خواهد کرد اگر خطرات زندگی را نپذیری او به بهشت دوردست خواهد رفت و فقط موضوع بحث تفکرات فلسفی خواهد شد.
(ص ۱۷۵)

۱۲. توصیه به زیر پا گذاشتن اصول اخلاقی

اگر زندگی کنی خداوند با تو زندگی خواهد کرد اگر خطرات زندگی را نپذیری او به بهشت دوردست خواهد رفت و فقط موضوع بحث تفکرات فلسفی خواهد شد.
نمونه:
به آنها خواهم گفت که از اصول اخلاقی پیروی نکنند و به زندگی خود، تمایلات خود و ماجراهای خود پی ببرند و زندگی کنند.
(ص ۱۷۵)

۳. سفر به دشت ستارگان

اشارهترجمه: دل آرا قهرمان، انتشارات فرزان، چاپ هشتم، تهران ۱۳۸۶

(این کتاب توسط سوسن اردکانی با عنوان «زیارت» و آرش حجازی با عنوان «خاطرات یک مغ» نیز ترجمه شده است) درباره کتاب پائولو کوئلیو در یکی از سفرهای خود به انگلیس با شخصی که هیچگاه هویت او را آشکار نکرد، در کافه‌ای در آمستردام آشنا می‌شود. آن دو مدت طولانی با هم گپ زدند و دیدگاه‌ها و تجربیات خود را با هم در میان گذاشتند. آن مرد به او توصیه کرد که به دین روی بیاورد و نیز به زیارت برود و جاده زیارتی قدیمی سانتیاگو را که راه زوار فرانسوی در قرون وسطی به کلیسای جامع سنت جیمز در اسپانیا بود به او نشان داد. به این ترتیب پائولو شروع به مطالعه در عرفان مسیحیت کرد. در سن ۳۹ سالگی به زیارت رفت و یک سال بعد نخستین کتاب خود را به نام «سفر به دشت ستارگان» نوشت که شرح تجربیاتش در این سفر و کشف این راز است که در زندگی همه مردم عادی همواره اتفاقات شگفت انگیز و قابل توجهی رخ می‌دهد. این کتاب در برزیل منتشر و با استقبال مواجه شد.
سفر به دشت ستارگان، داستان یک سفر است که کوئلیو پس از آن همه سال شر و شور و ماجراجویی دوران جوانی برای تکمیل آخرین فعالیت مورد علاقه‌اش، «جادوگری» اقدام به آن می‌کند.
همین سفر مسیر زندگی او را عوض می‌کند و دست او را با قلم آشنا می‌کند.

نقـد این کتاب به صورت توضـیحی و تشـریحی نیست بلکه در غالب نکاتی شـماره بندی شده و مثالهای آن هم به عنوان نمونه بیان می‌شود.

۱. اگر به خدا اعتقاد نداری اما از روی عادت دعا می‌خوانی رستگار خواهی شد

نمونه

من دوستی داشـتم که همواره مست بود ولی هر شب قبل از خواب سه بار دعای آوه ماریا را می‌خوانـد، چون مادرش به او این طور تعلیم داده بود.
حـتی اگر شب کاملاً مست بود علی رغم عـدم اعتقـاد هر شب این دعـا را می‌خوانـد پس از مرگش در یـک جلسه مراسم سـنت از ارواح گذشتگان پرسیدم که دوست من کجاست؟
به من پاسخ دادند که در جای خیلی خوبی است.
در مکانی پر از نور. او بی آن که در طول زندگی‌اش ایمان داشـته باشد بی آنکه تلاشی کرده باشد تنها با تکرار دعای شبانه نجات یافته بود.
(ص ۶۰).

۲. تَجَلّی خدا در چیزهای مختلف

نمونه

خداونـد برای انسان‌های نخستین در غارها و رعـد و برق تَجَلّی می‌کرد. پس از این که انسان این پدیده را از نظر علمی کشف کرد، آن وقت او را در برخی موجودات یا مکان‌های مقـدس در جنگل جسـتجو کرد و به سـتایش او پرداخت زمانی فقط در سـردابه‌های شهرهـای عتیق صـدای او را می‌شـنیدند. با این همه در همه دوران‌ها خداونـد به شـکل عشق و محبت، قلب انسان‌ها را سـرشار کرده است.
(ص ۶۰).

۳. خداوند مفهومی ذهنی است

نمونه

در روزگار ما خداوند به مفهومی ذهنی تبدیل شده که به صورت علمی ثابت می‌شود (ص ۶۰).

۴. اعتقاد به تناسخ

نمونه ۱

در این مرحله تاریخ چرخی می‌زنـد و همه چیز از ابتـدا آغـاز می‌شود این قانون بازگشت است قانون عمل و عکس العمل (... ص ۶۰).

نمونه ۲

قـانون بـازگشت در این تَجَلّی کرد که کـار ناتمام او را برادرش به انجام رسانـد. همه چیز مجاز است جز متوقف کردن تَجَلّی عشق. وقتی این اتفاق می‌افتد همان کسی که خراب کرده است ناچار به بازسازی خواهد بود.
توضیـح دادم که در کشور من قانون بازگشت به این معناست که اگر کسی به معلولیت یا بیماری دچار می‌شود برای جبران معاصی و اشتباهاتیست که در زندگی‌های گذشته آنها را مرتکب شده است.
(ص ۶۱).

۵. رؤیاها غذای روح هستند

نمونه

انسان هرگز از رؤیاهایش دست بر نمی‌دارد. رؤیاها غذای روح هستند همانطور که خوردنی‌ها غذای جسمند. (ص ۶۳).

۶. استفاده از مشروبات الکلی

نمونه ۱

شام عبارت بود از سوپ سبزیجات، نان، ماهی و شراب. همه دعا کردند و ما نیز با آنها همراه شدیم (ص ۷۴).

نمونه ۲

وقتی نورافکن‌ها خاموش شد از پشت درختان میدان بیرون آمد و حالش بهتر شد.
دو لیوان دیگر شراب سفارش دادیم و یک بشقاب ساندویچ‌های کوچک برداشتیم (ص ۱۱۷).

نمونه ۳

نشستیم تـا کمی استـراحت کنیـم پطرس یکی از سیگارهای کـذاییش را دود کرد و مـن کمی شـراب کـه از ظهر نگه داشتـه بـودم نوشیدم. (ص ۱۶۹).

نمونه ۴

در این فکر بودم که چقدر به آنها خوش می‌گذشته است:
گرازهای کباب شده، شراب فراوان، موسیقی، قصه و بازی. (ص ۱۹۱).

نمونه ۵

در رستوران هتل غذا خوردیم پطروس غذای مخصوص آنجا، پائلای و الانسی، را سفارش داده بود که در سکوت خوردیم و همراه آن ریوخای درجه یکی هم نوشیدیم. (ص ۲۳۲).

نمونه ۶

من غذا خوردم، شراب نوشیدم و خیلی زود برای خوابیدن به اتاقم رفتم. (ص ۲۶۰).

۷. شیطان نیروی معنوی معرفی می‌شود

نمونه

علاوه بر نیروهای مادی که ما را احاطه کرده‌اند و به ما کمک می کنند.
دو نیرو معنوی هم در کنار ماست:
یکی فرشته و دیگری شیطان است.
(ص ۸۰).

۸. راه شناخت شیطان

نمونه

تنها راه شناخت او (شیطان) اینست که با او دوست بشویم، به نصایحش گوش کنیم و وقتی به او احتیاج داریم او را فرا بخوانیم. (ص ۸۱).

۹. روابط نامشروع

نمونه ۱

با زنان زیادی بوده‌ام، اگر منظورت اینست و همه آنها را خیلی دوست داشته‌ام ولی شیدایی را فقط با دو نفر از آنها تجربه کرده‌ام. گفتم که من هم زنان زیادی را دوست داشته‌ام و دلواپس این مسأله‌ام که نتوانم با یک نفر بمانم. (ص ۱۲۸).

نمونه ۲

به خاطر آوردم که دو سه نفر زن بودند که خیلی دلم می‌خواست با آنها صمیمی شوم ولی از ترس طرد شدن به آنها نزدیک نشده بودم. موقعیت‌های دیگری را به خاطر آوردم که از هوس‌های خود صرف نظر کرده بودم و انجام دادن آنها را به بعد موکول کرده بودم. احساس تأثر شدیدی می‌کردم ... چرا ترس از طرد شدن و شنیدن نه؟ چرا کاری به بعد موکول کردن وقتی که مهم‌ترین چیز

استفاده کامل و لذت بردن از زندگی است؟
(ص ۱۵۶).

۴. شیطان و دوشیزه پریم

اشاره

ترجمه: سوسن اردکانی، انتشارات نگارستان کتاب،

۱. ارتباط نامشروع

نمونه ۱

این مرد هم مثل سایر مردان مسن فکر و ذکرش این بود که با زنی جوان رابطه جنسی داشته باشد.
(ص ۳۵).

نمونه ۲

رابطه جنسی، پول، قدرت، وعده اما شانتال تصمیم گرفت وانمود کند که انتظار کشف راز حیرت انگیزی را می‌کشد. احساس برتری، رضایت عجیبی به مردان می‌بخشد (۳۷).

نمونه ۳

در عین حال دلش پر می‌کشید که سر و سرّی با منشی‌اش پیدا کند اما از واکنش زنش می‌ترسد. (ص ۱۰۹).

۱. رستگاری خارج از توان انسان است

نمونه

همه ما از ابتدا محکوم بوده‌ایم و فرقی نمی‌کند که در این زندگی چه کاری انجام دهیم چون رستگاری، فراتر از حد اندیشه یا عمل انسان است.
(ص ۴۳).

۲. خدا راهنمای تاریکی

نمونه

خدا عادل است و مرا به خاطر همه کارهایی که کرده‌ام خواهد بخشید به خاطر بلایی که دلم می‌خواست سر کسانی بیاورم که قصد نابودی ام را داشتند ... چون او بود که مرا به سوی تاریکی سوق داد. (ص ۴۳).

۳. خدای ناتوان

نمونه

یک لحظه به نظرش رسید که خدا خیلی دورتر از آن است که صدایش را بشنود، به همین دلیل، به جای خدا دست به دامان مادربزرگش شد که مدتی قبل از دنیا رفته بود.
(ص ۴۷).

۴. وجود نداشتن خیر واقعی

نمونه

تا جایی که به خیر واقعی مربوط می‌شد، چنین چیزی نه در زمین انسان‌های ترسو وجود داشت و نه در آسمان خدای قادر مطلق که بذر رنج را در همه جا می‌پاشد، فقط برای این که ببیند می‌توانیم تمام عمرمان از او درخواست کنیم از شر نجاتمان دهد. (ص ۶۷).

۵. خیرخواهی مخصوص انسان‌های ترسو است

نمونه

ایفای نقش یک موجود خیرخواه فقط مختص کسانی است که از موضع گیری در زندگی می‌ترسند. همیشه خیلی آسان‌تر است که به خوبی خودتان ایمان داشته باشید، تا این که با دیگران رو در رو قرار گیرید و برای گرفتن حقتان بجنگید. همواره راحت‌تر است که توهینی را که به شما شده نادیده بگیرید تا این که شهامتش را داشته باشید که با قوی‌تر از خودتان دربیفتید. (ص ۶۸).

۶. خدا هم جهنمی دارد

نمونه ۱

حتی خدا هم جهنمی دارد و آن عشقش به انسان است.
(ص ۹۰).

نمونه ۲

جهنم خدا عشقش به بشر است چون رفتار بشر هر ثانیه از زندگی ابدی‌اش را تبدیل به عذابی می‌کند.

انسان به بدترین خصلت درونش نیاز دارد تا به بهترین نعمت درونش دست یابد. (ص ۱۴۶).

۷. خدا انسان را بازیچه خیر و شر قرار داده‌ست

نمونه

به این طعنه خدا که چنین شیوه عجیبی را انتخاب کرده بود تا به من نشان دهد که بازیچه ای در دست خیر و شر هستم، هم می‌خندیدم و هم می گریستم.

۸. شر همیشه پیروز است

نمونه

می‌خواهم بدانم در فکر آن تروریست‌ها چه می گذشت. می‌خواهم بدانم که آیا ممکن بود لحظه‌ای دلشان به حال آنان بسوزد و آزادشان کنند؟ چون جنگ آنان هیچ ربطی به خانواده من نداشت.
می‌خواهم بدانم آیا وقتی خیر و شر رو در روی هم قرار می گیرند لحظه‌ای هر چند به کوتاهی کسری از ثانیه امکان این پیش می‌آید که خیر پیروز شود؟ (۹۵).

۹. آمرزش وجود ندارد

نمونه

کسی چه می‌داند که آیا خدا به سوگندها گوش می‌دهد و یا آمرزش ابدی وجود دارد یا نه. (ص ۱۰۶).

۱۰. شیطان حاکم بر عقل است

نمونه

شیطان در سمت چپ مغز مرد، جایی که حاکم بر منطق و استدلال است زندگی می کرد، اما هرگز نمی گذاشت دیده شود. (ص ۱۰۸).

۱۱. دنیا، شوخی خدا با انسان است

نمونه

پاکدامنی صرفاً یکی از چهره‌های فراوان ترس است.

وقتی انسان این را می‌فهمد، پی می‌برد که این دنیا صرفاً شوخی کوچکیست که خدا با او کرده. (۱۰۹).

۱۲. خدای نادم

نمونه

خدا از طریق من خودش را تنبیه می‌کند که چرا در یک لحظه بیکاری، تصمیم به آفرینش جهان گرفت. (ص ۱۱۲).

۱۳. ترس عامل پاکدامنی است

نمونه

انسان صرفاً به خاطر ترس، پاکدامنی خود را حفظ می‌کند.

اما ذات بشر همچنان بد است.

(ص ۱۱۴).

۱۴. خدا دشمن واقعی انسان

نمونه

اگر دنبال این حکایت را تا رسیدن به نتیجه منطقی‌اش بگیریم لابد دشمن اصلی ما خداست که ما را گرفتار تمام رنج‌هایمان کرده. (ص ۱۴۶).

۱۵. معلوم نیست خدا عادل باشد

نمونه

- شما سعی می‌کنید اثبات کنید که خدا عادل است.

غریبه پس از لحظه‌ای اندیشه گفت:

- شاید. - نمی‌دانم خدا عادل است یا نه. انصاف خاصی در حق من به خرج نداده و همین احساس ناتوانی است که روحم را به فنا کشیده ... همین چند دقیقه پیش فکر می‌کردم او مرا انتخاب کرده تا انتقامش را از انسانها به خاطر تمامی اندوهی که برایش ایجاد می‌کنند بگیرد.

(ص ۱۴۷).

۱۶. در صورت طغیان و ناسزا گویی به خدا، خداوند آنچه را گرفته بر خواهد گرداند

نمونه

آنگاه ایوب پس از آن همه رنج، طغیان می‌کند و در مقابل خدا زبان به ناسزا می‌گشاید. تنها در آن زمان است که خدا آنچه را که از او گرفته بود به او بر می‌گرداند. (ص ۱۵۴).

۱۷. طغیان در برابر خداوند خواست خود اوست

نمونه

چرا خدا ایوب را مجبور کرد چنان رفتار کند؟ تا به او نشان دهد که فطرتش بد است و این که هرچه به دست آورد، تنها به لطف و رحمت الهی بوده است و بس نه این که پاداشی به رفتار نیک باشد ... خدا شرط بندی شیطان را پذیرفت و ظاهراً بی‌عدالتی کرد. (ص ۱۵۴).

۱۸. خداوند نعمت را برای ایجاد وحشت به انسان می‌دهد

نمونه

اول از همه دوستی با مردم دهکده و بعد ایجاد وحشت و اغتشاش. فکر کرد:

- این درست همان کاری بود که خدا با من کرد و حالا ـ من هم همین کار را با دیگران می‌کنم. خدا دقیقاً به همین ترتیب تمام نعمت‌ها را به من داد، صرفاً به خاطر این که مرا در ورطه‌ای عمیق بیفکند.

پس من هم همین کار را می‌کنم. (ص ۲۰۹).

۵. کنار رودخانه پیدار نشستم و گریستم

اشاره

ترجمه: سوسن اردکانی، انتشارات نگارستان کتاب، چاپ سوم، تهران ۱۳۸۹

درباره کتاب این کتاب چهارمین کتاب پائولو بود که در سال ۱۹۹۴ در برزیل منتشر شد و جایگاه او را در صحنه ادبیات جهان بیش از پیش تثبیت کرد. کوئلیو در این کتاب جنبه مؤنث وجودی خود را می‌جوید. «کنار رودخانه پیدار نشستم و گریستم» یکی از سه رمان کوئلیوست که تمام ماجراهای آن با همه تحولات روحی اساسی در وجود قهرمانانش، تنها در طی یک هفته رخ می‌دهد. این رمان داستان دختر است که دوران کودکی خود را با پسر همسایه سپری می‌کند.

اما پسر از آن جا می‌رود. سالها تقریباً با بی‌خبری از او سپری می‌شود و گاه و بی‌گاه از طریق نامه با هم در ارتباطند. در یکی از نامه‌ها متوجه می‌شود که دوست پسرش قرار است به مدرسه دینی برود و خود را وقف عبادت کند.

بعد از مدتی در یکی از نامه‌های دوست پسرش از او دعوت می‌کند تا به مادرید برود و در سخنرانی او شکرت کند.

دختر می‌رود و آشنایی آنها جان تازه‌ای می‌گیرد و ماجرا عاشقی کشیش با دوست دختر دوران گذشته آغاز می‌شود. کشیش برای

سخنرانی به شهرهای مختلف می‌رود و با خود دوست دختر خود را نیز می‌برد. این رمان شرح این سفرها و اتفاقات عاشقانه‌ایست که بین این دو نفر می‌افتد. نقد این کتاب به صورت نکاتی شماره بندی شده و مثالهای آن تماماً با ذکر صفحه آمده است.

۱. مرد مظهر اصلی تمام مذاهب است

نمونه ۱

مظهر همه مذاهب بزرگ از جمله مذهب یهود، کاتولیک و اسلام مردان هستند مردان مسؤول اصول عقاید هستند مردان قوانین را وضع می‌کنند و معمولا تمام روحانیون مرد هستند (۳۲)

نمونه ۲

تا جایی که عقل به کشیش می‌رسید از ازل فقط خدا می‌توانست وجود داشته باشد و مظاهر خدا تا آن جایی که به عقل همه می‌رسید مردانه بود (۹۱)

نمونه ۳

مطالب که در آن بود دلم را لرزاند خدا – اگر واقعاً خدایی وجود داشت – هم چهره‌ای پدرانه داشت و هم مادرانه. (ص ۹۶)

۲. زن مظهر زنانه رحمت خدا

نمونه ۱

سی بل تَجَلّی مادر بزرگ برداشت محصولات را اداره می‌کند، شهر را نگه می‌دارد و به زن نقشش را به عنوان ظهر رحمت الهی پس می‌دهد. (ص ۳۷)

نمونه ۲

او مظهر زنانه رحمت خدایت و وجودش جنبه الهی خودش را دارد. (ص ۸۵) به یادم آمد که آب، رمز مظهر زنان رحمت الهی است.

(ص ۱۰۳)

نمونه ۳

هنرمند مادرِ بزرگ، مظهر زنانه رحمت حق و چهره مهربان و دلسوز خدا را می‌شناخت. (ص ۱۰۶)

نمونه ۴

نخستین قدم به سوی به رسمیت شناختن «بانوی ما» به عنوان مظهر زنانه رحمت خدا بعد از این همه اینها که ما قبلاً عیسی را به

عنوان مظهر مردانه آن پذیرفت ایم. (ص ۱۶۶)

نمونه ۵

چه بسا او اسرار زیادی را درباره مظهر زنانه رحمت خدا می‌دانست، اما درباره عشق بیشتر از من نمی‌دانست. (ص ۱۸۳)

۳. مشروبات الکلی

نمونه

مرد سپید مویی لیوانم را پر کرد و گفت:
بفرمایید باز هم بنوشید. نوشیدم (... ص ۴۹)

۴. خدا عشق است

نمونه ۱

رنج کشیده‌ام و خدا به دعاهایم گوش نداده چون بارها و بارها در زندگی او سعی کردم که از صمیم دل عاشق باشم، اما عشقم پایمال شد.
یا به آن خیانت شد.
اگر خدا عشق است باید بیش از اینها با احساسات من توجه می‌کرد. خداوند عشق است اما آن که این را بهتر از همه فهمیده باکره مقدس است.
(ص ۷۳)

نمونه ۲

چیزی که هستی ما را تغذیه می‌کند و پرورش می‌دهد، عشق است.
اگر دست رد به سینه‌اش بگذاری از گرسنگی می‌میریم. (ص ۹۸)

۵. روابط نامشروع

نمونه ۱

خیلی برایم عجیب است که بعد از تمام تجربه‌هایی که داشته‌ای هنوز ایمانت را حفظ کرده‌ای؟ من آن را حفظ نکردم، از دست دادم و دوباره به دست آوردم. اما ایمان به باکره‌ها به چیزهای محال و خیالات؟ آیا با جنس مخالف سرو سری نداشتی؟ خوب در حد معمولی. (ص ۸۵)

نمونه ۲

او هرگز این را درک نمی‌کرد که من قبلاً ـ هم روابط ی با این و آن به هم زده بودم، طعم عشق را چشیده بودم و اگر ازدواج کرده بودم خوشبخت می‌شدم. (ص ۱۶۰)

۶. پلورالیسم دینی

نمونه

بودایی‌ها حق داشتند هندوها حق داشتند، مسلمانان حق داشتند، همینطور هم یهودیان ... اما دانستن این حقیقت کافی نیست باید انتخاب کنی، من کلیسای کاتولیک را انتخاب کردم چون در آن بزرگ شده بودم ... اگر یهودی به دنیا آمده بودم دین یهود را انتخاب می‌کردم، خدا یکیست هر چند که هزار اسم داشته باشد.
آن دیگر بر عهده خود ماست که نامی برای او انتخاب کنیم. (ص ۱۰۸)

۷. ایمان مجوز خطاست

نمونه

ایمان اگر به کوچکی یک دانه شن هم باشد به ما این امکان را می‌دهد که کوه‌ها را جابجا کنیم ... حواریون ماهی گیرانی بی‌سواد و نادان بودند. اما شعله‌ای که از آسمان‌ها فرود آمد پذیرفتند. آنان از نادانی خود شرمنده نبودند آنان به روح القدس ایمان داشتند. این نعمت برای هر کسی که آن را بپذیرد وجود دارد. فقط انسان باید باور کند، بپذیرد و مشتاق خطا کردن باشد.
(ص ۱۱۱)

۸. جستجوی خدا بی‌معناست

نمونه

در این مورد اشتباه می‌کنید کسی که به جستجوی خدا می‌رود وقتش را تلف می‌کند.
او می‌تواند در هزار راه قدم بگذارد و مذاهب و فرقه‌های بسیاری بپیوندد اما هرگز از این راه خدا را پیدا نمی‌کند.
(ص ۱۵۴)

۹. خواست خدا اینست که از رؤیاهایت پیروی کن

نمونه

هر چه خدا از ما به شتر بخواهد که در اسرارش سهیم شویم حیرتمان بیشتر می‌شود زیرا مدام از ما می‌خواهد که از رؤیاهای خود از

دل خود پیروی کنیم و این کار دشواری است.
(ص ۱۵۵)

۱۰. برای داشتن زندگی معنوی فقط ایمان به خدا لازم است و نه چیز دیگری

نمونه

برای داشتن یک زندگی معنوی، نه ورود به مدرسه دینی لازم است، نه روزه داری، نه اجتناب از دنیا و نه قسم خوردن برای پارسایی. تنها کاری که انسان باید انجام دهد اینست که ایمان داشته باشد و خدا را بپذیرد. از این مرحله به بعد است که هر یک از ما بخشی از راه خدا و وسیله‌ای برای نقل و انتقال معجزات او می‌شویم. (ص ۱۵۵)

۱۱. ما رؤیای خدا هستیم و تنها هدف از آفرینش ما شادی ماست

نمونه

خدا به زمین آمد تا قدرتش را به ما نشان دهد ما بخشی از رؤیای او هستیم و او می‌خواهد که رؤیایش رؤیایی شاد باشد.
بنا بر این اگر تصدیق کنیم که خدا ما را برای شاد بودن آفریده در این صورت باید فرض را بر این بگذاریم که هرچه که ما را به سوی غم و شکست سوق می‌دهد تقصیر خودمان است.
(ص ۱۵۶)

۱۲. چون رنج هست اعتقاد به خدا معنایی ندارد

نمونه

من از آنان می‌خواهم که مسیحیان خوبی باشند و آنان از من می‌پرسند که وقتی این همه رنج در دنیا وجود دارد چطور می‌توانند به خدا اعتقاد داشته باشند و من سعی می‌کنم چیزی را توضیح دهم که هیچ توضیحی ندارد. (ص ۱۷۷).

۶. بریدا

اشاره

ترجمه: آرش حجازی، کاروان، تهران، ششم ۱۳۸۰ درباره کتاب بریدا داستان یک دختر ایرلندی که در تلاش برای آموختن جادو بر می‌آید. جادو جوهره اصلی این داستان است.
در آغاز بریدا تصور صحیحی از جادو ندارد برای آموختن جادو به سراغ یک استاد جادوگر استاد سنت خورشید می‌رود که در یک جنگل ساکن است.

در این کتاب پائولو دو سنت جادوگری را مطرح می‌کند، سنت ماه و سنت خورشید و ویژگیهای جادوگری را برمی شمارد و آن را خوب و جذاب جلوه می‌دهد. او در این کتاب سعی دارد جادوگری را آموزش دهد تا حدی که می‌توان این کتاب را به عنوان یکی از متون آموزش جادوگری معرفی کرد.

آموزش جادوگری

نمونه ۱

مرد پرسید چرا می‌خواهی جادوگری بیاموزی؟ برای این که به برخی از پرسش‌های زندگی ام پاسخ بدهم برای شناختن نیروهای نهان و شاید برای سفر به گذشته و آینده. (ص۳۵)

نمونه ۲

شاید می‌خواهی جادوگری یادبگیری چون اسرار آمیز است چون حاوی پاسخ‌هاییست که افراد اندکی در طول زندگی خود به آنها دست می‌یابند. اما فراتر از همه می‌خواهی جادوگری بیاموزی چون گذشته‌ای رمانتیک را در تو زنده می‌کند. (ص۳۸)

نمونه ۳

جادو قادر است به تمام زبان‌های قلب انسان سخن بگوید ... جادو یک پل است.
پلی که اجازه می‌دهد از جهان مریی به جهان نامریی راه یابی و از هر دو جهان درس بگیری. (ص۴۳)

نمونه ۴

دختر جوان خوب گوش کن از امروز هر روز در یک ساعت معین که خودت انتخاب می کنی باید یک دسته کارت تاروت را بر روی میز پخش کنی آنها را به طور تصادفی بگشای و سعی نکن از آنها چیزی درک کنی فقط به آنها نگاه کن خود آنها در موعد معین هر آنچه را که در حال نیازمندشان باشی به تو خواهند آموخت. (ص۷۱)

نمونه ۵

اما طریقت جادو، به طور عام همچون راه زندگی همواره راه اسرار بوده و خواهد بود آموختن یک چیز به معنای برقرار کردن ارتباط با جهانی است که کوچک‌ترین تصوری از آن نداریم برای آموختن فروتنی لازم است.

روح به دو بخش نرینه و مادینه قابل تقسیم است (ص۹۰)

نمونه ۱

روح ما نیز مانند بلورها و ستاره‌ها درست مانند سلول‌ها و گیاهان تقسیم می‌شود. روح ما به دو روح دیگر تقسیم می‌شود این دو

روح تازه به دو روح دیگر تبدیل می‌شوند و بدین ترتیب در طول چند نسل بر بخش بزرگی از کره زمین پخش می‌شویم ... بنا بر این همانگونه که تقسیم می‌شویم دوباره نیز با یکدیگر ملاقات می‌کنیم و این ملاقات دوباره عشق نام دارد چون هنگامی که یک روح تقسیم می‌شود همواره به یک بخش نرینه و یک بخش مادینه تقسیم می‌گردد. (ص۶۸) استفاده از مشروبات الکلی نمونه اول وقتی به می‌کده رسیدند جادوگر دو لیوان ویسکی خواست.

(ص۱۴۹)

نمونه ۲

به تنها می‌کده آن مکان وارد شدند، برای تحمل بهتر سرما، یک ویسکی نوشیدند و به سوی صخره‌ها به راه افتادند. (ص ۲۱۲)

نمونه ۳

بریدا می‌خواست همان دو لیوان ویسکی همیشگی را درخواست کند، اما جادوگر از جا برخواست، به طرف پیشخوان رفت و با یک تنگ باده، یک بطری آب معدنی و دو لیوان باز گشت. (ص ۲۳۰)

نمونه ۴

بریدا لیوانها را لبالب پر از باده کرد و فقط چند قطره آب به هر کدام افزود ... به یک جرعه، همراه با هم نخستین جام را نوشیدند.

(ص ۲۳۱)

نمونه ۵

همچنان می‌نوشیدند و صحبت می‌کردند.

(ص ۲۳۲)

نمونه ۶

تنگ دیگری را باز کردند و بریدا شگفت زده شد که یک جادوگر، مردی که سراسر روز را در جنگل‌ها و در تلاش برای ارتباط یافتن با خداوند می‌گذراند، می‌تواند بنوشد و مست شود. پس از تمام شدن دومین تنگ، دیگر فراموش کرده بود که فقط برای تشکر کردن از مردی که پیش رویش نشسته بود، آنجا است.

(ص ۲۳۳)

نمونه ۷

یک جام باده دیگر نوشید و به صحبت درباره ویکا ادامه داد. (ص ۲۳۴)

نمونه ۸

دو تنگ باده، توانسته بودند بیگانگان را به دوستان دوران کودکی و شجاعان را به اشخاص عادی تبدیل کنند ... این بار نوبت جادوگر بود که یک تنگ دیگر را سفارش دهد. (ص ۲۳۴)

نمونه ۹

پس از بررسی محتویات سومین تنگ گفت:

بهتر است برویم. به وزش هوای سرد بر صورتم احتیاج دارم. بریدا اندیشید:

دارد مست می‌کند و می‌ترسد. به خودش می‌بالید، نسبت به مشروبات، از او مقاوم‌تر بود و هیچ نمی‌ترسید اختیارش را از دست بدهد ... جادوگر یک لیوان دیگر نوشید. اما می‌دانست به سرحد ظرفیت خودش رسیده است.

(ص ۲۳۵)

نمونه ۱۰

گوشه‌ای را انتخاب کردند و لورندز کوله پشتی‌اش را روی زمین گذاشت. لباس بریدا و سه بطری باده در داخل آن قرار داشت. ویکا توصیه کرده بود هر کس، شرکت کننده یا مهمان، یک بطری باده با خود بیاورد. (ص ۲۸۱)

نمونه ۱۱

تعدادی در اطراف آتش می‌رقصیدند و برخی دیگر نیز اولین بوسه‌های حاصل از الکل خود را ارائه می‌کردند (۲۸۷)

رابطه نامشروع

نمونه ۱

گفت (جادوگر) به خانه من برویم من چای می‌گذارم و تو پرسشهای بزرگ زندگی‌ات را برای من خواهی گفت. بریدا تردید کرد او مرد جذابی بود خودش هم زن جذابی بود می‌ترسید آن شب همه آموخته‌هایش را در هم بریزد. به خودش گفت باید خطر کنم (ص۱۵۲)

نمونه ۲

چون کسی که با نیروی جنسی روبرو می‌شود می‌داند در برابر چیزی قرار دارد که تنها هنگامی با اوج شدت اش در آن موفق خواهد شد که اختیار برخود را از دست بدهد به دیگری اجازه می‌دهیم که نه تنها با جسم ما که با سراسر شخصیت ما رابطه برقرار کند.

این نیروی‌های ناب زندگی هستند که مستقل از ما با یکدیگر ارتباط می‌یابند و بنا بر این دیگر نمی‌توانیم پنهان کنیم که کیستیم. (ص۱۹۱)

نمونه ۳

این نیرو همواره همان توانایی نفرین ساحران به طور عام و زنان به طور خاص است.

تمامی کسانی که روی این سیاره وجود دارند، این نیرو را می‌شناسند. همه می‌دانند که ما زنان، نگاه بانان بزرگ اسرار هستیم... چرا که این نیرو به خاطر ما بیدار شده است ... هر کس این نیرو را لمس کند، اگر چه ناخواسته، تا پایان زندگی‌اش به آن متصل

می‌شود. می‌توانـد یک ارباب یا یک برده باشـد ... می‌توانـد قتل عام شود، تحقیر شود، مخفی گردد ... اما یک چیز ممکن نیست: در لحظه‌ای که کسی با این نیرو آشنا می‌گردد، دیگر هرگز، تا پایان عمرش نمی‌تواند آن را از یاد ببرد و این نیرو چیست؟

ویکا پاسخ داد:

«دیگر سؤال‌های احمقانه نپرس چون می‌دانم که می‌دانی چیست» بریدا می‌دانست. نیروی جنسی. (ص ۱۸۹)

نمونه ۴

شاید شیوه مرسوم استفاده از نیروی جنسی را بدانی، اما این به معنای شناختن نیرو نیست. چه مرد و چه زن، در برابر نیروی جنسی کاملاً آسیب پذیر هستند، چون در آن لذت و ترس به یک اندازه اهمیت دارند. (ص ۱۹۱)

نمونه ۵

مهم نیت که در نیروی جنسی، در جستجوی حکمت هستی یا لذت، همیشه یک تجربه جامع خواهد بود چون این تنها فعالیت انسان است که به طور هم زمان، بر حواس پنج گانه اثر می‌گذارد، یا باید اثر بگذارد. تمامی مجراهای شخص به دیگری متصل می‌ماند. در لحظه اوج، حواس پنج گانه ناپدید می‌شوند و وارد جهان جادو می‌شویم؛ دیگر نمی‌توانیم ببینیم، بشنویم، بچشی، لمس کنیم یا ببوییم. در طول آن چند ثانیه‌های طولانی همه چیز ناپدید می‌شود خلسه‌ای جایگزین آنها می‌شود. خلسه‌ای کاملاً برابر خلسه‌ای که عرفا پس از سالها پرهیزگاری و ریاضت به آن می‌رسند ... آن چه شخص را به سوی ین خلسه می‌راند، حواس پنج گانه هستند.

هر چه تحریک این حواس شدیدتر باشد این رانش نیز نیرومندتر و خلسه تو عمیق‌تر خواهد بود.

می‌فهمی؟ (ص ۲۰۲)

نمونه ۶

وقتی دیگری را لمس می‌کنی، کاری کن که هر پنج حس تو فعال باشند. چون نیروی جنسی حیات خودش را دارد. از هنگامی که آغاز به فعالیت می‌کند، دیگر نمی‌توان آن را مهار کرد، اوست که تو را در اختیار خواه گرفت و باری که تو بر آن می‌افزایی، ترس‌ها، تمناها و حساسیتهایت، در تمام مدت باقی خواهند ماند. به خاطر همین اشخاص دچار ناتوانی می‌شوند. در یک رابطه، تنها عشق و حواس پنج گانه فعال شده‌ات را بیدار نگاه دار. فقط در این صورت رابطه با خداوند را تجربه خواهی نمود. (۲۰۵) جنسیت خدا نمونه می‌بایست دوباره متقاعد می‌شد که تنها در جستجوی یک هدف است و به هر صورت به آن دست خواهد یافت. چون خداوند پیش از مرد بودن، زن بوده است.

(ص ۱۹۹)

۷. والکری‌ها

اشاره

ترجمه: سوسن اردکانی، انشارات نگارستان کتاب، چاپ سوم، تهران ۱۳۸۸ این کتاب با عنوان فرشته نگهبان توسط میترا میرشکار نیز ترجمه شده است.

دربـاره کتـاب کوئلیو کتـاب والکری‌هـا را بر مبنای رویـدادهای واقعی که بر او و همسـرش گذشـته و تجربه‌های عجیب از ارتباط با جهان جادو در طی چهل روز زندگی در صحرا نوشته شده است.

اما نام این کتاب از یک اسطوره دیرین گرفته شده که مفهومی نمادین در میان فرهنگهای اروپای شمالی دارد. پائولو کوئلیو در این کتاب فقط از جادو سخن می‌گوید. این کتاب حاوی تجربیات پائولوست در زمینه جادو و چگونگی فرا گیری آن. بنا بر این ما تمام نمونه‌هایی که در این کتاب، به جادو اشاره دارد را ذکر می‌کنیم. قبل از بر شمردن نمونه‌ها چند نکته قابل ذکر است.

نکته اول

اشاره

در برخی از فرازهای این کتاب پائولو از مراسـمی سـخن می‌گوید که شـباهت‌های زیادی به مراسم جادوی شیطان پرستان دارد و به اعتقاد من همان مراسم شیطان پرستیست و چون پائولو خود را یکی از برگزار کنندگان این مراسم می‌داند می‌توان او را یک شیطان پرست دانست،

نمونه

پائولو و شـریکش همه کار کرده بودنـد. با درآمـدشان از راه موسـیقی یک قطعه زمین نزدیکی ریو دوژا نیرو خریدنـد تا در آن جا آنچه را که تقریباً صـد سال پیش جانور سـعی کرده بود در سـفالوی سیسـیل برقرار کنـد احیا نماینـد ... جانور به همه می‌گفت که شماره‌اش ۶۶۶ است و اضافه می‌کرد که برای ایجاد دنیایی آمـده که ضـعیف در خـدمت قوی باشـد و تنها قانونش این باشد که هر که هر کاری دلش می‌خواهد انجام دهد. (ص ۱۳۸) این اندیشه هم اکنون توسط شیطان پرستان ترویج می‌شود.

نکته دوم

پائولو در این کتاب در مواقعی از خدا چنان سـخن می‌راند که گویی او ضـعیف و ناتوان است، استاد از پائولو می‌پرسد چرا از روی نسخه اصلی کتابت چند نسخه دیگر تهیه نکردی؟ در پاسخ پائولو می‌گوید:

تا خدا فرصت داشته باشد که اگر بخواهد آن را از بین ببرد. (ص ۲۷)

نکته سوم

شراب و شـراب خواری یکی از پایه‌هـای ثابت کتب پائولوست و در این کتاب نیز از آن به نیکی یاد کرده و شـراب خواری خود را علناً بیان می‌کند.

۱. نمونه‌های جادوگری در کتاب والکری‌ها

نمونه ۱

زن فکر کرد ... باید با یک مهندس ازدواج می‌کردم. هرگز به زندگی با پائولو عادت نکرده بود:

سفرهای ناگهانی، جستجوی راه‌های مقدس، یا شمشیر، یا حرف زدن با فرشتگان، انجام هر کاری که به درد پیشرفت در جادوگری بخورد ... فکر کرد. (ص ۳۴)

نمونه ۲

به یاد اولین دیدارشان افتاد یک هفته بعد با میز کار هنری‌اش به آپارتمان او نقل مکان کرده بود.

دوستانشان می‌گفتند که پائولو جادوگر است و کریس شبی به کشیش کلیسای پروتستان خود تلفن زده از او تقاضای کرده بود که برایش دعا کند.

(ص ۳۵)

نمونه ۳

آن شب وقتی پائولو و کریس دوباره با هم تنها شدند پائولو دیگر طاقت نیاورد و رازی را که کریس قبلاً می‌دانست فاش کرد: این که هفت سال از عمرش را وقف جادوگری کرده بود (ص ۳۶)

نمونه ۴

کریس آن روز را به یاد می‌آورد، در آن روز پائولو گریه کرده بود گفته بود که او را صدا می‌زننـد اما نمی‌دانـد که چطور پاسخ دهد پرسیده بود:

آیا باید دوباره به سراغ جادوگری بروم؟

کریس پاسخ داده بود:

بله باید بروی. (ص ۳۶)

نمونه ۵

تنها چیزی که کریس می‌دانست این بود که پائولو احساس می‌کرد باید با فرشتگان حرف بزند همین و بس ... کریس گفت:

ما این کار را انجام خواهیم داد. پائولو با لبخندی پاسخ داد:

به خاطر این که گفتی ما ممنونم، اما این جا من ساحرم. (ص ۳۹)

نمونه ۶

کریس عادت کرده بود که همراه پائولو به جاهایی برود ... جاده سانتیاگو را می‌شناخت و به خاطر روابط شان درباره جادوی جنسی مطالب زیادی آموخته بود.

اما همین و بس. (ص ۵۱)

نمونه ۷

پائولو فکر کرد:

چرا اینها را می‌گوید؟ نکند یادش رفته که خود من استاد جادوگری هستم (ص ۸۳)

نمونه ۸

جین خواب فرشته محافظش را دیده بود و فرشته‌اش از او خواسته بود که آن زن (کریس همسر پائولو) را وارد راه جادو کند. فقط او را وارد کند بقیه کارها را شوهرش انجام می‌داد. (ص ۸۴)

نمونه ۹

بارها کسانی را دیده بود که در اتومبیل خود در وسط سرو صدا و شلوغی ترافیک با خود حرف می‌زدند، بدون این که بدانند که یکی از پیچیده‌ترین فرایندهای جادوگری را انجام می‌دهند اما از بس این کار ساده است فقط کافیست که انسان در جای آرامی بنشیند و به افکاری که از ته ذهن سر بر می‌آروند توجه کند.

(ص ۹۸)

نمونه ۱۰

وقتی فهمیدم که تنها کاری که برای حرف زدن با فرشته‌ام لازم است، راه باز کردن است علاقه‌ام از بین رفت. این دیگر نه یک مبارزه جویی بلکه کاری بود که خیلی خوب بلد بودم. فهمیدم که دارم به آخر راه جادوگری می‌رسم. ناشناخته بیش از حد برایم آشنا شده. (ص ۱۱۷)

نمونه ۱۱

کریس ماتش برد. پائولو اسم رمز خود را گفته بود.

تعداد انگشت شماری این راز را می‌دانستند. چون فقط با استفاده از اسم رمز یک ساحر می‌تواند به او صدمه بزند. (ص ۱۱۸)

نمونه ۱۲

تنها کاری که باید انجام دهد، گوش دادن به کلمات این ترانه است.

در واقع ترانه نبود بلکه ذکر مربوط به یک از مراسم جادوگری بود که کلمات جانور کتاب مکاشفه را آهسته در متن می‌خواندند. (ص ۱۳۸)

نمونه ۱۳

کسانی که در دنیای موسیقی بودند و اشخاصی که با دنیای جادوگری سر و کار داشتند آه آنان (پائولو و دوستش رائول) را می‌شناختند. (ص ۱۳۹)

نمونه ۱۴

او شش سال تمرین جادوگری کرده بود، همه آیین‌ها را انجام داده بود.

می‌دانست که جادوگری چیزی جز تلقین نیست، یک اثر توهم زاست که قوه تخیل را به بازی می‌گیرد.

(ص ۱۴۲)

نمونه ۱۵

این صحنه خیلی ناراحت کننده بود پائولو خود را مسوؤل تمام این اتفاقات می‌دانست زیرا این دختر را دوست داشت و مراسم جادوگری را به او آموخته بود و به او اطمینان داده بود که به هر چه دلش می‌خواهد می‌رسد و همه چیز روز به روز بهتر می‌شود. (ص ۱۴۷)

نمونه ۱۶

پائولو در اوج موفقیت بود هر چند که تعداد انگشت شماری از مردم با اسمش آشنا بودند و او مدام می‌گفت که همه اینها نتایج آن مراسم، مطالعات اسرارآمیز و قدرت جادوست (ص ۱۴۹)

نمونه ۱۷

هیچ تردیدی نداشت که در کارش در عشق و در راه سحر و جادو مشکلاتی به قول وال هالا جدی یا گذرا در برابرش قد علم می‌کرد. (ص ۱۵۹)

نمونه ۱۸

پائولو گفت:

همه چیز در زندگی یک آیین است چه برای ساحران و چه برای کسانی که هرگز اسم سحر و جادو هم به گوششان نخورده است ...کریس می‌دانست که کسانی که در راه سحر و جادو هستند آیین خودشان را دارند. (ص ۱۸۴)

نمونه ۱۹

پائولو شعار معبدی‌ها را تکرار کرد ... او در مقابل آیینی که همه آیین‌ها را از بین می‌برد قرار داشت این برای یک ساحر لحظه مقدسی است.

(ص ۱۹۳)

نمونه ۲۰

خودت دیده‌ای که من ذهن مردم را می‌خوانم، کاری می‌کنم که باد بوزد، آیین‌هایی را که لازمه آنها قدرت است انجام می‌دهم من در عمرم بارها کارکرد جادو را چه به قصد شر بوده و چه به نیت خیر دیده‌ام در این به اره کوچک‌ترین تردیدی ندارم. (ص ۲۲۵)

نمونه ۲۱

من که دنبال یک زندگی مثل بقیه مردم می‌گشتم، با یک ساحر ازدواج کردم، ساحری که من حتی با قوانینی که بر دنیایش حکومت می‌کند، آشنایی ندارم، شخصی که فقط وقتی خودش را زنده حس می‌کند که رو در رو مبارزه‌ای قرار گرفته باشد.

کریس به چشمان پائولو نگاه کرد و پرسید:

آیا جی ساحری به مراتب قدرتمندتر از تو نیست؟

پائولو پاسخ دادش:

به مراتب خردمندتر ... به مراتب با تجربه تر (ص ۲۲۶)

نمونه ۲۲

از نظر او پائولو مردی بود که انگشتر سنت ماه را در دست داشت ساحری که اسرار ماورای درک انسانی را می‌دانست، ماجراجویی که می‌توانست به همه چیز پشت پا بزند تا به جستجوی فرشتگان برود. (ص ۲۴۳)

۲. هوس، انسان را از خدا دور نمی‌کند

نمونه

او هوس را برای خود مجاز می‌دانست. از فرشته‌اش آموخته بود که چنین چیزهایی هیچ کس را از خدا یا از وظیفه مقدسی که در زندگی خود باید انجام دهد دور نمی‌کند.

(ص ۲۱۰).

۸. کوه پنجم

اشاره

ترجمه: سوسن اردکانی، نگارستان کتاب، تهران، سوم ۱۳۸۹ درباره کتاب کوه پنجم حکایت الیاس پیامبر است که برای حفظ جان خود از شهر می‌گریزد و به شهر اکبر و به خانه بیوه جوانی پناه می‌برد. کم کم عشق زن جوان در دل الیاس شروع به جولان می‌کند. زمانی که الیاس جریان علاقه خود به آن خانم را ابراز می‌کند شهر اکبر مورد چپاول سربازان دشمن قرار می‌گیرد و آن زن کشته می‌شود و تمام شهر ویران می‌گردد. الیاس به کمک پیرزنها و پیرمردهای به جای مانده شهر را دوباره می‌سازد. پائولو سعی دارد در این نوشته خدا را به چالش بکشد و در جای جای این کتاب شبهه‌هایی درباره وجود خدا، قدرت خدا، عدالت خدا مطرح نموده و هیچ پاسخی ارائه نمی‌کند.

نکته دیگری که در این کتاب زیاد به چشم می‌خورد اینست که جایگاه پیامبر بسیار متزلزل و ناتوان شناسانده می‌شود.

۱. شکایت الیاس پیامبر به خدا و عدالتش

نمونه ۱

من به خدایی خدمت کرده‌ام که حالا مرا در دست دشمنانم به حال خود رها کرده است.

(ص ۲۹)

نمونه ۲

خدا کیست؟

آیا او کسیست که شمشیر سرباز را نگه می‌دارد:

همان شمشیری که کسانی را که به دین پدران ما خیانت نمی‌کنند، می‌کشد؟ آیا او بود که یک پرنس خارجی را بر تخت سلطنت کشور ما نشاند تا این همه بدبختی بر نسل ما نازل شود؟ آیا خدا مؤمنان بی‌گناهی را که از شریعت موسی پیروی می‌کنند می‌کشد؟ (ص ۳۰)

نمونه ۳

اگر او (خدا) قادر مطلق است چرا رنج را از کسانی که دوستش دارند دور نمی‌کند؟ چرا به جای این که قدرت و شکوه را به دشمنان خود عطا کند دوستداران خود را نجات نمی‌دهد؟ (ص ۳۱)

نمونه ۴

الیاس فکر کرد:

انسان برای این به دنیا آمده که به تقدیر خود خیانت کند.

خدا فقط تکالیف غیر ممکن را در دل انسان‌ها قرار می‌دهد چرا؟ شاید به خاطر این که عادات و رسوم حفظ شود. (ص ۵۰)

نمونه ۵

اما خدا به من گفت که به اینجا می‌آیم و تو را پیدا می‌کنم او کارهایی کرده که باعث شده به حکمتش شک کنم. (ص ۶۱)

نمونه ۶

الیاس سر به زیر افکند.

او خود سزاوار هر رنجی که بتواند تحمل کند می‌دانست زیرا خدای یگانه او را به حال خود رها کرده بود. (ص ۷۷)

نمونه ۷

خدایا چرا مرا برای این کار انتخاب کردی؟ مگر نمی‌بینی که من نمی‌توانم کاری را که تو از من خواسته‌ای، انجام دهم؟ (ص ۷۷)

نمونه ۸

فرشتگان از آسمان نازل می‌شدند و خدا با من حرف زد تا این که پی بردم که او عادل نیست و انگیزه‌هایش همیشه فراتر از حد درک من است.

(ص ۲۱۶)

نمونه ۹

آن خدا را فراموش کن او دور است و معجزاتی را که از او انتظار داریم دیگر انجام نمی‌دهد. (ص ۲۱۹)

نمونه ۱۰

بهترین سالهای جوانی ام را وقف خدای بی‌فکری کرده‌ام که مدام امر و نهی می کند و همیشه هر کاری را به روش خودش انجام می‌دهد من یاد گرفته‌ام که تصمیماتش را بپذیرم و ... اما پاداش وفاداری ام این بود که قالم گذاشت و فداکاری ام ندیده ماند تلاشم برای پیروی از مشیت خداوند متعال به مرگ تنها زنی که به او دل باختم منجر شد.
(ص ۲۲۰)

نمونه ۱۱

بارالها این نبرد نه بین آشوریان و فینیقیان بلکه بین من و تو بود.
پیشاپیش درباره این نبرد عجیب چیزی به من نگفتی و مثل همیشه تو پیروز شدی و شاهد تَجَلّی اراده خویش گشتی تو هم زنی را که عاشقش بودم از بین بردی و هم شهری را که وقتی از وطنم دور افتاده بودم به من پناه داد. (ص ۲۲۱)

نمونه ۱۲

حالا که او (خدا) فراموشمان کرده باید فراموشش کنیم رسالت من انجام کاریست که تو از من خواسته‌ای. (ص ۲۲۴)

نمونه ۱۳

تنها آرزویم اینست که نظمی به این شهر ببخشم تا به خدا نشان دهم که می‌توانم با او مقابله کنم و بعد هر جا که دلم خواست بروم (ص ۲۳۲)

نمونه ۱۴

او (الیاس) سوزاندن (اجسام) را انتخاب کرده بود و با این کار با خدا و با آداب و رسوم درافتاده بود اما به هیچ وجه احساس گناه نمی‌کرد چون در مقابل یک مشکل تازه ضرورت داشت که یک راه حل تازه پیدا شود (ص ۲۴۱)

نمونه ۱۵

اکبر از میان ویرانه‌هایش سر برآورد و من آنچه را که تو با استفاده از شمشیر آشوری‌ها تبدیل به خاکستر و غبار کردی از نو می‌سازم. آن قدر با تو دست و پنجه نرم می‌کنم تا این که مرا برکت دهی. (ص ۲۴۹)

نمونه ۱۶

با این حال خدایا یک فهرست طولانی هم از گناهان تو در مقابل خود دارم. تو بیش از حد انصاف به من رنج دادی زیرا کسی را که دوست داشتم از این دنیا بردی شهری را که مرا پذیرفت نابود کردی، در جستجویم سرگشته‌ام کردی به خاطر خشونتی که با من به خرج دادی چیزی نمانده بود که عشقم به تو را از یاد ببرم زیرا در تمام این مدت با تو مبارزه کردم با این حال مرا لایق این مبارزه نمی‌دانی ... امروز روز آشتی خدا با بشر است تو مرا ببخش و من هم تو را خواهم بخشید تا باز هم به راه خود در کنار هم ادامه دهیم. (ص ۲۵۲)

۲....

نمونه

چقدر احمقانه است که آدم در بیست و سه سالگی و در حالی که هنوز با عشق زنی آشنا نشده بمیرد.

۳. پایین آوردن شأن پیامبر

نمونه ۱

شاید مردم این را هم بگویند که من در صدد از بین بردن خدایان محافظ آسمان و زمین برآمده ام این حکایت به زودی از مرزهای اسرائیل هم می‌گذرد و دیگر تا ابد فکر ازدواج با زنی به خوشگلی زن‌های لبنانی را از سرم بیرون کنم. (ص ۴۶)

نمونه ۲

به اطراف خود نگریست. دنبال شمیشری می‌گشت که با آن به زندگی خود پایان دهد اما آشوریان هر سلاحی را در اکبر با خود برده بودند به فکر افتاد که خودش را در شعله‌های آتشی که خانه‌ها را می‌سوزاند بیفکند اما از دردش ترسید. (ص ۱۹۷)

۴. شراب خواری شهروندان عامل بزرگی یک شهر و تولید بیشتر معرفی می‌شود

نمونه

یک بار الیاس از او (حاکم) خواست که مصرف شراب و آبجو را ممنوع کند زیرا بیشتر دعواهایی که برای حل و فصلشان به او مراجعه می‌شد، مربوط به پرخاشگری اشخاص مست بود.

حاکم به او گفت که یک شهر در صورتی می‌توان بزرگ دانست که از این قبیل اتفاقات در آن رخ دهد ... از آن گذشته این شهر به خاطر تولید یکی از بهترین شراب‌های دنیا شهرت داشت و اگر خود اهالی محصولشان را مصرف نمی‌کردند خارجی‌ها به آن شک می‌کردند الیاس به تصمیم حاکم احترام گذاشت و قبول کرد که مردم وقتی شاد باشند تولید را بیشتر می‌کنند.

(ص ۱۲۶)

۹. یازده دقیقه

اشاره

ترجمه: کیومرث پارسای، نشر نی نگار، چاپ اول، تهران ۱۳۸۵ درباره کتاب کتاب یازده دقیقه درباره دختری برزیلیست که برای مشهور شدن و یافتن عشق مورد نظر خود، دست به ماجراجویی می‌زند و به سفر می‌رود. او پس از مدتی متوجه می‌شود که یکی از راه‌های پولدار شدن و رسیدن به آرزوها می‌تواند روسپی گری باشد.

بنـا بر این دست به چنین کاری می‌زنـد. داسـتان این کتاب حاصل تجربیات این دختر است که در طول یک سال در کشوری غریب مشغول روسپی گری است.

او با افراد مختلفی آشـنا می‌شود و متوسط هر شب با سه نفر رابطه دارد. کوئلیو در این کتاب سکس خفی را ترویج می‌دهد و نه تنها روسپی گری را کاری غیر اخلاقی نمی‌دانـد بلکه آن را مقدس بر می‌شـمارد و تلاش دارد این کار زشت را، زیبا و توجیه پذیر جلوه دهد. نام کتاب را بر اساس اعتقاد خود که یک رابطه موفق جنسی یازده دقیقه طول می کشد، یازده دقیقه نهاده است.

۱. روابط دختر و پسر

نمونه

در پانزده سالگی عاشق پسری شد که او را در مراسم هفته مقدس دیده بود.

این بار دیگر اشـتباه دوران کودکی را تکرار نکرد. آنها با هم حرف زدند دوست شدند به سینما رفتند و در همه مراسمی که برگزار می‌شد، کنار یکدیگر بودند. دخترک خیلی زود متوجه شد که عشق همواره با غیبت معشوق عجین است نه با حضور او. (ص ۱۷)

۲. روابط نامشروع

نمونه ۱

نخستین تماس زندگی ... شاید آن لحظه را هم در رؤیا دیده باشد.

منظره زیبایی داشت. پرندگان دریایی در فضا بودند خورشـید می‌درخشید و صدای موسیقی از مسافتی دور به گوش می‌رسید. ماریا آنچه را که بارها در ذهن تکرار کرده بود بر زبان آورد. جوان خیلی زود خود را کنار کشید. (ص ۱۸)

نمونه ۲

همه می‌خواستند بدانند بین آنها چه گذشته است.

همه کنجکاو بودند و ماریا طعم زبان پسرک را بهترین لحظه آن گردش نامید. یکی از دختران خندید و پرسید:

دهـانت را بـاز نکردی؟ احسـاس نـا امیـدی وجـود دخـترک را در بر گرفـت. - چرا؟ - برای زبـانش - ... مگر تفـاوتی می کنـد؟ - نمی‌دانم ... به نظر یکی از اصول همین است.

(ص ۲۰)

نمونه ۳

دوبار دیگر عاشق شد.

این بار لااقل نحوه بوسیدن را بلد بود، با این وجود رویدادهای دیگری موجب قطع ارتباط با آنها شد.

(ص ۲۲)

نمونه ۴

در یکی از ملاقات‌هایش در حالی که از باکره ماندن در میان سایر دوستانش خسته و نگران می‌نمود، خود را تسلیم کرد. هیچ احساسی در آن رابطه وجود نداشت.
(ص ۲۵)

نمونه ۵

نمی دانست تا چه زمانی می‌توانست رییس خود را تنها با این وعده که سر انجام روزی با او نزدیکی خواهد کرد فریب بدهد. (ص ۳۰)

نمونه ۶

این امر موجب شگفتی دخترک شد.
زیرا تا آن لحظه تصور می‌کرد ریی تنها برای خوابیدن با او بی‌تابی می‌کند.
(ص ۳۱)

نمونه ۷

مرد سویسی با چهره‌ای خندان بازوی ماریا را گرفت و به یک تاکسی که در انتظار آنها بود اشاره کرد. دخترک به یاد یکی از جملات مترجم افتاد:
با این حال اگر تصمیم دیگری داشته باشد و تو هم موافق باشی قیمت یک شب، سیصد دلار است ... از این کمتر نگیر (... ص ۳۹)

نمونه ۸

ماریا مقدار زیادی نوشید. می‌ترسید مرد سویسی پیشنهاد بکند که خجالت آور باشد.
با این حال دخترک تصور می‌کرد حتی اگر کسی سابقه انجام دادن آن کار را نداشته باشد نمی‌تواند در برابر دریافت سیصد دلار، مقاومت کند.
(ص ۴۰)

نمونه ۹

وقتی نزد مأمور امنیتی رفت او را بسیار گرفتار دید. او در حال گول زدن یک زن آلمانی بود که با سینه‌های برهنه در ساحل راه می‌رفت. (ص ۴۹)

نمونه ۱۰

آنگاه به پسری اندیشید که از او مداد خواست بعد به پسر بعدی به یاد ریودوژا نیرو افتاد که برای شناختن آن مردانی را به خود راه داد که در ازای هیچ از او سوء استفاده کردند.

به شهوت‌ها و عشق‌های بی‌حاصل (ص ۷۸)

نمونه ۱۱

دختر زیبایی هستی هزار فرانک به تو می‌دهم به شرط اینکه به هتل بیایی و در آنجا با هم مشروب بنوشیم. ماریا همه چیز را فهمید. (ص ۷۶)

نمونه ۱۲

پس از مدتی که به اندازه ابدیت طول کشید ماریا گفت:
گفتی در ازای هزار فرانک؟
از لحن خودش دچار شگفتی شد مرد عرب که از دادن چنان پیشنهادی پشیمان شده بود پاسخ داد:
بله ولی دیگر نمی‌خواهم ... پول غذا را بپرداز تا برای نوشیدن مشروب به هتل تو برویم. همه چیز دقیقاً همانطور که انتظار می‌رفت اتفاق افتاد همراه مرد عرب به هتل رفت پول گرفت و همچون افراد ثروتمند با تاکسی تا محل اقامت خود رفت (ص ۷۹)

نمونه ۱۳

زمانی که به دقت بررسی می‌کنم متوجه می‌شوم که احساس گناه ندارم. بیش از این دخترانی را دیده بودم که به خاطر دریافت مبلغی پول با مردان به بستر می‌روند. انگار زندگی راه حل دیگری برایشان در نظر نگرفته است.
(ص ۸۱)

نمونه ۱۴

حتی در مدتی کمتر از نیم ساعت هزار فرانک سویس می‌پردازند (... ص ۸۵)

نمونه ۱۵

مرد تنها برای ارضا شدن، هزار فرانک نمی‌پردازد بلکه می‌خواهد شاد باشد من هم همین را می‌خواهم همه مردم همین را می‌خواهند (... ص ۸۹)

نمونه ۱۶

بنا بر این مجبور بود نخست چگونگی ارتباط با جنس مخالف، لذت بخشیدن و در ازای آن پول دریافت کردن را یاد بگیرد.
(ص ۹۱)

نمونه ۱۷

در اینجا باید از سه قاعده پیروی کنی: نخست، عاشق کسی که با او کار یا نزدیکی می‌کنی نشوی (... ص ۹۴)

نمونه ۱۸

اگر از جمله مشتریان ویژه محسوب نشود و معشوقی انحصاری نداشته باشد به سوی یکی از دختران حاظر در آنجا می‌آید و می‌پرسد چیزی برای خوردن یا نوشیدن می‌خواهد یا نه (... ص ۹۵)

نمونه ۱۹

مأموران بهداشت هر ماه برای گرفتن خون به منظور آزمایش تندرستی دختران به کو پاکابانا می‌آیند تا مانع سرایت بیماری‌های مقاربتی به دیگران شوند. استفاده از داروهای ضدبارداری، اجباری است؛ هر چند برای کنترل حسن انجام این کار، مسوؤلیتی وجود ندارد. هرگز نباید رسوایی به بار آید. (ص ۹۵)

نمونه ۲۰

مشتری برای این که حرفی بزند، دختر را به هتل اقامت خود دعوت می‌کند.
قیمت پذیرش دعوت سیصد و پنجاه دلار است که پنجاه دلار آن، به عنوان پول میز نصیب میلان (صاحب میخانه)
می‌شود. این شغل کاملاً قانونی است و دارندگان مجوز قضایی، هرگز در آینده متهم به ازاله بکارت دختران و زنان برای رسیدن به اهداف سود جویانه نمی‌شوند (... ص ۹۶)

نمونه ۲۱

هیچکس برای رفتن به بستر با یک زن، هزار فرانک نمی‌پردازد. (ص ۹۶)

نمونه ۲۲

اگر آنها بتوانند روزی سه بار با مردی بیرون بروند ... آه ... دستمزد آنان، تقریباً در هر چهار ساعت معاد ل دو ماه کار در فروشگاه پارچه است ... تنها نیاز به حضور در یک میخانه، رقصیدن و ایجاد ارتباط دارد ... آه ... اگر از داروهای ضد بارداری استفاده کند خطری ندارد (... ص ۹۹)

نمونه ۲۳

مرد از ماریا دعوت می‌کند که به بیرون بروند ... به هتل ... سیصد و پنجاه فرانک ... پس از انجام عمل، ماریا دوش می‌گیرد... مرد نگاهی غریب به او می‌اندازد و توضیح می‌دهد که هرگز کسی این کار را نکرده. (ص ۱۰۱)

نمونه ۲۴

- باید در بستر زیاد ناله کنی. این امر موجب می‌شود مشتری دائمی به دست بیاوری؟
چرا؟
مگر آنها تنها برای ارضا و شاد شدن پول نمی‌دهند؟
- نه ... اشتباه می‌کنی مرد در لحظه ایجاد ارتباط احساس مردانگی نمی‌کند، هنگامی این احساس به او دست می‌دهد که بتواند یک زن را ارضا کند.
مردی که بتواند به یک زن روسپی لذت ببخشد احساس مردانگی خواهد کرد. (ص ۱۰۷)

نمونه ۲۵

ماریا با مردان زیادی همبستر شد.
هرگز به سن و سال آنها و لباسی‌هایی که می‌پوشیدند اهمیت نمی‌داد. (ص ۱۰۹)

نمونه ۲۶

چیزهای زیادی در آن مدت یاد گرفته بود از مشتریان می‌خواست از حفاظ مخصوص استفاده کنند؛ برای دریافت انعام مناسب بیشتر از همیشه از خود صداهای ناشی از رضایت در می‌آورد و به لطف نصایح «نیاح» هر آه و ناله اضافی، پنجاه فرانک مزد برایش به همراه داشت. پس از برخاستن از بستر، دوش می‌گرفت تا آرامش روحی به دست بیاورد ... ولی هرگز بوسه‌ای به کسی نمی‌داد.
(ص ۱۱۲)

نمونه ۲۷

مردم سوئیس خجالتی و خود دار هستند ... البته این یک دروغ بزرگ است زیرا ماریا می‌دانست که آنها در کو پاکابانا و در بستر، افراد پررو، شاد و دارای صفاتی همچون سایر مردم دنیا هستند.
(ص ۱۱۳)

نمونه ۲۸

ترس از ناتوانی احتمالی جنسی و نداشتن نشانه مردانگی آن هم در برابر یک روسپی معمولی که به او پول می‌دادند نیز در چشمانشان هویدا بود ... ولی اگر به یک روسپی پول می‌پرداختند و به دلیل ناتوانی جنسی نمی‌توانستند با او همبستر شوند دیگر قدم به آن می‌خانه نمی‌گذاشتند ... ماریا اندیشید:
من باید شرمنده شوم که نمی‌توانم یک مرد را برانگیزم، نه آنها (... ص ۱۱۷)

نمونه ۲۹

ماریا! در طول شب؟ چرا اغراق می‌کنی؟
...در طول چهل و پنج دقیقه ...! اگر زمان درآوردن لباس، نوازش‌های دروغین، گفتگوهای بیهوده و دوباره پوشیدن لباس را از این مدت کم کنیم تنها یازده دقیقه باقی می‌ماند. یازده دقیقه دنیا بر اساس پدیده‌ای می‌گردد که تنها یازده دقیقه طول می‌کشد و به خاطر همین یازده دقیقه، در روزی که بیست و چهار ساعت دارد با احتساب این که همه مردان روی زمین هر روز با همسرانشان نزدیکی کنند، چیزی جز بیهودگی نیست. (ص ۱۱۸)

نمونه ۳۰

آنچه در طبیعت پیشرفت مناسبی نداشت ... دقیقاً همان چیزی بود که ماریا به آن اشتغال داشت: سکس. (ص ۱۱۹)

نمونه ۳۱

با خودش عهد کرده بود تنها شش ماه دیگر آن روزمرگی را تحمل کند.

کو پاکابانا؛ پذیرفتن نوشیدنی، رقصیدن، هتل، پول را پیش از عمل گرفتن، گفتگوهای بیهوده، دست روی نقاط حساس نهادن، هم روح و هم بدن، همدردی کردن، دوست بودن در طول نیم ساعت که آن مدت یازده دقیقه صرف می‌شود. (ص ۱۱۹)

نمونه ۳۲

سپاس گذارم ... امیدوارم تو را هفته آینده ببینم ... تو واقعاً یک مرد هستی ... بقیه ماجرا را هفته آینده بگو ... چه انعام خوبی... هر چند لازم نبود، چون با تو بودن لذتی با ارزش‌تر از پول دارد (... ص ۱۱۹)

نمونه ۳۳

در هر دو ازدواج خوشحال بودم. به من خیانت شد و من هم خیانت کردم؛ درست مثل همه زوج‌های معمولی. ولی پس از مدتی احساس کردم دیگر از سکس لذت نمی‌برم. (ص ۱۴۳)

نمونه ۳۴

ماریا دست رالف را روی کمرش احساس می‌کرد. صورتشان را به هم چسبانده بودند ... چه موقع قرار بود به هتل بروند احتمالاً در این مورد مشکلی وجود نداشت زیرا رالف گفته بود که علاقه‌ای به خواب ندارد ... رایحه بدن او را احساس می‌کرد و لذت می‌برد ...خود را در انتظار او می‌دید و ... لذت نمی‌برد ... امشب او را با خودم می‌برم به اندازه سه مشتری پول می‌دهم. صاحب میخانه شانه بالا انداخت. اندیشید سر انجام دختر برزیلی به دام عشق افتاده است.

(ص ۱۶۰)

نمونه ۳۵

چون شب را با کسانی به سر می‌بری که می‌کوشی به هیجان بیایند، چون انرژی خودت را صرف می‌کنی تا به خودت ثابت کنی که می‌توانی دنیا را بفریبی ... بنا بر این هرگز نمی‌دانی تنهایی چیست (... ص ۱۶۳)

نمونه ۳۶

درباره خواب فکر نمی‌کنم بتوانم چیزی به تو بیاموزم ... من مردانی را می‌شناسم که پول می‌دهند تا آنچه را خودشان می‌خواهند انجام دهند نه آنچه را من می‌خواهم. (ص ۱۶۴)

نمونه ۳۷

پیش از آن مردان دیگری نیز رفتاری همچون رالف با ماریا داشتند و چون ناتوانی جنسی داشتند از دخترک می‌خواستند با آنها مثل کودکان رفتار کند.

عده‌ای دلشان می‌خواست او را به همسری برگزینند زیرا زنانشان با مردان دیگر رابطه داشتند. ماریا با اینکه هنوز مشتری ویژه ندیده بود ولی هوس‌های موجود در روح انسان را می‌شناخت ... هر چند همه آن مردان همیشه با ماریا پول می‌دادند و انرژی او را می‌گرفتند ولی به هر حال در این ارتباطات آموخته‌های دخترک کم نبود.

(ص ۱۶۵)

نمونه ۳۸

عـده‌ای از مردم رژیم لاـغری می گیرنـد، کلاـه گیس بر سـر می گذارنـد ساعت‌هـا در آرایشـگاهها می‌ماننـد، بـدن سازی می کننـد، لباس‌های تحریک کننده می‌پوشند و به انواع ترفندها متوسل می‌شوند ... و زمانی که به بستر می‌روند ... تنها یازده دقیقه و بس... (ص ۱۷۴)

نمونه ۳۹

جسم انسان می‌آموزد که به ربان روح سخن بگوید. این پدیده را همخوابگی می‌نامند همین موضوع را می‌توانم به مردی هدیه کنم که روح را به من باز گرداند ... هر چند شاد اهمیت آن را نداند. آنچه او از من می‌خواهد همین است (... ص ۱۷۸)

نمونه ۴۰

مردان وارد شدنـد ... روس‌هـا سوئیسـی‌ها آلمانی‌هـا ... مـدیرانی همیشـه گرفتـارکه حاضـر بودنـد برای گران‌تریـن روسپی‌هـا در گران‌ترین شهرهای جهان پول بپردازند ... ماریا خوشحال بود.
آن شب مجبور نبود با کسـی باشد رایحه ناخوشایندی را استشـمام کند و در حمامی که آب آن گاهی سـرد بود دوش بگیرند. (ص ۱۸۰)

نمونه ۴۱

می‌دانی چرا این کار را می کنم چون لـذتی بالاتر از آشـنا کردن یک فرد با دنیایی ناشـناخت و تازه نیست. برداشـتن بکارت او نه از جسمش بلکه از روحش ... می‌فهمی؟ (ص ۱۸۶)

نمونه ۴۲

شایـد می‌خواهم برای یک شب با تو باشم ... تنها برای اینکه کاری متفاوت در زنـدگی یکنواخت خود انجام داده باشم شایـد واقعاً یک روسپی هسـتم که به دنبال مشتری می گردد ... انگار حواس ماریا پرت شده بود و به فضای شب گذشـته در هتل بازگشـته بود ...به تحقیر ... به درد ... و به لذت (... ص ۱۹۵)

نمونه ۴۳

موقعیتی حساس و بحرانی بود.
تنها هوس حضور داشت و دیگر هیچ ... رالف به ماریا می‌نگریست و در ذهن او را نوازش می کرد ... عرق می‌ریخت ... لطافت و خشونت را احساس می کرد ... فریاد می‌زد ... می‌نالید. (ص ۲۰۲)

نمونه ۴۴

تماس بدنها آخرین قطره برای پرتر کردن یک لیوان پر است.

می‌تواند ساعتها در کنار معشوق بنشیند و روزها در کنار یکدیگر باقی بمانند. می‌توانند روزی رقصی را شروع کنند و روز بعد آن را به پایان برسانند ... برای لذت بیشتر ... این کار هیچ ربطی به آن یازده دقیقه ندارد. (ص ۲۰۴)

نمونه ۴۵

البته آن چشمک ناگفتی‌های بسیاری داشت. مرا انتخاب کرده، چون زیباتر هستم، چون جوان‌تر هستم و چون هفته پیش با او بودم، از من رضایت کامل دارد (... ص ۲۰۸)

نمونه ۴۶

بر خلاف تصورات مشتریان من، نمی‌توان اعمال سکسی را در هر ساعتی انجام داد. درون هر فرد ساعتی برای سکس وجود دارد و برای ایجاد روابط جنسی بین دو نفر حتماً باید عقربه‌های ساعت هر دو نفر روی یک شماره مشترک باشد.
(ص ۲۱۵)

نمونه ۴۷

باید بفهمند که سکس فراتر از یک ملاقات ساده است ... باید متوجه شوند که هم آغوشی بخشی از سکس است نه همه‌ی آن...
در این رابطه همه چیز اهمیت دارد فردی که مشتاقانه زندگی می‌کند از لحظات لذت می‌برد و به سکس نمی‌اندیشد.
تنها به دلیل لبریز شدن احساسات جنسیت ... زیرا لیوان مشروب او به اندازه‌ای پر شده است که ممکن است بریزد. (ص ۲۱۶)

نمونه ۴۸

آن مرد پس از ورود به میخانه و تعارف کردن نوشیدنی، ماریا را برای همراهی برگزیده بود ... آن مرد بخت خود را با روسپیان دیگر به آزمایش گذاشته بود، ولی کسی در جلب او موفق نشده بود ... در عوض ماریا فردی باهوش، موقعیت شناس و در عین حال بزرگترین رقیب در کو پاکابانا به حساب می‌آمد. (ص ۲۳۳)

نمونه ۴۹

مشتریان می‌دانند بابت چیزی پول می‌دهند که می‌توانند آن را به رایگان داشته باشند و این آگاهی آنان را دچار افسردگی و دلتنگی می‌کند.
زنان می‌دانند چیزی را می‌فروشند که دلشان می‌خواهد به رایگان و تنها در ازای لذت و محبت بدهند و این آگاهی، ویرانگر است.
(ص ۲۴۹)

نمونه ۵۰

نه ... نباید بخوابیم. باید درست در مقابل یکدیگر بنشینیم. تنها اندکی نزدیک‌تر تا زانوان من زانوان تو را لمس کند.
همیشه می‌خواست این کار را بکند ولی هرگز آنچه را لازم بود نداشت: زمان ... نه با نخستین پسری که ارتباط پیدا کرد؛ نه با مردی که برای نخستین بار خود را تسلیم او کرد. نه با مرد عرب که هزار فرانک پرداخت و انتظار داشت ماریا نقش بهتری را ایفا کند.

هر چند برای آنچه از دخترک می‌خواست هزار فرانک کافی نبود و نه با سایر مردانی که جسم او را در نور دیده بودند. (ص ۲۵۲)

نمونه ۵۱

نکته مهم این بود که بسیاری از همکارانش از احساس که در بستر با سایر مردان داشتند و فضیلتهایی که کسب کرده بودند، حرف می‌زند. ولی ... همبستر شدن با مردان به او لذتی نمی‌بخشید. (ص ۲۶۱)

نمونه ۵۲

تنها چهار رویداد را تجربه کرده بود:
رقاصه بودن در یک کاباره، یاد گرفتن زبان فرانسوی، کار کردن به عنوان روسپی و عاشق مردی سرگردان شدن ... خوشبخت بود هر چند غم داشت. نام غم روسپیگری نبود ... سوئیس نبود ... پول نبود ... رالف هارت نامیده می‌شد.
(ص ۲۷۵)

نمونه ۵۳

می‌خواست همسری خوب، مادری مهربان و زنی خانه دار باشد ولی در خفا به مردی بیندیشد که در خیابان نگاهی هوسبار به او انداخته بود ... حفظ ظاهر ... راستی چرا مردم به ظواهر دنیا تا این اندازه اهمیت می‌دهند؟
(ص ۲۸۶)

نمونه ۵۴

هایدی دیگر زنی ازدواج کرده دارای سه فرزند ... نبود.
او ماجراجویی تازه وارد به ژنو بود ... احساس خوشحالی می‌کرد که در کنار آن مرد بود.
انگار آن روز صبح دنیا تغییر کرده بود.
زنی بالغ و سی و هشت ساله حیران در وسوسه‌های فریبنده، همه چیز را در دنیا خوب می‌دید ... هایدی هتلی را به مرد نشان داد...
مرد اصرار می‌کرد که محلی متوسط باشد زیرا صبح روز بعد می‌خواست از آنجا برود (... ص ۲۸۸)

نمونه ۵۵

دیگر به قواعدی که بین خودمان مرسوم بود نمی‌اندیشیدم ... تنها غرایز حاکم بود ... هیچ مقدمه‌ای در کار نبود ... روح ما به هم پیوست ... گاهی به من می‌نگریست، ولی نظرم را نمی‌پرسید. واکنش من برایش اهمیتی نداشت.
یازده دقیقه به پایان رسید ... ولی کار هنوز ادامه داشت ... به یاد نقشهایی افتادم که ایفا می‌کردم ... دختری ساده ... مادری مهربان ... و زنی خطرناک ... روسپی مقدس. (ص ۲۸۹)

نمونه ۵۶

تا حالا فکر کرده‌ای احساس مردان در زمانی که با آنان به بستر می‌روی چیست؟
بله فکر کرده‌ام (... ص ۲۹۳)

نمونه ۵۷

چگونه می‌توانی عـاشق یـک روسپی باشـی؟ نمی‌دانم ... ولی تصور می‌کنم چون بـدنت نمی‌توانـد مال فرد خاصـی باشـد پس باید برای تسخیر روحت بکوشم. (ص ۲۹۵)

نمونه ۵۸

یک کوکتل دیگر ... پرسـش‌هایی درباره برزیل ... هتل ... یک بار دیگر دوش گرفتن ... و این بار بدون شـرح به کو پاکابانا باز می‌گردد. (ص ۱۰۱)

۳. خود ارضایی

نمونه

تقریبـاً شـش مـاه پس از قطع رابطه بـا آن جوان مـادرش دیر به خانه آمـد و ماریا چون کاری برای انجام نـداشت و در تلویزیون هم برنامه جالبی ندیـد، به جسـتجوی موهای اضافی در بـدنش برآمـد تا با قیچی آنها را بزداید. همین امر موجب شد که با اندام خود به تدریج آشنایی پیدا کند.

انگار در عرش سـیر می‌کرد. اندیشـید که برای عاشق شـدن، نیازی نیست مردی در زندگی او حضور داشـته باشد و می‌تواند عاشـق خودش شود. (ص ۲۲)

۴. راه رسیدن به عشق واقعی تجربه عشق غیر واقعی است.

نمونه

اگر به دنبال عشق واقعی هستم، نخست باید از رفتن به دنبال عشق‌های بی‌ارزش احساس خستگی کنم. (ص ۴۳)

۵. استفاده از مشروبات الکلی

نمونه ۱

ماریا مقدار زیادی نوشید می‌ترسید مرد سویسی پیشنهادی بکند که خجالت آور باشد.

(ص ۴۰)

نمونه ۲

لطفاً باز هم مشروب بریز ... مرد عرب لیوان ماریا را پر کرد. (ص ۷۷)

نمونه ۳

لطفاً مشروب بیشتری برایم بریز و بگذار بگریم. (ص ۷۷)

نمونه ۴

ماریا اشک ریزان پاسخ داد:

لطفاً مشروب بیشتر. (ص ۷۹)

نمونه ۵

جام‌های مشروب هزار فرانکی ... شاید زیاد طول نکشد (... ص ۸۶)

نمونه ۶

جرعه‌ای از مشروبی که شباهت زیادی به ویسکی داشت نوشید. به موسیقی برزیلی گوش داد مورد احساس غربت حرف زد. (ص ۹۴)

نمونه ۷

تشنه شد.

می‌خواست مشروب بنوشد.

مردی تقریباً سی ساله با لباس مخصوص یکی از شرکت‌های هواپیمایی در برابرش ظاهر شد:

مشروب می‌خوری؟ (ص ۱۰۰)

نمونه ۸

تنها برای مخارج روزانه اجاره اتاق و خرید یک بطری شراب ارزان قیمت کفایت می‌کند. (ص ۱۰۹)

نمونه ۹

کسانی که دارای امیال سرکوب شده هستند، نمی‌توانند این وحشت را پنهان کنند، بنا بر این مشروب می‌خورند تا با توسل به این ترفند از میزان آن بکاهند. (ص ۱۱۵)

نمونه ۱۰

– اسم من رالف است ... رالف هارت ... می‌توانی به حساب من یک لیوان مشروب بنوشی. – نه، سپاسگزارم. ظاهراً زمان ادامه یافتن ملاقات فرا رسیده بود و مرد می‌کوشید زن را فریب بدهد. – لطفاً دو لیوان مشروب دیگر (... ص ۱۳۶)

نمونه ۱۱

نمی دانست تا چه حد پیش رفته است.

مشروب را آوردند و گفتگو قطع شد ... ولی هنوز دو لیوان مشروب را ننوشیده بودند و این می‌توانست بهانه‌ای برای ماندن باشد. (ص ۱۳۷)

نمونه ۱۲

اگر قصـد تحقیر کردن من را داری وقت تلف می‌کنی بـا اینکه مشـروب نامنـاسبی را تعارف کرده‌ای ولی محتویات لیوان را تا آخر می‌نوشم و بعد از اینجا می‌روم. (ص ۱۳۸)

نمونه ۱۳

ماریا با توجه به اینکه به زودی دوباره تبدیل به زنی روسـتایی می‌شود و به دلیل نوشیدن مشروب و شادی فراوان حاصل از قدرت و آزادی بیان افزود:

خوب فهمیدی رالف هارت؟ من از بالا تا پایین و از سر تا پا روسپی هستم و این مزیت من به حساب می‌آید. (ص ۱۳۹).

نمونه ۱۴

مرد در کمال شگفتی، یک بطری شراب را باز و جامی هم به ماریا تعارف کرد. (ص ۱۸۲).

نمونه ۱۵

بار دیگر در اتاق نشیمن هارت بود ... آتش در شومینه و شراب ... هر دو روی زمین نشسته بودند. (ص ۱۹۳)

نمونه ۱۶

می‌خواست او را در آغوش بگیرد در سکوت به آتش شومینه خیره شود، شراب بنوشد و سیگاری دود کند. (ص ۲۰۱)

نمونه ۱۷

همه شمعها روشن بود.

ترنس یکی از آنها را برداشت و روی میز گذاشت. لیوان‌ها را پر از مشـروب کرد ... ماریا با عجله می‌نوشـید و می‌خورد و در همان حال به هزار فرانک پولی که در جیب داشت می‌اندیشید. (ص ۲۱۹)

نمونه ۱۸

دسـتور گرفتن خوب بود زیرا نیـازی به فکر کردن نـداشت ... تنهـا اطـاعت می‌خواست ... مشـروب بیشـتری خواست و مرد برایش ودکا آورد. جام‌ها به سرعت بالا می‌رفت و خالی می‌شد.

(ص ۲۲۰)

نمونه ۱۹

در واقع راهی برای گریز از آنجا نداشت.
برهنه با دستها و دهان بسته و مشروب فراوانی که به جای خون در رگهایش جاری بود.
(ص ۲۲۲)

نمونه ۲۰

از جا برخاست، دو لیوان مشروب آورد دو سیگار روشن کرد و یکی از آنها را به مرد داد ... سیگار را با لذت کشید لیوان مشروب را نوشید. (ص ۲۲۵)

نمونه ۲۱. :

بهتر بود رالف یک روز پیش بیاید. زمانی که ماریا زنی در جستجوی عشق بود و به شومی نه، شراب و هوس می‌اندیشید. (ص ۲۳۳)

نمونه ۲۲

رالف با یک فنجان شکلات گرم وارد شد.
–همه چیز خوب است؟
به جایی که می‌خواستی رسیدی؟ – شکلات نمی‌خواهم ... مشروب می‌خواهم ... شراب ... می‌خواهم به پاتوق خودمان برویم... شومینه و کتابهای پراکنده (... ص ۲۴۱)

نمونه ۲۳

ماریا ضمن سپاسگزاری، یک لیوان شامپاین خواست.
دیگر تحمل نوشیدن کوکتل میوه را نداشت ... دخترک می‌خواست پول مشروب را بپردازد ولی میلان از او نگرفت و آن را به حساب اجاره خانه گذاشت. (ص ۲۷۱)

۶. زندگی متعهدانه بردگیست

نمونه

من دو زن هستم:
یکی که میل دارد همه شادیها، همه عشق‌ها و همه ماجراهای موجود در زندگی را داشته باشد و یکی که می‌خواهد برده روزانه، برده زندگی خانوادگی و برده چیزهایی باشد که برنامه ریزی و تکمیل می‌شوند. من خانه دار هستم و روسپی ... هر دو در یک جسم زندگی می‌کنیم و با هم مبارزه‌ای بی‌امان داریم. (ص ۱۹۱)

۷. سکس آزاد، ضد ارزش نیست

نمونه ۱

مدیر موزه مصرانه اظهار داشت که سکس دیگر ضدارزش به حساب نمی‌آید. (ص ۱۹۶)

نمونه ۲

به کو پاکابانا می‌رفت مردانی را که پول می‌داند را دنبال می‌کرد و نقش‌هایی همچون دخترک ساده، زن خاص و مادر مهربان را بر عهده می‌گرفت ... البته با توجه به مشتریان و خواسته‌های آنان ... این تنها یک شغل بود.
(ص ۱۸۸)

نمونه ۳

در حال حاضـر همه به دنبال نیمه گم شـده خود می‌گردنـد تا او را در آغوش بگیرند و با این کار نیروی گذشـته، قدرت و پرهیز از خیانت، مقاومت، تحمل و سایر محسـنات گمشـده را دوباره به دست بیاورنـد ما این در آغوش گرفتن را که یکی شـدن دو جسم از هم جدا شده را به دنبال دارد، سکس می‌نامیم. (ص ۱۹۸)

نمونه ۴

احساس می‌کرد دنیا متوقف شده است.
همه چیز تکرار می‌شود. انسان به ندرت می‌تواند به موضوعی مهم به نام سکس، احترام بگذارد. (ص ۲۴۶)

نمونه ۵

روسپی‌گری مقدس، کسب درآمد با استفاده از سکس و در عین حال نزدیک شدن به خدا (... ص ۲۴۶)

نمونه ۶

هیچ کس نمی‌داند چرا ناگهان روسپی‌گری مقدس از صفحه روزگار محو شد.
آن هم پس از لااقل دوهزار سال تداوم (ص ۲۴۷)

۸. انسان با گناه به دنیا می‌آید

نمونه

دیگر چیزی در زندگی من جز مجازات کردن و مجازات شدن وجود ندارد. ما انسان هستیم با گناه به دنیا می‌آییم (... ص ۲۳۶)

۹. عدم توان درک خدا

نمونه

آنجا (کلیسا) مکانی بود که مردم برای پرستش چیزی که توان درک کردن آن را نداشتند گرد هم می‌آمدند. (ص ۲۷۹)

از «آرش حجازی» تا «پائولو کوئلیو»

مشرق – «آرش حجازی» همان پزشکیست که چند روز قبل از مرگ «ندا آقاسلطان» به ایران آمد و در لحظه مرگ ندا آقاسلطان نیز در کنار او بود و بعد از این حادثه فوراً به خارج از کشور فرار کرد و سر از بی‌بی‌سی فارسی در آورد، البته نامبرده «مترجم انحصاری داستان‌های [پائولو کوئلیو] نویسنده برزیلی و دارای مجوز رسمی از شخص کوئیلو برای ترجمه و البته از مؤسسین انتشارات کاروان [انتشارات رسمی پخش آثار کوئلیو] است.»

این مظنون به قتل ندا آقا سلطان، در روزهای اخیر نیز با اطلاع رسانی دروغ، خبر از ممنوعیت انتشار آثار این نویسنده را داد به طوری که کوئلیو در وبلاگش نوشت: «آرش حجازی به او اطلاع داده که بر اساس تصمیمی خودسرانه! پس از ۱۲ سال کتاب‌هایش ممنوع شده است.»

کوئلیو برای بی‌تأثیر نشان دادن ممنوعیت کتاب‌هایش متن ترجمه فارسی همه کتاب‌هایش را بر روی اینترنت قرار داد و در وبلاگش نوشت: «با پیشنهاد رایگان ترجمه فارسی کتاب‌هایش در اینترنت موافقت کرده است.»

اما انتشار خبر دروغین ممنوعیت انتشار آثار پائولو کوئلیو در رسانه‌های ضد انقلاب و غربی به حدی گسترده بود که واکنش وزیر فرهنگ برزیل را نیز برانگیخت، به طوری که او در سخنانی این «اقدام ایران را محکوم کرد.» در نهایت این جوسازی با واکنش رسمی وزارت خارجه ایران مواجه شد، سفارتخانه ایران در برزیل در واکنشی دیرهنگام با انتشار یادداشتی این خبر را تکذیب و اعلام کرد:

«خبر منع انتشار و پخش آثار پائولو کوئلیو عجیب، مغرضانه و نادرست است.»

حال نکته‌ای که وجود دارد اینست که چرا کوئلیو برای رسانه‌های ضدانقلاب و رسانه‌های غربی این قدر مهم است که خبر دروغین ممنوعیت انتشار کتاب‌هایش نیز واکنش آنها را برانگیخته است؟

می‌توان گفت که علت اصلی حمایت از او، نوشته‌های ضد اسلام و ضد شریعت اوست. این نویسنده منحرف برزیلی با حمایت‌های تبلیغاتی رسانه‌های صهیونیستی توانسته اندیشه‌های شبه عرفانی خود را در قالب داستان و رمان در کشورهای مختلف دنیا پخش کند، به طوری که کتاب‌های این نویسنده «بعد از «کتاب مقدس» از بیشترین هزینه، سرمایه و گسترده‌ترین چاپ و توزیع جهانی برخوردار است.»

در ایران نیز کتاب‌هایش با شمارگان بسیار زیاد عرضه می‌شود و عامل اصلی پخش وسیع آثارش در ایران حمایت‌های آرش حجازی و همچنین «حمایت عطاء ا ... مهاجرانی در زمانی که وزیر فرهنگ و ارشاد بود» است.

زمانی که مهاجرانی وزیر فرهنگ و ارشاد بود یارانه‌های قابل توجهی برای انتشار کتاب‌های این نویسنده پرداخت می‌شد.

در اینجا لازم است کمی با ویژگی‌های آثار این نویسنده که مورد حمایت سران صهیونیست است، آشنا شویم. ویژگی‌های این آثار که بیشترشان کماکان با مجوز رسمی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی منتشر می‌شوند عبارتند از:

ترویج جادوگری، تخریب آموزه‌های دینی، ترویج اباحی گری، تبلیغ سکس و همجنس بازی، ترویج مصرف مواد مخدر و مشروبات الکلی، تخریب آموزه‌های دینی و مهمتر از همه تبلیغ عرفان بدون شریعت.

این نویسنده در یکی از نوشته‌هایش می‌نویسد:

«به سخنان بنیاد گراهای دینی که بر اصول ثابتی تأکید می‌کنند هرگز گوش ندهید حتی اگر به قیمت اشتباه کردن و گم کردن راه باشد چرا که گم کردن راه و اشتباه کردن به مراتب بهتر از بنیادگرایی دینی است.»

همچنین این نویسنده، بی‌دین بودن را سبب نزدیکی انسان به خدا می‌داند و خداوند را سبب هرج و مرج در عالم معرفی می‌کند و می‌نویسد:

او همان است که این هرج و مرج را آفرید که در آن فقر هست، بی‌عدالتیست ... بدون شک قصد او خیر بوده اما نتیجه آن فاجعه آفرین بوده است.»

البته این طور نیست که همه نوشته‌های این نویسنده حاوی این مطالب انحرافی باشد بلکه او این قدر حرفه‌ایست که این گونه مطالب را در لابلای حرف‌هایی که مشکل خاصی ندارند، بیان می‌کند.

حال معلوم نیست چه طور عده‌ای راه و رسم زندگی خود را بر مبنای حرف‌های فردی قرار داده‌اند که با این افکار ضاله و سابقه اعتیاد به انواع مواد مخدر و همچنین همجنس بازی را در کارنامه سیاه زندگی خود دارد و در حال حاضر نیز به مصرف الکل اعتیاد دارد.» با این وجود مبارزه غرب با روحیه حسینی و مهدوی مردم ایران از طریق عرفان‌های وارداتی، محدود به آثار کوئلیو نمی‌شود و نویسندگان بسیار دیگری نیز در این عرصه فعال هستند، مبارزه دشمنان با انقلاب اسلامی از این طریق در حالیست که علی رغم اینکه تلاش‌های خوبی برای مبارزه با این عرفان‌ها صورت گرفته ولی در مجموع، نهادها و مسؤولان مربوطه آن طور که باید با پدیده عرفان‌های بی‌شریعت مبارزه نمی‌کنند و این خطر که دشمن، پایه‌های اعتقادی نظام را هدف قرار داده را آن طور که لازم است جدی نمی‌گیرند؛ وجود کتاب‌های فراوان از «پائولو کوئلیو» و دیگر نویسندگان مبلغ شریعت گریزی شاهدی بر این امر است.

امید است که مسؤولان مربوطه ضمن جلوگیری از انتشار کتاب‌های شبه عرفانی در اقدامی ایجابی با همکاری نهادهای ذی ربط شرایطی را به وجود بیاورند که عرفان ناب اسلامی به زبان ساده عرضه شود و با این کار سبب تغییر نگرش برخی هم‌وطنانمان در خصوص شبه عرفان‌ها شوند چرا که اگر کتاب‌های مختلف و متنوع عرفانی اسلامی در سطح گسترده با زبان عامیانه به رشته تحریر درآیند و در آنها تأثیر عرفان اسلامی بر آرامش و شاد زیستن و موفقیت در زندگی و خلاقیت و نوآوری ارائه شود دیگر کسی سراغ کتاب‌های نویسندگان منحرف شریعت گریز نخواهد رفت.

بخش نقدها

نقدی بر اندیشه‌های کوئلیو

اشاره

این نویسنده برزیلی با حمایت‌های تبلیغاتی رسانه‌های صهیونیستی توانسته اندیشه‌های شبه عرفانی خود را در قالب داستان و رمان در کشورهای مختلف دنیا پخش کند، به طوری که کتاب‌های این نویسنده بعد از «کتاب مقدس» از بیشترین هزینه، سرمایه و گسترده‌ترین چاپ و توزیع جهانی برخوردار است.

در ایران نیز کتاب‌هایش با شمارگان بسیار زیاد عرضه می‌شود و عامل اصلی پخش وسیع آثارش در ایران حمایت‌های آرش حجازی و همچنین «حمایت عطاء ا ... مهاجرانی در زمانی که وزیر فرهنگ و ارشاد بود» است.

زمانی که مهاجرانی وزیر فرهنگ و ارشاد بود یارانه‌های قابل توجهی برای انتشار کتاب‌های این نویسنده پرداخت می‌شد.

در اینجا لازم است کمی با ویژگی‌های آثار این نویسنده که مورد حمایت سران صهیونیست است، آشنا شویم. ویژگی‌های این آثار که بیشترشان کماکان با مجوز رسمی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی منتشر می‌شوند عبارتند از:

۱. ترویج جادوگری

اشاره

پـائولو کوئلیو کتـابی دارد به نـام «والکری ها» که در این اثر فقط از جادو سـخن می گویـد. این کتاب حاوی تجربیات پائولوست در زمینه جـادو و چگونگی فرا گیری آن. در برخی از فرازهای این کتاب پائولو از مراسـمی سـخن می گویـد که شـباهت‌های زیادی به مراسم جادوی شـیطان پرسـتان دارد و به اعتقاد من همان مراسم شیطان پرستیست و چون پائولو خود را یکی از برگزار کنندگان این مراسم می‌داند می‌توان او را یک شیطان پرست دانست،

نمونه

پائولو و شـریکش همه کار کرده بودنـد. با درآمـدشان از راه موسـیقی یک قطعه زمین نزدیکی ریو دوژا نیرو خریدنـد تا در آن جا آنچه را که تقریبـاً صـد سال پیش جانور سـعی کرده بود در سـفالوی سیسـیل برقرار کنـد احیا نماینـد ... جانور به همه می گفت که شماره‌اش ۶۶۶ است و اضافه می کرد که برای ایجاد دنیایی آمـده که ضـعیف در خـدمت قوی باشـد و تنها قانونش این باشد که هر که هر کاری دلش می‌خواهـد انجام دهد. [۱] این اندیشه هم اکنون توسط شـیطان پرسـتان ترویج می‌شود و عدد ۶۶۶ را هم شماره تلفن شیطان می‌دانند. پائولو در جایی دیگر درباره جادو چنین می گوید:

جادو قادر است به تمام زبان‌های قلب انسان سخن بگوید ... جادو یک پل است.

پلی که اجازه می‌دهد از جهان مریی به جهان نامریی راه یابی و از هر دو جهان درس بگیری. [۲]

۲. تخریب آموزه‌های دینی

نمونه ۱

اگر او (خـدا) قـادر مطلق است چرا رنـج را از کسانی که دوسـتش دارنـد دور نمی کنـد؟ چرا به جای این که قـدرت و شـکوه را به دشمنان خود عطا کند دوستداران خود را نجات نمی‌دهد؟ [۳]

نمونه ۲

الیاس فکر کرد:

انسان برای این به دنیا آمده که به تقدیر خود خیانت کند.

خدا فقط تکالیف غیر ممکن را در دل انسان‌ها قرار می‌دهد چرا؟ شاید به خاطر این که عادات و رسوم حفظ شود. [۴]

نمونه ۳

فرشتگان از آسمان نازل می‌شدند و خدا با من حرف زد تا این که پی بردم که او عادل نیست و انگیزه‌هایش همیشه فراتر از حد درک من است؛ [۵] خدا از طریق من خودش را تنبیه می‌کند که چرا در یک لحظه بیکاری، تصمیم به آفرینش جهان گرفت. [۶] این نویسنده در یکی از نوشته‌هایش می‌نویسد:

«به سخنان بنیاد گراهای دینی که بر اصول ثابتی تأکید می‌کنند هرگز گوش ندهید حتی اگر به قیمت اشتباه کردن و گم کردن راه باشد چرا که گم کردن راه و اشتباه کردن به مراتب بهتر از بنیادگرایی دینی است.»

همچنین این نویسنده، بی‌دین بودن را سبب نزدیکی انسان به خدا می‌داند و خداوند را سبب هرج و مرج در عالم معرفی می‌کند و می‌نویسد:

او همان است که این هرج و مرج را آفرید که در آن فقر هست، بی‌عدالتیست [... ۷] بدون شک قصد او خیر بوده اما نتیجه آن فاجعه آفرین بوده است [۸]»

۳. تبلیغ روابط نامشروع

می‌خواهی بپرسی که با وجود عشقم به استر، می‌توانم تو را هم دوست داشته باشم ...؟ می‌خواهم به خاطرت بجنگم، فکر می‌کنم به زحمتش می‌ارزد. مردی که بتواند آن طور عشق بورزد که تو به استر می‌ورزیدی سزاوار احترام و تلاش من است؛ [۹] دو سوم کارمندان هر شرکت، نوعی رابطه عاطفی با هم دارند. فکرش را بکنید! معنایش اینست که در دفتری با سه کارمند دو نفرشان نوعی رابطه‌ی نزدیک با هم دارند. ده درصد به خاطر همین موضوع کارشان را ترک می‌کنند.

چهل درصد رابطه‌هایی دارند که، بیش از سه ماه طول می‌کشد و در بعضی از مشاغل که غیبت دراز مدت کارمندها را از خانه می‌طلبد، از ده نفر دست کم هشت نفر با هم رابطه جدی پیدا می‌کنند؛ [۱۰] اگر آنها بتوانند روزی سه بار با مردی بیرون بروند... آه ... دستمزد آنان، تقریباً در هر چهار ساعت معاد ل دو ماه کار در فروشگاه پارچه است ... تنها نیاز به حضور در یک میخانه، رقصیدن و ایجاد ارتباط دارد ... آه ... اگر از داروهای ضد بارداری استفاده کند خطری ندارد [... ۱۱] مرد از ماریا دعوت می‌کند که به بیرون بروند ... به هتل ... سیصد و پنجاه فرانک ... پس از انجام عمل، ماریا دوش می‌گیرد ... مرد نگاهی غریب به او می‌اندازد و توضیح می‌دهد که هرگز کسی این کار را نکرده. [۱۲]

۴. ترویج مشروبات الکلی

اشاره

شراب و شراب خواری یکی از پایه‌های ثابت کتب پائولو است.

نمونه

بریدا می‌خواست همان دو لیوان ویسکی همیشگی را درخواست کند، اما جادوگر از جا برخواست، به طرف پیشخوان رفت و با یک تنگ باده، یک بطری آب معدنی و دو لیوان باز گشت. [۱۳] وقتی نورافکن‌ها خاموش شد از پشت درختان میدان بیرون آمد

و حالش بهتر شد.

دو لیوان دیگر شراب سفارش دادیم و یک بشقاب ساندویچ‌های کوچک برداشتیم. [۱۴] یک سیگار کامل حشیش می‌کشم، دو بطری شراب می‌خورم و وسط اتاق از حال می‌روم. [۱۵] البته این طور نیست که همه نوشته‌های این نویسنده حاوی این مطالب انحرافی باشد بلکه او این قدر حرفه‌ایست که این گونه مطالب را در لابلای حرف‌هایی که مشکل خاصی ندارند، بیان می‌کند.

حال معلوم نیست چه طور عده‌ای راه و رسم زندگی خود را بر مبنای حرف‌های فردی قرار داده‌اند که با این افکار ضاله و سابقه اعتیاد به انواع مواد مخدر و همچنین همجنس بازی را در کارنامه سیاه زندگی خود دارد و در حال حاضر نیز به مصرف الکل اعتیاد دارد.»

پی‌نوشت

[۱]. والکری‌ها، پائولو کوئلیو، ترجمه: سوسن اردکانی، ص ۱۳۸، نگارستان کتاب، سوم، تهران ۱۳۸۸

[۲]. بریدا، ترجمه: آرش حجازی، ص ۴۳، کاروان، تهران، ششم ۱۳۸۰

[۳]. کوه پنجم، پائولو کوئلیو، ترجمه سوسن اردکانی، ص ۳۱، نگارستان کتاب، سوم تهران ۱۳۸۹.

[۴]. همان ص ۵۰.

[۵]. همان ص ۲۱۶.

[۶]. شیطان و دوشیزه پریم، ترجمه: سوسن اردکانی، ص ۱۱۲، نگارستان کتاب.

[۷]. ورنیکا تصمیم می‌گیرد بمیرد، ترجمه: میترا میرشکار، ص ۱۵، انتشارات پر، دوم، تهران ۱۳۸۶

[۸]. کوه پنجم، ترجمه سوسن اردکانی، ص ۶۷

[۹]. زهیر، ترجمه، آرش حجازی، ص ۱۴۴.

[۱۰]. همان ص ۱۱۲.

[۱۱]. یازده دقیقه، ترجمه: کیومرث پارسای، ص ۹۹، نشر نی نگار، اول، تهران ۱۳۸۵

[۱۲]. همان ص ۱۰۱.

[۱۳]. بریدا، ترجمه: آرش حجازی، ص ۲۳۰، کاروان، تهران، ششم ۱۳۸۰

[۱۴]. سفر به دشت ستارگان، ترجمه: دل آرا قهرمان، ص ۱۱۷، انتشارات فرزان، چاپ هشتم، تهران ۱۳۸۶

[۱۵]. زهیر، ترجمه: آرش حجازی، ص ۴۲، کاروان، هفتم، تهران ۱۳۸۵

پائولو در یک نگاه

او در ۲۷ اوت ۱۹۴۷ در شهر ریودوژا نیرو، برزیل به دنیا آمد.

پیشینه اخلاقی و اجتماعی او بسیار منفی و تاریک است.

در سن نوجوانی سه بار در آسایشگاه بیماران روانی بستری شد.

به مدت ۶ سال از عمر خود را در حالت بی‌ایمانی سپری کرده است.

از سن ۲۰ سالگی به بعد انواع مشروبات و مواد مخدر را تجربه کرد.

او به همراه دوست خود مجموعه داستان‌هایی کمدی سکسی به نام کرینگ‌ها را منتشر کرد. این مجموعه آنقدر مستهجن بود که حکومت برزیل آن را برای فرهنگ عمومی مضر دانست و رائول و کوئلیو را به خاطر انتشار آن زندانی کرد.

شیمون پرز (نخست وزیر وقت اسرائیل) به طور علنی، شبه عرفان پائولو کوئلیو و کتاب‌های او را به عنوان راه حلی برای تثبیت اسراییل در خاورمیانه معرفی کرده.

او در مصاحبه ای با نشریه «فوکوس مونیخ» در ۱۹ دسامبر ۲۰۰۷ اعلام کرد ۱۰ سال عضو بنیاد شیمون پرز بوده است.

در سال ۲۰۰۰ توسط مؤسسه گفتگوی تمدنها به ایران دعوت شد.

کتاب‌های او تا به حال به ۵۶ زبان دنیا از جمله فارسی ترجمه شده است.

وی جزء ده نویسنده برتر جهان به شمار می‌رود.

کتاب کیمیاگر او در سال ۱۳۷۶ جزء پرفروش‌ترین کتاب سال جمهوری ایران بوده است.

فهرست آثار پائولو کوئلیو بر اساس سال انتشار

۱. خاطرات یک مغ (۱۹۸۷)

۲. کیمیاگر (۱۹۸۸)

۳. بریدا (۱۹۹۰)

۴. عطیه برتر (۱۹۹۱)

۵. والکیری‌ها (۱۹۹۲)

۶. کنار رود پیدرا نشستم و گریستم (۱۹۹۴)

۷. مکتوب (۱۹۹۴)

۸. کوه پنجم ۱۹۹۶)

۹. کتاب راهنمای رزم آور نور (۱۹۹۷)

۱۰. نامه‌های عاشقانه یک پیامبر (۱۹۹۷)

۱۱. دومین مکتوب (۱۹۹۷)

۱۲. ورونیکا تصمیم می گیرد بمیرد (۱۹۹۸)

۱۳. شیطان و دوشیزه پریم (۲۰۰۰)

۱۴. قصه‌هایی برای پدران فرزندان و نوه‌ها (۲۰۰۲)

۱۵. یازده دقیقه (۲۰۰۲)

۱۶. زهیر (۲۰۰۴)

۱۷. چون رود جاری باش (۲۰۰۵)

۱۸. ساحره پورتوبلو (۲۰۰۶)

۱۹. برنده تنهاست (۲۰۰۸)

بخش آموزه‌ها

سخنان پائولو

لازم نیست آدم از کوهی بالا رود تا بفهمد بلند است.

کشتی در ساحل بسیار امن‌تر است ولی برای این ساخته نشده است.

خداوند انتقام نیست، عشق است.

این ما هستیم که سرعت گذر زمان را تعیین می‌کنیم. روحی که در پیکر ماست کم و بیش تکامل نیافته است.

با هر گامی که در فراز و نشیب زندگی می‌نهیم، در پی ذرات گم شده وجود خویش در کاوش ایم. اگر در این پویش، لحظه‌ای بخت یارمان باشد آن گوهر نایافته را در وجود انسانی دیگر می‌یابیم. نتوان گفت:

بهارا، به امید دیدن و ماندن تو! می‌توان گفت:

بهارا، تو بیا دانه امید به قلبم بنشان!

و سفر کن به کجاآبادی،

هر زمانی که تو را دلخواه است.

زندگی همواره در انتظار شرایط بحرانی می‌ماند، تا قدرتش را نشان دهد. شتاب زمان به اندازه‌ایست که در چند لحظه می‌تواند مردم را از بهشت به دوزخ بفرستد. هیچ کس نمی‌داند زندگی برای ما چه ذخیره کرده. خیلی خوب است که همیشه بدانیم در خروج فوری کجاس. من می‌توانم انتخاب کنم که قربانی دنیا باشم یا یک ماجراجو در جستجوی گنج، همه چیز به طرز نگاه من به زندگی بر می‌گردد. مردم جوری حرف می‌زنند که همه چیز را می‌دانند. اما اگر جرات کنی و سؤالی بپرسی آنها هیچ چیز نمی‌دانند. انسان همیشه خواهان دگرگونی و تحول است اما همزمان، سکون و ثبوت را می‌کند.

شنیدن یک توهین و پاسخ ندادن به آن آسان‌تر از درگیر نبرد شدن با شخصی نیرومندتر از خود است.

همواره می‌توانیم بگوییم سنگی که دیگران به سوی ما انداخته‌اند، به ما نخورده است ولی تنها در شب می‌توانیم به خاطر قلب ضعیف خود بگرییم. به وعده‌ها اعتماد نکن چون جهان پر از وعده است.

ورونیکا تصمیم می‌گیرد بمیرد

«دیوانه بمانید اما مانند عاقلان رفتار کنید. خطر متفاوت بودن را بپذیرید اما بیاموزید که بدون جلب توجه متفاوت باشید.»

کوه پنجم

«خداوند دعای آنانی را می‌شنود که می‌خواهند نفرت از آنان گرفته شود ولی نسبت به آنانی که می‌خواهند از عشق بگریزند ناشنواست.»

کیمیاگر «هنگامی که آرزوی چیزی را دارید سراسر کیهان همدست می‌شود تا بتوانی این آرزو را تحقق بخشی.» «تاریک‌ترین ساعت قبل از طلوع خورشید است.»

زهیر «در زندگی آوا و نشانه‌هایی وجود دارند که ما را برای رسیدن به مقصد کمک می‌کنند.» «هر کاری در وقت خودش انجام می‌گیرد و هیچ چیز باعث اختلال در زمان آن کار نمی‌شود.»

۵ – دالایی لاما

تاریخچه

لامائیسم صورتی که دین بودا در نواحی تبت به خود گرفته است به آیین لاما معروف است و آن نهایت تحولیست که این سیستم دینی حاصل کرده است یعنی به وسیله آن مذهب اولیا و زمامداران کشوری بر مردم حکومت می‌کنند و چون لاماها در رأس آن قرار دارند از این رو آن را لامائیسم می‌گویند. اگر بخواهیم اشاره‌ای به شکل گیری آن داشته باشیم می‌توان گفت بعد ازورود دین

بودا به تبت برای سده‌هایی انحطاط دینی روی داد تا اینکه تسون خا به اصلاح این انحطاطها پرداخت و ساختی مذهبی در کشور پدید آورد. اولین هوادار او (هدونگروپ) یا (گدومدروپا) برادرزاده‌اش بود که به خاطر فضائلش شهرت یافت و تبیان او را تجسم آوالوکیتش وا را یا همان بودای مهر دانستند و او را دالایی لاما (اقیانوس خرد) لقب دادند. آنان تا به امروز برای بالاترین شخصیت معنوی خود این عنوان را استفاده می‌کنند و از این زمان بود که سنت لامائیسم به وجود آمد. تا کنون چهارده دالایی لاما در این سرزمین به دنیا آمده است و آنها برای این مقام تقدس خاصی قائل هستند.

آنچه مشخص است دالایی لاماها در میان مردم تبت یک حقیقت بیشتر نیستند که در طول زمان در بدن‌های مختلف تجسم می‌یابند و آن حقیقت، همان بودای مهر است.

این سلسله مربوط به یکی از دو شاخه اصلی مکتب بودا یعنی ماهایانه است.

مردم تبت نظامی اجتماعی خاص دارند آنان بیشتر هویت خود را در نظام دینی معین کرده‌اند به همین رو به نظام لامائیسم اطاعتی مطلق دارند. بنا بر این ابعاد هویتی بیشتر آنها با دین بودا آن هم شاخه ماهایانه‌ی لامایی تعریف شده است.

در حقیقت در نظام دینی این سرزمین شناخت بودا و تعالیم او به آموزش لاما بستگی دارد. پیروی از خط بودا مستلزم پیروی از سنت لاماهاست.

همه بودایی‌های قدیم نیز از تعالیم لاما برخوردار شده و به فرزانگی رسیده‌اند و لاما در این فرهنگ زیربنای همه فضایل و ملکات و سرچشمه همه خوبی‌هاست.

دالایی لامای چهاردهم دالایی لامای چهاردهم یا تنزین گیاتسو در سال ۱۹۳۵ به دنیا آمد و در سال ۱۹۳۷ به عنوان تجسم یافته دالایی لامای قبلی شناخته شد.

البته او دو سال دیگر نزد پدر و مادر خود مانده و در جولای ۱۹۳۹ استان محل تولد خود یعنی آمد و را به سوی لماسا (مرکز تبت) ترک کرد و سه ماه بعد نزدیک شهر بومچن مقامات رسمی او را به عنوان دالایی لامای چهاردهم معرفی کردند.

او پس از سه ماه در هشتم اکتبر ۱۹۳۹ به لهاسا وارد شد و در ۲۲ فوریه‌ی ۱۹۴۰ در پنج سالگی تاجگذاری کرد. او از شش سالگی تحصیلات خود را آغاز نمود و در سال ۱۹۴۲ طی تحصیل به مقام تعهدات راهب نوآموز (لینگ دین پوچه) رسید. تحصیلات او در ۲۵ سالگی (۱۹۵۹) به پایان رسید و به درجه گش لادامپا (معاد ل دکترای فلسفه بودا) دست یافت. او علاوه بر اینکه رهبر دینی مردم بود در هفدهم نوامبر ۱۹۵۰ در شانزده سالگی تمام قدرت سیاسی تبت را نیز در دست گرفت او در ۱۶ دسامبر همان سال به دلیل رفتار بد چینی‌ها که آنجا را اشغال کرده بودند لهاسا را به مقصد دارمو ترک گفت و در ماه ژانویه به آنجا رسید. از ژانویه ۱۹۵۱ تا جولای همان سال در شهر دارمو اقامت داشت. او در سال ۱۹۵۷ برای شرکت در جشن ۲۵۰۰ سالگی تولد بودا از هند دیدار کرد. در این دیدار با نخست وزیر وقت هندوستان جواهر لعل نهرو ملاقات کرد. دالایی لامای چهاردهم در سال ۱۹۵۹ دولت تبت را رسماً تأسیس کرد و همه موافقت نامه‌های قبلی منطقه تبت با ارتش چین را ابطال کرد. در سال ۱۹۶۳ نخستین پارلمان تبتیان در تبعید را تشکیل داد. یکی از نخستین اقدامات وی پس از تشکیل پارلمان تعیین قانون اساسی تبت بود.

وی به کشورهای زیادی مسافرت می‌کند و روابط بین المللی فراوانی دارد و می‌کوشد تا دولت مستقلی در تبت تشکیل دهد که از سوی همه مجامع بین المللی نیز به رسمیت شناخته شود. غربیان نیز به دلایل مختلف حمایت‌های ویژه‌ای از او دارند. او در سال ۱۹۸۹ جایزه صلح نوبل را دریافت نمود و از سال ۱۹۵۹ تا سال ۱۹۹۹ بیش از پنجاه دکترای افتخاری از سوی دانشگاه‌های مختلف غرب دریافت کرد. البته رد پای اغراض سیاسی غرب در دامن زدن به شهرت دالایی لاما به خوبی هویداست.

چرا که غرب به معنویت بدون خدا و مطابق با منافع ایشان احساس نیاز فراوانی دارد. دالایی لاما شخصیتی سیاسی دالایی لاما شخصیتیست بی‌تردید برگزیده غرب دلایلی این ادعا را تایید می‌کند:

او در مدت کوتاهی از غرب بیش از ۵۰ دکترای افتخاری یا جایزه دریافت کرده است.

۲. اهدای جایزه صلح نوبل به دالایی لاما این جایزه به اشخاص نظیر هنری کسینجر ۱۹۷۳، گور باچف ۱۹۹۰، شیمون پرز، اسحاق رابین و انور سادات ۱۹۹۴ که اشخاصی کاملاً سیاسی می‌باشند اعطا می‌شود.

۳. سفرهای متعدد به اسراییل و گرفتن جایزه از دست رهبران غاصب صهیونیسم.

۴. نیایش در مقابل دیوار ندبه در یکی از سفرها به اسراییل دالایی لاما در مقابل دیوار ندبه در اورشلیم تعظیم و نیایش کرده است، که نشان دهنده‌ی همسویی و همصدایی او با صهیونیسم بین المللی است.

۵. اعطای نشان ملی آمریکا خبر گزاری مهر در ۲۶ / ۶ / ۸۵ خبری را مبنی بر تصمیم گیری کنگره ایالات متحده آمریکا به دادن مدال طلای کنگره که بالاترین نشان قدردانی از یک غیر نظامی است، به فردی خارجی مثل دالایی لاما تعلق گرفت؛ پدیده‌ای که تا پیش از این در آمریکا سابقه نداشت.

(زیرا خلاف قانون مصوب در مجلس آمریکا می‌باشد) خود این اقدام نشان دهنده عمق علاقه آمریکا به این شخصیت می‌باشد.

(نگرشی بر آراء و اندیشه‌های دالایی لاما، صص ۱۹ – ۵۵) تناقضات میان ادعا و عمل دالایی لاما در ادعا صلح و آشتی و اصول انسانی و رسیدن به هدف بدون خونریزی را سر لوحه سخنان خود قرار می‌دهد ام تناقضاتی میان این ادعا و عمل او به چشم می‌خورد از جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. در مقابل چین از خود شخصیتی اخلاقی و صلح دوست نشان می‌دهد و مدعیست برای آنها دعا می‌کند اما مخفیانه در یک اقدام احتیاطی به دنبال فراهم کردن مقدمات جنگ نظامی علیه چین بر آمده است.

۲. دالایی لاما مدعیست آیین لاما آیینی نیکوکار، خیر خواه و پایبند به اصول انسانی است، در حالی که در نظام جزایی تبت نسبت به تنبیهات بدنی تاکید فراوان شده است.

۳. دالایی لاما به شدت با مساله سلاحهای اتمی چین مخالفت می‌کند، در حالی که در مقابل سلاحهای اتمی هند و آزمایشات هسته‌ای این کشور سکوت اختیار کرده است.

(به علت اینکه زمانی پناهنده هند بوده است).

۴. دالایی لاما با اعدام صدام که دستش به خون هزاران انسان آلوده است اظهار مخالفت کرده است.

آثار دالایی لاما تا کنون بیش از پنجاه کتاب از اومنتشر شده است که بعضی از آنها به فارسی ترجمه شده است.

اینک شرح برخی از آنها ۱. زندگی در راهی بهتر، اندیشه‌هایی درباره راستی، مهر ورزی، نیک بختی، دالایی لاما گردآوری: رنوکاسینگ، ترجمه‌ی فرامرز جواهری نیا، تهران نشر ماهی، ۱۳۸۱، صفحه ۱۸۶. این کتاب شامل شش سخنرانی از دالایی لاماست که از ۱۹۹۷ – ۱۹۹۸ در میان بوداییان و یا دیگر علاقه مندان به مکتب بودا (مرکز مراقبه یتوشیتاماهایانه)

واقع در دهلی نو و دیگر جاهای هند ایراد شده است.

از آنجا که این سخنرانی‌ها در میان معتقدان به بودا صورت گرفته است نسبت به دیگر کتب ترجمه شده از عمق بیشتری برخوردار است از این رو می‌توان گفت دیدگاه‌های اصلی او در این کتاب آمده است.

۲ – هنرشاد زیستن – دالایی لاما و هواردسی. کاتلر، ترجمه شهناز انوشیروانی، تهران، موسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۸۰ – ۳۳۲ صفحه. این کتاب ترجمه دیگری نیز دارد از سوی سرور قاسمی (نشر نوید شیراز ۱۳۸۴)

۳. کتاب عشق و همدردی، دالایی لاما، ترجمه میترا کیوان مهر، تهران، نشر علم، ۱۳۸۳، ۱۱۶ صفحه. کتاب تنها دو بخش دارد: همدردی اساس خوشبختی انسان و دوازده پرسش و پاسخ.

۴. کتاب خرد، دالایی لاما، ترجمه میترا کیوان مهر، تهران، نشر علم، ۱۳۸۴، ۱۰۱ صفحه. این کتاب از چهار فصل تشکیل شده است:

۱. خشنودی، سرور و تندرست زیستن؛

۲. مواجهه با مرگ و مردن؛

۳. مقابله با خشم و هیجان؛

۴. بده بستان ۵. کتاب کوچک عقل و خرد، دالایی لاما، ترجمه محمد رضا آل یسین، نشر هامون، ۱۳۸۲، ۹۹ صفحه. این کتاب شامل ده فصل است که مجموع آنها ۲۱۴ حکمت است.

۶. کتاب کوچک کوچک ژرف اندیشی، ترجمه مهرداد انتظاری، تهران، نشر علم، ۱۳۸۲، ۱۹۰ صفحه. این کتاب در دوازده فصل، اما کمتر از حکمت‌های کتاب پیشین و در واقع، تعدادی از کلمات قصار دالایی لاما را در بردارد. امتیاز این کتاب داشتن متن انگلیسی علاوه بر ترجمه است.

محورهای سخنان دالایی لاما در یک جمع بندی کلی می‌توان گفت که دالایی لاما کاملاً از اندیشه‌های بودا و فرهنگ هندی تاثیر پذیرفته است؛ اندیشه‌هایی نظیر تناسخ، نیروانه، اصل رنج لذا شاخصه اصلی تعالیم دالایی لاما افکار و اصول اخلاقی معنوی بودیسم می‌باشد.

(فعالی، نگرشی بر آراء و اندیشه‌های دالایی لاما، صص ۵۱ – ۵۴)

بخش مقالات

بررسی تطبیق مسأله رنج در آموزه‌های دالایی لاما و امامان شیعه

چکیده

نکته‌ای به عنوان مقدمه قبل از ورود به بحث لازم به یاد آوری می‌باشد.

در یک جمع بندی کلی می‌توان گفت که دالایی لاما کاملاً از اندیشه‌های بودا و فرهنگ هندی تاثیر پذیرفته است؛ اندیشه‌هایی نظیر تناسخ، نیروانه، اصل رنج لذا شاخصه اصلی تعالیم دالایی لاما افکار و اصول اخلاقی معنوی بودیسم می‌باشد.

لذا در این مقاله نگاه تطبیقی به راه‌های رهایی از رنج در اسلام و ریشه اندیشه دالایی لاما که آیین بوداست مورد نظر می‌باشد.

یکی از آموزه‌های مهم در آیین بودا اصل رنج است و بر اساس آن مهمترین خصیصه زندگی انسان را رنج در زندگی او می‌داند و برای رهایی از این مسأله راههایی را مطرح می‌کند.

در آموزه‌های اسلام و امامان شیعه نیز هر چند وجود مصائب و مشکلات را در زندگی پذیرفته و آن را برای همه بشر دانسته است لیکن رنج بردن حاصل از مصیبت را وابسته به نگاه آدمی به مصائب و مشکلات می‌داند و اساساً در نگاه ائمه هدی رنج کشیدن با مصیبت دیدن یکسان تلقی نشده است.

در این پژوهش نگاه تطبیقی به هر دو ایده خواهیم داشت و هم سوئی‌ها و ناهم سوئی‌های دو ایده بررسی می‌شود.

«بودا» نام مشهور آیین بودایی است.

نام مشخص وی «سیدارتا» از نژاد «گیش گوتاما»، وابسته به خاندان سلطنتی «ساکیا» است (ویلسون راس، ۱۳۷۴، ص ۱۲ / ذکر گو، ۱۳۷۷، ص ۱۲۹ هوپ، ۱۳۷۸، ص ۸ / بایرناس، ۱۳۸۶، ص ۱۷۷). آیین بودایی یکی از ادیان باستانی هند است.

بودیسم، مکتبی تعقّلی و تفکّریست که در قرن ششم قبل از میلاد در هندوستان ظهور کرد و در قرون بعدی بخشهای وسیعی از آسیا را فرا گرفت. امروزه تخمین زده می‌شود بین یک سوم تا یک پنجم مردم دنیا به شاخه‌ای از شاخه‌های گوناگون این مکتب تعلق داشته باشند، طی دو قرن پس از مرگ بودا آیین او هجده تقسیم پیدا کرد و پیروان آنها نه تنها در قاره آسیا، بلکه در سراسر اروپا

و آمریکا رو به افزایش هستند

(ویلسون، ۱۳۷۴، ص ۱۱ / شاله، ۱۳۴۶، ص ۱۴۵ / کازینز، ۱۳۸۴، صفحات متعدد).

یکی از آموزه‌های مهم در آیین بودا اصل رنج است و بر اساس آن مهمترین خصیصه زندگی انسان را رنج در زندگی او می‌داند و برای رهایی از این مسأله راههایی را مطرح می‌کند.

از جمله شناخت درست، اندیشه درست، رفتار درست و، ... در آموزه‌های اسلام نیز اصل رنج مطرح است و امامان شیعه راههایی برای رهایی آن بیان کرده‌اند از جمله: خدا محوری، جامع نگری و پذیرش شریعت وحیانی. واژه رنج در قرآن معاد ل کلمه «کَبد» است، معنای «کبد» آنگونه که راغب اصفهانی مطرح می‌کند:

«الکبد:

المشقّة، قال:

(لَقَدْ خَلَقْنَا الإنْسانَ فِی کَبد): تنبیهاً علی أنّ الإنسان خلقها الله تعالی علی حالهٔ لا ینفکّ من المشاقّ» (راغب اصفهانی، بی‌تا، ج ۱، ص ۴۲۰)

و رنج را دهخدا به معنای (زحمت، مشقت، کلفت، سختی) معنا می‌کند (دهخدا، ج ۲۵، ص ۲۶)

ما در این پژوهش در پی این نکته هستیم که آیا رنج کشیدن همان مصیبت دیدن است، یا می‌توان تفاوتی ظریف و مهم بین این دو مقوله پیدا کرد و بیان نمود که بین مصیبت دیدن و رنج کشیدن، تفاوت است.

رنج، حالت درونی و روانی است که انسان در پی آن دچار بیماریهای روانی و ناراحیتهای عصبی می‌شود، که آن نتیجه‌ی مغلوب واقع شدن وی در برابر اراده بالاتر و ناکام ماندن از رسیدن به اهداف و به فرجام نرسیدن خواسته‌های اوست؛ اما اگر انسان اراده و خواستش مطابق اراده خداوند گردد و اراده او، فانی در اراده خداوند شود و به مقام رضا برسد و با آگاهی به این نکته که تمامی حوادث عالم به اذن الهی صورت می‌گیرد و آنچه واقع می‌شود انتساب به خدا دارد و به خواست تکوینی، همه به اراده خداوند واقع می‌شود؛ دیگر رنج نمی‌برد. همانگونه که امامان، ما را به این سو دعوت کرده‌اند که بدین وسیله می‌توان از رنج خلاصی یافت، اما مصیبت، لازمه زندگی دنیاست که بدین وسیله انسان در بوته آزمایش قرار می‌گیرد از این رو، می‌توان گفت:

ائمه با آن که در زندگی مواجه با مصیبت‌های فراوانی می‌شدند اما از آنها رنج نمی‌برند و به فرموده حکیم متأله آیی الله جوادی آملی «انسانهایی که به مقام رضا و قله شامخ اطمینان رسیده و دارای نفس مطمئنه گردیده و از گزند هر گونه وسوسه، آسیب پذیری، نوسان روحی و اضطراب درونی مصون گشته‌اند هنگام مرگ و پس از آن مورد خطاب ویژه خداوند قرار می‌گیرند:

«یَا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّهُ ارْجِعِی إِلَی رَبِّکِ رَاضِیَهً مَرْضِیَّهً»

(فجر: ۲۷، ۲۸)

(تو ای روح آرام، به سوی پروردگارت بازگرد در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است؛)

(جوادی آملی، ۱۳۸۰، ج ۴، ۱۷۳).

سؤال اصلی تحقیق اینست چه اشتراکات و تفاوتهایی در اصل رنج در دو نگاه بودا و امامان شیعه (ع) مطرح است.

رنج در نگاه اسلام و بودا

اسلام:

اسلام در مورد انسان مشقت و سختی را در زندگی او پذیرفته و می‌فرماید:

«لَقَدْ خَلَقْنَا الإنْسَانَ فِی کَبَدٍ». (بلد: ۴) (ما انسان را در رنج آفریدیم) سوگندهایی که قبل از این آیه آمده است به ضمیمه تأکیدهای متعددی که در آیه آورده شده و نیز واژه «فی» همه، نشان از آن دارد که زندگی دنیا با مشقتها و سختیها توأم است و این مشیت

خداست، زیرا فرمود:

(خلقنا) و انسان تا هنگامی که در دنیاست نمی‌تواند از این گرفتاریها و مصائب رهایی پیدا کند نکته دیگر اینکه ارتباط میان آیه یاد شده و آیه «أ یَحْسَبُ أنْ لَنْ یَقْدِرَ عَلَیْهِ أحَدٌ» (بلد: ۵)

(او گمان می‌کند که هیچ کس نمی‌تواند بر او دست یابد)

استدلالی پیش روی ما قرار می‌دهد و آن اینکه چون انسان خلقتش توام با مشکلات و سختیهاست، پس هر آنچه می‌خواهد یا اصلاً به آن نمی‌رسد یا به اندکی از آن می‌رسد. واقعیت دیگری را که با پیوند میان دو آیه می‌فهمیم اینکه اراده انسان مغلوب اراده قاهر دیگریست و آن اراده، غالب و قاهر است که بر اساس تقدیر و تدبیر جهان هستی بر اراده انسان غلبه می‌کند این نکته مضمون آیه دوم است:

«أیَحْسَبُ أنْ لَنْ یَقْدِرَ عَلَیْهِ أحَدٌ» (او گمان می‌کند که هیچ کس نمی‌تواند بر او دست یابد) اما نتیجه اینکه انسان از ساختار زندگی دنیا پی به اراده غالب و قاهری ببرد که آن مشیت خداست، تنها اراده اوست که به تمامی اراده عالمیان حکومت می‌کند (طباطبایی ۱۴۱۷، ج ۲۰، ص ۳۲۷)؛ اما خالق هستی علاوه بر رنج در زندگی انسان به مواردی دیگری هم اشاره می‌کند از جمله بی‌صبر و شتابان بودن انسان در به دست آوردن حقیقت؛ به طوری که در بدست آوردن خیر و صلاح خود به اشتباه می‌افتد و ناآگاهانه شر و زیان خود را می‌طلبد:

«وَ یَدْعُ الإنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَیْرِ وَ کَانَ الإنْسَانُ عَجُولاً» (اسرا: ۱۱)

(انسان بر اثر شتابزدگی بدیها را طلب می‌کند آنگونه که نیکیها را می‌طلبد و انسان همیشه عجول بوده است)

از دیگر ویژگی‌های انسان اینکه بسیار اهل درگیری و جدال است و حرف حق را پذیرا نیست

«وَکَانَ الإنْسَانُ أکْثَرَ شَیْءٍ جَدَلاً» (کهف: ۵۴)

(انسان بیش از هر چیز به مجادله می‌پردازد)

و دیگر اینکه آدمی موجودی طغیانگر است، این حالت هنگامی در انسان رخ می‌دهد که احساس بی نیازی کند:

«کَلا إنَّ الإنْسَانَ لَیَطْغَی أنْ رَآهُ اسْتَغْنَی» (علق: ۶ و ۷)؛

(چنین نیست که شما می‌پندارید به یقین انسان طغیان می‌کند از این که خود را بی نیاز ببیند.) از دیگر ویژگیها موارد اینکه انسان موجود حریصی است، این امر دو نشانه دارد یکی اینکه هرگاه شری به انسان رسید از خود بی‌تابی نشان می‌دهد، دیگر اینکه اگر منفعتی را دید، فقط برای خود می‌خواهد به تعبیری گویا بدی را برای دیگران می‌خواهد و خوبی را برای خود:

«إنَّ الإنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا إذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا وَإذَا مَسَّهُ الْخَیْرُ مَنُوعاً» (معارج: ۱۹ – ۲۱)

(به یقین انسان حریص و کم طاقت آفریده شده است هنگامی که بدی به او می‌رسد بی‌تابی می‌کند و هنگامی که خوبی به او می‌رسد مانع دیگران می‌شود (بخل می‌ورزد). موارد یاد شده بخشی از ویژگیها و حالتهای طبیعی آدمی است؛ انسانی که در دنیا به زندگی عادی و طبیعی مشغول است در سختی به سر می‌برد، انسان به صورت طبیعی شتابکار و عجول است، اهل جدل است، حریص است و از خود بی‌قراری و انحصار طلبی نشان می‌دهد و سرکشی و غرور و تمرد وضعیت عادی انسانهاست.

بودا

یکی از آموزه‌های مهم بودا فرضیه وجود داشتن رنج جهانی و راه‌های رهایی از آن است؛ بودا دیدگاهای خود را با توجه به چند مبنا بیان نموده است:

۱. عدم اعتقاد به خداوند (شایگان، ۱۳۵۶، ج ۱، ص ۱۴۲)

۲. امکان رهایی انسان از رنج با تکیه بر قوای درونی خود در همین جهان. (پرفسور ساتیش چاندرا و پرفسور دریندرا موهان داتا،

۱۳۸۴، صص ۲۷۶ – ۲۷۷)

۳. عدم پذیرش شریعت وحیانی (هیوم، ۱۳۶۹، ص ۹۱) بودا اساساً به وجود خداوند و مبدیی برای هستی باوری ندارد و همچنین بودا اساساً دین نیست بلکه جریانی معنوی اخلاقیست و تأکید عمده او روی نجات فرد از دنیاییست که سراسر درد و رنج و بدبختی است.

(هیوم، ۱۳۶۹، ص ۹۱) بودا در تأملات خود به چهار حقیقت به زعم خویش جلیل پی می‌برد (کریشنان، ۱۳۶۷، ج ۱، ص، ۱۵۷ / هاردی، ۱۳۷۶، ص ۱۴۵). Humphreys، ۱۹۶۲، pp. ۹۰ – ۹۲. King، ۱۹۶۳، p. ۱۱۸. Strong، ۲۰۰۱، p. ۸۳.) (Williams، ۲۰۰۰، p. ۴۱. Klostermaier، ۱۹۹۹، p. ۳۵. Hawkins، ۱۹۹۹، p. ۴۲ الف. حقیقت رنج: زندگی رنج است، رنج و درد بی‌پایان است.

تولد رنج است، بیماری، ازدواج، پیری، دوری از عزیزان و روبرو شدن با ناخوشی‌ها و نرسیدن به خواسته‌ها همه رنج است، در زائیده شدن این آرزو پیدا می‌شود که‌ای کاش زائیده نمی‌شدم، ای کاش در پی زائیده شدن پیری، بیماری، غم و پریشانی نمی‌بود.

ب. حقیقت خواستگاه رنج: منشأ رنج، عطش و تشنگی به وجود آمدن است.

تشنگی نیستی و همین تشنگیست که موجب تناسخ می‌شود [۱] و به تعبیر دیگر خواستگاه رنج طلب و شهوت است.

هرچه در جهان لذت بخش است، تشنگی از آنجا پیدا می‌شود به این معنا که چشم شکلی را می‌بیند، گوش صدایی را می‌شنود، بینی بویی را می‌بوید، زبان مزه‌ای را می‌چشد، تن چیزی را لمس می‌کند، با اندیشیدن چیزی را می‌شناسد، همه این موارد لذت آورند و بدنبال آن تشنگی و تمام آنها از بین رفتنند و این تشنگی نیستی رنج آور است.

ج. حقیقت رهایی از رنج که همان رهایی از تشنگی و ترک آن است.

انسان باید از این رنج خلاصی یابد و تنها راه آن هنگامیست که فرد بتواند مهار عواطف و امیال خود را به طور کامل در دست گیرد و به اندیشه و تدبر دائم در باره حقیقت بپردازد و انسان همه زنجیرهایی که موجب اسارت او در جهان می‌شود می گسلاند و به یک انسان مقدس (Arhat) تبدیل می‌شود این رتبه را «نیروانا» (nirvana)) می‌نامند. در این حالت انسان آتش همه شهوات را در خود خاموش کرده و در نتیجه از رنج و پریشانی نجات می‌یابد حس بینایی شکلی را می‌بیند، اما سالک میلی به آن پیدا نمی‌کند آن هنگام که سالک با حس شنوایی خود صدایی را می‌شنود و با حس بویایی بوی خوشی احساس می‌کند و با حس چشایی مزه‌ای را می‌چشد و با حس لامسه چیزی را لمس می‌کند و با اندیشیدن، چیزی را می‌شناسد میلی به آنها پیدا نمی‌کند و قصدی درباره آنها ندارد و سالک با تسلط بر حواس از تشنگیها رهایی می‌یابد و حس تشنگی او خاموش می‌شود. [۲]

د. حقیقت راه رهایی از رنج در این مرحله بودا هشت راه نجات را مطرح می‌کند:

که همان راستی و درستی در شناخت، در اندیشه، در گفتار، در زیست، در کوشش، در آگاهی و یکدلی. یعنی «Samadhi»: سیر درونی، تفکر و تمرکز) (پاشائی، ۱۳۸۰، صص ۲۸ – ۲۹ / ۱۳۴۷. صفحات

۶ – ۱۰ پرفسور ساتیش چاندرا و پرفسور دریندرا موهان داتا، ۱۳۸۴، صص ۲۶۹ – ۲۷۹ /

کریدز، ۱۳۷۲، صص ۹۳ – ۱۱۸ /

هوکینز، ۱۳۸۰، صص ۶۴ – ۶۵ /

شایگان، ۱۳۴۶، ج ۱، ص ۱۴۱) (.Humphreyes، ۱۹۶۲، pp. ۹۱ – ۹۴. Strong، ۲۰۰۱، pp. ۸۱ – ۸۲. Klostermaier، ۱۹۹۹، p. ۳۴. Hawkins، ۱۹۹۹، p. ۴۳)

اشتراکات و تمایزهای دو دیدگاه: در هر دو نظریه اصل رنج پذیرفته شده اما نگاه اسلام و بودا به آن متفاوت است، این تفاوت‌ها در چند محور خلاصه می‌شود:

۱. بودا رنج را تنها خصیصه انسان می‌داند؛

۲. از نظر بودا می‌توان از رنج به کمک قوای درونی خود رهایی یافت؛

۳. در نگاه بودا هر مصیبتی رنج تلقی می‌شود. در مقابل، اسلام یکی از ویژگی‌های انسان را مصیبت کشیدن و رنج می‌داند که در مقایسه با دیگر ویژگی‌های او مهم‌ترین خصیصه نیز تلقی نمی‌شود و نیز از نظر اسلام، خالق هستی به گونه‌ای دنیا را آفریده است، که راهی برای رهایی از مصیبت‌ها و مشکلات وجود ندارد و در نهایت مصیبت دیدن غیر از رنج کشیدن است.

از مصائب در دنیا راه فراری نیست و به تعبیر امیر المؤمنین: (دارٌ بالبلاء محفوفهٔ): دنیا خانه‌ایست که انواع بلاها و مصیبت‌ها آن را احاطه و در محاصره خود در آورده‌اند) (رضی، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۲۱۹) اما انسان با رسیدن به مقام رضا و با علم به اینکه همه آنچه در دنیا اتفاق می‌افتد همگی بر طبق حکمت‌هاییست که به تناسب آنها واقع شده و آنچه واقع می‌شود از مصیبت‌های دنیا اعم از مرگ، پیری، بیماری، فقر، سیل و زلزله، انتساب به خدا دارد. بنا بر این، امامان علیهم‌السلام در مقابل این حوادث نه تنها رنج نمی‌بردند، بلکه چون همه را از جانب خدا می‌دانستند از آن لذت می‌بردند و آن را زیبا می‌دیدند. راه‌های برون رفت از اصل رنج از نظر امامان شیعه و بودا

الف. خدا محوری

از نگاه امامان شیعه رهایی از رنج فقط با خدامحوری در زندگی حاصل می‌شود، همانگونه که امام رضا اساس دوری انسان از رنج و عذاب را، قرار گرفتن در دژ محکم توحید و خدا محوری بیان می‌کند و می‌فرمایند:

«لا إله إلا الله حصنی فمَن دخل حصنی أمن مِن عذابی» (صدوق، ۱۴۱۷، ص ۳۰۶) (کلمه «لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ» دژ محکم و استوار من است و هر که در دژ در آید از عذابم در امان است) آنچه مسلم است، اینست که این روایت اختصاص به قیامت ندارد و هنگامی که خواست و اراده انسان، الهی شد انسان از رنج رهایی پیدا می‌کند که به این حالت صفت رضا می‌گویند؛ امام صادق این صفت را این گونه تعریف می‌کند:

«صفهٔ الرضا أن یرضی المحبوب و مکروه و الراضی فانٍ عن جمیع اختیاره و الراضی حقیقته هو المرضیّ عنه» (الجبعی العاملی، ۱۴۰۷، ص ۸۲)

حات ده او روی نجات فرد از دنیا

(رضا عبارت از آن است که انسان به آنچه مطلوب اوست و به آنچه ناپسند اوست ولی از جانب دوست رسیده راضی باشد و راضی حقیقتاً همان مرضی عنه است). علامه طباطبایی (ره) در مورد فلسفه رنج‌ها در ذیل آیه: «أَیَحْسَبُ أنْ لَنْ یَقْدِرَ عَلَیْهِ أحَدٌ» (بلد: ۵) می‌فرماید:

این آیه به این حقیقت اشاره دارد که اراده انسان مغلوب اراده و خواست خداوند است و تا جایی خداوند به خواست انسان اجازه پیشروی می‌دهد که مطابق با تدبیر جهان هستی باشد.

از این رو، خواست انسان در این دنیا یا محقق نمی‌شود و یا اندکی از آن حاصل می‌شود که نتیجه هر یک رنج بردن است؛ بنا بر این، از رنج در زندگی باید خدا شناسی ما تقویت گردد

(طباطبایی ۱۴۱۷، ج ۲۰، ص ۳۲۷).

از بیان علامه می‌توانیم نتیجه بگیریم انسان در یک صورت است که می‌تواند از رنج رهایی پیدا کند و آن هنگامیست که اراده و خواست او هماهنگ با اراده خدا و فانی در آن گردد که در این صورت صفت رضا برای انسان حاصل می‌شود. در روایات هم امامان شیعه صفت رضا را از عوامل رهایی از رنج و غم و اندوه شمرده‌اند.

امام صادق می‌فرماید:

«الروح و الرّاحهٔ فی الرضا و الیقین و الهَمّ و الحزن فی الشکّ و السخط»

(ری شهری، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۱۳۲)

(آرامش و راحتی در رضـا و یقیـن است و غم و غصه در شـک و ناخشـنودی). در روایـتی هم از مولاـ امیر المـؤمنین علی: بهـترین داروی همّ و غم رضایت به قضای الهی معرفی شده است، ایشان می‌فرماید:

«نِعْمَ الطارد للهمّ الرضا بالقضا»

(اللیثی الواسطی، بی‌تا، ص ۴۹۴):

(خوب دور کننده است مر اندوه را راضی شدن به قضا و تقدیر حق تعالی).

در زنـدگی بزرگان اسلام هیچ اثری از رنج دیده نمی‌شود و آن به خاطر اینست که به قضای الهی راضـی و خواست خود را مطابق خواست خداوند قرار داده‌اند.

از این رو، در مورد ائمه هدی این گونه در دعا آمده:

«إرادهٔ الرب فی مقـادیر أموره، تهبط إلیکم و تصـدر من بیوتکم» (کلینی، ۱۳۶۷، ج ۴، ص ۵۷۷): (اراده حق تعالی در تقـدیر امور بر شما فرود می‌آید و از بیوت شما صادر می‌گردد). در مورد صدیقه طاهره تطابق دو اراده را پیامبر این گونه معرفی می‌کند:

«إنّ الله یغضِبُ لغضب فاطمه و یرضی لرضاها». (صدوق، ۱۴۱۷، ص ۴۶۷)).

(خدای تبارک و تعالی بخشم فاطمه خشم می‌کند و بخشنودیش خشنود می‌شود.)

و در روایت دیگر امام حسین عَلَیْهِ السَّلَام در خطبه ای هنگام خارج شدن از مکه به سوی عراق می‌فرماید:

«رضی الله رضانا أهل البیت» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۴۴، ص ۳۶۷):

(رضایت خدای متعال، رضای ما اهل بیت است.)

انسان در این مقام (رضا) هر چه بلا و مصیبت می‌بیند چون آن را از جانب خدا و اراده او می‌داند به آن راضـی بوده و رنج نمی‌برد سالار شهیدان امام حسین در روز عاشورا به خداوند چنین عرضه می‌دارد:

«إلهی و سیّدی وددْت أن أقتل و أحیی سـبعین مرّهٔ فی طاعتک و محبّتک سیّما إذا کان فی قتلی نصرهٔ دینک و إحیاء أمرک و حفظ ناموس عرشک»

(لجنه الحدیث فی معهد الامام الباقر عَلَیْهِ السَّلَام، ۱۴۱۶، ص ۵۷۹).

(دوست دارم در راه فرمان برداری و عشق به خدا هفتاد بار کشته و زنده شوم، مخصوصاً اگر در کشته شدن من دین تو یاری شود و حکم شرع تو احیاء گردد)؛

و همچنین در لحظات آخر شهادت امام حسین: چنین گزارش شده است:

«إنه لیجود بنفسه فوالله ما رأیت قطّ قتیلاً مضـمخاً بدمه أحسن منه و لا أنور وجهاً و لقد شـغلنی نور وجهه و جمال هیبته عن الفکرهی فی قتله فاستسقی فی تلک الحالهٔ ماء»

(حسینی، ۱۴۱۷، ص ۷۵):

(هلاـل روایت می‌کنـد من از میـان دو صف بیرون آمـده کنار امام آمـدم، در حالی که جان می‌داد به خـدا سوگنـد هر گز انسان به خون آغشته‌ای زیباتر و روشن چهره‌تر از او ندیدم، فروغ رخسارش و شکوه هربتش مرا از اندیشیدن درباره شهادتش باز داشت آن حضرت که هنوز جان در بدن داشت تقاضای آب می‌کرد)....

مولای عارفان هم در کلامی بسیار زیبا در باره عشق به خداوند می‌فرمایند:

«حبّ الله نارٌ لا یمرّ علی شـیء إلا احترق و نور الله لا یطلع علی شـیء إلا اضاء» (... مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۶۷، ص ۲۳): (محبت و عشق

به خداوند آتشیست که به هر چه برسد می‌سوزاند انوار فروزانی است که به هر چه بتابد روشن و منور می گرداند ابر پر باریست که هر چه زیر آن قرار گیرد پوشش می‌دهـد، نسیم روح بخش الهیست که به هر چه بوزد به حرکت و نشاط در می‌آورد آب حیات و چشـمه بقائیست که همه چیز را زنـده می کنـد زمین حاصـلخیزیست که زمینه رویش هر خیر و برکتی را فراهم می کنـد آنکه خدای خویش را با جسم و جان دوست می‌دارد خـدایش همه چیز به او عطا می کنـد قهرمان کربلا حضـرت زینب کبری در هنگامی که از ایشان در مورد صحنه کربلا و مصیبتهای فراوانی که این بانو متحمل شدند، سؤال شد؛ ایشان در جواب فرمودند:

«ما رأیت الّا جمیلاً».

(ابن نما الحلی، ۱۳۶۹، ص ۷۱).

از نگـاه انسـان کامل همه چیز حتی کشـته شـدن و اسارت زیباست و این نگاه به اتفاقات دردناک عاشورا همان نگاه خالق هستی به جهان است؛ آنجا که می‌فرماید «الذی أحسن کلّ شیء خلقه» (سجده؛

:۶)

(همـان کسـی که هر چیزی را که آفریـده است نیکو آفریـده است). انسان‌های کامل برای دیگران به عنوان الگوهای بر افراشـته در زمین هستند.

پیروان این بزرگان همانند خود ایشان باید توجه داشـته باشـند که سختی و محنت در راه خدا همانند آسایش و راحتی برای مؤمنان، زیبا و دلپسند و نیکوست.

یکی درد و یکی درمان پسندد

یکی وصل و یکی هجران پسندد

من از درمان و درد و وصل و هجران

پسندم آنچه جانان پسندد

(بابا طاهرعریان، ص ۳)

این گونه رفتار در مورد یاران امام حسین نیز مشاهده می‌شود، حضرت رو به جناب قاسم کرد و فرمود:

«کیف الموت عندک» ایشان در جواب فرمودند:

«یا عمّاه أحلی من العسل»

(لجنی الحدیث فی معهد الامام الباقر عَلَیْهِ السَّلَام، ۱۴۱۶ ق، ص ۴۸۷):

(مرگ در نزد من شیرین‌تر از عسل است)

پیامدهای خدا محوری و در نتیجه آن، رهایی از رنج را در زندگی ائمه هدی این گونه می‌یابیم:

«فأنت لاغیرک مرادی و لک و لا لسواک سـهری و سـهادی و لقاؤک قرّهٔ عینی و وصـلک مُنی نفسی وإلیک شوقی و فی محبتک وَ لَهی وإلی هواک صبابتی» (صحیفه سجادیه، ۱۴۱۱، ص ۴۱۲):

(تویی و نه غیر تو مراد من و شب زنـده داری من فقط به خاطر توست و دیـدار با تو نور چشم من و آرزوی دلم و شوق من به سوی توست و شیفته دوستی با تو هستم و در هوای توست دلدادگیم. امیر المؤمنین علی این حقیقت را چنین با خدا نجوا می کند:

«و من دعائه:

اللهم إنّـک آنَسُ الإنِسین لأولیائک و احضـرهم بالکفائهٔ للمتوکّلین علیک أن أوحشـتهم الغربـهٔ آنسـهم ذکرک، وإن صـبّت علیهم المصائب لجَأوا الی الإستجارهٔ بک، عِلماً بأنّ أزمّهٔ الأمور بیدک و مصادرها عن قضائک»:

(رضی، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۲۲۱):

(خدایا توبه دوستانت از همه انس گیرنده‌تر و برای آنان که به تو توکل می کنند، از هر کس کاردان تری؛ اگر تنهایی و غربت شان به وحشت اندازد؛ یاد تو آنان را آرام سازد و اگر مصیبت‌ها بر آنان فرو بارد به تو پناه آرند و روی به درگاه تو می کنند.

زیرا می‌دانند که سررشته کارها به دست توست و از قضایی خیزد که پای بست توست.). متفکران و عارفان مسلمان نیز ابعاد مختلف علت حقیقی لذت بردن را واشکافی کرده‌اند، از جمله ابن سینا معتقد است بزرگترین شادی‌ها نزد خداست و خداوند شادترین موجودات در جهان هستی است، زیرا بیشترین کمالات نزد اوست و بالاترین ادراکات هم از آن اوست، موجودی از او در جهان هستی کامل‌تر نیست در او هیچ عیب و نقصی راه ندارد، کاستی و نیستی سرچشمه دردها و رنج هاست که او از آنها بریست و از آنجا که او اولین موجود شاد است، تنها راه کسب شادی واقعی؛ یافتن راهی برای تقرب به اوست. به عبارت دیگر هر کس به او نزدیک‌تر شادتر و هر کس از او دورتر غمگین‌تر است.

بر این اساس می‌توان گفت اولیاء و مقربین الهی شوق و شادی وصف ناپذیری دارند.

(بوعلی سینا، ج ۴، ص ۴۰ – ۴۱).

وی در نمط نهم اشارات عارف واصل به خدا را این گونه معرفی می کند:

«العارف هشٌ بشٌ بسامٌ» (همان، ص ۱۰۱): (عارف کسیست که گشاده رو، خوش برخورد و خندان باشد)

در مثنوی معنوی مولوی درباره رضا به قضای خداوند چنین آمده است:

چون قضای حق رضای بنده شد

حکم او را بنده خواهنده شد

بی‌تکلف، نه پی مزد و ثواب

بلکه طبع او چنین شد مستطاب

زندگیِّ خود نخواهد بهر خوذ

نه پی ذوق حیات مستلذ

هر کجا امر قدم را مسلکیست

زندگی و مردگی پیشش یکیست

بهر یزدان می‌زید نی بهر گنج

بهر یزدان می‌مُرَد، نی از خوف و رنج

هست ایمانش برای خواست او

نی برای جنت و اشجار و جو

مرگ او و مرگ فرزندان او

بهر حق پیشش چو حلوا در گلو

آنگهان خندد که او بیند رضا

همچو حلوای شکر او را رضا

(مولوی، ۱۳۸۶، ص ۳۸۹)

و در جای دیگر چنین می‌سراید:

انبیاء زان زین خوشی بیرون شدند

که سرشته در خوشیِّ حق بُدند

زان که جانشان آن خوشی را دیده بود

این خوشی‌ها پیششان بازی نمود

(همو، صص ۳۵۸ – ۳۵۹)

ب)

جامع نگری، در پاسخگویی به نیاز انسان

اساسی‌ترین برنامه برای رسیدن به آرامش حقیقی، برنامه‌ایست که تمام گرایشهای فطری را پوشش دهد، آرامش حقیقی هنگامی به سراغ انسان می‌آید که دیگر جوانب فطری انسان هم مورد توجه قرار گیرد تا بتواند عطش روحانی انسان را سیراب کند، باید به دنبال برنامه‌ای بود که آزادی و آرامش، امید و عشق، خشیت و نیرو و نور و سرور را به یکباره برای انسان به ارمغان بیاورد و این برنامه را جز از سوی خالق هستی نمی‌توان دریافت و در غیر این صورت خیالی و سرابی بیش نیست، آرامش راستین در پیوند با توحید. بر اساس ولایت و با ارائه شریعتی، سهل و روشن میسر خواهد بود، به گونه‌ای که تمام آن گرایش‌های زیبا و دل ربای فطری را پاسخ می‌دهد.

(مظاهری سیف، ۱۳۸۷، ص ۵۶).

ج)

پذیرش شریعت حیاتی

از مباحث پیشین روشن شد که رسیدن به آرامش در پرتو توکل بر خدا و واگذاری امور به آن قادر متعال است، بدون شک شرط رسیدن به خدا و ایجاد پیوند درونی با خدا، با پیروی از پیامبر (ص) در حرکت در چار چوب شریعت است، لذا خداوند دستور اکید به انسانها می‌دهد که اگر خواهان دوستی با من هستید و این ادعا را دارید باید از پیامبر (ص) پیروی کنید،

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» (آل عمران ۳۱):

(بگو، اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا نیز شما را دوست داشته باشد)

در زیارت شعبانیه هم به این اشاره شده

«اللهم صلّ علی محمد و آل محمد، الفلک الجاریهٔ فی اللُجَج الغامرهٔ یأمن من رکِبها و یغرق من ترکها المتقدّم لهم مارق و المتأخّر عنهم زاهق و ال لازم لهم لاحق»:

(شیخ طوسی، ۱۴۱۱، ص ۳۶۱).

(خدایا درود فرست بر محمد و آل محمد، آنها کشتی روانند در سیلابهای بی‌پایان که در امان است هر که بر آن سوار شود و غرق می‌شود هر که آن را وانهد، هر که از آنها پیش افتد از دین خارج شده و هر که از آنان عقب مانده نابود است و همراه و ملازم ایشان به حق می‌رسد از این فراز از دعا ملازم بودن و مو به مو دنباله روی از این بزرگان را اساس رسیدن به سر منزل مقصود انسانی معرفی کرده در این راه اگر کسی می‌خواهد دچار حیرانی و سرگشتگی نشود باید کاملاً همراه و ملازم ائمه معصومین بود.

راه‌های برون رفت از اصل رنج از نظر بودا

برای رهایی از رنج باید برنامه‌ای عملی مشتمل بر هشت روش انجام شود که عبارتند از:

ایمان درست،

نیت درست،

گفتار درست،

رفتار درست،

معاش درست،

سعی درست،

توجه درست

و مراقبت درست.

(هو کینز، ۱۳۸۰، صص ۶۴ – ۶۵؛ شایگان، ۱۳۵۶، ج ۱، ص ۱۴۱).

توضیح کوتاه هر یک از هشت گام:

شناخت درست: یعنی شناخت چهار حقیقت جلیل؛

اندیشه درست: آزادی از هوس، آزادی از بد خواهی و بیزاری و آزادی از ستمگری؛

گفتار درست: دوری از دروغ گویی و یاوه گوئی؛

کردار درست: سالک [باید] از دزدی و شهوترانی و ٪٪ آلوده دامنی پاک باشد؛

زیست درست: دوری از مشاغلی که برای دیگران مضر باشد از جمله اسلحه فروشی، برده فروشی، پیشگوئی؛

کوشش درست: سعی و تلاش برای دور ماندن از هر گونه بدی و شکوفاندن و نگاه داشتن هر گونه نیکی؛

آگاهی درست: سالک باید آگاهی داشته باشد به احساسها و درون خود و آگاهانه زندگی کند؛ یکدلی درست (مراقبه): تفکر و مراقبه. سالک این هشت گام را از طریق سه آموزش پیش می‌گیرد به این معنا که نخست از برترین رفتار آغاز می‌کند که همان راستی و درستی در گفتار و در کردار و زیست است سپس به برترین یکدلی رو می‌آورد که همان سیر در عوالم درونی و نظاره و مراقبه دل است یعنی به راستی و درستی در کوشش، آگاهی و یکدلی توجه می‌کند و آن گاه به برترین شناخت (panna) می‌رسد که همان شناخت درست و اندیشه درست است

(پاشائی، ۱۳۸۰، صص ۲۹ – ۳۰).

تفاوت در رهایی از رنج در نگاه بودا و امامان شیعه

همانگونه که بیان شد در اسلام مهمترین راه برون رفت از اصل رنج خدا محوری و مسأله رضامندی از قضای الهیست اما در آیین بودا، از مبدأ آفرینش سخنی به میان نیامده و به ناپیدایی آن معتقد است و می‌گوید:

(آغاز سرگردانی موجودات از زمانی بی‌آغاز است هیچ مبدأی نمی‌توان یافت که این موجودات از آن سرچشمه گرفته باشند).

(شایگان، ۱۳۵۶، ج ۱، ص ۱۴۲)

و همچنین بودا دارای شریعت نمی‌باشد و لذا در مورد این آیین گفته شده «آیین بودا» نه دین بودا و اساساً این آیین جریان معنوی اخلاقیست که خود بوداییان نیز از همان روزگار کهن خود را صرفاً نه به صورت یک نظام رهبانی بلکه همچون جریان معنوی با جنبه‌های مردمی به عرصه ظهور پا نهاده و بر این نکته تأکید دارد که چگونه می‌توان مردم را از رنج و عذاب دنیوی که سراسر وجود آنها را فراگرفته است رهایی داد و به نیروانا رساند

(هیوم، ص ۹۱).

نتیجه از آنچه گذشت نتایج ذیل به دست می‌آید:

۱. یکی از آموزه‌های مهم در عرفانهای نو پدید مسأله رنج در زندگانی و راه‌های برون رفت از این مسأله می‌باشد؛

۲. در این میان آیین بودا این مسأله را پررنگتر از دیگر آیینهای مطرح کرده؛

۳. بودا جهان و زندگی در آن را با دید بد بینانه و تاریک نگاه می‌کند و آن را سراسر رنج معرفی می‌کند و راههایی هم برای برون رفت ذکر می‌کند؛

۴. در عرفان بودیسم کوشش بر اینست که عوامل رنج آور و اضطراب زا و نگرانی بخش حذف شود، بدون اینکه انسان خود را وابسته به وجود یک حامی با نیروی مطلق و عشق نامحدود (خدا) بداند در نتیجه آرامشی که او بدنبال آنست سرابی بیش نیست و آرامش از نوع منفی است.

۶. از دیدگاه ائمه هدی هر چند وجود مصائب و مشکلات را در زندگی پذیرفته و آن را برای همه بشر دانسته است لیکن رنج بردن حاصل از مصیبت را وابسته به نگاه آدمی به مصائب و مشکلات می‌داند.

آنگاه که انسان با نگاه منفی به مصائب بنگرد همیشه در رنج است اما اگر به آنها با دید مثبت بنگرد آنگونه که امامان شیعه در مواجهه با مصائب و مشکلات برخورد می‌کردند از آنجا که به مقام رضا رسیده‌اند و اراده خود را فانی در اراده خدا می‌بینند و با تمام وجود احساس پیوندی نزدیک با کسی که غنی، پاک، زیبا و مهربان است می‌کنند و علت ایجابی آرامش را فقط در رضای خدا و یاد او می‌بینند لذا «ما رأیتُ إلا جمیلًا» بر زبان می‌رانند و به کلی از ورطه رنج رها می‌شوند آری اولیاء الهی با یاد خداوند به آرامشی می‌رسند که گرچه در مصیبتهای سخت همچون زندان و امثال آن گرفتار شوند اما هرگز به نوسانها و اضطرابهای روحی و روانی دچار نشده و زندگی آنها شاهد بر این مدعاست.

سید محمد حسین موسوی دانشجوی دکتری رشته مدرسی معارف اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد

****

منابع و مآخذ

۱. قرآن کریم

۲. ابن سینا، الاشارات و التنبیهات، شرح: خواجه نصیر الدین طوسی، تحقیق: دکتر سلیمان دنیا، چاپ دوم، بیروت، بی‌نا، ۱۴۱۳.

۳. ابن نما حلی، نجم الدین محمد بن جعفر بن ابی البقاء، مثیر الاحزان، نجف الاشرف، المطبعهٔ الحیدریه، ۱۳۶۹.

۴. بایر ناس، جان، تاریخ جامع ادیان، ترجمه: علی اصغر حکمت، چاپ پنجم، شرکت انتشارات: علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۶.

۵. پاشائی، ع، راه آیین (دمه پده)، تهران، نگاه معاصر، ۱۳۸۰.

۶. پاشایی، ع. بودا، زندگانی، انجمن، گزارش کانون پالی)، چاپخانه پیروز، کتابخانه طهوری، ۱۳۴۷.

۷. پرفسور چاندرا، ساتیش و پرفسور داتا، درینـدرا موهان، معرفی مکتبهای فلسفی هند، مترجم؛ فرناز ناظر زاده کرمانی، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان، ۱۳۸۴.

۸. تی لوکا، نیا نه، سخن بودا (طرح تعلیم بودا بنا بر کانون پالی)، مترجم؛ ع. پاشایی، چاپ دوم، کتابخانه طهوری، ۱۳۶۲.

۹. الجبعی العاملی، زین الدین علی بن احمد (شهید ثانی)، مسکن الفؤاد، تحقیق: مؤسسه آل البیت، چاپ اول، قم، مؤسسه آل البیت لاحیاء التراث، ۱۴۰۷ ق.

۱۰. جوادی آملی، عبد الله، تفسیر موضوعی قرآن کریم (معاد در قرآن)، چاپ اول، قم، اسراء، ۱۳۸۰.

۱۱. حسینی، علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاووس، الله لهوف فی قتلی الطفوف، چاپ اول، قم، انوارالهدی، ۱۴۱۷ ق.

۱۲. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، دانشگاه تهران، ۱۳۶۴ ش.

۱۳. ذکر گو، امیر حسین، اسرار اساطیر هند (خدایان ودائی)، چاپ اول، بی‌جا، فکر روز، ۱۳۷۷.

۱۴. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ قرآن، بیروت، دارالمعرفه، بی‌تا..

۱۵. ری شهری، محمد، میزان الحکمه، تحقیق: دار الحدیث، چاپ اول، بی‌جا، دار الحدیث، بی‌تا.

۱۶. سید رضی، محمد بن حسین بن موسی، نهج البلاغه، تحقیق و شرح: شیخ محمد عبده، چاپ اول، قم، دار الذخائر، ۱۳۷۰.

۱۷. شاله، فلسین، تاریخ مختصر ادیان بزرگ، مترجم؛ خدایار محبی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۶.

۱۸. شایگان، داریوش، ادیان و مکتبهای فلسفی هند، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۶ ش (۲۳۵۶).

۱۹. صدوق، محمد بن علی بن بابویه، امالی، تحقیق: قسم الدراسات الاسلامیه، چاپ اول، قم، بعثت ۱۴۱۷ ق.

۲۰. طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، موسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۷ ق.

۲۱. طوسی، ابوجعفر محمد حسین، مصباح المتهجد، چاپ اول، بیروت، موسسه فقه الشیعه، ۱۴۱۱ ق.

۲۲. عریان، طاهر، دیوان دو بیتی، تصحیح و مقدمه:

مهدی الهی قمشه‌ای، چاپ اول، بی‌جا، محمد، بی‌تا.

۲۳. قیومی، محمد جواد، صحیفه الحسین، چاپ اول، قم، جامع مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۴ ش.

۲۴. کازینز، ال. اس، آیین بودا در جهان امروز، ترجمه و تحقیق، علیرضا شجاعی، چاپ اول، بی‌جا، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۴.

۲۵. کریدز، مایکل، بودا، مترجم؛ علی محمد حق شناس، چاپ اول، بی‌جا، طرح نو، ۱۳۷۲.

۲۶. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، تصحیح و تعلیق: علی اکبر الغفاری، چاپ سوم، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۷.

۲۷. لجنه الحدیث فی معهد الامام الباقر عَلَیْهِ السَّلَام، موسوعه کلمات الامام الحسین عَلَیْهِ السَّلَام، چاپ سوم، بی‌جا، دار المعروف، ۱۴۱۶ ق.

۲۸. اللیثی الواسطی، علی بن محمد، عیون الحکم و المواعظه، تحقیق: شیخ حسین الحسینی البیرجندی، چاپ اول، بی‌جا، دار الحدیث، بی‌تا.

۲۹. مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، تحقیق: محمد باقر بهبودی، چاپ دوم، بیروت، موسسه الوفاء، ۱۴۰۳ ق.

۳۰. مظاهری سیف، حمید رضا، جریان شناسی عرفانهای نوظهور، چاپ اول، علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۷ ش.

۳۱. موحد الابطحی الاصفهانی، سید محمدباقر، صحیفه سجادیه، چاپ اول، قم، موسسه الامام المهدی، ۱۴۱۱ ق.

۳۲. مولوی، مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی، مثنوی معنوی (دفتر سوم و پنجم.)، مصحح: قوام الدین خرمشاهی، چاپ نهم، انتشارات دوستان، ۱۳۸۶.

۳۳. نانسی، ویلسون راس، بودیسم راهی برای زندگی و اندیشه، ترجمه: منوچهر شادان، چاپ اول، تهران، بهجت، ۱۳۷۴.

۳۴. هاردی، فرید هلم، ادیان آسیا، ترجمه: عبدالرحیم گواهی، چاپ اول، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی ۱۳۷۶.

۳۵. هوپ، جین، بودا، ترجمه: علی کاشفی پور، طراح: بورین وان لون، تهران، ۱۳۷۸.

۳۶. هوکینز، بردلی، آیین بودا، ترجمه: محمد رضا بدیعی، چاپ اول، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۰.

۳۷. هیأت نویسندگان زیر نظر سرو پالی رادا کریشنان، تاریخ فلسفه شرق و غرب، مترجم؛ خسرو جهانداری، تهران، کیهانک، ۱۳۶۷.

۳۸. هیوم، رابرت، ادیان زنده جهان، ترجمه: عبدالرحیم گواهی، چاپ اول، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۶ ش. فهرست

****

منابع لاتین

۳۹. Williams، Paul، Buddhist Thought، Routledge، London and New York، ۲۰۰۰.

۴۰. Hawkins، Bradley K. Religions of the World Buddhism، Routledge، London، ۱۹۹۹.

۴۱. Humphreyes، Christmas، A Pelicam Original Buddhism، Penguin books، ۱۹۶۲.

۴۲. King، Winston L. Buddhism and Christianity، Routledge، London and New York، ۱۹۶۳.

۴۳. Klostermaier، Klaus K. Buddhism a Short introduction، One World Oxford، ۱۹۹۹.

۴۴. Strong، John s. The Buddha a Short Biography، One World Oxford، ۲۰۰۱.

-[۱]. ریشه‌های عقیده تناسخ نخستین بار به صورت مکتوب در اوپانیشادها به چشم می‌خورد اما احتمالا این ایده بر گرفته از اندیشه آریاییان نمی‌باشد و آنها تناسخ را از دراویدیهای (بومیان قدیم و ساکنان اصلی هندوستان گرفته‌اند (بایر ناس، ۱۳۸۶، ص ۱۵۴) تناسخ به این معناست که روح پس از مرگ از جسمی به جسم دیگر که ممکن است جسمی آسمانی، بشری، حیوانی یا گیاهی باشد انتقال می‌یابد. (سوزوکی، ۱۳۸۷، ص ۱۲۵)

[۲]. نیروانه هدف نهایی تعالیم بوداست که پس از عمل به راه‌های هشتگانه مذکور در حقیقت چهارم بودا حاصل می‌شود (شومان، ۱۳۶۲، ص ۸۲) که در باره مفهوم آن آراء متعددی مطرح شده است از جمله: پوسین نیروانه را مقام سرور و شادی و خاموشی می‌داند (شایگان، ۱۳۴۶، ج ۱، صص ۱۶۵ - ۱۶۸ و گفته شده انسان در این حالت از گردونه تناسخ خارج می‌شود (آزادی از آلودگی وجود و آلودگی نادانی) (تی لوکا، ص ۱۲۷). (Williams، ۲۰۰۰، p. ۴۷)

راه‌های رهایی از رنج در اسلام و آیین بودا

چکیده

نکته‌ای به عنوان مقدمه قبل از ورود به بحث لازم به یاد آوری می‌باشد.

در یک جمع بندی کلی می‌توان گفت که دالایی لاما کاملاً از اندیشه‌های بودا و فرهنگ هندی تاثیر پذیرفته است؛ اندیشه‌هایی نظیر تناسخ، نیروانه، اصل رنج لذا شاخصه اصلی تعالیم دالایی لاما افکار و اصول اخلاقی معنوی بودیسم می‌باشد.

لذا در این مقاله نگاه تطبیقی به راه‌های رهایی از رنج در اسلام و ریشه اندیشه دالایی لاما که آیین بوداست مورد نظر می‌باشد.

رنج پدیده‌ایست که اکثر قریب به اتفاق انسانهابا آن سرو کار دارند. ادیان بشری تلاش کرده‌اند آن را از زندگی بشر ریشه کن، یا به حداقل برسانند و یا با ارائه راهکارهایی، تحمل رنج را برای بشر آسان کنند.

بودیسم و اسلام در این زمینه راهکارهایی ارائه کرده‌اند.

سوال اساسی این مقاله اینست که راهکارهای بودیسم چیست و آیا ان راه کارها با واقعیت زندگی تطبیق می‌کند یا نه؟ بودیسم عوامل رنج را مسائلی می‌داند که تمام زندگی انسان از تولد تا مرگ را پوشش می‌دهد. در واقع هیچ لحظه بدون رنج در زندگی انسان وجود ندارد و راه کارهایی که برای از بین بردن رنج ارائه می‌کند آنقدر کلیست که قابل تحقق نیست مثل امرار معاش درست، کوشش درست و ... که در واقع انکار رنج است، ولی در اسلام با پذیرش مصیبت در زندگی انسان در یک تقسیم کلی آن را به سه بخش تقسیم می‌کند.

۱. بخشی که نتیجه طبیعی زندگی دنیاست ۲. بخشی که بازتاب عملکرد انسان است ۳. بخشی که ابزار آزمون و امتحان الهی برای به تکامل رسیدن انسان می‌باشد.

در عین حال راه کارهایی از قبیل: توجه به ربوبیت خداوند، توجه به عواقب گناهان، توجه به حقیقت گناه، توجه به مالکیت خداوند، توجه به پاداش اخروی، توجه به آثار دنیوی و تکاملی مصائب، توجه به قضا و قدر الهی و ... ارائه کرده است که با به کار بستن آنها تحمل مصیبت آسان می‌گردد که مشروح آنها را باید در مقاله جستجو کرد.

طرح مسأله

رنج پدیده‌ایست که اکثریت قریب به اتفاق انسانها با آن سرو کار دارند. ادیان بشری و الهی تلاش کرده‌اند رنج را از زندگی بشر ریشه کن کرده و یا به حداقل برسانند و یا با ارائه راهکارهایی تحمل رنج را برای بشرآسان گردانند یکی از ادیان بشری موجود که

بیش از یک میلیارد پیرو دارد بودیسم است، (ویلسون، ۱۳۷۴: ۱۱؛ شاله، ۱۳۴۶: ۱۴۵؛ کازینز، ۱۳۸۴: صفحات متعدد). این مکتب مدعیست توانسته به رنج در زندگی بشر خاتمه دهد. اسلام نیز یکی از ادیان بزرگ ابراهیمیست که بر اساس جهان‌بینی خود تلاش می‌کند روحیه تحمل مصیبت را در افراد ایجاد کند و به گونه‌ای آن را رشد دهد که مصیبت نه تنها رنج آور نباشد بلکه نشاط آور نیز باشد سؤال این تحقیق این است؛ راه رهایی از رنج در اسلام و بودیسم چیست و آیا این راه کارها با واقعیتهای زندگی بشری تطبیق می‌کند یا نه؟

تعریف واژگان

۱. رنج

رنج در لغت، (زحمت، مشقت، کلفت، سختی) معنا شده است.

(دهخدا، ج ۲۵، ص ۲۶) رنج در اصطلاح عبارت است از حالت درونی و روانی است که در نتیجه مغلوب واقع شدن و ناکام ماندن از رسیدن به اهداف و به فرجام نرسیدن خواسته‌های انسان در او پدید می‌آید و اصطلاحاتی نظیر فشار (stres) ناکامی (Frustration) رنج (Displeasure) به منظور نشان دادن این حالت به کار می‌روند، معنای همه این اصطلاحات تقریباً یکی است.

(نرمان ل، ۱۳۶۴: ۱ / ۴۵۷)

۲. واژه مصیبت

الامر المکروه ینزل به الانسان و یقال:

اصابَ الانسانُ من المال و غیره (ابن اثیر، ۱۳۶۴: ۳ / ۵۷ و طریحی، بی‌تا: ۶۴۲)

(امری ناگوار که در زندگی انسان رخ می‌دهد چه در امور مالی و چه غیر آن) البته این ماده به معنای اصابت کردن و فرود آ مدن نیز استعمال شده است؛ در این هنگام در امور خیر و شر هر دو به کار رفته است.

(المصیبهٔ ما أصابک من الدهر) (الزبیدی، ۱۴۱۴: ۲ / ۱۵۵)

(آنچه انسان در زندگی با آن مواجه می‌شود) از آنچه گذشت می‌توان در فرق میان مصیبت و رنج گفت میان این دو عموم و خصوص مطلق است به این معنا که هر رنجی مصیبت است اما هر مصیبتی رنج نیست. به این معنا که این گونه نیست که مصیبت ملازم باشد با رنج کشیدن و می‌تواند انسان در مصائب و امور ناگواری در زندگی قرار گیرد اما از آنها رنج نبرد.

عوامل ایجاد رنج در بودیسم

محور تعالیم اخلاقی بودا چهار حیقت است، که موضوع بحث در این مقاله حقیقت اول آن می‌باشد که عبارت است از: حقیقت رنج: زندگی رنج است، رنج و درد بی‌پایان، تولد رنج است، بیماری، ازدواج، پیری، دوری از عزیزان و روبرو شدن با ناخوشی‌ها و نرسیدن به خواسته‌ها همه رنج است، در زائیده شدن این آرزو پیدا می‌شود که‌ای کاش زائیده نمی‌شدم، ای کاش در پی زائیده شدن پیری، بیماری، غم و پریشانی نمی‌بود (Hawkins، ۱۹۹۹، p. ۴۳). در این حقیقت عواملی را که بودا منشأ رنج انسان می‌داند عبارت است از: ۱. متولد شدن

یکی از عوامل رنج در نگاه بودا متولد شدن انسان و آمدن به این کره خاکی بیان شده است نخست باید دانست که متولد شدن در اختیار انسان نمی‌باشد تا از این عامل رنج در نگاه بودا بتوان رهایی یافت ثانیاً:

هدف اسلام از تولد انسان رحمت رسانی خداوند به انسان بیان شده است.

به عنوان نمونه خداوند در این باره می‌فرماید:

(وَ لَایَزَالُونَ مُخْتَلِفِینَ إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّکَ وَلِذَالِکَ خَلَقَهُمْ) (هود ۱۱۸ / ۱۱۹) (ملل دنیا با هم پیوسته در اختلافند مگر آن کس که خدا

او را رحمت کند و برای همین آفریده شده‌اند) گفتنی است که تعبیر (لذالک خلقهم) که اشاره به علت و غایت دارد به رحمت رجوع می کند نه به اختلاف. (طباطبایی، بی‌تا: ۱۸ / ۳۸۶)

در روایات نیز همین علت به صورت گسترده مطرح شده است به عنوان نمونه امام علی عَلَیْهِ السَّلَام می‌فرمایند:

یقول الله تعالی: یابن آدم لم أخلقک لاربح علیک، إنما خلقتک لتربح علی، فاتخذنی بدلا من کل شئ، فإنی ناصر لک من کل شئ.

(خداوند متعال می‌فرماید:

ای فرزند آدم تو را نیافریدم تا سودی برم بلکه تو را آفریدم تا از من سودی بری پس، به جای هر چیز مرا بر گزین؛ زیرا من، به جای هر چیز یاور تو هستم)

(ری شهری، بی‌تا: ۱ / ۲۲۳)

۲. ازدواج

یکی دیگر از عوامل رنج در آیین بودا ازدواج است اما در اسلام ازدواج مایه برکت ورسیدن به آرامش و یکی از مراحل تکامل انسان معرفی شده است خداوند در این باره می‌فرماید:

وَ مِنْ ءَایَاتِهِ أَنْ خَلَقَلَکمْ مِّنْ أَنفُسِکُمْ أَزْوَاجًالِّتَسْکُنُواْ إِلَیْهَا وَجَعَلَ بَیْنَکُم مَّوَدَّةً وَ رَحْمَةً إِنَّ فی ذَالِکَ لَاَیَاتٍ لِّقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ

(روم / ۲۱)

(و از نشانه‌های او اینکه از [نوع خودتان همسرانی برای شما آفرید تا بدانها آرام گیرید و میانتان دوستی و رحمت نهاد. آری، در این [نعمت برای مردمی که می‌اندیشند قطعاً نشانه‌هایی است)

در اسلام زن و مردم منشأ کمال و مایه شکوفایی و نشاط و پرورش یکدیگر می‌باشند به طوری که هر یک بدون دیگری ناقص است،

(شیرازی، ۱۳۷۴: ۱۶ / ۳۹۱) در نتیجه در بودیسم یکی از مراحل مهم تکامل انسان نادیده گرفته شده است.

۳. مصائب

عنوانهای دیگر در کلام بودا از قبیل دور ی از عزیزان و رویارویی با ناخوشی‌های در عنوان کلی مصائب گنجانده می‌شوند. Hawkins، ۱۹۹۹، p. ۴۳ (Humphreyes، ۱۹۶۲، pp. ۹۱ – ۹۴. Strong، ۲۰۰۱، pp. ۸۱ – ۸۲. Klostermaier، ۱۹۹۹، p. ۳۴. Hawkins، ۱۹۹۹، p. ۴۳) روشهای مواجهه با مصائب از دیدگاه اسلام

واقعیتی که نمی‌توان در زندگی انکار کرد وجود مصائب از جمله فقر، از دست دادن دوستان، بیماری و ... در زندگی انسان است در آموزه‌های دینی به مصائب و روشهای مواجه با آنها اشاره شده است و قابل تقسیم به گونه‌های مختلف است اما پیش از یاد کرد اقسام مصائب و شیوه‌های مواجه اسلام با آنها بایسته است مقدمه‌ای برای شناخت و جایگاه مصائب یاد شود.

الف: هدفدار بودن هستی و انسان

در نظام معرفتی اسلام مجموعه نظام هستی از جمله انسان برای هدفی خاص آفریده شده است آیات فراوانی به این مسأله دلالت می کنند به عنوان نمونه:

وَمَاخَلَقْنَا السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَمَابَیْنَهُمَا لَاعِبِین (انبیاء / ۱۶) (و آسمان و زمین و آنچه میان آن دوست به بازیچه نیافریدیم)

از سوی دیگر آیات فراوانی دلالت می‌کنند که تمام هستی به سوی خدا در حرکتند. به عنوان نمونه:

وَلِلَّهِ مُلْکُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَیْنَهُمَا وَإِلَیْهِ ا لْمَصِیر (مائده / ۱۸) (فرمانروایی آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو می‌باشد از آن خداست و بازگشت همه به سوی اوست)

ب: ضـرورت آزمون از آنجـا که خلقت انسان دارای هـدف است که با تلاش به آن می‌رسـد در اینجا مسأله آزمون و ضـرورت آن امری بایسته است قرآن ضروررت آزمون را چنین عنوان می کند:

أَحسِبَ النَّاسُ أن یترُکواْ أن یَقُولُواْ ءَامَنَّا وَ هُمْ لَایُفْتَنُون (عنکبوت / ۲)

(آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم، رها می‌شوند و مورد آزمایش قرار نمی گیرند)

امام علی عَلَیْهِ السَّلَام نیز در توصیه‌ای می‌فرماید:

(و قال عَلَیْهِ السَّلَام:

لایقولن أحدکم اللهم إنی أعوذ بک من الفتنهٔ لانه لیس أحد إلا و هو مشتمل علی فتنهٔ)

(رضی، ۱۴۱۲: ۴ / ۲۰ (کسی از شما نگوید خدایا من از آزمون به تو پناه می‌برم؛ زیرا هیچ کس نیست مگر اینکه آزمونی دارد)

از کلام حضرت استفاده می‌شود یکی از مواردی که دعا مستجاب نمی‌شود اینست که انسان دعا کند در زندگی مورد امتحان الهی قرار نگیرد.

ب. هدف آزمونهای الهی

هدف از آزمون نشان دادن نقاط ضعف انسان است تا با تلاش خود آنها را برطرف سازد خداوند در این باره می‌فرماید:

وَ لِیَبْتَلِیَ اَللَّهُ مَا فِی صُدُورِکُمْ وَلِیُمَحِّصَ مَا فِی قُلُوبِکُمْ وَاللَّهُ عَلِیمُ بِذَاتِ الصُّدُور (آل عمران / ۱۵۴)

(تا خدا آنچه در سینه دارید بیازماید و هر چه در دل دارید خالص گرداند و خدا از راز درون ما آگاه است)

در این آیه خداوند هدف آزمون را خالص کردن مؤمنان بیان می کند.

در تعریف واژه (حمص) گفته شده‌ست

(المحص: خلوص الشئ، محصته محصا: خلصته من کل عیب) (پاک شدن از هر گونه عیب) (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۳ / ۱۲۷)

انواع کارکردهای مصائب از لحاظ علت

از منظر آموزه‌های دینی مصائبی که انسان در دنیا با آن مواجه می‌شود به چند گروه تقسیم می‌شود:

الف: مصائبی که بازتاب عمل انسان است.

برخی مشـکلات و مصائبی که به سـراغ انسان می‌آید ناشـی از تنبلی و سـستی در کار و فعالیت می‌باشد، به عنوان نمونه شخصی که در برای دخل و خرج خود برنامه‌ای نداشته باشد و دخلش از خرجش فزونی یابد و یا بالعکس در نهایت رنج می کشد.

در آموزه‌های دینی نیز به این آفات در زندگی به صورت چشمگیری اشاره شده است،

به عنوان نمونه:

حضرت امیر عَلَیْهِ السَّلَام در مورد تنبلی و آثار آن می‌فرماید:

(فی التوانی و العجز اُنتِجت الهلکه) (از سـستی و ناتوانی، نابودی زاده شده است.) (ری شـهری، ۱۳۷۵: ۳ / ۲۷۰۵) راه رهایی از این نوع مصائب در روایات عبارت است از:

۱. دور اندیشـی یکی از عوامل رهایی از رنجی که به وسـیله سـستی و تنبلی در انسان به وجود می‌آید دور اندیشیست امام علی عَلَیْهِ السَّلَام در مورد جایگاه دور اندیشی می‌فرماید:

الحزم صـناعهٔ، ثمره‌ی الحزم السـلامهٔ، من لم یقـدمه الحزم أخره العجز. (دوراندیشـی فن است، ثمره آن سـالم مانـدن از آسیبهاسـت کسی که دور اندیشی او را پیش نبرد ناتوانی و درماندگی او را عقب نگاه می‌دارد) (ری شهری، بی‌تا: ۱ / ۶۰۴)

۲. برنامه ریزی و تلاش یکی دیگر از عوامل رهایی از رنج که ناشی از سهل انگاری و سستیست و در آموزه‌های دینی تاکید فراوان به آن شده است پشتکار و تلاش در راه رسیدن به هدف می‌باشد.

به عنوان نمونه امام علی می‌فرماید:

(من بَذَلَ جهد طاقته بلغ کنه ارادته (کسی که تمام توان خود را به کار گیرد به تمام خواسته خود می‌رسد) (واسطی، ۱۳۷۶: ۴۶۲)

۳. مشورت با مشاور امین در مواردی انسان بدون اندیشه و مشورت وارد کسب و کار یا رشته تحصیلی خاص می‌شوند بعد از مدتی از آن کار یا رشته پشیمان شده و آن را با اهداف و مقاصد و علائق خود ناسازگار می‌بیند و از آن رنج می‌برد. این در حالیست که مشورت با یک مشاور صالح بسیاری از پیامدهای نا گوار و رنج آور را می‌زداید. دین اسلام اهمیت بسیاری به مشورت قبل از انجام کارها قائل است.

به عنوان نمونه امام علی عَلَیْهِ السَّلَام در این مورد می‌فرماید:

شاور قبل ان تعزم و فکر قبل ان تقدم. (پیش از آن که تصمیم بگیری، مشورت کن و پیش از آن که اقدام کنی، بیندیش.) (همان: ۲۹۸)

ب: مصائبی که کفاره گناهان انسان است و راه رهایی از آن

بسیاری از مصائب و مشکلاتی که انسان در زندگی برای انسان به وجود می‌آید به جهت گناه در زندگی می‌باشد و قسمت عمده روایات در مسأله مصائب به این نوع اختصاص دارد حتی در آموزه‌های دینی مصائبی که در پی ارتکاب گناهان مخصوص گریبان گیر انسان می‌شود مشخص شده است.

به عنوان نمونه، قطع رحم، عدم پرداخت زکات و اصرار بر گناه از موجبات فقر، نزول بلا، مرگ و نابودی از پیامدهای قطع رحم، انواع بیماریهای جسمی و روحی، بی‌برکت شدن زندگی از تبعات شرب خمر شمرده شده است.

(واسطی، ۱۳۷۶: ۴۸۵، نوری، ۱۴۰۹: ۱۷ / ۴۶، کلینی، ۱۳۷۵: ۲ / ۳۴۶) راه رهایی از این نوع مصائب ترک گناهان می‌باشد در اسلام راهکارهای عملی برای آن می‌توان استنباط کرد که عبارتند از:

۱. توجه به ربوبیت خداوند

به منظور تبیین این راه به عنوان مقدمه باید گفت:

در جهان‌بینی توحیدی دو نوع برداشت متصور است که در پی آن رفتار، گفتار و کردار شخص هم متفاوت است.

۱. اینکه خداوند را تنها خالق هستی بدانیم.

۲. اینکه خداوند را هم خالق و مدبر و ربّ بدانیم، در مورد اول از آن رو که خداوند تنها خالق است در لحظه لحظه زندگی انسان احساس نمی‌شود لذا، ارتکاب گناه به آسانی صورت می‌پذیرد. بر خلاف فرض دوم که انسان، خدا را در لحظه به لحظه زندگی خود احساس کرده و او را حاضر و ناظر می‌داند که در نتیجه به آسانی گناه نمی‌کند.

یکی از راه‌های مهم که در آموزه‌های دینی به آن تاکید شده است، توجه دادن انسانها به ربوبیت خداوند است، به گونه‌ای که واژه (رب) به همراه مشتقات آن در قرآن بیشتر از واژه (خالق) است و نیز در مورد حاضر و ناظر بودن خداوند در زندگی انسان می‌فرماید:

(اَلَم یعلَم بان الله یری) (علق / ۱۴) در تفسیر فعل (یری) گفته شده است (یعلم ما یفعله و یدرکه ما یصنع) (طبرسی، بی‌تا: ۱۰ / ۴۰۱؛ طوسی، ۱۰: ۱۴۰۹ / ۳۸۱) و نیز در روایات به این نکته تربیتی توجه بسیار شده است به عنوان نمونه امام حسین (عَلَیْهِ السَّلَام) در مورد شخصی که ادعا می‌کرد نمی‌تواند گناه نکند این گونه توصیه می‌کند:

روی أن الحسین بن علی عَلَیْهِ السَّلَام جاء ه رجل وقال:

أنا رجل عاص ولا أصبر عن المعصیهٔ فعظنی بموعظهٔ فقال عَلَیْهِ السَّلَام:

افعل خمسهٔ أشیاء و أذنب ما شئت، فأول ذلک: لاتأکل رزق الله وأذنب ما شئت و الثانی: اخرج من ولایهٔ الله وأذنب ما شئت،

والثالث: اطلب موضعا لایراک الله وأذنب ما شئت، والرابع: إذا جاء ملک الموت لیقبض روحک فادفعه عن نفسک وأذنب ما شئت، والخامس: إذا أدخلک مالک فی النارفلاتدخل فی النار و أذنب ما شئت. (لجنه الحدیث، ۱۴۱۶: ۹۲۵) فردی نزد امام حسین عَلَیْهِ السَّلَام آمده و گفت:

من گرفتار معصیت و گناه هستم و توان صبر بر آن را ندارم، من را موعظه کن: حضرت پاسخ داد پنج کار را انجام بده در آن هنگام هر چه خواستی گناه کن

اول:

از روزی خدا نخور هر چه خواستی گناه کن

دوم:

از ولایت و سرپرستی خداوند خارج شو و هر چه خواستی گناه کن.

سوم:

جایی برو که خدا تو را نبیند آنگاه هر چه خواستی گناه کن.

چهارم:

هنگامی که ملک موکل بر مرگ برای گرفتن روحت آمد او را از خود دور کن آن هنگام هر چه خواستی گناه کن.

پنجم:

هنگامی که خدا تو را در آتش جهنم انداخت داخل آتش نشو آنگاه هر چه خواستی گناه کن.

۲. توجه به گذرا بودن لذتهای حرام

انسانها به دنبال شادیها و لذتهایی در این دنیا هستند که هم از جهت کیفیت درجه بالایی داشته باشند و هم از جهت کمیت و هر چه لذت با دوامتر باشد و کیفیت بیشتر داشته باشد لذت بیشتری را در پی دارد و انسان اگر بداند این لذت که از گناه به دست می‌آید در نهایت سپری شده، خود این احساس پایان پذیری استرس زاست و موجب رنجش می‌شود. در نظام تربیتی اسلام نیز به این مسأله توجه شده است و خداوند برای معرفی نعمتهای بی‌پایان و با کیفیت فراوان در قیامت با همین دو ویژگی انسان‌ها را متوجه پاداشها و نعمتهای بی‌پایان آخرت می‌کند و می‌فرماید:

(وَ مَا أُوتِیتُم مِّن شیَ ءٍ فَمَتَاعُ الْحَیوةِ الدُّنْیا وَ زِینَتُهَا وَمَا عِندَاللَّهِ خَیرٌ وَ أَبْقَی أَفَلَا تَعْقِلُون (قصص / ۶۰) (و هر آنچه به شما داده شده است، کالای زندگی دنیا و زیور آن است و لی آنچه پیش خداست بهتر و پایدارتر است مگر نمی‌اندیشید؟)

۳. توجه به عواقب گناهان

یکی دیگر از روشهای جلوگیری از منشأ مصائب نوع دوم توجه به پیامدها و عواقب گناهان می‌باشد، در آموزه‌های اسلام برای گناهان علاوه بر پیامدهای تشریعی که همان حرمت انجام این اعمال است، پیامدهای تکوینی نیز بر انجام این گناهان بار می‌شود، توجه به این یکسانی تشریع و تکوین نیز یکی از روشهای ترک گناه محسوب می‌شود و به عنوان نمونه، حضرت امیر عَلَیْهِ السَّلَام می‌فرمایند:

(قال امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلَام:

توقوا الذنوب، فما من بلیهْ ولا نقص رزق إلا بذنب حتی الخدش و الکبوهْ و المصیبهْ) از گناهان دوری کنید زیرا هیچ بلیه‌ای رخ ندهد و هیچ رزقی کم نشود مگر به سبب گناهی حتی خراش برداشتن و به سر در آمدن و مصیبت.

(مجلسی، ۱۴۰۳: ۷۰ / ۳۵۰)

۴. توجه به حقیقت معنایی گناه

یکی دیگر از عوامل باز دارنـده گناه توجه به چیستی گناه است، اگر این گونه معنا کرد که: آدمی از توانی که خداوند به او داده و قـادر بر پس گرفتن از اوست از همـان توان سوء اسـتفاده کرده و بر علیه خالقش رفتاری کنـد به این معنا که به عنوان مثال، فکر که نیروییست خـدادادی، انسان در انـدیشه خود برنامه ریزی کنـد که میان دو نفر دشـمنی ایجاد کند، به همین صورت در مورد گناهان سایر اعضا.

ج: مصائبی که باعث تکامل است

این نوع از مصائب مخصوص بنـدگان برگزیـده خداست هرگاه خداوند بنده‌ای را دوست داشـته باشد او را گرفتار می‌کند تا تلاش بیشتری کند و هر چقدر بنده محبوبتر باشد گرفتاریش بیشتر است؛ به عنوان نمونه:

عن علی بن رئاب قال:

سـألت أباعبـدالله (عَلَيْهِ السَّلَـام) عن قول الله عز و جـل: و مـا أصابك من مصـيبهٔ فبماكسـبت أيـديكم أرأيت ما أصاب عليا و أهلبيته (عليهم السلام) من بعده هو بما كسبت أيديهم و هم أهل بيت طهارهٔ معصومون؟

فقال:

إن رسول الله (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم) كان يتوب إلى الله و يستغفره فى كل يوم و ليلهٔ مائهٔ مرهٔ من غير ذنب، إن الله يخص أوليائه بالمصائب ليأجرهم عليها من غير ذنب.

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام در پاسخ به پرسـش در آیه (هر مصـیبتی به شما می‌رسد به خاطر کارهاییست که کرده اید و خداوند بسیاری از آنها را می‌بخشد) آیا می‌پنداری آنچه بر سر علی و خاندان او آمد دستاورد خودشان بود، در حالی که آنان پاک و معصوم بودند فرمود:

پیامبر خـدا صَـلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَـلَّم بی آنکه گناهی کرده باشـد در روز صد بار به در گاه خدا توبه و اسـتغفار می‌کرد. خداوند اولیای خود را بی آنکه گناه کرده باشـند به مصائب گرفتار می‌سازد تا بدین وسیله پاداششان دهد.. (کلینی، ۱۳۵۷: ۲ / ۴۵۰) در این نوع مصائب نه تنها انسان رنـج نمی‌برد بلکه از آن رو که تمام مصائب را به اذن و اراده خداونـد می‌بینند اساساً آنها را زیبا می‌بینند؛ به عنوان نمونه قهرمـان کربلاـ حضـرت زینب کبری در هنگامی که از ایشان در مورد صـحنه کربلا و مصـیبتهای فراوانی که این بانو متحمل شدند، سؤال شد؛ ایشان در جواب فرمودند:

«مـا رأيت الّا جميلًا». (ابن نما الحلی، ۱۳۶۹: ۷۱) در این مرحله انسان به مقام رضا دست یافته است در روایات رسـیدن به مقام رضـا راه رهایی از رنج شمرده شده است به عنوان نمونه امام صادق می فرماید:

«الروح و الرّاحهٔ فى الرضا و اليقين و الهَمّ و الحزن فى الشكّ و السخط» (ری شهری، بی‌تا: ۲ / ۱۱۳۲)

(آرامش و راحتی در رضا و یقین است و غم و غصه در شک و ناخشنودی)

در روایتی هم از مولا امیر المؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَام:

بهترین داروی همّ و غم رضایت به قضای الهی معرفی شده است، ایشان می‌فرماید:

«نِعْمَ الطارد للهمّ الرضا بالقضا» (واسطی، ۱۳۷۶: ۴۹۴) (راضی شدن به قضا و تقدیر حق تعالی بهترین داروی برای از بین بردن غم و اندوه است).

راه‌های برون رفت از رنج از نظر بودا در آیین بودا برای رهایی انسان از رنج برنامه‌ای عملی مشـتمل بر هشت مرحله بیان شده اسـت که عبارتند از:

مرحله ۱.

٪٪دید درست: مراد از آن، شناخت حقایق چهارگانه برین است:

۱. شناخت حقیقت رنج

۲. شناخت حقیقت خاستگاه رنج

۳. شناخت حقیقت رهایی از رنج

۴. شناخت حقیقت راه رهایی از رنج.

مرحله ۲. انگیزه درست: منظور از آن، آزادی فکر است از (شهوت)، (نفرت) و (اذیت):

۱. آزادی از شهوت، روگردانی از کامرانی و عیش جویی است.

۲. آزادی از نفرت، دل تهی کردن از کینه دیگران و مهرورزی به آنان است.

۳. آزادی از اذیت، پرهیز از دیگران و همدردی با آنان است.

مرحله ۳.

گفتار درست: منظور از آن، راستی در گفتار به شرح زیر است:

۱. پرهیز از دروغگویی

۲. پرهیز از بد گویی

۳. پرهیز از درشت گویی

۴. پرهیز از یاوه گویی.

مرحله ۴. کردار درست:

منظور از آن، راستی و درستی در کردار به شرح زیر است:

۱. پرهیز از آزار

۲. پرهیز از دزدی

۳. پرهیز از آلوده دامنی.

مرحله ۵. زیست درست:

منظور از آن، امرار معاش به طرز صحیح است، به گونه‌ای که:

۱. انسان باید از کارهایی که به دیگران آزار می‌رساند بپرهیزد. مثل: فروش موجودات زنده

۲. انسان باید از کارهایی که به دیگران زیان می‌رساند بپرهیزد. مثل: ربا خواری و طالع‌بینی.

مرحله ۶. کوشش درست:

منظور از آن، تلاش بسیار در چهار مورد است:

۱. کوشش برای دور ماندن از چیزهای ناشایست، مثل وسوسه

۲. کوشش برای پیروزی بر چیزهای ناشایست

۳. کوشش برای شکوفاندن از چیزهای شایسته، مثل مهرورزی

۴. کوشش برای نگاه داشتن چیزهای شایسته.

مرحله ۷. تامل درست:

منظور از آن، تامل در چهار مورد زیر است:

۱. تمرکز در تن

۲. تمرکز در احساس

۳. تمرکز در عناصر بنیادین هستی

۴. تمرکز در ذهن

مرحله ۸. یکتایی درست:

منظور از آن، اینست که رهرو در این مرحله چنان غرق تامل می‌شود که چیزی جز موضوعی که درباره آن فکر می‌کند به مخیله‌اش خطور نمی‌کند و آن موضوع، جایی برای چیز دیگری در دل و جانش باقی نمی‌گذارد، به گونه‌ای که دیوار بین ذهن و عین فرو می‌ریزد. رهرو با تامل فراوان، سر انجام چهار مرتبه نهایی را پشت سر می‌گذارد که عبارتند از:

۱. نگرش در سپهر نامحدود مکان

۲. نگرش در سپهر نامحدود علم

۳. نگرش در سپهر نیستی

۴. نگرش در سپهر بی‌ادراکی (که نتیجه‌اش رهایی از هر ادراک و احساسی است) (قرائی، ۱۳۸۵: ۳۰۳ – ۳۰۰)

تحلیل و بررسی

راه‌های هشتگانه ارائه شده از سوی آیین بودا اگر چه در ظاهر زیبا و راه گشاست اما از کاستیهایی رنج می‌برد که عبارت است از:

۱. مطا بق نبودن با واقعیت هستی

به عنوان مقدمه باید متذکر شد هویت آن چه در عالم هستی وجود دارد باید از طریق خالق هستی تعریف شود خداوند در مورد انسان وجود مصائب و سختیها را در زندگی او پذیرفته می‌فرماید:

«لَقَدْ خَلَقْنَا الإنْسَانَ فِی کَبدٍ». (بلد: ۴)

(ما انسان را در سختی و مشقت آفریدیم) سوگندهایی که قبل از این آیه آمده است به ضمیمه تأکیدهای متعددی که در آیه آورده شده و نیز واژه «فی» همه، نشان از آن دارد که زندگی دنیا با مشقتها و سختیها توأم است و این مشیت خداست،

زیرا فرمود:

(خلقنا) و انسان تا هنگامی که در دنیاست نمی‌تواند از این گرفتاریها و مصائب رهایی پیدا کند.

(طباطبائی، بی‌تا: ۲۰ / ۲۹۱) اما در آیین بودا این واقعیت نادیده گرفته شده و قائل به رهایی از رنج در این دنیا به کمک قوای درونی انسان می‌باشد.

(پرفسور ساتیش چاندرا و پرفسور دریندرا موهان داتا، ۱۳۸۴: ۲۷۶ – ۲۷۷)

۲. عدم اعتقاد به خدا

برخی آیات، روگردانی از یاد خدا را عامل زندگانی ملالت بار و رنج آور و تنگی معیشت در دنیا و کوری در روز قیامت معرفی می‌کند.

چنان که می‌فرماید:

مَنْ أَعْرَضَ عَن ذِکْرِی فَإِنَّ لَهُ مَعِیشَةً ضَنکا (طه: ۱۲۴)

(هر کس از یاد من دل بگرداند، در حقیقت، زندگیِ تنگ [و سختی خواهد داشت) (طباطبایی، بی‌تا: ۱۱ / ۳۵۶) این در حالیست که بودا اساساً به وجود خداوند و مبدأی برای هستی باوری ندارد به عنوان نمونه او می‌گوید («نه هیچ خدا و نه بر همه را نمی‌توان سازنده‌ی این چرخ وجود خواند)

(تی لوکا، بی‌تا: ۷۷ شایگان، ۱۳۵۶: ۱ / ۱۴۲)

۳. تجربیات شخصی به جای شریعت و حیانی

نکته حائز اهمیت اینست که راه‌های ارائه شده از سوی آیین بودا مبتنی بر تجربه و مکاشفات شخصی بودا که ۲۵۰۰ سال قبل از میلاد مسیح می‌زیسته است تا چه مقدار برای بشر امروزی راه گشا می‌باشد و این آیین فاقد شریعت وحیانی می‌باشد.

(هیوم، ۱۳۶۹: ۹۱ پرفسور ساتیش چاندرا و پرفسور دریندرا موهان داتا، ۱۳۸۴: ۲۷۶ - ۲۷۷) اما دین اسلام به عنوان دین کامل و خاتم ادیان دارای شریعت و برنامه زندگی پاسخگو به تمامی خواستها و نیازهای مادی و معنوی انسان می‌باشد.

به عنوان نمونه امام صادق (عَلَيْهِ السَّلَام) می‌فرماید:

أن الله أنزل فی القرآن تبیان کلشیٔ حتی والله ماترک شیئا یحتاج إلیها العباد، حتی لا یستطیع عبد یقول:

لوکان هذا انزل فی القرآن، إلا أنزله الله فیه.

(خدای تبارک و تعالی بیان هر چیز را فرستاده است، تا آنجا که به خدا سوگند چیزی را از احتیاجات بندگان فروگذار نفرموده و تا آنجا که هیچ بنده‌ای نمی‌تواند بگوید:

ای کاش این در قرآن آمده بود، جز آنکه آن را قرآن فرو فرستاده است)

(مجلسی، ۱۴۰۳: ۶۵ / ۲۳۷)

تغییر نگرش راه رهایی از رنج در اسلام

دین اسلام در مورد مصائب و آلامی که انسان در دوران حیات خویش با آنها مواجه می‌شود نخست آن را پذیرفته، تلاش می‌کند با ارائه نگاهی مثبت به مصائب روحیه تحمل مصیبت را در افراد ایجاد کرده به گونه‌ای که مصیبت نه تنها رنج آور نباشد بلکه نشاط آور نیز باشد اما نباید از این حقیقت غافل شد که در اسلام، وضعیت مطلوب در مورد رهایی از رنج لزوما به معنای رسیدن به خواسته خویش در هر مشکل نیست؛ بلکه بهترین مواجهه و عکس العمل نسبت به آن مصیبت است و وضعیت مطلوب، همان وضعیتیست که مطلوب خدای متعال است که گاه ممکن است با خواسته انسان، متفاوت باشد.

لذا می‌توان راه‌های تحمل مشکلات و مصائب در زندگی را با توجه به متون دینی این گونه بر شمرد. روشهای تغییر نگاه به مصائب

۱. توجه به مالکیت خداوند

به مصائب دو گونه می‌توان نگریست، که در پی آن دو نوع رفتا ر از انسان سر می‌زند نخست نگاهی زمینی و این جهانی که نتیجه این باور غیر از زحمت و رنج و غم و اندوه نمی‌باشد چنین شخصی با این نگاه در هنگامه آسایش غافل و در هنگام بلا نالان است زیرا خود را مالک آنچه خداوند به امانت نزد او سپرده می‌پندارد، ازین رو هنگامی که رویارو با مصائب از قبیل فقر، در گذشت عزیزان، بیماری گردد، از آنجا که عزیزان، سلامتی، ثروت را ملک خود می‌دانسته است اکنون با فقدان آن دچار رنج و اندوه می‌شود.

دوم:

انسان به این حقیقت برسد که، هر آنچه در هستی وجود دارد از آن خداست و کسی با او در این ملکیت شریک نیست و ملکیت ظاهری که در میان انسانهاست از جمله نسبت به خودش، اموالش و فرزندانش و هر چیز دیگر به زودی از میان می‌رود و در نهایت به سوی خدا باز می‌گردد و انسان به این باور برسد که خودش مالک چیزی نیست نه به گونه مجازی و نه حقیقی در این هنگام از مصائب متاثر و رنجور نمی‌شود زیرا انسان هنگامی از مصائب رنج می‌برد که خودش را مالک بداند. (طباطبایی، بی‌تا: ۱ / ۳۵۵)

۲. توجه به پاداش خداوند در برابر مصائب

یکی از راه‌های تحمل مصائب توجه به پاداشهای فراوانی است که خداوند به صابران عطا کرده و تنها گروهی که خداوند پاداش بدون حساب به آنها ارزانی می‌کند صابران هستند.

إِنَّمَا يُوَفيَّ الصَّابرُونَ أَجْرَهُم بغَيرْ‌ِحِسَاب (زمر / ۱۰) (: جز این نیست که شکیبایان مزد خود را بی‌حساب و نقص در یافت می‌کنند.)

فعل (یوفی) از ماده (وفی) به معنای عطا کردن به طور کامل است.

(زبیدی، ۱۴۱۴: ۲۰ / ۳۰۱) سیاق آیه حصر را می‌فهمانـد به این معنـا که تنهـا گروهی که اجر و پـاداش بـدون حساب می گیرند صابران هستند.

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام به نقل از پیامبر اسلام (صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم) در تبیین و تفسیر، آیه فرمودند:

عن الصادق عَلَيْهِ السَّلَام قال قال رسول الله صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم إذا نشرت الـدواوین و نصـبت الموازین لم ینصب لاهل البلاء میزان ولم ینشر لهم دیوان ثم تلا هذه الایه) (کاشانی، ۱۴۱۶: ۴ / ۳۱۷) (آنگاه که نامه‌های اعمال گشوده و ترازوها بر پا شود، برای بلا دیدگان ترازویی بر پا نگردد و نامه عملی گشوده نشود، آنگاه این آیه را تلاوت کرد:

جز این نیست که شکیبایان مزد خود را بی‌حساب و نقص در یـافت می کننـد.) در نقـل دیگر امـام بـاقر عَلَيْهِ السَّلَام در برابر پاداش خداوند در برابر مصائب می‌فرمایند:

(عن أبی عبدالله عَلَيْهِ السَّلَام، قال:

لو یعلم المؤمن ماله فی المصائب من الاجر لتمنی أن یقرض بالمقاریض). اگر مؤمن می‌دانست در برابر مصـیبتها چه پاداشـی برای او در نظر گرفته شده است آرزو می کرد با قیچی تکه تکه شود. (اسکافی، بی‌تا: ۳۲).

۳. مصائب آزمونهای الهی

در نظام تربیتی اسـلام مصائب و گرفتاریها به عنوان آ زمون از آن یاد می‌شود و در آزمونهای انسانی اگر آزمون از روی مهر ورزی و دلسوزی باشد برای شـناساندن نقاط ضعف هر کس نزد انسان محبوبر باشد، مورد آزمون بیشتر و دشوارتری قرار می گیرد خداوند نیز چنین عمـل می کنـد و هر کس نزد او محبوب‌تر باشـد گرفتاریهـای بیشـتری برایش به وجود می‌آورد تـا زمینه‌هـای تکامـل بیشتر برایش فراهم کند این مسأله در روایات بسیار با اهمیت مطر ح شده است به عنوان نمونه:

قال:

سئل رسول الله (صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم): من أشد الناس بلاء فی الدنیا؟

فقال:

النبیون ثم الامثل فالامثل، ویبتلی المؤمن بعد علی قدر إیمانه و حسن أعماله، فمن صح إیمانه و حسن عمله اشـتد بلاؤه و من سـخف إیمانه وضعف عمله قل بلاؤه). (طبرسی، بی‌تا: ۵۰۶)

از رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم پرسیدند:

بیشترین گرفتاری در دنیا از کیست حضرت فرمود:

پیـامبران، پس بهترینهـا و مصـائب مؤمن به انـدازه ایمـان و کارهـای خوب اوست. پس اگر ایمانش نیکو و کارهایش شایسـته باشـد گرفتاریش زیاد می‌شود و کسی که ایمانش ضعیف و اعمالش ناچیز باشد مصائبش در دنیا کمتر است.

۴. وجوب عوض در برابر آلام

با توجه به اینکه متکلمان امامیه وجود آلام و صدور آن از خداوند، را امری قطعی دانسته‌اند.

در مـواردی که بنـده گنـاهی نکرده که سـزاوار مصـائب و آلاـم باشـد، وجـوب عوض دادن خداونـد به این بنـدگان را امری مسـلم گرفته‌اند به عنوان نمونه علامه حلی (ره) می گوید:

(مسأله ششم:

آنکه بر خداوند واجب است، عوض دادن آلامی که از او صادر شده‌اند به بندگان بدهد و واجب است این عوض بیشتر از الم باشد و گر نه کاری عبث خواهد بود.) (حلی، ۱۴۱۷: ۷۷)

از نظر روایات اسلامی نیز خداوند در قیامت از بندگان که در دنیا به خاطر مصالح کلی آفرینش مشکلاتی برای آنها وجود داشته است عذر خواهی می کند.

به عنوان نمونه امام صادق عَلَیْهِ السَّلَام می‌فرماید:

(عن أبی عبدالله (عَلَیْهِ السَّلَام) قال:

إن الله جل ثناؤه لیعتذر إلی عبده المؤمن المحوج فی الدنیا کما یعتذر الاخ لاخیه، فیقول:

و عزتی و جلالی ما أحوجتک فی الدنیا من هوان کان بک علی، فارفع هذا السجف فانظر إلی ما عوضتک من الدنیا، قال:

فیرفع فیقول ماضرنی ما منعتنی مع ما عوضتنی (کلینی، ۱۳۷۵: ۲ / ۲۶۴) بدون تردید خداوند از بنده نیازمندش در دنیا عذر خواهی می کند، همانگونه که برادری از برادرش عذر خواهی می کند و خطاب به بنده می گوید:

سوگند به عزتم نیازمندی تو در دنیا بدین جهت نبود که نزد من ارزش نداشتی، این پرده را کنار بزن و ببین در مقابل دنیا به تو چه داده‌ام پس پرده کنار می‌رود و به عوضی که خداوند نسبت به دنیا به او داده است نگاه می کند و می گوید:

ای پروردگارم با آنچه که به من داده‌ای نسبت به آنچه از من باز داشته‌ای در دنیا هرگز زیان نکرده‌ام.

۵. توجه به موقتی بودن مصائب

آسانی و سختی در دنیا تنیده شده و در هیچ مکان از هستی، کامیابی مطلق و رنج مطلق یافت ناشدنی است بلکه در پی هر آسایش سختی و در پی هر سختی آسانی است از این رو انسانی که مبتلی به مصائب گشته است باید بداند مصیبتی که گریبان گیر اوست ناپایدار است.

خداوند به این حقیقت اشاره کرده می‌فرماید:

فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْرًا إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْرًا (انشراح / ۵ و ۶)

مفسران نکره بودن یسر را دلالت بر تعدد دانسته می گویند:

در زندگی با هر سختی و مصیبتی دو آسانی نصیب انسان می گردد یکی در دنیا و دیگری در آخرت. (طبرسی، ۱۴۱۵: ۱۰ / ۳۸۹)

۶. آگاهی از گذرا بودن دنیا و جاودانه بودن قیامت

انسان با آگاهی به اینکه دنیا به سرعت در حال گذر است و در مقایسه با آخرت زمان بسیار کوتاهی را در این دنیا سپری می کند و حتی مقایسه میان دنیا و آخرت صحیح نیست، زیرا مقایسه در صورتی صحیح است که دو شیئ از نظر زمانی میان آن دو حد و زمان مشخص داشته باشد، اما نسبت میان دنیا و آخرت؛ نسبت محدود به بی نهایت است، که نمی‌توان از نظر زمانی نسبتی میان آن دو برقرار کرد لذا انسان با بصیرت با توجه به گذرا بودن دنیا و مصائبی که جزیی از زندگی در دنیاست و با در نظر داشتن پاداشهای بسیاری که خداوند در ازای تحمل مصائب به او خواهد داد راضی و حتی آنها را نشاط آور می‌بیند. در این مورد امام صادق می‌فرماید:

(أبی عمران الهلالی الکوفی قال:

سمعت أباعبدالله جعفر بن محمد عَلَیْهِ السَّلَام یقول:

کم من صبر ساعهٔ قد أورثت فرحا طویلا و کم من لذهٔ ساعهٔ قد أورثت حزنا طویلا) (هرکه صبر و شکیبایی کند، اندکی شکیبایی کرده و هر که ناشکیبی کند، اندکی ناشکیبی کرده است) (طوسی، ۱۴۱۴ / ۱۵۳)

۷. توجه به قضا و قدر الهی

مصائب و گرفتاریها واقعیت تغییر ناپذیر عالم هستی می‌باشند که به تناسب مصالح کلی جهان آفرینش بر انسانها فرو می‌بارند، ورنج کشیدن و جزع و فزع آنها را بر نمی‌دارد به عنوان نمونه حضرت امیر عَلَیْهِ السَّلَام می‌فرماید:

جاء أميرالمؤمنين عَلَيْهِ السَّلَام إلى اشعث بن قيس يعزيه بأخ له فقال له أميرالمؤمنين، ان جزعت فحق الرحم أتيت و ان صبرت فحق الله أديت على انک ان صبرت جرى عليك القضاء و أنت محمود و ان جزعت جرى عليك القضاء وأنت مذموم (حرانی، ۱۴۰۴: ۲۰۹) (اگر شکیبایی کنی مقدرات الهی بر تو جاری می‌شود و مأجور خواهی بود و اگر ناشکیبی کنی باز هم مقدرات خداوند بر تو جاری می‌شود اما تو گنهکار خواهی بود.

۸. آثار جسمی و معنوی تحمل مصائب

در پاره‌ای از روایات آثاری جسمی و معنوی برای کسی که صبر در مقابل ناملایمات زندگی می کند، شمرده شده است به عنوان نمونه، پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم می‌فرمایند:

قال النبى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم:

يقول الله عز و جل ايما عبد من عبيد يؤمن ابتليته ببلاء على فراشه، فلم يشك إلى عواده، أبدلته لحما خيرا من لحمه و دما خيرا من دمه، فان قبضته فإلى رحمتي و إن عافيته عافيته و ليس له ذنب. (مجلسی، ۱۴۰۳: ۷۸ / ۲۰۸) هر بنده‌ای که سه روز بیمار شود و آن را از عیادت کنندگانش کتمان کند (شکایت از درد نکند) گوشت‌های محل بیماری‌اش به گوشتی بهتر از گوشتهای بدنش و خونش را به خونی بهتر از خون بدنش بدل می کنم اگر عافیتش دادم عافیت می‌یابد در حالی که دیگر گناهی برایش نخواهد بود و اگر از دنیا بردمش به سوی رحمت خودم او را رهسپاری می کنم.

۹. مصائب مایه غفلت زدائی

یکی از خصوصیات دنیا زینتهای آن است، لذا خداوند با عنوان (متاع) یعنی کالا از آن یاد می کند که در برخی اوقات مایه غفلت از آخرت و یاد خداست از این رو خداوند رحیم به عنوان تذکر و هشدار مصائب و مشکلاتی را در زندگی انسان مؤمن قرار می‌دهد تا متنبه شود حتی در روایات زمان آنها هم مشخص شده است.

به عنوان نمونه امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید:

عنه (عليهالسلام): ما من مؤمن إلا و هو يذكر فى كل اربعين يوما ببلاء يصيبه، إما فى ماله أو فى ولده أو فى نفسه فيؤجرعليه، أوهم لايدرى من أين هو. (طبرسی، ۱۴۱۸: ۵۰۷) هر چهل روز یکبار، هر مؤمنی با بلایی تذکر می‌یابد، خواه به خودش یا مالش یا فرزندش یا اندوهی که او را در بر می گیرد و او نمی‌داند از کجا است، تا خداوند به او پاداش دهد.

۱۰. بلاها مایه رشد و بالندگی انسان

پیشوایان اسلام در تشبیهی، مصائب در زندگی انسان را با عنوان غذا معرفی کرده‌اند.

پیامبر اکرم می‌فرماید:

قال صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم:

إن الله ليغذى عبده المؤمن بالبلاء كما تغدى الوالدة ولدها باللبن (مجلسی، ۷۸: ۱۴۰۳ / ۱۹۵)

(خداوند بنده مؤمن را با بلا و گرفتاری تغذیه می کند، همچنانکه مادر فرزند خود را با شیر تغذیه می کند) از این تشبیه استفاده می‌شود:

۱. همانگونه که غذا یکی از اولین و ضروری‌ترین مواد برای ادامه بقاء انسان است، پس بلاها هم برای ادامه زندگی انسان جزء جداناشدنی زندگی او است.

۲. غذا مایه بالندگی و پرورش انسان و توانمند شدن انسان می‌شود بلاها و مصائب نیز مایه پرورش انسان و نمایان شدن گوهر وجود انسان می‌شود.

۱۱. احساس حضور در محضر خداوند

پیشوایان ما شیوه‌های گوناگون رویارویی با مصائب را به ما آموخته‌اند، از جمله در باره حضرت سیدالشهدا عَلَيْهِ السَّلَام نقل است هنگامی که طفل شیر خوارایشان شهید شدند علت آسان شدن این مصیبت را نظاره‌گر بودن خداوند به این صحنه بیان می‌کند.

(هوّن عَلی اِنّه نَزَلَ بِعینِ الله) (حسینی، ۱۴۱۷: ۶۹)

۱۲. توجه به عمومیت داشتن مصائب

یکی از راه کارهای تحمل مصائب اینست که آدمی بداند مصیبت تنها از آن او نیست بلکه تمام انسان‌ها در دنیا مصیبت می‌بینند و مورد آزمایش الهی قرار می‌گیرند:

لذا در کلام مشهوری این گونه گفته شده است (المصیبهٔ اذا عَمَّت طابت)

(مصیبت هنگامی عمومی باشد قابل تحمل می‌شود)

(مولی صالح مازندرانی، ۱۴۲۱: ۷ / ۱۷۳)

و خداوند در قرآن برای تقویت روحیه پیامبر (ص) در برابر مصائب و مشکلاتی که ایشان در تبلیغ با آنها رویا رو بودند می‌فرماید:

(وَ كلًّا نَّقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَ مَوْعِظَةٌ وَ ذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِين)

(هود / ۱۲۰)

(مغنیه، ۱۴۲۴: ۴ / ۲۸۱)

(و هر یک از سرگذشتهای پیامبران خود را که بر توحکایت می‌کنیم، چیزیست که دلت را بدان استوار می‌گردانیم و در اینها حقیقت برای تو آمده و برای مؤمنان اندرز و تذکّری است)

نتیجه گیری

تصویری که بودیسم از جهان و رنج ارائه می‌کند تصویری غیر واقعیست و راه کارهایی که برای رهایی از رنج ارائه کرده است مبهم و غیر عملیست و شاهد آن این که پیروان آن هرگز از رنج رهایی نیافته ولی اسلام بخشی از رنج و مصیبت را جزء زندگی دنیوی می‌داند که نه قابل انکار و نه قابل بر طرف کردن است ولی راه کارهایی ارائه می‌کند که مصائب را نه تنها قابل تحمل بلکه نشاط آور نیز می‌کنند.

سید محمد حسین موسوی دانش آموخته حوزه علمیه خراسان رضوی سال پنجم درس خارج فقه و اصول

فهرست ***********

منابع

۱. قرآن کریم.

۲. ابن نما حلی، نجم الدین محمد بن جعفر بن ابی البقاء، ۱۳۶۹، مثیر الاحزان، نجف الاشرف، المطبعهٔ الحیدریه.

۳. ابن شعبهٔ الحرانی، حسن بن علی، ۱۳۶۳، تحف‌العقول، قم، جامعه مدرسین.

۴. الإسکافی، محمد بن همام، بی‌تا، التمحیص، تحقیق ونشر مدرسهٔ الإمام المهدی عَلَيْهِ السَّلَام، قم،

۵. پاشایی، ع. ۱۹۸۶، بودا، تهران، نگاه معاصر.

۶. پرفسور چاندرا، ساتیش و پرفسور داتا، دریندرا موهان، ۱۳۸۴، معرفی مکتبهای فلسفی هند، مترجم؛ فرناز ناظر زاده کرمانی، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان.

۷. تی لوکا، نیا نه، بی‌تا، سخن بودا، ترجمه: ع. پاشایی، بی‌جا، قطره.

۸. جزری (ابن اثیر)، مبارک بن محمد، ۱۳۶۴، النهایه فی غریب الحدیث، قم، موسسه اسماعیلیان.

۹. حرانی، علی بن حسین بن شعبه، ۱۴۰۴، تحف العقول، تصحیح علی اکبر غفاری، قم، جامعه مدرسین قم.

۱۰. حسینی، موسی بن جعفر، ۱۴۱۷، الله لهوف فی قتلی الطفوف، قم، انوار الهدی.

۱۱. الحلی، حسن بن یوسف، ۱۴۱۷، النافع یوم الحشر فی شرح الباب الحادی عشر، تحقیق مقداد سیوری، بیروت، دار الأضواء للطباعهٔ و النشر و التوزیع.

۱۲. دهخدا، علی اکبر، ۱۳۶۴، لغت نامه، دانشگاه تهران.

۱۳. ریتال اتکینسون، ریچارد اتکینسون، ارنست هیلگارد، ۱۳۶۸.

۲۱، زمینه روانشناسی، ترجمه: دکتر محمد تقی براهنی، دکتر سعید شاملو، نیسان گاهان و همکاران، بی‌جا.

۱۴. ری شهری، محمد، ۱۳۷۵، میزان الحکمه، تحقیق: دار الحدیث، قم، دار الحدیث.

۱۵. زبیدی، مرتضی، ۱۴۱۴، تاج العروس، بیروت، دار الفکر.

۱۶. سید رضی، محمد بن حسین بن موسی، ۱۴۱۲، نهج البلاغه، تحقیق و شرح: شیخ محمد عبده، بیروت، دار الذخائر.

۱۷. شاله، فلسین، ۱۳۴۶، تاریخ مختصرادیان بزرگ، مترجم؛ خدایار محبی، تهران، دانشگاه تهران.

۱۸. شایگان، داریوش، ۱۳۵۶ ش (۲۳۵۶)، ادیان و مکتبهای فلسفی هند، تهران، امیرکبیر.

۱۹. طباطبائی، سید محمد حسین، بی‌تا، المیزان فی تفسیر القران، قم، جامعه مدرسین.

۲۰. طبرسی، ابو علی الفضل بن حسن، ۱۴۱۵، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، موسسه الاعلمی للمطبوعات.

۲۱. الطبرسی، أبی الفضل علی، ۱۴۱۸، مشکاهٔ الأنوار فی غررالأخبار، تحقیق مهدی هوشمند، دارالحدیث.

۲۲. طریحی، فخر الدین، تفسیر غریب القرآن، ۱۴۲۱، تحقیق: سید احمد حسینی، مکتبه النشر الثقافه الاسلامیه.

۲۳. طوسی، محمد بن الحسن، ۱۴۰۹، التبیان، تصحیح و تعلیق: احمد حبیب قصیر عاملی، مکتب الاعلام الاسلامی.

۲۴. طوسی، محمد بن الحسن، ۱۴۱۴، الامالی، قم، دار الثقافه.

۲۵. فراهیدی، الخلیل بن أحمد، ۱۴۰۹، العین، تحقیق: مهدی المخزومی، مؤسسهٔ دارالهجرهٔ.

۲۶. قرائی، فیاض، ۱۳۸۵، ادیان هند، مشهد، دانشگاه فردوسی.

۲۷. کاشانی، فیض، ۱۴۱۶، تفسیرصافی، قم، مکتبه النصر.

۲۸. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۷۵، اصول کافی، تصحیح و تعلیق: علی اکبر الغفاری، تهران، دار الکتب الاسلامیه.

۲۹. کازینز، ال. اس، ۱۳۸۴، آیین بودا در جهان امروز، ترجمه و تحقیق، علیرضا شجاعی، بی‌جا، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.

۳۰. لجنه الحدیث فی معهد الامام الباقر عَلَیْهِ السَّلَام، ۱۴۱۶، موسوعه کلمات الامام الحسین عَلَیْهِ السَّلَام، بی‌جا، دار المعروف.

۳۱. لیثی الواسطی، علی بن محمد، ۱۳۷۶، عیون الحکم و المواعظه، تحقیق: شیخ حسین الحسینی البیرجندی، قم، دار الحدیث.

۳۲. مازندرانی، مولی محمد صالح، ۱۴۲۱، شرح اصول کافی، بیروت، دار احیاء التراث العربی،

۳۳. مجلسی، محمد باقر، ۱۴۰۳، بحارالانوار، تحقیق: محمد باقر بهبودی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

۳۴. مغنیه، محمدجواد، ۱۴۲۴، الکاشف، تهران، دارالکتب الإسلامیهْ.

۳۵. نانسی، ویلسون راس، ۱۳۷۴، بودیسم راهی برای زندگی و اندیشه، ترجمه: منوچهر شادان، تهران، بهجت.

۳۶. نرمان ل، ۱۳۶۴، اصول روانشناسی، ترجمه: دکتر محمد ساعتچی، تهران، امیرکبیر.

۳۷. نوری، الطبرسی، میرزا حسین، ۱۴۰۹، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، تحقیق مؤسسهٔ آل البیت علیهم السلام لإحیاء التراث، بیروت.

۳۸. هیوم، رابرت، ۱۳۷۶ ش، ادیان زنده‌ی جهان، ترجمه: عبدالرحیم گواهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

۳۹. Williams، Paul، Buddhist Thought، Routledge، London and New York، ۲۰۰۰.
۴۰. Hawkins، Bradley K. Religions of the World Buddhism، Routledge، London، ۱۹۹۹.
۴۱. Humphreyes، Christmas، A Pelicam Original Buddhism، Penguin books، ۱۹۶۲
۴۲. King، Winston L. Buddhism and Christianity، Routledge، London and New York، ۱۹۶۳.
۴۳. Klostermaier، Klaus K. Buddhism a Short introduction، One World Oxford، ۱۹۹۹.
۴۴. Strong، John s. The Buddha a Short Biography، One World Oxford، ۲۰۰۱.

دالایی لاما از پذیرش تا انکار خدا

ادیان نیوز / توصیه‌های دالایی لاما به شادمانگی پیش از آن که تولید شادی کند رنج آفرین است؛ چنان که کتاب هنر شادمانگی وی هم بیشتر در اثبات رنج در هستی است.

«تنزین گیاتسو» مشهور به دالایی لامای چهاردهم در خانواده‌ای کشاورز در استان «آمدو» در شمال شرقی تبت متولد شد.

تبتی‌ها بر این اعتقادند که بعد از در گذشت یک دالایی لاما (به معنی اقیانوس خرد)، دالایی لامای بعدی تجسم اوست و همه آنها تجسم یافته و تناسخ‌های بودای مهر (بودای بزرگ) اند از همین جهت است که برای دالایی لاما قداست ویژه‌ای قائلند و درک حضور او را فیضی بزرگ می‌دانند.

دالایی لامای چهاردهم از دو سالگی (یعنی ۴ سال بعد از درگذشت دالایی لامای سیزدهم)

شایسته مقام دالایی لامایی شناخته شد و تاکنون این منصب را داراست.

هنگامی که در سال ۱۹۴۹ چین به تبت حمله کرد، دالایی لاما با صدها تن از مریدانش به هند گریخت و دولت تبت را در تبعید تشکیل داد و بعداً توانست غیر از زعامت دینی، زعامت سیاسی را هم بدست گیرد.

دالایی لاما مسافرت‌های فراوانی به کشورهای دیگر داشته است.

بیش از ۶۰ مسافرت رسمی در کارنامه وی ثبت شده است.

وی در همین مسافرت‌ها در دانشگاه‌ها و موسسات بین المللی به سخنرانی پرداخته است.

اعطای جوایزات متعدد و مدرک افتخاری (بیش از ۵۰ دکترای افتخاری) از طرف نهادهای مطرح علمی و بین المللی به دالایی لاما از جمله مواردیست که کمتر رهبر مذهبی به چنین رکوردی دست یافته است.

وی هم اکنون استاد افتخاری دانشگاه موری امریکاست.

ادعای صلح طلبی دالایی لاما به گونه‌ای افراط گرایانه است که وی با اعدام صدام که فردی جانی و متجاوز بوده و در طول ۲ دهه جان صدها تن را گرفت مخالفت کرد. دالایی لاما در سال ۱۹۸۹ برنده جایزه صلح نوبل شد.

امروزه اعطای جایزه صلح نوبل بیشتر صبغه سیاسی پیدا کرده است، چرا که افرادی همچون انورسادات، جیمی کارتر، شیرین عبادی، محمد البرادعی، میخائیل گورباچف و یا سردمداران رژیم اسرائیل همچون شیمون پرز، اسحاق رابین در بین برندگان صلح نوبل یافت می‌شوند. در حقیقت دالایی لاما از این جهت که در برابر چین مواضع سیاسی غیر هم سو دارد و غربی‌ها می‌توانند به عنوان حربه ای علیه چین از او استفاده کنند در این انتخاب نقش داشته است.

در شهریور ۸۵ خبر اعطای مدال طلای کنگره امریکا برای اولین بار به یک فرد خارجی (دالایی لاما) باعث تعجب افکار عمومی در جهان شد.

٪٪دالایی لاما تاکنون بارها شیفتگی و نزدیکی خود به رژیم صهیونستی را اظهار نموده است.

وی با شعار صلح گرایی چند مسافرت رسمی به اسرائیل داشته است و رسماً در مقابل دیوار ندبه در اورشلیم به ادای احترام و نیایش پرداخته است.

وی در بسیاری از مجامع بین المللی در باب صلح جهانی و ضرورت آشتی بین ملت‌ها سخن گفته و تلاش می‌کند دین بودا را به عنوان مکتبی که می‌تواند صلح و مهر را در جهان حاکم کند به دیگر ملت‌ها معرفی کند.

وی خود را منادی صلح می‌داند و سهیم شدن با دیگران و هم احساس شدن با دیگران را جزء ماموریت‌های خود می‌داند. البته این همدردی چنان در روح وی نفوذ کرده که علاقه‌مند است دیگران را در درد و رنج هم شریک گرداند.

شاید به همین جهت است که در مورد خود می‌گوید:

«برای من سهیم شدن با دیگران کار آسانی است.

فقط اشکال کارم اینست که رازهای دیگران را نمی‌توانم حفظ کنم. به عنوان مثال ممکن است در جمعی در مورد مسائل سری بحثی صورت گیرد و من بلافاصله این مطالب را در برابر دیگران مطرح کنم.»

اندیشه‌های دالایی لاما:

۱ شادیدالایی لاما بیش از همه به یک امر نظر دارد و آن رسیدن به شادمانی است.

شادی از دید وی هدف زندگیست و غایت سیر سالک در همین مسأله خلاصه می‌شود. وی در این مورد می‌گوید:

«از نظر من شادی می‌تواند از طریق آموزش و تمرین فکر به دست آید.» توجه دالایی لاما به شادی به صورتیست که یک کتاب مستقل در مورد دیدگاه‌های او در باب شادی به نگارش درآمده است.

۲ اصل رنجدر بودیسم یک اصل وجود دارد که به مثابه یک علت ذکر گردیده است، به همین جهت، نتایج و فروعات متعددی برای آن شمرده می‌شود. آن اصل اینست که «انسان در رنج است و اساساً ذات هستی با رنج پیوند خورده است.»

رنج‌هایی چون بیماری‌ها، آسیب دیدگی، محرومیت‌ها، پیروی و مرگ، از دست دادن عزیزان، همه بخشی از این رنج عظیم است که بر سراسر هستی سایه افکنده است.

انسان در این رنج گرفتار است و در چرخه تولدهای پیاپی و مرگ‌های مکرر گرفتار است، مگر این که از این چرخه و دور نجات یابد و به فنای مطلق (نیروانا) برسد.

۳ اصل تغییر و بی‌ثباتی در نگاه بودا هیچ جوهر ثابت و پابرجایی در عالم وجود ندارد و همه چیز در تغییر و دگرگونی است.

این عدم ثبات به صورت‌های متعددی در کتاب‌های بودایی‌ها و در نوشته‌ها و گفته‌های دالایی لاما مورد تبیین قرار گرفته است.

در گفته‌های دالایی لاما از این دگرگونی عمومی اشیاء، به «تهیگی» تعبیر شده است.

«٪٪تهیگی به معنای آن است که هیچ پدیده‌ای نمی‌توانست هستی ذاتی داشته باشد.

با دریافتن این که در همه طبیعت هیچ چیز به خود پاینده نیست می‌توانیم به سرشت فریبنده یا فریب آموز بودن همه پدیده‌ها پی ببریم.» جای دیگر آورده است:

«همه پدیده‌ها از هستی راستین و راستی ای که جوهرین باشند تهی هستند.

...همه پدیده‌ها از هستی ذاتی یا خودی که در سرشت شان جای گرفته باشد بی‌بهره‌اند.» ۴ دین در کلام دالایی لامادالایی لاما دین را نه مسیری واقعی و راهی حقیقی که یک سرگرمی شخصی آرام بخش می‌داند. چنان که می گوید:

«پنج میلیون انسان روی کره زمین زندگی می کنند و من معتقدم و به پنج میلیارد دین نیاز داریم» در بیان بالا آنچه دالایی لاما در برابرش سر تسلیم فرود آورده، همان است که امروزه از آن به «کثرت گرایی دینی» و «پلورالیزم دینی» یاد می‌شود. آنچه در این مختصر با زبان ساده قابل ذکر است اینست که آیا دین «راه واقعی» است یا «مسأله‌ای ذوقی»؟

آیا دین از این جهت که نیاز اولیه و اصیل روح انسان است وجودش لازم است یا از این جهت که نوعی سرگرمی و تفنن است؟

آیا دین هم چون هوا و نیاز به تنفس است که بدون آن هلاکت روح قطعی است؛ یا هم چون دسر غذاست که در نبود آن ضرری متوجه انسان نمی‌شود؟

آن چه در بیان دالایی لاما آمده است و با نگاه رایج غربیها هم سازگار است «برداشت ذوقی» از دین است که در این برداشت، دین امری سلیقه‌ای تلقی می‌شود و مسأله‌ای فردی قلمداد می‌شود. بنا بر این، انتظار این که دین عهده دار رسالت اجتماعی گردد بیهوده و لغو خواهد بود.

با این نگرش، دین نسبت به با خدایی یا بی خدایی هیچ اقتضایی ندارد. بنا بر این طبیعیست که دالایی لاما توصیه کند:

«امکان دارد کسی با پذیرش خدا آرامش یابد و دیگری با انکار خدا، هر کسی باید دنبال داروی مناسب خود باشد.

تامل و کنکاش ۱ نکته بسیار اساسی و کلیدی در باب معنویت دالایی لاما این است:

«دالایی لاما چون بشر را غرق در رنج می‌داند و رنج را نامطلوب می‌بیند او را به چیزی دعوت می کند که ضد رنج است» به عبارت دیگر وی «چون بشر را در رنج می‌داند به شادی دعوت می کند». وی می گوید:

«از دیدگاه یک بودایی حتی کوچکترین حشره این حس (حس خواهش غلبه بر رنج) را در خود دارد که مطابق با ظرفیت وجودی اوست و بر این مبنا سعی دارد به شادمانی دست یابد» دالایی لاما بسیاری از حس‌ها را با همین معیار توجیه می کند.

مثلاً وی در مورد همدردی و دلیل مطلوبیت همدردی می گوید. «همدردی واقعی بر مبنای حس احترام برای دیگران و درک این واقعیت قرار گرفته است که دیگران نیز حق دارند درست مانند ماشاد باشند و بر رنج فائق آیند.» توجه به شادی در متن مقدسی که منسوب به بوداست چنین آمده است:

«در حقیقت خوشبخت ماییم. هر چند چیزی را از آن خود نمی‌دانیم اما به این واسطه همانند خدایان تابناک خواهیم بود که از شادمانی تغذیه می‌کنیم.» آن چه در این میان قابل تامل است اولا تعریف شادی از نظر دالایی لاماست، دوم هدف شادی از نگاه وی است.

وی در تعریف شادی می گوید:

«از نظر من بالاترین شادی هنگامیست که انسان به مرحله آزادی و آزادگی برسد. در آن زمان هیچ رنج و عذابی وجود ندارد و آن شادی ابدی است.

شادی واقعی بیشتر با قلب و فکر سر و کار دارد.» این کلام که کاملترین گفته دالایی لاما در باب ماهیت و تعریف شادی است، از جهات متعدد قابل کنکاش است.

در تعریف بالا به همین نکته بسنده شده است که شادی حقیقی آن است که انسان را به مرز آزادی برساند.

این که آزادی چیست وتعریف آن کدام است و مرز آن کجاست؛ هیچ کدام در بیان وی تبیین نگردیده است.

از سوی دیگر باید اذعان نمود که همگان به صورت‌های مختلف، شادی را درک کرده‌اند وتجربه ای از شادی دارند، از همین جهت در مورد مفهوم آن تا حدودی اتفاق نظر وجود دارد و اساساً از همین روست که کسی خود را نیازمند به تعریف شادی نمی‌بیند؛ اما در مورد آزادی قصه به گونه دیگری است.

اصولا ـ برداشت‌ها در مورد مفهوم آزادی چنان مختلف است که هنوز تعریف واحدی از ان ارائه نگردیده است و در مورد تعریف، منشا، مصادیق، حدود و مرزهای آن اختلاف دیدگاه وجود دارد و هر کسی از عینک خاص خود به این مفهوم نگریسته است.

بنا بر این این که دالایی لاما شادی را به مفهوم مبهمی مثل آزادی پیوند زده است قابل قبول نیست. در نهایت باید گفت:

غباری از ابهام این گفته را فرا گرفته است و هر کسی می‌توان از این جمله وجهی را اراده نماید و مراد و منظور خود را با این

تعریف بیان نماید. از همین روست افرادی که با افکار دالایی لاما از حیث جهان‌بینی هیچ وحدت مبنایی ندارند در شعارهایشان این گفته آمده است و از این جمله، منظور دیگری دارند. دالایی لاما در مورد بهترین راه برای تحمل رنج می گوید:

«برای خود من، شخصاً بهترین و موثرترین تمرین برای تحمل رنج اینست که به یاد آورم که رنج از ویژگی‌های بنیادین سامساراست؛ وجودی که در آن نشانی از روشن اندیشی نیست. [هنگام مواجهه با کار رنج آور] اگر همان لحظه از زاویه دیگری به موضوع نگاه کنید و به یاد آورید که این جسم، خود شالوده رنج شماست حس ناراحتی و نارضایتی شما تقلیل می‌یابد ... بنا بر این اگر بپذیرید که رنج بخشی از طبیعت شماست، تردیدی نیست که در برابر دشواری‌های زندگی تحمل بیشتری خواهید داشت». بنا بر این راه حل وی برای درمان رنج اینست «که نگرش خود را تغییر دهید و توجه کنید که از رنج نمی‌شود فرار کرد. از رنج نباید گریخت چون بخشی از ذات شماست». نتیجه روش بکار گرفته شده توسط دالایی لاما این است:

«رنج را بپذیرید چون هست.» حال سؤال اینست که کسانی که رنج را بر نمی‌تابند و مشکلات زندگی آنها را می‌رنجاند آیا مشکلشان در «عدم پذیرش رنج به عنوان یک واقعیت» است که دالایی لاما تلاش می کند «وجود رنج» را اثبات نماید؟ از قضا کسانی که اثر پذیری بیشتری از رنج دارند افرادی اند که وجود رنج را چنان جدی گرفته‌اند که رهایی از آن را امکان پذیر نمی‌بینند. به عبارت دیگر در نگاه دالایی لاما رنج به جای خود باقیست و مداوا نمی‌شود؛ بلکه با ایجاد نگرشی نو تحمل آن راحت‌تر می‌شود. دالایی لاما اصرار دارد که ما بپذیریم رنج از هستی قابل جدا شدن نیست تا بتوانیم آن را تحمل کنیم بنا بر این رنج رفع نمی‌شود بلکه آن را به عنوان یک حقیقت در هستی می‌پذیریم. پرسشی دیگر قابل طرح است که این روش در درمان رنج در عمل چقدر کارایی دارد؟

آیا این گونه تغییر در نگرش و تعویض عینک، می‌تواند در عمل مکانیزم موفقی باشد؟ تجربه غیر از این را نشان می‌دهد، چنان که خود دالایی لاما بعد از مرگ برادرش، تحمل رنج فقدان برادر را به گذشت زمان نسبت می‌دهد نه به کارایی فرمول بالا.

۳ از دیگر مبانی مورد قبول دالایی لاما مفهوم تناسخ است.

تناسخ که در ادیان هندی جایگزین رستاخیز قرار داده شده است، ایده‌ایست که در ادیان الهی مورد نکوهش و رد واقع شده است. در متون فلسفی و کلامی ابوابی به رد تناسخ اختصاص یافته است.

صاحب اسفار اربعه (صدر الدین شیرازی) چند دلیل فلسفی بر بطلان این مفهوم اقامه نموده است که از جمله آنها، محال بودن برگشت روح از فعلیت به قوه است.

از یک طرف مسلم است که روح انسان در هنگام مفارقت از بدن، به حالت فعلیت رسیده قوه محض نیست و از طرف دیگر بنا به تناسخ، روح به کالبد و جسد دیگری بدون دلیل حلول می کند و دوباره به مرحله استعداد و قوه محض تنزل پیدا می کند.

لازمه این گفته اینست که فعلیت موجود به قوه خروج از فعل به قوه برگردد که امریست محال است و باطل. چون فعل که «وجدان» است هرگز به قوه که «فقدان» است تبدیل نمی‌شود.

۴ اما آخرین نکته در مورد دالایی لاما اینست که امروزه دالایی لاما از طرف جامعه غربی بسیار مورد توجه قرار گرفته و از وی تبلیغ فراوان می‌شود تا جایی که هم شخص او و هم مکتبی که عرضه کرده، دستاویز دسته ای از آثار هنری در سینمای هالیوود هم چون مجموعه‌های ۲۰۱۲ و آخرین کنترل کننده باد قرار گرفته است و از او به عنوان منجی و احیاگر معنویت در عصر جدید یاد شده است.

از اغراض سیاسی غربیها که صرف نظر کنیم ریشه این توجه را باید در آموزه‌های معنوی و عرفانی دین بودا جستجو کرد؛ چرا که این دین الحادی نه فقط موضع منفی نسبت به تمدن جدید غرب ندارد، بلکه با ارائه دسته ای از دستورات مدارامحور و آشتی جویا نه، می‌تواند انرژی‌هایی را که ممکن است برای تغییر تمدن غرب به کار بیفتد به تغییر در درون خویش به کار اندازد و حتی قدمی

فراتر گذاشته و از طالبان معنویت و عرفان، انسانهایی سر به راه و صلح طلب بسازد.
چرا که در نگاه بودیسم، برای رسیدن به سراب شادمانگی باید همه چیز را مطلوب و زیبا دید و آن چه که نیاز به دگرگونی دارد، جهان بیرون و حکومت‌ها و فرهنگ‌ها نیست بلکه نگاه انسان‌ها باید تغییر کند.
در اندیشه یک بودایی، هر چند که رنج وجود دارد؛ اما باید پذیرفت که این رنج‌ها و ظلم‌ها نه از پیامدهای تمدن غرب که لازمه هستی و جزء ذات جهان است.
بنا بر این تمدن غرب نیاز به تغییر ندارد، مهم اینست که انسان‌ها بتوانند از کوه رنج‌ها «شادی» بیافرینند و از موج طوفان گذر کنند و به «آرامش» برسند و با دست و پا زدن بتوانند به سوی شاد زیستن گامی به پیش روند و هیچ نیازی به نگرانی نسبت به عالم رستاخیز و عقاب اخروی وجود ندارد. در نگاه غربیان، بودیسم به عنوان آیینی که می‌تواند در نقش جایگزین عرفان اسلامی در کانون توجه تشنگان معنویت و حقیقت قرار گیرد، اهمیت پیدا می‌کند و آن را به عنوان بدلی که قادر است توجهات را به سمت خود جلب نماید و به عنوان حربه اسلام زدایی مورد استفاده قرار گیرد تبلیغ می‌کنند.
چرا که مهم این نیست مشتاقان معنویت و حقیقت، مسیحی باشند یا بودایی، مهم آن است که مسلمان نباشند. در پایان باید گفت که توصیه‌های دالایی لاما به شادمانگی پیش از آن که تولید شادی کند رنج آفرین است؛ چنان که کتاب هنر شادمانگی وی هم بیشتر در اثبات رنج در هستیست تا ترویج شادمانی! در یک کلام باید گفت:
معنویت دالایی لاما، معنویت شادی بی‌هدف است و به عبارت دقیق تر، عرفان به شرط رنج است.
ندای انقلاب

آخرین دالایی لاما

بازنگریِ نقش و جایگاه دالایی لاما در بازوی فرهنگی صهیونیزم (هالیوود) و نقدی بر فیلم آخرین کنترل کننده باد به بهانه دوبله شدن فیلم آخرین کنترل کننده باد در سیمای جمهوری اسلامی برای پخش در ایام پربیننده. جناب «تنزین گیاتسو» که در روستای «تاکتسِر» در استان «آمدو» در شمال شرقی تبت، در ششم جولای ۱۹۳۵ در خانواده‌ای کشاورز و پرجمعیت به دنیا آمد [۱] امروز به عنوان آخرین دالایی لاما شناخته می‌شود و با آنکه اذعان دارد آیین بودا آیینی است الحادی [۲] و مفهومی به نام خدا (به عنوان خالق هستی) در قاموس این آیین وجود ندارد، اما باز هم ادعا دارد آیینش تنها مسیر حقیقی بوداست.
خطر این جریان در همین ادعای جناب دالایی لاما و باور مصلحتی غرب است که او را به عنوان بودای معاصر بشناسند و تبلیغ کنند. این مساله باعث اهمیت بخشیدن به یک جریان کوچک خواهد شد.
در کودکی بسیاری از مخاطبان امروزی سینمای جوان، انیمیشنی برای جا انداختن برتری آیین بودا توسط شخصیت محوری ای کی یو سان که کودکی بودایی بود که دوران ریاضت خود را سپری می‌کرد. مضمون عِلوی بودن آیین بودا که در این فیلم و نزدیک به ۱۵ فیلم و سریال قوی و مطرح همه می‌توانند در یک راستا به حساب آیند. به ویژه که در فیلم‌ها و مستندهای بسیاری که ساخته می‌شوند تناسخ به نحوی مطرح می‌شود که فرد اول فرقه و رئیس گروه مذهبی در آیین‌های گوناگون همان بودای مطرح در تاریخ جناب شاکیامونی معرفی می‌گردد. تنزین گیاتسو که از گزینه‌های مطرح برای رهبری دین نوین جهانی (New Age Religion) است که برای تقارب ادیان و به هدف مبارزه با ادیان اصولی مانند اسلام شکل گرفته است، تاکنون بارها شیفتگی و نزدیکی خود به به جهان سلطه و رژیم صهیونستی را اظهار نموده است و با آنکه شعار اصلی آیینش را صلح و شادمانی برای همه می‌داند، چند مسافرت رسمی به سرزمین اشغالی و دیدار با سرکردگان اسرائیل غاصب داشته است و رسماً در مقابل دیوار ندبه در اورشلیم به ادای احترام و نیایش پرداخته است.

خلاصه فیلم:

۴ عنصر باد، آب، خاک و آتش در زمین وجود دارد و ۴ ملت؛ هر ملت و مردمانش تنها قادر به کنترل یکی از این عناصر هستند. اما آواتاری که در هر دوره ظهور می‌کند قابلیت و قدرت کنترل هر ۴ عنصر را دارد. آواتار معاصر کودکیست که ۱۰۰ سال قبل ناپدید شده و در نبود او ملت آتش با دزدی طومارها و علوم دیگر ملت‌ها بر آنان برتری پیدا می‌کند.

خواهر و برادری اسکیمو او را پیدا می‌کنند و آواتار برمی گردد و طبق پیش گویی‌ها آواتار تنها کسیست که می‌تواند تعادل را بر روی زمین برقرار کند ... روایت داستان فیلم:

کودک بازیگوش بودایی که برای آواتار شدن آموزش می‌دید پس از این که خبردار می‌شود آواتار است و پس از کرنش تمامی اساتید و شاگردان معبد سرزمین کنترل کنندگان باد در مقابل او وقتی خود را شایسته این مقام نمی‌یابد از معبد می‌گریزد و برای در امان ماندن از دست دشمنان با داخل شدن در حبابی که ساخته زیر آب پنهان می‌شود. جریان آب او را به سرزمین یخبندان جنوبی می‌رساند و صد سال زیر این یخ ضخیم می‌ماند تا روزی که خواهر و برادری او را از زیر آب بیرون می‌کشند اما کنترل کنندگان آتش که در کمین او بودند دستگیرش کرده و پی به حقیقت او بردند. او که از قصد سوء آنها خبر دارد از دست ایشان می‌گریزد اما دوباره به دست مردان دیگری از این قبیله که قصدشان فراگیری تمام فنون به دست گیری و کنترل قوای طبیعت و استثمار مردم جهان به کمک این قدرت هاست می‌افتد. در اسارت با افراد زیادی که کنترل کننده خاک هستند مواجه می‌شوند. این کودک که آنگ نام دارد و چون آخرین بازمانده از کنترل کننده‌های باد است و فرد دیگری جز این دسته از انسان‌های خارق‌العاده نمی‌تواند آواتار باشد مگر اینکه از دسته کنترل کنندگان باد باشد لذا به ناچار آواتار است، این کنترل کنندگان خاک را ترغیب به مقاومت و مقابله با زندان بان‌ها که از کنترل کنندگان آتش هستند می‌کند.

پس از مبارزه و فرار از حصر به سوی سرزمین‌های یخ بندان شمالی می‌شتابند و در آنجا با کمک روسای این سرزمین و بهره گرفتن از قوای طبیعت در آنجا بر دشمنان طبیعت و بشریت پیروز می‌شوند. نقد محتوایی فیلم:

گرچه به لحاظ محتوای فیلم و اتفاقاتی که در جریان داستان فیلم اتفاق می‌افتد می‌توان این فیلم را به نوعی آخرالزمانی به حساب آورد و یا حتی به لحاظ وجود برخی پارامترهای خاص مانند زمان پردازی آغازین فیلم و شروع فیلم پس از صد سال از ویرانی و تسخیر دنیا توسط عده‌ای خاص و، ... جزء فیلم‌های فرا آخرالزمانی دانست اما وقتی دقت به زندگانی جناب تنزین گیاتسو رهبر بوداییان تبت و دالایی لامای چهاردهم می‌کنیم به وضوح در می‌یابیم که فیلم آخرین کنترل کننده باد شرح حال زندگی جناب تنزین گیاتسوست که در کودکی به مقام دالایی لامایی رسید و برای به دست گیری رهبری معنوی مردم تبت آموزش‌هایی دید و از همان هنگام کودکی رهبری معنوی فرقهای از بوداییان را بر عهده گرفت که هماکنون نیز رهبری این فرقه را بر عهده دارد و به عنوان رهبر بوداییان لامایی و دالایی لامای چهاردهم معروف است.

در نوجوانی از تبت به هند گریخت و در آنجا بود که مبارزه سرد خویش را بر علیه رهبران و سیاستمداران سرزمین سرخ (چین) آغاز کرد و خویش را پیام آور صلح خواند، بعد به آمریکا رفت و هم اکنون در یکی از دانشگاه‌های آنجا مشغول تدریس است؛ [۳] این فیلم بی‌شک جز بر زندگی جناب گیاتسو و نقش رهبری معنوی او در دنیا دلالت ندارد و دلایل زیادی بر این که این فیلم درصدد اثبات رهبری معنوی جهانی برای رهبر بوداییان لاماییست وجود دارد؛

۱. منجی ای که در این فیلم معرفی می‌شود شرقی بوده و متعلق به معبدیست که ویژه بوداییان سرزمین تبت است.

شبیه این نوع معبدها را فقط در فیلم‌هایی مانند سمسارا و هفت سال در تبت که به نوعی برای تبلیغ بودیسم و بودیسم تبتی و معرفی اندیشه‌ها و باورهای این جریان است می‌بینیم.

۲. آنگ که به نوعی کودکِ جناب تنزین گیاتسوست در فیلم از یکی از اساتید خود که که با نام راهب گیاتسو از او یاد می‌کند

نـام می‌برد. تمـامی رهبران بوداییـان تبتی بـا نـام خـانوادگی گیـاتسو شـناخته می‌شونـد و با آن که در این فرقه ازدواج برای راهب‌ها ممنوع است (یکی از علت‌هـایی که به اعتراف آنـگ بـاعث فرار او از آواتار شـدن بود همین زنـدگی غیرعادی و ممنوعیت ازدواج است) اما آنها با توسل به تناسخ خواسته‌اند مساله جانشینی و یک خاندان بودن را حل کنند.

این مساله در فیلم آنجایی که از دست پسر پادشاه کنترل کننـدگان آتش گریختند و برای اولین بار به سـرزمین کنترل کنندگان باد آمدند از زبان آنگ برای دوستانش بیان می‌شود و او برخی از راهب‌های آنجا را به نوعی پدر خویش معرفی می کند.

۳. صلح طلبی ای که جناب گیاتسو از آن در تمامی صحبت‌هایش دم می‌زند در این فیلم بسار پر رنگ است.

این رهبر بودایی که در زمـان انتخابـات سـال ۸۸ همنوای جنبش سبز بود در برخی بنامه‌هـا و مصاحبه‌هـا بـا پلاکـاردی سبز با شـعار حقـوق بشـر برای ایران و آزادی برای ایران جلـوی دوربین می‌آیـد همیشه دم از صـلح و نوع دوسـتی زده و سـعی کرده فرار دوران نوجوانی‌اش از تبت را به نوعی گریز از جنـگ معرفی کنـد و خود را مصـلحی برای نه تنهـا مردمـان تبت که پیـام‌آور صـلح جهـانی معرفی کند.

۴. اتفاقـاتی که برای قهرمـان داسـتان جناب آنگ می‌افتـد درست شبیه به اتفاقاتی که برای جناب تنزین گیاتسو در طول بیش از ۷۵ سـال زنـدگیست و همه این مسائـل بـاعث می‌شود این فیلم جز در راسـتای معرفی کردن بوداییان تبتی از سوی هالیوود برای رهبری معنوی نباشد چنانکه پیشتر در فیلم ۲۰۱۴ شاهد بودیم وقتی عرب (که خواه ناخواه نماد فرد مسلمان و نماینده جامعه اسلامی در فیلم هـالیوود است) سـرمایه داری برای نجـات خود و خانواده‌اش و سوار شـدن به سـفینه رایزنی می کنـد مبلغ نجومیِ بلنـد و بالایی به او می‌دهنـد که از پرداخت آن عـاجز باشـد امـا نوجـوانی تبـتی که از راهب‌هـای تبت است هم به سـادگی و بـدون هزینه به سـفینه راه می‌یابـد و هم در هنگـام خروج جزو نفرات اولیست که از سـفینه پیـاده می‌شونـد و فیلم‌ها و کارتون‌های بسـیاری چون ای کیوسان، سمسارا، بودای کوچک و ... نشان دهنده اوج اتحاد استراتژیک کمپانی‌های دروغ‌پردازی هالیوودی با فرهنگ بودای تبتی است.

۵. سرزمین کنترل کنندگان آتش به گونه‌ای به تصویر کشیده شده که تداعی گر سرزمین چین است.

چین از کهن به سـرزمین سـرخ معرف بوده و با القای این نکته در فیلم که این سـرزمین آتش و آتش افروزیست و کمک گرفتن از رونـد فیلم، سـرزمین کنترل کننـدگان آتش؛ چین و سـرزمین کنترل کننـدگان آب؛ مردمان آمریکای شـمالی معرفی می‌شوند که با اتحـاد بـا هم، اقتـدا به آنگِ آواتار که نماد دالایی لاماست و بهره گیری از قوای درون در مهار طبیعت می‌تواننـد بر دشـمن خونریز خویش پیروز شونـد. نکته بسـیار مهمی که در فیلم بود اشـاره به توان برقراری ارتبـاط با روح هستی و عالم رازگونه ارواح عالم بود که این عمل تنها توسط آواتار و در جایگاهی ویژه به نام عبادتگاه بود.

جـالب ایـن کـه در هر جـایی که عبـادت گـاهی بـود این مسـاله می‌تـوانست برای آواتـار فیلم اتفـاق بیفتـد. اصـل دین و این که چه عبادتگاهیست در فیلم بی‌اهمیت جلوه داده می‌شود و این از شعارهای دالایی لاما است.

نکته دیگر توصیه روحی که شبیه مار و اژدهایی بزرگ بود.

روحی که روح هستی بود به این مضـمون مطـالبی را به آنگ می گویـد که چون تو آواتاری دلیل نمی‌شود جان دیگران را به بازی بگیری بلکه به همین علت باید به حفظ جان آنها اهمیت بدهی گرچه دشـمنان تو هسـتند و راه مقابله با این دشمن سفاک را قدرت اقیانوس معرفی می کند.

در بـودای تبـتی بـه کسـی که دانـای کـل می‌شـود لقب اقیـانوس می‌دهنـد و او را بـا این لقب می‌خواننـد، همـان لقـبی که برخی از طرفـداران دالایی لاما او را با آن نام می‌خوانند. در انتهای فیلم آنگ با سـفارش اژدهایی که حقیقت پشت پرده عالم در فیلم معرفی می‌شود به نیروی درون پی برده و بـا بهره گیری از قـدرت درونی خویش و به کـار بسـتن فنون کنترل آب بـدون خونریزی و اعمال خشونت بـا بازگردانـدن کشتی‌ها به دل دریا به کمک موج بزرگی که می‌آفرینـد باعث تمام شـدن جنگ و پیروزی نهایی می‌شود.

این صحنه نهایی که تداعی بخش معجزه حضرت موسی و شکافتن آب دریاست بسیار زیبا کار شده و روشن شدن نقوش و حروف کابالی که روی بدن و سر و پیشانی آنگ نقش بسته، بیانگر پیوند عمیق لامائیسم را با کابالیسم در دنیای امروز است.

جمع بندی با آنکه تلاش شده تا با دادن تلفات و کشته‌هایی چون فداکاری شاهزاده سرزمین‌های یخ بندان شمالی از کلیشه‌ای بودن این نوع فیلم‌ها که معمولا در آنها قهرمان‌ها پیروز می‌شوند و هیچ اتفاقی برایشان نمی‌افتد پرهیز شود اما به دلیل زیرساخت‌های غلط هالیوود و اسطوره و نمادین ساختن فیلم‌ها عملا بازیگران اصلی حتی خونی هم از دماغشان نمی‌آید و تنها گاهی ضربه‌ای آرام می‌خورند و یا گاه اسیر و دستگیر می‌شوند، اما در نهایت سالم و با قدرت تا آخر فیلم حضور جدی دارند. بهره گیری از ماچوها و پهلوان پنبه‌ها در هالیوود نه کار تازه‌ایست و نه از روال ساخت فیلم‌های مهم، استراتژیک، آخرالزمانی و معناگرا حذف خواهد شد.

آنچه باعث تداوم چنین قالبی برای ساخت فیلم در هالیوود می‌شود آرایش آخرالزمانی هالیوود است که موجب ساختن قهرمان‌های خیالی برای الگو دهی و فرهنگ سازی از طریق این الگوهای بدلی است.

جلوه‌های بصری و ویژه‌ی قوی در بسیاری از صحنه‌های فیلم به جذابیت و جذب مخاطب کمک شایانی می کند و تا حدودی فضای فیلم را از تخیلی بودن به سمت قابل لمس و تجربه و در نهایت قابل قبول بودن فیلم می کشانـد، اما ضعف در برخی از تکنیک‌های ساخت، نمادپردازی و بازیگری برخی نقش‌های دست دوم و چندم گاهی این زیبایی را تحت تاثیر قرار می‌دهد. این فیلم هم مثل همه فیلم‌های ساخته شده در شهرک‌های فیلم سازی هالیوود خالی از سبک زندگی تسامحی نیست و می‌توان گفت که در لایه‌ی مبارزه با آتش افروزان کنترل کنندگان آتش و صلح طلب معرفی کردن دالایی لاما و همدستانش که سران کشور جنگ افروز آمریکا هستند لایه پنهان تری نهفته که همان لایه صدور سبک زندگی آمریکاییست و ما در گیر و دار جنگ شاهد دوست شدن برادر آخرین کنترل کننده آب سرزمین‌های جنوبی با شاهزاده کنترل کننده آب شمال و عشق کوتاه مدت این دو هستیم. این لایه هیچگاه از فیلم‌های هالیوود رخت نخواهد بست، زیرا هم اندیشمندان غرب این اعتقاد را دارند که دین متاثر و شکل یافته از سبک و نوع زندگی بشر است و هم هالیوود به این سبک از زندگی در میان مخاطبانش و فرهنگ مصرف گرایی و بی‌مبالاتی برای فروش بیشتر محصولات خویش از طریق استثمار مخاطب‌های ناآگاه نیاز دارد. گرچه بر خلاف رویه معمولِ فیلم‌های هالیوود منجی در این فیلم شرقیست اما خود به دست غرب نجات یافته – از اعماق آب‌های یخ زده شمالی کشف می‌شود و از دست شاهزاده کنترل کننده‌گاه آتش به در برده می‌شود. مؤلفه دیگر وجود نقش و نگار، خالکوبی بدن، سر و پیشانی وی اَست که همه اذکار و اوراد کابالیست و در هنگام مدیتشن و رزم به او قدرت می‌بخشد.

در این فیلم هم نجات بخش بشریت، شر را نابود نمی‌کند زیر از نگاه یهود وجود شر برای این عالم ضروریست و فقط باید آن را کنترل کرد نه این که با نابودی آن مساله را حل کرد. نکته‌ای که به این بهانه باید مورد توجه قرار گیرد اتحاد استراتژیک جبهه فرهنگی صهیونیزم با سرکردگی هالیوود با جریان‌های شرقیست که از لحاظ تمدنی بسیار شبیه ایران هستند و همین قرابت اگر شفافیت سازی نشود ممکن است به جذب جوانان این ملت بزرگ به شبه عرفان‌های وارداتی شرقی بینجامد. برای آنها مهم نیست که جوان مسلمان مسیحی شود یا هندو مهم اینست که مسلمان نباشد.

****

[۱] محمد تقی فعالی، نگرشی بر آراء و اندیشه‌های دالایی لاما ص ۱۹.

[۲] خود دالایی لاما در کتاب «زندگی در راهی بهتر ص ۵۶» به صراحت اعلام می‌کند؛ بنا بر اندیشه بودیسم هیچ اصل ثابت و مطلقی به عنوان خدا – که قادر و عالم مطلق و خالق جهان باشد – وجود ندارد و با این همه خود ادامه دهنده بودا و طریق سلوک خویش را شیوه‌ای پیشرفته از بودیسم می‌داند.

[۳] برای مطالعه بیشتر به کتاب نگرشی به آراء و اندیشه‌های دالایی لاما نوشته محمد تقی فعالی مراجعه شود.

بخش نقدها

تناسخ

یکی دیگر از آموزه‌های مورد قبول دالایی لاما تناسخ می‌باشد ریشه‌های عقیده تناسخ، نخستین بار به صورت مکتوب در اوپنیشادها به چشم می‌خورد. ولی احتمالاً این ایده، برآمده از اندیشه‌ی آریایی‌ها نیست و آنها این فکر را از دراویدی‌ها یعنی بومیان قدیم و ساکنان اصلی هندوستان بر گرفته‌اند و نزد آریایی‌ها تحول و تکامل یافته است.

به اعتقاد هندوان، روح آدمی یک سلسله توالد و تجدید حیات را طی می کند و پیاپی از کالبدی به کالبد دیگردر می‌آید. روح ذ پس از مرگ به پیکری دیگر به پیکری دیگر منتقل می‌شود وجامه‌ی نوین می‌پوشد.

این ادوار توالد پی در پی در یک سلسله‌ی بی‌انتها به صورت دائمی ادامه خواهد داشت. انتقال ارواح از پیکری به پیکر دیگر همیشه در سطح واحدی وجود ندارد. بلکه ممکن است در عوالم بالا یا پایین نمودار گردد. مثلاً گاهی روح از کالبد آدمی خارج شده، در کالبد درختی در آید یا از کالبد حیوانی بیرون رود و به کالبد انسانی برهمن پوشیده شود. آدمی در نتیجه ارتکاب گناه بسیار، در محله باز گشت، تبدیل به موجودی بی‌جان می‌شود و در نتیجه‌ی گناهان ناشی از گفتار، در کالبد پرنده‌ای ظهور جدید می‌یابد و در نتیجه‌ی ارتکاب معاصی ناشی از مغز و اندیشه، در طول سالیان دراز، در طبقه‌ای پست‌تر تجدید حیات می کند.

مرتکب قتل یک برهمن هزار مرتبه در پیکر عنکبوت‌ها و افعی‌ها و سوسمارها و جانوران موذی ظهور می کند.

کسانی که از آزار دادن به دیگران لذت می‌برند، تبدیل به درندگان گوشتخوار می‌شوند. کسانی که لقمه حرام و غذای ممنوع خورده باشند تبدیل به کرم‌ها می‌شوند. اما دزدان و اشرار که موجب اتلاف نوع هستند، برای دزدیدن یک دانه، تبدیل به موش صحرایی می‌شوند؛ برای دزدیدن یک اسب تبدیل به ببری می‌شوند؛ برای دزدیدن یک میوه یا ریشه‌ی گیاه به صورت میمون ظهور مجدد می کنند؛ برای ربودن یک زن خرس می‌شوند و برای دزدیدن گاوی، تبدیل به بزمجه می گردند. بنا بر این زندگی یک روح به عنوان یک فرد فقط یک جا و دریک بدن نیست، بلکه هر فرد حیاتی تکرار شونده دارد. هرفرد هزاران بار پیش از زندگی کنونی وجود داشته است و پس از این زندگی هم حیاتهای متعدد و مکرری خواهد شد.

اما در هر مرحله به صورت کالبدی نمودار می‌شود. پس روح در یک «سرگردانی مداوم» است و این معنای لغوی سمساره می‌باشد.

از سوی دیگر تنها عامل تعیین کننده برای انتقال روح، عمل و کردار است.

کردار در یک زندگی، علت زندگی دیگر است.

تا زمانی که کوچکترین اثری از کردار در زندگی فرد باقی باشد، سلسله‌ی سمساره پا برجاست.

از این رو هیچ عامل دیگری جز عمل و رفتار پیشین فرد در انتقال روح تاثیر گزار نیست. بنا بر این توبه، انابه، شفاعت، عفو و غفران نه تاثیر گذارند و نه معنا و مفهومی خواهند داشت. این نظام عمل و عکس العمل همان قانون کرمه است که بر تناسخ حاکم است.

تناسخ نخستین مبنا و مهمترین اصل آیین‌های عرفانی هند است.

اساساً فرهنگ هند با تناسخ گره خورده است و هر جا سخن از کیش‌های هندی است، تناسخ به ذهن تداعی می‌شود. با توجه به اهمیت مسأله‌ی تناسخ لازم است به آن توجه لازم را مبذول داشت. تقریباً تمامی کتب فلسفی و الهیاتی در اسلام از زمان‌های قدیم به خصوص از زمان ابن سینا مسأله‌ی تناسخ در مبحث معاد مطرح بوده است و تقریباً تمامی فیلسوفان و حتی متکلمان و عارفان به نقد و بررسی آن پرداخته‌اند.

شاید علت این حساسیت، نزدیکی هند به ایران و ورود اندیشه‌های هندی به ایران باشد.

در این میان، ابن سینا و سپس ملاصدرا پیش از دیگران موضوع تناسخ را مورد بحث قرار داده، ابعاد آن را واشکافی کرده‌اند.

در این باره بیان چند نکته سودمند است:

در آثار فلسفه اسلامی صورت مسأله این گونه است که انتقال روح یا به انسان است که به آن «نسخ» گفته می‌شود، یا به حیوان است که آن را «مسخ» می‌نامند، یا به گیاه است که به آن «فسخ» می‌گویند، یا به جماد است که «رسخ» نامیده می‌شود. بنا بر این بر اساس اصطلاح مزبور، تناسخ تنها به معنای انتقال روح از کالبدی به کالبد انسان است.

اما در آیین‌های عرفانی هندی با بی‌دقتی، تناسخ به معنای عام به کار رفته و شامل تمامی چهار قسم پیشین می‌شود. ملاهادی سبزواری در شعری به چهار قسم مذکور چنین اشاره می‌کند:

نسخ و مسخ و رسخ و فسخ

قسما انسا و حیوانا جمادا و نما

همچنین در حکمت اسلامی تناسخ با نگاهی دیگر دو قسم دارد:

نزولی و صعودی. مرحوم سبزواری می‌گوید:

للکل انس باب الابواب و ذا نزول الصعود عکس ذا خذا

از آنجا که نفس انسانی، نفسی اشرف است، فیض باید نخست از پایین به سمت بالا باشد.

یعنی اول روح به جماد، سپس از جماد به گیاه، از گیاه به حیوان و از حیوان به انسان منتقل می‌شود که به این، تناسخ صعودی گفته می‌شود؛ در صورتی که فرمول سابق معکوس شود، تناسخ نزولی محقق می‌شود. مرحوم سبزواری در ادامه با ضرب این دو قسم در اقسام دیگر، در نهایت شانزده قسم نشان می‌دهد. از نظر فیلسوفان مسامان تمامی اقسام شانزده گانه مردود و باطل است.

اما این تفکیک‌ها در عرفان هندی وجود ندارد. از نظر معناشناسی، تناسخ یعنی انتقال نفس یا روح از بدنی به بدن متباین و منفصل در دنیا؛ از اخس به اشرف یا از اشرف به اخس. در این تعریف عناصری وجود دارد:

اولاً، باید روح از کالبدی به کالبد دیگر منتقل شود؛

ثانیاً، کالبد دوم باید کالبدی دیگر و منفصل باشد؛

ثالثاً، این انتقال باید در دنیا محقق گردد. بنا بر این اگر ظرف انتقال دنیا نباشد، تناسخ نخواهد بود.

بر این اساس می‌توان گفت که اگر انتقالی صورت نگیرد یا انتقال به کالبد منفصل نباشد یا این که انتقال در دنیا صورت نگیرد، تناسخ نخواهد بود و طبعاً هیچ یک از این موارد محال و باطل هم نیست. یکی از معارف عمیق قرآنی و اسلامی اینست که انسان در دنیا ظاهری دارد و باطنی. با مرگ انسان، باطن او ظاهر می‌یابد و تمامی ملکات و صفات باطنی که در دنیا با اختیار و اراده ی خود کسب کرده است، در آخرت متجلی خواهد شد.

بر اساس تعریفی که از تناسخ به دست آمد، می‌توان گفت که ظهور ملکات باطنی و نفسانی در قیامت هیچ ارتباطی به تناسخ ندارد؛ زیرا از یک سو هیچ انتقالی صورت نگرفته است، چه رسد به این که انتقال از کالبدی به کالبد دیگر باشد و از سوی دیگر، ظهور ملکات باطنی و نفسانیات درونی در ظرف قیامت و آخرت تحقق می‌یابد، در حالی که در تناسخ انتقال در دنیا محقق می‌شد. ظهور ملکات در آخرت با صراحت در آیات متعددی مطرح شده است؛ از جمله این که قرآن معتقد است ممکن است باطن انسان به صورت میمون یا سگ باشد، اما انسان در دنیا از آن غفلت کرده و در قیامت همین باطن جلوه کند، مثل: «فَقُلنا لَهُم کوُنوُا قِرَدَهً خاسِئینَ» (بقره / ۶۵) یا: «قالَ اخسَؤاُ فیها وَلاتُکَلِّموُنِ» (مؤمنون / ۱۰۸). استدلال‌های متعددی در جهت ابطال تناسخ بیان شده است که برخی از آنها از این قرار است:

دلیل اول:

نفس در زمانی از بدنی مفارقت می‌کند و در زمان دیگر به بدن دیگر می‌پیوندد. این دو زمان در آن صورت می‌پذیرند که قطعاً

متباین اند. حال پرسش اینست که در فاصله‌ی میان این دو آن، گرچه بسیار کوتاه باشد، نفس بدون بدن است و این امر محال است.

دلیل دوم:

بر اساس حرکت جوهری در نفس، می‌توان گفت که نفس نخست بالقوه است و به تدریج به سمت فعلیت پیش می‌رود. حال اگر تناسخ درست باشد، باید نفس از فعلیت به قوه باز گردد و خروج از فعلیت به قوه محال است؛ زیرا فعلیت، وجدان و قوه، فقدان است و هرگز وجدان به فقدان تبدیل نمی‌شود.

دلیل سوم:

نفس موجودی حادث است که در بدن حدوث می‌یابد. بنا بر این در بدن باید تهیأ و آمادگی خاصی باشد.

هرگاه تهیأ پدید آمد، نفس از علل مفارق به بدن افاضه می‌شود. از این رو بدن خاص مقتضی نفسی خاص است.

حال اگر تناسخ درست باشد، باید بدن واحد واجد دو نفس باشد؛ یکی نفسی که برای آن تهیأ دارد و دیگری نفسی که از بدنی دیگر می‌آید. بنا بر این لازمه‌ی یک نفس در دو بدن، یک بدن دارای دو نفس است و این محال است.

(فعالی، نگرشی بر آراء و اندیشه‌های دالایی لاما، صص ۱۳۶ – ۱۴۰)

نیروانه

نیروانه و رسیدن به درجه بودایی دالایی لاما هدف زندگی را در چند جا متفاوت بیان داشته است گاه رسیدن شادی در برخی مواضع – بر اساس سنت بودایی – رسیدن به نیروانه و گاه نیز رسیدن به درجه بودایی آنچه مشخص است ابهام بسیار زیادیست که در این اندیشه مطرح است.

در حقیقت هر چه بیشتر پیش می‌رویم بر ابهام گفته‌های دالایی لاما درباره نیروانه افزوده می‌شود. او هرگز تفسیر روشن و واضح از این پدیده مهم ارائه نمی‌دهد گاهی گفتگو درباره آن جایز نمی‌شمارد و گاهی در نظر او نیروانه حالت سکون مطلق است.

گاهی مراد از نیروانه مقام بودایی است.

در کلمات او نسبت میان سامسارا و نیروانه مشخص نیست چنان که نسبت میان موکشا و نیروانه هم درست تبیین نشده است و نهایت اینکه نیروانه مربوط به آخرت است یا دنیا. هر چند هیچ کدام از تعالیم دالایی لاما ما را به جهان پس از مرگ رهنمون نمی‌شود. آنچه مشخص است نیروانه به عنوان هدف نهایی تعلیمات بودا با تعاریف و ابهامات زیادی برخوردار است.

در تعاریف مختلف شخصیت‌های گوناگون تعاریف متفاوتی ارائه داده‌اند.

برای نمونه در یک تعبیر نیروانه مقام سرور و برترین شادی‌هاست.

در تعبیر دیگر حالت خاموشی و سکوت محض است که درون آدمی را فرا می‌گیرد و در توصیف سوم نیروانه نیل به ذات نامردنی است که البته قرین نخواهندگی و شادمانی خواهد بود و بعضی دیگر هم آن را قابل توصیف ندانسته‌اند.

اما از مجموع توصیفاتی که درباره نیروانه گفته شد دو احتمال به دست می‌آید یکی آنکه حالت و مقام نیروانه مشابه چیزیست که عارفان مسلمان به آن نفی خواطر یا خلوت درون می‌گویند و بنا بر این اگر منظور نفی خواطر باشد این گام اول است و نه گام نهایی و مقصد غایی سلوک و احتمال دیگر اینکه منظور از نیروانه چیزی شبیه فنا باشد.

اما بی‌شک میان نیروانه و فنا بسی فاصله است اول اینکه اساس فنا در عرفان اسلامی از قرآن و آیات الهی دریافت شده است ولی نیروانه حالت دریافت یک انسان و یک بشر است و ارتباطی به مبدا هستی ندارد. پرسش اصلی اینست که آیا دریافت و تجربه یک انسان می‌تواند نجات بخش بشریت باشد.

نیز فنا بسیار تعریف روشنی دارد در حالی که نیروانه بسیار مبهم مطرح شده است.

دوم نیروانه راهی برای رهایی از رنج است در حالی که فنا در عرفان اسلامی طریقی برای نجات و فرار از رنج نیست بلکه فنا برای تقرب به خداست نه فرار از چیزی.

سوم نیروانه بدون خداست ولی فنا بدون خدا امکان ندارد

چهارم نیروانه اگر فنا باشد و فنا اگر نفی خود باشد این امر با تناسخ ناسازگار است زیرا تناسخ انتقال روح از پیکری به پیکر دیگر به صورت دائمی است.

بنا بر این لازمه تناسخ اثبات خودیت و تشخیص فردی است.

پس تناسخ با نیروانه ناسازگار است پنجم فنا در عرفان اسلامی قرین و همراه بقاست و فنا بودن بقا معنا ندارد. فنا از ماسواست و بقا به حق – اما در بودیسم اساساً بقایی وجود ندارد و از بقا هیچ سخنی به میان نیامده است ششم اینکه فنا نیازمند شیوه‌ها – روش‌ها و راه‌هاییست که شریعت آسمانی معین می‌کند.

تنها بر اساس عمل به شریعت است که انسان می‌تواند درجات کمال را طی کند در حالی که در مکتب بودا شریعت آسمانی جایگاه و جاهتی ندارد.

(فعالی، نگرشی بر آراء و اندیشه‌های دالایی لاما، صص ۱۴۸ – ۱۵۴)

شادی: هدف زندگی

شادی: هدف زندگی یکی از مطالبی که دالایی لاما همواره بر آن تاکید می‌ورزد، مسأله هدف زندگی است.

او در این باره می‌گوید)) به اعتقاد من مهمترین هدف زندگی ما رسیدن به شادی است، چه انسان معتقد به اصول مذهبی باشد، چه نباشد و هر مذهبی که داشته باشد)) (هنر شاد زیستن، ص ۲۱) به نظر دالایی لاما انسان در کنار احساس فطری نسبت به خود، آرزوی خوشبختی و غلبه بر رنج نیز دارد و این امر محدود به نوع بشر نیست. در حقیقت از نگاه او مقصود از زندگی شاد بودن است زیرا ایده‌ی تندرستی و شادابی و آسایش و رفاه و خوشبختی بر صحیفه باطن انسان ترسیم شده است.

او به دنبال آن است تا این حقیقت را بیان کند که در این دنیا انسان به دنبال شادی واقعیست و می‌تواند به آن برسد که آن نیز از طریق آیین بودا قابل دسترسی است.

تحلیل و بررسی: از نظر دالایی لاما زندگی تنها یک هدف دارد و آن شادی است، او معتقد است مهمترین هدف از زندگی، شادبودن، شادابی و شادمانه زیستن است، اما در دیدگاه اسلام هدف از آفرینش انسان را بندگی خداوند دانسته و این را هدف آفرینش و هدف زیستن انسان بر می‌شمارد وَمَا خَلَقْتُ الجِنّ وَالْانسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ و جن و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا بپرستند. (۵۶ ذاریات)

آیه مذکور در صدد بیان هدف از آفرینش است، خداوند انسان را آفرید و از این آفرینش غرض و هدفی دارد. او هدف خویش را از پدید آوردن انسانها در این آیه بیان داشته است و اینکه انسانها بندگیش کنند، نکته‌ی گفتنی این که هدف، نفعی برای خالق ندارد بلکه تمامی منافع آن مربوط به مخلوقی به نام انسان و جن است؛ زیرا خداوند کامل مطلق است و بی نیازی از صفات اوست. اگر خدا انسان را آفرید و برای حیات او هدفی را مقرر نمود، این هدف و غرض تأمین کننده‌ی نیازهای انسان است نه خدا. خداوند انسان را نیافرید تا خودش کامل شود بلکه آدمی را پدید آورد تا انسان به کمالی دست یابد. به عبارت دیگر هدف مذکور در آیه، هدف فاعل نیست بلکه هدف فعل است و این غرض نفعی برای خالق برای خلق ندارد بلکه کمالی برای مخلوق محسوب می‌شود. خدا خواست رحمتش فراگیر شود، خدا خواست جمالش شامل ما سوا گردد و خدا خواست حب و لطف و عفوش سرازیر شود، لذا

مخلوقـات و در راس آنها انسان را آفریـد تا از این دریای بیکران لطف و رحمت بهره گیرد و خودش راه وصول به این لطف بی‌حد و پایان را بیان نمود و آن تنها یک چیز است؛ «بنـدگی» بنا بر این انسان در این جهان پا نگـذاشت تا زندگی کند بلکه آمده است تا بنـدگی کنـد، او بایـد در سایه‌سار بنـدگی خـدا، حیـاتی بهشتی روی زمین برای خود بسازد لـذا کسـی که در این جهـان به دنبـال زنـدگیست او نه بنـدگی کرده است و نه زنـدگی بلکه تنها مردگی نصیب او خواهـد شـد ولی کسـی که به دنبال بندگیست او هم بنده‌ی خداست و هم حقیقتاً «زندگی» کرده است.

در اینجـا سؤالی مطرح می‌شـود و آن اینکه شـادی واقعی را در کجـا می‌توان جسـتجو نمود؟ بالاـترین شـادی در کجـاست و کـدام موجود شادترین است؟

بو علی سینا عارف مسلمان به این سؤال پاسخی بسیار زیبا می‌دهد او معتقد است بزرگترین شادی‌ها نزد خداوند عز و جل است و خداوند شادترین موجود در جهان هستی است.

زیرا بیشـترین کمالاـت نزد اوست و بالاـترین ادراکـات هم برای اوست. موجودی از او در جهـان کامـل‌تر نیست در او هیـچ عیب و نقصـی راه نـدارد. کاستی‌هـا و نیسـتی سـر چشـمه دردهـا و رنـج‌هاست کـه او از آنهـا مـبراء اسـت، لـذا شـادترین، بـا ابتهـاج ترین، شادمـانه‌ترین و عـاشق‌ترین موجود در جهان هستی خـداست و از آنجا که او اولین موجود شاد است تنها راه شادی انسان نزدیکی به اوست. لـذا تنهـا راه کسب شـادی، یـافتن راهی برای تقرب به اوست. بر این اسـاس می‌توان گفت اولیاء الهی شوق و شادی وصـف ناپذیری دارند، البته هدف عرفان کسب جذبه و شادمانی نیست بلکه عارف به دنبال اوست و به تعبیر بوعلی کسـی که از عرفان غیر از او طلب کنـد مشـرک است پس نکته اول اینکه هدف نهایی و غایت عرفان حقیقی شـناخت خدا و اسـماء و صـفات او می‌باشد و اموری مانند شادی و نشاط و امید و اطمینان اگر هم هدف باشـند هدف میانی و ابزاری هسـتند و نه هدف عالی و غایی و نهایی. اما سؤال دیگری که می‌بایست از دالایی لاما پرسید اینست که به راستی شادی واقعی و دائمی کجاست؟

آیا در این دنیا حاصل می‌شود؟ آیا تاکنون شادی ناب و ابدی برای کسی در اینجا به دست آمده است؟

اگر دست داده او کیست؟

و پرسش بنیادی اینکه آیا اساساً این جهان محل مناسبی برای شادی واقعی و ابدی است؟

شکی در این نیست که این جهان گذرا و غیر ابدیست پس چگونه می‌توان در این جهان به دنبال شادی ابدی باشیم؟ رضایتمندی و شـادی راهکـاری دارد امـا این شادی به صورت نسبیست و نه ابـدی. در این دنیا آسان و دشوار آمیخته است، البته دالایی لاما از آن جا که اعتقاد به جهان دیگر نـدارد طبیعیست که به دنبال شادی حقیقی در این دنیا باشـد ولی این آرزو در دنیا ناشدنی است و نباید مردم را به چیزی دعوت کرد که امکان پذیر نیست. در حقیقت دنیا به لحاظ ماهیت و ساختار محل آرامش و شادی کامل نمی‌تواند باشد و آرامش محض و دنیای شاد هرگز برای هیچ انسان تحقق نیافته است.

مطلب دیگری که می‌بـایست به آن اشاره نمود در رابطه با منابع شادیست که در سـخنان دالایی لاما به آن اشاره شـده است او منابع شادی را دو دسـته بر می‌شمارد، منابع درونی و منابع بیرونی و میان این دو نسبت به درون انسان تاکید بیشتری از خود نشان می‌دهد. او در این زمینه مهم‌ترین عامل زندگی شاد را تغییر دیدگاه می‌داند. کسی که بتواند به جنبه‌های مثبت بنگرد و به امکانات نگاه کند میزان خوشاینـدی و رضایتمنـدی او تغییر عمده‌ای خواهد کرد. اما سؤال اینست اگر فرض کنیم - چنان که بودا و دالایی لاما فرض گرفته‌انـد - جهـان هستی یکسـره تیره و تار است، همه جا را سیاهی، درد، آفت، ضـعف، کمبود و رنـج فرا گرفته است، اگر جهان سراسـر رنج است و اگر ما تصویری سیاه از حیات بشر ارائه کردیم دیگر جایی برای روشنایی و شادی نمی‌ماند به عبارتی دیگر اگر واقعیت تاریك و سیاه است از آن نمی‌توان گریخت و ادعای شادی در چنین شـرایطی دروغ می‌نماید و ضـروریست در ابتداء تغییر نگـاه مبنـایی در واقعیت داشـته باشـیم. دالاـیی لامـا همچنین در رابطه بـا عوامـل بیرونی شادی نخست به تنـدرستی و سـلامت اشاره

می‌نماید اما نکاتی در این زمینه قابل توجه‌ست

اول:

اینکه این عامل همیشه و همه جا و به صورت کامل در اختیار انسان قرار نمی گیرد.

ثانیاً:

اگر انسان همیشه تندرست باشد این شادی آور نخواهد بود زیرا به صورت عادت در خواهد آمد. لذا اگر انسان گاهی بیمار گردد لذت سلامت و تندرستی را بیشتر می‌چشد.

او همچنین به ثروت به عنوان یکی از عوامل بیرونی شادی اشاره می‌نماید اما سؤال اینست که اولا: بسیاری از انسان‌ها نمی‌توانند ثروت مند شوند و بر این اساس آنها باید در درد و رنج خویش بمانند و بمیرند.

ثانیاً:

بسیاری از ثروتمندن بوده‌اند که زندگی سرد و توام با درد و رنج داشته‌اند در حالی که بسیاری از تهیدستان با قناعت به اندک، زندگی شاد و لذت بخشی داشته‌اند.

از نکات دیگری که قابل ذکر است بحث ابهامات موجود در بعضی از معنویت‌های کاذب است که به وضوح قابل مشاهده است.

برای نمونه دالایی لاما در تعریف شادی می گوید)) از نظر من بالاترین شادی شادی هنگامیست که انسان به مرحله آزادی و آزادگی برسد)) (اما به راستی آزادی و آزادگی چیست و تعریف آن کدام است و مرز آن کجاست.

این سؤالیست بی‌پاسخ از سوی دالایی لاما. جایگاه شادی از نظر اسلام غور در بیکرانه‌ی آیات و روایات نگاه زیبایی نسبت به مسأله شادی و سرور به ما می‌دهد.. در قرآن مجید آیات متعددی درباره‌ی شادی وجود دارد، می‌توان آنها را به دو دسته ی کلی تقسیم نمود.

دسته اول،

آیاتیست که از حالت فرح معنای منفی به دست می‌دهند. یکی از این آیات، ناظر به سنت «استدراج» می‌باشد.

وضعیت روحی و روانی بعضی انسان‌ها از این قرار است که هرگاه در سختی و دشواری قرار می گیرند به حالت التماس و تضرع می‌افتند اما آنگاه که حادثه‌ی تلخ گذشت، نسیان و غفلت وجود آنها را فراگرفته سنگدل می‌شوند. خداوند می‌فرماید در این هنگام من نعمت‌های دنیوی را به سوی آنها روانه می کنم. چیزهایی نظیر ثروت، اولاد، تندرستی، رفاه، امنیت و توانمندی تا اینکه به آنها حالت مستی دست دهد و وجودشان از «شادمانی دنیوی» لبریز گردد. خداوند در این باره می‌فرماید:

«فَلَمّا نَسوُا ما ذكِرُّوا بِهِ فَتَحنا عَلَيهِم اَبوابَ كل ّشَيء حَتی اِذا فَرِحوُا بِما اوُتوا اُخَذنا هم بَغتهً؛

پس چون آن چه به آنها تذکر داده شد همه را فراموش نمودند ما هم ابواب هر نعمت را به روی آنها گشودیم تا به نعمتی که به آنها داده شد شادمان و مغرور شدند پس ناگاه آنها را گرفتیم. انعام / ۴۴»

پیداست که در این آیه فرح، ارزش منفی دارد. آیه‌ی دیگر یکی از مصادیق آیه سابق را نشان می‌دهد، قارون از قوم موسی عَلَيْهِ السَّلَام است و دارای گنج‌ها و توانمندی‌های فراوان بود؛ اما در کنار داشته‌های خویش حالت تکبر، ظلم و استقلال طلبی داشت. او به پولها، ثروتها، قدرتها و دانش خود می‌نازید و به آنها اعتماد وافر داشت و بر این اساس به تعبیر قرآن حالت شادی، سرور و «فرح» داشت. اما مخاطب این تعبیر قرار گرفت که این گونه شاد نباش زیرا: «اِنّ اللّهَ لا يُحِبُّ الفَرِحينَ؛ خدا هرگز مردم پر غرور و نشاط را دوست نمی‌دارد.» (قصص / ۷۶) فرح به معنای حالت شادمانی است که از دنیا و زخارف آن به دست آید. کسی که تعلق و وابستگی شدید به دنیا دارد و آخرت را فراموش کرده است حالت فرح پیدا می کند؛ لذا معمولاً این وضعیت روحی با حالت تکبر، عجب و فخر فروشی قرین است:

«ولا تَفرَحوُا بِما آتاکُمُ و الله لایُحبُّ کُل ّمختالٍ فَخوُرٍ؛ به آنچه به شـما رسد دل شاد نگردید و خدا دوست دار هیچ متکبر خودستایی نیست». (حدید / ۲۳)

دسته دوم،

آیاتیست که به شادی مثبت اشاره می کنند.

آنگاه که خداوند کتاب خویش را فرو فرستاد بعضی از این کتاب خرسند و شادمانی وجودشان را فرا گرفت:

«یَفرَحوُن َبِمـا اُنزَلَ اِلَیـکَ؛ آنهـا به سـبب قرآن که بر تو نازل شـد خوشـحال شدنـد.» (رعـد / ۳۶) همچنیـن در آیـه‌ای دیگر یکی از ویژگی‌های متقین را این می‌دانـد که به فضل الهی خوش داشـته و از بشارت‌های آسـمانی شادمان می گردند. «فَرِحینَ بِما آتاهُمُ اللّه ُمِن فَضـلِهِ؛ آنان به سبب فضل و رحمت خداوند شادمانند.» (آل عمران / ۱۷۰) از این آیات به روشـنی به دست می‌آید که شادمانی در پـاره‌ای از مـوارد مثبت و ارزشـمند تلقی می‌شود. شادمـانی از دنیـا مطلوب نیست امـا اگر شـادی و خوشـحالی جهت آسـمانی و انسانی به خود گیرد می‌تواند ارزشمند بوده، الهی محسوب گردد. نتیجه: بر این اساس می‌توان گفت شادمانی دو گونه است:

شادمانی زشت و شادمانی زیبا، شادمانی منفی و شادمانی مثبت و شادمانی سـیاه و شادمانی سفید. شادی یکی از حالت‌های روحی و روانی انسان است و به خودی خود بی‌رنگ است.

اگر این حـالت رنـگ دنیا بگیرد سیاه می‌شود و قلب آدمی را از نورتهی می کنـد اما اگر این حالت رنگ آسـمانی و رنگ خـدا به خود بگیرد شـادی سـفید و مثبت در اختیار انسان است و می‌توان با آن در این دنیا زنـدگی زیبا ساخت در عین حال از حیات ابـدی هم دور نگردید.

(فعالی، نگرشی بر آراء و اندیشه‌های دالایی لاما، صص ۶۸ – ۷۳)

رنج

نقـد رنـج یکی از آموزه‌هـای دالاـیی لامـا وجـود درد و رنـج در زنـدگی انسـان می‌باشـد که ریشه در آیین بودا دارد اینـک نظری مقایسه‌ای میان رنج در آیین بودا و اسلام انجام می‌دهیم:

راه‌های برون رفت از رنج از نظر بودا در آیین بودا برای رهایی انسان از رنج برنامه‌ای عملی مشـتمل بر هشت مرحله بیان شده اسـت که عبارتند از:

مرحله ۱. دید درست:

مراد از آن، شناخت حقایق چهارگانه برین است:

۱ – ۱. شناخت حقیقت رنج

۱ – ۲. شناخت حقیقت خاستگاه رنج

۱ – ۳. شناخت حقیقت رهایی از رنج

۱ – ۴. شناخت حقیقت راه رهایی از رنج. مرحله

مرحله ۲. انگیزه درست: منظور از آن، آزادی فکر است از (شهوت)، (نفرت) و (اذیت):

۲ – ۱. آزادی از شهوت، روگردانی از کامرانی و عیش جویی است.

۲ – ۲. آزادی از نفرت، دل تهی کردن از کینه دیگران و مهرورزی به آنان است.

۲ – ۳. آزادی از اذیت، پرهیز از دیگران و همدردی با آنان است.

مرحله ۳.

گفتار درست: منظور از آن، راستی در گفتار به شرح زیر است:

۳ – ۱. پرهیز از دروغگویی

۳ – ۲. پرهیز از بد گویی

۳ – ۳. پرهیز از درشت گویی

۳ – ۴. پرهیز از یاوه گویی.

مرحله ۴. کردار درست:

منظور از آن، راستی و درستی در کردار به شرح زیر است:

۴ – ۱. پرهیز از آزار

۴ – ۲. پرهیز از دزدی

۴ – ۳. پرهیز از آلوده دامنی.

مرحله ۵. زیست درست:

منظور از آن، امرار معاش به طرز صحیح است، به گونه‌ای که:

۵ – ۱. انسان باید از کارهایی که به دیگران آزار می‌رساند بپرهیزد. مثل: فروش موجودات زنده

۵ – ۲. انسان باید از کارهایی که به دیگران زیان می‌رساند بپرهیزد. مثل: ربا خواری و طالع‌بینی.

مرحله ۶. کوشش درست:

منظور از آن، تلاش بسیار در چهار مورد است:

۶ – ۱. کوشش برای دور ماندن از چیزهای ناشایست، مثل وسوسه

۶ – ۲. کوشش برای پیروزی بر چیزهای ناشایست

۶ – ۳. کوشش برای شکوفاندن از چیزهای شایسته، مثل مهرورزی

۶ – ۴. کوشش برای نگاه داشتن چیزهای شایسته.

مرحله ۷. تامل درست: منظور از آن، تامل در چهار مورد زیر است:

۷ – ۱. تمرکز در تن

۷ – ۲. تمرکز در احساس

۷ – ۳. تمرکز در عناصر بنیادین هستی

۷ – ۴. تمرکز در ذهن

مرحله ۸. یکتایی درست:

منظور از آن، اینست که رهرو در این مرحله چنان غرق تامل می‌شود که چیزی جز موضوعی که درباره آن فکر می‌کند به مخیله‌اش خطور نمی‌کند و آن موضوع، جایی برای چیز دیگری در دل و جانش باقی نمی‌گذارد، به گونه‌ای که دیوار بین ذهن و عین فرو می‌ریزد. رهرو با تامل فراوان، سر انجام چهار مرتبه نهایی را پشت سر می‌گذارد که عبارتند از:

۱ – نگرش در سپهر نامحدود مکان

۲. نگرش در سپهر نامحدود علم

۳. نگرش در سپهر نیستی

۴. نگرش در سپهر بی‌ادراکی (که نتیجه‌اش رهایی از هر ادراک و احساسی است)

(قرائی، ۱۳۸۵: ۳۰۳ – ۳۰۰)

تحلیل و بررسی

راه‌های هشتگانه ارائه شده از سوی آیین بودا اگر چه در ظاهر زیبا و راه گشاست اما از کاستیهایی رنج می‌برد که عبارت است از:

۱. مطابق نبودن با واقعیت هستی

به عنوان مقدمه باید متذکر شد هویت آن چه در عالم هستی وجود دارد باید از طریق خالق هستی تعریف شود خداوند در مورد انسان وجود مصائب و سختیها را در زندگی او پذیرفته می‌فرماید:

«لَقَدْ خَلَقْنَا الإِنْسَانَ فِی کَبَدٍ». (بلد: ۴) (ما انسان را در سختی و مشقت آفریدیم) سوگندهایی که قبل از این آیه آمده است به ضمیمه تأکیدهای متعددی که در آیه آورده شده و نیز واژه «فی» همه، نشان از آن دارد که زندگی دنیا با مشقتها و سختیها توأم است و این مشیت خداست، زیرا فرمود:

(خلقنا) و انسان تا هنگامی که در دنیاست نمی‌تواند از این گرفتاریها و مصائب رهایی پیدا کند.

(طباطبائی، بی‌تا: ۲۰ / ۲۹۱) اما در آیین بودا این واقعیت نادیده گرفته شده و قائل به رهایی از رنج در این دنیا به کمک قوای درونی انسان می‌باشد.

(پرفسور ساتیش چاندرا و پرفسور درینَدرا موهان داتا، ۱۳۸۴: ۲۷۶ – ۲۷۷)

۲. عدم اعتقاد به خدا

برخی آیات، روگردانی از یاد خدا را عامل زندگانی ملالت بار و رنج آور و تنگی معیشت در دنیا و کوری در روز قیامت معرفی می‌کند.

چنان که می‌فرماید:

مَنْ أَعْرَضَ عَن ذِکْرِی فَإِنَّ لَهُ مَعِیشَةً ضَنکا (طه: ۱۲۴) (هر کس از یاد من دل بگرداند، در حقیقت، زندگی تنگ [و سختی خواهد داشت) (طباطبایی، بی‌تا: ۱۱ / ۳۵۶) این در حالیست که بودا اساساً به وجود خداوند و مبدیی برای هستی باوری ندارد به عنوان نمونه او می‌گوید («نه هیچ خدا و نه بر همه را نمی‌توان سازنده‌ی این چرخ وجود خواند) (تی لوکا، بی‌تا: ۷۷ شایگان، ۱۳۵۶: ۱ / ۱۴۲)

۳. تجربیات شخصی به جای شریعت وحیانی

نکته حائز اهمیت اینست که راه‌های ارائه شده از سوی آیین بودا مبتنی بر تجربه و مکاشفات شخصی بودا که ۲۵۰۰ سال قبل از میلاد مسیح می‌زیسته است تا چه مقدار برای بشر امروزی راه گشا می‌باشد و این آیین فاقد شریعت وحیانی می‌باشد.

(هیوم، ۱۳۶۹: ۹۱ پرفسور ساتیش چاندرا و پرفسور درینَدرا موهان داتا، ۱۳۸۴: ۲۷۶ – ۲۷۷)

اما دین اسلام به عنوان دین کامل و خاتم ادیان دارای شریعت و برنامه زندگی پاسخگو به تمامی خواسته‌ها و نیازهای مادی و معنوی انسان می‌باشد.

به عنوان نمونه امام صادق (عَلَیْهِ السَّلَام) می‌فرماید:

أن الله أنزل فی القرآن تبیان کل شئ حتی والله ما ترک شیئا یحتاج إلیها العباد، حتی لا یستطیع عبد یقول:

لو کان هذا انزل فی القرآن، إلا أنزله الله فیه. (خدای تبارک و تعالی بیان هر چیز را فرستاده است، تا آنجا که به خدا سوگند چیزی را از احتیاجات بندگان فروگذار نفرموده و تا آنجا که هیچ بنده‌ای نمی‌تواند بگوید:

ای کاش این در قرآن آمده بود، جز آنکه آن را قرآن فرو فرستاده است) (مجلسی، ۱۴۰۳: ۶۵ / ۲۳۷) تغییر نگرش راه رهایی از رنج در اسلام

دین اسلام در مورد مصائب و آلامی که انسان در دوران حیات خویش با آنها مواجه می‌شود نخست آن را پذیرفته، تلاش می‌کند با ارائه نگاهی مثبت به مصائب روحیه تحمل مصیبت را در افراد ایجاد کرده به گونه‌ای که مصیبت نه تنها رنج آور نباشد بلکه نشاط آور نیز باشد اما نباید از این حقیقت غافل شد که در اسلام، وضعیت مطلوب در مورد رهایی از رنج لزوما به معنای رسیدن به خواسته خویش در هر مشکل نیست؛ بلکه بهترین مواجهه و عکس العمل نسبت به آن مصیبت است و وضعیت مطلوب، همان وضعیتیست که مطلوب خدای متعال است که گاه ممکن است با خواسته انسان، متفاوت باشد.

لذا می‌توان راه‌های تحمل مشکلات و مصائب در زندگی را با توجه به متون دینی این گونه بر شمرد. روشهای تغییر نگاه به مصائب

۱. توجه به مالکیت خداوند

به مصائب دو گونه می‌توان نگریست، که در پی آن دو نوع رفتار از انسان سر می‌زند نخست نگاهی زمینی و این جهانی که نتیجه این باور غیر از زحمت و رنج و غم و اندوه نمی‌باشد چنین شخصی با این نگاه در هنگامه آسایش غافل و در هنگام بلا نالان است زیرا خود را مالک آنچه خداوند به امانت نزد او سپرده می‌پندارد، ازین رو هنگامی که رویارو با مصائب از قبیل فقر، در گذشت عزیزان، بیماری گردد، از آنجا که عزیزان، سلامتی، ثروت را ملک خود می‌دانسته است اکنون با فقدان آن دچار رنج و اندوه می‌شود.

دوم:

انسان به این حقیقت برسد که، هر آنچه در هستی وجود دارد از آن خداست و کسی با او در این ملکیت شریک نیست و ملکیت ظاهری که در میان انسانهاست از جمله نسبت به خودش، اموالش و فرزندانش و هر چیز دیگر به زودی از میان می‌رود و در نهایت به سوی خدا باز می‌گردد و انسان به این باور برسد که خودش مالک چیزی نیست نه به گونه مجازی و نه حقیقی در این هنگام از مصائب متاثر و رنجور نمی‌شود زیرا انسان هنگامی از مصائب رنج می‌برد که خودش را مالک بداند.

(طباطبایی، بی‌تا: ۱ / ۳۵۵)

۲. توجه به پاداش خداوند در برابر مصائب

یکی از راه‌های تحمل مصائب توجه به پاداشهای فراوانی است که خداوند به صابران عطا کرده و تنها گروهی که خداوند پاداش بدون حساب به آنها ارزانی می‌کند صابران هستند.

إِنَّمَا يُوَفَّىَ الصَّابِرُونَ أَجْرَهُم بِغَيْرِحِسَاب (زمر / ۱۰) (: جز این نیست که شکیبایان مزد خود را بی‌حساب و نقص در یافت می‌کنند.)

فعل (یوفی) از ماده (وفی) به معنای عطا کردن به طور کامل است.

(زبیدی، ۱۴۱۴: ۲۰ / ۳۰۱) سیاق آیه حصر را می‌فهماند به این معنا که تنها گروهی که اجر و پاداش بدون حساب می‌گیرند صابران هستند.

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام به نقل از پیامبر اسلام (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم) در تبیین و تفسیر، آیه فرمودند:

عن الصادق عَلَيْهِ السَّلَام قال قال رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم إذا نشرت الدواوين و نصبت الموازين لم ينصب لاهل البلاء ميزان ولم ينشر لهم ديوان ثم تلا هذه الايه)

(کاشانی، ۱۴۱۶: ۴ / ۳۱۷)

(آنگاه که نامه‌های اعمال گشوده و ترازوها بر پا شود، برای بلا دیدگان ترازویی بر پا نگردد و نامه عملی گشوده نشود، آنگاه این آیه را تلاوت کرد:

جز این نیست که شکیبایان مزد خود را بی‌حساب و نقص در یافت می‌کنند.) در نقل دیگر امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام در برابر پاداش خداوند در برابر مصائب می‌فرمایند:

(عن أبی عبدالله عَلَيْهِ السَّلَام، قال:

لو یعلم المؤمن ماله فی المصائب من الاجر لتمنی أن یقرض بالمقاریض). اگر مؤمن می‌دانست در برابر مصیبتها چه پاداشی برای او در نظر گرفته شده است آرزو می‌کرد با قیچی تکه تکه شود. (اسکافی، بی‌تا: ۳۲).

۳. مصائب آزمونهای الهی

در نظام تربیتی اسلام مصائب و گرفتاریها به عنوان آزمون از آن یاد می‌شود و در آزمونهای انسانی اگر آزمون از روی مهر ورزی و دلسوزی باشد برای شناساندن نقاط ضعف هر کس نزد انسان محبوبر باشد، مورد آزمون بیشتر و دشوارتری قرار می‌گیرد خداوند نیز چنین عمل می‌کند و هر کس نزد او محبوب‌تر باشد گرفتاریهای بیشتری برایش به وجود می‌آورد تا زمینه‌های تکامل بیشتر برایش فراهم کند این مسأله در روایات بسیار با اهمیت مطر ح شده است به عنوان نمونه:

قال:

سئل رسول الله (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم): من أشد الناس بلاء فی الدنیا؟

فقال:

النبیون ثم الامثل فالامثل و یبتلی المؤمن بعد علی قدر إیمانه و حسن أعماله، فمن صح إیمانه و حسن عمله اشتد بلاؤه و من سخف إیمانه و ضعف عمله قل بلاؤه).

(طبرسی، بی‌تا: ۵۰۶)

از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم پرسیدند:

بیشترین گرفتاری در دنیا از کیست حضرت فرمود:

پیامبران، پس بهترینها و مصائب مؤمن به اندازه ایمان و کارهای خوب اوست. پس اگر ایمانش نیکو و کارهایش شایسته باشد گرفتاریش زیاد می‌شود و کسی که ایمانش ضعیف و اعمالش ناچیز باشد مصائبش در دنیا کمتر است.

۴. وجوب عوض در برابر آلام

با توجه به اینکه متکلمان امامیه وجود آلام و صدور آن از خداوند، را امری قطعی دانسته‌اند.

در مواردی که بنده گناهی نکرده که سزاوار مصائب و آلام باشد، وجوب عوض دادن خداوند به این بندگان را امری مسلم گرفته‌اند به عنوان نمونه علامه حلی (ره) می‌گوید:

(مسأله ششم:

آنکه بر خداوند واجب است، عوض دادن آلامی که از او صادر شده‌اند به بندگان بدهد و واجب است این عوض بیشتر از الم باشد و گر نه کاری عبث خواهد بود.)

(حلی، ۱۴۱۷: ۷۷)

از نظر روایات اسلامی نیز خداوند در قیامت از بندگان که در دنیا به خاطر مصالح کلی آفرینش مشکلاتی برای آنها وجود داشته است عذر خواهی می‌کند.

به عنوان نمونه امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید:

(عن أبی عبدالله (عَلَيْهِ السَّلَام) قال:

إن الله جل ثناؤه لیعتذر إلی عبده المؤمن المحوج فی الدنیا کما یعتذر الاخ لاخیه، فیقول:

و عزتی و جلالی ما أحوجتک فی الدنیا من هوان کان بک علی، فارفع هذا السجف فانظر إلی ما عوضتک من الدنیا، قال:

فیرفع فیقول ماضرنی ما منعتنی مع ما عوضتنی

(کلینی، ۱۳۷۵: ۲ / ۲۶۴)

بدون تردید خداوند از بنده نیازمندش در دنیا عذر خواهی می کند، همانگونه که برادری از برادرش عذر خواهی می کند و خطاب به بنده می گوید:

سوگند به عزتم نیازمندی تو در دنیا بدین جهت نبود که نزد من ارزش نداشتی، این پرده را کنار بزن و ببین در مقابل دنیا به تو چه داده‌ام پس پرده کنار می‌رود و به عوضی که خداوند نسبت به دنیا به او داده است نگاه می کند و می گوید:

ای پروردگارم با آنچه که به من داده‌ای نسبت به آنچه از من باز داشته‌ای در دنیا هرگز زیان نکرده‌ام.

۵. توجه به موقتی بودن مصائب

آسانی و سختی در دنیا تنیده شده و در هیچ مکان از هستی، کامیابی مطلق و رنج مطلق یافت ناشدنی است بلکه در پی هر آسایش سختی و در پی هر سختی آسانی است از این رو انسانی که مبتلی به مصائب گشته است باید بداند مصیبتی که گریبان گیر اوست ناپایدار است.

خداوند به این حقیقت اشاره کرده می‌فرماید:

فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا

(انشراح / ۵ و ۶)

مفسران نکره بودن یسر را دلالت بر تعدد دانسته می گویند:

در زندگی با هر سختی و مصیبتی دو آسانی نصیب انسان می گردد یکی در دنیا و دیگری در آخرت. (طبرسی، ۱۴۱۵: ۱۰ / ۳۸۹))

۶. آگاهی از گذرا بودن دنیا و جاودانه بودن قیامت

انسان با آگاهی به اینکه دنیا به سرعت در حال گذر است و در مقایسه با آخرت زمان بسیار کوتاهی را در این دنیا سپری می کند و حتی مقایسه میان دنیا و آخرت صحیح نیست، زیرا مقایسه در صورتی صحیح است که دو شیئ از نظر زمانی میان آن دو حد و زمان مشخص داشته باشد، اما نسبت میان دنیا و آخرت؛ نسبت محدود به بی نهایت است، که نمی‌توان از نظر زمانی نسبتی میان آن دو برقرار کرد لذا انسان با بصیرت با توجه به گذرا بودن دنیا و مصائبی که جزیی از زندگی در دنیاست و با در نظر داشتن پاداشهای بسیاری که خداوند در ازای تحمل مصائب به او خواهد داد راضی و حتی آنها را نشاط آور می‌بیند. در این مورد امام صادق می‌فرماید:

(أبی عمران الهلالی الکوفی قال:

سمعت أباعبدالله جعفر بن محمد عَلَيْهِ السَّلَام يقول:

کم من صبر ساعهٔ قد أورثت فرحا طويلا و کم من لذهٔ ساعهٔ قد أورثت حزنا طويلا) (هرکه صبر و شکیبایی کند، اندکی شکیبایی کرده و هر که ناشکیبی کند، اندکی ناشکیبی کرده است) (طوسی، ۱۴۱۴ / ۱۵۳)

۷. توجه به قضا و قدر الهی

مصائب و گرفتاریها واقعیت تغییر ناپذیر عالم هستی می‌باشند که به تناسب مصالح کلی جهان آفرینش بر انسانها فرو می‌بارند، ورنج کشیدن و جزع و فزع آنها را بر نمی‌دارد به عنوان نمونه حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید:

جاء أميرالمؤمنين عَلَيْهِ السَّلَام إلى اشعث بن قيس يعزيه بأخ له فقال له أميرالمؤمنين، ان جزعت فحق الرحم أتيت، وان صبر ت فحق الله أديت على انک ان صبرت جرى عليک القضاء و أنت محمود، وان جزعت جرى عليک القضاء و أنت مذموم

(حرانی، ۱۴۰۴: ۲۰۹)

(اگر شکیبایی کنی مقدرات الهی بر تو جاری می‌شود و مأجور خواهی بود و اگر ناشکیبی کنی باز هم مقدرات خداوند بر تو

جاری می‌شود اما تو گنهکار خواهی بود.

۸. آثار جسمی و معنوی تحمل مصائب

در پاره‌ای از روایات آثاری جسمی و معنوی برای کسی که صبر در مقابل ناملایمات زندگی می‌کند، شمرده شده است به عنوان نمونه، پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم می‌فرمایند:

قال النبی صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم:

یقول الله عز و جل ایما عبد من عبید یؤمن ابتلیته ببلاء علی فراشه، فلم یشک إلی عواده، أبدلته لحما خیرا من لحمه و دما خیرا من دمه، فان قبضته فإلی رحمتی و إن عافیته عافیته و لیس له ذنب.

(مجلسی، ۱۴۰۳: ۷۸ / ۲۰۸)

هر بنده‌ای که سه روز بیمار شود و آن را از عیادت کنندگانش کتمان کند (شکایت از درد نکند) گوشت‌های محل بیماری‌اش به گوشتی بهتر از گوشتهای بدنش و خونش را به خونی بهتر از خون بدنش بدل می‌کنم اگر عافیتش دادم عافیت می‌یابد در حالی که دیگر گناهی برایش نخواهد بود و اگر از دنیا بردمش به سوی رحمت خودم او را رهسپاری می‌کنم.

۹. مصائب مایه غفلت زدائی

یکی از خصوصیات دنیا زینتهای آن است، لذا خداوند با عنوان (متاع) یعنی کالا از آن یاد می‌کند که در برخی اوقات مایه غفلت از آخرت و یاد خداست از این رو خدامند رحیم به عنوان تذکر و هشدار مصائب و مشکلاتی را در زندگی انسان مؤمن قرار می‌دهد تا متنبه شود حتی در روایات زمان آنها هم مشخص شده است.

به عنوان نمونه امام صادق عَلَیْهِ السَّلَام می‌فرماید:

عنه (علیهالسلام): ما من مؤمن إلا و هو یذکر فی کل اربعین یوما ببلاء یصیبه، إما فی ماله أو فی ولده أو فی نفسه فیؤجر علیه، أو هم لایدری من أین هو.

(طبرسی، ۱۴۱۸: ۵۰۷)

هر چهل روز یکبار، هر مؤمنی با بلایی تذکر می‌یابد، خواه به خودش یا مالش یا فرزندش یا اندوهی که او را در بر می‌گیرد و او نمی‌داند از کجا است، تا خداوند به او پاداش دهد.

۱۰. بلاها مایه رشد و بالندگی انسان

پیشوایان اسلام در تشبیهی، مصائب در زندگی انسان را با عنوان غذا معرفی کرده‌اند.

پیامبر اکرم می‌فرماید:

قال صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم:

إن الله لیغذی عبده المؤمن بالبلاء کما تغدی الوالدۀ ولدها باللبن

(مجلسی، ۷۸: ۱۴۰۳ / ۱۹۵)

(خداوند بنده مؤمن را با بلا و گرفتاری تغذیه می‌کند، همچنانکه مادر فرزند خود را با شیر تغذیه می‌کند)

از این تشبیه استفاده می‌شود:

۱. همانگونه که غذا یکی از اولین و ضروری‌ترین مواد برای ادامه بقاء انسان است، پس بلاها هم برای ادامه زندگی انسان جزء جداناشدنی زندگی او است.

۲. غذا مایه بالندگی و پرورش انسان و توانمند شدن انسان می‌شود بلاها و مصائب نیز مایه پرورش انسان و نمایان شدن گوهر وجود انسان می‌شود.

۱۱. احساس حضور در محضر خداوند

پیشوایان ما شیوه‌های گوناگون رویارویی با مصائب را به ما آموخته‌اند، از جمله در باره حضرت سیدالشهدا عَلَيْهِ السَّلَام نقل است هنگامی که طفل شیرخوارایشان شهید شدند علت آسان شدن این مصیبت را نظاره گر بودن خداوند به این صحنه بیان می کند.

(هوّن عَلی اِنّه نَزَلَ بِعينِ الله)

(حسینی، ۱۴۱۷: ۶۹)

۱۲. توجه به عمومیت داشتن مصائب

یکی از راه کارهای تحمل مصائب اینست که آدمی بداند مصیبت تنها از آن او نیست بلکه تمام انسان‌ها در دنیا مصیبت می‌بینند و مورد آزمایش الهی قرار می گیرند:

لذا در کلام مشهوری این گونه گفته شده‌ست

(المصيبة اذا عَمَّت طابت)

(مصیبت هنگامی عمومی باشد قابل تحمل می‌شود)

(مولی صالح مازندرانی، ۱۴۲۱: ۷ / ۱۷۳)

و خداوند در قرآن برای تقویت روحیه پیامبر (ص) در برابر مصائب و مشکلاتی که ایشان در تبلیغ با آنها رویا رو بودند می‌فرماید:

(وَ كلًّا نَّقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنبَاء الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَاءكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَ ذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِين)

(هود / ۱۲۰)

(مغنيه، ۱۴۲۴: ۴ / ۲۸۱)

(و هر یک از سرگذشتهای پیامبران خود را که بر تو حکایت می کنیم، چیزیست که دلت را بدان استوار می گردانیم و در اینها حقیقت برای تو آمده و برای مؤمنان اندرز و تذکّری است)

نتیجه گیری

تصویری که بودیسم از جهان و رنج ارائه می کند تصویری غیر واقعیست و راه کارهایی که برای رهایی از رنج ارائه کرده است مبهم و غیر عملیست و شاهد آن این که پیروان آن هرگز از رنج رهایی نیافته ولی اسلام بخشی از رنج و مصیبت را جزء زندگی دنیوی می‌داند که نه قابل انکار و نه قابل بر طرف کردن است ولی راه کارهایی ارائه می کند که مصائب را نه تنها قابل تحمل بلکه نشاط آور نیز می کنند.

فهرست ************

منابع

۱. قرآن کریم.

۲. ابن نما حلی، نجم الدين محمد بن جعفر بن ابی البقاء، ۱۳۶۹، مثير الاحزان، نجف الاشرف، المطبعة الحيدريه.

۳. ابن شعبة الحرانی، حسن بن علی، ۱۳۶۳، تحف العقول، قم، جامعه مدرسین.

۴. الإسكافى، محمد بن همام، بی‌تا، التمحيص، تحقيق و نشر مدرسة الإمام المهدى عليهالسلام، قم.

۵. پرفسور چاندرا، ساتیش و پرفسور داتا، دریندرا موهان، ۱۳۸۴، معرفی مکتبهای فلسفی هند، مترجم؛ فرناز ناظر زاده کرمانی، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان.

۶. تی لوکا، نیا نه، بی‌تا، سخن بودا، ترجمه: ع. پاشایی، بی‌جا، قطره.

۷. حرانی، علی بن حسین بن شعبه، ۱۴۰۴، تحف العقول، تصحیح علی اکبر غفاری، قم، جامعه مدرسین قم.

۸. حسینی، موسی بن جعفر، ۱۴۱۷، الله وف فی قتلی الطفوف، قم، انوار الهدی.
۹. الحلی، حسن بن یوسف، ۱۴۱۷، النافع یوم الحشر فی شرح الباب الحادی عشر، تحقیق مقداد سیوری، بیروت، دارالأضواء للطباعهٔ و النشر و التوزیع.
۱۰. زبیدی، مرتضی، ۱۴۱۴، تاج العروس، بیروت، دار الفکر.
۱۱. شایگان، داریوش، ۱۳۵۶ ش (۲۳۵۶)، ادیان و مکتبهای فلسفی هند، تهران، امیرکبیر.
۱۲. طباطبائی، سید محمد حسین، بی‌تا، المیزان فی تفسیر القران، قم، جامعه مدرسین.
۱۳. طبرسی، ابو علی الفضل بن حسن، ۱۴۱۵، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، موسسه الاعلمی للمطبوعات.
۱۴. الطبرسی، أبی الفضل علی، ۱۴۱۸، مشکاهٔ الأنوار فی غررالأخبار، تحقیق مهدی هوشمند، دارالحدیث.
۱۵. طوسی، محمد بن الحسن، ۱۴۱۴، الامالی، قم، دار الثقافه.
۱۶. قرائی، فیاض، ۱۳۸۵، ادیان هند، مشهد، دانشگاه فردوسی.
۱۷. کاشانی، فیض، ۱۴۱۶، تفسیر صافی، قم، مکتبه النصر.
۱۸. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۷۵، اصول کافی، تصحیح و تعلیق: علی اکبر الغفاری، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
۱۹. مازندرانی، مولی محمد صالح، ۱۴۲۱، شرح اصول کافی، بیروت، دار احیاء التراث العربی. ۲۰. مجلسی، محمد باقر، ۱۴۰۳، بحارالانوار، تحقیق: محمد باقر بهبودی، بیروت، دار احیاء التراث العربی. هیوم، رابرت، ۱۳۷۶ ش، ادیان زنده جهان، ترجمه: عبدالرحیم گواهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

تهیگی و بی‌ثباتی

یکی از اندیشه‌هایی که در بودا مطرح شده و دالایی لاما نیز به بیان آن می‌پردازد - بیقراری و بی‌ثباتی تمام هستی - و بی‌ثباتی است.

در بودیسم همه چیز در تغییر و بی‌ثباتیست و انسان باید این طبیعت ناپایدار و بی‌ثبات موجودات را درک کند تمام رویدادها و پدیده‌ها جنبشی هستند و هر لحظه در حال تغییر. هیچ موجودی برای همیشه ثابت نمی‌ماند و توانایی یک موقعیت ثابت را ندارد از این رو قادر نیست تحت قدرت مستقل خود باقی بماند بلکه تحت تاثیر عوامل دیگر است.

دالایی لاما در توضیح این اصل به دو سطح تغیر و ناپایندگی اشاره می‌کند از نظر وی سطح اول که برای همه آشکار است اینکه زندگی تا ابد تداوم ندارد و روزی به پایان می‌رسد اما در سطح بعدی به دلیل اعتقاد به چهار حقیقت بودیسم در ماهیت و بنیاد تمام موجودات، نوعی بی‌ثبانی است از این رو همه چیز در تغییر می‌باشد وی این نوع از ناپایندگی را به نظریات فیزیک جدید نیز مرتبط و با آنها هماهنگ می‌داند. به نظر او تفکر بر اصل فراگیر تغییر و ناپایندگی فواید بسیاری دارد. از جمله یکی از فوایدی که او بر می‌شمارد زیاد شدن مقاومت در مقابل درد و رنج است.

نقد و بررسی چند نکته در ارتباط با این اعتقاد قابل توجه است.

اول اینکه در فلسفه اسلامی با استدلال‌های مختلف و معتبر ثابت شده که موجودات دو دسته اند.

مادی و مجرد. در حقیقت نباید عالم را مساوی با ماده دانست و احکام جهان مادی را کلی و فراگیر لحاظ کرد بلکه جهان بعد دیگری دارد بعدی مجرد و غیر مادی. لذا اصل تغییر ناپایداری و ناپایندگی اصل حاکم بر کل جهان نیست بلکه این جهان بعد اصیل‌تر و مهم‌تر دیگری هم دارد که بر آنجا ثابت، پایداری ابدیت و پایندگی حاکم است.

نکته دیگر اینکه دالایی لاما ضمن توضیحاتی که برای اصل تغییر و ناپایداری می‌دهد به این نتیجه رسید که چیزها هستی مستقلی

ندارنـد. هیـچ کـدام از اشـیا به خودی خود هستی ندارنـد. او از هر چیز تعبیر به هستی نسبی کرد و مـدعی شـد که هیچ هستی مطلق یافت نمی‌شود. اما مناسب بود دالایی لاما این اندیشه را ادامه می‌داد. استـمرار این اندیشه بدون شک انسان را به خدا می‌رساند. زیرا اگر تمامی اشـیاء وابسـته‌اند آنها هرگز نمی‌توانند به خودی خود موجود باشـند لذا باید کمبودها و کاستی‌ها و وابستگی‌های خود را از جای دیگر تأمین کنند آن جای دیگر هم اگر وابسته باشد باید از جای دیگر نیازهای خود را تأمین کند.

حال این سلسـله تا بی نهایت ادامه پیدا می‌کند که این تسـلسل است و محال و یا اینکه به مبدأی می‌رسد که وابسته نیست و به تعبیر فلسفه واجب الوجود بالذات است.

به زبان ساده خداوند تبارک و تعالی است.

نکته دیگری که می‌باست در رابطه این انـدیشه دالایی لاما اشاره داشت اینست که اصل بی‌ثباتی و ناپایندگی هستی و تغییر مدام در موجودات اگر منتهی به وجود موجود ناوابسـته و قائم به ذات نشود – چنان که در اندیشه‌های دالایی لاما نمی‌شود - بی‌شک منتهی به نهلیسم و نیست انگاری خواهد شد.

دالایی لاما ممکن است نهلیسم را نفی کند اما لازمه تفکر او پوچ گرایی و نیست انگاریست زیرا هر چه جهان را بررسی می‌کنیم به وابستگی و تهیگی خواهیم رسید هنگامی که سرشت نهایی همه اشیاء را مشاهده کنیم در می‌یابیم که سرشت نهایی مستقلی ندارد و همه جا را تهی بودن فرا گرفته است.

(فعالی، نگرشی بر آراء و اندیشه‌های دالایی لاما، ص ۱۱۹)

تکثر گرایی دینی

دالایی لاما به برابری ادیان معتقد شد.

او معتقد به کثرت گرایی دینی و به تعبیری پلورالیسم دینی است.

اصولاً- یکی از مبـانی مسـلک‌های معنوی که طریقت دالایـی لامـا هم از آن مسـتثنی نیست اینست که تمـامی ادیـان حـاوی حقایقی هسـتند که می‌تواننـد دسـتگیر انسان به مقصد و مقصود باشـند و هیچ دینی را بر دین دیگر تمامی ترجیح نیست. به بیان دیگر تمامی ادیـان و مـذاهب از لحـاظ شـمول حقیقت برابرنـد که از این نظریه پلـورالیسم دینی تعبیر می‌شـود. در پلـورالیسم دینی نیز تـا کنـون بحث‌های زیاد مطرح شـده است اما چنـد نکته قابل توجه است، اول اینکه در ادیان مختلف اعتقادات و باورهای متنوعی وجود دارد که گـاه میـان آنهـا نسبت تضـاد و یـا تناقض بر قرارست، مثلاً دینی به بساطت و یکتایی خداونـد معتقـد است اما دین دیگر قائل به ترکیب در خداست، یکی بر اساس توحید شکل می‌گیرد و دین دیگر تثلیث را اساس کار خود قرار می‌دهد.

دوم اینکه: پر واضح است که اختلافات ادیان و مذاهب در عقاید و باورهای دینی نه تنها صوری و ظاهری نیست بلکه بسیار عمیق و گسترده است.

چالش‌های دینی، جنگ‌های مذهبی و منازعات دامنه دار پیروان ادیان و مذاهب در طول تاریخ گواهی روشن بر این مدعاست.

گذشته از تمامی مطالب موجود در این زمینه نظریه دالایی لاما با رفتار او کاملاً در تناقض است.

او از یک طرف شـعار برابری ادیان می‌دهـد اما درمقام عمل با کمال صـراحت دین بودا را تبلیغ می‌کنـد و چه در نوشـته‌ها و چه در سخنرانی‌های خویش تنها راه نجات را تعلیمات بودا بر شـمرده این آیین را پاسخ گو به تمام مشـکلات بشر می‌داند. (فعالی، نگرشی بر آراء و اندیشه‌های دالایی لاما، صص ۲۱۸ – ۲۲۵)

نقد عرفان دالایی لاما

مقدمه:

«تنزین گیاتسو» [۱] مشهور به دالایی لامای چهاردهم در خانواده‌ای کشاورز در استان «آمدو» در شمال شرقی تبت متولد شد.

تبتی‌ها بر این اعتقادند که بعد از در گذشت یک دالایی لاما (به معنی اقیانوس خرد)، دالایی لامای بعدی تجسم اوست و همه آنها تجسم یافته و تناسخ‌های بودای مهر (بودای بزرگ) اند [۲] از همین جهت است که برای دالایی لاما قداست ویژه‌ای قائلند و درک حضور او را فیضی بزرگ می‌دانند.

دالایی لامای چهاردهم از دو سالگی (یعنی ۴ سال بعد از درگذشت دالایی لامای سیزدهم)

شایسته مقام دالایی لامایی شناخته شد و تاکنون این منصب را داراست.

هنگامی که در سال ۱۹۴۹ چین به تبت حمله کرد، دالایی لاما با صدها تن از مریدانش به هند گریخت و دولت تبت را در تبعید تشکیل داد و بعداً توانست غیر از زعامت دینی، زعامت سیاسی را هم بدست گیرد.

دالایی لاما مسافرت‌های فراوانی به کشورهای دیگر داشته است.

بیش از ۶۰ مسافرت رسمی در کارنامه وی ثبت شده است.

وی در همین مسافرت‌ها در دانشگاه‌ها و موسسات بین المللی به سخنرانی پرداخته است.

اعطای جوایزات متعدد و مدرک افتخاری (بیش از ۵۰ دکترای افتخاری) از طرف نهادهای مطرح علمی و بین المللی به دالایی لاما از جمله مواردیست که کمتر رهبر مذهبی به چنین رکوردی دست یافته است.

وی هم اکنون استاد افتخاری دانشگاه موری امریکاست.

ادعای صلح طلبی دالایی لاما به گونه‌ای افراط گرایانه است که وی با اعدام صدام که فردی جانی و متجاوز بوده و در طول ۲ دهه جان صدها تن را گرفت مخالفت کرد. دالایی لاما در سال ۱۹۸۹ برنده جایزه صلح نوبل شد.

امروزه اعطای جایزه صلح نوبل بیشتر صبغه سیاسی پیدا کرده است، چرا که افرادی همچون انورسادات، جیمی کارتر، شیرین عبادی، محمد البرادعی، میخائیل گورباچف و یا سردمداران رژیم اسرائیل همچون شیمون پرز، اسحاق رابین در بین برندگان صلح نوبل یافت می‌شوند. در حقیقت دالایی لاما از این جهت که در برابر چین مواضع سیاسی غیر هم سو دارد و غربی‌ها می‌توانند به عنوان حربه ای علیه چین از او استفاده کنند در این انتخاب نقش داشته است.

در شهریور ۸۵ خبر اعطای مدال طلای کنگره امریکا برای اولین بار به یک فرد خارجی (دالایی لاما) باعث تعجب افکار عمومی در جهان شد.

دالایی لاما تاکنون بارها شیفتگی و نزدیکی خود به رژیم صهیونستی را اظهار نموده است.

وی با شعار صلح گرایی چند مسافرت رسمی به اسرائیل داشته است و رسماً در مقابل دیوار ندبه در اورشلیم به ادای احترام و نیایش پرداخته است.

وی در بسیاری از مجامع بین المللی در باب صلح جهانی و ضرورت آشتی بین ملت‌ها سخن گفته و تلاش می‌کند دین بودا را به عنوان مکتبی که می‌تواند صلح و مهر را در جهان حاکم کند به دیگر ملت‌ها معرفی کند.

وی خود را منادی صلح می‌داند و سهیم شدن با دیگران و هم احساس شدن با دیگران را جزء ماموریت‌های خود می‌داند. البته این همدردی چنان در روح وی نفوذ کرده که علاقه‌مند است دیگران را در درد و رنج هم شریک گرداند. شاید به همین جهت است که در مورد خود می‌گوید:

«برای من سهیم شدن با دیگران کار آسانی است.

فقط اشکال کارم اینست که رازهای دیگران را نمی‌توانم حفظ کنم. به عنوان مثال ممکن است در جمعی در مورد مسائل سری

بحثی صورت گیرد و من بلافاصله این مطالب را در برابر دیگران مطرح کنم.» [۳] کتابهای دالایی لاما کتابهایی که تاکنون از دالایی لاما به فارسی ترجمه شده است از این قرار است:

۱ کتاب عشق و همدردی

۲ هنر شادمانگی

۳ زندگی در راهی بهتر

۴ کتاب خرد

۵ کتاب کوچک ژرف اندیشی

۶ کتاب کوچک عقل و خرد نکته قابل ذکر این که کتاب هنر شادمانگی (هنر شاد زیستن) اگر چه مشهورترین کتاب دالایی لاماست و ایده‌ها و مبانی فکری وی در این کتاب کاملاً ـ بازشناسی و تبیین گردیده است اما این اثر به قلم یکی از اساتید دانشگاه‌های امریکا به نام هوارد. اچ. کاتلر است که بعد از گفتگوهای متعدد با دالایی لاما در مسافرت‌هایی که همراه دالایی لاما بوده است به قلم وی به نگارش درآمده است.

در این کتاب مشاهدات کاتلر و گفتگوهایش با دالایی لاما منعکس شده و هدف و غایت زندگی از نگاه دالایی لاما مورد کاوش قرار گرفته و تبیین گردیده است.

بودیسم و لامائیسم گورو شاکیامونی مشهور به بودا حدود ۲۵ قرن پیش در شمال شرقی هند (در نپال) متولد شد.

پدر او فرمانروای دودمان «ساکیا» بود.

به اعتقاد بودائی‌ها شاکیامونی در زیر درخت بودی توانست به حالت اشراق و روشن شدگی کامل برسد. [۴] بودا بعد از دو ماه در یک سخنرانی ایده جدید خود را از هستی در قالب چهار اصل بیان نمود.

۱ زندگی دنیای یکپارچه رنج است.

۲ این رنج انگیزه‌ای دارد.

۳ رنج را می‌توان از میان برداشت.

۴ برای پایان دادن به رنج راهی وجود دارد. [۵] هر چند بودای بزرگ در سن ۸۰ سالگی دیده از دنیا فرو بست اما شاکیامونی بودا (بودای تاریخی) طبق متون بودا نه نخستین بودا بود و نه آخرین آنها، به طوری که در هینه‌یانِه به ۶ بودای کهن پیش از بودای تاریخی اشاره شده است؛ [۶] آیین بودا علی رغم این که دین نام گرفته است آیینی است الحادی یعنی مفهومی به نام خدا (به عنوان خالق هستی) در قاموس این آیین وجود ندارد. خود دالایی لاما در آثارش این معنا را صریحاً پذیرفته و آن را توضیح داده است.

آیین بودا پس از او شاخه‌هایی پیدا کرد. دو شاخه اصلی آن ماهایانه و هینایانه است.

شکلی که بودا در تبت به خود گرفته است همان است که به لامائیسم مشهور است.

امروزه سه فرقه مهم در تبت وجود دارد که بزرگترین آنها مکتب گه لوگ په است که فرقه دالایی لاماهاست؛ [۷] «مذهب بودایی تانترا یعنی پرستش روح علوی مونث که زن شیوای هندوان و بودای مهایانه می‌باشد راهبان تبتی را مجاز ساخته که ازدواج کنند و رو ش تجرد را که از سنن دیرین بوداییست ترک نمایند.» [۸] پیروان تانترا معتقدند نیروی مخفی کندالینی که در قسمتی پایین‌تر از ستون فقرات قرار دارد بوسیله تکرار بعضی از اوراد مخصوص و حرکاتی گوناگون و رسم‌ها و نقوش و طلسمات عجیب همراه با جنبش دست و پا آزاد می‌شود. به هر نحو ایمان به سحر و افسون و حرکات جادویی از اعتقاداتیست که بوداییان تبت از هندوان اخذ کرده و با دین خود آمیخته و مخلوط ساخته‌اند؛ [۹] دالایی لامای چهاردهم اصطلاح «لامائیسم» را بر نمی‌تابد و می گوید:

«این اندیشه درستی نیست که آیین بودایی تبت را لامائیزم به شمار آوریم. چون آیین بودایی تبت گردآمده ای از آموزه‌های اصیل

بوداست.

بـدین گونه آیین بودایی تبت چهره کامل درمه بوداست». [۱۰] اندیشه‌های دالایی لاما ۱ شـادی دالایی لاما بیش از همه به یک امر نظر دارد و آن رسیدن به شادمانی است.

شادی از دید وی هدف زندگیست و غایت سیر سالک در همین مسأله خلاصه می‌شود. وی در این مورد می گوید:

«از نظر من شـادی می‌توانـد از طریـق آموزش و تمرین فکر به دست آیـد.» [۱۱] توجه دالا‌یی لامـا به شادی به صورتیست که یک کتاب مستقل در مورد دیدگاه‌های او در باب شادی به نگارش درآمده است.

۲ اصـل رنـج در بودیسم یک اصل وجود دارد که به مثابه یک علت ذکر گردیـده است، به همین جهت، نتایـج و فروعات متعـددی برای آن شمرده می‌شود. آن اصل اینست که «انسان در رنج است و اساساً ذات هستی با رنج پیوند خورده است.»

رنج‌هایی چون بیماری‌ها، آسیب دیدگی، محرومیت‌ها، پیروی و مرگ، از دست دادن عزیزان، همه بخشـی از این رنج عظیم اسـت که بر سراسر هستی سایه افکنده است.

انسـان در این رنـج گرفتار است و در چرخه تولـدهای پیاپی و مرگ‌های مکرر گرفتار است، مگر این که از این چرخه و دور نجات یابد و به فنای مطلق (نیروانا) برسد.

۳ اصل تغییر و بی‌ثباتی در نگاه بودا هیـچ جوهر ثابت و پابرجایی در عالم وجود نـدارد و همه چیز در تغییر و دگرگونی است؛ [۱۴] این عدم ثبات به صورت‌های متعددی در کتاب‌های بودایی‌ها و در نوشته‌ها و گفته‌های دالایی لاما مورد تبیین قرار گرفته است.

در گفته‌های دالایی لاما از این دگرگونی عمومی اشیاء، به «تهیگی» تعبیر شده است.

«تهیگی به معنای آن است که هیچ پدیده‌ای نمی‌توانست هستی ذاتی داشته باشد.

با دریافتن این که در همه طبیعت هیـچ چیز به خود پاینـده نیست می‌توانیم به سـرشت فریبنـده یا فریب آموز بودن همه پدیـده‌ها پی ببریم.» [۱۳] جای دیگر آورده است:

«همه پدیده‌ها از هستی راستین و راستی ای که جوهرین باشند تهی هستند.

...همه پدیـده‌ها از هستی ذاتی یا خودی که در سرشت شان جای گرفته باشـد بی‌بهره‌اند» [۱۴] ۴ دین در کلاـم دالایی لاما دالایی لاما دین را نه مسیری واقعی و راهی حقیقی که یک سرگرمی شخصی آرام بخش می‌داند. چنان که می گوید:

«پنـج میلیون انسان روی کره زمین زندگی می کنند و من معتقدم و به پنج میلیارد دین نیاز داریم» [۱۵] در بیان بالا آنچه دالایی لاما در برابرش سـر تسلیم فرود آورده، همان است که امروزه از آن به «کثرت گرایی دینی» و «پلورالیزم دینی» یاد می‌شود. آنچه در این مختصـر بـا زبـان سـاده قابل ذکر است اینست که آیا دین «راه واقعی» است یا «مسأله‌ای ذوقی»؟ آیا دین از این جهت که نیاز اولیه و اصیل روح انسان است وجودش لازم است یا از این جهت که نوعی سرگرمی و تفنن است؟

آیا دین هم چون هوا و نیاز به تنفس است که بدون آن هلاکت روح قطعی است؛ یا هم چون دسـر غذاست که در نبود آن ضـرری متوجه انسان نمی‌شود؟ آن چه در بیان دالایی لاما آمـده است و با نگاه رایـج غربیها هم سازگار است «برداشت ذوقی» از دین اسـت کـه در این برداشت، دین امری سـلیقه‌ای تلقی می‌شـود و مسأله‌ای فردی قلمـداد می‌شـود. بنـا بر این، انتظـار این که دین عهـده دار رسالت اجتماعی گردد بیهوده و لغو خواهد بود.

با این نگرش، دین نسبت به با خدایی یا بی خدایی هیچ اقتضایی ندارد. بنا بر این طبیعیست که دالایی لاما توصیه کند:

«امکان دارد کسـی با پـذیرش خـدا آرامش یابد و دیگری با انکار خدا، هر کسـی باید دنبال داروی مناسب خود باشد؛ [۱۶] تامل و کنکاش ۱ نکته بسیار اساسی و کلیدی در باب معنویت دالایی لاما این است:

«دالایی لاما چون بشـر را غرق در رنج می‌داند و رنج را نامطلوب می‌بیند او را به چیزی دعوت می کند که ضد رنج است» به عبارت

دیگر وی «چون بشر را در رنج می‌داند به شادی دعوت می کند». وی می گوید:

«از دیدگاه یک بودایی حتی کوچکترین حشره این حس (حس خواهش غلبه بر رنج) را در خود دارد که مطابق با ظرفیت وجودی اوست و بر این مبنا سعی دارد به شادمانی دست یابد» [۱۷] دالایی لاما بسیاری از حس‌ها را با همین معیار توجیه می کند.

مثلاً وی در مورد همدردی و دلیل مطلوبیت همدردی می گوید. «همدردی واقعی بر مبنای حس احترام برای دیگران و درک این واقعیت قرار گرفته است که دیگران نیز حق دارند درست مانند ماشاد باشند و بر رنج فائق آیند.» [۱۸] توجه به شادی در متن مقدسی که منسوب به بوداست چنین آمده است:

«در حقیقت خوشبخت ماییم. هر چند چیزی را از آن خود نمی‌دانیم اما به این واسطه همانند خدایان تابناک خواهیم بود که از شادمانی تغذیه می کنیم.» [۱۹] آن چه در این میان قابل تامل است اولا تعریف شادی از نظر دالایی لاماست، دوم هدف شادی از نگاه وی است.

وی در تعریف شادی می گوید:

«از نظر من بالاترین شادی هنگامیست که انسان به مرحله آزادی و آزادگی برسد. در آن زمان هیچ رنج و عذابی وجود ندارد و آن شادی ابدی است.

شادی واقعی بیشتر با قلب و فکر سر و کار دارد.» [۲۰] این کلام که کاملترین گفته دالایی لاما در باب ماهیت و تعریف شادی است، از جهات متعدد قابل کنکاش است.

در تعریف بالا به همین نکته بسنده شده است که شادی حقیقی آن است که انسان را به مرز آزادی برساند. این که آزادی چیست و تعریف آن کدام است و مرز آن کجاست؛ هیچ کدام در بیان وی تبیین نگردیده است.

از سوی دیگر باید اذعان نمود که همگان به صورت‌های مختلف، شادی را درک کرده‌اند وتجربه ای از شادی دارند، از همین جهت در مورد مفهوم آن تا حدودی اتفاق نظر وجود دارد و اساساً از همین روست که کسی خود را نیازمند به تعریف شادی نمی‌بیند؛ اما در مورد آزادی قصه به گونه دیگری است.

اصولا- برداشت‌ها در مورد مفهوم آزادی چنان مختلف است که هنوز تعریف واحدی از ان ارائه نگردیده است و در مورد تعریف، منشا، مصادیق، حدود و مرزهای آن اختلاف دیدگاه وجود دارد و هر کسی از عینک خاص خود به این مفهوم نگریسته است.

بنا بر این این که دالایی لاما شادی را به مفهوم مبهمی مثل آزادی پیوند زده است قابل قبول نیست. در نهایت باید گفت:

غباری از ابهام این گفته را فرا گرفته است و هر کسی می‌توان از این جمله وجهی را اراده نماید و مراد و منظور خود را با این تعریف بیان نماید. از همین روستا فرادی که با افکار دالایی لاما از حیث جهان‌بینی هیچ وحدت مبنایی ندارند در شعارهایشان این گفته آمده است و از این جمله، منظور دیگری دارند. دالایی لاما در مورد بهترین راه برای تحمل رنج می گوید:

«برای خود من، شخصاً بهترین و موثرترین تمرین برای تحمل رنج اینست که به یاد آورم که رنج از ویژگی‌های بنیادین سامساراست؛ وجودی که در آن نشانی از روشن اندیشی نیست. [هنگام مواجهه با کار رنج آور] اگر همان لحظه از زاویه دیگری به موضوع نگاه کنید و به یاد آورید که این جسم، خود شالوده رنج شماست حس ناراحتی و نارضایتی شما تقلیل می‌یابد ... بنا بر این اگر بپذیرید که رنج بخشی از طبیعت شماست، تردیدی نیست که در برابر دشواری‌های زندگی تحمل بیشتری خواهید داشت». [۲۱] بنا بر این راه حل وی برای درمان رنج اینست «که نگرش خود را تغییر دهید و توجه کنید که از رنج نمی‌شود فرار کرد. از رنج نباید گریخت چون بخشی از ذات شماست». نتیجه روش بکار گرفته شده توسط دالایی لاما این است:

«رنج را بپذیرید چون هست.» حال سؤال اینست که کسانی که رنج را بر نمی‌تابند و مشکلات زندگی آنها را می‌رنجاند آیا مشکلشان در «عدم پذیرش رنج به عنوان یک واقعیت» است که دالایی لاما تلاش می کند «وجود رنج» را اثبات نماید؟ از قضا

کسانی که اثر پذیری بیشتری از رنج دارند افرادی اند که وجود رنج را چنان جدی گرفته‌اند که رهایی از آن را امکان پذیر نمی‌بینند. به عبارت دیگر در نگاه دالایی لاما رنج به جای خود باقیست و مداوا نمی‌شود؛ بلکه با ایجاد نگرشی نو تحمل آن راحت‌تر می‌شود. دالایی لاما اصرار دارد که ما بپذیریم رنج از هستی قابل جدا شدن نیست تا بتوانیم آن را تحمل کنیم بنا بر این رنج رفع نمی‌شود بلکه آن را به عنوان یک حقیقت در هستی می‌پذیریم. پرسشی دیگر قابل طرح است که این روش در درمان رنج در عمل چقدر کارایی دارد؟

آیا این گونه تغییر در نگرش و تعویض عینک، می‌تواند در عمل مکانیزم موفقی باشد؟ تجربه غیر از این را نشان می‌دهد، چنان که خود دالایی لاما بعد از مرگ برادرش، تحمل رنج فقدان برادر را به گذشت زمان نسبت می‌دهد نه به کارایی فرمول بالا.

کاتلر از دالایی لاما می‌پرسد:

می‌خواستم بدانم چگونه با مرگ برادرتان روبرو شدید؟

دالایی لاما:

وقتی از مرگ او اطلاع یافتم بسیار بسیار غمگین شدم.

کاتلر:

با این ناراحتی چگونه کنار آمدید؟ منظورم اینست که آیا روش خاصی به شما کمک کرد تا مرگ او را بپذیرید؟

دالایی لاما:

نمی‌دانم، چند هفته‌ای بسیار ناراحت بودم. اما این ناراحتی به تدریج از میان رفت با این حال احساس تاسف می‌کردم.

کاتلر:

تاسف؟

دالایی لاما:

بله، در زمان مرگ او اینجا نبودم و فکر می‌کنم اگر بودم شاید می‌توانستم برای او کاری بکنم به همین دلیل احساس تاسف می‌کنم. [۲۲]

به راستی اگر روش دالایی لاما در مداوای رنج که همان «پذیرش رنج» است در رفع رنج‌ها راهگشا بود چرا باید چند هفته بگذرد و بعد از عادی شدن مسأله، آرام آرام مرگ برادر برای وی آسان شود؟ و آن گاه، به اعتقاد بودایی‌ها تمامی نقصان‌ها و کاستی‌ها و محرومیت‌ها در زندگی رنج به حساب می‌آید. بنا بر این عقیده، «عدم حضور وی هنگام مرگ برادر» جزء همین کاستی هاست که اقتضاء عالم طبیعت است.

حال سؤال اینست اگر رنج جزء لاینفک زندگیست و باید آن را پذیرفت تا تحمل آن آسان شود، چرا وی همچنان تاسف می‌خورد که چرا در کنار برادرش حضور نداشته است؟

خوب بود به خود می‌گفت این هم جزء رنج هاست و واقعیت زندگیست پس جای تاسف ندارد! با این توصیف تفاوت دالایی لاما که مدعی درمان رنج به روشی جدیدی است، در رفع رنج با افراد عادی چیست؟

ظاهرا تفاوتی در میان نیست؛ جزء این که دالایی لاما قوام هستی را به رنج می‌داند و زندگی را سراسر رنج می‌بیند اما افراد عادی رنج‌ها را بخشی از حقایق هستی می‌دانند نه همه آن. البته دالایی لاما برای فرار از رنج راه‌های دیگری را هم توصیه می‌کند که فقط در مرام بودا قابل عرضه است:

«یکی از مخاطبان دالایی لاما که معلوم بود از موضوعی رنج می‌کشد از او پرسید:

«آیا شما برای روبرو شدن با فقدان یک عزیز، مثلاً مرگ فرزند، پیشنهادی دارید؟»

دالایی لاما با لحنی که حکایت از همدلی داشت پاسخ داد:

«این تا حدودی بستگی به باورهای خود شخص دارد. اگر آدم به تناسخ معتقد باشد، فکر می‌کنم راهی برای کاهش درد و رنج هست.

آدم می‌تواند با این واقعیت که عزیز او روزی دوباره زاده خواهد شد، با درد و رنج خود مقابله کند.

اما برای کسانی هم که به تناسخ اعتقاد ندارند، راه حل‌های ساده‌ای هست که بتوان به آنها کمک کرد.

اولاً این افراد اگر به این مسأله فکر کنند که اگر زیاد ناراحت باشند و خود را به دست غم و اندوه بسپارند، نه تنها این برخورد برای سلامتی خودشان مضر است، بلکه برای شخصی هم که از دست رفته است فایده‌ای ندارد. مثلاً من عزیزترین معلم خود، مادرم و نیز یکی از برادرانم را از دست دادم. البته وقتی آنها در گذشتند من بسیار بسیار ناراحت شدم. بعد از آن همیشه فکر می‌کردم که این ناراحتی بیش از حد فایده‌ای ندارد و من اگر واقعاً این افراد را دوست دارم باید به خواست آنها هم توجه داشته باشم. بنا بر این تمام تلاش خود را برای رسیدن به این مقصود کردم. در نتیجه فکر می‌کنم که اگر شما کسی را از دست داده اید که برایتان بسیار عزیز بوده است، راه درست برای مقابله با این احساس همین است.

ببینید، بهترین راه برای حفظ خاطره آن شخص اینست که ببینیم به آرزوهای او چگونه می‌توان جامه عمل پوشاند.» [۲۳] ۲ آن چه در رابطه با اصل «دگرگونی اشیاء» که دالایی لاما از مکتب بودا گرفته است، قابل ذکر است؛ نگاه واحد دالایی لاما به همه اشیاست که همه چیز را معادل «ماده» می‌داند و از همین منظر، اصل تغییر را برای همه چیز می‌پذیرد. وی بین مجرد و مادی فرقی نمی‌گذارد، از همین روست که روح انسان را همچون جسم دچار بی‌ثباتی می‌داند. در حالی که روح در نگاه اسلام همان خلق ویژه خداوند است که موجودیست مجرد و از خصیصه‌های ماده که همان «زمان» و «تغییر» و «حرکت» است مبراست.

بنا بر این مطلق نگری وی، که عمومیت تغییر را به همه مخلوقات حتی حقایق مجرد و غیرمادی سرایت می‌دهد، مخدوش و غیر قابل قبول است.

بگذریم که اگر دالایی لاما به این سخن وفادار می‌ماند باید به پذیرش ذاتی که بی نیاز و غیر قابل تغییر است گردن می‌نهاد؛ یعنی حقیقتی که وراء همه این تغییرهاست و نه فقط همه نیازها به اوست بلکه غیر او فقر محض اند و او غنی مطلق. در مرام بودا به این تغییر همگانی و بی‌ثباتی عمومی که منجر به تسلسل فلسفی است، جوابی داده نشده است.

براستی چرا در اندیشه بودایی که دالایی لاما به شدت خود را وابسته به آن می‌داند همه چیز به «در خود فرورفتن» و دستورات ذهنی و مراقبه‌های فردی خلاصه می‌شود؟ علت اینست که در جغرافیای عرفان بودا، فراتر از انسان، هیچ هستی متعالی که غایت سیر سالک واقع شود عرض اندام نمی‌کند و چون فراتر از درون انسان، هیچ کمال مطلقی تصویر نمی‌شود به ناچار مبدا و مقصد هر دو «درون انسان» معرفی می‌شود و محور هستی «نفس سالک» می‌شود و بس. در قاموس بودا وجود متعالی هستی بخش حذف می‌شود و به جای آن نیروانایی (به معنی فنا) تصور می‌شود که سالک برای فرار از رنج مجبور است به آن تن دهد و انگیزه سالک نه پیوستن به حقیقتی شایسته، بلکه برای رفع رنج و نجات از چرخه زندگی‌های پیاپی است.

در عرفان اسلامی ذاتی اصیل به عنوان «غایت سیر» معرفی می‌شود که فراتر از نفس سالک، خود او محور هستیست و قوام کائنات به اوست و توجه سالک به نفس، نه از آن حیث است که نفس خود موضوعیت دارد و برای روح در این میان استقلالی وجود دارد؛ بلکه برای حرکت دادن نفس به سوی آن غایت مطلق است.

بنا بر این او اصل است و نفس سالک فرع، او غایت است و نفس انسانی رهرو طریق، او اصیل است و روح انسان جلوه و آیینه او و این آیینه آن گاه تمام نما خواهد بود که خود را به تمامه به مبدا خود پیوند زند و البته در آن صورت است که چون جز او نبیند، جز او نخواهد.

۳ از دیگر مبانی مورد قبول دالایی لاما مفهوم تناسخ است.

تناسخ که در ادیان هندی جایگزین رستاخیز قرار داده شده است، ایده‌ایست که در ادیان الهی مورد نکوهش و رد واقع شده است.

در متون فلسفی و کلامی ابوابی به رد تناسخ اختصاص یافته است.

صاحب اسفار اربعه (صدر الدین شیرازی) چند دلیل فلسفی بر بطلان این مفهوم اقامه نموده است که از جمله آنها، محال بودن برگشت روح از فعلیت به قوه است.

از یک طرف مسلم است که روح انسان در هنگام مفارقت از بدن، به حالت فعلیت رسیده قوه محض نیست و از طرف دیگر بنا به تناسخ، روح به کالبد و جسد دیگری بدون دلیل حلول می‌کند و دوباره به مرحله استعداد و قوه محض تنزل پیدا می‌کند.

لازمه این گفته اینست که فعلیت موجود به قوه خروج از فعل به قوه برگردد که امریست محال است و باطل. چون فعل که «وجدان» است هرگز به قوه که «فقدان» است تبدیل نمی‌شود. [۲۴] ۴ اما آخرین نکته در مورد دالایی لاما اینست که امروزه دالایی لاما از طرف جامعه غربی بسیار مورد توجه قرار گرفته و از وی تبلیغ فراوان می‌شود تا جایی که هم شخص او و هم مکتبی که عرضه کرده، دستاویز دسته ای از آثار هنری در سینمای هالیوود هم چون مجموعه‌های ۲۰۱۴ و آخرین کنترل کننده باد قرار گرفته است و از او به عنوان منجی و احیاگر معنویت در عصر جدید یاد شده است.

از اغراض سیاسی غربیها که صرف نظر کنیم ریشه این توجه را باید در آموزه‌های معنوی و عرفانی دین بودا جستجو کرد؛ چرا که این دین الحادی نه فقط موضع منفی نسبت به تمدن جدید غرب ندارد، بلکه با ارائه دسته ای از دستورات مدارامحور و آشتی جویانه، می‌تواند انرژی‌هایی را که ممکن است برای تغییر تمدن غرب به کار بیفتد به تغییر در درون خویش به کار اندازد و حتی قدمی فراتر گذاشته و از طالبان معنویت و عرفان، انسانهایی سر به راه و صلح طلب بسازد. چرا که در نگاه بودیسم، برای رسیدن به سراب شادمانگی باید همه چیز را مطلوب و زیبا دید و آن چه که نیاز به دگرگونی دارد، جهان بیرون و حکومت‌ها و فرهنگ‌ها نیست بلکه نگاه انسان‌ها باید تغییر کند.

در اندیشه یک بودایی، هر چند که رنج وجود دارد؛ اما باید پذیرفت که این رنج‌ها و ظلم‌ها نه از پیامدهای تمدن غرب که لازمه هستی و جزء ذات جهان است.

بنا بر این تمدن غرب نیاز به تغییر ندارد، مهم اینست که انسان‌ها بتوانند از کوه رنج‌ها «شادی» بیافرینند و از موج طوفان گذر کنند و به «آرامش» برسند و با دست و پا زدن بتوانند به سوی شاد زیستن گامی به پیش روند و هیچ نیازی به نگرانی نسبت به عالم رستاخیز و عقاب اخروی وجود ندارد. در نگاه غربیان، بودیسم به عنوان آیینی که می‌تواند در نقش جایگزین عرفان اسلامی در کانون توجه تشنگان معنویت و حقیقت قرار گیرد، اهمیت پیدا می‌کند و آن را به عنوان بدلی که قادر است توجهات را به سمت خود جلب نماید و به عنوان حربه اسلام زدایی مورد استفاده قرار گیرد تبلیغ می‌کنند.

چرا که مهم این نیست مشتاقان معنویت و حقیقت، مسیحی باشند یا بودایی، مهم آن است که مسلمان نباشند. در پایان باید گفت که توصیه‌های دالایی لاما به ٪٪شادمانگی پیش از آن که تولید شادی کند رنج آفرین است؛ چنان که کتاب هنر شادمانگی وی هم بیشتر در اثبات رنج در هستیست تا ترویج شادمانی! در یک کلام باید گفت:

معنویت دالایی لاما، معنویت شادی بی‌هدف است و به عبارت دقیق تر، عرفان به شرط رنج است.

بخش آموزه‌ها

اندیشه‌های و آموزه‌های دالایی لاما

۱ شادی دالایی لاما بیش از همه به یک امر نظر دارد و آن رسیدن به شادمانی است.

شادی از دید وی هدف زندگیست و غایت سیر سالک در همین مسأله خلاصه می‌شود. وی در این مورد می گوید:

«از نظر من شادی می‌تواند از طریق آموزش و تمرین فکر به دست آید» توجه دالایی لاما به شادی به صورتیست که یک کتاب مستقل در مورد دیدگاه‌های او در باب شادی به نگارش ٪٪درآمده است.

۲ اصل رنج در بودیسم یک اصل وجود دارد که به مثابه یک علت ذکر گردیده است، به همین جهت، نتایج و فروعات متعددی برای آن شمرده می‌شود. آن اصل اینست که «انسان در رنج است و اساساً ذات هستی با رنج پیوند خورده است.»

رنج‌هایی چون بیماری‌ها، آسیب دیدگی، محرومیت‌ها، پیروی و مرگ، از دست دادن عزیزان، همه بخشی از این رنج عظیم است که بر سراسر هستی سایه افکنده است.

انسان در این رنج گرفتار است و در چرخه تولدهای پیاپی و مرگ‌های مکرر گرفتار است، مگر این که از این چرخه و دور نجات یابد و به فنای مطلق (نیروانا) برسد.

۳ اصل تغییر و بی‌ثباتی در نگاه بودا هیچ جوهر ثابت و پابرجایی در عالم وجود ندارد و همه چیز در تغییر و دگرگونی است.

این عدم ثبات به صورت‌های متعددی در کتاب‌های بودایی‌ها و در نوشته‌ها و گفته‌های دالایی لاما مورد تبیین قرار گرفته است.

در گفته‌های دالایی لاما از این دگرگونی عمومی اشیاء، به «تهیگی» تعبیر شده است.

«٪٪تهیگی به معنای آن است که هیچ پدیده‌ای نمی‌توانست هستی ذاتی داشته باشد.

با دریافتن این که در همه طبیعت هیچ چیز به خود پاینده نیست می‌توانیم به سرشت فریبنده یا فریب آموز بودن همه پدیده‌ها پی ببریم» جای دیگر آورده است:

«همه پدیده‌ها از هستی راستین و راستی ای که جوهرین باشند تهی هستند.

...همه پدیده‌ها از هستی ذاتی یا خودی که در سرشت شان جای گرفته باشد بی‌بهره‌اند»

۴ دین در کلام دالایی لاما دالایی لاما دین را نه مسیری واقعی و راهی حقیقی که یک سرگرمی شخصی آرام بخش می‌داند. چنان که می گوید:

«پنج میلیون انسان روی کره زمین زندگی می کنند و من معتقدم و به پنج میلیارد دین نیاز داریم» در بیان بالا آنچه دالایی لاما در برابرش سر تسلیم فرود آورده، همان است که امروزه از آن به «کثرت گرایی دینی» و «پلورالیزم دینی» یاد می‌شود.

واقعیت اشیاء از نظر دالایی لاما

وجود ذاتی نداشتن اشیا

نمونه اول

این حقیقتیست که اشیا با تجزیه و تحلیل، یافتنی نیستند، وقتی که برای یافتن شئ‌ای مشخص جستجو می کنید، مشخص می‌شود که پدیده‌ها تحت نیروی خویش وجود ندارند. اشیا به طور عینی در خود و از خودشان ثباتی ندارند.

(مهربانی، شفافیت، بینش ص ۵۰)

نمونه دوم

پس از چنین شناختی، اگر چه پدیده‌های آشکار شده با حق خویش، در هستی پدیدار می‌شوند، شما درک می کنید که آنها بدان طریق وجود ندارند. شما می‌فهمید که به این شیوه هستی نمی‌یابند. این حس را دارید که آنها مانند پندارهای شعبده بازی هستند که در آن، ترکیبی از ظهورشان به یک شیوه، اما وجود واقعی‌شان به شیوه دیگری است.

گرچه که آنها به طور ذاتی وجود ظاهری می‌یابند، می‌فهمید که تهی از وجود ذاتی هستند.

(مهربانی، شفافیت، بینش ص ۵۲)

نمونه سوم

سومین مفهوم از رشد وابستگی اینست که پدیده‌ها تنها وجود صوری دارند. معنایش اینست که پدیده‌ها در و از خودشان وجود عینی نداشته، بلکه به تخصیص درونی برای وجود داشتن، وابسته هستند.

(مهربانی، شفافیت، بینش ص ۶۹)

نمونه چهارم

پدیده‌ها فقط ظواهر ذهنی هستند و نه این که اشکال و غیره وجود ندارند، بلکه آنها به عنوان موضوع‌های خارجی وجود ندارند و این موضوع‌ها در ذهن، موجودیت می‌یابند.

(مهربانی، شفافیت، بینش ص ۶۹)

نمونه پنجم

این «من» ظاهری محکم، واقعی، مستقل و خودبنیاد که تحت نیروی خویش در چنین زمانی ظاهر می‌شود، در اصل واقعاً وجود ندارد.

(مهربانی، شفافیت، بینش ص ۸۹)

نمونه ششم

همینطور این یک حقیقت است که پدیده‌ها در درون از خودشان هستی نداشته، بلکه بر چیز دیگری برای هستی خویشتن وابسته‌اند، به نظر ما مستقل می‌رسند. (مهربانی، شفافیت، بینش ص ۱۴۳)

نمونه هفتم

ما تماماً به این ادراک خطا که اشیا واقعاً وجود دارند خو گرفته‌ایم. اما این تصور هیچ گونه شالوده معتبری ندارد. بر عکس آن، این شناخت است که پدیده‌ها وجود ذاتی ندارند.

(مهربانی، شفافیت، بینش ص ۱۶۵)

نمونه هشتم

چون پدیده‌ای نیست که رشد وابستگی نداشته باشد، پدیده‌ای نیز نیست که تهی از هستی ذاتی نباشد.

(مهربانی، شفافیت، بینش ص ۱۸۹)

نمونه نهم.

اینکه پدیده‌ها نمی‌توانند تحت تجزیه تحلیل نهایی یافته شوند، نشانگر اینست که آنها وجود حقیقی یا ذاتی ندارند.

(مهربانی، شفافیت، بینش ص ۲۴۵)

منبع:

دالایی لاما، مهربانی شفقت بینش، مترجم؛ لادن جهانسوز، چاپ: اول، تهران، ۱۳۸۰.

تناسخ

یکی از آموزه‌های مطرح شده از سوی دالایی لاما تناسخ می‌باشد.

در اینجا نمونه‌هایی از سخنان دالایی لاما درباره این باره بیان می‌شود:

نمونه اول

باید از عواطف منفی دوری بجوییم و تا می‌توانیم به اعمال مثبت بپردازیم.

دلیل روشنی هم دارد که سعی می‌کنیم از آن دور باشیم و دقیقاً بر مبنای کارمای خود عمل کنیم. به علاوه آن چه در این زندگی انجام می‌دهیم، در زندگی دیگرمان تاثیر دارد و خوشی و رنج را بار می‌آورد.

(آذرخشی در ظلمت ص ۱۶)

نمونه دوم

دنیایی که در آن زندگی می‌کنیم و مفاهیم و درک مشترکمان نتیجه‌ی کارهای عام است.

به همین ترتیب مکان‌هایی که در تولدهای آینده‌مان تجربه می‌کنیم حاصل کارهاییست که در آن با موجودان دیگر مشترک هستیم.

(آذرخشی در ظلمت ص ۴۱)

نمونه سوم

کارهای خلاف دیگران نسبت به ما نتیجه‌ی مستقیم اعمال گذشته‌مان است.

در واقع این اعمال با هدایت گذشته‌مان بر ما فرود می‌آید. با این نقطه نظر، در اصل ما هستیم که رقبایمان را می‌آزاریم، زیرا در آینده آنها از کار ما رنج خواهند برد. چرا که خود ما باعث کار بد آنان بودیم.

(آذرخشی در ظلمت ص ۹۰)

نمونه چهارم

اگر بتوانیم موجودات را خوشحال کنیم بی‌تردید این موضوع در دستیابی ما به در دستیابی ما به درک جهان مؤثر است.

حتی در همین زندگی، خوشحال و راحت و آسوده می‌شویم و دوستان زیادی پیدا می‌کنیم. در زندگی‌های بعدی، زیبا قوی و سالم خواهیم بود و در قلمروهای بالاتر زاده می‌شویم، با هشت خصلت حاصل از کردار مثبت.

(آذرخشی در ظلمت ص ۱۰۲)

نمونه پنجم

سومین سطح رنج به عنوان پایه‌ای برای دو سطح اول محسوب می‌شود و عامل آن تراکم ناخالص ذهنی و فیزیکی ماست و رنج ترکیبی فراگیر نامیده می‌شود زیرا فراگیر و قابل اجرا در تمامی انواع موجودات حلول پذیر بوده و آنها ترکیب شده و اساس رنج کنونی و رنج آیده نیز می‌باشد.

روشی برای دوری جستن از این نوع رنج به جز پایان بخشیدن به توالی تولد مجدد وجود ندارد.

(مهربانی، شفافیت، بینش ص ۲۷)

نمونه ششم

خوشی و درد زاییده اعمال (کارماها) پیشین شماست.

(مهربانی، شفافیت، بینش ص ۳۱)

نمونه هفتم

اگر شخصی، بسته به یک عمل ناصواب، که در یک تولد بد به عنوان یک حیوان به دنیا آید، این تولد مجدد اثریست که ثمره زندگی قبلی است.

(مهربانی، شفافیت، بینش ص ۳۳)

نمونه هشتم

تجربه زنـدگی پیشـین شـما تأثیر فراوانی بر این زندگی دارد و تجربه این زندگی به عنوان پایه برای توسـعه تولد دوباره بعدی عمل می‌کند.

(مهربانی، شفافیت، بینش ص ۱۱۱)

نمونه نهم

ثمرات کارما اجتناب ناپـذیر است، ما در دوره‌های زنـدگی قبلی کارمای منفی جمع کرده‌ایم که به طور گریز ناپذیری ثمراتشان در این زندگی و یا زندگی‌های آینده خواهد آمد.

(مهربانی، شفافیت، بینش ص ۱۶۹)

نمونه دهم

تـا زمانی که بـذر رنـج ناشـی از اعمال ناصواب زنـدگی گذشـته را جمع کرده‌ایم، راهی برای آسوده بودن نیست و این اعمال قابل بازگشت نبوده و ما باید در نهایت اثرات آنها را تحمل کنیم.

(مهربانی، شفافیت، بینش ص ۱۶۹)

نمونه یازدهم

اگر قـادر به پاک کردن کارمای منفی جمع شـده از اعمال خطاآمیز گذشـته نباشـیم، که از پیش به شـکل نهفته در اذهان ما حضور دارنـد، امیـد زیادی برای به دست آوردن تولـد مجددی که به طور کامل خوب باشد و یا گریز از رنج اجتناب ناپذیر گردونه حیات وجود ندارد.

(مهربانی، شفافیت، بینش ص ۱۶۹)

نمونه دوازدهم

با تجزیه و تحلیل نتایج گریز ناپذیر اعمال اشـتباه گذشـته به همراه طبیعت رنج در اوج تجربه شـگفتی‌های گردونه حیات قادریم که وابستگی به این زندگی و دوره‌های زندگی آینده را تخفیف دهیم.

(مهربانی، شفافیت، بینش ص ۱۶۹)

****

منابع

۱. سالمی، غلامحسین، آذرخشی در ظلمت، انتشارات: کتاب سرای تندیس، چاپ: اول، ۱۳۸۰.

۲. دالایی لاما، مهربانی شفقت بینش، مترجم؛ لادن جهانسوز، چاپ: اول، تهران، ۱۳۸۰.

هدف اززندگی از نظر دالایی لاما

هدف از زندگی از نظر دالایی لاما

نمونه اول

هـدف اصلی زنـدگی انسـان، رسـیدن به شادی برای دست یافتن به روزها، هفته‌ها و سال‌های شادمانه‌تر و برخورداری از خانواده و جوامع انسانی شاداب‌تر است.

(کتاب کوچک ژرف اندیشی ص ۲۶)

نمونه دوم

هدف زندگی تنها شاد زیستن است و بس. (کتاب کوچک ژرف اندیشی ص ۵۳)

منبع:

دالایی لاما، کتاب کوچک ژرف اندیشی، مترجم؛ مهرداد انتظاری، انتشارات: نشر علم، چاپ: اول، ۱۳۸۲

رنج

اصل رنج یکی از آموزه‌های مطرح شده در آثار دالایی لاما می‌باشد به عنوان نمونه او می گوید:

(مشکلات فراوانی متحمل می‌شویم تا همسر ایده‌آل خود را بیابیم و وقتی این کار را کردیم، همیشه با هم سازگار نمی‌مانیم. نمی‌توانیم بچه دار شویم یا آن که بچه‌های بسیار می‌آوریم وبرمصایب و مشکلات خود می‌افزاییم. البته در آغاز کار، نوآوریهایی لذت بخش را می‌بینیم اما وقتی خوب به موضوع نگاه می کنیم در می‌یابیم که رنجی از پی رنج دیگر می‌آید. به همین دلیل سوتراها به «درد ورنج زندگی خانوادگی» اشاره دارد. در مورد دارایی و مال و منال نیز چنین است؛ تلاش فراوانی به خرج می‌دهیم، حتی گاهی از جان خود مایه می گذاریم، زمانی که آن را به دست آوردیم دایماً دلهره داریم که مبادا از کف اش بدهیم. به خاطر مال و ثروت، برادر و خواهر به جان هم می‌افتند و زن و شوهر از هم جدا می‌شوند. وقتی نداریم، رنج می‌بریم و وقتی هم داریم، رنج می‌بریم!

(آذرخشی در ظلمت ص ۱۲۸)

منبع:

سالمی، غلامحسین، آذرخشی در ظلمت، انتشارات: کتاب سرای تندیس، چاپ: اول، ۱۳۸۰

پلورالیسم

نمونه‌هایی از سخنان دالایی لاما در مورد ادیان

نمونه اول

علیرغم تفاوت‌هایی که در اسامی و اشکال ادیان مختلف وجود دارد، حقیقت نهایی که مد نظر تمامی ادیان قرار دارد، حقیقتی مشابه است.

(کتاب کوچک ژرف اندیشی ص ۱۵۵)

نمونه دوم

همان طور که دین بودا بهترین دین برای راهنمایی همگان نیست و یا مسیحیت نظر سلایق مختلف را جلب نخواهد کرد، به جرأت می‌توان گفت که هیچ یک از ادیان به صورت خاص مناسب روحیات تمامی افراد بشر نمی‌باشد.

(کتاب کوچک ژرف اندیشی ص ۱۵۸)

نمونه سوم

مذهب غذای ذهن است و از آنجا که هر یک از انسان‌ها از سلایق متفاوتی برخوردارند، باید خودشان به صورت تجربه شخصی دریابند که کدام مذهب برایشان مناسب‌تر است.

(کتاب کوچک ژرف اندیشی ص ۱۵۹)

نمونه چهارم

برخی از مردم از غذای خاصی بیشتر خوششان می‌آید، برخی دیگر غذای دیگری را مناسب می‌یابند. به طور مشابه، برای بعضی از

افراد یک مذهب خاص منافع بیشتری به ارمغان می‌آورد، جایی که در موارد دیگر، مذهب دیگری مفیدتر است.

(مهربانی، شفافیت، بینش ص ۱۱۳)

نمونه پنجم

اشخاص گوناگون سلیقه‌های گوناگونی دارند، پس مذاهب گوناگون برای مردم مختلف مناسبند.

(مهربانی، شفافیت، بینش ص ۳۵)

****

منابع

۱. دالایی لاما، کتاب کوچک ژرف اندیشی، مترجم؛ مهرداد انتظاری، انتشارات: نشر علم، چاپ: اول، ۱۳۸۲.

۲. دالایی لاما، مهربانی شفقت بینش، مترجم؛ لادن جهانسوز، چاپ: اول، تهران، ۱۳۸۰

۶ – ساتیا سای بابا

تاریخچه

یکی از گروه‌های عرفانی در هند موسوم به «سای بابا» است.

بنیانگذار این فرقه شخصیست به نام «باگوان شیردی سای بابا» و نام دیگر او «یا سو آمی ساتیا سای بابا». وی در سال ۱۹۲۶ میلادی در یکی از ایالت‌های هندوستان به دنیا آمد. سای بابا در سن چهارده سالگی، مدعی شد از سوی خداوند برای هدایت همه‌ی آدمیان برگزیده شده است.

وی دین خود را حاکم بر همه‌ی ادیان و ناظر به همه‌ی آنها دانست. در عین حال، مدعی شد، اعتقاد به پیام او با گرایش به ادیان رایج منافاتی ندارد. به همین دلیل می‌گفت:

«من روحانی هیچ یک از ادیان نیستم. برای تبلیغ هیچ دینی نیز نیامده‌ام. من آمده ام که هندو، هندوی بهتری، مسلمان، مسلمان بهتری و مسیحی، مسیحی بهتری باشد». وی معجزه‌ی خود را صرفاً ایجاد تحول در درون انسان‌ها دانست و اصول دعوت خود را بر پایه پنج ارزش انسانی «حقیقت، پرهیزگاری، صلح و آرامش، عشق و در آخر پرهیز از خشونت» بنا نهاد. وی عصاره‌ی همه ادیان را در این پنج حقیقت می‌داند. سای بابا راه‌های به سوی خدا را متکثر می‌داند، اما مقصد همه را واحد. سای بابا به پیروان خود تأکید می‌کند که مراقبه‌های روزانه داشته باشند و نامهای خداوند را به طور روزانه بخوانند. سای بابا برای دعوت خود معبد بزرگی به نام پراشانتی نیلایام به معنای آشیانه‌ی صلح برین، تأسیس کرده است.

در معبد او به مناسبت اعیاد همه‌ی ادیان، مراسم برگزار می‌شود. در اعیادی هم چون کریسمس، عید فطر، عید نوروز، سال نوی چینیان و اعیاد هندوها مراسمی به همین مناسبت‌ها در معبد او بر گزار می‌گردد.

سای بابا به تناسخ و قانون کارما معتقد است و بر این اساس پیش گوی کرده است که در سن ۹۶ سالگی این جسم خود را ترک خواهد کرد و هشت سال بعد روح او در جسمی دیگر در شهر میسور به بدن فردی دیگر منتقل خواهد شد.

در مورد او کارهای عجیبی نقل می‌کنند که برای انسانی که نبی خدا هم نیست، شبیه تخیل می‌ماند. از جمله این که: در زمان تولد ساتیا، تمام وسایل موسیقی به خودی خود شروع به نواختن موسیقی دلنشین کردند، یا به هنگام تولد در زیر گهواره‌اش یک مار کبرا پیدا کردند که در آیین هندی به معنای ظهور فرد روحانی است.

از کودکی، از پاکت خالی نوشت افزار مدرسه بیرون می‌آورد و میان بچه‌های بی‌بضاعت تقسیم می‌کرد! چنین کراماتی را صوفیان

هم برای بزرگانشان ساخته‌اند!!

تناسخ و کارما تناسخ از ویژگی‌های مشهور ادیان و آیین‌های هندی است.

سای بابا نیز این مسأله را جایگزین معاد نموده است.

مدعای معتقدان به تناسخ اینست که روح انسان به هنگام مرگ، یک سلسله‌ی توالد را سپری می‌کند و به صورت متوالی از علمی به عالم دیگر در می‌آید. بار دیگر به هنگام مرگ، به پیکری دیگر منتقل می‌شود و این چرخه تا بی نهایت ممکن است تداوم داشته یابد. البته انتقال ارواح از جسمی به جسمی دیگر لزوماً در یک سطح نیست. مثلاً گاهی در قالب نباتات و درختان و زمانی به شکل حیوانات نمودار شود. کرمه یا کارما که بر اساس آن کیفیت و چگونگی توالد ثانوی و علت انتقال روح یک فرد به جسدی دیگر را توضیح می‌دهد. قانون کرمه در حقیقت همان نظام علّی و معلولیست که مورد قبول ما نیز است؛ اما سخن در اینست که اینان گمان می‌کنند حیات بعدی در همین دنیا و در تولدی مجدد در قالب موجود دیگر است.

بررسی تناسخ و کارما معتقدان به تناسخ، که طیف وسیعی از مکاتب و آیین‌های سنتی معنوی را شامل می‌شود، درباره‌ی مدت و زمان چرخه‌ی تناسخ اختلاف نظر دارند؛ برخی آن را سی هزار سال می‌دانند و گروهی دیگر می‌گویند ممکن است تا میلیون‌ها سال طول بکشد.

در نقد این دیدگاه اشکالات فراوانی وجود دارد، که به چند نمونه بسنده می‌کنیم:

هر نفسی در این عالم، با توجه به کارهایی که انجام می‌دهد، از قوه بودن خارج و فعلیت می‌رسد و هرگز امکان ندارد چنین نفسی بار دیگر به درجه‌ی قوه‌ی محض نزول کند و به بدنی تعلق بگیرد که در حالت جنینی و قوه‌ی محض است.

همان طور که بدن حیوان بعد از کامل شدن امکان ندارد به حالت نطفگی باز گردد. البته در دیگر مقالات مربوط به عرفانهای نوظهور هندی، مفصل به بحث در مورد رد تناسخ پرداخته‌ایم. سای بابا و تبلیغ کثرت گرایی عرفانی در آیین سای بابا کثرت گرایی عرفانی تبلیغ می‌شود. وی تصریح می‌کند که همه‌ی ادیان حقّند و هیچ تفاوتی با یک دیگر ندارند، هر چند دین خود ساخته‌ی خویش را کامل‌ترین آنها می‌داند و آن را به منزله‌ی صد می‌داند که چون کسی آن را داشته باشد، حقیقت همه‌ی ادیان دیگر را که همگی از صد کمتر هستند، خواهد داشت. وی می‌گوید:

تمامی ادیان به سوی یک هدف رهنمون می‌شوند و تمامی انسان‌ها برادران یک دیگرند. [۷] همه مذاهب تنها به یک خدا تعلق دارند و به سوی یک مقصد رهنمون تان می‌سازند، ادیان در اصل هیچ تفاوتی با یکدیگر ندارند. تضاد باید این نکته را مورد توجه قرار داد که بسیاری از مدعیان کثرت گرایی عرفانی، هر چند در لفظ چنین ادعای را دارند، اما در عمل به این باور خود پایبند نیستند. اغلب اینان تنها راه نجات را پیروی از مرام و مسلک ادعایی خود می‌دانند. ادعای درستی ادیان دیگر برای پیروان خود از سوی امثال سای بابا ادعایی ظاهری و صرفاً به منظور تبلیغ و جذب افراد بیشتر است و الا آنان به خوبی می‌دانند کسی که به تعالیم اسلام پایبند باشد، هرگز نمی‌تواند به تعالیم و آموزه‌های آنان تن دهد. به همین دلیل به پیروان خود اجازه‌ی گرایش به اسلام یا ادیان دیگر را نمی‌دهند. آنها تأکید می‌کنند برای آن که تعالیم آنان بتواند اثر گذار باشد، افراد باید دست از همه‌ی باورهای ذهنی و درونی پیشین خود بردارند. آیا این معنایی جز انحصار گرایی و انکار کثرت گرایی دارد؟

به راستی چگونه همه‌ی ادیان حقاً در صورتی که اعتقاد یک دین با دین دیگر در تضاد است؟!

جادو یکی از شاخص‌های عرفان‌های جدید استفاده از نیروهای جادویی و سحرآمیز است.

که البته در زندگی یک نواخت و ماشینی و به دور از معنویت انسان معاصر می‌تواند تنوع جالبی را ایجاد کند و به جذب افراد زیادی منجر شود. به خصوص در مواردی که یک مدعی رهبر فرقه‌ای معنوی توانایی خود را به خداوند نسبت بدهد، در این صورت کارهای جادویی به جای کرامات معنوی اولیاء خدا ارائه می‌شود و روی مردم تأثیر بیشتری می‌گذارد. سحر و جادو از زمان

حضرت سلیمان – عَلَیْهِ السَّلَام – در بین مردم رواج یافت. گروهی از مردم با افرادی از جن که در تسخیر حضرت سلیمان – عَلَیْهِ السَّلَام – بودند، ارتباط برقرار کرده و با کفر ورزیدن به قدرت خداوند، سحر و جادو را از اجنه آموختند و از تعالیم آن پیروی کردند.

«وَ اتَّبَعُوا ما تَتْلُوا الشَّیاطِینُ عَلی مُلْکِ سُلَیمانَ وَ ما کفَرَ سُلَیمانُ وَ لکنَّ الشَّیاطِینَ کفَرُوا یعَلِّمُونَ النّاسَ السِّحْرَ»

پس از آن سحر و جادو در زندگی مردم مشکلاتی را ایجاد کرد و خداوند با فرستادن دو فرشته در بابل راه‌های باطل کردن سحر را به مردم آموخت ولی مردم از آن دو چیزهایی را فرا گرفتند که برایشان فایده‌ای نداشت.

بسیاری از مردم گمان می‌کنند کارهای خارق‌العاده نشانه‌ی حقانیت یک مکتب می‌تواند باشد.

مدعیان و سود جویان نیز از همین سادگی مردم استفاده کرده و با قدرت‌های که به دست می‌آورند سعی می‌کنند با انجام کارهایی که از توان عموم مردم خارج است و یا پیشگویی‌ها و پیش بینی‌هایی درباره‌ی حوادث روز مره، چنین جلوه دهند که همه‌ی سخنان آنان حق است و مهر تأیید الهی دارد. هرگز نمی‌توان انجام کارهای خارق‌العاده را نشانه‌ی حقانیت و درستی راه و روش یک عارف دانست. هر چند برخی از کارهای خارق‌العاده در اثر توانمندی‌ها و استعدادهای خدادادی است؛ اما بسیاری از آنها معلول ریاضت‌ها و تمرین روحی و گاهی شیطانی است.

توضیح این که، روح انسانی دارای قدرتی خارق‌العاده و شگفت انگیز است.

هر انسانی اگر بتواند غرایز حیوانی را سر کوب نماید، می‌توان از قدرت خارق‌العاده‌ی روح خود استفده کند.

سنت الهی در این عالم به این صورت است که هر کس به هر میزان و به هر انگیزه‌ای که تلاش کند، از حاصل تلاش خود بهره می‌برد. البته گاهی توانایی و قدرت شیطانی است و از راه ارتکاب بدترین خبائث به دست می‌آید. کارهای خارق‌العاده‌ی ارزش دارد که در سایه‌ی عمل به دستورات الهی به دست آمده باشند، هر چند هیچ عارف حقیقی عملی را برای دستیابی به کارهای خارق‌العاده انجام نمی‌دهد، زیرا عرفان حقیقی چیزی جز معرفت و تقرب به خدا نیست. آیا نباید با رشد فکری و عقلی بشر نوع اعجاز نیز تغییر نماید؟ به حق باید اعجاز پیامبر آخرین از سنخ سخن باشد، تا مردم با تأمل در آن حقیقت را در یابند و آن معجزه قرآن است وبس. هانری کربن فرانسوی مطلبی دارد به این مضمون: دینی (قرآنی) که بی‌شمار آیاتش در مورد تفکر و تعقل است نمی‌تواند خرافی باشد، زیرا با تفکر انسان خوب را از بد تشخیص می‌دهد. سای بابا خدای خیالی فطرت انقیاد و خضوع، انسان را وا می‌دارد که در برابر منبع کمال سر تعظیم فرود آورد و به سجده و ستایش روی آورد. تجربه‌ی ملکوتی و فطری انسان از حضور در محضر کمال و قدرت مطلق الهی که به ربوبیت او شهادت داده و تجربه‌ی خضوع و خشوع در برابر خدا اگر چه از یادش رفته باشد، شناختش در باره‌ی او باقی است.

در این جهان نیز انسان به طور فطری در جستجوی حقیقتی متعالی است، تا در برابر وی خضوع کند.

برای انسان‌هایی که خدای حقیقی را فراموش کرده‌اند این تمنای فطری تبدیل پذیر و از بین رفتنی نیست، بلکه به صورت‌های نادرست و غیر حقیقی سر بر کشیده و به طور فریبنده‌ای مورد عمل قرار می‌گیرد.

در دنیایی امروز با تمام پیشرفت‌هایی که انسان معاصر داشته، به علت ناتوانی تشخیص و ارضای راستین این کشش فطری به پرستش خدایی از جنس خویش روی آورده است.

سای بابا مدعیست که خدای خالق در او حلول کرده و معجزه‌اش تولید انبوهی خاکستر با دستش است.

وی مردم را به ستایش و پرستش خویش فرا می‌خواند و فطرت‌های تشنه‌ی انقیاد و خضوع که حقیقت را نشناخته‌اند، ناگزیر در برابرش زانو می‌زنند. او به هوادارانش این متون و اذکار را توصیه می‌کند، تا در حالت آرامش و توجه کامل در برابر او بخوانند:

خودتان را محصور من بدانید، به من مشغول باشید جنون بابا را در زندگی تان خلق کنید، باور کنید که از این جنون شیرین‌تر

نیست به عشق هم عـادت کردیم، همه این سال ها، فرم‌های مختلفی از عشق را برای شـما گرفتم مثل کودکی پرورش تان دادم، مثل پـدر و مادری عاشق، تا رشد کنید من فرم برادر و خواهرتان را به خود گرفتم ... من آمده‌ام تا سـعادت بدهم، من آمده‌ام تا ببخشـم هیـچ منظور دیگری از موجودیت من نیست همه اضـطراب و مشـکلات خود را به من بسپارید و از من آرامش بگیرید بیا و مرا پیدا کن و خودت را پیـدا کن از نزدیک به من نگاه کنیـد، به فراسوی فرم بدن و درون نگاه کنید سای بابا خود را برهما، خدای خالق و هستی بخش می‌پندارد و از مردم می‌خواهد، تا او را سـتایش و تعظیم کنند؛ به او عشق بورزند، تا به آرامش و عشق برسـند؛ آرامش و عشـقی که در ملکوت تجربه کرده‌انـد، فطرتشـان ار آن آگـاه است و در این جهان نیز به دنبال آن می گردنـد. حال این که کمال مطلقی که فطرت خواهان خشوع در پیش گاه اوست کجا و یک انسان نیازمند و محدود کجا؟

****

منابع

۱. آفتاب و سایه‌ها، نگرشی بر جریان‌های نوظهور معنویت گرا، دکتر محمد تقی فعالی، نشر نجم الهدی،

۲. جریان شناسی انتقادی عرفان‌های نوظهور، حمید رضا مظاهری سیف، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

۳. در آمدی بر عرفان حقیقی و عرفان کاذب، احمد شریفی، انتشارات صهبای یقین.

۴. محمد تقی مصـباح یزدی، در جسـتجوی عرفان اسـلامی، مرکز انتشارات موسـسه آموزشی پژوهشی امام خمینی (ره)، چاپ اول، تابستان ۱۳۸۶، قم.

تهیه کننده:

محمود کریمی

منبع:

اختصاصی راسخون manaviatenovin. com

بخش مقالات

شیردی سای بابا

شیردی یک معلم روحانی بود که طرفداران تمام مذاهب هندو، از هر طبقه‌ای به او به دیده احترام می‌نگریسـتند و از تعالیم و نصایح او بهره می‌بردند. (۴) تَجَلّیِ خداوند و ساتیا سای بابا آواتار از سنگهای اصلی بنای عظیم خداشناسی هندوست. ما تنها در آیین هندو بـا مفهومی به نـام آواتـار، که تَجَلّیِ امر مطلق در جهـان خاکیست روبرو می‌شویم. در واقع بر اساس آیین هنـدو مسؤولیت ویشـنو به عنوان حافظ جهان ایجاب می کند که او در هنگام بروز مخاطرات جدی برای جهان و موجودات آن به شـکل موجودی زمینی متولد شود و جهان را از نابودی برهاند.

تقریباً تمامی آواتارهای هندو تجسم‌های ویشنو هستند.

این آواتارهـا همواره حامـل خرد و دانشـی هسـتند که برای حفـظ بقای جهان ضـروریست (۵) در مسـلک هندوئیسم بنا بر وضـعیت طبیعی جهان ضروریست که همواره زمین خاکی از آواتار خالی نباشد.

تا او اساس عقیده (دارما) را تحقق بخشد.

دارما به معنای مسـیر اصـلی زنـدگی شـخص بـدون دخالت و ضـربه زدن به منافع و زنـدگی دیگران و بـدون تجاوز به آزادی دیگر اشـخاص است به عبـارت دیگر دارمـا به معنـای اینکه آنچه را که دوست داری دیگران در حق تو انجام دهنـد در حق دیگران انجام

دادن و به طور کلی ایجاد یک وحدت منظم بین گفتار و پندار و کردار انسانهاست.

وجود آواتـار بر روی کره زمین ضـروریست تـا تحقق دارمـا را عملی سازد. آواتار به صورت انسان به عنوان دوست، نیکخواه بشـر خویشاوند، راهنما، معلم، درمان کننده، شفا بخش و شریک در بین انسانها زندگی می کند.

وجود آواتار برای اعاده دارما ضـروریست و هنگامی که انسان بر اساس دارمایش زندگی می کند آواتار خوشـحال و خشنود خواهد بود (۶) اما نکته اینجاست که ساتیا سای بابا در تعلیمات عرفانی به شاگردان، خود را یک آواتار معرفی می کند.

آواتاری که نقش معلم حقیقت را بازی می کنـد کسـی که آمـده تا دوران جدیـدی را در تعلیمات کهن معنوی بنا نهـد و نقش یک نجاتگر بزرگ را ایفا کند.

سای بابا می گوید:

«تو نمی‌توانی مرا در طبقه بنـدی «مرد خـدائی» یک معجزه گر، انسان خدا گونه یا شـفا دهنده قرار دهی. این آواتار برای ایفای نقش جدیدی آمده نقش معلم حقیقت «. (۷) بـدین سان در گام نخست ساتیا سای بابا، به عنوان آواتار با نقش نوینی در صـحنه ارشاد به عنوان یک معلم حقیقت جلوه می کند.

سپس برای معرفی خود و ابراز ویژگیها و توانائیهای ذاتی خویش چنین سخن می گوید:

«هر که تمام اعمال و کارهایش را به من اهـدا کند بدون هیچ فکر دیگری، هر که روی من مراقبه می کند به من خدمت می کند، مرا پرسـتش می کند، مرا به خاطر دارد، بداند همیشه با او هستم ... به آنهایی که مرا استهزا می کنند تبسم می کنم به آنها که در باره من دروغ جعل می کنند تبسم می کنم، به آنها که مرا تمجید می کنند تبسم می کنم دائم شادم پر از شـعف. تند صحبت می کنم و بعضیها را تنبیه می کنم، اگر آنها مال من نیسـتند آنها را رها می کنم و توجه به آنها نمی کنم این هشـداریست برای ارتداد آنها. من حق دارم آنهایی را که به من تعلق دارند گوشـمالی بدهم، من بین شـما راه می‌روم و صـحبت می کنم، تربیت می‌دهم نشان می‌دهم، نصیحت می کنم و اندرز می‌دهم اما از هر نوع وابسـتگی جدا هسـتم خیلی وقتها به شما گفته‌ام که مرا با این ساخت فیزیکی مربوط ندانسته و یکی فرض نکنید اما شما نمی‌فهمید». (۸)

ساتیا سای بابا در مورد قدرت و توانایی خویش چنین می گوید:

«من شما را مجبور نمی کنم که نام و شکل به خصوصی از من انتخاب کنید خداوند میلیونها نام و شکل دارد ... اگر به عنوان ناراینا (narayena) (یکی از نامهای خداوند) با چهار بازو در حال نگه داشـتن صدف، چرخ، گرز، نیلوفر بین شـما آمده بودم شما مرا در یـک موزه نگه می‌داشتیـد و از مردمـان جسـتجوی دارشـان پول دریـافت می کردیـد. اگر صـرفاً به عنوان یک مرد آمـده بودم به تعلیمات و آموزش‌های من با دیـده احترام نگاه نمی کردیـد و از آنها به خاطر خوبی خودتان پیروی نمی کردیـد پس من باید در این شکل ولی با دانش و نیروهای فوق بشری باشم» (۹). سای بابا می گوید:

ماموریت من اعطاء شوق و شادی به شـماست که از ضـعف و ترس دورتان کنم. ماموریت من پراکنـدن شادمانی است از این جهت همیشه آمـاده‌ام میـان شـما بیایم نه یکبار دو بار یا سه بار هر زمان که شـما مرا بخواهیـد. اسـمم ساتیا، من راستی هسـتم اعمالم ساتیا جلال و شکوه من ساتیا تنها آرزوی من شادمانی شماست.

شادی شما شادی من است شادمانی جدا از شما ندارم. سای بابا در ادامه می گوید:

قدرت من غیر قابل اندازه گیری است.

تولد من غیر قابل توضیح و غیر قابل درک و پیمایش است.

اصـل سای، الوهیت سای، هر گز تحت تاثیر بـد گویی و افترا، پیشـرفتش متوقف نمی‌شود. (۱۰) لازم به ذکر است که در میان تمام رهبران عرفانهای نوظهور مسأله «خود بزرگ بینی» مشهود است.

به عنوان مثال بسیاری از این رهبران (از جمله اوشو، کریشنا مورتی و) ... در خلال نوشته‌ها و سخنرانی‌هایشان به کرات اذعان می‌دارند که هنگام تولدشان اتفاقات نادری پیش آمده و یا از قبل منجمان و غیب گویان بزرگ، آمدنشان را وعده داده‌اند.

اما روش ساتیا سای بابا به گونه‌ای دیگر است.

او به واسطه پیشینه ممتازی که مفهوم اواتار در تعالیم هندو دارد و همچنین مقبولیت فراگیری که هندوئیسم، نه تنها در هندوستان بلکه در جهان دارد سعی می‌کند خود را به این مفهوم پهناور وصل کرده، در جهت نیل به «خود بزرگ بینی» گامهای بزرگتر و استوار تری بردارد. حال آن که اینان ادعاهای بزرگیست که رهبران عرفانهای نوظهور برای آن دلیل محکمی ندارند و صرف داشتن نیروهای خارق‌العاده که به واسطه ریاضتها و ذکرهای مداوم حاصل شده و در میان مرتاضان کشورهای گوناگون بالاخص کشورهای اسیای شرقی فراوان است، نمی‌توان منجی جهانی بودن آنها را اثبات کرد. مفهوم خدا باوری در عرفان سای بابا خداشناسی درون مایه تمام باید و نبایدهای مکاتب و مسالکیست که رویکرد به منبع قدسی را جزء لا ینفک عقاید خو پنداشته‌اند.

در تمام اعصار گوناگون خداشناسی در تفکرات مذهبی کانونی است که ذهن پژوهشگر را ناخواسته به سوی خود جذب می‌کند.

در مسیر کنکاش مباحث دینی اولین قدم متفکر برخورد با بزرگترین سؤال ممکن در حیطه کاری اوست که آیا خدا هست یا نیست؟

تاریخ ادیان گذشته اغلب گواه بر مثبت انگاری به سؤال فوق است هر چند موجی از مکاتب عرفانی در غرب، از دهه‌های گذشته سعی بر حذف این سؤال و یا پاسخ منفی بدان را بر گزیده‌اند.

در هر حال پاسخ بسیاری از مکاتب دینی دال بر صدق این مطلب است.

در گام بعدی، مسأله بر سر تعدد خدا یا یگانگی اوست، در هندوئیسم و مذاهب منشعب آن، بحث چند خدایی همواره پر رونق بوده هر چند سای بابا به واسطه اقتباس از تعالیم هندو، به انواع تجلیات خداوند معتقد است؛ اما بر خلاف کتب مقدس هندوئیسم بیشتر بر خدای اعلی تکیه دارد. چنانچه همواره در تعالیم او بحث از خدا با تکیه بر وحدانیت شکل می‌گیرد.

ساتیا سای بابا می‌گوید:

همه ادیان یک چیز را تعلیم می‌دهند (تطهیر ذهن از آسیب خود خواهی و پرهیز از لذت‌های بی‌ارزش) هر آیینی به انسان می‌آموزد که وجود خویش را سرشار از شکوه و جلال ایزدی کند و از حقارت و پوچی و خود خواهی بپالاید. راه و روش تفکیک و تشخیص را به او تعلیم می‌دهد تا شاید به تعالی برسد و به آزادی دست یابد. بدانید که همه قلبها تنها به یاد (یکی) که همان خداوند یکتاست به طپش در می‌آید و همه نامها و همه اشکال الهی نیز به خداوند یگانه اشاره دارند. برترین نحوه ستایش او ستایش با عشق است.

یکتا پرستی را در میان مردم از هر کیش، کشور و قاره ترویج دهید. اینست پیامی که دارم و آرزو می‌کنم با قلبهایتان آن را در یافت کنید. (۱۱) سای بابا می‌گوید:

«مهمترین و بالاترین نیاز بشر امروزی اینست که این واقعیت را بپذیرد که خداوند یکیست این چیزیست که مسیح و محمد اعلام کرده‌اند.

کلمه الله واقعاً به معنی یگانه‌ی متعالیست که همه چیز را در عالم هستی در بر می‌گیرد.

باور اصلی تمام ادیان اینست که خداوند یکی است.

مسیح، پدر بودن خداوند و برادر بودن بشر را اعلام نمود انسان می‌تواند تنها یک پدر داشته باشد نه دو تا زمانی که مسیح به دنیا آمد، سه مرد خردمند ستاره‌ها را دنبال کردند تا به محل تولد او برسند. با دیدن نوزاد تازه به دنیا آمده، آنها در دل خود به این کودک الهی تعظیم کردند.

قبل از ترک محل هر یک از آنها چیزی درباره کودک گفت، خردمند اول به حضرت مریم گفت:

او عاشق خداوند است.

خردمند دوم گفت:

خداوند او را دوست دارد، خردمند سوم گفت:

او روح خداست.

اهمیت درونی این سه گفتار و اعلام در مورد مسیح چه می‌تواند باشد؟ جمله اول دلالت بر این دارد که مسیح پیام آور حق است. پیام آور می‌تواند ارباب خود را دوست بدارد ولی ارباب به این آسانیها پیام آور خود را دوست ندارد. جمله دوم اعلام می‌کرد که خداوند مسیح را دوست دارد، چرا؟ برای اینکه او تَجَلّی الهی است.

جمله سوم حاوی چیزیست که مسیح اعلام نمود:

من و روح خدا یکی هستیم. (۱۲) ساتیا سای بابا همواره اذعان می‌دارد که تمام انسانها نمادی از خداوند هستند و اینکه هر پیکر اوست که با نان تقویت می‌شود و هر قطره از خون جاری در رگهای هر موجود زنده‌ای، خون اوست که با شور و تحریکی که شراب به آن می‌رساند روح می‌گیرد از همین رو می‌توان گفت که هر انسانی تجسم روح خداوند است و باید همانند او مورد احترام قرار گیرد.

شما مانند یک خدمتگزار عمل می‌کنید، پرستش می‌کنید، همانند پسری که پدر خود را میستاید و نهایتاً به خردی دست می‌یابید که بیانگر اینست که شما و او یکی هستید این سفری معنویست و مسیح راه را با عبادت واضح نشان داده است.

سای بابا این گونه ادامه می‌دهد که همه انسانها را تجسمی از الوهیت بدانید و با عشق، تفاهم و خدمت به آنها احترام بگذارید. تنها یک نابینا نسبت به شرایط ملال آور دیگران بی‌تفاوت می‌ماند. تنها یک نا شنوا از ناله‌های دیگران تاثیر نمی‌پذیرد. در حقیقت «دیگران» وجود ندارند. شما همه سلولهای زنده‌ای در بدن خداوند ید و هر سلول وظیفه‌اش را برای پیشبرد اراده وی به انجام می‌رساند. (۱۳) ساتیا سای بابا معتقد است که «خداوند شکلی را به خود می‌گیرد که سر سپرده‌ها آروز داشته‌اند.

دانستن اینکه تمام اشیاء خلق شده شکلی از خداو نداند بسیار اساسی است». (۱۴) سای بابا در مسأله خدا شناسی و پرداختن به خصوصیات خداوندی همواره از تعالیم هندو که مبتنی بر تعدد خدایان است فاصله می‌گیرد.

لکن در صدر و ذیل گفتارهایش درباره خداوند به پیامبران و ادیان توحیدی اشاره می‌کند.

این نکته در برخورد با موضع پلورالیسم دینی او پر اهمیت است.

سخن پایانی بر خلاف آنچه اغلب بیان می‌شود که عرفانهای نوظهور، عرفانهای منهای خدا هستند؛ باید گفت که این ادعا بیشتر با مکاتب دینی عرفانی طبیعت گرایانه موافق است.

همانند ادیان ابتدایی و برخی از عرفانهای افریقایی و امریکای جنوبی (عرفان کارلوس کاستاندا). حال آن که در عموم عرفانهای نوظهور (سکولار) به وجود خداوند اعتراف شده، لکن مسأله بر سر میزان اعتبار، اهمیت و قدرت تصرف در امور شخص سالک است.

در عرفان ساتیا سای بابا موضوع خدا باوری کم اهمیت جلوه می‌کند خداوند در روند تغیرات زندگی انسان نقش کم رنگی را اجرا می‌کند.

چنانچه هر اندازه الوهیت در عرفانهای توحیدی بالاخص عرفان اسلامی پراهمیت است در عرفانهای سکولار کم اهمیت و بی‌ارزش. سای بابا در قسمت دستورات عملی هیچگاه هدف و قصد انجام اعمال را توجه به خدا اعلام نمی‌دارد. چنانچه در این قسمت (بعد عملی) هیچ اشاره‌ای به خدا نمی‌شود. چنین موضع گیرهایی که در عرفان سای بابا و به طور کلی در همه عرفانهای سکولار به آن

اشاره می‌شود بیشتر متاثر از اومانیسم غربی و مکاتب فلسفی همچون اگزیستانسیالیسم رونق می گیرند، هر چند نقش فراگیری نیهیلیسم دنیای غرب، که در اواخر قرن نوزده و بعد از مکتب فلسفی نیچه شکل می گیرد بر عرفان‌های سکولار حائز اهمیت است.

*****پی نوشت*****

۱. شاهزاده محمد دارا شکوه، اوپانیشاد، به سعی تارا چند و جلالی نائین سال ۱۳۴۰ چاپ تا با ن ص ۶۲۹

۲. دارام ویرسینگ، آشنایی با هندوئیسم، ترجمه سید مرتضی موسوی ملایری، انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱ ص ۱۱۸

۳. سوآمی ساتیا سای بابا. زندگی من پیام من است، ترجمه پروین بیات انتشارات عصر روشن بینی چاپ اول ۱۳۸۲ ص ۱۰

۴. ساتیا پال روهلا. قریس سای بابا شیردی ترجمه حمد رضا جعفری انتشارات پیک ایران چاپ اول ۱۳۷۷ ص ۹

۵. ساتیا سای بابا گیتای جدید ترجمه مرتضی بهروان انتشارات آویژه چاپ اول ۱۳۸۲ ص ۱۹

۶. سوآمی ساتیا سای بابا عشق الهی او را جلوه گر سازید ترجمه پروین بیات انتشارات عصر روشن بینی چاپ دوم ۱۳۸۴ ص ۵

۷. سیما کوندار، تراشهای الماس خداوند ترجمه طاهره آشنا، انتشارات تعالیم مقدس چاپ دوم ۱۳۷۷ ص ۲۶۰

۸. همان ص ۱۰۶

۹. همان ص ۱۱۵

۱۰. همان ص ۱۶۸

۱۱. ساتیا سای بابا، تعلمیات ساتیا سای بابا، ترجمه رویا مصاحبی محمدی، انتشارات تعالیم حق چاپ اول ۱۳۸۳ ص ۳۱

۱۲. ساتیا سای بابا، سخنان ساتیا سای بابا ترجمه توراندخت تمدن (مالکی) انتشارات تعالم حق چاپ اول ۱۳۸۱ ص ۲۰۶

۱۳. همان ص ۹۶ – ۱۴. سیما کوندار تراشهای الماس خداوند ص ۹۰

منبع:

دو هفته نامه پگاه حوزه

نویسنده: محمد حسین کیانی

پایگاه راسخون

باگوان شیردی سای بابا، شخصیت، فریب‌ها و ادعاها

حدود ۱۸۰ سال قبل در هند فردی به نام شیردی بابا معروف شد که یک روحانی با ایمان بود و انسان‌ها را به نیکی و افکار و رفتار درست دعوت می‌کرد. در آن زمان مردم توجه زیادی به شیردی بابا نکردند و حکومت‌ها او را طرد کردند.

شاید یکی از دلایل این برخورد هندی‌ها با شیردی بابا این بود که او به اسلام علاقه زیادی داشت و بعضی از تعالیم او از اسلام گرفته شده بود.

اما سال‌ها بعد از وفات شیردی بابا عده‌ای با حمایت و برنامه ریزی دولت‌های استعمارگر، جانشین تازه‌ای برای شیردی بابا پیدا کردند و او را ملقب به سای بابا کردند.

«باگوان شیردی سای بابا» یا همان «یا سو آمی ساتیا سای بابا» در ۲۳ نوامبر ۱۹۲۶ در یکی از ایالت‌های هندوستان به دنیا آمد. سای بابا در سن چهارده سالگی، مدعی شد روح خداوند در جسم او رفته است و علنا گفت که برای هدایت انسان‌ها بر روی زمین ظهور کرده است و تلاش وی بر اینست که با نگاهی پلورالیستی همه پیروان ادیان را به سمت خویش بکشاند. وی بیش از پنجاه میلیون نفر را تنها تا سال ۱۹۸۵ به مریدی خود در آورده بوده است.

اما سای بابا به جذب مسلمانان و مسیحیان توجه ویژه‌ای نشان می‌دهد که نکته قابل تاملی است.

او خودش را سای بابا نامید و گفت که تجسم بعدی «شیر دی سای بابا» است که درویشی مسلمان بوده و ده‌ها سال پیش در ایالت «ماهاراشترا» سکونت داشته است.

اولین چیزی که در اسم سای بابا جلب توجه می کند شایبه‌ی فارسی بودن این اسم است.

سای بابا شکلی دیگر از همان (شاه بابا)ی خودمان در زبان فارسیست که با کمی تحریف و تغییر در زبان‌های اردو و هندی به این شکل تلفظ می‌شود. علاوه بر نکته‌ای که در نام این شخص در ارتباط با اسلام وجود دارد، به طور کلی این شخصیت را بسیار به اسلام پیوند می‌زنند و این مساله در سخنرانی‌ها، نام گذاری‌ها و تبلیغات این فرقه انحرافی شرق آسیایی، مشهود است.

در ایران نیز مریدان بسیاری دارد که او را می‌پرستند. سایت رسمی وی به زبان فارسی به نام ایران بابا نیز بسیار فعال است و از ظاهر آن مشخص است که سرمایه گذاری زیادی روی آن صورت گرفته است.

این سایت به صورت کاملاً رایگان به تولید محتوای ارائه شده از سوی سای بابا در بین ایرانیان می‌پردازد. تا کنون نزدیک به یکصد نرم‌افزار و لوح فشرده تبلیغی از سای بابا به زبان فارسی با شمارگان بالا در کشور توزیع شده است.

در دوره‌های قبل‌تر سای بابا کمتر در ایران شناخته شده بود اما شخصی از گروه وی به نام مهربابا نزد مریدانش در ایران بسیار معروف بود.

مهربابا سه بار به ایران سفر کرد یکبار در ژانویه ۱۹۲۴ که با کشتی از بمبئی به بندر بوشهر رسید و به سبب بیماری همراهانش به سرعت به هند بازگشت.

بار دوم در سپتامبر ۱۹۲۸ که در این سفر از شهرهای خرمشهر، دزفول، خرم‌آباد، ملایر، اصفهان، یزد، کرمان، بم و دزد آب (زاهدان) دیدن نمود. مهربابا مهربابا در این سفر ملاقات‌هایی با ایرانیان داشت و مریدانی چند را جذب کرد سپس از راه زمینی و از بین راه کویری دزدآب و بعد از طریق قطار به هند بازگشت.

در اول ژانویه ۱۹۳۱ مهربابا برای سومین با قطار راهی ایران شد.

تبلیغات، حضور و توجه ویژه مهربابا به ایران سبب شد تا الان زمینه پذیرش سای بابا در ایران به راحتی فراهم باشد و سایت‌ها و نرم افزارها و تبلیغات گسترده و موثری از اینها را شاهد هستیم. سای بابا که اکنون حدود هشتاد و دو سال سن دارد و در روستای پوتاپارتی در جنوب هند در ایالت «آندرا پرادش» زندگی می کند، به بیماری مبتلا شده و در بیمارستان پوتاپارتی در همین ایالت از هفته پیش به علت مشکلات تنفسی بستری شده و میلیون‌ها نفر از پیروانش اطراف این بیمارستان تجمع کرده‌اند.

سای بابا برای دعوت خود معبد بزرگی به نام پراشانتی نیلایام به معنای آشیانه‌ی صلح برین، تأسیس کرده که به مناسبت اعیاد همه‌ی ادیان، هم چون کریسمس، عید فطر، عید نوروز، سال نوی چینیان و اعیاد هندوها مراسمی را برگزار می کند.

فرقه سای بابا در یک نگاه

سای بابا شیردی تعالیمش را از کتاب‌های مقدس هندوها و نیز اسلام می گرفت و ضمن اینکه به تناسخ و قانون کرمه وفاداربود، به اسلا م هم احترام می‌گذاشت. او در هند چندان هوادار و پیرو ندارد. او در ۱۵ اکتبر ۱۹۱۸ ازدنیارفت. سای بابا شیردی آن کسیست که ساتیا سای بابا خود را تجسم و جانشین وی خواند. «سوامی ساتیا سای بابا»، دومین شخصِ مشهور به سای بابا است.

وی بنیانگذار فرقه سای بابا می‌باشد.

ساتیا سای بابا در ۲۳ نوامبر ۱۹۲۶ در دهکده‌ای کوچک به نام «پوتاپارتی» به دنیا آمد. [۱] پدر او «پداونکاپاراجو» و مادرش «ایشوارامبا» بودند. ساتیا، فرزند چهارم خانواده‌ای فقیر و مذهبی بود و به جز او، خانواده راجو یک پسر و دو دختر دیگر نیز داشتند.

سای بابا پس از مدتی وارد مدرسه شد و تحصیلات ابتدایی را در محل زندگی خود ادامه داد. او زندگی ساده‌ای داشت و مانند بچه‌های دیگر به بازی و کنجکاوی مشغول بود.

او روزها را یکی پس از دیگری، صرف تحصیل و بازی در محل سکونت خود می‌کرد؛ امّا به یکباره اساس زندگی معنوی وی متحول شد و سرنوشت او به گونه‌ای متفاوت از دیگران رقم خورد. ساتیایِ نوجوان در آن زمان، وارد دوران جدیدی از زندگی شخصی و مرحله‌ی نوینی از حیات روحانی خود شد.

او تبلیغات معنوی را از همان سنین ابتدایی به مرحله اجرا گذارد و در بیستم اکتبر ۱۹۴۰ در ۱۴ سالگی، زندگی شخصی خویش را رها نموده، اعلام نمود که روح خداوند در جسم او حضور یافته است.

او همچنین ادعا کرد برای هدایت انسان‌ها بر روی زمین مبعوث شده است.

(ر. ک. احمد حسین شریفی، ۱۳۸۷ ش، ص ۷۳). او در عین حال خود را سای بابا نامید و ادعا کرد تجسم بعدی «شیردی سای بابا» عارف نمایِ پیش‌گفته هندی، است.

سای بابا «پرداخته‌های ذهن خود» را حاکم بر همه ادیان و ناظر به همه آنها دانست. در عین حال مدعی شد اعتقاد به پیام او، با گرایش به ادیان رایج منافاتی ندارد! به همین دلیل ادعا کرد روحانی هیچیک از ادیان نیستو برای تبلیغ هیچ دینی نیز نیامده است! سای بابا برای دعوت خود معبد بزرگی بنام «پراشانتی نیلایام» به معنای «آشیانه صلح» تاسیس کرد. در معبد او به مناسبت اعیاد همه ادیان مراسمات گوناگونی برگزار می‌شود. ساتیا سای بابا، به گفته خودش، در سن ۹۹ سالگی، خرقه تهی کرده و هشت سال بعد در جسم دیگری در شهر «میسور» دوباره ظهور خواهد کرد. نام این تجسم الهی «پرماسای بابا» و گسترش دهنده عشق و ادامه دهنده راه شیردی سای بابا و ساتیا سای بابا خواهد بود.

ساتیا سای بابا در سخنان خود گفته است که بعد از پرما سای، جهان بار دیگر در صلح و آرامش غوته خواهد خورد! امروزه بسیاری برای دیدن او از کشورهای مختلف به محل سکونت وی می‌روند. ساتیا هنگام ملاقات با دوستداران خود، از میان جمعیت می‌گذرد و سپس خاکستری از سرانگشتان او بیرون می‌آیدکه فضا را معطر می‌کند.

گاهی از هوا به افراد جواهرات گران‌قیمت می‌دهد و باعث دگرگونی و معنویت و حرارت زیاد شرکت کنندگان می‌شود. وی در ایران پیروانی دارد که بدون مواجهه با هیچ عامل بازدارنده‌ای، در مراکز مختلف به ترویج اندیشه‌های او مشغولند! تاکنون چندین کتاب درباره سای بابا و همچنین تعدادی از کتاب‌های نوشته شده توسط خودش، به زبان فارسی ترجمه شده است.

از آن جمله می‌توان به کتب ذیل اشاره کرد:

۱. تعلیمات سای بابا (تعالیم معنوی ۶)، ترجمه رویا مصباحی مقدم؛

۲. زندگی من پیام من، ترجمه پروین بیات؛

۳. سخنان سای بابا (تعالیم معنوی ۴)؛

۴. افکار الهی برای ۳۶۵ روز سال، ترجمه پروین بیات؛

۵. درخت ارزشها را آبیاری کنیم، ترجمه پروین بیات؛

۶. یوگای عاشقانه، ترجمه آزاده مصباحی؛

۷. عشق الهی را جلوه گر سازید، ترجمه پروین بیات.

*****

[۱]. پوتاپارتی در جنوب هند در ایالت «آندرا پرادش» واقع شده است که از «بمبئی» با قطار حدود بیست ساعت و از شهر بنگلور حدود ۴ ساعت فاصله دارد.

http://kalameyar.blogfa.com/post-۱۸.aspx

آیا ساتیا سای بابا یک آلت پرست و بت پرست است یا عارف است؟

متن زیر را بخوانید نظر فردیست که از نزدیک آشنا می‌باشد:

دیـدگاه‌های یک دانشـجوی ایرانی مقیم هند درباره سایی بابا. امروز می‌خواهم در مورد سایی بابا صـحبت کنم. از آنجا که در هند هسـتم و دسترسی به همه نوع منابع در این باره دارم خوشحال می‌شم اگر به چیزی که می‌خوام بگم توجه کنید. سایی بابا بر خلاف آنچه که در تبلیغات می‌شـنوید نه تنها مرجع معتبری برای انرژی و خالص کردن روح نیست بلکه روح را به گمراهی می کشاند. چه باور کنیـد و چه نکنید مردمی که به ملاقات این فرد می‌روند دارای ضـعف شخصـیتی و گم شده در دالان دنیا هسـتند و امید دارند که با ملاقات کسـی با این صـفات راه خود را پیدا کنند و یا بهبودی در حال و زندگی خود ببینند. اول از همه ناچارم که بحث دین را به میان بکشم ... سایی بابا بر خلاف آنچه که در مورد اتحاد ادیان درباره‌ی او گفته می‌شود - یک هندوی خالص است.

هنـدوی خالص یعنی که به پرسـتش اجسام ساخته‌ی دست بشـر می‌پردازد که در اسـلام بت پرستی نامیده شده. اما اساس دین هندو اینست که اجسامی را از سـنگ - چوب یا گل بسازنـد و آن را رنگ کنند و لباس بپوشانند و سـپس به عنوان خدایان بپرسـتند. پس کار از دو جا ایراد دارد:

یکی اینکه بت می‌پرستند

دوم اینکه دشمن پیروان سایر ادیان هستند.

کسانی که گرایش به تغییر دین خود از اسـلام به ادیان باسـتانی مثل هندو - ماندایی - مانوی - زرتشتی - میترایی - جینی و بودایی دارند به اینجا سـر بزنند چون در مورد این ادیان مفصل توضیح خواهم داد. بدون اینکه بخواهم مغرور به نظر برسم باید بگم که ۱۰ سال از عمرم را صـرف مطالعه‌ی همه‌ی این ادیان همچنین اسلام و مسیحیت و یهودی کرده‌ام و اگر خدا اجازه دهد میزانی از آن زا با شـما شریک می‌شوم. یکی از خدایان مهم و اساس دین هندو لینگا نام دارد. با عرض معذرت از همه! لینگا آلت تناسلی مرد است که از سـنگ در ابعاد مختلف تراشـیده می‌شود و در تمام معابد پرستش می‌شود. عکس زیر برهمنی را در حال شستشوی لینگا نشان می‌دهـد. لینگـا در مغازه‌ها به فروش می‌رسـد و هنـدوها در خانه آن را نگهداشـته و می‌پرسـتند. سایی بابا که خودش را تناسـخی از سایی بابای شماره ۱ می‌داند مهمترین وظیفه‌اش پرستش لینگا و تبلیغ پرستش آن است.

علاوه بر آن بتی دیگر است به نام لینگوم که در واقع با عرض معـذرت! آلت تناسـلی زن است که أن هم به همین شـکل فروخته و پرسـتش می‌شود. عکس زیر سایی بابا را در حالی که لینگوم کوچکی در دست دارد. اساس آیین هندو پرسـتش هزاران خدا و الهه است که در آیین زرتشتی به آنها ایزد می گوینـد.. اما در واقع همان آیین است در قالبی مدرن تر. در اصل هیچ دینی در تاریخ بشـر به نام هندو وجود نداشته و ندارد. هندو فقط از نام این سرزمین هندوستان به این آیین داده شده و این آیین به صورت مدون و دقیق اصلاً وجود ندارد. مسلمانان مردم این سرزمین را هندو نامیدند و امروزه به غلط نام آیین شده است.

سایی بابا کارهای عجیبی می‌کنـد و سایی بابای قبلی هم می‌کرد.. مثل غیب شدن و ظاهر شدن یا پرواز کردن و یا فکر خوانی و... این قـدرتها خاص سایی بابا نیست و همه‌ی برهمنان هنـدو این کارها را می‌کنند ... همچنین مقدسان جین و بودا ... چطور؟ حدود ۶۰ کتاب مقدس و باستانی در آیین برهمنی وجود دارد که حاوی وردها و جادوها و نفرینهای متعدد است.

این کتب فقط در دست برهمنان است و دانش ممنوعه می‌باشد.

با رعایت دستورات این کتابها هر برهمنی می‌تواند از آسمان باران باراند و یا فرزند را در شکم زن حامله بکشد.

اما منبع این جادوها شـیطانی هسـتند و برای منظور نیک به کار نمی‌رونـد. برهمنان و سایی بابا از میان آنها از این قدرتها برای احمق

نگه داشتن مردم استفاده می‌کنند و مردم ناچار به پرستش آنها هستند.

برای مثال برهمنان باید در تمام خانواده‌های هندو وارد و خارج شوند و هر مبلغ پولی که بخواهند دریافت کنند ... وگرنه نفرینی بر خانواده می‌گذارند که فقط خودشان بتوانند آن را بردارند. پیش از هر ازدواج و پیش و بعد از تولد هر بچه ای – برهمن باید مراسم مخصوص و پیچیده‌ای اجرا کنند تا ازدواج موفقیت آمیز شود و بچه به سلامت به دنیا بیاید ... اگر خانواده برهمن را راه ندهند ازدواج به عزا مبدل می‌شود و این کاملاً ـ صحت دارد. برای برخی مراسم کثیف که برهمنان باید قربانی به شیاطین هدیه کنند – کودکی مسلمان را گرفته و می کشند و خونش را روی بتها می‌مالند. حداقل روزی ۱۰ تا ۲۰ مورد این اتفاق در هند می‌افتد.

دستورات آیین برهمایی (هندو)

انسان را به کارهای کثیف وا می‌دارد که فقط منجر به گمراهی و زندگی رقت بار می‌شود. برای مثال هر وقت کسی می‌میرد اگر فقیر باشد همانجا توی خیابان جسدش را می‌سوزانند و شما می‌ایستی و سوختنش را مشاهده می کنی و خاکسترش به حلق همه می‌رود و روی هر غذایی می‌نشیند. پوشیدن کفش درست نیست و شستن دستها اصلاً مجاز نیست. هر وقت با هندویی دست دادید پیش از هر چیز دست خود را آب بکشید! شستن بدن با آب گرم مجاز نیست ... دوش گرفتن حرام است ... خوردن هر نوع میوه و غذایی که حاوی ویتأمین‌های مفید و فسفر و پروتئین باشد حرام است ... وضع حمل زنان در بیمارستان مجاز نیست و ... که همه اینها منجر به تولید نسلی بیمار با درصد هوشی پایین و مرگ و میر بالا می‌شود. تا سال ۱۹۴۷ میلادی زنان به همراه شوهران فوت شده‌شان زنده در آتش سوزانده می‌شدند ... و بیوه‌ها از شهر طرد می‌شدند. از دیگر اساس دین هندو ازدواج بچه هاست! در دین هندو هر روز متعلق به تولد یکی از خدایان و الهه‌های بی‌شمار است که هر روز مراسم خاصی باید در معبد و خانه انجام شود. همچنین طبقه بندی جامعه به شکل قدیمی و باستانی است ... یعنی که فرزند یک بانکدار حق ندارد با فرزند یک معلم ازدواج کند و جامعه دارای سیستمی جدیست ... کسانی که از طبقه پایین هستند حق خرید خانه و ماشین و چیزهای لوکس و باز کردن حساب بانکی ندارند و طبقه نجسها در کثافت دست و پا می‌زنند. در چنین شرایطی یک ماه پیش جناب سایی بابا بیانیه‌ای صادر کرد علیه مردم فقیر جامعه و سبب تظاهرات و جنگ و جدل‌های فراوانی شد و مردم زیادی علیه او جبهه گرفتند از جمله نماینده گان در مجلس. با این اوصاف اگر همچنان در پی تغییر دین هستید و یا ارادت به سایی بابا دارید می‌توانید کمی بیشتر روی تصمیم خود فکر کنید. پشیمان نخواهید شد.

منبع:

http://arvaah.org/forum/index.php/topic،۷۲۵.۰.html

درباره فرقه انحرافی سای بابا

حجت الاسلام سید محمدرضا حسن زاده طباطبایی از کارشناسان عرصه ادیان، طی نوشتاری با عنوان «سای بابا، شخصیت، فریب‌ها و ادعاها»، به نقد فرقه انحرافی سای بابا پرداخت. در این نوشتار آمده است:

چنان که در خبرها نیز شنیده یا خوانده‌اید، باگوان شری ساتیا سای بابا که خود را خدای خالق و هستی بخش می‌پنداشت، ۱۱ سال زودتر از پیش‌بینی خود، طعم مرگ را چشید تا یک خدای دروغین دیگر رسوا شود. وی بنیانگذار نحله شخصی و انحرافی موسوم به سای باباست و مرگ، چند روز پیش در ۸۵ سالگی به سراغ او آمد. مرگی که موجب شد یکی از صدها نیرنگ «سای بابا» برملا شود؛ چرا که پیش گویی کرده بود در سن ۹۶ سالگی خواهد مرد و هشت سال بعد روح او در جسمی دیگر در شهر میسور به بدن فردی دیگر منتقل خواهد شد.

سای بابا کیست؟

حدود ۱۸۰ سال قبل در هند فردی به نام شیردی بابا معروف شد.

وی یک روحانی با ایمان بود و انسان‌ها را به نیکی و افکار و رفتار درست دعوت می‌کرد. در آن زمان مردم توجه زیادی به شیردی بابا نکردند و حکومت‌ها او را طرد کردند.

شاید یکی از دلایل این برخورد هندی‌ها با شیردی بابا این بود که او به اسلام علاقه زیادی داشت و بعضی از تعالیم او از اسلام گرفته شده بود.

اما سال‌ها بعد از وفات شیردی بابا عده‌ای با حمایت و برنامه ریزی دولت‌های استعمارگر، جانشین تازه‌ای برای شیردی بابا پیدا کردند و او را ملقب به سای بابا کردند.

«باگوان شیردی سای بابا» یا همان «یا سو آمی ساتیا سای بابا» در ۲۳ نوامبر ۱۹۲۶ در یکی از ایالت‌های هندوستان به دنیا آمد. سای بابا در سن چهارده سالگی، مدعی شد روح خداوند در جسم او رفته است و علنا گفت که برای هدایت انسان‌ها بر روی زمین ظهور کرده است و تلاش وی بر اینست که با نگاهی پلورالیستی همه پیروان ادیان را به سمت خویش بکشاند. وی بیش از پنجاه میلیون نفر را تنها تا سال ۱۹۸۵ به مریدی خود در آورده بوده است.

اما سای بابا به جذب مسلمانان و مسیحیان توجه ویژه‌ای نشان می‌داد که نکته قابل تاملی است.

او خودش را سای بابا نامید و گفت که تجسم بعدی «شیر دی سای بابا» است که درویشی مسلمان بوده و ده‌ها سال پیش در ایالت «ماهاراشترا» سکونت داشته است.

اولین چیزی که در اسم سای بابا جلب توجه می‌کند شایبه‌ی فارسی بودن این اسم است.

سای بابا شکلی دیگر از همان (شاه بابا)ی خودمان در زبان فارسیست که با کمی تحریف و تغییر در زبان‌های اردو و هندی به این شکل تلفظ می‌شود. علاوه بر نکته‌ای که در نام این شخص در ارتباط با اسلام وجود دارد، به طور کلی این شخصیت را بسیار به اسلام پیوند می‌زنند و این مساله در سخنرانی‌ها، نام گذاری‌ها و تبلیغات این فرقه انحرافی شرق آسیایی، مشهود است.

سای بابا در ایران نیز مریدان بسیاری دارد که او را می‌پرستند. سایت رسمی وی به زبان فارسی به نام ایران بابا نیز بسیار فعال است و از ظاهر آن مشخص است که سرمایه گذاری زیادی روی آن صورت گرفته است.

این سایت به صورت کاملاً رایگان به تولید محتوای ارائه شده از سوی سای بابا در بین ایرانیان می‌پردازد. تا کنون نزدیک به یکصد نرم‌افزار و لوح فشرده تبلیغی از سای بابا به زبان فارسی با شمارگان بالا در کشور توزیع شده است.

مهربابا در دوره‌های قبل‌تر سای بابا کمتر در ایران شناخته شده بود، اما شخصی از گروه وی به نام مهربابا نزد مریدانش در ایران بسیار معروف بود.

مهربابا سه بار به ایران سفر کرد یکبار در ژانویه ۱۹۲۴ که با کشتی از بمبئی به بندر بوشهر رسید و به سبب بیماری همراهانش به سرعت به هند بازگشت.

بار دوم در سپتامبر ۱۹۲۸ که در این سفر از شهرهای خرمشهر، دزفول، خرم‌آباد، ملایر، اصفهان، یزد، کرمان، بم و دزد آب (زاهدان) دیدن نمود. مهربابا در این سفر ملاقات‌هایی با ایرانیان داشت و مریدانی چند را جذب کرد سپس از راه زمینی و از بین راه کویری دزدآب و بعد از طریق قطار به هند بازگشت.

در اول ژانویه ۱۹۳۱ مهربابا برای سومین بار با قطار راهی ایران شد.

تبلیغات، حضور و توجه ویژه مهربابا به ایران سبب شد تا الان زمینه پذیرش سای بابا در ایران به راحتی فراهم باشد و سایت‌ها و نرم افزارها و تبلیغات گسترده و موثری از اینها را شاهد هستیم. سای بابا چند روز پیش در سن هشتاد و پنج سالگی درگذشت. وی در روستای پوتاپارتی در جنوب هند در ایالت «آندرا پرادش» زندگی می‌کرد و در اواخر عمر به بیماری مبتلا شده و در بیمارستان

پوتاپارتی در همین ایالت، به علت مشکلات تنفسی بستری بود و میلیون‌ها نفر از پیروانش اطراف این بیمارستان تجمع کرده بودند. سای بابا برای دعوت خود معبد بزرگی به نام پراشانتی نیلایام به معنای آشیانه‌ی صلح برین، تأسیس کرده بود که به مناسبت اعیاد همه‌ی ادیان، هم چون کریسمس، عید فطر، عید نوروز، سال نوی چینیان و اعیاد هندوها مراسمی را برگزار می‌کرد.

ویژگی‌های برجسته در مکتب انحرافی سای بابا

۱ تناسخ و انکار معاد

سای بابا به تناسخ معتقد است و بر این اساس پیش گویی کرده است که در سن ۹۶ سالگی این جسم خود را ترک خواهد کرد و هشت سال بعد روح او در جسمی دیگر در شهر میسور به بدن فردی دیگر منتقل خواهد شد.

در حالی که خداوند متعال با مرگ وی، میان حقیقت و دروغ بزرگی که گفت یازده سال فاصله انداخت

و مَکَرُوا و مَکر الله و الله خیرُ الماکرین.

تناسخ از ویژگی‌های مشهور ادیان شرق آسیا است.

بر اساس اعتقاد خرافی تناسخ روح انسان در چرخه‌های متوالی باز پیدایی تحت تاثیر قانون کارما در صعود یا تنزل است تا این که با تلاش از حذف کارما از این دریای سامسارا نجات یافته و به موکشا و رهایی برسد. ادیان الهی مانند زرتشت، یهودیت، مسیحیت و اسلام همگی این اعتقاد باطل را مردود می‌دانند و کتاب‌های بسیاری نیز در نقد آن نوشته شده است.

۲ پلورالیسم عرفانی

معنویت آیین سای بابا بر مبنای کثرت گرایی عرفانی تبلیغ می‌شود. وی تصریح می‌کند که همه‌ی ادیان حقَّند و هیچ تفاوتی با یکدیگر ندارند، هر چند دین خود ساخته‌ی خویش را کامل‌ترین آنها می‌داند و آن را به منزله‌ی صد می‌داند که چون کسی آن را داشته باشد، حقیقت همه‌ی ادیان دیگر را که همگی از صد کمتر هستند، خواهد داشت. این در حالیست که همین آقای سای بابا اجازه گرایش به اسلام یا ادیان دیگر را به پیروانش نمی‌دهد و در عین حال از آنان می‌خواهد که برای تاثیر پذیرفتن از آموزه‌هایش، باید دست از همه‌ی باورهای ذهنی و درونی پیشین خود بردارند و بدین ترتیب کثرت گرایی را معنا می‌کند!

۳ شعبده و جادو

بسیاری از مردم گمان می‌کنند کارهای خارق‌العاده نشانه‌ی حقانیت یک مکتب می‌تواند باشد.

مدعیان و سود جویان نیز از همین سادگی مردم سوء استفاده کرده و با قدرت‌هایی که به دست می‌آورند، سعی می‌کنند با انجام کارهایی که از توان عموم مردم خارج است و یا پیشگویی‌ها و پیش بینی‌هایی درباره‌ی حوادث روز مره، چنین جلوه دهند که همه‌ی سخنان آنان حق است و مهر تأیید الهی دارد. هرگز نمی‌توان انجام کارهای خارق‌العاده را نشانه‌ی حقانیت و درستی راه و روش یک عارف دانست. هر چند برخی از کارهای خارق‌العاده در اثر توانمندی‌ها و استعدادهای خدادادی است؛ اما بسیاری از آنها معلول ریاضت‌ها و تمرین روحی و گاهی شیطانی است.

توضیح این که، روح انسانی دارای قدرتی خارق‌العاده و شگفت انگیز است.

هر انسانی اگر بتواند غرایز حیوانی را سر کوب نماید، می‌تواند از قدرت خارق‌العاده‌ی روح خود استفاده کند.

کارهای خارق‌العاده‌ی ارزش دارد که در سایه‌ی عمل به دستورات الهی به دست آمده باشند، هر چند هیچ عارف حقیقی عملی را برای دستیابی به کارهای خارق‌العاده انجام نمی‌دهد، زیرا عرفان حقیقی چیزی جز معرفت و تقرب به خدا نیست. نقل شده است عده‌ای نزد یکی از عرفا رسیدند و برخی از کرامات او را در نزد خود او بازگو کردند.

به او گفتند:

بر سر آب می‌روی؟

گفت:

چوب پاره‌ی بر آب برود.

گفتند:

در هوا می‌پری؟

گفت:

پرندگان در هوا می‌پرند.

گفتند:

به شبی به کعبه می‌روی؟

گفت:

جوگی در شبی از هند به دماوند می‌رود.

گفتند:

پس کار مردان چیست؟

گفت:

آن که دل در کس نبندد جز خدای. حال یکی از شاخصه‌های اصلی مکتب انحرافی سای بابا که به واسطه آن میلیون‌ها انسان را به خود جذب کرده است، استفاده از همین جادو و شعبده بوده است که البته در این مسیر از هیچ گونه تقلبی فروگذار نکرده است و فریب‌های خود را تحت عنوان قدرت الهی تبلیغ می‌نماید. فیلم‌های مستند بسیاری در نقد و آشکار نمودن فریب‌های سای بابا ساخته و منتشر شده است.

از جمله می‌توانید نزدیک به چهل مورد از آنها را از پایگاه اینترنتی زیر مشاهده کنید:

www. pedar. net

۴ – ادعای الوهیت

باگوان شری که در کودکی نمی‌توانست مگسی را از خود برماند، اکنون مدعیست که خدای خالق، برهما، خدای هستی بخش و ...در او حلول کرده است.

وی مردم را به ستایش و پرستش خویش فرا می‌خواند و ساده دلان نیز در برابرش زانو می‌زنند و در ایران نیز صدها پیرو فریب خورده، او را می‌پرستند. او به هوادارانش این متون و اذکار را توصیه می‌کند، تا در حالت آرامش و توجه کامل در برابر او بخوانند: خودتان را محصور من بدانید، به من مشغول باشید جنون بابا را در زندگی تان خلق کنید، باور کنید که از این جنون شیرین‌تر نیست به عشق هم عادت کردیم، همه این سال ها، فرم‌های مختلفی از عشق را برای شما گرفتم مثل کودکی پرورش تان دادم، مثل پدر و مادری عاشق، تا رشد کنید من فرم برادر و خواهرتان را به خود گرفتم ... من آمده‌ام تا سعادت بدهم، من آمده‌ام تا ببخشم

هیچ منظور دیگری از موجودیت من نیست همه اضطراب و مشکلات خود را به من بسپارید و از من آرامش بگیرید بیا و مرا پیدا کن و خودت را پیدا کن از نزدیک به من نگاه کنید، به فراسوی فرم بدن و درون نگاه کنید

۵ – تجاوز جنسی

در یکی از مستندهای متعددی که بی‌بی‌سی و برخی دیگر از رسانه‌های اروپایی علیه سای بابا ساخته‌اند، وی متهم به سوء استفاده جنسی از برخی مریدان خود برای بیش از ۳۰ سال شده است.

گزارش بی‌بی‌سی حاوی مصاحبه با برخی از خانواده‌هاییست که از مریدان سای بابا بوده‌اند و به شرح چگونگی تهدیدهای وی و بهره برداری جنسی از آنان پرداخته شده. در این مستند، بی‌بی‌سی حجم تخلفات سای بابا را به حدی می‌داند که نیاز به دخالت دولت‌های مختلف در برابر آن را ضروری شمرده است.

۶ – مسیحیت زدگی

با این که سای بابا در بسیاری از گفته‌ها و رفتارهای خود اسلام را هدف گرفته بود، اما یکی از ویژگی‌های شاخص وی استفاده از تعالیم مسیحیت در حرف‌هایش است که نشان می‌دهد او بیشتر تحت تاثیر سیاست‌های استعمارگران مسیحی بوده که دهها سال هند را استعمار کرده بودند.

۷ تطمیع مریدان

سای بابا قصر بسیار بزرگی در هند داشت که هر پنج شنبه از قصرش بیرون می‌آمد و با تردستی جواهری یا از هوا برایش می‌آمد یا با استفراغ پیاپی، جواهری را از درون دل خود بیرون می‌آورد و سپس آن جواهر را به یکی از مریدانش می‌داد و باز هفته بعد عده‌ی زیادی منتظر او می‌ماندند تا شاید قطعه طلایی گیرشان بیاید. تخت‌های طلای سای بابا نیز دیدن داشت و افراد زیادی از سراسر دنیا فقط برای تماشای شکوه و جلال تخت وی در دیدارهای عمومی او شرکت می‌کردند:

آنچه باعث تاسف و تاثر است اینست که شخصیتی که موفق شد دهها میلیون انسان را به مکتب انحرافی خود جذب نماید، آن چنان که باید مورد مطالعه و پژوهش حوزه‌های علمیه قرار نگرفت. در نقد مکتب و شخصیت او که در ایران اسلامی مورد توجه قرار گرفته است، نه کتابی شایسته و در خور از سوی حوزه علمیه ارائه شده است و نه نقدی رسانه‌ای جامع و مطلوب. این مشکل تنها به سای بابا نیز منحصر نمی‌شود. بلکه مدعیان بسیاری هستند که بدین ترتیب وجود دارند، آن گونه که باید، افکار و اندیشه‌هایشان در بوته نقد گذاشته نمی‌شود تا جوانان در دام فریب‌هایشان گرفتار نیایند. این نیز حاصل نمی‌شود جز این که نگاهی بین المللی جریان‌های فکری و عقیدتی داشته باشیم و اگر فرقه‌ای در آن سوی دنیا شکل گرفت، توجه به آن را جدای از وظیفه خود محسوب ننماییم. این در حالیست که کتاب‌های متعددی در نقد افکار و اندیشه‌های سای بابا در کشورهای غربی منتشر شده است اما متاسفانه در کشور ما به جای ترجمه این گونه آثار، به ترجمه سخنرانی‌ها و آثار مروج فرقه سای بابا اقدام می‌گردد.

کتابی در نقد سای بابا با عنوان:

آواتار شب یا زوایای پنهان سای بابا / ... شیعه‌ها

http://www.shia-leaders.com/?p=۱۲۰۲۷

بت پرستی مدرن (سای بابا)

همیشه وقتی اسم بت پرستی به گوشم می‌رسید، از خودم می‌پرسیدم، مگر می‌شود انسان با این عقل و شعور ی که خدا به او داده، برای عبادت، پرستش و خشوع سر تعظیم در مقابل یک شیء که از خود او پایین تراست فرود آورد و آیا انسانی که فطرتاً خدا جو و خدا پرست است، خضوع در مقابل منبع کمال، که این تمنای فطری، تبدیل پذیر و از بین رفتنی نیست را، رها کرده و سر تعظیم در مقابل موجود دیگر فرود می‌آورد. انسان در این تعظیم وقتی به بزرگی خدا می‌اندیشد، از این خضوع خود احساس بدی ندارد که هیچ، بلکه حتی با غرور و لذت این کار را انجام می‌دهد و به همین دلیل آنها که معرفتشان نسبت به خداوند متعال بیشتر است، عبودیتشان نیز به همان نسبت بیشتر خواهد بود و از این عبودیت و تعظیم لذت برده و به آن افتخار می کنند.

احساس بندگی اما انسان معاصر با تمام پیشرفتهای امروزی در زمینه‌های مختلف، به علت ضعف تشخیص و ارضای این کشش فطری، به پرستش خدایی از جنس خویش (انسان) روی آورده است.

انسانی که اولین نقدی که به بت پرستها وارد است، به او نیز وارد است، در داستان حضرت ابراهیم (عَلَيْهِ السَّلَام) خواندیم که، وقتی حضرت همه بتها را شکست و تبر خود را بر دوش بت بزرگ قرار داد، مردم او را در شکسته شدن بتها مقصر می‌دانستند، ایشان چنین پاسخ دادند، که تبر بر روی بت بزرگ است، شاید او چنین کاری را کرده باشد، مردم در پاسخ حضرت گفتند، که او که نمی‌تواند از جای خود تکان بخورد، چگونه ممکن است این کار را کرده باشد و اینجا بود که حضرت فرمودند، شما موجودی را می‌پرستید که حتی قادر به حرکت نیست و از خود شما ضعیف‌تر است.

اینجا هم مردم باید در مقابل موجودی تواضع کنند که از جنس خودشان است و آن هم مانند دیگر انسانها نیازمند بوده، می‌خورد، می‌خوابد و ... که در واقع تفاوت چندانی با بتها ندارد، جز آنکه مدعیست که خدای خالق در او حلول کرده و معجزاتش تولید خاکستر با دستش و خواندن بعضی از افکار است، که این کارها، برای ریاضت کشیده‌های هندی، کاری ساده و پیش پا افتاده محسوب می‌شود، وی مردم را به ستایش و پرستش خویش فرا می‌خواند، فطرتهای تشنه خضوع که حقیقت را نشناخته‌اند، نا گریز در برابرش زانو می‌زنند. «اما کمال مطلقی که فطرت، خواهان خشوع در پیشگاه اوست کجا و یک انسان نیازمند و محدود کجا؟» (جریان شناسی انتقادی عرفانهای نوظهور ص ۳۷) ساتیا سای بابا «اما کمال مطلقی که فطرت، خواهان خشوع در پیشگاه اوست کجا و یک انسان نیازمند و محدود کجا؟»

(جریان شناسی انتقادی عرفانهای نوظهور ص ۳۷)

باگوان شری ساتیا سای بابا زاده ۲۳ نوامبر ۱۹۲۶ در دهکده‌ای کوچک به نام پوتاپارتی است؛ [او] یکی از مدعیان خداگونگی تجسم خداوند است.

وی می گوید:

«من برای احیا این اصول در کل جهان تجسم یافته‌ام. معجزات من، کارت دعوتی بیش نیستند؛ معجزه اصلی من، ایجاد تغییر و تحول در درون شما است.»

باگوان شری ساتیا سای بابا مدعیست یک آواتار است.

به گفته خودش او روحانی هیچ یک از ادیان نیست و هیچ دینی را تبلیغ نمی کند.

پدر او «پداونکاپاراجو» و مادرش «ایشوارامبا» بودند. ساتیا، فرزند چهارم خانواده‌ای فقیر و مؤمن بود و به جز او خانواده راجو، یک پسر و دو دختر دیگر نیز داشتند. ساتیا سای بابا در سن ۱۴ سالگی – در تاریخ ۲۳ ماه مه ۱۹۴۰ – اعلام کرد که روح خداوند در جسم او حضور دارد و او برای هدایت انسان‌ها بر روی زمین ظهور کرده است.

او خود را سای بابا نامید و گفت که تجسم بعدی «شیردی سای بابا» است که سال‌ها پیش در ایالت «ماهاراشترا» در ده شیردی

زندگی می‌کرده است.

چند بیت از شعرهای سای بابا چرا مرا محدود و محصور به یک اتاق در خانه خود میدانید همه اتاقها باید «اتاق بابا» باشد خودتان را محصور من بدانید به من مشغول باشید جنون «بابا» را در زندگیتان خلق کنید باور کنید که از این جنون شیرین‌تر نیست و به عشق هم عادت کردیم ... و همه این سالها فرمهای مختلفی از عشق را برای شما گرفتم. مثل کودکی پرورشتان دادم. مثل پدر و مادری عاشق تا رشد کنید. سای بابا، معتقد به حلول خدا در خودش است و خود را الهه آفریدن می‌داند. او، گاه خدا را از سنخ روح کیهانی و انرژی می‌داند. از سوی دیگر، معلوم نیست در آثار او، عشق به خدا اصل است یا خود خدا؟

ساتیا سای بابا می‌گوید:

«اساس و دلیل این حضور، مبتنی بر عشق و قدرت الهی است.

عشق و قدرتی بی نهایت و همه جانبه (فراگیر) که در حقیقت تجسم عشق الهیست و قادر است انسان‌ها را از نقاط دور دست کره زمین به دهکده پوتاپارتی بکشاند.» سای بابا می‌گوید:

«خدمت به همنوعان، خدمت به خداوند است». باگوان شری ساتیا سای بابا که اکنون ۸۲ سال دارد، هر روز دو بار برای دارشان (دیدار الهی) به سالن سای کولونت، جایی که مریدان‌اش از سراسر دنیا برای دیدار با او در آنجا گرد هم آمده‌اند، می‌رود و برای آنها سخنرانی می‌کند.

باگاوان شری ساتیا سای بابا، به گفته خودش، در سن ۹۹ سالگی خرقه تهی کرده و هشت سال بعد در جسم دیگری در شهر «میسور» دوباره ظهور خواهد کرد. نام این تجسم الهی «پرماسای بابا» و گسترش دهنده عشق و ادامه دهنده راه شیردی سای و ساتیا سای خواهد بود.

ساتیا سای در سخنان خود گفته است:

«بعد از پرما سای، جهان بار دیگر در صلح و آرامش غوطه خواهد خورد.» او به اصول اعتقادی هندی کاملاً پایبند و معتقد بوده است.

او، تناسخ و قانون کرمه را کاملاً پذیرفته و به کرات از ویشنو نام برده است.

سای بابا، معتقد به حلول خدا در خودش است و خود را الهه آفریدن می‌داند. او، گاه خدا را از سنخ روح کیهانی و انرژی می‌داند. از سوی دیگر، معلوم نیست در آثار او، عشق به خدا اصل است یا خود خدا؟ او تمام مذاهب را برابر می‌بیند و به پلورالیسم دینی قائل است.

از این طریق، تمام ادیان را نفی می‌کند و فقط مکتب خود را اثبات می‌کند.

در مکتب او، ذکر و ورد و مناجات وجود دارد؛ اما روزه گرفتن را امری بیهوده می‌داند.

نوشته داریوش عشقی

گروه دین و اندیشه تبیان

الوهیت در عرفان ساتیا سای بابا

عرفان‌های نوظهور اشاره به رونق جریان‌های فکریست که در چند دهه گذشته با شکلی متفاوت در دنیای معنوی به راه افتاده است.

در بدو فراگیری این عرفان‌ها امر بر برخی مشتبه شد که عرفانهای نوظهور، گرایشات معنوی منکر وجود خدا است.

حال آن که در قریب به اکثر عرفان‌های نوظهور اشاراتی به وجود خداوند رفته است.

لکن مسأله بر سر میزان اعتبار خدا در مصادیق متفاوت این گونه از عرفانها است.

تجلیات خدا در هندوئیسم یکی از مسائل مهم در میان آموزه‌های هندوئیسم بحث در مورد انواع تجلیات خداوند ست.

در تعالیم هندوئیسم بحث از آواتار (ava – tara) به معنای ظهور و تَجَلّی خدا از دو منظر قابل بررسی است:

الف – این ماجرا اشاره‌ای به وجود خدایان متعدد در هندوئیسم دارد. احساسات آغشته به باورهای مذهبی مردم هندوستان قدیم باعث شد تا اراده های گوناگون الهی، تجسم خدایان متعدد را در ذهن ایشان بپرورانند. خدایانی با وظایف و تکالیف متفاوت همچون خدای آسمان، خدای هوا، خدای نگهدارنده جهان، خدای زمین و ... نمونه‌ای از این باور است.

ویشنو (visnu) یکی از خدایان بزرگ است که از ابتدا مورد عنایت معتقدین به هندوئیسم نبود اما به تدریج صاحب عظمت و احترام زیادی شد.

ویشنو مقیاس جهان پیما است؛ زیرا معروف است که وی در سه قدم جهان را می‌پیماید. سه گام او آسمان و هوا و زمین است؛ رزاق و نگهدارنده خُدایان و مردم است.

در «مهابهارات» و «پوراناها» ویشنو به شخص دوم اقالیم سه گانه و شخص «ستگن» که داری صفت رحم و نیکیست معروف شده است.

ویشنو دارای نیروی حفظ، حراست، قائم به ذات و مستولی بر همه چیز شناخته می‌شود در این حالت او را به عنصر آب که قبل از خلقت این جهان در همه جا ساری و جاری بوده منسوب داشته‌اند.

بدین جهت ویشنو را «نارایِن» یعنی متحرک در آبها خوانده‌اند و او را به شکل مردی که بر روی ماری نشسته و چرت می‌زند و بر سطح آب شناور است مجسم ساخته‌اند.

پرستندگان ویشنو، او را مبدا عالی جمیع چیزها می‌دانند. ویشنو در «مهاباهارات» و «پورانا» خدای اعلی نام گرفته است او در این حالت دارای سه نیرو و خاصیت است:

۱. برهما یا خالق فعال، که وقتی ویشنو خواب بود گل نیلوفری از نافش رویید و این خالق فعال از او به وجود آمد.

۲. ویشنو، حافظ و نگاهدارنده اشیائیست او به صورت مظاهر (آواتار) مختلف، مثلا به صورت کریشنا ظاهر شود.

۳. شیوا یا رودر، نیروی مخرب یا ویران کننده و نیست کننده است که بنا بر آنچه در مهابهارت نقل شده از پیشانی ویشنو به وجود آمده است ... ویشنو به صورت نیروی حافظ و حامی در این جهان با اشکال مختلف ظاهر می‌شود. به عبارت دیگر، در ادوار مختلف ویشنو در آواتارهای عدیده تجسم پیدا کرده و به صورت انسان یا اشکال مافوق طبیعت در قسمتی از جوهر الوهیت وارد شده و به آنها نیروی مافوق بشر بخشیده است.

ظهور هر یک از آواتارها برای اصلاح خطاهای بزرگ یا بخشیدن خوبیهای عظیم به این جهان بوده است (۱). ویشنو یکی از خدایان سه گانه هندوئیسم صاحب عزت و احترام بسیاری میان مردم هند است و چون از عوامل پیدایش آواتارها و تمام قدرت فوق بشری آنهاست هر جا سخن از آواتارها می‌شود از ویشنو به عنوان یکی از تثلیث خدایان مطلب ارائه می گردد و بلعکس هر جا در باره خصوصیات خدایان هند بحثی پیش می‌آید لاجرم سخنی از آواتارهای بزرگ، به عنوان یکی از خصوصیات بزرگ خدایان سه گانه یا خدایان مشهور هندوستان به میان می‌آید.

ب – وجود آواتارها بر روی کره خاکی تاثیر معنوی زیادی بر جامعه دینی می‌گذارد. وجود یک انسان به عنوان تَجَلّی خداوند و کسی که برای راهنمایی نوع بشر و از بین بردن رنجها، مشکلات جامعه و بخشش خوبی‌ها به مردم نازل شده، می‌تواند تاثیرات اجتماعی زیادی به وجود آورد و انسانهای زیادی را به سوی معنویت راهنمایی کند.

کریشنا، یکی از تجلیات خداوند در غالب انسانی است.

در کتاب گیتا آمده است هر گاه درستکاری فراموش شده و نادرستی حکمفرما شود من خودم (کریشنا) ظهور می کنم و بارها نسل

به نسل برای حمایت از درستکاری و از بین بردن شرارت و بنیان گذاری مذهب خواهم آمد از این رو برای نابودی شیطان، خدا بارها و بارها به شکل انسان تَجَلّی می کند.

این عقیده در میان سالهای ۳۰۰ تا ۱۲۰۰ میلادی به حد نهایی مقبولیت رسید. نظریه ظهور کالبد ی، یگانگی خدا را با کثرت خدایان وفق داد. آواتارهای ویشنو از معروف‌ترین آواتارها می‌باشند. در میان آنها «رام» و «کریشنا» جزء مهمترینها هستند.

بر طبق این اعتقاد، خداوند خویشتن را در اشکالی که حتی شکاک‌ترین افراد هم بتوانند آن را قبول کنند ظاهر می‌سازد. آواتاراها بی‌شمارند و علاوه بر آواتارهای شناخته شده می‌توان گفت هر ولی یا معلم روحانی بخشی از تَجَلّی خدای را به همراه دارد. (۲) کلکی (kalaki) به عنوان یکی از آواتارهای بزرگ ویشنو همان است که در ادبیات هندوئیسم موعود آخر الزمان و اصلاحگر بزرگ جهان است او شمشیر به دست و سوار بر اسب سفید ظاهر می‌شود تا بدیها را از زمین بر چیند و خوبی را به جایش بنشاند. از این رو در مکتب هندوئیسم، آواتارها تاثیرات ژرفی را بر جامعه می گذارند و مبدا بسیاری از تحولات روحانی می‌شوند. سو آمی ساتیا سای بابا ساتیاسای بابا در سال ۱۹۲۶ در دهکده «پوتاپارتی (pattaparti)» نزدیک شهر بنگلور واقع در جنوب هندوستان دیده به جهان گشود. آغاز زندگی را نزد پدر و مادر خویش شروع کرد و پس از مدتی وارد مدرسه شد و تحصیلات ابتدایی را در محل زندگی خود ادامه داد. سای بابا زندگی ساده‌ای داشت و مانند بچه‌های دیگر به بازی و کنجکاوی مشغول بود.

روزها را یکی پس از دیگری صرف تحصیل و بازی در محل سکونت خود می گذراند اما به یکباره اساس زندگی معنوی او رقم می‌خورد. او وارد دوران جدیدی از زندگی شخصی و مرحله‌ی جدیدی از حیات روحانی می‌شود. ساتیا سای بابا تبلیغات معنوی را از همان سن ابتدایی به مرحله اجرا می گذارد. در بیستم اکتبر ۱۹۴۰ در سن حساس ۱۴ سالگی، ساتیا زندگی شخصی خویش را در اوراواکندا (uravakonda) رها نمود. سای بابا در تعالیم خود همواره اعلام می‌داشت:

صلح و آرامش منحصر به سه رکن ذیل است:

۱. رهایی از وابستگی

۲. دین و ایمان

۳. عشق

بدین سان برای عمل به اولین رکن صلح و آرامش یعنی رهایی از وابستگی خانه و والدین خویش را ترک باید گفت تا رسالت خود را با رهایی از تمام وابستگی‌ها و تعلقات آغاز نماییم. در کتاب زندگی من پیام من است چین نقل شده که بعد از مدتی والدین سای بابا او را در حین انجام ذکرهای ریتمیک پیدا می کنند.

پدر و مادر سای بابا از او خواهش می کنند که به خانه باز گردد و به زندگی طبیعی خود ادامه دهد. اما وی در مقابل اسرار والدین خود می گوید:

هیچکس به دیگری متعلق نیست اینها همه توهمات است.

از طرف دیگر، سای بابا هدیه گرفتن را فقط از طرف والدین و گورو (استاد معنوی) جایز می‌داند. سای بابا دو دوست صمیمی به نام «رامش» و «سودهیر» داشت. این دو دوست در دو طرف سای بابا در کلاس درس می‌نشستند. رامش از خانواده ثروتمندی بود.

روزی رامش یک یونیفورم بسیار شیک و نو را که ساتیا قادر به تهیه آن نبود به ویهدیه نمود ولی ساتیا یونیفورم را با یادداشت زیر به رامش بر گرداند:

دوست عزیز: اگر می‌خواهی دوستی ما ادامه یابد باید از زیاده روی در مورد تبادل کالا خود داری نمائی. هنگامی که فرد نیازمندی هدیه‌ای را از ثروتمندی می‌پذیرد ذهنش نگران می گردد که چگونه خوبی ثروتمندی را جبران نماید در عین حال، ذهن ثروتمند احسان کننده، از غرور انباشته می گردد. دوام دوستی واقعی بر پایه احساس قلبی استوار است.

فردی که هدیه‌ای را می‌پذیرد خود را حقیر و کوچک احساس می‌کند و فردی که هدیه‌ای را می‌دهد، خود را بزرگ و مغرور احساس می‌نماید چنین دوستی دوام نخواهد داشت. از این جهت لباهایی را که به من هدیه نموده‌ای به من تعلق ندارد آنها را به همراه این یادداشت باز می‌گردانم. (۳) ساتیا سای بابا سالیان زندگی خود را (در دهکده پوتا پارتی) وقف تبلیغ، تعلیم تجربیات عرفانی و ریاضت‌های گوناگون کرده است.

تا جایی که به شهرت جهانی رسیده و کتابهای بسیاری از وی در کشورهای مختلف جهان ترجمه و به چاپ رسیده است.

انسانهای بسیاری برای کسب معنویت و زیارت ساتیاسای بابا از دورترین نقاط جهان به سمت هند می‌رفتند. تا شاید به دیدار وی نایل شوند و معنویت و حقیقت را در آن روستای دور افتاده بیابند و طعم خوش عرفان را از دستان او هدیه گیرند. اما هر کس با اندکی تامل در داشته‌های عرفانی ساتیا سای بابا اذعان می‌دارد که برای عمل به هر یک از تعالیم عرفانی او ناگذیر باید یک قدم از علایق جامعه و قوانین معمول اجتماعی دور شوند. این تقابل یعنی استقبال از عرفان و آرامش عرفانی و از سوی دیگر ناروایی دوری از اجتماع و گوشه نشینی نشانه یکی از بزرگترین دغدغه‌های انسان مدرن خواهان معنویت است.

این تعارض عمیق باعث می‌شود تا استقبال از عرفان‌های نوظهور – هر چند در بدو امر با شور و شوق بسیار همراه است – در ادامه فاقد دوام و التزام فراگیری باشد.

نکته: سای بابا شیردی عارف دیگر هندیست که با وجود شباهت اسمی با ساتیا سای بابا دارای شخصیت مجزایی است.

او نیز یکی دیگر از عارفان معاصر هند است که بررسی سرگذشت و آموزه‌های وی وقت دیگری را می‌طلبد. اما همین ما را بس که: دوران کودکی سای بابا شیردی برای مدتها در هاله‌ای از رمز و راز پوشیده بود.

در ۲۸ سپتامبر ۱۹۹۰ ساتیا سای بابا قسمتی از زندگی دوران کودکی قدیس شیردی را تشریح می‌کند.

بر اساس اظهار ایشان شری بابا شیردی در ۲۸ سپتامبر ۱۸۳۵ در جنگلی نزدیک دهکده پاتری در ایالت حید آباد هند در خانواده‌ای بر همن به نام بهار دواجا گوترا (bhardwajagotra) به دنیا آمد نام مادرش دوگیری عمه (devgiriamma) بود.

شیردی بابا در ۱۵ اکتبر ۱۹۱۸ فوت شد.

اکثر اتفاقات زندگی سای بابا شیردی در کتاب شیردی سای بابا چاریتا sai baba charita به چاپ رسیده و یا توسط دوستداران وی به صورت پراکنده منتشر شده است.

آثار و کتب سای بابا

کتابهای ترجمه به فارسی سای بابا

(۱ – تعالیم معنوی

۲ – زندگی من پیام من

۳ – افکار الهی برای ۳۶۵ روز سال

۴ – درخت ارزشها را آبیاری کنیم

۵ – یوگای عاشقانه)

رام الله@

رام خدای آیین یشنو یکی از سه آیین بزرگ هندوستان و الله خدای متعال در اسلام یعنی همان خداوند است.

این آیین در سال ۱۵۰۰ میلادی توسط شخصی به نام شیخ کبیر در هندوستان پایه‌گذاری شد.

شیوه تبلیغ آن در ایران به شیوه گلد کوئیست است هر کسی برای آنکه در حلقه رام الله بماند باید یک نفر جدید را به رام الله معرفی کند وگر نه از دایره رام الله خارج خواهد شد.

این آیین با نامهایی از قبیل «جریان هدایت الهی، هنر زندگی متعالی و تعلیمات حق» به تبلیغ و ترویج افکار خود می‌پردازد. کتاب «جریان هدایت الهی» توسط پیمان الهی ترجمه به فارسی شده است که از جمله مجموعه تعالیم رام الله رهبر این فرقه می‌باشد.

اوشو: در سال ۱۹۳۱ در «کوچ وادا» در ایالت مادیا پرداش هند به دنیا آمد و در سال ۱۹۹۰ در سن ۵۹ سالگی از دنیا رفت به راجا و راجنیش تغییر نام داد و در ۱۹۶۰ به آچاریا راجنیش معروف شد از سال ۱۹۷۱ با عنوان «باگوان شر راجنیش» شناخته شد و نهایتاً در سپتامبر ۱۹۸۹ رسماً عنوان اوشو را برای خود برگزید. اوشو یعنی: حل شده در اقیانوس– شخص متبرک ملکوتی، که آسمان بر او باران گل می‌باراند با ۳۳ زبان ۶۵۰ کتاب از سخنرانی‌های او منتشر شده است ۷۰۰ سخنرانی او بر روی نوار کاست و ۱۷۰۰ سخنرانی ویدیویی دارد. کتاب غیر افسانه‌ای او در ایتالیا، ژاپن، کره عنوان پرفروشترین را داشته است ۸۵ کتاب او به زبان فارسی چاپ شده است.

در سال ۱۹۸۱ به آمریکا مهاجرت کرد و مقیم آنجا شد مریدان آمریکایی او در ریاست او رایگان زمینهایی را خریداری کردند وطی مدت ۴ ماه شهری به نام «راجنیش پورام» به عنوان مرکز آیین اوشو مشهور شد.

برخی می‌گویند آمریکاییها به دلیل ترس از بالا گرفتن او و یا به دلیل فسادهای اخلاقی و جنسی بی‌حد حصر او و مریدانش، در ۱۹۸۶ اخراج شد که احتمالاً ـ بیشتر یک مسأله سیاسی بوده است زیرا حقیقت آن است که تعالیم اوشو در بسیاری از موارد کاملاً متأثر از فرهنگ و تمدن غرب و لیبرالیسم در همه ابعاد آن می‌باشد.

اوشو همه بی‌بند و باریهای جنسی را به انگیزه معنویت و عرفان ترویج می‌دهد در نهایت در سال ۱۹۹۰ بر اثر بیماری مشکوکی از دنیا رفت. بعضی مرض او را در اثر گاز تالیوم آمریکاییها و یا تشعشعات رادیو اکتیو در ۱۹۸۶ در بازداشتگاه می‌دانند و برخی می‌گویند که در اثر فسادهای اخلاقی و جنسی و نهایتاً ایدز از دنیا رفته است.

کتابها (راه کمال، فقط یک آسمان، مدیتیشن چیست، نغمه زندگی، آه این عشق، رقص، زندگی به روایت بودا، راز «۸ جلد»، مراقبه هنر وجد، خلاقیت، بلوغ، کودک نوین، یک زندگی، یک ترانه، یک رقص، اینک برکه‌ای کهن، آینده طلایی، آفتاب در سایه، ضربان قلب، نهایت عشق ورزیدن، زور بای بودایی، هفت بدن هفت چاکر، تائوییزم) اکنکار: پال توئیچر اهل کنتای آمریکا رهبر و بنیانگذار آن است ۱۹۰۸ – ۱۹۱۲ – ۱۹۲۲ احتمال تولد اوست در جنگ جهانی دوم در نیروی دریایی آمریکا مشغول فعالیت بوده است و برای آشنایی با روح شناسی به هند رفت و از شخصی به نام استاد سودار سینگ بهره جست و مدعی شد که سودار سینگ نهصد و شصت و نه استاد بزرگ راک در طول تاریخ بوده‌اند.

توئیچل مدعی شد که سودار سینگ او را به شخصی افسانه‌ای که پانصد واندی سال سن داشته به نام «ربازا تارز» معرفی کرده است و تحت تعالیم او بوده است.

در سال ۱۹۶۵ به آمریکا برگشت و ادعا کرد که شیوه‌ای معنوی و آیین دینی با نام «اکنکار» کشف کرده است و با نام معنوی «پدر زاسک» مشغول تبلیغ مکتب خود شد.

وی مدعی شد که اکنکار کوتاه‌ترین راه و در نتیجه صراط مستقیم رسیدن به حقیقت است در سال ۱۹۷۰ مؤسسه غیر انتفاعی با عنوان اکنکار تأسیس کرد و کارگاه‌های آموزشی سفر روح را تشکیل داد و در سال ۱۹۷۱ از دنیا رفت ۶۰ کتاب از او ترجمه شده است که یک سوم آن به زبان فارسیست. وی مدعی شد من رهبر معنوی جهان هستم و قبل از من ۱۹۷۰ استاد دیگری وجود داشته است که در طول تاریخ بشر همواره مردم را به سوی راک (یعنی روح الهی، جریان مسموع حیات، جوهره خداوند که خلقت و محافظت از تمامی حیات را بر عهده دارد راهنمایی می‌کردند.

نام شخصیت‌هایی مثل مولوی، حافظ، شمس تبریزی، عطار نیشابوری، فردوسی و ... را در زمره استادان آورده است.

پس از مرگ توئیچل شخصی به نام داروین گراس جانشین وی شد تا سال ۱۹۸۱، سپس او را عزل و اخراج کردند (به دلیل ازدواج با همسر توئیچلو)

در سال ۱۹۸۱ هارولد کلمپ جانشین وی شد و از سال ۱۹۶۹ تحت تعلیمات توئیچل بوده است و چهار سال هم در نیروی دریایی آمریکا بوده است هارولد تجربیات خود را در کتابهای «نسیم تحول» و «روح نوردان سرزمین‌های دور» و «کودک در سرزمین وحش» به رشته تحریر درآورده است هر ساله در ۲۲ اکتبر همایش سراسری در مرکز اصلی این مکتب در آمریکا در سالروز تولد پال توئیچل برگزار می‌کنند، دارای سایت رسمی می‌باشند. کتابها: (آزادی معنوی چیست؟

، آیا زندگی یک قدم زدن با تفاخر است؟

از استاد بپرسید، استاد رؤیا، پنجه زمان، تمرینات معنوی، جوینده، در پیشگاه استادان راک، دفترچه معنوی، دندان ببر، راه بقای معنوی در اثر حاضر، روح نوردان سرزمین‌های دور، زبان سِّری، سرزمین‌های دور و) ... عرفان سرخ پوستی: عرفان ساحری، مؤسس آن کارلوس کاستاندا می‌باشد این عرفان را بعضاً عرفان عقاب نیز می‌گویند در ظاهر سخن و معرفتهایی را بیا ن می‌کند که با روح تفکر جدید غربی بیگانه است هر چند در باطن کاملاً مرتبط با مدرنیته و انسان عصر جدید است کاستاندا در سال ۱۹۳۱ به دنیا آمد و در سال ۱۹۹۸ در سن ۷۳ سالگی از دنیا رفت ابتدا در رشته مجسمه سازی و نقاشی تحصیل کرد بعد از مهاجرت به امریکا و از سال ۱۹۵۱ در رشته مردم شناسی به ادامه تحصیل پرداخت برای تحصیل درباره موضوع پایان نامه فوق لیسانس خود درباره گیاهان طبی و روان گردان سرخپوستی در سال ۱۹۶۰ به مکزیک رفت در ایستگاه اتوبوس در آریزونا با پیرمردی به نام دون خوان که ظاهراً متخصص گیاهان دارویی بود آشنا شد دون خوان او را با دنیای سیر و سلوک آشنا کرد و به عنوان پیر وراهنمای طریقت او عمل کرد. کاستاندا از تحقیق درباره گیاهان دارویی دست می‌کشد و فریفته شخصیت دون خوان می‌شود. کاستاندا در سال ۱۹۸۶ نخستین کتاب خود را با عنوان آموزش‌های دون خوان به چاپ رساند دوران آموزش دون خوان به کاستاندا بیش از ده سال طول می‌کشد اینکه واقعاً دون خوان وجود داشته یا نه هیچ سندی جز اظهارات کاستاندا وجود ندارد. دون خوان در آموزش‌هایی که به کاستاندا می‌دهد از قوم تولتک سخن می‌گوید و آنها را به عنوان منبع دانش و معرفت معرفی می‌کند اینان در شمار سه نژاد اولیه بوده‌اند که در آتالانتیک مستقر شدند. کتابهای کاستاندا به هفده زبان دنیا ترجمه شده است وبسیاری از کتابهای او به فارسی ترجمه شده است.

هانری کربن یکی از طرفداران کاستاندا بود که کتابهای او را در ایران رواج داد. کاستاندا شخصیت مرموزی بوده است او تصریح می‌کند که هیچ علاقه‌ای به عرفان و آیین‌های راز آلود ندارد اما همسرش می‌گوید عرفان و مکاتب راز آلود یکی از مهمترین دغدغه‌های او بوده است شاید این راز آمیزی و ابهام درباره هویت و گذشته کاستاندا به صورت عمومی از خود او ناشی شده است زیرا یکی از مفاهیم «دون خوان» از بین بردن و محو گذشته شخص است حتی با دروغ گفتن. بعضی کاستاندا را یک سارق ادبی تمام عیار دانسته‌اند و وجود شخصیت‌های اصلی داستانهای او را حتی دون خوان زیر سؤال برده‌اند.

ادعاها و کرامات سای بابا

حجت الاسلام و المسلمین دکتر محمدتقی فعالی، مدرس حوزه و دانشگاه و نگارنده ۹ جلد کتاب در باب جنبش‌های نوظهور معنوی، در ششمین نشست از سلسله نشست‌های «آسیب شناسی عرفان‌های کاذب» که در سازمان فعالیت‌های قرآنی دانشجویان کشور برگزار شد، به ایراد سخنرانی پرداخت.

فعالی با بیان این که عرفان‌های نوظهور را در هفت بخش می‌توان تقسیم کرد، گفت:

بخش اول آیین‌های نوپدید، عرفان‌های معنوی هند است که خود در دو بخش آیین سنتی و آیین نوظهور منقسم می‌شود که در میان آیین نوظهور، توضیح دو آیین معنوی «یوگا» و «اشو» در جلسات گذشته بیان شد.

این محقق و پژوهشگر با اشاره به سومین آیین معنوی و نوظهور هند خاطرنشان کرد:

سومین کیش معنوی هند، آیین معنوی «سای بابا» است.

سای بابا در سال ۱۹۴۷ میلادی در هند چشم به جهان گشود و در تاریخ سوم اردیبهشت سال ۱۳۹۰ شمسی از دنیا رفت.

وی با بیان این که سای بابا در پیش بینی‌های خود اعلام کرده بود که در سن ۹۶ سالگی از دنیا خواهد رفت، افزود:

سای بابا ۱۳ سال قبل از پیش بینی خود یعنی در سن ۸۳ سالگی از دنیا رفت. وی شش کتاب معروف دارد که معروف‌ترین کتاب وی با عنوان «تعلیمات ساتیا سای بابا» شهرت یافته که در دو جلد بارها تجدید چاپ شده است.

فعالی با تأکید بر این که سای بابا در چند سال اخیر با عنوان «پدر عرفان‌های نوظهور» شهرت پیدا کرده بود، تصریح کرد:

مراجعات متعددی از سراسر دنیا از جمله ایران به هند برای دیدار و مشاوره‌های معنوی با سای بابا و اطرافیانش صورت می‌پذیرفت و در مجموع می‌توان گفت سای بابا شخصیتی معروف و مشهور برای ایرانیان بود.

این مدرس حوزه و دانشگاه با بیان این که نماد آیین معنوی سای بابا رنگ نارنجی است، عنوان کرد:

خود سای بابا نیز همیشه یک دشداشه بلند نارنجی رنگ بر تن داشت. همچنین یک عصای بلند مطّلا و نارنجی رنگ که دو سر مار بر آن نقش بسته بود، همواره در دست داشت. کتاب‌ها و سایت‌های وی نیز همگی با رنگ نارنجی است.

فعالی با اشاره به سایت رسمی سای بابا با عنوان «ایران بابا» عنوان کرد:

این سایت نیز که از گرافیک بسیار بالایی برخوردار است، نارنجیست و هر پنجره جدید نیز که باز شود، نارنجی رنگ است.

این سایت حاوی آثار، سخنان، فایل‌های صوتی و فیلم‌های سای بابا با امکان دانلود است.

این محقق و پژوهشگر افزود:

سای بابا شخصی بلند قد با موهای مُجَعَّد و سیاه چرده است.

وی شخصی سخنور نبود و هرگز اهل سخنرانی‌های طولانی مدت مانند اشو نبوده است و سخنرانی‌هایش کوتاه است.

در یک قیاس ساده، هم مدت زمان و هم دفعات سخنرانی‌های سای بابا کمتر از اشو بوده است.

وی با اشاره به محورهای سخنرانی‌های سای بابا اظهار کرد:

سای بابا آیینی جذّاب و برای برخی از افراد محبوب است.

در ایران نیز به همت سایت‌های تبلیغاتی این آیین و حمایت‌های مالی و فکری حامیان آن از نفوذ چشمگیری برخوردار است.

این مدرس حوزه و دانشگاه با اشاره به دلایل محبوبیت عرفان سای بابا خاطرنشان کرد:

مهم‌ترین دلیل برای محبوبیت و جذابیت کیش سای بابا را می‌توان در دو امر خلاصه کرد. سادگی بیان در گفته‌ها و نوشته‌های سای بابا کمک شایانی به محبوبیت آیین وی کرده است.

سای بابا شخص صاحب قلمی بود کتاب‌های وی نوشته خودش است، یعنی کتاب‌های سای بابا همچون جلسات سخنرانی اشو نبوده که بعد از مرگ وی توسط پیروانش به نگارش در آمده باشد.

فعالی با بیان این که اگر بخواهیم معنویت و عرفان را در سطح جامعه و در میان اقشار مردم رواج دهیم، اولین گام ساده سازی آن است، افزود:

بیان این مطلب در مورد عرفان نوظهور «اشو» نیز گذشت. اشو نیز همچون دیگر هم قطاران خود از سادگی بیان ویژه‌ای برخوردار بود.

ذکر مثال تأثیر چشم گیری در رواج یک عرفان ایفا می کند

وی با تأکید بر این که ذکر مثال تأثیر چشم گیری در رواج یک عرفان ایفا می کند، عنوان کرد:

بیان مثال و حکایت، در رشد و گسترش یک عرفان بسیار مؤثر واقع می‌شود. سای بابا نیز همچون اشو با بهره گیری از مثال و حکایت و ساده سخن گفتن توانست ایده‌ها و نظریات خود را در جهان گسترش دهد.

این محقق و پژوهشگر در ادامه با اشاره به رشد و گسترش عرفان سای بابا تصریح کرد:

به جز ساده بیان کردن مطالب، کراماتی که از سای بابا بیان شده نیز نقش چشمگیری در گسترش و فزونی پیروان وی داشته است. از سای بابا معجزات و قدرت‌های معنوی فراوانی نقل شده که البته کارهای وی از نظر خودشان معجزه است، اما در یک تعریف صحیح از کرامات، این دست امور در قالب کرامات نمی گنجد.

فعالی با تأکید بر این که کرامات نقل شده از سای بابا فراوان است، اظهار کرد:

کراماتی که از سای بابا نقل می‌شود، در سه بخش دسته بندی کرده‌اند؛ کرامات دوران کودکی، دوران بزرگسالی و دوران کهنسالی. به عنوان مثال از دوران کودکی وی نقل شده هنگامی که سای بابا متولد شد (تولد وی در منزل پدربزرگش بود) تمام آلات و ادوات موسیقی که در خانه بود، شروع به نواختن کردند.

این مدرس حوزه و دانشگاه ادامه داد:

از دیگر کرامت زمان کودکی سای بابا اینست که در سنین خردسالی، زیر گهواره وی مار کبری مشاهد شد.

البته باید توجه کرد که مشاهده مار کبری زیر گهواره در فرهنگ هند به معنی دستیابی به سلطنت معنوی در بزرگسالی است.

وی با اشاره به دیگر کرامات منقول از سای بابا افزود:

از دیگر کرامات سای بابا در دوران کودکی نقل شده که در پاکتی خالی دست می کرد و از آن نوشت افزار در می‌آورد و به کودکان هدیه می‌داد. البته باید توجه کرد که تمام این کرامات، ادعاهاییست که از جانب طرفداران و پیروان خود او نقل شده و چیزی نیست که از سوی همگان دیده شده باشد.

فعالی با اشاره به مهم‌ترین کرامات نقل شده از سای بابا خاطرنشان کرد:

به عنوان مقدمه جالب توجه است بدانیم اغلب توریست‌هایی که برای زیارت و دیدار سای بابا به هندوستان سفر می کردند، از دو کشور آمریکا و ایران بودند. ملاقات‌های وی با مردم در عصر پنج شنبه هر هفته صورت می گرفت.

این محقق و پژوهشگر با بیان این که سای بابا در منطقه‌ای در شمال غرب هندوستان که بسیار سبز و خرم است سکونت داشت، عنوان کرد:

سای بابا در یک کاخ مجلل و زیبا در منطقه جنگلی «آشرام» زندگی می کرد. عصر پنج شنبه توریست‌ها در مقابل کاخ وی صف می کشیدند که گاه طول این صف به دو سه کیلومتر می‌رسید.

وی ادامه داد:

سای بابا حدود ساعت ۳ از کاخ خود در حالی که دشداشه نارنجی رنگ به تن داشت و سه نفر از پشت لباس وی را گرفته بودند، در حالتی پادشاهانه از کاخ خود خارج می‌شد و در میان مردم قدم می‌زد. گزارشات نقل شده از وی حاکیست هنگامی که سای بابا در مقابل جمعیت از کاخ خود خارج می‌شد، دستهایش را به سمت بالا می‌برد، در حالی که پشت دستهایش رو به آسمان و کف دست به سوی زمین بود.

فعالی توضیح داد:

در فرهنگ هندوستان به دو گونه دستها را به سوی آسمان بلند می کنند.

اگر کف دست به سوی آسمان باشد، به معنی عبودیت و بندگی و نیاز به آسمان است، اما اگر پشت دستها رو به سوی آسمان داشته باشد، به معنی بی نیازی از آسمان و دادن انرژی به زمین و زمینیان است.

این مدرس حوزه و دانشگاه با تأکید بر این که گویی نوعی ادعای الوهیت در این گونه حرکت دست نهفته است، اظهار کرد:

نقل شده هنگامی که سای بابا دستهایش را بلند می‌کرد، ماده‌ای سفید رنگ از سرانگشتان وی خارج می‌شد و فضا را عطرآگین می‌کرد.

فعالی ادامه داد:

سای بابا هنگام حرکت در میان صفوف مردم، به کسی نمی‌نگریست و نگاهش به افق آسمان بود.

کسی از او حق سؤال پرسیدن نداشت و اگر سؤال می‌پرسید، سای بابا پاسخش را نمی‌داد. گاه در رفت و آمد خود در میان جمعیت، با چرخش دست در هوا جواهری می‌گرفت و به کسی هدیه می‌داد.

وی در پایان گفت:

از دیگر کرامات سای بابا این بود که بر روی تخت بزرگ طلایی خود می‌نشست و با انجام حرکاتی خاص یک توپ طلایی از دهانش خارج می‌کرد و به شخصی هدیه می‌داد. با توجه به این موارد می‌توان گفت که مهم‌ترین دلیل شهرت سای بابا کراماتیست که از وی سر زده است.

بخش نقدها

تحلیل و بررسی آموزه‌های سای بابا

تحلیل و بررسی آموزه‌های سای بابا تحلیل و بررسی سای بابا و اندیشه‌های او در چند بخش قابل پیگیری می‌باشد:

۱. خدا وی درباره خدا تعابیر خاصی دارد. از مجموع گفته‌های او درباره خدا به دست می‌آید که سای بابا تصویری روشن از خدا ندارد. گاهی قائل به حلول است گاهی قائل به همه خدایی یا پانتئیسم و گاه خدا را از سنخ روح کیهانی و انرژی می‌داند که هیچکدام از اینها مطابق با خدایی که قرآن و اسلام با دلایل قطعی معرفی می‌کنند نیست. از سوی دیگر از آثار سای بابا به دست می‌آید که عشق به خدا اصالت دارد نه خدا. عشق یک امر انسانی است و در تهاجم انواع مشکلات روحی یا روانی عشق است که در بشر اهمیت دارد نه متعلق عشق لذا خدا در این آموزه‌ها جایگاه نداشته و بهانه‌ای برای همین عشق است که باطل بودن این آموزه روشن است.

از اینها گذشته سای بابا از اندیشه‌ها و تعالیم بودا الهام می‌گیرد و نکته قابل توجه اینست که بودا در میان مکاتب بدون خدا جای می‌گیرد لذا سای بابا نمی‌تواند هم از بودا الهام گیرد و هم از خدا بگوید. پس یا خدایی رو همچون بودا قبول ندارد یا به نوعی دچار تناقض جدی است.

۲. برابری مذاهب سای بابا تمام ادیان و مذاهب را برابر می‌بیند و از نظر او هیچ مذهبی و هیچ دینی بر دیگر مذاهب برتری ندارد و اصلاً اعتقاد به دین خاصی را ضرورت نمی‌داند و مکتب خود را بالاتر از همه مذاهب و ادیان می‌داند. برابری ادیان به معنای پلورالیسم دینی است.

پلورالیسم دینی نگرش کلامیست که در سال‌های اخیر ریشه در اندیشه‌های جان هیک دارد. وی در زمینه تنوع و تکثر ادیان سه رویکرد را عنوان کرده است:

- انحصارگرایی به این باور است که کمال و رستگاری تنها از طریق یک دین به دست می‌آید. ادیان دیگر حقایقی را در بردارند

اما منحصرا یک دین می‌تواند حق باشد.

– شمول گرایی که مدعیست تنوع و تعدد در تجربه‌های دینی را باید پذیرفت در عین حال که دعاوی ادیان قابل صدق و کذب است.

– پلورالیسم دینی این ادعا را مطرح می‌کند که حقیقت واحد است اما این حقیقت واحد در دسترس یک فکر و یک دین نیست بلکه تمامی ادیان می‌توانند حامل حقیقت باشند بنا بر این آنها در نجات و رستگاری شریکند.

در میان انواع پلورالیسم دینی آنچه بیشتر اهمیت دارد پلورالیسم حقیقت است.

به اختصار می‌توان گفت که قرآن تمام حقیقت را منحصر به اسلام می‌داند.

دلیل آن هم روشن است چون دین خاتم که به دست پیامبر خاتم و آخرین کتاب آسمانی (قرآن) برای بشر آمده، اسلام است و در این زمان تنها دین نجات بخش اسلام است.

امروزه افراد زیادی در سطح جامعه در نگرش حتی بدون اطلاع به آن معتقد هستند و راه‌های مختلف و حتی باطل را وسیله‌ای برای عرفان و تقرب می‌دانند. برای مطالعه بیشتر در مورد نقد این نگرش به این کتاب‌ها مراجعه کنید:

۱ – تحلیل و نقد پلورالیسم دینی، علی ربانی گلپایگانی، مؤسسه‌ی فرهنگی دانش و اندیشه‌ی معاصر، صص ۳۶ و ۷۷۱.

۲ – دین شناسی، محمّد حسین زاده، مؤسسه‌ی پژوهشی امام خمینی رحمه الله..

۳ – تازه‌های اندیشه، (پلورالیسم دین، حقیقت، کثرت)، هادی صادقی، معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی، صص ۴۹ و ۲۱۱.

۴ – لوازم فلسفی – کلامی پلورالیسم دینی، علی اکبر رشاد، کتاب نقد، ش ۴، صص ۶۹ و ۵۰۱.

۳. ذکر و سلوک سای بابا درباره خدا و نیز موانع و عوامل سلوک مباحثی را مطرح کرده که در مقایسه با منابع اسلام از جهت کم و کیف بسیار پایین‌تر می‌باشد.

همچنین برخی از آموزه‌های عرفانی سلوکی همچون روزه در تعالیم وی کاری اشتباه معرفی شده است.

۴. عیسی مسیح بدون شک سای بابا از حضرت عیسی علیه‌السلام و مسیحیت متاثر است و آن را در موارد مختلف به صورت علنی و آشکار اعلام می‌دارد.

۵. قدرت‌های معنوی یکی از مسائل مهمی که در بیشتر عرفان‌ها به ویژه عرفان‌های هندی و مرتاضان مطرح است، قدرت‌های خارق‌العاده است.

در این باره باید گفت:

اولاً بسیاری از این قدرت‌های ادعا شده پوشالی، دروغ و خالی از واقعیت است.

البته در برخی موارد محدود هم واقعیت دارند.

ثانیاً در برخی توانایی‌های خارق‌العاده که واقعیت هم باشند باید گفت که اینها خاصیت نفس است.

یکی از سنت‌های الهی اینست که اگر نفس را محدود کنیم و آن را به گونه‌ای خاص تمرین داده و تربیت کنیم، قدرت‌ها و توانایی‌های نهفته آن آشکار می‌شود. بنا بر این این گونه توانایی‌ها نه به دلیل شخصیت آنها بلکه به همین دلیل تمرین در نفس است که در همه انسان‌های امکان آن وجود دارد.

ثالثاً نکته بسیار مهم اینست که این گونه حرکات یا قدرت‌ها نه عرفان است و نه نشانه‌ای از عرفان راستین. عرفان حقیقی چیزی جز تقرب و معرفت به خدا نیست و آنچه به عنوان نشانه راستین بودن است نباید قابل تمرین و یادگیری باشد و از کسی سر نزند که معجزه نام دارد اما آنچه این افراد انجام می‌دهند قابل تمرین و تکرار هستند.

در مجموع هر چند تعالیم سای بابا آلودگی‌های مکاتبی همچون اشو را کمتر دارد ولی به جز اینکه تعالیم آن در تعالیم هندیست که مردود می‌باشد برخی از اصول تعلمیات وی مخدوش بوده و اصلاً قابل دفاع نیست. همچنان که با قرآن، احادیث و عرفان اسلامی نیز سازگار نیست

وبلاگ نویزها

بخش آموزه‌ها

تناسخ و کارما

تناسخ از ویژگی‌های مشهور ادیان و آیین‌های هندی است.

سای بابا نیز این مسأله را جایگزین معاد نموده است.

مدعای معتقدان به تناسخ اینست که روح انسان به هنگام مرگ، یک سلسله‌ی توالد را سپری می کند و به صورت متوالی از علمی به عالم دیگر در می‌آید. بار دیگر به هنگام مرگ، به پیکری دیگر منتقل می‌شود و این چرخه تا بی نهایت ممکن است تداوم داشته یابد. البته انتقال ارواح از جسمی به جسمی دیگر لزوماً در یک سطح نیست. مثلاً گاهی در قالب نباتات و درختان و زمانی به شکل حیوانات نمودار شود. کرمه یا کارما که بر اساس آن کیفیت و چگونگی توالد ثانوی و علت انتقال روح یک فرد به جسدی دیگر را توضیح می‌دهد. قانون کرمه در حقیقت همان نظام علّی و معلولیست که مورد قبول ما نیز است؛ اما سخن در اینست که اینان گمان می کنند حیات بعدی در همین دنیا و در تولدی مجدد در قالب موجود دیگر است.

بررسی تناسخ و کارما معتقدان به تناسخ، که طیف وسیعی از مکاتب و آیین‌های سنتی معنوی را شامل می‌شود، درباره‌ی مدت و زمان چرخه‌ی تناسخ اختلاف نظر دارند؛ برخی آن را سی هزار سال می‌دانند و گروهی دیگر می گویند ممکن است تا میلیون‌ها سال طول بکشد.

در نقد این دیدگاه اشکالات فراوانی وجود دارد، که به چند نمونه بسنده می کنیم:

هر نفسی در این عالم، با توجه به کارهایی که انجام می‌دهد، از قوه بودن خارج و فعلیت می‌رسد و هرگز امکان ندارد چنین نفسی بار دیگر به درجه‌ی قوه‌ی محض نزول کند و به بدنی تعلق بگیرد که در حالت جنینی و قوه‌ی محض است.

همان طور که بدن حیوان بعد از کامل شدن امکان ندارد به حالت نطفگی باز گردد. البته در دیگر مقالات مربوط به عرفانهای نوظهور هندی، مفصل به بحث در مورد رد تناسخ پرداخته‌ایم. سای بابا و تبلیغ کثرت گرایی عرفانی در آیین سای بابا کثرت گرایی عرفانی تبلیغ می‌شود. وی تصریح می کند که همه‌ی ادیان حقّند و هیچ تفاوتی با یک دیگر ندارند، هر چند دین خود ساخته‌ی خویش را کامل‌ترین آنها می‌داند و آن را به منزله‌ی صد می‌داند که چون کسی آن را داشته باشد، حقیقت همه‌ی ادیان دیگر را که همگی از صد کمتر هستند، خواهد داشت.

وی می گوید:

تمامی ادیان به سوی یک هدف رهنمون می‌شوند و تمامی انسان‌ها برادران یک دیگرند. [۷] همه مذاهب تنها به یک خدا تعلق دارند و به سوی یک مقصد رهنمون تان می‌سازند، ادیان در اصل هیچ تفاوتی با یکدیگر ندارند. تضاد باید این نکته را مورد توجه قرار داد که بسیاری از مدعیان کثرت گرایی عرفانی، هر چند در لفظ چنین ادعای را دارند، اما در عمل به این باور خود پایبند نیستند. اغلب اینان تنها راه نجات را پیروی از مرام و مسلک ادعایی خود می‌دانند. ادعای درستی ادیان دیگر برای پیروان خود از سوی امثال سای بابا ادعایی ظاهری و صرفاً به منظور تبلیغ و جذب افراد بیشتر است و الا آنان به خوبی می‌دانند کسی که به تعالیم

اسلام پایبند باشد، هرگز نمی‌تواند به تعالیم و آموزه‌های آنان تن دهد. به همین دلیل به پیروان خود اجازه‌ی گرایش به اسلام یا ادیان دیگر را نمی‌دهند. آنها تأکید می‌کنند برای آن که تعالیم آنان بتواند اثر گذار باشد، افراد باید دست از همه‌ی باورهای ذهنی و درونی پیشین خود بردارند. آیا این معنایی جز انحصار گرایی و انکار کثرت گرایی دارد؟

به راستی چگونه همه‌ی ادیان حقاً در صورتی که اعتقاد یک دین با دین دیگر در تضاد است؟!

جادو یکی از شاخص‌های عرفان‌های جدید استفاده از نیروهای جادویی و سحرآمیز است.

که البته در زندگی یک نواخت و ماشینی و به دور از معنویت انسان معاصر می‌تواند تنوع جالبی را ایجاد کند و به جذب افراد زیادی منجر شود. به خصوص در مواردی که یک مدعی رهبر فرقه‌ای معنوی توانایی خود را به خداوند نسبت بدهد، در این صورت کارهای جادویی به جای کرامات معنوی اولیاء خدا ارائه می‌شود و روی مردم تأثیر بیشتری می‌گذارد. سحر و جادو از زمان حضرت سلیمان – عَلَیْهِ السَّلَام – در بین مردم رواج یافت. گروهی از مردم با افرادی از جن که در تسخیر حضرت سلیمان – عَلَیْهِ السَّلَام – بودند، ارتباط برقرار کرده و با کفر ورزیدن به قدرت خداوند، سحر و جادو را از اجنه آموختند و از تعالیم آن پیروی کردند.

«وَ اتَّبَعُوا ما تَتْلُوا الشَّیاطینُ عَلی مُلْکِ سُلَیمانَ وَ ما کفَرَ سُلَیمانُ وَ لکنَّ الشَّیاطینَ کفَرُوا یعَلِّمُونَ النّاسَ السِّحْرَ»

پس از آن سحر و جادو در زندگی مردم مشکلاتی را ایجاد کرد و خداوند با فرستادن دو فرشته در بابل راه‌های باطل کردن سحر را به مردم آموخت ولی مردم از آن دو چیزهایی را فرا گرفتند که برایشان فایده‌ای نداشت.

بسیاری از مردم گمان می‌کنند کارهای خارق‌العاده نشانه‌ی حقانیت یک مکتب می‌تواند باشد.

مدعیان و سود جویان نیز از همین سادگی مردم استفاده کرده و با قدرت‌های که به دست می‌آورند سعی می‌کنند با انجام کارهایی که از توان عموم مردم خارج است و یا پیشگویی‌ها و پیش بینی‌هایی درباره‌ی حوادث روز مره، چنین جلوه دهند که همه‌ی سخنان آنان حق است و مهر تأیید الهی دارد. هرگز نمی‌توان انجام کارهای خارق‌العاده را نشانه‌ی حقانیت و درستی راه و روش یک عارف دانست. هر چند برخی از کارهای خارق‌العاده در اثر توانمندی‌ها و استعدادهای خدادادی است؛ اما بسیاری از آنها معلول ریاضت‌ها و تمرین روحی و گاهی شیطانی است.

توضیح این که، روح انسانی دارای قدرتی خارق‌العاده و شگفت انگیز است.

هر انسانی اگر بتواند غرایز حیوانی را سر کوب نماید، می‌توان از قدرت خارق‌العاده‌ی روح خود استفده کند.

سنت الهی در این عالم به این صورت است که هر کس به هر میزان و به هر انگیزه‌ای که تلاش کند، از حاصل تلاش خود بهره می‌برد. البته گاهی توانایی و قدرت شیطانی است و از راه ارتکاب بدترین خبائث به دست می‌آید. کارهای خارق‌العاده‌ی ارزش دارد که در سایه‌ی عمل به دستورات الهی به دست آمده باشند، هر چند هیچ عارف حقیقی عملی را برای دستیابی به کارهای خارق‌العاده انجام نمی‌دهد، زیرا عرفان حقیقی چیزی جز معرفت و تقرب به خدا نیست. آیا نباید با رشد فکری و عقلی بشر نوع اعجاز نیز تغییر نماید؟ به حق باید اعجاز پیامبر آخرین از سنخ سخن باشد، تا مردم با تأمل در آن حقیقت را در یابند و آن معجزه قرآن است وبس. هانری کربن فرانسوی مطلبی دارد به این مضمون: دینی (قرآنی) که بی‌شمار آیاتش در مورد تفکر و تعقل است نمی‌تواند خرافی باشد، زیرا با تفکر انسان خوب را از بد تشخیص می‌دهد. سای بابا خدای خیالی فطرت انقیاد و خضوع، انسان را وا می‌دارد که در برابر منبع کمال سر تعظیم فرود آورد و به سجده و ستایش روی آورد. تجربه‌ی ملکوتی و فطری انسان از حضور در محضر کمال و قدرت مطلق الهی که به ربوبیت او شهادت داده و تجربه‌ی خضوع و خشوع در برابر خدا اگر چه از یادش رفته باشد، شناختش در باره‌ی او باقی است.

در این جهان نیز انسان به طور فطری در جستجوی حقیقتی متعالی است، تا در برابر وی خضوع کند.

برای انسان‌هایی که خدای حقیقی را فراموش کرده‌اند این تمنای فطری تبدیل پذیر و از بین رفتنی نیست، بلکه به صورت‌های نادرست و غیر حقیقی سر بر کشیده و به طور فریبنده‌ای مورد عمل قرار می گیرد.

در دنیایی امروز با تمام پیشرفت‌هایی که انسان معاصر داشته، به علت ناتوانی تشخیص و ارضای راستین این کشش فطری به پرستش خدایی از جنس خویش روی آورده است.

سای بابا مدعیست که خدای خالق در او حلول کرده و معجزه‌اش تولید انبوهی خاکستر با دستش است.

وی مردم را به ستایش و پرستش خویش فرا می‌خواند و فطرت‌های تشنه‌ی انقیاد و خضوع که حقیقت را نشناخته‌اند، ناگزیر در برابرش زانو می‌زنند. او به هوادارانش این متون و اذکار را توصیه می کند، تا در حالت آرامش و توجه کامل در برابر او بخوانند: خودتان را محصور من بدانید، به من مشغول باشید جنون بابا را در زندگی تان خلق کنید، باور کنید که از این جنون شیرین تر نیست به عشق هم عادت کردیم، همه این سال ها، فرم‌های مختلفی از عشق را برای شما گرفتم مثل کودکی پرورش تان دادم، مثل پدر و مادری عاشق، تا رشد کنید من فرم برادر و خواهرتان را به خود گرفتم ... من آمده‌ام تا سعادت بدهم، من آمده‌ام تا ببخشم هیچ منظور دیگری از موجودیت من نیست همه اضطراب و مشکلات خود را به من بسپارید و از من آرامش بگیرید بیا و مرا پیدا کن و خودت را پیدا کن از نزدیک به من نگاه کنید، به فراسوی فرم بدن و درون نگاه کنید سای بابا خود را برهما، خدای خالق و هستی بخش می‌پندارد و از مردم می‌خواهد، تا او را ستایش و تعظیم کنند؛ به او عشق بورزند، تا به آرامش و عشق برسند؛ آرامش و عشقی که در ملکوت تجربه کرده‌اند، فطرتشان ار آن آگاه است و در این جهان نیز به دنبال آن می گردند. حال این که کمال مطلقی که فطرت خواهان خشوع در پیش گاه اوست کجا و یک انسان نیازمند و محدود کجا؟

مَنابع

۱. آفتاب و سایه‌ها، نگرشی بر جریان‌های نوظهور معنویت گرا، دکتر محمد تقی فعالی، نشر نجم الهدی،

۲. جریان شناسی انتقادی عرفان‌های نوظهور، حمید رضا مظاهری سیف، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

۳. در آمدی بر عرفان حقیقی و عرفان کاذب، احمد شریفی، انتشارات صهبای یقین.

۴. محمد تقی مصباح یزدی، در جستجوی عرفان اسلامی، مرکز انتشارات موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی (ره)، چاپ اول، تابستان ۱۳۸۶، قم.

بررسی آموزه‌های سای بابا

۱] – خدا

سای بابا درباره خدا تعابیر خاصی دارد. بدون هیچ قضاوتی برخی از تعابیر او را ببینید:

«خداوند، خود دارما (رفتار صحیح) [(= (آموزش))] است و پوشش جهان آفرینش است.

آیا بین شیء و تصویرش تفاوتی هست؟

شما همه او هستید و او همه شما. همه انسان‌ها جزیی از خدای واحدند. عشق و خداوند از یکدیگر جدا نیستند؛ خداوند عشق است و عشق خداست.

من او هستم. آنچه در جسم به شکل روح الهی وجود دارد، خداوند است.

شما همه سلول‌های زنده‌ای در بدن خداوند ید. وظیفه خداوند است.»

او در موردی توصیه می‌کند انسان مبتلاـ به استدلالات در باب خدا نشود که اینها با عشق سازگار نیست و عبادت اهمیتی به آن نمی‌دهد. از مجموع گفته‌های او درباره خدا به دست می‌آید که سای بابا تصوری روشن از خدا ندارد. گاهی قائل به حلول است، گاهی قائل به همه خدایی یا پانتئیسم و گاهی خدا را از سنخ روح کیهانی و انرژی می‌داند. اما خدایی که قرآن و اسلام به شریعت معرفی کرده است، هیچ کدام از اینها نیست. او خداییست که مبدأ کل جهان هستی است.

خداوند دارای وجودیست که فوق تمامی موجودات است.

او را اسما و صفاتی است.

از آن جمله این که احد، واحد، علیم، قدیر، حکیم، خبیر و ... است.

تمامی صفات کمالیه عین ذات اوست و در او هیچ نقص و کاستی راه ندارد. از آن جهت که او هادی است، سلسله انبیا و اوصیا و نیز کتاب‌های آسمانی را برای راهنمایی انسان‌ها فرو فرستاد و از آن رو که عادل است، عالمی را به نام قیامت برای محاسبه اعمال انسان‌ها مقدر ساخت. این خداییست که دین و قرآن معرفی می‌کند.

چنین خدایی با هیچیک از کژفهمیها و کژ اندیشی‌های بشری سازگار نیست. از سوی دیگر از آثار سای بابا معلوم نیست عشق به خدا اصل است یا خدا. از بسیاری گفته‌ها و تعالیم سای بابا به دست می‌آید که آنچه اصالت و اهمیت دارد عشق است و عشق یک امر انسانی است.

واقعیت آن است که امروزه بشر به مشکلات و معضلات فراوانی گرفتار آمده و در این میان مشکلات روحی و روانی جایگاه خاصی دارد. مهم‌ترین پدیده‌ای که می‌تواند تا حدی آسیب‌ها و بیماری‌های روحی - روانی انسان مدرن را التیام بخشد، عشق و محبت است.

از این رو نسبت به آن حساسیت وجود دارد. پس آنچه برای بشر مهم است خود عشق است نه متعلق عشق. عشق است که می‌تواند آلام، رنج‌ها و خلأهای درونی انسان را کاهش دهد. عشق است که روابط انسانی را بهبود می‌بخشد و عشق است که مشکلات به وجود آمده از رفتار و کردار خود انسان را درمان است.

بنا بر این خود عشق اهمیت یافته و عشق به خدا بهانه‌ایست برای دستیابی به اصل عشق. از اینها گذشته، سای بابا از اندیشه‌ها و تعالیم بودا الهام می‌گیرد و چنان که گذشت، بودا در میان مکاتب عرفانی بدون خدا جای دارد. بنا بر این سای بابا نمی‌تواند عرفانی با خدا ارائه دهد و به عرفان بودا هم پایبند باشد.

۲] – برابری مذاهب

سای بابا تمام ادیان و مذاهب را برابر می‌بیند و از نظر او هیچ مذهبی و هیچ دینی بر دیگر مذاهب و ادیان برتری ندارد. «باید برای ارتقای ایمان و اعتقادتان به خداوند بکوشید. در غیر این صورت عبادت، سرودهای الهی، پرستش و همه اعمال نیک همگی به یک تشریفات مذهبی پوچ و غیر ارادی تبدیل می‌شود. تشریفاتی که تحت فشار اجتماع شکل می‌گیرند. تمامی ادیان به سوی یک هدف رهنمون می‌شوند و تمامی انسان‌ها برادران یکدیگرند. همه مذاهب تنها به یک خدا تعلق دارند و به سوی یک مقصد رهنمونتان می‌سازند، ادیان در اصل هیچ تفاوتی با یکدیگر ندارند.» این سخنان در اصل اولاً بدین معناست که اعتقاد به مذهبی خاص ضرورت ندارد و انسان با هر دین و مذهبی می‌تواند به آگاهی و تعالی برسد و این تعالی همان چیزیست که سای بابا می‌آموزد. سای بابا در واقع تعالیم خود را به عنوان یک مذهب برتر مطرح می‌کند.

در واقع برابری ادیان و مذاهب به معنای نفی ادیان و مذاهب و اثبات یک مذهب برتر به نام مکتب سای بابا است؛

ثانیاً، برابری ادیان به معنای پلورالیسم دینی است.

پلورالیسم دینی نگرش کلامیست که در سال‌های اخیر ریشه در اندیشه‌های جان هیک دارد. وی در زمینه تنوع و تکثر ادیان سه رویکرد را عنوان کرده است:

انحصارگرایی به این باور است که کمال و رستگاری تنها از طریق یک دین به دست می‌آید. ادیان دیگر حقایقی را در بر دارند، اما منحصراً یک دین می‌تواند حق باشد؛ شمول گرایی، که مدعیست تنوع و تعدد در تجربه‌های دینی را باید پذیرفت، در عین حال که دعاوی ادیان قابل صدق و کذب است؛ پلورالیسم دینی این ادعا را مطرح می‌کند که حقیقت واحد است، اما این حقیقت واحد در دسترس یک فکر و یک دین نیست، بلکه تمامی ادیان می‌توانند حامل حقیقت باشند، بنا بر این آنها در نجات و رستگاری شریکند.

در میان انواع پلورالیسم دینی آنچه بیشتر اهمیت دارد، پلورالیسم حقیقت است.

به اختصار می‌توان گفت که قرآن تمام حقیقت را منحصر به اسلام می‌داند.

دلیل آن هم روشن است، چون دین خاتم که به دست پیامبر خاتم (ص) و آخرین کتاب آسمانی برای بشر آمد، اسلام است.

قرآن از یکسو صراط مستقیم را منحصر به اسلام می‌داند:

«و اینست راه راست، پیروی آن کنید.» (انعام / ۱۵۳) و از سوی دیگر با صراحت اعلام می‌کند که اگر کسی غیر اسلام به عنوان دین حق پذیرفت، از او پذیرفته نیست.

۳] – ذکر و سلوک

سای بابا درباره ذکر خدا و نیز موانع و عوامل سلوک، مباحثی را مطرح کرد. اگر مطالب او را با مباحثی که در قرآن، احادیث، ادعیه و کتاب‌های عرفانی آمده است مقایسه کنیم تفاوت قابل توصیف نیست. چه از نظر کمیت و حجم، چه از نظر تبویب و دسته بندی، چه از نظر جامع و مانع بودن و چه از نظر برتری و کیفیت. یکی از مهم‌ترین شرایط سلوک ذکر خداست.

ذکر انسان را از عالم کثرت دور و به جهان وحدت نزدیک می‌کند.

ذکر خدا توجه به اسما و صفات اوست. این توجه باید پیوسته و مدام باشد تا این که غیر خدا از قلب انسان خارج و خدا جایگزین شود. حقیقت ذکر ملاحظه محبوب و نگاه به جمال یار است.

کسی که اهل ذکر است و به تماشای معشوق خود نشسته است، روا نیست به دیگری بنگرد. خداوند غیور است و از غیرت او دور است که چشم دیگری را ببیند. هر دیده‌ای که به او نظر کند و روی از او گرداند، خداوند نگاهش را کور کند.

ذکر مراتبی دارد. نخست ذکر ظاهریست که شرط آن حضور قلب است؛ سپس ذکر خفیست که در این صورت انسان باید به دوام مشهود و ملازم ت با سر دست یابد. آخرین مرحله ذکر، ذکر حقیقیست که چیزی جز شهود حق و فنای بنده در او نیست. آرامش که آرزوی بشر مدرن است، تنها در سایه ذکر خدا حاصل می‌شود:

«همان کسانی که ایمان آورده‌اند و دل‌هایشان به یاد خدا آرام می‌یابد؛ آگاه باشید که دل‌ها تنها به یاد خدا آرام می‌یابد.» (رعد / ۲۸)

از سوی دیگر در سلوک اسلامی روزه جایگاه ویژه‌ای دارد، اما در تعالیم سای بابا کار اشتباهی است:

«اگر اعتقاد دارید که می‌توانید لطف ایزدی را صرفاً به عنوان نذر کردن، روزه گرفتن، حمد و ستایش و … از آن خود کنید، متأسفانه سخت در اشتباهید. تنها امر لاینفک و لازم عشق است.

روزه بدون ضبط نفس، قوه درک را ضعیف می‌کند و قوه تمییز را کاهش می‌دهد.»

۴] – چهار؛ عیسی مسیح

بدون شک سای بابا از عیسی مسیح عَلَیْهِ السَّلَام و تعالیم مسیحیت متأثر است و آن را در موارد مختلف به صورت علنی و آشکارا اعلام می‌کند که تنها به یکی از آن موارد اشاره می‌شود:
«عیسی رحم و شفقتی بود که در قالب انسان تَجَلّی نمود. او نور رحم و شفقت را پراکند و پریشانی و درد را تسلی بخشید. او با مطلع شدن از رنج پرندگان و چهارپایان در معبد اورشلیم فروشندگان را توبیخ و سرزنش کرد و حیوانات را آزاد ساخت.» مسأله گرایش سای بابا به مسیحیت تا بدان حد روشن است که گردآورنده کتاب تعلیمات، در پایان آن در ۱۲۸ مورد، ضمن بیان گزیده‌ای از عهد جدید، شباهت سخنان و تعالیم سای بابا را با فرازهایی از کتاب مقدس مسیحیت نشان می‌دهد.

۵] – پنج؛ قدرت‌های معنوی

یکی از مسائل مهمی که در بیشتر عرفان‌ها به ویژه عرفان‌های هندی و مرتاضان مطرح است، قدرت‌های خارق‌العاده است:
اولاً، بسیاری از این قدرت‌ها که گزارش می‌شود، پوشالی، دروغ و خالی از واقعیت است.
اما در بعضی از آنها مثل پرواز در فضا، ذهن‌خوانی یا طی الارض می‌توان به واقعیت آنها در مواردی که قطعاً اثبات گردد، اذعان کرد؛
ثانیاً، در برخی توانایی‌های خارق‌العاده که واقعیت آنها ثابت شود باید گفت اینها خاصیت نفس است.
یکی از سنن الهی اینست که اگر نفس را محدود کنیم و آن را به گونه‌ای خاص تمرین داده و تربیت کنیم، قدرت‌ها و توانایی‌های نهفته آن آشکار می‌شود. بنا بر این، این گونه حرکات خارق‌العاده از ویژگی‌های نفس انسانی است که می‌توان آنها را با تمرین به دست آورد. ابن سینا در این باره مباحث جالبی را مطرح ساخته است.
ثالثاً، نکته مهم‌تر این که باید توجه داشت قدرت‌های معنوی و حرکات خارق‌العاده در حد خودش، نه عرفان است و نه نشانه‌ای از عرفان راستین. عرفان حقیقی چیزی جز تقرب و معرفت به خدا نیست. هدف از عرفان، معرفت حقیقی به ذات الهی، بندگی، رسیدن به حریم قدس ربوبی و تقرب است:
«جن و انسان را نیافریدم مگر برای آن که مرا پرستش کنند» (ذاریات / ۵۶). البته اگر انسان در مسیر معنویت راستین و تقرب الهی قرار گیرد، در طی مسیر به او هدایا و جوایزی خواهند داد که ممکن است یکی از آنها قدرت‌های خارق‌العاده باشد؛ ولی باید توجه داشت که اینها هدف نیست، بلکه فقط وسیله‌ایست برای یاری انسان‌ها و نزدیک سازی آنان به آسمان ربوبی. همچنین باید توجه داشت که هر کس به این توانایی‌ها و قدرت‌ها توجه کرد و آنها را برای خود هدف قرار داد، از همان لحظه سقوط و انحطاط او آغاز می‌شود.
وبلاگ خروش

۷ – شیطان پرستی

تاریخچه

تعریف شیطان پرستی، تاریخچه، مبدأ شیطان پرستی یکی از اعتقاداتیست که برخی به آن پیشینه هزاران ساله می‌دهند و دلیل آن را نیز پرستش هر موجود دارای قدرت از سوی مردمان هزاران سال پیش و یا در نظر گرفتن دو خدای ضد هم، یعنی؛ خدای «خیر و

شر» می‌دانند. معنای شیطان پرستی: شیطان پرستی، به معنی پرستش شیطان به عنوان قدرتی فوق العاده قوی و بسیار قوی‌تر و مؤثرتر از نیروهای خوب دنیوی همچون خداست.

در شیطان پرستی، شیطان به عنوان نماد قدرت و حاکمیت بر روی زمین، قدرتی به عنوان برترین قدرت دو جهان، مورد توجه و پرستش قرار دارد و این دنیایی را که به عنوان دوزخ برشمرده می‌شود، قانونمند می‌کند.

در شیطان پرستی، غیر از استفاده از شیطان به عنوان قدرت تاریکی و قدرت مطلق از نیروها و اجنه و روح‌های پلید و شیطانی نیز برای رسیدن به اهداف خود استفاده می‌شود؛ و در نهایت معنای شیطان پرستی؛ پرستش قدرت پلیدی است.

مبدأ شیطان پرستی: مبدأ شیطان پرستی همانگونه که گفته شد به قرون اولیه آدمی برمی گردد. در زمان‌های قدیم انسان‌ها در برابر هر چیزی که قدرت مقابله با آن را نداشتند و از درک آن عاجز بودند، تسلیم می‌شدند و به سجده می‌افتادند. شیطان پرستی قدیمی، بر اساس سنت‌های خداپرستی و شیطان پرستی واقع نشده است و نمی‌تواند این گونه باشد که آنها برای این که در مقابل قدرتی بزرگ سجده کنند و مسلما این قدرت در هنگام شب از عظمت مخصوصی برخوردار بوده است، به ستایش و پرستش موجودی فوق طبیعی و دهشتناک که قدرت فوق العاده‌ای دارد، می‌پرداختند. این موضوع، مبدأ شیطان پرستی قدیمی را به وجود آورد. اما درباره‌ی مبدأ شیطان پرستی سؤالی به ذهن آدمی می‌رسد که آیا واقعاً در ابتدا، شیطان پرستی وجود داشته است؟

یا آن که «جادوگری» وجود داشته است.

پاسخ آن به درستی معلوم نیست. مسلماً جادوگری ابتدا وجود داشته و سپس شیطان پرستی نوین از نهان آن شکل گرفته است.

شیطان پرستی جدید را پاره‌ای از انگلیسی‌ها که از نجیب زادگان بودند، به راه انداختند. تا از قدرت شیطان و قدرت تاریکی بهره ببرند و پس از آن، مراسم شیطان پرستی نوین برگزار می‌شود. در حقیقت شیطان پرستی نوین در انگلستان و در حدود قرن «۱۶ – ۱۵» میلادی به وجود آمد. البته تغییرات بسیاری نسبت به شیطان پرستی قدیمی و قرون وسطایی وجود داشت؛ اما به هر حال استفاده از قدرت شیطان همچنان باقی مانده است و این چیزیست که نمی‌توان خط بطلانی بر روی آن کشید. تاریخچه‌ی شیطان پرستی شاید عده‌ای شیطان پرستی را آیینی مدرن و نهایتاً مربوط به قرن «۱۶ – ۱۵» میلادی بدانند، اما واقعیت چیز دیگری است.

شاید بتوان تاریخچه‌ی شیطان پرستی را به قرون اولیه‌ی پیدایش آدمی نسبت داد. البته شواهد به دست آمده این حرف را تصدیق می‌کند که شیطان پرستی در نواحی «آمریکای لاتین، آمریکای جنوبی و آفریقای مرکزی»، به قرن‌ها قبل از میلاد مسیح بر می‌گردد و قبایلی که آثاری از آنها باقی مانده است، این مطالب را تصدیق می‌کنند.

در اکتشافات به دست آمده در آمریکای جنوبی، یکی از قبایل این قاره که اعتقاد بسیاری به «خوب و بد» داشتند، شیطان را پرستش می‌کردند و حتی قربانی‌هایی را از انسان به شیطان هدیه می‌کردند که هنوز مکان‌های انجام مراسم قربانی وجود دارد. اجساد مومیایی به دست آمده و چگونگی کشته شدن‌ها، نشانگر قربانی شدن این انسان‌ها (که بیشتر زنان به چشم می‌خورند) است.

در آفریقای مرکزی و در دشت‌ها و کویرهای سوزان این قاره نیز در قبایلی که معروف‌ترین آن قبیله «اوکاچا» می‌باشد، شیطان به عنوان قدرت مطلق زمین و آسمان و پدیدآورنده‌ی آن و خدای «خشم و نفرت» پرستش می‌شد.

تاریخچه‌ی شیطان پرستی به سال‌های بسیار دور برمی گردد که بعدها این آیین‌ها و سنت‌ها به صورت‌های دیگر در آمد. که چیزهایی از گذشته، چه با تحریف و چه بدون تحریف، دست به دست در حال عبور، همراه با زمان است.

البته شیطان پرستی در زمان پیدایش زبان و خط و زمان مادها، سومریان، بابلیان و ... نیز ادامه داشت تا در قرون ۱۴ تا ۱۵ میلادی شیطان پرستی نوین به وجود آمد.

بخش مقالات

احکام جوجه شیطان پرست‌ها

شیطان پرستی از نگاه فقه

نویسنده:

روح الله حبیبیان

شایـد وقتی آن ماجرای بزرگ در بارگاه ربوبی اتفاق می‌افتاد و ابلیس ملعون یا همان شـیطان رجیم خودمان از دسـتور الهی مبنی بر سجـده بر حضـرت آدم عَلَیْهِ السَّلَام سـرپیچی می‌کرد و کت بسته از ملکوت عالم اخراج می‌شـد، به ذهن خود این خبیث هم خطور نمی‌کرد که روزی برای عده‌ای انسان نادان و گمراه در مسند خدایی قرار بگیرد و به اصطلاح برای خدای لاشریک هم عرض اندام شریکی و انبازی بکند! والا حتما همان جا این مسأله را به رخ خدا می‌کشید و به خاطر همان به تهدید خداوند هم می‌پرداخت!!

به هر حال قدما گفته‌اند «دنیا» هم ریشه با واژه «دنی» و پست است و از پستی این دنیا همین بس که اشرف مخلوقات آن یعنی انسان به درجه‌ای از انحراف و انحطـاط فکری و رفتـاری برسـد که شـرورترین و منفورترین موجود عـالم که همواره شایسـته لعن و نفرین تکفیر است را به منزله خـدا و معبود خود بدانـد و بخوانـد و «٪٪... پنهت بالله» (چرا تعجب کردید؟ این بدبخت‌های شـیطان پرسـت کلی پول می‌دهنـد و بـا عمـل جراحی گوش خودشـان را دراز وتیز می‌کننـد یـا زبـان خودشان را از وسط شـکاف می‌دهنـد تا شبیه شیطـان شونـد؛ خلاـصه قیافه خودشان را تغییر می‌دهنـد، ولی کسـی حرفی نمی‌زنـد حالا ما «پناه بر خـدا»ی فارسـی را قـدری عربی کردیم تعجب می‌کنید؟!» حتی جوجه شـیطان پرست‌ها خلاصه کلام این که در این شماره قصد داریم از منظر فقه و شریعت به دم و دستگاه و تشکیلات شیطان پرستی نگاهی بیندازیم. البته ممکن است برخی بگویند:

«بابا شیطان پرستی به معنای واقعی کلمه خیلی نادر است و آن هم در برخی از کشورهای اروپایی مانند انگلستان و ایتالیا و ... رواج دارد و ادا و اطوار جوانـان و نوجوانـان داخلی که نوعی رفتارهـای طبیعی برای جلب توجه و کسب جایگـاه اجتمـاعی در این سـنین است را نباید به حساب شیطان پرستی گذاشت و به آن گیر داد.» اما در جواب این دوستان باید بگوییم؛

اولاً اگر نمی‌دانید بدانید که یکی از قدیمی‌ترین تفکرات شیطان پرستی در همین بیخ گوش مان یعنی در کردستان عراق رواج دارد به نام فرقه «یزیدیه» که متأسـفانه عده‌ای در مناطق مرزی داخل کشور هم به این فرقه تعلق دارند که شیطان را «مکک طاووسم خطاب می‌کنند و برای خود تشکیلات گسترده و رهبر و دارند و حتی از نماینده در پارلمان عراق هم برخوردارند.

ثانیـاً انحراف و خطـا شـوخی بردار نیسـت و حتـی یـک بچه هم اگر بـا آتش بـازی کنـد می‌سـوزد. در نـتیجه همین جـوجه شـیطان پرستی‌های خودمان هم چه بسا شوخی شوخی خود را گرفتار برخی انحرافات و آلودگی‌ها کننـد که گام اول جلوگیری از این خطر آگاهی وشناخت درست جوانب و ابعاد انحراف و اشتباه در این زمینه است.

ارتـداد خطری در کمین مهم‌ترین و جـدی‌ترین خطری که ممکن است در تمایل و ورود به این فرقه‌ها و گروه‌ها دامنگیر انسان شود خطر ارتداد است.

هر چنـد بحث ارتـداد بحثی جدی و پر حاشـیه و البته کاملاً منطقی و متقن در معارف دینی ما و دیگر ادیان آسـمانی است که جای بحث و تأمل بسیار داد، ر اما به طور مختصر می‌توان گفت هر نوع تغییر تفکر اعتقادی و بازگشت عالمانه و از روی قصد از عقاید و باورهای بنیادین اسلامی که از ضروریات دین به حساب می‌آید، در حکم ارتداد است و احکام سخت و سنگینی را به دنبال دارد.

البته تحقق عنوان مرتد برای یک فرد شروط و حدود خاص خود را دارد که فقها با برخی اختلافات آن را بیان کرده‌اند.

اما نبایـد تصور کرد که فرد مرتـد ماننـد قطام سـریال امام (عَلَیْهِ السَّلَام) قیافه‌اش شبیه گرگ می‌شود یا شاخ بزرگی وسط کله‌اش در می‌آید؟! بلکه با یک جمله ساده و کفرآمیز هم ممکن است فرد در زمره افراد مرتد در بیاید که این خطر را نباید شوخی تلقی کرد. در عین حـال برخورد قضـایی بـا فرد مرتـد مسـأله‌ای حکومتی است؛ امـا وقتی فردی مرتـد شـد نه مالک اموال خود است و نه دیگر

همسر شرعی‌اش به او تعلق دارد. یعنی مانند فرد مرده تلقی می‌شود که لازم است اموالش در بین ورثه تقسیم شود و همسرش هم از او جـدا می‌شود. به علاوه خودش هم طبق برخی نظرات نجس محسوب می‌شود و ... در نتیجه اطرافیانش موظفنـد تا حد امکان این احکام را رعایت کنند البته اگر ارتداد او برایشان محرز شد.

(این بار واقعاً «٪٪پنهت بالله»)

شیطان پرست‌های ۱۲ امامی؟!

از ایـن مرحلـه کـه بگـذریم و از خطر فجیـع ارتـداد صـرف نظر کنیم نبایـد از برخی خطرات و آلودگی‌هـای دیگر که ممکن اسـت دامنگیر این تفکر شود غافل شد.

زیرا بسیاری از جوان‌هایی که خود را به شکل و شمایل شیطان پرستان در می‌آورند ته دل شان می‌گویند «بابا ما که شیطان پرست نیستیم، مسلمان و شیعه ۱۲ امـامی هستیم و از روی علاقه و حال و هوای جوانی تیپ satanism می‌زنیم و خلاصه این کارها از نظر شـرعی و دینی مشـکلی نـدارد.» در حـالی که جـدای از بحث عقیـدتی خطرات متعـدد و گناهان متنوعی ممکن است در کمین همین شیطان پرست‌های ۱۲ امامی باشـد و بنا نیست که معیار و میزان همه چیز فقط آن چه در دل انسان می‌گـذرد باشـد و اعمال و رفتار ظاهری ما تحت هر شرایطی بی‌اشکال یا لااقل قابل اغماض باشد.

اگر بنای دین و شریعت این بود و این حرف‌های عوامانه که «آدم باید دلش پاک باشد» یا «خدا به دل آدم نگاه می‌کند نه ظاهرش» درست بود که نیاز به دین جدیـدی نداشتیم. پس رفتار ظاهری و عملکرد بیرونی انسان هم دارای اهمیت بسیاری است، اگر نگوییم همه رفتارهای بیرونی به نوعی تَجَلّی باورها و عقایـد درونی ماست و به قول قدما: «از کوزه همان برون تراود که در اوست» لطفاً مرا ببینیـد!؟ اولین مشـکل ورود در عرصه شـیطان پرستی که شایـد بارزترین نماد این گروه هم باشـد، تأثیرپـذیری از مـدل‌ها و شـکل و شمایل و تیپ و قیافه شناخته شده این تفکر است.

در واقع شـیطان‌پرست‌ها اصرار دارند در نوع آرایش و پوشش و مدل مو و آلات و ابزاری که به خود آویزان می‌کنند از هر گروه و جمعیت و حزب دیگری متمایز و متفاوت باشند که الحق و الانصاف در این تلاش موفق هم بوده‌اند و اگر برخی از تصاویر این افراد را در اینترنت ببینیـد تصـدیق می‌کنیـد که خـداوکیلی این عده از تیره آدمیزاد جدا شده‌اند و به موجودی بین انسان و جن یا انسان و حیوان تبدیل شده‌اند.

به هر حال حتی در نمونه‌های بسیار بسیار رقیق‌تر هم اگر کسـی در کشور ما بخواهد ادای شیطان پرست‌ها را درآورد، مجبور است از مـدل مو و تیپ و قیافه‌ای اسـتفاده کند که معمولاً او را انگشت نما می‌کند و چنان که می‌دانید این کار یعنی نوع قیافه و پوششـی که موجب انگشت نما شدن انسان شود و تحت عنوان «لباس شهرت» قرار می‌گیرد و حرام است.

(هر چنـد واضـح است که اکثر افراد تنهـا بـا همین هـدف این تیپ را می‌زننـد و ظاهر و باطن شان فریاد می‌زنـد «ایها الناس لطفاً مرا ببینید!») البته این مسأله بسته به موقعیت‌های زمانی و مکانی شرایط متفاوتی به خود می‌گیرد و چه بسا پوشیدن یک تی شرت با آرم شیطان پرستی و حتی اسـتفاده از برخی نمادهای آنها در برخی شـهرها مصـداق لباس شـهرت نباشد؛ اما مسـلماً در بسیاری از مناطق کشـور هنوز اگر جوانی بـا این تیپ و قیـافه بیرون بیایـد ملت نـچ نـچ کنـان او را به هم نشـان می‌دهنـد و می‌گوینـد «حیف گوشـت کیلویی ۱۶ هزارتومان که» ... شبیه کروکودیل!

مشـکل بعـدی این گروه آن است که بـا تیپ و قیـافه‌ای که به طرفـداران و علاقه منـدان شان تحمیل می‌کننـد عملاً آنها را از دایره تظاهر به مسـلمانی خارج کرده و اگر فرد بخواهـد به ریخت و قیافه شـیطان پرسـتان درآیـد (حتی اگر در جایی زندگی کند که این تیپ یا این لباس باعث انگشت نما شـدنس هم نباشـد) اما چون با این تیپی که می‌زند شبیه این موجودات بی‌دین و بی خدا می‌شود کار حرامی انجام داده. زیرا در فقه ما شبیه شدن به کافران یا به اصـطلاح «تشـبه به کفار» حرام است و به همین دلیل است که برخی

از مراجع استفاده از کراوات و پاپیون و مانند آن را جایز نمی‌دانند. البته چنان که می‌دانید کار این گروه و ریخت و قیافه‌ای که برای انسان می‌سازند از تشبه به کفار گذشته و چیزی شبیه تشبه به حیوانات وحشی است.

چنان که شیطان پرستان اصل (Made in England) و مورد عنایت حضرت شیطان کاری با قیافه خودشان می کننـد که بیشتر شبیه کروکودیل و هشت پا وماننـد آن می‌شونـد. دست به یقه بـا خود! همـان طور که گفتیم این قبیـل کارهـا یعنی ایجاد تغییرات مختلف بر روی اعضاء بدن، مانند درست کردن شاخ روی سر یا دو تکه کردن زبان یا رد کردن حلقه‌های مختلف از اعضاء بدن و ایجاد برجستگی‌های فراوان در دست و پا و ... کار شیطان پرستان اصلیست و معمولاً ـ طرفداران داخلی آنها عملاً ـ در حکم نمونه‌های چینی دیگر اجناس هستند که کارایی و عملکرد جنس اصل را ندارند. اما در عین حال اگر کسی بخواهد به نوعی از این کارها تقلید کند، باید بداند که هر گونه صدمه زدن به بدن چه به شکل جدی و عمیق یا سطحی و کم درد (اما در هر حال خطرناک) حرام است و کسی حق ندارد روی پوست بدن خود با خراش دادن یا سوزاندن حتی قلب تیرخورده بکشد و «سلطان غم مادر» بنویسد (چه رسد به کشیدن ستاره پنتاگرام یا صلیب بر عکس و هرم ابلیسک و) ... در هر حال وارد کردن این گونه صدمات جسمی به بدن، به خودی خود حرام است و فردای قیامت که به اذن و اراده الهی همین اعضاء و جوارح به حرف آمدنـد یک دفعه می‌بینید دست خودتان یقه‌تان را چسبید و از شما شاکی شد که چرا این همه بلا سرش درآوردید و خلاصه برای این که با خودتان دست به یقه نشوید مواظب بدن خودتان باشید و این قدر این اعضاء زبان بسته را اذیت نکنید (البته این بحث برای خیلی از افراد دیگر هم می‌تواند مطرح باشد.

به خصوص افراد وسواسی که دو ساعت سر پا می‌ایستند و می‌خواهند یک غسل چند دقیقه‌ای انجام دهند!) حواشی غیرمجاز! یکی دیگر از مشکلات ورود به عرصه شیطان پرستی اگر اهل عقاید و باورها و ادا و اطوارها و ریخت و قیافه آنها هم نباشیم حضور در جمع این افراد و ارتباط با محافل و مجالس آنهاست.

همان طور که می‌دانید رفتارهای شایع در محافل شیطان پرستی رفتاری غیر دینی و حتی غیر انسانی است که نیازی به ذکر آنها نیست. اما حتی اگر بپذیریم در پارتی‌های شیطان پرستان داخلی، بسیاری از آن اعمال زشت و تنفرآمیز انجام می‌شود اما رفتارهای عادی در تقدیس و سرسپردگی به شیطان و توهین به مقدسات ادیان در قالب برخی اشعار و رقص‌ها و ... انجام می‌شود که حتی حضور در این جمع و شنیدن این کفریات و دیدن این رفتارهای حرام هم حرام بوده و غیر قابل قبول است.

از همین جا گریزی می‌زنیم به دسته آخری که نه شیطان پرستند و نه اهل استفاده از لباس‌ها و نمادها و آرایش‌های آنان و حتی با هیچ جمع شیطان پرستی یا هیچ جوجه شیطان پرست دیگر هم ارتباطی ندارند؛ اما در عین حال فیلم‌های شیطان پرستان را مشاهده می کنند و به آهنگ‌های آنان علاقه مندند.

گرچه در شماره‌های قبل به طور مفصل در مورد موسیقی و جنبه‌های حرمت آن اشاره کردیم اما اجمالاً خدمت این دوستان عرض می کنیم که حتماً می‌دانید که بسیاری از این موسیقی‌ها و فیلم‌ها حاوی تصاویر مستهجن و آهنگ‌های حرام و به خصوص اشعار و متون کفرآمیزیست که استفاده از این محصولات خاص را به عملی غیر شرعی تبدیل می کند و خلاصه نمی‌توان همانند بسیاری از موسیقی‌های دیگر از این محصولات هم استفاده کرد.

منبع:

مجله دیدار آشنا ۱۲۲ برگرفته از سایت

http://www.rasekhoon.net

ایدئولوژی شیطانی (۱)

بررسی علل جذب و گرایش به فرقه‌های شیطانی

مقدمه نویسنده:

حمید رضا مظاهری سیف

امروزه در تمام کشورهای دنیا جوانانی دیـده می‌شونـد که سـر و وضع عادی ندارند و سـعی می کنند طوری لباس بپوشـند و خود را آرایش کننـد که وحشـتناك به نظر برسـند. این افراد خـود را شـیطان گرا یـا شـیطان پرست معرفی کرده و از نمادهـا علاـئم خواص استفاده می کنند.

پرسش اصلی ما اینست که چرا گروهی به فرقه‌های شیطانی جذب می‌شوند و علل گرایش آنها چیست؟

در این تحقیق می کوشـیم با رویکردی همه جانبه به موضوع بپردازیم و با روش ترکیبی کتابخانه‌ای میـدانی به پرسـش تحقیق پاسـخ دهیم. از این جهت روش تلفیقی را اسـتفاده کردیم که خیلی از این جوانان به ابعاد و مبانی کاری که انجام می‌دهنـد آگاه نیسـتند و پژوهش میـدانی به تنهایی پاسـخ روشـنی به دست نمی‌دهد. همچنین کار کتابخانه‌ای محض هم مفید نیست زیرا باید به علل موثر و واقعی که این افراد را تحت تاثیر قرار داده پی برد و تنها راه دست یابی به این مطلب گفتگو با خود آنهاست.

در این تحقیق به چند علت اساسـی و مجموعه‌ای از ارزشها که در ایدئولوژی شیطانی مطرح می‌شود دست یافتیم که با مستند کردن آنها به منابع و نقد ارزشـهای شـیطانی تحقیق را پایان می‌دهیم. نمادسازی وسیع و ترویج آن در حوزه فرهنگ عمومی انتقال و نشـر اندیشه‌ها از طریق گفتن یا نوشتن دشوار است و تعداد محدودی از مردم با آن ارتباط برقرار می کنند.

اما نمادها به راحتی جایگاه خود را در فرهنگ عمومی پیـدا می کنند و به خاطر اینکه ظرفیت کار هنری دارند، به صورت جذابی در جامعه، به خصوص بین جوانان و زنان گسترش می‌یابند. نمادهای شـیطانی در گستره بسـیار وسیعی از لباس و کفش و ساعت گرفته تا رنگ و طرح داخل اتاق خواب تا عروسکی که در تزئینات خودرو کاربرد دارد و انگشتر و دستبند و ده‌ها شیء دیگر که در اشیاء شخص و در منظر عمومی اسـتفاده می‌شود. این نمادهـا متفـاوت و خوش سـاخت هسـتند و همه جـا یـافت می‌شونـد. از برچسبی که کودك پنج ساله به دفتر نقاشی میچسباند تا سر دسته عصایی که پیر مرد هفتاد ساله به دست می گیرد.

این نمادهـا همه جـا حضور دارنـد. گذشـته از این طرحهـای خیـالی از چهره شـیطان روی بسـیاری از لباسـها و سـایر وسایل و اشـیاء شخصـی دیده می‌شود. نمادهایی نظیر سـتاره پنج پر، صـلیب معکوس، صـلیب شکسته، چشم شیطان، عدد ۶۶۶ و FFF که ششمین حرف حروف انگلیسیست و متناظر عددی آن ۶۶۶ می‌شود. این عدد به گفته مکاشفه یوحنا در کتاب مقدس عدد شیطان است.

در مکاشفات نوشته شده:

«جانور عجیب دیگری دیـدم که از زمین بیرون آمـد. این جانور دو شاخ داشت مانند شاخهای بره و صدای وحشـتناکش مثل صدای اژدهـا بود ... بزرگ و کوچـک، فقیر و غنی، برده و آزاد را وادار کرد تـا علاـمت مخصوص را روی دست راست یـا پیشـانی خود بگذارند و هیچ کس نمی‌توانست شغلی به دست آورد یا چیزی بخرد مگر اینکه علامت مخصوص این جانور یعنی اسم یا عدد او را بر خود داشته باشد.

این خود معماییست و هر کس با هوش باشد می‌تواند عدد جانور را محاسبه کند.

این عدد اسم یک انسان است که مقدار عددی آن به ۶۶۶ می‌رسد. (۱) نماد دیگر دو مثلث روی هم است که مثلث با راس پایین به معنای جام و مونث و مثلث با راس روبه بالا نماد شمشیر و مـذکر است، که به ترتیب به معنای الهه باروری و خدای جنگ و شـکار هستند (۲) این دو مثلث وقتی به صورت معنـاداری روی هم قرار می گیرد معنـای عشق - البته از نوع جنسـی آن - را بیان می کنـد و این همان سـتاره داوود است که امروز در وسط پرچم اسرائیل دیده می‌شود و با اعمالی که عهد عتیق به پادشاهی به نام داوود نسبت می‌دهـد، کاملاًـ سازگـاری دارد. یکی دیگر از ایـن نمادهـا کـه در عرفـان کابالاـ نیز جایگـاهی دارد، بز یـا قـوچی بـه نـام بـافومت

Baphomet)) است که هم بـا جـانور شاخ دار یوحنا همانندی دارد و هم در اسطوره‌های مصری خدای هوش و دانایی معرفی شده و آفرینش انسان به وسیله چرخ سفالگری را به او نسبت می‌دهند. خدای بزرگ (خنوم) او را از منطقه آبشار بزرگ نیل آفرید و فنون آفرینش انسان را به او آموخت. او همچنین به صورت دو جنسی و نماد زاد و ولد است (۳) و دو ماه سیاه و سفید در طرفین او نشانه ترکیب روشنایی و تاریکی است.

سر بافومت معمولاً در میان ستاره پنج پر (پنتاگرام) طراحی می‌شود. پنتاگرام نماد ونوس الهه زیبایی و عشق شهوانی مادینه است (۴) و از زمان لئوناردو داوینچی که طرح «مرد ویترووین (Vitruvian Man)» را طراحی کرد، به سمبل اصالت انسان و اومانیسم تبدیل شد.

ترکیب سر بافومت با ستاره پنجپر، نماد روشن و گویایی برای تعالیم مکتب شیطان پرستی کرولی و لاویست که شیطان را سمبل انسان محوری و اصالت هوسها و لذت طلبی بشری می‌دانند. البته نمادها لزوماً یک ریشه یا معنا ندارند. بافومت ممکن است نماد بز قربانی در آیین یهود باشد که بزی مقدس است و بنا بر نقل عهد عتیق این بز، قربانی حضرت اسحاق شد که بنی اسرائیل از نسل او هستند.

شیطان هم به نوعی قربانی هدایت انسان و دست یابی او به درخت دانش و معرفت شد.

با این توضیح بز می‌تواند نماد گویایی از ایثار بزرگ شیطان برای آدم باشد.

مشهود ترین نماد شیطان گرایی ستون چهار ضلعی بلندیست به نام ابلیسک (obelisk)، که سمبلی از «رع» خدای خورشید در مصر بوده است و در اثر افزایش قدرت فراعنه به ممالک دیگر راه یافت. تفکر یهودی ریشه در تمدن مصر و آشور دارد (۵) و اسطوره‌های مصری حتی در نگارش عهد عتیق نقش تعیین کننده‌ای پیدا کرده است.

یکی از این اسطوره‌ها به ماجرای نوادگان رع به نام «سِت» و «اُزیریس» مربوط می‌شود. «سِت» خدای ظلمت است که در حمایت شدید رع قرار دارد. (۶) او برادر خود «اُزیریس» را کشته و تاج و تخت را از چنگ فرزند او هوروس در می‌آورد. دومین جریان بزرگ شیطان پرستی مدرن یعنی ستیانیسم که معبد «ست» را در سانفرانسیسکو تاسیس کردند این خدای افسانه‌ای را ارج می‌نهند و خواهان تحقق حکومت او در زمین هستند.

ابلیسک را معمولاً نمادی از قدرت و سلطنت ازیریس می‌دانند، سلطنتی که پس از کشته شدن او، به دست برادرشست می‌افتد. ازیریس وقتی به دست همسرش آیسیس زنده می‌شود، به جهان زیر زمین می‌رود و فرمانروایی مردگان را بر میگزیند و حکومت را برای پسرش هوروس وامی گذارد. اما این سلطنتیست که با حمایت «رع» به دست «ست» می‌افتد و جنگ میان او و هوروس به طول می‌انجامد و البته باید توجه داشت که بنا بر اسطوره‌های کهن هرگاه خدایی بر خدای دیگر غالب می‌شد، قدرت و صفات برجسته او را به دست می‌آورد و کاملتر می‌شد.

بنا بر این غلبه «ست» بر «ازیریس» به معنای کسب قدرت و سلطنت اوست. قهر و آشوب صفات برجسته «ست» بود، «اما به رغم بازتاب بد او در اسطوره پادشاهی، نباید این نکته را نادیده بگیریم که در مواقعی حمایت از این خدا بسیار نیرومند بوده است.

بر اساس شواهد باستانشناختی کنونی، قطعاً «ست» خدایی قدیمتر از «ازیریس» است، زیرا بر سر گرز عقربشاه، یکی از فرمانروایان مصر علیا و متعلق به دوران پیش سلسله‌ای، موجود مرکبی را می‌بینیم که «ست» را به نمایش می‌گذارد؛ این گرز در موزه آشمولین آکسفورد قرار دارد.» (۷) ظاهراً این سمبل در زمان حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام هم وجود داشته و پیامبر بزرگ خدا با این ذهنیت در حرم الهی نماد شیطان را به صورت ابلیسک می‌سازند و آن را رمی می‌کنند، تا با این عمل تمام اوهامی را که تا امروز هم ادامه یافته، طرد نمایند. این نماد امروزه در میادین بزرگ کشورهای اروپایی و آمریکا ساخته شده و مردم هر روز به دور آن می‌گردند.

سی بنای ابلیسک از مصر باستان باقی مانده که سیزده عدد از آنها به روم برده شده و سایرین در شهرهایی نظیر سیسیل، پاریس،

لندن، نیویورک و سزاریا در قسمت اشغال شده فلسطین نصب شده است.

بزرگترین ابلیسک دنیا در واشنگتن ساخته شده که ارتفاع آن به ۵۵۵ متر می‌رسد این ابلیسک در فاصله ۹۰۰ متری غرب کنگره و ۹۰۰ متری جنوب خانه اصلی فراماسونریست و رئیس جمهورهای آمریکا سوگند خود را در پای آن یاد می‌کنند.

ابلیسک نماد قدرتست در زمین و حیات و حمایت جاودانی اُزیریس در دنیای مردگان است از این رو سنگ‌هایی که شبیه آن تراشیده شده در قبرستانها آمریکا بسیار به چشم می‌خورد. کاربرد گسترده این نمادها باعث می‌شود که ذهنیتها و ارزش‌های مردم هماهنگ با معانی آنها شکل بگیرد.

نمادها هویت سازند و به فرد و جامعه هویت می‌بخشند و خودپنداره‌هایی را ایجاد می‌کنند که به زندگی و رفتارهای افراد معنا می‌دهد و مردم با همین معانی وجود و زندگی خود را تفسیر کرده و ارزشها و اهداف زندگی خود را تعریف می‌کنند.

کارکرد هویت بخشی و معنا دهند گی نمادها در کنار گرافیک و طراحی متفاوت و چشم نوازشان و در دسترس بودن، مد شدن و تبلیغاتی که روی آنها صورت می‌گیرد، باعث استفاده روز افزون از سوی مردم به ویژه جوانان و نوجوانان دنیا می‌شود. پس از پذیرفته شدن این نمادها در فرهنگ عمومی ملتها، انتقال ایدئولوژی مربوط به این نمادها بسیار ساده و پذیرفتنی می‌شود. مدل زندگی نامناسب و میل به اعتراض مدل زندگی امروز بشر با نیازهای حقیقی و اساسی، تمایلات طبیعی، استعدادهای نهفته درون و ساختار و هدف آفرینش انسان مغایرت دارد و اگر چه مردم ندانند که این تعارضها چیست و کجاست، اما ناگزیر از آن رنج می‌برند و افسرده و سرخورده می‌شوند. در این میان نوجوانان و جوانانی که تازه پا به عرصه حیات اجتماعی می‌گذارند و از بی‌خبری و بازی کودکانه کمی فاصله می‌گیرند، بیش از دیگران رویارویی با این تعارضات را سهمگین می‌بینند و از آن شگفت زده و با آن درگیر می‌شوند. از همین جاست که میل به اعتراض و نیاز به فریاد برآوردن و سرکشی در آنها شعله‌ور می‌شود.

نظام آموزشی تحمیلی که قتلگاه استعدادها و خلاقیت هاست و مفاهیم و مطالب بی‌خاصیتی را آموزش می‌دهد که فقط افراد را برای خدمت به نظام سرمایه داری آماده می‌کند و کارکردهای اصلی، اما نهان آن عبارت اند از: «وقت شناسی، درس اطاعت و کار تکراری» (۸) که موجب می‌شود در آینده کاملاً به قیمومیت اولیاء اجتماعی خود تن بدهند. اولیایی که بعداً نمونه‌های کلی‌تر آن در نظام سیاسی تعریف می‌شود. این نوع تربیت باعث می‌شود که همه بنشینند و منتظر باشند تا دولت برای آنها شغل ایجاد کند، زمینه ازدواج فراهم کند و مثل کودکی که به والدین خود وابسته است، مردم را به دولت (اولیاء اجتماعی) وابسته می‌کند و به صورت شهروندانی ناتوان و فرمانبردار در می‌آورد. این نظام آموزشی در اوج انرژی و خلاقیت، نیروی جوانی را به بازی می‌گیرد و تحلیل می‌برد تا سر انجام با گذشت بیش از نیمی از دهه سوم عمر هنوز انسان ساخته خود را به عنوان یک شهروند کامل نمی‌پذیرد و برای او موقعیت اشتغال و ازدواج وجود ندارد. نظامی که عملاً ـ با فساد اخلاقی جوانان خود را تکمیل می‌کند و راه‌های مباح و مشروع زندگی را به بن بست رسانده است.

در کنار این نهاد آموزش، نهاد خانواده‌ایست که بر محور والدین از خود بیگانه شده و درگیر با مقتضیات مدل زندگی امروزی و تمدن مدرن، تنها با فرزندان خود و حتی با همسر، هم خانه هستند و قرار است که تا اطلاع ثانوی با هم زندگی کنند! (۹) والدینی که عقده‌های اجتماعی خود را به خانه می‌آورند و نظام آموزشی، هیچ مطلبی در مورد نحوه ارتباط و نیازهای کسانی که با او هم خانه خواهند شد، به او نیاموخته است.

والدینی که تنها امر و نهی بلد هستند و شاید محبتی که از قلبشان گامی به بیرون نمی‌گذارد و فرزندانی که فقط با عصیان و سرکشی هویت خود را می‌یابند و در اضطراب احساس آرامش می‌کنند!

نظام سیاسی که صحنه جنگ میان جناحهای سیاسی برای تصاحب سرزمین افکار عمومی و اراده مردم است.

سیاستی که به جنگل مدرن و نزاع بی‌پایان الیتهای شیر و روباه تبدیل شده است (۱۰) سیاستی که مفاهیم عالی انسانی مثل آزادی،

صلح، مهربانی، ضد تروریسم و عدالت را مسخ کرده و هوس قدرت‌طلبی به لباس بی‌تار و پود خدمت گزاری در آمده و پادشاهانی که مطمئن هستند چشم دیدن و دست آوردن خدمت به مردم را ندارند، عریان در شهر می‌گردند و دیگران را نیز کور می‌پندارند. اقتصادی که مردانش بر طعمه نیم خورده سرمایه داران پشت پرده مثل سگ‌های گرسنه هجوم می‌آورند و دیگران را زیر پای خود له می‌کنند.

اقتصادی که مفاهیم بنیادین تولید، خدمات، رشد سرانه ملی و غیره در آن بی‌معنا می‌شود و تنها مفهوم انباشت ثروت و مفاهیم وابسته به آن هر روز جدیتر به نظر می‌آید. اقتصادی که همه شئون زندگی را به خرید و فروش گذاشته و از نان تا علم و مدرک را به بازار کشیده است.

و اما نهاد دین که گروهی ریاکار و منفعت طلب آن را بازیچه تحمیق خود و دیگران قرار داده و دین داران حقیقی را به کنج محراب و منزل رانده‌اند.

دین که به اندازه تعمیر اتومبیل هم برای آن اعتباری قائل نبوده و هر کس را پیامبر خود و کارشناس مذهبی خود می‌دانند. دینی که با لیبرالیسم الهیاتی به مجموعه‌ای از اوهام اثبات ناپذیر تقلیل یافته (۱۱) و هر روز دین جدیدی از گوشه و کنار جهان سر برمی کشد (۱۲) و مراکز علمی وابسته به سرمایه داری نه تنها برای تولید به روز جنبش‌های دینی نوپدید برنامه ریزی دارند، بلکه برای ترویج آن هزینه‌های گزافی را تقبل می‌کنند (۱۳) و به زودی باید از اقتصاد دین سخن به میان آوریم و به مطالعه روی سودآوری دین و ارزش سرمایه گذاری روی مدعیان نبوت و مهدویت و مسیحایی و خالقیت بپردازیم. از سال ۱۹۷۰ موسسه باشگاه روم وابسته به موسسه روابط انسانی تاویستاک برنامه‌ای را با نام «مرکز پژوهشهای تراوشات دینی» زیر نظر «توماس بارنی» پایه گذاری کرد تا سوپرمارکت معنویت در جهان را هر روز رنگینتر و پر کالاتر کنند.

در این هرج و مرج، دینی که نفسانی‌تر باشد بازار بهتری خواهد یافت و شیطان پرستی هم به صورت یک دین عرضه می‌شود. این اوضاع نابسامانی است که نوجوان و جوان امروز دنیا با آن روبروست و فقط فضایی را برای فریاد کشیدن و لحظه‌ای را برای بی‌خبری می‌جوید. جنبش متال و کج روی‌های شیطان پرستی به این نیاز و بلکه ضرورت جوانی در تمدن مدرن پاسخ می‌دهد و نیروی اعتراض او را در طرح‌هایی که هوشمندانه طراحی شده تخلیه و خنثی می‌کند.

در حالی که دنیای امروز نیاز به نیرو و اندیشه جوانانی دارد که با بازگشت به ارزشهای ناب انسانی، به مدل دیگری برای زیستن بیندیشند و اعتراضی فعال و تحول آفرین را پدید آورند. امروز جهان و تاریخ تشنه چشمه‌هاییست که تنها از قلب و اندیشه جوانان می‌جوشد، ولی کسانی که منافعشان در گرو حفظ وضع موجود است با ترویج موسیقی اعتراض!، دین قرن بیست و یک (شیطان پرستی) و هزاران فریب و نیرنگ که در شالوده تمدن معاصر نهادینه شده، این چشمه‌ها را گل آلود می‌کنند و از آن انحرافات اخلاقی، خشونت، اعتیاد و سر انجام شهروندانی ناتوان و تسلیم بیرون می‌آورند. هیجان مدل زندگی یک نواخت امروزی برای همه مردم به خصوص برای جوانان که کانون جوشان و جاری نیرو و تحرک هستند، فرساینده و خسته کننده است.

از این رو به دنبال هیجانند و فضای شیطان پرستی به ویژه موسیقی متال این هیجانات سرکش را به طور کور و با کنترل بیرونی، می‌پذیرد و در خود هضم می‌کند.

داد و فریاد، تحرک، مواد مخدر، داروهای روانگردان، زیر پا گذاشتن ارزشهای انسانی و اخلاقی، همه و همه لحظاتی متفاوت را ایجاد کرده و کاملاً هماهنگ با سایر قطعات پازل تمدن معاصر طراحی شده و فرصتی برای تجربه اوج هیجان فراهم می‌کند.

تجربه ای که بعد از آن همه چیز همچنان باقیست و همه می‌توانند سراغ زندگی خود بروند. این انرژی عظیم اگر با کنترل درونی و تدبیر همراه شود، تحولات عظیمی را در زندگی امروزی رقم خواهد زد. تحولاتی که نه فقط جامع و جهان را با مدل دیگری از زیستن آشنا می‌کند، بلکه پیش از آن و بیش از آن در افق درون دگرگونیهای ژرف معنوی را پدید می‌آورد و انسان را به جلوه‌ای

از حضور خداوند در زمین مبدل می‌سازد. با مهار انرژی متراکمی که جوان در اختیار دارد، می‌تواند به انسانی والا و خدایگون تحول یابد، اما از آن رو که این تغییرات با بازیابی کرامت انسانی و عدم تسلیم در برابر سلطه دیگران همراه است و فرصت سوء استفاده را از ابرقدرتها می‌گیرد، ترجیح می‌دهند که این نیرو به صورت کنترل شده تخلیه و خنثی شود. (۱۴) برنامه‌های شیطان پرستی چه با این نام و آشکارا و یا به هر نام دیگر و به طور نهان روند خنثی سازی نیروی جوانی را به نفع سلطه‌گران دنبال می‌کند. فطرت ناکام هر فرد انسانی در اعماق وجود خود یک تجربه معنوی نهفته دارد. تجربه ای که روح ما قبل از همراه شدن با جسم و تولد در این دنیای مادی به دست آورده است.

همه ما با تمام وجود کمال مطلق و پروردگار و آفریننده خویش را دیده و اسماء و صفات نیکوی او را شناخته‌ایم. با مشاهده جلوه‌ها و صفات لطف و رحمت و حسن و جمال، عشق بیکران را چشیده و با درک جلوه‌های عظمت و جلال و جبروت و قهاریت، خوف و خشیت را تجربه کرده‌اید. اکنون در این جهان فرو دست که از آن مشاهدات دور افتاده‌ایم، گرایشی به سوی آن کمال بیکران و جمال و جلال بی‌پایان داریم. (۱۵) خاطره این تجربه معنوی اگر چه در حافظه ذهنی ما، که از تجارب این جهانی شکل گرفته و انباشته شده، وجود ندارد، اما در اعماق دل به روشنی حاضر است (۱۶) و اگر ذهن ما به سوی آن حقیقت هدایت نشود، اشتیاق باز یابی آن عشق و خشیت فرو نمی‌نشیند و دست از دل برنمی‌دارد. اگر آدمی به زیبایی مطلق و حسن حقیقی برسد، عشق حقیقی را باز خواهد یافت و در غیر این صورت در توهم خود نقشی می‌زند و به گرد آن بت می‌گردد. همین طور اگر شکوه و عظمت حقیقی را بیابد، خشیت و هیبت آن دلش را لبریز می‌سازد و در غیر این صورت بازهم در وهم خویش جلال و شکوهی موهوم را می‌سازد و برای دقایقی هم که شده، خوف موهوم را در برابر آن احساس می‌کند و اگر چه با این کار براستی ارضا نخواهد شد و همچنان ناکام و تشنه خواهند ماند، اما چاره‌ای جز این ندارد؛ مگر اینکه به حقیقت راه یابد.

شیطان پرستی در آیین و هنر خود الیمانهای وحشت را در کار می‌آورد و هراس موهومی را ایجاد می‌کند.

هراسی که قلبهای ناآشنا با جلال و جبروت الهی به آن نیاز دارد و جذب می‌شود و پیامد ثانوی این هراس و اضطراب، احساس آرامشی سطحی و ناپایدار است.

موسیقی شیطانی با حجم صدای بالا، سرعت زیاد ریفها، تخریب صدای بعضی از سازها، نعره‌های دلخراش و دهشتناک، گریمهای وحشتناک، استفاده از لرزش تصاویر، شوکهای نورپردازی استفاده از تیغ و آتش و تاریکی، جنایتهای نمایشی نظیر کندن دست و پای گربه (خواننده گروه دیساید)، گاز زدن و کندن سر یک خفاش زنده (خواننده گروه بلک سبث)، شکستن آلات موسیقی و وسایل روی صحنه و خودسوزی (متالیکا) همه و همه برای لحظاتی هیجان ترس را به دل راه می‌دهد و برای دقایقی قلب را می‌لرزاند و نفسها را حبس می‌کند.

اما همه اینها بتهای موهومیست که نیاز راستین انسان را به تجربه حقیقی خوف و خشیت در برابر عظمت و جلال خداوند ناکام می‌گذارد و انسان را پریشانتر از پیش به حال خود وامی نهد. زیرا فطرت انسان حنیف است و با امور موهوم و غیر واقعی کامیاب نمی‌شود. شیطان درون در روایتی از امام صادق عَلَیْهِ السَّلَام می‌خوانیم که قلب هر انسان دو گوش دارد بر گوش چپ شیطانی نشسته و همواره به سوی شر و پلیدی دعوت می‌کند و بر گوش راست فرشته‌ایست که به خیر و نیکی می‌خواند. (۱۷) درون انسان عرصه جنگ میان شیطان و فرشته درون است.

اگر شخص اراده خود را به سوی فرشته معطوف کند، شیطان را شکست داده و تسلیم خواهد کرد، اما در صورتی که انسان به پیروی از شیطان درون روی آورد، فرشته درونی را تضعیف خواهد کرد و صد البته فرشته درون که جلوه پروردگار زنده جاودان است، هیچگاه شکست نمی‌خورد، انسان تنها می‌تواند صدای او را نشنیده بگیرد ولی امکان از بین بردنش را ندارد؛ چون دعوت فرشته درونی همان ندای فطرت است که تغییر و تبدلی پیدا نمی‌کند (۱۸) به همین علت دنبال کردن ندای شیطان جنگ درونی را

پایدار می‌کند و چنین کسی هیچ گاه به آرامش نخواهد رسید و همواره با تضاد و تعارض درونی و احساس ناکامی زندگی خواهد کرد.

ممکن است ما از شنیدن انجام یک گناه احساس نفرت کنیم، اما گاهی نیز رغبتی در قلبمان ایجاد می‌شود، ما انسانها گاهی از گناه و خطا و ضایع کردن حق دیگران برای منافع خود خوشمان می‌آید و به آن میل پیدا می‌کنیم، اینها نشانه فعالیت شیطان درونی است.

جنبش شیطان گرایی و شیطان پرستی بر همین خصلت آدمی تکیه می‌کند و سستی اراده و بی‌توجهی به رسول باطنی یا تمایلات متعالی فطرت سبب پذیرش دعوت شیطان از لحاظ روانشناختی و استقبال از جنبشهای شیطان گرا به لحاظ جامعه شناختی می‌شود.

جنبش شیطان گرایی می‌خواهد با توجیه و مشروعیت دادن به شرارت و شیطنت، تضاد درونی و آشفتگی روانی را بکاهد و حتی وعده از بین بردن آن را می‌دهد، اما این وعده دروغیست که هیچگاه محقق نخواهد شد.

انسان هرچه قدر هم خطا کند و با فطرت و خرد و فرشته درون خود مبارزه کند، نمی‌تواند وجود خود را از حضور خداوند تهی سازد، فطرت در حقیقت ندای خالق و هستی بخش ماست که درون ما حضور دارد و تا هستیم او با ماست.

به همین منظور شیطان گرایان از مرگ خدا سخن می‌گویند تا بتوانند فرشته درون را نابود کنند و البته این توهمی بیش نیست. در این مرحله که به نتیجه نرسند ممکن است پایان دادن به هستی خود را پیش نهاد کنند و گمان کنند با خودکشی می‌توان از هستی و هستی بخش رو گردانند و در آغوش شیطان که مرگ و نابودی را به دست او می‌دانند، قرار گیرند. ولی با مرگ نیز به خداوند نزدیک‌تر می‌شوند، در حالی که قادر متعالی را از خود ناخشنود کرده و برای دریافت عشق بیکران او آماده نشده‌اند؛ از این رو با قهر و غضب مواجه خواهند شد.

خداوند مهربان شیطانهای درون و بیرون را قرار داد تا در مصاف با او نیروهای عظیم خرد و اراده در انسان شکوفا شود و به مراتبی برتر از فرشتگان راه یابد و با حسن اختیار، صلاحیت جانشینی خداوند و فرمانروایی بر تمام عالم را پیدا کند.

ارزشهای شیطان گرایان ایدئولوژی شیطان گرایی روی ارزشهایی تاکید می‌کند که سبب جذابیت و گرایش به این ایدئولوژی می‌شود. ارزش به معنای ارزش اخلاقی مثبت نیست بلکه صرفاً به معنای مطلوبیت است.

چنانکه یک کالای نایاب ممکن است ارزشمند تلقی شود. ارزشهای شیطان گرایی، چیزهای مطلوبیست که هر کس طالب آنهاست و اگر به شیطان هم نسبت داده شود طبیعتاً گرایش به آن را در پی خواهد داشت. این ارزشها در نگاه تاریخی به روند پیدایش و گسترش شیطان گرایی بیان شد و در این جا هر کدام از آنها به طور خاص و مستقل تبیین و نقد می‌شود. لازم است این پرسش جدی به میان آید که به راستی شیطان چقدر از این ارزشها برخوردار است؟

و کسانی که تا کنون به آن نزدیک شده‌اند، چگونه از این ارزشها بهره برده‌اند؟ قدرت توهم قدرت برای شیطان از دوره زندگی بدوی انسان تا کنون موجب جذابیت و گرایش به شیطان پرستی بوده است.

در حالی که قدرت شیطان بسیار ناچیز و تنها در حد وسوسه انگیزی و ایجاد پندارهای دروغین و نادرست است، که البته این هم در صورت پذیرش انسان موثر واقع می‌شود. شیطان فقط حرف می‌زند، وعده می‌دهد و با صوت خود درون انسان غوغا به پا می‌کند و آنجا را به آشوب می‌کشد تا در این معرکه وسوسه‌های خود را غالب کند و از آب گل آلود ماهی بگیرد.

خداوند می‌فرماید:

«هنگامی که به فرشتگان گفتیم بر آدم سجده کنید، سجده کردند غیر از ابلیس که گفت:

آیا بر کسی سجده کنم که از خاک آفریده‌ای و گفت به من نشان بده، او کیست که بر من بزرگ داشتی؟ اگر تا قیامت به من فرصت دهی، فرزندان او را به افسار می‌کشم، غیر از گروه اندکی. خداوند فرمود:

برو، پس هر کس از تو پیروی کنـد دوزخ جزای اوست، جزایی فراوان. هر کس را توانستی با صـدایت برانگیز و با سواره و پیاده‌ات بر آنهـا بتاز و در ثروث و فرزنـدان شـریک آنها شو و به آنها وعـده بـده؛ بی‌تردیـد شـیطان وعـده‌ای غیر از فریب نمی‌دهـد و تو ای شیطان! بدان که بر بندگانم هیچ تسلطی نداری.» (۱۹)

بنا بر این شـیطان نه تنها رقیب خداوند نیست، بلکه حتی رقیب انسان هم نیست و فقط در چارچوب قوانین الهی و به اذن او می‌تواند کارهای محـدودی را انجام دهد. «سـلطه او تنها بر کسانی است که نفوذ او را برخود می‌پذیرند و او را شـریک خداوند می‌پندارند.» (۲۰) تـا وقـتی که انسـان فریب او را نپـذیرد و بـا یـاد خـدا درون خود را از غوغـا و آشوب شـیطان آرام نگهـدارد، هیـچ راه نفوذ و سلطه‌ای برای شیطان وجود نخواهد داشت. در این شرایط شیاطین گروه گروه به او هجوم می‌آورند، ولی باز هم هیچ کاری از پیش نخواهنـد برد. «کسـانی کـه پرهیزگارنـد، اگر گروهی از شـیاطین به آنهـا دست یابنـد، خداونـد را یـاد کرده، پس در آن هنگـام بینا می‌شوند.» (۲۱) به این ترتیب شـیطان در وجـود انسـان که عرصه جولاـن اوست هیـچ قـدرت و نفـوذی نـدارد مگر به خواست خود شخص، چه رسد به جهان هستی که خالق و مدبر یگانه آن شـیطان را به ذلت از بارگاه خود رانده و عبادات و سجده‌های نفسانی او را به خوبی شناخته و رسوا کرده است.

عـالم هستی سراسـر ملک و محضـر اوست. «تمام ستایشـها مخصوص اوست که فرزنـدی برای خود نگرفته و در حکومتش شـریکی ندارد». (۲۲)

****

پی‌نوشتها:

۱. مکاشفات یوحنا / ۱۸ -: ۱۱ تا ۱۳

۲. دن براون، راز داوینچی، مترجم؛ سمیه گنجی و حسین شهرابی، ساری: نشر زهره، چاپ ششم، ۱۳۸۵، ص ۲۴۶

۳. جرج هارت، اسطوره‌های مصری، مترجم؛ عباس مخبر، تهران: نشر مرکز، چاپ اول ۱۳۷۴، ص ۲۷ و ۲۶

۴. دن براون، راز داوینچی، مترجم؛ سمیه گنجی و حسین شهرابی، ساری: نشر زهره، چاپ ششم، ۱۳۸۵، ص) ۳۸

۵. سـروپالی راداکریشنان، تاریخ فلسفه شرق و غرب، جلد دوم (تاریخ فلسفه غرب) مترجم؛ جواد یوسفیان، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم ۱۳۸۲، جلد، ۲ ص ۱۲۷

۶. جرج هارت، اسطوره‌های مصری، مترجم؛ عباس مخبر، تهران: نشر مرکز، چاپ اول ۱۳۷۴، ص ۴۴).

۷. همان، ص ۳۴

۸. آلوین تافلر، موج سوم، مترجم؛ شهین‌دخت خوارزمی، تهران: نشر نو چاپ اول، ۱۳۶۲ ص ۴۲

۹. رک. آنتونی گیدنز، جامعه‌شناسی، مترجم؛ صبوری، تهران: نشر نی، چاپ دوم،، ۱۳۷۴ ص ۴۴۳ - ۴۲۳

۱۰. رک، لیوئیس کوزر، زنـدگی و انـدیشه بزرگـان جـامعه شناسـی، مـترجم؛ محسن ثلاـثی، تهران: انتشـارات علمی، چـاپ هفتم، ۱۳۷۷، ص ۵۲۲

۱۱. حمیـد رضـا مظاهری سیف، «پیونـد عقلانیت سـکولار با معنویت لیبرال در شک پایـدار» فصلنامه کتاب نقـد، شـماره ۴۶، بهار ۱۳۸۷، ص ۱۶۴

۱۲. ر. ک:

حمیدرضا مظاهری سیف، جریانشناسی انتقادی عرفانهای نوظهور، قم؛ پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی،. ۱۳۸۷

۱۳. کمیته ۳۰۰، ص ۲۸ و ۲۷

۱۴. حمیدرضا مظاهری سیف، سیاست در دامان عرفان، قم، بوستان کتاب،، ۱۳۸۷ ص ۵۸

۱۵. حمید رضا مظاهری سیف، «فطرت محجوب، معنویت ممسوخ»، حدیث عشق و فطرت (مجموعه مقالات) تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۶، ص ۲۸۵ و ۲۸۴

۱۶. حمید رضا مظاهری سیف. خودشناسی عرفانی، قم؛ انتشارات نشاط،، ۱۳۸۱ ص ۱۲۱

۱۷. محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، جلد دوم، تهران: دارالکتب الاسلامی،، ۱۳۶۵ جلد ۲، ص ۲۶۷

۱۸. روم /. ۳۰

۱۹. اسراء، آیات ۶۵ – ۶۱

۲۰. نحل /. ۱۰۰

۲۱. «إِنَ الَذینَ اتَقَوْا إِذا مَسَهُمْ طائِفٌ مِنَ الشَیطانِ تَذَکرُوا فَإِذا هُمْ مُبْصِرُونَ» اعراف /. ۲۰۱

۲۲. وَ قُلِ الْحَمْدُ لِلهِ الَذی لَمْ یتَخِذْ وَلَدًا وَ لَمْ یکنْ لَهُ شَریک فِی الْمُلْک وَ لَمْ یکنْ لَهُ وَلِی مِنَ الذُلِ وَ کبِرْهُ تَکبیرًا» (اسراء / ۱۱۱).

منبع:

پگاه حوزه برگرفته از سایت

http://www.rasekhoon.net

ایدئولوژی شیطانی (۲)

بررسی علل جذب و گرایش به فرقه‌های شیطانی

سحر و جادو

سحر و جادو میراث قوم بنی اسرائیل است که در طول قرنها آن را در میان مردم ترویج می‌کرده‌اند.

قرآن کریم ریشه سحر و جادو در میان این قوم را به زمان حضرت سلیمان بازگردانده و دو منشأ اصلی برای آن بیان می‌فرماید. نخست اینکه گروهی از مردم با افرادی از جنها که در تسخیر حضرت سلیمان بودند، ارتباط برقرار کرده و با کفر ورزیدن به قدرت خداوند، سحر و جادو را از اجنه آموختند و از تعالیم آنها پیروی کردند؛ (۱) پس از آن سحر و جادو در زندگی مردم مشکلاتی را ایجاد کرد و خداوند با فرستادن دو فرشته در بابل به نام هاروت و ماروت راه‌های باطل کردن سحر را به مردم آموخت ولی مردم از آن دو فرشته چیزهایی را فراگرفتند که برایشان فایده‌ای نداشت، بلکه زیان بار بود (۲) در واقع در راستای همان تعالیم شیطانی و تبعیت از شیاطین دانشی را که بر فرشته‌ها نازل شده بود، فراگرفتند. (۳) به طور کلی نیروهای ساحرانه سه نوع کارکرد دارند:

یکم، جابجایی و تصرف در اجرام چنانکه وقتی حضرت سلیمان خواستند تخت بلقیس را حاضر کنند، یکی از جنها که در تسخیر ایشان بود، گفت که پیش از آنکه از جای خود بلند شوی و بایستی آن را بیاورم. (۴)

دوم، احاطه و تصرف در افکار، که شامل آگاهی از فکر دیگران، انتقال افکار خود به آنها و نیز تغییر تصویر ذهنی آنها می‌شود. همانطور که ساحران فرعون توانستند با ایجاد تصویر ذهنی و تخیل در مردم نمایش خود را اجرا کنند؛ «یخَیلُ إِلَیهِ مِنْ سِحْرِهِمْ آنها تسعی» (۵).

سوم، دگرگونی و تصرفات عاطفی در دیگران نظیر ایجاد شادی، غم، آرامش، اضطراب، عشق و نفرت. در ماجرای هاروت و ماروت فرشته‌هایی که در بابل فرود آمدند، یکی از کارهایی که مردم از آنها آموختند، ایجاد نفرت و جدایی میان زن و مرد بود. «فَیتَعَلَمُونَ مِنْهُما ما یفَرِقُونَ بِهِ بَینَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ». (۶)

امروزه می‌بینیم که کسانی با یک سری تمرینات این تواناییها را پیدا می‌کنند و دست به کارهای خارق‌العاده می‌زنند. تمام این افراد به طور مستقیم یا غیر مستقیم تبعیت از آن شیاطین را برگزیده و راه خداوند را رها کرده‌اند.

انسان بـا عبودیت و طـاعت حق تعـالی می‌توانـد به مراتب بالایی از معنویت و آگاهی برسـد، ولی با تبعیت از راه‌های کفرآمیز تنها می‌تواند به مشت خاکی از مسیر سلوک اولیای خدا دست یابد. انسان با تبعیت از انبیا و شـخص رسول اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم به جـایی می‌رسـد که جبرئیـل هم یـارای همراهی بـا او را نخواهـد داشت، اما اوج اسـتفاده از نیروهای جادویی و علوم ساحری اینست که سامری گفت:

«آنچه را که دیگران نمی‌دیدند، دیدم و مشتی از رد فرشـته فرسـتاده خداوند را برگرفتم». (۷) نیروهای جادویی و شیطانی واقعیست ولی بدون اذن خدا به هیچ کس زیان نمی‌رساند (۸) و خداوند تسلط شیطان و نیروهای شیطانی را از کسانی که اهل ایمان و توکل اند برداشته است.

«إِنَّهُ لَیسَ لَهُ سُلْطانٌ عَلَی الَّذینَ آمَنُوا وَ عَلی رَبِهِمْ یتَوَکلُونَ إِنَما سُلْطانُهُ عَلَی الَّذینَ یتَوَلَوْنَهُ وَ الَّذینَ هُمْ بِهِ مُشْرِکون» (۹) در این آیه شریفه شـیطان الغای خصوصـیت می‌شود. پس نه تنها شـیطان بلکه نیروهای شـیطانی در اختیار انسانها، نیز هیـچ اثری بر اهل ایمان و توکل ندارد. تمام نیروهای شـیطانی در برابر قدرت ایمان و توکل مثل ریسـمانهای ساحران در برابر عصای موسـیست و هیچ کارایی نـدارد. به طور کلی می‌توان سه تفاوت اساسـی میان قـدرتی که در کرامات اولیای خـدا ظاهر می‌شود، با جادویی که اولیای شـیطان ابراز می‌کنند، شناسایی کرد. این تفاوت سطوح برخورداری از نیروهای ماورایی در شاخصهای تفاوت کارهای اولیاء خدا و ساحران خود را نشان می‌دهد. اولیاء خدا در اثر عبودیت و نزدیکی به خداوند، تعالی روحانی یافته و به جریانی از علم و قدرت بیکران الهی تبـدیل می‌شوند، اما نیروهای نفسانی که با تمرکز ذهن و اسـتفاده از برخی ابزارها در اختیار ساحران قرار می‌گیرد، محدود و مغلوب است.

نخست اینکه این افراد هر کاری را نمی‌توانند انجام دهند، برخی کارها از آنها ساخته است و برخی دیگر خارج از توانایی آنهاست. اما اولیاء خدا به اذن الهی هر کاری را که لازم باشد و در هدایت مردم نقشـی پیدا کند، انجام می‌دهند و مظهر فعال ما یشاء هسـتند، که نمونه‌های آن در زندگی علما و اولیا بسیار است.

تفـاوت دیگر اینست که نیروهـای جادویی ابزار و وسایل و از همه مهمتر تمرکز شـخص جادوگر را نیاز دارد. هر کس که برای کار خارق‌العاده‌ای نیاز به زمان و تمرکز داشته باشد، جادوگر است و از نیروهای روحانی برخوردار نیست. اولیاء الله جلوه قدرت و اراده خداوند هستند و همین که چیزی را اراده کند و بگوید باشد، می‌شود. (۱۰) همانطور که در داستان احضار تخت بلقیس قرآن کریم می‌فرماید:

«قـالَ الَّذی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکتـابِ اَنـا آتیک بِهِ قَبْلَ اَنْ یرْتَـدَ إِلَیک طَرْفُک فَلَما رَآهُ مُسْتَقِرًا عِنْدَهُ «شخصـی که از علم کتاب چیزی می‌دانسـت، گفت من تخت را می‌آورم پیش از آن که چشم برهم بگـذاری، پس تـا دیـد تخت نزد او قرار داشت. (۱۱) این شخص آصف بن برخیا از مؤمنان و اولیاء خـدا بود که در زمان کمتر از یک چشم به هم زدن تخت را حاضـر کرد. در حالی که عفریتی از جن نیاز به چند لحظه زمان داشت تا نیرویش را متمرکز کند و سومین تفاوت اینست که در صورتی که نیروهای منفی و مخالف در کار باشـد، نیروهای جادویی نمی‌تواننـد درست عمل کنند، آنها برای موفقیت نیاز به نیروهای مثبت در محیط دارند. بسـیاری از این کارهـای خارق‌العاده ساحرانه در شـرایط اعتماد به نفس و تشویق و تعظیم آنها و در برابر چشـمان مشـتاق و ذهنهای متمرکز و منتظر افراد اتفاق می‌افتد و بدون آن توانایی کافی را ندارند. شاید به همین علت فرعون مردم را جمع کرد و ساحران را با تجلیل به عرصـه آورد و عمـل آنهـا را نشـانه خوشـبختی و رسـتگاری دانست. (۱۲) این در حـالیست که حضـرت موسـی اصـلاً شـرایط روانی خوبی نداشت:

اولاً ـ اینکه خود را رهـا کرد و اجـازه داد تـا آنها بـدون مشـکل کارشان را انجام دهنـد و هر چه مردم دیدنـد او هم دیـد و ساحران توانستند در ذهن او هم تصرف کنند «یخیل الیه من سحرهم»

دیگر اینکه بعد از دیدن این صحنه ترسید که مبادا مردم نتوانند میان معجزه او و سحر ساحران تفاوت بگذارند و در نتیجه گمراه شوند. «فَاَوْجَسَ فی نَفْسِهِ خیفَةً مُوسی». پس در نفس موسی هراسی نفوذ کرد. (۱۳) بنا بر این کار موسی به اذن خدا و با نیروهای بیکران روحانی و الهی صورت گرفته است.

آزادی در تفکر یهودی - مسیحی که شیطان فرشته‌ای سرکش و آزادی خواه از بند خداوند است، مظهر آزادی تصور شده است.

اما در نگرش اسلامی، فرشتگان موجوداتی با شعور خالص و بدون شهوت هستند که با اختیار تسلیم خدا بودن را برگزیده‌اند (۱۴) و به جهت اینکه فاقد شهوت هستند هیچ میلی به گناه و سرکشی در برابر خیر مطلق ندارند. در این میان شیطان نه فرشته، بلکه جنی است که در اثر عبادت به جمع فرشتگان راه یافته بود و بعد هم بی‌لیاقتی خود را نسبت به این لطف پروردگار نشان داد. (۱۵)

گذشته از این، آزادی در پیوند با فعال ما یشاء و قدرت و اراده نامحدود اوست. فرشتگان براستی آزادند و هر چه می‌خواهند می‌کنند، اما آنچه می‌خواهند به جهت تقرب به خداوند همه خیر و خو بیست و با اراده الهی مخالف نیست و فرشتگان جلوه و جریان نیرو و اراده او هستند.

انسان هم در صورتی که به خداوند تقرب جوید به این سرچشمه بیکران قدرت و آزادی پیوسته و به اندازه نزدیکی به خداوند، آزادی و نفوذ اراده را تجربه خواهد کرد، هم آزادی وجودی که شکوفایی هستی و تحقق وجود است و هم آزادی عملی که فقدان مانع در انجام کارها و تحقق اراده است.

این آزادی به ویژه و در شاخصهای تفاوت نیروهای جادویی و شیطانی با نیروهای الهی اولیای خدا و کرامات آنها آشکار می‌شود. دانش دانشی که شیطان معلم آن است، مجموعه‌ای از اوهام است که با تصورات واقعی نیز همراه می‌شود و بیش از آنکه واقعنما باشد، کارآمدی دارد و کارآیی آن بیش از آنکه مفید باشد زیانبار است و فقط به اندازه‌ای که بتواند انسان را بفریبد در آن فایده وجود دارد. دانش امروز بشر را ببینید! فایده آن بیشتر است یا زیانش؟ آیا امروز انسان از سعادت و کمال بیشتری نسبت به چهارصد سال پیش برخوردار است؟

آیا معرفت و شعور انسان امروز از چهارصد سال پیش بیشتر شده است؟

صد البته ذهن انسان امروز از تصاویر ذهنی و اطلاعات بسیار بسیار بیشتری انباشته شده، اما دانش و شعور همین تصورات ذهنی و اطلاعات انبوه است؟

آیا این مفاهیم و تصورات، استعدادهای عظیم انسانی را شکوفا کرده است؟

آیا انسان را انسانتر از گذشته کرده است؟

دانش شیطانی به کار فریب و تسخیر و لذت طلبی و تباهی اخلاق و انسانیت می‌آید و بس. دانش شیطانی بر شالوده وسوسه‌ها و هوسها استوار شده و با همین تاروپود بافته و بالیده است و از روی نتایج و پیامدهایش و بلایی که سر انسان می‌آورد می‌توان فهمید که از سرچشمه نامحدود علم و عشق و رحمت و برکت جاری شده، یا از کانون ستم و تاریکی و تباهی.

معمولاً ـ و نه تماماً کسانی که به دانش امروز نزدیک می‌شوند، در دنیایی از اوهام و هوسها فرورفته و از خود بیگانه‌تر و نسبت به انسانها بی‌تفاوت‌تر می‌شوند. هر نوع پژوهش میدانی در این رابطه که جامعه آماری آن اساتید رشته‌های مختلف، دانشمندان، برندگان جایزه نوبل و مشاهیر علمی و حتی دانشجویان باشند، این ادعا را اثبات خواهد کرد و اساساً وضع امروز تمدن بشری که بر ساخته دانش جدید است، بهترین شاهد برای تباهگری دانش وهمناک و شیطانی روزگار ماست.

روابط انسانی تخریب شده، انسان و محیط زیستی که علیه هم اقدام می‌کنند، بیماریهای آشکار و نهان که جسم و جان انسان را می‌آزارد، حکومتهای فاسد، اقتصاد تبعیض آمیز و غیر انسانی، نظام آموزشی ویرانگر، فلسفه‌های دروغ و الهیات که به بازی با اوهام و احساسات تبدیل شده است.

تمام علم امروز تبلیغات است.

شما نظریاتی را در دنیا می‌بینید و می‌شنوید، که با سرمایه‌های عظیم شرکتهای معلوم الحال در نشریات و دانشگاه‌ها و محافل علمی بین المللی ترویج می‌شوند. (۱۶) و بنا بر اصول اقتصاد پژوهش توانایی بازگشت این سرمایه‌ها را به دستان بخشنده سرمایه داران خیر و علم دوست دارند. سرمایه دارانی که هم در دانشگاه‌های بزرگ و موسسات پژوهشی سرمایه گذاری می‌کنند و هم در کارخانه‌های اسلحه سازی و تولید مواد مخدر و ... کارخانه‌های اسلحه سازی با کارخانه‌های دانش سازی خویشاوندند و سرمایه‌های برادر مثل خود در شریان آنها حرکت می‌کند.

همان خیرین اسلحه سازاند که جایزه صلح نوبل را به جنایتکاران بالفطره می‌دهند و این دانش شیطانی است که شالوده‌های تمدن تاریک امروز را تحکیم کرده است.

اما دانشی که انسان به راستی می‌تواند به آن برسد و بلکه بر اهل ایمان واجب است که برای کسب آن بکوشند. چیست؟

علامه طباطبایی مفهوم علم را در ادبیات قرآن چنین تعریف کرده‌اند:

«اصولاً ـ علم در زبان قرآن عبارت است از یقین به خدا و آیات او» (۱۷) و البته تمام آفرینش و پدیده‌های عالم آیات اوست. در جای دیگر نوشته‌اند:

قرآن مجید به فراگیری این علوم طبیعی دعوت می‌کند به شرط اینکه به حق و حقیقت رهنما شوند و جهان‌بینی حقیقی را که سرلوحه آن خدا شناسی است، در برداشته باشند و گرنه علمی که انسان را سرگرم خود ساخته از شناختن حق و حقیقت بازدارد، در قاموس قرآن مجید با جهل مرادف است (۱۸)

در قرآن کریم دو کارکرد عمده برای علم معرفی شده است:

نخست معرفت الهی با ثمراتی که درپی دارد و دیگر تسخیر طبیعت به منظور بهره برداری مادی. در واقع علم هم حیات مادی را آباد می‌کند و هم مایه حیات معنوی است.

«سخر لکم ما فی السموات و ما فی الارض جمیعاً منه ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون» آنچه در آسمانها و زمین است در اختیار شما قرار داد و در آنها نشانه‌هایی برای اهل تفکر است (۱۹) در این آیه به هر دو کارکرد منفعت و معرفت اشاره شده است.

ادراک رابطه پیوسته ماده و معنا و دنیا و آخرت به صورت ظاهر و باطن. (۲۰) این دو کارکرد را همراه هم قرار می‌دهد اگر شناخت ظاهر عالم مؤمنانه و باطن نگر باشد، خود کلید گشایش ابواب برکات آسمان و گنجینه نعمات زمین است (۲۱) این مطلب بدین ترتیب قابل تعلیل است:

یکم:

همه علم از آن خداست و اگر رابطه با او اصلاح شود، رشد دانش بهبود می‌یابد.

دوم:

عالم واقعاً و حقیقتاً الهیست و اگر شناخت انسان غیر از این باشد علم او در مقام نظر نادرست بوده و در مقام عمل هم چندان کامیاب نخواهد شد.

پس اگر عالم را چنانکه هست، الهی بشناسیم و هر کدام از تجربه و عقل و وحی را در جای خود و کنار هم بنشانیم و تمامی امکانات شناخت را به کار زنیم، آنگاه آثار علم از جمله تسخیر و تسلط بر طبیعت، تنظیم روابط انسانی، تدبیر جوامع بشری، سلامت تن و روان و سلوک معنوی و تقویت ارزشهای اخلاقی بسیار شایسته‌تر تحقق می‌یابد. چنانکه در مدت کمی پس از ظهور حضرت حجت (عجّل الله تعالی فرجه الشریف) که حیات طیبه تحقق می‌پذیرد دانش بشری پیشروی چشم گیری خواهد یافت. (۲۲) علت سوم آن که طبیعت شعور و شناخت داشته و به تسبیح ذات احدی مشغول است.

به عبارت دیگر لشگر خدا در خدمت اوست، (۲۳) پس در برابر علوم سکولار و کفرآمیز فروتنی نکرده و منابع خود را بیرون نمی‌ریزد. در عصر ظهور با رشد صحیح دانش همانطور که در روایات آمده زمین گنجینه‌های خود را برای آن حضرت آشکار می‌سازد. (۲۴) غفلت زدگی و تجاوزگری از ویژگیهای بارز علوم سکولار است.

انسان با این علوم در گام نخست روی آیت بودن و نشانه‌گری علم را به فراموشی سپرد و ساحت قدس الهی را مورد تعرض قرار داد، بعد به مصداق آیه «نسوا الله فانساهم انفسهم» (۲۵) خویش را فراموش کرد و بر هستی خود تعدی ورزید و آن را به افکار و رفتار و آمال شیطانی آلود پس از آن به طبیعت و جوامع انسانی روی آورد و با غفلت از حقیقت و حقوق آنها تجاوزگری را پیشه کرد. عزت شیطان پرستان او را مظهر عزت و سرفرازی می‌دانند، چنانکه حتی حاضر نشد به امر خداوند در برابر غیر او سر به سجده فرود آورد و گاهی او را نمودی از اوج توحید می‌دانند که به هیچ قیمتی در برابر غیر خداوند سر فرو نیاورد. در حالی که این نگاه مشرکانه اوست که اساساً غیر از خدا چیزی را می‌دید و انسان را موجود مستقلی در برابر پروردگار به حساب آورد، زیرا پیش از آن خود را در برابر خداوند یکتا چیزی به حساب می‌آورد و تمام آن عبادات همه از روی کبر و برای بزرگی خودش بود و نه تکبیر و تجلیل خدای تبارک و تعالی. او چون خود در برابر خداوند هیچ نمی‌دید، نتوانست آدم را نیز در برابر او هیچ ببیند و تسلیم امر پروردگارش شود. از این رو سر به طغیان گذاشت و از منم دم زد و این منم در تمام آن عبادات که از سر استکبار انجام می‌داد نهفته بود (۲۶) بنا بر این شیطان، ذلیل رانده شده‌ای است، که پیروان خود را به ذلت کشانده و از بارگاه عشق و روشنایی می‌راند. چنانکه در مورد گوساله پرستان قرآن کریم فرموده:

«سَينالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِهِمْ وَ ذِلَةٌ فِي الْحَياهِ الدُنْيا وَ كذلِك نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ»

به زودی به خشم پروردگار و ذلت در زندگی دنیا می‌رسانندشان و این چنین دروغ گویان را مجازات می‌کنیم. (۲۷) جمله آخر نشان می‌دهد که نتیجه پیروی از دروغها و فریبهای شیطان خشم خدا و ذلت در زندگی دنیاست و تصور شیطان به صورت اسطوره عزت و توحید هم از دروغهای خود شیطان است که در فکر دوستانش انداخته، تا آنها را بفریبد و به جدال با اهل توحید برانگیزد. (۲۸) خلاقیت خلاقیت نوعی مرز شکنی و رفتن از راهیست که دیگران نرفته‌اند.

جنبش شیطان پرستی، تمام هنجار شکنیهای خود را با عنوان خلاقیت معرفی می‌کند:

مدل مو، لباس، رفتار و حرکات خارج از چارچوب و هنجارشکنانه و موسیقی که به علت شکل ناپذیری، ناگزیر به طور بی‌سابقه اتفاق می‌افتد؛ همه اینها به عنوان خلاقیت معرفی می‌شود. بدون اینکه واقعاً شکوفایی در درون افراد ایجاد کند یا تحولی پویا را برای جامعه بشری به دنبال بیاورد. از دیدگاه قرآن کریم انسان تنها موجودیست که نیرو و شعور بیکران خلاق هستی بخش را در خود جریان می‌دهد و به جلوه‌ای از خلاقیت او تبدیل می‌شود. از این رو خداوند با آفرینش انسان فرمود:

«فتبارك الله احسن الخالقين» (۲۹) خلاقیت در شعور و قدرت ریشه دارد و با نزدیک شدن معنوی به خداوند هرچه بیشتر تحقق می‌یابد. این خلاقیت خلاقیتیست که خیر و برکت را به انسانها ارمغان می‌دهد و خود شخص را هر چه بیشتر در عشق و روشنایی و بخشش غرق و غوطه‌ور می‌سازد. زیرا خلاقیت خداوند دست بخشنده اوست که به سوی خلق گشوده می‌شود و عشق نامحدودیست که بر آنها میبارد و کسی که با این بینش به خلاقیت دست یابد، با تمام وجود نور و سرور الهی را تجربه کرده و به دیگران می‌نماید.

هر انسانی یک مدال فتبارك الله بر سینه خداست و سرشار از شعور و نیروی نوآوری است.

خلاقیت خداوند نامتناهیست و در هر انسانی جلوه‌ای از خلاقیت خود را نمایانده است.

هیچ دو نفری یک استعداد ندارند و هیچ کس از این موهبت تهی نیست. هر کس در هر جا یک شاهکار بزرگ آفرینش است و با نوآوری می‌تواند استعدادهای درونی خود را شکوفا سازد و نشان دهد که وجودش جریان و جلوه‌ای دیگر از خلاق یگانه است.

هر انسانی با خلاقیتش خلاقیت خداوند را نمایش می‌دهد و با یگانگی و منحصر به فرد بودنش یگانگی او را آشکار می‌نماید. خلاقیت یکی از صفات خداوند است و اگر انسان به این صفت عالی الهی آراسته شود، سایر صفات او نیز در وجودش جریان پیدا می کند.

اگر کسی این روزنه را در وجود خویش به سوی خلاق هستی بخش بگشاید، وجودش از نور خداوند لبریز شده و سایر پرتوهای کمال نیز در آیینه جانش منعکس می‌شود. بنا بر این خلاقیت دریچه ای و پنجره‌ای به سوی خداست که اگر گشوده شود، به راحتی می‌توان به بوستان و بهشت او وارد شد.

کسی که عطیه الهی را در وجود خود کشف می کند و شکوفا می‌سازد، به مرتبه ای نزدیک می‌شود که نامهای دیگر خداوند نیز از درونش پدیدار می گردد. کسی که به عطیه‌اش رسیده و خلاقیت ورزیده است، خود را غرق در لطف و مهربانی آفریدگار می‌بیند و با تمام وجود شکرگزار او می گردد و شکور نام دیگر خداوند است.

همچنین به کشف و شکوفایی خویش شادمانی و سرور عظیمی از ژرفای جان انسان فوران می کند و سرور نام دیگر خداوند است.

با این وصف و با توجه به اینکه خداوند یکتا و تنها او سرچشمه نامحدود خلاقیت در عالم هستی است، چگونه پندارهای شیطانی نسبت واقعی با خلاقیت پیدا می کند؟ خلاقیت نیز یکی از ادعاهای دروغ شیطانی است که از آن هیچ حقیقتی برنمی‌آید. نوآوریهای شیطان گرایان، پوچ در پوچ و دروغ اندر دروغ است.

لذت لذت در ارضاء خواسته‌های نفسانی است به ویژه پس از «کرولی» که شیطان گرایی را به نفس پرستی و لذت طلبی تفسیر کرد و به طور شگفت انگیزی برای آن دست به تئوری پردازی و آیین سازی زد و آنتوان لاوی که راه او را ادامه داد. یکی از جریانهای اصلی شیطان گرایی مدرن که انجیل شیطان هم متعلق به آنهاست، ایدئولوژی شیطانی و دین شیطان پرستی را صرفاً بر اساس رهایی امیال و لذتگرایی تاویل و تفسیر می کند.

از دیدگاه اسلام، لذت نتیجه و پیامد ارضاء نیازهاست و نیازها نشانه کمبود و کاستی و راهنمای کمال است و ارضای آنها علت تکامل. به این ترتیب لذت نشانه دستیابی به کمال و پیامد آن است.

البته این در شرایطیست که احساس نیاز واقعی باشد، نه دروغین و آنطور که شیطان و هوای نفس توهم سازی می کنند.

بنا بر این لذت پیامد برطرف شدن کاستیها و نقصها و نشانه رفتن به سوی کمال است و به همین علت بسیار مقدس و قابل ستایش است.

ویژگی انسانهای روبه کمال اینست که از بیشترین و ژرفترین لذتها برخوردارند.

از این رو در قرآن کریم برترین لذتها به شرابهای بهشتی نسبت داده شده که حامل معرفت الهی و عامل کمال حقیقیست (۳۰)

در دعای امام سجاد عَلَیْهِ السَّلَام «ذکر و الهامات الهی» لذت بخشترین امور توصیف گردیده (مناجات العارفین) و در روایات خوش اخلاقی و فرو بردن خشم برترین لذت معرفی شده است.

(۳۱)

لذت‌های نفسانی همه آمیخته با رنج است و بزرگترین رنج آن در اینست که لذتهایی ناپایدارند که ساعتی اوج می گیرند و ساعت دیگر همان لذت، نفرت انگیز شده و دلزدگی در پی دارد. لذتهای نفسانی همیشه چنین است که اگر به سراغ آن بروی در نهایت آن را غیر از آنچه تصور می کردی و می‌خواستی می‌یابی و به این علت لذتطلبی افسردگی و اندوه را بر دل انسان آوار می کند و این ناکامی عاقبت پیروی از دروغهای شیطان و وسوسه‌های هوای نفس است.

برای نمونه یکی از نیازهای اساسی انسان قدرت است.

شخصی که در برابر خواسته‌ای نفسانی و هوی سرکش خود داری می کند و از معرکه دور می‌شود، قدرت و شهامت را در خود

می‌یابـد و از این برخورداری لذت می‌برد، لذتی که با صدها بار رهایی نفس و اسارت در بند آن نمی‌توانست تجربه کند و گذشـته از این لذتیست پایدار و دسـتاوردیست همیشـگی که بدون محدودیتهای فیزیولوژیکی، روانی و اجتماعی همواره برای شـخص باقی می‌مانـد و بـا وجود او ارتبـاط برقرار می‌کنـد و لـذتش نه بـا جسم یا ذهن، بلکه به عمیقترین لایه‌های هستی آدمی چشـیده می‌شود. برآینـد پژوهش شـیطان پرستی بر خلاف تصور اولیه، جذابیتهای قابل توجهی دارد ولی این جذابیتها آمیخته با هزاران دروغ و فریب است و در صورتی که شـناخت و بینش کافی نسـبت به آن وجود داشـته باشد، توانایی نفوذ در هیچ فرهنگی را نخواهد داشت. زیرا گذشته از نگرشهای دین و معنوی، شیطان دشمن آشکار انسان است و روشها و ارزشهای او با فطرت انسانها ناسازگار است.

بنا بر این فارغ از گرایشـهای مذهبی افراد، کسـی که هنوز انسانیت خود را از دست نداده باشد، اگر شناخت کافی از شیطان و افکار و ارزشهای شیطانی داشته باشد، می‌تواند خود و جامعه خود را از نفوذ افکار و اعمال شیطانی در حد قابل قبولی دور نگه دارد.

متاسفانه در کشور مـا هنوز شـیطان پرستی به عنوان یـک ایـدئولوژی تلقی نمی‌شود، زیرا مـا اکنون در مرحله انتقال نمادها هستیم و هنوز نوبت به انتقال ایدئولوژی نرسیده است.

ولی اگر هوشـیارانه برای رویـارویی با این ایـدئولوژی در عرصه فرهنگ عمومی روشـنگری نشود و کاری صورت نگیرد، در مرحله انتقال ایدئولوژی بسیار نفوذ پذیر و ناتوان خواهیم شد.

بنـا بر این لازم است که نهادهای فرهنگی با هوشـیاری کامل آمادگی لازم را برای توانمنـد سازی فرهنگی در برابر این ایـدئولوژی فاسد ایجاد کنند و از تقلیل شـیطان پرستی به برخی از انحرافات اجتماعی که البته از لوازم این ایدئولوژی است، بپرهیزند. باید توجه داشت که انحرافات اجتماعی همه شیطان پرستی نیست و لایه‌های عمیقتر و فریبنـده‌ای که راهزن اندیشه و اخلاق و اعتقادات است، در پس آن نهفته است.

****

پی‌نوشتها:

۱. «وَ اتَبَعُوا ما تَتْلُوا الشَیاطینُ عَلی مُلْک سُلَیمانَ وَ ما کفَرَ سُلَیمانُ وَ لکنَ الشَیاطینَ کفَرُوا یعَلِمُونَ الناسَ السِحْرَ»

از آنچه شیاطین در پادشاهی سلیمان می‌خواندند تبعیت کردند.

حضرت سلیمان کفر نورزید ولی شیاطین کفر ورزیدند و به مردم سحر آموختند. (بقره / ۱۰۲).

۲. در ادامه آیه قبل می‌فرماید:

«وَ ما أُنْزِلَ عَلَی الْمَلَکینِ بِبابِلَ هارُوتَ وَ مارُوتَ وَ ما یعَلِمانِ مِنْ اَحَـدٍ حَتی یقُولا إِنَما نَحْنُ فِتْنَهٌ فَلا تَکفُرْ ... وَ یتَعَلَمُونَ ما یضُـرُهُمْ وَ لا ینْفَعُهُمْ»

از آنچه بر دو فرشته هاروت و ماروت در بابل نازل شد تبعیت کردند.

آنها به کسـی نمی‌آموختنـد مگر اینکه می‌گفتنـد ما آزمون و امتحان هستیم و کفر نورزیـد ... و مردم از آنها چیزهایی آموختند که زیان داشت و سودی نمی‌رساند. (بقره /) ۱۰۲

۳. «کانُوا یعْبُدُونَ الْجِنَ اَکثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ». (سبا /) ۴۱

۴. «قالَ عِفْریتٌ مِنَ الْجِنِ اَنَا آتیک بِهِ قَبْلَ اَنْ تَقُومَ مِنْ مَقامِک». (نمل /) ۳۹

۵. طه /. ۶۶

۶. بقره /. ۱۰۲

۷. «بَصُرت بما لم یبصروا به فقبضه من اثر الرسول». (طه /) ۹۶

۸. «وَ ما هُمْ بِضارِینَ بِهِ مِنْ اَحَدٍ إِلا بِإِذْنِ اللهِ». (بقره /) ۱۰۲

۹. نحل / ۹۹ و ۱۰۰

۱۰. «و إِذا اَرادَ شَیئًا اَنْ یقُولَ لَهُ کنْ فَیکونُ». (یس /) ۸۲

۱۱. نمل /. ۴۰

۱۲. «فَاَجْمِعُوا کیدَکمْ ثُمَ ائْتُوا صَفًا وَقَدْ اَفْلَحَ الْیوْمَ مَنِ اسْتَعْلی». (طه /) ۶۴

۱۳. طه /. ۶۷

۱۴. نحل / ۵۰ و ۴۹

۱۵. کهف /. ۵۰

۱۶. ر. ک:

ادوارد برمن، کنترل فرهنگ، مترجم؛ حمید الیاسی، تهران: نشر نی، چاپ سوم. ۱۳۷۳

۱۷. المیزان، ج ۱۶، ص ۳۰۹

۱۸. علامه طباطبایی، قرآن در اسلام. ص ۹۴

۱۹. جاثیه /. ۱۳

۲۰. روم /. ۸

۲۱. اعراف / ۹۶

۲۲. بحار، ج ۵۲، ص ۳۳۶

۲۳. فتح / ۴ و ۷

۲۴. بحار، ج ۵۱، ص ۶۶

۲۵. حشر /. ۱۹

۲۶. بقره /. ۳۴

۲۷. اعراف /. ۱۵۲

۲۸. انعام /. ۱۲۱

۲۹. مؤمنون /. ۱۴

۳۰. صافات / ۴۶ و محمد /. ۱۴

۳۱. نهج البلاغه / نامه سی و یکم.

نویسنده: حمید رضا مظاهری سیف

منبع:

پگاه حوزه برگرفته از سایت

http://www.rasekhoon.net

آشنایی مختصر با «آنتوان لاوی»

نام کامل وی «آنتوان شزاندر لاوی» می‌باشد.

وی در یازدهم آوریل سال ۱۹۳۰ میلادی در شیکاگو (آمریکا) متولد و به همراه خانواده‌اش به سانفرانسیسکو عزیمت نموده و تا زمان مرگش در آن جا ساکن می‌شود. وی شخصیتی ناهنجار و ناسازگار بوده که در سن ۱۷ سالگی ضمن فرار از تحصیل و

حضور در خانه، به عنوان خدمه و دلقک به یک سیرک می‌پیوندد. لاوی در سال ۱۹۵۰ میلادی در دایره‌ی جنایی پلیس آمریکا به عنوان عکاس جنایی مشغول به کار می‌شود که تأثیرات عمده‌ای را نیز می‌پذیرد. آنتوان در سال ۱۹۵۲ با «کارول لنسیگ» ازدواج می‌کند اما بنا بر دلایلی اعم از عدم التزام به اصول اولیه‌ی اخلاقی و پایبندی به روابط خانوادگی و شیفتگی به زن دیگری به نام «داین هگارتی» از همسر اولش جدا شده و از سال ۱۹۶۰ به بعد، روابط نامشروعی را با وی آغاز می‌کند.

لاوی یک فرزند نامشروع از هگارتی که هرگز با وی ازدواج نکرد، به دست می‌آورد. وی همچنین علاقه‌ی وافری به نوازندگی پیانو داشته و طبق اطلاعات موجود در همین سال‌ها روابط جدی و پردامنه‌ای را با برخی عناصر سازمان (CIA) همچون «مایکل آکینو» برقرار می‌کند.

این فرد مرتبط با سازمان جاسوسی آمریکا، در تاریخ ۳۰ آوریل ۱۹۶۶ در حالی که برای جمعی از اعضای حلقه‌های سرّی «دایره‌ی اسرارآمیز» با سَری تراشیده سخن می‌گفت، مدعی بنیان گذاری «کلیسای شیطان» شد.

نامبرده کتابی را تحت عنوان «انجیل شیطان» و کتاب دیگری نیز با نام «آیین پرستش شیطانی» به چاپ رساند. روز مرگ لاوی با نام «هالووین» در آمریکا شناخته می‌شود.

مرلین منسون

۱. بیوگرافی: «مرلین منسون» نام مستعار «برایان وارنر» متولد سال ۱۹۶۹ میلادی از یک خانواده فقیر و سطح پایین فرهنگی در منطقه‌ی «کانتون اوهایو» آمریکا می‌باشد.

وی دوران کودکی سختی را پشت سر گذاشته و همواره با آرزوهای کوچک، اما دست نیافتنی اقتصادی و مالی و آن چه در برهه‌ی زمانی موردنظر، حداقل‌های یک زندگی را برای کودک و نوجوان در آمریکای افسار گسیخته لازم می‌ساخت، بزرگ شد.

وارنر دوران کودکی پر از حسرت خود را به جوانی می‌رساند. در حالی که گروهی نیز اظهار کرده‌اند وی مدتی را در یک مدرسه‌ی مذهبی مسیحی تحصیل کرده است.

برایان در سن ۱۸ سالگی ضمن نقل مکان به منطقه‌ی «تامپابای» در «فلوریدا» به شغل روزنامه نگاری، روی می‌آورد. وی در طول این مدت، مطالب مختلفی را با قلمی ضعیف و سطحی نگر در نقد اشعار موسیقی‌های مبتذل و سخیف «متال» و «راک» به رشته‌ی تحریر در می‌آورد. گروهی از هواداران وی به غلط او را منتقد متالیکا معرفی می‌کنند.

اما آنچه با اطمینان در خصوص این برهه‌ی زمانی شیطان مدرن می‌توان اظهارنظر کرد، اینست که سال‌های جوانی برایان سال‌های آشنایی وی با فضای مسموم گروه‌های شیطان پرستی و اقمار آن نظیر گروه‌های متالیکا، هی پی و ... است.

بدیهیست از آن ساختار فاسد فرهنگی، اگر انسان‌هایی به غیر از برایان وارنر شکل بگیرند، محل تردید وجود خواهد داشت و این هشداری جدی به آینده‌ی تمامی کشورهاییست که در زمینه‌ی اقدام دیرهنگام مهندسی فرهنگی، هنوز هیچ حرکتی را صورت نداده‌اند.

در هر حال وی پس از آشنایی با «اسکات میچل»، گیتاریست فعال در برخی گروه‌های کوچک و نه چندان حرفه‌ای راک، گروه متالیکای خود را تشکیل می‌دهد. وی در این سال‌ها نام مرلین منسون را با ترکیب نام دو نفر دیگر بر خود می‌گذارد. نام مرلین را از بازیگر زن به نام هالیوودی «مرلین مانرو» که شهرت به فساد و بازی در فیلم‌های غیراخلاقی داشت و از ظاهر زیبایی برخوردار بود و «منسون» را نیز از نام یک کشیش ناراضی فرقه گرای مسیحی، برمی گزیند. وی با همکاری عناصر دیگری همچون «گجت گین» نوازنده‌ی باس، «مادونا واین»، نوازنده‌ی کیبورد و «اسپوکی کیدز» چند مجموعه‌ی موسیقی را ضبط و روانه بازار می‌نماید. پس از انجام اقدامات جسورانه گروه منسون در انتخاب رنگ بندی صحنه، نوع اجرا، گستاخی در استفاده از الفاظ رکیک و ترویج فحشا در آثار ایشان، «ترنست رزنور» (یکی از فعالان گروه متالیکا در آمریکا) در سال ۱۹۹۳ زمینه‌ی تبادل نظر گروه منسون که دچار

تغییرات رادیکال تری نیز شده بود با مدیریت یک شرکت فعال در حوزه‌ی موسیقی آمریکا به نام «تایتینگ ریکورد زلیپل» فراهم می‌آورد. عناصر تازه وارد گروه و مدیر شرکت یاد شده، زمینه‌های گرایش بیشتر شیطان مدرن را به وحشی گری در صحنه‌های اجرا را فراهم می‌آورند. منسون در این سال‌ها و به سرعت عصر توحش موسیقیایی‌اش را پشت سر گذاشت و به ستاره مبتذل، اما پر مخاطب رسانه‌های آمریکایی بدل شد.

این اقدامات، او را از جایگاه یک مطرب محلی در فلوریدای جنوبی خارج و از او چهره‌ای ملی در آمریکا ساخت. در طول این مدت نگرانی‌های برخی از اقشار اجتماعی از هنجارشکنی وحشت‌زای این فرد، زمینه‌های مقاومت‌های داوطلبانه و لغو برخی از برنامه‌های عمومی منسون را فراهم آورد. او در این سال‌ها آلبوم‌های ضدمسیح، هالیوود، حیوانات مکانیکی و ... را منتشر کرد. ناگفته نماند که روزنامه‌های آمریکایی در چهره سازی این عنصر نامطلوب فرهنگی نیز بی‌تأثیر نبوده است.

او در سال ۱۹۹۷ به یکی از خبرسازترین چهره‌های جهان بدل شد.

اما آن چه باید ذکر شود، آن است که محصول این فعالیت‌ها، شهرت و ثروت بسیار زیادیست که حداقل پنج نسل بعد از این، خواننده متالیکا را بیمه کرده است و بسیاری از آگاهان، نام برده را از سوپر میلیونرها یا بهتر بگوییم میلیاردرهای جهان می‌شناسند که به یاری تسلط شیطانی بر احساسات جوانان دور مانده از معنویت و به مدد کارهای شنیع، توانسته است ثروت کلانی را جذب حساب‌های بانکی‌اش نماید. سبک خاصی را نیز در ارائه آثار موسیقیایی، نمی‌توان به منسون نسبت داد، اگر چه همان طور که اشاره شد پایه‌ی اتم‌های آثار وی، همان پایه‌های بر گرفته شده از موسیقی متال است.

اما اگر می‌خواهیم درک درستی از سبک موسیقی وی داشته باشیم، تداعی قارچ‌های روییده بر ریشه‌ی درختان جنگلی و یا سایر انگل‌ها، می‌تواند ترسیم منظور نگارنده از طرح موضوع باشد.

عامل سودجویی در تبیین خط مشی منسون نقش ویژه‌ای را عهده دار است و اما باید یادآور شد که از فعالیت وی، سود سرشاری نصیب کمپانی‌های طرف قرار داد تبلیغاتی با او کرده است که در زمینه‌های مختلفی از جمله زیور آلات، لباس و ... فعالیت اقتصادی دارند.

۲. عقاید:

هیچ عقیده‌ی ثابتی را نمی‌توان به منسون نسبت داد، او مظهر لاقیدی و بی‌عقیدگی محض است و آن جا که پای عقیده به میان کشیده می‌شود آن عقیده به شیطان رانده شده است.

اما از آن جا که انسان‌های بی‌عقیده و مکاتب بی‌عقیده، باید در پی انجام اعمال خود به فلسفه‌بافی بپردازند، او نیز فلسفه بافی‌هایی را طرح می‌نماید. به عبارتی دیگر فلسفه‌بافی به کمک «مشتری داشتن» و ماندگاری مشتریان به کار او آمده است.

وارد شدن در تونل یا سالنی که با تصاویر هر چند بی‌ربط تزیین شده است، کمک می‌کند تا مخاطبانش مدت بیشتری را در این تونل یا سالن باقی بمانند و در نتیجه گزارش می‌کنند که «ما فلان میزان مخاطب را داریم». منسون اولین دیدگاهش در صدور عقاید یا فلسفه بافی‌ها، همین مورد است، یعنی؛ نگاه داشتن بیشتر مشتریان در صف انتظار دریافت تولیدات فکری جدید. در مرحله‌ی بعد القای مفاسد فکری و عقیدتی در دستور کار وی قرار دارد که در صدر آن همان بی‌عقیدگی و پوچ گرایی است.

بی‌عقیدگی که در پلورالیسم یا نسبت گرایی نیز رخ می‌نماید امروزه نیز شاخص زیربنای بسیاری از مکاتب فکری است.

منسون مصداق واقعی نسبیت گرایی در حوزه‌ی اخلاق است.

در هر حال این شیطان مدرن به نظر گروهی یک متالیکا و به نظر گروهی دیگر یک «پانکیسم» است.

عمق سطحی نگری منسون را می‌توان در القابی که مردم به او نسبت داده‌اند جستجو کرد، مانند «دیوانه پلید، شیطان بزرگ، ابله رذل، انسان سگ صفت، خبرساز، پول دوست شهوت پرست، ناجی، فرشته، موعود، کشف نشده، نابغه، فرزند شیطان و مظهر

شیطان.»

اما برخی عقاید محوری این شیطان دست آموز آمریکا به قرار ذیل است:

۱. هر کس او را درک نمی‌کند خودش دچار مشکل فکریست و کودن است.

۲. هر کس برداشت بدی از آثار وی دارد، خودش دچار رذایل اخلاقیست و بر اساس زاویه‌ی دیدش به کارهای او نگاه می‌کند.

۳. تکثر در قرائت‌ها و برداشت‌ها (پلورالیسم)

۴. اقتدار و قدرت وسیع شیطان، از دیگر عقاید وی است.

۵. منسون در جای دیگر می‌گوید من از خدای مردم متنفرم و از آن مردم نیز بیزارم.

۶. ضدیت با مسیح (عَلَيْهِ السَّلَام) نیز با توجه به گرایش کلی شیطان پرستان در عناد با دین مسیح (عَلَيْهِ السَّلَام)، در ساخت فکری بدون سازمان منسون، جایگاه ویژه‌ای دارد.

۳. اشعار: نگاه به متن اشعار منسون که اغلب از سوی وی سروده شده است نیز خالی از تأثیر در شناسایی محورهای إلقایی این ستاره‌ی بی‌فروغ فرهنگ فاسد آمریکایی نیست که در ادامه به برخی از آنان اشاره می‌شود. بی‌محتوایی و ابتذال مفرط در اشعار و آهنگ‌های وی که اغلب از سوی خودش سروده می‌شود به روشنی مشهود است:

Don’t break don’t break my heart And I wont break your heart – shaped glasses Little girl little girl you should close your eyes That blue is getting me high Making me low That blue is getting me high Making me low قلبم رو نشکن، نشکن. منم هیچ وقت قلب شیشه‌ای تو رو نخواهم شکست. بچه جون، بچه جون تو باید چشمات رو ببندی. من رو خوار و ذلیل می‌کنه. رنگ آبی، چشمات منو مغرور می‌کنه. من رو خوار و ذلیل می‌کنه. تَجَلِّی تفکرات (پوچ گرایی) «نیچه» را می‌توان در اشعار منسون مشاهده کرد. که نمونه‌های حاضر، از مصادیق آن به شمار می‌آید:

سرود مرگ: ما روی گلوله‌ای هستیم و ما مستقیم به سوی خدا نشانه رفته‌ایم. او هم می‌خواهد که تمامش کند.

ما قرصی خوردیم، چهره‌ای ساختیم، بلیطهایمان را خریدیم.

Death song We re on a bullet and we re headed straight into god even he d like to end it too We take a pill get a face buy our ticket and we hope that heaven s true I saw a cop beat a priest on the tv and they know they killed our heroes too...

...خدای منعکس شده. دنیای تو مثل یک زیرسیگاریست و ما مثل سیگاری می‌سوزیم و خاکستر می‌شویم و هرچه بیشتر گریه کنیم، خاکسترهای ما تبدیل به لجن می‌شوند. این سرنوشت زالو (موجودی خونخوار) است.

زمانی که من خدا هستم همه مرده اند! اثر گناه / آیا قدرت من را حس می‌کنی؟

اینجا شلیک کن، دنیا کوچک‌تر می‌شود. هیچ سیگاری وجود ندارد. هیچ بخششی وجود ندارد. این فراتر از تجربه‌ی ماست.

در این ادبیات بی‌وزن و مبتذل و عاری از صنایع شعری مشاهده می‌شود که یکی از اولویت‌های القای اشعار منسون، «اعتقاد به بی‌اعتقادی» و «اعتقاد به پوچی» است و محورهایی که «آنتوان لاوی» پایه گذار شیطان گرایی، تحت تأثیرشان قرار گرفت به وضوح در اشعار ذیل مشاهده می‌شود:

عیسای خصوصی تو. شخصی برای شنیدن دعاها و درخواست‌های تو. شخصی که مراقب تو است.

عیسای خصوصی تو. شخصی برای شنیدن دعاها و درخواست‌های تو. کسی که همیشه آنجاست.

این یک احساسی ناشناخته است و تو همیشه تنها هستی

۱. روش تبلیغ:

خبر تکان دهنده‌ای از پاره کردن انجیل در اجرای کنسرت زنده منسون و پرتاب آن به سوی جمعیت در سراسر جهان منتشر شد. منسون انجیل را پاره کرده و خطاب به جمعیت با صدای سنگین و خشکیده فریاد زد:

«این است خدای شما.» در سایت‌های خبری پخش می‌شود که او در هنگام برگزاری یکی دیگر از کنسرت هایش، مدفوع را بر روی صحنه اجرا! بلعیده! و سپس مست و لایعقل به نعره کشیدن‌های مداوم ادامه داده است.

این اخبار علی رغم زشتی خیره کننده‌اش، به سرعت در جهان گسترش می‌یابد، طبیعیست که در جامعه‌ی ویران آمریکایی انجام چنین اقداماتی صرفاً تندروی‌های کودکانه یک جوان آمریکاییست که در وجودش مانده است.

اخبار یاد شده به خاطر برخورداری از پارامترهای خبری، نظیر شگفت انگیز بودن، درگیری و ... به سرعت انتشار می‌یابد و از تولید کننده یا بهتر بگویم منبع شکل گیری، چهره سازی می‌نماید. این اقدامات در کنار تیمی که مدام برای صاحبشان خبرسازی می‌کنند، مانند انتشار خبر مضروب ساختن محافظ وی که به سرعت انتشار یافت، کمک می‌کند تا این چهره‌ی بی‌فروغ، هماره در صدر خبرسازترین چهره‌های ضد فرهنگی جهان قرار داشته باشد.

ناگفته نماند که ترویج نمادها، ساخت کلیپ‌ها، توزیع تصاویر متعدد در چهره‌ای گوناگون از منسون نیز، به نوبه‌ی خود نقش حائز اهمیت در تبلیغ عقاید و آثار وی دارد.

۲. هواداران: یکی دیگر از روش‌هایی که به گسترش محدوده‌ی مخاطبان منسون کمک شایان توجهی کرده است، علاقه‌ی وافر وی و گروهش به ساختن گروه‌های هواداران است.

منسون در بسیاری از کشورها توانسته است گروه‌های مختلفی از جوانان را تحت تأثیر فضای عمومی رایج در آمریکا، مبنی بر داشتن حلقه‌های هوادار برای خوانندگان مطرح، نظیر مایکل جکسون و ... ایجاد نماید. حمایت از این گروه‌ها، با ترتیب دادن دکورهای ویژه؛ ساخت کلیپ‌های پرهزینه و فوق فنی و ... با مدد انجام امورات خلاف اخلاق، امکان پذیر می‌شود. ارائه‌ی آثار متناوب و بدون وقفه‌های طولانی از دیگر عواملیست که کمک می‌کند این خواننده متالیکای با راک آمیخته، همواره حمایت گروه‌های کوچک و بزرگ از هواداران را، به خود اختصاص دهد. همچنین نکته‌ی دیگری که در جذب هواداران بیشتر به این فرد، کمک می‌کند، نمادها و علائمیست که پس از مدتی به فرهنگ رایج در بین طرفدارانش، بدل می‌شود. به طور کلی بسیاری از ویژگی‌های اسطوره شدن برای انسان تهی از معنویت، در منسون شکل گرفت و با نظری عمیق‌تر بر جای جای این نوشتار، ویژگی‌های مورد نظر، قابل لمس خواهند بود.

۳. ظواهر: تمام افرادی که با شیطان مدرن برخورد داشته‌اند، چنانچه مورد سؤال قرار بگیرند، اولین موردی را که از منسون نقل خواهند کرد؛ نوع آرایش سر و صورت و نحوه‌ی لباس پوشیدن، راه رفتن و حتی وسائط نقلیه‌ی مورد استفاده او، خواهد بود.

استفاده از آرایش‌های خاص و بسیار تند تهوع آور، از جمله ویژگی‌های ظاهری این ستاره آمریکایی است.

اگرچه این شیطان، ساخته‌ی نظام سلطه و استحاله‌ی فرهنگی آمریکاست فلسفه بافی‌هایی را نیز در خصوص ظاهر نامتعارفش ارائه کرده است، اما آنچه حقیقی به نظر می‌رسد وجود بسیاری از بیماری‌های روانی است که درون وی به وجود آمده و این گونه راه به جهان، خارج گشوده است.

البته این ظواهر همواره با پس زمینه‌ای تیره و وهم انگیز در حالی که ارزش‌های انسانی و اخلاقی در آنها به مسلخ برده می‌شوند، به معرض نمایش گذاشته شده‌اند.

۴. مطبوعات چهره ساز: تحقیقات درباره‌ی این چهره موسیقی متالیکا نشان می‌دهد نشریات مطرح آمریکا نقش به سزایی را در شهرت یافتن وی ایفا کرده‌اند.

شاخص‌ترین این اقدامات را می‌توان در اقدام نشریه‌ی «رولینیگ» در درج یک مصاحبه مفصل و تبلیغاتی، به نفع منسون یاد کرد. نشریه‌ی رولینگ، توانست ضمن خبرسازی یکی از بالاترین امتیازات و بهره برداری را در فروش بیوگرافی منسون نصیب خود سازد. جالب توجه است این اقدام زمانی صورت می‌پذیرد که خشم مردم متوجه اقدامات هنجارشکنانه وی و سهل انگاری‌های دولت آمریکا در قبال او صورت گیرد.

رولینگ این مصاحبه‌ی تریبونی را در اختیار وی قرار می‌دهد تا به راحتی به تبلیغ و رواج لاابا گری و فلسفه‌ی پوچ خودش بپردازد.

۵. کلیپ‌ها: کلیپ‌های منتشر شده از سوی مرلین منسون که متأسفانه با کیفیت‌های بسیار بالا اکنون در کشور عزیزمان نیز به راحتی قابل دسترسی است، حاوی موارد انحرافی و ضداخلاقی فراوانی است.

این مجموعه‌ها از آن نظر قابل تأمل است که دقیقاً به ترویج آموزه‌های صهیونیستی، می‌پردازد. در این تصاویر، شیطان موجودی قدرتمند و دارای گستره‌ی بسیار وسیعی است، شیطان در این تصویرسازی‌ها، موجودی قدرتمند و حاکم مطلق بر تاریکی‌ها فرض می‌شود. دائماً در این تصاویر بر لزوم اتکای انسان‌ها به شیطان به گونه‌های مستقیم و غیرمستقیم تأکید می‌شود. این تأکیدات تا جایی پیش می‌رود که بینندگان پس از مدتی احساس می‌کنند به جز تکیه بر شیطان، راه فراری ندارند و چاره‌ای جز این نیست که مغلوب او شوند. در عین حال سازندگان کلیپ‌ها که به صورت حرفه‌ای محصول خود را تنظیم می‌نمایند، می‌کوشند تا تصاویر سیاه نمایی شده‌ای را از انسان، جهان و مناسبات جاری در آن ارائه نمایند. آنها نیز در راستای اهداف ترویج شیطان پرستی در جهان، قرار دارد. نکته‌ی همیشگی و تکراری در این کلیپ‌ها، رواج فحشاء به شیوه‌های خشن و وحشیانه است و جالب آن که دولت‌های غربی که جلسه‌های متعددی را در راستای جلوگیری از خشونت علیه زنان برگزار می‌نمایند، امروزه تولید کننده‌ی تصاویری هستند که در آنها به بدترین شکل ممکن و با خشونت به انسان‌های مذکر و مؤنث تجاوز می‌شود.

۶. منسون و نمادها: تولید و استفاده از نمادهای مختلف، از جمله اقدامات محوری گروه‌های شیطان پرستی به شمار می‌آید، در این میان نیز مرلین منسون خود دست به تولید نمادهای ویژه‌ای زده است.

این نمادها که شامل انواع مختلفی نیز می‌باشد، با چند هدف عمده طراحی شده‌اند:

الف: کسب منافع از طریق فروش محصولات که نماد بر آنها درج شده است.

ب: رواج دادن و استفاده شعاری از نمادها در ترویج شیطان گرایی به شکل منسون.

ج: شناسایی افراد از سوی این علائم و برقراری روابط خاص تشکیلاتی با آنان.

د؛ جلب توجه بیشتر و دریافت انعکاس بیرونی.

گروه منسون:

افراد متفاوتی تاکنون در گروه کاری مرلین منسون حضور پیدا کرده‌اند و بنا بر دلایل مختلفی، موفق به ادامه‌ی فعالیت در این گروه نشده‌اند.

البته منظور از گروه، نوازندگانی می‌باشند که به اجرای زنده در کارهای او می‌پردازند و این افراد چنانچه کارایی خود را از دست دهند و یا آن چنان که باید ارزش‌های اخلاقی این افراد را مورد توهین و لگدکوب نمودن قرار ندهند، فوراً با فرد یا افراد بعدی که در لیست انتظار برای شهرت قرار دارند، جایگزین می‌شوند. این افراد عبارتند از:

تویگی رامیرز: «اوبیسیست» گروهیست که در اواخر سال ۱۹۹۳ جایگزین «Gidget Gein» شد.

نام واقعی او «Jeordie White» است و اهل ایالت «Fort Lauderdale Florida» است.

قبل از آن «اوبیسیست» گروه «Amboog - A - Lard» بود که سال‌ها قبل تورهای خود را به همراه مرلین منسون، اجرا می‌کردند.

پس از این که «تویگی رامیرز» گروه را ترک کرد، گروه از هم پاشید. در واقع او دست راست مرلین منسون بود.

جینر فیش: «او درامر» گروه است که در سال ۱۹۹۴ جایگزین «Sara Lee Lucas» شد.

نام واقعی او «Kenny Wilson» است.

لقب او ماشین درام است که به علت اجراهای بی‌نقصش، این لقب را به وی داده‌اند.

به همین دلیل بود که «سارا لی لوکاس» را در واقع با أُردنگی از گروه بیرون کردند و «جینر» جایگزین او شد.

او اهل «لاس وگاس» است.

Madonna Wayne Gacy او نوازندگی کیبورد گروه را بر عهده دارد. نام واقعی او «Stephen Bier» است.

روز تولد او شش مارچ است.

او جایگزین نوازنده‌ی کیبورد اولیه‌ی گروه یعنی «Zsa Zsa Speck» شد.

لازم به ذکر است که مادونا یک مهندس کامپیوتر است و قبل از پیوستن به گروه در دانشگاه فلوریدا تحصیل می‌کرد. «JOhn» نام واقعی او «John Lowery» است.

او متولد سی جولای ۱۹۷۱ است در سن شش سالگی شروع به نواختن گیتار کرد. او به واقع در سال ۱۹۸۹ خود را یک نوازنده‌ی حرفه‌ای گیتار یافت و از آن زمان با گروه‌های زیادی از جمله: Rrd Square Black، foSTted، Ryan Downe، Wilson Phillips، Night Rangers، Two، Ozzy Osbourne، Raven Payne، One Way، Salt 'n' Pepperland، Lita Ford، Leah Andreone، David Lee Roth همکاری کرده و هم اکنون نیز گیتاریست مرلین است.

همان گونه که تصاویر نشان می‌دهد به لحاظ ظاهری نیز، این افراد عمدتاً کم سن و سال و عمیقاً تحت تأثیر رئیس گروه قرار دارند؛ اما علی رغم همه‌ی تلاش‌هایشان توان رقابت با او را پیدا نمی‌کنند، زیرا به محض ورود به شهرت فوراً اخراج خواهند شد.

این گروه در بسیاری از خبرسازی‌ها همپای منسون، وی را یاری می‌کنند.

در حقیقت افراد گروه منسون باید مانند قبیله شیطان کاملاً ـ در اختیار او و تحت الشعاع چهره، رفتار و برنامه‌های او قرار گیرند تا بتوانند ادامه‌ی همکاری دهند.

۱. منسون و رواج زنا با محارم:

حفظ حدود خانوادگی به عنوان محملی برای شکوفایی انسان و تعالی روحی، جسمی و معنوی تک تک اعضای آن، عمدتاً در صدر آموزه‌های نجات بخش پروردگار عالم و مکتب انبیاء می‌باشد، مهم نیست که از منظر مسیحیت آن را به نظاره بنشینیم؛ بلکه از دیدگاه یک مسلمان، آنچه مهم است حفظ نهاد خانواده است.

اما نحله‌های مختلف فاسد فکری غرب، در سالیان گذشته، تلاش‌های ویژه‌ای را برای ناامن کردن حریم خانواده‌ها و اعتقاد و وجدان انسان‌ها را پدید آوردند. در رواج زنا با محارم منسون در صدر آن قرار دارد. سال‌ها پیش وقتی نخستین اخبار مبنی بر راه اندازی سایت‌های مروج شنیع جنسی خانوادگی به راه افتاد، ترس کشنده‌ای را در سطوح مختلف مطلعین دامن زد، اتفاقی که به حمدالله و با نفوذ کلان اندیشه‌ی اسلامی در سطوح مختلف جامعه‌ی ایرانی مطرود ماند. اگر چه گروهی نیز در این بین به اشکال مختلف جذب این آموزه‌های بسیار فاسد شدند؛ اما مطالب فجیعی در ترویج روابط خلاف اخلاق فی مابین «پدر و دختر، پدر و پسر، مادر و فرزند، برادر، خواهر و» ... در جمع وسیع سایت‌های هوادار مرلین منسون مطرح است که باعث شگفتی جوانان به او شده است.

امروزه نیز همین متون غیراخلاقی با استفاده از «بلوتوث» مبادله می‌شود که عنوان آن «دندان آبی» می‌باشد.

شیوه‌ی انتقال مفاهیم شیطانی که مرلین منسون به عنوان مروج گستاخ آن در سراسر جهان شهرت یافت، عمدتاً با تنظیم داستان‌های

اروتیک و تصاویر ساختگی از نقاط مختلف دنیا دنبال می‌شد.

نحوه‌ی ورود منسون به ایران: بدیهیست یکی از نکات مهم در تحلیل چیستی چگونگی و چرایی معضلات فرهنگی، بررسی نحوه‌ی ورود این جریانات به جوامع، هدف اصلی می‌باشد که در مطالب بعدی به شرح یافته‌های علمی، پرداخته می‌شود:

۱. تلویزیون‌های ماهواره‌ای: طی سالیان گذشته ورود پدیده‌ی آسیب‌زای بهره برداری بدون قاعده و غیرمجاز از تجهیزات دریافت ماهواره‌ای، اثرات غیرقابل جبرانی را در سطح خانواده‌های ایرانی به همراه داشته است.

مدیران خانواده‌هایی که با هوشیاری و آگاهی به مضرات «بمب‌های ساعتی» آگاهی یافتند، بدون درنگ و حتی از دست دادن دقایقی، این محموله‌های انفجاری را به بیرون از منازل شان پرتاب کردند، تا دیگر اعضای عزیز خانواده‌هایشان قربانی این انفجارهای اخلاقی و اجتماعی نشوند. گروهی نیز با کم اطلاعی و بی‌توجهی همچنان بر استفاده از امواج مسموم اصرار ورزیده و به همین سبب است که منسون و تبعات فکری و گروهی وی به عنوان یک معضل از طریق این شبکه‌ها به خاک ایران اسلامی راه یافتند.

۲. اینترنت: حضور اینترنت در کشورهای مختلف جهان در بسیاری موارد توانست، امور دریافت فایل‌های متنی، صوتی و تصویری را تسهیل نماید. بدیهیست جریانات مخرب نظیر «شیطان گرایان» نیز از این فرصت استفاده کرده و عقاید خود را به این شبکه اطلاع رسانی بدون مرز وارد ساختند. گروه‌هایی تحت عنوان هوادار در پوشش وبلاگ نویس و در حمایت از منسون به قلم فرسایی و تولید محتوا پرداختند که سهم به سزایی در انتشار نحله‌ی باطل وی، بر عهده دارند.

۳. بازگشت گان از غرب: همزمان با ورود بیماری‌های مهلک و خطرناکی مانند:

«ایدز» و «هپاتیت» از برخی بازگشت گان غرب، بیماری‌های روحی و روانی عدیده‌ای نیز، از جامعه‌ی مسموم غربی به سرزمین‌های اسلامی، علی الخصوص ایران اسلامی راه یافت. طبیعیست انسان‌هایی که در فضای پاک و نسبتاً سالم داخل کشور رشد کرده‌اند نمی‌توانند به راحتی پذیرای این چنین رهاوردهایی باشند. لکن شیفتگی تاریخی رایج در تعامل با بازگشت گان از غرب، باعث برقراری پیوند و سرایت هواداری و یا بهره برداری از آثار این میلیارد هالیوودی در ایران شد.

۴. تکثیر محصولات در کلوپ‌ها: اصناف ارائه کننده‌ی خدمات فروش و تکثیر محصولات رایانه‌ای و فیلم طی سال‌های گذشته عمدتاً به صورت غیرقانونی مبادرت به توزیع لوح‌های فشرده با مضامینی مختلف اقدام کرده‌اند.

در این میان چنانچه یک محصول حاوی موارد غیراخلاقی و مخرب باشد، نیز به سرعت در جامعه و با هزینه‌ی بسیار اندکی، رواج پیدا می‌کند.

اقدام مؤثر نیروی انتظامی، توانسته است اثرات مثبتی را در جلوگیری از انتشار این محصولات منحرف کننده به همراه داشته باشد، اما این مبارزه باید ادامه داشته باشد تا سلامت جامعه حفظ شود. کلیپ‌ها و فایل‌های صوتی مرلین که از طرق مختلف ضبط و توزیع شده بود، از سوی برخی از ویدئوکلوپ‌ها (که اغلب فاقد مجوز فعالیت نیز می‌باشند)، بدون آن که مالکین آنها حداقل اطلاعی از محتوای آموزه‌هایی که انتشار می‌دهند داشته باشند، به سرعت منتشر و در سطح هر منطقه صدها نسخه که ۹۹٪ آنها نیز کپی بود، در دسترس جوانان قرار گرفت و بدین ترتیب به شکل گیری جریان گروه‌های شیطان پرستی کمک کرد.

۵. مطبوعات و سایت‌ها: برخی از مطبوعات کشور، علی الخصوص آن گروهی که با عنوان «مطبوعات زرد» شناخته می‌شوند با اهدافی به اصطلاح روشنگرانه، اما در حقیقت تبلیغی، به معرفی شخصیت فرد مزبور (مرلین منسون) پرداختند. در کنار اقدامات نشریات زرد، عملکرد سایت‌های خبری فرهنگی نیز که ظرافت‌های لازم را در خصوص رویارویی با این الگوی فاسد مراعات نکردند، قابل توجه می‌باشد.

۶. گروه‌های متالیکا: سبک موسیقی منسون یکی از انواع سبک متال می‌باشد.

(مانند انواع و اقسام گرایش‌های شیطان پرستان) این فرد در سایه‌ی رواج گروه‌های متال در جامعه‌ی اسلامی ایران شناخته شد.

گروه‌هایی که با سهل انگاری برخی از مسؤولان فرهنگی کشور به ابعاد کمی و کیفی فعالیت‌های خود افزودند. طبیعیست که در میان جمعی که دارای سبک مشترک می‌باشند، فرد الهام بخش، آن فردیست که دارای شهرت بیشتر می‌باشد.

فعالیت این گروه‌های موسیقی در ایران از سویی باعث ورود و رواج هر چه بیشتر مرلین منسون و آثارش به ایران شد و از دیگر سو باعث شهرت بیشتر وی در جمع قشر جوان و دین گریز کشور، گردید. استمرار حضور: در این مرحله به علل و عواملی که همچنان بر حضور این عنصر شیطان پرستی و آموزه‌هایش در ایران استمرار می‌بخشد، خواهیم پرداخت:

۱. همسویی با جهان:

اغلب کشورهای جهان و علی الخصوص آن بخش‌هایی که تحت سلطه‌ی فرهنگی غرب قرار گرفته‌اند از انواع زجرآور خلأ فرهنگی، در عذابند. نداشتن الگوی مناسب، کمبود امید در آینده، افزایش میل به پوچ گرایی و ... در سطح کشورهای جهان، همگی دست به دست هم داده و حضور عناصری همچون امثال منسون را توجیه می کند.

عناصری که دستاورد عمده‌ی تحرک آنها، رواج رذایل اخلاقی در بدترین صور آنها می‌باشد.

منظر دیگری که قابل تأمل است، تحت تأثیر قرار دادن تصنعی جهان از مفهوم یک جانبه گرایانه «جهانی سازی» است.

بدیهیست که اولین مرزهایی که در جهانی سازی عملاً برداشته می‌شود، مسائل فرهنگی کشورها و آنان است.

بر اساس این قاعده مرزهای فرهنگی کشورها به سرعت و با حضور عناصر شیطانی مانند منسون درنوردیده می‌شود و اینان با جاذبه‌های حیوانی درصدد فائق آمدن بر فرهنگ‌های اصیل بومی و محلی هستند.

۲. حرکت مطبوعات: مطبوعات از دیرباز تاکنون، نقش‌های ویژه‌ای را در چهره سازی‌ها، ایفاء نموده‌اند و این روند و روال همچنان ادامه دارد. نحوه‌ی پرداختن و نقد غیراصولی به یک چهره‌ی مخرب، می‌تواند به رشد هرچه بیشتر آن کمک نماید. همچنین گفتنی است که برخی از نشریات داخلی، تحت تأثیر فضای بین المللی و با استفاده از متون ترجمه مورد علاقه‌ی هواداران منسون، با او آشنا شده و از وی تصاویری مثبت ارائه کرده‌اند که ماحصل، آن تبلیغ چهره‌ی شیطانی منسون است.

استفاده از عناصر «سلطان موسیقی»، «نوآور»، «بدیع» و ... در معرفی آثار و شخصیت این چهره‌ی هالیوودی از مظاهر بیرونی این عملکرد ناصواب و تأثیر آن بر ماندگاری چهره مذکور در سطوح مختلف جامعه می‌باشد.

۳ وبلاگ نویسان:

وجود بیش از دو میلیون وبلاگ فارسی زبان شناسایی شده در کشور، نمایانگر این نکته مهم است که این وبلاگ‌ها از هر دری سخن می گویند بستر مناسب را برای شیوع انحرافات در جامعه فراهم می‌آورند وبلاگ‌های مرتبط با موضوع، در چند محور عمده‌ی ذیل، به تحرک می‌پردازند:

۱، ۳. ترویج اشعار منسون.

۲، ۳. چهره سازی و قهرمان پردازی از این هنرپیشه ابتذال گرای غربی.

۳، ۳. انتشار داستان‌های محرک جنسی.

۴، ۳. انتشار تصاویر و کلیپ‌های منسون در کیفیت‌ها و تعداد مختلف.

۵، ۳، عرضه و فروش محصولات تولید شده از سوی گروه منسون با شیوه‌های مختلف.

۶، ۳. اعلام برنامه‌ی کنسرت‌های منسون به صورت منظم.

۷، ۳. ترویج فحشاء و انواع آن.

۸، ۳. معرفی گروه‌های موسیقی راک و متال در سراسر ایران و جهان و اعلام برنامه و تبلیغ برای این دست گروه‌ها.

۹، ۳. رواج و تبلیغ انواع گروه‌های شیطان پرستی و شیطان گرایی.

۱۰، ۳. رواج نمادها و سمبل‌های منسون و سایر جریانات شیطان پرستی.

۴. شکل گیری هواداران:

شکل گیری هواداران و به تعبیر بهتر، گروه‌های کوچک و بدون سازمان هواداران مرلین منسون را می‌توان در فاصله‌ی زمانی ده سال پیش تاکنون، در ایران جستجو کرد. این گروه‌ها عموماً در مهمانی‌های شبانه و «چت روم»های تازه وارد اینترنت، سازماندهی و به صورت پراکنده و بسیار کم اثر سامانـدهی شدنـد. هوادارانی که اغلب با پوشیدن انواع خاصـی از البسه مورد استفاده منسون و انجام آرایش‌های نامتعارف، به روی صورت و موهایشان، مورد شناسایی سایرین قرار می‌گیرند. همچنین عمده‌ترین شیوه‌ی دعوت ایشان به محافل از طریق روابط اینترنتی و پست الکترونیک انجام می‌پذیرد، زیرا از نظر این گروه افراد، مطمئن‌ترین روش می‌باشد. نیز بایـد افزود رفتـار گروهی این گونه از شیطان پرستان تـازه وارد، انعکاس دقیقیست با «شیطان»؛ الگویی که از سوی ایشان برای پیروی برگزیده می‌شود، اما پس از مدت کوتاهی امکان تغییر رویه و اعمال تغییراتی در رفتار آنان وجود دارد.

محافل شبانه:

پدیده‌ی آسیب‌زای محافل خاص شبانه که از آن با عنوان «پارتی» استفاده می‌شود، در فرایندی نزولی، اشکال انحراف شدیدتری را هر سال نسبت به سال‌های گذشته، طی می‌نمایـد. بدیهیست که این محافل نیاز به کالاهای قابل مصرف و جذاب دارند و از سوی دیگر، خرده فرهنگ‌ها و ضد فرهنگ‌هایی را برای جمع مخاطبان و مدعوین، تولیـد می‌نمایـد. جذابیت‌های مجازی مرلین منسون (شامل ظاهر، اشعار، ریتم و تنوع موسیقی مورد استفاده و) ... می‌تواند همچون پدیده‌ای کارآمد، در اختیار این محافل مسموم، قرار بگیرد.

طبیعیست پس از طی مـدتی این موسیقی، به علاقه منـدی و در نهـایت تأثیرپـذیری مخاطبـانش، بـدل می‌شود. گروه‌هـای متالیکـا: بررسـی‌های انجام شـده نشان می‌دهـد، اغلب افرادی که داخل کشور علاقه به فراگیری سـبک متالیکا دارنـد، پس از مـدتی به دلیل شهرت و حضـور برخی از عناصـر حرفه‌ای در گروه منسـون، علاقه‌منـد به آثـار وی می‌شونـد. حـتی اگر این علاقه منـدی کاملاً ـ از زاویه‌ای حرفه‌ای شـکل بگیرد، در هر حال نوعی از هواداری را به همراه خواهد داشت. این زاویه از هواداری بر آثار، تفکر و ظواهر فعالان گروه‌های موسیقی متالیکا در ایران اثراتی را به همراه داشته است که کاملاً قابل مشاهده است.

گروه‌های متالیکای بازار و حاشیه‌های غیرحرفه‌ای، کسانی هسـتند که کمک شایان توجهی را به برجسته‌تر شدن نقش و اثر عناصر حرفه‌ای و مطرح، ماننـد منسـون می‌نماینـد. علاقه منـدان به راک: بـا توجه به این سـبک موسـیقی و آثـار منسون آمیخته‌ای از انواع متالیکا و راک است، علاقه منـدان به موسـیقی راک نیز، طبیعتاً جذب وی می‌شوند. این ارتباط را می‌توان در آراء و نظریات افرادی مشاهـده کرد که موسـیقی راک را به عنوان سـبک دلخواه انتخـاب می‌نماینـد. انجمن‌هـای یـاهو: ... کلوپ یاهو ... فضایی رایگان است که افراد بـا عضویت و ورود در آن از امکانـات رایگـان برای گفتگو، تبـادل اطلاعـات و دریافت فضای رایگان جهت وبلاگ نویسـی بهره‌منـد می‌شوند. انواع و اقسام روابط ناهنجاری در بین گروه‌های مختلف جوانان که در این مجموعه عضویت دارند، قابل بررسی است.

یکی از این ابتلائات موضوع «شیطان پرستی» است که طبق بررسـی‌های به عمل آمده، اولین محیطیست که پذیرای گروه‌های ایرانی بوده است.

تصـاویر، دست نوشـته‌ها و لینک‌هـای موجود در صـفحات شخصـی شیطان گرایـان در سـایت یـاهو ... بستر مناسبی را برای شـیوع هواداری از شیطان پرستی و چهره‌های شاخص آن را فراهم آورده است.

اعضـایی که در سـایت مـذکور هوادار منسون و شـیطان پرستی هسـتند، اغلب به جـای تصـاویر شخصـی از انواع عکس‌هـای منسون

استفاده می‌نمایند و خود را با علائم و نمادهایی که در بخش اول به آنها پرداخته شد، معرفی می‌نمایند. درکنار تصاویر این افراد از مذکر و مؤنث عموماً با ظواهری زننده و نامناسب و بعضاً مستهجن، قابل مشاهده است.

از این محیط برای گفتگو، اعلام قرار مهمانی‌های فاسد شبانه و انتشار عقاید جنون آمیز و شیطانی خوانندگان راک و متالیکا بهره برداری می‌شود. به طور مثال یکی از اعضای سایت یاهو ... می‌نویسد:

۱. این که مردم فکر می‌کنند کتاب مقدس خود خداست و خدا رو توی صفحات اون زندانی می‌کنن و مرلین می‌خواد با این کار مردم رو بیدار کنه.

۲. این که مرلین منسون کتاب مقدس رو مساوی خدا می‌دونه و با پاره کردن اون قصد مخالفت با خدا رو داره، همون طور که دیدین خط مشی فکری مرلین مشخص نیست و نمی‌شه قضاوت قاطعی مبنی بر خوبی یا بدی اون ارائه داد. کلاً منسون خیلی از درون مایه‌های سکسی استفاده می‌کنه و این اصلاً در شأن سبکی مثل متال نیست. من از این تعجب می‌کنم که چرا منسون تا حالا جایزه گرمی نبرده ... شاید فقط چون که آدم کثیفی به نظر می‌رسه. البته متال سبک عقیده هاست و بر اساس تعالیم متال هر کس باید به نحوه‌ی دلخواهش زندگی کنه به شرطی که به بقیه آسیبی نرسونه.

به هر حال مرلین منسون چه خوب چه بد و چه زیبا یا زشت حرف‌هایی برای گفتن داره که شاید امثال من و شما به درستی اونا اعتراف کنیم. لازم می‌بینم که به شرح یکی از کلیپ‌های مرلین منسون به نام The Nobodies بپردازم.

این آهنگ در واقع چکیده‌ی حرفاییه که در بالا ـ براتون نوشتم و زندگی مرلین رو بیان می‌کنه. نه تنها مرلین ... بلکه همه‌ی ما انسان‌ها ... در ابتدای کلیپ صحنه‌های از دست منسون هست که با عجله در جستجوی چیزیه. به طوری که با حالتی هیستریایی می‌لرزه و این بیانگر زندگی یک انسانه. انسانی که از روز اولی که به دنیا میاد مبارزه می‌کنه و در جستجوی خوشبختی و راحتی و شکم سیر آن قدر خودش رو عصبی و خسته می‌کنه که تا سرحد مرگ پیش می‌ره. فضای آهنگ در این لحظات بسیار غمگینه و با صدایی حزن آلود از ملودیکا تلفیق شده. هنگامی که منسون در صحنه‌های پایانی از قبر در میاد چند نفری که در جای دیگری با لباس سفید ایستاده‌اند دست او را می‌بوسند. در واقع با این کار می‌خواد این پیام رو برسونه:

تا که بودیم نبودیم کسی

کشت ما را غم بی همنفسی

تا که خفتیم همه بیدار شدند

تا که مردیم همه یار شدند.».

۵. کلوپ‌ها در سایت ... سایت گفتگوی ... پس از فیلترینگ سایت، ... در ایران تشکیل شده و با حضور چند نفر از دوستان قدیمی محیطهای اینترنتی و با همان فرهنگ حاکم بر ... تشکیل شد.

این سایت هم اکنون مدعیست که خدمات کلانی را در اختیار جمعیت گسترده‌ای از کاربران اینترنتی ایران قرار می‌دهد. با ذکر این نکته که بررسی عملکرد این سایت در خور بررسی‌های بیشتریست به روند و روال شکل گیری و گسترش هواداران شیطان پرستی در این سایت می‌پردازیم. طبق آمار موجود در بیش از ۱۰۰۰ عضو در کلوپ‌های فرعی شیطان پرستی و مرلین منسون این سایت به گفتگو، برقراری ارتباط حضوری، شرکت در برنامه‌های مختلف و جابجایی فایل‌های صوتی و تصویری اشتغال دارند. نکته‌ی بسیار حائز اهمیت، وضعیت سنی کاربران می‌باشد.

بررسی انجام شده بر روی یک گروه ۱۶ نفری نشان می‌دهد که بزرگترین افراد، متولد سال ۱۳۶۴ و کوچک‌ترین آنها متولد ۱۳۶۹ می‌باشد.

هفتاد درصد اعضای این گروه مورد بررسی قرار گرفته، نیز بعد از سال ۱۳۶۶ متولد شده‌اند و این هشداری جدیست برای مسؤولین

محترم فعال در حوزه‌ی فرهنگ؛ یعنی رسیدن سن تمایل به جریان‌های شیطان پرستی کمتر از ۲۰ سال است و این قطعاً نگران کننده است.

آشنایی با کتب و عبادتگاه شیطان پرستان

انجیل شیطانی کتابیست که شیطان پرستان از آن برای عبادت و دعاهای خود به کار می‌گیرند. این کتاب شامل کلمات عبری، یونانی و انگلیسی است.

معنای دقیق بعضی از این کلمات هنوز کشف نشده است.

بسیاری از دعاهای این کتاب بر خلاف دعاهای مسیحیت و کتاب انجیل است.

کلیسای شیطان بر این عقیده است که رفتارهای عاطفی مانند طمع و شهوت و نفرت، غریزه‌های طبیعی هستند و سرکوب کردن این احساسات کاری کاملاً نادرست است.

کتاب مقدس آنها، فلسفه‌ی «آنتوان لاوی» مؤسس کلیسای شیطان را توصیف می‌کند.

کتاب معروف شیطان پرستان، «انجیل» نام دارد که شامل ۴ بخش است:

۱. کتاب شیطان

۲. کتاب لوسیفر

۳. کتاب بلیل

۴. کتاب لوتیان در ذیل به برخی از قسمت‌های کتاب اشاره می‌شود:

به نام خدای بزرگ ما شیطان، بر شما فرمان می‌دهم که از دنیای سیاه بیرون آیید. شیطان، جام باده لذت را بردار. این جام، پر از اکسیر زندگیست و آن را با نیروی جادوی سیاه انباشته کن. این نیرو در سراسر عالم کائنات وجود دارد. آمین، ای دوست و همدم شب، تو از صدای سگ‌ها و ریختن خون شاد می‌شوی. تو در میان سایه‌های عبور می‌گردی. تو تشنه‌ی خون هستی و بشر را تهدید می‌کنی.

معرفی کشورهای دارای گروه‌های شیطان پرستی:

۱. انگلیس: به اعتقاد کارشناسان، در حال حاضر بیش از هزار فرقه‌ی فعال در انگلیس وجود دارد که شهرت آنها از طریق اینترنت رواج یافته است.

آنها از طریق سایت‌های اینترنتی معروف به «سایت‌های خودیاری» برای ترک سیگار، کم کردن وزن بدن، دیدار و پیدا کردن یک دوست یا شریک زندگی، یا شرکت در بازار بورس برای جذب و به دام انداختن جوانان، مهارت پیدا می‌کنند.

تبلیغ کنندگان و عضوگیرندگان این فرقه‌ها، در کالج‌ها و کمپ‌های دانشگاهی هم فعال هستند.

دبیر کلّ مرکز اطلاعات فرقه‌ای مستقل در لندن می‌گوید:

مطمئناً، اینترنت باعث می‌شود تا تعداد بیشتری از جوانان، قادر باشند به حیطه‌ی چنین پدیده‌هایی وارد شوند؛ بدون آنکه تشخیص دهند خود را به کجا کشانده و وارد چه محیط ناشناخته‌ای می‌شوند.

۲. مصر: رهبر این گروه، جوانی به نام «عمادالدّین حمدی» است که به خدمتگزار شیطان لقب گرفته است.

او در جریان بازجویی تأکید کرده است که بارها توانسته شیطان را فرا خوانده و با او به گفتگو بپردازد. اعضای این گروه، به گورستان‌های قاهره می‌رفتند و اجساد مردگان را از قبرها بیرون می‌آوردند و صلیب شکسته و ستاره شش پر داوودی و ستاره پنج پر را در جسد مرده فرو می‌کردند؛ همچنین، قربانی‌هایی برای شیطان تقدیم می‌کردند.

آنها خون حیوانات قربانی شده را به صورت و دسته ای خود می‌مالیدند تا شیطان از آنها راضی شود. سپس نسخه‌ای از قرآن مجید را پاره پاره می‌کردند.

اسناد و اطلاعات قابل اعتماد، نشان می‌دهد که صهیونیست‌ها در پیدایش گروه منحرف شیطان پرستی، نقش مؤثری داشته‌اند.

«سالم قارش» خواننده موسیقی «بث متال» که در بین اعضای این گروه از بهترین خوانندگان محسوب می‌شود، اقدام به خواندن سوره حشر با آهنگ کرد.

۳. آلمان: شبکه‌ی خبری بی‌بی سی، تعداد شیطان پرستان آلمانی را بین ۵ تا ۸ هزار نفر ذکر می‌کند.

این گروه، عموماً از ستارهای پنج ضلعی و صلیب‌های شکسته استفاده می‌کنند.

سه نوجوان آلمانی که گفته می‌شود جزء گروه‌های شیطان پرست بوده‌اند، از روی یک پل به پایین پریدند و خودکشی کردند.

این اولین بار نیست که پل ۷۸ متری «گلتس اشتهال» در ریشن باخ بلندترین پل آجری جهان، شاهد چنین خودکشی‌هایی بوده است.

علامت «اس اس» و سمبل‌های ارتش نازی آلمان نیز از علائم این گروه از شیطان پرستان آلمان است.

۴. ایران (تهران): راز خانه‌ی شیطان پرستان که در آن شش جوان شرور به اغفال دختران و پسران می‌پرداختند، از سوی مأموران مبارزه با مفاسد اجتماعی تهران آشکار شد؛ این افراد در مجالس مختلف و پارتی‌های شبانه شرکت می‌کردند و به تبلیغ فرقه‌ی خود می‌پرداختند.

آشنایی با برخی نمادها و علائم شیطان پرستان

۱. پنج ضلعی وارونه: نشانه‌ی ستاره صبح، نامی که به شیطان تعلّق دارد. این علامت در مراسم مخفیانه‌ی جادوگری برای احضار ارواح شیطانی استفاده می‌شود. این علامت را شیطان پرستان، با دو ضلع در بالا و ملحدان با یک ضلع در بالا استفاده می‌کنند.

در هر حال این علامت، نشانه‌ی شیطان است.

۲. دیو یا بافومت (baphomet): علامت شیطان پرستی یا خدای شیطانی و همچنین سمبل شیطان است.

ممکن است این علامت به شکل جواهرات دیده شود.

۳. ۶۶۶: یک سمبل با عنوان «شماره تلفن شیطان» توسط گروه‌های‌های هوی متال وارد ایران اسلامی شده، اما در حقیقت علامت انسان و نشانه‌ی جانور در میان شیطان پرستان تلقی می‌شود. قابل ذکر است که از سال‌های پیش تاکنون این عدد با اشکال مختلف بر روی دیوارهای شهرهای بزرگ کشور، مشاهده می‌شد.

۴. چشمی که به همه جا می‌نگرد (All Seeing Eye): چشم، در برخی نمادهای روشنفکری نیز به کار می‌رود؛ اما شیطان پرستان، اعتقاد دارند چشم در بالای هرم «چشم شیطان» است و «برهمه جا نظارت و اشراف دارد».

این علامت، در پیشگویی، جادوگری، نفرین گری و کنترل‌های مخصوص جادوگری، مورد استفاده قرار می‌گیرد.

گفتنی است این نماد، بر روی دلار آمریکایی به کار رفته است.

۵. صلیب وارونه (Upside Down Cross): این نماد، حکایت از «وارونه شدن مسیحیت دارد» و عمدتاً استهزاء و سخره گرفتن این دین است.

صلیب وارونه، در گردن بندهای بسیاری مشاهده شده و خواننده‌های راک، انواع مختلف آن را به همراه دارند.

۶. سر بُز (Goat Head): بزشاخدار، بزمندس mendes (همان ba al بعل خدای باروَری مصرباستان)، بافومت، خدای جادو، scapegoat (بز طلیعه یا قربانی)، این یکی از راه‌های شیطان پرستان برای مسخره کردن مسیح است، زیرا گفته می‌شود که مسیح، مانند بره‌ای برای گناهان بشر کشته شد.

علائم و مظاهری همچون: خفاش، مار، عقرب، عنکبوت، شغال، کلاغ، بزوحشی، جمجمه و استخوان، شمشیر خون آلود، صلیب و هلال وارونه، ستاره پنج پر و شش پر، صورتک‌های شیطانی، غول و جن، جارو و عصا، رنگ‌هایی چون سیاه، قرمز و آبی روشن، اعدادی چون ۶ و ۶۶۶، اشکالی مثل مثلث و دایره‌های ناقص و، ... سمبل‌ها و نمادهای شیطانی فرقه‌ی شیطان پرستی را تبلیغ و ترویج می کنند.

نباید به سادگی از کنار این نمادها گذشت؛ زیرا ده‌ها سال است که غرب، در لوای همین علائم و نشانه‌ها، فرهنگ خود را به سایر نقاط جهان ارائه می‌دهد. متأسفانه، بسیاری از تولیدکنندگان محصولات فرهنگی هم به توسعه‌ی این نمادها، کمک شایانی می کنند و این سمبل‌ها و تفکرات خطرناک و ضد خدا را رواج می‌دهند. تبلیغات سیاسی شیطان پرستان ازجمله تبلیغات سیاسی شیطان پرستان، دست شیطان یا (کرونوتی در ایتالیایی) به معنای حکومت شیطان است.

این علامت جهانی، از سوی سیاستمداران، افراد مشهور و گروه‌های هوی متال، برای اظهار وفاداری به نیروهای شیطانی مورد استفاده قرار می گیرد و علامت بصری به معنای سلام شیطان است.

دست شیطان، برای (بوش و کلینتون) بسیار آشنا است.

لورا بوش و جرج بوش هر دو در هنگام آغاز روز دوم ریاست جمهوری در ۲۰ ژوئیه سال ۲۰۰۵، این علامت را به کار بردند. دست شیطان، نشان خدای شاخدار و یک علامت سری جهانی است.

ریشه‌ی پیدایش این مذهب جعلی همچون بسیاری از مذاهب جلی دیگر در اندیشه‌ی صهیونیزم وجود دارد.

شیطان پرستی (مانند بهایی گری)، فرقه‌ای بسیار مهجور و ضعیف و عقب مانده بود که صدها سال پیش از این، متروک و از ذهن‌ها خارج شده بود و شاید پیروان آن، از حدّ انگشتان دست نیز فراتر نمی‌رفت، اما زمانی که جوان غربی (اینک شرقی)، هیچ اندیشه‌ای به جز اوهام شاعرانه و خیالات واهی نداشت، صهیونیسم با ارائه‌ی مذهب ظاهراً جدید شیطان پرستی به کمک او آمد و گفت حال که خدا به تو ظلم کرده است، تو نیز انتقام بگیر!! سیاست اسرائیل: رژیم اشغالگر قدس که سلامت اخلاقی و روحی و روانی انسان‌ها را همواره به منزله‌ی تهدیدی جدی برای منافع ملّی خود می‌بیند، در اقداماتی گوناگون و پی در پی، مبادرت به ساخت جریان‌های مسموم فرهنگی نموده و این جریانات مسموم را به رگ‌های حیاتی جوامع از طریق جاذبه ای مجازی، تزریق می‌نماید.

دریک نگاه جامع ارتباط رژیم صهیونیستی و نقش آن در سازماندهی گروه‌های شیطان پرست، در محورهای ذیل قابل اشاره می‌باشد:

الف) این گروه‌ها به لحاظ فلسفه‌ی اولیه و بسترهای معرفتی، دامنه‌ی وسیعی از ارتباط با این رژیم داشته و خواهند داشت.

ب) گروه‌های مختلف شیطانی توسط دو سازمان عمده جاسوسی یعنی «سیا» و «موساد»، سازماندهی، هدایت و تغذیه می‌شوند.

ج) بودجه، نظارت، پشتیبانی و ... شیطان پرستان فعال در جمهوری اسلامی ایران به صورت مستقیم توسط سازمان موساد تأمین شده و این سلسله اقدامات، با اهداف امنیتی دنبال می‌شود.

د) رژیم صهیونیستی از اعضای گروه‌ها برای مقاصد شوم سیاسی و جاسوسی بهره می‌برد، به گونه‌ای که خشونت‌بارترین اعمال به دست این گروه‌ها واگذار می‌شود.

با مرور اجمالی «اسناد و مکتوبات و اعمال صهیونیست ها»، به سهولت می‌توان دریافت که صهیونیست بین الملل به هدفی کمتر از تصاحب کامل دنیا و تشکیل حکومت واحد جهانی نمی‌اندیشد و برای نیل به این مقصود، ترویج خرافات دینی را به عنوان یکی از راهکارهای اساسی خود برگزیده است.

سوء استفاده از برخی فرازهای تحریف شده کتاب تورات و انجیل و ترویج این خرافات از طریق فیلم‌های سینمایی از همان آغاز در دستور کار صهیونیسم بین الملل قرار داشته و همین امر، حجم گسترده‌ای از فیلم‌های ظاهراً دینی (ولی در باطن خرافی) را در تاریخ

سینمای جهان پدید آورده است.

صهیونیزم بـا صـرف مبالغ هنگفت و با در خـدمت گرفتن هنرپیشـگان، خواننـدگان، نوازنـدگان، مجلات، روزنامه‌ها، کاباره‌ها و... درصدد پر کردن خلأ روحی و معنوی جوانان غرب و به تبع آن شرق، برآمده است.

منبع:

نشریه قدر، شماره ۲۲ برگرفته از سایت http://www.rasekhoon.net

آسیب، تهدید، فرصت و راه کارهای پیشگیری و مهار

۱. آسیب‌ها:

رواج فرهنگ ضـدیت با ارزش‌های انسانی و بشری. رواج فرهنگ ضدیت با دین و ارکان آن. جعل تاریخ قیام و حرکت پیامبران و نقش شیطان در انحرافات جامعه‌ی بشری. ترویج فحشا و بی‌بند و باری و انواع اعتیاد به مواد مخدر شیمیایی و الکل. ترویج فرهنگ لاابالی گری و گریز از فعالیت‌های سازنده فردی و اجتماعی. شیوع یافتن فرهنگ کلامی مبتذل فاقد عنصر اخلاق. انتشار آموزه‌های اساطیری ناقص و بدون استناد تاریخی و علمی از سایر فرهنگ‌ها. حساسیت زدایی از فحاشی و هتک حرمت نسبت به نظام اسلامی. سیاه نمایی و ترویج نیهلیسم (پوچ گرایی) به صورت گسترده

۲. تهدیدات: شیطان پرستی به مثابه یک تهدید:

بـا توجه به این که جوانان و مردم کشور ما از جهت اعتقادی و نگرش‌های دینی منافع اسـتکبار را مورد هـدف قرار داده‌انـد، دشـمن برای ضـربه زدن به کشور، مردم و خصوصاً جوانان سـعی در گسترش شیطان پرستی دارد. لذا در این بخش به تبیین ابعاد تهدیدآمیز گروه‌های شیطان پرست می‌پردازیم.

۱. همکاری‌هـای جاسوسـی: بـا توجه به این که در چهـار کشور «آنگلوساکسون»، مکان‌های مقـدس شـیطان پرسـتان با نام «کلیسای شیطـان» واقع شـده است و در همین کشورهـا نیز، بنا به دلایل سیاسـی از گروه‌های ناهنجار اجتماعی و سیاسـی مهاجر و مسافر، بهره برداری جاسوسی می‌شود. لازم است که به صورت ویژه به همکاری‌های جاسوسی عناصر مربوطه، اشاره داشت.

۲. جرائم باندی:

در جهان کنونی، جرایم در دو دسته بنـدی کلی، یعنی: «جرایم فردی و غیرسازمانی و جرایم بانـدی یا سازمانـدهی شده»، ارزیابی و تحلیل می‌شونـد. مصادیق جرایم بانـدی یا سازمانی بمب گـذاری، اقـدام برای ترور، قاچاق مواد مخـدر علی الخصوص مواد مخـدر شیمیایی، راه اندازی مراکز فساد و ... می‌باشد که طبق تحقیقات به عمل آمده شـیطان پرستان با تمامی جرایم مذکور، ارتباط داشته و عمدتاً از طریق مشارکت در آنها، بودجه‌هایی را دریافت می‌نمایند.

۳. روابط سازمانی:

روابـط سازمـانی، در ادامـه جرایـم سازمـانی و بلکـه به عنـوان عامـل زیربنـایی بر آن تعریـف می‌شـود. از سـوی دیگر، ایجـاد برخی ناامنی‌هـای عمومی و اجتمـاعی، در اثر عنصـر روابط سازمانی، جهت می‌یابـد. البته نگاهی جامع‌تر به سایر بخش‌های مورد اشاره در پژوهش می‌تواند هرچه بیشتر گویای این مطلب باشد، لکن تأکید بر این نکته ضـروریست که اعضای این گروه‌ها عمیقاً سازمان گرا و سازمان محور می‌باشند.

۴. ارتبـاط خـارجی: شـیطان پرسـتان در چهـار کشور آنگلوسـاکسون، یونـان و رژیم صـهیونیستی دارای تشـکیلات سازمانی، اماکن مقـدس و ... می‌باشـند که زمینه سـاز ارتباطـات مختلف از مجراهای گوناگون را برای ایشان فراهم می‌آورد. حجم روابط به خودی خود می‌تواند منشأ تهدیدات امنیتی متعددی برای کشورهای اسلامی به خصوص نظام اسلامی باشد.

همچنین نبایـد از نظر دور داشت، بقاء و اسـتمرار فعالیت این گونه گروه‌ها، به لحاظ ماهیت و اهداف عمیقاً نیاز به روابط با خارج از کشور دارد. در این به اره، بایـد عنـایت ویژه‌ای نیز به ارتبـاط این افراد با خانواده‌هایشان در سایر کشورها علی الخصوص کشورهای آمریکایی و اروپایی داشت.

۵. سرقت:

اغلب جوانانی که به شـیطان پرسـتان می‌پیوندند حتی چنان چه از خانواده‌های ثروتمند نیز باشند، از اعضاء مطرود خانواده به حساب می‌آیند؛ لذا حضور ایشان در جمع گروه اجتماعی می‌تواند زمینه جرایمی همچون سرقت، برای تأمین منابع مالی فراهم آورد که این سرقت‌ها در ابعاد مسلحانه طبیعتاً تهدیدی برای امنیت اجتماعی به شـمار می‌آید. در این خصوص مجدداً تأکید می‌شود که هر گونه دامن زدن به فساد چون از باورهای شیطان گرایان می‌باشد.

بدیهیست که بخشـی از این مفاسد نیز در پوشـش سرقت‌های متعدد انجام می‌پذیرد، باید در نظر داشت که سرقت نیز عاملیست برای نزدیکی به شیطان.

۶. تجاوز جنسی:

در جمع شیطان پرستان، اصولاً تجاوز جنسی یک ارزش و شرط ورود و استمرار حضور در گروه به حساب می‌آید. این تجاوزها که عمدتاً با قتل، تجاوز به همجنسان و کودکان نیز همراه است، عنصر اصلی ایراد خسارت و انتقام گیری از فرد متجاوز جنسی است.

تصور شیـوع یافتن این ضد فرهنگ مخرب نیز می‌تواند مرزهای امنیت اخلاقی را در جامعه درنوردد. تجاوز جنسی از ضدارزش‌های تبلیغی این گونه گروه هاست که دائماً با ساخت نماهنگ، تنظیم آلبوم‌های موسیقی، ترویـج فکری و از طریق فیلم‌های مبتذل دنبال می‌شود. در حقیقت شیطان گرایان مدعی اند «تجاوز» تنوع در کسب لذت جنسی است!

۷. قتل:

انجـام قتـل، از مناسک شـیطان پرسـتان به حساب می‌آیـد و هر عضوی که تعـداد قتل‌هایش بیشتر باشـد، به درگاه شـیطان نزدیک‌تر خواهـد شـد! ناگفته پیـداست که این مؤلفه نیز، تأثیرات سوء امنیتی را به همراه خواهد داشت. افزایش تعداد قتل در جوامع مختلف، یکی از معیارهای بین المللی و تعیین کننده در خصوص وضـعیت امنیتی هر کشور به شـمار می‌آید، حال اگر این جرم کلان با یک اندیشه‌ی سازماندهی شده و با امر تقدس زا، همراه شود و حاشـیه‌هایی چون تجاوز جنسی را نیز با خود همراه سازد، ناگفته پیداست که می‌تواند تأثیرات گسترده‌ای را در خدشه‌دار نمودن مقوله‌ی مهم امنیت، به همراه داشته باشد.

۸. رواج یـافتن بیماری‌های حاد روحی و روانی در سـطوح و اقشار مختلف که به مرور زمان، می‌توانـد به مثابه تهدیـد امنیتی جـدی تلقی شود.

۹. محکوم شـدن جمهوری اسـلامی ایران به اعمال محدودیت‌های حقوق بشـری برای خاطیان که می‌تواند خسارات متعددی را علیه منافع ملی به همراه داشته باشد.

۱۰. تضعیف بنیان‌های اساسی که نقش حافظ کیان جامعه‌ی اسلامی را بر عهده دارد.

۱۱. رواج یافتن جذب گروه‌های ضدانقلاب نظیر منافقین و ... در محافل شیطان پرستان.

۳. فرصت سازی: با توجه به این که «جنبش شیطان گرایان ایران» فعالیت خود را در ظاهر به نفع انجمن پادشاهی ایران متوقف نموده است، می‌توان در راسـتای محکومیت عنصر ضددین «فرید فولادوند» از این اقدام بهره برداری فراوانی نمود. با تبلیغات جامع و مانع، ضمن حفظ هوشیاری از موضوع شیطانیسم می‌توان به مثابه یک ابزار افشاگرانه در خصوص سازمان‌های جاسوسی موساد و سیا بهره برداری نمود.

۴. راه کارهای پیشـگیری و مهار: پژوهش حاضـر، هشداری جدیست برای آن دسته از مسؤولان امنیتی و فرهنگی کشور که در برابر

یک تهدید کلان فرهنگی، توانایی لازم علمی را کسب نموده و تدابیر لازم را در خنثی سازی این جریان ضد فرهنگی، تدارک ببینند، لیکن مهم‌ترین این تدابیر، به شرح ذیل ارائه می گردد:

کنترل و تعطیلی کامل فعالیت گروه‌های موسیقی متالیکا و راک (انواع آنها) که امری بسیار ضروری در پیشگیری از گسترش این معضل ضد فرهنگی است.

طبق بررسی‌های به عمل آمده، بسیاری از وبلاگ‌ها و سایت‌های فعال فارسی، بدون هیچ گونه نظارتی و رسماً فعالیت خود را ادامه می‌دهند که فیلترینگ آنها می‌تواند اثرات مثبتی را به همراه داشته باشد.

اطلاع رسانی و اعلام و ویژگی‌های نمادها و سمبل‌های مورد استفاده شیطان پرستان به اصناف، جهت کنترل در عدم فروش آن. کنترل و پیگیری مستمر اخبار منتشره از سایت‌های خارجی و داخلی در خصوص تحرکات گروه‌های یاد شده. کنترل و اشراف اطلاعاتی بر عناصر شناسایی شده مرتبط با جریان مذکور. جمع آوری و ارسال مطالب از سوی سفارت خانه‌های جمهوری اسلامی ایران. تهیه‌ی نشریه‌ی ویژه آگاهی رسانی و در اختیار قرار دادن آنها به هم‌وطنانی که قصد سفر به کشورهای مورد اشاره را دارند. طبق بررسی‌های به عمل آمده، کلیه پایگاه‌های اطلاع رسانی شیطان پرستان به زبان انگلیسی کاملاً قابل دسترسیست و هیچ گونه محدودیت در خصوص آنها اعمال نشده است؛ که ضرورت این اقدام با گذشت زمان روشن شده است.

اطلاع رسانی محدود و جهتمند به اقشار مختلف و تأثیرگذار همچون معلمان، روحانیت و ... انتشار پژوهش‌های کامل‌تر و فراگیر جهت بهره برداری مطبوعات و رسانه‌های فعال کشور. حفظ اصل عدم اعمال اقدامات شتابزده و غیرکارشناسانه که می‌تواند اثرات به مراتب مخرب تری حتی در برابر عدم هر گونه اقدامی به همراه داشته باشند.

آموزه‌ها، اقدامات و مراسم گروه‌های شیطان پرستی در خارج و داخل ایران

در خارج از کشور: به طور کلی می‌توان عقاید و مراسم‌های گروه‌های شیطان پرستی را در سرفصل‌های زیر خلاصه کرد:

۱. مراسم عبادت شیطان: نماز سیاه در محل قبله گاه شیطانی (پنتاگرام).

۲. ربودن، تجاوز، کشتن و قربانی کردن افراد ضعیف از نقطه نظر سن (کودکان)، جنس (زنان)، نژاد (سیاهان) و طبقات ضعیف‌تر (پیروان مذاهب آسمانی).

۳. مراسم خون خواری: نوشیدن خون حاصل از خودزنی یا خون قربانی شدگان که شامل انسان‌ها و یا حیوانات علی الخصوص «بره ها» می‌شود.

۴. روابط جنسی: نوعی از روابط وحشیانه و تجاوزکارانه از قبیل: همجنس بازی، ارتباط جنسی با محارم، رابطه با حیوان، روابط سادیستی و مازوخیستی.

۵. جادوگری: برگزاری مراسم جادویی بلک مجیک (جادوی سیاه) و ارتباط با ارواح مردگان و ارواح شیطانی.

۶. موسیقی: نواختن، خواندن و شنیدن موسیقی‌های خاص؛ مثلاً بر عکس خواندن، نواختن موسیقی‌های خشن، ترسناک و توهم زای موسیقی متال.

در ایران:

۱. بی‌اعتقادی به خدا، دین و آخرت.

۲. اهانت به کلام الله مجید (پاره کردن، سوزاندن و)....

۳. اهانت به کتاب انجیل، اهانت به صلیب حضرت مسیح (عَلَيْهِ السَّلَام) (بر عکس کردن آن).

۴. اهانت به قبله گاه مسلمین.

۵. برگزاری میتینگ‌های گفتگو در محافل زیرزمینی یا حتی محافل عمومی، تفریحی مثل پارک‌ها.
۶. اغفال دختران و فاحشه‌ها با اقدام به آزار و اذیت و رابطه جنسی همراه با خشونت با آنها به خاطر عقاید تجاوزکارانه.
۷. همجنس بازی، تعویض نامزدها یا همسران یا دوستان جنس مخالف که پدیده‌ی بسیار نوین و بسیار شومی است.
۸. برگزاری انواع پارتی‌ها مثل همجنس بازان مرد، همجنس بازان زن، سوئیچ پارتی و غیره. برگزاری انواع پارتی بازی‌های منحرف جنسی، بطری بازی.
۹. کشتن و آزار حیوانات مثل سگ، گوسفند، گربه (سربریدن، سوزاندن و دار زدن).
۱۰. برگزاری مراسم خودزنی و بعد از آن خوردن خود یا دیگری (خونخواری).
۱۱. پوشش و آرایش پسر و دختر به شکل پوشش و آرایش جنس مخالف.
۱۲. تخریب اموال عمومی از قبیل: باجه‌های تلفن، عابر بانک‌ها و ... به خاطر عقاید آنارشیستی و بیماری وندالیسم.
۱۳. مصرف انواع مواد و داروهای شیمیایی (انواع آرام بخش‌ها به تعداد بسیار).
۱۴. چینش اتاق‌ها با شکل‌ها و علائم مخصوص مثل تزئین اتاق با اسکلت‌های انسانی و حیوانی یا حفر کردن محلی قبر مانند در اتاق جهت ظهور شیطان.
۱۵. مراسم رقص هدینگ زدن (سر جنباندن شدید) با گوش دادن به موسیقی خاص این رقص (موسیقی متال).
۱۶. ترویج نهادهای خاص مانند پنتاگرام، صلیب بر عکس، صلیب شکسته، ستاره‌ی داوود، ستاره تشنج.
۱۷ وبلاگ نویسی و سایت نویسی.
۱۸. راه اندازی و اداره گروه‌های اینترنتی و جذب افراد جدید.

بسترهای شیطان پرستی در غرب

۱. فلسفه‌ی یونانی: یکی از مواردی که اغلب، کارشناسان فرق و مذاهب در خصوص تحلیل شیطان گرایی از آن بهره برداری می‌نماید، دیدگاه ادیان نسبت به مسأله «شیطان» و معرفت خاصی دینی نسبت به این شر مطلق است.
در همین رابطه نیز ادعای لاوی در استناد به ذهنیات موهن خود مبنی بر تغییر واژه‌ی یونانی یا شیطان به و انتساب آن به زبان سانسکریت که آن گاه معنای الهه می‌یابد، قابل توجه است.
در واقع نظریه پردازان آنان دست به مغالطه‌ای می‌زنند و سپس در بستر آن به تبیین نظریاتشان می‌پردازند. بخش دوم ارتباط شیطانیسم با فلسفه یونانی نیز در نگاه به اسطوره‌ها، افسانه‌ها و خدایان یونان باستان است.
همان طور که در بخش قبلی نیز اشاره شد از یک سو میل به پرستش که امر فطری و طبیعیست و از سوی دیگر بنای فکری گروه قابل توجهی از ایشان منجر به آن می‌شود تا از «درد بی خدایی به خدایان دروغین» پناه ببرند.
۲. پروتستانیزم:
کلیسای کاتولیک و نهاد مستهلک آن طی ۱۰ قرن فجایع اخلاقی، عقیدتی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را علیه غرب به راه انداخت. پس از اقدام «مارتین لوتر» و «کالوین» در اعلام «خریداری شدن جهنم» جامعه مسیحیان به صورت افسار گسیخته و با جهتی کاملاً غیردینی، رویکردهایی را نسبت به مؤلفه‌های فوق اتخاذ کردند.
باید توجه داشت که عده‌ای از شیطان گرایان، نیز قصد دارند که با ارجاع مستقیم تاریخ تشکیلشان به سال ۱۵۶۵، در حقیقت دست به نوعی تاریخ سازی بزنند که فاقد عنصر استناد است.
اما ضروریست یادآور شویم که ریشه‌های اولیه این حرکت انحرافی به دوران رنسانس یا همان تاریخ ادعایی می‌رسد، اما در آن

دوره گزارش تاریخی مستندی از شیطان گرایی وجود ندارد، بلکه برخی افراد با ادعایی از دل سپردن به شیطان، سعی در راه اندازی یک حرکت انتقادی علیه کلیسا را داشتند. اما اصول شیطان پرستی پروتستانی که به دروغ به آنتوان لاوی منصوب می‌شود در باب «فلسفه شیطانی» به آن اشاره شده است.

قوانین نُه گانه و یازده بندی که در سال ۱۴۹۰ و در کتاب «پتک جادوگران» در باب شیطان پرستی نوشته شده و در ترجمه آن، به دروغ به شیطان پرستی «لاوییان» و یا معاصر آن نسبت داده می‌شود نگاه به ۱۱ اصل بعدی علی رغم آن که آشکار نکات انحرافی نیز دارد، نشان می‌دهد که این نوع شیطان پرستی یک حرکت انتقادی صرف بوده و نمی‌توان میان آن و جریان معاصر رابطه‌ای برقرار کرد. لازم به ذکر است دلیل پرداختن جدی‌تر به این بخش استناداتیست که شیطان پرستان برای دوره‌های تاریخی از آن بهره می‌برند. به طور کلی دو تعریف برای گروه‌های شیطان پرستی در نظر افراد وجود دارد:

۱. هر گروهی که شیطان را (مشابه شیطان تعریف شده در دین مسیحیت که عاری از مفاهیم غیرطبیعی مربوط به پلیدی و زشتیست یا یک شیطان انتزاعی) به عنوان خدا قبول داشته باشد و آن را عبادت کند معمولاً از آن به عنوان «الهه سیاه» نیز یاد می‌کنند و منتسب به طبیعت حقیقی انسان می‌نامند.

۲. گروه‌هایی که از دین مسیحیت تبعیت نکرده و یا حضرت عیسی (عَلَيْهِ السَّلَام) را با خصوصیاتی که در دین مسیح تعریف شده است، قبول ندارند. این تعریف معمولاً از سوی «بنیادگرایان مسیحی» مورد استفاده قرار می‌گیرد و برمبنای این تعریف، بسیاری از گروه‌ها را شیطان پرست می‌نامند. آنچه که اکنون در جامعه مشاهده می‌شود باب شدن شیطان پرستی و انداختن پنتاگرام در گردن است.

بلک متال (Darkthrone)، مریلین منسون، نیروانا، آنتوان لاوی، کلیسای شیطان، (satanic bible)، آدم خواری، (skull – n - bone) ... احتمالا دست کم یکی از این کلمات را تاکنون شنیده و آدم‌های زیادی را هم دیده اید که خود را طرفدار این نام و گروه‌ها می‌دانند! موسیقی‌های آنها را گوش می‌دهند، گاه لباس‌های عجیب و غریب می‌پوشند، نشانه‌های خاصی دارند و به قول خودشان «تیریپ خفن» می‌زنند! قربانی‌هایی نیز در مواقع خاص به آن اهداء می‌شد.

ذکر این نکته ضروریست که زمان قربانی کردن انسان‌ها در برابر شیطان، لحظه‌های خاصی بوده است.

برخی کتب مربوط به شیطان پرستان

۱. انجیل شیطانی

۲. منووار

۳. بلک سبت

۴. متالی کا

۵. آیرن میدن

۶. نیروانا

۷. اسلایر

۸. بررسی موسیقی متال

۹. سپوترا

۱۰. مگادث

۱۱. کوئین

۱۲. شمعی در باد

۱۳. شب را ورق بزن

۱۴. کانززز

۱۵. ورای ابدیت

۱۶. خیال

۱۷. رولینگ اشتونز

۱۸. باب مارلی

۱۹. بی‌تلز

۲۰. راک زندان

۲۱. بزرگراه نیچه

۲۲. در انتظار آفتاب

۲۳. شیطان پرستی و جادو

۲۴. ظهور

جامعه شناسی شیطان پرستی

فصل یِک)

مقدمه:

شیطان پرستی یکی از اعتقاداتیست که برخی به آن پیشینه هزاران ساله می‌دهند و دلیل آن را نیز پرستش هر موجود دارای قدرت توسط مردمان هزاران سال پیش و یا در نظر گرفتن دو خدای ضد هم یعنی خدای خیر و شر می‌دانند. شیطان پرستی دنیایی را ترسیم می‌کند که هیچ روزنه امیدی برای آن متصور نیست. به همین جهت شیطان پرستی را جهان تاریک می‌گویند. شیطان پرستی حقیقتی را جستجو می‌کند که در این جهان یافت نمی‌شود. خود کشی توجیهی این گونه دارد، اگر بپرسی چرا خودت را می‌کشی؟ پاسخ می‌دهد:

می‌خواهم به حقیقت برسم و حقیقت در این دنیا به دست نمی‌آید. عمده‌ترین نشانه شیطان پرستی را در تجاوز و قتل به ویژه در تجاوز به کودکان و نوجوانان به همراه قتل آنان باید دید. شیطان پرستی به چه معناست؟

شیطان پرستی به معنی پرستش شیطان به عنوان قدرتی فوق العاده قوی و بسیار قویتر و موثرتر از نیروهای خوب دنیوی همچون خدا است.

در شیطان پرستی شیطان به عنوان نماد قدرت و حاکمیت بر روی زمین، قدرتی به عنوان برترین قدرت دو جهان مورد توجه و پرستش قرار دارد و این دنیایی را که به عنوان دوزخ برشمرده می‌شود را قانونمند می‌کند.

در شیطان پرستی، غیر از استفاده از شیطان به عنوان قدرت تاریکی و قدرت مطلق از نیروها و اجنه و روح‌های پلید و شیطانی نیز برای رسیدن به اهداف خود استفاده می‌شود؛ و در نهایت معنای شیطان پرستی؛ پرستش قدرت پلیدی است.

به طور کلی دو تعریف برای گروه‌های شیطان پرستی در نظر افراد وجود دارد؛ تعریف اول:

هر گروهی که شیطان را (مشابه شیطان تعریف شده در دین مسیحیت که عاری از مفاهیم غیرطبیعی مربوط به پلیدی و زشتیست یا یک شیطان انتزاعی) به عنوان خدا قبول داشته باشد و آن را عبادت کند، که معمولاً از آن به عنوان الهه سیاه نیز یاد می‌کنند و آن

را منتسب به طبیعت حقیقی انسان می‌نامند.

تعریف دوم:

گروه‌هایی که از دین مسیحیت تبعیت نکرده و یا عیسی را با خصوصیاتی که در دین مسیح تعریف شده است قبول ندارند. این تعریف معمولاً- توسط بنیادگرایان مسیحی مورد استفاده قرار می‌گیرد و بر مبنای این تعریف بسیاری از گروه‌ها را شیطان پرست می‌نامند. ضرورت انتخاب موضوع تحقیق روزگار عجیبی است؛ هر گوشه، در هر خیابان یا بین دوستان را که نگاه می‌کنی درباره این کلمه می‌شنوی؛ مخصوصا در بین کسانی که ادعای متال بازی و گوش دادن به موسیقی متال به خصوص سبک بلک متال را یدک می‌کشند. چیزی که الان در جامعه مشاهده می‌شود باب شدن شیطان پرستی و انداختن پنتاگرام در گردن است.

بلک متال Darkthrone، مریلین مانسن، نیروانا، آنتون لاوی، کلیسای شیطان، satanic bible، آدم خواری، - skull - n - bone ... احتمالا حداقل یکی از این کلمات تاکنون شنیده‌اید، آدمهای زیادی را هم دیده اید که خودشان را طرفدار این نامها و گروهها می‌دانند! موسیقی‌های آنها را گوش می‌دهند، گاه گاه لباس‌های عجیب غریب می‌پوشند، علامتهای خاصی بین خودشان دارند و به قول خودشان تیریپ خفن می‌زنن! از اینها که بگذریم حتما زیاد هم شنیده اید که در فلان کشور یک عده شیطان پرست یک آدم را تیکه تیکه کردند یا خوردند یا فلان جنایت را انجام دادند. لذا بر آن شدیم تا در مورد شیطان پرستی و شیطان پرستان تحقیقی اجمالی به عمل آوریم. هدف تحقیق هدف از این تحقیق شناساندن انواع شیطان پرستی و گروه‌ها، سنبل‌ها، اعتقادات و اعمال شیطان پرستان می‌باشد.

روش تحقیق در این تحقیق از روش توصیفی – تاریخی استفاده شده است.

جهت گردآوری مطالب در این تحقیق از کتاب، مقالات و اینترنت استفاده شده است.

شرح واژه‌ها و اصطلاحات مسیحیان

جودو:

عرفان مسیحیت یهودی،

کابالا

(فرقه‌ای با تلفیق ادیان یهودیت و مسیحیت البته با تحریفات فراوان).

داسنی:

پیروان فرقه باستانی ایزدی که بعدها به یزیدیان معروف شدند.

ملک طاووس:

شیطان در فرقه یزیدیه با این نام یاد می‌شود.

پنتاگرام:

ستاره پنج پر که از مهمترین و قدرتمندترین و ماندگارترین سمبل‌ها در تاریخ بشر است.

زقوم:

درختی در جهنم با میوه‌ای بسیار تلخ که جهنمیان از آن می‌خورند.

فصل دُو)

تاریخچه شیطان پرستی شاید عده‌ای شیطان پرستی را آیینی مدرن و نهایتاً مربوط به قرن ۱۶ – ۱۵ میلادی بدانند اما واقعیت چیز دیگریست. شاید بتوان تاریخچه شیطان پرستی را به قرون اولیه پیدایش آدمی نسبت داد. البته شواهد به دست آمده این حرف را تصدیق می‌کند که شیطان پرستی در نواحی امریکای لاتین، امریکای جنوبی و افریقای مرکزی به قرن‌ها قبل از میلاد مسیح برمی

گردد و قبایلی که آثاری از آنها باقی مانده است این احادیث را تصدیق می کنند.

در اکتشافات به دست آمده در امریکای جنوبی یکی از قبایل این قاره که اعتقاد بسیاری به خوب و بد داشتند شیطان را پرستش می کردند و حتی قربانی‌هایی را از انسان به شیطان هدیه می کردند که مکانهای انجام مراسم قربانی هنوز وجود دارد و اجساد مومیایی به دست آمده و نوع کشته شدن‌ها نشانگر قربانی شدن این انسانها (که در آنها بیشتر زنان به چشم می‌خورند) است.

در افریقای مرکزی و در دشتها و کویرهای سوزان این قاره نیز در قبایلی که معروفترین آن قبیله‌ی اوکاچا می‌باشد، شیطان به عنوان قدرت مطلق زمین و آسمان و پدید آورنده آن و خدای خشم و نفرت پرستش می‌شد و حتی قربانی‌هایی نیز در مواقع خاص به آن اهداء می‌شد.

ذکر این نکته ضروریست که زمان قربانی کردن انسانها در برابر شیطان لحظه‌های خاصی بوده است.

تاریخچه شیطان پرستی به سالهای بسیار دور بر می گردد که بعدها این آیین و سنت به صورتهای دیگر نمود پیدا کرد که چیزهایی از گذشته چه با تحریف و چه بدون تحریف دست به دست در حال عبور همراه با زمان است.

البته شیطان پرستی در زمان پیدایش زبان و خط و زمان مادها، سومریان، بابلیان و ... نیز ادامه داشت تا در قرون

۱۴ – ۱۵ میلادی شیطان پرستی نوین به وجود آمد. مبدا شیطان پرستی مبدا شیطان پرستی قدیمی همانطور که گفته شد به قرون اولیه آدمی بر می گردد. در زمانهای قدیم انسانها در برابر هر چیزی که قدرت مقابله با آن را نداشتند و از درک آن عاجز بودند، تسلیم می‌شدند و سجده می کردند.

شیطان پرستی قدیمی بر اساس سنتهای خداپرستی و شیطان پرستی واقع نشده است و نمی‌تواند این گونه باشد لذا آنها برای اینکه در مقابل قدرتی بزرگ سجده کنند و مسلما این قدرت در شب از عظمت مخصوصی برخوردار بوده است به ستایش و پرستش موجودی فوق طبیعی و دهشتناک که قدرت فوق العاده‌ای دارد می‌پرداختند که مبدا شیطان پرستی قدیمی را به وجود آورد.

اما مبدا شیطان پرستی جدید؛ آیا واقعاً در ابتدا شیطان پرستی وجود داشته است یا در ابتدا جادوگری وجود داشته است، معلوم نیست؛ اما عنوانی که مسلما قدرت بیشتری دارد اینست که جادوگری ابتدا وجود داشته و سپس شیطان پرستی نوین از آن شکل گرفته است.

شیطان پرستی جدید را پاره‌ای از انگلیسیان که گفته می‌شود از نجیب زادگان بوده‌اند به راه انداخته‌اند برای اینکه از قدرت شیطان و قدرت تاریکی بهره ببرند و پس از آن مراسم شیطان پرستی نوین برگزار می‌شود. در حقیقت شیطان پرستی نوین در انگلستان و در حدود قرون ۱۵ – ۱۶ میلادی به وجود آمد. البته تغییرات بسیاری نسبت به شیطان پرستی قدیمی و قرون وسطایی داشت؛ اما به هر حال استفاده از قدرت شیطان همچنان باقی مانده است و این چیزیست که نمی‌توان خط بطلانی بر روی آن کشید.

فصل سِه)

سیر تاریخی شیطان پرستی:

شیطان پرستی قدیمی شیطان پرستی‌ایست که به قرون وسطا برمی گردد،؛ با اینکه همانطور که در تاریخچه شیطان پرستی ذکر گردید شیطان پرستی به قبل از میلاد مسیح برمی گردد اما اصولاً شیطان پرستی قدیمی را مربوط به قرون وسطا می‌دانند. موضوعی که امروزه درباره شیطان پرستی قدیمی وجود دارد و در برخی کتابها دیده می‌شود به این مطلب برمی گردد که اصولاً شیطان را کلیسا به وجود آورد تا تمام بدیها و پلیدیها را به آن نسبت دهد تا به نوعی هم خدمتی به بشریت کرده باشد و گناهان را از خود دور کند و جادوگران را نیز که در قرون وسطا از قدرت زیادی برخوردار بودند با عنوان جادوگران سیاه به عنوان پیروان شیطان معرفی کند تا هم گناهان را دفع کند و هم قدرت جادوگران را کم کند.

البته این یک نظریه‌ایست که آنچنان که باید و شاید نمی‌تواند قدرت داشته باشد و انسان را حداقل از لحاظ فکری ارضا کند.

زیرا قبل از مسیحیت و در زمانهای حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حتی بسیار قبل از آنها شیطان پرستی وجود داشته و چیزی به عنوان شیطان مسلما وجود دارد زیرا اگر وجود نداشت هیچگاه آدم و حوا به زمین سقوط نمی‌کردند! پس نظریه فوق را می‌توان نظریه‌ای مغرضانه نسبت به مسیحیت و کلیسا خواند.

شیطان پرستی قدیمی از لحاظ معنی و از لحاظ اعمال انجام شده مسلما با شیطان پرستی کنونی بسیار تفاوت دارد. شاید بتوان گفت چیزی که به عنوان شیطان پرستی امروزه در جوامع گوناگون قرار دارد شیطان پرستی قدیمی یا قرون وسطاییست که این شیطان پرستی به طور کلی محکوم شده است و شیطان پرستی جدید با آن به مبارزه برخواسته است اما خوب هنوز عده زیادی آن را قبول دارند و به آن احترام می‌گذارند و قوانین آن را اجرا می‌کنند.

شیطان پرستی قدیمی استفاده از کمک شیطان در کارهای زیان آور و کمک به برخی پادشاهان در جنگ‌ها بوده است و حتی همسر پادشاه فرانسه در قرن ۱۳ میلادی برای نجات شوهر خود از مرگ مراسم شیطان پرستی قرون وسطایی را انجام داد. شیطان پرستی قدیمی اعتقاد دارد که شیطان وجود دارد و قدرت او عظیم‌ترین قدرت بر روی جهان است.

اصل شهوترانی و ارضای جنسی اصل لاینفک این مراسم است.

شیطان پرستی قدیمی مخالف با مسیحیت و کلیساست و دقیقا در مراسم خود اعمال ضد مسیحیت را انجام می‌دهد. آنها به مسیحیت و کلیسا اعتقادی ندارند و آنها را عامل بدبختی مردم می‌دانند. آنها می‌گویند مسیح پیامبری بود که باید زمین را آباد می‌کرد و مردم را به راه راست می‌برد اما تنها کاری که انجیل انجام داده دروغگویی و رواج بدی در جامعه است! آنها قربانی انسان را امری ضروری برای آرامش و احترام به شیطان می‌دانند و در این میان دختر بچه‌ها بهترین قربانی برای شیطان هستند.

ریختن خون در این مراسم نشانه تقدس این مراسم است (همانند نوشیدن شراب در عشای ربانی مسیحیت که به عنوان نشانه تقدس و خون مسیح است!). انجام اعمال شهوترانی در این مراسم اعمالیست که باید حتما بدان پرداخته شود چون در شیطان پرستی قدیمی ارضای حس جنسی یکی از مهمترین عوامل است و البته با توجه به اینکه شیطان پرستان قدیمی بدترین اعمال را برای مبارزه با خدا، مسیح و شیطان انجام می‌دادند لذا امور جنسی نیز به بدترین و فجیع‌ترین نوع خود انجام می‌گرفت. آنها به جهنم اعتقادی نداشتند و می‌گفتند جهنم همین دنیاییست که در آن زندگی می‌کنیم لذا بدترین گناهان را در مراسم خود انجام می‌دادند. شیطان پرستان قدیمی شیطان را موجودی با هویت خارجی می‌دانند.

شیطان پرستی جدید

شیطان پرستی جدید در انگلستان به وجود آمد و البته زیاد نیز تعجب برانگیز نیست زیرا انگلیس یکی از کشورهاییست که جادوگرانی بسیاری را داشته است و البته وجود اهالی باستانی آسیای میانی و خاورمیانه و همچنین اهالی یونان باستان در انگلیس ثابت شده است زیرا از اکتشافات به دست آمده در برخی محل‌های برگزاری مراسم شیطان پرستی و جادوگری در انگلیس نظیر محل استون هنج آثاری از تمدن ایران و یونان پیدا شده است و همچنین در کتب شیطان پرستی و جادوگری کلمات عبری، یونانی و فارسی (البته هیچکدام نه به صورت کنونی) وجود دارد.

شیطان پرستی جدید بر خلاف شیطان پرستی قدیمی اعتقادی به وجود شیطان خارجی ندارد بلکه شیطان پرستی جدید شیطان را در طبیعت و در وجود هر انسانی می‌داند و این باطن هر کسیست که شیطان در آن وجود دارد و مراسم شیطان پرستی جدید مراسمیست برای دعوت از شیطان باطنی و حس اهریمنی درونی است که با اعمال جنسی آرام و ارضا می‌شود. آنها جسم پرست هستند و اعتقاد دارند هر آنچه که وجود دارد مدیون آلت تناسلی آدمیست و دیگر اینکه انسان باید کاملترین لذت جسمانی و جنسی را در این دنیا ببرد. آنها معتقدند به زندگی پس از مرگ و آن اینکه بعد از مرگ روح کسانی که در دنیا لذت جسمانی لازم را نبرده‌اند به این دنیا برمی گردد و لذت جنسی خود را کامل می‌کند.

در مراسم شیطان پرستی جدید مخلوطی از اسپرم به همراه ادرار به عنوان آب مقدس بر روی حاضرین پاشیده می‌شود (همانند آب مقدس در مراسم عشای ربانی مسیحیت) و البته در شیطان پرستی جدید اعتقادی به قربانی کردن انسان و حتی حیوان وجود ندارد. انواع شیطان پرستی از نظر ایدئولوژی شیطان پرستی جدید آیینی است دارای شباهت‌هایی به اومانیسم که انسان را برترین موجود می‌داند و او را تنها در برابر خود مسؤول می‌داند:

Anthon lavey: There is no heaven of glory bright، and no hell where sinners roast. Here and now is our day of torment! Here and now is our day of joy! Here and now is our opportunity! Choose ye this day، this hour، for no redeemer liveth!

آنتون لاوی: خدای باعظمت و با شکوهی وجود ندارد و جهنمی که در آن گناهکاران کباب می‌شوند هم نیست. اینجا و حالا روز شکنجه و سختی ماست! حالا و اینجا روز خوشی ماست! اینجا و حالا فرصت ماست! این روز، این ساعت را انتخاب کن که زندگی رهایی بخشی نیست!

شیطان پرستی جدید به خدایی اعتقاد ندارد و شیطان را تنها نوعی کهن نماد (archetype) می‌داند و انسانها را تنها در برابر خود مسؤول می‌داند و اعتقاد دارد که انسان به تنهایی می‌تواند راه درست و غلط را تشخیص دهد به همین دلیل هم این اعتقاد بیشتر به عنوان یک اعتقاد فلسفی شناخته می‌شود. شیطان در این اعتقاد نماد نیروی تاریکی طبیعت، طبیعت شهوانی، مرگ، بهترین نشانه قدرت و ضدمذهب بودن است.

این اعتقاد دارای شاخه‌های متعددیست اما می‌توان گفت جز یکی دو نوع آن همگی دارای اصول زیر می‌باشند:

Atheism -: خدایی در شیطان پرستی وجود ندارد.

Not dualistic -: روح و جسم غیرقابل دیدن هستند و هیچ جنگی بین عالم خیر و شر وجود ندارد.

Autodeists -: خود پرستی، خدایی جز خود انسان وجود ندارد و هر انسانی خود یک خداست.

Materialistic -: اعتقاد به اصالت ماده. - وابسته به راه چپ بودن در برابر راه راست که راه خداییست.

- ضد مذهب بودن خصوصا مذاهبی که اعتقاد به زندگی پس از مرگ دارند.

- عدم پرستش شیطان زیرا شیطان جسم نیست و وجود خارجی ندارد.

- اعتقاد به استفاده از لذت در حد اعلای آن زیرا تمام خوشی دنیاییست و این خوشی‌ها خصوصا لذات جنسی پتانسیل لازم را برای کارهای روزانه آماده می‌کنند و به هر شکلی انجام آنها لازم و ضروریست. شیطان پرستی به چهار دسته شیطان پرستی فلسفی، شیطان پرستی لاوی، شیطان پرستی دینی و شیطان پرستی گوتیک (شرپرستی) تقسیم می‌شود.

شیطان پرستی فلسفی

به طور غیر رسمی و گسترده‌ای این شاخه از شیطان پرستی را منتسب به آنتوان شزاندر لاوی (Anton Szandor LaVey) می‌دانند؛ همان به وجود آورنده انجیل شیطانی (satanic bible). او کسی بود که کلیسای شیطان را تأسیس کرد (اولین سازمانی که از لغت شیطان پرستی فلسفی استفاده نمود) در نظر شیطان پرستان فلسفی، محور و مرکزیت عالم هستی، خود انسان است و بزرگترین آرزو و شرط رستگاری این نوع از شیطان پرستان برتری و ترفیع ایشان نسبت به دیگران است.

شیطان پرستان فلسفی عموماً خدایی برای پرستش قائل نمی‌دانند و به زندگی غیر مادی بعد از مرگ نیز عقیده‌ای ندارند. به هر حال زندگی این گروه از شیطان پرستان عاری از روحیه مذهبی و معنویت نیز نیست.

در نظر شیطان پرستان فلسفی، هر شخص خدای خودش است.

آنها با تکیه بر عقاید انسانی وابسته به دنیا، مطالب مربوط به فلسفه عقلانی را عبس می‌شمارند و به آنها به دید ترس از مسائل

ماوراء الطبیعی می‌نگرند و تنها به وسیله آن، یک زندگی عقیم و تنها بر مبنای جهان واقعی را تشکیل می‌دهند. به طور شفافی، آموزه‌های شیطان پرستان فلسفی قدمتی بیشتر از کلیسای لاوی دارد. اگر چه این تصوری از شیطان است، ولی با موقعیت واقعی او تقابل دارد چرا که این تعالیم از آموزه‌های یهودی – مسیحی نشأت گرفته است و شیطان را به دلیل خصوصیاتش پلید نگاشته است.

شیطان پرستی لاویی این نوع از شیطان پرستی بر مبنای فلسفه‌ی آنتو آن لاوی که در کتاب انجیل شیطان و دیگر آثارش آمده است تشکیل شده است.

لاوی موسس کلیسای شیطان (۱۹۶۶) بود و تحت تأثیر نوشته‌های فردریک نیچه، آلیستر کرالی، این رند، مارک د سید، ویندهام لویس، چارلز داروین، آمبروس بیرس، مارک تواین و بسیاری دیگر بوده است.

شیطان در نظر لاوی موجودی مثبت بوده در حالی که تعالیم خداجویانه کلیساها را مورد تمسخر قرار داده و به مسائل جهان مادی نیز اعتنایی نداشت.

یک شیطان پرست لاویی، خود را خدای خود می‌داند، آیین مذهبی این گروه از شیطان پرستان بیشتر شبیه به فلسفه میجیک کراولی با دیدی جلو برنده به سمت شیطان پرستی است.

یک شیطان پرست لاویی مدعی آن است که کسانی که خودشان را با شیطان پرستی هم ردیف می‌دانند باید به طرز فکر گروهی خواص وفادار نباشند و آنها را از لحاظ اخلاقی قبول نداشته باشند و در ازای آن گرایشات انفرادی داشته باشند و من تبع باید به طور دائمی یک سر و گردن بالاتر از کسانی باشند که خود را از لحاظ اخلاقی، قوی می‌دانند و در بشر دوستی خود، بدون تامل عمل کنند.

فلسفه شیطانی شیطان در ۹ جمله شیطانی منسب به لاوی خلاصه می‌شود:

۱٪٪ – شیطان می‌گوید:

دست و دلبازی کردن به جای خساست.

۲ – شیطان می‌گوید:

زندگی حیاتی به جای نقشه خیالی و موهومی روحانی.

۳ – شیطان می‌گوید:

دانش معصوم به جای فریب دادن ریاکارانه خود.

۴ – شیطان می‌گوید:

محبت کردن به کسانی که لیاقت آن را دارند به جای عشق ورزیدن به نمک نشناسان.

۵ – شیطان می‌گوید:

انتقام و خونخواهی کردن به جای برگرداندن صورت

(اشاره به تعالیم مسیحیت که می‌گوید:

هرگاه برادری به تو سیلی زد، آن طرف صورتت را جلو بیاور تا ضربه‌ای به طرف دیگر بزنند).

۶ – شیطان می‌گوید:

مسؤولیت پذیری در مقابل مسؤولیت پذیران به جای نگران بودن خون‌آشام‌های غیر مادی بودن.

۷ شیطان می‌گوید:

انسان مانند دیگر حیوانات است، گاهی بهتر ولی اغلب بدتر از آنهاییست که روی چهار پا راه می‌روند، به دلیل آنکه انسان دارای خدای روحانی و پیشرفت‌های روشنفکرانه، او را پست‌ترین حیوانات ساخته است.

۸ – شیطان تمام آن چیزهایی که گناه شناخته می‌شوند را ارائه می‌دهد، چون که تمام آنها به یک لذت و خشنودی فیزیکی، روانی یا احساسی منجر می‌شوند.

۹ – شیطان بهترین دوست کلیساست چرا که در میان تمام این سالها وجود شیطان دلیل ماندگاری کلیساهاست و در مقایسه با این جملات، لاوی ۹ گناه شیطانی را نیز نام برده است:

حماقت،

ادعا و تظاهر،

نفس گرایی،

انتظار باز پس گرفتن از دیگران، (آنچه به آنها داده اید)،

خود را فریب دادن،

پیروی از رسوم و عقاید دیگران،

روشن بینی نا کافی،

فراموش کردن ارتدکسی گذشته (به طور مثال، قبول کردن چیزی قدیمی در بسته بندی جدید، به عنوان نو)،

غرور و افتخار بی‌حاصل (مانند غروری که هدف شخصی را از درون می‌پوساند)

و کمبود محسنات!

لاوی سپس ۱۱ قانون شیطانی را نیز وضع کرد، که در حالی که نظام نامه‌ای اخلاقی نیست، ولی راهنمایی‌های کلی برای زندگی شیطان پرستی را ارائه کرده است:

۱ – هرگز نظراتت را قبل از آنکه از تو بپرسند بازگو نکن.

۲ – هرگز مشکلاتت را قبل از آنکه مطمئن شوی دیگران می‌خواهند آن را بشنوند بازگو نکن.

۳ – وقتی مهمان کسی هستی، به او احترام بگذار و در غیر این صورت هرگز آنجا نرو.

۴ – اگر مهمانت مزاحم تو است، با او بدون شفقت و با بی‌رحمی رفتار کن.

۵ – هرگز قبل از آنکه علامتی از طرف مقابلت ندیده‌ای به او پیشنهاد نزدیکی جنسی نده.

۶ – هرگز چیزی را که متعلق به تو نیست بر ندار، مگر آنکه داشتن آن برای کس دیگری سخت است و از تو می‌خواهد آن را بگیری.

۷ – اگر از جادو به طور موفقیت آمیزی برای کسب خواسته‌هایت استفاده کرده‌ای قدرت آن را اعتراف کن. اگر پس از بدست آوردن خواسته‌هایت قدرت جادو را نفی کنی، تمام آنچه بدست آوردی را از دست خواهی داد.

۸ – هرگز از چیزی که نمی‌خواهی در معرض آن باشی شکایت نکن.

۹ – کودکان را آزار نده.

۱۰ – حیوانات (غیر انسان) را آزار نده مگر آنکه مورد حمله قرار گرفته‌ای یا برای شکارشان.

۱۱ – وقتی در سرزمینی آزاد قدم بر می‌داری، کسی را آزار نده، اگر کسی تو را مورد آزار قرار داد، از او بخواه که ادامه ندهد. اگر ادامه داد، نابودش کن.

شیطان پرستی دینی گرایشات شیطان پرستی دینی اغلب مشابه گرایشات شیطان پرستی فلسفی است، گرچه معمولاً پیش نیازی برای خود قائل می‌شوند و آن پیش نیاز اینست که شیطان پرست باید یک قانون ماوراء الطبیعی را که در آن یک یا چند خدا تعریف شده است که همه شیطانی هستند یا به وسیله شیطان شناخته می‌شوند قبول داشته باشد.

شیطانی که در گروه اخیر تعریف شده است می‌تواند تنها در ذهن یک شیطان پرست تعریف شود یا از یک دین (معمولاً قبل از مسیح) اقتباس شوند. بسته به اینکه کدام نوع شیطان پرستی مد نظر باشد، خدا یا خدایان می‌توانند از انواع مختلفی از معبودها باشند، بعضی از آنها از ادیان بسیار قدیمی نشئت گرفته شده‌اند، انواع معمول شیطان پرستی خدایانشان را از ادیان قدیمی مصر باستان و بسیاری از الهه‌های باستانی بین النهرینی و بعضا از الهه‌های رومی و یونانی (به عنوان مثال مارس – خدای جنگ) اقتباس کرده‌اند.

بقیه شیطان پرستان ادعای پرستش خدای اصلی را دارند ولی بیشتر شیطان پرستان می‌گویند خدای معبود آنها در واقع قدمت بسیار قدیمی دارد، شاید از دوران ماقبل تاریخ و شاید اولین خدایانی باشد که توسط انسان مورد پرستش قرار گرفته است.

مابقی گروه‌ها تعبیری سخت گیرانه‌تر از اینها را می‌پرستند. آنهایی که سیمای فرشته‌ی سقوط کرده از انجیل مسیحی را می‌پرستند، در حالی که بسیاری آن را به عنوان شر، طبق تعریف کلیسای مسیحی، می‌پندارند. این گروه در مقابل آن را به عنوان محق و کسی که در مقابل خدا شورش کرده است قبول دارند. تمام این ادیان با هم و با شیطان پرستان فلسفی مشترک هستند چرا که خود شخص را در اولویت اول قرار داده‌اند.

این نظریه نیز معمولاً توسط کسانی که خدا را به دید شیطانی می‌نگرند (کسانی که دیده شده است اشخاص را به آزادی اندیشه تشویق می‌کنند و تلاش می‌کنند خود را به وسیله فلسفه‌هایی چون میجیک و فلسفه‌های مشابه تمایل به قدرت نیچه بالا بکشند) حمایت شده است.

یک پند رایج شیطانی به این معلول اینست که: هر خدای ارزشمندی بهتر است به جای یک برده پست و بخاک افتاده، یک شریک در قدرت خود داشته باشد.

یک مثال از این مطلب، شیطان ابراهیمی است، مانند ابلیسی که در کتاب تورات آمده است و بشریت را به چیدن میوه درخت شناخت خوب از بد تشویق می‌کند:

تو مطمئناً نمی‌میری، چرا که خدا در همان روزی که این کار را کنی از آن خبر خواهد داشت، سپس چشمانت باز خواهد شد و شما مانند خدا خواهید شد و خوب را از شر تشخیص خواهید داد. استفاده از این مفهوم، شیطان پرستان خود را بهتر از هر خدای دیگری، دارای قدرت تشخیص خوب از بد می‌پندارند. از آنجا که این گروه از شیطان پرستان خود را بسیار قدیمی و قدیمی‌تر از بقیه می‌دانند، نام شیطان پرستان سنتی را بر خود گذاشته‌اند و به شیطان پرستان فلسفی، شیطان پرستان معاصر می‌گویند.

شیطان پرستی گوتیک این فرقه از شیطان پرستان، به دوران تفتیش عقاید مذهبی از طرف کلیسا مربوط می‌شوند. این نوع شیطان پرستان معمولاً متهم هستند به اعمالی از قبیل خوردن نوزادان، بزکشی، قربانی کردن دختران باکره و نفرت از مسیحیان هستند.

این طرز فکر در کتاب مالیوس مالیفیکاروم دسته بندی شده است.

(کتابی که در دوران تفتیش عقاید توسط کلیسا (۱۴۹۰ م) تالیف شد و در واقع هرگز به طور رسمی مورد استفاده قرار نگرفت) کتاب حاوی مطالب خرافی از جن گیری و جادوگری و مطالبی از این دست است.

ترجمه لغوی نام کتاب پتک جادوگران است.

شیطان پرستی نزدیکی زیادی به جادوگری دارد و دنیای آن پر از افسانه‌های گوناگون، شیاطین متعدد و افراد مختلف خصوصا جادوگران در ارتباط با آنهاست.

در دنیای امروز هم کشورهای مختلفی دارای کلیسای شیطان هستند مانند کشورهای امریکا، انگلیس و آلمان و همچنین چین و بر خلاف ادعای شیطان پرستان جدید که بر اساس متون انجیل شیطانی بر عدم کودک آزاری و آزار حیوانات پافشاری می‌کنند اما وحشتناک‌ترین اعمال توسط آنها تنها برای مقابله با دستورات الهی انجام می‌شود. انجیل و کلیسای شیطانی انجیل شیطانی کتابیست که شیطان پرستان از آن برای عبادت و دعاهای خود و همچنین استفاده در مراسم خود استفاده می‌کنند.

این کتاب شامل کلمات عبری و یونانی و انگلیسیست که برخی از این کلمات هنوز معنی دقیق آن کشف نشده است اما چیزی که می‌توان فهمید اسامی شیطان و دعوت از او برای قدرت دادن به شیطان پرستان است.

در این کتاب بسیاری از دعاهای آن بر خلاف دعاهای مسیحیت و انجیل است و همچنین بسیاری از شعائر آن برای قدر نهادن به عظمت و قدرت شیطان به عنوان قدرت مطلق است.

کلیسای شیطان پرستی در قرون وسطا به عنوان مکانی برای انجام مراسم شیطان پرستی استفاده می‌شد و جایی بود که در آن تنها و تنها محل قرارهای شیطان پرستان قدیمی و انجام مراسم خود در آن بود.

اما امروزه کلیسای شیطان پرستی محلیست برای عبادت شیطان پرستان که اکثراً به صورت زیر زمینی به کار خود ادامه می‌دهند و در شیطان پرستی جدید این مکان به نام کلیسای شیطان برای انجام مراسم ارضای جنسی مورد استفاده قرار می‌گرفت که اکنون محلیست برای انجام اکثر مراسم شیطان پرستی جدید. به قسمتهای از انجیل شیطان پرستان که از کتاب The Witches گردآوری شده اشاره می‌شود. البته مانند همه کتب در ادیان مختلف، این کتاب نیز به ستایش شیطان و قدرت طلبی از او می‌پردازد. همانطور که گفته شد در این کتاب کلمات و جملات عبری نیز وجود دارد. این دعاها اکثراً در مراسم‌های شیطان پرستی مورد استفاده قرار می‌گیرد:

(به نام خدای بزرگ ما؛ شیطان؛ به شما فرمان می‌دهد که از دنیای سیاه بیرون آیید. به نام چهار شهریار سیاه جهنم؛ پیش آیید. شیطان؛ جام باده لذت را بردار. این جام پر از اکسیر زندگی است؛ و آن را با نیروی جادوی سیاه انباشته کن. این نیرو در سراسر عالم کائنات وجود دارد و حامی آن است.

(ای دوست و همدم شب؛

تو از صدای سگ‌ها و ریختن خون شاد می‌شوی؛ تو در میان سایه‌های قبور می‌گردی؛ تو تشنه خون هستی و بشر را تهدید می‌کنی گور گومورو؛ ماه هزار چهره؛ به قربانیان ما با نظر مساعد بنگر. دروازه‌های جهنم را بگشا و بیرون بیا)...

همانطور که مشخص است انجیل شیطان پرستی کتاب خاصی نیست و همانند همه کتب ادیان به ستایش و تسبیح و درخواست کمک از پروردگار خود می‌کند.

لذا نمی‌توان گفت این کتاب نوشته‌های پیچیده‌ایست که هیچکس توان فهم آن را ندارد. البته این درست است که جملات عبری و یونانی در این کیش وجود دارد اما مسلما آن چنان مورد توجه نیست زیرا اکنون انجیل مسیحیت نیز در خود حاوی کلمات عبریست که دکترین کلیسای رم آن را بسیار رواج می‌دهند.

فصل چهَار)

پنتاگرام:

ستاره پنج پر یا پنتاگرام یکی از مهمترین، قدرتمندترین و ماندگارترین سمبل‌ها در تاریخ بشر است.

این علامت در فرهنگ و تمدن باستان مایان‌های امریکای لاتین، هند، چین، مصر و یونان از مهمترین و پرمعناترین علامتها بوده است.

ابتدایی‌ترین شکل پنتاگرام بر روی دیوارهای غارهای عصر حجر کنده کاری شده بوده و در نقاشی‌های مردم بابل به عنوان الگوی ترسیم سیاره ونوس به چشم می‌خورد. رازهایی مابین سیر استفاده از این علامت، طراحی‌های قدیمی از مدار حرکت سیاره ونوس و رب النوع معروف بیشتر وجود دارد که گاهی باعث این تفکر غلط می‌شود که پنتاگرام سمبل ایشتر است.

در کتب آسمانی مخصوصا کتابهای یهودیان بسیار زیاد به پنتاگرامها اشاره شده است.

پنتاگرام در جهان کهن

پنتاگرام‌های اولیه اشکالی زمخت با شکل هندسی ناهمگون به صورت کنده کاری روی سنگهای عصر حجر داشتند. مردم آن زمان اعتقاد داشتند که این علامت معنایی روحانی و غیرمادی دارد. اعتقاد آنان بر این بود که رازی در شکل قرار گرفتن ستاره‌ها وجود دارد که بر انسان پوشیده است، آنها پنتاگرام را از روی شکل قرار گیری پنج سیاره برداشت کرده بودند که وقتی با خطی فرضی به هم اتصال پیدا می‌کردند به صورت مبهم شکل پنتاگرام را به خود می‌گرفت. نسل‌های بعدی بشر معانی مختلفی را از این شکل برداشت کردند معانی بسیار زیاد و اغلب مقدس و خداپرستانه. پنتاگرام‌ها به سومری‌ها برای نوشتن و استفاده از متون کمکهای زیادی کردند.

این علامت نشان دهنده پنج سیاره مهم بود که با چشم غیر مسلح قابل رویت بودند. بعدها پنتاگرام به عنوان سمبل رب النوع زیبایی ونوس نیز شهرت یافت. برطبق نظریات ریاضی دان و فیلسوف یونانی فیثاغورث عدد پنج نماد انسان بود چون اعضای بدن انسان به پنج طرف تمایل داشتند، (اگر دسته اوپاها را از هم باز کنید به شکل یک ستاره پنج پر در می‌آید)، او این تفکر را برای اولین بار در یونان پایه‌گذاری کرد که پنتاگرام نماد روح انسانی است و البته چون در آن زمان آفرینش انسان تابع عناصر پنجگانه بود (آتش، آب، خاک، هوا، روح) پنج گوشه پنتاگرام این گونه توصیف شد.

طبق این تفکر انسان از این پنج عنصر به وجود می‌آمد. پیروان مکتب فیثاغورث طلسم پنج پر را به صورت آیینی مقدس حفظ کردند.

آنها نام این آیین را HGIEIA نامیدند و معتقدند ترکیبی از ابتدای نام یونانی عناصر آب، خاک، روح، آتش و هواست.

خصوصیت منحصر به فردی که این سمبل را تا به امروز ماندگار کرده وابستگی شدید و همه جانبه آن به مسائل مقدس و خدایی آن است که در مقاطع زمانی مختلف و بین اقشار و نسلهای گوناگون کاربرد داشته است، چه این خدا خدای یگانه بوده یا خدایان متعدد. سپس با ظهور مسیح پنتاگرام جامه کریستین به تن کرد. می‌گویند بر تن مسیح با خنجر ستاره‌ای زخم زدند که پنج گوشه داشت (شاید به همین خاطر می‌باشد که آنتی کریست‌های امروزی از پنتاگرام زیاد استفاده می‌کنند، ممکن است منظورشان این باشد که ما بر پیکر مسیح این زخم را زدیم.)

مورخان زیادی سعی در پیدا کردن رابطه میان زخم زنندگان این علامت بر پیکر مسیح و پیروان مکتب فیثاغورث داشتند که هنوز شاهدی بر این مدعا پیدا نکرده‌اند.

در دوره رنسانس اعتقادات عجیب و خرافات گونه نسبت به طلسم ستاره پنج پر به بیشترین حد خود رسید و باورهای مردم تا جایی پیش رفت که پنتاگرام را علامتی الهی از سوی خدا پنداشتند. از سویی نیز این علامت را مرتبط با علم کیمیاگری و علم جادو قلمداد کردند.

پنتاگرام در جادو در آیین پرستش جادوگران یونانی پنتاگرام به عنوان جهان کوچک (بدن انسان) شناخته می‌شود. این باور باعث به وجود آمدن احساسی در بین جادوگران می‌شد که توسط آن ارتباطی میان خود، جهان و سمبولیسم ایجاد می‌کنند.

هدف از این احساس درک عمیق شیطان است که مهارتش در ارتباط برقرار کردن میان جهان فعال (جهان بیرونی) و جهان ساکن (روح انسان) است.

یکی از جادوگران مشهور در این زمینه، جیوردانو برونوست که در مورد سوء استفاده از پنتاگرام در جادوهای سیاه هشدار داده است.

(پنتاگرام هنوز هم به عنوان شاخص اصلی رسوم پرستش جادوگران به کار می‌رود، ضمن اینکه عامل پدید آمدن رسوم و تشریفات دیگری نیز در ادیان مختلف شده است)

پنج نیروی پاک از فروپاشی روح جلوگیری می‌کنند و هیچکس را یارای شکست آنها نیست مگر خود روح، عدالت، رحمت،

معرفت، ادراک و شکوه متعالی.

پنتاگرام

مسیحیان کابالیستهای مسیحی در دوره رنسانس علاقه وافری به پنتاگرام پیدا کردند.

آنها اعتقاد داشتند که پنتاگرام علامتی رازگونه است که در دست نوشته‌های مسیح مشاهده شده و پیامی از سوی خداست.

آنان می‌گفتند این سمبلیست که آشکار می‌کند مسیح نیز پیرو امیال حیوانی (شهوت) خود بوده است.

کاری که بسیار رواج یافته بود نوشتن نامه‌هایی به زبان عبری با مهر پنتاگرام بر ساق پا بود، این نامه‌ها که در مورد آتش بود، سمبل اعیاد پنجاهه است.

در کتاب مقدس یهودیان چهارنامه وجود دارد که با نام خداوند مهر شده‌اند

YHVH تلفظ غیر دستوری کلمه JEHOVAH (یهوه خدای بنی اسرائیل)، Yahveh

YHSHVH – Yehoshua یا جسوس، (عیسی)، (Jesus)

این رازی متصل به کتب آسمانی است.

نتیجه این بیان آنست که نام اعیاد پنجاهه مسیحیان با خدا و مسیح مرتبط می‌شود. چندین رابطه بین پنتاگرام و مسیحیت وجود دارد.

پیش از به صلیب کشیده شدن مسیح، پنتاگرام یک نشان رجحان یافته برای آرایش کردن و زینت دادن جواهرها و طلسم‌های مسیحیان اولیه بود.

این علامت که به راحتی و در یک حرکت پیوسته قلم کشیده می‌شد، با پنج زخم مسیح آمیخته شده بود.

پنتاگرام همچنین برای یک فرقه نهانی عرفانی مسیحی نمادی از Isis (الهه حاصل خیزی) و Venus (اصلی‌ترین رب النوع مونث، الهه عشق و زیبایی) بود.

فرقه‌ای که به صورت پنهان در نقاط مختلف در سراسر تاریخ مسیحیت وجود داشت.

پنتاگرام در ویکا و عقاید نئوپگان در حال حاضر رایج‌ترین مذاهبی که پیروان آن از پنتاگرام استفاده می‌کنند گروه‌های ویکان‌ها، نئوپاگان‌ها و شیطان پرستان هستند.

در اغلب عقاید و رسوم ویکان‌ها و نئوپاگان‌ها معنای نمادی پنتاگرام از مراسم جادوی تشریفات قرون وسطی و چهار عنصری که به وسیله روح حکومت می‌شدند نتیجه می‌شود. در برخی از این رسوم همچنین پنتاگرام می‌تواند نمایانگر یگانگی نوع بشر و قلمرو روح باشد.

ستاره پنج پر پایین رأس، نمادی از خدای شاخدار ویکا است.

در عقیده کابالیست‌های یهودی که بسیاری از اندیشه‌ها و ایده‌های فیثاغورثی را قرض گرفته‌اند، پنتاگرام نشان دهنده پنج حقیقت برتر در زندگی است:

عدالت، رحمت، دانش، ادراک، شکوه ماورایی و مافوق جهان مادی.

تفاوت پنتاگرام در قله رو به بالا یا قله رو به پایین

پنتاگرام‌هایی که نوک آنها رو به پایین است در اولین ظهور خود لزوما نشان شیطان پرستی نبودند. طبق تاریخ پنتاگرامهایی که فرقشان در نقطه بالا یا پایینشان است ابتدا توسط دو فرهنگ مختلف پایه‌گذاری شدند، دو فرهنگی که بنا به مقتضیات آیینی سعی در جدایی از همدیگر را داشتند. امروزه هر کجا با پنتاگرام رو به پایین روبرو شویم ناخودآگاه به یاد شیطان پرستی می‌افتیم. شاید دلیل این موضوع آنست که پنتاگرام رو به پایین بسیار شبیه علامت ماسونیک‌ها و فراماسونها می‌باشد.

واقعیت اینست که چون سر آن رو به پایین است یادآور امور وارونه و خلاف جهت است.

ویکان‌ها گاهی ادعا می‌کنند هر پنتاگرام رو به پایینی علامت شیطان پرستان است که این تفکر نابجاست.

با این حال این سمبل در طول زمان معرف خدای شاخدار ویکان‌ها شد و امروزه نیز در درجه دوم به آن باغبان ویکا می‌گویند.

پنتاگرام در شیطان پرستی

پنتاگرام شیطانی نمادی پیچیده است که از ترکیب ستاره پنج پر با سر بز به وجود آمده است و این نوع استفاده در عین این که جدیدترین مورد استفاده از پنتاگرام است به همان اندازه شناخته شده‌ترین و جدال آمیزترین نوع استفاده از پنتاگرام نیز به شمار می‌آید. پنتاگرام شیطانی همیشه وارونه است با یک رأس رو به پایین و دو رأس رو به بالا. استفاده از پنتاگرام به عنوان یک نشان و علامت شیطانی به نیمه دوم قرن بیستم برمی گردد. جایی که شیطان پرستی مدرن توسط Anton Lavey موسس و بنیانگذار کلیسای شیطان پایه‌گذاری شد.

این علامت نشانی از جادوی سیاه است که حاکی از پیروزی ماده و آرزوهای فردی بر عقاید و تعصبات دینی و مذهبی است.

البته پنتاگرام متشابه و قابل قیاس با صلیب بر عکس نیست. صلیب بر عکس نماد جنبش Anti Christ و نشانی از طغیان، سرکشی در برابر فرهنگ مسیحی است.

همچنین پنتاگرام نباید با هگزاگرام اشتباه شود. هگزاگرام، ستاره شش پر است که به صورت دو مثلث درون هم نشان داده می‌شود و نمونه آن ستاره داوود می‌باشد.

این ستاره با اعتقادات یهودیان پیوند دارد. شیطان پرستی، شکل ظاهری شیطان تشکیل شده است از سر بز، بالا تنه انسان، پای جن و با دم کوتاه. در شیطان پرستی مدرن، شاهد اتخاذ کردن روش‌های فردی و توجه بیشتر به شخص هستیم. توجه بیشتر به ضمیر و خود به جای توجه به خدا و عالم بالا، تمایلات جنسی آزاد که شیطان پرستی آن را تمجید می‌کند.

علامتی که به رایج‌ترین صورت با عقاید شیطانی SabbaticGoat یا بز طلسم ستاره پنج سر Mendes است.

استفاده از بز به خرافات قرون وسطی برمی گردد. آنان همواره در توصیف ساحره‌ها، آنان را همراه با بزها می‌دانستند. آنان اغلب بز را نماینده شیطان می‌دانستند. بز در این مفهوم اغلب به عنوان نمادی از سرکوبی جنسی در نظر گرفته می‌شود. نماد باستانی پنتاگرام در شیطان پرستی مدرن نمادیست از آزادی در برابر مسائل جنسی. سمبل‌ها و نمادها شیطان پرستان دارای سمبل‌ها و نشانه‌هایی هستند که حتما همه ما بعضی از آنها را بروی تی‌شرت‌ها، زیورآلات و بدلیجات، کمربند، دستبند، بازوبند، کلاه و ... دیده‌ایم، بد نیست تا معانی برخی از این علائم را بدانیم:

Inverted Pentagram (پنج ضلعی وارونه):

نشانه ستاره صبح، نامی که به شیطان تعلق دارد. این علامت در مراسم‌های مخفیانه (کابالا) و جادوگری برای احضار ارواح شیطانی استفاده می‌شود. این علامت را شیطان پرستان با دو ضلع در بالا و ملحدان با یک ضلع در بالا استفاده می‌کنند.

در هر حال این علامت نشانه شیطان است و مهم نیست که یک نوک ضلع آن بالا باشد یا هر دوی آنها و یا دور آن دایره‌ای کشیده شده باشد یا خیر در هر حال این علامت شیطان است.

Baphomet دیو بافومت: علامت شیطان پرستی. خدای شیطانی و سمبل شیطان.

ممکن است این علامت به شکل جواهرات دیده شود.

۶۶۶: علامت انسان، نشانه جانور (هیولا –) مکاشفات ۱۳: ۱۸

...«پس هر کس حکمت دارد عدد وحش را بشمارد، زیرا که ۶۶۶ عدد انسان است»

Ankh: سمبل باروری و شهوات در انسانها. روح شهوت قدرت این جمع زنان و مردان می‌باشد.

wastika or Sun Wheel (صلیب شکسته یا چرخ خورشید): یک علامت مذهبی باستانی است که سالها قبل از قدرت گرفتن

هیتلر به کار می‌رفت. این علامت در کتیبه‌های بودایی و مقبره‌های سلتی و یونانی استفاده شده است.

در آیین پرستش خورشید، این علامت به نظر می‌رسد نشانه مسیر حرکت خورشید در آسمان باشد.

All Seeing Eye (چشمی که به همه جا می‌نگرد): آنها معتقدند که این چشم لوسیفر (شیطان) است و کسی که قدرت کنترل آن را دارد بر تمام دارایی‌ها حکومت می‌کند.

این علامت در پیشگویی‌ها به کار می‌رود. جادوها، نفرین‌ها، کنترل‌های روحی و تمامی انحرافات تحت این علامت کار می‌کنند.

این علامت روشنفکران است.

به پول رایج ایالات متحده نگاهی بیندازید. این علامت اساس نظم نوین جهانی است.

Upside Down Cross صلیب وارونه: نشانه استهزاء و رد کردن مسیح می‌باشد.

گردنبندهای آن توسط شیطان پرستان زیادی به کار می‌رود. این علامت را می‌توان همراه خواننده‌های راک و روی آلبوم‌های آنها دید. Goat Head (سر بز): بز شاخدار، بز مندس mendes (همان ba'al بعل خدای باروی مصر باستان)، بافومت، خدای جادو، scapegoat (بز طلیعه یا قربانی). این یکی از راه‌های شیطان پرستان برای مسخره کردن مسیح است زیرا گفته می‌شود که مسیح مانند بره‌ای برای گناهان بشر کشته شد.

Anarchy (هرج و مرج): این علامت به معنای از بین بردن تمام قوانین می‌باشد.

به عبارت دیگر هرچه تخریب کننده است تو انجام بده یعنی همان قانون شیطان پرستی، این علامت توسط پانک‌ها، هوی متالها و راک‌ها به کار می‌رود. Anti Justice (ضدعدالت): تبر رو به بالا علامت عدالت روم قدیم بوده است که علامت واژگون شده آن نشانه ضدعدالت یا شورش و طغیان می‌باشد.

فمنیست‌ها از دو تبر رو به بالا به معنی مادر سالاری باستانی استفاده می‌نمایند. مشخصه‌های ظاهری گذشته از اعتقادات، اعمال و سنبل‌ها، شیطان پرستان ظاهری متفاوت با دیگران دارند که می‌توان آنها را به راحتی از جمع تشخیص داد. به طور مثال مدل موهایشان عجیب و غریب است اکثراً ابروهایشان را می‌تراشند یا به سمت بالا طراحی می‌کنند، رنگ آرایششان اغلب مشکی، بنفش و قرمز تند است، پوست بدنشان را با اشکالی مانند جمجمه، صورتک‌های شیطانی و سنبل‌ها خال کوبی می‌کنند، لباسهایشان از جنس جیر و چرم و اکثراً به رنگ مشکی و قرمز می‌باشد، چکمه‌های چرمی ساق بلند که اغلب با فلز تزئین شده است می‌پوشند.

فصل پَنج)

شیطان پرستی و پیدایش آن در موسیقی متال و جنبش عظیم بلک متال بلک متال در نروژ از زمانی پدید آمد که نئو وایکینگ‌های نروژ در جستجوی راه و وسیله‌ای برای نابود کردن مسیحیت در نروژ و بعد در تمام دنیا بودند و در این راه انسانهای بسیاری را کشتند و کلیساهای زیادی را آتش زدند و بلک متال را تا نهایت نواختند که شاید خدای تاریک پاگانها باز گردد.

بازدیدکنندگان و توریست‌ها از نروژ به عنوان کشور حماسه‌ها و افسانه‌ها یاد می‌کنند.

پایتخت این کشور هم اسلوست که در مرکز این شهر همه چیز از خانه‌های سنگی زیبا تا معتادان و گدایان با قیافه‌های مختلف دیده می‌شود. در یکی از همین خانه‌های مرکز این شهر و در یک اتاق شش ضلعی گروه mayhem به عنوان اولین گروه بلک متال نروژ شکل گرفت. در این اتاق فرشهای بسیار کثیف در زیر پا، صلیب‌های شکسته نازی بالای سر به همراه صلیب‌های بر عکس و شمشیر وایکینگ‌ها که به در و دیوار آویزان شده دیده می‌شود.

Hell hammerدر حال حاضر تنها عضو باقی مانده از ترکیب تشکیل دهنده گروه است.

پایه و اساس این موسیقی در نروژ در اوایل دهه هشتاد شکل گرفت. اعضای این گروه در همان خانه زندگی می‌کردند که اطرافیان از این خانه به عنوان خانه‌ای شیطانی یاد می‌کنند.

Hell hammer می گوید:

وقتی برای خرید به مغازه‌ای می‌رفتیم پیرزن‌ها به محض دیدن ما فرار می کردند و به نوه‌ها و بچه‌هایشان می گفتند:

اینجا محل زندگی شیطان است.

گروه مشغول تمرین و کار بود که dead خواننده گروه مغز خود را با شاتگان متلاشی کرد و اعضای گروه جنازه او را همان طور در حیاط خانه رها کردند تا جسد dead خوراک پرندگان شود.

Hell hammer می گوید:

این کار dead مرا متعجب نکرد چون او واقعاً دیوانه بود و همیشه هم از قلعه‌های عجیب نروژ صحبت می کرد Hell hammer و euronymous گیتاریست گروه اولین کسانی بودند که جنازه dead را دیدند و اورانیموس می گوید:

ما وقتی جنازه او را دیدیم که مغز او روی زمین ریخته و خونش به دیوارها پاشیده شده بود.

Hell hammer می گوید:

٪٪اورانیموس قسمتی از مغز او را برداشت و با فلفل و سبزی پخت و خورد. Hell hammer اولین کسی بود که لباس این چنینی بلک متال را مد کرد. چکمه‌های بلند، لباس جین، ژاکت‌های چرمی سیاه به همراه پنتاگرامی که به گردنبندی که از استخوان جمجمه dead ساخته شده بود اولین تریپ گروه بلک متال بود.

بلک متال همیشه موسیقی ترسناکی بوده و حتی گروه‌های انگلیسی مثل venom خود را به عنوان یک گروه شیطانی مطرح کرد و خود را طبق قوانین شیطان پرستی وفق دادند. اما وقتی که بلک متال به نروژ رفت تغییراتی اساسی در آن شکل گرفت و جنگی عظیمی که بر علیه مسیحیت با این موسیقی شکل گرفته و پیوند خورده نماد پیدا کرد. از گروه‌های دیگری که بعد از mayhem به این نهضت پیوستند می‌توان به marduk، burzum، immortal، dark throne و emperor اشاره کرد که در ابتدا به صورت زیرزمینی تشکیل شده و رشد کردند.

در همین زمان euonymus شرکت DSP را شکل داد. او به نوعی رهبر این نهضت محسوب می‌شد.

Hell hammer در مورد او می گوید:

او احساسات نداشت.

ترحم نداشت و همیشه هم می گفت که این نوع زندگی برایش لذت بخش است.

این شرکت در زیر زمین همان خانه محل تمرین گروه تشکیل شد.

این زیر زمین مثل سیاه چال‌های قدیم تاریک و نمناک بود و با شمع روشن می‌شد.

افراد بسیاری پس از آمدن به این مکان و خروج از آن کفن به تن می کردند و در اوج نشئگی حاصل از مواد مخدر به خودزنی با چاقو و شیشه شکسته می‌پرداختند و با اسپری بر روی دیوار عبارت ۶۶۶ را می‌نوشتند.

Hell hammer مردمی که با تفنگ به خود یا دیوار شلیک می کردند و حتی کسی که با پتک به مغز خود کوبید را به یاد می‌آورد یا حتی اورانیموس که یک روز آنقدر خود را با زنجیر زد تا بیهوش شد.

در حدود سال ۱۹۹۰ بود که بلک متال در حال پیشرفت بود و در این زمان گروه سازش ناپذیر marduk پایه ریزی شد و با اولین آلبوم خود یعنی me Jesus دری جدید را بر روی بلک متال و مبارزه با مسیحیت باز کرد. Samoth گیتاریست بزرگی که از اعضای تشکیل دهنده emperorاست و سابقه همکاری باsatyricon، burzum و ... را دارد می گوید:

ما همیشه خشم و نفرت خود را نسبت به مسیح اعلام خواهیم کرد و خواهید دید که چگونه ادیان وایکینگ‌ها باز خواهد گشت.

نقطه اشتراکی که در بین گروه‌های آن موقع بلک متال دیده می‌شد این بود که همه آنها نفرتی خاص نسبت به مسیحیت داشتند. در

این زمان آتش زدن کلیساها به وسیله کسانی که خود را سربازان اوُدین می‌نامیدند مد شد.

از پیشگامان این کار می‌توان به varg vikerness یا همان count grishnackh اشاره کرد. از کلیساهای معروفی که ورگ آتش زد fantoft را نام می‌برد که از آثار باستانی نروژ است.

از دیگر کلیساهای معروف kolmen kolen است که samoth آتش زد که این کلیسا کلیسای خانوادگی پادشاه هارالد پنجم بوده Samoth در ابتدا با کمک ورگ کلیسای fantoft را آتش زد و بعد از آتش زدن کلیسای kolmen کلیسای skjold را هم به آتش کشید. او می‌گوید:

درکوچکی در زیر محراب کلیسا وجود داشت و من هم چند گالن گازوئیل روی آن ریختم و کبریت زدم و فرار کردم. ورگ هم از اعضای اصلی این جنبش بود که اغلب لباسهای وایکینگ‌ها را می‌پوشید و در ایدئولوژی‌اش بسیار حساس و سخت گیر در عین حال احساساتی بود (این نکته در آهنگهای بارزام چه با کلام و چه بدون کلام کاملاً مشهود است و همیشه حتی در تندترین آهنگهای او نغمه‌ای غمناک شنیده می‌شود). ورگ از معتقدان شدید به مبارزه با مسیحیان از طریق آتش زدن کلیسا بود.

او با بنزین کلیسای fantoft را آتش زد و بلافاصله به میان آتش رفت و روی دیوار کلیسا ادرار کرد. بعد از این جریان اورانیموس ادعا کرد که ورگ این کار را برای مشهور شدن کرده و تقریباً دو ماه بعد از این جریان بود که ورگ اورانیموس را کشت و به قصد توهین به دادگاه موهایش را بافت و دائما در دادگاه می‌خندید. نظر مشترک اعضای بلک متال اینست که مسیحیت در سال ۹۹۵ بعد از میلاد توسط olaf tryggvason به نروژ آمد که آنها با آمدنشان طلا و نقره مردم را به غارت بردند و برای اجرای قدرتشان دین جدید را به مردم نروژ خوراندند و قلعه‌های پاگانها را آتش زدند و مردم را سر دو راهی مسیح یا مرگ قرار دادند. اصلاحات مارتین لوترکینگ در سال ۱۵۳۷ مانند قبل آنچنان خونین نبود، ولی به همان اندازه بی‌قانون بود.

لوترکینگ زبان آلمانی را با نروژی مخلوط کرد. با اصلاحات لوترکینگ تجاوز و دزدی در نروژ افزایش پیدا کرد و مبلغان تبلیغ می‌کردند که با مسیحی شدن به خدا نزدیک می‌شوند.

Trond viggo torgersson عضو هیأت کودکان نروژ می‌گوید:

شیطان پرستها خواهان پایان دادن به این دورویی معنوی مردم هستند.

در این زمان نروژ بسیار ضعیف است و هر روز زندگی سخت‌تر می‌شود Torgersson امیدوار است که این آتش باعث بیدار شدن افکار خفته مردم شود. وقتی از اسقف andriass artfloat در این زمینه سؤال می‌شود با عصبانیت می‌گوید:

این مسایل واقعاً نمی‌تواند دین ما را خدشه‌دار کند و این قدر ضعیف هستند که ما حتی به مبارزه با آنان فکر نمی‌کنیم پرفسور tormod engelsviken می‌گوید:

الان در زمانی شبیه قرون وسطی هستیم و این بار پاگان‌ها در مقابل مسیحیان قرار گرفته‌اند که هر دو طرف در عقایدشان بسیار دقیق هستند.

او اعتقاد دارد نروژیان دینی روحانی و واقعی می‌خواهند و می‌گوید:

این حرکت و جنبش پاگان‌ها نوعی خون خواهی و انتقام از خشونت مسیحیان است.

شما باید به یاد بیاورید وایکینگ‌ها در زمان آمدن مسیحیت ساکت بودند و به مرور زمان از بین رفتند ولی الان نوبت نئو وایکینگ است.

Nebelhexa خانمی که از اساتید دانشگاه در نروژ بود عضوی دیگر از این جنبش است که بسیار زود جادوی سیاه را یاد گرفت و به یکی از اعضای معتبر کلیسای شیطان تبدیل شد.

او موهایی قرمز داشت و سر انجام کلیسای شیطان را ترک کرد و با samoth به همراه گروه emperor در تور اروپا برای

cradle of filth شرکت داشت آشنا شد و با او ازدواج کرد. در نیمه شب سال نو همان سال samoth و nebelhexa از کوهی برفی در نزدیکی خانه‌شان بالا رفتند و در جایی در میان درختان samoth به رسم شیطان پرستها سینه‌های nebelhexa را برید و خون آن را روی برف ریخت و با هم همقسم شدند که تا عوض شدن دین نروژ از مبارزه دست نکشند Nebelhexa و samoth به همراه varg برای آتش زدن کلیسایی رفتند و پس از آتش زدن آن samoth در میان آتش گیر کرد و varg او را نجات داد. nebelhexa در مورد ورگ می گوید:

او انسانی استثنائیست و در همه چیز استعداد دارد و برای رسیدن به هدف همه کاری می کند او همیشه به samoth می‌گفت باید تمام کلیساها را آتش زد.

Faust درامر سابق و از اعضای تشکیل دهنده emperor از دیگر اشخاص معروف این جنبش است که به جرم کشتن یک کشیش و آتش زدن کلیسا به ۱۴ سال حبس محکوم شد.

در آگوست ۱۹۹۲ وقتی faust از پارک المپیک بازدید می کرد کشیشی را دید و با او دوستانه مشغول به صحبت شد و با هم قدم زنان به میان جنگل رفتند و در این جنگل faust گردن کشیش را با چاقو برید و جنازه او را رها کرد و فرارکرد. دو روز بعد از این جریان faust به همراه varg و euronymous برای آتش زدن کلیسایی به نزدیکی همان پارک رفتند و faust داخل رفت و بمب دستی که ساخته بود در محراب کار گذاشت و انجیل و کتاب دعای مذهبی را هم روی آن گذاشت و کمی گازوئیل در نزدیکی آن ریخت و همه با هم به سوی کوه فرار کردند تا شاهد انفجار کلیسا باشند. بعد از این واقعه بود که faust دستگیر و به ۱۴ سال حبس محکوم شد.

تاثیر جنبش بلک متال و ضد مسیحیت و شیطان پرستی نه تنها در نروژ بود بلکه به دیگر قسمتهای دنیا هم کشیده شد و برای مثال از گروههایی که در دیگر نقاط دنیا در این زمینه تشکیل شدند به گروههای six feet under، deicide و cannibal corpse در آمریکا، opera IX در ایتالیا، kataklysm در کانادا می‌توان اشاره کرد. شیطان پرستی در مصر افکار و عقاید پیروان گروه شیطان پرستان که بر اساس آنچه تحقیقات نشان داده وابسته به طبقه ثروتمند و مرفه مصر و از آن جمله فرزندان برخی از مسؤولان سیاسی، هنرمندان و روزنامه نگاران هستند، عقاید آنان بر این اساس استوار است که خداوند به شیطان ظلم کرده و بدون اینکه اجازه دفاع از خود بدهد، او را از بهشت بیرون کرده از این رو باید او را پرستش کرد زیرا به گفته آنان او برای پرستش، شایسته‌تر از خداست چون با شجاعت با خدا مخالفت کرد. رهبر این گروه که جوانی به نام «عماد الدین حمدی» هست و لقب خدمتگزار شیطان دارد و تاکید کرده است که بارها توانسته شیطان را فراخواند و با او به گفتگو بپردازد و شیطان همه خواسته‌های او را بر آورده کرده است.

این گروه مراسم و برنامه‌های خاص نیایش را دارند. اجتماعات و مراسم شیطان پرستان در روزهای شنبه برگزار می‌شود. این روز از نظر یهود روزی مقدس است.

پیروان این فرقه علامتها و نشانه‌های خاص دارند که از آن جمله دایره‌ایست که در درون ستاره‌ای وارونه به اضافه دو صلیب وارونه و ستاره داوودی قرار دارد و همچنین معتقدند که دو مکان برای تجاوز به دختران مناسب است، نخست گورستانها و دیگری ساحل دریا به هنگام شب، آنان عقیده دارند که با تجاوز به دختران، تخم شیطان در رحم آنان قرار می‌دهند. اعضای این گروه به گورستانها و مخصوصاً به گورستان «کومنولث» شهرک مصر در قاهره می‌روند و اجساد مردگان را از قبرها بیرون می‌آورند و صلیب شکسته و ستاره شش پر داوودی یا ستاره پنج پر را در جسد مرده فرو می کنند و سپس برای تقرب به شیطان دور آن می گردند. همچنین قربانی‌هایی برای شیطان تقدیم می کنند که عبارت بود از «ذبح گربه ماده یا سگ که پس از کشتن این حیوانات خون آنها را به صورتها و دستْهای خود می‌مالند و در یک دایره‌ای می‌چرخند تا شیطان از آنها راضی شود و اگر حیوانی برای

قربانی نیابند دست خود را زخمی می‌کنند تا خون جاری شود و سپس خون را به صورت‌های خود می‌مالند و آنگاه نسخه‌ای از قرآن مجید را پاره، پاره می‌کنند و بعد در حالی که صدای موسیقی «راک» نواخته می‌شود به استعمال مواد مخدر می‌پردازند.

گروه شیطان پرستی در مصر از سال ۱۹۹۳ میلادی به صورت پنهانی در مصر تاسیس شد و با کمال آزادی به فعالیت خود ادامه دادند تا اینکه در جشنی که شرکت تولید سیگار «مالبورو» ترتیب داده بود، شرکت کرده و هویت و عبادات خود را اعلام کردند و زیر پوشهایی پوشیدند که بر روی آنها نا سزا و اهانت به ذات مقدس خدای تبارک و تعالی و ادیان آسمانی نوشته شده بود که سبب شد موسسات اسلامی مصر و گروهای سیاسی و نیروهای ملی این کشور، این گروه را سخت مورد انتقاد قرار دهند و تاکید کنند که پوچ گرایی و خلاء دینی که افراد این گروه به آن گرفتار شده است، موجب ارتداد آنان از اسلام شد

شیطان پرستی در کردستان عراق

ریشه ادبی و وجه تسمیه یزیدیه

یزیدیه به کردی Êzidî (تلفظ: إزدی) یا یزیدیان از ادیان باستانی رایج در کردستان است.

در زبان پهلوی اسم یزته در وهله‌ی اول به یزت تخفیف یافته، تا به دال تبدیل شده و بشکل یزد در آمده و جمع آن یزدان (یزتان) می‌باشد و سپس در دوران اسلامی تخفیف دیگری در آن داده شده و به یزدان مبدل گردیده است و عربها چون معنی یزدان را نمی‌دانستند آن را به یزید تعبیر کردند.

لذا آنها را به یزید بن معاویه نسبت داده و آنها را یزیدی نامیدند. بنا بر روایات واژه یزیدی مشتق از کلمه ایزد یا یزته است که در پارسی باستان به معنای دین خدایی است.

در باب وجه تسمیه نام ایشان اختلافاتی هست و بعضاً نام آن را منسوب به یزید بن معاویه یا یزید بن انیسه خارجی نیز دانسته‌اند، اما بنظر می‌رسد نام ٪٪پارینه‌ی این کیش و اشاره‌اش به مفهوم ایزد در دین زرتشت، صحیح‌تر باشد.

یزیدیان از واژه داسنی نیز برای نامیدن خود استفاده می‌کنند.

تاریخچه

پیشینه این دین پیش از ورود اسلام در مناطق یاد شده، وجود داشته است و تحت تأثیر ادیان زرتشتی و مانوی قرار گرفته است و عقاید مهرپرستانه و ثنویت زرتشتی بر آن تأثیر داشته‌اند.

تأثیراتی از دین یهود و فرقه‌ی «نسطوری» و عقاید صوفیه (پس از اسلام) نیز در منابع برشمرده شده‌اند.

در منابع مربوط به فرقه‌های اسلامی آن را فرقه‌ای از جمله غلات شیعه دانسته‌اند.

اولین دانشمندی که توجه محققان را به آنها جلب کرد، احمد تیمور پاشا بود که در کتاب «الیَزیدیه و مَنشاء نحلَتِهِم» به این مساله اشاره می‌کند که از این قوم پیش از قرن ششم هجری قمری نامی در تاریخ نیامده بود که این زمان همان زمانی است که شیخ عدی به میان آنها آمده و طریقه « عدویه» را در میان آنها بنیان نهاده است.

ابوفراس در کتاب خود که به سال ۷۵۲ هجری قمری تالیف شده است آنها را به همین نام خوانده است.

محقق دیگر، «ابو سعید محمد بن عبدالکریم سمعانی» در کتاب الانساب می‌نویسد:

جماعت بسیاری را در عراق در کوهستان حلوان و نواحی آن دید که یزیدی بودند و در دیه‌های آنجا به صورت مردم زاهد اقامت داشتند و گِلی به نام «حال» می‌خورند. این گل را برای تبرک از مرقد شیخ عدی برمی دارند و آن را با نان خمیر می‌کنند و به صورت قرص درآورده و گاه گاه می‌خورند و آن را «برات» نامند.

زبان و محل سکونت

زبان اکثر یزیدیها کردی است، پس از گسترش اسلام در کشور ایران ایزدیان ارتفاعات کوهستانی حلوان و شهروز را پناهگاه خود

ساختند تا بتوانند به کیش باستانی خود باقی بمانند و دور از چشم مسلمین به راه و روشهای آیینی خود سرگرم گردند، اما انتشار اسلام در ایران باعث شد که گروه کثیری از آنان اسلام بیاورند کردان ایزدی اکنون در اطراف موصل حلب هکاری دیار بکر، وان ارض روم سنجار، شیخان بغداد، قره باغ لاچین و سرزمینهای بین آذربایجان شوروی و ارمنستان و شمار نسبتاً زیادی نیز در کشورهای اروپایی (به ویژه آلمان) زندگی می کنند.

شیخ عدی بن مسافر هکاری

برخی او را که نام کامل و کنیه‌اش «شرف الدین ابوالفضائل عدی بن مسافر بن اسماعیل بن موسی بن مروان بن حسن بن مروان» است را منصوب به مروان بن حکم می‌دانند و در امویت او اتفاق نظر دارند. او را مردی صالح و باتقوا دانسته‌اند که در بعلبک سوریه به دنیا آمده است از شام به منطقه سی جار آمده و به انتشار طریقه عدویه پرداخته و توانسته یزیدیها را بدور خود جمع نموده و به خدا پرستی و رعایت برنامه‌های اسلامی وادار نماید. بعدها در کوهستان حکاری در کردستان و موصل سکنی گزیده است.

در این زمان او به «شیخ عدی حکاری» موسوم می گردد.

یزیدیها او را به عنوان مرشد خود می‌پذیرند و تا حد زیادی از عقاید گذشتگان خود بیگانه می‌شوند. او بین سال ۵۵۵ تا ۵۵۸ هجری قمری در حالی که نزدیک به ۹۰ سال سن داشته است از دنیا می‌رود و وی را در زاویه‌ی خود در حکاری دفن می کنند.

مقبره‌ی او در نزدیکی اربیل (هه ولیر) واقع است و بر روی سنگ قبر وی چنین نوشته شده است:

بسم الله الرحمن الرحیم خالق السماء و الارض، اخفض هذه المنزل محل الشیخ العدی الحکاری، شیخ یزیدیه.

پس از وفات شیخ عدی و دفن او در کوه لالش واقع در شهرستان سی جار برادرزاده‌اش «ابوالبرکات بن صخر» جانشین وی گردید و بعد از او عدی بن بوالبرکات رئیس یزیدیها شد.

او هم مرد مسلمانی بود.

چون درگذشت پسرش «حسن ملقب به تاج العارفین» به ریاست یزیدیها انتخاب گردید. می گویند در زمان شیخ حسن در عقیده‌ی اسلامی یزیدیها شبهاتی حاصل شد و دوباره دین باستانی در میان آنها جان گرفت و به شیخ عدی بن مسافر مقام الوهیت دادند و گفتند خدا در وی حلول نموده است.

رهبریت یزیدیان رهبریتی موروثیست که از این نظر به مذهب شیعه شبیه است.

در سلسله مراتب آنها مثل هر سلسله مراتب دیگری شیخ یا پیر، فرا دست است و مرید، فرو دست.

کتابهای مقدس

تا مدتها پیش داشتن سواد خواندن و نوشتن برای یزیدیان تابو محسوب می‌شد و یکی از دلائل کمبود چشمگیر اسناد در مورد این مذهب همین امر باید باشد.

به هر حال دو کتاب را می‌توان نام برد که به این آیین تعلق دارند کتاب «جلوه» منصوب به شیخ عدی و کتاب «سیاه» یا «مصحفه رهش» منصوب به پسر او که هر دو به زبان منظوم کردیست که از سال ۱۸۹۵ میلادی به بعد در حدود سیزده بار با متن و ترجمه‌ی آنها به زبانهای مختلف به چاپ رسیده است.

ترجمه یکی از نیایشهای پس از نمازهای ششگانه ایزدیان چنین است

«ای ایزد بزرگ حقا که تو پادشاه جهانی و یزدان مهر و ماهی روزی دهنده جن و آدمیزادی و خداوندگار جهان بالا، ای مزدا مردم کردستان را مژده یاری ده که دفتر ایمان را پخش نمایند و گمراهان را نابود کنند و شورشی در کردستان بر پا نمایند و عظمت ایران را پا بر جا و استوار نگهدارند و سرزمین کفر را نابود سازند.»

اعتقادات

بنا به کتابهای خطی ایزدی و نوشته‌های برخی از مورخان ایزدیان از بازماندگان آیین مانی هستند و ادیان دیگر ایرانی از قبیل آیین زرتشت و مزدک در مسلک آنان نفوذ پیدا کرده است معتقد به خدایی هستند که آفریدگار جهان است ولی پس از خلق جهان کاری به کار جهان و جهانیان ندارد.

گویند خدا نخستین موجودی را که خلق کرد ملک طاووس بوده است.

ذات ملک طاووس با ذات خدا یکیست و پس از ملک طاووس شش ملک دیگر قائلند که رابط بین خدا و خلق هستند ولی ملک طاووس اولین ملک محسوب می‌شود. در اینجا عقاید زردشتیان در ذهن متبادر می‌شود که پس از ذات باری به وجود خرد مقدس یا اسپنتأمینو عقیده دارند که اولین موجود است و بعد از او شش امشاسپند دارند و اسپنتأمینو گاهی جزو اشماسپندان محسوب می‌شود و عده آنها به هفت می‌رسد و گاهی او را به اعتبار ا لوهیت می‌نگرند و اشماسپندان شش تا می‌شوند.

بنا بر رای مستشرقینی مثل هورتن کیش یزیدی نور پرستیست و منشأ آن ثنویت ایران قدیم است که به غلبه نور بر ظلمت منتهی می‌شود.

ملک طاووس اهریمن نیست بلکه تشخص اصل شر است که دنباله خیر محسوب می‌شود و به این معنی است که شر از لوازم خیر و مخلوف بالعرض است و جزو نقشه آفرینش است.

پس ملک طاووس هم از ارکان آفرینش به شمار می‌رود. یزیدی‌ها شیطان را به عنوان معارض و خصم خدای متعال نمی‌پرستند بلکه ملک طاووس یا شیطان را ملکی می‌دانند که هر چند سبب طغیان و سرکشی و مغضوب درگاه الهی شد و به جهنم افتاد ولی ۷۰۰۰ سال در آنجا بگریست چند آنکه هفت خم از شک دیدگانش پر شد و آنگاه خدا او را بخشید. یزیدیان هم مثل بسیاری از پیروان ادیان باستانی اعتقاد دارند که جهان و هرچه در او هست از چهار عنصر اصلی یعنی «آب، باد، خاک و آتش» ترکیب یافته است.

خداوند به ادعای خود، مشابه باور معمول ادیان سامی، انسان را از آب و خاک آفرید در حالی که فرشتگان درگاه ابدیت همه از جنس آتشند؛ و آتش به باور آنها بر گل(ممزوج آب و خاک)ارجحیت دارد. از این رو وقتی خداوند از همه فرشتگان بارگاهش (از جمله ملک مقرب، طاووس)می‌خواهد که در مقابل ساخته دست او، آدم، تعظیم کنند، ملک طاووس «شیطان» از این دستور ایزدی سر می‌پیچد و از همان زمان سر به شورش می‌گذارد، شورشی که تا روز حشر ادامه خواهد داشت و یزیدیان آن را شورشی بر حق و از روی حکمت خداوند می‌دانند و شیطان را لعن نمی‌کنند و معتقدند که در آخرالزمان او مشمول لطف و بخشش پروردگار خواهد گشت.

محققین و متکلمین اسلامی آنها را به دلیل باور به نسخ اسلام در آخرالزمان، جزو غلات دانسته‌اند.

یزیدیها به شیطان یا به قول خودشان ملک طاووس ارادت دارند و چون در قرآن و دیگر کتابهای مذهبی به شیطان و ابلیس لعن شده، او را ملک طاووس می‌نامند که رئیس تمام ملائکه می‌باشد.

در فرهنگ اعلام معین آمده است که چون در آن زمان(یعنی در زمان زندگی شیخ عدی)عادت لعن و سب شیوع داشت شیخ عدی دستور داد لعن را مطلقا ترک کنند حتی لعن بر ابلیس را.

علاوه بر یزیدیها بعضی از عرفای مشهور، یکتا پرستی ابلیس را ارج می‌نهند. به قول ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، (ج ۱ ص ۳۵) ابوالفتوح احمد بن محمد غزالی برادر ابو حامد محمد بن محمد غزالی روزی در بغداد بر بالای منبر گفت:

اگر کسی توحید را از ابلیس یاد نگیرد زندیق است.

زیرا او مامور شد که بغیر از خدا را سجده کند ولی نپذیرفت.

ایزدیان به تناسخ ارواح عقیده دارند و معتقدند انسان چنانچه در جهان نیکوکار و خیر باشد، هنگامی که می‌میرد روحش مجدداً به

تن کودکی نیکوکـار حلول می‌کنـد، امـا اگر انسـان بـدکار و شـریری باشـد، هنگـامی که روحش آزاد می‌شود به بـدن جانواران و حشرات موذی چون کژدم و مار راه می‌یابد.

به عقیده آنها ارواح دو قسمند:

اول – شریره که در حیوانات بد جنس حلول می‌کنند و همیشه در عذابند.

دوم – ارواح پاک که در فضا پرواز می‌نماینـد تا برای مردم زنده اسـرار کائنات و مغیبات را کشف نمایند و این ارواح با عالم غیب در تماس دائم هستند.

محرمات

خوردن کاهو، کلم، لوبیا و سبزیهایی که با کود انسانی تقویت شوند حرام می‌دانند و از گوشـتها هم گوشت خوک، ماهی و آهو را حرام می‌شمارند.

برای شیوخ و پیشوایان آنها خوردن گوشت خروس هم حرام است زیرا ملک طاووس به شکل خروس است.

تراشیدن سبیل را هم حرام ولی سبک کردن آن را مستحب می‌دانند.

اما قوالها و فقرا و پیشوایان روحانی نباید ریش را بتراشند.

یزیدی حق ندارد بیش از یکسال از محل خود دور شود و نباید در مجالس انس و طرب حاضر گردد، تا نفس خود را ذلیل نماید.

نگاه کردن به زن غیر یزیـدی و شوخی کردن با او را حرام می‌دانند. به عقیده‌ی آنها چون در ماه نیسان دهه‌ی دوم وسوم فروردین و دهه اول اردیبهشت ملائکه با هم اتصال می‌نمایند نباید ازدواج کرد و تعمیر خانه را هم در این ماه نباید انجام داد.

یزیـدی حق نـدارد در داخل مسـجد مسـلمانان شـده و نماز خوانـدن آنها را در یک جا ببیند. در کتاب «مصـحفه رهش» چنین آمده است:

نام شـیطان یعنی ملک طاووس بر هیـچ کس از ما جایز نیست ببریم، یا اسـمی شبیه به آنماننـد کلمه‌ی شـیطان، قیطان، شـر و شط و شبیه اینها و نیز لفظ ملعون یا لعنت یا فعل را هم نباید بر زبان بیاوریم.

یزیـدی حـق نـدارد آب دهـان خـود را بر زمین بریزد، زیرا این عمـل اهـانت به طـاووس ملـک است و نبایـد از اسب و مادیـان برای بارکشی استفاده نماید و نباید لباس آبی بپوشد.

یزیدیها اطفال خود را ختنه می‌کنند.

از کوزه و ظرف دسته دار آب نمی‌نوشند و نیم خورده‌ی مازاد شخصی غریب را نمی‌خورند.

درجات افراد

اول:

امیر – فردی مصون و غیر مسؤول است و او را معصوم دانسته و معتقدند که جزیی از خداوند در او حلول نموده و حق قضاوت مطلق بر رعیت خود دارد زیرا او وکیل شیخ عدی است.

امیر کنونی آنها سلیمان سور می‌باشد.

دوم:

بابا شـیخ – وظایف او منحصـر به قضایای دینی است و ناظر ساختمان مرقـد شـیخ عـدی و حفظ سـجاده منسوب به شـیخ می‌باشد و اوست که ایام روزه و عدد رکعات نماز و نصاب زکات را تعیین می‌کند.

سوم:

شیـخ – او بـا سواد یزیـدی هـاست که بایـد از سه خـانواده‌ی آدانیه، شـمسانیه و قابانیه باشـد، ازدواج افراد این سه طایفه با هم حرام

است.

چهارم:

پیر – اینها در مقام بعد از شیخ هستند که وظایف ارشاد مریدان را دارند. مریدان باید پنج درصد از عواید خود را به آنها بپردازند و انتظار شفاعت بیماران را از پیر دارند.

پنجم:

فقیر – به زاهدان یزیدیه فقیر می‌گویند. فقرای یزیدیه خرقه‌ی پشمی سیاهی می‌پوشند که تا پاره نشود آن را از بدن بیرون نمی‌آورند. خرقه‌ی کهنه را در جایی می‌آویزند و آن را به هنگام مرگ با صاحبش دفن می‌کنند.

فقرا رشته طنابی را هم به گردن خود می‌بندند و کلاه نیز به سر می‌گذارند و این سه وصله موجب احترام است.

ششم:

قوال – به کسانی گفته می‌شود که سرودهای دینی را در مراسم دینی یا در ایام عید می‌خوانند. غالباً قوالها شعرای محلی خوبی هستند که گویا شیخ عدی به آنها حق انشاء قصیده و مدیحه را داده است و به حفظ اسرار شریعت و حوادث تاریخ ماخوذ نموده و نیز به مصاحبت طاووس ملک مفتخر داشته است.

قوالها مامور جمع آوری نذورات و جاروب کردن مقبره و لباس زائران نیز می‌باشند و این کارها را موروثی می‌دانند و به فرزندان خود رقص دینی و نواختن دف و نی و سرنا و قصاید و سرود می‌آموزند، آنها با غیر از سلسله خود ازدواج نمی‌کنند.

هفتم:

کوچک‌ها – عده‌ی آنها زیاد است.

لباسشان سفید و کمربند پشمی سیاه یا سرخی دارند که حلقه دار است.

وظایف دینی آنها غسل و کفن و دفن مردگان و انجام کارهای سختی در مقبره شیخ عدی از قبیل انتقال سگها و بریدن درختان می‌باشد.

چنانچه یزیدی به مقام کوچک‌ها رسید می‌تواند عاقبت مردم را پیش بینی کند و با ارواح مکاشفه داشته باشد و این اشخاص باید بر چهل منبر رفته و چهل چراغ زیارت کنند و قسم بخورند که نسبت به شیخ عدی بن مسافر وفادار باشند و چهل روز روزه بگیرند.

هشتم:

مرید – مریدهای یزیدیه که مردم عوام و گدایان این طایفه هستند، کورکورانه اوامر روسای روحانی خود را انجام می‌دهند. هر مرد یا زن یزیدی باید پیر و شیخ داشته باشد و صدقات و نذر و نیاز خود را به او بدهند و از وی تعلیم بگیرد.

اعیاد

عید اول سال – سال یزیدیه اول ماه نیسان شرقی برابر ۱۴ نیسان غربی می‌باشد که روز چهارشنبه را جشن می‌گیرند و اگر اتفاقا روز اول نیسان پنج شنبه باشد عید آنها به روز چهارشنبه هفتم ماه که بیستم نیسان غربیست موکول می‌شود که با اواخر فروردین مصادف است

روزه — معتقدند که روزه سه روز است و مسلمانان اشتباها سی روز را روزه می‌گیرند و روز جمعه را عید عمومی دانسته و آن را عید روزه‌ی یزد می‌نامند.

مراسم و تشریفات

جشنهای یزیدیان بر منبای تقویم زرتشتی / میترایی استوار است و مهمترین آنها همان مراسم جامائیه یا جام است که هر ساله در اواسط تابستان در روستای لالش در مرکز کردستان عراق برگزار می‌شود که با ایام جشن پاییزی مهرگان نزدیکی عجیبی دارد این

مراسم البته به مدت هفت روز ادامه دارد و در آن علاوه بر زیارت مرقد شیخ عدی و دیدار از دوزخ، مجسمه بزرگی از طاووس می‌سازند که سمبل ملک طاووس شیطان است.

باور این مردم از جهان ملغمه‌ایست از باور زرتشتی، میترایی و صوفی. در این باور یزدان در آغاز مرواریدی آفرید که پس از گذشت چهل هزار سال شکست و ملک طاووس، فرشته مقرب یزدان، از خرده ریز همین مروارید جهان مادی را خلق کرد. پس از آن بود که فرشتگان دیگر توسط یزدان خلق شدند. در این باور، شیطان نه دشمن خدا که شریک او در خلقت جهان است.

روایت یزیدی از خلقت انسان به روایت یهودی / مسیحی از خلق آدم و حوا نزدیک است با این تفاوت که شیطان نه فرشته مغضوب وسوسه گر که آموزگاری خردمند برای انسان است.

در این باور خدا پس از خلق انسان خودش را از ماجرا کنار کشیده و دخالتی در نیکی و بدی او ندارد. آنکه راه نیک و بد را نشان انسان می‌دهد همانا ملک طاووس است.

در این جشن مراسم و نیایش‌های گوناگونی انجام می‌شود که تعدادی شرح داده می‌شود:

مراسم سما که توسط گروهی متشکل از بیست نفر در محوطه مقابل مقبره شیخ عدی بدور یک شمعدان بنام چقالته که در وسط حیاط قرار گرفته انجام می‌گیرد.

بر بالای شمعدان یک ظرف پر از روغن زیتون دیده می‌شود که در اطراف آن هفت فتیله قرار دارد. در وسط ظرف فتیله دیگری که به فرم گل رز بزرگی ساخته شده جای دارد. مراسم با چرخش کند و آهسته بدور شمعدان در حال سوختن هر چهار ساعت سه بار، در حالی که قوالها در جلوی درب مقبره و مشغول نوحه سرایی و نواختن دف و نای هستند، اجرا می‌شود.

مراسم قباغ ویژه پنجمین روز جشن است که در آن عده‌ای به قله کوه مقابل رفته با تفنگهای خود شروع به تیر اندازی می‌کنند و سپس در میان هلهله و شادی فراوان به مقبره شیخ باز می‌گردند که مردان و زنان همراه دف و نای دور آنها در حال رقص هستند در این حال میر شیخان گاو بزرگی را آماده کرده و از آنان می‌خواهد تا آن را در مقابل هر گونه آسیب محفوظ بدارند. جوانان مسلح گاو را تحویل گرفته و با خود به مقبره شیخ شمس مقبره‌ای دیگر از پارسیان در فاصله‌ای دورتر می‌برند و تعهد می‌کنند که آن را صحیح و سالم به مقبره شیخ عدی برگردانند. زمانی که آنها دعا و مناجات را که برای غیر ایزدیها نامعلوم می‌نماید تکرار می‌کنند دو نفر ایزدی مخفیانه به داخل صف آنان نفوذ کرده و یکی از آنها با زرنگی خاص گاو را می‌دزدد، ناگهان صدای داد و فریاد از هر طرف بلند می‌شود و حاضرین بی آنکه اهمیت بدهند چه کسی دزد است شروع به جستجوی گاو می‌کنند و این در حالیست که وانمود می‌کنند که هم نام و هم حضور وی را فراموش کرده‌اند.

آنها سپس گاو را در میان احساسات شدید خود به مقبره شیخ عدی باز می‌گردانند.

افراد قبایل و عشایر در محلی بنام میدان جهاد گردهم جمع می‌شوند و سپس ده مرد شجاع و نترس قبیله جلوتر می‌آیند تا از گاو پاسداری کنند.

اما در این موقع میر اعلام می‌کند که احتیاج به وجود آنها نیست چرا که گاو، فراری شده است این بدان علت است که دو مردی که قبلاً گاو را دزدیده بودند به داخل مقبره وارد شده و خود را به جای مردان میر که قصد پاسداری از گاو را داشتند جا زده بودند آنها سپس همراه با گاو به آرامگاه شیخ شمس فرار می‌کنند در آنجا یزیدیها با چوب و شلاق گاو را شدیداً می‌زنند و پس از چندی ذبح می‌کنند.

این مراسم یک سرگرمی مخصوص جشن نیست بلکه رد اصل یک آیین مذهبیست که ایزدیان به روش سنتی آن را انجام می‌دهند تا برکت و فراوانی را نصیب کشاورزی خود بکنند این مراسم در واقع فرم خلاصه شده‌ایست از نحوه دستگیری گاو و ذبح آن توسط میترا از مراسم مهر پرستان

مراسم عزاداری

هنگامی که یک ایزدی به حال احتضار می‌افتد، همه اقوام و کسان او دورش جمع می‌شوند شیخ نیز می‌آید و کمی از خاک آرامگاه شیخ عدی که آن را برات می‌نامند، در آب ریخته حل می‌کند و قطره قطره در دهان وی می‌ریزند و هنگامی که جان بسپارد با زیباترین جامه او را می‌پوشانند و سپس کفنش می‌کنند و آن را بر روی تخته‌ای می‌نهند و تا سه روز در خانه نگاه می‌دارند سپس جنازه را به گورستان می‌برند و خویشاوندان و کسان مرده برایش مویه می‌کنند و قو الان هم با نواهای حزین و اندوهناک و با آوای نی لبک همراه مردم به گورستان می‌روند تا متوفی را به خاک بسپارند.

مراسم عزاداری تا سه روز طول می‌کشد و زنان و دختران، روزی دو بار بر سر آرامگاه در گذشته می‌روند و دف و نی می‌زنند و سرودهایی را زمزمه می‌کنند و به شیون و گریه می‌پردازند و پس از فرو نشستن آفتاب به خانه‌های خود باز می‌گردند. پس از سه روز عزاداری غذا درست می‌کنند و روی آرامگاه می‌گذارند و بر این عقیده‌اند که مرده احتیاج به غذا دارد.

روزهای هفتم و چهلم نیز دارای مراسم ویژه‌ایست ایزدیان روستانشین پس از مرگ هر کدام از عزیزانشان اسب او را می‌آورند و لباسهای فاخر و کلاه و دستار و تپانچه اش را بر روی زمین می‌گذارند، اگر مرده پیر باشد پارچه ای سیاه به گردن اسبش می‌گذارند و اگر جوان باشد پارچه ای رنگین به گردن اسب می‌نهند و همراه با آوای نی و دف در میان مردم می‌گردانند و دلاوری‌ها و جوانمردیها و بخشندگی‌ها و اوصاف مرده را با شعر برای مردم بیان می‌کنند این گونه اشعار را (لاواندنه وه می‌گویند.

فشارهایی که بر یزیدیان وارد شده است:

۱ – خفه شدن شیخ حسن در موصل در سال ۶۴۴ هجری.

۲ – بریده شدن سر صد نفر از یزیدیها و اعدام امیر آنها و نبش قبر شیخ عدی و سوزاندن استخوانهایش توسط صاحب موصل در سال ۶۵۲ هجری، در این زمان به آنها عدویه می‌گفتند.

۳ – قتل و غارت یزیدیها در سال ۸۱۷ به تحریک جلال الدین محمد بن غزالدین یوسف حلوانی که از شافعیه و از علما و فقهای ایران بود توسط حاکم جزیره ابن عمر و کُردهای دیگر.

۴ – در سال ۱۱۲۷ هجری توسط ملا‌ـ حیدر کرد و ملک مظفر نام به یزیدیه حمله برده شد و زن و فرزندانشان اسیر گردید و اموالشان به یغما رفت. مهاجمان، زنان آنها را فروختند و کنیزان و دخترانشان را برای خود نگاه داشتند.

۵ – در سال ۱۲۴۷ هجری برابر ۱۷۳۱ میلادی محمد پاشا معروف به میر کویر (کور) رවانداز به قلمرو یزیدیها حمله برد و ۴ / ۳ آنها را نابود کرد.

۶ – در سال ۱۳۰۸ ه. ق – دولت ترکیه عثمانی برای مطیع کردن یزیدیها جهت خدمت سربازی، بسر لشکر عمر وهبی دستور داد دست بکار شود. وی عده‌ای از یزیدیهای شیخان را بزور مسلمان کرد و به پسرش نایب اول عاصم بگ دستور داد به کشتار و غارت یزیدیها بپردازد. وی مجسمه‌های آنها را برد و گنبدهای قبور پیشوایان ایشان را خراب کرد و به مقبره‌ی شیخ عدی بی‌احترامی‌های فراوانی روا داشتند.

۷ – در سال ۱۳۵۴ به علت تمرد یزیدیها از خدمت سربازی، حکومت پادشاهی عراق آنها را متهم به سازش با مسیحیان و فعالیت برای فرانسویان مقیم سوریه نمود و به سرکوبی آنها پرداخت. در نتیجه صد نفر از آنها کشته و عده‌ای زندانی و تبعید و فراری شدند و عده‌ای هم به اعدام محکوم گردیدند.

خاطرات رضا علامه زاده از شرکت در مراسم حج یزیدیان

لالش روستائیست در مرکز کردستان عراق که از شهر دهوک نزدیک به سه ساعت با ماشین فاصله دارد پرستشگاه لالش که به آتشکده‌ای بزرگ می‌ماند در مرکز این روستا بر فراز تپه‌ای بنا شده که ظاهرا باید خیلی قدیمی باشد.

وقتی به لالش رسیدیم روستا مملو از جمعیت بود، می گفتند در طول این سه روز چندین هزار نفر به زیارت خواهند آمد، جوانترها، دختر و پسرها، با پای برهنه(مطابق با مراسم)در کوچه‌ها شادمانه قدم می‌زدند و برخی از آنها روی بام بلند خانه‌ای به آهنگ کردی دست در دست هم انداخته بودند و می‌رقصیدند. زنها به پخت و پز در دیگهای مسی بزرگ بر اجاقهای سنگی مشغول بودند و فضا دقیقا فضای سیزده بدر خودمان بود.

پرستشگاه لالش از سه قسمت تشکیل می‌شود:

شبستان، محوطه حیاط و صحن دوزخ جایی که مراسم حج در آن برگزار می‌شود. وقتی من به شبستان رسیدم نزدیک به صد نفر مرد، اکثراً در لباس کردی و بعضا با سر و وضع شیک، دور سالن بزرگ نشسته‌اند و دو بدو و چند به چند دارند با هم اختلاط می کردند.

مردی از قهوه جوشی دسته بلند در استکانهایی به کوچکی انگشتانه قهوه‌ای به تیرگی قیر و به تلخی زقوم می‌ریزد

زقوم:

گویند درختیست در جهنم دارای میوه‌ای بسیار تلخ که دوزخ یان از آن خورند – فرهنگ معین)و دور می گرداند. سر در عمارت مربوطه مثل سر در همه مساجد و کلیساها پر از نقش و نگار است.

اما آنچه جلب توجه می کند نام طاووس ملک است که به صورت سنگ برجسته بر دیوار نقش بسته است و اما دوزخ ی که من در پرستشگاه لالش دیدم تنها چند دخمه غار مانند تار و تیره بود با خمره‌هایی که کنار هم چیده شده بودند و رویشان رنگ مشکی ریخته بودند تا فضا را مرموزتر و ترسناکتر کنند.

درهای دخمه آنقدر کوتاه بودند که باید خمیده از آنان می گذشتی و اگر بی‌دقتی می کردی ممکن بود سرت به دیوار ناصاف غار بخورد.

بخش مهم و تعیین کننده این مراسم، جدا از گره زدن به پارچه‌هایی که به ستونهایی بسته شده‌اند(مثل دخیل بستن)یا طواف کردن دور مقبره‌ای که لابد گور یکی از قدیسان یزیدی است، پرتاب دستمال به سنگ برجسته‌ایست که از دیواره غار بیرون زده است.

اصلی‌ترین مرحله حاجی شدن اینست که با چشمان بسته از فاصله شش هفت متری دستمال سیاهی را که به بزرگی چارقد زنان کرد است به طرف این سنگ پرتاب کنی. اگر در سه بار موفق شوی دستمال را به برجستگی سنگ گیر بدهی حجت قبول شده است وگرنه باید روز دیگر برگردی و دوباره تلاش کنی. بسیاری از زوار موفق نشدند از این آزمایش بگذرند.

گزارشی از تعصبات یزیدیان

در ۷ آوریل ۲۰۰۷ در کردستان عراق جنایتی غیر قابل تصور و وحشیانه اتفاق افتاد. خبر بیست روز بعد از حادثه، زمانی در جهان انعکاس یافت که چند صحنه از فاجعه به صورت فیلمی که با یک تلفن همراه گرفته شده بود پخش شد.

Asuda، سازمان مبارزه با خشونت علیه زنان در بیانیه‌اش در تاریخ ۲۶ آوریل برای اولین بار خبر را به گوش جهانیان رساند. WADI هم یک سازمان کمک به کردستان عراق، که مقرش در اتریش است و سازمان عفو بین الملل در ۲۷ آوریل خبر را انتشار دادند. شبکه تلویزیونی در دو مرحله اقدام به پخش فیلم این جنایت که توسط تلفن همراه تصویر برداری شده نمود و سایت CNN یاهو در قسمت کلیپ‌های ویدویی این جنایت را به نمایش گذاشت.

به گزارش خبرنگار سایت پزشکان بدون مرز، دعا خلیل اسود نوجوان ۱۷ ساله از فرقه ایزدی یا یزیدی، که به جرم دوست داشتن یک پسر عرب سنی از طرف اطرافیان و جوانان متعلق به فرقه یزیدی سنگسار شد.

(در این فرقه عاشق جوانی مسلمان شدن گناهی نا بخشودنی است؛ جرمی که جز مرگ تاوانی ندارد.) این واقعه در مرکز شهر

موصل و یا شهر بشیقه در کردستان عراق و با حضور عده زیادی از جمله پلیس محلی اتفاق افتاد. گویی در این جامعه نیرو و یا افرادی نبودند که دعای نوجوان را از زیر دست مشتی متعصب و جانی خلاص کنند.

در حالی که چندین نفر با تلفن همراه از این واقعه فیلم و عکس می‌گرفتند تعدادی با سر و صدا و داد و فریاد او را سنگسار کردند.

اما آنچه اتفاق افتاد سنگسار نبود، بلکه حیوانی‌ترین عملی بود که می‌توانست توسط انسان انجام شود.

دعا دختر ۱۷ ساله کرد در وسط میدان به وسیله افرادی با لگد، سنگ و بتون مورد حمله قرار گرفت متاسفانه خانواده و بستگان دعا در جلوی صف بودند. غم انگیزتر از همه آن بود که تعدادی جوان نیز از این فرصت استفاده کردند و به برهنه کردن این نوجوان ۱۷ ساله پرداختند و دعای نوجوان در میان لگدها و ضربات مرگبار اطرافیان به پوشاندن بدن برهنه خود می‌پرداخت. جرم این نوجوان ۱۷ ساله فقط عاشقی بود.

ماجرا چگونه اتفاق افتاد؟

دعا برای ازدواج با پسر عمویش انتخاب شده بود اما به خاطر عشق به جوان عرب مسلمان می‌شود. حتی به شوق دیدن معشوق از روستا فرار می‌کند.

اما جوان عرب دعا را نمی‌پذیرد.

دعا سرافکنده باز می‌گردد. اما به کجا؟؟!! دعا جایی را برای رفتن ندارد. می‌داند که گناه غیر قابل بخششی مرتکب شده و بازگشتش به روستا برایش چیزی به جز پایانی سیاه نخواهد داشت. ولی دعا باز می‌گردد. شاید از گناهش بگذرند. دعا برای نجات جانش به نیروهای پلیس عراق در شهر پناه می‌برد تا شاید آنها بتوانند از آتش تعصب کور نجاتش دهند. اما پلیس به جای حفاظت از جان دعا، او را برای انجام حیوانی‌ترین رسم انسان، به قبیله‌اش تحویل می‌دهد. فردی از قبیله‌اش دعا را ۵ روز پناه می‌دهد. اما مردان قبیله‌اش مَردند. متعصبند. دعا جدای از آنکه عاشق مردی مسلمان شده، خود نیز به دین اسلام ایمان آورده، او را باید سنگسار کرد. مردان خانواده‌اش دعا را از خانه بیرون می‌کشند. روز مراسم فرا می‌رسد.

هفتم آوریل ۲۰۰۷، دعا را با لباس گرمکن قرمز روی زمین می‌اندازند. ۹مرد برای سنگ سار – سنگ سار نه، لگد سار – آماده‌اند.

صدها مرد هم برای تماشا ایستاده‌اند.

دعا روی زمین افتاده است.

پایین تنه‌اش را برای تحقیر، برهنه می‌کنند و با سنگ و لگد بر جان نحیفش می‌کوبند.

مراسم سنگسار دعا در حالی انجام می‌شود که سه مرد پلیس عراقی با لباس نظامی ایستاده‌اند و این صحنه جنایتکارانه را تماشا می‌کنند.

دعای ۱۷ ساله زیر دست و پای مردان خانواده‌اش لگد مال می‌شود. با دو دست صورتش را می‌پوشاد تا سنگ و لگد بر صورتش فرود نیاید. نیم ساعت است و هنوز دعا نفس می‌کشد.

دستانش تکان می‌خورند. تا آنکه عمو زاده‌اش (نامزدش) بلوک سیمانی را جلوی چشم صدها تماشاگر بر سر دعا می‌کوبد. دعا غرق خون می‌شود... ... ...

صحنه‌هایی از این مراسم حیوانی توسط موبایل‌ها ضبط و یک هفته بعد منتشر می‌شود و موجی از خشم و نفرت را در جامعه کردها و در تمام دنیا بر می‌انگیزد.

دعا دختر نوجوان به دلیل عبور از خط قرمزی که مردان متحجر طایفه‌اش ترسیم کرده‌اند، به دلیل عمل نکردن به قوانین غلطی که مردان مرتجع تیره‌اش وضع نموده‌اند، به دلیل پشت کردن به سنت‌های عقب مانده‌ای که مردان متعصب قبیله‌اش باور داشته‌اند، آری

تنهـا و تنهـا به خاطر عشق ورزیـدن و بر سـر پیمان عشق مانـدن از سوی اعضای خانواده‌اش مجرم شـناخته می‌شود، در دادگاه ریش سپیدان خشک اندیش قومش محکوم می گردد، سـلیمان سـیو رهبر کنونی یزیدیان که حاکمیت مطلق را در دست دارد حکم مرگ او را صادر می کنـدو حکم توسط مردان فامیل اجرا می‌شود. دعا کشـته می‌شود تا هم تاوان جسارت خویش را داده باشد و هم برای دیگر دختران ایل آینه عبرتی گردد.

فصل

شش)

مقایسه شیطان پرستی در ادیان

مفهوم شیطان در طول قرنها مورد مکاشفه قرار گرفته است.

در اصل در سـنت مسـیحیان جودو (مسـیحیت یهودی)، شـیطان به عنوان بخشـی از آفرینش دیـده شده است که در برگیرنده قانونی است که می‌تواند در مقابل خواست خداوند مخالفت کند و با اختیار تام خود، قادر است مبارزه طلب باشد.

(یادآور یکی از تفسیرهای یهودی که می گوید تنها زمانی که پتانسیل توانایی تخلف از خواست خدا را داشته باشید و با او مخالفت نکنید موجودی بسیار خوب خواهید بود) در خلال قرنها این مفهوم به مخالفت صرف علیه خداوند تحریف شده است.

این دیدگاه که هر چیزی نقطه مقابل خود را دارد و خداوند (تماماً خوب) باید یک نیروی خدای بد (شـیطانی) نیز در مقابلش باشد (بسیاری از الهه‌های قدیمی نیز این نیروهای بد را در خود داشته‌اند، به طور مثال تمدن مصر باستان نیز چنین باوری را داشته است).

میان آموزه‌های دین مسـیحیت و بعد از آن اسـلام، که هر دو پیروان بسیاری بدست آوردند و یک رستگاری اعلا را برای خود قائل هستند و به زندگی بعد از مرگ اعتقاد دارند، شیطان وجود دارد و در همه جهان‌بینی‌های الهی، شیطان سعی دارد خداوند را تحلیل برد و خراب کند.

بـا رشـد رو به جلوی جامعه از دوران اصـلاحات به دوران روشـنفکری (قرون ۱۷ و ۱۸)، مردم در جوامع غربی به پرسـش سؤالاـتی راجع به شـیطان کردند و این شیطان نیز در پاسخ به تدریج بزرگ و بزرگتر شد، لذا شیطان پرستی به صورت یک رسم که با رسوم دینی گذشته مخالفت دارد ظهور پیدا کرده است.

به علاوه شیطان پرستی بر مبنای آموزه‌های مخالف دین‌های ابراهیمی به مخالفت با خدای ابراهیمی پرداخته است.

قـدیمی‌ترین شاهـد ثبت شـده راجع به این واژه (شـیطان پرستی) در کتـاب تکـذیب یک کتاب توسط توماس هاردینگ (۱۵۶۵) به چشم می‌خورد که در آن از کلیسای انگلیس دفاع می کند:

در خلال زمانی که مارتین لوتر برای اولین بار فرقه ملحـد و شـیطان پرست خود را به آلمان آورد ...، در حالی که مارتین لوتر خود هر گونه ارتباطی را بین آموزه‌هایش و شـیطان نفی کرد. کلمه شیطان در ابتدا از دین یهود آمده و در مسیحیت و اسلام تکمیل یافته است.

این نگاه یهودی – مسیحی – اسلامی از شیطان می‌تواند به موارد زیر تقسیم شود:

یهود:

شیطـان در یهـودیت، در لغت به معنـای دشـمن یـا تهمت زننـده است و همینطـور نـام فرشـته‌ایست که مؤمنین را مـورد محک قرار می‌دهـد. شـیطان در یهود به عنوان دشـمن خـدا شـناخته نشده است بلکه یک خادم خداست که وظیفه دارد ایمان بشـیریت را مورد آزمایش قرار دهد.

مسیحیت: در بسیاری از شاخه‌های مسیحیت، شیطان (در اصل لوسیفر) قبل از آنکه از درگاه خدا ترد شود، یک موجود روحانی یا فرشته بوده که در خدمت خداوندگار بوده است.

گفته می‌شود شیطان از درگاه خداوند به دلیل غرور بیش از حد و خودپرستی ترد شده است.

معتقدند شیطان کسی بوده که به انسان گفته است می‌تواند خدا شود و موجب معصیت اصلی انسان در درگاه خدا شده است و در نتیجه از بهشت عدن اخراج شده است.

از شیطان در کتاب یونانی دیابلوس به عنوان روح پلید (Devil) نیز نام برده شده است که به معنای تهمت زننده یا کسی که به نا حق دیگران را متهم می‌کند.

واژه Devil از فعلی به معنای پرت کردن یا انتقال دادن نشأت گرفته شده است.

در حالی که لاوی ادعا کرده است که این واژه از زبان سانسکریت مشتق شده و به معنای الهه است.

اسلامی: کلمه شیطانsatan در عربی الشیطان به معنای خطا کار، متجاوز و دشمن است.

این یک عنوان است که معمولاً به موجودی به نام ابلیس صفت داده می‌شود. ابلیس یک جن بوده است که از خدا نافرمانی کرده است لذا توسط خدا محکوم شده است که به عنوان منبعی برای گمراهی انس و جن باشد و ایمان آنها را برای خدا بسنجد.

نقد شیطان پرستی

توصیه‌ای که شیطان پرستان به اطرافیانشان می‌کنند شنیدن آهنگ‌های تند همراه با خشونت است.

که وحشت و نفرت را با خود دارد. آنها موظفند همیشه خشم و نفرت خود را نسبت به مسیح و سایر مقدسات اعلام کنند.

آنها خود را بی‌خانمانی بیابان گرد می‌پندارند که از عشق و محبت متنفرند. در اصل آنها به جنگ با واقعیت خود پرداخته و به خیال خود به دنبال حقیقت گمشده و حقیقت واقعی هستند.

آنان خوانندگان بسیار خشنی که در صدایشان می‌توان غرش را شنید، سمبل قدرت شیطان پرستی می‌دانند و معتقدند که این خوانندگان پیام شیطان را به آنها می‌رسانند. شیطان پرستان می‌خواهند کمبود و نیاز خود را با خشونت زیاد رفع کنند.

اهانت به ادیان به عنوان آزادی بیان در تصنیف‌های خوانندگانشان ترویج و تبلیغ می‌شود.

امروز گروه‌های موسیقی شیطان پرست عملا پرچم جنگ با خدا را بر افراشته‌اند و مدعی هستند که:

هدف ما دستیابی به یک قدرت جهانی است

هیچ گونه محدودیتی برای حوزه فعالیت‌های ما وجود ندارد

توده مردم باید صرفاً به وسیله ما اداره شوند

گرچه بیشتر نقدها به اعتقادات شیطان پرستان از ناحیه ادیان بزرگ صورت می‌پذیرد، ولی بیشترین انتقادات به شیطان پرستی از طرف مسیحیان صورت می‌گیرد.

این ادعا که شیطان پرستی به طور صرف یک دین و فلسفه است در کنار معنای ضد آن تعریف می‌شود که چه چیزی به عنوان ریاکاری، حماقت و خطاهای مسیر اصلی فلسفه‌ها و ادیان ضعیف عمل می‌کند.

همچنین این مباحث از ادراک معنی و طبیعت شیطان یا عبادت او از ادبیاتی که معمولاً ضد شیطان است شکل گرفته است.

بسیاری از شیطان پرستان، شیطان را به عنوان یک نیروی سرکش معرفی می‌کنند.

به هر حال آنها ادعا می‌کنند چنین هویتی بر مبنای قبول کردن اینکه شیطان موجودی یا قدرتی افضل است شکل می‌گیرد.

حال گفته می‌شود با توجه به اینکه شیطان به عنوان موجودی شناخته می‌شود که با خداوند مخالفت می‌کند، در صورت قبول کردن او به عنوان راهنما، باید با خودش نیز مخالفت کرد. (تناقض)

عالمان مسیحی بر این باورند که نمی‌توان هرگز از شیطان طبعیت نکرد چرا که هیچ کس معصوم نیست (به طور مثال، رستگاری یا کسب امنیت برای خود، حتی با این شرط که به دیگران ضرر رساند). حتی کسانی که از فلسفه خود پرستی تبعیت می‌کنند، تلاش

می کنند چیزهایی که به عنوان خوبی فقط برای خودشان شناخته شده است را بدست آورند. این فلسفه دانان ادعا می کنند نتیجه این فلسفه اگر با قوانین خداوندگار تطابق نداشته باشد، تنها رنج، سردرگمی، انزوا و نا امیدی به همراه خواهد داشت.

شیطان پرستی یک سراب فلسفی و علم بیان سنگین است.

چرا که گفته می‌شود لاوی در استفاده از لغاط تبحر خاصی داشته است.

شیطان پرستی یک طلسم کم ژرفای عقلانی از خدای ساخته شده توسط بشر است.

انسان موجودی اجتماعیست و به انسان‌های دیگر احتیاج دارد. بعضی‌ها عقیده دارند شیطان پرستان درک اشتباهی از استقلال داشته‌اند و آن را به تنهایی تعبیر کرده‌اند.

استقلال می‌تواند شما را قوی‌تر کند ولی این غیر ممکن است شما به تنهایی خدا باشید. آنها بر این باورند که اگر کسی خود را خدا معرفی کند و ضمن استفاده از لایق دانستن خود، می‌تواند به عدم پذیرش حقیقت منجر شود.

یکی از نقدهای کاربردی‌تر شیطان پرستی اینست که ضمن این که شیطان پرستی معمولاً خود را به عنوان راه نجاتی برای توده‌های تسلیم شده مردم در مقابل دین‌های اصلی معرفی می کند، بر شایستگی‌های آنها در بی نیازی از دیگران و انزوا گرایی تاکید می کنند و انزوا گرایی می‌تواند به سوء استفاده‌های مختلفی ناشی شود، که معمولاً نیز چنین است.

چرا که طبیعت انزو اگرایانه شیطان معمولاً در بازخورد جوامع ناکار آمد است و برای جبران این خلاء از قوانین ادیان سنتی استفاده کرده است.

فهرست ************

منابع

- توسلی، بابک، شیطان در موسیقی غرب، نشریه نگاه تازه، شماره سوم و چهارم، صفحه ۱۴۷.

- توکلی، محمد رؤوف، تاریخ تصوف در کردستان: چاپ اول، تهران، توکلی، ۱۳۷۸.

- عبدالهی خوروش، حسین، تاثیر موسیقی بر روان و اعصاب، ناشر: بنگاه مطبوعاتی مطهر اصفهان.

- سخنرانی دکتر حسین عباسی با عنوان شیطان شناسی مدرن و عینیت یافتن شیطان در قرن ۲۱.

- معمر، کیوان، مهندسی صنایع گرایش تولید صنعتی، ورودی سال ۱۳۸۱، نقدی بر انواع و گروه‌های شیطان پرستی، استاد راهنما: کریمی، معارف اسلامی ۲، دانشگاه علم و صنعت ایران، پائیز ۱۳۸۴.

- مشکور، محمد جواد، فرهنگ فرق اسلامی، بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸..

..I. Epstein، The Babylonian Talmud، ۱۶ vols. in ۷ parts، London: Socino Press، - ۱۹۷۸

.The Hebrew Story in the Middle Ages، Jerusalem: Keter Publishing House - ۱۹۷۴

.Hebrew Myths. The Book of Genesis (with Raphael Patai). New York: - Doubleday، ۱۹۶۴

گردآوری و تحقیق: مریم سعادتی برگرفته از سایت http://www. njavan. ir

حماسه در سایه

دشمن در جنگ نرم به دنبال تغییر در اندیشه قشرهای مختلف مردم به ویژه جوانان است و در این جنگ قلب و ذهن انسان را نشانه گرفته و طالب اینست که در دنیای معاصر، انسان را به تسخیر عقاید خویش درآورد.

جنگ نرم پازلی بزرگ است که از ریزتصویرهای متعددی تشکیل می‌شود و در حوزه فرهنگی - که یکی از نامحسوس‌ترین مبانی جنگ نرم به شمار می‌آید هدف اصلی دشمن، دور کردن و فاصله گرفتن تدریجی انسان از دین و اصالت خود است.

بنـا بر این برای شکست دشـمنی که تا دنـدان مسلح بوده و از هر طریقی وارد می‌شود، بایـد ابعاد گسترده این جنگ را شـناسایی و برای جوانـان تبیین کرد. در جنگ نوین، یکی از ابزارهای مهم دشـمن، ترویـج فرقه‌های انحرافی مختلف است در این مقاله قصـد بر آن است که عقاید و افکار گروه ضاله شیطان پرستی را بررسی نماییم.

شیطان، دشمن سرسخت بشریت است که از خلقت حضرت آدم عَلَیْهِ السَّلَام تا به امروز، در پی مخالفت با حضرت حق، فطرت پاک انسان‌ها را متوجه ناشایست‌ها، ناپاکی‌ها و نفسانیات کرده است.

شیطان که مفهوم و نماد وسوسه انسان است، در برابر قوانین الهی ایستادگی کرده و بشر را به سوی افول فرا خوانـده و جامعه را نیز سرشار از نفرت، پوچی، خشم و ناامنی نموده است.

شیطان پرستی به معنی پرستش شیطان به عنوان قدرتی فوق العاده قوی و بسیار مؤثرتر از نیروهای خوب دنیوی همچون خداست.

در شیطان پرستی، شیطان تحت عنوان قدرت برتر و نماد حاکمیت برتر زمین پرستش می‌شود. البته شیطان پرست‌ها علاوه بر شیطان – به عنوان قـدرت تاریکی و قـدرت مطلق – از نیروها، اجنه‌ها و روح‌های پلیـد و شـیطانی نیز برای رسـیدن به اهـداف خود اسـتفاده می‌کنند و در واقع معنی حقیقی شیطان پرستی، پرستش قدرت پلیدی است.

این آیین آنگونه که به نظر می‌رسد نوپا نمی‌باشد.

بر اساس شواهد موجود، تاریخچه شیطان پرستی به دوران اولیه پیدایش بشر معطوف می‌شود. مدارکی در دست است که در نواحی آمریکای لاتین، آمریکای جنوبی و آفریقای مرکزی، قرن‌ها قبل از میلاد مسیح عَلَیْهِ السَّلَام قربانی‌هایی را به شیطان هدیه می‌کردند و او را به عنوان خدای خشم و نفرت پرستش می‌نمودند.

این آیین در گذر زمان تحت تأثیر موارد مختلفی همچون؛ پیشـرفت بشـر، پیشـرفت علم، تأثیرهای سیاسـی، باورهای دینی، مذهبی و حتی خرافات، دستخوش تغییراتی شده و اکنون به عنوان شیطان پرستی مدرن یا نو قابل بررسی است.

شیطـان پرستی جدیـد که شـباهت‌های بسـیاری بـا اومانیسم دارد در کشور انگلسـتان به وجود آمـد و در دو دسـته ی شـیطان پرستی فلسفی و دینی طرفدارانی از سراسر جهان پیدا کرد.

در شـیطان پرسـتی فلسـفی، شیطان به عنوان نیروی تاریـک طـبیعت، طـبیعت شـهوانی و مرگ، بهترین نشـانه قـدرت است و مبـادی زنـدگی وحـدانی و عـدالت الهی در کائنات زیر سؤال می‌رود و سـعی می‌کنـد که حضور قـدرت خداونـد در زندگی انسان را کم رنگ نماید. اما در شیطان پرستی دینی که به مراتب خطرناک تراست، خداوند به محاق رفته و شیطان در جایگاه خداوند می‌نشیند.

کلیسای شـیطان در سال ۱۹۶۶ در شـیکاگو توسط آنتوان لوی بنیان گذاشـته شـد، وی خود را اسـقف اعظم کلیسای شـیطان نامید و لقب پاپ سیاه را برای خود برگزید. در این کلیسا اعمال غیر متعارفی همچون استفاده و نوشیدن خون، غسل تعمید با خون، استفاده از اجسـاد مردار حیوانـات، زنای با محارم، تجاوز و سوء اسـتفاده جنسـی در انظار عمومی، عریان شـدن در میان جمع همراه با رقص آتش، موسـیقی دهشـتناک، اسـتفاده از مواد مخـدر، مشـروبات الکلی و خیلی از ناپاکی‌های دیگر پایه‌گـذاری شـد که امروزه نیز به عنوان جذابیت‌های این مذهب مورد توجه مخاطبین فراوانی قرار گرفته است.

شیطـان پرستی یکی از انحرافـاتیست که غرب برای تهدیـد روحیه معنوی انسـان به آن دامن می‌زنـد. در دهه‌هـای اخیر بـا پررنگ‌تر شـدن بازگشت موعود و نجات دهنـده بشـر، شـیطان پرستی به عنوان عقیـده‌ای برای جایگزینی با اعتقاد به موعد توسط غرب مطرح می‌شود.

صهیونیسم یهودی با صـرف مبالغ هنگفت و با خـدمت گرفتن هنرپیشـگان، خواننـدگان، نوازندگان، انتشار سـی دی‌های آموزشـی، مجلات، روزنامه‌هـا و غیره در صـدد پر کردن خلع روحی و معنوی جوانـان برآمـده است و متاسـفانه بسـیارند شـیطان پرسـتانی که خودشان نیز از عقاید و اهداف آنها با خبر نیستند.

این گروه مخوف بـا انتشـار سـی دی، کـاست و نوار خوانندگان متالیکـا، گسترش سایت‌هـا وبلاگ‌های مربوطه، تبلیغ در تالارهای گفتگوی مجازی، اطلاع رسانی از طریق پارتی‌های شبانه، نفوذ به دانشگاه‌ها و ایجاد شبکه‌های ماهواره‌ای، تلاش می کنند تا به تهی سـازی فرهنگی و مـذهبی جوانان ما بپردازنـد. در همین راسـتا جالب است بدانیـد که طبق گزارش برخی از رسانه‌های مسـتقل، همه ساله از سوی دولت آمریکا دهها میلیون دلار به فعالیت‌های تبلیغاتی گروه‌های شیطان پرستی اختصاص می‌یابد.

بایـد گفت که شـیطان پرست‌ها با همکاری‌های جاسوسـی، جرایم باندی، ایجاد روابط سازمانی و ارتباطات خارجی، سـرقت، تجاوز جنسی – که از ارزشها و شرایط ورود و استمرار حضور در گروه به حساب می‌آید. – قتل – که عمل شیطانی بزرگ است – تبلیغات فراوان اینترنتی، ترویـج متالیکـا و پارتی‌هـای شـبانه، پوشـش‌های غیر متعـارف و ترویـج نمادهایشان، به عنوان تهدیـدی بزرگ برای جامعه انسان به شمار می‌آیند.

این فرقه در قالب فعالیت‌های برنامه ریزی شده و هدفمند در حال جذب نیرو است.

به همین دلیل به پوشـش و نمادهای رایج آنها می‌پردازیم. چرا که خیلی از جوانان بدون داشـتن کمترین اطلاعاتی، از این پوشش و علایم استفاده می کنند.

البته بیان این مطالب ضمن اینکه می‌تواند برای آنها روشنگر باشد نباید باعث سوء ظن به جوانان شود. پوشش

کوتاه‌ترین موهای سـر به شـکل‌های عجیب و به نحوی خاص، استفاده از شلوارهای گشاد، لباسهای رنگی جلف، انگشترهای خاص تیغ دار، دستبندهای عجیب، گردنبندهای اسکلتی با موهای بلند یا سر طاس، نشانه‌های ویژه گروه‌های شیطان پرستی یا همسو با آنها است.

از دیگر نشانه‌های این افراد مـدل موهای عجیب و غریب شان است اکثراً ابروهایشان را می‌تراشـند یا به سـمت بالا طراحی می کننـد، رنگ آرایشـشان اغلب مشـکی، بنفش و قرمز تند است، پوست بدنشان را با اشکالی مانند جمجمه، صورتک‌های شیطانی و سمبل‌ها خـالکوبی می کننـد، لباسـهایشان از جنس ٪جیر و چرم و اکثراً به رنـگ مشـکی و قرمز می‌باشـد و چکمه‌های چرمی ساق بلنـد که اغلب با فلز تزئین شده است می‌پوشند.

نمادها

همانطور که گفته شد ترویج ناخواسـته و بدون اطلاع نمادهای شـیطان‌پرستی در قالب لوازم تزیینی و آرمهای مسـتعمل لباسها بسیار نگران کننده است و در اکثر موارد دیده شده است که جوانان بدون داشـتن کمترین آگاهی و شناخت، صرفاً تحت عنوان مدگرایی با استفاده از این نمادها، به یک تریبون تبلیغاتی شیطان پرستی تبدیل شده‌اند.

این امر ما را بر آن داشت که به معرفی این نمادها بپردازیم.

پنج ضـلعی وارونه: نشانه سـتاره صـبح؛ نامی که به شـیطان تعلق دارد. این علامت در مراسم مخفیانه کابالا و جادوگری برای احضار ارواح شیطانی استفاده می‌شود. این علامت را شیطان پرستان با دو ضلع در بالا و ملحدان با یک ضلغ در بالا استفاده می کنند.

در هر حـال این علامت نشانه شـیطان است و مهم نیست که یک نوک ضـلع آن بالا باشـد یا هر دوی آنها، دور آن دایره‌ای کشـیده شده باشد یا خیر یا روی آن کلمه Satanism نوشته شده باشد یا نه، در هر حال این علامت، علامت شیطان است.

عدد ۶۶۶: از دیگر نمادهای شیطان پرستان است.

۶۶۶: یـک سـمبل با عنوان شـماره تلفن شـیطان توسط گروه‌های هوی متال وارد ایران اسـلامی شـده اما در حقیقت علامت انسان و نشانه جانور در میان شیطان پرستان تلقی می‌شود.

صلیب وارونه (Upside down Cross): این نماد و حکایت از وراونه شدن مسیحیت دارد و عمدتاً اسـتهزا و سخره گرفتن این دین است.

صلیب وارونه در گردن بندهای بسیاری مشاهد شده و خواننده‌های راک انواع مختلف آن را به همراه دارند.

صلیب شکسته یا چرخ خورشید:

چرخ خورشید یک نماد باستانی است در برخی فرهنگ‌های دینی همچون کتیبه‌های بر جای مانده از بودایی‌ها و مقبره‌های سلتی و یونانی دیده شده است.

به نظر می‌رسد این علامت در آیین پرستش خورشید، نشانه مسیر حرکت خورشید در آسمان باشد.

لازم به توضیح است که این علامت سال‌ها بعد توسط هیتلر به کار رفت، لکن برخی با هدف به سخره گرفتن مسیحیت این سمبل را وارد شیطان پرستی کردند.

چشمی در حال نگاه به همه جا: آنها معتقدند که این چشم لوسیفر (شیطان) است و کسی که قدرت کنترل آن را دارد بر تمام دارایی‌ها حکومت می کند.

این علامت در پیشگویی‌ها به کار می‌رود. جادوها، نفرین‌ها، کنترل‌های روحی و تمامی انحرافات تحت این علامت کار می کنند.

این علامت روشنفکران است.

به پول رایج ایالات متحده نگاهی بیندارید. این علامت اساس نظم نوین جهانی است.

آدجت: چشم شیطان این نماد نیز به معنای چشم شیطان و نظارت و اقتدار است و کمتر شناخته شده است.

این دو نماد نیز به عنوان سمبل‌هایی در نزد شیطان پرستان مورد استفاده در زیور آلات و ... قرار می گیرد.

این هم علامت لوسیفر (پادشاه جهنم)، اشک زیر چشم هم نماد محیط محزون و افسرده‌ی اطرافش است.

شهوت: این علامت سمبل شهوترانی و باروری است.

این نمادها به معنای روح شهوت زنان نیز تعبیر می‌شود. امروزه نماد فمنیسم در واقع یک نماد برداشت شده دقیقا از سمبل‌های شیطانی است.

ضد عدالت: با توجه به اینکه تبر رو به بالا نماد عدالت در روم باستان به شمار می‌آمده است.

شیطان پرستان تبر رو به پایین را با عنوان نماد ضد عدالت یا شورش و طغیان در راه پیمودن مسیر تاریک انتخاب کرده‌اند.

همچنین گفتنی است که فمنیست‌ها از دو تبر رو به بالا به معنی مادر سالاری باستانی استفاده می‌نمودند.

سر بز: بز شاخدار، بز مندس Mendes (همان بعل خدای باروی مصر باستان)، بافومت، خدای جادو، (بزطلیعه یا قربانی) این یکی از راه‌های شیطان پرستان برای مسخره کردن مسیح است زیرا گفته می‌شود که مسیح مانند بره‌ای برای گناهان بشر کشته شد.

هرج و مرج: این نماد به معنای از بین بردن تمام قوانین است و دلالت بر این امر دارد که هرچه تخریب کننده است تو انجام بده این نماد عمدتاً مورد استفاده گروه‌های هوی متال است.

این همان قانون شیطان پرستی است.

منبع:

نشریه یارا – ۱۳۸۹

نویسنده: یوسف علایی برگرفته از سایت http://www.rasekhoon.net

خطر شیطان پرستی» را جدی بگیریم!!

گرایش برخی جوانان به مدهای غربی و غفلت از معانی برخی مدل‌های مورد استفاده در مو و پوشاک، نشان دهنده‌ی توجه نکردن این جوانان در مورد فلسفه‌ی ظهور چنین مدهایی است.

بسیاری از سرمایه داران یهودی و امریکایی این مدلها را ترویج می‌کنند تا جوانان را در غفلت و سطحی نگری نگه داشته و به دنبال اهداف خود بکشانند.

قدم که در خیابان‌های شهر می‌گذاری پدیده‌های جدیدتری به چشمت می‌خورد و فکر می‌کنی که از خوابی چند ساله بیدار شدی و با این جامعه فاصله زیادی داری.

این روزها برخی از جوانان جامعه که بخش بزرگی از جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند، به پیروی ازمدهای غربی اقدام و برخی از آن استفاده می‌کنند.

برای مثال می‌توان به استفاده از لباس‌هایی که نماد شیطان پرستی روی آنها نقش بسته و یا آرایش موها به مدل‌هایی که مخصوص هم جنس بازان غربی است، اشاره کرد. زنگ خطر:

۱ - شیطان پرستی اکنون در حال انتقال نمادها به جامعه است و به زودی به انتقال ایدئولوژی خواهد پرداخت.

۲ - شیطان پرستی دارای یک جهان‌بینی بوده و شیطان پرستان برای اثبات حقانیت خود شواهد زیادی ادعا می‌کنند و به راحتی می‌توانند افراد ۶ تا ۶۰ سال را با خود همراه کرده و بفریبند.

۳ - آنها اکنون در دانشگاه‌ها و بین دانشجویان رخنه می‌کنند و به اجرای برنامه ازجمله کنسرت می‌پردازند.

۴ - آنها شیطان را به عنوان قدرت غالب در جهان می‌دانند و اگر کسی می‌خواهد در جهان خوب زندگی کند باید با شیطان باشد به طوری که معتقدند راه خدا از طریق ارتباط با شیطان می‌گذرد!

۵ - آنها از طریق تهیه‌ی فیلم و موسیقی، شیطان پرستی را ترویج می‌دهند و اکنون این موسیقی در میان تعدادی از جوانان دست به دست می‌گردد.

۶ - یکی از شرایط عضویت و پذیرش از سوی گروه‌های نوظهور شیطان پرستی، مصرف مواد تخدیری بسیار قوی از جمله کوکائین، حشیش و قرص‌های اکس است.

۷ - دلیل استفاده‌ی این گروه‌ها از این مواد ورود به حالت خلسه برای انجام مراسم‌های ویژه‌ی آنان است.

۸ - بیش از ۹۰ درصد دستگیر شدگان در پارتی یک گروه شیطان پرستی در کرج که در قالب اجرای کنسرت برگزار شد، از نقاط مرفه نشین تهران بودند.

آشنایی با آداب و مراسم شیطان پرستان:

الف)

اعمال و زمان اجرای مراسم

شیطان پرستی در زمان‌های بسیار قدیم و قرون اولیه در چندین زمان انجام می‌گرفت.

اولین اعمال شیطان پرستان هنگام کسوف و خسوف صورت می‌گرفت. این تصور وجود داشت که شیطان و خدای تاریکی از انسان‌ها عصبانی هستند و منتظر هدیه‌ی خود می‌باشند و اگر قربانی برای آنها انجام نمی‌گرفت خدای تاریکی و شیطان تمام انسان‌ها را قتل عام می‌کرد، لذا برای آرامش شیطان قربانی کردن انسان انجام می‌شد، این مراسم به خصوص در قبایل آمریکای جنوبی بسیار فراوان دیده شده است.

به گونه‌ای که اکتشافات به دست آمده وجود این قربانی‌ها را تصدیق می‌کند و اتاق‌های مخصوص قربانی کردن نیز به شیوه‌ای خاص بنا شده بود و تزئینات خاص خود را داشت؛ قربانی کردن انسان در آن دوره در یک شب کاملاً تاریک انجام می‌شد.

مهم‌ترین اعمال شیطان پرستان انجام امور جنسیست و همچنین این گروه، از شیطان برای پیشبرد اهداف حاضرین کمک می‌خواهند.

ب) مراسم قربانی کردن

ازجمله ابزار و راهکارهای زمینه سازان دین گریزی، ایجاد فضای وحشت در میان مردم است.

شیطان پرستان چنین فضایی را در فیلم‌ها و مراسم خود به نمایش می گذارند و خشن‌ترین و شنیع‌ترین اعمال و رفتارها را انجام می‌دهند. چنین فضای وحشتی را در مراسم قربانی شیطان پرستان می‌توان جستجو کرد.

در اکتشافات به دست آمده به این نتیجه رسیده‌اند که یکی از قبایل موجود در آمریکای جنوبی، شیطان را پرستش می کردند و حتی قربانی‌هایی را نیز از انسان به شیطان هدیه می کردند که مکان‌هایی که در آن مراسم قربانی را انجام می‌دادند، هنوز وجود داشته و اجساد مومیایی به دست آمده و نوع کشته شدن‌ها، حاکی از همین مطلب است.

ریختن خون، نشانه‌ی تقدس مراسم قربانی است.

در شیطان پرستی جدید قربانی کردن مفهومی ندارد اما برای آنان – که هنوز پیرو شیطان پرستی قدیمی و قرون وسطایی هستند – این کار درشبی تاریک انجام می‌شود. این مراسم به شرح ذیل انجام می‌پذیرد:

قربانی، توسط آب مقدس غسل داده شده و بر روی محراب خوابانده می‌شود. البته قربانی‌ها را قبل از مراسم، بیهوش می‌نمایند. در کامل‌ترین مراسم قربانی کردن برای شیطان، قربانی پس از کشته شدن و نوشیدن خون وی توسط دیگران، با آتش سوزانده می‌شود.

این مراسم توسط یکی از اعضا به زبانی کاملاً بی‌معنی و بعضاً عبری خوانده می‌شود.

قربانی کردن دختربچه‌ها بهترین هدیه برای شیطان عنوان می گردد. در این آیین، برای آرامش و احترام به شیطان، قربانی کردن انسان امری ضروری است.

چرا تا این اندازه شیطان در ما طمع کرده است!؟ با کدامین منطق دست از قرآن و عترت برکشیده‌ایم و در دام کید و فریب شیطان، با آسودگی خاطر، به خوابی خوش گرفتارآمده ایم!؟ به وعده‌های پوچ او دل خوش کرده‌ایم و چشم به سراب دوخته ایم!؟ چرا از آب زلال و گوارا سیراب نمی‌شویم و گفته‌های خوبمان و صالحان را به گوش جان نمی‌شنویم و حرف شیطان را از کلام خداوند، بالا-ترمی دانیم!؟ آیا این همه رنجی که درزندگی خود می‌بریم، نشانه‌ی خسارت و زیانکاری ما نیست!؟ آیا فقر و فحشای فراگیر جهان امروز، علامت اشتباه بزرگ ما نیست!؟ چنگ‌های خونین و کشتارهای میلیونی، چه چیزی برای ما به ارمغان آورده اند!؟ چرا به اتحاد و همدلی روی نمی‌آوریم!؟ چرا از مهربانی و صمیمت خشنود نمی‌شویم!؟ آیا عدالت و معنویت، گم شده‌ی فرزندان آدم نیست!؟

ج) مراسم نمازسیاه یا نماز جماعت سیاه

یکی از معروف‌ترین مراسم شیطان پرستان نماز سیاه است که در کلیسای شیطان پرستان انجام می‌شد.

دراین مراسم صلیب وارونه آویخته می‌شود، روی محراب به جای پارچه‌ی سپید پارچه‌ی سیاه انداخته و شمع سیاه سوزانده می‌شود و کشیش و حاضران برهنه مراسم را ایجاد می کند.

وقتی که نام خدا یا مسیح آورده می‌شود همگی حرکاتی کفرآمیز انجام می‌دهند. علاوه بر آن دعاها و سرودهای مذهبی وارونه خوانده می‌شود. یعنی جاهایی که سخن بهشت و زیباییست سخن اززشتی و پلیدی به میان می‌آید. کشتن کودکان و ریختن خون معصومان و باکره‌ها جزء آدابی بوده که در اواخر قرون وسطی به نماز جماعت سیاه افزوده شد و البته گاهی هم حیواناتی قربانی می‌شدند. درآغاز، اعمال جنسی در این مراسم وجود نداشت و فقط مسیحیت و اعمال آنها مورد تمسخرقرار می گرفت ولی بعد ازچندی این اعمال نیز با این مراسم درآمیخت.

این حرکات از اعتقادات پاره‌ای از شیطان پرستان مایه می گرفت که اعتقاد داشتند باید بدی را به خاطر نفس بدی انجام داد زیرا آنها معتقد بودند که این تنها راه رستگاری است.

شیطان صلح و صمیمت، رفاه و پاکی و روحانیت و اعتلا را برای انسان‌ها نمی‌پسندد. او برای گمراهی و سقوط انسان‌ها سوگند یاد نموده و در این مسیر از هیچ اقدامی فرو گذار نمی‌کند.

گاه وعده می‌دهد و با آرزوهای دور و دراز، انسان‌ها را می‌فریبد. گاه از راه ترس وارد جان آدمها می‌شود؛ و ترس از فقر یا آینده‌ای تاریک و مبهم. با لحظه‌ای نومیدی یا دقایقی لبریز از غرور جاهلانه به هدف خود می‌رسند. از راه کسب حرام و ثروت اندوزی‌ها و زیاده خواهی‌ها و یا بخل و خست و حرص به فکر و روح انسان‌ها مسلط می‌شود.

منبع:

نشریه قدر، شماره ۲۰.

نویسنده: ع. امینی برگرفته از سایت

http://www.rasekhoon.net

سایه‌های شوم قسمت اول

دیروز شیطان را دیدم. در حوالی میدان، بساطش را پهن کرده بود، فریب می‌فروخت. مردم دورش جمع شده بودند، هیاهو می‌کردند و هول می‌زدند و بیشتر می‌خواستند. توی بساطش همه چیز بود:

غرور، حرص، دروغ و خیانت، جاه طلبی و قدرت. هر کس چیزی می‌خرید و در ازایش چیزی می‌داد. بعضی‌ها تکه‌ای از قلبشان را می‌دادند و بعضی پاره‌ای از روحشان را. بعضی‌ها ایمانشان و بعضی آزادگی‌شان را.

شیطان در اسلام:

شیطان در تمام داستان‌های کهن و در تمامی ادیان وجود دارد، شیطان آمده است تا انسان خلیفه الله نباشد.

شیطان دشمن سرسخت انسان که از خلقت حضرت آدم تا به امروز پی درپی با او به مخالفت پرداخته، از موضوعات مهم قرآنی است.

در قرآن درباره‌ی شیطان آمده است:

شیطان موجودی از گروه جنیان است (۱)، چون جنیان از جنس آتش بی‌دود هستند بنا بر این شیطان نیز از آتش است (۲)، او در مقابل پروردگار دست به طغیان زد (۳) و به او کفر ورزید (۴). علت کفر و عصیان او در مقابل خدا، تمرد از سجده به انسان بود (۵). چون انسان به اسماء الهی آگاهی یافته بود و شیطان از این علم بی‌بهره بود (۶)، او جنس خود را که از آتش بود، برتر از خاک که جنس آدم است، می‌دانست و بر این اساس کینه و دشمنی انسان را سخت به دل گرفت (۷). اوصاف شیطان در خطبه‌ی قاصعه:

امام علی عَلَیْهِ السَّلَام می‌فرمایند:

ای بندگان خدا، از دشمن خدا پرهیز کنید، مبادا شما را به بیماری خود مبتلا سازد و با ندای خود، شما را به حرکت درآورد و با لشکرهای پیاده و سواره خود بر شما بتازند! به جانم سوگند شیطان تیر خطرناکی برای شکار شما به چله‌ی کمان گذارده و تا حد توان کشیده و از نزدیک‌ترین مکان شما را هدف قرار داده است ... پس شیطان بزرگترین مانع برای دینداری و زیانبارترین و آتش افروزترین فرد برای دنیای شماست! شیطان از کسانی که دشمن سرسخت شما هستند و برای در هم شکستنشان کمر بسته اید خطرناک‌تر است.

مردم، آتش خشم خود را بر ضد شیطان به کار گیرید و ارتباط خود را با او قطع کنید به خدا سوگند شیطان بر اصل و ریشه شما فخر فروخت و برحسب و نسب شما طعنه زد. (۸) امام صادق عَلَیْهِ السَّلَام می‌فرمایند:

هنگامی که مردم در راه نافرمانی خداوند (عز و جل) می‌روند، پس اگر سواره روند (و در گناه و معصیت تندروی کنند) از سواره

نظام شیطانند و اگر پیاده رونـد (و در معصـیت به آرامی حرکت کنند و اندك اندك گناه انجام دهند) از پیاده نظام ابلیس خواهند بود.

شیطان بسان تاریکی مطلق در مقابل روشـنایی و نور رحمت الهیست. هر چند در ابتدا بشـر سـعی داشت تا از شیطان دوری کند و از شر او در امان باشد اما عده‌ای در پی فنا شدن در نیروی شیطان می‌باشند.

«نگاهی به دنیای تاریک شیطان پرستی»

تاریخچه‌ی شیطان پرستی:

۱ شیطان پرستی قدیم:

مبدأ شـیطان پرستی قدیمی، به قرون اولیه بر می‌گردد. انسان‌های اولیه برای اینکه در مقابل قدرتی بزرگ، سـجده نمایند به سـتایش موجودی فوق طبیعی که قـدرت فوق العاده‌ای داشـته می‌پرداختنـد که مبدأ شـیطان پرستی قدیمی را به وجود آورد. شـیطان پرسـت قدیمی، اعتقاد دارد که شیطان وجود دارد و قدرت او عظیم‌ترین قدرت در جهان است.

اصل شهوترانی و ارضای جنسی یکی از اصول مهم این آیین است.

شیطـان پرستی قـدیم مخـالف با مسـیحیت و کلیساست و آنها را عامل بـدبختی مردم می‌دانـد. این گروه در مراسم خود اعمال ضـد مسیحیت را انجام می‌دهند. آنها می گویند:

مسیـح، پیـامبری بود که بایـد زمین را آباد و مردم را به راه راست دعوت می‌نمود، اما او تنها دروغگویی و بـدی را در جامعه، رواج داده است.

شیطان پرسـتان قـدیمی بدترین اعمال را برای مبارزه با خدا و مسـیح انجام می‌دهند. آنها به جهنم اعتقاد نداشـتند و عنوان می کردند که جهنم، همین دنیاییست که در آن زندگی می‌نماییم و همچنین شیطان را دارای هویت خارجی می‌دانستند.

۲ شیطان پرستی جدید:

شیطان پرستی جدیـد را عـده‌ای از اهالی انگلیس که گفته می‌شود از نجیب زادگان بوده‌اند، برای اینکه از قدرت شـیطان و تاریکی بهره ببرند، ایجاد نمودند. در حقیقت، شیطان پرستی جدید، حدود قرن ۱۵ و ۱۶ میلادی در انگلستان به وجود آمد و دارای تغییرات زیادی نسبت به شیطان پرستی قدیمی بود.

شیطان پرستی جدید، بر خلاف شیطان پرستی قدیم، اعتقادی به وجود خارجی شیطان ندارد.

آنها اعتقاد دارند که شیطان، در طبیعت و وجود انسان‌ها می‌باشد و این باطن هر انسانی است که شیطان در آن موجود می‌باشد.

آنها جسم پرست هستند و اعتقاد دارند انسان باید کامل‌ترین لذات جسمانی و جنسی را در این دنیا ببرد ... ادامه دارد.

****

پی‌نوشتها:

۱ کهف، ۵۰

۲ حجر، ۲۷ الرحمن، ۱۵

۳ مریم، ۴۴

۴ اسراء، ۲۷

۵ بقره، ۳۴

۶ بقره، ۲۱

۷ اعراف ۲۲، یوسف ۵، اسراء ۵۳، فاطر ۶، زخرف ۶۲

۸ کتاب مفردات قرآن

منبع:

مجله قدر (ش ۱۹)

نویسنده: ع. امینی برگرفته از سایت http://www. rasekhoon. net

سایه‌های شوم قسمت دوم

حاملان شیطان گرایی آورندگان شیطان پرستی به ایران شامل افراد و گروه‌های ذیل می‌باشند:

– تحصیل کردگان و سرخودگان اجتماعی در خارج از کشور که عمدتاً دچار خسارت و شکست‌های سنگین مادی و معنوی شده‌اند.

– فرزندان منافقین فراری، سلطنت طلب‌ها، مفسدان اقتصادی رژیم پهلوی که قبل و بعد از انقلاب موفق به فرار از کشور شدند. – افرادی از خانواده‌های بسیار ثروتمند داخل کشور که عمدتاً دارای روابط خانوادگی و ... با خارج نیز می‌باشند.

– جاسوسان سازمان اطلاعاتی و امنیتی آمریکا و رژیم صهیونیستی که با هدف استحاله‌ی فرهنگی وارد کشور شدند. – فعالان حوزه‌ی هنر و موسیقی که با کشورهای دیگر علی الخصوص آمریکا، انگلیس، کانادا و استرالیا در ارتباط بوده و بنا بر دلایل حرفه‌ای و شغلی مسافرت‌های متعددی داشته‌اند.

اما نکته‌ی اساسی اینست که حداقل ۹۰٪ از افراد شاخص وارد کننده‌ی شیطان پرستی به ایران، فاقد تحصیلات دانشگاهی و خانواده‌ی سالم می‌باشند. آشنایی با مراسم کلیسای شیطان پرستان کلیسای شیطان در سال ۱۹۶۶ در شیکاگو توسط «آنتوان لاوی» بنیان گذاشته شد.

لاوی خود را «اسقف اعظم کلیسای شیطان» می‌نامد و لقب، پاپ سیاه را برای خود برمی گزیند. در کلیسا قرار می‌گیرد اما اعمال غیر متعارفی را انجام می‌دهد. اعمالی چون استفاده و نوشیدن خون، غسل تعمید با خون و استفاده از اجساد مردار حیوانات جزیی از شعائر آنها به شمار می‌رود. به بیان دقیق تر؛ زنای با محارم، تجاوز و سوء استفاده جنسی از کودکان در انظار عمومی، عریان شدن در میان جمع همراه با رقص آتش، همراهی با موسیقی دهشتناک و مدرن و استفاده از نمادهایی که گاهی صهیونیستی است، بخش دیگری از شعائر شیطان پرستان است.

استفاده از مشروبات الکلی، مواد مخدر و موادی که در زندگی مورد توجه نیستند و اکثراً ناپاک به شمار می‌روند در شیطان پرستی مباح است.

در واقع در این آیین ناپاکی جایگزین پاکی می‌شود.

همچنین در این آیین هیچ گونه، حریم و یا خط قرمزی وجود ندارد. مسؤولیت پذیری انسان نادیده گرفته می‌شود، همه چیز در زمان حال وجود دارد. مردان زن پرست، دختران تن پرست، چشمان هرزه بین و گام‌های هرزه پو. موسیقی شیطان پرستان گروه‌های شیطان پرست، راه‌های گوناگونی را جهت جذب افراد به کار می‌گیرند و اغلب از راه علایق عمومی وارد می‌شوند. موسیقی همواره به عنوان یک عامل مرکزی برای جذب جوانان و نوجوانان بوده است.

توصیه‌ای که شیطان پرستان در مورد موسیقی، ناگزیر به انجام آنها هستند به شرح ذیل است:

شنیدن آهنگ‌های تند، همواره با خشونت که وحشت و نفرت را با خود دارد. موسیقی شیطان پرستان موسیقی دیوانه کننده‌ایست که در عین تندی و آسیب رسانی به مغز، القا کننده‌ی نفرت به شنونده و نهادینه کردن حس نفرت در وجود اوست. موسیقی ای که ریشه در موسیقی بی‌ریشه‌ی جاز دارد. جاز که از موسیقی Yiddish یهودیان گرفته شده، در همه‌ی زوایای ذهن جوان آمریکایی

و ... رخنه می‌کند، به طوری که مایکل جکسون یهودی را از تمام مقدسان کلیسا برتر می‌دانند. روزی گروه بیتل‌ها از سر مزاح اعلام کرده بود که از خدا نیز معروف‌تر است و امروز گروه‌های موسیقی شیطان پرست عملاً پرچم جنگ با خدا را برافراشته‌اند.

اهانت به ادیان به عنوان آزادی بیان در تصنیف‌های خوانندگان شیطان پرست ترویج و تبلیغ می‌شود.

شیطان پرستان موظفند همواره خشم و نفرت خود را به مسیح و سایر مقدسات اعلام دارند. آنان خوانندگان بسیار خشنی را که در صدایشان می‌توان غرش حیوانات وحشی را شنید، سمبل قدرت شیطان پرستی می‌دانند که کمبود و نیاز خود را با خشونت زیاد رفع می‌کنند.

در موسیقی هوی متال شیطان پرستان، راک و پاپ، متون کفرآمیز بسیاری یافت می‌شود.

در این ترانه‌ها مسیح با مواد مخدر مطابقت داده شده و برهنه بودن عیسی را با شهوات جنسی یکی دانسته‌اند.

یکی از خوانندگان محبوب شیطان پرستان «مرلین منسون» نام دارد. او خواننده‌ی ضد مسیح است که دارای فلسفه‌ای منفی باف است.

بعضی او را شیطان بزرگ می‌نامند و عده‌ای به او فرستاده‌ی شیطان می‌گویند. عقاید او که در موزیک‌هایش به نمایش در می‌آید اینست که انسان را موجود پست می‌نامد. او خود را خدا می‌داند و می‌گوید هر کس خدای خودش است او دشمن مسیح است.

او در یکی از کنسرت‌هایش انجیل را پاره کرد. منسون در دیدار خود با آنتوان لاوی (مؤسس کلیسای شیطان) توسط لاوی عنوان کشیش را دریافت کرد. چرا عده‌ای، از شیطان پرستان پیروی می‌کنند؟ انسان‌هایی که از درون، افسار گسیخته هستند و به آرامش درونی و آسایش بیرونی دست نیافته‌اند، به دنبال ملجا و جایگاهی برای جبران افسار گسیختگی خود هستند، شیطان پرستی بهترین ملجا و پناه برای این افراد است.

در شیطان پرستی همه چیز مجاز است، در این آیین سیاه، هر نوع لباس و پوشاک و هر نوع خوراکی مجاز است و هر نوع رفتار و ادبیاتی بدون محدودیت و بدون هیچ ساختار مشخصی آزاد است.

انسان افسار گسیخته‌ای که از محدودیت فراریست و مسؤولیت اعمال خود را به هیچ عنوان نمی‌پذیرد، بهترین ملجا و پناهش شیطان پرستی است.

شیطانی که از عالم تاریکی و عمق بدی و زشتی، ندا می‌دهد که: «آزادی مطلق و هر آنچه که می‌خواهید نزد من است.

به سوی من بیایید بدون هیچ محدودیتی.» شیطان با شیپور انکار خودش، بسیاری از انسان‌ها را به سمت خود می‌کشد و موجب می‌شود تا شاخه‌ای در دین پژوهی تحت عنوان «شیطان پرستی» به وجود بیاید. آشنایی با مراسم حج شیطان پرستان آنچه در این قسمت می‌خوانید، نتیجه‌ی یک مشاهده‌ی عینی است که یکی از محققان انجام داده است.

«لالش»، نام روستایی در مرکز کردستان عراق است.

این پرستشگاه همانند آتشکده‌ای بزرگ است که از سه قسمت تشکیل می‌شود:

۱. شبستان

۲. محوطه‌ی حیاط

۳. صحن دوزخ (محلی که مراسم حج در آن برگزار می‌شود.)

طاووس ملک نزد یزیدیان همان شیطان است و آنها معتقدند که بر آدم برتری دارد. آنها شورش شیطان و سجده نکردن او در برابر انسان را شورشی بر حق می‌دانند. بخش مهم این مراسم، پرتاب دستمال به سنگ برجسته‌ایست که از دیوار غار بیرون زده است.

این مرحله اصلی‌ترین مرحله‌ی حاجی شدن است که با چشمان بسته از فاصله‌ی هفت متری دستمال سیاه بزرگی را به طرف سنگ پرتاب می‌کنند و هر کس سه بار موفق شود این عمل را انجام دهد حجش قبول است.

در غیر این صورت باید دو روز بعد بازگردد و دوباره این عمل را انجام دهد.

بهتر است بدانید که: وضعیت فعلی شیطان پرستی در ایران در پنج بخش خلاصه می‌شود:

۱. تحرک در اینترنت وبلاـگ نویسی، گفتگو در محیط یاهو و سایت‌ها، دریافت خبرنامه‌ها و ... ازجمله تحرکات اینترنتی شیطان پرستان ایرانی است که تاکنون نیز ادامه دارد.

۲. ترویج نمادها مغازه‌ها و اصناف فروشنده‌ی زیورآلات نقره‌ای، فروشگاه‌های پوشاک جوانان و بانوان علی الخصوص در شهر تهران وظیفه‌ی عمده‌ی ترویج شیطان پرستی در داخل کشور را بر عهده دارند. در برخی موارد حتی می‌توان اظهار کرد که فروشندگان و مدیران کمترین اطلاع از محتوای عمل خود ندارند. همچنین گفتنی است برخی از چهره‌های مطرح موسیقی پاپ و متالیکا در تهران و شهرستان‌ها از طرق مختلف این نمادها را حمل، معرفی و به صورت مستقیم و غیرمستقیم به ترویج آنها می‌پردازند. سایت‌ها و وبلاگ‌های فارسی زبان نیز نقش عمده‌ای را در گسترش و معرفی این نمادها ایفا می‌کنند.

۳. ترویج متالیکا گروه‌های موسیقی متالیکا همچون گروه «رامان» و گروه (PSD) که توسط «بابک خواجه پور، ژانو باغومیان، لویک یومیان و کارن آراکلیان اداره می‌شود به عنوان شاخصی از فعالیت رو به گسترش گروه‌های متالیکا قابل ذکر هستند.

۴. پارتی‌های شبانه پارتی‌های شبانه «رپرها»، جشن‌های فارغ التحصیلی و مهمانی‌های خاص دوستانه همواره به عنوان کانون فعالیت شیطان پرستان قابل ذکر هستند.

در این مراسم هر بار گروهی از جوانان با انواع و اقسام مختلف اندیشه‌ها و ظواهر شیطان گرایی آشنا و یا جذب آنها می‌شوند.

۵. همکاری با سلطنت‌طلب‌ها اوایل سال گذشته میلادی خبری در وبلاگ‌های وابسته به شیطان پرستان ایران منتشر شد که سرکرده‌ی ایشان (اهریمن) پیوستن گروهش را به «انجمن پادشاهی ایران» اعلام می‌کرد.

محقق: ع. امینی

منبع:

نشریه قدر، شماره ۲۱ برگرفته از سایت http://www.rasekhoon.net

عوامل بروز و ظهور گروه‌های شیطانی

اینترنت: سایت‌های خارجی و انواع وبلاگ‌های داخلی که محلی امن برای پیشرفت انواع گروه‌های زیرزمینی و جایگاهی برای پخش موسیقی‌های منحرفانه این گروه‌ها می‌باشند.

ماهواره:

پخش کلیپ‌های ضددینی و منحرفانه گروه‌های شیطان پرست.

چاپ کتاب، نشریات، مجلات داخلی که به صورت آگاهانه یا ناآگاهانه این موضوعات را تبلیغ می‌کنند.

اجرای موسیقی گروه‌های منحرف در تالارها و دانشگاه‌های داخل کشور. فروش لباس‌هایی که علائم و نشانه‌های منفی دارند. فروش علائم و نشانه‌های خاص گروه‌های شیطان پرست در نقره فروشی‌های سراسر کشور. فروش سی دی‌های موسیقی مخصوص این گروه‌ها. دانشجویان خارجی مخصوصاً دانشجویان سیاهپوست. از سوی دیگر مرور وضعیت و عملکرد خواننده‌های این گروه‌ها در ایران نشانگر موارد مهمی به قرار ذیل می‌باشد:

۱. با گذشت سال‌های متمادی از شکل گیری انقلاب فرهنگی هنوز ایران اسلامی از فقدان یک چارچوب ایمن فرهنگی رنج می‌برد و آسیب‌های فراوانی از این ناحیه متوجه اقشار مختلف اجتماع علی الخصوص جوانان عزیز کشور می‌شود و لذا توجه به الگوی مهندسی فرهنگی کشور در این زمینه بسیار ضروری می‌باشد.

۲. ضـرورت پرداختن به الگوهـای اصـیل دینی و روزآمـد سـاختن ویژگی‌هـای شخصـیتی ایشـان امروزه بیش از هر زمـانی احسـاس می‌شود. بـا توجه به این که کشور مـا دارای عناصـر فرهنگی و دینی بسـیار عظیمی است، لازم است که این شخصـیت‌ها و الگوها به جامعه و خصوصاً نسل جوان بیشتر شناسانده شوند.

۳. حضور و فعالیت این عناصـر در صـحنه‌های بین المللی می‌توانـد جمهوری اسـلامی ایران را با هشـداری جـدی مواجه نماید، زیرا شکـل گیری جریانـاتی این گونه اغلب با حضور عناصـری از این دست فراهم می‌آیـد و خلع حضور مؤثر چهره‌های جـذاب و بـدیع عملیاتی شده در عرصه فرهنگ زمینه‌های بیشتری را برای رشد و گسترش نفوذ این عوامل فراهم می‌آورد.

۴. کاهش میانگین سن گرایش به گروه‌های فاسـد فکری غرب نیز از جمله مؤلفه‌هاییست که می‌بایست به صورت جـدی در دسـتور کـار امر مهندسـی فرهنـگ قرار بگیرد ایـن امر پرداختـن بـه سـطوح تخصصـی طراحی ساختمـان فرهنگی را بیش از گذشـته نمایـان می‌سازد.

۵. وجود ضـد فرهنگ مدگرایی در جامعه‌ی ایرانی متأسـفانه دارای عقبه‌ی تاریخ است که به مدد قلدری‌های «رضاخانی» و سـرمایه گـذاری کلاـن کشورهـای سلطه گر زمینه‌های وسـیعی را برای آسـیب پـذیری فرهنگی کشور فراهم آورده است، لـذا می‌بایست با عنایت به این مهم که تحول و ساختار فرهنگی متأثر از مرور زمان است به این امر حیاتی همت گماشت.

۶. نقـدهای مؤثر علی الخصوص ایجـاد سـطوحی از جریان‌هـای تربیتی و اطلاـع رسـانی برای والـدین نیز می‌تواننـد به عنوان عـاملی مهارکننده در راستای کنترل و خنثی سازی این تهدیدات مورد استفاده قرار گیرد.

سیر تاریخی شیطان پرستی

شیطان پرستی قدیمی: شـیطان پرستی «قدیمی»، نوعی شـیطان پرستیست که به قرون وسطی برمی گردد؛ همانگونه که در تاریخچه‌ی شیطان پرستی ذکر گردید، شـیطان پرستی به قبل از میلاد حضـرت مسـیح عَلَیْهِ السَّلَام برمی گردد. اصولاً شـیطان پرستی را مربوط به قرون وسـطی می‌داننـد. موضـوعی که امروزه دربـاره‌ی شـیطان پرسـتی وجود دارد و در برخی کتب نیز دیـده می‌شود، به این مطلب برمی گردد که اصولاً شـیطان را کلیسا به وجود آورد تا تمام بـدی‌ها و پلیـدی‌ها را از خود دور کند و جادوگران را نیز که در قرون وسـطی از قدرت زیادی برخوردار بودند، با عنوان جادوگران «سـیاه»، به عنوان «پیروان شیطان» معرفی کند تا هم گناهان را دفع کند و هم قـدرت جادوگران را کم نمایـد. البته این فرضـیه‌هاییست که آن چنان که باید و شاید نمی‌تواند صـحت و سـقم داشـته باشد و انسان را حداقل از لحاظ فکری ارضاء کند.

زیرا قبل از مسیحیت و در زمان‌های حضرت ابراهیم عَلَیْهِ السَّلَام و حضرت موسی عَلَیْهِ السَّلَام و حتی بسیار قبل از آنها، شیطان پرستی وجود داشـته و چیزی به عنوان شـیطان مسـلماً وجود دارد؛ زیرا اگر وجود نداشت هیچ گاه «آدم و حوا» به زمین سـقوط نمی‌کردند! پس فرضـیه فوق را نمی‌توان فرضیه‌های مغرضانه نسبت به مسیحیت و کلیسا خواند. شیطان پرستی قدیمی، از لحاظ معنی و از لحاظ اعمال انجام شده مسـلما با شـیطان پرستی کنونی، بسـیار تفاوت دارد. شاید بتوان گفت چیزی که به عنوان شـیطان پرستی امروزه در جوامع گوناگون قرار دارد، شیطان پرستی قدیمی یا قرون وسطاییست که به طور کلی، محکوم شده است و شیطان پرستی جدید، به مبارزه با آن برخواسته است، اما هنوز بسیاری آن را قبول دارند و به آن احترام می‌گذارند و قوانین آن را اجرا می‌کنند.

شیطان پرستی قـدیم برای توسل به شـیطان در کارهای زیان آور و یاری برخی پادشاهان در زمان جنگ‌ها بوده است و حتی همسـر پادشاه فرانسه در قرن سیزده میلادی، برای نجات شوهر خود از مرگ، از مراسم شیطان پرستی در قرون وسطایی بهره برده است.

شیطان پرستی قدیمی، اعتقاد دارد که شیطان وجود دارد و قدرت او عظیم‌ترین قدرت جهان است.

اصل شهوترانی و ارضای جنسی، اصل لاینفک این مراسم است.

شیطان پرستی قدیمی مخالف با مسیحیت و کلیساست و دقیقا در مراسم خود اعمال ضدمسیحیت را انجام می‌دهد. آنها به مسیحیت و کلیسا اعتقادی ندارنـد و آنها را عامل بدبختی مردم می‌دانند. آنها قائلند «مسیح» پیامبری بود که باید زمین را آباد می‌کرد و مردم را به راه مستقیم می‌برد، اما تنها کاری که انجیل انجام داده، دروغگویی و رواج بدی در جامعه است! آنها قربانی انسان را امری ضروری برای آرامش و احترام به شیطان می‌دانند و در این میان دختر «بچه ها» بهترین قربانی برای شیطان هستند.

ریختن خون در این مراسم، نشانه‌ی تقدس این مراسم است (همانند نوشیدن شراب در عشای ربانی مسیحیت که به عنوان نشانه‌ی تقدس و خون مسیح است)!. انجام اعمال شهوترانی در این مراسم، اعمالیست که بایـد حتما به آن پرداخته شود. چون در شیطان پرستی قدیمی ارضای حس جنسی، یکی از مهم‌ترین عوامل است و البته با توجه به این که شیطان پرستان قدیمی، بدترین اعمال را برای مبارزه با خدا، مسیح و شیطان انجام می‌دادند؛ لذا امور جنسی نیز به بدترین و فجیع‌ترین نوع خود انجام می‌گرفت. آنها به جهنم اعتقادی نداشته و می‌گفتند:

جهنم همین دنیاییست که در آن زندگی می‌کنیم؛ لذا بدترین گناهان را در مراسم خود انجام می‌دادند. شیطان پرستان قدیمی شیطان را موجودی با هویت خارجی می‌پنداشتند. شیطان پرستی نوین: شیطان پرستی نوین، در کشور انگلستان به وجود آمد و البته زیاد نیز تعجب انگیز نیست. انگلیس یکی از کشورهاییست که هماره جادوگران بسیاری را داشته است و البته وجود اهالی باستانی آسیای میانی و خاورمیانه و نیز اهالی یونان باستان در انگلیس، ثابت شده است.

از اکتشافات به دست آمده در برخی محل‌های برگزاری مراسم شیطان پرستی و جادوگری در انگلیس نظیر محله‌ی «استون هنج»، آثاری از تمدن ایران و یونان نیز پیدا شده است و همچنین در کتب شیطان پرستی و جادوگری کلمات عبری، یونانی و فارسی (البته هیچ کدام نه به صورت کنونی) وجود دارد. شیطان پرستی نوین بر خلاف شیطان پرستی قدیمی، اعتقادی به وجود شیطان خارجی ندارد؛ بلکه شیطان پرستی نوین، شیطان را در طبیعت و در وجود هر انسانی می‌داند و این باطن هر کسیست که شیطان در آن وجود دارد. مراسم شیطان پرستی نوین، مراسمیست برای دعوت از شیطان باطنی و حس اهریمنی درونی، که با اعمال جنسی آرام و ارضاء می‌شود. آنها جسم پرست هستند و اعتقاد دارند هر آن چه که وجود دارد، مدیون آلت تناسلی آدمی است! و انسان باید کامل‌ترین لذت جسمانی و جنسی را در این دنیا ببرد. آنها به زندگی پس از مرگ معتقدند و بر این باورند که بعد از مرگ، روح کسانی که در دنیا لذت جسمانی لازم را نبرده‌اند، به این دنیا باز می‌گردد و لذت جنسی خود را کامل می‌کند.

در مراسم شیطان پرستی جدید مخلوطی از اسپرم به همراه ادرار! به عنوان آب مقدس! بر روی حاضرین پاشیده می‌شود در شیطان پرستی جدیـد اعتقادی به قربانی کردن انسان و حتی حیوان وجود ندارد. تاریخچه‌ی شیطان پرستی تاریخچه‌ی شیطان پرستی در ایران: دروزی‌ها: «دروزی»ها اقوام مهاجری هستند که از مناطق غربی کشور، طی فاصله زمانی حداقل ۱۰ قرن پیش، بـه دلیل آزارهای حکومت وقت بر علیه برخی از مسلمانان، فراری شده و در مناطقی از فلسطین اشغالی، سوریه، لبنان و ... سکنی گزیده‌اند. برخی از مورخان و کارشناسان ادیان بر این باورند که دروزی‌های «درون گرا» نوعی از شیطان پرستی را اختیار کرده‌اند و ریشه‌هایی از ایشان نیز در عراق و ایران (مناطق غرب کشور ایران) مستقر هستند و دارای معبد مقدس می‌باشند. «گنوسی ها: با فرض صحیح‌تر استنادهای تاریخی دقیق انتصاب شیطان پرستی به فرقه‌ی گنوسی منشعب از اهل حق می‌باشد که آشکارا به شیطان پرستی روی آورده‌اند.

در این رابطه بایید متذکر شد بانیان «تقدیس ابلیس» در تصوف دارای قدرت تاریخی زیادی می‌باشند در تاریخ افرادی همچون: «احمد غزالی»» ذوالنون» مصری از پایه گذاران اولیه شیطانیسم در میان مسلمانان بوده اند! طبیعیست فِرق تصوف نیز مجموعا تحت تأثیر این اقطاب بوده و شکل گیری شیطان پرستی در میان ایشان، (آن گونه که در فرقه‌ی گنوسی دیده می‌شود) امری بدیهی است.

اما گنوسی‌ها از جذب، معاشرت و رویارویی با سایر مردم پرهیز داشته و در چند دسته کوچک به مراسم‌های خاص شیطان پرستی؛ همچون قربانی و حج شیطان و ... می‌پردازند. شیطان پرستی در مصر: افکار و عقاید پیروان گروه شیطان پرستان که بر اساس آن چه تحقیقات نشان داده، وابسته به طبقه‌ی ثروتمند و مرفه مصر و از آن جمله فرزندان برخی از مسؤولان سیاسی، هنرمندان و روزنامه نگاران هستند.

عقاید آنان بر این استوار است که خداوند به شیطان ظلم کرده و بدون این که اجازه دفاع از خود بدهد، او را از بهشت بیرون کرده از این رو باید او را پرستش کرد، زیرا به گفته‌ی آنان او برای پرستش، شایسته‌تر از خداست چون با شجاعت با خدا مخالفت کرد. رهبر این گروه که جوانی به نام «عمادالدین حمدی» است و لقب خدمتگزار شیطان دارد و تأکید کرده است که بارها توانسته شیطان را فراخواند و با او به گفتگو بپردازد و شیطان همه‌ی خواسته‌های او را برآورده کرده است.

این گروه مراسم و برنامه‌های خاص نیایش را دارند. اجتماعات و مراسم شیطان پرستان در روزهای «شنبه» برگزار می‌شود. این روز از نظر یهود روزی مقدس است.

پیروان این فرقه علامت‌ها و نشانه‌های خاص دارند که از آن جمله دایره‌ایست که در درون ستاره‌ای وارونه، به اضافه دو صلیب وارونه و ستاره داوودی قرار دارد و همچنین معتقدند که دو مکان برای تجاوز به دختران مناسب است، نخست گورستان‌ها و دیگری ساحل دریا به هنگام شب، آنان عقیده دارند که با تجاوز به دختران، تخم شیطان در رحم آنان قرار می‌دهند! اعضای این گروه به گورستان‌ها و مخصوصاً به گورستان «کومنولث» شهرک مصر در قاهره می‌روند و اجساد مردگان را از قبرها بیرون می‌آورند و صلیب شکسته و ستاره شش پر داوودی یا ستاره پنج پَر را در جسد مرده فرو می‌کنند! و سپس برای تقرب به شیطان دور آن می‌گردند. همچنین قربانی‌هایی برای شیطان تقدیم می‌کنند که عبارت بود از ذبح گربه ماده یا سگ که پس از کشتن این حیوانات خون آنها را به صورت‌ها و دسته ای خود می‌مالند و در یک دایره‌ای می‌چرخند تا شیطان از آنها راضی شود و اگر حیوانی برای قربانی نیابند دست خود را زخمی می‌کنند تا خون جاری شود و سپس خون را به صورت‌های خود می‌مالند و آن گاه نسخه‌ای از قرآن مجید را پاره می‌کنند! و بعد در حالی که صدای موسیقی «راک» نواخته می‌شود به استعمال مواد مخدر می‌پردازند. گروه شیطان پرستی در مصر از سال ۱۹۹۳ میلادی به صورت پنهانی در مصر تأسیس شد و با کمال آزادی به فعالیت خود ادامه دادند تا این که در جشنی که شرکت تولید سیگار «مالبورو» ترتیب داده بود، شرکت کرده و هویت و عبادات خود را اعلام کردند و زیرپوشی به تن کردند که بر روی آنها، ناسزا و اهانت به ذات مقدس خدای تعالی و ادیان آسمانی نوشته شده بود.

این مسأله سبب شد مؤسسات اسلامی مصر و گروه‌های سیاسی و نیروهای ملی این کشور، این گروه را سخت مورد انتقاد قرار دهند و تأکید کنند که پوچ گرایی و خلأ دینی که افراد این گروه به آن گرفتار شده، موجب ارتداد آنان از اسلام شده است.

تاریخچه:

پیشینه‌ی این فرقه پیش از ورود اسلام در مناطق یاد شده، وجود داشته است و تحت تأثیر ادیان زرتشتی و مانوی قرار گرفته است و عقاید مهرپرستانه و ثنویت زرتشتی بر آن تأثیر داشته‌اند.

تأثیراتی از دین یهود و فرقه‌ی «نسطوری» و عقاید صوفیه (پس از اسلام) نیز در منابع برشمرده شده‌اند.

اولین دانشمندی که توجه محققان را به آنها جلب کرد، «احمدتیمور پاشا» بود که در کتاب «الیزیدیه و منشاء نحلتهم» به این مسأله اشاره می‌کند که از این قوم پیش از قرن ششم هجری قمری نامی در تاریخ نیامده بود که این زمان همان زمانی است که شیخ عدی به میان آنها آمده و طریقه «عدویه» را در میان آنها بنیان نهاده است.

«ابوالفراس» در کتاب خود که به سال ۷۵۲ هجری قمری تألیف شده است آنها را به همین نام خوانده است.

محقق دیگر، «ابو سعیدمحمد بن عبدالکریم سمعانی» در کتاب الانساب می‌نویسد:

«جماعت بسیاری را در عراق در کوهستان حلوان و نواحی آن دید که یزیدی بودند و در دیه‌های آنجا به صورت مردم زاهد اقامت داشتند و گِلی به نام «حال» می‌خورند. این گل را برای تبرک از مرقد شیخ عدی برمی دارند و آن را با نان خمیر می کنند و به صورت قرص درآورده و گاه گاه می‌خورند و آن را «برات» نامند.» شیطان پرستی مسیحی در غرب: سال‌های پس از رنسانس را می‌توان به سال‌های افسارگسیختگی جهان غرب در تمامی ابعاد فردی و اجتماعی و جنبه‌های متعدد منتهی به روابط انسانی توصیف کرد. پس از برداشته شدن یوغ تعالیم متعصب کلیسای کاتولیک از گردن انسان غربی، چند کنش عمده فکری و فلسفی شکل گرفت که شرح آن در حوصله این مقال نمی گنجد، لکن آن چه قابل توجه است، رویکردهای متفاوت به مسأله انسان و رابطه‌ی او با خداست که زمینه‌های شکل گیری بسیاری از جریان‌های فلسفی را فراهم آورد. نکته‌ای که نباید از ذهن دور بماند، تأثیرات گسترده مکاتب یونانی و شرقی بر اندیشه‌ی متفکران غربی است.

در هر حال با در نظر گرفتن موارد فوق الذکر، دامنه انتقادگرایی به مباحث اصلی توحیدی مسیحیت، یعنی جایگاه خدا، انسان و شیطان نیز رسید. قرن‌ها بعد یعنی در سال‌های آغازین قرن بیستم برخی از عناصر فاسدالاخلاق با اتکاء به گرایش‌ها و نظریه‌های توراتی و پروتستانی به صورت مخفیا نه، جریان «شیطان پرستی» را با ویژگی‌هایی همچون: گناه گرایی، قتل، تجاوزات جنسی، عدم رعایت اصول اخلاقی، بی‌توجهی به مسائل توحیدی و ... پایه‌گذاری کردند.

اگرچه فطرت خداجوی انسانی عاملی بازدارنده در تمایل یافتن تعداد وسیعی از افراد جامعه‌ی انسانی به این جریان شده، لکن استفاده از موسیقی‌های جذاب و متنوع، انجام اعمال خارق‌العاده و دور از ذهن، تهی شدن انسان غربی و عصر جدید از معنویت و اتصال به منبع فیض، موجبات گرایش افراد اندکی را به این گروه‌ها فراهم آورد. نکته‌ی حائز اهمیت آن است که علی رغم عدم استقبال عمومی از عضویت درگروه‌های شیطان پرستی، آموزه‌ها و تعالیم گمراه کننده‌ای از سوی ایشان و به وسیله‌ی ابزارهایی که در اختیار ایشان از سوی قدرت‌های بزرگ سیاسی قرار گرفته، منتشر شده و می‌شود و این گروه‌ها در سراسر جهان همواره به عنوان کانون‌های فحشاء و فساد شناخته می‌شوند. سال ۱۹۶۰ را می‌توان به صورت جدی آغاز دور جدید حیات و فعالیت شیطان پرستان در آمریکا دانست، صرف نظر از انواع شیطان پرستی که طی سالیان متمادی باستانی همچون یونان، عراق، ایران و ... وجود داشته است.

شیطان پرستی دینی: اگر چه ضروریست که متذکر شویم این که اساساً آیا می‌توان شیطان پرستی را دینی خواند، محل سؤال‌های جدی است، لکن با توجه به این که در اغلب کشورها چنین دسته بندی ارائه شده است از عنوان «شیطان پرستی دینی» عیناً استفاده می‌شود. مبنای بنیادین این نوع از گرایش به شیطانیسم، پرستش یک نیروی ماوراء الطبیعه اساطیری و یا چند خدایی می‌باشد.

عمده پیروان آن به «خدایان» رم باستان، الهه‌های شرقی و ... گرایش دارند. اما رکن اصلی این نوع نیز مانند سایر انواع تأکید بر پرورش استعدادهای شخصی انسان و در حقیقت خودپرستیست و اصطلاح شیطان پرستی دینی قابل قبول نیست؛ زیرا شیطان پرستی در حقیقت در مقابل دین قرار گرفته است.

شیطان پرستی فلسفی: این نوع گرایش عبارت است از این که محور و مرکز عالم انسان است.

این شاخه از شیطان پرستی به پایه‌گذاری این فرقه به نام «آنتوان لاوی» نسبت داده می‌شود. این نوع شیطان گرایی نیز مانند دو نوع دیگر؛ یعنی «دینی» و «گوتیک» از مبنای اعتقادی یهودیت نشأت گرفته است.

شیطان پرستی گوتیک: این نوع شیطان گرایی نیز مانند دو نوعی که در گذشته اشاره شد نوعی از شرپرستی با اشاره به تاریکی و از کثیف‌ترین فرقه انحرافی به حساب می‌آید. در موسیقی متالیکا نیز سبکی به نام گوتیک وجود دارد. کثیف‌ترین اعمال مانند: خوردن نوزادان، تجاوزات جنسی و ... به این گروه نسبت داده می‌شود. (اگرچه گفتنی است برای تمام گروه‌های شیطانی این اعمال از واجبات! به حساب می‌آید.) میل و در خواست به «برگشت تاریکی» در این شاخه بارز است.

همانند اعضای گروه «اکنکار» که با لباس‌های تیره به غارها و تاریکی‌ها برای فریاد کشیدن پناه می‌برند! این فرقه از شیطان پرستان، به دوران تفتیش عقاید مذهبی از طرف کلیسا مربوط می‌شوند. این نوع شیطان پرستان معمولاً ـ متهم هستند به اعمالی از قبیل «خوردن نوزادان»، «بزکشی»، «قربانی کردن دختران باکره» و «نفرت از مسیحیان» هستند.

این طرز فکر در کتاب «مالیوس مالیفکاروم» دسته بندی شده است.

(کتابی که در دوران تفتیش عقاید از سوی کلیسا (۱۴۹۰ م) تألیف شد و در واقع هرگز به طور رسمی، مورد استفاده قرار نگرفت) کتاب حاوی مطالب خرافی از جن گیری و جادوگری و مطالبی از این دست است.

ترجمه لغوی نام کتاب «پتک جادوگران» است شیطان پرستی، به لحاظ ماهیتش نزدیکی زیادی به جادوگری دارد و دنیای آن پر از افسانه‌های گوناگون، شیاطین متعدد و افراد مختلف خصوصاً جادوگران در ارتباط با آنهاست.

در دنیای امروز هم کشورهای مختلفی دارای کلیسای شیطان هستند؛ مانند:

کشورهای آمریکا، انگلیس، آلمان و چین. بر خلاف ادعای شیطان پرستان جدید که بر اساس متون انجیل شیطانی، بر عدم کودک آزاری و آزار حیوانات پافشاری می‌کنند؛ اما وحشتناک‌ترین اعمال از سوی آنها، تنها برای مقابله با دستورات الهی انجام می‌شود.

انجیل و کلیسای شیطانی «انجیل شیطانی» کتابیست که شیطان پرستان از آن برای عبادت و دعاها در مراسم خود استفاده می‌کنند.

این کتاب شامل کلمات عبری و یونانی و انگلیسیست که برخی از این کلمات هنوز معنی دقیق آن کشف نشده است، اما چیزی که می‌تواند فهمید اسامی شیطان و دعوت از او برای قدرت دادن به شیطان پرستان است.

در این کتاب بسیاری از دعاهای آن بر خلاف دعاهای مسیحیت و انجیل است و همچنین بسیاری از شعائر آن برای قدر نهادن به عظمت و قدرت شیطان به عنوان قدرت «مطلق» است.

کلیسای شیطان پرستی در قرون وسطی به عنوان مکانی برای انجام مراسم شیطان پرستی استفاده می‌شد و محلی بود که صرفاً قرارهای شیطان پرستان قدیمی و انجام مراسم صورت می‌گرفت. اما امروزه کلیسای شیطان پرستی محلیست برای عبادت شیطان پرستان که اکثراً به صورت زیرزمینی به کار خود ادامه می‌دهند و در شیطان پرستی جدید این مکان به نام کلیسای شیطان، برای انجام مراسم ارضای جنسی، مورد استفاده قرار می‌گرفت که اکنون منحصراً برای انجام اکثر مراسم شیطان پرستی جدید می‌باشد.

به قسمت‌های از انجیل شیطان پرستان که از کتاب (The Witches) گردآوری شده، اشاره می‌شود، البته مانند همه‌ی کتب در ادیان مختلف، این کتاب نیز به ستایش شیطان و قدرت طلبی از او می‌پردازد. همان طور که گفته شد در این کتاب کلمات و جملات عبری نیز وجود دارد. این دعاها اکثراً در مراسم شیطان پرستی مورد استفاده قرار می‌گیرد:

«به نام خدای بزرگ ما؛ شیطان؛ به شما فرمان می‌دهد که از دنیای سیاه بیرون آیید. به نام چهار شهریار سیاه جهنم؛ پیش آیید. شیطان؛ جام باده لذت را برداز. این جام پر از اکسیر زندگی است؛ و آن را با نیروی جادوی سیاه انباشته کن. این نیرو در سراسر عالم کائنات وجود دارد و حامی آن است». «ای دوست و همدم شب؛ تو از صدای سگ‌ها و ریختن خون شاد می‌شوی؛ تو در میان سایه‌های قبور می‌گردی؛ تو تشنه‌ی خون هستی و بشر را تهدید می‌کنی، گور ماه هزار چهره؛ به قربانیان ما با نظر مساعد بنگر. دروازه‌های جهنم را بگشا و بیرون بیا ... همان طور که مشخص است انجیل شیطان پرستی کتاب خاصی نیست و همانند همه‌ی کتب ادیان به ستایش و تسبیح و درخواست، کمک از پروردگار خود می‌کند! لذا نمی‌توان گفت این کتاب، نوشته‌های پیچیده‌ایست که هیچ کس توان فهم آن را ندارد. البته این درست است که جملات عبری و یونانی در این فرقه وجود دارد اما مسلما آن چنان مورد توجه نیست، زیرا اکنون انجیل مسیحیت نیز در خود حاوی کلمات عبریست که دکترین کلیسای «رم» آن را بسیار رواج می‌دهند.

سمبل‌ها و نمادها

در بررسی نمادهای متعلق به شیطان پرستی، خط بسیار روشنی از ارتباط صهیونیسم و شیطانیسم به وضوح قابل مشاهده است.

مشخصه‌های ظاهری: گذشته از اعتقادات، اعمال و سمبل‌ها، شیطان پرستان ظاهری متفاوت با دیگران دارند که می‌توان آنها را به راحتی از جمع تشخیص داد. به طور مثال مدل موهایشان عجیب و غریب است اکثراً ابروهایشان را می‌تراشند یا به سمت بالا طراحی می‌کنند، رنگ آرایششان اغلب مشکی، بنفش و قرمز تند است، پوست بدنشان را با اشکالی مانند جمجمه، صورتک‌های شیطانی و سمبل‌ها خالکوبی می‌کنند، چکمه‌های چرمی ساق بلند که اغلب با فلز تزئین شده است می‌پوشند. در ذیل برخی از نمادها که به عنوان نگین انگشتر، گردنبند، تصاویر بر روی دست بندها، پیراهن، شلوار، کفش، ادکلن، ساعت و ... درج شده و از جمله به ایران اسلامی نیز راه یافته است، مورد بررسی و معرفی قرار می‌گیرد:

اگر نوشته وسط نماد یعنی «Satanism» به معنای شیطان گرایی به همراه دایره حذف کنیم، آن وقت یک ستاره پنج ضلعی بر جای می‌ماند که همان نشانه‌ی ستاره‌ی صبح یا پنتاگرام باقی می‌ماند. اگر خوانندگان محترم به یاد داشته باشد، این همان ابزاریست که در نجوم کابالا-یی مورد استفاده قرار می‌گرفت و انواع آن در علائم شیطان پرستی دیده می‌شود. این سمبل نیز همان پنتاگرام است، با فرق این که انواع آن گاه پنج ضلعی وارونه یا دیو بافومت و به این شکل در میان نمادهای شیطان پرستان به چشم می‌خورد. لازم به یادآوریست که برخی از شیطان گرایان محدوده‌ی جغرافیایی «تحت سلطه» این نماد و در واقع منطقه‌ی نفوذ شیطان گرایی را در نقشه توصیف می‌نمایند. (محدوده‌ی ایسلند و اروپا). در میان پنتاگرام‌های قبلی، تصویر سر یک بز تعبیه شده است که اقدامی ضدمسیحی محسوب می‌شود و به این معناست که مسیحیان معتقدند که مسیح (عَلَیْهِ السَّلَام) همچون یک بره برای نجات ایشان قربانی شده است و با توجه به این که شیطان پرستان، بز ر ا نماد شیطان و در برابر بره می‌دانند این آرم را انتخاب کرده‌اند.

۶۶۶ یک سمبل با عنوان «شماره تلفن شیطان»، از سوی گروه‌های هوی متال وارد ایران اسلامی شده، اما در حقیقت علامت انسان و نشانه‌ی جانور در میان شیطان پرستان تلقی می‌شود و بر اساس مکاشفات ۱۳: ۱۸ ... «پس هر کس حکمت دارد عدد وحش را بشمارد، زیرا که عدد انسان است و عددش ۶۶۶ است.»

از سال‌ها پیش تاکنون این عدد با اشکال مختلف بر روی دیوارهای شهرهای بزرگ کشور، مشاهده می‌شد.

صلیب وارونه: این نماد حکایت از «وارونه شدن مسیحیت دارد» و عمدتاً استهزا و به سخره گرفتن این دین است.

صلیب وراونه در گردن بندهای بسیاری، مشاهده شده و خواننده‌های «راک» انواع مختلف آن را به همراه دارند. ۱، ۵

نماد صلیب شکسته یا چرخ خورشید:

چرخ خورشید یک نماد باستانی است که در برخی فرهنگ‌های دینی همچون کتبه‌های برجای مانده از «بودایی»ها و مقبره‌های «سلتی» و «یونانی» دیده شده است.

لازم به توضیح است این علامت سال‌ها بعد از سوی هیتلر به کار رفت، اما برخی، با هدف به سخره گرفتن مسیحیت، این سمبل را وارد شیطان پرستی کردند.

چشمی در حال نگاه به همه جا: چشم در برخی نمادهای روشنفکری نیز به کار می‌رود. اما شیطان پرستان اعتقاد دارند چشم در بالای هرم «چشم شیطان» است.

این علامت در پیشگویی، جادوگری، نفرین گری و کنترل‌های مخصوص جادوگری مورد استفاده قرار می‌گیرد.

شیطان پرستان معتقدند که این چشم لوسیفر (شیطان) است و کسی که قدرت کنترل آن را دارد بر تمام دارایی‌ها حکومت می‌کند.

این علامت در پیشگویی‌ها به کار می‌رود. جادوها، نفرین‌ها، کنترل‌های روحی و تمامی انحرافات تحت این علامت کار می‌کنند.

این علامت روشنفکران است.

به پول رایج ایالات متحده نگاهی بیندازید. این علامت اساس نظم نوین جهانی است.

آنخ: این نمادها به انگلیسی «Ankh» انشاء می‌شود و سمبل شهوترانی و باروری است.

این نمادها به معنای روح شهوت زنان نیز تعبیر می‌شود. امروزه نماد «فمنیسم» در واقع، یک نمادی از سمبل‌های شیطانی است.

پرچم رژیم صهیونیستی: قابل توجه جدیست که رژیم صهیونیستی، علاوه بر حمایت‌های آشکار و پنهان، حتی از قرار گرفتن نماد رسمی کشور نامشروعش در کانون علائم شیطان گرایان نیز، پرهیز ندارد. ضدعدالت: با توجه به این که تبر رو به بالا نماد عدالت در روم باستان به شمار می‌آمده است شیطان پرستان، تبر رو به پایین را با عنوان نماد ضد عدالت انتخاب کرده‌اند.

همچنین گفتنی است که فمنیست‌ها از دو تبر رو به بالا ـ به معنی «مادر سالاری» باستانی استفاده می‌نمودند. سر بز: بز شاخ دار، بز مندس (همان «بعل» خدای باروی مصر باستان)، بافومت، خدای جادو، (بز طلیعه یا قربانی) این یکی از راه‌های شیطان پرستان، برای مسخره کردن مسیح عَلَیْهِ السَّلَام است؛ زیرا گفته می‌شود که مسیح عَلَیْهِ السَّلَام مانند بره‌ای، برای گناهان بشر، کشته شد.

همان طور که در توضیح نمادهای اول اشاره شد، این نماد تصویر کاملیست از بز در نماد پنتاگرام. هرج و مرج: این نماد به معنای از بین بردن همه‌ی «قوانین» است و دلالت بر این امر دارد که «هر چه تخریب کننده است تو انجام بده.» این نماد عمدتاً مورد استفاده گروه‌های «هوی متال» است.

چشم شیطان: این نماد نیز به معنای چشم «شیطان و نظارت و اقتدار» است و کمتر شناخته شده است.

سیاست اسراییل

رژیم اشغالگر قدس، که سلامت اخلاقی و روحی و روانی انسان‌ها را، همواره به منزله‌ی تهدیدی جدی برای منافع ملی خود می‌بیند، در اقداماتی گوناگون و پی در پی مبادرت به ساخت جریان‌های مسموم فرهنگی نموده و این جریانات مسموم را به شریان حیاتی جوامع، از طریق جاذبه‌های مجازی تزریق می‌نماید. ارتباط رژیم صهیونیستی و نقش آن در سازماندهی گروه‌های شیطان پرست در محورهای ذیل قابل اشاره می‌باشد:

الف: این گروه‌ها به لحاظ فلسفه اولیه و بسترهای معرفتی، دامنه‌ی وسیعی از ارتباط با این رژیم را داشته و خواهند داشت.

ب: نحله‌های مختلف شیطانی از سوی دو سازمان عمده جاسوسی یعنی «CIA» و «موساد» سازماندهی، هدایت و تغذیه می‌شوند.

ج: بودجه، نظارت، پشتیبانی و ... شیطان پرستان فعال در جمهوری اسلامی ایران به صورت مستقیم از سوی سازمان موساد تأمین شده و این سلسله اقدامات با اهداف امنیتی دنبال می‌شود.

د؛ رژیم صهیونیستی از اعضای گروه‌ها برای مقاصد شوم سیاسی و جاسوسی بهره می‌برد، به طوری که خشونت‌بارترین اعمال به دست این گروه‌ها واگذار می‌شود.

شیطان پرستی و پیدایش آن در موسیقی متال و جنبش عظیم بلک متال

بلک متال در «نروژ» از زمانی پدید آمد که «نئو وایکینگ های» نروژ، در جستجوی راه و نابود کردن مسیحیت در نروژ جهان بودند و در این راه، انسان‌های بسیاری را کشتند و کلیساهای زیادی را آتش زدند و موسیقی بلک متال را تا نهایت نواختند که شاید خدای تاریک «پاگان ها» بازگردد. بازدیدکنندگان و توریست‌ها، از نروژ به عنوان کشور حماسه و افسانه‌ها یاد می‌کنند.

پایتخت این کشور هم «اسلوا»ست که در مرکز این شهر همه چیز از خانه‌های سنگی زیبا تا معتادان و گدایان با قیافه‌های مختلف دیده می‌شود. در یکی از همین خانه‌های مرکز این شهر و در یک اتاق شش ضلعی گروه (meyhem) به عنوان اولین گروه بلک

متال نروژ شکل گرفت. در این اتاق فرش‌های بسیار کثیف در زیر پا، صلیب‌های شکسته نازی‌ها در بالای سرشان به همراه صلیب‌های بر عکس و شمشیر وایکینگ‌ها که به در و دیوار آویزان بود، دیده می‌شود. «هِل هامر» در حال حاضر تنها عضو باقی مانده از ترکیب تشکیل دهنده گروه است.

پایه و اساس این موسیقی در نروژ در اوایل دهه‌ی هشتاد، شکل گرفت. اعضای این گروه در همان خانه زندگی می‌کردند که اطرافیان از این خانه به عنوان خانه‌ای شیطانی یاد می‌کنند.

هامر می‌گوید:

«وقتی برای خرید به مغازه‌ای می‌رفتیم پیرزن‌ها به محض دیدن ما فرار می‌کردند و به نوه‌ها و بچه‌هایشان می‌گفتند:

این جا محل زندگی «شیطان» است». گروه مشغول تمرین و کار بود که «دد» خواننده گروه مغز خود را با سلاح «شات گان» متلاشی کرد و اعضای گروه جنازه او را همان طور در حیاط خانه رها کردند تا جسدش خوراک پرندگان شود.

هامر می‌گوید:

«این کار «دد» مرا متعجب نکرد چون او واقعاً دیوانه بود و همیشه هم از قلعه‌های عجیب نروژ صحبت می‌کرد» هامر و اورانیموس گیتاریست گروه، اولین کسانی بودند که جنازه دِد را دیدند.

اورانیموس می‌گوید:

ما وقتی جنازه را دیدیم که مغز او روی زمین ریخته و خونش به دیوارها پاشیده شده بود.

هامر می‌گوید:

٪٪ «اورانیموس قسمتی از مغز او را برداشت و با فلفل و سبزی پخت و خورد! هامر اولین کسی بود که لباس بلک متال را مد کرد: چکمه‌های بلند، لباس جین، ژاکت‌های چرمی سیاه به همراه پنتاگرامی که به گردنبندی که از استخوان جمجمه دِد ساخته شده بود، اولین مدل لباس گروه بلک متال بود.

بلک متال همیشه موسیقی ترسناکی بوده و حتی گروه‌های انگلیسی مثل «venom» خود را به عنوان یک گروه شیطانی مطرح کرد و خود را طبق قوانین شیطان پرستی وفق دادند. وقتی که بلک متال به نروژ رفت، تغییرات اساسی در آن شکل گرفت و جنگ عظیمی که بر علیه مسیحیت با موسیقی متال شکل گرفت و پیوند خورد، نماد پیدا کرد. از گروه‌های دیگری که بعد از «meyhem» به این نهضت پیوستند می‌توان به «emperor» «marduk»، «burzum، «immortal»، «dark throne» اشاره کرد که در ابتدا به صورت زیرزمینی تشکیل شده و رشد کردند.

در همین زمان «euonymus» شرکت «DSP» را شکل داد. او به نوعی رهبر این نهضت محسوب می‌شد.

هامر در مورد او می‌گوید:

«او احساسات نداشت.

ترحم نداشت و همیشه هم می‌گفت که این نوع زندگی به رأیش لذت بخش است». این شرکت در زیرزمین همان خانه محل تمرین گروه، تشکیل شد.

این زیرزمین مثل سیاه چال‌های قدیم تاریک و نمناک بود و با شمع روشن می‌شد.

افراد بسیاری پس از آمدن به این مکان و خروج از آن کفن به تن می‌کردند و در اوج نشئگی حاصل از مواد مخدر به خودزنی با چاقو و شیشه شکسته می‌پرداختند و با اسپری بر روی دیوار عبارت «۶۶۶» را می‌نوشتند. «Hell hammer» مردمی که با تفنگ به خود یا دیوار شلیک می‌کردند و حتی کسی که با پتک به مغز خود کوبید، را به یاد می‌آورد یا حتی اورانیموس که یک روز آن قدر خود را با زنجیر زد تا بیهوش شد.

در حدود سال ۱۹۹۰ بود که بلک متال در حال پیشرفت بود و در این زمان گروه سازش ناپذیر (marduk) پایه ریزی شد و با اولین آلبوم خود یعنی (em Jesus) دری جدید را بر روی بلک متال و مبارزه با مسیحیت باز کرد. «ساموس» گیتاریست بزرگی که از اعضای تشکیل دهنده «emperer» است و سابقه همکاری با «satyricon»، «burzum» و ... را دارد می گوید:

«ما همیشه خشم و نفرت خود را نسبت به مسیح اعلام خواهیم کرد و خواهید دید که چگونه ادیان وایکینگ‌ها باز خواهد گشت».

نقطه‌ی اشتراکی که در بین گروه‌های آن موقع بلک متال، دیده می‌شود این بود که همه آنها نفرتی خاص نسبت به مسیحیت داشتند. در این زمان آتش زدن کلیساها به وسیله‌ی کسانی که خود را سربازان «ا و دین» می‌نامیدند، شیوع پیدا کرد. از پیشگامان این کار می‌توان به «Varg vikerness» یا همان «count grishnackh» اشاره کرد. از کلیساهای معروفی که ورگ آتش زد «fantoft» را نام می‌برد که از آثار باستانی نروژ است.

از دیگر کلیساهای معروف «Kolmen Kolen» است که «ساموس» آن را آتش زد که این کلیسا کلیسای خانوادگی پادشاه «هارالد پنجم» بود.

ساموس در ابتدا با کمک ورگ کلیسای «fantoft» را آتش و بعد از آتش زدن کلیسای «Kolmen» کلیسای «Skjold» را هم به آتش کشید. او می گوید:

«در ِ کوچکی در زیر محراب کلیسا وجود داشت و من هم چند گالن گازوئیل روی آن ریختم و کبریت زدم و فرار کردم.» ورگ، هم از اعضای اصلی این جنبش بود که اغلب لباس‌های وایکینگ‌ها را می‌پوشید و در ایدئولوژی‌اش بسیار حساس و سخت گیر در عین حال احساساتی بود (این نکته در آهنگ‌های «بارزام» چه با کلام و چه بدون کلام کاملاً ـ مشهود است و همیشه حتی در تندترین آهنگ‌های او نغمه‌ای غمناک شنیده می‌شود.) ورگ از معتقدان شدید به مبارزه با مسیحیان، از طریق آتش زدن کلیسا بود.

او با بنزین کلیسای «Fantoft» را آتش زد و بلافاصله به میان آتش رفت و روی دیوار کلیسا ادرار کرد. بعد از این جریان اورانیموس ادعا کرد ورگ این کار را برای مشهور شدن کرده و تقریباً دو ماه بعد از این جریان بود که ورگ، اورانیموس را کشت و به قصد توهین به دادگاه موهایش را بافت و دائماً در دادگاه می‌خندید. نظر مشترک اعضای بلک متال اینست که مسیحیت در سال ۹۹۵ بعد از میلاد از سوی «Olaf tryggvason» به نروژ آمد که با آمدنشان طلا ـ و نقره مردم را به غارت بردند و برای اجرای قدرتشان، دین جدید را به مردم نروژ تحمیل کردند و قلعه‌های پادگان‌ها را آتش زدند و مردم را سر دو راهی مسیح یا مرگ قرار دادند. اصلاحات مارتین لوترکینگ در سال ۱۵۳۷ مانند قبل آن، چنان خونین نبود، ولی به همان اندازه بی‌قانون بود.

لوترکینگ زبان آلمانی را با نروژی مخلوط کرد. با اصلاحات لوترکینگ تجاوز و دزدی در نروژ افزاش پیدا کرد و مبلغان تبلیغ می کردند که با مسیحی شدن به خدا نزدیک می‌شوند. «Trond viggo torgersson» عضو هیأت کودکان نروژ می گوید:

«شیطان پرست‌ها خواهان پایان دادن به این دورویی معنوی مردم هستند». در این زمان نروژ بسیار ضعیف است و هر روز زندگی سخت‌تر می‌شود «Torgersson» امیدوار است که این آتش، باعث بیدار شدن افکار خفته مردم شود. وقتی از اسقف «andriass artfloat» در این زمینه سؤال می‌شود با عصبانیت می گوید:

«این مسایل واقعاً نمی‌تواند دین ما را خدشه‌دار کند و این قدر ضعیف هستند که ما حتی به مبارزه با آن افکار نمی‌کنیم.» پرفسور «tormod engelsviken» می گوید:

«الان در زمانی شبیه قرون وسطی هستیم و این بار پاگان‌ها در مقابل مسیحیان قرار گرفته‌اند که هر دو طرف در عقایدشان بسیار دقیق هستند.» او اعتقاد دارد نروژی‌ها، دینی روحانی و واقعی می‌خواهند و می گوید:

«این حرکت و جنبش پاگان‌ها نوعی خون خواهی و انتقام از خشونت مسیحیان است.

شما بایـد به یاد بیاورید وایکینگ‌ها در زمان آمدن مسیحیت ساکت بودند و به مرور زمان از بین رفتند ولی الان نوبت نئووایکینگ است.»

«Nebelhexa» خانمی که از اساتید دانشگاه در نروژ بود، عضوی دیگر از این جنبش است که بسیار زود جادوی سیاه را یاد گرفت و به یکی از اعضای معتبر کلیسای شیطان تبدیل شد.

او موهایی قرمز داشت و سر انجام کلیسای شیطان را ترک کرد و با ساموس به همراه گروه «emperer» در تور اروپا برای «cradle of filth» شرکت داشت آشنا شد و با او ازدواج کرد. در نیمه شب سال نو همان سال ساموس «nebelhexa» از کوهی برف در نزدیکی خانه‌شان بالا رفتند و در جایی در میان درختان ساموس به رسم شیطان پرست‌ها سینه‌های «nebelhexa» را بریـد و خـون آن را روی برف ریخت و بـا هـم هم قسم شدنـد که تـا عـوض شـدن دین نروژ، از مبـارزه دست نکشند «nebelhexa» و «samoth» به همراه «varg» برای آتش زدن کلیسایی رفتند و پس از آتش زدن آن «samoth» در میان آتش گیر کرد و «varg» او را نجات داد. «nebelhexa» در مورد ورگ می گوید:

«او انسانی استثنائیست و در همه چیز استعداد دارد و برای رسیدن به هدف همه کاری می‌کند او همیشه به «samoth» می‌گفت بایـد تمام کلیساها را آتش زد. «Faust» در امر سابق و از اعضای تشکیل دهنده «emperor» از دیگر اشخاص معروف این جنبش است که به جرم کشتن یک کشیش و آتش زدن کلیسا به ۱۴ سال حبس محکوم شد.

در آگوست ۱۹۹۲ وقتی «faust» از پارک المپیک بازدید می‌کرد، کشیشی را دید و با او دوستانه مشغول به صحبت شد و با هم قدم زنان به میان جنگل «faust» گردن کشیش را با چاقو برید و جنازه او را رها کرد و فرار کرد. دو روز بعد از این جریان «faust» به همراه «varg» و «eurronymous» برای آتش زدن کلیسایی به نزدیکی همان پارک رفتند و «faust» داخل رفت و بمب دستی که ساخته بود در محراب کار گذاشت و انجیل و کتاب دعای مذهبی را هم روی آن گذاشت و کمی گازوئیل در نزدیکی آن ریخت و با هم به سوی کوه فرار کردند تا شاهد انفجار کلیسا باشند. بعد از این واقعه بود که «faust» دستگیر و به ۱۴ سال حبس محکوم شد.

تأثیر جنبش بلک متال و ضدمسیحیت و شیطان پرستی نه تنها در نروژ بود؛ بلکه به دیگر نقاط دنیا هم کشیده شد و برای مثال، از گروههایی که در جهان در این زمینه تشکیل شدند به گروه‌های «six feet under»، «deicide» و «cannibal corpse» در آمریکا، «opera IX» در ایتالیا، «Katakysm» در کانادا، می‌توان اشاره کرد. موسیقی و شیطان پرستی: در بخش‌های گذشته اشاره شد که شیطان پرستان با استفاده از ترفند موسیقی، نتوانست به نفوذ خود در اقصی نقاط جهان، تحقق بخشد.

عمده این اقدامات در فضای تأسیس و فعالیت گروه «متالیکا» تاکنون دنبال شده است که به معرفی آن خواهیم پرداخت: ۱. آشنایی با متالیکا: در سال ۱۹۸۱ یک نوازنده درام به نام «لارس الریچ» با انتشار یک آگهی فراخوان، تشکیل یک گروه هوی متال را اعلام و پس از مدتی موفق به جذب افراد مختلفی می‌شود. فعالیت این گروه‌ها مانند سایر گروه‌های هوی متال به صورت غیرقانونی و زیرزمینی در ظاهر و در باطن با حمایت سازمان‌های جاسوسی ایالات متحده آمریکا و رژیم صهیونیستی، با شعارهای اجتماعی و اعتراضی، ادامه و گسترش می‌یابد. این گروه چند سال بعد توصیه‌های «بلک متال» را نیز ادامه داد و ضمن ارائه آثار مختلف، زمینه را برای شکل گیری گروه‌های بعدی، فراهم آورد. متالیکا در حقیقت ضد ارزش‌هایی را ارائه می‌نماید که شامل «بازگشت به تاریکی» (محور اصلی تفکرات شیطان پرستان، بی‌رحمی و تجاوزات جنسی، فحاشی، هجوم و حمله به جامعه و فرهنگ عمومی آن) می‌باشد.

خوانندگان این گروه بر روی صحنه و در «کلیپ»‌های خیابانی، دست به خوردن و آشامیدن میوه‌های فاسد، ادرار، مدفوع، خون و مردار نموده و از کثیف‌ترین گروه‌های موسیقی جهان به حساب می‌آینـد. همچنین گفتنی است متالیکا از همجنس بازی نیز دفاع

می‌نماید و آلبومی را در سالروز مرگ «کوئین»، همجنس باز به نام آمریکایی منتشر کرد. برخی آمارها حکایت از این امر دارد که تاکنون بیش از ده میلیون و دویست هزار کپی، از آلبوم‌های این گروه «موسیقی شیطانی»، به فروش رسیده است.

۲. دلایل استفاده از موسیقی:

الف: جاذبه‌های مجازی و حاشیه‌های موسیقی متالیکا، مانند:

«ایجاد فضا برای روابط آزاد دختران و پسران».

ب: ارزان و قابل دسترسی بودن موسیقی با توجه به ارتقاء تجهیزات فنی تکثیر و توزیع.

ج: کاهش سطح حساسیت یا حساسیت زدایی از طریق نفوذ به خانواده‌ها، شرکت‌ها، اتومبیل‌های شخصی، رایانه‌های شخصی، بالاخره گوشی‌های تلفن همراه.

۳. روند و روال: روند و روالی که موسیقی متالیکا در گسترش مقوله‌ی شیطان پرستی تاکنون طی کرده است، بسیار قابل توجه می‌باشند. ظهور یک خواننده‌ی جدید، دقیقاً به مثابه یک شیطان جدید، همواره جمع تازه‌ای از علایق و عواطف اقشار مختلف مردم در کشورهای جهان را (علی الخصوص جوانان)، به خود جلب می‌کند.

نقش موسیقی متال، نقش حساس گسترش دامنه‌ی مخاطبین شیطان گرایی می‌باشد.

از سوی دیگر با گذشت زمان خوانندگان متالیکا همه روزه بیشتر تمایلات شیطانی خود را آشکار می‌نمایند و بدین سان می‌توان آنها را تنها عامل تبلیغ شیطان گرایی معرفی کرد.

شیطان پرستی و فراماسونری، نمادها و کتب (۱)

چکیده:

این مقاله تلاش دارد تا با معرفی نمادهای شیطان پرستان، شخصیت‌های شیطان پرستان، فیلم‌ها و کتبی که از این فرقه در ایران برگردان شده و استفاده ابزاری از آنان و بررسی آن جلوی گسترش روز افزون این فرقه را تا حدی بگیرد.

در ابتدا خلاصه‌ای از تاریخچه پیدایش کابالا و فراماسون‌ها ذکر شده و فلسفه گسترش آن بیان خواهد شد.

در ادامه به معرفی و بررسی نمادهای گروه شیطان پرستان و نحوه به کارگیری آنها خواهیم پرداخت سپس زندگی نامه دو شخصیت برجسته و سرشناس این گروه خواهد آمد. همچنین در این مقاله به برخی از فیلم‌های ضد اخلاقی پرداخته خواهد شد و در پایان کتب مبتذل و ضالّهٔ شیطان پرستی که در سال‌های ۱۳۷۸ تا حدود ۱۳۸۴ در ایران ترجمه و تجدید چاپ می‌شده مورد نقد و بررسی قرار خواهد گرفت.

فهرست واژگان:

فراماسون، کابالا، شیطان پرستی، شیطان، رقص شیطان، مانسون، لاوِی، مِتال

مقدمه:

«أَلَم أعهَد إِلَيكُم يا بَنى آدَم أَلّا تَعبُدُ الشّيطان إنَّه لَكُم عدوٌّ مُبينٌ و أنِ اعبُدونِى هذا صِرَاطٌ مُستَقيم» (۱)

در این مقاله تلاش شده تا به یک بررسی گزارش گونه و البته تا حدودی تحلیلی راجع به فرقه‌ای که دنیا با آن روبروست به نام شیطان پرستی بپردازد و شامل تاریخچه ای راجع به این فرقه و بررسی نمادهای شیطان پرستی و هدف آنان از گسترش این نمادها و کتبی که تاکنون در ایران برگردان شده و از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی مجوز چندین بار تجدید چاپ گرفته‌اند و محتوای آنان می‌باشد.

همچنین در این مقاله به نقد و بررسی برخی از فیلم‌ها و زندگی نامه دو شخصیت اصلی شیطان پرست به نام‌های مرلین مانسون و

آنتوان لاوی پرداخته شده‌ست

امید است خوانندگان آن به خصوص جوانان که بیشتر از سایر اقشار جامعه در معرض خطر ابتلاـ به این بیماری فکری و روحی هستند با دیدی باز به مسائلی که روزانه با آن مواجه هستند نگاه کنند و کورکورانه به تقلید از گروه‌ها و فرقه‌هایی که برای جوان جامعه‌ی ما شمشیر را از رو بسته‌اند نپردازند. شیطان پرستی فرقه‌ای مستقل؟

طبق بررسی‌های انجام شده نمادهای این گروه و همچنین تفکرات آنان از فرقه‌ای گسترده‌تر و طیفی خاص سرچشمه می‌گیرد به نام فراماسون ۲) free masion) حال برای اینکه راجع به فراماسونها بررسی‌هایی را انجام دهیم باید به دل تاریخ برگردیم.

فتنهٔ دجّال (۳)

از زمان حضرت نوح عَلَیْهِ السَّلَام هر پیامبری که به رسالت مبعوث شد مردم قوم خود را از فتنه دجّال ترساند.

دجّال یکی از علائم حتمیهٔ آخرالزمان و قبل از ظهور حضرت صاحب الزمان (عج) است، که در روایات و تفاسیر توضیحاتی پیرامون آن داده شده است.

دجّال طبق روایات مردیست که یک چشم دارد – وسط پیشانی — که مثل نور می‌درخشد، همه را به خود دعوت می‌کند، می‌گوید منم خدای شما، از آسمان باران نازل می‌کند، از زمین گیاه می‌رویاند، الاغی دارد که هر گام آن کیلومترهاست، دریاها را می‌پیماید، از آسمان عبور می‌کند، از هر موی این الاغ نواهایی بیرون می‌آید و توصیفاتی از این قبیل.

گفته شده که دجّال از زمان حضرت نوح بوده است بر خلاف سایر علائم آخرالزمان مثل خروج سفیانی، سید یمانی، سید خراسانی، سید حسنی و ... که آخرالزمان به وجود می‌آیند.

روایتی از پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم نقل شده که روزی حضرت با اصحاب از مکانی عبور می‌کردند مردی را به اصحاب نشان دادند به نام صاعد بن صید و فرمودند که این دجّال است اما آن دجّالی که آخرالزمان می‌آید این مرد نیست.

با این توصیفات مسلماً دجّال نمی‌تواند یک فرد باشد احتمالاً یک جریان باشد، یک تفکر، که آن همین تفکر فراماسونری است.

بنی اسرائیل و فراعین مصر

حضرت ابراهیم عَلَیْهِ السَّلَام دو فرزند داشتند به نام‌های – اسماعیل عَلَیْهِ السَّلَام و اسحاق عَلَیْهِ السَّلَام – اسماعیل عَلَیْهِ السَّلَام و فرزندانش به پیامبر اسلام رسیدند.

حضرت اسحاق عَلَیْهِ السَّلَام فرزندی داشتند به نام حضرت یعقوب عَلَیْهِ السَّلَام که ایشان دوازده پسر داشتند که یکی از آنان حضرت یوسف عَلَیْهِ السَّلَام بود که طی جریاناتی به مصر کشیده شد و در آنجا به مقام رسید.

حضرت یوسف عَلَیْهِ السَّلَام از زمین‌های حاصل خیز اطراف رود نیل به پدر و اطرافیانش داد.

حضرت یعقوب عَلَیْهِ السَّلَام لقبی را برای خود برگزیدند به نام اسرائیل به معنای بنده خدا (اسر به معنای عبد و ئیل به معنای الله) – طبرسی مجمع البیان – ولی در کتاب قاموس کتاب مقدس آمده:

«اسرائیل به معنای کسیست که بر خدا مظفر گشت» (۴) و فرزندان ایشان معروف شدند به بنی اسرائیل.

حضرت یوسف (ع) در اواخر عمر خود به بنی اسرائیل خبر داد که بعد از من فرعون به شما بدبین شده و شما را مورد آزار و اذیت قرار می‌دهد. همین گونه هم شد و فراعین مصر یکی پس از دیگری بنی اسرائیل را به استضعاف کشاندند تا زمانی که حضرت موسی عَلَیْهِ السَّلَام به دنیا آمد و وقایعی که در کتب تاریخی بدان اشاره شده به وقوع پیوست. کابالا (kabala) قبل از به دنیا آمدن حضرت موسی عَلَیْهِ السَّلَام عده‌ای به فرعون خبر دادند که پسری متولد خواهد شد که تو را از تخت پادشاهی به زیر خواهد کشید.

حال این سؤال مطرح می‌شود که از کجا مطلع شده بودند؟

یک گروه زیر زمینی و سرّی به نام کابالا وجود داشت که در فضای جادوگری و پیش گویی به سر می‌بردند و هدفشان حکومت

کردن بر مردم و سلطه جوئیست اینان پیش گویی کردند و به فرعون خبر دادند. فرعون هم شروع به کشتن نوزادان کرد. اما به خواست خدا حضرت در دامان خود فرعون پرورش یافت.

حضرت موسی عَلَیْهِ السَّلَام وقتی به پیامبری مبعوث شدند بنی اسرائیل را نجات دادند و از رود نیل گذراندند همین کابالیست‌ها که از عاقبت فرعون با خبر بودند به ظاهر به خدای موسی ایمان آورده و از رود نیل گذشتند و در راه به عده‌ای بت پرست برخورد کردند و گفتند:

«إجعَل لَنا إلهاً كَما لَهُم آلِهَه» (۵)

و گوساله سامری را طراحی کرده و به خورد یهودیان دادند و وقتی قرار شد که وارد بیت المقدس شوند سرپیچی کردند.

تا اینکه چهل سال در بیابانی به نام «تیه» سرگردان شدند.

در این مدت حضرت موسی عَلَیْهِ السَّلَام تعالیمی از جمله چهره شناسی، ارتباط با شیپور و بوق که هم اکنون همه ساله مراسم ویژه‌ای در اسرائیل برگزار می‌شود و مردم در بیابانی جمع می‌شوند و با شیپور به یکدیگر پیام می‌دهند. در همین ایام بود که حضرت موسی عَلَیْهِ السَّلَام از دنیا رفتند. کابالیست‌ها و یهودیانی که به ظاهر ایمان آورده بودند پس از حضرت موسی عَلَیْهِ السَّلَام با توجه به تعالیمی که از ایشان آموخته بودند و از قبل هم که به کار جادوگری و پیش گویی مشغول بودند ادّعا کردند که می‌توانند اداره خلقت را بر عهده بگیرند و دستان خدا در مقابل آنها بسته است «وَ قالَتِ الیَهودُ یَدُ اللهِ مَغلولَه» (۶).

در راستای همین برنامه‌هایی که ایشان برای اداره خلقت داشتند پیامبران زیادی بر بنی اسرائیل نازل شدند تا آنها را از این کار بر حذر بدارند. یکی از مهمترین ایشان حضرت عیسی عَلَیْهِ السَّلَام بود.

عیسی عَلَیْهِ السَّلَام کتابی آوردند به نام انجیل که در لغت به معنای بشارت است و منظور بشارت به پیامبری حضرت خاتم (ص) است.

اما این اتّفاق پیش نیامد و اقداماتی انجام دادند که حضرت عیسی عَلَیْهِ السَّلَام به خواست خدا به آسمان رفت و انجیل عیسی به شدت مورد تحریف قرار گرفت و تبدیل شد به بشارت به خود حضرت عیسی عَلَیْهِ السَّلَام نه پیامبر آخرالزمان. شائول و تحریف انجیل

در آن زمان فردی یهودی زندگی می‌کرد به نام شائول که به شدت مسیحی کش بود و مسیحیان را از بین می‌برد.

روزی وارد شهری که اهالی آن مسیحی بودند شد مسیحیان با دیدن وی پا به فرار گذاشتند ولی او به کلیسایی در آن شهر رفت و مشغول عبادت شد وقتی از او علت را جویا شدند گفت در راه مسیح بر من نازل شد گفت که از کشتن یاران من دست بردار و تبلیغ دین من را بکن. به همین جهت مسیحی شد و حتی نام خود را به «پولِس» تغییر داد. که هم اکنون در میان مسیحیان بسیار مقدس می‌باشد تا جایی که برخی نام «پل» را به عنوان پسوند قرار می‌دهند مانند «پاپژان پل. «پلوس به شدت شروع به تحریف در انجیل نمود. عده‌ای متوجه شدند اما از بین رفتند مانند «برنابا» که انجیل برنابا نیز وجود دارد که در آن نام پیامبر اسلام و حتی جانشین ایشان حضرت علی عَلَیْهِ السَّلَام به صراحت بیان شده است.

اسلام و یهودیان

در زمان پیش از ولادت حضرت محمد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم یهودیان و کابالیست‌ها که ویژگی‌های پیامبر را در تورات و انجیل مشاهده کرده بودند به جزیره العرب کوچ کردن تا پیامبر آخرالزمان را شناسایی کرده و او را از بین ببرند. لذا پدر حضرت محمد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم عبدالله را شناسایی کردند و پیش از ولادت حضرت او را به قتل رساندند و خود حضرت نیز مدت پنج سال در بیابان به دایه‌ی خود حلیمه خاتون سپرده شد و پس از این مدت که پیامبر را شناسایی کردند به دلیل حمایت پدر بزرگ و عموی ایشان نتوانستند آسیبی به ایشان برسانند.

ایشان نمی‌خواستند اجازه دهند که بیت المقدس توسط اسلام فتح شود به همین منظور با پیامبر اسلام مخالفت می‌کردند.

حاکمیت کلیسا و انزوای یهودیان

در زمان قرون وسطی و پیش از انقلاب صنعتی اروپا که کلیسا بر مردم حکومت می‌کرد یهودیان به شدت مورد آزار مسیحیان قرار می‌گرفتند و حتی در جنگ‌هایی که معروف شد به جنگ‌های صلیبی بسیاری از یهودیان را به اجبار مسیحی می‌کردند و دینشان از آنها می‌گرفتند. تنها کشوری که توانست مقاومت کند اسکاتلند بود که اولین لژ فراماسونری را تشکیل دادند. تا زمانی که رنسانس یا انقلاب صنعتی اروپا رخ داد و از قدرت کلیسا کاسته شد و زمینه برای رشد و فعالیت یهودیان و به اصطلاح انتقام گیری فراهم شد.

در همین زمان بود که یهودیان شروع به فعالیت کردند و کم کم لژهای دیگری در اروپا شکل گرفت. فراماسون (free masion)

ماسون (masion) در لغت به معنای بنّاست و فری (free) به معنای آزاد و فراماسون یعنی بنّای آزاد.

فراماسون به کسانی گفته می‌شد که معماری خلقت و معماری تفکر را از دیدگاه خود می‌دانستند. البته لازم به ذکر است که بنّاهای توانمندی بودند.

به عنوان نمونه اهرام ثلاثهٔ مصر (که از عجائب هفتگانه به شمار می‌رود) ساخته‌ی دست فراماسون‌هاست.

فراماسون‌ها فعالیت‌های خود را در سطح اروپا ادامه دادند تا زمانی که» کریستف کلمپ» امریکا را کشف کرد. در این زمان فراماسون‌ها به این قاره کوچ کردند و سنگ بنای امریکا را آن گونه که خود می‌خواستند ساختند. لذا نیویورک (که در همین مقاله به آن اشاره می‌شود) ساختار هندسی ماسونی دارد و بسیاری از نمادهای فراماسون‌ها در این شهر که پایتخت اقتصادی ایالات متحده امریکاست وجود دارد.

معرّفی نمادهای شیطان پرستی

فراماسون‌ها برای اینکه تفکر دینداران جهان را به ابتذال بکشانند شیطان پرستی را ابداع کرده و به شدت به تبلیغ و گسترش آن می‌پردازند. در این قسمت به معرفی تعدادی از نمادها، لوگوها و آرم‌های شیطان پرستی و گروه‌های مرتبط با آن می‌پردازیم.

پرگار و گونیا

این شکل نماد اصلی فراماسون‌ها می‌باشد که در آن پرگار و گونیای بر عکس که علامت بنّاییست وجود دارد. حرف G که در وسط این آرم نوشته شده مخفف کلمه (Goat) به معنای «بز» می‌باشد.

که پیرامون آن نیز توضیحاتی خواهیم داد.

إن شاء الله

در این عکس نماد پرگار و گونیای بر عکس را مشاهده می‌کنیم که در موارد مختلف از جمله آرم پلیس کانادا به کار برده می‌شود. این نماد در موارد دیگری مانند میادین اصلی شهر در کشورهای اروپایی و آمریکای شمالی استفاده می‌شود. بز بافومت (Bophomet)

این شکل مربوط به یکی دیگر از نمادهای شیطان پرستیست؛ به نام «ستاره پنتاگرام» که در وسط آن سر بز یا همان (Goat) را ملاحظه می‌کنید. در این شکل چهار عنصر آب (که در وسط شکم آن شکل ماهی و نماد آب است مشخص می‌باشد)، خاک (که در زیر پای بافومت قرار دارد)، آتش (که در مشعل فروزان روی سر بز می‌باشد) و باد (که از وجود ماه و خطوط اطراف آن معلوم می‌شود) و دو جنسه بودن این بز که دارای یک بازوی مردانه و یک بازوی زنانه و قسمت‌های دیگر بدن وی که نشان از تقابل و آمیزش جنسی می‌باشد از بارزترین ویژگی‌های بز بافومت می‌باشد.

در عقیده شیطان پرستان «بز بافومت» نماد شیطان و قدرت تاریکی هاست که سر آن در یک ستاره پنج پر (inverted pentagram (۷)) گنجانده شده است.

که ستاره معروف پنتاگرام که رأس آن روبه بالاست نماد این چهار عنصر و راس آن نماد روح انسانی و معنویت آن است که شیطان پرستان با وارونه کردن آن روح را زیر پا قرار داده‌اند.

کلید آنخ (Ankh)

همان طور که گفتیم اهرام ثلاثه مصر از جمله افتخارات فراماسون‌هاست.

به همین دلیل است که نمادهای مصر باستان در این فرقه به وفور یافت می‌شود.

نمادی که در شکل بالا ملاحظه می‌کنید کلید (آنخ) می‌باشد که در زمان مصر باستان در دست کاهنان معابد بوده است.

کلید آنخ نماد حیات و سرچشمه می‌گیرد به نام فراماسون جاودانگی می‌باشد که هم اکنون در فرقه‌ای به نام «فمنیسم» از جمله فرقه‌های فراماسونری استفاده می‌شود. آنان زن را نماد حیات و جاودانگی می‌دانند به همین دلیل از این نماد استفاده می‌کنند.

در شیطان پرستی Ankh نماد و سمبل شهوت و سکس می‌باشد (۸).

ضد مسیح (Anti Christ)

در شکل بالا که ستاره پنتاگرام در وسط دیده می‌شود خصومت شیطان پرستان با مسیحیت آشکار می‌شود.

از دیگر علامت‌های شیطان پرستان آنتی کریست (Anti Christ) به معنای ضد مسیح که به صورت صلیب بر عکس می‌باشد.

شیطان پرستان با اینکه در واقع در مقابل تمام ادیان ایستاده‌اند اما خصومت و دشمنی خاصی با مسیحیان دارند (۹) به همین علت علائم و نمادهای آنان را مورد استهزاء قرار می‌دهند. در ادامه این دشمنی بیش از پیش مشخص می‌شود.

(X) نماد کابالا

یکی دیگر از مهمترین نمادهای کابالیست‌ها و شیطان پرستان (X) که امروزه متأسفانه در ایران به عنوان بوگیر اتومبیل به وفور استفاده می‌شود. دست شاخدار (Cornuto)

علامت دست شاخ دار (Cornuto) نماد ارادت به شیطان (بز) است که شیطان پرستان از آن در مراسم مختلف برای نشان دادن هویت خود استفاده می‌کنند.

این علامت را بعداً بیشتر خواهید دید؛ که شخصیت‌های مختلفی از آن برای نشان دادن هویت اصلی خود استفاده می‌کنند.

از این نماد در گروه موسیقی هوی متال نیز استفاده می‌شود. هرج و مرج (Anarchy)

این نماد عمدتاً مورد استفاده گروه‌های هوی متال است که از جمله نمادهای فراماسونری می‌باشد.

حرف «A» مخفف کلمه «Anarchy» به معنای هرج و مرج و نابسامانی است و به این گروه آنارشیسم اطلاق می‌شود این نماد به معنای از بین بردن تمام قوانین است «هرچه تخریب کننده است، تو انجام بده»

در شیطان پرستی همه چیز آزاد است.

هر نوع لباس، تفکر و عملی آزاد است و هیچ چیزی انسان را از خوی حیوانیت و مست دنیا باز نمی‌دارد. لذا می‌بینیم که شیطان پرستان خواهان بی‌نظمی، قتل انسان به عنوان قربانی و حتی خودکشی (که کمال افتخار برای یک شیطان پرست می‌باشد) هستند.

چشم شیطان (Eye of satan)

این نماد به معنای چشم شیطان «نظارت و اقتدار» کمتر شناخته شده است.

فراماسون‌ها از این نماد زیاد استفاده می‌کنند.

از دیگر نام‌های آن چشم همه بین (All seeing eye) می‌باشد که در طراحی دلار نیز به کار رفته است.

که اگر دقت شود تک چشم چپ می‌باشد که در مورد دجال در روایات نیز آمده است (۱۰)

صلیب شکسته یا چرخش خورشید (or sun wheel swastika)

چرخش خورشید یک نماد باستانی است که در برخی فرهنگ‌های دینی همچون کتیبه‌های برجای مانده از بودایی‌ها مقبره‌های یونانی دیده شده است.

این نماد بعدها توسط هیتلر به کار رفت، لکن برخی با هدف به سخره گرفتن مسیحیت این سمبل را وارد شیطان پرستی کردند.

سر بز (Goat Head)

بز شاخدار، بز مندس mendes) همان ba'al بعل یا اُسیروس، خدای باروری مصر باستان) بافومت، (خدای جادوscapegoat، (بز طلیعه یا قربانی). این یکی از راه‌های شیطان پرستان برای به سخره گرفتن مسیح است زیرا گفته می‌شود که مسیح مانند بره‌ای برای گناهان بشر کشته شد و خود را برای نجات بشر فداء نمود. چشمی در حال نگاه به همه جا (چشم همه بین (All seeing Eye

شیطان پرستان اعتقاد دارند چشم در بالای هرم چشم شیطان است که بر همه جا نظارت و اشراف دارد این علامت در پیشگویی، جادوگری و کنترل‌های مخصوص جادوگری مورد استفاده قرار می‌گیرد.

آنها معتقدند این چشم لوسیفر شیطان است و کسی که قدرت کنترل آن را دارد بر تمام دارایی‌ها حکومت می‌کند.

کافیست به دلار، پول رایج آمریکا نگاهی بیندازید. این علامت اساس نظم و ساختار نوین جهانی است (novus ordo skolorum) که در شکل صفحهٔ بعد به زبان لاتین مشخص است.

که ترجمه آن به انگلیسی (New order of the Ages) می‌شود. که در شکل پایین صفحه به آن اشاره شده است ضد عدالت (Anti justice)

از دیگر نمادهای شیطان پرستی آنتی جاستیک (Anti justice) به معنای ضد عدالت این تبر رو به بالا به معنای عدالت و رو به پایین ضد عدالت است.

شیطان پرستان برای نشان دادن مخالفت خود با عدالت اجتماعی از هیچ فعالیتی مضایقه نمی‌کنند.

اعداد ماسونی

در فرهنگ فراماسونری همانند دیگر مذاهب اعدادی خاص جنبه تقدس به خود گرفته و بیانگر عقاید و تفکرات ماسونی و گاهی مخالفت با سایر ادیان می‌باشد.

عدد ۱۳

عدد سیزده در برخی از ادیان از جمله مسیحیت از اعداد نحس و شوم تلقی می‌شود، مسیحیان کمتر از این عدد استفاده می‌کنند.

تا جایی که در ساختمان‌های خود به جای طبقه سیزده عدد ۱+۱۲ استفاده می‌کنند.

لکن این عدد برای شیطان پرستان و ماسون‌ها عددی مقدس است.

این نماد در طرح یک دلاری به کار رفته است، که در آن ۱۳ شاخه زیتون در پای چپ، ۱۳ تیر در پای راست، ۱۳ ستاره پنتاگرام در بالای سر که مجموعاً ستاره هگزاگرام را تشکیل می‌دهند و ۱۳ خط سفید و قرمز بین دو بال عقاب که در پرچم امریکا نیز به کار رفته است قابل مشاهده می‌باشد.

همچنین هرمی که در سمت راست تصویر قابل مشاهده است نیز دارای ۱۳ طبقه می‌باشد.

که اگر نماد پرگار و گونیای بر عکس را روی این شکل پیاده کنیم حروفی که در دور حرم جدا خواهد شد کلمه mason را تشکیل خواهند داد.

عدد ۳۳

از دیگر اعداد مقدس فراماسون‌ها عدد ۳۳ می‌باشد که فراماسونرهای اعظم دارای این درجه خواهند شد.

ساخت یک دلاری و طراحی نمادهای آن حدود شش سال به طول انجامیده است.

جرج واشنگتن (Washington) اولین رئیس جمهور امریکا و فراماسونر اعظم می‌باشد که دارای درجه ۳۳ است و عکس وی در طرح یک دلاری به کار رفته است.

کاخ سفید

تصویر روبرو نقشه هوایی شهر نیویورک را مشخص می کند.

در این عکس اگر خطی مطابق شکل از ساختمان پنتاگون (وزارت دفاع امریکا) که در پایین شکل مشخص است به کاخ سفید (White house) محل تلاقی دو خط رسم و از آن به یکی از اصلی‌ترین ساختمان‌های ماسونی به نام جفرسون کشیده شود زاویه‌ای که از این دو خط حاصل می‌شود ۳۳ درجه می‌باشد.

نکته دیگری که در این تصویر وجود دارد ساختمان کاخ سفید است که با چهار میدان اطراف خود ستاره پنتاگرام را تشکیل می‌دهند.

سازمان ملل

شکل روبرو آرم سازمان ملل را نشان می‌دهد که در آن سیزده پر زیتون در دو طرف کره زمین قرار دارد و همچنین خطوطی که کره زمین را به ۳۳ قسمت تقسیم کرده است نمایانگر عدد ۳۳ می‌باشد.

(جان اف کندی) تنها رئیس جمهور ضد ماسون ایالات متحده بود که در زمان ریاست جمهوریش در شهر دالاس ترور شد.

در شکل شهر دالاس نشان داده شده است که نزدیک مدار ۳۳ درجه می‌باشد.

صحرای هرمجدون یا آرماگدون که در اسرائیل قرار دارد و به اعتقاد یهود آخرالزمان، منجی یهود در این صحرا ظهور می کند؛ نیز نزدیک مدار ۳۳ درجه می‌باشد.

جنگ ۳۳ روزه‌ی لبنان که در روز سی ام آتش بس اعلام شد ولی بی هیچ دلیلی تا روز سی و سوم ادامه پیدا کرد نیز در نزدیکی مدار ۳۳ درجه رخ داد.

همچنین عملیات صحرای طبس و بمب اتمی امریکا در ناکازاکی نیز در نزدیکی همین مدار صورت گرفت.

عدد ۶۶۶

از دیگر اعداد معروف شیطان پرستان عدد ۶۶۶ می‌باشد، به عقیده آنان در ششصد و شصت و ششمین روز از خلقت حضرت آدم شیطان او را از بهشت راند. از این عدد به عدد وحش یاد می‌شود که نمایانگر شیطان است.

۶۶۶ سمبلیست که به عنوان شماره تلفن شیطان از سوی گروه‌های هِوی متال، وارد ایران اسلامی شده است اما در حقیقت علامت انسان و نشانه جانور در میان شیطان پرستان تلقی می‌شود. از سال‌ها پیش تا کنون این عدد با اشکال مختلف روی دیوار شهرهای بزرگ نقش بسته است.

برخی معتقدند این نماد هم بهانه‌ایست برای گسترش نمادهای این افراد.

حرف F ششمین حرف از حروف الفبای انگلیسیست که با کنار هم قرار گرفتن ۳ F عدد ۶۶۶ پدید می‌آید. در برخی از بارکدها دو خط در اول وسط و آخر بارکد همانند شکل بزرگتر از سایر خطوط مشخص است که نماد عدد ۶۶۶ می‌باشد.

شخصیت‌های شیطانی

مرلین مانسون (Marlyn Manson)

مرلین مانسون نام مستعار «برایان وارنر» متولـد ۱۹۶۹ میلادی از یـک خـانواده فقیر و سـطح پایین فرهنگی در منطقه کانتون اوهایو امریکا می‌باشد.

دوران کودکی وی بـا آرزوهـای دست نیـافتنی و همه سـختی‌هایش به پایـان رسـید. برایان مـدت ۱۱ سال در یک مـدرسه مسـیحی تحصیل کرده و در سن ۱۸ سالگی ضمن نقل مکان به منطقه تامپابای فلوریدا به شغل روزنامه نگاری روی آورد.

وارنر در طول این مدت مطالب ضعیفی را با قلم خود در نقد اشعار موسیقی‌های مبتذل «متال» و «راک» به رشته تحریر در می‌آورد گروهی از همراهان وی را منتقد متالیکا معرفی می‌کنند.

امـا آنچه قاطعـانه می‌توان دربـاره دوران جوانی این شـیطان مـدرن گفت اینست که سال‌هـای جوانی وارنر سال‌هـای آشـنایی وی با فضای مسموم گروه‌های شیطان پرستی و اقمار آن نظیر گروه‌های متالیکا، هیپی و ... است.

به هر حال وی پس از آشـنایی به «اسـکات میچل» گیتاریست فعال در برخی از گروه‌های کوچک و نه چنـدان حرفه‌ای راک، گروه متالیکای خود را تشکیل می‌دهد.

وی در این سال‌ها نام مرلین منسون را با ترکیب دو نفر دیگر بر خود برگزیـد. نام مرلین را از بازیگر زن هالیوودی «مرلین مانرو» که شهرت به فساد و بازی در فیلم‌های غیر اخلاقی داشت و از ظاهر زیبایی برخوردار بود و منسون را از کشیش ناراضی فرقه‌گرا و قاتل حرفه‌ای به نام چارلز منسون بر می‌گزیند. پس از انتخاب جسورانه گروه منسون در انتخاب رنگبندی صـحنه، نوع اجرا، گسـتاخی در اسـتفاده از الفـاظ رکیـک و ترویـج فحشـا در آثـار ایشـان بـا شـرکت فعال موسـیقی به نام «تایتینگ ریکورد زلیپل» در امریکا آشـنا می‌شود و زمینه‌های گرایش بیشتر شـیطان مدرن به وحشـی گری در صحنه‌های اجرا از جمله پاره کردن انجیل و پرتاب آن به سمت مردم و خوردن مـدفوع و هر کـاری که حتی از حیوان هم سـاخته نیست را فراهم آورد؛ و از وی یـک چهره معروف و سوپر میلیونر ساخت. این اقدامات او را از جایگاه یک مطرب محلی در فلوریدا، خارج و به یک چهره ملی در امریکا تبدیل ساخت.

عقایـد هیـچ عقیـده ثابتی را نمی‌توان به منسون نسبت داد، او مظهر لاقیدی و بی‌عقیدگی محض است و آنجا که پای عقیده به میان کشـیده می‌شود آن عقیـده به شـیطان و بزرگی این موجود رانـده شـده ختم می‌شود لکن از آنجـا که انسانهـای بی‌عقیـده و مکاتب بی‌عقیـده بایـد در پی انجـام اعمـال خود به فلسفه‌بافی بپردازنـد تا مرموزتر جلوه کننـد، او نیز فلسـفه بافی‌هایی را طرح می‌نمایـد به عبارتی ٪٪فلسفه‌بافی به کمک مشتری داشتن و ماندگاری مشتریان به کمک او آمده است.

در مرحله بعد القای مفاسد فکری و عقیدتی در دستور کار وی قرار دارد که در صدر آن همان بی‌عقیدگی است.

بی‌عقیـدگی که در پلـورالیسم یـا نسبت گرایی نیز رخ می‌نمایـد امروزه شـاخصه زیربنـای بسیاری از مکـاتب فکری است، منسـون مصداق نسبیت گراییست

چشم چپ مـانسون اولین نمادیست که از آن به عنوان (Look marlin manson) یاد می‌شود. این چشم با لنز روشـنی از چشم دیگر وی متمایز است.

اغلب تصاویر منتشر شده از منسون به گونه‌ای تهیه می‌شود که این چشم به صورت واضح در آن مشخص باشد.

وی در هر اجرایش بـا گریم و چهره‌ای متفـاوت روی صـحنه ظـاهر می‌شود و همین موضوع باعث جلب توجه طرفـداران وی گشـته است.

از دیگر مشخصه‌های مرلین می‌توان به عدد ۶۹ روی سـینه‌اش اشاره کرد که نشان از سال تولد منسون دارد. او با این کار سال تولد خود را تحولی در بشـریت و سال مهمی قلمداد می‌نمود. این فرد همچنین برخی از نمادهای جدید را در شیطان پرستی ابداع کرده و برخی را دستخوش تغییر و تحولاتی نموده است (۱۱)

آنتوان لاوی

آنتوان شزاندر لاوِیْ (Anton Szandor LaVey) معروف به دکتر لاوی، مؤسس و کاهن اعظم کلیسای شیطان. نویسنده کتاب انجیل شیطانی و بنیانگذار شیطان پرستی فلسفیست.

وی در ۱۱ آوریل سال ۱۹۳۰ در شهر شیکاگو ایالت ایلی نویز متولد شد.

سپس به سافرانسیسکو نقل مکان کرد و بیشتر دوران رشد وی در همان جا سپری شد.

پس از رها کردن دبیرستان و فرار از خانه در ۱۷ سالگی ابتدا به سیرك پیوست و بعد به نوازندگی روی آورد و در سال ۱۹۵۰ به عنوان عکاس در دایره جنایی پلیس است خدام شد.

در سال ۱۹۵۲ با شخصی به نام کارول لنسینگ ازدواج کرد. نتیجه این ازدواج دختر اول او کلارا لاوی بود.

ازدواج آنها پس از شیفتگی آنتوان به داین هگارتی در سال ۱۹۶۰ منجر به طلاق شد.

داین و آنتوان هرگز با یکدیگر ازدواج نکردند ولی ثمره این رابطه دختر دوم لاوی به نام زنا لاوی بود.

لاوی که در سانفرانسیسکو از محبوبیت خاصی برخوردار بود، شبهای جمعه به ارائه سخنرانی‌های سری که آنها را دایره اسرارآمیز نامیده بود پرداخت. یکی از اعضای همین حلقه به وی پیشنهاد تأسیس آیین جدید را داد.

در ۳۰ آوریل ۱۹۶۶ در حالی که سر خود را به عنوان آیین جدید تراشیده بود، بنیان گذاری کلیسای شیطان (church of satan) را اعلام کرد. همچنین این سال را به عنوان سال اول عهد شیطان (anno Satan) نامید. چندی بعد با انتشار انجیل شیطان در سال ۱۹۶۹ به اظهار تعالیم کلیسای شیطان پرداخت و اظهار داشت که شیطان فرمانروای زمین است.

از جمله دیگر کتاب‌های لاوی می‌توان به آیین پرستش شیطان و دفتر یادداشت شیطان اشاره کرد.

پس از جدایی هگارتی از لاوی در اواسط سال ۱۹۸۰ آخرین همراه لاوی، بلانچ بارتون بود که نتیجه این همراهی تنها پسر لاوی به نام سیتن سرکیس کرنکی لاوی (۱۲) شد.

وی در ۲۹ اکتبر ۱۹۹۷ در بیمارستان سنت ماری شهر سانفرانسیسکو بر اثر تورّم ریه درگذشت. در تدفین شیطانی لاوی که به صورت مخفی انجام شد، جسدش سوزانده و خاکستر آن به این عقیده که وی دارای قدرت شیطان است بین وارثانش تقسیم شد (۱۳)

****

پی‌نوشتها:

یس ۶۰ - ۶۱ بنّای آزاد ضد مسیح ر. ك برگزیده تفسیر نمونه ج ۱ ص ۶۷ اعراف ۱۳۸ مائده ۶۴ ستارهٔ واژگون (شیطان پرستان جنبه‌ی معنوی انسان را زیر پا می‌گذارند

محمد زارعان / تهاجم فرهنگی و اصناف ص ۱۸

ستاد احیاء امربه معروف شهرستان اصفهان

علت این خصومت به جریان جنگ‌های صلیبی بر می‌گردد که حاکمیت کلیسا بر مردم موجب انزجار آنان می‌گشت

محمد زارعان / تهاجم فرهنگی و اصناف ص ۱۹

ستاد احیاء امربه معروف شهرستان اصفهان

محمد زارعان / تهاجم فرهنگی و اصناف ص ۸

ستاد احیاء امر به معروف شهرستان اصفهان

Satan Xerxes Carnaki Lavey

حمید رضا مظاهری سیف / شیطان پرستی موجی در حال یا طرحی برای آینده ص ۱۲ / موسسه مطالعات فرهنگی طلوع

نویسنده: امین شمگانی

منبع:

برگرفته از سایت اختصاصی راسخون

http://www.rasekhoon.net/article/show-۸۷۶۷۹.aspx

شیطان پرستی و فراماسونری، نمادها و کتب (۲)

فیلم‌های شیطانی در ادامه توضیحی پیرامون فیلم‌هایی که امروزه ضد ایران و اسلام ساخته می‌شود می‌پردازیم.

اسپایدر من

شخصیت مرد عنکبوتی یک شخصیت منجی و مثبت است که مردم را نجات می‌دهد و در بسیاری از موارد به کمک مردم می‌شتابد. نکته‌ای که در این فیلم (به خصوص در قسمت اوّل حائز اهمیت است این بود که مرد عنکبوتی وقتی خواست تارها را از دست خود خارج کند دست خود را به حالت‌های مختلف در آورد و وقتی دست خود را به شکل روبرو (Cornuto) در آورد آن قدرت جادویی از دستش خارج شد.

فیلم ۳۰۰

فیلم ۳۰۰ که نه تنها یک فیلم ضد ایرانی بلکه فیلمی ضد اسلامی بود.

شکل روبرو یکی از سکانس‌های این فیلم را نشان می‌دهد. در این سکانس یکی از جوانان لشکر اسپارتاکوس رو به پدر خود در حال لبخند زدن می‌باشد که ناگهان سوارکاری سفیدپوش با اسبی سفید از میان گرد و غبار ظاهر شد، سر این جوان را از بدنش جدا کرد و بعد ناپدید شد که صد در صد تفکر مهدویت را مورد هجوم قرار می‌دهد. چرا که در این فیلم سواران و نظامیان ایرانی سیاه پوش بوده و پرچم‌های مشکی در دست داشتند که نشان از پرچم‌های خراسان دارد.

سنگسار ثریا (stoning of soraya)

فیلم سنگسار که در این فیلم تمام مبانی اسلام و روحانیت مورد هجوم یک طرفانه دشمن قرار می‌گیرد.

در این فیلم زنی بی‌گناه با تهمت شوهر خود سنگسار می‌شود. این فیلم در فضای روستای کوهپایه ساخته شده و بازیگران آن به زبان فارسی صحبت می‌کنند و مردی که به خاطر هوسرانی و ازدواج با دیگری کاری می‌کند که همسرش ثریا به دست پدر و فرزندان خود سنگسار گردد و نهایت جرم و بی‌رحمی اسلام را به رخ بیننده می‌کشاند.

هری پاتر

فیلم هری پاتر که در فضای کابالیستی و جادوگری به سر می‌برد نیز یکی از فیلم‌هایی بود که در آن در برخی از بخش‌ها آرمان‌های اسلام را مورد هجوم قرار می‌دهد. در این فیلم یک شخصیت منفی جادوگر وجود داشت که بر سر خود دستاری شبیه عمامه روحانیون پیچیده بود که در پایان فیلم با برداشتن آن صورت شیطان در پشت سرش ظاهر گردید.

- یکی از زمینه‌های به تصویر کشیدن شیطان در رسانه‌های غربی و به ویژه هالیوود را باید در قرائت‌های جدید از کتاب مقدس و به ویژه بخش استعاری و غامض مکاشفات یوحنا جستجو کرد آنجا که می‌گوید ... «فرشته‌ای را دیدم که از آسمان پایین آمد ... او اژدها (شیطان) را گرفت و به زنجیر کشید و برای مدت هزار سال به چاه بی‌انتها افکند ... پس از پایان هزار سال، شیطان از زندان آزاد خواهد شد» (... ۱۴)

همین موضوع مورد توجه اربابان رسانه‌ای قرار گرفت و در پایان هزاره دوم و اوایل هزاره سوم محصولات فراوانی وارد بازار رسانه‌ای و به ویژه سینمایی شد آثاری همچون: بچه رزماری، طالع نحس، جن گیر، کنستانتین، پایان روزها، دروازه نهم و حتی

فیلمی همچون «ون هلسینگ» و یا «دراکولا ساخته‌ی برام استوکر» و...

معرّفی کتب شیطانی – ۱ قوم محزون گروه سپوترا

گزیده ترانه‌های کاوالرا کیسر

Kavalara – Keyser

برگردان: فردین صیّادی

نشر «مس»

موسیقی با طعم سیاست

در تعریف موسیقی متال می‌توان نوشت:

«صدای اتصال سیستم‌های برق فشار قوی به اضافه صدای ضجّه کرگدنی زخمی به اضافه صدای کشیده شدن میخ آهنی بر شیشه و کشیدن ناخن روی تخته سیاه با معجونی از صدای اتومبیل‌های فرمول یک و اصوات ناهنجار دیگر مساویست با موسیقی متال اگر «سیاست» را هم به این معجون اضافه کنید کمی با گروه «سپوترا» آشنا شده‌اید.»

«سپوترا» یک گروه برزیلیست که بعد از گذراندن یک دوره کوتاه در عرصه موسیقی کلاسیک به عرصه موزیک متال پا گذاشت و هم اکنون از معروف‌ترین گروه‌های معترضیست که با سبک هوی متال به فعالیت خود ادامه می‌دهد.

به عبارت دیگر «سپوترا» هیچ روزنه امیدی را قبول ندارد و به شدت معتقد است که دنیا با گام‌های شتابان به سوی فساد و نابودی پیش می‌تازد و نجات دهنده در گور، خفته است.

نشریه «لایف تایم» (Life time) در مورد این گروه می‌نویسد:

«پخش کلیپ‌های این گروه در هجده کشور دنیا به کلی ممنوع است و بسیاری از اهالی موسیقی نظیر «مارک نافلر» و «گری مور» اعتقاد دارند که «سپوترا» آفت موسیقی معاصر به حساب می‌آید.» طی سالهای گذشته انتشار مجموعه ترانه‌های گروه «سپوترا» در ایران موج اعتراضی را برانگیخت که پیش از آن در کشورهایی نظیر «لهستان» و «کره‌ی جنوبی» نیز شاهد آن بودیم. بدون اغراق باید نوشت خطر انتشار این ترانه‌ها آن هم در این سطح وسیع از توزیع هزاران کیلوگرم مواد مخدر و توهم‌زا بیشتر است.

در بررسی عملکرد این گروه می‌توان نوشت که آنان غیر از پرخاشگری و تقویت روحیه پرخاشگری در بین جوانان، چیزی در چنته ندارند و حتی در کشور خود نیز در نگاه اهل فرهنگ، گروه منفوری به حساب می‌آیند.

از سوی دیگر، در حالی که «فرزین صیادی» مترجم ترانه‌های این گروه که مجموعه را با نام «قوم محزون» توسط انتشارات «مس» روانه بازار کرده است در مقدمه کتاب سعی می‌کند این گروه را «ضدجنگ» معرفی کند، اما ترانه‌های ترجمه شده از نکته دیگری حکایت دارد.

اجازه بده بکشمت!

به جرأت می‌توان نوشت که در تمام ترانه‌های گروه «سپوترا» که سروده‌های «کاوالرا» و «کیسر» است هیچ کلمه مثبتی را نمی‌توان پیدا کرد و البته اگر یافت شود بدون معنی منفی استفاده شده است!

در آلبوم «ویرانه دِدمنشانه» تنها در ۴ ترانه ۸ بار از واژهٔ «نفرت»، ۴ بار از واژهٔ «مرگ»، ۱۱ بار از واژهٔ «شیطان»، ۸ بار از واژهٔ «جنگ» و ۸ بار از واژهٔ «وحشت» استفاده شده است که از عمق فاجعه خبر می‌دهد. البته به این آمار باید ۱۴ مورد عیسی و کلیسا و صلیب را نیز اضافه کنید:

...«متولد می‌شود از دوزخ قدرت برتر شیطان تا ویران کنند محراب کلیسا را و کشتار کند آنان را که مسیحی متولد می‌شوند.» (۱۵)

صدور مجوز انتشار این ترانه از سوی مسؤولان وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی بسیار قابل تامل است.

زیرا هر عقل سلیمی در می‌یابد که این ترانه، رسالتی جز زیر سؤال بردن مذهب ندارد و شأن الوهیت را نیز تا حد مبارزه با فرشته پایین می‌آورد.

به این چند سطر توجه کنید:

...«رژه بر فراز غبار برای انتقام از سال هایی که گرفتار دوزخ بودم آنجا که عیسی مسیح مصائب خود را تحمل کرد» (... ۱۶)

به نظر می‌رسد کسانی که مجوز «قوم محزون» را صادر کرده‌اند یا معنای دوزخ را نمی‌دانند و یا خبر ندارند که عیسی مسیح از فرستادگان خداوند است!

در بخش دیگری آمده است:

...«بر صلیب آویخته عیسی را امپراتوری روم نیرویی ددمنش خدایانت را قربانی کرده است ... بر صلیب آویخته، به قتل رسیده، مدنون گردیده مسیح قربانی شد به زانو افتاد ... مسیح تباه شده و میخکوب بر صلیب» (... ۱۷)

جای تردید نیست که تمامی این جملات در تضاد با مذاهب است و انتشار آن در یک کشور اسلامی به دور از تدبیر است.

متأسفانه در چنین مواقعی «ترجمه «دستاویز مناسبی برای اجرای نقشه‌های شوم معاندانی است که با ناجوانمردی بر مذهب و اخلاق یک ملّت می‌تازند.

شبهه افکنی علیه معاد:

سپوترا هیچ اعتقادی به دنیای پس از مرگ ندارد. البته این برای گروه‌های موسیقی با ملیت آمریکای جنوبی دور از انتظار نیست اما آنچه عجیب به نظر می‌رسد اصرار بیش از حد «سپوترا» برای تمسخر «معاد» و مهم‌تر از آن اصرار غیرقابل توجیه مترجم کتاب «قوم محزون» برای ترجمه سطر به سطر این سطور کفرآلود است!

به این اشعار توجه کنید:

...بهشت در آتش است آتشی از اعماق دوزخ که کلماتی از نفرت بر جای می‌گذارد ... زندگی گذشته تو نفرت انگیز بود سرنوشت امروز تو همانا عذاب کسی دیگر است» (... ۱۸)

به یاد بیاوریم این آیهٔ شریفه را که: (هیچکس به گناه دیگری، عذاب نمی‌شود) (۱۹)

نقطه پایان

اگر شیشه‌های باجه تلفنی شکست یا پلیسی در خیابان کتک خورد، غیر از قضا و قدر «سپوترا» را هم کمی مقصر بدانیم! ترجمه این کتاب به متن وفادار نیست و گاه غلطهای فاحشی دیده می‌شود که واقعاً شگفت انگیز است.

همچنین مترجم کوشیده تا به نوعی در مقدمه کتاب «سپوترا» را از جرائم تبرئه کند.

۲ – نا بخشود ه (متالیکا) گروه متالیکا

اشعار جیمز هتفیلد

James hetfeild

ترجمه: سید حبیب گوهری راد

انتشارات دژ

سبک: متال، هوی متال، بلک متال، راک

«در مغزهای ما فقط حس کشتن شعله می‌کشد سعی کن فرار کنی چرا که تو همان کسی هستی که ما پیدا خواهیم کرد»»

متالیکا» متال نیست

...«متال، هرزه، شهوانی و غیر انسانی است.

متـال و متالیکا غیر از گوش آزاری و تولیـد نفرت کاری ندارنـد. بایـد همه آنها را به دریا ریخت و دنیا را در غیاب متالیکا یک بار دیگر ساخت...

«نفرت جهانی از متالیکا روز به روز در حال گسترش است و اکنون مـدعیان طراز اول موسـیقی جهان در پی واکسن‌هایی برآمده‌اند که جوانان نسل آینده را از گزند این ویروس بی‌هویت نجات دهند.

به عبارت دیگر، متال که در پوشـش دموکراسـی زاییده شد، هر روز قربانی تازه‌ای می‌گیرد و به پدیده‌ای شوم و غیرقابل مهار مبدل شده است.

خطر گسترش متالیکا به گونه‌ای نگران کننـده شده است که رادیو دولتی فرانسه هر هفته ساعت‌ها به بررسـی و نقد موسـیقی مخرب متال می‌پردازد و به جوانان فرانسوی هشدار می‌دهد از متال و متالیکا پرهیز کنند.

متاسـفانه این ویروس خطرناک در کشور ما نیز به سـرعت در حال افزایش است و متولیان فرهنگ بدون توجه به قدرت تخریبی این نوع ترانه و موسیقی، مرزهای فرهنگی را گشوده‌اند و متال و متالیکا به راحتی در کشور، جای خود را باز کرده است.

متاسـفانه این سبک (متال) به پرطرفدارترین سبک موسیقی در کشورمان تبدیل شده است و به دلیل طبیعت این نوع موسیقی در بین جوانان احساساتی و معترض جایگاه ویژه‌ای دارد!

ناشـران و پدیدآورندگان آثار مربوط به متالیکا با این توجیه که «متالیکا، متال نیست»، مجوز دریافت کرده و خواسته یا ناخواسته در یکی از بزرگترین خیانت‌های فرهنگی قرن شرکت می‌کنند.

آن گونه که در بخشی از مقدمه مترجم اثر «نا بخشود ه» (سروده منحطترین «متال باز» جهان) آمده است:

...اگر چه موسـیقی دنیای غرب با اندیشه‌ها و فرهنگ غنی ما تفاوت‌های بسـیاری دارد ولی در این کتاب سـعی نموده‌ایم تا جوانان نسل امروز را با اشـعار و این سـبک موسیقی آشنا نماییم. چرا که ما امروزه شاهد تاثیرگذاری منفی این گونه ترانه‌ها بر جامعه خود هستیم که متاسـفانه عدم شناخت کافی جوانان ما از محتوا و معنای اخلاقی این گونه موسیقی، یکی از مهمترین دلایل این تاثیر سوء می‌باشـد که بهـترین راه برای جلوگیری از این معضـل اجتمـاعی، آموزش صـحیح و آشـنا کردن افراد جـامعه بـا این گونه موسـیقی می‌باشد...

تاسف بارتر اینکه مترجم معتقد است این نوع موسـیقی و ترانه با فرهنگ ما هیچ سـنخیتی ندارد و مخرب است اما باید منتشر شود تا جوانان ما با این تخریب آشنا شوند!

۳ جادوی بی‌خیالی

مجموعه ترانه‌های رولینگ استون

میک جگر کیت ریچارد

Mick jeger – kit richard

مترجم؛ کیوان هنرمند

انتشارات «مس»

راوی لاابالی عشق

گروه دربدرها (Rolling Stones)

در سال ۱۹۶۲ شکل گرفت و حالا بعد از چهار دهه از معتبرترین گروه‌های پاپ (مردمی) جهان به شمار می‌رود.

ترانه‌هـای این گروه، تنوعی بـاور نکردنی دارنـد. رولینـگ اسـتون بر خلاـف گروه‌هـای معتبر دیگر که به نوعی تمرکز در مضـامین

ترانه‌ها رسیده‌اند هم در ژانر ترانه‌های ساده عاشقانه تجربه‌های درخشانی دارند و هم در حوزه‌های اجتماعی، فلسفی، عامیانه، کمدیک و حتی ترانه‌های معترض قابل توجه هستند.

با این همه بافت و زیرساخت فرهنگی ترانه‌های رولینگ استون با فرهنگ غنی ایرانی، فرسنگ‌ها فاصله دارد و انتشار برگردان ترانه‌های این گروه به نفع فرهنگ ما نیست.

با نگاهی اجمالی به مفهوم عشق و اساطیر آن در می‌یابیم که آنچه رولینگ استون از آن می‌گوید یک عشق غربیست که زیر ساخت آن را «زنا» تشکیل می‌دهد.

در اساطیر عشق ایرانی می‌توان از «فرهاد» و «شیرین» به عنوان عاشقان با محور «حیا» نام برد و در عشق عرب نیز از «لیلی» و «مجنون» نام برد که مفهوم عشق «پاک» را تداعی می‌کند، اما اسطوره‌ی عشق غربی‌ها «تریستان» و «ایزوت» است که بر پایه «زنا» طراحی شده است.

«رولینگ استون» در ترانه‌هایش از این اسطوره‌ی غربی بارها می‌گوید.

ناگفته پیداست که استقبال غربی‌ها از «رولینگ استون» و نغمه‌هایش امری طبیعیست که ریشه در فرهنگشان دارد و آنچه مسلم است خطر چندانی آنها را تهدید نمی‌کند، اما «رولینگ استون» یک آفت جدی برای اهالی مشرق زمین است.

نخستین بازخورد جدی ترجمه ترانه‌های «رولینگ استون» در ایران، خلق ترانه‌های غیرمتعارفی نظیر «خالی نیست» و «ناز نکن» و... است.

نکته قابل تامل این که ترانه‌های رولینگ استون، حرفه‌ای، تأثیرگذار است و به همین خاطر به سرعت در دل مخاطبان، جا باز می‌کند.

بنا بر این ضروریست که برای پیشگیری از یک فاجعه فرهنگی، راه حل مناسبی از سوی مدیران فرهنگی نظام، اندیشیده شود. فراموش نکنیم که رولینگ استون یا همان «دربه درها راوی لاابالی عشق است؛ عشقی که در فرهنگ غنی ایرانی هیچ جایگاهی ندارد.

عشق از نوع سوم

نمونه‌های ایرانی آثار «رولینگ استون» را در ادبیات فارسی می‌توان در قرن دهم هجری در اشعار وحشی بافقی جستجو کرد. مکتب «وقوع» یا بی نیازی از معشوق که منافات چندانی با عشق آتشین ندارد. اما آثار پدید آمده در سال‌های اخیر که تحت تأثیر مستقیم «رولینگ استون» در ایران سروده شده به هیچ وجه هویت ندارد و فاقد اصالت است.

در واقع نوعی گستاخی و جسارت غربیست که وجه اشتراک آن با گویش و منش مشرق زمینی ما بسیار ناچیز است.

ترانه‌های «رولینگ استون» سرشار از واژه‌های رکیک، تحقیرآمیز و گاه مستهجن است و صدور مجوز به «جادوی بی‌خیالی» بسیار تامل برانگیز است.

«میک جگر» و «کیت ریچارد» هیچ کلمه‌ای را به ترانه ممنوع‌الورود نکرده‌اند و به صراحت از واژه‌های نظیر: کثافت، احمق، لجن، خرفت، هرزه، فاحشه، نفهم، عجوزه علاف، خودفروش، لعنتی و ... استفاده می‌کنند.»

رولینگ استون» و ترویج صوفی گری

نکته قابل تامل دیگر این که گرایش جوانان امروز ایرانی به تصوف و شاخه‌های آن پیش از آنکه ریشه سنتی داشته باشد به دلیل تعلیمات خاص گروه‌های نظیر» رولینگ استون» است.

(البته آنچه که صوفی گری نامیده‌ایم با آنچه که» رهرو» را به «منزل» می‌رساند، فرسنگ‌ها فاصله دارد.)

افراط در مصرف مواد مخدر به خصوص حشیش و ماری جوانا و قرص‌های نشاط‌آور و همچنین استفاده از کلمات رکیک و

مستهجن در گفتار از وجوه مشترک «رولینگ استون» و پیروان مسلک تصوف دروغین است.»

«رولینگ» مخاطب ایرانی را بی‌اختیار به یاد فرقه ٪٪ملاقیه می‌اندازد. فرقه‌ای که با تظاهر به فسق و فجور، سعی می‌کنند خود را بدتر و پلیدتر از آنچه هستند، معرفی کنند تا دچار غرور نشوند. متأسفانه این هدف به ظاهر مقدس، ابزار ناپاکی دارد که زیر پا گذاشتن شرع و عرف فقط یکی از آنها به شمار می‌رود.

همچنان در بخشی از ترانه‌های این گروه آمده است:

...«مهم نیست چه می‌گویی مهم نیست چه می‌کنی

مثل یک شیر تنبلم

مثل یک مار بد ذاتم

پستم مثل سگ مستم، مثل بز

شهوانی چون خوک، عشقی هولناک

...تو مثل آهوی می‌دوی و من دغل مثل روباه

از مادیان سریعتری و من از قاطر قویترم از خفاش تیره‌تر» (... ۲۰)

۴ باران نوامبر

گروه: گانزن رُزِز Genzen rozez

ترانه‌های اکسل رُز برگردان: حمید خدا پناهی و مهرداد فریدونی

نشر «مس»

ترانه سرای نفرت و ناامیدی

رُز خود را ترانه سرا نمی‌داند و معتقد است که راوی نفرت‌هاییست که از کودکی تا میان سالی با خود به این طرف و آن طرف می‌برد. هر چند سبک تلفیقی گروه «گانزن رُزِز» نیازی به ترانه ندارد.

مجموعه به اصطلاح ترانه‌های «إکسل» که در ایران با عنوان «باران نوامبر «با ترجمه حمید خدا پناهی و مهرداد فریدونی از سوی انتشارات «مس» به چاپ رسیده می‌تواند گواه خوبی بر بیگانگی «اکسل» با مفهوم ترانه باشد! فرار به سوی پوچی» گانزن رُزِز» در اروپا و آمریکا، طرفداران بسیاری دارد. هر چند منتقدان و مخالفان این گروه، افزون‌تر از سینه چاکان این گروه هستند که به هنجارستیزی‌هایی که در ترانه‌های «اکسل» موج می‌زند، اعتراض می‌کنند.

مترجمان «باران نوامبر» در مقدمه کتاب مدعی شده‌اند که دلیل برگردان این اثر بوده:»

مخاطبان بدانند که گانزن رزز هم حرف‌هایی برای گفتن دارد که با فرهنگ ما بیگانه نیست».

نکته قابل تامل اینکه ترجمه تمامی این ترانه‌ها نقص دارد و علاوه بر عدم وفاداری به متن از دوگانگی زبان نیز رنج می‌برد. همچنین بیش از پنجاه درصد اطلاعات مقدمه کتاب، نادرست است.

به نظر می‌رسد مترجم تمامی اصطلاحات به کار رفته در ترانه‌ها را به صورت تحت اللفظی ترجمه کرده است، ولی با این حال از ابتذال اشعار و ترانه‌ها کاسته نشده است.

تهییج برای اعتراض» اکسل رز» اعتراض می‌کند، فریاد می‌زند و همه را متهم می‌کند و قابل تامل اینکه دلیل هیچکدام از اعتراض‌هایش را نمی‌داند. «رزز» حتی به طبقه اجتماعی خود نیز اعتراض نمی‌کند.

فقط می‌خواهد معترض باشد و معترض پروری کند.

به همین خاطر در ترانه‌های صد در صد عاشقانه‌اش رگه‌های از خشونت بی‌دلیل به چشم می‌خورد.

با این پیشگفتار بخشی از ترانه «او را دوست می‌داشتم» از آلبوم «دروغ‌های گانزن» را مرور می کنیم.

...«من او را دوست داشتم ولی باید او را می کشتم

من او را دوست داشتم آه ... آری ولی باید او را می کشتم

می‌دانستم که دلم برایش تنگ می‌شود پس باید او را نگه می‌داشتم

او درست در حیاط خلوت من دفن شده‌ست

اوه بله، اوه بله، اوه بله، اوه بله

...او بسیار غُرّ و لُند می کرد و من از دستش دیوانه می‌شدم

و اکنون این گونه راحت‌ترم، آری

...او را باید چند متر زیر خاک می گذاشتم

من هنوز می‌توانم صدای اعتراض او را بشنوم» (... ۲۱)

بی‌تردید این کلمات و معانی نمی‌تواند زاییده فکر و فرهنگی سالم باشد و سراینده این ترانه اگر سایکوتیک حاد نباشد حتماً نوروتیک (در معرض دیوانگی) است.

اما متأسفانه این زهر کشنده با مجوز رسمی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در میان جوانان ایرانی توزیع می‌شود!

البته ممکن است کسانی چنین شبهه افکنی کنند که مفهوم ترانه در سبک‌هایی نظیر متال، راک و پانک و رپ با سایر ترانه‌ها، تفاوت اساسی دارد و به اصطلاح به جای شعر (Poem) از نغمه خودمانی (Lyric) استفاده می‌شود، در پاسخ به این شبهه باید این نکته را یادآور شد که هر «لیریک»، شایستگی ترجمه و نشر ندارد و استناد به این واقعیت تنها راهی برای ترجمه و نشر تمامی مضامین غیراخلاقی در آثار کتبی و شفاهی جهان باز می کند.

به عبارتی با این شبهه افکنی حتی ترجمه نوشتارهای غیر اخلاقی نیز اشکالی ندارد و می‌توان با مجوز رسمی، هر پدیده غیراخلاقی و حتی غیر انسانی را در معرض دید عموم گذاشت.

۵ رقص شیطان گروه متالیکا

ترانه سرا: جیمز هتفیلد

James hetfeild

بر گردان: سهراب محبی

انتشارات «مس»

با «شیاطین» می‌رقصند

سبک «متالیکا» هرزه ترین، شهوت آمیزترین و غیر انسانی‌ترین سبک موسیقی در تمام دنیا ست.

«متالیکا» طرفداران خود را از میان نوجوانان و جوانانی که با بحران شخصیت دست و پنجه نرم می کنند می‌یابد!»

«عصیان علیه هر چیز» شعار اصلی متالیکاست.

«متالیکا» اعتقاد دارد که تمام انسان‌ها، فرزندان شیطان هستند و برای همین باید بمیرند.

طرفداران متالیکا در ایران که معمولاً به «متال باز»ها شهرت دارند، دوآتشه‌ترین هواداران موسیقی به حساب می‌آیند. آنها معمولاً مشتریان دائمی مواد مخدّر از جمله حشیش، L. S. D و قرص‌های روانگردان هستند.

تا چند سال گذشته بیش از ۹۸ درصد از این هواداران دوآتشه، با فرهنگ متال آشنا نبودند و به همین خاطر ترجمه و انتشار کتاب متالیکا در ایران، موجی عظیم پدید آورد و این کتاب به سرعت به صورت آشکار و پنهان در زیرزمین‌های متال، پخش شد.

کتاب «رقص شیطان» یک بمب تخریبی قدرتمند است که متأسفانه تاکنون در ایران قربانی‌های زیادی گرفته است و پس از این نیز قربانی خواهد گرفت.

در شرایطی که حتی خوش‌بین‌ترین طرفدار متال، امیدی به ترجمه و انتشار حتی یکی از ترانه‌های متال نداشت، با اجرای سیاست تساهل و تسامح از سوی مدیران ارشاد مجوز «رقص شیطان» صادر شد.

ناشر «رقص شیطان» که تا تابستان ۸۴ این اثر را برای هشتمین بار در تیراژ زیاد به بازار عرضه کرده است در پیشگفتار کتاب نتوانسته خوشحالی خود را پنهان کند.

این ناشر می‌نویسد:

...آنچه مرا واداشت تا مجموعه اشعار ترانه سرایان عصر حاضر را منتشر کنم، در ابتدا جستجویی بود برای فهم علت علاقه‌ی جوانان به این نوع موسیقی که تصور می‌کردم مانند هر «مُد»ی تاریخ مصرفی دارد و می‌گذرد. ولی بعد متوجه شدم این علاقه می‌تواند دلایل دیگری غیر از «مُد» داشته باشد؛ زیرا می‌دیدم حتی جوانان متعلق به خانواده‌های فرهنگی با وجود آشنایی با اصول موسیقی کلاسیک یا اصیل ایرانی به این نوع موسیقی نیز علاقه نشان می‌دهند» (... ۲۱)

این ادعا، کذب محض است.

کسی که موسیقی کر کننده و حیوانی متال را می‌شنود، هرگز نمی‌تواند از موسیقی کلاسیک و اصیل لذت ببرد. ای کاش ناشر مدعی توضیح می‌داد که مثلاً صدای سه تار چه ربطی به گیتار «دیستورِتشن» بدلهجه‌ای دارد که متالیکا از آن استفاده می‌کند؟

متالیکا و شیطان پرستی

تاکنون بسیاری از مروّجان موسیقی و کلام متالیکا برای در امان ماندن از فشارهای حکومتی، کوشیده‌اند تا متالیکا را از اتهام «شیطان پرستی» مبرّا کنند، اما این تلاشی بیهوده بوده که تا امروز نیز نتیجه‌ای نداده است.

گروه متالیکا به صراحت اعلام کرده که شیطان پرستند و با «خدا» سر ستیز دارند. این حقیقت تلخ، حتی در شیوه‌ی پوشش آنان در کنسرت‌ها به راحتی قابل مشاهده است.

متأسفانه گروه‌های متال باز ایرانی که در تهران و کرج فعالیت وسیعی دارند در دام شیطان پرستی افتاده‌اند و نسل نوجوان را به شدت تهدید می‌کنند.

به نظر می‌رسد انتشار ترانه‌های متال در ایران به این پدیده شوم دامن زده است و در صورت استمرار این وضعیت، در آینده‌ای نزدیک با مشکلی به نام بحران اعتقادی جوانان مواجه می‌شویم.

دفاع ناشیانه از رقص شیطان

ناشر در پیشگفتار کتاب اعتراف می‌کند:

...«می‌شد با حذف و اضافاتی به زیباتر شدن اشعار، کمک کرد. ولی آیا استفاده از ترفندهای ویرایشی و پیرایشی و هَرَس اشعار مثلاً در شعری که می‌خواهد پوچی و سردی و بی‌روحی این عصر را نشان دهد باعث دور شدن از اصل محتوی نخواهد شد»...

حال این سؤال مطرح می‌شود، در شرایط فعلی که جامعه‌ی ما به ویژه نسل جوان به نشاط و امیدواری، نیاز دارند، نمایش بی‌پرده «پوچی و سردی و بی‌روحی عصر حاضر» چه دردی از ما دواء خواهد کرد؟

پدیدآورندگان رقص شیطان با ادعاهای واهی نظیر مراجعه «جیمز هتفیلد» به یک مرکز ترک اعتیاد برای ترک الکل و بهبودی نسبی وی!! و همچنین ادعای «درون نگری» متالیکا سعی در تطهیر این گروه دارند، اما به صراحت می‌توان گفت که متالیکا لکه‌ای سیاه بر دامن موسیقیست که هیچ گاه پاک نخواهد شد.

کلام آخر (رقص شیطان)

باید اذعان داشت که با چاپ کتاب «رقص شیطان» خواسته یا ناخواسته صفحه حوادث روزنامه‌ها را تلخ‌تر کرده ایم:

...«همه اش در دستانم له‌اش کن، خُردش کن نگاهش دار عزیزم نگاهش دار خفه شو حالا ـ از من متنفر شو ... فقط می گذارم نفس بکشی هوای من را که تو دریافت می کنی بعد می‌بینم که آیا می گذارم مرا دوست داشته باشی بُکش بُکش بُکش بُکش بُکش» (... ۲۳)

۶ سلاطین فلزی

گروه «منووار» MANOWAR مجموعه ترانه‌های اریک آدامز

مترجم؛ فراز بهروز سهیل عبدی

انتشارات دژ

شاگردان شیطان و ما

مترجمان «سلاطین فلزی» در پیشگفتار این اثر، ادعای عجیبی را مطرح کرده‌اند که بسیار قابل تامل است آنان مدعی شده‌اند:

این نوع موسیقی (راک و متال) به همراه متن ترانه‌هایش، متعلق به نسل جوان جامعه بوده و اکثر نوجوانان و جوانانی که علاقه‌مند به این سبک هستند، می‌خواهند از طریق این نوع موسیقی انرژی منفعل خود را رها کنند تا سکون انرژی سرشار جوانی، باعث یاس و سرخوردگی آنان نشود و از طرفی متن اعتراض آمیز و عصیانگرانه ترانه‌هایشان باعث شده که جوانان، حرف دل خود را در لابلای سطور این اشعار بیابند و این امر علت به وجود آمدن این حس همگرایی می‌شود» (... ۲۴)

برای این که صحت و سقم ادعای آنان را دریابیم به هزار توی ترانه‌های «اریک آدامز» (شیطان پرست معروف) نقبی می‌زنیم تا «همگرایی» جوانان ایران زمین و شیطان پرستان از نگاه مدعیان آشکارتر شود:

...سوختن، مرگ، هلاکت، توهین کن به دختران و زنان

این خون به دست آمده دستمزد من است

در زندگی کثیف شان هیچکس نمی‌تواند از من بگریزد

سوار بر مرگ سیاهم هنگامی که بوسه زد بر شمشیر کینه جویی

سرت در کنارت گذاشته می‌شود تمام زندگی‌ها را گرفتم که تنها من دانستم

بدنی دریده شده با مرگی آرام در انتظار شماست

...دختران و همسران شان را به یغما ببر» (۲۵)

نمونه‌ای از همگرایی «اریک آدامز» و «جوانان ایرانی» را با هم خواندیم. به عبارت دیگر «همگرایی» ادعا شده در پیشگفتار «سلاطین فلزی» بیشتر به این معناست که فرهنگ ما، بر پایه خشونت استوار شده است (!) آیا این ادعایی توهین آمیز نیست؟

۷ روح لاتین

مجموعه ترانه‌های جنیفر لوپز

Jenifer Lopez

مترجم؛ وحید کیان

انتشارات اندیشه عالم روح لاتین» جنیفر لوپز» خواننده مشهوریست. رقّاصه‌ای فوق ستاره و بازیگری که فروش فیلم‌های هالیوودی را تضمین می کند.

جنیفر، ترانه هم می‌نویسد و در آمریکا از محبوبیت قابل توجهی برخوردار است.

البته شهرت او از محبوبیتش خیلی بیشتر است.

وی در حال حاضر با سومین همسر خود زندگی می‌کند و در دنیای بازیگری و خوانندگی «مدونا» فوق ستاره آمریکایی را پشت سر گذاشته است.

جنیفر بـا فرهنگ آمریکـایی خود می‌نویسـد، می‌خوانـد و می‌رقصـد. بر اساس اطلاعات دریافتی پخش صـدای جنیفر لوپز در ایران ممنوع است.

رقص‌هـایش که جـای خود دارد. امـا کتـاب ترانه‌هـای جنیفر لوپز بـا مجوز وزارت فرهنـگ و ارشاد اسـلامی در بازار است و ظاهراً فروش خوبی هم دارد!

جنیفر، دختر بد هالیوود

جنیفر لوپز شاید مشهورترین هالیوودی باشد اما از خوشنامی بهره چندانی نبرده است.

شایعات بسیاری درباره‌ی «جنیفر لوپز» مطرح است که با واقعیت فاصله چندانی ندارد.

بررسـی‌های کارشناسـی نشان می‌دهد که ترانه‌های «جنیفر لوپز» هیچ عمقی ندارد و تنها در سـطح باقی می‌ماند. البته جنس موسیقی سبک آثار وی (یعنی هیپ هاپ) در این رویکرد سطحی بی‌تأثیر نیست.

به نظر می‌رسد برگردان ترانه‌های «جنیفر لوپز» هیچ توجیه هنری و ادبی نداشته و فقط به دلیل شهرت بسیار او صورت گرفته است.

نکته قابل تامل وفاداری بیش از حـد مترجم به متن اصـلیست. به این معنا که مترجم، بدون هیچ اشاره‌ای به خاسـتگاه ترانه‌های لوپز، حتی مقدمه‌ی متن اصلی را نیز بی هیچ توضیحی به فارسی برگردانده است.

در بخشی از مقدمه آمده است:

...«بدون شک نسل جدیدی از هواداران جنیفر، با آهنگ‌های «بیا صدایمان را بلند کنیم» و «اگر عشق مرا داشتی» همراه شده‌اند... آن دختر کوچولو به تشویق خانواده و دوستان، آن ریشه‌ها را سال‌ها پروراند و آبیاری کرد تا به اهدافی دست یابد که اغلب دختران هم سن او خوابش را می‌دیدند» (۲۶)

مترجم این اثر کتاب (روح لاتین) را آنقدر شتاب زده راهی بازار کرده که نام سرایندگان واقعی ترانه‌ها را هم از قلم انداخته است و همه را به نام جنیفر لوپز ثبت کرده است!

مترجم به این نکته اصرار دارد:

دختری که با رقص شروع کرد. تکامل یافت و به بازیگری تبدیل شد که سر انجام توانست، آواز بخواند.

جنیفر می‌گوید:

با بازی در فیلم‌های تلویزیونی و سینمایی و حالا با خوانندگی، آنچه را می‌خواستیم، انجام دادم. با صبر و استقامت، آرزوها در پشت سرتان قرار می‌گیرند و می‌کوشند خود را به شما برسانند» (... ۲۷)

ترویج لاابالی گری

خوشـبختانه مترجم «روح لاتین» ادعای مترجمان آثار متالیکا، راک و ... را تکرار نکرده است و مدعی عرفان و فلسـفه‌ای خاص در آثار «جنیفر لوپز» نیست.

ترانه‌های «جنیفر لوپز» از جنس «رقص» اوست. هدفی جز ترویج لاابالی گری و بی‌بند و باری را دنبال نمی‌کند.

در بخشی از این ترانه‌ها آمده است:

...«حالا روز به شب می‌رسد و همه چیز خوب پیش می‌رود

این دفعه دیگر هیچ جور نمی‌توانی مانع من بشوی

یا روحیه مرا در هم بشکنی هر چه بخواهم مال من خواهد شد

امشب خوش خواهم گذراند

چند نفر از دوستان را خبر خواهم کرد چون زندگی را دوست دارم

و امشب، شب حال خوش است» (... ۲۸)

به عبارت دیگر بایـد نوشت کسانی که در ترانه‌های «جنیفر لوپز» دنبال فلسـفه و یا هر تفکری می گردنـد، بی‌تردیـد به هیـچ نتیجه‌ای نخواهند رسید. «جنیفر لوپز» حتی از کلمات برای پیچ و تاب بدن استفاده می کند و دیگر هیچ! (۲۹)

نقد و نتیجه گیری

گرچه بیشتر نقدها از ناحیه ادیان بزرگ صورت می‌پذیرد، ولی بیشترین انتقادات به شیطان پرستی از طرف مسیحیان شکل می گیرد. در این راستا مباحث سودمندی مطرح هستند.

این ادعـا که شـیطان پرستی به طور صـرف یـک دین و فلسـفه است در کنـار معنای ضـد آن تعریف می‌شود که چه چیزی به عنوان ریاکاری، حماقت و خطاهای مسیر اصلی فلسفه‌ها و ادیان ضعیف عمل می کند.

همچنین این مباحث ادراک معنی و طبیعت شیطان یا عبادت او را از ادبیاتی که معمولاً ضد شیطان است شکل گرفته است.

بسیاری از شیطان پرستان، شیطان را به عنوان یک نیروی سرکش معرفی می کنند.

به هر حال آنها ادعا می کنند چنین هویتی بر مبنای قبول کردن اینکه شیطان موجودی یا قدرتی افضل است شکل می گیرد.

حال گفته می‌شود با توجه به اینکه شیطان به عنوان موجودی شناخته می‌شود که با خداوند مخالفت می کند، در صورت قبول کردن او به عنوان راهنما، باید با خودش نیز مخالفت کرد. (تناقض)

عالمـان مسیحی بر این باورنـد که نمی‌توان هرگز از شیطان تبعیت نکرد (هیـچ کس معصوم نیست) چرا که آنهـا بـاور دارنـد شر انسـانی یـک تلاش بی‌فایـده برای انجام دادن کارهای خوب است (به طور مثال، برای رسـتگاری یا کسب امنیت برای خود، حتی با این شـرط که به دیگران ضـرر رساند). حتی کسانی که از فلسفه خوش پرستی تبعیت می کنند، تلاش می کنند چیزهایی که به عنوان خوبی فقط برای خودشان شـناخته شده‌اند را بدست آورند. این فلسـفه دانان ادعا می کنند نتیجه این فلسـفه اگر با قوانین خداوندگار تطابق نداشته باشند، تنها رنج، سردرگمی، انزوا و ناامیدی به همراه خواهد داشت.

شیطان پرستی یک سراب فلسفی و علم بیان سنگین است.

چرا که گفته می‌شود لاوی در استفاده از لغات تبحر خاصی داشته است.

شیطان پرستی یک طلسم کم ژرفای عقلانی از خدای ساخته شده توسط بشر است.

انسـان موجودی اجتمـاعیست و به انسان‌های دیگر احتیاج دارد. بعضـی‌ها عقیـده دارنـد شـیطان پرسـتان درک اشـتباهی از اسـتقلال داشته‌اند و آن را به تنهایی تعبیر کرده‌اند.

اسـتقلال می‌توانـد شـما را قوی‌تر کند ولی این غیر ممکن است شـما به تنهایی خدا باشـید. آنها بر این باورند که اگر کسـی خود را خدا معرفی کند و ضمن استفاده از لایق دانستن خود، می‌توان به عدم پذیرش حقیقت منجر شود.

یکی از نقدهای کاربردی‌تر شـیطان پرستی اینست که ضمن این که شیطان پرستی معمولاً خود را به عنوان راه نجاتی برای توده‌های تسـلیم شـده مردم در مقابـل دین‌هـای اصـلی معرفی می کنـد، بر شایسـتگی‌های آنهـا در بی نیـازی از دیگران و انزوا گرایی تـاکید می کننـد و انزوا گرایی می‌توانـد به سوء اسـتفاده‌های مختلفی ناشـی شود – که معمولاً نیز چنین است –چرا که طبیعت انزو اگرایانه شیطان معمولاً در بازخورد جوامع ناکارمد است و برای جبران این خلأء از قوانین ادیان سنتی استفاده کرده است.

فرقه‌های غیر شـیطان پرسـتانه‌ی بسـیاری از گروه‌ها به اشتباه به عنوان گروه‌های شیطان پرستی در نظر گرفته می‌شود. به طور کلی دو تعریف برای گروه‌های شیطان پرستی در نظر افراد وجود دارد:

هر گروهی که شیطان را (مشابه شیطان تعریف شده در دین مسیحیت که عاری از مفاهیم غیر طبیعی مربوط به پلیدی و زشتیست یا یک شیطان انتزاعی) به عنوان خدا قبول داشته باشد و آن را عبادت کند، که معمولاً از آن به عنوان الهه سیاه نیز یاد می‌کنند و آن را منتسب به طبیعت حقیقی انسان می‌نامند. گروه‌هایی که از دین مسیحیت تبعیت نکرده و یا عیسی را با خصوصیاتی که در دین مسیح تعریف شده است قبول ندارند.

تعریف دوم:

معمولاً توسط بنیادگرایان مسیحی مورد استفاده قرار می‌گیرد و بر مبنای این تعریف بسیاری از گروه‌ها را شیطان پرست می‌نامند. این بنیاد گرایان بیشتر دین‌های کافر جدید (مثلاً ویکا یا استرو) را با استفاده از این تعریف شیطان پرست می‌نامند. طبق این تعریف به ندرت از دین‌هایی مانند اسلام و یهود و فرقه‌های مسیحیت به عنوان شیطان پرست تعبیر می‌شود.

حرف آخر

کشور ایران به دلیل وجود جوّ معنوی به ظاهر کمتر مورد حمله فرقه شیطان پرستی قرار گرفته است، لکن این نکته که همواره پیش گیری بهتر از درمان است ما را بر این می‌دارد که با چشمی باز و دیدی وسیع نسبت به مسائل پیرامون خود عکس العمل نشان دهیم. لذا با شناخت اجمالی از این گروه و نمادهای آنان که امروزه به وفور یافت می‌شود علی الخصوص در مورد موسیقی‌های رپ، راک و متال که به منظور سست کردن عقاید جوانان پا به عرصه حضور گذاشتند از نشر آن و استفاده توأم با عدم آگاهی جوانان از نمادها جلوگیری می‌کنیم.

****

- پی‌نوشتها:

۱۴ عهد جدید، مکاشفه، باب بیستم.

۱۵ قوم محزون ص ۱۸ و ۲۰.

۱۶ قوم محزون ص ۲۶.

۱۷ قوم محزون ص ۳۰.

۱۸ قوم محزون ص ۳۲.

۱۹ انعام آیه ۱۶۴.

۲۰ جادوی بی‌خیالی ص ۲۶۴.

۲۱ باران نوامبر ص ۹۲.

۲۲ رقص شیطان ص ۱.

۲۳ رقص شیطان ص ۳۵۶.

۲۴ سلاطین فلزی ص ۸۰.

۲۵ سلاطین فلزی ص ۸۲ و ۸۴.

۲۶ روح لاتین ص ۸ و ۹.

۲۷ روح لاتین ص ۱۰.

۲۸ روح لاتین ص ۱۸.

۲۹ محمد زارعان / کتب شیطان پرستی / ستاد احیا امر به معروف و نهی از منکر شهرستان اصفهان

****

منابع:

کتب:

قرآن کریم.

کتاب مقدس

جمعی از مؤلفین (زیر نظر آیت الله مکارم شیرازی)، برگزیده تفسیر نمونه، ۱۳۸۶.

آدامز (منووار)، اریک، سلاطین فلزی، برگردان فراز بهروز، – تهران: پیشتازان ۱۳۸۱، دژ.

رز، اکسل، باران نوامبر، معرفی و ترانه‌های گروه گانزن رِزز، مترجمان حمید خدا پناهی، مهرداد فریدونی، سعید خسروی، ویراستار حمید خادمی، – تهران: مس ۱۳۸۰.

کیسر، آندریاس، کاوالرا، ایگور، قوم محزون، معرفی و ترانه‌های گروه سپوترا، ترجمه فردین صیادی، ویراستار حمید خادمی، تهران: مس ۱۳۸۰.

جگر، میک، ریچارد، کیت، جادوی بی‌خیالی، ترجمه کیوان هنرمند، تهران: مس ۱۳۸۰.

هت فیلد، جیمز، رقص شیطان، معرفی و ترانه‌های گروه متالیکا، گردآوری و ترجمه سهراب محبی، تهران: مس ۱۳۸۴.

هت فیلد، جیمز، نا بخشوده، مترجم حبیب گوهری راد، تهران: دژ ۱۳۸۱

لوپز، جنیفر، روح لاتین، گردآوری و ترجمه وحید کیان، تهران اندیشه عالم ۱۳۸۲.

سایت ویکی پدیا

www.apjs.co.uk

www.genuineislam.com

www.csitoloo.com

www.manaviatenovin.com

www.alvadossadegh.ir

نویسنده: امین شمگانی

منبع:

برگرفته از سایت اختصاصی راسخون

http://www.rasekhoon.net

شیطان پرستی در ایران (جدید)، وضعیت فعلی آن

نوع جدید شیطان پرستی طی یک بازه‌ی زمانی ۱۰ ساله با چند وقفه به ایران ورود یافته است.

۱. نحوه‌ی ورود:

چند گروه عامل و حامل ورود شیطان پرستی به ایران بوده‌اند.

به صورت کلی و از منظر عوامل آن چند اقدام نقش به سزایی را در خصوص ورود جریان مذکور ایفا کرده است.

مهم‌ترین ورود شیطان پرستی به ایران رواج یافتن میل جوانان به استفاده از موسیقی متالیکا و ساز گیتار بوده است.

طی ۱۰ سال گذشته موسیقی متالیکا به صورت زیرزمینی و غیرمجاز وارد کشور شده و در چارچوب آن مفاهیم شیطان پرستی در اختیار جوانان قرار گرفته است.

گفتنی است «هوی متال»، «متال تاریک»، «گوتیک متال یا متال گوتیک» چند سبک از موسیقی شیطانی متالیکا بود که وارد کشور شد، نمونه‌ای از متون ترجمه شده‌ای که به فروش رسید در ادامه می‌آید:

Uniting our tearful eses ... Enchanting At night ... I Kiss the serpent in the tears For years the sorrow I've mourned ... تاریکی ... قلب خون آلود مرا در آغوش می گیری. رؤیاهایم ... چشمان اشکبارمان را متحد می کند.

فریبنده. در شب ... ابلیس را در اشک‌هایم می‌بوسم. برای سال‌ها ... غم‌های تو سوگواری من است.

۲. حاملان شیطان گرایی: مروجین شیطان پرستی به ایران، شامل افراد و گروه‌های ذیل می‌باشند:

سرخوردگان اجتماعی، سلطنت طلبان و مفسدان اقتصادی و مرفهین در خارج از کشور که عمدتاً دچار خسارت و شکست‌های سنگین مادی معنوی شده‌اند.

۳. شیوه‌های تبلیغ:

۳. ۱. انتشار سی دی، کاست و پوستر مربوط به خوانندگان متالیکا.

۳. ۲. گسترش یافتن سایت و وبلاگ‌های مربوط به شیطان پرستی.

۳. ۳. تبلیغ و اطلاع رسانی از طریق پارتی‌های شبانه و گفتگوهای دوستانه علی الخصوص در مناطق مرفه شهرهای تهران، شیراز و ...

۳. ۴. تبلیغ در تالارهای گفتگوهای مجازی.

۴. زمینه‌های جذب: باید یادآور شد که علاوه بر تمامی موارد مورد اشاره در این بخش؛ یعنی «زمینه‌ی جذب»، باید به تکرار برخی از آنها پرداخت، که در کشورمان دارای بازخورد مثبت بوده است.

۴. ۱. موسیقی متال: این موسیقی در ایران نیز مانند بسیاری از کشورهای اسلامی و عربی به گونه‌ای که شرح آن گذشت، وارد شد و توانست پس از مدت کوتاهی به دانشگاه‌های بزرگ کشور همچون دانشگاه تهران، دانشگاه شهید بهشتی، دانشگاه فردوسی و... راه یابد!

۴. ۲. افول معنویت: اگر چه در بسیاری موارد، ایران اسلامی در جایگاه بالاتری از معنویت قرار دارد. لکن سیر جهانی و فراگیری تلاش‌های قدرت‌های بزرگ فرامنطقه‌ای برای استحاله‌ی فرهنگی و از سوی دیگر ماشینی و صنعتی شدن مناسبات جاری و تأثیرپذیری مردم کشورمان از شرایط جهانی زمینه‌ای برای رشد چنین جریاناتی را فراهم نموده است.

باید عنایت داشت روند روبه رشد استفاده از شبکه‌های ماهواره‌های نیز عامل تعیین کننده در جذب و گرایش یافتن به این گروه می‌باشد.

۴. ۳. سرمایه گذاری: در بخش‌های قبل اشاره شد که سازمان‌های جاسوسی کشورهای غربی تلاش سازمان یافته‌ای را برای استحاله‌ی فرهنگ جمهوری اسلامی ایران تدارک دیده و مدت هاست که می کوشند تا به «تهی سازی فرهنگی» جوانان کشور عزیزمان، بپردازند. دشمن در این راه مبالغ هنگفتی را نیز تدارک دیده است.

از جمله باید اشاره کرد که طبق گزارش برخی از رسانه‌های مستقل در سال گذشته مبلغ هشت میلیون دلار آمریکا، از سوی دولت آمریکا به فعالیت تبلیغات گروه‌های شیطان پرست اختصاص یافته است.

۴. ۴. اینترنت: رشد تعداد مخاطبین شبکه جهانی «اینترنت» طی سالیان اخیر، آسیب‌هایی را متوجه نظام فرهنگی کشور نموده است که از جمله می‌توان به فعالیت شیطان گرایان اشاره کرد. اما عمده فعالیت این افراد در قالب وبلاگ نویسی صورت می‌پذیرد وبلاگ‌ها همزمان با اعلام موجودیت «جنبش شیطان گرایان ایران»، فعالیت خود را آغاز کرده و اظهار می‌نمایند که از سوی فردی

به نام مستعار «اهریمن»، در ایران رهبری و هدایت می‌شوند. روند ارتباط گیری و فعالیت وبلاگ‌های مذکور، بدین صورت است. افراد پس از تکمیل فرم ثبت نام، یک «ایمیل» در صندوق پست الکترونیک خود با موضوع «خوش آمدگویی» دریافت می کنند و پس از برقراری ارتباط با ایشان و در صورت جلب اعتماد، به برخی از مهمانی‌های شبانه و یا پارک‌ها برای آشنایی دعوت شده و مورد راهنمایی، قرار می گیرند. این وبلاگ‌ها عمدتاً فعالیت خود را در چندین محور؛ انتشار عکس‌های شیطان گرایان جهان، انتشار نامه شبیه به نامه‌های مسیحیان شیطان پرست، خطاب به خداوند متعال که بار سیاسی نیز دارد، دنبال می‌نمایند. به صورت مثال «وبلاگ شیطان» در این خصوص می‌نویسد:

«چرا چیزهایی را که به اطرافیانم دادی به من ندادی؟ و چرا می‌خواهی بدبختی مرا ببینی؟ چرا منو ازین دنیای کثیف و از بین کسانی که ازشون نفرت دارم رها نمی کنی؟

حالم از زندگی بین این لجن به هم می‌خوره. جلوی پای من کم سنگ انداختی؟ کم آدم‌هایی رو مثل من بدبخت کردی.»

۵. مراحل وارد شدن به شیطان پرستی: چنان که ذکر شد، بیشترین جلوه و جایگاه این نوع گرایش‌ها را در ایران امروز، می‌توان به شکلی جدی‌تر در محیطهای رسانه‌ای مشاهده نمود؛ آنجا که وبلاگ‌های متعددی به زبان فارسی، به این موضوع اختصاص یافته و حتی انجمنی مجازی به نام «انجمن شیطان پرستان ایران» در قالب یک وبلاگ و مجموعه‌ای از «لینک»های اینترنتی، اعلام موجودیت نموده است.

شاید بتوان مهم‌ترین وبلاگ فعال در این زمینه را، همین وبلاگ «انجمن شیطان پرستان ایران» دانست آنان مهم‌ترین آموزه‌های شبه شیطان پرستی را به همراه آداب و مناسک جعلی این گرایش‌ها منتشر می کند.

از دیگر وبلاگ‌هایی که به شکل جدی تری در این زمینه فعالیت دارند، می‌توان به موارد ذیل اشاره داشت:

۱ وبلاگ کلیسای...

۲ وبلاگ آتش...

۳ وبلاگ شیطان پرست...

۴ وبلاگ آریا...

۵ وبلاگ حضرت...

۶ وبلاگ فرزند...

۷ وبلاگ برده‌ای...

۸ وبلاگ لرد...

در این راستا، می‌توان مثال‌های بیشتری را نیز ذکر کرد؛ اما در مجموع به نظر می‌رسد هم چنان زود است که بتوان این موضوع را واجد خصلت‌های شبکه‌ای و ساختاری با هدف دانست و بیشتر شبیه به یک نوع «بازی وبلاگی» است که از سوی چند جوان و نوجوان علاقه‌مند به گروه‌های موسیقی و هنری رادیکال غربی به ویژه مریلین منسون، مگا دث، دث متال و ... به راه افتاده است؛ اما قطعاً قابلیت گسترش و خطرناک‌تر شدن را داراست.

از سوی دیگر، چنان که ذکر شد، در این وبلاگ‌ها به صورت مرتب، به برخی آداب جعلی و دروغین راجع به شیطان پرستی اشاره می‌شود که مروری بر برخی از آنها از این زاویه که «بازی»های جذابی را برای جذب خطرساز نوجوانان هدایت می کنند، مفید فایده خواهد بود.

مراسم کسب «قدرت تاریکی» نکته‌ی مهم در برگزاری این مراسم، اینست که هرگز نباید به نتیجه، بدگمان باشید. خالصانه به نیروی روح خود و روح تاریکی ایمان داشته باشید. همانگونه که هر مسلمان بر اساس اعتقادات اسلامی می‌داند:

«الله نور السموات و الارض» است و تمام کسانی که به او ایمان می‌آورند خداوند ولیّ آنها خواهد بود.

«الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور» اما کسانی را که شیطان ولیّ آنها است، آنها را از نور خارج می‌کند و به عالم تاریکی وارد می‌شوند. اصولاً زیستگاه شیطان، تاریکیست جایی که خارج از حیطه‌ی نظارت عمومی باشد.

لذا بیشترین جنایت‌ها و ناامنی‌ها و شرارت‌ها در تاریکی و در شب انجام می‌گیرد، حتی در جنگ‌ها تمامی قوا و ساز و برگ نظامی وقتی کارایی خواهد داشت که در تاریکی به کار گرفته شود و شبیخون می‌زنند. لذا این گروه از این بستر سوء استفاده خواهند برد و با طرح مقدماتی به این مهم می‌پردازند. توجه به مقدماتی که شیطان پرستان توصیه می‌کنند، از این حیث اهمیت دارد که بتوانند توسل به پستی و پلیدی را، دستاویز این گروه قرار دهند. کسب قدرت تاریکی برای شیطان پرستی، به دست آوردن نیروهای نهفته در تاریکی، کسب قدرتیست درونی و بی‌پایان. انرژی عظیمیست که این امکان را به شما می‌دهد، روح خود را ارتقاء بخشید و کمبودهایش را با قدرت، جایگزین کنید. نکته‌ی مهم در برگزاری این مراسم اینست که هرگز نباید به نتیجه بدگمان باشید. خالصانه به نیروی روح خود و روح تاریکی ایمان داشته باشید. آنچه باقی می‌ماند آرامش و دوری از افکار بیهوده است که باید در خود ایجاد کنید!

محراب: مقابل دیوار غربی قرار گرفته، پارچه سیاهی به روی آن بکش. سپس بالای سر محراب، (روی دیوار) ستاره‌ی پنج پر را وارونه نصب کن. روی محراب دو شمع سیاه روی پایه، خنجر مخصوص مراسم، جمجمه‌ی انسان، یک زنگ، یک آتشدان و یک جام بگذار. (برای نور بیشتر می‌توان از شمع‌های سیاه در گوشه‌های اتاق استفاده کرد. می‌توانید از جمجمه‌ی انسان ساخته شده از مواد مصنوعی نیز استفاده کنید!).

خون: جام را با مایعی به رنگ قرمز پر کن. ماهیت مایع اهمیتی ندارد، زیرا که این مایع، نماد خون قربانی است.

آتش: آتشدان را درست در مرکز محراب قرار ده.

پوشش: پارچه‌ی سیاه، همراه با ستاره‌ی پنج پر را، وارونه بر گردن بیاویز.

آداب مراسم:

زنگ را به صدا درآور؛ شش بار در جهت جنوب، شش بار در جهت شرق، شش بار در جهت شمال. حال، خنجر را بدست گیر به سمت پنتاگرام وارونه نشانه برو و با لحنی دعایی نیایش کن: «به نام شیطان بزرگ و افتخار او، لوسیفر، من نیروهای تاریکی و قدرت شیطان را به درون فرا می‌خوانم.» با خنجر، پنتاگرام وارونه‌ای در هوا رسم کن و آتش را بی‌افروز، نیایش را ادامه بده:

«آتش سیاه، برافروخته و درهای تاریکی بر پاشنه‌ی خود چرخیده‌اند.

روح سیاه و شیطانی «کاین» ظاهر شده، کسی که از دور دست می‌آید تا خواست خود را بر فراز هستی بنا کن. بر حذر باش از گمراهی انسان که هماره اوست از ابتدا تا نهایت. نظاره کن. این منم خدای دیروز، امروز و فرداها. نگهبان زمان و ابدیت. بی‌مانند. غرق در دانایی. بی همتا در توانایی. عناصر را بخوان تا مرا خدمت کنند و نیروهای طبیعت را امر کن تا تَجَلِّی آمال من شوند. به پا خیز من تو را می‌خوانم.» دوباره خنجر را به سمت پنتاگرام وارونه نشانه برو و ادامه بده:

«کاین؛ شیطان، من قله‌ها را تصرف کرده‌ام. قدرت تاریکی در دستان من است.

اکنون من در قالب تو خواسته‌های شیطانی‌ام را تَجَلِّی می‌بخشم؛ پندار مرا با شکوه و عظمت باستانی تسخیر کن. مرا در لایه‌های نامریی و رمزآلودش تنها گذار.» جام را در مقابل پنتاگرام، وارونه بالا ببر (به منظور پیشکش) و انگشت اشاره دست راست را درون ظرف ببر. انگشت را از ظرف خارج کرده، دور لبه‌ی جام بگردان (در جهت گردش عقربه‌های ساعت) و همزمان بخوان: «من از این جام می‌نوشم. من از زندگی می‌نوشم. قدرت‌های نهفته در تاریکی مرا در برگیرید.» جام را یک نفس بنوش و ادامه بده:

«همراه با برترین نیروهای شیطانی و عمیق‌ترین قدرت‌های تاریکی به جهان ماده باز می‌گردم تا شبی دیگر را تسخیر کنم.» آتش را

خاموش کن، زنگ را در خلاف جهت ابتدایی به صدا در آور، شمع‌ها را خاموش کن. «آتش سوزان و یک عریان معبد پرخون و این شیطان آخرین زنگار قلبش را می‌تراشد با دلی نالان از برای نفرت و کینه در وجودش گشته یک طوفان زندگی احساس عشقش را شسته می‌بینند در این باران اعمال و زمان شیطان پرستی: اعمال شیطان پرستی در زمان‌های بسیار قدیم و قرون اولیه‌ی آدمی در چندین نوبت، انجام می‌گرفت. اولین نوبت، هنگام کسوف و خسوف بود؛ بر این تصور که شیطان و خدای تاریکی از انسان‌ها عصبانی هستند و منتظر هدیه‌ی خود می‌باشند و اگر برای آنها قربانی انجام نمی‌گرفت، خدای تاریکی و شیطان تمام انسان‌ها را، قتل عام می‌کردند لذا برای آرامش شیطان، قربانی کردن انسان انجام می‌شد.

این مراسم به خصوص در قبایل آمریکای جنوبی، بسیار فراوان دیده شده است به گونه‌ای که اکتشافات به دست آمده وجود این قربانی‌ها را تصدیق می‌کند و اتاق‌های مخصوص قربانی کردن نیز به شیوه‌های خاص بنا شده بود و تزئینات خاص خود را داشت.

البته قربانی کردن انسان در زمان‌های دیگر نیز انجام می‌شد.

اکنون قربانی کردن انسان در دوره‌ی کنونی، در یک شب کاملاً تاریک انجام می‌شود. اعمال مراسم شیطان پرستی نیز بسیار زیاد است و به ذکر چند مورد بسنده می‌شود:

مهم‌ترین اعمال آنها اعمالیست که همیشه انجام می‌دهند و در آن به انجام امور جنسی می‌پردازند و همچنین از شیطان برای پیشبرد اهداف حاضرین یاری می‌خواهند و اگر کسی مشکلی داشته باشد، برای حل مشکل وی دعا می‌شود. مراسم بعدی؛ مراسم عضویت یک عضو جدید می‌باشد.

این کار از سوی کشیش کلیسای شیطان و یا همسر وی (بستگی به مذکر یا مؤنث بودن عضو جدید دارد) انجام می‌شود. مراسم قربانی کردن: در شیطان پرستی جدید، قربانی کردن مفهومی ندارد، اما برای آنان که هنوز پیرو شیطان پرستی قدیمی و قرون وسطایی هستند، این کار در شبی تاریک انجام می‌شود. قربانی با آب مقدس غسل داده می‌شود و بر محراب خوابانده می‌شود. البته قربانی‌ها قبل از انجام مراسم، بیهوش می‌شوند و در کامل‌ترین مراسم قربانی کردن برای شیطان؛ قربانی پس از کشته شدن و نوشیدن خون وی، سوزانده می‌شود. در این مراسم خواندن اوراد مخصوص به زبانی کاملاً بی‌معنی و عبری انجام می‌گیرد.

مراسم معروف نماز سیاه یا نماز جماعت سیاه: شاید معروف‌ترین مراسم شیطان پرستان باشد.

این مراسم در کلیسای شیطان پرستی، انجام می‌شود و دقیقاً همان مراسم «عشای ربانی» مسیحیت است با این تفاوت که تمام کارها بر عکس انجام می‌شود و البته کارهایی نیز در آن مراسم انجام می‌گیرد که از ذکر آنها خود داری می‌شود! مراسم پیوستن عضو جدید:

از اعمالی که در مراسم پیوستن عضو جدید به محفل شیطان پرستان، انجام می‌شود «بوسه»ی مقدس است.

این بوسه از سوی همسر یا خود کشیش، به بدن عضو جدید زده می‌شود که باعث خیر و برکت او؛ تقدس او در بین شیطان پرستان؛ تشکر از وی به منظور عضو شدن و در نهایت قبول فرد عضوشونده است.

شخص جدید در وسط پنتاگرام زانو می‌زند در حالی که کاملاً عریان است.

بوسه‌هایی بر اعضای بدن شخص جدید زده می‌شود. وضعیت فعلی شیطان پرستی در ایران: وضعیت فعلی این گروه‌ها در ایران، طی پنج بخش که در ادامه شرح آن می‌آید، خلاصه می‌شود:

۱. تحرک در اینترنت:

وبلاگ نویسی، گفتگو در محیط یاهو، ... سایت ... دات کام، دریافت خبرنامه‌ها و ... از جمله تحرکات اینترنتی شیطان پرستان ایرانی است که تاکنون نیز ادامه دارد.

۲. ترویج نمادها:

مغازه‌ها و اصناف فروشنده زیورآلات نقره‌ای، فروشگاه‌های پوشاک جوانان و بانوان علی الخصوص در شهر تهران، وظیفه‌ی عمده‌ی ترویج شیطان پرستی در داخل کشور را بر عهده دارند. در برخی موارد، حتی می‌توان اظهار کرد که فروشندگان و مدیران، حتی اطلاع اندکی از محتوای تبلیغی اجناس خود، ندارند. همچنین گفتنی است برخی از چهره‌های مطرح موسیقی پاپ و متالیکا در تهران و شهرستان‌ها به کرات از این نمادها استفاده می‌کنند و به صورت مستقیم و غیرمستقیم، به ترویج آنها می‌پردازند. سایت‌ها و وبلاگ‌های فارسی زبان نیز، نقش عمده‌ای در گسترش و معرفی این نمادها ایفا می‌کنند.

۳. ترویج متالیکا:

گروه‌های موسیقی متالیکا همچون گروه «رامان» و گروه «DSD» که از سوی «بابک خواجه پور» ژانو باغومیان، لوئیک یومیان و کارن آراکلیان» اداره می‌شود به عنوان شاخصی از فعالیت رو به گسترش گروه‌های متالیکا، قابل ذکر هستند.

۴. پارتی‌های شبانه:

پارتی‌های شبانه «رپرها»، جشن‌های فارغ التحصیلی و مهمانی‌ها خاص دوستانه، همواره به عنوان کانون فعالیت شیطان پرستان قابل ذکر هستند.

در این مراسم‌ها، هر بار گروهی از جوانان با انواع و اقسام مختلف و با اندیشه‌ها و ظواهر شیطان گرایی آشنا و یا جذب آنها می‌شوند.

۵. همکاری با سلطنت طلب‌ها:

اوایل سال گذشته میلادی خبری در وبلاگ‌های وابسته به شیطان پرستان ایران منتشر شد که «اهریمن» سرکرده‌ی ایشان، پیوستن گروهش را به «انجمن پادشاهی ایران» اعلام نمود. شایان ذکر است انجمن پادشاهی ایران، یک گروه از سلطنت طلبان و سیلی خوردگان انقلاب اسلامیست که عمده نقش آنها را «فرید فولادوند» مجری هتاک و ضددین شبکه‌های فارسی زبان ماهواره‌های ضدانقلاب، بر عهده دارد. وی بارها و بارها در شبکه‌های ماهواره‌ای ارکان دین مبین اسلام را زیر سؤال برده و لب به فحاشی علیه مقدسات گشوده است.

«اهریمن» با پیوستن به چهره‌ی منفوری چون «فولادوند» چند نکته‌ی عمده را برای افکار عمومی ایرانیان ترسیم کرد:

امروزه تنها گروه‌های فحشاگرا و فاسد، طرفداران نیروهای سلطنت طلب هستند.

همچنان ضد انقلاب‌های خارج از کشور درک صحیحی از فضای داخل کشور ندارند. «طاغوت» در خدمت «شیطان» و همواره «شیطان» در خدمت «طاغوت» بوده است؛ این حرکت یک اقدام سازماندهی شده و تبلیغاتی برای مطرح شدن یک عنصر شدیداً ضددین بوده است.

شیطان عتیق؛ شیطان مدرن

اشاره:

مباحث عرفانی برای جوانان جاذبه فراوانی دارد. این جاذبه ذاتی موجب شده تا عرفان‌های کاذب هم اندک اندک به دنبال جای پایی در جامعه دینی ما باشند. این نوشتار درصدد شناخت و نقد نحله‌هایی از این عرفان‌ها برآمده است.

به یقین ورود در عرصه این مباحث تخصصی، نیازمند مطالعه، مباحثه و تحقیق بیشتر است و در این راستا مقاله حاضر برای ایجاد هوشیاری، انگیزه و پی جویی بیشتر مفید خواهد بود.

مقدمه:

قابل انکار نیست که عصر مدرنیته تأثیرات شگرفی در بهبود زندگی مادی بشر داشته است.

اما این ارتقای کیفی در سطح زندگی بشر، او را روز به روز از توجه به ساحت وجودی و سرشت ملکوتی خود غافل‌تر نموده و در نتیجه تمایلات معنوی و بنیادهای اخلاقی در جوامع رو به افول رفته است.

در چنین موقعیتی که بشر شاهد تاراج میراث معنوی خود می‌باشد، سعی در پناه بردن به پناهگاهی دارد که روح تشنه معنویت خود را سیراب نماید و این تشنگی جز با روی آوردن به چشمه زلال معرفت الهی که از سایه‌سار قرآن و سنت می‌گذرد، امکان پذیر نیست. این جاست که شیطان از کمین گاه خود بیرون آمده و تشنگان عرفان و معرفت الهی را به گنداب‌ها و مرداب‌های آلوده فرقه‌ها و نحله‌های عرفانی منحرف - که داعیه رساندن بشر به عرفان حقیقی و آرامش ابدی را دارند - رهنمون می‌سازد. این گونه است که ما در دنیا و مخصوصاً در جامعه اسلامی خودمان شاهد رشد قارچ گونه افکار مکتب‌های انحرافی و مدعیان عرفان‌های کاذب هستیم. این روند با پیروزی انقلاب اسلامی ایران و گرایش مسلمانان جهان و به ویژه جوانان کشورمان به معنویت، شدت بیشتری یافت و این عرفان‌های دروغین و نحله‌های منحرف، یک تهاجم فرهنگی نرم و پنهان را آغاز کردند.

بخشی از اهدافی که آنها دنبال می‌کنند، عبارتند از:

نفی عقلانیت در جامعه؛ جایگزینی عرفان‌های دروغین به جای عرفان اسلامی؛ ترویج بی‌بند و باری و ترک شریعت؛ ترویج شدید فرقه‌گرایی و ایجاد مکتب‌ها و نحله‌های متعدد به منظور بر هم زدن امنیت سیاسی و اجتماعی و اخلاقی جامعه.

از جمله عرفان‌های کاذب و وارداتی این موارد را می‌توان نام برد:

از شرق:

سای بابا، اُشو، کریشنا و عرفان رام الله؛

از غرب:

عرفان مسیحیت و عرفان یهود و عرفان‌های آمریکایی هم چون عرفان سرخپوستی و عرفان اِکنکار.

این در حالیست که در داخل کشور نیز، صوفیه و دراویش تحت عناوین مختلف مثل: شاه نعمت الهی، نقش بندیه و گنابادیه به طور هدفمند مشغول ترویج افکار خود، نشر کتاب و جمع آوری طرفداران و ساخت خانقاه‌های متعدد هستند.

ما در بخش اول نگاهی کوتاه ولی واقع بینانه به تاریخچه، مبانی فکری و برخی اشکالات تعدادی از این نحله‌های عرفانی نوظهور می‌افکنیم و در بخش دوم نحله شیطان پرستی را مورد مطالعه و بررسی قرار داده و مبحث صوفیه را به مجالی دیگر واگذار می‌کنیم.

بخش اول:

عرفان اُشو، سای بابا و اِکنکار

فصل اول - عرفان اُشو

۱ معرفی:

اُشو در سال ۱۹۳۱ میلادی در روستای کوچوادا در استان مادیاپرادش هند به دنیا آمد و به گفته خودش در ۲۱ سالگی در پی حادثه‌ای به اشراق رسید. او در سال ۱۹۵۳ از دانشگاه سائوگر در رشته فلسفه دانش آموخته شد و در سال ۱۹۷۴ در پونای هند مرکزی برای آموزش مراقبه تأسیس کرد. او برای معالجه به آمریکا رفت ولی به دلیل استقبال از تعالیمش در آن جا ماندگار شد.

او مردی هرزه و فاسدالاخلاق بود و انحرافات جنسی در او به حدی رسید که حتی پیروانش معتقدند که فساد او به قدری بالا گرفت که ارزش‌های جامعه آمریکا را زیر سؤال برده بود؛ به همین خاطر سران آمریکا به واسطه احساس خطری که از فساد اخلاقی و جنسی او می‌کردند او را از آمریکا اخراج کردند و این امر مورد تأیید وزارت خارجه هند نیز می‌باشد.

چنان که از سخنان او برمی آید و همگان بر آن اتفاق دارند، او شخصیتی بسیار متکبر و مغرور بود، به گونه‌ای که حتی پیروان او می‌گویند که ادعاهایش گوش فلک را کر می‌کرد و روح انسان از شنیدن آن همه خودستایی آزرده می‌شد.

این خودستایی به وضوح در کلمات و سخنرانی‌های او مشهود است.

۲ افکار و عقاید:

او پیرو مکتب تنتره بود.

تنتره یکی از نحله‌های متأثر از فرهنگ هندویی است.

این مکتب عرفانی و رازآلود است.

در این مکتب انسان بایـد از تمام لذات مادی بهره بگیرد و در آن از ترک لذات دنیا و مادیات خبری نیست. لذا بهره گیری از لذایذ جنسـی نیز در آن برجسته است و در این مکتب مسایل سکسی و جنسی به صورت غلوّ آمیزی تقدس می‌یابد و همین امر باعث سوء استفاده عده‌ای از بیماردلان و شیادان از تعالیم این مکتب می‌شود که اُشو نیز یکی از این شیادان است.

او به قـدری در فحشـا غوته‌ور بود که جـامعه فاسـد آمریکـا نیز تـاب تحمل فساد او را نیاورد. تعالیم اشو در دو بخش مبانی و اصول قابل پی گیری است:

الف) مبانی:

بخشی از مبانی او یوگاست و بخش دیگر ایده‌های مکتب تانتریگ و بخش دیگر تعالیم او از بودا متأثر است.

هم چنین تأثیراتی از کبیر، شاعر و عارف ایرانی الاصلی که در هند می‌زیست، پذیرفته است.

تناسخ روح و وحدت کیهانی از مبانی اعتقادی مکتب اوست.

ب) اصول:

از اصول مورد تأکید او عشق است.

عشق عصاره پیام اوست. او عشق را زیبا، لذت بخش اما بی‌هدف و بی‌مقصود می‌داند ولی رسیدن به عشق را از طریق قطب مخالف امکـان پـذیر می‌دانـد. ماننـد عشق مرد به زن یـا زن به مرد. این اصـل که ریشه در مکتب تنتره دارد از مهم‌ترین ابزارهـا برای ترویج فحشا و زنا در بین پیروان مکاتب تازه تأسیس تنتره‌ای است، به طوری که مجالس زنای دسـته – جمعی در این مکتب با نام فحشای مقدس صورت می گیرد.

از اصول دیگر او سم دانسـتن نفس برای انسـان و رشـد اوست. نفی ذهن از اصول دیگر مکتب اوست. این اصل از انـدیشه تخطئه‌ی عقـل سرچشـمه می گیرد که در مکـاتب عرفانی دروغین رواج شدیـدی دارد، زیرا اگر عقل به کار گرفته شود دیگر فرصت و زمینه منـاسب برای رشـد و ترویـج این افکار باطل باقی نمی‌مانـد. توجه به درون و مراقبه و اعتقاد به کالبـدهای هفت گانه از دیگر اصول مکتب به اصطلاح عرفانی اوست.

۳ نقدها و اشکالات:

پاره‌ای از اشکالات واضح عرفان اُشو عبارتند از:

۱ – ادعای عرفان از سوی مردی هرزه و فاسد الاخلاق به گونه‌ای که جامعه فاسد آمریکا نیز چنین شخصی را برنتافت؛

۲ – شخصیت منفی و حقیر رهبر این عرفان، در حالی که رهبران مدعی عرفان، عموماً تظاهر به صفات مثبت را فراموش نمی‌نمایند؛

۳ – ترویج شدید فساد و فحشا و سکس در این عرفان و زیر سؤال بردن مبانی اخلاقی، اجتماعی و انسانی؛

۴ – نفی و تخطئه عقل و ذهن به منظور راکد نگه داشتن فکر و ذهن در جهت پیشبرد اهداف؛

۵ – ترویج بی‌دینی و نفی ایمان به خدا و قیامت و اشاعه لاابالی گری فکری و عقیدتی، همان گونه که در رفتار و گفتار آنان کاملاً هویداست.

در پایان، به ذکر تعدادی از سخنان اُشو می‌پردازیم:

او در مورد خدا می‌گوید:

مردم به نزد من می‌آینـد و می‌گوینـد ما آرزوی جسـتجوی خدا را داریم. من به آنها می‌گویم در این باره با من صـحبت نکنید. این مقوله را به بحث نکشید، هر گونه صحبتی درباره جستجوی خدا بی‌فایده است.

هیچ معنا و مفهومی در آن چه می‌گویند نیست. (۱)

در مورد سکس می‌گوید:

سکس بزرگترین هنر مدیتیشن است.

این پیشکش تنتره به دنیاست و عشق از آمیزش جنسی زاییده می‌شود. (۲)

او در مورد بت پرستی می‌گوید:

خداوند در همه جا هست؛ پس چگونه می‌تواند در بت‌ها نباشد.

پس او در یک بت سنگی نیز هست.

اگر او در یک قطعه سنگ معمولی وجود دارد، پس چرا در یک سنگ کنده کاری شده نباشد؟

فصل دوم - عرفان سای بابا

۱ معرفی:

در هند دو نفر با نام سای بابا داریم. یکی «سای بابا شیردی» که در سال ۱۸۳۵ در حیدرآباد هند در خانواده‌ای برهمن به دنیا آمد و در ۱۹۱۸ از دنیـا رفت. او درویشـی بود که تعـالیمش را از کتاب‌های مقـدس هنـدوها و اسـلام می‌گرفت و هوادار چنـدانی در هند ندارد، گرچه کارهای خارق‌العاده‌ای چون شفای بیماران و دانستن زبان حیوانات را به او نسبت می‌دهند.

نفر دوم، «سوامی سانیـا سای بابا» است که نماد یکی از فرقه‌های فعال و جـذاب در داخل ایران است و از عرفان هنـدی و مخصوصـاً بودا به شدت متأثر است.

او در سال ۱۹۲۶ در جنوب هنـد به دنیـا آمـد. برای او معجزات فراوانی ذکر کرده‌انـد که از جمله خلق و ایجاد اشـیایی مثل انگشتر، قرار گرفتن میـان زمین و هوا به طوری که یک متر از زمین بلنـد شـده و در هوا معلق می‌مانـد و ... بیشتر کارهای او که لقب معجزه گرفته تردستی، شعبده بازی و جادوگری است.

اخیراً یکی از شبکه‌های رسانه‌ای خارجی مچ او را گرفت و موجب رسوایی او شد.

آنهـا بـا دوربین‌های پیشـرفته ولی مخفی به نزد او رفته و لحظه ظهور چنـد تا از به اصـطلاح معجزات او را شـکار کرده و در حرکت آهسـته دوربین مشـخص کردند که او با تردستی بعضـی اشـیا را از درون آستین یا جیب خود با سرعت شگرف بیرون می‌آورد و به دروغ مدعی می‌شود که آنها را فی البداهه خلق نموده است و روشن است که ادعای ایجاد و خلق یعنی ادعای خدایی!!

۲ افکار و عقاید:

برخی از اعتقادات او مختصـراً این گونه است؛ تناسـخ، اعتقاد به ویشـنو از خـدایان هنـدو، عشق به خدا، توجه به عالم درون، برابری مـذاهب که یک اندیشه پلورالیستیست (۳) و ... امروزه تعـالیم سای بابا (و نیز اشو) پهنه وسـیعی از نشـر کتب و فضای اینترنت را به خـود اختصـاص داده و در کشـور مـا نیز مخصوصـاً در تهران، تبلیغـات وسـیعی در مورد او صورت می‌گیرد، به گونه‌ای که سودای دیـدار بـا او را در ذهن بسـیاری از جوانـان کم اطلاع ولی پرشور می‌پرورانـد. تا جایی که در محل زنـدگی سای بابا در هنـد، شـما روزانه صدها نفر جوان ایرانی را می‌بینید که برای دیدار او به هند رفته‌اند.

از آن جا که در طریقه و سـلوک او فساد و فحشا به کرّات دیـده شده و علیه او شـکایات فراوانی نیز شده است، ولی دولت هند هیچ اقـدامی در خصوص او نمی‌کند، می‌توان به خوبی دریافت که دولت هند به او به عنوان یک جاذبه گردشـگری جذاب نگاه می کند

و بهره فراوان نیز می‌برد.

۳ اشکالات و نقدها:

۱ – ادعای خدایی کردن، همان گونه که در بحث شعبده بازی و تردستی او نقل شده است؛

۲ – ترویج فساد و فحشا و خلاف عفت و اخلاق؛

۳ – افکار و عقاید خرافی و باطل.

فصل سوم – عرفان اِکِنکار

۱ معرفی:

عرفان اکنکار یکی از مکاتب عرفانی کاملاً جدید است و در ایالات متحده آمریکا پدید آمده است.

این مکتب در ایران فعال می‌باشد و در شهر تهران اقدام به برگزاری دوره‌هایی برای آموزش تعالیم خود نموده‌اند.

البته در سایه غفلت مسؤولان فرهنگی کشور موفق به جمع آوری طرفدارانی نیز شده‌اند و جوانان و خانواده‌های زیادی را اغفال نموده‌اند، به طوری که در اثر شکایات متعدد از سرکرده و بعضی افراد مرتبط با این گروه، تعدادی از سرکردگان این نحله توسط مقامات انتظامی و قضایی تحت پیگرد قرار گرفته‌اند.

پدیدآورنده این عرفان «پال توئیچل» متولد کنتاکی آمریکاست که در خلال جنگ جهانی دوم در نیروی دریایی آمریکا خدمت می‌کرد که در اثر ارتباط با بعضی اساتید معنویت و عرفان باستان، از اندیشه‌های معنویت گرا متأثر شد.

وی این اندیشه را متعلق به فرقه باستانی «اِک» می‌داند که با این دانش موفق به سفر روح از طریق خارج کردن روح از بدن می‌شدند. لذا اسم این مکتب نیز از همین دانش گرفته شده است.

دانش وارد و خارج شدن روح از بدن «اِکِنکار» نامیده می‌شود. پال توئیچل پس از رسیدن به این دانش در سال ۱۹۶۵ کارگاه‌های آموزشی متعددی برای آموزش سفر روح در کالیفرنیا دایر کرد. (۴)

۲ افکار و عقاید:

استفاده از روح به عنوان کالبد طبیعی انسان برای سفر به دنیای ماوراء و ترک کالبد فیزیکی برای رسیدن به هدف نهایی یعنی رسیدن به بهشت حقیقی از مبنایی‌ترین عقاید این فرقه است، لذا اکنکار را حکمت باستانی برای سفر روح در عصر حاضر معرفی کرده‌اند.

اکنکار به خدا اعتقادی ندارد و فقط از بهشت سخنانی می‌گوید. قیامت نیز در این تفکر جایی ندارد و آن را اختراع کلیسا برای کنترل توده مردم می‌داند. در این عرفان نور و صوت نیز از محورهای اساسیست که در ترک بدن توسط روح و بازگشت به آن نقش مؤثری دارد.

۳ اشکالات و نقدها:

۳ – ۱ عدم اعتقاد به مبدأ و معاد؛

۳ –

۲ – از ایرادات مهم بر این مکتب – که جوابی هم برای آن نداده‌اند – اینست که این مکتب عرفانی که بر اساس سفر روح بنا نهاده شده، از سفر روح هیچ هدفی ندارد و صرف سفر روح را هدف نهایی می‌داند؛ در حالی که خروج روح از بدن نمی‌تواند هدف باشد بلکه یکی از مراحل و منازلیست که سالک در آغاز راه به آن دست می‌یابد تا به غایت نهایی که وصول به خداست برسد و حال این که این هدف متعالی در عرفان اکنکار گمشده‌ایست که کسی هم به دنبال آن نیست.

ما به همین مقدار در مورد معرفی نحله‌های مدعی عرفان بسنده می‌کنیم و تحقیق بیشتر را به خواننده می‌سپاریم.

بخش دوم؛ شیطان پرستی

فصل اول – معرفی

شیطان پرستی یکی از اعتقاداتیست که به آن پیشینه هزاران ساله می‌دهند و دلیل آن را پرستش هر موجود دارای قدرت از سوی مردمان هزاران سال پیش و یا وجود دو خدای ضدّ هم یعنی خدای خیر و شر در اندیشه‌های پیشینیان می‌دانند، که نمونه آن را در آیین زرتشت و قبل از آن در دنیای مصر باستان و بین النهرین می‌توان یافت. در دین زرتشت اهریمن (خدای شر) در کنار اهورامزدا (خدای خیر) پرستیده می‌شود.

گرچه اندیشه‌های شیطان پرستانه همزاد بشر است، اما برای نخستین بار توماس هاردینگ در ۱۵۶۵ میلادی در کتاب «تکذیب یک کتاب» واژه شیطان پرستی را علیه مارتین لوتر به کار برد و باعث ترویج و شیوع این لفظ شد، تا حدی که شیطان پرستی در قرون ۱۷ و ۱۸ میلادی در برخی کشورهای غربی به صورت یک رسم ظهور پیدا کرد که به مخالفت با ادیان ابراهیمی می‌پرداخت. ظهور این پدیده مدیون حمایت‌های بی‌دریغ سرمایه داران یهودی و فراماسون‌ها بود.

جادوگری و شیطان پرستی را در اوایل قرن ۱۹ میلادی بعضی از سرمایه داران و اشراف زادگان انگلستان که عضو گروه‌های فراماسونری (Ordo temple orientis) بودند، به رهبری «سر فرانسیس داشو» با نام باشگاه آتش جهنم در شهر لندن تأسیس نمودند و با تلاش آنها این گروه‌ها در امریکا نیز رواج یافتند. اغلب این سرمایه داران – که حامی شیطان پرستان بودند – از قاچاقچیان و تولیدکنندگان مشروبات الکلی و مروجین قمارخانه‌ها و مراکز فساد در اروپا و آمریکا به شمار می‌رفتند. علت حمایت آنها از این گروه‌ها نیز جلب سود از فروش مشروبات و ترویج آن در جامعه توسط این گروه‌ها بود.

به گونه‌ای که اکنون «ساموئل برنفمن» رئیس غول صنایع شراب سازی در دنیا و نیز «روچیلد» سلطان دنیای پنهان، که بزرگترین امپراطوری قمار دنیا را در آمریکا ایجاد کرده است، هر دو از حامیان این گروه‌ها هستند و جالب آن که هر دو نفر یهودی می‌باشند. این جاست که انسان بیش از پیش به نقش دنیای استعمار در تخریب بنیان‌های اخلاقی جوامع، تخدیر جوانان، ترویج و پیدایش نحله‌ها و گروه‌های منحرف پی می‌برد. اولین بنیانگذار شیطان – پرستی نوین شخصی به نام «آنتوان شزاندر لاوی» می‌باشد که مؤسس کلیسای شیطان است.

جالب‌تر آن که او نیز یک یهودی است.

فصل دوم – افکار و عقاید

عموم شیطان پرستان به جای اطاعت از قوانین خدایی یا طبیعی و اخلاقی بر پیشرفت فیزیکی خود با راهنمایی‌های موجودی مافوق با قوانینی فرستاده شده، تمرکز دارند و از باورها و گرایش‌های ادیان گذشته، مخصوصاً ادیان ابراهیمی (مسیحیت، اسلام، یهودیت) اجتناب می‌کنند و به جای محور قرار دادن خدا در مرکز هستی بیشتر گرایش‌های خودپرستانه دارند و با الگوگیری از مکتب‌های ماتریالیستی و اُمانیستی خودمحور و جادو محور هستند و خود را در مرکز هستی و قوانین طبیعی می‌بینند و بعضی دیگر شیطان را خدا می‌دانند و به پرستش آن روی می‌آورند. گروه‌ها و گرایش‌ها

شیطان پرستان را به دو گروه تقسیم کرده‌اند:

دست راستی‌ها و دست چپی‌ها.

الف – دست راستی‌ها:

غنی سازی روحی خود را از طریق وقف کردن و بندگی خود در مقابل قدرتی بزرگتر به دست می‌آورند. لاوییان‌ها (از فرقه‌های شیطان پرست) در واقع خدایی از جنس شیطان و یا خدای دیگری برای خود قایل نیستند و از قوانین شیطان نیز پیروی نمی – کنند.

ب – دست چپی‌ها:

معتقد به غنی سازی روحی خود در جریان کارهای‌شان هستند و معتقدند تنها باید به خود جواب پس بدهند؛.

بر همین اساس شیطان پرستان را به دو گروه اصلی تقسیم کرده‌اند:

الف – شیطان پرستی فلسفی (معاصر)؛ ب – شیطان پرستی دینی (سنتی) الف – شیطان پرستی فلسفی (معاصر):

به طور غیر رسمی و گسترده، این شاخه از شیطان پرستی را منتسب به «آنتوان شزاندر لاوی» مؤسس و کاهن اعظم کلیسای شیطان و نویسنده کتاب «انجیل شیطانی» و بنیانگذار «شیطان – پرستی لاویی» می‌دانند. او در ۱۹۳۰ در شیکاگو به دنیا آمد و در سال ۱۹۵۰ در دایره جنایی پلیس آمریکا مشغول به کار شد و از ازدواج اولش دختری به نام «کلارا لاوی» و از رابطه عاشقانه‌اش که هیچ وقت به ازدواج منجر نشد، دختر دوم او به نام «زنا لاوی Zeena Lavey» به دنیا آمد. او یک پیانیست مشهور بود که شب‌های جمعه به ارائه سخنرانی‌های سرّی خود به نام «دایره اسرارآمیز» پرداخت و در همین حلقه بود که یکی از اعضا پیشنهاد تأسیس آیین جدید را به او داد. او در ۳۰ آوریل سال ۱۹۶۶ در حالی که سر خود را [به عنوان رسم آیین جدید] تراشیده بود، بنیان گذاری کلیسای شیطان را اعلام کرد و همان سال را سال اول عهد شیطان اعلام کرد و خود را کاهن کلیسای شیطان نامید. او با انتشار کتاب انجیل شیطانی در ۱۹۶۹ تعالیم کلیسای شیطان را پایه ریزی نمود و شیطان را فرمانروای زمین اعلام کرد. او در ۱۹۹۷ بر اثر تورم ریه مرد و جسدش به رسوم شیطانی سوزانده شد و خاکسترش بین وراث تقسیم گشت تا از قدرت اسرارآمیز آن در پرستش شیطان استفاده کنند و اکنون «پیتر گیلمورا» رهبر کلیسای شیطان است.

آنتوان لاوی تحت تأثیر نوشته‌های فردریک نیچه، آلیستر کرالی، مارک دسید و چارلز داروین و بسیاری دیگر قرار داشت. شیطان در نظر او موجودی مثبت بود، در حالی که تعالیم خداجویانه کلیساها را مسخره می کرد. یک شیطان پرست لاویی خود را خدای خود می‌داند و اعتقادی به خدا ندارد.

ب – شیطان پرستی دینی (سنتی):

گرایش‌های شیطان پرستان دینی شباهت‌های زیادی به شیطان – پرستان فلسفی دارد، با این تفاوت که در این مکتب شیطان پرست اول باید یک قانون ماوراء طبیعی را که در آن یک یا چند خدا تعریف شده است و همه شیطانی اند یا به وسیله شیطان شناخته می‌شوند، بپذیرد. این شیاطین می‌توانند ذهنی باشند یا از بین الهه های باستان بین النهرین یا مصر و ... برگزیده شوند. بقیه شیطان – پرستان ادعای پرستش خدای اصلی را دارند و بعضی نیز شیطان سقوط کرده در انجیل را می‌پرستند. کلیه فرقه‌های شیطان پرستی یک اصل مشترک دارند و آن هم در اولویت قرار دادن خودِ مشخص است.

گروه دیگر شیطان پرستان «شرّ پرستان «هستند که در دوران تفتیش عقاید مذهبی از طرف کلیسا، شکل گرفتند و متهم به اعمال کریهی مثل «خوردن نوزادان»، «کشتن گوسفندان»، «قربانی کردن دختران باکره پس از تجاوز به آن ها» و «نفرت از مسیحیت» هستند و رواج انواع فحشا و مسایل سکسی و جنسی در بین آنها بیداد می کند.

آنها دنیایی را ترسیم می کنند که هیچ روزنه امیدی برای آن متصور نیست لذا شیطان پرستی را دنیای تاریک نیز نامیده‌اند و خودکشی از موارد رایج این آیین است و آن را بهترین راه رسیدن به حقیقت می‌دانند. فصل سوم – شیطان پرستی در ایران:

در کشور ما شیطان پرستی تحرکات و فعالیت‌هایی را به صورت مخفی و زیرزمینی آغاز کرده است.

سبک تبلیغ آنان کمتر عقیدتی می‌باشد و بیشتر از راه جاذبه دعوت به پارتی‌ها و مهمانی‌های شبانه که انواع مشروبات الکلی، آمیختگی پسران و دختران تحت پوشش عناوین موجّه، موسیقی بی‌ریشه جاز که از موسیقی یهودی «Yidish» گرفته شده و قرص‌های روان گردان و مواد مخدر مانند شیشه و کوکائین و ... صورت می گیرد.

هر هفته شاهد اخباری از دستگیری گروه‌هایی از جوانان در این نوع پارتی‌ها توسط مقامات انتظامی می‌باشیم و بسیاری از این جوانان حتی از ماهیت این مجالس بی‌اطلاعند و صرفاً با دعوت از طریق اینترنت و یا دوستان به این مجالس راه می‌یابند، بدون این

که از شیطان پرستی و عقاید آنان اطلاعی داشته باشند. فصل چهارم – اشکالات و نقدها

اشکالات این نحله منحرف واضح‌تر از آن است که نیاز به بیان داشته باشد.

با این حال چند انحراف بزرگ بر سبیل اجمال و اختصار در این رابطه ذکر می گردد:

۱ – پرستش غیر خدا (پرستش خود، شیطان و)؛...

۲ – ضدیت و مبارزه با ادیان ابراهیمی (اسلام، مسیحیت، یهودیت)؛

۳ – ارتکاب و ترویج اعمال کریه و خلاف اخلاق و وجدان انسانی هم چون: خوردن نوزادان، قربانی کردن دختران، اشاعه فساد و فحشا و؛...

۴ – ترویج و تشویق به خودکشی.

فصل پنجم – علایم و سمبل‌ها

در پایان به ارائه بعضی از علایم و سمبل‌های شیطان پرستان می‌پردازیم که این علایم اعتقادات و شعارهای آنان را نیز هویدا می کند.

این علایم نمادهای معروف شیطان پرستیست که ممکن است [بدون اطلاع از فلسفه شان] روی لباس جوانان نقش بسته باشد.

پنج ضلعی وارونه (Invert Pentagram)

نشانه ستاره صبح، نامی که به شیطان تعلق دارد. این علامت در مراسم مخفیانه (کابالا) و جادوگری برای احضار ارواح شیطانی استفاده می‌شود. این علامت را شیطان پرستان با دو رأس در بالا و ملحدان با یک رأس در بالا استفاده می کنند.

در هر حال این علامت نشانه شیطان است و مهم نیست که یک نوک ضلع آن بالا باشد یا هر دوی آنها و یا دور آن دایره‌ای کشیده شده باشد یا خیر. در هر حال این علامت شیطان است.

٪٪دیو بافومت (Baphomet)

علامت شیطان پرستی، خدای شیطانی و سمبل شیطان. ممکن است این علامت به شکل جواهرات دیده شود.

۶۶۶

علامت انسان، نشانه جانور (هیولا). مکاشفات ۱۳: ۱۸ ...: «پس هر کس حکمت دارد عدد وحش را بشمارد، زیرا که عدد انسان است و عددش ۶۶۶ است.

Ankh»

سمبل باروری و شهوات در انسان‌ها. روح شهوت قدرت این جمع زنان / مردان می‌باشد.

صلیب شکسته یا چرخ خورشید (Swastika or Sun Wheel)

یک علامت مذهبی باستانی است که سال‌ها قبل از قدرت گرفتن هیتلر به کار می‌رفت. این علامت در کتیبه‌های بودایی و مقبره‌های سلتی و یونانی استفاده می‌شده. در آیین پرستش خورشید این علامت به نظر می‌رسد نشانه مسیر حرکت خورشید در آسمان باشد.

چشمی که به همه جا می‌نگرد (All Seeing Eye)

آنها معتقدند که این چشم لوسیفر (شیطان) است و کسی که قدرت کنترل آن را دارد، بر تمام دارایی‌ها حکومت می کند.

این علامت در پیشگویی‌ها به کار می‌رود. جادوها، نفرین‌ها، کنترل‌های روحی و تمامی انحرافات تحت این علامت کار می کنند.

این علامت روشنفکران است به پول رایج ایالات متحده نگاهی بیندازید. این علامت اساس نظم نوین جهانی است.

صلیب وارونه (Upside Down Cross)

نشانه استهزا و رد کردن مسیح می‌باشد.

گردنبندهای آن توسط شیطان پرستان زیادی به کار می‌رود. این علامت را می‌توان همراه خواننده‌های راک و روی آلبوم‌های آنها دید. سر بز (Goat Head)

بز شاخدار، بز مندس Mendes (همان بعل (Ba`al) خدای باروری مصر باستان)، بافومت، خدای جادو، Scapegoat (بز طلیعه یا قربانی). این یکی از راه‌های شیطان پرستان برای مسخره کردن مسیح است، زیرا گفته می‌شود که مسیح مانند بره‌ای برای گناهان بشر کشته شد.

هرج و مرج (Anarchy)

این علامت به معنای از بین بردن تمام قوانین می‌باشد.

به عبارت دیگر «هر چه تخریب کننده است، تو انجام بده.» یعنی همان قانون شیطان پرستی. این علامت توسط پانک‌ها، هوی متال‌ها و راک‌ها به کار می‌رود. ضد عدالت (Anti Justice)

تبر رو به بالا علامت عدالت روم قدیم بوده است که علامت واژگون شده آن نشانه ضد عدالت یا شورش و طغیان می‌باشد.

فمینیست‌ها از دو تبر رو به بالا به معنی مادر سالاری باستانی استفاده می‌کنند.

****

پی‌نوشتها:

۱ اشو، راز بزرگ، ترجمه: روان کهریز، ص ۱۰.

۲ اشو، الماس‌های اشو، ترجمه: مرجان فرجی، صص ۲۴۰ و ۳۱۶.

۳ سانیا سای بابا، تعلیمات سانیا سای بابا (تعلیمات معنوی – ۶)، ترجمه: رؤیا مصباحی مقدم، ص ۱۷.

۴ پال توئیچل، اکنکار، کلید جهان‌های اسرار، ترجمه: هوشنگ امرپور، ص ۱۷.

برگرفته از سایت http://www.rasekhoon.net

شیطان و دارو دسته اش

نویسنده: معصومه سادات میرغنی

شیطان پرستی (Satanism) یک حرکت مکتبی، شبه مکتبی و یا فلسفیست که هواداران آن، شیطان را یک طرح و الگوی اصلی و قبل از عالم هستی می‌پندارند. آنها پرسش شیطان را به عنوان قدرتی فوق العاده قوی و بسیار قوی‌تر و موثرتر از نیروهای خوب دنیوی همچون خدا، به حساب می‌آورند.

شیطان، برای آنها نماد قدرت و حاکمیت بر روی زمین است.

آنها دنیایی را برای خود تکریم کرده‌اند که در آن هیچ روزنه امیدی نیست و به آن، جهان تاریک می‌گویند.

شیطان پرستان به سه دسته تقسیم می‌شوند:

۱. شیطان پرستی فلسفی (لاوی):

Anton szandor Lavey به وجود آورنده این گروه است.

Lavey که پیش از پدید آوردن این فرقه، انجیل شیطانی و کلیسای شیطان را تأسیس کرده بود، به شدت تحت تأثیر افکار کسانی چون نیچه، چارلز داروین، مارک تواین، ویندهام لویس، رند، مارکوس دی سید، آلیستر کراولی و ... است از نظر او شیطان نوعی نیروی مثبت است.

۲ شیطان پرستی دینی Relligios Satanism: شبیه شیطان پرستی فلسفی است.

با این تفاوت که این دسته، برای شیطان نوعی جنبه خدایی و متافیزیکی قائل هستند که این طرز تفکر تحت تأثیر افسانه‌ها و ساخته‌ی ذهن پیروان این فرقه است.

۳ شیطان پرستی گوتیک Gothich Satanism: این گروه، از زمان سلطه کلیسا فعالیت داشتند کودک خواری، قربانی کردن دختران، بزکشی و تمام کارهای خود را بر ضد کلیسا انجام می‌دهند.

اعمال این دسته، نزدیکی بسیاری با جادوگری دارد. آنها تحت تأثیر کاتولیک‌ها، قانونی را برای خود وضع کرده‌اند.

امروزه در کشورهایی چون آمریکا، انگلیس، آلمان و چین این فرقه دیده می‌شود.

۱ – عقاب که نماد پرنده زئوس خدای یونان باستان است در پنجه راست خود شاخه زیتونی شامل ۱۳ برگ و ۱۳ میوه نگه داشته و در پنجه دیگر ۱۳ تیر.

۲ – بر روی سر عقاب ۱۳ ستاره قرار گرفته که در مجموع یک ستاره شش پر (ستاره داود) را تشکیل می‌دهد.

۳ – در منقار عقاب نواری قرار دارد که بر روی آن به زبان لاتین نوشته شده (EPLURIBUS UNUM) که به معنی وحدت از کثرت است (اشاره به ایالات متحده (اما نکته جالب تعداد حروف این جمله بوده که شامل ۱۳ حرف است.

۴ – دم عقاب دارای ۹ پر است از سویی دیگر هر بال این عقاب ۳۳ پردارد

۵ – برسینه عقاب سپری قرار دارد که بر روی آن ۱۳ خط قرمز و سفید (پرچم آمریکا) نقش بسته است.

(البته در دلار به جهت سیاه سفید بودن، این رنگها مشخص نیست

۶ – در سمت راست مهر ماسونی دلار و نیز در منتها الیه سمت چپ دلار (داخل بیضی‌های قرمز) ۱۳ میوه قرار گرفته است.

۷ – بر روی این هرم به لاتین عبارت ۱۳ حرفی ANNUITCOEPTIS به معنی خدا همیشه یاور ماست نقش بسته است که به گونه‌ای دیگر همان عبارت IN GOD WE TRUST است.

۸ – شاید برایتان برایتان تعجب آور باشد که چرا این هرم شکلی نامانوس داشته و رأس آن جدا و در وسط آن چشمی نورانی قرار دارد. این چشم نماد RA از خدایان مصر باستان است که در پاگانیسم یونانی چشم لوسیفر یا همان چشم شیطان است.

یونانیان آن را ستاره صبح می‌دانستند و همواره آن را به صورت درخشان ترسیم می‌نمودند.

۹ – مهر اعظم ایالات متحده آمریکا: این مهر به شکل کنونی آن در زمان روزولت بر روی دلار قرار گرفت شما می‌توانید آن را در سمت چپ دلار مشاهده فرمایید. همانگونه که مستحضر هستید تصویر هرمی نامانوس به چشم می‌خورد که نماد هرم خنوپوس مقبره فرعون و نشان عالی انجمن‌های فراماسونری است.

۱۰ – این هرم از ۱۳ ردیف سنگ چین تشکیل شده است و در مجموع ۷۲ خشت دارد که اشاره دارد به ۷۲ نیرو یا نام خدای کابالیستها.

۱۱ – در قاعده هرم عبارتی (اعداد) یونانی MDCCLXXVI نقش بسته که از نظر ارزش عددی (جمع حروف به صورت ابجد) همانگونه که در تصویر می‌بینید برابر با ۱۷۷۶ سال استقلال امریکاست.

اما اگر این حروف را بر روی اهرام ثلاثه مصر باستان در نظر بگیرید جمع قاعده این اهرام همانگونه که در تصویر محاسبه شده است برابر با ۶۶۶ می‌شود که عدد لوسیفر یا همان شیطان است.

۱۲ – در زیر این هرم عبارت NOVUS ORDO SECLORUM به زبان لاتین نوشته شده است که به معنای NEW WORLD ORDER یعنی نظام نوین جهانی یا حکم جدید برای جهان است که شما بارها آن را در سخنرانی‌های سردمداران امریکا علی الخصوص بوش پدر و پسر و اوباما شنیده‌اید.

نشانه‌ها و علامت‌های Satanism

شیطان پرستان نماد و نشانه‌های خاصی برای خود دارند که گاه آنها را روی گردنبند و زیور آلات، گاه روی لباس‌ها و گاه روی پوست و بدن خود حک می‌کنند که خوب است آنها را بشناسید:

۱. Satanism

به صورت نماد، در وسط نوشته می‌شود و به همراه یک دایره می‌آید. اگر این نوشته را از وسط دایره حذف کنیم، یک ستاره پنج ضلعی باقی می‌ماند که نشانه ستاره صبح یا پنتاگرام است.

۲. عدد ۶۶۶:

نماد دجّال یا ضد مسیح است به «۶۶۶» شماره تلفن شیطان نیز می‌گویند! البته گروهی آن را به صورت fff می‌آورند. زیرا f، ششمین حرف در انگلیسی است.

۳ عدد ۱۳: عدد مقدس ماسون‌ها و یهودیان است در حالی که مسیحی‌ها آن را نحس می‌دانند. تصویر ستاره شش گوش با ۱۳ ستاره کوچک، یکی از این نمادهاست.

همچنین در تصویر چنگ الهه باستانی نیز این عدد دیده می‌شود..

۴ عدد ۳۳: در فراماسونری: صاحب درجه ۳۳، بالاترین قدرت را داراست.

سمبل گروه ماسونی شهر Memphis در آمریکاست.

۵ صلیب وارونه (آتش گرفته): این نشانه، بیشتر در گردنبندها دیده می‌شود و نماد وارونه شدن مسیحیت و به سخره گرفتن آنهاست.

این نشانه مورد توجه زیاد خوانندگان راک است.

۶ صلیب شکسته یا چرخ خورشید. یک نماد باستانی است که در برخی فرهنگ‌ها از جمله کتیبه‌های برجای مانده از بودایی‌ها، مقبره‌های سلنی و یونایست و سال‌ها بعد، این علامت توسط هیتلر به کار گرفته شد.

در این نشانه نیز، شیطان پرستان خواسته‌اند دین مسیحیت را به مسخره بگیرند..

۷ چشم جهان بین: این چشم به چشم شیطان (چشمی که همه جا را می‌بینند) شهرت دارد. چشمی که در بالای هرمی قرار دارد و می‌خواهد نظارت و اشراف بر همه جا را نشان دهد. این علامت در پیشگویی‌ها، جادوگری و نفرین آنها دیده می‌شود.

البته این نماد روی دلار امریکا نیز وجود دارد و علامت خدای خورشید در مصر باستان نیز بوده است.

۸ ستاره شش گوشه: قوی‌ترین علامت در شیطان پرستیست و از شش گوشه (زوایه) تشکیل شده که معرفی عدد ۶۶۶ می‌باشد.

۹ آنخ (Ankh): نماد Isis است و در لژهای ماسونی به کار می‌رود. امروزه سمبل جنس زن و نشانه فیمینیست هم هست.

آنخ، سمبل شهوترانی و باروری است.

۱۰ ستون سنگی یا نوک هرمی شکل: نماد زایندگی و باروری در مصر باستان بوده است.

۱۱ ستاره ۵ گوشه معکوس یا Bahomet..

۱۲ دست شیطان یا دست شاخدار: در تفکر ماسون‌ها و شیطان پرستان، شیطان شاخ دار (co rnuto) با حرکت دست خود، در واقع شیطان و پلیدی‌های آن را نمایش می‌دهد..

۱۳ دیو، جمجمه و استخوان: علامت مرگ است که در برخی گردن بندها و تصاویر روی دست و صورت شیطان پرستان دیده می‌شود..

۱۴ پرچم رژیم صهیونیستی: این علامت، حمایت آشکار و پنهان رژیم صهیونیستی از شیطان پرستان را نشان می‌دهد.

۱۵ ضد عدالت: نماد ضد عدالت، تبری رو به پایین است، چرا که تبر رو به بالا در روم باستان نماد عدالت بوده. علامت دو تبر رو

به بالا نیز نشانه فیمینست‌ها است.

۱۶ بز (Goat): سر بز، بز شاخدار، بز مندرس، خدای جادو، بز طلیعه یا قربانی، همه و همه نشانه مسخره کردن حضرت مسیح است. شیطان پرستان با این علامت می‌خواهند بگویند:

مسیح مانند بره‌ای برای گناهان بشر کشته شد است! در واقع Goat (بز) نمادی از شیطان است.

۱۷ هرج و مرج (Anarchy): این علامت، نشان دهنده از بین بردن تمام قوانین است و دلالت بر این مورد دارد:

«هر چه تخریب کننده است، تو انجام بده!

«این علامت، معمولاً نماد گروه‌های هوی متال نیز هست.

منبع:

مجله دیدار آشنا ۱۲۲ برگرفته از سایت http://www. rasekhoon. net

شیطان روی پرده سینما

در فیلم‌های شیطان پرستی، ترس همراه نوعی تعلیق وجود دارد که نفس بیننده را بند می‌آورد. اگر تا به حال فیلم‌هایی با موضوع شیطان پرستی دیده باشید متوجه شده اید که کارگردان و بازیگران این نوع فیلم‌ها قصد دارند با نشان دادن وجود شیطان روی زمین به شکلی نمادین به جنگ خیر و شر بروند. این نوع داستان‌ها با حس هیجانی که منتقل می‌کنند معمولا پربیننده هستند.

بین کارگردان‌هایی که درباره شیطان پرستی فیلم ساخته‌اند، رومن پولانسکی از همه مشهورتر است.

بچه رزماری / رومن پولانسکی

داستان فیلم «بچه رزماری» درباره زن و شوهر جوانی است که با برنامه شوم همسایه‌های شیطان پرستشان قرار است فرزندی از شیطان را به دنیا بیاورند. «بچه رزماری» یکی از مطرح‌ترین فیلم‌های تاریخ سینماست که به جرات می‌توان گفت جدی‌ترین فیلمی بود که موضوع شیطان و شیطان پرستی را پیش کشید.

این فیلم یک حادثه عجیب در دنیای فیلمسازی بود و با گذشت نزدیک به ۵۰ سال از ساخت آن هنوز هم جزء بهترین فیلم‌های این زمینه است.

با اینکه پولانسکی هم همین نظر را درباره فیلمش دارد اما یک اتفاق تلخ و غیر منتظره در نهم آگوست ۱۹۶۹ «رزماری» را به تلخ‌ترین فیلم پولانسکی تبدیل کرد.

شارون تیت بازیگر تازه کاری بود که بعد از آمدن به هالیوود با رومن که کارگردان شناخته شده‌ای بود ازدواج کرد. زمانی که رومن در لندن به سر می‌برد، شارون که ماه آخر بارداریش را می‌گذراند در خانه‌اش در بورلی هیلز لس آنجلس مشغول استراحت بود که عده‌ای به آنجا حمله کردند و او و مهمانانش را به فجیع‌ترین شکل با بیش از ۱۰۰ ضربه چاقو به قتل رساندند، بعد طنابی دور گردنش انداختند.

بعد از این اتفاق رسانه‌ها قتل شارون را به فیلم بچه رزماری و موضوع شیطان پرستی ربط دادند؛ تا اینکه پلیس قضایی سه زن و یک مرد را به همراه چارلز منسون (رئیس گروه) دستگیر و محاکمه کردند.

چارلز منسون که گرایش شیطان پرستی داشت بعد از یک سال در تاریخ ۲۴ جولای ۱۹۷۰ در حالی که با چاقو پیشانی‌اش را به شکل X بریده بود وارد دادگاه شد و گفت:

«من برای جهان شما یک X هستم و با هیچ دادگاهی نمی‌توانید مرا بشناسید.

«منسون و چهار همدستش در دادگاه عالی کالیفرنیا به اعدام محکوم شدند اما زمانی که لایحه لغو مجازات اعدام تایید شد آنها به

خاطر جنایت‌های بی‌شماری که انجام داده بودند به زندان ابد محکوم شدند و هنوز هم در زندان بسر می‌برند.

فیلم بچه رزماری با اینکه فیلم خاطره انگیزی بود اما شیرینی‌های جوایزی که این فیلم گرفت تا آخر عمر به کام پولانسکی تلخ است.

ماموران سر صحنه قتل شارون تیت هستند.

فرشته سقوط کرده / گریگوری هابلیت»

فرشته سقوط کرده» یک فیلم ترسناک معماییست که در سال ۱۹۸۹ ساخته شد.

کارآگاه جان هابز اصلی‌ترین شخصیت فیلم است.

او مسؤول بررسی و رسیدگی به پرونده یک قاتل زنجیره‌ای به اسم ادگار ریس است و در تحقیقاتش متوجه می‌شود ماجرای این قتل‌ها به پرونده پلیسی که ۳۰ سال قبل خودکشی کرده است مربوط می‌شود. او از طریق بازجویی از دختر آن پلیس و کتاب‌هایی که پیدا می‌کند متوجه وجود شیطانی به اسم عزازل می‌شود که در جسم انسان‌ها حلول می‌کند و دست به جنایت می‌زند.

تا ده دقیقه اول فیلم چیزی شما را بهت زده نمی‌کند اما همین طور که پیش می‌روید اتفاقاتی می‌افتد که باورش سخت است، این فیلم برای طرفداران دنزل واشنگتن یک نقش آفرینی ناب از این بازیگر است.

فیلمنامه این فیلم را نیکلاس کازان فرزند کارگردان معروف الیا کازان نوشته است که خیلی از منتقدان معتقد بودند او با سابقه‌ای که پدرش در زمینه فیلمسازی دارد می‌توانست خیلی بهتر از اینها عمل کند.

صحنه‌های واقعی این فیلم که در زندان تصویر برداری شده در یک زندان واقعی به اسم هولمس بورگ در شمال شرقی فیلادلفیاست که بیشتر از صد سال دایر بود.

این زندان در سال ۱۹۹۶ بسته شد.

بازیگران: دنزل واشنگتن، جان گودمن، دانلد ساترلند، امبت داویتس، جیمز گاندولفینی، الیاس کوئتاس، رابرت جوی و مایکل ج پاگان. طالع نحس / جان مور، ریچارد دونر»

طالع نحس» در ژانر وحشت و موضوع شیطان پرستی همان شهرتی را دارد که» جن گیر» داشت. این فیلم که اولین نسخه‌اش در سال ۱۹۷۶ به کارگردانی ریچارد دانر ساخته شد، درباره کودکیست که رفتاری شیطانی دارد. این فیلم با تاکید کارگردانش روی عدد ۶۶۶ که نمادی از شیطان است در تاریخ ۶ / ۶ / ۱۹۷۶ در آمریکا و کشورهای دیگر به اکران عمومی درآمد.

رابرت تورن که معاون سفیر آمریکا در کشور ایتالیاست بعد از مرگ نوزادش تصمیم می‌گیرد به خاطر بالا بردن روحیه همسرش کاترین، پسر بچه ای را که در بیمارستان مادرش را از دست داده به فرزندی قبول کند.

او پنج سال بعد از بلایی که پسر نامتعادلش سر یک کشیش بیچاره می‌آورد متوجه می‌شود بچه اش همان نوزاد شیطان صفتیست که مدتی قبل همه درباره‌اش حرف می‌زدند و می‌گفتند باید کشته شود. دیمین پسر بچه عجیبیست که به گفته کشیش اصلاً از انسان زاده نشده و ماهیتی شیطانی دارد؛ هر کس که با او مشکلی داشته باشد به طرز مشکوکی کشته می‌شود. در نسخه دوم فیلم، دیمین را می‌بینیم که به پسر نوجوانی تبدیل شده که تحت سرپرستی عمو سام است.

او از معلم مدرسه‌اش می‌شنود که قدرت عجیبی دارد و مأموریت‌های زیادی به عهده‌اش است.

او عدد ۶۶۶ را در فرق سرش پیدا می‌کند و دست به خودکشی می‌زند...

بازیگران:

لیوشریبر، جولیا استیلز، میافارو، دیوید تویلس، دیوید وارنر، گرگوری پیک، لی رمیک، پاتریک تراگتون و ... وکیل مدافع شیطان / تیلور هکفورد

وکیل مدافع شیطان در سال ۱۹۹۷ بر اساس رمانی از اندرو نیدرمن، نویسنده نیویورکی ساخته شده است.

این فیلم داستان مردی به اسم کوین بومن است که به طور ناخواسته وکیل مدافع شیطان می‌شود و همان اول راه همسرش مری را از دست می‌دهد.

مردی به اسم جان میلتون که خودش یک شیطان مجسم است به او پیشنهاد همکاری می‌دهد و این آغاز همراهی این وکیل جوان با شیطان است.

بازیگران: کیانو ریوز، آل پاچینو، چارلیز ترون، جفری جونز، کنین نیلسن و ... خانه شیطان / تی وست

اسم «خانه شیطان» اولین بار در سال ۱۹۹۶ روی فیلمی از جورج ملیس گذاشته شد.

فیلمی که او ساخت درباره وجود شیطان در یک شهر کوچک بود.

به فاصله ۱۳ سال برای دومین بار تی وست شروع به نوشتن فیلمنامه‌ای با همین نام کرد و بعد از مدتی آن را ساخت. داستان این فیلم به ۳۰ سال قبل بر می‌گردد که دختر جوانی به اسم سامانتا هیوز دنبال یک کار نیمه وقت می‌گردد تا هم به درسش برسد و همه زندگی‌اش را تأمین کند.

سامانتا تصمیم می‌گیرد در خانه‌ای نگهداری از کودکی را بر عهده بگیرد.

برای همین با یکی از دوستانش به خانه‌ای بزرگ و قدیمی می‌رود که کیلومترها از شهر فاصله دارد. زمانی که آنها به خانه می‌رسند ماه گرفتگی اتفاق می‌افتد. او صاحبخانه مخوفی دارد که راز بزرگی در سینه‌اش است.

خیلی‌ها اعتقاد دارند که این فیلم از روی یک ماجرای واقعی ساخته شده است اما مطبوعات در این باره هنوز خبر رسمی ای منتشر نکرده‌اند.

یکی از خدمه‌های محلی که در این فیلم نقش سیاهی لشکر را بازی می‌کرد مورد حمله قرار گرفت و گلوله یک هفت تیر به اشتباه به سمت او نشانه رفت.

بازیگران: ژاکلین دوناهو، تام نانون، ماری ورونو، گریتا گروینگ، آج بوئن و...

دروازه نهم / رومن پولانسکی

همان طور که گفتیم رومن پولانسکی بیشتر از بقیه همکارانش به موضوع شیطان پرستی پرداخته است که یکی از اصلی‌ترین آنها همان «بچه رزماری» است.

خیلی‌ها فکر می‌کردند بعد از مرگ شارون تیت او دیگر سمت ساخت این نوع فیلم‌ها نرود اما این اتفاق نیفتاد و «دروازه نهم» به کارگردانی رومن در سال ۱۹۹۹ با موضوع شیطان پرستی به اکران عمومی درآمد.

دین کارسو یکی از دلالان معروف کتاب‌های نایاب است که نسخه‌ای از «دروازه نهم پادشاهی تاریکی ها» توسط یکی از مشتریان ثروتمندش به اسم بالکان به دست او می‌رسد و قرار می‌شود او دو نسخه دیگر از کتاب را برایش پیدا کند.

بعد از کمی تحقیق مشخص می‌شود نویسنده این کتاب به جرم نگارش آن در آتش سوزانده شده، دو نسخه دیگر کتاب هم در پرتغال نزد ویکتور فارگاس و در فرانسه نزد زنی به اسم کسلر است.

بعد از کشته شدن یکی از همکاران کسلر، دین متوجه می‌شود این سه کتاب زمانی که در کنار هم قرار می‌گیرند مثل اینست که شیطان حلول می‌کند و دست به کارهای خطرناک می‌زند. البته اتفاقات ناگواری در ادامه این فیلم رخ می‌دهد که اشاره مستقیمی به مسائل شیطان مثل عدد ۶۶۶ دارد.

خط اصلی داستان درباره شیطان پرستانی است که تلاش می‌کنند به قلمرو شیطان دست پیدا کنند.

رومن داستان این فیلم را از روی کتابی به قلم آرتور پرز رورت نویسنده و روزنامه نگار اسپانیایی نوشته است.

بازیگران: جانی دپ، لنا آلین، امانوئل سینیه، جک تایلور، تونی آمونی، فرانک لانگا و...

شیطان‌های ایرانی

علاوه بر فیلم‌های خارجی، در نمونه‌های داخلی هم چندین بار شیطان به تصویر کشیده شده است.

در سکانس‌های متعددی از فیلم‌ها و سریال‌های وطنی به شیطان و احاطه‌های که او ممکن است به انسان پیدا کند اشاره شده است؛ اما چند سریال ساخته شدند که شیطان در آنها به معنای واقعی به تصویر کشیده شد.

کارگردان این سریال سعی کرده بـا نشـان دادن چهره شـیطان و کارهـایی که او انجـام می‌دهـد در معرض خطر بودن انسـان برای نزدیک شدن به گناهان شیطانی را خیلی واضح به تصویر بکشد.

او یک فرشته بود / علیرضا افخمی

یکی از اولین دفعاتی که ما تصویر یک شـیطان مجسم و بـدجنس را در تلویزیون شاهد بودیم به سال‌ها قبل باز می‌گردد؛ زمانی که بهـاره افشـاری اولین حضور جـدی‌اش در تلویزیون را بـا یک نقش خاص که ریسک بالایی داشت تجربه کرد. علیرضا افخمی با به تصویر کشـیدن شخصـیت فرشـته توانست سـایه سـنگین شـیطان در زنـدگی یک سـری آدم را نشان بدهـد. «او یک فرشـته بود» ماه رمضان سال‌ها قبل از شـبکه دو با فیلمنامه‌ای از علیرضا کاظمی پور روی آنتن رفت و توانست مخاطبان بی‌شماری را جذب کند؛ هر چند این سریال ضعف‌های ساختاری داشت اما در مقایسه با سریال‌هایی که در این زمینه ساخته شده‌اند خوب از آب درآمده بود.

بهزاد طاهری به طور تصادفی با دختری به اسم فرشـته برخورد می‌کنـد که حال مساعـدی ندارد. بهزاد که خانواده متدینی دارد او را به خانه‌اش می‌برد شاید بتواند کمکی کرده باشد.

فرشته با رفتارهای زننده و عجیبی که دارد آرامش خانواده طاهری را به هم می‌زند و تا جایی پیش می‌رود که نزدیک است بهزاد و همسـرش رعنا از یکدیگر جدا شوند. یکی از مشخصه‌هایی که فرشته داشت، نگاه شیطانی و بد ذاتی بود که به دیگران می‌انداخت؛ مثل زمانی که سعی کرد با نگاهش مادر بهزاد را از پای در بیاورد و این کار را هم انجام داد.

بازیگران؛

حسن جوهرچی،

بهاره افشار،

مریم کاویانی،

مرتضی ضرابی،

رضا توکلی،

فاطمه غلامی،

ایلیا شهیدی فر،

ثریا قاسمی

******

اغما / سیروس مقدم

نشان دادن شـیطان راه و روش‌های خاص خودش را دارد. سـیروس مقدم ماه رمضان سه سال قبل سعی کرد شیطانی به اسم الیاس را به تصویر بکشد که در روح جراحی به نام طه پژوهان نفوذ می‌کند و مدیریت تمام کارهایش را بر عهده می‌گیرد.

دکتر طه پژوهـان پزشـک فوق تخصـص مغز و اعصاب است که به دلیل جراحی‌های موفقیت آمیزش روی رزمنـدگان در جبهه‌ها به پنجه طلا معروف بود.

بعد از مرگ همسرش با دوست قدیمی‌اش الیاس در خانه ویلایی زندگی می کند.

این سریال که از شبکه اول روی آنتن رفت شیطان را آن قدر بدیهی نشان می‌داد که گاهی مخاطب به خنده می‌افتاد. شیطان در همه کارهای دکتر دخالت می کرد. زندگی شخصی‌اش را کنترل می کرد، دستور می‌داد که کدام بیمارش زنده بماند و بدون اینکه گوشی تلفن همراهی داشته باشد با دیگران تماس می گرفت ... این سریال هم در زمان پخش مثل سریال «او یک فرشته» جنجالی و پر مخاطب بود و حاشیه‌های زیادی به دنبال داشت.

بازیگران:

امین تارخ،

نفیسه روشن،

ایرج نوذری،

لعیا زنگنه،

حامد کمیلی

و ناصر ممدوح

منبع:

نشریه همشهری سرنخ

نویسنده: میترا شکوری برگرفته از سایت http://www.rasekhoon.net

شیطان مجسم

آنتوان لوی، کسیست که نامش با شیطان پرستی امروزی گره خورده؛ چرا که او کلیسای شیطان را در آمریکا راه اندازی کرده است و بر اساس روایت‌های مختلف، انسان عجیب و متوهمی بوده است.

او کلیسایش را با هیچ و پوچ و تنها بر اساس حرف‌ها و موعظه‌هایش ساخت و توانست پیروان و فریب خورده‌ای هم برای خودش دست و پا کند؛ تا جایی که در زمان مرگش ادعای داشتن هزار پیرو را داشت؛ عددی که با وجود تبلیغات و هیاهوی او و فرقه‌اش، چندان هم زیاد به نظر نمی‌رسید. اما پایه گذار کلیسای شیطان سرگذشت عجیب و غریبی دارد که از شدت دروغگویی و اختلالات شخصیتی او حکایت می کند.

اما آنتوان لوی قبل از اینکه کلیسای شیطان را راه بیندازد و این موعظه‌های عجیب و غریب را بکند که بود و چه چیزی او را به این سمت و سو کشاند؟ در این باره اختلاف نظرهای زیادی وجود دارد و البته با خودتان فکر نکنید مثل سرگذشت همه آدم‌های معروف و مشهور. نه! یکی از دلایل اصلی این همه روایت‌های متفاوت و عجیب و غیر قابل باور درباره زندگی این شخص در حقیقت خود اوست که دو زندگینامه – بیوگرافی – متفاوت درباره خودش نوشته؛ انگار که خودش هم درباره زندگی ای که گذرانده شک داشته است.

یکی از زندگینامه‌هایی که آنتوان در سن ۴۴ سالگی و در سال ۱۹۷۴ نوشته «انتقام جویی شیطان» نام دارد. این نوشته پر است از موارد عجیب و فهرستی از کارهای او و در لباس یک گرگ گمشده. زندگینامه دیگر او «رازهای زندگی شیطان» است که در سال ۱۹۹۰ نوشته شده؛ یعنی زمانی که لوی ۶۰ ساله بوده. این زندگینامه نوشته‌ای خیالیست از زبان زنی به نام بلانچ بارتر که زمانی با آنتوان لوی رابطه نامشروع داشته است.

لوی علاوه بر این دو زندگینامه‌ای که برای خودش نوشت، مدام به حرف‌ها و ادعاهایش در دهه‌های مختلف زندگی‌اش اضافه

می کرد. جالب اینکه قضیه به همین جا ختم نمی شد و مخالفان لوی هم افسانه‌ها و افتراها و وقایع عجیب و غریب دیگری را به زندگی او اضافه می کردند که خواه ناخواه او را عجیب‌تر از آنچه بود نشان می‌داد. آنچه در ادامه می‌آید از میان همه آن اطلاعاتی انتخاب شده که به نظر نزدیک‌تر به واقعیت زندگی او بوده‌اند.

کودکی پراز جن و افسانه

آنتوان شاندور لوی در آوریل ۱۹۳۰ به دنیا آمد. پدر و مادرش او را «هوواردداستانتون لوی» نام گذاشتند. او متولد ایالت ایلی نویز بود اما در سانفرانسیسکو بزرگ شد.

پدرش بنگاه معاملات املاک داشت. آنها خانه‌ای بزرگ و مجلل در جای خوبی از شهر داشتند. لوی این خانه را سال‌های سال داشت و این خانه محلی برای استراحت او بود.

شجره نامه خانوادگی که از او وجود دارد می گوید مادربزرگ او – سسیل لوبا پریمو کولتن – یک کولی اهل ترانسیلوانیا بوده، کسی که درون کودکی لوی را پرکرده بود از داستان‌هایی درباره دیوها و جن‌ها و افسانه‌های پریان. یک داستان محتمل دیگر هم وجود دارد که می گوید:

«کمی بعد از جنگ جهانی دوم عموی آنتوان او را که پسری ۱۵ ساله بوده با خود به آلمان می‌برد؛ به جایی که فیلم‌هایی درباره مراسم مذهبی شیطان پرستی به نمایش در می‌آید و لوی ادعا می کند کتاب مراسم ربانی شیطان را که در سال ۱۹۷۲ نوشته تحت تاثیر این فضا و فیلم نوشته اما گفته‌های دخترش «زینا» این حرف لوی را – با ارائه‌ی مدارکی از عدم حضور پدرش در آن زمان در آلمان – نقض می کند–!

جوانی با توهم‌های بی‌پایان

لوی در یک شرایط کاملاً معمولی و متوسط یک زندگی آمریکایی بزرگ شد.

خانواده او هیچ علاقه‌ای به خرافات و زندگی غیر عادی از خودشان نشان نمی‌دانند و این تنها خود لوی بود که خیلی زود این گرایش‌های عجیب را پیدا کرد. آنتوان لوی در جوانی مدام شغلش را عوض می کرد. او زمانی را به کارهای هنری می گذراند مثل موسیقی و عکاسی و حتی مدتی به هیپنوتیزم و کار کردن روی پدیده‌های روحی مشغول شد.

اما حقیقت اینست که لوی همیشه درباره گذشته‌اش و حتی شغل‌هایی هم که داشته اغراق می کرد. تا جایی که شاید در منابع دیگری درباره او بخوانید که حتی در سیر ک هم کار می کرده یا عکاس جنایی بوده و ... لوی می گوید در سال ۱۹۴۷ – وقتی تنها ۱۷ سال داشته – از خانه فرار می کند و به سیرک معروف «سلایدبتی» که کار اصلی‌شان تربیت شیر بوده می‌پیوندد؛ چیزی که هیچ وقت به تایید نرسید و حتی در آرشیوهای این مربی معروف شیرها دیده نشد که از پسری ۱۷ ساله نام برده شود که در سیرک کار می کرده. حتی کار کردن در اداره پلیس را هم که او ادعا می کند مربوط به سالهای ۱۹۵۰ بوده، هیچ مدرکی تایید نمی کند و تمام این حرف‌ها دروغ و داستان پردازی بوده است.

اما یک حقیقت تایید شده در این میان وجود دارد و آن هم اینست که او یک موزیسین شناخته شده بوده؛ اما هیچ وقت این کار را جدی نگرفت. لوی یاد گیری موسیقی را از پنج سالگی شروع کرد؛ در ۱۵ سالگی مدرسه را به خاطر نواختن ساز «اوبوا» به همراه ارکستر سانفرانسیسکو بالت ترک کرد. آنتوان جوان‌ترین عضو این گروه بود و باز هم جالب است بدانیم این هم ادعایی بیش نیست؛ چرا که دخترش (زینا) باز هم با یاد آوری تاریخ می گوید که در آن زمان اصلاً چنین ارکستری وجود نداشت! یک قصه دیگر هم هست که می گوید او در سال ۱۹۴۸ نوازنده ارگ بوده آن هم در تئاتر مایان بورلسکو لس آنجلس؛ جایی که او بازیگر مورد علاقه‌اش – مرلین مونرو – را می‌بیند؛ لوی ادعای داشتن یادگارهای متعددی از مرلین مونرو دارد که این قضیه را هم همسرش رد می کند.

- حلقه جادوگری تشکیل می‌شود

زمانی که این آقای توهم با کارول - همسر اولش - ازدواج می‌کند، کسب و کار درست و حسابی ای نداشته و در یک کافه نوازندگی می‌کرده؛ برای نزدیک به ۳۰ دلار در هفته به علاوه پول چای. تا جایی که شواهد نسبتاً واقعی نشان می‌دهند این تنها کار ثابت آقای کلیسای شیطان در این سال‌ها بوده. زندگی و سرگذشت اولیه لوی نشان می‌دهد او همیشه به دنبال رمز و راز و وهم و خیال بوده و نمی‌خواسته ساکت و آرام و بی‌حاشیه باشد و همیشه نقشی عجیب را بازی کند؛ در لوی یک جاه طلبی اهریمنی بی‌حد و حصر وجود داشت. تا اینکه در سال ۱۹۵۰ او یک گروه جادوگری به نام «حلقه جادو» را راه اندازی کرد؛ البته امکان دارد که اوایل این گروه تنها یک عضو داشته و آن هم لوی بوده. اعضای حلقه جادو در زیرزمین خانه یک فیلمساز به نام کنت انگر جمع می‌شدند؛ کسی که یک آرشیو از فیلم‌های شیطانی داشت. لوی در این زیرزمین درباره جادوگرهای قدیمی و نهضت جدید جادوگری در انگلستان زیر نظر جرالد گاردنر سخنرانی می‌کرد. البته «حلقه جادو» بیشتر یک گروه اجتماعی کوچک مخفی بود تا یک شبکه جدی جادوگری؛ ولی چیزی نگذشت که این گروه آرام تبدیل شد به یک گروه کثیف و سیاه جادوگری و این همان چیزی بود که لوی از دنیا می‌خواست؛ مخفی‌کاری و رمز و راز! اسقف کلیسا ی شیطان

اواسط سال ۱۹۶۰ بود؛ یعنی سال هایی که به نوعی انفجار آزادی در غرب محسوب می‌شد و این انفجار سهمی را هم نصیب لوی کرد. او با استفاده از این اوضاع توانست عقاید شخصی‌اش را درباره جادو و جادوگری ابراز کند و حتی از همین راه سر و سامانی به زندگی‌اش بدهد که از نظر مادی وضعیت مطلوبی نداشت.

لوی که سال‌ها بود زندگی خود و همسرش را با نوازندگی و اقامت مجانی در خانه پدری می‌گذراند با استفاده از تئوی‌هایش در «حلقه جادوگری» و برگزاری کارگاه‌های گروهی جادو در خانه‌اش توانست درآمدش را خیلی بالا ببرد. تا این زمان فعالیت‌های لوی به صورت شخصی و گروهی دنبال می‌شد و جنبه شناخته شده‌ای برای همه نداشت تا اینکه در تابستان ۱۹۶۶ یک روزنامه پرده از فعالیت‌های لوی برداشت و جالب این بود که او را تحت عنوان «پدر کلیسای شیطانی» معرفی کرد؛ نامی که گمان می‌رود اساس و پایه ایده شیطان پرستی را گذاشت؛ چیزی که تا آن زمان شاید خود لوی هم به آن فکر نکرده بود.

شاید همین لقب، باعث شد که آنتوان لوی کلیسای شخصی‌اش را در ۳۰ آوریل ۱۹۶۶ افتتاح کرده و خودش را هم به عنوان اسقف اعظم کلیسا معرفی کند.

یک روایت دیگر هم می‌گوید لوی مجبور بوده خودش را به عنوان پدر اعظم کلیسا معرفی کند چون نتوانسته کسی را پیدا کند که بتواند شعائر مذهبی و ترسناک را در کلیسا اجرا کند.

انجیل سیاه

اما بمبی که با انفجارش خیلی‌ها را متوجه کلیسای شیطان و آنتوان لوی کرد. در دو مرحله عمل کرد؛ اولین مرحله زمانی بود که یکی از شخصیت‌های طراز اول جامعه با یک روزنامه نگار در این محل با هم ازدواج کردند جودیت کیس و جوروزنتال و مرحله بعدی مراسم غسل تعمید شیطانی دختر لوی بود.

زینا که آن زمان سه سال و نیمه بود در این کلیسا غسل شد.

از روابط خیالی و البته گاه واقعی که آنتوان لوی آنها را مدعی می‌شد که بگذریم، می‌رسیم به انجیل شیطانی او! کتاب لوی به چهار قسمت بر مبنای چهار عنصر حیاتی بنا شده بود:

«آب و باد و آتش و خاک.» بعضی‌ها البته می‌گویند لوی این کتاب را از روی کتابی به نام «قدرت، حقیقت دارد» نوشته «راگنار ردبرد» در سال ۱۸۹۶ نوشته و به نوعی سرقت ادبی کرده؛ اما دخترش زینا که بیشتر مواقع ادعاهای پدرش را زیر سؤال می‌برد، این موضوع را رد می‌کند و می‌گوید:»

من نمی‌توانم این دو کتاب را با هم مقایسه کنم چون اصلاً کتابی را که شما می‌گویید تا به حال ندیده‌ام.» زندگی و کارهایی که لوی در این سال‌ها انجام داده نشان می‌دهد بیشترین لذت او از همه این حرف‌ها و کارها و ادعاهای عجیب و غریب و دفاع از شیطان برای این بوده که لوی می‌خواسته خودش را هر چه بیشتر به معرض نمایش خصوصا در رسانه‌ها بگذارد؛ مثلا در یکی از مصاحبه‌هایی که با منتقد معروف جری کارول بعد از یک شام در سال ۱۹۸۶ انجام داده در مقابل سؤال او «آیا واقعاً به کارها و گفته‌هایش اعتقاد دارد؟»

تنها شانه‌هایش را بالا می‌اندازد و می‌گوید:

«این فقط یک نوع زندگیست.» البته این را هم اضافه کنیم که لوی بیشتر مواقع با خبرنگارها و در مصاحبه‌هایش سر این موضوع که طرفدارانش یک عده احمق گول خورده هستند؛ درگیر می‌شده! مکتب شیطان

از سال‌های آغازین این فرقه که گذشت، لوی به این فکر افتاد که به فعالیت‌هایشان چهره‌ای مجاز بدهد؛ چرا که تا پیش از این گروهشان در بین مردم یا بدنام بود یا پذیرفته نشده. لوی برای گرفتن این مجوز شروع کرد به تبلیغ این تفکر توسط طرفدارانش که «باید از رسم و رسوم‌های اخلاقی و هر چیزی که آزادی ما را می‌گیرد رها شد.» نقطه تمرکز آنها هم بیشتر روی مسائل جنسی بود تا جایی که می‌گفتند:

«ما نباید از کارهای غیر عرف و غیر اخلاقی جنسیمان خجالت بکشیم بلکه این دیگران هستند که باید دست از موعظه و سرکوفت بردارند.» لوی می‌گفت:

«ما هر آنچه از دنیا می‌خواهیم باید به دست بیاوریم حتی شده با حیله و زورا!» ظاهرا خودش هم باورش شده بود که با آزاد گذاشتن خواسته‌های تجاوزکارانه روحی هر فرد می‌توان به یک آزادی مطلق رسید. در اصل لوی شیطان را به عنوان یک اغو اگر انسان نمی‌دید بلکه از نظر او شیطان یک راه میان بر برای رسیدن به خواسته‌ها و هوس‌های شخصی بود و در اصل این شیطان بود که خدمتگزاری آنها را می‌کرد. «کلیسای شیطان» هم در اصل تبدیل شد به یک شغل خانوادگی برای لوی ها؛ برای آنتوان لوی؛ همسر دومش و دو دخترش که یکی از همسر اولش بود و دیگری از همسر دومش. لوی سه دهه از زندگی‌اش را صرف این مکان کرد. او مصاحبه‌های بسیار زیادی را طی این سال‌ها انجام داد. او تنها محض سرگرمی موسیقی را دنبال کرد و اغلب از پنجره خانه سیاهش نوای ارگی سوزناک شنیده می‌شد.

آنتوان لوی چندین آلبوم موسیقی هم منتشر کرد که نام یکی از آنها بود:

«شیطان جشن می‌گیرد.» او همچنین نوشتن کتاب درباره شیطان را هیچ وقت ترک نکرد؛ تا جایی که امروز پنج کتاب در این باره دارد که مهم‌ترین آنها «انجیل شیطانی» و «شعائر مذهبی شیطانی» است.

آنتوان دو کتاب هم به نام «یادداشت‌های شیطان» و» جادوی شیطان» دارد. سر انجام آنتوان لوی مرد سیاهپوش با سر تراشیده و ذهنی پر از توهم و خیال و جادو در اکتبر سال ۱۹۹۷ در ۶۷ سالگی به انتهای خط زندگی کثیفش رسید؛ علت مرگش را حمله قلبی اعلام کردند.

خانواده‌اش اما زمان مرگ او را عمداً دو روز بعد اعلام کردند؛ یعنی در آخرین شب ماه اکتبر که جشن معروف هالوین برگزار می‌شود. جسد او سوزانده و خاکسترش بین هواداران ساده لوحش تقسیم شد.

نویسنده: سارا جمال آبادی

منبع:

نشریه همشهری سرنخ، شماره ۶۹ برگرفته از سایت http://www.rasekhoon.net

شیطان پرستی – قسمت اول مقدمه‌ای بر شیطان پرستی

تهیه کننده:

محمود کریمی

منبع:

راسخون

نکته‌ای که لازم است در ابتدای مقاله ذکر شود اینست که: سعی کرده‌ام تا این مقاله کامل و جامع باشد.

لذا اگر در خواندن هر یک از قسمتهای آن خسته شدید می‌توانید موقتا آن را رها کرده به مطالعه‌ی قسمت‌های بعدی بپردازید.

پیشاپیش لازم است به خاطر حرف‌های کفر آمیزی که به ناچار و برای روشن شدن بیشتر موضوع در این مقالات طرح شده‌اند از خوانندگان گرامی عذر خواهی کنم.

«انما ذلکم الشیطان یخوف اولیاء ه فلا تخافوهم وخافون ان کنتم مؤمنین»

«در واقع این شیطان است که دوستانش را می‌ترساند پس اگر ایمان دارید از آن نترسید و از من پروا کنید.» (سوره مبارکه آل عمران آیه ۱۷۵) امام صادق عَلَیْهِ السَّلَام می‌فرمایند:

«العالم بزمانه لا تهجم علیه اللوابس.»

«هرکس عالم به زمانش باشد مورد هجوم حوادث ناگوار قرار نمی‌گیرد.» با این روایت امام معصوم عَلَیْهِ السَّلَام مشخص می‌گردد که تا چه اندازه آگاهی نسبت به مسائل روز جامعه مهم و اساسی است.

زیرا ممکن است انسان در گرداب مفاسد اجتماعی و انحرافات فکری و مکتبی گرفتار شده و لی خود از آن غافل باشد.

لذا باید تمامی حواس انسان متوجه این مطلب گردد که در جامعه امروزی مسلح به سلاح علم و بصیرت باشد تا مبادا قربانی امیال شوم طاغیان اعتقادی و فکری نشود. در این گذار یکی از معضلات فکری و مکتبی امروز جوامع که متأسفانه با سرعت سرسام آوری در جوامع شایع شده و جوامع اسلامی خصوصاً کشور عزیز ما ایران را نیز درنوردیده است، مکتب تغییر شکل داده Satanism / سیطنیسم (شیطان پرستی) است.

غفلت از این موضوع زمانی اثرات خود را عیان می‌نماید که کودکان، نوجوانان، جوانان و حتی افراد مسن‌تر را نیز آلوده کرده و دیگر شاید برای جبران آن دیر شده باشد.

بنا بر این باید اقدام پیشگیرانه صورت پذیرد. هر چند که اکنون نیز زمان بسیاری را از دست داده‌ایم. زیرا آثار شوم این مکتب پلید هم اکنون پدیدار شده و حتی بسیاری از دستگاه‌های فرهنگی کشور را نیز آلوده کرده است.

مطالعه این مجموعه شما را با وضعیت کنونی جهان آشنا کرده و در صدد است چهره واقعی شیطان را در عصر حاضر نمایان ساخته و ابزار او را برای مقابله با انسان و انسانیت، معرفی کند. خوشبختانه همیشه شیطان با افراطی گری، ضعفهای خود را نمایان ساخته و هر انسان آگاه و با بصیرت، می‌تواند با آن به مقابله برخاسته و او را از صحنه زندگی خود خارج ساخته و نابود کند. چنانکه در زندگی ائمه معصومین علیهم السلام می‌بینیم، شیطان با تمام تلاشی که انجام داد، نتوانست حتی کوچکترین خللی در زندگی این بزرگواران ایجاد کند. در احوال ات امام سجاد عَلَیْهِ السَّلَام می‌خوانیم، شخصی نزد حضرت رضا عَلَیْهِ السَّلَام آمد و از ایشان درباره لقب سید الساجدین سؤال کرد.

حضرت رضا عَلَیْهِ السَّلَام فرمودند:

روزی جدم حضرت سجاد عَلَیْهِ السَّلَام مشغول نماز بودند. ناگهان از گوشه‌ای مار عظیم الجثه‌ای به سمت حضرت آمد و انگشتان پای ایشان را نیش زد. امام سجاد عَلَیْهِ السَّلَام برافروخته شد و مشخص بود که بسیار متألم شده‌اند، اما تغییری در اذکار و حالت امام

عَلَيْهِ السَّلَام مشاهده نشد.

مار بسیار حضرت را آزار داد. ناگهان صاعقه‌ای از آسمان آمد و به مار اصابت کرد.

آنگاه مار به حال اولیه خود باز گشت، که همان شیطان بود.

کنار حضرت ایستاد و گفت:

حقیقتاً که تو سرور عبادت کنندگان هستی و چنین نامی شایسته شماست.

آنگاه از نظرها ناپدید شد.

آری، او از به انحراف کشاندن امام معصوم عَلَيْهِ السَّلَام هم نا امید نبود.

اما مقاومت امام عزیز را ببینید که چگونه شیطان را درمانده و مستأصل می‌کند و او را منکوب می‌نماید. لذا یکی از راه‌های مقابله با شیطان، اصرار بر عبادت و ذکر خداوند است.

«کجاست طلب کننده جگرهای انبیاء. کجاست طلب کننده خونهای بی‌گناه ریخته شده.» به امید روزی که در هیچ نقطه دنیا اثری از پلیدی یافت نشود. به امید روزی که منکوب کننده شیطان رخ نماید و زمین از لوس وجود شیطان و شیطان صفت پاك گردد. در این راستا آنچه که از حقیر بر می‌آید، دادن اطلاعاتی هر چند کم و ناقص در این باره است.

شاید راهگشای محققین و دردمندان جامعه بشری قرار گرفته و فکری به حال این معضل پیچیده اجتماعی و عقیدتی و فکری بشود. امید است با همکاری تمامی کسانی که درد دین و دنیای مردم را دارند و به فکر اصلاحات سازنده هستند، در این زمینه اقدام نموده و با مساعدت‌های فکری دست در دست هم به جهاد و مقابله با این پدیده برآییم. طی این مرحله بی همرهی خضر مکن / ظلمات است بترس از خطر گمراهی

اشتباه نکنید! شیطان پرستان به خدا اعتقاد دارند. فقط نمی‌خواهند او را بپرستند. حال اگر مجبور باشند به هر موجود پست دیگری تن داده و او را به عنوان معبود انتخاب کنند. از حیوانات و گیاهان و اشیاء طبیعی گرفته، تا آلت تناسلی و ... همگی جزء معبودان بشر قرن بیست و یکم است.

قرنی که به قرن اطلاعات معروف گشته، ولی از آگاهی بشر، جز خرافه و پوچی چیزی باقی نمانده است.

شیطان، نخستین کسی بود که بعضی کارها را مرتکب شد و پیش از او کسی آنها را انجام نداده بود و آنها از این قرارند:

- اولین کسی که قیاس نمود و خود را از حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام برتر و بالاتر دانست و گفت:

من از آتشم و او از خاك در حالی که آتش از خاك بالاتر است.

- اولین کسی که در پیشگاه با عظمت الهی تکبر نمود و به دستور خالق خود عمل نکرد.

- اولین کسی که که معصیت و نافرمانی خدا را کرد و آشکارا با او مخالفت نمود.

- اولین کسی که به دروغ گفت:

خدا گفته از این درخت نخورید، چون درخت جاوید است و اگر کسی از آن بخورد تا ابد زنده می‌ماند و با خدا شریک می‌شود.

- اولین کسی که که قسم به دروغ خورد و گفت:

من شما را نصیحت می‌کنم.

شیطان اولین کسیست که صورت‌های مجسمه و بت را ساخت

- اولین کسی که نماز خواند و یک رکعت آن چهار هزار سال طول کشید.

- اولین کسی که که غنا و آواز خواند، همان زمانی که آدم عَلَيْهِ السَّلَام از درخت نهی شده خورد.

- اولین کسی که نوحه خواند و گریست؛ چون او را به زمین فرستادند، به یاد بهشت و نعمتهای آن نوحه و گریه کرد.

- اولین کسی که لواط کرد آنگاه که به میان قوم لوط آمد. - اولین کسی که دستور ساختن منجنیق را داد تا حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام را با آن در آتش اندازند.

- اولین کسی که دستور ساختن نوره را در زمان حضرت سلیمان داد، برای این که موهای اضافی پای بلقیس پادشاه سبا را از بین ببرند.

- اولین کسی که دستور ساختن شیشه را داد تا حضرت سلیمان عَلَيْهِ السَّلَام آن را روی خندق گذارد و بلقیس را آزمایش کند.

- اولین کسی که عبادت و بندگی او، فرشتگان را به تعجب در آورد!

- اولین کسی که به خدای خود اعتراض کرد.

- اولین کسی که شبیه شدن به دیگران را مطرح و مردم را به آن تشویق کرد.

- اولین کسی که که سحر و جادو کرد و آن دو را به مردم یاد داد.

- اولین کسی که برای زیبایی، زلف گذاشت.

- اولین کسی که شبیه شدن به دیگران را مطرح و مردم را به آن تشویق کرد.

- اولین کسی که نقاشی کرد و چهره کشید.

- اولین کسی که آتش حسدش شعله‌ور شد.

- اولین کسی که به ناحق مخاصمه و جدال کرد.

- اولین کسی که خدای تعالی به او لعنت نمود (و از ناراحتی فریاد کشید.

- اولین کسی که به خدا کفر ورزید.

- اولین کسی که گریه دروغی نمود.

- اولین کسی که عبادت و خلقت خود را ستود.

- اولین کسی که صورت‌های مجسمه و بت را ساخت. روزگار عجیبی است؛ هر گوشه، در هر خیابان یا بین دوستان را که نگاه میکنی درباره این کلمه می‌شنوی؛ به خصوص در بین کسانی که ادعای متالبازی و گوش دادن به موسیقی متال به خصوص سبک بلکمتال را یدک میکشند. چیزی که الان در جامعه مشاهده می‌شود باب شدن شیطان پرستی و انداختن پنتاگرام در گردن است. بلکمتال Darkthrone، مریلین مانسن، نیروانا، آنتون لاوی، کلیسای شیطان، satanic bible، آدم خواری، - skull - n bone ... احتمالا حداقل یکی از این کلمات تاکنون شنیده‌اید، آدمهای عجیبی را هم دیده‌اید که خودشان را طرفدار این نامها و گروهها میدانند! موسیقیهای آنها را گوش می‌دهند، گاهگاه لباسهای عجیب غریب می‌پوشند، علامتهای خاصی بین خودشان دارند و به قول خودشان تیریپ خفن می‌زنن!

از اینها که بگذریم حتما زیاد هم شنیده‌اید که در فلان کشور یک عده‌شیطان پرست یک آدم را تکه‌تکه کردند یا خوردند یا فلان جنایت را انجام دادند. لذا بر آن شدیم تا در مورد شیطان‌پرستی و شیطان‌پرستان تحقیقی اجمالی به عمل آوریم.

شیطان پرستی به معنی پرستش شیطان به عنوان قدرتی فوق العاده قوی و بسیار قویتر و موثرتر از نیروهای خوب دنیوی همچون خدا است.

در شیطان پرستی شیطان به عنوان نماد قدرت و حاکمیت بر روی زمین، قدرتی به عنوان برترین قدرت دو جهان مورد توجه و پرستش قرار دارد و این دنیایی را که به عنوان دوزخ برشمرده می‌شود را قانونمند میکند. در شیطان پرستی، غیر از استفاده از شیطان به عنوان قدرت تاریکی و قدرت مطلق از نیروها و اجنه و روح‌های پلید و شیطانی نیز برای رسیدن به اهداف خود استفاده می‌شود؛ و در نهایت معنای شیطان پرستی؛ پرستش قدرت پلیدی است.

به طور کلی دو تعریف برای گروه‌های شیطان پرستی در نظر افراد وجود دارد؛

سر گرمی تفریحی فان۲فان

تعریف اول:

هر گروهی که شیطان را (مشابه شیطان تعریف شده در دین مسیحیت که عاری از مفاهیم غیرطبیعی مربوط به پلیدی و زشتیست یا یک شیطان انتزاعی) به عنوان خدا قبول داشته باشد و آن را عبادت کند، که معمولاً از آن به عنوان الهه سیاه نیز یاد میکنند و آن را منتسب به طبیعت حقیقی انسان می‌نامند.

تعریف دوم:

گروههایی که از دین مسیحیت تبعیت نکرده و یا عیسی را با خصوصیاتی که در دین مسیح تعریف شده است قبول ندارند. این تعریف معمولاً ـ توسط بنیادگرایان مسیحی مورد استفاده قرار می‌گیرد و بر مبنای این تعریف بسیاری از گروهها را شیطان پرست می‌نامند.

در دهه‌های اخیر، گسترش فرقه‌های شیطان پرستی در دنیا با رشد خیره کننده‌ای همراه بوده است.

به خصوص که این فرقه از ابزارهای نوین برای گسترش و فعالیت خود بهره برده است.

در این بررسی سعی شده است بیشتر جنبه‌هایی که در تحقیقات مختلف بر این پدیده، مغفول مانده است مورد بررسی قرار گیرد.

فرقه‌های شیطان پرستی هم مانند هر پدیده اجتماعی دیگر از این قاعده مستثنی نیست. در تاریخچه این گروهها تحولات نسبتاً گسترده‌ای مشاهده می‌شود که پیش از ورود به بحث، مختصرا به آن اشاره می‌شود:

وجود شیطان همواره در آیین‌های الهی و ادیان ابراهیمی، به عنوان موجودی شرور، که انسان‌ها را به گناه سوق می‌دهد، مطرح بوده است.

البته نظرات این ادیان درباره ماهیت و وجود شیطان، نظری سمبلیک و نمادین نیست؛ بلکه شیطان همواره موجودی واقعی و دارای قدرت‌های اهریمنی است.

زمینه قدرت‌های شیطان باید یادآور شد که از نظر ادیان الهی، قدرت شیطان، قدرت بی نهایت و قدرت مطلق نیست؛ بلکه طبق عقائد تحریف نشده دین الهی، قدرت شیطان، محدود و به واسطه انتخاب ناصواب خود انسان پدید می‌آید. چه اینکه شیطان بر مؤمنان راستین، تسلط و نفوذی ندارد.

وقتی تعالیم انبیا دچار تحریف می‌شود و با خرافات آمیخته می‌شود، زمینه تفویض قدرت نامحدود به شیطان فراهم می‌شود. اما اگر حتی شیطان را دارای قدرت فراوان در نظر بگیریم، چه عاملی باعث پرستش شیطان و فرار از حریم امن الهی و پناهندگی به شیطان می‌شود؟

به گونه‌ای که افرادی خود را تابع شیطان معرفی می‌کنند و از نیروهای او برای زندگی مدد می‌گیرند!

گرایش به شیطان و تبعیت از او، با انجام یک سری از اعمال خاص، از قرون وسطی مطرح بوده است.

اما باید یادآور شد که خواستگاه فرقه‌های شیطان پرستی، آن هم با وضعیت کنونی این فرقه‌ها، ریشه در غرب دارد. پیروان این گروهها در گذشته با اعمالی مانند قربانی کردن انسان‌ها، قصد جلب رضایت شیطان و کسب قدرت‌های اهریمنی او را داشتند. اما گروههایی که امروز با عنوان شیطان پرست معروفند، به این اقدامات دست نمی‌زنند و مجازات‌ها و پیگردهای قانونی، در تغییر این مناسک، نقش بسزایی داشته است، اما کماکان این سنت‌ها با شکل و شمایل دیگر مانند قربانی کردن حیوانات به جای انسان، به چشم می‌خورد.

شیطان پرستان مدرن همزمان با تغییر اصول شیطان پرستی و به مقارن آن کاهش نفوذ و قدرت کلیسا و موج دین ستیزی در دوران

مدرنیته که در غرب ایجاد شد، بار دیگر در نیمه دوم قرن بیستم میلادی، اصول خود را توسط شخصی به نام لاوی تدوین کردند و با بهره گیری از ابزارهای نوین اطلاع رسانی، به سرعت رشد کردند. البته این بار به مقتضای تحول عمومی جامعه از اقدامات خشونت بار این فرقه‌ها مانند دریدن اعضای انسان و ... خبری نبود و شعارهای زیبایی ماند عدم آزار رساندن به کودکان، پرهیز از اذیت کردن حیوانات نیز دیده می‌شد اما در مقایسه با شیطان پرستی دوره‌های قبل، اصولی وارد این فرقه جدید شد که تا حد زیادی متاثر از فضای مدرنیته حاکم در غرب بوده است.

در شیطان پرستی قرون وسطی نوعی اعتراض شدید به کلیسای کاتولیک و حاکمیت آموزه‌های تحریفی آن به چشم می‌خورد. لذا آنتی کریس یا مبارزه با تعالیم حضرت عیسی و به تبع مبارزه با هنجارهای کلیسای کاتولیک، فراوان به چشم می‌خورد. اما در شیطان پرسی جدید چه مؤلفه‌هایی وجود دارد؟

موج جدید شیطان پرستی کماکان همان ضدیت را با فضای کلیسا دارد ولی به فراخور کم رنگ شدن نقش کلیسا و دین در اروپا، اندکی از این عناد کاسته شده است اما مؤلفه‌های جدید وارد این گروه شده است.

یکی از بارزترین این اصول، انسان محوری یا اومانیسم است که محصول نامبارک عصر مدرنیته است.

تفکری که ماوراالطبیعه و حیات اخروی را منکر است و تمام هست و نیست را در همین حیانت مادی می‌داند.

اساساً مفهومی به نام توحید و خدای واحد، در این فرقه مورد انکار است.

مفهوم پرستش در این فرقه، متفاوت است با مفهوم پرستش در ادیان الهی؛ زیرا حتی ممکن است شیطان مورد پرستش اصطلاحی قرار نگیرد، بلکه نوعی اعتماد و مدد جستن از نیرویی دارای قدرت مافوق بشری، به همراه انجام اموری، به عبادت و پرستش تعبیر شود و تلاش پیروان این فرقه اینست که با انجام این امور، دارای قدرت اهریمنی بیشتری شوند تا از این زندگی مادی، تا حد امکان در راه لذت بردن از آن، بهره‌مند شوند.

این تفکر سلطه طلبانه و دنیا جو، بازتاب همان تفکر اومانیستی و انسان محوری حاکم و رایج در غرب است که انسان و تمایلات نفسانی او را در راس و محور همه شئون فردی و اجتماعی قرار می‌دهد و تمام جزئیات زندگی را بر اساس رسیدن به همین خواسته‌ها استوار می‌سازد.

در اینجا ممکن است این سؤال مطرح شود که اگر نظام حاکم بر تفکر غربی این چنین است و ارزش‌های انسان را انکار می‌کند، پس شیطان پرستان به دنبال رسیدن به چه امری هستند؟ زیرا علی الظاهر تمام آنچه که شیطان پرستان به دنبال آن هستند، در فضای حاکم بر جوامع غربی قابل دسترسی است.

در جواب باید گفت انسان هرقدر هم که ارزش‌های انسانی را انکار کند و خود را در باتلاق شهوات و لذت‌های مادی غرق کند، باز نمی‌تواند از فریادها و نیاز روح خسته خود برای پرستش موجودی برتر، فرار کند و بر این تمایلات، سرپوش بگذارد.

این انسان نمی‌تواند پوچی‌های زندگی خود را علی رغم لذت‌های مادی، منکر شود و نادیده بگیرد.

روح انسان همواره احتیاج به پرستش موجودی برتر و فرا زمینی دارد. دقیقا به خاطر اغنا کردن این گرایش تعارض انسان مدرن، این مکاتب که در آنها مفاهیمی مانند پرستش، عبادت، استمداد و کسب نیرو از موجودی ماورایی و ... ایجاد می‌شوند.

روح انسان مدرن در چنین جامعه‌ای را نه تعالیم تحریف شده اغنا می‌کند و نه رویگردانی از تعالیم الهی و نه فرو رفتن در تمایلات نفسانی آرام. این فضای پارادوکسی موجب سرگشتی بشر امروز می‌شود و چاره‌ای جز انجام اعمال حیوانی برای او باقی نمی‌ماند.

روح الهی انسان همواره به تعالیم ناب الهی احتیاج دارد و اگر مضامین صحیح این تعالیم برای او فراهم نشود، ناگزیر است برای فرار و فراموشی این موقعیت جانکاه، به مصرف مشروبات الکلی و مواد مخدر و هیجانات زودگذر یا روابط بی‌حد و حصر جنسی روی آورد که همه این اقدامات سراب گونه، مانند نوشیدن آب شوریست که جز به تباهی و وخامت اوضاع نمی‌افزاید.

در چنین شرایطی، رهبران این فرقه‌ها مخاطبان و پیروان خود را به خودکشی تشویق می‌کنند تا شاید راه نجاتی باشد از این زندگی بی‌معنا. آری. این سرخوردگی انسان مدرن، سوغات سلطه همین تفکر است.
با این رویکرد، بار دیگر اهمیت تعالیم نجات بخش ادیان الهی و در صدر آن دین مبین اسلام در معنا دهی به زندگی انسان، مشخص می‌شود.

شیطان پرستی – قسمت دوم – تاریخچه شیطان پرستی

شاید عده‌ای شیطان پرستی را آیینی مدرن و نهایتاً مربوط به قرن ۱۶ – ۱۵ میلادی بدانند اما واقعیت چیز دیگریست. شاید بتوان تاریخچه شیطان پرستی را به قرون اولیه پیدایش آدمی نسبت داد. البته شواهد به دست آمده این حرف را تصدیق میکند که شیطان پرستی در نواحی امریکای لا-تین، امریکای جنوبی و افریقای مرکزی به قرن‌ها قبل از میلاد مسیح برمی‌گردد و قبایلی که آثاری از آنها باقی مانده است این احادیث را تصدیق میکنند. در اکتشافات به دست آمده در امریکای جنوبی یکی از قبایل این قاره که اعتقاد بسیاری به خوب و بد داشتند شیطان را پرستش میکردند و حتی قربانی‌هایی را از انسان به شیطان هدیه میکردند که مکانهای انجام مراسم قربانی هنوز وجود دارد و اجساد مومیایی به دست آمده و نوع کشته شدن‌ها نشانگر قربانی شدن این انسانها (که در آنها بیشتر زنان به چشم می‌خورند) است.
در افریقای مرکزی و در دشتها و کویرهای سوزان این قاره نیز در قبایلی که معروفترین آن قبیله اوکاچا می‌باشد، شیطان به عنوان قدرت مطلق زمین و آسمان و پدید آورنده آن و خدای خشم و نفرت پرستش می‌شد و حتی قربانی‌هایی نیز در مواقع خاص به آن اهداء می‌شد.
ذکر این نکته ضروریست که زمان قربانی کردن انسانها در برابر شیطان لحظه‌های خاصی بوده است.
تاریخچه شیطان پرستی به سالهای بسیار دور بر می‌گردد که بعدها این آیین و سنت به صورتهای دیگر نمود پیدا کرد که چیزهایی از گذشته چه با تحریف و چه بدون تحریف دست به دست در حال عبور همراه با زمان است.
البته شیطان پرستی در زمان پیدایش زبان و خط و زمان مادها، سومریان، بابلیان و ... نیز ادامه داشت تا در قرون
۱۴ – ۱۵ میلادی شیطان پرستی نوین به وجود آمد.
شیطان پرستی قدیمی
شیطان پرستی قدیمی شیطان پرستی ایست که به قرون وسطا برمی‌گردد؛ با اینکه همانطور که در تاریخچه شیطان پرستی ذکر گردید شیطان پرستی به قبل از میلاد مسیح برمی‌گردد اما اصولاً شیطان پرستی قدیمی را مربوط به قرون وسطا میدانند. موضوعی که امروزه درباره شیطان پرستی قدیمی وجود دارد و در برخی کتابها دیده می‌شود به این مطلب برمی‌گردد که اصولاً شیطان را کلیسا به وجود آورد تا تمام بدیها و پلیدیها را به آن نسبت دهد تا به نوعی هم خدمتی به بشریت کرده باشد و گناهان را از خود دور کند و جادوگران را نیز که در قرون وسطا از قدرت زیادی برخوردار بودند با عنوان جادوگران سیاه به عنوان پیروان شیطان معرفی کند تا هم گناهان را دفع کند و هم قدرت جادوگران را کم کند. البته این یک نظریه‌ایست که آنچنان که باید و شاید نمی‌تواند قدرت داشته باشد و انسان را حداقل از لحاظ فکری ارضا کند. زیرا قبل از مسیحیت و در زمانهای حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حتی بسیار قبل از آنها شیطان پرستی وجود داشته و چیزی به عنوان شیطان مسلما وجود دارد زیرا اگر وجود نداشت هیچگاه آدم و حوا به زمین سقوط نمیکردند! پس نظریه فوق را می‌توان نظریه‌ای مغرضانه نسبت به مسیحیت و کلیسا خواند.
شیطان پرستی قدیمی از لحاظ معنی و از لحاظ اعمال انجام شده مسلما با شیطان پرستی کنونی بسیار تفاوت دارد. شاید بتوان گفت

چیزی که به عنوان شیطان پرستی امروزه در جوامع گوناگون قرار دارد شیطان پرستی قدیمی یا قرون وسطاییست که این شیطان پرستی به طور کلی محکوم شده است و شیطان پرستی جدید با آن به مبارزه برخواسته است اما خوب هنوز عده زیادی آن را قبول دارند و به آن احترام می‌گذارند و قوانین آن را اجرا میکنند. شیطان پرستی قدیمی استفاده از کمک شیطان در کارهای زیان آور و کمک به برخی پادشاهان در جنگ‌ها بوده است و حتی همسر پادشاه فرانسه در قرن ۱۳ میلادی برای نجات شوهر خود از مرگ مراسم شیطان پرستی قرون وسطایی را انجام داد. شیطان پرستی قدیمی اعتقاد دارد که شیطان وجود دارد و قدرت او عظیم‌ترین قدرت بر روی جهان است.

اصل شهوترانی و ارضای جنسی اصل لاینفک این مراسم است.

شیطان پرستی قدیمی مخالف با مسیحیت و کلیساست و دقیقا در مراسم خود اعمال ضد مسیحیت را انجام می‌دهد. آنها به مسیحیت و کلیسا اعتقادی ندارند و آنها را عامل بدبختی مردم میدانند. آنها می‌گویند مسیح پیامبری بود که باید زمین را آباد میکرد و مردم را به راه راست می‌برد اما تنها کاری که انجیل انجام داده دروغگویی و رواج بدی در جامعه است! آنها قربانی انسان را امری ضروری برای آرامش و احترام به شیطان میدانند و در این میان دختر بچه‌ها بهترین قربانی برای شیطان هستند.

ریختن خون در این مراسم نشانه تقدس این مراسم است (همانند نوشیدن شراب در عشای ربانی مسیحیت که به عنوان نشانه تقدس و خون مسیح است!). انجام اعمال شهوترانی در این مراسم اعمالیست که باید حتما بدان پرداخته شود چون در شیطان پرستی قدیمی ارضای حس جنسی یکی از مهمترین عوامل است و البته با توجه به اینکه شیطان پرستان قدیمی بدترین اعمال را برای مبارزه با خدا، مسیح و شیطان انجام می‌دادند لذا امور جنسی نیز به بدترین و فجیع‌ترین نوع خود انجام می‌گرفت. آنها به جهنم اعتقادی نداشتند و می‌گفتند جهنم همین دنیاییست که در آن زندگی میکنیم لذا بدترین گناهان را در مراسم خود انجام می‌دادند. شیطان پرستان قدیمی شیطان را موجودی با هویت خارجی میدانند.

شیطان پرستی جدید

شیطان پرستی جدید در انگلستان به وجود آمد و البته زیاد نیز تعجب برانگیز نیست زیرا انگلیس یکی از کشورهاییست که جادوگرانی بسیاری را داشته است و البته وجود اهالی باستانی آسیای میانی و خاورمیانه و همچنین اهالی یونان باستان در انگلیس ثابت شده است زیرا از اکتشافات به دست آمده در برخی محل‌های برگزاری مراسم شیطان پرستی و جادوگری در انگلیس نظیر محل استون هنج آثاری از تمدن ایران و یونان پیدا شده است و همچنین در کتب شیطان پرستی و جادوگری کلمات عبری، یونانی و فارسی (البته هیچکدام نه به صورت کنونی) وجود دارد. شیطان پرستی جدید بر خلاف شیطان پرستی قدیمی اعتقادی به وجود شیطان خارجی ندارد بلکه شیطان پرستی جدید شیطان را در طبیعت و در وجود هر انسانی می‌داند و این باطن هر کسیست که شیطان در آن وجود دارد و مراسم شیطان پرستی جدید مراسمیست برای دعوت از شیطان باطنی و حس اهریمنی درونی است که با اعمال جنسی آرام و ارضا می‌شود. آنها جسم پرست هستند و اعتقاد دارند هر آنچه که وجود دارد مدیون آلت تناسلی آدمیست و دیگر اینکه انسان باید کاملترین لذت جسمانی و جنسی را در این دنیا ببرد. آنها معتقدند به زندگی پس از مرگ و آن اینکه بعد از مرگ روح کسانی که در دنیا لذت جسمانی لازم را نبرده‌اند به این دنیا برمی‌گردد و لذت جنسی خود را کامل میکند. در مراسم شیطان پرستی جدید مخلوطی از اسپرم به همراه ادرار به عنوان آب مقدس بر روی حاضرین پاشیده می‌شود (همانند آب مقدس در مراسم عشای ربانی مسیحیت) و البته در شیطان پرستی جدید اعتقادی به قربانی کردن انسان و حتی حیوان وجود ندارد.

آنتوان لاوِی هرگز انتظار بنیان گذاری آیین جدیدی را نداشت.

بلانچ بورتون کاهنه کلیسای شیطان و معشوقه آنتوان اس زاندر لاوِی (بنیانگذار شیطان پرستی نوین) در کتاب The church of Satan (کلیسای شیطان) با اشاره به موضوعات مختلف، شیطان پرستی را از زوایای متعدد بررسی کرده و برای آن آینده نگری

خاصی را ترسیم می‌کند. در بخشی از این کتاب با عنوان اصلی کتاب یعنی The church of Satan (کلیسای شیطان)، می‌نویسد:

«آنتوان اس زاندر لاوِی در شب ۳۰ آپریل و روز یکم ماه می، در سال ۱۹۶۶. م و در فصل بهار، کلیسای شیطان را در حالی که جادوگران شیطانی در زمین پرسه می‌زدند، بنیان نهاد.

لاوِی در حالی که سر خود را تراشیده بود، (مانند مراسمات قرون وسطایی) تشریفات را آغاز کرده و عده‌ای از جادوگران نیز برای منافع شخصی خود، دور او را گرفتند. تا بتوانند نیروی شیطان را دریافت کنند.

در جادوی تثلیث، توجه معنوی به روح و فداکاری برای جهنم، پیگیری می گردد. تراشیدن سر در مراسم شیطان، از فرامین اساسیست که باید انجام گیرد.

همانند تراشیدن سر با تیغ و شستشو با آب زمزم در اسلام، که نخستین جریان برج هفتم شیطان است.

سال ۱۹۶۶. م اولین سال سلطنت شیطان بر فرزندان آدم بود.

این مکتب بزرگترین انقلاب از نوع خود، در سرتاسر جهان تا به امروز است، که مخلوطی از جادو – منطق و دین مبتنی بر شهوات است.

برای مشاهده سایر اصلی عکس اینجا کلیک کنید

سرگرمی تفریحی فان۲فان

حالا اینجا (آمریکا) بعد جاهای دیگر. شهوت در عوض انکار. سپس خودپسندی در حکم دوست داشتن. این در زمانی است که زمین گسسته شود و همه به شیطان گرویده شوند.»

می‌بینید که او در کتاب خود، حتی به آیین اسلام نیز اشاره کرده و سعی می‌کند اعمال شیطان پرستی را در مقایسه با ادیان الهی به نوعی توجیه کند.

آنگاه به فراگیر بودن مکتب شیطان پرستی می‌پردازد.

لذا هیچ عجیب نیست که در کنار اعمال و مناسک شیطان پرستی، (در سایتهای مربوط به این فرقه) عکسها و گوشه‌هایی از مراسم قمه زنی که به مناسبت عزاداری امام حسین عَلَیْهِ السَّلَام انجام می‌پذیرد هم قرار گرفته و آن را به نوعی به شیطان پرستی ملحق کرده و با این ترفند اعمال وحشیانه خود را توجیه می‌کنند. (البته همه خوب می‌دانیم که قمه زنی یک بدعت است که در اسلام وارد شده و ایرادات واضح و آشکاری به آن وارد است.)

در ادامه باب دیگری گشوده شده و دلایل ایجاد مکتب شیطان پرستی از نگاه لاوِی را مطرح می‌سازد. بورتون از این باب با عنوان «Modern Prometheus» (پرومتئوس جدید) یاد می‌کند و می‌افزاید:

«آنتوان لاوِی هرگز انتظار بنیان گذاری آیین جدیدی را نداشت.

اما او برای مردم احساس نیاز کرد که چیزی برای مقابله با رکود مسیحیت ایجاد کند و فهمید که اگر او نتواند آن را انجام دهد، هرگز کسی نخواهد توانست. یا شاید کمتر کسی شایستگی آن را داشته باشد.

(در اینجا شخصا از ایشان به خاطر دلسوزی برای مردم سرگردان زمین که هیچ دین کاملی در اختیار نداشتند، تشکر می‌کنم.)

لاوِی باید نشان می‌داد که عدالت، برگرفته از رنج و عذاب برای انسانهاست و کسی باید با نیرو در مقابل آن بایستد. او شروع کرد به تحقق بخشیدن آن. او از ما برای پیشرفت علم و فلسفه استفاده کرد و به آن نیز دست یافت و آن فلسفه ایستادن در برابر خدا و کلیسا بود و همچنین یک قرارداد جدید اجتماعی به وجود آورد.

ما باید نشان دهیم برای آن انقلاب بزرگ آفریده شده‌ایم و نباید از ورود آن به روح خود جلوگیری کنیم.

شیطان با یک نام یا نامهای دیگر شبیه انسان است، که انسان را با چشاندن لذات شیرین وسوسه می کند.

شیطان، با پنهان کاری بیان می کند که او تنها نامزد خداوندی است.

او کسی بود که توانست برای پاداش، درخواست قدرت کند و چه کسی سزاوار پاداش است.

(اشاره به رانده شدن شیطان از درگاه خداوند و اینکه به خداوند عرض کرد که خدایا در عوض عبادتهای چند هزار ساله قدرتهایی را به من عطا کن. خداوند نیز به او قدرتهایی را بخشید.)

شیطان در عوض خلقت معاصی و گناهان، ضمانت گناهکاران را قبول کرد و تشویق کرد زیاده روی و افراط را و او همان کسی بود که خدا می‌توانست ما را به سمت او هدایت کند.»

توجه داشته باشید که بورتون چگونه به دفاع از لاوِی پرداخته و او را توجیه و تقدیس می کند و شیطان پرستی را موهبتی الهی می‌شمارد.

سرگرمی تفریحی فان۲فان

در بخش دیگر کتاب با اشاره به بازی لاوِی در فیلم بچه رزماری، فیلم را به عنوان سرباز کلیسای شیطان معرفی می کند. به این بخش توجه فرمایید.

«Hell on reels» (جهنم در حلقه‌های فیلم)

«هنگامیکه فیلم بچه رزماری در سال ۱۹۶۸. م در حال ساخت بود، لاوِی در این فیلم مشغول ایفای نقش بود و جمعی از مسؤولین فرهنگی از جمله رئیس اداره تبلیغات آمریکا نیز نظاره‌گر بازی او بودند. در این میان همه متوجه لاوِی بودند که در حال تمرین اعمال مذهبی شیطانی بود.

او درباره فیلم گفت:

فیلم بچه رزماری برای کلیسای شیطان مثل انجمنku klux klan (سازمان سری سیاه پوستان آمریکا) به عنوان یک سرباز برای ملت آمریکاست.»

این فیلم در کمال وقاحت آداب مسیحیت را به سخره گرفته و تصویری زشت از مریم مقدس به نمایش گذاشت. مفاهیم شیطانی در آن به صورت کاملاً آشکار ولی توجیه شده برای همگان به نمایش درآمد.

باز در ادامه کتاب به بخش دیگری می‌رسیم.

«Lucifer rising» (طالع شیطان).

این بخش به شرح آینده شیطان پرستی پرداخته و برخی آداب موبوط به عضویت در کلیسای شیطان را مطرح می کند. بخشی از این متن را بخوانید.

«عضویت در کلیسای شیطان پیوسته در حال افزایش است.

لاوِی برای این عضویت شرایطی دارد.

اولین شرط، ملاقات حضوری است.

که جزء اصلی آن، تجمع پیرامون گوی است.

که هر کجا برود برکت را با خود می‌برد و ملاقات در سرداب صورت می گیرد.

لاوِی در آن زمان (زمان آغاز به کار کلیسای شیطان)، بعد از گذشت چند سال کلیسای شیطان را رسماً تثبیت کرد و بعد از مدتی همگان از وجود کلیسای شیطان آگاهی یافتند و روز به روز بر جمعیت پیروان لاوِی افزوده شد.

اکنون کلیسای شیطان وضعیتی مطلوب دارد. البته از دنیای بیرون تحت فشار قرار دارد، ولی با نیروی مضاعف و فشار کاری بیشتر و

انجام تشریفات مذهبی، دیگران به پذیرش این آیین تشویق خواهند شد.»

نویسنده کتاب باز نگاهی به گذشته این مکتب انداخته و در ادامه چنین یادآور می‌شود:

«در دوره‌ای پیروزی نسبتاً با لاوِی بود.

اما این مقطع گذرا و کوتاه بود و برای مدتی بیشتر مراسمات مذهبی، شبانه و در خفا صورت می گرفت. ولی به مرور بر پیروان شیطان پرستی افزوده شد.

در سال ۱۹۷۰. م انجام مراسمات و سخنرانی‌ها و رفتار و عملکرد فردی لاوِی، باعث شد، گرایش عمومی به او بیشتر گردد. در سال ۱۹۷۲. م مراسمات در خانه سیاه انجام می‌شد و این به خاطر آن بود که کلیسای شیطان دیگر مکان مناسبی برای انجام مراسمات مذهبی نبود، لذا مراسمات در غار مرکزی، معروف به خانه سیاه انجام می گرفت.

سرگرمی تفریحی فان۲فان

(نام خانه سیاه را لاوِی برای اولین بار بر غار زیرزمینی مرکزی نهاد) و تنها طبق دستور، کلیسای شیطان را با پرده سیاه پوشاندند.

سر انجام در سال ۱۹۷۵. م مجدداً فعالیت کلیسای شیطان آغاز گردید و کسانی که با لاوِی تماس داشتند، دوباره فرا خوانده شدند. اما تعالیم کفر آمیز مسیحیت، به شدت فعالیت لاوِی را محدود کرده بود.

لکن تحت رهبری و هدایت لاوِی، امور به سرعت انجام گرفت و لاوِی برای قانع کردن دیگران نامه‌هایی را برای برخی افراد نوشت. در نتیجه با تدبیر لاوِی راهی برای پاکی خانه گشوده شد.»

بورتون در ادامه دوستان لاوِی را دسته بندی کرده و می‌نویسد:

«بسیاری از کسانی که گرد لاوِی جمع شده بودند، یا به خاطر دوستی با او بوده یا به خاطر کسب شهرت و بزرگی و همچنین عده‌ای نیز برای کسب لباس مخصوص برای ورود به خانه شیطان.»

حال که از «لاوی» مؤسس فرقه سیطنیسم سخن به میان آمد، بد نیست که درباره زندگی او و هم کیشانش، در مطالب آتی مطالبی ارائه کنیم. البته این نگاه مختصر می‌تواند تا حدودی تناقض‌های دنیای تاریک شیطان پرستی را آشکار سازد. یک زندگی کاملاً شهوانی و دور از انسانیت.

شیطان پرستی – قسمت سوم – شیطان در ادیان توحیدی

تهیه کننده:

محمود کریمی

منبع:

راسخون

یهود:

شیطان در عهد عتیق در نقش یک مار به عنوان زیرک‌ترین حیوان به سراغ آدم و حوا می‌آید و پس از آن که خداوند آنها را از خوردن درخت معرفت خوب و بد منع میکند تا مبادا بمیرند، به آنها مژده می‌دهد که اگر از درخت نیک و بد بخورید چشمان شما باز خواهد شد و عارف نیک و بد خواهید شد و پس از آنکه حرف شیطان را پذیرفته و از آن درخت خوردند چشمانشان به معرفت باز شد، در این جا خداوند گفت همانا انسان مثل یکی از ما شده است.

و لذا برخی در صدد توجیه بر آمدند و گفتند این عمل والدین اولیه ما اشتباهی معمولی یا خطایی از سر بی‌فکری نبوده است بلکه عصیان عمدی بر ضد خالق بود، به عبارت دیگر آنها می‌خواستند خدا شوند، آنها مایل نبودند مطیع اراده خدا گردند، می‌خواستند

امیال خود را انجام دهند و خدا هم با اخراج آنها از بهشت آنها را مجازات نمود.

مسیحیت:

در عهد جدید شیطان وسوسه گر حضرت مسیح است که در نهایت او فریب وسوسه‌های شیطان را نخورد همچنین تاکید شده باید بیدار و هوشیار بود و از طریق ایمان جلوی تیرهای او را گرفت و در مقابل او مقاو مت نمود.

با توجه به اینکه مسیحیان هر دو عهد را قبول دارند، به نظر می‌آید تأثیرپذیری آنان از آموزه‌های عهد قدیم درباره شیطان در زندگی سیاسی و اجتماعی به ویژه پس از رنسانس بیش از عهد جدید بوده است.

زیرا طبق برداشت تورات شیطان وسوسه گر همان عقل است و شجره ممنوعه همان درخت آگاهیست که انسان با تمرد از دستورات خدا به آگاهی و معرفت می‌رسد و به همین دلیل از بهشت خدا رانده می‌شود.

اسلام:

شیطان از ماده شطن به معنای دور شده از رحمت و لطف خداست که در آیات متعددی (۷۰ بار به صورت مفرد و ۱۸بار به صورت جمع) به آن اشاره شده است.

و ابلیس اسم خاص است که در حدیث امام رضا (ع) به همان معنای دور شده از رحمت خدا و موجودی که حق را باطل و باطل را حق جلوه می‌دهد و وعده‌های فریبنده می‌دهد و از نظر تقدس و مأموریتهای الهی در عداد ملائکه به حساب نمی‌آید و موجودی بوده هر چند اهل عبادت فراوان بوده اما عدم تعبد و تسلیم او در مقابل اوامر الهی موجب طغیان و عصیان و سپس مغضوب درگاه الهی شد و دشمن قسم خورده انسان گردید و لذا همواره برای رهایی از شر آن باید به خدا پناه برد.

شیطان پرستی – قسمت چهارم – نگاهی بر عقاید شیطان پرستی

تهیه کننده:

محمود کریمی

منبع:

راسخون

قدرتی که بشر امروز با شیطان‌پرستی به دنبال آن است با اقتدار معنوی تفاوت دارد، قدرت شیطان‌پرستی، قدرت زودگذریست که در فضاهای مختلف نمی‌تواند خودش را در بالاترین جایگاه قرار دهد اما اقتدار معنوی به واسطه پشتوانه و جایگاهی که نسبت به خداوند عالم و نسبت به وحی الهی دارد، همیشه در بالاترین موقعیت میایستد.

شیطان‌پرستی جدید آیینی است دارای شباهتهایی به اومانیسم که انسان را برترین موجود می‌داند و او را تنها در برابر خود مسؤول می‌داند:

آنتون لاوی یکی از سردمداران این آیین می گوید:

خدای باعظمت و با شکوهی وجود ندارد و جهنمی که در آن گناهکاران کباب می‌شوند هم نیست. اینجا و حالا روز شکنجه و سختی ماست! حالا- و اینجا روز خوشی ماست! اینجا و حالا فرصت ماست! این روز، این ساعت را انتخاب کن که زندگی رهایی بخشی نیست!

شیطان‌پرستی جدید به خدایی اعتقاد ندارد و شیطان را تنها نوعی کهنماد (archetype) می‌داند و انسانها را تنها در برابر خود مسؤول می‌داند و اعتقاد دارد که انسان به تنهایی می‌تواند راه درست و غلط را تشخیص دهد به همین دلیل هم این اعتقاد بیشتر به عنوان یک اعتقاد فلسفی شناخته می‌شود. شیطان در این اعتقاد نماد نیروی تاریکی طبیعت، طبیعت شهوانی، مرگ، بهترین نشانه

قدرت و ضدمذهب بودن است.

این اعتقاد دارای شاخه‌های متعددیست اما می‌توان گفت جز یکی دو نوع آن همگی دارای اصول زیر هستند:

Atheism: خدایی در شیطان پرستی وجود ندارد.

Not dualistic: روح و جسم غیرقابل دیدن هستند و هیچ جنگی بین عالم خیر و شر وجود ندارد.

Autodeists: خود پرستی، خدایی جز خود انسان وجود ندارد و هر انسانی خود یک خداست.

Materialistic: اعتقاد به اصالت ماده.

– وابسته به راه چپ بودن در برابر راه راست که راه خداییست.

– ضد مذهب بودن خصوصا مذاهبی که اعتقاد به زندگی پس از مرگ دارند.

– عدم پرستش شیطان زیرا شیطان جسم نیست و وجود خارجی ندارد.

– اعتقاد به استفاده از لذت در حد اعلای آن زیرا تمام خوشی دنیاییست و این خوشی‌ها خصوصا لذات جنسی پتانسیل لازم را برای کارهای روزانه آماده میکنند و به هر شکلی انجام آنها لازم و ضروریست.

حجتالاسلام ادبی دانشجوی دوره دکترای دین شناسی تطبیقی است، که به صورت تخصصی مکاتب نوپدید دینی را مطالعه میکند. او نویسنده چندین کتاب در زمینه عرفان و ادیان است که از آن جمله می‌توان به کتابهای «آشنایی با دایرهالمعارفهای ادیان» و «اسلام، تعامل یا تقابل با جهانی شدن» اشاره کرد.

ادبی می گوید:

انسان، به فطرت خود وابسته است و در پی تمنای این فطرت به معنویتهای نوگرا گرایش می‌یابد. این معنویتها به دنبال چه هستند؟ چه چیزی را می‌پرستند و چه آیینهایی دارند؟ مباحثی چون دینهای نوظهور، فرقه‌های جدید و مکاتب نوپدید دینی، اولینبار در علوم اجتماعی پس از جنگ جهانی دوم مطرح شدند. این ادیان سعی میکردند به برخی پرسشهای غایی بشر و پرسشهای وجودشناسی انسان پاسخ دهند.

از کجا آمدهام، آمدنم بهر چه بود، به کجا میروم، آخر ننمایی وطنم به پرسشهای این شعر در ادیان الهی پاسخهای روشنی داده شده است، اما برخی از زمینهها باعث شد که برخی از ادیان کلاسیک به پسزمینه زندگی انسان مدرن رانده شوند و توانایی پاسخ دادن به سؤالات امروزی بشر را نداشته باشند. زمینه را برای مکاتب نوپدید دینی فراهم کرد تا به پرسشهای غایی انسان پاسخ دهند. پرسشهایی که میکوشید، خدا را در درون انسانها حاضر کند و در پاسخهای خود تلاش میکرد، فضای زندگی بشر امروز را به نوعی آرامش زودگذر ارتباط دهد. مکاتب نوپدید دینی در پی پاسخهای غایی انسان بوده و هستند، اما این پاسخ با مسیر ادیان الهی و یا ادیان کلاسیک یکی نبود، بلکه راه متفاوتی را در پیش گرفتند. ادیان کلاسیک به واسطه برخی مسائل نتوانستند خود را بهروز کنند و یا بهروز شدنشان با مسائل زندگی امروز هماهنگ نشد و انسان امروزی نتوانست، به سادگی از یهودیت، مسیحیت، بودایسم و ... برداشتهای دوران مدرن خود را استیفاد کند، یک نقبی به عالم معنا زد، اما با روشی جدید که در مکاتب نوپدید دینی وجود داشت. مکاتب نوپدید دینی پاسخ وجود شناسانه به پرسشهای بشری می‌دهد، اما به این پرسشها در ادیان کلاسیک پرداخته نشده است.

هرچه پیش می‌رویم، ادیان نوظهور، حضورشان را در زندگی امروز، بیشتر تحمیل میکنند؛

اولاً به دلیل اینکه شریعت خاصی ندارند، ثانیاً بخش خاصی از جامعه را هدف قرار نمی‌دهند و ادعای جهانی دارند.

ثالثاً آیینها و آموزههایشان بسیار ساده و با زبان امروزی و در دسترس است، رابعاً مدعیاند، راهی که پیامبران کلاسیک نتوانستند فراهم کنند، در دوران مدرن با پیامبران جدید پیشروی انسان قرار دارد. در دایرهالمعارف ادیان جدید که به تازگی در انگلستان

منتشر شده، بیش از ۲۵۰۰ دین و مرام جدید که هر کدام متدینین و مؤمنین خاص خود را دارند شناسایی شده است.

برخی از این ادیان و مکاتب بسیار فعال هستند مانند، «کلیسای شیطان»، «شاهدان یهووه»، «کلیسای علمشناسی»، «فرزندان خداوند»، «اکنکار» (دینور و صورت)، «مورمونها» و «جامعه بین‌المللی وجدان کریشنا»، که فضای عینی و تبلیغات رسمی را در سطح جهان دارند. برخی دیگر هم مانند، زیرمجموعه ذن و بودیسم، که در ایران تحت عنوان اوشو تبلیغ می‌شوند وجود دارند.

دسته دگیری از این ادیان هم بیشتر مجازیاند و در اینترنت فعالیت میکنند و در فضاهای عینی حضور ندارند.

وی در پاسخ به این سؤال که آیا آماری در زمینه شیطان‌پرستی و جایگاه و تعداد آنان در کشور وجود دارد، گفت:

آمارهای رسمی و غیررسمی که در این زمینه در دسترس پژوهشگران وجود دارد، نمایانگر اینست که در کشور، مجالس و مهمانیهایی به نام شیطان و شیطان‌پرستی برگزار می‌شود. در این مهمانیها بیشتر، موسیقیهای راک، هوی متال و موسیقیهایی که خشونت در آن مجازند به همراه رقصهای آتش، استفاده از مشروبات الکلی، مواد مخدر صنعتی و روانگردان نمایان است.

البته، آمارهای دقیقی در برخی زمینهها وجود دارد. اما شیطان‌پرستی آنگونه در انگلستان، آمریکا و کشورهای غربی وجود دارد به هیچوجه و با آن شدت و گستردگی در ایران وجود ندارد.

شیطان‌پرستی در ایران در سطح نمایش و نمادها جلوه‌گری میکند. تعداد افرادی که به معنای خاص شیطان‌پرست باشند بسیار ناچیز و انگشت‌شمار است.

وی افزود:

شاخههایی از شیطان پرستی و حتی برخی مکاتب نوپدید دینی با صهیونیسم در ارتباط هستند به لحاظ مالی از صهیونیستها کمک می‌گیرند. البته نمی‌توان همه مکاتب نوپدید دینی را به صهیونیسم ارتباط داد. نگاهی که همه چیز را در این عرصه توطئه‌آمیز ببیند پژوهشگرانه و علمی نیست. مدارکی وجود دارد که گواهی می‌دهند صهیونیستها در کمک و مساعدت به شیطان پرستی و دیگر فرقه‌های نوظهور، از هیچ کوششی دریغ نمیکنند. عرفان یهودی که تحت عنوان قباله یا اصطلاح انگلیسی آن «کابالا» است، زمینههای، مکاتب نوپدید دینی و از جمله شیطان‌پرستی را فراهم میکند. عرفان عدد، عرفان نماد، عرفان قدرت پیدا کردن در هستی، عرفان تصرف در کائنات در معنای منفی خودش، از جمله مواردیست که بشر گسسته از عالم معنا به دنبال آن است.

بشر گسسته از خدا، به دنبال نوعی اقتدار مجازیست که البته هیچگاه به آن دست نخواهد یافت، به دلیل اینکه تنها وهم و سرابی از این اقتدار را تجربه کرده است.

وی در مورد عناوینی چون کلیسای شیطان، انجیل سیاه و ... که برگرفته از مسیحیت است، گفت:

اناجیل اربعه، تنها دستاورد جدی و قابل پذیرش در عالم مسیحیت هستند.

انجیل ۷۰سال پس از مصلوب شدن عیسی، نوشته شده است.

یک فاصله تاریخی بین عیسی (ص) و انجیل وجود دارد. در کنار انجیلهای قانونی، شاهد انجیلهای غیرقانونی و غیر رسمی (اپوکریفا) هم هستیم. این انجیلها که تعداد فراوانی هم دارند، در میان «مورمونها»، «متدیستها» و حتی در فضاهای غیر رسمی پروتستانها هم وجود دارد، می‌توان یک کتاب جدید به نام انجیل شیطان (bible of satan) هم وجود داشته باشد.

حوزه اناجیل این فرصت را فراهم میکند تا هرکسی بتواند به نام انجیل و عیسی سخنی بگوید و از حقیقت ندایی در بیاورد!

شیطان پرستی – قسمت پنجم – انجیل و کلیسای شیطانی

تهیه کننده:

محمود کریمی

منبع:

راسخون

انجیل شیطانی کتابیست که شیطان پرستان از آن برای عبادت و دعاهای خود و همچنین استفاده در مراسم خود استفاده میکنند. این کتاب شامل کلمات عبری و یونانی و انگلیسیست که برخی از این کلمات هنوز معنی دقیق آن کشف نشده است اما چیزی که می‌توان فهمید اسامی شیطان و دعوت از او برای قدرت دادن به شیطان پرستان است.

در این کتاب بسیاری از دعاهای آن بر خلاف دعاهای مسیحیت و انجیل است و همچنین بسیاری از شعائر آن برای قدر نهادن به عظمت و قدرت شیطان به عنوان قدرت مطلق است.

کلیسای شیطان پرستی در قرون وسطا به عنوان مکانی برای انجام مراسم شیطان پرستی استفاده می‌شد و جایی بود که در آن تنها و تنها محل قرارهای شیطان پرستان قدیمی و انجام مراسم خود در آن بود.

اما امروزه کلیسای شیطان پرستی محلیست برای عبادت شیطان پرستان که اکثرا به صورت زیر زمینی به کار خود ادامه می‌دهند و در شیطان پرستی جدید این مکان به نام کلیسای شیطان برای انجام مراسم ارضای جنسی مورد استفاده قرار می‌گرفت که اکنون محلیست برای انجام اکثر مراسم شیطان پرستی جدید.

به قسمتهای از انجیل شیطان پرستان که از کتاب The Witches گردآوری شده اشاره می‌شود. البته مانند همه کتب در ادیان مختلف، این کتاب نیز به ستایش شیطان و قدرت طلبی از او می‌پردازد. همانطور که گفته شد در این کتاب کلمات و جملات عبری نیز وجود دارد. این دعاها اکثرا در مراسم‌های شیطان پرستی مورد استفاده قرار می‌گیرد:

(به نام خدای بزرگ ما؛ شیطان؛ به شما فرمان می‌دهد که از دنیای سیاه بیرون آیید. به نام چهار شهریار سیاه جهنم؛ پیش آیید. شیطان؛ جام باده لذت را بردار. این جام پر از اکسیر زندگی است؛ و آن را با نیروی جادوی سیاه انباشته کن. این نیرو در سراسر عالم کائنات وجود دارد و حامی آن است.)

(ای دوست و همدم شب؛ تو از صدای سگ‌ها و ریختن خون شاد می‌شوی؛ تو در میان سایه‌های قبور می‌گردی؛ تو تشنه خون هستی و بشر را تهدید میکنی گور گومورو؛ ماه هزار چهره؛ به قربانیان ما با نظر مساعد بنگر. دروازه‌های جهنم را بگشا و بیرون بیا) ...همانطور که مشخص است انجیل شیطان پرستی کتاب خاصی نیست و همانند همه کتب ادیان به ستایش و تسبیح و درخواست کمک از پروردگار خود میکند. لذا نمی‌توان گفت این کتاب نوشته‌های پیچیده‌ایست که هیچکس توان فهم آن را ندارد. البته این درست است که جملات عبری و یونانی در این کیش وجود دارد اما مسلما آن چنان مورد توجه نیست زیرا اکنون انجیل مسیحیت نیز در خود حاوی کلمات عبریست که دکترین کلیسای رم آن را بسیار رواج می‌دهند.

شیطان پرستی – قسمت ششم – انواع شیطان پرستی

تهیه کننده:

محمود کریمی

منبع:

راسخون

شیطان پرستی به چهار دسته شیطان پرستی فلسفی، شیطان پرستی لاوی، شیطان پرستی دینی و شیطان پرستی گوتیک (شرپرستی) تقسیم می‌شود.

شیطان پرستی فلسفی

این نـوع گرایش عبـارت است از اینکه محـور و مرکز عـالم، انسـان است این شـاخه از شـیطان‌پرستی به پایه‌گـذاری این فرقه به نـام «آنتوان لاوی» نسبت داده می‌شود.

این نوع شیطان‌گرایی نیز مانند سه نوع دیگر آن، با نام‌های دینی و گوتیک، از مبنای اعتقادی یهودیت نشات گرفته است.

نام کامل وی آنتوان شزاندر لاوی (Anton Szandor Lavey) می‌باشد.

وی در یازدهم آوریل سال ۱۹۳۰ میلادی در شیکاگو آمریکا متولد و به همراه خانواده‌اش به سانفرانسیکو عزیمت نموده و تا زمان مرگش در آنجا ساکن می‌شود.

وی شخصـیتی ناهنجـار و ناسازگاری داشـته است و در سن ۱۷ سـالگی ضـمن فرار از تحصـیل و حضور در خانه به عنوان خـدمه و دلقک به یک سیرک میپیوندد.

لاوی در سال ۱۹۵۰ میلادی در دایره جنایی پلیس آمریکا به عنوان عکاس جنایی مشغول به کار می‌شود، که تاثیرات عمـده‌ای را نیز می‌پذیرد.

آنتوان در سال ۱۹۵۲ با «کارول لنسـیگ» ازدواج میکند اما بنا بر دلایلی اعم از عدم التزام به اصول اولیه اخلاقی و پایبندی به روابط خانوادگی و شـیفتگی به زن دیگری به نام «داین هگارتی» از همسـر اولش جـدا شـده و از سال ۱۹۶۰ به بعد روابط نامشـروعی را با وی آغاز میکند. لاوی یک فرزند نامشروع از هگارتی که هرگز با وی ازدواج نکرد، را به دست می‌آورد.

وی همچنین علاقه وافری به نوازندگی پیانو داشـته و طبق اطلاعات موجود در همین سالها روابط جدی و پردامنه را با برخی عناصـر سازمان (CIA) همچون مایکل آکینو برقرار میکند. این فرد مرتبط با سازمان جاسوسـی آمریکا در تاریخ ۳۰ آوریل ۱۹۶۶ در حالی که برای جمعی از اعضای حلقه‌های سـری «دایره اسـرارآمیز» با سـری تراشـیده سـخن می‌گفت، مدعی بنیانگذاری «کلیسای شیطان» شد.

سرگرمی تفریحی فان۲فان

نامبرده کتابی را تحت عنوان «انجیل شیطان» و کتاب دیگری نیز با نام «آیین پرستش شیطانی» به چاپ رساند. روز مرگ لاوی با نام هالووین در آمریکا شناخته می‌شود.

شیطان‌پرستی لاویی

این نوع از شیطان پرستی بر مبنای فلسفه‌ی آنتو آن لاوی که در کتاب انجیل شیطان و دیگر آثارش آمده است تشکیل شده است.

لاوی موسـس کلیسای شیطان (۱۹۶۶) بود و تحت تأثیر نوشـته‌های فردریک نیچه، آلیستر کرالی، این رنـد، مارک د سـید، وینـدهام لویس، چارلز داروین، آمبروس بیرس، مارک تواین و بسیاری دیگر بوده است.

شیطـان در نظر لاوی موجودی مثبت بوده در حالی که تعالیم خـداجویانه کلیساها را مورد تمسـخر قرار داده و به مسائل جهان مادی نیز اعتنایی نداشت.

یک شیطان پرست لاویی، خود را خدای خود می‌داند، آیین مذهبی این گروه از شیطان پرستان بیشتر شبیه به فلسفه میجیک کراولی با دیدی جلو برنده به سمت شیطان پرستی است.

یک شـیطان پرست لاویی مـدعی آن است که کسانی که خودشان را با شـیطان پرستی هم ردیف میداننـد بایـد به طرز فکر گروهی خواص وفادار نباشـند و آنها را از لحاظ اخلاقی قبول نداشـته باشـند و در ازای آن گرایشات انفرادی داشـته باشـند و من تبع باید به طور دائمی یـک سـر و گردن بالاتر از کسانی باشـند که خود را از لحاظ اخلاقی، قوی میداننـد و در بشـر دوستی خود، بـدون تامل عمل کنند.

شیطان پرستی دینی

گرایشات شیطان پرستی دینی اغلب مشابه گرایشات شیطان پرستی فلسفی است، گرچه معمولاً پیش نیازی برای خود قائل می‌شوند و آن پیش نیاز اینست که شیطان پرست باید یک قانون ماوراء الطبیعی را که در آن یک یا چند خدا تعریف شده است که همه شیطانی هستند یا به وسیله شیطان شناخته می‌شوند قبول داشته باشد.

شیطانی که در گروه اخیر تعریف شده است می‌تواند تنها در ذهن یک شیطان پرست تعریف شود یا از یک دین (معمولاً قبل از مسیح) اقتباس شوند.

بسته به اینکه کدام نوع شیطان پرستی مد نظر باشد، خدا یا خدایان می‌توانند از انواع مختلفی از معبودها باشند، بعضی از آنها از ادیان بسیار قدیمی نشئت گرفته شده‌اند، انواع معمول شیطان پرستی خدایانشان را از ادیان قدیمی مصر باستان و بسیاری از الهه‌های باستانی بینالنهرینی و بعضا از الهه‌های رومی و یونانی (به عنوان مثال مارس – خدای جنگ) اقتباس کرده‌اند.

بقیه شیطان پرستان ادعای پرستش خدای اصلی را دارند ولی بیشتر شیطان پرستان می‌گویند خدای معبود آنها در واقع قدمت بسیار قدیمی دارد، شاید از دوران ماقبل تاریخ و شاید اولین خدایانی باشد که توسط انسان مورد پرستش قرار گرفته است.

مابقی گروهها تعبیری سخت گیرانه‌تر از اینها را می‌پرستند. آنهایی که سیمای فرشته‌ی سقوط کرده از انجیل مسیحی را می‌پرستند، در حالی که بسیاری آن را به عنوان شر، طبق تعریف کلیسای مسیحی، می‌پندارند. این گروه در مقابل آن را به عنوان محق و کسی که در مقابل خدا شورش کرده است قبول دارند. تمام این ادیان با هم و با شیطان پرستان فلسفی مشترک هستند چرا که خود شخص را در اولویت اول قرار داده‌اند.

این نظریه نیز معمولاً توسط کسانی که خدا را به دید شیطانی می‌نگرند (کسانی که دیده شده است اشخاص را به آزادی اندیشه تشویق میکنند و تلاش میکنند خود را به وسیله فلسفههایی چون میجیک و فلسفه‌های مشابه تمایل به قدرت نیچه بالا بکشند) حمایت شده است.

یک پند رایج شیطانی به این معلول اینست که: هر خدای ارزشمندی بهتر است به جای یک برده پست و بخاك افتاده، یک شریک در قدرت خود داشته باشد.

یک مثال از این مطلب، شیطان ابراهیمی است، مانند ابلیسی که در کتاب تورات آمده است و بشریت را به چیدن میوه درخت شناخت خوب از بد تشویق میکند:

تو مطمئناً نمی‌میری، چرا که خدا در همان روزی که این کار را کنی از آن خبر خواهد داشت، سپس چشمانت باز خواهد شد و شما مانند خدا خواهید شد و خوب را از شر تشخیص خواهید داد. استفاده از این مفهوم، شیطان پرستان خود را بهتر از هر خدای دیگری، دارای قدرت تشخیص خوب از بد می‌پندارند. از آنجا که این گروه از شیطان پرستان خود را بسیار قدیمی و قدیمی‌تر از بقیه میدانند، نام شیطان پرستان سنتی را بر خود گذاشته‌اند و به شیطان پرستان فلسفی، شیطان پرستان معاصر می‌گویند.

شیطان پرستی گوتیک

این فرقه از شیطان پرستان، به دوران تفتیش عقاید مذهبی از طرف کلیسا مربوط می‌شوند. این نوع شیطان پرستان معمولاً متهم هستند به اعمالی از قبیل خوردن نوزادان، بزکشی، قربانی کردن دختران باکره و نفرت از مسیحیان هستند.

این طرز فکر در کتاب مالیوس مالیفیکاروم دسته بندی شده است.

(کتابی که در دوران تفتیش عقاید توسط کلیسا (۱۴۹۰م) تالیف شد و در واقع هرگز به طور رسمی مورد استفاده قرار نگرفت) کتاب حاوی مطالب خرافی از جن گیری و جادوگری و مطالبی از این دست است.

ترجمه لغوی نام کتاب پتک جادوگران است..

شیطان پرستی نزدیکی زیادی به جادوگری دارد و دنیای آن پر از افسانه‌های گوناگون، شیاطین متعدد و افراد مختلف خصوصا

جادوگران در ارتباط با آنهاست.

در دنیای امروز هم کشورهای مختلفی دارای کلیسای شیطان هستند مانند کشورهای امریکا، انگلیس و آلمان و همچنین چین و بر خلاف ادعای شیطان پرستان جدید که بر اساس متون انجیل شیطانی بر عدم کودک آزاری و آزار حیوانات پافشاری می‌کنند اما وحشتناک‌ترین اعمال توسط آنها تنها برای مقابله با دستورات الهی انجام می‌شود.

شر پرستان

این نوع شیطان‌گرایی نیز مانند نوعی که در گذشته اشاره شده، نوعی از شرپرستی با اشاره به تاریکی و از کثیفترین فرق انحرافی به حساب می‌آید. در موسیقی متالیکا نیز سبکی به نام گوتیک وجود دارد. کثیفترین اعمال مانند خوردن نوزادان، تجاوزات جنسی و ...به این گروه نسبت داده می‌شود. (گرچه گفتنی است برای تمام گروه‌های شیطانی این اعمال از واجبات به حساب می‌آید.) میل و درخواست به «برگشت تاریکی» در این شاخه بارز است.

همانند اعضای گروه «آکنکار» که با لباسهای تیره به غارها و تاریکیها برای فریاد کشیدن پناه می‌برد.

جریان دیگر شیطان پرستی مدرن

امروزه علاوه بر شیطان‌گرایی لاوایی یا سِیتنیسم (Satenism)، جریان دیگری به نام سِتیانس (Setians) وجود دارد.

مایکل آکینو در آغاز کار دوست و همکار آنتوان لاوی بود که در پی اختلاف عقیده با لاوی از او جدا شد و معبدست را در سال ۱۹۷۵ در سانفرانسیسکو تاسیس کرد و جریان ستیانیست (Setians) را به راه انداخت.

معبد سِت یکی از مشهورترین و مخفی‌ترین سازمانهای شیطان پرستیست و تعالیم آن شامل فلسفه شیطان و تمرینات سحر است.

این جنبش امروزه در ابعاد وسیعی به ویژه در عرصه‌های فرهنگی مثل نشر کتاب و نشریات و سینما فعالیت میکند.

البته جریان ستیانیست علاوه بر ایجاد معبد در مقابل کلیسای شیطانی، کتاب اختصاصی دیگری با همان عنوان انجیل شیطانی درتقابل با گروه رقیب تدوین نموده‌اند.

سِیتِ نامیست مأخوذ از انجیل به عنوان پادشاه تاریکی؛ ولی سِت (Set) نام یکی از خدایان مصر و نام خداوند مرگ و عالم اموات در باستان است.

۶

معبد ست

معبد سِت (Temple of Set) یکی از مخوف ترین، مشهورترین و مخفی‌ترین سازمانهای شیطان پرستی است.

معبد سِت اولین جامعه مخفیست که ادعای رهبری جهانی «طریقت دست چپ» در جهان را دارد. تعالیم آن شامل فلسفه شیطان و تمرینات سحر است.

سِت (Set) نام یکی از خدایان مصر باستان است.

معبدست در سال ۱۹۷۵ توسط مایکل آکینو (Michael Aquino) در سانفرانسیسکو بنیان گذاری شد.

او و گروهی دیگر ار کشیشان کلیسای شیطان به خاطر اختلافات فلسفی و مدیریت ی، همچنین به خاطر فساد موجود در کلیسای شیطان، از آن جدا شده و سازمان معبدست را تشکیل دادند. در همان سال، معبد سِت به عنوان یک کلیسای بی‌فایده در کالیفرنیا به ثبت رسید.

تفاوت میان کلیسای شیطان و معبد ست

بارزترین تفاوت میان کلیسای شیطان (Church of Satan) و معبدست مربوط به مفهوم شیطان است.

معتقدین به کلیسای شیطان (C. o. S)، که سِیت نیست (سیط نیست Saitanist) نامیده می‌شوند بر این باورند که شیطان

موجودی نمـادین است و وجود خـارجی نـدارد. آنهـا از شـیطان برای نشـان دادن توجهات خود و به اسـتهزاء گرفتن مسـیحیت بهره می گیرند.

در حـالی که پیروان معبـد سِت که سِتیـانس (Setians) نامیـده می‌شونـد معتقدنـد که شـیطان واقعی وجود دارد که به آن «پادشاه تاریکی (The Prince of Darkness)» می گویند.

آنهـا او را «سِتِ، پادشـاه حقیقی تـاریکی» (Set the TRUE Prince of Darkness) می‌نامند. سِتِیتِن (Satan) نامیست مأخوز از انجیل به عنوان پادشاه تاریکی؛ ولی سِت (Set) نام خداوند مرگ و عالم اموات در مصر باستان است.

شیطان پرستی – قسمت هفتم – قوانین و عقاید

تهیه کننده:

محمود کریمی

منبع:

راسخون

شیطـان پرسـتان دارای یـک سری اعتقـادات هسـتند که در کتـاب انجیـل شـیطانی آمـده است و همچنین دارای کلیسای شـیطان نیز می‌باشند که در ۳۰ آوریل ۱۹۶۶ توسط آنتون لاوی تاسیس شد و در پس از مرگش اداره آن به همسرش بلانش بارتون رسید و در حال حاضر نیز توسط یکی از اعضای قدیمی آن یعنی پیتر گیلمور اداره می‌شود. این کلیسا تنها مکانی است که بر اساس قوانینش با استفاده از کمکهای مالی دولتها برقرار نیست و اعضای آن برای ورود به آن بایـد پول بپردازنـد در ضـمن کودکان نیز تا زمانی که توانایی درک فلسه آنها را پیـدا نکرده‌انـد اجازه ورود به آنجا را ندارنـد. در ضـمن ورود افراد غیرشـیطان پرست به آنجا بدون ایراد می‌باشند.

انجیل شیطانی شامل ۴ بخش است:

کتاب شـیطان، کتاب لوسیفر، کتاب بلیل Book of Belial و کتاب لویتان Book of Leviathan که هر کدام شامل مطالب خاص خود می‌باشند فصل اول این کتاب احکام ۹ گانه شیطان پرستیست. خوب است نگاهی به این ۹ حکم بیندازیم:

۱. شیطان به جای ریاضت نماینده افراط است.

۲. شیطان به جای اینکه نمایاننده توهم‌های معنوی باشد نماینده زندگی مادی است.

(همه مسائل و تجارب غیرمادی و معنوی از دید آنها توهم و دروغ و تظاهر خوانده می‌شود.)

۳. شیطان نشان دهنده عقل پاک است به جای خودفریبی متظاهرانه.

۴. شیطان نشانه عشق به افرادیست که لیاقتش را دارند نه هدر دادن آن برای افراد نمک نشناس.

(درست برعکس مسیحیت و سایر ادیان که عشق به انسانها را به انسانها آموزش می‌دهد)

۵. شیطان به ما انتقام جویی را به جای برگرداندن طرف دیگر صورت نشان می‌دهد.

(درست برخلاف کلام حضرت عیسی عَلَیْهِ السَّلَام؛ در اسلام نیز در برابر ظلم سکوت نمیکند اما پاسخ یک سیلی را فقط یک سیلی می‌داند و بس!)

۶. شـیطان به ما مسؤولیت در برابر مسؤول را به جای مسؤولیت در برابر موجودات ترسناک خیالی را می‌آموزد. (یعنی اعتقاد به معاد و بهشت و جهنم را تنهـا عامـل انسانیت افراد با ایمان می‌دانـد و همچنین خود را فقط در برابر کسـی مسؤول می‌دانـد که در برابرش مسؤولیت دارد نه سایر افرادی که ممکن است درگیر عملی شوند که او انجام می‌دهد.)

۷. شیطان می‌گوید که انسان حیوان دیگری است، گاه برتر و اکثر مواقع به دلیل روح خدایی و پیشرفت ذهنی‌اش که از او بدطینت‌ترین حیوان را ساخته است پست‌تر است.

(دقت کنید که روح خدایی که به اعتقاد ادیان منشاء و دلیل بزرگی و خوبی انسانهاست در این نظریه دلیل بدطینت‌ترین موجود بودن اوست.)

۸. شیطان آنچه را که گناه می‌نامند را عواملی برای ارضای نیازهای فیزیکی، حسی و ذهنی می‌داند.

(یعنی گناهان را برای ارضاء نیازهای انسانی لازم می‌داند)

۹. شیطان بهترین دوست کلیساست زیرا آن را سالها مشغول کرده.

بد نیست برخی قسمتهای این کتاب را بخوانیم:

به نام خدای بزرگ ما؛ شیطان؛ به شما فرمان می‌دهم که از دنیای سیاه بیرون آیید. به نام چهار شهریار سیاه جهنم؛ پیش آیید. شیطان؛ جام باده لذت را بردار. این جام پر از اکسیر زندگیست؛ و آن را با نیروی جادوی سیاه انباشته کن. این نیرو در سراسر عالم کائنات وجود دارد و حامی آن است.

آمین

ای دوست و همدم شب؛ تو از صدای سگ‌ها و ریختن خون شاد می‌شوی؛ تو در میان سایه‌های قبور می گردی؛ تو تشنه خون هستی و بشر را تهدید میکنی گور گومورو؛ ماه هزار چهره؛ به قربانیان ما با نظر مساعد بنگر. دروازه‌های جهنم را بگشا و بیرون بیا...

و در مقایسه با این جملات، لاوی ۹ گناه شیطانی را نیز نام برده است:

حماقت، ادعا و تظاهر، نفس گرایی، انتظار بازپس گرفتن از دیگران، (آنچه به آنها داده اید)، خود را فریب دادن، پیروی از رسوم و عقاید دیگران، روشن بینی نا کافی، فراموش کردن ارتدکسی گذشته (به طور مثال، قبول کردن چیزی قدیمی در بسته بندی جدید، به عنوان نو)، غرور و افتخار بی‌حاصل (مانند غروری که هدف شخصی را از درون میپوساند) و کمبود محسنات!

لاوی سپس ۱۱ قانون شیطانی را نیز وضع کرد، که در حالی که نظام نامهای اخلاقی نیست، ولی راهنماییهای کلی برای زندگی شیطان پرستی را ارائه کرده است:

۱ - هرگز نظراتت را قبل از آنکه از تو بپرسند بازگو نکن.

۲ - هرگز مشکلاتت را قبل از آنکه مطمئن شوی دیگران می‌خواهند آن را بشنوند بازگو نکن.

۳ - وقتی مهمان کسی هستی، به او احترام بگذار و در غیر این صورت هرگز آنجا نرو.

۴ - اگر مهمانت مزاحم تو است، با او بدون شفقت و با بی‌رحمی رفتار کن.

۵ - هرگز قبل از آنکه علامتی از طرف مقابلت ندیدهای به او پیشنهاد نزدیکی جنسی نده.

۶ - هرگز چیزی را که متعلق به تو نیست برندار، مگر آنکه داشتن آن برای کس دیگری سخت است و از تو می‌خواهد آن را بگیری.

۷ - اگر از جادو به طور موفقیت آمیزی برای کسب خواسته‌هایت استفاده کردهای قدرت آن را اعتراف کن. اگر پس از بدست آوردن خواسته‌هایت قدرت جادو را نفی کنی، تمام آنچه بدست آوردی را از دست خواهی داد.

۸ - هرگز از چیزی که نمی‌خواهی در معرض آن باشی شکایت نکن.

۹ - کودکان را آزار نده.

۱۰ - حیوانات (غیر انسان) را آزار نده مگر آنکه مورد حمله قرار گرفتهای یا برای شکارشان.

۱۱ - وقتی در سرزمینی آزاد قدم بر می‌داری، کسی را آزار نده، اگر کسی تو را مورد آزار قرار داد، از او بخواه که ادامه ندهد.

اگر ادامه داد، نابودش کن.

شیطان پرستی – قسمت هشتم – مراحل ورود به شیطان‌پرستی

تهیه کننده:

محمود کریمی

منبع:

راسخون

این مراحل از منابع خود شیطان پرستان استخراج شده است:

کسب قدرت تاریکی برای شیطان پرستی / به دست آوردن نیروهای نهفته در تاریکی، کسب قدرتیست درونی و بی‌پایان انرژی عظیمی که این امکان را به شما می‌دهد روح خود را ارتقا بخشید و کمبودهایش را با قدرت جایگزین کنید. نکته‌ی مهم در برگزاری این مراسم اینست که هرگز نباید به نتیجه بدگمان باشید. خالصانه به نیروی روح خود و روح تاریکی ایمان داشته باشید. آنچه باقی می‌ماند آرامش و دوری از افکاره بیهوده است که باید در خود ایجاد کنید.

* مقدمات

محراب:

مقابل دیوار غربی قرار گرفته پارچه سیاهی به روی آن کشیده می‌شود. بالای سر محراب (روی دیوار) ستاره ۵ پر وارونه نصب کن. روی محراب ۲ شمع سیاه روی پایه، خنجر مخصوص مراسم، جمجمه انسان، یک زنگ، یک آتشدان و یک جام بگذار / برای نور بیشتر می‌توان از شمع‌های سیاه در گوشه‌های اتاق استفاده کرد / می‌توانید از جمجمه انسان ساخته شده از مواد مصنوعی نیز استفاده کنید.

خون:

جام را با مایعی به رنگ قرمز پر کن. ماهیت مایع اهمیتی ندارد زیرا که این مایع نماد خون قربا نیست.

آتش:

آتشدان را درست در مرکز محراب قرار ده.

پوشش:

تماماً سیاه همراه با ستاره ۵ پر وارونه آویخته بر گردن.

آداب مراسم:

به ترتیب ذیل زنگ را به صدا درآور: شش بار در جهت جنوب، شش بار در جهت شرق، شش بار در جهت شمال. حال خنجر را بدست گیر به سمت پنتاگرام وارونه نشانه برو و با لحنی دعایی نیایش کن:

بنام شیطان بزرگ و افتخار او، لوسیفر من نیروهای تاریکی و قدرت شیطان را به درون فرا می‌خوانم.

با خنجر پنتاگرام وارونهیی در هوا رسم کن و آتش را بیافروز، نیایش را ادامه بده:

آتش سیاه برافروخته و درهای تاریکی بر پاشنه خود چرخیده‌اند.

روح سیاه و شیطانی کاین ظاهر شده، کسی که از دوردست می‌آید تا خواست خود را بر فراز هستی بنا کند. بر حذر باش از گمراهی انسان که همواره همراه اوست از ابتدا تا نهایت. نظاره کن. این منم خدای دیروز، امروز و فرداها. نگهبان زمان و ابدیت. بی‌مانند. غرق در دانایی. بی همتا در توانایی. عناصر را بخوان تا مرا خدمت کنند و نیروهای طبیعت را امر کن تا تَجَلّیِ آمال من

شوند. بپاخیز من تو رامی خوانم. دوباره خنجر را به سمت پنتاگرام وارونه نشانه برو و ادامه بده:

کاین، شیطان، من قلهها را تصرف کردهام. قدرت تاریکی در دستان من است.

اکنون من در قالب تو خواستههای شیطانیام را تَجَلّی میبخشم؛ پندار مرا با شکوه و عظمت باستانی تسخیر کن. مرا در لایههای نامریی و رمزآلودش تنها گزار. جام را در مقابل پنتاگرام وارونه بالا ببر (به منظور پیشکش) و انگشت اشاره دست راست را درون ظرف ببر. انگشت را از ظرف خارج کرده، دور لبه جام بگردان (در جهت گردش عقربههای ساعت) و همزمان بخوان: من از این جام مینوشم. من از زندگی مینوشم. قدرتهای نهفته در تاریکی مرا در بر گیرید.

جام را یک نفس تا انتها بنوش و ادامه بده:

همراه با برترین نیروهای شیطانی و عمیقترین قدرتهای تاریکی به جهان ماده باز میگردم تا شبی دیگر را تسخیر کنم. آتش را خاموش کن، زنگ را در خلاف جهت ابتدایی به صدا در آور، شمعها را خاموش کن.

* اعمال و زمان شیطان پرستی:

زمان شیطان پرستی در زمانهای بسیار قدیم و قرون اولیه آدمی در چندین زمان انجام میگرفت:

اولین زمان هنگام کسوف و خسوف بود؛ بر این تصور که شیطان و خدای تاریکی از انسانها عصبانی هستند و منتظر هدیه خود و اگر برای آنها قربانی انجام نمیگرفت خدای تاریکی و شیطان تمام انسانها را قتل عام میکردند لذا برای آرامش شیطان قربانی کردن انسان انجام میشد.

این مراسم به خصوص در قبایل آمریکای جنوبی بسیار فراوان دیده شده است به گونهای که اکتشافات به دست آمده وجود این قربانی کردنها را تصدیق میکند و اتاقهای مخصوص قربانی کردن نیز به شیوهای خاص بنا شده بود و تزئینات خاص خود را داشت. البته قربانی کردن انسان در زمانهای دیگر نیز انجام میشد که اکنون قربانی کردن انسان در دوره کنونی در یک شب کاملا تاریک انجام میشود. اعمال مراسم شیطان پرستی نیز بسیار زیاد است و به ذکر چند مورد بسنده میکنم. مهمترین اعمال آنها اعمالیست که همیشه انجام میدهند و در آن به انجام امور جنسی میپردازند و همچنین از شیطان برای پیشبرد اهداف حاضرین کمک میخواهند و اگر کسی مشکلی داشته باشد برای حل مشکل وی دعا میشود. مراسم بعدی؛ مراسم عضویت یک عضو جدید به این هیأت و مجموعه است که این کار توسط کشیش کلیسای شیطان و یا همسر وی (بستگی به مذکر یا مونث بودن عضو جدید دارد) انجام میشود.

* مراسم قربانی کردن:

در شیطان پرستی جدید قربانی کردن مفهومی ندارد اما برای آنان که هنوز پیرو شیطان پرستی قدیمی و قرون وسطایی هستند این کار در شبی تاریک انجام میشود. قربانی توسط آب مقدس غسل داده میشود و بر روی محراب خوابانده میشود. البته اصولاً قربانیها قبل از انجام مراسم بیهوش میشوند و در کاملترین مراسم قربانی کردن برای شیطان؛ قربانی پس از کشته شدن و نوشیدن خون وی توسط آتش سوزانده میشود. در این مراسم خواندن اوراد مخصوصی به زبانی کاملاـ بیمعنی و گاها عبری انجام میگیرد.

مراسم معروف نماز سیاه یا نماز جماعت سیاه:

شاید معروفترین مراسم آنان باشد.

این مراسم در کلیسای شیطان پرستی انجام میشود و دقیقا همان مراسم عشای ربانی مسیحیت است با این تفاوت که تمام کارها برعکس انجام میشود و البته کارهایی نیز در آن مراسم انجام میگیرد که از ذکر آنها خود داری میکنم.

مراسم پیوستن عضو جدید:

در مراسم پیوستن عضو جدید به شیطان پرستان که البته همچنین عملی در جادوگری نیز وجود دارد بوسه مقدس است.
این بوسه توسط همسر یا خود کشیش به بدن شخص عضو شونده زده می‌شود.

شیطان پرستی – قسمت نهم – زمینه‌های پیدایش شیطان پرستی

تهیه کننده:

محمود کریمی

منبع:

راسخون

زمینه‌های پیدایش شیطان پرستی را به صورت اختصار در عوامل زیر می‌توان جستجو کرد:

اول

پس از رنسانس و برداشته شدن سختگیریهای افراطی و متعصبانه ارباب کلیسا، ناهنجاریهای متعددی فراهم آمد به ویژه گرایش به شیطان پرستی عملاً نوعی نه گفتن و کنار گذاشتن رویکرد کلیسا محوری در طول قرون وسطا بوده است و لذا می‌بینیم مقدسات مسیحیان پسوند شیطانی می‌گیرند. مانند انجیل و کلیسای شیطانی.

دوم

تلاش برای جایگزینی اومانیسم و نگرشهای تجربه گرایانه را نیز نمی‌توان نادیده گرفت، زیرا محوریت دادن به انسان و امیال و لذات او تنها از راه دینهای خواسته و ساخته بشری ممکن خواهد بود و شیطان‌گرایی بهترین جلوه برای بازگشت به سیاهیها و تاریکیها است.

سوم

رهبری یهودیان به ویژه صهیونیسم نیز در پیدایش و گسترش این فرقه چشمگیر و آشکار است هم از نظر تاریخی و تبارشناسی، شیطانیسم قدیمی و مدرن ریشه در دین یهود دارد و هم از نظر سیاسی و اجتماعی امروزه یهودیت با ابزار و امکانات گسترده به ویژه از طریق دنیای کتاب و سینما تلاش در ترویج همه جانبه این فرقه دارد.
افزون بر اینکه سنخیت میان عرفان یهود یعنی کابالا ـ با پدیده شیطان‌گرایی به وضوح مشهود است که اشتراک در نمادها مانند پنتاگرام یا ستاره پنجپر یکی از نمونه‌های روشن آن است.

چهارم

استفاده از شور و انگیزه جوانان به ویژه در کشورهای مسلمان از دیگر مؤلفه‌های فراگیری این گرایش است.
فعالیت‌ها از طریق پارتیهای شبانه، گروه‌های موسیقی و مهمانیهای دوستانه آغاز می‌گردد در ادامه با تبلیغ نمادها و مشخصه‌های ظاهری و در نهایت زمینه آشنایی آنها با اندیشهها و رویکردهای شیطانی را فراهم میکنند، که نمونه‌ای از فعالیت‌های داخلی آنان در شبکه سوم سیما تحت عنوان برنامه شوک پخش گردید.

پنجم

علاوه بر موارد پیش گفته که می‌توان آنها را عوامل خارجی در ترویج شیطان‌گرایی نام نهاد، عدم اطلاع کافی از عرفان حقیقی و اسلامی نیز آسیب دیگر پیدایش تمام نحله‌های نوپدید است.
از این رو می‌توان گفت علاوه بر اینکه دستگاه‌های تبلیغی و فرهنگی کشور موظف به تبیین ماهیت شوم پدیده شیطان‌گرایی و عرفانهای نوظهورند باید خود را ملزم به ارائه و ترویج جلوه‌های زیبا و فطرت طلب عرفان اسلامی نمایند که این از طریق تدوین

آثار و نوشته‌های روان، دلنشین و قابل فهم عموم و تهیه فیلمهای کوتاه و بلند و راهاندازی سایت و وبلاگهای اینترنتی و برگزاری جلسات در فضاهای علمی به ویژه جهت دانشجویان و جوانان امکانپذیر است.

نتیجه آنکه در اسلام شریعت، طریقت و حقیقت ارکان اساسی حرکت و کمال بشری به حساب می‌آیند که نادیده انگاشتن هر کدام از آنها باعث خلل در رسیدن به مقصود می‌گردد. همان چیزی که خلأ آن به ویژه شریعتزدایی در مکاتب وارداتی به وضوح دیده می‌شود، به قول مولانا، شریعت چراغ، طریقت راه و حقیقت مقصد است و به قول شبستری در گلشن راز:

شریعت پوست، مغز آمد حقیقت

میان این و آن باشد طریقت

خلل در راه سالک نقض مغز است

چو مغزش پخته بیپوست نغز است

شیطان پرستی – قسمت دهم – دعا در ادیان توحیدی و شیطان پرستی

تهیه کننده:

محمود کریمی

منبع:

راسخون

در این بخش قصد داریم یک مقایسه گذرا در باب دعاهای ادیان الهی با مکتب نوظهور و مادی شیطان پرستی داشته باشیم.

البته شاید این مقایسه درست نباشد.

ولی چاره‌ای نیست، جز اینکه برای بیان حقیقت، گاهی کلام حق در کنار کلام کفر قرار گرفته و مقایسه شود. چه اینکه خداوند بندگان خود را این گونه معرفی می‌نماید.

قرآن در این باره می‌فرماید:

الذین یستمعون القول و یتبعون احسنه اولئک الذین هداهم الله و اولئک هم اولوا الالباب «کسانی که سخنان را بشنوند و از نیکوترین آنها تبعیت می‌کنند. آنها کسانی هستند که خداوند آنان را هدایت کرده و آنان صاحبان عقل و خرد هستند»

بنا بر این امیدواریم که این مقایسه خود سبب ارج نهادن به کلام الهی شود و صاحبان خرد و درایت با مطالعه و مقایسه این دعاها حقیقت را دریابند.

چه اینکه قرآن می‌فرماید:

لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی «هیچ اجباری در پذیرفتن دین نیست. حقیقتاً هدایت از گمراهی آشکار است.»

اینک پیش از هر چیز نمونه‌هایی از دعاهای کتاب مقدس شیطان پرستی و سپس نمونه‌هایی از تورات و انجیل را می‌آوریم و آنگاه در مقایسه با کلام الهی ملاحظه خواهید فرمود که چه تفاوتی میان لفظ دعای الهی و دعای شیطان پرستی وجود دارد.

دعاهای شیطان پرستی (سیطنیسم):

«به نام شیطان. ای فرمانروای زمین، ای پادشاه جهان، من گردن می‌نهم نیرویی از تاریکی را که امانت گذارده فرمانروای دوزخ ی بر روی دوش من. باز کن پهنای دروازه‌های جهنم را و برسان اکنون، از عمق وجودم سلامم را به برادرت (خواهرت) و دوستت.

ب بخش مرا به خاطر سخنان زیادم که از همه جا گفته‌ام.

من تحیر دارم از نام تو. چون که بخشی از خود من است.

من زندگی می‌کنم همانند چهارپایان در مزرعه و شاد هستم از این زندگی حیوانی و شهوانی. من طرفدار عدالتم و نفرین می‌فرستم بر پوسیدگی.

کنار تمام خدایان درون چاه؛ من گردن می‌نهم چیزهایی را که باید بگویم رخ خواهد داد. بیرون بیا و به نام خودت به این نامه و خواسته‌های من جواب بده»

«پیش بفرست پیامبر شهوت و لذت را و بگذار زشتی‌ها در تاریکی من جلوه گر شوند، تا بتوانم آنها را انجام دهم.

اکنون می‌خواهم، نشانه‌های خود را جمع آوری کنم و تصویری از آفرینش بکشم. اژدهای بالدار منتظر رهایی است.»

سرگرمی تفریحی فان۲فان

لاوِی دعا را تا اینجا ادامه می‌دهد که مرد و زن هر کدام باید جملات مخصوص خود را بگویند. که متأسفانه با توجه به مستهجن بودن مضامین دعا، آن را وا می‌گذاریم.

در یکی دیگر از نیایشهای کتاب شیطان پرستی در برابر شیطان، می‌توان به این مورد اشاره کرد.

«با برآشفتگی از خشم و اضطراب ناشی از سکوت، فریادم را بلند کنم. که بپیچد همچون صاعقه در آسمان، تا همگان بشنوند؛ ای پنهان شده در تاریکی، ای نگهبان جاده‌ها، ای کسی که نیروی تو همه جا ظاهر می‌گردد، آماده کن برای لطف خود، ارادتمند خود را. کسی را که اعتقاد به تو دارد و دچار عذاب شده است.

جدا کن او را برای خودت و حفاظت نما او را. نه به خاطر بی‌لیاقتیش و مضطرب نساز او را. کمک کن او را در میان آتش و آب و زمین و باد، تا دوباره گمشده‌اش را باز یابد.

قوی کن با آتش، استخوانهای ما را برای دوستی و همراهی خود و در جاده‌های تنگ یاورمان باش. اجازه بده از میان نیروهای شیطانی که در زمین از آن توست، هم اکنون لذت آن را دریابیم و اجازه بده لذت آن را در آینده نیز بچشیم. نیروی خود را به ما برگردان تا لذت بی‌پایان حکومت بر آنچه هست را بچشیم.»

در اینجا لاوِی از طرف خود ادامه می‌دهد:

«این است پیام ما. به نام شیطان. این لطف شامل کسی می‌شود که حکومت شیطان را بر خود بپذیرد. پس باید نام شیطان را بر خود قرار داده و در رگ و گوشت خود جریان دهد، تا در زمین برای ابد زندگی کند، زیستنی جاوید. درود بر شیطان.»

دعاهای یهودیت

«ای خدای عادل من، وقتی نزد تو فریاد بر می‌آورم، مرا اجابت فرما. زمانی که در سختی و تنگنا بودم تو به داد من رسیدی، پس اکنون نیز بر من رحم فرموده، دعایم را اجابت فرما.»

«ای خداوند عادل، راه خود را به من نشان ده و مرا هدایت نما تا دشمنانم نتوانند بر من چیره شوند. دهان ایشان لبریز از دروغ است و دلشان مملو از شرارت.

حرفهایشان پر از تملق و فریب است و به مرگ منتهی می‌شود. ای خدا، تو آنها را محکوم کن و بگذار خود در دامهایشان گرفتار شوند!.»

«ای خدا، تو مرا می‌بینی. تو رنج و غم مردم را می‌بینی و به داد آنها می‌رسی. تو امید بیچارگان و مددکار یتیمان هستی. دست این بدکاران را بشکن. آنها را به سزای اعمالشان برسان و به ظلم آنها پایان بده.»

«ای خداوند، این تو بودی که مرا از رحم مادرم به دنیا آوردی. وقتی هنوز در آغوش مادرم بودم، تو از من مراقبت نمودی. از شکم مادرم، تو خدای من بوده‌ای و مرا حفظ کرده‌ای. اکنون نیز مرا ترک مکن، زیرا خطر در کمین است و غیر از تو کسی نیست که به داد من برسد.

دشمنانم مانند شیر مرا محاصره کرده‌اند.

همچون شیران درنده دهان خود را باز کرده‌اند تا مرا بدرند. نیرویی در من نمانده است.

تمام بندهای استخوانهایم از هم جدا شده‌اند.

دلم مانند موم آب می‌شود. گلویم همچون ظرف گلی خشک شده و زبانم به کامم چسبیده.

دشمنانم مانند سگ، دور مرا گرفته‌اند.

مردم بدکار و شرور مرا احاطه نموده‌اند.

دستها و پاهای مرا سوراخ کرده‌اند.

از فرط لاغری تمام استخوانهایم دیده می‌شوند؛ بدکاران بر من چیره شده‌اند.

رَخت مرا در میان خود تقسیم کردند و بر ردای من قرعه انداختند.

ای خداوند، از من دور مشو؛ ای قوت من، به یاری من بشتاب. جانم را از دم شمشیر برهان. جان عزیز مرا از دست بدکاران نجات ده. مرا از دهان این شیران برهان؛ مرا از شاخهای این گاوان وحشی نجات ده!»

دعاهای مسیحیت:

«ای پدر ما که در آسمانی، نام مقدس تو گرامی باد.

ملکوت تو برقرار گردد. خواست تو آنچنان که در آسمان مورد اجراست، بر زمین نیز اجرا شود.

نان روزانه ما را امروز نیز به ما ارزانی دار. خطاهای ما را بیامرز، چنانکه ما نیز آنان را که با ما بدی کرده‌اند، می‌بخشیم.

ما را از وسوسه‌ها دور نگه دار و از شیطان حفظ فرما؛ زیرا ملکوت و قدرت و جلال تا ابد از آن توست. آمین»

سرگرمی تفریحی فان۲فان

«اعتراف می‌کنم به تو ای پروردگار یکتای ما، که نه تو را آغاز و نه تو را انجام است.

زیرا که تو به رحمت خود به همه چیز آغاز دادی و زود باشد که بعدل خود همه را نیز انجامی دهی. میان بشر همتایی نداری. زیرا که بجود خود دستخوش حرکت و عوارض نیستی. بما رحم کن، چون تو ما را آفریده‌ای و ما ساخته شده دست توایم.»

«ای پروردگار توانای مهربان، که ما بندگان را به رحمت خود آفریده‌ای و به ما رتبه بشریت و آیین پیغمبر حقیقی خود را مرحمت نموده‌ای، همانا تو را شکر می‌کنیم بر تمام انعامهایت و دوست داریم که عبادت کنیم تو را در تمام روزهای زندگی مان ... پس ای پرودگار، ما را از شر شیطان و گرایش جسم و آرایش جهان نجات بده. چنانکه برگزیده خود را نجات داده‌ای.»

دعاها در اسلام

در این مبحث، ابتدا به فرازهایی از دعاهای ائمه معصومین علیهم السلام اشاره کرده و سپس دعاهای قرآن را یادآور می‌شویم. تا عمق کلام خداوند مشخص گردد. تا بر همگان مبرهن گردد که چه تفاوتی میان کلام خداوند و در ذیل آن کلام ائمه معصومین علیهم السلام، با سایر دعاها وجود دارد!.

هر چند قیاس در این باره دور از انصاف است و نمی‌توان کلام پوچ شیطان پرستان را در کنار کلام خداوند عالم قرار داد، اما چاره‌ای نیست و پیشاپیش از محضر مقدس ائمه معصومین علیهم السلام عذر خواهی نموده و به خداوند تبارک و تعالی عرضه می‌داریم که،» خداوند ا آنچه را که خود می‌دانی انجام داده و قصد جسارت به کلام قدسی حضرتت را نداریم.

«ابتدا به دعاهای امام سجاد (ع) در صحیفه سجادیه توجه فرمایید. (البته دعاها در ارتباط با خود مقوله شیطان پرستی انتخاب شده‌اند و حتماً خوانندگان گرامی خود آگاه به موضوعات مختلف ادعیه صحیفه سجادیه هستند.)

امام سجاد عَلَیْهِ السَّلَام در این کتاب شریف به این مقوله (شیطان پرستی) این گونه اشاره می‌فرمایند:

«بار خدایا! در دلهای ما راه ورودی برای شیطان قرار مده و منزلگاهی برایش در آنچه نزد ماست آماده مکن.

بـار پروردگـارا! آنچه را از باطـل به ما جلوه می‌دهـد، به ما بشـناسان و چون شـناساندی ما را از (انجام آن باطل) نگه دار. از خواب غفلت که موجب اعتماد به اوست، بیدارمان فرما.

بار خدایا! تسلط او را از ما دور کن و امیدش را از ما قطع نما.

خداوندا!

آنچه را شیطان (درکار ما) گره می‌زند، بگشا و آنچه را که (برای فریب ما) می‌اندیشد، باطل نما.

آنگاه که قصد اغفال ما را دارد او را باز بدار. سپاهش را شکست داده و مکرش را باطل فرما.

بـار خـدایا! ما را در صف دشـمنانش قرار ده و از دوسـتانش برکنار دار، که وقتی ما را می‌خوانـد اطاعتش نکنیم و چون ما را فرمان دهد اجابتش نکنیم.» (صحیفه سجادیه دعای ۱۷)

حال به دعاهای سایر ائمه اطهار توجه فرمایید.

«بار خـدایا بیامرز از من گناهانی را که پرده‌ها را می‌درنـد. خداونـد ا بیامرز از من گناهانی را که بـدبختیها را فرو می‌فرسـتند. خدایا بیـامرز از من گناهـانی را که نعمتهـا را تغییر می‌دهنـد ... خـدایا جز تـو آمرزنـده‌ای را برای گناهـانم و پوشاننـده‌ای برای زشتیهـایم نمی‌یابم ...

پاک و منزهی تو و به سـتایش تو مشغولم. به خودم ظلم کرده‌ام و بی‌پروایی کرده‌ام به واسطه نادانیم ... پروردگارا به ضعف بدنم و نـازکی پوسـتم و باریکی اسـتخوانم، رحم کن. آیا باور کنم که تو مرا عـذاب کنی بعـد از اعتقاد به یگانگیت و بعـد از اینکه در دل نهادم معرفت تو را و بعد از اینکه زبانم به ذکر تو گویا بوده است ...

ای معبود من و ای پروردگار و آقای من و ای سـرور من، برای کدام مورد به تو شـکوه کنم و برای کدام یک از آنها شـیون و گریه کنم؟ برای دردمنـدی عـذاب و سـختی اش، یا برای طولانی بودن عذاب و مدتش، وای که اگر مرا هم ردیف دشـمنانت در عقوبتها قرار دهی و با اهل بلایت جمع نمایی و بین من و دوستانت جدایی افکنی.

خدایا و ای سرور و مولای من و ای پروردگارم، گیرم که بر عذاب تو صبر کنم، چگونه بر دوری تو صبر کنم و گیرم که بر حرارت آتش عذابت صبر کنم، چگونه بر چشم پوشی از کرامت تو صبر کنم» (... مفاتیح الجنان، دعای کمیل)

«خداونـد ا مرا طوری قرار بـده که از هیبت تو هراسـناک بـاشم، گو اینکه تو را می‌بینم و خوشـبختم کن به تقوای خودت و بـدبختم مگردان به سبب معصیتت و برایم از تقدیر خودت خیر قرار بده و به قدر خود برکتم ده ...

خـدایا بی نیـازیم را در وجـودم و یقیـن را در قلبم و اخلاـص را در عملم و نـور را در چشـمم و بینـایی را در دینم قرار بـده و مرا از توانایی خودم بهره‌مندم نما.

خداوند ا تو نزدیک هر کسـی هستی که تو را بخواند و زودتر اجابت می کنی و کریمترین کسی هستی که می‌بخشد و وسیعتر از هر کس دیگری عطا می کنی و شنونده‌ترین هستی برای کسی که درخواست می کند. ای بخشاینده در دنیا و آخرت و مهربان در هر دو » (...مفاتیح الجنان، دعای عرفه امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام)

اینک به دعاهای قرآن کریم توجه فرمائید، که چه زیبا بر کرانه دل آدمی می‌نشیند.

«پروردگارا همانا تو هر که را به آتش افکنی، او را خوار ساخته‌ای و برای ستمکاران هیچ یاوری نیست.

سرگرمی تفریحی فان۲فان

پروردگـارا مـا صـدای منـادی تـو را شـنیدیم که به ایمـان دعـوت می کرد، «به پروردگـار خود ایمـان بیاوریـد» و مـا ایمـان آوردیم.

پروردگارا گناهان ما را ببخش و بدیهای ما را بپوشان و ما را با نیکان بمیران.

پروردگارا آنچه را بوسیله پیامبرانت به ما وعده فرمودی، به ما عطا کن و ما را در روز رستاخیز رسوا مگردان. زیرا تو هیچگاه از وعده خود تخلف نمی کنی.» (قرآن کریم، سوره آل عمران آیات ۱۹۲ الی ۱۹۴)

...«خداوند ا، این شهر (مکه) را مکان امنی قرار ده و من و فرزندانم را از پرستش بتها دور نگاه دار.

پروردگارا آنها (بتها) بسیاری از مردم را گمراه ساخته‌اند.

هر کس از من پیروی کند از من است و هر کس نا فرمانی من کند، تو بخشنده و مهربانی.

پروردگارا، تو می‌دانی آنچه را ما پنهان و یا آشکار می‌کنیم و چیزی در زمین و آسمان بر خداوند پوشیده نیست.

پروردگارا مرا و فرزندانم را از بر پا کنندگان نماز قرار ده و دعای مرا بپذیر.

پروردگارا، من و پدر و مادرم و همه مؤمنان را در آن روز که حساب بر پا می‌شود بیامرز.» (قرآن کریم، سوره ابراهیم آیات ۳۵ الی ۴۱)

نیازی به تفسیر نیست. خودتان قضاوت کنید و تفاوت را دریابید، که چگونه دعاهای اسلام فراگیر بوده و تمام جوانب زندگی را شامل می‌شود و چه روحی بر آنها حاکم است.

آیا دعاهای صحیفه سجادیه را در ابتدای همین بخش به خاطر دارید؟ که امام سجاد عَلَيْهِ السَّلَام، چه زیبا با خداوند صحبت فرموده بودند. به راستی کدام یک از دعاهای مذکور در شیطان پرستی یا یهودیت و مسیحیت، حتی از لحاظ ادبی ارزش دعاهای صحیفه را دارد. حال قیاس کنید با ادعیه قرآن که دیگر شاهکار کلام، در تمام تاریخ خلقت است

شیطان پرستی – قسمت یازدهم – سمبل‌ها و نمادها

تهیه کننده:

محمود کریمی

منبع:

راسخون

شیطان پرستان دارای سمبل‌ها و نشانه‌هایی هستند که حتما همه ما بعضی از آنها را بروی تیشرت‌ها، زیورآلات و بدلیجات، کمربند، دستبند، بازوبند، کلاه و ... دیده‌ایم، بد نیست تا معانی برخی از این علائم را بدانیم.

پنتاگرام (ستاره پنج ضلعی وارونه)

از جمله معروف‌ترین نمادهای شیطان‌گراها پنتاگرام است، نشانه ستاره صبح، نامی که به شیطان تعلق دارد. این علامت در مراسمهای مخفیانه و جادوگری برای احضار ارواح شیطانی استفاده می‌شود.

پنتاگرام شیطانی نمادی پیچیده است که از ترکیب ستاره پنج پَر با سر بز به وجود آمده است و این نوع استفاده در عین این که جدیدترین مورد استفاده از پنتاگرام است به همان اندازه شناخته شده‌ترین و جدال آمیزترین نوع استفاده از پنتاگرام نیز به شمار می‌آید. پنتاگرام شیطانی همیشه وارونه است با یک رأس رو به پایین و دو رأس رو به بالا. این علامت نشانی از جادوی سیاه است که حاکی از پیروزی ماده و آرزوهای فردی بر عقاید و تعصبات دینی و مذهبی است.

پنتاگرام:

ستاره پنج پر یا پنتاگرام یکی از مهمترین، قدرتمندترین و ماندگارترین سمبل‌ها در تاریخ بشر است.

این علامت در فرهنگ و تمدن باستان مایان‌های امریکای لاتین، هند، چین، مصرو یونان از مهمترین و پرمعناترین علامتها بوده است.

ابتدایی‌ترین شکل پنتاگرام بر روی دیوارهای غارهای عصر حجر کنده کاری شده بوده و در نقاشی‌های مردم بابل به عنوان الگوی ترسیم سیاره ونوس به چشم می‌خورد. رازهایی مابین سیر استفاده از این علامت، طراحی‌های قدیمی از مدار حرکت سیاره ونوس و رب النوع معروف بیشتر وجود دارد که گاهی باعث این تفکر غلط می‌شود که پنتاگرام سمبل ایشتر است.

در کتب آسمانی مخصوصا کتابهای یهودیان بسیار زیاد به پنتاگرامها اشاره شده است.

پنتاگرام در جهان کهن

پنتاگرام‌های اولیه اشکالی زمخت با شکل هندسی ناهمگون به صورت کنده کاری روی سنگهای عصر حجر داشتند. مردم آن زمان اعتقاد داشتند که این علامت معنایی روحانی و غیرمادی دارد. اعتقاد آنان بر این بود که رازی در شکل قرار گرفتن ستاره‌ها وجود دارد که بر انسان پوشیده است، آنها پنتاگرام را از روی شکل قرار گیری پنج سیاره برداشت کرده بودند که وقتی با خطی فرضی به هم اتصال پیدا می‌کردند به صورت مبهم شکل پنتاگرام را به خود می‌گرفت. نسل‌های بعدی بشر معانی مختلفی را از این شکل برداشت کردند معانی بسیار زیاد و اغلب مقدس و خداپرستانه.

پنتاگرام‌ها به سومری‌ها برای نوشتن و استفاده از متون کمکهای زیادی کردند. این علامت نشان دهنده پنج سیاره مهم بود که با چشم غیر مسلح قابل رویت بودند. بعدها پنتاگرام به عنوان سمبل رب النوع زیبایی ونوس نیز شهرت یافت.

برطبق نظریات ریاضی دان و فیلسوف یونانی فیثاغورث عدد پنج نماد انسان بود چون اعضای بدن انسان به پنج طرف تمایل داشتند، (اگر دستها و پاها را ازهم باز کنید به شکل یک ستاره پنج پر در می‌آید)، او این تفکر را برای اولین بار در یونان پایه‌گذاری کرد که پنتاگرام نماد روح انسانی است و البته چون در آن زمان آفرینش انسان تابع عناصر پنجگانه بود (آتش، آب، خاك، هوا، روح) پنج گوشه پنتاگرام این گونه توصیف شد.

طبق این تفکر انسان از این پنج عنصر به وجود می‌آمد.

پیروان مکتب فیثاغورث طلسم پنج پر را به صورت آیینی مقدس حفظ کردند. آنها نام این آیین را HGIEIA نامیدند.

و معتقدند ترکیبی از ابتدای نام یونانی عناصر آب، خاك، روح، آتش و هواست.

خصوصیت منحصر به فردی که این سمبل را تا به امروز ماندگار کرده وابستگی شدید و همه جانبه آن به مسائل مقدس و خدایی آن است که در مقاطع زمانی مختلف و بین اقشار و نسلهای گوناگون کاربرد داشته است، چه این خدا خدای یگانه بوده یا خدایان متعدد. سپس با ظهور مسیح پنتاگرام جامه کریستین به تن کرد.

می‌گویند بر تن مسیح با خنجر ستاره‌ای زخم زدند که پنج گوشه داشت (شاید به همین خاطر می‌باشد که آنتی کریست‌های امروزی از پنتاگرام زیاد استفاده می‌کنند، ممکن است منظورشان این باشد که ما بر پیکر مسیح این زخم را زدیم.)

مورخان زیادی سعی در پیدا کردن رابطه میان زخم زنندگان این علامت بر پیکر مسیح و پیروان مکتب فیثاغورث داشتند که هنوز شاهدی بر این مدعا پیدا نکرده‌اند.

در دوره رنسانس اعتقادات عجیب و خرافات گونه نسبت به طلسم ستاره پنج پر به بیشترین حد خود رسید و باورهای مردم تا جایی پیش رفت که پنتاگرام را علامتی الهی از سوی خدا پنداشتند. از سویی نیز این علامت را مرتبط با علم کیمیاگری و علم جادو قلمداد کردند.

پنتاگرام در جادو

در آیین پرستش جادوگران یونانی پنتاگرام به عنوان جهان کوچك (بدن انسان) شناخته می‌شود. این باور باعث به وجود آمدن احساسی در بین جادوگران می‌شد که توسط آن ارتباطی میان خود، جهان و سمبولیسم ایجاد می‌کنند.

هدف از این احساس درك عمیق شیطان است که مهارتش در ارتباط برقرار کردن میان جهان فعال (جهان بیرونی) و جهان ساکن

(روح انسان) است.

یکی از جادوگران مشهور در این زمینه، جیوردانو برونوست که در مورد سوء استفاده از پنتاگرام در جادوهای سیاه هشدار داده است.

(پنتاگرام هنوز هم به عنوان شاخص اصلی رسوم پرستش جادوگران به کار می‌رود، ضمن اینکه عامل پدید آمدن رسوم وتشریفات دیگری نیز در ادیان مختلف شده است.)

پنج نیروی پاک از فروپاشی روح جلوگیری می‌کنند و هیچکس را یارای شکست آنها نیست مگر خود روح، عدالت، رحمت، معرفت، ادراک و شکوه متعالی.

پنتاگرام مسیحیان

کابالیستهای مسیحی در دوره رنسانس علاقه وافری به پنتاگرام پیدا کردند. آنها اعتقاد داشتند که پنتاگرام علامتی رازگونه است که در دست نوشته‌های مسیح مشاهده شده و پیامی از سوی خداست.

آنان می‌گفتند این سمبلیست که آشکار می‌کند مسیح نیز پیرو امیال حیوانی (شهوت) خود بوده است.

کاری که بسیار رواج یافته بود نوشتن نامه‌هایی به زبان عبری با مهر پنتاگرام بر ساق پا بود، این نامه‌ها که در مورد آتش بود، سمبل اعیاد پنجاهه است.

در کتاب مقدس یهودیان چهارنامه وجود دارد که با نام خداوند مهر شده‌اند

YHVH تلفظ غیر دستوری کلمه JEHOVAH (یهوه خدای بنی اسرائیل)، Yahveh

Yehoshua - YHSHVH یا جسوس، (عیسی)، (Jesus)

این رازی متصل به کتب آسمانی است.

نتیجه این بیان آنست که نام اعیاد پنجاهه مسیحیان با خدا و مسیح مرتبط می‌شود. چندین رابطه بین پنتاگرام و مسیحیت وجود دارد.

پیش از به صلیب کشیده شدن مسیح، پنتاگرام یک نشان رجحان یافته برای آرایش کردن و زینت دادن جواهرها و طلسم‌های مسیحیان اولیه بود.

این علامت که به راحتی و در یک حرکت پیوسته قلم کشیده می‌شد، با پنج زخم مسیح آمیخته شده بود.

پنتاگرام همچنین برای یک فرقه نهانی عرفانی مسیحی نمادی از Isis (الهه حاصل خیزی) و Venus (اصلی‌ترین رب النوع مونث، الهه عشق و زیبایی) بود.

فرقه‌ای که به صورت پنهان در نقاط مختلف در سراسر تاریخ مسیحیت وجود داشت.

پنتاگرام در ویکا و عقاید نئوپگان

در حال حاضر رایج‌ترین مذاهبی که پیروان آن از پنتاگرام استفاده می‌کنند گروه‌های ویکان‌ها، نئوپاگان‌ها و شیطان پرستان هستند.

در اغلب عقاید و رسوم ویکان‌ها و نئوپاگان‌ها معنای نمادی پنتاگرام از مراسم جادوی تشریفات قرون وسطی و چهار عنصری که به وسیله روح حکومت می‌شدند نتیجه می‌شود. در برخی از این رسوم همچنین پنتاگرام می‌تواند نمایانگر یگانگی نوع بشر و قلمرو روح باشد.

ستاره پنج پر پایین رأس، نمادی از خدای شاخدار ویکا است.

در عقیده کابالیست‌های یهودی که بسیاری از اندیشه‌ها و ایده‌های فیثاغورثی را قرض گرفته‌اند، پنتاگرام نشان دهنده پنج حقیقت برتر در زندگی است:

عدالت، رحمت، دانش، ادراک، شکوه ماورایی و مافوق جهان مادی.

تفاوت پنتاگرام در قله رو به بالا یا قله رو به پایین

پنتاگرام‌هایی که نوک آنها رو به پایین است در اولین ظهور خود لزوما نشان شیطان پرستی نبودند. طبق تاریخ پنتاگرامهایی که فرقشان در نقطه بالا یا پایینشان است ابتدا توسط دو فرهنگ مختلف پایه‌گذاری شدند، دو فرهنگی که بنا به مقتضیات آیینی سعی در جدایی از همدیگر را داشتند. امروزه هرکجا با پنتاگرام رو به پایین روبرو شویم ناخودآگاه به یاد شیطان پرستی می‌افتیم. شاید دلیل این موضوع آنست که پنتاگرام رو به پایین بسیار شبیه علامت ماسونیک‌ها و فراماسونها می‌باشد.

واقعیت اینست که چون سر آن رو به پایین است یادآور امور وارونه و خلاف جهت است.

ویکان‌ها گاهی ادعا می‌کنند هر پنتاگرام رو به پایینی علامت شیطان پرستان است که این تفکر نابجاست.

با این حال این سمبل در طول زمان معرف خدای شاخدار ویکان‌ها شد و امروزه نیز در درجه دوم به آن باغبان ویکا می‌گویند.

پنتاگرام در شیطان پرستی

پنتاگرام شیطانی نمادی پیچیده است که از ترکیب ستاره پنج پر با سر بز به وجود آمده است و این نوع استفاده در عین این که جدیدترین مورد استفاده از پنتاگرام است به همان اندازه شناخته شده‌ترین و جدال آمیزترین نوع استفاده از پنتاگرام نیز به شمار می‌آید. پنتاگرام شیطانی همیشه وارونه است با یک رأس رو به پایین و دو رأس رو به بالا. استفاده از پنتاگرام به عنوان یک نشان و علامت شیطانی به نیمه دوم قرن بیستم برمی گردد. جایی که شیطان پرستی مدرن توسط Anton Lavey موسس و بنیانگذار کلیسای شیطان پایه‌گذاری شد.

این علامت نشانی از جادوی سیاه است که حاکی از پیروزی ماده و آرزوهای فردی بر عقاید و تعصبات دینی و مذهبی است.

البته پنتاگرام متشابه و قابل قیاس با صلیب برعکس نیست. صلیب برعکس نماد جنبش Anti Christ و نشانی از طغیان، سرکشی در برابر فرهنگ مسیحی است.

همچنین پنتاگرام نباید با هگزاگرام اشتباه شود. هگزاگرام، ستاره شش پر است که به صورت دو مثلث درون هم نشان داده می‌شود و نمونه آن ستاره داوود می‌باشد.

این ستاره با اعتقادات یهودیان پیوند دارد. شیطان پرستی، شکل ظاهری شیطان تشکیل شده است از سر بز، بالا تنه انسان، پای جن و با دم کوتاه. در شیطان پرستی مدرن، شاهد اتخاذ کردن روش‌های فردی و توجه بیشتر به شخص هستیم. توجه بیشتر به ضمیر و خود به جای توجه به خدا و عالم بالا، تمایلات جنسی آزاد که شیطان پرستی آن را تمجید می‌کند. علامتی که به رایج‌ترین صورت با عقاید شیطانی SabbaticGoat یا بز طلسم ستاره پنج سر Mendes است.

استفاده از بز به خرافات قرون وسطی برمی گردد. آنان همواره در توصیف ساحره‌ها، آنان را همراه با بزها می‌دانستند. آنان اغلب بز را نماینده شیطان می‌دانستند. بز در این مفهوم اغلب به عنوان نمادی از سرکوبی جنسی در نظر گرفته می‌شود. نماد باستانی پنتاگرام در شیطان پرستی مدرن نمادیست از آزادی در برابر مسائل جنسی.

سرگرمی تفریحی فان۲فان

پنتاگرام در بالا و بافومت در پایین

سرگرمی تفریحی فان۲فان

ستاره ۵ پر

در جادوگری استفاده می‌شود و برای آنها نشانگر عناصر آب، خاک، آتش و روح اطراف آنهاست.

سرگرمی تفریحی فان۲فان

آدجت:

این هم علامت لوسیفر (پادشاه جهنم!)، اشک زیرچشم هم نماد محیط محزون و افسرده اطرافش است.

سر گرمی تفریحی فان۲فان

هگزاگرام (ستاره شش پر)

هگزاگرام به صورت دو مثلث درون هم نشان داده می‌شود و نمونه آن ستاره داوود می‌باشد.

که با اعتقادات یهودیان پیوند دارد. این نماد تشکیل شده است از سر بز، بالا تنه انسان، پای جن و با دم کوتاه.

این دو مثلث وقتی به صورت معناداری روی هم قرار می گیرد، معنای عشق البته از نوع جنسی آن را بیان میکند و این همان ستارهٔ داوود است که امروزه در وسط پرچم اسرائیل دیده می‌شود.

عدد ۶۶۶ و FFF

عدد ۶۶۶ و FFF ششمین حرف انگلیسی که متناظر عدد۶۶۶ است.

از نمادهای شیطان‌پرستی است.

۶۶۶ علامت انسان، نشانه جانور (هیولا) این عدد به گفته‌ی مکاشفهٔ یوحنا که یک یهودی تازه مسیحی بود، عدد شیطان معرفی شده است.

در مکاشفات نوشته شده:

جانور عجیب دیگری دیدم که از زمین بیرون آمد. این جانور دو شاخ داشت مانند شاخهای بره و صدای وحشتناکش مثل صدای اژدها بود ... بزرگ و کوچک، فقیر و غنی، برده و آزاد را وادار کرد تا علامت مخصوص را روی دست راست یا پیشانی خود بگذارند و هیچ کس نمی‌توانست شغلی به دست آورد یا چیزی بخرد مگر اینکه علامت مخصوص این جانور یعنی اسم یا عدد او را بر خود داشته باشد.

این خود معماییست و هرکس با هوش باشد می‌تواند عدد جانور را محاسبه کند. این عدد اسم یک انسان است که مقدار عددی آن به ۶۶۶ می‌رسد. (انجیل. مکاشفات یوحنا /

۱۱ – ۱۸: ۱۳)

بافومت (Baphomet)

یکی دیگر از این نمادها که در عرفان کابالا-(عرفان یهودی) نیز جایگاهی دارد، بز یا قوچی به نام بافومت است که هم با جانور شاخ دار یوحنا همانندی دارد و هم در اسطوره‌های مصری خدای هوش و دانایی معرفی شده و آفرینش انسان به وسیله‌ی چرخ سفالگری را به او نسبت می‌دهند و دو ماه سیاه و سفید در طرفین او نشانه‌ی ترکیب روشنایی و تاریکی است.

سر بافومت معمولاً در میان ستارهٔ پنج پر (پنتاگرام) طراحی می‌شود.

استفاده از بز به خرافات قرون وسطی برمی گردد. آنان همواره در توصیف ساحرهها، آنان را همراه با بزها می‌دانستند. آنان اغلب بز را نماینده شیطان می‌دانستند. بز در این مفهوم اغلب به عنوان نمادی از سرکوبی جنسی در نظر گرفته می‌شود.

Ankh: سمبل باروری و شهوات در انسانها. روح شهوت قدرت این جمع زنان ومردان می‌باشد.

wastika or Sun Wheel (صلیب شکسته یا چرخ خورشید): یک علامت مذهبی باستانی است که سالها قبل از قدرت گرفتن هیتلر به کار می‌رفت. این علامت در کتیبه‌های بودایی و مقبره‌های سلتی و یونانی استفاده شده است.

در آیین پرستش خورشید، این علامت به نظر می‌رسد نشانه مسیر حرکت خورشید در آسمان باشد.

All Seeing Eye (چشمی که به همه جا می‌نگرد): آنها معتقدند که این چشم لوسیفر (شیطان) است و کسی که قدرت کنترل آن را دارد بر تمام دارایی‌ها حکومت میکند. این علامت در پیشگویی‌ها به کار می‌رود. جادوها، نفرین‌ها، کنترل‌های روحی و

تمامی انحرافات تحت این علامت کار میکنند. این علامت روشنفکران است.

به پول رایج ایالات متحده نگاهی بیندازید. این علامت اساس نظم نوین جهانی است.

Upside Down Cross صلیب وارونه: نشانه استهزاء و رد کردن مسیح می‌باشد.

گردنبندهای آن توسط شیطان پرستان زیادی به کار می‌رود. این علامت را می‌توان همراه خواننده‌های راک و روی آلبوم‌های آنها دید.

Goat Head (سر بز): بز شاخدار، بز مندس mendes (همان ba'al بعل خدای باروی مصر باستان)، بافومت، خدای جادو، scapegoat (بز طلیعه یا قربانی). این یکی از راه‌های شیطان پرستان برای مسخره کردن مسیح است زیرا گفته می‌شود که مسیح مانند بره‌ای برای گناهان بشر کشته شد.

Anarchy (هرج و مرج): این علامت به معنای از بین بردن تمام قوانین می‌باشد.

به عبارت دیگر هرچه تخریب کننده است تو انجام بده یعنی همان قانون شیطان پرستی، این علامت توسط پانک‌ها، هوی متالها و راک‌ها به کار می‌رود.

Justice Anti (ضدعدالت): تبر رو به بالا علامت عدالت روم قدیم بوده است که علامت واژگون شده آن نشانه ضدعدالت یا شورش و طغیان می‌باشد.

فمنیست‌ها از دو تبر رو به بالا به معنی مادر سالاری باستانی استفاده می‌نمایند.

ابلیسک (obelisk)

مشهود ترین نماد شیطان‌گرایی ستون چهار ضلعی بلندیست به نام ابلیسک، که سمبلی از رع خدای خورشید در مصر بوده است.

بزرگترین ابلیسک دنیا در واشنگتن ساخته شده که ارتفاع آن به ۵۵۵ متر می‌رسد این ابلیسک در نزدیکی کنگره و خانه اصلی فراماسونریست و رئیس جمهورهای آمریکا سوگند خود را در پای آن یاد میکنند. ۸

مشخصه‌های ظاهری

گذشته از اعتقادات، اعمال و سنبل‌ها، شیطان پرستان ظاهری متفاوت با دیگران دارند که می‌توان آنها را به راحتی از جمع تشخیص داد.

به طور مثال مدل موهایشان عجیب و غریب است اکثرا ابروهایشان را می‌تراشند یا به سمت بالا طراحی می‌کنند، رنگ آرایششان اغلب مشکی، بنفش و قرمز تند است، پوست بدنشان را با اشکالی مانند جمجمه، صورتک‌های شیطانی و سنبل‌ها خال کوبی می‌کنند، لباسهایشان از جنس جیر و چرم و اکثرا به رنگ مشکی و قرمز می‌باشد، چکمه‌های چرمی ساق بلند که اغلب با فلز تزئین شده است می‌پوشند.

شیطان پرستی – قسمت دوازدهم – شیطان پرستی در کردستان عراق

تهیه کننده:

محمود کریمی

منبع:

راسخون

به غیر از شیطان پرستی که در غرب وجود دارد و در لا به لای این سلسله مقالات به آن پرداخته می‌شود، به بررسی شیطان پرستی در نقاط مختلف جهان از جمله ایران نیز خواهیم پرداخت.

شیطان پرستی در کردستان عراق

ریشه ادبی و وجه تسمیه یزیدیه

یزیدیه به کردی Êzidî (تلفظ: إزدی) یا یزیدیان از ادیان باستانی رایج در کردستان است.

در زبان پهلوی اسم یزته در وهله‌ی اول به یزت تخفیف یافته، تا به دال تبدیل شده و بشکل یزد در آمده و جمع آن یزدان (یزتان) می‌باشد و سپس در دوران اسلامی تخفیف دیگری در آن داده شده و به یزدان مبدل گردیده است و عربها چون معنی یزدان را نمی‌دانستند آن را به یزید تعبیر کردند. لذا آنها را به یزید بن معاویه نسبت داده و آنها را یزیدی نامیدند.

بنا بر روایات واژه یزیدی مشتق از کلمه ایزد یا یزته است که در پارسی باستان به معنای دین خدایی است.

در باب وجه تسمیه نام ایشان اختلافاتی هست و بعضاً نام آن را منسوب به یزید بن معاویه یا یزید بن انیسه خارجی نیز دانسته‌اند، اما بنظر می‌رسد نام پارینه‌ی این کیش و اشاره‌اش به مفهوم ایزد در دین زرتشت، صحیحتر باشد.

یزیدیان از واژه داسنی نیز برای نامیدن خود استفاده میکنند.

در باور یزیدی، شیطان دشمن اصلی بشریت نیست، بلکه مقربترین فرشته خداوند و نخستین آفریده اوست و ملک طاووس نام دارد

تاریخچه

سرگرمی تفریحی فان۲فان

پیشینه این دین پیش از ورود اسلام در مناطق یاد شده، وجود داشته است و تحت تأثیر ادیان زرتشتی و مانوی قرار گرفته است و عقاید مهرپرستانه و ثنویت زرتشتی بر آن تأثیر داشته‌اند.

تأثیراتی از دین یهود و فرقه‌ی «نسطوری» و عقاید صوفیه (پس از اسلام) نیز در منابع برشمرده شده‌اند.

در منابع مربوط به فرقه‌های اسلامی آن را فرقه‌ای از جمله غلات شیعه دانسته‌اند.

اولین دانشمندی که توجه محققان را به آنها جلب کرد، احمد تیمور پاشا بود که در کتاب «الیَزیدیه و مَنشاء نحلَتِهِم» به این مساله اشاره میکند که از این قوم پیش از قرن ششم هجری قمری نامی در تاریخ نیامده بود که این زمان همان زمانی است که شیخ عدی به میان آنها آمده و طریقه‌ی «عدویه» را در میان آنها بنیان نهاده‌است.

ابوفراس در کتاب خود که به سال ۷۵۲ هجری قمری تالیف شده‌است آنها را به همین نام خوانده است.

محقق دیگر، «ابو سعید محمد بن عبدالکریم سمعانی» در کتاب الانساب می‌نویسد:

جماعت بسیاری را در عراق در کوهستان حلوان و نواحی آن دید که یزیدی بودند و در دیه‌های آنجا به صورت مردم زاهد اقامت داشتند و گِلی به نام «حال» می‌خورند. این گل را برای تبرک از مرقد شیخ عدی برمی‌دارند و آن را با نان خمیر میکنند و به صورت قرص درآورده و گاه گاه می‌خورند و آن را «برات» نامند.

زبان و محل سکونت

زبان اکثر یزیدیها کردی است، پس از گسترش اسلام در کشور ایران، ایزدیان ارتفاعات کوهستانی حلوان و شهروز را پناهگاه خود ساختند تا بتوانند به کیش باستانی خود باقی بمانند و دور از چشم مسلمین، به راه و روشهای آیینی خود سرگرم گردند، اما انتشار اسلام در ایران باعث شد که گروه کثیری از آنان اسلام بیاورند کردان ایزدی اکنون در اطراف موصل، حلب، هکاری، دیاربکر، وان، ارض روم، سنجار، شیخان، بغداد، قره باغ، لاچین و سرزمینهای بین آذربایجان شوروی و ارمنستان و شمار نسبتاً زیادی نیز در کشورهای اروپایی (به ویژه آلمان) زندگی می کنند.

شیخ عدی بن مسافر هکاری

برخی او را که نام کامل و کنیهاش «شرف‌الدین ابوالفضائل عدی بن مسافر بن اسماعیل بن موسی بن مروان بن حسن بن مروان»

است را منصوب به مروان بن حکم میدانند و در اموبت او اتفاق نظر دارند. او را مردی صالح و باتقوا دانسته‌اند که در بعلبک سوریه به دنیا آمدهاست از شام به منطقه سی جار آمده و به انتشار طریقه عدویه پرداخته و توانسته یزیدیها را بدور خود جمع نموده و به خدا پرستی و رعایت برنامه‌های اسلامی وادار نماید. بعدها در کوهستان حکاری در کردستان و موصل سکنی گزیدهاست.

در این زمان او به «شیخ عدی حکاری» موسوم می گردد.

آرامگاه شیخ عدی بن مسافر در روستای لالش در ۳۶ کیلومتری موصل قبله گاه یزیدیان به شمار می‌رود

یزیدیها او را به عنوان مرشد خود می‌پذیرند و تا حد زیادی از عقاید گذشتگان خود بیگانه می‌شوند. او بین سال ۵۵۵ تا ۵۵۸ هجری قمری در حالی که نزدیک به ۹۰ سال سن داشتهاست از دنیا می‌رود و وی را در زاویه‌ی خود در حکاری دفن میکنند.

مقبره‌ی او در نزدیکی اربیل (هه ولیر) واقع است و بر روی سنگ قبر وی چنین نوشته شدهاست:

بسم الله الرحمن الرحیم خالق السماء و الارض، اخفض هذه المنزل محل الشیخ العدی الحکاری، شیخ یزیدیه.

پس از وفات شیخ عدی و دفن او در کوه لالش واقع در شهرستان سی جار برادرزاده‌اش «ابوالبرکات بن صخر» جانشین وی گردید و بعد از او عدی بن بوالبرکات رئیس یزیدیها شد.

او هم مرد مسلمانی بود.

چون درگذشت پسرش «حسن ملقب به تاج العارفین» به ریاست یزیدیها انتخاب گردید. می‌گویند در زمان شیخ حسن در عقیده‌ی اسلامی یزیدیها شبهاتی حاصل شد و دوباره دین باستانی در میان آنها جان گرفت و به شیخ عدی بن مسافر مقام الوهیت دادند و گفتند خدا در وی حلول نموده است.

در سلسله مراتب آنها مثل هر سلسله مراتب دیگری شیخ یا پیر، فرا دست است و مرید، فرو دست.

کتابهای مقدس

تا مدتها پیش داشتن سواد خواندن و نوشتن برای یزیدیان تابو محسوب می‌شد و یکی از دلائل کمبود چشمگیر اسناد در مورد این مذهب همین امر باید باشد.

به هر حال دو کتاب را می‌توان نام برد که به این آیین تعلق دارند کتاب «جلوه» منصوب به شیخ عدی و کتاب «سیاه» یا «مصحفه ره ش» منصوب به پسر اوکه هر دو به زبان منظوم کردیست که از سال ۱۸۹۵ میلادی به بعد در حدود سیزده بار با متن و ترجمهی آنها به زبانهای مختلف به چاپ رسیده است.

ترجمه یکی از نیایشهای پس از نمازهای ششگانه ایزدیان چنین است:

((ای ایزد بزرگ! حقا که تو پادشاه جهانی و یزدان مهر و ماهی روزی دهنده جن و آدمیزادی و خداوندگار جهان بالا، ای مزدا مردم کردستان را مژده یاری ده که دفتر ایمان را پخش نمایند و گمراهان را نابود کنند و شورشی در کردستان بر پا نمایند و عظمت ایران را پا بر جا و استوار نگهدارند و سرزمین کفر را نابود سازند.))

اعتقادات

بنا به کتابهای خطی ایزدی و نوشته‌های برخی از مورخان، ایزدیان از بازماندگان آیین مانی هستند و ادیان دیگر ایرانی از قبیل آیین زرتشت و مزدک در مسلک آنان نفوذ پیدا کرده است.

معتقد به خدایی هستند که آفریدگار جهان است ولی پس از خلق جهان کاری به کار جهان و جهانیان ندارد.

گویند خدا نخستین موجودی را که خلق کرد ملک طاووس بوده است.

ذات ملک طاووس با ذات خدا یکیست و پس از ملک طاووس شش ملک دیگر قائلند که رابط بین خدا و خلق هستند ولی ملک طاووس اولین ملک محسوب می‌شود. در اینجا عقاید زردشتیان در ذهن متبادر می‌شود که پس از ذات باری به وجود خرد مقدس

یـا اسپنتأمینو عقیـده دارنـد که اولین موجود است و بعـد از او شـش امشاسـپند دارنـد و اسـپنتأمینو گاهی جزو اشماسـپندان محسوب می‌شود و عده آنها به هفت می‌رسد و گاهی او را به اعتبار ا لوهیت می‌نگرند و اشماسپندان شش تا می‌شوند.

بنـا بر رای مستشـرقینی مثـل هورتن کیش یزیـدی نور پرسـتیست و منشـأ آن ثنویت ایران قـدیم است که به غلبه نور بر ظلمت منتهی می‌شود.

ملک طاووس اهریمن نیست بلکه تشـخص اصل شـر است که دنباله خیر محسوب می‌شود و به این معنی است که شر از لوازم خیر و مخلوف بالعرض است و جزو نقشه آفرینش است.

پس ملـک طاووس هم از ارکان آفرینش به شـمار می‌رود. یزیـدی‌ها شـیطان را به عنوان معارض و خصم خـدای متعال نمی‌پرسـتند بلکه ملک طاووس یا شـیطان را ملکی می‌دانند که هر چند سـبب طغیان و سرکشـی و مغضوب درگاه الهی شد و به جهنم افتاد ولی ۷۰۰۰ سال در آنجا بگریست چنـدانکه هفت خم از اشک دیـدگانش پر شد و آنگاه خدا او را بخشیـد. یزیدیان هم مثل بسـیاری از پیروان ادیـان باسـتانی اعتقـاد دارنـد که جهـان و هرچه در او هست از چهـار عنصـر اصـلی یعنی «آب، بـاد، خـاک و آتش» ترکیب یافتهاست.

خداونـد به ادعـای خود، مشـابه باور معمول ادیان سامی، انسان را از آب و خاک آفریـد در حالیکه فرشـتگان درگاه ابـدیت همه از جنس آتشـند؛ و آتش به باور آنها بر گل(ممزوج آب و خاک)ارجحیت دارد. از این رو وقتی خداوند از همه فرشتگان بارگاهش (از جمله ملک مقرب، طاووس)می‌خواهـد که در مقابل ساخته دست او، آدم، تعظیم کننـد، ملک طاووس «شـیطان» از این دسـتور ایزدی سر میپیچد و از همان زمان سر به شورش می‌گذارد، شورشی که تا روز حشر ادامه خواهد داشت و یزیدیان آن را شورشی بر حق و از روی حکمت خداونـد میدانند و شـیطان را لعن نمیکنند و معتقدند که در آخرالزمان او مشـمول لطف و بخشـش پروردگار خواهد گشت.

محققین و متکلمین اسلامی آنها را به دلیل باور به نسخ اسلام در آخرالزمان، جزو غلات دانسته‌اند.

یزیـدیها به شـیطان یـا به قول خودشان ملک طاووس ارادت دارنـد و چون در قرآن و دیگر کتابهای مـذهبی به شـیطان و ابلیس لعن شده، او را ملک طاووس می‌نامند که رئیس تمام ملائکه می‌باشد.

در فرهنگ اعلام معین آمـده است که چون در آن زمان(یعنی در زمان زنـدگی شـیخ عدی)عادت لعن و سب شـیوع داشت شـیخ عدی دستور داد لعن را مطلقا ترک کنند حتی لعن بر ابلیس را.

علاوه بر یزیدیها بعضـی از عرفای مشهور، یکتا پرستی ابلیس را ارج می‌نهند. به قول ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، (ج ۱ ص ۳۵) ابوالفتوح احمد بن محمد غزالی برادر ابو حامد محمد بن محمد غزالی روزی در بغداد بر بالای منبر گفت:

اگر کسی توحید را از ابلیس یاد نگیرد زندیق است.

زیرا او مامور شد که بغیر از خدا را سجده کند ولی نپذیرفت.

ایزدیان به تناسـخ ارواح عقیـده دارنـد و معتقدنـد انسان چنانچه در جهان نیکوکار و خیر باشد، هنگامیکه می‌میرد روحش مجدداً به تن کودکی نیکوکار حلول میکند، اما اگر انسان بدکار و شـریری باشد، هنگامیکه روحش آزاد می‌شود به بدن جانوران و حشـرات موذی چون کژدم و مار راه می‌یابد.

به عقیده آنها ارواح دو قسمند:

اول – شریره که در حیوانات بد جنس حلول می‌کنند و همیشه در عذابند.

دوم – ارواح پاک که در فضا پرواز می‌نماینـد تا برای مردم زنده اسـرار کائنات و مغیبات را کشف نمایند و این ارواح با عالم غیب در تماس دائم هستند.

محرمات

سرگرمی تفریحی فان۲فان

خوردن کاهو، کلم، لوبیا و سبزیهایی که با کود انسانی تقویت شوند حرام می‌دانند و از گوشتها هم گوشت خوک، ماهی و آهو را حرام می‌شمارند.

برای شیوخ و پیشوایان آنها خوردن گوشت خروس هم حرام است زیرا ملک طاووس به شکل خروس است.

تراشیدن سبیل را هم حرام ولی سبک کردن آن را مستحب می‌دانند.

اما قوالها و فقرا و پیشوایان روحانی نباید ریش را بتراشند.

یزیدی حق ندارد بیش از یکسال از محل خود دور شود و نباید در مجالس انس و طرب حاضر گردد، تا نفس خود را ذلیل نماید.

نگاه کردن به زن غیر یزیـدی و شوخی کردن با او را حرام می‌دانند. به عقیده‌ی آنها چون در ماه نیسان دهه‌ی دوم وسوم فروردین و دهه اول اردیبهشت ملائکه با هم اتصال می‌نمایند نباید ازدواج کرد و تعمیر خانه را هم در این ماه نباید انجام داد.

یزیدی حق ندارد در داخل مسجد مسلمانان شده و نماز خواندن آنها را در یک جا ببیند. درکتاب مصحفه ره ش چنین آمده است: نام شیطان یعنی ملک طاووس بر هیچ کس از ما جایز نیست ببریم، یا اسـمی شبیه به آن ماننـد کلمه‌ی شیطان، قیطان، شـر و شط و شبیه اینها و نیز لفظ ملعون یا لعنت یا فعل را هم نباید بر زبان بیاوریم.

یزیـدی حق نـدارد آب دهـان خـود را بر زمین بریزد، زیرا این عمـل اهـانت به طـاووس ملک است و نبایـد از اسب و مادیـان برای بارکشی استفاده نماید و نباید لباس آبی بپوشد.

یزیدیها اطفال خود را ختنه می‌کنند. از کوزه و ظرف دسته دار آب نمی‌نوشند و نیم خورده‌ی مازاد شخصی غریب را نمی‌خورند.

درجات افراد

اول:

امیر – فردی مصون و غیر مسؤول است و او را معصوم دانسته و معتقدند که جزیی از خداوند در او حلول نموده و حق قضاوت مطلق بر رعیت خود دارد زیرا او وکیل شیخ عدی است.

امیر کنونی آنها سلیمان سور می‌باشد.

دوم:

بابا شیـخ – وظایف او منحصـر به قضایای دینی است و ناظر ساختمان مرقـد شیـخ عـدی و حفظ سـجاده منسوب به شـیخ می‌باشد و اوست که ایام روزه و عدد رکعات نماز و نصاب زکات را تعیین می‌کند.

سوم:

شیـخ – او بـا سواد یزیـدی هـاست که بایـد از سه خـانواده‌ی آدانیه، شـمسانیه و قابانیه باشـد، ازدواج افراد این سه طایفه با هم حرام است.

چهارم:

پیر – اینها در مقام بعد از شیخ هستند که وظایف ارشاد مریدان را دارند. مریدان باید پنج درصد از عواید خود را به آنها بپردازند و انتظار شفاعت بیماران را از پیر دارند.

پنجم:

فقیر – بـه زاهـدان یزیـدیه فقیر می‌گوینـد. فقرای یزیـدیه خرقـه‌ی پشـمی سیاهی می‌پوشـند کـه تـا پـاره نشـود آن را از بـدن بیرون نمی‌آورنـد. خرقه‌ی کهنه را در جایی می‌آویزنـد و آن را به هنگام مرگ با صاحبش دفن می‌کنند. فقرا رشـته طنابی را هم به گردن

خود می‌بندند و کلاه نیز به سر می‌گذارند و این سه وصله موجب احترام است.

ششم:

قوال – به کسانی گفته می‌شود که سرودهای دینی را در مراسم دینی یا در ایام عید می‌خوانند. غالباً قوالها شعرای محلی خوبی هستند که گویا شیخ عدی به آنها حق انشاء قصیده و مدیحه را داده است و به حفظ اسرار شریعت و حوادث تاریخ ماخوذ نموده و نیز به مصاحبت طاووس ملک مفتخر داشته است.

قوالها مامور جمع آوری نذورات و جاروب کردن مقبره و لباس زائران نیز می‌باشند و این کارها را موروثی می‌دانند و به فرزندان خود رقص دینی و نواختن دف و نی و سرنا و قصاید و سرود می‌آموزند، آنها با غیر از سلسله خود ازدواج نمی‌کنند.

هفتم:

کوچک‌ها – عده‌ی آنها زیاد است.

لباسشان سفید و کمربند پشمی سیاه یا سرخی دارند که حلقه دار است.

وظایف دینی آنها غسل و کفن و دفن مردگان و انجام کارهای سختی در مقبره شیخ عدی از قبیل انتقال سگها و بریدن درختان می‌باشد.

چنانچه یزیدی به مقام کوچک‌ها رسید می‌تواند عاقبت مردم را پیش بینی کند و با ارواح مکاشفه داشته باشد و این اشخاص باید بر چهل منبر رفته و چهل چراغ زیارت کنند و قسم بخورند که نسبت به شیخ عدی بن مسافر وفادار باشند و چهل روز روزه بگیرند.

هشتم:

مرید – مریدهای یزیدیه که مردم عوام و گدایان این طایفه هستند، کورکورانه اوامر روسای روحانی خود را انجام می‌دهند. هر مرد یا زن یزیدی باید پیر و شیخ داشته باشد و صدقات و نذر و نیاز خود را به او بدهند و از وی تعلیم بگیرد.

اعیاد

عید اول سال – سال یزیدیه اول ماه نیسان شرقی برابر ۱۴ نیسان غربی می‌باشد که روز چهارشنبه را جشن می‌گیرند و اگر اتفاقا روز اول نیسان پنج شنبه باشد عید آنها به روز چهارشنبه هفتم ماه که بیستم نیسان غربیست موکول می‌شود که با اواخر فروردین مصادف است

روزه – معتقدند که روزه سه روز است و مسلمانان اشتباها سی روز را روزه می‌گیرند و روز جمعه را عید عمومی دانسته و آن را عید روزه‌ی یزد می‌نامند.

مراسم و تشریفات

جشنهای یزیدیان بر منبای تقویم زرتشتی / میترایی استوار است و مهمترین آنها همان مراسم جامائیه یا جام است که هر ساله در اواسط تابستان در روستای لالش در مرکز کردستان عراق برگزار می‌شود که با ایام جشن پاییزی مهرگان، نزدیکی عجیبی دارد این مراسم البته به مدت هفت روز ادامه دارد و در آن علاوه بر زیارت مرقد شیخ عدی و دیدار از دوزخ، مجسمه بزرگی از طاووس می‌سازند که سمبل ملک طاووس شیطان است.

باور این مردم از جهان ملغمه‌ایست از باور زرتشتی، میترایی و صوفی. در این باور یزدان در آغاز مرواریدی آفرید که پس از گذشت چهل هزار سال شکست و ملک طاووس، فرشته مقرب یزدان، از خرده ریز همین مروارید جهان مادی را خلق کرد. پس از آن بود که فرشتگان دیگر توسط یزدان خلق شدند. در این باور، شیطان نه دشمن خدا که شریک او در خلقت جهان است.

روایت یزیدی از خلقت انسان به روایت یهودی / مسیحی از خلق آدم و حوا نزدیک است با این تفاوت که شیطان نه فرشته مغضوب وسوسه گر که آموزگاری خردمند برای انسان است.

در این باور خدا پس از خلق انسان خودش را از ماجرا کنار کشیده و دخالتی در نیکی و بدی او ندارد. آنکه راه نیک و بد را نشان انسان می‌دهد همانا ملک طاووس است.

در این جشن، مراسم و نیایشهای گوناگونی انجام می‌شود که تعدادی شرح داده می‌شود:

مراسم سما که توسط گروهی متشکل از بیست نفر در محوطه مقابل مقبره شیخ عدی بدور یک شمعدان بنام چقالته که در وسط حیاط قرار گرفته انجام می گیرد.

بر بالای شمعدان یک ظرف پر از روغن زیتون دیده می‌شود که در اطراف آن هفت فتیله قرار دارد. در وسط ظرف فتیله دیگری که به فرم گل رز بزرگی ساخته شده جای دارد. مراسم با چرخش کند و آهسته بدور شمعدان در حال سوختن، هر چهار ساعت سه بار، در حالی که قوالها در جلوی درب مقبره و مشغول نوحه سرایی و نواختن دف و نای هستند، اجرا می‌شود.

مراسم قباغ ویژه پنجمین روز جشن است که در آن عده‌ای به قله کوه مقابل رفته با تفنگهای خود شروع به تیر اندازی میکنند و سپس در میان هلهله و شادی فراوان به مقبره شیخ باز می گردند که مردان و زنان همراه دف و نای دور آنها در حال رقص هستند در این حال میر شیخان گاو بزرگی را آماده کرده و از آنان می‌خواهد تا آن را در مقابل هر گونه آسیب محفوظ بدارند. جوانان مسلح گاو را تحویل گرفته و با خود به مقبره شیخ شمس مقبرهای دیگر از پارسیان در فاصلهای دورتر می‌برند و تعهد میکنند که آن را صحیح و سالم به مقبره شیخ عدی برگردانند. زمانی که آنها دعا و مناجات را که برای غیر ایزدیها نامعلوم می‌نماید تکرار میکنند دو نفر ایزدی، مخفیانه به داخل صف آنان نفوذ کرده و یکی از آنها با زرنگی خاص گاو را میدزدد، ناگهان صدای داد و فریاد از هر طرف بلند می‌شود و حاضرین بی آنکه اهمیت بدهند چه کسی دزد است شروع به جستجوی گاو میکنند و ایندر حالیست که وانمود میکنند که هم نام و هم حضور وی را فراموش کرده‌اند.

آنها سپس گاو را در میان احساسات شدید خود به مقبره شیخ عدی باز می گردانند.

افراد قبایل و عشایر در محلی بنام میدان جهاد گردهم جمع می‌شوند و سپس ده مرد شجاع و نترس قبیله جلوتر می‌آیند تا از گاو پاسداری کنند. اما در این موقع میر اعلام میکند که احتیاج به وجود آنها نیست چرا که گاو، فراری شده است این بدان علت است که دو مردی که قبلاً گاو را دزدیده بودند به داخل مقبره وارد شده و خود را به جای مردان میر که قصد پاسداری از گاو را داشتند جا زده بودند آنها سپس همراه با گاو به آرامگاه شیخ شمس فرار میکنند در آنجا یزیدیها با چوب و شلاق گاو را شدیداً می‌زنند و پس از چندی ذبح میکنند.

این مراسم یک سرگرمیمخصوص جشن نیست بلکه رد اصل یک آیین مذهبیست که ایزدیان به روش سنتی آن را انجام می‌دهند تا برکت و فراوانی را نصیب کشاورزی خود بکنند این مراسم در واقع فرم خلاصه شده‌هایست از نحوه دستگیری گاو و ذبح آن توسط میترا از مراسم مهر پرستان.

مراسم عزاداری

هنگامی که یک ایزدی به حال احتضار میافتد، همه اقوام و کسان او دورش جمع می‌شوند شیخ نیز می‌آید و کمی از خاک آرامگاه شیخ عدی که آن را برات می‌نامند، در آب ریخته حل میکند و قطره قطره در دهان وی می‌ریزند و هنگامیکه جان بسپارد با زیباترین جامه او را می‌پوشانند و سپس کفنش میکنند و آن را بر روی تختهای می‌نهند و تا سه روز در خانه نگاه می‌دارند سپس جنازه را به گورستان می‌برند و خویشاوندان و کسان مرده برایش مویه میکنند و قو الان هم با نواهای حزین و اندوهناک و با آوای نی لبک همراه مردم به گورستان می‌روند تا متوفی را به خاک بسپارند.

مراسم عزاداری تا سه روز طول میکشد و زنان و دختران، روزی دو بار بر سر آرامگاه در گذشته می‌روند و دف و نی می‌زنند و سرودهایی را زمزمه میکنند و به شیون و گریه می‌پردازند و پس از فرو نشستن آفتاب به خانه‌های خود باز می گردند. پس از سه

روز عزاداری، غذا درست میکنند و روی آرامگاه می گذارند و بر این عقیده‌اند که مرده احتیاج به غذا دارد.

روزهای هفتم و چهلم نیز دارای مراسم ویژه‌ای است.

ایزدیان روستانشین پس از مرگ هر کدام از عزیزانشان، اسب او را می‌آورند و لباسهای فاخر و کلاه و دستار و تپانچهاش را بر روی زمین می گذارنـد، اگر مرده پیر باشـد پارچهای سیاه به گردن اسبش می گذارند و اگر جوان باشد پارچهای رنگین به گردن اسـب می‌نهند و همراه با آوای نی و دف در میان مردم می گردانند و دلاوری‌ها و جوانمردیها و بخشندگیها و اوصاف مرده را با شعر برای مردم بیان میکنند این گونه اشعار را (لاواندنه وه) می گویند.

فشارهایی که بر یزیدیان وارد شده است:

۱ – خفه شدن شیخ حسن در موصل در سال ۶۴۴ هجری.

۲ – بریـده شـدن سر صـد نفر از یزیدیها و اعدام امیر آنها و نبش قبر شیخ عدی و سوزاندن استخانهایش توسط صاحب موصل در سال ۶۵۲ هجری، در این زمان به آنها عدویه می گفتند.

۳ – قتل و غارت یزیـدیها در سال ۸۱۷ به تحریک جلال الـدین محمـد بن غزالـدین یوسف حلوانی که از شافعیه و از علما و فقهای ایران بود توسط حاکم جزیره ابن عمر و کردهای دیگر.

۴ – در سـال ۱۱۲۷ هجری توسط ملاـ حیـدر کرد و ملک مظفر نـام به یزیـدیه حمله برده شـد و زن و فرزنـدانشان اسـیر گردیـد و اموالشان به یغما رفت. مهاجمان، زنان آنها را فروختند و کنیزان و دخترانشان را برای خود نگاه داشتند.

۵ – در سال ۱۲۴۷ هجری برابر ۱۷۳۱ میلادی محمد پاشا معروف به میر کویر (کور) رواندار به قلمرو یزیدیها حمله برد و ۳ / ۴ آنها را نابود کرد.

۶ – در سال ۱۳۰۸ ه. ق – دولت ترکیه عثمانی برای مطیع کردن یزیدیها جهت خدمت سربازی، بسر لشکر عمر وهبی دستور داد دست بکـار شود. وی عـده‌ای از یزیـدیهای شیخان را بزور مسـلمان کرد و به پسرش نـایب اول عاصم بگ دسـتور داد به کشـتار و غـارت یزیـدیها بپردازد. وی مجســمه‌های آنهـا را برد و گنبـدهای قبـور پیشوایـان ایشـان را خراب کرد و بـه مقبره‌ی شـیخ عـدی بی‌احترامی‌های فراوانی روا داشتند.

۷ – در سـال ۱۳۵۴ به علت تمرد یزیـدیها از خـدمت سـربازی، حکومت پادشاهی عراق آنها را متهم به سازش با مسیحیان و فعالیت برای فرانسویـان مقیم سوریه نمود و به سـرکوبی آنهـا پرداخت. در نتیجه صـد نفر از آنها کشـته و عـده‌ای زنـدانی و تبعیـد و فراری شدند و عده‌ای هم به اعدام محکوم گردیدند.

خاطرات رضا علامه زاده از شرکت در مراسم حج یزیدیان

لالش روسـتائیست در مرکز کردسـتان عراق که از شـهر دهوک نزدیک به سه ساعت با ماشـین فاصـله دارد پرستشـگاه لالش که به آتشکدهای بزرگ می‌ماند در مرکز این روستا بر فراز تپهای بنا شده که ظاهرا باید خیلی قدیمی باشد.

وقتی به لالش رسیدیم روستا مملو از جمعیت بود، می گفتنـد در طول این سه روز چندین هزار نفر به زیارت خواهند آمد. زنها به پخت و پز در دیگهای مسی بزرگ بر اجاقهای سنگی مشغول بودند و فضا دقیقا فضای سیزده بدر خودمان بود.

پرستشگاه لالش از سه قسمت تشکیل می‌شود:

شبسـتان، محوطه حیـاط و صـحن دوزخ جاییکه مراسم حـج در آن برگزار می‌شود. وقتی من به شبسـتان رسـیدم نزدیک به صـد نفر مرد، اکثرا در لبـاس کردی و بعضا با سـر و وضع شـیک، دور سالن بزرگ نشسـته‌اند و دو بـدو و چنـد به چنـد دارنـد با هم اختلاط می کردنـد. مردی از قهوهجوشـی دسـته بلنـد در اسـتکانهایی بـه کـوچکی انگشـتانه قهوهـای به تیرگی قیر و به تلخی زقـوم می‌ریزد (زقوم:

گویند درختیست در جهنم دارای میوهای بسیار تلخ که دوزخ یان از آن خورند – فرهنگ معین)و دور می‌گرداند. سر در عمارت مربوطه مثل سر در همه مساجد و کلیساها پر از نقش و نگار است.

اما آنچه جلب توجه می‌کند نام طاووس ملک است که به صورت سنگ برجسته بر دیوار نقش بسته است و اما دوزخ ی که من در پرستشگاه لالش دیدم تنها چند دخمه غار مانند تار و تیره بود با خمرههایی که کنار هم چیده شده بودند و رویشان رنگ مشکی ریخته بودند تا فضا را مرموزتر و ترسناکتر کنند. درهای دخمه آنقدر کوتاه بودند که باید خمیده از آنان می‌گذشتی و اگر بی‌دقتی میکردی ممکن بود سرت به دیوار ناصاف غار بخورد.

بخش مهم و تعیین کننده این مراسم، جدا از گره زدن به پارچههایی که به ستونهایی بسته شده‌اند(مثل دخیل بستن)یا طواف کردن دور مقبرهای که لابد گور یکی از قدیسان یزیدی است، پرتاب دستمال به سنگ برجستهایست که از دیواره غار بیرون زده است.

اصلی‌ترین مرحله حاجی شدن اینست که با چشمان بسته از فاصله شش هفت متری دستمال سیاهی را که به بزرگی چارقد زنان کرد است به طرف این سنگ پرتاب کنی. اگر در سه بار موفق شوی دستمال را به برجستگی سنگ گیر بدهی حجت قبول شده است وگرنه باید روز دیگر برگردی و دوباره تلاش کنی. بسیاری از زوار موفق نشدند از این آزمایش بگذرند.

گزارشی از تعصبات یزیدیان

در ۷ آوریل ۲۰۰۷ در کردستان عراق جنایتی غیر قابل تصور و وحشیانه اتفاق افتاد. خبر بیست روز بعد از حادثه، زمانی در جهان انعکاس یافت که چند صحنه از فاجعه به صورت فیلمی که با یک تلفن همراه گرفته شده بود پخش شد.

Asuda، سازمان مبارزه با خشونت علیه زنان در بیانیه‌اش در تاریخ ۲۶ آوریل برای اولین بار خبر را به گوش جهانیان رساند. WADI هم یک سازمان کمک به کردستان عراق، که مقرش در اتریش است و سازمان عفو بین الملل در ۲۷ آوریل خبر را انتشار دادند. شبکه تلویزیونی " در دو مرحله اقدام به پخش فیلم این جنایت که توسط تلفن همراه تصویر برداری شده نمود و CNN " سایت یاهو در قسمت کلیپ‌های ویدویی این جنایت را به نمایش گذاشت.

به گزارش خبرنگار سایت پزشکان بدون مرز، دعا خلیل اسود نوجوان ۱۷ ساله از فرقه ایزدی یا یزیدی، که به جرم دوست داشتن یک پسر عرب سنی از طرف اطرافیان و جوانان متعلق به فرقه یزیدی سنگسار شد.

(در این فرقه عاشق جوانی مسلمان شدن گناهی نا بخشودنی است.

جرمی که جز مرگ تاوانی ندارد.) این واقعه در مرکز شهر موصل و یا شهر بشیقه در کردستان عراق و با حضور عده زیادی از جمله پلیس محلی اتفاق افتاد. گویی در این جامعه نیرو و یا افرادی نبودند که دعای نوجوان را از زیر دست مشتی متعصب و جانی خلاص کنند. در حالی که چندین نفر با تلفن همراه از این واقعه فیلم و عکس می‌گرفتند تعدادی با سر و صدا و داد و فریاد او را سنگسار کردند. اما آنچه اتفاق افتاد سنگسار نبود، بلکه حیوانی‌ترین عملی بود که می‌توانست توسط انسان انجام شود.

دعا دختر ۱۷ ساله کرد در وسط میدان به وسیله افرادی با لگد، سنگ و بتون مورد حمله قرار گرفت متاسفانه خانواده و بستگان دعا در جلوی صف بودند. جرم این نوجوان ۱۷ ساله فقط عاشقی بود.

ماجرا چگونه اتفاق افتاد؟

دعا برای ازدواج با پسر عمویش انتخاب شده بود اما به خاطر عشق به جوان عرب مسلمان می‌شود. حتی به شوق دیدن معشوق از روستا فرار می‌کند. اما جوان عرب دعا را نمی‌پذیرد.

دعا سرافکنده باز می‌گردد. اما به کجا؟؟!! دعا جایی را برای رفتن ندارد. می‌داند که گناه غیر قابل بخششی مرتکب شده و بازگشتش به روستا برایش چیزی به جز پایانی سیاه نخواهد داشت. ولی دعا باز می‌گردد. شاید از گناهش بگذرند. دعا برای نجات

جانش به نیروهای پلیس عراق در شهر پناه می‌برد تا شاید آنها بتوانند از آتش تعصب کور نجاتش دهند. اما پلیس به جای حفاظت از جان دعا، او را برای انجام حیوانیترین رسم انسان، به قبیله‌اش تحویل می‌دهد. فردی از قبیلهاش دعا را ۵ روز پناه می‌دهد. اما مردان قبیله‌اش مَردند. متعصبند. دعا جدای از آنکه عاشق مردی مسلمان شده، خود نیز به دین اسلام ایمان آورده، او را باید سنگسار کرد. مردان خانواده‌اش دعا را از خانه بیرون میکشند. روز مراسم فرا می‌رسد.

هفتم آوریل ۲۰۰۷، دعا را با لباس گرمکن قرمز روی زمین می‌اندازند. ۹مرد برای سنگ سار – سنگ سار نه، لگد سار – آماده‌اند. صدها مرد هم برای تماشا ایستاده‌اند.

دعا روی زمین افتاده است و با سنگ و لگد بر جان نحیفش میکوبند.

مراسم سنگسار دعا در حالی انجام می‌شود که سه مرد پلیس عراقی با لباس نظامی ایستاده‌اند و این صحنه جنایتکارانه را تماشا میکنند. دعای ۱۷ ساله زیر دست و پای مردان خانواده‌اش لگد مال می‌شود. با دو دست صورتش را می‌پوشاد تا سنگ و لگد بر صورتش فرود نیاید. نیم ساعت است و هنوز دعا نفس میکشد.

دستانش تکان می‌خورند. تا آنکه عمو زاده‌اش (نامزدش) بلوک سیمانی را جلوی چشم صدها تماشاگر بر سر دعا میکوبد. دعا غرق خون می‌شود... ... ...

صحنه‌هایی از این مراسم حیوانی توسط موبایلها ضبط و یک هفته بعد منتشر می‌شود و موجی از خشم و نفرت را در جامعه کردها و در تمام دنیا بر میانگیزد.

دعا دختر نوجوان به دلیل عبور از خط قرمزی که مردان متحجر طایفه‌اش ترسیم کرده‌اند، به دلیل عمل نکردن به قوانین غلطی که مردان مرتجع تیرهاش وضع نموده‌اند، به دلیل پشت کردن به سنتهای عقب مانده‌ای که مردان متعصب قبیلهاش باور داشته‌اند، آری تنها و تنها به خاطر عشق ورزیدن و بر سر پیمان عشق ماندن از سوی اعضای خانواده‌اش مجرم شناخته می‌شود، در دادگاه ریش سپیدان خشک اندیش قومش محکوم می گردد، سلیمان سیو رهبر کنونی یزیدیان که حاکمیت مطلق را در دست دارد حکم مرگ او را صادر می کندو حکم توسط مردان فامیل اجرا می‌شود. دعا کشته می‌شود تا هم تاوان جسارت خویش را داده باشد و هم برای دیگر دختران ایل آینه عبرتی گردد.

شیطان پرستی – قسمت سیزدهم – شیطان پرستی در مصر

تهیه کننده:

محمود کریمی

منبع:

راسخون

افکار و عقاید پیروان گروه شیطان پرستان که بر اساس آنچه تحقیقات نشان داده وابسته به طبقه ثروتمند و مرفه مصر و از آن جمله فرزندان برخی از مسؤولان سیاسی، هنرمندان و روزنامه نگاران هستند، عقاید آنان بر این اساس استوار است که خداوند به شیطان ظلم کرده و بدون اینکه اجازه دفاع از خود بدهد، او را از بهشت بیرون کرده از این رو باید او را پرستش کرد زیرا به گفته آنان او برای پرستش، شایسته‌تر از خداست چون با شجاعت با خدا مخالفت کرد.

رهبر این گروه که جوانی به نام «عماد الدین حمدی» هست و لقب خدمتگزار شیطان دارد و تاکید کرده است که بارها توانسته شیطان را فراخواند و با او به گفتگو بپردازد و شیطان همه خواسته‌های او را بر آورده کرده است.

این گروه مراسم و برنامه‌های خاص نیایش را دارند.

اجتماعات و مراسم شیطان پرستان در روزهای شنبه برگزار می‌شود. این روز از نظر یهود روزی مقدس است.

پیروان این فرقه علامتها و نشانه‌های خاص دارند که از آن جمله دایره‌ایست که در درون ستاره‌ای وارونه به اضافه دو صلیب وارونه و ستاره داوودی قرار دارد.

اعضای این گروه به گورستانها و مخصوصاً به گورستان «کومنولث» شهرک مصر در قاهره می‌روند و اجساد مردگان را از قبرها بیرون می‌آورند و صلیب شکسته و ستاره شش پرداوودی یا ستاره پنج پر را در جسد مرده فرو میکنند و سپس برای تقرب به شیطان دور آن می‌گردند. همچنین قربانی‌هایی برای شیطان تقدیم میکنند که عبارت بود از «ذبح گربه ماده یا سگ که پس از کشتن این حیوانات خون آنها را به صورتها و دسته ای خود می‌مالند و در یک دایره‌ای می‌چرخند تا شیطان از آنها راضی شود و اگر حیوانی برای قربانی نیابند دست خود را زخمی میکنند تا خون جاری شود و سپس خون را به صورت‌های خود می‌مالند و آنگاه نسخه‌ای از قرآن مجید را پاره، پاره میکنند و بعد در حالی که صدای موسیقی «راک» نواخته می‌شود به استعمال مواد مخدر می‌پردازند.

گروه شیطان پرستی در مصر از سال ۱۹۹۳ میلادی به صورت پنهانی در مصر تاسیس شد و با کمال آزادی به فعالیت خود ادامه دادند تا اینکه در جشنی که شرکت تولید سیگار «مالبورو» ترتیب داده بود، شرکت کرده و هویت و عبادات خود را اعلام کردند و زیر پوشهایی پوشیدند که بر روی آنها نا سزا و اهانت به ذات مقدس خدای تبارک و تعالی و ادیان آسمانی نوشته شده بودکه سبب شد موسسات اسلامی مصر و گروهای سیاسی و نیروهای ملی این کشور، این گروه را سخت مورد انتقاد قرار دهند و تاکید کنندکه پوچ گرایی و خلاء دینی که افراد این گروه به آن گرفتار شده است، موجب ارتداد آنان از اسلام شد.

شیطان پرستی – قسمت چهاردهم

شیطان پرستی در ایران

٪٪دروزی‌ها به دلیل آزارهای حکومت وقت بر علیه شیعیان فراری شده و در مناطقی از فلسطین اشغالی، سوریه، لبنان و سکنی گزیده‌اند.

برخی از مورخان و کارشناسان ادیان بر این باورند که دروزهای درون گرا نوعی از شیطان پرستی را اختیار کرده‌اند و ریشه‌هایی از ایشان نیز در عراق و ایران (مناطق غرب کشور ایران) مستقر هستند و دارای معبد مقدس می‌باشند.

* گنوسی‌ها با فرض صحیح‌تر استنادهای تاریخی دقیق انتصاب شیطان پرستی به فرقه گنوسی منشعب از اهل حق می‌باشد که آشکارا به شیطان پرستی روی آورده‌اند.

در این رابطه باید متذکر شد بانیان تقدیس ابلیس در تصوف دارای قدرت تاریخی زیادی می‌باشند و آن چنانکه در تاریخ و توسط ایشان آورده شده افرادی همچون احمد غزالی، ذوالنون مصری و سنایی از پایه گذاران اولیه شیطانیسم در میان مسلمانان بوده‌اند.

طبیعیست فرق تصوف نیز مجموعا تحت تاثیر این اقطاب بوده و شکل گیری شیطان پرستی در میان ایشان (آن گونه که در فرقه گنوسی دیده می‌شود) امری بدیهیست.

لکن گنوسی‌ها از جذب، معاشرت و رویارویی با سایر مردم پرهیز داشته و در چند دسته کوچک به مراسمات خاص شیطان پرستی همچون قربانی و حج شیطان و ... می‌پردازند.

ورود شیطان پرستی به ایران (از سال ۱۳۷۰ به بعد)

نوع جدید شیطان پرستی طی یک بازه‌ی زمانی ۱۰ ساله با چند وقفه به ایران ورود یافته است.

نحوه ورود چند گروه عامل و حامل ورود شیطان پرستی به ایران بوده‌اند که در بند بعدی به آنها اشاره خواهد شد.

اما به صورت کلی و از منظر عوامل چند اقدام نقش بسزایی را در خصوص ورود جریان مذکور ایفا کرده است.

مهمترین ورود شیطان پرستی به ایران رواج یافتن میل جوانان به استفاده از موسیقی متالیکا و ساز گیتار بوده است.

طی ۱۰ سال گذشته موسیقی متالیکا به صورت زیرزمینی و غیرمجاز وارد کشور شده و در چارچوب آن مفاهیم نحله انحرافی مورد بحث در اختیار جوانان قرار گرفته است.

اقدام تامل برانگیز وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی دولت ایران در زمان آقای خاتمی (اصلاً قصد سوء استفاده انتخاباتی از این موضوع وجود ندارد. اما این موضوع واقعیتی است.

در صدور مجوز برای گروه‌ها، آلبوم‌ها و کتاب‌های اشعار موسیقی متالیکا نیز نقش اساسی را در جلب توجه عموم مخاطبین جوان به این نحله انحرافی فراهم آورد.

در واقع باید تاکید کرد که در کنار موسیقی زیرزمینی وزارت فرهنگ و ارشاد وقت نقش در و از بان ورود یک جریان با شرایط مورد اشاره ایفا کرد.

گفتنی است هوی متال، متال تاریک، گوتیک متال یا متال گوتیک چند سبک از موسیقی شیطانی متالیکا بود که به یمن غفلت اعجاب انگیز مسؤولین فرهنگ کشور که جدال و اصلاحات سیاسی را پیشه خود قرار داده بودند وارد کشور شد، نمونه‌ای از متون ترجمه شده‌ای که به صورت قانونی! در کشور به فروش رسید در ادامه می‌آید:

...uniting our tearful eyes
enchanting
At night ... I kiss the serpent in thy tears
For years ... thy sorrow I've mourned

تاریکی ... قلب خون آلود مرا در آغوش می گیری
رویاهایم ... چشمان اشکبارمان را متحد می کند
فریبنده
در شب ... ابلیس را در اشکهایم می‌بوسم
برای سالها ... غم‌های تو سوگواری من است

Harken my moonchilds cry
yearning for another night
Mourning my once beloved
mezmorized and ravendark

گوش کن به صدای گریه فرزندان ماه من
که آرزوی شبی دیگر را دارند
ماتم مورد علاقه من
هیپنوتیزم و تاریکی

My pale enchantress of the night
at last my candle's burning down
The wintermoon is shining bleak
for thee my enchantress

جادوگر زندانی شب

از آخرین شمع سوزانم

ماه پاییزی سیاه غم انگیز می‌درخشد

جادوگر من برای تو

Enchanting all my dreams

a beauty and her flood of tears

Nightfall embrace my heart

mezmerized and ravendark

رویاهایم را فریب بده

زیبا و سیل اشکهایش

سقوط شب قلب مرا در آغوش می‌گیرد

هیپنوتیزم و تاریکی

My pale enchantress of the night

I desire thee

جادوگر زندانی شبهای من

من تو را آرزو می‌کنم

Fearful I walk with thee ... through dusk

Through winds of loss ... Her beauty and her

با ترس با تو قدم می‌زنم ... به سوی خاک

به سوی بادهای گمراهی ... او زیباست

flood embrace my bleeding heart

Tearful I fall with thee ... at last

Lead me there ... to where thy shadows cast

طوفان در آغوش می‌گیرد قلب خونین مرا

با اشک سقوط می‌کنم با تو ... در آخر

مرا راهنمایی کن ... به جایی که سایه‌هایت پخش می‌شوند

They dance in velvet darkness lost

آنها می‌رقصند در مخمل از دست رفته تاریکی

Rise ... bleak winterfullmoon

...Rise

برخیز ای ماه غمگین

برخیز ... حاملان شیطان گرایی آورندگان شیطان پرستی به ایران شامل افراد و گروه‌های ذیل می‌باشند:

تحصیل کردگان و سرخوردگان اجتماعی در خارج از کشور که عمدتاً دچار خسارت و شکست‌ها سنگین مادی معنوی شده‌اند.

فرزنـدان منـافقین فراری، سـلطنت طلب‌ها، مفسـدان اقتصادی رژیم پهلوی که قبل و بعـد از انقلاب موفق به فرار از کشور و محاکمه انقلابی شدند.

افرادی از خانواده‌های بسیار ثروتمند ساکن و مقیم داخل کشور که عمدتاً دارای روابط خانوادگی و با خارج نیز می‌باشند.

جاسوسـان فرهنگی سازمان‌هـای اطلاعـاتی و امنیتی آمریکـا و رژیم صـهیونیستی که بـا هـدف اسـتحاله فرهنگی وارد کشور شدنـد.

فعالاـن حوزه هنر و موسـیقی که بـا کشورهای دیگر علی الخصوص آمریکا، انگلیس، کانادا و استرالیا در ارتباط بوده و بنا بر دلایل حرفه‌ای و شغلی مسافرت‌های متعددی داشته‌اند.

اما نکته اساسـی و قابل ملاحظه‌ای که دریافت‌های این پژوهش دلالت بر این مهم دارد که حـداقل ۹۰٪ از افراد شاخص وارد کننده شیطان پرستی به ایران فاقد تحصیلات دانشگاهی و خانواده سالم می‌باشند.

در ادامه نامه‌ای به قلم عنصـر وارد کننده‌ای که به احوال ات آنها اشاره شد به منظور آشنایی بی واسطه خوانندگان با آراء، نظریات، خاستگاه اجتماعی و سیاسی این گونه افراد می‌آید که در شبکه اینترنت منتشر شده است.

اگرچه متن این نامه خطاب به خداوند کمی طولانی است لکن از ارزش هرمنوتیک فراوانی برخوردار است.

خدای عزیز سلام علیکم:

حقیقتـاً مـا نمی‌دانیم چگـونه ترا مـورد خطـاب قرار دهیم. بنـا بر این مـا از همـان طریـق که به پیـامبر مورد علاـقه‌ات یـاد دادی بـا تو احوالپرسی می‌کنیم. همچنین برای ما خیلی مشکل است که بدانیم تو کجایی. چون تو برای ارتباط برقرار کردن با امت توسط وزیر اطلاعات خود یعنی جبرئیل در ۱۴۰۰ سال پیش با محمـد ارتباط برقرار کردی و از آن موقع تا به حال ما از تو چیزی نشـنیده‌ایم این برای ما خیلی ناراحت کننده است.

در طول این هزار و چهارصد سال خیلی از چیزها در دنیا عوض شده است.

مـا کاملاًـ مطمئنیم که تـو از همه‌ی این تغییرات مطلعی. مـا این ایمیـل را برای تو می‌فرسـتیم به این امیـد که در جـایی از این فضـای بزرگ اینترنتی تو را پیـدا کنیم. خدایا این بی‌ادبی ما را ببخش. ما سـعی کردیم که با تو توسط نماز و روزه و حج و تسبیح و زکات ارتباط برقرار کنیم. اما افسوس که همه‌ی تلاش ما بی نتیجه ماند. شاید تو سـرت خیلی شلوغ است یا مسائل دیگری داری که باید به آنهـا بپردازی. هزاران سـال صبر کردیم که به وعـده‌هایت وفـا کنی امـا تـا به حـال چیزی دریـافت نکردیم. به این دلیل است که در کمال ناامیدی این ایمیل اضـطراری را برای تو می‌فرستیم. خدای عزیز آیا تو یک دسـتگاه فاکس داری. ما مطمئنیم که تو حتما یک دستگاه فاکس داری چون حتی آفریده‌های تو توانسته‌اند ماشین فاکس اختراع کنند.

پس تو حتمـا یـک دسـتگاه فاکس و یک خط تلفن داری. بنا بر این می‌توانیم هر وقت که ضـرورت ایجاب کنـد با تو ارتباط برقرار کنیم.

خـدایا ما از این که به دنیا آمده ایم و بزرگ شده‌ایم اصـلاً خوشـحال نیستیم. چون ما مجبوریم که با فقر و بی‌عدالتی بیماری و نبود آینده‌ای روشن برای خود و بچه‌هایمان مواجه بشویم. ما فکر می‌کردیم که تو ایمان ما را به وسیله‌ی آن بلایا می‌سنجی. بنا بر این ما راهی پیدا کردیم که به سرزمین کفار مهاجرت کنیم. خدایا ما می‌دانیم که اگر تو از نیت اصلی ما از این مهاجرت مطلع بشوی حتما ما را می‌بخشـی. ما می‌خواستیم این کافران را به اسـلام دعوت کنیم و در کنار آن زنـدگی راحتی را برای خود و فرزندانمان حداقل از نظر مادی تأمین کنیم. همچنین ما می‌خواستیم مساجدی را در اطراف شهرهای این کافران بسازیم. این بزرگترین آرزوی ما بود.

خدایا تو فکر نمی‌کنی که این یک فکر مبتکرانه بود.

به این وسـیله ما می‌توانستیم با یک تیر دو نشان بزنیم. ما اینجا دیدیم که زنان حجاب ندارند. اول خجالت می‌کشـیدیم به این زنهای بی‌حجاب نگاه کنیم. ما قویا به راهنمایی تو. عمل کردیم. نظیر این آیه:

سوره‌ی نور ۲۴: ۳۰:

بگو مردان مؤمن چشمهایشان را بپوشانند و فروج و اندامشان را محفوظ دارند و خدا به هر چه می‌کنید آگاه است.

ما فکر کردیم اینها مثل فاحشه‌ها هستند و خود را در معرض تجاوز فرار می‌دهند. ولی با کمال تعجب دیدیم این زنان بی‌حجاب در سرزمین کفار به ندرت مورد اذیت و آزار و یا تجاوز جنسی قرار می‌گیرند. چطور همچنین چیزی امکان دارد؟

چون زنهای ما با وجود اینکه حجاب را رعایت می‌کنند اما هنوز احساس امنیت نمی‌کنند.

چرا باید این طور باشد.

ای خدا ما در طول زندگی غذاهای حلال خوردیم. ما هرگز غذاهایی را که از طرف تو ممنوع شده بود نخوردیم. حتی در سرزمین کفار ما هر روز حدود چند مایل رانندگی می‌کردیم تا غذای حلال بخوریم. هر چند که ممکن بود آن غذاهای حلال سالم نباشند. ولی ما ترجیح می‌دادیم که غذاهای حلال بخوریم تا اینکه غذاهای بهداشتی و سالم این کافران را بخوریم. بنا بر این ما به ندرت مک دونالد. مرغ کنتاکی بریان ... و یا غذاهای آماده‌ی دیگر را خوردیم. ما افتخار می‌کنیم که این غذاها را اگر چه سالم و بهداشتی بودند نخوردیم. ما افتخار می‌کنیم که به فرمایشاتت گوش فرا دادیم.

خدایا می‌دانی چرا این کار را کردیم؟ به این دلیل که خودت گفتی کافران نجس هستند.

ببین این چیزی هست که تو خودت به ما گفتی.

سوره‌ی توبه ۹: ۲۸: ای اهل ایمان حقیقتاً کافران نجس می‌باشند. پس بنا بر این از امسال به آنها اجازه ندهید که به مسجدالحرام وارد شوند و اگر از فقر می‌ترسید خدا اگر بخواهد به زودی از مرحمت خود شما را بی نیاز می‌کند و خدا دانا و عاقل است.

خدایا ما ایمان کامل به گفته‌های تو داریم. وقتی که این کافران برای یک مهمانی ما را به خانه‌هایشان دعوت می‌کنند.

وانمود می‌کنیم که افق فکری ما باز است.

وقتی ما به این مهمانی‌ها می‌رفتیم به دقت دنبال علائمی که حرام بودن این غذاها را مشخص کند می‌گشتیم. بیشتر اوقات ما فقط آب میوه می‌خوردیم و لب به هیچ غذایی نمی‌زدیم.. به میزبان می‌گفتیم گرسنه نیستیم یا اینکه می‌گفتیم مریضیم. خدایا تو فکر نمی‌کنی این یک از خود گذشتگی بزرگ از طرف ما برای بزرگداشت فرامین تو بود؟.

اگر به اشتباه ما غذای حرام مصرف کردیم ما را به خاطر این اشتباه ببخش.

فکر می‌کنیم اینچنین خطاهایی از طرف تو بخشودنی است.

ببین خودت در قرآن چه گفتی

سوره‌ی بقره: ۲: ۱۷۳: به تحقیق خدا بر شما حرام گردانید مردار و خون و گوشت خوک و هر کشته‌ای که به غیر از نام خدا ذبح شده باشد.

ولی اگر به دلیل احتیاج به خوردن آن مجبور شود. در صورتی که تمایل نداشته باشد و از اندازه‌ی سد رمق نیز تجاوز نکند.

گناهی بر او نخواهد بود.

که به قدر احتیاج صرف کند که محققاً خدا در حق خلق آمرزنده و مهربان است.

ولی خدایا. چیزی که برای ما معما شده اینست که چرا این حرام خورها به نظر خیلی سالم به نظر می‌رسند. اما خیلی از ماها علی رغم اینکه در زندگی فقط به خوردن حلال می‌پردازیم به اندازه‌ی آنها سالم و با نشاط نیستیم. ما فکر می‌کردیم که بهترین راه سلامتی و کسب طول عمر خوردن غذاهای حلال است.

اما چرا این حرام خورها خیلی بهتر به نظر می‌رسند.

خدا جان تو به ما گفتی که به دلیل اینکه ما دنباله رو بهترین مذهب دنیا هستیم. بهترین مردم دنیا هستیم. برای تصدیق آنچه خودت

به ما گفتی بهتر است به فرمایشات خودت در قرآن توجه کنی:

سوره‌ی آل عمران ۳: ۱۱۰: شما نیکوترین امتی هستید که قیام کردند.

مردم را به نیکو کاری دعوت کننـد و از بـدکاری باز دارند و ایمان به خدا آورند و اگر اهل کتاب همه ایمان آورند. بر آنان چیزی در عالم بهتر از آن نیست. لیکن برخی از آنان با ایمان و بیشتر فاسق و بد کارند.

و در آیه ۸۵ همین سوره فرمودی: هر کس غیر از اسـلام دینی اختیـار کنـد هرگز از او پـذیرفته نیست و او در آخرت از زیان کاران است.

خـدا یـا بنـا بر آنچه خودت گفـتی مـا از هر نظر بهـترین مردم روی این کره‌ی خـاکی هستیم. امـا بـا کمـال تعجب می‌بینیم که تمـام دستاوردهای امروزه. توسط این کافران به دست می‌آید. از وقتی تو پیغام دادن را توسط پیامبرت قطع کردی خیلی چیزها تغییر کرده که نمی‌توان آنها را در یک ایمیل گنجاند. خدایا چرا ما نمی‌توانیم با تو یک ارتباط رادیویی داشـته باشـیم. در حالی که این کافران تمام نقاط این کره‌ی خاکی را به طریق الکترونیکی به هم متصل کرده‌اند.

چگونه این کافران در حال پا گـذاری به کرات دیگری که تو خلق کرده‌ای می‌باشـند اما ما عاجزیم که حتی ردی از محل اقامت تو پیـدا کنیم. چرا تو به پیروان حقیقی خودت این توانایی را نمی‌دهی که به موفقیت‌های غیر قابل باور این کافران دست یابند. موضوع دیگری که ما را سـردرگم می‌کند موضوع داروست. همه‌ی داروهای مدرن نجات دهنده و اختراعات پزشـکی نظیر پنی‌سیلین، آنتی بیوتیک، اشعه‌ی ایکس. شیمی درمانی، سی تی اسکن، سونو گرافی، ماموگرافی و ... به وسیله‌ی کافران اختراع شده‌اند.

ما از گفتن اینها نفرت داریم. ما ای خـدا ما چاره‌ی دیگر نـداریم چون زنـدگی ما کاملاً به این کفار بسـتگی دارد. ای خدا چرا باید این طور باشد.

خـدایا حـداقل این توانایی را به ما بـده که بتوانیم در موقع مواجه شدن با بیماری جان خود را نجات دهیم. خدایا به نظر می‌رسد که تو به تدریج ما را به دست فراموشی سپرده‌ای. خدایا بگو چه خطایی از ما سر زده. تا آنجا که می‌دانیم گناهی از ما سر نزده است.

در حقیقت تعـدادی از هم‌وطنان ما در بهشـتهای اسـلامی تو در حال به اجرا گذاری دسـتورات ناب تو می‌باشـند. اما با وجود این تو هنوز از آنها راضـی نیستی و انواع بلایای طبیعی و رنـج‌های غیر قابل قیاس را برای آنها فرو می‌فرستی.. ما فکر می‌کردیم این بلایای طبیعی نظیر سـیل و قحطی و طوفـان را لایـق آن کافران می‌دانی. خـدایا آیا این عادلانه است که آنهایی را که به تو ایمان دارنـد در رنج نگه داری و کافران از بلایا کاملاً مصون باشند.

خدا جان ما کارهایمان بی نتیجه مانده. ما هر روز از طرف آزاد اندیش‌ها و سکولارها مورد تهاجم قرار می‌گیریم. ما فکر می‌کردیم اینترنت (هدیه تو به بشر) در اختیار ما خواهد بود.

مـا مبلغ هنگفتی را برای ساختن سایت‌هایی که به تو اختصاص داشـته باشـد خرج کردیم.. ما فکر می‌کردیم اینترنت چون اسلحه‌ای بـدست مـا خواهـد بود تـا به وسـیله‌ی آن همه‌ی مردم کره‌ی زمین را به اسـلام دعوت کنیم. ما فکر می‌کردیم می‌توانیم با انـدیشه‌ی روشـنمان یک در ده از این دگر انـدیشان و کافران را از بین ببریم. از مقاله‌ها بحث‌ها و نویـدهای زنـدگی جاویدان و بهشت سـخن رانديم. در همه‌ی این سایتها از این چرخه‌ها اسـتفاده کردیم. افراد ما به دلیل پیروی از دسـتورات تو نظیر خواندن نماز و روزه و حج و اجرای آن در داخل و خارج بسیار مشـغولند.. به این دلیل است که آنها قادر نیسـتند مقاله‌های جدید و اصـیل بنویسند.. خدا جان چه اشـکالی دارد که مـا مطالبمـان را هماننـد یـک چرخه مرتب در سایت‌هـا تکرار کنیم. نوشته‌های خودت هم خیلی تکراریست.. بعضی اوقات این دگر اندیش‌ها و سکولارها از ما سؤال می‌کنند برای چه مطالب قرآن این همه تکراری است.

مـا بـا گفتن اینکه این تکرارهـا برای تاکیـد بیشـتر است آنهـا را سـاکت می‌کنیم. مـا همـان کـاری را که خودت انجـام دادی تکرار می‌کنیم یعنی سپردن به حافظه‌ی موقت و چسـباندن در جای دیگر cut and paste، cut and paste، cut and paste،

...ما به مطالب جدید دسترسی نداریم که یک سایت جدید برای تو درست کنیم.. در این بهشتهای اسلامی تو پولهای زیادی خرج اسلام می‌شود. ما این قدر به کپی کردن و چسباندن در جای دیگر ادامه می‌دهیم تا سایتهای برادران اسلامی همه مثل هم بشوند. شبیه آیه‌های قرآن خودت. تنها چیزی که ما کم داریم اینست که آنقدر قدرت مغزی نداریم که این سکولارها و دگر اندیشها را ساکت کنیم.. به این دلیل هست که ما به انجام تکالیف بیشتری نیازمندیم. ما شب و روز مشغول انجام دادن تکالیفمان هستیم در حقیقت ما آنقدر مشغول انجام تکالیفمان هستیم که نه تنها در خانه بلکه در بیرون از منزل نیز به انجام تکالیف خود می‌پردازیم. ببین چقدر ما با استعداد و با هوش هستیم. سکولارها و آزاد اندیش‌ها هرگز تکالیفشان را انجام نمی‌دهند.. برای همین است که ما برای آنها صحبت می‌کنیم که چگونه یک مقاله بنویسند. وقتی ما این کار را می‌کنیم خیلی به ایمان خودمان می‌بالیم.. اما به نظر می‌رسد که این جنگ اینترنتی نیز به نفع سکولارها و دگر اندیش‌ها تمام شود.. حقیقتاً اینترنت ما را به آتش کشانده. یک روز در میان ما در این سایتهای اینترنتی که متعلق به سکولارها و دگر اندیشان هست به مطالب جدیدی بر می‌خوریم که پیروان تو قادر نیستند از پس آنها بر بیایند. خیلی برای ما شرم آور است وقتی که متوجه می‌شویم این دگر اندیش‌ها و سکولارها روزی یکی از پیروان تو بوده‌اند.

اگر دوست داری در مورد آنها بیشتر بدانی می‌توانیم آدرس ایمیل آنها را همراه با مقالات کفر آمیزی که جرات به نوشتن آن کردند برای تو بفرستیم. خدایا آیا تو خودت عقیده‌ی آنها را نسبت به خود تغییر دادی؟. ما این مطلب را از گفته‌های بی‌شمار خودت استنباط کردیم. اگر فراموش کردی چند نمونه از این آیه‌ها را برای یاد آوری در اینجا متذکر می‌شویم:

سوره‌ی یونس ۱۰: ۱۰۰: هیچ کدام از نفوس بشر را تا خدای رخصت ندهد ایمان نیاورند و پلیدی را خدا برای مردم بی‌خرد که عقل را به کار نبندند مقرر داشته‌ست

سوره‌ی فاطر ۳۵: ۸: خدا هر که را خواهد گمراه کرده و هر که را خواهد هدایت سازد. پس تو نفس شریف خود را برای هدایت این مردم به غم و حسرت نینداز که خدا به هر چه اینان کنند آگاه است.

سوره‌ی انعام ۶: ۱۲۵: پس هر که را که خدا هدایت او را طالب باشد قلبش به نور اسلام روشن و منشرح گردانید و هر که را خواهد گمراه گرداند و دل او را تنگ و سخت گرداند که گویی می‌خواهد از زمین به آسمان رود. اینست که خدا آنان را که به حق نمی‌گروند مردود و پلید می‌گرداند.

خدا جان در ایمیلی که در جوابمان می‌دهی علت ترسمان را تصدیق بکن. اگر این مطالب از جانب تو تصدیق شد بهتر است ما وقتمان را برای این کافران و دگر اندیشان به هدر ندهیم. چون این خواستهٔ خودت بوده است.

خدا جان باور کن ما هر روز شاهدیم که این دگر اندیش‌ها و کافران به آهستگی اما با اطمینان در این جنگ‌های اینترنتی بر ما فائق می‌آیند اما کاری از دست ما بر نمی‌آید.. برای اینکه موقعیت را دشوارتر کنند این کافران و دگر اندیش‌ها از اسم‌های جعلی استفاده می‌کنند و هویت واقعی خود و محل زندگیشان را پنهان می‌کنند.

خدا جان لطفاً سوء تفاهم نشود. ما خیلی تلاش کردیم که پرده از چهره این دشمنان اسلام برداریم ما آنها را مرتد نامیدیم و حکم جهاد بر علیه آنها صادر کردیم. ما هرگز فرمایشات تو را در مورد این کافران فراموش نکردیم. به عنوان یک حرفه‌ای نکاتی از فرمایشات خودت را خاطر نشان می‌کنیم.

سوره‌ی نساء ۴: ۱۳۷:

آنان که به غیب ایمان آوردند و سپس کافر شدند باز ایمان آورده و دگر بار کافر شدند. پس بر کفر خود افزودند اینان را خدا نخواهد بخشید و به راهی هدایت نخواهد فرمود

سوره‌ی نحل ۱۶: ۱۰۶:

هر آن کس بعد از اینکه به خدا ایمان آورده باز کافر شد نه آنکه به زبان از روی اجبار کافر شود و دلش در ایمان ثابت باشد. بلکه به اختیار کافر شود و با رضا و رغبت و با هوای نفس. دلش آکنده به ظلمت کفر گشت.. بر آنها خشم و غضب خدا و عذاب سخت دوزخ خواهد بود.

سوره الشوری ۴۲: ۱۶:

و آنان که در دین خدا جدل و احتجاج بر گزینند. پس از آنکه خلق دعوت او را پذیرفتند. حجت آنها نزد خدا لغو و باطل است و بر آنها قهر و عذاب سخت خواهد بود.

خدایا ما تعدادی ایمیل انزجار تهدید و اخطار آمیز به آنها فرستادیم. در بعضی از این ایمیل‌ها ما آنها را تهدید کردیم که سرشان را می‌بریم. همانطور که آموزش خودت بوده و پیامبرت نیز به آن عمل کرده. اما آنها اصلاً اهمیت نمی‌دهند. آنها از سلمان رشدی و تسلیمه نسرین خطرناک‌تر شده‌اند.

خدا جان به ما کمک کن که این مرتدها را پیدا کنیم.. تو گفتی که از همه داناتری. ما مطمئنیم که تو فراموش نکردی که در فرمایشاتت هر ورق از قرآن را تحسین کردی.

آیا تو یک ظبط صوت داری. لطفاً این نوار را برگردان به ۱۴۰۰ سال پیش. ما می‌دانیم که در آیه ذیل فرمودی در مورد ایمان نباید هیچ گونه سؤالی بکنید

سوره‌ی المائده ۵: ۱۰۱:

ای اهل ایمان هرگز از چیزهایی مپرسید که اگر فاش شود شما را زشت و بد می‌آید و غمناک می‌شوید و اگر پرسش آن را هنگام نزول قرآن واگذارید. قرآن برای شما هر آنچه مصلحت است بیان می‌دارد و خدا از اعقاب سؤالات بی‌جای شما در گذشت. که خدا بخشنده و بردبار است.

سوره‌ی مائده ۵: ۱۰۲:

قومی پیش از شما هم سؤال از آن امور نمودند.

آنگاه که برایشان بیان شد کافر شدند.

خدایا این خیلی مسخره است که اگر ما سؤالی در مورد اسلام بکنیم منجر به بی‌ایمانیمان بشود.

حالا ما می‌فهمیم که چرا تو مجازاتهای سختی را برای آنها که سؤال می‌کنند نظیر کافران و دگر اندیشان در نظر گرفته‌ای.

خدایا ما به راستی خیلی کنجکاویم که بدانیم آیا تو برای جلو گیری از کج فهمی‌ها جایی را برای ضبط بیاناتت نظیر یک سی دی یا یک کاست یا یک دی. وی. دی در نظر گرفته‌ای یا نه. خدایا لطفاً ما را به خاطر چنین تقاضاهایی ببخش. ما به وحی تو به طور اضطراری نیازمندیم. لطفاً به ما بگو سلمان رشدی و تسلیمه نسرین کجا هستند.

آنها هر روز دارند چند برابر می‌شوند.. وقتی ایمیلت را دریافت کردیم فوراً آن را به طرفدارانت نظیر گروه‌های طالبان و دیگر گروه‌های اسلامی می‌دهیم که حساب آنها را برسند. ما خیلی سعی کردیم که با عقل و منطق این دشمنان اسلام را سرکوب کنیم. اما نتوانستیم. بنا بر این چاره‌ای نداریم جز اینکه آنها را از نظر جسمی نابود کنیم.

این همان چیزیست که معمولا تو به وسیله‌ی آن پیروز می‌شدی. این طور نیست؟

کشتار در ایران «بنگلادش» افغانستان و سودان را به یاد می‌آوری؟ این تنها زبانی است که تو در قرآن به وسیله‌ی آن با کافران و دگر اندیشان سر و کار داری. خدایا نگاه کن در کلام پاکت چه نوشته ای:

سوره بقره ۲: ۱۹۳

با کافران جهاد کنید تا فتنه و فساد از روی زمین برطرف شود و همه را آیین خدا باشد و اگر فتنه و جنگ دست کشیدند ستم جز بر

ستمکاران روا نیست

المائده ۵: ۳۳:

همانا کیفر آنان که با خدا و رسول او به جنگ برخیزند و به فساد کوشند در زمین جز این نباشد که آنها را به قتل رسانند و یا دست و پایشان به خلاف ببرند و یا با نفی بلد و تبعید از سرزمین صالحان دور کنند.

این ذلت و خواری عذاب دنیوی آنهاست و اما در آخرت باز به عذابی بزرگ گرفتار خواهند شد.

محمد ۴۷: ۴: شما مؤمنان چون با کافران روبرو شوید باید آنها را گردن بزنید تا آنگاه از خونریزی زیاد دشمن را از پا در آورید. پس از آن اسیران جنگ را محکم به بند کشید که بعداً آنها را آزاد کنید یا فدا بگیرید. تا جنگ سختیهای خود را فرو گذارد. این حکم فعلیست و اگر خدا می‌خواست خود از کافران انتقام می‌کشید و همه را هلاک می‌کرد و لیکن اینها برای امتحان خلق به یکدیگر است و آنها که در راه خدا کشته شوند خدا هرگز رنج اعمالشان را ضایع نگرداند.

خدا جان همان طور که قبلا گفتیم خیلی حرف‌ها داریم که با تو بزنیم. اگر زبان ما را متوجه می‌شوی و می‌توانی به ما جواب بدهی منتظر جوابت هستیم.

ارادتمند و بنده‌ی تو هل – لوم – ونا.

به دلیل امنیتی ما از حروف رمزی شبیه آنچه خودت در قرآن استفاده می‌کنی (الم «طه» حم و)...

خدا جان من مطمئن هستم که تو می‌توانی این حروف را از رمز در بیاوری.

از خوانندگان محترم به واسطه درج این مطالب کفرآمیز عذرخواهی می‌کنیم این مطالب گوشه‌ای از شبهاتیست که به طور دائم از طرف معاندین و مخالفان اسلام و انقلاب در سایت‌ها نوشته می‌شود و قلب و روح و ایمان مسلمانان را مورد هجمه قرار می‌دهد. شیطان پرستی به مثابه یک تهدید در این بخش به دنبال آن هستیم تا به تبیین تهدید آمیز بودن فعالیت گروه‌های شیطان پرست در داخل کشور بپردازیم.

۱ همکاری‌های جاسوسی با توجه به اینکه در ۴ کشور آنگلو ساکسون مکان‌های مقدس شیطان پرستان با نام کلیسای شیطان واقع شده است و در همین کشورها نیز بنا بر بر دلایل سیاسی از گروه‌های ناهنجار اجتماعی و سیاسی مهاجر و مسافر بهره برداری جاسوسی می‌شود لازم است که به صورت ویژه به همکاری‌های جاسوسی عناصر مربوط اشاره داشت.

۲ جرائم باندی در جهان کنونی جرایم در دو دسته بندی کلی یعنی جرایم فردی و غیر سازمانی و جرایم باندی یا سازماندهی شده، ارزیابی و تحلیل می‌شوند.

مصادیق جرایم باندی یا سازمانی بمب گذاری، اقدام برای ترور قاچاق مواد مخدر علی الخصوص مواد مخدر شیمیایی راه اندازی مراکز فساد و می‌باشد که طبق تحقیقات به عمل آمده شیطان پرستان با تمامی جرایم مذکور ارتباط داشته و عمدتاً از طریق مشارکت در آنها بودجه‌هایی را دریافت می‌نمایند.

۳ روابط سازمانی روابط سازمانی در ادامه جرایم سازمانی و بلکه به عنوان عامل زیربنایی بر آن تعریف می‌شود. از سوی دیگر ایجاد برخی ناامنی‌های عمومی و اجتماعی در اثر عنصر روابط سازمانی جهت می‌یابد.

البته نگاهی جامع‌تر به سایر بخش‌های مورد اشاره در پژوهش می‌تواند هرچه بیشتر گویای این مطلب باشد، لکن تاکید بر این نکته ضروریست که اعضای این گروه‌ها عمیقاً سازمان گرا و سازمان محور می‌باشند.

۴ ارتباط خارجی همانطور که در بند اول اشاره شد، شیطان پرستان در ۴ کشور آنگلو ساکسون، یونان و رژیم صهیونیستی دارای تشکیلات سازمانی اماکن مقدس و ... می‌باشند که زمینه ساز ارتباطات مختلف از مجراهای گوناگون را برای ایشان فراهم می‌آورد.

حجم روابط به خودی خود می‌تواند منشأ تهدیدات امنیتی متعددی برای کشورهای اسلامی به خصوص نظام اسلامی باشد.

همچنین نبایـد از نظر دور داشت بقـا و اسـتمرار فعـالیت این گونه گروه‌هـا به لحاظ ماهیت و اهـداف عمیقاً نیاز به روابط با خارج از کشور دارد. در این بـاره بایـد عنـایت ویژه‌ای نیز به ارتبـاط این افراد بـا خانواده‌هایشـان در سایر کشورها علی الخصوص کشورهای آمریکایی و اروپایی داشت.

۵ سـرقت اغلب جوانان که به شـیطان پرسـتان می‌پیوندنـد حتی چنانچه از خانواده‌های ثروتمند نیز باشـند از اعضاء مطرود خانواده به حسـاب می‌آینـد، لـذا حضور ایشـان در جمع گروه اجتماعی می‌توانـد زمینه جرایمی را همچون سـرقت برای تأمین منابع مالی فراهم آورد که این سرقت‌ها در ابعاد مسلحانه طبیعتا تهدیدی برای امنیت اجتماعی به شمار می‌آیند.

در این خصوص مجدداً تاکید می‌شود که هر گونه دامن زدن به فساد چون از باورهای شیطان گرایان می‌باشد.

بدیهیست که بخشـی از این مفاسد نیز در پوشـش سرقت‌های متعدد انجام می‌پذیرد، باید در نظر داشت که سرقت نیز عاملیست برای نزدیکی به شیطان.

۶ تجاوز جنسـی در جمع شـیطان پرسـتان اصولاً تجاوز جنسـی یک ارزش و شـرط برای ورود و اسـتمرار حضور در گروه به حساب می‌آید.

این تجاوز که عمـدتاً با قتل، تجاوز به همجنسان و کودکان نیز همراه است عنصـر اصـلی ایراد خسارت و انتقام گیری از فرد متجاوز جنسیست. تصور شیوع یافتن این ضد فرهنگ مخرب نیز می‌تواند مرزهای امنیت اخلاقی را در جامعه در نوردد.

تجاوز جنسی از ضدارزش‌های تبلیغی این دست گروه هاست که دائماً با ساخت نماهنگ، تنظیم آلبوم‌های موسیقی، ترویج فکری و از طریق فیلم‌های مبتذل دنبال می‌شود. در حقیقت شیطان گرایان مدعی اند تجاوز تنوع در کسب لذت جنسیست.

۷ قتـل قتـل یک عمل شـیطانی بزرگ به حساب آمـده و شـیطان پرستی که تعـداد و کیفیت قتل‌هایش بیشتر باشـد به درگاه شـیطان نزدیک‌تر خواهد شد.

ناگفته پیداست که این مؤلفه نیز تاثیرات سوء امنیتی را به همراه خواهد داشت.

افزایش تعـداد قتـل در جوامع مختلف یکی از معیارهـای بین المللی و تعیین کننـده در خصوص وضـعیت امنیـتی هر کشور به شـمار می‌آیـد، حال اگر این جرم کلان با یک انـدیشه سازماندهی شده و تقدس زا همراه شود و حاشـیه‌هایی چون تجاوز جنسـی را نیز با خود همراه سازد، ناگفته پیداست که می‌تواند تاثیرات گسترده‌ای را در خدشه‌دار نمودن مقوله مهم امنیت به همراه داشته باشد.

شیوه‌های تبلیغ انتشار سی دی، کاست و پوستر مربوط به خوانندگان متالیکا

گسترش یافتن سایت‌ها وبلاگ‌های مربوط به شیطان پرستی

تبلیغ و اطلاع رسانی از طریق پارتی‌های شبانه و گفتگوهای دوستانه علی الخصوص در مناطق مرفه شهرهای تهران، شیراز و...

تبلیغ در تالارهـای گفتگوهـای مجـازی زمینه‌های جـذب بایـد یادآور شـد که علاوه بر تمامی موارد مورد اشاره در این بخش یعنی زمینه جذب باید به تکرار برخی از آنها پرداخت، که در کشورمان دارای باز خورد مثبت بوده است.

موسیقی متال:

این موسـیقی در ایران نیز مانند بسیاری از کشورهای اسلامی و عربی به گونه‌ای که شرح آن رفت، وارد شد و توانست پس از مدت کوتاهی به دانشگاه‌های بزرگ کشور همچون دانشگاه تهران، دانشگاه شهید بهشتی، دانشگاه فردوسی و ... راه یابد.

بـا توجه به وفور موسـیقی‌های مبلغ این گروه‌هـا در ایران و رویکرد برخی جوانـان بی‌اطلاـع به این نوع موسـیقی و حتی چاپ کتاب حاوی متن این موسـیقی‌ها و سـرمایه گذاری زیاد دشـمن در این باره بررسی و تحقیق پیرامون این موضوع و اطلاع رسانی و آگاهی افکـار عمومی امری ضـروری به نظر می‌رسـد. به عنوان مثـال خبـر گزاری فـارس طی خبری درمورخ ۱۳۸۳ / ۱۰ / ۲۰ پرده از این

فعالیت‌ها برداشت.

خبر گزاری فارس در این باره گزارش داد:

امین دانشجوی یکی از رشته‌های گروه پزشکی دانشگاه که از افراد موثر گروه شیطان پرست هوی متال در ایران است، مدتی پیش به صورت اتفاقی و بر اساس درخواست یکی از دوستان خود که قصد بازدید از جبهه‌های جنوب کشور در کاروانهای راهیان نور داشت به همراه جمعی از دانشجویان عازم این مناطق شد که تاثیرات روحی این سفر، زمینه ساز رویگردانی وی از فعالیت در گروه‌های فعال شیطان پرست و بیان حقایقی قابل توجه درباره آنها شده است.

وی افزود:

به گفته این فرد، عناصری از رژیم صهیونیستی که درکشور امارات حضور دارند شبکه اصلی هدایت گروه‌های هوی متال را در ایران در دست دارند.

به گفته این منبع آگاه بر اساس اسناد ارائه شده توسط امین در حساب‌های ارزی این گروه در شبکه بانکی کشور که از طریق شبکه اینترنت هدایت می‌شود، در سال گذشته حدود هشت میلیون دلار آمریکا واریز شده است که بین گروه‌های شیطان پرست در شهرهای مختلف ایران توزیع می گردد.

وی با بیان اینکه تعداد اعضای این گروه در برخی شهرهای کشور به دو هزار نفر بالغ می‌شود، اضافه کرد:

مطالب ارائه شده نشان می‌دهد که برخی فعالیت‌های ضد امنیتی نیز توسط برخی عناصر خاص در این گروهها برای رژیم صهیونیستی انجام می‌شود.

این منبع آگاه با یادآوری اینکه مجوزهای ارائه شده توسط وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی برای چاپ گسترده کتابهای گروه‌های هوی متال در کشور زمینه ارتباط نزدیک فکری اعضای این جریان در سراسر کشور را فراهم ساخته است، افزود:

در سالهای اخیر به دلیل عدم وجود هر گونه نظارت و کنترل واقعی در کشور، گروه‌های اجتماعی معارض کارکرد سیاسی و ضد امنیتی پیدا کرده و زمینه سوء استفاده‌های ضد ملی بیگانگان از آنها فراهم شده است ... در حال حاضر گروه متال با قدیمی شدن علاقه به رپ در ایران، طرفداران بیشتری را به خود جذب نموده است.

افول معنویت: اگر چه در بسیاری موارد، ایران اسلامی در جایگاه بالاتری از معنویات قرار دارد. لکن سیر جهانی و فراگیر تلاش‌های قدرت‌های بزرگ فرامنطقه‌ای برای استحاله فرهنگی و از سوی دیگر ماشینی و صنعتی شدن مناسبات جاری و تاثیرپذیری مردم کشورمان از شرایط جهانی زمینه‌ای برای رشد چنین جریاناتی را فراهم نموده است.

باید عنایت داشت روند رو به رشد استفاده از شبکه‌های ماهواره‌ای نیز عامل تعیین کننده در جذب و گرایش یافتن به این گروهها می‌باشد.

سرمایه گذاری: در بخش‌های قبل اشاره کردیم که سازمان‌های جاسوسی کشورهای غربی تلاش سازمان یافته‌ای را برای استحاله فرهنگ جمهوری اسلامی ایران تدارک دیده و مدت هاست که می کوشند تا به تهی سازی فرهنگی جوانان کشور عزیزمان بپردازند. دشمن در این راه مبالغ هنگفتی را نیز تدارک دیده است.

از جمله باید اشاره کرد که طبق گزارش برخی از رسانه‌های مستقل در سال گذشته مبلغ هشت میلیون دلار آمریکا به فعالیت تبلیغات گروه‌های شیطان پرست از سوی دولت آمریکا اختصاص یافته است.

اینترنت: رشد تعداد مخاطبین شبکه جهانی اینترنت طی سالیان اخیر آسیب‌هایی را متوجه نظام فرهنگی کشور نموده است که از جمله می‌توان به فعالیت شیطان گرایان اشاره کرد.

اما عمده فعالیت این افراد در قالب وبلاگ نویسی صورت می‌پذیرد،

این دست از وبلاگ‌ها همزمان با اعلام موجودیت جنبش شیطان گرایان ایران فعالیت خود را آغاز کرده و اظهار می‌نمایند که توسط فردی به نام مستعار اهریمن در ایران هدایت می‌شوند.

روند ارتباطگیری و فعالیت وبلاگ‌های مذکور بدین صورت است.

افراد پس از تکمیل فرم ثبت نام یک ایمیل در صندوق پست الکترونیک خود با موضوع خوش آمد گویی دریافت می‌کنند و پس از برقراری ارتباط با ایشان و در صورت جلب اعتماد به برخی از مهمانی‌های شبانه و یا پارک‌ها برای آشنایی دعوت شده و مورد راهنمایی قرار می‌گیرند.

این وبلاگ‌ها عمدتاً فعالیت خود را در چندین محور: انتشار عکس‌های شیطان گرایان جهان، انتشار نامه شبیه به نامه‌های مسیحیان شیطان پرست خطاب به خداوند متعال که بار سیاسی نیز دارد، دنبال می‌نمایند. به صورت مثال وبلاگ شیطان در این خصوص می‌نویسد:

چرا چیزهایی را که به اطرافیانم دادی به من ندادی؟ و چرا می‌خواهی بدبختی مرا ببینی؟ چرا منو ازین دنیای کثیف و از بین کسانی که ازشون نفرت دارم رها نمی‌کنی؟

حالم از زندگی بین این لجن به هم می‌خوره. جلوی پای من کم سنگ انداختی؟ کم آدمهایی رو مثل من بدبخت کردی.

این وبلاگ همچنین در ادامه می‌آورد:

همیشه لحظه شماری می‌کردم برای سال نو عیدی پدر و مادر از همه چیز لذت بخش‌تر بود ولی الان سال نو بوی تنفر می‌ده بوی مرده می‌ده وقتی کسی رو می‌بینم که خدارو ستایش می‌کنه تف و لعنتش می‌کنم نفرینش می‌کنم از هیچ چیز خبر نداره آنقدر خوشه که هیچ چی حس نمی‌کنه چرا پدر مادرم منو ترک کردن چرا منو نفرین می‌کنن بهم می‌خندن مگه من شاخ دارم لباس نو برام ارزش نداره چون بوی کفنو دارم حس می‌کنم تو خدا نیستی تو هیچی نیستی اصلاً من بهت اعتقاد ندارم چون برای من بی‌ارزشی پستی من به هیچ چیز اعتقاد ندارم هیچ کس هم نه می‌پرستم نه قبول دارم بعد این دنیا هم دنیایی نیست می‌میریم و می‌پوسیم از لاشه‌ی ما گلی سبز میشه که خار نداره هیچ شیطانی وجود نداره ولی آنقدر آدمها بهش اعتقاد دارن قبولش دارن و فکر می‌کنن که شیطان پروردگار ما هست که یک نیرویی به وجود اومده که خیلی چیزها رو می‌تونه نابود کنه. اگر Black Metal نبود من می‌مردم ای کاش نبود چون وقتی گوش می‌دم میرم به دوران (خل سه)

به جایی میرم که هیچ کس وجود نداره گناهی نیست ثوابی نیست آدم احمق نیست خدا نیست پیامبران دروغین نیست شهوت و هزار تا چیز دیگه‌ای که این جا هست یا چیزی که هست و این جا وجود نداره اونجا نیست فقط یک نور سیاهی هست که چشمتو نمی‌زنه بوی همون گلی که گفتم از لاشه آدم‌ها سبز میشه میاد که مست می‌کنه ترس و وحشت نیست چیزی نیست که بهش فکر کنی خودتی.

سردار حسین ذوالفقاری با اشاره به اینکه بیش از سه هزار فرقه تخدیری و شیطان پرستی در جهان وجود دارد که حدود ۵۰ تا از آنها وارد ایران شده‌اند، گفته است؛ نیمی از فرقه‌های وارد شده به کشور در حال حاضر فعالند و در رابطه با این موضوع قریب به ۲۰۰ عنوان کتاب ترجمه و چاپ و توزیع شده است.

جانشین فرمانده انتظامی، با اشاره به اینکه اصول مشترک این فرقه‌ها انحراف از ادیان حنیف و التقاط در اعتقادات و وعده‌های کاذب و سوء استفاده از گرایش جوانان به مبدا هستی و سوء استفاده جنسی است، ماموریت اخیر این افکار وارداتی را اسلام ستیزی، مسلمان گریزی و تخدیر اصول پاک ناب محمدی و نفی واژه‌های ایثار و شهادت دانسته است.

بسیاری از کارشناسانی که حوزه اجتماعی را رصد می‌کنند بر این باورند که انتخاب چنین روش‌هایی برای اطلاع رسانی آرامش

مردم آن را برمی آشوبد و به نگرانی‌های خانواده‌ها دامن می‌زند. چنانکه حجت الله ایوبی معاون اجتماعی وزیر کشور در واکنش نسبت به انتشار چنین اخباری می گوید؛ «بنده که در حوزه معاونت اجتماعی و فرهنگی فعالیت می کنم معتقدم باید تا می‌توانیم به ترویج خداپرستی بپردازیم. من طرفدار کارهای ایجابی هستم و معتقدم اگر کارهای ایجابی با قدرت انجام شود کارهای سلبی رنگ می‌بازد و از بین می‌رود. به نظر من برای خیلی از مردم ایران باور کردنی نیست که عده‌ایی به نام شیطان پرست داشته باشیم و حتی اگر چنین عده‌ایی وجود هم داشته باشند اشاعه آن را صلاح نمی‌دانم. چنانکه معتقدم طرح چنین موضوعاتی خودش قباحت امر را از بین می‌برد و حرمت‌ها را فرو می‌ریزد.»

در سخنان سردار ذوالفقاری مشخصات این گروه‌ها به شرح زیر آورده شده است؛ «شیطان پرست‌ها ضمن برگزاری مراسم خاصی، تبلیغ پوشیدن لباس خاص به عنوان لباس مقدس منقوش به نمادهای شیطان پرستی، از گردنبند (صلیب شکسته یا صلیب بر عکس) انگشتر با نقوش استخوانی و جمجمه انسان استفاده کرده و در برگزاری این مراسم ضمن شرب خمر، اقدام به رقص و پایکوبی می کنند.

این افراد بر این باورند که باید بر خلاف ادیان به ویژه اسلام، عمل کرد و با انجام اعمال دلخواه و کارهای خلاف، دنیا را به هرج و مرج و آشوب کشاند.

«سردار ذوالفقاری با اشاره به اینکه افراد عضو گروه‌های شیطان پرست در برخی رشته‌های ورزشی، مهارت خاصی دارند و به منظور جذب نوجوانان و جوانان هنگام ورزش از موزیک‌های خاص شیطان پرستی استفاده می کنند، گفته است؛ «این گروه‌ها دارای کتاب‌هایی به زبان لاتین بوده و با تجمع در پارک‌ها و تفرجگاه‌ها درباره رخدادهای جدید در سطح کشور در رابطه با شیطان بحث و گفتگو می کنند.

بنا به گفته جانشین فرمانده نیروی انتظامی، یکی از فرقه‌های انحرافی تحت عنوان TSM توسط فردی به نام «الف »که خارج از کشور زندگی می کند، هدایت می‌شود. این فرد با لابی صهیونیست‌ها مرتبط است و محبوبیت زیادی در بین جوانان دارد، به طوری که صدها جوان در کلاس‌های او شرکت کرده و در مقابل او اشک ریخته و به گناهان خود اعتراف می کنند.

فرد دیگری به نام «الف. ر.» دارای مریدانی است که حاضرند برای مراد خود، هر کاری انجام دهند، به طوری که دختران زیادی به خاطر او ازدواج نمی کنند و ادعا می کنند او همسر عرفانی‌شان است.

«الف. ر.» ادعا کرده قادر به زنده کردن مردگان است و این فرد عمدتاً در تاریکی زندگی می کند.

حسن یوسفی اشکوری فعال اجتماعی در باب اینکه نباید چنین مسائلی را به این شکل اطلاع رسانی کرد با معاون وزیر کشور هم نظر است؛ «مساله‌ای که که نه در سطح علمی شناخته شده است و نه مردم در جامعه با آن آشنا هستند نباید درباره آن به این شکل اطلاع رسانی تبلیغی و غیرکارشناسانه انجام داد. به نظر من صحبت کردن درباره برخی از جوانان به این شکل باعث می‌شود برخی از افراد نسبت به یکدیگر دچار سوء ظن شوند. مثلاً اگر پدری ببیند پسر یا دخترش یکی از این نشانه‌ها را دارد نسبت به او شک می کند و همین مساله کوچک موجب بی‌اعتمادی مردم و خانواده‌ها می‌شود. اگر نیروی انتظامی مطمئن است چنین افرادی وجود دارند و مرتکب جرم هم شده‌اند باید دادگاه‌های دقیق همراه با حضور کارشناسان و اهل نظر برای آنها ترتیب دهد تا چرایی پیوستن جوانان و علت گرایش شان روشن شود و پس از آن برای مردم اطلاع رسانی کنند تا مردم هم آگاهی لازم را در این زمینه کسب کنند.

«سیاست اسراییل رژیم اشغالگر قدس که سلامت اخلاقی و روحی و روانی انسان‌ها را همواره به منزله تهدیدی جدی برای منافع ملی خود می‌بیند، در اقداماتی گوناگون و پی در پی مبادرت به ساخت جریان‌های مسموم فرهنگی نموده و این جریانات مسموم را به شرائین حیاتی جوامع از طریق جاذبه‌های مجازی تزریق می‌نماید.

در یک نگاه جامع ارتباط رژیم صهیونیستی و نقش آن در سازماندهی گروه‌های شیطان پرست در محورهای ذیل قابل اشاره می‌باشد.

الف) این گروه‌ها به لحاظ فلسفه اولیه و بسترهای معرفتی دامنه وسیعی از ارتباط با این رژیم داشته و خواهند داشت.

ب) نحله‌های مختلف شیطانی توسط دو سازمان عمده جاسوسی یعنی CIA و موساد سازماندهی هدایت و تغذیه می‌شوند.

ج) بودجه، نظارت، پشتیبانی و ... شیطان پرستان فعال در جمهوری اسلامی ایران به صورت مستقیم توسط سازمان موساد تأمین شده و این سلسله اقدامات با اهداف امنیتی دنبال می‌شود.

د) رژیم صهیونیستی از اعضای گروه‌ها برای مقاصد شوم سیاسی و جاسوسی بهره می‌برد، به گونه‌ای که خشونت بارترین اعمال به دست این گروه‌ها واگذار می‌شود.

تهیه کننده:

محمود کریمی

منبع:

راسخون

برگرفته از سایت http://www.rasekhoon.net

شیطان پرستی – قسمت پانزدهم – علل گرایش جوانان به شیطان پرستی

تهیه کننده:

محمود کریمی

منبع:

راسخون

حجهٔ الاسلام و المسلمین حمید رضا مظاهری سیف، رئیس مرکز مطالعات و پژوهشهای اسلامی دانشگاه صنعتی شریف و پژوهشگر پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی دفتر تبلیغات حوزهٔ علمیهٔ قم و نویسنده هفت کتاب و هفتاد و سه مقاله در نشریات علمی است، آخرین اثر وی با نام جریانشناسی انتقادی عرفانهای نوظهور بوده که از سوی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی منتشر شده است.

مظاهری سیف در این گفتوگو به بررسی علل گرایش جوانان به شیطان پرستی پرداخته است و از نقش صهیونیسم جهانی در گسترش و ترویج شیطان پرستی سخن به میان می‌آورد، وی معتقد است:

امروزه در دنیا تبلیغات زیادی برای عرفان یهود یا همان قبالا صورت می‌گیرد.

شخصیتهای مشهوری نظیر مادونا کابالیست می‌شوند و آموزه‌های کابالا در رمانهای کوئیلیو نقش پررنگی پیدا میکند، در رمانهای کوه پنجم، بریدا، شیطان و دوشیزه پریم و حتی کیمیاگر به روشنی تعالیم کابالا- دیده می‌شود. مشروح این گفتوگو را با هم می‌خوانیم:

* با توجه به شرایط فعلی، علل گرایش جوانان ایرانی به برخی ادیان نوپدید از جمله شیطان پرستی چیست؟

بسم الله الرحمن الرحیم، در مصاحبه‌های قبلی با برخی از خبرگزاریها و نشریات درباره علل و زمینه‌های پیدایش و گسترش ادیان و معنویتهای نوظهور سخن گفتهام. تمام آنها در مورد گرایشهای شیطان پرستی نیز معنی دار و صادق‌اند. اما در خصوص گرایشهای شیطانی عوامل دیگری هم وجود دارد که اگر اجازه بدهید به آنها بپردازیم.

اولین و مهمترین عامل اینست که شیطان‌گرایی در وجود تمام انسانها ریشه‌دارد. در روایتی از امام صادق عَلَیْهِ السَّلَام می‌خوانیم که

قلب هر انسان دو گوش دارد در یکی شیطانی نشسته و همواره به سوی شر و پلیدی دعوت میکند و در گوش دیگر فرشتهایست که به خیر و نیکی می‌خواند. درون انسان عرصهٔ جنگ میان شیطان و فرشته درون است.

اگر شخص ارادهٔ خود را به سوی فرشته معطوف کند، شیطان را شکست داده و تسلیم خواهد کرد، اما در صورتی انسان به پیروی از شیطان درون روی آورد، فرشتهٔ درونی را تضعیف خواهد کرد و صد البته که فرشتهٔ درون هیچگاه شکست نمی‌خورد، انسان تنها می‌تواند صدای او را نشنیده بگیرد ولی امکان از بین بردنش را ندارد؛ چون دعوت فرشتهٔ درونی همان ندای فطرت است که تغییر و تبدّلی پیدا نمیکند. (روم / ۳۰) به همین علت دنبال کردن ندای شیطان جنگ درونی را پایدار میکند و چنین کسی هیچ گاه به آرامش نخواهد رسید و همواره با تضاد و تعارض درونی و احساس ناکامی زندگی خواهد کرد.

ممکن است ما از شنیدن انجام یک گناه احساس نفرت کنیم، اما گاهی نیز رغبتی در قلبمان ایجاد می‌شود، ما انسانها گاهی از گناه و خطا و ضایع کردن حق دیگران برای منافع خود خوشمان می‌آید و به آن میل پیدا میکنیم، اینها نشانه‌ی فعالیت شیطان درونی است.

جنبش شیطان‌گرایی و شیطان پرستی بر همین خصلت آدمی تکیه میکند و سستی اراده و بی‌توجهی به رسول باطنی یا تمایلات متعالی فطرت سبب اقبال به دعوت شیطان از لحاظ روانشناختی و استقبال از جنبشهای شیطان‌گرا به لحاظ جامعه‌شناختی می‌شود.

جنبش شیطان‌گرایی می‌خواهد با تقدیس و مشروعیت دادن به شرارت و شیطنت، تضاد درونی و آشفتگی روانی را بکاهد و حتی وعده‌ی از بین بردن آن را می‌دهد، اما این وعده‌ی دروغیست که هیچگاه محقق نخواهد شد.

انسان هرچه قدر هم خطا کند و با فطرت و خرد و فرشتهٔ درون خود مبارزه کند، نمی‌تواند وجود خود را از حضور آنها تهی سازد، زیرا فطرت در حقیقت ندای خالق و هستی بخش ماست که درون ما حضور دارد و تا هستیم او با ماست.

به همین منظور شیطان‌گرایان از مرگ خدا سخن می‌گویند تا بتوانند فرشتهٔ درون را نابود کنند و البته این توهمی بیش نیست. در این مرحله که به نتیجه نرسند ممکن است پایان دادن به هستی را پیش نهاد کنند و فکر کنند با خودکشی می‌توان از هستی و هستی بخش رو گرداند. ولی با مرگ به او نزدیکتر می‌شوند، در حالیکه قادر متعالی را از خود ناخشنود کرده و برای دریافت عشق بیکران او آماده نشده‌اند.

از این رو با قهر و غضب مواجه خواهند شد.

بنا بر این یکی از علل گرایش به شیطان پرستی پیروی از شیطان درون است که عاقبت آن به جاهای بسیار ناخوشایندی می‌رسد.

* هدف از وجود، شیطان چیست؟

خداوند مهربان این شیطان درونی را قرار داد تا در مصاف با او نیروهای عظیم خرد و اراده در انسان شکوفا شود و به مراتب برتر از فرشتگان راه یابد و با حسن اختیار، صلاحیت جانشینی خداوند و فرمانفرمایی بر تمام عالم را پیدا کند.

* چه عوامل دیگری در گرایش به شیطان پرستی موثر است؟

یکی دیگر از علل گرایش به جنبشهای شیطانی استفادهٔ وسیع آنها از نمادهاست.

انتقال و نشر اندیشه‌ها از طریق گفتن یا نوشتن دشوار است و تعداد محدودی از مردم با آن ارتباط برقرار میکنند. اما نمادها به راحتی جایگاه خود را در فرهنگ عمومی پیدا میکنند و به خاطر اینکه ظرفیت کار هنری دارند، به صورت جذابی در جامعه، به خصوص بین جوانان و زنان گسترش می‌یابند.

نمادها همواره حامل معنا و پیام هستند و نوعی نگرش یا فکر را تداعی میکنند و رفتار خاصی را یادآور می‌شوند. مثلاً مردم با دیدن گل دسته یاد مسجد و نماز میافتند. با دیدن چراغ قرمز احساس خطر میکنند و میایستند. جنبش شیطان‌گرایی با استفاده وسیع از نمادها و به کارگیری ظرفیتهای هنری نظیر گرافیک، سینما و از همه بیشتر موسیقی به عرصه آمده است.

نمادها و سمبولهای شیطانی روی لباسها، گردنبندها و دستبندها، انگشترها و ساعتها، از کفش تا کلاه همه جا دیده می‌شود. این نمادها با طراحیهای متنوع و زیبا افراد را جذب میکنند، پس از اینکه استفاده از آنها تکرار شد و به عنوان بخشی از رفتار و سلیقهٔ شخص در آمده و به نوعی هویت و خودپندارهٔ فرد را تشکیل می‌دهد، در این شرایط با افراد دیگری که نمودهای رفتاری و ذوقی همانندی را دارند، احساس همزاد پنداری کرده و خود را از آنها و آنها را از خود می‌پندارد و در رفتار و گفتار و افکار به طور ناخودآگاه شبیه به آنها می‌شود. به قول ارنست کاسیرر انسان حیوان نمادساز است و به خاطر قدرت تفکر و معناجویی یا معنا بخشی، کنشهای متقابل انسانها به صورت نمادین شکل می گیرد و از این راه معانی را به هم منتقل میکنند. مثلاً دو نفر که به هم میرسند برای هم دست تکان می‌دهند و این حرکت نماد توجه، محبت و احترام است.

معانی که به صورت نمادین در روابط انسانی جریان پیدا میکند، به واسطه‌ی هنر بسیار مؤثرتر می‌شود و سینما یکی از تأثیر گذارترین هنرهاست.

هنگامی که فیلم شیطان در تاریخ ۶ / ۶ / ۱۹۷۶ پخش شد کسی فکر نمیکرد که چقدر مؤثر واقع شود به طوری که هنگام پخش نسخهٔ دوم این فیلم در تاریخ ۶ / ۶ / ۲۰۰۶ بسیاری از مردم از خانه بیرون نیامدند تا پر شیطان به آنها نگیرد و عده‌ای هم کارهای مهم خود را نظیر عروسی و غیره به این روز انداخته بودند تا از نیروی شیطان بهره‌مند شوند!

* گویا اعتقاد به نیروی شیطان نیز در این بین نقش مهمی دارد؟

یکی دیگر از عوامل گسترش شیطان‌گرایی و شیطان‌پرستی اینست که شیطان را منشأ قدرت معرفی میکنند و کامیابی و موفقیت در زندگی را در روزگار غلبهٔ شیطان در گرو دست دادن با او و سپردن روح خود به شیطان اعلام میکنند. شیطان‌گرایان می گویند ما در دوران غلبهٔ شر بر خیر زندگی میکنیم و این نشانه‌ی غلبهٔ شیطان بر خداست، پس نیروی غالب نیروی شیطان است و در صورت همراهی با او می‌توان به نیروی لازم برای رسیدن به اهداف و آرزوها دست یافت.

در حالیکه واقعیت چیز دیگری است.

ما در دورهٔ مهلت یافتن شیطان و متأسفانه سستی انسان به سر می‌بریم. شیطان نه تنها رقیب خداوند نیست، بلکه رقیب انسان هم نیست و اگر انسان به خود بیاید و به خدا پناه ببرد شیطان در برابر او عاجز و ذلیل خواهد شد.

قرآن کریم می‌فرماید:

نیرنگ شیطان ضعیف است.

(نساء / ۷۶) و سلطهای بر اهل ایمان و توکل کنندگان ندارد، (نحل / ۹۹) سلطهٔ او فقط بر کسانی است که به او دل سپرده و فرمانش را می‌پذیرند و او را شریک پروردگارشان می‌پندارند. (نحل / ۱۰۰)

جنبش شیطان‌گرایی در راستای جا انداختن این دروغ بزرگ که در دوران غلبهٔ نیروی شیطان به سر می‌بریم، دست به فعالیت‌های تبلیغی گسترده‌ای زده است.

از جمله تولید فیلمهایی نظیر کودک رزماری، دروازه نهم و گابریل. رومن پولانسکی در فیلم کودک رزماری (۱۹۶۸) تولد شیطان را اعلام کرد، تولدی که همه از آن خوشحال اند و او را فرزند قدرتمندترین قدرتمندان میدانند. سپس در فیلم دروازه نهم (۱۹۹۹) شیطان را به صورت نیرویی که غلبه یافته معرفی میکند. نیرویی که خیلی از مردم و حتی افراد شاخص نظیر اساتید دانشگاه و ثروتمندان در جستجوی راهی برای سپردن روح و جسم خود به او و متقابلاً برخورداری از قدرت او هستند.

سر انجام در فیلم گابریل تولید سال ۲۰۰۸، می‌بینیم که زمین را ظلمت و پلیدی فرا گرفته و خداوند فرشتگان را برای نجات زمین می‌فرستد؛ اما آنها نیز آلوده می‌شوند و در پایان گابریل که همان جبرئیل است با دلخوری از خداوند، دست از زمین میکشد و به آسمان صعود میکند، تا نگذارد که خدا فرشتگان دیگر را به زمین بفرستد. این فیلمها که با تکنیکهای بالا و جذابیتهای زیاد

داستانی تولید می‌شود، در نهایت باور یا دست کم این احتمال را تقویت میکند که نیرویی به نام نیروی شیطان وجود دارد و پیوستن به او بسیار مفید و مؤثر است.

یکی دیگر از عوامل جذابیت و رویآوری به جنبش شیطانی که بسیار شیطنت آمیز به کار گرفته شده، میل به انتقاد و اعتراض در جوانان است.

بدون شک مدل زندگی ما که بر اساس اهداف و برنامه‌های تمدن غرب شکل گرفته با فطرت و طبیعت انسان ناسازگار و خیلی آزار دهنده است.

نظام اقتصادی، سیاسی، آموزشی، فرهنگی و اجتماعی ما – منظورم از ما تمام مردم دنیاست – ظالمانه و سرشار از تباهی است.

در اینجا نمی‌خواهم به این موضوع بپردازم و در جاهای دیگر توضیح دادهام. اما نشانه‌های این تباهی که در تار و پود تمدن معاصر و زندگی ما پیچیده، افسردگیها، اضطرابها، رنجهای بیهوده، ارزشهای پوچ نظیر پول، مدرک، مدالها و جوایز مسخرهٔ بین اللمللی و هزاران پدیدهٔ موهوم و بیمعنای دیگر است.

نوجوان و جوانی که تازه با این عرصه آشنا می‌شود و هنوز این هنجارهای بیمعنا را درونی نکرده ستم و تجاوز به حریم خود را کاملاً احساس میکند و به سرکشی رو می‌آورد. دقیقاً به همین علت در دههی ۱۹۶۰شاهد جنبشهای دانشجویی وسیع در آمریکا و اروپا بودیم. دقیقاً در اوج این جنبشها بود که پدیدهای به نام موسیقی متال به عنوان موسیقی اعتراض به وجود آمد. آن جنبشها و این سبک موسیقی در ابتدا اهداف بسیار درستی داشت. اهدافی نظیر مخالفت با مصرفگرایی، فاصلهٔ فقیر و غنی، سرمایهداری، جنگ، فرسایش روابط انسانی و ... مثلاً جوانان می‌رفتند و از زبالهها لباسهای پاره پیدا میکردند و می‌پوشیدند تا به اختلاف طبقاتی و بی‌عدالتی اعتراض کنند، داد و فریاد راه می‌انداختند، ویژگی موسیقی متال فریاد، حرفهای اهانت آمیز و سرو صدای بلند است.

البته روشهایی که از سوی این جوانان به کار برده می‌شد همیشه درست نبود اما اهداف خوبی در کار بود.

دیری نگذشت که این جنبش به جهات انحرافی سوق پیدا کرد. در بین شعارهایی نظیر عشق به مردم و عدالت، دعوت به استفاده از ماریجوانا و سایر مواد مخدر پیدا شد، گروهایی موسیقی خود جوش مورد حمایت شرکتهای سرمایهداری قرار گرفتند و گروههایی نظیر هندریکس و گروه کِریم موسیقی متال را به سوی تجاری شدن سوق دادند، تا جایی که امروزه خوانندگان معروف مثل مرلین منسون و گروه‌های مطرح متال کاملاً در خدمت نظام سرمایه داری قرار گرفته‌اند و لباسهای پاره با قیمت گزاف در بوتیکهای شیک به فروش می‌رسد.

این گروهها از آنجا که خلاف ارزشهای اجتماعی حرکت میکردند و تندی و اهانت ورد زبانشان بود و نهادهای اجتماعی نظیر اقتصاد، حکومت، آموزش، خانواده و دین را مورد حمله قرار می‌دادند، ظرفیت خوبی برای گرایشهای شیطانی داشتند و از سوی دسته ای پنهان سرمایهداری به همین سمت منحرف شدند، ازی آزبورن خوانندهی گروه بلک سبث که شاید بتوان آن را پایه گذار سبک متال معرفی کرد، در مصاحبهای در سال ۱۹۷۶ اعلام کرد که ما یک گروه موسیقی هویمتال هستیم و هرگز به دنبال تفکرات شیطانی نرفتهایم. این موضع گیری برای آن بود که نشریات زیادی آنها را به عنوان گروه شیطانی معرفی میکردند و عدهای با حالات، آداب و لباسهای شیطانگرایی در کنسرتهای آنها حاضر می‌شدند.

به تدریج گروههایی که دیدند حال و هوای شیطانی مورد استقبال و تبلیغات خوبی قرار می‌گیرد و می‌تواند ثروت و شهرت خوبی برای آنها به ارمغان بیاورد، دست به کارهای شیطانی زدند، از اینجا بود که بلک متال یا متال جادویی و سایر شاخه‌های موسیقی هوی متال شکل گرفت. مثلاًـ گروهی مثل نیروانا که نام خود را از بودیسم برگرفته و به طور ناامیدان‌های از رنج و پلیدی سخن می‌گوید، با پشتیبانی شبکه‌ام. تی. وی سبک متال آلترناتیو را مطرح کرد و به شهرت و ثروت فراوانی رسید و تا زمان خودکشی کرت کوبین (خوانندهی این گروه) پول هنگفتی را به جیب تهیه کنندگان تلوزیونی خود سرازیر کرد.

* این سودهای سرشار، در دیگر کشورها نیز با استقبال مواجه شد؟

هدفی که شرکتهای بزرگ در چند سال اخیر دنبال کرده‌اند اینست که مدل بومی این گروهها را در هر کشوری ایجاد کنند. گروههایی مثل هدهانتز در آلمان و گروه‌های آنگرا و راپسودی در آسیای جنوب شرقی و نسخههایی از گروه دیساید در ایران، نمونه‌های قابل توجهی هستند.

همانطور که می‌بینید، کارتلهای سرمایهداری و سیاسی با برنامه ریزی حساب شده و سوء استفاده از بی‌توجهی مردم توانستند یک تهدید جدی علیه خود را به فرصت تبدیل کنند و جوانانی را که ممکن بود نظام سلطه را در هم بریزند و مدل دیگری برای زندگی بیابند، به سمت داد و فریادهای بیهوده و اعتراض بدون فکر و برنامه جهت دادند و همتشان این شد که چگونه پابهپای گیتار الکتریک فریاد بکشند و به زمین و زمان فحش بدهند. در واقع با استعداد و پول همین جوانان، نیروی تحول و اعتراض فعال را از آنها گرفتند!. در راستای کشف و حمایت و البته بهرهبرداری از استعدادهای درخشان در این زمینه از سال ۲۰۰۰ جشنواره گروه‌های زیر زمینی برگزار شد و همانطور که می‌بینیم حرکت اعتراضی و تحولخواهانهٔ جوانان با فریادهای مأیوسانه و سرگرمیهای نیرو زدا و فکر سوز و تلاش برای به دست آوردن جوایز جشنوارهها به ارزش موهوم دیگری تبدیل شده که خاصیتی جز تداوم، ظلم و بی‌عدالتی و بی‌رحمی در دنیا ندارد. بنا بر این یکی دیگر از علل جذابیت شیطان‌گرایی مخالفت و اعتراض به نظم موجود و ارزشهای رایج اجتماعی است، که برای جوانان هیجانزا و جالب است.

* شیطان پرستی و گرایش به آن علل مختلفی دارد، نقش فطرت انسان را در این زمینه چگونه ارزیابی میکنید؟

عامل دیگر گرایش به شیطان‌گرایی ریشه‌ی عمیق فطری دارد. روح ما انسانها پیش از پیوستن به تن مادی و حضور در این دنیا، در عالم ملکوت و در محضر خداوند بوده و پروردگار خود را با تمام جلوهها مشاهده کرده و با تمام صفات عالی میشناخته است.

روح ما از آن جهت که خداوند را با صفات جمال و لطف و رحمت دیده و شناخته به او عشق می‌ورزد و از جهتی که او را با صفات جلال و جبروت و عظمت و قهاریت دیده، خشیت و هیبت را تجربه کرده است.

در این دنیا که از آن تجربه‌ی والا و ملکوتی دور شده‌ایم هم در جستجوی زیبایی و عشق هستیم و هم فطرتاً مایل به خوف و هیبت و خشیت. همانطور که اگر زیبایی حقیقی را نبینیم و عشق حقیقی را نیابیم، زیباییهای موهوم و عشقهای پوچ قلبمان را فرا می‌گیرد، اگر عظمت و شکوه بیکران الهی را نشناسیم، با خوف و عظمت موهوم دل خود را به تپش وا می‌داریم. جنبش شیطانی با خشم و خشونت و ایجاد ترس برای لحظاتی قلب انسان را میلرزاند و به این نیاز عمیق فطری پاسخی موهوم و منحرف می‌دهد. در موسیقیهای شیطان پرستی، گریمهای وحشتناک خواننده، اشعار تند و پرنفرت، صدای بلند و حجم بالای صدا، سرعت ریفها و ملودی، استفاده از تکنیکهای پالم میوت، افکتهای دیستروشن و صحنه پردازی هول انگیز و نعره‌های دلخراش، هر بیننده و شنوندهای را تحت تأثیر قرار می‌دهد و قلب او را میلرزاند. این هیجان برای عده‌ای از جوانان دلپذیر است.

به ویژه اگر تصور کنیم که جوان امروز سالهای پرشور زندگی خود را بدون توجه به نیازهای طبیعی در مدلی تحمیلی و تکراری و می‌گذراند، جوانی که ناگزیر است تا اواسط دهه‌ی سوم زندگی درسهای بی‌ارزشی را بخواند که در آینده به هیچ دردی نخواهد خورد و در اوج استعداد و غرور و توانایی به عنوان یک شهروند کامل شناخته نمی‌شود، نه شغل، نه ازدواج و نه هیچ یک از خواسته‌های او به موقع تعریف نشده است.

در این شرایط اگر به معنویت ناب و معرفت خداوند هم دستی نداشته باشد، فضای موسیقی شیطان‌گرا و هراس و هیجان آن تنوع جالبی به زندگی او می‌دهد و پاسخی موقت و دروغی خوشایند خواهد بود.

* از ویژگی‌های بارز شیطان پرستی در ایران و تفاوت شیطان پرستان در ایران با سایر کشورها بگویید؟

شیطان‌پرستی یا شیطان‌گرایی در کشور ما هنوز در دورهٔ نمادین به سرمی‌برد و به ایدئولوژی تبدیل نشده است.

اما در کشورهای غربی با توجه به شبکه فراماسونری و نیز مبانی عرفان یهودی (قبالا یا کابالا) به یک ایدئولوژی سیاسی و مذهبی تبدیل شده و کاملاً با آرمانهای صهیونیسم هماهنگی دارد. ولی باید توجه داشت که با کارکردی که نمادها دارند، بعد از مرحله‌ی ترویج نمادها، نوبت به انتقال ایدئولوژی خواهد رسید.

خیلی روشن عرض کنم وقتی سلام و علیک جوانان ما اشاره به نماد سرشیطان شد و آنگاه دیدند که فلان هنرپیشهٔ صهیونیست، فلان ورزشکار کابالیست و رئیس جمهور آمریکا نیز دستش را آنطور بالا می‌برد، به طور ناخودآگاه با آنها احساس همانندی کرده و ارزشها و اندیشه‌های آنها را از آن خود می‌داند.

حالت سرشیطان نمادی از بافومت است که به صورت یک بز روی کره زمین نشسته و به معنای تحقق حکومت شیطان در زمین است.

متأسفانه مسؤولین به این ابعاد موضوع توجه ندارند و جنبش شیطانی را فقط از منظر انحرافات اجتماعی می‌بینند و از لایه‌های عمیقتر تغافل میکنند. با در نظر گرفتن لایه‌های عمیق این بحث مواجهه با آن تنها کار نیروی انتظامی نیست، بلکه سازمانهای فرهنگی و سیاسی کشور باید برای آن فکر کنند و برنامه داشته باشند.

موضوع دیگر در مورد شیطان‌گرایی در ایران و بلکه دنیای اسلام اینست که در فرهنگ یهودی - مسیحی ایمان در برابر عقل و دانش قرار دارد و شیطان نماد عقلگرایی است.

البته در آنجا عقل محدود به عقل منفعتجو و دنیا گراست.

اما به هر حال شیطان نماد عقل و دانش قلمداد می‌شود که با دعوت آدم و حوا به خوردن از میوه‌ی درخت دانش با انسان از بهشت رانده شد و این موضوع زمینهٔ جذب خیلی از افراد به شیطان بودهاست.

اما در دنیای اسلام این حنا رنگ ندارد و شیطان نماد جهل و وهم است و ایمان بر شالودهٔ خرد و معرفت استوار می‌شود. از این جهت جنبش شیطان‌گرایی اگر بخواهد توفیقاتی را که در سایر کشورها داشته، در ایران و جهان اسلام تجربه کند، ناگزیر است که به تحریف در دین اسلام دست بزند و البته اقداماتی را در این راستا آغاز کرده و برخی از آموزه‌های عرفانی را که با سوء تفسیر به عقلستیزی تبدیل می‌شود، برجسته میکنند. به خصوص با حمایت از برخی فرقه‌های منحرف صوفیه، عرفان ناب اسلامی را در چهرهای مسخ شده می‌نمایند.

* درباره‌ی ریشه‌های شیطان‌گرایی در عرفان یهود توضیح دهید.

به اعتقاد یهودیان، بنیاسرائیل قوم برتر هستند و هیچ غیر یهودی، در جامعه یهودیان پذیرفته نمی‌شود، بنا بر این یهودیان نمی‌توانند مثل پیروان سایر ادیان دیگران را به دین خود دعوت کنند، آنها این خلاء را با عرفان یهودی پر کرده‌اند.

یعنی اگر چه شما به عنوان یک مسلمان یا مسیحی نمی‌توانید یهودی شوید ولی می‌توانید به عرفان یهود بپیوندید. امروزه در دنیا تبلیغات زیادی برای عرفان یهود یا همان قبالا صورت می‌گیرد.

شخصیتهای مشهوری نظیر مادونا کابالیست می‌شوند و آموزه‌های کابالا در رمانهای کوئیلو نقش پررنگی پیدا میکند، در رمانهای کوه پنجم، بریدا، شیطان و دوشیزه پریم و حتی کیمیاگر به روشنی تعالیم کابالا دیده می‌شود.

البته عرفان یهود سر سفرهٔ تعالیم انبیای بزرگ الهی نشسته است و مطالب صحیح آن زیاد است و در همین مطالب صحیح با عرفان اسلامی همانندی پیدا میکند. اما تحریفات وحشتناکی هم در آن صورت گرفته که مشکل از همین تحریفات آغاز می‌شود.

یکی از تحریفات عرفان یهود اینست که آنها خدا را دارای تجلیات یا سفیراهای خیر و شر میدانند و در واقع جلوه‌های جلال و قهر و سخط الهی را جلوه‌های شر که منشأ پیدایش شر در عالم است، معرفی میکنند. رهبری نیروهای شر به دست فرشتهای به نام سَمائیل سپرده شده و در فیلم گابریل وقتی جبرئیل به زمین می‌آید، می‌بیند که سمائیل یعنی یکی از فرشتگانی که در بهشت با هم بودند، بر

زمین حکومت میکند. جهان شر الهی سیترا احرا نام دارد.

بر همین خشت کج، آموزهٔ دیگری را می‌نهند و آن آموزهٔ شمیطاها یا ادوار تاریخ است.

بر اساس قبالا جلوه‌های خداونـد در ادوار مختلف تغییر میکنـد، گاهی در دوران تَجَلّی لطف و رحمت و به سر می‌بریم و گاهی در عصر قهر و غضب و جلال و جبروت الهی، چنانکه در تورات می‌بینیم قوم بنیاسرائیل گاهی مشمول رحمت خداوند بوده‌اند و گاهی گرفتار قهر و غضب او. دوران قهر و غضب که حتی دامن پیامبران را می گیرد، دورهایست که میل انسان به گناه زیاد می‌شود و انسان سر به عصیان می گذارد.

دوران تَجَلّی قهر و جبروت عصر غلبهٔ شیطان است و با نگاه توحیدیتر در واقع شیطان دست چپ خداست.

در مکتب کابالا ـ ظهور مسیح سرآغاز تجلیات رحمت و لطف الهیست و تا پیش از آن یا به عبارتی در آخرالزمان دورهٔ غلبهٔ ضد مسیح یا همان شیطان است که آن را عصر آکواریوس می‌نامند. آکواریوس انعکاس سیترا احرا در زمین است و ما امروز در عصر آکواریوس به سر می‌بریم. بنا بر این اگر می‌خواهید، به قدرت و نیروی زندگی و کامیابی برسید باید با شیطان همراه شوید، حتی اگر می‌خواهید در عصر شیطان با تَجَلّی خدا هماهنگ باشید، باید شیطانی شوید.

* در حالیکه نگرش اسلامی در این زمینه متفاوت است؟

در نگرش اسلامی تمام صفات خداوند عین ذات او و خیر مطلق است.

(خطبهٔ اول نهج البلاغه را ببینید.) نباید صفات الهی را تکهتکه کرد. صفات و اسماء الهی کمالات ذات او هستند که ما در تحلیل عقلی برای شناخت خود آنها را متعدد میکنیم، اما تمام آن صفات پاك یک حقیقت دارد و آن ذات اقدس احدی است.

انسان به عنوان خلیفهٔ خدا و آیینهٔ تمام نمای او بایـد تمام صفات خدا را با هم در قلب خویش متجلی سازد و میان لطف و قهر و جمال و جلال جمع کند؛ در این حال به نوعی عشق سرشار از هیبت و خوف همراه با رجاء و بندگی و خدمت عاشقانه به پروردگار خویش می‌رسد.

در کابالا بر اثر تمایز میان نامهای و صفات خداوند به نوعی شرك پنهان معتقد شده‌اند و به جای ذات کامل صفات را می‌پرستند و این کاری بود که قوم عاد کردند و حضرت هود به آنها فرمود:

أَ تُجادِلُونَنی فی أَسْماءٍ سَمَّیْتُمُوها أَنْتُمْ وَ آباؤُكُمْ ما نَزَّلَ اللّهُ بِها مِنْ سُلْطانٍ فَانْتَظِرُوا إِنِّی مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِینَ آیا در نامهایی که شما و پدرانتان نامیدهاید با من جدال میکنید در حالیکه خداوند هیچ برهانی را بر آن فرو نفرستاده است.

پس منتظر باشید، من هم با شما منتظر هستم. اعراف / ۷۱

قوم عاد از نظر علمی بسیار پیش رفته بودند و قرآن می‌فرماید به آنها قدرت و تمکنی دادیم که به شما ندادیم. (انعام / ۶) به همین جهت خداونـد معجزهٔ خاصی به حضرت هود نـداد و می‌خواست تـا آنهـا بـا انـدیشه و خرد خود و نگریستن به آن همه نعمتی که خداونـد به آنها داده است حق را بفهمنـد. ولی آنها خدا را در نامها و صفات ش تجزیه کرده بودند و به جای خداوند یکتا، نامهای او را می‌پرستیدند و این دقیقاً راهیست که در قبالا پیموده می‌شود و عاقبت آن هم روشن است.

* بـا این تفاسیر، دقیقاً کـدام نهادهـا و سازمانهـا (اعم از رسـمی یـا غیر رسـمی) مسؤول و نقش بازدارنـده را در گرایش به این امر دارند؟

بدون شك در مرحله‌ی اول یك نقش ستادی باید تعریف شود تا برنامه‌های هماهنگی را برای تمام سازمانهایی که ظرفیت حرکت در این جهت را دارنـد، طراحی و ارائه نمایـد. این نقش قانوناً به عهـده سازمان ملی جوانان یا شورای فرهنگ عمومی وزارت ارشاد است.

سپس رسانهها به ویژه رسانه ملی باید با کارهای کارشناسی اساسی وارد صحنه شوند و اقدام کنند. دوست دارم در اینجا درد دلی

را مطرح کنم. سال گذشته دربارهٔ معنویتهای نوظهور طرحی نوشتیم، که یکی از شبکهها این طرح را پذیرفت و در حد خوبی تصویب کرد. بعد خودشان گفتند که این برنامه یک بخش پژوهشی می‌خواهد، وقتی طرح پژوهشی ارائه شد و آنها مجوز پژوهش را پیش از مجوز تولید صادر کردند، به تهیه کننده گفتند که بودجه پژوهش را از سازمانهای دیگر جذب کنید تا بعد از انجام و تأیید پژوهش، مجوز تولید را صادر کنیم و این پروژه عملاً متوقف شد.

در این موارد باید در یک طرح کلان تقسیم وظایف روشن باشد، اگر قرار است که صدا و سیما بودجه‌های پژوهشی نداشته باشد، با یک معرفی نامه به طور مشخص و با روند تعریف شده، تهیه کننده را به سازمان مربوطه مثلاً معاونت پژوهشی سازمان تبلیغات معرفی کند که تکلیف روشن باشد و آنها هم وظیفهٔ خود بدانند که به این معرفی نامه و در خواست آن ترتیب اثر بدهند. اگر هم هماهنگی بین سازمانها کار محالی است، خود سازمان صدا و سیما هماهنگی درونی برقرار کنند و این موارد را در یک گردش کار روشن و سریع به مرکز پژوهشهای سازمان ارجاع دهد. تا این مسائل روی زمین نماند.

مسألهٔ دیگر اینست که برخی سازمانها، کارشناسان منفصل از خودشان را در جریان اطلاعات لازم قرار دهند. ما باید دعوا کنیم تا اجازه دهند که به بخشی از مطالب، حتی مطالبی که خودمان دنبال کردیم دسترسی داشته باشیم. این شکاف بین کارشناسان و سازمانهای دولتی باعث می‌شود که هم کارشناسان دست از مطالعه در این زمینهها بردارند و حرفی برای گفتن نداشته باشند و هم سازمانهای مربوطه کارهای غیر کارشناسی انجام دهند، که بعضاً مخل امنیت ملیست و خودشان فکر میکنند که کار درستی انجام داده‌اند.

این مشکلات باعث شده که ظرفیتهای عظیم علمی و معنوی حوزهٔ علمیه و حتی اساتید دانشگاهها در موضوعاتی مثل جنبشهای نوپدید معنوی و دینی یا شیطان گرایی و شیطان پرستی مورد استفاده قرار نگیرد.

بنده با اطلاع عرض میکنم که سازمانهای توانمند در این زمینه یا هیچ کاری نمیکنند یا کارهای بیهوده و بیخاصیتی را انجام می‌دهند که اگر اثر منفی نداشته باشد، بی‌تردید تأثیر مثبتی هم ندارد.

* به تازگی نهاد نمایندگی مقام رهبری نسبت به اشاعه این گرایش (شیطان پرستی) در دانشگاهها و در میان دانشجویان هشدار داده است، به نظر شما به عنوان یک کارشناس از چه سازوکارهایی می‌توان برای مهار این نحله فکری استفاده کرد؟

روشنترین راه اینست که بینش بدهیم. وقتی یک دانشجو بداند که از نیروی او چه سوء استفادههایی می‌شود و با برنامه‌ای شیطانی توانایی اعتراض و قدرت تغییر زندگی را در او تباه میکنند. اگر یک جوان بداند که تصور بنیانگذاران و مرو جان جنبش شیطانی اینست که می‌توانند مردم را مثل یک گوسفند در جهت اهداف و امیال خود مهار کنند و به خدمت بگیرند، اگر بدانند که با برنامهریزی نه تنها توان فکری و نیروی بدنی او بلکه ذائقهٔ زیباشناسی و ارزشهای انسانیاش را بازیچه خود ساخته و به لایه‌های عمیق معنوی و فطری او تعرض میکنند، هیچ کس به آن روی نخواهد آورد.

* به نظر شما چرا نسبت به پیامدهای نامطلوب این گونه تفکرات در کشور ما اطلاع رسانی نمی‌شود؟

چه کسی اطلاع رسانی کند، در حالیکه کسانی که این مسؤولیت را به عهده دارند، چیزی از آن نمی‌دانند. آسیب بزرگ خود کارشناس پنداری مسؤولین به ویژه مسؤولین فرهنگی باعث شده است که نه کارشناسان به خوبی رشد کنند و کارآیی داشته باشند و نه خود مسؤولین عملکرد مفید و مؤثری ارائه دهند. در شورای فرهنگ عمومی که نمایندگان سازمانهای فرهنگی و سایر سازمانهای مربوطه حضور دارند، چند ماه پیش جلسهای تشکیل شد و بحث شیطان پرستی را به جهت عدم شناخت و تقلیل به انحرافات اجتماعی، از شمار معنویتهای نوظهور خارج کردند، در حالیکه این جنبش مهمترین جنبش معنوی و دینی روزگار ماست و اگر برنامه‌های ابر فرهنگ استکباری موفق شود در آیندهٔ نهچندان دور مذهب بسیاری از مردمان زمین خواهد شد و شاهد خواهیم بود که شیطان‌پرستان یهودی، مسیحی، مسلمان و بودایی در همایشهای سالانهٔ خود برای دنیایی شیطانی بیانیهٔ اخلاقی،

اجتماعی، سیاسی و حقوقی صادر کنند و بر اساس اصول اعتقادی خود در ساحتهای گوناگون زندگی به بسط ایدئولوژی شیطانی بپردازند.

اصول اعتقادی شیطان‌گرایی که توسط آنتوان لاوی بیان شده، عبارت اند از:

۱ – دست و دلبازی به جای خساست

۲ – زندگی حیاتی به جای نقشه خیالی و موهومی روحانی

۳ – دانش معصوم به جای فریب دادن ریاکارانه

۴ – صحبت کردن با کسانی که لیاقت آن را دارند به جای عشق ورزیدن به نمک نشناسان

۵ – انتقام و خونخواهی کردن به جای برگرداندن صورت

۶ – شیطان به ما مسؤولیت در برابر مسؤول را به جای مسؤولیت در برابر موجودات ترسناک خیالی می‌آموزد

۷ – انسان مانند دیگر حیوانات است، گاهی بهتر ولی اغلب بدتر

۸ – شیطان تمام آن چیزهایی که گناه شناخته می‌شود را ارائه می‌دهد، چون که تمام آنها به یک لذت و خشنودی فیزیکی، روانی یا احساسی منجر می‌شوند.

۹ – شیطان بهترین دوست کلیساست چرا که در تمام این سالها وجود شیطان دلیل ماندگاری کلیساهاست.

در این اعتقادات حرفهای درست و نادرست به هم آمیخته شده و ایدئولوژی شیطانی به جهت اینکه حرفهای درستی هم دارد، امکان تحقق و تداوم در دنیای آینده را خواهد داشت و در کنار آن نگرشهای باطل، خشونت‌آمیز، هوس مدارانه و غیر انسانی خود را نیز عملی خواهد ساخت و سالها طول میکشد تا پس از تجربه‌ی زندگی بر اساس طرح شیطانی به تعارضها و رنجها و ناکامیهای آن پیببریم و در جستجوی طرح دیگری برای زندگی برآییم و به همان نقطهای برسیم که انسان ناکام امروز رسیده است.

حال چه کسی می‌خواهد نسبت به این امور روشنگری و اطلاع رسانی کند. بدون وجود هسته‌های قوی پژوهشی با مطالعات میان رشتهای و رویکرد آینده پژوهانه، مگر می‌توان این توطئهٔ بزرگ را شناخت، تا در گام بعد به ترویج این شناخت اندیشید.

شیطان پرستی – قسمت شانزدهم

بررسی خبرها

در ادامه بحث، برخی اخبار قرار گرفته بر روی خروجی خبرگزاریها در مورد شیطان پرستی را از نظر می‌گذرانیم.

مدتی پیش، این خبر بر روی خروجی برنا نیوز قرار گرفت.

ترویج شیطان پرستی و انتشار تصاویر مستهجن زنان به بهانه‌ی اطلاع رسانی یک سایت خبری – تحلیلی در حالی به انتشار عکس‌های مستهجن و غیر اخلاقی زنان گروه‌های شیطان پرست خارجی آن هم بدون هیچ فیلتری اقدام کرده که این اقدام خلاف قانون مطبوعات بوده و در حکم توقیف و یا فیلتر شدن یک رسانه محسوب می‌شود.

به گزارش خبرنگار باشگاه جوانی برنا، در پی افشاگری‌های برنا از فعالیت‌های گسترده شیطان پرستان در ایران که بازتاب‌های متعدد و متفاوتی را در پی داشت، یک سایت اینترنتی به ترویج جشن‌ها، آداب و رسوم و جدیدترین تیپ‌های این گروه‌های انحرافی پرداخت.

به گزارش خبرنگار ما، اطلاع رسانی در خصوص فعالیت‌های گروه‌های شیطان پرست از آنجا آغاز شد که برنا از فعالیت ۷۰ فرقه و گروه شیطان پرست در ایران خبر داد که این اطلاع رسانی زنگ خطری را برای مسؤولان به صدا در آورد. اما در کنار این اطلاع رسانی، سایت فوق در کمال ناباوری و به جای اینکه به اقداماتی در خصوص اطلاع رسانی مفید در خصوص این هشدار و

هشدارهای کارشناسان بپردازد، طی روزهای گذشته به انتشار تصاویر مستهجن از زنان شیطان پرست در کشور ایتالیا پرداخت.

اگرچه به زعم مدیران سایت این اقدام در راستای اطلاع رسانی (؟!) صورت گرفته است، اما انتشار تصاویر نیمه عریان زنان حاضر در راهپیمایی شیطان پرستان هیچ گونه جای شکی باقی نمی‌گذارد که اقدام فوق آگاهانه یا ناآگاهانه به ترویج فعالیت‌ها و به خصوص پوشش‌های مخصوص این گروه پرداخته است.

بنا بر این گزارش، تصاویری نیمه عریان و عکس‌هایی از روابط دوستانه چند شیطان پرست مرد و زن از دیگر جذابیت‌های (!) این گزارش تصویریست که حتی مخاطبان این سایت را هم به این شیوه اطلاع رسانی معترض کرده است.

عدم هیچ فیلتر و یا پوشش بر روی این عکس‌ها این شائبه را تقویت می‌کند که سایت مذکور تنها و تنها با هدف جذب مخاطب بیشتر با ذوق زدگی خاصی این گزارش تصویری را اینچنین عریان روی خروجی سایت خود قرار داده است.

برنا از انتشار تصاویر مذکور برای تکمیل خبر خود معذور است اما اعتراض برخی بازدید کنندگان این سایت و همچنین برخی مسؤولان در خصوص آزادی بی‌حد و حصر سایت‌های به اصطلاح خبری – تحلیلی که هیچ و نام و نشانی از گردانندگان و حامیان فکری و مادی آنان در کار نیست باعث شد خبر فوق را منتشر کند مضاف بر اینکه این اقدام تامل برانگیز که کاملاً خلاف مواد قانونی قانون مطبوعات بوده و حداقل به توقیف و یا فیلتر شدن یک سایت می‌انجامد، جای خالی نظارت دستگاه‌های متولی از جمله ارشاد و قوه قضائیه بر فعالیت سایت‌های اینترنتی را بیش از پیش عیان می‌کند خصوصا که بیش از دو سال از طرح ساماندهی سایت‌های اینترنتی می‌گذرد اما…

یک کارشناس رسانه با اعلام انزجار از انتشار این تصاویر مستهجن و غیر اخلاقی در سایت‌های داخلی، عدم نظارت صحیح بر سایت‌های خبری و به وجود آمدن بازار سیاه جذب مخاطب را از جمله دلایل اصلی دانست که مدیران این گونه سایت‌های مدعی را به انتشار چنین تصاویری وا می‌دارد.

این خبر را نیز که مدتی پیش بر روی خبر گزاری‌ها رفت، بخوانید:

تهران – خبرگزاری ایسکانیوز: اعلام رسمی خبر بازداشت ۸۰ زن و مرد شیطان پرست در یک محفل جهنمی در کرج، بازتاب گسترده‌ای داشته و این معضل با واکنش‌های فراوانی رو به رو شده است.

معاون امنیتی و سیاسی دادستان کل کشور گفت:

به زودی کارگروهی متشکل از وزراء و رؤسای برخی دستگاهها و سازمانها تشکیل خواهد شد و مصادیق مجرمانه جرائم رایانه‌ای و همچنین سایتهای شیطان پرستی بررسی و تعیین خواهد شد.

ناصر سراج در ارتباط با نحوه برخورد قضایی با سایتهای شیطان پرستی در گفتگو با خبرنگار مهر گفت:

تشکیل چنین سایتهایی به طور حتم از اعمال مجرمانه است و به شدت با فعالان در این گونه سایتها برخورد خواهد شد.

چندی پیش دکتر مجید ابهری آسیب شناس اجتماعی در گفتگو با خبرگزاری مهر از فعالیت ۶۶۶ سایت شیطان پرستی در کشور خبر داده بود.

این در حالیست که هم اکنون بیش از ۷۰ فرقه شیطان پرستی در کشور فعال است.

شیطان پرستان استفاده از مواد مخدر روانگردان و آزادی بی‌بند و باری جنسی را جزو مراسم هفتگی خود قرار می‌دهند.

رئیس پلیس امنیت اخلاقی ناجا نیز چندی پیش از افزایش اقدامات گروه‌های شیطان پرستی خبر داده و اطمینان داده گروهها و فرقه‌های مبتذل شناسایی شده غربی مانند شیطان پرستی، رپ و غیره که در داخل کشور دانسته یا ندانسته و یا به طور سازمان یافته فعالیت می‌کنند برخورد قانونی و قضایی خواهد شد.

معاون امنیتی و سیاسی دادستان کل کشور همچنین به تشکیل «کارگروه تشخصی جرم‌های رایانه‌ای» اشاره کرد و در ادامه افزود:

در لایحه جرایم رایانه‌ای پیش بینی شده کارگروهی به منظور بررسی مصادیق مجرمانه جرم رایانه‌ای به مسؤولیت دادستان کل کشور تشکیل شود که در این کارگروه مصادیق مجرمانه سایت‌های شیطان پرستی نیز مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

سراج اعضای این کارگروه را متشکل از وزاری اطلاعات، تحقیقات و فناوری، فرهنگ و ارشاد اسلامی، آموزش و پرورش، وزیر دادگستری، فرمانده ناجا، یک فرد خبره در امور فناوری اطلاعات و دو نماینده مجلس برشمرد.

این هم خبری دیگر.

۲۴اسفند ۱۳۸۷

رئیس پلیس اطلاعات و امنیت عمومی فارس گفت:

مبلغ شیطان پرستی در استان فارس دستگیر شد.

به گزارش فارس به نقل از معاون اجتماعی فرماندهی انتظامی استان فارس، ماموران پلیس اطلاعات و امنیت عمومی فارس در چند عملیات جداگانه ضمن دستگیری یک مبلغ شیطان پرست مقادیر زیادی مشروبات الکی کشف کردند.

رئیس پلیس اطلاعات و امنیت عمومی فارس در خصوص این خبر گفت:

ماموران ما مطلع شدند خانمی به نام «رضوان ح»، در یک واحد پوشاک فروشی واقع در شمال شیراز به روش سمبل گروه‌های افراطی نژاد پرست و منحرف (شیطان پرستی) و گروه‌های مبتذل غربی اقدام به ترویج خرافه گرایی می کند.

مسعود روستا افزود:

با انجام تحقیقات و اطمینان از صحت موضوع ماموران از آن واحد صنفی بازرسی و تعداد ۳۸۷ عدد نمادهای گروه‌های شیطانی کشف و متهمه را تحویل مقام قضایی دادند.

وی در ادامه از کشف مقادیر قابل توجهی مشروبات الکی در شیراز خبر داد و گفت:

ماموران ما از ورود یک محموله مشروبات الکلی خارجی از استان‌های دیگر به شیراز و قصد فروش آن توسط قاچاقچیان در این شهرستان مطلع شدند.

رئیس پلیس اطلاعات و امنیت عمومی فارس اظهار کرد:

پس از انجام تحقیقات لازم، دو نفر از این قاچاقچیان به نام‌های «رضا ت» و «حسین ج»، شناسایی و ماموران متوجه شدند این افراد با دو دستگاه خودرو پیکان و پژو ۴۰۵ قصد فروش مشروبات الکلی را در شیراز دارند.

روستا گفت:

با هماهنگی مقام قضایی هر دو متهم دستگیر و در بازرسی از منزل یکی از آنها مقادیر زیادی از مشروبات الکلی کشف شد و متهمان دستگیر شدند.

حال با توجه به مطالب درج شده در بالا، می‌توان نتیجه گرفت که شیطان پرستی اگر چه در ایران وارد شده است، اما اقداماتی برای مقابله با این پدیده چه از طرف مسؤولان و چه از طرف سایتهای اینترنتی و وبلاگ نویسان، در حال انجام است.

هر چند به نظر برخی افراد ممکن است کافی نباشد.

تهیه کننده:

محمود کریمی

منبع:

برگرفته از سایت راسخون

http://www.rasekhoon.net

شیطان پرستی – قسمت هفدهم

صهیونیسم، مذهب سازی و جوانان

بنیانگذار فرقه شیطان پرستی یک یهودی از خاندان لوی به نام آنتوان لویست و در کلیسای شیطان آنتوان لوی، مناسک جنسی جایگاه خاصی دارد. همان رقص‌ها و کارهای جنسی که به وسیله فرانکسیست‌ها، به طور مخفی انجام می‌شد، امروز از طریق گروه‌های شیطان پرست مثل متالیکا در سطح عموم رواج داده می‌شود.

صنعت سکس و بازرگانی تن که در ردیف سود آورترین تجارت‌های جهان است به همراه صنایع مشروب سازی، قاچاق مواد مخدر، قمار و صنعت سینما در انحصار یهود است.

شبکه وسیعی از کلوبهای شبانه و فاحشه خانه‌ها توسط ویلیام ساموئل رزنبرگ، مشهور به بیلی رز، که از یهودیان مهاجر به آمریکا است، تاسیس شد.

سران صهیونیسم جهانی عزم جدی بر نابودی هر عقیده‌ای دارند، آنان تمامی اصول و تئوریها را بهم می‌ریزند، نظامها و حاکمیت‌ها را لرزان می‌سازند، خانواده‌ها را ویران و نقش مدیریت ی پدرها و مادرها را لگدمال می کنند.

آنان تصمیم گرفته‌اند که به هیچ کس اجازه اظهار وجود ندهند، رسماً اعلام می کنند همه باید تحت اداره یهود باشند، همه باید به شنیدن صدای آنان عادت کنند.

همه چیز را آن گونه که خود می‌پسندند، می‌خواهند.

جوانان را در دنیایی از خیالات و اوهام شاعرانه گرفتار می‌سازند و به وقت استیصال و سر خوردگی لحظه‌ای که جوان به هر چیزی چنگ می‌زند تا خود را از مهلکه نجات دهد، مذهب جعلی ای که سران یهودی از پیش طراحی کرده‌اند در اختیار او می گذارند.

بر این اساس می گوییم:

شیطان پرستی مذهبیست ساختگی که توسط سران یهودی ای که مدیریت افکار و اندیشه‌ها را در انحصار خود می‌پندارند به وجود آمده است.

یهود با صرف مبالغ هنگفت و با خدمت گرفتن هنرپیشگان، خوانندگان، نوازندگان، انتشار سی دی‌های آموزشی، مجلات، روزنامه‌ها و کاباره‌ها ... در صدد پر کردن خلاء روحی و معنوی جوانان غرب و به تبع جوانان شرق برآمده است.

تا جایی که بگفته‌ی رئیس بیمارستان نوجوانان نیویورک، شیطان پرستی یکی از شایع‌ترین تهدیداتیست که در مقابل بچه‌های امروز قرار گرفته است.

پر واضح است وقتی کلیسا نتواند در مقابل خواسته‌های معنوی جوانان الگوی مناسبی ارائه دهد، آنانی که خود را گرگ می‌خوانند هدایت گله‌های گوسفند را به عهده خواهند گرفت.

و کیست که متوجه استخوانهای شکسته کلیسا نشده باشد.

رئیس بخش تحقیقات سری پلیس ایالات متحده می گوید:

می توانید مرگ را در بیشتر کلیساها لمس کنید، چیزی برای ادامه حیات وجود ندارد.

شیطان پرستی دنیایی را ترسیم می کند که هیچ روزنه امیدی برای آن متصور نیست. به همین جهت شیطان پرستی را جهان تاریک نیز می گویند.

شیطان پرستی آنگونه که خود می‌گوید حقیقتی را جستجو می کند که در این جهان یافت نمی‌شود. خود کشی که از موارد رایج این آیین است، توجیهی این گونه دارد:

اگر بپرسی چرا خودت را می کشی؟ می گوید می‌خواهم به حقیقت برسم و حقیقت در این دنیا به دست نمی‌آید.

پیامبر عزیز اسلام صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم عبارتی دارد که می‌فرمایند:

در آخر الزمان، دنباله‌روها از نابخردان پیروی می کنند.

مذهب سازان عصر جدید بسیار زیرک هستند.

آنان به این حقیقت رسیده‌اند که همیشه گروهی در دنیا وجود دارند که از هیچ گونه استقلال فکری برخوردار نیستند و متاسفانه این گروه کمتر به خردمندان تمایل دارند، بلکه میل بیشترشان به کسانی است که هوی و هوس را سر لوحه کار خود قرار داده‌اند.

پروتکل‌های دانشوران یهود به صراحت به تربیت و آموزش افراد اشاره دارد، می گوید:

تا زمانی که افراد جوامع مختلف مطابق الگو و انگاره‌های تربیتی ما دوباره تربیت نشوند، نمی‌توانیم برنامه‌هایمان را در این گونه جوامع مطابق با روشی کلی و یکسان پیاده کنیم. اما اگر برنامه‌ها را محتاطانه و توام با آموزش آغاز کنیم می‌توانیم در کمتر از یک دهه منش و خلق و خوی سر سخت‌ترین افراد را تغییر داده و آنها را مانند افرادی که از پیش مطیع ساخته‌ایم به زیر سلطه خویش در آوریم.

به شیطان پرست تفهیم می کنند که دنیای شیطان پرستی زندگی در میان لجن است و هیچ وقت نمی‌شود در لجن زندگی کرد و به لجن آلوده نشد و هیچ چاره‌ای برای پاک شدن نیست جر مردن و رهایی از این دنیا.

به شیطان پرست می‌فهمانند زندگی در این دنیا بر پایه دروغ است و همه باورهای مردم بر پایه همین دروغ شکل گرفته است، همه عادت کرده‌اند دروغ بگویند، لذا اگر حرف راست هم بزنید کسی آن را باور نمی کند.

شیطان پرستی آیینی است که همه چیز را منفی ارائه می‌دهد. آدم شیطان پرست عمر شب را بلند می‌داند. او حتی خورشید را مانع از تابش نور می‌پندارد. آنان همه چیز را منفی می‌خواهند، اگر به باغ سیب بروند همه سیب‌ها را کال می‌بینند و اگر به تئاتر بروند همه بازیگرها را لال می‌پندارند. به شیطان پرست می گویند چشمهایت را باز کن، فقط ببین. مغزت را ببند، فکر نکن. نقش تو، نقش تماشا چی تئاتر در این دنیا ست.

آدم وقتی در دام ابلیس‌هایی که طراح و مدیران اجرایی احکام شیطان پرستی اند قرار می گیرد، به مثابه مواد خامی خواهد بود که هر شکلی را اراده کنند، از او می‌سازند.

پروتکلهای دانشوران صهیونیسم جهت دادن به فکر و اندیشه مردم غیر یهودی را به کمک سخن پردازی و تئوریهای وسوسه انگیز، کار متخصصان و مدیران یهودی می‌داند.

آنان آنچنان به تبدیل آدمها می‌پردازند که بسیاری از افراد از اینکه موجود دیگری شده‌اند که خودشان نیستند، خبر دار نمی‌شوند.

حتی آنانی که فکر می کنند مدیر و طراح و برنامه ریز حداقل بخشی از شیطان پرستها هستند، تنها عاملی ناچیز و بی مقدارند که کورکورانه در خدمت ابلیس بزرگ قرار گرفته‌اند.

راهی که برای شیطان پرست ترسیم می کنند معجونی است که هر آدم گرفتاری را به وحشی گری و نفرت سوق می‌دهد.

اولا راه نیست، کوره راه است.

مسیریست که به هیچ جا راه ندارد. بن بست است.

رسماً اعلام می کنند ما به مقصد نمی‌رسیم. برای شیطان پرست تفهیم می کنند جاده‌ای که در آن قرار دارد پر از خط کشی‌های در هم و بر هم است و او در یافتن راه خروج تا سر حد جنون و دیوانگی پیش می‌رود و سر انجام مطمئن می‌شود راه بازگشتی وجود ندارد.

احیاء اخلاق مصیبت بار قوم لوط امروز از طریق گروه‌های شیطان پرست و وابسته به آن ترویج می‌شود. پیشرفت هم جنس خواهی

باور کردنی نیست. حمایت مقامات ارشد کلیسای انگلیس، پارلمان اتحادیه اروپایی، انجمن اطلاعات جنسی و انجمن آموزش و پرورش ایالات متحده ... ننگ آور است.

امروز دیگر صلیب‌های وارونه، ستاره پنج پر، خفاش، صورتهای نقاشی شده، ماسک‌های حیوانات درنده‌ی شاخ دار، برهنه پوشی ...تنها نشانه‌ها و سمبل‌های شیطان پرستی نیست. عمده‌ترین نشانه شیطان پرستی را در تجاوز و قتل به ویژه در تجاوز به کودکان و نوجوانان به همراه قتل آنان باید دید. مدتی پیش روزنامه‌های آمریکا نوشتند جمعی شیطان پرست دستگیر شدند که نوجوانان و حتی کودکان را وحشیانه مورد تجاوز قرار داده و با ساتور تکه تکه می‌کرده‌اند.

استفاده افراطی از مشروبات الکلی، مواد مخدر، قرص‌های روان گردان و انرژی زا، استفاده و استعمال آلات مصنوعی، خوردن و آشامیدن ادرار و مدفوع ... معجونی از بیماری‌های روحی، روانی و جسمی به خصوص بیماری‌های عفونی و ایدز را برای شیطان پرست‌ها به ارمغان آورده است.

ایدز شایع‌ترین بیماری نزد شیطان پرستان است و ۷۵ در صد عامل آلودگی شش هزار نفری که روزانه مبتلا به این درد بی‌درمان می‌شوند انتقال از طریق تماس جنسی است.

توصیه‌ای که شیطان پرست‌ها ناگزیر به انجام آنند. شنیدن آهنگ‌های تند همراه با خشونت است.

که وحشت و نفرت را با خود دارد. آنان موظفند همیشه خشم و نفرت خود را نسبت به مسیح و سایر مقدسات اعلام کنند.

خود را بی‌خانمانی بیابانگرد بپندارند که از عشق و محبت متنفرند. آنان خوانندگان بسیار خشنی، که در صدایشان می‌توان غرش حیوانات وحشی را شنید، سمبل قدرت شیطان پرستی می‌دانند. که کمبود و نیاز خود را با خشونت زیاد رفع می‌کنند.

اهانت به ادیان به عنوان آزادی بیان در تصنیف‌های خوانندگان شیطان پرست ترویج و تبلیغ می‌شود. اکنون موسیقی بی‌ریشه جاز که از موسیقی Yidish یهودیان گرفته شده در همه زوایای ذهن جوان آمریکایی و ... رخنه کرده، به طوری که مایکل جکسون یهودی را از تمام مقدسین کلیسا برتر می‌دانند. روزی گروه بیتل‌ها از سر مزاح اعلام کرده بود که از خدا نیز معروف‌تر است و امروز گروه‌های موسیقی شیطان پرست عملا پرچم جنگ با خدا را بر افراشته‌اند.

بنیانگذار فرقه شیطان پرستی یک یهودی از خاندان لوی به نام آنتوان لویست و در کلیسای شیطان آنتوان لوی، مناسک جنسی جایگاه خاصی دارد. همان رقص‌ها و کارهای جنسی که به وسیله فرانکسیست‌ها، به طور مخفی انجام می‌شد، امروز از طریق گروه‌های شیطان پرست مثل متالیکا در سطح عموم رواج داده می‌شود.

صنعت سکس و بازرگانی تن که در ردیف سود آورترین تجارت‌های جهان است به همراه صنایع مشروب سازی، قاچاق مواد مخدر، قمار و صنعت سینما در انحصار یهود است.

شبکه وسیعی از کلوبهای شبانه و فاحشه خانه‌ها توسط ویلیام ساموئل رزنبرگ، مشهور به بیلی رز، که از یهودیان مهاجر به آمریکا است، تاسیس شد.

غول صنایع مشروب سازی، یهودی مهاجر، ساموئل برنفمن است.

که امروزه دفتر مرکزی کمپانی مشروبات الکلی برونفمن‌ها، به نام سیگرام در نیویورک است و در ۱۲۰ کشور جهان شعبه دارد و فروش سالانه آن بیش از یک میلیارد دلار است.

سلطان دنیای پنهان شخصیت یهودی، به نام روچیلد، که بزرگترین امپراطوری قمار را در ایالات متحده ایجاد کرد او در قاچاق مشروبات الکلی و مواد مخدر، سرمایه گزاری عظیمی نمود.

اولین فیلم تاریخ سینما که در آن حریم اخلاق شکسته شد، ماه آبیست نام دارد که توسط یک یهودی به نام اتوپرمی نگر به سال ۱۹۵۳ کارگردانی شد و برای اولین بار واژه‌هایی مانند، آبستن و باکره را به کار برد.

سه سال بعد همین کارگردان یهودی فیلم مردی با دسته ای طلایی را عرضه کرد و یک تابوی اخلاقی دیگر را شکست. او برای اولین بار به نمایش اعتیاد به هرویین پرداخت.

پرمی نگر در فیلم بعدی‌اش که در سال ۱۹۵۹ ساخته شد برای نخستین مرتبه، صحنه تجاوز جنسی را به نمایش درآورد.

انسانیت زدایی، هدف اصلی همه فیلم‌های این کارگردان یهودی بوده است.

و اینک شیطان پرستی با اسطوره سازی و با ارائه مطالب گمراه کننده و پورنوگرافیک سعی در تحقیر جوانان و برده داری نوین دارد.

- تهیه کننده:

محمود کریمی

منبع:

راسخون برگرفته از سایت http://www.rasekhoon.net

شیطان پرستی – قسمت هجدهم

موسیقی و شیطان پرستی

استفاده از موسیقی، مهم‌ترین ابزار این فرقه، در جهت تبلیغ عقاید خود و نیز تحت تأثیر قرار دادن جامعه، به خصوص قشر جوان می‌باشد.

این گروه‌ها گاهی خود اذعان می‌کنند که شیطان پرست هستند و برخی از آنان بدون این ادعا، به تضعیف بنیان‌های ارزشی و دینی و تبلیغ افعال شیطانی می‌پردازند. با توجه به فراوانی موسیقی‌های مبلغ این گروه‌ها در ایران و رویکرد برخی جوانان بی‌اطلاع به این نوع موسیقی و حتی چاپ کتاب حاوی متن این موسیقی‌ها و سرمایه گذاری زیاد دشمن در این باره، بررسی و تحقیق پیرامون این موضوع و اطلاع رسانی و آگاهی افکار عمومی، امری ضروری به نظر می‌رسد

خبرگزاری فارس طی خبری در تاریخ ۲۰ / ۱۰ / ۱۳۸۳ پرده از این فعالیت‌ها برداشت و در این باره چنین گزارش داد:»

امین، دانشجوی یکی از رشته‌های گروه پزشکی دانشگاه که از افراد مؤثر گروه شیطان پرست هوی متال در ایران است، مدتی پیش به صورت اتفاقی و بر اساس درخواست یکی از دوستان خود که قصد بازدید از جبهه‌های جنوب کشور را در کاروان‌های راهیان نور داشت، به همراه جمعی از دانشجویان، عازم این مناطق شد که تأثیرات روحی این سفر، زمینه ساز رویگردانی وی از فعالیت در گروه‌های فعال شیطان پرست و بیان حقایقی قابل توجه درباره آنها شده است.

به گفته این فرد، عناصری از رژیم صهیونیستی که در کشور امارات حضور دارند، شبکه اصلی هدایت گروه‌های هوی متال را در ایران، در دست دارند. بر اساس اسناد ارائه شده توسط امین، حساب‌های ارزی این گروه در شبکه بانکی کشور است و از طریق شبکه اینترنت هدایت می‌شود و در سال گذشته، حدود هشت میلیون دلار آمریکا به این حساب‌ها واریز شده است که بین گروه‌های شیطان پرست، در شهرهای مختلف ایران، توزیع گردید. وی با بیان این که تعداد اعضای این گروه در برخی شهرهای کشور به دو هزار نفر بالغ می‌شود، اضافه کرد:

مطالب ارائه شده نشان می‌دهد که برخی فعالیت‌های ضدامنیتی نیز توسط برخی عناصر خاص در این گروه‌ها، برای رژیم صهیونیستی انجام می‌شود. وی با یادآوری این که مجوزهای ارائه شده توسط وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی برای چاپ گسترده کتاب‌های گروه‌های هوی متال در کشور، زمینه ارتباط نزدیک فکری اعضای این جریان در سراسر کشور را فراهم ساخته است، افزود:

در سال‌های اخیر، به دلیل عدم وجود نظارت و کنترل واقعی در کشور، گروه‌های اجتماعی معارض، کارکرد سیاسی و ضدامنیتی پیدا کرده، زمینه سوء استفاده‌های ضدملی بیگانگان از آنها فراهم شده است.

در حال حاضر، گروه متال، با قدیمی شدن علاقه به رپ در ایران، طرفداران بیشتری را جذب کرده است «.

موسیقی متال موسیقی متال، دارای زیرمجموعه‌های زیادیست که برخی از آنان جزء مهم‌ترین گروه‌های شیطان پرست محسوب می‌شوند؛ مانند هوی متال، بلک متال و ... Black Metal از زمانی پدید آمد که نئووایکینگ‌های نروژ، در جستجوی راه و وسیله‌ای برای نابود کردن مسیحیت در نروژ و بعد در تمام دنیا بودند و در این راه، انسان‌های بسیاری را کشتند و کلیساهای زیادی را آتش زدند و بلک متال را بی نهایت نواختند تا شاید خدای تاریکی‌ها باز گردد. موسیقی‌ای که بیانگر دنیای تاریک، سرد و بی‌روح است و سبکی مملو از خشونت، مرگ و کشتار، به این گروه اختصاص دارد. Death Metal مرگ، یگانه حقیقتیست که راه فراری از آن نیست. درباره مفهوم مرگ، شیطان پرستان به دو دسته بسیار بزرگ تقسیم می‌شوند:

دسته اول، کسانی هستند که خودآگاهانه، مرگ و ماندن در جهنم را ترجیح می‌دهند

دسته دوم، کسانی هستند که منکر مرگ هستند و بر این گمانند که پرستش شیطان، کفایت می‌کند تا او آنان را از چنگال مرگ رهایی بخشد و عمری جاودان، نصیب آنان گرداند.

از این لحاظ، دسته اول خطرناک ترند؛ زیرا آگاهانه به جنگی نامقدس در برابر خداوند روی می‌آورند؛ جنگی که می‌دانند در آخر به شعله‌های آتش ختم می‌شود. آنان گناه را زینت درونی انسان تصور می‌کنند و به مرحله‌ای می‌رسند که دیگر گناه برای زندگی آنان، از آب و نان نیز ضروری‌تر می‌شود؛ تا درجه‌ای که دیگر چیزی جز گناه نمی‌بینند. آنان به هر گناهی دست می‌زنند؛ ربا، قتل، دروغ، تهمت، دزدی، شرب خمر، هتاکی به مقدسات و مؤمنین، اعمال منافی عفت و...

تعداد دیگری سبک متال وجود دارد که هر کدام دارای خصوصیات خاص خود هستند؛ اما وجه اشتراک بسیاری از آنان رواج خشونت و فحشاست.

آن چه ذکر شد، بیانگر بخشی از فرهنگ غرب و در رأس آن آمریکاست.

این سخن بوش که «ارزش‌ها و موضوعات مورد علاقه آمریکا برای هر کسی و در هر جامعه‌ای درست و مفید است» و نیز این سخن او که «اهداف آمریکا، برقراری صلح، تداوم آزادی و رسیدن به سعادت و خوشبختی است»، چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ شاید این سخن توماس فردمن، تحلیل گر سیاسی آمریکا که «جنگ با این دشمن) اسلام)، با ارتش ممکن نیست؛ بلکه باید در مدارس، مساجد، کلیساها و معابد به رویارویی با آن پرداخت و در این راه، جز با همکاری روحانیون، کشیشان و راهبان، نمی‌توان به پیروزی دست یافت»، تفسیر و معنایی برای این سخنان سردمداران آمریکا باشد.

متالیکا در سال ۱۹۸۱ یک نوازنده درام به نام لارس الریچ با انتشار یک آگهی فراخوان تشکیل یک گروه هوی متال را اعلام و پس از مدتی موفق به جذب افراد مختلفی می‌شود.

فعالیت این گروه‌ها مانند سایر گروه‌های هوی متال به صورت غیرقانونی و زیرزمینی در ظاهر و در باطن با حمایت سازمان‌های جاسوسی ایالات متحده آمریکا با شعارهای اجتماعی و اعتراضی ادامه و گسترش می‌یابد.

این گروه چند سال بعد پیشنهادهای Black metal را نیز ادامه داد و ضمن ارائه‌ی آثار مختلف زمینه را برای شکل گیری گروه‌های بعدی فراهم آورد.

ارزش‌های القایی متالیکا:

متالیکا در حقیقت ضدارزش‌هایی را ارائه می‌نماید که شامل بازگشت به تاریکی (محور اصلی تفکرات شیطان پرستان، بی‌رحمی و تجاوزات جنسی، فحاشی، هجوم و حمله به جامعه و فرهنگ عمومی آن) می‌باشد.

خوانندگان این گروه بر روی صحنه و در کلیپ‌های خیابانی دست به خوردن و آشامیدن میوه‌های فاسد، ادرار، مدفوع، خون و مردار نموده و از کثیف‌ترین گروه‌های موسیقی جهان به حساب می‌آیند.

همچنین گفتنی است متالیکا از هم جنس بازی نیز دفاع می‌نماید و آلبومی را در سالروز مرگ کوئین، همجنس باز بنام آمریکایی منتشر کرد.

برخی آمارها حکایت از این امر دارد که تاکنون بیش از ده میلیون و دویست هزار کپی از آلبوم‌های این گروه موسیقی شیطانی به فروش رسیده است.

برای آشنایی با افکار خوانندگان و اداره کنندگان گروه‌های متالیکا در ادامه برخی از اشعار ایشان با ترجمه آن ارائه می‌شود:

Band: Nargaroth

Song: The Day Burzum Killed Mayhem

(Album: Black Metal Ist Krieg (۲۰۰۱

?a year of misery

سال بدبختی؟

.Darkness fills the sky

تاریکی آسمان را در برگرفت

.I hear the warriors cry

صدای گریه سلحشور را می‌شنوم

The legend tells a story

افسانه‌ها داستانی را بیان می‌کنند

,From a Viking from the north

از وایکینگی از شمال

Who met a Death Warrior

چه کسی سلحشور مرگ را ملاقات کرده؟

.Black Metal was never really the same

بلک متال هرگز یکسان نبود

The legend call it murder

افسانه‌ها آن را کشتار نامیدند

.And the Viking had survived

و وایکینگ نجات یافت

But the eyes of the Death Warrior

اما چشمان سلحشور مرگ

.Never saw again the sun upon the sky

هرگز خورشید را بر فراز آسمان ندید

:And the quintessence

و در اصل:

Everyone recognized war،

همگان جنگ را تایید کردند

That Black Metal isn't just Entertainment anymore.

بلک متال فقط یک سرگرمی نبود

I can still remember

هنوز هم می‌توانم به یاد بیاورم

My emotions so confused.

احساسات فوق العاده مغشوشم را

My soul was seeking answers.

روحم به دنبال پاسخ بود

No knife I let unused.

تیغه‌ای نبود که بگذارم بی استفاده بماند

So many questions

سوالات بسیار زیادی

I had to satisfy.

مجبور بودم که خرسند باشم

My soul was under torture،

روحم زیر شکنجه بود

But I knew my way was right

اما من می‌دانستم که راه من درست است

I see a cemetery fall asleep under fog

قبرستانی را دیدم که در زیر مه به خواب رفته بود

And I know the old days will never come Again.

و من می‌دانم که روزهای گذشته هرگز باز نمی گردند

۱۹۹۳، this year of misery was the knife

سالی از بد بختی که همانند چاقویی

which split the Black Metal scene apart.

چشم انداز بلک متال را از هم جدا ساخت

Since that mighty day Black metal split his Way،

بعد از آن روز بزرگ بلک متال توسط او دو نیم شد

And the unity was never the same again.

و یگانگی هرگز به جود نیامد

Lies، rumors and hate. Moneymaking، sadness And shame

دروغ‌ها، شایعات و نفرت. منافع، دلسردی و شرمساری.

.And all this by، the Day as Burzum Killed Mayhem

و همه اینها در روزی که بارزام مایهم را کشت

!Remember this day! Remember this way

این روز را به خاطر سپار، این طریق را به خاطر سپار

!That you never betray، what here leads you On your way

تو هرگز تسلیم نخواهی شد، که در اینجا به راهی سوقت دهند

And I never will forget

و من هرگز فراموش نخواهم کرد

.The day as this both warriors met

روزی را که این دو سلحشور رودررو شدند

The blood was hot the moon was red

خون جوشان بود و ماه قرمز رنگ،

.And Black Metal created his own grave

و بلک متال برای خود قبری ایجاد کرد

And I dream from days before

و من رویایی دیدم از روز قبل

،Black Metal Maniacs، no whore

مجنونان بلک متال، هیچ فحشایی نبود

In the legions of war

در سپاه نبرد

.The demons in our heads the law

شیاطین بر سر ما قانون،

،So I summon you once again

و من تو را بار دگر فرا خواندم

We should never forget the pain

ما هرگز نباید رنج را از یاد ببریم

From older days in our veins

از روزگاران گذشته در شاهرگ ما

.We now cut of that it can flow like rain

تکه‌ای از آن هست که همانند باران گردش کند

Arrghh، this was the legend from

این افسانه‌ای بود از

دلایل استفاده از موسیقی

الف. جاذبه‌های مجازی و حاشیه‌ای موسیقی متالیکا مانند ایجاد فضا برای روابط آزاد دختران پسران

ب. ارزان و قابل دسترسی بودن موسیقی با توجه به ارتقاء تجهیزات فنی تکثیر و توزیع

ج. کاهش سطح حساسیت یا حساسیت زدایی از طریق نفوذ به خانواده‌ها، شرکت‌ها اتومبیل‌های شخصی، رایانه‌های شخصی و بالاخره گوشی‌های تلفن همراه روند و روال روند و روالی که موسیقی متالیکا در گسترش مقوله شیطان پرستی تاکنون طی کرده است بسیار قابل توجه می‌باشند.

ظهور یک خواننده جدید دقیقا به مثابه یک شیطان جدید همواره جمع تازه‌ای از علایق و عواطف اقشار مختلف مردم در کشورهای جهان را (علی الخصوص جوانان (به خود جلب می کند.

نقش موسیقی متال نقش حساس گسترش دامنه مخاطبین شیطان گرایی می‌باشد.

از سوی دیگر با گذشت زمان خوانندگان متالیکا همه روزه بیشتر تمایلات شیطانی خود را آشکار می‌نمایند و بدین سان می‌توان آنها را تنها عامل تبلیغ شیطان گرایی معرفی کرد. مرلین منسون همانطور که در بخش قبلی به آنها اشاره شد، استفاده از موسیقی و به تبع آن ظهور خوانندگان جدید به مثابه شیاطین نو، ظرفیت‌های جدیدی را در اختیار شیطان پرستان قرار داد.

برایان هاگ وارنر نام اصلی فردیست که امروز به مرلین منسون یا به اختصار (MM) شهرت یافته است.

وی که اکنون علاوه بر هواداران چندین هزار نفری در اقصی نقاط جهان به عنوان شیطان بزرگ شناخته و مورد پرستش قرار می گیرد.

مانند سایر افرادی که از چهره‌های شاخص شیطان پرستی به حساب می‌آیند دوران کودکی توام با سختی‌های فراوان مانند فقر و تنگدستی را سپری کرده است.

برایان وارنر یا (MM) تاکنون توانسته است نقش یک منجی را برای شیطان پرستی ایفا کند و این افراد را از بن بست عزلت خارج کرده و مجددا به عرصه فعالیت‌های اجتماعی وارد سازد.

مرلین منسون نیز مانند سایر چهره‌های شناخته شده شیطانیسم چندین مرحله در طول عمرش یعنی طی ۳۸ سال گذشته، برای مدت چند ماه یا چند هفته از نظرها دور شده و پس از طی زمان موردنظر با ارائه یک کنسرت بزرگ و یا در چهره‌ای جدید و البته سخیف‌تر از گذشته ظاهر می‌شود.

(لازم به ذکر است که شیطان پرستان ادعا می کنند که در این مدت به ملاقات شیطان و یا شیاطین می‌روند و دستوراتی را دریافت می کنند.

(گفتنی است طبق اطلاعات موجود زمانی که این افراد غیب می‌شوند، جلساتی را با برخی مقامات بلندپایه امنیتی آمریکا و رژیم صهیونیستی برگزار می‌نمایند و خواسته‌هایشان را مبنی بر حمایت‌های مالی، حقوقی و ... بیان و از حمایت ایشان برخوردار می‌شوند.

شیطان پرستی و پیدایش آن در موسیقی متال و جنبش عظیم بلک متال

موسیقی متال دارای زیر مجموعه‌های زیادیست که برخی از آنان جز مهمترین گروه‌های شیطان پرست محسوب مشوند مانند هوی متال و بلک متال و ... Black Metal

بلک متال در نروژ از زمانی پدید آمد که نئو وایکینگ‌های نروژ در جستجوی راه و وسیله‌ای برای نابود کردن مسیحیت در نروژ و بعد در تمام دنیا بودند و در این راه انسانهای بسیاری را کشتند و کلیساهای زیادی را آتش زدند و بلک متال را تا نهایت نواختند تا

شاید خدای تاریک‌ها باز گردد. موسیقی که سخن از دنیای تاریک سرد و بی‌روح را بیان می‌کند سبکی مملو از خشونت مرگ و کشتار. اعمال منافی عفت تعداد زیاد دیگر سبک متال وجود دارد که هر کدام دارای خصوصیات خاص خود هستند اما وجه اشتراک بسیاری از آنان عبارت است از رواج خشونت و فحشا

بازدیدکنندگان و توریست‌ها از نروژ به عنوان کشور حماسه‌ها و افسانه‌ها یاد می‌کنند.

پایتخت این کشور هم اسلوست که در مرکز این شهر همه چیز از خانه‌های سنگی زیبا تا معتادان و گدایان با قیافه‌های مختلف دیده می‌شود.

در یکی از همین خانه‌های مرکز این شهر و در یک اتاق شش ضلعی گروه mayhem به عنوان اولین گروه بلک متال نروژ شکل گرفت. در این اتاق فرشهای بسیار کثیف در زیر پا، صلیب‌های شکسته نازی بالای سر به همراه صلیب‌های بر عکس و شمشیر وایکینگ‌ها که به در و دیوار آویزان شده دیده می‌شود.

Hell hammer در حال حاضر تنها عضو باقی مانده از ترکیب تشکیل دهنده گروه است.

پایه و اساس این موسیقی در نروژ در اوایل دهه هشتاد شکل گرفت. اعضای این گروه در همان خانه زندگی می‌کردند که اطرافیان از این خانه به عنوان خانه‌ای شیطانی یاد می‌کنند.

Hell hammer می‌گوید:

وقتی برای خرید به مغازه‌ای می‌رفتیم پیرزن‌ها به محض دیدن ما فرار می‌کردند و به نوه‌ها و بچه‌هایشان می‌گفتند:

اینجا محل زندگی شیطان است.

گروه مشغول تمرین و کار بود که dead خواننده گروه مغز خود را با شاتگان متلاشی کرد و اعضای گروه جنازه او را همان طور در حیاط خانه رها کردند تا جسد dead خوراک پرندگان شود.

Hell hammer می‌گوید:

این کار dead مرا متعجب نکرد چون او واقعاً دیوانه بود و همیشه هم از قلعه‌های عجیب نروژ صحبت می‌کرد Hell hammer و euronymous گیتاریست گروه اولین کسانی بودند که جنازه dead را دیدند و اورانیموس می‌گوید:

ما وقتی جنازه او را دیدیم که مغز او روی زمین ریخته و خونش به دیوارها پاشیده شده بود.

Hell hammer می‌گوید:

اورانیموس قسمتی از مغز او را برداشت و با فلفل و سبزی پخت و خورد Hell hammer. اولین کسی بود که لباس این چنینی بلک متال را مد کرد. چکمه‌های بلند، لباس جین، ژاکت‌های چرمی سیاه به همراه پنتاگرامی که به گردنبندی که از استخوان جمجمه dead ساخته شده بود اولین تریپ گروه بلک متال بود.

بلک متال همیشه موسیقی ترسناکی بوده و حتی گروه‌های انگلیسی مثل venom خود را به عنوان یک گروه شیطانی مطرح کرد و خود را طبق قوانین شیطان پرستی وفق دادند. اما وقتی که بلک متال به نروژ رفت تغییراتی اساسی در آن شکل گرفت و جنگی عظیمی که بر علیه مسیحیت با این موسیقی شکل گرفته و پیوند خورده نماد پیدا کرد. از گروه‌های دیگری که بعد از mayhem به این نهضت پیوستند می‌توان به marduk، burzum، immortal، dark throne و emperor اشاره کرد که در ابتدا به صورت زیرزمینی تشکیل شده و رشد کردند.

در همین زمان euonymus شرکت DSP را شکل داد. او به نوعی رهبر این نهضت محسوب می‌شد.

Hell hammer در مورد او می‌گوید:

او احساسات نداشت.

ترحم نداشت و همیشه هم می‌گفت که این نوع زندگی برایش لذت بخش است.

این شرکت در زیر زمین همان خانه محل تمرین گروه تشکیل شد.

این زیر زمین مثل سیاه چال‌های قدیم تاریک و نمناک بود و با شمع روشن می‌شد.

افراد بسیاری پس از آمدن به این مکان و خروج از آن کفن به تن می‌کردند و در اوج نشئگی حاصل از مواد مخدر به خودزنی با چاقو و شیشه شکسته می‌پرداختند و با اسپری بر روی دیوار عبارت ۶۶۶ را می‌نوشتند.

Hell hammer مردمی که با تفنگ به خود یا دیوار شلیک می‌کردند و حتی کسی که با پتک به مغز خود کوبید را به یاد می‌آورد یا حتی اورانیموس که یک روز آنقدر خود را با زنجیر زد تا بیهوش شد.

در حدود سال ۱۹۹۰ بود که بلک متال در حال پیشرفت بود و در این زمان گروه سازش ناپذیر marduk پایه ریزی شد و با اولین آلبوم خود یعنی me Jesus دری جدید را بر روی بلک متال و مبارزه با مسیحیت باز کرد. Samoth گیتاریست بزرگی که از اعضای تشکیل دهنده emperorاست و سابقه همکاری باsatyricon، burzum و ... را دارد می‌گوید:

ما همیشه خشم و نفرت خود را نسبت به مسیح اعلام خواهیم کرد و خواهید دید که چگونه ادیان وایکینگ‌ها باز خواهد گشت.

نقطه اشتراکی که در بین گروه‌های آن موقع بلک متال دیده می‌شد این بود که همه آنها نفرتی خاص نسبت به مسیحیت داشتند. در این زمان آتش زدن کلیساها به وسیله کسانی که خود را سربازان ا و دین می‌نامیدند مد شد.

از پیشگامان این کار می‌توان به varg vikerness یا همان count grishnackh اشاره کرد. از کلیساهای معروفی که ورگ آتش زد fantoft را نام می‌برد که از آثار باستانی نروژ است.

از دیگر کلیساهای معروف kolmen kolen است که samoth آتش زد که این کلیسا کلیسای خانوادگی پادشاه هارالد پنجم بوده Samoth در ابتدا با کمک ورگ کلیسای fantoft را آتش زد و بعد از آتش زدن کلیسای kolmen کلیسای skjold را هم به آتش کشید. او می‌گوید:

درکوچکی در زیر محراب کلیسا وجود داشت و من هم چند گالن گازوئیل روی آن ریختم و کبریت زدم و فرار کردم.

ورگ هم از اعضای اصلی این جنبش بود که اغلب لباسهای وایکینگ‌ها را می‌پوشید و در ایدئولوژی‌اش بسیار حساس و سخت گیر در عین حال احساساتی بود (این نکته در آهنگهای بارزام چه با کلام و چه بدون کلام کاملاً مشهود است و همیشه حتی در تندترین آهنگهای او نغمه‌ای غمناک شنیده می‌شود). ورگ از معتقدان شدید به مبارزه با مسیحیان از طریق آتش زدن کلیسا بود. شیطان پرستها خواهان پایان دادن به این دورویی معنوی مردم هستند.

در این زمان نروژ بسیار ضعیف است و هر روز زندگی سخت‌تر می‌شود Torgersson امیدوار است که این آتش باعث بیدار شدن افکار خفته مردم شود. وقتی از اسقف andriass artfloat در این زمینه سؤال می‌شود با عصبانیت می‌گوید:

این مسایل واقعاً نمی‌تواند دین ما را خدشه‌دار کند و این قدر ضعیف هستند که ما حتی به مبارزه با آنان فکر نمی‌کنیم.

پرفسور tormod engelsviken می‌گوید:

الان در زمانی شبیه قرون وسطی هستیم و این بار پاگان‌ها در مقابل مسیحیان قرار گرفته‌اند که هر دو طرف در عقایدشان بسیار دقیق هستند.

او اعتقاد دارد نروژیان دینی روحانی و واقعی می‌خواهند و می‌گوید:

این حرکت و جنبش پاگان‌ها نوعی خون خواهی و انتقام از خشونت مسیحیان است.

شما باید به یاد بیاورید وایکینگ‌ها در زمان آمدن مسیحیت ساکت بودند و به مرور زمان از بین رفتند ولی الان نوبت نئو وایکینگ است.

Nebelhexa خانمی که از اساتید دانشگاه در نروژ بود عضوی دیگر از این جنبش است که بسیار زود جادوی سیاه را یاد گرفت و به یکی از اعضای معتبر کلیسای شیطان تبدیل شد.

او موهایی قرمز داشت و سر انجام کلیسای شیطان را ترک کرد و با samoth به همراه گروه emperor در تور اروپا برای cradle of filth شرکت داشت آشنا شد و با او ازدواج کرد. در نیمه شب سال نو همان سال samoth و nebelhexa از کوهی برفی در نزدیکی خانه‌شان بالا-رفتند و در جایی در میان درختان به رسم شیطان پرستان با هم همقسم شدند که تا عوض شدن دین نروژ از مبارزه دست نکشند Nebelhexa و samoth به همراه varg برای آتش زدن کلیسایی رفتند و پس از آتش زدن آن samoth در میان آتش گیر کرد و varg او را نجات داد.

nebelhexa در مورد ورگ می گوید:

او انسانی استثنائیست و در همه چیز استعداد دارد و برای رسیدن به هدف همه کاری می‌کند او همیشه به samoth می‌گفت باید تمام کلیساها را آتش زد.

Faust درامر سابق و از اعضای تشکیل دهنده emperor از دیگر اشخاص معروف این جنبش است که به جرم کشتن یک کشیش و آتش زدن کلیسا به ۱۴ سال حبس محکوم شد.

در آگوست ۱۹۹۲ وقتی faust از پارک المپیک بازدید می‌کرد کشیشی را دید و با او دوستانه مشغول به صحبت شد و با هم قدم زنان به میان جنگل رفتند و در این جنگل faust گردن کشیش را با چاقو برید و جنازه‌ی او را رها کرد و فرار کرد. دو روز بعد از این جریان faust به همراه varg و euronymous برای آتش زدن کلیسایی به نزدیکی همان پارک رفتند و faust داخل رفت و بمب دستی که ساخته بود در محراب کار گذاشت و انجیل و کتاب دعای مذهبی را هم روی آن گذاشت و کمی گازوئیل در نزدیکی آن ریخت و همه با هم به سوی کوه فرار کردند تا شاهد انفجار کلیسا باشند. بعد از این واقعه بود که faust دستگیر و به ۱۴ سال حبس محکوم شد.

تاثیر جنبش بلک متال و ضد مسیحیت و شیطان پرستی نه تنها در نروژ بود بلکه به دیگر قسمتهای دنیا هم کشیده شد و برای مثال از گروههایی که در دیگر نقاط دنیا در این زمینه تشکیل شدند به گروه‌های six feet under، deicide و cannibal corpse در آمریکا، opera IX در ایتالیا، kataklysm در کانادا می‌توان اشاره کرد–.

موسیقی رپ

تاریخچه:

(RAP)، فرهنگی که خصوصاً به جوانان سیاه و اقشار تحتانی در جوامع غرب تعلق دارد، از آمریکا سرچشمه گرفته و شورشگران سراسر جهان را تحت تاثیر قرار داده است موسیقی RAP از تکامل اشکال دیگری از موسیقی سیاهان در محله‌های فقیرنشین برانکس نیویورک و تا حدودی هارلم شکل گرفته است.

این محلات، نقطه تمرکز گروههایی از سیاهان است که سالها پیش تحت شرایط فلاکت بار اقتصادی مجبور به مهاجرت از ایالات جنوبی به شهرهای بزرگ نظیر نیویورک شدند.

اواخر دهه ۱۹۶۰، وقتی که آمریکا زیر ضربه مبارزات انقلابی در کشورهای تحت سلطه‌اش، خصوصاً ویتنام، قرار داشت و انقلاب چین نیز بر شورشگران و انقلابیون در ایالات متحده تاثیر نهاده بود در شهرهای بزرگ آمریکا تضادهای طبقاتی میان سیاه با بورژوازی امپریالیستی و پایه‌های اجتماعیش حدت و شدتی فوق العاده یافته بود.

بین محلات فقیر نشین سیاه با سایر نقاط شهر نیویورک، چیزی شبیه به خط مرزی وجود داشت. خط مرزی شاهد درگیری میان دسته های متشکل سفیدهای نژاد پرست و پلیس از یک طرف با گروه‌های بزرگ و متشکل جوانان سیاه بود.

گروه‌های RAP از دل همین تشکلات شورشی سیاه شکل گرفت.

در اینجا قسمتی از نخستین ترانه RAP اعتراضی که از معروفیتی بین المللی برخوردار گشته و پیام نام دارد را می‌خوانیم. این ترانه از آثار گرند مستر فلش و گروه فوریوس فایو است.

این ترانه حکایت شرایط نابسامان طبقه‌های فقیر نشین جامعه است.

(دستم را بروی اسلحه‌ام میفشارم، چرا که قصد جانم را کرده‌اند مرا هل ندهید، دیگر جان به لبم رسیده می‌کوشم به سیم آخر نزنم اینجا درست مثل یک جنگل است و بعضی وقتها تعجب می‌کنم که چگونه می‌توان جان سالم بدر برد (در همان سالهای نخستین شکل گیری رپ با دخالت قدرتمندان، هدفهای سیاسی و اجتماعی گروه‌های سیاهپوست، دستخوش نوعی تحریف گردیده و در نتیجه به ابزاری در دست سیاستمداران و صیهیونیسم تبدیل شدند.

در طول مدتی که رپ شکل می‌گرفت، عناوین مختلفی از این نوع موسیقی توسط موزیسین‌ها به وجود آمد که با پیوستن خوانندگان معروفی به این گروه موسیقی رپ طرفداران زیادی را به خود جلب و جذب نمود.

آن رپ نسبت به گروه‌های دیگر طرفداران بیشتری دارد و جوانان علاقه‌مند به موسیقی آن گوش می‌دهند و بر اساس مدلهایی که آنها به آنها القاء می‌شود، لباس می‌پوشند و آرایشهای ظاهری رپ را برمیگزینند.

شلوارهایی که پاچه گشاد آن بر روی زمین کشیده مشود، مانتوهایی با آستین‌های بلند، موهای روغن زده و چسبیده بر سر، عینک‌های دودی با قالب فلزی، خط ریش پایین‌تر از گوش پسران و روسریهای کوچک و معمولا سفید رنگ دختران، ویژگی ظاهری گروه رپ است.

برخی از گروه‌های زیر مجموعه رپ عبارتند از:

۱ - ASE OF BASE: که در سبک موسیقی پاپ از سال ۱۹۸۸ در آمریکا و اروپا برنامه اجرا می‌کنند که اعضای این گروه چهار خواننده سیاهپوست هستند که عموما محور اشعارشان پیرامون عشق و روابط آزاد غیراخلاقی می‌باشد.

۲ - NEW KIDS OF THE BLACK: که از سال ۱۹۸۷ برنامه اجرا می‌کنند، آهنگهای آنها بسیار تند و با مضامینی درباره عشق و زندگی اجرا می‌شوند. خوانندگانی بنامهای کوئین و جیمی به همراه دو سیاه پوست دیگر که همگی هم جنس باز هستند عضو این گروه می‌باشند

با توجه بدانچه ذکر شد که بیانگر بخشی از فرهنگ غرب و در راس آن امریکاست آیا این سخن پرزیدنت بوش که: ارزشهای و موضوعات مورد علاقه آمریکا برای هر کسی و در هر جامعه‌ای درست و مفید است ...! و آیا این سخن دیگر معنایی دارد که: اهداف آمریکا برقراری صلح، تداوم آزادی و رسیدن به سعادت و خوشبختیست! ولی معنی این سخن توماس فردمن تحلیلگر سیاسی آمریکا که می‌گوید:

جنگ با این دشمن (اسلام) با ارتش ممکن نیست بلکه باید در مدارس، مساجد و کلیساها و معابد به رویارویی با آن پرداخت و این راه جز با همکاری روحانیون، کشیشان و راهبان نمی‌توان به پیروزی دست یافت.

- تهیه کننده:

محمود کریمی

منبع:

راسخون برگرفته از سایت http://www. rasekhoon. net

شیطان پرستی – قسمت نوزدهم

توضیحات پایانی و...

منابع

در این بخش توضیحاتی در مورد چند مورد ارائه خواهیم کرد تا جزئیاتی باقی نمانده باشد ان شاء الله.

آنتوان شـزاندر لاوِی آنتوان شـزاندر لاویْ به انگلیسی: (Anton Szandor LaVey)، مؤسس و کاهن اعظم کلیسای شیطان.

نویسنده کتاب انجیل شیطانی و بنیانگذار شیطان پرستی لاویی.

در ۱۱ آوریل سال ۱۹۳۰ در شهر شیکاگو ایالت ایلی نویز متولد شد.

سپس خانواده‌اش به سانفرانسیسکو نقل مکان کردند و بیشتر دوران رشد وی همانجا سپری شد.

پس از رها کردن دبیرستان و فرار از خانه در ۱۷ سالگی ابتدا به سیرک پیوست و بعد به نوازندگی روی آورد.

در ۱۹۵۰ به عنوان عکاس در دایره جنایی پلیس است خدام شد.

ازدواج در سال ۱۹۵۲ (میلادی) با کارول لَنسینگ (Carole Lansing) ازدواج کرد. نتیجه این ازدواج اولین دختر او کلارا لاوی بود.

ازدواج آنها بعد از اینکه آنتوان بسیار شیفته داین هگارتی شده بود در ۱۹۶۰ (میلادی) منجر به طلاق شد.

آنتوان و داین هرگز ازدواج نکردند ولی رابطه‌ی آنها بعد از سالهای طولانی به تولد دختر دوم وی زنا لاوی در سال ۱۹۶۴ (میلادی) منجر شد.

موفقیت‌های او به عنوان یک پیانیست ادامه داشت و از مشهورترین افراد زمان خود در سانفرانیسکو بود.

شیطان پرستی لاوی ارائه سخنرانی‌های سرّی خود در شبهای جمعه را که «دایره اسرار آمیز» نامیده بود آغاز کرد. یکی از اعضای همین حلقه بود که به وی پیشنهاد تأسیس آیین جدید را داد.

در ۳۰ آوریل ۱۹۶۶ در حالی که سر خود (به عنوان رسم آیین جدید) را تراشیده بود، بنیان گذاری کلیسای شیطان را اعلام کرد.

همچنین سال ۱۹۶۶ را به عنوان آنو ساتانس (سال اول Anno Satanas) سال اول عهد شیطان اعلام کرد. [۱]

وی خود را کاهن اعظم کلیسای شیطان نامید.

چندی بعد با انتشار کتاب انجیل شیطانی در سال ۱۹۶۹ به اظهار تعالیم کلیسای شیطان پرداخت و اظهار داشت که شیطان فرمانروای زمین است.

در ادامه انتشار انجیل شیطانی لاوی کتاب آیین پرستش شیطانی را در ۱۹۷۲ انتشار داد. در این کتاب جزئیات بیشتری از آیین پرستش، رسوم و تشریفات دینی پرستش شیطان (از جمله مراسم عشاء تاریک Black Mass) را ذکر کرد.

هگرتی و لاوی در اوسط ۱۹۸۰ از هم جدا شدند و آخرین همراه لاوی بلانچ بارتون (Blanche Barton) بود.

نتیجه این همراهی تنها پسر لاوی سیتن سرکیس کرنکی لاوی (Satan Xerxes Carnacki LaVey) شد.

مرگ آنتوان لاوی در ۲۹ اکتبر ۱۹۹۷ در بیمارستان سنت ماری شهر سانفرانسیسکو بر اثر تورم ریه مرد. روز مرگ لاوی به عنوان روز هالووین شناخته می‌شود. در تدفین شیطانی لاوی که به صورت مخفی انجام شد، جسدش سوزانده و خاکستر شد.

خاکسترش دفن نشد ولی بین وارثانش تقسیم شد و با این فرض که دارای قدرت اسرارآمیز است در آیین پرستش اسرارآمیز شیطانی استفاده می‌شود.

آثار / کتاب

انجیل شیطانی (۱۹۶۹)

ساحره‌ی تمام عیار – یا – وقتی پاکدامنی شکست خورد چه کنیم (۱۹۷۱)

آیین پرستش شیطانی (۱۹۷۲)

دفتر یادداشت شیطان (۱۹۹۲)

گفتگوهای شیطان (۱۹۸۸)

فیلم:

نیایش برادر اهریمنی من (۱۹۶۹)

سیتنیس (Satanis): عشاء ربانی شیطان (۱۹۷۰)

باران شیطان (۱۹۷۵)

اتومبیل (۱۹۷۷)

دکتر دراکولا، اکا سونگالی (۱۹۸۱)

سوپرستار کارلز منسون (۱۹۸۹)

مرگ صحنه (۱۹۸۹)

گفتگوی شیطان (۱۹۹۵)

موسیقی

مراسم عشاء شیطانی

موسیقی بیگانه

شیطان به تعطیلات می‌رود

انجیل شیطانی

کتاب انجیل شیطانی به انگلیسی: (The Satanic Bible) توسط آنتوان لاوی در ۱۹۶۹ نوشته شد.

این کتاب شامل ۴ کتاب (فصل) است که به نام‌های ۴ شیطان (چهار ارباب دوزخ) نامیده شده:

کتاب شیطان (Satan)

معرفی شاعرانه‌ای از مشخصات و تجاوزات شیطان پرستی، برگرفته از عبارات رَگنر ربرد (Ragnar Rebeard)

کتاب لوسیفر (Lucifer)

روشنگری، مبانی فلسفی و تصوری شیطان پرستی.

خواسته: خدا، مرده یا زنده.

برخی شواهد عصر شیطانی جدید

دوزخ، اهریمن و چگونه روح خود را واگذار کنید

عشق و نفرت

روابط جنسی شیطانی

همه خونخوارن، خون نمی‌مکند

لطف، نه اجبار

انتخابی از قربانی بشر

زندگی پس از مرگ در طول تکمیل ضمیر نفس

تعطیلات مذهبی

مراسم عشاء تاریک

کتاب بلیال (Belial)

شامل اصول نظری و تمرینات آیین پرستش شیطانی، جادوگری و روانشناسانه.

نظریه و تمرین سحر شیطانی (تعریف و هدف

(انواع سه گانه آیین پرستش شیطان

آیین پرستش شیطان، یا «اتاقک شریح

«اجزای کربردی در سحر شیطانی

آیین پرستش شیطانی

کتاب لویتن (Leviathan)

شامل متن‌هایی برای استفاده در آیین پرستش شیطان.

پیتر گیلمور

پیتر گیلمور (Peter H. Gilmore) در سال ۲۰۰۱ توسط موبده بلانچ بارتون به عنوان کاهن اعظم کلیسای شیطان تعیین شد.

وی هم اکنون به عنوان موبد اعظم در کلیسای شیطان فعالیت می کند.

وی به عنوان نماینده کلیسای شیطان در برنامه‌های متعددی که در رادیو و تلوزیون راجع به شیطان پرستی پخش می‌شود حضور فعالی دارد.

در ۱۹۸۹ همراه با همسرش پگی نارامیا (Peggy Nadramia) شروع به انتشار مجله شعله سیاه (The Black Flame) کردند.

در ۲۰۰۵ مقدمه‌ای بر انجیل شیطانی آنتوان لاوی نوشت. آخرین اثر او کتاب مقدس شیطانی (The Satanic Scriptures) است که در اواسط ۲۰۰۷ منتشر شد.

پیتر گیلمور در ۲۰۰۷

سرمد کاشانی

وی که گفته می‌شود بعد از عمر خیام بهترین رباعی‌ها را در زبان فارسی از آن خود دارد (اکثر قریب به اتفاق آنها در مدح شیطان هستند) در ابتدا یهودی بوده که بعدها تحت تأثیر ملاصدرا و در شهر شیراز به دین اسلام گرویده. پس از این در طی پاره‌ای از توهمات اعلام می‌دارد که از سوی شیطان به وی وحی می‌رسد و خود را مرید و پیرو شیطان می‌خواند. او به منظور تجارت به دربار پادشاه دانشمند هند دارا شکوه می‌رود و در آنجا در اثر رفتارهای عجیب و غیر اخلاقی خود (از جمله اینکه برهنه در دربار تردد می‌کرده) به دستور شاه سر از تنش جدا می‌سازند. نقل است در هنگام جدا شدن سر، بدن آن را برداشته چند قدمی راه می‌رود و سپس به زمین می‌افتد.

نمونه‌ی اشعار

سرمد تو حدیث کعبه و دیر مکن

در کوچه‌ی شک، چو گمرهان سیر مکن

رو شیوه معرفت ز شیطان آموز

او را بپرست و طاعت غیر مکن

***

در مسلخ عشق جز نکو را نکشند

لاغر صفتان زشت خو را نکشند

گر عاشق صادقی ز کشتن مگریز

مردار بود هر آنکه او را نکشند

مایکل آکینو

مایکل آکینو (Michael Aquino) متولد ۱۸ اکتبر ۱۹۴۶ یکی از بنیانگذاران «معبد سِت» (سازمان جدا شده از کلیسای شیطان) است.

همچنین او در ارتش و سازمان سیا (CIA) مشغول فعالیت بوده است.

وی به خاطر اختلافات ش با آنتوان لاوی، معبدست را در ۱۹۷۵ تأسیس کرد.

– **********

منابع تحقیق:

۱. قرآن کریم، سوره زمر آیه ۱۸

۲. قرآن کریم، سوره بقره آیه ۲۵۶

۳. قرآن کریم، سوره آل عمران آیات ۱۹۲ الی ۱۹۴

۴. قرآن کریم، سوره ابراهیم آیات ۳۵ الی ۴۱

۵. صحیفه سجادیه دعای ۱۷

۶. مفاتیح الجنان، دعای کمیل

۷. مفتایح الجنان، دعای عرفه امام حسین علیه السلام

۸. نقدی بر انواع و گروه‌های شیطان پرستی، کیوان معمر، پاییز ۸۴ – دانشگاه علم و صنعت ایران

کلیسای شیطان، باقر طالبی، نشریه معارف، بهمن ۸۲، شماره ۱۷

۹. تقریب نیوز

۱۰. Nasour. net

۱۱. سایت جامعه شناسی ایران: جامعه شناسی شیطان پرستی:: مریم سعادتی

۱۲. توسلی، بابک، شیطان در موسیقی غرب، نشریه نگاه تازه، شماره سوم و چهارم، صفحه۱۴۷.

۱۳. توکلی، محمد رؤوف، تاریخ تصوف در کردستان: چاپ اول، تهران، توکلی، ۱۳۷۸.

۱۴. عبدالهی خوروش، حسین، تاثیر موسیقی بر روان و اعصاب، ناشر: بنگاه مطبوعاتی مطهر اصفهان.

۱۵. سخنرانی دکتر حسین عباسی با عنوان شیطان شناسی مدرن و عینیت یافتن شیطان در قرن ۲۱.

۱۶. معمر، کیوان، مهندسی صنایع گرایش تولید صنعتی، ورودی سال۱۳۸۱، نقدی بر انواع و گروه‌های شیطان‌پرستی، استاد راهنما: کریمی، معارف اسلامی۲، دانشگاه علم و صنعت ایران، پائیز۱۳۸۴.

۱۷. مشکور، محمد جواد، فرهنگ فرق اسلامی، بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸

۱۸. شبکه لقمان

۱۹. شبکه ایران

۲۰. ویکیپدیا

۲۱. Saviour. ir

۲۲. برنا نیوز

۲۳. Kheimenews. com

۲۴. Mouood. org

۲۵. Alborznews. net

۲۶. Softhadi. com

۲۷. Shia – news. com

۲۸. Kalemeh. ir

۲۹. Maarefmags. com

۳۰. مردم ک

۳۱. ایرنا

۳۲. خبرگزاری مهر

۳۳. نقدی بر انواع و گروه‌های شیطان پرستی، کیوان معمر، پاییز ۸۴ – دانشگاه علم و صنعت ایران

کلیسای شیطان، باقر طالبی، نشریه معارف، بهمن ۸۲، شماره

۳۴. کتاب مقدس شیطان پرستی، بخش نیایش با شیطان

۳۵. کتاب مقدس شیطان پرستی، نیایش برای درخواست شهوت

۳۶. کتاب مقدس شیطان پرستی، نیایش برای درخواست لطف و شفقت شیطان

۳۷. تورات، کتاب مزامیر باب ۴ آیه ۱

۳۸. تورات، کتاب مزامیر باب ۵ آیات ۸ الی ۱۰

۳۹. تورات، کتاب مزامیر باب ۱۰ آیات ۱۴ و ۱۵

۴۰. تورات، کتاب مزامیر باب ۲۲ آیات ۹ الی ۲۱

۴۱. انجیل متی باب ۷ آیات ۹ الی ۱۳

۴۲. انجیل برنابا فصل ۸۳ آیات ۲۷ الی ۳۱

۴۳. انجیل برنابا فصل ۱۲۲ آیات ۱۶ الی ۲۶

۴۴. خبر گزاری فارس

۴۵. کتاب دشمن خود را بشناس – نوشته سید مسعود جزایری

۴۶. سایت هنر موسیقی

۴۷. سایت ضیافت

۴۸. Scientific – Research Quarterly on Psychological Operations

۴۹. سایت علمی، فرهنگی بینش جوان تهیه کننده:

محمود کریمی

منبع:

راسخون برگرفته از سایت http://www.rasekhoon.net

٪٪٪انتها

صهیونیسم و شیطانیسم

متون دینی یهود عمده‌ترین عامل ایجاد این نحله‌ی فاسد فلسفی و فرهنگی (بخوانید ضد فرهنگی) بوده است.

۱. متون: از متون یهودی و نقش آنها در شکل گیری شیطان پرستی، چند نکته ذیل، قابل توجه است:

۱. ۱. بر اساس آموزه‌های یهودی و عبرانی، شیطان نه یک موجود بد؛ بلکه یک فرشته‌ی خادم! برای آزمایش انسان‌ها است.

۱. ۲. در مکاشفات نیز، به عدد ۶۶۶ عدد مقدس شیطان پرستان، اشاراتی شده است.

۱. ۳. خواه و ناخواه، متون یهودی مأخذ و منبع مهمی برای مسیحیان نیز قلمداد می‌شوند و نحوه‌ی اعتقاد یهودیت به شیطان، تأثیرات فراوانی را بر مسیحیت داشته است.

۲. «کابالا» یا «قبالا» یا همان تصوف یهودی آیینی است که به نوع خاصی از ریاضت‌های شیطانی یهودیت دلالت دارد. کابالا، بخش رمزآلود و بسیار سرّی دین یهودی، طی ۵۰۰ سال اخیر محسوب شده و عمده تحولات جهان از سوی کابالیست‌ها دنبال می‌شود. («Kabbalistic»های مسیحی، کسانی بودند که تلاش می‌کردند تا از عرفان و تصوف یهودی، استفاده کنند تا بدین وسیله الوهیت مسیح (عَلَيْهِ السَّلَام) را اثبات کنند.

آنان شیفته‌ی پنتاگرام شده بودند. پنتاگرام برای آنها، نمادی از مسیح و اشاره‌ای به روح مقدس در جسم بود.

شاهکار محبوب «Gematric» اضافه کردن حرف عبری «Shin» به کلمه‌ی چهار حرفی «YHVH» بود.

حرف «Shin» در زبان عبری نشان دهنده‌ی آتش و روح مقدس به معنی خداست.

(«YHVH»، به رایج‌ترین صورت «Jehovah» یا همان «YHSHVH» (عیسی) است.

او بدین وسیله بین ستاره‌ی پنج رأس، عید پنجگانه، عیسی مسیح و خدا رابطه برقرار کرد. چندین رابطه بین پنتاگرام و مسیحیت وجود دارد. پیش از به صلیب کشیده شدن مسیح (عَلَيْهِ السَّلَام)، پنتاگرام، یک نشان رجحان یافته برای آرایش کردن و زینت دادن جواهرها و طلسم‌های مسیحیان اولیه بود.

این علامت که به راحتی و در یک حرکت پیوسته‌ی قلم کشیده می‌شد، با پنج زخم مسیح (عَلَيْهِ السَّلَام) آمیخته شده بود.

پنتاگرام همچنین برای یک فرقه‌ی نهانی عرفانی مسیحی نمادی از «Isis» الهه‌ی حاصل خیزی و «Venus» اصلی‌ترین رب النوع مؤنث بود.

فرقه‌ای که به صورت پنهان در نقاط مختلف، در سراسر تاریخ مسیحیت وجود داشت. «کریستف کلمب» و همکارانش همگی کابالیست بودند! و از فنون جادوگری کابالایی و منجمان آن در راه پیدا کردن قاره آمریکا، بهره برداری کردند.

کابالا ـ عمیقاً بر برخی باورهای خرافی همچون جادوگری استوار است و رسماً برای آن تقدس قائل است و این عمده‌ترین نقطه اشتراک شیطان پرستی در گذشته و حال با شیطان پرستی است.

هم اکنون اصطلاح کابالا، وصف کننده تمرین آیین و دانش محرمانه یهود است.

مهم‌ترین منابع و کتب کابالا ـ یستی که به عنوان ستون فقرات و پایه‌ی اصلی آیین کابالا ـ در آمده‌اند، شامل مجموعه کتب عبری «بهیر» (به معنای کتاب روشنایی) و «هیچالوت» (به معنای کاخ ها) می‌شوند که به قرن اول میلادی باز می‌گردند. نهایتاً در قرن سیزدهم میلادی کتاب «زوهر» نوشته شد که تفکر و شکل کنونی «آیین کابالا» را تشکیل داد.

«عبدالله شهبازی» نویسنده‌ی مجموعه کتاب‌های زرسالاران یهودی و پارسی و متخصص تاریخ، در پایگاه خود درباره‌ی فرقه‌ی کابالا مقاله‌ی جامعی دارد و دیدگاه‌های وی با آنچه در دانشنامه‌ی «ویکی پدیا» آمده است، متفاوت است.

وی در قسمت نخست مقاله‌ی خود درباره‌ی تعریف کابالا می‌نویسد:

«کابالا- نامیست که بر تصوف یهودی اطلاق می‌شود و تلفظ اروپایی «کباله» عبریست به معنی «قدیمی» و «کهن». این واژه به شکل «قباله» برای ما آشناست.

پیروان آیین کابالا- یا کابالیست‌ها این مکتب را «دانش سری و پنهان» خاخام‌های یهودی می‌خوانند و برای آن پیشینه‌ای کهن قائل‌اند. برای نمونه، مادام «بلاواتسکی» رهبر فرقه «تئوسوفی» مدعیست که کابالا- (قباله) در اصل کتابیست رمزگونه که از سوی خداوند به پیامبران، آدم و نوح و ابراهیم و موسی نازل شد! و حاوی دانش پنهان قوم بنی اسرائیل بود.

به ادعای بلاواتسکی، نه تنها پیامبران، بلکه تمامی شخصیت‌های مهم فرهنگی و سیاسی و حتی نظامی تاریخ چون افلاطون و ارسطو و اسکندر و غیره، دانش خود را از این کتاب گرفته اند! مادام بلاواتسکی برخی از متفکرین غربی، چون اسپینوزا و بیکن و نیوتون را از پیروان آیین کابالا می‌داند. شهبازی در ردّ این ادعا می گوید:

(برای تصوف یهودی، به عنوان «یک مکتب مستقل فکری» پیشینه‌ی جدی نمی‌تواند یافت). شهبازی، دیرینه‌ی مکتب کابالا را به اوایل سده‌ی سیزدهم میلادی محدود کرده و ماقبل آن را گرته برداری یهودیان از مکتب «فیلو» اسکندرانی در فرهنگ «هلنی» و فلسفه یونانی می‌داند. وی در قسمت دوم مقاله‌ی خود می‌نویسد:

«سرآغاز طریقت کابالا به اوایل سده‌ی سیزدهم میلادی و به اسحاق کور (۱۱۶۰ – ۱۲۳۵ م) می‌رسد. او در بندر «ناربون» (جنوب فرانسه)

می‌زیست و برخی نظرات عرفانی بیان می‌داشت.» وی در جایی از قسمت اول مقاله‌ی خود درباره‌ی گذشته‌ی تصوف یهود، پیش از ظهور کابالا، می‌نویسد:

«مشارکت یهودیان در نحله‌های فکری رازآمیز و عرفانی به فیلواسکندرانی در اوایل سده‌ی اول میلادی می‌رسد.» مکتب کابالا نیز به دو بخش «حکمت نظری» و «حکمت علمی» تقسیم می‌شود. در تصوف کابالا بحث‌های مفصلی درباره‌ی خداوند و خلقت وجود دارد.» این استاد تاریخ در انتهای بحث خود می‌افزاید:

«آنچه از زاویه‌ی تحلیل سیاسی حائز اهمیت است، «شیطان شناسی» و «پیام مسیحایی» این مکتب است و دقیقاً این مفاهیم است که کابالا را به عنوان یک ایدئولوژی سیاسی معنادار می کند.»

مناسک جنسی در فرقه کابالا:

مسأله‌ی دیگری که در فرقه‌ی کابالا- حائز اهمیت است مناسک «جنسی» این فرقه است که از نیمه‌ی سده‌ی هجدهم و بر اساس آموزه‌های فردی به نام «یعقوب بن یهودا لیب»، که با نام «یاکوب فرانک» (۱۷۱۹ – ۱۷۲۶) شهرت دارد، ظهور کرد. یاکوب فرانک شاخه «فرانکسیت» فرقه‌ی کابالا- را بر بنیاد میراث شاخه‌های متعلق به «شابتای زوی» و «ناتان غزه ای» بنا نهاد. وی که به یک خانواده‌ی ثروتمند تاجر و پیمانکار یهودی ساکن اوکراین تعلق داشت و همسرش نیز از یک خانواده‌ی ثروتمند تاجر بود، در جوانی به طریقت کابالا جذب شد، کتاب «ظُهَر» (Zohare) (کتابی که موسی بنشم تاولئونی د رسال‌های ۱۲۸۰ – ۱۲۸۶ میلادی نوشت و با تدوین این کتاب، تصوف رازآمیز کابالا به صورت یک نظام فکری و عملی سازمان یافته و منسجم درآمد و شکل نهایی یافت) را خواند و به عضویت شاخه شابتای زوی درآمد. در دسامبر ۱۷۵۵ فرانک از سوی سران فتنه «دونمه» برای تصدی ریاست این فرقه در لهستان به همراه دو خاخام راهی زادگاه خود شد.

فرانک در رأس فرقه شابتای در «پودولیا» قرار گرفت ولی کمی بعد، در ژانویه ۱۷۵۶ کارش به رسوایی کشید. زمانی که فرانک و پیروانش در یک خانه در بسته مشغول اجرای مناسک جنسی مرسوم در فرقه‌ی شابتای بودند، به علت بازشدن تصادفی پنجره‌ها، مردم مطلع شدند و ... یکی از مواردی که توانسته از کابالا به شیطان پرستی راه یابد، نماد «پنتاگرام» یا ستاره‌ی پنج پَر است.

این نماد به مثابه ابزاری برای جادوگران کابالیست مورد استفاده قرار می گرفته است.

همچنین شنیدنی است که بخش عمده‌ای از بازیگران و خوانندگان فحشاء محور جهان، همچون «مدونا» کابالیست می‌باشند. «مدونا» سال ۲۰۰۵ رسماً عضویتش را در گروه‌های کابالاـ اعلام کرد و نام یهودی «استر» را بر خود نهاد. نقطه‌ی دیگر اشتراک کابالا با شیطان پرستی، دیدگاه جنسی این دو می‌باشد که در هر نحله‌ی فاسد، لذت جنسی در اولویت قرار دارد. بنیان گذاران کابالا همان افرادی هستند که سپس نهضتی!! را با عنوان «پرستش زنان» تشکیل دادند که می‌توان به صراحت آن را یک جریان شهوت محور خطاب کرد. برخی از کارشناسان بر این باورند که کابالیست‌ها ذائقه‌ی جنسی مردان و زنان را در سراسر عالم دست خوش تغییر و تحول به سمت توحش قرار داده‌اند، مانند تغییر جنسیت «مایکل جکسون» و ... یادآوری این نکته ضروریست که یهودیان و صهیونیست‌ها به شدت از سخن راندن در باب کابالا پرهیز دارند و امروزه تنها یک کتاب فارسی در این خصوص قابل دسترسی بوده است!

عضویت در جهنم

شیطان پرستی شیطان پرستان فرقه‌هایی هستند که اگر بخواهیم در مورد آنها و چگونگی پیدایش شان اطلاعاتی داشته باشیم. باید از این جا شروع کنیم که سال‌های پس از رنسانس را می‌توان به سال‌های افسار گسیختگی جهان غرب در تمامی ابعاد فردی و اجتماعی و جنبه‌های متعدد منتهی به روابط انسانی توصیف کرد. پس از برداشته شدن یوق تعالیم متعصب کلیسای کاتولیک از گردن انسان غربی، چند جریان عمده فکری و فلسفی شکل گرفت که یکی از آنها شیطان پرستی بود.

برخی از عناصر فاسد با اتکا به گرایشات و نظریات توراتی و پروتستانی به صورت مخفیانه جریان «شیطان پرستی» را با ویژگی‌هایی همچون گناه گرایی، قتل، تجاوزات جنسی، عدم اصول اخلاقی، بی‌توجهی به مسائل توحیدی و ... پایه‌گذاری کردند.

سال ۱۹۶۰ را می‌توان به صورت جدی آغاز دوره جدید حیات و فعالیت شیطان پرستان در آمریکا دانست.

شیطان پرستان آمریکایی عقیده داشتند که شیطان نه یک موجود بد، بلکه یک فرشته خادم برای آزمایش انسان‌ها است! عضویت در گروه شیطان پرستان

شیطان پرستان که در آن زمان تعداد محدودی را تشکیل می‌دادند، پس از گذشت چند سال تصمیم گرفتند تا این فرقه را گسترش دهند و از روش‌های گوناگونی برای جذب شدن در این گروه استفاده کردند.

یکی از روش‌های جذب جوانان، استفاده از موسیقی‌های راک بود.

خوانندگان این سبک از موسیقی بر روی صحنه و در کلیپ‌های خیابانی دست به خوردن و آشامیدن میوه‌های فاسد، خون و... می‌نمودند و کاست‌های ضبط شده‌شان در کشورهای مختلف انتشار داده می‌شد.

جوانان زیادی از این موسیقی استقبال کردند و دلیل استقبال از این موسیقی چیزی نبود جز جاذبه‌های مجازی و حاشیه‌ای موسیقی. مانند ایجاد فضا برای روابط آزاد دختران و پسران و ارزان و قابل دسترس بودن موسیقی با توجه به ٪٪ارتقاء تجهیزات فنی و تکثیر و توزیع آن.

یکی دیگر از روش‌های جذب افراد به این گروه تشکیل کلاس‌هایی با موضوعات جذاب بود که در انتهای این کلاس‌ها قوانین شیطان پرستی را آموزش می‌دادند. برخی از قوانین شیطان پرستی

عقد ازدواج تنها با تقسیم یک نان توسط پیشوایان دین بین عروس و داماد و خوردن آن دو تکه نان انجام می‌شود.

طلاق نیز با پرتاب یک سنگ ریزه از طرف شوهر به سوی زن محقق خواهد شد!

پوشیدن لباس آبی حرام است!

درختان بزرگ قدیمی را تقدیس کنید و با پارچه آن را بپوشانید یا رنگ بزنید!

رعد و برق و ابر و آتش و خورشید و ماه و ستارگان را گرامی می‌دارند و به نان و چراغ احترام ویژه می گذارند.

آموختن سواد حرام است.

سزای باسواد در دنیا و در آخرت عذاب است.

آموختن عربی ممنوع است.

فقط یک نفر از نسل شیخ عدی حق دارد عربی و قرآن یاد بگیرد، ولی باید نام شیطان را از نسخه‌ی قرآن پاک کند.

کسی حق ندارد نام شیطان را به زبان بیاورد کوتاه کردن ناخن حرام است!

ترک وطن بیش از یک سال حرام و موجب جدایی زن از شوهر می‌شود!

و ... شیوه‌های تبلیغ

امروزه بیشترین شیوه‌های تبلیغ به صورت انتشار سی دی، کاست وپوستر مربوط به خوانندگان متالیکا، گسترش یافتن سایت‌ها و وبلاگ‌های مربوط به شیطان پرستی، تبلیغ و اطلاع رسانی از طریق پارتی‌های شبانه و گفتگوهای دوستان علی الخصوص در مناطق مرفه شهرها، تبلیغ در تالارهای گفتگوهای مجازی و صورت می گیرد.

منبع:

مجله دیدار آشنا ۱۲۲

نویسنده: مینا کمالی برگرفته از سایت http://www. rasekhoon. net

فلسفه شیطانی

شیطان در نُه جمله شیطانی منتسب به «آنتوان شزاندر لاوی» درباره‌ی شیطان، به موارد ذیل خلاصه می‌شود:

۱. دست و دلبازی کردن افراطی، اسراف شدید به جای میانه روی!

۲. زندگی دنیوی، به جای نقشه خیالی و موهومی روحانی!

۳. دانش معصوم، به جای فریب دادن ریاکارانه خود!

۴. محبت کردن به کسانی که لیاقت آن را دارند، به جای عشق ورزیدن به نمک نشناسان!

۵. انتقام و خونخواهی کردن، به جای برگرداندن صورت! (اشاره به تعالیم مسیحیت که می گوید هرگاه برادری به تو سیلی زد، آن طرف صورتت را جلو بیاور تا ضربه‌ای به طرف دیگر بزند)

۶. مسؤولیت پذیری در مقابل مسؤولیت پذیران، به جای نگران بودن خون آشام‌های غیرمادی!

۷. انسان مانند دیگر حیوانات است، گاهی بهتر ولی اغلب بدتر از آنهاییست که روی چهار پا راه می‌روند:

به دلیل آن که انسان دارای نیروی روحانی و پیشرفت‌های روشنفکرانه، او را به پست‌ترین نوع حیوانات مبدل کرده است!

۸. شیطان بیشتر آن چیزهایی که گناه شناخته می‌شوند ارائه می‌دهد، چون که تمام آنها به یک لذت و خشنودی فیزیکی، روانی یا احساسی منجر می‌شوند!

۹. شیطان بهترین دوست کلیسا است؛ چرا که در میان تمام این سال‌ها وجود شیطان دلیل ماندگاری کلیساها است! در مقایسه با این جملات، لاوی نه گناه شیطانی دیگری را نیز نام برده است:

«حماقت»؛ «ادعا و تظاهر»؛ «نفس گرایی»؛ «انتظار بازپس گرفتن از دیگران»؛ «خود را فریب دادن»؛ «پیروی از رسوم و عقاید دیگران»؛ «روشن بینی ناکافی»؛ «فراموش کردن ارتدکسی گذشته» (به طور مثال، قبول کردن چیزی قدیمی در بسته بندی جدید، به

عنوان نو)؛ «غرور و افتخار بی‌حاصل» (مانند غروری که هدف شخصی را از درون می‌پوساند) و کمبود محسنات! «لاوی» سپس نُه قانون شیطانی را نیز وضع کرد، در حالی که اساسنامه‌ی آن اخلاقی نیست، ولی راهنمایی‌های کلی برای زندگی شیطان پرستی ارائه کرده است:

۱. هرگز نظراتت را قبل از آن که از تو بپرسند، بازگو نکن.

۲. هرگز مشکلاتت را قبل از آن که مطمئن شوی دیگران می‌خواهند آن را بشنوند، بازگو نکن.

۳. وقتی مهمان کسی هستی، به او احترام بگذار و در غیر این صورت هرگز آن جا نرو.

۴. اگر مهمانت مزاحم تو است، با او بدون شفقت و با بی‌رحمی رفتار کن.

۵. هرگز قبل از آن که علامتی از طرف مقابلت ندیده‌ای، به او پیشنهاد رابطه‌ی جنسی نده.

۶. هرگز چیزی را که متعلق به تو نیست برندار، مگر آن که داشتن آن برای کس دیگری سخت است و از تو می‌خواهد آن را بگیری.

۷. اگر از جادو به طور موفقیت آمیزی برای کسب خواسته‌هایت استفاده کرده‌ای، قدرت آن را اعتراف کن. اگر پس از به دست آوردن خواسته‌هایت، قدرت جادو را نفی کنی، تمام آن چه را کسب کرده‌ای، از دست خواهی داد.

۸. هرگز از چیزی که نمی‌خواهی در معرض آن باشی، شکایت نکن.

۹. کودکان را آزاد نده.

۱۰. حیوانات (غیر انسان) را آزار نده؛ مگر آن که مورد حمله قرار گرفته‌ای یا برای شکارشان. وقتی در سرزمینی آزاد قدم بر می‌داری، کسی را آزار نده، اگر کسی تو را مورد آزار قرار داد، از او بخواه که ادامه ندهد. اگر ادامه داد، نابودش کن.

فرزندان شیطان

جلّ الخالق! آدم چه چیزهایی که توی این دنیای قرن ۲۱ نمی‌بیند و نمی‌شنود. شنیده بودیم شیطان همیشه عده‌ای را وسوسه می‌کند و به هر طریقی که شده، به دنبال خود می‌کشاند. حتی تا آنجا که چند نفری دور هم جمع می‌شوند و یک سری کلمات و حرکات عجیب و غریب از خود در می‌آورند و بعد هم می‌گویند ما شیطان پرستیم. امّا خدایی این یکی را مطمئناً نشنیدید. نمی‌دانم بگویم یا نه؟ باشد می‌گویم، ولی باور کردنش با خودتان. «کلیسای شیطان» بله درست خواندید! همین مانده بود که جناب شیطان دارای کلیسا شود و پیروانش در آنجا دور هم جمع شوند و مراسم پرستش او را انجام دهند.

بعدی را داشته باشید. اگر این را بگویم، حتماً از تعجب شاخ در می‌آورید. اینها فقط به کلیسا اکتفا نکرده‌اند، بلکه پا را از این فراتر گذاشته‌اند و با دست مبارک خود، یک کتاب مقدس هم نوشته‌اند که به آن «انجیل شیطان» می‌گویند!

حالا اگر از شرح حال بنیانگذار این فرقه شیطان پرستی نوین که در سراسر دنیا مریدان زیادی هم دارد، بگویم از دیوار راست بالا می‌روید. این آقا که خود را کاهن اعظم کلیسای شیطان می‌داند و نویسنده کتاب انجیل شیطان است، در دوره نوجوانی دبیرستان را رها می‌کند و از خانه فراری می‌شود و در سن ۱۷ سالگی به یک گروه سیرک می‌پیوندد. بعد هم به نوازندگی روی می‌آورد. در نهایت به عنوان عکاس در دایره جنایی پلیس آمریکاست خدام می‌شود. این مستر در تشکیل خانواده و تربیت فرزندان هم گلی به سرش نزده و سه ازدواج ناموفق داشته است که بماند!...

آنتوان لاوی متولد شهر شیکاگو است.

او ابتدا سخنرانی‌های سری خود را هر هفته شب‌های جمعه انجام می‌داد تا اینکه در یکی از این جلسات که به آن «دایره اسرارآمیز» می‌گفتند، فردی به او پیشنهاد تأسیس آیین جدیدی را داد. البته به طور اتفاقی این پیشنهاد دهنده یهودی بوده است و باز هم به طور

اتفاقی علامت شیطان پرستان با کمی اختلاف، شبیه همان ستاره پرچم اسرائیل است و گاهی هم در یک دایره قرار می گیرد.

بعد از آن پیشنهاد بود که جناب لاوی احساس کرد، مسؤولیت مهمی را بر عهده‌اش گذاشته‌اند و اگر کوتاهی کند، بشریت عاقبت بخیر نخواهد شد! این بود که آستین بالا زد و کتاب‌های مختلفی نوشت. آیین پرستش شیطان، دفتر یادداشت شیطان، گفتگوهای شیطان، باران شیطان، نیایش‌های برادر اهریمنی من و ... از آن جمله بودند. او سپس ۱۱ قانون شیطانی را وضع کرد که راهنمایی برای زندگی شیطان پرستی نوین باشد.

به طور مثال قانون سوم می گوید:

«اگر مهمانت مزاحم تو است، با او بدون شفقت و با بی‌رحمی رفتار کن!»

سر انجام، سال ۱۹۹۷ بر اثر تورم ریه در بیمارستان سنت ماری سانفرانسیسکو مرد (بخوانید به هلاکت رسید) و روز مرگ او را به عنوان روز هالووین نام گذاری کردند.

بعد از او فرزندان خلفش! و مریدان باوفایش! راه او را ادامه دادند. البته نفوذ این فرقه در جامعه آمریکا تا حدّیست که بر اساس برخی شواهد تعدادی از سران دولت آمریکا نیز (از جمله جورج بوش، رییس جمهور سابق آمریکا)، یا به طور رسمی جزو این فرقه هستند و یا با آنان ارتباط نزدیکی دارند.

منبع:

ماهنامه موعود شماره ۹۲

بر گرفته از سایت http://www. rasekhoon. net

گرایش‌های شیطان پرستی

«شیطان پرستی» یا به اصطلاح آکادمیک و مکتبی‌اش (Satanism) از گرایش‌های انحرافی فکری و فلسفیست که از دیرباز در جهان و به خصوص در سرزمین غرب رواج داشته و با مختصات خاص خود، در «ایران» و منطقه‌ی «خاورمیانه» نیز نشانه‌هایی داشته است.

تلاش برخی اعضاء و پیروان کاذب این انگاره‌ی انحرافی و الحادی در جهان و ایران، برای جذب رهروان و پیروان بیش تر، به ویژه با توجه به فراگیرتر شدن «اینترنت» و رسانه‌های جمعی و نیز در مناطق خاص جغرافیایی، موجب آن می‌شود که بررسی آخرین وضعیت و شرایط آنها از اهمیت فراوانی برخوردار گردد. شیطان پرستی در جهان: «شیطان پرستی» همچون بسیاری از گرایش‌ها و فرقه‌های الحادی و انحرافی، یک حرکت شبه مکتبی و یا شبه فلسفیست که هواداران آن، شیطان را «الگوی اصلی در قبل از عالم هستی» می‌پندارند. مفهوم «شیطان»، در طول قرن‌های متمادی، بارها مورد مکاشفه قرار گرفته است.

در اصل در سنت مسیحیان باستانیِ «جودون»، شیطان به عنوان «بخشی از آفرینش» است که در برگیرنده‌ی قانونی است که می‌تواند در مقابل خواست خداوند مخالفت کند و با اختیار تام خود، قادر است مبارزه طلب باشد.

این مفهوم در طی قرون بعدی، به «مخالفت صرف علیه خداوند» تحریف شده است.

این معنا، از برداشت‌های آزادی از «کهن الگو» (Archetype) ای همچون دو نیمه‌ی متقابل خیر و شر، خوب و بد، روز و شب، نور و ظلمات و ... اخذ شده است.

در ادیان الهی مختلف، شیطان، جایگاه‌ها و معناهای خاص خود را دارا است.

در دین یهود، شیطان به عنوان «دشمن خدا» معرفی نشده است؛ بلکه «خادم»! خداست که وظیفه دارد ایمان بشریت را مورد آزمایش قرار دهد!. در دین مسیحیت و در بسیاری از شاخه‌های آن، شیطان در اصل، «لوسیفر» است.

قبل از آن که از درگاه خدا طرد شود، یک موجود روحانی یا فرشته بوده که در خدمت خداوندگار بوده است.

شیطان از درگاه خداوند به دلیل غرور بیش از حد و خودپرستی طرد شده است.

نکته‌ی مهم و اساسی در این خصوص، آن است که در غرب مسیحی، شیطان پرستی شکل شورش علیه مسیحیت را دارد. گروه‌های کوچک افراطی زیرزمینی دارند که هیچ ابایی از جنایت و آدم کشی ندارند و هویت خود را با عدد «۶۶۶» و یا «اسکلت های» گوناگون، آشکار می کنند.

در دین مبین اسلام، کلمه‌ی شیطان در عربی «الشیطان» به معنای خطاکار، متجاوز و دشمن است.

این، عنوانی است که به موجودی به نام «ابلیس» داده می‌شود. شیطان یکی از «فرشتگان» خاص خداوند بوده که جایگاه ویژه‌ای نزد خدا داشته است.

پس از آفرینش حضرت آدم عَلَیْهِ السَّلَام، خداوند به تمامی فرشتگان دستور می‌دهد که در مقابل آدم سجده کنند و شیطان به دلیل این که آدم از خاک آفریده شده، سرباز زده و از آن روز سعی در به انحراف کشیدن انسان‌ها داشته است.

در دین زرتشت، اهورامزدا و اهریمن با نیرویی برابر در نبرد دائمی با یکدیگر، جهان را اداره می کنند.

در آخرت شناسیِ زرتشتی، خدای نور، تنها به یاری انسان است که بر شیطان (خدای تاریکی) پیروز خواهد شد.

در فرقه‌های شرقی (هندوئیسم، بودایی، جینیسم و آیین کنفوسیوس)، نیز به نوعی دیگر مفهوم شیطان وجود دارد؛ ولی در این موارد، شیطان کمتر جنبه‌ی شخصی دارد و بیشتر به صورت نمادین و به عنوان نیروی انگیزاننده‌ی شر و تاریکی از آن صحبت می‌شود؛ چرا که در اغلب این فرقه‌ها، خدا وجود خارجی ندارد! و از این لحاظ، به شیطان نیاز چندانی نیست. (شیطان پرستان را می‌توان به دو فرقه و گرایش اصلی فلسفی و دینی تقسیم کرد:

شیطان پرستان فلسفی: منتسب به «آنتوان شزاندر لاوی» هستند.

او کسی بود که «کلیسای شیطان» را تأسیس کرد. در نظر «شیطان پرستان فلسفی»، هر شخص، خدای خودش است.

آنها با انکار عقاید انسانی وابسته با ماوراء الطبیعه و مطالب مربوط به آنها، موضوع ترس از مسائل ماوراء الطبیعی مطرح می کنند شیطان پرستی نوین، آیینی است دارای شباهت‌هایی به اومانیسم که انسان را برترین موجود و او را تنها در برابر خود مسؤول می‌داند. «آنتوان لاوی» می گوید:

خدای با عظمت و باشکوهی وجود ندارد و جهنمی که در آن گناهکاران کباب می‌شوند، هم نیست. اینجا و حالا روز شکنجه و سختی ماست! حالا ـ و اینجا روز خوشی ماست! اینجا و حالا فرصت ماست! این روز، این ساعت را انتخاب کن که زندگی رهایی بخشی نیست!. شیطان پرستی نوین، به خدایی اعتقاد ندارد و شیطان را تنها نوعی کهن نماد (archetype) می‌داند و انسان‌ها را تنها در برابر خود مسؤول می‌داند و اعتقاد دارد که انسان به تنهایی می‌تواند راه زندگی را تشخیص دهد، به همین دلیل هم این اعتقاد بیشتر به عنوان یک اعتقاد فلسفی شناخته می‌شود. شیطان در این نوع اعتقاد، نماد نیروی تاریکی طبیعت، طبیعت شهوانی، مرگ، بهترین نشانه‌ی قدرت و ضدمذهب بوده است.

این اعتقاد دارای شاخه‌های متعددی است، اما جز یکی دو نوع آن، همگی دارای این اصول هستند:

Atheism: خدایی در شیطان پرستی وجود ندارد. Not dualistic: روح و جسم غیرقابل دیدن هستند و هیچ جنگی بین عالم خیر و شر وجود ندارد. Autodeists خودپرستی، خدایی جز خود انسان وجود ندارد و هر انسانی خود یک خداست.

Materialistic: اعتقاد به اصالت ماده:

وابسته به شیطان بودن در برابر صراط مستقیم که راه خداییست:

ضدمذهب بودن؛ خصوصا مذاهبی که اعتقاد به زندگی پس از مرگ دارند. : عدم پرستش شیطان؛ زیرا شیطان جسم نیست و وجود

خارجی نـدارد. : اعتقاد به اسـتفاده از لـذت در حد اعلای آن؛ زیرا تمام خوشـی، دنیاییست و این خوشـی‌ها خصوصاً لذات جنسـی، پتانسیل لازم را برای کارهای روزانه آماده می کنند و به هر شکلی انجام آنها لازم و ضروری است.

در نظر شیطان پرستان فلسفی، محور و مرکزیت عالم هستی، خود انسان است و بزرگترین آرزو و شرط رستگاری این نوع از شیطان پرستان، برتری و ترفیع ایشان نسبت به دیگران است.

شیطان پرسـتان فلسـفی عموماً خـدایی برای پرسـتش قائل نمی‌داننـد و به زندگی غیر مادی بعد از مرگ نیز عقیده‌ای ندارند. به طور شفافی، آموزه‌های شـیطان پرسـتان فلسـفی، قدمتی بیشتر از کلیسای لاوی دارد. اگر چه این تصوری از شیطان است، ولی با موقعیت واقعی او تقابل دارد چرا که این تعالیم از آموزه‌های یهودی مسیحی نشأت گرفته است و شیطان را به دلیل خصوصیاتش پلید نگاشته است.

گستره شیطان پرستی (۱)

نویسنده: حمیدرضا مظاهری سیف

ایدئولوژی شـیطان پرستی دو روند حرکت تکاملی و تحرک انکشافی را پشت سـر گذاشته و امروز در اوج آشکاری و بی‌پروایی به دنیا عرضه می‌شود. حرکت تکاملی شـیطان گرایی تا اواسط قرون وسـطا و سـپس تحرک انکشافی آن را از نیمه دوم قرون وسـطا تا شیطان‌گرایی مدرن نشان می‌دهد. در این روند قوم بنی اسرائیل میراث بان شیطان‌گرایی است.

از دوره‌هـای بـدوی و باسـتان که در مصـر و بابـل و منـاطق شـمال آفریقا، جنوب غرب آسـیا و جنوب شـرق اروپا آواره بودنـد و از تمدنهای مختلف توجه و تجلیل از نیروهای شـر، سـتایش الهه باروری و مادر – خدا را آموختند و فنون سحر و علوم جادویی و سایر علوم و فلسـفه‌ها را به تدریـج فراگرفتنـد و حـدود قرن یازدهم تا سـیزدهم که نظریه تَجَلِّی و سایر نگرشـهای عرفانی از جهان اسـلام توسط اعراب یهودی به گنجینه حکمت پنهان یهود منتقل شد.

در این دوره یعنی مجموعه هزاره‌های باسـتان تا حدود هزاره اول مسـیحیت که به اواسط قرون وسـطا می‌رسد، حرکت تکاملی سنت شیطانی با محوریت خانواده‌های بزرگ و پر نفوذ یهودی سپری شد.

از حـدود قرون دوازده و سـیزده به تدریـج تحرک انکشافی شـیطان گرایی آغاز می‌شود که تا آغاز قرن بیست و یکم ادامه می‌یابد. در این دوره که شامل سـده‌های پایانی قرون وسـطا، دوران نوزایی و عصـر روشـنگری و دوره مـدرن می‌شود، شاهد پرده برداری و انکشاف نگرش‌ها و آیین‌های شـیطانی هستیم. نخستین پرده برداری، ترویج و شـیوع سـحر و جادو در قرون یازده به بعد است که تا امروز به اوج خود می‌رسـد. پرده دوم از قرن سـیزدهم به بعـد با علنی کردن عرفان یهود (کابالا / قبالا) آغاز می‌شود و امروز به اوج جلوه گری خود رسیده است.

پرده سوم علمگرایی و روی آوری به دانش در عصـر رنسـانس است، که بـا تکیه بر علوم سر و مبـانی کابالا و در چهارچوب سـنت یهودی – مسیحی رویکرد به دانش رقم می‌خورد. پرده چهارم، موسیقی شیطانی است که نمادها و آیینهای شیطانی را آشکارا به نام شیطـان معرفی می کنـد و پرده‌ی پنجم سـینمای شـیطانی است که ایـدئولوژی شـیطان‌گرایی را در سراسـر جهان تبلیغ می کنـد و پرده جـادویی به ذهن جهانیـان انـداخته و هماننـد سـاحران فرعون که ریسـمانها را مارهای زنـده و جنبنـده نمایاندنـد، شـیطان را مـدبری قدرتمنـد می‌نمایـد. هر مرحله از این تحرک انکشافی و پرده برداری از سـنت شـیطانی را بررسـی می کنیم. علوم سـری و جادوگری سحر و جادو هیچگاه از میان جوامع بشـری از بین نرفته است اما پس از دوره زندگی بدوی به ویژه در اروپا که فیلسوفان بزرگی در یونان پدید آمدند، کوشیدند رازهای جادو را با پرتو اندیشه و تفکر باز کنند و از آنجا بود که فلسفه‌ی غرب زاده شد.

در حدود هزار سال بعد از پیدایش فلسـفه در قرن چهارم میلادی با رسمیت یافتن مسیحیت در اروپا سحر و جادو خیلی کمرنگ شد

و نگرشها و باورهای دینی جای آن را گرفت. اما از سده یازدهم و دوازدهم موجی از گرایش به سحرو جادو به خصوص در بین زنان گسترده شد.

تا جایی که از سال ۱۲۹۸ سازمان تفتیش عقاید با سوزاندن زنان ساحره مبارزه خود را آغاز کرد. (۱)

این روند همچنان ادامه داشت تا اینکه از ۱۳۳۰ تا ۱۳۷۵ یعنی حدود چهل و پنج سال در قرن چهاردهم، چهل و هشت محاکمه بزرگ جادوگران و کشتار آنها صورت گرفت. (۲) و در سال ۱۵۶۳ قانون مجازات مرگ با دار در انگلستان تصویب شد (۳) و این کشتارها در قرن شانزدهم به اوج خود رسید و سپس روبه افول نهاد.

دقیقاً در قرن شانزدهم شاهد هستیم که آشکارا سحر و جادو به دربار کشورهای اروپایی راه می‌یابد. در آن دوره پادشاهان جادوگران را برای پیشگویی و مشاوره در امور است خدام کردند که معمولاً یهودی بودند. از جمله لورنز دومدیچی در خدمت هنری دوم پادشاه فرانسه بود و دختر او کاترین به همسری پادشاه در آمد. کاترین و پسرش شارل نهم «نسترا داموس» را به سمت پزشک، منجم، مشاور و پیشگوی خود گماشتند. غیر از او در دربار آنها غیب گویان و جادوگران فراوانی حضور داشتند. (۴)

با افزایش نفوذ جادوگران در مقامات بالا ـ و نیز جنایات و افراط کاری‌های کلیسا در برخورد با متهمین به جادوگری، دوره سهل گیری آغاز شد و به تدریج از شور اجرای قانون علیه جادوگری کاسته شد و این قوانین معطل ماند، تا اینکه در سال ۱۹۵۱ به دنبال لغو قانون جادوگری، جادوگران رسماً در مجامع عمومی، نشریات، کتابها و بعد رسانه‌های جمعی به ترویج عقاید خود پرداختند.

ابتدا کشیش‌ها یا رهبران فرقه‌های جادوی سفید روی صحنه آمدند و نیات و اهداف خیرخواهانه خود را اعلام کردند.

ولی در کنار آن، فرقه‌های جادوی سیاه نیز فعالیت خود را توسعه دادند. در این شرایط مخالفت‌هایی با آنها صورت گرفت اما به جایی نرسید و جادوگران و ساحران همچنان به کارهای خود ادامه دادند و تنها کوشیدند که آشکارا عملی بر خلاف قانون انجام ندهند تا بتوانند به زندگی اجتماعی خود ادامه دهند.

در سالهای ۱۹۶۳ به بعد اخباری از اعمال جادویی نشر پیدا کرد که هیچ منعی برای جادوگران در پی نداشت.

در کلیسای مخروبه سنت مری، گور برهم ریخته‌ای کشف شد.

استخوانهای مرده را از قبر درآورده و در مراسم مخفیانه‌ای از آن استفاده کرده بودند. چنین گزارشاتی بی‌وقفه ادامه داشته و هر سال تعدادشان افزایش می‌یابد. (۵) در اروپا و آمریکا قلب حیوانات را با خار سوراخ می کنند.

تندیس‌های مستهجن مومی می‌سازند، در کلیساها به طرز شرم آوری به مقدسات توهین می‌شود. البته این کارهایی که سرو صدای آن بلند می‌شد معمولاً از سوی تازه کارها انجام می گرفت و افراد حرفه‌ای ترجیح می‌دادند به عنوان مذهبی بی‌ضرر، بلکه مفید در جامعه شناخته شوند. (۶)

امروزه جادوی سیاه در پی لذت جسمانی، تضعیف جامعه و اخلاقیات و به انحراف کشاندن جوانان است.

پیتر هاینینگ پس از این اظهار نظر توضیح می‌دهد:

«کسانی که وابسته به چنین فرقی هستند به طور مرتب گرد هم جمع می‌شوند و غالباً برای تمسخر آیین عشای ربانی مسیحی، مراسمی شیطانی برگزار می کنند و سپس به شرم آورترین شکل، مشغول شهوترانی و هرزگی می‌شوند. با توهین به اماکن مقدس، گورستانها، به جامعه اهانت می کنند.

کسانی را که به گروهشان نمی‌پیوندند با ارعاب و اخاذی به فساد می کشانند و بدون تردید در بسیاری از طبقات اجتماعی رخنه می کنند.

از فعالیت‌هایشان گزارشات معدودی وجود دارد. کسانی که مایل به ترک گروه یا افشای رازهای فرقه باشند با خطری جدی مواجه می‌شوند». (۷)

آنچه در این بین قابل توجه است اینکه این اعمال آغاز راه شیطان‌پرستی نیست، بلکه شیطان‌پرستان در ابتدا، نامی از شیطان نمی‌آورند و به صورت مهمانی، آیینهای سری برای علوم باطنی و حتی عرفان و معنویت و عناوینی از این دست، کار خود را آغاز می‌کنند و پس از جذب کامل فرد و آمادگی کافی و ایجاد شرایط مناسب، او را به دنیای اسرار خود می‌برند، به طوری که دیگر راهی برای خروج نداشته باشد.

زیرا برای شیطان نام و آوازه‌اش مهم نیست، بلکه داشتن پیروانی جاهل و بندگانی تسلیم، رضایت بخش‌تر و خواستنی‌تر است.

عرفان یهود (کابالا / قبالا) گروهی از بنی اسرائیل همواره دنبال دانش و معرفت بوده‌اند.

اما این حقیقت را از راه درست نمی‌جستند. زمانی سحر و جادو را علم می‌دانستند و با اهداف و نیات شوم از آن استفاده می‌کردند و بعد در قرون اولیه مسیحیت با رویکرد به گنوسیزم برای ربوبیت شیطان و اصالت شرارت نظریه پردازی کردند.

به قول تقی زاده اینها افرادی بودند که به طور کلی نسبت به دین یهود بی‌قید بودند. (۸) و به راحتی تغییر دین می‌دادند و در دین جدیدشان هم بدعت گذاری و تغییر ایجاد می‌کردند.

در تفکر گنوسی این جهان از آمیزش نور و ظلمت ایجاد شده است.

این اندیشه در تعالیم مانی به اوج و تکامل رسید (۹) و مانی در قرن سوم میلادی از بابل یعنی مهد یهودیان در آن زمان برخواست (۱۰)

عرفان یهود نخست از سنت‌های ساحری و بخشی از تعالیم انبیای گذشته تشکیل شد و همواره می‌کوشید تضاد میان آنها را که در واقع تضاد کفر و توحید بود، حل کند.

این مشکل در تفکر توحیدی فیلون و ثنویت گنوسی ادامه پیدا کرد و یهودیان سعی کردند که از آنها سنتزی درست کنند که توحیدگرایی فیلونی و ثنویت گنوسی را با هم داشته باشند.

راه حل نهایی این بود که معتقد شوند:

بقای عالم وجود تنها به خاطر همین تضاد دائمی میان خیر و شر است و چون عالم وجود یکیست پس خیر و شر در ملکوت به یکدیگر پیوسته‌اند.

این تفکر که در دوره‌های بدوی و باستانی ریشه داشت به تدریج تئوریزه شد و در قرون وسطا ادامه یافت. «پل کاروس» در کتابش با نام «تاریخچه شیطان» می‌نویسد:

«خداوند وجود مطلق است و با توجه به قدرت غایی او در فرمانروایی، خود، نه شر است و نه خیر، اما او خیر است و در شر است». (۱۱) بدین سان پای شر به عالم الوهیت و توحید کشیده شد.

نگرش توحیدی و تعالی‌گرای فیلون باعث شده بود که واسطه‌هایی را میان خدا و انسان تشخیص دهد که به نظر او «لوگوس» یا همان عقل یا کلمه بود (۱۲) این واسطه بعداً در اندیشه عارفان یهودی متعدد شد و نظریه سفیراها را به وجود آورد و سفیراها به تجلیات خیر و شر خداوند تبدیل شد.

حیگائون در قرن ۱۳ معتقد بود که سه نور پنهان ازلی وجود دارند و فراتر از تیررس درک انسان هستند.

این نورها تابش و تَجَلّی خداوند بر خود او و تشعشعی درونی است.

بعدها کسانی همچون «داوید بن یهود احاسید» این نورها را به ده رساندند پس از این نورها سفیراها قرار دارند. سفیراها یا حجاب‌های نورانی پروردگار را تنها ظرف و مجرای نیت خداوند دانسته‌اند؛ هر چند که از او جدا نیستند. (۱۳)

این ایده‌ها به خصوص در جریان آشنایی یهودیان با عرفان اسلامی و نظریه تجلیات اسماء الهی در اندیشه عارفان مسلمان به شکل نهایی خود نزدیک شد.

اولین کسی که عرفان اسلامی را به اطلاع یهودیان رساند «ابویوسف یعقوب بن اسحاق قرقسانی» در قرن دهم بود.

او در عراق، کانون برخاستن شخصیتهای عرفانی مسلمان سکونت داشت. بعد از او در قرنهای دوازدهم و سیزدهم اسپانیا شاهد ترجمه آثار عرفانی عربی و شکل گیری عرفان اشراقی در یهود هستیم که به رهبری خاخام «اوراهام بن داوید» مشهور به «رَبَد» در پرووانس شکل گرفت. او به شریعت: هلاخا می‌پرداخت ولی تعالیم رمزآمیز او به پسرش «اسحاق نابینا» (حدود ۱۲۳۵ – ۱۱۶۰) که پدر قبالا نامیده می‌شود، رسید.

اسحاق نابینا نظریه سفیراها را پرورش داد. (۱۴) بر اساس اندیشه‌های اسحاق کور شخصی به نام موسی بن نحمان (۱۲۷۰ – ۱۱۹۴) که در دربار جیمز اول (از سرکردگان جنگ‌های صلیبی) نفوذ داشت، مبحث صدور سفیراها را دنبال کرد و کتابهای او تا قرن چهاردهم بسیار مورد توجه بود (۱۵)

در اواخر قرن سیزدهم کتاب زوهر که بازنگاری و توسعه یک کتاب قدیمی بود، توسط موسی لئونی عرضه شد.

زوهر تفسیر عرفانی عهد عتیق است.

توصیفات خداوند در کتاب مقدس و داستان پادشاهانی همچون داوود و سلیمان که دست و دامن خویش را به گناه آلودند، (۱۶) خدا شناسی کابالایی را به مراحل جالب تری رساند. چنانکه در این دین «عارف حتی از پذیرفتن این که احساس متعالی شر هم در خداست، روی برنمی‌تابد». (۱۷) تورات همواره داستان سرکشی قوم بنی اسرائیل و مجازات و عذاب خداوند و بعد توبه و هدایت و دوباره سرکشی بندگان و خشم خداست و این سرکشی و عصیان دامن پیامبران را نیز می‌آلاید. گاهی خشم خدا چنان بالا می‌گیرد که پیامبرانش او را اندرز می‌دهند و آرام می‌سازند.

در جایی از کتاب مقدس می‌خوانیم که وقتی موسی به خلوت عبادت رفته بود و مردم گوساله پرست شدند، خداوند به موسی می‌گوید:

«می دانم این قوم چقدر سرکش اند بگذار آتش خشم خود را بر ایشان شعله‌ور ساخته، همه را هلاک کنم. به جای آنها از تو قوم عظیمی به وجود خواهم آورد. ولی موسی از خداوند، خدای خود خواهش کرد که آنها را هلاک نکند و گفت خداوند ا چرا بر قوم خود این گونه خشمگین شده‌ای؟ مگر با قدرت و معجزات عظیم خود آنها را از مصر بیرون نیاوردی؟

آیا می‌خواهی مصریها بگویند:

خدا ایشان را فریب داد و از اینجا بیرون برد تا آنها را در کوه‌ها بکشد و از روی زمین محو کند (...؟ ۱۸)

صفات خشم و سخط که از صفات برجسته یهوه در تورات است، در قبالا تاثیر بسزایی گذاشت، به طوری که در مراتب تَجَلّی ذات یکتا سفیرایی که بازوی چپ تجلیات خداوند است و گورا (جبروت) نام دارد، منشأ خشم و شرور شناخته می‌شود و «این جهانِ عاصیِ پلیدِ شر که جنبه تاریک هر چیز زنده را تشکیل می‌دهد و او را از درون تهدید می‌کند برای نویسنده کتاب زوهر جنبه بسیار سحرانگیز و جذابی دارد». (۱۹) زیرا اینها نیز جلوه خداست و برای رسیدن به او باید خطا و گناه را نیز تجربه کرد.

در زوهر سفیراهای دهگانه به صورت مذکر و مونث معرفی می‌شوند. تجلیات مذکر حامل رحمت و خیر اند و تجلیات مونث حامل قهر و سطوت و بنا بر این شر هستند.

خداوند یگانگی مطلق است که خیر و شر و مذکر و مونث در آن متحد می‌شود. این قدرت نمادین توجیه گر آیینهای جنسی در عرفان یهود شد.

که در بزرگان کابالا نظیر شبتای و یعقوب فرانک آشکار گردید. (۲۰) بنا بر نظریه نحمان که واژه آزیلوت را به کار می‌برد، (۲۱) هر بخش از سفیراهای خیر و شر و بلکه هر سفیرا جلوه‌ای از وحدانیت است و خیر و شر و مذکر و مونث دارد. با این توضیح «هر صفتی مرتبه ای خیالی را نشان می‌دهد که شامل صفت اقتدار و عدالت و سخط الهیست و در آن تامل و درک عرفانی با سرچشمه

شر در خداوند مرتبط می گردد». (۲۲)

سفیراهای شر در عالم الهی سیترا احرا نام دارند «یهودیان می‌توانند با مراعات قوانین و توصیه‌های تورات به مهار کردن سیترا احرا کمک رسانند و توازن را در عالم حفظ کنند.

این توازن یا هماهنگی همچنین لازم می‌آورد که برخی کارها به سود نیروهای ناپاکی انجام گیرند:

گویا شر نوعی رشوه دینی می گیرد.

به طور کلی گناهان اسرائیل نه تنها زندگی و نشاط به سیترا احرا می‌بخشند بلکه برای سمائیل نیز، که جنبه مذکر امور خبیثه است، امکان تسلط یافتن بر شخینا را، که جنبه مونث سفیراهای پاکی و قداست است، فراهم می‌آورند.

آنگاه که چنین شد شخینا از شوهر حقیقی خود، تیفِرت که جنبه مذکر سفیراهای نیک است، جدا می‌افتد». (۲۳)

بر اساس آموزه سفیراها، آموزه دیگری به نام شِمیطاها در عرفان یهود تعریف می‌شود. شمیطاها یا ادوار تاریخ می گوید که سفیراهای گوناگون متناوباً بر جهان حکومت می کنند (۲۴) در دوره‌هایی سفیراهای خیر و در دوره‌هایی سفیراهای شر. از زمان ظهور حضرت مسیح تجلیات خیر در زمین به اوج خود خواهد رسید و تا پیش از آن اوج تجلیات شر است.

دوره تجلیات شر را عصر آکواریوس می‌نامند که انعکاس سیترا احرا در زمین است.

این دوره‌های گوناگون قوانین و تورات خاص خود را دارد. زوهر از این مضامین اباحه گرایانه سربسته سخن گفته است (۲۵) این تعالیم به طور سینه به سینه منتقل می‌شده و در محافل سری کابالایی مورد عمل قرار می گرفته است.

مراسم بلک مس کاترین مدیچی در قرن شانزده، آیین سری جنسی شبتای و پیروانش که او را مسیح می‌دانستند در قرن هفده و آیین جنسی یعقوب فرانک در قرن هجده که از آن پس با شکل گیری فراماسونری سازماندهی شد؛ و سایر اعمال شبکه‌های سری مافیایی نمونه‌هایی از قوانین توراتی عصر آکواریوس است.

در کنار این انحرافات اخلاقی که در آیین‌های شیطانی دیده می‌شود، انحرافات بینشی و اعتقادی بسیار خطرناکتر است.

اسحاق لوریا در قرن شانزدهم که دوره فشار شدید بر یهودیان و اخراج آنها از اسپانیا بود، اندیشه مسیح گرایی را در قبالا تئوریزه کرد. آموزه «تیقون» به معنای تکمیل پروژه‌ی آخرالزمان و رسیدن هرچه زودتر مسیح و بازگشت یهودیان به اورشلیم (فلسطین) که از قبالای لوریایی بر آمد، شور ادعای مسیحایی را در یهودیان تیزتر کرد. از دل عرفان یهود تا کنون صدها مسیح و موعودِ مدعی به وجود آمده است (۲۶) این مسأله به قدری شایع شده و به خصوص دامنگیر زائران اورشلیم می‌شود، که دکتر یایير بارال (Yair Bar – El) رئیس بیمارستان روان پزشکی اورشلیم نام آن را «سندروم اورشلیم» گذاشته است (۲۷)

در طول تاریخ مدعیانی که دیگران را متقاعد کنند، در اثر تغییر دین از یهودیت به ادیان دیگر، همواره تحریفاتی را در ادیان دیگر رقم زده‌اند.

از تحریف دین توحیدی زرتشت به ثنویت (۲۸) که شاید در اثر نفوذ یهودیان در زمان کورش و بعد از آن روی داد (۲۹) و نیز فرقه‌های گنوسی در قرون اولیه مسیحیت نظیر والنتاینیسم و مرقیون (۳۰) تا مسلمان شدن شابتای و پاشیدن بذر مدعیان مهدویت و انحرافات اخلاقی در بین مسلمین که بعدها بابیت و بهاییت از آن برآمد (۳۱) و مسیحی شدن یعقوب فرانک و ایجاد فرقه‌ای سری بین کاتولیک‌ها که بعدها در خدمت آرمانهای صهیونیسم قرار گرفت (۳۲) همه و همه حاصل نگرشیست که شیطان را برادر خدای پسر و فرزند دوم خدای پدر می‌داند.

یا به بیان دیگر شیطان را تَجَلّیِ یهوه دانسته و ریشه شر را در عالم الهی می‌بینند.

از این روی شباتای صوی در سال ۱۶۶۶ ادعای مسیحایی و بعد خدایی می کند، سپس به اسلام رو می‌آورد و بعد از مدتی مسیحی می‌شود و امروز در دایره المعارف یهود می‌خوانیم که او به قول «ناتان غزه ای» یک «خاطی قدیس» بود.

زیرا هر جا که رفت شور و وجد عرفانی‌اش را که همراه با لاابالیگری و هوسرانیهای عجیب و غریب بود، گسترش می‌داد. که امروز این اعمال را در پارتیهای شیطان پرستی می‌بینیم. پس از او نیز در قرن هجدهم یعقوب فرانک با همان ادعاها در ابعاد گسترده و پلیدتری آیینهای شباتای را توسعه داد. (۳۳) و امروز» مادونا» هرزه‌ای که شهرت جهانی دارد، کابالیست بودن خود را علنی کرده و به عنوان سفیر عرفان یهود معرفی می‌شود. رنسانس و نهضت علمگرایی معمولاً ـ گفته می‌شود که رنسانس اروپا در اثر ارتباط اروپاییها با مسلمانان اتفاق افتاد. صد البته این مطلب صحیحیست اما تمام حقیقت نیست. واقعیت اینست که انتقال دانش از جهان اسلام به غرب همراه با نوعی غربی شدن بود.

یعنی این دانش در سنت یهودی – مسیحی دریافت شد و مبانی سکولاریستی و سیت نیستی در جنبش ساینتیسم تاثیر بسیار گذاشت. گذشته از این که تنها منبع رنسانس آثار و اندیشه‌های مسلمین نبود، بلکه بخش عمده‌ای از علوم و اندیشه‌ها از سوی یهودیان و به ویژه کابالیستها به سرکردگان رنسانس منتقل شد.

قرن شانزدهم، قرن فراگیری زبان عبری بود (۳۴) به طوری که آن را کلید فهم کابالا و دست یابی به مخزن علوم می‌دانستند.

در قرن پانزدهم افرادی نظیر «پیکومیراندولا» به فراگیری زبان عبری پرداختند و استادان یهودی برای خود اختیار کردند (۳۵) او در صدها رساله کوشید تا زاویه دیگری را به روی افرادی بگشاید که فلسفه یونان و اندیشه‌های ارسطو را از دیدگاه قرون وسطا می‌دیدند. افراد دیگری نظیر «روشلن» و «پیستوریوس» این روند را ادامه دادند، در آن سالها کتاب «سفریصیرا» از کتب برجسته کابالا بارها تجدید چاپ شد و نهضتی از کابالیستهای مسیحی تاثیر خود را بر شکستن شالوده‌های فکری قرون وسطا گذاشت و روح عصیان، جستجو و راز پردازی و انسان مداری یهودی را که گاه انسان را برتر از خدا می‌نشاند، گسترش داد.

در متون قبالایی می‌خوانیم:

«ساحری بسیار خطرناک است.

می‌تواند بر خدا سایه افکند.

علیرغم آن، خاخام کانینا از انجام آن ابا نکرد. این برای آن بود که او از خدا خیلی برتر و بالاتر بود». (۳۶)

این اندیشه‌ها به ویژه از طرف یهودیانی که تحت فشار آن روزگار به مسیحیت رو می‌آوردند و در صدد یافتن موقعیت اجتماعی بودند، ترویج می‌شد.

نه تنها اندیشه‌های عصر نوزایی و عصر خرد از سرچشمه‌های شیطان سیرآب می‌گشت، بلکه حمایتهای عینی و مادی برای ترویج این افکار نیز از سوی کانونهای مشکوک ثروت و قدرت تأمین می‌شد.

خانواده مدیچی که از ثروتمندان ایتالیا بودند از هنر رنسانس حمایت کردند و آن را در ساختن کلیساها نیز وارد می‌کردند (۳۷) همچنین افول اخلاق در آن دوران به ویژه در ایتالیا به خوبی نشان می‌دهد که چه ارزشهایی بر جامعه حاکم می‌شد و ارزشهای دینی و کلیسا رو به تباهی می‌رفت.

انسان عصر جدید به علم و خرد بازگشت اما آن را رویارویی با خداوند و در گرو روگردانی از دین و بر اساس همراهی با شیطان و فرمانبری از او می‌دید. اگر چه این حرکت به نام شیطان انجام نمی شد.

زیرا برای شیطان نام و آوازه‌اش مهم نیست، بلکه داشتن پیروانی جاهل و بندگانی تسلیم، رضایت بخشتر و خواستنی‌تر است.

دانش جدید که بر این مبانی ناپاک و شیطانی استوار شد در طول قرنهای بعد دستاوردهای خود را به صورت مرگبار و توطئه سازی نشان داد. دانشی که نه تنها رفاه و آسایش و شکوفایی را برای بشر به ارمغان نیاورد، بلکه باعث تخریب محیط زیست، آشفتگی روانی، جنگ، سستی روابط انسانی و خودباختگی انسان در برابر غلبه هوسناک تکنولوژی بر زندگی است.

به همین دلیل تبار دانش جدید در عصر رنسانس بیش از اینکه به اندیشه‌های زندگی ساز و پاک اسلامی پیوند بخورد، به تفکرات

شیطانی قبالایی مربوط می‌شود. فراماسونری تا پیش از رنسانس علم در انجمنهای سری گوناگون بود که ماهیت کابالایی داشتند و با هم هم پیمان بودند. با علنی کردن دانش در رنسانس لازم بود انجمن‌های مخفی به طور مناسبی بازسازی شود تا نیروی دانش همچنان در قلمرو اهداف شیطانی باقی بماند. سازماندهی فراماسونری بعد از رنسانس در واقع حرکتی بود تا دانشمندان و نخبگان سیاسی و فرهنگی جهان را در لوای آرمان‌های کهن شیطانی جمع کنند (۳۸)

تاریخ نگاران فراماسون سابقه سازمان خود را به آدم عَلَیْهِ السَّلَام می‌رسانند و حضرت موسی را استاد اعظم لژ مهاجران مصری در زمان فرعون معرفی می‌کنند (۳۹) اما واقعیت اینست که در سال ۱۴۵۹ در شهر کاسل واقع در ایالت هِس آلمان سه کتاب از جمله یکی تحت عنوان «زفاف شیمیایی «انتشار یافت که روی جلد هر سه نام اسرار انگیز، افشاگر و مستعار «کریستین روزنکروتس» دیده می‌شد.

این سه مجلد که می‌توان آنها را بیان معتقدات شمرد در آغاز قرن هفدهم میلادی در شهر استراسبورگ فرانسه تجدید چاپ شد و در آنها اخوت مسیحی که از هرمیتیسم و کابالا غنا می‌گرفت، سخن گفته شده است.

این مانیفستها دل شوره اصلاحات اجتماعی، فکری و مذهبی را کتمان نمی‌کردند و تعدادی از اندیشمندان آن روزگار را به ویژه در محافل علمی و فلسفی انگلیسی الهام بخشید که همین اندیشمندان در واقع بخشی از پایه گذاران فراماسونری به شمار می‌رفتند. (۴۰)

«در اسکاتلند و پس از آن انگلستان خاندان استوارت (که از ۱۶۰۳ تا ۱۷۱۴ بر اسکاتلند و انگلستان حکومت راند) به پیروی از فرصت طلبی‌های سیاسی خود توسعه این گروهها را مورد حمایت قرار داد» (۴۱) و در ژوئن ۱۷۱۷ از جمع گروهها و لژهای پراکنده، گراند لژ انگلستان تشکیل شد و «آنتونی سایر» را به عنوان اولین استاد اعظم این سازمان مخفی برگزیدند. (۴۲) و اولین اساسنامه آن به درخواست دوک «فیلیپ دو وارتون «استاد اعظم لژ بزرگ لندن در آن زمان، تدوین و در سال ۱۷۲۳ منتشر شد.

این کد ماسونی با عنوان اساسنامه آندرسون شناخته شد زیرا توسط «جیمز آندرسون «تدوین گردید. (۴۳) در این اساسنامه این اصول مطرح شده است:

اعتقاد به خدا که معمار بزرگ جهان است.

جایگزین کردن ابزارساختمان سازان با واژه‌های فلسفی. سوگند حفظ اسرار. مراعات علائم شناسایی (واژهها، حرکات، لمس و مصافحه). مدارا با کلیه مذاهب اما ممانعت از ورود ملحدان، زنان و بردگان و نوکران به لژها. ابراز وفاداری به مقام سلطنت. برگزاری مراسم آموزش کارآموزان و آشنا کردن آنان با اطلاعات نمادین: امری که با ایجاد درجات کارآموزان و یاران همسنگر ارتباط دارد». (۴۴)

در این جا خدا به عنوان معمار بزرگ جهان کاملاً تعریفی کابالایی دارد و به صورت منشأ خلاق خیر و شر و با دو چهره شیطانی و مقدس شناخته می‌شود. در دهه‌های گذشته با استفاده نظریات جدید فیزیک کو آنتوم و نسبیت حوزه یکپارچه انرژی جهانی به عنوان شعور و قدرت مطلق جهان و معمار کائنات معرفی می‌شود. (۴۵) این دیدگاه هم نیرویی را که در سحر و جادو از آن استفاده می‌شود، توجیه و تقدیس می‌کند و هم بر شالوده‌ای کاملاً مادی تعریفی نو از باورهای معنوی ارائه می‌دهد.

فراماسونها شخصی به نام «حیرام» که سازنده معبد سلیمان است (۴۶)، پدر ماسونی می‌دانند. حیرام دو ستون اصلی برای معبد سلیمان بنا کرد که نام آنها را یاکین / جاکین و بوغز / بوعز گذشته‌اند.

«ستونها را در رواق هیکل بر پا نمود و ستون سمت راست را برپا نموده نام آن را یاکین نهاد و پس ستون سمت چپ را برپا نموده آن را بوعز نامید». (۴۷) این دو ستون معبد سلیمان که صهیونیستها در آرزوی باز سازی آن هستند، نماد اصلی فراماسونریست که در معابد ماسونی طراحی می‌شود. لازم به ذکر است که از نظر آنها جناب سلیمان نماد ارتباط با شیاطن و استفاده موثر از جن و

جادوست.

نام این ستونها نیز دارای معنایی رمز آلود است.

«یاکین» و «بوعز» به معنی تاسیس با قدرت آمده است.

استاد اعظم» اوسوالدویرث» چنین می گوید:

«اگر کلمات یاکین و بوعز بر عکس خوانده شوند بشکل nikaj و zaob در می‌آیند. این مساله برای مخفی نگهداشتن اسرار به صورت قاعده‌ای در تمام مرامهای سری مرسوم است.

در صورتی که حروف بیصدای کلمات مذکور مد نظر قرار گیرد به دو علامت NK و ZB برخورد می‌شود که اولی به معنی رحم و عضو باردار شونده و زاینده موجودات عالم است و دومی به معنی ذکر یعنی عضو نر و باردار کننده». (۴۸) بدین صورت دو ستون J و B سمبل رابطه جنسی، زاد و ولد و برکت و وسعت دارایی هستند و این همان معانی نمادین و ارزشهای شیطان پرستی بدوی است.

سازمان فراماسونری می کوشد تا با این نمادها، رمزها و اسرار ارزشهای شیطانی خود را به صورتی جذاب و حساب شده به افرادی منتقل کنند، که می‌توانند نقش موثر فرهنگی یا سیاسی در دنیا داشته باشند. این سازمان امروزه مجموعه‌های بزرگ علمی و فرهنگی را تحت نفوذ دارد و به کمك آنها، ساختارها و نهادهای سیاسی بین المللی و ملی را در سلطه خود آورده است (۴۹)

این سازمان از قرن هجدهم به بعد در پرورش و جذب نخبگان سیاسی، فرهنگی و علمی جهان کوشیده و با حفظ آیین‌های سری کابالا سنتهای شیطان گرایی را تداوم بخشیده است و با افرادی که به طور درجه بندی شده در سی و چند مقام فعالیت می کنند، نفوذ سیاسی، اقتصادی و فرهنگی فراگیری پیدا کرده است و با موسسات علمی، پژوهشی، فرهنگی و بنگاه‌های اقتصادی و نهادهای سیاسی آشکار و پنهانی که در آنها نفوذ دارد، می‌خواهد دنیا را به سوی اهداف شیطانی خود پیش ببرد. سازمان فراماسونری در شکل انجمنها و محافل سری در بسیاری از مراکز علمی دنیا مشغول جذب نیرو است.

یکی از این انجمنها که بسیار فعال عمل کرده و دامنه خود را در دانشگاه‌های کانادا و آمریکا گسترده، انجمن جمجمه و استخوان است.

جرج بوش پدر در سال ۱۹۴۷ در دانشگاه ییل به این انجمن پیوست. (۵۰)

با ایجاد سازمان فراماسونری اگر چه به ظاهر یك سازمان مخفی و پوشیده ایجاد شد اما در حقیقت سازمانی برای توسعه و تحقق ایدئولوژی و ارزشهای شیطانی شکل گرفت و اهداف و آرمانهای آنها هم از کسی پنهان نماند. از این رو یك مرحله از پرده برداری و انکشاف شیطان گرایی در دوران معاصر به شمار می‌آید. در این بین نقش اصلی و محوری را موسسات علمی و پژوهشی گسترده و پیوسته‌ای به عهده دارند که هدایت و رهبری نظام سلطه جهانی و تحقق آرمانهای شیطانی را دنبال می کنند.

مراکزی که سرمایه‌های عظیمی را برای تحقیقات و مطالعات در اختیار دارند و به این وسیله برجسته‌ترین دانشمندان راست خدام می کنند و با وارد کردن آنها به سازمان فراماسونری، پژوهشهای مورد نیاز خود را به آنها می‌سپارند. پژوهش‌هایی که گاهی حاصل آنها تا پیش از عملی شدن محرمانه می‌ماند.

ادامه دارد...

****

پی نوشتها:

۱ تاریخ تمدن جلد چهارم، ص ۱۳۲۸

۲. تفتیش عقاید، ص ۱۱۳

۳. تاریخچه جادوگری، ص ۳۴

۴. زرسالاران یهود، جلد ۴، ص ۱۰۴، ۱۰۳

۵. سیری در تاریخ جادوگری، ص ۱۱۶

۶. همان، ص ۱۱۷

۷. همان، ص ۱۱۸، ۱۱۷

۸. مانی شناسی، ص ۱۷

۹. اگر مانی را پیامبر بدانیم باید بگوییم آموزه‌های مشرکانه ثنوی از سوی دیگران در دین او وارد شده است.

همانطور که تعالیم زرتشت و مسیح به تحریف آلوده شد.

البته برای این ادعا ادله‌ای وجود ندارد و ظاهرآ آثار به جا مانده از خود مانی ذاتآ ثنوی گراست.

۱۰. مانی شناسی، ص ۳۳۹

۱۱. تاریخ جادوگری، ص ۳۳۶

۱۲. تاریخ فلسفه جلد یکم، ص ۵۲۸

۱۳. نردبانی به آسمان، ص ۳۶۸

۱۴. باورها و آیینهای یهود، ص ۱۵۶

۱۵. زرسالاران یهود جلد دوم، ص ۲۴۷

۱۶. تورات، کتاب دوم سموئیل (به حضرت داوود نسبت گناه داده است) و تورات کتاب اول پادشاهان و کتاب دوم تواریخ ایام (به حضرت سلیمان نسبت گناه داده است).

۱۷. جریانات بزرگ در عرفان یهودی ص ۶۰

۱۸. سفر خروج باب. ۳۲

۱۹. جریانات بزرگ در عرفان یهودی، ص ۳۰۸

۲۰. باورها و آیینهای یهودی، ص ۱۵۹ و ۱۶۰

۲۱. نردبانی به آسمان، ص ۳۶۸

۲۲. جریانات بزرگ در عرفان یهودی، ص ۶۰

۲۳. باورها و آیینهای یهود، ص ۱۶۱

۲۴. همان، ص ۱۵۹

۲۵. همان، ص ۱۵۹

۲۶. انتظار مسیحا در یهود، بخش. ۶

۲۷. نشانه‌های پایان، ص ۳۵۹

۲۸. تاریخ فلسفه شرق و غرب، ج ۲، ص ۸

۲۹. تاریخ ایران دوره هخامنشیان، ص ۲۶۹

۳۰. تاریخ ادیان و مذاهب جهان، ج ۲، ص ۸۱۹

۳۱. زرسالاران یهود، جلد دوم، ص ۳۳۲

۳۲. همان، ص ۳۵۴

۳۳. رک: زرسالاران یهود، جلد ۲، ص ۳۵۵ – ۳۳۱
۳۴. انتظار مسیحا در آیین یهود، ص ۱۳۰
۳۵. تاریخ جادوگری، ص ۵۲۲
۳۶. فراماسونری و یهود، ص ۱۹
۳۷. تاریخ تمدن، جلد پنجم، ص ۷۷
۳۸. کنترل فرهنگ، ص ۱۴۶ – ۱۳۸
۳۹. زرسالاران یهود، جلد چهارم، ص ۱۶
۴۰. فراماسونری، تاریخ، اسطوره، واقعیت، ص ۲۲ و ۲۱
۴۱. همان، ص ۳۲
۴۲. زرسالاران یهود، جلد چهارم، ص ۲۱
۴۳. همان، ص ۱۲
۴۴. فراماسونری، تاریخ، اسطوره، واقعیت، ص ۳۷
۴۵. فراماسونری و یهود، ص ۱۸۲ و ۱۸۱،
به نقل از نشریه ماسون و آ. گ. ا.
۴۶. اول پادشاهان، باب ۷، آیه ۱۳ تا ۱۵
۴۷. پادشاهان، باب ۷، آیه. ۲۱
۴۸. فراماسونری و یهود، ص ۱۳۶
۴۹. رک. کنترل فرهنگ، فصل چهارم.
۵۰. نشانه‌های پایان، ص ۲۴۱

منبع:
پگاه حوزه برگرفته از سایت http://www.rasekhoon.net

گستره شیطان پرستی (۲)

نویسنده: حمیدرضا مظاهری سیف

متال موسیقی اعتراض دانشی که در راستای اهداف فراماسونی و توسط بهترین دانشمندان وابسته به این تشکیلات و حمایت‌های مالی بی‌پایان تولید می‌شد، نارضایتی از وضعیت تمدن لیبرال – سرمایه داری را به خوبی پیش بینی کرده بود و بر اساس نظریات تولید شده در این مجموعه‌ها مطالعات عصر آکواریوس به سفارش موسسه تاویستاک و سرپرستی «ویلیس هارمون» آغاز شد (۱) عصر آکواریوس شرایطی را ایجاد می‌کرد که سازمان‌های سری می‌توانستند آمال و آرزوهای خود را در وضعیت آشو بناک و بحرانی بر مردم تحمیل کنند (۲) از این رو با راه انداختن شورش‌های خیابانی توسط دانشجویان و استفاده از موسیقی راک – متال، تبلیغات و رسانه‌های فراگیر نقشه‌های خود را اجرا کردند.

در دهه ۱۹۵۰ موسیقی» بلوز» که نغمه‌های آفریقایی را به اجرا می‌گذاشت طرفداران زیادی پیدا کرد. در همان سال ها، «الویس پریس» با ترکیب «بلوز» و موسیقی مردم پسند) پاپ) سبک «راک اندرول» را ابداع کرد. این موسیقی تا حدودی تند و خشن بود و در دهه ۱۹۶۰ به دنبال اعتراضات فراگیر دانشجویان در آمریکا و اروپا به طور خاص مورد استفاده جوانان قرار گرفت و سبک

موسیقی خشن تری به نام» هویمتال» از دل آن بیرون آمد.

موسیقی متال به دانشجویان معترض عرضه شد و مورد استقبال گسترده قرار گرفت. به جهت برخی از ویژگی‌های روانشناختی، اقتصادی و اجتماعی، دانشجویان بهترین عامل تابع برای پیشبرد یک ایدئولوژی هستند (۳) و در طرح عصر آکواریوس نقش اول روی صحنه برای آنها نوشته شد.

جوانان دهه ۱۹۶۰ کسانی بودند که دوران کودکی خود را با تحمل پیامدهای ناگوار جنگ جهانی دوم از سر گذرانده بودند و از کاستی‌ها و ناکامی‌های تمدن سرمایه داری رنج می‌بردند..

این حرکت که در ابتدا از آمریکا و برای اعتراض به جنگ ویتنام آغاز شد و سپس اروپا را در بر گرفت، آرمان‌های بسیار خوبی داشت ولی از شیوه‌های درستی استفاده نمی‌کرد. آرمان‌های آنها که در شعارهایشان منعکس بود عبارت بودند از:

ضد جنگ: «محبت بورزیم، جنگ نکنیم»

بهبود روابط انسانی: «به هم عشق بورزیم»، اعتدال در مسائل اخلاقی «دانشگاه نقش خود را در احیا و جان بخشی به انرژی‌های فکری و اخلاقی مورد نیاز جامعه تشخیص نمی‌دهد»

انتقاد به سیاست:

«زنده باد دموکراسی مستقیم»

معنویت خواهی: «هر روز در زندگی خود سفر کنید» و (... ۴)

اما خود این جنبش بر خلاف شعارها و آرمان‌هایش از خشونت و شیوه‌های غیر اخلاقی استفاده می‌کرد. این گزینش نادرست روش‌ها به عوامل ایجاد و هدایت این جنبش‌ها مربوط می‌شد (۵) تا به این ترتیب هم آرمان‌ها و ارزش‌های متعالی انسانی را ضایع و بی‌آبرو کنند و هم با تشدید و ناهنجار کردن بحران ایجاد شده برای جهت دهی به افکار عمومی بهره جویند.

در جنبش‌های دانشجویی دهه شصت و از آن به بعد موسیقی متال به عنوان موسیقی اعتراض مورد استقبال جوانان قرار گرفت. شاخصه هویمتال استفاده از گیتار الکتریکی بود و خشونت هر چه بیشتر در اجرا و بی‌ادبی در مضامین را به نمایش می‌گذاشت. اولین گروه‌های سبک متال «فرانک زاپا»، «کینکْس» و «بلک سبث» هستند، که از نیمه دهه ۱۹۶۰ کار خود را آغاز کردند.

بعد از آن از هر گوشه گروهی کوچک و پنج، شش نفره سر بلند کرد و موج تازه در دنیای موسیقی فراگیر شد.

در سال‌های اول پیدایش این جنبش‌ها و استفاده از موسیقی متال، در واقع آرمان‌ها و ارزش‌های والای انسانی که می‌توانست به فروپاشی نظام سلطه گر سرمایه داری و فریب بزرگ لیبرال - دموکراسی برسد، کاملاً زشت جلوه داده شد و این شعارها و آرمان‌ها با حماقت، ناپختگی، شورش و خشونت همراه گردید. در آن سال‌ها تقریباً تمامی اشعار و ترانه‌های آن دارای خمیر مایه اعتراض آمیز بر ضد جنگ و عشرت طلبی و سلطه سیاسی - اجتماعی بود.

ترانه‌ها برای مبارزه با مدرنیته مصنوعی و سلطه تجاری و بیان رنج‌های جوامع در جهان سوم سروده می‌شد.

قسمتی از اشعار هم مربوط به مسائل معنوی و نکاتی برای بیدار کردن ضمیر درونی انسان‌ها بود (۶)

دسته ای پنهانی که این نمایش را هدایت می‌کردند، از نیمه دهه ۱۹۷۰ به بعد هدف دوم، یعنی جهت دهی به افکار ملت‌ها در شرایط ناامن و بحرانی را دنبال کردند.

آنچه باعث مهار این بحران‌ها شد، طرح ایده شیطان پرستی بود، که به سرچشمه خلاقیت هنری و مهار انرژی جوانان و بازگشت آرامش به جامعه تبدیل گشت. البته ظرفیت‌های موسیقی متال برای رفتن به سمت شیطان‌گرایی را نباید ندیده گرفت. اعتراض به نهادهای اجتماعی و برهم زدن نظم، ابراز خشونت و کلمات رکیک در ترانه‌ها و از همه مهمتر اهانت به مقدسات؛ که شاید علت آن حمایت کلیسا از حکومت‌ها بود.

زیرا در تفکر مسیحی خداوند دین را به کلیسا سپرده و حکومت را به قیصر و از این رو دولت و حکومت نوعی تقدس دارد و بنا به روش مسیح باید رنج را پذیرفت و اعتراض نکرد. با این تعالیم کلیسا، جوانان حق داشتند که زیر بار آن نروند، اما اهانت به مقدسات آنها را در برابر شیطان‌پرستی نفوذ پذیر کرد..

در آن سال‌ها که تازه رسانه‌های صوتی و تصویری جهانگیر می‌شد، ستاره‌های هنری و سبک‌های تازه در موسیقی و سینما خواسته و ناخواسته مامور شدند که ارزش‌ها و اندیشه‌های نهفته شیطانی را در دنیا آشکار نموده و ترویج کنند و صد البته این چیزی نبود که جوانان معترض و تحول خواه دهه شصت و یا هنرمندان سبک راک و متال می‌خواستند. این جهت‌گیری‌هایی بود که به طور حساب شده بر آنها تحمیل می‌شد و خودشان آن را به صورت بهترین راه و یا شاید تنها راه دستیابی به اهداف، انتخاب می‌کردند. انتخابی ناگزیر و آزادی در رفتن به تنها راه ممکن!!

شبکه‌های تلوزیونی و مطبوعات که در اختیار شرکت‌های سرمایه داری بودند و با آخرین دستاوردهای پژوهشی در شاخه‌های علوم اجتماعی، علوم ارتباطات، روانشناسی و جنگ روانی هدایت می‌شدند، کار خود را برای استفاده از این جوانان در جهت ترویج افکار شیطانی آغاز کردند.

در گام نخست کوشیدند تا آنها را در هنجارهای تمدن سرمایه داری جذب و هضم کنند و نیز تاثیر گذاری آنها را بر جامعه افزایش دهند. از این رو پیشنهاد ضبط استودیویی را به این گروهها دادند تا به واسطه آن بتوانند صدای خود را به گوش افراد بیشتری برسانند. اما این مساله یک پیامد مهم داشت و آن فروش بالای کاست‌ها و فیلم‌های گروه و در نتیجه شهرت و ثروت بود و این به معنای فاصله گرفتن از آرمان‌ها و جذب شدن به ارزش‌های نظام سرمایه داری بود.

اولین گروه‌هایی که به موسیقی متال جنبه تجاری بخشیدند و آن را از دیسکوها به استودیو کشاندند و ضبط حرفه‌ای و فروش رسمی را وارد این نوع موسیقی کردند، گروه‌های «کریم» و «جیمی هندریکس» بودند..

آخرین اقدام، تغییر هویت این گروهها و ستاره‌هایی بود که به اندازه کافی مشهور و محبوب شده بودند. برای نمونه گروه بلک سبث به عنوان یک گروه موفق و آوانگارد، انگ شیطانی خورد. تنها به این خاطر که با توطئه‌ای حساب شده افرادی با لباس‌های سیاه شیطان‌پرستی که در مهمانی‌های فراماسونی از آن استفاده می‌شد و نمادهایی مثل صلیب بر عکس یا ستاره پنج پر، که این هم از نمادهای ماسونی است، در اجراهای آنها حاضر می‌شدند و این صحنه در تصاویری که از برنامه‌های این گروه می‌گرفتند، برجسته می‌شد و در رسانه‌ها و مطبوعات بازتاب گسترده می‌یافت.

به دنبال این تبلیغات دروغین مبنی بر شیطانی جلوه دادن گروه بلک سبث و بعدها سایر گروه‌های متال، خواننده این گروه «مایکل آزبورن» معروف به «اُزی» در مصاحبه ای در سال ۱۹۷۶ اعلام کرد،» ما یک گروه موسیقی هویمتال هستیم و من و بچه‌ها هرگز به دنبال تفکرات شیطانی نرفته‌ایم. من فردی مذهبی نیستم اما به آفریننده‌ام ایمان دارد م. بلک سبث هرگز گروهی شیطان پرست نبوده است و من از دیدن بعضی از طرفدارانمان که با لباس‌های سیاه و صورت‌های رنگ شده و شمعی در دست در سالن کنسرت حضور پیدا می‌کنند واقعاً می‌ترسم ... ما واقعاً آن گونه که آنها می‌خواهند نیستیم بلکه فقط معترضیم». (۷)

در اواخر دهه هفتاد این تبلیغات موثر واقع شد و گروه‌های دیگر که دیدند بازار شیطان گرایی داغ است و راه رسیدن به شهرت و ثروت از آن می‌گذرد، داوطلبانه شیطان پرستی را برگزیدند. در آغاز پذیرش هویت شیطانی از سوی این گروهها به استفاده از نمادها، سبک، ادبیات و فضای شیطانی محدود می‌شد، که برای نمونه می‌توان به گروه‌های «متالیکا»، «منووار» و «رولینگ استون» و حتی خود گروه» بلکسبث» اشاره کرد که به سبک‌های اسپیدمتال، ترشمتال و پاورمتال روی آوردند. بعد از آن به تدریج گروهها و افرادی پیدا شدند که آشکارا از شیطان پرستی و حتی حلول شیطان در خودشان سخن گفتند. این روند به پیدایش سبک‌های بلک متال، دث متال و متال صنعتی کشیده شد و گروههایی مثل «گروه مرلین منسون»، «دیساید» و «امپرور» به وجود آمدند و آنتوان لاوی

نویسنده انجیل شیطان، مرلین منسون را واعظ اعظم کلیسای شیطان معرفی کرد.

در این موسیقی از داد و فریاد و صدای بلند سیستم‌های پیشرفته صوتی استفاده می‌شود، ریتم تند و آشفتگی ملودی‌ها در این سبک که با ذهن و زندگی آشفته انسان امروز همنوایی دارد، قدرت تفکر، تشخیص و تصمیمگیری را کاهش می‌دهد. آزمایش‌ها نشان داده‌اند که حتی موش‌ها در مسیرهای مارپیچی آزمایشگاهی وقتی صدای موسیقی راک و متال پخش می‌شود، توانایی تشخیص مسیر و حرکت را از دست می‌دهند. حالا تصور کنید که چنین موسیقی مخربی در کنسرت‌هایش حدود زمانی معمول برای یک کنسرت را می‌شکند و برای نمونه کنسرتی با نام «آنقدر می‌نوازم تا بمیرید (I ll Play Till You Bleed)» سه ساعت اجرا می‌شود. با این وصف چه مقدار از قدرت تفکر، تشخیص و اراده شخص باقی می‌ماند که بتواند اعتراضی موثر انجام دهد.

همچنین همراه شنیدن این موسیقی معمولاً ـ از داروهای روانگردان استفاده می‌شود که به طور مضاعفی قدرت تفکر و اراده را می‌کاهد. فرمول قرص‌هایی نظیر ال. اس. دی و موادی مثل ماری جوانا در مرکز داروسازی «ساندوز» سویس توسط شیمی دان برجسته‌ای به نام «آلبرت هُفمَن» و با تأمین مالی بانک «اس. سی. واربرگ» تولید شد و برای اولین بار توسط فیلسوف معروف «آلدوس هاکسلی» معرفی گردید. (۸) و گروه‌های راك و متال موفقترین ترویج دهندگان آن در دنیا هستند.

موسسه تحقیقاتی ساندوز و بانك واربرگ شریکان موسسه پژوهشی استانفورد هستند که در پروژه «دگرگون سازی تصورات آدمی» به صورت بخشی از طرح کلان عصر آکواریوس، برنامه ساختن گروه‌های راك، متال و جهت دهی شیطانی به آنها را آماده کردند (۹) البته در پروژه تسخیر افکار و احساسات نباید نقش ورزش قهرمانی به صورتی که امروزه در دنیا دنبال می‌شود و کارکردی که برای سرگرم سازی مردم و تحکیم شالوده‌های سلطه گری دارد، از نظر دور بماند. (۱۰)

در اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰ که موسیقی متال از مسیر خود منحرف شده و از آرمان‌هایش فاصله گرفته بود، هنوز عملیات خنثی سازی ارزش‌های انسانی در سناریوی دگرگون سازی تصورات آدمی پایان نیافته بود، از این رو جنبش پانک موج تازه‌ای افکند و به متال رونقی نو بخشید. پانک‌ها به آرمان‌ها برگشته بودند و برای اعتراض به تجملگرایی، مصرف زدگی، سرمایه داری، بی‌عدالتی و فاصله طبقاتی از زباله‌ها کفش و لباس پیدا می‌کردند و می‌پوشیدند. ظاهر ژولیده، لباس‌های پاره و بوی لجن ویژگی آنها بود.

اما توانستند با شور و هیجان، شعارهای آرمانی که مردم تشنه آن بودند و نیز پوشش تبلیغاتی فوق العاده جایگاه چشمگیری در فرهنگ جوانان پیدا کنند.

اما داستان پانك نیز به سر انجام نرسید. پس از مدتی، لباس‌های پاره و نامرتب که نماد فقر و بی‌عدالتی بود از سوی شرکت‌های سرمایه داری که روی تبلیغات آنها سرمایه گذاری کرده بودند، به صورت مدل روز به تولید انبوه رسید و به قیمت گزاف در بهترین بوتیک‌های نیویورك، لندن، پاریس، بن و سایر شهرهای دنیا به فروش رسید. حتی ادکلن‌های گران قیمتی با بوی نامطبوع تولید و توزیع شد.

به این ترتیب بازی با افکار، هیجانات و ارزش‌های مردم به صورت یک بازی برای محافل سری قدرت‌های پشت پرده در آمد و آنها دیدند که می‌توانند به راحتی به افکار و ارزش‌های مردم جهت بدهند. از این جا بود که با اطمینان به ترویج علنی‌تر اندیشه‌ها و آرمان‌های شیطانی پرداختند.

موسیقی تند، فریاد، خشونت نمایشی و گاهی واقعی (چنانکه سید ویشس، خواننده گروه سکس پیستولز از گروه‌های موفق پانک همسر خود را کشت و شب بعد دست به خودکشی زد) در کنار رفتار ناهنجار جنسی و استفاده از مواد مخدر و روانگردان و به بازی گرفتن شعارها و آرمان‌های تحول آفرین، تمام نیروی فکری و جسمی جوانان را به تباهی کشید و قدرت ایستادگی و اعتراض موثر و تفکر تحول‌ساز را از آنها گرفت. شیطانی‌تر از همه اینکه نه تنها برای این ویرانگری هزینه‌ای نکردند، بلکه از آن برای خود

منابع ثروت آفرین ساختنـد. فروش فیلم‌ها، در آمـدهای حاصل از برنامه‌های رسانه‌ای، تولید پوشاک و لوازم آرایشـی و زینتی که با نمادها و المان‌های گروه‌های معروف تولید می‌شد، سرمایه‌دارهای پشت صحنه را از ستاره‌های روی صحنه ثروتمندتر کرد.
منـاسب است که به نمونه‌هایی از ترانه‌های متال که با ابراز خشونت، فریاد و نعره‌های دلخراش و صـدای بلنـد خوانـده می‌شود توجه کنیم.

گروه «منووا» در کاست «سلاطین فلزی» ترانه «فریاد بزنید و بکشید «(Haill and kill)

...«فریاد بزنید، فریاد بزنید، فریاد بزنید و بکشید، فریاد بزنید و بکشید

فریاد بزنید، فریاد بزنید، فریاد بزنید و بکشید، فریاد بزنید و بکشید

پدرم گرگ بود

من از خویشاوندان مقتول هستم

سوگند خورده‌ام تا دوباره برخیزم

راهی، مجازات و رنج را با خود خواهم آورد

چکش نفرت، پیمان ماست

قدرت و حکومت با اراده به دست خواهد آمد

با فریاد و کشتن

فریاد بزنید، فریاد بزنید، فریاد بزنید و بکشید، فریاد بزنید و بکشید

فریاد بزنید، فریاد بزنید، فریاد بزنید و بکشید، فریاد بزنید و بکشید

گوشتشان را بدرید

قلبشان را بسوزانید

ببر چشم‌هایشان خنجر بزنید

به زن‌هایشان توهین کنید در حالی که می‌گریند» (... ۱۱)

ترانه نفرت Hatred از آلبوم سوار بر شکوه ۱۹۸۳

...«من شیطان را تسخیر می‌کنم، بگذار شیطان نام مرا بداند

پیش بیا، بیا تا با مجازاتی مخوف روبرو شوی

من نحس هستم کسی که نمی‌میرد

من آتش هستم، درونم نفرت می‌سوزد

نفرت قدرت من است، زجر و مجازات نفرت، نفرت

با قلبی آکنده از نفرت که خونی تیره در سرتاسر رگ‌هایش جریان دارد

استخوان‌هایت را خرد می‌کنم، صورتت را له می‌کنم

گوشتت را می‌درم جسمت را نابود می‌کنم» (... ۱۲)

نمونه دیگری از گروه متالیکا خواندنی است.

اشعار این گروه توسط خواننده آن جیمز هتفیلد سروده می‌شد.

«جیمز» یـک فرد دائم الخمر است که به نوشـته «مجله موسـیقی قرن بیسـتم» یـک شـیطان واقعی بـا تمایلاـت منحرف جنسـی و یک مصرف کننـده پر و پا قرص L. S. D به حساب می‌آیـد. «هتفیلـد» چنـد بار به اتهام جریحه دار کردن عفت عمومی، به زنـدان رفته

است.

(البته در نظر داشته باشید که جریحه دار کردن عفت عمومی! در آمریکا واقعاً کار مشکلی است!) جیمز، نوازنده گیتار که به کندن دست و پای حیوانات کوچک نظیر گربه و سنجاب در هنگام اجرای کنسرت، شهرت دارد یک بار به جرم قتل شبه عمد نیز محاکمه شده است.

...«گوش کن، من یک جنازه‌ام. جنازه‌ای بی‌جان

شیطان گرفته است، گرفته است باجش را

و خالی می‌کند بر سر ما

من به دام افتاده‌ام. افتاده‌ام به دام طلسمش

امشب من می‌روم؛ من می‌روم؛ من می‌روم به جهنم

...نعره بکش مانند یک گرگ

و جادوگری در را به رویت خواهد گشود

بیا به جمع جادوگران و بدل شو به فرزند شیطان

...می‌دانی یگانه لذتم اکنون، هست شنیدن صدای گریه تو

عشق می‌ورزم به تماشای مردن تو

و منم اولین تماشاگر تشییع جنازه‌ات...

باید بدرود گویی، چرا که من خواهم خورد ذهن‌ات را (... ۱۳)

...«همه اش در دستانم. له‌اش کن، خُردش کن.

نگاهش دار عزیزم نگاهش دار خفه شو حالا از من متنفر شو

...فقط می‌گذارم نفس بکشی. هوای من را که تو دریافت می‌کنی

بعد می‌بینم که آیا می‌گذارم مرا دوست داشته باشی

بُکش بکش بُکش بُکش بُکش» (... ۱۴)

شیطان گرایی در موسیقی راک و متال به تدریج خود را آشکار کرد و آوای خود را به جهان رساند و بسیاری از گوش‌ها را تسخیر خود کرد و از این راه به قلب‌ها راه یافت. امروز موسیقی متال و راک از اتاق خواب تا سالن‌های ورزشی تمام شهرهای دنیا به گوش می‌رسد و شما گمان نکنید که مثلاً مکه، کربلا، قم یا مشهد از این حضور کثیف پاک مانده است.

این مرحله بالایی از آشکاری نفوذ شیطان در زندگی انسان امروز است؛ که مردم دانسته یا ندانسته با افکار و رفتار و گفتار و صدای شیطان همراه شده و سهم زیادی از زندگی خود را به او اختصاص داده‌اند.

در سال‌های اخیر برگزاری جشنواره‌های متعددی نظیر «وودداستاک» و «اوزی فست» برای موسیقی متال برگزار می‌شود و بعضی از شاخه‌های متال مثل «آلترناتیو متال» جشنواره‌های خاص دارند. گذشته از اینها به منظور شناسایی استعدادها و ادامه‌ی روندِ ستاره‌سازی و بازی ستاره‌های موسیقی جشنواره گروه‌های زیرزمینی از سال ۲۰۰۰ پایه‌گذاری شده که باعث جذب هر چه بیشتر جوانان به موسیقی شیطانی و شکل گیری این قبیل گروه‌ها در تمام کشورهای دنیا شده است.

ایجاد گروه‌های بومی در کشورهای مختلف برای نمونه گروه‌های بلک متال هلند، بلک متال نروژ، گروه‌های «لودنس «،» آنگرا» و «راپسودی» در ژاپن، گروه‌های «یوپی»، «هد هانتر» و «کای هانسن لد» در آلمان و بازسازی گروه «قاتل خدا (Deicide)» و گروه‌های دیگر در ایران، محصول این جشنواره‌ها و شور و هیجانی است که بین جوانان جهان به راه انداخته‌اند و نیرویی را که

می‌تواند به تغییر تمدن و سبک زندگی ظالمانه روزگار ما و تحول در تاریخ منجر شود، در جهت تثبیت سلطه خود و حفظ وضع موجود بکار گرفته‌اند و به طور تحسین انگیز و طنزآمیز از جوانان ناراضی و سرکش رادیکالیسم محافظه‌کار درست کرده اند! جوانان دهه ۱۹۶۰ کسانی بودند که دوران کودکی خود را با تحمل پیامدهای ناگوار جنگ جهانی دوم از سر گذرانده بودند و از کاستی‌ها و ناکامی‌های تمدن سرمایه داری رنج می‌بردند این حرکت که در ابتدا از آمریکا و برای اعتراض به جنگ ویتنام آغاز شد و سپس اروپا را در بر گرفت، آرمان‌های بسیار خوبی داشت ولی از شیوه‌های درستی استفاده نمی‌کرد. آرمان‌های آنها که در شعارهایشان منعکس بود عبارت بودند ازدر جنبش‌های دانشجویی دهه شصت و از آن به بعد موسیقی متال به عنوان موسیقی اعتراض مورد استقبال جوانان قرار گرفت. شاخصه هویمتال استفاده از گیتار الکتریکی بود و خشونت هر چه بیشتر در اجرا و بی‌ادبی در مضامین را به نمایش می‌گذاشتدر آن سال‌ها که تازه رسانه‌های صوتی و تصویری جهانگیر می‌شد، ستاره‌های هنری و سبک‌های تازه در موسیقی و سینما خواسته و ناخواسته مامور شدند که ارزش‌ها و اندیشه‌های نهفته شیطانی را در دنیا آشکار نموده و ترویج کنند و صد البته این چیزی نبود که جوانان معترض و تحول خواه دهه شصت و یا هنرمندان سبک راک و متال می‌خواستند. این جهت گیری‌هایی بود که به طور حساب شده بر آنها تحمیل می‌شد و خودشان آن را به صورت بهترین راه و یا شاید تنها راه دستیابی به اهداف، انتخاب می‌کردند.

انتخابی ناگزیر و آزادی در رفتن به تنها راه ممکن شبکه‌های تلوزیونی و مطبوعات که در اختیار شرکت‌های سرمایه داری بودند و با آخرین دستاوردهای پژوهشی در شاخه‌های علوم اجتماعی، علوم ارتباطات، روانشناسی و جنگ روانی هدایت می‌شدند، کار خود را برای استفاده از این جوانان در جهت ترویج افکار شیطانی آغاز کردند.

در گام نخست کوشیدند تا آنها را در هنجارهای تمدن سرمایه داری جذب و هضم کنند و نیز تاثیر گذاری آنها را بر جامعه افزایش دهند. از این رو پیشنهاد ضبط استودیویی را به این گروهها دادند تا به واسطه آن بتوانند صدای خود را به گوش افراد بیشتری برسانند. اما این مساله یک پیامد مهم داشت و آن فروش بالای کاست‌ها و فیلم‌های گروه و در نتیجه شهرت و ثروت بود و این به معنای فاصله گرفتن از آرمان‌ها و جذب شدن به ارزش‌های نظام سرمایه داری بود.

اولین گروههایی که به موسیقی متال جنبه تجاری بخشیدند و آن را از دیسکوها به استودیو کشاندند و ضبط حرفه‌ای و فروش رسمی را وارد این نوع موسیقی کردند، گروههای «کریم» و «جیمی هندریکس» بودند آخرین اقدام، تغییر هویت این گروهها و ستاره‌هایی بود که به اندازه کافی مشهور و محبوب شده بودند. برای نمونه گروه بلک سبث به عنوان یک گروه موفق و آوانگارد، انگ شیطانی خورد. تنها به این خاطر که با توطئه‌ای حساب شده افرادی با لباس‌های سیاه شیطان‌پرستی که در مهمانی‌های فراماسونی از آن استفاده می‌شد و نمادهایی مثل صلیب بر عکس یا ستاره پنج پر، که این هم از نمادهای ماسونی است، در اجراهای آنها حاضر می‌شدند و این صحنه در تصاویری که از برنامه‌های این گروه می‌گرفتند، برجسته می‌شد و در رسانه‌ها و مطبوعات بازتاب گسترده می‌یافتآزمایش‌ها نشان داده‌اند که حتی موش‌ها در مسیرهای مارپیچی آزمایشگاهی وقتی صدای موسیقی راک و متال پخش می‌شود، توانایی تشخیص مسیر و حرکت را از دست می‌دهند. حالا ـ تصور کنید که چنین موسیقی مخربی در کنسرت‌هایش حدود زمانی معمول برای یک کنسرت را می‌شکند و برای نمونه کنسرتی با نام «آنقدر می‌نوازم تا بمیرید اما داستان پانک نیز به سر انجام نرسید. پس از مدتی، لباس‌های پاره و نامرتب که نماد فقر و بی‌عدالتی بود از سوی شرکت‌های سرمایه داری که روی تبلیغات آنها سرمایه گذاری کرده بودند، به صورت مدل روز به تولید انبوه رسید و به قیمت گزاف در بهترین بوتیک‌های نیویورک، لندن، پاریس، بن و سایر شهرهای دنیا به فروش رسید. حتی ادکلن‌های گران قیمتی با بوی نامطبوع تولید و توزیع شد.

٪٪

به این ترتیب بازی با افکار، هیجانات و ارزش‌های مردم به صورت یک بازی برای محافل سری قدرت‌های پشت پرده در آمد و

آنها دیدند که می‌توانند به راحتی به افکار و ارزش‌های مردم جهت بدهند. از این جا بود که با اطمینان به ترویج علنی‌تر اندیشه‌ها و آرمان‌های شیطانی پرداختند موسیقی تند، فریاد، خشونت نمایشی و گاهی واقعی (چنانکه سید ویشس، خواننده گروه سکس پیستولز از گروه‌های موفق پانک همسر خود را کشت و شب بعد دست به خودکشی زد) در کنار رفتار ناهنجار جنسی و استفاده از مواد مخدر و روانگردان و به بازی گرفتن شعارها و آرمان‌های تحول آفرین، تمام نیروی فکری و جسمی جوانان را به تباهی کشید و قدرت ایستادگی و اعتراض موثر و تفکر تحول‌ساز را از آنها گرفت. شیطانی‌تر از همه اینکه نه تنها برای این ویرانگری هزینه‌ای نکردند، بلکه از آن برای خود منابع ثروت آفرین ساختند. فروش فیلم‌ها، در آمدهای حاصل از برنامه‌های رسانه‌ای، تولید پوشاك و لوازم آرایشی و زینتی که با نمادها و الیمان‌های گروه‌های معروف تولید می‌شد، سرمایه‌دارهای پشت صحنه را از ستاره‌های روی صحنه ثروتمندتر کرد و گروه‌های دیگر در ایران، محصول این جشنواره‌ها و شور و هیجانی است که بین جوانان جهان به راه انداخته‌اند و نیرویی را که می‌تواند به تغییر تمدن و سبک زندگی ظالمانه روزگار ما و تحول در تاریخ منجر شود، در جهت تثبیت سلطه خود و حفظ وضع موجود بکار گرفته‌اند و به طور تحسین انگیز و طنزآمیز از جوانان ناراضی و سرکش رادیکالیسم محافظه‌کار درست کرده‌اند.

هالیوود ارژنگ شیطان پرستی اگر در روزگاران گذشته مانی از سرزمین یهودیان (بابل) برخواست و با کتاب مقدس مصور خود ایمان به منبع نیروی شر را به حوزه‌ی اندیشه‌های معنوی در جهان وارد کرد. امروز از هنر تصویرگری متحرك برای ترویج شرارت و شیطان گرایی استفاده می‌شود. سینما جذابترین و فراگیرترین هنریست که بیش از موسیقی افراد بشر از آن اثر می‌پذیرند و پیام آن بسیار روشنتر و نافذتر از موسیقی است.

امروزه مجموعه شرکت‌های فیلم سازی آمریکا که با نام افسانه‌ای هالیوود شناخته می‌شوند، (۱۵) با سرمایه‌های بی‌پایان و کارشناسان خبره در علوم هنری، روانشناسی، فلسفه و غیره، پیام شیطان را به گوش جهانیان می‌رسانند. نگاهی به فیلم‌های تولید شده در سه، چهار دهه اخیر به خوبی نشان می‌دهد که پیام سینمای آمریکا برای انسان معاصر چیست.

رومن پولانسکی کارگردان یهودی در سال ۱۹۶۸ یعنی دقیقاً در سال اوج جنبش‌های دانشجویی با ساختن فیلم کودك رزماری تولد شیطان را اعلام کرد. صحنه پایانی این فیلم گهواره‌ای سیاه پوش است که صلیبی بر عکس بالای آن آویخته شده و در سالن بزرگی قرار دارد که در آن جشنی برپاست.

این جشن تولد کودکیست به نام «آدریان» که فرزند شیطان است و پدر او از جهنم آمده و نطفه خویش را در رحم یک زن جوان به نام رزماری قرار داده و او به طور ناخواسته فرزند شیطان را به دنیا آورده است.

شوهر این زن جوان برای استفاده از نیروی شیطانی و رسیدن به شهرت و ثروت همسر خود را در اختیار شیطان قرار داده بود.

زن جوان که ناآگاهانه وارد جشن می‌شود و تا کنون نوزاد خود را ندیده است.

با دیدن چهره فرزند که در فیلم نشان داده نمی‌شود، می‌هراسد و از پذیرش آن سر باز می‌زند. اما با تبریک‌ها و شادی افراد حاضر در آن مهیمانی که ظاهراً از تمام قاره‌های جهان آنجا حضور دارند، کمکم نسبت به بچه محبت پیدا کرده و در پایان با لبخند و لالایی مادر بر سر گهواره، فیلم به پایان می‌رسد.

سی و یک سال بعد یعنی در سال ۱۹۹۹ همین کارگردان فیلمی به نام دروازه نهم می‌سازد و در آن نشان می‌دهد که شیطان به عنوان یك محبوب و معبود از سوی تمام مردم جهان طلب می‌شود. این فیلم بیان می‌کند که راه دستیابی به شیطان و بهره‌مندی از حمایت و قدرت او نه فقط با شهوت گرایی ممکن است، چنانکه زنی به نام «لیانا» چنین می‌انگاشت و نه تنها با دانش و شناخت آنطور که استاد دانشگاهی به نام «بالکان» گمان می‌کرد. نقش اول فیلم به نام «دین کروس» که یک محقق کتابشناس است و شخصیتی، حریص، فریبکار، پول پرست و هوسران دارد و به طور کلی اهل علم و عمل یا شناخت و شهوت است، به شیطان می‌رسد

و از دروازه نهم می گـذرد. در این فیلم نشـان داده می‌شـود که شخصـیت‌های فرهنگی در کشورهـای گونـاگون درصـدد ارتبـاط با شیطان هستند و در انجمن‌های سری نظیر انجمن مارنقره‌ای شرکت می کنند.

در فیلم دیگری به نام کنسـتانتین نشان داده می‌شود که شیطان بر این جهان تسلط دارد و مرگ به دست اوست و در ده‌ها فیلم دیگر این مضامین که شیطان قدرتمند است و کامیابی و خوشبختی را به بندگان و پیروانش می‌بخشد، تکرار شده و هنوز می‌شود. در سال ۲۰۰۸ فیلمی با نام گابریل ساخته شد، که همان جبرئیل به زبان عبری است.

در این فیلم زمین طلسم شده و در ظلمت و تاریکی فرورفته است.

خداونـد گابریـل را برای نجات انسان‌ها و خروج آنها از تاریکی می‌فرسـتد. گابریل در آغاز به جسـتجوی فرشـتگانی که پیش از او فرستاده شده بودند می‌رود، اما می‌بیند که آنها آلوده شده و رسالت آسمانی خویش را رها کرده‌اند.

تصمیم می گیرد که خود به مبارزه با شیطان و پایان دادن به تاریکی بپردازد. اما در نهایت وقتی به کانون فرماندهی شیاطین می‌رسد می‌بیند یکی از فرشتگان که پیش از او به زمین آمده بود به نام سمائیل مرکز تمام شرارت‌هاست.

بر اساس نگرش یهودی مسیحی که فرشـتگان را به اجبار در خـدمت خداوند می‌داند، سـمائیل به گابریل می گوید من برای آزادی قیام کرده‌ام. تو برادر من هستی و من تو را دوست دارم، بیا تا با هم مبارزه کنیم. گابریل در پاسـخ او بر وظیفه خود تاکیـد می کند و با سـمائیل وارد مبارزه می‌شود. بعـد از این که به هم آسیب می‌رسانند. سـمائیل باقی مانده نیروی خود را به گابریل می‌دهد و از او می‌خواهد که راهش را ادامه دهد. در پایان فیلم گابریل رسالتش را واگذاشته و با خشم به سوی خدا صعود می کند تا مانع از تباهی سایر فرشتگان به دست خدا شود.

این تکرارها که در بهترین قالب و با آخرین تکنیک‌های فیلمسازی و جلوه‌های ویژه تولیـد می‌شود، به تدریج اندیشه‌ها و انگیزه‌ها و هنجارهـای اجتمـاعی را تغییر خواهـد داد و اگر برنـامه‌ای برای مواجهه با این حرکـت و روشـنگری مردم وجود نداشـته باشـد، دیری نخواهد گذشت که بسیاری از مردم که اتفاقاً اهل علم و هنر هستند، شیطان گرا خواهند شد.

سینما آخرین پرده برداری از تفکر شیطانی است که آشکارا و گیرا نقش پیامبری برای این دین خرافی را بازی می کند.

مـا در دوره‌ای زنـدگی می کنیم که اسـرار قرن‌هـای گذشـته بـدون ملاـحظه فاش می‌شود. رازها و نمادهای انجمن‌های مخفی قرون وسـطا و فراماسونری مـدرن در عصـر پست مدرن به نمادها و المان‌های هنری تبدیل شده و در برابر چشم تمام مردم دنیا قرار گرفته است و محرمانه‌ترین آیین‌های ماسونی در آخرین فیلم «استنلی کوبریک» به نام «eyes wide shut» به نمایش گذاشته می‌شود.

امروز شـیطان به بخش عمده‌ای از منابع اقتصادی، کانون‌های فرهنگی و نهادها و روابط سیاسـی مسلط شده و بی‌پرده خود را نمایان سـاخته و انسان‌هـا را وامی دارد تـا کاری را در برابر او انجام دهنـد، که خودش در برابر انسان نکرد و از فرمان پروردگارش سـر باز زد. سی و یک سال بعد یعنی در سال ۱۹۹۹ همین کارگردان فیلمی به نام دروازه نهم می‌سازد و در آن نشان می‌دهد که شـیطان به عنوان یک محبوب و معبود از سوی تمام مردم جهان طلب می‌شود. این فیلم بیان می کنـد که راه دستیابی به شـیطان و بهره‌منـدی از حمـایت و قـدرت او نه فقـط بـا شـهوت گرایی ممکن است، چنانکه زنی به نام «لیانا» چنین می‌انگاشت و نه تنها با دانش و شـناخت آنطـور که استـاد دانشگاهی به نـام «بالکـان» گمـان می کرد. نقش اول فیلم به نـام «دین کروس» که یـک محقق کتابشـناس است و شخصیتی، حریص، فریبکار، پول پرست و هوسران دارد و به طور کلی اهل علم و عمل یا شناخت و شهوت است، به شیطان می‌رسد و از دروازه نهم می گـذرد. در این فیلم نشـان داده می‌شـود که شخصـیت‌های فرهنگی در کشورهـای گونـاگون درصـدد ارتبـاط با شیطان هسـتند و در انجمن‌های سـری نظیر انجمن مار نقره‌ای شـرکت می کننددر فیلم دیگری به نام کنستانتین نشان داده می‌شود که شیطـان بر این جهـان تسـلط دارد و مرگ به دست اوست و در ده‌هـا فیلم دیگر این مضـامین که شـیطان قدرتمنـد است و کامیابی و خوشـبختی را به بنـدگان و پیروانش می‌بخشد، تکرار شده و هنوز می‌شود. در سال ۲۰۰۸ فیلمی با نام گابریل ساخته شـد، که همان

جبرئیل به زبان عبری است.

در این فیلم زمین طلسم شده و در ظلمت و تاریکی فرورفته است.

خداوند گابریل را برای نجات انسان‌ها و خروج آنها از تاریکی می‌فرستد. گابریل در آغاز به جستجوی فرشتگانی که پیش از او فرستاده شده بودند می‌رود، اما می‌بیند که آنها آلوده شده و رسالت آسمانی خویش را رها کرده‌اند تصمیم می‌گیرد که خود به مبارزه با شیطان و پایان دادن به تاریکی بپردازد. اما در نهایت وقتی به کانون فرماندهی شیاطین می‌رسد می‌بیند یکی از فرشتگان که پیش از او به زمین آمده بود به نام سمائیل مرکز تمام شرارت‌هاست.

بر اساس نگرش یهودی مسیحی که فرشتگان را به اجبار در خدمت خداوند می‌داند، سمائیل به گابریل می‌گوید من برای آزادی قیام کرده‌ام. تو برادر من هستی و من تو را دوست دارم، بیا تا با هم مبارزه کنیم. گابریل در پاسخ او بر وظیفه خود تاکید می‌کند و با سمائیل وارد مبارزه می‌شود. بعد از این که به هم آسیب می‌رسانند. سمائیل باقی مانده نیروی خود را به گابریل می‌دهد و از او می‌خواهد که راهش را ادامه دهد. در پایان فیلم گابریل رسالتش را واگذاشته و با خشم به سوی خدا صعود می‌کند تا مانع از تباهی سایر فرشتگان به دست خدا شود این تکرارها که در بهترین قالب و با آخرین تکنیک‌های فیلمسازی و جلوه‌های ویژه تولید می‌شود، به تدریج اندیشه‌ها و انگیزه‌ها و هنجارهای اجتماعی را تغییر خواهد داد و اگر برنامه‌ای برای مواجهه با این حرکت و روشنگری مردم وجود نداشته باشد، دیری نخواهد گذشت که بسیاری از مردم که اتفاقاً اهل علم و هنر هستند، شیطان‌گرا خواهند شد سینما آخرین پرده‌برداری از تفکر شیطانی است که آشکارا و گیرا نقش پیامبری برای این دین خرافی را بازی می‌کند.

ما در دوره‌ای زندگی می‌کنیم که اسرار قرن‌های گذشته بدون ملاحظه فاش می‌شود. رازها و نمادهای انجمن‌های مخفی قرون وسطا و فراماسونری مدرن در عصر پست مدرن به نمادها و المان‌های هنری تبدیل شده و در برابر چشم تمام مردم دنیا قرار گرفته است و محرمانه‌ترین آیین‌های ماسونی در آخرین فیلم «استنلی کوبریک» به نام به نمایش گذاشته می‌شود. امروز شیطان به بخش عمده‌ای از منابع اقتصادی، کانون‌های فرهنگی و نهادها و روابط سیاسی مسلط شده و بی‌پرده خود را نمایان ساخته و انسان‌ها را وامی دارد تا کاری را در برابر او انجام دهند، که خودش در برابر انسان نکرد و از فرمان پروردگارش سر باز زد. نتیجه گیری در این تحقیق نگاه حداکثری به شیطان‌پرستی ارائه شده است که شاید عده‌ای آن را برنتابند. اما این واقعیتیست که جریان داشته و به همین جهت تاریخ حیات بشر، تاریخ حیات طیبه که در ولایت الهی تحقق می‌یابد نیست، بلکه تاریخ حیات دنیاست که در ولایت شیطان صورت بندی می‌شود. (۱۶) شیطان تا این جای تاریخ با بشر همراه شد و به کمک شیاطین انس و نیروی فکر و اراده آنها که در اختیارش قرار دادند، (۱۷) مقدماتی را فراهم کرد و اکنون بی‌پرده پرستش خویش را از انسان می‌خواهد. شیطان بسیار ضعیف است و نیرنگ‌های او بسیار سست، اما به علت اینکه انسان با او همراه شده و در جهت خیر سستی ورزیده، این ضعف و سستی به تمام زندگی او شکل داده و وضعیتی غیر انسانی و نکبت بار پدید آورده است.

امروز روزیست که شیطان خود را بی‌پروا آشکار می‌کند و نام خویش را فریاد می‌زند و آدمی را به پرستش خود فرا می‌خواند. تا کنون برای شیطان نام آوازه‌اش اهمیتی نداشت و تنها داشتن پیروانی جاهل و بندگانی تسلیم رضایت بخش بود، اما اکنون کبر شیطان پرده‌های تزویرش را کنار می‌زند و چهره کریه او را در زندگی رنج آور روزگار ما نمایان می‌سازد و دقیقاً در این شرایط است که بیداری انسان و عزم او برای تحول تاریخ و جبران گذشته امید می‌رود.

ناکامی‌ها و رنج‌های روزگار ما که هماهنگ با اوهام و ارزش‌های شیطانی ساخته و پرداخته شده است، فرصتی برای بازگشت به خود و یافتن جوهره الهی درون انسان است، حقیقتی که کشف آن تعارض وضع موجود با حقیقت عالم و آدم را به طور آزاردهنده‌ای فاش می‌سازد و اضطرار به دگرگونی، جامعه بشری را فرا می‌گیرد.

در میانه آن کشف و این اضطرار است که الهی‌ترین انسان می‌آید و کشتی نجات را به گرداب روزگار می‌اندازد.

****

پی‌نوشتها:

۱ کمی ته ۳۰۰، ص ۲۹ – ۲۶

۲. همان، ص ۹۶

۳. جامعه شناسی سیاسی، ص ۲۶۱ و ۲۶۰

۴. تمدن مغرب زمی ن، جلد ۲، ص ۱۳۰۸

۵. کمی ته ۳۰۰، ص ۹۹ و ۹۸

۶. شب را ورق بزن، ص ۱۹

۷. همان، ص ۲۱

۸. کمی ته ۳۰۰، ص ۱۰۳

۹. همان، ص ۸۳

۱۰. تمدن مغرب زمین، جلد ۲، ص ۱۳۵۴

۱۱. سلاطین فلزی، ص ۲۴۵ و ۲۴۳

۱۲. همان، ص ۱۰۹

۱۳. رقص شیطان، ص ۲۸۰ و ۲۸۲

۱۴. همان، ص ۳۵۶ و ۳۵۸

۱۵. فرهنگ کامل فیلم، ص ۳۸۷

۱۶. تحلیل حیات طیبه از دیدگاه قرآن، ص ۱۰

۱۷. «وَ یوْمَ یحْشُرُهُمْ جَمیعًا یا مَعْشَرَ الْجِنِ قَدِ اسْتَکْثَرْتُمْ مِنَ الْاِنْسِ وَ قالَ اَوْلِیاؤُهُمْ مِنَ الْاِنْسِ رَبَنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنا بِبَعْضٍ وَ بَلَغْنا اَجَلَنَا الَذی اَجَلْتَ لَنا قالَ النارُ مَثْواکمْ خالِدینَ فیها إِلا ما شاءَ اللهُ إِنَ رَبَک حَکیمٌ عَلیمٌ و کذلِک نُوَلی بَعْضَ الظالِمینَ بَعْضًا بِما کانُوا یکسِبُونَ» (انعام / ۱۲۸).

منبع:

پگاه حوزه

برگرفته از سایت http://www.rasekhoon.net

لباس و زیور آلاتی با این نشان‌ها را نخرید

نویسنده: سارا جمال آبادی

نقره، تیتانیوم، برنز ... گردنبند، انگشتر، گوشواره ... جنوب شهر، شمال شهر، همه جا این زیور آلات عجیب را پشت ویترین مغازه‌ها و در دست و گردن بعضی جوان‌ها می‌بینیم. ستاره پنج پر، صلیب وارونه، صلیب شکسته و ده‌ها نماد عجیب غریب دیگر که مدتیست روی لباس‌ها، کمربندها، کلاه‌ها و آویزها و زیور آلات بدلی جا خوش کرده‌اند.

خیلی از فروشندگان یا کسانی که از این نمادها استفاده می‌کنند، واقعاً نمی‌دانند که اینها جزو نشانه‌های گروه‌های شیطان پرستی اند و به آنها فقط به چشم بدلی جات ساده و ارزان قیمت نگاه می‌کنند که باعث جلب توجه دیگران می‌شوند. آنها اگر بدانند معنای هر کدام از این نشانه‌ها چیست و پشت هر کدام از آنها چه عقاید مخوف و تاریکی وجود دارد، شاید دیگر هرگز به سمت آنها

نروند.

ستاره پنج پر واژگون

پنتاگرام یا همان ستاره پنج پر، علامتی کهن و باستانی است که در طول تاریخ توسط مذاهب و فرقه‌های گوناگون مورد استفاده قرار گرفته است.

یکی از موارد استفاده این نماد در مراسم مخفیانه و جادوگری برای احضار ارواح شیطانی است.

این ستاره نشانگر چهار ماده حیات «آب، آتش، خاک و باد» و روحی شیطانی است که گرداگرد آنها را احاطه کرده است.

در آیین پرستش جادوگران یونانی پنتاگرام به عنوان جهان کوچک (بدن انسان) شناخته می‌شد.

این باور باعث به وجود آمدن احساسی در بین جادوگران می‌شد که توسط آن با شیطان ارتباط برقرار می‌کردند و برای مقاصد سیاه خودشان از نیروی اهریمنی‌اش کمک می‌گرفتند.

یکی از جادوگران مشهور در این زمینه، جیوردانوبرونوست که درباره سوء استفاده از پنتاگرام در جادوهای سیاه هشدار داده است.

پنتاگرام هنوز هم به عنوان شاخص اصلی رسوم پرستش جادوگران به کار می‌رود، ضمن اینکه عامل پدید آمدن رسوم و تشریفات دیگری هم در ادیان مختلف شده است.

بافومت

یکی دیگر از نمادهای کثیف شیطان پرستی که در عرفان کابالاـ (عرفان یهودی) اهمیت خاصی دارد، بز یا قوچی به نام بافومت است.

این علامت فقط مخصوص شیطان پرستان است و در جواهرات هم بسیار مورد استفاده قرار می‌گیرد.

سر بافومت معمولا در میان ستاره پنج پر (پنتاگرام) طراحی می‌شود.

استفاده از بز در نمادهای شیطان پرستی به خرافات قرون وسطی بر می‌گردد که ساحره‌ها را همواره بزها و بز را نماینده شیطان می‌دانستند. ستاره شش پر

هگزاگرام به صورت دو مثلث درون هم نشان داده می‌شود. این سمبل قدمتی بسیار طولانی در جادوگری دارد؛ خصوصا کسانی که ادعا می‌کردند از قدرت تاریکی استفاده می‌کرده‌اند با این نماد سر و کار داشته‌اند.

در بعضی منابع این نماد را همان ستاره داوود می‌دانند که امروزه در وسط پرچم اسرائیل دیده می‌شود ولی در بعضی منابع می‌گویند این ستاره ربطی به آن ستاره ندارد. چشم لوسیفر

به این می‌گویند علامت لوسیفر (پادشاه جهنم) که یکی از سمبل‌های شیطانی است.

اگر دقت کنید زیر این چشم یک قطره اشک می‌بینید که می‌گویند نشانه سوگواری شیطان برای آن چیزهاییست که خارج از قدرت و اراده اوست. چشم شیطان

این چشم را چشم شیطان می‌دانند و ادعا می‌کنند کنترل جهان را در دست دارد. از این علامت در غیب گویی، پیشگویی، سحر و جادو و نفرین و مصیبت خواستن برای دیگران استفاده می‌شود. البته ادعای دیگری هم که این سمبل دارد کنترل روح و همه فسادها و انحراف‌هاست.

زمان هشدار

ببینید، این علامت چقدر شباهت دارد به چشم شیطان، این علامت البته یک سر و گردن از علائم دیگر بالاتر است.

چون می‌گویند می‌تواند آنچه را که شما می‌بینید و می‌شنوید، کنترل کند و حقیقت را هم خنثی کند تا آن را به گونه‌ای دیگر ببینید.

شاخ ایتالیایی

نام دیگر این علامت، تک شاخ یا لاپریکان است.

ادعا می‌شود لاپریکان جن کوچکیست که هر کس آن را گرفتار کند، گنج‌های نهفته را به دست می‌آورد.

این علامت توسط یک لرد اسکاتلندی ایرلندی معرفی شد.

شیطان پرستان ادعا می‌کنند این علامت موجب خوش شانسی و خوشبختی می‌شود و همچنین می‌تواند قدرت چشم شیطانی را دفع کند.

همچنین آنها ادعا می‌کنند شیطان با این علامت می‌تواند از مال شما حفاظت کند.

آنخ:

در اصل یک سمبل مصریست که ادعا می‌شود موجب طول عمر می‌شود.

البته گروه‌های شیطان پرست آن را موجب افزایش قدرت شهوانی می‌دانند.

صلیب وارونه:

اصولاـ تغییر در شکل صلیب همیشه نشان دهنده رد مسیحیت است، این سمبل در میان جواهرات و آویز گردن خیلی استفاده می‌شود؛ خصوصا از سوی خوانندگان گروه‌هایی که ادعای شیطان پرستی دارند و روی جلد آلبوم‌ها هم زیاد این علامت زده می‌شود تا وسیله‌ای برای شناسایی آنها از سوی طرفداران باشد.

زودیاک

ستاره ۱۲ پری که در مراسم قدردانی از خدای کذب یا همان خدای شیطانی استفاده می‌شود.

البته طالع‌بین‌ها و آنهایی که ادعای پیشگویی دارند هم از این علامت استفاده می‌کنند.

بهتر است قبل از خرید لباس به خصوص تی شرت‌های خارجی حواستان باشد که علائم شیطان پرستی روی این لباس‌ها نقش نبسته باشند.

ستاره جدی

سر بزغاله یا ستاره جدی یا خدای سحر و جادو؛ علامت جادوگران است و بیشتر در مراسم قربانی استفاده می‌شود.

دلیل اصلی شیطان پرست‌ها برای استفاده از این علامت رد ادعای مسیحیت است که می‌گویند مسیح عَلَيْهِ السَّلَام است که به خاطر گناه دیگران به صلیب کشیده شد.

علامت صلح

اگر نگاهی به این علامت بیندازید باز هم شکل متغیری از صلیب را می‌بینید.

این شکل البته بر روی سنگ قبر سربازهای هیتلر هم حک می‌شد.

سوسک

در اصل یک نماد مصریست و نشانه‌ای از تناسخ و البته نمادی از شیطان.

این علامت نشان دهنده داشتن قدرت و حمایت شیطانی است.

اس شیطان

این علامت نشانه ویرانگریست و در دنیای افسانه و اسطوره شناسی این علامت اسلحه زئوس (خدای خدایان در اساطیر یونانی) است و نشانه قدرت و برتری بر دیگران.

می‌گویند اس اس نازیسم هم از این سمبل گرفته شد.

صلیب شیطان

اگر کمی به این شکل نگاه کنید علامت سؤال بر عکسی را می‌بینید.

می گویند این علامت می‌خواهد قدرت خدا را زیر سؤال ببرد و درون خودش سه چیز را نهفته دارد:

شیطان، جسمیت شیطانی و حمله به کتاب عتیق.

این سمبل کاملاً زیر نفوذ تفکر شیطانی است.

۶۶۶، FFF

عدد ۶۶۶ و FFF ششمین حرف انگلیسی که متناظر عدد ۶۶۶ است، از نمادهای شیطان پرستی محسوب می‌شوند.

۶۶۶ علامت انسان و نشانه جاندار (هیولا) است.

این عدد طبق بخشی از کتاب مکاشفه یوحنا، عدد شیطان معرفی شده است.

در مکاشفات نوشته شده:

«جانور عجیب دیگری دیـدم که از زمین بیرون آمد. این جانور دو شاخ داشت مانند شاخ‌های بره و صدای وحشـتناکش مثل صدای اژدها بود.

بزرگ و کوچک، فقیر و غنی، برده و آزاد را وادار کرد تـا علامت مخصوص را روی دست راست یا پیشانی خود بگذارنـد و هیچ کس نمی‌توانست شـغلی به دست آورد یا چیزی بخرد مگر اینکه علامت مخصوص این جانور یعنی اسم یا عدد او را بر خود داشـته باشد.

این خود معماییست و هر کس با هوش باشد می‌تواند عدد جانور را محاسبه کند.

این عدد اسم یک انسان است که مقدار عددی آن به ۶۶۶ می‌رسد.»

(انجیل، مکاشفات یوحنا / ۱۳: ۱۸ – ۱۱)

خیلی از گروه‌های شـیطان پرست از این عـدد به انواع مختلف اسـتفاده می‌کننـد؛ مثلا روی جلد آلبوم‌ها، تعداد تکثیر شده‌شان و...

ستاره و ماه

این نشانه تمثیلی از الهه دیانا و ستاره صبح در دین بنی اسرائیل است.

جادوگرها از این علامت استفاده می‌کنند و شیطان پرست‌ها هم از این نشان بر خلاف اعتقادات خداپرستان بهره می‌گیرند.

آنارشی

آنارشـی به معنـای هرج و مرج و زیر پا گذاشـتن قوانین است؛ یعنی همان چیزی که خیلی از شـیطان پرست‌ها دنبالش هسـتند با این عبارت که «هر خطایی را انجام بده.» راک‌های پانک و هوی متال‌ها هم از این نشان استفاده می‌کنند.

صلیب شکسته یا چرخ خورشید

ما این علامت را روی لباس و پرچم نازی‌ها دیده‌ایم ولی قدمت این نشانه به خیلی پیشتر از زمان هیتلر بر می‌گردد.

صلیب شکسـته در سـنگ نوشـته‌های بودایی و رومی و یونانی کهن دیده شده و امروزه مورد اسـتفاده گروه‌های شـیطان پرستی قرار می‌گیرد.

در آیین پرستش خورشید، این علامت نشانه مسیر حرکت خورشید در آسمان است.

شاخ‌های شیطان

به جز همه این علامت‌ها، سه علامت دیگر هم وجود دارد که هر کدام به نوعی می‌خواهند سـمبلی از شیطان باشند که در تصورات قدیمی دارای دو شاخ است.

منبع:

نشریه همشهری سرنخ، شماره ۶۹

برگرفته از سایت http://www.rasekhoon.net

مقایسه‌ی شیطان پرستی در ایران

مفهوم شیطان در طول قرن‌ها مورد مکاشفه قرار گرفته است.

در سنت مسیحیان جودو (مسیحیت یهودی)، شیطان به عنوان بخشی از آفرینش شمرده شده است که در بر گیرنده‌ی قانونی است که می‌تواند در مقابل خواست خداوند، مخالفت کند و با اختیار تام خود، قادر است مبارزه طلب باشد.

یکی از تفسیرهای یهودی می‌گوید:

تنها زمانی که پتانسیل توانایی تخلف از خواست خدا را داشته باشید و با او مخالفت نکنید، موجودی بسیار خوب خواهید بود.

در خلال قرن‌ها این مفهوم، به مخالفت صرف علیه خداوند، تحریف شده است.

این دیدگاه که هر چیزی نقطه‌ی مقابل خود را دارد و خداوند (تماما خوب) باید یک نیروی بد (شیطانی) نیز در مقابلش باشد.

(بسیاری از الهه‌های قدیمی نیز این نیروهای بد را در خود داشته‌اند، به طور مثال؛ تمدن مصر باستان نیز، چنین باوری را داشته است) میان آموزه‌های دین مسیحیت و بعد از آن اسلام، که هر دو پیروان بسیاری بدست آوردند و یک رستگاری اعلا را برای خود قائل هستند و به زندگی بعد از مرگ اعتقاد دارند، شیطان وجود دارد و در همه‌ی جهان‌بینی‌های الهی، شیطان سعی دارد انسان‌ها را به گناه و ضلالت برساند. با رشد رو به جلوی جامعه از دوران اصلاحات به دوران روشنفکری (قرون ۱۷ و ۱۸)، مردم در جوامع غربی به پرسش سؤالاتی راجع به شیطان کردند و این شیطان نیز در پاسخ به تدریج بزرگ و بزرگتر شد، لذا شیطان پرستی به صورت یک رسم که با رسوم دینی گذشته مخالفت دارد، ظهور پیدا کرده است.

به علاوه شیطان پرستی، بر مبنای آموزه‌های مخالف دین‌های ابراهیمی، به مخالفت با خدای ابراهیمی، پرداخته است.

قدیمی‌ترین شاهد ثبت شده راجع به این واژه (شیطان پرستی) در کتاب «تکذیب یک کتاب» از سوی «توماس هاردینگ» (۱۵۶۵) به چشم می‌خورد که در آن از کلیسای انگلیس دفاع می‌کند:

«در خلال زمانی که مارتین لوتر برای اولین بار فرقه ملحد و شیطان پرست خود را به آلمان آورد» ...، در حالی که مارتین لوتر خود هر گونه ارتباطی را بین آموزه‌هایش و شیطان نفی کرد. کلمه‌ی شیطان در ابتدا از دین یهود آمده و در مسیحیت و اسلام تکمیل یافته است.

این نگاه یهودی مسیحی اسلامی از شیطان، می‌تواند به موارد زیر تقسیم شود:

یهود:

شیطان در یهودیت، در لغت به معنای «دشمن» یا «تهمت زننده» است و همین طور نام فرشته‌ایست که مؤمنین را مورد محک قرار می‌دهد. شیطان در یهود به عنوان دشمن خدا شناخته نشده است؛ بلکه یک خادم خداست که وظیفه دارد ایمان بشریت را مورد آزمایش قرار دهد. مسیحیت: در بسیاری از شاخه‌های مسیحیت، شیطان (در اصل لوسیفر) قبل از آن که از درگاه خدا طرد شود، یک موجود روحانی یا فرشته بوده که در خدمت خداوندگار بوده است.

گفته می‌شود شیطان از درگاه خداوند به دلیل غرور بیش از حد و خودپرستی طرد شده است.

معتقدند شیطان کسی بوده که به انسان گفته است می‌تواند خدا شود و موجب معصیت اصلی انسان در درگاه خدا شده است و در نتیجه از بهشت عدن اخراج شده است.

از شیطان در کتاب یونانی «دیابلوس» به عنوان روح پلید نیز نام برده شده است که به معنای «تهمت زننده» یا «کسی که به ناحق دیگران را متهم می‌کند.» واژه‌ی از فعلی به معنای «پرت کردن» یا «انتقال دادن» نشأت گرفته شده است.

در حالی که لاوی ادعا کرده است که این واژه از زبان سانسکریت مشتق شده و به معنای الهه است.

اسلامی: کلمه‌ی شیطان در عربی «الشیطان» به معنای خطاکار، متجاوز و دشمن است.

این یک عنوان است که معمولاً به موجودی به نام ابلیس صفت داده می‌شود. ابلیس یک جن بوده است که از خدا نافرمانی کرده است؛ لذا از سوی خدا محکوم شده است که به عنوان منبعی برای گمراهی انس و جن باشد و ایمان آنها، آن هنگام به دست می‌یابد که از مکر و وسواس شیطان به دور باشند و خداوند به شیطان تا روز معلوم فرصت داده است.

مذهب سازی، یهود و جوانان

سران یهودی دنیا عزم جدی بر نابودی هر عقیده‌ای دارند، آنان تمامی اصول و تئوریها را بهم می‌ریزند، نظامها و حاکمیت‌ها را لرزان می‌سازند، خانواده‌ها را ویران و نقش مدیریت ی پدرها و مادرها را لگدمال می‌کنند.

آنان تصمیم گرفته‌اند که به هیچ کس اجازه اظهار وجود ندهند، رسماً اعلام می‌کنند همه باید تحت اداره یهود باشند، همه باید به شنیدن صدای آنان عادت کنند.

همه چیز را آنگونه که خود می‌پسندند، می‌خواهند. جوانان را در دنیایی از خیالات و اوهام شاعرانه گرفتار می‌سازند و به وقت استیصال و سر خوردگی لحظه‌ای که جوان به هر چیزی چنگ می‌زند تا خود را از مهلکه نجات دهد، مذهب جعلی ای که سران یهودی از پیش طراحی کرده‌اند در اختیار او می‌گزارند.

بر این اساس می‌گوییم:

۱ شیطان پرستی مذهبیست ساختگی که توسط سران یهودی ای که مدیریت افکار و اندیشه‌ها را در انحصار خود می‌پندارند به وجود آمده است.

یهود با صرف مبالغ هنگفت و با خدمت گرفتن هنرپیشگان، خوانندگان، نوازندگان، انتشار سی دی‌های آموزشی، مجلات، روزنامه‌ها و کاباره‌ها ... در صدد پر کردن خلاء روحی و معنوی جوانان غرب و به تبع جوانان شرق برآمده است.

تا جایی که بگفته‌ی رئیس بیمارستان نوجوانان نیویورک، شیطان پرستی یکی از شایع‌ترین تهدیداتیست که در مقابل بچه‌های امروز قرار گرفته است.

پر واضح است وقتی کلیسا نتواند در مقابل خواسته‌های معنوی جوانان الگوی مناسبی ارائه دهد، آنانی که خود را گرگ می‌خوانند هدایت گله‌های گوسفند را به عهده خواهند گرفت و کیست که متوجه استخوانهای شکسته کلیسا نشده باشد.

رئیس بخش تحقیقات سری پلیس ایالات متحده می‌گوید:

می‌توانید مرگ را در بیشتر کلیساها لمس کنید، چیزی برای ادامه حیات وجود ندارد..

۲ شیطان پرستی دنیایی را ترسیم می‌کند که هیچ روزنه امیدی برای آن متصور نیست. به همین جهت شیطان پرستی را جهان تاریک نیز می‌گویند..

۳ شیطان پرستی آنگونه که خود می‌گوید حقیقتی را جستجو می‌کند که در این جهان یافت نمی‌شود. خود کشی که از موارد رایج این آیین است، توجیهی این گونه دارد:

اگر بپرسی چرا خودت را می‌کشی؟ می‌گوید می‌خواهم به حقیقت برسم و حقیقت در این دنیا به دست نمی‌آید. پیامبر عزیز اسلام صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم عبارتی دارد که می‌فرمایند:

در آخر الزمان، دنباله روها از نابخردان پیروی می کنند.

مذهب سازان عصر جدید بسیار زیرک هستند.

آنان به این حقیقت رسیده‌اند که همیشه گروهی در دنیا وجود دارند که از هیچ گونه استقلال فکری برخوردار نیستند و متاسفانه این گروه کمتر به خردمندان تمایل دارند، بلکه میل بیشترشان به کسانی است که هوی و هوس را سر لوحه کار خود قرار داده‌اند.

پروتکل‌های دانشوران یهود به صراحت به تربیت و آموزش افراد اشاره دارد، می گوید:

تا زمانی که افراد جوامع مختلف مطابق الگو و انگاره‌های تربیتی ما دوباره تربیت نشوند، نمی‌توانیم برنامه‌هایمان را در این گونه جوامع مطابق با روشی کلی و یکسان پیاده کنیم. اما اگر برنامه‌ها را محتاطانه و توام با آموزش آغاز کنیم می‌توانیم در کمتر از یک دهه منش و خلق و خوی سر سخت‌ترین افراد را تغییر داده و آنها را مانند افرادی که از پیش مطیع ساخته‌ایم به زیر سلطه خویش در آوریم..

۴ به شیطان پرست تفهیم می کنند که دنیای شیطان پرستی زندگی در میان لجن است و هیچ وقت نمی‌شود در لجن زندگی کرد و به لجن آلوده نشد و هیچ چاره‌ای برای پاک شدن نیست جز مردن و رهایی از این دنیا..

۵ به شیطان پرست می‌فهمانند زندگی در این دنیا بر پایه دروغ است و همه باورهای مردم بر پایه همین دروغ شکل گرفته است، همه عادت کرده‌اند دروغ بگویند، لذا اگر حرف راست هم بزنید کسی آن را باور نمی کند.

۶ شیطان پرستی آیینی است که همه چیز را منفی ارائه می‌دهد. آدم شیطان پرست عمر شب را بلند می‌داند. او حتی خورشید را مانع از تابش نور می‌پندارد. آنان همه چیز را منفی می‌خواهند، اگر به باغ سیب بروند همه سیب‌ها را کال می‌بینند و اگر به تئاتر بروند همه بازیگرها را لال می‌پندارند. به شیطان پرست می گویند چشمهایت را باز کن، فقط ببین. مغزت را ببند، فکر نکن. نقش تو، نقش تماشا چی تئاتر در این دنیا ست.

آدم وقتی در دام ابلیس‌هایی که طراح و مدیران اجرایی احکام شیطان پرستی اند قرار می گیرد، به مثابه مواد خامی خواهد بود که هر شکلی را اراده کنند، از او می‌سازند. پروتکلهای دانشوران صهیونیسم جهت دادن به فکر و اندیشه مردم غیر یهودی را به کمک سخن پردازی و تئوریهای وسوسه انگیز، کار متخصصان و مدیران یهودی می‌داند. آنان آنچنان به تبدیل آدمها می‌پردازند که بسیاری از افراد از اینکه موجود دیگری شده‌اند که خودشان نیستند، خبر دار نمی‌شوند. حتی آنانی که فکر می کنند مدیر و طراح و برنامه ریز حداقل بخشی از شیطان پرستها هستند، تنها عاملی ناچیز و بی مقدارند که کورکورانه در خدمت ابلیس بزرگ قرار گرفته‌اند.

۷ راهی که برای شیطان پرست ترسیم می کنند معجونی است که هر آدم گرفتاری را به وحشی گری و نفرت سوق می‌دهد.

اولا راه نیست، کوره راه است.

مسیریست که به هیچ جا راه ندارد. بن بست است.

رسماً اعلام می کنند ما به مقصد نمی‌رسیم. برای شیطان پرست تفهیم می کنند جاده‌ای که در آن قرار دارد پر از خط کشی‌های در هم و بر هم است و او در یافتن راه خروج تا سر حد جنون و دیوانگی پیش می‌رود و سر انجام مطمئن می‌شود راه بازگشتی وجود ندارد..

۸ احیاء اخلاق مصیبت بار قوم لوط امروز از طریق گروه‌های شیطان پرست و وابسطه به آن ترویج می‌شود. پیشرفت هم جنس خواهی باور کردنی نیست. حمایت مقامات ارشد کلیسای انگلیس، پارلمان اتحادیه اروپایی، انجمن اطلاعات جنسی و انجمن آموزش و پرورش ایالات متحده ... ننگ آور است.

امروز دیگر صلیب‌های وارونه، ستاره پنج پر، خفاش، صورتهای نقاشی شده، ماسک‌های حیوانات درنده‌ی شاخ دار، برهنه پوشی

...تنها نشانه‌ها و سمبل‌های شیطان پرستی نیست. عمده‌ترین نشانه شیطان پرستی را در تجاوز و قتل به ویژه در تجاوز به کودکان و نوجوانان به همراه قتل آنان باید دید. مدتی پیش روزنامه‌های آمریکا نوشتند جمعی شیطان پرست دستگیر شدند که نوجوانان و حتی کودکان را وحشیانه مورد تجاوز قرار داده و با ساتور تکه تکه می کرده‌اند.

استفاده افراطی از مشروبات الکلی، مواد مخدر، قرص‌های روان گردان و انرژی زا، استفاده و استعمال آلات مصنوعی، خوردن و آشامیدن ادرار و مدفوع ... معجونی از بیماری‌های روحی، روانی و جسمی به خصوص بیماری‌های عفونی و ایدز را برای شیطان پرست‌ها به ارمغان آورده است.

ایدز شایع‌ترین بیماری نزد شیطان پرستان است و ۷۵ در صد عامل آلودگی شش هزار نفری که روزانه مبتلا به این درد بی‌درمان می‌شوند انتقال از طریق تماس جنسی است.

۹ توصیه‌ای که شیطان پرست‌ها ناگزیر به انجام آنند. شنیدن آهنگ‌های تند همراه با خشونت است.

که وحشت و نفرت را با خود دارد. آنان موظفند همیشه خشم و نفرت خود را نسبت به مسیح و سایر مقدسات اعلام کنند.

خود را بی‌خانمانی بیابانگرد بپندارند که از عشق و محبت متنفرند. آنان خوانندگان بسیار خشنی، که در صدایشان می‌توان غرش حیوانات وحشی را شنید، سمبل قدرت شیطان پرستی می‌دانند. که کمبود و نیاز خود را با خشونت زیاد رفع می کنند.

اهانت به ادیان به عنوان آزادی بیان در تصنیف‌های خوانندگان شیطان پرست ترویج و تبلیغ می‌شود. اکنون موسیقی بی‌ریشه جاز که از ٪٪موسیقی Yidish یهودیان گرفته شده در همه زوایای ذهن جوان آمریکایی و ... رخنه کرده، به طوری که مایکل جکسون یهودی را از تمام مقدسین کلیسا برتر می‌دانند. روزی گروه بیتل‌ها از سر مزاح اعلام کرده بود که٪٪ از خدا نیز معروف‌تر است و امروز گروه‌های موسیقی شیطان پرست عملا پرچم جنگ با خدا را بر افراشته‌اند.

۱۰ دوست جوان من بداند:

بنیانگذار فرقه شیطان پرستی یک یهودی از خاندان لوی به نام آنتوان لویست و در کلیسای شیطان آنتوان لوی، مناسک جنسی جایگاه خاصی دارد. همان رقص‌ها و کارهای جنسی که به وسیله فرانکسیست‌ها، به طور مخفی انجام می‌شد، امروز از طریق گروه‌های شیطان پرست مثل متالیکا در سطح عموم رواج داده می‌شود. صنعت سکس و بازرگانی تن که در ردیف سود آورترین تجارت‌های جهان است به همراه صنایع مشروب سازی، قاچاق مواد مخدر، قمار و صنعت سینما در انحصار یهود است.

شبکه وسیعی از کلوبهای شبانه و فاحشه خانه‌ها توسط ویلیام ساموئل رزنبرگ، مشهور به بیلی رز، که از یهودیان مهاجر به آمریکا است، تاسیس شد.

غول صنایع مشروب سازی، یهودی مهاجر، ساموئل برنفمن است.

که امروزه دفتر مرکزی کمپانی مشروبات الکلی برونفمن‌ها، به نام سیگرام در نیویورک است و در ۱۲۰ کشور جهان شعبه دارد و فروش سالانه آن بیش از یک میلیارد دلار است.

سلطان دنیای پنهان شخصیت یهودی، به نام روچیلد، که بزرگترین امپراطوری قمار را در ایالات متحده ایجاد کرد او در قاچاق مشروبات الکلی و مواد مخدر، سرمایه گزاری عظیمی نمود.

اولین فیلم تاریخ سینما که در آن حریم اخلاق شکسته شد، ماه آبیست نام دارد که توسط یک یهودی به نام اتوپرمی نگر به سال ۱۹۵۳ کارگردانی شد و برای اولین بار واژه‌هایی مانند، آبستن و باکره را به کار برد. سه سال بعد همین کارگردان یهودی فیلم مردی با دسته ای طلایی را عرضه کرد و یک تابوی اخلاقی دیگر را شکست. او برای اولین بار به نمایش اعتیاد به هرویین پرداخت. پرمی نگر در فیلم بعدی‌اش که در سال ۱۹۵۹ ساخته شد برای نخستین مرتبه، صحنه تجاوز جنسی را به نمایش درآورد. انسانیت زدایی، هدف اصلی همه فیلم‌های این کارگردان یهودی بوده است و اینک شیطان پرستی با اسطوره سازی و با ارائه مطالب گمراه

کننده و پورنوگرافیک سعی در تحقیر جوانان و برده داری نوین دارد.

منبع:

http://alghaem.net برگرفته از سایت http://www.rasekhoon.net

نگاهی تاریخی به پدیده شیطان پرستی

نویسنده: حمید رضا مظاهری سیف

مقدمه شیطان گرایی یا شیطان پرستی سه دوره را از سر گذرانده است.

شیطان پرستی بدوی، شیطان گرای در قرون وسطا و شیطان گرایی مدرن. شیطان پرستی مدرن ریشه در ادوار گذشته این تفکر داشته و آموزه‌ها و آیین‌های آن را در خود جای داده است و از جهت نسبتی که با نهاد سیاست و اقتصاد برقرار کرده از صور پیشین شیطان گرایی متمایز می‌شود. بنا بر این برای شناخت دقیق و عمیق شیطان گرایی مدرن لازم است که نظر و گذری بر تاریخچه شیطان‌گرایی داشته باشیم.

در این تاریخچه کوتاه خواهیم دید که گروهی از یهودیان تا اواسط قرون وسطا به غنی کردن داشته‌های فرهنگی خود مشغول بودند و آن را بر شالوده شیطان گرایی استوار کردند و از آن پس یعنی حدود سده‌های دوازده و سیزده به تدریج از آیین و افکار خود پرده برداشتند و امروز می‌روند تا دنیا را با بینش و ارزش‌های خود هماهنگ سازند. شیطان گرایی بدوی مطالعات تمدنی (۱) و مردم نگاری‌های مربوط به قبایل بدوی (۲) رد پایی از اعمالی را که ما امروزه شیطانی می‌دانیم نشان می‌دهد. شیطان‌گرایی بدوی شالوده‌ای خرافی داشته و به نوعی انحراف از مسیر تعالیم پیامبران گذشته بوده است.

ادیان ابتدایی که پیامبران الهی برای بشر می‌آوردند مثل ادیان ابراهیمی در راستای پیوند میان ساحت مادی و معنوی زندگی انسان بود.

پیامبران می‌کوشیدند تا دست خلاق و روزی بخش خداوند را در چرخه این زندگی طبیعی آشکار سازند و از این رهگذر مسیر رشد و تعالی انسان را بگشایند.

به دنبال تعالیم انبیا مردم کشت و زرع و باران و آفتاب و سایر نمودها و پدیده‌های طبیعی را نشانه‌ای از پروردگار و لطف و رحمت او می‌دانستند و همواره می‌کوشیدند تا با ایمان و نیایش و آیین‌های معنوی، رحمت و برکت او را در زندگی خود جاری سازند. اما گاهی خشکسالی می‌شد، یا آفتی تمام تلاش آنها را از بین می‌برد؛ در این مواقع به جهت انحراف از تعالیم پیامبران کمکم معتقد شدند که همیشه تدبیر جهان به دست خداوند بخشنده و مهربان نیست، بلکه گاهی اوقات نیروهای شر و شیطانی هم دست در امور جهان دراز می‌کنند و بر سود و زیان انسان مسلط هستند.

باور به اینکه شر و شیطان مستقلاً منشأ قدرت و اثر در عالم است، به باورهای ثنوی و دوگانه گرایی در الوهیت و ربوبیت انجامید و مردم گمان کردند که با نیایش خدای خیر و رحمت به تنهایی منافعشان تأمین نمی‌شود و لازم است که نیروهای شر را هم ستایش کنند و برای تعظیم و تجلیل شیطان نیز برنامه‌هایی داشته باشند؛ تا بدین ترتیب از اراده شوم شیطانی در امان بمانند. از این رو جشنهای باروری می‌گرفتند و در آن زنان و مردان بی‌مهابا به هم می‌آمیختند و موسیقی‌های محرک جنسی نواخته (۳) و گاهی خون انسانها و کودکان را تقدیم شیاطین می‌کردند (۴) قربانی کردن فرزند نخست به خصوص اگر پسر باشد در بسیاری از قبایل بدوی و به خصوص در میان عبرانیان رایج بوده است (۵)

در بعضی از دوره‌ها شیطان‌پرستی نسبت خود را با شیطان گسسته و به پرستش الهه باروری تبدیل شد.

الهه باروری در حقیقت زمین بود که در وجود زن نمود می‌یافت. آیین آمیزش آزاد، نیایش و طلب باروری و برکت در برابر الهه

زمین و گاهی خدای مذکر و بارور کننده محسوب می‌شد.

در مصر خدای مذکر که نماد آن خورشید بود اُزیریس نام داشت و الهه باروری که همسر او بود آیسیس یا ایزیس نامیده می‌شد. البته گاهی این موقعیتها جابجا شده و الهه آسمان به صورت مونث (نوت) و خدای زمین به چهره مذکر (گب) در می‌آمد. (۶)

این اعمال بر اساس قوانین سحر و جادو توجیهاتی پیدا می‌کرد. برای نمونه اعمال جنسی علنی و جشنهایی که در آن رفتارهای غیر اخلاقی آشکارا انجام می‌شد با قانون تشابه در جادوگری هماهنگ بود.

این قانون می‌گوید «هر چیزی مشابه خود را ایجاد می‌کند». از این رو برای باروری هرچه بیشتر زمین، باید عمل جنسی و باروری را آشکارا و دسته جمعی در برابر زمین انجام داد تا محصول بیشتری ایجاد شود. (۷)

در آفریقا بخشی از آیینهای شیطانی با کمی تغییر به آیین پرستش دانگبی (خدا – مار) تبدیل شد (۸) و در بسیاری از کشورهای جهان هنگام کاشت یا برداشت محصول هم آغوشی یا رابطه جنسی همسران و غیر همسران رایج بوده و در موارد زیادی هنوز هم ادامه دارد. (۹) البته این آیینها و نمادها همواره معنای ثابت نداشته و در سیالیت معنا شناور بوده است.

معمولاً ـ هر ملتی که بر ملت دیگر غلبه می‌کرد خدای قوم مغلوب در خدای ملت پیروز منحل می‌شد و به صورت جلوه‌ای از او در می‌آمد (۱۰) و بدین ترتیب گاهی خدای خیر جلوه خدای شر می‌شد و گاهی بر عکس. به هر حال برای شیطان نام و آوازه‌اش مهم نیست، بلکه داشتن پیروانی جاهل و بندگانی تسلیم، رضایت بخش‌تر و خواستنی‌تر است.

در دوره‌هایی که به علت غلبه تعالیم انبیا یا بازشدن افکار امکان علنی شدن ایدئولوژی شیطانی وجود نداشت باز هم شاهد هستیم که رگه‌هایی از تفکرات شیطانی همچنان باقی می‌ماند و بعدها توسعه یافته و مورد بهره برداری قرار می‌گیرد.

مثلاً ـ اگر چه افلاطون فیلسوفی الهی اندیش بود ولی به جهت استفاده از منابع پیش از خود در مصر و بابل و بین النهرین اعتقاد به نمونه اعلای انسانی به صورت زن – مرد که منشأ احساس عشق است و نیز کمونیسم جنسی در طبقه اشراف معتقد شد.

اینها بذرهای نهفته شیطانی در یونان باستان است که در روم به صورت مذاهب سری و پرستش خدایان جنسی تبدیل شد (۱۱) و در دوره رنسانس از طریق منابع عرفان یهودی بازگشت افتخار آمیزی به سوی آن اتفاق افتاد و به تمدن مدرن جهت داد.

نکته قابل توجه که تداوم و بازتولید پی درپی شیطان‌گرایی را در ادوار مختلف و تا روزگار ما رقم می‌زند، اینست که در حدود سه، چهار هزار سال پیش قوم بنی اسرائیل در مصر و بابل و بین النهرین و به طور کلی مناطق شمال و شرق آفریقا، جنوب شرقی اروپا و خاورمیانه سرگردان بودند از این رو هم باعث ترویج و جابجایی این افکار در بین ملل مختلف می‌شدند و هم از آنها علوم و آیینهای گوناگون را می‌آموختند و در دوره‌هایی که انبیا در بین اقوام و ملل به نشر تعالیم حق می‌پرداختند و شیطان گرایی منسوخ می‌شد، این آیینها و باورها به صورت سری و محرمانه در بین گروه‌هایی از قوم بنی اسرائیل یا از اقوام دیگر باقی می‌ماند. که از آن روزگار تنها قوم بنی اسرائیل برای ما به یادگار مانده است.

شیطان گرایی در قرون وسطا در دوره گذر از شیطان گرایی بدوی به شیطان گرایی وسطایی یک اتفاق مهم رخ می‌نماید که سنگ بنای شیطان پرستی را تا دوره مدرن مستحکم می‌کند.

آن اتفاق این بود که قوم بنی اسرائیل به احتمال قوی برای منع دیگران از فراگیری علوم و دانش‌ها، اساساً دنبال کردن دانش و معرفت را در مقابل ایمان و میوه ممنوعه معرفی کردند.

این مطلب در سفر پیدایش عهد عتیق وارد شد و با تدوین کتاب مقدس به شمار تعالیم مسیحیت پیوست.

البته تا پیش از آن در تعالیم پیامبرانی مثل حضرت شیث و ادریس (هرمس، که بعدها خدای حکمت شناخته شد) و نوح، عقل و دانش انعکاس انوار خداوند و شالوده الهی آفرینش معرفی می‌شد، (۱۲) و اسرار علوم و فنون به عنوان مطالعه آیات خداوند در کتاب آفرینش پذیرفته شده بود (۱۳)

ولی بـا نگـارش نهایی تورات و بعـد کتاب مقـدس مسـیحیان، رفتن به سـمت علم و دانش، عملی زد دین و شـیطانی پنداشـته شـد و شیطـان به صورت مظهر خرد و دانـایی و راهنمای بشـر به سوی درخت معرفت درآمـد. در حکاکیهای «لویی برتون» از شـیاطینی که توسط «جان وایر» شناسایی شدند، رابطه شیطان با علوم و فنون به خوبی روشن است.

نخستین شیطان بعل (نام خدای خورشید در بابل) بود که کارشناس حقوق است و تفریحش شمشیر بازی است.

فوراس یا فورکاس شـیطانی که از سرپرسـتان ارشد جهنم است، از گیاهان دارویی و خواص سنگها آگاهی داشته، می‌تواند انسان را نامریی کند و قادر است علوم معانی و بیان و منطق و ریاضی را به او بیاموزد. بوئر هم یکی دیگر از سرپرستان جهنم است.

او در منطق و طب استاد بوده و پنجاه خانواده از شیاطین در اختیار او هستند (۱۴)

اینها فرشتگان شریری هستند که همراه شیطان از بهشت رانده شده‌اند.

زیرا در نگرش یهودی - مسـیحی فرشـتگان اسـیر خداوند بوده و شیاطین آن دسته از فرشتگانی هستند که برای آزادی سر به عصیان گذاشته‌اند.

تبعیت انسان از شیطان نیز باعث آزادی از فرمانبری در برابر پروردگار است.

این احساس آزادی به خصوص برای کشاورزان و کارگران ضعیفی خوشایند و خواستنی بود که در قرون وسطا از همدستی کلیسا و اشراف رنج می‌بردند و به نام خدا در بند مقامات دینی و دنیوی بودند.

آنهـا از تخیـل نیروهای مرموز و سـیه چهره با پوست کلفت و چروکیـده که شبیه پوست زحمت کشـیده و رنـج دیـده خودشان بود، احساس آرامش و همدلی بیشتری پیدا می‌کردند.

از این رو در سده‌های پایانی قرون وسـطا میل به شیطان پرستی و جادوگری در میان مردم اروپا بالا گرفت. به ویژه گردهماییهایی با نام «سبت» یا «سابات» که در روز شنبه برگزار می‌شد و در آن رابطه آزاد جنسی انجام می‌گرفت، هم به زندگی خالی از شادی آنها هیجـانی می‌داد و هم مخـالفت بـا تعـالیم کلیسـا و احساس خوشاینـد آزادی را در آنها تقویت می‌کرد. نیز بایـد توجه داشت که این اعمال غیر اخلاقی برای آنها چندان غیر قابل تحمل نبود، زیرا آموخته بودند که ناموسـشان را در اختیار اربابان و اشـراف قرار دهند.

البته معنای نمادین باروری آن جشن‌ها در دوره باستان و زندگی بدوی نیز برای این رعیت‌های کشاورز قابل توجه بود.

بـا این وصف خیر و برکت زیـادی از شـیطان به انسان رسـیده و «گاهی هم اگر قصـد شـیطان شـر بوده است وقتی انسانهای خوب و پرهیزگار و نیکوکار منصـفانه با او رفتار کرده‌انـد، حاصل کارش مبدل به خیر شده». (۱۵) اگر چه او انسان را به عصـیان و سرکشی وامی دارد امـا انگیزه‌هـای سازنـده‌ای مثـل کنجکـاوی، دانشـجویی و آزادی را در ما برمی انگیزد و انسان را از قـدرت و نفوذ بیشتر برخوردار می‌کند.

«او میل و هوس به ناشـناخته‌ها را در ما تهییج می‌کند، رویا و امید به ما می‌دهد و تلخی و ناخشنودی عطا می‌نماید، اما در پایان ما را به بهتر رهنمون می‌شود و بدین ترتیب بیشتر در خدمت خیر است.

او همان نیروییست که در راه شر می‌کوشد اما مسبب خیر است.»

(۱۶)

گذشته از این او ویژگیها و صفات قابل ستایش و تقدیر به خود می‌گیرد.

به گمان میلتون «او یک یاغی نجیب اشـرافیست که رنـج جاودانی را بر تحقیر و اهانت ترجیـح می‌دهد» (۱۷) و صاحب قدرت و اثر در این دنیـاست و مرگ را به جهـان می‌آورد. (۱۸) انسـان می‌توانـد با علم و دانش، به خصوص فنون سـحر و جادو قـدرت او را به دست آورد. در آن قرنها علم و سـحر به هم آمیخته بود و به همین جهت کلیسا به سـختی با دانشمندان و جادوگران مبارزه می‌کرد.

در تصور قرون وسطایی شیطان‌گرایان شیطان یک فردگراست.

او فرمانهای آسمانی را که رفتار و اصول اخلاقی خاصی را تحمیل می‌نمایند برهم می‌زند و واژگون می‌کند». (۱۹) و تبعیت از او قدرت و لذت در زندگی را افزایش می‌دهد.

گروهی از یهودیان در طول قرون وسطا علوم و اندیشه‌های به جا مانده از یونان را نیز فراگرفتند و با حضور در متن جهان اسلام اندیشه‌های آنها را نیز به خوبی فراگرفتند. حتی کسانی مثل ابن میمون اندیشه فیلسوفان و دانشمندان مسلمان را به غرب منتقل کردند و این در حالی بود که کتاب مقدس پیگیری دانش را عصیان در برابر خداوند می‌دانست. حتی نظریات و اندیشه‌های عرفای مسلمان تقریباً بدون تاخیر از طریق اعراب یهودی به آنها می‌رسید و این اندیشه‌ها را در گنجینه دانش‌های خود جا می‌دادند. شیطان گرایی مدرن شیطان‌گرایی مدرن از نیمه قرن شانزده آغاز شد.

«کاترین دومدیچی» از خانواده بزرگ یهودی و دختر «لورنز» جادوگر بزرگ، همسر هنری دوم پادشاه فرانسه بود.

بعد از مرگ همسرش مراسم بلک مس (Black mass) را در بین اشراف و درباریان فرانسه بنیان گذاشت. (۲۰) این مراسم از روی مدل آیین‌های جادویی باروری باستانی و بدوی و گردهم آییهای جادوگران در قرون وسطا بازسازی شد و در مدت کوتاهی به دربار سایر کشورهای اروپا از جمله انگلستان، آلمان و اتریش راه یافت.

پس از مدتی کودکان ناخواسته‌ای که پدرانشان معلوم نبود و مادران آنها را نمی‌خواستند، به وجود آمدند. در این جا بود که با ابتکار «کاترین دِشی» با نام مستعار «لاوازین» مراسم اتاق درخشان طراحی شد و آیین شیطان پرستی را تکمیل کرد. این مراسم باز تولید آیین قربانی انسان بدوی بود.

اتاق درخشان کاملاً سیاه پوش و تنها منبع روشنایی آن شمع بود.

در این اتاق نوزادان ناخواسته قربانی می‌شدند و خو نشان به شیطان تقدیم می‌شد (۲۱) پس از مدتی این قضیه لو رفت و عده‌ای بازداشت و مجازات شدند، اما هنگامی که پای شخصیتهای بلند پایه به پرونده کشیده شد، مقامات دستور توقف پیگیری را صادر کردند و این مراسم به طور مخفیانه و محرمانه ادامه پیدا کرد. (۲۲)

این آیینها در طول قرنهای هفده و هجده در قالب گروه‌های سری که توسط اشراف ایجاد و رهبری می‌شد، ادامه یافت، گروههایی نظیر ژرمن باکسن، پسران نیمه شب، موهاکسها و نفرین شدگان. بعضی از این گروهها مثل «انجمن آتش دوزخ» بسیار گسترده بوده و شاخه‌های متعدد داشتند. (۲۳) سر انجام این گروهها به شکلگیری انجمنهای فراماسونری در انگلستان و فرانسه و از جمع آنها گراند لژها ایجاد شد و سپس در تمام اروپا و آمریکا و به تدریج در تمام دنیا رخنه کرد.

در قرن نوزدهم دکتر «چارلز هاکس» نوشت: «در سراسر جهان شیطان را صادقانه‌تر و بیش از گذشته و در مقیاس عظیمتری پرستش می‌کنند.» (۲۴) در قرن نوزدهم برای جا انداختن و مقبولیت شیطان پرستی کوششهایی صورت گرفت. «دیانا وگان» در کتابی با نام اعترافات داستان زنان شیطان‌پرستی را مطرح کرد که در کل اروپا محافلی را اداره می‌کردند و مردان را در مراسم خود می‌پذیرفتند. او نقل می‌کند که چگونه در این گروهها و محافل برای پرستش شیطان دست به اعمال غیر انسانی زده و در انتظار روزی بودند که اصول اخلاقی مقبول جامعه را براندازند. البته بعداً معلوم شد که این داستان دروغ بوده ولی برای معرفی و ترویج شیطان‌پرستی و سنجش اقبال مردم به آن نقش موثری داشت.

در آغاز قرن بیستم چهره برجسته و رسوای شیطان‌پرستی دانشمندی به نام «آلیسترکرولی» است.

او تحقیقاتش را درباره حقیقت بشر و اعمال شیطانی در سال ۱۸۹۸ هنگام پیوستن به گروه «هرمتیک اوردر» آغاز کرد. سپس به جامعه جادوگران انگلیسی زبان ملحق شد که اعضایی مثل «دبلیو. بییتس»، «آرتور مکن» و «دیون فورچون» داشت. بعدها به طور شخصی اعمال شیطانی بی‌سابقه‌ای را ابداع کرد و طرفدارانی به دورش گردآمدند و انجمن «شیطان برای شیطان» را به رهبری کرولی تشکیل دادند. این امر باعث شد که پایگاهی دائمی در جزیره چفالو واقع در سیسیل دایر کند و نام آن را صومعه تلهما

(Telema Abbey of) بگذارد. او در سال ۱۹۴۷ از دنیا رفت و در مراسم تدفینش بلاک مس اجرا شد (۲۵)

در همین سالها دکتر «جرالد بروسوگاردنر» که از اعضای گروه «سپیده طلایی» بود، مطالعات گسترده‌ای را درباره آیین‌های بدوی و مذاهب باستانی انجام داد و روی اندیشه‌های کرولی بسیار مطالعه کرد تا اینکه در جزیره «مَن» در انگلستان و در آسیابی قدیمی موزه جادوگری دایر نمود.

امروزه دو جریان اصلی شیطان‌پرستی در جهان رواج دارد. نخست شیطان‌گرایی (Satenism) لاوایی که با چهره شاخص «آنتوان ساندور لاوی» شناخته می‌شود. او با تاسیس کلیسای شیطان و نوشتن انجیل شیطانی در سال ۱۹۶۵ خود را جانشین کرولی و پاپ کلیسای شیطان معرفی کرد. این جریان معتقد است که موجودی به نام شیطان وجود عینی ندارد و شیطان تنها نماد امیال، آرزوها و لذتطلبی انسان است.

لاوی در آغاز کار دوست و همکاری داشت به نام «مایکل آکینو» که در پی اختلاف عقیده با لاوی از او جدا شد و در سانفرانسیسکو معبدست را تاسیس کرد و جریان ستیانیست (Setians) را به راه انداخت. ستیانیستها به وجود عینی شیطان به عنوان پادشاه تاریکی معتقد هستند و سازمان مخفی و مخوف معبدست را رهبر جنبش جهانی شیطان‌پرستی می‌دانند. این جنبش امروزه در ابعاد وسیعی فعالیت می‌کند و به ویژه در عرصه‌های فرهنگی مثل نشر کتاب و نشریات و سینما پرکارند. جمع بندی در این تاریخچه کوتاه مطالب بسیار زیادی نهفته است، که حرکت تکاملی شیطان‌گرایی تا اواسط قرون وسطا و سپس تحرک انکشافی آن را از نیمه دوم قرون وسطا تا شیطان‌گرایی مدرن نشان می‌دهد. در این روند قوم بنی اسرائیل میراث بان شیطان‌گرایی است.

از دوره‌های بدوی و باستان که در مصر و بابل و مناطق شمال آفریقا، جنوب غرب آسیا و جنوب شرق اروپا آواره بودند و از تمدنهای مختلف توجه و تجلیل از نیروهای شر، ستایش الهه باروری و مادر - خدا را آموختند و فنون سحر و علوم جادویی و سایر علوم و فلسفه‌ها را به تدریج فراگرفتند و حدود قرن یازدهم تا سیزدهم که نظریه تَجَلّی و سایر نگرشهای عرفانی از جهان اسلام توسط اعراب یهودی به گنجینه حکمت پنهان یهود منتقل شد.

در این دوره یعنی مجموعه هزاره‌های باستان تا حدود هزاره اول مسیحیت که به اواسط قرون وسطا می‌رسد، حرکت تکاملی سنت شیطانی با محوریت خانواده‌های بزرگ و پر نفوذ یهودی سپری شد.

از حدود قرون دوازده و سیزده به تدریج تحرک انکشافی شیطان‌گرایی آغاز می‌شود که تا آغاز قرن بیست و یکم ادامه می‌یابد. در این دوره که شامل سده‌های پایانی قرون وسطا، دوران نوزایی و عصر روشنگری و دوره مدرن می‌شود، شاهد پرده‌برداری و انکشاف نگرشها و آیینهای شیطانی هستیم. نخستین پرده برداری، ترویج و شیوع سحر و جادو در قرون یازده به بعد است که تا امروز به اوج خود می‌رسد. پرده دوم از قرن سیزدهم به بعد با علنی کردن عرفان یهود (کابالا / قبالا) آغاز می‌شود و امروز به اوج جلوه‌گری خود رسیده است.

پرده سوم علمگرایی و روی آوری به دانش در عصر رنسانس است، که با تکیه بر علوم سر و مبانی کابالا و در چهارچوب سنت یهودی - مسیحی رویکرد به دانش رقم می‌خورد.

پرده چهارم، موسیقی شیطانی است که نمادها و آیینهای شیطانی را آشکارا به نام شیطان معرفی می‌کند و پرده پنجم سینمای شیطانی است که ایدئولوژی شیطان‌گرایی را در سراسر جهان تبلیغ می‌کند و پرده جادویی به ذهن جهانیان انداخته و همانند ساحران فرعون که ریسمانها را مارهای زنده و جنبنده نمایاندند، شیطان را مدبری قدرتمند می‌نماید. در ابعاد دیگر این تحقیق روند پرده برداری از ایدئولوژی شیطانی قابل تامل و بررسیست که به فرصتی دیگر وا می‌گذاریم.

****

پی‌نوشتها:

۱. ویل دورانت ص ۷۸ تا ۸۱

۲. ژاک لانتیه. ص ۳۳۴

۳. دهکده‌های جادو، ص ۳۲۵، غ ۳۲۴

۴. نک: ویل دورانت، ص ۶۲

۵. شاخه زرین. ص ۳۳۱ - ۳۲۷

۶. اسطوره‌های مصری. ص ۱۲

۷. نک. ویل دورانت. ص ۷۹

۸. شاخه زرین. ص ۳۷۷

۹. شاخه زرین. ص ۱۸۳

۱۰. تاریخ جامع ادیان. ص ۸۹ غ ۸۸

۱۱. همان.

۱۲. ر. ک. هرمس و سنت هرمسی. بخش اول.

۱۳. هرمتیکا. ص ۹۵ - ۹۳

۱۴. تاریخ جادوگری، ص ۳۵۳

۱۵. همان، ص ۳۴۸

۱۶. همان، ص ۳۳۴

۱۷. همان، ص ۳۳۴

۱۸. همان، ص ۳۳۳

۱۹. همان، ص ۳۴۸

۲۰. سیری در تاریخ جادوگری، ص ۹۰

۲۱. همان، ص ۹۲

۲۲. همان، ص ۹۳

۲۳. همان، ص ۱۰۱

۲۴. همان، ص ۱۰۳

۲۵. همان. ص ۱۰۷، غ ۱۰۶

منبع:

پگاه حوزه

برگرفته از سایت

http://www.rasekhoon.net

بخش نقدها

نقد شیطان پرستی

هفت توهم اصلی لاوی

تقریباً کل فلسفه‌ی لاوی بر هفت فرضیه‌ی اصلی تکیه دارد، که هیچ یک از آنها بر سنجش منطقی یا دقیق نظام‌های اعتقادی مذهبی معاصر استوار نیست:

فرضیه‌ی اول؛ مذهب و لذت، نفی متقابل هستند

اولین فرضیه‌ی اصلی وی اینست که تعهد دینی و لذت بردن از زندگی هم خوانی ندارند و هر یک از آنها دیگری را نفی می کند. او عقیده دارد، هر کسی که مذهب را به صورت یک اصلی اساسی زندگی قبول می کند باید لذت و تفریح را کاملاً کنار بگذارد. به عقیده‌ی او، چیزی به نام انسان مسیحی، که از زندگیش لذت ببرد، وجود ندارد. لاوی می گوید که انسان باید بین مذهبی بودن و جستجوی لذت، یکی را انتخاب کند.

او زندگی افراد مذهبی را زندگی رقت بار، بدون هیجان افسرده ساز توصیف می کند.

در واقع، اگر حرف‌های لاوی را جدی بگیریم، فقط افراد مازوخیست (خود آزار)، مسیحیت را خواهند پذیرفت. کسی که اولین هذیان از هذیان‌های هفت گانه‌ی وی را بپذیرد، ناخواسته در دام خواهد افتاد، زیرا این فرضیه، پیش نیاز قبول شیطان پرستی است.

فرضیه‌ی دوم؛ انسان ذاتاً خشن است

لاوی عقیده دارد که همه‌ی انسان‌ها ذاتاً به خشونت تمایل دارند. او چند مثال ارایه می‌دهد، مثال‌هایی که نوجوانان کم سن، بی‌تجربه، نومید و خشمگین را مجاب می کنند که خشونت ارثیست نه رفتار اکتسابی. وقتی نوجوان می‌پذیرد که خشونت کاملاً طبیعی است، خود به خود می‌پذیرد که استفاده از خشونت نیز امری طبیعیست و «خشونت طبیعی» قابل قبول است و حتی، در بعضی موارد، مثلاً ـ هنگامی که برای ترویج شیطان پرستی و قدرت دادن به شیطان پرستان به کار می‌رود، تشویق هم می‌شود. وقتی این عقیده، به صورت یک واقعیت جا می‌افتد و پذیرفته می‌شود، لاوی شیطان پرستان را تشویق می کند تا به هر کسی که برایشان مشکل ایجاد می کند آسیب برسانند. لاوی این خط مشی مسیحیت را که می گوید اگر کسی به شما سیلی زد، سوی دیگر صورت خود را به وی نشان دهید (یعنی فروتن باشید)، به مسخره می گیرد و از خوانندگان کتاب می‌خواهد تا هر کسی را که جرأت کند و به آنها سیلی بزند، له و لورده کنند.

لاوی خشم را یکی از هفت گناه کبیره در مسیحیت نمی‌بیند، بلکه آن را لازمه‌ی سلامت نفس می‌داند، در نتیجه، خشم را پدیده‌ای طبیعی و غریزی به شمار می‌آورد. این استدلال برای نوجوانی که به انجیل شیطانی جذب شده است و در آن به دنبال پاسخی برای مشکلات زندگی خود می گردد، بسیار مجاب کننده به نظر می‌رسد. خواننده‌ی جوان، یک درس خطرناک می گیرد:

احساسات خشم و کینه، عادی و غریزی است.

بعد از آن لاوی نتیجه می گیرد که چون خشم و کینه بخش عادی ماهیت انسان است، تغییر دادن آنها غیر ممکن است.

او خصومت را با درماندگی ترکیب می کند و این کار باعث می‌شود که خواننده‌ی بیچاره هر گونه انگیزه برای حل مشکلات خود را از دست بدهد. وقتی خواننده انگیزه‌ی خود برای تغییر دادن مشکلات را از دست می‌دهد، تنها چیزی که برایش باقی می‌ماند، توجیه آنهاست.

همچنین، لاوی عقیده دارد که پرخاشگری انسان ذاتی و طبیعی است، حتی اگر تحقیقات و مطالعات انسان شناختی و روان شناختی، عکس این گفته را ثابت کرده باشند، همه‌ی انسان‌ها، با تمایل ذاتی به همکاری متولد می‌شوند و هرچیزی که نشان دهنده‌ی رفتار

پرخاشگرانه است، در واقع، نتیجه‌ی سرکوب تمایلات طبیعی انسان است.

به عقیده‌ی روان شناسان، پرخاشگری (یعنی پرخاش زیاده از حد) غیرطبیعی است.

بنا بر این، شیطان پرستی نیز غیرطبیعی است.

لاوی با موذی گری، بد را به خوب تبدیل می کند.

او، به جای این که احساسات پرخاشگرانه را نتیجه‌ی دلسردی و شکست در زندگی بداند، خواننده را تشویق می کند تا نتیجه بگیرد که آنها عادیست و همه‌ی انسان‌ها چنین احساسی دارند و در آخر، لاوی نتیجه می گیرد که تلاش برای تغییر دادن آنچه عادی و طبیعی است، کاری بی‌فایده خواهد بود.

فرضیه‌ی سوم؛ جای بد و خوب عوض شده است

اشاره

لاوی عقیده دارد که مذهب نمی‌تواند همه‌ی نیازهای جوانان را برطرف کند و ذاتاً اشتباه است.

چون کل مذهب اشتباه است، پس ارزش‌های مورد نظر او خود به خود باید اشتباه باشد.

علاوه بر آن، اگر مذهب و آنچه درس می‌دهد همگی بد باشد، خود به خود می‌توان نتیجه گرفت، هرچیزی که مذهب ادعا می کند بد است، باید خود باشد.

لاوی تلاش می کند تا معنای لغوی خوب و بد را عوض کند.

[علل جذابیت این فرضیه برای جوانان]

برای نوجوانی که مشکلات روانی و هیجانی دارند، پذیرش این منطق، به دو دلیل، جذاب است.

اولاً؛ لاوی به نوجوانان اجازه می‌دهد که احساس گناه خود را به هیجان مثبت تبدیل کنند.

نوجوانی که تحت تعلیمات مذهبی سفت و سخت بزرگ شده‌است، با پذیرفتن منطق لاوی در وارونه جلوه دادن خوب و بد، احساس گناه خود را کاملاً از بین می‌برد. راحت شدن از دست احساس گناه و عذاب وجدان، تقویت کننده‌ی قوی برای نوجوانی است که منطق لاوی را می‌پذیرد، بنا بر این، بعضی نوجوانان به سوی شیطان پرستی جذب می‌شوند، اما نه به خاطر ویژگی‌های آن، بلکه به خاطر غیرقابل قبول بودن متضاد آن، یعنی مذهب. لاوی، با دست کاری و بازی با عوامل روان شناختی، از تقویت منفی حداکثر سوء استفاده را می کند و آن را به نفع خود به کار می‌برد. لاوی، با عقل ناقص خود، اعتقاد دارد که اگر خصوصیات خوب شیطان پرستی نتوانند افراد را جلب کنند، اصل فرار از گزینه‌ی دیگر، یعنی مذهب، باعث خواهد شد که آنها شیطان پرستی را نوعی مضر انتخاب کنند.

ثانیاً؛ [ممانعت پدر و مادر به معنی تشویق تلقی می شود!]

وارونه شدن خوب و بد، بر معنای پیام‌هایی هم که والدین و سایر افراد دلسوز به نوجوانان عضو فرقه می‌فرستند، تأثیر می گذارد. والدینی که از موضوع خبر ندارند، به نوجوانان گمراه خود التماس می کنند که به گناه آمیز بودن و شرّ موجود در تصمیم گیری برای پیوستن به شیطان پرستی، فکر کنند.

چون برای این نوجوانان معنای خیر و شر عوض شده است، روش والدین برای شر خواندن شیطان پرستی، کاملاً مخرب از آب در می‌آید و صرفاً باعث می‌شود که این نوجوانان، برای درگیر شدن در شیطان پرستی، بیشتر تشویق شوند، یعنی دقیقاً متضاد چیزی که والدین می‌خواهند.

فرضیه‌ی چهارم؛ شیطان پرستی نیروست

لاوی عقیده دارد که نوجوانان و جوانان دوست دارند و نیاز دارند که نیرومند و قوی باشند. نیاز بنیادین به قدرت، برای اکثر انسان‌ها انگیزه است، مخصوصاً نوجوانانی که در مشکلات شخصی خود گرفتار شده‌اند.

لاوی شیطان پرستی را با کسب قدرت تداعی می کند و این تداعی توجه بسیاری از نوجوانان را به خود جلب می کند.

تنها چیزی که لاوی نیاز دارد تا فرایند تشویق تکمیل شود اینست که خواننده را متقاعد کند که مسیحیان افرادی ضعیف هستند، افرادی که «طرف دیگر صورتشان را نشان می‌دهند تا سیلی بخورند» در عوض، او از خواننده می‌خواهد که رعب و وحشت ر در دل مخالفان خود بیندازد و به این ترتیب، برای خود احترام جلب کند.

او دایماً به دشمنان اشاره می کند و از خوانندگان می‌خواهد که دشمنان شخصی خود را شناسایی کنند، یعنی همان کسانی را که می‌خواهند افراد را از باورهای غلط خود برگردانند. احتمالاً لاوی پیش بینی می کند، هر کسی که وقت بگذارد و کتاب او را بخواند باید دشمنانی داشته باشد که مجبور شود در مقابل آنها از خود دفاع کند.

شعار «ما علیه آنها»، بیگانگی نوجوانان از جامعه را بیشتر می کند و عقاید شیطان پرستی را بر آنها قابل قبول‌تر می‌سازد.

فرضیه‌ی پنجم؛ شیطان پرستی با زمان حال کار دارد

به عقیده‌ی لاوی، شیطان پرستی تنها مذهبیست که فقط با «زمان حال» کار دارد. او مسیحیت و نگرش آن به زندگی بعد از مرگ را به مسخره می گیرد و مسیحیان را کسانی می‌داند که به طرف دیگر قبر نگاه می کنند.

او به خواننده می گوید که اگر زمان حال برایش اهمیت دارد، شیطان پرستی تنها گزینه است.

به عقیده‌ی لاوی، مسیحیت فقط به آینده‌ی دور می‌پردازد. بسیاری از نوجوانان با الگوهایی از رفتار درگیر می‌شوند که فقط روی زمان حال تمرکز می کنند.

این الگوهای رفتاری معمولاً در نوجوانانی دیده می‌شود که نمی‌توانند با مشکلات خود به طور سازنده برخورد کنند.

به این ترتیب، آنها برای نادیده گرفتن آینده، توجیه می‌شوند و در نتیجه از ناتوانی خود در توجه به پیامدهای رفتارهای خود، ناراحت نمی‌شوند.

فرضیه‌ی ششم؛ شیطان پرستی قدرت است

قول قدرت از طریق شیطان پرستی، در همه‌ی بحث‌های لاوی دیده می‌شود. کسب قدرت، جذبه‌ی بسیار قوی همه‌ی فرقه‌های منحرف است، فرقه‌هایی که بسیاری از نوجوانان را به طرف خود می کشند و خواهند کشید. لاوی، عملاً خوانندگان نوجوان و ساده

لوح را با «مفاتیح الاخنوخی» شیفته می کند.

مفاتیح الاخنوخی فهرستی بلند بالا از دعاهای آیینی، بی‌ربط و مزخرف است که اصولاً باید به شیطان پرستان جوان قدرت بدهند تا دیگران را تحت تسلط خود در آورند و هر کاری را که می‌خواهند بتوانند با آنها انجام دهند. هیچ جای شکی وجود ندارد که علاقه به شیطان پرستی، به صورت منبع قدرت، کاملاً به اختلالات روانی افراد وابستگی دارد. در واقع، جاذبه‌ی شیطان پرستی نوعی عارضه است که به شکل ماسک، احساس درماندگی و ضعف در مقابل مشکلات زندگی را پنهان می کند.

فرضیه‌ی هفتم؛ رابطه‌ی جنسی یا مذهب

لاوی عقیده دارد که مذهب و رابطه‌ی جنسی متقابلاً یکدیگر را نفی می کنند.

او، با استفاده از این تضاد، خواننده را مجبور می کند که از بین آن دو یکی را انتخاب کند.

وقتی مسأله به این صورت مطرح می‌شود، هیچ کس حاضر نمی‌شود مذهب خود را، در برابر رابطه‌ی جنسی کنار بگذارد. در نتیجه، لاوی کاری می کند که شیطان پرستی به صورت یک گزینه‌ی منطقی ظاهر شود. او، در هیچ یک از صفحات کتاب، جایی برای این امکان اختصاص نمی‌دهد که فرد بتواند، هم انسان مذهبی باشد و هم به داشتن رابطه‌ی جنسی سالم و مشروع ادامه دهد. چون نوجوانان معمولاً به رابطه‌ی جنسی فکر می کنند، لاوی از آن نهایت سوء استفاده را می کند.

موذیانه‌ترین عبارت لاوی اینست که اگر انسان هر گونه احساس جنسی داشته باشد، حتماً باید شیطان پرست باشد.

نوجوانانی که کتاب لاوی را چشم و گوش بسته می‌خوانند و فرضیه‌های او را زیر سؤال نمی‌برند، در مقابل این نوع راهنمایی‌ها و الزام‌ها خیلی آسیب پذیر می‌شوند. وقتی نوجوانان می‌بینند که احساسات و اضطراب‌های جنسی آنها واقعاً به معنای شیطان پرست بودن آنهاست، خیالشان در مورد هویت و مشکلات جنسی موجود به کلی راحت می‌شود. توصیه‌ای که شیطان پرستان به اطرافیانشان می کنند، شنیدن آهنگ‌های تند همراه با خشونت است.

که وحشت و نفرت را با خود دارد. آنها موظفند همیشه خشم و نفرت خود را نسبت به مسیح و سایر مقدسات اعلام کنند.

آنها خود را بی‌خانمانی بیابان گرد، می‌پندارند که از عشق و محبت متنفرند. در واقع آنها به جنگ با واقعیت خود پرداخته و به خیال خود به دنبال حقیقت گمشده و حقیقت واقعی هستند.

آنان خوانندگان بسیار خشنی که در تن صدایشان، می‌توان غرش را شنید، سمبل قدرت شیطان پرستی می‌دانند و معتقدند که این خوانندگان پیام شیطان را به آنها می‌رسانند. شیطان پرستان می‌خواهند کمبود و نیاز خود را با خشونت زیاد رفع کنند.

اهانت به ادیان به عنوان آزادی بیان در تصنیف‌های خوانندگانشان، ترویج و تبلیغ می‌شود. امروز گروه‌های موسیقی شیطان پرست عملاً پرچم جنگ با خدا را بر افراشته‌اند و مدعی هستند که: «هدف ما دستیابی به یک قدرت جهانی است.»

«هیچ گونه محدودیتی برای حوزه فعالیت‌های ما وجود ندارد.» «توده‌ی مردم باید صرفاً به وسیله‌ی ما اداره شوند.» گرچه بیشتر نقدها به اعتقادات شیطان پرستان از ناحیه ادیان بزرگ صورت می‌پذیرد، ولی بیشترین انتقادات به شیطان پرستی از طرف مسیحیان صورت می گیرد.

این ادعا که شیطان پرستی به طور صرف، یک دین و فلسفه است در کنار معنای ضد آن تعریف می‌شود که چه چیزی به عنوان ریاکاری، حماقت و خطاهای مسیر اصلی فلسفه‌ها و ادیان ضعیف عمل می کند.

همچنین این مباحث از ادراک معنی و طبیعت شیطان یا عبادت او از ادبیاتی که معمولاً ضدشیطان، است شکل گرفته است.

بسیاری از شیطان پرستان، شیطان را به عنوان یک نیروی سرکش معرفی می کنند.

به هر حال، آنها ادعا می کنند چنین هویتی بر مبنای قبول کردن این که شیطان موجودی یا قدرتی افضل است، شکل می گیرد.

حال، گفته می‌شود با توجه به این که شیطان به عنوان موجودی شناخته می‌شود که با خداوند مخالفت می کند، در صورت قبول کردن او به عنوان راهنما، باید با خودش نیز مخالفت کرد. (تناقض) عالمان مسیحی بر این باورند که نمی‌توان هرگز از شیطان، تبعیت نکرد چرا که هیچ کس معصوم نیست (به طور مثال، رستگاری یا کسب امنیت برای خود، حتی با این شرط که به دیگران ضرر رساند). حتی کسانی که از فلسفه خودپرستی تبعیت می کنند، تلاش می کنند چیزهایی که به عنوان خوبی فقط برای خودشان شناخته شده است، بدست آورند. این فلسفه دانان ادعا می کنند نتیجه این فلسفه اگر با قوانین خداوندگار تطابق نداشته باشد، تنها رنج، سردرگمی، انزوا و ناامیدی به همراه خواهد داشت. شیطان پرستی «سراب فلسفی» و «علم بیان سنگین» است.

چرا که گفته می‌شود لاوی در استفاده از واژه‌ها تبحّر خاصی داشته است.

شیطان پرستی، یک طلسم کم ژرفای عقلانی، از خدای ساخته شده به دست بشر است.

«انسان موجودی اجتماعیست و به انسان‌های دیگر احتیاج دارد.» بعضی‌ها عقیده دارند شیطان پرستان درک اشتباهی از استقلال داشته‌اند و آن را به تنهایی تعبیر کرده‌اند.

استقلال می‌تواند شما را قوی‌تر کند ولی این غیر ممکن است شما به تنهایی خدا باشید. آنها بر این باورند که اگر کسی خود را خدا معرفی کند و ضمن استفاده از لایق دانستن خود، می‌تواند به عدم پذیرش حقیقت منجر شود. یکی از نقدهای کاربردی‌تر شیطان پرستی اینست که ضمن این که شیطان پرستی معمولاً خود را به عنوان راه نجاتی برای توده‌های تسلیم شده مردم در مقابل دین‌های اصلی معرفی می کند، بر شایستگی‌های آنها در بی نیازی از دیگران و انزواگرایی تأکید می کنند و انزواگرایی می‌تواند به سوء استفاده‌های مختلفی ناشی شود، که معمولاً نیز چنین است.

چرا که طبیعت انزو اگرایانه شیطان، معمولاً در بازخورد جوامع ناکارآمد است و برای جبران این خلأ از قوانین ادیان سنتی استفاده کرده است.

بخش آموزه‌ها

عقاید و تاریخچه گروه‌های شیطان پرستی

اصولاً به یک سلسله آداب و رسوم و قوانینی که در راستای اهداف خاصی باشد دین گفته می‌شود و بالطبع تمامی گروههایی که نام دین بر خود دارند برای پیشبرد اهداف خود از یک سلسله دستورالعملهایی که توسط بانیان آن دین وضع شده، پیروی می کنند. دینی همچون شیطان پرستی نیز که در طول سالیان متمادی پیروانی از اقوام و گروه‌های مختلف داشته اعمال و مراسم در راستای اهداف شیطان دارد و دارای فرقه‌ها و گروه‌های متنوعیست که بسته به شرایط مکانی و نژادی از آداب و رسوم و قوانین متنوعی نیز برخوردار می‌باشند که در ذیل به اختصار به نمونه‌هایی از آنها اشاره خواهیم کرد.

[تقسیم بندی شیطان پرستان]

اشاره

شیطان پرستان را می‌توان به عناوین مختلف بسته به اعتقاداتشان تقسیم بندی کرد [۱]:

الف) شیطان پرستی شرقی (دینی)

(ب) شیطان پرستی غربی: اینها نیز به چندین فرقه تقسیم می‌شوند.

۱. شیطان پرستان دینی

این نوع از شیطان پرستان خدایانشان را از ادیان قدیمی مصر باستان و بسیاری از الهه‌های باستانی بین النهرینی و بعضا از الهه‌های رومی و یونانی (به عنوان مثال مارس خدای جنگ) اقتباس کرده‌اند.
که در مشرق زمین فعال می‌باشند.

۲. شیطان پرستان فلسفی یا لاویی

این نوع از شیطان پرستی بر مبنای فلسفه آنتو آن شزاندر لاوی که در کتاب «انجیل شیطان» و دیگر آثارش آمده است، تأسیس شده است.

۳. شر پرستان

این فرقه از شیطان پرستان، به دوران تفتیش عقاید مذهبی از طرف کلیسا مربوط می‌شوند.

قوانین شیطان پرستی

قوانین شیطان پرستی فرقه‌های شیطانی با یکدیگر متفاوت است ولی تمام آنها حول دو محور سکس و خشونت عمده ابزار شیطانی، دور می‌زند و بسته به سطح فکری و طبقه طرفداران فرقه‌ها با یکدیگر متفاوت است به عنوان مثال طرفداران شیطان پرستی فلسفی (لاوی) که عمدتاً طبقات تحصیل کرده بریده از دین (عمدتاً مسیحیت) هستند معتقدند که: [۲]
۱- هرگز نظراتت را قبل از آنکه از تو بپرسند بازگو نکن.
۲- هرگز مشکلاتت را قبل از آنکه مطمئن شوی دیگران می‌خواهند آن را بشنوند بازگو نکن.
۳- وقتی مهمان کسی هستی، به او احترام بگذار و در غیر این صورت هرگز آنجا نرو.
۴- اگر مهمانت مزاحم تو است؛ با او بدون شفقت و با بی‌رحمی رفتار کن.
۵- هرگز قبل از آنکه علامتی از طرف مقابلت ندیده‌ای به او پیشنهاد نزدیکی جنسی نده.
۶- هرگز چیزی را که متعلق به تو نیست بر ندار. مگر آنکه داشتن آن برای کس دیگری سخت است و از تو می‌خواهد آن را بگیری.
۷- اگر از جادو به طور موفقیت آمیزی برای کسب خواسته‌هایت استفاده کرده‌ای قدرت آن را اعتراف کن. اگر پس از بدست آوردن خواسته‌هایت قدرت جادو را نفی کنی؛ تمام آنچه بدست آوردی را از دست خواهی داد.
۸- هرگز از چیزی که نمی‌خواهی در معرض آن باشی شکایت نکن.
۹- کودکان را آزار نده.
۱۰- حیوانات غیر انسان را آزار نده مگر آنکه مورد حمله قرار گرفته‌ای یا برای شکارشان.
۱۱- وقتی در سرزمینی آزاد قدم بر می‌داری. کسی را آزار نده. اگر کسی تو را مورد آزار قرار داد. از او بخواه که ادامه ندهد. اگر ادامه داد، نابودش کن.

[شیطان پرستی و بیگانگی با خدا]

اشاره

شیطان پرستی جدید یا فلسفی به خدایی اعتقاد ندارد و شیطان را تنها نوعی نماد کهن (archetype) می‌داند و انسانها را تنها در برابر خود مسؤول می‌داند و اعتقاد دارد که انسان به تنهایی می‌تواند راه درست و غلط را تشخیص دهد به همین دلیل هم این اعتقاد بیشتر به عنوان یک اعتقاد فلسفی شناخته می‌شود.

شیطان در این اعتقاد نماد نیروی تاریکی طبیعت، طبیعت شهوانی، مرگ، بهترین نشانه قدرت و ضد مذهب بودن است.

[اصول شیطان‌پرستان در انکار خدا و ...]

این اعتقاد دارای شاخه‌های متعددی است، اما می‌توان گفت جز یکی دو نوع آن همگی دارای اصول زیر می‌باشند:

Atheism: خدایی در شیطان پرستی وجود ندارد.

Not dualistic: روح و جسم غیر قابل دیدن هستند و هیچ جنگی بین عالم خیر و شر وجود ندارد.

Auto deists: خودپرستی، خدایی جز خود انسان وجود ندارد و هر انسانی خود یک خداست.

Materialistic: اعتقاد به اصالت ماده.

وابسته به راه چپ بودن در برابر راه راست که راه خدایی است.

ضد مذهب بودن خصوصاً مذاهبی که اعتقاد به زندگی پس از مرگ دارند.

عدم پرستش شیطان زیرا شیطان جسم نیست و وجود خارجی ندارد.

اعتقاد به استفاده از لذت در حد اعلای آن زیرا تمام خوشی دنیاییست و این خوشی‌ها خصوصاً لذات جنسی پتانسیل لازم را برای کارهای روزانه آماده می‌کنند و به هر شکلی انجام آنها لازم و ضروری است.

شیطان پرستی به جای اطاعت از قوانین خدایی یا قوانین طبیعی و اخلاقی، عموماً بر پیشرفت فیزیکی خود با راهنمایی‌های موجودی مافوق یا قوانینی فرستاده شده تمرکز دارد. به همین دلیل بسیاری از شیطان پرستان معاصر از باورها و گرایش‌های ادیان گذشته اجتناب می‌کنند و بیشتر گرایشات خودپرستانه دارند. به گونه‌ای که خود را در مرکز هستی و قوانین طبیعی می‌بینند و بیشتر شبیه به مکاتبی چون ماده گرایی و یا خود محوری و جادو محوری هستند.

به هر حال بعضی شیطان پرستان به طور داوطلبانه بعضی از قوانین اخلاقی را انتخاب می‌کنند.

این یک جریان وارونه سازی را نشان می‌دهد. [۳]

از جمله این فرقه‌ها یزیدیان هستند که در زمرهٔ شیطان پرستان دینی قرار دارند

[فرقه‌ی یزیدیان]

معتقدند که «جهان و هر چه در او هست» از چهار عنصر اصلی یعنی آب، باد، خاک و آتش ترکیب یافته است.

خداوند به ادعای خود، که در تمام کتابهای مقدس عنوان شده. انسان را از آب و خاک آفرید در حالی که به باور خود خداوندی خدا فرشتگان درگاه ابدیت همه از جنس آتشند و آتش به باور آنها بر گل (ممزوج آب و خاک) ارجحیت دارد. از این رو وقتی خداوند از همه فرشتگان بارگاهش {از جمله ملک مقرب، طاووس (شیطان) } می‌خواهد که در مقابل ساخته دست او، آدم، تعظیم کنند.

ملک طاووس از این دستور نابه جای ایزدی سر می‌پیچد و از همان زمان سر به شورش می‌گذارد. شورشی که تا روز حشر ادامه

خواهد داشت و یزیدیان آن را شورشی بر حق می‌شناسند.

یزیدیان نسبت به خود قوانین و احکام مجزا از شیطان پرستی غربی دارند به عنوان مثال این نوع شیطان پرستان برای خود حج شیطان پرستی دارند؛ در روستای لالش در مرکز کردستان عراق از توابع شهر دهوك پرستشگاهیست که از سه قسمت تشکیل می‌شود: شبستان، محوطه حیاط و صحن دوزخ جایی که مراسم حج در آن برگزار می‌شود. دوزخ چند دخمه غار مانند، تار و تیره با خمره‌های مشکی کنار هم چیده شده برای مرموزتر و ترسناکتر کردن فضا. درهای دخمه آنقدر کوتاهند که باید خمیده از آنها رد شد.

بخش مهم و تعیین کننده این مراسم، جدا از گره زدن به پارچه‌هایی که به ستونهایی می‌بندند (مثل دخیل بستن) یا طواف کردن دور مقبره‌ای که لابد گور یکی از قدیسان یزیدی است، پرتاب دستمال به سنگ برجسته‌ایست که از دیواره غار بیرون زده است.

اصلی‌ترین مرحله حاجی شدن اینست که شخص با چشمان بسته از فاصله شش هفت متری دستمال سیاهی را که به بزرگی چارقد زنان کرد است به طرف این سنگ پرتاب کند.

اگر در سه بار موفق شود دستمال را به برجستگی سنگ گیر بدهد حج اش قبول شده است (و ملقب به حاجی فلان کس طاووسی می‌شود) و گرنه باید روز دیگر برگردد و دوباره تلاش کند؛ [۴]

در سایت «شیطان پرستهای تهران» به نقل از «کتاب شیطان» ص ۵۲، آمده است که: «شیطان پرستی، روشنایی سپید یک مذهب نمی‌باشد، بلکه مذهبی بشری، دنیوی و شهوانی است که همه‌ی این قاعده توسط شیطان می‌باشد و همه اینها در تاریکی مطلق یافت می‌شود.» [۵]

تاریکی مطلق را یکی از رهبران گروه شیطان پرست، این گونه توضیح می‌دهد:

«مراسم تاریکی تقریباً یک ساعت به طول می‌انجامد که انجام هر کاری برای رضایت شیطان در آن مُجاز است و مثلاً سکس یکی از کارهاییست که باید در جمع و به بدترین و سخت‌ترین شکل ممکن صورت گیرد.

برخی عقیده دارند کارهای ما وقیحانه وحشیانه و البته وحشتناك است، مانند اینکه برای مجازات بعضی از افراد گروه، قسمتی از اعضاء بدن آنها را جدا و یا مجروح می‌کنیم و این کارها مورد پسند شیطان است و ما مجبور به پیروی از آن قوانین هستیم ».

و می‌افزاید:

«در این مراسم هفته‌ای یک بار در یک شب خاص دور هم جمع می‌شویم و مراسم مذهبی نزدیکی به شیطان را انجام می‌دهیم و بعد از آن تا صبح به تفریح و رقص می‌پردازیم.» [۶]

در صفحه‌ای دیگر می‌نویسد:

«حرف‌های شیطان حرفهای خداست، اما بی‌تعارف و بدون حاشیه، شیطان زبان صریح خداست.

فرامین شیطان را بشنوید و به کار گیرید.» خدا شیطان را به خاطر جسارتش دوست دارد. شما نیز به شیطان به خاطر جسارتش عشق بورزید. [۷]

در «کتاب مقدس شیطان» مؤلف آن از زبان شیطان نُه بیانیه ذکر کرده که بیانیه‌ی پنجم به این شرح است:

«شیطان بازگو می‌کند، کینه جویی و انتقام بهتر از گستاخی است.» [۸]

و در همان سایت آمده است که: شیطان وجود ندارد، بلکه وجود شیطان یک سمبل و نشانه است، تا اندازه‌ای فرازمینی، اصولاً وجود ندارد، مگر اینکه در افکار شخصی احساس شود. شیطان پرستی بر شیطان استوار است همانند یک اصل فرجامین، ترجیحاً پرستش یک جسم بی‌روح، شیطان به مردم الهام می‌بخشد و باعث تحریک آنان می‌شود، شیطان یک نماد مستقل و مخالف با خدا است.

شیطان پرستی دارای فرقه‌های مختلف می‌باشد و در عرصه تغییر افکار تلاش می کند و شیطان جانشین خوبیهاست.» [۹]

این مطالب بیانگر ایدئولوژی و به عبارتی دیدگاه آنان به جهان و انسان می‌باشد.

شیطان پرستها در ایدئولوژی خود برای انسان الزاماً تعریفی دارند که بیان شد.

به چند نقد اساسی که بر این گروه، وارد است.

اشاره می‌شود.

الف. در دیـدگاه آنان، انسان، دارای فطرت، حقیقت جویی، کمال طلبی، عـدالت خواهی و ... نیست بلکه انسان را در یک مقطع و لحظه خاصـی که از آینده و گذشـته بریده است، تعریف می کنند، که جز شـهوت چیزی برایش معنی ندارد. نگاه شـیطان پرستان به انسـان فقـط مـادی، جنسـی و شـهوی است، یعنی از حیوان پَست‌تر و کمتر و آلوده تر. حتی مبارزه با ظلم و سـتم و قتل و جنایت در اندیشه آنان هیچ جایگاهی ندارد و حتی ذکری از آن نیست، بلکه در صدد جلوگیری از چنین مبارزاتی هستند.

به دلیـل این که در برنامه‌هایشـان تنبیه و مجـازات بـدنی در حـد وحشـتناکی وجود دارد و تمـام ارزشـهای انسـانی و اخلاقی از قبیل رعایت احترام به حقوق دیگران، ایجاد زمینه رشـد و ترقی افراد جامعه، بحث خانواده و تربیت فرزنـد، نقش سازنـده مادر و پـدر در محیط خانواده و اجتماع، روابط اجتماعی و ... و گویی برای اینان معنا و مفهومی ندارد.

در این جا به تناقضات آنها به اجمال اشاره می کنیم:

۱. شیطان پرستی روشنایی سپید یک مذهب نیست، بلکه مذهبی بشری، دنیوی و شهوانی است.

که در تاریکی مطلق یافت می‌شود.

سؤال: اگر این مذهب نبود بشر با چه خلأیی روبرو بود.

بدین گونه که وجود این مذهب آیا بر بدبختی بشـر می‌افزاید یا از آن می کاهد. در تاریکی مطلق هر کسی مجاز به هر کاری است، جنسی، سکسی و تجاوزگری ... مگر خوی درندگی حیوانی غیر از این است.

این گروه‌ها بر صـفات منفی بشـر (که دوست دارد یله و رها باشد و بر حریم دیگران پای گذارد،) می‌افزاید و زمینه را برای ارتکاب آن فراهم می کند و تشویق هم می‌نماید. لذا باید گفت، این مذهب به شقاوت بشر بیشتر می‌اندیشد تا به سعادت او.

۲. وجود مذهب و ایدئولوژی برای تعدیل افکار و رفتار بشـر ابداع می‌شود. یعنی بشـر به دلیل کمال خواهی گاهی به اشتباه افتاده به زیاده خواهی روی می‌آورد. مکتب و مذهب هست که با یک سری دستورالعمل هایی، افزون خواهی بشر را تعدیل می کند.

ولی متأسفانه مذهب مدعی (شیطان پرستی) وقیحانه می گوید:

برای رضایت شیطان انجام کارهای سکسی به بدترین و سخت‌ترین شکل ممکن هم مُجاز است و هم صورت می گیرد.

۳. انتقام جویی و کینه از جسارت بهتر است.

حـال آنکه قبلاً گفتنـد جسارت ارزش دارد و بایـد جسارت شـیطان را دوست داشت چرا اینجا انتقام جویی و کینه توزی معیار عمل می‌شود؟!

۴. از همه مهمتر اینکه شیطان وجود ندارد. بلکه وجود هستی است.

شیطان سمبل است.

اولاً اگر وجود ندارد، چگونه سـمبل شد؟! سـمبل و نشان چیزیست که وجود داشـته باشد و قابل دسترسی باشد و قابلیت الگوپذیری داشـته باشـد و اگر شـیطان وجود نـدارد چگونه الگو می‌شود؟! چگونه به او نزدیـک شویم. مگر بـا مفاهیم صـرف می‌شود زنـدگی کرد؟!

از گزینه شـیطان وجود ندارد استنباط می‌شود که از مفاهیم است نه از مصداقها، پس اگر از مفاهیم است یا باید از چیزی انتزاع شده

باشد یا اعتباری صرف باشد که هر دو برای پرستش ناکارآمد و ناکافی است.

۵. شیطان را یک جسم بی‌روح می‌داند. یعنی پرستش جسمی بی‌روح. آیا جسم بی‌روح قابل پرستش است آن هم توسط فردی که خودش روح دارد؟!

آیا این ترجیح بلامرجح نمی‌باشد؟!

۶. شیطان سمبل مخالف با خدا است.

آیا پرستش او آدمی را به خدا نزدیک می‌کند یا به شیطان؟! اگر به شیطان نزدیک می‌کند، پس از خدا دور می‌کند چون مخالف خداست و اگر به خدا نزدیک می‌کند از خودش دور می‌کند که باز خلاف فرض و باطل است و اگر بگوییم به هر دو نزدیک می‌کند اجتماع نقیضین و محال است.

خلاصه، ابداع و ترویج این گونه فرقه‌ها چیزی نیست، جز شهوت پرستی و در حیوانیت خود فرو رفتن. شیطان پرستها در حالی چنین ادعاهای باطلی دارند که بسیاری از فرقه‌های مسیحیت، همانند بسیاری از ادیان دیگر اعتقاد دارند که موجود و یا هیولایی به نام ابلیس یا شیطان وجود دارد که منشاء تمام مصائب انسان است.

طبق گفته انجیل خداوند قدرت مطلق جهان است و چیزهای خوب زندگی از خدا و چیزهای بد از شیطان می‌باشد.

این نظریه در میان بابلی‌ها هم مطرح بود.

بدین گونه که به دو خدا قائل بودند، خدای خوبی و روشنایی و خدای بدی و تاریکی و این دو خدا تا نابودی یکدیگر با هم در جنگ بودند. [۱۰] بنا بر این وجود شیطان و دعوت او به شر و بدی، امری اجماعی و مسلم بین همه ادیان آسمانی است.

در انجیل، آیه ۲۴؛

۶، واژه «Satan» یا شیطان، که کلمه‌ای عبریست به این معنا آمده و واژه «devil» هم به معنای ابلیس است [۱۱] در دین اسلام به صراحت آمده که دشمن آشکار شما شیطان است [۱۲] نتیجه اینکه شیطان هم وجود دارد. هم بالذات منشاء خیر نیست و دشمنی خود را با انسان‌های موحد، بیان داشته است، بنا بر این پرستش این موجود با این خصوصیات و دشمنی آشکار او با انسان‌ها، خاموش کردن چراغ فطرت و افتادن در دام مکر و حیله‌های اوست.

معرفی ***********

منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱. http://www.zeitoon.net/۱/d.html

۲. http://www.xanga.com/dariush

۳. کتاب انجیل شیطان پرستان.

۴. پنداره‌ای از شیطان، اثر گوستاو دور.

۵. بهشت گمشده، نوشته جان میلتون.

۶. www.Satanizm.Persianblog.com

۷. www.Dhygb.Perganblog.com

۸. www.Persianblog.Com/user/alibitaraf

۹. www.Anwm.com/f-VAB-F.htm

۱۰. www.soknan.com/cstories.Asp?Id=۳۰۷۳۶

****

*****پی نوشت*****

[۱]. گوستاو دور، پندارهای از شیطان؛ و جان میلتون، کتاب بهشت گمشده.

[۲]. http://www.zeitoon.net/۳/f.html.

[۳]. http://www.zeitoon.net/۱/dhtml.

[۴]. http://reza.malakut.org/archives/۲۰۰۳-۱۲.html

[۵]. www.shayton۳۰۰.blogs pot

[۶]. www.dhygb persionblog.com

[۷]. www.persionblog.com/user/olitarat. لینک ساعت ۱۲، شیطان معصوم

[۸]. آنتون دانزو رلاوی، کتاب مقدس شیطان، سال ۱۹۶۹، سایت شیطان پرستان تهران.

[۹]. WWW.Persianblog.com/user/alibifarat.

[۱۰]. www.farsi Bitle Basic and Evitbtm.

[۱۱]. www.farsibook htm.Htm

[۱۲]. اسراء، ۵۳ – ۳.

منبع:

اندیشه قم برگرفته از سایت http://www.rasekhoon.net

کتابخانه

نماز الهی و شیطانی

مشخصات کتاب

سرشناسه : انصاریان حسین ۱۳۲۳ - عنوان و نام پدیدآور : نماز الهی و شیطانی/ مولف حسین انصاریان؛ ویرایش و تحقیق مرکز تحقیقاتی دارالعرفان‌الشیعی.

مشخصات نشر : قم : دارالعرفان ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری : ۳۵ ص.

شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۳۶-۷

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع : انصاریان، حسین، ۱۳۲۳ - -- وعظ

موضوع : نماز

موضوع : نماز-- حضور قلب

شناسه افزوده : انتشارات دارالعرفان

رده بندی کنگره : BP۱۸۶/الف۸۵ن۸ ۱۳۸۸

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۵۳

شماره کتابشناسی ملی : ۱۹۴۸۱۷۲

سخن ناشر

آنچه انسان را در مسیر پر فراز و نشیب زندگانی از نابسامانی‌ها محفوظ می‌دارد و موجب سعادت و سرفرازی و سربلندی او در امتحانات الهی می‌شود ، پژوهش پیرامون علوم الهی و معارف اسلامی و پوشاندن جامهٔ عمل به دستورات بلند ربانی می‌باشد .

در این خصوص ، دست‌یابی به حقیقت معارف الهی و آشنایی با جایگاهٔ حساس و ویژهٔ آن‌ها در حیات انسانی ، ضروری احساس می‌شود .

مرکز علمی تحقیقاتی دارالعرفان ، در راستای اهداف الهی خود ، این بار افزون بر استفاده از مطالب پربار و عالمانهٔ دانشمند محقّق حضرت استاد حسین انصاریان ، با انتشار گلچینی از متن سخنرانی‌های معظّم له ، از بیان پر حرارت و جذاب سخنرانی‌های استاد نیز تشنگانِ معارف سراسر نور ائمه اطهار : را بی‌نصیب نگذاشته و بدون خارج ساختن متن سخنرانی از قالب گفتاری آن ، باب دیگری را برای استفاده از معارف آل‌الله : و سیراب گشتن از این چشمهٔ پرفیض باز نموده است .

امید که با عنایات خاص اهل‌بیت عصمت و طهارت : بیش از بیش بتوانیم از زمزم معارف آن ذوات مقدّس راب گردیم .

مرکز علمی تحقیقاتی دارالعرفان

بسم‌الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلوهٔ و السلام علی سیّد الانبیاء و المرسلین حبیب الهنا و طبیب نفوسنا ابی‌القاسم محمد صلی‌الله علیه و علی اهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین .

نماز ، سبب رساندن انسان به رحمت حق

حقایقی که در قرآن کریم بیان شده است ، در صورتی که انسان آن‌ها را در وجود خودش به کمال برساند و حقیقت را تبدیل به حقیقت جامع کند ، بدون شک با به کمال رساندن حقایق و جامع نمودن حقیقت ، به رحمت وجود مقدّس حضرت حق خواهد رسید . من دو نمونه از این حقایق بیان شدهٔ قرآن کریم را برایتان می گویم . خود شما هم تصدیق خواهید فرمود که جز با کمال رساندن این حقایق ، یا با جامع نمودن حق ، دسترسی به رحمت پروردگار میسّر نخواهد بود . در آغاز سخنم ، حقیقتی را عرض می کنم که به عنوان حکمی از احکام شرعیهٔ پروردگار مطرح است . نماز در قرآن ، در نزدیک به صد و سه آیه ، و از ابتدای آن تا آخرین جزءاش هم مطرح است و به طور یقین ، سبب رساندن انسان به رحمت حق است ، امّا شما در قرآن مجید ملاحظه می کنید که پروردگار نماز را درخیمهٔ حیات نمازگزار به صورت یک واقعیت بیان نمی کند و به هر نمازی نظر ندارد . امضای وجود مبارکش که عبارت است از پذیرش و قبولی او ، کنار هر نمازی نمی‌آید . در قرآن مجید می‌بینید ، حملهٔ شدیدی به نمازگزارنی شده است . شدت این حمله ، از کاربرد کلمهٔ «ویل» دربارهٔ آن‌ها معلوم می گردد ، وقتی که قرآن می گوید : « فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ . »(۱) معلوم می‌شود که این نمازگزار در وجود خود نماز را کامل نکرده و در نتیجه ، یک حقیقت جامعی را به پیشگاه مقدس حضرت حق ارائه نکرده است ، بلکه آمده ، پیکره‌ای از نماز ساخته که اصلاً این پیکره ، زیبایی ندارد ؛ جان ندارد ؛ شکل معنوی ندارد ؛ صورت معنوی ندارد ؛ در واقع ، برای او این نماز

ابزار و وسیله‌ای بوده که با به کارگیری آن ، به شهواتش ، به اهداف پلیدش و به نیت‌های باطلش برسد . البته ، این نماز ، راه رسیدن به رحمت خدا نیست . این نماز ، نمازی است ناقص و دارای عیب ؛ نمازی است که یک صورت دارد ، ولی کاملاً

بی‌سیرت است ؛ یک جسم مرده است که جان در او دمیده نشده است ؛ علتش هم این است که نمازگزارش یا منافق است ، یا مشرک ، و یا ریاکار ، و یا به تعبیر قرآن کریم ، « عَن صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ» (۲) است . بنابراین ، او هنری را که بتواند با آن نماز کاملی برای خود بسازد ، فراهم نکرده است . آنچه او ساخته ، یک هیولاـ است ؛ یک چیز زشتی است ؛ یک چیز نابابی است که نظر مقدس پروردگار بزرگ عالم ، به این هیولا و به این موجود بدشکلِ پرعیبِ ناقص جلب نمی‌شود ؛ علتش هم خود نمازگزار است ؛ چون نمی‌گوید : « فَوَيْلٌ لِلْصَلوةِ» ، بلکه می‌گوید : « فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ»(۳) حضرت حق می گوید : من موادی را به تو داده‌ام که عبارت‌اند از : تکبیرةالاحرام ، حمد ، سوره ، رکوع ، سجود ، تشهّد و تعداد رکعات ، و تو باید این عناصر را با معرفت ، با نیت خالص ، با عشق به بندگی ، با عشق به مولا و با عشق به جلب رضایت او ، تبدیل به یک صورت و یک سیرت کامل بکنی تا بشود این عمل را منِ خداوند به عنوان نماز بپذیرم ؛ ولی اگر مکلّف عیب و نقص داشت ؛ آلوده به شرک بود ؛ آلوده به نفاق بود ؛ آلوده به ریا بود ؛ در عمل آلوده به اغراض شهوانی و مالی بود ، دیگر قلمی ندارد که سیرت و صورت این نماز را کامل بکند و قابل عرضه به پیشگاه من کند ؛ یعنی یک غیر نقاش آمده ، نمازی را نقاشی کرده و به جای این که نقشی زیبا بسازد ، یک هیولا ساخته است ؛ دیو کشیده است و اسمش را نماز گذاشته .

در مشهد یک نفر می‌گفت ؛ البته ، با گریه هم می‌گفت و چقدر هم من بدم می‌آید آن را نقل کنم : شبی در عالم رؤیا ، جوانی را دیدم که نسبتاً و نه به طور کامل ، زیبا بود ، امّا دو شاخ ، مثل دو شاخ گاو ، بر روی کله‌اش بود . که خیلی من را بهت‌زده کرد . این همه زیبایی و طراوات ، و این تناسب اندام ، چرا روی کلهٔ این جوان ، دو شاخ است ؟ آخر ، داشتن شاخ ، متعلّق به انسان نیست ، بلکه متعلّق به حیوانات شاخ‌دار است . به او گفتم ، حیف از آن زیبایی ، و این دو شاخ ! جوان گفت : والله این شاخ‌ها متعلّق به من نیست ، متعلّق به تو است که بر روی کلهٔ من گذاشتی . من نماز تو هستم و امشب در نماز مغربت این عیب‌ها را داشتی ، و آن عیب‌ها ، این شاخی است که با چشمت داری می‌بینی . فکر می کنی خدا من را با این دو شاخ چند بخرد ؟ معلوم است ، هیچی .

منی که می‌خواهم وارد نماز بشوم ، با همهٔ وجود دارم در نماز وارد می‌شوم . بدن تنهایم که وارد نماز نمی‌شود . البته ، بدن هم خون هست ؛ گوشت هست ؛ پوست هست ؛ قلب هست ؛ نفس هست ؛ روح هست و همه هم باید رو به قبله باشد ، نه این که بدنم رو به قبله باشد ، جانم پشت به قبله ؛ بدنم رو به خدا و دلم پشت به پروردگار . آمدم وارد نماز شدم ، اما در درونم ، حسد ، کبر ، غرور ، بخل و ریا که از همهٔ حیوانات بدترند و با آب هیچ دریایی پاک نمی‌شوند ، در من دارند موج می‌زنند . بعد ، من این نماز را تحویل خدا می‌دهم . در شکل این نماز ، حیوانات مختلفی هست . نفسِ نجس هست ؛ مال حرامِ خورده شده در خونم هست ، و همهٔ این‌ها به عملم منتقل می‌شود . این عمل نمی‌تواند راه به سوی رحمت خدا باشد .

آیا شما که به دنبال یک نقاشی کامل می گردید ، می‌توانید قلم را به یک بی‌سوادی که تا حالا قلم نقاشی دست نگرفته ، بدهید و از او بخواهید در یک صفحهٔ پرقیمت ، منظره‌ای برای‌تان بکشد که وقتی آن را می‌بینید ، لذت ببرید و خستگی‌تان بیرون رود ؟ آیا توقّع دارید که چنین کسی این منظره را بکشد ؟ خواهید گفت ، نه . پس به خدا حق می دهیم که در قرآن کریم ، با استخدام شدیدترین کلمه ، کلمهٔ «ویل» ، به نمازگزار حمله بکند ، نه به نماز ، که چرا نماز را ضایع کرده‌ای : « فَخَلَفَ مِن بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَ اتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ»(۴) . خود عناصر نماز که پاک بوده و از پیشگاه مقدّس حق نازل شده است ؛ «الله اکبر» ، من الله است ؛ حمد که اولین سورهٔ قرآن است ، من الله می‌باشد ؛ ذکر رکوع ، من الله است ؛ تعداد رکعات ، من الله است . این عناصر را که به صورت رنگ‌های مختلف است و قلمش هم من هستم ، به دست من دادند و گفتند بیا وارد کار شو و این عناصر را با معرفت ، با اخلاص ، با عشق با همت ، با همدیگر ، کنار هم بچین تا آن نمازت قابل قبول از کار در بیاید .

روایات عجیبی هم در این زمینه به دنبال آیات قرآن هست که بعضی نمازها از مقام اول رد نمی‌شود و بعضی نمازها از مقام دوم ، و بعضی نمازها تا مقام چهارم می رود ، جلوی برنده را می گیرند و می گویند ، آن را برگردانید و بر سر صاحبش بزنید . بعضی

نمازها از مقام پنجم رد نمی‌شوند . بعضی نمازها جهش‌وار از همهٔ مقامات رد می‌شوند و به قبولی پروردگار عالم می‌رسند ، و بعد ، خداوند به ملائکه می‌گوید ، آن روز که گفتید ، این موجود را خلق نکن ، حالا ببینید ، من به این بنده‌ام مباهات می‌کنم و با افتخار به شما می‌گویم که من در کل زمین که پر از فساد و شهوات است ، چنین رفیق‌هایی هم دارم . حمله به خود نماز نیست . باز هم دقت بفرمایید ، « فَوَیْلٌ لِلْمُصَلِّینَ» (۵) ، حمله به نمازگزار است . خود نماز که حمله ندارد . عناصرش که حمله‌ای ندارد ؛ الله اکبرش ، حمدش ، رکوعش ، سجده‌اش و تشهّدش ، که حمله ندارد . خداوند به آنی که بی‌هنرانه وارد نقاشی نماز شده ، دارد حمله می‌کند که چرا زمانی که هنوز نقّاش واقعی نشده‌ای ، داری نقش می‌زنی ؟ چرا نماز را با جهل می‌خوانی ؟ چرا نماز را با کسالت می‌خوانی ؟ «وَ لاَیَأْتُونَ الصَّلاَةَ إِلَّا وَ هُمْ كُسَالَی»(۶) . این سخن خداوند که گویای تنفّر از نماز خواندن درحالت کسالت است ، به این معنا می‌باشد که : وقتی سست ، کسل و بی‌حالید و خوشتان نمی‌آید ، من را عبادت نکنید و من نمی‌خواهم در چنین حالتی به نماز من نزدیک شوید ؛ برای این که در این حالت ، آن را ضایع می‌کنید و می‌روید ، و اصلاً نمی‌خواهم در چنین حالتی جلویم بیاید .

مقام نماز جامع ، مختص انسان

مقام نماز ، مقام ملکوت است ؛ این مقام ، مقام عرش است ؛ این مقام ، مقام خیلی عظیمی است که امیرمؤمنان(ع) دربارهٔ آن می‌فرماید ، چنین نمازی را فقط به انسان اجازه داده‌اند . ملائکه هیچکدام نماز جامع ندارند .

امیرمؤمنان(ع) می‌فرماید ، عده‌ای از ملائکه از وقتی آفریده شدند ، در حال قیامند و تا ابد هم در حال قیام می‌مانند . عده دیگری از آن‌ها از زمان آفرینشان در حال رکوعند ، و تا ابد هم در حال رکوع خواهند ماند و راه به قیام ندارند ؛ چون لیاقتش را ندارند . یک عده هم از آن‌ها دایم در حال سجودند و راه به رکوع و قیام ندارند ؛ چون شایستگی‌اش را ندارند (۷) ، ولی خداوند این پیکرهٔ کامل را در خزانه‌اش نگهداشت تا انسان را خلق کند و آن را به او بدهد . حالا یک نفر از راه برسد و نماز را ضایع کند ، آیا چنین فردی مستحقِ فَوَیْلٌ لِلْمُصَلِّینَ»(۸) نیست ؟ اما اگر این نماز یک نقاشی کامل ، یک نقاشی جامع و یک نقاشی زیبای «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ» باشد ، خدا از چنین نمازی تعریف می‌کند ؛ چون باطن این نماز برای خدا معلوم است ؛ خداوند می‌گوید ، من به باطن و ظاهر همهٔ کارهایتان آگاهم : «إِنَّ اللَّهَ خَبِیرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»(۹) . برای خدا باطن این نماز زیباست : «قَدْأَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ . الَّذِینَ هُمْ فِی صَلاَتِهِمْ خَاشِعُونَ . »(۱۰) بلافاصله می‌گوید : «وَ الَّذِینَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ» (۱۱) : این مؤمنان از کار بیهوده روی‌گردانند . این مؤمنان نماز حکیمانه می‌خوانند ؛ این‌ها نماز استوار می‌خوانند ؛ نمازشان لغو نیست و آمیخته با خشوع است ؛ یعنی بدن ، جان ، دل ، گوش ، پوست ، خون و استخوان ، همه در نماز هستند و دارند نقاشی می‌کنند . خشوع حالتی بسیار والا و با ارزش است که من اگر بخواهم نمازم دارای خشوع باشد ، والله با لقمهٔ حرام امکان تحقّق خشوع وجود ندارد . چه جوری آن جا نجس بروم و بگویم من خشوع هم می‌خواهم بیاورم ؟ مگر با بدن نجس ، با گوشت نجس ، با خون نجس و با معدهٔ نجس می‌شود خشوع آورد ؟ چنین چیزی امکان ندارد . خشوع از زیبایی‌هاست ؛ از پاکی‌هاست ؛ از مُحَسِّنات وجود است . نمی‌شود با این وصف و حال ، خشوع آورد . چه تعبیر زیبایی امیرمؤمنان(ع) دارد ! حضرت می‌فرماید : گیاه روی مذبله(۱۲) ، چقدر می‌ارزد ؟ پایهٔ این نماز چیست ؟ با کدام بدن ؟ ریشهٔ این نماز چیست ؟ با کدام دل ؟ حقیقت این نماز چیست ؟ با کدام عقل ؟ اصلش که الفاظ است . آنی که از طرف خدا نازل شده ، الفاظ است . این الفاظ ، باید بیاید با قلم نیت خالص ، با روح پاک ، با بدن پاک ، با جان پاک ، با فکر پاک و با قلب پاک نقاشی بشود . همهٔ این‌ها باید با الفاظ نماز در هم و مخلوط بشود تا یک نماز کامل به دست آید ، و الا الفاظ نماز را اگر به طاهر خوشنویس بدهد و بگوید ، آقا صدهزار تومان اضافه می‌دهم ، خیلی زیباتر از اینی که تا به حال نوشته‌ای ، بنویس . بعد هم او حمد ، ذکر رکوع و سجده را بر روی یک صفحهٔ گلاسهٔ رنگی بنویسد و دور آن را هم گل و بوته بکشد .

بعـد ما آن را پیش پروردگار ببریم و بگوییم ، ما این نماز را به درگاهت آوردیم . آیا این نماز است ؟ نمازگزار باید عمل نماز را ، نـه خط نمـاز را و نـه الفـاظ نمـاز را ، در پیشــگاه الهی بـبرد . ببینیـد ایـن راه رسـیدن بـه رحمـت اسـت : « الَّذِیـنَ هُـمْ فِی صَـلاَتِهِمْ خَاشِعُونَ»(۱۳) ، ایـن جـا دیگر قرآن نمـازگزار را نمی گویـد ، هـم نمـاز را می گویـد و هـم نمـازگزار را ؛ چرا کـه ایـن نمـاز بـا این نمازگزار در پاکی ، در درستی ، در حکمت و در استواری ، یکی است . آیا چنین حالتی تا به حال برای ما پیش آمده ؟
برادران جوان ! بیش‌تر به نمازتـان بپردازیـد . برادران جوان ! در هیـچ جـای قرآن ، نظری که پروردگـار راجع به نمـاز صـبح دارد ، راجع به نمازهای ظهر ، عصر ، مغرب و عشاء ندارد ؛ یعنی در قرآن ، آن پانزده رکعت یک طرف است و این دو رکعت یک طرف ، و شما ببینید نماز صبح در این کشور چقدر ضایع می‌شود . پانزده رکعت یک طرف است و این دو رکعت یک طرف . تعبیری که از نمـاز صـبح دارد این است : « وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ کَانَ مَشْـهُوداً » (۱۴). ولی راجع به نمـاز ظهر ، عصـر ، مغرب و عشاء ، «مَشْـهُوداً» نمی گویـد . البته ، در این جـا مجال توضـیح معنای «وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ کَانَ مَشْـهُوداً» نیست ، و فقط می گویم ، جادهٔ نماز خیلی باریک است . این چه نمازی است که دربارهٔ نمازگزارش می گویـد : «قَدْأَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ . » (۱۵) «قَدْأَفْلَحَ» می گوید ، و نمی گوید «قدیفلح» و آن را به صورت مضارع نمی‌آورد ؛ نمی گوید ، این نماز بعداً رسـتگار می‌شود ؛ بلکه می گوید ، رسـتگار شـده ؛ تمام شـده ؛ امضا شـده و مهر هم زدم که در قیامت این نماز پیش انبیا ، صِدّیقین ، شـهدا و صالحین باشد ؛ تمام شده . اگر با فعل مضارع می‌آورد ، معنایش این بود که این کارها را کرده و ان شاء الله در آینده به فلاح می‌رسد . می گوید به فلاح رسیده . چه مقدار از نماز ؟ امام صادق(ع) می‌فرماید : کل عمرش فقط یک و دو رکعت نماز کامل کافی است .

نمازهای نمونهٔ عصر ما

البته ، برادران جوان ! امروز دیگر مـا روی منبرهـا نمـاز آخونـد کاشـی را از شـما نمی‌خواهیم که شـصت سال هم در زمسـتان و هم درتابسـتان ، در حجره‌اش و در ایوان مدرسهٔ صدر اصـفهان ، وقتی نماز می‌خواند ، در نماز از دنیا جدای جدا می‌شد ، و بعد از تمام شـدن نمـاز ، بایـد می‌رفت پیراهنش را که بر اثر کـثرت گریه خیس شـده بـود ، عـوض می کرد ، هم در نمـاز ظهرش ، هم در نمـاز عصـرش ، هم در نماز مغربش و هم در نماز عشایش . در نماز شـبش در مدرسـهٔ صـدر ، بعـد از وتر ، وقتی به سـجده رفت و با آن حالش گفت : «سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلائِکَهِ وَ الرُّوحِ»(۱۶) ، تمـام آجرهـا ، دیوارها ، برگ‌ها و درخت‌های مـدسه ، همـهٔ آن‌ها ، به دنبال آخوند داشتند می گفتند ، «سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ . . . » ، یک نفر این تسبیح‌ها را شنید و غش کرد .
ما نماز مرحوم آیت الله العظمی بروجردی را نمی گوییم تا شما را به آن دعوت کنیم ؛ به نمازی که آن مرحوم در سن نود سالگی تا شب آخر عمرش ، در جمـاعت می‌خوانـد . او در تمـام نمازهای واجب خود در جماعت ، رکوع و سـجده را طول می‌داد و هم ذکر رکوع را : «سـبحان رب العظیم و بحمده» و هم ذکر سجده را : «سبحان رب الأعلی و بحمده» هفت بار می گفت . بر اساس این گفتهٔ قرآن : «وَ مَـا جَعَـلَ عَلَیْکُمْ فِی الـدِّینِ مِنْ حَرَجٍ»(۱۷) ، به ایشـان می گفتنـد ، شـما اصـلا دیگر قـدرت این کار را نداریـد . او نگاهی می کرد و می گفت : «وَ مَـا جَعَـلَ عَلَیْکُمْ فِی الـدِّینِ مِنْ حَرَجٍ» اصـلاً در این مقـام نیست . به ایشان می گفتنـد ، مأموم‌های شـما ، توان چنین رکوع و سـجده‌ای را ندارنـد . الآن پنـج هزار نفر دارنـد به شـما اقتـدا می کنند که در میان آنان مسافران شهرسـتانی ، پیرمرد ، مریض ، مثـل سـرماخورده‌ها ، هست ؛ تازه افرادی هم از تهران برای حضور در نماز شـما می‌آینـد . اقلاً این رکوع و سـجود خود را کم کنید ، ولی ایشان تا شب آخر عمرش ، در حال و مقامی نبود که بتواند این پیشـنهادها را قبول بکند . پدر ، مادر ، عمو و دایی ، جوان را دَور می کننـد و می گوینـد ، این دختری که بـا او روی هم ریخته‌ای ، به درد دنیـا و آخرتت نمی‌خورد و بـا خـانواده‌ات هم جور در نمی‌آیـد . جوان می گوید ، مرغ یک پا دارد . اگر این دختر را برای من گرفتید ، من زن می گیرم ، و اگر هم او را برای من نگرفتید ، یا من زن نمی گیرم یا این که خودم را می کشم . در عالم معنا هم ، امثال آقای بروجردی این طور شده بودند . او می گفت

، من وقتی رکوع می‌روم ، در محضر محبوبم می‌روم و کَیف می‌کنم . تو می گویی ، من حضور در چنین محضری را کم کنم که من نمی‌توانم . آن وقت گاهی که نمی‌توانست برای نماز به مسجد اعظم بیاید ، من خادم ایشان را دیده بودم ، البته ، خود ایشان را هم دیده بودم و در نماز ایشان هم بوده‌ام ، خادم ایشان می گفت ، اگر وقت ظهر ، کارهای آقای بروجردی این قدر شدید و متراکم بود که دیگر نمی‌رسید به مسجد اعظم برود ، وضو را که می گرفت ، به درون اتـاقش می‌رفت ، در حالی که کلید آن اتاق هم در جیبش بود . من که می‌خواستم بروم ناهار حاضر کنم ، ایشان درب را از پشت کلید می کرد ، و نماز ظهر و عصر را که هشت رکعت است و می‌شود آن را در پنج دقیقه خواند ، بیش از یک ساعت ، طول می‌داد و من پشت درب اتاق ایشان معطل می‌شدم تا سلام نماز دوم آقا را بشنوم . در ضمن ، پیراهنی را هم حاضر کنم تا ایشان بتواند پیراهنش را عوض کند . از بس که اشک سیل‌وارش در نماز ، این پیراهن را خیس می کرد .

جوان ! چنین نمازی را نمی گوییم بخوان . از دست ما هم بر نمی‌آید . بر می‌آید ؟ ایشان آن وقت این نماز را نقاشی می کرد ، عین انبیا و ائمه ، آن را نقاشی می کرد . ما حالا بیاییم یک نمازی نقاشی کنیم که حداقل شاخ نداشته باشد ؛ دم نداشته باشد ؛ سم نداشته باشد ؛ لب و گونه‌اش کج نباشد . بزرگان چنین نمازی می‌خواندند . من این ماجرایی را که می گویم ، با چشم خودم دیده بودم . این ماجرا را دیگر کسی برایم تعریف نکرده است . البته ، من چند تا نماز دیده‌ام که هنوز در لذت آن چند تا نماز هستم . خودم چنین نمازی را نخوانده‌ام ، ولی آن را دیدم . گفت نان گندم نخوردیم ، ولی دست مردم دیدیم :

در شهر اسلامشهر که قبلاً اسمش شاه‌پسند بود ، در گوشه‌ای از آن نمازی از یک حمال دیدم که یادم نمی‌رود ؛ یعنی این نماز را کاملاً حس کردم . به سلام نماز که رسید ، با آن حالی که حالا داشت ، سلام می‌داد و با چشمی که غرق در اشک بود ، و با آن قطع رابطه‌ای که در نماز با دنیا داشت ، به خدا قسم معلوم بود داشت می گفت : «السلام علیک» «علیک» ، خطاب ظاهر است ؛ چون«علیک» کاف دارد و «علیه» نیست ؛ یعنی نمازگزار ! باید پیغمبر را ببینی و به او سلام بگویی . سلام ، سلام خطابی است . «السلام علیک» ، یعنی ای کسی که حاضر هستی و دارم تو را می‌بینم ، و انگار آن حمال داشت پیغمبر را می‌دید و یک جوری سلام می‌داد .

با «السلام علیکم» هم انگار داشت به همهٔ فرشتگان ، ارواح صالحین و مؤمنان سلام می گفت ؛ چون خطاب حضوری است . «علیکم» ؛ یعنی ای کسانی که دارم مشاهده می کنم .

این یک نمونه از آنچه پروردگار برای رسیدن به رحمت خود در کتابش پیشنهاد کرده و درحقیقت ، از اجزای پراکندهٔ عناصر نماز می‌باشد ؛ او لفظی را در اختیار ما گذاشته ، یا حالت و کیفیتی را و به ما گفته ، این را در وجود خودت کامل کن و به دست من بده و دیگر کاری به آن نداشته نباش . وقتی این جنس بی‌عیب و کامل را از تو گرفتم نگه می دارم : «وَ مَا تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُم مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِندَ اللَّهِ»(۱۸) : بعد از مرگ که پیش من آمدی ، آن را حاضر می‌بینی که «هُوَ خَيْراً وَ أَعْظَمَ أَجْراً»(۱۹) : از نظر خیر و اجر ، برای تو بهتر و بزرگ‌تر شده است . آن وقت من این جنس تو را که گرفتم و بعداً به صورت بهشت و رضایتم ، ملکِ خودت می کنم ؛ چون من به نماز تو نیازی ندارم ، بلکه این تو هستی که به نماز من نیاز داری . من گدای نماز تو نیستم ؛ چه بخوانی و چه نخوانی ، ولی تو گدای نماز من هستی . تو بی‌نماز به جایی نمی‌رسی . تو بدون نماز به رحمت من نمی‌رسی . نه این که بنشینی و یاوه بگویی ؛ دری وری بگویی که : خدای قوی ، نیازی به نماز بنده دارد ، و برای همین ، من نماز نمی‌خوانم . می‌پرسم ، مگر تو از انبیا بهتر می‌فهمی ؟ آن‌ها نمی‌دانستند خداوند غنی است ؟ تو تازه فهمیدی ؟ ما به همه چیز نیازمندیم و خدا به هیچ چیز نیازمند نیست .

تا آخر عمر ، حداقل چند نماز کامل بخوانید

امّا جوان‌ها حداقل این عمل را بی‌عیب به جا بیاورید ، و شما بزرگ‌ترها هم چنین کنید . ما اگر در گذشته این‌ها را با عیب بنا کردیم و نقاشی نمودیم ، این چند روزه ، یا چند ماهه ، یا چند هفته ، یا چند سال که از عمرمان مانده و هنوز ملک‌الموت نیامده است ، بیاییم چهار تا نماز کاملی نقاشی کنیم که امام صادق و پیغمبر می‌فرمایند ، و اگر این چهار تا را به جا بیاورید ، یقیناً قبول می‌کنند و به شما می‌گویند ، محض برکت این چهار تا نماز ، از عیب کلّ نمازهای گذشتهٔ شما ، چشم می‌پوشیم و آن‌ها را هم قبول می‌کنیم :

طفیل هستی و عشقند ، آدم و پری

ارادتی بنما تا سعادتی ببری(۲۰)

تا این جا بیان یک نمونه بود و حالا ـ دو نمونه دیگر هم برایتان ذکر می‌کنم . یکی از این نمونه‌ها در قرآن است . شما در قرآن مجید کلمهٔ مبارک ، نورانی و پرمعنای حمد را از اول قرآن که سورهٔ حمد است ، «اَلْحَمْدُ لِلّهِ» ، تا جزء آخر قرآن مجید ، می‌بینید و کراراً هم در قرآن می‌بینید که خداوند ما را به صورت مکرّر امر به حمد کرده است : «فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ . »(۲۱) این حالا یک نمونه . ولی در قرآن مجید زیاد می‌بینید که امر به حمد می‌کند . حال این پرسش مطرح می‌شود که حمد یعنی چه ؟ حمد ؛ یعنی جلال ، جمال ، زیبایی ، صفات ، آراستگی‌ها و کمالات خدا را اظهار کن و سپاسگزاری کن ، ولی این حمد را کامل بیاور . این سؤال مطرح می‌شود که حمد کامل چیست ؟ من اگر کنار هر نعمتی ، یا کنار هر وصف جمیلی ، یا کنار هر کمالی از پروردگار ، چه کمال خودش و چه جلوه‌های کمالش ، بنشینم و بگویم : «اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ» ، کافی است یا نه ؟ اساتید فن ، قرآن‌شناسان ، اهل ذکر ، ائمه طاهرین ، اهل عقل ، اهل حکمت ، اهل عرفان ، حمد کامل را چگونه تصویر می‌کنند ؟ آن‌ها می‌گویند شما حمدت در صورتی کامل می‌شود که در سه مرتبه این حمد را بیاوری : «مرتبهٔ قولی و مرتبهٔ فعلی و مرتبهٔ حالی . » امّا مرتبهٔ قولی فقط کار زبان است . آن هم این است که خدا را آن‌چنان‌که خودش خویش را حمد کرده ؛ آن‌چنان‌که انبیا او را ستودند ، آن‌چنان‌که ائمه او را ستودند ، بستاید ، مثل : حمد امام حسین(ع) در شب عاشورا : «وَ اَحْمَدُهُ عَلَی السَّرَاءِ وَ الضَّرَّاءِ . » من چه در یک باغ پرمیوه ، کنار چشمه و رود باشم ، خدا را حمد می‌کنم ، و چه امشب هم که عاشورا است و گرفتار سی هزار گرگ هستم و فردا قطعه قطعه می‌شوم و زن و بچه‌ام را به اسارت می‌گیرند ، عین این که وسط چنان باغی هستم ، خدا را حمد می‌کنم . ببینید امام حسین(ع) چگونه دارد حمد را نقاشی می‌کند ؟ به خدا نمی‌گوید که اگر ما را در باغ ببری و به ما چلوکباب بدهی ، الحمدلله ، و امّا اگر گرفتار این گرگ‌ها بکنی ، چه الحمد للهی ؟ بلکه می‌گوید : «وَ اَحْمَدُهُ عَلَی السَّرَاءِ وَ الضَّرَّاء . » (۲۲) من نه کاری به خوشی دارم و نه به ناخوشی . من عاشق وجود مقدس او هستم که ولی نعمت من است .

در حمد قولی ، چه بگویم اَحْمَدُ ، یا بگویم : اَلْحَمْدُ لِلهِ رَبِّ الْعَالِمِینَ ، یا بگویم : اَلْحَمْدُ لِلهِ عَلَی کُلِّهَا ، یا بگویم : اَلْحَمْدُ لِلهِ عَلَی کُلِّ النِّعْمَةِ یا بگویم : «الْحَمْدُ لِلَّه الَّذِی أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَکُورٌ» (۲۳) ، و این طور که خودش خویش را حمد کرده است ، او را حمد کنم . این یک مرتبه حمد است ، ولی حمد در این مرتبه ، کامل نشده است .

مرتبه دوم حمد ، مرتبهٔ حمد فعلی است . حمد فعلی ؛ یعنی چه ؟ یعنی این که چشم ، گوش ، زبان ، دست ، شکم ، شهوت و پا را هم در راه حمد بکشانم ، و راه حمد آن‌ها ، این است که چشم و بقیهٔ اعضا را از همهٔ گناهان نگه بدارم و به همهٔ خیرها بکشانم . این ، حمد فعلی است .

امّا حمد حالی ، این است که باطنم را از همهٔ رذایل اخلاقی بتکانم . این ، حمد حالی است . حالا وقتی می‌گویم : الحمدلله ، تمام اعضایم هم عملاً در حمد است . باطنم هم عملاً در حمد است ، و من مستحق رحمت خاصهٔ پروردگار مهربان عالم می‌شوم . این راهنمایی‌های قرآن است . این جا ، سخن دربارهٔ نماز الهی و شیطانی را تمام می‌کنم ، هر چند این دفتر با هزار سال سخن گفتن هم تمام نمی‌شود و در قرآن و در روایات ، برای انسان‌سازی مطالب فراوانی است .

البته ، برای شستن گرد و غبارهای روی دل و باطن ، هیچ راهی نیست جز گریه بر ابی‌عبدالله(ع) ، نه این که گریهٔ ما قیمت دارد . نه ، چون این اشک وصل به ابی‌عبدالله(ع) بوده و برای همین قیمت پیدا کرده است . در حقیقت ، ما با گریه کردن بر خودمان ، این کار را می‌کنیم . دست ابی‌عبدالله(ع) را می‌گیریم و وارد باطنمان می‌کنیم . می‌گوییم ، آقاجان ! پاك کن ما را و او هم این کار را می‌کند .

پاورقی

۱. ماعون: ۴.

۲. ماعون: ۵.

۳. ماعون:۴.

۴. مریم: ۵.

۵. ماعون: ۴.

۶. توبه: ۵۴ : و (منافقان) نماز نمی‌خوانند مگر این که کسل هستند.

۷. تمام نهج البلاغه، ص ۶۰.

۸. مائده: ۴.

۹. مائده:۸.

۱۰. مؤمنون:۱و۲.

۱۱. مؤمنون: ۳.

۱۲. نهج‌البلاغه، خطبه ۹۸.

۱۳. مؤمنون: ۲.

۱۴. اسراء: ۷۸.

۱۵. مؤمنون: ۱.

۱۶. سید بن طاووس، اقبال، ج۳، ص۱۸۵.

۱۷. حج: ۷۸.

۱۸. مزمّل: ۲۰.

۱۹. همان.

۲۰. حافظ.

۲۱. حجر: ۹۸ ـ نصر: ۳.

۲۲. شیخ مفید، ارشاد، ج۲، ص۹۱.

۲۳. فاطر:۳۴.

شیطان در کمینگاه

مشخصات کتاب

سرشـناسه : صـالحی حاجی‌آبـادی نعمـت‌الله عنـوان و نـام پدیـدآور : شـیطان در کمین‌گـاه نوشـته نعمـت‌الله صـالحی حاجی‌آبـادی
مشخصات نشر : نعمت‌الله صالحی حاجی‌آبادی ۱۳۷۹.
مشخصات ظاهری : ص ۳۰۴
شابک : ۹۶۴-۳۵۰-۱۷۴-۴۱۰۰۰۰ریال یادداشت : کتابنامه به‌صورت زیرنویس موضوع : شیطان موضوع : شیطانها
موضوع : شیطان -- احادیث موضوع : شیطان -- جنبه‌های قرآنی رده بندی کنگره : BP۲۲۶/۱/ص۲ش۹
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۶۷
شماره کتابشناسی ملی : م۷۹-۱۱۶۲۶

مقدمه

پس از آن که کتاب (شاهدان صادق) را نوشـتم و نسـخه خطی آن را به دوسـتان و آشـنایان و فضلا دادم که مطالعه کنند، آنان نظر دادند که اگر کتابی نوشـته شود که جنبه داسـتانی آن بیش تر باشد، برای خوانندگان جذاب تر خواهد بود. بنده با تاءملی که داشتم دریافتم که این پیشـنهاد درست است. مخصوصا زمانی که هشت سال جنگ را پشت سر گذاشته ایم. ویرانی و کشت و کشتار، بوی خون و باروت، مجروح و معلول و شـهید همه جا را فرا گرفته است. در زمانی که افکار خسـته، بـدن ها کوفته، چشم ها در اثر اندوه جبهه و انتظار فرزنـدان و بسـتگان کم رونق شـده، گوش ها در اثر شـنیدن صـدای توپ و تانک و گلوله و خمپاره و انفجار بمب و موشک و راکت، در وقت و بی وقت، در سر شب و نیمه های آن، در اول صبح و موقع سحر، در شب عید، در ماه مبارک رمضان، در شهر و روستا، پر از صداهای وحشت ناک شده.

زمانی که خانه های محرومان، مغازه ها و بازار، مؤ سسه و تجارت خانه، بهداری و بیمارسـتان، دبسـتان و دانشگاه، تلمبه خانه و راه آهن و ویران و به آتش کشیده شده.

در زمانی که به فرموده امام امت، خمینی کبیر و رهبر بزرگ انقلاب، این سلاله نبوت: شیطان بزرگ آمریکا، شرق و غرب، شیاطین بزرگ و کوچک، هم پیمانـان آنان، سـردم داران شـرک و کفر، سـران مرتجع منطقه، منافقان کور دل و از خـدا بی خبر، همه علیه اسـلام و مسـلمین کمر بسـته و دشـمنان دیروز، دوسـتان و متحـدان امروز شـده انـد؛ در یک چنین روزگاری به کفر افتادم کتابی را بنویسم که هم جنبه داسـتانی داشـته و هم سازنده باشد. این بود که (موضوع شیطان شناسی) را برگزیدم. به عقیده من ایمان دو جزء دارد. یکی خداشناسـی و دیگری شـیطان شناسـی، اگر بخواهیم به درستی خداشناس و یکتاپرست باشیم چاره ای نیست جز شناخت ضد خدا.

روایتی که فرمود: (تعرف الاشـیاء باضـدادها) بـدین معنا است که هر چیزی را بایـد با ضـد آن شـناخت؛ یعنی تا ضد نباشد چیزی به خـوبی شـناخته نمی شود؛ ماننـد شب که ضـد روز، ظلمت ضـد روشـنایی، فقر و گرسـنگی و بی چیزی ضـد غنـا و سـیری و ثروت، مریضی ضد سلامت، ناامنی و هرج و مرج ضد امنیت، سرما ضد گرما، جهالت و نادانی ضد علم و دانایی، بی عقلی ضد عقل است: که اگر این اضداد نباشند ارزش روز، روشنایی، ثروت، سلامت، علم و عقل درست به دست نمی آید.

از همین رو خداشناسـی انسان، کامل نمی شود مرگ این که انسان، شـیطان شـناس هم باشد. هر چه انسان شـیطان شناسی اش بیشتر باشد، مکر و خدعه های شیطان، قسم دروغ خوردن، وسوسه ها، فتنه ها، حیله ها، وعده های دروغ دادن، دل سوزی بی جا و هزاران هزار نیرنگ شـیطان را می شـناسد و دیگر دنبال او نیم رود و گول وسوسه های زودگـذر او را نمی خورد و می داند که دشـمن هر که باشـد، دشـمن است. دشـمن ناامیـد از همه چیز، و رانـده شـده ای مانند شـیطان هیچ وقت به راه نمی آید و آشتی نیم کند، وقتی شخص دنبـال او نرفت خواه نـاخواه دنبال خـدا خواهـد رفت. پس نیمی از خداشناسـی، شـیطان شناسـی است. کوتاه سـخن این که،

نوشـتار پیش روی شـما مربوط به شـیطان و شـیطان صفتان می باشد. امید که خوانندگان عزیز و محترم او را به خوبی بشناسند تا در نتیجه، خدا را بهتر بشناسند.

تعریف شیطان

از قدیم الایام، افسانه شیطان، همواره انسانها را در دنیایی از وحشت و ابهام فرو برده بود و هم چنان ادامه دارد.

می گوینـد: بچه های بازی گوش و نافرمان و زیرک شـیطان انـد، افراد منحرف را شـیطان اغوا کرده، هر کار بد فرجامی از وسوسـه های شیطان است و در هر کار بدشگونی شیطان دست دارد.

می گوینـد: شـیطان در همه جا هست، اعوان و انصارش در همه جا وجود دارنـد، او با همه مردم کار دارد، در برابر همه قد علم می کند، هر انسانی را به بهانه ای فریب می دهد و دام های گوناگون در اختیار دارد.

شیطـان در ذهـن بچـه هـا عامـل وحشـت و ترس و وسـیله ای برای رام کردن و ترسانیـدن آنـان است. قصه نویسـان، برای سـرگرمی کودکـان از شـیطان یـک موجود خیـالی ساخته و از نخستین سال های زنـدگی، یک شـبح وحشـتناک و یک قـدرت اسـرارآمیز در ذهنشان می آفرینند.

می گویند: برای بزرگ سالان، شـیطان عامل فریب و گناه است، انسان را به معصیت وا می دارد، تمایلات نفسانی را بیدار می کند، موجب سـقوط و لغزش انسان می شود، خواسته ها نامشروع را پدید می آورد، باعث تجاوز و تعدی می گردد، شهوات ویران گر را تحریک می کنـد، خشم و غضب را شـعله ور می سازد، مصـیبت و رنج می آفریند، آدمی را به تباهی و فساد می کشاند، لجاجت و خودسری را رونق می دهد.

و نیز: تمـامی این صـفات از شـیطان و کار او است، انسان از روی نـدامت با فریادی بلنـد می گویـد: نفرین بر شـیطان، لعنت خـدا و ملائکه بر او باد، این شیوه از زمان حضرت آدم علیه السلام معمول بوده که شیطان را مسئول هر کاری و عصیانی می دانسته اند.

در تعریف او گفته اند: شـیطان، قدرتی است نابکار و بسیار بدکردار، نیرو و روحی است پلید و سرکش و طغیان گر؛ حقیقت مطلب این است که شـیطان، اسم خاص نیست تا بر موجودی معین و مشـخص دلالت کنـد و وجود مسـتقلی نـدارد، اسـمی است بی نشان؛ ماننـد سـیمرغ که وجود خارجی نـدارد و هیـچ نام و نشانی برای او نیست، اغلب جاها که نام شـیطان برده می شود مراد همان ابلیس است که از دستورهای خداوند سرپیچی و تکبر کرد.

شیطان و طرف دارانش در طول تاریـخ در مقابل نیکان و نیک سـیرتان قرار داشـته انـد و خواهند داشت، مثنوی در پی این معنا بوده که گفت:

دو علم بر ساخت اسپید و سیاه

آن یکی آدم دیگر ابلیس راه

در میان آن دو لشگر گاه رفت

چالش و پیکار آنچه رفت رفت

هم چنان دور دوم هابیل شد

ضد نور پاک او قابیل شد

هم چنان این دو علم از عدل و جور

تا به نمرود آمد اندر دور دور

ضد ابراهیم گشت و خصم او

و آن دو لشکر کین گزار و جنگجو
چون درازی جنگ آمد ناخوشش
فیصل آن هر دو آمد آتشش
پس حکم کرد آتشی را ونکر
تا شود حل مشکل آن دو نفر
دور دور و قرن قرن این فریق
تا به فرعون و به موسای شفیق
سال ها اندر میانشان حرب بود
چون زحد رفت و ملولی می فزود
آب دریا را حکم سازید حق
تا که ماند کی برد زین دو سبق
هم چنان تا دور و طور مصطفی
با ابوجهل آن سپهدار جفا
هم نکر سازید از قوم ثمود
صیحه ای که جانشان را در ربود
هم نکر سازید بهر قوم عاد
زود خیز تیز رو یعنی که باد
هم نکر سازید بر قارون زکین
در حلیمی این زمین پوشید کین
تا حلیمی زمین شد جمله قهر
برد قارون را و گنجش را به قعر(۱)

کلمه شیطان در قرآن هفتاد بار به صورت مفرد و هیجده بار به صورت جمع به کار رفته است که روی هم ۸۸ مرتبه می شود.

شیطان اولین کسی که.....

شیطان: نخستین کسی بود که بعضی کارها را مرتکب شد و پیش از او کسی آنها را انجام نداده بود. و آنها از این قراراند:

- اولین کسی که قیاس نمود و خود را از حضرت آدم علیه السلام برتر و بالاتر دانست و گفت: من از آتشم و او از خاک در حالی که آتش از خاک بالاتر است.(۲)
- اولین کسی که در پیشگاه با عظمت الهی تکبر نمود و به دستور خالق خود عمل نکرد.(۳)
- اولین کسی که که معصیت و نافرمانی خدا را کرد و آشکارا با او مخالفت نمود.
- اولین کسی که به دروغ گفت: خدا گفته از این درخت نخورید، چون درخت جاوید است و اگر کسی از آن بخورد تا ابد زنده می ماند و با خدا شریک می شود.(۴)
- اولین کسی که که قسم به دروغ خورد و گفت: من شما را نصیحت می کنم.(۵)
- اولین کسی که نماز خواند و یک رکعت آن چهار هزار سال طول کشید.(۶)

– اولین کسی که منبر رفت و برای ملائکه سخنرانی و صحبت کرد.

– اولین کسی که که به خدا مشرک شد.

– اولین کسی که که غنا و آواز خواند، همان زمانی که آدم علیه السلام از درخت نهی شده خورد.(۷)

– اولین کسی که از خوشحالی سرود خواند و آن هنگامی بود که آدم به زمین آمد.

– اولین کسی که نوحه خواند و گریست؛ چون او را به زمین فرستادند، به یاد بهشت و نعمتهای آن نوحه و گریه کرد.

– اولین کسی که لواط کرد(۸) چون زمانی که به میان قوم لوط آمد خود را در اختیار آنان قرار داد تا با او لواط کنند.

– اولین کسی که دستور ساختن منجنیق را داد تا حضرت ابراهیم علیه السلام را با آن در آتش اندازند.

– اولین کسی که دستور ساختن حمام را در زمان حضرت سیلمان علیه السلام داد تا نظافت کنند.

– اولین کسی که ساختن نوره را در زمان حضرت سلیمان داد، برای این که موهای اضافی پای بلقیس پادشاه سبا را از زمین ببرند.(۹)

– اولین کسی که دستور ساختن شیشه را داد تا حضرت سلیمان علیه السلام آن را روی خندق گذارد و بلقیس را آزمایش کند.(۱۰)

– اولین کسی که دستور ساختن صابون را داد تا مردم بدن و لباس خود را بشویند.

– اولین کسی که دستور ساختن آسیاب را داد تا مردم گندم های خود را آرد کنند.

– اولین کسی که با ابوبکر بیعت کرد تا مردم را منحرف کند و از مسیر حق برگرداند.(۱۱)

– اولین کسی که خدا را در آسمان ها پرستید.

– اولین کسی که عبادت و بندگی او، فرشتگان را به تعجب در آورد!

– اولین کسی که به خدای خود اعتراض کرد.

– اولین کسی که شبیه شدن به دیگران را مطرح و مردم را به آن تشویق کرد.(۱۲)

– اولین کسی که سحر و جادو کرد و آن دو را به مردم یاد داد.(۱۳)

– اولین کسی که ساز درست کرد و خود، آن را نواخت.

– اولین کسی که برای زیبایی، زلف گذاشت.(۱۴)

– اولین کسی که برای مخالفت با پیامبران ریش خود را تراشید.

– اولین کسی که برای مست شدن مردم، شراب درست کرد.

– اولین کسی که ساختن آلات لهو و لعب و موسیقی را به قابیل آموخت.

– اولین کسی که وقتی وارد جهنم می شود، خطبه می خواند.

– اولین کسی که مکر و حیله و خدعه نمود.

– اولین کسی که نقاشی کرد و چهره کشید.(۱۵)

– اولین کسی که آتش حسدش شعله ور شد.(۱۶)

– اولین کسی که به ناحق مخاصمه و جدال کرد.

– اولین کسی که خدای تعالی به او لعنت نمود(۱۷) و از ناراحتی فریاد کشید.

– اولین کسی که به خدا کفر ورزید.(۱۸)

– اولین کسی که گریه دروغی نمود.(۱۹)

- اولین کسی که عبادت و خلقت خود را ستود.

- اولین کسی که صورت های مجسمه و بت را ساخت.(۲۰)

- اولین کسی که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل او را لعنت کردند.

- اولین کسی که از ترس ملائکه فرار کرد و خود را مخفی نمود.

- اولین کسی که دستور مساحقه داد. امام باقر علیه السلام فرمود: (وقتی خواسته ابلیس در قوم لوط عملی شد، خود را به صورت زن در آورد و سراغ زنان آمد و گفت: آیا مردان شما با هم لواط می کنند؟ در جواب گفتند: آری. دستور داد شما نیز با هم مساحقه کنید).(۲۱)

معنی شیطان

شیطان دو معنی دارد: یکی اصطلاحی، و آن همان معنایی است که بر سر زبان مردم است. وقتی کلمه شیطان گفته می شود، ذهن مردم متوجه آن ملعونی می شود که رو در روی خدا ایستاد و نافرمانی کرد و در برابر آدم علیه السلام سجده نکرد.

دیگری معنی لغوی آن است، شیطان از (شطش) و (شاطن) گرفته شده و هر دو به معنی پلید، خبیث، پست و موجودی سرکش، متمرد و نافرمان به کار برده می شود. به عبارت دیگر، به هر چیز مرموز، موذی و آزار دهنده گفته می شود. هم چنین به معنی منحرف و منحرف کننده، یاغی و طاغی، شریر و شرارت کننده، دور بودن و دور شدن از حق و حقیقت، دور شدن از رحمت و مغفرت الهی، بدخوی و سخت دل، بدجنس و بد ذات و ناپاک، هلاک شده و هلاک شونده آمده است. این معانی و صفات در انسان باشد یا در جن، در چهار پایان باشد یا وحوش، خزندگان و غیره همه این ها از معانی و مصادیق شیطان است.

و فرد شاخص آن، همان معنا و مفهوم اصطلاحی آن است که در میان مردم معروف و مشهور است و آن ابلیس و لشگریان و اعوان و انصار و یاوران او است. همان کسی که باعث بدبختی خود و آدم علیه السلام، باعث بیرون شدن خود و آدم علیه السلام از بهشت شد.

به میکرب هم شیطان می گویند

روایات فراوانی داریم که به موجودات ریز و زیان بخش (میکرب ها) هم شیطان گفته می شود. از آن دسته است:

۱. امیر المومنین علیه السلام فرمودند: از قسمت سوراخ شده و طرف دست گیره و قسمت شکسته کوزه و ظروف دیگر آب نخورید؛ زیرا شیطان روی دست گیره و قسمت سوراخ شده ظروف لانه می کند.(۲۲)

۲. نیز از امام صادق علیه السلام نقل شده که ایشان فرمودند: از طرف دست گیره و قسمت شکسته کوزه آب نخورید که شیطان هم از آن جا آب می آشامد.(۲۳)

۳. از قول پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمودند: موهای شارب (سبیل) خود را بلند مگذارید؛ زیرا شیطان، آن را جای امن برای زندگی خویش قرار می دهد، و در آن جا مخفی و پنهان می گردد.(۲۴)

بعضی ها (سبیل)های خود را کوتاه نمی کنند، به طوری که وقت غذا خوردن و آشامیدن آب، با غذا تماس پیدا می کنند و آلوده می گردند و در اثر نفی کشیدن هم، موها مرطوب شده و جای مناسبی برای رشد میکربها می شوند؛ آن گاه هنگام غذا خوردن میکروب همراه غذا بلعیده شده و مرض هایی ایجاد می کنند.

۴. نیز فرمودند: دستمال آلوده به گوشت را در خانه نگذارید که جایگاه شیطان است.(۲۵) و همین میکرب ها بودند که حضرت

ایوب علیه السلام را احاطه کرده و او را به فزع آوردند به طوری که با خدا مناجات کرد و گفت: خدایا! شیطان با بدن من تماس گرفته و مرا عذاب می دهد.(۲۶) می توان گفت شیطان در روایات فوق و قول ایوب علیه السلام همان میکرب است.

خلقت شیطان

خداوند سه گونه موجود عاقل و با شعور آفریده: یک نوع در آسمان ها هستند که همان فرشتگان اند و از نور به وجود آمده اند که شهوت جنسی و خور و خواب و شهوات دیگر ندارند؛ گناه از آنان سر نمی زند، تسلیم محض پروردگار می باشند و یک لحظه نافرمانی او را نمی کنند، خلقت آنها جلوتر از جن و انس بوده.

نوع دیگر؛ انسان است که خداوند متعال او را با دو دست قدرت خود پدید آورد و ملائکه بر او سجده کردند و استاد آنان شد، هم عقل و هم شهوت در وجودش گذاشت، و از خاک و آب به وجود آمده است.(۲۷)

نوع سوم؛ نژاد جن است که خداوند ایشان را از آتش بی دود(و باد) پدید آورد، و مثل انسان عقل و شهوت به آنها داده شده است. خلقت جن قبل از خلقت آدم و هم زمان با خلقت نسانس بوده است. خداوند درباره خلقت آنان چنین فرموده:

والجان خلقناه من قبل من نار السموم

(ما طایفه جن را قبل از انسان از آتش گرم و سوزان – و شعله ور بدون دود – آفریدیم).(۲۸)

همان طور که خداوند، نخست آدم علیه السلام را خلق نمود و همسرش (حوا) را بعد از او از جنس خودش آفرید، پدر جن ها هم که (مارج) نام داشت از آتش و سپس همسرش (مارجه) را نیز از او خلق نمود. (مارج و مارجه) با هم ازدواج کردند (جان) متولد شد و فرزندان (جان) دو طایفه شدند، یک طایفه، همان جن ها که در میان آنان، هم مؤمن پیدا می شود و هم کافر؛ طایفه دوم؛ شیاطین شدند که پدر بزرگشان (ابلیس) می باشد. ابلیس یکی از فرزندان جان است.

نام ها و صفات شیطان

برای شیطان اسامی و صفات متعددی ذکر شده و آنها از این قرارند:

۱. ابلیس؛ این کلمه ای است مفرد و دارای دو جمع (ابالیس و بالسه) از ماده بلی و ابلاس گرفته شده. معنای آن ناامیدی، ماءیوس شدن از رحمت خدا؛ تحیر و سرگردانی، حزنی که از شدت یاس پیدا می شود؛ اندوه گین و سر در گریبان کردن، آمده ابلیس، کلمه عربی و اسم خاص است و معروف شده برای همان کسی که آدم را فریب داد و باعث بیرون شدن او و همسرش از بهشت گردید. و الان با تمام قدرت، خود و لشگریانش در کمین انسان های بی ایمان و سست عنصر، بلکه در کمین همه انسان ها بوده مگر بندگان مخلص، که از آنان ماءیوس است.(۲۹)

ابلیس، موجودی است حقیقی و زنده، با شعور، مکلف، نامرئی و فریب کار؛ همان که از امر خدا سرپیچی نمود و هم اکنون هم مردم را اغوا می کند و بر انجام گناه و خلاف تشویق می نماید.

چهره ابلیس، چهره تکبر و عصیان، نخوت و تمرد، خودخواهی و خود محوری و مظهر غرور و خود برتر بینی است.

لفظ ابلیس، به صورت مفرد، یازده بار در قرآن آمده که جز دو مورد بقیه مربوط به خلقت آدم علیه السلام است. از جمله:

(همانا شما آدمیان را بیافریدیم و سپس شکل دادیم و پس از آن به فرشتگان امر کردیم تا بر آدم سجده کنند، همه سجده کردند، جز ابلیس، که از سجده کنندگان نبود.) (۳۰)

(فرشتگان را فرمان دادیم که بر آدم سجده کنند، همه سجده کردند، جز ابلیس، که سرپیچی و تکبر نمود و از کافران گردید.)(۳۱)

(چون فرمان سجده بر آدم رسید، همگی اطاعت کردند جز ابلیس، که از سجده بر آدم امتناع ورزید. خداوند فرمود:ای ابلیس! چه شد تو را که با دیگران بر آدم سجده نکردی.)(۳۲)

(ابلیس گمان باطل خود را به صورت صدق و حقیقت، در نظر مردم جلوه داد تا جز گروه اندکی از اهل ایمان، همه او را تصدیق کردند و پیرو او شدند)(۳۳)

(کافران و معبودان آنها (همگی) به رو، در آتش جهنم در آیند و با تمام سپاه و لشکریان ابلیس به دوزخ وارد گردند)؛ زیرا آنان پیروان او هستند.(۳۴)

و نیز در نهج البلاغه یازده مرتبه کلمه ابلیس آمده است:(۳۵)

چه تلبیس ابلیس منظور شد

ملائک پس سجده ماءمور شد

یکایک بدین سجده اقرار کرد

جز ابلیس کز سجده انکار کرد

به خود گفت من ز آتشم او ز خاک

گر از سجده روی از تو تابم چه باک

تکبر به سویش چه آورد روی

بشد طوقی از لعنتش در گلوی

۲. وسواس؛ به معنای چیز وسوسه گر، وسوسه کننده، کلامی که در باطن انسان می گذرد از درون خود انسان بجوشد یا شیطان و یا از کس دیگری - که از بیرون عامل آن شود وسواس گویند. وسواس در اصل صدای آهسته است که از به هم خوردن زینت آلات بر می خیزد و به هر صدای آهسته ای هم گفته می شود. معنای دیگر آن افکار بد و نامطلوب و مضری است که به ذهن انسان خطور می کند. یا با صدای آهسته به سوی چیزی دعوت کردن و مخفیانه در قلبی کسی نفوذ نمودن هم وسوسه نام دارد. کلمه و ماده وسواس در قرآن پنج بار استعمال شده:

(من شر الوسواس الخناس، الذی یوسوس فی صدور الناس) (۳۶)

(فوسوس لهما الشیطان) (۳۷)

(فوسوس الیه الشیطان) (۳۸)

(و لقد خلقنا الانسان و نعلم ما یوسوس به نفسه) (۳۹)

۳. خناس؛ به معنای کنار رفتن، عقب گردکردن و پنهان شدن است؛ چون هنگامی که انسان به یاد خدا بیفتد و نام او را ببرد، شیطان عقب گرد می کند. پنهان و مخفی می شود. این واژه نیز به چند اعتبار معنای خاصی پیدا می کند؛ مثلا رجوع کردن و برگشتن به این اعتبار که انسان وقتی از خدا غافل شد و او را فراموش کرد، شیطان برای وسوسه و اغوا نمودن بر می گردد. پنهان کاری، از این رو که انسان وجود وسوسه را کمتر حس می کند، و همه جا هست، با ظاهری می آید و خود را در لعابی از حق، در پوسته ای از راست در لباس عبادت و گمراهی در پوشش هدایت، جلوه گر می شود.

دشمنی داری چنین در سر خویش

مانع عقل است و خصم جان و کیش

یک نفس حمله کند چون سوسمار

پس به سوراخی گریزد در فرار

در دل او سوراخ ها دارد کنون

سر زهر سوراخ می آرد برون

که خدا آن دیو را خناس خواند

کو سر آن خار پشتک را بماند

می نهان گردد سر آن خارپشت

دم به دم از بیم صیاد درشت

تا چو فرصت یافت سر آرد برون

زین چنین مکری شود مارش زبون (۴۰)

۴. رجیم؛ به معنای سنگسار کردن، سنگ زدن؛ سنگ زده شده؛ از روی گمان سخن گفتن؛ رانده شده از خیرات و رحمت خدا و جمع فرشتگان آسمان؛ زده شده با سنگ های شهابی است و وقتی می خواهد به آسمان عروج کند ملائکه او را با سنگ های شهابی می زنند و بر می گردانند.

حضرت عبدالعظیم فرمود: از امام هادی علیه السلام شنیدم که می فرمود: (رجیم) یعنی رانده شده از مواضع خیر، هیچ مؤمنی را به یاد نمی آورد مگر آن که بر او لعن نماید. در علم خدا گذشته است: هنگامی که حضرت مهدی (عج) قیام کند مؤمنی نیست مگر آن که شیطان را سنگ می زند.

از امام صادق علیه السلام می پرسند: چرا شیطان (رجیم) نامیده شده؟ حضرت فرمود: برای آن که او رجم و سنگسار می شود. عرض کردند: آیا به سبب رجم و سنگسار، او از بین می رود و یا اعضا و جوارحش شکسته و قطع می شود؟ آن حضرت فرمودند: خیر، بلکه از بین نمی رود؛ زیرا در علم خدا گذشته که شیطان در زمان قیام حضرت قائم رجم و سنگسار می شود.(۴۱)

۵. عزازیل؛ این کلمه لغت (عبری) است و به معنی عزیز شده؛ کسی که در میان ملائکه عزیز و با احترام بوده، کسی که عزت و توانایی ظاهری داشته باشد. شیطان را از این دو عزازیل گفته اند که در میان ملائکه عزیز و با احترام و در عبادت خدا کوشا و سخت مقاوم بوده است.

تکبر عزازیل را خوار کرد

به زندان لعنت گرفتار کرد

و نیز عزازیل، نام بزی است که کفاره گناهان را بر او می گذارند و در وادی بایر و بی آب و علف رها می کنند تا کفاره گناهان قوم را به جایی نامعلوم ببرد.(۴۲)

۶. حارث؛ در حدیث طولانی از امیر المومنین علیه السلام نقل شده که: از آن حضرت سؤال شد: اسم ابلیس در میان ملائکه آسمان چه بوده؟ آن حضرت فرمود: حارث.(۴۳) و نیز در حدیث صافی از امام رضا علیه السلام نقل شده: نام او حارث بوده ولی ابلیس نامیده شد، زیرا از رحمت خدا ماءیوس گردید.

۷. صاغر؛ یکی از صفات شیطان است. به معنای پست و ذلیل، ذلیل بودن به واسطه رفتن عزت و حکومت و استقلال، از بین رفتن حیثیت و مقام و حقیر و زبون بودن و.....

بعد از آن که شیطان انسان را سجده نکرد و در مقابل خدا تکبر نمود، خداوند خطاب به او کرد و فرمود:

فاخرج انک من الصاغرین.

(از بهشت خارج شو؛ زیرا تو از افراد ذلیل و زبون و درمانده و پستی).(۴۴)

به خاطر سجده نکردن از مقام عزت و بلندی به زیر افتادی و سرنگون شدی، نه این که سود نبردی، بلکه ضرر و زیان هم کردی.

۸ و ۹. مذئوم و مدموره؛(۴۵) یعنی ذلیلا نه و با خواری رانده شده؛ راندن به قهر و غلبه؛ طرد کردن از رحمت، معیوب شده، ننگ عار و تمام این ها درباره شیطان صادق است، چون او را با خفت و خواری و با قهر و غلبه از بهشت بیرون کردند.

۱۰. مذموم؛ سرزنش شده؛ زیرا خداوند بعد از آن که شیطان سجده نکرد او را سرزنش کرده و خطاب نمود: چرا سجده نکردی؟ آیا کافر شدی یا از بلند مرتبه گان بودی؟(۴۶)

۱۱. غوی؛ یعنی راه هلاکت را در پیش گرفتن؛ نومیدی از رحمت خدا؛ گمراه شدن و گمراه کردن؛ کاری جاهلانه که از اعتقاد نادرست و فاسد سرچشمه گرفته و جهل و نادانی که ناشی از غفلت باشد؛ از مقصد بازماندن و به مقصد نرسیدن.

چون شیطان در آغاز خودش گمراه شد و بعدا حضرت آدم علیه السلام و اولاد او را گمراه نمود، و آن اعتقاد فاسد و نادرست خود را ظاهر کرد، از مقصد خودش باز ماند و از رحمت خدا ناامید شد.

۱۲. عفریت؛ یعنی قوی، پرزور، زیرک، گردش کش، و خبیث؛ اگر جن خبیث باشد همان را شیطان می گویند و یا اگر با داشتن خباثت و شرارت نیروی زیادی هم داشته باشد عفریت نامیده می شود. همان طور که در داستان حضرت سلیمان علیه السلام آمده، وقتی که حضرت فرمود: چه کسی تخت بلقیس را برای من می آورد؟ عفریتی از جن گفت: من می آورم،(۴۷) معلوم می شود که به اسم اعظم واقف بوده است؛ زیرا می خواست در یک مدت کمی تخت را که صدها کیلومتر از آن جا دور بود بیاورد.

۱۳ و ۱۴. مارد و مرید؛ که معنی هر دو تقریبا یکی است و به معنی شیطان سرکش و متمرد؛ ظالم و عصیان گر، بی شخصیت اعم از انسان و جن و شیطان؛ عاری از خیر و نیکی و برکت و فایده و (شیطان مارد و شیطانا مریدا) در قرآن به همین معنی آمده است.(۴۸)

۱۵. شیصبان؛ مرحوم علامه مجلسی می گوید: یکی از نامهای شیطان شیصبان است و به بنی عباس هم بنوشیصبان می گویند؛ زیرا شیطان در نطفه بعضی از آنها رسوخ کرده بود.(۴۹)

۱۶. ابومره ۱۷. ابوخلاف، ۱۸. ابولبین، ۱۹.ابیض؛ که او مردم را به خشم می آورد.

۲۰. وهار؛ به خواب مؤمنان می آید و آنان را اذیت می کند.(۵۰)

۲۱. ابولبینی؛ یکی از دختران ابلیس (لبینی) است و لقبی برای ابلیس است.

۲۲ و ۲۳. نائل، و ابوالجان است.(۵۱)

ازدواج شیطان

راجع به ازدواج ابلیس که چه موقع بوده، و با چه کسی ازدواج نموده و همسر او چگونه پیدا شده و دختر چه کسی است؟ دو قول نقل شده:

مجمع البحرین در لغت شیطان می نویسد: وقتی خداوند متعال، اراده کرد که برای ابلیس همسر و نسلی قرار دهد غضب را بر وی مستولی ساخت و از غضب او تکه آتشی پیدا شد، از آن آتش برای او همسری آفرید.(۵۲)

در نقل دیگری آمده: ابلیس - که اسم اولی او عزازیل است - از همان اوان جوانی، در میان قوم خود مشغول عبادت و بندگی خداوند بود تا بزرگ شد و موقع ازدواج او رسید. وقتی تصمیم به ازدواج گرفت، با دختر (روحا) به اسم (لهبا) که آن هم از طایفه جن بود، ازدواج نمود. بعد از آن که ایشان با هم ازدواج کردند، فرزندان زیادی از آن ملعون به وجود آمد که از شمارش بیرون است به طوری که زمین از آنها پر شد. همه آنها مشغول عبادت شدند و مدتی طولانی، خدا را ستایش نمودند. در میان ایشان عبادت و بندگی خود ابلیس از همه آنان بیشتر بود. از همین جهت، بعد از آن که خداوند اختلاف و خون ریزی را در میان طایفه جن و نسناس (طایفه ای به جای انسان فعلی بودند) دید، هر دو طایفه را هلاک کرد، و از میان آن طایفه فقط ابلیس را نگاه داشت. بعدا فرشتگان او را به آسمان بردند. آن ملعون هم، در آسمان اول مدتی در میان ملائکه، خدا را عبادت کرد بعد به آسمان دوم و

سوم تـا آسـمان هفتم پیش رفت و با ملائکه هر آسـمان خـدا را سـتایش کرد تا وقتی که خداونـد آدم علیه السـلام را خلق فرمود، و دستور سجده داد او هم سرپیچی کرد و رانده شد.(۵۳)

پس زن و فرزندان او هم جزء هلاک شدگان هستند. او بدون زن و فرزند به آسمان رفته و آن جا هم که احتیاج به زن نداشت، بعد از بیرون آمدن از بهشت هم، زنی برای او به وجود نیامد.

چرا خداوند شیطان را آفرید؟

بسیاری می پرسند: با این که خداوند می دانست او سرچشمه همه وسوسه ها و گمراهی ها و فریب کاری ها می شود و همه بدبختی های انسان از او خواهد بود، آن هم موجودی هوشیار، زرنگ، کینه توز، پرفریب و مصمم. چرا او را آفرید؟ اگر خدا انسان را برای تکامل و رسیدن به سعادت، از طریق بندگی خود آفریده، وجود شیطان که یک موجود ویران گر و ضد تکامل است چه دلیلی می تواند داشته باشد؟

در پاسخ می توان گفت: اولاـ خداونـد شیطان را از آغـاز آفرینش انسـان نیافریـد، چون خلقت او از اول پاک و بی عیب بود و به همین دلیل سالیان درازی در میان صف فرشـتگان مقرب خـدا جای گرفته بود. اگر چه از نظر خلقت و آفرینش جزء آنان نبود، ولی بعدا با سوء استفاده از آزادی، بنا را بر طغیان و سرکشی گذاشت و رانده درگاه خداوند و فرشتگان گردید و لقب شیطان گرفت.

ثانیا؛ اگر اندکی فکر کنیم خواهیم دانست که وجود شـیطان، این دشـمن خطرناک نیز کمکی است به پیشـرفت و تکامل انسان ها و برای آن کسـانی که ایمـان دارنـد و می خواهنـد راه حق را بپیماینـد وجود او مضـر و زیان آور نیست، بلکه پیشـرفت و تکامل آنان است.

راه دور نرویم همیشه نیروهـای مقـاوم در برابر دشـمنان سرسـخت، جـان می گیرنـد و سـیر تکـاملی خود را می پیماینـد، وجود یک دشـمن قوی در مقابل انسان باعث پرورش و ورزیـدگی او می گردد. هم چنین همیشه در میان تضادها بالندگی و رشد معنا پیدا می کند، هیچ موجودی راه کمال را نمی پوید مگر این که در مقابل دشمن نیرومندی قرار گیرد.

به عبـارت دیگر، انسـان تـا در برابر دشـمن نیرومنـد و بـا قـدرت قرار نگیرد هرگز نیرو و نبوغ خود را بروز نمی دهـد و به کـار نمی انـدازد، همین وجود دشـمن مـایه جنبش هر چه بیشتر انسـان و ترقی او خواهـد بود. مثلاـ فرمانـدهان و سـربازان ورزیـده و نیرومنـد، کسانی هسـتند که در جنگ های بزرگ، با دشـمنان سخت در گیر بوده اند. سیاست مداران با تجربه و پر قدرت، آنهایی هستند که در بحران های سخت سیاسی با دشمنان نیرومند دست و پنجه نرم کرده اند.

قهرمانان بزرگ، کسانی هسـتند که با حریفان نام آور و سـخت، زور آزمایی کرده اند؛ بنابراین، چه جای تعجب که بندگان بزرگ خـدا بـا مبـارزه مسـتمر و پی گیر در برابر شـیطان، روز به روز قـوی تر و نیرومنـدتر شونـد. دانشـمندان امروز در مـورد فلسـفه وجود میکرب های مزاحم می گوینـد: اگر آنها نبودنـد، سـلول های بـدن انسان در یک سـستی و بی حالی فرو می رفتند و احتمالاً رشد و نمو انسان از ۸۰ سـانتی متر تجـاوز نمی کرد و همگی به صورت آدم هایی کوتوله بودنـد و به این ترتیب، انسانهای کنونی با مبارزه جسمانی با میکرب های مزاحم، نیرو و نمو بیشتری کسب کرده اند.

هم چنین است روح انسان در مبارزه با شیطان، گر چه او در برابر اعمال خلاف و زشت خود مسئول است، ولی وسوسه های او برای بنـدگان خدا و آنهایی که می خواهند در راه حق قدم بردارند ضـرر و زیانی نخواهد داشت، بلکه به طور غیر مسـتقیم برای آنها ثمر بخش خواهد بود.

چرا شیطان را مهلت داد؟

سئوال دیگری پیش می آیـد و آن چنین است: بعـد از این که شـیطان خلق شـد و نافرمانی خدا را نمود، در مقابل عظمت، بزرگی و شـوکت او تکـبر ورزیـد، از میـان ملائکه، بهشت و نعمت هـای آن رانـده شـد. چرا خداونـد به او مهلت داد؟ چرا در خواست او را دربـاره عمر طولانی و ادامه حیات او پـذیرفت؟ چرا فورا او را نابود نکرد که این گونه به جنایت و خیانت خود ادامه دهـد و مردم را بیشتر به سوی بدبختی و شقاوت و جهنم و عذاب بکشاند؟

جواب این که: جهان جای آزمون است، و می دانیم که آزمایش جز در برابر دشمنان سرسخت و طوفان ها و بحران های خطرناک، امکان پذیر نیست. وجود نامبارک شـیطان و حیات و زندگی او به عنوان یک دشمن و نقطه منفی برای تقویت پایه های دین باوری و نقاط مثبت دیگر، نه تنها ضرر نداشته و ندارد، بلکه مؤ ثر نیز خواهد بود.

قطع نظر از وجود شیطان، در وجود خود ما، غریزه های دیگری نیز هست که انسان در همه زمینه ها، می آزمایند تا در برابر نیروهای عقلانـی و روحـانی قرار گیرد. به این ترتیب، در این میان روح انسان پروش می یابـد. مهلت شـیطان و ادامه حیات او نیز تقویت این تضاد است، و تا او نباشد راه راست و مستقیم شناخته نخواهد شد و صفت خوب نیکو سیرتان و بد بدسیرتان مشخص نمی شود.

دیگر این که، اگر به او مهلت داده شـد به خـاطر آن همه سـتایش و بنـدگی در برابر خداونـد متعـال بوده و عمر طولانـی و مهلت او مکافات و پاداش عبادتهای او است.

سوم این که، خواسته تا وی بیش تر در عذاب خدا غرق شود، زیرا هر چه عمر او طولانی تر گردد و مهلت بیشتر یابد، گناهش بیشتر خواهد شد. چنان چه خداوند می فرماید:

(آنهـا که کـافر شدنـد (راه طغیان را پیش گرفتنـد) تصور نکننـد اگر به آنان مهلت می دهیم به سود آنها است. ما به آنها مهلت می دهیم که بر گناهان خود بیفزایند و عذاب خوار کننده ای برای آنها می باشد)(۵۴)

از این مهم تر، هر چند خداوند شیطان را در انجام وسوسه هایش آزاد گذاشته، ولی انسان را در برابر او بی دفاع نیافریده است. به او نیروی عقل و شعور، و خرد داده که می تواند شد محکم و نیرومندی در مقابل وسوسه های شیطان بسازد.

یکی دیگر از راههای دفاعی او، انگیزه پاک و عشق به تکامل است که به عنوان یک عامل سعادت در نهادش گذارده شده است.

هم چنین، فرشـتگان را که الهام بخش نیکی ها هسـتند. به کمک انسان هایی که می خواهند از وسوسه های شـیطانی بر کنار بمانند فرستاده. قرآن می فرماید:

(فرشـتگان بر آنها نازل می شونـد و برای تقویت روحیه آنان انواع بشارت ها و دل گرمی ها را به آنها الهام می کننـد و می گوینـد: نترسید و غمگین نباشید، بشارت باد بر شما به آن بهشتی که به شما وعده داده شده است.(۵۵)

شیطان سنگ محک عمل کردها

به بیـان دیگر، شـیطان و وسوسه هـای او، بـاری امتحان و جـدا کردن افراد پاک از ناپاک است. برای مشـخص نمودن ایمان ثابت و اسـتوار از ایمان ناپایـدار بندگان، وسـیله خوبی به شـمار می آید. این که خداوند شـیطان را خلق نمود عبث و بیهوده نبوده و نیست. پروردگار عالم آنها را از روی مصـلحت و غرض آفرید، و به واسـطه آنها خبیث از طیب شناخته و جدا می شود. تمام افراد، از سعید و شقی، پاک و ناپاک، مؤمن و منافق و کافر، عادل و ظالم، همه می خواهند به سوی خدا بروند و در مقام امن الهی بیارامند همه در دستان شیطان امتحان و آزمایش می شوند و خدا با محک خاص خود آنها را از هم جدا می کند.

آنهایی که پیروان خدا و پیامبران او هستند، هیچ گاه فریب شیاطین را نمی خورند. اما آنهایی که ایمانشان ریشه دار و محکم نیست، بلکه سطحی و تقلیدی است، دعوت آنها را زود می پذیرند و تسلیم ایشان می شوند.

شیطان یکی از ماءموران خداونـد است که حکم بازرس را دارد و نمی گذارد اشـخاص پلید و آلوده، در حرم خداوند قدم گذارند. مردم را بازرسی دقیق و تفتیش صحیح می کند.

الا عبادک منهم المخلصین

(مگر بندگان مخلص که شیطان را به آنان دسترسی نیست)(۵۶)

آنان که بر خدا پیشی می گیرند و تکبر می ورزند و صفات بلند اسمهای نیک خدا را دزدیده و خود را بدان می چسبانند، جلو آنها را گرفته و نمی گذارد در حرم خداوندی که جای بندگان وارسته و پاک سرشت است، وارد شوند.

نکته دیگر این که اگر شـیطان نبود، دنیا به این صورت نبود و آدم از بهشت به دنیای خاکی نمی آمـد. آدم نخست در بهشت بود و جایگاه ویژه داشت. از آنجا که خداونـد می خواست انسان راه کمال را بپیمایـد، شـیطان را آزاد گـذاشت تا او را وسوسه کنـد و از بهشت رانده شود و در دنیای خاکی بر خلاف فرشتگان که راه کمال بر آنان بسته است، راه ترقی و سعادت را طی کند، این بود که او را از (اسفل السافلین)(۵۷) با گامهای اسـتوار و مجاهده و با اراده پروردگار حی قیوم به (اعلا علیین)(۵۸) رسید. انسان از ملائکه اشـرف شـد و این همه فضایـل و درجـات را کسب نمود. همه اینها در اثر خلقت شـیطان و فوایـد آفرینش او است، پس خلقت او و مهلت دادن به او همه از روی مصلحت بوده و امر ماءموری از جانب خداوند است.

شیطان سگ تربیت شده خدا

عـده ای از بزرگان می گوینـد: شـیطان سگ خـدا است، پروردگار عالم آن را خلق و تربیت کرد که به موقع به دشـمنان خدا حمله کنـد. ماننـد سـگی که صـاحبش آن را تربیت می کنـد که به موقع به دشـمن حمله کنـد. اموال و ثروت صاحبش را از گزنـد غارت گران حفظ نماید و دشمنان را از در خانه او براند و دور کند.

آری، خداوند متعال شـیطان را آفرید تا هر کس از زیر فرمانش خارج شود، شیطان همچون سگ تعلیمی او را برباید و به زیر فرمان خود ببرد. از همین رو است که هر کس از ولایت الهی و حزب خـدا بیرون رود بی شک داخل در ولایت کفر و شـیطان و حزب او شده در قرآن کریم هم، فقط از این دو حزب نام برده شده است.(۵۹)

وقتی بنده ای بر گناه اصرار ورزد خداوند ولایت خود را از او بر می دارد، سپس آن بنده اسیر دست شیطان گردیده و در ضلالت و گمراهی فرو می رود. از این رو در قرآن کریم آمده:

فیضل الله من یشاء و یهدی من یشاء و هو العزیز الحکیم.

(آنگاه خداونـد هر کس را بخواهـد به ضـلالت وا می گـذارد و هر کس را بخواهـد به مقام هـدایت می رساند و او خدای مقتدر و داناست.)(۶۰)

این دو موجود در بعضی از صفات با هم اختلاف دارند و در بعضی ویژگی ها متحداند. موارد اختلافشان از این قرار است:

۱- سگ ها در روز می خوابنـد و شب ها برای پاسداری از اموال صاحبشان بیدار می مانند. اما شـیطان نه روز می خوابد و نه شب؟! او در تمام اوقات کارش سر راه گرفتن و حمله کردن به مردم می باشد، آنان را از راه مستقیم منحرف نمودن است.

۲- سـگ هـا میـان دشـمنان و دوسـتان صاحبانشـان فرق می گذارنـد. به دوسـتان صاحب خود حمله نمی کننـد، جلوی آنها را نمی گیرنـد، حمله آنها فقط به دشـمنان است، ولی شـیطان به دوست و دشـمن حمله می کند، هر دو را اذیت می نماید و راه را بر هر دو می بندد.

۳- سـگ هـا به اهل خانه و صاحب خود حمله نمی کننـد، به خلاف شـیطان که به اهل خانه هم حمله می کنـد!؟ پیامبران الهی اهل خـانه انـد که اگر بتوانـد حمله می کنـد و ایشـان را از اوج عزت پـایین می آورد. نمونه آن حضـرت آدم و حوا پـدر و مادر آدمیان

است. به قول شاعر:

آن عدوئی کز پدرتان کین کشید

سوی زندانش ز علیین کشید

مادر و بابای ما را آن حسود

تاج و پیرایه به چالاکی ربود

کردشان آن جا برهنه خوار و زار

سالها بگریست آدم زار زار

با خدا گفتی شنیدی رو به رو

من کیم در پیش مکر آن عدو

خدایا در کف شیطان زبونم

زحیرت من نمی دانم که چونم

زچنگ این سگم آزاد گردان

به آزادی دلم را شاد گردان

شیطان حتی به صاحب خانه (خدا) هم حمله می کند و در برابر او فریاد می زند. و به فرموده قرآن مجید، آن ملعون می گوید:

رب بما اغویتنی لازینن لهم فی الارض و لاغوینهم اجمعین

شیطان آن گاه که مهلت یافت، به مبارزه با خـدا برخاست و - گفت: (خدایا حالا که مرا گمراه نمودی، من هم در زمین - همه چیز را - در نظر فرزندان آدم آراسته می کنم که از یاد تو غافل شوند و همه آنان را گمراه خواهم کرد).(۶۱)

باز آن ابلیس بحث آغاز کرد

که بدم من سرخ رو کردیم زرد

رنگ رنگ توست صباغم توئی

اصل جرم و آفت و داغم توئی

همچون آن ابلیس و ذریات او

با خدا در جنگ و اندر گفت و گو

۴ - سگ ها متملق و متواضع انـد، خود را از دیگران و هم نوعان خود برتر و بالاتر نمی داننـد. اما شیطان، به فرموده خداونـد متعال متکبر است، آن جا که می فرماید:

ابی واستکبر و کان من الکافرین

(وقتی فرشتگان به دستور خداوند به آدم سجده کردند مگر شیطان - ابا کرد و تکبر ورزید و از گروه کافرین گردید).(۶۲)

۵ - سگ ها زیاد بچه می زاینـد - دیده شده که سـگی ۱۲ بچه زایید- بچه های آنها می میرند یا کشته می شوند. شـیطان هم زیاد بچه می زاید، ران های خود را به هم می مالد و تخم می ریزد، از هر تخمی شیطانی بیرون می آید - ولی آنها تا روز موعود سالم و باقی می مانند! در روایتی وارد شده:

نسبت یک انسان مؤمن با شـیاطین، نسبت لاشه گوشت است به زنبورهایی که اطراف آن را گرفته انـد. امام صادق علیه السـلام در این باره می فرمایـد: (قسم به خـدایی) که محمـد صـلی الله علیه و آله را به حق مبعوث فرمود، شـیاطینی که بر یک مؤمن مسـلطاند، زیادتراند از زنبورهایی که اطراف لاشه گوشتی را گرفته اند).(۶۳)

و امام باقر علیه السلام درباره شمارش شیاطین در اطراف یک نفر مؤمن می فرماید: (زمانی که انسان مؤمن از دنیا برود به اندازه جمعیت ربیعه و مصر - که دو طایفه بسیار پرجمعیتی بودند - آن مکان و همسایگان آن مؤمن را رها می کنند و می روند).(۶۴)

تمام این شیاطین، در اطراف مؤمنان لانه کرده و ایشان را وسوسه می کنند و از راه مستقیم می گردانند. در روایتی آمده است: (اگر شیاطین بر قلوب بنی آدم احاطه نداشتند، هر آینه آنان می توانستند به ملکوت آسمان ها راه یابند و آن جا را ببینند).(۶۵)

۶ - اگر کسی به سگ ها نان دهد و با آنها مهربانی کند با او آشنا می گردند، هر کجا او را ببینند تملق می گویند، خود را به خاک می اندازند و سر و دم می جنبانند. اما شیطان را هر چه محبت کنی رام نمی شود! بلکه عداوتش بیشتر می شود، قرآن در این باره می فرماید:

فمثله کمثل الکلب ان تحمل علیه یلهث او تترکه یلهث

(مثل آن مثل سگی است که اگر او را تعقیب کنی یا به حال خود واگذاری به سوی تو (عو عو) می کند و حمله می نماید).(۶۶)

کیست کار دست تو جامه اش پاره نیست

آتشی از تو نسوزم چاره نیست

۷ - یورش بعضی از سگ ها ناگهانی است و از پشت سر افراد می آیند و آنان را می گیرند. شیطانی هم غافل گیر است. از پشت سر کمین می کند، بر سر راه های مستقیم می نشیند. قرآن در این باره چنین می فرماید:

قال فبما اغویتنی لاقعدن لهم صراط المستقیم

(شیطان در برابر خدا ایستاد - و گفت: حال که مرا گمراه نمودی! من نیز بر سر راه بندگانت می نشینم و آنان را از راه راست که آیین شرع تو است منحرف و گمراه می گردانم).(۶۷)

آن ملعون نه این که فقط از پشت حمله می کند بلکه در چهار جهت کمین کرده و از هر چهار سو حمله را شروع می کند. خداوند در این زمینه می فرماید:

ثم لاتینهم من بین ایدیهم و من خلفهم و عن ایمانهم و عن شمائلهم و لاتجد اکثرهم شاکرین

(آن گاه من از پیش رو و از پشت سر، از طرف راست و چپ در می آیم و به انحرافشان می کشانم تا آنان شکر نعمتهای تو را به جای نیاورند).(۶۸)

۸ - سگ حیوان نجس العین است. اما در چند مورد پاک می شود، یکی در جایی که استحاله شود؛ یعنی از حالت اول بیرون آید و به صورت چیز پاکی درآید، مانند سگی که در نمک زار فرو رود و نمک شود.(۶۹) دیگر این که بدن سگ تبدیل به کرم شود. اما شیطان به هیچ عنوان پاک نمی شود، حتی در قیامت و آتشی که از مطهرات است. اگر چیز نجسی را بسوزاند و خاکستر شود پاک می گردد. اما اگر شیطان را بسوزاند پاک نمی شود.

۹ - سگ ها ظاهر و آشکاراند و مبارزه با آنان آسان، اما شیطان ناپیدا و مبارزه با او بسی مشکل است.

دشمن اگر ظاهر بود از وی توان کرد حذر

لیک، ایمن بودن از خصم نهانی مشکل است.

۱۰ - یکی دیگر از اختلاف های سگ و شیطان این که: اگر سگی را نان و طعام دهی تا وقتی که مشغول خوردن طعام خویش است تو در امان و آسایشی هستی و آزاری از آن نمی بینی. اما اگر خواسته شیطان را هم بر آوری و به اصطلاح طعامش دهی در همان لحظات هم از شر او در امان و آسایش نیستی و او به تو حمله ور است و لحظه ای آرام ندارد.(۷۰)

اما جاهایی که سگ با شیطان با هم متحداند، از این قرار است:

۱ - مردم سگ ها را در کوچه و بازار سنگ می زنند و آنها از دست مردم می گریزند. شیطان را هم چه الان که از دیدگان پنهان

است و چه زمانی که ظاهر و آشکار می گردد، سنگ باران می کننـد. در زمانی که مخفی است، دو طایفه او را سنگ می زننـد، یکی مؤمنان که با لعن و نفرین خود آن ملعون را هـدف قرار می دهنـد و بـدنش را مجروح می نمایند، این زخم او باقی می ماند تا زمـانی که آن مؤمن از یاد خـدا غافل شود در این صورت شـیطان او را به معصـیت می کشانـد! وقتی که مؤمن گناهی مرتکب شـد جراحتش بهبود پیدا می کند.(۷۱) دیگری فرشتگان با تیرهای شهابی. قرآن در این باره می فرماید:

الا من خطف الخطفهٔ فاتبعه شهاب ثاقب

(فرشـتگان اطراف شـیاطین را بـا قهر و غلبه می گیرنـد و بـا تیرهای شـهابی فروزان آنان را مورد حمله قرار می دهنـد و تیر باران می کنند).(۷۲)

اما در زمان حضـرت مهدی علیه السلام که او آشکار می شود، مردم از هر طرف او را سنگ باران می کنند تا سرانجام به دست آن حضرت یا به دست جبرئیل به قتل می رسد.

چون نور رحمت در رسد شیطان چه سان تاب آورد

خورشید چون گردد عیان شب را نهان باید شدن

۲ – صـاحب سـگ آن را علیه دشـمنان خود تحریـک می کنـد تـا به آنان حمله نمایـد. خداونـد هم شـیطان را علیه دشـمنان خود – معصیت کاران، کفار و مشرکان، فجار و بی دینان – تحریک می کند و می فرماید:

(ای شیطان! برو، تو و جمله لشکریانت، سواره و پیاده نظامت، بر آنان که از تو پیروی کرده اند، محاصرشان کن و بر آنها بتاز).(۷۳)

این نهیب بانگ آن ملعون بود

هیبت بانگ خدائی چون بود

۳ – صاحب سگ هنگامی که مهمان داشـته باشـد سگ خود را می بنـدد که مهمان را اذیت نکند. خداوند هم چون در ماه مبارک رمضان بندگان خود را به مهمانی دعوت کرده، شیطان را نیز به غل و زنجیر می کشد تا آنان را اذیت و آزار نکند.(۷۴)

۴ – صاحب سگ دوسـتان خود را به آن می شـناساند که مزاحم شان نشود. خداوند هم دوستان خود را به شیطان معرفی می نماید. قرآن درباره می فرماید:

(هرگز تو بر بندگان خالص من تسلطی نداری، بر دوسـتان مخلص من راهی نداری و نمی توانی بر آنان دست پیدا کنی، تو فقط بر مردم نادان و گمراه تسلط داری).(۷۵)

۵ – اگر شخصـی بخواهـد بر طایفه یا ایلی وارد شود و سـگشان مانع باشد، وی صاحب سگ را صدا می زند، و او هم سگ خود را صدا می زند تا حیوان ساکت شود و برگردد.

ترکمان را گر سگی باشد بدر(۷۶)

بر درش بنهاده باشد رو و سر

کودکان خانه دمش می کشند

باشد اندر دست طفلان خوارمند

یا اگر بیگانه ای معبر کند(۷۷)

حمله بر وی همچو شیر نر کند

که اشداء علی الکفار شد

با ولی، گل (۷۸) با عدو(۷۹) چون خار شد

مؤمن هم اگر بخواهد به درگاه خداوند روی آورد، شیطان از او جلوگیری می کند! پس نخست باید از شـر شیطان به خدا پناه برد.

قرآن در این رابطه می فرماید:

(اگر از طرف شیطان بخواهد در تو وسوسه ای ایجاد شود و جنبشی از آن پدید آید، باید از شر آن به خدا پناه بری).(۸۰)

ملک، ملک اوست فرمان، آن اوست

کمترین سگ بر در، آن شیطان اوست

پس سگ شیطان که حق هستش کند

اندر او صد فکرت و حیلت تند

بر در کهف الوهیت چو سگ

ذره ذره امر جو بر جسته رگ

این اعوذ آن است که از لطف ای خدا

بانگ برزن بر سگت ره برگشا

تا بیایم بر در خرگاه تو

حاجتی خواهم ز وجود و جاه تو(۸۱)

۶ - وقتی سگ در مقابل انسان (عو عو) زوزه می کند، باید آیه مبارکه (وکلبهم باسط ذراعیه بالوصید)(۸۲) را تلاوت نمود، که سگ برمی گردد.

وقتی هم که شیطان راه را بر بندگان بست و حمله کرد، باید (اعوذ بالله من الشیطان الرجیم) را قرائت نمود تا فرار کند.

مهلت شیطان تا چه موقع است؟

این که تا چه زمان شیطان زنده خواهد ماند؟ کی میرد؟ به دست چه کسی کشته می شود؟ روایاتی وارد شده و احتمالاتی داده اند که از این قراراند:

۱. مهلت او تا روز قیامت است؛

این احتمال درست نیست - در این باره به بحث (حاجت خواستن شیطان) مراجعه شود.

۲. تا روز آخر دنیا.

همان روزی که خورشید و ماه و ستارگان تاریک می شوند و کوه ها مانند پشم زده شده، روان می گردند و دریاها مانند آتش خروشان شعله ور می شوند و تمام جن و انس و ملائکه می میرند.

۳. مهلت او میان نفخه اول و دوم است؛

نفخه اول وقتی است که اسرافیل در صور می دمد و همه موجودات جهان یک مرتبه از بین می روند. نفخه دوم آن وقتی است که اسرافیل در صور می دمد و همه خلایق دو مرتبه زنده می شوند. مهلت شیطان در میان این دو نفخه تمام می شود.(۸۳)

۴. تا زمان ظهور حضرت مهدی (عج) و به دست آن حضرت کشته می شود. (این مطلب در آینده بیان خواهد شد).

۵. تا زمان رجعت؛

از زمان آمدن حضرت مهدی (عج) شروع می شود؛ پیامبر و ائمه معصوم علیه السلام دوباره رجوع می کنند و به دنیا برمی گردند، آن وقت شیطان می میرد. و مدت معلومی که قرآن بیان می کند - همان رجعت است - که عزرائیل جان او را می گیرد و به زندگیش خاتمه می دهد.

وارد شده که در زمان رجعت، خداوند به (ملک الموت) می فرماید: جان ابلیس را قبض کن که عمر او به سر آمده و سختی، تلخی

و مستی جان کندن را که به اولین و آخرین افراد چشاندی به او تنها بچشان. و نیز می فرماید:
(ای ملک الموت!) اول وارد دوزخ شو و هفتاد زبانیه با هفتاد زنجیر و هفتاد کاسه از آب لظی (که همان آبهای جهنمی سوزان است) با هفتاد هزار از سگ های جهنمی را بردار و با سخت ترین شکلی جان او را بگیر.
عزرائیل هم با صورتی که اگر اهل زمین او را با آن صورت ببینند، از ترس و وحشت، تمام آنان قالب تهی می کنند و می میرند، و به همان شکلی که ماءمور است نازل می شود.
شیطان وقتی او را به آن هیبت مشاهده می کند به مشرق فرار می کند، عزرائیل را همان جا می بیند! به طرف مغرب می گریزد، او را حاضر می بیند، به دریا می رود، باز او را همان جا مشاهده می کند؛ در این زمان، (ملک الموت) بر او بانگ می زند که: ای ملعون! بایست؛ باز فرار می کند و می آید بر سر قبر آدم علیه السلام و می گوید: ای آدم! من به واسطه تو رانده شدم و طوق لعنت برگردنم افتاد. عزرائیل به آن سگ های جهنمی و ملائکه غلاظ و شداد دستور می دهد که بر او حمله کنند. سگ ها بر او حمله می کنند و اطراف او را می گیرند. ملائکه با گرزهای آتشین بر مغز او می کوبند تا جان خبیث و پلید او را بگیرند و به زندگی پر از مکر، فریب و کبر او پایان دهند.(۸۴)

قاتل شیطان کیست؟

در روایات دیگری وارد شده که: شیطان به مرگ طبیعی از دنیا نمی رود، بلکه او را می کشند و در آخرالزمان کشته می شود. حال چه کسی او را می کشد، اختلاف است. بعضی از روایات می گویند: امام زمان (عج) وقتی ظهور کند آن ملعون را می کشد. امام صادق علیه السلام فرمودند: وقتی قائم ما قیام کند، می آید در مسجد کوفه شیطان هم می آید و به زانو در مقابل آن حضرت قرار می گیرد و می گوید: وای از این روز سختی که در کمین من است. در این موقع امام زمان (عج) موهای جلوی پیشانی او را می گیرد و آن ملعون را گردن می زند.(۸۵)
در بعضی از روایات وارد شده که حضرت رسول کشنده شیطان است. امام صادق علیه السلام فرمود: (شیطان در زمان رجعت روی صخره بیت المقدس به دست حضرت رسول صلی الله علیه و آله کشته و ذبح می شود).(۸۶)
نیز عبدالکریم خثعمی می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: (وقتی شیطان گفت: خدایا! مرا مهلت ده تا روز قیامت، قبول نکرد و در جواب آن ملعون فرمود: تو را مهلت می دهم تا وقت معلوم. و مراد از آن وقت، هنگام رجعت امیرالمؤمنین علیه السلام به دنیا است).
عبدالکریم گوید: از حضرت پرسیدند: آیا برای آن حضرت رجعتی است؟ فرمود: بلی، هیچ امامی نیست، مگر آن که در قوت رجعت آن امام، مؤمن و کافر اهل زمانش با او برمی گردند. تا مؤمنان را بر کافران غالب و پیروز گردانند.
وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام با اصحاب خود رجوع نماید، شیطان هم با لشکرش حاضر شوند و وعده گاه جنگ آنها در زمین (روحا) که از زمین فرات و در نزدیکی کوفه است، می باشد.
پس این دو لشکر می جنگند، به طوری که تا آن زمان چنان کشتاری انجام نشده باشد. آن گاه امام صادق علیه السلام فرمود: گویا اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام را می بینم که به پشت برگشته اند و از شدت و سختی جنگ صد قدم به عقب رفته اند و گویا آنها را نگاه می کنیم که پاهای بعضی از آنها در آب فرات رفته است.
در این هنگام ملائکه خشم الهی از پشت آب ها فرو می آیند و جنگ به حضرت رسول صلی الله علیه و آله واگذار می شود. آن حضرت در جلوی لشکر و حربه از نور در دست مبارک ایشان است؛ چون شیطان نگاهش به آن حضرت بیفتد، پشت کرده و بگریزد. یاران او وقتی که فرار او را می بینند می گویند: کجا می روی و حال آن که بر آنها غالبی، در جواب گوید: من می بینم

آن چه را شما نمی بینید. من از خداوند عالمیان می ترسم.(۸۷)

در این هنگام، حضرت رسول صلی الله علیه و آله به او حمله می کند و ضربتی بین دو کتف او می زند که به همان ضربه نابود می شود و لشکرش نیز هلاک خواهند شد. بعد از آن، خداوند عالمیان پرستش می شود؛ در حالی که برای او هیچ شریکی در روی زمین باقی نمی ماند و عبادات همه خالصانه است. آن گاه امیرالمؤمنین علیه السلام در زمین چهل و چهار هزار سال پادشاهی می کند. و عمرها طولانی می گردد به طوری که از هر انسانی هزار اولاد به وجود می آید.(۸۸)

شیطان به آسمان می رود

گفتیم که شیطان از طایفه جن بود، و قرآن هم این مطلب را با صراحت بیان می کند و می فرماید:

و اذا قلنا للملائکهٔ اسجدوا لادم، فسجدوا الا ابلیس کان من الجن ففسق عن امر ربه؛

ای رسول ما (یاد کن وقتی را که به ملائکه گفتیم: بر آدم سجده کنید، همه سجده کردند جز ابلیس، که او از جن بود، و بدین روی از اطاعت خدای خود سرپیچی نمود و سجده نکرد).(۸۹)

او مدتی از عمر خود را در میان جن سپری کرده و با آنان معاشر بوده، تا وقتی که فتنه و فساد، کشت و کشتار در میان آنان برپا شد.

در این هنگام خداوند اراده کرد که آنان را نابود فرماید: عده ای از ملائکه را فرستاد تا با شمشیرهای خود با آنها جنگیدند و همه آنها را کشتند. در این میان، شیطان جان سالم به در برد و از مرگ نجات پیدا کرد و به دست ملائکه اسیر شد. به فرشتگان گفت: من، از جمله مؤمنان هستم (و در فتنه و فساد شرکت نداشتم.) شما تمام خویشان و هم نوعان مرا کشتید و من تنها ماندم. مرا با خودتان به آسمان ببرید، تا در آن جا با شما باشم و خدای خود را عبادت کنم.

فرشتگان از خداوند جویای تکلیف شدند. خداوند به آنها اجازه داد که او را به آسمان ببرند. زمانی که به آسمان رسید به گردش در آسمان ها و بررسی پرداخت. در آن میان لوحی را دید که چیزهایی بر آن نوشته شده؛ مثلا نوشته بود:

(انی لا اضیع عمل عامل منکم.(۹۰) بلی من عمل و اءراد الدنیا اعطاه الله منها و من عمل و اراد الاخرهٔ بلع الله تعالی مناه) و من یرد حرث الاخرهٔ نزدله فی حرثه ما نشاء و من یرد حرث الدنیا نؤته منها و ماله فی الاخرهٔ من خلاق

(من پاداش هیچ عمل کننده ای را ضایع نمی کنم؛ بلی، کسی که کاری کند و اراده دنیا نماید، خدا دنیا را به او می بخشد و کسی که آخرت را بخواهد، خداوند او را به آرزویش می رساند. و کسی که پاداش آخرت را بخواهد به او برکت می دهیم و بر نتیجه اش می افزاییم و آنها که فقط مال دنیا را می طلبند، کمی از آن به آنها می دهیم، اما در آخرت هیچ نصیبی ندارند).(۹۱)

پیش خود فکر کرد که آخرت نسیه و دنیا نقد است. تصمیم گرفت دنیا را به وسیله عبادت های طولانی به دست آورد. لذا در میان ملائکه آن قدر عبادت کرد تا سرور و رئیس همه فرشتگان شد و طاووس ملائکه نام گرفت! بر منبری می نشست و ملائکه در مقابل او با احترام می ایستادند. وقتی فهمید با این عبادت ها می تواند دنیا را جست و جو کند؛ از این رو، آن چه در قلب سیاه خود پنهان داشت آشکار ساخت و ادعا نمود من از آدم برترم و در برابر او به خاک نخواهم افتاد!

عبادات شیطان

به درخواست شیطان و اذن خدا، فرشتگان آن ملعون را به آسمان بردند. روزی که به آسمان رسید شنبه و زمانی که به آسمان هفتم رسید روز جمعه بود.

در آسـمان اول مدت هزار سال خدا را پرستید. پس از آن به آسمان دوم بالا رفت و در آن جا هم هزار سال عبادت کرد. آن گاه به آسمان سوم و چهارم تا آسمان هفتم اوج گرفت. در هر آسمان مدت هزار سال خدا را بندگی کرد.

در آسـمان هفتم مسـتقر و چنان مشـغول عبادت شد که باید عبادت کند. به طوری که جبرئیل و اسرافیل و میکائیل وقتی او را دیدند به یک دیگر می گفتند: خداوند، عشق و علاقه به عبادت و قدرتی که به این بنده داده به هیچ کس نداده است. بندگی او هم چنان ادامه داشت تا وقتی که خداونـد اراده کرد آدم را بیافرینـد. حضـرت امیرالمؤمنین علیه السـلام در نهج البلاغه (خطبه قاصـعه) درباره نکوهش عبـادت او و متکبران می فرمایـد: شـیطان، مـدت شـش هزار سـال خـدا را پرسـتش کرد که فقـط چهار هزار سال آن را دو رکعت نماز خواند!

بعـد می افزایـد: معلوم نیست که این شـش هزار سال از سال های دنیا است یا از سال های آخرت. اگر از سالهای دنیا بوده که همان شش هزار سال خواهد بود و اگر از سالهای آخرت باشد، هر یک روز آن طبق قرآن مجید که می فرماید:

فی یوم کان مقداره خمسین اءلف سنهٔ؛

(در روزی که مقدار آن به اندازه پنجاه هزار سال - از سالهای دنیا - خواهد بود). (۹۲)

(جمع سال دنیا) ۱۰۹۵۰۰۰۰۰۰۰ (سال دنیا) ۵۰۰۰۰ * (روز) ۳۶۵ *(سال آخرت) ۶۰۰۰

در نتیجه؛ اگر شش هزار سال را ضرب در سیصد و شصت و پنج روز، و حاصل را در پنجاه هزار ضرب کنیم جمعا: صد و نه میلیارد و پانصد میلیون سال دنیا می شود؛ یعنی شیطان این مدت، خدا را عبادت کرده و دایما مشغول نیایش و ستایش او بوده است.

در روایت دیگری از امام جعفر صادق علیه السـلام آمده که: شیطان در آسمان طی هفت هزار سال خدا را با دو رکعت نماز عبادت کرد خداوند هم، در مقابل آن دو رکعت نماز که - هفت هزار سال طول کشید - ثواب هایی برای او در نظر گرفت.(۹۳)

ولی بعـد از گناه و سـرپیچی از دسـتور الهی و خود را برتر و بالاتر دانسـتن از آدم علیه السـلام، تهمت به خـدا زدن که تو مرا گمراه کردی!(۹۴) سعادت و نجات خود را در جهان آخرت به کلی از دست داد و عبادت خود را از میان برد، و به شر مبدل کرد.

بعلم باعور و ابلیس لعین

سود نامدشان عبادت ها و دین

و در برابر این همه عبـادت و بنـدگی که انجـام داده بـود، برای گمراهی اولاـد آدم در این دنیـا تقاضـای عمر طولاـنی نمود که طبق عدالت پروردگار، این تقاضا پذیرفته شد.

اولین مخالفت شیطان با خلقت آدم علیه السلام

شیطـان در میـان فرشـتگان مشـغول عبـادت بود تا وقتی که خداونـد اراده فرمود برای خود در زمین جانشـین خلق فرمایـد. به ملائکه خطاب نمود که من می خواهم خلیفه ای در زمین قرار دهم، و آنان را از مقصود خود آگاه نمود.(۹۵)

در این هنگام ابلیس به وسط زمین آمد و فریاد زد که:ای زمین! من آمده ام تو را نصیحت کنم!

خداونـد اراده کرده از تو پدیـده ای به وجود آورد که برترین خلایق باشـد و من می ترسم که خـدا را معصیت کنـد و داخل آتش شود (و در نتیجه تو داخل آتش شوی و بسوزی) وقتی ملائکه مقرب آمدند از تو خاک بردارند آنها را به خدای بزرگ قسم بده از تو خاک برندارند.(۹۶) مخـالفت او با آدم علیه السـلام از همین جا شـروع شـد و تاکنون ادامه دارد و تا روز قیامت هم ادامه خواهد داشت. این اولین مخالف او بود.

از امیرالمؤمنین نقل شـده که ایشان فرمودنـد: وقتی خداونـد متعال اراده کرد آدم علیه السـلام را خلق کنـد خطاب به جبرئیل فرمود: مقداری خاک از زمین بیاور تا خلقی جدید به وجود آورم که افضل موجودات و اشرف آنها باشد.

جبرئیل به زمین آمـد تا خاک بردارد (طبق تـذکر شـیطان) زمین نالید و او را به خداوند قسم داد که از آن خاک برندارد. ایشان هم برگشت داسـتان را گزارش داد. بار دیگر میکائیل و بعـد از او اسـرافیل را فرسـتاد. باز زمین آنان را قسم داد، آنها هم با دست خالی برگشتند.

برای بار چهارم، عزرائیل را فرستاد که حتما از خاک زمین بردارد. او که خواست خاک بردارد، باز زمین ناله کرد و او را قسم داد و هر چه نـاله و فریـاد نمود، تاءثیر نکرد. عزرائیل گفت: من از جانب خـدا ماءمورم تا کمی از خاک تو بردارم. او خاک را برداشت و برد که آدم را از آن ساختند.(۹۷) (از این رو، خداونـد قبض روح آدم علیه السـلام و اولادش را به دست عزرائیل داد، از این جهت ناله و گریه آنها هنگام جان دادن آدم در دل او اثر نمی کند و او ماءموریت خود را انجام می دهد.

وقتی آن خاک را با آب خالص و شور و تلخ و بی مزه، مخلوط کردند و بعد از مدتی پیکر خاکی او را قالب زدند. شـیطان قیافه او را مشاهـده کرد و بـا خـود گفت: این مخلـوقی ضـعیف است که از گـل چسـبنده به وجـود آمـده، و توی او خـالی است. چیزی که توخالی باشد احتیاج به غذا دارد و به این ترتیب می توان او را گمراه و منحرف نمود.

و نیز گفت: اگر چه او بر من و هه موجودات فضـیلت داشـته باشد، ولی من با او مخالفت خواهم نمود، و اگر روزی قدرت پیدا کنم او را هلاک می کنم.

و گفت: اگر این موجود از من بالاتر و شخصـیت او مهم تر باشـد، از او فرمان نخواهم برد و مطیع او نخواهم شد، و اگر از من پایین تر باشد، او را کمک می کنم و در مشکلات به فریاد او خواهم رسید، و با او دوست و رفیق می شوم.(۹۸)

شیطان و قالب گلی آدم علیه السلام

بعد از آن که خداوند قالب آدم علیه السلام را از خاک و آب، سرشت و او را به وجود آورد، آن قالب را مانند کوه عظیمی کناری گـذشت. شـیطان در این مدت در آسـمان پنجم و از خازنین آن بود. وقتی وی آن قالب گلی را می دید از سوراخ بینی او وارد و از عقب او خارج می شـد. و با دست بر شـکم او می زد و می گفتـد: خداونـد تو را برای چه چیزی خلق کرده؟ مدت هزار سال به این وضع بود، بعد از این مدت خداوند متعال از روح خود در او دمید.(۹۹)

حضـرت عبدالعظیم حسنی نامه ای به امام محمد تقی علیه السلام نوشت که پرسیده بود: به جه علت غائط انسان بوی گند می دهد؟ آن حضرت در جواب فرمود: وقتی خداوند حضرت آدم علیه السلام را خلق نمود، جسد او بوی خوشی داشت. زمانی که هنوز روح به آن دمیـده نشده بود، ملائکه و شـیطان از آن می گذشـتند، ملائکه می گفتند: او برای امر بزرگی ساخته شد و شـیطان از دهان او وارد می شد و از عقب او بیرون می آمد. از این رو، هر چه داخل شکم انسان شود، بدبو و خبیث می شود.(۱۰۰)

در حدیث دیگری از حضـرت علی علیه السلام نقل شده که فرمود: وقتی خداوند آدم را خلق کرد، قالب گلی آن را تا چهل سال به حـال خود گـذاشت - تـا خشـک شود - ابلیس همواره بر آن می گـذشت و می گفت: خداونـد، برای چه چیز این را خلق کرده؟ و پیش خود می گفت: اگر خداوند مرا امر فرماید که او را سجده کنم، قبول نمی کنم و از دستور او سرپیچی می کنم و مخالفت خود را اعلام می دارم. بعد از آن که روح در او دمیدئه شد شیطان مخالفت نمود.(۱۰۱)

شیطان سجده نمی کند

وقتی خداوند به ملائکه خطاب کرد و فرمود: می خواهم در روی زمین خلیفه و جانشـینی برای خود قرار دهم، ملائکه موافق نبودند. به خدا اعتراض کردند و گفتند: این که می خواهی خلق کنی، در آینده خون ریز و مفسد خواهد شد. بعد از آن که خداوند جواب

آنان را داد، تسلیم شدند. به ایشان خطاب فرمود: وقتی من خلیفه خود (آدم علیه السلام) را خلق کردم و از روح خود در آن دمیدم، همه شما در برابر او سجده کنید.(۱۰۲)

بعد از آن که خداوند او را خلق کرد و ز روح خود در او دمید و روح به دماغ آدم رسـید، به حرکت آمد و نشست، عطسه ای زد و گفت: (الحمدلله) خداوند در جواب او فرمود: (یرحمک اله).(۱۰۳)

در این هنگـام به ملائـکه فرمـان داد، تا برای اعتراف به مقام شامـخ و رفیع او در مقابل وی سـجده کننـد و او را تکریم نماینـد. تمام ملائـکه فرمان بردنـد و به سـجده افتادنـد و مـدتی در حال سـجده بودنـد؛ ولی شـیطان که آن زمان در صف فرشـتگان بود، از روی خودخواهی و غرور به خداوند عرض کرد: خدایا! مرا از سجده کردن بر آدم معذور بدار.

خداوندا! من تو را چنان سجده کنم که تا به حال هیچ ملک مقربی و نه هیچ نبی مرسلی سجده و عبادت نکرده باشد.

خداونـد در جواب او فرمود: مرا حـاجت به عبـادت تو نیست، من از تو می خواهم، آن چه را که دسـتور می دهم انجام دهی، نه آن چه را تو می خواهی!(۱۰۴)

سرانجـام قبول نکرد و حسـدی را که در قلبش بود ظاهر نمود.(۱۰۵) خداونـد هم در مقـام بازخواست از او فرمود: چه چیز تو را باز داشت از آن که سجده نکنی بر مخلوقی که من او را با دست قدرت و عنایت خویش آفریدم؟!

پاسخ داد: من از حیث عنصـر و گوهر و ذات از آدم علیه السـلام برترم، کسی را یارای برابری با من نیست و هیچ موجودی به پایگاه رفیع و بلنـد من نمی رسـد! من از گوهر فروزان آتش آفریده شده ام و او از عنصـر تیره و بی ارزش گل. پس روا نیست که مثل من در مقابل او سجده کند!

خداونـد هم به خاطر سـرپیچی از دسـتور و سـجده نکردن بر آدم، او را نـدا داد و فرمود از میان ملائکه و بهشت پرنعمت و جاوید و سعادت ابدی من بیرون شو؛ زیرا تو از مقام قرب و رفیعی که تا کنون داشتی، رانده گشتی.

و ان علیک لعنتی الی یوم الدین؛

(لعنت من هم تا روز قیامت بر تو باد)(۱۰۶)

سپس او را با خواری و ذلت از پیشگاه خود راند و از رحمت خود دور داشت.

کیفیت نفوذ شیطان

وسوسه شیطانی معمولاـ تـدریجی و گـام به گـام است. او نمی توانـد یک باره و ناگهانی بر انسان مسـلط شود و او را به دام خود و بدبختی بکشاند. بلکه آرام آرام و گام به گام در او نفوذ می کند تا بر او تسلط کامل یابد.

قرآن می فرمایـد: (ای مردم! از نعمت هـای حلاـل و پـاکیزه خداونـد که در روی زمین است بخوریـد و از گـام های شـیطان پیروی نکنید، که او دشمن آشکار شما است)(۱۰۷)

از این آیه معلوم می شود که، تسلط افکـار شـیطان بر انسـان تـدریجی و لحظه به لحظه است نه دفعی و ناگهانی. تمایلات شـیطانی، مقدماتی دارد که اسـیران شهوت، کم کم در دامش گرفتار می آیند، زمزمه های دوستان ناباب، شرکت در محافل نامناسب، ترغیب و تشویق آلودگـان، جملگی از عوامل تـدریجی انحراف انـد. شـیطان، اول انـدیشه گناه و نیات سوء خود را ماهرانه و پنهانی به قلب انسـان القـا می کنـد و کارهـای زشت و پلیـد او را در نظرش زیبا جلوه می دهـد و آوای خود را آرام آرام در گوش جانش سـر می دهد، تا آن کسی را که آماده است به سراغ مطلوبش ببرد.

از آن جـا که شـیطان اغواگری و فریب است، بایـد زمینه ای منـاسب برای نفوذ خویش داشـته باشـد. و این زمینه هـا می توانـد نقطه ضعف ها، حساسیت ها، محرومیت ها، عقده ها و به طور کلی صفات منفی باشد.

این گونه صفات، راه فعالیت و نفوذ قطعی را برای شیطان باز می گذارد و اسباب تسلط را برایش فراهم می آورد.

بنابر این، شهوات سرکش، خود خواهی ها، حب جاه و مقام، حب مال و منال، حسادت ها، رقابت ها، شهرت طلبی و افزون خواهی ها، عقده های حقارت و خود کم بینی ها، همگی از دام های خطرناک شیطان اند. هر کس راه این امراض روانی را ببندد، به دام شیطان نخواهد افتاد.

وسوسه های تدریجی شیطان، همانند میکرب های بیماری زا هستند که در همه جا وجود دارند. اما از نظر ابتلا، تنها آن گروه را مبتلا می سازند که بر اثر ضعف بنیه، قدرت مقاومت در برابر میکروب را ندارند، قرآن، استیلا و تسلط شیطان را تنها بر کسانی می داند که او را دوست خود گرفته اند و به اغوا و فریب شیطان برای خدای یکتا شرک آورده اند.(۱۰۸)

انسان در هر مرحله از ایمان، یا در هر سن و سالی که باشد، گاه گاه احساس می کند که نیروی توانمندی از درون، او را به سوی گناهی می خواند، که این گونه حالات بیش تر در سالهای جوانی خود نمایی می کند. در چنین حالتی،

آدمی دچار وسوسه های شیطانی گردیده و با مختصر غفلتی، ممکن است دچار لغزش شود. در این شرایط، تنها راه نجات این است که انسان از قدرت پنهان الهی مدد جوید و از درگاه خداوند بخواهد تا در کنف حمایت خود، او را از شر شیطان صفتان یار و دمساز نشود و از شر آنها پیوسته خود را دور نگه دارد.

اشتباه شیطان

بزرگ ترین اشتباه شیطان از آن جا سرچشمه گرفت، او فکر می کرد چون از آتش فروزان خلق شده، واقعا از آدمی که از خاک به وجود آمده بهتر و بالاتر است؛ در حالی که اگر قدری از تعصب و تکبر و لجاجت پایین می آمد می فهمید که به دلایل ذیل آدم علیه السلام از او برتر است.

۱. همه مواد غذایی، جواهرات با ارزش و قیمتی، نیروی بدنی و جسمی انسان و حیوانات تمام نیروی فکری و عقلی از خاک است، اگر خاک نباشد هیچ چیز نیست، ولی آتش این همه ویژگی ها را ندارد.

۲. اگر تکبر و خودبینی را کنار می گذاشت. اقرار می کرد که خاک خواصی دارد. مثلا گیاهان را می رویاند و نشو و نما می دهد و قابل ترقی است. به همین دلیل روح خدایی به آن تعلق گرفت و چنان قابلیتی را پیدا کرد.

۳. اگر با چشم تواضع نگاه می کرد می دید که خاک امین و امانت دار خوبی است و هر چه را که به عنوان امانت به او دهند پس از گذشت صدها یا هزاران سال بی آن که در آن خیانتی کند، پس می دهد.

۴. اگر حقیقت بین بود اقرار می کرد که خاک متواضع است و تواضع یکی از صفات نیک و پسندیده می باشد. ولی آتش متکبر و سرکش، طالب بزرگی و خودبینی می باشد و مسلما تواضع از تکبر بهتر است.

۵. از خصوصیات خاک و گل این است که حالت چسبندگی و نگاه دارندگی دارد و موقعی که با روح ترکیب شود فیوضات الهی را به خود می گیرد. از همین رو، وقتی روح در آدم دمیده شد، سجده گاه فرشتگان قرار گرفت. ولی آتش چنین نیست.

۶. گل مرکب از آب و خاک است، همان آبی که مایه حیات و زندگی هر چیزی است. چنان چه خداوند می فرماید:

وجعلنا من الماء کل شیئی حی افلا یؤ منون؛

آیا کافران نمی دانند - که (ما هر چیز زنده را از آب قرار دادیم؟ (مایه حیات و زندگی هر چیزی از آب است) آیا ایمان نمی آورند؟)(۱۰۹)

همان خاکی که مایه نشو و نما و رویاندن است، هنگامی که با آب در هم آمیزند، نفس حیوان از آن متولد می شود؛ مانند انسان که روح با خاک در هم آمیخته شد و روح پرستنده و پیکر ستایش گر آفریده شد.

۷. هم چنین دستور خدا برای سجده، فقط برای آدمی که از خاک خلق شده نبود، بلکه سجده در برابر آن روحی بود که خداوند از خودش در او دمیده بود و به وسیله آن روح مقدس بود که آدم خاکی به آدم ملکوتی لقب یافته. دستور سجده در مقابل آدم هم بعد از دمیدن روح در او بود، نه قبل از آن، چنان چه خداوند در قرآن می فرماید:

و اذا سویته و نفخت فیه من روحی فقعوا لو ساجدین؛

(هنگامی که خلقت انسان به پایان رسید و کمال یافت و از روح خود (که یک روح شریف و پاک و با عظمتی است) در آن دمیدم همگی به خاطر او سجده کنید).(۱۱۰)

آری! عظمت آدم و دستور سجده به او به واسطه آن روح الهی بود که در او دمیده شده و گرنه خاک به خودی خود این همه مقام و منزلت و عزت را نداشت.

۸. وقتی روح خدا در او دمیده شد، نور خدا هم در قلب او تابید و در واقع آن قلب، مانند کعبه از برای ملائکه شد و همین طور که انسان رو به سوی کعبه می کند و سر به سجده می گذارد، فرشتگان هم باید در مقابل آن تجلی گاه نور خدا سجده کنند.

۹. علاوه بر این، شرف آدم به این واسطه بود که گل او را خود خداوند متعال بدون واسطه سرشته و خود ضامنش بود. چنان چه می فرماید:

قال یا ابلیس ما منعک، ان تسجد لما خلقت بیدی؛

(خداوند به شیطان فرمود: - ای ابلیس تو را چه مانع شد به موجودی که من با دو دست (علم و قدرت) خود آفریدم سجده نکنی؟!).(۱۱۱)

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم هم درباره این نکته که گل آدم را خود خداوند سرشته، فرمود: گل آدم را خداوند با دست خود چهل روز خمیر کرد.(۱۱۲)

۱۰. از همه این ها که بگذریم، عبادت خداوند عبارت است از، اطاعت و فرمان برداری

او، و امر به سجده در برابر آدم علیه السلام هم یکی از دستورهای الهی است که باید بدون چون و چرا اجرا شود. سجده به آدم یعنی سجده به خدا، چون به دستور خدا است. شیطان همه این فضایل و کمالات را از کف داد.

اول آن کس کوقیاسک ها نمود

پیش انوار خدا، ابلیس بود

گفت: نار از خاک بی شک بهتر است

من زنار و او ز خاک اکدر(۱۱۳) است

من ز آتش زاده و او از وحل (۱۱۴)

پیش آتش مروحل را چه محل

پس قیاس فرع بر اصلش کنیم

او، ز ظلمت ما ز نور روشنیم (۱۱۵)

در نسب من از کسی کم نیستم

پس چرا در پیش دشمن بایستم

او کجا بود اندر آن روزی که من

صدر عالم بودم و فخر زمن

شعله می زد آتش جان سفیه

کاتشی بود الولد سر ابیه

خر گریزد از خداوند از خری

صاحبش وز پی ز نیکو گوهری

نی بود سود و زیان می خواهدش

بلکه تا گر گی ندرد تا دمش

چگونه شیطان داخل بهشت شد؟

بعد از این که خداوند آدم را آفرید و از روح خود در او دمید به ملائکه دستور داد که او را سجده کنند، همه سجده کردند، مگر ابلیس. سپس دستور خارج شدن از بهشت برای شیطان صادر شد. ملائکه هم به او حمله کردند، او از ترس جان خود فرار کرد و خود را مخفی نمود.

اما بعد از آن که او را از بهشت بیرون کردند و دیگر جایی در بهشت نداشت، چگونه و با چه حیله و وسیله ای بار دیگر داخل بهشت شد؟ چه طور آدم و همسرش را فریب داد؟ در این باره از بعضی بزرگان مانند ابن عباس مطلبی در دست است که بدنیست آن را نیز یاد آور شویم.

او می گوید: بعد از آن که شیطان از بهشت بیرون شد، تصمیم قاطع گرفت که با هر نقشه و حیله ای که شده، باز خود را به بهشت برساند و انتقام خود را از آدم بگیرد، فکر کرد که از راه معمولی و عادی وارد شود، دید نگهبانان بر در بهشت هستند مانع او می شوند؛ رفت کناری و به انتظار ایستاد. اول طاووس را دید، از او خواهش کرد که او را داخل بهشت کند، قبول نکرد. در این بین ناگهان چشمش افتاد بر بالای دیوار، دید ماری بالای دیوار قرار دارد. (تا آن روز مار یکی از حیوانات زیبا و خوش رنگ بهشت بود، و مثل سایر حیوانات دیگر چهار دست و پا داشت. - شیطان جلو آمد و گفت:ای مار! مرا داخل بهشت کن، تا اسم اعظم الهی را به تو تعلیم کنم. مار گفت: ملائکه، نگهبان در بهشت هستند تو را مشاهده می کنند و نمی گذارند داخل شوی.

شیطان گفت، مرا داخل دهان خود کن و آن را ببند و به این وسیله مرا داخل بهشت کن، مار هم فریب او را خورد و همین کار را کرد و او را در دهان خود جای داد - این بود که در میان دندانهای مار سم پدید آمد؛ چون جایگاه شیطان شد- وقتی مار به این وسیله او را داخل بهشت نمود، شیطان هم کار خود را کرد، آدم علیه السلام و حوا علیه السلام را وسوسه نمود تا فریب خوردند. گفت: اسم اعظم را که قول دادی به من تعلیم کن، در جواب گفت: ای مار! من اگر اسم اعظم را می دانستم، احتیاج به تو نداشتم که مرا داخل بهشت کنی - من با همان اسم اعظم داخل می شدم.(۱۱۶)

شیطان چگونه آدم و حوا را فریب داد؟

بعد از آن که بار شیطان به بهشت رفت، در همان دهان مار، شروع کرد با آدم علیه السلام صحبت کردن - آدم هم خیال کرد سخن گو مار است. می گفت:ای آدم! خدا نمی خواهد که شما برای همیشه در بهشت بمانید و هر کس از این درخت بخورد جاوید می ماند، خدا با این دستوری که به شما داد، قصد خیانت داشته! از آن بخورید تا جاوید بمانید!

آدم جواب داد:ای مار! این حرف که تو می زنی، از غرور شیطان است. چه طور خدا که می گوید: از این درخت نخورید ضرر دارد قصد خیانت به ما را داشته؛ در حالی که تو می گویی بخور ضرر ندارد و برای حرف خود قسم هم می خوری؟ که خدا (ارحم الراحمین) است و بخیل نیست. شیطان هر چه وسوسه کرد، آدم نپذیرفت و با او مخالفت نمود. وقتی شیطان از آدم ماءیوس شد،

پیش همسرش حوا آمد و گفت:ای حوا! آیا می دانی درختی که خداوند برای شما حرام کرده بود، اکنون برایتان حلال کرده؟ چون دید اطاعت و عبادات شما بسیار نیکو بوده است. اگر می خواهی امتحان کن، فرشتگانی که موکل بر آن درخت بودند و حیوانات بهشت را از آن منع می کردند، دیگر با شما کاری ندارند. همین دلیل است که آن درخت برای شما حلال شده، اگر تو جلوتر از آدم از آن بخوری بر او مسلط خواهی شد و او مطیع تو می شود، مجبور است از تو اطاعت کند!

حوا گفت: من الان امتحان می کنم. به سوی آن درخت رفت. وقتی ملائکه خواستند او را از نزدیک شدن به آن درخت منع کنند، خداوند به آنان وحی نمود و خطاب کرد: شما کسی را که عقل ندارد منع کنید، نه کسی را که به او عقل دادم و آن حجت است بر او. اگر مرا اطاعت کند مستحق ثواب و اگر مخالفت کند مستحق عذاب است.

ملائکه هم او را رها کردند و آزاد گذاشتند. حوا هم بی آن که آنها مانع اش شوند، به درخت نزدیک شد. خیال کرد واقعا خوردن از آن حلال شده و ایرادی در کار نیست. مقداری از میوه درخت خورد و طوری هم نشد. پیش خود گفت: مار درست گفت و می دانست که خوردن از آن حلال شده. بعد از آن رفت پیش همسر خود آدم علیه السلام و گفت: آیا می دانی که خوردن از آن درخت بر ما حلال شده؟ من نزدیک آن رفتم، ملائکه هم مانعم نشدند، مقداری از آن خوردم، می بینی که طوری نشدم و ایرادی نداشت. آدم علیه السلام هم گول زن را خورد و با حوا به راه افتاد، رفتند و از آن میوه خوردند!

وسوسه شیرین شیطان

بدنیست قدری از وسوسه های شیرین و دل پذیر شیطان که توانست با آنها آدم و حوا را بفریبد و از مقام و مرتبه خود به زیر آورد بیان کنیم.

گفته شده که: شیطان بر اثر سجده نکردن بر آدم، رانده درگاه شد و پس از آن تصمیم قاطع گرفت تا آن جا که می تواند از آدم و اولادش انتقام بگیرد و در مکر و حیله و فریب دادن آنان کوتاهی نکند.

آن ملعون، به خوبی می دانست خوردن از آن درخت ممنوعه باعث می شود که آنها را از بهشت بیرون کنند. در صدد وسوسه آنان بر آمد و برای رسیدن به این مقصود دام های گوناگون خود را بر سر راه آنها گشود و برای نائل آمدن به هدف شوم خود بهترین راه را در این دید که عشق و علاقه ذاتی انسان، به تکامل و ترقی در زندگی جاوید استفاده کند. نیز برای قانع کردن آنان برای مخالفت فرمان خدا، عذر و بهانه ای بتراشد که آنها با دلگرمی دستور او را اجرا کنند. لذا بعد از آن که از حضرت آدم علیه السلام ماءیوس شد، پیش همسر آدم رفت. گفت: آیا می دانی چرا خداوند شما را از میوه این درخت منع کرده و گفته است نزدیک آن نشوید؟ چون درخت حیات و جاوید است. هر کس از آن بخورد یا فرشته می شود و یا عمر جاویدان را به دست می آورد و همیشه زنده می ماند.(۱۱۷)

سپس گفت: خداوند متعال نمی خواهد شما در زندگی دائمی با او شریک باشید، می خواهد این جاودانگی مخصوص خودش باشد؟ با این نقشه و نیرنگ به آنها فهماند خوردن از این درخت ضرر و زیان به شما نمی رساند، بلکه همیشه در بهشت خواهید ماند. بعد از آن گفت: اگر از آن نخورید به این زودی شما را از بهشت بیرون می کنند. باز برای این که پنجه های پر وسوسه و حیله های خود را بیشتر و محکم تر در جان آدم فرو برد و آنها را از حق و حقیقت منحرف کند، برای حق به جانبی خود، قسم های شدیدی خورد و گفت: من خیر خواه و دل سوز هستم، خود را موظف می دانم که شما را نصیحت کنم!!(۱۱۸)

حضرت آدم علیه السلام که هنوز تجربه کافی در زندگی را نداشت و تا حال گرفتار دام های شیطان و خدعه و نیرنگ های دروغ او نشده بود و نمی توانست باور کند کسی این چنین قسم دروغ به خدا یاد کند، سرانجام تسلیم شد و فریب و نیرنگ شیطان در او اثر کرد و از میوه آن درخت خورد.

صد هزاران سال ابلیس لعین

بود ابدال امیرالمومنین

پنجه زد با آدم از نازی که داشت

گشت رسوا همچو سرگین وقت چاشت

بعد از خوردن از آن درخت، برایشان ثابت شد که نه تنها آن میوه آب حیات و زندگی جاوید نبود، بلکه به مجرد خوردن، لباسهای بهشتی از بدنشان ریخت و عورت ها و بدنهای آنها تا آن موقع مخفی و پوشیده بود ناگهان ظاهر شد. ایشان در میان بهشت و جمع فرشتگان لخت و عریان شدند، حیران و سرگردان ماندند. وقتی لباسهای بهشتی و آن تاج کرامت از اندامشان فرو ریخت و خود را در جمع ملائکه عریان دیدند، بلافاصله خود را به میان درختان رساندند و از برگ های درختان برای پوشیدن اندام کمک می گرفتند و عورت های خود را می پوشاندند، ولی برگ ها هم اطاعت نمی کردند و از بدنشان پرواز می نمودند و باز عریان می ماندند.

حوا چاره خود را در این دید که بنشیند تا رسوائی او کمتر باشد. آدم با یک دست عورت خود را پوشانید و با دست دیگر سر خود را گرفت. و گفتند: خدایا! ما بر نفس خودمان ظلم کردیم. اگر ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی از زیانکاران خواهیم بود.(۱۱۹) خداوند به آنها خطاب کرد و گفت: مگر من شما را از خوردن میوه آن درخت منع نکردم؟ مگر به شما نگفتم که شیطان دشمن آشکار و سرسخت شما است. چرا فرمان من را اطاعت نکردید و فریب آن ملعون را خوردید؟

سپس فرمود: الحال چاره ای جز این نیست که باید از بهشت خارج شوید. و آنها را از مکان و مقام خود بیرون کردند و به زمین فرستادند.(۱۲۰)

جد تو آدم، بهشتش جای بود

قدسیان کردند بهر او سجود

یک گنه ناکرده گفتندش تمام

مذنبی، مذنب برو بیرون خرام

تو طمع داری که با چندین گناه

داخل جنت شوی ای روسیاه

شیطان مزد عمل می گیرد

بعد از آن که شیطان از سجده کردن بر آدم سرپیچی کرد و از بهشت بیرون شد.

گفت: پروردگارا! حالا که مرا بیرون و از رحمت خود دور می کنی، عبادات من چه می شود، هزاران سال عبادتت کرده ام که فقط چهار هزار سال آن را به دو رکعت نماز گذراندم! علاوه بر آن خودت فرمودی، عمل عمل کنندگان را ضایع نمی کنم!(۱۲۱) آیا سزاوار است که با یک اشتباه، مزد عمل چندین هزار ساله من به کلی از بین برود؟

خطاب از مصدر جلال رسید که مزد هیچ کس در پیش من ضایع نمی شود؛ ولی کسی که قابلیت نداشته باشد پاداش کارش را در آخرت دهم در دنیا هر چه بخواهد، می دهم. شیطان عرض کرد: من هم مزد عمل خود را در دنیا از تو طلب می کنم. چون به واسطه آدم جهنمی شدم حاجات خود را درباره آدم و فرزندان او قرار می دهم! خطاب شد: حاجات خود را بگو تا به تو ببخشم! شیطان در جواب گفت:

اول آن که، اجازه دهی تا روز قیامت زنده باشم. خدا در جوابش فرمود: اگر می خواهی از صدمه مرگ و جان کندن نجات یابی یا

شربت ناگوار آن را نجس، اراده من بر این است که هر کس به دنیا آید مزه مرگ را بچشد و اگر کسی مرگ سراغش نیاید در آخرت هم که مردن نیست. آن روز همه زنده می شوند، مؤمنان در ناز و نعمت بهشت و مشرکان در عذاب و نقمت جهنم خواهند بود.

چون نجات از مرگ برای کسی نیست؛ تو را مهلت می دهم تا روزی که معلوم است.(۱۲۲)

- شاید مراد روز ظهور امام عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - باشد که به دست لشکر آن حضرت کشته می شود و شاید هم روز آخر دنیا باشد -.(۱۲۳)

دوم این که، خدایا! از تو می طلبم که در مقابل هر یک از فرزندان آدم، دو فرزند به من عطا کنی! از این رو، در اخبار وارد شده: برابر هم یک نفر از اولاد آدم که متولد می شود، دو شیطان بر او مسلط است و او را اغوا می کنند.

سوم، گفت: خدایا! از تو می خواهم که مرا در بدن اولاد آدم مانند خون جریان دهی که از هر جای بدن او بخواهم، بتوانم او را به معصیت بکشانم.

چهارم. از تو می خواهم که فرزندان آدم ما را نبینند، ولی ما آنها را ببینیم!

پنجم، از تو می خواهم این قدرت را به من بدهی که به هر صورت بخواهم بتوانم در آیم. بنابر این (در هر جا و هر شکلی که می خواهد در می آید تا شاید مردم را فریب دهد). همان طور که در روز سقیفه بنی ساعده، مجلس شورای مکه که علیه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم تشکیل شده بود، خود را به صورت پیرمردی نجدی در آورده و کار را برای آنان آسان کرد (که در داستان شیطان و مجلس شورای مکه بیان شده است). و در اول خلافت ابوبکر به شکل پیرمردی زاهد در آمد، اول به ابوبکر بیعت کرد تا مردم تشویق شدند(۱۲۴) و ده ها داستان دیگر که در مباحث کتاب آورده شده است.

ششم. پروردگارا! از تو می خواهم تا روح در بدن اولاد آدم است بر آن مسلط باشم!

هفتم، عرض کرد: خدایا! از تو می خواهم مرا مخصوصا در سینه آدم و اولاد او مسلط گردانی تا او را وسوسه کنم. چنان چه در قرآن می فرماید:

الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس من الجنه و الناس؛

(شیطانی که وسوسه و اندیشه بد در دل مردم می افکند، وسوسه او، هم در دل جن باشد و هم در دل انسان).(۱۲۵)

خداوند هم در پایان هر یک از خواسته های او فرمود، راضی شدم. وقتی شیطان این حاجات را از خداوند گرفت، عرض کرد:

فبعزتک لاغوینهم اجمعین (۱۲۶)

ای خدا! به عزت و بزرگواری خودت، همه آنها را گمراه و از راه راست منحرف می کنم.

سپس شیطان گفت: من آنها را از پیش رو (آنها که آخرت را در پیش دارند در نظرشان کوچک و ساده جلوه می دهم) و از پشت سر (آنها را که به جمع آوری اموال و ثروت مشغول هستند به بخل و نپرداختن حقوق واجب دستور می دهم) و از طرف راست (امور معنوی را به وسیله شبهه و شک و تردید ضایع می سازم)، و از طرف چپ (لذت مادی و شهوات را در نظر آنها جلوه می دهم.) و سراغشان می روم و تو اکثر آنها را شکر گزار نخواهی (۱۲۷) یافت.

نیازهای مادی شیطان

همین طور که شیطان حاجات معنوی خود را از خداوند متعال طلب کرد یعنی همان حاجاتی که به عبادات خود از خدا خواست تا آدم علیه السلام و اولادش را به انحراف بکشد - حاجات مادی خود را هم از خدا خوستار شد، و آنها را هم خداوند بزرگ به او تا روز موعود عنایت فرمود.

ابو امامه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کند که آن حضرت فرمود: بعد از آن که شیطان رانده درگاه الهی شد و او را به روی زمین فرستادند. عرض کرد: پروردگار! مرا به سوی زمین فرستادی، از درگاه خود راندی و از نعمت های بهشت محروم نمودی. من در دنیا احتیاجاتی دارم که بتوانم زندگی کنم. آنها را برای ادامه زندگی ام برایم آماده و مهیا نما که در مضیقه نباشم. خطاب شد: حاجات تو چیست؟ عرض کرد: خدایا! من محتاج خانه و منزلم، به من خانه ای عنایت فرما. خطاب شد: خانه تو را حمام ها قرار دادم. (هر کجا حمام است و مردم آن جا رفت و آمد می کنند خانه شیطان است.)

عرض کرد: من محتاج نشستن هستم و جایی برای آن می خواهم. خطاب شد: جای نشستن تو بازارها و کوچه ها و در مغازه ها است – آن جا بنشینی و مردم را به گناه، کم فروشی، رشوه، ربا، غش در معامله، به ناموس مردم نگاه کردن، دروغ گفتن، خیانت کردن، کلاه سر مردم گذاشتن و غیره بکشانی. در حدیثی هم آمده که: بازار محل عیش و لذت بردن شیطان است.

عرض کرد: خدایا! من غذا می خواهم. غذای من از کجا تاءمین شود؟ خطاب شد: غذای تو را در سفره ای قرار دادم که بر سر آن (بسم الله) گفته نشود. (و صاحبان آن سفره مثل حیوانات گرسنه و حریص، بدون آن که نام خدا ببرد، به آن حمله می کنند)

عرض کرد: الها! من احتیاج به آب و آشامیدنی دارم، آن را من از کجا به دست آورم؟ خطاب شد: نوشیدنی های تو شراب و هر چیز مست کننده است. (از قبیل فقاع که نوع از آب جو می باشد، جرس و بنگ که به وسیله قلیان می کشند).

عرض کرد: برای من اذان گویی قرار ده. گفته شد: اذان تو وسایل موسیقی و مؤ ذن تو کسانی هستند که با این آلات می نوازند و آنها را به کار می گیرند.

عرض کرد: برای من قرآنی قرار بده که در آن نگاه کنم. خطاب شد: قرآن تو شعر است (وقتی محزون شدی و دلت گرفت، شعر بخوان).

عرض کرد: برای من کتابی قرار ده که در آن نگاه کنم. خطاب شد: کتاب تو (وشم) (خال کوبی هایی که بعضی ها روی بازو و جاهای دیگر بدن می کنند) است.

عرض کرد: برای من حدیثی قرار ده. فرمود: حدیث تو دروغ و دروغ گفتن است کسانی که دروغ می گویند، حدیث تو را گویند.

عرض کرد: برای من دام و وسیله، شکار قرار بده، خطاب شد: زنان را وسیله صید کردن و به دام انداختن مردم قرار دادم.(۱۲۸)

در خواست های آدم علیه السلام از خدا

امام باقر علیه السلام فرمود: چون حضرت آدم علیه السلام شنید شیطان برای فریب او به جای عباداتی که کرده، حاجاتی را از خداوند خواستار شده و به او عنایت کرده، عرض نمود: پروردگارا! شیطان را بر من و اولادم مسلط کردی، خواسته های او را بر آوردی که درباره من و اولادم بود. پس به من و اولادم چیزی عنایت فرما تا بتوانم در مقابل مکر و حیله های او خود را حفظ نمایم.

خطاب شد: (شیطان از من خواست) تو هم از من بخواه؛ زیرا هم چه بخواهی به تو می دهم و حاجات تو را هم برآورده می کنم.

آدم علیه السلام عرض کرد: خدایا! من خیر و صلاح خود و اولادم را از تو می خواهم. تو خود دانا و بزرگواری، هر چه صلاح می دانی برای ما قرار بده، خطاب رسید: ای آدم! از برای تو و فرزندانت در دنیا چند چیز قرار دادم تا در مقابل حاجات شیطان باشد:

اول این که، هرگاه تو و اولادت قصد معصیتی کنید و آن را انجام ندهید، گناهی برایتان نوشته نمی شود.

دوم، هرگاه قصد معصیتی نمودید و آن را انجام دادید، تا هفت ساعت شما را مهلت می دهم، اگر به فکر افتادید و توبه نمودید، باز برای شما نوشته نمی شود. و اگر بعد از هفت ساعت توبه نکردید فقط یک گناه برایتان نوشته می شود.

سوم، اگر قصد بندگی و کارهای نیک کنید، ولی موفق نشوید و آن را انجام ندهید، یک ثواب برای شما نوشته می شود.

چهارم، اگر بر آن شدید که عبادت و کار خیری کنید و موفق هم شدید و آن را انجام دادید، ده حسنه و ثواب برایتان نوشته می

شود. چنان چه می فرماید:

من جاء بالحسنه فله عشر امثالها و من جاء بالسیئه فلا یجزا الا مثلها؛

(هر کس کار نیکی انجام دهد، ده برابر به او پاداش داده می شود و هر کس کار بدی انجام دهد، جز به همان مقدار کیفر داده نمی شود.).(۱۲۹)

آدم گفت: پروردگارا! فضل وجودم و کرم تو زیاد است، آن را بر من و اولادم زیادتر فرما و ما را مورد لطف و کرم خود قرار ده.

پنجم، خطاب شد: ای آدم! برای فرزندانت قرار دادم، اگر گناه و معصیتی نمودند و بعد پشیمان شدند و استغفار کردند گناهان شان را بیامرزم.

ششم، هرگاه تا روز قیامت از تو فرزندی زاده شود - و دین دار و خداشناس باشد - در برابر هر یک از فرزندانت، ملکی از ملائکه را (در مقابل اولادان شیطان) قرار می دهم تا او را از شر فتنه شیطان و اولادش حفظ نمایند.

هفتم، عرض کرد: پروردگارا! لطف و کرم خود را بر ما بیفزا و ارزانی ده، خطاب شد:ای آدم! توبه را از برای ایشان قرار دادم و تا روح در بدن آنها است و هنوز به سینه و گلویشان نرسیده، طلب استغفار کنند واز گناهان خود توبه نمایند، توبه ایشان را می پذیرم.

هشتم، گفت: خدایا! بخشش های خود را بر ما زیاد فرما. خطاب شد: ای آدم! (اگر باز گناهانی باقی ماند یا فراموش کردند که توبه کنند) در قیامت همه گناهان آنان را می بخشم و می آمرزم و از کسی باکی ندارم؛(زیرا حاکم خودم هستم و قدرت به دست من است و کسی در آن جا دخالتی ندارد) قرآن درباره این که خداوند همه گناهان را در قیامت می بخشد، می فرماید:

قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمه الله، ان الله یغفر الذنوب جمیعا؛

(ای پیامبر!) به آنها (بگو: ای بندگان من، که بر خودتان اسراف و ستم کرده اید از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه گناهان را می بخشد (که او بخشنده و مهربان است)).(۱۳۰)

وقتی خداوند به حضرت آدم علیه السلام خطاب نمود و فرمود: همه گناهان بندگان را در قیامت می بخشم و می آمرزم. آدم خوش حال شد و عرض کرد: همین ها ما را کافی است و به آنها راضی شدم.(۱۳۱)

دلیل خوش بختی آدم و بدبختی شیطان

چند چیز باعث خوش بختی حضرت آدم علیه السلام شد، و همان ها باعث بدبختی و بیچارگی شیطان ملعون گردید. (محمد دوری) نقل می کند: علت بدبختی و بدفرجامی شیطان پنج چیز است، در حالی که همان ها باعث خوش بختی حضرت آدم علیه السلام شد. و آنها عبارت اند از:

۱. آدم علیه السلام وقتی از درخت ممنوع شده خورد و با خدا مخالفت کرد، بعد از آن که متوجه خلافت خود شد اقرار و اعتراف کرد به این که او و همسرش اشتباه کردند. و به خدا عرض کردند:

ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا، لنکونن من الخاسرین؛

(خداوندا! ما (دو نفر) بر خود ظلم و ستم کردیم. اگر (لطف و بزرگواری) تو ما را نبخشد و بر ما رحم نکنی، هر آینه زیان کار خواهیم بود).(۱۳۲)

خویش را مجرم و مجرم گومترس

تا ندزدد از تو آن استاد درس

از پدرآموز ای روشن جبین

ربنا گفت و ظلمنا پیش از این

نه بهانه کرد و نه تزویر ساخت

نه لوای مکر و حیلت بر فراخت

اما شیطان به گناهان خود اعتراف نکرد و خود را مجرم و خلاف کار ندانست و همین باعث بی چارگی او شد.

۲. آدم بعد از آن که خلاف کرد و متوجه آن شد، در برابر خدای خود، پشیمان گشت و با عجز و التماس عذر خواهی کرد و گفت:

رب انی ظلمت نفسی انک من الغافرین؛

(خدایا، بر خود ظلم کردم، پس مرا بیامرز و از تقصیرم بگذر. به درستی که تو از بخشندگی - و جز تو بخشنده تر کسی را سراغ ندارم -).

ولی شیطان چون خود را بی گناه می دانست پشیمان نشد و از خداوند بزرگ عذر نخواست.

۳. آدم علیه السلام در برابر ترک اولی که مرتکب شده بود، خویشتن را سرزنش کرد و گفت: خداوندا! من از برگشتگان هستم. اما شیطان خود را در برابر خلاف هایی که کرده بود، سرزنش نکرد و چون خود را محق می دانست، گفت:

خلقتنی من نار و خلقته من طین؛

(مرا از آش آفریدی و آدم را از خاک و گل.)(۱۳۳) پس من بر او سجده نکردم.

۴. آدم وقتی پرونده خود را سیاه یافت، به فکر افتاد که آن را جبران کند و به حالت اول برگرداند؛ از این رو زود توبه کرد و با شکسته نفسی در برابر خالق خود عرض کرد:

رب اغفرلی انک خیر الغافرین؛ رب فارحمنی انک خیر الراحمین؛ رب فتب علی انک انت التواب الرحیم؛

(خدایا! مرا ببخش؛ زیرا تو بهترین بخشندگانی، خدایا! به من رحم کن، چون تو بهترین رحم کنندگانی؛ خدایا! توبه مرا قبول کن؛ به درستی که تو بسیار آمرزنده ای).(۱۳۴)

۵. آدم در حالی که خلاف مرتکب شده بود، و طبق گفته خدا که می فرماید: از رحمت خدا ماءیوس نشوید: ناامید نشد و دویست سال در زمین گریه کرد تا خدا توبه اش را پذیرفت ولی شیطان بعد از گناه خویش از رحمت خدا ناامید شد. و همین یاءس و ناامیدی بزرگترین گناهی بود که او مرتکب شد. قرآن می فرماید:

لاتایئسوا من روح الله انه لا یائس من روح الله الا القوم الکافرین؛

(از رحمت خدا نومید نباشید؛ چون کسی از رحمت خدا ماءیوس نمی شود مگر کافران).(۱۳۵)

از این رو بود که خداوند از روح خود در پیکر آدم دمید و او را خلیفه خویش ساخت. در مقابل آدم شیطان بدکردار حاضر نشد که از پیشگاه با عظمت الهی عذرخواهی کند به جای آن، مقابل خدای خود ایستاد و قسم خورد که تا می تواند و قدرت دارد گناه و مخالفت کند.(۱۳۶)

گفت: شیطان که بما اغویتنی

کرد پنهان فعل خود را آن دنی

گفت: آدم که ظلمنا نفسنا

او ز فعل خود نبد غافل چو ما

از ادب حق، توبه تلقینش نمود

توبه اش را اجتبیناه فزود

بعد توبه گفتش:ای آدم! نه من

آفریدم در تو این جرم و محن

نی به تقدیر قضای من بدان

چون به وقت عذر کردی آن نهان

گفت: ترسیدم ادب بگذاشتم

گفت: من هم پاس آنت داشتم

باز آن ابلیس بحث آغاز کرد

که بدم من سرخ رو کردیم زرد

رنگ، رنگ توست صباغم توئی

اصل جرم و آفت داغم توئی

بذر گستاخی کسوف آفتاب

شد عزازیلی ز جرئت رد باب

هم چه ابلیسی که گفت اغویتنی

تو شکستی جام، ما را می زنی

شیطان در راهش پای می فشارد

بعد از آن که خداوند شیطان را از بهشت بیرون کرد، برابر خدا قسم یاد کرد که باید چند کار را برای گمراهی آدم و اولادش انجام دهم و تا انجام ندهد، دست بر ندارد.

۱. گفت: خدایا! (من از بندگان تو نصیب و بهره ای معین خواهم گرفت).(۱۳۷) (در حالی که خود او می داند قدرت گمراه کردن همه بندگان خدا را ندارد) و تنها افراد هوس باز و سست عنصر هستند که در برابر او تسلیم می شوند.

در این باره روایتی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که فرمود: از صد نفر از فرزندان آدم، نود و نه نفرشان در آتشند و یکی از آنها در بهشت.(۱۳۸) و نیز از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده: از هزار نفر برای خدا و بقیه برای آتش و ابلیس لعین است.(۱۳۹)

۲. گفت: آنها (غیر مخلصین) را حتما گمراه می کنم و به انحراف و گناه می کشانم.(۱۴۰)

۳.گفت: (مردم را با آرزوی دور و دراز و رنگارنگ سرگرم می سازم و مشغول به دنیا می کنم و از یاد آخرت و بهشت و جهنم باز می دارم.)(۱۴۱)

۴. گفت: (آنها را به انجام دادن اعمال خرافاتی دعوت می کنم و اعمال خلاف و زشت را در برابر آنان زینت می دهم و از اعمال نیک منع شان می کنم).(۱۴۲)

۵. گفت: آنها را وادار می سازم که آفرینش پاک و فطرت خود را تغییر دهند (آن آفرینش و فطرت پاک الهی که از اول در نهاد انسان نهاده شده همان توحید و یکتا پرستی است)؛ وسوسه های شیطانی و هوی و هوسها او را از راه منحرف می سازد. و به بیراهه می کشاند. این ضرر جبران ناپذیر شیطان، سعادت انسان را از پایه می لرزاند، چون حقایق و واقعیات را با باورهای سست از بین می برد و به دنبال آن، سعادت به شقاوت تبدیل می گردد.

از این رو، هیچ کس نباید شیطان را به جای خداوند، سرپرست خود کند؛ زیرا این کار زیان بزرگی است و شیطان به انسان وعده های دروغ می دهد و به آرزوهای دور و دراز سرگرم می کند، ولی جز فریب و خدعه، کاری برای آنها انجام نمی دهد.(۱۴۳)

انگور و خرما بوی شیطان می گیرند

از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که: خداوند بعد از آن که آدم را از بهشت بیرون کرد به او امر نمود کشاورزی و زراعت کند، و چند شاخه از میوه های بهشت مانند: خرما، انگور، زیتون و انار، به او داد. آدم هم قدری از آنها را برای آینده فرزندان خود کاشت و از میوه آنها خورد.

ابلیس به او گفت: این ها چیست که کاشته ای؟ من که در زمین بودم این ها را ندیده ام. به من اجازه بده از آنها بخورم، ولی آدم اجازه نداد.

شیطان سرانجام نزد حوا آمد و گفت: ای حوا! تشنگی و گرسنگی به من فشار آورده، قدری از این میوه به من بده، حوا گفت: آدم با من عهده کرده که به تو چیزی ندهم؛ زیرا این ها میوه های بهشتی هستند و تو نباید از آنها بخوری، شیطان گفت:ای حوا! قدری از آب آن را در کف دست من فشار بده، قبول نکرد. گفت: بگذار بمکم و از آن نمی خورم.

خوشه ای انگور گرفت و دانه ای از آن را مکید، زمانی که دندان روی آن گذاشت حوا از دهانش بیرون آورد. بعد از آن خداوند به حضرت آدم علیه السلام وحی فرستاد که: دشمن من و تو از انگور مکید و شرابی که از آن به دست می آید بر تو حرام می شد. بار دوم پیش حوا آمد و از او خواست خرما بمکد. او هم اجازه داد و بوی خوش از آن هم رفت؛ چون تا آن هنگام انگور و خرما بهترین بوی خوش را داشتند.

در حدیث دیگری است که: وقتی حضرت آدم علیه السلام از دنیا رفت، شیطان آمد و زیر درخت انگور ادرار کرد، ادرار او در تمام عروق انگور نفوذ کرد. از همین رو خداوند شراب را حرام کرد؛ زیرا ادرار او در شیره انگور جای گرفت.(۱۴۴)

نزاع بر سر انگور

از امام صادق علیه السلام نقل شده: بعد از این که آدم از بهشت بیرون آمد، اشتها به میوه های بهشت پیدا کرد. خداوند متعال دو شاخه از درخت انگور برای او فرستاد، آدم آنها را کاشت. فورا سبز شدند و میوه دادند. شیطان دور آنها را دیوار کشید. حضرت آدم فرمود: ای ملعون! چه کار می کنی؟

شیطان در جواب گفت: این درخت ها مال من است. آدم علیه السلام فرمود: دروغ گفتی (نزاع شروع شد) پس هر دو حاضر شدند به قضاوت روح القدس. وقتی پیش آدم آمد او قصه خود را برایش نقل کرد. روح القدس هم آتشی مهیا کرد و درخت های انگور را در آن انداخت شعله آتش به شاخه های درخت رسید. آدم و شیطان هر دو گمان کردند که همه درخت ها سوخت.

بعد از آن که آتش خاموش شد، دو سوم از درخت ها سوخته شده بود و یک سوم آن باقی ماند روح القدس گفت: آن اندازه که سوخته شده از آن شیطان بود باقی مانده مال آدم علیه السلام.(۱۴۵)

شاخه انگور گم می شود

در زمان حضرت نوح علیه السلام هم، چنین اتفاقی افتاد و دو سوم آب انگور از آن شیطان شد وقتی که آب انگور جوشیده شود، باید دو سوم آن بخار گردد و فقط یک سوم باقی بماند تا حلال شود.

از وهب نقل شده که: وقتی حضرت نوح علیه السلام از کشتی بیرون آمد و طوفان نشست چندین شاخه از شاخه های میوه ای را که با خود داشت کاشت. وقتی به سراغ شاخه انگور رفت، آن را ندید. گمان کرد که در کشتی جا مانده است؛ در حالی که شیطان آن

را مخفی کرده بود. نوح علیه السلام حرکت کرد که برود داخل کشتی و شاخه انگور را بیاورد کشت کند. فرشته ای که با نوح بود گفت: ای نوح! دنبال آن نرو، به زودی پیدا خواهد شد، بیا بنشین. نوح هم برگشت و نشست.

آن فرشته گفت: ای نوح! در آب انگور شریکی پیدا کردی. درباره آن احسان کن. فرمود: یک هفتم آب انگور مال شریکم و شش هفتم آن مال خودم باشد.

فرشته گفت: ای نوح! تو احسان کننده ای بیشتر احسان کن. فرمود: یک ششم آن مال شریک و پنج ششم مال خودم. ملک گفت: تو احسان کننده ای، بیشتر احسان کن. نوح فرمود: یک پنجم آن مال شریکم و چهار پنجم مال خودم.

ملک گفت: بیشتر لطف کن فرمود: یک چهارم مال شریکم و سه چهارم از مال خودم باشد.

ملک گفت: باز هم احسان بیشتری فرما. نوح فرمود: نصف از شریکم و نصف از خودم. گفت: احسان بیشتری کن. نوح گفت: دو سوم از آن شریکم و یک سوم مال خودم و به این راضی شدند. از آن روز قرار شد که آب انگور وقتی جوش بیاید دو سومش از آن شیطان باشد و بقیه مال انسان. تا زمانی که دو سوم آب انگور بخار نشود، پاک و حلال نمی شود و بعد از ثلثان شدن قابل خوردن است.(۱۴۶)

راهنمای شیطان

بعد از آن که خداوند متعال آدم را آفرید و به ملائکه فرمود: او را سجده کنید. شیطان زیر بار نرفت و از مقام قرب رانده شد. از جانب خدا خطاب آمد: ای اهل آسمان ها! من آدم و حوا را در بهشت منزل دادم و همه چیز را مباحشان کردم، مگر بهشت جاودان را. اگر نزدیک درختان آن شوند و از آنها بخورند از ظالمان خواهند بود و از آن جا بیرون خواهند شد. شیطان این خطاب را شنید و امیدوار شد. پیش خود گفت: من آنها را از بهشت بیرون می کنم. مخفیانه تا نزدیک بهشت آمد، طاووس که یکی از زیباترین، خوش آوازترین، خوش رنگ ترین و خوش بوترین پرندگان بهشت بود و تمام پر و بال آن به جواهرات بهشتی آراسته و دایما حمد و ثنای الهی بر زبانش بود و از زیبایی آن، ملائکه در شگفت بودند، از بهشت بیرون آمد و می خواست دو مرتبه داخل شود که شیطان او را دید. به نرمی گفت: ای خوش رنگ ترین و زیباترین و خوش صورت ترین، خوش صوت ترین و عجیب الخلقه ترین پرندگان! تو پرنده ای از پرندگان بهشتی هستی؟ گفت: من طاووس بهشتم، لیکن تو که هستی که مثل رانده شدگان و مثل کسی که دیگری او را تعقیب کرده باشد حیران و سرگردانی، وحشت سر تا پای تو را گرفته است؟

گفت: من فرشته ای از فرشتگان عالم بالا هستم که مدت مدیدی با ملائکه مقرب الهی خدا را عبادت می کردیم و یک چشم به هم زدن از عبادت و بندگی غفلت نکردم و سستی در من پیدا نشد، حال آمده ام که بهشت و آن چه را که خداوند به بهشتیان وعده داده تماشا کنم. آیا می توانی مرا وارد بهشت کنی تا سه کلمه به تو بیاموزم که هرکس این سه کلمه را بداند هرگز پیر و مریض نشود، نمیرد و همواره زنده باشد؟ طاووس گفت: وای بر تو، چه می گویی؟ مگر اهل بهشت پیر و مریض می شوند؟ مگر آنان در بهشت می میرند؟

شیطان گفت: بلی، اهل بهشت، هم پیر و مریض می شوند و هم می میرند، مگر کسانی که این کلمات پیش آنها باشد. آن ملعون برای اثبات حرف خود قسم دروغ خورد! طاووس چون فکر نمی کرد کسی به دروغ به خدا سوگند بخورد به حرف او اعتماد کرد و گفت:

گرچه من احتیاج به این کلمات ندارم، ولی می ترسم که رضوان و خازنین بهشت متوجه شدند و بفهمند که من تو را داخل کردم؛ ولی من مار را که سید و بزرگ حیوانات بهشت است پیش تو می فرستم؛ زیرا او می تواند تو را داخل کند. بعد از آن گفت و گوها، طاووس پیش مار آمد و آن چه را شنیده بود، برای او نقل کرد. مار گفت: من و تو به این کلمات احتیاج نداریم. طاووس

گفت: ولی من قول داده ام که تو را پیش او فرستم. تا دیگری به این کار سبقت نگرفته، تو زودتر پیش او برو، و او را داخل بهشت کن.(۱۴۷)

مناظره شیطان

بعد از آن که به شیطان امر شد: به آدم سجده کند و آن ملعون سرپیچی نمود و حاضر نشد که در برابر آدم سجده کند! فرشتگان با او گفت و گو کردنـد و او را سـرزنش نمودند که چرا بر آدم سـجده نکردی و به این وسـیله خود را بدبخت و ملعون خدا و خلایق نمودی؟

در جـواب گفت: من قبـول دارم که خداونـد، هم آفریـدگار من است و هم همه موجودات. او عـالم، قـادر، حکیم و مـدبر است، از قـدرت و مشیت و اراده او سؤ ال نمی شود؛ زیرا وقـتی چیزی را اراده کنـد، فورا همـان می شود. الاـ این که ۷ سـؤ ال متوجه علم و حکمت او می شود.

ملائکه گفتند: ای ملعون! آن هفت سال که متوجه علم و حکمت خداوند است چیست؟ شیطان گفت:

اول این که، خداوند قبل از این که مرا خلق کند، می دانست در آینده چه رفتاری از من سـر می زند (کفر و شرك و مخالفت با او) پس چرا از اول مرا آفرید؟ و حکمت خلقت من چه بود؟

دوم این که: حـال که مرا به حکمت و اراده خلـق نمـود، چرا مرا مکلـف نمـود تـا او را بشـناسم و از او پیروی کنم، چه حکمـتی در تکلیف من بود؟ در حالی که نه اطاعت و بندگی، و نه نافرمانی من ضرری به او نمی رسانید.

سوم، حـال که مرا خلق کرد و به اطـاعت از خود واداشت، و من هم او را شـناختم و اطـاعت نمودم، چرا تکلیفم نمود که در مقـابل آدم سجده کنم؟ این چه دلیلی می توانست داشته باشد؛ در حالی که سجده بر آدم، بینش مرا نمی افزود؟

چهارم، حال که مرا آفرید و به کارهایی فرمانم داد، من هم از روی دشـمنی سجده نکردم! چرا لعنتم کرد و مستحق عقاب دانست و از بهشت بیرونم رانـد؟ چه حکمتی بود که به چنین سـرنوشتی دچـارم نمایـد، بـا این که نه سودی برای او داشت و نه برای دیگری، مگر این که من زیـان دیـدم؛ در حالی که من هیـچ کار قبیحی را مرتکب نشـده بودم. فقط گفتم: من غیر از تو را سـجده نمی کنم. اطاعت و بندگی و سجده من فقط برای تو است؟

پنجم، آن گاه که مرا آفرید و به اطاعت از خود و سـجده بر آدم واداشت و من هم از سجده بر آدم سرپیچی کردم، از بهشت بیرونم کرد چرا دوبـاره راهم داد تـا بـا نیرنـگ هایم آدم را مغرور کنم و او هم از درخت منع شـده بخورد؛ در نتیجه، هم من و هم او را از بهشت بیرون کننـد، و این کـار چه دلیلی داشت؟ در حـالی که اگر دوبـاره به بهشت راهم نمی داد، آدم برای همیشه در آن جـا می ماند و از مکر و حیله من در امان بود.

ششم، بر فرض که مرا آفریـد و دسـتورهایی درباره بنـدگی و شـناخت و اطاعت از خود به من داد و من سـرپیچی کردم، و تا قیامت میان ما دشـمنی پدید آمد. چرا بار دیگر مرا بر او و فرزندانش چیره ساخت، به گونه ای که من و اولادم آنان را ببینیم، ولی آنان من و اولاـدم را نبیننـد؟ چرا بایـد مکر و حیله هـای من در آنهـا اثر کنـد ولی قـدرت و قوت ایشـان در من و اولادم اثر نکنـد؟ برای این کارش چه حکمتی نهفته بود؟

در حالی که خداوند آنان را بر فطرهٔ اسـلام و خداشناسـی خلق نمود و ایشان مطیع و فرمان بردار بودند. اگر من بر آنها مسلط نبودم برای ایشان بهتر و موافق حکمت و اراده خداوند بود.

هفتم، گیرم که من همه کارهای خود را بپذیرم و به نافرمانی های خویش اعتراف کنم. چرا وقتی من گفتم: خدایا! مهلتم بده تا روز قیامت، خداونـد فرمود: تو را مهلت دادم تا روز معلوم و حرف مرا قبول فرمود و مرا مهلت داد؟ در این مهلت دادن چه حکمتی بود؟

چرا بعد از آن قضایا مرا هلاک نکرد؟ اگر بعد از آن که مرا از بهشت راند، نابود می کرد و برای همیشه همه آفریده ها، از دست من راحت می شدند و دیگر شر و فسادی در عالم واقع نمی شد. سپس آن ملعون گفت: آیا اگر همه هستی در خیر بود بهتر نبود تا این که خیر و شر مخلوط هم باشند؟ اگر من نبودم شری در عالم نبود و عالم یک پارچه خیر بود. آن ملعون در آخرین مناظره اش گفت: دلیل و حجت من بر مخالفتم با حضرت آدم علیه السلام و سجده نکردنم این است. جواب مرا بدهید. اما ملائکه نتوانستند جواب او را بدهند.

جواب از مناظره شیطان

وقتی شیطان راجع به علم و حکمت خداوند متعال با ملائکه گفت و گو کرد و به حکمت خداوند اعتراض نمود، اگر چه ملائکه نتوانستند جواب وی را بدهند، ولی ایراد او بی جواب نماند، یک جواب کلی داد و جوابی هم بعضی از بزرگان از همه ایرادات او دادند.

اما پاسخی که خداوند متعال داده، این است که: خطاب به او نمود و گرفت: ای ابلیس! تو هنوز (بعد از آن همه عبادت و بندگی) مرا نشناختی، اگر شناخته بودی، می دانستی که درباره هیچ یک از افعال من ایرادی نیست؛ زیرا من خداوندگار جهان هستم و غیر از من خدایی نیست، هر کاری انجام دهم کسی نباید از آن سؤ ال یا اعتراض کند.(۱۴۸)

در بعضی از عبارات آمده، خداوند به ملائکه وحی نمود که: در جواب او بگویند: این که تو گفتی من در مقابل خدا تسلیم هستم و قبول دارم که خداوند، هم خالق من است و هم خالق همه چیز، دروغ می گویی؛ زیرا اگر راست گو بودی، یقین داشتی که من خدای جهانیان هستم و تمام کارهای من از روی حکمت است و کسی نباید از من بپرسد، در حالی که من از همه خلایق سؤال می کنم.(۱۴۹)

در جای دیگر خداوند جواب او را این طور می دهد: این که شیطان می گوید: من غیر تو را سجده نمی کنم و فقط تو را می پرستم دروغ می گوید؛ زیرا از اول هم، عبادت و بندگی او خالص نبود و همه آن عبادت ها ظاهری بوده است.(۱۵۰)

جواب از همه اعتراضات شیطان

و اما جوابی که بعضی از بزرگان از همه اعتراضات شیطان داده اند و اعتراضات او را بی پایه دانسته اند از این قرار است:

راجع به ایراد اول که گفت: چرا خداوند مرا خلق کرد؟ جوابش این است. حکمت خداوند متعال اقتضا می کند هر چیزی که امکان وجود داشته باشد آن را به وجود آورد تا از ذات بی نیاز باری تعالی کسب فیض کند و فیوضات الهی به او برسد؛ اعم از این که آن موجود ذاتا پاک سرشت باشد یا پلید، و آن ناپاکی طینت هم مربوط به خلقت خدا نیست، بلکه از ذات و هویت و پدیده سرچشمه می گیرد. شیطان هم یکی از موجودات و مخلوقات خداوند است که او را پدید آورده تا کسب فیض نماید، ولی آن ملعون چون ذاتا پلید بود، خود بینی و کفر بر او غلبه شد و او را سجده و خضوع و خود شکنی در برابر آدم باز داشت و همین ها باعث شد که از دستورهای خدای خود سرپیچی کند.

در اعتراض دوم که گفت: چرا خداوند مرا به شناخت و اطاعت از خود تکلیف کرد، جواب این که غرض از خلقت این است که هر کس به واسطه اطاعت و بندگی و شناخت خدا، نفس خود را از شهوات و آلودگی ها پاک و خالص گرداند، از صفات حیوانیت و درندگی به صفات خدایی برسد. شرک و کفر، معصیت و ظلمت را از خود دور و به نور علم منور گرداند. تکلیف به بندگی کردن با سرپیچی و انجام گناه منافات ندارد. همان طور که فرو فرستادن باران برای روییدن گناهان و حبوبات در زمین های

مرغوب و اثر نکردن آن در زمینهای شوره زار و صخره های کوه ها منافات ندارد.

به قول شاعر:

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست

در باغ لاله روید و در شوره زار خس

این گفته او که اطاعت و بندگی من نفعی به حال تو ندارد و معصیت من ضرری نمی رساند، حرفی درست و منطقی است.

و سؤال سوم که گفت: چرا خدا به من امر کرد در مقابل آدم سجده کنم، حکمت و فایده آن چه بود؟

اولا: سزاوار بود که او کمی فکر می کرد و می دانست، هر چه که خداوند انجام می دهد یا به آن امر می کند حکمت هایی نهفته است هر چند آن حکمت ها را ندانیم و از ما پنهان باشد، خوب بود می فهمید که خدای عز و جل کار عبث و بی فایده انجام نمی دهد.

ثانیا: خداوند، همه اهل آسمان را به سجده تکلیف کرد، شیطان هم معتقد بود که جزو آنها است؛ پس وقتی از دستور خدا سرپیچی کرد خدا هم او را لعنت نمود.

ثالثا: دستورهای شرعی برای آزمایش بندگان، و به نمایش گذشتن آنها است چه از جهت نیکی و چه از جهت بدی در دل آنان اثر دارند، و نیز برای این که حجت را بر آنها تمام نماید، چنانکه می فرماید:

لیهک من هلک عن بینهٔ و یحیی من حی عن بینهٔ

(تا آنها که هلاک (و گمراه) می شوند از روی اتمام حجت باشد و آنها که زنده می شوند و هدایت می یابند از روی دلیل روشن باشد.)(۱۵۱)

شیطان هم به همین منظور تکلیف شد.

و اما جواب اشکال چهارم که گفت: چرا خداوند من، کفار، مشرکان و منافقان را عذاب می کند و ازدار رحمت و کرامت خود دور می دارد؟! این است که، عذاب در روز قیامت از غضب و انتقام گرفتن خداوند نیست؛ زیرا از شاءن خداوند به دور است که برای بنده ضعیف خود غضب کند و بخواهد از او انتقام بگیرد.

بلکه عذاب ها از آثار و تبعات گناه و معصیت و پیروی کردن از هوای نفس است. عکس العمل و نتیجه گناه به جهنم رفتن و هم نشین شدن با حیوانات موذی (از قبیل مارها و عقرب ها و غیره) می شود. مثل مرض هایی که به خاطر زیاده روی در خوردن و افراط و تفریط نمودن در شهوات برای انسان پیدا می شود که در نتیجه، در آینده آن مرض ها موجب درد و ناراحتی بدن انسان می شود. عذاب و عقوبت شیطان در روز قیامت و لعن شدن او نتیجه اعمال و رفتار و سرپیچی کردن خود او است و مربوط به خدا نمی باشد.

جواب اعتراض پنجم که می گفت: چرا وسیله رفتن به بهشت برای من فراهم شد که بروم و آدم را وسوسه کنم و او را هم از بهشت بیرون کنند، این است که، مهم ترین حکمت و منفعت در بیرون کردن آدم از بهشت این بود که اگر او بیرون نمی آمد، همواره در بهشت می ماند و فقط او از نعمت های الهی بهره مند می شد. ولی حالا که او را بیرون کردند از پشت او فرزندان بی شماری پدید می آیند که خدا را تا روز قیامت اطاعت و عبادت می کنند. و در هر زمانی عده زیادی از آنان به وسیله علم و عمل، عبادت و بندگی به درجات عالی بهشت نایل می آیند و از نعمت های آن استفاده می کنند. چه حکمت و فایده ای از این بالاتر که از پشت او پیامبران که یکی از آنان حضرت خاتم الانبیا و فرزندان معصوم آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم به وجود می آیند و به درجات رفیع بهشت دست می یابند.

اما ایراد ششم که گفت: چرا خداوند مرا بر اولاد آدم مسلط کرد و طوری قرار داد که من آنها را ببینم، ولی آنان مرا نبینند و من

وسوسه و اغوایشـان کنم، جوابش این است که، بشـر در آغاز ناقص هست. بعضـی از آنان ذلت و سـیرتشان پاك و نفسـشان نورانی است، قابل تزکیه و ترقی، و راغب آخرت انـد، و بعضـی از آنان بـد ذات و بد سـیرت و ناپاك اند، نفسـشان ظالمانی و شـریر، پیر و شهوات، که اگر اغوای شـیطان و اطاعت او نبود همه آنان در ظاهر مثل هم بودنـد. خوبان و پاکان از بـدان و ناپاکان تمیز داده نمی شدند، و راهی برای معرفی و مشخص نمودن آنان وجود نداشت.

دیگر این که، به وسـیله وسوسه شـیطان، خوبان در اثر مخالفت با او به کمال و سـعادت می رسـند و راه خـدا را در پیش می گیرند. بدان و ناپاکان در اثر اغوای او آخرت را فراموش می کنند و مشغول دنیا و تعمیر و آبادانی آن می گردند.

هم چنین این که، دنیا به واسطه فریب خوردگان آباد و تعمیر نمی شد کما این که در حدیث قدسی وارد شده:

انی جعلت معصیت آدم سببا لعمارت العالم

(من معصیت آدم - با خوردن از آن درخت منع شده - را سبب قرار دادم برای عمارت و آبادانی جهان).

در خبر دیگری وارد شده:

لو لا انکم تذنبون لذهب الله بکم و جاء بقوم تذنبون

(اگر شـما (اولاد آدم) گناه نمی کردید، خداوند عالم شما را می برد و قوم دیگری را می آورد که گناه کنند و در اثر آن آخرت را فراموش نمایند و دنیا را آباد و تعمیر نمایند).

پس حکمت تسلط شیطان بر اولاد آدم علیه السلام و اغوایشان همین ها بود که ذکر شد.

و امـا ایراد و اعتراض هفتم آن ملعون که گفت: چرا خداونـد تـا زمـان زیادی به من مهلت داد و فایـده آن چه بود؟ بایـد گفت: که بودن شیطان بستگی به حیات بشر دارد و تا زمانی که اولاد آدم در روی کره خاکی باشند، شیطان هم باید باشد؛ زیرا همان طور که گفتیم بقای شیطان برای تمیز دادن خوبان از بدان و برای آباد شدن جهان.(۱۵۲)

پس اعتراض های شیطان پایه و اساسی نداشت و پاسخ های در خور توجهی هم به آنها داده شده است.

اطرافیان شیطان

خودِ شـیطان شیطان مصادیقی دارد. اغفال گران و خوانندگان به گناه و گمراهی، نمونه های آن هستند. کسانی که با چرب زبانی و ملایمت و با اعمال غیر انسانی، خود دیگران را به فساد، تباهی، انحراف و کجی می کشانند، خود، شیطان اند.

شیطان انسـی که در قرآن و روایات یا گفتار بزرگان آمـده است: به همان انسان های مفسد و منحرف گفته می شود. شـیطان انسـی که در قرآن آمده بر چند قسم است:

یکی از آنها بر خود شیطان اطلاق می شود. قرآن در چند جا بعضـی انسانها را شـیطان خوانده و نام شیطان بر آنها گذاشته است؛ از جمله آنان کسانی بودند که، در صدر اسـلام دایما جلساتی تشکیل می دادند و جاسوسانی از هم فکران خود را به میان مسلمین می فرستادند تا اطلاعاتی کسب کنند، در بین آنها تفرقه و دوگانگی ایجاد نمایند و آنان را به جان هم اندازند.

کسانی که برای جاسوسـی و تفرقه اندازی انتخاب می شدند، هنگام گزارش دادن، برای این که وضع خودشان را محکم تر کنند به هم فکران خود می گفتند: سـخنان مسـلمانان در ما کوچك ترین اثری ندارد ما به شـما وفادار بوده و خواهیم بود. اگر از آنها سؤال می شد که شما به چه علت در میان آنان رفت و آمد می کنید و به آیات قرآن گوش فرا می دهید؟ در جواب گفتند:

رفته بودیم آنها را مسخره کنیم. خداوند این جمعیت را خود شیطان نام نهاده و نامشان را از ردیف آدمیان حذف نموده است. قرآن درباره آنها می فرماید:

و اذا لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا و اذا خلو الی شیاطینهم قالوا انا معکم انما نحن مستهزئون

(و هنگامی که - منافقان و جاسوسان - با مؤمنان رو به رو می شدند، می گفتند: ما، ایمان آورده ایم! و هنگامی که با شیاطین خود خلوت گردند، می گفتند: ما با شماییم، ما آنها را (مسلمین را) مسخره کرده ایم).(۱۵۳)

دسته دوم که قرآن آنها را شیطان نامیده، کسانی هستند که با کارهای بیهوده و بی اساس که به ظاهر تشریفات و تشکیلاتی دارد، ولی نتیجه و ثمره ای بر آنها مترتب نیست مردم را سرگرم نگه داشته و اجتماعی را به آنها مشغول می دارند. قرآن درباره آنها می فرماید:

و ما کفر سلیمان و لکن الشیاطین کفروا یعلمون الناس السحر

(سلیمان هرگز - دست به سحر و جادو نیالود و - کافر نشد ولکن شیطان (کسانی که) به مردم تعلیم سحر نموده و جاسوس گری را رواج دادند کافر شدند).(۱۵۴)

قرآن نام اینها را هم شیطان گذاشته و نام آدم را از آنها برداشته است.

سوم، از کسانی که خداوند نام شیطان بر آنها نهاده و اسم آدمیت را از آنان برداشته است، کسانی هستند که با فرستادگان و پیامبران خدا دشمنی ورزیده و در برابر آنها ایستاده و سخنان فریبنده ای برای اغفال یکدیگر و گوشی به هم می گفتند، درباره چنین افرادی می فرماید:

و کذلک جعلنا لکل نبی عدوا شیاطین الانس و الجن یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غرورا

(این چنین در برابر هر پیامبری دشمنی شیاطین انس و جن قرار دادیم که سخنان فریبنده و بی اساس - برای اغفال مردم - به طور سری و (درگوش) به یک دیگر می گفتند).(۱۵۵)

در این آیه تذکر می دهد که این گونه دشمنان سرسخت و لجوج، هم در برابر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و هم در برابر دیگر پیامبران دشمنانی از شیاطین جن و انس وجود داشته اند.

در سه آیه فوق خداوند متعال عده ای از مردم را خود شیطان می داند و نام انسانیت را از آنها برداشته و از جمع انسانها ز دوده است.

استاد شیطان

گاهی بعضی از افراد در ظلم و خیانت، حیله و تزویر، قتل و غارت، مکر و حقه به جایی می رسند - نه این که همردیف شیطان می شوند بلکه - از شیطان جلو افتاده و استاد او به حساب می آیند. شیطان باید در مقابل آنها زانو بزند و شاگردی کند. آنها کسانی هستند که به غیر از خدا چیزی، یا کسی، یا رئیسی، یا وزیری، یا مجسمه ای، یابتی، یا سنگ و درختی را عبادت می کنند و آن را در زندگی خود مؤ ثر و صاحب نفوذ می دانند. این افراد طبق آیات و روایات مشرک و کافر هستند.

البته مراد از عبادت این نیست که در برابر آنها نماز و سجده، یا راز و نیاز و ستایش کند، بلکه مراد، اطاعت و پیروی از آنها است. حتی گوش دادن به سخن کسی به قصد این که به آن عمل کند و یا قانون کشوری یا عده ای را به رسمیت بشناسد خود آن یک نوع عبادت است.

از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده: کسی که به سخن سخن گویی گوش فرا دهد و از روی رضا تسلیم او شده او را پرستش کرده، اگر این سخن گو از سوی خدا سخن گوید: خدا را پرستیده و اگر از سوی ابلیس سخن گوید: ابلیس را عبادت کرده است.(۱۵۶)

این عبادت و تسلیم بودن در برابر غیر خدا، و خود را دربست در اختیار دیگران قرار دادن، انسان را یک درجه از شیطان بالاتر برده و او را استاد او قرار می دهد. قرآن در این باره می فرماید:

یا ابت انی اخاف ان یمسک عذاب من الرحمن فتکون للشیطان ولیا

(از قول ابراهیم به پدرش آذر که می فرماید: - ای پدر! من از این می ترسم که با این بت پرستی و شرک که دارای عذابی از ناحیه خداوند رحمان به تو رسد و تو از اولیای شیطان باشی).(۱۵۷)

اینها از این رو، استاد شیطان اند که کسی یا چیزی را ستایش می کنند که هیچ وقت شیاطین آنها را ستایش نکرده اند. این ها بت را می پرستند، انسان و درخت و چیزهای دیگر را می پرستند. اما شیطان می گفت: خدایا من فقط تو را اطاعت می کنم و بس. جرم آن ملعون هم این بود که زیر بار سجده بر آدم نرفت، ولی اینها در شرک و کفر و بت پرستی از شیطان هم پیشی گرفتند و در واقع استاد او شدند.

آن شنیدستم که شیطان را به خواب

دید شخصی گفت: کی شیطان به حق بوتراب

که فلانی هست شاگرد شما

گفت: نی نی، استاد است بر ما آن جناب

کسی در خواب شیطان را دید؛ از وی پرسید: تو را به حق ابوتراب قسم می دهم، آیا فلان شخص شاگرد تو است؟ گفت: (نه والله) آن عالی جناب استاد من است. سپس آن شخص گفت: من از شاگردان بودم ولی اوالحال از لشکریان من است. سپس آن شخص گفت: من از شاگردان بودم ولی او الحال از لشکریان من است. هرگاه من زنده بمانم تا شیطان بمیرد، مکر و حیله هایی از شر و فساد ظاهر می کنم که اگر او بعد از من بیاید نمی تواند آنها را اظهار کند.(۱۵۸)

خود شود شیطان، چه شیطان ای مان

گشته شیطان طفل ابجد خوان آن

فخر از شاگردیش شیطان کند

مشکل شیطان همه آسان کند

نیست شیطان را به او کاری دگر

خود بود شیطان و از شیطان بتر

برادران شیطان

هر کس در دنیا برادر یا برادرانی دارد، و اگر احیانا برادری نداشته باشد برای خود بر می گزینند تا تنها باشد. کسانی را که انتخاب می نماید باید با او هم فکر و هم عقیده باشند.

شیطان هم برای خود برادرانی برگزیده است. آنها کسانی هستند که حق خویشان و هموطنان و بیچارگان و درماندگان را پایمال می کنند و به آنها نمی پردازند. اسراف و تبذیر می کنند مال خود را در راه غیر صحیح و فساد مصرف می نمایند، یا بدون انگیزه دارایی خود را ریخت و پاش می نمایند و به مصرف صحیح و عقلانی نمی رسانند. چنین افرادی برادران شیطان اند. قرآن درباره آنها چنین می فرماید:

ان المبذرین کانوا اخوان الشیاطین و کان الشیطان لربه کفورا

(به درستی که تبذیر کنندگان برادران شیطان اند و شیطان هم نعمت های پروردگارش را ناسپاس کرد).(۱۵۹)

این که شیطان نعمت های پروردگارش را ناسپاس کرد روشن است؛ زیرا خداوند نیرو و توان، هوش و استعداد فوق العاده ای به او عنایت کرده، ولی او همه نیروها را در راه نادرست؛ یعنی در راه اغوا و گمراهی مردم مصرف کرد.

به این خاطر تبذیر کنندگان برادران شیطان اند که از نعمت های خدا، ناسپاسی کرده و در راه ناصواب صرف می نمایند. بی شک اسراف یکی از ناپسندترین اعمال از دیدگاه قرآن و اسلام است. نعمت ها و مواهب کره زمین، برای ساکنانش کافی است؛ در صورتی که بیهوده به هدر داده نشوند، بلکه به صورت صحیح و معقول، دور از هر گونه افراط و تفریط مورد بهره برداری قرار گیرند؛ و گرنه این نعمت ها آن قدر زیاد نیست که اگر در راه نادرست استفاده شود، هم چنان باقی بمانند و کم نشوند. چه بسا اسراف و تبذیر در منطقه ای، باعث محرومیت منطقه دیگری شود، یا اسراف و تبذیر انسان های امروز، باعث محرومیت نسل های آینده گردد.

قرآن در آیات فراوانی شدیدا اسراف گران را به شدت محکوم کرده است. به چند نمونه از آنها اشاره می شود تا هشداری برای مسرفین باشد:

۱. در جایی می گوید: (اسراف نکنید که خدا مسرفان را دوست نمی دارد).(۱۶۰)

۲. می فرماید: (مسرفان از اصحاب دوزخ و جهنم اند).(۱۶۱)

۳. می گوید: (از مسرفان اطاعت نکنید و فرمان نبرید).(۱۶۲)

۴. آیه دیگری می فرماید: (مجازات و عذاب الهی در انتظار مسرفان است).(۱۶۳)

۵. می فرماید: (اسراف یک روش فرعونی و طاغوتی است).(۱۶۴)

۶. و نیز چنین گفته: (خداوند مسرفان دروغ گو را هدایت نمی کند).(۱۶۵)

۷. باز می فرماید: (ما افراد اسراف کننده را هلاک می کنیم).(۱۶۶)

از این آیات به دست می آید که اسراف و تبذیر بدترین اعمال می باشد، و شیطان از مسرفان زیان کار خوشحال است تا آن جا که می فرماید: (آنان برادران شیطان اند)

مادر شیطان

یکی از جاهایی که شیطان وارد عمل می شود و کار خود را با جدیت شروع می کند، هنگام انفاق است. وقتی انسان تصمیم می گیرد که از مال خودش ببخشد، شیطان با هر نقشه ای جلوی او می ایستد و منصرفش می نماید.

خداوند در قرآن می فرماید:

الشیطان یعدکم الفقر

(شیطان به شما وعده فقر می دهد)(۱۶۷)

می گوید: اگر مال خود را انفاق کنی بدبخت می شوی؛ خود و فرزندانت گرسنه می مانید، کسی به شما کمک نمی کند؛ ممکن است در اثر گرسنگی تلف شوید: چرا مال خودت را با دست خود ضایع می کنی؟

نقل شده: جمعی در مسجد نشسته بودند و از قحطی و خشک سالی ای که برای مردم پیش آمده بود صحبت می کردند و از وضع فقرا و بیچارگان که در زحمت بودند می گفتند، یکی از مؤمنان که در خزانه خود مواد غذایی و گندم فراوانی داشت تحت تاءثیر سخنان بقیه قرار گرفت.

گفت: من در انبار خانه ام مقدار قابل توجهی گندم ذخیره کرده ام، همه را در اختیار فقرا قرار می دهم و آنها را از بدبختی و فقر قرار خواهم داد.رفقا گفتند: آری! مگر شیطان بگذارد. گفت: شیطان هیچ غلطی نمی تواند بکند. هم اکنون می روم و همه گندم ها را تقسیم می کنم. از جای خود برخاست و به طرف خانه رفت، وقتی خواست در انبار را باز کند. همسرش جلو آمد و گفت: می خواهی چه کنی؟

گفت: می خواهم مقداری از این گندم ها را به نیازمندان بدهم و از بدبختی نجاتشان دهم. زن گفت:ای مرد! مگر دیوانه شده ای؟ خودمان احتیاج پیدا می کنیم. هر کس در این شرایط سخت سعی می کند گندم تهیه کند و به خانه آورده ذخیره نماید. تو می خواهی گندم ذخیره خودمان را به دیگران بدهی؟

سرانجام شیطان کار خودش را کرد، زن را وسوسه نمود و زن هم مرد را کاری کرد که آن مرد مؤمن به مسجد آمد و پیش فقرا نشست. دوستان به او گفتند: چه شد آیا گندم ها را به فقرا دادی یا طبق روایتی که می فرماید: کسی که دست در جیبش کند تا چیزی در راه خدا دهد، هفتاد شیطان دست او را می گیرند و مانع او می شوند شامل حالت شد و انفاق نکردی؟

گفت: من از هفتاد شیطان خبر ندارم، اما مادر شیطان کار خودش را کرد و و مانع انفاق شد.(۱۶۸)

شیطان زند از عصیان

هر لحظه ره مردان

در مکر و حیل اما

شاگرد زنان باشد

حزب شیطان

همین طور که در هر کشوری گروه ها و احزابی وجود دارند و فعالیت سیاسی و اقتصادی می کنند و می کوشند که هر کدام حزب خود را از دیگر احزاب پیش رفته تر و فعال تر قلم داد کنند. خداوند متعال هم در قرآن مجید دو حزب را یادآور شده، ویژگی های هر کدام را به روشنی بیان می کند. یکی (حزب الله) که آنها از پیروان انبیا و اولیا و ائمه معصوم علیه السلام و سفیران الهی می باشند. دیگری (حزب شیطان) که فرد شاخص آن منافقان هستند. ویژگی ای حزب شیطان از این قرار است:

۱. افرادش هیچ به یاد خدا نیستند و از او یادی نمی کنند. بر دستورها و برنامه های او نیستند و آنها را نادیده می گیرند.

۲. خود را در قبال مردم و خدا، مسئول نمی دانند و از محرومان اجتماع و مستضعفان و بندگان خدا دستگیری نمی کنند.

۳. حرفشان دروغ است و برای حق جلوه دادن کارها و برنامه های خود به دروغ سوگند می خورند و باکی از آن ندارند.

۴. کسانی هستند که همه چیز دنیا، مانند رفاه و آسایش، مال و ثروت، پست و مقام دنیا را خاص خود و فرزندانشان می دانند.

۵. آنها منافقان کوردلی هستند که تمام کردار و رفتارشان، حتی نماز و عبادتشان، از روی خودنمایی و دورویی است.

همه از لشکریان و یاران و اعضای صمیمی شیطان اند، از کسانی هستند که خدا و خالق خود را به کلی فراموش کرده اند. قرآن درباره آنها می فرماید:

استحوذ علیهم الشیطان فانساهم ذکرالله اولئک حزب الشیطان الا ان حزب الشیطان هم الخاسرین

(شیطان بر آنها - منافقان دروغ گو و از خدا بی خبر - چیره شده و یاد خدا را از خاطر برده اند. آنها حزب شیطان اند. بدانید که حزب شیطان زیان کاران اند).(۱۶۹)

نه فقط شیطان برایشان چیره شده و زمام اختیار آنها را به دست گفته و به هر راهی که بخواهد می کشاند، بلکه چنان گمراه می شوند که در راهنمایی دیگران به گناه از دست یاران شیطان می شوند.

گرنه ابلیس اند این قوم خسیس

گردنی دارند لیکن چون ابلیس

همچون زین سبب گردن کشند

در تلاطم روز و شب چون آتشند

عذرها آرند بدتر از گناه

حالمان گردیده از شیطان تباه

هر چه کردند از گناه و خوی بد

لعن بر شیطان می کنند افزون زحد

نسبت آن را به شیطان می دهند

خود بری از ذنب و عصیان می کنند

رو، رو، ای شیطان کمین شاگرد تو

هست شیطان خفته زیر ورد تو(۱۷۰)

گر چه شیطان را بود گردن طویل

غافلی از گردن خود ای جلیل (۱۷۱)

در حدیثی جابر بن عبدالله انصاری از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که: (حزب علی علیه السلام حزب خداست و حزب دشمنان علی علیه السلام حزب شیطان است).(۱۷۲)

پیروان شیطان

شیطان پیروانی دارد. عده زیادی از مردم دنیا به جای این که از خدای مهربان خود پیروی نمایند از شیطان سرکش پیروی کرده اند. اینان در قالب های گوناگونی خودنمایی می کنند گاهی در قدرت خدا در رابطه با زنده کردن مردگان به بحث و مجادله می نشینند؛ گاهی ملائکه را دختران خدا می دانند؛ بعضی معاد را منکرند؛ و برخی با تقلید کورکورانه از خرافات و هوس ها، به جدال با حق برمی خیزند.

زمانی روی مسئله علمی بحث و مجادله می کنند و به ناحق روی بحث خود پافشاری می نمایند و تا سر حد امکان می کوشند تا حرف نادرست خود را به طرف بقبولانند. در حالی که نه از اسلام خبری دارند و نه حتی کوچک ترین مسئله قرآن و اسلام را درک می کنند. آنان بر همه چیز و همه کس به دیده تردید می نگرند و بر سر گمان خودشان که غلط است سر و صدا راه می اندازند. چنین کسانی پیروان هر شیطان سرکشی خواهند بود و از هر شیطان جنی و انسی پیروی می نمایند. قرآن در این باره می فرماید:

و من الناس من یجادل فی الله بغیر علم و یتبع کل شیطان مرید

(گروهی از مردم بدون هیچ علم و دانشی به مجادله درباره خدا برمی خیزند و از هر شیطان سرکش (جن یا انس) پیروی و اطاعت می کنند).(۱۷۳)

جزای این گونه مردمان به جز آتش سوزان، در قیامت چیز دیگری نخواهد بود. قرآن راجع به هواداران شیطان و جزای اعمال آنها می فرماید:

قال اذهب فمن تبعک منهم فان جهنم جراؤ کم جزاء موفورا

(خداوند خطاب به شیطان کرده می فرماید: - برو! هر کس از آنان (بنی آدم) که از تو تبعیت کند، جهنم و آتش سوزان آن کیفر آنها است و آن، کیفری است فراوان).(۱۷۴)

باید بدانیم که آنها نه از یک شیطان بلکه از شیاطین جن و انس پیروی می کنند که هر یک از آنها برای خود نقشه و برنامه و حیله و دامی فراهم کرده اند. هیچ کدام در یک خط و راه نیستند، برنامه مشترکی هم ندارند، بلکه خطهای آنان چنان متنوع است که

انسان در تشخیص آنها سر درگم می شود و مجبور است از همه آنها پیروی نماید.

لواط کنندگان از پیروان شیطان اند

حضرت علی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل میکند که آن حضرت فرمودند: (خداوند متعال وقتی آدم را امر کرد که از بهشت فرود آید، او و زوجه اش با هم فرود آمدند. ابلیس هم فرود آمد در حالیکه همسری نداشت. مار هم فرود آمد و همسری برای او نبود.

اولین کسی که با خود لواط کرد، همان ابلیس بود. فرزندان او از خودش به وجود آمدند، مار هم همین کار را کرد و ذریه او هم از خود او است، ولی ذریه آدم از زوجه و همسر او است. خداوند به آدم و همسرش خبر داد که شیطان و مار دشمن آنها می باشند.(۱۷۵)

در حدیثی گفته شده: خداوند ابلیس را خلق نمود و در ران راست او آلت مردانگی و در ران چپ او آلت زنان قرار داد. او وقتی می خواهد صاحب فرزندی شود، ران های خود رابه هم می مالد و با خود جفت گیری می کند، درهر بار و هر روز ده تخم می ریزد و از هر تخمی هفتاد شیطان پدید می آید.(۱۷۶)

از حدیث فوق معلوم می شود، اول کسی که لواط کرد شیطان بود و لواط کنندگان از پیروان مخلص او هستند. آنها باید بدانند که عمل شیطان را انجام می دهند او رهبر و آنان راهور او هستند.

ابی بصیر از امام محمد باقر علیه السلام یا امام جعفر علیه السلام نقل می کند: شیطان یک جوان زیبایی شد و لباس نیکویی پوشید، آمد در میان جوانان قوم لوط و به آنها دستور داد که با او عمل لواط انجام دهند؛ زیرا اگر می خواست با آنها این کار را بکند قبول نمی کردند. وقتی قوم لوط آن عمل زشت را با او انجام دادند لذت بردند و یاد گرفتند، از آن پس فرار کرد، و این کار در میان آنها رواج یافت تا جایی که زنان خود را ترک کردند.(۱۷۷)

هم نشین شیطان

همین طور که هر کس احتیاج به هم نشین و هم دم دارد، شیطان هم از این قاعده و قانون خارج نیست. او هم نشینانی دارد که از آنها جدا نمی شود و همواره با آنان خواهد بود.

هم نشینان شیطان کسانی هستند که از یاد خدا غفلت کنند و از خدای خود روی گردان باشند، آن قدر سرگرم دنیای پرزرق و برق شده که اصلا به فکر خدا و قیامت نباشند؛ به طوری که اگر بگویند: خدا چنین دستور داده و وظیفه اش چنین است، مانند این می ماند که برایش داستان می گویند. گوششان بدهکار این حرف ها نیست، کسب و کار و مادیاتشان به آنها اجازه نمی دهد، حتی کوچک ترین توجهی به خدا و پیامبران و قیامت کنند. چنین افرادی همیشه با شیطان هم نشین و همردیف بلکه در خدمت گزاری او حاضراند.

خداوند درباره آنها می فرماید:

و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا فهوله قرین

(هر کس از یاد خدا روی گردان شود، شیطانی را به سراغش می فرستیم که همواره هم نشین او خواهد بود).(۱۷۸)

بدیهی است، کسانی که از یاد خدا روی گردان باشند و خود را غرق در لذات دنیا نموده و به انواع گناهان آلوده شده باشند؛ نخستین اثرش این است که پرده بر قلب و چشم و گوششان می افتد. آنها را از خدا بیگانه می کند، شیاطین را بر آنان مسلط می

سازد؛ به طوری که شیطان و افکار شیطانی از هر سو آنها را احاطه می کنند.

شیطان هر روز بر آنان چیره گی بیشتری خواهد داشت و هیچ چیز جز سرخوشی های زودگذر نخواهند یافت و تلاش شیطان هم افزایش می یابد تا روزی که پرده از کردار همه کنار رود و چشم حقیقت بین هر کس باز شود و ببیند بین هر کس باز شود و ببیند که به جای پیامبران و اولیای خدا، شیاطین هم نشین آنها هستند. آن گاه ایشان بی اختیار فریاد می زنند و می گویند:

ای کاش! میان ما و شما فاصله مشرق و مغرب بود؛ شما چه بد همنشینی برای ما بودید و هستید.(۱۷۹) (خدایا! تو را به حق والیائت ما را از شر شیاطین جن و انس و افراد ناباب و ناجنس حفظ فرما).

حضرت علی علیه السلام فرمود: کسی که یکی از دستورهای الهی را که بر او واجب شده، ترک کند، خداوند متعال شیطانی را بر او مسلط می کند که با او هم نشین باشد.(۱۸۰)

دوستان شیطان

هر کس در این جهان دوستانی داشته و با کسانی آمد و شد دارد؛ چون بدون دوست و رفیق کسی نمی تواند زندگی کند. خوبان، دوستان و همفکران خوب و بدان دوستان و هم فکران بد برای خود انتخاب می کنند.

به گونه ای که شاعر می گوید:

کبوتر با کبوتر، باز با باز

کند همجنس با همجنس پرواز

دوستان شیطان کسانی هستند که: فتنه و فتنه انگیزی را دوست دارند؛ از خون ریزی و کشت و کشتار خوششان می آید؛ دیگران را برای جنگ و دعوا با مسلمانان تحریک می کنند؛ آنها تحت تاءثیر وسوسه های شیاطین قرار می گیرند؛ به خاطر دوستی با آنان، با مؤمنان می جنگند. قرآن در این باره می فرماید:

و ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم لیجادلوکم و ان اطعتموهم انکم لمشرکین.

(و شیاطین به دوستان خود مخفیانه مطالبی القا می کنند تا با شما به مجادله برخیزند - ولی شما به هوش باشید - اگر از آنها اطاعت کنید، شما هم مشرک خواهید بود).(۱۸۱)

روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم با شیطان ملاقات کرد و فرمود:ای لعین! دوستان تو از امت من چقدراند؟

گفت: دوازده نفر! ۱. امیر ستم گر؛ ۲. ثروت مند خودخواه؛ ۳. کسی که باک ندارد از کجا به دست می آورد و در کجا صرف می کند؛ ۴. عالمی که پادشاه ستم کاری را با ظلم و جورش تاءیید کند؛ ۵. تاجر خائن که در تجارت خود به مردم خیانت کند؛ ۶. محتکر که ارزاق مردم را ارزان می خرد و برای گران شدن ذخیره و انبار می کند؛ ۷. زناکاران، اعم از مرد و زن؛ ۸. رباخواران که مال فقیران را به این وسیله از کفشان بیرون می آورند؛ ۹. افراد بخیل که از انفاق مال خود بخل می ورزند و دیگران را از آن محروم می کنند؛ ۱۰.کسانی که در نماز سستی می کنند و توجهی به آن ندارند؛ ۱۱. کسانی که در میان مردم سخن چینی می کنند و آنان را به جان هم می اندازند؛ ۱۲. کسانی که مست و بی هوش هستند.(۱۸۲)

دشمنان شیطان

شیطان در برابر دوستان فداکار و دل سوزش، دشمنان خطرناکی هم دارد که شب و روز از دست آنها می نالد و در شکنجه است و آنان را این طور معرف می نماید:

هنگامی که رسول صلی الله علیه و آله و سلم با شیطان ملاقات کرد. از او پرسید: دشمنان تو از امت من چند طایفه هستند. گفت: ۲۲ طایفه، و من از ایشان در رنج به سر می برم و دلم از دست آنها پر از خون است.

۱. خود شما؛ اولین و سخت ترین دشمن من تویی. من هم، از اول با تو دشمن بودم و بعدا هم خواهم بود. دشمنی تو با من هیچ وقت به صلح و صفا و دوستی مبدل نخواهد شد. فرمود: برای چه با من دشمنی؟ گفت: برای آن که در قیامت گناه کاران را شفاعت می کنی و زحمات مرا ضایع و امید قطع می نمایی.

۲. عالم عامل؛ آن عالمی که به علم خود عمل کند، دشمن من است من هم دشمن او هستم. (اما عالمی که به علم خود عمل نکند دوست شیطان خواهد بود.) در این باره حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده:

عالم و دانش مندی که به علم خود عمل کند، از هزار عابد برای شیطان خطرناک تر است.(۱۸۳)

۳. حامل قرآن؛ کسی که قرآن را فرا گرفته، و حفظ نموده و به تمام دستورها و احکامی که در آن آمده عمل می کند، او دشمن من و من هم دشمن او هستم.(۱۸۴)

۴. مؤ ذن؛ کسی که در پنج وقت نماز اذان بگوید و اقرار به شهادتین کند و مردم را از خواب بیدار و متوجه عبادت خدا و نماز نماید.

۵. دوستان فقرا؛ آنها کسانی هستند که فقرا و مساکین را از یاد نمی برند، دایما متوجه آنها و به فکر آنها هستند. در همه جا و در هر شرایط از آنان دفاع می کنند و زندگی ایشان را تاءمین می نمایند.

۶. دوستان ایتام؛ کسانی که با یتیمان دوست و مهربان هستند، و همانند پدر و مادر دل سوز با آنان رفتار می نمایند تا رنج یتیمی را احساس نکنند.

۷. مهربان؛ کسی که دل رحم و دل سوز بندگان خدا باشد و برای کوچک ترین ستمی که به یکی از بندگان خدا شود ناراحت شده و از او دفاع می کند و دل داریش می دهد.

۸.ناصح؛ کسی که برای رضای خدا مردم را اندرز می دهد و به جز رضایت خداوند چیزی در دل ندارد.

۹. دائم الوضو؛ کسی که در تمام حالات با وضو باشد و اگر وضوی او باطل شد فورا تجدید وضو نماید.

۱۰. بخشنده؛ آن که مردم را در مال خود شریک می کند و مقداری از دارایی اش را به محرومان اجتماع اهدا می نماید و به فکر ذخیره و جمع آوری مال نمی باشد.

۱۱. خوش خلق؛ آن که با مردم، نیک کردار است و با همه انسان ها با رویی گشاده رفتار می کند و کسی را بازبان و دیگر اعضاء آزار نمی رساند.

۱۲. قانع؛ آنها کسانی هستند که در زندگی به کم دنیا قانع باشند. به آن چه خداوند متعال برای ایشان مقرر فرموده، راضی هستند و به مال دیگران تنگ نظر نیستند.

۱۳. پاک دامنان؛ زنان و مردانی که عفت داشته باشند. دامنشان آلوده به فساد و فحشا نشده و پوشش اسلامی را در همه جا حفظ می کنند.

۱۴. آمادگان مرگ؛ کسانی که همواره به فکر مرگ و آماده شدن برای آن هستند و هیچ وقت، آخرت را فراموش نمی کنند و همیشه به دنبال اصلاح آن در تلاش اند.

۱۵. هم نشین صالحان؛ از کسانی که شیطان آنها را دشمن خود می داند، کسانی هستند که رفت و آمد، نشست و برخاست، گفت و شنود و خورد و خوراک و خواب آنان با صالحان و پرهیزگاران است.

۱۶. فروتنان؛ آنان که در برابر خدا و خلق او تواضع می کنند، خود را کوچک می پندارند و خود بین نیستند.

۱۷. جوان عابـد؛ جوانی که عاشق دین بوده و از بنـدگی خـدا لـذت برده است و خود را در این راه قرار داده و شب زنـده داری می کند.

۱۸. کسانی که نفس خود را از حرام باز داشـته انـد؛ کسانی که حلال خـدا را حلال و حرام او را حرام می دانند، کسانی که چشم و گوش و بقیه اعضاء و جوارح خود را به حرام عادت نداده اند.

۱۹. کسانی که در غیاب برادران مؤمن خود دعای خیرشان می کننـد؛ هر چه برای خود می پسـندند، برای دیگران نیز می پسـندند و هر چه را برای خود نمی پسـندند برای دیگران هم نمی پسـندند، کسانی که در حق دیگران دعا می کنند و چشم داشتی هم از آنان ندارند.

۲۰. کسانی با که پدر و مادر خود مهربان باشند و به آنان احترام گذارند.

۲۱. پادشاه عادلی که از روی عدالت با مردم رفتار کند و مردم در سایه عدل او در آسایش باشند.

۲۲. روزه دارانی که مقـداری از مـال خود را به درمانـدگان می بخشـند، ماننـد این است که مرا پـاره پاره کرده و در آتش انـداخته باشند.

سپس عرض کرد: یا رسول الله صـلی الله علیه و آله و سـلم عده ای هستند که مراقب کردار من اند، اگر یک نفر را از جاده حق دور کنم و منحرف سازم، ایشان می آیند و او را راهنمایی می کنند و به حق بر می گردانند.(۱۸۵)

بلی، اینـان که ذکر شـد که از دشـمنان شیطان انـد، آن ملعون از آنـان در هراس است. (ما هم آرزو می کنیم جزو یکی از دشـمنان شیطان به حساب آییم و یا دست کم، در جمع دوستان او نباشیم.)

شریکان شیطان

همانطور که انسان با برادران و دوسـتان خود وارد داد و سـتد می شود و با هم یاری دیگران کارها را انجام می دهـد، عده‌ای هم با شیطان شریک می شوند. یکی از کارهایی که اینان انجام می دهند و شیطان را به آن فرا می خوانند، غذا خوردن است.

بعضی از مردم از روی بی توجهی، هنگامی که سر سفره می نشینند، نام خدا را از یاد می برند و به این وسیله، بستر حضور شیطان را فراهم می کنند. او در تجارت و کسب و کار آنها شـریک می شود و بعضی کارها را با شراکت انجام می دهند. از جمله آن کارها، غـذا خوردن است. عـده ای از مردم از روی غفلت و بی توجهی شـیطان را شـریک خود می داننـد آن در وقتی است که انسـان سـر سفره بنشیند و نام خدا را بر زبان جاری نکند و (بسم الله) نگوید.

از حضـرت رسول صـلی الله علیه و آله و سـلم سؤ ال شد، آیا شـیطان در غذا خوردن با انسان شریک می شود و از غذایی که انسان می خورد آن هم می خورد؟ فرمود: بلی، زمانی که انسان برای غذا خوردن، سـر سـفره بنشـیند و (بسم الله) را نگوید، شیطان هم می آید و بر سر سفره می نشیند و از غذاهای آن می خورد. در این حال خداوند برکت را از آن سفره و غذا بر می دارد.(۱۸۶)

از امام صادق علیه السـلام نقل شـده: وقتی غـذا می خوریـد، اول و آخر آن (بسم الله) بگویـد؛ زیرا وقتی که انسان می خواهـد غـذا بخورد اگر پیش از آن (بسم الله) بگویـد، شـیطان از آن غذا نمی خورد. اگر پس از آن هم (بسم اله) بگوید؛ اگر شـیطان از آن غذا خورده باشد استفراق می کند.(۱۸۷)

نیز از آن حضـرت نقل شده: هنگامی که سـفره غذا گسترده شد. بگویید: (بسم الله)؛ زیرا وقتی کلمه (بسم الله) را می گویید، شیطان به یاران و اصـحاب خود می گویـد: از این جا خارج شویـد، چون شـما سـهمی در این سـفره ندارید. ولی اگر (بسم الله) را فراموش کردید، شیطان به یاران خود می گوید: بیایید و از این غذاها بخورید، این سفره برای شما گسترده شده است.(۱۸۸)

(در کتابی خواندم:) روزی دو شـیطان، با هم دیدار یکی از آنها بسـیار چاق و دیگری بسـیار لاغر بود. از حال هم دیگر جویا شدند.

شیطان چاق از رفیق خود پرسید: چرا تو این قدر لاغری؟

جواب داد: من موکل بر شخصی مؤمن و با تقوا هستم. وقتی او آماده غذا خوردن می شود من هم کنار سفره می روم. وی هنوز شروع نکرده (بسم الله) می گوید و مرا از سفره دور می کند و دایما گرسنه هستم. از این جهت نحیف و لاغرم.

رفیقش گفت: اما من بر کسی بی ایمان و خدانشناس ماءمورم که اصلا به یاد خدا نیست. و هیچ وقت نام خدا را نمی برد و (بسم الله) نمی گوید؛ از این رو، من در تمام برنامه های او دست دارم و در غذا خوردن با او همراهم. این است که، شادابم.

هم سنگ شیطان

بعضی از مردم استاد شیطان و بعضی شاگرد، بعضی رفیق و دوست، بعضی برادران و پیروان او بوده اند. عده ای هم هستند که با شیطان در درجه و رتبه و عذاب و شکنجه مساوی و با او در یک ردیف اند.

از جمله: کسانی که با زحمت و رنج بسیار، دانش اندوخته و به مقامی رسیده اند، ولی به دانش خود عمل نمی کنند و به اصطلاح عالم بی عمل هستند. چنین اشخاصی با شیطان برابراند.

حضرت امیر علیه السلام فرمودند: تورات بر پنج کلمه ختم شده است: من دوست می دارم در اول هر صبحی آن کلمات را بخوانم و در آنها دقت نمایم. اولین از فقرات آن، این است:

العالم الذی لایعمل بعلمه فهو و ابلیس سواه

(عالمی که به دانش خود عمل نکند او با ابلیس هم سنگ و برابر است).(۱۸۹)

ابلیس هم یکی از دانایان و دانش مندان بود، ولی به علم خود عمل نکرد و با این که ملیاردها سال در بهشت بود آخر الامر بدین سرنوشت ناگوار دچار گشت و از آن محروم شد و باید همیشه در آتش و عذاب خدا به سر برد.

عالمی هم که به علم خود عمل نکند جایگاهش در قیامت همان جایگاه ابلیس است، و در حسرت بهشت باید به عذاب و شکنجه با ان ملعون مساوی و تا ابد گرفتار گردد.

عالمی که به علم خود عمل نکند در چند جا مانند ابلیس پشیمان خواهد شد در حالی که پشیمانی برای او سودی نخواهد داشت:

۱. هنگام مرگ؛ حضرت امیر المومنین علیه السلام راجع به علمای بی عمل چنین فرمود:

اشد الناس ندما عند الموت العلماء غیر العاملین

(پشیمان ترین مردم هنگام مرگ عالمانی هستند که به علم خود عمل نکرده اند).(۱۹۰)

۲. روز قیامت؛ حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: کسی که کسب علم و دانش کند و علم خود را به کار نبندد، خداوند روز قیامت او را محشور می گرداند در حالی که کور است.(۱۹۱)

۳. در جهنم؛ نیز آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: روز قیامت عده ای از اهل بهشت و کسانی که از عالمی کسب علم کرده اند و به وسیله آن داخل بهشت شده اند - اطلاع پیدا می کنند که آن عالم در جهنم است. از او می پرسند: چه چیز باعث شد که تو داخل جهنم شوی؟ در جواب می گوید: من شما را امر به معروف و نهی از منکر کردم، اما خود، آنها را انجام ندادم و به همین جهت داخل آتش شدم.(۱۹۲)

بدتر از شیطان

آیا بدتر، پست تر و پلیدتر از شیطان در جهان کسی هست؟ آیا خداوند چنین کسی را تاکنون آفریده است؟ آن طور که خود

شیطان گفته، بدتر از او هم وجود دارد.

امام صادق علیه السلام از امیر المومنین علیه السلام نقل می کند که آن حضرت فرمود: روزی از کوفه خارج شدم، در حالی که قنبر و عده ای از اصحاب هم با من بودند. به قنبر گفتم: آیا چیزی را که من می بینم تو هم می بینی؟ عرض کرد: خیر، من چیزی نمی بینم. به اصحاب خود گفتم: آیا شما می بینید چیزی را که من می بینم؟ عرض کردند: خیر، یا امیر المومنین! خدا چشم شما را نورانی و روشن تر گرداند.

فرمود: قسم به آن خدایی که دانه را شکافت و مخلوقات را از نیستی پدید آورد، به شما نشان خواهم داد چیزی راکه خود می بینم و می شنوانم چیزی را که خود می شنوم، طولی نکشید ناگهان پیرمردی بلند قد و باهیبت، در حالی که دو چشم طولانی داشت، ظاهر شد. عرض کرد: (السلام علیک) یا امیر المومنین و رحمه الله و برکاته! آن حضرت فرمود:ای ملعون! از کجا آمده ای و به کجا می روی؟ عرض کرد: از پیش مردم آمدم و به سوی مردم می روم. فرمود: تو، پیرمرد بدی هستی.عرض کرد:ای علی! از کجا می دانی که من بد مردی هستم. از من بدتر هم وجود دارد. آیا می خواهی حدیثی را از خداوند متعال برای تو نقل کنم که بین من و خدا نفر سومی هم بود؟

فرمود: تو، حدیثی را از خدا نقل کنی؟ گفت: بلی! بعد گفت: وقتی خداوند مرا از بهشت بیرون کرد، در آسمان چهارم ندا کردم و گفتم:ای پروردگار عالم! آیا خلقی از تو شقی تر و بدعاقبت تر از خلق کرده ای! خداوند به سوی من وحی فرستاد: بلی، خلقی از تو شقی تر و بد عاقبت تر هم خلق کرده ام! برو پیش مالک جهنم تا به تو نشان دهد. من رفتم پیش مالک جهنم، او هم مرا برد به سوی جهنم، طبقه اول را باز کرد، آتش سیاه از آن بیرون آمد. من فکر کردم الان، هم من و هم ملک را می سوزاند. دستور داد برگرد، آتش هم برگشت. طبقه دوم را باز کرد، آتش سوزانده تر و سیاه تر بیرون آمد. همین طور تا طبقه هفتم را باز کرد، آتشی از این طبقه بیرون آمد که من فکر کردم، هم من و هم مالک و هم جمیع خلایق را خواهد سوزاند. من از ترس دست های خود را بر روی چشم هایم گذاشتم و گفتم:ای مالک! بگو خاموش شود که الان من از بین خواهم رفت.

مالک گفت: خیر، تو تا روز معلومی زنده خواهی ماند. دستور داد آتش خاموش شود. در پایین طبقه هفتم دو نفر را دیدم که در گردن های آنان زنجیرهایی از آتش بود و به وسیله این زنجیرها آویزان بودند. عده ای بالای سرشان با گرزهای آتشین ایستاده و دایما با آنها بر سر آنها می زدند.

گفتم:ای مالک! این دو نفر چه کسانی هستند؟ گفت: آیا دو هزار سال قبل از آن که خداوند خلایق را خلق کند، در ساق عرش نخوانده ای که نوشده بود (نیست خدایی مگر خدای احد واحد، و محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسول او است که علی علیه السلام او را یاری خواهد کرد) بعد گفت: این دو نفر کسانی هستند از دشمنان علی و از کسانی که در حق او ظلم و ستم می کنند.(۱۹۳)

شیطان تر از شیطان

آیا خداوند در جهان، شیطان تر، مکارتر، حیله بازتر و شرورتر از شیطان خلق کرده است؟ بلی، بعضی در عالم پیدا می شوند که شیطنت آنها از شیطان بیشتر است. اگر او همه را می فریبد و از راه حق و حقیقت منحرف می کند، آنان خود شیطان را گول می زنند و فریب می دهند؟ برای نمونه به داستان ذیل توجه شود:

از امیر المومنین علیه السلام نقل شده که فرمود: من در کنار کعبه نشسته بودم. ناگهان دیدم پیرمردی کمر خمیده، ابروهایش در اثر پیری بر چشمانش افتاده، موهای سرو صورتش سفید شده، عصایی به دست گرفته، کلاه قرمزی بر سرگذاشته، عبایی از موبر دوش انداخته و تکیه به کعبه داده است. نزدیک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: یا رسول الله! خداوند تو را رحمه

للعالمین) قرار داد. و از وقتی که آیه:

قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لاتقنطوا من رحمه الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا

(ای پیامبر! به بندگان من بگوای کسانی که! (در اثر گناه) بر نفس خود اسراف کردید از رحمت خدا ماءیوس نشوید؛ زیرا خداوند همه گناهان را می بخشد).(۱۹۴)

نازل شد، من به طمع افتادم که خداوند گناه مرا نیز خواهد آمرزید، لیکن شفیع و واسطه هم ضرورت دارد و بهتر از تو شفیعی در عالم نیست. من توبه می کنم و تو شفاعت کن تا خداوند، توبه مرا نیز قبول کند. جبرئیل نازل شد و عرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم! ما هیچ کس را از رحمت خویش ماءیوس نکرده ایم؛ چون آن ملعون تو را شفیع خود قرار داد، توبه اش را بپذیر و ما هم می پذیریم؛ به شرط آن که به نجف بر سر قبر حضرت آدم برود و سجده کند. حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم خبر را به او داد: وی قبول کرد که برود نجف اشرف در کنار قبر حضرت آدم و بر آن سجده کند.

چون برخاست و مقداری راه رفت، عمر خود را به او رساند و بسیار سرزنش کرد و گفت: ای شیطان! چیزی که تو میان همه خلایق معروف و مشهور کرد، این بود که تو غیرت داشتی، روی حرف خود محکم ایستادی، با خدای خود مجادله و بحث کردی: وقتی که آدم علیه السلام زنده و روح در بدنش بود سجده نکردی! الان می روی که بر خاک او سجده کنی! مگر غیرت خود را از دست داده ای! آتش برای تو بهتر از ننگ و عار است! این قدر گفت که او را پشیمان کرد. شیطان هم از قصد خود منصرف شد.(۱۹۵)

ان کان ابلیس اغوی الناس کلهم

فانت یا عمر اغویت شیطانا

یکی بچه گرگ می پرورید

چه پرورده شد خواجه را بر درید

چه بر پهلوانان سپردن بخفت

زبان آوری بر سرش رفت و گفت

تو دشمن چنین نازنین پروری

ندانی که ناچار زخمش خوری

نه ابلیس در حق ما طعنه زد

کز اینان نیاید به جز کار بد

فغان از بدیها که در نفس ما است

که ترسم شود طعن ابلیس راست

چه ملعون پسند آمدش قهر ما

خدایش برانید از بهر ما

کجا سر برآریم از این نام ننگ

که با او به صلحیم و با حق به جنگ

نبینی که کمتر نهد دوست پای

که بیند چو دشمن بود در سرای

یکی مال مردم به تلبیس خورد

چه بر خواست لعنش بر ابلیس کرد

چنین گفت: ابلیس اندر رهی

که هرگز ندیدم چنین ابلهی

ترا با من است ای فلان! آشتی

چرا تیغ پیکار برداشتی؟

گمراهتر از شیطان

عده ای از مردم هستند که در کفر ورزی و شرک، پست فطرتی و بی وجدانی از شیطان پست تر و گمراه ترند. در قیامت هم از نظر عذاب و شکنجه در بدترین وضعی قرار دارند که خود شیطان هم از زیادی عذاب و شکنجه و بدبختی آنها تعجب می کند!

سلیم بن قیس از سلمان فارسی نقل می کند که گفت: وقتی روز قیامت – هر کسی به جزای اعمال خود برسد – ابلیس لعین را در حالی که با افساری از آتش مهار کرده – و گرداگرد او را گرفته اند – به عرصه محشر می آورند.

از طرف دیگر، شخص گمراهی را هم که در دنیا از شیطان اطاعت کرده، و باری از گناهان را بر دوش او بار کرده و با دو افسر، از افسران آتشین، دهنه بسته و مهار کرده اند، کشان کشان به صحرای عرصات می آورند. وقتی ابلیس او را می بیند به سویس می رود و نعره ای می کشد و به او می گوید:ای شخص (بدسیرت)! مادر به عزایت بگرید. تو کیستی و چه کاره ای – که عذاب و سختی تو از من بیشتر است؟ – من که اولین و آخرین مردم را گمراه و گرفتار نموده ام. با یک افسار مهار شده ام، ولی می بینم تو را با دو افسار در بند و زنجیر کشیده اند.

در جواب می گوید: من آن کسی هستم که حرف تو را شنید و از تو اطاعت کردم. کسی هستم که تو، به من دستور می دادی خدای خود را نافرمانی کنم – و من همین کار را کردم. او به من امر می کرد که او را بندگی و عبادت کنم – ولی من از روی لجاجت و شقاوت و فرمان برداری از تو – سرپیچی می کردم.(۱۹۶)

آری، این ها کسانی هستند که حرف پیامبران و اولیا و ائمه معصوم علیها السلام و قرآن را زیر پاگذاشته و به دستور آن ملعون بودند. پس باید جزای کردار خویش را ببینند به طوری که خود شیطان هم در شگفت باشد.

لشکر شیطان

مسلم است که هیچ پادشاهی و سلطان و امیری نمی تواند به تنهایی و بدون سپاه و لشکر، کشورش را اداره کند و احتیاج به نیرو دارد؛ هر چه لشکرش بیشتر و مجهزتر باشد قدرت آن کشور هم افزایش می یابد. عمده همت یک سلطان، آماده کردن لشکر منظم و مرتب است. شیطان هم از این برنامه بیرون نیست و احتیاجی به نیرو و لشکر دارد. وی با آن، کار خود را شروع می کند. سپاه و نیروی شیطان از چند طایفه تشکیل می شود:

۱. امام صادق علیه السلام فرمود: لشکر شیطان از تبار او پدید می آید که همان شیاطین هستند.(۱۹۷)

۲. لشکر شیطان: از پیروان او – اعم از فرزندانش و فرزندان آدم – تشکیل می شود.(۱۹۸)

۳. از معصیت کاران پیروان او – اعم از معصیت کاران جن و انس – شکل می گیرد.(۱۹۹)

۴. کسانی که شیطان، آنان را به بت پرستی فرا می خواند و آنان در این دعوت از او پیروی می کنند.(۲۰۰)

۵. عبارت اند از هم نشینان شیاطین، آنان که قرآن از ایشان به عنوان کسانی یاد می کند که از گمراهی دست بر نمی دارند، مگر

آن گاه که موجبات ورود آنها را به آتش دوزخ فراهم آورند.(۲۰۱)

لشکریان مهم شیطان از دو گروه تشکیل می شود: یکی زنان - بی ایمان و هرزه - و دیگری غضب. در روایتی آمده:

لیس لابلیس جند اشد من النساء و الغضب (۲۰۲)؛

(حضرت رسول و امام صادق علیه السلام هر دو فرمودند: - (لشکری سخت تر از زن ها و غضب، برای شیطان نیست.)(۲۰۳)

اما زن ها، خود آن ملعون می گوید: زن های (بی ایمان) نصف لشکر من است، و آنها از برای من تیری هستند که به هر جا افکنم خطا نمی رود. با این لشکر - زنان بی ایمان و فریبنده - شیطان به جنگ مردان با ایمان و با تقوا می رود که به قول خودش، آنها تیری هستند که خطا نمی روند.

روایاتی از زبان شیطان، درباره تعریف از زنان بی ایمان وارد شده که: قابل توجه است. ما به بعضی از آنها اشاره می کنیم:

در ملاقاتی که حضرت یحیی علیه السلام با ابلیس نمود، در ضمن سخنانی که آن حضرت با آنان ملعون داشت، می پرسد: ای ملعون! چه چیز بیشتر موجب خوش حالی و روشنی چشم تو می گردد؟

عرض کرد: زنان (بی ایمان) که ایشان تله ها و دام های من انـد. وقتی لعنت و نفرین های صالحان بر من جمع می شود، نزد زن ها می روم و از ایشان دل خوش می گردم.

در حدیث دیگری آمده است: ابلیس به خدمت حضرت یحیی علیه السلام عرض کرد: ای یحیی! هیچ چیز مثل زنان کمر مرا محکم نمی کند و چشمم را روشن نمی گرداند. ایشان تله ها و دام های من اند و تیری هستند که به وسیله آنان خطا نخواهم کرد: پدر و مادرم به فدای ایشان باد.

سپس افزود: اگر آنان نبودند، من نمی توانستم پست ترین و بی عرضه ترین مردان را گمراه کنم! چشم من به ایشان روشن است، به واسطه ایشان به مرادم می رسم، به سبب آنها مردم دنیا را به پرتگاه می برم. مهمترین وسیله ای که شیطان جهت اغوای آدمیان به کار می برد، در درجه اول زنان - بی دین و شرور - و پس از آن پول است. از این جهت گفته شده: زنان (بی تقوا) زاده شیطان اند.(۲۰۴)

لذا حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به مردم دنیا اخطار می کند و می فرماید: از دنیا بترسید و از زنان بپرهیزید؛ زیرا شیطان مانند دیده بان لشکر در کمین است و هیچ یک از دام های او برای شکار مردان پرهیز کار مانند زنان، مورد اطمینان نیست.(۲۰۵)

او کوشش می کند که حتی پیامبران الهی را به وسیله زنان به دست آورد و نابود کند.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: خدا هیچ پیغمبری از گذشتگان را مبعوث نگردانید مگر آن که شیطان، امید داشت که او را به دام زنان اندازد و هلاکشان سازد. و فرمود: من آن قدر که از زنان می ترسم از هیچ چیز هراس ندارم.

و نیز فرمود: ای مردم! از زنان بپرهیزید. اول فتنه در بنی اسرائیل به واسطه زنان بود.

مثل فتنه زلیخا برای یوسف علیه السلام.

عزیزان را کند کید زنان خوار

به کید زن مبادا کس گرفتار

این رانده شده از دستگاه خدا در تعریف زن ها می گوید: زنان محرم اسرار من و در حاجات و مشکلات دنیا فرستاده من اند. آن بد عاقبت، بیشتر فتنه و گناه را به وسیله زنان انجام می دهد، مردان را به وسیله زنان در دام خود می گیرد.

شیطان در یکی از دیدارهایی که با حضرت موسی علیه السلام داشت و به آن حضرت پند می داد، عرض کرد: ای موسی! هیچ وقت با زنی که بر تو حلال نیست در جای خلوتی قرار نگیر؛ زیرا هر مردی که با زن بیگانه در خلوت باشد، من نفر سوم آنها خواهم شد - آن قدر وسوسه می کنم - تا آنها را به فتنه اندازم.(۲۰۶)

تفو بر تو ای گردش روزگار

سیه مرا ترا باد، لیل و نهار

ترا مهربانی همه بازان است

اگر سوی بازار اگر برزن است

به مردن نداری سر یاوری

همیشه به ایشان کنی داوری

چو خوش گفت: فردوسی پاک زاد

که رحمت بر آن تربت پاک باد

زن واژدها هر دو، در خاک به

جهان پاک از این هر دو ناپاک به

اگر نیک بودی زن و راءی زن

زنان را مزن نام بودی نه زن

زن از پهلوی چپ شده آفرید

کسی از چپ، راستی هرگز ندید

دلارام باشد زن نیک خواه

ولیکن زن بد خدایا پناه (۲۰۷)

ابزار شیطان

برای گمراه کردن هر کس وسیله مخصوصی لازم است که بتوان با آن، طرف را منحرف کرد. با یک وسیله نمی شود همه افراد را فریب داد.

شیطان، بعد از آن که با خدا صحبت کرد و حاجات خود را گرفت، به عزت و بزرگی خدا قسم خورد که من همه بندگان تو را گمراه خواهم کرد، مگر بندگان خاص را.(۲۰۸) لیکن بدون اسباب نمی شود. وسیله کار می خواهم که بتوانم مردم را وسوسه کنم. خداوند خطاب نمود: ای شیطان! از جمله وسایلی که می توان مردم را منحرف نمود، طلا و نقره و پول دنیا است؛ با این وسیله کار خود را شروع کن.

گفت: ابلیس لعین دادار را

دام سختی خواهم این اِشکار را(۲۰۹)

سیم و زر و گله و اسبش نمود

که بدین تانی (۲۱۰) خلائق را ربود.

شیطان عرض کرد: خدایا! به وسیله طلا و نقره، اهل بازار فریفته می شوند، و به وسیله گله های گوسفند و گاو و شتر صحرانشینان گول می خوردند؛ به وسیله غذاهای لذیذ و چرب و شیرین، کسانی که بنده شکم اند منحرف می شوند و حتی شهادت به ناحق می دهند. با زیور آلات، زنان و جوانان را می توان فریب داد، لیکن دامی می خواهم که بهتر از این ها باشد.

گفت: یا رب بیش از این خواهم مدد

تا ببندم شان به حبل من مسد(۲۱۱)

چرب و شیرین و غذاهای سمین (۲۱۲)

دادش و صد جامه ابریشمین

که بگیر این دام دیگرای لعین

گفت: افزونم ده ای نعم المعین

نـدا آمـد: سـاز و آواز، غنا و شـطرنج و شـراب و سایل دیگری برای تو هست که با آنها مردم را گمراه کنی. عرض کرد: این ها دام های خوبی است و لیکن موانع بسیاری دارد و خیلی از مردم زیر بار این ها نمی روند.

بنگ و خمر آورد در پیش نهاد

خنده ای زد از دل و شد نیمه شاد

خطاب شـد:ای لعین! زنان (بی تقوا و بی ایمان) بزرگ ترین وسایل گمراه کننده ای، به وسـیله آنان می توانی بزرگ ترین مردان را به انحراف بکشانی، شیطان گفت: راضی شدم و اگر هیچ دیگری در کار نباشد همین کافی است.

چون که خوبی زنان او را نمود

کوز عقل و صبر مردان می ربود

چون بدید آن چشم های پر خمار

چون بدید آن زلف های تاب دار

پس بزد انگشتک و رقص او فتاد

که همینم ده که این هم بدمراد(۲۱۳)

شمشیر شیطان

پس برنـده ترین سـلاح که شـیطان می توانـد به آسـانی با کمک آن به آرزوهایش برسـد، زن است و این سـلاح، فراوان و همه جا یافت می شود.

امیر المومنین علیه السـلام می فرمایـد: فتنه و فساد از چنـد چیز بلند می شود. یکی از آنها از دوستی بی حد به زنان و علاقه و محبت زیاد به ایشان است. و آن هم شمشـیر برانی برای شـیطان خواهد بود. کسـی که علاقه و محبت بیش از حد به زنان داشـته باشد، باید بداند که بهره ای از عیش و زندگی خود نمی برد.(۲۱۴)

پس شیطان با این حربه بران:

عزیزان را کند کید زنان خوار

به کید زن مبادا کس گرفتار

تاریخ نمونه هایی زیادی دارد که نشان می دهد انسانها به خاطر علاقه زیادی که به زن خود داشـته اند سـقوط نموده و دین و دنیای خود را از دست داده اند؛ زیرا وقتی که انسان دل بسـتگی زیادی به زن خود داشته باشد عیب هایش را نمی بیند؛ در نتیجه همسرش نیز از او سـوء اسـتفاده می کنـد. در این جـا نمونه هـایی از این افراد را می آوریم که در پی آن جنایـات و کشـتارهایی هم رخ داده است.

از محبت و علاقه به زن بود که حضـرت آدم علیه السـلام از بهشت بیرون شـد، هنگامی که شـیطان از آدم، ناامیـد گشت سـراغ حوا رفت و وی را فریفت.(۲۱۵)

از علاقه و محبت به زن بود که قابیل کینه برادر را به دل گرفت و سـرانجام او را کشت. در بعضـی از روایات آمده: حوریه ای برای

هابیل و زن جنیه ای برای قابیل آمد و همین باعث نزاع ایشان شد.(۲۱۶)

و باز از نااهلی زن بود که نوح پیغمبر همواره ناسزا و زخم زبان های مردم را باید تحمل می کرد.(۲۱۷)

از رفتارهـای زن بود که خـانه لوط نبی به خاطر یورش عـده ای ناامن می شود و آن پیغمبر عظیم الشاءن و مظلوم مجبور می شود به آن مردم پست پیشنهاد دهد که به خانه و مهمانانش حمله نکنند و دخترانش را با اجرای عقد به آنان بسپارد.(۲۱۸)

و هم چنین از نیرنگهای زن بود که عزیز مصـر (یوسف صـدیق) را هفت سال در زنـدان نگاه داشت و از زنـدگانی اجتماعی محروم کرد.(۲۱۹)

از دل دادگی به زن بود که قـدار بن سالف به در خواست آن زن ناباب، شتر صالح پیغمبر را پی کرد که عذاب نازل شد و تمام قوم هلاک شدند.(۲۲۰)

از علاقه به زن بود که بلعم با عورا به دسـتور عجوزه خود به کوه رفته و حضـرت موسـی علیه السلام پیامبر بزرگ الهی را نفرین می کند که هم موسی و هم قومش چهل سال در بیابان در میان سرما و گرما حیران می شوند و هم عبادات و اعمال صالحش از بین می رود. تا جایی که قرآن او را تشبیه به سگ نموده است.(۲۲۱)

از محبت و علاـقه به زن بـود که بایـد سـر یحیـای پیغمـبر از بـدن جـدا شـود و مهریه عروس گردد و برای خـون به نـاحق ریخته آن حضرت هفتاد هزار نفر از مردم آن زمان به دست (بخت النصر) قتل عام می شوند و آن هم خون ریخته شود.(۲۲۲)

نیز از وسوسه زن بود که جگر حمزه به دستور (هند) جنایت کار و زناپیشه از پهلویش بیرون آورده شود و بدنش مثله گردد.(۲۲۳)

و به واسطه زن بود که در خیبر به پیامبر اسلام (ص) زهرا خوانده می شود و آن زن ناپاک یهودی از روی هوی و هوس یا به دستور عده ای حضرت را مسموم می کند.(۲۲۴)

و بـا پـادر میـانی زن بـود کـه عبـدالرحمن بـن ملجـم مرادی بـه دسـتور قطـام، آن زن بـد سـیرت، دسـت بـه قتـل بزرگ مرد تـاریخ امیرالمؤمنین علیه السلام زد و آن جنایت بزرگ را مرتکب شد، و امت پیغمبر را بی امام و رهبر نمود.(۲۲۵)

از خودخواهی هـای زن بود که جنـگ هـای خونینی در تاریـخ بشـریت واقع شـد و خونهای زیادی از بی گناهان، روی زمین ریخته شـد، ماننـد جنگ جمل که حـدود سـی هزار نفر از امت اسـلامی قتل عام شدنـد و به دنبال آن جنگ صـفین و نهروان پیش آمـد و عایشه تعزیه گردان آن و آغازگرش بود.

از ناپاکی های زن بود که فرزند بزرگ پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله به شـهادت رسید، و معاویه مخفیانه زهر هلاهل با مقداری پول برای زن امـام حسن علیه السـلام (جعـده) ملعونه، دختر اشـعث بن قیس، می فرسـتد که آن ناپاك زهرا را به فرزنـد فاطمه داد و جگر آن حضرت را پاره پاره کرد.(۲۲۶)

از خود محورهای زن بود که بـدن امام حسن مجتبی علیه السـلام تیر باران شـد و مروان حکم ملعون و مطرود هم، عایشه را خبر می کند و او هم دستور می دهد بدن امام را آماج تیر قرار دهند.(۲۲۷)

از نامبارکی زن بود که بایـد به امام محمد تقی (ع) در سن ۲۵ سالگی زهر خورانده شود و ام الفضل دختر ماءمون عباسـی و همسر آن حضرت به دستور عموی خود گرداننده آن می شود و امام را مسموم نماید.

و هزاران جنایت و قتل و کشـتار که واقع شده و در همه آنها دست خونین زن آشکارا یا پنهانی در آن دیده می شود که پرداختن به همه آنها از حوصله این کتاب بیرون و تاریخ همه آنها را ضبط کرده است.

واقعا، شیطان شمشیر برانی دارد، و این ما هستیم که باید از آن بپرهیزیم و دچارش نشویم.

هر فسادی را ببینی در جهان

او زشومی زنان می دان عیان

چند با آدم بلیس افسانه کرد
تا که حوا گفت، بخور آن دم بخورد
یوسف از مکر زلیخای جوان
ماند در زندان برای امتحان
نوح بر تابه چون بریان ساختی
واهله برتا به سنگ انداختی
لوط را بدهم چنین زن فاجره
خوانده باشی قصه آن کافره
اولین خون در جهان ظلم و داد
در کف قابیل بهر زن فتاد

رقص شیطان

از جاهایی که خوش آیند شیطان است، و بی اختیار می رقصد و کف می زند، هنگامی است که زن با شوهر خود نزاع کند و سر و صدا راه بیندازد.

در گوشه گوشه خانه ها شیطانی کمین کرده و مراقب اوضاع و احوال زن و شوهر است که چه وقت شوهر وارد خانه می شود. تا پیش زن بیاید و کارهای روزانه او را پیش چشمش زینت و بزرگ جلوه دهد و کارهای شوهر را کوچک و بی ارزش.

لذا وقتی شوهر، خسته از کار روزانه، به خانه باز می گردد، با وسوسه های شیطان و رفتارهای نادرست زن؛ در حالی که گرسنه و تشنه است، در برابر پرخاش های زن و ایرادهایش از کوره در می رود و بگو مگوها گاهی به قهر کردن از هم می انجامد و گاهی هم به جدایی می کشد. این جا است که شیطان خرسند و دو مؤمن از زندگی سرخورده می شوند. او می رقصد و این دو به سوگ می نشینند.

کف زدن و رقصیدن شیاطین ادامه پیدا می کند تا وقتی که میان آنها صلح و صفا برقرار شود. در این هنگام شیطان عزادار می شود و می گوید: خدا نور چشم آن کس را ببرد که نور چشم مرا برد.

در جای خود گفته شد: شیطان با هر کس که داخل خانه شود و به اهل خانه سلام نکند، همراه شیطان است. شیطانی که اسمش (داسم) است او را همراهی می کند و آن قدر وسوسه می کند تا شر و فتنه ایجاد نماید و اهل خانه را به جان هم اندازدآن گاه رقص و پای کوبی می کند.(۲۲۸)

خنده شیطان

شیاطین بزرگ - آمریکا و انگلستان و سردمداران کفر و شرک - برنامه مخصوص به خود دارند و با پیاده کردن آن، حکومت می کنند. و آن سیاست - تفرقه بینداز و حکومت کن - است. سپس در جایی می نشینند و به کار دو طرف می خندند.

در زمان گاندی، رهبر انقلابی هند، بعد از مبارزات زیاد و تشکیل جبهه آزادی بخش در هند، زمانی که نزدیک بود جبهه آزادی بخش گاندی به پیروزی برسد، انگلیسی ها متوجه خطر شدند، آن نقشه و سیاست دیرینه شان را پیاده کردند.

نخست شبانه و مخفیانه گاو ماده ای را کشتند، و در محله های گاو پرست انداختند. آن گاه شایع کردند که مسلمانان به خدایان

آنها توهین کرده و این گاو را کشته اند؛ در نتیجه هندوها را به جان مسلمین انداختند و کشتارهای خونینی برپا کردند.
سپس مقداری نجاست داخل مساجد مسلمانان ریختند و گناه آن را به گردن هندوها انداختند؛ و بار دیگر مسلمانان را به جان هندوها انداختند و همان کشتارهای تکرار و خون های زیادی روی زمین ریخته شد و انقلاب در اثر تفرقه و زد و خورد از بین رفت. به این ترتیب هر دو طایفه را به سرگرم کردند و از خطر رهیدند و در گوشه ای نفس راحت کشیدند.
هم چنین محمد بن عبدالوهاب را در حجاز، میرزا علی محمد باب را در ایران، غلام احمد قادیانی را در پاکستان به صحنه آوردند و چه خون ریزی هایی که به وجود آوردند. بعد از آن هم به عقل همه آنها خندید و خوشحالی کردند.
شیطان ملعون هم، این سیاست را پیاده می کند تا زن و شوهر، پدر و فرزند، دو برادر، دو رفیق، دو طایفه، دو روستا، دو هم کار و هم کلاس را با هر شیوه و ترفندی که مؤ ثر باشد به جان هم اندازد.
در این باره، روایتی از معصوم داریم که: آن ملعون اول میان دو نفر یا دو طایفه و فامیل را به هم می زند و زد و خورد و جنگ برپا می کند، بعد از آن به کوتاه اندیشی هر دو می خندد و از کاری که کرده لذت می برد.(۲۲۹)

زنجیر شیطان

شیطان هم مثل سردمداران ستم، برای مهار و تسلیم کردن و بازداشتن از راه حق و کشاندن انسان به سوی خود، زنجیره هایی دارد که آنها را به گردن انسان می اندازد و ایشان را به راهی که بخواهد می کشاند.
آن زنجیره ها عبارت اند از دوستی دنیا، ریاست خواهی، شکم بارگی، زن دوستی، خواب و تن آسایی، آدم را به گناه می کشاند.
امام صادق علیه السلام هم فرمود: اولین چیزی که به وسیله آنها معصیت خدا شده همین دوستی ها بوده است.(۲۳۰)
بنا به گفته قرآن و احادیث معصومان علیهم السلام: دوستی دنیا زنجیری است که از همه دوستی های دیگر محکم تر و خطرناک تر، اصل و ریشه هر معصیت، اول هر گناه، اول هر فتنه، بزرگ ترین گناه، و سرچشمه هر فتنه و فسادی است. سر آمد همه دوستی ها که باعث معصیت خدا می شود، دوستی دنیا است.
از امام زین العابدین سؤال شد: کدام عمل در پیشگاه خداوند افضل است؟
فرمود: هیچ عملی بعد از شناخت خدا و پیغمبر بهتر از بغض و کینه دنیا نیست؛ زیرا هر فتنه و فسادی که در عالم می شود از دوستی دنیا سرچشمه می گیرد. زن دوستی، ریاست خواهی، راحت طلبی، دوستی کلام و سخن گفتن، چاپلوسی، خود برتر بینی، دوستی مال و ثروت و تمام اینها در دوستی دنیا جمع اند.(۲۳۱)
شیطان با این زنجیرها به ویژه زنجیر دنیا خواهی، همه مردم مگر عده ای اندک را به گناه و معصیت می کشاند.
نقل شده: روزی شخصی شیطان را دید که زنجیرها، طناب ها، بندهای کلفت و نازک را بار الاغ خود کرده و از راهی می رود.
سؤال کرد: اینها چیست و کجا می روی؟ در جواب گفت: این ها دام های من است و به وسیله اینها مردم را به بیراهه می کشانم.
آن شخص از یکایک دام ها و زنجیرها پرسید. او گفت: هر کدام از این ها برای شخصی است. گفت: دام من کدام است؟ جواب داد تو احتیاج به دام نداری، خودت بدون دام دنبال من می آیی.
پرسید: آن زنجیر بسیار محکم از کیست؟ شیطان گفت: از شیخ مرتضی انصاری است. دیشب سه بار آن زنجیر بسیار محکم را به گردن ایشان انداختم، در هر سه مرتبه او آن را گسست و پاره کرد.
می گوید: بعد از این قضیه، پیش شیخ انصاری رفتم و داستان را برای ایشان نقل کردم. فرمود: درست است. من دیشب پول برای خریدن غذا نداشتم، اما سه مرتبه تصمیم گرفتم از وجوهاتی که پیشم بود بردارم و غذایی بخرم، ولی هر سه مرتبه فکری به خاطرم رسید و از دست زدن به آن چشم پوشیدم و گرسنه شب را به پایان رساندم و این، همان زنجیری بود که از شیطان پاره کردم.(۲۳۲)

گریه شیطان

شیطان از بعضی کارها خوش حال می شود و از بعضی کارهای دیگر ناراحت. از بعضی کارها آن قدر ناراحت می شود که جز گریه کار دیگری از دست او ساخته نیست. آن ملعون در چند جا گریه می کند. از جمله:

۱. وقتی مؤمنی، مؤمن دیگر را ملاقات نماید و بر او سلام کند.

این جا ابلیس از ناراحتی گریه می کند و می گوید: وای بر من، این دو نفر از هم جدا نمی گردند، مگر این که خداوند هر دو را می آمرزد و داخل بهشت می نماید و زحمات من در گمراهی آنان از بین می رود. در تاریخ آمده: اول کسی که سلام کرد و شیطان را به گریه انداخت، حضرت آدم علیه السلام بود. وقتی خدا روح در او دمید به ملائکه سلام کرد و آنها هم جواب او را دادند. خداوند به او خطاب نمود که: این سنتی شد در میان فرزندان تو تا روز قیامت. شیطان از این کار گریه کرد.(۲۳۳)

۲. وقتی کسی برای رضای خدا ازدواج کند.

و با عیال حلال و شرعی خود، هم بستر شود و سپس غسل کند. شیطان از ناراحتی گریه می کند و می گوید: وای بر من، این بنده برای رضای خدا و بقای نسل خود و برای فراوانی (لا اله الا الله) گویان، با عیال خود نزدیکی کرد و بعد از آن غسل نمود و خود را پاک و پاکیزه کرد، دستور خدا را اطاعت نمود و خدا هم آنها را آمرزید و از گناهان آنان درگذشت. (اول کسی که غسل کرد و شیطان را به گریه انداخت، حضرت آدم علیه السلام بود.) وقتی او به زمین آمد با همسر خود، هم بستر شد و غسل نمود.(۲۳۴)

۳. وقتی کسی عطسه کند

و بعد از آن بگوید: (الحمد لله رب العالمین) شیطان از ناراحتی گریه می کند. و نیز اول کسی که عطسه کرد و بعد از آن (الحمد لله) گفت، آدم ابوالبشر علیه السلام بود.(۲۳۵)

۴. زید شحام می گوید، از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: وقتی انسان در برابر خدای خود سجده کند و آن را طول دهد. شیطان از ناراحتی فریادش بلند می شود و به کناری می رود، شروع به گریه می کند و می گوید: وای بر من، این بنده خدا چگونه او را اطاعت می کند و در مقابل او به خاک می افتد، در حالی که من او را معصیت نمودم و به آدم سجده نکردم.(۲۳۶)

گریه دروغین شیطان

اولین کسی که به دروغ گریه نمود شیطان بود. (آن ملعون به واسطه گریه، دل بعضی را می سوزاند، بعضی را غافل گیر می کند و بر آنها مسلط می شود و منحرفشان می سازد.) اولین گریه دروغین او پیش حوا بود. وقتی که از فریب دادن آدم علیه السلام ماءیوس شد، در حالی که گریه می کرد و اشک می ریخت نزد حوا آمد و او دلش به حال شیطان سوخت. پرسید: چرا گریه می کنی؟ گفت: ای حوا! دلم به حال تو می سوزد حیف از این زیبایی و جوانی تو که می میری و زیر خاک می شوی.

حوا گفت: چه کنم که نمیرم؟ گفت: اگر تو و همسرت از این درخت بخورید، دیگر مرگ به سراغ شما نخواهد آمد. حوا رفت پیش آدم علیه السلام و داستان گریه او را بیان کرد و هر دو از آن درخت خوردند و از بهشت بیرون شدند.(۲۳۷)

نیز نقل شده که: حضرت یحیی بن زکریا (س) روزی به ابلیس برخورد نمود، در حالی که آن ملعون گریه می کرد. یحیی علت گریه او را پرسید؟ گفت: ای پیامبر خدا! هر چه در خانه خدا می روم و او را می خوانم، جوابم را نمی دهد و عنایت در حقم نمی فرماید. یحیی از روی دل سوزی عرض کرد: خدایا! چه می شد اگر درب عنایت خویش را به روی این مرد باز می کردی و او را مشمول رحمت خود می فرمودی؟!

خطاب رسید: ای یحیی! شیطان بـه دروغ گریـه می کنـد، گریه او برای فریب دادن بنـدگانم است. اگر می خواهی دروغ او بر تو هویدا شود به او بگو: خدا تو را می بخشد، در صورتی که بروی کنار قبر آدم علیه السلام و بر خاک او سجده کنی!

یحیی جریان را برای شیطان بازگو کرد و از خواست تا بر سر آدم علیه السلام رود و سجده کند! گفت ای یحیی! آن وقت که آدم علیه السـلام بر مسند عزت و قدرت تکیه زده بود او را سجده نکردم، چگونه حال که مرده و زیرخاک رفته است بروم و خاکش را سجده کنم؟ هرگز چنین کاری نخواهم کرد.

خطاب از جانب خدا رسید:ای یحیی! حال دانستی که گریه آن ملعون نیرنگ بوده و مقصودش منحرف کردن مردم است؟!(۲۳۸)

چند نفر از شاگردان و پیروان شیطان هم از او پیروی نمودند و به دروغ گریه کردند. یکی پسران یعقوب که شبانه پیش پدر آمدند، در حالی که گریه دروغین می کردند و گفتند:ای پدر! یوسف را گرگ خورد و پیراهن خون آلود او را به پدر نشان دادند.(۲۳۹)

هم چنین در شام، به امر معاویه به بهانه پیراهن عثمان که خون آلود بود عـده ای گریه های دروغین کردنـد و مردم را علیه حضـرت علی علیه السلام شوراندند. و نیز ماءمون عباسی که در شهادت امام رضا علیه السلام در خراسان به دروغ گریه کرد.(۲۴۰)

فریاد شیطان

بعضـی کردارهای انسان آن قـدر بر شـیطان ناگوار است که او را به فریاد و فغان می آورد و از ناراحتی رنجور و نحیف می شود. به این داستان توجه کنید:

روزی شـیطان در گوشه مسـجد الحرام ایستاده بود. حضرت رسول صلی الله علیه و آله هم سرگرم طواف خانه کعبه بودند. وقتی آن حضـرت از طواف فارغ شـد، دید ابلیس ضـعیف و نزار و رنگ پریده، کناری ایسـتاده است، فرمود:ای ملعون! تو را چه می شود که چنین ضعیف و رنجوری؟!

گفت: از دست امت تو به جان آمده و گداخته شدم. فرمود: مگر امت من با تو چه کرده اند؟

گفت: یا رسول الله! چنـد خصـلت نیکو در ایشان است، من هر چه تلاش می کنم این خوی را از ایشان بگریم نمی توانم. فرمود: آن خصلت ها که تو را ناراحت کرده کدام اند؟

گفت: اول این که، هرگاه به یک دیگر می رسند سلام می کنند، و سلام یکی از نامهای خداوند است.(۲۴۱) پس هر که سلام کند حق تعالی او را از هر بلا و رنجی دور می کند. و هر که جواب سلام دهد، خداوند متعال رحمت خود را شامل حال او می گرداند.

دوم این که، وقتی با هم ملاقات کننـد به هم دست می دهنـد. و آن را چندان ثواب است که هنوز دست از یک دیگر برنداشـته حق تعالی هر دو را رحمت می کند.(۲۴۲)

سوم، وقت غذا خوردن و شروع کارها (بسم الله) می گویند و مرا از خوردن آن طعام و شرکت در آن دور می کنند.

چهارم، هر وقت سخن می گویند: (ان شاءالله) بر زبان می آورند و به قضای خداوند راضی می شوند و من نمی توانم کار آنها را از هم بپاشم، آنان رنج و رحمت مرا ضایع می کنند.

پنجم، از صبح تـا شـام تلاش می کنم تا اینان را به معصیت بکشانم. باز چون شام می شود، توبه می کننـد و زحمات مرا از بین می برند و خداوند به این وسیله گناهان آنان را می آمرزد.

ششم، از همه اینها مهمتر این است که وقتی نام تو را می شـنوند با صدای بلند (صـلوات) می فرستند و من چون صواب (صلوات) را می دانم، از ناراحتی فرار می کنم؛ زیرا طاقت دیدن ثواب آن را ندارم.

هفتم: ایشان وقتی اهل بیت تو را می بینند، به ایشان مهر می ورزند و این بهترین اعمال است. پس حضـرت روی به اصحاب کرده و فرمودند: هر کس یکی از این خصلت ها را داشته باشد از اهل بهشت است.(۲۴۳)

کمین گاه شیطان

دشـمن وقتی نتوانست از راه هـای سـاده و عادی بر حریف خود غالب شود و او را به زمین زنـد، دنبال کمین گاهی می گردد، تا در پناه آن و در وقت مناسب، بر حریف خود حمله کند و ناگهان او را در جای خود از پای در آورد و این شگرد خوبی است.
حیوانـات برای این که طعمه خود را به آسـانی به دست آورنـد، کمین می کننـد، انسـان برای نابودی دشـمن خود کمین می نمایـد، کمین گاه جای امنی برای دشـمن است، نزدیک ترین راهی است که انسان و هر حیوانی را به مقصود می رسانـد. شـیطان هم از این حربه استـفاده می کنـد و اگر نتوانست از راه عادی و ساده بر انسان غالب شود، بایـد کمین کند و از این راه به مقصود برسد. کمین گاه شیطان، مال و ثروت است.
غیـاث بن ابراهیم از امام صادق علیه السـلام نقل می کنـد که آن حضـرت فرمود: شـیطان، فرزنـد آدم علیه السـلام را در هر چیز می چرخانـد و به هر راهی می برد - و هر گناهی را به او پیشـنهاد می کنـد - همین که او را خسـته و ناتوان دیـد، نیرو و توانش را از او گرفته، در کنار مال و ثروت کمین می کند و چون انسان به آن جا رسد - که آخرین مرحله شانس شیطان است - ناگهان گریبانش را می گیرد که دیگر راه فراری برای او نیست.(۲۴۴)
مقصود این است که مال و ثروت بزرگ ترین کمین گاه شـیطان است؛ زیرا بسیار کم اتفاق می افتد که انسان به مال و ثروت برسد و او را نفریبد و منحرف نکند. قرآن در این باره می فرماید:
کلا ان الانسان لیطغی ان راه اسغنی
(چنین نیست که نعمت هـای الهی و مـال و ثروت شـکر گزاری را برای همیشه در انسان زنـده کنـد، بلکه او مسـلما طغیان می کنـد، چون خود را مستغنی و بی نیاز می بیند.)(۲۴۵)
طغیـان کردن طبیعت غـالب انسان ها است، طبیعت کسانی که در مکتب عقل و وحی پرورش نیافته انـد، آنان وقتی خود را مسـتغنی می پندارند، شروع به سرکشی و طغیان می کنند.
از همین جهت است که پیشوای ششم امام صادق علیه السلام فرمود: سر هر خطاکاری دوستی (و علاقه) به دنیا است.
چون دنیـا انسان را از کسب کمالات و تحصـیل آخرت باز می دارد، او را به پرت گاه می برد. دوستی مال و ثروت باعث فراموشـی خدا و آخرت، دشمنی با خدا و پیامبران الهی و اولیای او و مؤمنان می شود.
حضـرت یوسف علیه السـلام وقتی گرفتـار آن همه بلاـ و فتنه می شود و در چنگـال زیبـاترین زنـان آن زمـان گرفتار می گردد نمی گوید: خدایا! مرا مسلمان بمیران، اما وقتی به ریاست و حکومت می رسد از خدا می خواهد که حکومت و ریاست و مال و منال، او را منحرف نکند و بر خداشناسی ثابت قدم بدارد و هنگام مردن مسلمان بمیرد.(۲۴۶)

کابینه شیطان

شیطان هم مانند شهروندان کشورها رئیس جمهور، دولت و کابینه ای دارد. و کابینه او مرکب از بیست نفر است. کارهای خود را با کمک آنها انجام می دهد. برای هر کاری وزیری تعیین کرده، به انحراف کشیدن مردم را به آن کابینه سپرده است. افراد کابینه اش از فرزندان خود او هسـتند. در هر صبح و شام تخت خود را می گذارد و بر آن می نشیند، افراد کابینه دورش جمع می شوند، او هم دستورهای لازم را به آنها می دهد، هر کس در پی ماءموریت خود می رود. اسامی کابینه او از این قرار است:
۱. ولها یا ولهان؛

او مـاءمور طهـارت و نمـاز و عبـادت است. او انسـان را در طهـارت و نماز وسوسه می کنـد و به شک می انـدازد که این نماز باطل است؛ نماز دیگری شـروع کن؛ وضوی تو ناقص بود؛ دو مرتبه تجدید کن. گاهی در سجده در بدن انسان چیزی می دمد، به طوری که انسان خیال می کند وضوی او باطل شد و مجبور شد دو مرتبه وضو بگیرد.(۲۴۷)

۲. هفاف؛

مـاءموریت دارد که در بیابانهـا و صـحراها انسـان را اذیت کنـد و برای ترسانیـدن او را به وهم و خیـال انـدازد یـا به شـکل حیوانات گوناگون به نظر انسان درآید.

۳. زلنبور (یارکتبور)؛

که آن موکـل بـازاری هـا است. لغویـات و دروغ، قسم دروغ و مـدح کردن متـاع را نزد آنهـا زینت می دهـد. آنها هم برای این که جنس خود را به فروش رسانند آن اعمال را انجام می دهند.(۲۴۸)

۴. ثبر؛

در وقتی که مصـیبتی به انسان وارد می شود، صورت خراشـیدن، سـیلی به خود زدن، یقه و لباس پاره کردن را برای انسان پسـندیده جلوه می دهد.(۲۴۹)

۵. ابیض؛

انبیـا را وسوسه می کنـد - یـا مـاءمور به خشم در آوردن انسان است و غضب را پیش او موجه جلوه می دهـد و به وسـیله آن خونها ریخته می شود.

۶. اعور؛

کارش تحریک شهوات در مردان و زنها است و آنها را به حرکت می آورد! و انسان را وادار به زنا می کند.

از زنا افتد و با اندر جهات

ابر نايد از پی منع زکوت

اعور، همان شـیطانی است که بر صـیصای عابد را وسوسه کرد تا با دختری زنا کند و بعد او را به قتل رساند. (داستا.....خواهد آمد.)

روزی اعور پیش هود پیغمبر رفت، آن حضرت ضربه ای به چشم او زد، کج شد.(۲۵۰)

۷. داسم؛

همواره مراقب خـانه هـا است. وقتی انسان داخل خانه شـد و سـلام نکرد و نام خـدا را بر زبان نیاورد، با او داخل خانه می شود و آن قدر وسوسه می کند تا شـر و فتنه ایجاد نماید و اهل خانه را به جان هم اندازد. اگر انسان سـر سفره غذا نشست و (بسم الله) نگفت با او غذا می خورد. هرگاه انسان داخل خانه شد و سلام نکرد و ناراحتی پیدا شد باید بگوید (داسم، داسم، اعوذ بالله منه).(۲۵۱)

۸. مطرش یا مشوط و سا وشوط؛

کار او پراکندن اخبار دروغ یا دروغ هایی است که خود جعل کرده؛ در حالی که حقیقت ندارند.(۲۵۲)

۹. قنذر؛

او نظـارت بر زنـدگی افراد می کنـد. هر کس چهـل روز در خـانه خود طنبور داشـته باشـد؛ غیرت را از او بر می دارد، به طوری که انسان در برابر ناموس خود بی تفاوت می شود.(۲۵۳)

۱۰. دهار؛

ماءموریت او آزار مؤمنان در خواب است. به طوری که انسان خواب های وحشت ناک می بیند، یا در خواب به شـکل زنان نامحرم در می آید و انسان را وسوسه می کند تا او را محتلم کند.(۲۵۴)

۱۱. اقبض؛

وظیفه او تخم گذاری است. روزی سی عدد تخم می گذارد. ده عدد در مشرق و ده عدد در مغرب و ده عدد زمین، از هر تخمی عده ای از شیاطین و عفریت ها و غول ها و جن بیرون می آیند که تمام آنها دشمن انسان اند.(۲۵۵)

۱۲. تمریح؛

امام صادق علیه السلام فرمودند: برای ابلیس - در گمراه ساختن افراد - کمک کننده ای به نام (تمریح) وی در آغاز شب بین مغرب و مشرق به وسوسه کردن، وقت مردم را پر می کند.(۲۵۶)

۱۳. قزح؛

ابن کوا از امیرالمؤمنین علیه السلام از قوس و قزح پرسید، حضرت فرمود: قوس قزح مگو؟! زیرا نام شیطان (قزح) است بلکه بگو (قوس اله و قوس الرحمن).

۱۴. زوال؛

مرحوم کلینی از عطیهٔ بن المعزام روایت کرده که وی گفت: در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم و از مردانی که دارای مرض (ابنه) بوده و هستند یاد کردم. حضرت فرمود: (زوال) پسر ابلیس با آنها مشارکت می کند ایشان مبتلا به آن مرض می شوند.

۱۵. لاقیس؛

او یکی از دختران شیطان و کارش وادار کردن زنان به مساحقه. و هم جنس بازی زنان است او مساحقه را به زنان قوم لوط یاد داد. یعقوب بن جعفر می گوید: مردی از حضرت صادق علیه السلام از مساحقه بازی زن با زن دیگر- پرسید: حضرت در حالیکه تکیه کرده بود نشست و فرمود: زن زیر و زن رو - هر دو ملعون اند. پس از آن فرمود: خدا بکشد (لاقیس) دختر ابلیس را که چه عمل زشتی را برای زنها آورد. آن مرد گفت: این کار اهل عراق است؟ حضرت فرمود سوگند به خدا که این عمل در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، قبل از آن که در عراق باشد.(۲۵۷)

۱۶. متکون؛

شکل خود را تغییر می دهد و خود را به صورت بزرگ و کوچک در می آورد و مردم را گول می زند و این وسیله آنان را وادار به گناه می کند.(۲۵۸)

۱۷. مذهب؛

خود را به صورت های مختلف در می آورد، مگر به صورت پیغمبر و یا وصی او. مردم را با هر وسیله که بتواند گمراه می کند.(۲۵۹)

۱۸. خنزب؛

بین نمازگذار نمازش حایل می شود؛ یعنی توجه قلب را از وی برطرف می کند. در خبر است که: عثمان بن ابی العاص بن بشر در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله عرض کرد: شیطان بین نماز و قرائت من حایل می شود - یعنی حضور قلب را از من می گیرد - حضرت جواب داد: نامش شیطان (خنزب) است. پس هر زما از او ترسیدی به خدا پناه ببر.(۲۶۰)

۱۹. مقلاص؛

موکل قمار است. قمار بازها همه به دستور او رفتار می کنند. به وسیله قمار و برد و باخت اختلاف و دشمنی در میان آنان به وجود می آورد.(۲۶۱)

۲۰. طرطبه؛

یکی از دختران آن ملعون می باشد. کار او وادار کردن زنان به زنا است و هم جنس بازی را هم به آنان تلقین می کند.(۲۶۲)

با توجه به مطالب فوق به دست می آیـد که ابلیس به صورت یک فرمانـده ویران گر که نقش فرمانـدهی را به عهده دارد فرمان می دهـد و بچه هـایش در اجرای دسـتورات او می کوشـند و بـا تلاـش هـا و تغییر شـکل های مختلف، جوامع انسانی را به بـدبختی می کشانند.(۲۶۳)

خانه شیطان

احمد حرب که یکی از زهاد و اهل حال و کشف بوده بامدادی از بازاری در نیشابور می گذشت. دید شـیطان، پرچمی بر افراشته و دور او شیاطین صف بسته اند.

گفت: ای بیچاره! به چه طمع این جا آمـده ای؟ پاسـخ داد: بازار دنیا، خانه من است؛ به خانه خود آمده ام، تو از مردم بپرس که چرا به خانه من آمده اند؟ احمد گفت: آنان آمده اند تا کسبی کنند و نانی برای رفاه زن و فرزند و زندگی خود به دست آورند.

شیطـان گفت: من نیز می کـوشم تـا یکی را به جهنم بـبرم؟ آنـان به مـال من دست می زننـد، من نیز در سـینه آنـان دست می زنم و وسوسه می کنم. به آنها بگو از خانه من بیرون روند و آن را به من واگذارند تا من هم از سینه آنها بیرون روم.

حضـرت رسـول فرمـود: شـیطان بـار اول کسـی کـه داخـل بـازار می شـود، داخـل و بـا آخریـن کسـی که بر می گردد، او هم برمی گردد.(۲۶۴)

و نیز حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: بدترین بقعه های زمین بازار است و آن میدان میدان و محل جولان دادن شیطان می باشـد. اول صـبح با پرچم خود می آیـد و آن را نصب می کنـد، تخت خود را در بازار می گذارد و فرزندان خود را در آن پراکنده می کنـد، به هر کـدام از آنها دسـتور می دهد که مردم بازار را وسوسه کنند. در متر کردن پارچه خیانت و از آن کم نمایند. به عده ای دیگر می گویـد: وسوسه کنیـد که اهل بازار در تعریف جنس خود قسم دروغ بخورند و با قسم، جنس پست خود را خوب جلوه دهند و بفروشند.

بعد از آن به فرزندان خود خطاب می کند و می گوید: بر شـما باد مردمی که پدر آنها مرده - مراد حضرت آدم علیه السلام است - ولی پدر شما هنوز زنده می باشد. کوشش کنید که با اول کس داخل بازار شوید و با آخرین کس خارج شوید.(۲۶۵)

از حضـرت رسول صـلی الله علیه و آله نقل شـده که فرمود: بازار خانه سـهو و غفلت و بی خبر شدن از خداست. کسـی که در بازار تسبیح بگوید، خداوند برای هر تسبیح او هزار هزار حسنه می نویسد. و در قیامت او را می بخشد. بخشیدنی که به قلب احدی خطور نکرده باشد.(۲۶۶)

و حضـرت علی علیه السـلام فرمود: اگر می خواهی شـیطان را دور کنی یـاد خـدا کن. چون خـدا را یـاد کردن بـاعث رانـدن و فرار شیطان می شود.(۲۶۷)

میدان شیطان

میدان محل اجتماع و محل تجارت و خرید و فروش اجناس گوناگون است.

جایی که رفت و آمد در آن برای همه آزاد است و هر کس هر چه بخواهد در آنجا به دست می آورد.

از جملـه کسـانی که در آن میـدان رفت و آمـد می کنـد و آن جـا را از نظر دور نمی دارد و بیشـتر وقتش را در آن صـرف می کند شیطان است. از این رو، پیامبر صلی الله علیه و آله آن جا را بدترین بقعه های زمین می داند.(۲۶۸)

از امـام باقر علیه السـلام نقل شـده که: یک نفر اعرابی (از طایفه بنی عامر) خـدمت پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله مشـرف شـد و

پرسش هایی از آن حضرت کرد. از جمله سؤ ال ها این بود که گفت: یا رسول الله! بدترین بقعه های زمین کجاست؟ بعد از آن که جبرئیل نازل شد و آن حضرت را آگاه نمود. فرمود: ای اعرابی! بدترین بقعه های زمین بازارها است. آن جا میدان و محل تاخت و تاز شیطان می باشد. بامدادان با پرچم خود وارد آن جا می شود و آن را بر می افرازد و تخت خود را کنار آن بر زمین می گذارد و بر آن می نشیند. فرزندانش را در بازار می پراکند و به هر کدام دستوری جداگانه می دهد.

بعضی از آنان، با کیل سروکار دارند، وسوسه می کنند که کیل درست نباشد. عده ای از آنان کسانی که اجناس را به درستی وزن می کنند وسوسه می کنند که در آن دست ببرند. عده ای را وسوسه می کنند که در ذرع و متر دزدی کنند، در فروختن اجناس خود قسم دروغ بخورند به بعضی دستور تقلب، غش در معامله، ربا و سود گرفتن می دهند. به ذریه و فرزندان خود می گوید: کوشش کنید درباره کسانی که پدرشان (حضرت آدم علیه السلام) مرده، ولی پدر شما - که من باشم - زنده است و - شما را راهنمایی می کند. شیطان با اول کسی که داخل بازار می شود داخل می گردد و با آخرین کسی که از بازار خارج می شود بیرون می رود.(۲۶۹)

حضرت علی علیه السلام به حارث همدانی می فرماید: بپرهیز از نشستن بر سر گذرها و در مراکز عمومی و بازارها و مراکز تجارت؛ زیرا در آن جاها محل حضور شیطان - و وسوسه های او است - محل پیشامد فتنه ها و تباه کاری ها است. شیطان سعی می کند افراد را برای تاءمین منافع خودشان به دروغ، تهمت و انحراف بکشاند و به دنبال آن اضطراب و آشوب و نگرانی به وجود آورد. غالبا مردم در این جاها به امور دنیا و کارهای خلاف دین مشغول اند. پس تا می توانی باید از مراکز و بازارها که میدان ابلیس است دور شوی تا داخل فتنه و فساد نشوی.(۲۷۰)

فرودگاه شیطان

شیطان برای خود زندگانی مخصوصی مانند: شهر، رودخانه، خوابگاه، نهارخوری و فرودگاه دارد. فرودگاه جایی است که اجازه می دهند روز و شب وسایل حمل و نقل از اطراف آسمان به آنجا فرود آید. فرودگاه شیاطین یعنی جایی که همیشه آن جا می نشینند! و آن روح پلید کسی است که به زبان و اعضای دیگر خود گناه می کند، دروغ می گوید، فحاشی می کند، تهمت می زند، غیبت می نماید، آبروی مردم را می برد. زخم زبان می زند، به ناموس مردم نگاه می کند، با دست و پا و جمیع اعضا و جوارح مرتکب گناه می شود.

فرودگاه شیاطین قلب آن کاهنان و جادوگرانی است که با شیاطین ارتباط دارند. آنان مطالب حقی را که شیاطین از ملائکه می شنوند، با ده ها دروغ به کاهنان دیگر می گویند، آنها هم ده ها دروغ دیگر را به آنها می افزایند و به خورد مردم می دهند. قرآن فرودگاه او را این طور بیان می نماید:

هل انبئکم علی من تنزل الشیاطین تنزل علی کل افاک اثیم یلقون السمع و اکثرهم کاذبون

(آیا به شما خبر دهم، شیاطین بر چه کسی نازل می شوند؟ بر هر دروغ گوی گنه کار نازل می گردند. آنها آن چه را می شنوند به دیگران القا کنند و اکثرشان دروغ گو هستند). (۲۷۱)

شیطان موجودی است ویران گر، موذی و مخرب، القائات او در مسیر فساد و تخریب است. مشتریان او دروغ گویان و گنه کاراند که قلب آنها مانند لانه زنبور محل آمد و شد شیطان ها است، مانند فرودگاه های بزرگ دنیا که در هر ساعت ده ها طیاره فرود می آیند و بلند می شوند.

شاخ شیطان

از جمله شیطان صفتانی که در این زمان بروز کرده اند و قتل و غارت و کشتارشان، جنایت و ضربه زدن به اسلام و قرآن و توحیدشان، بر هیچ کس پوشیده نیست، فرقه وهابی های مرتد و گمراه کننده می باشند که بر کشور حجاز حکومت می کنند و بر حرمین شریفین تسلط دارند.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله از آمدن آنها خبر داده و آنان را شاخ شیطان نامیده است. بخاری که یکی از علمای اهل تسنن است در کتاب خود از عبدالله عمر روایت میکند که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم دوبار فرمود: خدایا! به ما، در یمن برکت بده، خدایا به ما، در شام برکت بده، اصحاب عرض کردند: یا رسول الله بفرمایید به نجد ما هم برکت بده!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نجد؟! جای زلزله ها و فتنه ها است و شاخ شیطان از آن جا بیرون می آید.

نیز بخاری از پدرش روایت می کند که گفت: روزی پیغمبر اسلام در کنار منبر ایستاد و فرمود: فتنه و فساد از آن جا است. از آن جا که شاخ شیطان بیرون می آید!

و نافع از عبدالله عمر روایت می کند که گفت: حضرت رسول صلی الله علیه و آله روبه طرف مشرق کرد و فرمود: آگاه باشید که فتنه و فساد در آن جا است، آن جا که شاخ شیطان بیرون می آید.

در شرح السنهٔ از عقبهٔ بن عمر روایت می کند که گفت: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با دست خود به طرف یمن کرد و فرمود: آگاه باشید که آن جا پربرکت است. بدانید و آگاه باشید که قساوت و سنگ دلی در میان شتر دارانی است که در زیر دم شتران هستند، جایی که شاخ شیطان از آن جا بیرون می آید.(۲۷۲)

آن حضرت از یمن تعریف و از نجد بدگویی کرده و می گوید: جای زلزله و فتنه ها و فساد نجد است، قساوت و سنگدلی در میان شترداران است که همان نجد باشد، و شاخ شیطان از آن جا بیرون می آید. حضرت فرقه وهابی را تعبیر به شاخ نموده؛ چون شاخ حیوانات برای انسان و دیگر حیوانات بسیار خطرناک می باشد. - ممکن است انسان به وسیله شاخ زدن حیوان از بین برود.

خطر وهابی برای اسلام و مسلمین بسیار زیاد است. آنها اگر بتوانند تمام مسلمین را به عنوان مشرك و کافر می کشند، اموال آنان را به غارت می برند، اسلام را به اسم اسلام نابود می کنند.

معروف است که وقتی نجدی های مهاجم به سرکردگی عبدالعزیز پسر مسعود، پدر پادشاهان کنونی عربستان، مدینه منوره را اشغال کردند و قبر امامان و زنان و اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله در بقیع را خراب کردند، خواستند قبر مقدس پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله راهم خراب کنند. ولی با اعلام خطر ممالک اسلامی و بیشتر علمای هند روبه رو شده، از بیم اعتراض دنیای اسلام خودداری کردند.

می گویند: نجدی های مهاجم یعنی سربازان عبدالعزیز بن مسعود و پیروان محمد بن عبدالوهاب روی قبر پیامبر صلی الله علیه و آله قهوه می کوبیدند و فریاد می زدند: محمدا! (قم قم!! انت قلت النجد قرن الشیطان) یعنی ای محمد! برخیز، برخیز! تو گفتی که نجد شاخ شیطان است!؟(۲۷۳)

از جمله عقاید وهابی ها (شاخ شیطان) این است که: ۱. خدا را جسم میدانند، برای او دست و پا، صورت و اعضا در نظر می گیرند؛ ۲. همه مسلمانان را به غیر از خودشان کافر و مشرك دانسته و قتل و غارت آنان را جایز می دانند؛ ۳. خراب کردن قبر امامان و پیغمبران را واجب دانسته؛ ۴. زیارت کردن را حرام و شرك می دانند.

در زمان خودمان شمه ای از جنایات و قتل و کشتار آنها را دیدیم و شنیدیم که چگونه در جمعه خونین مکه در چهارم ذیحجه الحرام مطابق نهم مرداد سال ۶۶ حمله کردند و صدها نفر از زایران خانه خدا را قتل عام کرده و هزاران نفر را مجروح ساختند. موحدین و یگانه پرستان را مشرك دانسته و حتی آخوندهای درباری آنان، فریاد می زدند و می گفتند (اقتل المجوس اقتل المشرکین) مجوس و مشرکین را بکشید.

منبر شیطان

در خبر است که: در شب هفدهم ماه مبارك رمضان که پیغمبر صلی الله علیه و آله به معراج تشریف برد و همه جا را دید و در همان شب مراجعت فرمود. صبح آن شب، شیطان خدمت آن سرور مشرف شد و عرض کرد: یا رسول الله! شب گذشته که به معراج تشریف بردید، در آسمان چهارم طرف چپ (بیت المعمور) منبری بود، شکسته و سوخته و به رو افتاده. آیا شناختی آن منبر را و متوجه شدید که از کیست؟

آن حضرت فرمودند: خیر؛ آن منبر از کیست؟ شیطان عرض کرد: آن منبر از من است و صاحب آن بودم! بالای آن می نشستم و ملائکه پای منبر من حاضر می شدند، از برای آنها راه بندگی حضرت منان را می گفتم. ملائکه از عبادت و بندگی من تعجب می کردند! هر وقت که تسبیح از دستم می افتاد، چندین هزار ملك بر می خاستند، تسبیح را می بوسیدند و به دست من می دادند. اعتقاد من این بود که خداوند از من بهتر چیزی را خلق نفرموده؛ ولی یك بار دیدم امر به عکس شد و رانده درگاه او شدم. و الان کسی از من بدتر و ملعون تر در درگاه احدیت نیست. ای محمد صلی الله علیه و آله وسلم! مبادا مغرور شوی و تکبر نمایی، چون هیچ کس از کارهای الهی آگاه نیست.

در ملاقات خود با حضرت یحیی عرض کرد: من جزو ملائکه بودم و چهار هزار سال سرم را از یك سجده بر نداشتم؛ ولی عاقبتم این شد که از صفوف ملائکه بیرون شدم و مطرود و مردود و ملعون درگاه حق تعالی گردیدم.(۲۷۴)

جایگاه شیطان

همان طور که انسان به جایی نیاز دارد - چه در دنیا و چه در عالم برزخ و قیامت - شیطان ها هم به مکان احتیاج دارند. جای هر کدام از نظر پستی و بلندی فرق دارد، برای هر کدام جایگاه مخصوصی است. وقتی انسان مرد وارد عالم برزخ می شود. اگر از نیکان و پاکان باشد جایگاه او در (وادی السلام) نجف و در کنار پیامبران و امامان معصوم و اولیاء الله علیهم السلام می باشد، اگر از بدن و ناپاکان بوده جایگاهش در چاه های وادی برهوت، که در سرزمین یمن قرار دارد، می باشد.

بعد از عالم برزخ و داخل شدن در عالم قیامت، جایگاه پاکان در (اعلاعلیین) که در آسمان هفتم قرار دارد می باشد و آن جا برای کفار و مجرمان و اهل نفاق آماده شده است. و همان (سجین) جایگاه شیطان و پیروان او هم خواهد بود.

ابن عباس پیش کعب الاحبار آمد و گفت: از قول خداوند که می فرماید:

(ان کتاب الفجار لفی سجین.) (۲۷۵) برایم بگو. در جواب گفت: وقتی روح خبیث (فجار) را از بدن کثیفشان بیرون می کشند او را به آسمان می برند. آسمان ها او را نمی پذیرند و به زمین برمی گردانند آن هم نمی پذیرد، ناچار آن روح خبیث را می برند تا هفت طبقه زمین، همان جایی که جایگاه شیطان و طرفداران او است. شکنجه ای که در (سجین) برای شیاطین آماده شده از هر عذاب و شکنجه ای سخت تر است. (پناه بر خدا).(۲۷۶)

مغازه شیطان

در دنیا هر کس یک جایی برای خود برمی گزینند تا دارایی اش را در آن نگه دارد و یا در آن جا خرید و فروش کند، مانند تجار و کسبه بازار که برای کسب و تجارت خود دکانی تهیه می کنند و اجناس خود را در آن جا می گذارند. اگر کسی چیزی از آن مغازه ببرد، صاحب مغازه او را تعقیب کرده و مجازات و زندانی می کند.

همین طور شیطان هم برای خود جایی دارد که آن، تجارت خانه و مغازه شیطان، در دنیا است. در این مغازه کالاهای گوناگونی را در قفسه ها و طبقات قرار داده. اجناس این مغازه عبارت است از کبر، حسد، غضب، عصبیت، فخر، بخل، سوءالخلق، حرص، طمع، طول الامل، کسالت، ضجر، لهو و لعب، غفلت، قساوت، کینه، عجب، ریا، معصیت، خصومت و عداوت، فسق و جور، زنا و لواط، قتل و غارت، غیبت و تهمت و غیر این ها. در یک طرف مغازه این اجناس را در قفسه ها مرتب و منظم کرده، و در طرف دیگر مغازه دوست داشتنی ها مانند: دوستی دنیا، دوستی ریاست، دوستی طعام، دوستی زنان، دوستی خواب، راحت طلبی، دوستی کلام زیادی، دوستی برتری طلبی، و علو و رتبه، دوستی ثروت، دوستی درهم و دینار و دوستی حرام را چیده است.

با اینها تجارت می کند و مردم را جذب خود می نماید. هر کس هر کدام از این ها را بخواهد به او می دهد. به هین خاطر یحیی بن معاذ می گوید: دنیا دکان و مغازه شیطان است، پس هیچیک از اجناس این مغازه را سرقت نکن؛ زیرا اگر چیزی از آنها را بردی، شیطان تو را تعقیب و دنبال می کند تا تو را بگیرد و دیگر رهایت نمی نماید.(۲۷۷)

این بازار و مغازه شیطان، غیر از زیان، چیزی برای تو نخواهد داشت. لذا امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

الدنیا سوق الخسران

(دنیا بازار زیان است). (۲۷۸)

و امام دهم حضرت هادی علیه السلام درباره دنیا می فرماید:

(الدنیا سوق ربح فیها قوم و خسر آخرون؛ دنیا بازار است، بعضی از آن سود می برند و بعضی خسارت می بینند).(۲۷۹)

پس ای انسان بیدار باش! به بازار و مغازه شیطان نرو و چیزی را ندزد که صاحب آن تو را بیچاره و بدبخت می کند و به جهنم می برد.

مال التجاره شیطان

شیطان هم مانند سرمایه داران بزرگ و پول داران حرفه ای، سرمایه و مال التجاره ای آماده کرده و برای فروش، دنبال مشتری می گردد.

مناسب است انواع و اقسام مال تجاره شیطان را که برای فروش به مردم عرضه می کند را از زبان خودش بشنویم.

روزی حضرت عیسی بن مریم علیه السلام شیطان را دید که پنج الاغ سیاه در پیش دارد و بارهایی بر آنان گذاشته و از راهی می رود.

آن حضرت پرسید:ای شیطان! بار این الاغ ها چیست؟ و به کجا می روی؟ آن ملعون عرض کرد:ای روح الله! بار آنها مال التجاره است و برای فروش می برم.

فرمود: آیا هم کارها از یک قماش هستند؟ گفت: خیر، بار هر کدام بادیگری فرق می کند و هر الاغی یک نوع بار دارد.

گونه گونه هست بار این خزان

تو همه خر را به یک چوبی مران

حضرت عیسی به یکی از آنها اشاره کرد و پرسید: بار این الاغ چیست؟ شیطان گفت: ظلم و جور و تعدی است. فرمود: خریدار آن کیست؟ پاسخ داد: پادشاهان ظالم و حاکمان جور.

پرسید الاغ دومی چه بار دارد؟ گفت: غرور و خودپسندی. فرمود: چه کسی خریدارش است؟ عرض کرد: کدخداهای آبادیها، و رؤ سای دهات.

پرسید: بر الاغ سوم چه بار کرده ای؟ گفت: حسد. فرمود: مشتری آن کیست؟ گفت: عالمان درباری و مزدوران آنها و نوکران

اجانب (البته علمای خوب و واقعی حسد ندارند. حضرت علی علیه السلام درباره آنها فرمودند: آنها عالم ربانی هستند).(۲۸۰)

پرسید: بار الاغ چهارم چه می باشد؟ گفت: بار آن خیانت است. فرمود: مشتری آن کیست؟ گفت: تجار و عمال و کارکنان تجار؛ کسانی که تجار آنها را امین خود قرار داده و برای خرید و فروش به شهرهای دور و نزدیک می فرستند، ولی آن ان به جای امانت داری خیانت می کنند.

پرسید: آن دراز گوش پنجمی بارش چیست؟ پاسخ داد: نیرنگ. فرمود: خریدار آن چه کسانی هستند؟ جواب داد: زن ها مشتری و خریداران این بار می باشند.(۲۸۱)

قرآن مکر زنان را از مکر شیطان بزرگ تر دانسته، آن جا که می فرمایـد: (ان کید کن عظیم؛ کید و مکر زنان بزرگ است)(۲۸۲) در حالی که مگر شیطان را سست و ضعیف معرفی می کند. آن جا که می فرماید: (ان کید الشیطان کان ضعیفا؛ به درستی که کید شیطان ضعیف است).(۲۸۳)

کارگاه شیطان

کارگاه و کارخانه، محل کار و جای کارگران را می گویند، جایی که انسان مشغول کرا و وسایل کا در آن جا آماده و مهیا است و دایما به آن محل رفت و آمد می شود.

شیطان هم برای خود کارخانه و کارگاهی دارد که به آنجا رفت و آمد و نظارت دارد. کوشش برای دنیا و آخرت سست و بی حال باشند، نه حال عبادت دارند و نه حال تجارت، نه عاشق دنیا هستند و نه آخرت.

رویات و کلماتی از معصومان علیه السلام درباره تنبلی و بی حالی وارد شده که خود ایشان از سستی و بی حالی به خدا پناه می برد.

امام سجاد علیه السلام در شبهای ماه مبارک رمضان در مناجات های خود چنین می فرماید:

خدایا! به تو پناه می برم از تنبلی و سستی و بی حالی.(۲۸۴)

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: از تنبلی و سستی بپرهیز؛ زیرا تو برای امروز زنده ای نه برای فردا. اگر فردایی بود نیز مثل امروز باش و اگر فردایی نبود پشیمان نخواهی بود.(۲۸۵)

نیز آن حضرت فرمود: از خستگی و کاهلی بپرهیز؛ چون اگر در کارهای دنیا و آخرت خسته و ملول باشی حق را تحمل نتوانی کرد و اگر تنبل و سست باشی از ادای حق باز می مانی.

بلی، شیطان در این کارخانه و کارگاه مغز، فعالیت می کند. انسان را به تن پروری می کشاند، که شخص همواره خمود و پژمرده و بی حال به نظر می رسد. او نمی گذارد انسان کار دنیا و آخرت خود را به خوبی انجام دهد و حرکتی در راه اصلاح دینا و آخرت خود بکند.

شعار شیطان

هر قوم و ملتی و هر دین و مذهبی باورها و فرهنگ ویژه ای دارند و روی همان معتقدات شعار می دهند. شعار از قلب و افکار درونی که انسان پای بند به آنها است سرچشمه می گیرد. و آن، بیان گر انگیزه درونی شخص است. معمولا شعار در زمان جنگ و مبارزه و زد و خورد داده می شد.انگیزه و شور آفرین است.

در جنگ بدر مشرکان مکه شعار مخصوص خود را می دادند و می گفتند: (اعل هبل، اعل عبل) و لشکر اسلام هم شعار مخصوص به خود را می دادند و می گفتند: (الله مولانا و لامولالکم الله اعلاو اجل) (و ملت مسلمان ایران در شعارهای خود می گفتند: نهضت

ما حسینی است، رهبر ما خمینی است.)

شیطان هم این طور برخورد می کند و شعاری را که بدان معتقد است و مبنای کارش به شمار می آید به کار می برد. شعار آن ملعون را خداوند متعال در قرآن بیان نموده است. آن جا که می فرماید:

کمثل الشیطان اذ قال للانسان اکفر فلما کفر قال انی بری ء منک انی اخاف الله رب العالمین

(کار عده ای از مردم هم چون شیطان است که به انسان گفت: کافر شود - تا مشکلات تو را حل کنم - اما هنگامی که او کافر شد. گفت: من از تو بیزارم، من از خداوندی که پروردگار عالماین است می ترسم!).(۲۸۶)

آری، شیطان در وهله اول، بیزاری خود را به انسان ابراز نمی کند؛ زیرا در این صورت انسان گول نمی خورد. بلکه وقتی او را فریفت، آن گاه می گوید:ای بنده بی بند و بار!ای انسان بی وجدان و کوتاه نگر! تو انسان بودی و دارای مقام و شرف انسانیت! گول من شیطان - که دشمن تو بودم - را خوردی و به خدای مهربان که تو را از عدم به وجود آورد کافر شدی. برو که جای تو دوزخ است. بعد می گوید: خوب شما را به دام کشیدم و نهان شما را ظاهر کردم، آلودگی ها و عفونت های مخفی شما را آشکار نمودم. پس به آنان لبخند خوشحالی می زند.

آن ملعون شعارش (اکفر) است به همه انسان ها می گوید: کافر شوید! آن عده ای که تحت تاءثیر شیطان قرار گرفته و فریب وعده های دروغین او را خورند راه کفر را می پویند و به خواسته قلبی او جامه عمل می پوشند، دین و وجدان خود را زیرپا می گذارند و به شیطان لبیک گفته و کافر می شوند.

راز و نیاز شیطان

شیطان با آن خباثت ذاتی که دارد، گاهی به درگاه خداوند متعال التماس می کند و دعا می نماید، به اولیاء الله متوسل می شود تا خداوند او را از جهنم نجات دهد و داخل بهشت کند. ولی دروغ می گوید. دعا و توسل او جنبه ظاهری دارد و حقیقت ندارد، از جمله جاهایی که متوسل شده بود داستان ذیل است:

از امام باقر علیه السلام نقل شده که: زنی از جن به نام (عفراء) در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم توبه کرد و ایمان آورد و اسلامش اسلام نیکویی شد. پیش آن حضرت می آمد و از حرف های ایشان استفاده می کرد. صالحین از جن می آمدند به دست او مسلمان می شدند و ایمان می آوردند.

زن جنی به مدت چهل روز ناپدید شد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از حال او اطلاع نداشت. از حال او پرسید. گفتند: آن زن خواهری داشت که برای رضای خدا رفت او را ببیند. آن حضرت فرمودند: خوشا به حال کسانی که برای رضای خدا یک دیگر را دوست می دارند و به دیدار هم می روند. بعد فرمود: خداوند متعال عمودی در بهشت خلق نموده از یاقوت قرمز، بر آن عمود هفتاد هزار قصر بنا نمود. در هر قصری هفتاد هزار غرفه وجود دارد. همه این ها برای کسانی که برای خدا یک دیگر را دوست می دارند ساخته شده است.

بعد از مدتی آن جنی آمد. حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:ای (عفراء)! کجا بودی؟ عرض کرد: یا رسول الله! خواهری داشتم، به ملاقات او رفته بودم، فرمود: خوشا به حال کسانی که برای خدا هم دیگر را دوست می دارند و به زیارت یکدیگر می روند.

سپس فرمود: ای (عفراء)! در این مسافرت چه دیدی؟ عرض کرد: چیزهای شگفت آوری دیدم. فرمود: از آن چه دیدی بگو. عرض کرد: ابلیس را دیدم در دریای سبز که دنیا را در بر دارد. بر روی تخته سنگی سفید، در حالی که دست های خود را به سوی آسمان بلند کرده بود، می گفت: خدایا! اگر به قسمی که خوردی که جامه عمل بپوشی و مرا داخل آتش کنی، آن گاه من تو را به حق

(محمد صلی الله علیه و آله و سلم و علی و فاطمه و حسن و حسین) می خوانم تا مرا از آتش نجات دهی و با آنها محشور گردانی - و از گناه من صرف نظر کنی.

من به او گفتم: ای ابوحارث (لقب شیطان است)! این اسامی که خدا را به آنها قسم می دهی چه کسانی هستند و کجا دیده ای؟ گفت: هفت هزار سال قبل از خلقت آدم، آنها را بر ساق عرش دیده ام. دانستم که آنها گرامی ترین خلایق نزد خدا هستند. پس من هم آنها را یادآور شدم و خدا به حق ایشان قسم دادم که مرا جهنمی نکند. آن حضرت فرمودند: به خدا قسم اگر اهل آسمانها و زمین خدا را به این اسامی قسم دهند، خداوندی دعای آنان را می پذیرد و حاجات ایشان را بر آورده می گرداند.(۲۸۷)

در این جا سوالی پیش می آید، و آن این که: شیطان می دانست همواره جهنمی خواهد بود و نجات پیدا نمی کند، پس چرا دعا می کنند و خدا را به اولیای گرامی سوگند می دهد که نجاتش دهد؟ امید شیطان از این خواهش چیست؟

شیاد ام یدواری او به این علت باشد که خداوند او را از طبقات پایین جهنم - که گرم ترین طبقات است - به طبقات بالاتر منتقل کند. و شاید امیدش این باشد که خداوند بعد از آن که او را داخل جهنم کرد، بیرون آورد و سپس داخل بهشت نماید. و یا شاید برای این باشد که از عذاب اهل زمین رهایی یابد و به دست اهل زمین عذاب نشود.

در حدیث است: هر کس دعا کند خداوند دعایش را اجابت می نماید، اگر مؤمن و با تقوا باشد، مزد دعای آنها را در قیامت می دهد؛ زیرا دنیا ارزش پاداش آنان را ندارد، و کسانی که مؤمن نباشند جزای آنها را در همین دنیا می دهد؛ زیرا آنان لیاقت آخرت را ندارند. شیطان از آن دسته است که پاداش و مزد عملش را در همین دنیا می دهند. و پاداش او همین عمر طولانی، تسلط بر اولاد آدم، وسعت و آسایش است.

هم چنین، شاید امیدش به خدا از این نظر بود که او (ارحم الرحمین) است و رحمانیت او بر غضبش برتری دارد. و لابد از گناهش چشم می پوشد و چون نافرمانی او لطمه ای به خدا نمی زند پس ممکن است او را هم بیامرزد.

آتش شیطان

جا دارد اول این مطلب را بیان کنیم که آتش بر دو قسم است: یکی آشکار و عادی، دیگری آتش ناپیدا و پنهانی، آتش آشکار آتشی است که به وسیله کبریت و چوب و نفت روشن می شود و می سوزاند.

و آتش ناپیدا، آتشی است که در هنگام غضب و ناراحتی به وجود می آید. و آن آتش درونی است و نمودی ندارد.

همین طور که آتش کارش سوزاندن و خاکستر نمودن و از بین بردن چیزها است، انسان هم وقتی که خشم گرفت با پوششی از زدن، مجروح کردن، کشتن و از بین بردن دیگران خود را نشان می دهد.

همان طور که آتش زیر خاکستر ناگهان به وسیله باد و غیره شعله ور می گردد و ممکن است منطقه ای را بسوزاند و به ویرانه ای تبدیل کند، آتش غضب هم که در درون و قلب انسان نهفته است، ناگهان به وسیله غضب و ناراحتی مشتعل می شود و رسوبی از آن در خون و در رگ و عروق انسان می نشیند؛ به عبارت دیگر همان طور که آتش آب را به جوش می آورد، آتش غضب هم خون قلب را به غلیان می آورد.

این است که رگ های گردن، صورت و چشم را خون فرا می گیرد، دیگر انسان در آن حالت زمام خویش را از دست می دهد و کارهایی می کند که شیطان خوش دارد و به آنها دستور می دهد در این هنگام در بست در اختیار شیطان و به فرمان او است و از خود اختیاری ندارد.

وقتی آتش غضب در سینه انسان مشتعل شد و خون چشم ها را پر کرد و شیطان اختیار را در دست گرفت، انسان دگیر از هیچ جنایت و خیانتی که مرتکب شود باکی ندارد. ممکن است به قتل و غارت، ضرب و جرح، سخریه و شماتت، حقد و حسد، فحش و

ناسزا، دروغ و تهمت، هتك عرض و آبرو، طرد و تحقير طرف و غيره دست زند.

احاديثى از معصومان عليه السلام در اين باره وارد شده: كه غضب را آتش شيطان به حساب آورده اند آنها از اين قرارند:

۱. حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم فرمود: (غضب پاره آتشى از شيطان است)(۲۸۸)

۲. ابوحمزه ثمالى از امام محمد باقر عليه السلام نقل مى كند كه آن حضرت درباره نكوهش غضب بى جا فرموده اند:

(اين غضب پاره اى از آتش شيطان است كه در قلب فرزندان آدم روشن مى شود. از اين رو، چون يكى از شما خشم گيرد، رگهاى گردنش پر و صورتش قرمز و چشمانش سرخ مى شود و شيطان داخل سينه او مى گردد.)(۲۸۹)

به وسيله غضب، شيطان به آرزوى خود مى رسد و مى تواند انسان را از حق منحرف كند؛ چون خود آن ملعون مى گويد: غضب وسيله شكار من است. به واسطه آن، بندگان خوب خدا را به دام مى اندازم و از بهشت دور مى كنم و به سوى جهنم مى كشانم.(۲۹۰)

روزى حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم به اصحاب خود فرمود: پهلوان در ميان شما كيست؟ عرض كردند: پهلوان و قوى در ميان ما به كى گفته مى شود كه پشت او به خاك نرسد.

حضرت فرمود: خير؛ اين ويژگى پهلوان نيست. بلكه پهلوان حقيقى كسى است كه شيطان در قلب او راه پيدا نكند تا غضب او را شعله ور گرداند؛ و خون رگ هاى او را پر كند. توانا كسى است كه هميشه به ياد خدا است و به وسيله خويشتن دارى، خشم خويش را مغلوب كند و او را بر زمين زند.(۲۹۱) (اشجع الناس من غلب هوى) وقتى آتش غضب شعله ور شد و زبانه كشيد بايد به وسيله وضو گرفتن با آب سرد آن را از بين برد و خاموش كرد.

در اين باره حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم فرمود: غضب از شيطان است، و خلقت شيطان از آتش، آتش هم به وسيله آب خاموش مى شود. پس اگر يكى از شماها غضب كند بايد وضو بگيرد، تا آتش غضب او را فرونشيند.(۲۹۲)

بنابراين، نتيجه گرفته مى شود كه: شيطان تمام فتنه ها، فساد، فحشا، قتل و خون ريزى را كه انجام مى دهد با اين لشكر خطرناك انجام مى دهد و با كمك آن به جنگ انسان مى رود.

جنگ شيطان

يكى از جاهايى كه شيطان با تما نيرو به جنگ انسان مى رود و در اين راه، از اين كه خودش آسيب ببيند يا فرزندان و پيروانش دهد بيمى ندار، هنگامى است كه انسان سرگرم ذكر خدا و درود بر پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم و آلش مى باشد.

پيامبر اكرم صلى الله عليه و آله و سلم درباره دعا و ذكر، فرمودند:اى امت محمد صلى الله عليه و آله و سلم! در مشكلات و سختى ها دست به دامن محمد صلى الله عليه و آله و سلم و آل او شويد و آنها را بخوانيد كه خداوند متعال ملائكه را يارى دهد بر شياطينى كه مى خواهند شما را منحرف كنند؛ زيرا هر كدام از شما دو ملك با او است يكى در طرف راست او كه نيكوكارى ها را مى نويسد و ديگرى در طرف چپ او گناهان را يادداشت مى كند. نيز با او دو شيطان از جانب ابليس است كه او را گمراه مى كنند. پس اگر يكى از شما وسواسى در قلبش پيدا شود، خدا را بخواند وبگويد:

(لا حول و لا قوة الا بالله العلى العظيم و صلى الله على محمد و آله الطيبين).

در اين هنگام آن دو شيطان خود را مخفى مى نمايند و مى روند پس ابليس از آن شخص شكايت مى كنند و مى گويند: اين شخص ما را خسته كرد جمعيت ما را زيادتر نما!

آن ملعون هم جمعيت آنها را زيادتر مى گرداند تا به هزار نفر برسند. پس از آن مى آيند و در برابر او قرار مى گيرند تا او را منحرف و گمراه كنند. هر وقت او را وسوسه مى كنند و به شك مى اندازند آن شخص ذكر و ثناى الهى مى گويد و درود بر پيامبر

اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت او می فرستد. شیاطین دیگر نمی توانند بر او چیره شوند و راه نفوذی برای آنان باقی نمی ماند و حیران می گردند. باز پیش ابلیس می روند و می گویند: هیچ راه نفوذی بر او نیست، مگر این که خودت شخصا به جنگ او بروی و او را اغوا و گمراه کنی.

سپس ابلیس خودش فرماندهی لشکر را به دست می گیرد. خداوند می فرماید: ای ملائکه! این ابلیس لعین است که با لشکریانش در برابر بنده ای از بندگان من قرار گرفته اند، بروید در مقابل او و لشکریانش قرار بگیرید. پس در مقابل هر شیطان صد هزار فرشته صف می بندند؛ در حالی که سوار بر اسب هایی از آتش هستند، و در دست هر کدام شمشیر و نیزه، تیر و کمان، کارد و اسلحه های دیگر از آتش است، فرشتگان با سلاح های خود با آنها می جنگند و از آنان می کشند. خود ابلیس را دستگیر و اسیر می نمایند و با شمشیرهای خود به او حمله می کنند. آن وقت فریاد آن ملعون بلند می شود و می گوید: خدایا! به من وعده دادی که مرا نکشی و تا روز معین زنده نگاه داری.

خداوند متعال می فرماید:ای ملائکه! درست می گوید، من وعده دادم که او را نمیرانم و نکشم، ولی وعده ندادم که سلاح را بر او مسلط نکنم و درد و عذاب را به او نچشانم و زخمی اش نکنم. تا می توانید او را با سلاح های خود بزنید و مجروح کنید. من او را نمی کشم و زنده نگاه می دارم. پس ملائکه وی را آن قدر می زنند که تمام بدنش مجروح می شود. آن گاه او را رها می کنند و می روند. آن ملعون هم برای درد و زخم های خود و هم برای فرزندانش که کشته شده اند ناله و گریه می کند. آسیب های او بهبودی نمی یابد، مگر با شنیدن صدای مشرکان که به خدا شکر می آورند و کافر می شوند. نیز اگر مؤمن بر حمد ثنای الهی و درود بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم اصرار ورزد، زخم های شیطان هم درمان نمی شود تا هنگامی که وی ذکر خدا را فراموش کند و با خدای خود مخالفت نماید، آگاه جراحات ابلیس بهبود پیدا می کند.(۲۹۳)

پس از آن که بهبودی کامل پیدا کرد، بر این بنده غالب می شود تا جایی که به او دهنه می زند و زین بر پشت می گذارد. اول خودش بر او سوار می شود، بعد از آن پیاده شده و به یاران خود می گوید: این بنده خدا، الان در اختیار ما است و پشتش آماده برای سواری ما می باشد. هر کدام از شما مایل باشید می توانید برگردن او سوار شوید! و ما هر وقت بخواهیم می توانیم سوارش شویم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس از این کتاب فرمودند:ای مردم! اگر می خواهید چشم شیطان همواره پر اشک و گریه کند و زخم هایش درمان نشود، به اطاعت و عبادت خدا باشید و ذکر خد و درود بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را فراموش نکنید. اگر غیر از این باشد، بدانید که شما از بندگان ابلیس هستید و هر وقت بخواهد او و لشکرش بر گرده و گردن شما سوار می شوند (و شما را به هر کجا که بخواهند می کشانند).(۲۹۴)

انتقام شیطان

شیطان ملعون با هر وسیله ای که بتواند انتقام خود را از اولاد آدم می گیرد. گاهی به وسیله جنگ، گاهی با منحرف کردن مردم از راه حق و حقیقت، گاهی با القای شبهه در دل سست ایمانان. در این جا لازم است داستانی را که حضرت علی علیه السلام از زبان شیطان نقل می فرماید بیان کنیم.

زینب کبری علیها السلام فرمود: چون ابن ملجم ملعون، ضربت بر سر پدر بزرگوارم زد و من آثار مرگ را در او مشاهده کردم، پیش رفتم و عرض کردم:ای پدر بزرگوار! او ایمن حدیثی برای من گفته که دوست داشتم آن را از دو لب مبارک شما بشنوم. آن حضرت فرمود:ای نور دیدگانم! حدیث همان است که ام ایمن برای تو شرح داده و نقل کرده است.

نگرانم که تو را جمعی از دختران نورس و زنان بی کس از اهل بیت عصمت به حال خواری و ترس در این شهر اسیر و دستگیر

دشـمنان گردید. و دشـمنان شـما همانند گرگان آدم خوار شما را احاطه کرده باشند. ای نور دیده من!ای زینب! شما را امر می کنم بر صبر و شـکیبایی. به حق آن خداوندی که دانه را شکافت و همه چیز را از پس پرده نیستی آفرید، در آن وقت در تمام روی زمین دوستان خدا فقط شما و شیعیان و دوستان شما هستند. برای خداوند ولی و دوستی به غیر از شما و شیعیان شما نخواهد بود.

دختـرم! زمـانی که رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم این حـدیث را برای مـا نقـل کرد، فرمود: در آن روز ابلیس لعین بـا همه یاورانش با سـر خوشی و سرور در روی زمین پراکنده می شوند و به همه دوستان خویش خطاب می کنند و می گویند:ای جماعت! دل خوش داریـد که انتقـام خود را از ذریه آدم گرفتم و بـدترین نـابودی را به آنـان چشانـدم. جهنم را به کشـندگان آنهـا به میراث دادیم، مگر جماعتی که دست به دامن این خانواده شونـد و پیروی از آن محمد صـلی الله علیه و آله و سـلم نمایند. بر شـما است که مردم را به بی وفـایی و شـبهه از این خانواده دور نماییـد. کاری کنیـد که با این خانواده و دوسـتان آنها دشـمنی نماینـد. درباره آنها جدیت کنید تا کفر و ضلالت و گمراهی آنها محکم شود و یک نفر رستگار نگردد و همه آنها از دین بیرون روند و جهنمی شوند! ای نـور دیـده مـن!ای زینب! هر آیینه ابلیس در این سـخن راست گفت؛ بـا این که کـار او دروغ گفتن است؛ از این رو که می داند برای دشــمنان هیـچ کـار پســندیده ای پـذیرفتنی نیسـت. و گناهـان دوسـتان شـما (مگر گناهـان کـبیره) قابـل بخشـش و بازگشـت است.(۲۹۵)

هم جنس شیطان

شیطان هم مانند آدمیان، هم جنس هایی دارد که با آنها نشست و برخاست می کند. هم جنس شیطان (تارک الصلوه) است. کسانی که برای نماز ارزشی قائل نیستند و آن را ترک می کنند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از شیطان پرسید: هم جنس تو کیست؟ عرض کرد: هم جنس من (دوری کننده از نماز است). شیطان به خواست خود از سـجده بر آدم سـرباز زد و نماز هم نمی خوانـد. از این رو، آن که با آگاهی نماز نمی خوانـد و از نماز و مسجد و جمعه و جماعات دوری می کند، از جنس او است. شیطان از فساد و گناه، خیانت و جنایت، قتل و غارت باکی ندارد، آدم بی نماز هم باکی ندارد؛ شیطان ایمان و اعتقاد به دا ندارد، ادم بی نماز هم اعتقاد ندارد، شیطان در پی فریب و گمراهی مردم است، (تارک نماز) هم در صدد فریب دادن مردم است.

مؤمنی که مشـغول نماز می شود، شـیطان می آیـد و او را وادار می کند تا فراموش کند که در حال نماز است و از یاد ا می برد چند رکعت خوانـد. شـخص بی نماز هم هنگام نماز خوانـدن مؤ من، وسوسه اش می کند که حالا کارهای دیگر را انجام بده، برای نماز وقت زیاد است، بعدا نماز را می خوانی!؟

شیطـان از هم جنسـان خود راضـی و خوشـحال است، چون آنهـا در کارها به شـیطان کمک می کننـد، زحمت را از دوش او بر می دارند و کارهای او را سبک می کنند.(۲۹۶) بی نماز حتی از شیطان هم بدتر است؛ زیرا:

شیطان که رانده گشت بجز یک خطا نکرد

خود را برای سجده آدم رضا نکرد.

شیطان هزار مرتبه بهتر ز بی نماز

کو سجده را بر آدم و این بر خدا نکرد

انباردار شیطان

شیطان کسانی را به خدمت می گیرد تا نگهبان و نگه دار دارایی اش باشند؛ همان گونه که آدمیان انبار دارانی برای حراست از اموال خود به خدمت می گیرند. شیطان آنان را وزیر خود ساخته تا آدم هایی را که بدهی های شرعی خود را نیم دهند و ذخیره می کنند، تحریک نمایند که هر چه بیشتر سرمایه اندوزی کنند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روزی شیطان را با قیافه شگفت آوری دید. چند سؤال از او پرسید، از جمله آنها این بود که، خزانه دار تو کیست؟

عرض کرد: کسانی که زکات مال خود را نمی دهند و آنها را جمع می کنند و به مصرفی که باید برسانند نمی رسانند.(۲۹۷)

و اگر بخواهند احیانا چیزی به کسی بپردازند. شیطان آنان را منع می کند و از فقر و بی چیزی می ترساند. قرآن در این باره می فرماید:

الشیطان یعدکم الفقر و و یاءمرکم بالفحشاء

(شیطان - هنگام پرداخت زکات و انفاق به محرومان، به انسان - وعده فقر و بی چیزی می دهد و می گوید: اگر زکات و وجوهات مال خود را بدهی در آینده فقیر می شوی و دستت از مال دنیا کوتاه خواهد شد.)(۲۹۸)

انسان ها را وسوسه می کند و می گوید: چرا شما زحمت بکشید و با سختی و مشکلات مالی به دست آورید و آن را به آسانی در اختیار دیگران قرار دهید؟ اضافی مالتان را به صورت طلا و نقره در آورید و برای آینده ذخیره کنید که محتاج دیگران نشوید. این ها هم فراموش می کنند که خدا فرمود: (در قیامت آن طلا و نقره را در آتش جهنم داغ می کنند و به صورت و پهلو و پشت آنها می گذارند و به آنها می گویند: بچشید عذاب خدا را، این ها همان طلا و نقره ای است که در دنیا جمع و ذخیره نمودید.)(۲۹۹)

عاقل کسی است که خود را خزانه دار شیطان قرار ندهد، گول وسوسه های او را نخورد، که هم در دنیا ضرر کرده و هم در قیامت به عذاب سخت دچار شود.

هشیار کسی است که نه فقط خود را خزانه دار شیطان نمی کند؛ بلکه با پرداختن زکات و دیگر بدهی های شرعی، آن را در خزانه خدا قرار می دهد و خدا هم بهترین خزانه داران است.

تیرهای شیطان

شیطان برای پیروزی بر دشمن تیرهایی دارد که به وسیله آنها با دشمن روبه رو می شود. آنها بر چند قسم است:

یکی نگاه کردن به زن هایی می باشد که بر انسان حرام است. حضرت عیسی علیه السلام می فرماید: (نگاه کردن به نامحرم تیری مسموم از تیرهای ابلیس است که خطا نمی رود، وقتی نگاه از چله چشم بیرون آمد، سینه و قلب را هدف قرار می دهد و آن جا را نشانه می رود.(۳۰۰)

حضرت رسول در این باره فرمود: غضب خداوند بر زنانی شدت پیدا می کند که شوهردار باشند در عین حال چشم خود را با نگاه کردن به دیگران سیر کنند.

دوم: زن ها هستند. در دیدار شیطان با حضتر یحیی علیه السلام می گوید: زن ها تیری از تیرهای من هستند که به خطار نمی روند.(۳۰۱)

سوم: دوستی پول و درهم و دینار است، حضرت امیر المومنان علیه السلام می فرماید: از جمله چیزهایی که فساد برانگیز است، درهم و دینار می باش دو آنها تیرهای شیطان اند کسی که آنها را دوست داشته باشد بنده دنیا است نه بنده خدا.(۳۰۲)

از ابن عباس نقل شده است: ولین بار که درهم و دینار به وجود آمد و بر آنها سکه زده شد، شیطان به سوی آنها توجه کرد و آن دو را برداشت و بر چشم خود گذاشت! بعد از آن به سینه خود چسباند. سپس از خوش حالی ناله ای سر داد و بار دیگر به سینه

خود چسباند و گفت: شما دو سکه، نور و روشنی چشم و میوه قلی من هستید! اگر بنی آدم شما را دوست داشته باشند؛ هر چند دیگر بت نپرستد، مرا باکی نیست. همان دوست داشتن پول برایم بس است.(۳۰۳)

آری! شیطان به وسیله این تیرها، بزرگ ترین شخصیت را از پا در می آورد، قارون را به دل زمین فرو می برد، فرعون را به دریا غرق، عمر سعد را جهنمی، شریح قاضی ملعون و میلیون ها انسان دیگر را بی چاره و بدبخت می کند.

مرکب شیطان

همان طور که انسان در رفت و آمدها به (مرکب) سواری نیاز دارد شیطان هم به (مرکب) احتیاج دارد که برای گشت و گذار سوار بر آن شود.

(مرکب) شیطان، (مرکب) انسان هم هست و هر دو شریک هستند و از آن استفاده می کنند. (مرکب) شیطان آن گونه که در روایات آمده (شتر) است. یکی از عللی که باعث می شود شتر را نکوهش کنند همین است که به شیطان سواری می دهد. در روایتی آمده که: شتر (مرکب) سواری شیطان است و به همین علی می گوید: گذشتن از میان قطار شتران، کراهت دارد، و نیز گوید: هیچ قطار شتری نیست مگر آن که میان هر دو شتر شیطانی راه می رود.

در جای دیگر آمده: بر پشت و کوهان هر شتر شیطانی سوار است. هرگاه می خواهید سوار شتر شوید (بسم الله) بگویید تا شیطان از آن پیاده شود. و گفته شده که: شتر از شیاطین و جن خلق شده است. شیطان هم به آن امر و نهی کرده و آن حیوان اطاعت می کند.

از این رو که شیاطین با شتر هم نشین هستند و بر آنها سوار می شوند، فقها و مراجع بزرگ درباره مکان نمازگزار می فرمایند: از جاهایی که کراهت دارد نماز خوانده شود، جایی است که شتران را می خوابانند؛ زیرا آن جا مکان شیاطین است.

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که آن حضرت فرمودند: در خوابگاه و جایی که شتران را می خوابانید، نماز نخوانید، زیرا آن جا پر از جن و شیطان است و نمی گذارند با توجه حضور قلب نماز بخوانید.(۳۰۴)

البته این طور نیست که هر شتری مرکب سواری شیطان باشد، بعضی از آنها از بهترین شترها هستند که به نام شتر خدا خوانده شده اند مانند شتر صالح پیغمبر و ناقه پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم.

رانده شدن شیطان

بعد از آن شیطان به آسمان هفتم راه پیدا کرد، در کنار عرش الهی منبری می گذاشتند و علم نور نصب می کردند. آن ملعون بالای منبر می رفت و ملائکه را اندرز می داد؛ چون به این مقام و مرتبه رسید. پیش خود گفت: اگر روزی این امر تبلیغ به دیگری واگذار شود من از او اطاعت نمی کنم؛ چون وی خود را در علم و عمل یگانه دهر و از همه بالاتر می دانست.

روزی ملائکه در لوح دیدند که به زودی یکی از مقربان درگاه خدا به نفرین ابدی گرفتار خواهد شد. از شیطان خواهش کردند دعا کند که خدا هیچ کدام از ایشان را به این بلا مبتلا نکند. در جواب گفت: این قضیه به من و شما مربوط نیست. من سال ها است بر این معنی اطلاع یافته ام! ملائکه باز الحاح کردند. او دعا کرد و گفت: خدایا! ایشان را ایمن گردان. ولی خودش را از غروری که داشت فراموش کرد.

روزی شیطان دید بر در بهشت نوشته اند: نزد ما بنده ای است که او را به انواع برخورداری ها گرامی داشته ایم. اگر او را به کاری واداریم سرپیچی می کند که به لعنت ابدی گرفتار خواهد شد. خود وی هزار سال او را لعن می کرد و نمی دانست که خود را لعن می کند! در آن مدت هر جا سجده ای می کرد و سر بر می داشت در آن جا نوشته شده بود (لعنه اله علی ابلیس) - چون اسمش

عزازیل بود - نمی دانست که خودش است.

روزی دید، در لوح نوشته شده: (اعوذ بالله من الشیطان الرجیم) پرسید: خدایا! این ملعون رانده شده، کیست؟ فرمود: بنده ای است که او را به انواع نعمت ها مخصوص کرده ام، ولی او مرا نافرمانی خواهد کرد و خوار و بدبخت خواهد شد، عرض کرد: او را به من معرفی کن تا هلاکش گردانم. فرمود: زود است که او را بشناسی. هنوز او تمرد و سرپیچی نکرده است تا مستوجب مجازات باشد.

هنگامی که ماءمور شد به آدم سجده کند قبول نکرد و به خاطر حب ریاست رانده درگاه الهی گردید. گفت: خدایا! مرا از سجده آدم معاف دار تا تو را عبادتی کنم که کسی تاکنون نکرده باشد! خطاب شد: آن چه به تو امر می کنم باید انجام دهی و من جز آن نمی خواهم و او را از بهشت بیرون کرد.(۳۰۵)

دام شیطان

انسان برای این که برخی حیوانات (از قبیل نهنگ، فیل، شیر و پلنگ) را به اختیار خود در آورد به دام نیاز دارد. شیطان هم دام هایی دارد که به وسیله آنها انسان ها را صید می کند. دام ها ممکن است با هم فرق داشته باشند.

یکی از دام ها شراب است. این دام شکار را به فرمان شیطان در می آورد. امیر المومنین علیه السلام می فرماید: یکی از چیزهایی که فتنه و فساد از آن بر می خیزد، شرب خمر است و آن دام شیطان می باشد. کسی که شراب را دوست داشته باشد؛ بهشت بر او حرام می شود. (۳۰۶)

تا انسان شراب نخورده باشد عقل و شعرو او بر جا است؛ ولی هنگامی که وسوسه شد و بدان آلوده گشت مهار عقلش از کف می رود و مانند حیوانات بلکه بدتر و پست تر از حیوان می شود. ممکن است به هر گناهی دست بزند و از هیچ کاری روگردان نخواهد بود. چون پیش از آن از انجام بسیاری گناهان شرم می کند ولی وقتی مست شد، حیای او از بین می رود و با فکری که دارد، از حیوان هم درنده تر می شود.

هرگاه انسان مست شود علنا دنبال فحشا و فساد می رود، آدم کشی می کند، حرف های پوچ و بی معنا می زند. شیطان او را به هر راهی که بخواهد می برد. در اثر مستی ممکن است پدر و مادر و نزدیکان خود را بکشد یا به مادر و خواهر خود تجاوز کند.

نقل شده که: شیطان روزی بر جوانی وارد شد و گفت: من مرگ هستم. اگر می خواهی از دست من رها شوی باید پدر پیر خود را بکشی، یا دست و پا و سینه خواهر خود را بشکنی، یا چند جرعه از شراب بخوری، جوان قدری فکر کرد و گفت: پدرم که احترامش بر من واجب است. خواهرم هم که برای من عزیز است، درباره آنها ظالمی نمی کنم. اما برای نجات خود چند جرعه شراب می خورم و از دست مرگ رهایی می یابم. وقتی که شیطان او را به دام انداخت و در دام شراب گرفتار کرد، هم پدر خود را کشت و هم دست و پا و سینه خواهر را شکست!؟

ابلیس شبی رفت به بالین جوانی

آراسته با شکل مهیبی سر و بر را

گفتا که منم مرگ اگر خواهی زنهار

باید بگزینی تو یکی زین سه خطر را

یا آن پدر پیر خودت را بکشی زار

یا بشکنی از خواهر خود سینه و سر را

یا ساغری از باده گلرنگ بنوشی

تا آن که بپوشم ز خطای تو خطر را

گفتا پدر و خواهر من هر دو عزیزند

هرگز نکنم ترک ادب این دو نفر را

لیکن چو به می دفع شر از خویش توان کرد

می نوشم و با آن بکنم دفع خطر را

جامی چو بنوشید بشد خیره ز مستی

هم خواهر خود را زد و هم کشت پدر را

عروس شیطان

خداوند در جهان از هر چیز جفتی آفریده و نر و ماده ای قرار داد. تا با زناشویی نسل آنها گسترش یابد.

شیطان جفت ندارد و تولید مثل او با سایر موجودات فرق دارد. در روایتی وارد شده:

شیطان وقتی می خواهد تولید مثل کند، ران های خود را به هم می مالد و از این راه تولید مثل می کند.

اما برای ارضای خواهش های نفسانی از چند راه وارد می شود:

یکی از آن راه ها نزدیکی با زنان است. آن گاه که مردی قصد هم بستری با همسر خود را می کند، اگر (بسم الله) و نام خدا بگوید، شیطان از او دور می شود؛ ولی اگر فراموش کند یا عمدا نام خدا را نبرد، او نیز حاضر می شود و با مرد شرکت می کند. قرآن در این باره می فرماید:

و شارکهم فی الاموال و الاولاد

خداوند خطاب به شیطان نمود و فرمود: (ای شیطان! در دارایی و فرزندان مردم شرکت کن).(۳۰۷)

دیگر، از راه لواط، با افراد مست. وقتی کسی شراب می خورد عقل و شعور خود را از دست می دهد و مست می شود و دیگر چیزی نمی فهمد. در این حال شیطان ملعون به آنان لواط می کند و شراب خوار مست را عروس خود می کند. حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در این زمینه می فرماید:

من بات سکرنا بات عروسا للشیطان

(کسی که شب را به پایان برد، در حالی که مست شراب باشد، شب را به صبح رسانیده در حالی که عروس شیطان بوده است).(۳۰۸)

در این باره حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: شراب خوار صبح را به شب می برد و شب را به صبح می رساند در حالی که خداوند بر او غضب ناک است.

و نیز فرموده: کسی که در شب شراب بخورد و مست و بی هوش شود، به طوری که به چیزی توجه نداشته باشد، عروس شیطان است - و آن ملعون را او لواط می کند. از این رو، وقتی از خواب بیدار شد، همان طور که از جنابت غسل می کند باید غسل نماید و اگر غسل جنابت نکند، هیچ عملی از او قبول نخواهد شد و خداوند او را از همه دشمن تر می شمارد.(۳۰۹)

بوسه و آب دهان شیطان

شیطان به خاطر یک بوسه زدن بر یکی از پادشاهان جبار و ظالم هزاران انسان بی گناه را نابود کرد.

نقل شده که: وقتی (ضحاک) به پادشاهی رسید، شیطان به صورت انسانی در آمد و پیش او رفت. بعد از ادای احترام گفت: ای

(ضحاک)! من آشپز ماهری هستم. اگر پادشاه مایل باشند. دوست دارم مرا آشپز خود قرار دهند تا هر روز غذای لذیذی برایشان تهیه کنم. ضحاک هم - چون یک پادشاه عیاش و خوش گذارن بود بدون آن که درباره آن ملعون تحقیقی بکند که از کجا آمده و چه کسی است؟ به عنوان آشپز مخصوص خود استخدام نمود و هر چه لازم بود در اختیارش قرار داد.

شیطان شروع به کار کرد. هر روز غذای خوش مزه ای برای (ضحاک) می پخت و سر وقت برای او می آورد. شاه هم از خوردن آن لذت می برد. روزی غذای بسیار خوش مزه ای آماده کرد و پیش (ضحاک) آورد. آن ظالم وقتی غذا را خورد بیش از پیش خوشش آمد و لذت برد. همان وقت او را خواست و گفت:

امروز غذای گوارایی فراهم کرده بودی، لازم می دانم تو را تشویق کنم و هر چه بخواهی به تو جایزه بدهم. شیطان در جواب گفت:ای پادشاه! من چیزی از شما نمی خواهم، ولی اگر درباره من لطفی داشته باشی، دوست دارم روی دو شانه اعلی حضرت را ببوسم، خواهش من فقط همین است. (ضحاک) هم پذیرفت و اجازه داد تا شانه هایش را ببوسد.

شیطان هم هر دو شانه او را بوسید و با آب دهن خود آلوده نمود. بعد از آن هم گریخت و پنهان شد. ناگهان از روی هر دو شانه او ماری بیرون آمد. بزرگ شدند و و همواره آزارش می دادند؛ به طوری که خورد و خواب و استراحت را از او سلب کرده بودند. هر چه طبیبان آنها را می کشتند باز بیرون می آمدند و در خواب و بیداری ناراحتش می کردند.

بعد از مدتی باز شیطان در پوشش انسان دیگری در کاخ (ضحاک) نمایان شد و گفت: من طبیب با تجربه ای هستم. شنیده ام که پادشاه را ناراحتی پیش آمده است که نه شب استراحت دارد و نه روز، شنیده ام که دو مار روی شانه او بیرون آمده و او را اذیت می کنند. آمده ام اگر اجازه بفرمایید شما را معاینه کنم، و اگر امکان داشته باشد معالجه نمایم. باز (ضحاک) بی آن که هیچ پرس و جویی کند و بپرسد از کجا آمده ای و تا حالا کجا بوده ای و چه کسانی را معالجه کرده ای؟ کجا درس خوانده ای و اصلا نام تو چیست؟ از کدام شهر و قبیله هستی؟ خود را در اختیار او قرار داد. شیطان هم قدری او را معاینه نمود و گفت: این مارها را نمی شود از بین برد، چون ریشه آنها در تمام بدن فرو رفته است و درمان پذیر نیست؛ لکن می شود کاری کرد که این مارها دیگر اذیت نکنند و در خواب و بیداری احساس ناراحتی نکنید.

بعد گفت: غذای این مارها مغز سر انسان است. هر روز باید مغز سر دو نفر انسان را بیرون آورید، و به این مارها دهید. همان وقت دستور داد دو نفر جوان را بکشند و مغز سرشان را بیاورند، (ضحاک) هم گفت: دو نفر جوان زندانی را کشته و مغز سرشان را پیش شیطان آوردند. آن ملعون مغز سر آن دو جوان را به مارها داد. مارها وقتی خوردند سیر شدند و دیگر ضحاک را اذیت نکردند. (ضحاک) چون مدتی بود که به خواب نرفته بود چند شبانه روز خوابید. وقتی مارها گرسنه شدند باز به حرکت آمدند و او را بیدار کردند.

باز شیطان گفت: بروید مغز سر دو جوان دیگر را بیاورید. این کار ادامه پیدا کرد و تمام جوان هایی که در زندان بودند روزی دو نفرشان را می کشتند. وقتی زندانیان تمام شدند هر روز دو جوان را از کوچه و بازار می گرفتند و مغز سرشان را برای مارها می آورند.

بعد از مدتی، آشپزها با هم گفتند: چرا ما برای این سفاک روزی دو جوان بی گناه رابکشیم؟ بلکه باید به جای مغز سر یک انسا مغز گوسفندی را در آوریم و با هم مخلوط کنیم و به مارها بدهیم و به همین کار پرداختند. روزی یکی از جوانها را نگاه داشتند.

بعد از مدتی آن جوانها را با شماری گوسفند که به آنها دادند، راهی شهر و دیار کردند و گفتند: در میا کوه و صحرا پنهان شوید تا (ضحاک) نداند. و از شیر این این حیوانات استفاده نمایند. آنان هم در همان دشت و بیابان صاحب زندگی شدند و نسلشان زیاد شد. اینکه کردهای اطراف، از نسل همان جوان هایی هستند که در بیابان به سر می برند و از ترس (ضحاک) فراری بودند.(۳۱۰)

آری، در یک بوسه و آب دهان آن ملعون این همه اثر بود و با این وسیله انتقام خود را از اولاد انسان گرفت.

نماز شیطان

شیطان، برای گمراه کردن انسان از یک شیوه ثابت استفاده نمی کند، بلکه برای هر کسی شیوه مخصوص به خود آن را به کار می برد تا موفق شود. برای هر کسی راه و روشی جداگانه دارد. یکی از راههای مؤ ثر و موفق آن ملعون، عبادت نمودن و نماز خواندن او است. برای منحرف کردن نمازگزاران از حربه نماز استفاده می کند؛ زیرا اگر کسی که راضی نیست خود را به هر گناهی بیالاید و نمازهایش پشتوانه معنوی او است، هیچ گاه به فرمان او در نمی آید که شب بخورد یا آدم بکشد تا دزدی کند. مسلما به فرمان او گردن نمی نهد ناگزیر، باید راهی بیابد که بتواند آرام آرام او را منحرف کند و به مقصود خویش راهنمایی نماید و آن، هم دردی و هم راهی با او در لباس نماز خوان و عابد است.

از امام صادق علیه السلام نقل شده: در بنی اسرائیل، عابدی بود که در غار کوه مدت ها خدا را عبادت کرده و همیشه مشغول نماز بود. شیطان هر چه خواست او را فریب دهد، نتوانست. از هر راهی که وارد شد مؤ ثر نیفتاد، تا آن که روزی بالای بلندی رفت و با صدای بلند فریاد کشید به طوری که همه لشکریانش دورش جمع شدند و گفتند: ای سید و بزرگ ما! چه روی داده که این قدر ناراحتی و فریاد می کشی.

گفت: از دست این عابد. او مرا بیچاره و حیران نموده، از هر راهی خواستم او را فریب دهم نتوانستم. آیا کسی هست که او را فریب دهد؟

یکی از آن میان برخاست و گفت: من او را فریب می دهم. شیطان گفت: از چه راهی؟ جواب داد: از راه دنیا، و سرخوشی های آن. آنها را برای او زینت می دهم. گفت: بنشین تو مرد میدان او نیستی؛ زیرا او علاقه به دنیا ندارد و لذت دنیا را نچشیده است.

دیگری برخاست و گفت: من می روم و او را فریب می دهم. گفت: از چه راهی؟ گفت: از راه شهوت و زنان، گفت: تو هم بنشین که مرد میدان او نیستی؛ زیرا او از شهوت به زنان آگاهی ندارد و تا حال لذتی از زن ها نبرده است که به این وسیله فریب بخورد.

سومی برخاست و گفت: اگر اجازه دهی من می روم و او را فریب می دهم. گفت: از چه راهی؟ جواب داد، از راه عبادت و نماز. گفت: برو، چون تو مرد میدان او هستی. آن ملعون صبر کرد تا شب فرا رسید و هوا تاریک شد، خود را به صورت یکی از عابدان درآورد. آمد صومعه آن عابد و گفت: ای عابد! من غریبم منزلی ندارم، حیرانم، مرا امشب میهمان کن و در صومعه خود پناهم بده. عابد هم او را پذیرفت. شیطان از اول شب تا صبح عبادت کرد و روز هم پیوسته مشغول نماز بود. نه غذا می خورد، نه استراحت می نمود و نه می خوابید؛ در حالی که عابد گاهی خسته می شد ولی ابلیس خسته نمی شد. او می خوابید و غذا می خورد ولی شیطان مدام نماز می خواند.

عابد پیش او رفت و گفت: اجازه می دهی سؤالی از تو بکنم. گفت: فعلاـ وقت ندارم، بگذار نماز بخوانم، با اصرار زیاد اجازه گرفت و گفت: ای بنده خدا! من عابدی مثل تو ندیده ام که این قدر عبادت کند، و نماز بخواند. تو چه کرده ای که این قدر عاشق عبادتی؟ به طوری که نه می خوری نه می خوابی و نه آرام داری و خسته نمی شوی؛ در حالی که من چنین نیستم.

گفت: علتش این است که من مرتکب گناهی شده ام و هر وقت به فکر آن گناه می افتم از ترس خدا بر خود می لرزم، خورد و خواب از من سلب می شود و مشغول نماز و عبادت می گردم، ولی تو تا به حال گناه و معصیتی انجام ندادی و ترس از خدا در دل تو نیست از این رو، در عبادت سست هستی و از آن خسته می شوی و گاهی استراحت می کنی و می خوابی.

عابد گفت: چه کرده ای و گناه تو چه بوده که این قدر از خدا می ترسی و عبادت می کنی؟ گفت: من زنا کرده ام وقتی به فکر آن می افتم، قدرت عبادتم بیشتر می شود. تو هم اگر می خواهی مانند من حال عبادت پیدا کنی، باید ولو یک مرتبه زنا کنی.

عابد گفت: من کسی را نمی شناسم که با او زنا کنم وانگهی، این کار خرج دارد و احتیاج به پول است؛ در حالی که من ندارم و

کسی به من پول نمی دهد. شیطان گفت: من به تو کمک می کنم و راهنمایی ات می نمایم. دست برد زیر سجاده و چهار درهم بیرون آورد به عابد داد و گفت: این پولها را بگیر و داخل شهر شو. سراغ خانه فلان زن فاحشه را بگیر و با او زنا کن، بعد از آن دیگر از نماز خسته نمی شوی.

عابد پول را گرفت و روانه شهر شد و سراغ خانه فلان زن فاحشه را گرفت. مردم خوشحال شدند و گفتند: عابد آمده که او را توبه دهد و از گناه منع کند. خانه را به او نشان دادند. با همان لباس وقیافه ای که داشت داخل شد و گفت: ای زن! این پول را بگیر و زود آماده شو که وقت نماز نگذرد.

زن نگاهی به او کرد و لباس و قیافه او را که دید دریافت وی از مشتریان او نیست والا سر و وضع خود را تغییر می داد و این قدر عجله نداشت. او اهل فسق و فجور نیست. ماجرا را از عابد پرسید: او هم تمام سرگذشت آن کسی که میهمان او شده و عبادت او را تا آخر برای زن نقل کرد.

زن فهمید که آن شخص شیطان بوده است. گفت: ای بنده خدا! او شیطان بوده و با نماز می خواسته تو را فریب دهد! برگرد و از این عمل منصرف شو که گناه نکردن بهتر از گناه کردن و بعد توبه نمودن است؛ زیرا شاید توبه قبول نشود یا عمر تمام شود؛ و در حالی بمیری که توبه نکرده باشی. ای عابد برگرد، اگر آن شخص هنوز مشغول نماز است بدان او انسانی بوده و اگر رفته بدان شیطان بوده، عابد وقتی برگشت کسی را ندید.

اتفاقا آن زن همان شب از دنیا رفت. صبح که شد، دیدند بر در خانه او نوشته شده، ای مردم! جمع شوید فلان زن را دفع کنید که از اهل بهشت است! مردم به شک افتادند، در کفن و دفن او حیران شدند! و سه روز دفن او را به تاءخیر انداختند. خداوند به حضرت موسی علیه السلام خطاب کرد که: برو و مردم را خبر کن، جنازه اش را غسل دهند و بر وی نماز بخوانند و در قبرستان مسلمانان دفن کنند. من به خاطر این که یکی از بندگان ما را از گناه منصرف کرد، او را بخشیدم و از گناهان او صرف نظر کردم و او را از اهل بهشت قرار دادم.(۳۱۱)

زمین شیطان

همین طور که شیطان در دنیا دست از انسان بر نمی دارد و همیشه به دنبال اوست و فریبش می دهد، در قیامت هم نمی خواهد از انسان دست بردارد و از او جدا شود؛ حتی وقتی داخل جهنم شد، از خداوند متعال خواهش می کند که با طرفداران و پیروانش به جهنم رود و با هم عذاب شوند. در بعضی از اخبار وارد شده: چون روز قیامت شود خداوند متعال امر فرماید که ابلیس را به جهنم ببرند.

وقتی به جهنم بردند می گوید: بارالها، تو خداوند عادل هستی و مرا در دنیا پیروان و فرمانبرانی بود. (خواهش می کنم که ایشان را نیز با من به دوزخ فرستی) خداوند به ملائکه خطاب می کند و می فرماید: علمای امت محمد صلی الله علیه و آله را حاضر کنید.

وقتی آنها را حاضر می کنند به ایشان خطاب می رسد: می خواهم از شما مسئله بپرسم! آن مسئله این است که:ای علمای امت محمد صلی الله علیه و آله! شما درباره زمینی که غاصبی آن را غصب کرده و در آن تخمی کشت نموده و حاصلی از آن به دست آمده است چه می گویید، آیا آن حاصل از کیست؟ - از مال صاحب زمین است یا از غاصب؟ عرض می کنند: بارالها! زمین مال صاحب اصلی او است و حاصل به دست آمده مال غاصب است که آن زمین را غصب نموده - چون در حدیث آمده:

الزرع للزارع و لو کان غاصبا

(حاصل به دست آمده مال زارع است ولو این که غاصب باشد.)

خطاب می رسد: امروز حکم من درباره ابلیس همان است که علمای امت محمد صلی الله علیه و آله گفتند. دلهای بندگان زمین

های من است که در عوض بهشت از ایشان خریده ام، قرآن در این باره فرموده:

ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنهْ

(به درستی که خداوند متعال از مؤمنان جان ها و مالهای آنها را خریده است برای این که بهشت را بجای آن به ایشان بپردازد)(۳۱۲)

شیطان لعین، آن زمین ها را که دلهای مردم باشند از من غصب کرد و تخم وسوسه در آن کشت نموده و حاصل معصیت از آن پیدا شده است. من زمین های خود را گرفتم – و حاصل زمین ها – و معصیت های ابلیس را به او واگذار کردم. پس همه معاصی را به گردن آن ملعون بار کنید و او را به دوزخ اندازید. منم آن خداوند عادلی که جور و ستم به کسی نمی کنم.(۳۱۳)

فروش شیطان

همین طور که خداوند عالم بهشت را به جای جانها و مالهای ایشان به مؤمنان می فروشد، شیطان هم چیزی (دنیا) را که ملک خود می داند، به طرف داران سست ایمان و از خدا بی خبر و خودباختگان دنیا می فروشد.

وارد شده است که: هر روز صبح شیطان لعین، دنیا را بلند می کند و با صدای رسا می گوید: آیا کسی هست از من چیزی را که همه اش زیان، غصه و اندوه، رنج و ناراحتی، بدبختی و بیچارگی، شقاوت و سنگ دلی، خودخواهی و بلند پروازی است و اصلا سرور و خوشحالی در آن وجود ندارد، بخرد؟

دنیاطلبان و دنیا دوستان می گویند: ما با همه عیوبی که دارد خواهانش هستیم و می خریم.

شیطان می گوید: بدانید که – فروشنده هنگام فروش جنس خود باید تمام عیوب ظاهر و باطن آن را برای خریدار بیان کند – من هم عیوب آن را برای شما بیان می کنم. این دنیا که شماطالب آن هستید عجوزه ای بدسابقه و دزد می باشد، از طرف دیگر با شما دشمن است و دشمنی می کند و دوست نخواهد شد، آن گونه که با پدران و گذشتگان شما دوستی نکرد و همه آنان را هلاک کرد.

اهل دنیا و خریداران آن می گویند: باکی نیست، ما حاضریم آن را با تمام کاستی هایش بخریم و فسخ هم ننماییم.

شیطان می گوید: بهای آن درهم و دینار نیست، بلکه سهم شما از بهشت است و من هم این دنیا را خریده ام به بهای لعنت خداوند و ملائکه و اولیای او، غضب و عذاب خداوند، ناامیدی از رحمت واسعه او جل جلاله.

می گویند: ما نیز به همین طور خریداریم. شیطان می گوید: علاوه بر قیمت، من نفع و سودی هم می خواهم. سودش دل بستن به آن است، هرگز دست برندارید و از آن جدا نشوید و همه چیز حتی ایمان و وجدان خود را فدای آن کنید.

ایشان می گویند: همه این ها را پذیراییم و حاضریم آنها را فدا کنیم. سپس وی برای آنان دعا می کند و با خوشحالی می گوید: این معاله برای شما مبارک نباشد، امیدوارم که از آن سود و نفعی نبرید و بدبختی آن گریبان شما را بگیرد و شما را هم نابود سازد.(۳۱۴)

خواب شیطان

همه چیز حتی درختان و گیاهان در زمستان می خوابند. شیاطین هم مانند همه آنها می خوابند. اما چگونگی خواب و وقت و مدت آن به درستی معلوم نیست. آنها کجا می خوابند و چگونه خواب می روند، مشخص نیست. فقط نحوه خواب آنها را می توانیم این گونه بگوییم. از روایات به دست می آید که: شیاطین به خلاف پیامبران بر روی صورت و پیامبران به پشت می خوابند.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم در یکی از وصیت های خود به علی علیه السلام فرمود: یا علی علیه السلام خوابیدن بر چهارقسم است:

۱. خواب انبیا: آنها بر پشت می خوابند به طوری که صورت آنها به طرف آسمان است.

۲. خواب مؤمنان: آنها به طرف راست می خوابند به طوری که دست راست آنان به زیر بدنشان قرار گیرد.

۳. خواب کفار و منافقان: که آنان به طرف چپ می خوابند.

۴. خواب شیاطین: که آنان به رو و شکم می خوابند.(۳۱۵)

گلایه شیطان

گاهی شیطان از دست بعضی افراد گلایه می کند. او تمام دنیا را از آن خود می داند و می گوید: چون مؤمنان می دانند که دنیا از آن من است، آن را دشمن می دارند و دنبال آن نمی روند، اما عده ای هستند که دنیا را طالبند و به آن عشق می ورزند.

شیخ عطار، در کتاب منطق الطیر، در همین باره داستانی را به شعر در آورده و قدری از گلایه و ناراحتی شیطان را متذکر می شود و می گوید:

عاقلی شد پیش آن صاحب چله (۳۱۶)

کرد از ابلیس بسیاری گله

مرد گفتش: ای جوان مرد عزیز

آمد بد پیش از این، جا بلیس (۳۱۷)

خسته می بود از تو و آزرده بود

خاک از ظلم تو بر سر کرده بود

گفت: دنیا جمله اقطاع (۳۱۸) من است

هست مؤمن آن که دنیا دشمن است.

تو بگو او را که عزم راه کن

دست از اقطاع من کوتاه کن

من به نیشش می کنم آهنگ سخت

زآنکه در اقطاع من زد چنگ سخت

هر که بیرون شد زاقطاعم تمام

نیست با وی هیچکارم والسلام

باز نقل می کند که روزی حضرت عیسی بن مریم علیه السلام خشتی را زیر سر خود گذاشته و خوابیده بود. شیطان آمد و گفت: ای عیسی! مگر تو زاهد نیستی؟ فرمود: چرا. عرض کرد: اگر زاهدی پس چرا دل به دنیا بسته ای؟ فرمود: دل بر چه بسته ام؟ گفت: به این خشتی که زیر سر گذاشته ای. آن حضرت خشت را از زیر سر برداشت و دور انداخت و بار دیگر خوابید.

شیخ عطار این داستان را هم به شعر آورده است:

عیسی مریم به خواب افتاده بود

نیم خشتی زیر سر بنهاده بود

چون گشاد از خواب خود عیسی نظر

دید ابلیس لعین را بر زبر(۳۱۹)

گفت: ای ملعون! چرا ایستاده ای

گفت: خشتم زیر سر بنهاده ای.

جمله دنیا چو اقطاع من است

هست آن خشت از آن من و این روشن است

تا تصرف می کنی در ملک من

خویش را آورده ای در ملک من

عیسی آن از زیر سر پرتاب کرد

روی را بر خاك و عزم خواب کرد

چون فکند آن نیم خشت، ابلیس گفت:

من کنون رفتم تو اکنون خوش بخفت

چون به سر خشت لحد خواهی نهاد

خشت بر خشتی چرا باید نهاد(۳۲۰)

ترس شیطان

شیطان همان طور که از عده ای در امان است و به آنها امید دارد، از عده ای هم می ترسد به طوری که هر وقت آنان را می بیند فرار می کند. از جمله: عالمانی هستند که به علم خود عمل می کنند و مردم را هدایت و دین و عقاید آنان را محکم می نمایند. مردم را بیدار کرده و به سوی رستگاری می کشانند.

آورده اند که: روزی یکی از علمای اهل ریاضت به سوی مسجد رفت. دید شیطان ملعون در مسجد ایستاده است گاهی پای خود را داخل مسجد می گذارد و چند قدمی با ترس پیش می رود، و گاهی با شتاب بیرون می آید.

گفت: ای ملعون! چه می کنی؟ در این جا چه می خواهی؟ چرا رنگت پریده و لرزانی؟ برای چه گاهی چند قدم پیش می روی و خود را داخل مسجد می کنی باز با عجله بیرون می آیی و ترس تو از چیست؟ شیطان گفت: جاهلی در این مسجد مشغول نماز است، یک نفر عالم هم در گوشه مسجد خوابیده. می خواهم این جاهل را وسوسه کنم و نمازش را باطل نمایم، ولی می ترسم آن عالم بیدار شود، هیبت آن عالم مانع است که من داخل مسجد شوم.

البته شیطان حق دارد که از عالم در حال خواب بترسد؛ زیرا خواب عالم از عبادت و نماز خواندن جاهل بهتر و ارزش آن بیشتر است.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم در این باره می فرماید:

یا علی نوم العالم افضل من عبادهٔ العابد الجاهل

(یا علی خواب عالم از عبادت عابد جاهل بهتر و فضیلت آن بیشتر است).(۳۲۱)

درهم کوبنده شیطان

اگر می خواهید از دشمن قدار انتقام بگیرید، اگر می خواهید انتقام خود و پدران و مادران و نیاکان خویش را از دشمن دیرینه

انسان بگیرید، اگر می خواهید قدرت و شوکت خود را در برابر دشمن سرکش چندین هزار ساله به نمایش گذارید، اگر می خواهید ضربه محکم و کاری را بر دشمن خستگی ناپذیر خود فرود آورید، اگر می خواهید دشمن با سابقه خود را از اطرافتان برانید و تا همیشه ماءیوسش کنید، اگر می خواهید دیگر آن دشمن سرسخت و پرکار به سراغ شما نیاید و روی شما سرمایه گذاری نکند، اگر می خواهید دشمن ترین دشمنان خود را که شیطان رجیم باشد مغلوب و منکوب کنید، اگر می خواهید آن ملعون را بکوبید و دست و پای او را خرد نمایید، نماز بخوانید.

یکی از ارکان نماز سجده است. آن پلید متمرد خواست خود را برخواست خدا مقدم دانست، وقتی که فرمان سجده بر آدم را نپذیرفت، مسلما نماز با سجده را هم نمی توانست بپذیرد. اگر او سجده می کرد، قابل هدایت بود، در حالی که به خدا گفت: خدایا! مرا به راه راست هدایت کن.

نمازی که به گفته بزرگ ترین فرستاده خدا حضرت خاتم الانبیا محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله وسلم که می فرماید: پایه دین، پیمان و عهد با خدا، معراج و وسیله بالا رفتن مؤمن، وسیله سنجش و معیار و میزان مردم، نسبت به دین مانند سر نسبت به بدن، مرز میان ایمان و کفر و خلاصه مفتاح و کلید بهشت است.

بعضی از اعمال و عبادات کوبنده شیطان است؛ چون همه ارکانش به مفهوم تسلیم شدن در برابر خداوند، وضع شده است و او به خاطر همین زیر بارش نمی رود. و گفته پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم که فرمود:

الصلوة مد حرة للشیطان

(همانا نماز کوبنده و شکننده شیطان است)(۳۲۲) و به وسیله نماز شیطان و یارانش فرو می پاشند.

رضایت شیطان

گاهی کردار انسان برای شیطان به قدری ارزش دارد و او را خوشحال می کند که می گوید: من به این اعمال راضی شدم؛ گرچه او هیچ کار دیگری انجام ندهد.

در خبری آمده که: شیطان لعین گفته: هرگاه بنی آدم سه خصلت را دنبال کنند، مرا کافی است. اگر چه اعمال دیگری را انجام ندهند، همان سه خصلت رضایت من است و بیشتر از آنها نمی خواهم.

اول آن که، خود را در میان خلق بزرگ شمارند و غرور و تکبر به خود راه دهند، مردم را حقیر و کوچک حساب کنند، اعمال خود را خوب و باارزش و اعمال مردم را بد و ناپسند بدانند. چنین افرادی از یاران ن هواداران من هستند و من از ایشان راضی ام.

دوم آن که، اعمال زشت و بد و ناپسند انجام داده و آنها را کوچک و بی ارزش جلوه دهند و در عبادات سهل انگار باشند، باکی از انجام دادن گناه نداشته باشند، گناه خود را فراموش نمایند و در صدد توبه نباشند. ایشان هم از یاران و مریدان من هستند و کمال رضایت را از آنان دارم.

سوم آن که، کاری که انجام می دهند از روی خودپسندی یا از روی ریا و بدبینی باشد. مردم را با زبان آزار دهند که این از بزرگ ترین گناهان است. حضرت صادق علیه السلام در این باره فرمودند: ای مردم! محافظت زبان از شرایط ایمان است و دشمن ترین مردم نزد خدا کسانی هستند که مردم از زبان آنان بترسند.(۳۲۳)

طبل زدن شیطان

شیطان هم مانند جارچیان دنیا برای جمع کردن مردم به زیر پرچم خود طبل می زند، طبلی دارد که هر وقت می خواهد مردم را از

یاد خدا غافل کند و هر دسته ای را به هر راهی که می خواهد بکشاند، دوال (۳۲۴) را محکم بر طبل می زند. وقتی صدای آن بلند شد مردم هر چند مشغول نماز و دعا، جماعت و جمعه، یا در مسجد و تکیه باشند، کار خود را رها کرده و با عجله خود را به زیر پرچم آن ملعون می رسانند.

در حدیثی وارد شده: که پیغمبری از پیغمبران الهی در مسجد با خدای خود مناجات می کرد و می گفت: خداوندا! از تو می خواهم که شیطان را با سیمایش به من نشان دهی تا او را ببینم و برنامه و کار او را بشناسم. از خداوند فرمان رسید که: ای پیامبر! از مسجد بیرون رو او را خواهی دید. وقتی آن پیغمبر از مسجد بیرون آمد، ابلیس را دید که بر در مسجد ایستاده در حالی که پرچمی در دست، و طبلی به گردن دارد و تیری به کمر بسته است. آن پیغمبر فرمود:ای ملعون! آنها چیست؟

گفت: ای پیامبر خدا! من هر روز با این وضع به در مسجد می آیم و یکی از یاران خود را به داخل مسجد می فرستم تا وقتی مردم سلام نماز را می دهند، در دل ایشان وسوسه کند. در این هنگام من دوال را بر طبل می زنم و سه مرتبه به آواز بلند ندا می دهم.

ندای اول این است که: (الطمع الطمع) چون این ندا به گوش جمعی از مردم طمع کار رسد، در همان ساعت روی از نماز بگردانند و در دل خود گویند: اگر دیگر این جا توقف کنیم از فلان کار و فلان معامله باز می مانیم! پس زود بیرون آمده و به زیر پرچم من جمع می شوند. چون هنگام مرگ ایشان رسد از این تیر زهرآلود به شکم ایشان می زنم تا در شک و شبهه افتند و بدون ایمان و بدون توبه از دنیا بروند.

ندای دوم من این است که: می گویم: (الحرص الحرص) پس هر که در دل او حرص دنیا باشد با خود می گوید: اگر بیش از این توقف کنم، دیگران خرید و فروش کنند و سود زیادی برند، ولی من از آن محروم می شوم! پس زود از مسجد بیرون می آیند و زیر پرچم من جمع می شوند.

آواز سوم من این است که: (المنع المنع) چون این صدا به گوش مردم رسد بخیلان در دل خود گویند: اگر بیش از این در مسجد درنگ نماییم، ممکن است فقیری داخل شود و از ما چیزی بخواهد. با این وسوسه زودتر خود را به بیرون از مسجد رسانده و به زیر پرچم من می آیند. در این هنگام من به ایشان می گویم: خوش آمدید، شما از یاران و لشکریان مایید. ولی آنان که در جای خود نشینند و تعقیب نماز بخوانند، از بندگان خالص خدا خواهند بود که حق تعالی درباره آنها فرمود:

الا عبادک منهم المخلصین

(شیطان به خدا گفت: تمام بندگان را گمراه می کنم - مگر بندگان مخلص را).(۳۲۵)

پس ای مؤمنان بعد از نماز اندکی در جای خود به تعقیبات بپردازید و زود از مسجد فرار ننمایید و فریب شیطان را نخورید و مخالفت با خدا را نکنید که دنیا به کسی وفا نکرده و بی اعتباری آن بر همه معلوم است.(۳۲۶)

تو را دنیا همی گوید شب و روز

که هان از صحبتم پرهیز، پرهیز

مده بر خود فریب رنگ و بویم

که هست این خنده من گرم آمیز

کتاب شیطان

هر کس برای رواج مذهب و عقیده و افکار خود کتاب می نویسد و به وسیله آن، مرام خود را میان مردم انتشار می دهد. کتاب و نوشته نه فقط برای یک نسل بلکه برای نسل های بعد نیز مورد استفاده قرار می گیرد.

شیطان هم مانند انسانها برای نشر افکار و مرام خود، کتابی نوشته و در میان پیروان خود مانند ساحران و جادوگران پخش کرده و

آن را به (آصف بن برخیا) و حضرت سلیمان بن داود علیه السلام نسبت داده که حاوی سحر و جادو است.

نقل شده: بعد از آن که حضرت سلیمان علیه السلام رحلت نمود، بعد از مدتی که موریانه ها به وسیله خوردن عصای او مرگش را آشکار کردند. شیطان ملعون از فرصت استفاده کرده و کتابی درباره سحر و جادو تاءلیف کرد و در پشت آن نوشت، کتابی است که (آصف بن برخیا) برای پادشاه خود، سلیمان ابن داود، نوشته و از ذخیره ها و گنج های علم است.

در این کتاب آمده: هرکس بخواهد فلان کار را انجام دهد باید متوسل به فلان سحر شود. هر کس بخواهد فلان عمل را انجام دهد، باید به فلان جادو عمل کند. بعد از نوشتن، آن را زیر تخت حضرت سلیمان دفن کرد. سپس آن کتاب را همان جا به مردم نشان داد.

مردم دو دسته شدند، یکی کفار و یهود؛ بعد از این که کتاب را دیدند گفتند: غلبه سلیمان بر ما و بر همه موجودات به سبب سحرهایی بوده که در این کتاب نوشته شده است! آنان هم مطالب آن کتاب را به کار گرفتند و سحر و جادو را همه جا ترویج داده و به مردم آموختند.

دیگری مؤمنان و یکتاپرستان؛ ایشان می گفتند: حضرت سلیمان بنده خدا و پیغمبر او است. آن چه را که انجام می داد، و تسلطی که بر همگان داشت، به اعجاز پیغمبری و قدرت ربانی بوده. مربوط به سحر و جادو نبوده است! قرآن در این باره می فرماید:

واتبعوا ما تتلوا الشیاطین علی ملک سلیمان و ما کفر سلیمان و لکن الشیاطین کفروا یعلمون الناس السحر

(یهود) (از آن چه شیاطین در عصر سلیمان بر مردم می خواندند، پیروی کردند. و سلیمان هرگز - دست به سحر و جادو نیالود - کافر نشد. ولکن شیاطین کفر ورزیدند و به مردم سحر آموختند - و خود از آن تبعیت نمودند)(۳۲۷)

غرور شیطان دائمی نیست

این طور نیست که شیطان از عمل خلاف خود حقیقتا خوشحال باشد بلکه ناراحت هم است. گاهی اوقات پیش پیامبران الهی آمده و درخواست توبه و عفو نموده است. باز هم کبر و نخوت، غرور و بد ذاتی دیرینش مانع از توبه او شده و باز به حال قبل باقی مانده است.

روزی پیش حضرت نوح علیه السلام آمده و از کرده خود اظهار پشیمانی کرد و گفت: یا نبی الله! می خواهم توبه کنم و از کرده خویش پشیمانم؟ آیا توبه من در پیش گاه خداوند متعال پذیرفته است و مرا قبول می کند؟

آن حضرت فرمود: خداوند (ارحم الراحمین) و تواب و غفار و کسی است که توبه بندگان را قبول می کند.(۳۲۸) اگر واقعا پشیمانی و می خواهی توبه کنی، اول باید بروی بر قبر حضرت آدم ابوالبشر سجده کنی تا خداوند متعال تو را بیامرزد.

آن ملعون وقتی این را شنید: کبر غرور او اجازه نداد و تعصب او مانع این کار شد و گفت: ای نوح! من در بهشت و در میان ملائکه برخود آدم سجده نکردم - در حالی که او استاد فرشتگان بود. حال چگونه بر مرده و قبر او سجده کنم. اگر بنا بود سجده کنم از همان اول بر زنده آدم سجده می کردم، نه الان که بر خاک او سجده کنم.(۳۲۹)

طلب مغفرت شیطان

شیطان با این همه خباثت ذاتی که بر شمردیم، از درگاه الهی ماءیوس و ناامید نمی شود، در اماکن مقدسه و پیش افراد بزرگ و مقدس و اولیای خدا ظاهر می شود و از آنان می خواهد تا واسطه شوند که گناه وی بخشوده شود. منطقش این است که من هر چه گناهان بزرگ انجام دهم، نافرمانی خداوند متعال کنم، رحمت خدا از آن بزرگ تر است، و امید می رود که خدای بزرگ گناهان

بزرگ مرا هم بیامرزد.

از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که: ایشان فرمودند: من در کنار کعبه معظمه نشسته بودم. ناگهان دیدم پیرمردی کمر خمیده، در حالی که از اثر پیری ابروهایش بر چشمانش افتاده، عصایی به دست گرفته، کلاهی قرمز بر سر نهاده، عبایی از مو بر دوش انداخته و به دیوار کعبه تکیه داده بود، نزدیک پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم آمد و گفت:

یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم! از خدا بخواه که مرا بیامرزد و قرین رحمت خود فرماید. حضرت فرمود: ای پیرمرد! سعی تو ضایع و عمل تو باطل شد و از بین رفت.

سپس از پیش آن حضرت رفت. ایشان به من فرمودند: یا علی! آیا شناختی او را؟ عرض کردم: خیر یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم! فرمود: آن شخص شیطان رجیم بود!

علی علیه السلام می گوید: من دنبالش دویدم تا به او رسیدم. با او در آویختم تا او را به زمین زدم و روی سینه اش نشستم. دست بر گلوی او گذاشتم که او را خفه کنم. به من گفت: یا علی! مرا خفه مکن! زیرا مهلت داده اند تا روز معین و معلوم. یا علی! به خدا قسم من تو را دوست دارم و این حرف را جدا می گویم. کسی با تو دشمن نیست و نمی تواند دشمن تو باشد مگر این که من در نطفه او شرکت کرده باشم، یا ولدالزنا باشد علی می فرماید: من خندیدم و آزادش کردم.(۳۳۰)

دفع وسوسه شیطان

چند کار است که اگر انسان آنها را انجام دهد وسوسه شیطان از او دفع می شود و آن ملعون تا مدتی قادر نیست او را وسوسه نماید.

۱. پناه بردن به خدا: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: وقتی شیطان یکی از شما را وسوسه کند باید به خدا پناه برید و بگویید:

(امنت بالله و برسوله مخلصا له الدین). (۳۳۱)

و نیز آمده: زمانی که در قلب تو شکی رخنه کند باید بگویی:

(هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شیی ء علیم). (۳۳۲)

۲. حنا: در حنا بستن چهارده خصلت است: نهم از آنها این که وسوسه شیطان را کم می کنند.(۳۳۳)

۳. خوردن انار: امام صادق علیه السلام فرمود: انار زمانی که در معده قرار گیرد تا چهل روز وسوسه شیطان را از بین می برد.(۳۳۴)

۴. آب نیسان: آن آب بارانی است که بعد از ۲۳ روز از که عید نوروز گذشت تا سی روز بعد از آن می گیرند.(۳۳۵) کسی که دوست دارد شیطان با وسوسه خود او را اذیت نکند، از آب نیسان بیاشامد.(۳۳۶)

۵. شستن سر با سدر: امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که سر و صورت خود را با برگ سدر بشوید، خداوند شیطان را هفتاد روز از او دور می گرداند.(۳۳۷)

۶. مسواک: امام صادق علیه السلام فرمود: بر شما باد به مسواک کردن؛ زیرا آن وسوسه شیطان را از سینه انسان بیرون می برد.(۳۳۸)

۷. ذکر اهل بیت: ذکر اهل بیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم برای وسوسه در سینه انسان شفا است (۳۳۹) (از همه مهم تر این که انسان درود بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم به فرستد.

۸. روزه گرفتن: روایت شده که: هر کس در هر ماه سه روز، روزه بگیرد آن سه روز مطابق روزه همه دنیاست و وسوسه شیطان را از قلب بیرون می برد.(۳۴۰)

گدائی نمودن شیطان

شیطان بارها و بارها کاسه گدایی پیش پیامبران برده و از آنان میوه و طعام بهشتی طلب نموده است، ولی آنان چون او را می شناختند چیزی به وی نداند. از جمله:

۱ – در زمان آدم:

وقتی حضرت آدم علیه السلام انگور کاشت، شیطان پیشش آمد و از انگور خواست. آدم، چیزی به او نداد و مواظب بود که شیطان از این میوه ندزدد و نخورد. روزی پیش حضرت حوا آمد گریه کرد و خواهش نمود که یک خوشه انگور به او دهد. او هم خوشه انگوری به او داد. وقتی در دهان گذاشت و خواست بخورد حضرت آدم متوجه شد. فورا آمد و از دهان او بیرون آورد و فرمود: میوه بهشتی بر تو حرام است و نباید بخوری!

۲ – در زمان ابراهیم:

وقتی حضرت ابراهیم علیه السلام ماءمور شد که فرزند خود را قربانی کند – اسماعیل را به قربان گاه برد – یک قربانی به جای او از بهشت آمد و حضرت آن را قربانی کرد و بر روی الاغ انداخت و به مکه آورد. چون خواست گوشت حیوان را تقسیم کند، شیطان به صورت گدایی پیش ابراهیم آمد و گفت: ای خلیل الله! از گوشت قربانی فرزندت مقداری هم به من فقیر بده. ابراهیم هم خواست چیزی به او بدهد که جبرئیل آمد و گفت: وی شیطان است، خصیتین و سپرز آن را به او بده.

۳ – در زمان حضرت رسول:

آن ملعون پی در پی به خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به گدایی می آمد؛ چون می دانست که این بزرگواران سایل را رد نمی کنند.

بعد از آن که جعفر بن ابی طالب از حبشه بازگشت. روزی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم و جعفر به خانه حضرت علی علیه السلام آمدند. چون در خانه چیزی برای پذیرایی نبود حضرت فاطمه علیهاالسلام دو رکعت نماز خواند و سر به سجده نهاد و از خداوند طلب غذا نمود. وقتی سر از سجده برداشت، دید طبقی آماده است و در آن مقداری خرما و هفت گرده نان و هفت مرغ بریان، یک ظرف شیر و یک ظرف عسل در آن هست. آنها را برداشت آورد در خدمت آن حضرت گذاشت و همه آماده خوردن شدند.

در این هنگام شنیدند سایلی از پشت در صدا می زند: ای اهل بیت کرم وجود! از این طعام که می خورید، اندکی هم به من بدهید. فاطمه زهرا، نانی برداشت و یک مرغ بریان روی آن گذاشت و خواست که به سائل دهد در این وقت حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم او را از دادن به سائل منع فرمود. آن سائل هم رفت. بعد از مدتی با قیافه دیگر وارد شد؛ در حالی که پارچه و تخته ای به پای خود بسته بود تا اهل خانه گمان کنند که پای او شکسته و معلول است.

تخته ها بر پای بسته از چپ و راست

تا گمان آید که او بشکسته پا است

کنار در خانه آن حضرت ایستاد و با صدای بلند فریاد زد و گفت: ای اهل خانه جود و کرم و احسان! به من معلول و پای شکسته کمک کنید. مقداری از غذایی که می خورید به من بی نوا بدهید. باز فاطمه زهرا (س) خواست چیزی به او دهد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم منعش کرد و فرمود: ای ملعون گم شو تو ر شناختم!؟

دیدش و بشناختش چیزی نداد

رفت و باز آمد بپوشید از لباء

بار سوم، خود را به صورتی دیگر در آورد تا شایـد به او کمک کننـد. به صورت کودک کور و بی چشـمی آمـد در خانه و گفت: ای اهل بیت! من عاجزم، کورم، یتیم هستم، مقداری غذا به من عنایت کنید! باز آن حضرت فرمود: تو را شناختم از این جا برو.

برای بار چهارم: باز شـکل و قیافه خود را عوض نمود، خود را به صورت زنی مسـکین و بیچاره، چادری کهنه به سر خود انداخت و کفش پاره به پا نمود و آمد بر در خانه فاطمه نشـست و شروع کرد التماس نمودن و طلب غذا کردن. باز رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم او را شناخت محرومش کرد.

چون که عاجز شد به آن گونه مکید(۳۴۱)

چون زنان او چادری بر سر کشید

آمد و بر آستان در نشست

سر فرو افکند و پنهان کرد دست

هم شناسیدش ندادش صدقه ای

بر دلش آمد زحرمان حرقه ای (۳۴۲)

فاطمه زهرا علیهاالسلام از رد نمودن فقرا و مساکین که امروز پدرش همه را رد کرد تعجب نمود و گفت:

ای پدرا! تا به حال سابقه نداشت که شـما فقیری را از در خانه ناامید برگردانید، ولی امروز چندین نفر از فقرا و بی نوایان آمدند و به هیچ کدام چیزی ندادید و همه را دست خالی رد نمودید: فرمود: ای دخترم! چون غذایی بهشتی است، بر اینها حرام است.

فاطمه عرض نمود: مگر این ها چه کسانی بودند.

فرمود: همه اینها شیطان بودنـد و می خواسـتند از غـذاهای بهشتی بخورنـد. اگر امروز از این غـذاها می خوردنـد از اهل بهشت می شدند.

نعمت جنات خوش بر دوزخی

شد محرم گر چه حق باشد سخی (۳۴۳)

رودست خوردن شیطان

در گذشـته، بعضـی از مردم شـیطان را می دیدنـد، با او صـحبت می کردند و گاهی هم به جای این که شـیطان آنها را فریب دهد و کلاه سرشان بگذارد، آنها سر شیطان کلاه می گذاشتند، اسرار آن ملعون را به دست می آوردند و با او مخالفت می کردند.

روزی مؤمنی با شیطان ملاقات کرد. بعد از گفت و گوهایی، گفت: می خواهم با تو دوست و رفیق شوم و از تو اطاعت نمایم.

شیطـان گفت: عجبـا! همه از دست من می گریزنـد و بیم دارنـد، تو می خواهی بـا من دوست و رفیق شوی و حرف مرا قبول کنی و اطاعت نمایی!؟

آن شـخص گفت: من با دیگران فرق دارم و تصـمیم گرفته ام با تو رفیق باشم. شیطان خیلی خوشحال شد و گفت: قبول دارم، اما به من قول بده که اسرار مرا فاش نکنی و به دیگران نگویی.

مرد مؤمن گفت: اشـکالی ندارد و باهم عقد برادری بستند. شیطان گفت: اول کاری که باید بکنی این که نماز را ترک نمایی؛ زیرا هیـچ چیز ماننـد نماز مرا ناراحت نمی کنـد و دل مرا به درد نمی آورد. نماز رنگ مرا زرد و پشت مرا خم می کنـد، به واسـطه نماز بیشترین مردم به بهشت می روند. مرد مؤمن قبول کرد و گفت: دیگر چه اعمالی باید انجام دهم و چه دستوری می دهی؟

شیطان گفت: دروغ بسیار بگو، هر کجا دروغ گویند آن جا حاضر شو و به دروغ آنها گوش فرا بده؛ زیرا بیشترین غضب الهی برای دروغ گویان است.

مرد مؤمن وقتی چنین شنید، سر به سوی آسمان بلند کرد و گفت: بار الها! از همین جا عهد کردم که تا زنده ام دروغ نگویم و هرگز نماز خود را ترک نکنم و آن را کوچک نشمارم، هر کجا و در هر کاری باشم نماز خود را از اول وقت تاءخیر نیندازم و همان جا مشغول نماز شوم.

وقتی شیطان این را شنید، فریادش بلند شد و گفت: مگر نگفتی اسرار مرا فاش نکنی و هر چه بگویم انجام دهی؟ مگر با من عقد اخوت نبستی؟ چرا عکس گفته های من رفتار می کنی؟

مرد مؤمن گفت: خواستم ببینم از چه چیزهایی ناراحت می شوی تا من همان ها را انجام دهم و مخالفت خود را با تو آشکار کرده باشم. وقتی چنین حرف هایی از آن مرد شنید ناله و فریادش بلند شد و خود را از ناراحتی بر زمین زد و گفت: ای وای! از این دو سری که هرگز به کسی نگفته بودم و تو فرا گرفتی و به عهد خود وفا نکردی من هم با خود عهد می کنم که دیگر اسرار خود را به اولاد آدم نگویم.(۳۴۴)

رانده شدن یاران شیطان

وقتی قیامت برپا شود، همه خلایق در آن روز جمع می شوند. شیاطین، جباران، ظالمان، کافران و پیشوایان کفر را با پیروانشان به پیشگاه خداوند متعال آورده و محاکمه می نمایند. سپس به فراخور گناهان، افراد را جهنمی کرده و پاداش می دهند.

در این هنگام پیروان شیاطین، جباران و ظالمان که کورکورانه از آنان تبعیت و تقلید کرده اند خطاب به آنها می کنند و می گویند: ما در دنیا، پیروان و فرمان بردار شما بودیم و الان به واسطه همان اعمال گرفتار عذاب جهنم هستیم. آیا ممکن است شما، هم اکنون به خاطر رهبر و پیشوا بودنتان سهمی از عذاب های مرا بپذیرید تا قدری از عذاب ما کاسته گردد؟

آنها بلافاصله می گویند: اگر خداوند ما را از این عذاب سوزان نجات داد و به بهشت برد ما هم شما را راهنمایی می کنیم؛ ولی افسوس که کار از اینها گذشته است. چه ناله و بی تابی کنیم و چه صبر و شکیبایی، راه نجاتی برای ما و شما وجود ندارد. در این حال شیطان خود را تبرئه می کند و جرم و گناه خویش را به گردن پیروان خود می اندازد. قرآن در این باره چنین می فرماید:

و قال الشیطان لما قضی الامران الله و عدکم و عد الحق و وعدتکم فاخلفتکم و ما کان لی علیکم من سلطان الا ان دعوتکم فاستجبتم لی فلا تلولونی و لوموا انفسکم ما انا بمصرخکم و ما انتم بمصرخی انی کفرت بما اشرکتمون من قبل ان الظالمین لهم عذاب الیم.

(و شیطان هنگامی که کار - حساب بندگان صالح و غیر صالح - پایان پذیرفت - و هر کدام به سرنوشت و پاداش و کیفر قطعی خود رسیدند - به پیروان خود چنین می گوید: خداوند، به شما وعده حق داد و من نیز به شما وعده - پوچ و بی ارزشی که خودتان می دانستید - دادم. سپس از وعده های خود جستم - البته این را بدانید که - من بر شما تسلطی نداشتم و شما را وادار نمی کردم. تنها - کاری که کردم این بود که - از شما دعوت نمودم و شما هم با میل و اراده خود دعوت مرا پذیرفتید، بنابراین، هرگز مرا سرزنش نکنید، بلکه خویشتن را ملامت کنید. - که چرا دعوت شیطنت آمیز مرا پذیرفتید. خودتان کردید که لعنت بر خودتان باد - (۳۴۵).)

(به هر حال) نه من می توانم در برابر حکم قطعی و مجازات پروردگار به فریاد شما برسم و نه شما می توانید فریاد رس من باشید. من اکنون اعلام می کنم که، از شرک شما درباره خود، و این که اطاعت مرا در ردیف اطاعت خدا قرار دادید بیزارم و آن کفر را نمی پذیرم - اکنون فهمیدم که این شرک شما در اطاعت از من، هم مرا بدبخت کرد و هم شما را. همان بدبختی و بیچارگی که راهی برای اصلاح و جبران آن وجود ندارد.

به این ترتیب، شیطان لعین نیز با سایر خودکامه گان که رهبران گمراهی بودند، هم آوازه شده و تیرهای ملامت و سرزنش خود را به این پیروان بدبخت و بیچاره نشانه گیری می کند. در واقع این یک نوع مجازات روانی برای پیروان شیطان است. آن ملعون آن

قدر در کار خود استاد و ماهر است که هم در دنیا مردم سست ایمان را گمراه و منحرف می نماید و از حق و حقیقت دور می کند و هم در آخرت آنها را محکوم و سرزنش می نماید. از طرف دیگر خود را تبرئه کرده و بی گناه معرفی می نماید.

آن روز به پیروان جاهل و سست ایمان خویش ایراد می گیرد و می گوید: برای هدایت شما پیامبرانی از جانب خدا آمدند و آنها هم برای جلوگیری از انحراف شما جانشینانی بعد از خود برگزیدند. از طرف دیگر، قرآن کتاب آسمانی، امامان معصوم – علیهم السلام – و همه علمای متعهد و گاه مؤمنان وارسته برای ارشاد و هدایت شما دست به دست هم دادند تا شما را از وسوسه های من دور داشته و به صراط مستقیم بکشانند؛ اما شما با این که آنها را می دیدید و کلام ایشان رامی شنیدید و در میانشان بودید، آن قدر مست و مغرور گناه و دل باخته وسوسه های شیرین من بودید که حرف آنان را قبول نکردید و با این که حرف مرا نمی شنیدید خریدارش شدید و به یاران من پیوستید.

سپس به آنان می گوید: شما کجا و کی مرا دیدید، کجا و کی حرف مرا شنیدید؟ شما دروغ می گویید! من اصلا شما را نمی شناسم. شما خودتان خراب بودید، بی دین و فاسد بودید، چرا دیگران منحرف نشدند. لعنت خدا و ملائکه بر خودتان باد که به دستور خالق و رازق خود عمل نکردید. به این ترتیب، جنگ بین شیطان و طرف دارانش خاتمه پیدا می کند و هر کسی به سزای اعمال خود می رسد.

تهمت شیطان به زکریا

شیطان چون نمی توانست بر پیامبران الهی دست پیدا کند، از دشمنی و خشمی که از ایشان داشت برای کشتن و بی اعتبار کردن آنان تهمت های ناروایی را به آنان نسبت می داد. از جمله: تهمت زنا به زکریای پیغمبر است.

از وهب بن منبه روایت شده: روزی که مریم عیسی علیه السلام را آبستن شد و مردم مطلع شدند، شیطان در میان بنی اسرائیل به صورت یکی از عابدهای بیت المقدس در آمده و به مریم فحش و ناسزا می داد، و می گفت: ای مردم! زکریا با مریم روابط نامشروع دارد. وی چون مریم را زیبا و صاحب جمال دیده با او زنا کرده! و مریم از زکریا حامله شده. زکریا را بکشید که همه ما را بدنام کرده است.

مردم درصدد کشتن زکریا بر آمدند و بر سر وی ریختند تا او را بکشند. زکریا از ایشان گریخت تا به درختی رسید و به آن پناه برد. درخت برای او شکافته شد و گفت: ای زکریا! داخل شو. وقتی داخل شد درخت به هم آمد و آن حضرت از نظرها پنهان شد.

شیطان با بنی اسرائیل از پی آن حضرت می آمدند تا به درخت رسیدند، – آن معلون دستور ساختن اره دو سر داد، او دست خود را بر درخت گذاشت و از پایین تا بالا کشید. دل آن حضرت را از پشت درخت شناخت و دستور داد همان جا رابا اره دو سر بریدند. بعضی گویند: اره را از بالای درخت گذاشتند، به طوری که اره از فرق سر او بگذرد – و آن حضرت را در میان درخت دو نیم کردند.

اره بر فرقش گذاشت و گفت: چونی

گفت: بر اولاد آدم هرچه آید بگذرد

زکریا از این ماجرا احساس درد و ناراحتی نکرد و به شهادت رسید. آن ملعون، بعد از این، میان بنی اسرائیل ناپدید شد و دیگر کسی او را ندید!

بعد از شهادت زکریا خداوند متعال عده ای از فرشتگان را فرستاد تا آن حضرت را غسل دادند و بر او نماز خواندند و بدن مطهر او را دفن نمودند.(۳۴۶)

تهمت شیطان به مریم

شیطان بعد از آن که حضرت زکریا را به شهادت رسانید، در صدد برآمد که آبروی حضرت مریم را نیز بریزد و در پی فرصت بود. وقتی حضرت عیسی علیه السلام متولد شد، آن ملعون به صورت زنی از بنی اسرائیل در آمد و آنان را واداشت تا به مریم ناسزا گویند و آب دهان به صورت ایشان اندازند.

وقتی زن ها مریم را دیدند که فرزندش را در آغوش گرفته می آید، شروع کردند به ایشان ناسزا گفتن. به او گفتند: ای مریم! حیف از آن سابقه درخشان و این آلودگی! صد حیف از آن دودمان پاکی که این گونه بدنام شد. ای مریم! تو مسلما کار بسیار عجیب و بدی انجام دادی! این کار شایسته تو نبود. بعضی به او گفتند: ای خواهر هارون! پدر تو آدم بدی نبود، مادرت نیز هرگز آلودگی نداشت و زناکار نبود.

در این هنگام، مریم به فرمان خدا سکوت کرد. تنها کاری که انجام داد این بود که اشاره به نوزادش عیسی علیه السلام کرد - که از او بپرسید. آنها گفتند:

ما چگونه با کودکی که در گاهواره است سخن بگوییم؟! - ای مریم! ما را مسخره کرده ای - ولی این حالت چندان به طول نینجامید؛ چرا که آن نوزاد زبان گشود و با آنان سخن گفت. و رفع تهمت از مادر خود کرد و بینی شیطان را به خاک مالید.(۳۴۷)

بعد از آن، مریم فرزند خود عیسی را برداشت و از بیت المقدس بیرون آمد تا به آبادی رسیدند. کد خدای آن آبادی، مریم را به خانه خود برد و روز به روز به احترام مریم می افزود.

باز، شیطان به فکر توطئه و تهمت دیگری برآمد که ضربه خود را به مریم و فرزندش بزند. نقشه آن ملعون این گونه بود که، شبی طفل آن کدخدا را خفه کرد و آمد پیش وی و گفت: این زن نمک نشناس طفل تو را کشته است. من دیدم این زن و فرزندش حلق این طفل معصوم و بی گناه را فشردند تا مرد. دلم به حال این طفل سوخت و ناراحت شدم.

کدخدا عاقل بود. مریم را طلبید و گفت: من چه بدی در حق تو کرده بودم که پسر مرا کشتی؟! مریم قسم یاد کرد که من از این قضیه اطلاع ندارم.

آن مرد گفت: من، آن را به خدا واگذاشتم، لیکن دیگر این جانمان که چشم من به صورت شما نیفتد. نمی توانم قاتل فرزندم را ببینم. ایشان هم از آن جا بیرون رفتند و خانه به دوش، هر روز در دهی به سر می بردند.(۳۴۸)

صدقه دادن از زبان شیطان

اگر چه شیطان با دادن صدقه مخالفت می کند و از کسانی که می خواهند از مال خود به نیازمندان ببخشند جلوگیری می نماید، اما وقتی که از ویژگی های صدقه دادن از او می پرسند، حقیقت و منافع صدقه را بیان می کند.

در یک دیدار، حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم چند سؤ ال از او کردند، او همه را جواب داد. یکی از سؤ ال ها این بود که حضرت فرمود: ای ملعون! صدقه دادن امت من نزد تو چگونه است و منافع صدقه چیست؟ شیطان در جواب حضرت عرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم! در صدقه دادن امت تو شش خصلت و منفعت است.

اول این که، با صدقه و بخشش کردن، نه تنها مال انسان کم نمی شود، بلکه هر روز بر دارایی صدقه دهنده افزوده می شود.(۳۴۹)

دوم این که، به واسطه صدقه دادن، عمر طرف زیاد و مرگ های ناگهانی و حوادث ناگوار از او برطرف می گردد.(۳۵۰) - حدیثی در این باره وارد شده که صدقه دادن هفتاد نوع بلا را برطرف می کند.(۳۵۱)

سوم، با صدقه دادن توانگری پیدا می شود و فقر و ناداری از بین می رود.(۳۵۲)

چهارم، صدقه به صاحبان و صدقه دهندگان خود تندرستی می دهد، از دردها و رنج های گوناگون نجات می یابند.

پنجم، کفه اعمال صدقه دهندگان در روز قیامت سنگین می شود و به خوبی و بدون ترس از پل صراط می گذرند.

ششم، صدقه در روز قیامت دیواری می شود بین آتش جهنم و بخشش کنندگان، به طوری که آتش جهنم نمی تواند به آنان اذیت رساند.(۳۵۳)

نیز آن حضرت در این باره فرمودند: صدقه دادن پشت و کمر شیطان را می شکند.(۳۵۴) درباره گفته های شیطان روایات زیادی در کتاب های حدیث موجود است می توان از آنها استفاده کرد.

هم چنین آن حضرت فرمود: درباره وصی و جانشین من امیرالمؤمنین علیه السلام چه می گویی؟ آیا تا حال بر او دست یافته ای؟ عرض کرد: من هرگز بر آن حضرت دست نیافته ام و نخواهم یافت. فقط راضیم که او مرا به حال خود واگذارد و اذیتم نکند؛ تاب دیدار آن حضرت را ندارم، چون او را ببینم مانند پنبه ای که در آتش افتد و بسوزد، می سوزم.

اعمال شیطان

بسیاری از کارهای حرام از اعمالی شیطان است؛ زیرا او اختراع کرده و خود او هم اول انجام داده است.

در این جا لازم می دانم مقداری درباره اعمال کردار زشت شیطان مطالبی را بنویسم تا کسانی که می خواهند از او و رفتارش پند بگیرند، بدانند کدام یک از کارها مورد علاقه او است:

۱. آدم کشی؛ شیطان می کوشد مردم را به جان هم اندازد. او می خواهد از هر بهانه ای که شده زد و خورد به وجود آورد تا خون ریزی شود؛ مثل داستان فرزندان آدم و جنگ های کوچک و بزرگی که در دنیا به راه می افتد. همه به سعی و کوشش آن ملعون است.

۲. عاق والدین؛ او سعی می کند فرزندان را مغرور سازد و در آنها خودبینی ایجاد نماید تا حاضر نباشند در مقابل پدر و مادر گوش به فرمان باشند؛ تا والدین هم آنها را نفرین و عاق نمایند؛ در نتیجه هم در دنیا گرفتار و بدبخت شده و هم در آخرت به عذاب مبتلا شوند.

۳. رباخواری؛ او مردم را تشویق به جمع کردن مال دنیا می کند، گرفتن ربا را پیش آنان خوب جلوه می دهد، لذت و طعم این کار را برای اینان شیرین می کند. بندگان را تحریک می نماید که چیزی به دیگران نبخشند و اگر هم ببخشند درصدی از آن را به عنوان سود، خواستار شوند.

۴. حرام خوردن؛ می گوید: به دست آوردن مال بدون زحمت کیف دارد. مال خود و دیگران را از آن خودت حساب کن. مال یتیم، و تصرف در آن و مال موقوفه را مباح معرفی می کند.

۵. فرار از جنگ؛ زندگی کردن و زنده بودن را پیش چشم انسان زینت می دهد و می گوید: تو هنوز جوانی زن و بچه داری، پدر و مادر داری، آنان بی سرپرست و حیران می شوند، کسانی هستند که به جای تو در مقابل دشمن مبارزه کنند، حفظ جان واجب است. او این وسوسه های دل پذیر و فریبنده را به فکر رزمندگان و جنگ جویان می اندازد که میدان را رها کنند و بگریزند.

۶. نسبت ناشایست دادن؛ هم و غم او این است که دامن پاکان را لکه دار کند، آبرو و شخصیت ایشان را از بین ببرد. لذا عده ای را وادار می کند که برای رسیدن به مقصود خود به زنان و مردان پاک تهمت بزنند و نسبت زنا و لواط بدهند.

۷. کم فروشی؛ بازاریان و تجار و کسبه کوچه و بازار را وادار می کند که مقداری از جنسی را که می خواهند بفروشند کم کنند، و جنسی را که می خواهند بخرند زیادتر بگیرند. به آنها القا می کند که شما هم خرج دارید،

بچه و زن دارید، کرایه مغازه دارید، باید مالیات بپردازید، پول آب و برق بدهید، ریخت و پاش و از بین رفتن دارد، چه اشکالی

دارد اگر مقداری کم فروشی کنید؟

۸. ریش تراشی؛ شیطان تا در میان ملائکه و فرشتگان بود و آنان را نصحیت می کرد، ریش داشت، بعد از آن که از بهشت بیرون آمد حضرت آدم و پیامبران دیگر را دید که همه ریش دارند، برای این که با آنان هم مخالفت کرده باشد، ریش خود را تراشید پیامبر اسلام (ص) امت خود را از ریش تراشی نهی نمود و از کسانی که این کار را انجام می دهند مذمت کرده است.(۳۵۵)

۹. خواب بین الطلوعین؛ یکی از خواب های او، خواب بین طلوع صبح و طلوع خورشید است. خواب در این ساعات مورد علاقه شیطان است. در این زمان می آید و اطراف لحاف انسان را می گیرد و در گوش افرادی که خواب هستند بول می کند که صدای اذان را نشوند. زمین در این هنگام از دست کسانی که خواب باشند ناله می کند.(۳۵۶)

۱۰. خواب در مجلس ذکر؛ وقتی مجلس ذکر خدا و موعظه برقرار می شود،

می آید و انسان را به خواب می برد. طریقه به خواب کردن او این است که سرمه به چشم انسان می کشد و در اثر آن، چشم گرم می شود و در آن مجلس انسان چرت می زند.(۳۵۷)

۱۱. احتلام کردن؛ از اعمال او محتلم کردن مردم به خصوص جوانان است.

خود را در خواب ایشان به صورت زن زیبا یا جوان زیبا در می آورد و در اختیارشان قرار می دهد تا انسان را در خواب جنب کند و به نماز و روزه انسان آسیب برساند.

۱۲. ریختن آبرو؛ آشکار کردن عیب مردم، چه در قالب شعر و چه در گفتار، از اعمال شیطان است. دلیل آن هم آیات و روایاتی است که در مذمت غیبت وارد شده.(۳۵۸)

۱۳. غنا؛ غنا و آوازخوانی از اعمال شیطان است. حرمت آن هنگامی است که صدا را در گلو بچرخانند و به اصطلاح (چهچه بزنند).(۳۵۹)

۱۴. نجوا؛ نجوا و در گوشی گفتن در مجالس از خواسته های زشت شیطان است. خداوند در این باره می فرماید:

انما النجوی من الشیطان لیحزن الذین امنوا

(به درستی که نجوا و راز گفتن و در مجالس در گوشی صحبت کردن از اعمال زشت و قبیح شیطان است که می خواهد به این وسیله مؤمنان را پریشان خاطر سازد).(۳۶۰)

یکی از علت های پریشانی مؤمنان این است که دو نفر در مجلسی با هم در گوشی صحبت کنند. در این هنگام دیگران فکر می کنند که درباره ایشان حرف می زنند به این خاطر، آزرده می شوند.

۱۵. صنج؛ صنج از آلات لهو و زدن آن حرام است. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم در این باره فرمود: از صنج زدن دوری کنید؛ زیرا شیطان همراه صنج زن قدم بر می دارد و ملائکه از تو متنفر می شوند و از تو دوری می کنند.(۳۶۱)

۱۶. عود؛ نوعی از آلات لهو و از اعمال شیطان و استعمال آن حرام است. روایتی در این زمینه می فرماید: عود زدن نفاق را در قلب ها می رویاند، همان طور که آب سبزه را می رویاند.(۳۶۲)

۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰؛ شراب، قمار، بت پرستی، تیرهایی که با آنها گرو بندی می کنند. همه از کارهای شیطان است. قرآن در این باره می فرماید:

یا ایها الذین امنوا انما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون

(ای اهل ایمان! شراب و قمار و بت پرستی و تیرهای گرو بندی - که در زمان جاهلیت بوده - همه پلید و از اعمال شیطان است. از آنها، دوری کنید تا رستگار شوید).(۳۶۳)

۲۱، ۲۲ و ۲۳؛ لواط، مساحقه، زنا، این سه چیز هم از اعمال بسیار زشت و شرم آور شیطان است که، اول در میان قوم لوط رواج

داده شد و سپس به جاهای دیگر سرایت کرد. - لواط عمل بسیار زشت و قبیحی است که مرد با مرد انجام می دهد و مساحقه عمل زشتی که زن با زن انجام می دهد و منشاء این دو عمل، از دو شیطان، به نام زوال و لاقیس در زمان لوط بوده است.(۳۶۴)

۲۴؛ جیغ کشیدن: جیغ زدن در هنگام مصیبت از اعمال شیطان است. در حدیثی آمده:

الصراخ من الشیطان و البکاء من الرحمان

(جیغ کشیدن و فریاد و فغان در مصیبت ها از اعمال، شیطان و گریه کردن خدایی است).(۳۶۵)

۲۵؛ هنگام ناراحتی و فکر کردن، دست به زیر چانه زدن، و ناخن به دندان گزیدن، و ریش را با دندان گرفتن و کندن از خوی شیطان می باشد.(۳۶۶)

۲۶. خوابیدن بر روی شکم، در خبری آمده است که: شیطان بر روی شکم و صورت می خوابد. معصومان علیه السلام از آن نهی کرده اند.(۳۶۷)

۲۷. مجادله؛ جدال، لجاجت، دعوا و زد و خورد کردن از خوی شیطان است. همان طور که خداوند از قول حضرت موسی علیه السلام چنین می فرماید:

قال هذا من عمل الشیطان انه عدو مضل مبین

حضرت موسی علیه السلام وقتی دید دو نفر، یکی مؤمن و دیگری کافر، با هم مشاجره می کنند، (فرمود: - این کار فریب و وسوسه شیطان است. به درستی که او گمراه کننده مردم است، گمراه کننده ای سخت و آشکار).(۳۶۸)

۲۸. زلف؛ زلف گذاشتن و جلو سر را نتراشیدن از روش شیطان است. (انسان یا باید سر را هیچ نتراشد یا همه آن را بتراشد).(۳۶۹)

۲۹. شبیه: شبیه در آوردن، خود را شبیه امام حسین یا دیگر امامان کردن اعمال شیطانی است. اول کسی که شبیه در آورد، دو نفر بودند، یک زن و شوهر - مرد به نام (مرة) و زن به نام (لیلا). مختار وقتی قیام کرد، فرستاد هر دو را آوردند و دستور داد آنها را به هم بستند و در آتش انداختند.(۳۷۰)

۳۰. بخل؛ یکی از روش های ناپسند شیطان بخل است. هم خودش بخیل است و هم مردم را به بخل دعوت می کند. قرآن در این باره می فرماید:

الشیطان یعدکم الفقر و یاءمرکم بالفحشاء

هنگام کمک به دیگران، (شیطان شما را از فقر و بی چیزی می ترساند و بخل را در دستور کارتان قرار می دهد و به کارهای ناروا دعوت می کند).(۳۷۱)

۳۱. گریه دروغ؛ اول کسی به دروغ گریه کرد. شیطان بود. او پیش حوا - مادر بزرگ آدمیان - آمد و شروع کرد به دروغ گریستن و گفت: من دلم بر جوانی تو می سوزد؛ زیرا تو می میری (آیا می خواهی تو را راهنمایی کنم به درختی که اگر از آن بخوری پیر نشوی و نمیری!؟).(۳۷۲)

۳۲. نقاشی؛ چهره پردازی و ساختن مجسمه انسان یا حیوان از کارهای شیطان است. و آن، حرام و سازنده اش در عذاب است.(۳۷۳)

۳۳. سحر؛ سحر و ساحری از اعمال شیطان است. او استاد سحر بود. قرآن در این رابطه می فرماید: شیاطین به مردم سحر یاد می دادند.(۳۷۴) وقتی سلیمان از دنیا رفت آن ملعون در نامه هائی درباره سحر نوشت و زیر تخت سلیمان گذاشت بعد بیرون آورد و گفت: سلیمان ساحر بوده و این نامه ها علامن آن است.

۳۴. مکر؛ خدعه و نیرنگ وسیله ای است که با آن مردم فریفته می شوند و از راه راست منحرف می گردند.

۳۵. کبر؛ اولین سرکشی شیطان در برابر خدا است. و به واسطه همین بود گفت: (من از آدم بهترم؛ زیرا مرا از آتش و او را از خاک

خلق کردی).(۳۷۵)

نردبان خلق این ما و من است

عاقبت زین نردبان افتادن است

هر که بالاتر رود ابله تر است

کاستخوانش خوردتر خواهد شکست

۳۶. خمیازه، خمیازه کشیدن عادت شیطان است. خمیازه یک سستی است که بر انسان چیره می شود و آن هم از سنگینی بدن و کسالت به وجود می آید. سنگینی بدن هم از پرخوری و آشامیدن زیاد و شهوات به وجود می آید. و انسان همواره دهن دره می کند.

عجله از شیطان است

از جمله اعمالی که به شیطان نسبت می دهند، عجله کردن در کارها است. آیات و روایاتی در زمینه نکوهش آن آمده است، و در یک جا قرآن می فرماید: انسان از عجله و شتاب خلق شده، ولی شما ای انسان ها! عجله و شتاب نکنید.(۳۷۶)

در جای دیگر می فرماید: انسان، همان گونه که خواهان نیکی ها است به خاطر شتاب زدگی و عدم مطالعه کافی، به دنبال بدی ها به راه می افتد؛ چرا که انسان ذاتا عجول است.(۳۷۷)

در جای دیگر راجع به عجله موسی برای رفتن به کوه، می فرماید: ای موسی! چرا عجله و شتاب کردی؟.(۳۷۸)

داستانش چنین بود که، خداوند به موسی وحی نمود که با عده ای از مردم برای گرفتن تورات به کوه طور بیاید. موسی از قوم جدا شد و با عجله خود را به کوه طور رسانید؛ در حالی که مردم هنوز در راه بودند. خداوند در خطاب به موسی می گوید: چرا در آمدن عجله کردی و با قوم خود نیامدی؟

اما روایاتی که در نکوهش شتاب در کارها از معصومان علیه السلام آمده زیاد است. از جمله: حضرت علی علیه السلام می فرماید: عجله و شتاب در کارها موجب لغزش می شود. از همین رو، وقتی می خواهد مالک اشتر را والی مصر کند به ایشان می نویسد: ای مالک! در تصدیق سخن چینان تعجیل کن! زیرا آنان گرچه در لباس ناصحین جلوه گر می شوند، خواه ناخواه خیانت می کنند.(۳۷۹)

مکن در مهمی که داری شتاب

زراه تاءنی عنان بر متاب

که اندر تاءنی زیان کس ندید

ز تعجیل بسیار کس خجالت کشید

در روایت دیگر می فرمایند: شتاب زدگی در کارها از شیطان و فکر کردن در آنها از رحمان است.(۳۸۰)

خود شیطان هم، بد عاقبت شد، به این دلیل که در قضاوت عجله کرد و گفت: من از آدم بهتر هستم زیرا او از خاک است و من از آتش.

عجله در گفتار و کردار و رفتار در همه جا ناشایست و اعمال شیطان به حساب می آید، مگر در چند جا:

۱. توبه کردن از گناه که عجله کردن در آن خواب است؛ زیرا ممکن است عمر انسان تمام شود و با حال گناه از دنیا برود. و در نتیجه داخل آتش خواهد شد.(۳۸۱)

۲. عجله در به جا آوردن حج؛ زیرا ممکن است عمر انسان کفاف ندهد که آن را در سال های بعدی به جا آورد، یا مال او تلف یا

راه ناامن شود.

۳. عجله در پرداخت بدهی مردم؛ چون یکی از واجبات فوری، پرداختن حقوق و قرض مردم است و تاءخیر در آن گناه دارد.

۴. عجله در غسـل جنابت؛ زیرا انسان جنب تا زمانی که غسل نکرده از خـدا و قرآن فاصـله دارد، تا جایی که حق نـدارد دست روی اسم خدا بگذارد.

۵. عجله برای خوانـدن نمـاز اول وقت و شـرکت در نمـاز جمـاعت؛ از این رو که تاءخیر آن باعث می شود انسان از ثواب هایی که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و امامان بزرگوار وعده فرموده اند، محروم شود.(۳۸۲)

۶. شتاب در آوردن طعام برای مهمان. شاید مهمان گرسنه باشد و شرم کند که بگوید من گرسنه هستم، و گرسنه بماند.

۷. عجله در ازدواج جوانان چه دختر و چه پسر؛ چون در آن آفاتی است؛ به خصوص دختران. در این باره حدیثی می گوید: روزی حضـرت رسول صـلی الله علیه و آله وسـلم تشـریف بردنـد بالای منبر، بعـد از حمد و ثنای الهی فرمودند: ای مردم! جبرئیل از جانب خداوند به من خبر داد و گفت: دختران جوان و بکر مانند میوه های رسـیده هسـتند که اگر آن را نچینند خورشـید آنان را فاسد می کند. دختران جوان هم اگر شوهر نکنند فاسد می شوند. هیچ دوایی برای آنان نیست مگر شوهر کردن.(۳۸۳)

۸. عجله کردن در تجهیز و دفن میت؛ زیرا در تاءخیر دفن میت، هم توهین به میت است و هم به بازماندگان او و ممکن است در اثر گرمای زیاد بو بگیرد. در این چند جا عجله نیکو می باشد و به نفع جامعه است.

ساختن ساز از اعمال شیطان است

۳۸. اولین کسی که دستگاه ساز را ساخت و خود هم در آن دمید شیطان بود. علت اختراع و ساختن آن از این قرار است:

وقتی قابیـل از روی حسـادت برادر خود هابیل را در غیاب پـدرش آدم علیه السـلام کشت، از ترس پـدر فرار کرد و در میان کوه ها آواره شـده، از تنهـایی رنـج می برد و نمی دانست چه کنـد. تـا این که رفیقش شـیطان او را از تنهـایی و وحشت نجات داد و سازی ساخت و نخست خود در آن دمید و به دیگران هم یاد داد.

وقتی حضرت آدم علیه السلام از دنیا رفت و قابیل امنیت یافت آشکار شد و با شیطان ساز می زدند و می رقصیدند.

در مجلسـی که ساز نواخته شود و عـده ای گردانـنده آن شونـد، خود شـیطان هم ساز به دست می گیرد و با نوازنـدگان می نوازد و مردم و اهـل آن مجلس را به سـر مستی و شادابی می کشانـد. در خانه ای که ساز نواخته شود و آواز و غنا در آن بخواننـد، غیرت و مردانگی از اهل آن خانه دور می شود.

اسـحاق بن بریر می گویـد: از امـام صادق علیه السـلام، شـنیدم که فرمود: نام یکی از شـیاطین (قنـذر) است. او مسـئول گرفتن حیا و حمیت افرادی است که در مجلس سـاز و آواز حاضـر می شونـد - هرگاه در خانه ای چهل روز ساز زده شود به طوری که مردم در آن مجلس اجتماع کننـد، آن شـیطان، هر یک از اعضای بدنش را بر همان عضو صاحب خانه می گذارد و در همان عضو می دمد. مروت صاحب خانه گرفته و بی غیرت می شود؛ به طوری که اگر ناموس او در خطر افتد باکی ندارد و ناراحت نمی شود!.(۳۸۴)

لهو الحـدیث که در قرآن آمـده: انحراف از راه راست و یا همان آلات ساز و آواز است.(۳۸۵) در روایتی آمده: شنیدن ساز و آواز انفاق را در قلب انسان می رویاند همان طور که آب، زراعت را می رویاند.

در روایت دیگر دارد، کسی که به سخن سخن گویی گوش دهد او را پرستیده، و شیطان هم اول کسی است که بعد از خارج شدن آدم از بهشت آواز خواند و خرسند شد.(۳۸۶)

حضرت رسول (ص) برای شیطان هم رحمت است

وجود مبارک حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله وسلم برای همه جهانیان، اعم از جن و انس، رحمت و برکت است. آن گونه که قرآن مجید می فرماید:

و ما ارسلناك الا رحمهْ العالمین

(ای پیامبر گرامی - ما تو را برنگزیدیم، مگر این که برای جهانیان رحمت و برکت باشی).(۳۸۷)

نه این که وجود مبارک آن حضرت فقط برای جن ون انس رحمت است؛ بلکه برای دشمن ترین دشمنان ایشان هم رحمت است. رحمت بودن حضرت آن لعین را هم در بر می گیرد.

در کتاب (معارج النبوهْ) نقل شده: چون خداوند متعال ابلیس را از درگاه خود راند و او را مشمول لعن خود و ملائکه قرار داد، فرشته ای را بر آن داشت تا هر روز چند سیلی بر پشت گردن آن ملعون بزند. آن سیلی ها بسیار درد آور بود به گونه ای که اثر آن تا روز دیگر او را می آزرد.

بعد از آن که خداوند وجود مقدس خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله وسلم را برگزید و آیه فوق را درباره ایشان نازل فرمود، شیطان به درگاه خداوند بنالید و عرض کرد:

خدایا! من نیز از عالمیان هستم، آیا مرا از این آیه رحمت هیچ بهره و نصیبی نخواهد بود؟ رحمت آن حضرت شامل حال من نخواهد شد؟

خطاب آمد: چرا. رحمت وجود ایشان تو را هم بهره مند می کند. سپس به آن فرشته ای که هر روز او را طپانچه می زد فرمود: از هم اکنون طپانچه و سیلی بر او نزن، و او را معاف دار تا او نیز از وجود مقدس آن حضرت و رحمت بودن ایشان بهره برده باشد و این آیه شامل حال او هم بشود.(۳۸۸)

نه این که رحمت بودن آن حضرت فقط شامل حال ابلیس شد، بلکه همه شیاطین نیز از آن برخوردار شدند. مسلم است که همه شیاطین نعمت وجود را که بالاترین نعمت ها است به طفیل وجود مبارک آن حضرت می دانند و اقرار دارند که وجود آنان در پرتو وجود آن حضرت است. آن چنان که در حدیث قدسی آمده:

لو لاک لما خلقت الا فلاک

(اگر وجود مبارك تو نبود، زمین و آسمان - بهشت و جهنم و هر آن چه در جهان هست - را خلق نمی کردم).(۳۸۹) (پس آفرینش همه چیز در سایه سار هستی فرستاده خدا معنا یافت.)

گاهی شیطان به انسان نزدیک می شود انسان باید طوری رفتار کند که شیطان همواره از او دور شده و فاصله بگیرد. مواظب باشد که به او نزدیک نشود، ولی گاهی انسان از روی بی اطلاعی یا بی توجهی ممکن است کاری کند که به وسیله آن، شیطان خود را به او نزدیک کند و امکان دارد ضرری هم به او برساند. از جمله:

۱. بول کردن بر روی قبر یا کنار آن، این کار توهین و جسارت به اهل قبور است.(۳۹۰)

۲. ادرار کردن در آب ایستاده و راکد؛ چون موجوداتی که در آب هستند اذیت می شوند و یا از بین می روند.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: در آب ایستاد بول نکنید؛ زیرا برای آب هم اهلی هست و در اثر بول کردن در آب آنها اذیت می شوند.

۳. در حال ایستاده بول کردن - و این نیز برای وجود انسان طبق نظریه پزشکان، زیان دارد.(۳۹۱)

۴. با یک کفش راه رفتن - یعنی یک پای انسان کفش داشته و یک پا بدون کفش باشد.

۵. در حال ایستاده آب آشامیدن - روایتی می گوید: آشامیدن آب به حال ایستاده، مکروه است.

۶. شب را تنها خوابیدن - خانه ای که غیر از انسان کسی در آن نباشد.

۷. تنها در آب رودخانه های بزرگ یا سیلاب شنا کردن؛ چون احتمال خطر می رود - که شیطان در این هنگام با سرعت خود را به انسان نزدیک کنـد. و گاهی نیز باعث از بین رفتن او شود.(۳۹۲) در حدیث دیگری از امام صادق علیه السـلام آمده که، اگر کسی این کار را کرد و دچار بلا و ناراحتی شد، سرزنش نکند، مگر خودش را.

چهار زن از دست شیطان رهیدند

از آن جایی که شیطان قسم خورده همه فرزندان آدم را گمراه نمایند و هر گروهی را با نقشه ای از راه بیرون کند، و تا کنون انجام داده و بعدا هم انجام خواهد داد؛ یکی از آنها که برای او خیلی هم آسان می باشد طایفه زنان اند. اولین کسـی را هم که گول زد و وسوسه اش در او اثر نمود حضرت حوا، مادر آدمیان بود.

روزی آن ملعون پیش رسول اکرم صـلی الله علیه و آله وسـلم آمد، حضـرت از او چند چیز پرسید و او هم همه را پاسخ داد. یکی از آنها این بود: رفیقان تو کیان اند؟ پاسخ داد: دروغ گویان، غمازان و زنان. پرسید: دام تو چیست؟ گفت: زنان. به واسطه اینان مردان را از راه مسـتقیم بیرون می برم، و خـود ایشـان را بـا مکر و حیلـه و دل سـوزی بـه کارهـای ناشایسـته وادار می کنم و به این وسـیله، جهنمی می نمایم.

فرمود: چه تعداد از زنان از تو فرمان برداری می کنند و تابع تو هسـتند. عرض کرد: یا رسول الله صـلی الله علیه و آله وسـلم! آن قدر زیادانـد که نمی توان شـماره کرد و به حساب آورد. ممکن است از هزاران زن فقط یکی از من اطاعت نکنـد و بقیه گوش به فرمان من هستند و مایه دل گرمی و امید من به آنان است.

آن حضـرت علیه السـلام پرسـید: تـا به حال بر چنـد زن غالب نشـدی و نتوانستی بر آنان چیره شوی؟ عرض کرد: یا رسول الله! تا به حال بر چهار زن دست نیافتم - و آنان زنان نمونه بوده اند.

نخست آسـیه؛ زن فرعون، دختر مزاحم، عمری در خـانه فرعون، که ادعـای خـدایی می کرد، زنـدگانی نمود و یک لحظه به خـدای خود کـافر نشـد و فرعون را به خـدایی نپـذیرفت. مطیع پیغمبر زمـان خود حضـرت موسـی (ع) بود و در پایان هم به دست فرعون به شهادت رسید.

دوم مریم؛ مادر حضرت عیسی علیه السلام که از روز تولد در بیت المقدس بوده و از اول تا آخر عمرش به عبادت خداوند متعال به سر برد و دست نامحرمی به وی نرسید. خداوند از لطف و عنایت خود بدون شوهر، حضرت عیسی (ع) را به او عنایت کرد.

سـوم خـدیجه؛ همسـر و حرم تو. آن زنی که همه دارایی خود را به تو سـپرد و همه را وقف اسـلام و هـدف شـما نمود. در لحظـات دشوار از اسلام و مکتب تو پشتیبانی کرد.

چهارم؛ که از همه آنان بهتر و گرامی تر است، دخترت فاطمه (س) می باشـد. در همه دنیا زنی به خوبی و شایسـتگی و ایمان و علم و اخلاق او نیامده است.(۳۹۳)

در تنگناها از شر شیطان به خدا پناه ببرید

در بعضی جاها باید از شر شیطان رانده شده به خداوند بزرگ پناه برد و شیطان را از خود دور نمود.

چگونه و بـا چه لفظی بایـد این کار را کرد، نکته ای است. آن چه معروف و مشـهور در میان مردم است و همه گان می گوینـد این عبارت است: (اعوذ بالله من الشـیطان الرجیم). در روایتی هم هست که امام صادق علیه السـلام به هنگام تلاوت سوره حمد و هنگام نماز می فرمود: (اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم).(۳۹۴)

لازم است مقدمتا این را هم بدانیم که منظور، فقط گفتن جمله فوق به زبان نیست؛ زیرا تا قلب شخص متوجه آن نباشد، و مفهوم آن را درک نکند سودی ندارد؛ یعنی افزون بر گفتن جمله بالا، باید توجه به خدا هم در دل باشد، و خود را از هوا و هوس، تعصب غرور، کبر و خودبینی، خودخواهی و خود محوری جدا نماید، از هر چیزی که انسان را از یاد خدا و توجه به نماز و عبادت غافل می کند بر کنار دارد؛ زیرا ممکن است با گفتن (اعوذ بالله) شیطان دور نشود و باز انسان را وسوسه کند و به شک اندازد. اما وقتی قلب متوجه خدا باشد و از صفات پلید، پاک و پاکیزه گردد، و با تقوا و ورع آباد گردید، دیگر شیطان به او دست رسی ندارد و از او دور می گردد و جایی برای وسوسه و به شک انداختن باقی نمی ماند. معنی پناه بردن به خدا از شر شیطان همین است.

اما جاهایی که باید از شر آن ملعون به خدا پناه برد، طبق دستور قرآن و معصوم از این قرار است.

۱ – هنگام خواندن قرآن:

اذا قراءت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم

(هنگامی که می خواهی قرآن بخوانی از شر شیطان رانده شده و به خدا پناه ببر – تا درک درست حقایق آن برای تو آسان شود).(۳۹۵)

۲. زمان نماز: در روایاتی آمده که، هنگام نماز، شیطان حاضر می شود و آن قدر نماز گزار را وسوسه می کند تا از حالت نماز بیرون آید.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: وقتی بنده خدا مشغول نماز می شود، شیطان می آید و می گوید: به فکر فلان چیز و فلان کس، و فلان کار باش و چیزهایی را در ذهن انسان ردیف می کند تا وقتی که فراموش کند نماز می خواند و چند رکعت خوانده است.(۳۹۶)

از این رو، هنگام نماز باید از شر شیطان به خدا پناه برد که آن ملعون از انسان دور شود و فکر انسان را به چیزهای دیگر مشغول نکند.

ابن عباس نقل کرده: اول چیزی که جبرئیل به حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم نازل کرد این بود که گفت: ای محمد! بگو (اعوذ بالله من الشیطان الرجیم) بعد از آن گفت: ای محمد! بگو: (بسم الله الرحمن الرحیم).(۳۹۷)

مستحب است وقت نماز، بعد از تکبیرة الاحرام و قبل از (بسم الله) انسان (اعوذ بالله من الشیطان الرجیم) بگوید، و ثوابی که برای این جمله وارد شده این است که، هر کس آن را بگوید به عدد هر مویی که در بدن انسان است عبادت یک سال در نامه عمل او نوشته می شود.(۳۹۸)

۳. هنگام وسوسه شیطان: خداوند متعال در قرآن مجید در این باره می فرماید:

و اما ینزغنک من الشیطان نزغ فاستعذ بالله انه سمیع علیم ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف، من الشیطان تذکروا فاذا مبصرون

(هرگاه وسوسه های شیطان متوجه تو شد، به خدا پناه ببر و خود را به او بسپار، و از لطفش مدد بخواه؛ زیرا او، هم سخن تو را می شنود و از اسرار درونت آگاه و هم از وسوسه های شیاطین با خبر است)(۳۹۹) بعد از آن راه غلبه و پیروزی بر وسوسه های شیطان را به این صورت بیان می کند:

هنگامی که وسوسه های شیطانی، پرهیزکاران را احاطه می کند، به یاد خدا و نعمت های بی پایان، و عاقبت شوم گناه و مجازات دردناک خدا می افتند. در این هنگام ابرهای تیره و تار وسوسه از اطراف قلب آنها کنار می رود و راه حق را به روشنی می بینند و آن را انتخاب می کنند.

انسان در هر مرحله ای از ایمان، و در هر سن و سال که باشد گاه گاهی گرفتار وسه های او می گردد. گاهی در خود احساس می کند که نیروی محرک شدیدی در درون جانش آشکار شده و او را به گناه دعوت می نماید، آن نیرو غیر از وسوسه های شیطان و

شیطان صفتان، چیز دیگری نیست و در اثر یاد خدا و تقوای قلب، تمام وسوسه ها کنار می رود.

۴. موقع طلوع و غروب خورشید، باید از شر شیطان به خدا پناه برد؛ زیرا این وقت، وقت غفلت و بی توجهی انسان به خدا است.

۵. وقتی که صدای زوزه سگ ها و الاغ ها بلند شود، باید از شر شیطان به خدا پناه برد؛ زیرا آنها شیاطین را می بینند و شما نمی بینید.

شیطان در چند جا زوزه کشید

اول، وقتی که حضرت آدم علیه السلام توبه کرد و خداوند توبه او را پذیرفت - هنگامی که او از بهشت اخراج شد، دویست سال گریه کرد تا این که جبرئیل نازل شد و گفت: ای آدم آن اسامی که بر ساق عرش نوشته بود بخوان و خدا را به آنها قسم بده تا توبه ات قبول شود - و آنها را به آدم یاد داد. - چون حضرت آدم خدا را نافرمانی کرد و از بهشت بیرون آمد، شیطان خوش حال که آدم هم مانند او از بهشت رانده شده است؛ ولی آدم با توجه به خدا توبه اش پذیرفته شد. این شیطان ملعون از سوز دل ناله کرد که ملائکه آسمان و زمین را متوجه کرد و همه او را لعنت کردند.(۴۰۰)

دوم، روزی بود که حضرت یوسف از دست زلیخا گریخت، ووقتی زلیخا یوسف را خرید، عاشق او شد و او را در سالن شاهی برد و درها را بست، شیطان خوش حال شد که پیغمبر زاده و گبر زاده را در مجلس خلوتی جمع کرده، یوسف زنا می کند، و نامش از مرتبه نبوت محو خواهد شد! هنگامی که یوسف فرار کرد و خود را نجات داد، بر مقام و مرتبه او افزوده می شود - این بود که شیطان از سوز دل ناله ای کرد که ملائکه صدای او را شنیدند و لعنتش نمودند.(۴۰۱)

سوم، در عید غدیر خم وقتی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حضرت علی علیه السلام را به خلافت نصب کرد و فرمود: (من کنت مولاه فعلی مولاه) بعد فرمود:ای مردم! دوستی علی حسنه است. با دوستی و ولایت علی هیچ گناهی مانع از رفتن به بهشت نمی شود. در این هنگام شیطان از دل پر درد خود ناله ای کشید و گفت: از این پس چه کنم و چاره من چیست؟ اولاد خود را جمع کرد و گفت: تا می توانید مردم را به شک اندازید. محبت و ولایت و دوستی علی را چنان بر مردم مشتبه کنید که او را به خدایی باور کنند و از راه غلو به جهنم بروند. و عده ای از راه و روش او برگردند و جهنمی شوند.(۴۰۲)

چهارم، روز عاشورا بشیار زحمت کشید تا زمینه ای فراهم آورد به طوری که همه لشگر عمر سعد علیه امام حسین علیه السلام شوریدند و او را به قتل رساندند! آن گاه همه شیاطین، روی زمین پخش شدند و با شادی و خوانندگی ابراز خرسندی کردند. شیطان می گفت: عجب خلق خدا را گمراه کردم. گاهی به صورت شمر و گاهی به صورت عمر سعد مردم را واداشت تا بجنگند. سرانجام گفت: کار را درباره فرزندان آدم به پایان رساندم. آن چه مقصود من بود امروز دست گیرم می شود. جبرئیل پرسید: این همه سرخوشی تو برای چیست؟

ای سگ ملعون جواب من بگو

راست گوی و در دغا زوزه مجو

گفت: به خاطر این که از زمان حضرت آدم تا کنون چنین حادثه ای واقع نشده و نخواهد شد.

بعد از آن که حضرت علیه السلام به شهادت رسید، درهای آسمان گشوده شد تا ملائکه، کربلا را ببینند. زمانی که شیطان با خبر شد خداوند چه ثوابی برای پیروان و زیارت کنندگان او قرار داده، از کرده خود پشیمان شد از روی حسرت و ندامت نعره ای کشید که جمیع ملائکه او را لعنت کردند. گفت (واویلاه) قضیه بر عکس شد و مردم بیشتر داخل بهشت شدند.(۴۰۳)

پنجم، روزی که بهشت بر او حرام شد و به زمین آمد از ناراحتی فریادی زد که، چرا از آن مقام قرب و جمع ملائکه رانده شده و باید در زمین تنها باشد.(۴۰۴)

ششم، وقتی تکبر نمود و آدم را سجده نکرد، خداوند و جمیع ملائکه او را لعن کردند. او از حسرت و دوری از بهشت و از دست رفتن حسنات و عبادت هایش فریادی کشید.(۴۰۵)

هفتم، وقتی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به پیامبری مبعوث شد و مردم را از نادانی و گمراهی و جهنم نجات داد و به سوی بهشت رهنمون ساخت، زوزه ای کشید.(۴۰۶)

هشتم، زمانی که آیه توبه نازل شد،(۴۰۷) مبنی بر این که انسان اگر گناهی کند یا ظلمی به خود و دیگران روا دارد و سپس خدا را بخواند و طلب استغفار نماید، خداوند تمام گناهان او را می بخشد. در این موقع شیطان فریادی کشید و ناله زد به طوری که تمام بچه شیطان ها دور او جمع شدند و احوال او را پرسیدند؟ گفت: آیه ای نازل شده که خدا تمام گناهان را می بخشد و زحمات ما باطل می شود.(۴۰۸)

نهم، بعد از تولد حضرت عیسی علیه السلام وقتی می خواست به آسمان رود، فرشتگان به دستور خداوند او را سنگ باران نمودند و از آسمان چهارم برگداندند.(۴۰۹)

دهم، وقتی که آخرین پیامبران (حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم) پا به عرصه وجود گذاشت ناله او بسیار سوزناک بود.

یازدهم، وقتی سوره مبارکه (حمد) نازل شد فریادی زد و یاران خود را فرا خواند و داستان آمدن سوره را بیان کرد. وبه او گفتند:ای (عزازیل!) چرا از نازل شده این سوره نالیدی!؟

گفت: من در لوح محفوظ دیدم که نوشته بود، اگر بنده ای از بندگان خدا در تمام طول روز گناه کرده باشد و پیش از آن که آفتاب غروب کند، طهارت بگیرد و سه مرتبه این سوره را بخواند، به برکت آن، همه گناهانش آمرزیده می شود و بدون واسطه از میان عرش ندایی آمد که ای بنده من! گناهانت را آمرزیدم و اسم تو را در دفتری که اسم صالحان را در آن نوشته ام ثبت کردم!(۴۱۰)

دل خوشی های شیطان

شیطان از بعضی کارها، گفتارها و برنامه ها خرسند می شود! گاهی خوشحالی او چنان زیاد است که فریاد می زند و آن خبر دل نشین را به فرزندان و دوستان و طرف داران خود می دهد:

۱. امام صادق علیه السلام می فرماید: آن اندازه که مرگ عالم، فقیه و دانش مند شیطان را خوشحال می کند هیچ چیز دیگر او را خوشحال نمی کند.(۴۱۱)

۲. شیطان می گوید: از جمله کسانی که اندوه مرا بر طرف و سرخوشی و شادابی به من می دهند و به همین خاطر آنها را بر گردن خود سوار می کنم،

زن ها هستند! آنان نور چشمان من اند. وقتی که لعن و نفرین بندگان صالح بر من جمع می شود، پیش زن ها می روم. با هم نشینی با آنان تمام ناراحتی بر من بر طرف می شود.(۴۱۲)

۳. شیطان از الاغ خوشش می آید، به خصوص اگر الاغ سیاه باشد. می آیند و با او بازی می کنند. گاهی آن را می ترسانند، حیوان می رمد و صاحب خود را بر زمین می زند و آنها می خندند. گاهی خاری زیر دم آن می گذارند، الاغ بر می جهد و لگد می زند. گاهی هم صاحب الاغ می خواهد از راهی برود که شیاطین دم الاغ را می گیرند و نمی گذارند برود.(۴۱۳)

۴. از شیطان پرسیدند: کدام طایفه را بیشتر دوست داری؟

گفت: دلالان را، چون من به دروغ گویی آنان قانع بودم. آنها قسم دروغ را هم بر آن می افزایند!(۴۱۴)

۵. وقتی دو نفر با هم نزاع کرده و از هم قهر نمایند، شیطان از خوشحالی در پوست خود نمی گنجد و فریاد می زند.(۴۱۵)

۶. روزی حضرت سلیمان بن داوود علیه السلام از شیطان پرسید: چه کاری نزد تو محبوب تر است که همان کار نزد خدای متعال منفورترین کارها است. گفت: در هم آمیختن مرد به مرد و زن به زن – مرد با مرد عمل زشتی انجام دهد که آن را لواط گویند و زن با زن عمل زشتی انجام دهد که آن را مساحقه گویند.

۷. شیطان از رنگ و لباس قرمز خوشش می آید؛ چون خون انسان و اغلب حیوانات قرمز است. او با دیدن رنگ قرمز رام می شود. آن ملعون تشنه خون است و از خون ریزی استقبال می کند.

۸. خنده و قهقهه او را خوشحال می کند.

۹. شیطان از آدم لخت و عریان خوشش می آید و از او لذت می برد و در او طمع می کند. در احادیث آمده است: کراهت دارد انسان لنگ در زیر آسمان یا در میان آب در حمام غسل کند.(۴۱۶)

ناگواری های شیطان از چند عمل و چند چیز است که شیطان بدش می آید. او به وسیله آنها ناراحت می شود و فرار می نماید، در اثر ناراحتی گریه می کند و دست و پای خود را مجروح می سازد و گوشه نشینی را اختیار می نماید از جمله:

۱– سجده کردن برای خدا؛

زید شحام می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: انسان مؤمن وقتی در برابر خدا سجده می کند و آن را طول می دهد، شیطان از ناراحتی فریادش بلند می شود، به کناری می رود گریه می کند و می گوید: ای وای بر من! چگونه این بنده خدا، او را اطاعت می کند و من معصیت کردم، او سجده می کند و من از آن سرپیچی نمودم.(۴۱۷)

در حدیث دیگری وارد شده که: سجده های خود را طولانی کنید؛ زیرا سجده طولانی بینی شیطان را به خاک می مالد.(۴۱۸)

۲. تلاوت قرآن؛(۴۱۹)

یکی از چیزهایی که شیطان را ناراحت می کند خانه ای است که در آن قرآن تلاوت شود؛ زیرا خانه ای که در آن قرآن تلاوت نمایند برکت در آن زیاد می شود، ملائکه در آن وقت و آمد می کنند. جایی برای شیطان باقی نمی ماند و از آن جا دوری می کند؛ در حالی که از آن خانه و اهلش ناراحت است و با چشم غضب به آنها می نگرد.(۴۲۰)

۳. دیدار با مؤمن؛

دید و باز دید مؤمنان از یک چنان شیطان و لشکریان او را ناراحت می کند که صدای خود را به استغاثه بلند می کنند، و به صورت خود می زنند و دست و پای خود را زخمی می نمایند.(۴۲۱)

۴. صدقه دادن؛

روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از شیطان پرسید:ای ملعون! چرا مانع از صدقه دادن می شوی؟ عرض کرد: عرض کرد: یا رسول الله! اگر اره ای بر سر من گذارند و مانند درخت و چوب سرم را اره کنند، برای من راحت تر است از صدقه دادن اشخاص. آن حضرت فرمود: چرا از صدقه ناراحتی؟ در جواب گفت: در صدقه دادن پنج خصلت است.۱. مال را زیاد می کند. ۲. مریضان را شفا می دهد. ۳. بلاها را دفع می کند. ۴. صدقه دهندگان به سرعت برق از پل صراط عبور می کنند. ۵. بدون حساب داخل بهشت می شوند و عذابی برای آنان نیست. رسول گرامی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خدا عذابت را زیاد گرداند.(۴۲۲)

۵. فرو بردن غضب؛

موقعی که انسان غضب می کند، شیطان شاداب می شود، اما اگر بتواند غضب خود را فرو می برد و از آن بکاهد، به شیطان زجر داده و او را ناراحت کرده؛ به طوری که از او ماءیوس می شود و از او می گریزد.

۶. مسواک زدن؛

زمانی که انسان هنگام نماز و خواب و غیره دهان خود را مسواک می کند شیطان را به غضب می آورد.(۴۲۳)

۷. نماز اول وقت،

نماز اول وقت علاوه بر آن که فضیلت زیاد دارد و اقتدا کردن به امام زمان است، باعث قبولی آن می شود که ناراحتی و اذیت او را در پی دارد.(۴۲۴)

۸. صله رحم؛

دید و باز دید که خویشان و کمک نمودن به ایشان، بینی شیطان را به خاک می مالد و او را می رنجاند.

۹. دعا هنگام عطسه؛

وقتی کسی عطسه کند و دیگری برایش دعا کند و بگوید (یرحمک الله) و عطسه کننده در جواب بگوید: (یغفر الله لک) برای شیطان سخت تر از آن هیچ چیز نیست.(۴۲۵)

۱۰. سکوت؛

در مجالس و گرد هم نشستن ها، پشت سر کسی چیزی نگفتن او را به غضب می آورد.(۴۲۶)

شیطان از این ها نفرت دارد

۱. خطاف؛

پرستو، یکی از پرندگانی است که شیطان از او فرار می کند. آن پرنده قرآن می خواند. امام صادق علیه السلام می فرماید: این پرنده حافظ قرآن است و سوره حمد می خواند و کلمه (ولاالضالین) او مثل گفتن انسان است.(۴۲۷)

۲.کبوتر؛

کبوتر لاعی، بلکه همه کبوترها شیطان را دور می کنند. امام صادق و امام معصوم علیهم السلام این پرنده را در خانه نگاه می داشتند و می فرمودند: بال کبوتر برای شیطان به منزله بادبزن است. همین طور که بادبزن مگس ها را پراکنده می کند و می راند صدای بال کبوتر شیطان را فراری می دهد.

۳.خروس؛

خروس هم یکی دیگر است، خصوصا خروس سفید، ناراحتی شیطان از این پرنده، به این دلیل است که تسبیح و ذکر می گوید و ذکر او (سبوح قدوس رب الملائکه و الروح) و (اذکرو الله یا غافلین) می باشد. این حیوان وقت شناس است و مانند مؤ ذن اوقات نماز را اعلام می کند.

ما خروسان چون مؤ ذن راستگو

هم رقیب آفتاب و سایه جو

پاسبان آفتابیم از دورن

گر کنی طشتی به روی ما نگون (۴۲۸)

۴.گریز از روزها؛

روز عرفه، عید قربان، جمعه و روز عید فطر، از روزهایی هستند که خداوند گناهان را می آمرزد.

۵.بلند گفتن بسم الله؛

شیطان از بلند گفتن (بسم الله) بدش می آید. از امام جماعتی که (بسم الله) را بلند بگوید فرار می کند. امام زین العابدین به ابوحمزه ثمالی فرمود: وقتی که صف جماعت بسته می شود. ابلیس می آید و از شیطانی که موکل بر امام جماعت است، می پرسد: آیا امام جماعت (بسم الله) را بلند گفت تا آهسته؟ اگر بگوید بلند گفت، می گریزد و اگر بگوید آهسته گفت، شیطان می آید و بر دوش

آن پیش نماز، سوار می شود تا از نماز فارغ شود.(۴۲۹)

۶.استغفار؛

برگشتن از گناه، امید شیطان را قطع می کند راحت و آرامش نمی گذارد تا وقتی که باز او را به گناه و معصیت وادار نماید.(۴۳۰)

تسلط شیطان بر اموال ایوب

بیش ترین کوشش شیطان این است که اگر کسی خدا را بپرستد یا شکر نعمت هایش را ادا نماید یا کارهای نیک دیگری انجام دهد وی را از عبادت و شکر خدا باز دارد و به انحراف و گمراهی اندازد و از حق و حقیقت دور بدارد. درباره یکی از کسانی که آن ملعون آخرین سعی خود را کرد تا منحرفش کند و از کار خیر و عمل صالح بازش دارد، حضرت ایوب علیه السلام بود؟

ابوبصیر از امام صادق علیه السلام پرسید: بلاهایی که حضرت ایوب علیه السلام به آن مبتلا شد به چه سبب شد؟ فرمود: برای نعمت بسیاری که خداوند به آن حضرت عنایت فرمود و او هم شکر نعمت های خدا را آن طور که شایسته بود به جا می آورد و در شکر گزاری کوتاهی نمی کرد.

شیطان وقتی شکر گذاری به امام ایوب علیه السلام را دید آتش خود بینی اش شعله ور شد عرض کرد: پروردگارا! ایوب علیه السلام به این جهت شکر و ثنای تو را می کند که نعمت فراوان به او عنایت کرده ای. اگر از نعمت هایی که به او عنایت نموده ای محرومش نمایی، خواهی دید که دیگر سپاس گر نخواهد بود، برای امتحان، مرا بر دارایی اش مسلط کن تا بدانی دیگر هرگز تو را شکر نمی کند!

خطاب از (رب الارباب) به شیطان رسید: تو را بر اموال و ثواب او مسلط کردم، هر کاری که می توانی انجام بده، تا برای همه معلوم شود که شکر ایوب برای مال و ثروت نیست. بلکه شکر و حمد و ثنای او فقط برای این است که مرا شناخته و به من عشق می ورزد.

شیطان از شنیدن این فرمان شاد شد و همه ثروت ایوب را از بین برد. امام سپاس گزاری های ایوب زیادتر شد. عرض کرد: خدایا! مرا بر زراعت های او مسلط فرما، ایوب چون دلش خوش است که زراعت دارد از این جهت، شکر می کند. خداوند او را بر آنها هم مسلط کرد.

شیطان با همه یارانش بر زراعت های او دمیدند، و همه آنها دستخوش آتش شدند اما شکر او زیادتر شد. خداوندا! مرا بر گوسفندان و گاوها و شتران او مسلط فرما؛ زیرا هنوز امید او به چهار پایانش هست. خداوند به او رخصت داد. آن ملعون هم تمام گوسفندان و شترهای حضرت ایوب علیه السلام را نابود کرد. باز روحیه بندگی او افزونی یافت.

گفت: ای خدا! ایوب ۱۲ پسر رشید دارد و امیدش به فرزندانش است و می گوید: با کمک فرزندان باز هم مال و ثروت به دست خواهم آورد. گوسفندان و شتران باز پیدا می شوند، کشاورزی رونق می گیرد و کشت و کار به جریان می افتد. مرا بر پسران او مسلط فرما، وقتی رخصت گرفت شبی که همه فرزندان، مهمان برادر بزرگتر بودند آن ملعون ساختمان را بر سرشان خراب نمود. چون خبر به ایوب علیه السلام رسید، حمد خدا را کرد و گفت: خدایا! روزی به من فرزند دادی و روزی گرفتی اختیار همه به دست تو است.(۴۳۱)

تسلط شیطان بر بدن ایوب

وقتی که شیطان ایوب را چنین دید، دشمنی اش فزونی یافت و عرض کرد: خداوندا! سپاس ایوب برای این است که بدنش سالم می باشد و می گوید: باز کار می کنم و اموالی به دست می آورم. او می داند که به زودی آن چه از او گرفته ای باز پس خواهی داد، هنوز شکر تو را می کند و خود را نباخته است.

الحال اگر مرا بر بدنش مسلط کنی خواهی دید که دیگر شکر نخواهد کرد! خطاب از جانب خداوند به او رسید که تو را بر بدنش مسلط گردانیدم - به غیر از عقل و دل، گوش و چشم و زبان او زیرا تو را در آنها تصرف نیست و آنها مربوط به من است.

آن ملعون چون رخصت یافت به سرعت فرود آمد که مبادا ایوب رحمت الهی را در یابد و بین او و شیطان حائل شود. آمد تا سد راه آن شود. پس از آتشی که خودش از آن خلق شده بود، در سوراخ های بینی ایوب دمید که از تاپایش زخمی گشت. مدت بسیاری در رنج بود. هم چنان ایوب را در حمد و شکر الهی کوشتاتر می یافت و زبانش دایما در یاد خدا بود.

مصیبت بر آن حضرت سخت شد که دیگر نتوانست داخل شهر بماند، از شهر و زندگی در آن دست شست و به بیرون شهر رفت. هر روز ناتوانی اش بیشتر می شد و در عوض شکر و سپاس گزاری او افزایش می یافت. یک مرتبه نشد که از درد خویش گلایه کند. روزی عیال او (رحیمه) عرض کرد: ای ایوب! مرض تو طول کشید از خدابخواه که تو را عافیت عنایت فرماید.

فرمود: ای زن! چند سال در حال رفاه و سلامت بودم. گفت: متجاوز از هفتاد سال. فرمود: چند سال است که بلا و مرض به من روی آورده؟ گفت حدود هفت سال. فرمود: هفتاد سال در رفاه و سلامت بودم اگر هفت سال در بلا و رنج باشم آیا جا دارد که تندرستی خود را از خدا بخواهم؟

وقتی شیطان دید هر چه اندوه بیشتر می شود، شکر گزاری اش فزونی می یابد، ناراحت شد، رفت پیش جماعتی از یاران ایوب و گفت: بیایید برویم نزد آن بنده مبتلا شده و از او بپرسیم به چه دلیل به این بلای عظیم مبتلا گردیده است. چون نزد ایشان آمدند، گفتند: کاش ما را از گناه خود خبر می دادی، زیرا ما گمان نداریم این بیماری تو را مگر به واسطه گناهی که از ما پنهان کرده ای! فرمود: به عزت پروردگار سوگند می خورم که من گناهی نکرده ام. هرگز طعامی نخورده ام، مگر آن که یتیمی یا مسکینی را با خود شریک کرده ام. هرگز دو طاعت برای من پیش نیامده، مگر این که هر کدام را بر من دشوارتر و سخت تر بوده است برگزیده ام شیطان از کار او سرگردان گشته بود. چه کند که او را از شکر گزاری باز دارد؛ زیرا حیله او در آن حضرت اثر نکرد و به مقصودش نرسید.(۴۳۲)

شیطان در مرحله اول زمین خورد

اگر گفتار و کردار و حرکات انسان برای خدا باشد از دشمن نمی ترسد، بر شیطان دشمنان دین غالب خواهد شد و اگر از روی هوا و هوس و ماديات باشد شیطان و بی دینان بر او غالب خواهند گشت.

گویند: در بنی اسرائیل عابدی بود. او را گفتند: در فلان جا درختی است که قومی آن را می پرستند. او برای رضای خدا و تعصب در دین خشم گرفت و از جای برخاست، تبر بر دوش نهاد و رفت تا آن درخت را از بیخ و بن قطع کند.

ابلیس به قیافه پیرمردی در آمد جلوی او را گرفت. از وی پرسید: کجا می روی؟ عابد گفت: به فلان جایگاه می روم تا آن درخت را قطع کنم که دیگر مردم آن را نپرستند.

ابلیس گفت: برو به عبادت خود مشغول باش که این کار از دست تو بر نیاید عجله ناراحت شد و با وی در آمیخت، ابلیس را بر زمین زد و روی سینه او نشست.

ابلیس گفت:ای عابد! خداوند پیامبرانی دارد، اگر بخواهد این درخت قطع شود، یکی از پیامبران خود را می فرستد تا آن را ببرد، به تو چه مربوط است؟ خداوند به تو چنین دستوری را نداده است. عابد گفت: من باید این درخت را قطع کنم و چاره ای غیر از این نیست.

ابلیس گفت: تو مردی فقیر و عیال مند هستی و مردم خرجی تو را تاءمین می کنند. اگر دست از کار خود برداری و درخت را قطع نکنی، من قول می دهم که هر روز دو دینار در زیر بالش تو بگذارم تا هم خودت از آن استفاده کنی هم به عابدهای دیگر صدقه

دهی و انفاق نمایی و هر روز از بابت صدقه ثوابی عاید تو گردد. عابد قدری در این باره فکر کرد و با خود گفت: یک دینار را به مصرف خود می رسانم و یکی دیگر را صدقه می دهم. این کار برای من بهتر است تا کندن آن درخت؛ زیرا کندن آن، کار پیامبران است نه کار من! برگشت بامداد روز اول و دوم دست زیر بالین خود، دو دینار را برداشت و به مصرف رسانید. روز سوم دید که از دینار خبری نیست. خشم گرفت، تبر را برداشت و حرکت کرد. گفت: این دفعه تا درخت را قطع نکنم بر نمی گردم.

بار دیگر ابلیس سر راهش را گرفت و گفت: ای عابد! از این کار دست بردار که از عهده ات بر نمی آید. این بار هم باز در هم آویختند ابلیس عابد را بر زمین زد و روی سینه زمین زدی.

ابلیس پاسخ داد: دفعه اول تو به قصد رضای خدا برای قطع درخت حرکت کردی، خشم تو خدایی بود و خداوند هم مرا مغلوب کرد و بر زمین زد و تو مسلط شدی؛ چون هر کس برای خداکاری انجام دهد، مرا بروی تسلطی نیست؛ ولی این دفعه تو با طمع و برای دنیا خشم گرفتی و تابع هوای نفس خود شدی، از این جهت من بر تو غالب شدم و ترا زمین زدم.(۴۳۳)

شیطان هنگام مرگ

در روایات آمده؛ هنگام مرگ انسان، شیطان به سراغ او می آید و با هر وسیله و نویدی می خواهد او را دو دل کرده و ایمانش را بگیرد؛ ولی مؤمن واقعی او را خوب می شناسد و ابدا به وعده های او دل خوش نمی کند.

ابن خدیجه می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: تمام کسانی که در آستانه مرگ قرار می گیرند، ابلیس یکی از ماءموران خود را وا می دارد که نزد او برود و او را به کفر بخواند. او هم آن قدر شبهه در دین او وارد می کند که با دو دلی روحش از بدنش جدا می شود؛ ولی مؤمن حقیقی نمی گذارند شیطان بر گرده او سوار شود.

بنابر این، هر دیدار کننده با بیمار در حال مرگ باید شهادت به توحید و نبوت را به وی تلقین نماید و: (لا اله الا الله محمد رسول الله) را به او یاد آورد شود تا آن که بیمار جان دهد.(۴۳۴)

در اسلام سفارش شده که هنگام دیدار با بیمار نباید به حالت جنب رفت و نیز موقع داخل شدن بر میت باید شخص با وضو باشد، سوره (یس) و (وصافات) را بخواند، دعای عدیله بخواند، اطاق را معطر کنند؛ چون زمان فرود آمدن ملائکه است و آنها از بوی عطر خشنود می شوند و شیاطین از بوی عطر و قرآن خواندن و بسم الله گفتن ناراحت می شوند و بیرون می روند.

شیطان پاسبان شب می شود

اصبغ بن نباته از امیر المومنین نقل می کند که فرمود: سوگند به آن کسی که محمد را به حقیقت برانگیخته و خاندانش را گرامی داشته، هیچ چیز از وردها و دعاها نیست که شما آنها را بجویید از برای محافظت مرض و از سوختن، غرق شدن، دزدی، گمشده و گریختن چهارپایان، مگر این که در قرآن است. هر که خواهد از من بپرسد - تا به او جواب گویم.

مردی برخاست و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین برای ایمنی از دزد اگر آیه ای در قرآن است، به من بگو؛ زیرا که پیوسته شب ها از من دزدی می شود.

فرمود: چون به بستر خواب رفتی - این آیه را تا آخر سوره بخوان -: (قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایاما تدعوا....) تا آن جا که می فرماید: و کبره تکبیرا.(۴۳۵)

و پس از آن فرمود: هر کس در بیابان خالی از سکنه شبی را به سر برد - آین آیه را خواند:

(ان ربکم الله الذی خلق السموات و الارض فی سته ایام ثم استوی علی العرش...) تا آن جا که می فرماید: (تبارک الله رب

العالمین)(۴۳۶) فرشتگان او را محافظت کنند و شیاطین از او دور گردند.

بعد آن مرد به مسافرت رفت، به ویرانه ای رسید، شب را در آن جا خوابید، ولی این آیات را نخواند. شیطان به سراغ او رفت و بینی او را گرفت. در این حال رفیق شیطان به او گفت: او را مهلت بده، آن مرد – از این حرف – بیدار شد و آیه را خواند، همان آیه ای را که امیرالمؤمنین فرموده بود.

در این حال شیطان به رفیقش گفت: خدا بینی تو را به خاك مالید. اکنون باید تا به صبح او را پاس داری کنی. چون صبح شد. نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و جریان را گفت: بعد از آن عرض کرد: یا علی در سخن شما شفا و راستی یافتم. وقتی آفتاب بالا آمد به آن جا رفت و جای موهای شیطان را در زمین دید.(۴۳۷)

بلی، اگر کسی به آیات قرآن معتقد باشد، و آنها را (وحی) و از جانب خدا دانسته و بداند که خواندن آنها اثر دارد و با همان اعتقاد بخواند اثر خواهند داشت.

اگر چه بعضی معتقدند که هر چه باید واقع شود، می شود و چیزی نمی تواند جلوی آن را بگیرد؛ ولی خداوند متعال خودش در قرآن می فرماید:

یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب.

(خداوند هر چه را که بخواهد – از چیزهایی که برای انسان مقدر کرده – محو و نابود می کند و چیزهای دیگر را به جای آنها برقرار می کند و پیش خدا است ام الکتاب (لوح) محفوظ)(۴۳۸)

شیطان و ربا خواران

یکی از گناهان کبیره در اسلام، رباخواری است که خداوند به خورندگان آن وعده عذاب داده و آن را از هر گناهی بزرگتر به حساب آورده است. حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: ربا هفتاد نوع است و کوچکترین آن پیش خدا مانند کسی است که با مادر خود نزدیکی کرده باشد.(۴۳۹)

روایتی دیگر از جمیل بن دراج از امام صادق علیه السلام می گوید آن حضرت فرمود: یک درهم ربا پیش خدا از هفتاد زنا که تمام آنها با محارم انسان در بیت الله الحرام انجام شده باشد، بزرگتر است.(۴۴۰)

از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده: وقتی مرا به آسمان بردند، مردانی را دیدم که شکم آنها مثل خانه هایی است که پر از مارها باشند و از بیرون داخل آنها پیدا است. پرسیدم: ای جبرئیل! اینان چه کسانی هستند؟ گفت: این ها ربا خواران اند.(۴۴۱)

و به گفته قرآن: ربا خواران روز قیامت بر نمی خیزند مگر مانند کسی که شیطان آنان را مس کرده باشد.(۴۴۲)

علامت ربا خواران این است که شیطان، هم در دنیا و هم در آخرت آنان را مس می کند و حالت جنون و صرع به آنها دست می دهد. تعادل خود را از دست می دهند و مانند دیوانگان به این طرف و آن طرف می افتند.

درباره مس شیطان در دنیا، روایتی از امام صادق علیه السلام هست که گوید: رباخوار از دنیا بیرون نمی رود، مگر این که به نوعی از جنون دچار خواهد شد.

این روایت، مس شیطان در دنیا را بیان می کند: در همین دنیا ربا خوار، اگر چه یک روز به آخر عمرش باقی مانده باشد، به صرع و جنون و از کار افتادن مغز گرفتار می شود.(۴۴۳)

و اما مس شیطان بر رباخوار، در آخرت این که مال ربایی و ثروت حرامشان و بال آنان خواهد شد. حدیثی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: هنگامی که به معراج رفتم، دسته ای از مردم را دیدم که شکم آنان بس بزرک بود، هر چه

تلاش می کردنـد برخیزنـد و راه برونـد، برای آنان ممکن نبود و پی در پی به زیمن می خوردند. از جبرئیل پرسـیدم این چه افرادی هستند؟ و جرمشان چیست، جواب داد: این ها ربا خواران هستند.(۴۴۴)

هم چنین ممکن است روز رستاخیز و هنگام زندگی در آن جهان در شکل دیوانگان و مصروعان محشور شوند.!

شیطان، اول انسان را به ربا گرفتن وادار می کند و در آخر عمر هم او را به جنون و دیوانگی و از کار افتادن مغز دچار می نماید. در قیامت هم بی اختیار شدن و پی در پی به زمین خوردن و در آخرین مرحله هم انسان را محکوم کردن و گناه را به گردن او انداختن است.

شیطان و شراب خواران قمار باز

از جملـه چیزهـایی که شـیطان را به سـرمایه گـذاری روی آن تشویـق می کنـد، اختلاـف انـداختن در میـان مردم است، چـون بر اثر دشـمنی، آمـد و شـدها قطع شـده و اختلاف و جـدایی پدیـد می آیـد. در نتیجه به زد و حورد و کشت و کشـتار، می انجامد و مایه خرسندی او می گرد.

به طوری که قرآن گفته: عداوت و دشمنی از شراب و قمار ناشی می شود.(۴۴۵) انسان شراب خورد عقل خود را از دست می دهد و دیگر کسـی را نمی شـناسد،ماننـد حیوان درنـده به همه افراد حمله می کند و آنها را می زند، مجروح کرده و می کشد. تاریخ به یاد دارد، کسان زیادی که در اثر شرب خمر کشته و مجروح شده اند.

و قمار باز، وقتی باخت دشـمنی برنـده را در دل می گیرند و در کمین می نشـیند، هر وقت فرصت پیدا کرد انتقام خود را از وی می گیرد.

قمار باز چندین ساعت تمام حواس خود را جمع کرده تا بر حریف خود غالب شود. او به هیچ چیز جز برنده شدن نمی اندیشد، اگر ناکام بماند با تنی رنجور و اعصابی در هم ریخته به مردم پرخاش می کند و ناسازگاری می نماید و اگر خسـته به خانه و بازار رود. دیگر تحمل شـنیدن هیـچ چیز را نـدارد و حاضـر است به بهانه های پوچ زمینه ای فراهم شود که با مردم نبرد کنـد، همان چیزی که شیطان به دنبال آن است.

طبق گفته قرآن و اخبار: چند چیز از خواسـته های شـیطان است. مانند شـراب و قمار، بت پرستی و بخت آزمایی، بازی با شـطرنج و حتی بـازی بچه هـا بـا پول و گردو. کسـانی که این بـازی ها را می کننـد، سـینه خویش را برای شـیطان لانه کرده انـد نه نام خـدا و رحمان.

تا به کی ابلیس را بر عرش یزدان راه دادن

از چه دیو دزد را بر گنج دل محرم نمودن

شیطان عاقبت را از آن اغنیا می داند

امام صادق علیه السـلام فرمود: در بنی اسـرائیل عابدی بود که مکرر می گفت (الحمد لله رب العالمین و العاقبه للمتقین). شـیطان از مـداوت او بر این گفتـار در خشم شـده و شـیطانی را نزد او فرسـتادو به او گفت بگو: (و العـاقبه للاءغنیاء) یعنی عاقبت نیکو از برای توان گران است.

چون شـیطان پیش عابـد آمـد و این را گفت: میـان او و عابـد مؤمن نزاع در گرفت قرار گذاشـتند نخستین کسـی را که ببیننـد، از او بپرسـند و به نظر او راضـی شونـد. به شـرط این که نظر هر کـدام موافق بود، او دست دیگری را قطع کند. کمی رفتند تا به شخصـی

رسیدند که از شیاطین بود به شکل انسان از او پرسیدند: آیا عاقبت نیک از آن پرهیزگاران است یا توان گران؟

گفت: عاقبت نیکو مال توان گران است. چون شیطان این را شنید فورا دست عابد را قطع نمود. باز عابد می گفت: (الحمد الله رب العالمین و العاقبه للمتقین).

شیطان ناراحت شد و گفت: هنوز همین را می گویی؟ باز میان آن دو، مشاجره شد. این بار نیز قرار گذاشتند از اولین کسی که می بینند بپرسند. بار دیگر شیطان مجسم شد. چون قضیه را برای او گفتند، گفته شیطان را تاءیید کرد، و گفت: (والعاقبه للاءغنیاء)

شیطان دست دیگر عابد را قطع نمود. باز هم عابد آن جمله را زمزمه می کرد که مرتبه سوم نزاع میانشان واقع شد. این دفعه قرار شد به اول کسی که برخورد کنند و وی به نفع هر کس قضاوت نماید او گردن دیگری را بزند. پس خداوند ملکی را به صورت شخصی فرستاد. چون قضیه را مطرح نمودند. آن شخص گفت: عاقبت نیکو برای تقوا پیشگان است و فورا دست های آن عابد را به جای خود گذاشت و دست بر آن مالید سالم شد او هر گردن شیطان را زد.

از آیات و روایات به دست می آید که فقط پرهیزگاران رستگار می شوند و اعمال آنان مورد قبول است. قرآن هم با صراحت می فرماید:

انما یتقبل الله من المتقین

(همانا خداوند اعمال صالح را از افراد متقی قبول می کند)(۴۴۶).

مهر شیطان بر پیشانی این شخص

انس بن مالک نقل می کند: در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مردی بود که از عبادت و کوشش او در نماز تعجب می کردیم. نام و کیفیت عبادتش را به عرض مبارک آن حضرت رساندیم. حضرت او را نشاخت، هیکل و قیافه اش را شرح دادیم باز نشناخت. در همین بین خودش از راه رسید. ما عرض کردیم: یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آن شخصی که گفتیم همین فرد است.

فرمود: شما از کسی می گویید که در پیشانیش مهر شیطان است. آن شخص وقتی که به ما رسید سلام نکرد!؟

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: تو را به خدا راست بگو، وقتی به این جمع رسیدی با خود نگفتی که در بین این ها یک نفر از من بهتر نیست؟

جواب داد: بلی، صحیح است. آن گاه برای ادای نماز حرکت کرد. حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: چه کسی می تواند این مرد را بکشد؟ ابوبکر گفت: من. حضرت فرمود: برو او را بکش، او هم به راه افتاد. وقتی که درون مسجد رفت، آن مرد در نماز بود. با خود گفت: (سبحان الله) مردی را در نماز بکشم؟ با این که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم از کشتن نمازگزار نهی فرموده است.

وقتی ابوبکر برگشت، فرمود: چه کردی، عرض کرد: یا رسول الله! او مشغول نماز بود و به فرموده شما نمازگزار را نباید کشت.

باز فرمود: چه کسی می رود او را بکشد؟ عمر برخاست و گفت: من. اجازه گرفت و رفت. وقتی به آن مرد رسید او را در حال سجده دید. گفت: ابوبکر از من بهتر است او این کار را نکرد، عمر هم برگشت. حضرت پرسید چه کردی؟ گفت: او را در سجده دیدم، لذا از کشتن او صرف نظر کردم.

برای بار سوم حضرت فرمود: چه کسی آن شخص را می کشد؟ حضرت علی علیه السلام عرض کرد: یا رسول الله! من او را می کشم. فرمود: حرکت کن و او را بکش.

حضرت علی علیه السلام حرکت کرد. وقتی درون مسجد رفت، آن مرد بیرون رفته بود. علی علیه السلام برگشت. پیامبر صلی الله

علیه و آله وسلم پرسید: یا علی! چه کردی؟ عرض کرد: یا رسول الله! او رفته بود. آن جناب فرمود: اگر او امروز کشته می شد دو نفر از امت من با هم اختلاف نمی کردند.(۴۴۷)

آن مرد ذوالثدیه (۴۴۸) است که در اثر سجده پیشانی او پینه بسته بود. وی در جنگ نهروان فرمانده و در راءس فتنه بود! و با ۱۲ هزار نفر در مقابل لشکر حضرت علی علیه السلام صف کشیدند و جنگ نهروان را برپا کردند. لشکریان حضرت علی او و چهار هزار نفر از طرف دارانش را در کنار نهر به هلاکت رسانیدند و بعد از جست و جو پیکر کثیف او را در آب یافتند.

شیطان پرستان

دانشمند بزرگ مصری (محمد فرید وجدی) در کتاب دائرة المعارف خود نوشته است: در جزیره (مرتیبک) طایفه ای بودند به نام (اتباع خناس). آنها شیطان پرست بودند. در آن جا کوهی بود که به سبب آتشفشانی بیست هزار نفر از بین رفتند. از جمله کسانی که نجات یافتند، همین شیطان پرستان بودند.

از آن پس (معبد) خود را از آن جا به نیویورک برده، به طور مخفی و برای اینکه کسی آنها نشناسد - که شیطان پرست هستند در آن جا زندگی می کنند، تا این که (اسعد افندی) مالکی با یکی از رؤ سای آنها دوست شد و به هر وسیله بود به (معبد) آنها رفت و گفت: در آن جا مجسمه شیطانی به رنگ سرخ و دارای دو شاخ و دم طولانی بود که همانند افعی غضب ناک به نظر می رسید. شیطان پرستان در اواخر شب مشغول عبادت ابلیس می شدند. (افندی) می گوید: در همان شب که من داخل (معبد) آنها راه یافته بودم زنی می خواست به دین آنها در آید. (من در آن هنگام بسیار ناراحت بودم که چطور زن ها را به دام خود می اندازند).

خلاصه، زن نزدیک (مطران) رئیس شیطان پرستان آمد. او به زن دستور داد به نماز ایستد و به رکوع رود. زن رکوع کرد. بعد به او گفت: دست ها را بلند کند، سپس (مطران) به زن چیزهایی تلقین کرد که از کفر ابلیس هم بدتر بود. ایشان در نماز خود خطاب به مجسمه شیطان کرده و می گوید: ای نورا! به احترام و محبت خودت وجود ما را نگه داری کن؛ چون تو خلاصه و چکیده صلح و صلاحی. تو ای ابلیس! نور ابدی هستی، روح و جسم من در اختیار تو است!

از یکی شان پرسیدم: چه معنی دارد که شما شیطان را پرستش می کنید و او را خدای خود می دانید؟!

گفت: به جهت آن که ما از عبادت ابلیس لذت می بریم، ولی از عبادت خالق منان، آن لذت را نمی بریم.

وقتی قانون و کتب دینی و آسمانی خدا را می خوانیم، همه اش ترس و خوف از آخرت است، انسان را از هر چه که لذت و کیف دارد باز داشته، لذا دلهای ما به سوی آنها گرایش ندارد و از عبادت خدا لذت نمی بریم. اما شیطان عکس او است؛ زیرا تمام چیزهایی را که حرام است، تمام لذتها و اموال و محارم و شهوات را برای ما مباح و حلال کرده، ما هر چه را دوست داریم و میل ما می کشد جایز دانسته، پس عبادت شیطان را بر عبادت خدای رحمان مقدم داشتیم.(۴۴۹)

جنایات شیطان پرستان

گوشه ای از جنایات و کارهای منافی عفت شیطان پرستان را که از زبان دو دختر انگلیسی نقل شده: بیان می کنیم تا ماهیت آنها برای همگان روشن تر شود.

دو خواهر نوجوان پرده از روی کارهای منافی عفت شیطان پرستان مقیم انگلیس برداشتند. و شکایت نامه ای را تسلیم مقامات قضایی انگلیس کردند شکایت آنها از والدین خود و جمعی از شیطان پرستان بوده به گفته آنها در یک مراسم مذهبی شیطان پرستان به این دو دختر تجاوز کرده اند.

این دو خواهر در زمـان وقوع حـادثه - که در سـال ۱۳۶۱ اتفـاق افتاد - فقط ۵ سـال سن داشـتند. ایشان در اظهارات خود خطاب به دادگـاه عـالی جنـایی انگلیس اعلام کرده انـد، در ایـن گـونه مراسـم، طرف داران این فرقه بـدون لبـاس به رقص و نوشـیدن خـون خرگوش می پردازند.

این دو دختر در اعترافات تکان دهنده شان در این دادگاه گفته اند: شـیطان پرستان خرگوش ها را به محل مراسم می آوردند و آنها را زنده، گردن می زدند و خون تازه آنها را می نوشیدند.

نیز گفته اند: والدین آنها که شـیطان پرست اند، ایشان را مجبور به نوشـیدن خون خرگوش می کردند. در مواردی هم به جای خون خرگوش از خون بچه هـای نوزاد اسـتفاده می شود و سـپس اجسـاد آنهـا را می سوزاندنـد. گاهی از آنها خواسـته شـده، در کشـتن نوزادان مشارکت کنند.

در این دادگاه، ۵ شـیطان پرست از جمله پـدر و مـادر این دو دختر به ۲۰ فقره جرم، شامـل تجاوز جنسـی، لواط، اغفال و امثال آنها متهم شده اند.

این ماجرا به طور جـدی افکار عمومی انگلیس را تکان داد. این گونه رخدادها که در انگلیس اتفاق می افتد برخی از روشن فکران انگلیسـی آنها را به کشورهای جهان سوم نسـبت می دهند. در بسیاری موارد از آداب و سـنت های ملت ها از جمله مسلمانان حتی رعایت حجاب را برای بانوان به عنوان آداب قدیمی و کهنه و حتی متعلق به عصر بربریت نام می برند.(۴۵۰)

شیطان اولین کافر

اول کسی که به خدا کفر ورزید شیطان بود. قبل از او، کسی به خدا کافر نشده بود. خداوند درباره کفر او می فرماید:

فسجد الملائکهٔ کلهم اجمعون الا ابلیس استکبر و کان من الکافرین

در آن هنگـام - که روح در آدم دمیـده شـد (همه فرشـتگان - او را - سـجده کردنـد به جز ابلیس که تکـبر ورزیـد و او از کـافران بود!).(۴۵۱)

در این که شـیطان کافر است شـکی نیست، اما راجع به کفر شـیطان که چه چیز باعث آن شـد، آیا سـجده نکردن باعث آن شـد؟ یا حسـد بردن بر مقـام و منزلت آدم؟ یـا برای معصـیت و فسق او؟ هیـچ کـدام از این ها باعث کفر شـیطان نبود؛ زیرا اگر بگوییم برای سجده نکردن بر آدم بوده، باید هر کس هم، به او دسـتور سـجده داده شده و سـجده نکند کافر باشد و چنین نیست. اگر برای حسد باشـد، بایـد هر کس که در دنیا حسـد ورزید کافر باشد در حالی که حسودان زیاداند و این هم درست نیست. اگر برای معصـیت و فسق او باشد آن هم صحیح نیست؛ زیرا هر کسی که در دنیا گناه و معصیت کند باید کافر باشد و این هم درست نیست.

فقط می توان کفر او را به خاطر این دانست که به خـدا نسبت ظلم و جور داد و معتقـد بود که خدا درباره او سـتم کرده، چون فکر می کرد از آتش آفریده شده و آتش از خاک برتر است و خداوند که فرمود: آدم را سـجده کن می خواسته او را تحقیر و کوچک کند.

از این رو، وقتی خداونـد به او فرمود: چرا آدم را سـجده نکردی؟ دلیلی که آورد این بود؛ مرا از آتش خلق کردی و او را از خاک. با این سخن می خواست هم حکمت خدا را نفی کند، هم امر او را بی پایه بشمارد.

از لحن قول ابلیس چنین نتیجه گرفته می شود که آن ملعون، برای خود حاکمیت و اسـتقلال در مقابل حاکمیت پروردگار قائل بوده و این سرچشمه از نافرمانی ها و کفر است.

کفر شیطان از درهم آمیختگی خودخواهی، نادانی و حسد او نشاءت می گرفت. همه این ها دست به دست هم داد و سرانجام سر از کفر بیرون آورد. او را که سالیـان دراز هم نشـین ملائکه بلکه معلم آنان بود، از اوج قـدرت و افتخار پایین کشـید. کفر خودخواهی

سرچشمه حسادت، و حسادت سرچشمه کینه توزی، و کینه توزی عامل خون ریزی و جنایات دیگر است.

کفر شیطان جلوتر از شرک او است. آن ملعون با سرپیچی از دستورهای خداوند از دین روگرداند و اول کافر شد؛ چون نخست آدم را سجده نکرد و سپس مشرک شد و راهی را در پیش گرفت که غیر از راه خدا بود.

ستایش شیطان از زن ها

در ملاقاتی که شیطان با حضرت یحیی علیه السلام داشت در ضمن گفت و گوهای زیادی که با هم داشتند. عرض کرد: یا (نبی الله!) امیدوار کننده ترین چیزها پیش من و آن چیزی که پشت من را محکم می کند و باعث روشنی چشم من می شود زن ها هستند؛ چون آنها وسیله گمراهی مردم و دام ها و تیری هستند که به خطا نمی روند. پدرم به فدای آنان باد. اگر آنان نبودند، قدرت نداشتم یک نفر را گمراه نمایم. به وسیله آنها به مقصد می رسم، مردم را به مهلکه می اندازم، چقدر آنان خوب هستند.

وقتی نیکان بر من غالب شدند و لشکریانم را تار و مار کردند، پیش زنها می روم، قلبم روشن و غضبم تمام می شود. اگر زن ها از ذریه آدم نبودند، من آنها را سجده می کردم آنان سرور من هستند، جایگاه آنان گردن من است، آنان را بر گردن خود می نشانم. اگر خواسته ای داشته باشند، نه با پا، بلکه با سرانجام می دهم؛ چون ایشان مایه امید، قوت کمر، نگه دار، تکیه گاه، مورد وثوق، و فریاد رس من هستند.(۴۵۲)

شیطان اولین بت را ساخت

تاریخ بت پرستی بر می گردد به زمان حضرت نوح علیه السلام. بت پرستی به این خاطر شایع شد که آدم پنج فرزند صالح داشت به نام های (ود)، (سواع)، (یعوق)، (یغوث) و (نسر) اول (ود) از دنیا رفت. مردم به خاطر مرگ او بسیار غمگین شدند، و در سرزمین بابل اطراف قبر او اجتماع کردند و از آن دور نمی شدند.

هنگامی که ابلیس این صحنه را دید، در سیمای انسانی، نزد آنها آمد و گفت: می خواهید برای شما صورتی بسازم که وقتی به آن نگاه کنید به یاد فرزند آدم بیفتید؟

گفتند: آری.

آن ملعون مجسمه ای برای آنها ساخت. بعد از آن هر یک از فرزندان آدم که از دنیا می رفتند، مجسمه ای ساخته و نام او را بر آن می گذاردند. سپس با گذشت زمان، شیطان این مطلب را به نسل های بعد هم القا کرد که نیاکان شما این مجسمه ها را می پرستیدند، شما هم پرستش کنید: در این جا خداوند نوح را فرستاد تا آنها را از بت پرستی باز دارد.

اولین کسی که بت را در میان عرب برپا داشت، (عمرو بن لحی) از قبیله (خزاعه) بود. او برای انجام کاری به شام رفته بود. در آن جا گروهی را دید که بت می پرستیدند. وقتی از آنها توضیح خواست، گفتند: ما این بت ها را پرستش می کنیم. از آنها باران می خواهیم، به ما باران می دهند. یاری می طلبیم ما را یاری می کنند. گفت: ممکن است یکی از این بت ها را به من دهید تا به سرزمین عرب ببرم؟! آنها بتی به نام (هبل) که از عقیق و به صورت انسانی ساخته شده بود به او دادند. آن را به مکه آورد و داخل کعبه نصب کرد. مردم را به عبادت آن فرا خواند. از آن پس، افرادی که از سفر می آمدند، پیش از آن که به خانه خود بروند بعد از طواف خانه خدا به سراغ بت می رفتند.(۴۵۳)

شیطان دستور آتش پرستی می دهد

اولین کسی که دستور آتش پرستی را داد ابلیس ملعون بود. حضرت آدم علیه السلام برای این که بر حق بودن فرزندان خویش را ثابت کند، به هابیل و قابیل دستور داد که قربانی کنند. هابیل چون دام دار بود یک گوسفند بزرگ و چاق گرفت و بالای کوه برد. برادرش قابیل هم چون کشاورز بود یک دسته گندم پوچ و بی مایه را برداشت به بالای کوه برد.

آتش آمد و گوسفند هابیل را سوزاند! اما دسته گندم قابیل سالم ماند؛ زیرا او قصدش اطاعت از پدر و خدا نبود. وی به منظور مسخره کردن، این کار را انجام داد. به خلاف برادرش که فقط برای رضایت و اطاعت از پدر و مادر و خدا این عمل را انجام داد.

شیطان از فرصت استفاده کرد و به قابیل گفت: می دانی چرا قربانی تو قبول نشد و قربانی برادرت هابیل پذیرفته شد؟ قابیل جواب داد: علت آن را نمی دانم برای من بیان کن. شیطان گفت: علتش این است که برادرت آتش پرست بود! از این رو، قربانی او پذیرفته شد. تو هم اگر می خواهی قربانیت قبول افتد، باید آتش پرست شوی و در برابر آن کرنش کنی!

قابیل گفت: من آتشی را که برادرم پرستش می کرد، نمی پرستم. ولیکن آتش دیگری را عبادت می کنم و قربانی نزد او می برم که از من هم قبول کند.

پس از آن، آتشکده هایی ساخت و قربانی برای آنها برد. خدای خود را رها کرد و از عبادت او سرپیچید و آتش را تعظیم نمود و آتش پرستی را برای فرزندانش به ارث گذاشت. شیطان هم از این کار خرسند گشت و از او خواست تا آتش پرستی را در جهان رواج دهد.

شیطان همراه مد پرستان

یکی از مسائلی که در تمام دنیا رونق یافته فساد، تحریک شهوات، خودنمایی ها، اسارف و تبذیر، مسئله لباس و خودآرایی مانند سرطان، در همه جا ریشه دوانیده است. و ثروت های عظیمی را به نابودی کشانده که رقم بسیار مهمی را تشکیل می دهد. و اگر این سرمایه صرفه جویی می شد، بسیاری از مشکلات جامعه را حل می کرد و محرومان بسیاری را به رفاه می رساند.

مد پرستان و کسانی که لباس های تنگ و زننده می پوشند، کم بود و عقده حقارت دارند! این ها چون نمی توانند با اعمال نیک و کار پسندیده ای، خود را به جامعه نشان دهند، سعی می کنند با لباس های زننده و قیافه ای استثنایی، خود را انگشت نمای خاص و عام گردانند. این ها شیطان صفتانی هستند که به شیطان آبرو می دهند.

خیال می کنند اگر با ظاهری ویژه و متمایز از دیگران در میان مردم آشکار شوند، می توانند محبوبیت نداشته خود را به کف آورند.

تاءسف در این است که ۲۰ سال پیش از ظهور جمهوری اسلامی، در بعضی از ادارات و ارگان ها هنوز کسانی هستند که با این نوع نگرش، خودنمایی می کنند. گویی با فرهنگ و باورهای دینی مردم کشور خود هیچ آشنایی ندارند.

پیشوایان دین با تجمل و مدپرستی مخالف بودند، تا جایی که جواب سلام آنها را نمی دادند و صورت خود را از آنان می گردانیدند و می فرمودند: شیطان با این ها و همراه ایشان است.

در تاریخ اسلام آمده، بعد از ظهور اسلام هیئتی از مسیحیان نجران به خدمت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم رسیدند، در حالی که لباس های ابریشمی بسیار زیبا، که تا آن زمان در اندام عرب ها دیده نشده بود، در تن داشتند و انگشتر طلا به دست کرده بودند. هنگامی که به خدمت پیامبر رسیدند و سلام کردند، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم جواب سلام آنان را نداد، صورت خود را برگرداند. حتی یک کلمه با آنان سخن نگفت.

از علی علیه السلام در این باره چاره خواستند و علت را پرسیدند؟ فرمود: من چنین فکر می کنم که این ها باید این لباس ها و انگشترهای گران قیمت را بیرون آورند، آن گاه خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم برسند. آنها هم این کار را کردند. حضرت

جواب سلام آنها را داد و با آنان سخن گفت: سپس فرمود: سوگند به خدایی که مرا به حق فرستاده، اولین بار است که این ها بر من وارد شدند، دیدم شیطان نیز همراه آنها است.(۴۵۴)

شیطان هم این را نمی پذیرد

مردم بر سه دسته اند؛ یک دسته را فقط خدا می پذیرد و یک دسته را فقط شیطان، دسته سوم را نه خدا می پذیرد و نه شیطان.
آن دسته ای که نه مورد قبول شیطان و نه مورد قبول خدا هستند، کسانی اند که با آبروی مردم بازی می کنند و با هر وسیله ممکن می خواهند حیثیت و آبروی مؤمنان را بریزند.
یکی از صفات بسیار زشت و ناپسندی که قرآن هم بارها آن را نهی کرده، ریختن آبروی مردم است و حتی برای آن، وعده عذاب و مجازات داده شده.
بردن حیثیت و آبرو، ممکن است از چند راه باشد یا با مسخره کردن مردم و خنداندن عده ای از دوستان باشد تا وسیله تفریحی فراهم شود که نتیجه اش خود را برتر و دیگران را پست تر شمردن است.
ممکن است از راه ایجاد بدبینی و بدگمانی در میان دیگران باشد، که این صفت نه تنها به طرف مقابل و حیثیت او لطمه وارد می کند، بلکه برای خود او نیز بلایی است بزرگ؛ زیرا سبب می شود او از چشم مردم بیفتد. چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: (کسی که به مردم گمان بد داشته باشد از همه کس می ترسد و وحشت دارد.)
ممکن است آبرو بردن از راه غیبت کردن دیگران باشد و این از بزرگ ترین گناهان شمرده شده. گناه آن از عمل زنا بالاتر است! چه غیبت با زبان باشد، چه با چشم و ابرو و اشاره.
ممکن است از راه جست و جو کردن از کار دیگران، و به دست آوردن اسرار و افشای آنها باشد. که آیات و روایات زیادی در نهی از آن وارد شده.(۴۵۵)
ممکن است با القاب زشت و ناپسند حیثیت شخص را لکه دار نمود و آنها را با لقب های زشت تحقیر و کوچک نماید و آبروی مردم را ببرد.(۴۵۶)
ممکن است اشخاص را مورد لعن و عیب جویی قرار دهد و با این وسیله مردم را بی اعتبار کند.(۴۵۷) کسانی که با یکی از این صفات، حیثیت و آبروی افراد را ببرند، جزو هیچ حزبی نخواهند بود، حتی حزب شیطان.
امام صادق علیه السلام در این باره می فرماید: کسی که به منظور عیب جویی و ریختن آبروی مؤمنی، سخن بگوید تا او را از نظر مردم بیندازد، خداوند او را از ولایت خودش بیرون کرده، به سوی ولایت شیطان می فرستد، و شیطان هم او را نمی پذیرد.(۴۵۸)

دام های شیطان و شیطان صفتان

بعد از آن که شیطان در برابر آدم سجده نکرد و رانده درگاه شد. باد غرور و خودخواهی بر عقل و هوشش غالب گردید، و از خدا مهلت خواست. عرض کرد:
خدایا! اگر به من تا روز قیامت مهلت دهی، این موجودی را که بر من مقدم داشتی تمام فرزندانش را گمراه خواهم ساخت و ریشه آنها را از بیخ و بن بر می کنم و به گمراهی می کشانم.
خداوند در جوابش فرمود: برو، و هر کدام از آنها را که می توانی با صدای خودت تحریک و وسوسه کن و از راه راست منحرف نما، این برنامه خود شیطان است.

اما برنامه شیطان صفتان؛ با نغمه های هوس انگیز موسیقی و خوانندگی، تبلیغات گمراه کننده و وسایل صوتی و سمعی و بصری فاسد، مردم را به انحراف می کشانند. مخصوصا در دنیای امروز که دنیای فرستنده های رادیویی و دنیای تبلیغات گسترده سمعی و بصری است که بیش از هر زمانی مهیج تر است. چرا که شیاطین و احزاب آنها در شرق و غرب جهان، بخش عظیمی از سرمایه های خود را در این راه مصرف می کنند، تا بندگان خدا را استعمار نمایند و از راه حق که راه آزادگی و استقلال و تقوا است، دور سازند و به صورت بردگانی بی اراده و ناتوان در آورند.

خداوند نیز خطاب به شیطان کرد و گفت: برو، لشکر سواره و پیاده ات را به سوی آنها گسیل دار، با نهیب و فریاد خود آنها را به سوی گمراهی بخوان و از آنان که دست یاران و مددکاران تواند کمک بگیرد.(۴۵۹) شیطان صفتان و ستم گران جهان هم برای به بند کشیدن درماندگان، ناگهان به نیروهای تحت فرمان خود فرمان می دهند به مناطقی که ممکن است با مقاومت آزادی خواهان روبه رو شوند، حمله کنند. همانند آن چه امروزه قدرت های بزرگ و جهان خواران شرق و غرب، نیروی ویژه ای را تدارک دیده اند تا بتوانند آنها را در کوتاه ترین مدت در هر منطقه ای از جهان که منافع نامشروع شیطانیشان به خطر بیفتد، اعزام کنند و هر جنبش حق طلبانه ای را در نطفه خفه کنند.

باز خداوند در جواب شیطان که گفت: همه را از راه راست بیرون می برم، فرمود: برو (در اموال و اولاد آنها که از تو پیروی می کنند شرکت جوی و شریک شو).(۴۶۰) این هم یکی دیگر از وسایل مؤ ثر نفوذ شیطان در انسان است.

شیطان صفتان هم از همین شیوه استفاده می نمایند و با شرکت در اموال محرومان کارهایی مانند ربا، رشوه، قمار، دزدی، گران فروشی را رواج می دهند. شیطان های جهان خوار در روزگار ما هم برای شرکت در اموال مردم کشورهای مستضعف، برنامه سرمایه گذاری، تاءسیس شرکت ها و ایجاد انواع کارخانه ها و مراکز تولیدی به راه می اندازند و در زیر پوشش آنها، انواع فعالیت های ناروا را انجام می دهند. جاسوسان خود را به نام کارشناس فنی و یا مشاور اقتصادی و مهندسی، به این کشورها می فرستند و با هر نیرنگی که شده آخرین رمق آنها را می گیرند و از رشد و بالندگی اقتصادی آنها جلوگیری می کنند.

شیطان صفتان هم در شکل گیری انسان، مانند شرکت شیطان در نطفه - در صورتی که نام خدا برده نشود - نقشی فعال دارند. مثلا در مراکز فساد و فحشا، مدارس، دانشگاه ها، کتاب خانه ها، بیمارستان هایی که دختر و پسر مختلط هستند و بی بند و باری در آن جا حاکم است، کوشاتر می شوند.

ایجاد مراکز فساد تحت پوشش تفریحات سالم، چون ساختن هتل های بین المللی و گردهم آیی ها و تفریحات به نام علمی، سینماها و پخش فیلم های زننده از برجسته ترین برنامه های مخرب پیروان شیاطین است. نه تنها فساد و فحشا را از این طریق ترویج می کنند بلکه نسلی منحرف و سست، بی اراده، بی خیال و هوس باز پرورش می دهند. و در تار و پود فرهنگ و افکار آنها ریشه می دوانند. به طوری که افکار آنان به دست شیاطین است و و به هر راهی که می خواهند می کشانند.

اتحاد شیاطین جنی و انسی

شیطان های جنی و انسی در چند مورد با هم شبیه اند و در چند مورد با هم فرق دارند. اما آن مواردی که مانند هم هستند، از این قرار است:

۱. شیطان جنی، انسان را به راه خلاف و گناه می کشاند و شیطان انسی هم همین کار را می کند.

۲. شیطان جنی با لباس حق به جانبی و دل سوزانه و خیرخواهانه می آید که انسان به او مشکوک نشود و حرف او را قبول کند، شیطان انسی هم با همین لباس و زبان چرب و نرم می آید.

۳. شیطان جنی انسان را از انجام کار خیر باز می دارد و نمی گذارد آن کار را انجام دهد و او را از عاقبت آن می ترساند. مثلا در

انفاق کردن و دست گیری از محرومان می گوید: مال خود را انفاق نکن که فقیر خواهی شد، اگر خدا فلانی را دوست می داشت به او هم مال و ثروت می داد و او را بی نیاز می کرد! تو زن و فرزند داری، آینده تو روشن نیست، پیری و کوری داری، مال خود را بگذار برای روز تنگ دستی و سختی. شیطان انسی هم به همین دستور می دهد.

۴. وسوسه های شیطان جنی در قلب انسان اثر می گذارد. وسوسه های شیطان انسی هم همین طور است، تا جایی که طرف داران شان آن وسوسه ها را وحی منزل می دانند و تخلف از آنها را گناه نابخشودنی، و اطاعت از آنان را اطاعت خدا می دانند و خود را مستحق ثواب و بخشش قلمداد می کنند.

در زمان ما هم دیدیم که وسوسه های سران منافقان (۴۶۱) چنان در دل هواداران گذاشت که بهترین علما و دانشمندان، پاکان و خوبان را به شهادت می رسانند(۴۶۲) به امید این که تکلیف شرعی خود را انجام داده باشند و به بهشت بروند.

اختلاف این دو دسته شیطان

اما جاهایی که شیاطین جنی و انسی با هم فرق دارند از این قراراند: ۱. شیطان جنی تو را می بیند و تو او را نمی بینی، کلام او در دلت اثر می کند بدون این که آن را با گوش بشنوی. قرآن می فرماید: او و قبیله اش شما را می بینند ولی شما آنان را نمی بینید.(۴۶۳)

ولی شیطان انسی با شما تماس دارد او را می بینید و صدایش را با گوش خود می شنوید و در دل شما اثر می گذارد! انسان را دعوت به فساد و فحشا و منکرات می کند و آنها را می آرایند و زینت می دهند.

امام فخر رازی در تفسیر خود می گوید: همان طور که شیطان جنی گاهی انسان را وسوسه می کند و گناه را پیش تو خوب جلوه می دهد و از کار خیر تو را باز می دارد، شیطان انسی هم همان را انجام می دهد. فقط فرقش این است که شیطان جنی خودش دیده نمی شود، ولی حرفش در دل اثر می کند و شیطان انسی هم خودش را می شود دید و هم حرفش شنیده می شود و در دل اثر می کند.

شیطان در نطفه اینها شرکت کرده است

خداوند درباره نقش شیطان در اموال و اولاد انسانها چنین می فرماید:

و شارکهم فی الاموال والاولاد

(در اموال و فرزندان آنان شرکت کن).(۴۶۴)

درباره چگونگی شرکت شیطان در اولاد انسان حدیثی از حضرت صادق علیه السلام وارد شده که فرمودند: شیطان می آید و با زن و شوهری در حال نزدیکی هستند شرکت می نماید و با آن دو همکاری می کند.

ابوبصیر عرض کرد: از چه راه شناخته می شود - که این شخص از نطفه شیطان است یا انسان - حضرت فرمود: به دوستی و دشمنی ما اهل بیت. هر کس ما را دوست داشته باشد، نطفه او از انسان، و هرکس ما را دشمن داشته از شیطان است.

راجع به کسانی که شیطان در نطفه آنها شرکت جسته، روایاتی از معصومان علیهم السلام وارد شده: که به بعضی از آنها اشاره می کنیم.

۱. فحاش؛ امام صادق علیه السلام فرمود:

از نشانه های شرکت شیطان - در نطفه بعضی از انسان ها - که تردیدی در آن نیست، این است که شخص بد زبان باشد. از آن چه

می گوید، و از آن چه درباره او می گویند، باکی نداشته باشد. (و ناراحت نشود).(۴۶۵)

نیز آن حضرت از رسول خدا فرمودند: هرگاه مردی را دیدید که باکی ندارد ازا آن چه می گوید و آنچه به او گفته می شود پس به درستی که یا از زنا یا از شرکت شیطان - در نطفه او - است.(۴۶۶)

امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روایت کرده که آن حضرت فرمود: خدا بهشت را بر بی آبرو و بی شرمی که حیا نداشته باشد، از آن چه گوید و آن چه به او بگویند، حرام زاده است؛ زیرا اگر از احوالش بازرسی کنی، یا از زنا است، یا از شرکت شیطان در نطفه او. به وی عرض شد: آیا در میان مردم شرکت شیطان هم هست؟ فرمود: آیا گفتار خدا در قرآن را نخوانده ای که به شیطان می فرماید: شرکت کن با ایشان در مال ها و فرزندانشان.(۴۶۷)

۲. زنا زاده؛

یکی دیگر از کسانی که شیطان در شکل گیری نطفه اش نقش داشته، زنا زاده است. زن و مردی که از راه زنا و فحشا به هم رسیده اند فرزندی از آنها متولد شده شرعی نیست.

عبدالملک بن اعین می گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم فرمود: هنگامی که شخصی می خواهد زنا کند در همان وقت شیطان هم دست به کار می شود و با وی شریک شده و عمل زنا را با هم انجام می دهند. در همان زمان نطفه آن دو مخلوط می شود و اولادی که به وجود می آید از شیطان است.(۴۶۸)

۳. خریدن کنیز از مال حرام؛

از جاهایی که شیطان در اولاد انسان شرکت می کند، خریدن کنیز با مال حرام یا مال حرام را مهریه زن خود قرار دادن که شیطان در اولاد او شرکت می کند.(۴۶۹)

۴. نگفتن بسم الله موقع جماع؛

وقتی انسان می خواهد با عیال شرعی خود نزدیکی کند، اگر (بسم الله) نگوید، شیطان حاضر می شود و با آن مرد همکاری کرده و در نطفه او شرکت می کند.(۴۷۰)

۵. کسانی که این صفات را داشته باشند؛

امام صادق علیه السلام فرمود: کسانی که باکی نداشته باشند، از آن چه به مردم می گویند و یا مردم به آنها می گویند، کسانی که باکی نداشته باشند که مردم آنها را در حال گناه و معصیت ببینند، کسانی که غیبت دیگران را کنند، کسانی که عشق و علاقه به حرام دارند و آنهایی که علاقه به زنا دارند شیطان در نطفه آنان شرکت داشته است.

۶. جماع در اول و نیمه ماه؛

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: اگر یکی از شما بخواهد با عیال خود نزدیکی کند، باید اول و نیمه ماه نباشد؛ زیرا شیطان هم در این دو زمان می خواهد صاحب فرزند شود که می آید و با انسان در جماع شرکت می کند. اگر فرزندی از آنان به وجود آید شیطان در آن شریک است.(۴۷۱)

در پایان لازم است اقوال مفسرین در رابطه به شرکت شیطان در اولاد انسان را بیان کنیم. راجع به آن چه خدا به شیطان فرمود: در اولاد انسان شرکت کن، ایشان چند قول گفته اند: یکی این که: شیطان انسان را به وسایل حرام و زنا و امثال آن دعوت می کند.

۲. وادار کردن انسان به این که فرزندان خود را به نام های بت ها بگذارند؛ مانند: عبدالعزی و عبدالات، که نام دو بت، در جاهلیت بود، (یعنی بنده عزی و بنده لات).

۳. این که فرزندان انسان را به گمراهی می کشد مانند این که آنها را به کیش های باطل و کارهای زشت دعوت می نماید.

شیطان زاده ها

عده ای هستند که آن ملعون مستقیما با مادرشان زنا کرده و آنها پدید آمده اند. از جلمه:

۱. حجاج؛ زراه نقل می کند که:

یوسف پدر حجاج یکی از دوستان امام زین العابدین علیه السلام بود در یکی از روزها داخل خانه خود شد و می خواست با عیال خود هم بستر شود. عیالش به او پرخاش کرد و گفت:ای یوسف! چه خبر است؟ تو چند لحظه پیش با من هم بستر شدی!

یوسف هم از خانه مستقیما به خدمت امام سجاد علیه السلام رفت و داستان همسر خود را نقل کرد: آن حضرت فرمود: از اعیال خود نه ماه کناره بگیر و در این مدت با او هم بستر نشو - چون شیطان با قیافه تو با او نزدیکی کرده است - بعد از نه ماه حجاج از او متولد شد. لذا آن شخص مستقیما از فرزندان شیطان است.

علت خون ریزی و سفاکی او هم از این جهت بود. وقتی از مادر متولد شد، پستانش را نمی گرفت! در آن زمان طبیبی بسیار حاذق و پرتجربه و معروف به نام (حارث بن کنده) بود، به طوری که بعضی بیماران سخت پیش او می آمدند و معالجه می شدند.

مادر حجاج در فکر بود چه کند تا این بچه پستانش را بگیرد. در این هنگام شیطان به صورت همان طبیب، (حارث بن کنده) آمده! شیطان گفت: ای زن! شنیده ام خداوند متعال پسری به یوسف عنایت کرده، ولی او پستان نمی گیرد. من آمده ام او را معالجه کنم. اهل خانه خوشحال شدند و گفتند:ای طبیب! دستور چیست و چه باید بکنیم؟

شیطان گفت: بروید یک بز کوهی را با یک مار سیاه بیاورید، رفتند بز و مار را آوردند. شیطان دستور داد، هر دو را بکشید و خونشان را در یک طشت مخلوط کنید، آنها هم همین کار کردند. بعد از آن دستور داد بچه را آوردند او را لخت و عریان نموده داخل آن طشت نمودند و به زیر خون ها بردند و خون آلود نمودند و به مادر دادند حجاج شروع به شیر خوردن کرد.(۴۷۲)

شیطان در دو مرحله شخصیت او را می سازد، نخست با مادرش نزدیکی می کند و سپس به نام درمانش، خون به خورد او می دهد، و او را با خون آشنا می کند.

او با این شخصیت، سادات و دوستان علی علیه السلام را می کشد و از این کارش لذت می برد. در ماه مبارک رمضان دستور می دهد هر روز دو نفر از سادات را بیاورند در مقابل چشمش سر ببرند، و خون آنها را با آرد مخلوط کنند و برای افطار او نان تهیه نمایند. اول با آن نانها افطار نماید و لذت ببرد. این است دشمنی او با فرزندان آدم، (زهی ناپاکی و حرام زادگی.)

۲. یزید؛

یکی دیگر از شیطان زاده ها که از خون ریزی لذت می برد و خون هزاران انسان پاک و بی گناه را بر زمین ریخت و بهترین افراد این عالم را به کشتن داد و افتخار هم می کرد، یزید پسر معاویه پسر ابوسفیان (که نفرین و عذاب خدا بر او باد) بود که به قول امام حسن مجتبی علیه السلام او از اولاد شیطان بوده است.

از ابن عباس نقل شده که: روزی امام حسن مجتبی علیه السلام با یزید پسر معاویه نشسته بودند و خرما می خوردند. یزید پلید عرض کرد: ای حسن بن علی! من از تو خوشم نمی آید و تو را دشمن دارم.

آن حضرت فرمود: پس در این صورت بدان که شیطان ملعون با پدرت در نطفه تو شرکت کرده است و تو از هر دوی آنها به وجود آمده ای! این دشمنی و کینه را از شیطان به ارث برده ای.

از این بالاتر، بدان که - شیطان با حرب - جد بزرگ تو - در جماع شرکت کرد و صخر جد دیگر تو از آن زاده شد. از این جهت بود که جد تو با جدم رسول الله دشمن بود و تو هم الان با من دشمنی.(۴۷۳)

شیطان از بسم الله می ترسد

از جمله جاهایی که شیطان هنگام گفتن (بسم الله) از انسان دور می شود.

۱- در گذشته بیان شد که شیاطین در اموال و اولاد انسان شرکت می کنند. اگر کسی بخواهد شیطان از او دور شود، و در امور زندگی او شرکت نکند یک راه دارد و آن گفتن (بسم الله) و نام خدا را بر زبان آوردن است؛ زیرا شیطان از اسم خدا می ترسد. روایاتی که در این باره از پیامبر و امامان علیه السلام نقل شده: می آوریم تا انسان در تمام کارهای خود نام خدا را ببرد و به یاد او باشد.

اگر کسی می خواهد شیطان در اولاد او شرکت نکند، باید موقع جماع نام خدا را ببرد تا او فرار کند.

امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی کسی می خواهد پهلوی عیال خود رود نام خدا را بر زبان آورد و (بسم الله) بگوید؛ زیرا اگر بدون نام خدا مشغول شود و صاحب فرزند گردد شیطان در او شرکت کرده، دلیل آن هم این که او دشمن ما خانواده خواهد بود.

ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمود: انسان وقتی می خواهد با عیال خود هم بستر شود و نشست جایی که باید بنشیند،شیطان هم برای همان عمل حاضر می شود. اگر انسان (بسم الله) بگوید؛ شیطان از او دور می شود. ولی اگر مشغول عمل شد و نام خدا را نبرد شیطان هم آلت خود را داخل می کند. پس عمل از هر دو و نطفه از یک نفر آنها است.

ابوبصیر عرض کرد: جانم به فدایت، از کجا شناخته می شوند؟ امام فرمود: به دوستی و دشمنی ما.(۴۷۴)

۲- امام محمد باقر علیه السلام فرمود: وقتی کسی لباس خود را عقب می زند برای بول کردن یا عریان می شود برای حمام رفتن، باید (بسم الله) بگوید. چون وقتی (بسم الله) گفت، شیطان چشم خود را می بندد و از او دور می شود.

۳. حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم ضمن حدیثی فرمودند: وقتی یکی از شما به منزل رسید باید (بسم الله) بگوید، تا شیطان فرار کند.(۴۷۵)

۴. علی بن اسباط گوید: امام رضا علیه السلام به من فرمود: وقتی برای سفر یا غیر آن از منزل بیرون می روی بگو:

(بسم الله امنت بالله توکلت علی الله ما شاء الله، لا حول و لا قوه الا بالله)

زیرا اگر شیطان با تو ملاقات کرد ملائکه با تازیانه بر سر و صورت او می زنند و می گویند: بر او راهی نداری؛ چون او نام خدا را برد و ایمان به او آورد و بر او توکل نمود.

۵. حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: اگر کسی از شما موقع وضو نام خدا را بر زبان جاری نکند، شیطان در وضو او شرکت می کند و اگر انسان هنگام خوردن و آشامیدن و لباس پوشیدن (بسم الله) نگوید، شیطان در آن کارها شرکت می کند.(۴۷۶)

۶. ابوحمزه ثمالی می گوید: علی بن حسین علیه السلام به من فرمود:ای ثمالی! هنگامی که وقت نماز برسد، شیطان می آید و روی شانه می نشیند و می گوید: آیا نام خدا را برده ای؟ اگر بگوید: بلی از او دور می شود و اگر بگوید: خیر، بر شانه او می نشیند تا این که نماز خوانده شود و مردم پراکنده گردند.

ابوحمزه ثمالی می گوید: عرض کردم: آیا آنها قرآن نمی خوانند؟ آن حضرت فرمودند: چرا ولی آن چه تو فکر می کنی نیست.ای ثمالی! مراد بلند گفتن (بسم الله الرحمن الرحیم) است که شیطان را دور می کند.(۴۷۷)

۷. از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده: اگر انسان هنگام سوار شدن (بسم الله) بگوید، ملکی پشت سر او سوار می شود و از او محافظت می کند، تا زمانی که پیاده شود. و اگر سوار شد و (بسم الله) نگفت، شیطان پشتش سوار می شود و به او می گوید: آواز بخوان. اگر گفت: من آواز ندارم و نمی توانم بخوانم به او می گوید: مست و بی حال شو. او مست می شود، تا وقتی پیاده شود.

حضور شیطان موقع نماز

زمانی که انسان می خواهد نماز بخواند، شیاطین دور او را می گیرند تا نگذارند نماز برگزار شود. وعده می دهند که هنوز زود است و برای نماز وقت زیادی مانده، فعلا خسته ای قدری استراحت کن، الان گرسنه ای قدری غذا بخور، بعدا نماز را خواهی خواند.

بعد از این که مشغول نماز شد او را وسوسه می کنند و توجه او را از نماز و اطاعت منصرف می نمایند. و به چیز دیگری مشغول می دارند، فکر انسان را به همه جا می برند به جز نماز.(۴۷۸)

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: وقتی بنده ای مشغول نماز و ذکر خدا می شود: شیطان می آید و به او می گوید: به یاد فلان چیز باش، فکر فلان کار را بکن، این قدر وسوسه می کند تا انسان را از فکر نماز بیرون ببرد و به شک اندازد، به طوری که نداند چند رکعت نماز خوانده است.

در حدیث دیگری آمده: وقتی انسان مشغول نماز شد شیطان می آید سد راهش می شود و تحریکش می کند تا از نماز دور گردد. در این موقع جنگ و نزاع میان نمازگزار و شیطان بر پا می شود.(۴۷۹)

به همین جهت آن مکانی را که برای نماز انتخاب شده محراب می گویند، محراب مکان حرب و جنگ است، چون شیطان موقع نماز در آن مکان می آید، وسوسه می کند که انسان را منصرف کند و انسان کوشش می نماید با او مخالفت نماید گاهی شیطان غالب می شود، و توجه انسان را از نماز بیرون می برد و گاهی انسان، این زد و خورد تا آخر نماز ادامه دارد.

لذا به انسان دستور داده شده که: وقتی می خواهد نماز یا قرآن بخواند، از اول آمده باشد، و خود را مسلح نماید، ضربه اول را به او بزند و آن ضربه پناه بردن به خدا از شر شیطان و وسوسه های اوست، قرآن هم با کمال صراحت می فرماید:

(هنگام قرآن خواندن، پناه به خدا ببر از شر شیطان رانده شده).(۴۸۰)

خواسته شیطان از این زن هنگام نماز

در زمان حضرت عیسی بن مریم علیه السلام زنی بود پرهیزگار و با خدا. وقت نماز هر کاری را رها می کرد و مشغول نماز می شد. روزی مشغول پختن نان بود که مؤ ذن بانگ اذان داد و مردم را به نماز فرا خواند. این زن دست از نان پختن کشید و مشغول نماز شد. چون به نماز ایستاد، شیطان در وی وسوسه کرد و گفت:ای زن! تا تو از نماز فارغ شوی همه نان های تو می سوزند.

زن در دل خود جواب داد: اگر همه نانها بسوزد، بهتر است تا این که روز قیامت تنم به آتش دوزخ بسوزد و عذاب شوم.

شیطان بار دیگر وسوسه کرد که:ای زن! پسرت در تنور افتاد و بدنش سوخت. زن در دل جواب داد: اگر خداوند مقدر کرده است که من در حال نماز باشم و پسرم در آتش تنور بسوزد، من به قضای خدا راضیم و نماز خود را رها نمی کنم و اگر خدا بخواهد او را از سوختن نجات می دهد.

در این حال شوهر زن از راه رسید، زن را دید که مشغول نماز است و تنور هم روشن می باشد، در تنور نان ها را دید که پخته شده ولی نسوخته است و فرزندش در میان آتش بازی می کند و به قدرت خدا آتش در او اثر نداشت.

وقتی زن از نماز فارغ شد دست او را گرفت نزدیک تنور آورد و گفت: داخل تنور را نگاه کن. وقتی زن به درون تنور نگاه کرد، دید فرزندش سالم و نان ها پخته شده بدون آن که سوخته باشد. زن فورا سجد شکر به جای آورد و خدای خود را سپاس گزارد.

شوهر، فرزند خود را برداشت و پیش حضرت عیسی علیه السلام برد و داستانش را برای آن حضرت تعریف کرد! او فرمود:ای مرد! برو از همسرت بپرس چه کرده و با خدای خود چه رابطه ای داشته؟ شوهر آمد و از او سوال نمود. زن در جواب گفت: من با خدای

خود عهد کرده ام چند عمل نیک را انجام دهم. آنها عبارت اند از: ۱. همیشه کار آخرت را بر کار دنیا مقدم بدارم ۲. از آن روزی که خود را شناختم بدون وضو نبوده ام ۳. همیشه نماز خود را در اول وقت می خوانم ۴. اگر کسی بر من ستم کرد و مرا دشنام داد کینه او را در دل نگیرم، و او را به خدا واگذارم ۵. در کارهای خود به قضای الهی راضی باشم ۶. سائل را از در خانه ام ماءیوس نکنم ۷. نماز شب را ترک ننمایم.

حضرت عیسی فرمود: اگر این زن مرد بود، پیغمبر می شد، چون کارهای پیغمبران را می کند و شیطان نمی تواند او را فریب دهد.(۴۸۱)

وسوسه های شیطان در نماز منار می سازد

در حدیثی آمده: اگر انسان دو رکعت نماز با تمام شرایطش که مورد قبول خداوند باشد بخواند او را عذاب نمی کنند.

یک نفر مورد وثوق و عادل نقل کرد از این رو، تصمیم گرفتم بروم مسجد کوفه و در خلوت، دو رکعت نماز با همه شرایط بخوانم. به مسجد رفته و مشغول نماز شدم. به قلب من افتاد که مسجد کوفه با این عظمت، منار ندارد و باید برای ساختن آن اقدامی کرد. به فکر مصالحی مانند گچ و سنگ افتادم، که از کجا باید تهیه شود، با چه وسایلی باید آورد، از چه راهی، با کمک چه کسانی، معمار و بنا و عمله چه کسانی باشند، چه قدر بودجه لازم دارد، چه شکلی باید ساخته شود! وقتی منار را در ذهن ساختم، از آن دو رکعت نماز هم فارغ شدم، پیش خود گفتم: من آمدم منار بسازم، نیامدم نماز بخوانم.(۴۸۲)

در نمازی یا که می سازی منار

این نماز تو نمی آید به کار

این نمازی را که خواندی ناصواب

از خدای تو نمی آید جواب

شیطان برای غسل و نماز دل سوزی می کند

در جنگ بدر، بعد از آن که لشکر اسلام و کفر در برابر هم قرار گرفتند، مسلمانان جز جنگ چاره ای دیگر نداشتند و انبوه نفرات دشمن آنها را به وحشت و هراس انداخته بود. دست به دعا برداشته و با خدای خود به راز و نیاز پرداخته و با گریه و زاری از او یاری طلبیدند. مدتی بر این منوال گذشت. پس از آن، خداوند چنان آرامشی بر دلهای آنان مسلط کرد که تمامی ترس و وحشتی که لشکر مشرکین در دل مسلمانان افکنده بود، از میان رفت.

همگی با اطمینان خاطر، شب را تا صبح خوابیدند، پس از آرامش و تجدید قوا به قصد اقامه نماز صبح، از خواب بیدار شدند، در حالی که عده ای زیاد جنب شده و احتیاج به غسل داشتند. بعضی می خواستند وضو بگیرند، و گروه دیگر دچار تشنگی شده بودند.

چون کفار زودتر از مسلمانان چاه های آب را تصرف کرده بودند و آب در اردوگاه مسلمانان وجود نداشت، شیطان در این موقع، وقت را غنیمت شمرد و در دل آنان وسوسه کرد و آنها را به فکر انداخت که دشمنان شما چاه های آب را تصرف کردند و در حال رفاه به سر می برند. ولی شما آب ندارید که بخورید، باید در حال نجاست و جنابت و بدون وضو و غسل نماز بخوانید، نماز با این وضع فایده ندارد و نخواهد داشت.

خداوند متعال برای جلوگیری از تاءثیر وسوسه و فکر شیطان که آن ملعون در دل آنان انداخته بود، فورا بارانی فرستاد، مسلمانان با

آن آب باران که در گوالها جمع شده بود، غسل کرده و وضو گرفته و لباس خود را پاکیزه نمودند، و با خاطری آسوده مشغول جنگ شدند و بر مشرکین غالب آمدند. آنها با آن همه نیرو شکست خوردند و فرار نمودند، عده زیادی هم کشته شدند.(۴۸۳)

شیطان در این هنگام از در خیر خواهی می گوید: نماز بدون غسل و وضو فایده ندارد و با این وسیله می خواهد مسلمین را سست و بی حال کند که مشرکین غالب شوند و آنان را از بین ببرند؛ ولی با کمک خداوند و نیروی لایزال الهی کار بر عکس می شود و مسلمین که اندک به حساب می آمدند، بر کفار که چند برابر آنان بودند پیروز شدند. این شکست، شکست شیطان بود که کاری از پیش نبرد.

شیطان شتر عایشه

بدترین شترها در دنیا (جمل) عایشه بود، که با آن به جنگ حضرت علی علیه السلام رفت و هزاران نفر را به خاک و خون کشید. در دفاع از آن شتر حدود هفتاد نفر بی دست شدند.

وقتی عمر، لشکر به جنگ پادشاه عجم می فرستاد، صاحب شتر، آن را آورده بود در مدینه تا بفروشد. سلمان فارسی، هر وقت آن شتر را می دید، سنگ بر می داشت و به آن می زد!

ساربان می گفت:ای سلمان! تو که اذیت کننده نبودی! چرا بدون دلیل شتر مرا می زنی؟ این شتر تو حیوان نیست، بلکه شیطان است و از طایفه جن. اسم آن (عسکر) فرزند کنعان است.

من آن را می شناسم!ای ساربان این جا کسی شتر تو را نمی خرد، اگر می خواهی آن را بفروشی به حوئب ببر، آن جا به هر قیمت بخواهی از تو می خرند، او هم شتر را برد همان جا که سلمان گفته بود.

وقتی عایشه از مکه برگشت، طلحه و زبیر او را فریفتند که باید به خون خواهی عثمان برخیزی. گفتند: باید برویم در بصره از آن جا جمعیت برداریم و با علی جنگ کنیم.

در راه که می آمدند، خواستند شتری برای هودج عایشه بخرند که از شتران دیگر قوی و بلند و نمایان تر باشد. همین (عسکر) پسر کنعان را آوردند و عایشه آن را دید پسندید. صاحب شتر شروع کرد تعریف کردن که چقدر قوی است، زیرک و باهوش است، تا جایی که گفت: تربیتش کرده ام، وقتی صدا می زنی می آید! وقتی گفتی برو، می رود. صدایش صدا زد و گفت: (عسکر، عسکر) شتر پیش وی آمد.

همین که عایشه اسم (عسکر) را شنید، گفت: برگردانید، من بر این شتر سوار نمی شوم. گفتند: ای خانم! از این شتر بهتر پیدا نمی شود، به درد ما می خورد، خوب شتری است. جواب داد: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مرا از سوار شدن بر آن منع فرموده، بروید شتر دیگری بیاورید.

چون آنها شتری از این بهتر پیدا نکردند، افسار و جهاز و زانو بندش را تغییر دادند و داخل شتران (یعلی بن منبه) کردند. شتری که با یک اهدایی به منظور کمک به طرف داران عایشه تهیه دیده شده بود. تا با علی بجنگند. این حیوان را پیش او آوردند و گفتند: این قوی تر و از آن شتر بهتر است. بعد محمل عایشه را بر آن بستند و به بصره آمدند و آن شهر را تصرف کردند، بیت المال را تقسیم نمودند، مردم را برای جنگ با علی شوراندند و گفتند: مقصود عایشه همسر پیامبر، خون خواهی عثمان است، صد وبیست هزار نفر از دور و نزدیک جمع کردند، در حالی که لشکر علی از دوازده هزار تا بیست هزار نفر نوشته شده. محمل عایشه آماده شد، صفحه های آهنی بر آن کوبیدند، تا آسیبی به عایشه نرسد و پرچمی بالای آن بستند. جنگ شروع شد. در آن دست هفتاد نفر که بر مهار شتر بود قطع شد. دست هر کس را قطع می شد، دیگری می آمد جلوی شتر و مهار او را به دست می گرفت، حدود هفده هزار نفر از لشکر عایشه و دویست نفر از لشکر حضرت علی کشته شدند.

حضرت علی علیه السلام فریاد می زد که خود را به (شتر) رسانید و آن را پی کنید؛ که آن شیطان است و تا کشته نشود مردم متفرق نمی شوند. اول محمد بن حنفیه قصد (شتر) کرد ولی کاری از پیش نبرد. امام حسن علیه السلام جلو رفت و نیزه ای بر حیوان زد و برگشت. مالک اشتر خود را به (عسکر) رسانید و یک پایش را قطع کرد. یکی از لشکریان عایشه شانه خود را زیر ران شتر قرار داد که زمین گیر نشود. مالک او را هم کشت. شتر تا مدتی روی سه پا ایستاده بود. علی علیه السلام فرمود: از شیاطین زیر شتر را گرفته پایش را بزنید. وقتی (عسکر) را کشتند، مردم متفرق شدند و جنگ خاتمه یافت.(۴۸۴)

داستان جنگ جمل مفصل است. ما قصدمان فقط (شتر) عایشه بود تا بدانیم که آن ماءمور شیطان بود. داستان جنگ جمل در کتاب تاریخ امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است.

شیطان دستور دین جدید می دهد

او هر چه کرد که مال دنیا را به دست آورد و به زندگی خود رونقی بخشد، ممکن نشد. در راه حلال کوشش کرد به دست آورد نشد، از راه حرام باز نشد!

شیطان پیش او آمد و گفت:ای فلانی! تو نتوانستی دنیا را نه از راه حلال و نه از راه حرام به دست آوری. آیا می خواهی تو را راهنمایی کنم به کاری که دنیای تو رونق پیدا کند و همه از تو تبعیت نمایند؟

در جواب گفت: بلی! شیطان گفت: برو برای خود دینی انتخاب کن و مردم را به آن بخوان. او هم همان کار را کرد. مردم دور او را گرفتند و از وی حمایت کردند، دنیا هم به او روی آورد. بعد از مدتی به اشتباه خود پی برد و گفت: چه کار خلافی کردم، مردم را گمراه و از دین حق بیرون کردم. دیگر توبه ام قبول نمی شود مگر آن که کسانی را که گمراه کرده ام، آگاه کنم و به راه راست برگردانم.

آنها را گرد آورد و برایشان صحبت کرد و گفت:ای مردم! این دینی که من شما را بدان دعوت کردم، دین باطلی بود و من آن را به وجود آورده بودم. آن را رها کنید و به دنبال حق و حقیقت روید. آنها در جواب گفتند: تو دروغ می گویی، همان دین، حق است! تو درباره آن شک کرده ای و از آن برگشته ای. آن شخص وقتی چنین دید، زنجیری به گردن خود انداخت و میخ هایی به آن زنجیر بست و گفت: من خودم را باز نمی کنم تا این که خداوند توبه مرا بپذیرد.

خداوند به پیغمبر آن زمان وحی کرده که: ای پیامبر! به فلانی بگو: قسم به عزت و جلالم، اگر آن قدر مرا بخوانی تا بند بندت از هم جدا شود، توبه ات را قبول نمی کنم، مگر این که آن کسانی را که با این دین از دنیا رفته اند، زنده کنی و از گمراهی نجات دهی.(۴۸۵)

تمثل شیطان به صورت انسان

از ثعلبه بن زید انصاری نقل شده که گفت: از جابر عبدالله انصاری شنیدم، می گفت: ابلیس چهار بار به صورت چهار نفر مجسم شد.

اول به صورت سراقه بن جعشم:

در جنگ بدر به صورت سراقه در آمد و به کفار قریش گفت: امروز هیچ کس بر شما غالب نخواهند شد؛ زیرا شما با داشتن این همه نفرات و ساز و برگ جنگی ارتشی شکست ناپذیر هستید. وانگهی من نیز در کنار شما هستم و به وقتش چون یک همسایه وفادار و دل سوز از هیچ گونه حمایتی دریغ ندارم.(۴۸۶)

دوم به صورت منبه بن حجاج:

در روز عقبه به قیافه او در آمـد و فریاد کرد: ای یاران! محمد و کسانی که از دین برگشـتند کنار عقبه اند. آنها را دریابید. حضـرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به انصار فرمود: نترسید! چون صدای او به کسی نمی رسد.(۴۸۷)

سوم به صورت پیرمردی از اهل نجد:

روزی که کفـار مکه در (دار النـدوه) برای مشورت در مورد قتـل پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله و سـلم اجتماع کردنـد، شـیطان به صورت پیرمرد نجـدی وارد مجلس شـد و دسـتورهای لازم را در این باره داد. خداوند او را آگاه کرد و فرمود: به یاد بیاور زمانی را که مشـرکان مکه نقشه می کشـیدند تو را یا به زندان اندازند یا به قتل رسانند و یا تبعید کنند، و چاره اندیشـی می کردند، ولی خدا نقشه آنان را نقش بر آب کرد.(۴۸۸)

چهارم به صورت مغیره بن شعبه:

روزی که حضـرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم رحلت فرمود، آن لعین به صورت مغیره در آمد و در میان مهاجر و انصار فریاد زد: ای مردم! خلافت را مانند پادشاهان ایران و قیصـران روم قرار دهید. هر کس بعد از خود آن را به فرزندان یا خویشانش وصـیت کند و آن را در اختیار بنی هاشم قرار ندهد تا آنها هم در اختیار فرزندان خود قرار دهند.(۴۸۹)

آن ملعون برای این که با پیغمبر اسـلام صـلی الله علیه و آله و سـلم مخالفت نماید و ایشان را از بین ببرد، در این چهار جا به صورت انسان در آمد.

شیطان با پیامبران

اندرزهای شـیطان به نوح حضرت عبدالعظیم حسنی از معصوم نقل می کند: - بعد از طوفان نوح وقتی کشتی روی زمین قرار گرفت - شیطان پیش نوح آمد و گفت: تو خدمتی بزرگ به من کردی در پیش من حقی داری. می خواهم در عوض تو را نصیحت کنم و به تو خیانت نمی کنم. حضـرت نوح، از کلمات شـیطان و از این که می خواهد او را نصـیحت کند ناراحت شد. خداوند به او وحی کرد که:ای نوح سـخن او را قبول کن! نوح فرمود: هر چه می خواهی بگو. شـیطان گفت: - ای نوح! بخیـل، حریص، حسود، جبار و عجول مباش - چون اگر بدانم کسـی این صـفات را دارد او را مانند توپ این طرف و آن طرف پرت می کنم. حضـرت نوح فرمود: خـدمتی که من به تو کردم چیست؟ جواب داد: نفرینی که دربـاره قوم خود نمودی و همه را به هلاکت رسانـدی و آنها را به جهنم فرستادی. من از دست آنها راحت شدم و اگر خودم می خواستم آنان را گمراه و به گناه بکشانم، یک عمر وقت لازم بود.(۴۹۰)

در حـدیث دیگری از امـام صـادق علیه السـلام آمـده: - بعـد از آن که نوح از هر حیوانی یک جفت نر و ماده، به کشتی برد - تا از غرق شـدن نجـات یابنـد و بعـدا نسـل آنها زیاد شود، نوبت به الاغ رسـید، نوح به سوی الاغ آمـد تا آن را به درون کشتی ببرد، الاغ سرپیچی کرد و نرفت؛ زیرا شـیطان در دست و پـای او را قرار گرفته بود. وقتی نوح سـرپیچی الاغ را دیـد، فرمود: ای شـیطان! داخل شو! الاـغ رفت. و شـیطان هم همراه الاـغ داخل کشتی رفت بـدون آن که نوح متوجه شود. وقتی کشتی روی آب قرار گرفت چشـم نوح به شـیطان افتـاد که گوشه ای نشسـته بود. گفت:ای ملعون! گم شو، چه کسـی، به تو اجازه داد وارد شوی؟ پاسـخ داد: خودت! وقتی که می خواستی الاغ را سوار کنی، گفتی:ای شیطان! داخل شو، من هم داخل کشتی شدم.

شیطـان گفت: آیا می خواهی دو چیز به تو یاد دهم؟! نوح فرمود: من احتیاج به گفتار تو نـدارم، اما هر چه می خواهی بگو، شـیطان گفت: آن دو چیز یکی حرص است که از آن دوری کن؛ چون آدم و حوا به خاطر حرص از بهشت خارج شدند.

دوم حسد است، از آن هم بپرهیز! چون حسد باعث شد که خداوند مرا از بهشت خارج کرد. خداوند به حضرت نوح وحی کرد که هر دوی آنها را بپذیر، اگر چه خودش ملعون است.(۴۹۱)

بعضی روایاتی که از معصومان علیهم السلام نقل شده، علت راندن شدن شیطان را از درگاه الهی، حسد بردن آن ملعون دانسته و سجده نکردن در مقابل آدم را ناشی از همین خوی او بر شمردند.

حضرت علی علیه السلام در این باره فرمود: الحسد معصیه ابلیس الکبری (حسد، معصیت و نافرمانی شیطان بزرگ بود).(۴۹۲)

امام صادق علیه السلام در حدیثی که حسد را به دو قسم تقسیم فرموده، چنین می گوید: یک قسم حسد غفلت و دیگری حسد فتنه است. آنگاه در مورد قسم دوم می فرماید: حسد دوم، بنده را به کفر و شرک می کشاند. به واسط حسد بود که شیطان دستور خدا را رد کرد و از سجده به آدم خودداری نمود.(۴۹۳)

کافران هم جنس شیطان آمده

جانشان شاگرد شیطانان شده

صد هزاران خوی بد آموخته

دیده های عقل و دل بر دوخته

کمترین خوشان به زشتی آن حسد

آن حسد که گردن ابلیس زد

از خدا می خواه دفع این حسد

تا خدایت وارهاند از جسد(۴۹۴)

در روایت دیگری از جناده بن امیه است که می گوید: نخستین گناه حسد بردن شیطان به آدم بود. چون آن ملعون ماءمور شد به آدم سجده کند حسد - بر مقام و شخصیت آدم - او را به نافرمانی واداشت و سجده نکرد.(۴۹۵)

امیرالمؤمنین علیه السلام در حدیث (اربعه ماءه) شماره ۳۱۱ فرمود: هرگاه انسان خود را آماده برای نماز اول وقت کرد شیطان می آید در مقابلش می ایستد و از روی حسد به خاطر نعمت هایی که خداوند در عوض این نماز به او می دهد و آن ملعون خود از آن محروم شده، به وی می نگرد.(۴۹۶)

ور حسد گیرد تو را ره در گلو

در حسد ابلیس را باشد غلو

کو ز آدم ننگ دارد از حسد

با سعادت جنگ دارد از حسد

عقبه ای زین صعب تر در راه نیست

ای خنک آن کش حسد همراه نیست

این جسد، خانه حسد آمد باران

کز حسد آلوده گردد خاندان

خانمان ها از حسد گردد خراب

بازشاهی از حسد گردد غراب

خاک شو مردان حق را زیر پا

خاک بر سر کن حسد را هم چو ما

شیطان و هاجر

بعد از آن که حضرت ابراهیم خلیل الرحمان علیه السلام برای دیدار فرزند خود حضرت اسماعیل علیه السلام به مکه آمد فرزندش به شکار رفته بود. هنگام مراجعت، چشم پدر به جمال دل آرای او افتاد، دید در زیر درخشندگی خورشید و نشستن گرد و غبار راه به گونه های اسماعیل، زیبایی وصف ناگفتنی یافته و نورانینی مخصوص از سیمایش به چشم می آید.

ناخود آگاه این مهر پدری بیش از پیش مشغولش کرد. به همان اندازه که محبت فرزند در دلش جای گرفت از محبت به خدا که ابراهیم به آن اعتراف داشت کم شد.

به گفته قرآن مجید: نباید در یک سینه بیش از یک قلب و در یک قلب بیشتر از یک محبت باشد).(۴۹۷) آن هم محبت به خدا و هر چه غیر از آن است باید بیرون رود؛ حتی محبت فرزندش اسماعیل نیز باید جای خود را به خدا بدهد و قلب پدر مالامال از عشق او باشد.

شب در عالم خواب به ابراهیم گفته می شود: فرزندت را قربانی کن! این خواب را در یک شب چند مرتبه (یا در چند شب پیاپی) دید. یقین کرد که خواب شیطانی نیست بلکه رحمانی است.

صبح پیش هاجر (مادر) اسماعیل آمد و گفت: در این نزدیکی ها دوستی صمیمی دارم، می خواهم فرزندم را پیش او ببرم.

ای هاجر! سر و صورت او را شست و شو ده، موهایش را شانه کن، عطر و عنبر به زلفانش بزن، خوش بویش نما، لباس های زیبا بر اندام دل آرای او بپوشان، بر چشم های جذاب و درشت او سرمه بکش و آماده میهمانی کن. در ضمن، کارد و طنابی مهیا نما؛ زیرا ممکن است دوست و صاحب خانه بخواهد قربانی کند و جلوی پای ما خون بریزد، کارد و طناب نداشته باشد؟!

هاجر هم طبق گفته شوهر خود عمل کرد و دست اسماعیل زیبا و جوان را در دست پدر نهاد و مقداری هم نان به آنان داد.

در این هنگام، شیطان به فقان آمد، از تعجب انگشت حیرت به دهان گرفت! شگفتا! چه قدر مطیع فرمان؟ چه اندازه تسلیم؟ بعد از یک عمر در آرزوی فرزند بودن و الان دل از او بریدن! باید چاره ای کرده و نگذاشت این دستور عملی شود، باید فکرش را منصرف کنم، وسوسه اش نمایم. اندیشید از چه راهی داخل شوم، کدام راه نزدیک تر به مقصود است. از راه عاطفه وارد می شوم. مهر مادری را به جوش می آورم. مادر را تحریک می کنم و او زود فریب می خورد. او زن است و سست ایمان، برای نجات فرزندش دست به هر کاری می زند، جلوی فرزند را می گیرد، نمی گذارد با پدر برود، گریه می کند، اشک می ریزد، فغان سر می دهد، التماس می نماید، دلیل و برهان می آورد؛ و خلاصه او بهترین وسیله برای جلوگیری از دستور و فرمان الهی است.

چون روان شد از پی قربان

شد بلند از جان اهریمن عویل

آن عدوی پشت در پشت کهن

دشمن ایمان و عقل و جان من

آن حسود بی نوای بی خرد

هر دمی صدنیش حسرت می خورد

از حسد شیطان جگر را چاک کرد

بر زمین افتاد و بر سر خاک کرد

گفت: آمد وقت آن،ای دوستان

رخنه اندازیم در این خاندان

رخنه در رکن نبوت افکنیم

تیشه ای بر ریشه خلت (۴۹۸) زنیم

هین بگفت و چاره جویی سازد کرد

خدعه و دستان و مکر آغاز کرد

آن ملعون با عجله آمد در خانه هاجر را زد به شکل پیرمردی ناصح و دل سوز، رو به او کرد و گفتن: ای هاجر! جوانی زیبا و خوش اندام را دیدم دنبال پیرمردی از این راه می رفتند. جواب داد: آن جوان فرزند و آن پیرمرد شوهر من هستند.

گفت: به کجا می روند؟ در پاسخ گفت: به دیدن دوستشان. گفت: ابراهیم حقیقت را به تو نگفته، می خواهد او را بکشد. هاجر گفت: ابراهیم پیامبر مهربانی است، قاتل نیست، تا کنون او کسی را نکشته است، او علاقه زیاد به فرزندش دارد. علاوه بر آن، از اسماعیل گناهی سر نزده است که مستحق قتل باشد!

شیطان گفت: مگر ندیدی کارد و ریسمان با خود برد، می گوید: خدا به او دستور داده و در خواب دیده که باید اسماعیل را بکشد.

هاجر فورا جواب داد: اگر خدا گفته من راضی ام.ای کاش! مرا از مغرب تا مشرق زمین چون اسماعیل و از اسماعیل بهتر بود و همه را در راه خداوند می دادم!!

زین طمع شیطان چه پیری قد کمان

شد به سوی خانه هاجر روان

حلقه بر در زد، عصا بر دست او

دام صید عالمی در شست او

گفت: پیری ناصح و فرزانه ام

آشنا جانم به تن بیگانه ام

خیر خواهم، دوستم آگه ز کار

عاقبت بین، پندگو و هوشیار

سوی من خوانید آن بیچاره زن

آن نگار مبتلای ممتحن

تا به او سازم عیان رازی عیان

آگهش سازم زمکر آسمان

هاجر آمد لرز لرزان پشت در

گریه ها سر کرد چون ابر بهار

گفت: با تو چون بگویم این خبر

چون به جانت افکنم شور و شرر

گرنهان سازم به سوزد استخوان

ور بگویم: آتش افتد در زبان

آه از اسماعیل آن سرور روان

صد هزار حیف از آن نوجوان

گفت: چون شد او بگو ای گنده پیر

ای زبانت شعله و لفظت شریر

گفت: می دانی که ابراهیمی زار
می برد او را کجا این دل فکار
گفت: آری سوی مهمانیش برد
جانب سلطان ایوانش برد
گفت: مهمانی کجا سلطان کجاست
بزم کو و سفره کو، ایوان کجاست
برد او را سوی زندان فنا
بهر کشتن برد او را در منا
برد او را تا بریزد خون او
صد دریغ از آن رخ گلگون او
برد او را تا جدا سازد سرش
افکند در خاک و در خون پیکرش
گفت: هاجر با وی ای فرتوت گنگ
ای زبانت لال باد و پای لنگ
کی پدر کشته است فرزندی به تیغ
کی کند خورشید ماهی زیر میغ
خاصه فرزندی چون اسماعیل من
و آن پدر هم آن خلیل بت شکن
خاصه او را نی گناهی نی خطا
بی گنه کشتن کجا باشد روا
گفت: می گوید که فرمان خداست
آنچه فرمان خدا بر من رواست
گفت: هاجر: چون بود فرمان او
صد چو اسماعیل من قربان او
من از او، فرزند از او، شوهر از او
جسم از او و جان از او سر از او
کاش می بودی مرا سیصد پسر
همچو اسماعیل با صد زیب و فر
جمله را در راه او می کشتمی
کاکلش در خاک و خون آغشتمی
این بگفت و خاک را در بست و رفت
اهرمن را هم کمر بشکست و رفت (۴۹۹)

در این هنگام هاجر او را شناخت، فهمید او شیطان است و برای اغوای او و مخالفت کردن با دستور خداوند متعال این دل سوزی ها

را می کند، به او بد گفت و سنگ بارانش کرد و از خود راند و آخر الامر در را محکم بست و به درون خانه رفت.

شیطان و ابراهیم علیه السلام

چون از هاجر مایوس شد و مکر و حیله اش در آن زن خداشناس و موحد اثر نکرد. آمد پیش ابراهیم علیه السلام و گفت: ای ابراهیم! جوانی زیبا و خوش اندام پشت سر تو می آید، او کیست؟ ابراهیم خلیل گفت: او فرزندم اسماعیل است.

گفت: او را به کجا می بری؟ به منا می برم تا قربانی کنم. شیطان با تعجب گفت: قربانی برای چه؟! گناه او چیست؟ یک عمر آرزوی فرزند داشتی تا خداوند در سن پیری فرزندی چنین زیبا و خوش اندام به تو عنایت کرد. اینکه که او به حد رشد و کمال رسیده و چشم تو به او روشن شده می خواهی او را بکشی، آیا دلت راضی می شود او را به دست خود سر ببری و خونش را بر زمین بریزی؟

حضرت ابراهیم فرمود: خداوند در خواب به من وحی فرمود: او را ذبح کنم، این دستور او است و من هم فرمان او را می برم.

گفت:ای ابراهیم! خواب اثر ندارد، نباید به آن اعتنا نمود. این خواب، خواب شیطانی بوده، بی جهت فرزند خود را نکش، اگر چنین کنی در میان مردم رواج پیدا می کند و همه تا روز قیامت فرزندان خود را می کشند.

چون ز هاجر گشت نومید آن پلید

سوی ابراهیم از غفلت دوید

آمد و گفت: ای خلیل مؤتمن

یک نصیحت بشنو از من بی سخن

یا خلیل الله! نصیحت گوش کن

ترک این سودای عالم جوش کن

کی توان از حکم خوابی بی اثر

سر بریدن از تن زیبا پسر

چون که این فرمان ترا آمد به خواب

از پی خوابی مکن چندین شتاب

شاید این خواب تو شیطانی بود

عاقبت سودش پشیمانی بود

وقتی شیطان سخن را بدین جا رسانید، حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود:ای ملعون! تو شیطانی، کسی هستی که باعث بیرون شدن حضرت آدم از بهشت شدی، تو مردم را از راه حق منحرف می کنی، تمام فتنه و فساد عالم زیر سر تو است، تو دشمن اولاد آدم و مردان نیک سیرت بشریت هستی، قسم یاد کردی تمام فرزندان آدم را به انحراف بکشانی، مگر افراد مخلص و پاک را، و من یکی از آنها می باشم که به حرف تو اعتماد ندارم.

ای ملعون! این را بدان که دست پلید تو به دامن پاک انبیا نمی رسد، مکر تو دام اولیا نمی شود. آنان تو را شناخته و به سخنت گوش نمی دهند، سخنانت هر چند جذاب و دل فریب و ناصحانه باشد در آنان اثر نمی کند.

ابراهیم علیه السلام او را دور کرد، و هفت سنگ به آن پلید زد و او پنهان شد.

گفت: ای ابتر! برو شیطان تویی

غول هر ره، دزد هر دکان تویی

دست نبود دیو را بر انبیاء

مکر شیطان نیست دام اولیاء

خواب ایشان خواب رحمانی بود

اشحه ای ز الهام ربانی بود(۵۰۰)

شیطان و اسماعیل

بعد از آن که حضرت ابراهیم علیه السلام شیطان را سنگ باران کرد و از پیش خود راند و ناامیدش کرد، با شتاب خود را به حضرت اسماعیل رسانید و با زبان خیر خواهانه گفت: ای اسماعیل! پیرمردی که جلوتر می رود کیست و به کجا می رود؟

فرمود: پدر من ابراهیم خلیل الرحمان است و به میهمانی دوست می رویم. پدرم دوستی دارد که وی ما را دعوت نموده و ما رهسپار آن جا هستیم.

شیطان گفت: پدرت حقیقت را به تو نگفته، دوست کجا است، دعوتی در کار نیست! ای اسماعیل! پدرت قصد کشتن تو را دارد، او می خواهد گلوی نازکت را پاره کند سرت را ببرد؟!

گفت: پدرم علاقه زیادی به من دارد، مرا دوست می دارد و پدری است مهربان، مگر می شود پدری دل سوز و مهربان فرزند خود را بدون گناه بکشد؟!

وی گفت: مگر ندیدی کارد و طناب برداشته؟ می گوید: خدا در خواب از او خواسته تا تو را قربانی کند.

اسماعیل گفت: اگر خدا گفته باید بکشد، و اطاعت نماید، اگر خدا دستور داده فرمان، فرمان او است. یک بار سر بریدن سهل و آسان است. ای کاش! مرا هزار مرتبه در راه دوست سر می بریدند، باز زنده می شدم و کشته راه دوست می شدم.

اسماعیل نیز با او همان کرد که پدرش کرده بود. این رفتار عاشقانه حضرت ابراهیم و فرمان بردن از خدا و سنگ زدن به شیطان الگویی شد تا دیگر دین داران، تا دنیا باقی است به پیروی از حضرتش در مکه شریف و منا، راه و آیینش را بزرگ داشته و به دستور خداوند گردن نهند.

چون خلیل الله فکند آن را شهاب

سوی اسماعیل آمد با شتاب

دام ابلیس و حیل را ساز کرد

مکر و کید و وسوسه آغاز کرد

زد به سنگ آن را پس اسماعیل راد

سنت رمی جماز از این نهاد

می کنم یعنی ز خود دور اهرمن

هم چو اسماعیل آن شاه زمن (۵۰۱)

شیطان و جرجیس

گفته اند: روزی حضرت جرجیس پیامبر، با شیطان دیدار کرد و به او فرمود:ای روح خبیث و نجس! و ای خلق ملعون! چه چیز تو را وا می دارد که باعث هلاکت خود و دیگران شوی، در حالی که می دانی تو و پیروان و لشکریانت به سوی جهنم پیش می روید.

آن ملعون گفت: اگر مرا مخیر کننـد بین تمـام آن چه را که آفتـاب بر آن می تابـد، و ظلمت شب آن را فرا می گیرد، و بین هلاک کردن و گمراه کردن ایشـان، گر چه یـک نفر را در یک چشم به هم زدن باشـد، من یک چشم به هم زدن و گمراه کردن ایشان را بر جمیع آن لذت ها بر می گزینم.

گمراه کردن یک نفر از بنی آدم نزد من محبوب تر است از لذت همه دنیا و آن چه در آن است.

از این رو، آن ملعون در کشانـدن مردم و به فساد، و مانع شـدن از کار خیر و صـلاح بسـیار شـتاب دارد. در حـدیثی آمده: حضـرت رسول صـلی الله علیه و آله و سـلم فرمودند: العجله من الشـیطان (عجله کردن در کارها از شیطان است).(۵۰۲) مگر در چند کار که خوی پیامبران است.(۵۰۳)

دستور سلیمان به شیاطین

شیاطین موجوداتی هسـتند که دیده نمی شوند، ولی آیاتی در قرآن هست که نشان می دهد آنها با اراده پروردگار به دید انسان می آیند. ما برای نمونه به تفسیر چند آیه می پردازیم.

(بعضـی از شـیاطین جنی را مسـخر سـلیمان کردیم که در دریـا غواصـی کرده و یـا به کارهـای دیگری در دسـتگاه او بپردازنـد و ما نگهبان شیاطین برای ملک سلیمان بودیم).(۵۰۴)

(و شـیطان را که بناهای عالی می ساختند و از دریا جواهرات گران بها می آوردند، نیز مسـخر - داوود و سـلیمان - کردیم. عده ای دیگر از شیاطین را به دست او به غل و زنجیر کشیدیم. این نعمت سلطنت و قدرت از بخشش ما است.)(۵۰۵)

ابوبصـیر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که: حضرت سلیمان فرمان داده بود شیاطین برای بنا کردن ساختمان، از محلی سـنگ بیاورنـد. تا آن که روزی با ابلیس ملاقات کردنـد. گفت: در چه حال هستید؟ گفتند: در کار سـختی هستیم که طاقت آن را نداریم. ابلیس گفت: مگر نه این است که شما در وقت بازگشت، بار حمل نمی کنید؟ گفتند: چرا. ابلیس گفت: پس شما در راحتی هستید. باد، این خبر را به گوش سلیمان رسانید. سپس حضرت سلیمان دستور داد: هنگام رفتن سنگ ببرند و وقت بازگشت، گل بیاورند. پس از چندی که گذشت، باز ابلیس را دیدند. او پرسید: حال شما چگونه است؟

گفتنـد: بسیار در زحمت هستیم و از خسـتگی دیگر رمق نـداریم. گفت: مگر نه این است که شـما روز کار می کنیـد و شب را می خوابیـد!؟ گفتند: چرا. ابلیس گفت: پس شـما هنوز در راحتی هستید! این خبر را نیز باد به حضـرت سـلیمان رسانید. دسـتور داد، هم روز کار کنند و هم شب و تا حضرت سلیمان زنده بود وضع به همین نحو بود.(۵۰۶)

شیطان و ذوالکفل

وقتی (الیسع) پیغمبر به حد رشد و کمال رسـید و به پیامبری برگزیده شد، اندیشید، پس از خود چه کسی را در میان قوم بگمارد که راهنمای مردم باشد تا به امورشان رسیدگی کند؟

به دنبال همین فکر، مردم را جمع نمود و به آنان فرمود: چه کسـی حاضـر است بعـد از من سه کار بکنـد تا او را به جای خود خلیفه گردانم؟ آن سه کار این است: اول این که روزها، روزه بگیرد؛ دوم شـبها را به عبادت و بنـدگی خـدا به پایان ببرد؛ سوم آن که در میان مردم اصلا غضب نکند.

یـک نفر از آن میـان که مردم او را بـا چشم بی اعتنایی نگاه می کردنـد برخاست؛ شایـد (ذوالفکل) بود - گفت: من حاضـرم عمل کنم! الیسع توجهی نکرد. روز دوم بـاز در اجتمـاع مردم، ظـاهر شـد و همـان حرف دیروزی را تکرار کرد. مردم ساکت شدنـد مگر

همان جوان.

(الیسع)، آن جوان را خلیفه خود قرار داد و خداوند هم او را به پیغمبری منصوب کرد. او هم، در میان مردم به قضاوت مشغول شد و هیچ وقت غضب نکرد.

ابلیس، شیاطین و طرف داران خود را جمع کرد و گفت: کـدام یک از شـما می توانید (ذوالفکل) را به غضب آورید؟ یکی از آنها به نام (ابیض)(۵۰۷) گفت: من. ابلیس گفت: کار خود را شروع کن و به هر حیله که می توانی او را به غضب آور.

وقتی (ذوالفکل) اول ظهر دست از کار کشید و به خانه آمد، برای استراحت و خواب آماده شد، شیطان بر در خانه او آمد. فریاد زد و گفت: من مظلوم واقع شـدم، به فریـادم برسـید، من بر نمی گردم تـا حقم گرفته شود. جنـاب (ذوالفکل)، انگشتر خود را از دسـت بیرون آورد و به او داد. فرمود: این انگشتر را نشان طرف خود بده و با هم بیایید تا حق تو را بگیرم!

او هم رفت و فردا آمد، باز موقع خواب فریاد زنان گفت: من مظلوم واقع شدم!

دشمن من توجهی به انگشتر نداشت. دربان گفت: وای بر تو! (ذوالفکل) دو روز است نخوابیده، بگذار بخوابد.

جواب داد: دست از او نمی کشم؛ چون به من ظلم شـده. دربان به (ذوالفکل) خبر داد. او هم نامه ای نوشت و مهر کرده به دست او داد که به دشـمن خود برساند. او رفت و روز سوم هنگام خواب آمد. فریاد زد و گفت: به نامه هم توجهی نکرد! و همواره فریاد می زد، تا این که (ذوالفکل) بـدون آن که ناراحت شود و غضب کنـد، در هوای بسـیار گرم بلند شد، دست شـیطان را گرفت و گفت: برویم، حق تو را بگیرم.

وقتی شیطان چنین دید، دست خود را کشید و فرار کرد و از خشم گرفتن او ناامید شد.

خداونـد داسـتان این پیامبر صابر را برای پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله وسـلم بیان می کند(۵۰۸)، تـا این که ایشـان هم در مقابل اذیت کفار، صبر کند. همان طوری که پیامبران پیشین، در مقابل بلاها و اذیت مشرکان صبر می کردند.(۵۰۹)

شیطان و صوفی

همه می خواهنـد کارهای بزرگی را که شـیطان انجام می دهد، بشناسـند و پی به حقیقت و ذات کثیف او ببرند و بدانند خیانت ها و جنایت های او تا چه اندازه بوده است. لذا داستانی را که در ضمن آن، شیطان خود را معرفی کرده می آوریم.

در حدیثی طولانی آمده: روزی (علی بن محمد صوفی) شیطان را دید.

آن ملعون از (صوفی) پرسـید: چه کسـی هستی؟ جواب داد: من از فرزندان آدم علیه السلام هستم. شیطان گفت: (لا اله الا الله) تو از قومی هستی که گمان می کنند از دوسـتان خدایند. در حالی که معصیت او را می کنند! می پندارند از دشمنان شیطان اند در حالی که اطاعت او را می نمایند!

(صوفی) گفت: تو چه کسـی هستی؟ جواب داد: من صاحب قـدرت و اسم بزرگ و طبل عظیم هسـتم. من قاتل هابیلم، سوار شونده در کشـتی نوحم، پی کننـده نـاقه صـالحم، روشن کننـده آتش ابراهیمم، طراح قتـل یحیـایم، غرق کننـده قوم فرعون در رود نیلم، به حرکت آورنده وسائل سـحر و جادو در برابر موسایم، سازنده گوساله سامری - برای انحراف و امتحان - بنی اسرائیلم، من سازنده و صاحب اره بر فرق زکریایم، حرکت کننـده با لشـکر ابرهه برای خراب کردن خانه کعبه با فیلانم، طراح قتل پیامبر اسـلام در احـد و حنینم، به وجود آورنده لشکر صفینم، من القا کننده و به وجود آورنده حسد روز سقیفه در قلوب منافقانم.

من صاحب هودج در روز جنگ بصـره و بعیرم، من شتر عایشه در روز جملم، دشـنام دهنـده در روز عاشورا و کربلا به مؤمنانم، من امام و رهبر، پیشوا و دسـتور دهنده منافقانم، من بزرگ عهد و پیمان شـکنانم، من رکن و ستون ظالمانم، گمراه کننده مارقینم، نابود کننـده اولینم، به انحراف کشـنده و گمراه کننـده آخرینم، (ابـومره) نه مخلـوق از گـل بلکه خلـق شـده از آتشم؛ غضب شونـده رب

العالمینم، من لعنت و رانده شده خدا و فرشتگان و جن وانس و همه مخلوقاتم.

(صوفی) گفت: تو را به حق آن خدایی که به گردن تو حق دارد، مرا راهنمایی کن بر عملی که به واسطه آن تقرب به خدا پیدا کنم و به واسطه آن در مشکلات روزگارم کمک بگیرم، شیطان گفت: در دنیا به آن چه تو را کفایت کند قانع باش و کمک بگیر بر آخرت خود به دوستی علی بن ابی طالب و دشمن باش با دشمنان او. به درستی که من عبادت کردم خدا را در هفت آسمان و معصیت نمودم او را در هفت زمین، نیافتم هیچ ملک مقربی و نه نبی مرسلی را مگر این که به واسطه دوستی علی علیه السلام به خدا نزدیک شده باشد.

صوفی می گوید: ناگهان از پیش چشمم غایب شد. آمدم پیش امام باقر علیه السلام و این خبر را برای ایشان گفتم حضرت فرمود: آن ملعون شیطان بود که به زبان ایمان آورد و در قلب خود کافر شده است.(۵۱۰)

پندهای شیطان به موسی

امام صادق علیه السلام فرمود: شیطان آمد پیش حضرت موسی علیه السلام در حالی که مشغول مناجات بود. فرشته ای به شیطان گفت: چه امیدی از حضرت موسی داری زمانی که او به مناجات ایستاده است؟

شیطان جواب داد: همان امیدی که از پدرش حضرت آدم داشتم و حال آن که او در بهشت بود.(۵۱۱)

از معصومان علیه السلام نقل شده: روزی حضرت موسی علیه السلام نشسته بود، شیطان بر او وارد شد در حالی که کلاهی رنگارنگ بر سر داشت. آن را از سر خود برداشت کناری گذاشت و رفت نزدیک حضرت موسی (ع) سلام کرد. آن حضرت فرمود: تو کیستی؟ گفت: شیطانم. فرمود: خدا خانه ات را خراب کند و تو را از مردم مؤمن دور دارد، این کلاه راه راه رنگارنگ چیست؟ گفت: دلهای مردم را وسیله آن جذب می کنم. موسی به او فرمود: به من خبر بده که وقتی فرزند آدم گناه می کند، چه موقع بر او مسلط می شوی؟ گفت: زمانی که عجب او را بگیرد و عمل خود را بزرگ و زیاد حساب کند و گناه خود را کوچک به حساب آورد.

حق تعالی گفت با موسی به راز

کافر از ابلیس روزی جوی باز

چون باید ابلیس را موسی به راه

گشت از ابلیس موسی رمز خواه

گفت دائم یاددار این یک سخن

من مگو تا تو نگردی مثل من

گر به موئی زندگی باشد تو را

کافری نی بندگی باشد تورا

بعد گفت:ای موسی! - می خواهم تو را نصیحت کنم و آن این که - با زنی که بر تو حلال نیست در جایی خلوت نکن، چون اگر مردی با زنی نامحرم خلوت کند، من خودم رفیق او هستم - و این قدر وسوسه می کنم تا آنها را به گناه بکشانم - دیگر اینکه اگر با خدا عهد و پیمان بستی فورا به آن وفا کن، چون اگر کسی با خدا عهد کند، من میان او وعهدی که کرده واقع می شوم - و نمی گذارم که به عهد خو وفا کند و هم چنین اگر تصمیم گرفتی که صدقه دهی، آن را زود بده، چون اگر کسی قصد صدقه کند من رفیق او خواهم شد و او را از صدقه دادن باز می دارم.(۵۱۲)

شیطان می خواست موسی را فریب دهد

صدوق از امام صادق علیه السلام نقل کرده: روزی حضرت موسی علیه السلام برای مناجات به کوه طور می رفت. شیطان هم در پی او رفت. یکی از ملائکه بر او نهیب داد و گفت: از دنبال موسی که کلیم خدا است بر گرد، مگر به او امید دادی؟ شیطان گفت: آری، چنانچه پدر او آدم را به خوردن گندم اغوا کردم، از موسی هم امید دارم که بر ترک اولی وادارش کنم – موسی متوجه شد – شیطان گفت:ای موسی کلیم! می خواهی تو را شش جمله پند بیاموزم؟ موسی فرمود: خیر، من احتیاج ندارم، از من دور شو.

جبرئیل نازل شد و گفت:ای موسی! صبر کن، و گوش بده. او الان نمی خواهد که تو را فریب دهد. موسی ایستاد و فرمود: هر چه می خواهی، بگو. شیطان گفت آن شش چیز از این قرار است:

اول: در وقت دادن صدقه به یاد من باش و زود بده که من پشیمانت می کنم، اگر چه آن صدقه کم و کوچک باشد؛ چون ممکن است همان صدقه کم تو را از هلاکت نجات دهد و از خطر حفظ نماید.

در احادیث زیادی آمده: اگر انسان در کار خیری که می خواهد انجام دهد عجله نکند شیطان او را از راه می زند و نمی گذارد انجام دهد.

دوم:ای موسی! با زن بیگانه و نامحرم خلوت مکن؛ چون در آن صورت من نفر سوم هستم و تو را فریفته و به فتنه می اندازم و وادار به زنا می کنم.

سوم:ای موسی! در حال غضب به یاد من باش، برای اینکه در حال غضب تو را بر امر خلاف وادار می نمایم و آرزو می کنم که اولاد آدم غضب کند تا من مقصود خود را عملی سازم.

چهارم: نزدیک چیزهایی که خداوند از آنها نهی کرده مشو؛ چون هر کس به آنها نزدیک شود من او را در آنها می اندازم.

پنجم: در دل خود فکر گناه و کار خلاف مکن؛ چون من اگر دلی را چرکین دیدم به طرف صاحبش دست دراز می نمایم و او را اغوا می کنم، تا آن کار خلاف را انجام دهد.

ششم: تا خواست ششم را بگویم، جبرئیل نهیب داد به موسی و گفت:ای موسی! حرکت کن و گوش نده، او می خواهد در نصیحت ششم تو را بفریبد. موسی حرکت کرد و رفت. شیطان صیحه کشید و گفت:ای وای! پنج کلمه موعظه را که ریشه کار من در آنها بود شنید و رفت. می ترسم آنها را به دیگران بگوید و آنها هدایت شوند! من می خواستم پس از پنج کلمه حق، او را به دام اندازم، او و دیگران را اغوا نمایم ولی از دستم رفت.(۵۱۳)

سؤال موسی از شیطان

روزی حضرت موسی بن عمران علیه السلام برای مناجات به کوه طور می رفت. در بین راه به شیطان برخورد و شروع کرد با او صحبت کردن و شیطان هم جواب می داد.

موسی علیه السلام فرمود: چرا آدم را سجده نکردی تا به لعنت خدا و ملائکه و جن و انس گرفتار نشوی؟ در جواب گفت:ای موسی! من به تو راست می گویم. غرض خداوند سجده بر آدم نبود، بلکه می خواست مرا بیازماید و بداند آیا من غیر او را سجده می کنم یا خیر! ولی من چون عاشق خدا بودم، حاضر نشدم غیر او را سجده کنم و دست از عبادت او بردارم.

پور عمران بدن غرقه نور

می شد از بهر مناجات به طور

دید در راه سرد و نان را

غایت لشکر محزونان را
گفت: کز سجده آدم به چه رو
تافتی روی رضا راست بگو
گفت: شیطان به تو می گویم راست
که تو را نی خبر از عالم ماست
من و ما نیست میان من و دوست
آن چنانم که خدا گویدم اوست.
گفت: موسی که اگر کار این است
لعن و طعن تو چرا آیین است
گفت: شیطان که از این گفت و شنود
امتحان کردن من بد نه سجود
گفت: عاشق که بود کامل سیر
پیش جانان نبرد سجده به غیر
این دم از کمشکش خود رستم
پیش زانوی ادب بنشستم

هم چنین در جواب شخص دیگری که از او پرسید: چرا آدم را سجده نکردی تا مورد لعن ابدی قرار نگیری؟ گفت: مثلی برای تو بیاورم تا مطلب معلوم شود.

مردی دختر سلطان را دید و عاشق او شد. داستان عشق او در شهر پیچید. روزی دختر سلطان به آن مرد گفت: مرا خواهری است از من زیباتر، که من کنیز او هم نمی شوم و حسن و جمال او از من بهتر است.

گر ببینی خواهرم را یک زمان
تیر مژگانش کند پشتت کمان
بنگر اکنون گر نداری باورم
کز عقب می آید اکنون خواهرم

آن مرد که مدعی عشق بود پشت سر خود نگاه کرد تا او را ببیند. دختر دست بر سینه اش زد و او را انداخت.

گفت: گر عاشق بدی یک ذره ای
کی شدی هرگز به غیری غره ای
قصه ابلیس و این قصه یکی است
من ندانم تا کرا اینجا شکی است
ترک سجده از حسد گیرم که بود
آن حسد از عشق خیزد نه از سجود(۵۱۴)

شیطان دامهای خود را به یحیی نشان داد

امام رضا از اجداد خود علیهم السلام نقل می کند: شیطان از زمان حضرت آدم (ع) تا هنگامی که حضرت عیسی علیه السلام به

پیغمبری رسید نزد انبیا می آمد، و با ایشان سخن می گفت و سؤال هایی می کرد، با حضرت یحیی (ع) بیشتر از دیگر پیغمبران آمد و رفت داشت.

روزی حضرت یحیی علیه السلام به او فرمود: ای ابومره! (این لقب شیطان است) مرا به تو حاجتی است. شیطان گفت: قدر تو از آن بزرگ تر است که حاجت تو را بتوان رد نمود. آن چه می خواهی بپرس تا پاسخ گویم.

حضرت یحیی (ع) فرمود: می خواهم دام های خود را که بنی آدم را به آنها گرفتار می کنی به من نشان دهی!

آن ملعون پذیرفت و به روز دیگر وعده کرد. چون صبح شد، حضرت یحیی در خانه را بازگذاشت و منتظر او نشست. ناگاه دید که صورتی در برابرش ظاهر شد، رویش مانند روی میمون، بدنش مانند بدن خوک، طول چشم هایش در طول رویش، هم چنین دهانش در طول رویش است. دندانهایش یک پارچه استخوان بود، چانه و ریش نداشت، دو سوراخ دماغش به طرف بالا بود، آب از چشمش می ریخت، چهار دست داشت، دو دست در سینه او و دو دست دیگر در دوش او رسته بود. پی پاهایش در پیش رویش و انگشتان پاهایش در عقب می باشد و به قول شاعر که می گوید:

ندانم کجا دیدم اندر کتاب

که ابلیس را دید شخصی به خواب

به بالا صنوبر به دیدار حور(۵۱۵)

چه خورشیدیش از چهره می تافت نور

فرا رفت و گفت: ای عجب این توئی

فرشته نباشد بدین نیکویی

تو کاین روی داری و حسن و قمر

چرا در جهانی به زشتی سمر(۵۱۶)

چرا نقش بندت در ایوان شاه

بدیدم دهن روی کرده است و زشت و تباه

تو را سهمگین (۵۱۷) روی پنداشتند

به گرما به در زشت بنگاشتند

شنید این سخن بخت برگشته دیو

به زاری بر آورد بانک و غریو

که ای نیک بخت این نه شکل من است

ولیکن قلم در کف دشمن است

برانداختم بیخشان از بهشت

کنونم ببین می نگارند زشت

حضرت یحیی دید آن ملعون قبایی پوشیده و کمربندی بر روی آن بسته، بر آن کمر بند رشته و نخ هایی رنگارنگ آویخته، بعضی سرخ و بعضی سبز، به هر رنگی رشته ای در آن میان دیده می شد، زنگ بزرگی در دست و کلاه خودی بر سر نهاده و بر آن کلاه قلابی آویزان کرده است!

تا که حضرت یحیی او را به این هیئت دید، از او پرسید: این کمربند چیست که در میان داری؟ گفت: این علامت انس گیری و محبوبیت است که من پیدا کرده ام و برای مردم زینت داده ام.

فرمود: این رشته های رنگارنگ چیست؟ گفت: اینها اصناف زنان است که مردم را با رنگ های مختلف و رنگ آمیزی های خود می ربایند!

فرمود: این زنگ که به دست داری چیست؟ گفت: این مجموعه ای است که همه لذت ها در آن جمع گشته. (مانند طنبور، بربط، طبل، نای و غیره.) چون جمعی به شراب خوردن پرداخته و لذتی نبرند من این رنگ را به حرکت در می آورم تا مشغول خوانندگی و ساز شوند، چون صدای آن را شنیدند، از طرب و شوق از جا به در می روند. یکی رقص می کند، دیگری بشکن می زند و آن دیگر جامه بر تن می درد.

حضرت یحیی (ع) فرمود: چه چیز بیشتر موجب کامیابی تو می گردد؟ گفت: زنها، که آنها تله های من هستند. چون نفرین و لعنت های صالحان بر من جمع می شود، نزد زنها می روم و از آنها سرخوش می شوم.

حضرت یحیی (ع) فرمود: این کلاه خود که بر سر گذاشتی چیست؟ گفت: با این کلاه، خود را از نفرین های صالحان حفظ می کنم. فرمود: این قلاب که بر کلاه آویزان کرده ای چیست؟ گفت: با این، دلهای صالحان را می گردانم و به سوی خود می کشم.

آن حضرت فرمود: تا حال هرگز بر من دست یافته ای؟ گفت: خیر، ولیکن در تو یک خصلت هست که مرا خرسند می سازد. فرمود: آن کدام است؟ جواب داد: هنگام افطار، قدری غذا بیشتر می خوری و این موجب سنگینی تو می شود و دیرتر به عبادت برمی خیزی.

حضرت فرمود: من با خدا عهد کردم که هرگز از طعام سیر نشوم، تا خدا را ملاقات نمایم. شیطان هم گفت: من نیز عهد کردم که دیگر هیچ مسلمانی را نصیحت نکنم تا خدا را ملاقات کنم. پس بیرون رفت و دیگر به خدمت آن حضرت نیامد.(۵۱۸)

مردم در نزد شیطان سه گروه اند

وهب بن ورد نقل می کند: روزی شیطان در برابر یحیی بن زکریا نمایان گشت و گفت: یا یحیی! می خواهم اندرزتان دهم.

فرمود: به نصحیت تو احتیاج ندارم، ولکن مرا از بنی آدم خبر بده که در پیش تو چگونه اند؟ ابلیس عرض کرد: بنی آدم در پیش من بر سه گونه اند:

۱ – طایفه اول مؤمنان می باشند که سخت ترین افرادند همیشه آنها را وسوسه می کنیم تا به گناه آلوده کنم و از راه منصرف شوند. بعد از آن متوجه می شوند که کار اشتباهی انجام داده اند. (مانند زمانی که واعظی به منبر می رود و مردم را پند می دهد، آیات توبه را برای آنان می خواند و آنها فورا عوض می شوند. در این زمان – توبه و استغفار می نمایند، از گناه دست می کشند) نمی توانم در رابطه با آنان کاری از پیش ببریم، فقط ناراحتی و زحمت ما از این طایفه است.

۲ – طایفه دوم کسانی هستند که در اختیار ما و به فرمان ما تسلیم می باشند. آنها را مانند توپی که در دست کودکان شما است و به هر طرف پرت می کنند، همان طور آنان در دست ما هستند و به هر جا و هر گناه و فساد و فحشا که بخواهیم می کشانیم. آنها برای ما زحمتی ندارند، لازم نیست برای آنها وقت صرف کنیم، حتی خود آنان بدون این که ما دستوری بدهیم، اجرا کننده اند.

۳ – طایفه سوم مانند شما پیامبران و اولیاءالله و مؤمنین حقیقی می باشند که حرف و وسوسه ما در آنان اثر ندارد؛ چون این را می دانیم، زحمت به خود نمی دهیم، دنبال آنان نمی رویم، از اول از ایشان ماءیوس هستیم و در نتیجه از دست آنان راحتیم.(۵۱۹)

توبه شیطان

از ابن عباس نقل شده: وقتی حضرت عیسی علیه السلام به پیامبری رسید و سی سال از عمر او گذشت، روزی شیطان لعین در پشت

بیت المقدس با آن حضرت دیدار کرد و گفت: ای عیسی! تو آن بزرگی هستی که خدا تو را بزرگ و با شخصیت قرار داد و بدون پدر به وجودت آورد! عیسی (ع) فرمود: بلکه بزرگی از آن کسی است که مرا بدون پدر خلق کرد و همین طور حضرت آدم (ع) و حوا را بدون پدر و مادر آفرید.

گفت: ای عیسی! تو آن بزرگی هستی که خدا تو را به جایی رسانیده که در کودکی و در گهواره سخن گفتی. عیسی فرمود: ای شیطان! بزرگی مخصوص آن کسی است که زبان مرا گویا کرد و گنگ نگردانید و اگر می خواست می توانست بدون زبانم کند.

گفت: ای عیسی! تو کسی هستی که در بزرگی و خدایی به جایی رسیدی که با گل، پرنده ای ساختی و بر آن دمیدی و او به پرواز در آمد.

فرمود: بزرگی مال کسی است که مرا آفریده است و آنچه را که من در او دمیدم، به پرواز درآورد.

گفت: تو در بزرگی به جایی رسیدی که مریض ها را شفا می دهی! فرمود: بزرگی مال کسی است که به اذن او شفا می دهم و اگر بخواهد خود من را هم مریض می گرداند.

عرض کرد: تو چنان بزرگوار هستی که مرده را زنده می کنی! فرمود: بزرگوار کسی است که به اذن او مرده را زنده می کنم و ناچار او خودم را می میراند و خود باقی می ماند.

عرض کرد: ای عیسی! تو آن بزرگ و خدایی هستی که از دریا عبور می کند، بدون آن که پاهایت تر شود و در آن فرو نمی روی.

فرمود: عظمت کسی دارد که دریا را در برابر من رام کرد و اگر بخواهد مرا غرق می کند.

عرض کرد: ای عیسی! تو آن کسی هستی که در آینده نزدیک از زمین و آسمانها و آن چه در آنها است بالاتر می روی و فوق همه آنها قرار می گیری و به جایی خواهی رفت که تدبیر امور خلایق و تقسیم ارزاق آنها را می کنی.

عیسی گفت: حمد و ستایش می کنم خدا را به وزن سنگینی عرش و به اندازه ای که آسمان ها و زمین پر شود.

وقتی شیطان چنین شنید، راه خود را گرفت و رفت تا رسید به دریای سبز و فکر کرد که چیزی از خود ندارد و هر چه هست از خدا است. زنی از جن در کنار دریا می رفت ناگاه نگاهش به ابلیس افتاد! دید روی صخره به سجده افتاده و اشک آن ملعون روان است. از روی تعجب به شیطان نگاه کرد و گفت: وای بر تو ای ملعون! چه امیدی از این سجده طولانی داری؟ در جواب گفت: ای زن مؤمنه! و ای دختر مرد مؤمن! امیدوارم خداوند از آن قسمی که خورد و گفت: مرا داخل جهنم و آتش کند برگردد و به رحمت خودش مرا به بهشت ببرد.(۵۲۰)

امام باقر علیه السلام فرمود: یکی از روزها شیطان با عیسی بن مریم (ع) ملاقات کرد. آن حضرت فرمود: آیا شده که مکر و حیله تو در من اثر کرده باشد و مرا فریفته باشی؟

گفت: چگونه مکر و حیله من به تو رسد، در حالی که جده تو زن عمران، وقتی که مادرت به دنیا آمد، به خدا پناه برد و گفت: پروردگارا! فرزندی که زاده ام دختر است و من او را (مریم) نام نهادم. او و فرزندانش را از شر شیطان رجیم به پناه تو در آوردم. تو ای عیسی! از ذریه او هستی حیله من در تو مؤ ثر نیست.(۵۲۱)

شیطان باز هم به عیسی طمع دارد

روزی شیطان جلوی حضرت عیسی علیه السلام ظاهر شد و عرض کرد:ای کسی که آدم های کور را شفا می دهی! مریض ها را از بیمارهای کشنده می رهانی و مرده ها را زنده یم کنی! - اگر راست می گویی - خود را از کوهی بلند بینداز و خود را حفظ کن که صدمه به تو و جان تو نرسد. حضرت عیسی علیه السلام فرمود: می خواهی مرا بفریبی که اقدام به خودکشی کنم و مورد غضب خداوند واقع شوم و مخلد در آتش باشم. بعد فرمود: تمام کارهایی که از من صادر می شود به اذن خدا است و از خود نمی توانم

کاری انجام دهم.(۵۲۲)

در این جا شیطان لعین از روی فریب و شیطنت خود به زبان خیرخواهی و نصیحت به آن حضرت چنین گفت: اگر این کار را انجام دهی و خود را از بالای کوه پرت کنی، مردم به تو علاقه بیشتری پیدا می کنند و ایمان آنها محکم تر می شود و آنان که هنوز ایمان نیاورده اند، ایمان خواهند آورد.

با این نیرنگ می خواست عیسی بن مریم (ع) را وادار به خودکشی کند و در نتیجه، به عقوبت الهی گرفتار شود و اگر کشته نشد، لااقل یک عمل غیر عقلانی و خلاف دستور خدا انجام داده باشد. (شیطان را همین بس که پیغمبری از پیامبران الهی را وادارد که که اگر شده کار پسندیده ای را ترک نماید.)

شیطان و سلمی

وقتی هاشم و مطلب برای خواستگاری (سلمی) به مدینه آمدند، پیش پدر سلمی رفتند و مطلب خود را بیان کردند، (سلمی) و پدرش رضایت دادند، شیطان به صورت پیرمردی در آمده به سلما گفت: من از اصحاب هاشم هستم برای نصیحت و خیرخواهی پیش تو آمده ام. هاشم، اگر چه در زیبایی در آن مرتبه است که می دانی، ولیکن چند صفت زشت در او وجود دارد. از جمله: بسیار بخیل و مال دوست و به زنان کم رغبت است. زنی را که بسیار دوست دارد بیشتر از دو ماه نگاه نمی دارد. زنان بسیاری گرفته و همه را طلاق داده است. دیگر این که او در جنگ ها ترسو است و شجاعت ندارد، (سلمی) گفت: اگر آن چه در حق او می گویی راست باشد، اگر قلعه های خیبر را برای من پر از طلا و نقره کنند در او رغبت ننمایم او را نخواهم پذیرفت. شیطان لعین امیدوار شد و در پوشش شخصی دیگر از اصحاب هاشم نزد (سلمی) آمد و مانند آن افسانه ها را بار دیگر بر او خواند! باز در لباس شخص سومی نزد او رفت، و همان حرف های گذشته را تکرار کرد. وقتی پدر سلمی نزد او آمد، او را غمگین یافت. گفت: ای سلمی چرا اندوه گینی؟ امروز هنگام شادی و کامیابی تو است، عزت و کرامت ابدی، برای تو فراهم گردیده است.

سلمی گفت: ای پدر! می خواهی مرا به ازدواج شخصی در آوری که به زنان میلی ندارد و آنان را طلاق می دهد؟ او آدمی ترسو است، در جنگ ها شجاعت ندارد. پدر سلمی چون این سخن را شنید، خندید و گفت: ای سلمی! هیچ یک از آن صفاتی که گفتی در این مرد وجود ندارد. مردم به بخشش و گذشت او مثل می زنند، از بسیاری طعام که به مهمانان خورانیده و از بسیاری گوشت و استخوان که برای ایشان فرستاده، او را هاشم نامیده اند. هرگز زنی را طلاق نداده و در شجاعت شهره آفاق است، در خوش رویی و خوش خویی نظیر ندارد. آن که این سخنان را به تو گفته شیطان بوده است.

شیطان در مجلس عقد سلمی

بعد از آن که (سلمی) سخاوت و شجاعت هاشم را از پدر خود شنید او را پسندید و مجلس عقد برپا شد. (عمرو) پدر (سلمی) گفت: ما خطبه عقد را قبول کردیم، لیکن ناچاریم به عادت قدیمی خود عمل کنیم، و آن مهر زیادی است که برای این امر باید بپردازید. اگر این عادت در میان ما نبود اظهار نمی کردیم. مطلب برادر هاشم گفت: ما صد ناقه سیاه چشم، سرخ مو، برای شما می فرستیم.

شیطان که از جمله حضار بود، گریست. نزد پدر (سلمی) آمد و گفت: مهر را زیاد کن! (عمرو) پدر سلمی گفت: ای بزرگواران! قدر دختر ما نزد شما همین بود؟ مطلب گفت: هزار مثقال طلا می دهیم. باز شیطان اشاره کد به سوی پدر سلمی و گفت: مهر را اضافه کن! پدر سلمی گفت:ای جوان! در حق ما کوتاهی کردی. مطلب گفت: یک خروار عنبر و ده جامه سفید مصری و ده جامه

عراقی نیز افزودم. باز شیطان گفت: زیادتر بخواهید! پدر سلمی گفت: نزدیک آمدید احسان کردید، باز هم اکرام فرمایید: مطلب گفت: پنج کنیز هم برای خدمت ایشان می دهیم! باز شیطان اشاره کرد بیشتر طلب نمایید، پدر سلمی گفت:ای جوان! آنچه می دهید باز به شما باز می گردد. مطلب گفت: ده اوقیه (۵۲۳) مشک و پنج قدح کافور نیز افزودیم، آیا راضی شدید؟ باز شیطان خواست وسوسه کند، پدر سلمی بر او بانگ زد و گفت: بد سیرت دور شود. مرا در این مجلس شرمنده کردی. آن گاه مطلب نیز او را از خود راند و بر او بانگ و درخواست کرد او را از خیمه بیرون کردند.

شیطان از دست هاشم فرار می کند

وقتی شیطان را از مجلس بیرون کردند، یهودیانی که دشمن هاشم بودند و در مجلس حضور داشتند نیز بیرون رفتند. بزرگ یهودیان به سلمی گفت: این مرد پیر داناترین مردم شام و عراق است، چرا فکر و تدبیر او را نادیه گرفتید؟ ما دوست نداریم دختر خود را به غریبی که از اهل بلاد ما نیست بدهی. سپس چهارصد نفر از یهودیان که حاضر بودند، شمشیرهای خود را کشیدند و در برابر هم ایستادند. بزرگان حرم هم چهل نفر بودند، آنها هم شمشیرها را کشیدند. مطّلب بر سرکرده یهود حمله آورد هاشم بر شیطان ملعون. شیطان گریخت. هاشم به او رسید او را گرفت بلند کرد و بر زمین زد.

چون نور محمد صلی الله علیه و آله و رسالت در صلب هاشم بود، بر او تابید نعره زد و به سرعت از زیر دست او گریخت.(۵۲۴)

شیطان در تولد پیغمبر (ص)

از امام صادق علیه السلام روایت شده: شیطان به هفت آسمان بالا می رفت و اخبار آسمانها را می شنید. هنگامی که حضرت عیسی علیه السلام زاده شد او را از سه آسمان باز داشتند و تا چهار آسمان بیشتر بالا نمی رفت. وقتی حضرت رسول صلی الله علیه و آله متولد شد. او را از همه آسمانها منع کردند، و شیاطین را با تیرهای شهاب از رفتن به آسمان ها راندند. قریش گفتند: باید عمر دنیا به سر آمده و هنگام قیامت باشد که اهل کتاب می گفتند و ما می شنیدیم! عمرو بن امیه که داناترین مرد عرب جاهلیت بود، گفت: بنگرید اگر ستاره های معروفی که مردم به وسیله آنها هدایت می شوند و به واسطه آنها زمستان و تابستان را ارزیابی می کنید، اگر یکی از آنها بیفتد، بدانید وقت آن است که همه اهل دنیا نابود می شوند و اگر آنها به حال خود هستند و ستاره های دیگری ظاهر شده پس باید منتظر حادثه ای غیر از این باشید.

نیز امام صادق علیه السلام فرمود: در آن شب، شیطان در میان اولاد خود فریاد زد تا همه دور او جمع شدند. گفت:ای سید و بزرگ ما چه چیز تو را این قدر آشفته کرده است؟

گفت: وای بر شما، از آغاز شب تا کنون احوال آسمانها را دگرگون می یابم. باید حادثه عظیمی در زمین رخ داده باشد، از زمانی که عیسی علیه السلام به آسمان بالا رفت مانند آن واقع نشده است!

بروید بگردید و جست و جو کنید که چه رخداد مهمی شده است؟ رفتند و همه جا را گشتند. برگشتند و گفتند: چیزی نیافتیم. آن ملعون گفت: به دست آوردن این خبر کار من است. آن گاه در زمین به کاوش پرداخت. تمام دنیا را زیر پا گذاشت تا به حرم رسید، دید ملائک اطراف حرم را گرفته اند، خواست به حرم رود که ملائک بر او بانگ زدند، او برگشت.

مانند گنجشک، کوچک شد و می خواست از جانب کوه حرا داخل شود، گفتند ای ملعون! برگرد.

گفت:ای جبرئیل! یک حرف از تو سؤال می کنم، بگو امشب چه خبر مهمی واقع شده است؟

جبرئیل گفت: محمد صلی الله علیه و آله که بهترین پیامبران خداست امشب متولد شد. پرسید: آیا مرا در او بهره ای هست؟ جبرئیل

گفت: خیر، پرسید: آیا در امت او بهره ای دارم؟ گفت: بلی، شیطان گفت: راضی شدم (۵۲۵)

هنگام ولادت آن حضرت، شیطان را به زنجیر بستند و چهل روز او را در قلعه ای زندانی نمودند، تخت او را چهل روز در آب شناور کردند، بت ها همه سرنگون شدند و صدای واویلا از شیطان بلند شد.(۵۲۶)

شیطان در شکم بت

شیطان برای فریفتن مردم از هر راهی استفاده می کند حتی از زبان بت و داخل شدن در شکم آن. در این باره به داستان زیر توجه کنید:

عمر بن جبله کلبی می گوید: روزی گوسفندی برای بتی قربانی کردم. از درون بت صدایی شنیدم که گفت: یا عصام، یا عصام، اسلام آمد، بت ها نابود شد، خون ها محفوظ ماند و صله رحم رواج پیدا کرد.

عمرو می گوید: من از این قضیه تعجب کرده و گوسفندی دیگری قربانی کردم. باز صدایی از بت خطاب به بکر بن جبل شنیدم که می گفت: پیامبر مرسل (ص) آمد، اهل یثرب او را تصدیق می کنند، و اهل نجد و تمامه، و اهل فلج و یمامه او را تکذیب می نمایند.

بعد از این قضیه، عمرو بن جبله و بکر بن جبل خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و اسلام آوردند. در این هنگام شیطانی که نامش مسعر بود از درون بت هبل اشعاری در تعریف و تمجید از بت و بت پرستی خواند. بعد از شنیدن این اشعار، تمام بت پرستان به سجده افتادند؟! دوباره شیطان خطاب به مردم گفت: فردا هم بیایید تا درباره بت پرستی بیشتر برای شما سخن بگویم. – بت پرستان به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: – تو هم فردا باید به مسجد الحرام بیایی و حقیقت را از زبان این بت بزرگ بشنوی. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از این داستان افسرده خاطر گردید. در این هنگام، یکی از جن های مؤمن پیش آن حضرت آمد و گفت: یا رسول الله! حتما فردا شما هم تشریف بیاورید. من شیطانی را که از درون بت سخن می گفت کشتم و خود به جای او سخن خواهم گفت.

روز بعد همه بت پرستان، طبق گفته شیطان، گرد آمده و به انتظار پیامبر (ص) ماندند. وقتی آن حضرت وارد مسجدالحرام شد تمام بت ها سرنگون شدند!! مشرکان فورا آنها را به جای خود قرار داده و به بت (هبل) گفتند: سخنانی که دیروز قول دادی، به گوش محمد برسان؟! ناگهان از داخل شکم بت (هبل) صدایی بر آمد و از آن حضرت تعریف و تمجید بسیاری کرد و بت پرستی را باطل اعلام نمود و گفت:

ای مردم! بعد زا موسی و عیسی، حضرت محمد (ص) پیامبر بر حق است. مردم باید از وی پیروی کنند و بت پرستی را ترک نمایند که آن باطل است.

بت پرستان شرمگین و خجالت زده به هم گفتند: محمد بتها را هم فریب داده؛ همان طور که خود را فریب داده و عده ای را به دین خود دعوت کرده است.(۵۲۷)

شیطان در میان شاه درخت

شیطان نه تنها برای منحرف کردن مردم درون بت می رود، بلکه برای گمراه نمودن آنان به میان درخت رفته و از آن جا با مردم جاهل سخن می گوید و آنا را از خدا دور و علیه پیامبرش تحریک می کند. مانند سخن گفتن او با اصحاب (رس) از میان شاه درخت.

اصحاب (رس) قومی بودند بعد از سلیمان بن داود در منطقه در مینیه آذربایجان، یا در بلاد مشرق، یا انطاکیه و در اطراف یمامه زندگانی می کردند. امیرالمؤمنین در تفسیر آیه

(و اصحاب الرس و ثمود و قرونا بین ذالک کثیرا)

می فرماید: اصحاب (رش) پس از طوفان نوح علیه السلام درخت صنوبری (۵۲۸) به دست یافت بن نوح علیه السلام کنار چشمه (روشن آب) کشت شده بود، اصحاب (رس) آن را عبادت می کردند!

آن جمعیت در دوازده آبادی سر سبز و خوش آب و هوا به نام های آبان، آذر، دی، بهمن، اسفند، فروردین، اردیبهشت، خرداد، تیر، مرداد، شهریور ساکن بودند که بزرگترین آبادی اسفندار (و شاه درخت) در کنار آن بود. در بیرون هر آبادی شاخه ای از صنوبر را کاشته و نهری را از همان (روشن آب) از کنار آن درخت جاری ساخته بودند.

مردم هر ماه در یک آبادی عید گرفته و جشن و پای کوبی برگزار می کردند. قربانی ها کرده و داخل آتش می انداختند. وقتی دود آن قربانی ها بلند می شد در مقابل درخت صنوبر به سجده افتاده، گریه و زاری می کردند و درخواست آمرزش گناهان خود را می نمودند!

در این هنگام، شیطان با صدای نازکی از میان درخت با آنان صحبت کرده و می گفت: ای بندگان! من از شما راضی شدم، شما را بخشیدم و از گناهان شما در گذشتم سر از خاک بردارید.

وقتی مردم این بشارت را می شنیدند را می شنیدند از خوشحالی به رقص و پای کوبی می پرداختند، شرب خمر می نمودند تا روز به پایان می رسید و متفرق می شدند.

هنگامی که عید نوروز فرا می رسید جمعیت دوازد آبادی، در شهر اسفندار کنار صنوبر بزرگ (شاه درخت) اجتماع می نمودند و جشن و سرور بیشتری بر پا می کردند، قربانی های زیادتری کرده و گریه ها و ناله های بیشتری سر داده و سجده های طولانی تری می کردند. در این بین شیطان با صدای بلندتر و خشن تری آنان را به آمرزش گناهان، عفو و مغفرت، بهشت و نعمت های آن وعده می داد.

آن بیچاره ها از خوشحالی سر از پا نمی شناختند و به لهو و لعب مشغول می شدند به رقص و پای کوبی بیشتری می پرداختند. این کار تا ۱۳ روز ادامه داشت در روز سیزدهم متفرق شده و به آبادی های خود بر می گشتند.

وقتی شیطان آنان را به گمراهی کشانید و در گناه و معصیت غرق کرد، خداوند پیامبری به نام (حنظله) بر ایشان فرستاد. آنها هم پیامبر را در چاه زندانی کردند. خدا بر آنان غضب کرد و به بدترین عذاب مجازاتشان نمود.(۵۲۹)

شیطان در گردهم آیی تروریستی مکه

روایت شده: وقتی کفار قریش دیدند پیامبری حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم هر روز رونق می گیرد و حیله های آنها سودی نبخشیده سرکردهای قریش در (دار الندوه) نشست ویژه ای ترتیب دادند.

کسی که سنش از چهل سال کم تر بود راه نمی دادند. این گردهم آیی از چهل نفر از سران قریش شکل گرفت. شیطان ملعون هم به صورت پیرمردی در آمد! خواست داخل شود، دربان گفت: کیستی؟ جواب داد: پیرمردی از اهل (نجد) هستم و شما به راءی من احتیاج دارید؟! شنیدم برای خلاصی از دست این مرد جمع شده اید. آمده ام که راءی خود را در این باب به شما بگویم، دربان گفت: داخل شو، او هم داخل شد و در جای خود نشست. وقتی مجلس رسمیت پیدا کرد، ابوجهل گفت: ای گروه قریش! در میان عرب کسی از ما عزیزتر نبود، ما اهل خانه خداییم، مردم از اطراف عالم هر سال دو مرتبه برای حج و عمره به مکه می آیند و ما را گمراهی می دارند.

چنین بودیم تا آن که محمـد بن عبـدالله صـلی الله علیه و آله و سـلم در میان ما سـر بر آورد. از نظر راست گوی او را امین خود قرار دادیم. الان که بزرگ شده ادعا می کند پیامبر خدا است، خبرهای آسمان به سوی آن می آید، بی خردی را به ما نسبت می دهد.
به خدایان ما بد می گوید. جوانان ما را فاسد و جماعت ما را پراکنده نموده است. می گوید: گذشتگان ما، در آتش اند و هیچ چیز از این، برای مـا سـنگین تر نیست. من برای او فکری کرده ام، همه گفتنـد: چه فکری؟ گفت: کسـی را بفرستیم او را پنهانی بکشـد! اگر بنی هاشم خون او را طلب کردنـد ده دیه برای خون او بـدهیم! شـیطان گفت: این فکر، بسـیار خبیث است. گفتنـد: چرا؟ جواب داد: زیرا بنی هاشم کشنده او را می کشنده، چه کسی حاضر است کشته شود؟
عـاص بن وائـل و امیه ابن خلف گفتنـد: ساختمانی محکم می سازیم. سوراخ هایی در آن می گـذاریم، او را در آن جا زنـدانی می کنیم و در آن را می بندیم تا کسی نتواند پیش او رود! همان جا بماند تا بمیرد!
شیطان گفت: این پیشنهاد از اولی بدتر است. بنی هاشم هنگام حج از مردم کمک می خواهند و او را نجات می دهند.
ابوسـفیان گفت: او را به شتر چموشـی سوار می کنیم و محکم می بندیم، از شـهر بیرون می کنیم تا شتر او را در کوه های مکه پاره پاره کند.
شیطان گفت: این رای از همه آنها ناپسـندتر است. اگر او را زنـده بیرون کنیم، او از همه کس خوش روتر و خوش زبان تر است. با شیرین زبانی همه قبایل عرب را فریفته خود می نماید. لشـکری تجهیز کرده حمله می کند و شما را از بین می برد! همه کفار حیران شدنـد و به شـیطان گفتند: ای پیرمرد! نظر تو درباره این امر چیست و چه باید کرد؟ جواب داد: نظر من این است که از هر قبیله یک نفر، از بنی هاشم هم یک نفر با خود هم صدا کنید و همه یک مرتبه با شمشیر بر سر او ریزید و او را بکشید.
در این صورت خون او در میان قبایل پخش می شود و بنی هاشم نمی تواند طلب خون او کنند، اگر دیه بخواهند به آنها بدهید.
اهل شورای مکه گفتند: ما دیه می دهیم و همه به اتفاق گفتند: رای این پیرمرد نجدی از همه بهتر است و همان را پسـندیده و عمل کردند.(۵۳۰)

شیطان در جنگ بدر

وقتی که لشـکر اسـلام و مشـرکان در برابر هم صف بسـتند، و صف هـا سامان گرفت، ابلیس به صورت سـراقه بن مالک نزد قریش آمد. قرآن در این باره می فرماید:
-ای پیـامبر! بـه یـاد آر وقـتی را کـه، شـیطان کردار زشت آنـا را در نظرشـان زیبـا نمـود - و برای فریب دادن آن جاهلاـن به شـکل پیرمردی در آمد - و گفت: من با قبیله خود شما را یاری می دهم و کارهای پلیدشان را به دید آنان آراسته گردانید.
و نیز افزود: هم چنین امروز - مسـلمانان تاب مقاومت شـما را ندارند - احدی بر شـما غالب نمی شود، (و قال لا غالب لکم الیوم من الناس و انی جارلکم) و من امروز شما را امان دهنده ام و لشکری بسیار از شیاطین را حاضر کرده و به کفار نشان داد و گفت: با این لشکر به کمک شما آمده ام و شما را پشتیبانم!.(۵۳۱)
پرچم را به من دهید. سـپس علم را به دست گرفت و از پیشاپیش لشـکر حمله می کرد. چون حضـرت رسول صـلی الله علیه و آله و سلم چنین دیده دست نیاز به درگاه خالق بی نیاز بلند کرد و مشغول دعا و تضرع شد.
گفت: خدایا! اگر این ها کشـته شوند، دیگر در این سـرزمین کسی تو را نمی پرستد. جبرئیل نازل شد و گفت: یا رسول الله! غمگین مبـاش، خداونـد مرا بـا هزار فرشـته فرسـتاد. در همین هنگام ابر سـیاهی با برق بسـیار بر بالای سـر لشـکر ظاهر شـد حضـرت ایستاد، مسـلمانان صدای اسـلحه از آن می شنیدند، و آوازی شنیدند که می گفت: نزدیک برو ای هیزوم (هیزوم نام اسبی است که آن روز جبرئیـل بر آن سوار بود) چون ابلیس لعین جبرئیـل امین را دیـد در حالی که دسـتش در دست حارث بن هشام بود علم را از دست

انداخت و به عقب بر گشت که فرار کند!

حارث گفت: ای سراقه! کجا می روی؟ در چنین حالی ما را تنها می گذاری؟ ابلیس گفت: من می بینم چیزی را که شما نمی بینید. من نیروی عظیمی از فرشتگان آسمان را می بینم و شما نمی بینید! و گفت: از شما بیزارم. از قدرت و غضب و عقاب خدا می ترسم که عقاب خداوند بسیار است.(۵۳۲)

حارث به گمان آن که سراقه است گفت: ای سراقه! تو دروغ می گویی. من چیزی نمی بینم، مگر فرومایگان مدینه را. شیطان با دست خود بر سینه حارث زد و دست خود را از دست او بیرون آورد و گریخت. در پی او مردم هم گریختند.

مولانا این تکه تاریخ و فرار شیطان از ترس ملائکه را در قالب اشعاری بیان کرده است:

همچون شیطان در سپه شد صد یکم

خواند افسون که اننی جار لکم

چون قریش از گفت او حاضر شدند

هر دو لشکر در ملاقات آمدند

دید شیطان از ملائکه اسپهی

سوی صف مؤمنان اندر رهی

ان جنودا لم تروها صف زده

گشت جان او زبیم آتشکده

پای خود واپس کشیده می گرفت

که همی بینم سپاهی من شگفت

گفت: حارث از سراقه شکل هین

دی (۵۳۳) چرا تو می نگفتی این چنین

گفت: این دم من همی بینم حرب

گفت: می بینی جعاشیش عرب

می نبینی غیر این لیک ای تو ننگ

آن زمان لاف بود این وقت جنگ

دی همی گفتی که پایندان شدم

که بودتان فتح و نصرت دم به دم

دی زعیم الجیش (۵۳۴) بودی ای لعین

وین زمان، نامرد و ناچیز و مهین

تا بخوردیم آن دم تو و آمدیم

تو به تون (۵۳۵) رفتی و ما هیزم شدیم

چون که حارث با سراقه گفت: این

از عتابش خشم گین شد آن لعین

دست خود خشمین ز دست او کشید

چون ز گفت اوش درد دل رسید

سینه اش را کوفت شیطان و گریخت

خون آن بیچارگان زین مکر ریخت

چون که ویران کرد چندین عالم او

پس بگفت انی بری منکم

کوفت اندر سینه اش انداختش

پس گریزان شد چو هیبت تاختش (۵۳۶)

جبرئیل شیطان را دنبال کرد و به تعقیب او پرداخت تا به دریا رسیدند. در آب فرو رفت و گفت: پروردگارا! وعده ام دادی که تا آخر دنیا زنده بمانم، به وعده خود وفا کن، ای خدا! مگر از مهلتی که به من دادی پشیمانی؟

عده ای از کفار کشته و عده ای اسیر شدند و بقیه هم به طرف مکه برگشتند. هنگامی که به مکه رسیدند گفتند: سراقه ما را فراری داد.

خبر به سراقه رسید، نزد قریش آمد. سوگند یاد نمود و گفت: من از جنگ شما با خبر نشدم تا وقتی که خبر گریختن شما را شنیدم. من در آن جنگ اصلا حاضر نبودم.

وقتی مسلمان شدند، تازه فهمیدند آن کسی که گریخت شیطان بوده که به شکل سراقه در آمده و باعث شکست آنها شده است.(۵۳۷)

شیطان و عمار یاسر

(عمار) هم از جمله کسانی است که از اول، زیر بار فرمان شیطان نرفت. از همان آغاز با او مخالف بود با مسلمان شدن و عبادتش او را اذیت می کرد. چند مرتبه با شیطان کشتی گرفت و او را بر زمین زد.چنان چه وارد شده: در یکی از سفرها، که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم با اصحاب خود می رفتند، آب آنان تمام شد. آن حضرت به (عمار) فرمود: برو از چاهی که در فلان موضع بیابان است آب بیاور.

وقتی (عمار) کنار چاه رسید، می خواست آب بردارد، شیطان آمد و گفت: نمی گذارم از این چاه آب برداری! زیرا چاه مسکن شیاطین است.

(عمار) در برابرش ایستاد و با او در افتاد. با یک حمله شیطان را بر زمین زد. سنگی برداشت و با آن بینی شیطان را شکست. وقتی روی سینه او نشست، دید بسیار لاغر و رنجور است.

پرسید: آیا همه شیاطین چنین لاغراند؟ در جواب گفت: بعضی از شیاطین چاق و بعضی لاغرند، من هم که چنین لاغرم بر انسانی موکل هستم که موقع خوردن غذا (بسم الله) می گوید و من نمی توانم از غذاهای او بخورم، از این رو لاغر شده ام.

سپس گفت: ای (عمار)! از روی سینه من بلند شو تا بار دیگر کشتی بگیریم، اگر این دفعه نیز مرا به زمین زدی چیزی به تو یاد می دهم که از آن نفع ببری.

(عمار) از روی سینه او بلند شد و کشتی گرفتند. این بار هم شیطان را بر زمین زد و گفت: چیزی را که به من قول دادی، بگو. شیطان گفت: ای (عمار)! بدان در هر خانه ای که قرآن خوانده شود به خصوص (آیه الکرسی) شیاطین از آن فرار می کنند.

(عمار) یاسر او را رها کرد و مشک خود را پر آب نمود و برگشت خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، و داستان را برای آن حضرت تعریف نمود.(۵۳۸)

شیطان در روز عاشورا

شیطان لعین تصـمیم گرفته که انتقام خود را از اولاد آدم بگیرد. لذا در تمام اختلافات حضور پیدا می کند، در تمام جنگ ها حاضر می شود و جبهه دشمن را تقویت می کند، فراریان را با حیله بر می گرداند، به سوی میدان می کشاند و آتش جنگ را شعله ور می سازد.

یکی از آن جاها روز عاشورا بود که تمام لشکریان خود را جمع کرده و به پایکوبی و رقص پرداخت. هر کس از لشکر امام حسین علیه السلام شهید می شد، از خوشحالی فریاد می زد و رقص می کرد. هر کدام از لشکریا عمر سعد فرار می کردند، شیطان به صورت یکی از سر کرده های لشکرها در می آمد و سر راه شان را می گرفت و آنان را به میدان بر می گرداند. می گفت: وای بر شما، این همه جمعیت و مردان شجاع، از یک نفر تشنه و بی کس و مجروح گریزان شده اید! مردانگی و غیرت شما کجا رفت؟! برگردید او را محاصره کنید، با ضرب شمشیر از پای در آورید و اگر نمی توانید، او را تیر باران نمایید.

با حیله و نیرنگ لشکر را بر می گردانید و شوری دیگر در جنگ ایجاد می کرد. ولی آنها چون جراءت نمی کردند از نزدیک با امام حسین علیه السلام بجنگند از دور، آن قدر تیر به سوی آن مظلوم انداختند که مانند مرغ پر در آورده بود. وقتی که تیر سه شعبه زهر آلود بر سینه امام نشست و از پشت سر بیرون آمد، امام علیه السلام از بالای اسب بر زمین افتاد. شیطان میان آسمان و زمین از خوشحالی فریاد زد و گفت: امروز کینه خود را بر سر اولاد آدم خالی کردم و انتقام خود را گرفتم. او می کوشید تا لشکر زودتر کار حسین علیه السلام را تمام کند.(۵۳۹)

زینب می فرماید: وقتی ابن ملجم ضربت بر سر پدر بزرگوارم زد، من آثار مرگ را در ایشان دیدم، پیش رفتم و عرض کردم: ای پدر بزرگوار! (ام ایمن) حدیثی از برای من گفته است دوست دارم آن را از دو لب مبارک شما بشنوم. آن حضرت فرمود: ای نور دیدگان من! حدیث همان است که (ام ایمن) به تو گفته و برخی از مصیبت های کربلا و گرفتاری های آن روز را برای دخترش زینب بیان کرد تا جایی که فرمود: زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ما را به این حدیث خبر می داد، فرمود:

یا علی! در آن روز، ابلیس با شیاطین خود، از شدت شادکامی در سرتاسر زمین پرواز می کند و به شیاطین و هوادارانش می گوید: ای جماعت شیاطین! شاد باشید که انتقام خود را از فرزندان آدم گرفتم، برترین بدبختی را برای آنها فراهم کردم، جهنم را به آنها به میراث دادم، مگر جماعتی که دست به دامن این خانواده شوند و از آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم یاری جویند.

ای شیاطین! بر شما باد کوشش در راه ایجاد بدبینی به این خانواده، کاری کنید که به این خانواده و دوستان آنها دشمنی ورزند تا کفر و گمراهی در مردم استوار شود و یک نفر از آنها رستگار نگردد.

بعد از آن، حضرت علی علیه السلام به زینب فرمود: ای نور دیدگانم! بی گمان ابلیس در این سخن راست گفت: با این که کار او همیشه دروغ گفتن است؛ زیرا می داند هیچ عمل صالحی با داشتن دشمنی با شما فایده ای ندارد، هیچ گناهی با داشتن دوستی شما ضرر و زیانی به انسان نمی رساند، (مگر گناهان کبیره) یعنی، شیعیان شما به واسطه علاقه ای که به شما دارند، اگر گناه و معصیتی نمایند و موفق به توبه شوند و گناهان خود را ترک نمایند ضرری متوجه آنها نمی شود.

و دشمنان شما، به واسطه دشمنی و عداوتی که با شما دارند، اگر مانند جن و انس خدا را بپرستند، عبادات آنان سودی به حالشان نخواهد داشت.(۵۴۰)

شیطان در عید غدیر فریاد کشید

یکی از جاهایی که شیطان فریاد کشید، فرزندان خود را جمع کرد و درد دل خود را برای آنان باز گفت و راه چاره ای خواست،

روز عید غدیر بود. آن گاه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم علی بن ابی طالب را خلیفه بعد از خود خواند.

جابر از امام محمد باقر علیه السلام نقل می کند که آن حضرت فرمود: زمانی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در عید غدیر خم دست علی را گرفت، بلند کرد و به مردم معرفی نمود و جانشین بعد از خود قرارش داد. شیطان در میان لشکریان خود نعره ای کشید که تمام لشکریان و اولاد او در هر کجا بودند اطراف او فرود آمدند و گفتند: ای مولای ما! چه مصیبتی به تو رسیده این قدر ناراحتی؟ ما تا به حال فریادی از این وحشتناک تر از تو نشنیده بودیم!

شیطان به آنها گفت: این پیغمبر امروز کاری را انجام داد که اگر به آخر رسد و عملی شود کسی تا روز قیامت، خدا را معصیت و نافرمانی نمی کند - همه به سوی دین و تقوا و - خداشناسی، ولایت و امامت پیش می روند، از راه رستگاری قدم فراتر نمی گذارند - گفتند: ای بزرگ ما! ناراحتی به خود راه مده، ماءیوس مباش، تو کسی هستی که آدم را از بهشت بیرون کردی، او را بدبخت نمودی، برای این امر مهم هم، در آینده فکری خواهی کرد - در همین موقع منافقین که در جمعیت بودند، گفتند: این مرد از روی هوا و هوس حرف می زند، نه این که دستور خداوند باشد!

آن دو نفر (ابوبکر و عمر) به هم گفتند: او (حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم) دیوانه شده که چنین کاری را انجام داد. آیا نمی بینید چگونه چشمان او در کاسه سرش دور می زند می چرخد. سپس شیطان رو به طرف داران خود کرد و گفت: آیا می دانید من در گذشته با آدم در آویختم و او را از بهشت بیرون کردم؟ آنها گفتند: چرا؟

شیطان گفت: آدم عهدی با خدا بسته بود فراموش کرد و نقض نمود، ولی به خدا کافر نشد و او را پرستش می کرد. این قوم و جمعیت (از جمله ابوبکر و عمر) عهدی که با خدا بسته بودند شکستند و به خدا و رسولش کافر شدند.

پس از آن که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم رحلت نمود، مردم در سقیفه بنی ساعده اجتماع کردن و حق را از علی گرفتند، ابوبکر را روی کار آوردند. شیطان تاجی بر سر گذاشت، لباس کبر و بزرگی پوشید، منبری اختیار کرد و بالای آن رفت و جمیع لشکریان خود را از سواره نظام و پیاده دور خود جمع کرد. به آنها گفت: شادی کنید، مجلس ساز و آواز برپا سازید، خوشحالی نمایید - چون با این کلماتی که منافقین می گویند و به آن حضرت توهین می کنند - دیگر کسی خدا را اطاعت و عبادت نمی کند. تا وقتی امام آنها (امام زمان) بیاید و مردم را به راه مستقیم برگرداند.

جابر می گوید: بعد، امام باقر علیه السلام این آیه را تلاوت فرمودند:

و لقد صدق علیهم ابلیس ظنه فاتبعوه الا فریقا من المومنین

(شیطان ظن و گمان باطل خود را به عنوان صدق و حقیقت در نظر مردم جلوه داد مردم او را اطاعت نمودند، مگر عده ای از مؤمنان که او را اطاعت نکردند).(۵۴۱)

تاویل آیه چنین است: وقتی منافقان در غدیر خم گفته بودند: آن حضرت از روی هوی حرف می زند، ابلیس گمان کرده بود که بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مردم امامت را رها خواهند کرد. ظن ابلیس به حقیت تبدیل شد و همه امامت را رها کردند مگر چند نفری.(۵۴۲)

شیطان اولین کسی که بیعت می کند

سلمان می گوید: وقتی پیغمبر اسلام رحلت فرمود، علی در خانه مشغول غسل دادن آن حضرت بود. من گاهی به او کمک می کردم، گاهی به مسجد می آمدم و از مردم خبر می گرفتم. وقتی از مسجد به خانه برگشتم، علی پرسید: ای سلمان! چه خبر داری؟ عرض کردم: خبر تازه این که ابوبکر بر منبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نشسته، مردم نه با یک دست بلکه با دو دست با او بیعت می کنند.

حضرت علی علیه السلام فرمود: ای سلمان! آیا متوجه شدی چه کسی اول با او بیعت کرد؟ آیا اولین کسی که بالای منبر رفت و با او بیعت نمود چه کسی بود؟

سلمان گفت: او را نشناختم، ولی پیرمرد سال خورده را دیدم که بر عصایی تکیه زده، میان دو چشمش جای سجده دیده می شد، پیشانی او در اثر سجده پینه بسته و این طور می نمود که باید وی زاهدی باشد. از لابلای مردم به سوی منبر رفت در حالی که مانند باران اشک می ریخت.

گفت: خدا را شکر که قبل از مردنم تو را این جا می بینم. ای ابوبکر! دستت را برای بیعت به سویم دراز کن! ابوبکر دستش را جلو برد او هم بیعت کرد و گفت: امروز، روزی است مانند روز آدم! از منبر پایین آمد و از مسجد خارج شد.

امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید: ای سلمان! آیا او را شناختی؟ عرض کرد: نه یا علی، ولی از گفتارش ناراحت شدم. مانند این که مرگ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را مسخره گرفته بود.

حضرت علی علیه السلام فرمود: او شیطان بود. پیامبر به من خبر داد، ابلیس و یارانش روز غدیر خم شاهد منصوب شدن من به امر خدا بودند. و نیز گواه بودند که خدا و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم من را صاحب اختیار آنان نمود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هم به آنان دستور داد حاضران به غایبان اطلاع دهند.

روز غدیر خم، شیاطین و بزرگان آنان به خود شیاطین، روی آوردند و گفتند: این امت مورد لطف و رحمت خداوند قرار گرفته و از این پس از گناه دور خواهند بود. ما دیگر بر این امت راه پیدا نخواهیم کرد. آن گاه پناه گاه و امام بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را شناختند و شیطان هم گرفته و محزون شده بود.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای سلمان! پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به من خبر داد که: مردم در سقیفه بنی ساعده با ابوبکر بیعت خواهند کرد. بعد از آن بر سر حق ما اختلاف پیدا می کنند، با دلیل ما استدلال می نمایند، بعد به مسجد می آیند. اول کسی که با او بیعت می کند، شیطان است! که به صورت پیرمرد نجدی خواهد بود و این حرف را خواهد گفت.

بعد حضرت فرمود: ای سلمان! بعد از بیرون رفتن، از روی خوشحالی فریاد زد، و تمام شیاطین را دور خود جمع کرد، آنها در مقابلش سجده کردند و گفتند: ای رئیس! و بزرگ ما، تو همان کسی هستی که آدم را از بهشت بیرون کردی. شیطان هم می گوید: کدام امت بعد از پیامبرش گمراه نشد؟ خیال کرده اید من دیگر راهی برآنان ندارم! نقشه و حیله مرا چگونه دیدید؟

از حیله من بود که ملت با دستور خدا و رسولش، راجع به اطاعت از علی مخالفت کردند، وزیر بارش نرفتند!؟ ای سلمان! این همان گفته خداوند است که در قرآن می فرماید:

(همانا، شیطان حدسی که درباره آنها بوده بود، به مرحله عمل رسانید)(۵۴۳)

(سپس آنها شیطان را پیروی کردند جر گروهی از مؤمنان که آنها اطاعت از شیطان نکرده و با او مخالفت کردند.)(۵۴۴)

امام باقر علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام شیطان را بر در خانه خود دید و او را شناخت، گریبانش گرفت و بر زمین زد و روی سینه اش نشست. شیطان گفت: یا علی! از روی سینه من بلند شو تا تو را بشارتی دهم.

علی علیه السلام از روی سینه او برخاست و فرمود: ای ملعون! چه بشارتی برای من داری؟ گفت: چون روز قیامت شود، فرزندت حسن علیه السلام از طرف راست عرش و حسین علیه السلام از طرف چپ به شیعیان خود جواز عبور از صراط و آزادی از آتش را می دهند.

باز آن حضرت بلند شد و گفت: من تو را به زمین خواهم زد، او را بلند نمود و بر زمین زد و روی او نشست.

عرض کرد: یا علی! مرا رها کن تا بشارتی دیگر به تو دهم. وقتی او را رها کرد گفت: یا علی! آن روزی که خداوند آدم علیه السلام را خلق کرد، ذریه او را از پشتش خارج نمود که به شکل موجوداتی ریز بودند. از آنها عهد گرفت و به آنها خطاب کرد:

آیا من پروردگار شما نیستم؟ همگی جواب دادند: چرا. آنان را شاهد بر خودشان گرفت. بعد از آن، میثاق از حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و تو گرفت. تمام آنان تو را شناختند و تو همه را شناختی. اینک هر کس بگوید تو را دوست دارم. او را می شناسی و هر کس تو را دشمن دارد او را می شناسی. برای بار سوم او را زمین زد. شیطان گفت: یا علی! بر من غضب نکن و از روی من بلند شو، تا تو را بشارت دیگری دهم. فرمود: من از تو بیزارم و لعنتم بر تو باد. عرض کرد: به خدا قسم ای پسر ابوطالب! هر کس با تو دشمنی می کند، من در وجود و نطفه او شرکت کردم، آلت خود خود را در رحم مادرش داخل نمودم. بعد عرض کرد: یا علی! آیا آن آیه قرآن را قرائت کرده ای که می فرماید: شرکت کن در اموال و اولادشان؟!(۵۴۵)

شیطان دشمنان علی علیه السلام را معرفی می کند

از انس بن مالک نقل شده که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روزی با علی علیه السلام بر در خانه نشسته بودند. پیرمردی پیش آمد به آن حضرت سلام کرد و رفت. بعد از رفتن او حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به علی فرمود: یا علی! او را شناختی؟ عرض کرد: یا رسول الله! نشناختم. فرمود: آن شخص ابلیس بود. علی عرض کرد: یا رسول الله! اگر شناخته بودم با یک شمشیر او را از پای در می آورم و امت تو را از دست او نجات می دادم.

ابلیس برگشت پیش علی علیه السلام و گفت: یا علی! در حق من ظلم کردی. آیا نشنیده ای که خداوند می فرماید: (و شارکهم فی الاموال و الاولاد) به خدا قسم! من در نطفه کسی که تو را دوست داشته باشد، شرکت نکرده ام و نطفه او پاک است.(۵۴۶)

از جابر بن عبدالله نقل شده: مادر خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بودیم. ناگهان دیدم کسی در رکوع و سجده گریه و زاری می کند. گفتیم: یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم! این شخص چه نماز خوبی می خواند! فرمود: او آن کسی است که پدر ما را از بهشت بیرون کرد. علی علیه السلام بی مهابا حرکت کرد رفت او را گرفت و درهم فشار داد، به طوری که دنده های راست او در چپش فرو رفت و فرمود: (ان شاء الله) تو را می کشم.

شیطان گفت: تو نمی توانی مرا بکشی؛ زیرا عمر و اجل من در پیش خدا معلوم است. چرا می خواهی مرا بکشی؟ هیچ کس دشمن تو نیست، مگر این که من جلوتر از پدرش نطفه ام را در رحم مادرش ریخته ام و در اموال و اولاد دشمنان تو شرکت می کنم.(۵۴۷)

حربه شیطان به خودش برگشت

روزی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برای انجام کاری، یکی از غلامان خود را صدا زد. شیطان او را وسوسه کرد که جواب آن حضرت را ندهد. چندین بار او را صدا کرد، جواب نیامد! حضرت به جست و جو پرداخت. دید آن غلام پشت دیواری دراز کشیده و مشغول خرما خوردن است.

آن حضرت فرمود: ای غلام! مگر صدای مرا نمی شنیدی که جواب نمی دادی؟ غلام عرض کرد: چرا. فرمود: چرا جواب نمی دادی؟ عرض کرد: یا علی! می خواستم تو را به غضب آورم؟!

حضرت علی فرمود: من هم کسی را که به تو دستور داد مرا به غضب آوری، به خشم می آورم. من شیطانی را که به نام (ابیض) است و تو را وسوسه کرد تا جوابم را ندهی و من هم از سر خشم تو را مجازات کنم به غضب می آورم.

سپس فرمود: (انت حر لوجه الله) من تو را آزاد کردم، تو را برای رضایت خداوند متعال در راه او آزاد نمودم.(۵۴۸)

شیطان نه این که نتوانست آن حضرت را به غضب آورد بلکه ایشان شیطان را به غضب آورد و بر آن ملعون مسلط شد.

شیطان از فضایل علی علیه السلام سخن می گوید

از سلمان فارسی نقل شده که گفت: روزی گذر شیطان به جمعیتی افتاد که از علی علیه السلام بدگویی می کردند! در مقابل آنها ایستاد. جمعیت گفتند: کی هستی که مقابل ما ایستادی؟ جواب داد: (ابومره) هستم (لقب شیطان است) گفتند: آیا سخنان ما را شنیدی؟ گفت: ای بر شما! آیا علی بن ابی طالب علیه السلام را که مولای شما است، ناسزا می گویید؟ آنها گفتند: از کجا دانستید که ایشان مولای ما است؟ گفت: از قول پیامبر خود شما که (در غدیر) فرمود: (هر کس من مولای او هستم، علی مولای او است. خدایا! دوست بدار کسی که علی را دوست بدارد و دشمن بدار کسی که علی را دشمن بدارد.)(۵۴۹)

آنها گفتند: آیا تو درباره او چنین می گویی؟ شیطان گفت: ای جمعیت! کلام مرا بشنوید. من در میان طایفه جن دوازده هزار سال خدا را عبادت کردم. وقتی خداوند جنیان را هلاک کرد. من از تنهایی به خدا شکایت کردم. مرا به سوی آسمان دنیا بالا بردند. من در میان ملائکه دوازده هزار سال دیگر خدا را عبادت کردم؛ در حالی که خدا را تسبیح و تقدیس می نمودم. ناگهان نوری که همه جا را روشن کرده بود بر ما تابید. در اثر این نور همه ملائکه به سجده افتادند و گفتند: پاک و منزه است خدا. این، یا نور ملک مقرب است یا نور نبی مرسل. ناگهان ندایی از جانب خداوند آمد که: این نور نه از ملک مقرب است نه از پیامبر مرسل؛ بلکه این نور پاک از علی ابن ابی طالب علیه السلام است.(۵۵۰)

درباره علاقه شیطان به حضرت علی علیه السلام روایاتی وارد شده: روزی آن حضرت به شیطان گفت: ای ابو الحارث! آیا برای قیامت خود چیزی ذخیره کرده ای؟ گفت: یا علی محبت و دوستی تو را.(۵۵۱)

بلی شیطان هم، حضرت علی علیه السلام را می شناسد و پی به مقام و مرتبه او برده است. در قیامت هم چشم امید به شفاعت او دارد.

شیطان و (برصیصای) عابد

ابن عباس می گوید: در بنی اسرائیل عابدی بود به نام (برصیصا). مدت طولانی خدا را عبادت کرد تا به جایی رسیده بود که او را مستجاب الدعوه می خواندند.

مردم برای درمان دیوانه ها و مریضهای خود به او مراجعه می کردند و او هم بیماران آنها را درمان می کرد.

روزی از روزها دختری دیوانه شد. برادران او آن دختر را پیش عابد آوردند تا دعا کند و او شفا یابد. آن دختر از خانواده اشراف بود. او پیش عابد رفت و مدتی ماند تا مداوا شود. شیطان، عابد را وسوسه کرد که ای عابد! این دختر زیبا در دستان تو است و کسی غیر از تو و او در این جا نیست. این قدر او را وسوسه کرد تا عابد را به زنا وادار است.

آن دختر از عابد آبستن شد. وقتی شکم دختر بزرگ و گناه عابد آشکار شد. شیطان به او پیشنهاد کرد: ای عابد! اگر برادران دختر بفهمند، آبروی تو را می برند و تو را خواهند کشت. اگر می خواهی از آن رهایی یابی، دختر را بکش و او را دفن کن. عابد هم، همین عمل را انجام داد. آن ملعون بعد از این قضیه رفت و به برادران دختر گفت: چرا نشسته اید! عابد با خواهر شما زنا کرده و بعد از آن که آبستن شد او را کشت و دفن کرد. جای قبر او را هم نشان داد. این خبر پخش شد تا به گوش پادشاه رسید. مردم و پادشاه آمدند پیش عابد، او هم اقرار به گناه خود کرد.

عابد را دست گیر کردند و به دار زدند. وقتی او را بالای دار کشیدند، شیطان در برابر او نمایان شد و گفت: ای (برصیصا)! من این بلا را بر سر تو آورم.

اگر می خواهی از این معرکه خلاصی یابی، باید به آن چه می گویم، به فرمان من باشی! آیا حاضری قبول کنی؟ عابد گفت: بلی

قبول می کنم بگو:
شیطان گفت: به من سجده کن، عابد گفت: من که بالای دارم، چگونه تو را سجده کنم؟
گفت: با اشاره هم اگر سجده کنی من قبول دارم. عابد بدبخت با اشاره سجده کرد و به خدا کافر شد. در همان حال هم از دنیا رفت.(۵۵۲)
قرآن کریم در این باره می فرماید:
کمثل الشیطان اذ قال للانسان الکفر، فلما کفر، قال: انی بری ء منک، انی اخاف الله رب العالمین
(این منافقان) در مثل (مانند شیطان اند که به انسان (همان برصیصای عابد) گفت: به خدا کافر شو. پس از آن که به دستور آن ملعون کافر شد، به او گفت: من از تو بیزارم. من از عذاب پروردگار عالمیان می ترسم!)(۵۵۳)
بلی آن ملعون، از آن حقد و کینه ای که از آدم و اولاد او دارد، آنان را به گناه می کشاند سپس بیزاری خود را از ایشان اعلام می دارد.

شیطان او را از دعا کردن خاموش کرد

نقل شده است که: کسی همواره در دل شب با سوز و گداز خدا را می خواند. کامش با لفظ (الله الله) شیرین بود. این حالت روحانی بر شیطان سخت آمد. پیش وی رفت و گفت: ای پررو! تو که می بینی خداوند، در برابر دعاها و اصرار تو لبیکی نمی گوید، چرا این قدر لجاجت می کنی؟ بس است، دعا کردن را رها کن و پی کار خود برو.
آن مرد بی چاره از القای شیطان، افسرده گشت و دعا را رها کرد. او در خواب (خصر) را در باغی سبز و خرم دید. خضر به او گفت: چه شد؟ چرا دیگر (الله الله) نمی گویی؟ در جواب گفت: من هر چه خدا را بیشتر می خوانم جوابم را نمی دهد.
حضرت خضر گفت: خداوند، به من فرمود: به تو بگویم: مگر باید جواب خدا را از در و دیوار بشنوی؟ همین که (الله، الله) می گویی، جذبه خدایی تو را به سوی خود می خواند و همین، لبیک گفتن خدا به تو است.
نیز گفت: ای بنده خدا! خداوند متعال به فرعون جاه و جلال داد تا او دست به دعا بر ندارد و خداوند ناله او را نشنود.
پس از عزیز و ای مؤمن! بدان که همان سوز و گداز تو، دلیل بر راه یابی و پذیرش توبه تو است.(۵۵۴)
مولانا این داستان را چه زیبا سروده:

آن یکی (الله) می گفتی شبی
تا که شیرین می شد از ذکرش لبی
گفت: شیطان آخر ای بسیار گو
این همه (الله) را لبیک مگو
گفت: شیطانش خمش ای سخت رو
چند گویی آخر ای بسیار گو
می نیاید یک جواب از پیش تخت
چند (الله) می زنی با روی سخت
او شکسته دل شد و بنهاد سر
دیده او در خواب خضر را در خضر(۵۵۵)
گفت: همین از ذکر چون وامانده

چون پشیمانی از آن گش خوانده

گفت: لبیکم نمی آید جواب

زآن همی ترسم که باشم رد باب

گفت: او را که خدا این گفت به من

که برو با او بگو ممتحن

گفت، آن (الله) تو لبیک ماست

و آن نیاز درد سوزت پیک ماست

حیله ها و چاره جوییهای تو

جذب ما بود و گشاد این پای تو

ترس عشق تو کمند لطف ماست

زیر هر یارب گفتنش دستور نیست

جان جاهل زین دعا جز دور نیست

زآن که یا رب گفتنش دستور نیست

بر دهان و بر لبش قفلست و بند

تا نالد با خدا وقت گزند

داد مر فرعون را صد ملک و مال

تا بکرد او دعوی عز و جلال

در همه عمرش ندید او درد سر

تا نالد سوی حق آن دهان

داد او را جمله ملک این جهان

حق ندادش درد و رنج و آن دهان

درد آمد بهتر از ملک جهان

تا به خوانی مر خدا را در نهان

خواندن بی درد از افسرد گیست

خواندن با درد از دل برد گیست (۵۵۶)

شیطان و فرعون

نقل شده یک نفر مصری از قوم فرعون، خوشه انگور بسیار زیبایی را به فرعون داد و گفت: می خواهم این خوشه انگور را با همین قیافه به شکل جواهرات و لؤ لؤ بزرگ در آوری؛ زیرا تو خدا هستی - خدا هر کاری بخواهد می تواند انجام دهد. - فرعون هم آن را گرفت و به او قول داد که انجام دهد.

وقتی شب شد و تاریکی همه جا را فرا گرفت، فرعون همه درها را بست و گفت: هیچ کس نباید داخل شود. از این درخواست مرد حیران بود که چه کند؟

شیطان به کاخ او رفت و در زد. فرعون گفت: چه کسی در می زند؟ شیطان در جواب گفت: فلانم به ریش آن خدایی که نمی

داند چه کسی بر در سرای تو است. تو اگر خدا بودی هر آینه می دانستی چه کسی پشت در است. فرعون – از این جسارت و بی باکی – او را شناخت.

خانه فرعون را شیطان شبی

حلقه بر در زد که دارم مطلبی

گفت: فرعون ای فلان! تو کیستی

آدمی یا جن و یا گو کیستی؟

کیست آیا حلقه بر در می زدند؟

از چه آیا دست بر سر می زند؟

کرد شیطان، بادی از مقعدرها

گفت: بادا این به ریش آن خدا

کو نداند در برون خانه کیست

حلقه بر در می زند، از بهر چیست (۵۵۷)

فرعون گفت: ای ملعون! داخل شو، او هم در جواب گفت: ملعونی بر ملعونی دیگر وارد می شود. وقتی وارد شد، مشاهده کرد که خوشه انگوری در دست فرعون است و درباره آن حیران مانده است.

گفت: او را به من بده، تا مشکل تو را حل کنم. انگور را از او گرفت و اسم اعظم را بر او خواند. همان طوری که آن مرد خواسته بود، بهترین لؤ لؤ و جواهر شد.آن گاه شیطان گفت: ای رفیق عزیز! خودت انصاف بده من با این همه علم و کمال و قدرت که دارم می خواستم بنده ای از بندگان خدا باشم؛ ولی مرا به عنوان بنده، قبول نکردند و از درگاه سلطان حقیقی بیرونم کردند.

اما تو با این نادانی و حماقت که داری، ادعای خدایی می کنی و مرتبه بزرگی را می خواهی.

فرعون گفت: ای شیطان! چرا بر حضرت آدم سجده نکردی؟ – که تو را از بهشت بیرون کنند و ملعون شوی؟ جواب داد: ای فرعون! چه می دانستم، طینت خبیثی مانند تو در صلب او قرار دارد، از این رو به او سجده نکردم.(۵۵۸)

شیطان و حرف حساب

این طور نیست که شیطان همیشه حرف ناحساب بزند. گاهی اوقات هم به دوستان و حتی دشمنان خود هم سفارش درست می کند و حرف حساب می زند. گاهی اوقات با همان حرفهای حساب شده، دوستان و طرفداران خود را رنجانده، آنها را به رسوایی می کشاند و از غرورشان پایین می آورد.

روزی فرعون – همان کسی که مدت ها ادعای خدایی کرد و مردم هم خدایی او را پذیرا گشتند و از پیروانشان شدند. در حالی که خوشه انگوری را به دست گرفته و آن را می خورد، شیطان به صورت مرد ناشناس داخل مجلس شد و گوشه ای نشست.

فرعون رو به جمعیت کرد و گفت: آیا کسی هست که خوشه انگور را مروارید کند؟ شیطان گفت: بلی، خوشه انگور را گرفت و اسمی (از اسماءالله) را بر آن خواند، فورا مروارید شد. آن را به دست او داد.

فرعون هم آن را گرفت، نگاهی کرد و از روی تعجب گفت: عجب استاد ماهر و زبردست هستی! آیا تو ابلیس نیستی؟ گفت: چرا. بعد گفت: ای فرعون! از این عجیب تر آن که، با این علم و کمال و استادی و مهارتی که من دارم، نه خدا و نه بندگان او، مرا حتی به بندگی قبول ندارند. – همیشه به من ناسزا می گویند – ولی همین مردم تو را با این خریت و بی وجدانی، به خدایی گرفته و از تو پیروی می نمایند. این حرف را گفت و از میان جمعیت ناپدید شد(۵۵۹)

اسم اعظم چه بر آنها بدمید

خوشه ها گشت همه مروارید

گفت فرعون: زهی فصل و کمال

که عدیل (۵۶۰) تو بود فرض محال

زین سخن شد متبس شیطان

پاسخش داد چنین گریه کنان

من بدین فضل و کمال ای مجهول!

نزد حق بندگیم نیست قبول

می کنم چون تو بدین رسوائی

دعوی ربکم الاعلائی

بلی، اینجا آن ملعون حرف حق و حسابی را به ملعون تر از خود گفت. به او فهماند که کار و روشش غلط است. او فقط یک دستور خدا را عمل نکرد. با آن همه عبادت و سابقه های طولانی که در میان فرشتگان داشت بیرونش کردند و ملعون دو جهان گشت. اما فرعون با این که نه خدا را عبادت کرده و نه در میان ملائکه بوده و نه علم و کمال داشته و به خدا مشرک بود و ادعای خدایی داشت خدا با او چه خواهد داشت؟!

شیطان و معاویه

معاویه از فعالیت روزانه به تنگ آمده، از حیله و نیرنگ و نقشه های گوناگون سردرد گرفته، از رفت و آمد سرسپردگان و جیره خواران به ستوه آمده، از زندان و تبعید و کشت و کشتار، ضعف اعصاب گرفته بود قضاوتهای ناحق و بی جا، وجدانش را عذاب می داد و می خواست از عذاب وجدان رهایی یافته و کمی از دردسر خود بکاهد. به اطاق مخصوص خود رفت که از قالی های نخ قرمز و پرده های ترمه و متکاهای پربار، و خت هایی که با تشک های نرم فرش شده بود رفت. یک راست بدون آنکه نامه های خصوصی اش را مطالعه کند و از متن آنها باخبر شود، روی تخت خود لمید، شاید خواب به چشمهای خسته او بیاید. اما مثل اینکه خواب هم از ظلم وجنایت او به تنگ آمده بود. آن شب خواب از او دور شده و تا نزدیکی های صبح به سراغ او نیامد. نزدیکهای طلوع فجر بود که با هزاران زحمت می رفت که چشمهایش گرم شود و به خواب رود، اما خواب نبود، بلکه خیال خواب بود!

در همان خیال خواب و بیداری، به نظرش آمد که شخصی ناگهان وارد اطاق او شده و آهسته، آهسته رو به تخت خواب او می آید.

بی اختیار از رخت خواب پرید و آن شخص هم مانند سایه ای از مقابل چشمانش ناپدید شد.

معاویه با عجله لحاف ابریشمی را از روی خود کنار زد و با چشمان خواب آلود و مضطربش نگاهی به گوشه و کنار اطاقش انداخت ولی کسی را ندید.

به رخت خواب برگشت و با بدن لرزان، دراز کشید. طولی نکشید که گویی سایه آن شخص دوباره به سراغش آمد. بار دیگر از خواب پرید و با ترس و نگرانی و آهستگی گفت:

کیستی؟

آن شبح گفت: منم ای معاویه! گفت: تو کیستی؟ نامت چیست؟ اینجا چه کار می کنی؟ او صدایش را بلند کرد و گفت: اگر می خواهی نام مرا بدانی، به گفته شما بنی نوع آدم ابلیس هستم!

معاویه گفت: ابلیس لعین؟ جواب داد: بلی، ولی آن ابلیسی که باید به تو و فرزندان انسانی چون تو، لعنت و نفرین بفرستد. نه اینکه به او لعنت فرستند سپس زمزمه کنان گفت: این انسان بود که میان من و خدای من جدایی انداخت.

معاویه گفت: اینجا آمدی چه کنی؟ برای چه در این هنگام مرا از خواب خوش بیدار کردی؟

گفت: بیدارت کردم که به سجده روی، نماز جماعت گزاری، چون هنگام نماز است.

مگر (عجلوا بالصلوة قبل الفوت) را از حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله نشنیده ای؟ هنگامی که او از وحدت الله سخن می گفت. معاویه با تعجب گفت: تو از گفته پیامبر صلی الله علیه و آله و وحدت سخن می رانی؟!

ابلیس گفت: آری، من بودم که می خواستم بجز خدا به کس دیگری سجده نکنم. معاویه گفت: تو مرا بیدار می کنی تا نماز گزارم؟ چگونه باور کنم که مرا به خیر می خوانی؟

دزدی که مخفیانه در سرای دیگری در آید مگر پاسبانی می کند؟ به خصوص دزدی مانند تو (قطاع الطریق) چگونه گفته های تو را باور کنم؟ تو کسی هستی که همه را فریب می دهی، یقینا مرا برای نماز بیدار نکردی، مقصود حقیقی ات را بگو!

ابلیس جواب داد: ای معاویه! غرض من خیر خواهی است، من اول از فرشتگان بودم، خدا را با جان و دل عبادت می کردم، محرم اسرار الهی و با ساکنان عرش، هم دم و همنشین بودم. نظر لطف و رحمت الهی، همواره با ما و بر ما بود. آن عرق خداشناسی هنوز در وجود من هست. سجده نکردن من اگر هم از روی حسد و تکبر باشد، باز هم این کار از عشق من به خدا سرچشمه می گیرد و از سر آن علاقه ای که به خدا داشتم، می خواستم غیر از خدا سجده نشود.

شیطان که رانده شد، بجز یک خطا نکرد

خود را برای سجده آدم رضا نکرد

شیطان هزار مرتبه بهتر زبی نماز

او سجده را بر آدم و این بر خدا نکرد

معاویه گفت: گیرم این حرفهای تو درست باشد و چنین که گفتی: بوده باشی ولی الان از آنها خبری نیست. تو رانده شده ای، تمام فتنه و فساد روی زمین از تو بر می خیزد، همه کشتارها به دست تو انجام می گیرد. دزدهای سر گردنه را هدایت می کنی؛ غرق شدن قوم نوح به دست تو بود؛ نابودی قوم عاد به وسیله باد، از نقشه های تو بود؛ سنگ باران شدن قوم لوط به وسیله تو انجام شد؛ ابولهب که خویشاوندی را فراموش کرد، به تحریک تو، ابوالحکمی که ابوجهل لقب می گیرد، (بلعم باعورا) که از رحمت خداوند دور می شود، (برصیصای)ی عابد که کافر می شود، هزار هزار مسلمانی که از دین بر می گردند و به دوزخ برده می شوند، هزار فتنه و اختلاف که از میان خانواده ها بر می آید، همه زیر سر تو و عامل آنها تو هستی، آتش آنها را تو روشن می کنی حربه را تو به دست آنها می دهی. شیطان گفت: عجبا! آیا انسان به وسیله من کافر می شود!؟ خیر این طور نیست. گمان می کنی این گمراهی ها از طرف من است؟

اگر از طرف من بوده و طبیعت آنان بد و خراب و فاسد نبود، آیا توانستم یکی را ستمگر و ظالم و یکی را خیان کار، یکی را فریب کار و افسونگر و یکی را قاتل و خونریز بار آوردم؟

چرا خوبان و نیکان را نتوانستم بفریبم و از راه راست به در برم؟ چرا نتوانستم آنها را هم مانند تو تحویل دنیا بدهم؟

تو و کسانی مانند تو هستند که گناه می کنند، عذر و بهانه خرابکاری های خود را به من نسبت می دهند و این طور وانمود می کنند که شما را فریفتم و به گناه کشاندم.

ولی همان خدایی که من می شناسم و در شناسایی تو تردید دارم، می داند و خوب هم می داند که تو مانند تو گناه کار و بد سرشت هستند. نمی توانید گناه خود را به گردن دیگری بار کنید.

ای معاویه! راستی، گمان می کنی با این بار گناه و حیله و مکر و شیطنت، خلیفه مسلمانان هستی؟ کارهای زشت و پلید خود را در کشتن پرهیزکارترین افراد دنیا و مسموم کردن آنان را می خواهی به گردن چه کسی بگذاری؟

ای معاویه فریبکار و پر حیله! به هوش باش که لعنت ابدی بعد از من نصیب تو خواهد بود!

صدای نیرومند ابلیس لرزه شدیدی بر سر تا پای معاویه افکند. خواست سر خود را زیر لحاف کند، باز صدای او را شنید که می گوید: من کی می توانم قلب مرد را سیاه کنم؟ من خدا نیستم که بتوانم در قلب های مردم تصرف کنم؟ چگونه می توانم خوب را بد کنم و بد را خوب نمایم؟

عمل من مانند آینه هست که خوب را خوب نشان می دهد و بدرا بد. من افراد پست و نیک را راهنمایی می کنم. اما پیشوای زشت کاران و بد سیرتان هستم. مثل من مثل باغبان است که شاخه های تر را پرورش می دهد و شاخه های خشک را می زند.

خدا خیر و شر را خلق کرده، و انبیا را فرستاده که شیوه بندگی را بر مردم عرضه کنند، گناه شهوات را عرضه نمایند، آن که سرشتش پاک باشد دنبال انبیا می رود، آن که سیرتش ناپاک باشد دنبال شهوات!

گناه من چیست؟ من هیچ کاره ام! چرا مردم را لعنت می کنند و خود را بی گناه جلوه می دهند؟

معاویه که خود را در پیش خداوند و هم شیطان باخته و نگرانی شدیدی که تمام وجودش را گرفته بود. چنین گفت: ای ملعون! تو برای راه زنی و فریب کاری خود دلیل و حجت می آوری؟ خود را تبرئه می نمایی؟ حالا از من راه چاه می جویی؟

درست است که من تاجر این دنیا هستم، همه کس و همه چیز را به دیده تجارت و سود بردن می نگرم، ولی خریدار هر کالا-و لباسی نیستم.

آن را می خرم که بتوانم در میان مردم و خلق خدا به مصرف برسانم. اما با همه این گفته ها نسبت به تو مشکوکم.

پس از آن، همان طور که روی تخت خواب نشسته بود، دست خود را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: خدایا! داد ما را از این دشمن قدیمی بگیر! خدایا! من در برابر دلیل و حجت او عاجزم و نمی توانم او را محکوم کنم. گفت و گو کردن او هم برای من رنج آور می باشد. اگر دستم را نگیری روزگارم سیاه و تباه است.

او حدیث می گوید: ولی حدیث او پر از فتنه و و شر است! با آن، تمام مردان و زنان را افسون می کند. در همین حال گفت: ای ابلیس ملعون فتنه جو! راست بگو، چرا مرا از خواب بیدار کردی؟

ابلیس گفت: ای معاویه! تو بی خود جسارت می کنی و دست به درگاه حق بلند کرده ای و از او کمک می خواهی، تو از او یاری می خواهی تا مرا دور دارد که راه را بر تو نبندم؟ تو را فریب ندهم و به گمراهی نکشانم؟ تو که تار و پود وجود و روانت را دسیسه و فریب کاری و گمراهی خلق فراگرفته، داری پیش خدا از من شکوه می کنی؟

در حالی که باید از دست نفس سرکش خود بنالی، بی دلیل مرا لعنت می کنی؟ خودت از من نابه کارتری. گناه می کنی و مرا بد می گویی؟

ای معاویه! من از بد بیزارم، یک بدی کردم هنوز از آن پشیمان و نالانم، انتظار دارم خدا مرا ببخشد!! برای همین یک گناه در میان خلق بد نام شدم. تمام مرد و زن گناه خود را به گردن من می اندازند.

معاغویه که از یان رک گویی، و افشای اندیشه های باطنش که از زبان شیطان بر آمده بود، بیچاره و ناتوان گشته و برای آن که به این گفت و گوها پایان دهد، باز به سؤال اول برگشت و گفت: ای ملعون! بگو چرا مرا از خواب بیدار کردی؟ تو همه را خواب می کنی و به مستی فرو می بری، علت بیدار کردن مرا بگو؟

ابلیس پاسخ داد: حالا که تو برای اولین بار در عمرت، به دنبال یک سخن راست برخاسته ای، می گویم: من از آن جهت بیدارت کردم که نماز گزاری! چون آه دل پشیمانی اینکه آفتاب بر آمده و نماز از دست تو رفته، به درگاه خدایی که ناظر دل ها است

برتری دارد، ای آه دل را روانه درگاه معبود سازی، ای معاویه فریب کار!

تو هنوز نمی دانی که خداوند آفریننده زمین و آسمان ها، در همه آفرینش یک گوهر درخشان در نهاد آفرینش قرار داده که نامش دل است! و این دل جای خدا و نور خدا و عرش رحمان است.(۵۶۱)

و این جهان جای دیگران. آهی که از دل برخیزد، چون نور خ دایی دارد روشن و پاکیزه و جاودانی می ماند، برای همین است که خدا می گوید: از آه دل ها حذر کنید و با خواسته های دل بی نوایان و مظلومان، هم داستان شوید!

آه دل راستگو است. پشیمانی آن که چرا به وقت نماز نرسیده، بر صد نماز سروقت خوانده شده و لقلقه های زبان بی دل برتری دارد.

من می خواستم تو با این پلیدی که روانت را در نوردیده، به فیض الهی؛ یعنی پشیمانی دل نایل نشوی و آه دل و پشیمانی روان پیدا نکنی!

در این هنگام معاویه دید که در باز شد و سایه ای به شکل خودش که همان قبای زربفت و عمامه سبز مانند خودش را بر سر داشت. آهسته آهسته وارد اطاق شد! و به سوی تخت معاویه پیش آمد. معاویه وحشت زده خود را به عقب کشید و نعره بلندی برآورد و بی هوش افتاد.(۵۶۲)

عمر شیطان را رها می کند

خواجه عبدالله در تفسیر خود حکایت کرده: عمر بن خطاب روزی را دید، گریبان او را گرفت و گفت: مدتی است من در پی تو بودم تا به خانه ببرم، کودکان با تو بازی کنند و خوشحال باشند.

شیطان گفت: ای عمر! احترام پیران را داشته باش! من در هفت آسمان خدا را عبادت کرده ام، در هر آسمان صد هزار سال بالا رفتم و پنداشتم آن بالا رفتن از برای من سعادت و کرامتی است.

چون نیک اندیشیدم، در یافتم هر چه بالاتر روم عروج نمایم، وقتی بیفتم سخت تر به زمین می خورم و استخوانم خوردتر خواهد شد.

ای عمر! تو عبادت هزار ساله مرا ندیدی ولی من تو را پیش بت در سجده دیده ام. عمر خجالت کشید و دست از وی بداشتن و او را رها کرد.(۵۶۳)

شیطان می خواهد به عمر بگوید: به مسلمانی خودت مغرور نشو، تو مدتی از عمر خود را بت پرست بودی. (حدود ۲۸ یا ۳۵ سال) ولی من یک لحظه بت نپرستیدم. اگر تو مدتی است که ظاهرا عبادت می کنی، ولی من صدها هزار سال خدا را واقعا عبادت کردم، ولی با یک خودپسندی و خود بینی و با یک تکبر همه چیز را از دست دادم. شیطان به یحیی می گوید: ای یحیی! من وقتی در میان ملائکه بودم، یک سجده من چهار هزار سال طول کشید.(۵۶۴)

حضرت امیر علیه السلام می فرماید: ابلیس شش هزار سال خدا را بندگی کرد معلوم نیست از سالهای دنیا یا از سالهای آخرت است.(۵۶۵)

شیطان و آمدن آیه توبه

امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی که این آیه نازل شد

و الذین اذا فعلوا فاحشه او ظلموا انفسهم ذکرو الله فاستغفروا لذنوبهم و من یغفر الذنوب الا الله؛

(نیکوکاران کسانی هستند که هرگاه کار ناشایسته ای انجام دهند یا ظلمی به نفس خویش کنند خدا را به یاد آورند و از گناهان خود به درگاه خدا توبه می کنند - و می دانند - جز خدا هیچ کس نمی تواند گناهان خلق را بیامرزد).(۵۶۶)

شیطان بالای کوهی در مکه رفت که آن را (ثور) می نامند، و با صدای بلند فرزندان خود را صدا کرد. همه آنها دورش جمع شدند و گفتند: ای بزرگ ما! برای چه ما را صدا زدی؟ جواب داد: این آیه نازل شده چه باید کرد؟ یکی از آنها گفت: من چنین و چنان می کنم. گفت: خیر، تو اهل آن نیستی، دیگری بلند شد و گفت: من چنان می کنم. شیطان گفت: تو هم اهلش نیستی. (وسواس الخناس) بلند شد و گفت: من اهل آن هستم. گفت: با چه وسیله؟ جواب داد: به وسیله وعده! فرزندان را وعده می دهم تا آنها را به خطا و گناه وادار کنم. وقتی آنها به گناه افتادند، توبه کردن را از یاد آنها می برم و نمی گذارم استغفار کنند.

شیطان گفت: تو سزاوار چنین کاری هستی و او را مؤ کل بر اولاد آدم نمود تا روز قیامت.(۵۶۷)

شیطان از فریب چند طایفه عاجز است

امام صادق علیه السلام فرمود: شیطان گفت: من از حیله کردن پنج طایفه عاجزم، غیر از این پنج طایفه بقیه مردم در اختیار من هستند.

اول: کسی که در همه کارهایش بر خدا توکل کند و به ریسمان الهی چنگ زند.

دوم: آن که شب و روز مشغول ذکر خدا باشد و تسبیح گوید.

سوم: بنده ای که در همه جا آن چه برای خود می پسندد، برای برادر مؤمن خود هم همان را بخواهد.

چهارم: آن که وقتی مصیبت و بلایی بر سر آن آید جزع و فزع نکند.

پنجم: کسی که راضی به قسمت و قدر الهی باشد و اندوه روزی نخورد.(۵۶۸)

شیطان و مردم قم

از امام صادق علیه السلام نقل کنند، مردی بر آن حضرت وارد شد و عرض کرد: یا بن رسول الله! می خواهم از چیزی بپرسم که تاکنون کسی از آن نپرسیده و بعدا هم نخواهد پرسید! آن حضرت فرمود: شاید می خواهی از من سوال کنی از حشر و نشر مردم؟ آن مرد عرض کرد: قسم به آن کسی که محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به حق برگزید، نمی خواهم سوال کنم، مگر آن را که فرمودی! حضرت فرمود: محشر همه مردم در زمین بیت المقدس است مگر مردم قم؛ چون آنها در قبرهای خود محاسبه و از آن جا به سوی بهشت برده می شوند. بعد فرمود: اهل قم گناهشان بخشیده است.

آن شخص بر روی دو پای خود بلند شد و عرض کرد: یابن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم! این فقط مخصوص مردم قم است؟ فرمود: بلی مخصوص اهل قم و کسانی که حرف آنها را می زنند - و از آنها تبعیت می کنند. بعد فرمود: آیا می خواهی از این بیشتر بگویم؟ عرض کرد: بلی. فرمود: از جدم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به من رسیده که آن حضرت فرمود: - در شب معراج از بالا نگاه کردم - چشمم به زمینی افتاد سبز و خرم، رنگ آن رنگ زعفرانی و بوی آن مانند بوی مشک و عنبر بود. پیرمردی که کلاهی بر سر داشت، و چهار زانو در وسط آن زمین نشسته بود. گفتم: ای حبیب من جبرئیل! این کدام بقعه از زمین است؟ گفت: در این سرزمین دوست داران وصی تو علی ابن ابی طالب هستند. گفتم: پیر مردی که چهار زانو نشسته است؟ جواب داد: آن شیطان لعین است. گفتم: برای چه آن جا نشسته؟ جبرئیل گفت: می خواهد آنها را از ولایت علی منحرف کرده و به سوی فسق و فجور بکشاند.

گفتم: ای جبرئیل! مرا به سوی او ببر. جبرئیل آن حضرت را در یک چشم به هم زدنی پیش ابلیس برد. فرمود: (قم)(۵۶۹) ای ملعون! از این سرزمین برخیز و برو. در کار زنان و فرزندان مرجئه کن. (مرجئه طایفه منحرفی هستند) چون اهل قم پیروان و دوستان من و وصی من، علی ابن ابی طالب هستند - مشکل است بتوانی آنها را گول بزنی.(۵۷۰)

معراج

این حدیث از مجلسی نقل است یادآور اسلام

کرده وصف حضرت ختم رسولان را تمام

دید پیغمبر شب معراج از عرش برین

لمعه نوری به رنگ زعفرانی در زمین

گفت: با جبرئیل احمد این چه نورستی به پا

کایدش بوی عبیر و مشک و عنبر در فضا

داد پاسخ: جبرئلش این نیکو سرا

جایگاه دوستان و شیعیان مرتضی

نور باران از محبان تو آن وادی نور

گشته ز امر حق ز آنها هر بال و فتنه دور

گفت: بر گو کیست؟ آن صاحب کله در آن مکان

گفت: ابلیس است جانا در فریب مؤمنان

گفت: خواهم دور سازم آن لعین از دوستان

جبرئیل آورد او را بر زمین از آسمان

گفت: با ابلیس احمد، قم لعین بی حیا

دور شو زینجا که باشد این حریم آل ما

گر برای دوستان، تو باشی در کمین

رو نباشد جایت اینجا هست جای مؤمنین

پس بخواند آن ارض اقدس شهر قم

چونکه احمد ز امر حق، بر گفت با ابلیس قم

گر که دور از اهل قم کرده خدا رنج و عذاب

ز احترام حضرت معصومه باشد این حساب

اختر برج ولایت سومین بانوی دین

دختر موسی بن جعفر، خفته است در این زمین

لب ببند ای میره ایی، زین خاک پاک با شرف

وصف او باید شنید از شهریار لو کشف

شیطانی که از گناه خویش توبه کرد

در میان بازماندگان ابلیس لعین هیچ کدام توبه نکردند و ایمان نیاوردند، مگر یکی از آنها به نام (هام) که در زمان حضرت نوح

علیه السلام به دست آن حضرت توبه نمود.

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل شده: روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودند. ناگهان مردی بلند قامت و چهار شانه مانند نخل خرما وارد شد و سلام کرد. آن حضرت جوابش را داد و فرمود: ای بنده خدا! قیافه و صحبت تو مانند جن است، چه کسی هستی؟ گفت: من (هام) پسر (هیم) که او پسر (لاقیس) پسر ابلیس است هستم.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: پس از تو تا ابلیس دو پدر بیشتر فاصله نیست؟ جواب داد: بلی یا رسول الله. فرمود: چه قدر از عمر تو گذشته است؟

گفت: من در زمانی که قابیل برادر خود هابیل را کشت، پسر بچه ای بودم که حرف ها را متوجه می شدم و مردم را از وحدت و یک پارچگی باز می داشتم. دور نیزارها می گشتم و مردم را به قطع رحم و جدایی می خواندم و طعام را فاسد می کردم. حضرت فرمود: چه قدرروش تو بد بوده و چه پسر بدی بودی. گفت: یا رسول الله! از این حرف ها بگذر؛ چون من توبه کردم و تو به من به دست حضرت نوح انجام شد. در کشتی با او بودم. او را به خاطر نفرین امت خود سرزنش کردم، تا جایی که نوح گریه کرد و مراهم گریانید. از آن روز تاکنون بر توبه خود هستم و پناه به خدا می برم از این که توبه خود را بشکنم و از جاهلان باشم.

بعد از آن، با حضرت ابراهیم علیه السلام بودم. وقتی که او را به آتش انداختند و خداوند آتش را بر او سر گردانید! سپس با حضرت هود علیه السلام بودم. در مسجدی که مردم به او ایمان آوردند، و زمانی که قوم خود را نفرین کرد، او را سرزنش نمودم، تا آن جا که هود گریه کرد و مرا گریاند.

آن گاه با حضرت یوسف علیه السلام بودم. وقتی که برادرانش بر او رشک بردند و او را در چاه انداختند، جلوتر به چاه رفته و او را گرفتم و به آرامی در ته چاه گذاشتم، در زندان با او هم نشین بودم، تا این که او را از زندان آزاد کردند، با حضرت صالح علیه السلام بودم، وقتی قوم خود را نفرین کرد او را نکوهش کردم. از همراهان زمان حضرت موسی علیه السلام بودم، بخشی از تورات را به من آموخت و فرمود: اگر حضرت عیسی را درک نمودی از طرف من به او سلام برسان، من هم وقتی حضرت عیسی را درک کردم، از طرف موسی علیه السلام به او سلام رسانیدم. حضرت عیسی علیه السلام هم بخشی از انجیل را به من آموخت و فرمود: اگر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را درک کردی، از جانب من به ایشان سلام برسان، و اینکه سلام عیسی علیه السلام را به شما می رسانم.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: و بر عیسی روح الله و جمیع انبیای خدا و رسولان الهی، تا زمانی که آسمان ها و زمین بر قرار است سلام و تحیت باد و بر تو هم ای (هام) سلام باد که سلام عیسی علیه السلام را به من رسانیدی.

(هام) گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من همه کتاب های آسمانی را خوانده ام. همگی بشارت آمدن تو را می دادند و انبیا همه به تو سلام رساندند و گفتند: تو از همه آنان برتر و بالاتری.

آن حضرت فرمود: حاجات خود را بخواه. گفت: اولین حاجت من این است که خدا شما را برای امتتان باقی و سالم بدارد و امت تو را اصلاح کند. اطاعت و فرمان برداری از خلیفه و وصی بعد از تو از نصیبت آنان بگرداند؛ زیرا امتان پیش از نابود شدند به علت مخالفت را اوصیا بود. حاجت من این که قرآن را به من یاد دهی.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به امیر المومنین علیه السلام فرمود: یا علی! قرآن را به (هام) بیاموز و با او مدارا کن. (هام) از جای خود بلند شد و گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم! این شخص کیست که می فرمایی قرآن را به من بیاموزد؟ (ما جمعیت جن ماءمور هستیم که به غیر پیامبر و وصی او از کسی اطاعت نکنیم. حضرت فرمود: شما در کتاب ها چه را وصی آدم یافتید؟ شش پسر آدم را. فرمود: چه کسی را وصی نوح یافتید؟ گفت: (سام) پسر نوح را.

فرمود: وصی هود چه کسی بود؟ گفت: (یوخا) پسر عموی هود - یا فانغ فرزند خود هود. پرسید: وصی ابراهیم که بود؟ گفت:

اسحاق فرزند او. بعد پرسید: وصی موسی کدام است؟ گفت: یوسع بن نون.
فرمود: وصی عیسی کیست؟ گفت: شمعون پسر (حمون الصفا) پسر عموی مریم.
بعد از آن فرمود: در کتاب ها چه کسی را وصی محمد صلی الله علیه و آله و سلم یافتید؟ (هام) گفت: در تورات نام او را (الیا) ذکر کرده. حضرت فرمود: این همان (الیا) است که اسم او علی و وصی من می باشد (هام) عرض کرد: یا رسول الله! آیا اسم دیگری هم دارد؟ گفت: بلی. او حیدر است. چرا این سوال را کردی؟ جواب داد: چون در انجیل او را (هیدارا) یافتم. فرمود: این همان است.
بعد از این سوال و جواب ها، حضرت علی علیه السلام چند سوره از قرآن به او آموخت. (هام) گفت: یا علی! همین قدر کافی است. فرمود: بلی چون کم قرآن زیاد است.
(هام) با حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم وداع کرد: و تا آن حضرت زنده بود، دیگر نیامد. وقتی که جنگ صفین شروع شد در (لیله الحریر) پیش حضرت علی آمد.(۵۷۱)

شیطان و امام سجاد

نقل شده: شبی از شب ها حضرت امام سجاد زین العابدین علیه السلام در نماز و تهجد بود، و با خلوص نیت خدا را عبادت می کرد – شیطان به فکر فرو رفت، کاری کند که امام را از نماز و عبادت منصرف کند ولو به کوتاه کردن نماز باشد. آن لعین به صورت مار عظیمی ظاهر شد که آن حضرت را بترساند و از عبادت منصرف گرداند. جلو آن حضرت رفت و آمد می کرد. حضرت ملتفت او نشد، آمد داخل سجاده امام، باز ایشان متوجه نشد. پس از آن آمد و انگشت پای او را در دهان گرفت و فشار داد، به طوری که پای او مجروح شد باز آن حضرت متوجه نشد و نماز خود را به پایان رسانید.
بعد از آن که از نماز فارغ شد: دانست که شیطان است. او را لعن کرد و فرمود: ای ملعون! از این جا دور شو و باز متوجه عبادت و نماز شد، ناگهان صدایی شنید که هاتفی می گفت: (انت زین العابدین) تویی زینت عبادت کنندگان. و این جمله سه مرتبه گفته شد. از این حیث آن حضرت ملقب شد به (زین العابدین) و این لقب در میان مردم مشهور گشت.
ابی بصیر از امام محمد باقر علیه السلام نقل می کند: علی ابن ابی طالب فرمود: شیطان را در خواب دیدم، از جای خود برخاستم و با مشت بر بینی او زدم و بینی او را شکستم. صبح که از خواب برخاستم در لباسم خون را دیدم.(۵۷۲)

شیطان بزرگ، آمریکا

بعد از آن که انقلاب شکوه مند اسلامی ایران به رهبری حضرت امام خمینی (ره) به ثمر رسید. طاغوت ها و طاغوت چه ها بعضی فرار کردند و بعضی به دست انتقام گرفتار شدند. اما هنوز در کشور آمریکا و دست نشاندگان او مرموزانه و مخفیانه می خواهند انقلاب را از مسیر اصلیش منحرف کرده یا اگر نتوانند به سقوط کشانند؛ علیه انقلاب نقشه های گوناگونی کشیدند و توطئه های زیادی در لانه جاسوسی طراحی کردند. غافل از این که مرحوم آیه الله العظمی (خمینی) (ره) امام امت و ملت رنج دیده، تمام نقشه های آنها را می خوانند و روزی افشا خواهند کرد. و این کار به وسیله دانشجویان مسلمان پیرو خط امام انجام گرفت و رسوایی آنان به تمام جهان ثابت شد و به گوش کشورهای جهان رسید.
در همان ایام هم، (آیه الله خمینی) دست به افشاگری جنایات آمریکا زده بود، در سخنرانی هایش جنایات او را یاد آور می شدند. وقتی شایع شد که آمریکا قصد دارد (ناوشکن) خود را به خلیج فارس بیاورد و جلوی صدور انقلاب را بگیرد ایشان قاطعانه فرمودند: (آمریکا هیچ غلطی نمی تواند بکند.)

این جمله به تمام در و دیوار کشور نقش بست، در سخنرانی ها بر سر زبان ها افتاد و همه آن را تکرار می کردند.

در زمان ریاست جمهوری کارتر، (امام خمینی)، در یکی از سخنرانی های خود راجع به آمریکا و کارتر فرمودند: شیطان بزرگ آمریکا است و لقب شیطان بزرگ را به او دادند، این لقب در تاریخ به اسم آمریکا ثبت شد. همه محرومان دنیا از این نام گذاری خوشحال شدند. مگر دو طایفه، یکی خود آمریکا و دیگری شیطان پرستان.

در کتاب واژه های قرآن آمده که یکی از دوستان نقل می کرد: پس از آن که (امام خمینی) در یکی از سخنرانی هایش به آمریکا و کارتر لقب شیطان بزرگ داده بودند، افرادی در سر پل ذهاب که گویا از شیطان پرستان بوده اند با شنیدن این گفتار ناراحت شده و گفتند: چرا به معبود ما اهانت شده و کارتر به معبود ما تشبیه گردیده است.(۵۷۳)

بد نیست این را هم بدانیم که جنایت ها و خیانت های آمریکا به حدی است که حتی شیطان پرستان ننگ دارند که نام شیطان بر آمریکا و سرانش گذاشته شود و می گویند: به خدای تو توهین شده است. لعنت خداوند بر شیطان بزرگ و همه شیطان صفتان و هم بر خود شیاطین باد.

بقای شیطان به وسیله اولیاء الله است

کسی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که آن حضرت فرمود: وقتی یکی از اولیای خدا از مادر زاده شود، شیطان بیرون می جهد و فریادی می زند که همه شیاطین به وحشت می افتند.

همه پیش او آمده و می گویند: ای بزرگ و رهبر ما! چه خبر شده که این طور آشفته ای؟ جواب می دهد که یکی از اولیاء الله متولد شده است.

می گویند: تولد او چه کار به تو دارد؟ می گوید: اگر او بزرگ شود و به کمال برسد عده زیادی را هدایت می کند.

پیروان او می گویند: اجازه می دهی او را بکشیم؟ می گوید: خیر، برای این که بقا و زندگانی ما به وسیله آنها است.

اگر یکی از اولیاء الله روی زمین نباشد و زمین از آنها خالی باشد، قیامت بر پا شده و ما را به آتش می برند. ما تعجیل نداریم که داخل آتش شویم.(۵۷۴)

این چیزی بود که از این قلم برای نمایاندن بخشی از فرهنگ اسلام و قرآن تراوید و هشداری است برای شناخت بهتر و درست زندگی و آن چه باید از آن پرهیز کرد و یا بدان روی آورد تا خشنودی خدا را در پی داشته باشد.

و باید تلاش کنیم که دچار وسوسه های پنهانی دشمنان دین خدا نشده و هم چنان بر دین مقدس اسلام باشیم. دانستن این اخبار اگر همه تنبه نباشد، هشداری است تا در هر گام سنجیده و با چشم باز راه خویش را برگزیده و گرفتار گمراهی ها نشویم.

امید که، دوست داران دین خدا و فرستان واپسین حضرت حق و خاندان پاکش که بیگمان دست گیر همه صالحان در روز رستاخیز خواهند بود، از این نوشته توشه ای بر گیرند تا ماندگار بوده و سفره دلشان به نورانیت مهر خداوندی و اولیایش رنگین گشته و همواره پاس دار ارزش های خوب اسلامی باشند.

امید آن روز که با این تمهید به پیشواز گام های پر بار و مبارک حضرت حجت (عج) برویم. آمین.

مورخه ۷/۴/۱۳۷۷ که مصادف است با ۳ ربیع الاول ۱۴۱۹ نعمت اله صالحی حاجی آبادی

پی نوشت ها

۱ تا ۱۴۰

۱- مثنوی مولانا، دفتر ششم، ص ۱۱۹.

۲- اعراف (۷)، آیه ۱۲.

۳- تفسیر قمی، ص ۳۲، بحار، ج ۶۰، ص ۲۷۴؛ المیزان، ج ۸، ص ۵۹.

۴- طه (۲۰)، آیه ۲۰.

۵- اعراف (۷)، آیه ۲۱.

۶- نهج البلاغه، خطبه قاصعه.

۷- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴، بحار، ج ۶۰، ص ۱۹۹، ۲۱۹.

۸- علل الشرایع، ج ۲، ص ۲۳۳، بحار، ج ۹۳، ص ۳۰۶.

۹- بحار، ج ۱۴، ص ۱۱۲.

۱۰- سوره نمل، آیه ۴۴.

۱۱- کتاب سلیم بن قیس.

۱۲- کتاب ابلیس، ص ۱۶۴ و ۱۶۵.

۱۳- بقره (۲)، آیه ۱۰۲.

۱۴- کتاب ابلیس، ص ۱۶۴ و ۱۶۵.

۱۵- مکاسب، شیخ انصاری، مکاسب محرمه.

۱۶- در المنثور، ج ۱، ص ۵۱؛ خصال، ج ۱، ص ۵۰؛ بحار، ج ۶۰، ص ۲۲۲ و ۲۸۱.

۱۷- ص (۳۸)، آیه ۷۸.

۱۸- ص (۳۸)، آیه ۷۴.

۱۹- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۰؛ خصال؛ ج ۱، ص ۵۰؛ بحار، ج ۶۰؛ ص ۱۹۹، ۲۱۹.

۲۰- مائده (۵)، آیه ۸۹.

۲۱- کافی، ج ۵، ص ۵۴۴؛ بحار، ج ۶۰، ص ۲۷۸.

۲۲- کافی، ج ۶، باب اطعمه و اشربه، ص ۳۸۵؛ بحار، ج ۲، ص ۱۷۱؛ جامع احادیث، ج ۲۴، ص ۱۲۵.

۲۳- کافی، ج ۶، ص ۳۸۵، باب اطعمه و اشربه، جامع احادیث، ص ۱۲۶.

۲۴- کافی، باب اطعمه و اشربه.

۲۵- کافی، باب اطعمه و اشربه.

۲۶- ص (۳۸)، آیه ۴۱.

۲۷- مفصل بحث را در کتاب انسان از خاک تا خاک یا از خدا به سوی خدا مطرح کردم مراجعه شود.

۲۸- حجر(۱۵) آیه ۲۷.

۲۹- مقاییس اللغه، مفردات راغب، لغت بلس.

۳۰- اعراف (۷)، آیه ۱۱.

۳۱- بقره (۲)، آیه ۳۴.

۳۲- حجر(۱۵)، آیه ۳۲.

۳۳- سبا(۳۴)، آیه ۲۰.

۳۴- شعراء(۲۶)، آیه ۹۲.

۳۵- الکاشف، ۴۹.

۳۶- الناس (۱۱۴) آیات ۴ و ۵.

۳۷-اعراف (۷) آیه ۱۹.

۳۸- طه (۲۰) آیه ۱۱۹.

۳۹- ق (۵۰) آیه ۱۶.

۴۰- مثنوی، دفتر سوم، ۵۸۹.

۴۱- واژه قرآن، ص ۷۰، این بحث به طور مفصل در باب مهلت شیطان تا چه موقع است ذکر شده مراجع شود.

۴۲- مجله نور علم، دوره پنجم، شماره چهارم و پنجم، ص ۷۸.

۴۳- عیون الاخبار، ص.

۴۴- اعراف (۷) آیه ۱۲.

۴۵- اعراف (۷) آیه ۱۷.

۴۶- ص (۳۸) آیه ۷۴.

۴۷- نمل (۲۷) آیه ۳۸.

۴۸- صافات (۳۷) آیه ۶؛ و نساء (۴) آیه ۱۱۶.

۴۹- کسان دیگری که شیطان در نطفه آنان تصرف کرده، در بخش خودش خواهد آمد. به آن جا رجوع شود.

۵۰- بعضی از اسامی شیاطین در بحث کابینه شیطان بیان شده به آن جا رجوع شود.

۵۱- قصص الانبیاء، ابن کثیر، ج ۱، ص ۴۱؛ کشف الاسرار، ج ۱، ص ۱۴۵؛ معانی الاخبار، ص ۱۳۸؛ بحار الانوار، ج ۶۰، ص ۱۹۵.

۵۲- مجمع البحرین قدیمی صفحه ۴۸.

۵۳- اقتباس از تفسیر برهان جلد ۲ ذیل آیات سوره حجر مربوط به آدم.

۵۴- آل عمران (۳) آیه ۱۷۸.

۵۵- فصلت (۴۱) آیه ۳۰.

۵۶- ص (۳۸) آیه ۸۳.

۵۷- تین (۹۵) آیه ۴.

۵۸-مطففین (۸۳) آیه ۱۷.

۵۹- حزب الله در مائده (۵) آیه ۵۵، و حزب شیطان در مجادله (۵۸) آیه ۱۸.

۶۰- ابراهیم (۱۴) آیه ۳.

۶۱- حجر (۱۵) آیه ۳۸.

۶۲- بقرهٔ (۲) آیه ۳۳.

۶۳- سفینهٔ البحار، ج ۱، ص ۹۹.

۶۴- سفینهٔ البحار، ج ۱، ص ۷۰۰.

۶۵- بحار، ج ۶۳.

۶۶- اعراف (۱۷) آیه ۱۷۵.

۶۷- اعراف (۷) آیه ۱۵.

۶۸- اعراف (۷) آیه ۱۶.

۶۹- رساله عملیه، باب مطهرات.

۷۰- نقل از آیهٔ الله جوادی آملی.

۷۱- مجمع النورین، ج حیوان، ص ۶۷۳.

۷۲- صافات (۳۷) آیه ۹؛ و حجر (۱۵) آیه ۱۷.

۷۳- بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۶۳.

۷۴- خطبه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در جمعه آخر شعبان.

۷۵- حجر (۱۵) آیه ۴۲.

۷۶- سگ درنده.

۷۷- بیگانه ای گذر کند.

۷۸- با دوست همچو گل.

۷۹- با دشمن.

۸۰- اعراف (۷) آیه ۱۹۹.

۸۱- مثنوی.

۸۲- کهف (۱۸) آیه ۱۷.

۸۳- تفسیر برهان، ج ۲، ص ۳۴۳.

۸۴- جامع النورین، جلد حیوان، صفحه ۴۷۵.

۸۵- نهج البلاغه خوئی، ج ۲، ص ۶۵ و ۶۴.

۸۶- نهج البلاغه خوئی، ج ۲، ص ۶۵ و ۶۴.

۸۷- انفال (۸) آیه ۴۸.

۸۸- خزینهٔ الجواهر صفحه ۱۹۹ نقل از بحار جلد ۱۳. و تفسیر برهان، ج ۲، ص ۳۴۳.

۸۹- کهف (۱۸) آیه ۴۹.

۹۰- آل عمران (۳) آیه ۱۹۴.

۹۱- شوری (۴۲) آیه ۱۹.

۹۲- معارج (۷۰) آیه ۳، نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲ (قاصعهٔ).

۹۳- سفینهٔ البحار، ج ۱، ص ۹۹.

۹۴- اعراف (۷) آیه ۱۵.

۹۵- بقره (۲) آیه ۲۹.

۹۶- تفسیر برهان، ج ۲، ذیل آیات مربوط به آدم و شیطان.

۹۷- بحار، ج ۱۱، ص ۱۲؛ حیات القلوب، ج ۱، ص ۲۹.

۹۸- اقتباس از تفسیر برهان جلد ۲ ذیل آیات سوره حجر مربوط به آدم؛ بحار، ج ۶۳، ص ۱۹۸؛ و حیات القلوب، ج ۱، ص ۲۶.

۹۹- بحار، ج ۶۳، ص ۱۹۸.

۱۰۰- بحار، ج ۶۳، ص ۲۰۰.

۱۰۱- نهج البلاغه، خوئی، ج ۲، ص ۴۸؛ حیات القلوب، ج ۱، ص ۲۶.

۱۰۲- حجر (۱۵) آیه ۲۸ تا ۳۰.

۱۰۳- حیات القلوب ج ۱.

۱۰۴- حیات القلوب، ج ۱.

۱۰۵- نهج البلاغه، خوئی، ج ۲، ۴۸.

۱۰۶- ص (۳۸) آیه ۷۸.

۱۰۷- بقره (۳) آیه ۱۶۸.

۱۰۸- انعام (۶) آیه ۴۸.

۱۰۹- انبیاء (۲۱) آیه ۳۰.

۱۱۰- حجر (۱۵) آیه ۲۹.

۱۱۱- ص (۳۸) آیه ۴۷.

۱۱۲- شرح نهج البلاغه، خوئی، ج ۲، پاورقی ص ۵۹.

۱۱۳- کدر و کثیف.

۱۱۴- وحل به معنی گل.

۱۱۵- مثنوی، مولوی، دفتر اول، ص ۲۰۱.

۱۱۶- شرح نهج البلاغه خویی ج ۲، ص ۶۳.

در این باره مطلب جور دیگری هم نقل شده که آینده در عنوان (راهنمای شیطان) بیان خواهد شد.

۱۱۷- طه (۲۰) آیه ۱۱۹.

۱۱۸- اعراف (۷) آیه ۲۰.

۱۱۹- اعراف (۷) آیه ۲۲.

۱۲۰- اقتباس از سوره اعراف و سوره حجر و تفسیر نمونه، برهان، ج ۲ ذیل آیات مربوط به داستان آدم علیه السلام، شرح نهج البلاغه خوئی، ج ۲، ص ۶۳.

۱۲۱- آل عمران (۳) آیه ۱۹۴.

۱۲۲- حجر(۱۵) آیه ۳۵ تا ۳۷.

۱۲۳- در بحث قاتل شیطان گذشت رجوع شود.

۱۲۴- کتاب سلیم بن قیس.

۱۲۵- ناس (۱۱۴) آیه ۴ و ۵.

۱۲۶- ص، ۳۸، آیه ۸۱.

۱۲۷- اعراف (۷) آیه ۱۶؛ بحار، ص ۲۷۴.

۱۲۸- المحجه البیضاء، ج ۵، ص ۶۲.

۱۲۹- انعام (۶) آیه ۱۶۰.

۱۳۰- زمره (۳۹) آیه ۵۳.

۱۳۱- بحار، ج ۶۳، ص ۲۷۴.

۱۳۲-اعراف (۷) آیه ۲۳.

۱۳۳- اعراف (۷) آیه ۱۱.

۱۳۴- بقره (۲) آیه ۳۶.

۱۳۵- یوسف (۱۲) آیه ۸۶.

۱۳۶- مواعظ العددیه، ص ۵۵۲.

۱۳۷- نساء (۴) آیه ۱۱۸.

۱۳۸- نوالثقلین، ج ۱، ص ۵۵۲.

۱۳۹- نوالثقلین، ج ۱، ص ۵۵۲.

۱۴۰- حجر (۱۵) آیه ۱۳۹.

۱۴۱تا۳۰۳

۱۴۱- نساء (۴) آیه ۱۱۸ و ۱۱۹.

۱۴۲- انعام (۶) آیه ۴۲.

۱۴۳- نساء (۴) آیه ۱۱۹.

۱۴۴-بحار، ص ۲۱۰ و ۲۱۱.

۱۴۵- بحار، ج ۷۹، ص ۱۷۴.

۱۴۶- بحار، ج ۷۹، ص ۱۷۵.

۱۴۷- اقتباس از تفسیر برهان، ج ۲، ذیل آیات سوره حجر مربوط به داستان آدم علیه السلام با تغییراتی در عبارات.

۱۴۸- شرح نهج البلاغه، خوئی، ج ۲، ص ۷۷.

۱۴۹- شرح نهج البلاغه، خوئی، ج ۲، ص ۷۷، انبیاء (۲۱) آیه ۲۳.

۱۵۰- انوار نعمانیه، ج ۲، ص ۲۱۸.

۱۵۱- انفال، (۸) آیه ۴۱.

۱۵۲- شرح نهج البلاغه، خوئی، ج ۲، ص ۷۹ - ۸۳، با اندک تغییر در عبارات.

۱۵۳- بقره (۲) آیه ۱۲.

۱۵۴- بقره (۲) آیه ۱۰۲.

۱۵۵- انعام (۶) آیه ۱۱۲.

۱۵۶- سفینه، ج ۲، ص ۱۱۵، ماده عبد.

۱۵۷- سفینه، ج ۲، ص ۱۱۵، ماده عبد.

۱۵۸- جامع التمثیل، ص ۲۷۱.

۱۵۹- اسراء (۱۷) آیه ۲۷.

۱۶۰- انعام (۶) آیه ۱۴۱؛ اعراف (۷) آیه ۳۱.

۱۶۱- مؤمن (۴۰) آیه ۴۳.

۱۶۲- شعراء (۲۶) آیه ۱۵۱.

۱۶۳- ذرایات (۵۱) آیه ۳۴.

۱۶۴- یونس (۱۰) آیه ۸۳.

۱۶۵- مؤمن (۴۰) آیه ۳۸.

۱۶۶- انبیاء (۲۱) آیه ۹.

۱۶۷- بقره (۲) آیه ۲۶۷.

۱۶۸- فاتحهٔ الکتاب، دستغیب، ص ۲۲۹، با کمی تغییر در عبارات.

۱۶۹- مجادله (۵۸) آیه ۱۹.

۱۷۰- ورد: مرید و شاگرد.

۱۷۱- طاقدیس ترافی، ص ۳۵۲.

۱۷۲- مواعظه العددیه، ص ۲۶۴.

۱۷۳- حج (۲۲) آیه ۳.

۱۷۴- اسراء (۱۷) آیه ۶۳.

۱۷۵- بحار، ج ۶۳، ص ۲۶۴.

۱۷۶- بحار، ج ۶۳، ص ۳۰۶.

۱۷۷- بحار، ج ۶۳، ص ۲۴۷.

۱۷۸- مواعظه العددیه، ص ۳۰۵.

۱۷۹- زخرف (۴۳) آیه ۳۸.

۱۸۰- مواعظه العددیه، ص ۳۰۵.

۱۸۱- انعام (۶) آیه ۱۲۱.

۱۸۲- سرمایه سخنوران، ص ۲۲۵ به بعد، و مواعظ العددیه، ص ۲۲۶.

۱۸۳- اصول کافی، ج ۱، باب فضل العلماء، حدیث ۹.

۱۸۴- به کتاب تاءثیر قرآن در جسم و جان (مؤ لف) مراجعه شود.

۱۸۵- سرمایه سخنوران، ص ۲۲۸ به بعد؛ و مواعظ العددیه، ص ۲۲۶، با اندکی تغییر در عبارت؛ و سراج القلوب.

۱۸۶- بحار، ج ۹۲، ص ۲۵۸.

۱۸۷- بحار، ج ۶۳، ص ۲۰۳.

۱۸۸- بحار، ج ۶۳، ص ۲۰۳.

۱۸۹- مواعظ العددیه، باب خماسیات، ص ۱۵۸.

۱۹۰- غرر الحکم.

۱۹۱- بحار، ج ۷۷، ص ۱۰۰.

۱۹۲- بحار، ج ۷۷، ص ۷۶.

۱۹۳- مدینه المعاجز، ص ۱۶.

۱۹۴- زمره (۳۹) آیه ۵۲.

۱۹۵- اقتباس از کتاب ابلیس، مجلس چهل و سوم.

۱۹۶- سلیم بن قیس، ص ۴۵.

۱۹۷- اصول کافی، ج ۳، ص ۴۶. تفسیر برهان. ج ۳، ص ۱۸۵، مجمع البحرین، ج ۳، ص ۲۱.

۱۹۸- مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۹۴، جامع البیان، ج ۱۹، ص ۵۵. تبیان، ج ۸، ص ۳۶. جامع لاحکام القرآن، ج ۱۳، ص ۱۱۹.

۱۹۹- روض الجنان، ج ۷، ص ۲۶۵، تفسیر فخر رازی، ج ۲۴، ص ۱۵۲، روح المعانی، ج ۱۹، ص ۱۰۳.

۲۰۰- جامع لاحکام القرآن، ج ۱۳، ص ۱۱۹.

۲۰۱- تفسیر المیزان، ج ۱۵، ص ۲۹۰.

۲۰۲- میزان الحکمه، ج ۵، ص ۹۵.

۲۰۳- درباره غضب در بحث، (آتش شیطان) در همین کتاب مفصلا بحث خواهد شده.

۲۰۴- شیطان در ادبیات، ص.

۲۰۵- نهج الفصاحه، ص.

۲۰۶- میزان الحکمه، ص.

۲۰۷- شاهنامه فردوسی، ص.

۲۰۸- حجر (۱۵) آیه ۳۹ و ۴۰.

۲۰۹- اشکار، به معنی شکار آمده است.

۲۱۰- تانی مخفف توانی است.

۲۱۱- ریسمانی که از لیف خرما درست شده است.

۲۱۲- چرب.

۲۱۳- کاب ابلیس، ص.

۲۱۴- بحار، ج ۱۰۳، ص ۲۲۵.

۲۱۵- در عنوان (شیطان چگونه آدم و حوا را فریب داد) مفصل بیان شده.

۲۱۶- تاریخ انبیا، ص ۱۴ و ۱۵.

۲۱۷- ذیل آیه ۱۰، از سوره تحریم، تفاسیر.

۲۱۸- قصص الانبیاء، حالات لوط، ص.

۲۱۹- یوسف (۱۲) آیه ۲۵.

۲۲۰- تاریخ انبیا، ص ۳۹ و ۴۰.

۲۲۱- قصص الانبیا.

۲۲۲- تاریخ جنگ احد.

۲۲۳- بحار، ج، ص.

۲۲۴- بحار، ج، ص.

۲۲۵- کشف الغمه، ج ۱، ص ۵۷۱.

۲۲۶- کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۶۳.

۲۲۷- کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۶۵.

۲۲۸- به عنوان (کابینه شیطان) رجوع شود.

۲۲۹- عوامل عزت امت اسلامی، ص ۸۰.

۲۳۰- بحار، ج ۷۳، ص ۶۰.

۲۳۱- همان، ص ۲۰.

۲۳۲- در احوال شیخ انصاری.

۲۳۳- اقتباس از تفسیر برهان، ج ۲، سوره حجر ذیل آیات مربوط به آدم.

۲۳۴- تفسیر برهان، ج ۲، سوره حجر ذیل آیات مربوط به آدم.

۲۳۵- تفسیر برهان، ج ۲، سوره حجر ذیل آیات مربوط به آدم.

۲۳۶- بحار، ج ۶۳، ص ۱۲۱.

۲۳۷- کتاب ابلیس، ص ۹۳.

۲۳۸- واژه های قرآن ص ۱۲۲.

۲۳۹- یوسف، آیه ۱۶ و ۱۸.

۲۴۰- تاریخ امام رضا علیه السلام، ص.

۲۴۱- حشر، آیه ۲۳.

۲۴۲- اصول کافی، ج ۲، باب ۷۸.

۲۴۳- انوارالمجالس، ص ۴۰.

۲۴۴- اصول کافی، ج ۴، ص ۳.

۲۴۵- علق (۹۶) آیه ۶.

۲۴۶- یوسف (۱۲) آیه ۱۰۰.

۲۴۷- سفینهٔ البحار، ج ۱، ص ۹۹.

۲۴۸- سفینهٔ البحار، ج ۱، ص ۹۹ و ۱۰۰.

۲۴۹- سفینهٔ البحار، ج ۱، ص ۹۹ و ۱۰۰.

۲۵۰- سفینهٔ البحار، ج ۱، ص ۹۹ و ۱۰۰.

۲۵۱- سفینهٔ البحار، ج ۱، ص ۹۹ و ۱۰۰.

۲۵۲- سفینهٔ البحار، ج ۱، ص ۹۹ و ۱۰۰.

۲۵۳- ابلیس، ص ۱۵۹.

۲۵۴- سفینهٔ البحار، ج ۱، ص ۹۹ و ۱۰۰.

۲۵۵- سفینهٔ البحار، ج ۱، ص ۹۹ و ۱۰۰.

۲۵۶- سفینهٔ البحار، ج ۱، ص ۹۹ و ۱۰۰.

۲۵۷- سفینهٔ البحار، ج ۱، ص ۹۹ و ۱۰۰.

۲۵۸- بحار، ج ۶۳؛ و سرمایه سخنوران و واژه های قرآن. سفینهٔ، ج ۱، ص ۱۰۰.

۲۵۹- بحار، ج ۶۳ و سرمایه سخنوران و واژه های قرآن. سفینهٔ، ج ۱، ص ۱۰۰.

۲۶۰- سفینه البحار، ج ۲، ص ۶۵۴، لغت وسوسه.

۲۶۱- کتاب ابلیس، ص ۱۴۳.

۲۶۲- کتاب ابلیس، ص ۱۰۵.

۲۶۳- بحار، ج ۶۳ و سرمایه سخنوران و واژه های قرآن. سفینهٔ، ج ۱، ص ۱۰۰.

۲۶۴- سرمایه سخنوران صفحه ۲۸۸ به بعد.

۲۶۵- میزان الحکمهٔ، ج ۴، ص ۵۹۲؛ سفینه البحار، ج ۱، ص ۶۷۳.

۲۶۶- سفینهٔ البحار، ج ۱، ص ۶۷۴.

۲۶۷- میزان الحکمهٔ، ج ۳، ص ۴۲.

۲۶۸- سفینهٔ البحار، ج ۱ ص ۶۷۳.

۲۶۹- سفینهٔ البحار، ج ۱ ص ۶۷۳ و میزان الحکمهٔ، ج ۴، ص ۱۰۵.

۲۷۰- نهج البلاغه، نامه ۶۹ به حارث همدانی.

۲۷۱- شعراء (۲۶) آیه ۲۲۱.

۲۷۲- فرقه های وهابی و پاسخ به شبهات آنها.

۲۷۳- فرقه های وهابی و پاسخ به شبهات آنها.

۲۷۴- خزینهٔ الجواهر، ص ۶۴۶.

۲۷۵- زمر آیه.

۲۷۶- لئالی الاخبار، ج ۵، ص ۴۷.

۲۷۷- ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص ۲۹۰.

۲۷۸- میزان الحکمه، ج ۳، ص ۲۹۳.

۲۷۹- بحار، ج ۷۸، ص ۳۶۶.

۲۸۰- نهج البلاغه، کلمات قصار.

۲۸۱- مجمع النورین، ج حیوان، ص ۲۵۳، و مواعظ العددیه؛ ص ۱۶۷.

۲۸۲- یوسف (۱۲) آیه ۲۷.

۲۸۳- نساء (۴) آیه ۷۶.

۲۸۴- مفاتیح، دعای ابوحمزه ثمالی.

۲۸۵- نهج الفصاحه، ص ۱۰۰۶.

۲۸۶- حشر (۵۹) آیه ۱۶.

۲۸۷- بحار، ج ۹۴، ص ۲۰؛ و ج ۶۳، ص ۲۱۶.

۲۸۸- بحار، ج ۷۳، ص ۲۶۵.

۲۸۹- بحار، ج ۷۳، ص ۲۶۵؛ سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۱۹.

۲۹۰- میزان الحکمه، ج ۷، ص ۲۳۱.

۲۹۱- میزان الحکم، ج ۷، ص ۲۴۰.

۲۹۲- میزان الحکم، ج ۷، ص ۲۴۰.

۲۹۳- به عنوان (شیطان سگ تربیت شده خدا) رجوع کنید.

۲۹۴- بحار، ج ۹۴، ص ۱۲؛ و شرح نهج البلاغه خوئی، ج ۶، ص ۲۰.

۲۹۵- ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۶۵.

۲۹۶- کتاب لقمان، ص.

۲۹۷- کتاب لقمان حکیم، ص.

۲۹۸- بقره (۲) آیه ۲۶۷.

۲۹۹- توبه (۸) آیه ۳۳.

۳۰۰- سفینه البحار، ج ۲، ص ۵۹۶، و ثواب الاعمال؛ ج ۲، ص ۶۰۴.

۳۰۱- بحار، ج ۶۳، ص ۲۲۹.

۳۰۲- بحار، ج ۱۰۳، ص ۲۲۵.

۳۰۳- بحار، ج ۷۳، ص ۱۴۷.

۳۰۴تا۴۶۰

۳۰۴- اقتباس از مجمع النورین، ج حیوان، ص ۱۲۳- ۱۳۱.

۳۰۵- کتاب ابلیس، ص ۴.

۳۰۶- بحار، ج ۱۰۳، ص ۲۲۵.

۳۰۷- بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۶۳، در این باره در عنوان (شیطان در نطفه این ها شرکت کرده) بیشتر بحث شده است.

۳۰۸- بحار، ج ۷۹، ص ۱۴۸، ۱۵۰.

۳۰۹- بحار، ج ۷۹، ص ۱۴۸، ۱۵۰.

۳۱۰- جوامع الحکایات، ص.

۳۱۱- جامع الحکایات، ص ۲۸؛ بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۴۹۶.

۳۱۲- توبه آیه ۱۱۰.

۳۱۳- جامع التمثیل، ص ۲۷۴، با اندکی تغییر.

۳۱۴- جامع التمثیل، ص ۲۷۰، با کم و زیاد کردن عبادت.

۳۱۵- بحار، ج ۶۳، ص ۲۰۳.

۳۱۶- چله: ریاضت کش، چله نشین.

۳۱۷- بلیس: مخفف ابلیس، همان شیطان است.

۳۱۸- اقطاع: املاک، مال و ثروت.

۳۱۹- برزبر: بالای سر.

۳۲۰- منطق الطیر، عطار نیشابوری.

۳۲۱- بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۵۷. وعدة الداعی، ص ۶۶.

۳۲۲- مجله صف تیرماه ۷۱، ص ۴۳.

۳۲۳- ترجمه الحکم الزاهرق، ص ۵۱۴، حدیث ۱۴۵۲.

۳۲۴- دوال چوبی است که بر طبل می زنند.

۳۲۵- ص (۳۸) آیه ۸۳.

۳۲۶- جامع و انوار المجمالس، ص ۱۶۶.

۳۲۷- بقره (۲) آیه ۱۰۲.

۳۲۸- توبه (۹) آیه ۱۰۳.

۳۲۹- جامع، صفحه ۲۷۳.

۳۳۰- بحار، ج ۶۳، ص ۲۴۴.

۳۳۱- صحیفة الرضا. کامل الزیارة. سفینة البحار، ج ۲، ص ۶۵۴.

۳۳۲- صحیفه الرضا. کامل الزیارة. سفینة البحار، ج ۲، ص ۶۵۴.

۳۳۳- سفینة البحار، ج ۱، ص ۳۸۹، ج ۲، ص ۶۵۴.

۳۳۴- سفینة البحار، ج ۲، ص ۶۵۴ نقل از توحید صدوق.

۳۳۵- سفینة البحار، ج ۲، ص ۵۴۲.

۳۳۶- رجوع شود به سفینة البحار، ج ۲، ص ۵۴۲ خواص و شرایط نیسان را مطالعه فرمائید.

۳۳۷- سفینة البحار، ج ۱، ص ۶۱۱، ج ۲، ص ۶۵۵.

۳۳۸- سفینة البحار، ج ۲، ص ۶۵۵، نقل از خرایج راوندی.

۳۳۹- سفینة البحار، ج ۲، ص ۶۵۵.

۳۴۰- سفینة البحار، ج ۲، ص ۶۵۵.

۳۴۱- مکید: کید کرد.

۳۴۲- حرقه ای: سوزشی، آتشی.

۳۴۳- مثنوی مولانا، دفتر، ص.

۳۴۴- انوار المجالس، ص ۸۹.

۳۴۵- ابراهیم آیه ۲۱.

۳۴۶- حیوة القلوب، ج ۱، ص ۳۷۹؛ و کتاب ابلیس، ص ۳۳۰.

۳۴۷- اقتباس از آیات ۲۷ تا ۳۰ سوره مریم.

۳۴۸- کتاب ابلیس ج ۲، ص ۲۳۱.

۳۴۹- سفینة البحار، ج ۲، ص ۲۳.

۳۵۰- سفینة البحار، ج ۲، ص ۲۳.

۳۵۱- سفینة البحار، ج ۲، ص ۲۳.

۳۵۲- سفینة البحار، ج ۲، ص ۲۴.

۳۵۳- سراج القلوب، ص ۹۷.

۳۵۴- سفینهٔ البحار، ج ۲، ص ۲۴.

۳۵۵- داستان مسیحیان نجران که به حضور پیامبر آمدند.

۳۵۶- کتاب ابلیس، ص ۱۶۴، (در کتاب شاهدان قیامت راجع به ناله زمین مفصلا بحث شده رجوع شود.)

۳۵۷- کتاب ابلیس، ص ۱۶۴.

۳۵۸- حجرات (۴۹) آیات ۱۰ و ۱۱.

۳۵۹- ابلیس، ص ۱۵۹.

۳۶۰- مجادلهٔ (۵۸) آیه ۹.

۳۶۱- کتاب ابلیس، ص ۱۶۰.

۳۶۲- کتاب ابلیس، ص ۱۶۰.

۳۶۳- مائده (۵) آیه ۸۹.

۳۶۴- در عنوان کابینه شیطان بیان شد. رجوع شود.

۳۶۵- کتاب ابلیس، ص ۱۶۳.

۳۶۶- کتاب ابلیس، ص ۱۶۳.

۳۶۷- کتاب ابلیس، ص ۱۶۴.

۳۶۸- قصص (۲۸) آیه ۱۴.

۳۶۹- کتاب ابلیس، ص ۱۶۴ تا ۱۶۵.

۳۷۰- کتاب ابلیس، ص ۱۶۴ تا ۱۶۵.

۳۷۱- بقرهٔ (۲) آیه ۲۶۷.

۳۷۲- طه آیه ۱۱۹.

۳۷۳- مکاسب شیخ انصاری، مکاسب محرمهٔ، ص.

۳۷۴- بقرهٔ (۲) آیه ۱۰۱.

۳۷۵- اعراف آیه ۱۱.

۳۷۶- انبیاء (۲۱) آیه ۳۷.

۳۷۷- اسراء (۱۷) آیه ۱۱.

۳۷۸- طه (۲۰) آیه ۱۱.

۳۷۹- نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۳۸۰- بحار، ج ۷۱، ص ۳۴؛ سفینهٔ البحار، ج ۱، ص ۱۲۹.

۳۸۱- در کتاب (انسان از حشر تا دادگاه) درباره توبه از صفحه ۱۷۸ تا ۱۸۱ بحث شده رجوع شود.

۳۸۲- در رابطه با فضیلت نماز اول وقت و ثواب های نماز جماعت در کتاب (سجاده عشق) مفصل بحث کردم به آن رجوع شود.

۳۸۳- وسایل الشیعه، ج ۷، ص ۳۹، حدیث ۲.

۳۸۴- به عنوان کابینه شیطان رجوع شود.

۳۸۵- لقمان (۳) آیه ۵.

۳۸۶- اقتباس از کتاب ابلیس، مجلس بیست و یکم.

۳۸۷- انبیاء (۲۱) آیه ۱۰۶.

۳۸۸- معارج النبوة، ص.

۳۸۹- غوالی اللوالی، ص.

۳۹۰- سفینة البحار، ج ۲، ص ۱۰۹.

۳۹۱- سفینة البحار، ج ۲، ص ۱۰۹.

۳۹۲- بحار، ج ۱۰۰، ص ۱۲۷.

۳۹۳- سراج القلوب، ص ۹۸.

۳۹۴- تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۴۰۱.

۳۹۵- نحل آیه ۹۸.

۳۹۶- لئالی، ج ۴، ص ۲۸.

۳۹۷- لئالی، ج ۴، ص ۲۹.

۳۹۸- لئالی، ج ۴، ص ۲۹.

۳۹۹- اعراف آیه ۲۰۰ و ۲۰۱.

۴۰۰- مجمع النورین، ج حیوان، ص ۶۷۵.

۴۰۱- مجمع النورین، ج حیوان، ص ۶۷۵.

۴۰۲- مجمع النورین، ج حیوان، ص ۶۷۵.

۴۰۳- مجمع النورین، ج حیوان، ص ۶۷۵.

۴۰۴- مجمع النورین، ج حیوان، ص ۶۷۵.

۴۰۵- مجمع النورین، ج حیوان، ص ۶۷۵.

۴۰۶- مجمع النورین، ج حیوان، ص ۶۷۵.

۴۰۷- زمره (۳۹) آیه ۵۲.

۴۰۸- اقتباس از مجمع النورین جلد حیوان، ص ۶۷۵، و بحار، ج ۶۳، ص ۲۴۱.

۴۰۹- حالات حضرت عیسی علیه السلام، ص.

۴۱۰- جواهر الکلمات، ص ۳۸.

۴۱۱- بحار، ج ۶۳، ص ۲۲۱.

۴۱۲- ضمن بحث یحیی از شیطان، ص.

۴۱۳- مجمع النورین، ج حیوان، ص ۲۵۲.

۴۱۴- پاسدار اسلام، شماره ۹۴، ص ۳۷.

۴۱۵- مجمع النورین، ج حیوان، ص ۱۱۱.

۴۱۶- سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۴۳.

۴۱۷- بحار، ج ۶۳، ص ۱۲۱.

۴۱۸- ابلیس، ص ۷.

۴۱۹- در رابطه با تلاوت قرآن به کتاب (تاءثیر قرآن در جسم و جان) رجوع شود.

۴۲۰- نهج البلاغه، خوئی، ج ۱۲، ص ۱۲۴.

۴۲۱- بحار، ج ۶۳، ص ۱۵۸.

۴۲۲- مواعظ العددیه، ص ۱۷۱.

۴۲۳- مواعظ، ص ۲۲۲.

۴۲۴- مواعظ، ص ۲۷۲.

۴۲۵- به کتاب (انسان از خاک تا خاک) مراجعه شود.

۴۲۶- مواعظ، صفحه ۲۷۴.

۴۲۷- ابلیس، مجلس ۲۶.

۴۲۸- ابلیس، مجلس ۲۶.

۴۲۹- در کتاب (تاءثیر قرآن در جسم و جان) در رابطه با خصوصیات (بسم الله) بیشتر بحث شد رجوع شود.

۴۳۰- ابلیس، مجلس ۲۷.

۴۳۱- حیوه القلوب، ج ۱، ص ۲۰۱.

۴۳۲- اقتباس از حیوة القلوب، ج ۱، ص ۲۰۳- ۲۰۶.

۴۳۳- پاسدار اسلام شماره ۱۱۳/۳۷ با تغییر در عبارات.

۴۳۴- معادشناسی، ج ۲، ص ۱۴۶.

۴۳۵- اسراء (۱۷) آیه ۱۱۰ و ۱۱۱.

۴۳۶- اعراف، آیه ۵۴.

۴۳۷- اصول کافی، ج ۴، ص ۶۳۳.

۴۳۸- رعد (۱۳) آیه ۳۸.

۴۳۹- سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۰۷.

۴۴۰- سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۰۷.

۴۴۱- مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۸۹.

۴۴۲- بقره (۲) آیه ۲۷۵.

۴۴۳- نور الثقلین، ج ۱، ص ۲۹۱.

۴۴۴- نور الثقلین، ج ۱، ص ۲۹۱.

۴۴۵- مائده (۵) آیه ۹۰.

۴۴۶- مائده (۵) آیه ۲۶.

۴۴۷- کشکول ممتاز، ص ۵۹۸، نقل از، ج ۷، الغدیر، ص ۱۲۶.

۴۴۸- (ثدیه) معنای پستان کوچک این مرد یک دست داشت و به جای دست دیگرش به شکل یک پستان کوچک بود وقتی آن می کشیدند اندازه یک، دست بزرگ می شد وقتی آن را رها می کردند باز جمع می شد.

۴۴۹- واژه های قرآن، ص ۱۵۷ با کمی تغییر.

۴۵۰- گزارش ویژه دبیرخانه ائمه جمعه، ج ۱، ص ۶۵، به نقل از گزارش واحد مرکزی خبر از لندن.

۴۵۱- سوره ص، آیه ۷۳ و ۷۴.

۴۵۲- بحار، ج ۶۳، ص ۲۲۹.

۴۵۳- پیام قرآن، ج ۳، ص ۲۳۶، نقل از روح البیان، ج ۴، ص ۲۶.

۴۵۴- نقل از سفینهٔ البحار، ج ۲، ص ۵۰۴، ماده لبس.

۴۵۵- حجرات آیات ۱۰ و ۱۱.

۴۵۶- حجرات آیات ۱۰ و ۱۱.

۴۵۷- حجرات آیات ۱۰ و ۱۱.

۴۵۸- تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۱۹۱.

۴۵۹- بنی اسرائیل آیه ۶۳.

۴۶۰- بنی اسرائیل آیه ۶۳.

۴۶۱تا۵۷۴

۴۶۱- مسعود رجبی، موسی خیابانی، مریم ابریشم چی.

۴۶۲- مانند آیهٔ الله بهشتی، آیهٔ الله مطهری، آیهٔ الله مفتح، حجهٔ الاسلام محمد منتظری، باهنر، محمد علی رجائی و صدها نفر از علما و مراجع دیگر.

۴۶۳- اعراف آیه ۲۶.

۴۶۴- بنی اسرائیل آیه ۶۲.

۴۶۵- اصول کافی، ج ۴، ص ۱۴.

۴۶۶- اصول کافی، ج ۴، ص ۱۴.

۴۶۷- اصول کافی، ج ۴، ص ۱۴.

۴۶۸- صافی، ج ۱، ص ۹۷۹.

۴۶۹- نور الثقلین، ج ۳، ص ۱۸۳؛ و تفسیر صافی ج ۱، ص ۹۷۹ و پاورقی ۹۷۸.

۴۷۰- نور الثقلین، ج ۳، ص ۱۸۳؛ و تفسیر صافی، ج ۱، ص ۹۷۹ و پاورقی ۹۷۸.

۴۷۱- مواعظ العددیه، ص ۳۰۸، حدیث اربعه ماءئهٔ شماره ۳۹۷.

۴۷۲- جامع النورین، ج انسان، ص ۶۹.

۴۷۳- بحار، ج ۴۴، ص ۱۰۴.

۴۷۴- بحار، ج ۶۳، ص ۲۰۱ و ۲۰۲.

۴۷۵- سفینه البحار، ج ۲، ص ۹۸.

۴۷۶- سفینه البحار، ج ۱، ص ۲۵.

۴۷۷- سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۹۶.

۴۷۸- وسایل الشیعه، ج ۵، ص ۳۴۵، کتاب وافی، ج ۸، ص ۹۲۲.

۴۷۹- لئالی الاخبار، ج ۴، ص ۲۸.

۴۸۰- سوره نحل، آیه ۹۷.

۴۸۱- عرفان اسلامی، ص ۳۰۰.

۴۸۲- لئالی الاخبار، ج ۴، ص ۳۱.

۴۸۳- جنگهای پیامبر، ص ۳۶.

۴۸۴- مجمع النورین، ج حیوان، مجلس دهم، ص ۱۲۵.

۴۸۵- بحار، ج ۶۳، ص ۲۳۳.

۴۸۶- سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۰۱.

۴۸۷- سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۰۱.

۴۸۸- سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۰۱.

۴۸۹- بحار، ج ۶۳، ص ۲۳۳.

۴۹۰- بحار، ج ۷۲، ص ۱۹۵.

۴۹۱- بحار، ج ۷۲، ص ۱۹۵.

۴۹۲- غرر الحکم، ص ۳۸.

۴۹۳- تحف العقول، ص ۳۷۱.

۴۹۴- مثنوی مولوی، دفتر چهارم، ص ۷۵۱.

۴۹۵- در المنثور، ج ۱، ص ۵۱.

۴۹۶- مواعظه العددیه، ص ۳۰۴.

۴۹۷- احزاب (۳۳) آیه ۴.

۴۹۸- خلت: دوست و خلیل را گویند.

۴۹۹- مثنوی طاقدیس از ص ۳۷۰ - ۳۷۲.

۵۰۰- اقتباس از طاقدیس مرحوم نراقی، ص ۳۵۶به بعد؛ کشف الاسرار، ج ۸، ص ۲۹؛ و ابوالفتح رازی، ج ۱۱.

۵۰۱- این سه عنوان: شیطان و هاجر، شیطان و ابراهیم، شیطان و اسماعیل، از طاقدیس مرحوم نراقی برداشت شده است، ص ۳۵۶-۳۷۴؛ و کشف الاسرار، ج ۸، ص ۲۹۰؛ و ابوالفتوح رازی، ج ۱۱، ذیل آیات ۱۰۰- ۱۰۳ از سوره صافات.

۵۰۲- سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۲۹.

۵۰۳- در بحث (عجله از شیطان است) آن کارها بیان شده است.

۵۰۴- انبیاء (۲۱) آیه ۸۲.

۵۰۵- ص (۳۸) آیات ۳۷، ۳۸ و ۳۹.

۵۰۶- واژه های قرآن، ص ۱۵۵.

۵۰۷- در بحث (کابینه شیطان) گفته شد که کار او به غضب آوردن مردم است، به آن جا رجوع شود.

۵۰۸- انبیاء (۲۱) آیه ۸۵.

۵۰۹- بحار، ج ۱۳، ص ۴۰۴.

۵۱۰- بحار، ج ۶۳، ص ۲۵۳.

۵۱۱- بحار، ج ۱۳، ص ۳۳۸.

۵۱۲- بحار، ج ۱۳، ص ۳۵.

۵۱۳- شناخت شیطان، ص ۳۹، با کمی تغییر.

۵۱۴- کتاب ابلیس، ص ۲۲.

۵۱۵- (حور) مخفف حورالعین است.

۵۱۶- سمر، افسانه، ص.

۵۱۷- خشمگین روی.

۵۱۸- اقتباس از بحار، ج ۶۳، ص ۲۲۴.

۵۱۹- بحار، ج ۶۳، ص ۲۶۵.

۵۲۰- حیوة القلوب، ج ۱، ص ۴۰۱.

۵۲۱- بحار، ج ۸۴، ص ۲۷.

۵۲۲- بحار، ج ۶۳، ص.

۵۲۳- یک اوقیه: یک دوازدهم از (رطل) است و رطل ۴۸ مثقال از چیزهای مایع و روان می باشد. روی این حساب یک اوقیه معادل هفت مثقال از مایعات است. و ده اوقیه هم معادل ۷۰ مثقال از مایعات مانند مشک است.

۵۲۴- حیات القلوب، ج ۲، ص ۱۷.

۵۲۵- حیات القلوب، ج ۲، ص ۷۲.

۵۲۶- حیات القلوب، ج ۲، ص ۷۴.

۵۲۷- بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۱۹، باب ۱۰.

۵۲۸- فرقان (۲۵) آیه ۳۸، و ق (۵۰) آیه ۱۲.

۵۲۹- کتاب ابلیس، تفسیر المیزان، ج ۱۵، ص ۲۳۷ و ۲۳۸؛ سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۲۱.

۵۳۰- حیات القلوب، ج ۲، ص ۴۵۳.

۵۳۱- سوره انفال (۸) آیه ۴۷.

۵۳۲- انفال (۸) آیه ۴۷.

۵۳۳- (دی) مخفف دیروز است.

۵۳۴- فرمانده لشکر.

۵۳۵- (تون) آتش خانه حمام بوده که سابقا در آن آتش می کردند و آب حمام گرم می شد.

۵۳۶- مثنوی، دفتر سوم، ص ۵۸۸.

۵۳۷- حیات القلوب، ج ۲، ص ۴۹۲.

۵۳۸- کتاب ابلیس، ص ۱۱۹.

۵۳۹- مجمع النورین، ج حیوان، ص ۱۱۲.

۵۴۰- ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۶۵.

۵۴۱- سبا (۳۴) آیه ۲۲.

۵۴۲- بحار، ج ۲۸، ص ۲۵۶.

۵۴۳- سبا(۳۴) آیه ۲۲.

۵۴۴- از کتاب سلیم ابن قیس، ص ۲۹.

۵۴۵- بحار، ج ۶۳، ص ۲۰۸.

۵۴۶- بحار، ج ۱۸، ص ۸۸.

۵۴۷- بحار، ج، ص ۸۹.

۵۴۸- کتاب ابلیس، ص ۲۱۵.

۵۴۹- یکی از فقرات دعای ندبه.

۵۵۰- بحار، ج ۶۳، ص ۲۳۷.

۵۵۱- جامع التمثیل، ص ۲۷۳.

۵۵۲- مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۶۵.

۵۵۳- سوره حشر (۵۹) آیه ۱۶.

۵۵۴- داستان های مثنوی، شماره ۴۰.

۵۵۵- سبزه زار.

۵۵۶- مثنوی مولوی، دفتر سوم، ص ۴۰۷.

۵۵۷- طاقدیس مرحوم نراقی.

۵۵۸- لئالی الاخبار، ج ۵، ص ۳۶۷.

۵۵۹- جامع التمثیل، ص ۲۷۶؛ ابلیس، ص ۲۸۰، زهرالربیع.

۵۶۰- عدیل یعنی مانند، مثل.

۵۶۱- سفینهٔ البحار، ج ۲، ص ۴۴۱، لغت قلب.

۵۶۲- اقتباس از اشعار مولوی، دفتر دوم، از صفحه ۳۴۱ تا ۳۵۰؛ و زندگی امام حسین.

۵۶۳- خزینه الجواهر، ص ۵۸۴.

۵۶۴- خزینه الجواهر، ص ۶۴۶.

۵۶۵- نهج البلاغه، خطبه قاصعه، ۱۹۲، مطلب ۱۰.

۵۶۶- عمران (۳) آیه ۱۳۵.

۵۶۷- بحار، ج ۷۳، ص ۳۵۱.

۵۶۸- بحار، ج ۹۳، ص ۱۷۷؛ ج ۶۰، ص ۲۴۸؛ سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۰۰؛ خصال، ج ۱، ص ۲۸۵.

۵۶۹- اول این شهر مقدس به نام قم نبوده وقتی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به زبان عربی به شیطان فرمود: قم، یعنی برخیز، از آن روز قم نامیده شد.

۵۷۰- بحار، ج ۶۰، ص ۲۱۸؛ سفینه البحار، ج ۲، ص ۴۴۵.

۵۷۱- بحار، ج ۶۳، ص ۸۳ و ۹۹.

۵۷۲- بحار، ج ۴۶، ص ۲۸.

۵۷۳- پاورقی واژه های قرآن، ص ۱۵۶.

۵۷۴- بحار، ص ۲۴۹.

کرشمه‌های شیطانی

مشخصات کتاب

سرشناسه : ملک‌محمودی الیگودرزی امیر، ۱۳۵۱ -

عنوان و نام پدیدآور : کرشـمه‌های شیطانی فرجام همنشینی با دوستان فاسد ... مجموعه ماجراهای واقعی از زندگی پسران و دختران همراه با تحلیل روانشناسی رابطه‌ها/ امیر ملک‌محمودی الیگودرزی

مشخصات نشر : قم مشهور ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری : ۱۵۲ص.

شابک : ۶۵۰۰ ریال۲-۳۰-۶۸۶۳-۹۶۴ : ؛ ۷۰۰۰ریال چاپ دوم) ؛ ۷۰۰۰ریال چاپ سوم) ؛ ۱۰۰۰۰ریال(چاپ هشتم)

یادداشت : چاپ دوم و سوم: ۱۳۸۱.

یادداشت : چاپ هشتم: ۱۳۸۴.

یادداشت : کتابنامه ص ۱۵۲.

موضوع : روابط دختر و پسر

موضوع : عشق

موضوع : روابط بین اشخاص

موضوع : داستان‌های کوتاه فارسی -- قرن ۱۴

موضوع : ارتباط -- جنبه‌های روانشناسی

موضوع : دختران -- راه و رسم زندگی

موضوع : پسران-- راه و رسم زندگی

رده بندی کنگره : BF۷۲۴/۳ /ر۹م۷ ۱۳۸۰

رده بندی دیویی : ۱۵۸/۲

شماره کتابشناسی ملی : م۸۱-۱۱۶۸۵

آشیانه غم

دوستی داشـتم که بیشتر علاـقه من به او از جنبه دانش و فضـلش بود نه از جهت ایمان و اخلاق. از دیـدن وی همواره شاد و مسـرور می شدم و در محضـرش احساس خوشحالی می کردم، نه به عبادات و طاعات او توجه داشتم نه به آلودگی و گناهانش. او برای من تنها دوست صـمیمی بود. هرگز در این فکر نبودم که از وی علوم شـرعی بیاموزم یا آن که دروس فضیلت و اخلاق فراگیرم. سالیان دراز با هم رفاقت داشتیم، در طول این مدت نه من از او بدی دیدم و نه او از من رنجیده خاطر شد.

پیش آمـدن یک سـفر طولانی، مرا ناچار به ترک کشورم کرد و از رفیق محبوبم جـدا شـدم، ولی تا مـدتی با هم کاتبه می کردیم و بـدین وسیله از حال یکـدیگر خبر داشتیم. متأسـفانه چنـدی گـذشت و نامه ای از او به من نرسـید و این وضع تا پایان مسافرتم ادامه داشت، در طول این مدت نگران و ناراحت بودم.

پس از مراجعت از سفر برای دیـدار دوسـتم به در خـانه اش رفتم، از آن منزل رفته بود، همسایگـان گفتنـد دیرزمانی است که تغییر مسکن داده و نمی دانیم به کجا رفته است. برای پیدا کردن دوسـتم کوشـش بسـیار کردم و در جستجوی او و به هر جایی که احتمال ملاقاتش را می دادم رفتم و او را نیافتم. رفته رفته مأیوس شـدم تا جایی که یقین کردم دوست خود را از دست داده ام و دیگر راهی

به او ندارم.

اشک تأثر ریختم، گریه کردم، قطرات اشک که از دل افسرده ام سرچشمه می گرفت به صورت پژمرده ام می ریخت، گریه آن کسی که در زندگی از داشتن دوستان باوفا کم نصیب است، گریه آن کسی که هدف تیرهای روزگار قرار گرفته، تیرهائی که هرگز به خطا نمی رود و پی در پی درد و رنجش احساس می شود. اتفاقاً در یکی از شب های تاریک و ظلمانی آخر ماه که به طرف منزلم می رفتم، راه را گم کردم و ندانسته به محله دور افتاده و به کوچه های تنگ و وحشتناک رسیدم. در آن ساعت از شدت ظلمت، چنین احساس کردم که در دریای سیاه و بیکرانی که دو کوه بلند تیره آن را احاطه کرده است در حرکتم و امواج سهمگینش گاهی بلند می شود و به جلو می آید و گاهی فروکش می کند و به عقب بر می گردد.

هنوز به وسط آن دریای تیره نرسیده بودم که از یکی از آن منازل ویران صدای جانسوز و جانگدازی شنیدم و رفت و آمدهای اضطراب آمیزی، احساس کردم که در من اثری بس عمیق گذارد. با خود گفتم ای عجب که این شب تاریک چه مقدار اسرار مردم بی نوا و مصائب غمزدگان را در سینه خود پنهان کرده است.

من از پیش با خدای خود عهد کرده بودم که هرگاه مصیبت زده ای را ببینم اگر قادر باشم یاریش کنم، و اگر عاجز باشم لااقل از وی دلجیویی نمایم و اظهار همدردی کنم، به همین جهت آرام آرام قدری پیمودم تا خود را به منزلی که ناله از آنجا به گوش می رسید رساندم. برای اولین بار آهسته در زدم ولی خبری نشد، بار دوم در را به شدت کوبیدم، در باز شد، دیدم دختربچه ایست که در حدود ده سال از عمرش رفته و چراغ کم فروغی به دست دارد. در پرتو آن نور خفیف، دخترک را دیدم لباس مندرسی در بر داشت ولی جمال و زیبائیش در آن لباس، مانند شب چهارده که از لابلای قطعات ابر می درخشد، از زیر لباس مندرس و پاره پاره اش نمایان بود.

از دختربچه سؤال کردم در منزل بیماری دارند؟ در کمال ناراحتی و نگرانی که نزدیک بود قلبش از حرکت بایستد، جواب داد: ای مرد! پدرم را دریاب در حال جان دادن است. این جمله را گفت و برای راهنمایی من به داخل منزل روان شد، پشت سر او رفتم مرا در بالاخانه ای برد که یک در کوتاه بیشتر نداشت. داخل شدم ولی چه اتاق وحشت زایی، چه وضع رقت باری، در آن موقع گمان می کردم که از جهان زنده به عالم مردگان آمده ام و در نظر من آن بالاخانه کوچک چون گور و آن بیمار چون میتی جلوه می کرد.

نزدیک بیمار آمدم و کنارش نشستم، بی اندازه ناتوان شده بود، گویی پیکرش یک قفس استخوانی است که تنفس می کند و یا نی خشکی است که چون هوا در آن عبور می نماید صدا می دهد، از محبت دستم را روی پیشانیش گذاردم، او چشمان بی فروغش را باز نمود و خیره خیره به من نگاه کرد، کم کم لب های بی رمقش به حرکت درآمد و با صدایی ضعیف گفت: «خدا را شکر که دوست گم شده ام را پیدا کردم.»

از شنیدن این سخن چنان منقلب و مضطرب شدم که گویی دلم از جای کنده شد و در سینه ام راه می رود. دریافتم که به گمشده خود رسیده ام ولی هرگز نمی خواستم او را در لحظه مرگ و ساعات آخر زندگی ملاقات نمایم، نمی خواستم غصه های پنهانیم با دیدن وضع دلخراش و رقت بار او تجدید و تشدید شود.

با کمال تعجب و تأثر از او پرسیدم این چه حال است که در تو مشاهده می کنم، چرا به این وضع دچار شده ای. با اشاره به من فهماند که میل نشستن دارد. دستم را تکیه گاه بدنش قرار دادم و با کمک من در بستر خود نشست و آرام آرام لب به سخن گشود تا قصه خود را شرح دهد.

گفت: ده سال تمام من و مادرم در خانه ای مسکن داشتیم. همسایه مجاور ما مرد ثروتمندی بود، قصر مجلل و باشکوه آن مرد متمکن، دختر ماهر و زیبایی را در آغوش داشت که مانندش در هیچ یک از قصرهای این شهر نبود. چنان شیفته و دلباخته او شدم

که از شوق و شعف در پوست خود نمی گنجیدم و کاسه صبرم لبریز شده بود، برای آن که به وصلش برسم تمام کوشش را به کار بردم. از هر دری سخن گفتم و به هر وسیله ای متوسل شدم ولی نتیجه نگرفتم، و آن دخرت زیبا همچنان از من کناره می گرفت.

سرانجام به او وعـده ازدواج دادم و به این امیـد قانعش کرم و بدین ترتیب او را به دام انداختم، با من طرح دوستی ریخت و محرمانه باب مراوده باز شد تا سرانجام در یکی از روزها جامه عزت و شرف را از برش بیرون کردم و گوهر عفتش را ربودم.

آن روزها که روز عیش و خوشگذرانی ما بود بسیار کوتاه و زودگـذر بود، زیرا دیری نپائیـد که فهمیـدم دختر جوان، فرزنـدی در شکم دارد، دودل و متحیر شـدم از اینکه آیا به وعده خود وفا کنم و با او ازدواج نمایم یا آن که رشـته محبتش را قطع کنم و از وی جـدا شـوم. سـرانجام قسـمت دوم را انتخـاب کردم و برای فرار از دختـر، منزل مسـکونیم را تغییر دادم به منزلی که تـو در آن جا به ملاقاتم می آمدی منتقل شدم و از آن پس از او خبری نداشتم.

از این داسـتان سال ها گـذشت، روزی نامه ای به من با پست رسـید و در این موقع دست خود را دراز کرد و کاغذ کهنه زرد رنگی را از زیر بالش خود بیرون آورد و به دست من داد. نامه را خواندم، این مطالب در آن نوشته شده بود:

«اگر به تو نامه می نویسم نه برای اینست که دوستی و مودت گذشـته را تجدید نمایم، برای این کار حاضـر نیستم حتی یک سطر یا یک کلمه بنویسم، زیرا پیمانی مانند پیمان مکارانه تو، و مودتی مانند مودت دروغ و خلاف حقیقت تو شایسـته یادآوری نیست، چه رسد که بر آن تأسف خورم و تمنای تجدیدش را نمایم.

تو می دانی روزی که مرا ترک گفتی آتش سوزنده ای در دل و جنین جنبنده ای در شـکم داشـتم. آتش تأسف بر گذشته ام بود و جنین مـایه ترس و رسوایی آینـده ام. تو کمترین اعتنـایی به گذشـته و آینـده من ننمودی، فرار کردی تا جنایتی را که خود به وجود آورده ای نبینی و اشـک هـایی را که تو جـاری کرده ای پـاک نکنی. آیـا با این رفتار بی رحمانه و ضـد انسانی می توانم تو را یک انسان شریف بخوانم؟ هرگز.

نه تنها انسان شریفی نیستی بلکه اصلاً انسان نیستی، زیرا تمام صفات ناپسند حیوانات وحشی و درندگان را در خود جمع کرده ای و یک جا مظهر همه ناپاکی ها و سیئات اخلاقی شده ای.

می گفتی تو را دوست دارم، دروغ می گفتی، تو خودت را دوست می داشتی، تو به تمایلات خویشتن علاقه مند بودی، در رهگذر خواهش های نفسانی خود به من برخورد کردی و مرا وسیله ارضاء تمنیات خویشتن یافتی، وگرنه هرگز به خانه من نمی آمدی و به من توجه نمی کرد.

به من خیـانت کردی، زیرا وعـده دادی بـا من ازدواج کنی ولی پیمـان شـکستی و به وعـده ات وفا ننمودی. فکر می کردی زنی که آلوده به گنـاه شـده و در بی عفتی سـقوط کرده است لایـق همسـری نیست، آیا گناهکاری من جز به دست تو شـد؟ آیا سـقوط من سببی جز خیانتکـاری تـو داشت؟ اگر تو نبودی من هرگز به گنـاه آلوده نشـده بودم، اصـرار و پافشـاری مـداوم تو مرا عـاجز کرد و سرانجام مانند کودک خردسالی که به دست جبار توانایی اسیر شده باشد در مقابل تو ساقط شدم و قدرت مقاومت خود را از دست دادم.

تو، گوهر عفتم را به سـرقت بردی و مرا نزد وجـدانم سـرافکنده و دل غمین نمودی، زنـدگی بر من سـخت و دشوار شد، زندگی را برایم سـنگین و غیر قابل تحمل می نمود، برای یک دختر جوانی مانند من، زندگی چه لذتی می توانست داشـته باشد، نه قادر اسـت همسـر قانونی یک مرد باشد نه می تواند مادر پاکدامن یک کودک، بلکه قادر نیست در جامعه با وضع عادی به سـر برد، او پیوسته سرافکنـده و شـرمسار است، اشـک تأثر می بارد و از غصه صورت خود را به کف دست می گـذارد و بر گذشـته تیره خود فکر می کند، وقتی به یاد رسوایی خویش و سرزنش های مردم می افتد، از ترس بندهای استخوانش می سوزد و دلش از غصه آب می شود، آسایش و راحت را از من ربودی، آن چنان مضطر و بیچاره شـدم که از آن خانه مجلل و باشـکوه فرار کردم، از پدر و مادر عزیز و

از آن زنـدگی مرفه و گـوارا چشم پوشـیدم و به یـک منزل کوچـک در یـک محله دور افتـاده و بی رفت و آمـد مسـکن گزیـدم تا باقیمانده عمر غم انگیز خود را در آنجا بگذرانم.

پـدر و مادرم را کشتی، خبر دارم که هر دو از غم فراق و دوری من جان سپردنـد و از دنیا رفتند، آنها از غصه جدایی من دق کردند و از ناامیدی دیدار من مردند، گمان می کنم مرگ آنها سببی جز این نداشت.

مرا کشتی، زیرا آن سم تلخی را که از جـام تو نوشـیدم و آن غصه های کشـنده و عمیقی که از دست تو در دلم جای گفت و با آن در جنـگ و ستیز بودم اثر نهایی خود را در جسم و جانم گـذارده است. اینک در بستر مرگ قرار گرفته ام و روزهای آخر زنـدگی خود را می گذرانم. من اکنون مانند چوب خشـکی هستم که آتش در اعماق آن خانه کرده باشد، پیوسته می سوزد و قریباً متلاشی می شود. گمان می کنم خداونـد به من توجه کرده و دعایم مستجاب شده است، اراده فرموده است که مرا از این همه نکبت و تیره روزی برهاند و از دنیای مرگ و بدبختی، به عالم زندگی و آسایش منتقلم نماید.

با این همه جرایم و جنایات بایـد بگویم: تو دروغگویی، تو مکار و حیله گری، تو دزد جنایتکاری، گمان نمی کنم خداوند عادل تو را آزاد بگذارد و حق من ستمدیده مظلوم را از تو نگیرد.

این نـامه را برای تجدیـد عهـد دوستی و مودت ننوشـتم، زیرا تو پست تر از آنی که با تو از پیمان محبت صـحبت کنم، به علاوه من اکنون در آسـتانه قبر قرار گرفته ام، از نیک و بدهای زندگی، از خوشـبختی ها و بدبختی های حیات در حال وداع و جدایی هسـتم، نه دیگر در دل من آؤزوی دوستی کسـی است و نه لحظات مرگ اجازه عهـد و پیمان محبت به من می دهـد. این نامه را تنها از آن جهت نوشـتم که تو نزد من امـانتی داری و آن دختربچه بی گنـاه تو است، اگر در دل بی رحمت، عـاطفه پـدری وجود دارد بیا این کودک بی سرپرست را از من بگیر تـا مگر بـدبختی هـایی که دامنگیر مادر سـتمدیده او شـده است دامنگیر وی نشود و روزگار او همانند روزگار من توأم با تیره روزی و ناکامی نگردد.»

هنوز از خواندن نامه فارغ نشده بودم که به او نگاه کردم، دیدم قطرات اشکش بر صورتش جاری است. پرسیدم بعد چه شد؟

گفت: وقتی این نامه را خواندم، تمام بدنم لرزید، از شدت ناراحتی و هیجان، گمان می کردم نزدیک است سـینه ام بشـکافد و قلبم از غصه بیرون افتـد. بـا سـرعت به منزلی که نشـانی داده بـود آمـدم و آن همین منزل بود، وارد این بالاخـانه شـدم دیـدم روی همین تخت، یک بدن بی حرکت افتاده و دختربچه اش پهلوی آن بدن نشسـته و با وضع تلخ و ناراحت کننده ای گریه می کند. بی اختیار از وحشت آن منظره هولناک فریاد زدم و بیهوش شدم. گویی در آن موقع جرایم غیر انسانی من به صورت درندگان وحشـتناک در نظرم مجسم شـده بودنـد، یکی چنگال خود را به من می نمود و دیگری می خواست با دنـدان مرا بـدرد. وقتی به خود آمـدم با خدا عهـد کردم که به جرم جنایـات گذشـته در این کلبه ویران که آن را «آشـیانه غم» نامیـدم بمـانم و جبران سـتم هایی که بر آن دختر مظلوم کرده ام مثل او زندگی کنم و مانند آن جان بدهم.

اینک موقع مرگم فرا رسیده و در خود احساس مسرت و رضایت خاطر می کنم، زیرا هم اکنون ندای باطنی قلبم به من می گوید: بر اثر تازیانه وجدانی که خوردی و ناراحتی ها و بلاهایی که بر خود هموار نموذی خداوند جرایم تو را بخشـیده و آن همه گناهانی را که ناشی از بی رحمی و قساوت قلب بوده آمرزیده است.

گفتـارش که به اینجا رسـید زبانش بنـد آمـد و رنگ صورتش به کلی تغییر کرد، نتوانست خود را نگاه دارد، در بستر افتاد، آخرین کلامـی که در نهـایت ضـعف و نـاتوانی به من گفت این بود: «دوست عزیزم دخترم را به تو می سپارم.» سـپس روی بسترش افتاد و جان به جان آفرین تسلیم کرد.

ساعتی در کنارش ماندم و آنچه وظیفه یک دوست بود درباره اش انجام دادم. نامه هایی برای دوستان و آشنایانش نوشتم و همه در تشییع جنازه اش شـرکت کردنـد. من در عمرم روزی را مثل آن روز ندیـدم که زن و مرد به شـدت گریه می کردنـد. خدا می داند

اکنون که داستانش را می نویسم از شدت گریه و هیجان نمی توانم خود را نگاه دارم و هرگز صدای ضعیف او را در آخرین لحظه زندگی فراموش نمی کنم که گفت: «رفیقم، جان تو و دخترک عزیزم.»

تحلیل روان شناسی این ماجرا:

این واقعه جانسوز و دردناک که نمودار یک تجاوز جنسی و غیر انسانی می باشد، زنگ خطر و بیدار باشی است برای جوانان عزیز و پاکدامن ما، که هرگز ضمیر بی آلایش خود را برای یک لحظه خوشگذرانی آلوده به گناه و معصیت ننمایند و دامان پاک خویش را با گناه لکه دار نکنند و خویشتن را در برابر وجدان یا ندای درونی شرمسار و سرافکنده ننمایند.

همچنین دختران و پسرانی که به سعادت خویش علاقه مندند باید هوشیار و بیدار باشند که فریب صیادان عفت، فضیلت و شرف را نخورند و بدون جهت در دام آنها گرفتار نشوند.

«عبرت»

مار اگر گوید که مورم، بشنو و باور مکن

دیو اگر گوید که حورم، بشنو و باور مکن

گر بگوید رو به افسونگر مردم فریب

کز فریب و حیله دورم، بشنو و باور مکن

ور دغلبازی کند دعوی که دولتخواه تو

در غیاب و در حضورم، بشنو و باور مکن

***

هان تو ای دختر معصوم و تمیزعفت توست به از پاکی زر

مادر خود بدار محرم خویشتا نیاید به رهت بیم و خطر

هرچه از فکر، تو بر سر درایزود کن عرضه به مادر، دختر

هرچه در راه گذر می شنوینکنی هیچ کدامش باور

خواهش کوی و گذر بلهوسی استبایدت سخت از آن کرد حذر

عبرتی گیر از آن دختر پستکه چسان کرد از آن راه ضرر

«سمندر»

***

در خیابان چهره آرایش مکن

از جوانان سلب آسایش مکن

زلف خود را از روسری بیرون مریز

در مسیر چشم ها افسون مریز

یاد کن از آتش روز معاد

طره گیسو منه در دست باد

خواهرم، دیگر تو کودک نیستی

فاش تر گویم، عروسک نیستی

خواهرم ای دختر ایران زمین

یک نظر عکس شهیدان را ببین

خواهرم اینقدر طنازی مکن

با اصول شرع لجبازی مکن

خواهر من، این لباس تنگ چیست؟

پوشش چسبان رنگارنگ چیست؟

در امور خویش سرگردان مشو

نوعروس چشم نامردان مشو

«شاعر بسیجی حاج محمدرضا آغاسی»

فرار از خانه

دختری تنها با کوله باری سنگین از گناه

وقتی برای همیشه در آن زنـدان لعنتی را پشت سـرم بسـتم، احساس پرنـده ای را دشـتم که از قفس آزاد شـده و تمام حریم آسـمان جولانگاه پرواز اوست. هیچ چیز نمی خواستم جز دوری از محیطی که سال ها در آن زجر کشیده بودم. پنج سال داشتم که مادرم در عنفوان جوانی بر اثر سـرطان جـان بـاخت و هنوز یک سال از کوچ غریبانه اش نگذشـته بود که سایه سـنگین نامادری را بر سـرم احساس کردم. من تنها فرزند خانواده بودم و سال های کودکی ام سال هایی بود پر از آزار و اذیت. پر از گریه و کتک و نارواهایی که هنوز هم معنی بسیاری از آنها را نمی دانم. کوکی بودم که باید یک شبه بزرگ می شدم. تا مادرم زنده بود و مهربانی اش در خـانه جریـان داشت، کودکی ام پر از خـاطرات خوش بود، امـا وقتی رفت و نسـیم مهربانی اش را با خود برد، دختری شـدم که باید دسـتورات ریز و درشت زن پـدر را اطـاعت می کردم. مادر که رفت و مهربانی اش را برد، محبت پـدر هم به سـردی گراییـد. انگار اصـلاً مرا نمی دیـد. پـدر زمانی به یاد می آورد دختری هم دارد که قرار بود به خاطر نق زدن های مکرر زن بابا او را کتک بزنـد و داخل زیرزمین زنـدانی کنـد. وقتی هفت سالم شد و من به سن مدرسه رسـیدم بیشتر از هر زمان دیگری نبود مادر را احساس کردم. روز اول مـدرسه وقتی اکثر بچـه هـا بـا مادرشـان آمـده بودنـد، وقـتی آغـوش گرم مـادر و پـدر در آخریـن لحظه جـدایی بهـترین پناهگاهشـان بود، من در تنهـایی و سـکوت غم بـارم حس کردم که مادر نداشـتن غمی است بزرگتر از آنچه که قلب کوچکم تاب تحمل آن را داشـته باشد. برای پر کردن تنهایی ام دوستان زیادی پیدا کردم. بیشتر روزها به بهانه درس خواندن به خانه دوستان می رفتم و سـعی می کردم کمتر در محیط سـر خالی از عاطفه خانه باشم. زن پـدرم که به زودی بچه دار شـد، اصـلاً مرا به حساب نمی آورد. فقط وقتی مرا صدا می کرد که کاری داشت. مثلاً شستنن کهنه های بچه اش و یا تمیز کردن خانه و...

البته کتک خوردن های مکرر از وی جزو لاینفک زندگیم شده بود. سعی می کردم تمام بدبختی ها را در جمع دوستانم از یاد ببرم و همین امر بود که از من دختری دروغگو ساخت. رؤیاهایم را برای بچه ها و دوستانم به عنوان واقعیت تعریف می کردم هیچ کدام از آنهـا می دانسـتند که من مادر نـدارم و با نامادری ام زنـدگی می کنم. وضع مالی پـدرم خیلی خوب بود و اکثر مواقع هم حساب پولش را نـداشت و همین امر بـاعث شـد پول دزدیـدن از جیب پـدر هم در من به وجود بیایـد. لبـاس هـای شـیک و گرانقیمت می خریـدم. وسایل مـدرسه ام همه لوکس بود به بچه ها می گفتم که اینها را از پـدر و مادرم هـدیه گرفته ام و به پدر و نامادری ام می گفتم که دوسـتانم این وسایل را به من هـدیه می دهنـد. درس نمی خواندم اکثر نمراتم کم بود. بارها مسؤولان مدرسه پدر و مادرم را خواسـتند امـا هر بـار به بهـانه ای از بردن آنها به مـدرسه خودداری می کردم و هر بار قول دادم که درس بخوانم و نمراتم را بهتر کنم. سـال اول راهنمایی بودم که با پروانه دوست شـدم، دختر خیلی خوبی بود. از مـدرسه دیگری به مـدرسه ما آمـد و نمراتش هم

خوب بود. پروانه وقتی دیـد من درسم ضـعیف است، خواست کمکم کند. گفت به خانه مان می آید و در درس ها کمکم می کند اما من از اینکه دروغ هـایم برملاـ نشود گفتم که من به خـانه شـان می روم. کمـک هـای پروانه مؤثر بود تا جایی که در پایان سال تحصـیلی جزو شاگران نسبتاً خوب شده بودم. همین موضوع باعث شد پیوند میان من و پروانه عمیق تر شود تا سر حد جانم دوستش داشـتم و فکر می کردم فرشـته ای است که خـدا برای پر کردن تنهایی من آفریـده. پروانه از یک خانواده متمول بود. آنها هر ماه در خانه شان مهمانی های بزرگی می گرفتند و... پنج سال دوستی با پروانه، او یک بار هم به خانه ما نیامده بود و هر بار ابراز علاقه می کرد برای دیـدن پـدر و مـادرم به خانه مان بیایـد به بهانه ای او را منصـرف می کردم تا اینکه یک روز جمعه وقتی در خانه مشـغول نظـافت بودم و زن پـدرم به مهمـانی رفته بود و پـدرم در اتاق خودش استراحت می کرد. زنگ خانه به صـدا درآمـد وقتی در را باز کردم کم مانده بود قلبم از کار بایستد، پروانه همراه مادرش با یک دسته گل بزرگ به خانه مان آمده بودند. باور کردنی نبود. نمی دانسـتم چه کنم به ناچـار آنهـا را به داخـل خانه دعوت کردم. پـدر با شـنیدن صـدای آنها از اتاق بیرون آمـد و با معرفی من آنها با یکدیگر آشنا شدند. پدرم برخورد بسیار محترمانه ای با آنها داشت اما این فضای صمیمی زیاد طول نکشید چون نیم ساعت بعد زن پـدرم وارد خـانه شـد و با دیـدن پروانه و مادرش چنان برخورد توهین آمیزی با من کرد که دلم می خواست همان لحظه زمین دهن باز کند و مرا به کام خود بکشد. پدرم برای اولین بار به دفاع از من برخاست ولی افسوس که چند سالی برای این کار دیر شده بود. پروانه و مـادرش مات و مبهوت مانـده بودنـد. برای پروانه با آن همه دروغ هایی که من در مورد مهربانی مادرم گفته بودم رفتار زن پـدرم باور کردنی نبود. پـدرم مـدام از پروانه و مادرش عـذرخواهی می کرد و همسـرش مدام بر سـر من فریاد می کشـید که به چه حقی مهمان به خانه او آورده ام. به چه حقی دست به وسایل زنـدگی او زده ام و... در تمام مـدت حتی زمانی که مادر پروانه گونه ام را بوسـید و از من خـداحافظی کرد، کلاـمی بر زبـان نیـاوردم ولی در این فکر بـودم که دیگر چگـونه می توان به صورت پروانه، بهترین دوست سال های تنهایی ام نگاه کنم. همان شب تصـمیم خودم را گرفتم و به نتیجه رسـیدم بایـد از آن زنـدان بگریزم. دیگر تحمـل توهین ها و تحقیرهای نامادری را نداشـتم دیگر نم یتوانسـتم فرمانبری های کور پـدر از آن زن غریبه را ببینم، ارتباطم با بچه نامادری در حـد یک پرستار بود. یعنی من فقط بایـد به آنها غـذا می دادم، لباسـشان را عوض می کردم و در نبود مادرشان از آنها مراقبت می کردم که البته این مورد آخری خیلی کم اتفـاق می افتـاد و زن پـدرم هیـچ وقت اجـازه نم یـداد با بچه هایش تنها بمانم. چون بـدون اینکه بگوید، معلوم بود من تلافی رفتارهای بدش را سـر بچه هایش در می آورم. اما من هیچ وقت حتی به چنین کاری فکر نکرده بودم. آن شب یک بار دیگر تمام سال های رنج و عذابم را مرور کردم. ساکم را بسـتم و صـبح خیلی زود از خانه بیرون آمدم. می دانستم تا غروب کسی دنبالم نمی گردد چون زن پدرم فکر می کند به مدرسه و از آنجا به خانه دوستانم رفته ام تا درس بخوانم. فرصت خوبی بود تا حسابی از آن زندان لعنتی دور شوم. خودم را به ترمینال رساندم و وقتی روی صـندلی اتوبوس نشسـتم، قایق ذهنم در دریای پر تلاطم خاطرات رهسپار سال های دور و نزدیک شد. احساس ترس کردم. نمی دانسـتم چه کار کنم به یک مسافرخـانه سـری زدم چون شناسـنامه همراه داشـتم و گفتم دانشـجو هسـتم و برای ثبت نـام به تهران آمـده ام، در زمینه گرفتن اتاق مشکلی به وجود نیامد من که سال ها دروغ گفته بودم، در سر هم کردن داستان های تخیلی تبحر خاصی داشتم. روز سوم اقامتم در تهران بود که با علی آشـنا شدم، پسرکی تنها که هیچ از او نمی دانستم در پارک روی نیمکت نشسته بودم که آمد و کنارم نشست. اول دلم نمی خواست با او هم همقدم شوم اما وقتی به خودم آمدم، دیدم هوا رو به تاریکی است و من هنوز سرگرم صحبت با علی هسـتم برای اولین بار حقیقت زندگی خودم را برای یک نفر تعریف کردم، برای کسی که نمی دانستم کیست، از کجا آمده و اصلاً چرا با او هم کلام شـده ام. علی به من قول داد کمکم کنـد بعـد از یک هفته مرا به خانه ای در منطقه غرب تهران برد، یک سوییت کوچـک بود و گفت که خودش آنجا زنـدگی می کنـد. ترسـیدم از اینکه به تنهایی در یک خانه خالی با پسـری زنـدگی کنم همه وجودم پر از وحشت شد، اما علی گفت که تا زمان اقامت من در آن خانه، خودش به خانه یکی از دوستانش می رود. چند ماهی به

همین منوال گذشت. دوستی بین من و علی هر روز استحکام بیشتری پیدا می کرد تا اینکه یک روز نامه ای به من داد که پر بود از جملات آتشین و قصه های عاشقانه ای که تا آن موقع نشنیده بودم برایم جالب بود که کسی در دنیا پیدا شده که تا این حد مرا دوست دارد. بدون کمترین تردیدی تمام حرف های علی را باور کردم و درست یکسال در آن خانه کوچک زندگی کردم و به همکاری با او که در کار قاچاق مواد مخدر بود همکاری کردم و توانستم با پولی که از این راه بدست می آورم زندگی مرفه و خوبی برای خودم درست کنم و همین امر مرا تا سقوط در پرتگاه فساد و تباهی سوق داد. زمانی به خود آمدم که یک دختر بی هویت بودم که کوله باری از گناه بر دوشم سنگینی می کرد. یاد پروانه و محبت هایش دیوانه ام می کرد. دوست داشتم کسی از خواب بیدارم می کرد و می گفت این دو سال فرار فقط یک کابوس بوده همین و بس ولی افسوس که همه واقعیتی است تلخ. حالا فرشته همان کودک معصوم سال ها پیش که در پنج سالگی طعم تلخ بی ماردی را چشیده و سال ها سایه سنگین نامادری را تحمل کرده بود، یک دختر تنها و معتاد و فاسد بود. سیر صعودی بدبختی هایم مرا شگفت زده می کرد. اما هیچ چاره ای نداشتم، حالا که این جا روی تخت بیمارستان افتاده ام، دلم می خواهد بدانم کدام ظالمی مرا نجات داده، من مرگ را انتخاب کردم تا از شر این زندگی نکبت بار خلاص شوم، اما انگار دست تقدیر هنوز بازی های پنهان دیگری برای من دارد، زجرهای بسیار دیگری باید بکشم و دم بر نیاورم. اما من باز هم خودکشی می کنم و امیدوارم این بار هیچ ظالمی مهربان نشود و مرا نجات ندهد.

تحلیل روان شناسی این ماجرا:

امروزه مسأله «فرار دختران» یکی از معضلات اجتماعی شده است. به عقیده روان شناسان و صاحب نظران اجتماعی، «فقر و تأمین نکردن هزینه های زندگی توسط پدر، مرگ والدین یا یکی از آنها، طلاق و جدایی والدین، اختلاف پدر با مادر، اعتیاد پدر، قهرهای پی در پی مادر به خاطر اعتیاد پدر، بی مسؤولتی پدر، نامادری و...»، باعث می شود تا دخترهای جوان، این مرواریدهای سفید خوشبختی، به یک نگاه و لبخند و دوستی بی اساس خارج از خانه فریفته شوند و از زندان «خانه پدر» بگریزند.

دوستی والدین با فرزندانشان این امکان را به آنها می دهد که مسایل، تجربه ها، دیده ها و شنیده های خود را بدون ترس و اضطراب با پدر و مادر در میان بگذارند و چون والدین مرحله به مرحله با افکار و احساسات فرزندان خود آشنا می شوند، چه بسا قبل از کجروی و انحراف، آن را تشخیص داده، از رتکاب اعمال مجرمانه و رفتارهای نابهنجار پیشگیری کنند و با ملایمت و کاردانی راه و چاه را به آنها نشان دهند.

والدین از طریق بررسی احوال و اعمال فرزندان می توانند آنان را کنترل کرده، از معاشرت با دوستان ناباب و آلودگی های احتمالی بازدارند. پدر و مادر قبل از آن که نسبت به فرزندشان عنوان سرپرستی داشته باشند، باید برای آنها دوستانی دلسوز باشند. این رابطه نزدیک، مسلماً خوشبختی و سلامت روح و روان فرزندان را در پی خواهد داشت و آنها را از انحرافات اخلاقی و اجتماعی منع خواهد کرد.

والدین باید با فرزندان رابطه مطلوبی داشته باشند و به آنها اجازه دهند تا نظرات و تصمیمات خویش را به راحتی ابراز کنند. به حرف فرزندانشان کاملاً گوش دهند و به شخصیت آنها احترام بگذارند و هرگز با پیش ذهنیت منفی به فرزندان خود نگاه نکنند و از تحقیر، توهین و سرزنش آنان (خصوصاً در جمع و نزد دوستان و آشنایان) بپرهیزند.

متأسفانه در سرنوشت این «دختر فراری» خواندیم که پس از مرگ مادر در دوران کودکی، او با نامادری مواجه می شود که علاوه بر اذیت و آزار و تنبیه های گوناگون، شخصیت او را در نزد دوستان تخریب می کند و... این گونه اعمال باعث شده بود که از او دختری دروغگو، پنهان کار، ترسو، مضطرب، عقده ای، گوشه گیر و افسرده بار بیاورد و سرانجام مجبور شود زندان «خانه پدر» را ترک کند و عفت و پاکدامنی خود را بر باد دهد که دیگر راهی را جز نیستی و مرگ برای خود نبیند.

کانون بحران

توی خانه ما همیشه صدای یکی بلند بود. آنقدر بلند که دیگر همسایه ها خسته شده بودند. دو برادر و دو خواهر بودیم که مدام توی سر و کله همدیگر می زدیم و به قول معروف مثل خروس جنگی به جان همدیگر می افتادیم و بعد هم وقتی موقع ناهار یا شام می شد، همه دور یک سفره با سکوتی دلنشین می نشستیم و انگار نه انگار اتفاقی افتاده است. اما بچه های پشت سر هم همین است. سر هر موضوع سادهای دعوایشان می شد. نمی دانم چه باعث شده بود که خانه ما هیچ وقت روی آؤامش را به خود نبیند. عمه افسر همیشه می گفت:

ـ همه اش تقصیر مادرتان است که به شما یاد نداده، حرمت بزرگتر را نگه دارید. اگر همان روز اولی که شماها روی سر او داد کشیدید، ساکت نمی ماند و یک تو دهنی می زد بهتان، آن وقت رویتان توی روی همدیگر باز نمی شد.

شاید حق با عمه افسر بود. مادر من آنقدر ساده و آرام بود که هیچ وقت به توهین هایی که بهش می شد، اعتراض نمی کرد. رابطه ما اصلاً مثل مادر و فرزند نبود. مثلاً اگر غذایش کمی می سوخت یا بی نمک می شد، به راحتی شروع به غر غر می کردیم و او اعتراضی هم نمی کرد. اما موقعیت پدر جور دیگری بود. همه به او احترام می گذاشتیم. او هم برای مادر اهمیتی قایل نبود. درواقع او فقط وظیفه دشات خانه را تمیز نگه دارد و لباس های ما همیشه اتو کرده باشد. در مورد مسایل مهم هم همیهش با پدر صحبت می کردیم و کمتر اتفاق می افتاد که با مادر هم صلاح و مشورتی بکنیم. بزرگتر که شدم دلم بیشتر برای او می سوخت. هیچ کس حرمت او را نگه نمی داشت. تقصیر خودش بود که اصلاً اعتراض نمی کرد.

خلاصه تک تک ما بزرگ شدیم. خواهر و برادر بزرگترم ازدواج کردند و من و حامد مانده بودیم. دیپلمم را گرفتم رفتم دانشگاه. تا آن موقع هیچ کدام از خواهر و برادرهایم دانشگاه نرفته بودند. پدرم از این بابت خیلی خوشحال بود و فکر می کرد من حتماً باید با یک دکتر یا مهندس ازدواج کنم. خواهرم نرگس زندگی خوبی نداشت. شوهرش قمارباز از آب درآمد و مرتب قهر می کرد و به خانه برمی گشت. بیچاره خیلی در عذاب بود. گاهی برایم درد دل می کرد و من از هر مردی وحشت می کردم. آخرش هم با بچه هشت ماهه اش آمد قهر و دیگر هم برنگشت تا بالاخره طلاقش را گرفت. برادرم اما از زندگی اش خیلی راضی بود. زنش بسیار مدیر و با سیاست بود. اجازه نمی داد به هیچ دلیلی مشکلی برای زندگی اش به وجود بیاید و از دخالت همه جلوگیری می کرد. مادرم هم این وسط فقط وظیفه نگهداری از بچه های آنها را داشت. از این موضوع خیلی ناراحت می شدم. هرچه می گذشت به مادرم بیشتر نزدیک می شدم و تحمل این را نداشتم که ببینم کسی به مادرم زور بگوید و یا بی احترامی بکند.

برای همه این حساسیت من غیر عادی بود. برای همین هاج و واج به من نگاه می کردند ولی تصمیم قطعی گرفته بودم که به این قضیه خاتمه بدهم. نمی خواستم دیگر شاهد صحنه های گذشته باشم. ولی کار سختی بود. یکی دو بار با پدرم جر و بحث کردم و پدرم حاضر نمی شد به اعتراض من گوش کند. ولی در عوض مادر انگار یک منجی پیدا کرده بود. آنقدر احساس خوبی داشت که هیچ وقت آن را ندیده بودم. برای اولین بار من را همراز خودش می دانست و برایم درد دل می کرد. از روزهای سختی که با پدر گذرانده بود می گفت و از دردهایی که شب ها به سراغش می آمد و تا صبح نمی تواند بخوابد. مادر هیچ وقت ناله نمی کرد و من همیشه فکر می کردم او صحیح و سالم است تا اینکه یک روز راجع به معده دردی که مدت ها بود اذیتش می کرد، برایم حرف هایی زد. وقت دکتر برایش گرفتم و به اصرار او را پیش دکتر بردم. نمی دانید چه حالی شدم وقتی دکتر از مادرم پرسید چند وقت است که معده درد دارد؟ و او جواب داد: شاید ده سال بشود. ده سال بود که او حتی یک بار هم نگفته بود که معده اش ناراحت است. دکتر برایش عکس بردرای و آزمایش نوشت. نتیجه آزمایش ها خیلی بد بود. دکتر گفت هرچه زودتر باید در بیمارستان بستری شود. وقتی آمدم خانه و به همه گفتم که وضع مادر خوب نیست همه با تعجب به حرف هایم گوش می دادند.

پدر که می گفت دکترها فکر جیب خودشان هستند و مادر هم خودش دلواپس خانه و آشپزخانه بود و حاضر نمی شد در بیمارستان بستری شود. من هم که خیلی عصبانی شده بودم، یک روز بدون اینکه به دیگران حرفی بزنم، رفتم بانک و هرچه پس انداز داشتم برداشتم و مادر را بستری کردم. درمان های اولیه شروع شد. دکتر از صبر و تحمل مادرم متعجب ماند و خصوصاً وقتی می خواست او را برای عمل آماده کند و متوجه شد که مادر ناراحتی قلب هم دارد، نمی توانستم خودم و دیگران را ببخشم که چطور در این سال ها کوچک ترین توجهی به او نداشتیم. یک تیم پزشکی روی مادر کار می کردند. خلاصه بعد از مدتی او را به خانه آوردم. دکتر بهم گفته بود که وضع مادر اصلاً خوب نیست. برای همین بود که تصمیم گرفتم یک ترم مرخصی بگیرم و به مادرم برسم. برایم خیلی مهم بود که تمام وقتم را صرف او بکنم به همین علت دیگر همه مسؤولیت های خانه را خودم به عهده گرفتم. وضع قلب مادر اصلاً خوب نبود. روز به روز رنگ پریده تر و ناتوان تر می شد. تا اینکه یک روز وقتی رفتم توی اتاق مادر تا داروهایش را بدهم، یک مرتبه متوجه شدم حرکت نمی کند. جیغ زدم همه ریختند توی اتاق و بعد هم همسایه ها اورژانس را خبر کردند اما دیر شده بود. مادر تمام کرده بود. به همان آرامی که در تمام سال های عمرش بود. هیچ کس باور نمی کرد. پدرم مثل آدم های شوک زده هاج و واج به همه نگاه می کرد. انگار تا آن موقع اصلاً متوجه بیماری مادر نشده بود و آن را باور نداشت.

خواهر و برادرهایم مرگ او را خیلی راحت پذیرفتند. چون حضور او را هم در زمان زندگی اش چندان حس نمی کردند. ولی من حسابی بهم ریختم. دیگر هیچ چیز برایم معنا نداشت. تازه بعد از سال ها مادرم را پیدا کرده بودم. برایم درد دل می کرد و همه چیزهایی را که فکر می کردیم او اصلاً نمی فهمد با گوشت و استخوان تحمل کرده بود. حالا درست زمانی که او را تازه داشتم درک می کردم، از دست دادم.

هنوز شش ماه از مرگ مادر نمی گذشت که خواستگاری برای نرگس آمد و او تصمیم گرفت برای بار دوم ازدواج کند. برادر کوچکم هم رفت سر کار و از صبح تا شب بیرون بود. پدر هم بعد از ظهرها خسته به خانه می آمد و شروع به بهانه گیری می کرد. اما من نمی توانستم مثل مادر با او رفتار کنم. حوصله بهانه هایش را نداشتم برای همین بود که اصلاً با هم نمی ساختیم به اصرار عمه هایم تصمیم گرفت اصرار مجدد کند. هنوز یک سال از مرگ مادر نم یگذشت که همه فراموشش کرده بودند. هر پنجشنبه می رفتم سر قبرش و من تنها کسی بودم که شاید می دانستم قبر او کجاست و شماره قطعه را حفظ بودم. خلاصه بگویم پدرم هم ازدواج مجدد کرد و زنی نسبتاً جوان را به خانه آورد. او را که می دیدم انگار جوانی مادر بود. پدر دستوراتش را به او هم می داد. جلوی مردم تحقیرش می کرد و بیچاره حق هیچ اعتراضی را نداشت. او فقط به این خاطر که سرپناهی پیدا کرده بود و پیدا کرده بود و پدرم حاضر شده بود از او و پسر سه ساله اش مراقبت کند، تن به این وصلت و این تحقیرها می داد. انگار سرنوشت مادر بار دیگر داشت تکرار می شد. سعی کردم از روز اول به آن زن نزدیک شوم. درد دل هایش را به من بگوید و خیلی وقت ها جلوی پدر می ایستادم و از او حمایت می کردم. کاری که پدر اصلاً دوست نداشت. توی فامیل دیگر معروف شده بود. می گفتند من تنها زنی هستم که جلوی پدرم می ایستم. این حقیقت تلخ است ولی واقعیت دارد که من از پدرم بدم می آمد. طاقت زورگویی هایش را نداشتم. هرچند که می دانستم فرهنگ چندین ساله ای که در پدر ریشه کرده بود را نمی توانم عوض کنم.

درسم تمام شد ولی اصلاً به فکر ازدواج نبودم. از طرفی نسبت به مردها بدبین شده بود و همه را زورگو می دیدم و از طرف دیگر نگران حال آن زن بودم. می دانستم که اگر من هم شوهر کنم و بروم بدون شک او هم سرنوشت مادرم را خواهد داشت.

ماندم خانه و در عمل از حقوق زن پدرم دفاع می کردم. الان که دارم برایتان نامه می نویسم دختری مجرد و ۲۸ ساله هستم، نمی دانم چه سرنوشتی در انتظار من است، ولی هنوز با گذشت سال ها از مرگ مادرم نتوانستم آن را باور کنم. چیزی در درون من وجود دارد که می گوید مادرم هنوز زنده است. در وجود خیلی از زن ها او را می بینم و دلم می خواهد نجاتش بدهم. کاش

روزی می رسید که هیچ زنی تحقیر نمی شد و حرمت و احترام آنها حفظ می شد. من به امید آن روز هستم.

تحلیل روان شناسی این ماجرا:

روابط درون خانوادگی از اهمیت و حساسیت فوق العاده ای برخوردار است و چگونگی این روابط نقش بسزایی در شکل گیری نگرش ها و بازخوردهای اجتماعی، آمادگی و توسعه مهارت های اجتماعی اعضای خانواده خواهد داشت.

به طور کلی چگونگی روابط درون خانوادگی بیشترین تأثیر را در توان و نحوه برقراری و استمرار رابطه با دیگران، در بین اعضای خانواده خواهد داشت.

پایه و اساس روابط درون خانوادگی بر محور رابطه زن و شوهر (پدر و مادر) استوار است.

رابطه خوشایند و آرام بخش زن ها و شوهرها نه تنها مناسب ترین بستر رشد و شکوفایی و تعالی شخصیت آنها را فراهم می نماید، بلکه چنین رابطه ای بین پدرها و مادرها نیاز همیشه فرزندان را به رابطه گرم و خوشایند و دوست داشتنی با اولیای خود تأمین می نماید.

اگر چنانچه همه اعضای خانواده همواره در برقراری ارتباط با هم چهره ای متبسم و مصمم داشته، با صلابت و متانت در موقعیت ها و شرایط گوناگون، در غم ها و شادی ها، در شکست ها و ناکامی ها و در برقراری ارتباط و استمرار آن، رفیقانه و حکیمانه عمل کنند و والدین شخصیت شان آمیزه ای از محبت، عطوفت و منطق باشد همه نیازهای عاطفی و روانی فرزندان را ارضا می کنند و با استواری صلابت شخصیت خود، موجب تقویت اعتماد به نفس فرزندان نیز می شوند و بالعکس.

متأسفانه در ماجرایی که خوانیدم، مرد سالاری و دیکتاتوری حاکم بود و زندگی آنان تبدیل به «کانون بحران» شده بود و رابطه مناسبی بین اعضای خانواده موجود نبوده و شخصیت مادر ـ در عین مظلومیت ـ توسط پدر (خصوصاً در نزد فرزندان) تخریب می شد و سرانجام موجب مرگ او گردید و رابطه فرزندان با پدر بسیار نامناسب و حتی تبدیل به کینه های قلبی گشته و عدم اعتماد به نفس، بدبینی، بی هویتی و بی هدفی را در فرزندان (خصوصاً دختر بزرگ خانواده) به وجود آورد و... .

سرنوشت پرنسس خیالی!

خیلی وقت بود منتظر آرش بودم تا قدم آخر را بردارد و برای خواستگاری پا پیش بگذارد. اطمینانم به آرش و قصد ازدواجش بیش از هر چیز دیگری در دنیا بود. به خاطر همین، بارها صحنه ورود او با یک سبد گل رز صورتی را پیش چشم مجسم می کردم و می دیدمش که با شوخ طبعی همیشگی مجلس سرد خواستگاری را پر از شادی می کند. آرش پسر دایی مادرم بود و شریک برادرم که از سال ها پیش توجه خاصی به من داشت. هرچند روز یک بار از بهنام سراغم را می گرفت. در مهمانی ها کنارم می نشست و هر بار که سفر می رفت برای خانواده ام سوغاتی می آورد. جوک های دست اول آرش همیشه در حضور من گفته می شد و بهترین و عجیب ترین رستوران هایی که کشف می کرد، با من و بهنام و خانواده ام مورد امتحان قرار می گرفت. همین رفتارها باعث شده بود که همه از علاقه آرش به من حرف بزنند و از محاسن او پیش من بگویند. البته ناگفته نماند که من به این تعریف ها احتیاجی نداشتم و تصمیم خود را گرفته بودم. خانواده ام نیز آرش را دوست داشتند و بیش از همه به او توجه می کردند. اما او برخلاف تصورات همه ما، بی سر و صدا رفت و دختر دیگری را عقد کرد و کارت دعوت به جشن نامزدی شان را برای ما فرستاد.

پاک گیج شده بودم و نمی دانستم چه کار کنم. دلم می خواست برای همیشه از شهرمان بروم تا دیگر مجبور نباشم کسی را ببینم. ولی این کار شدنی نبود. باید ظاهر را حفظ می کردم و پیش همه چنان نشان می دادم که ازدواج آرش برایم اهمیتی ندارد. شکست غرورم، بیش از این صحیح نبود.

در نامزدی آرش لباس خیلی شیکی پوشیدم و برخلاف همیشه به آرایشگاه رفتم. از اول تا آخر مجلس هم از مهمان ها پذیرایی

کردم تا شبهه ای در ذهن کسی پیش نیاید. اما می شنیدم که پشت سرم چه حرف هایی زده می شود. آنها می گفتند: آرش دو سال تمام به خانه فیروزه اینها رفتو آمـد و آخر سر هم دست دخترک را گـذاشت توی پوست گردو و دیگری را برای زنـدگی برگزید. خـانواده آرش به همه می گفتنـد: پسـرمان فیروزه را می خواست اما به خاطر رفتار مادرش و دخالتی که در زنـدگی بچه هایش می کند پشـیمان شد. حالا هم خدا را شـکر که عروس ساکتی نصـیبمان شده و خانواده اش جز «هرچه شـما بگویید، چیزی بر زبان نمی آورند.» این حرف ها اینقدر چرخید و چرخید که خیلی از خواسـتگارهای خوبم را منصـرف کرد و به آنها باوراند که حتماً خانواده من مشکلی دارد.

نمی توانسـتم آرش را ببخشم. از او متنفر شده بودم. خودم را فریب خورده می دیدم و می خواسـتم برای بستن دهان مردم و خانواده آرش هم که شده هرچه زودتر با شخصـی که از هر نظر به آرش سـر باشد و بتواند شکست مرا جبران نماید، ازدواج کنم. بدجوری از مجرد مانـدن می ترسـیدم و از این که مجبور شوم جوانی ام را در خـانه پـدرم بگـذرانم و شاهـد خوشـبختی دیگران بـاشم واهمه داشـتم. به خاطر همین شب و روز دعا می کردم تا هرچه زودتر پای سفره عقد بنشینم و زودتر از آرش و همسرش، زندگی مشترک خود را شروع کنم.

در یک چنین شـرایطی شاهرخ به خواسـتگاری ام آمد. پسـری به مراتب جوانتر، زیباتر و پولدارتر از آرش. همین کافی بود. نه او را می شناختم و نه خواستم بشناسم. نباید می گذاشتم دیر شود و حرف های مربوط به گذشته به گوش شاهرخ برسد، پس خیلی سریع جواب بله را گفتم و از خانواده ام خواسـتم تاریخ عروسـی را قبل از تاریخ ازدواج آرش تعیین کنند. دیگر همه دهان ها بسـته شده بود. خانواده شاهرخ پولدار بودند و چنان هدیه هایی برایم می خریدند که در تمام فامیل سابقه نداشت. بعد هم سـر مراسم عروسـی چنان خریدی برایم کردند و آنها را میان پارچه های ترمه اصل به در خانه مان فرستاند که تا مدت ها نقل همه آشناها شد. به مادرم گفتم به خانواده آرش که هنوز عروسـشان را نیاورده بودنـد، زنگ بزنید تا بیایند و خریدها را ببینند و سـلیقه را یاد بگیرند. خلاصه، به جای شناختن همسرم و نقاط ضعف و قوت اخلاقی اش، فقط فکرم به دنبال این بود که چیزی کمتر از همسر آرش نداشته باشم و از او چیزی کم نیاورم. در این دور باطل چشم و هم چشمی داشتم آینده ام را می باختم.

در فاصـله کمتر از دو ماه بعـد، جشن مفصـلی در یکی از گران ترین سالن ها گرفتیم و به خانه ای که لبریز از جهیزیه من بود رفتیم، دو سه مـاه اول، سـرمان به پاگشاهـا و مهمـانی هـا گرم بود و معنی زنـدگی مشترک را درک نمی کردیم. اما وقتی مهمانی ها تمام شدنـد دیـدم بـا یـک همسـر بچه صـفت و وابسته تنهـا مانـده ام. تمـام دارایی همسـرم که آن همه برای من اهمیت داشت، متعلق به پـدربزرگش بود و او در شـرکت پـدربزرگ بیشتر نقش یک راننـده شخصـی را بازی می کرد البته درآمدش بد نبود، ولی موقعیت کاری و پیشـرفت چندانی نداشت. زندگی ما وابسته به نظر پدربزرگ شاهرخ بود که اگر یک ماه غضب می کرد و حقوق کمتری به نوه اش می داد، حسابی لنگ می ماندیم و ناچار به فروش سکه ها می شدیم. این نحو زندگی با آنچه من می خواستم خیلی فرق داشت. نمی توانسـتم مطابق میلم خرج کنم و مهمانی بگیرم. در مهمانی ها و جشن ها نیز ناچار بودم لباس های تکراری بپوشم و در مقابـل طعنه دیگران حرف نزنم. البته تقصـیر خودم بود. آن اول آنقـدر پز داده بودم که حالاـ همه توقع دشـتنند با یک پرنس مواجه شوند نه زن جوانی که برای به هم رساندن خرج و دخل ماهانه منزلش با مشکل روبروست.

کافی بود بشـنوم همسـر آرش وسـیله جدیدی مثل یک مایکروویو یا سـرخ کن برقی برای خانه اشان خریده که تا چند روز اعصابم خراب باشد و با شاهرخ جر و بحث کنم تا پو.لش را به من بدهد و من هم بتوانم عین همان وسیله را تهیه کنم. حالا این که ما به آن جنس احتیـاج داشتیم یـا نه و پول آن از کجا تأمین می شـد، موضوعی بود که جنجال های بعـدی را به خود اختصاص می داد. همه زنـدگی مـان داشت بـا نـاراحتی و اوقـات تلخی می گـذشت. مـام حواسم به رنـگ و لعاب ظاهری دیگران بود. وسـیله خانه، لباس، ماشـین، متراژ و مکـان منزل و... همین هـا داشت مرا از پا می انـداخت. درد دل هایم را به مادرم می گفتم ولی او به جای راهنمایی

کردن و دعوت به صبر، با شاهرخ دعوا می کرد و خیلی راحت می گفت: تو که عرضه زن نگه داشتن نداری، برای چه عروسی کردی. خب، این حرف ها هم به شوهرم بر می خورد و او با وجود تمام جوانی اش خرد می شد. شاهرخ انتظار داشت حداقل من گاهی اوقات او را درک کنم. ولی این کار از دست من بر نمی آمد چون ازدواج کرده بودم تا روی دیگران را کم کنم، نه اینکه خودم زندگی ام را بسازم.

کم کم رفتار شاهرخ هم عوض شده بود. از حرف ها و رفتارم ایراد می گرفت و پیش همه مسخره ام می کرد. ظاهرسازی ام را احمقانه می نامید و اگر می توانست آنها را فاش می کرد. پس از مشورت با مادر به این نتیجه رسیدم که باید هرچه زودتر بچه دار شوم و با بچه دست و پای شوهرم را ببندم. آخر او مثل خیلی از قدیمی ها اعتقاد داشت که زن تا وقتی فرزندی به دنیا نیاورده باشد، جایگاهش در خانه همسر محکم نیست ولی بعد از آن دیگر دستش باز است و هر چقدر که بخواهد می تواند بتازاند. شاهرخ موافق نبود. بچه نمی خواست. می گفت ما هنوز خودمان بچه هستیم و نمی توانیم حرف همدیگر را بفهمیم آن وقت تو می خواهی یکی دیگر را هم بیچاره کنی. سر همین موضوع دعوای سختی کردیم. دعوایی که به قهر من از خانه و جدایی انجامید.

اصلاً نفهمیدم چه شد، فقط دیدم همسرم به هیچ نحوی راضی به ادامه زندگی نمی شود و نمی خواهد یک فرصت دیگر به من بدهد. می گفت طی یک سال و نیم زندگی مشترک مان مجبور شده حدود هفت میلیون تومان قرض بگیرد و برای برآوردن خواسته های من خرج کند. می گفت: حوصله غرغرهای من و مادرم را ندارد و نمی خواهد بقیه عمرش را این طور بگذراند و...

به همان سرعتی که عروسی کرده بودیم، طلاق گرفتیم و راهمان را جدا کردیم. جهیزیه ام را در همان خانه ای که داشتیم به حراج گذاشتم و به خانه پدرم برگشتم. جایی که از آن فرار کرده بودم.

بله این سرنوشت پرنسس خیالی است که به جای ساختن زندگی، به دور باطل چشم و هم چشمی افتاده بود.

تحلیل روان شناسی این ماجرا:

در این ماجرا می خوانیم که چگونه بعضی از خانواده ها با سرنوشت فرزندان خود بازی می کنند. خانواده فیروزه جوانی نامحرم را در ابتدا به جمع خانوادگی خود راه می دهند و نسبت به او عشق و علاقه می ورزند و قبل از ازدواج و خواستگاری رسمی آرش و فیروزه، یک نوع رابطه قلبی بین این دو جوان ایجاد می شود و در مرحله بعد آنان بدون دقت و آینده نگری و مشورت با مشاوران آگاه، مدت ها رابطه عاطفی بسیار صمیمی دارند و می بینیم که بعد از مدتی که از این دوستی می گذرد، آرش به راحتی از تصمیم خود نسبت به ازدواج با فیروزه منصرف می شود و مهم تر از همه اینها، می بینیم که خانواده فیروزه به جای دقت و تصمیم منطقی و عاقلانه، متأسفانه خود و فرزند ناآگاهشان دچار بلندپروازی، چشم و هم چشمی، غفلت و... می شوند و بدون هیچ گونه تحقیق، شناخت و آینده نگری دختر خود را به عقد شاهرخ در می آورند و فقط شیفته رنگ و لعاب ظاهری خانواده او می شوند و پس از گذشت چند ماه از ازدواج این دو زوج، کانون زندگی مشترک آنها متلاشی می شود. آری اگر آنها بر مبنای شرع مقدس و عقل سلیم و مشورت و آینده نگری تصمیم می گرفتند، هرگز دچار چنین سرنوشت شوم و جانسوزی نمی شدند.

اسیر رؤیا

در خانواده ای پرجمعیت با دو خواهر بزرگتر و دو خواهر و یک برادر کوچکتر زندگی می کردم. همیشه در حسرت یک دست لباس نو بودم. همیشه من سومین نفری بودم که لباسی را می پوشیدم و تازه بعد از کوتاه شدن نیز به خواهران کوچکترم می رسید و در واقع جنازه لباس از خانه ما بیرون می رفت.

مادرم برخلاف پدرم که مردی قانع و شاکر بود، زنی پرتوقع و ناشکر بود. او اصلاً تحمل این وضعیت را نداشت و مدام با پدرم درگیر می شد که چرا دیگران دارند و ما نداریم. بارها از پدرم شنیدم که می گفت: «خودت که می بینی دائماً سر کار هستم، دیگر

چه کار کنم؟ نمی توانم بروم دزدی. همین که یک لقمه نان حلال داریم و دست جلو نامرد دراز نمی کنیم باید خدا را هم شکر کنی.»

اما همیشه مادرم حرف های پدرم را مسخره می کرد و به او حرف هایی می زد که بیچاره از خجالت رنگش سرخ می شد. خیلی دلم برای پدرم می سوخت، او کارگر بود و با تمام توانش کار می کرد. دوست داشتم به سر کار بروم، اما پدرم به هیچ عنوان راضی نمی شد که من درسم را رها کنم. خواهرانم به اولین خواستگار پاسخ مثبت داده و درست را رها کرده و ازدواج کرده بودند. شاید پدرم دوست داشت حداقل من درسم را بخوانم و آینده ای بهتر از آنها داشته باشم. آخر آنها هم بعد از عروسی وضع بهتری از ما نداشتند و به همین علت پدرم اصلاً دوست نداشت من ازدواج کنم.

دوران راهنمایی را نیز همچون دوران ابتدایی با نمرات خوبی پشت سر گذاشتم و وارد دبیرستان شدم. سال اول را بدون مشکل خاصی با نمرات عالی قبول شدم و به سال بالاتر رفتم... سال دوم دبیرستان وارد جمع دوستانی شدم که حال و هوای خاصی داشتند و به نظر تا حدودی با بقیه فرق می کردند.

وقتی با آنها صمیمی شدم، متوجه شدم آنها هم مثل من رؤیاهایی در سر دارند که با افکار من نزدیک است.

از بین بچه ها با نگین احساس نزدیکی بیشتری می کردم هرچند وضع خانوادگی او خیلی بدتر از من بود. پدرش به علت اعتیاد و فروش مواد مخدر در زندان بود و مادرش در خانه ای در یکی از محله های بالای شهر تهران کار می کرد و لقمه نانی برای بچه هایش که همه از نگین کوچکتر بودند، تهیه می کرد.

همیشه با نگین آرزوهایمان را مرور می کردیم: خانه ای مجلل، اتومبیلی زیبا، لباس های قشنگ و پول زیاد که با آن تمام مشکلات ما حل می شد و پدر من دیگر حرف های پر از تحقیر و نیش دار مادرم را نمی شنید و برعکس مورد احترام او بود و مادر نگین دیگر به سر کار نمی رفت و در عوض در خانه وقتش را صرف بچه ها و پخت و پز می کرد و نگین مجبور نبود صبح تا شب مراقب خواهران و برادران قد و نیم قدش باشد.

نگین همیشه از خانه ای که مادرش در آن کار می کرد، تعریف های عجیب و غریبی می کرد. از بزرگی، زیبایی، امکانات و وسایل، شکل و شمایل ساکنان، نحوه برخورد با یکدیگر و خلاصه از غذاهای رنگارنگ و متنوعی که می خوردند و...

گفتن این حرف ها برای نگین به همین راحتی که من گفتم نبود، مدت ها طول کشید تا او به من اعتماد کرد و سفره دلش را برایم باز کرد.

به سال آخر دبیرستان نزدیک شده بودیم، من و نگین یک روح در دو بدن بودیم.

احساس می کردیم کم کم به تحقق آرزوهایمان نزدیک می شویم و با گرفتن دیپلم وارد داشنگاه شده و در چشم بر هم زدنی فارغ التحصیل و وارد بازار کار خواهیم شد.

سال آخر دبیرستان را به شدت و با تلاش بیشتری درس خواندیم که حتماً در امتحانات کنکور قبول شویم البته ناگفته نماند که در سال های قبل نیز خیلی خوب درس خوانده بودیم.

نمی دانید فاصله زمانی پایان امتحانات کنکور تا اعلام نتیجه به ما چه گذشت، فقط می توانم بگویم ۱۸ سال زندگی ما یک طرف و این چند ماه یک طرف. مگر روزها شب و شب ها صبح می شد، انگار چرخ زمان هزاران بار کندتر شده بود.

وارد دانشگاه شدیم. طوری انتخاب رشته کرده بودیم که حتماً در یک رشته یا حداقل در یک دانشگاه قبول شویم که الحمدلله این طور هم شد و دقیقاً در یک رشته و در یک دانشگاه پذیرفته شدیم. دوران دانشگاه به سرعت برق گذشت، دوران بسیار شیرین و به یاد ماندنی که فکر می کنم شیرین ترین دوران زندگی ام بوده است.

بعد از فارغ التحصیل شدن تازه مشکلات ما شروع شد. به هر جا مراجعه می کردیم یا نیازی به لیسانس حسابداری نداشتند یا سابقه

کار می خواستند که ما نداشتیم.

مدت ها دنبال کار گشتیم ولی هرچه گذشت ناامیدتر می شدیم. تا اینکه در یک شرکت نیاز به یک نفر منشی بود که به اصرار و خواهش و تمنای ما مبنی بر استخدام هر دو، مدیر شرکت قبول کرد هر دو را تقریباً با حقوق یک نفر استخدام کند.

چاره ای جز قبول شرایط جدید نداشتیم و حداقل سابقه کاری برای ما می شد. چند ماه با حقوق ماهی ۲۰ هزار تومان برای هر کدام کار کردیم. مشکل خاصی نداشتیم تا اینکه یک روز نگین به ملاقات پدرش رفته بود، با خانمی که به ملاقات شوهرش آمده بود، آشنا شد. آن خانم (منیژه) وقتی وضعیت ما را از نگین شنیده بود ضمن ابراز تأسف و تأثر به نگین پیشنهاد کرده بود که به شرکت آنها برویم و در آنجا مشغول کار شویم. طبق قرار یک روز به اتفاق نگین به شرکت آنها رفتیم و منیژه استقبال گرمی از ما کرد و بعد هم در خصوص کار و حقوق مطالبی را عنوان کرد که به نظر ما خیلی جالب بود. درواقع باورمان نمی شد که از حقوق ماهی ۲۰ هزار تومان به حقوق ماهی ۱۵۰۰۰۰ تومان برسیم. احساس می کردیم بالاخره خوشبختی به ما رو کرده است و دیگر می توانیم به آرزوهایمان برسیم. بلافاصله از شرکت قبلی تسویه حساب کردیم. هنگام خداحافظی مدیر شرکت گفت: «مواظب خودتان باشید، این پیشنهاد مشکوک به نظر می رسد...» در آن موقع این احساس به ما دست داد که حسودیش می شود و درواقع می خواهد ما را پشیمان کند و رایگان برای او کار کنیم و به همین خاطر توجهی نکردیم. در شرکت جدید وظیفه مالی شرکت به عهده ما گذاشته شد. امضای من و نگین به بانک معرفی شد و بدین ترتیب چک منیژه خانم با سه امضا به بانک معرفی شد که دو امضا برای دریافت پول کفایت می کرد. یکی، دو ماهی از شروع به کار ما نگذشته بود که منیژه خانم چنان اعتمادی به ما پیدا کرد که اکثر وقت ها می گفت چک را خودتان امضا کنید و نیازی به امضا من نیست. فقط مرا در جریان صدور چک ها بگذارید. از این که چنین موقعیتی به دست آورده بودیم فوق العاده راضی و خوشحال بودیم. وضعیت مالی ما روز به روز بهتر می شد. حالا رؤیاهایمان داشت تحقق می یافت. لباس گرانقیمت می پوشیدیم و به سر و وضعمان می رسیدیم.

یک سال از شروع کار ما در آن شرکت می گذشت. تقریباً همه کاره شرکت بودیم. منیژه خانم یک روز به ما گفت: «شوهرم تا چند روز دیگر آزاد می شود و ما قصد داریم بلافاصله بعد از آزاد شدن او مدتی به خارج از کشور برویم و حال و هوایی عوض کنیم و بعد برگردیم. به همین علت می خواهم در مدتی که ما نیستیم شرکت را به طور کلی به شما بسپاریم...»

باور این که اینقدر مهم شده ایم برای خودمان هم مشکل بود. به هر حال شوهر منیژه خانم از زندان آزاد شد و در فاصله کوتاهی از کشور خارج شدند.

دقیقاً یک ماه بعد از رفتن آنها بود که چک ها یکی پس از دیگری برگشت خورد و با شکایت افراد من و نگین دستگیر و روانه زندان شدیم. تمام چک ها به امضا ما بود اما پولی در حساب بانکی نبود. منیژه خانم قبل از رفتن با یک قطعه چک کل موجودی را از بانک برداشته و درواقع فرار کرده بود. حالا نزدیک به یک میلیارد تومان بدهی برای ما باقی مانده است که هیچ راهی برای پرداخت آن جز دستگیری منیژه خانم و همسرش توسط پلیس بین الملل برای ما وجود ندارد و تا آنها دستگیر نشوند و رضایت شاکیان جلب نشود باید در زندان بمانیم که خدا می داند چه مدتی است.

چه می توانم بگویم جز این که با چشم بسته خود را در چاهی انداختیم که جز مدد خدا هیچ راه نجاتی وجود ندارد.

تحلیل روان شناسی این ماجرا:

جر و بحث والدین در خصوص مسایل مالی در نزد فرزندان، باعث می گردد آنها ارزش پول را فوق هر چیزی قرار دهند و در آینده ای نه چندان دور نیز تمام همت و توان خود را برای به دست آوردن آن صرف کنند و در این راه، کمترین توجه را به نحوه صحیح و مشروع به دست آوردن آن نخواهند داشت. ظواهر مادی تأثیر زیادی بر افکار باقی می گذارد. نوجوان در مواجهه با ظواهر فریبنده، قادر به تجزیه و تحلیل مناسب نبوده و در نتیجه اگر به طور صحیح هدایت نشود، ممکن است آن را به عنوان الگوی

برتر برگزیـده و در جهت همنوایی و همسویی بـا آن قـدم بردارد. در این صورت در اغلب موارد با باورها و اعتقادات خانوادگی در تضاد قرار گرفته و به سویی سوق داده می شود که ممکن است عاقبتی ناگوار در بر داشته باشد.

نکته ای که قابل تـذکر می باشد این است که: جوانان عزیز باید توجه داشته باشد، علاوه بر حفظ عفت، پاکدامنی، روحیه قناعت و توکل بر خدا، باید در پی کسب و کار حلال و تلاش و کوشـش و جدیت در همه امور زندگی باشـند و از عمر طلایی خود بهترین استفاده را بنماینـد. اما در این راه پرفراز و نشـیب بایـد با همه وجود مواظب باشـند، به راحتی طعمه حوادث نگردند و اگر کسـی به آنها وعـده شـغل مناسب با درآمد بسـیار عالی داد، زود به او دل نسـپارند و قبل از تصـمیم گیری و اقدام برای هر کاری لازم است درباره آن کار فکر کنند و به آینده آن بیاندیشند و با صاحب نظران متعهد، آگاه و دلسوز مشاوره نمایند.

همدست

همه چیز از روزی شـروع شد که دوسـتم پرستو که دختری زیبا و عاطفی و ساده است با پسری به نام رامبد آشنا شد. وقتی که رامبد را دیدم احساس ناخوشایندی نسبت به او و روابطش با دوسـتم پرسـتو پیدا کردم. دقیقاً از قیافه اش پیدا بود که معتاد است. او پشت سر هم سیگار می کشید و هیکلی لاغر و خمیده داشت.

این موضوع را به دوسـتم گفتم امـا برخلاف تصورم او نه تنها توجهی به حرف من نکرد بلکه ناراحت هم شـد و گفت که تو به من حسادت می کنی و نمی توانی ببینی با چنین فردی دوست شده ام و قرار است با هم ازدواج کنیم.

به این ترتیب دوستی ما تا حـدودی به هم خورد. مدتی از پرسـتو بی خبر بودم تا اینکه شـنیدم با رامبد نامزده کرده است. از این خبر واقعاً ناراحت شدم.

چنـد مـاهی از دوران نامزدی آنان می گـذشت که یک روز پرسـتو به من زنگ زد و کلی گریه کرد و بعـد هم گفت: «ای کاش به حرف های تو حداقل کمی توجه کرده بودم تا امروز این چنین بیچاره و بدبخت نمی شدم.»

مدتی طول کشید تا آرام گرفت و ادامه داد: «اوایل که تو این موضوع را گفتی من هم موضوع را به رامبد گفتم و او قسم خورد که معتاد نیست ولی چنـد بار تفریحی تریاک کشـیده است و بعد هم به من قول داد هرگز چنین کرای را نکند. من خوش باور هم قبول کردم و دیگر کاری به کارش نداشـتم تا اینکه او را از کارش بیکار کردنـد. می گفت که به خاطر دعوا با همکارش هر دو را بیرون کرده انـد اما واقعاً این طور نبود و ظاهراً به خاطر مصـرف مواد و عـدم کارآیی او را اخراج کرده بودند، البته این موضوع را من تازه متوجه شـده ام. بعد از بیکاری هر روز از من پول می خواست. البته همیشه می گفت به عنوان قرض و به محض پیدا کردن کار تمام طلب تو را پس خواهم داد. من هم تا جایی که پس انداز داشـتم به او کمک کردم و بعد هم که پس اندازم تمام شد، گفت: از پدر یا برادرت پول بگیر و به من قرض بـده. تا چنـد دفعه این کار را کردم، اما خیلی زود پدرم شک کرد که این پول ها را برای چه می گیرم. پدر و برادرم وقتی فهمیدند که موضوع از چه قرار است به شدت ناراحت شدند و به نامزدم کاملاً بدبین شدند.

نامزدم وقتی دیـد دیگر نمی توانـد با زبان خوش از من پول بگیرد تهدیدم کرد که اگر به او کمک نکنم او نیز مجبور خواهد شد به نـامزدی پایان دهـد و هر کس سـراغ کار خودش برود. این موضوع برای من خیلی وحشـتناک بود. چون وقتی به خواسـتگاریم آمد تقریباً همه اعضای خانواده مخالف این ازدواج بودنـد ولی وقتی تمایل و اصـرار مرا دیدنـد در مقابل خواسـته ام تسـلیم شدند و همه چیز را به خودم واگذار کردند و حالا اگر شکست می خردم واقعاً برایم غیر قابل تحمل بود. بنابراین با خواهش و تمنا از او خواستم که فرصتی دهد، شاید بتوانم از کسی برایش قرض کنم.

به زحمت توانسـتم از چنـد نفر از دوسـتان قـدیمی مبالغی را قرض کنم ولی او باز هم بیشتر می خواست که دیگر برایم امکان پـذیر نبود و به این ترتیب نامزدی ما را به هم زد. نمی دانی در آن هنگام چه وضـعیتی داشـتم. احساس می کردم دنیا برایم به آخر رسیده

است. اعضای خانواده ام چیزهایی به من می گفتند که حاضر بودم بمیرم ولی آنها را نشنوم.»

پرستو مجدداً گریه اش گرفت و من او را آرام کردم و گفتم: خب، این هم یک تجربه تلخ در زندگی توست. باز هم جای شکرش باقی است که عروسی نکرده بودی و بچه ای نداری چون آن وقت خیلی سخت تر بود.

از این جریان یکی ـ دو هفته ای گذشته بود که یک روز تلفن خانه ما زنگ زد. گوشی را برداشتم. صدای مردی از گوشی تلفن شنیده می شد که مرا می خواست. پرسیدم: شما؟!

وقتی اسم رامبد را شنیدم خشکم زد. با تعجب از او پرسیدم که شماره ما را از کجا آورده است!

او گفت که به جز شماره، چیزهای دیگری نیز در دست دارد که اگر با او همکاری نکنم آنها را به خانواده ام خواهد داد.

با ناباوری از او پرسیدم: مثلاً چه چیزی؟

جواب داد: مثلاً عکس!

بی اختیار به یاد عکسی که با پرستو گرفته بودم افتادم. آن عکس یادگاری پایان تحصیلات دوران دبیرستان بود که در خانه ما توسط یکی دیگر از دوستان گرفته شده بود.

تلفن را قطع کردم و در فکر فرو رفتم. اگر این عکس توسط او به دست خانواده ام می رسید، بدون شک به دردسر می افتادم.

به دوستم پرستو زنگ زدم و این بار من بودم که با گریه موضوع را برای او تعریف کردم. وقتی پرستو گفت که رامبد درست می گوید و تمام عکس ها را برداشته است می خواستم قبض روح شوم.

پرستو می گفت، رامبد نمی تواند غلطی بکند و نگران نباش، اما او که از وضعیت خانوادگی ما خبر نداشت و نم یدانست که والدینم به هیچ عنوان قبول نخواهند کرد من این عکس را به پرستو داده ام نه به رامبد.

واقعاً هر لحظه برایم به قدر یک سال گذشت تا اینکه رامبد مجدداً زنگ زد و گفت: «احتمالاً خوب فکرهایت را کرده ای و با دوستت هم تماس گرفته ای و او هم تأیید کرده که چه چیزهای مهمی پیش من داری. حالا اگر کاری را که از تو می خواهم انجام ندهی مطمئن باش خانواده ات را طوری در جریان خواهم گذاشت که برای تو بسیار گران تمام شود.»

با نگرانی بیشتر در حالی که صدایم می لرزید گفتم: چه کاری؟!

رامبد بلافاصله گفت: «پول می خواهم».

با نگرانی وصف ناپذیری گفتم: چقدر پول می خواهی؟ من که پولی ندارم به تو بدهم.

رامبد گفت: «به من ربطی ندارد. صد هزار تومان پول حاضر کن تا عکس را به خودت بدهم و الا...»

چند روزی در فکر بودم که به چه صورتی این پول را جور کنم، هرچه فکر می کردم کمتر به نتیجه می رسیدم تا اینکه تصمیم گرفتم گردنبندم را بفروشم و به خانواده ام هم بگویم از گردنم افتاده است.

این کار را کردم و پول را به رامبد دادم و عکس را از او گرفتم و نفس راحتی کشیدم. غافل از اینکه او باز هم به سراغ من خواهد آمد. دقیقاً یک ماه از پرداخت پول و دریافت عکسم گذشته بود که مجدداً به من زنگ زد و باز هم پول خواست. این بار کلی گریه کردم که دست از سرم بردارد ولی این حرف ها به گوش چنین فردی آشنا نبود و فقط خواسته اش را طلب می کرد.

خلاصه مجبور شدم به او بگویم هر غلطی می خواهی بکن. من عکس را از تو گرفته ام و عکس دیگری دست دوستم نداشته ام که تو بتوانی از آن سوء استفاده کنی و بر فرض اگر هم از این عکس کپی گرفته باشی باز هم اهمیتی ندارد چون اصل آن دست خودم است و منکر مابقی قضایا خواهم شد. رامبد وقتی جدیت مرا دید پوزخندی زد و گفت: «عکسی را برایت می فرستم. ببین و بعد نظرت را بگو».

وقتی عکس را دیدم باور کردنی نبود. عکسی که من با دوستم پرستو انداخته بودم کلی تغییر کرده بود و به جای پرستو پسری در

کنار من ایستاده بود. باور کنید با دیدن چنین عکسی چند روز شدیداً تب کردم. تلفن را از پریز کشیده بودم چرا که می ترسیدم مجدداً زنگ بزنند. نمی دانستم به چه شیوه ای این کار را کرده است ولی هرچه بود خانواده ام اگر چنین عکسی را می دیدند مرگم حتمی بود. واقعاً حتی راضی به مرگم بودم.

مجدداً به دوستم پرستو زنگ زدم. او هم مثل من گرفتار بود و رامبد چنین عکس هایی را هم برای او فرستاده بود. وقتی پرسیدم که آخر چنین عکس هایی چطور گرفته شده است، دوستم گفت این عکس ها با کامپیوتر مونتاژ می شود و مشکل اصلی در این است که قبل از هر توضیحی اذهان را تغییر می دهد و تا بخواهیم برای همه توضیح دهیم و آنها هم بپذیرند، آبرویمان رفته است. پس چاره ای جز جلب رضایتش برای حفظ آبرویمان نداریم.

به ناچار پذیرفتم و قرار شد نقشه های رامبد را مو به مو اجرا کنیم تا مشکلی برایمان به وجود نیاید.

اولین برنامه این بود که سر راه جوانان قرار بگیریم و سوار اتومبیل آنها شویم و در یک فرصت مناسب راننده را به دنبال خرید خوراکی بفرستیم و خودمان به بهانه گوش کردن به نوار در اتومبیل بنشینیم و آنگاه اتومبیل را به سرقت ببریم.

اوایل این کار خیلی سخت بود، اما به مرور بعد از سرقت یکی ـ دو اتومبیل تا حدودی برایمان عادی شد. البته ناگفته نماند که هر یک به تنهایی سوار یک اتومبیل مدل بالای تک سرنشین می شدیم و پس از چند دور که در خیابان می زدیم از راننده تقاضا می کردیم پشت فرمان بنشینیم که معمولاً قبول می کردند. این کار را برای این انجام می دادیم که دستمان به فرمان اتومبیل عادت کند و به محض به دست آوردن فرصت مناسب بتوانیم فرار کنیم.

دقیقاً ششمین خودرو را که به سرقت بردم، توسط گشت نیروی انتظامی مورد تعقیب قرار گرفتم و سرانجام در یک خیابان دستگیر و روانه زندان شدم.

بعد از دستگیری و اعتراف در زندان متوجه شدم که دوستم پرستو همدست نامزدش بوده و به همین شیوه چند نفر دیگر را نیز فریب داده و درواقع یک باند سرقت اتومبیل تشکیل داده بودند.

واقعاً نمی دانم چه می توانم بگویم که عمق تأسفم را بیان کرده باشم ولی هرچه هست پشیمانم که چرا حداقل در آن موقعیت حساس با کسی مشورت نکرده ام.

تحلیل روان شناسی این ماجرا:

از جمله عوامل زمینه ساز ارتکاب جرم و بزه را می توان دوستان نزدیک دانست. آنها با داشتن اطلاعات لازم از وضعیت زندگی و خصوصیات شخصیتی و فردی اقدام به طرح نقشه برای فریب و سوء استفاده از شخص می نمایند.

برای پیشگیری از سوء استفاده احتمالی نزدیکان باید به موارد زیر توجه داشت:

۱ـ در هنگام دوستی با کسی تمام اسرار زندگی خود را برای او بازگو نکنید و همیشه این احتمال را بدهید که شاید در آینده روابط شما تیره شود.

۲ـ در صورتی که دوست شما با افراد ناباب و فاقد صلاحیت در ارتباط است، سعی کنید به گونه ای او را متوجه خطارات احتمالی کنید و در صورتی که نمی توانید در دوست خود تأثیر بگذارید، به مرور از او فاصله بگیرید تا خطرات احتمالی متوجه شما نشود.

۳ـ وقتی از سوی کسی تهدید می شوید، به گونه ای نزدیکان خود (پدر و مادر) را از موضوع تهدید و افراد تهدید کننده مطلع کنید و از بیان واقعیت به والدین و نزدیکان آگاه و دلسوز خود هرگز نترسید. مطمئناً خطر اطلاع آنان از موضوع، به مراتب از خطر تهدید کننده کمتر خواهد بود.

۴ـ برقراری پیوند روحی و عاطفی عمیق بین والدین و فرزندان از اهمیت خاص برخوردار است. این پیوند سبب می شود که بسیاری از نیازهای روحی فرزندان در محیط خانواده برآورده شود و دچار کمبود محبت نخواهد شد. و هرگاه مشکل و گرفتاری خاصی

برای آنان به وجود بیاید، مطمئن هستند که والدین آگاه همراز، یار، یاور، غمخوار و مشاورشان خواهند بود و با اعتماد به نفس و به دور از هرگونه ترس و اضطراب حرفشان را با پدر و مادر مهربان در میان می گذارند و خود را در مقابل حوادث احتمالی بیمه می نمایند.

«عبرت»

دوستی با مردم دانا نکوستدشمن دانا به از نادان دوست

دشمن دانا بلندت می کندبر زمینت می زند نادان دوست

***

از رفیق نامناسب در جهانکن حذر تا از بلا یابی امان

همنشین بد تو را رسوا کندبلکه ایمان تو را یغما کند

وه چه خوش فرموده آن اهل طریقاین مثل در صحبت یار و رفیق

تا توانی کن حذر از یار بدیار بد، بدتر بود از مار بد

مار بد، تنها همی بر جان زندیار بد، بر جان و بر ایمان زند

«صفیر اصفهانی»

تشنه محبت

نمی دانم مشکلاتم از کجا شروع شد. راستش آنها را بیشتر مربوط به پدرم می دانم چرا که در دوران کودکیم همیشه در آرزوی توجه و محبت پدرم بودم، اما او به تنها چیزی که توجه نداشت همین نکته بود.

شاید هم پدرم واقعاً مقصر نبود چرا که همیشه تا دیروقت کار می کرد و آخر شب خسته به خانه می آمد و تازه آن وقت غرغر مادرم شروع می شد. پدرم بدون اینکه چیزی بگوید یا بخورد، داخل اتاق دیگری می شد و بعد از لحظاتی به خواب عمیقی فرو می رفت.

تنها چیزی که برای پدرم اهمیت داشت این بود که از صبح زود تا غروب آفتاب کار کند تا لقمه نانی داشته باشیم و محتاج دیگران نشویم.

این دوران به سرعت برق و باد گذشت و من که اولین فرزند خانواده بودم دیپلم گرفتم.

از همان سال های آخر تحصیل سر و کله خواستگاران جور واجور در خانه ما پیدا شد ولی والدینم ازدواجم را منوط به گرفتن دیپلم کرده بودند. البته یکی از علل چنین تصمیمی آماده نبودن جهیزیه ام بود و آنها می خواستند در فرصت باقی مانده تا حدودی لوازم مورد نیاز را تهیه کنند.

وقتی زحمات مضاعف پدرم را برای تهیه پول و خرید وسایل و تکمیل جهیزیه ام می دیدم به شدت از ازدواج و چنین رسومی متنفر می شدم.

به هر حال به توصیه مادرم تصمیم به ازدواج گرفتم و به یکی از خواستگاران که احساس می کردم از همه بهتر است پاسخ مثبت دادم.

در مدت کوتاهی مجلس عقد و عروسی برپا شد و به خانه بخت رفتم. شوهرم تازه از خدمت سربازی برگشته و در یک اداره دولتی مشغول کار بود. در خانه پدرش دو اتاق خالی برای سکونت وجود داشت، بنابراین در همانجا زندگی را شروع کردیم.

شروع زندگی مشترکمان با مشکلاتی همراه بود. بعضی وقت ها بین من و خواهران شوهرم که کوچکتر از من بودند درگیری لفظی

به وجود می آمد و بعضی وقت ها هم مادر شوهرم به طرفداری از آنها در درگیری ما دخالت می کرد، اما همیشه پدر شوهرم طرفدرای مرا می کرد و به طریقی به درگیری پایان می داد.

حقوق شوهرم خیلی کم بود و اصلاً امیدی به اینکه در آینده خودم صاحب زندگی شوم؛ نداشتم. همیشه فکر می کردم با وجود خانواده شوهرم هرگز خوشی را تجربه نخواهم کرد، اما بعدها دقیقاً عکس این موضوع به من ثابت شد و حالا متوجه شده ام اگر در طول دوران زندگیم خوشی داشته ام زمانی بوده است که در کنار خانواده شوهرم بوده ام.

شوهرم بعد از مدت کوتاهی از کار دولتی خسته شد و گفت: «با این حقوق همیشه گرسنه خواهیم بود، پس بهتر است تا جوان هستم فکری به حال زندگیم بکنم.»

او از شغل خود استعفاء داد و وارد کار آزاد شد. در ابتدا شغل های مختلفی را تجربه کرد و نهایتاً در کار ساخت و ساز مسکن ماند. شوهرم به شدت کار می کرد و روز به روز وضعیت زندگی ما بهتر و بهتر می شد تا اینکه آپارتمانی خریدیم و به آنجا کوچ کردیم.

اوایل به خاطر احتیاج مالی که داشتیم زود رفتن و دیر آمدن شوهر برای من قابل تحمل بود، اما به مروز که وضعیت مالی ما بهتر شد دیگر دوست نداشتم شوهرم سخت کار کند. بارها به او گفتم همین مقدار که داریم برای ما کافیست و دوست دارم تو بیشتر در کنار من و تنها دخترمان باشی، اما شوهرم همیشه می گفت: «تا جوان هستم باید شدیداً کار کنم و الا فرصت را از دست خواهم داد و از بقیه عقب خواهم ماند.»

هرچه به او می گفتم وضع ما خیلی خوب است و اگر کمتر هم کار کنی وضع ما همچنان خوب خواهد ماند، اصلاً توجهی نمی کرد.

به تنها چیزی که نیاز داشتم یک همدم بود نه پول زیاد، اما افسوس که هرچه پول بیشتر می شد از وجود همسرم دورتر می شدم. به یاد روزهای اول ازدواجم می افتادم که او بعد از ساعت اداری به خانه می آمد و غروب که می شد با هم با مورتور سیکلتی نه چندان مرتب، توی خیابان های شلوغ تهران گشت می زدیم و چقدر به ما خوش می گذشت. چقدر با هم می نشستیم و حرف می زدیم و می خندیدیم، اما افسوس حالا با داشتن خانه ای مرتب و شیک و خودرو گران قیمت لحظه ای خوش نبودیم. شوهرم همیشه خسته به خانه می آمد و همین که شام می خورد بلافاصله می خوابید. بارها به او می گفتم، آخر من هم آدم هستم. از صبح تا شب در خانه تنها هستم و منتظر آمدنت می مانم تا کلمه ای با هم صحبت کنیم اما دریغ از کلمه ای، همیشه شوهرم با پرخاشگری جواب حرف هایم را می داد به طوری که دیگر جرأت چنین اعتراضی را نداشتم.

به شعر پناه بردم. در خلوت خودم شعر می گفتم و گاهی آن را سر سفره شام برای شوهرم می خواندم، اما او هیچ عکس العملی نشان نمی داد. شیوه های دیگر نیز کارساز نبود. انگار او اصلاً متوجه تغییرات نمی شد. بعد از مدتی من نیز بی تفاوت شدم. سعی کردم به او فکر نکنم و خودم را سرگرم کنم، اما این کار برایم بسیار سخت بود. نمی توانستم او را نادیده بگیرم. دوست داشتم شوهرم تغییر کند و باز هم مثل سال های اول زندگی باشد. باور کنید راضی بودم باز هم به خانه پدریش برگردیم و همان زندگی با همان امکانات را داشته باشیم اما شوهرم به افکار من می خندید و می گفت: «تو خیلی رؤیایی هستی.»

روز به روز احساس فاصله بیشتری با شوهرم می کردم. در این اوضاع و احوال با تماس های مکرر یک مزاحم تلفنی به فکر افتادم با او صحبت کنم. احساسم این بود که او نیز تنهاست و به دنبال گوشی برای شنیدن حرف هایش می گردد.

دایم با خودم درگیر بودم. گاهی می گفتم چه اشکالی دارد؟ چند کلمه حرف که گناه نیست، بعد به خودم می گفتم، نه خیانت است. سرانجام پس از چند روز کشمکش با خودم گوشی را برداشتم و همچون گذشته بلافاصله قطع نکردم.

تمام بدنم می لرزید. مرد غریبه که بارها صدای او را شنیده بودم و می دانستم مزاحم است از آن سوی سیم شروع به صحبت کرد.

فقط گوش می کردم. به مرور به زنگ زدن او عادت کردم. اگر روزی در ساعت همیشگی زنگ نمی زد، کلافه بودم و نگران. به تدریج من هم به سؤالات او پاسخ های کوتاهی می دادم و بدین ترتیب قدم به راهی گذاشتم که سرانجامی جز آبروریزی و زندان نمی توانست داشته باشد.

چند ماهی از صحبت کردن ما می گذشت. روزهای اول وقتی به شوهرم نگاه می کردم از خودم خجالت می کشیدم، اما به مرور شیطان بر من غلبه کرد تا اینکه آن مرد که شهریار نام داشت، پیشنهاد کرد همدیگر را حضوری ببینیم. تقریباً به او اعتماد پیدا کرده بودم، ولی این کار برایم فوق العاده سخت و ناگوار بود. او به اشکال مختلف مرا تشویق می کرد حداقل برای یک بار هم که شده در خیابان همدیگر را ببینیم.

برای اولین و آخرین بار قرار شد او در مسیر فروشگاهی قرار گیرد که غالباً از آنجا خرید می کردم و به این ترتیب با مشخصاتی که از هم داشتیم، همدیگر را از دور ببینیم.

در روز و ساعت مقرر به فروشگاه رفتم، اما او را در مسیر و مکان مورد نظر ندیدم. بعد از خرید به خانه برگشتم. شهریار زنگ زد و کلی از من تعریف کرد. تعجب کردم که چطور من او را ندیده ام ولی او مرا دیده است. بعد گفت، نگران بودم که کسی حرف های ما را شنیده باشد و در واقع تله گذاشته باشد و هر دو دستگیر شویم، به همین دلیل من در مکان دیگر به شکل دیگری ایستاده بودم. بعد از این جریان او دایماً از من تعریف می کرد و این تعریف کردن نیز برایم فوق العاده جذاب بود. شدیداً مشتاق دیدار او بودم. دلم می خواست ببینم او چه شکلی است، بنابراین پیشنهاد دوم او را که حدوداً یک ماه بعد بود، پذیرفتم و این بار قرار شد سوار اتومبیل او شوم و کمی از نزدیک صحبت کنیم. احساس خوبی نداشتم. وقتی می خواستم سوار شوم، در عقب را قفل کرده بود و از من خواست جلو بنشینم. از ترس اینکه عابران متوجه جریان شوند جلو نشستم، اما نفسم از ترس بالا نمی آمد. او گفت که نگران نباشم، کسی متوجه نخواهد شد، اما من فوق العاده می ترسیدم. احساس می کردم تمام مردم به من نگاه می کنند. با عبور از یکی ـ دو خیابان از او خواستم که بایستد و مرا پیاده کند و او نیز این کار را کرد. وقتی به خانه برگشتم زنگ زد و کلی به من خندید و گفت واقعاً که تا به حال دختری اینقدر ترسو ندیده بودم.

البته ناگفته نماند که من به او گفته بودم هنوز ازدواج نکرده ام چون می دانستم اگر بداند شوهر دارم حتماً مرا رها خواهد کرد.

به هر حال چند روزی مرا دلداری داد تا اینکه باز هم از من خواست به اتفاق گشتی در خیابان بزنیم. برای من هم دیدار او جالب شده بود و به همین علت علی رغم ترس زیاد قبول کردم و برای سومین بار او را دیدم. این بار کمی بهتر بودم، ولی باز هم می ترسیدم.

فکر می کنم حدوداً یک ساعت بعد بود که ناگهان اتومبیلی جلو ما پیچید و محکم ترمز کرد و ما شدیداً به او خوردیم. هنوز گیج صحنه تصادف بودم که مردی در سمت راننده را باز کرد و با وسیله ای که در دست داشت محکم به سر و صورت شهریار کوبید و او بیهوش شد. وقتی کمی دقت کردم، شوهرم را دیدم که با عصبانیت به سمت من می آمد. وقتی به هوش آمدم که روی تخت بیمارستان بودم. بعد از بهبودی مرا به نیروی انتظامی بردند و بازداشت کردند. شوهرم در آنجا به من گفت: «چرا؟ چی کم داشتی؟» هنوز حرفش تمام نشده بود که در جوابش گفتم: «محبت و توجه، چیزی که تو هرگز به من ندادی».

مطمئناً اشتباه کرده ام، اما من راه درست را نمی شناختم و به کسی هم نگفتم که مرا راهنمایی کند و بگوید این راه کسب محبت و توجه نیست. وقتی به خودم آمدم که زندگیم را از دست داده بودم. حالا من به کسانی که این مطالب را می خوانند می گویم قبل از هر کاری و تصمیمی حداقل به افراد آگاه، دلسوز و خداشناس مشورت کنند تا چنین سرانجامی نداشته باشند.

تحلیل روان شناسی این ماجرا:

چرا باید زن و شوهری کم با هم تفاهم داشته اند، پس از مدتی در زندگی مشترک به عدم تفاهم برسند؟

باید بدانیم همه انسان ها فطرتاً نیازمند توجه، تکریم و محبت اند. هر انسانی ذاتاً محبت پذیر و قهرستیز، تشویق پذیر و تنبیه گریز، تکریم پذیر و تحقیر گریز، آرامش خواه و امنیت طلب، دوستدار موفقیت و گریزان از شکست و ناکامی و دوستدار مهربانی و صمیمیت می باشد. همه انسان ها دوست دارند با آنها صمیمانه، صادقانه، شفیقانه و حکیمانه صحبت نمایند.

متأسفانه در این ماجرا خواندیم، دختری که در خانه پدرش به خاطر عدم تفاهم بین والدین و زحمات شبانه روزی پدر، تشنه محبت واقعی آنها بود، پس از ازدواج نیز مورد تحقیر و سرزنش خانواده شوهر قرار گرفته است و پس از اینکه صاحب خانه شخصی می شوند، شوهر او فقط دنبال مسایل مادی و تجملات بوده، غافل از اینکه زن و شوهر ـ در کانون خانواده ـ نیاز به محبت، انس و الفت با هم دارند. زن نیاز به شوهری امین، یار، یاور، غمخوار، مهربان و دلسوز دارد تا با او انس بگیرد و درد دل کند و رازهایش را با او درمیان بگذارد و بدین وسیله آسودگی و آرامش خاطر پیدا کند. زن به شوهری صمیمی و مطمئن نیاز دارد تا مودت های خالصانه اش را نثار او کند و او هم از ابراز عشق، مهر و محبت نسبت به وی دریغ نورزد.

این نیاز روحی را با غذا، ثروت، لباس، ماشین، خانه مجلل و... نمی توان اشباع کرد.

مرد باید علاوه بر مرتفع نمودن نیازهای اقتصادی خانواده، توجه اساسی به نیاز محبت و انس و الفت زن نیز داشته باشد و در صورتی که این نیاز، ـ «محبت» ـ توسط همسر و پدر خانواده تأمین نگردد، خانواده آسیب پذیر خواهد شد. درواقع این شرایط ـ «عدم محبت» ـ همچون شرایط فردی می باشد که از نظر جسمی ضعیف بوده و بدن او مستعد ابتلا به انواع ویروس ها و میکروب ها خواهد بود.

بهتر است زوجین قانع باشند و با تلاش و کوشش مرد برای تأمین امور زندگی، پس از رسیدن به یک زندگی تقریباً مناسب، به حداقل راحتی بیاندیشند نه به حداکثر آن. درواقع جمع آوری مال و اموال همچون نوشیدن آب شور دریا می باشد که هرچه بیشتر نوشیده شود، تشنگی و عطش بیشتر خواهد شد.

دو خط موازی

باد نسبتاً سردی می وزید. غروب نزدیک بود. آدم ها پا تند کرده بودند تا زودتر به خانه برسند. نگاهی به ساعتم انداختم. حدود پنج بعد از ظهر بود. کاش می توانستم در روزهای سرد زمستان که هوا زود تاریک می شد، زودتر به خانه برگردم، اما رئیس شرکت موافقت نمی کرد. حقوقی که می گرفتم اگرچه قابل توجه نبود، می توانست کمک خرجی برای زندگیمان باشد. بیچاره مادرم صبح تا غروب زحمت می کشید و کار می کرد تا لقمه نانی پیدا کند.

هرچند لحظه یک بار ماشین ها برایم بوق می زدند یا چراغشان را روشن می کردند. دوست نداشتم سوار شوم، دلم می خواست کمی پیاده روی کنم. می دانستم مادرم از دیر کردن من نگران می شود، اما احتیاج به خلوت داشتم و این خلوت در خانه فراهم نمی شد. چهار بچه قد و نیم قد در آن اتاق محقر کمتر می گذاشتند توی حال خودم باشم. بیست و یک ساله بودم، اما احساس می کردم یک عمر زندگی کرده ام، به قدر یک قرن شاید به خاطر سختی ها و مشکلات بود، شاید هم به خاطر نداشتن پدر، دو ساله بودم که در یک تصادف کشته شد. چیزی از او به خاطر ندارم. من کوچکتر از آن بودم که بدانم مرگ چیست. آن روزها در شهرستان زندگی می کردیم و مادرم بعد از مدتی مجبور شد بار سفر ببندد و مرا بردارد و به تهران بیاید.

زندگی در تهران برای یک زن جوان و یک دختر دو ساله سخت بود. مادر چند سال این سختی را تحمل کرد و بعد به یکی از خواستگارهایش جواب مثبت داد. آقا جواد توسط یکی از بستگان به مادر معرفی شد. قبلاً ازدواج کرده بود و شش تا بچه داشت. زن و بچه هایش در شهرستان زندگی می کردند و از ازدواج او با مادر بی خبر بودند. بعداً فهمیدیم که معتاد است و در کار خرید و فروش مواد مخدر می باشد.

مادر از او صاحب چهار بچه شده بود که خبر آوردند او را دستگیر کرده و به زندان انداخته اند.

من تـازه دیپلم گرفته بودم. مـادرم تأخیر را جایز نـدانست و از آقا جواد طلاق گرفت. حالا یک خانواده شـش نفری بودیم و من که درس و مشـقم خوب بود، در دانشـگاه پـذیرفته شدم. مادر تلاشـش را بیشتر کرد تا من به تحصـیلات عالیه ام ادامه بدهم. دلم خون بود. چطور می توانستم دست های ترک خورده مادر و قامت خمیده و چهره رنج کشیده اش را ببینم و راحت درس بخوانم.

ـ مادر من می خواهم کار کنم...

ـ نه، دخترم. درست را بخوان. دلم می خواهد لیسانس بگیری و برای خودت کسی بشوی.

ـ اما این طوری اعصابم داغان است. وجدانم ناراحت است. این همه کار کردن برای شما ضرر دارد.

ـ غصه مرا نخور! اگر تو به جایی برسی من از این همه کار کردن پشیمان نمی شوم.

مادر سـخت کار می کرد و نان بخور و نمیری به خانه می آورد تا من و برادران ناتنی ام گرسنه نمانیم. او گوهری بود که قدرش را به خوبی می دانسـتم. آقا جواد اگرچه قبل از جـدایی به عنوان پـدر و سـرپرست من محسوب می شـد، اما حضورش مایه عـذاب من بود. او بیشتر وقت هـا در شهرسـتان بود و هرچنـد هفته یک بار به ما سـر می زد و خرجی کمی می داد و می رفت. در همان حضور کوتاه هم حوصله مرا نداشت و به کوچکترین بهانه ای به شدت مرا کتک می زد.

وقتی به آن سال های سیاه فکر می کنم تنم می لرزد.

صـدای بوق ممتـد یک پیکان سـفید رنگ مرا به خود آورد. راننـده که جوانی بیست و پنج ساله به نظر می رسـید، رو به من کرد و گفت:

ـ خانم، حواست کجاست؟ نزدیک بود کار دستم بدهی...

لحنش مؤدبانه بود. سرم را به طرف پنجره ماشین آوردم و شرمنده گفتم:

ـ معذرت می خواهم، حواسم نبود. حق با شماست.

نمی دانم چه چیزی باعث شد که بگوید:

ـ لطفاً سوار شوید. من شما را تا هر کجا که بخواهید می رسانم. مثل اینکه حالتان خوب نیست.

شایـد صـدای غمگین و لرزانم و شایـد هم اشک هایم که روی گونه هایم غلتیـده بود، او را به این نتیجه رسانـده بود، بعـد از کمی تردید و این پا و آن پا سوار شدم. اگر با کسـی درد دل می کردم، بد نبود، روی صـندلی عقب نشسـتم و باز رفتم توی فکر. دوست داشـتم سؤالی کند تا سـفره دلم را باز کنم، اما سکوت کرده بود و چیزی نمی پرسید. خواست سیگاری روشن کند، اما از توی آینه نگاهی به من کرد و گویا پشیمان شد، چون دوباره آن را توی پاکت گذاشت. جوان مؤدبی بود.

ای کاش رئیس شـرکتی که در آن کار می کردم، مثل او فهمیده و مؤدب بود. اصـلاً دلم نمی خواست در آنجا کار کنم، اما مجبور بودم. موقعیت خوبی در آن شرکت نداشتم، اما چاره چه بود؟ باید کار می کردم تا بتوانم از پس مخارج تحصیل در دانشگاه برآیم. مـادرم نمی توانست به تنهـایی هزینه کتـاب و ایـاب و ذهـاب و دیگر چیزهـا را بپردازد و به همین خاطر وقتی به او اصـرار کردم که اجازه بدهد کاری برای خودم دست و پا کنم، به ناچار پذیرفت.

ـ من اسمم علیرضاست. کارمندم و بیست و پنج سال دارم...

رشته افکارم پاره شد. با دستپاچگی پرسیدم:

ـ شما چیزی گفتید؟

خندید و گفت:

ـ گویا حسابی توی فکر بودید. گفتم من اسمم علیرضاست. چرا اینقدر گرفته و ناراحتید؟

ـ نمی دانم گلیم بخت کسی را وقتی سیاه ببافند، سرنوشتش بهتر از این نمی شود.

و بعد سفره دلم را پیشش پهن کردم و همه چیز را برای او گفتم. وقتی حرف هایم تمام شد، صورتم از اشک خیس بود. از آینه نگاهی به من انداخت و گفت:

ـ یعنی واقعاً اینقدر به سختی زندگی می کنید؟

ـ تصورش هم مشکل است نه؟ ولی من بارها شاهد بوده ام که مادرم و برادرهای کوچکم گرسنه سر به بالش گذاشته اند. من فقر را با همه وجودم احساس کرده ام.

نزدیک خانه مان از ماشین پیاده شدم. علیرضا شماره تلفن شرکتم را از من گرفت که در اولین فرصت به من زنگ بزند. می گفت شاید بتواند کار بهتری برایم پیدا کند.

دو ـ سه روز بعد علیرضا به شرکتم زنگ زد:

ـ سارا خانم، حالتان خوب است؟

ـ شما؟

ـ من علیرضا هستم. می خواهم شما را ببینم.

اگرچه به درستی نمی شناختمش، ته دلم روشن بود و دوست داشتم به او اعتماد کنم، بنابراین آدرس پارکی را که در نزدیکی خانه مان بود، دادم و قرار شد فردا بعد از ظهر یکدیگر را ببینیم. در آن دیدار او به من گفت:

ـ دوست دارم به شما و خانواده تان کمک کنم. البته اگر موافق باشید دوست دارم اول خانه و خانواده تان را ببینم.

ـ چرا می خواهید به ما کمک کنید؟

ـ برای اینکه شما فکر نکنید همه آدم ها بد هستند. برای اینکه به قول حافظ «در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست.»

روشن، واضح و صریح حرف می زد. آدم پیچیده ای نبود. در لحنش صداقت و صمیمیت خاصی وجود داشت. قبلاً با مادرم درباره او حرف زده بودم، بنابراین از همانجا قدم زنان به خانه رفتیم. خانه که نه، یک اتاق کوچک و یک آشپزخانه خیلی کوچک با حیاطی که چند متر بیشتر نبود. وقتی وضعیت زندگی ما را دید، متأثر شد و قول داد که حتماً کمکمان کند.

از آن پس هر هفته مقداری پول به ما می داد و بعضی از وسایل ضروری زندگی مثل تلویزیون و ماشین رختشویی را برایمان خرید. سپس از من خواست که دیگر به آن شرکت نروم و فقط درس بخوانم. باورم نمی شد که در این روزگار کسی مثل او مهربان و خوش قلب وجود داشته باشد. کم کم زندگیمان سامان گرفت. مادرم روز و شب او را دعا می کرد و می گفت:

ـ او را خدا به کمکمان فرستاده است.

روزها گذشت و من و علیرضا سخت به هم علاقه مند شدیم. درسم که تمام شد، علیرضا گفت:

ـ سارا، حالا که درست تمام شده است، دوست دارم حرف دلم را بزنم.

دلم لرزید. رنگم سرخ شد. سرم را پایین انداختم و در حالی که آسفالت خیابان را نگاه می کردم، گفتم:

ـ حرف دلت را بگو!

لبخندی زد و بی مقدمه گفت:

ـ دوست دارم با تو ازدواج کنم. اگر مادرت اجازه بدهد به خواستگاریت می آیم.

ـ مادرم... مادرم... اما...

نمی دانستم چه بگویم. انتظار این عکس العمل را نداشت. خیلی تعجب کرد. حتماً توقع داشت بلافاصله موافقتم را اعلام کنم، اما باید قبل از هر پاسخی مادرم را در جریان می گذاشتم.

ـ مادر، علیرضا امروز از من خواستگاری کرد... و اجازه خواست که رسماً به خواستگاریم بیاید.

مادر خیره نگاهم کرد و گفت:

ـ چه می گویی دختر؟ امکان ندارد.

منظورش را می فهمیدم، اما جواب دلم را باید چه می دادم؟

ـ مادر، من هم او را دوست دارم.

ـ دخترم، سارای گلم، من مطمئنم اگر حقیقت را به او بگویی خود را عقب می کشد...

ـ اگر خود را عقب نکشید چه؟

مادر دستی به موهایم کشید و گفت:

ـ حتماً خانواده اش او را پشیمان خواهند کرد. اصلاً شوخی نیست. شما با این اختلاف نمی توانید زندگی آرامی داشته باشید و مسلماً در آینده، بحث و جدل خواهید داشت. حقیقت را به علیرضا بگو!

و من حقیقت را به علیرضا گفتم:

ـ من هم دوستت دارم، اما... ما هرگز نمی توانیم با هم ازدواج کنیم.

در حالی که چشم هایش از تعجب گرد شده بود، گفت:

ـ چرا؟

صدایش به ناله بیشتر شبیه بود. دلم برایش سوخت. اشک در چشمانم حلقه زد. گفتم:

ـ مذهب من و تو یکی نیست. قبلاً باید این موضوع را به تو می گفتم...

ـ خب نباشد. به هر حال هر دو مسلمانیم.

اشک هایم را پاک کردم و گفتم:

ـ خانواده من روی این مسأله خیلی تعصب دارند. تازه مطمئنم که خانواده تو هم موافقت نخواهند کرد.

ـ من موافقت آنها را جلب می کنم. تو خانواده خودت را راضی کن!

اما بعد از چند ماه نه او توانست خانواده اش را راضی کند و نه من. یک روز به او گفتم:

ـ تلاش ما بی فایده است. من و تو مثل دو خط موازی هستیم که هیچ گاه به یکدیگر نمی رسیم.

ـ متأسفانه حق با توست سارا! خانواده ام به شدت اصرار دارند که من با یکی از دختران فامیل ازدواج کنم. آنها می خواهند با این کار تو را برای همیشه از زندگی ام بیرون کنند.

***

احتمالاً علیرضا تا چند ماه دیگر ازدواج خواهد کرد. دلم از رفتن او به درد می آید. دلم برای و و مهربانی ها و جوانمردی اش تنگ می شود، اما مگر او می تواند همه عمرش را وقف من و خانواده ام کند؟

با رفتن او من و مادرم و بچه ها بی سرپناه و بی تکیه گاه می شویم. شاید بچه ها باز هم گرسنه بمانند و سختی بکشند و من و مادر دوباره مجبور شویم که صبح تا غروب با چندرغاز حقوق کار کنیم تا شکممان سیر شود و خرج تحصیل برادرهایم را در بیاوریم. شاید مادر هرگز مثل این چند وقت که علیرضا به ما کمک می کرد، راحت نباشد. شاید دلم خیلی بشکند. شاید صاحبخانه ما را بیرون کند، اما در پس این شایدها خوشبختی علیرضا بیش از همه چیز برایم اهمیت دارد. حالا که سرنوشت راه من و او را بدون اینکه خودمان بخواهیم از هم جدا کرده است، دوست دارم او به اوج سعادت برسد. پدرم که هرگز او را از نزدیک ندیده ام، چند ماه قبل خوشحال و خندان به خوابم آمده بود. او در باغ بزرگی قدم می زد. باور کنید او هم علیرضا را می شناسد و از او راضی

است. کسی که دلش دریاست و دل های رنجور و مصیبت زده ما را شاد کرد.

تحلیل روان شناسی این ماجرا:

نکـات مهم و برجسته ای در این سـرگذشت وجود داشت که پرداختن به همه آنهـا در این مجال انـدک میسر نیست و فقط به چند نکته بسنده می کنیم که عبارتند از:

۱ـ یک دختر جوان ـ هرچند مشـکلات عاطفی و اقتصادی داشته باشد ـ نباید سادگی کند و سفره دلش را پیش همه کس باز کند و دل به دیگران بسپارد.

۲ـ یک پسـر جوان نبایـد ـ هرچند با نیت پاک ـ با دختر جوان نامحرمی و خانواده او ارتباط عاطفی برقرار کند و با ترحم و دلسوزی بیش از حد، خود و دیگری را دچار مشکلاتی نماید.

۳ـ وقتی امکان ازدواج دختر و پسـری ـ به هر دلیل ـ وجود نـدارد چرا آنها باید اینقدر به آشـنایی و ارتباط خود ادامه بدهند؟ مسـلماً این تداوم آشنایی، دلبستگی ها و پیوستگی های احساسی و عاطفی فراوانی بین آنها ایجاد خواهد کرد که گسستن آنها دشوار است و در صورت گسسـته شـدن به هر دو طرف صـدمات روحی زیادی وارد خواهد آمد. دل سپردن به کسـی بسیار مهم است، بنابراین قبل از اینکه چنین اتفاقی بیفتد باید دید آیا امکان پیوند و ازدواج وجود دارد یا نه؟

۴ـ هرگز در ازدواج و گزینش همسـر نبایـد بـا نگرش ترحم وارد قضـیه شـد، زیرا ممکن است در کوتـاه مـدت بین زوجین مشـکلی ایجاد نشود، اما در دراز مدت آنها دچار مشکلات، اختلافات و حتی جدایی ها و... خواهند شد.

۵ـ بهتر است جوانـان عزیز و گرانقـدر، قبل از هر تصـمیم و اقـدامی درباره گزینش همسـر، با والـدین مهربان و دلسوز خود مشورت نمایند و از تجربیات و آگاهی های آنان استفاده نمایند.

پیراهن رؤیایی عروسی

اصـلاً باورم نمی شـد که بعـد از آن همه سال انتظار و قول و قرار، بهنام و خانواده اش چنین بلایی سـر من بیاورنـد و اینقـدر راحت روی حرفشان پا بگذارنـد. پنج سال انتظار کم نبود. اما بیشتر از آن، عمری بود که از نوجوانی در خیال بهنام گذشـته بود. مینا خانم، دوست صـمیمی مادرم، همیشه اسم برادرش را توی گوشم می خواند و با مامان در مورد آینده مشترک ما و فامیل شدن دو خانواده حرف می زد و من هم که دختر ساده ای بودم و منتهای آرزویم را داشـتن خانه و همسـر می دانسـتم با شـنیدن این حرف ها پیراهن رؤیایی عروسـی را می دوختم و به تن می کردم و در مجسـی که بیش از صـدها بار در ذهنم پرورده بودم، با افتخار و شادمانی قدم برمی داشـتم. امـا این فقط، رؤیا بود. رؤیایی که پس از گرفتن دیپلم و آوردن حلقه نشان از طرف خانواده بهنام واقعی تر به نظر می آمد. حلقه را مینا و مادرش از طرف بهنام دسـتم کردند تا به اصـطلاح به موضوع حالتی رسمی بدهند و نگذارند عروس از دستشان برود. آن موقع، بهنـام برای گذرانـدن یـک دوره دو سـاله به ژاپن رفته بـود. به من گفتنـد که او راضـی است و از خـدا می خواهد همسـری سـر به زیر و کـدبانو مثـل من داشـته باشـد. من هم که نگاه های زیر زیرکی و جمله های متفاوت بهنام را شـنیده بودم، اور کردم. آخر بهنام تنها پسـری بود که از درس و وضـعم می پرسـید، برایم کتاب های مختلف می آورد و همه جوره هوایم را داشت.

خیال می کردم همین ها برای شروع یک زندگی ککافی است. ولی اشتباه کردم و پدر و مادرم نیز به این اشتباه صحه گذاشتند.

فامیل بهنام گفتنـد دو سال باقیمانده تا عروسـی را با کلاس آشپزی و شـیرینی پزی بگذران و من هم مثل یک بچه حرف گوش کن پـذیرفتم. هر هفته چند جور غذا و دسر تازه یاد می گرفتم و بهترین شان را برای حاجیه خانم، مادر بهنام، می بردم. او هم در عوض مهربانی اش را بر سرم می ریخت. به افتخارم مهمانی می داد. مرا با خودش به جشن ها و عروسی ها می برد و رفتارم را تصحیح می کرد تـا مثل یک خانم کامل با دیگران برخورد کنم. خب، درواقع مادرم هیـچ وقت فرصت این چیزها را نـداشت. زنـدگی پرشـتاب

کارمندی این امکان را از او گرفته بود و حالا حاجیه خانم برایم مادری می کرد و ندانسته هایم را یادم می داد. بهنام هم گهگاهی نامه می نوشت و توی نامه هایش به من هم اشاره می کرد. در سالگرد تولدم یا نوروز نیز نامه های مفصل و هدیه های قشنگ او به دستم می رسیدند.

بعد از پایان دوره، بهنام برگشت و قضیه ازدواج ما به طور جدی مطرح شد. اما با غیبت ناگهانی بهنام و رفتن به یکی از بد آب و هواترین مناطق کشور، همه چیز معلق ماند. می گفتند: بهنام رفته تا پول جمع کند و برگردد. اما من احساس می کردم که این رفتن با دفعات قبل فرق دارد. نه نامه ای، نه خبری و نه تلفنی. ارتباط او با خانواده خودش هم کاملاً محدود و یک طرفه ود و مینا خانم که نمی خواست ناراحتی مرا ببیند همیشه می گفت: پسرها در آستانه ازدواج مسؤولیت می ترسند و یکباره جا خالی می دهند. اما مثل کفتر جَلد، خیلی زود بر می گردند و روی بام خانه عروس می نشینند و تکان نمی خورند. آنها گفتند و ما باور کردیم و نپرسیدیم و نخواستیم بفهمیم که دلیل رفتار عجیب بهنام چیست؟ سرگرم و دلم خوش بود. وسایل جهیزیه ام را می خریدم. خانه مان را مثل دسته گل تمیز می کردم و به همراه مادرم بهترین مهمانی ها را برای فامیل بهنام می گرفتم. اسم بهنام بدجوری کنار اسم من نشسته بود. آنقدر که هیچ کس جرأت نمی کرد قدم پیش بگذارد. از دید خودم و همه من یک دختر نامزد شده بودم که بادی به او، هرچند بی تفاوت و بی وفا، وفادار می ماندم.

سکته ناگهانی مادر و فوت سریعش نقطه عطف زندگی من شد. من ماندم و پدر و دلسوزی های اطرافیان. خانواده بهنام لحظه ای تنهایمان نمی گذاشتند و خودش هم که برای شرکت در مراسم به تهران آمده بود، سعی داشت بیشتر از همیشه با من مهربان باشد و من در اوج غم، دلم به او خوش بود و حضورش. اما او باز هم رفت و مینا وعده داد که پس از مراسم سالگرد باز می گردد و مرا با خود می برد. پدر چندان راضی نبود و دور شدن و زندگی در غربت را نمی پسندید. اما در مقابل اشتیاق من و انگشتری که حتی لحظه ای از خودم دور نمی کردم، هیچ نمی گفت.

رفت و آمد مینا خانم به خانه مان بیشتر شده بود و حرف ها جدی تر. دیگر دنبال آرایشگاه و مزون لباس عروس می گشتیم و هر وقت حوصله داشتیم، لوکس فروشی ها را برای پیدا کردن آینه و شمعدان مناسب زیر پا می گذاشتیم و هر بار، جای مادر را خالی می کردیم.

دو روز مانده به سال مامان، بهنام آمد. اما نه برای دیدن من و پدر که چشم به راهش بودیم. پیغامی به همراه داشت و عکس دختری را که می خواست به عقد خود درآورد. این طور که می گفتند حاجیه خانم و مینا زیر بار نمی رفته اند. اما دست آخر وقتی بهنام وسایلش را جمع کرده تا به هتل برود، راضی شدند و...

دنیا برایم تمام شده بود. وضع روحی ام خیلی خراب بود. آنقدر که پدر تنها چاره را در زیارت دید و به هر مکافاتی بود برایم بلیط هواپیما تهیه کرد و مرا به مشهد فرستاد. مستقیم از فرودگاه به حرم رفتم و دل سیر گریستم. به خاطر همه چیزهایی که دیگر نمی توانستم داشته باشم یا بهتر بگویم از اول نداشتم. به خاطر مادرم که از دست داده و عمری که تلف کرده بودم. موقع بازگشت از صحن پنجره فولاد برگشتم. جایی که بیماران را به امید شفا به ضریح فولادین بسته بودند. همانجا روی زمین نشستم و همپای آنها دعا کردم. برای سلامتی همه شان ـ بعد به امام رضا گفتم: آقاجان، غلط کردم. من از تو هیچ چیزی نمی خواهم. تو را به بزرگی ات اینها را ناامید برنگردان و فقط دل مرا سیاه نکن تا بنده خوب خدا باشم.

نمی دانید چقدر سبک شدم. انگار آقا دل بیمار مرا هم شفا داد.

تحیلی روان شناسی این ماجرا:

ازدواج و انتخاب همسر باید دارای مجموعه ای از اهداف انسانی و مقدس باشد که در سایه آن مسأله بقای نوع بشر و طهارت آن و کمال و سعادت و آرامش آدمی در سایه مودتی خالصانه تأمین گردد.

دختر و پسری که می خواهند فردی را به عنوان همسر انتخاب کنند باید شناخت کامل و همه جانبه از او داشته باشند. هر اندازه دختر و پسر از نظر ویژگی های گوناگون به همدیگر نزدیکتر باشند، ترکیب آن دو در زندگی زناشویی استوارتر و عمیق تر خواهند بود. باید توجه داشت تا مادامی که بین پسر و دختر صیغه عقد شرعی و قانونی صورت نگرفته، آنان هیچگونه حقوق و تعهدات و مسؤولیتی از نظر شرع مقدس و قانون در مقابل همدیگر پیدا نمی کنند و بسیار نیکو و بجاست که پس از مراسم خواستگاری رسمی، بین پسر و دختر عقد شرعی و قانونی جاری شود و بهترین فاصله بین عقد و عروسی ۵ الی ۶ ماه می باشد و بیشتر از آن مناسب نمی باشد مگر در موارد خاص مانند ادامه تحصیلات، سربازی و... که با توافق طرفین این فاصله تعیین می گردد. (۱)

متأسفانه در این ماجرا خواندیم که بدون اینکه بین پسر و دختر صیغه عقد شرعی و قانونی صورت گیرد، نامزدی آنها چندین سال طول کشید و سرانجام بهنام به هر دلیل از گزینش خود منصرف شد و خانواده دختر جز پشیمانی، ناراحتی، افسردگی و... کار دیگری نمی توانستند انجام دهند.

(۱) جهت مطالعه بیشتر در این زمینه می توانید به کتاب «راهنمای ازدواج» از همین مؤلف مراجعه نمایید.

خاک سیاه

مادرم چایی را دم کرد و گفت:

ـ منیره، راستی راستی که شانس آوردی ها، ابراهیم پسر خیلی خوبی است. ان شاء الله که خوشبخت بشوید.

دل دل کردم که پیغام ابراهیم را به مادر بگویم یا نه، سرانجام با کلی مقدمه چینی گفتم:

ـ ابراهیم می گوید... اگر مژگاه هم زن برادرش بهرام بشود، نوراً علی نور می شود.

مادر با اوقات تلخی گفت:

ـ چه حرف ها! خواهرت مژگان پانزده سال بیشتر ندارد و هنوز درسش را تمام نکرده است... بهرام هم فقط بیست و یک سال دارد، دو تا بچه را که نمی شود به عقد هم درآورد. نه راه و رسم زندگی را می دانند، نه تجربه کافی دارند...

ـ خب یاد می گیرند. بهرام جوان خوبی است. مژگان هم این طور که شما می گویید بچه نیست. جوان های الان کلی معلومات و تجربه دارند.

مادر استکانی چای برای خودش ریخت و گفت:

ـ از اینها گذشته من خوشم نمی آید که دو تا خواهر به عقد دو تا برادر دربیایند.

نظر مادرم را به ابراهیم گفتم. او کمی فکر کرد و گفت:

ـ خیلی بد شد.

ـ چطور؟

ـ پدر و مادرم می گویند دوست داریم عروسی تو و بهرام را در یک روز بگیریم. بهرام بدجوری خاطرخواه مژگان شده است.

با دلخوری نگاهش کردم و گفتم:

ـ ما به بهرام چه کار داریم؟ خب او صبر کند و وقتی درس مژگان تمام شد قدم جلو بگذارد.

ـ آخر پدر و مادرم می گویند این جوری خرجمان هم کمتر می شود.

ـ ولی مژگان نمی خواهد فعلاً ازدواج کند و پدر و مادرم راضی نمی شوند...

ابراهیم وسط حرفم پرید و با تندی گفت:

ـ پس تو هم فعلاً فکر عروسی را نکن!

وقتی این حرف را زد نزدیک بود از تعجب شاخ دربیاورم. خیره نگاهش کردم و گفتم:

ـ یعنی چه؟ ما چه کار به بهرام درایم؟ ما که بله برون را هم انجام داده ایم و روز عقد را هم مشخص کرده ایم...

ـ گفتم که فعلاً فراموش کن! من نمی توانم دل بهرام را بشکنم... تازه پدر و مادرم هم موافقت نمی کنند.

با عصبانیت گفتم:

ـ این آقا بهرام شما تا حالا چرا یادش نبود که خواهرم مژگان را دوست دارد؟ نکند داری بهانه می آوری؟

ـ نه منیژه، باور کن من تو را دوست دارم و دلم می خواهد هرچه زودتر با تو ازدواج کنم، اما نمی توانم مقابل خانواده ام بایستم.

با دلی شکسته به خانه آمدم و همه چیز را به مادرم گفتم. او غرغرکنان گفت:

ـ من نمی دانم، با پدرت حرف بزن!

پدر به هیچ وجه زیر بار نمی رفت و از همه مهمتر مژگان نیز صددرصد مخالف بود. او می گفت:

ـ بهرام پسر خوبی است، اما من هنوز آمادگی ازدواج را ندارم. من می خواهم دیپلمم را بگیرم و وارد دانشگاه شوم.

چند روز بعد که ابراهیم را دیدم با اوقات تلخی گفتم:

ـ همه مخالفند؛ پدرم، مادرم و مژگان...

ـ خب، پس فعلاً باید ازدواجمان را عقب بیاندازیم.

من که حدس می زدم او دوباره چنین چیزی بگوید با خشم فریاد زدم:

ـ من عروسی را عقب نمی اندازم، یا مرا کاملاً فراموش کن یا مسخره بازی درنیاور!

ابراهیم که انتظار این عکس العمل را از طرف من نداشت، کمی از مواضع خودش عقب نشست و گفت:

ـ شرایط مرا هم درک کن منیره! من هم تحت فشار خانواده ام هستم.

ـ به من ربطی ندارد. تکلیف مرا ظرف دو ـ سه روز معلوم کن!

درست دو روز بعد ابراهیم با خوشحالی نزد من آمد و گفت:

ـ فعلاً بهرام را از ازدواج با مژگان منصرف کرده ام. به او قول داده ام که خودم دو ـ سه سال دیگر مژگان را به عقد او در می آورم.

ـ پس بهتر است امروز بعد از ظهر به خانه مان بیایی تا مقدمات عروسی را فراهم کنیم، می دانی که کلی کار داریم، تهیه کارت دعوت و رزرو باشگاه و...

خوشحال بودم که همه چیز به خیر گذشته است. قرار شد سه هفته بعد عروسی کنیم و مراسم عقدمان یک روز قبل در خانه ما باشد، یک مراسم خودمانی و مختصر. بخ محضر رفتیم و کارهای ابتدایی را انجام دادیم و با محضردار قرار گذاشتیم که فلان ساعت و فلان روز به خانه مان بیاید.

روزها تند تند سپری شد و روز عقد از راه رسید. از صبح در خانه ما غوغایی بود. هر کس کاری انجام می داد. دختر عموها و دختر خاله هایم اتاق عقد را تزیین می کردند. پدرم میوه ها را می شست، مادرم با وسواس و دقت خاصی ظرف و ظروف را پاک می کرد و من هم دل توی دلم نبود. آنهایی که ازدواج کرده اند، می دانند که من چه می گویم. یک دختر دوست دارد روز عقد قشنگ ترین و بهترین روز زندگی اش باشد و من نیز همین آرزو را داشتم. هم به دیگران کمک می کردم، هم ناخواسته به آنها امر و نهی می کردم. ابراهیم قبل از ظهر به خانه مان آمد تا مرا به آرایشگاه برساند. توی راه به من گفت:

ـ بهرام خیلی سر به راه شده است. اصلاً حرف مژگان را نمی زند. تازه کلی هم در کارها به ما کمک کرده است. قرار است امروز او برود دنبال عاقد و او را بیاورد.

لبخندی زدم و گفتم:

ـ خوشحالم ابراهیم، این طوری خیلی بهتر است.

چهار ساعت بعد همه چیز در خانه ما رنگ و بوی شادی و خنده داشت. من و ابراهیم سر سفره عقد نشسته بودیم و منتظر بودیم که عاقد هر لحظه از راه برسد و خطبه عقد را بخواند، اما یک ساعت از زمان مقرر گذشت و خبری نشد، دو ساعت، سه ساعت. عقربه ساعت ده شب را نشان می داد. خدایا! نکند اتفاقی برای ماشین بهرام که دنبال عاقد رفته بود، افتاده باشد. با قسمت تصادفات، بیمارستان ها و حتی پزشکی قانونی تماس گرفتیم، اما خبری نبود که نبود. مهمان ها کلافه و ناراحت شده بودند و حتی عده ای از آنها با قهر و دلخوری رفتند. من یکریز گریه می کردم و بر بخت بدم لعنت می فرستادم. پدرم با عصبانیت در اتاق قدم می زد و رنگ مادر بیچاره ام مثل گچ سفید شده بود.

ـ این چه وضعی است ابراهیم؟

ابراهیم که از همه بیشتر ناراحت بود با شرمندگی نگاهم کرد و گفت:

ـ نمی دانم، به خدا نمی دانم چه اتفاقی افتاده است.

ساعت ده و نیم بود که بهرام تلفن زد و گفت:

ـ من که گفته بودم باید ازدواج من و ابراهیم در یک روز باشد، اما کسی حرف مرا جدی نگرفت. من عاقد را سوار کردم و دور شهر گرداندم و آنقدر معطلش کردم که با قهر از ماشین پیاده شد و رفت. اگر مژگان را به عقد من در نیاورید، دفعه بعد هم مراسم را به هم می زنم.

آه از نهاد همه برخاست. پدر و مادر ابراهیم و خود او نمی دانستند چه بگویند. پدر به زمین و زمان بد می گفت. مهمان ها ـ آنهایی که هنوز مانده بودند ـ در گوش هم پچ پچ می کردند. ناگهان مژگان با چشمانی اشک آلود جلو آمد و گفت:

ـ من حاضرم با بهرام ازدواج کنم، به شرطی که او اجازه دهد من همچنان درس بخوانم.

پدر با عصبانیت نعره زد:

ـ حرف زیادی نزن مژگان! اصلاً با این خانواده گانگستر و آدم ربا نباید وصلت کرد.

ابراهیم به دست و پای پدرم افتاد و کلی عذرخواهی کرد. پدر ابراهیم نیز همین طور. تا سه نیمه شب حرف زدیم و بحث کردیم تا اینکه عاقبت پدرم گفت:

ـ بسیار خب، یک روز را برای عقد ابراهیم و منیره و بهرام و مژگان تعیین کنید.

و همه صلوات فرستادند. ما دو خواهر یک هفته بعد به عقد آن دو برادر درآمدیم و زندگی مشترکمان را شروع کردیم.

***

یک سال بعد من صاحب یک دختر شدم و دو سال بعد مژگان صاحب یک پسر. خانه مان نزدیک هم بود و رابط خوبی بین مان برقرار بود. هم من از زندگی ام راضی بودم و هم مژگان. هیچ کم و کسری نداشتیم. با نان خالی شوهرانمان می ساختیم و در خوشی ها و داشتن ها نیز خودمان را گم نمی کردیم. همه به زندگی ما حسرت می خورند و تعریف ما را می کردند. سال ها پشت سر هم آمد و گذشت.

من صاحب یک پسر و مژگان یک پسر و یک دختر دیگر شد. بچه ها به مدرسه رفتند و به پلک بر هم زدنی بزرگ شدند. دخترم ـ شهره ـ دیپلم گرفت و در رشته مهندسی قبول شد و پسر بزرگ مژگان ـ نوید ـ هم دیپلمش را گرفت و به سربازی رفت. شبی که برای قبولی شهره در دانشگاه جشن گرفته بودیم، بهرام با خوشحالی گفت:

ـ خوب است من همین جا اعلام کنم که شهره عروس خودم است...

همه شادی کردند و دست زدند. اما من و ابراهیم و شهره از این حرف بهرام خوشمان نیامد. اولاً شهره دو سال از پسر بهرام بزرگتر بود. ثانیاً تا آنجایی که من می دانستم علاقه ای به نوید نداشت.

ـ ابراهیم، این چه حرفی بود که بهرام زد؟

ـ نمی دانم، شاید نوید به او گفته که شهره را می خواهد.

با ناراحتی گفتم:

ـ بر فرض اگر چنین چیزی هم باشد، او نباید بدون هماهنگی با ما این حرف را در جمع آشنا و فامیل بزند. ندیدی شهره چقدر ناراحت شد.

ابراهیم لبخندی زد و گفت:

ـ اما ظاهراً نوید بدش نمی آید که...

نگذاشتم حرفش تمام شود و گفتم:

ـ حرفش را هم نزن! من نمی گذارم شهره به سرنوشت مژگان دچار شود. انگار بهرام عادتش این است که به زور دختر مردم را بگیرد...

ابراهیم با دلخوری گفت:

ـ اولاً ـ حالا که خبری نشده و همه چیز در حد حرف و شوخی بوده. ثانیاً مگر مژگان از زندگی اش ناراضی است؟ مگر نمی بینی چقدر خوشبخت هستند؟

ـ بله، اما دوره و زمانه عوض شده است. الان عصر ارتباطات و اینترنت است. نمی شود بچه ها را مجبور به کاری کرد. من حتم دارم که شهره دوست ندارد زن پسر عمویش نوید شود. اصلاً نوید نه کار درست و حسابی دارد و نه تجربه زندگی.

ابراهیم غرولندی کرد و گفت:

ـ اینقدر خودت را درگیر این مسأله نکن، من خودم فردا با بهرام حرف می زنم.

ابراهیم با بهرام حرف زد و من با مژگان. بهرام گفته بود که عقد دختر عمو و پسر عمو در آسمان بسته شده است و حتماً شهره باید عروس او شود. مژگان نظری نداشت، چون کاملاً مرا درک می کرد. دو ـ سه ماه بعد یک روز از شهره پرسیدم:

ـ نظرت درباره حرف عمو بهرام...

نگذاشت جمله ام را به پایان ببرم و با غیظ گفت:

ـ حرفش را نزن مادر! من نوید را به عنوان پسر عمو و کسی که از بچگی با هم بزرگ شده ایم دوست دارم و حاضر نیستم با او ازدواج کنم. راستش من و یکی از بچه های دانشکده به هم علاقه مند شده ایم. او می خواهد به خواستگاری ام بیاید.

موضوع را همان شب به ابراهیم گفتم، ابراهیم هم چند روز بعد به هبرام گفت و او قشقرقی به راه انداخت که نگو و نپرس. من و ابراهیم تصمیم گرفتیم به حرف ها و تهدیدهای بهرام اعتنایی نکنیم و به خواستگار شهره اجازه دادیم که یک روز با خانواده اش به خانه مان بیاید.

وقتی خواستگار شهره آمد، بهرام و مژگان هم سرزده به خانه مان آمدند. مژگان از ترس داشت می مرد و سعی می کرد با ایما و اشاره به من حالی کند که اوضاع خراب است. بهرام نگذاشت بجز سلام و علیک چیزی مطرح بشود و بلافاصله گفت:

ـ خیالتان را راحت کنم، شهره باید عروس منب شود. من پای هر کسی را که به خواستگاری او بیاید خرد می کنم.

خواستگار و خانواده اش هاج و واج مانده بودند. ابراهیم سر بهرام فریاد کشید و برای اولین بار سیلی محکمی به صورت او زد و از خانه بیرونش انداخت. آن روز خواستگاری برگزار نشد، چون کسی دل و دماغ این کار را نداشت. چند وقت بعد آنها دوباره به

خواستگاری آمدند و قرار عقد و عروسی گذاشته شد.

***

وقتی کارت عروسی را به بهرام دادیم، دندان هایش را با عصبانیت به هم فشرد و گفت:

ـ به خدا روزگارتان را سیاه می کنم، من نمی گذارم این ازدواج سر بگیرد.

من خیلی ترسیدم، چون او واقعاً عقد من و ابراهیم را سال ها قبل به هم زده بود. اگر حالا همان بلا را سر شهره و خواستگارش ـ علی ـ در می آورد، چه؟ این سؤال را از ابراهیم پرسیدم، خندید و گفت:

ـ آن موقع فرق می کرد. اگر بهرام بخواهد به پر و پای من بپیچد، حسابش را می رسم.

سنگ اندازی های بهرام شروع شد. شایعه، دروغ، تهمت، تهدید، کتک کاری با ابراهیم... اما هیچ کدام ثمری نداشت و شهره به عقد علی درآمد و به خانه بخت رفت. بهرام داشت دیوانه می شد و می گفت:

ـ من همه تان را نابود می کنم. شما آبروی مرا بدید. عروس مرا به کس دیگری دادید...

خانه مان را خیلی زود عوض کردیم تا از بهرام فاصله بگیریم. کم کم اوضاع آرام شد و تازه داشتیم نفس راحتی می کشیدیم که یک روز مژگان به من تلفن زد و با گریه گفت:

ـ بدبخت شدم آبجی...

ـ چی شده مژگان؟

ـ بهرام می خواهد مرا طلاق بدهد... دادخواست رد کرده است و...

گریه نگذاشت باقی حرفش را بزند. من هم گریه ام گرفت. کاری از دست من و ابراهیم ساخته نبود، بهرام به همه گفته بود:

ـ حالا که آنها با من بد تا کرده اند، من هم خواهر منیره را طلاق می دهم تا به خاک سیاه بنشینند. این طوری زندگی ابراهیم و منیره هم تلخ می شود.

شش ماه بعد مژگان و بهرام از هم جدا شدند. پدرم که دید بهرام زنش را بعد از بیست سال زندگی مشترک سر هیچ و پوچ طلاق داده است، از ناراحتی سکته کرد و مرد. مرگ پدر در روحیه من اثر خیلی بدی گذاشت. من گاهی به ابراهیم پرخاش می کردم و او را نیز مقصر می دانستم و می گفتم:

ـ به هر حال بهرام برادر توست و تمام این بلاها را او سرمان آورده است.

الان شش ماه از فوت پدرم می گذرد و همچنان در زندگی من و ابراهیم از آن روزهای خوش گذشته خبری نیست.

تحلیل روان شناسی این ماجرا:

اگر رفتار بد و ناپسند کسی اصلاح نشود، این رفتار تا آخر عمر با او خواهد بود.

خشت اول گر نهد معمار کجتا ثریا می رود دیوار کج

اگر خانواده منیره سال ها قبل با بهرام طوری رفتار می کردند که فکر نکند با زور حرفش پیش می رود، اکنون دوباره به زور متوسل نمی شد.

مطمئن باشید که بهرام این رفتار را در طول زندگی مشترکش هم داشته، یعنی خواسته های خود را به زور طلب می کرده است. ابراهیم در این میان تقصیری ندارد و منیره نباید ناراحتی خود را سر او خالی کند. باید مدتی نسبت به این اتفاق ـ طلاق مژگان و بهرام ـ بی تفاوت باشند چون به احتمال زیاد اگر بهرام ببیند که کانون توجه نیست آرام می شود و چه بسا پی به اشتباه خود خواهد برد.

کوتاهی قد

اتوبوس که راه افتاد، پرده را کشیدم تا آفتاب اذیتم نکند. روی صندلی جا به جا شدم و چشم هایم را بستم. چند سال به عقب برگشتم. به سیزده سالگی. آن زمان برخلاف همسن و سالانم شور و شوق و تحرک چندانی نداشتم. گوشه گیر بودم و منزوی. حتماً می پرسید چرا؟ به دو دلیل مهم: اولاً قد من کوتاه بود. ثانیاً پدر و مادرم به برادرم که دو سال از من کوچکتر بود، بیشتر توجه می کردند. آرزو داشتم قدم حداقل پنج سانتی متر بلندتر شده بود! این موضوع همیشه مرا رنج می داد و همه چیزم از درس گرفته تا روابط اجتماعی تحت تأثیر آن بود.

ـ مهرنوش، امشب خانه دایی حسن مهمانیم...

اخمی کردم و با اوقات تلخی گفتم:

ـ شما هم که بلدید فقط به مهمانی بروید... من نمی آیم.

ـ باز هم می خواهی در خانه تنها بمانی؟

ـ آره، مگر عیبی دارد؟

من خیلی کم در مهمانی حاضر می شدم، چون وقتی خودم را با دیگران مقایسه می کردم خیلی رنج می بردم. کسانی که همسن من بودند، حداقل ده سانت از من بلندتر بودند و این برای من عقده شده بود. در خلوت بر بخت بد خودم لعنت می فرستادم و گریه می کردم. در مدرسه بعضی ها مرا مسخره می کردند:

ـ مهرنوش، بقیه قدت کجا رفته؟

و من همیشه از جمع گریزان بودم، چون می ترسیدم وقتی حرف و سوژه ای برای گفتن ندارند، کوتاهی قد مرا بهانه ای برای دست انداختن و خندیدن کنند. هر روز ورزش می کردم، به دکترهای مختلفی مراجعه می کردم و دارو می گرفتم. اما هیچ فایده ای نداشت. وقتی دیپلم گرفتم اگرچه از مدرسه راحت شده بودم، اما دغدغه و نگرانی دیگری به سراغم آمد: آیا کسی به خواستگاری ام خواهد آمد؟ دغدغه من درست بود، چون چند خواستگار به دلیل کوتاهی قدم پشیمان شدند و رفتند و این اثر بسیار بدی در روحیه من گذاشت. همان طور که گفتم از حضور در جمع گریزان بودم، اما برای اینکه از فکر و خیال رهایی رهایی پیدا کنم، در کنکور ثبت نام کردم و متأسفانه دو سال پشت سرهم مردود شدم. یکی از دوستانم گفت:

ـ مهرنوش، اگر ده سال دیگر هم بدون برنامه در کنکور شرکت کنی، قبول نمی شوی.

ـ می گویی چه کار کنم؟

ـ در کلاس های کنکور ثبت نام کن!

با پدرم صحبت کردم و او قبول کرد که هزینه این کار را بپردازد و به این ترتیب سخت مشغول درس خواندن شدم. سرانجام هنگام کنکور فرا رسید و من با اضطراب در جلسه نشستم. در کنکور دانشگاه آزاد هم شرکت کردم به این امید که حداقل در یک شهرستان دور افتاده قبول شوم. وقتی نتایج را اعلام کردند من در یکی از رشته های دانشگاه آزاد، در یک شهر جنوبی قبول شده بودم. نمی دانستم خوشحال باشم یا ناراحت. پدرم مخالف رفتن من به آن شهر کوچک بود و می گفت:

ـ درست نیست در یک شهر غریب تنها باشی. ما نگرانت خواهیم شد.

از اینکه برای او اهمیت داشتم، احساس غرور کردم ولی من تصمیم خود را گرفته بودم. می خواستم مدتی از تهران دور باشم و بالاخره پدرم را راضی کردم که اجازه بدهد به آن شهر بروم.

بار سفر بستم و به جنوب رفتم، مراحل ثبت نام را خیلی زود پشت سر گذاشتم و با دو دانشجوی دیگر یک آپارتمان کرایه کردیم.

همه چیز به خوبی پیش می رفت. روزها درس می خواندیم و شب ها سه تایی حرف می زدیم و تلویزیون نگاه می کردیم. در همین حرف زدن ها بود که من از روزگار و بخت بدم گله کردم و گفتم:

ـ من اگر لیسانس هم بگیرم، آینده روشنی ندارم.

شیوا پرسید:

ـ چرا؟

ـ با این قد و قیافه ای که من دارم، کسی به خواستگاری ام نمی آید و نجبورم تا آخر عمر تنها باشم.

نسیم لبخندی زد و گفت:

ـ قیافه ات که خوب است، قدت هم چندان کوتاه نیست. زیاد سخت نگیر!

شیوا در ادامه گفت:

ـ خب، کفش پاشنه بلند بپوش! این که عیب بزرگی نیست. دلت باید صاف و روشن باشد که هست...

آنها هم اتاقی و دوستان خوبی بودند. در کنارشان احساس آرامش می کردم و اعتماد به نفسم بیشتر شده بود. روزهای دانشگاه و تحصیل تند تند سپری شد و یک وقت به خودم آمدم که فارغ التحصیل شده بودم و باید از آن روزهای خوش و دوستان و همکلاس های خوب خداحافظی می کردم. روز آخر شیوا و نسیم خیلی بی تابی می کردند و می گفتند:

ـ این روزها بهترین روزهای عمرمان بود.

من هم نظر آنها را داشتم. آدرس و شماره تلفن خانه های همدیگر را یادداشت کردیم و قرار گذاشتیم هرچند قوت یکبار با هم تماس بگیریم. به تهران که آمدم دوباره دچار اضطراب شدم. باز از رویارویی با دوست و فامیل و همسایه و آشنا می ترسیدم. مادرم می گفت:

ـ مهرنوش جان، حالا که لیسانس گرفته ای و برای خودت کسی شده ای، دیگر چرا غصه قد و قامتت را می خوری؟

من سکوت می کردم، البته دلم می خواست فریاد بزنم:

ـ مادر، من نگران آینده ام هستم... اگر کسی به خواستگاری ام نیاید... اگر کسی مرا انتخاب نکند...

و بعد حسرت می خوردم که چرا پسر به دنیا نیامده ام؟ اگر پسر به دنیا می آمدم، اینقدر دلهره خواستگاری و انتخاب شدن را نداشتم. خودم می توانستم هر دختری را که می خواهم انتخاب کنم. آرام که می شدم استغفرالله می گفتم و زمزمه می کردم:

ـ خدایا مرا ببخش... به داده و نداده ات شکر...

پنج سال از فارغ التحصیل شدنم گذشت. در این مدت سه ـ چهار خواستگار برایم آمد که همگی منصرف شدند و من می دانستم که کوتاهی قدم مهمترین عامل پشیمان شدن آنهاست. حالا حدود سی و یک سال داشتم و مادرم نیز به من حق می داد که نگران باشم. برادرم مهرداد تصمیم گرفت با دختر خاله ام ازدواج کند. آن دو یکدیگر را خیلی دوست داشتند. اما برادرم بدون اینکه به من بگوید و نظر مرا بپرسد شب بله برون اعلام کرد:

ـ من به شرطی با نرگس ازدواج می کنم که نادر ـ برادر نرگس ـ با خواهرم مهرنوش ازدواج کند.

انگار گرد مرگ روی همه پاشیدند. رنگم مثل مرده ها سفید شد. دست و پای پدرم می لرزید. شوهر خاله ام نگاه تمسخرآمیزی به مهرداد و بعد به من و پدر و مادرم انداخت و گفت:

ـ دختر ما هیچ ایرادی ندارد که بخواهیم به کسی باج بدهیم، نه زشت است، نه قدش کوتاه است و نه عیب دیگری دارد. اصلاً من دختر به شما نمی دهم.

خاله ام گفت:

ـ قباحت دارد. مگر می خواهیم جنس معامله کنیم؟

خلاصه مجلس به هم خورد. مادرم در آخرین لحظه گفت:

ـ من، مهرنوش و پدر مهرنوش هیچ کدام روحمان از ماجرا خبر ندارد. مهرداد سر خود این حرف را زد.

اما هیچ کس حرف او را باور نکرد و همه فکر کردند ما با یک نقشه حساب شده به مهرداد گفته ایم این حرف را بزنند. دختر خاله ام ـ نرگس ـ هر روز به من زنگ می زد و می گفت:

ـ چرا کار ما را خراب کردی؟ ما همدیگر را دوست داریم. مهرداد جز من با کس دیگری ازدواج نمی کند. ما که نباید به خاطر تو بسوزیم. ممکن است صد سال دیگر هم برای تو شوهر پیدا نشود...

برادرم دوست ندارد با تو ازدواج کند، زور است؟

من فقط گوش می دادم و گریه می کردم. این چه سرنوشتی بود که داشتم؟ از مشا چه پنهان روز و شب دعا می کردم که خواستگار مناسبی بیاید و من از این وضعیت نجات پیدا کنم تا اینکه یک روز شیوا ـ همکلاس و هم اتاقی دوران دانشجویی ام ـ به من تلفن زد و گفت:

ـ پیشنهادی برایت دارم مهرنوش جان، اگر بپذیری هم برای تو خوب می شود و هم برای من...

برادرم می خواهد ازدواج کند، یعنی دوباره ازدواج کند چون همسرش بچه دار نمی شود. اگر تو زنش بشوی خیلی خوب می شود.

ـ من؟

ـ آره... به خدا برادرم مرد خوبی است. با او خوشبخت می شوی.

ـ اما من دوست ندارم در زندگی زن دیگری پا بگذارم.

شیوا هیجان زده گفت:

ـ زن او راضی است. خودش به برادرم اجازه داده که مجدداً ازدواج کند. قبول می کنی؟

ـ باید فکر کنم. اگر فامیل بفهمند...

ـ کاری می کنیم نفهمند. نمی گوییم برادرم متأهل است، فقط به پدر و مادرت می گوییم.

چند روز فکر کردم و سرانجام پاسخ مثبت دادم. پدر و مادرم نیز به این امید که روحیه ام تغییر کند، موافقت کردند.

جمال ـ برادر شیوا ـ آدم بدی به نظر نمی رسید. او عاشق بچه بود و می گفت:

ـ دوست دارم هرچه زودتر بچه دار شویم.

همسر اول او ـ ریحانه ـ با من مهربان بود و او نیز مرا تشویق به بچه دار شدن می کرد:

ـ بچه، چراغ خانه است. اگر بچه نباشد زندگی از زهر مار تلخ تر است. بچه تو زندگی هر دو ما را شیرین می کند. من بچه تو را از جانم بیشتر دوست خواهم داشت.

این حرف ها مرا امیدوار می کرد. از اینکه با جمال ازدواج کرده بودم پشیمان نبودم. یک سال بعد از ازدواج پسرم ـ نوید ـ به دنیا آمد. جمال از خوشحالی سر از پا نمی شناخت. یک هفته از اداره مرخصی گرفت و در خانه ماند. بچه را در آغوش می گرفت، می بوسید، برایش آواز می خواند و کنارش می خوابید. به او گفتم:

ـ مثل اینکه خیلی بچه دوست داری نه؟

ـ عاشق بچه هستم. خیال نکنی به همین یکی راضی می شوم ها. حداقل سه تا بچه باید داشته باشیم.

و همه این حرف ها را همسر اول او ـ ریحانه ـ نیز که در طبقه دوم خانه زندگی می کرد و بیشتر اوقات را در طبقه اول و نزد من می گذارند، می شنید و حتم دارم که حرص می خورد. یک روز ریحانه با توپ و تشر به جمال گفت:

ـ بس کن دیگر، این چه مسخره بازی است که درآورده ای؟ یک هفته سر کار نرفتی و حالاـ هم که رفته ای روزی دو ساعت مرخصی می گیری و زودتر می آیی...

جمال نگاه تندی به او کرد و گفت:

ـ خب، دوست دارم پسرم را ببینم. او امید من است، عشق من است، وارث من است...

من به جمال اشاره کردم که خاموش باشد. ما نباید حساسیت ریحانه را بر می انگیختیم، اما جمال حال و روز دیگری داشت. همه چیز او شده بود پسرمان نوید و من آشکارا می دیدم که ریحانه به من و به پسرم نوید حسادت می کند. خب شاید هم حق داشت چون جمال کمتر به طبقه دوم می رفت و سراغی از احوال ریحانه می گرفت.

ـ جمال اینقدر به ریحانه بی اعتنایی نکن!

ـ می گویی چکار کنم؟ خب بعد از هفت ـ هشت سال صاحب بچه شده ام، خوشحال نباشم؟ بروم وردست ریحانه بنشینم که چه بشود؟

ـ نکند مرا هم به خاطر بچه دوست داری؟

خندید و گفت:

ـ خب راستش را بخواهی آره! وگرنه اگر تو هم نازا بودی یک دقیقه با تو زندگی نمی کردم. آخر...

حرفش را خورد. با کنجکاوی پرسیدم:

ـ چه شرطی کرده بود؟

ـ فراموش کن...

ـ می خواهم بدانم جمال.

ـ شرط کرده بود که اگر می خواهم مجدداً ازدواج کنم حتماً همسر دومم باید زشت باشد یا نقصی داشته باشد.

ـ چرا؟

ـ که به او دل نبندم و ریحانه را فراموش نکنم.

ـ من زشتم؟

ـ نه، ولی... قدت خیلی کوتاه است. وقتی شیوا تو را معرفی کرد و گفت که...

دیگر نمی خواستم چیزی بشنوم. اشک از چشم هایم سرازیر شد. جمال کوتاهی قدم را به رخم می کشید و شیوا به این خاطر مرا به برادرش معرفی کرده بود که رضایت ریحانه جلب شود، ریحانه هم که تازگی ها دوست داشت سر به تنم نباشد. من اشتباه بزرگی کرده بودم. زن دوم نقش یک سایه را بازی می کند. هویت ندارد و همیشه باید نگران آینده باشد.

وقتی نوید دو ساله شد، فشارهای ریحانه بیشتر شد. چند بار با گوش های خودم شنیدم که به جمال می گفت:

ـ مگر قول نداده بودی وقتی نوید دو ساله شد، مهرنوش را طلاق بدهی؟ خب چرا امروز و فردا می کنی؟

من از ترس به روی خودم نمی آوردم که چیزی شنیده ام. من از اینکه طلاق بگیرم و به خانه پدرم برگردم ـ آن هم بدون نوید ـ وحشت داشتم. من خیلی با آنها مدارا می کردم. سرکوفت ها، تهمت ها، ناسزاها، همه و همه را به جان می خریدم تا با جمال زیر یک سقف باشم، اما... آنها یعنی جمال و ریحانه و حتی شیوا کمر به نابودی من بسته بودند. آنها آنقدر عرصه را بر من تنگ کردند که تقاضای طلاق کردم. من از جمال جدا شدم و دادگاه نوید را به جمال داد. اکنون افسوس روزهایی را می خورم که در کنار نوید بودم. نمی دانم وقتی بزرگ شد، مهر و محبتی نسبت به من خواهد داشت یا نه؟

تحلیل روان شناسی این ماجرا:

همـان طور که در این مـاجرا خوانـدیم، مهرنوش از نوجوانی کوتـاهی قـد خود را ماننـد یـک غول در برابر خود قرار داد. یک غول وحشتناک که در هر کار و تصـمیمی سـر راه او بود. چه بسا اگر این غول ساختگی وجود نـداشت، موفقیت مناسب دیگری نصـیب مهرنوش می شـد. او بایـد می دانست تو بداند که ظاهر انسان ها آنقدرها که او فکر می کند تعیین کننده نیست. به هر حال یک نفر چاق است و دیگری لاغر، آن یکی بینی اش بزرگ است و دیگر عیب کوچک دیگری دارد، اما آیا هیـچ کـدام از اینها نمی توانند بـا امور معنوی مثـل مهر، محبت، صـفا، صـمیمیت، انسانیت، پاکی و... برابر کنـد؟ آیا هر کسـی بسـیار خوش قیافه باشـد اما بویی از جوانمردی، وفا، صداقت و معنویت نبرده باشد قابل احترام است؟

زیباترین کس الزاماً بهترین کس نیست، اما نکته ای است که مهرنوش و مهرنوش ها بایـد نخست آن را باور داشـته باشـند. و نکاتی که در این ماجرا باید یادآوری شود عبارتند از:

۱ـ والـدین گرامی نبایـد در کانون گرم خانوادگی بین فرزندان خود تبعیض قایل شوند و به برخی توجه بیش از حد داشـته باشـند و نسبت به برخی کم توجهی نمایند و در صورت عیب و نقص و قصور یکی از آنها شخصیتش را در نزد دیگران تضعیف نمایند.

۲ـ جوانان عزیز و خلاق باید توجه داشـته باشـند که پشت هر شکستی یک پیروزی می باشد. انسان نباید در زندگی مأیوس و ناامید شود، بلکه بـا توجه به شـناخت نقـاط قوت، شایسـتگی ها، اسـتعداد و لیاقت خود بایـد بکوشـند با حفظ عفت و پاکـدامنی، قله های کمال، خوشـبختی و موفقیت را کسب نمایند. همان طوری که خواندیم مهرنوش چگونه با تلاش وکوشـش و پشتکار توانست درس هایش ار با موفقیت تا لیسانس ادامه دهد.

۳ـ اگر اعضـای خـانواده، فامیـل و دوسـتان، کسـی را به خـاطر نقص عضو، ضـعف و کمبودهای احتمالی او اذیت و آزار نماینـد، او حاضـر است به هر قیمـتی از جمـع شـان گریزان شـود و دوری و جـدایی را به حضور در جمع آنـان ترجیـح دهـد. همـان طوری که مهرنوش تحصیل در شهر جنوبی را انتخاب نمود.

۴ـ والدین نباید فرزندان خود را بالاجبار به عقد و ازدواج با دیگری درآورند که پایان خوشی نخواهد داشت.

۵ـ اگر مردی ـ به هر دلیل ـ تصـمیم به ازدواج مجدد نمود، باید شایسـتگی و لیاقت برخورد عادلانه را با هر دو همسـر داشـته باشد و هرگز بین آنـان تبعیض قایـل نشود، که در صورت بی عـدالتی و بی محبتی نسبت به یکی از آنهـا، چیزی جز حسادت، کینه، نفاق، اختلاف، اوقات تلخی، غم، اندوه، حساسیت و سرانجام طلاق و جدایی و متلاشی شدن کانون خانواده را در پی نخواهد داشت.

سختگیری پدرم

شمع های جشن تولدم را فوت کردم و بعد از کف زدن های ممتد دوستان و فامیل با خوشحالی گفتم:

ـ امیدوام سال دیگر شیرینی قبول دانشگاه را به شما بدهم.

دوباره برایم کف زدند و یکصدا گفتند:

ـ و بعد هم شیرینی ازدواج.

سرخ شـدن و از خجالت سـرم را پایین انداختم، چون فعلاً به تنها چیزی که فکر نمی کردم ازدواج بود. من نوزده سال داشـتم و دلم می خواست ادامه تحصیل بدهم. نگین دوست دوران دبیرستانم که در مهمانی حضور داشت مرا به کناری کشید و گفت:

ـ کله ات خراب است ها!... درس را می خواهی چه کنی؟ مگر دوازده سال پشت نیمکت نشستیم کجا را گرفتیم؟

خندیدم و گفتم:

ـ تو هیچ جا را نگرفتی، اما من حساس می کنم نسبت به دوازده سال قبل خیلی چیزها می دانم.

نیشگونی از بازویم گرفت و گفت:

ـ مثلاً اگر یک پسر مؤدب و تحصیل کرده به خواستگاریت بیاید، قبول نمی کنی؟

برای اینکه حرصش را بیشتر دربیاورم بلافاصله گفتم:

ـ نه به هیچ وجه.

نگین اخمی کرد و شانه هایش را بالا انداخت و گفت:

ـ من که گفتم کله ات خراب است. آنقدر درس بخوان تا شبیه کتاب بشوی.

آن سال خیلی درس خواندم و به کلاس های کنکور رفتم و سرانجام قوتی نتایج کنکور اعلام شد، اسم من جزو پذیرفته شدگان بود. دوباره جشنی گرفتیم و همه دوستان و فامیل را دعوت کردیم. نگین هم آمده بود. با لبخند به او گفتم:

ـ دیدی درس را به ازدواج ترجیح دادم!

خندید و گفت: خوش به حالت، من که نه خواستگار درست و حسابی دارم و نه درسم مثل تو خوب است که به دانشگاه بروم.

دلم برایش سوخت. او دختر خوبی بود. اما نه بر و رویی داشت و نه درسش خوب بود. من باید حسابی درس می خواندم تا بتوانم به مدارج بالاتر دست پیدا کنم. دوست نداشتم با گرفتن لیسانس کار را تمام شده بپندارم. سال اول دانشگاه را با نمرات عالی پشت سر گذاشتم و در سال دوم با یکی از پسرهای دانشجو که بعضی واحدها را در یک کلاس می گذراندیم، آشنا شدم. او پسر خوبی بود و در یکی از دیدارهایمان گفت:

ـ شیما خانم، من به شما خیلی علاقه دارم. می دانم که فعلاً قصد ازدواج ندارید، اما اگر موافق باشید من صبر می کنم تا درستان تمام شود.

نمی دانستم چه جوابی به او بدهم. کمی فکر کردم و گفتم:

ـ درسم سه سال دیگر تمام می شود. آیا حاضرید این همه مدت صبر کنید؟

ـ بله، حتی از این بیشتر هم صبر می کنم. من در مورد شما کاملاًـ تحقیق کرده ام. رفتار و گفتارتان را چند ماه است که زیر نظر دارم. شما همان دختر ایده آل من هستید.

از حرف های او احساس خوبی به من دست داد. یک جور اعتماد به نفس و غرور مثبت. از او مهلت خواستم تا خوب فکر کنم. یک هفته بعد وقتی در حیاط دانشکده به سراغم؟ آمد و جواب خواست، گفتم:

ـ من هم حاضرم صبر کنم، اما به شرطی که خانواده ام چیزی نفهمند.

با تعجب پرسید:

ـ چرا؟

ـ چون بافت فرهنگی خانواده مان طوری است که با این جور روابط قبل از ازدواج موافق نیستند.

ـ خب، می توانیم به آنها بگوییم. می توانیم یک نامزدی مختصر بگیریم و...

نگذاشتم حرفش تمام شود و با قاطعیت گفتم:

ـ نه، گفتم که من می خواهم با جدیت تمام درسم را بخوانم. نامزدی باعث می شود که هم وقتم گرفته شود و هم حواسم پرت شود، یعنی حواس شما هم پرت می شود و نمی توانید درستان را خوب بخوانید.

خندید و گفت:

ـ حق با شماست. پس قول می دهید تحت هیچ شرایطی به کس دیگری جواب مثبت ندهید؟

ـ بله، قول می دهم.

از آن روز به بعد من و علیرضا بیشتر روزها همدیگر را می دیدیم و دقایقی با هم حرف می زدیم، از درس و از نقشه هایی که برای

آینده مان داشتیم، می گفتیم. در همین دیدارها بود که فهمیدم علیرضا پسر بزرگ خانواده است. پدر و مادرش ساکن شیراز بودند. یک خواهر و یک برادر داشت. پدرش کارمند یک شرکت خصوصی بود و در آستانه بازنشستگی.

من و علیرضا در طی سه سالی که به پایان درس من مانده بود، آنقدر به هم علاقه مند شدیم که اگر بهترین فرصت ها برای ازدواج هم برایمان پیش می آمد، جواب منفی می دادیم، چون تصور اینکه من با کس دیگری و یا او با دختر دیگری ازدواج کند، وحشتناک بود. من بارها به او گفته بودم که بدون او نمی توانم زندگی کنم و او نیز همین عقیده را در مورد من داشت. البته من و علیرضا گاهی بر سر چیزهای کوچک و جزیی با یکدیگر بحث می کردیم ولی به قول معروف اینها نمک زندگی بود. علیرضا یک سال زودتر از من فارغ لتحصیل شد و با تلاش بسیار در یک اداره دولتی کار پیدا کرد و مشغول شد. او بعد از ظهرها نیز با ماشینی که پدرش به طور قسطی برایش خریده بود، کار می کرد تا خرج مراسم ازدواجمان را دربیاورد. او می گفت:

می خواهم با دست پر به خواستگاریت بیایم. تا موقعی که درس تو تمام شود، بیشتر قسط این ماشین را داده ام و خیالم کمی راحت شده است.

یک روز علیرضا با نگرانی از من پرسید:

ـ راستی، تو یقین داری که پدر و مادرت با ازدواج من و تو موافقت می کنند؟

ـ حالا چطور بعد از سه سال این سؤال را می پرسی؟

ـ راستش دیشب خواب بدی دیدم. تو از خودمان دو تا، چیزی به پدرت یا حداقل مادرت نگفته ای؟

ـ نه،...

به فکر فرو رفت و بعد از یک سکوت نسبتاً طولانی گفت:

ـ ای کاش می گفتی...

ـ چرا؟

ـ خب، این طوری تکلیفمان معلوم بود.

با ناراحتی گفتم:

ـ چی شده علیرضا؟ چرا اینقدر بدبینانه حرف می زنی؟ من تنها دختر خانواده هستم. پدرم مرا خیلی دوست دارد، مادرم نیز همین طور. آنها روی حرف من حرف نمی زنند.

علیرضا آهی کشید و گفت:

ـ اتفاقاً من از همین می ترسم. خانواده هایی که فقط یک دختر دارند خیلی روی ازدواجش حساسیت به خرج می دهند و سختگیری می کنند.

خندیدم و برای اینکه خیالش را راحت کنم با خونسردی تمام گفتم:

ـ آخر پسر خوب، تو که هیچ عیبی نداری. تحصیل کرده ای، شغل داری، خانواده محترم و خوبی داری...

خندید و گفت:

ـ امیدوارم پدر و مادرت هم مثل تو فکر کنند.

وقتی به خانه آمدم، خیلی در مورد حرف های علیرضا فکر کردم. شاید حق با او بود و من باید حداقل با مادرم درباره آشنایی ام با علیرضا و قول و قرارهایی که گذاشته ایم حرف می زدم، ما همان طور که قبلاً گفتم خانواده ام عقاید خاصی درباره روابط دختر و پسر داشتند، نه اینکه صددرصد مذهبی باشند، اما فرهنگ مخصوص خود را داشتند. با این حال تصمیم گرفتم اشاره ای به آشنایی خودم و علیرضا داشته باشم.

ـ مادرم، من مدتی است با یکی از همکلاس هایم آشنا شده ام. او پسر خوبی است.

مادر لبخندی زد و گفت:

ـ به او علاقه مند شده ای؟

ـ راستش، بله...

ـ خب، او چطور؟ او هم تو را دوست دارد؟

ـ بله...

ـ پس چرا به خواستگاریت نمی آید؟

ـ به زودی می آید.

مادر خندید و با خوشحالی گفت:

ـ امیدوارم پسر خوبی باشد و پدرت از او خوشش بیاید.

فوراً به علیرضا تلفن زدم و با خوشحالی ماجرا را به او گفتم تا از نگرانی بیرون بیاید. او هم خیلی خوشحال شد و گفت:

ـ شیما، اگر موافق باشی به مادرم بگویم با مادرت تماس بگیرد و قرار روز خواستگاری را بگذارد.

ـ ولی هنوز یک ترم به پایان تحصیلاتم باقی مانده...

ـ تا مقدمات کار فراهم شود، تو هم فارغ التحصیل شده ای.

با اکراه پذیرفتم. چند روز بعد مادر علیرضا از شیراز به خانه مان تلفن زد و به مادرم گفت اجازه دهد یک روز برای خواستگاری بیایند.

قرار برای سه هفته بعد گذاشته شد. من و علیرضا کلی با هم حرف زدیم. علیرضا از من پرسید:

ـ دوست داری مهریه ات چقدر باشد.

ـ برایم مهم نیست، این را جداً می گویم، اما تو را به خدا به پدر و مادرت بگو به خاطر صد تا سکه بالا و پایین کار را خراب نکنند!

علیرضا قول داد که با پدر و مادرش مفصلاً صحبت کند. روز خواستگاری خیلی زود فرا رسید. دل توی دلم نبود. مادر از صبح خانه را تمیز کرده بود. پدر کت و شلوار طوسی اش را که خیلی به او می آمد، پوشیده بود. برادرهایم نیز خود را تمیز و آؤاسته کرده بودند. همه چیز برای یک خواستگاری زیبا و به یاد ماندنی آماده بود، اما...

وقتی علیرضا و خانواده اش آمدند و بعد از ساعتی گفتگو رفتند، خانه ما شبیه ماتمسرا شده بود. من یکریز اشک می ریختم، پدرم در هال قدم می زد و از این سر به آن سر می رفت و مادرم سکوت کرده بود. پدر نگاه تندی به من کرد و گفت:

ـ آخر دختر جان، تو چطور می خواهی با او ازدواج کنی، اولاً اوش هرستانی است، ثانیاً چطور رویت می شود با او توی خیابان راه بروی؟

با گریه گفتم:

ـ وقتی من و او راضی هستیم، دیگر حرف و حدیث دیگران چه اهمیتی دارد؟

ـ ببین دخترم از شهرستانی بودن او هم که بگذریم مسأله قد او را چه می کنی؟

پدر و مادرم هر دو روی قد بلند علیرضا تأکید داشتند و می گفتند:

ـ او نیم متر از تو بلندتر است. اصلاً این همه دختر قد بلند توی دانشکده تان است، او چرا سراغ تو آمده است؟

قد من یک متر و پنجاه و هشت سانتی متر و قد علیرضا یک متر و نود و سه سانتی متر بود. قبول داشتم که این تفاوت قد خیلی فاحش است و اگر من حتی کفشی که بلندترین پاشنه را دارد، می پوشیدم، باز هم یک سر و گردن از علیرضا کوتاه تر بودم، اما

من و او یکدیگر را پسندیده بودیم و این چیزها برایمان مهم نبود، پدرم می گفت:

ـ تو هیجان زده ای و این مسأله برایت کم اهمیت جلوه می کند، اما می دانم که در آینده مشکل خواهید داشت.

من و علیرضا که حدود سه سال بود برای تک تک برنامه های آینده مان نقشه کشیده بودیم، باورمان نمی شد بر سر مسأله ای که اصلاً به فکرمان نیز خطور نکرده بود با مخالفت خانواده ام روبرو شویم. علیرضا فردای روز خواستگاری در دانشکده مرا دید و گفت:

ـ نگفتم خواب بدی دیده ام؟ به دلم افتاده بود که من و تو به هم نمی رسیم.

ـ باید تلاشت را بکنی... عقب نشینی نکن!

پوزخندی زد و گفت:

ـ پدر و مادرت از چیزی ایراد گرفته اند که من هیچ کاری نمی توانم بکنم. ای کاش می گفتند مهریه ده هزار سکه، ای کاش می گفتند: شغلت را عوض کن. ولی آخر من قدم را چکار می توانم بکنم؟ اره بردارم و بیست سانت از پاهایم را اره کنم؟!!

در حالی که خنده ام گرفته بود، گفتم:

ـ باز هم به خواستگاری بیایید، شاید این بار پدرم از خر شیطان پایین بیاید.

علیرضا و خانواده اش چند بار دیگر به خواستگاری آمدند، اما پدرم از خر شیطان پایین نیامد که نیامد. من درسم را تمام کردم و در اداره ای مشغول کار شدم، اما دوری از علیرضا حسابی مرا آزار می داد. او هم مثل من کلافه و آزرده بود. هر چند ماه یک بار برایم خواستگاری می آمد، اما من هر کدام از آنها را به بهانه ای رد می کردم.

پدر می گفت:

ـ شیما جان، لجبازی نکن! به بخت خودت لگد نزن! علیرضا را فراموش کن و از بین این همه خواستگار یک نفر را انتخاب کن!

اما من فقط علیرضا را می خواستم. من نمی توانستم به این آسانی او را فراموش کنم. من و او به هم قول داده بودیم که هرگز با کس دیگری ازدواج نکنیم. علیرضا هم به این قول وفادار مانده بود.

اکنون سال ها ـ حدود ده سال ـ از آن زمان می گذرد. من سی و سه سال دارم و علیرضا سی و هفت ساله است. ما هنوز ازدواج نکرده ایم. خواستگارهای من خیلی کم شده اند. پدر هنوز یکدندگی می کند و می گوید حالا که تو حرفت یکی است و می گویی فقط علیرضا، من هم حرفم یکی است و می گویم علیرضا هرگز!

کاش پدرم می دانست که در نزدگی مشترک قد و تفاوت قد حرف اول را نمی زند. کاش او می دانست و درک می کرد که من و علیرضا چقدر یکدیگر را دوست داریم. کاش این گونه با سرنوشت من بازی نمی کرد.

تحلیل روان شناسی این ماجرا:

در این ماجرا سه نکته مهم و اصلی وجود داشت:

۱ـ اینکه شیما و علیرضا بدون اطلاع خانواده هایشان حدود سه سال با هم دوست بودند و در طول این سه سال الفت و علاقه فراوانی بین آنها به وجود آمد ـ شیما و علیرضا باید می دانستند که این ارتباط نامشروع و خطرناک می باشد و مهم تر اینکه باید حدس می زدند که ممکن است ـ به هر دلیل از طرف هر یک از خانواده ها ـ با ازدواج آنها مخالفت شود.

این دوستی طولانی به هیچ وجه جایز و منطقی نبود و علیرضا باید طبق سنت و رسوم، همان ابتدا به خواستگاری شیما می رفت و جواب مثبت یا منفی را می گرفت و اینقدر خود و شیما را دچار مشکلات روحی و روانی نمی کرد.

۲ـ مخالفت پدر شیما و سختگیری او به خاطر قد بلند علیرضاست. قبلاً گفته شد که این دختر و پسر هستند که باید ظاهر یکدیگر را ببینند و بپسندند و بهتر است والدین محترم در این مورد اعمال سلیقه نکنند.

والدین باید در مورد شخصیت، ایمان و تقوا، اصالت و شرافت خانوادگی، اخلاق نیکو، عقل و هوش، شغل، سلامت از اعتیاد و... خواستگار فرزندشان دقت و حساسیت به خرج دهند، نه به امور ظاهری مانند بلند قدی، کوتاه قدی و...

۳ـ اگر چنانچه پسر و دختری به هر دلیل در گزینش همسر شکست خوردند، نباید مأیوس و ناامید شوند و می توانند با توکل بر خدا و مشورت با والدین و مراکز مشاوره، یک جوان شایسته هم کفو و شأن را برای زندگی مشترک خود انتخاب نمایند و هرگز یأس و ناامیدی را به خود راه ندهند که در این صورت چیزی جز افسردگی، گوشه گیری، پریشانی، بدبینی، بیماری های جسمی و روحی و... را به دنبال نخواهد داشت.

یک لجبازی کودکانه

ـ هاله، هاله، بیا پایین ببینم.

این صدای مادرم بود که طبق معمول مرا از رختخواب گرم بیرون می کشید تا خواب نمانم و به موقع سر کار حاضر شوم. حدود یک ماه بود که کار پیدا کرده بودم. در یک مغازه لوازم آرایشی فروشنده بودم. صاحب آنجا یک مرد چهل ساله بود. او نیز در بیشتر ساعات روز در مغازه حضور داشت و اگر یک مشتری مرد می آمد، او را راه می انداخت. من با مشتری های زن روبرو بودم و با آنها سر و کله می زدم. از کارم راضی بودم. حقوقی که می گرفتم، اگرچه ایده آل نبود، اما همین که دستم را پیش کسی دراز نمی کردم، خوشحال بودم. من بیست و هشت سال داشتم و قبلاً ـ هم در جاهای مختلف کار کرده بودم، اما به دلایل گوناگونی ترجیح داده بودم، شغلم را عوض کنم. صاحب مغازه در طول روز از مسایل و موضوعات جورواجور با من حرف می زد. یک روز دیر به مغازه آمد. خیلی آشفته بود. پرسیدم:

ـ چیزی شده آقا وحید؟

پریده رنگ و مضطرب گفت:

ـ نه... یعنی... نه چیزی نشده...

احساس کردم می خواهد چیزی بگوید. چیز مهمی که ذهنش را مشغول کرده است. با خودم گفتم لابد مرا محرم راز خود نمی داند. استکانی چای از فلاسک برایش ریختم و آرام گفتم:

ـ می توانی به من اعتماد کنی. دهانم بسته بسته است.

اولین جرعه چای را هورت کشید و گفت:

ـ من عاشق زنم بودم، راستش هنوز هم هستم، اما خودش نمی داند.

با تعجب گفتم:

ـ چطور؟ لابد بروز نمی دهید. زن ها غالباً دوست دارند از زبان شوهرانشان بشنوند که آنها را دوست دارند.

ـ هزار بار قربان صدقه او می روم، برایش هدیه می خرم، اما... اما او این کارهای مرا حقه و رد گم کردن می داند.

باز هم با تعجب ابروهایم را بالا انداختم و پرسیدم:

ـ آخر چرا؟ قبلاً کاری کرده اید که...

ـ آره... آره یک حماقت محض... یک روز به او گفتم قبل از آنکه با او ازدواج کنم دختری را دوست داشتم. گفتم چهار بار به خواستگاری او رفتم اما خانواده اش او را به من ندادند. از آن روز به بعد زندگی ام تلخ شد، مثل زهر مار. بیخود و بی جهت بهانه می گیرد، اخم می کند، ساعت ها محلم نمی گذارد. نمی دانم از دستش چه کنم... امروز هم...

مکث کرد... نفس بلندی کشید. گویا دوباره دچار تردید شده بود که آیا به من بگوید چه اتفاقی افتاده یا نه. من سکوت کردم و

ترجیح دادم او را به حال خودش بگذارم. بعد از چند دقیقه گفت:

ـ او امروز مرا برای همیشه ترک کرده است. یک یادداشت کوتاه گذاشته است و همه تقصیرها را به گردن من انداخته است.

ـ کجا رفته؟

ـ به خانه خواهرش در ترکیه.

ـ ترکیه؟

ـ بله، قبلاً هم این کار را کرده بود، اما بعد از ده ـ دوازده روز برگشت سر خانه و زندگی اش.

کمی دلداری اش دادم و گفتم:

ـ پس بچه تان ـ دخترتان ـ چی؟

ـ او را هم برده است.

ـ شما کاری نمی کنید؟

ـ چه کار کنم؟ بروم به دست و پایش بیفتم؟ التماسش کنم؟!

با دلسوزی گفتم:

ـ به پدر و مادرش بگویید...

ـ آنها هم در آلمان زندگی می کنند. فقط برادرش در ایران است که سرش به کار خودش گرم است و کاری به این کارها ندارد.

آقا وحید هر روز پژمرده تر می شد. تا آن روز ندیده بودم سیگار بکشد، اما از وقتی که زنش او را ترک کرده بود، پشت سر هم سیگار می کشید، همه اش در فکر بود و حال و حوصله هیچ کاری را نداشت. صبح ها دیر سر کار می آمد. من در نبود او احساس مسؤولیت بیشتری می کردم. یک روز سر ظهر به مغازه آمد و بعد از سفارش های لازم گفت:

ـ می خواهم چند روز به ترکیه بروم. دلم برای دخترم لک زده است. زنم که بی فکر است، حداقل من باید قدمی بردارم.

تشویقش کردم و کارش را مورد تأیید قرار دادم:

ـ کار خوبی می کنی آقا وحید! به هر حال او زن است و روحیه حساسی دارد. برو و از او دلجویی کن!

او رت و هفت ـ هشت روز بعد تنها و دست از پا درازتر برگشت.

ـ چی شد آقا وحید؟

ـ هیچی، می گوید مرغ یک پا دارد. نمی آید که نمی آید.

ـ آخر این طور که نمی شود. باید تکلیف زندگیتان را معلوم کند.

آهی کشید و مغموم و افسرده گفت:

ـ برایش مهم نیست. می گوید برای من همه چیز تمام شده است. می گوید هیچ علاقه ای به من ندارد. لبخندی زدم و گفتم:

ـ دروغ می گوید. مگر می شود یک زن به همین راحتی زندگی اش را بگذارد و برود؟ او را تحریک کن، حتماً بر می گردد.

ـ چه کار کنم؟

ـ به او تلفن بزن و بگو اگر چند روز دیگر برنگردد مجدداً ازداج می کنی.

گل از گلش شکفت و گفت:

ـ آفرین، خوب فکری است. عقلم به اینجا قد نداده بود. همین امروز به او تلفن می زنم.

فردا که آقا وحید به مغازه آمد انتظار داشتم سر حال و قبراق باشد، اما این طور نبود. او گرفته تر از روزهای قبل بود. پرسیدم:

ـ چی شده؟ تلفن زدی؟

ـ آره، اما با نفرت گفت، من که گفتم دلت پیش کس دیگری است. کار خراب تر شد.

اخمی کردم و گفتم:

ـ عجب زنی است ها! همین زن ها باعث می شوند شوهرشان دوباره زن بگیرد. من اگر جای شما بودم زن می گرفتم و دلش را می سوزاندم.

چشم هایش برقی زد. انگار فکر تازه ای به ذهنش رسیده باشد، اما چیزی نگفت. از همان روز و همان ساعت رفتارش با من جور دیگری شد. خیلی مهربان شده بود. از وضع خانواده ام می پرسید. به مناسبت های گوناگون به من هدیه می داد و گاهی ساعت ها با من حرف می زد و بالاخره یک روز گفت:

ـ هاله خانم، حاضری با من ازدواج کنی؟

از سؤالش جا خوردم، لبم را به دندان گزیدم و گفتم:

ـ این حرف ها خوب نیست آقا وحید، شما زن داری، بچه داری...

ـ زنی که دو ماه شوهرش را ول کند و برود و به فکرش نباشد به درد نمی خورد.

ـ من نمی توانم با تو ازدواج کنم. اولاً خانواده ام اجازه نمی دهند، ثانیاً خودم مایل به این ازدواج نیستم. از فردا هم سر کار نمی آیم.

جا خورد. انتظار این برخورد را نداشت. خودش را جمع و جور کرد و گفت:

ـ یعنی حرفم اینقدر بد بود؟ مگر خلاف شرع گفتم؟ مگر توهین کردم؟

ـ نه، اما دیگر جای من اینجا نیست.

صبح فردا وقتی مادرم طبق معمول هر روز صدایم کرد، خمیازه ای کشیدم و گفتم:

ـ امروز سر کار نمی روم. حوصله ندارم.

مادرم چیزی نگفت، اما وقتی سه ـ چهار روز از در خانه ماندنم گذشت، اعتراض کرد و گفت:

ـ چه مرگت شده؟ چرا سر کار نمی روی؟

و من ماجرا را به او گفتم. مادر ابروهایش را در هم کشید و گفت:

ـ خب، این چه ربطی به کار تو دارد؟ امروز برو سر کار اما به روی خودت نیاور که آقا وحید چنین پیشنهادی به تو داده است.

با اکراه به مغازه رفتم. آقا وحید از دیدنم خیلی خوشحال شد. خیال می کرد می خواهم جواب مثبت به او بدهم، اما من آب پاکی را روی دستش ریختم و گفتم:

ـ به شرطی به کارم ادامه می دهم که هرگز پیشنهادت را تکرار نکنی.

و او قول داد. شش ماه گذشت. همسر او همچنان در ترکیه بود. دلم برای آقا وحید می سوخت، اما کاری نمی توانستم برایش بکنم، تلفن همسرش را گرفتم و به او زنگ زدم. از او خواستم به ایران برگدد، اما او فقط جواب مرا با ناسزا و توهین داد. او به من گفت:

ـ نکند تو همانی هستی که شوهرم را از چنگم درآوردی.

ـ نه، من در مغازه شوهرت کار می کنم.

ـ دیگر بدتر... اصلاً چرا آنجا کار می کنی؟

بگو مگوی ما فایده ای نداشت، تلفن را قطع کردم و به فکر فرو رفتم. شاید حق با آقا وحید بود. چند روز بعد او یکی بار دیگر پیشنهادش را تکرار کرد و این بار به خاطر لجبازی با همسر اولش پذیرفتم. راضی کردن پدر و مادرم مکافات بود، اما هر طور که بود آنها را راضی کردم و به عقد آقا وحید درآمدم.

یک ماه بعد از ازدواجمان آقا وحید به من گفت:

ـ دیگر لازم نیست به مغازه بیایی.

ـ چرا؟

ـ توی خانه باش و به کارهای خانه برس!

با تعجب گفتم:

ـ پس مغازه چه می شود؟

ـ خودم هستم و... و یک فروشنده جدید می گیرم.

سرزنش آلود نگاهش کردم و گفتم:

ـ فروشنده جدید برای چه؟ پولت زیادی کرده؟

ـ نه، اما تو که نمی توانی تا ابد توی مغازه باشی. پس فردا بچه دار می شوی و باید در خانه بمانی...

خیلی با او کلنجار رفتم، اما فایده ای نداشت. او یک فروشنده جدید را که دختر جوانی بود، برای مغازه انتخاب کرد و من مجبور شدم در خانه بمانم. چند وقت بعد رفتار وحید با من عوض شد. کم حوصله شده بود و به زندگی مان اهمیتی نمی داد. به او اعتراض کردم، اما می گفت خیالاتی شده ای. می گفت خسته ام، اما من حدس می زدم حقیقت چیز دیگری باشد. کم کم متوجه شدم او با دختر جوانی که در مغازه کار می کند، خیلی صمیمی شده است. تهدیدش کردم که اگر او را فوراً بیرون نکند، آبروریزی راه می اندازم، اما او با وقاحت و پررویی تمام گفت:

ـ آن دختر خیلی از تو بهتر و سر به راه تر است. تو قاپ مرا دزدیدی و حالاـ فکر می کنی همه مثل خودت هستند. نترس او با من ازدواج نمی کند.

از اینکه همسر دوم وحید شده بودم، بسیار پشیمان بودم، اما راه برگشتی برایم وجود نداشت. من پل های پشت سرم را خراب کرده بودم. تصمیم گرفتم باردار نشوم تا حداقل به موقع بتوانم از وحید طلاق بگیرم. وقتی به گذشته فکر می کردم، می دیدم حق با همسر اول وحید بوده است. او حتماً چیزی از وحید دیده بود که اینگونه از او بیزار شده بود و بعد خودم را سرزنش می کردم که چرا پای درد دل همسر اول وحید ننشستم، چرا فریب حرف ها و مظلوم نمایی وحید را خوردم؟

زندگی مشترکمان بی روح و سرد بود. وحید این اواخر به کوچک ترین بهانه ای مرا به باد کتک می گرفت و از خانه بیرون می انداخت و من که رویم نمی شد به خانه پدرم برگردم و بگویم اشتباه کرده ام با خواهش و التماس از وحید می خواستم مرا به خانه راه دهد. من صبر می کردم به این امید که اوضاع درست شود، اما وحید اصلاً خیال سر هب راه شدن نداشت. یک روز از یکی از کسانی که در همسایگی مغازه وحید مغازه داشت، شنیدم که او می خواهد با همان دختر فروشنده ازدواج کند و حتی مقدمات کار هم ریخته شده است. طاقت نیاوردم. باید کاری می کردم. فوراً به مغازه رفتم و با آن دختر گلاویز شدم. یک وقت به خودم آمدم که به چشم او آسیب جدی وارد آمده بود و خون صورت او را پوشانده بود. مردم به مغازه ریختند و مرا تحویل نیروی انتظامی دادند. مدتی در بازداشت بودم تا دادگاه تشکیل شد. خانواده دختر و خود او رضایت نمی دادند. یک چشمش ۴۰٪ بینایی اش را از دست داده بود. دادگاه مرا به چند ماه حبس و دیه محکوم کرد. من نیز تقاضای طلاق دادم. اکنون روزهای آخر حبس را می گذرانم.

تحلیل روان شناسی این ماجرا:

وقتی هاله در هیچ یک از مراحل زندگی خود با بزرگترها مشورت نمی کند، نباید انتظار یک زندگی راحت و شیرینی را داشته باشد. او علی رغم مخالفت والدینش بدون تحقیق با وحید ازدواج کرد. او در وحید چه چیزی را به عنوان حُسن یافته بود؟ مردی که

نتوانسته بود زندگی مشترک خود را سامان بدهد و همسر اولش او را رها کرده بود، چه جذابیتی برای هاله داشت؟ آیا جز این استک ه هاله و امثال او در یک لحظه دچار احساسات و عواطف شده و فریفته حرف های امثال وحید می شوند؟

اگر بخواهیم واقع بین تر باشیم باید بگوییم یکی از دلایل همسر دوم شدن این است که پسرها توان ازدواج را ندارند و سختگیری مالی بی مورد خانواده دختر، هزینه های گران و سرسام آور زندگی، تجملات، تشریفات، فقر، بیکاری و... از عواملی هستند که متأسفانه پسرها را از ازدواج به موقع گریزان می کند و در عوض بعضی از دختران بی میل نیستند به ازدواج مردی دربیایند که اگرچه همسر دارد، اما از موقعیت شغلی و مالی خوبی برخوردار است. و نکاتی که در این ماجرا باید یادآوری شود عبارتند از:

۱ـ برای خانم ها (خصوصاً دختران جوان) صحیح نمی باشد که در محیط خلوت با مرد نامحرم همکلام و همکار شوند.

۲ـ جوانان عزیز در هر کاری قبل از اقدام نهایی لازم است که با والدین خود و مشاوران آگاه و متعهد مشورت نمایند.

۳ـ چه خوب است که انسان به جای بلندپروازی، هوس رانی و پیروی از شهوات و نفس اماره به خودسازی و تزکیه و تهذیب نفس بپردازد و با سرنوشت و آبرو و حیثیت دیگران بازی نکند که عواقب شوم این کار نصیب خودش خواهد شد.

۵ـ اگر مردی در زندگی مشترک خود، صلح، صفا، دوستی، محبت، عشق و صداقت را به وجود نیاورد و فقط دنبال تجملات و نفسانیات باشد عاقبت چیزی جز خفت و خواری و رسوایی را برای خود به همراه نخواهد داشت.

آزادی غربی

در خیابان گاندی تهران، جنایتی هولناک اتفاق افتاد که هر انسانی را متحیر و بهت زده نمود. جریان از این قرار بود که دو نوجوان ۱۶ساله دختر و پسر به نام های سمیه ـ ش ـ و شاهرخ ـ و ـ که با یکدیگر آزادانه به سبک غربی ارتباط داشتند، دست به این جنایت فجیع زدند که در آن خواهر و برادر ۱۴ و ۹ ساله سمیه به نام های سپیده و محمدرضا با همفکری و نقشه قبلی در یک اقدام مشترک توسط افراد نام برده به قتل رسیدند و مادر سمیه هم پس از مجروح شدن توانست از دست دخترش و دوست وی جان سالم به در برد و این حادثه شوم در منزل دختر به وقوع پیوست.

تحلیل روان شناسی، جرم شناسی و جامعه شناسی این ماجرا:

طبق اظهارات مسؤولین در دادگاه نکات قابل توجهی که نباید به سادگی از کنار آن گذشت عبارتند از:

۱ـ خانواده دختر و پسر هر دو از لحاظ مادی متمکن و مرفه بودند. بنابراین فقر عامل چنین جنایتی نبوده است.

۲ـ استفاده از ماهواره در خانواده پسر و امکان استفاده آن برای دختر بوده است... همانگونه که در اظهارات قاتلین در دادگاه آمده است آنها تحت تأثیر برنامه های ماهواره قرار گرفته اند و به خاطر تقلید از فیلم های غربی به چنین جنایتی دست زدند.

۳ـ دختر و پسر با اینکه با هم محرم نبودند به منازل همدیگر می رفته و با یکدیگر آزادانه ارتباط و رفت و آمد داشتند و... در حالی که خانواده دو متهم مطلع بودند. و طبق اعترافات متهمان به طور مرتب در خانواده وحید جشن دوستانه و مختلط برقرار بوده و سمیه نیز در بسیاری از آن جشن ها آزادانه و بدون هیچ گونه اعتراضی از طرف والدینش شرکت می نموده است و خانواده سمیه به بهانه واهی از جمله اینکه (نمی خواهیم دخترمان افسرده شود) با دخترشان مخالفت نمی کردند.

لذا رئیس شعبه ۴۳ قضایی شهید قدوسی تهران در مرود این پرونده می گوید:

«شاهرخ با دو تن از سردمداران گروه های (رپ) در ارتباط بوده و تحت تأثیر القائات خشونت بار افکار گروهی موسوم به (هوی متال) اقدام به این جنایت هولناک کرده است.

متأسفانه به دلیل عدم نظارت و کنترل والدین، این افراد به سمت گروهی منحرف فکری غرب گرایش پیدا کرده اند... تفکر این گروه منحرف فکری به خشونت آن هم از نوع (قتل) متمایل است و با توجه به وضعیت لباس پوشیدن، طرز آرایش مو و رفتارهای

قاتل به نظر کارشناسان پلیس، وی تحت تأثیر القائات این گروه اقدام به قتل کرده است. تأثیرپذیری از فیلم های مبتذل ویدئویی و برنامه های خشونت آمیز و مبتذل ماهواره، ضعف فرهنگی خانواده و عدم نظارت دقیق والدین بر رفتارهای آنان نیز، زمینه ساز چنین فاجعه ای بوده است.

عمده این مفاسد و حوادث در میان مرفهین بی درد و برخی از اقشار متوسط که نوعاً دچار از خود بیگانگی فرهنگی شده اند مشاهده می شود. و اینها کسانی هستند که از مسجد و نماز و اصول مذهبی بی بهره هستند و به ارزش های طاغوتی و فرهنگ وارداتی دل بسته اند.» (۱)

«عبرت»

به دامانش نشیند لکه ننگگلی گر همنشین خار گردد

علی، سلطان دین فرمود: آن کسکه با نادان نشیند، خار گردد

«دیوان رسا»

(۱) نقل از کتاب «بهشت جوانان»، تألیف اسدالله محمدی نیا، ص ۱۹۱.

رهنمودهای تربیتی برای پسران و دختران

اشاره

- آیا تاکنون از خود پرسیده اید علت این همه انحرافات اخلاقی و کجروی ها چیست؟

- آیا تاکنون از خود پرسیده اید چرا برخی از جوانان که خود و خانواده شان متدین، مذهبی، دارای سابقه مثبت و... بوده اند، یک مرتبه راه را گم کرده و منحرف شده اند و آبرو و حیثیت خود و خانواده و فامیل و حتی محله را بر باد داده اند؟

- آیا تاکنون فکر کرده اید چرا برخی از جوانان سالم و ورزشکار که شما فکرش را نمی کردید، متأسفانه به فساد و اعتیاد کشیده شده اند؟

- آیا تاکنون از خود پرسیده اید چرا جوانانی که خود و خانواده آنها سابقه مثبتی نداشته اند، یک مرتبه عوض شده و راه را از چاه تشخیص داده اند و خود را از زلال آبشار گوارای معنویت و دین سیراب نموده و عاقبت به خیر شده اند؟

- آیا تاکنون از خود پرسیده اید عاقبت جوانان معتاد، فراری و فاسد چیست؟ و چگونه می شود آنها را اصلاح کرد؟

- آیا نمی خواهید شما خوبان از سرگذشت نافرجام برخی از پسران و دختران جوان، درس و عبرت بگیرید و بیشتر از همیشه مواظب رفتار، کردار و گفتار خود و دوستانتان باشید و در آینده ای نه چندان دور یکی از درخشان ترین ستاره های علمی و معنوی ایران زمین باشید؟

- آیا می دانید روان شناسان و کارشناسان امور اجتماعی علت اصلی این همه گرفتاری برخی از جوانان را چه چیزی عنوان می نمایند؟

مجموعه زیر نکات مهم و چکیده ای از رهنمودهای اخلاقی، تربیتی و آموزشی بزرگان دین، روان شناسان و صاحب نظران می باشد که به شما « گل های همیشه سبز بوستان هستی» تقدیم می گردد.

۱ـ یاد خدا و تسلیم در برابر حقتعالی

اگر انسـان باور کنـد که خداونـد، عالم و داناست، از اعماق وجودش قبول داشـته باشـد که پروردگار قادر است، با همه وجود قلبی ایمان بیاورد که حقتعالی، کریم، جواد، عادل و حکیم است و به واقع در دلش رسوخ کرده باشـد که ما در محضـر اوییم و او کسـی است که از هر پـدر و مـادر مهربـانی به مـا مهربان تر است، در این صورت انسان هیچگاه کار بیهوده نمی کنـد و همیشه دارای یک زندگی آرام، شاداب و به دور از غم و اندوه می باشد و واجبات الهی را عمل کرده و محرمات ر ترک نموده و سـعی می کند برای آرامش قلب و روان خود، در هر فرصت منـاسب به ذکر، راز و نیـاز، نمـاز، دعـا و نیایش با پروردگار اسـتفاده نمایـد، چرا که قرآن کریم ذکر گفتن و یاد خدا را موجب آرامش و اطمنان قلوب انسان ها می داند و می فرماید:

الا بذکر الله تطمئن القلوب؛

«آگاه باشید، تنها با یاد خدا دل ها آرامش می یابد.»

۲ـ صمیمی ترین رابطه ها با والدین

جوانان عزیز باید توجه داشـته باشـید که اگر می خواهید از بیشترین مصونیت روانی و فرهنگی و اجتماعی برخوردار باشـید، همیشـه سعی کنید علاوه بر احترام پدر و مادر، بهترین ارتباط صمیمی کلامی، همنشینی، همراهی، همدلی، همرازی را با آنها برقرار نمایید. در این صورت بالاترین احساس خود ارزشمندی، اعتماد به نفس و صلابت شخصیت را خواهید داشت.

۳ـ ارزش وقت و جوانی

جوانان شایسـته و کمال جو، قـدر جوانی و عمر برتر از طلا و جواهرات خود را می داننـد و از هر فرصتی برای ارتقاء سـطح علمی و معنوی خود استفاده می کنند و هرگز وقت خود را بیهوده و با دوستان ناباب تلف نمی کنند.

۴ـ حفظ عفت و پاکدامنی

ایـام جوانی و بلوغ، دوران بسـیار حسـاس، پر خطر و سـرنوشت سـازی است. در این دوران غرایزی که در وجود انسـان نهـاده شـده تدریجاً بیدار و شکوفا می گردند. همه این غرایز مفید و از نعمت های الهی هستند، (۱)

(۱) سوره رعد، آیه ۲۸.

اگر درست هدایت شوند و در مسیر صـحیح پرورش یابند، آینده انسان را قرین خوشـبختی و سعادت قرار می دهند. اما اگر از مسیر صحیحج و طبیعی منحرف شوند، آینده انسان را تباه خواهد ساخت.

امام محمدباقر (ع) می فرمایند:

«هیچ عبادتی افضل از این نیست که انسان شکم و عورت خود را از گناه حفظ کند.» (۱)

آری!

در جوانی پاک بودن شیوه پیغمبری است

ور نه هر گبری به پیری می شود پرهیزکار

(۱) وسایل الشیعه، ج۱۴، ص ۲۷۰.

۵ـ پرهیز از بی کاری

یکی از مشکلات جوانان بی کاری و اوقات فراغت است. کسی که همواره بی کار است، چون اشتغال به کار مفید و سازنده ای ندارد، ناچاراً در کوچه و خیابان و پارک ها پرسه می زند و... کم کم به دنبال شهوات و هوس ها می رود. بنابراین سعی کنید برای اوقات فراغت خود کاری فراهم نمایید. به مطالعه و تحصیل علم جدیت نمایید. به ورزش وتفریح های سالم و کارهای هنری مشغول شوید.

۶ـ چرا حجاب؟

زن، این موجود ظریف، مظهر جمال خلقت است و اسلام می خواهد این «گوهر گرانبها» در «گنیجینه حجاب»، مستور باشد تا از آفات هوس ها مصون بماند. از طریق حجاب، نوعی ارزش و احترام برای زنان به دنبال می آورد تا نامحرمان هوسران، آنها را به دیده حیوانی ننگرند.

در مخزن شرف، گهری جز حجاب نیست

شمشیر دیده را سپری جز حجاب نیست

زن تا زمانی که در «غنچه حجاب» است، هیچ کس هوس چیدن آن را نمی کند. اما همین که حجاب کنار رفت و این غنچه باز شد، آن را خواهند چید و پس از آن که پژمرد و پر پر شد به کناری خواهند افکند. حجاب دارای فواید بسیاری می باشد که خلاصه ای از آنها عبارتند از:

۱ـ حجاب فرمان خدا و یکی از ضروریات دین مقدس اسلام می باشد.

۲ـ برای جلوگیری از بی بند و باری و آلوده شدن اجتماع.

۳ـ برای استحکام پیوند خنواده و حفظ کانون مهر و وفا.

۴ـ برای حفظ ارزش و احترام زن و مصونیت از اذیت و آزار هوسرانان.

۵ـ برای پاکی فرد، خانواده و اجتماع.

۷ـ بهترین حجاب

حجاب و پوشش اسلامی بیانگر وقار و افتخار یک زن است. حجاب سند اطاعت از فرمانده هستی است. حجاب بوی خوش عفاف و پاکدامنی است. حجاب تلألؤ شبنم بر چهره است.

دختران و زنان باید توجه داشته باشند که بهترین و کامل ترین نوع حجاب و پوشش اسلامی، «چادر» است که سراسر حجم بدن را می پوشاند و جلب توجه نامحرمان را به کمترین حد خود می رساند به شرطی که:

الف) چادر رنگ مشکی و ساده و بدون نقش و نگار باشد.

ب) چادر کاملاً بدن را بپوشاند و نازک نباشد.

ج) رنگی نباشد، زیرا چادر رنگی به خاطر تنوع و جذابیت خاصی که دارد، نگاه های نامحرمان هوسران را به خود جذب می کند.

د) بایـد لبـاس هـای زیر چـادر نیز منـاسب باشـد و طوری نباشـد که در برابر بـاد و... اعضـای بـدن و سـایر زینت های زن را در دید نامحرمان قرار داد.

و) استفاده از چادر باید همراه وقار، متانت، حیا و عفاف باشد.

۸ـ پرهیز از خودنمایی

خودنمـایی از نیازهای طبیعی دختران و زنان می باشـد که اگر به صورت مثبت و در راه درست و در حـد اعتـدال اسـتفاده شود، می توانـد سازنـده و مفیـد باشـد، اما اگر بی حد و مرز باشد، نه تنهاب ه عنوان یک بیماری روانی، بلکه آفتی است بسـیار خطرناک که برای فرد و جامعه ضررهای فراوانی خواهد داشت.

جلوه های خودنمایی منفی برخی از دختران و زنان عبارتند از:

آرایش های تند، بیرون گذاشـتن قسمتی از موها، پوشیدن لباس های جذاب و محرک، رفتارهای سبک، نازک کردن صدا با حالتی خاص، استفاده از ادکلن و عطرهای مهیج، راه رفتن به گونه ای محرک، لبخند و خنده های مستانه در برابر نامحرمان و... .

پی آمدها و آثار خودنمایی عبارتند از:

۱ـ فساد: خودنمایی دختران موجب نگاه های هوس آلود و کشیده شدن جوانان به پرتگاه فساد می شود.

۲ـ ذلت: بایـد تـوجه داشت که بی تقواترین پسـران جـامعه برای ازدواج خود به دنبـال عفیف ترین دخـتران می رونـد. دخـترانی که خودنمایی می کننـد بایـد بداننـد که زمانی نخواهـد گـذشت که جاذبه های ظاهری آنها از بین خواهد رفت و آنها خود را تنها، بی کس، غریب، منزوی و شکست خورده خواهند دید.

۳ـ سـرد شـدن کـانون گرم خانواده: خودنمایی موجب می شود که افراد ظاهربین، پس از ازدواج به زنـدگی خود بی علاقه شونـد و کم کم زمینه جدایی بین آنها فراهم گردد.

۹ـ پرهیز از چشم و هم چشمی

یـک جوان شایسـته، همیشه خود را در امور علمی و معنوی بـا بزرگـان و نیکان مقایسه می کنـد و در امور مالی و اقتصادی با فقرا و ضعیفان. و در مقابل نعمات الهی و سـلامتی جسم و روح خود، شاکر خالق هستی می باشد. یک دختر مسـلمان و باتقوا، هرگز خود را در امور اقتصـادی و ظاهری با افرادی که جایگاهی برتر از او دارنـد مقایسه نمی نمایـد. مثلاً دوسـتم لباس بهتر، طلا و زیور آلات بیشتر، جهیزیه بهتر و مدرن تر، جشن عروسی تشریفاتی در هتل مجلل تر و... دارد.

۱۰ـ مدگرایی یک نوع بیماری روانی برای برخی از جوانان می باشد که استعمارگران برای اسارت و به دام انداختن کشورهای اسلامی پهن کرده انـد تا بدان وسـیله آنها را به سوی مصـرف گرایی، تجمل پرستی، و... سوق دهند و هدف آنها، اسارت فرهنگی و کشانیدن دختران و پسران به سوی ابتذال و پستی ها و تبدیل شخصیت آدمی به عروسکی بی هویت و بی درد می باشد.

لـذا یک جوان مسـلمان و متین، هرگز پی مدگرایی و تقلید کورکورانه از غرب نیست و با رفتار و کردار شایسته خود و با پیروی از فرهنگ غنی اسـلامی، سـعی می کند برای دیگران الگوی مناسب و خوبی باشد و مایه سـعادت، سـلامت و خوشبختی خود و جامعه

می گردد.

۱۱ـ پرهیز از اعتماد بی جا نسبت به دیگران

یک دختر جوان آگاه، با تدبیر و آینده نگر، ساده و زودباور نیست و هرگز به مردان نامحرم اعتماد نمی کند.

۱۲ـ پرهیز از خلوت با نامحرم

دختر و پسر مسلمان در هر مرحله ای از سجایای اخلاقی و تقوا و عفت و پاکدامنی که باشند، درخلوت و تنهایی با جنس مخالف، سخت در معرض وسوسه های شیطانی قرار می گیرند و... جداً باید مواظب باشند تا به آبرو و حیثیت و عفت آنها لطمه ای وارد نشود.

۱۳ـ پرهیز از ظاهربینی

یک دختر و پسر مسلمان و شایسته، هرگز به ظاهرسازی برخی از جوانان هوسباز اعتماد نمی کنند. لذا نباید به ظاهر افراد توجه کرد. با یک نگاه و یک جلسه چند دقیقه ای نمی توان به واقعیت های دیگری ـ خصوصاً در امر ازدواج ـ پی برد و این ظاهرسازی ها ممکن است دامی برای صید و شکار باشد.

۱۴ـ پرهیز از همنشینی و رفاقت با دوستان ناباب

گرچه انسان ذاتاً یک موجود اجتماعی است و باید با دیگران انس و الفت بگیرد و این نیاز در تمام مراحل زندگی او مطرح می باشد. خصوصاً در دوران حساس جوانی که جداً باید از همنشینی با افراد آلود و بدنام پرهیز شود. زیرا رفت و آمد با افراد فاسد و معصیت کار چه بسا جوانان سالم، صالح، پاکدامن و با فضیلت را به سقوط و انحطاط حتمی بکشد.

با بدان کم نشین که صحبت بدگرچه خوبی تو را پلید کند

آفتاب به آن بزرگی رالکه ابری ناپدید کند

۱۵ـ پرهیز از قبول شعارهای فریبنده دیگران

دختران جوان و پاکدامن باید توجه داشته باشند که افراد هوسباز و آلوده برای رسیدن به اهداف شیطانی خود، شعارهای فریبنده ای دارند. مثلاً می گویند:

«علت بسیاری از ناسازگاری ها در ازدواج، نبود شناخت کافی و ارتباط صمیمی با هم قبل از نامزدی است، باید در کنار هم بود، باید معاشرت ها زیاد باشد تا شناخت کافی ایجاد شود! ـ خواهی نشوی رسوا، همرنگ جماعت شو ـ قلبت پاک باشد و...»

لذا هرگز نباید گول این شعارهای بی اساس، پوچ و شیطانی را خورد و دل به حرف های رنگ و لعاب دار هوسرانان مکار بست و

ناآگاهانه با سرنوشت، آبرو و حیثیت خود بازی کرد. اگر چنانچه جوانی قصد ازدواج با دختر خانمی را داشته باشد، می تواند از طریق خانواده اش رسماً تحقیقات نماید و به خواستگاری بیاید.

۱۶ـ پرهیز از قبول نامه های عاشقانه صیادان سیاه دل

یکی از عوامل انحراف برخی از جوانان، نامه های عاشقانه هوسرانان است. با توجه به احساسات و عواطف لطیف و قوی دختران، برخی از آنان متأسفانه ناخودآگاه دچار لغزش شده و دل به سخنان فریبا و به ظاهر زیبا می دهند، غافل از اینکه چه صیادان مکاری در کمین آنها نشسته اند و نادانسته عفت و پاکدامنی خود را تباه می سازند.

گر بگوید روبَهِ افسونگر مردم فریب

کز فریب و حیله دورم، بشنو باور مکن

۱۷ـ عشق های خیابانی زودگذر

عشق اگر آگاهانه و با زمینه الهی باشد، یکی از تجلیات روحی انسان و بسیار عالی است. اما اگر، ریشه غریزی و نفسانی داشته باشد، عشق شیطانی محسوب می شود که عقل و ایمان را ضعیف می کند. عشق های خیابانی از یک نگاه و لبخند آغاز می شوند و با وعده و وعیدها ادامه می یابند و گاهی به رسوایی و ندامت می انجامند.

پیامدهای عشق های خیابانی عبارتند از:

الف) بیشتر چنین عشق هایی به ازدواج نمی انجامند و اگر به ازدواج بینجامند، پس از مدتی منجر به طلاق و جدایی و اگر منجر به طلاق نشوند، یک عمر غم و اندوه، ناراحتی، تحقیر، سرزنش، افسردگی، بدبینی، کینه، نفرت، زودرنجی، عذاب وجدان و... در آنها خواهد بود.

ب) عاشقان هوسران حاضرند همه چیز خود را در راه معشوق فدا نمایند، اما پس از اینکه آتش عشق فرو می نشیند، جای خود را به انتظارها و توقع های عجیب و غریب می دهد، و چون این انتظارها هرگز برآورده نمی شود، شروع به اظهار ناراحتی می کنند و شکوه سر می دهند.

ج) یکی از خطرات بزرگ عشق های خیابانی، بیدار شدن حس انتقام شدید به هنگام یأس از وصال و نرسیدن به مقصود است. در چنین مواقعی افراد عاشق شکست خورده، از قتل، آتش سوزی، تهمت و افترا، شایعه پراکنی، آزار و اذیت و... دریغ نمی کنند.

۱۸ـ مزاحم تلفنی

متأسفانه امروز یکی از عوامل انحراف و بی بند و باری برخی از پسران و دختران، مسأله «مزاحم تلفنی» است که فرد مزاحم با انگیزه های مختلف اقدام به این عمل ناشایست و غیر انسانی نموده و کم کم زمینه یک ارتباط نامشروع را آماده می نماید. لذا دختران جوان و خانواده های آنان باید توجه داشته باشند که:

الف) شماره تلفن خود را به هر کسی ندهند.

ب) حتی الامکان دختران جوان خانواده، گوشی را برندارند مبادا مورد مزاحمت قرار گیرند.

ج) در صورتی که دختران گوشی را بر می دارند به حداقل مکالمه اکتفا نموده و صدای خود را دلنشین و نازک نکنند.

د) هرگز مزاحم تلفنی را امین ندانید و دل به حرف های او نسپارید.

راه های برخورد با مزاحم تلفنی عبارتند از:

الف) در برخورد با مزاحم تلفنی، سخن نگویید، زیرا هر قدر به او توهین شود، او در عمل شیطانی اش بیشتر تشویق خواهد شد.

ب) در مرحله اول به او تـذکر داده شود که از این عمل غیر انسانی دست بردارد وگرنه در صورت تکرار از طریق مخابرات و نیروی انتظامی مورد پیگرد قانونی قرار خواهد گرفت.

ج) در صورت تکرار پی در پی مزاحمت، از طریق مخابرات خط تلفن شـما کنترل شود و پس از شـناسایی و معرفی به مراکز قضایی و انتظامی، مورد پیگرد جدی قانون قرار خواهد گرفت.

۱۹ـ پرهیز از مطالعه کتاب ها و مجلات گمراه کننده

یکی از عوامـل انحراف پسـران و دخـتران جوان، مطـالعه کتب و مجلاـت مبتـذل و گمراه کننـده می باشـد که ماننـد سم اثر منفی و مخرب خود را در فکر و انـدیشه و جان جوان باقی خواهنـد گذاشت. لذا جوانانی که به سـعادت و سـلامت روح و روان خود علاقه مند هستند هرگز چنین آثاری را مطالعه ننمایند و قبل از مطالعه هر کتابی با کارشناسان و صاحب نظران خردمند مشاوره نمایند.

۲۰ـ تنها سفر کردن

گرچه بحمدلله و به برکت خون شـهدا در نظام مقدس جمهوری اسـلامی ایران، امنیت و آرامش صددرصد برقرار می باشد، اما بهتر است دختران و زنـان جوان صـبح هـا خیلی زود و به تنهایی از منزل خارج نشونـد و شب ها نیز تا دیروقت در کوچه و خیابان پرسه نزنند و حتی الامکان به تنهایی مسافرت های خارج از شـهر نروند و بر هر ماشینی ـ خصوصاً سواری های شخصی ـ که سرنشین آنها پسری جوان باشد ـ سوار نشوند.

۲۱ـ پرهیز از تماشای فیلم های تحریک آمیز و مبتذل

یکی از مهم ترین عواملی که جوانان را به فساد و فحشا می کشانـد و آنان را منحرف و گمراه می کنـد، دیدن عکس ها و فیلم های مستهجن و مبتذل می باشد که جداً باید از دیدن چنین تصاویری اجتناب نمود، زیرا افکار شما را پریشان می سازد و غریزه جنسی را تحریک می کند و شما را در معرض خطر صددرصد انحراف قرار می دهد و... .

۲۲ـ پرهیز از مصاحفه با نامحرم

صلاـح زن و مرد نـامحرم نیست که بـا همـدیگر دست بدهنـد (مصاحفه کننـد) زیرا ممکن است زمینه ای برای فساد و انحراف آنها باشد و به همین جهت لمس بدن نامحرم در اسلام به عنوان یک گناه معرفی شده است.

۲۳ـ پرهیز از نگاه به نامحرم و شنیدن صدای نوارهای مبتذل و تماشای مجالس لهو و لعب

پسران و دختران دوست دارند به یکدیگر نگاه کنند و طبعاً از این نگاه لذت می برند. اما این نگاه کردن ها اگر به منظور لذتجویی باشد، برایشان خطرناک و زیان آور است، زیرا روح را پریشان و موجب حسرت و ندامت می شود. فکر گناه را در مغز وارد می سازد و او را به ارتکاب معصیت و فساد دعوت می کند و به همین جهت است که اسلام، نظر به نامحرم را تحریم نموده و آن را به عنوان گناهی که مقدمه گناهان بزرگ تر است معرفی می نماید.

و امام صادق (ع) در این باره می فرمایند:

«نگاه بعد از نگاه، تخم شهوت را در قلب می پاشد و همین موضوع برای اینکه صاحبش را در فتنه بیندازد کافی است.» (۱)

(۱) وسایل الشیعه، ج۱۴، ص۱۳۹.

لذا دختران و پسران جوان باید از شنیدن صدای نوارهای مبتذل لهو و غنا پرهیز کنند. از تماشای برخی مجالس عروسی که در آنها متأسفانه حد و حدودی بین زن و مرد نیست، جداً دوری نمایند و روح و روان خود را از هرگونه انحراف و بی بند و باری محصون و محفوظ بدارند. خصوصاً دختران و زنان جوان مواظب باشند در چنین مجالسی «گوهر عفاف» و «گل وجود» خود را از دید نامحرمان محفوظ بدارند.

در یکی از روزنامه های کثیرالانتشار نقل شده بود، در یکی از شهرستان ها، مردی که به مهمانی رفته بود، بعد از خوردن ناهار، که صاحبخانه برای کاری از منزل خارج شده بود ضمن عمل منافی عفت با همسر میزبان، او را به قتل می رساند. بعد از دستگیری از قاتل می پرسند: چرا این عمل زشت را انجام دادی؟ در جواب گفت: من شب گذشته در مجلس عروسی، این زن را مشاهده کردم که ـ با وضعیت خاصی به رقصیدن مشغول بود ـ و... دیگر نتوانستم خود را کنترل کنم و در نتیجه چنین تصمیمی گرفتم! (۱)

(۱) نقل از کتاب بهشت جوانان، اسدالله محمدی نیا، ص۱۹۷.

۲۴ـ پرهیز از مواضع تهمت

جوانان عزیز و پاکدامن باید مواظب باشند در رفت و آمدها، در دوستی ها، در گفتارها و...، از خود حرکت سبک مشکوک و نامناسبی نشان ندهند و خود را در موضع تهمت و نسبت های ناروا قرار ندهند. زیرا در آن صورت حاصلی جز غم و اندوه، آه و زاری و... نخواهد داشت. و در این باره امام علی (ع) می فرمایند:

«کسی که خود را در جایگاه تهمت قرار داد، نباید جز خود را نکوهش کند!» (۱)

(۱) ترجمه نهج البلاغه، مرحوم محمد دشتی، حکمت ۱۵۹.

۲۵ـ یادتان باشد که...

ـ یادتان باشد که هرکس باید خود «معلم و مربی» خویشتن باشد.

ـ یادتان باشد که هیچگاه نگویید «نه»، «نمی شود!» و «امکان ندارد.»

ـ یادتان باشد که با گشودن پنجره دل به سوی نور ایمان، توکل، شکر و رضای الهی همه چیز مقدور است.

ـ یادتان باشد که راز سعادت، طراوت و شادکامی شما خداباوری،رعایت عفت و قدردانی از زحمات پدر و مادر و معلمان گرامی

تان می باشد.

ـ قدر خود، خانواده، نعمات الهی، دوستان صالح، اساتید گرانقدر و ایران اسلامی را بدانید.

حسن ختام

دخترم! قدر خود را بشناس

دخترم با تو سخن می گویم

گوش کن، با تو سخن می گویم

زندگی در نگهم گلزاریست

و تو با قامت چون نیلوفر

شاخه پر گل این گلزاری

گل عفت! گل صد رنگ امید!

گل فردای بزرگ!

گل فردای سپید!

می خرامی و تو را می نگرم

چشم تو آینه روشن دنیای من است

تو همان خرد نهالی که چنین بالیدی

راست چون شاخه سرسبز و برومند شدی

همچو پر غنچه درختی، همه لبخند شدی!

دیده بگشای و در اندیشه گل چینان باش

همه گلچین گل امروزند

همه هستی سوزند

کس به فردای گل باغ نمی اندیشد

آن که گرد همه گل ها به هوس می چرخد

بلبل عاشق نیست

بلکه گلچین سیه کرداری است

که سراسیمه دود در پی گل های لطیف

تا یکی لحظه به چنگ آرد و ریزد بر خاک

دست او دشمن باغ است و نگاهش ناپاک

تو گل شادابی

به ره باد مرو

غافل از باغ مشو

ای گل صد پر من

با تو در پرده سخن می گویم!

گل که پژمرده شود جای ندارد در باغ
گل پژمرده نخندد بر شاخ
کس نگیرد ز گل مرده سراغ
دخترم! با تو سخن می گویم
عشق دیدار تو بر گردن من زنجیری است
و تو چون قطعه الماس درشتی کمیاب
تا نگهبان تو باشم ز حرامی در شب
بر خود از رنج بپیچم همه روز
دیده از خواب بپوشم همه شام
دخترم! گوهر من!
تو که تک گوهر دنیای منی
دل به لبخند حرامی مسپار
دزد را دوست مخوان
چشم امید بر ابلیس مدار
دیو خویان پلیدی که سلیمان رویند
همه گوهر شکنند
دیو، کی ارزش گوهر داند
نه خردمند بود
آنکه اهریمن را،
از سر جهل سلیمان خواند.
دخترم! ای همه هستی من!
تو چراغی، تو چراغ همه شب های منی
به ره باد مرو.
دخترم! عفت تو دفع بلاست
حافظ حرمت خون شهداست
تو گلی! دسته گلی صد رنگی!
پیش گلچین منشین
تو یکی گوهر تابنده بی مانندی
خویش را خوار مبین
ای سراپا الماس! از حرامی بهراس
قیمت خود مشکن
قدر خود را بشناس
قدر خود را بشناس.

منابع و مآخذ

۱.نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، قم: انتشارات نسیم حیات، چاپ اول، ۱۳۷۹.

۲.افروز، غلامعلی، «روانشناسی رابطه ها»، تهران: انتشارات نوادر، چاپ اول، ۱۳۷۹.

۳.اکبر، محمود، «برای ریحانه»، قم: انتشارات گلستان ادب، چاپ ششم، ۱۳۷۹.

۴.ستوده، هدایت الله، «جامعه شناسی انحرافات»، تهران: چاپ چهارم، ۱۳۷۶.

۵.مطهری، مرتضی، «مسئله حجاب»، تهران: انتشارات صدرا، چاپ چهل و دوم، ۱۳۷۴.

۶.محمدی نیا، اسدالله، «بهشت جوانان»، قم: انتشارات سبط اکبر، چاپ اول، ۱۳۷۹.

۷.ملک محمودی، امیر، «راهنمای ازدواج»، قم: انتشارات طاووس بهشت، چاپ اول، ۱۳۸۰.

۸.ملک محمودی، امیر، «راهنمای خانواده»، قم: انتشارات طاووس بهشت، چاپ اول، ۱۳۸۰.

۹.ملک محمودی، امیر، «راهنمای تربیت»، قم: انتشارات طاووس بهشت، چاپ اول، ۱۳۸۰.

۱۰.راستگو، محمدباقر، «چشمهایت»، تهران: انتشارات برهان، چاپ اول، ۱۳۷۰.

۱۱.مجله «راه زندگی»، شماره های ۱۰۴، ۱۰۵ و ۱۱۱.

۱۲.مجله «روزهای زندگی»، شماره های ۱۳۸، ۱۵۴ و ۱۵۵.

۱۳.مجله «فضیلت خانواده»، شماره ۳۹.

۸ – شعور کیهانی

تاریخچه

معرفی محمد علی طاهری معمولا افراد شاخص در جامعه، سابقه‌ای روشن دارند و گذشته خود را بازگو می‌کنند اما برخی افراد از بازگویی گذشته خویش خود داری می‌کنند و آن را در هاله‌ای از ابهام، فرو می‌گذارند؛ البته علت آن برای خودشان آشکار است. بنیانگذار عرفان کیهانی محمد علی طاهری از این گروه است.

وی گرچه با تأسیس مکتبی به نام عرفان حلقه یا عرفان کیهانی و برگزاری جلسات گوناگون در محافل عمومی و دانشگاهی و انجام برنامه‌های درمانی و نگارش چند کتاب و مقاله و با چند بار اتهام و دستگیری، شهرتی یافته اما هنوز گذشته وی در ابهام است و به طور شفاف برای عموم، بازگو نشده است.

در کتاب‌های خود وی و سایت‌هایی که به بیان آموزه‌های عرفان کیهانی می‌پردازند مشخصاتی از وی مشاهده نمی‌شود. به هر حال پایه گذار عرفان کیهانی، محمد علی طاهری، متولد ۱ / ۱ / ۱۳۳۵، کرمانشاه است.

وی از تحصیلات آکادمیک عالی برخوردار نیست. نوشته‌ها و گفته‌های وی نشان می‌دهد که در علوم ما فوق طبیعت از جمله در تسخیر جن، مطالعات و فعالیت‌هایی داشته و نیز با مکاتب هندی مانند یوگا و طب‌های گوناگون آشنایی یافته است.

افرادی که ادعای بزرگ دارند به یکی از دو پشتوانه تمسک می‌کنند:

برخی افراد برای توجیه نظرات خود به تحصیلات آکادمیک خود توجه می‌دهند اما برخی دیگر مانند طاهری که از پایه علمی برخوردار نیستند به دریافت الهامات تمسک می‌کنند.

بنا بر گفته‌های طاهری، عرفان کیهانی هنگام نگارش «انسان از منظری دیگر» قدمتی سی ساله داشته و بر اساس ادراکات شهودی وی در سی سال پیش، استوار است؛ [۱] وی از سال ۱۳۸۳ به تبلیغ عرفان کیهانی پرداخته و در ادامه فعالیت‌های خود توانسته برخی

افراد تحصیل کرده دانشگاهی را به همکاری با خود جذب نماید و از آنها در نگارش کتابهایش کمک بگیرد.

دامنه ادعاهای او فراتر از الهام، تا آنجا پیش رفت که مدعی توانایی اتصال به پدیده‌ای به نام شعور کیهانی است.

او نه تنها خود، این توانایی را دارد بلکه تنها کسیست که می‌تواند این توانایی را به دیگران تفویض کند تا توسط آن، بیماران را به پدیده‌ای به نام شعور کیهانی متصل کنند و از این طریق، بیماری آنان درمان گردد. اضافه بر این وی مدعی تفویض لایه محافظ و تفویض نیروی کیهانی است.

از نظر وی فرادرمانی، توانایی ویژه‌ای لازم دارد که فقط از طریق تفویض، قابل دستیابیست و قابل فراگیری از راه دیگری مانند آموختن از معلم و مطالعه کتاب نیست. محمد علی طاهری، علوم اسلامی را فرانگرفته است و حتی قرآن را به درستی نمی‌تواند قرائت کند با این حال چنانکه در کتابهای وی مشاهده می‌شود به تفسیر آیات قرآن می‌پردازد و تلاش دارد باطن آیات را درک کند.

وی اساس عرفان را درک باطن می‌داند و سعی دارد از اعمال دینی کشف رمز نماید. وی هدف عرفان حلقه را نزدیک کردن دنیای مذهب و علم و عرفان به یکدیگر می‌شمارد؛ به همین جهت سعی می‌کند برای اعمال و تکالیف دینی توجیهات علمی بازگو کند.

وی عرفان کیهانی را مطابق با مبانی اسلامی و برگرفته از عرفان اسلامی و ایرانی می‌شمارد. [۲] ناتوانی علمی وی در مواجهه با پرسش‌ها آشکار است.

فایل‌های موجود از جلسات گفتگو با دیگران و پاسخ‌های وی به پرسشگران و در واقع، طفره رفتن‌ها نشان می‌دهد وی از پشتوانه علمی کافی برخوردار نیست به همین جهت نوشته‌های خود را نیز به همت دیگران به نگارش درآورده است.

طاهری با تأسیس مؤسسه فرهنگی هنری عرفان کیهانی و برگزاری دوره‌های عرفان کیهانی به تربیت افرادی با نام مستر و اعطای مدرک پایان دوره پرداخته است.

ترویج مسائلی مانند درمان توسط شعور کیهانی و نیز سایمنتولوژی و همچنین ترویج دیدگاههایی مانند این که عرفان نیاز به ریاضت ندارد و به اعتقادات انسان ارتباطی ندارد و در عمل باید به باطن توجه نمود، باعث رواج این عرفان و گسترش آن شده است.

وی تلاش نموده عرفان کیهانی را به عنوان عرفانی ایرانی به جهان معرفی کند و از این رهگذر، اعتباری بی‌سابقه برای ایران کسب نماید. [۳] وی با دانشگاهی در ارمنستان قراردادی امضا می‌کند و ضمن اینکه از افراد برای دادن مدرک فرادرمانی پول می‌گرفتند، قسمتی از این پول را این مؤسسه برمی داشته و قسمتی را به حساب دانشگاه ارمنستان واریز می‌کرده است که بعد از روشن شدن این قضایا دانشگاه ارمنستان یک طرفه پروتکل را ملغی می‌کند.

ماجرای اخذ دکترای افتخاری وی از ارمنستان نیز پس از بازداشت بوده و بیشتر جنبه سیاسی داشته تا علمی و به هدف چهره سازی طاهری برای مردم ایران بوده است.

طاهری و پیروان وی از فضای اینترنت استفاده فراونی برای ترویج افکار خود برده‌اند.

کلیپ‌های موجود در اینترنت در سایتهایی مانند «اظهار ظهور» حاکی از پایبند نبودن طاهری به وظایف دینی است آنجا که وی برای انجام عمل سایمنتولوژی یا جن گیری، دست زن نامحرم را گرفته است.

ورود بنیانگذار عرفان کیهانی به ساحت دین و دست اندازی به معارف دینی بدون آمادگی و تخصص لازم، باعث شده وی دیدگاه‌های عجیب و باورهای مخالف با آموزه‌های دینی را مطرح کند.

برخی از باورهای وی عبارتند از [۴]:

خدا را نمی‌توان شناخت. خدار را نمی‌توان عبادت نمود. نمی‌توان عاشق خدا شد.

به زودی یقین حاصل می‌کنید که شما خدا هستید. شعور کیهانی، تنها واسطه بین خدا و خلق اعتقاد به شعور کیهانی، اعتقادی زیربنایی و آموزه‌های ادیان، اعتقادات رو بنایی است.

تناقض در قرآن ... و پیامبر نمی‌دونسته که چی نوشته. عزرائیل، وجود خارجی ندارد. ملائک با دو بال و ... اتم‌های با دو اوربیتال و سه اوربیتال هستند.

کشتی نوح از نظر علمی نمی‌تواند اتفاق افتاده باشد.

شیطان تنها موحد درگاه الهی است.

ابلیس از روح القدس بالاتر است.

ما کمال را در این حلقه مدیون شیطان هستیم. در جهنم آتشی از جنس آگاهیست و ... عرفان حلقه، رواج خود را مدیون مسأله درمان است.

در عرفان کیهانی، فرادرمانی به عنوان نوعی طب مکمل، معرفی می‌شود اما مورد تأیید وزارت بهداشت قرار نگرفته است و اغلب صاحب نظران پزشکی نیز آن را مبتنی بر مبانی علمی نمی‌دانند. [۵] بنیانگذار آن، در پی نقدهای وارد بر این مکتب نام آن را در آبان ۱۳۸۹ از عرفان کیهانی به فرادرمانگر تغییر داد. [۶] اسماعیل منصوری لاریجانی که مقدمه‌ای بر کتابهای طاهری نگاشته است در ۲۲ اسفند ۱۳۸۹ در نشستی در قم از طاهری تبری جست. وی طاهری و فرقه‌اش را از فرقه‌های منحرف و خطرناک معرفی نمود و اعلام داشت در ابتدا گمان می‌کرده طاهری به دنبال نشر عرفان اسلامیست از این رو بر دو کتاب وی مقدمه زده ولی پس از مشاهده انحرافاتشان ضمن اعتراض شدید از دستگاه‌های مسؤول خواسته جلوی فعالیت او را بگیرند. وی همچنین مدعی شد طاهری چون نماز نمی‌خواند اصلاً قبله‌اش منحرف است و آثار مکتوب آقای طاهری را فاقد متدولوژی و پارادوکسیکال خواند و به صراحت از او و رهروانش ابراز تبری نمود. او در جلسه نقد دیگری که در اسفند ۱۳۸۹ در ستاد ملی ساماندهی پاسخ گویی دینی برگزار شد نیز عنوان داشت که این مقدمه را به درخواست محمدعلی طاهری نگاشته و دلیل عمده‌اش زمینه سازی برای چاپ آن کتاب‌ها بوده تا در معرض نقد صاحب نظران قرار گیرند. (ویکیپدیا: محمد علی طاهری)

نوشته: علی ناصری راد

****

[۱] انسان از منظری دیگر، ص ۱۸.

[۲] عرفان کیهانی، ص ۵۱

[۳] عرفان کیهانی، ص ۵۱.

[۴] به سایت اظهار ظهور (www. ezharezohoor. blogfa. com) مراجعه کنید.

[۵] ویکیپدیا: فرادرمانی.

[۶] ر. ک. ویکیپدیا: فرادرمانی و نیز سایت: www. mataheri. com اطلاعیه یکم آبان ماه ۸۹.

بخش مقالات

تأملی دربرخی مبانی عرفان کیهانی

چکیده

علی ناصری ارد

عرفان کیهانی مکتبی انسان محور است که به جهان و انسان نگاهی متفاوت دارد، راه رهایی انسان از گرفتاری را در وحدت جمعی در سایه شعور کیهانی تعریف می‌کند و فرادرمانی را سلوک معنوی به شمار می‌آورد. شناخت خدا و عشق به او و عبادت او را ناممکن می‌داند و روح القدس یا شعور کیهانی را تنها واسطه بین خدا و انسان و مایه وحدت جامعه انسانی تلقی می‌کند.

نگارنده مواردی از تناقض این مکتب با آیات قرآن را نشان داده سپس از چند جهت، فاصله عرفان کیهانی را با عرفان اسلامی بازگو می‌کند و شعور کیهانی را نیز پدیده‌ای مبهم معرفی می‌کند.

تقابل قدرت و کمال، حق تفویض اتصال به شعور کیهانی، رابطه روح القدس و شفا و ساده انگاری ایجاد وحدت از دیگر مواردیست که در این مقاله به عنوان نقد بر این مکتب ایراد شده است.

درآمد

جاذبه‌های زندگی مادی و زیبایی چشمگیر دنیای مدرن در این عصر، گرچه مایه اندکی دل خوشی برای انسان شده، نتوانسته روح جویای حقیقت او را سیراب سازد بلکه دستاوردش، غفلت از بن مایه‌های روحی و معنوی بوده و پی آمدهایی چون سرگردانی، پریشانی، آشفتگی، افسردگی، پوچی و ... را در پی داشته است.

حال که بیماری‌های زندگی غافلانه، دامنگیر انسان شده، در تکاپو و جستجوی راه درمان، مکاتبی بشری سر برآورده، در پی مرهمی بر زخم‌های جانکاه انسان، هر کدام نسخه‌ای می‌نویسند و راهی برای رهایی بشر از رنج روزافزون می‌جویند. نسخه‌هایی با آب و لعاب عشق مجازی، شادی سطحی، آرامش ناپایدار و ... اما شگفتا که در این میان آنچه نادیده انگاشته می‌شود نسخه شفای الهی است! و باید پرسید که:

آیا خدایی که برای تن آدمیان، الوانی بی‌شمار از نعمت آفرید نسخه درمان برای روح و روان آنان نفرستاد؟

یکی از مکاتب نوظهور معنویت گرا که درمان امراض را هدف خود و سلوک معنوی به شمار آورده و در دهه اخیر فعالیتی گسترده در کشور داشته «عرفان کیهانی» است.

این مکتب در عین معرفی خود به عنوان عرفان ایرانی و اسلامی، از مکاتب مختلف فکری بهره گرفته و با چاشنی دو - سه آیه قرآن با برداشت شخصی، چند صباحیست که مخاطبانی را به خود جذب نموده است و در عین اذعان بنیانگذار آن به روبرویی با چالش‌های بنیادی، کماکان بر طبل تبلغ و حمایت خود از دو کتاب محوری این مکتب می‌کوبد. این شرایط مقتضی ژرفکاوی مبانی این مکتب و مواجهه مستدل و به دور از احساسات است.

بی‌شک معیار صداقت، برهان آوریست و سخن سست و بی‌بنیان، بنایی استوار نخواهد ساخت بلکه با مقابله به مثل مواجه شده و در فضای غبارآلود، حق و باطل در هم خواهند آمیخت و برآیند این آمیختگی جز باطل نخواهد بود.

از این رو با تکیه بر این اصل، محور استناد این مقاله، دو کتاب اصلی این مکتب یعنی «عرفان کیهانی» و «انسان از منظری دیگر» است و از استناد به هر سخنی بی‌سند پرهیز شده تا فضای شفاف، نتیجه‌ای روشن برای خواننده گرامی در بر داشته باشد.

۱ – طرح مسأله

تعریف عرفان کیهانی

عرفان کیهانی (که عرفان حلقه نیز نامیده می‌شود) بر اساس گفته بنیانگذار آن «نوعی سیر و سلوک عرفانی است که مباحث عرفانی را مورد بررسی نظری و عملی قرار می‌دهد» [۱]. چنانکه در ادامه مقاله خواهد آمد، مقصود از سیر و سلوک معنوی نه ارتباط با خدا بلکه ایجاد ارتباط با شعور کیهانی است که با تشکیل حلقه درمانی صورت می‌گیرد؛ [۲] با توجه به نوشته‌های وی که در ادامه به آنها می‌پردازیم می‌توان در تعریف این مکتب گفت:
عرفان کیهانی مکتبی انسان محور است (محور مباحث و اهداف آن انسان است) که از جنبه نظری، جهان را مجازی و سراسر حرکت دانسته و شعور کیهانی را محرک عالم می‌شمارد و انسان را به وسعت هستی تعریف می‌کند و از جنبه عملی، نجات انسان را جمعی و در پی رهایی از کثرت و رسیدن به وحدت می‌داند و شعور کیهانی را نقطه مشترک بین انسان‌ها شمرده و در راستای همین وحدت از فرادرمانی برای درمان همه بیماری‌ها استفاده می‌کند.

۱ / ۱: جنبه نظری

اشاره

از نگاه مؤسس عرفان کیهانی انسان همواره دو پله در مقابل خود دارد:
پله عقل و پله عشق. بر این اساس این مکتب دارای دو جنبه نظری و عملی است.
جنبه نظری این مکتب به پله عقل، مربوط می‌شود و نگاهی ویژه به جهان و انسان است.
اما جنبه عملی با پله عشق پیوند داشته و روش عملی در این مکتب را به عهده دارد. [۳]

۱ / ۱ / ۱: جهان

جهان از نگاه این مکتب، سراسر حرکت بوده و فاقد وجود خارجی است؛ [۴] به این معنا که وقتی اتم را می‌شکافیم به ذرات متحرک می‌رسیم و اگر این ذرات را بشکافیم و همین روند را تا بی نهایت ادامه دهیم باز به ذرات ریزتری که متحرکند می‌رسیم. بنا بر این، شالوده جهان، از حرکت تشکیل می‌شود و از آنجا که حرکت، به طور مستقل و جدا از شیء متحرک، وجود خارجی ندارد بنا بر این جهان هستی مادی، وجود خارجی نداشته و صرفاً دارای وجودی مجازی می‌باشد؛ زیرا هر جلوه‌ای که ناشی از حرکت باشد، مجازی است.
آنچه از هستی مادی مشاهده می‌کنیم فقط واقعیتیست که در اثر حرکت در حرکت موجود در عالم، حاصل شده است.
نظیر استوانه‌ای که از حرکت دورانی یک تیغه بر یک محور پدید می‌آید. شعور کیهانی
آنچه این حرکت را به وجود می‌آورد عاملیست به نام «شعور کیهانی». [۵] این عامل، تنها واسطه بین خدا و خلق به شمار می‌رود [۶] و مایه ایجاد وحدت در عالم است؛ [۷] شعور کیهانی هوشمندی حاکم بر جهان است که جهان هستی را به وجود آورده است.
به بیان دیگر جهان هستی تصویری مجازی از حقیقتی دیگر به نام شعور و آگاهی است.
بنا بر این، حقیقت این جهان را همان شعور کیهانی تشکیل می‌دهد. [۸] با این حال در هر لحظه سه عنصر، در جهان هستی مادی موجود است:
آگاهی، ماده و انرژی. [۹] هر یک از این سه عنصر، قابلیت تبدیل شدن به یکدیگر را دارند. در عرفان کیهانی از شعور کیهانی با نام‌های دیگری چون شبکه شعور کیهانی، هوشمندی حاکم بر جهان هستی، هوشمندی کیهانی، شعور و آگاهی خداوند، شعور الهی، روح القدس، جبرئیل، یدالله و ... یاد می‌شود. [۱۰] شبکه مثبت و شبکه منفی

شعور کیهانی به عنوان شبکه مثبت نیز شناخته می‌شود. شبکه مثبت کلیه اطلاعات و آگاهی‌های لازم را در جهت رسیدن انسان به کمال در اختیار انسان می گذارد. در برابر، شبکه منفی قرار دارد که مسیر شیطان است و کلیه اطلاعات و آگاهی‌هایی را که باعث انحراف انسان شده و او را از مسیر کمال دور می کند، در اختیار انسان قرار می‌دهد. آگاهی‌های شبکه مثبت، انسان را به «عرفان کمال» راهنمایی می کند و آگاهی‌های شبکه منفی او را به سوی «عرفان قدرت» می‌برد. [۱۱]

۱ / ۱ / ۲: انسان

این مکتب به انسان نگاهی فرا کل‌نگرانه دارد. [۱۲] در نگاه فراکل نگرانه، انسان به عظمت و وسعت جهان هستی دیده می‌شود. در توضیح این نگرش بنیانگذار این مکتب می گوید:

«انسان موجودیست متشکل از کالبدهای مختلف مانند:

کالبد فیزیکی، کالبد روانی، کالبد ذهنی، کالبد اختری و کالبدهای دیگر و نیز مبدل‌های انرژی گوناگون که به اصطلاح به آنها «چاکرا» گفته می‌شود و نیز کانال‌های انرژی مختلف، ازجمله کانال‌های محدود و مسدود چهارده گانه در بدن که درطب سوزنی مطرح است، همچنین حوزه‌های مختلف انرژی در اطراف بدن مانند:

حوزه پولاریتی، حوزه بیو پلاسما و نیز اجزایی مانند شعور سلولی، فرکانس مولکولی و بی نهایت اجزای ناشناخته دیگر». [۱۳]

پله عقل و پله عشق

انسان همواره دو پله در مقابل خود دارد:

پله عقل و پله عشق. پله عقل؛ دنیای علم و دانش، فن و روش و تکنیک، پند و نصیحت، دلیل و برهان و استدلال، سعی و کوشش وتلاش و ... و به طور کلی حیطه‌ایست که اصطلاحاً «دنیای ابزار» نامیده می‌شود. پله عشق؛ دنیای وجد و ذوق و شوق، حیرت و تعجب، جذبه و از خود بی‌خود شدن، ایثار و محبت و ... و به طور کلی حیطه و چارچوبیست که اصطلاحاً «دنیای بی‌ابزاری» نامگذاری می‌شود. بر اساس تفاوت عقل و عشق، عرفان کیهانی دارای دو بخش نظری و عملی است.

بخش نظری، بر روی پله عقل و بخش عملی بر روی پله عشق قرار دارد. عرفان نظری بیانگر و روشنگر است و با استدلال اثبات می کند که انسان باید چه هدفی داشته باشد و به چه دلیل باید مسیر مشخصی را دنبال کند؛ [۱۴]

۱ / ۲: جنبه عملی

از نگاه این مکتب انسان در عصر حاضر دچار کثرت است یعنی هر کسی به دنبال منافع شخصی خود می‌باشد.

این حالت، انسان را از تعالی دور می‌سازد. تعالی در گرو گرایش به وحدت و درک تن واحده بودن جهان هستی است.

هدف این مکتب نیز اینست که انسان را از این کثرت نجات داده و افق نگاه او را به سوی وحدت، جهت دهد. راه رسیدن به وحدت

راه رسیدن به وحدت اینست که انسان‌ها «در هوشمندی و شعور حاکم بر جهان هستی به توافق و اشتراک نظر رسیده، پس از آزمایش و اثبات آن، به صاحب این هوشمندی که خداوند می‌باشد برسند؛ تا این موضوع، نقطه مشترک فکری بین انسان‌ها شده و قدرت و تحکیم پیدا نماید. بنا بر این، عامل مشترک فکری بین همه انسان‌ها و یا به عبارت دیگر، زیربنای فکری همه انسان‌ها، شعور حاکم بر جهان هستی و یا شعور الهی است». [۱۵]

نماد عرفان کیهانی که شباهت‌های آن با نماد یانگ و یین قابل تأمل است

فرادرمانی

بنیانگذار این مکتب، نوعی روش درمانی به نام «فرادرمانی» را ابداع نموده و می گوید:

این روش، از موارد طب مکمل و نوعی سلوک و عرفان عملیست و موجب شناخت عملی خدای متعال خواهد بود؛ [۱۶] تکیه گاه فرادرمانی، اتصال به «شبکه شعور کیهانی» است.

فرادرمانی درمان همه نوع بیماری از راه اتصال به شبکه شعور کیهانی و قرار دادن بیمار در معرض این هوشمندی است؛ [۱۷] عرفان عملی، سلوک بر پایه عشق است که دنیای بی‌ابزاری و فارغ از استدلال است با این سلوک، حقیقت جهان هستی از راه کشف و شهود شناخته می‌شود این شهود از راه ارتباط و اتصال با ماورا و کسب آگاهی حاصل می‌شود. جهت بهره برداری از عرفان عملیِ عرفان حلقه، نیاز به ایجاد اتصال به حلقه‌های متعدد شبکه شعور کیهانی است؛ [۱۸] حلقه کیهانی

اتصال به شبکه شعور کیهانی از راه تشکیل حلقه صورت می گیرد.

اعضای این حلقه عبارتند از:

درمان گیر، درمانگر و شعور کیهانی. با اجتماع این اعضا فیض الهی در حلقه به جریان افتاده و بیماری‌های درمان گیر درمان می‌شود. [۱۹] برای اتصال به شبکه شعور کیهانی ابتدا درمانگر باید فیض اتصال و نیز لایه محافظ را از مرکزیت کنترل کننده عرفان کیهانی (بنیانگذار این عرفان) دریافت کند.

تفویض اتصال، فقط با مکتوب نمودن «سوگندنامه» مربوطه مبنی بر استفاده صحیح و انسانی از این اتصال، صورت می گیرد). [۲۰] لایه محافظ، لایه‌ای از جنس آگاهی برای پرهیز از تشعشعات منفیست و پس از امضای سوگندنامه به فرادرمانگر تفویض می‌شود. این لایه، تحت هوشمندی شبکه شعور کیهانی ضمن محافظت فرادرمانگر، بیمار را نیز چه در فرادرمانی از راه دور و چه از راه نزدیک در حفاظ مطمئنی قرار می‌دهد تا از «تداخل شعور معیوب سلولی» (که در بیماران وجود دارد) و «تشعشعات منفی» و به خصوص در مقابل نفوذ «موجودات غیرارگانیک» (مانند جن) محافظت کند؛ [۲۱] برای تشکیل حلقه وحدت، تنها کافیست بیمار خود را به درمانگر معرفی کند (حداقل یک مشخصه از مشخصات بیمار نیاز است، نام بیمار و یا در اختیار داشتن عکس بیمار، آشنا بودن چهره بیمار برای فرادرمانگر و یا مُعرف بیمار، برای شروع فرادرمانی کافی است) و درمانگر نیز بیمار را به شبکه شعور کیهانی معرفی نماید. فیض حلقه وحدت از برکت نزدیکی و وحدتِ حداقل دو نفر ایجاد شده و هر کجا حداقل دو نفر در حلقه جمع باشند، عضو سوم، روح القدس و عضو چهارم آن خداوند ست.

بعد از این، در ساعت معین (اگر ساعتی تعیین شده باشد) و یا طی شبانه روز، شعور کیهانی شروع به اسکن بیمار نموده و از این طریق، بیماری‌ها تشخیص داده شده و درمان می‌شود. [۲۲] تنها شرط حضور در حلقه وحدت «شاهد» بودن است.

شاهد کسیست که نظاره گر و تماشاچی باشد و در حین نظاره هیچ گونه قضاوتی نداشته و هر گونه اتفاقی را در حلقه مشاهده کرده، زیر نظر داشته باشد و در حین مشاهده از تعبیر و تفسیر جدا باشد؛ [۲۳]

۱ / ۳: اهداف

سعی بنیانگذار این مکتب پایه گذاری عرفانی نو برای معرفی به دنیا بوده تا از این طریق، اعتباری برای ایران نیز کسب نماید. [۲۴] مهم‌ترین اهداف این مکتب عبارتند از:

رهایی از گرفتاری در خویشتن، خدمت به خلق و انجام عبادت عملی و حرکت در جهت نزدیکی به دیگران و فراهم نمودن امکان وحدت. [۲۵]

۱ / ۴: پیشینه

بنیانگذار این مکتب می گوید:
«این رشته با قدمتی سی ساله، بنا بر ادراکات شهودی استوار بوده، توسط نگارنده (محمدعلی طاهری) بنیان گذاری شده». [۲۶] بنا بر این عرفان کیهانی نوپاست و مبنای آن «شهود ی» است که برای بنیان گذار، طبق گفته خودش، رخ داده است.
از وی تاکنون دو کتاب به نام‌های «عرفان کیهانی» و «انسان از منظری دیگر» به چاپ رسیده است.
از این کتاب‌ها از سال ۱۳۸۶ تاکنون ده‌ها هزار نسخه منتشر شده است.
بنیانگذار، این عرفان را مطابق با مبانی اسلامی و برگرفته از عرفان اسلامی و ایرانی می‌شمارد [۲۷] با این حال درباره این مکتب پرسش‌های جدی قابل طرح است که برخی از آنها به شرح زیر است:
آیا می‌توان جهان را فاقد وجود خارجی دانست؟
واقعاً شعور کیهانی چه پدیده‌ایست که نویسنده عرفان کیهانی درباره آن به گونه‌های مختلف سخن گفته است؟
شهود بنیانگذار عرفان کیهانی دقیقاً چه بوده که از کیفیت آن در کتاب‌های خود سخنی به میان نیاورده است؟
آیا شهود یک نفر (که نه پیامبر و نه امام و نه معصوم است) می‌تواند برای دیگران حجت باشد تا بنای معرفتی و سلوک عملی خود را بر آن استوار کنند؟ آیا انسان شناسی هندی که انسان را از کالبدهای فیزیکی، روانی، ذهنی، اختری و غیر آن متشکل می‌داند با مبانی اسلامی درباره انسان، سازگار است؟
آیا درمان انسان را می‌توان عرفان نامید؟ آیا اتصال به شعور کیهانی برای شفا یافتن، عرفان است؟
و اساساً آیا عرفان کیهانی با عرفان اسلامی و ایرانی مطابقت دارد؟

۲ – بررسی و نقد

اشاره

در این مقاله به بیان نقدهایی پیرامون این مکتب می‌پردازیم.

۲ / ۱: تناقض با آیات قرآن

اشاره

قرآن کریم اولین منبع عرفان اسلامی است.
از این رو هر مکتبی که بخواهد اسلامی شمرده شود نباید با آیات قرآن در تناقض باشد.
در عرفان کیهانی آموزه‌هایی مشاهده می‌شود که با آیات قرآن متناقض است که در اینجا به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۲ / ۱ / ۱: تناقض ۱؛ شناخت خدا ممکن نیست

در کتاب عرفان کیهانی آمده:

انسان نمی‌تواند عاشق خدا شود، زیرا انسان از هیچ طریقی قادر به فهم او نیست [... ۲۸] جمله نویسنده نیاز به توضیح ندارد؛ زیرا به روشنی شناخت خدا را خارج از توانایی انسان می‌شمارد. این در حالیست که خدای متعال در سرتاسر آیات قرآن کریم، با ذکر اسما، صفات و افعال، خود را به بندگان معرفی می‌کند.

بنا بر این می‌توان خدا را شناخت و او را فهمید. اگر انسان او را نفهمد پس چه کسی را عبادت می‌کند.

«قُل ْهُوَاللَّهُ أحَدٌاللَّهُ الصَّمَدُلَم ْيَلِدْوَلَم ْيُولَدْ وَلَم ْيَكُن ْلَهُ كُفُوًا أحَدٌ». [۲۹] بگو:

خداوند، یکتا و یگانه است؛ خداوندیست که همه نیازمندان قصداو می‌کنند؛ (هرگز) نزاد و زاده نشد و برای او هیچ گاه شبیه و مانندی نبوده است.

«هُوَ اللهُ الـذِی لا ـ إلهَ إلا ـ هو عـالم الغَیْبِ وَ الشَّهَـادَه هُوَ ... وَ هُوَ العَزِیزُ الحَکِیمُ». [۳۰] او خداییست که معبودی جز او نیست، دانای آشکار و نهان است ... واوعزیزوحکیم است.

امیر مؤمنان عَلَیهِ السَّلَام در نهج البلاغه فرمود:

«لَمْ یُطْلِعِ العُقُولَ عَلَی تَحْدِیدِ صِـ فَتِهِ وَ لَمْ یَحْجُبْهَا عَنْ وَاجِبِ مَعْرِفَتِه. [۳۱] عقول وخردها را بر کنه صفات ش آگاه نساخت و (با این حال) آنها را از مقدار لازم معرفت وشناخت باز نداشته است.

۲ / ۱ / ۲: تناقض ۲؛ عشق به خدا ممکن نیست

نویسنده در همان اصل می‌گوید:

انسان نمی‌تواند عاشق خداشود، زیرا انسان از هیچ طریقی قادر به فهم او نیست و در حقیقت خدا عاشق انسان می‌شود و انسان معشوق می‌باشد و مشمول عشق الهی. انسان می‌تواند فقط عاشق تجلیات الهی، یعنی مظاهر جهان هستی، شود و پس از این مرحله است که مشمول عشق الهی می‌گردد. عشق به معنای محبت شدید است؛ [۳۲] و محبت شدید و بلکه شدیدترین محبت شایسته خداست.

قرآن کریم فرمود:

«وَالَّذِینَآمَنُواأَشَدُّحُبًّالِّلَّهِ» (بقره ۱۶۵) امّا آنهاکه ایمان دارند، عشق شان به خدا، (از مشرکان نسبت به معبودهاشان) شدیدتراست.

شگفت است با این که نویسنده در این اصل، عشق خدا را ناممکن می‌داند و در مواردی دیگر از عشق الهی سخن می‌گوید. [۳۳] و یا عرفان را دنیای عشق می‌شمارد. [۳۴] اگر انسان دو پله دارد و یکی از آن دو، پله عشق است منظور عشق به چه کسی است! اگر عشق به خدا ممکن نیست پس عرفان، عشق به چه کسی خواهد بود! اگر عشق به تجلیات است چرا باید به تجلیات عشق ورزید و به متجلی عشق نورزید! اگر ماه زیباست ماه آفرین زیباتر است.

به گفته مولوی:

ای دوست شکر خوش‌تر یا آنکه شکر سازد

ای دوست قمر خوش‌تر یا آنکه قمر سازد

در بحر، عجایب‌ها، باشد به جز از گوهر

اما نه چو سلطانی کو بحر و درر سازد

از سوی دیگر محبت، پدیده‌ای دو طرفه بین خدا و مخلوق اوست؛ به این معنا که خدا در صورتی محبت خاص نسبت به بنده خود دارد که بنده نیز نسبت به او محبت خاص داشته باشد؛ «یُحبّهم و یُحبّونَه» [۳۵] خدا آنان را دوست دارد و آنان نیز خدا را دوست

می‌دارند. از این رو خدای متعال در صورتی عاشق بنده می‌شود (اگر این تعبیر درست باشد) که بنده هم عاشق خدا باشد.

بنا بر این سخن دیگر نویسنده که می گوید:

«در حقیقت خدا عاشق انسان می‌شود و انسان معشوق می‌باشد و مشمول عشق الهی» [۳۶] درست نیست.

۲ / ۱ / ۳: تناقض ۳؛ عبادت خدا ممکن نیست

در کتاب عرفان کیهانی آمده است:

عبادت بر دو نوع است:

عبادت نظری و عبادت عملی. عبادت نظری، ارتباط کلامی با خداوند و عبادت عملی در خدمت خداوند بودن است و چون او بی نیاز از هر عمل ما می‌باشد، از این رو خدمت ما صرفاً می‌تواند معطوف به تجلیات او شود. در نتیجه، عبادت عملی در خدمت جهان هستی بودن است؛ یعنی خدمت به انسان، طبیعت و [... ۳۷] چگونه می توان گفت:

چون خدا از هر عمل ما بی نیاز است پس عبادت او معنا ندارد و عبادت یعنی در خدمت خلق بودن! در حالی که قرآن همواره بر ضرورت عبادت خدا تأکید می کند و پیامبران الهی را بنده او می‌شمارد و عبادت‌هایی نظیر نماز و روزه و ... بر بندگان خود قرار داده است.

آیا آن طور معنا کردن عبادت تحریفی جدی درباره حقیقت عبادت نخواهد بود! قرآن کریم فرمود:

«أنِ اعْبُدُونی هذا صِراطٌ مُسْتَقیمٌ»؛ [۳۸] مرا بپرستید که راه مستقیم این است.

۲ / ۱ / ۴: تناقض ۴؛ چرا روح القدس

نویسنده عرفان کیهانی می گوید:

هنگامی که انسان درخواستی داشته باشد، مستقیماً از خدا درخواست می کند (فَاستَقِیمُوا اِلیه) ولی جواب درخواست او از طریق شبکه شعور کیهانی (یدالله، روح القدس، جبرئیل و) ... پاسخ داده خواهد شد؛ [۳۹] چه دلیلی بر تعیین واسطه گری روح القدس وجود دارد؟

در کجای عرفان و معارف اسلامی چنین مطلبی یافت می‌شود! آیا به صرف این که انسان ادعا کند دو نفر با یکدیگر حلقه وحدت (آن هم وحدت ادراکی؟ [۴۰]) تشکیل دهند روح القدس حاضر می‌شود! در آیه «وَ قالَ رَبُّکُمُ ادْعُونی أَسْتَجِبْ لَکُمْ إِنَّ الَّذینَ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبادَتی سَیَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ داخِرینَ»؛ [۴۱] پروردگار شما گفته است:

مرا بخوانید تا شما را بپذیرم کسانی که از عبادت من تکبر می‌ورزند به زودی با ذلّت وارد دوزخ می‌شوند سخن از اینست که هر گاه انسان درخواستی از خدای متعال داشته باشد خود او اجابت می کند.

در آیه، هیچ واسطه‌ای در میان نیست.

حضرت ابراهیم عَلَیْهِ السَّلَام نیز فرمود:

وَ إِذا مَرِضْتُ فَهُوَ یَشْفینِ» [۴۲]

هر گاه من مریض می‌شوم او مرا شفا می‌دهد.

۲ / ۱ / ۵: تناقض ۵؛ شعور الهی، تنها واسطه

در جای دیگر آمده:

بین انسان و خدا، تنها واسطه‌ای که وجود دارد هوشمندی و شعور الهی (یدالله) است، که به صورت‌های مختلف نقش یدالهی خود را ایفا نموده، پل ارتباط عالم پایین و عالم بالا می‌باشد؛ [۴۳] نویسنده شعور الهی را به ید الله، روح القدس، جبرئیل، حکمت الهی و آگاهی خداوند تعبیر می کند که به نظر می‌رسد با تنوع عبارتی که در نوشته ایشان مشاهده می‌شود منظورشان از همه اینها یک چیز است.

روشن‌ترین تعبیر از این میان تعبیر روح القدس و جبرئیل است.

بنا بر این ایشان واسطه بین خدا و انسان را تنها جبرئیل می‌داند. این مطلب با آیات قرآن ناسازگار است؛ زیر قرآن کریم از فرشتگان دیگری نیز سخن به میان آورده است؛ مانند ملک الموت، مالک، میکائیل، مدبرات و ... علامه طباطبایی در کتاب الرسائل التوحیدیه (که شامل سه رساله است) یک رساله را به بحث از وسائط بین خدا و موجودات اختصاص داده‌اند.

در این رساله از وساطت اسما و صفات الهی، حُجُب، لوح، قلم، عرش، کرسی و ملائکه بر اساس آیات و روایات سخن گفته‌اند؛ [۴۴] بنا بر این انحصار وساطت بین خدا و انسان در جبرئیل با آیات قرآن ناسازگار است.

۲ / ۲: فاصله عرفان کیهانی با عرفان اسلامی

اشاره

بنیانگذار عرفان کیهانی این مکتب را تابع عرفان اسلامی و ایرانی می‌شمارد [۴۵] و آن را نوعی سیر و سلوک به شمار می‌آورد [۴۶] در حالی که این مطابقت از چند جهت تأمّل برانگیز است:

جهت اول

عمده نظر عرفان اسلامی درباره روابط انسان با خداست [۴۷] و حال آن که در عرفان کیهانی (چنان که در تعریف آن ملاحظه نمودید) از رابطه انسان و خدا سخنی در میان نیست بلکه عرفان کیهانی در شناخت خدا دچار چالش است چنان که در مطالب پیشین گذشت. قیصری در مقدمه خود بر شرح تائیه ابن فارض در تعریف و فایده عرفان می گوید:

عرفان عبارت است از: معرفت به خدای سبحان از جهت اسما و صفات و مظاهر آن و احوال مبدأ و معاد و حقایق عالم و چگونگی بازگشت آنها به یک حقیقت که همان ذات احدیت باشد و معرفت شیوه سلوک و مجاهده برای رهانیدن نفس از تنگناهای قید و بندهای جزیی و رسیدن آن به مبدأ خو دو موصوف شدن به وصف اطلاق و کلیّت. [۴۸]

جهت دوم

سیر و سلوک عرفانی پویا و متحرک است؛ یعنی در عرفان، سخن از نقطه آغازست و از مقصد ی و از منازل و مراحلی که به ترتیب سالک باید طی کند تا به سرمنزل نهایی برسد. [۴۹] اما در عرفان کیهانی از چنین سلوکی سخن به میان نیامده است.

جهت سوم

در سیر و سلوک عرفانی از یک سلسله احوال و واردات قلبی سخن می‌رود که منحصراً به یک سالک راه در خلال مجاهدات و طی طریق‌ها دست می‌دهد و مردم دیگر از این احوال و واردات بی‌خبرند [۵۰] اما عرفان کیهانی به چنین واردات قلبی کاری ندارد.

جهت چهارم

عرفان اسلامی همه جانبه است و به تمام قوا و استعدادهای انسانی توجه دارد و سعی دارد انسان مظهر تمام اسما و صفات الهی شود [۵۱] در حالی که عرفان کیهانی از اسما و صفات الهی سخن نمی‌گوید بلکه هدف آن، رهایی از گرفتاری در خویشتن و نزدیک شدن انسان‌ها به یکدیگر و عرفان را در خدمت به خلق تعریف می‌کند.

جهت پنجم

انسان شناسی عرفان کیهانی شباهتی با انسان شناسی عرفان اسلامی ندارد. انسان در عرفان کیهانی بر اساس مبانی مکاتب هندی و چینی چون یوگا و طب سوزنی، دارای کالبدهای متعدد، چاکراها و ... دانسته می‌شود. بدون شک این گونه شناخت انسان، سایر آموزه‌های مربوط به او در این مکاتب را نیز با خود به همراه خواهد داشت. در واقع این مکتب تأکید بر معرفی انسان بر اساس مبانی هندی دارد. این گونه انسان شناسی در مکاتب هندی نه عقلانی و نه وحیانی است و اگر مبتنی بر تجربه برخی رهبران هندی باشد آیا تجربه آنان حجتی بر انسان مسلمان خواهد بود؟

۲ / ۳: انداموارگی جهان

موضوع وحدت جهان از گذشته در میان فلاسفه مطرح بوده [۵۲] و به چند صورت تفسیر شده است:
وحدت اتصالی جهان طبیعت، وحدت نظام جهان طبیعت، وحدت جهان در سایه وحدت صورت (نفس کلی یا روح جهان) که شامل تمام اجزای آن است، وحدت تمام ما سوی الله ذیل یک صورت به نام عقل اول، انسان کبیر دانستن جهان توسط عرفا. [۵۳]
اما موضوع تن واحده بودن جهان هستی و یکتایی آن که در عرفان کیهانی مطرح است [۵۴] دیدگاهیست متفاوت با آنچه از قدیم در میان فلاسفه مطرح بوده است.
از این دیدگاه به «اندام وارگی» جهان تعبیر می‌شود. شهید مطهری می‌گوید:
فلاسفه جدید، بالاخص فیلسوف بزرگ آلمان هگل، اصل «اندام وارگی» را – یعنی این که رابطه اجزای طبیعت با کل، رابطه عضو با اندام است – تأیید کرده‌اند.
هگل روی اصولی به اثبات این مطلب می‌پردازد که قبول آنها متوقف است بر قبول همه اصول فلسفه او. پیروان مادی هگل یعنی طرفداران ماتریالیسم دیالکتیک نیز این اصل را از هگل گرفته و تحت عنوان «اصل تأثیر متقابل» یا «اصل ارتباط همگانی اشیاء» یا «اصل همبستگی تضادها» به شدت از آن دفاع می‌کنند و مدعی هستند که رابطه جزء با کل در طبیعت، رابطه ارگانیکیست نه مکانیکی، ولی آنجا که در مقام اثبات برمی آیند جز رابطه مکانیکی را نمی‌توانند اثبات کنند؛ [۵۵] سپس می‌گوید:
حقیقت اینست که روی اصول فلسفه مادی، این که جهان در کل خود به منزله یک اندام است و رابطه اجزاء با کل، رابطه عضو با اندام است غیرقابل اثبات است؛ [۵۶]

۲ / ۴: شعور کیهانی چیست؟

نویسنده در دو کتاب خود [۵۷]، از شعور کیهانی با تعبیرات متعدد دیگری یاد کرده است؛ مانند:
شبکه شعور کیهانی، هوشمندی حاکم بر جهان هستی، هوشمندی کیهانی، شعور و آگاهی خداوند، شعور الهی، روح القدس،

جبرئیل، ید الله و ... با این حال، معرفی این اتصال را با نام دیگری غیر از شبکه شعور کیهانی و یا شعور الهی برای دیگران مجاز نمی‌داند و باعث انحراف می‌شمارد. [۵۸] روشن است که ما در نگاه اول به تعبیرات فوق، ناسازگاری شدیدی را در هماهنگی بین این تعبیرات می‌یابیم! اگر بخواهیم همه این تعبیرات را بپذیریم معلوم نخواهد شد که حقیقت شعور کیهانی چیست؟

آیا همان علم و آگاهی خداست یا روح القدس (جبرئیل) یا ید الله و یا ... وی در موارد دیگر، شعور کیهانی را هوشمندی حاکم بر جهان هستی [۵۹] و کارکرد آن را جهت دادن به حرکت موجود در عالم می‌شمارد زیرا بر اثر شعور کیهانی، انرژی، در «میدان شعور ی» شکل گرفته و بدون وجود چنین میدانی، هیچ گونه انرژی ای نمی‌تواند وجود داشته باشد؛ [۶۰] اهمیت این شعور کیهانی تا حدیست که زیربنای فکری همه انسان‌ها قرار می گیرد [۶۱] باید پرسید:

اگر انسان‌ها به این نقطه اشتراک نظر نرسیدند آیا لزوماً مشکلات غیر قابل حلی دامنگیر آنان خواهد بود.

انسان‌هایی که تاکنون زندگی کرده‌اند چگونه بوده‌اند؟ نکته دیگر این که رابطه این شعور حاکم بر جهان هستی با انسان چگونه است؟

این رابطه یا تکوینی است و یا قراردادی؟: اگر رابطه تکوینی است یعنی در اصل آفرینش با یکدیگر ارتباط دارند، در این صورت نیاز به اثبات ندارد (تا گفته شود:

«پس از تجربه و اثبات آن») و اگر رابطه قراردادیست چگونه یک مسأله قرار دادی می‌تواند زیربنا باشد؟ اضافه بر این، انسان نمی‌تواند با شبکه شعور کیهانی قراردادی ببندد. نکته بعد این که: شعور کیهانی جزو جهان هستیست یا خارج از آن؟ اگر جزو جهان است خودش نیز باید دارای حرکت بوده و در ابن صورت به محرّک نیازمند است و اگر خارج از جهان است چگونه می توان آن را اثبات نمود؟ راه اثبات شعور کیهانی چیست؟

تجربه حسی؟ کشف و شهود؟ عقل؟ وحی؟ بی‌شک دلیل اثبات آن، تجربه حسی نخواهد بود زیرا شعور کیهانی را نمی‌توان با حواس، درک کرد. کشف و شهود نیز مسأله‌ای شخصیست و برای دیگران حجت نیست. گذشته از این، هر شهودی را نمی‌توان صحیح شمرد؛ زیرا مکاشفات بر دو دسته هستند:

مکاشفات ربانی و رحمانی و مکاشفات شیطانی. [۶۲] آیا احتمال نمی‌رود که مدعی کشف شعور کیهانی، مکاشفه‌ای شیطانی داشته است به ویژه وقتی چالش‌ها و ناهمواری‌های بسیاری در سایر اندیشه‌های او مشاهده می‌شود. قرآن کریم القاهای شیطانی را منشأ آشفتگی و فتنه می‌شمارد:

«إِنَّ الشَّیاطِینَ لَیُوحُونَ إِلی أَوْلِیائِهِمْ لِیُجادِلُوکُمْ»؛ [۶۳] شیاطین به دوستان خودمطالبی مخفیانه القا می کنند، تا با شما به مجادله برخیزند و اما اگر دلیل اثبات شعور کیهانی، استدلال عقلی باشد می‌پرسیم آن دلیل عقلی چیست؟

به عبارت دیگر چگونه نیاز حرکت به محرک را به معنای نیاز حرکت به شعور کیهانی می‌شمرید. اگر دلیل آن وحی الهیست آن را بیان کنید. آیا در وحی الهی چنین عاملی گفته شده است و اگر گفته شده تنها عامل برای حرکت جهان هستی شمرده شده است؟

۲ / ۵: تقابل قدرت و کمال

نویسنده در این چند اصل بین قدرت و کمال، تقابل برقرار نموده و آنها را قابل جمع نمی‌داند. [۶۴] به نظر وی عرفان یا «عرفان کمال» است و یا «عرفان قدرت». در حالی که بین قدرت و کمال، لزوماً رابطه تقابل برقرار نیست؛ زیرا این امکان هست که هدف کسی از مسائل ماورایی هم قدرت و هم کمال باشد؛ یعنی قدرت ماورایی را در مسیر کمال قرار دهد؛ حضرت مسیح عَلَیْهِ السَّلَام از آذوقه درون خانه‌های مردم خبر می‌داد [۶۵] حضرت سلیمان قدرت خود را در مسیر هدایت ملکه سبا قرار داد؛ او تخت ملکه سبا را

بـا قـدرت یکی از ملازم ان خود به صورت خـارق عادت نزد خود آورد [۶۶] و بـا سـاخت کاخ آبگینه ملکه سـبا را متعجب کرد و زمینه هـدایت او را فراهم نمـود. [۶۷] بنـا بر این اصـل قـدرت را نبایـد نفی نمود؛ زیرا ممکن است افرادی شایسـته از بشـر دارای آن باشند و آن را به خوبی مدیریت کنند.

بله قـدرت مورد نظر نویسـنده برای انسان‌هـای معمولی و با اغراض و اهـدافی که ایشان ذکر نموده شایسـته نیست اما این یک قضـیه عمومی نمی‌شود.

۲ / ۶: فقط راه تفویض

سلوک عملی عرفان کیهانی تاکنون پیشینه ندارد بنا بر این روشی نوبنیاد و ابداعیست و با توجه به اهمیت شعور کیهانی در نظر بنیان گذار، ابداع چنین روشی به منزله تشریع دستورالعمل سلوکی برای بهره‌مندی از شعور کیهانی است.

مبـدع شـبکه شـعور کیهـانی حق خود می‌دانـد که اتصال به این شـبکه را تنها از کانال تفویض مرکزیت کنترل شـعور کیهانی میسر بدانـد. اتصـال به این شـبکه در نهایت حتماً بایـد به این مرکزیت وابسـته باشـد و قابل فراگیری از راه‌های دیگر نظیر مطالعه کتاب و نوشته نیست. [۶۸] حال این حق انحصاری از کجا آمده؟ چرا تنها راه، فقط تفویض است؟

۲ / ۷: چرا روح القدس و شفا

در هیچ یک از آیات و روایات اسـلامی پیوندی بین روح القدس و شفا مشاهده نمی‌شود (چه روح القدس را به جبرئیل تفسیر کنیم و چه به موجودی دیگر [۶۹]). بله چنین پیوندی در آیین مسیحیت دیده می‌شود. [۷۰]

۲ / ۸: ساده انگاری ایجاد وحدت

یکی از اهـداف عرفان کیهانی ایجاد وحـدت است اما ایجاد وحـدت انسانی آن قـدر کار آسانی نیست که با ساز و کار ساده عرفان کیهانی یعنی درک تن واحده بودن جهان هستی و صرفاً توافق و اشتراک نظر در هوشمندی و شعور کیهانی [۷۱] بتوان به آن دست یـافت؛ زیرا انسـان موجودیست دارای ابعـاد پیچیـده فردی، اجتمـاعی و درونی و برونی که برای ایجاد وحـدت بین آنان به برنامه‌ای حساب شده و جامع، نیاز است.

این ساز و کار جامع و منسجم باید با وجود انسان هماهنگ باشد و تنها از دست کسی ساخته است که انسان را آفریده است.

هدف از بعثت انبیا نیز اینست که انسان‌ها را به وحدت برسانند؛ یکی از آیات بی‌شمار قرآن در این زمینه آیه ذیل است:

«کَانَ النَّاسُ کانَ النَّاسُ أُمَّةً واحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِیِّینَ مُبَشِّرِینَ وَ مُنْذِرِینَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْکِتابَ بِالْحَقِّ لِیَحْکُمَ بَیْنَ النَّاسِ فیمَا اخْتَلَفُوا فیهِ» [۷۲]

مردم (درآغاز) یک دسته بودند؛ و تضادی در میان آنها وجود نداشت.

به تدریـج جوامع و طبقات پدیـد آمـد و اختلافات و تضادهایی در میان آنها پیدا شد، در این حال) خداوند پیامبران را برانگیخت تا مردم را بشـارت و بیم دهنـد و کتـاب آسـمانی که به سوی حق دعوت می‌کرد بـا آنهـا نازل نمود تا در میان مردم در آنچه اختلاف داشتند داوری کنند.

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان حدودا در ۶۰ صفحه به تفسیر این آیه پرداخته‌اند.

بنا بر این آیا بهتر نیست ببینیم راهکار قرآن کریم برای ایجاد وحدت بین انسان‌ها چیست؟

اگر همین راهکار را پیش گرفته و به خوبی پیاده کنیم و به آیه «إِنْتَنْصُرُوااللَّهَ یَنْصُرْکُمْ وَ یُثَبِّتْ أَقْدَامَکُمْ» [۷۳] (اگر خدا را یاری کنید شما را یاری می‌کند و گام هایتان را استوار می‌سازد) توجه کنیم یقینا راهی درست را پیموده‌ایم. نتیجه

عرفان کیهانی را نمی‌توان عرفانی هماهنگ با آموزه‌های اسلامی و در مسیر عرفان اسلامی دانست؛ زیرا جهان شناسی، انسان شناسی و خداشناسی آن با آموزه‌های اسلامی هم خوانی نداشته و برخاسته از آنها نیست. سلوک عملی مطرح شده در این مکتب نیز راهیست متفاوت با سیر و سلوک عرفان اسلامی. استفاده از مبانی مکاتب گوناگون به طور جدی منشأ التقاط در این مکتب شده است.

گویی بنیانگذار این مکتب برای رسیدن به هدف؛ یعنی توجیه نظری فرادرمانی، خود را دچار زحمت فراوان ساخته است.

****

منابع

۱. قرآن کریم.

۲. السید الشریف الرضی، نهج البلاغه، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۷.

۳. استاد محمد تقی مصباح یزدی، آموزش فلسفه، تهران، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، پائیز ۱۳۷۳.

۴. محمد علی طاهری، انسان از منظری دیگر، تهران، ندا – اشجع، ۱۳۸۷.

۵. صدرالدین محمد الشیرازی، الحکمهٔ المتعالیهٔ فی الاسفار العقلیهٔ الاربعهٔ، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۱.

۶. آیت الله محمد تقی مصباح یزدی، در جستجوی عرفان اسلامی، قم، مرکز انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، تابستان ۸۶.

۷. العلامه السید محمد حسین الطباطبائی، الرسائل التوحیدیه، قم، مؤسسهٔ النشر الاسلامی، ۱۴۱۵.

۸. المحقق السبزواری شرح المنظومهٔ، تصحیح و تعلیق از آیت الله حسن زاده آملی و تحقیق و تقدیم از مسعود طالبی، تهران، نشرناب ۱۳۶۹ – ۱۳۷۹.

۹. مهندس محمدعلی طاهری، عرفان کیهانی (حلقه)، تهران، انتشارات اندیشه ماندگار، بهار ۱۳۸۸.

۱۰. دکتر سید یحیی یثربی، عرفان نظری، تحقیقی در سیر تکاملی و اصول مسائل تصوف، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۴.

۱۱. عهد جدید بر اساس کتاب مقدس اورشلیم، ترجمه پیروز سیّار، تهران، نشر نی، ۱۳۸۷.

۱۲. مرتضی مطهری، مجموعه آثار استاد شهید مطهری، تهران، انتشارات صدرا، مجلدات مختلف.

۱۳. دکتر منوچهر دانش پژوه، فرهنگ اصطلاحات عرفانی، تهران، فرزان، ۱۳۷۹.

۱۴. صدرالمتألهین مجموعه رسائل فلسفی صدر المتالهین تحقیق و تصحیح ازحامد ناجی اصفهانی، تهران، انتشارات حکمت ۱۳۷۵.

۱۵. صدرالمتالهین، مجموعهٔ الرسائلالتسعهٔ، تهران ۱۳۰۲ ه. ق ۱۶. صدر المتالهین المظاهر الالهیهٔ فیاسرارالعلوم الکمالیهٔ، مقدمه و تصحیح و تعلیق از سیدمحمد خامنه‌ای تهران، ۱۳۸۷.

۱۷. سماحهٔ آیهٔ الله العظمی مکارم شیرازی نَفحاتُ القُران اُسلوب جدید فی التّفسیر الموضوعی للقُر آن کریم (با استفاده از نرم‌افزار مجموعه آثار آیت الله مکارم شیرازی، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

****

[۱] محمدعلی طاهری، عرفان کیهانی، ص ۵۵.

[۲] همان، ص ۱۰۵ و ۱۰۷ و انسان از منظری دیگر، ص ۱۷.

[۳] همان، ص ۷۳.

[۴] محمد علی طاهری، انسان از منظری دیگر، ص ۳۵ – ۳۸.

[۵] همان، ص ۴۰ و ۴۱.

[۶] عرفان کیهانی، ص ۱۱۹.

[۷] همان ۵۸.

[۸] همان، ص ۶۰، انسان از منظری دیگر، ص ۴۰.

[۹] انسان از منظری دیگر، همانجا.

[۱۰] همان، ص ۸۶

[۱۱] عرفان کیهانی، ص ۹۳ و ۹۵ و انسان از منظری دیگر، ص ۱۹۸.

[۱۲] عرفان کیهانی، ص ۱۰۹

[۱۳] انسان از منظری دیگر، ص ۲۷.

[۱۴] عرفان کیهانی، ص ۷۳.

[۱۵] همان، ص ۵۶ و ۵۸.

[۱۶] همان، ص ۱۰۵ و ۱۰۷ و انسان از منظری دیگر، ص ۱۷.

[۱۷] بنگرید به انسان از منظری دیگر، ص ۹۴.

[۱۸] عرفان کیهانی، ص ۸۰ و ۸۱.

[۱۹] همان ص ۸۲.

[۲۰] همان ص ۱۱۰ و انسان از منظری دیگر، ص ۹۹.

[۲۱] انسان از منظری دیگر، ص ۹۱.

[۲۲] عرفان کیهانی ص ۸۲.

[۲۳] همان ص ۸۶.

[۲۴] همان ص ۴۷ و ۵۰.

[۲۵] همان ص ۱۰۵.

[۲۶] انسان از منظری دیگر، ص ۱۸.

[۲۷] عرفان کیهانی، ص ۵۱ ...: «عرفان کیهانی (حلقه)، که عرفان ایرانی و اسلامی و برخاسته از فرهنگ ماست»....

[۲۸] عرفان کیهانی (حلقه)، ص ۱۲۴

[۲۹] سوره اخلاص.

[۳۰] حشر، آیات ۲۲ – ۲۴.

[۳۱] نهج البلاغه، خطبه ۴۹.

[۳۲] «عشق، محبت مفرط، عشق افراط در محبت و «هیمان» افراط در عشق است.

دکتر منوچهر دانش پژوه، فرهنگ اصطلاحات عرفانی، ص ۵۲.

[۳۳] بنگرید به: عرفان کیهانی، ص ۱۳۹.

[۳۴] انسان از منظری دیگر، ص ۸۰.

[۳۵] مائده، ۵۴.

[۳۶] عرفان کیهانی، ص ۱۲۴.

[۳۷] همان، ص ۱۳۷.

[۳۸] یس، ۶۱.

[۳۹] همان، ص ۸۶.

[۴۰] بنگرید به: عرفان کیهانی، ص ۵۶.

[۴۱] غافر، ۶۰.

[۴۲] شعراء، ۸۰.

[۴۳] همان، ص ۱۱۹.

[۴۴] سید محمد حسین طباطبایی، الرسائل التوحیدیه، ص ۱۲۲ به بعد.

[۴۵] بنگرید به: عرفان کیهانی، ص ۵۱.

[۴۶] همان، ص ۵۵.

[۴۷] مرتضی مطهری، مجموعه آثار استاد شهید مطهری ج ۲۳، ص: ۲۷.

[۴۸] بنگرید به: دکتر سید یحیی یثربی، عرفان نظری، ص ۲۳۲.

[۴۹] همان.

[۵۰] همان، ص ۲۸.

[۵۱] آیت الله محمد تقی مصباح یزدی، در جستجوی عرفان اسلامی، ص ۱۳۲.

[۵۲] ر. ک. صدرالمتالهین الشیرازی، مجموعه الرسائل التسعه، ص: ۱۶۴، المحقق السبزواری، شرح المنظومه، ج ۳، ص: ۵۲۲، صدرالمتالهین الشیرازی، الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، ج ۷، ص: ۱۱۷، صدرالمتالهین الشیرازی، مجموعه رسائل فلسفی صدرالمتالهین، ص: ۴۲۷، صدرالمتالهین الشیرازی، المظاهر الالهیه فی اسرارالعلوم الکمالیه، ص: ۲۸.

[۵۳] استاد محمد تقی مصباح یزدی، آموزش فلسفه، ج ۱، ص ۳۷۸

[۵۴] بنگرید به عرفان کیهانی، ص ۵۶ و ۶۴ و ۱۳۱ و ۱۳۲.

[۵۵] مرتضی مطهری، همان، ج ۲، ص ۱۳۶.

[۵۶] همان.

[۵۷] «عرفان کیهانی» و «انسان از منظری دیگر».

[۵۸] عرفان کیهانی، ص ۹۰.

[۵۹] همان، ص ۶۰.

[۶۰] انسان از منظری دیگر، ص ۵۵.

[۶۱] عرفان کیهانی، ص ۵۸.

[۶۲] آیت الله محمد تقی مصباح یزدی، همان، ص ۳۰۱.

[۶۳] انعام، ۱۲۱.

[۶۴] انسان از منظری دیگر، ص ۲۶.

[۶۵] آلعمران ۴۹

[۶۶] نمل ۳۸ و ۳۹.

[۶۷] نمل ۴۴.

[۶۸] انسان از منظری دیگر، ص ۱۰۰.

[۶۹] روح القدس در فرهنگ اسلامی به چند معنا به کار می‌رود. بنگرید به: سماحه آیه الله العظمی مکارم شیرازی، نفحات القران، ج ۹، ص: ۹۲.

[۷۰] بنگرید به عهد جدید، ترجمه پیروز سیّار، ص ۸۵۰ و ۸۵۱.

[۷۱] عرفان کیهانی، ص ۵۸.

[۷۲] بقره، ۲۱۳.

[۷۳] محمد، ۷.

عرفان به سمت کیهان یا به سمت خدا

چکیده:

این پژوهش به بررسی مبانی و اصول عرفان کیهانی می‌پردازد و با تطبیق آن با مبانی اسلام و عرفان اسلامی نکات مثبت و منفی آن را مورد ارزیابی قرار می‌دهد. مقدمه:

در دوره معرفی انواع گرایشهای عرفانی شرقی و غربی در ایران، گرایش جدیدی از عرفان اسلامی ارائه گردیده است که آن را عرفان کیهانی یا حلقه می‌نامند. ارائه دهنده این گرایش عرفانی آقای محمدعلی طاهری می‌باشد که هدف خود را مقابله با عرفانهای نوظهور وارداتی بیان می‌دارد. این گرایش با استفاده از برخی مبانی عرفان اسلامی و آیات و روایات اسلامی، تلاش می‌کند تا رویکردی جدید و جذاب از عرفان اسلامی با مبانی اسلام و عرفان اسلامی به مخاطب خود ارائه نماید. متأسفانه در این روند، اصول و مبانی این گرایش و رویکرد از عرفان، چندان با مبانی اسلام و عرفان اسلامی تطابق نداشته و دچار انحرافات و التقاطاتی می‌باشد.

در این بررسی به برخی از موارد انحراف و یا التقاط اعتقادی در این گزارش عرفانی می‌پردازیم. در این مقاله قصد داریم به سؤالات زیرپاسخ گوییم:

۱ – آیا عرفان کیهانی یا حلقه، با مبانی و اصول اسلام و عرفان اسلامی مطابقت دارد؟

۲ – عرفان کیهانی می‌تواند معرف عرفان اسلامی شیعی باشد؟

۳ – عرفان کیهانی می‌تواند در برابر هجوم عرفانهای جعلی و انحرافی راهگشا باشد؟

۴ – عرفان کیهانی، هدایت شده است یا گمراه کننده؟ در این بررسی، دفتر اول عرفان کیهانی (حلقه) به قلم آقای محمد علی طاهری و با مقدمه دکتر اسماعیل منصوری لاریجانی، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

گفتار اول:

نقد مقدمه دکتر اسماعیل منصوری لاریجانی

گفتار دوم:

بررسی اصول ومبانی عرفان کیهانی.

گفتار سوم:

بررسی اساسنامه عرفان کیهانی گفتار اول:

نقد مقدمه دکتر اسماعیل منصوری لاریجانی دکتر منصوری لاریجانی در مقدمه این کتاب، پیدایش خدایان مختلف را در زمان انسانهای نخستین، به دلیل حس جستجوگری و کاوش فطری موجود در روح انسان‌ها می‌داند که به پیدایش خدایان مختلف و اسطوره سازی و نهادپروری می‌رسد. ایشان با استناد به کتاب «تاریخ اساطیری ایران» اسطوره سازی و خلق خدایان مختلف را، نتیجه ناتوانی و درماندگی وضعف انسانها در برآوردن آرزوها و ترس از حوادث می‌داند. ایشان در این تحلیل، انسانهای نخستین را به دور از رسالت انبیاء الهی نشان می‌دهند. در واقع انسانها در جوامع نخستین بشری، از ابتدای خلقت حضرت آدم عَلَیْهِ السَّلَام تحت تعلیم و هدایت انبیاء الهی بوده‌اند و همواره دارای مفاهیم دینی جهت یکتا پرستی بوده‌اند (۱) علت گرایش انسان‌ها در طول تاریخ به چند خدایی وبت پرستی و اسطوره سازی خدایان مختلف، انحرافات و گمراه نمودن انسان‌ها توسط شیطان بوده است.

انسان‌ها فطرتاً یکتا پرست می‌باشند اما شیاطین در طول تاریخ باتحریف ذهن بشر، تفکر چند خدایی و تجسم خدایان زمینی را در میان بشر القاء نموده است (۲) شکل گیری این انحراف امری فطری وهم راستا با نیازهای بشر نبوده است.

در واقع ایشان در این دوره نقش انبیاء الهی را در هدایت بشر و نقش شیطان را در شکل گیری تفکر چند خدایی لحاظ نمی‌نمایند. ایشان پس از این مرحله، سیررشد تفکر انسان را به شکل گیری فلسفه و سؤالهای فلسفی در ذهن انسان می‌داند و با استناد به کتاب «انسان و هستی» ادوار مختلف فلسفه یونان و سیر تکاملی آن را برمی شمارند تا به دوره شکلگیری سوفسطاییان می‌رسد. در واقع ایشان اعتقاد دارند، شکلگیری تفکر فلسفی در یونان، مرحله دوم رشد تفکری بشر می‌باشد، در حالی که قدمت تفکر فلسفی یونان به ۲۵۰۰ سالتا ۳۰۰۰ سال پیش باز می‌گردد. که تحت تأثیر حکمت خسروانی ایران باستان به وجود آمد. اما سیر رشد بشر، بسیار قبل‌تر از این، مراحل تعالی خود را در هستی شناسی عالم و خداوند توسط انبیاء طی نموده ا ست. در دوره حضرت نوح عَلَیْهِ السَّلَام سطح آگاهی و درک یکه توسط این پیامبر به بشر آن روز ارائه گردید، بسیار بالاتر از سؤالات فلسفی یونان می‌باشد.

حضرت نوح عَلَیْهِ السَّلَام در هستی شناسی خداوند و عالم برای قومش، ارتباط میان پرستش و بندگی خدا و افزایش نزولات آسمانی، ارتباط میان بندگی خدا با افزایش ثروت، فرزندان و سرسبزی باغ‌ها و رودخانه‌ها، ارتباط میان خلقت انواع مختلف انسان‌ها وعظمت خداوند، آفرینش هفت طبقه آسمان به شکل طبقه طبقه توسط خداوند، جایگاه ماه در آسمان و خورشید و فروزندگی‌اش در آسمان و خداوند، ارتباط میان خلقت انسان از خاک و شباهت آن با نباتات، ارتباط میان خلقت و معاد، ارتباط میان گستردگی زمین و شکل گیری راه‌ها درسطح آن، را بیان می‌نماید. (۳) این سطح از هستی شناسی عالم و ارتباط آن با خالق هستی، نشان دهنده سطح تفکر بشری در دوره حضرت نوح عَلَیْهِ السَّلَام می‌باشد.

در واقع دکترمنصوری لاریجانی، در سیر رشد و تعالی اندیشه بشری، نقش انبیاء را لحاظ نمی‌نماید و آغاز شکلگیری تفکر و پرسش گری را محدود به فلسفه یونان می‌نماید. در این نوع نگاه، اشتباه فلسفه یونان در هستی شناسی عالم مورد غفلت واقع می‌گردد. فلسفه یونان به جای آنکه مانند هدایت انبیاء الهی، از خالق هستی و ارتباط هستی با خالق آن سؤال نماید، از چیستی و ماده عالم سؤال می‌کند و توجهی به خالق آن ندارد، در صورتی که انبیا ء الهی پس از معرفی ماده عالم، توجه انسانها را به خالق آن معطوف می‌نمودند تا در ماده و آرخه (arxe) عالم نمانند و مانند فلسفه دچار پیچیدگی و سردرگمی در جواب، نشوند. ایشان در تحلیل ارتباط میان جریان سوفسطاییان و ذهنیت گرایی بشر و نسبی داشتن حق و باطل و محور شدن ذهن انسان نسبت به حقیقت بیرونی، ماهیت فلسفه غرب را روشن می‌نماید و آغاز ذهنیت گرایی و انسان محوری را در فلسفه یونان معرفی می‌نماید. هر چند آغاز اُمانیسم به شکلگیری خود فلسفه باز می‌گردد، اما ایشان توضیح مناسبی نسبت به دوره سوفسطاییان و آغاز انحراف عمومی

بیان می‌دارد. ایشان سپس به توضیح نظرات سقراط، افلاطون و ارسطو و نو افلاطونیان پیرامون هستی شناسی، می‌پردازند و تا دوره فلوطین پیش می‌آیند. در ادامه به نقش اگوستی نو آکوئیناس اشاره می‌نمایند. آنچه در بیان نظرات این فیلسوفان یونان و اروپا مورد غفلت واقع می گردد، تأثیر دین حضرت موسی عَلَیْهِ السَّلَام و تعالیم مسیح عَلَیْهِ السَّلَام در تفکرات یونانیان و هستی شناسی آنان می‌باشد.

در واقع به جای بررسی سیر تعالیم انبیاء ابراهیمی تا حضرت مسیح عَلَیْهِ السَّلَام و نقش تعالیم آنان در هستی شناسی بشر و رشد فکری او، به سراغ نظرات فیلسوفان یونانی می‌رویم و نظرات آنان را، اصل و مبنای شناخت خود از هستی قرار می‌دهیم. انبیاء در یک حرکت هدفمند انحرافی، از محوریت هستی شناسی عالم و خداوند خارج می‌شوند و اصالت به فیلسوفان داده می‌شود در صورتی که تمامی معارفی که بشر در طول تاریخ بدان دست یافته است، توسط انبیاء الهی ارائه گردیده است.

ایشان سپس به فیلسوفان اسلامی مثل «ابون صرفاً رابی» و «ابن سینا» اشاره می‌نمایند و آنها را متاثر از تفکرات ارسطویی می‌دانند و فیلسوفان بعد از ابن سینا را به جز سهروردی که متاثر از فلوطین می‌باشد، همگی از نظریات ارسطو متأثر می‌داند. در اینجا سؤالی که مطرح می گردد اینست که اگر حکمای اسلامی از فیلسوفان یونان و روم تاثیر گرفته‌اند، در چه مرحله‌ای یازمانی ازپیامبران الهی متاثر بوده‌اند؟ اگر عرفان اسلامی متاثر از نظرات فیلسوفانی چون سقراط، افلاطون، ارسطو، فلوطین و ... می‌باشد، جایگاه تعالیم و ارشادات انبیاء الهی، از آدم تاعیسی علیهما السلام در عرفان اسلامی، کجاست؟

آیا عرفان اسلامی ادامه دهنده عرفان نوح عَلَیْهِ السَّلَام، ابراهیم عَلَیْهِ السَّلَام، موسی عَلَیْهِ السَّلَام و پیامبر اسلام حضرت محمد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم می‌باشد، یا ادامه دهنده نظرات فلسفی و هستی شناختی فلاسفه یونان؟ در عرفان اسلامی تعالیم انبیاء الهی محوریت دارد یا نظرات فلاسفه یونان؟ آیا در صورت شکلگیری عرفان اسلامی برمبنای نظرات فلاسفه یونان، نام آن را باید عرفان اسلامی وحکمت اسلامی نهاد یا فلسفه اسلامیزه شده‌ی یونان؟ آنچه به نظر می‌رسد، پس از نهضت ترجمه‌ای که توسط خلفای بنی عباس در سرزمینهای اسلامی آغاز گردیده و هدفش مقابله با معارف امامان شیعه بود، کتب فلسفی یونان نیز وارد جهان اسلام گردیده و حکمایی همچون ابون صرفاً رابی، ابن سینا، ملاصدرا، سهروردی و ... تلاش نمودند تا مبانی فلسفه یونان را با مبانی اسلام تطبیق دهند ومدل اسلامی آن را ارائه نمایند وب ه جای استخراج مبانی حکمی و عرفانی شیعه از متون اسلامی چون قرآن و روایات، به سراغ نظریات فلاسفه غرب رفتند و با تهاجم فرهنگی و فلسفی روم، به مقابله پرداختند. دکتر منصور لاریجانی در ادامه با بیان برخی از نظرات عرفانی اسلامی در موضوع وحدت وجود و مسأله تجلی، تجربه‌ی شخصی آقای طاهری را راهی به سوی درک موضوع وحدت وجود معرفی می‌نماید که به لحاظ مفهومی با اصطلاحات و تعابیر عرفان اسلامی مطابقت دارد. یکی از علتهایی که ایشان به آن استناد می‌نماید. اصطلاح «الطرق الی الله بعدد انفاس الخلائق» می‌باشد.

ما در ادامه این نوشتار به برخی از نظرات و اصول آقای طاهری اشاره خواهیم نمود که با مبانی اسلام و عرفان اسلامی شیعی منافات دارد و اثبات می‌نماییم که عرفان کیهانی جزء طرق مطمئن برای طی طریق در صراط مستقیم نمی‌باشد.

گفتار دوم:

بررسی اصولی و مبانی عرفان کیهانی آقای طاهری در صفحه ۴۳ کتاب اول خود علت گرایش مردم جهان را به عرفان، عدم پاسخگویی علم روز به سؤالات بشر و بحرانهای مختلف می‌داند. ایشان در میان عرفانهای مختلف، جایگاه عرفان ایران را، جایگاهی رفیع و مهم می‌داند که تاکنون نتوانسته است چارچوب قابل فهمی در این زمینه به دنیا ارائه نماید. ایشان بیان می‌دارد که عرفان ایرانی باید دارای سهولت فهم، سهل الوصول برای همگان و بدور از ریاضتهای مختلف مثل پناه بردن به غار و آویزان شدن در چاه باشد.

ایشان مشکل انسان امروز را کمبود وقت می‌داند که می‌خواهد خیلی زود و با برنامه زمانی به هدفش برسد و دیگر حوصله مسائل

پیچیده و مبهم راندارد و نیازمند صحبتهای جدید و روشن و واضح می‌باشد.

ظاهراً ایشان معنای عرفان و ویژگی سیر و سلوک را درست درک ننموده‌اند، چون یکی از ویژگی عرفان اسلامی شیعی سهولت فهم آن در صورت سیر و سلوک صحیح می‌باشد.

عرفان شیعی به دور از پناه بردن به غار و آویزان شدن در چاه می‌باشد و تنها با عمل نمودن به دستورات دین و شریعت به حقیقت می‌رسد. انتظاری که ایشان نسبت به عرفان و سیر و سلوک دارند که باید سهل الوصول برای همگان باشد و بدور از سختی و خودسازی باشد با هویت و ذات عرفان و سیر و سلوک تناقض دارد. سیر و سلوک عرفان شیعی یعنی تلاش و کوشش جهت دوری از گناه و انجام دادن واجبات و مستحبات ورسیدن به گزاره تقوی، تقوی در عرفان شیعی عامل هدایت و رشد سالک می‌باشد.

آیا رسیدن به تقوی وحفظ آن در میان گرایش‌ها و لذات دنیا یی، آسان است؟

سختی سلوک و عرفان، مقابله با نفس و خواسته‌های نفسانی می‌باشد که چه از راه زهد و چه از راه عشق، مقابله با نفس، جهد و تلاش لازم دارد. آیا می‌توان انتظار داشت بدون سختی مقابله با خواستهای دنیایی نفس و گرایشهای مادی، به عرفان اسلامی شیعی دست یافت؟ آیا می‌توان با سهولت و راحتی به مفاهیم عمیق عرفانی که در پس تقوی و ترک دنیا و خواستهای نفسانی نهفته است، دست یافت؟ معنای سهل الوصول بودن همگانی در نظر عرفان کیهانی با مبانی عرفان اسلامی شیعی سازگار نمی‌باشد و سالک به هیچ عنوان به راحتی و سهولت نمی‌تواند به مفاهیم عرفانی دست یابد. لازمه درک حقیقت هستی، ترک تعلقات دنیایی می‌باشد و کسی نمی‌تواند با داشتن این تعلقات به درک حقیقت نائل آید چون این مفاهیم، با تعلقات نفسانی در تعارض می‌باشند. در واقع سالک یا باید نگاه الهی داشته باشد یا نگاه نفسانی و لازمه‌ی نگاه الهی، ترک نگاه نفسانی می‌باشد که خود این ترک نفسانیات با سختی همراه می‌باشد.

ایشان همچنین بیان می‌دارند که انسان امروزی به دلیل کمبود وقت بدنبال جواب گرفتن سریع می‌باشد و حوصله مسائل پیچیده و مبهم راندارد. مشکلی که ایشان بیان می کند، مشکل انسان درگیر در مدرنیته می‌باشد که در مفاهیم مدرن که یکی از آنها سرعت می‌باشد غرق شده است و دیگر حوصله وقت گذاشتن راندارد و با سوار شدن بر قطار سرعت تکنولوژی وعلم، نمی‌تواند وقت زیادی برای سلوک و عرفان بگذارد، اما حقیقت آن است که مدرنیته و مفاهیم آن در تعارض ذاتی با عرفان اسلامی شیعی می‌باشند و انسان در مدرنیته به هیچ عنوان نمی‌تواند وارد مفاهیم سیر و سلوک گردد. یکی از منازل عرفان اسلامی شیعی صبر و سپس حلم می‌باشد.

برای رسیدن به این مفاهیم چگونه می‌توان وقت نداشت و یا حوصله نداشت؟ عدم حوصله وعدم وقت در تعارض ذاتی بامقام صبر و صابرین می‌باشد.

بسیاری از مفاهیم عرفان اسلامی شیعی، در سیر و سلوک و انجام فرائض خاص در مدت مثلاً چهل روز می‌باشد، مانند خالص نمودن عبادات و اعمال برای خداوند در چهل روز. چگونه می‌توان چهل روز اخلاص در عمل را که با نظم کائنات و تدبیر امور عالم مرتبط است باسرعت مدرنیته همراه نمود و برای رضایت انسانهای درگیر در مدرنیته، حاصل تلاش چهل روزه را در یک روز به او انتقال داد؟! عرفان اسلامی شیعی دارای پیچیدگی و ابهام نمی‌باشد بلکه چون مفاهیم آن در ورای گذشتن از تعلقات دنیایی می‌باشد، درک آن برای افراد اسیر در تعلقات دنیایی دارای ابهام و پیچیدگی می‌باشد.

چگونه می‌توان انتظار داشت ما با داشتن تعلقات مادی و نفسانی، مفاهیم عرفان و حقیقت عالم را در ک نماییم وطبق خواست انسان کم حوصله درگیر در مدرنیته، مفاهیم عرفانی را ساده و راحت بیان نماییم؟ ایشان در ص ۴۳ از دفتر اول خود بیان می‌دارد که ایران تاکنون نتوانسته است چارچوب قابل فهمی را در این زمینه (عرفان) به دنیا عرضه نماید. باید این سؤال را مطرح نمود که عرفانی که بعد از انقلاب اسلامی درسطح جهان توسط فرهنگ بسیجی و شاگردان امام خمینی (ره) به جهان عرضه گردید و باعث شکلگیری

گروه‌های مختلف جهادی، حماسی، استشهادی و متفکرین مختلف گردید، جزء عرفان اسلامی شیعی ایران نمی‌باشد؟! گرایش شیعیان، مسلمانان، غیرمسلمانان و آزادیخواهان جهان به رویکرد انقلاب امام خمینی و الگو شدن فرهنگ بسیجی در میان آنان، آیا معرفی مکتب عرفانی ایران اسلامی نمی‌باشد؟! آیا شهداء استشهادی در لبنان و فلسطین که از انقلاب اسلامی ایران الگو گرفته‌اند، به درک و شهود عرفانی نسبت به حقیقت هستی نرسیده‌اند و تنها از روی هیجان و شور کاذب دست به این عمل می‌زنند؟! حقیقت اینست که با وقوع انقلاب اسلامی ایران، مدل زندگی عرفانی امام خمینی و شاگردان مکتب او به عنوان نسخه به روز شده و عملی عرفان اسلامی شیعی به جهان عرضه گردید و سالکان حقیقت در تمام نقاط جهان این سیره سلوکی را به عنوان راه رهایی بخش انتخاب نمودند و کم کم ثمرات این نوع از عرفان بود که غرب را دچار وحشت نمود و برای مقابله با عرفان شیعی دست به گسترش مکاتب انحرافی در عرفان زدند تا عطش جوانان جهان را نسبت به حقیقت عرفان با سراب عرفانهای کاذب خرافی سرپوش گذارند. موج گرایش جوانان ایرانی و غیرایرانی در سراسر جهان نسبت به سلوک بزرگانی چون آیت الله بهجت، گویای راهگشا بودن و حوصله انسان‌ها برای رسیدن به حقیقت عرفان شیعی می‌باشد.

عرفان شیعی که درمکتب امام خمینی و آیتالله بهجت ارائه می گردد، بسیارساده و قابل فهم می‌باشد اما برای رسیدن به آن تلاش نیاز دارد و سهل الوصول نمی‌باشد.

بارها از قول آیت الله بهجت نقل شده است که تنها راه رسیدن به خداوند گناه نکردن است و ما بزرگترین مانع خود در رسیدن به خداوند می‌باشیم. عرفان ایرانی نه تنها به دنیای امروز مدل سیر و سلوک ارائه داده است بلکه دنیای مدرنیته و فرهنگ غالب آن را به چالش کشیده است.

این حقیقت عرفان در مکتب حضرت روح ا ... می‌باشد و این حقیقت عرفان و سلوک است نه آنچه پیرامون فلسفه اسلامی و یونانی بیان می گردد. در صفحه ۴۴ کتاب اول عرفان کیهانی بیان شده است که دوران کلی گویی و حرفهای زیبا گذشته است و باید آنچه را که بر زبان جاری می کنیم، در عمل نشان دهیم وگرنه سخن ما چیزی جز اشکالی بر کاغذ و اصواتی در فضا نمی‌باشد. اگر قرار باشد عرفا و بزرگان عرفان شیعی تمام حقایقی را که به آن رسیده‌اند و درک نموده‌اند را به ما نشان دهند، تلاش و خودسازی ما برای رسیدن و درک آن حقایق چه ضرورتی دارد؟

بسیاری از مفاهیم و حقایق هستی، اسرار عرفان هستند که بزرگان به طور غیر مستقیم در گفتار و اشارات خود به آن اشاره می کنند و تنها اهل معنا آن را متوجه می گردند. اگر مبنا بر این باشد که ما حقیقتی را قبول نکنیم ی یا نصیحتی را عمل نکنیم مگر آنکه گوینده‌ی آن عملاً نشان دهد که خود به آن عمل نموده است، ادب حضور در برابر اساتید اخلاق و عرفان چگونه معنا خواهد شد؟ ایشان در صفحه ۴۵، جای عرفان ایرانی را در میان هجوم عرفان‌های وارداتی خالی می‌بینند، در صورتی که هجوم عرفانهای وارداتی، نتیجه گسترش عرفان اسلامی شیعی مکتب امام خمینی درسطح جهان می‌باشد یکی از نظریات ایشان پیرامون عرفان اینست که دنیای عشق و عرفان، دنیای بی‌ابزاریست و نمی‌تواند از هیچ گونه فن و تکنیکی برخوردار باشد.

ابتدا باید عرفان را درست معنا نمود و سپس منظور از فن و تکنیک را مشخص نماییم و ببینیم عرفان فاقد فن و تکنیک می‌باشد یا خیر. عرفان ازباب عَرَّفَ می‌باشد و مصدر آن به معنای شناختن است.

اگر تنها لفظ عرفان را بکار بریم این لفظ خنثی می‌باشد و تنها معنای شناختن را دارد. اما اگر بعد از لفظ عرفان مشخص نماییم چه چیز را می‌خواهیم بشناسیم، آنگاه جهت عرفان معلوم می گردد. عرفان انسان، عرفان خداوند، عرفان الهی، عرفان طبیعت و همگی شناخت هر پدیده می‌باشند. در اینجا مراد ما عرفان خداوند می‌باشد، یعنی ما چگونه می‌توانیم به معرفت وشناخت نسبت به خداوند دست یابیم؟ اگر منظور از فن و تکنیک، روش حرکت و اصول حرکت باشد، بدون شک برای شناخت هر پدیده نیاز به روش شناخت داریم. آنچه به عنوان سیر و سلوک در عرفان الهی یاد شده است، راه و روش رسیدن به شناخت الهی می‌باشد.

اگر منظور از فن و تکنیک، آیین‌ها و آداب مختلف در مراسمات جمعی و فردی رایج در میان عرفانهای وارداتی می‌باشد، عرفان اسلامی شیعی این گونه مراسمات راندارد اما خود دارای آداب و روشهای مشخص می‌باشد که سالک باید آنها را رعایت نماید تا قابلیت حرکت در سلوک الهی را پیدا نماید. سالک در طریق عرفان شیعی، باید ظرف وجودی خود را مهیای پذیرش معارف الهی نماید تا بتواند محل نزول فیض الهی باشد.

مواردی چون حفظ خود از گناه، انجام واجبات، انجام مستحبات، سکوت، خلوت، طهارت درون، جوع و ... همگی اصول سیر و سلوک عرفان شیعی می‌باشد.

این روش‌ها به هیچ عنوان عامل رسیدن فرد سالک به معارف الهی نمی‌باشد بلکه ایجاد کننده شرایط پذیرش معارف الهی است.

در حقیقت عامل درک و شهود معارف الهی، فیض الهی می‌باشد که تا خدا نخواهد و افاضه ننماید، سالک به هیچ حقیقتی راهی ندارد، اما آنچه باعث می‌شود تا ما مهیای پذیرش فیض الهی باشیم و ظرفیت درک معارف الهی را پیدا نماییم، طهارت باطنی و رعایت اصول سیر و سلوک عرفانی می‌باشد.

معارف الهی و حقیقت هستی در عالم جاری می‌باشد و علت عدم درک ما از آن آلودگیهای باطنی می‌باشد که حجاب درک و فهم معارف عرفان می‌گردد. پس خودسازی، طهارت جسم و روح، تلاش در عمل به شرایط طی طریق در عرفان اسلامی، زمینه ساز درک ما از حقایق الهی می‌گردد که به واسطه فیض واراده خداوند نصیب سالک می‌گردد. در مواردی نیز که سالک با جذبه الهی طی طریق می‌نماید و ره صد ساله را یک شبه طی می‌کند و از راه عشق به معبود درک شهود می‌نماید، سالک باید شرایط دریافت عشق الهی را در خود ایجاد نموده باشد و دارای طهارت باطنی جهت دریافت جذبه عشق الهی باشد.

از نتایج طی طریق از مسیر عشق، ترک تعلقات دنیایی و نفسانی نزد سالک می‌باشد، در واقع سالک عاشق به یکباره تمام تعلقات نفسانی و دنیایی را که سالک زاهد در طول چند سال ترک می‌نماید، رها می‌کند و همه چیز خود را درراه معشوق الهی، خدا می‌نماید. پس در عرفان شیعی چه از طریق زهد، تعبد و سیر و سلوک متعارف و چه از طریق ترک یکباره تعلقات دنیایی و دریافت جذبه الهی و طریق عشق، حرکت سالک و ترک تعلقات و انجام واجبات دینی، جزء فنون و اصول و روش راه است و عرفان الهی شیعه به دور از فن و تکنیک نمی‌باشد.

هرسالکی در هر طریقی در عرفان شیعی این اصل ابتدایی را می‌داند که لاحول و لا قوه الا بالله، یعنی تلاش و ریاضت خود را عامل رسیدن به مقامات نمی‌داند، بلکه آن را زمینه ساز دریافت لطف و فیض الهی می‌داند و هر دریافت و شهود و مقامی را از جانب خداوند می‌داند. سالک باید ترک خود نماید تا بتواند به حق برسد، پس تصور دخیل دانستن تلاش شخصی در رشد و سیر و سلوک از امور مهمل و باطل می‌باشد.

آقای طاهری در عرفان کیهانی خود، این اصل را فراموش نموده‌اند که سالک حتی اگر از روش‌ها و اصول سیر و سلوک نیز استفاده نماید، به هیچ عنوان نباید چیزی را به خود نسبت دهد، در واقع عرفان الهی شیعه بر ترک خود و نسبت دادن هر چیز به خود بنا گردیده است.

اما در عرفان کیهانی برای آن که سالک این طریق به فکر این نیفتد که با تلاش خود چیزی به دست آورده است، اصل روش و اصول سیر و سلوک را حذف می‌نماید و تنها راه رسیدن را عدم روش و شیوه در سلوک بیان می‌کند.

هر چند که ایشان در ادامه معرفی کیهانی خود، با بیان اصول این مکتب، روش سلوکی به افراد ارائه می‌دهد و اصل نداشتن فن و تکنیک را نقض می‌نماید. نکته دیگری که در صفحه ۴۸ کتاب اول عرفان کیهانی به آن اشاره شده است، تفاوت میان عرفان کمال خواه و عرفان قدرت طلب می‌باشد.

ایشان عرفان واقعی و عرفان کیهانی را، عرفان کمال خواه معرفی می‌نماید و در مقابل عرفانهایی را که به دنبال فکرخوانی، تسلط بر

دیگران و ... هستند را قدرتخواه می‌نامند. حقیقت اینست که عرفان شیعی به دنبال کمال نمی‌باشد و عرفان کمال خواه نیست. همانگونه که در قبل اشاره نمودیم، عرفان یعنی شناخت خداوند وراه رسیدن به این شناخت عمل به دین و سیر و سلوک در چهارچوب اصول دین می‌باشد و هدف نهایی عرفان رسیدن به مقام بندگی خداوند ست.

اگر عرفان شیعی یا هر عرفان دیگری به دنبال رسیدن به کما ل باشد، دارای شرک در هدف می‌باشد، سالک در عرفان و سلوک خود نباید هدفی جز بندگی خداوند داشته باشد ورسیدن به کمال وامثال آن به اراده خداوندست و اگر سالک در ابتدا به دنبال کمال طلبی باشد، دیگر به خدا نخواهد رسید، چون کمال طلبی خواست نفس انسان است و در عرفان، سالک باید تمام نفسانیات را ترک نماید و اراده الهی را بر خواست خود مقدم دارد. در واقع کمال طلبی در عرفان نیز مانند قدرت طلبی می‌باشد و سالک در این روند به جای طلب خداوند کمال و قدرت را می‌طلبد. پس تقسیم بندی در عرفان کیهانی به عرفان کمال طلب و قدرت طلب، دارای انحراف در هدف می‌باشد.

در صفحه ۵۰ دفتر اول عرفان کیهانی بیان می‌گردد که عرفان در دنیای امروز به عنوان وسیله‌ای موثر برای نفوذ فرهنگی به کار برده می‌شود و فعالیت‌های بسیار زیادی در این زمینه، درسطح دنیا در جریان می‌باشد و این خود یک راه کسب اعتبار و حیثیت محسوب می‌شود که مورد توجه ملل بسیاری قرارگرفته است.

باید توجه داشت که آنچه به عنوان عرفان در مکاتب مختلف در حال ارائه می‌باشد، باتوجه به تعریفی که از عرفان ارائه نمودیم، عرفان نمی‌باشد بلکه راه و روشی برای تحریف عرفان و گمراهی بشر می‌باشد.

همچنین عرفان کیهانی هدف خود را معرفی این نوع عرفان به جهان برای کسب حیثیت واعتبار جهانی برایک شور ایران می‌داند که این موضوع با اصل عرفان شیعی در تناقض می‌باشد.

در عرفان اسلامی شیعه اخلاص در عمل برای خداوند اصل می‌باشد و نمی‌توان برای جلب نظر دیگران و کسب اعتبار و حیثیت عملی را انجام داد. داشتن چنین هدفی در عرفان اسلامی شیعه، طلب تمایلات نفسانی است نه بندگی خداوند. اصالتاً عرفان اسلامی شیعه بدنبال رساندن انسان به بندگی خداوندست نه کسب اعتبار و حیثیت جهانی برای یک کشور خاص. به نظر می‌رسد عرفان کیهانی، ماهیت و رسالت اصلی عرفان را نشناخته و بدنبال استفاده ابزاری از آن می‌باشد.

در صفحه ۵۱ دفتر اول عرفان کیهانی، یکی از رسالتهای این عرفان را ایجادآشتی بین دنیای مذهب، عرفان و علم و نیز رفع سوء تفاهم‌های موجود بین آنها، دانسته است.

آنچه قابل پرسش می‌باشد اینست که آیا میان عرفان اسلامی شیعی و دین اسلام و مذهب تشیع وعلم تعارض و تضادی وجود دارد؟ آیا مذهب تشیع با عرفان اسلامی شیعه تناقض و مخالفتی دارد؟

آیا عرفان از دل عمل به دستورات دین اسلام و مذهب تشیع اثنی عشری رشد نمی‌کند؟ آیا افرادی عارفتر و واصلتر از اهل بیت عصمت، در عرفان اسلامی وجود دارند؟ آیا سیره عملی وعلمی اهل بیت و دین اسلام و مذهب شیعه جعفری با علم و دانش و کسب ونشر آن در تعارض می‌باشد؟ آیا عرفان در بستر رشد علمی و معرفتی بشر در علوم مختلف رشد نمی‌کند؟ آیا افزایش دانش بشری نسبت به مخلوقات خداوند، باعث افزایش معرفت و بندگی خداوند نمی‌شود؟ به نظر می‌رسد بنیانگذار عرفان کیهانی، جایگاه عرفان، علم و مذهب را در مذهب تشیع درک نکرده است که دچار این تناقض بینی در این حوزه‌ها گردیده است.

مولا علی عَلَیْهِ السَّلَام به عنوان امام اول مذهب تشیع، هم عالم‌ترین و دانشمندترین افراد پس از پیامبر اسلام بودند و هم عارفترین و سالکترین و واصلترین، بعد از وجود پیامبر اکرم. چگونه تناقضی میان مذهب، عرفان وعلم وجود دارد که عرفان کیهانی ادعای رفع آن را دارد؟

همچنین ایشان میان عرفان ایرانی و عرفان اسلامی تفاوت قائل هستند در صورتی که عرفان ایران و عرفان اسلام هر دو در عرفان

مذهب تشیع ریشه دارند که ادامه دهنده‌ی عرفان انبیاء قبل از اسلام می‌باشد.

در بخشهای بعد به بررسی اساسنامه‌ی عرفان کیهانی خواهیم پرداخت تا تناقضات این مکتب عرفانی التقاطی را با مکتب عرفان تشیع بیشتر متوجه شویم.

****

*****پی نوشت*****

۱ – قرآن کریم، سوره یونس، آیه ۴۷.

۲ – همان، سوره ابراهیم، آیه ۳۰.

۳ – همان، سوره نوح، آیات ۱۱ الی ۲۰.

http://nahadsbmu.ir/article.aspx?gidview=۶۰۱۲

نویسنده: حاتم جدیدی

منبع:

راسخون

شورش فرقه «حلقه» علیه عرفان اسلامی

نیاز به معنویت در روزگار ما از یک سو افزایش بیماری‌های نا شناخته جسمی و روحی از سوی دیگر باعث شده که مدعیان دروغین و عرفان فروشان درون تهی. پایگاه خبری مذهبی رهوا – حمیدرضا مظاهری – با افزایش خرافات و آسیب‌های معنوی صاحب این قلم به تازگی نظریه «بهداشت معنوی» را در مجامع علمی مطرح کرده و امیدوارست که با استقبال محققان و دانشمندان، راه حل‌هایی برای بخشی از مسائل و مشکلات امروز مردم پیدا شود. نیاز به معنویت در روزگار ما از یکسو و افزایش بیماری‌های نا شناخته جسمی و روحی از سوی دیگر باعث شده است که مدعیان دروغین و عرفان فروش اندرون تهی بازاری برای ترویج خرافات و بازیگری‌های خود پیدا کنند.

در این بین عده‌ای که هوشمندتر هستند و با تشکیلات و کارگروهی وارد عمل می‌شوند، موفق‌تر بوده و گروهی از مردم گرفتار را به سوی خود جذب می کنند.

وقتی کسی دچار مشکلات باشد بیش از این که به اشکالات مدعی حل مشکل فکر کند، در جستجوی نتیجه است و نسبت به تناقض‌ها، دروغ‌ها و کژروی‌های طرف مقابل چشم فرو می‌بندد و تجربه را بر تحقیق مقدم می کند.

حتی ممکن است خطاهای آشکاری را به عنوان این که شاید من نمی‌فهمم، فروبگذارد، تا روزنه امیدی را برای درمان دردها و پایان رنج‌های خود از دست ندهد و صد البته آمیخته شدن موضوع خطیر درمان با اسرار پیچیده عرفان، کار اندیشه ورزی و تحقیق را دشوار می‌سازد و برای کسانی که شتاب زده در انتظار نتیجه هستند، زمینه ساز سست گرفتن رشته خرد و تحقیق می‌شود. «عرفان حلقه» اما چند سالی در کشور ما تاخت و تحلیل‌های نقادان و هشدارهای دلسوزان کمتر اثری می گذاشت. اشتیاق و ساده دلی عده‌ای از یکسو و اشتباه و سهل انگاری مسؤولان از سوی دیگر بستر گسترش سرطانی این جریان فریبنده و پر تناقض را در کشور فراهم کرد؛ تا جایی که شبکه هرمی آموزش عرفان حلقه در تمام کشور گسترده شد و شاید امروز دیگر نتوان از پیشرفت آن جلوگیری کرد، مگر با ایجاد یک نهضت روشنگری و هوشیاری گروهی از مردم که مخاطب این جریان بوده‌اند.

در این مقال، به جایگاه معنوی عرفان حلقه و سپس نمونه‌هایی از تناقض گویی‌های آنها اشاره می‌شود. عرفان حلقه در جغرافیای معنوی از دیدگاه عرفانی سراسر عالم هستی رحمت عام الهی است.

مؤمنان و کافران، خوبان و بدان، حقیقت طلبان و حقیقت ستیزان و حتی شیاطین و فرشتگان غرق در رحمت عام یا رحمت رحمانی هستند.

رحمانیت خداوند هیچ مقابل و متضادی ندارد. اما رحمت خاصه یا رحیمی خدا مخصوص خوبان و حقیقت جویان و دوستان خداست و در مقابل آن قهر و غضب الهی است.

خداوند با رحمانیتش به شیطان فرصت داد و به بدکاران زندگی و نعمت می‌دهد تا یا خود را تغییر دهند و به رحیمیت خداوند راه یابند یا در قهر او غوطه‌ور شوند. بنا بر این رحمانیت او هیچ خصوصیتی ندارد و همه را در برگرفته است.

از یک جهت هم شامل رحیمیت خدا و هم شامل قهر و غضب اوست و نتیجه برخورداری از رحمانیت هم هدایت است وهم گمراهی و اضلال. در عرفان حلقه ادعا اینست که پیروان به حلقه‌های رحمانیت خداوند متصل می‌شوند و حقیقت رحمانیت هم فرصتی برای همنشینی با شیاطین و شرارت کردن است وهم مقدمه‌ای برای هم سخنی با فرشتگان و سیر به سوی معبود که البته هر کدام از اینها نشانه‌هایی دارد. اگر در فرصتی که رحمانیت خداوند به انسان داده به رحیمیت او بیندیشد و آن را بجوید به راستی اهل رحمت است و به زودی درآغوش عشق و رحمت خاصه خداوند آرام خواهد گرفت و از او خواهد شنید:

«ای جان به آرامش رسیده به سوی پروردگارت بازگرد در حالی که شادمان و راضی هستی وا و نیز از تو خشنود و راضی است.» (فجر / ۲۷ و ۲۸) اما کسانی که به رحمانیت تکیه کرده و در آن فرو مانده‌اند، مثل شیطان و بلکه شیاطین انسان نما خواهند بود که از فرصت‌ها و نعمت‌های الهی برای دور شدن و دشمنی با خدا استفاده می‌کنند و مورد قهر و ناخشنودی او قرار می‌گیرند. عرفان حلقه به اعتراف پایه گذاران آن برای اتصال به حلقه‌های رحمانی است (انسان از منظری دیگر / صص ۱۵ تا ۱۸) و در طول این سال‌ها نه در دوره‌های آموزشی و نه در کتاب‌های‌شان برای حلقه‌های رحیمیت تعریف و برنامه‌ای ارائه نداده است.

بنا بر این با صرفنظر از شواهد عینی که تسلیم شدن در برابر شیطان و وسوسه‌های نفسانی را در عرفان حلقه نشان می‌دهد، با تحلیل مدعای آنها بر اساس چارچوب نظری برآمده از عرفان، این جنبش شبه معنوی به روشنی در فضای شیطانی قرار می‌گیرد.

دراین باره نمونه‌هایی از تناقض گویی و خودپرستی که در اساسنامه این فرقه موجود است، موضوع را کاملاً روشن می‌نماید. واسطه فیض و اشتراک نظر با وهابیت! پایه گذاران عرفان حلقه معتقدند:

«رحمت عام شامل همه انسان‌ها می‌شود و انسان در این مورد حق انتخاب داشته و می‌تواند از آن استفاده نموده یا اجتناب نماید و برای برخوردار شدن از آن هیچ اجباری ندارد؛ سفره‌ایست که هر روز گسترده است، تا چه کسی به سوی آن دستبرده، لقمه‌ای را بر دارد. به طور کلی، همه انسان‌ها صرفنظر از نژاد، ملیت، جنسیت سن و سال، سواد و معلومات، استعداد و لیاقت‌های فردی دین و مذهب، گناهکاری و بی‌گناهی، پاکی و ناپاکی و ... می‌توانند از رحمت عام الهی برخوردار شوند. فیض و رحمت الهی در انحصار هیچ گروه خاصی نیست.» (انسان از منظری دیگر / ص ۱۵) این سخن اشکالاتی دارد که بر کسانی که تا حدودی با عرفان آشنا هستند پوشیده نیست، ولی به هر صورت در اساسنامه عرفان حلقه تبیین بیشتر موضوع آمده است.

البته در اساسنامه، حلقه‌های رحمانیت با نام شعور الهی مورد اشاره قرارگرفته و این طور معرفی شده است:

«نظر به این که شعور الهی نیاز به هیچ مکملی ندارد، لذا چیزی تحت هر نام و عنوان، قابل اضافه کردن به آن نبوده و این موضوع به راحتی قابل اثبات می‌باشد؛ چراکه با حذف عامل اضافه شده، مشاهده می‌شود که حلقه وحدت همچنان عمل می‌نماید و این خود رسوا کننده بدعت گذاران و متقلبان خواهد بود، که در دل این رابطه برای تشخیص حق از باطل وجود دارد. در این رابطه، هیچ گونه بدعتی پذیرفته نیست و فقط نشان دهنده میل فرد به خودنمایی و مطرح نمودن خود می‌باشد.» (عرفان کیهانی (حلقه) / ص ۱۰۳) بااین عقیده در دوره‌های آموزشی عرفان حلقه موضوع توسل به معصومین و زیارت و دعاهای مربوط مورد نفی و نکوهش قرار می‌گیرد و این دقیقاً شبیه موضع گیری وهابیان است که کشتن شیعیان را موجب ورود به بهشت می‌دانند. زیارت از نظر آنها

مکان پرستی وتوسل، شخص پرستی و روح پرستی و مرده پرستی است؛ حتی تکریم قرآن کریم را کتاب پرستی می‌پندارند و از خواندن آنکه شفا و رحمت است، بر بالین بیماران جلوگیری می کنند.

چنانکه در اصل دیگری از اساسنامه آمده است:

«نام خداوند در رأس همه نام‌ها قرار دارد وخواندن واستعانت فقط سزاوار اوست و نقض آن شرک است (اصل اجتناب از من دون الله). مهم‌ترین مصادیق بارز شرک عبارتند از:

شخص پرستی، روح پرستی، مرده پرستی، مکان پرستی، کتاب پرستی، خود پرستی، دنیا پرستی، ظاهرپرستی. بین انسان و خدا، تنها واسطه‌ای که وجود دارد، هوشمندی و شعور الهی (یدالله) است که به صورت‌های مختلف نقش یدالهی خود را ایفا نموده، پل ارتباط عالم پایین و عالم بالا می‌باشد.» (عرفان کیهانی (حلقه) / صص ۱۱۹ و ۱۲۰) نکته جالب در این اصل این که روح پرستی و کتاب پرستی و مکان پرستی حتی قبل از خودپرستی و دنیا پرستی ذکر شده است.

حالا ـ بر فرض صحت این حرف‌ها که پاکان و ناپاکان اگر بخواهند از رحمانیت برخوردارند و هیچ افزوده‌ای به شعور کیهانی و حلقه‌های رحمانی لازم نیست و همه بدعت گذاری و تقلب است؛ در جایی از مانیفست عرفان حلقه این طور می‌خوانیم:

«برای بهره برداری از عرفان عملی عرفان کیهانی (حلقه)، نیاز به ایجاد اتصال به حلقه‌های متعدد شبکه شعور کیهانی می‌باشد و این اتصالات اصل لاینفک این شاخه عرفانی است.

جهت تحقق بخشیدن به هر مبحث در عرفان عملی، نیاز به حلقه خاص و حفاظ‌های خاص آن حلقه می‌باشد.

اتصال به دو دسته کاربران و مربیان ارائه می‌شود که تفویضی بوده، درقبال مکتوب نمودن سوگندنامه‌های مربوط به آنان تفویض می گردد. تفویض‌ها، توسط مرکزیت که کنترل و هدایت کننده جریان عرفان کیهانی (حلقه) می‌باشد، انجام می گیرد.» (عرفان کیهانی (حلقه) / ص ۸۰) دروغگویی مربی حلقه، دال بر متصل نبودن او به فیض نیست (!) به این ترتیب مربیان عرفان حلقه که اتصال را از مرکز مدیریت عرفان حلقه دریافت کرده‌اند می‌توانند آن را به دیگران انتقال دهند یعنی اتصال به رحمت عام الهی با وساطت فیض در سلسله مراتب عرفان حلقه امکان پذیراست! بااین وصف یک مربی عرفان حلقه اگر چه دروغگو باشد و یا به ناپاکی‌های دیگر آلوده باشد، چون اتصال به رحمت عام الهی فراتر از این قیدهاست و چون او اتصال را از مرکزیت و سلسله مراتب عرفان حلقه و شعور کیهانی دریافت کرده و اجازه تفویض راهم گرفته است، می‌تواند آن را به دیگران منتقل کند، اگر چه گیرنده اتصال از مربی خود پرهیزگارتر باشد، در غیر این صورت شاید، بلکه قطعاً به رحمت عام الهی نمی‌رسد! بنا بر این رحمت عام الهی با اجازه مرکزیت عرفان حلقه در دسترس بندگان خدا قرار می گیرد.

توسل و توجه به انبیا و اولیا و واسطه فیض بودن آنها مردو دست و تنها مرکزیت عرفان حلقه و سلسله مراتب مربیان آن واسطه فیض شعور الهی و اتصال به رحمت عام حق تعالی هستند.

رحمت عام خدا فقط در دست ماست (!) برای نقش واسطه فیض بودن مرکزیت و سلسله مراتب عرفان حلقه توصیف‌های زیبایی بیان شده است ازجمله اینکه «از آن چه روزی آسمانی دارند، مانند روزی زمینی خود به دیگران انفاق کنند «مما رزقناهم ینفقون» و از اتصال خود برای آنها نیز ایجاد اتصال کنند.» (انسان از منظری دیگر / صص ۱۵ و ۱۶) اما این توصیفات زیبا و استفاده تأویلی از آیات قرآن مشکل تناقض گویی راپیچیده ترمی کند.

چون از دیدگاه قرآن رحمت عام الهی در دسترس همه است و هیچ اختیاری برای استفاده از آن وجود ندارد، نعمت‌ها و مهلت‌هایی که بین مؤمنان و کافران مشترک است از رحمت عام سرچشمه می گیرد و کسانی که از آن درست استفاده کنند و در راهایمان و شکرگذاری و عشق به خداوند قدم بردارند در حقیقت در حلقه‌ها یا مراتب رحمت خاصه و رحیمیت او متصل شده‌اند.

«و کان بالمؤمنین رحیماً» (سوره مبارکه احزاب / آیه ۴۳)

بنا بر این تناقض بزرگ عرفان حلقه را می‌توانیم این طور عنوان گذاری کنیم:

رحمت عام خدا فقط در دست ماست.

اگر سازندگان این فرقه دست به ابتکار می‌زدند و نوع دیگری از رحمت الهی را تعریف می‌کردند – به نام رحمت حلقه‌ای – بهتر بود، البته بازهم دروغ می‌شد، ولی دست کم دیگر تناقضی وجود نداشت.

اگر بخواهیم با ادبیات عرفان حلقه سخن بگوییم، باید گفت، خودپرستی‌ها و خودنمایی‌های عرفان حلقه به این اندازه پایان نیافته و دامنه آن بسیار گسترده شده است.

در واقع این فرقه نه تنها عقاید و تصورات خود را یگانه راه حقیقت می‌پندارد بلکه هیچ نام دیگری را غیر از نام خود مجاز نمی‌شمارد. «هیچ کس حق معرفی این اتصال را با نام دیگری غیر از شبکه شعور کیهانی یا شعور الهی نداشته، این کار فریب دیگران محسوب شده و باعث سوق آنها به سمت غیر از خدا (اصل اجتناب از من دون الله) و انحراف همگان خواهد شد و همچنین هر عاملی که فرد اتخاذ نموده تا بدان وسیله خود را مطرح نماید یا منجر به منیت و ادعای رجحان و برتری نسبت به دیگران شود، از انحرافات بارز هستند.

(اصل اجتناب از أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ).» (عرفان کیهانی (حلقه) / صص ۹۰ و ۹۱) معلوم نیست اگر حقیقت ماجرا فرقی نداشته باشد تغییر نام چگونه موجب سوق به سمت غیر خدا و فریب دیگران خواهد شد؟ و جالب اینجاست که ادعای رجحان و برتری طلبی برای همه از انحرافات بارزست اما در خصوص سازندگان عرفان حلقه، انحراف نیست؛ اگر چه در حد پرستیدن نام خود باشد.

اگر عرفان حلقه درست است، چه اشکالی دارد که گروهی به جای شعور کیهانی بگویند، شعور جهانی، یا روح کیهانی، یا آگاهی الهی یا شعور هستی، یا هوشیاری خلاق، یا نیروی بیکران، یا نیروی الهی، یا هر نام دیگر؟ این در حالیست که درباره خداوند معتقدند، اگر چه با نام‌های گوناگون یاد شود، چون منظور و مقصود، یکی است، خواندن او به نام‌های گوناگون در ادیان مختلف اشکالی ندارد. درمان گری شیطانی ون فی قرآن و پیامبر (ص) اساسنامه عرفان حلقه همه کسانی را که بر رحمت الهی چیزی می‌افزایند، متقلب اعلام می‌کند و اثبات این تقلب و بدعت گذاری به اینست که با حذف آن عامل، حلقه وحدت که همان حلقه‌های شعور کیهانی یا رحمانیت است، همچنان عمل می‌کند.

(عرفان کیهانی (حلقه) / ص ۱۰۳) به طور مصداقی و روشن توسل به اهل بیت علیهم السلام و قرآن کریم در تعالیم عرفان حلقه افزوده‌های متقلبانه است و طلب اتصال از طریق تشکیلات عرفان حلقه درست و صادقانه چون با حذف دعاها و قرآن وتوسل به اهل بیت، شعور کیهانی عمل می‌کند، ولی بدون اتصال از طریق تشکیلات حلقه عمل نمی‌کند.

پس می‌بینیم درمان گری در تشکیلات عرفان حلقه فقط درمان نیست بلکه یک متدولوژی معرفت شناختیست و برای اثبات عرفان راستین و عرفان تقلبی ارائه می‌شود و نتیجه آن هم نفی رسول الله (ص) و خاندان او و کتاب خدا به عنوان واسطه‌های اتصال به رحمت الهی است، در حالی که خداوند پیامبر را رحمهً للعالمین معرفی کرده وقرآن را با وصف شفا و رحمت می‌شناساند. مهمترین مسأله مطرح درباره گردانندگان و هواداران عرفان حلقه، توانایی ظاهری آنها برای درمان گری است.

توضیح این که افراد تحت تعلیم در این فرقه با چند لحظه تسلیم شدن وگشودن وجود خود، به شعور کیهانی متصل می‌شوند و از آن پس نیروی درمانگری پیدا می‌کنند؛ و بدون این که تغییری در خود ایجاد کنند یا برای جلب رضای خدا عملی انجام دهند، دریک لحظه تسلیم شدن به نیروی درمانگری دست پیدا می‌کنند.

راز ماجرا اینست که شیطان برای سرگردان کردن انسان در حلقه‌های رحمانیت و بازداشتن او از رحمت خاصه و به تباهی کشیدن فرصت‌ها و نعمت‌های رحمانی، دست به شیطنت‌های شگفت انگیزی می‌زند که یکی از آنها «بهبودنمایی» است.

به این معنا که شیاطین که از جن و جنس آتش هستند، از نیروهایی برخوردار بوده و در شرایطی می‌توانند از نیروی خود استفاده

کنند.

همچنانکه در قرآن مجید و در ماجراهای حضـرت سلیمان علی نبینا و آله و عَلَیْهِ السَّلَام آمده است، آن پیامبر بزرگ خدا به اطرافیان خود گفت، چه کسی می‌تواند تخت بلقیس را حاضرکند، یکی از جنیان گفت:

پیش از آنکه از جـای خود برخیزی تخت را به اینجا می‌آورم. (سوره نمل / ۳۸ و ۳۹) جن‌ها می‌توانند در عالم مادی کارهایی انجام دهنـد امـا تـا انسان سـراغ آنها نرود و پای آنها را به زنـدگی خود باز نکنـد توان دخالت ندارنـد. اما اگر به هر طریق و با هر نامی به نیروی آنها پناه ببرد و تسلیم شان شود، آنگاه می‌توانند کارهایی انجام دهند. چنانکه قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

«بعضی از انسان‌ها به گروهی از جن‌ها پناه می‌برند و بر ذلت شان افزودند.» (سوره جن / ۶) جن‌ها ممکن است به کسانی که به آنها پناه برده‌انـد، کمک‌هایی بکننـد از جمله این که امور پنهان را برایشان آشـکارکنند؛ یا اشـیایی را جابجا کننـد یا از نیروی خود برای جبران ضعف‌ها و بیماری‌ها استفاده کنند؛ بدون این که درمان و بهبودی اتفاق افتاده باشد.

مثل اینکه به یک فرد فلـج کمک کنند تا روی پا بایستد. این مورد بهبود نمایی یا شـفانماییست که در واقع درمانی صورت نگرفته، فقـط با تسـلیم شـدن فرد نیروهای شـیطانی وارد زنـدگی او شـده و بـدون شک دردسـرها و تبعاتی خواهـد داشت. در عرفان «حلقه» نیروهای شـیطانی با نام شبکه شعور منفی (عرفان کیهانی—حلقه – ص ۹۳) یا موجودات غیر ارگانیک نامیـده شده‌اند و ادعا می‌شود که با آنها ارتباطی ندارند. اما گذشته از معیارهای روشن اخلاقی و دینی در درمانگر و درمان جو که نفوذ نیروهای شیطانی را نشان می‌دهد، شاخص‌های دیگری برای تشـخیص درمان‌های شیطانی وجود دارد، ازجمله تدریجی بودن و زمان بری درمان‌های شیطانی؛ زیرا نیروهـای شـیطانی محـدو دست و برای حصول نتیجه نیـاز به زمـان دارد. امـا نیروی الهی در لحظه‌ای بـا «کن فیکون» اوضـاع را دگرگون می‌کند.

همانطور که در ماجرای حضـرت سـلیمان آمـده که جن برای آوردن تخت بلقیس نیاز به زمان داشت و گفت پیش از آنکه از جای خود برخیزی آن را می‌آورم وحضرت سلیمان به او و نیرویش هیچ اعتنایی نمی‌کند.

در مقابل وقتی که آن انسان مؤمن به نام «عاصف بن برخیا» با نیروی الهی خواسـته سـلیمان را پاسـخ می‌دهـد، در چشم به هم زدنی تخت حاضر می‌شود وحضرت سلیمان به خاطر توفیق تربیت چنین انسان هایی، خدا را شکر می‌کند.

(سـوره نمـل / آیه ۴۰) نشـانه دیگر درمان‌هـای شـیطانی و تفـاوت آن بـا درمان‌هـای الهی بـا مقـایسه درمـان جویـان عرفـان حلقه با شفایافتگـان در زیارتگاه‌هـا و توسـل به حضـرات معصومین علیهم‌السـلام معلوم می‌شود. درمان یافتگان از طریق الهی و معنوی تمام امراضـشان، به طور کامل برطرف می‌شود. یعنی اگر کسـی فلج باشد و کور هم باشد، وقتی شفای الهی می‌آید، همه مرض‌ها کاملاً از بین می‌رود؛ اما با درمان‌های شیطانی همه مشـکلات برطرف نمی‌شود و در بسـیاری از موارد مرض اصلی و مورد نظر هم به طور کامل درمان نمی‌پذیرد. راه نفوذ نیروهای شیطانی در وجود فرد و زندگی او، تسلیم شدن است.

تسلیم شدن دو صورت دارد:

یا تسلیم شدن به خواسته‌های مشخص و روشن خداوندست که در شریعت آمده و در هر دینی احکام آن معلوم است.

دراین صورت ظاهر و باطن شخص شهادت می‌دهد که تسلیم و دلباخته خداوند ست.

صورت دوم تسلیم در برابر اموری ناشـناخته است که به شـکلی مبهم در ذهن فرد انجـام می‌گیرد؛ در این صورت راه نفوذ شـیاطین کاملاًـ بـاز می‌شود؛ به خصوص اگر پای اسـتفاده از نیروهای آنهادر میان باشـد و فردی که به طور مبهم خود را در وضـعیت تسـلیم قرارداده و وجود خود را کاملاً گشوده، انتظار رویدادی مثل درمان شدن یا جابجایی اجسام را داشته باشد.

پـایه و اسـاس عرفـان «حلقه» دست درازی به سـوی نیروهـای شـیطانی است که آثـار و نشانه‌هـای آن به صـورت علمی و تجربی در زندگی و اطراف درمانگران و درمان جویان کاملاً قابل بررسی است.

دیگر روزگاری که گروهی با تنگ نظری این پدیده‌ها را خرافات می‌پنداشتند، گذشته است.

جن می‌توانـد در شـرایط خاصـی به زندگی انسان وارد شود که ساده‌ترین راه ورود شـبه تعبیر قرآن کریم پناه بردن به اوست. عرفان حلقه این در را می‌گشاید و نیروهای شیطانی را به نام شعور کیهانی و حلقه‌های رحمانی معرفی می‌کند.

به همین علت کنـار گذاشـتن قرآن واهل بیت (ع) خللی در حلقه‌های آنها ایجاد نمی‌کنـد، بلکه واسـطه این نفوذ شـیطانی، مرکزیت عرفان حلقه و سلسله مراتب مسترهاست.

از عشق تا شریعت در اساسنامه عرفان حلقه نوشته‌اند:

«انسـان نمی‌توانـد عـاشق خـدا شود، زیرا انسان از هیـچ طریقی قادر به فهم او نیست و در حقیقت خـدا عاشق انسان می‌شود و انسان معشوق می‌باشـد و مشـمول عشق الهی و انسان می‌تواند فقط عاشق تجلیات الهی، یعنی مظاهر جهان هستی شود و پس از این مرحله است که مشـمول عشق الهی می‌گردد.» (عرفـان کیهـانی (حلقه) / صـص ۱۲۴ و ۱۲۵) آغـاز این اصل یک دروغ بزرگ و شـیطانی است.

برای شعله‌ور شدن آتش عشق خداوند، کمترین درجات معرفت کافی است.

اگرچه انسان نمی‌تواند خداوند را به طور کامل بشـناسد ولی قلبی که هنوز لانه شـیطان نشده بهتر از همه مظاهر هستی، هستی بخش مهربان را درک می‌کند و به او عشق می‌ورزد و در شرایط سخت زندگی امید و عشق به او را تجربه می‌کند.

وقـتی خداونـد از فهم بشـری کاملاًـ کنـار گذاشـته شود به طور طبیعی عشق به او هم مفهوم خود را از دست می‌دهـد و آنگـاه بشـر می‌ماند و دل باختگی به مظاهر جهان هستی. از این عشق و دلباختگی هم هرچیزی ممکن است به وجود بیاید که نمونه‌های بارز آن مستر پارتی‌های عرفان حلقه یا مهمانی مربیان عرفان حلقه است.

البته ممکن است از این مهمانی‌هـا در جاهای دیگر هم برگزار شود، اما مشـکل اصـلی در اینجا اینست که در عرفان حلقه، خانم‌ها و آقایـان اسـتاد عرفـان هسـتند، آن هم عرفـانی که در اساسـنامه خود شـریعت و طریقت و حقیقت را در نهایت یکی می‌دانـد! (عرفان کیهـانی (حلقـه) / ص ۱۱۲) ضـرورت برخورد قـاطع بـا برهم زننـدگان هـارمونی معنوی جـامعه عرفـان حلقه بـا تأکیـد بر اتصـال به حلقه‌های رحمانیت خداوند، به دنبال تَجَلّیِ صفات قهر و غضب و اضلال او رفته که پیشگام این راه شیطان است.

بارزترین نشانه‌های شـیطانی بودن این فرقه خودپرستی افراطی و شدیدیست که نه تنها راهی غیر از راه خود را قبول ندارند، بلکه هر نامی غیر از نام خود را انحراف می‌دانند. عرفان حلقه به بهانه درمانگری مردم را به نفوذ نیروهای شیطانی درآورده و با عنوان عرفان آنهـا را به راه عصـیان در برابر معشوق و معبود هستی می‌کشانـد. آنچه بهـداشت معنوی به آن می‌پردازد، فقـط این نیست که جامعه روبه تـاریکی و ناپـاکی می‌رود یـا در مسـیر پاکی و روشـنایی حرکت می‌کنـد، بلکه هزار مرتبه از این مهمتر مواردیست که معیارها دگرگون می‌شود و اعمال شـیطانی به نام طریقت و تسـلیم هوس‌ها و وسوسه‌های شـیطانی شـدن به نام عرفان معرفی می‌شود. گناه با توبه جبران می‌شود و انسان را به عشق و آمرزش الهی نزدیک می‌سازد، اما اگر این گناه به نام سـلوک الی الله انجام شد، چه کسـی می‌توانـد از آن توبه کنـد و به سوی معبود و معشوق حقیقی بـازگردد؟! بااین خرافات و دروغ هاست که بهـداشت معنوی در جامعه تهدید می‌شود. این که به نام عرفان و رحمانیت خداوند، بندگان خدا را به نیروهای شـیطانی بفروشند و اخلاق و انسانیت و ایمان را در آنها نابود کنند، تهدیدی جدی برای سلامت معنوی جامعه است.

این وظیفه دولته است که بـا بر هم زننـدگان هـارمونی و نظم معنـوی جـامعه برخورد قـاطع کرده و شـرایطی را فراهم کننـد که افراد جامعه دریک مـدار سالم معنوی حرکت داشـته باشـند. جامعه هر قـدر هم در فساد غوطه‌ور باشـد، حق دارد امکان تشـخیص و تمایز میان عرفان و عصیان و فرصت بازگشتن به سوی خدا را داشته باشد.

هدف نظریه بهداشت معنوی اینست که با جلوگیری از نشر خرافات و انحرافات معنوی، از گم شدن راه‌های خداوند در میان هوی و

هوس‌های شیادان یا فریب خوردگان جلوگیری کند و از امکان تجربه زندگی معنوی برای شهروندان پاس داری نماید.

حمید رضا مظاهری سیف

تناقض‌های عرفان کیهانی با قرآن کریم

چکیده

عرفان کیهانی به عنوان یکی از مکاتب معنویت گرای نوظهور که در دهه اخیر به شدت فعالیت کرده و پیروانی یافته است، ترکیبی از مبانی مکاتب گوناگون فکریست که با افزودن آمیزه‌ای از معارف اسلامی، سعی در معرفی کردن خود به عنوان عرفان اسلامی دارد. مبانی این مکتب با آموزه‌های اسلامی سازگار نیست و گذشته از اشکالات گوناگونی که به آن مبتلاست، تناقضاتی با قرآن کریم در آن مشاهده می‌شود؛ مواردی نظیر ممکن نبودن شناخت خدا، عدم امکان عشق به خدا، عضویت خدا در حلقه وحدت، حق تفویض، شعور الهی و ... این مقاله به بیان تعدادی از تناقض‌های آشکار این مکتب با قرآن کریم می‌پردازد. بی‌شک وجود این گونه موارد عدم اصالت اسلامی بودن این مکتب را اثبات می کند.

کلمات کلیدی

قرآن، عرفان کیهانی، عرفان‌های کاذب، نقد عرفان، تناقض، تناقض با قرآن درآمد

أ انسان امروز با وجود نابسامانی‌ها، پریشانی‌ها، نگرانی‌ها و گرفتاری‌ها و تلاش برای رهایی از بحران ها، در پی راهی هماهنگ‌تر و کم تعارض‌تر با خواسته‌های خود می گردد. در این میان ظهور مکاتب مختلف فکری و معنوی با رویکردی هر چند موافق‌تر و کم تنش‌تر با خواسته‌های انسان رو به فزونی است.

به بیان دیگر انسان امروزه گرفتار است و برون رفتی می‌جوید اما برون رفتی تا حد امکان، موافق با خواسته خود. از این رو روح حاکم بر مکاتب معنوی نوظهور روح انسان محورانه است.

در این عرفان‌ها یا خدا نیست و یا در حاشیه است.

ب پایه گذاری مکتب عرفانی، مبتنی بر دیدگاه خاصی در خداشناسی، جهان شناسی و انسان شناسی است.

این سه حوزه ستون‌های فکری یک مکتب را تشکیل می‌دهد و چگونگی یک مکتب عرفانی به نوع نگاه آن مکتب به این سه حوزه وابسته است.

ت یکی از مکاتب نوظهور معنوی، مکتبی با عنوان «عرفان کیهانی» یا «عرفان حلقه» است.

هدف اصلی این مکتب «ایجاد آشتی بین دنیای مذهب، عرفان و علم و نیز رفع سوء تفاهم‌های موجود بین آنها» [۱]، «کمک به انسان در راه رسیدن به کمال و تعالی» [۲] یعنی حرکت انسان‌ها به سوی وحدت و دوری از تفرقه [۳] و درمان انواع بیماری‌ها [۴] و کسب «اعتباری بی‌سابقه برای عرفان ایران در دنیا» [۵] است.

راهکار عملی که در این زمینه ارائه نموده اتصال به شبکه‌ی شعور الهیست [۶]. ث پایه گذار این مکتب تاکنون دو کتاب به نام‌های «عرفان کیهانی» و «انسان از منظری دیگر» منتشر نموده است و این مکتب را «قادر به ارایه‌ی آسان، ساده و همه فهم این عرفان» [۷] معرفی نموده است و سایر مکاتب را به «کلی گویی و حرف‌های صرفاً زیبا» [۸] مبتلا دانسته و از نوعی رقابت سخن گفته است اما واقعیت اینست که با ملاحظه متن کتاب «عرفان کیهانی» این کتاب را پر از مبهم گویی و یا خلاف تصریحات قرآنی می‌یابیم. بیشتر اصل‌های این کتاب و بلکه مقدمه آن نیز حرف‌های مبهم دارد. این ابهامات ممکن است این مکتب را برای افراد غیر متخصص در زمینه معارف دینی، بزرگ جلوه داده و آنان را گمراه نماید اما از نگاه کسانی که با اصطلاحات دینی آشنایی دارند یا نویسنده از روی غرض ورزی مطالب خود را چنین بیان کرده است و یا ناآشنا به معارف دینی است.

اگر چنین کاری از روی غرض ورزی باشد که قضاوت آن با خود نویسنده است و اگر از روی ناآشنایی باشد این سؤال جدّی مطرح می‌شود که چرا کسی که نسبت به معارف اسلامی آشنایی کامل ندارد دست به تأسیس یک مکتب عرفانی بزند. آیا در طول تاریخ کم نبوده‌اند کسانی که بر اثر عدم آشنایی کامل به مبانی دین اسلام و ساده انگاشتن دین الهی با تلفیق مطالبی از این و آن و افزودن چند مطلب و اصطلاح دینی، به ایجاد مکاتب و فرقه‌های متعدد دست زده‌اند.

ج قرآن کریم ظالمترین انسان‌ها را کسی معرفی می‌کند که بر خدا افترا زده و دیگران را از راه او باز دارد «وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَمَنْ قَالَ سَأُنْزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ «[۹] (چه کسی ستمکارتر است از کسی که دروغی به خدا ببندد یا بگوید وحی بمن فرستاده شده در حالی که وحی به او نشده باشد و کسی که بگوید من هم همانند آنچه خدا نازل کرده نازل می‌کنم). از این روست که سخن پیرامون دین الهی و راه رسیدن به تعالی و رفتن به سوی خدا بس دقیق و حساس است و لغزشگاه‌های فراوانی دارد. کاش عرفان کیهانی قبل از عرضه عمومی، بر بزرگان دین و عرفان این سرزمین عرضه می‌شد تا درستی و نادرستی آن به عنوان مکتب عرفانی آشکار گردد. عرفانی که قصد اعتلای عرفان ایران [۱۰] را دارد نباید به توهین آن بینجامد. ح کتابهای «عرفان کیهانی» و «انسان از منظری دیگر» تا به حال در دهها هزار نسخه به چاپ رسیده است.

قطعا هر کتابی در موضوع خود تأثیری مستقل بر خواننده می‌گذارد و نباید انتظار داشت که خواننده حتما پس از خواندن یک کتاب از نویسنده، کتابهای دیگر وی را نیز بخواند. مقصود این که قضاوت درباره یک کتاب وابسته به کتاب دیگر نیست و هر کتابی به طور مستقل قابل ارزیابی است.

خ علت نگارش این مقاله آن است که بنیانگذار عرفان کیهانی می‌گوید:

«تا کنون ما به تناقض آشکاری برخورد نکرده‌ایم. اگر برخورد می‌کردیم بدانید این اندازه امانت داری و شجاعت وجود دارد که اعلام کنیم این اشکال وجود دارد» [۱۱]. از این رو در این نوشته به مواردی اشاره می‌کنیم که در کتاب عرفان کیهانی آمده و با آیات قرآن، متناقض و ناسازگار است.

بی‌شک در مواردی که یاد شده نقدهای دیگری نیز به چشم می‌خورد که از عهده این مقاله خارج است.

د چون متن کتاب به صورت اصل‌های پی در پی آمده و کتاب، مجموعا شامل ۸۳ اصل است ما اصل‌ها را به خاطر سهولت ارجاع در متن مقاله، شماره گذاری کردیم و در پاورقی نیز به صفحات کتاب ارجاع شده است.

ذ در ترجمه آیات، غالباً از ترجمه حضرت آیت الله مکارم شیرازی استفاده شده است.

نمونه اول:

شناخت خدا ممکن نیست

در اصل ۵۹ اساسنامه عرفان کیهانی آمده:

انسان نمی‌تواند عاشق خدا شود، زیرا انسان از هیچ طریقی قادر به فهم او نیست و در حقیقت خدا عاشق انسان می‌شود و انسان معشوق می‌باشد و مشمول عشق الهی و انسان می‌تواند فقط عاشق تجلیات الهی، یعنی مظاهر جهان هستی، شود و پس از این مرحله است که مشمول عشق الهی می‌گردد. [۱۲] در این اصل شناخت خدا غیر ممکن دانسته شده است «انسان از هیچ طریقی قادر به فهم او نیست». مطلوب نویسنده در فهم و شناخت، چگونه فهم و شناختی است؟

سرتاسر قرآن در صدد شناساندن خدا به انسان است.

برخی از این آیات عبارتند از:

سوره اخلاص: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ». [۱۳] بگو:

خداوند، یکتا و یگانه است؛ خداوندیست که همه نیازمندان قصد او می‌کنند؛ (هرگز) نزاد و زاده نشد و برای او هیچگاه شبیه و

مانندی نبوده است.

سوره حشر: «هُوَ اللهُ الذِی لا إِلهَ إلا هُوَ عَالِمُ الغَیْبِ وَالشَّهَادَهْ هُوَ الرَّحْمنُ الرَّحِیمُ هُوَ اللهُ الذِی لا إِلَهَ إلا هُوَ المَلِکُ القُدُّوسُ السَّلامُ المُؤْمِنُ المُهَیْمِنُ العَزِیزُ الجَبَّارُ المُتَکَبِّرُ سُبْحَانَ اللهِ عَمَّا یُشْرِکُونَ هُوَ اللهُ الخَالِقُ البَارِئُ المُصَوِّرُ لَهُ الأسْمَاءُ الحُسْنَی یُسَبِّحُ لَهُ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَالأرْضِ وَ هُوَ العَزِیزُ الحَکِیمُ». [۱۴] او خداییست که معبودی جز او نیست، دانای آشکار و نهان است و او رحمان و رحیم است و خداییست که معبودی جز او نیست، حاکم و مالک اصلی اوست، از هر عیب منزّه است، به کسی ستم نمی‌کند، امنیّت بخش است، مراقب همه چیز است، قدرتمندی شکست ناپذیر که با اراده نافذ خود هر امری را اصلاح می‌کند و شایسته عظمت است خداوند منزّه است از آنچه شریک برای او قرار می‌دهند او خداوندیست خالق، آفریننده‌ای بی‌سابقه و صورتگری (بی نظیر)؛ برای او نامهای نیک است؛ آنچه در آسمانها و زمین است تسبیح او می‌گویند؛ و او عزیز و حکیم است.

سوره حدید: «سَبَّحَ لِلهِ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَالأرْضِ وَ هُوَ العَزِیزُ الحَکِیمُ لَهُ مُلکُ السَّمَاوَاتِ وَالأرْضِ یُحْیِیوَ یُمِیتُ وَ هُوَ عَلَی کُل شَیْءٍ قَدِیرٌ هُوَ الأوَّلُ وَ الآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَالبَاطِنُ وَ هُوَ بِکُل شَیْءٍ عَلِیمٌ هُوَ الذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأرْضَ فِی سِتَّهْ أیَّام ثُمَّ اسْتَوَی عَلَی العَرْشِ یَعْلَمُ مَا یَلِجُ فِی الأرْضِ وَمَا یَخْرُجُ مِنْهَا وَ مَا یَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا یَعْرُجُ فِیهَا وَ هُوَ مَعَکُمْ أیْنَ مَا کُنْتُ مْوَاللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ لَهُ مُلکُ السَّمَاوَاتِ وَالأرْضِ وَ إِلَی اللهِ تُرْجَعُ الأمُورُ یُولِجُ اللیْلَ فِی النَّهَارِ وَ یُولِجُ النَّهَارَ فِی اللیْلِ وَ هُوَ عَلِیمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ». [۱۵] آنچه در آسمانها و زمین است برای خدا تسبیح می‌گویند و او عزیز و حکیم است مالکیت (و حاکمیت) آسمانها و زمین از آن او است، زنده می‌کند و می‌میراند و او بر هر چیز قادر است.

اول و آخر و ظاهر و باطن او است، از هر چیز آگاه است.

او کسیست که آسمانها و زمین را در شش روز (شش دوران) آفرید، سپس بر تخت قدرت قرار گرفت (و به تدبیر جهان پرداخت) آنچه را در زمین فرو می‌رود می‌داند و آنچه را از آن خارج می‌شود و آنچه از آسمان نازل می‌گردد و آنچه به آسمان بالا می‌رود و او با شماست هر جا که باشید و خداوند نسبت به آنچه انجام می‌دهید بیناست.

مالکیت آسمانها و زمین از آن اوست و همه چیز به سوی او باز می‌گردد. شب را داخل روز می‌کند و روز را داخل شب و او به آنچه بر دلها حاکم است داناست.

امیر مؤمنان عَلَیْهِ السَّلَام در نهج البلاغه فرمود:

«لَمْ یُطْلِعِ العُقُولَ عَلَی تَحْدِیدِ صِفَتِهِ وَ لَمْ یَحْجُبْهَا عَنْ وَاجِبِ مَعْرِفَتِه. [۱۶] عقول و خردها را بر کنه صفات ش آگاه نساخت و (با این حال) آنها را از مقدار لازم معرفت و شناخت باز نداشته است.

ممکن است توجیهی آورده شود که منظور از فهم، شناخت نیست بلکه درک ماهیت خداست و چون خدا ماهیت ندارد پس نمی‌توان او را فهمید و شناخت و در نتیجه نمی‌توان عاشق او شد.

اما اگر به ادامه همین اصل توجه کنیم می‌بینیم نویسنده از عشق به تجلیات سخن گفته است.

این بدان معناست که تجلیات را می‌توان فهمید و در نتیجه می‌توان عاشق آنها شد.

فهمیدن تجلیات به چه معناست؟

آیا به معنای فهمیدن ماهیت آنهاست یا به معنای فهمیدن کمال الهی متجلی در آنها؟ اگر منظور فهمیدن ماهیات باشد عشق به ماهیات معنا ندارد چون ماهیت از خود چیزی ندارد و اگر منظور عشق به کمال الهی متجلی در مخلوقات باشد این معنا درست خواهد بود اما در این صورت عشق به تجلیات الهی به پشتوانه کمالیست که از خدا گرفته‌اند بنا بر این همان طور که می‌توان عاشق تجلیات شد می‌توان عاشق خدا شد بلکه انسان اول عاشق خدا می‌شود و بعد عاشق تجلیات او.

نمونه دوم:

عشق به خدا ممکن نیست

نویسنده در همان اصل ۵۹ می گوید:

انسان نمی‌تواند عاشق خدا شود، زیرا انسان از هیچ طریقی قادر به فهم او نیست و در حقیقت خدا عاشق انسان می‌شود و انسان معشوق می‌باشد و مشمول عشق الهی. [۱۷] عشق به معنای محبت شدید است [۱۸]. چگونه نمی‌توان عاشق خدا شد.

این مطلب با آیات قرآن سازگاری ندارد. «يَا أَيُّهَا الذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ»....[۱۹] ای کسانی که ایمان آورده اید هر کس از شما از آیین خود باز گردد (به خدا زیانی نمی‌رساند) خداوند در آینده جمعیتی را می‌آورد، که آنها را دوست دارد و آنها (نیز) او را دوست دارند ... در آیه دیگر نیز فرمود:

«قُل إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ». [۲۰] بگو: اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید! تا خدا (نیز) شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد و خدا آمرزنده مهربان است.

آیه صریح‌تر می‌فرماید:

«.. وَالذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلهِ». [... ۲۱] آنها که ایمان دارند عشقشان به خدا (از مشرکان نسبت به معبودهاشان) شدیدتر است.

به اصل ۶۶ توجه می کنیم که می گوید:

انگیزه عبادت بر سه نوع تقسیم می‌شود:

- عبادت بردگان یا عبادت از روی ترس (مرگ و قبر و دوزخ و) - ... عبادت مزدوران یا عبادت از روی طمع مزد و پاداش (بهشت و حوری و) - ... عبادت آزادگان یا عبادت از روی عشق الهی نوع عبادت و خواسته‌ی هر کسی، بستگی به میزان درک و فهم او از خداوند دارد و همان گونه که یک بچه آب نبات چوبی را به دنیایی از آگاهی‌ها ترجیح می‌دهد، ممکن است که کسی هم حوری را به عشق الهی ترجیح دهد. در عرفان کیهانی (حلقه)، عبادت از روی عشق الهی مورد نظر می‌باشد؛ [۲۲] اگر قرار باشد انسان نتواند عاشق خدا باشد (طبق اصل ۵۹) پس عبادت از روی عشق الهی معنا ندارد؟

و چون «نوع عبادت و خواسته‌ی هر کسی، بستگی به میزان درک و فهم او از خداوند دارد» عبادت خدا هم امکان ندارد. بنا بر این برآیند این دو اصل، گزاره نادرست زیر است:

نمی توان خدا را فهمید (اصل ۵۹) + عشق به خدا، وابسته به فهمیدن خداست (اصل ۶۶) = نمی‌توان عاشق خدا شد.

نمونه سوم:

عبادت خدا ممکن نیست

برآیند دیگر اصل ۵۹ و ۶۶ که در نمونه دوم آمد امکان نداشتن عبادت خداست.

به صورت زیر: نمی‌توان خدا را فهمید (اصل ۵۹) + هر نوع عبادت خدا بستگی به میزان فهمیدن خدا دارد (اصل ۶۶) = نمی‌توان خدا را عبادت کرد. بر این اساس عبادت خدا معنا ندارد. حال که عبادت خدا امکان ندارد چه کنیم؟ می گوییم عبادت تنها به معنای خدمت به خلق خداست.

این نتیجه در اصل ۶۵ آشکارا ذکر شده است.

ببینید:

عبادت، یعنی عبد بودن و به جا آوردن رسالت بندگی. عبادت بر دو نوع است:

عبادت نظری و عبادت عملی. عبادت نظری، ارتباط کلامی با خداوند و عبادت عملی در خدمت خداوند بودن است و چون او بی نیاز از هر عمل ما می‌باشد، از این رو خدمت ما صرفاً می‌تواند معطوف به تجلیات او شود. در نتیجه، عبادت عملی در خدمت جهان

هستی بودن است؛ یعنی خـدمت به انسان، طبیعت و [... ۲۳] البته در این اصل به بی نیاز بودن خـدا از عمل ما اشاره شـده («چون او بی نیاز از هر عمل ما می‌باشـد»). این نکته دلیل دوم نویسـنده بر عـدم عبادت خدا محسوب می‌شود. بنا بر این به این نتیجه می‌رسیم که عبادت خدا به دو دلیل معنا ندارد:

الف: ما خدا را نمی‌توانیم بفهمیم

ب: خـدا از هر عمل ما بی نیاز است و در نتیجه فقط بایـد به خلق خدا خدمت کرد. قرآن کریم بارها و بارها صـریحا از عبادت خدا سخن می گویـد از جمله: «قُلِ اللَّهَ أعْبُدُ مُخْلِصًا لَهُ دِینِی». [۲۴] بگو من تنهـا خـدا را می‌پرسـتم، در حـالی که دینم را برای او خالص می کنم. «وَأنِ اعْبُدُونِی هذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِیمٌ». [۲۵] و اینکه مرا بپرستید که راه مستقیم این است.

«قَالَ إنِّی عَبْدُ اللهِ آتَانِیَ الکِتَابَ وَ جَعَلَنِی نَبِیًّا». [۲۶] (عیسـی زبان به سخن گشود) گفت من بنده خدایم به من کتاب (آسمانی) داده و مرا پیامبر قرار داده است.

شهید مطهری در این باره می گوید:

یکی از ارزشـهای قاطع و مسـلم انسان که اسـلام آن را صددرصـد تأییـد می کنـد و واقعاً ارزشـی انسانی است، خدمتگزارِ خلق خدا بودن است.

در این زمینه پیغمبر اکرم زیاد تأکید فرموده است.

قرآن کریم در زمینه تعاون و کمک دادن و خدمت کردن به یکدیگر می‌فرماید:

«لَیسَ البِرَّ انْ تُوَلوا وُجوهَکُمْ قِبَلَ المَشْرِقِ وَ المَغْرِبِ وَ لکِنَّ البِرَّ مَنْ امَنَ بِاللهِ وَ الیَوْمِ الاخِرِ وَ المَلائِکَهِٔ وَ الکِتابِ وَ النَّبِیِّینَ و اتَی المالَ عَلی حُبِّهِ ذَوِی القُرْبی وَ الیَتامی وَ المَساکینَ وَ ابْنَ السَّبیلِ وَ السّائِلینَ وَ فِی الرِّقابِ».. [۲۷] اما انسانی مثل سعدی می گوید (البته سعدی در عمـل این طور نبوده؛ زبـان شـعر است): «عبـادت به جز خـدمت خلق نیست»؛ همین یکیست و بس. [عـده‌ای بـا گفتن این سـخن می‌خواهنـد ارزش عبـادت را نفی کننـد، ارزش زهـد را نفی کننـد، ارزش علـم را نفی کننـد، ارزش جهـاد را نفی کننـد، ایـن همه ارزشهای عالی و بزرگی را که در اسلام برای انسان وجود دارد یک دفعه نفی کنند.

می گویند:

می‌دانیـد «انسانیت» یعنی چه؟ یعنی خـدمت به خلق خـدا. مخصوصاً بعضـی از این روشـنفکرهای امروز خیال می کننـد به یک منطق خیلی عالی دست یافته‌اند و اسم آن منطق خیلی عالی را انسانیت و انسان گرایی می گذارند. انسان گرایی یعنی چه؟ [می گویند:] یعنی خـدمت کردن به خلق؛ ما به خلق خـدا خـدمت می کنیم. [می گوییم:] باید هم به خلق خدا خدمت کرد، اما خود خلق خدا چه می‌خواهد باشد؟ فرض کنیم شکم خلق خدا را سیر کردیم و تنشان را پوشاندیم؛ تازه ما به یک حیوان خدمت کرده‌ایم. اگر ما برای آنها ارزش بالاتری قائل نباشـیم و اصـلاً همه ارزشها منحصر به خدمت به خلق خدا باشد و نه در خود ما ارزش دیگری وجود داشته باشد و نه در دیگران، تازه خلق خدا می‌شوند مجموعه‌ای از گوسفندها، مجموعه‌ای از اسبها. شکم یک عده حیوان را سیر کرده‌ایم، تن یک عـده حیوان را پوشانـده‌ایم. البته اگر انسان شـکم حیوانها را هم سـیر کنـد به هر حال کاری کرده است، ولی آیا حد اعلای انسان اینست که در حیوانیت باقی بمانـد و حـد اعلای خـدمت من اینست که به حیوانهایی مثل خودم خدمت کنم و حیوانهایی مثل خودم هم حـد اعلای خـدمتشان اینست که به حیوانی مثـل خودشـان - که من باشـم - خـدمت کننـد؟! نه، خـدمت به انسان [ارزش والاییست ولی انسان به شرط انسانیت. همیشه این حرف را گفته ایم:

لومومبا انسان است، موسی چومبه هم انسان است.

اگر بنا باشـد فقط مسأله خدمت به خلق مطرح باشد، موسـی چومبه یک خلق است و لومومبا هم یک خلق دیگر، پس چرا میان اینها تفاوت قائل می‌شوید؟ چه فرقیست میان ابوذر و معاویه؟ پس اینکه انسانیت یعنی خدمت به خلق و هیچ ارزش دیگری مطرح نیست،

باز یک نوع افراط دیگری است؛ [۲۸] در جای دیگر می گوید:

سعدی در اینجا منظور دیگری دارد و منظور او آن عده از متصوّفه است که کارشان فقط تسبیح و سجاده پهن کردن و دلق درویشی پوشیدن است و اساساً از کارهای خیرخواهانه چیزی سرشان نمی‌شود. سعدی با اینکه خودش یک درویش است، خطابش به آن درویشهاییست که از خدمت به خلق چیزی نمی‌فهمند. منتها اول با یک لسان مبالغه آمیزی می گوید:

عبادت به جز خدمت خلق نیست. گاهی همین مطلب را با تعبیرات دیگری می گویند که تعبیرات نادرستی است:

مِی بخور منبر بسوزان، مردم آزاری نکن.

از نظر اینها فقط در دنیا یک بدی وجود دارد و آن مردم آزاریست و یک خوبی وجود دارد و آن احسان به مردم است.

مکتب محبت حرفش اینست که فقط یک کمال و یک ارزش و یک نیکی وجود دارد و آن خیر رساندن به مردم است و فقط یک نقص و یک بدی وجود دارد و آن آزار رساندن به مردم است [۲۹] و نوشته است:

می گویند:

«عبادت به جز خدمت خلق نیست - به تسبیح و سجاده و دلق نیست» بلی عبادت تنها به تسبیح و سجاده و دلق نیست ولی تنها به خدمت خلق هم نیست. قرآن «اقیموا الصلوة» را با «اتوا الزکوة» همیشه توأم کرده است.

در قدیم عده‌ای عبادت را فقط به تسبیح و سجاده و دلق می‌خواستند و امروز عده‌ای دیگر بر عکس، اما حقیقت غیر هر دو است؛ [۳۰]

نمونه چهارم:

عضویت خدا در حلقه

در اصل ۱۹ آمده:

دو نوع کلی اتصال به شبکه شعور کیهانی وجود دارد:

الف. راه‌های فردی (اُدعُونی أستَجِب لَکم): راه فردی راهیست که هیچ گونه تعریفی نداشته و در آن، شخص به واسطه‌ی اشتیاق بیش از حد خود، به شبکه‌ی شعور کیهانی اتصال پیدا نموده باشد.

برای این گونه اتصال، وجود اشتیاق زایدالوصفی نیاز است.

ب. را ه جمعی (اِعتَصموّا بِحَبلِ اللهِ جَمیعاً ولا تَفَرَّقُوا [۳۱]): راه جمعی راهیست که در آن فرد در حلقه وحدت قرار می گیرد.

این حلقه، مطابق شکل، سه عضو دارد:

شعور کیهانی، فرد متصل کننده و فرد متصل شونده. با تشکیل حلقه، بلافاصله فیض الهی در آن به جریان افتاده، انجام کارهای مورد نظر در چارچوب این عرفان با تشکیل حلقه‌های مختلف تحقق می‌پذیرد. برای وارد شدن به این حلقه‌ها، وجود سه عضو - شبکه‌ی شعور کیهانی، فرد متصل کننده و متصل شونده - کافی است.

در این صورت، عضو چهارم، الله خواهد بود.

عرفان کیهانی (حلقه) بر مبنای راه جمعی (اعتصموا)، ایجاد اتصال نموده، فیض الهی نیز با تشکیل حلقه‌ی مربوط، در آن جای می گردد. تشکیل این حلقه مطابق شکل زیر صورت می گیرد؛ [۳۲]

در این اصل چند نکته جای تأمل است.

اما آنچه با این گفتار مناسب است این که چینش اعضای این حلقه با آیات قرآنی ناسازگار است؛ زیرا قرار گرفتن خدا در حلقه به عنوان عضو چهارم به چه معناست؟

در آیات قرآن از دو گونه معیّت (همراهی) خدا با بندگان سخن به میان آمده است:

معیت قیومیهٔ که نسبت به همه مخلوقات وجود دارد. معنای این معیّت اینست که موجودات همگی قائم به خدا هستند و هیچکس بدون عنایت او هستی ندارد. [۳۳] آیه ذیل از این دست است:

«وَهُوَ مَعَكُمْ أيْنَ مَا كُنْتُمْ». [۳۴] او با شماست هر کجا که باشید و معیّت تشریفیه که نسبت به برخی بندگان دارد؛ آنان که اهل احسان، پرهیزگاری، اطاعت و ... هستند؛ «إنَّ اللهَ مَعَ الذِينَ اتَّقَوْا وَالذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ». [۳۵] خداوند با کسانی است که تقوا پیشه کرده‌اند و کسانی که نیکوکارند. «قَالَ لا تَخَافَا إنَّنِي مَعَكُمَا أسْمَعُ وَأرَى». [۳۶] فرمود:

نترسید من با شما هستم (همه چیز را) می‌شنوم و می‌بینم. در معیت قیومیه هیچ شرطی برای معیّت مطرح نیست یعنی خدای متعال با همه موجودات هست و همه موجودات در وجود خود به او وابسته هستند چه کافر و چه مؤمن و چه حیوان و چه انسان و ... اما در معیت تشریفیه آنان که اهل پیروی از دستورات الهی هستند از این معیّت بهره می‌برند. حال سخن اینست که در عرفان کیهانی منظور از این همراهی و معیت خدا (قرار گرفتن به عنوان عضو چهارم)

کدام نوع است؟

اگر معیت قیومیه منظور باشد دیگر شرطی ندارد و نیاز به تشکیل حلقه نیست تا اول سه عضو فراهم شود و سپس خدا به عنوان عضو چهارم به این حلقه بپیوندد و اگر معیت تشریفیه منظور باشد چرا در عرفان کیهانی گفته می‌شود:

«همه‌ی انسان‌ها صرف نظر از نژاد، ملیت، دین، مذهب و عقاید شخصی، می‌توانند جنبه‌ی نظری آن را پذیرفته و جنبه‌ی عملی آن را مورد تجربه و استفاده قرار دهند». [۳۷] خدا با معیت تشریفیه خود با هر انسانی همراه نمی‌شود. بنا بر این درباره عضویت خدا در این حلقه نه معیت قیومیه معنا دارد و نه معیّت تشریفیه! نکته دیگر این که رابطه خداوند با موجودات رابطه احاطه است نه تعدد؛ یعنی نمی‌توان خدا را به گونه‌ای در کنار اشیا و جدای از آنها به عنوان عضوی جداگانه تصویر نمود. [۳۸]

نمونه پنجم:

حق تفویض

در اصل ۱۸ آمده است:

برای بهره برداری از عرفان عملی عرفان کیهانی (حلقه)، نیاز به ایجاد اتصال به حلقه‌های متعدد شبکه‌ی شعور کیهانی می‌باشد و این اتصالات، اصل لاینفک این شاخه‌ی عرفانی است.

جهت تحقق بخشیدن به هر مبحث در عرفان عملی، نیاز به حلقه‌ی خاص و حفاظ‌های خاص آن حلقه می‌باشد.

اتصال به دو دسته کاربران و مربیان ارایه می‌شود، که تفویضی بوده، در قبال مکتوب نمودن سوگندنامه‌های مربوطه، به آنان تفویض می‌گردد. تفویض‌ها، توسط مرکزیت که کنترل و هدایت کننده‌ی جریان عرفان کیهانی (حلقه) می‌باشد، انجام می‌گیرد؛ [۳۹]

۱ - از اصول مسلم عرفانی انحصار صفات کمال (چه صفات جلال و چه صفات جمال) در خدای متعال است.

قرآن کریم سرتاسر بر انحصار کمال در خدای متعال تصریح نموده است.

نمونه‌هایی از این دست عبارتند از:

الف: آیاتی که به صفاتی مانند السمیع، العلیم، الحکیم، القادر، العزیز و مانند آن ختم می‌شود.

ب: آیاتی نظیر: «أنَّ القُوَّةَ لِلهِ جَمِيعًا». [۴۰] توانایی تماما از آن خداست.

«إنَّ العِزَّةَ لِلهِ جَمِيعًا». [۴۱] عزت تماما از آن خداست.

یکی از این موارد انحصار شفا بخشی در خدای متعال است که در سخن حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام آمده؛ فرمود:

«وَإذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ». [۴۲] وقتی من بیمار می‌شوم تنها او مرا شفا می‌دهد و نیز درباره قرآن فرمود:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ». [۴۳] ای مردم! اندرزی از سوی پروردگارتان برای شما آمده است؛ و درمانی برای آنچه در سینه هاست؛ (درمانی برای دلهای شما؛) و هدایت و رحمتیست برای مؤمنان. درباره عسل فرمود:

«ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لايَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ». [۴۴] سپس از تمام ثمرات (و شیره گلها) بخور و راه‌هایی را که پروردگارت برای تو تعیین کرده است، به راحتی بپیما. از درون شکم آنها، نوشیدنی با رنگهای مختلف خارج می‌شود که در آن، شفا برای مردم است به یقین در این امر، نشانه روشنی است برای جمعیّتی که می‌اندیشند. بنا بر این هر کمالی از آن خداست.

۲ – نکته دیگر این که خدای متعال هر کس از بندگانش را که بخواهد از کمال خود بهره‌مند می کند.

چنان که درباره عزّت (که در آیات پیشین منحصرا از آن خدا دانست) فرمود:

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ العِزَّةَ فَلِلهِ العِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ..». [۴۵] کسی که خواهان عزّت است (باید از خدا بخواهد چرا که) تمام عزّت برای خداست؛ سخنان پاکیزه به سوی او صعود می کند و عمل صالح را بالا می‌برد. «.. وَلِلهِ العِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ المُنَافِقِينَ لا يَعْلَمُونَ». [۴۶] عزت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است؛ ولی منافقان نمی‌دانند.

۳ – نکته سوم این که بهره‌مندی از کمالات الهی نیاز به شایستگی دارد. به این آیه توجه کنید:

«وَلِلهِ العِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ المُنَافِقِينَ لا يَعْلَمُونَ». [۴۷] خدای متعال عزت را به منافقین نمی‌دهد. در آیه دیگر فرمود:

«الله أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ». [۴۸] خداوند آگاهتر است که رسالت خویش را کجا قرار دهد.

۴ – از این نکات نتیجه می گیریم که عنصر شفا بخشی که از کمالات الهیست تنها به افراد شایسته داده می‌شود. از این شایستگی می‌توان به حسن فاعلی تعبیر نمود. کسی که می‌خواهد شأن الهی پیدا کند باید شایستگی آن را داشته باشد.

به این آیه توجه کنید که می‌فرماید:

«.. أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ..». حتی ممکن است کسی از کمالات و نشانه‌های الهی بهره‌مند باشد اما با از دست دادن حُسن فاعلی آن کمال از او سلب شود؛ چنان که در سوره اعراف داستان شخصی را بازگو نموده که از آیات الهی (اسم اعظم) بهره‌مند بود [۴۹] ولی صلاحیت خود را از دست داد در نتیجه خدای متعال نیز عنایت خود را از او گرفت:

«وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الذِی آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الغَاوِينَ». [۵۰] و بر آنها بخوان سرگذشت آن کس را که آیات خود را به او دادیم ولی (سر انجام) خود را از آن تهی ساخت و شیطان در پی او افتاد و از گمراهان شد.

۴ – یکی از شرایط حسن فاعلی اینست که شخصی که مدعی کمالی از کمالات الهی و سِمَتی از جانب اوست دست بندگان خدا را گرفته و در دست خدا بگذارد و هیچ گونه ادعایی نداشته باشد.

فرمود:

«مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللهُ الكِتَابَ وَالحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِمُونَ الكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ». [۵۱] برای هیچ بشری سزاوار نیست که خداوند، کتاب آسمانی و حکم و نبوّت به او دهد سپس او به مردم بگوید:

غیر از خدا، مرا پرستش کنید. بلکه (سزاوار مقام او اینست که بگوید:)

مردمی الهی باشید، آن گونه که کتاب خدا را می‌آموختید و درس می‌خواندید (و غیر از خدا را پرستش نکنید).

۵ – در عرفان کیهانی چند نکته آمده که نشانگر ناسازگاری با این اصل قرآنی است.

زیرا از یک سو ادعای درمان و شفا بخشی مطرح شده است آن هم با این ساز و کار که یک شعور کیهانی وجود دارد و همه را با

یکدیگر متصل می کند و با این اتصال، امکان درمان، حاصل می‌شود و از سوی دیگر برای دریافت این درمان باید حلقه‌ای از چهار عضو فراهم شود:

عضو اول درمانگیر، عضو دوم درمانگر، عضو سوم، روح القدس و عضو چهارم خدا. نکته مهم اینست که درمانگر که زمینه اتصال و درمان را فراهم می کند باید از مرکزیت عرفان کیهانی که کنترل و هدایت کننده‌ی جریان عرفان کیهانی (حلقه) را به دست دارد سوگندنامه‌ای را امضا کند.

در اصل ۱۸ آمده:

اتصال به دو دسته کاربران و مربیان ارایه می‌شود، که تفویضی بوده، در قبال مکتوب نمودن سوگندنامه‌های مربوطه، به آنان تفویض می گردد. تفویض‌ها، توسط مرکزیت که کنترل و هدایت کننده‌ی جریان عرفان کیهانی (حلقه) می‌باشد، انجام می گیرد؛ [۵۲] و در اصل ۴۴ آمده:

درمانگری با مکتوب نمودن سوگند نامه، مبنی بر استفاده‌ی مثبت و انسانی به فرد تفویض می‌شود و با دریافت لایه‌ی محافظ که درمانگر را در مقابل تشعشات شعور معیوب سلولی و سایر تشعشعات منفی و تداخل موجودات غیر ارگانیك محافظت می‌نماید، آغاز می گردد. [۵۳] سؤال اینست که حق تفویض از کجا به دست آمده است؟

آیا نوعی خودمحوری و دعوت به خود نیست. این جز ادعایی بیش نیست. توصیه قرآن کریم اینست که هیچ کس تحت هیچ عنوانی مردم را به سوی خود جلب نکند بلکه تنها و تنها مردم را به سوی خدا دعوت نماید «وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ». اگر عرفان کیهانی مدعی درمان است و اگر درمان و شفا تنها از آن خداست و اگر خدا کسی را واسطه بین خود و خلق خود قرار می‌دهد پس چرا یك نفر بدون داشتن سِمت خاص از جانب خدا اهل تفویض و دستور باشد؟! این سؤال درباره هر شخصی که بخواهد اهل تفویضِ این اتصال باشد مطرح است.

توجه داشته باشید این تفویض تنها برای امکان اتصال نیست بلکه برای «دریافت لایه‌ی محافظ که درمانگر را در مقابل تشعشات شعور معیوب سلولی و سایر تشعشعات منفی و تداخل موجودات غیر ارگانیک محافظت می‌نماید» [۵۴] نیز می‌باشد.

یعنی مفوّض (تفویض کننده) هم امکان اتصال را فراهم می‌کند و هم لایه‌ی محافظ می‌دهد. این نوعی حق تکوینی و موجب تصرف در عالم (در مقابل تشعشات شعور معیوب سلولی و سایر تشعشعات منفی و تداخل موجودات غیر ارگان

یک)

است.

در واقع آیه ۷۹ سوره آل عمران یکی از شاخصه‌های مکاتب ساختگی بشری را به دست می‌دهد و آن این که هدف این مکاتب اینست که خود را مطرح کنند و مردم را به سوی خود کشانده و منافع خود را تأمین نمایند. البته ممکن این هدف آگاهانه باشد و یا این که به طور ناخودآگاه (در اثر وارد شدن بی‌حساب در راهی ناامن) به چنین هدفی کشیده شوند.

نمونه ششم:

درهای آسمان

به این سه مطلب توجه کنید:

الف: عرفان کیهانی (حلقه) نوعی سیر و سلوك عرفانی است، که مباحث عرفانی را مورد بررسی نظری و عملی قرار می‌دهد؛ و از آن جا که انسان شمول است، همه‌ی انسان‌ها صرف نظر از نژاد، ملیت، دین، مذهب و عقاید شخصی، می‌توانند جنبه‌ی نظری آن را پذیرفته و جنبه‌ی عملی آن را مورد تجربه و استفاده قرار دهند. [۵۵]

ب: اصل ۱۷: در مسایل آسمانی (معنوی) تسلیم و در مسایل زمینی (دنیوی) تلاش، عوامل تعیین کننده هستند؛ [۵۶]

ج: اصل ۳۳: تسلیم در حلقه، تنها شرط تحقق موضوع حلقه‌ی مورد نظر است؛ در غیر این صورت، باید از توان‌های فردی استفاده شود که آن نیز محدودیت خواهد داشت. [۵۷] حاصل جمع این سه فراز اینست که در عرفان کیهانی برای تشکیل حلقه و اتصال به شعور کیهانی و کسب فیض خدا و درمان، دین و مذهب شخص مهم نیست؛ زیرا این مکتب انسان شمول است.

از سوی دیگر چون جریان اتصال کیهانی امری آسمانی (معنوی) است و در مسایل آسمانی (معنوی) تسلیم تعیین کننده است تنها کافیست شخص تسلیم باشد تا موضوع حلقه مورد نظر تحقق یابد. بنا بر این درهای آسمان برای هر کسی با هر دینی باز خواهد بود. این معنا با آیه قرآن که می‌فرماید:

«إِنَّ الـذِینَ کَذَّبُوا بِآیَاتِنَا وَاسْـتَکْبَرُوا عَنْهَا لا تُفَتَّحُ لَهُمْ أبْوَابُ السَّمَاءِ وَلا یَدْخُلُونَ الجَنَّهَ حَتَّی یَلِجَ الجَمَلُ فِی سَمِّ الخِیَاطِ وَکَذَلِکَ نَجْزِی المُجْرِمِینَ». [۵۸] کسانی که آیات ما را تکذیب کردند و در برابر آن تکبّر ورزیدند، (هرگز) درهای آسمان به رویشان گشوده نمی‌شود؛ و (هیچ گاه) داخل بهشت نخواهند شد مگر اینکه شتر از سوراخ سوزن بگذرد! این گونه، گنهکاران را جزا می‌دهیم! تناقض داشته و ناسازگار است.

اگر در این مکتب برای هیچ انسانی محدودیتی نیست و به اصطلاح انسان شمول است پس هر کسی با هر مکتب و مذهبی که دارد می‌تواند در این جریان وارد شود هر چند آیات الهی را تکذیب کند، جنابت کند، خیانت کند، علیه قرآن حرف بزند، به احکام شریعت عمل نکند و در جامعه فساد و فحشا راه بیندازد و ... در حالی که قرآن می‌فرماید:

کسانی که آیات الهی را تکذیب می‌کنند و سرپیچی می‌نمایند یعنی آگاهانه بر خلاف آن رفتار می‌کنند درهای آسمان برای آنان باز نمی‌شود. بی‌شک منظور از آسمان در این آیه شریفه آسمان مادی نیست. بنا بر این دست کم برخی از انسان‌ها از برکات آسمانی محروم خواهند بود و این با انسان شمول بودن نمی‌سازد. یادآوری آیه‌ای دیگر در اینجا بجاست که فرمود:

«اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أوْ لا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِینَ مَرَّهً فَلَنْ یَغْفِرَ اللهُ لَهُمْ ذَلِکَ بِأَنَّهُمْ کَفَرُوا بِاللهِ وَرَسُولِهِ وَاللهُ لا یَهْدِی القَوْمَ الفَاسِقِینَ». [۵۹] چه برای آنها استغفار کنی و چه نکنی، (حتّی) اگر هفتاد بار برای آنها استغفار کنی، هرگز خدا آنها را نمی‌آمرزد! چرا که خدا و پیامبرش را انکار کردند؛ و خداوند جمعیّت فاسقان را هدایت نمی‌کند این آیه خطاب به پیامبر اکرم ص است درباره مشرکین و می‌فرماید:

آنان قابلیت خود را از دست داده‌اند:

برایشان آمرزش بخواهی یا برایشان آمرزش نخواهی، اگر هفتاد بار برای آنان طلب آمرزش کنی، پس خدا آنان را نمی‌آمرزد! این بدان سبب است که آنان به خدا و فرستاده‌اش کفر ورزیدند و خدا گروه نافرمانبرداران را راهنمایی نمی‌کند.

نمونه هفتم:

چرا روح القدس

در اصل ۲۳ آمده:

هنگامی که انسان درخواستی داشته باشد، مستقیماً از خدا درخواست می‌کند (فَاستَقِیمُوا اِلیه) ولی جواب درخواست او از طریق شبکه‌ی شعور کیهانی (ید الله، روح القدس، جبرئیل و) ... پاسخ داده خواهد شد؛ [۶۰] چه دلیلی بر این تعیین واسطه گری روح القدس وجود دارد؟

در کجای عرفان و معارف اسلامی چنین مطلبی یافت می‌شود! چه دلیلی بر این مطلب دارید آیا به صرف این که انسان ادعا کند دو نفر با یکدیگر حلقه وحدت (ان هم وحدت ادراکی؟) تشکیل دهند روح القدس حاضر می‌شود! «هَاتُوا بُرْهَانَکُمْ إنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ». [۶۱] در آیه «وَقَالَ رَبُّکُمُ ادْعُونِی أسْتَجِبْ لَکُمْ إنَّ الذِینَ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِی سَیَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِینَ». [۶۲] پروردگار شما گفته است:

مرا بخوانیـد تا شـما را بپـذیرم کسانی که از عبادت من تکبر می‌ورزند به زودی با ذلّت وارد دوزخ می‌شوند سخن از اینست که هر گاه انسان درخواستی از خدای متعال داشته باشد خود او اجابت می کند.

در آیه هیچ واسطه‌ای در میان نیست.

حضرت ابراهیم عَلَیْهِ السَّلَام نیز فرمود:

وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ یَشْفِین». [۶۳] رابطه روح القـدس و درمـان را در چه مکتبی می‌توان یافت؟ در نقـدهای دیگر به این موضوع اشاره خواهیم داشت.

نمونه هشتم:

صراط مستقیم همگانی

در اصل ۳۵ آمده:

هر انسانی صـرف نظر از نژاد، دین و ملت، تحول خواه و کمال پـذیر بوده می‌تواند در صـراط مسـتقیم قرار بگیرد؛ [۶۴] اگر مقصود نویسـنده اینست که برای هر کسـی این امکان وجود دارد که در صـراط مسـتقیم قرار بگیرد این معنا درست خواهد بود ولی چرا در ایـن صـورت عبـارت «صـرف نظر از نژاد، دین و ملت» آورده شـده که عبـارت را ابهـام آمیز نمایـد و اگر منظـور اینست که صـراط مسـتقیم ربطی به دین انسان ندارد و هر کس با هر دینی می‌تواند در صـراط مسـتقیم باشد این معنا درست نبوده به معنای پلوراليسـم دینی است و با قرآن تعارض خواهد داشت؛ زیرا صـراط مسـتقیم یک اصـطلاح قرآنی است و قرآن برای آن شـرایطی را بیان نموده است و اصـطلاح قرآنی را بایـد به همان معنایی که در قرآن آمده به کار برد. واژه صـراط در قرآن کریم ۴۵ بار آمده است که ۳۳ مورد آن با صفت مستقیم همراه است.

تأکید قرآن کریم اینست که صراط مستقیم راه عبادت پروردگار و اطاعت از اوست. به این آیات توجه کنید:

«اهْدِنَا الصِّراطَ المُسْتَقیمَ صِراطَ الـذینَ أنْعَمْتَ عَلَیهِمْ غَیْرِ المَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ وَ لا الضَّالینَ». [۶۵] مـا را به راه راست هـدایت کن؛ راه کسـانی که آنـان را مشـمول نعمت خود سـاختی؛ نه کسانی که بر آنان غضب کرده ای؛ و نه گمراهان. «وَأنِ اعْبُدُونِی هـذا صِرَاطٌ مُسْتَقِیمٌ». [۶۶] و اینکه مرا بپرستید که راه مستقیم این است.

«إِنَّ اللَّهَ رَبِّی وَرَبُّکُمْ فَاعْبُدُوهُ هذا صِرَاطٌ مُسْتَقِیمٌ». [۶۷] خداونـد، پروردگار من و شـماست؛ او را بپرستیـد (نه من و نه چیز دیگر را)! اینست راه راست.

«فَاسْتَمْسِکْ بِالذِی اُوحِیَ إلَیْکَ إنَّکَ عَلَی صِرَاطٍ مُسْتَقِیم». [۶۸] آنچه را بر تو وحی شده محکم بگیر که تو بر صـراط مستقیمی. «وَ مَنْ یَعْتَصِمْ بِاللهِ فَقَدْ هُدِیَ إلَی صِرَاطٍ مُسْتَقِیم». [۶۹] هر کس به خدا تمسّک جوید، به راهی راست، هدایت شده است.

نمونه نهم:

قداست انسان

در اصل ۵۴ آمده:

جهان هستی تَجَلِّی الهی و ناشی از شعور و آگاهی خداوند است، لذا کلیه‌ی اجزای آن باید مورد احترام انسان قرار داشته باشد.

هتک حرمت و پوشاندن تقدس هر جزء از جهان هستی، کفر محسوب می‌شود. [۷۰] در اصل ۶۷ آمده:

بیت الله فقط به انسان اطلاق می‌شود، زیرا تنها مکانی است که خداونـد از روح خود در آن دمیـده است (نَفَخَتُ فیه مَن رُوحی) لـذا نزدیک شـدن به حریم انسان‌ها، باید با تقدس کامل صورت گیرد و هیچ انسانی حق تجاوز به حریم دیگران را نخواهد داشت. [۷۱] اصل ۴۲: فرا کـل نگری، نگرشـیست نسبت به انسـان که در آن به انسـان به عظمت و وسـعت جهـان هسـتی دیـده می‌شود. در این دیـدگاه، انسان متشکل است از کالبـدهای مختلف، مبـدل‌های انرژی، کانال‌های انرژی، حوزه‌های انرژی، شـعور سـلولی، فرکانس

ملکولی و ... و بی نهایت اجزای متشکل ناشناخته دیگر. [۷۲] در این اصل‌ها جایگاه جهان و انسان بازگو شده و با استناد به تَجَلّی و نفخ روح، هم جهان و هم انسان دارای تقدس شمرده شده‌اند و سپس به تشکیل شدن انسان از کالبدها و اجزای ناشناخته اشاره کرده است (که در مقالات بعدی پیرامون آنها سخن خواهم گفت). در قرآن نیز به کرامت انسان‌ها تصریح شده می‌فرماید:

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلا». [۷۳] ما آدمیزادگان را گرامی داشتیم و آنها را در خشکی و دریا (بر مرکبهای راهوار) حمل کردیم و از انواع روزیهای پاکیزه به آنان روزی دادیم و آنها را بر بسیاری از موجوداتی که خلق کرده‌ایم برتری بخشیدیم. نویسنده بر پایه این نگاه به انسان، در این مکتب عرفانی از جنبه دیگر انسان غفلت نموده است.

جنبه دیگر یعنی باورها و عملکرد انسان. درست است که خدا انسان را آفریده و از روح خود در او دمیده اما قضیه کرامت و تقدس انسان به اینجا پایان نمی‌یابد این گونه تقدس، تقدسی تکوینی بر اساس وابستگی تکوینی به خدای متعال است.

برای انسان لایه دیگری از احترام و تکریم و تقدس نیز وجود دارد و آن، باورهای ناب و پایبندی به دستوراتیست که از سوی همان خالق متعالی رسیده است.

به بیان دیگر حوزه احترام و تقدس را نباید در اصل آفرینش خلاصه نمود بلکه به تمام آنچه از جانب خدا رسیده باید سرایت داد. غرض از بیان این نکته اینست که وقتی حوزه تقدس و حریم احترام انسان در جنبه تکوینی خلاصه شود لازمه‌اش اینست که در مکتب عرفانی، باورهای افراد و دین و مذهب و پایبندی‌های آنان برای ارتباط با شعور الهی (به تعبیر نویسنده) مهم نباشد و «هر انسانی صرف نظر از نژاد، دین و ملت، تحول خواه و کمال پذیر بوده، می‌تواند در صراط مستقیم قرار بگیرد» [۷۴] به عبارت دیگر از این گونه بیان تنها یک صنف انسان به دست می‌آید و آن صنف، همه انسان هاست با هر دین، نژاد و ... که داشته باشند. قرآن گذشته از احترام تکوینی و نوعی انسان با نگاهی دیگر از دو دسته انسان سخن به میان می‌آورد:

گروهی که نزد خدا گرامی اند چون به باورهای ناب رسیده و عملکرد منطبق با دستورات الهی دارند (آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) و گروهی که اهل عناد و تکذیب و انکار و خودمحوری بوده‌اند.

می‌توان نگاه اول را نگاه به انسان دانست و نگاه دوم را نگاه به انسانیت. یک وقت ما به جنبه خلقت انسان به عنوان مکانی که خداوند از روح خود در آن دمیده است توجه می‌کنیم و برای او تقدس قائل می‌شویم و یک وقت به جنبه‌های انسانی یعنی باورها و عملکردهای او نظر می‌کنیم. از نگاه اول انسان‌ها یک صنف اند و فرقی بین خوب و بد مثلا امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام و یزید نیست و عرفان کیهانی هر دو را شامل می‌شود ولی از نگاه دوم انسان‌ها دو دسته اند که در آیات مختلف قرآنی از این تقسیم یاد شده است؛ از جمله: «أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لا يَسْتَوُونَ». [۷۵] آیا کسی که باایمان باشد همچون کسیست که فاسق است! نه، هرگز این دو برابر نیستند. «مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالأَعْمَى وَالأَصَمِّ وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا أَفَلا تَذَكَّرُونَ». [۷۶] حال این دو گروه (مؤمنان و منکران، حال «نابینا و کر» و «بینا و شنوا» است؛ آیا این دو، همانند یکدیگرند؟ آیا پند نمی‌گیرند؟ «أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ كَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ». [۷۷] آیا کسی که دلیل روشنی از سوی پروردگارش دارد، همانند کسیست که زشتی اعمالش در نظرش آراسته شده و از هوای نفسشان پیروی می‌کنند.

«أَفَمَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ». [۷۸] آیا کسی که از رضای خدا پیروی کرده، همانند کسیست که به خشم و غضب خدا بازگشته؟! و جایگاه او جهنم و پایان کار او بسیار بد است.

به همین جهت برخی انسان‌ها اوج می‌گیرند و برخی به حضیض می‌افتند؛ در سوره تین فرمود:

«لَقَدْ خَلَقْنَا الإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ إِلا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ». [۷۹]

ما انسان را در بهترین صورت و نظام آفریدیم سپس او را به پایین‌ترین مرحله بازگرداندیم مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال

صالح انجام داده‌اند که برای آنها پاداشی تمام نشدنی است.

در باره برخی انسان‌ها فرمود:

«وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الجِنِّ وَالإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالأَنْعَامِ بَل هُمْ أَضَل أُولَئِكَ هُمُ الغَافِلُونَ». [۸۰] به یقین، گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم؛ آنها دلها [= عقلها] ای دارند که با آن (اندیشه نمی‌کنند

و)

نمی‌فهمند و چشمانی که با آن نمی‌بینند و گوشهایی که با آن نمی‌شنوند آنها همچون چهارپایانند بلکه گمراهتر، اینان همان غافلانند (چرا که با داشتن همه گونه امکانات هدایت، باز هم گمراهند). اما چگونه است که یک مکتب عرفانی به این جنبه و دو سویگی انسان توجه نمی‌کند (مگر عرفان نباشد). شهید مطهری در اینجا سخنی جامع داشته می‌گوید:

انسان دوستی و فلسفه بشردوستانه یعنی چه؟ آیا معنی انسان دوستی، شخص انسان دوستی است؟

پس هر عاشقی که معشوق خود را دوست دارد انسان دوست است و یا اینکه همه انسانها را اعم از خوب و بد، صالح و طالح، ستمگر و عادل، عفیف و ناپاک همه را یکسان [دوست داشته باشیم؟ و یا انسان دوستی یعنی انسانیت دوستی و انسانیت دوستی یعنی راه انسانیت و هدف انسانیت را در خلقت و کمال انسانیت را دوست داشته باشیم؟ علی دوستی انسان دوستی است، زیرا هیچ کس علی را به خاطر شخصش دوست نمی‌دارد، به این جهت دوست می‌دارد که او تجسمی بود از انسانیت. او عالم بود، حق پرست بود، پاک بود، شجاع بود، حرّ بود، خصم ظالم و عون مظلوم بود، عادل بود، از خود گذشته بود، پرهیزگار بود، بنده حق بود، دوست حق بود، استثمارگر نبود، تنبل نبود، راحت طلب نبود، مجاهد بود.

یا باید انسان دوست بود و یا انسانیت دوست. لومومبا و چومبه هر دو انسانند، یزید و امام حسین هر دو انسانند، ولی در دو قطب مخالف قرار گرفته‌اند.

اگر این دو قطب را دوست [داشته باشیم معنی‌اش این است:

ما نسبت به انسانیت و ضد انسانیت بی‌تفاوتیم، پس انسانیت دوست نیستیم. اسلام انسانیت دوستی دارد نه انسان دوستی. یک نکته اساسی در اسلام اینست که مکتب انسانیت دوستیست نه مکتب انسان دوستی. هومانیسم انسان دوستیست و صلح کل است و این ضد انسانیت دوستیست و لهذا در اسلام نوع پرستی وجود ندارد، فضیلت پرستی وجود دارد. نوع پرستی انسان پرستیست و فضیلت و کمال پرستی انسانیت پرستی است.

اصل در انسانها انسانیت است.

البته یک نکته هست در مکتب اسلام که از نظر اسلام هر انسانی بالفطره دارای انسانیت و فضیلت است و انحراف از انسانیت و فضیلت تحت تأثیر عوامل خارجی [پدید می‌آید.] «کل مولود یولد علی الفطرهٔ». ... به عبارت دیگر اصل در انسانها انسانیت است.

راز تفاوت انسان دوستی و انسانیت - دوستی در فرض لطیفه قدسی و عدم آن است:

راز تفاوت میان انسان دوستی و انسانیت دوستی در مسأله سرشت انسانی نهفته است که آیا انسان همین پیکر است و تنها یک ماشین است و آثار و اعمالش نتیجه یک جبر ماشینی است و یا آنکه حقیقتی مقدس در او نهفته است که نور الهی و روح الهی است؟

بنا بر فرض اول، انسان دوستی صحیح است نه انسانیت دوستی، زیرا انسانیت از خصایص این ماشین است و خصیصه جبری ماشینی است و علت ندارد که کار ماشینها به آنها قداست بدهد. ولی بنا بر نظر دوم، انسانیت عبارت است از بروز و ظهور و تَجَلّی همان حقیقت قدسی. دین انسانیت نمی‌تواند صلح کل باشد، به خلاف دین انسان. از اینجا معلوم می‌شود اینکه برخی دنبال دین انسانیت

می‌روند و با بیرنگ کردن همه چیز حتی توحید و تثلیث، بت پرستی و آتش پرستی، [می خواهند] همه را متحد کنند اشتباه می کنند؛ دین انسانیت نمی‌تواند با همه ادیان سازگار شود، دین انسان می‌تواند صلح کل باشد و با همه سازگار درآید. اینها به دنبال دین انسان می‌روند و نام آن را دین انسانیت می گذارند. این تفاوت میان انسان و انسانیت از مختصات انسان است.

در حیوان فرقی میان فرس و فرسیّت نیست، میان غنم و غنمیّت، سگ و سگی، الاغ و الاغی، گربه و گربه ای نیست، زیرا آنها بالفعل به دنیا می‌آیند و قضا و قدر آنها به دست خودشان نیست. ولی انسان موجودیست که بالقوهٔ و الفطرهٔ انسان است و خود باید خود را انسان بالفعل بسازد. [۸۱] با توجه به آنچه گذشت نگاه فراکل نگرانه به انسان که در عرفان کیهانی مطرح است و بر پایه آن نوعی عرفان پایه گذاری می‌شود در واقع از باب به کار گیری یک عنوان خاص (عرفان) برای موضوع عام (انسان با نگاه فراکل نگرانه)

است.

نمونه دهم:

فقط انسان، بیت اللهست

در اصل ۶۷ آمده:

بیت الله فقط به انسان اطلاق می‌شود، زیرا تنها مکانی است که خداوند از روح خود در آن دمیده است (نَفَخَتُ فیه مَن رُوحی) لذا نزدیک شدن به حریم انسان‌ها، باید با تقدس کامل صورت گیرد و هیچ انسانی حق تجاوز به حریم دیگران را نخواهد داشت. [۸۲] انتساب به خدا اختصاص به انسان ندارد؛ مکان، زمان، کتاب و غیره نیز به خدا انتسای پیدا می کنند.

در آیات قرآن موارد زیادی از انتساب را مشاهده می کنیم؛ از جمله «بیت الله» بر خانه کعبه اطلاق شده:

«وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لا تُشْرِكْ بِی شَيْئًا وَطَهِّرْ بَيْتِیَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ». [۸۳] (به خاطر بیاور) زمانی را که جای خانه (کعبه) را برای ابراهیم آماده ساختیم (تا خانه را بنا کند و به او گفتیم:) چیزی را همتای من قرار مده و خانه‌ام را برای طواف کنندگان و قیام کنندگان و رکوع کنندگان و سجودکنندگان (از آلودگی بتها و از هر گونه آلودگی) پاک ساز.

گفتنی است تعبیر «بیتی» (خانه من) از تعبیر «بیت الله» نیز بالاتر است چنان که تعبیر «عبدی» یا «عبده» از عبد الله بالاتر است.

«إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللهِ وَأَقَامُوا الصَّلاةَ وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَ عَلانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَنْ تَبُورَ». [۸۴] کسانی که کتاب الهی را تلاوت می کنند و نماز را برپا می‌دارند و از آنچه به آنان روزی داده‌ایم پنهان و آشکار انفاق می کنند، تجارتی (پرسود

و)

بی‌زیان و خالی از کساد را امید دارند. «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ ذَكِّرْهُمْ بأَيَّام اللهِ إِنَّ فِی ذَلِكَ لآيَاتٍ لِكُل صَبَّارٍ شَكُورٍ». [۸۵] ما موسی را با آیات خود فرستادیم؛ (و دستور دادیم) قومت را از ظلمات به نور بیرون آر و «ایّام اللّه» را به آنان یاد آور. در این، نشانه‌هاییست برای هر صبر کننده شکرگزار.

نمونه یازدهم:

شعور الهی، تنها واسطه

در اصل ۵۳ آمده:

نام خداوند در رأس همه‌ی نام‌ها قرار دارد و خواندن و استعانت فقط سزاوار اوست و نقض آن شرک است (اصل اجتناب از من دون الله). مهم‌ترین مصادیق بارز شرک عبارتند از:

شخص پرستی، روح پرستی، مرده پرستی، مکان پرستی، کتاب پرستی، خود پرستی، دنیا پرستی، ظاهر پرستی. بین انسان و خدا، تنها واسطه‌ای که وجود دارد هوشمندی و شعور الهی (ید الله) است، که به صورت‌های مختلف نقش یدالهی خود را ایفا نموده، پل

ارتباط عالم پایین و عالم می‌باشد؛ [۸۶] نویسنده شعور الهی را به ید الله، روح القدس، جبرئیل، حکمت الهی و آگاهی خداوند تعبیر می‌کند که به نظر می‌رسد با تنوع عبارتی که در نوشته ایشان مشاهده می‌شود منظورشان از همه اینها یک چیز است.

روشن‌ترین تعبیر از این میان تعبیر روح القدس و جبرئیل است.

بنا بر این ایشان واسطه بین خدا و انسان را تنها جبرئیل می‌داند. این مطلب با آیات قرآن ناسازگار است.

علامه طباطبایی در کتاب الرسائل التوحیدیه (که شامل سه رساله است) یک رساله را به بحث از وسائط بین خدا و موجودات اختصاص داده‌اند.

در این رساله از وساطت اسما و صفات الهی، حُجُب، لوح، قلم، عرش، کرسی و ملائکه بر اساس آیات و روایات سخن گفته‌اند؛ [۸۷] بنا بر این انحصار وساطت بین خدا و انسان در جبرئیل با آیات قرآن ناسازگار است.

قرآن کریم در چند جا از جبرئیل نام می‌برد:

«مَنْ کَانَ عَدُوًّا لِلهِ وَمَلائِکَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِیلَ وَمِیکَالَ فَإِنَّ الله عَدُوٌّ لِلکَافِرِینَ». [۸۸] کسی که دشمن خدا و فرشتگان و رسولان او و جبرئیل و میکائیل باشد (کافر است

و)

خداوند دشمن کافران است.

«قُل مَنْ کَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِیلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَی قَلبِکَ بِإِذْنِ اللهِ». [۸۹] بگو:

«کسی که دشمن جبرئیل باشد (در حقیقت دشمن خداست) چرا که او به فرمان خدا، قرآن را بر قلب تو نازل کرده است.

«إِنْ تَتُوبَا إِلَی اللهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُکُمَا وَ إِنْ تَظَاهَرَا عَلَیْهِ فَإِنَّ اللهَ هُوَ مَوْلاهُ وَجِبْرِیلُ وَصَالِحُ المُؤْمِنِینَ وَالمَلائِکَهُ بَعْدَ ذَلِکَ ظَهِیرٌ». [۹۰] اگر شما (همسران پیامبر) از کار خود توبه کنید (به نفع شماست، زیرا) دلهایتان از حق منحرف گشته؛ و اگر بر ضدّ او دست به دست هم دهید، (کاری از پیش نخواهید برد) زیرا خداوند یاور اوست و همچنین جبرئیل و مؤمنان صالح و فرشتگان بعد از آنان پشتیبان اویند و در چند جا نیز از روح القدس سخن گفته است:

«قُل نَزَّلَهُ رُوحُ القُدُسِ مِنْ رَبِّکَ بِالحَقِّ لِیُثَبِّتَ الذِینَ آمَنُوا وَهُدًی وَبُشْرَی لِلمُسْلِمِینَ». [۹۱] بگو، روح القدس آن را از جانب پروردگارت بحقّ نازل کرده، تا افراد باایمان را ثابت قدم گرداند؛ و هدایت و بشارتیست برای عموم مسلمانان «إِذْ قَالَ اللهُ یَا عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ اذْکُرْ نِعْمَتِی عَلَیْکَ وَ عَلَی وَالِدَتِکَ إِذْ أَیَّدْتُکَ بِرُوحِ القُدُسِ..». [۹۲] (به خاطر بیاور) هنگامی را که خداوند به عیسی بن مریم گفت:

یاد کن نعمتی را که به تو و مادرت بخشیدم. زمانی که تو را با روح القدس تقویت کردم. در این موارد جبرئیل (که در قرآن به صورت جبرئیل آمده) منشأ نزول وحی بر پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم، یاور پیامبر و مایه تأیید حضرت عیسی شمرده شده است.

آنچه قابل توجه است این که در آیه ۹۸ سوره بقره جبرئیل در کنار میکال (میکائیل) به عنوان یکی از ملائکه آمده است.

خداوند در قرآن از فرشتگان دیگری مانند ملک الموت و مالک، مدبّرات، زاجرات و ... نیز یاد نموده است مانند:

«قُل یَتَوَفَّاکُمْ مَلَکُ المَوْتِ الذِی وُکِّلَ بِکُمْ ثُمَّ إِلَی رَبِّکُمْ تُرْجَعُونَ». [۹۳] بگو:

«فرشته مرگ که بر شما مأمور شده (روح) شما را می‌گیرد سپس به سوی پروردگارتان بازگردانده می‌شوید. وَنَادَوْا یَا مَالِکُ لِیَقْضِ عَلَیْنَا رَبُّکَ قَالَ إِنَّکُمْ مَاکِثُونَ». [۹۴] آنها فریاد می‌کشند:

«ای مالک دوزخ (ای کاش) پروردگارت ما را بمیراند (تا آسوده شویم)» می‌گوید:

«شما در این جا ماندنی هستید». «فَالمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا». [۹۵] و آنها که امور را تدبیر می‌کنند.

نمونه دوازدهم:

شبکه منفی و اطلاعات محرمانه

اصل ۳۱: اسرار حق، اطلاعات محرمانه‌ایست که افشای آنها نقض کننده‌ی عدالت و ستارالعیوب بودن او است، که افراد اجازه‌ی وارد شدن به حریم آن را ندارند و ورود به آن، فقط با کمک شبکه‌ی منفی امکان پذیر است و شبکه‌ی مثبت این اطلاعات را در اختیار کسی قرار نمی‌دهد. (اصل الله عَلیمٌ بِذاتِ الصُّدُور) [۹۶] این اصل با آیه: «وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَیَرَی اللهُ عَمَلَکُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ إِلَی عَالِمِ الغَیْبِ وَالشَّهَادَهْ فَیُنَبِّئُکُمْ بِمَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ». [۹۷] بگو:

«عمل کنید! خداوند و فرستاده او و مؤمنان، اعمال شما را می‌بینند! و به زودی، به سوی دانای نهان و آشکار، بازگردانده می‌شوید؛ و شما را به آنچه عمل می‌کردید، خبر می‌دهد ناسازگار است.

در این آیه صریحا آگاهی خدا، پیامبر و مؤمنان نسبت به حقیقت عمل انسان بیان شده است.

علامه طباطبایی در معنای آیه می‌فرماید:

هر عمل خوب یا بدی که انجام دهید حقیقت آن در دنیا مشهود خدای دانای غیب و شهادت و رسول او و مؤمنان است و سپس در روز قیامت مشهود خودتان خواهد بود.

بنا بر این آیه می‌خواهد مردم را نسبت به اعمالشان توجه دهد و یادآوری می‌کند که اعمال آنان چه خوب باشد و چه بد، حقایقی پوشیده داشته و نگهبانانی شاهد وجود دارد که بر حقایق آنها آگاه خواهند شد این شاهدان عبارتند از:

رسول خدا و مؤمنانی که شاهدان عمل اند و خدای متعال که محیط بر همه آنان است لذا هم خدا آنها را می‌بینند و هم رسول خدا و شاهدان اعمال. سپس خدا در روز قیامت از این حقایق برای خود عمل کنندگان پرده بر می‌دارد چنان که فرمود:

«لَقَدْ کُنْتَ فِی غَفْلَهْ مِنْ هـذا فَکَشَفْنا عَنْکَ غِطاءکَ فَبَصَرُکَ الیَوْمَ حَدِیدٌ». [۹۸]. [۹۹] بنا بر این آیا آگاه شدن رسول و مؤمنان نسبت به اعمال مردم، نقض کننده عدالت الهی است؟!

به این جمله نویسنده توجه کنید:

«ورود به آن، فقط با کمک شبکه‌ی منفی امکان پذیر است و شبکه‌ی مثبت این اطلاعات را در اختیار کسی قرار نمی‌دهد». قرآن کریم در آیه دیگری از افشای اسرار منافقان خبر داده می‌فرماید:

«یَعْتَذِرُونَ إِلَیْکُم إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَیْهِمْ قُل لا تَعْتَذِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَکُمْ قَدْ نَبَأَنَا اللهُ مِنْ أَخْبَارِکُمْ وَسَیَرَی اللهُ عَمَلَکُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَی عَالِمِ الغَیْبِ وَالشَّهَادَهْ فَیُنَبِّئُکُمْ بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ». [۱۰۰] هنگامی که به سوی آنها (که از جهاد تخلّف کردند) باز گردید، از شما عذرخواهی می‌کنند؛ بگو:

«عذرخواهی نکنید، ما هرگز به شما ایمان نخواهیم آورد! چرا که خدا ما را از اخبارتان آگاه ساخته؛ و خدا و رسولش، اعمال شما را می‌بینند سپس به سوی کسی که دانای پنهان و آشکار است بازگشت داده می‌شوید و او شما را به آنچه انجام می‌دادید، آگاه می‌کند (و جزا می‌دهد). هنگامی که به سوی آنها (که از جهاد تخلف کردند) بازگردید از شما عذر خواهی می‌کنند، بگو عذر خواهی مکنید، ما هرگز به شما ایمان نخواهیم آورد چرا که خدا ما را از اخبارتان آگاه ساخته و خدا و رسولش اعمال شما را می‌بینند، سپس به سوی کسی که آگاه از پنهان و آشکار است باز می‌گردید و او شما را به آنچه انجام می‌دادید آگاه می‌کند (و جزا می‌دهد). در روایات بسیاری آمده است که اعمال ما بر رسول خدا و امامان معصوم علیهم السلام عرضه می‌شود اما چون بنای این نوشته تنها استناد به آیات قرآن است از ذکر آنها صرف نظر می‌کنیم. [۱۰۱] نتیجه گیری

از آنچه گذشت به خوبی آشکار می‌شود که مکتبی را که دارای تناقضات آشکار با کتاب آسمانی قرآن کریم باشد نمی‌توان عرفان دانست؛ زیرا اولین منبع عرفان حقیقی، قرآن کریم است و اگر مکتبی برخاسته از معارف بلند قرآنی نباشد و بلکه

ناسازگاری‌هایی با آن داشته باشد بی‌شک نمی‌تواند راه درست سلوک را به انسان نشان دهد. علی ناصری راد

****

منابع:

۱. علامه مجلسی، بحار الانوار (۱۱۰ جلد)، بیروت، مؤسسهٔ الوفاء، ۱۴۰۴ ه. ق. (با استفاده از نرم‌افزار جامع الاحادیث نور ۲، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی ۲. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه تهران، دار الکتب الإسلامیهٔ، ۱۳۷۴. (با استفاده از نرم‌افزار جامع تفاسیر نور، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی ۳. صدر الدین محمد الشیرازی، الحکمهٔ المتعالیهٔ فی الاسفار العقلیهٔ الاربعهٔ، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۱.)

۴. سید محمد حسین طباطبایی، الرسائل التوحیدیهٔ، تحقیق: مؤسسهٔ النشر الاسلامی، قم، مؤسسهٔ النشر الاسلامی التابعهٔ لجماعهٔ المدرسین بقم المشرفهٔ، ۱۴۱۵ ه. ق.

۵. محمد داوود قیصری رومی شرح فصوص الحکم به کوشش استاد سید جلال الدین آشتیانی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵.

۶. مهندس محمد علی طاهری، عرفان کیهانی (حلقه)، تهران، انتشارات اندیشه ماندگار، بهار ۱۳۸۸.

۷. محی الدین ابن عربی، الفتوحات المکیهٔ (۴ جلدی)، تحقیق: عثمان یحیی، بیروت، دار صادر، ۱۴۰۵ ه. ق. (استفاده از نرم‌افزار عرفان، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۸. مرتضی مطهری، مجموعه آثار استاد شهید مطهری، تهران، انتشارات صدرا، مجلدات مختلف (با استفاده از نرم‌افزار مجموعه آثار استاد شهید مطهری، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۹. مرتضی مطهری، مجموعه یادداشت‌های استاد مطهری، تهران، انتشارات صدرا، مجلدات مختلف (با استفاده از نرم‌افزار یادداشت‌های استاد مطهری، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۰. جمیل صلیبا، المعجم الفلسفی، بیروت، الشرکهٔ العالمیهٔ للکتاب ۱۴۱۴ ه. ق. (با استفاده از نرم‌افزار کتابخانه حکمت اسلامی، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۱. سید محمد حسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم ۱۴۱۷ ه. ق.

۱۲. سید شریف رضی، نهج البلاغه، قم، مؤسسهٔ النشر الاسلامی التابعهٔ لجماعهٔ المدرسین بقم المشرفهٔ، ۱۴۱۷ ه. ق.

****

[۱] مهندس محمد علی طاهری، عرفان کیهانی (حلقه)، ص ۵۰.

[۲] همان، ص ۵۶.

[۳] همان، ص ۵۶.

[۴] همان، ص ۱۱۰.

[۵] همان، ص ۵۱.

[۶] همان، ص ۸۰.

[۷] همان، ص ۵۰.

[۸] همان، ص ۴۴.

[۹] انعام، آیه ۹۳.

[۱۰] عرفان کیهانی (حلقه)، ص ۴۷ و ۵۰.

[۱۱] این مطلب در سایت‌های زیادی که حامیان عرفان کیهانی ایجاد کرده‌اند وجود دارد از جمله: - http://www. erfan - halghe ۲. blogfa. com/post - ۲۳. aspx

[۱۲] همان، ص ۱۲۴.

[۱۳] سوره اخلاص.

[۱۴] حشر، آیات ۲۲ – ۲۴.

[۱۵] حدید، آیات

۱ – ۶.

[۱۶] نهج البلاغه، خطبه ۴۹.

[۱۷] عرفان کیهانی (حلقه)، ص ۱۲۴.

[۱۸] جمیل صلیبا، المعجم الفلسفی، ج ۲، ص، ص ۷۴. محی الدین ابن عربی الفتوحات (۴ جلدی)، جلد ۲، ص ۳۲۳: هو إفراط المحبهٔ و کنی عنه فی القرآن بشدهٔ الحب فی قوله «وَ الَّذِینَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّه». عشق یعنی زیادگی محبت و در قرآن با تعبیر شدت محبت از آن یاد شده است در آیه: «وَ الَّذِینَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّه

[۱۹] مائده، ۵۴.

[۲۰] آل عمران، ۳۱.

[۲۱] بقره ۱۶.

[۲۲] عرفان کیهانی (حلقه)، ص ۱۳۹.

[۲۳] عرفان کیهانی (حلقه)، ص ۱۳۷.

[۲۴] زمر، ۱۴.

[۲۵] یس، ۶۱.

[۲۶] مریم، ۳۰.

[۲۷] بقره، ۱۷۷.

[۲۸] مرتضی مطهری، مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۳، ص ۱۱۶.

[۲۹] همان، ج ۲۳، ص ۲۸۰.

[۳۰] مرتضی مطهری، مجموعه یادداشت‌های استاد مطهری، ج ۵، ص ۴۵۲.

[۳۱] آل عمران، ۱۰۳.

[۳۲] عرفان کیهانی (حلقه)، ص ۸۲..

[۳۳] میرزا محمد رضا قمشه‌ای در پاورقی شرح فصوص الحکم می گوید:

«فی قولی «هو معکم» أی المعیهٔ الحقیقیهٔ التی تستلزم الاتحاد لا المعیهٔ بحسب الانضمام کمعیهٔ البیاض مع الجسم و غیره». معیت در آیه «هُوَ مَعَکُمْ» معیّت حقیقیست که مستلزم اتحاد از نوع اتحاد حقیقت و رقیقه است نه اتحاد انضمامی مانند همراهی سفیدی با جسم. محمد داوود قیصری رومی شرح فصوص الحکم ص ۳۳.

[۳۴] حدید، ۴۲.

[۳۵] نحل، ۱۲۸.

[۳۶] طه، ۴۶.

[۳۷] عرفان کیهانی (حلقه)، ص ۵۵.

[۳۸] ر. ک. الحکمهٔ المتعالیهٔ فی الاسفار العقلیهٔ الاربعهٔ، ج ۷، ص: ۳۳۱.

[۳۹] همان، ص ۸۰.

[۴۰] بقره، ۱۶۵.

[۴۱] یونس، ۶۵.

[۴۲] شعراء، ۸۰.

[۴۳] یونس، ۵۷.

[۴۴] نحل، ۶۹.

[۴۵] فاطر، ۱۰.

[۴۶] منافقون، ۸.

[۴۷] منافقون، ۸.

[۴۸] انعام، ۱۲۴.

[۴۹] بر اساس برخی روایات نام این شخص بلعم باعوراست که اسم اعظم داشته است.

ر. ک. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۳۳۷.

[۵۰] أعراف، ۱۷۵.

[۵۱] آل عمران، ۷۹.

[۵۲] عرفان کیهانی (حلقه)، ص ۱۸.

[۵۳] همان، ص ۱۱۰

[۵۴] همان، ص ۱۱۰.

[۵۵] همان، ص ۵۵.

[۵۶] همان، ص ۷۸.

[۵۷] همان، ص ۱۰۰.

[۵۸] اعراف، ۴۰.

[۵۹] توبه، ۸۰.

[۶۰] همان، ص ۸۶.

[۶۱] نمل: ۶۴. اگر راست می‌گویید دلیل آشکار خود را بیاورید.

[۶۲] غافر، ۶۰.

[۶۳] شعراء، ۸۰.

[۶۴] عرفان کیهانی (حلقه)، ص ۱۰۲.

[۶۵] فاتحه، ۶ و ۷.

[۶۶] یس، ۶۱.

[۶۷] آل عمران، ۵۱.

[۶۸] زخرف: ۴۳.

[۶۹] آل عمران، ۱۰۱.

[۷۰] عرفان کیهانی (حلقه)، ص ۱۲۱.

[۷۱] همان، ص ۱۴۱.

[۷۲] همان، ص ۱۰۹.

[۷۳] إسراء، ۷۰.

[۷۴] عرفان کیهانی (حلقه)، ص ۱۰۲.

[۷۵] سجده، ۱۸.

[۷۶] هود، ۲۴.

[۷۷] محمد، ۱۴.

[۷۸] آل عمران، ۱۶۲.

[۷۹] تین،

۴ – ۶.

[۸۰] اعراف، ۱۷۹.

[۸۱] ۹. مرتضی مطهری، مجموعه یادداشت‌های استاد مطهری، ج ۱، ص ۴۰۴.

[۸۲] عرفان کیهانی (حلقه)، ص ۱۴۱.

[۸۳] حج: ۲۶. نیز ر. ک. بقره، ۱۲۵.

[۸۴] فاطر، ۲۹.

[۸۵] ابراهیم، ۵.

[۸۶] عرفان کیهانی (حلقه)، ص ۱۱۹.

[۸۷] سید محمد حسین طباطبایی، الرسائل التوحیدیهٔ، ص ۱۲۲ به بعد.

[۸۸] بقرهٔ، ۹۸.

[۸۹] بقرهٔ، ۹۷.

[۹۰] تحریم، ۴.

[۹۱] نحل، ۱۰۲.

[۹۲] مائده ۱۱۰ نیز ر. ک. بقره ۸۷ و ۲۵۳.

[۹۳] سجده، ۱۱.

[۹۴] زخرف، ۷۷.

[۹۵] نازعات، ۵. نیز دست کم ر. ک. به سوره‌های ذاریات، نازعات، مرسلات، نازعات، قدر، عادیات.

[۹۶] عرفان کیهانی (حلقه)، ص ۹۷.

[۹۷] توبه، ۱۰۵.

[۹۸] ق، ۲۲. (به او خطاب می‌شود:)

تو از این صحنه (و دادگاه بزرگ) غافل بودی و ما پرده را از چشم تو کنار زدیم و امروز چشمت کاملاً تیزبین است.

[۹۹] سید محمد حسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص، ص ۳۸۰.

[۱۰۰] توبه، ۹۴.

[۱۰۱] ر. ک. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه جلد ۸ صفحه ۱۲۵ و علامه مجلسی، بحار الانوار ج ۲۳ ص ۳۳۳.

پرسمان عرفان کیهانی

در آمد

سید مجتبی مجاهدیان

چندی پیش دانشجویی، پرسشی درباره «عرفان کیهانی» طرح نمود. در پاسخ، مقاله ذیل را تحریر و برایش ارسال کردم. اینک مشروح آن پرسش وپاسخ پیش روی شماست:

پرسش می‌خواستم از شما درباره عرفان کیهانی بپرسم. بنیانگذاراین عرفان فردی به نام «استاد محمدعلی طاهری» است که دو کتاب با عناوین «عرفان کیهانی (حلقه)» و «انسان از منظری دیگر» دارد. چون می‌خواستم در این مورد از افراد صاحب نظر بپرسم، می‌خواهم نظر شما رو در این باره بدانم. چقدر صحت این عرفان را تأیید می‌کنید؟ آیا اصلاً ادعاهای این فرد قابل قبول هست؟

خواهشمندم در این رابطه من را راهنمایی بفرمایید. پاسخ دوست عزیز! در ابتدا از اعتماد و حسن ظن شما سپاسگزارم و از بابت دقت نظرتان در پرسش از ماهیت، چیستی و چرایی این گونه گروه‌های ناشناخته و محافل معنوی نوپدید، تا دستیابی به حقیقت امر، به شما تبریک می گویم. پرسش شما را در چند بخش پاسخگو خواهم بود:

مدعای عرفان کیهانی برخی مدعیان فرقه‌های معنوی نوظهور و روشن فکران عارف نما، برای تحت تأثیر قرار دادن مخاطبان، سعی در القای ادعاهای خود با ظواهر موجه علمی دارند؛ مانند انرژی درمانی، فرا درمانی، واژه درمانی، کیهان درمانی و نیز عرفان کیهانی! آقای محمدعلی طاهری، مبلغ عرفان کیهانی، مدعی دستیابی به «شعور کیهانی» است.

وی شعور کیهانی را عبارت از لایه محافظ و حلقه ایمنی می‌داند که انسان می‌تواند به سبب ارتباط مستقیم با خداوند، صاحب آن شود و دارنده آن می‌تواند با استفاده از این لایه، افراد بیمار را در مان کند! هر چند، پیش از این نیز کسانی چون پائولو کوئیلو در کتاب «کیمیاگر» (ص ۸) اصطلاح «روح کیهانی» را عنوان کرده بودند، اما طاهری در کلاس عرفانی خود که پس از واریز کردن مبلغ ۵۰ هزار تومان توسط مرید به حساب او تشکیل می‌شود (!) می گوید:

«انسان موجود پیچیده‌ایست و درمان او بسیار پیچیده تر، که نیاز به یک نوع نیروی فوق العاده و یک هوشمندی برتر دارد که ما اسم آن را «شبکه شعور کیهانی» گذاشته ایم». او با طرح شعور کیهانی و سعی در به رهگیری از آن، مدعی «فرا درمانی» و دستیابی به «طب مکمل» شده و ادعا می کند که حضرت عیسی عَلَیْهِ السَّلَام نیز از همین روش در زنده کردن مردگان استفاده کرده بود! او مدعی شفا دادن بیماران لاعلاج و حتی مادرزادی است! روش فرادرمانی طاهری درسه بخش: «راه دور، راه نزدیک و درمانهای کمکی» خلاصه می‌شود که مطابق آن، شرکت کنندگان می‌توانند با اسکن کردن (لمس و مالش) فرد درمانگیر (بیمار) به وسیله دست دادن (!) و قرار دادن دست در محل درد، به بیمار کمک کنند! این مهندس مدعی، در کلاسهایش به مریدان القاء می کند:

«ما از امشب یک ارتباط از راه دور با هم داریم، یعنی همه شما در یک ساعت مشخص با من ارتباط برقرار می‌کنید و بُعد مسافت نیز در این ارتباط هیچ معنا و مفهومی ندارد» (!) به این ترتیب طاهری و شاگردانش کلاسهایی تحت عنوان «عرفان کیهانی» در تهران، کرج، همدان، نظرآباد و چند شهر دیگر برگزار کرده و سایت‌ها و وبلاگهای تبلیغی چندی در فضای مجازی راه اندازی کرده است.

تنها کافیست با خواندن گزارش یکی از کلاسهای ایشان، پی به آثار سوء اخلاقی و نتایج بد روانی آموزه‌های این مهندس مدعی بر

شاگردانش برد:

«وی در یکی از جلسات و آموزش اسکن (تماس و لمس) بیماریها، از شاگردان خود درباره فعالیت‌هایشان می‌پرسد. یکی از خانمهای حاضر در جلسه که آرایش غلیظی داشت، می گوید:

استاد، من از اصل غافلگیری استفاده کردم و آزمایش را در موردیک فرد بیمار (درمانگیر) انجام دادم و درمانگیر پس از اسکن (تماس) دَستهایم گفت:

تو گذشته مرا جلوی چشمم آوردی و کتفم گرم شده است (!) او می‌خواست به من حمله کند و به من گفت درگذشته من یک مار بودم و می‌خواهم تو را گاز بگیرم (!) و سپس عنوان کرد که تمام دردهایش کم شده است.

(خنده حضار)»

(ویژنامه کژراهه، ص ۹، اسفند ۸۶)

نقد ۱. [انطباق اصول با عقل و ودین]

نکته حائز اهمیت آن است که بر اساس آموزه‌های دین مبین اسلام، ملاک حقانیت یک ادعا، انطباق آن با سنجه‌های مورد تأئید «دین» و «عقل» است.

دو چشم بینای عقلِ ملازم شرع و نقل (اعم از کتاب و سنت)، محک راستی آزمایی هر ادعایی است.

پیامبر عظیم الشأن اسلام صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم وظیفه مسلمانان را هوشیاری دانسته و بر این نکته پای می‌فشرند که حتی آنچه از ما معصومین علیهم‌السلام نقل می‌شود را با محک قرآن بسنجید و در صورت عدم انطباق، با تیر آن را بر دل دیوار بدوزید. پس ملاک و میزان در رد و یا قبول یک ادعای معنوی، صرف تأیید و مقدمه زدن فلان آقا بر صورت مکتوب آن نمی‌تواند باشد.

[نقد] ۲. [سوالات بی پاسخ!؟]

مدعی عرفان کیهانی در اولین گام ناگزیر از پاسخگویی به چند پرسش ساده ذیل است:

اولاً ـ) فارغ از راستی آزمایی و سنجش میزان درستی گفته‌ها وبر فرض صحت ادعاهای علمی، تجربی و پزشکی ایشان، باید بگوید که اساساً انرژی درمانی، فرادرمانی، طب مکمل، کیهان درمانی و شعور کیهانی چه ربطی به «عرفان» دارند که ترکیب نامأنوس «عرفان کیهانی» را بر آن نهاده‌اند؟! در خوشبینانه‌ترین صورت، شاید بتوان اثبات کرد که این ادعاها، فرایندی پزشکی تجربی برای درمان امراض جسمی و یا روانی بیماران و در جهت تسلط آرامش و تمدد اعصاب درمانگیران و یا در مجموع «نظریه‌ای روانشناسی» می‌باشد، اما مگر هر نظریه روانشناسی را می‌توان عرفان نامید؟! مگر در بستر اسلام و به ویژه در حوزه شفاف تشیع، «عرفان» مفهوم مراد و تعریف خاص و مشخصی ندارد؟!

ثانیاً) آیا می‌توان عرفان را به صرف دریافت ۵۰ هزار تومان (!) ولو از جنس آن خانم بزک کرده، به دیگران منتقل کرد؟!

آیا هر شخصی با پرداخت مبلغی مشخص، مستعد فراگیری و طی طریق عرفانی خواهد شد؟! آیا در طول تاریخ اسلام، عارفان درقبال دریافت پول و اجرت مادی به نشر آموزه‌های ناب اسلامی و اسرار ناگفته الهی و رموز هستی به دیگران مشغول بوده‌اند یا اینکه به ظرفیت، زمینه، مرتبه، استعداد، توان، تشرع، تعهد و شوق جالب توجه داشته‌اند؟! منش و روش اولیاء الله و سلوک بزرگانی که نام آنها در تاریخ عرفان اسلامی شیعی ثبت است، این گونه نبوده و نیست! عرفای بالله از دکانداری و تجارت از راه معنویت و سوداگری‌های مادی به نام دین و عرفان، مبرّی بوده و اصولاً ادعایی نداشته‌اند که به مرتبه ای رسیده‌اند؛

هر که را اسرار حق آموختند

مهر کردند و دهانش دوختند

ثالثاً)

آیا می‌توان با تشکیل کلاسهای مختلط، با شرکت خانمهای جوان، با وضع زننده در کنار پسران چشم دریده، به خدا رسید و با عشوه‌های زنانه و پزهای روشنفکرمأبانه، روح و روان را صیقل داد؟! مگر طبق آموزه‌های دینی، همنشین انسان، نشانه‌ای از وجود انسان نیست؟

آیا سفارشات اکید اولیاء دین بر پرهیز از تشکیل و شرکت در مجالسی که شوؤنات اسلامی و حیای انسانی، بهایی ندارند، به ما نرسیده‌اند؟! مگر فقهای عالیقدر شیعه، به عنوان مرزبانان بیدار آیین، مراودات بی‌پرده و دریده مرد و زن اجنبی را حرام ندانسته‌اند؟!

[نقد]۳. شبه عرفانهای منهای شریعت

اَلف)

بشر همواره در جستجوی پاسخ پرسشهای اساسی خود است تا دنیا را برای خود معنادار کند.

امروزه واقعیتی به نام «خلاء معنویت» در زندگی انسان مدرن، علیرغم اثبات واقعیت امید بخش عطش شدید انسان معاصر به حقایق ماورای طبیعت، آسیبهای جدی را نیز با خود به همراه دارد؛ یعنی همدست افراد، گروه‌ها و قدرتهای فرصت طلب را برای بهره برداری و سوء استفاده از این احساس نیاز معنوی باز می‌گذارد و همدل خوشی و تشبث به هر سرابی را برای این انسان تشنه، توجیه می‌کند.

در این روزگار، بعضاً نسل تشنه معنویت، نادانسته عطش خود را با سراب‌های عرفان‌نما فرو می‌نشاند. این مسأله تنها مختص به ایران نیست، بلکه بنا به گزارش میلتون، (پرکارترین محقق در حوزهٔ جامعه شناسی ادیان نوپدید)، گریبانگیر غرب نیز شده است، آنجا که می‌نویسد:

«بیش از دو هزار فرقه‌ی معنویت گرا در آمریکا و بیش از دو هزار جریان معنویت جو در اروپا هست که درصد کمی از آنها مشترکند.»

(حمیدرضا مظاهری سیف، عوامل پیدایش معنویت‌های نوظهور، ماهنامه موعود، ش ۸۹)

برای تفنن هم که باشد، اصطلاح «مدعیان دروغین» یا «عرفان‌های مدرن» و یا «معنویتهای مجازی» را در اینترنت جستجو کنید، تا با انبوهی از آمار، اخبار، افراد و گروه‌های مدعی، در صفحات سایت‌ها و خبرگزاری‌ها برخورید. بنا بر آخرین گزارش رسمی نیروی انتظامی، «بیش از ۵۰ فرقه و گروه تخدیری به ایران وارد شده که نیمی از آنها فعال اند و قریب ۲۰۰ عنوان کتاب تألیف، ترجمه و چاپ و توزیع» کرده‌اند.

(جانشین فرماندهی نیروی انتظامی، خبرگزاری فارس، ۲۶ / ۶ / ۸۷)

ب)

تجربه ثابت کرده است که نتیجه و نهایت شبه مکاتب عرفانی و معنویتهای مجازی، تنهایک نوع معنویتگرایی زمینی (نه آسمانی) است؛ یعنی به سمت نوعی ازتجربه‌های شبه معنوی و نهایتاً فراتر از توان انسان معمولی مثل هیپنوتیزم و یوگا و مدیتیشن سوق پیدا می‌کنند که در آنها بیش از هر چیز، «فردگرایی افراطی»، «درونگرایی» و تکیه بر استعدادهای درونی بشر، به چشم می‌خورد نه معنویت و عرفان! در فرهنگ ما به کارگیری لفظ «عرفان»، عرفان اسلامی شیعی با مؤلفه‌های خاص آن را تداعی می‌کند، نه هر نوع گرایش غیرطبیعی را. شبه عرفانهای زمینی مانند «عرفان کیهانی» اغلب انسان را به واکاوی درون خود برای دستیابی به انرژی و

استعداد ذخیره در آن سفارش می‌کنند تا او را در دفع مشکلات جسمی و گرفتاریهای زندگی و دستیابی به آرامش عمیق، کمک کنند؛ هر چند که در بیشتر مواقع انسان سرگشته در این اوهام و ادعاها مانند خوانندگان حرفه‌ای کتابهای «پائلو کوئیلو»، «اشو»، «کریشنامورتی»، «کارلوسکاستاندا» که نوید بخش آرامش و تعالی هستند، بعد از طی مسافتی، خود به پوچ گرایی معرفت شناختی می‌رسند؛ چرا که اساساً این مکاتب در پی پایه ریزی مبانی معرفت شناختی نیستند. پس در واقع می‌توان گفت که اغلب این مکاتب بیشتر به «نظریه‌های روانشناسی» شباهت دارند تا عرفان ناب اسلامی با ویژگیهای خاص آن.

(فصلنامه کتاب نقد، ش ۴۵، زمستان ۱۳۸۶، مقاله‌های: سحر و جادو در آثار پائولو کوئیلو و آرامش پایدار / کتاب «آفتاب و سایه ها»، دکتر محمدتقی فعالی)

ج)

در یک تقسیم بندی کلی می‌توان اهداف و انگیزه‌های مدعیان نحله‌های شبه عرفانی را به: «انگیزه‌های شخصی» و «اهداف گروهی و تشکیلاتی» (که اغلب مستقیم و یا غیرمستقیم، دارای رگه‌های وابستگی سیاسی هستند)، تقسیم کرد. می‌توان موارد ذیل را از اهم اهداف و انگیزه‌های مدعیان فرق نوظهور معنوی برشمرد:

۱. کسب شهرت و آوازه

۲. کسب ثروت و سودجویی از افراد ساده لوح

۳. شهوترانی و سوء استفاده جنسی به ویژه با اغفال زنان و جوانان

۴. احساس خود برتربینی، خود دیگر بینی، الینه [aliene] شدن، قدرت طلبی و مرید پروری؛

معمولاً این نوع مدعیان، بیماران روانی هستند که دچار تخیل و توهم شده‌اند ۵.

جبران شکست‌های زندگی و پایان دادن به سرخوردگی‌های گذشته و پاسخ به عقده حقارت

۶. جبهه گیری و ضدیت با دین، مذهب و نظام اسلامی

۷. تشکیل شبکه‌های فساد اخلاقی، باندهای توزیع مواد مخدر، ایجاد گروه‌های ضداجتماعی مانند سرقت، قتل و تسویه حساب‌های شخصی و گروهی

۸. تشکیل شبکه‌های سیاسی امنیتی برای ایجاد اغتشاش و انجام عملیات‌های خرابکارانه در کشور با هدایت و حمایت دشمنان نظام.

(باز خوانی پرونده متمهدین، ماهنامه معارف، شماره ۵۹)

د)

در باب شگردهای جذب مدعیان و مبلغان گروه‌های مدعی، باید یاد آور شد که آنها، بسته به موقعیت، امکانات و اهداف خود، هم از «روش فردی» چهره به چهره و هم از «روش‌های سازمانی» با تعیین سرگروه‌ها و حلقه‌های رابط به جذب مرید مشغولند. در مجموع روش‌ها و شگردهای تاثیرگذاری این جماعت به قرار ذیل می‌باشند:

۱. شناسایی و جذب افراد ساده لوح و زودباور

۲. تأمین مایحتاج مریدان و تطمیع جوانان با پول، مواد، مسکن و تأمین اسباب عیش و نوش آنها

۳. تشویق جوانان به ارتباطات آزاد جنسی و تن پروری؛ مانند برگزاری جلسات فساد اخلاقی و اردوهای مختلط و توصیه به زنان برای کشف حجاب در مراسمات خود

۴. دادن اذکار و اوراد غیر مأثور و ختومات عجیب و غریب و توزیع دستورالعمل‌های غیرشرعی و به ظاهر جذاب

۵. چشمبندی، کفبینی، رمالی و انجام امور خارق‌العاده و یا غیرعادی مانند احضار اجنه و تسخیر ارواح

۶. ادعاهای گزاف و دروغ‌پردازی‌های بزرگ مانند:

ادعای کرامت و معجزه، ادعای دانستن اسرار و رموز هستی و کشف اسرار و رازهای مگو، تسلط بر علوم غریبه و دانستن خواص حروف و اعداد و جداول

۷. خواب‌سازی و یا تعبیر خواب‌های مریدان به شکل جذاب و دلخواه

۸. لفاظی و سخنوری و سوء استفاده از قدرت بیان خود در جذب مخاطب

۹. تفسیر به رأی قرآن و منابع مذهبی و بدعت در انجام مناسک دینی و صدور فتواهای «من درآوردی» مانند خواندن نماز به زبان فارسی و یا ترک کامل آن در مواقع تشخیص مراد

۱۰. انتقال حس شخصیت کاذب به مریدان مانند دادن سفارت و مأموریت‌های خاص به هر مرید

۱۱. ادعای شفاعت گناهان و شفای امراض صعب العلاج

۱۲. ادعای ارتباط و وابستگی به نهادهای حوزوی، قضایی، امنیتی و انتظامی و دیگر مراکز موجه نظام برای جلب اعتماد مریدان

۱۳. ادعای ایصال آسان و بدون زحمت مریدان به مقامات معنوی؛ مثلا تنها با بیعت کردن و دست بوسی و تبعیت بی‌چون و چرا از مراد

۱۴. نفوذ در NGOها تشکلات غیردولتی با وعده کمک‌های مادی و دستگیری‌های معنوی.

(بازخوانی پرونده متمهدین، ماهنامه معارف، شماره ۵۹).

۱– یوگاناندا و خداشناسی

نقد توصیفاتی که یوگاناندا درباره خداوند عز و جل دارد چند پهلوست. برای نمونه خداوند نور مادی یا فیزیکی نیست، زیرا که او جسم وماده نیست، نور فیزیکی مخلوق است و هر حادثی مخلوق است.

در حالی که خداوند نه مخلوق است و نه حادث. از سوی دیگر تعبیر جسم و جان در مورد خداوند روا نیست. خداوند نه روح است و نه روح دارد. زیرا که او مانند انسان یا حیوان، یا دیگر موجودات جاندار نیست که از جسم و روح ساخته شده باشد.

خداوند روح جهان هم نیست، خداوند به معنای مادی، مغناطیس عظیم هستی هم نیست. یکی از دیگر نکات قابل توجه بحث روئیت خداست که در سخنان یوگاناندا مطرح می‌شود. اگر مکاشفات گوناگونی که از او نقل می‌شود بررسی نماییم به دست می‌آید که محور تمامی آنها دیدار او و روئیت خداست.

که بطلان این مساله آشکار است.

یوگاناندا خدا را به عنوان سرور مطلق، بهجت ابدی و شادمانی هیمشه تازه یاد می‌کند، اما قابل ذکر است که این مفاهیم بیشتر ناظر به حالات انسانی است تا اوصاف الهی. اما درباره جلوه‌های خداوند که اشاره نمودیم در سخنان یوگاناندا مطرح شده است نکاتی قابل به ذکر می‌باشد.

اینکه خدا اسامی و صفات متفاوت دارد امری صحیح است، اما به نظر می‌رسد در آیین هندو بر توحید ذات تاکید چندانی نشده است و این امر موجب گمراهی افراد عادی می‌گردد. افراد عادی نمی‌فهمند که مادر الهی فقط یک جنبه از خداست.

یاشیوا و برهما اسامی خدای واحد هستند به همین دلیل برای آنها الوهیت جداگانه قائل می‌شوند و حتی تندیس‌های گوناگون می‌سازند و کم کم بساط بت پرستی راه می‌افتد. پس در حقیقت خداشناسی یوگاناندا را نمی‌توان پذیرفت زیرا از یک سو جلوه‌های خدا به گونه‌ای مطرح شده‌اند که گویا هر یک خدای مستقلی است، حتی باید آنها را تقدیس و پرستش نمود و احترام آنها در معابد الزامی است، تو گویی یوگاناندا به چند خدایی معتقد است، از سوی دیگر تصویری که از خدا ارائه می‌دهد همراه با الهام و اجمال است، توگویی خدای یوگاناندا خدای در سایه است.

درباره منشأ دین یوگاناندا نظریه ترس را در زمینه اعتقاد به دین مطرح می‌سازد اما بایـد دانست که منشأ و ریشه‌ی دین داری فطرت آدمیست نه عامل ترس یا هر گونه عامل دیگری که زمینی و خاکی باشد.

درباره انـدیشه او درباره تثلیث مسیحیت و تائید آن از سوی یوگاناندا و نیز سعی در مطابقت آن با تعالیم هند، می‌بایست گفت که اصل تثلیث امروزه نیز از سوی متفکران برجسته مسیحی قابلیت دفاع عقلی و منطقی خود را از کف داده است.

تثلیث یا به چند خدایی و شرک می‌انجامد و یا چیزی جز ابهام گویی نخواهد بود گرچه نام او را توجیه عرفانی گذارند. نمونه‌ای از سخنان باطل یوگاناندا درباره خدا خداوند ما را به تصویر خود خلق کرده.

(خوشه‌هایی از باغ عشق صص ۱۵) از طریق تمرکز عمیق و تأیید این عبارت که «من و خداوند یکی هستیم»

(خوشه‌هایی از باغ عشق صـص ۳۱) ابتـدا روی این فکر که «من و خداونـد یکی هستیم» تمرکز کنیـد. «خوشه‌هـایی از باغ عشق ص ۳۱» به هنگام شب زمانی که از فعالیت باز می‌ایستیم، شبیه خداوند می‌شویم. «خوشه‌هایی از باغ عشق ص ۴۲» صرفاً با شخصیت‌ها و بازی‌های گوناگون. تصور می‌کنم حوصله خداونـد قدری از این تکرارها به سر می‌رود و خسته می‌شود. «خوشه‌هایی از باغ عشـق ص ۵۴» بنا بر این شیطان سایه خداوند است که این نمایش را ممکن می‌سازد. «خوشه‌هایی از باغ عشق ص ۵۵» در آن صورت باید قدرت بسیار بالاتری را به کار ببندید تا نظیر خداوند خلق کنید. «خوشه‌هایی از باغ عشق ص ۱۴۲» شانکارا گفت:

«با خداوند یکی هستم، من او هستم» اگر شـما به این واقعیت برسید، شما هم می‌توانید چنین ادعایی کنید. «خوشه‌هایی از باغ عشق ص ۱۴۷» با خدای متعال یکی شوید. در او بیدار شوید. به محض اینکه در او بیدار شوید، ترس شما را ترک می‌کند.

«خوشه‌هایی از باغ عشق ص ۱۸۰»

خداوند ظالم نیست. او می‌داند که ما را در دنیای وهم و خیال قرار داده است.

دیشب وقتی مراقبه می‌کردم این شـعر را برای پروردگـار خوانـدم. اوه مـادر ربـانی، من بچه کوچـک تو هسـتم. کودکی درمانـده و بی‌پنـاه که پنهـانی بر روی زانوی فناناپـذیری تو نشسـته‌ام. من از روی زانوی تو مطمئناً به بهشت می‌گریزم. «خوشه‌هایی از باغ عشـق ص ۲۲۴» اگر مرگ نبود خدا (نعوذ بالله) نبود و حکیمان ربانی نبودند و همه چیز مشتی دروغ بود.

«خوشه‌هایی از باغ عشق ص ۲۸۱»

حضرت حق در همین شغل به خصوص به وجود شما نیاز دارد.

«تقویم معنوی - اندیشه‌های الهام بخش برای هر روز - ۷ اسفند»

این روح خداوند است که از طریق من با شما سخن می‌گوید.

«تقویم معنوی - اندیشه‌های الهام بخش برای هر روز - ۲۷ بهمن»

گفته می‌شود خداوند در یکی از چهره‌های بسیار تأثیر گذار خود فقیر است.

«تقویم معنوی - اندیشه‌های الهام بخش برای هر روز - ۵ آذر»

عشق ما چیزیست که در تصرف خداوند نیست، مگر این که ما بخواهیم این عشق را به او بدهیم

«اندیشه‌های الهام بخش برای هر روز - ۲۵ بهمن»

خودتان را به خداوند بسپارید و بگویید:

الهی، شیطان یا فرشته، فرزند تو هستم.

«تقویم معنوی - اندیشه‌های الهام بخش برای هر روز - ۷ آبان»

خداوند سرنوشت ما را پیش بینی نکرده است.

«تقویم معنوی - اندیشه‌های الهام بخش برای هر روز - ۲۰ شهریور»

خداونـد آن قـدر که علاقه‌منـد است بدانـد ذهن ما به چیزی مشـغول است، به کارهایی که انجام می‌دهیم علاقه‌ای ندارد. هر کسـی مشکلی متفاوت از دیگری را تجربه می‌کند، اما حضرت حق به همه بهانه‌های ما هم گوش نمی‌سپارد.

«تقویم معنوی – اندیشه‌های الهام بخش برای هر روز – ۶ مرداد»

من آزادم و به لباس لطیف خداوند در آمده ام.

«تقویم معنوی – اندیشه‌های الهام بخش برای هر روز – ۲ مرداد»

بدن به عنوان تَجَلّی حضرت حق، همان خداوند همیشه جوان است.

«تقویم معنوی – اندیشه‌های الهام بخش برای هر روز – ۵ تیر»

یک بار وقتی به مراقبه نشسته بودم صدای خداوند را شنیدم که زمزمه می‌کرد.

«تقویم معنوی – اندیشه‌های الهام بخش برای هر روز – ۳۱ تیر»

هر روز باید آرام، قاطع، عمیق با عقیده‌ای راسخ بنشینید و بگویید:

من نه متولد می‌شوم، نه می‌میرم، نه به فرقه‌ای تعلق دارم، نه پدری دارم و نه مادری. من خداوند مقدس هستم.

«تقویم معنوی – اندیشه‌های الهام بخش برای هر روز – ۱۰ خرداد»

حضـرت حق همیشه شـما را از طریق فلوت قلب من می‌خواند. اصـرار می‌ورزم که خداوند را فراموش نکنید! بدن ما فاسد می‌شود و از بین می‌رود، اما بگذارید روح ما تا ابد همانند ستارگان ابدی در قلب خداوند بدرخشد.

«تقویم معنوی – اندیشه‌های الهام بخش برای هر روز ۱۸ اردیبهشت»

خداوند هم راهی ندارد جز جواب دادن به خواسته‌ی ما.

«تقویم معنوی – اندیشه‌های الهام بخش برای هر روز ۲۴ فروردین»

زمانی که با روش‌های تمرکزی ما افکار ناآرام را از دریاچه ذهن بیرون می‌کشیم، روح خود را مشاهده می‌کنیم، انعکاس کاملی از روح برتر. آن وقت است که متوجه می‌شویم روح و پروردگار یکی هستند.

(او کجاست ص ۱۶)

چه خوب بود می‌دانستید که شما همه، خدایان هستید.

(او کجاست ص ۱۹)

۲ – نقد روح و بدن‌های سه گانه‌ی او:

نکته اول اینکه اگر به این مباحث با دیده دقت بنگریم به دست می‌آید که بسیاری از این گفته‌ها توضیح اصطلاحات است. یوگاناندا در این قسمت همانند بسیاری موارد دیگر اصطلاح مند سخن گفته، بیشتر به توصیف و تشریح این اصطلاحات می‌پردازد. اساساً می‌توان گفت بخش چشـمگیری از مکتب معنوی یوگاناندا را اصـطلاحات و شـروح آن تشـکیل می‌دهد. اما این اصطلاحات فقـط ذهن انسـان را فربه می‌کنـد و مـادام که همراه بـا دلیـل نباشـد نمی‌توانـد تـبیینی از واقعیت داشـته باشـد در عرفـان اسـلامی هم اصـطلاحات مختلفی وجود دارد. اما بخش عقلانی عرفان اسـلامی که به آن عرفان نظری گفته می‌شود عهده دار ارائه اسـتدلال‌های مختلف جهت تبیین واقعیت و جهان خارج است.

گذشـته از اینکـه مسـلکی کـه در آن اصـطلاحات زیـاد بـه کـار رود و به تعـبیری اصـطلاح محـور باشـد حسـنی برای آن محسـوب نمی‌گردد و به همین نسبت موجب می‌شود تا این مسلک از فهم عمومی فاصله بگیرد.

نکته دیگر اینکه مطالب یوگاناندا در این بخش همانند مواضع دیگری کاملاً از آثار و منابع معنوی هند باستان متاثر است.

گویا که این مطالب بر گرفته‌ای از آن آثار و نوشته‌هاست.
نکته سوم اینکه کسی که ذوق ادبی داشته باشد به این نکته واقف می‌شود که بسیاری از گفته‌ها و اندیشه‌های یوگاناندا در مباحث مختلف و هم در باب بدن‌های سه گانه حالت ادبی دارند. این تعابیر بیشتر به توضیحات ادبی می‌ماند تا گزارشی از واقعیت. نکته دیگر اینکه بیان یوگاناندا در زمینه مراتب سه گانه انسان، بر اساس تعالیم یوگا شکل می‌گیرد.
از آنجا که یوگاناندا نسبت به یوگا توجه خاصی دارد و خود را دارای سبک جدیدی در این زمینه می‌داند و از سوی دیگر یوگا برای انسان کالبدهای سه گانه یا هفت گانه قائل است طبعا یوگاناندا در حوزه انسان شناسی تصویری یوگا محور از مراتب انسان ارائه می‌دهد. اما باید توجه داشت که در تفکر اسلامی هم انسان همانند جهان دارای مراتب و درجات است و این مراتب انسان گرایان و دلایل متعددی از سوی عقل دارد و هم ریشه آن به متون دینی و اسلامی می‌رسد. لذا درجات معنوی برای انسان در عرفان اسلامی هم پشتوانه وحیانی دارد وهم از سوی استدلال‌های عقلانی حمایت می‌شود.

۳ – نقد تناسخ

درباره تناسخ نقدها و اشکالات فراوانی قابل ذکر است که به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌نماییم. به نظر می‌رسد نظریه‌های نوزایی یا تناسخ به همان اندازه که بین آیین‌های هندو و بودایی شهرت و مقبولیت دارد، عجیب و غریب است زیرا مشخص نیست که بر اساس چه ملاکی معلوم می‌شود روحی که در یک بچه است روحی تازه است، یا روحی که پیش‌تر در بدنی دیگر بوده است.
آیا ملاک یکی بودن دو روح وجود خاطرات مشترک است؟
اگر چنین است چرا بیشتر انسانها خاطره‌ای از زندگی گذشته خود ندارند؟ آیا یکی بودن چهره ظاهری ملاک است؟
آیا صرف تشابه قیافه‌ی یک بچه با فردی که پیش‌تر مرده است می‌تواند ملاک یکی بودن روح آن دو باشد؟ آیا ملاک یکی بودن روح‌ها یکی بودن اخلاق و رفتار است؟
اگر ملاک این باشد آن گاه یکی بودن اخلاق و رفتار آدم‌های فعلی نیز باید دال بر یکی بودن روح آنها باشد.
یکی از مشکلات مهم دیگر درباره این تفکر، تلقی ما از رابطه‌ی روح و بدن است.
به نظر معتقدان به این نظریه روح امریست که رابطه خاصی با یک بدن ندارد و از این رو می‌تواند در ابدان مختلف حلول کند اما می‌توان فرض دیگری را مطرح کرد و آن اینکه هر روحی را حاصل تکامل یک بدن دانست چنان که نظر فیلسوفان مسلمان بعد از ملاصدرا چنین است.
دلایل متعددی دیگر از سوی شخصیتهای بزرگ اسلامی در نقد مطرح شده است از جمله: – نفس در زمانی از بدن مفارقت می‌کند و در زمان دیگر به بدن می‌پیوندد. این دو زمان در دو آن صورت می‌پذیرد که قطعاً متباینند. حال پرسش اینست که در فاصله‌ی میان این دو گرچه بسیار کوتاه باشد، نفس بدون بدن است و این امر محال است.
– بر اساس حرکت جوهری در نفس، می‌توان گفت که نفس نخست بالقوه است و به تدریج به سمت فعلیت پیش می‌رود – حال اگر تناسخ درست باشد باید نفس از فعلیت به قوه باز گردد و خروج از فعلیت به قوه محال است زیرا فعلیت وجدان و قوه، فقدان است و هرگز وجدان به فقدان تبدیل نمی‌شود. – نفس موجودی حادث است که در بدن حدوث می‌یابد. بنا بر این در بدن باید تهیأ و آمادگی خاصی باشد.
هرگاه تهیأ پدید آمد نفس از علل مفارق به بدن اضافه می‌شود. از این روی بدن خاص مقتضی نفسی خاص است.
حال اگر تناسخ درست باشد باید بدن واحد واجد دو نفس باشد یکی نفسی که برای آن تهیأ دارد و دیگر نفسی که از بدنی دیگر می‌آید. بنا بر این لازمه یک نفس در دو بدن — یک بدن دارای دو نفس است و این محال است.

نمونه‌ای از سخنان یوگانانـدا پیرامون تناسخ همه علل بیماری‌ها و شکست‌های ناگهانی مالی یا سایر مسایل و مشکلاتی که بر سر شما می‌آیـد، بـدون آنکه چرا و علت آن بر شـما آشکار باشـد به دلیل اعمالیست که در گذشـته از شـما در این یا در زنـدگی‌های گذشته سرزده.

(او کجاست ص ۲۷)

شایـد ادعا کنیـد که عده‌ای با استعداد و قریحه‌های خدادادی ویژه به دنیا آمده‌اند و واجد قابلیت‌هایی هستند که شـما ندارید، ولی آرزو می‌کنید داشتید. این کاملاً درست است.

ولی آنها هم مـدتها این کیفیت‌ها را در خود تقویت کرده‌انـد و پرورش داده‌انـد، حالا اگر نه در این زندگانی، بلکه در زندگی‌های گذشته.

(او کجاست؟

ص ۱۰۷)

نمونه سوم

در طول چند زندگانی (طبق اصل تناسخ) شما انسان بوده‌اید. ولی در طول ابدیت شما بنده خداوند بوده‌اید.

(او کجاست ص ۱۲۱)

۴ – نقد کارما

چند نکته در این نظریه قابل توجه است.

اول اینکه اگر اشکالات مطرح شـده درباره تناسخ را بپذیریم بخشـی از نظریه کارما نیز خدشه‌دار می‌شود. در حقیقت وقتی زندگی گذشته‌ای وجود نداشته باشد کارمای مربوط به آن نیز وجود نخواهد داشت.

دوم اینکه: نظریه یوگانانـدا دربـاره‌ی امکـان به دوش کشـیدن کارمـای دیگران، توسط افراد، یک نوع ساده انگاری در مورد اعمال انسان است.

این تصویر از رابطه‌ی انسان و عمل تصویری کودکانه است.

انسان و عمل او از هم جدایی ناپذیرند.

۵ – نقد یوگا

به طور کلی برای اثبـات هر ادعا به یکی از ۳ شـیوه می‌توان تمسک جست. عقلی، تجربی، وحیانی، حال سؤال مهمی مطرح است و آن اینکـه یوگیست‌هـا کـه اصـول خـود را تقریبـاً قبـل از میلاـد مســیح مطرح کرده‌انــد بر اسـاس کـدام روش بـه اثبـات آن اصـول می‌پردازنـد؟ گزاره‌هایی مثل اینکه انسان هفت کالبـد دارد، مراکز انرژی بدن هفت چاکراست و انسان دارای نادیهای بی‌شـمار یا ۳ نادی اصلی است.

همراه بیان ده‌ها ویژگی در این باره، به راستی این گزاره‌ها با کدام یک از این ۳ روش پیش گفته قابل اثبات است؟

در پیروان یوگـا برای اثبـات اصول و مبـانی خود چه روشـی ارائه کرده‌انـد؟ بـدون شک راه اثبات این گونه گزاره‌ها و ادعاها وحی آسمانی نیست و معتقدان به یوگا هم به هیچ جمله‌ای از کتاب‌های مقدس استناد نکرده‌اند.

از سوی دیگر روش استـدلال و برهان هم در اینجا چاره ساز نیست چنان که پیروان مکتب یوگا هم به ارائه‌ی استدلال‌های منطقی و

براهین عقلی متوسل نشده‌اند.

تنها راه چاره ساز استفاده از روش تجربی است.

آنها می‌توانند بگویند سخنان بزرگان یوگا، نظیر پاتانجلی، نتیجه تجربیات درونی است.

حال جای این پرسش مهم است آیا تجربه‌ی شخصی یک یا چند انسان درصدها سال گذشته می‌تواند راهی برای بشریت و انسان معاصر برای رسیدن به حقایق باشد؟ اگر یک انسان بر اساس یافته‌های درونی خود به اموری دست یافت آیا این یافته‌ها در آن حد و اندازه است که منجی بشر باشد؟ راهی که پشتوانه وحی الهی ندارد و نیز از سوی استدلال‌های عقلی حمایت و تائید نمی‌شود آیا می‌تواند دست گیر انسانها و بشریت باشد و آنها را به سر منزل مقصود برساند؟! نکته قابل توجه دیگر اینکه به راستی یوگا را با عرفان چه کار. در حقیقت فواید و آثاری که عمدتاً برای یوگا مطرح می‌شود فوائد جسمی، عصبی و حداکثر ذهنی است.

امروزه بسیاری از یوگیست‌ها از یوگا توقعی جز داشتن اندامی متناسب – درمان بعضی بیماریها – کاهش اختلالات روانی – رهایی از خشم، کاهش افسردگی، کاهش دردهای زایمان، لاغر شدن و داشتن صورتی زیبا ندارند. اگر فرض کنیم این توقعات و انتظارات از ورزش‌های یوگا دست یافتنی باشد پرسش اینست که این امور با عرفان چه ارتباطی دارند؟ عرفان مؤلفه‌های خاصی دارد از قبیل تقرب به خدا، یک سو نگریستن، یکسان زیستن، رهایی از دنیا، زمان مکان – توجه به باطن و درون جهان و انسان و ...و یوگا نوعی ورزش ذهنی است، یا روشی برای تعادل ذهن و جسم و یا راهکاری برای دست یابی به آرامش جسمی و ذهنی و هیچ یک از این تعاریف عرفان نیست. از سوی دیگر محور تمام تکنیک‌ها و فرمول‌های یوگا کار با جسم و کالبد فیزیکی است.

در حالی که نخستین قدم عرفان بریدن از جسم و ماده است.

نکته دیگر اینکه یکی از مکاتب فلسفی باستانی هند، مکتب ویشیشیکه است.

این مکتب ایرادها و اشکال‌های متعددی را بر مبانی نظری یوگا، یعنی مکتب فلسفی سانْکهیه وارد کرده است که جای بسی تأمل دارد. مجموعه این اشکال‌ها را سروپالی راداکریشنان در کتاب خود گردآوری کرده است.

(تاریخ فلسفه شرق و غرب، ج ۱، ص ۲۴۸ – ۳۵۳)

نمونه‌ای از سخنان یوگاناندا درباره یوگا

یوگا را تمرین کنید،

مسلماً وارد جاده معنوی خواهید شد.

قدرت رها بخش یوگا میله‌های زندان کارما را در هم می‌شکنند.

«خوشه‌هایی از باغ عشق ص ۱۵۱»

اگر هشت سال مراقبه و یوگا انجام دهید، در جاده تسلط بر خود قدم گذاشته‌اید.

«خوشه‌هایی از باغ عشق ص ۱۵۱»

چاره‌های مادی نظیر دارو، راحتی جسمی، تسلی روحی، جایگاه خود را برای از بین بردن درد دارند ولی مهم‌ترین درمان، انجام یوگا و تأکید این تلقین که شما با خداوند یکی هستید، است.

این درمانی است برای کلیه دردها و دشواری‌ها و غم و غصه‌ها ... راهی برای رسیدن به آزادی و رها شدن از همه کارماهای فردی و دسته جمعی.

«خوشه‌هایی از باغ عشق ص ۱۵۲»

یوگا به ما می‌آموزد چگونه ماهیت ربانی خود را در خود و دیگران بشناسیم. از طریق تمرکز با یوگا شما می‌توانید پی ببرید که خلیفه خداوند هستید.

«خوشه‌هایی از باغ عشق ص ۳۳۰ شاید یوگا، علم ارتباط شخصی با ذات الله به تدریج در میان همه انسان‌ها و در همه سرزمین‌ها گسترش و تعمیم پیدا کند.

(او کجاست ص ۵۹)

تصور نمی‌کنم قدیسی به دنیا بیاید که جوابگوی همه سؤالات بشری باشد ولی در معبد مراقبه کلیه معماهای زندگی که قلب‌های ما را به درد می‌آورد، حل خواهد شد.

(او کجاست ص ۷۲)

از طریق تمرکز با یوگا متوجه می‌شویم که ما خدایان هستیم. (او کجاست ص ۱۵) از تمرین یوگا نیمی از نبرد است.

اگر در ابتدا می‌بینید شور و شوقی برای آن ندارید، تمرین را ادامه دهید، چه اگر مقدر باشد که حضرت حق را بیابید. بتدریج احساس می‌کنید اشتیاق بی‌حدی برای یافتن او دارید.

«تقویم معنوی – اندیشه‌های الهام بخش برای هر روز – ۱۲ شهریور»

اگر بی‌امان به مراقبه بپردازید، خواهید دید به سرعت بخشی از ذات لایتناهی خواهید شد، که از هر نوع بدبختی رهاست زندانی بدن خود نباشید و با استفاده از کلید سری کریا، یاد بگیرید چگونه به ذات الهی پیوند بخورید.

«تقویم معنوی – اندیشه‌های الهام بخش برای هر روز – ۸ مهر» یوگا مبحثی صریح و علمیست که به معنای وحدت روح انسان با حضرت حق است و با روش‌های گام به گام نتایج شناخته شده‌ای دارد. یوگا احکام دینی را از تعصب موجود رها کرده و ارتقاء می‌دهد.

«تقویم معنوی (تقویم معنوی – اندیشه‌های الهام بخش برای هر روز) – ۲۹ مرداد»

پس آخرین یا هشتمین گام (Samadhi) یکی شدن با خداوند یا نور یا اوم کیهانی یا سرور ربانی یا عشق یا خرد است.

«۳۴۸»

۶ – نقد مراقبه

یکی از مفاهیم عمیق که در مکتب عرفانی اسلام مطرح است مساله حضور قلب است.

اگر مراقبه ای که در یوگاناندا بر اساس تعالیم آیین هندو مطرح است را با حضور قلب که در عرفان اسلامی مقایسه کنیم به دست می‌آید که: اولا: حضور قلب دارای هدف بوده یعنی قلب باید برای خداوند عز و جل خالص و حاضر گردد تا به او نزدیک شود اما مراقبه یا مدیتیشن بایـد هدف روشن و واضحی ندارد. حال قبول کنیم که انسان مراقبه ای ژرف داشت پرسشی که به ذهن می‌آید اینکه تا چه شود؟ و چه امر مهمی تحقق یابد؟ به نظر می‌رسد سؤالهایی از این دست در مکتب یوگاناندا بی‌پاسخ می‌ماند. اگر بگوید هدف آرامش است ولی آرامش هدف نهایی خلقت انسان نیست. گذشته از اینکه آرامش واقعی فقط با اعتماد به خدا حاصل می‌شود.

ثانیاً

حضور قلب در عرفان اسلامی درجات و مراتب متعدد و روشنی دارد اما در مکتب یوگاناندا این امر به صورت واضح و روشن بیان نشده است.

ثالثاً

حضور قلب امری درونی و باطنی است و آنگاه که این امر برای انسان به صورت ملکه درآید دیگر نیازی نیست که انسان به انزوا برود و بیست و چهار ساعت گوشه‌ای بنشیند. خلاصه اینکه از جامعه و کارهای روز مزه ببرد. مراقبه نبایـد انسان را به فرار از جامعه

و مردم گریزی فرا بخواند و آدمی را از انجام وظایف الهی‌اش دور بسازد.

۷ – نقد برخی از ایرادهای پلورالیسم دینی

ایراد اول؛ [جمع بین اضداد]

در ادیان مختلف اعتقادات و باورهای متنوعی وجود دارد که گاه میان آنها نسبت تضاد یا تناقص برقرار است، مثلا دینی به بساطت و یکتایی خداوند معتقد است اما دین دیگر قائل به ترکیب در خدا است، یکی بر اساس توحید شکل می گیرد دیگری تثلیث را اساس کار خود قرار می‌دهد. باور یک دین اینست که تجسد خداوند از ارکان ایمان است اما دین دیگر آن را نشانه شرک و کفر می‌داند، یکی وحدت شخصی ذات خداوند را باور دارد ولی دین دیگر خداوند متشخص را نمی‌پذیرد، در یک دین نبوت پذیرفتنی و قابل دفاع است، اما اعتقاد دین دیگر مبتنی بر عدم واسطه میان خدا و خلق است.

پرسش مهم اینست چگونه می‌توان میان این عقاید، معرفت‌ها و باورهای متضاد یا متناقض جمع نمود و یک سره تمامی آنها را درست دانست؟

ممکن است پیروان یک دین در عقاید خود حسن نیت داشته باشند، ولی این حسن نیت باعث نمی‌شود که اعتقاد نادرست آنها، درست گردد و جامه‌ی صواب بپوشد، حداکثر اینکه آنها به حکم استضعاف، معذور باشند.

ایراد دوم،

یکی از استدلاهایی که جان هیک به نفع پلورالیسم دینی ارائه می کند، تفکیک میان گوهر و صدف دین است.

هیک معتقد است که دین دارای دو بعد است که باید آن را از یکدیگر تمییز داد؛ یکی گوهر و دیگری صدف، صدف یا پوسته دین قابل چشم پوشیست اما از گوهر دین که جوهره، مقوم و عنصر ذاتی هر دین تلقی می‌شود نمی‌توان گذشت و باید آن را عصاره‌ی دین دانست. گوهر دین شخصیت انسان‌ها را متحول می‌سازد اما گزاره‌ها و آموزه‌های دینی صدف دین محسوب شده نباید پیش از حد نسبت به آنها تاکید داشت. آموزه‌ای مثل «تجسد» یا «فدیه» جزء پوسته و صدف دین شمرده می‌شود و نباید آنها را همانند گزاره‌های علمی، صادق یا کاذب تلقی کرد. این آموزها به میزانی که بتوانند در تغییر الگوی حیات و تحول نحوه‌ی حیات بشر تاثیر گذار باشند، قرین صدق بوده و حظی از صداقت دارند. به عبارتی دیگر «جان هیک» بیشتر به جنبه‌های وجودی تحول آفرین دین نظر دارد و کمتر به بعد کلامی یا گزارهای دینی حساسیت از خود بروز می‌دهد. دین از آن رو اهمیت دارد که قادر باشد حیات خود محورانه‌ی انسان را به حیات خدا محور تبدیل مند. میزان قدرت یک دین بسته به آن است که هم از لحاظ کمی و هم کیفی زاهد و پرهیزگار پرورش داده باشد.

«جان» هیک می گوید:

به نظر من فردی که به عنوان مثال بر خلاف من معتقد است عیسی پدری بشری داشت، احتمالا (نه قطعا) در اشتباه است، اما من در عین حال متوجه این نکته نیز هستم که شاید آن فرد تز من به خدا نزدیک‌تر باشد.

این توجه بسیار مهم است زیرا باعث می‌شود که داوری‌های متفاوت تاریخی چندان مورد تاکید قرار نگیرد و از اهمیت آنها بسیار کاسته می‌شود. (عقل و اعتقاد، ص ۴۱۰) در این رابطه دو نکته شایان ذکر است:

یکی اینکه جان هیک بر این باور است که گزاره‌ها و آموزه‌ها دینی ارزش ذاتی نداشته، دین داران نسبت به آن حساسیت و عنایتی ندارند. بدون اعتقاد به صحت و حقانیت آموزه‌های دینی، چگونه ممکن است دیندار زندگی خود را متحول سازد؟ اگر متدین نسبت به صداقت گزاره‌های دین خود در شک و تردید باشد چگونه به آنها معتقد و پایبند می‌شود؟ و چگونه آنها را الگوی دگرگونی و تحول در حیات خود قرار می‌دهد؟ انسان موجودی اندیشمند و باورمند است و مادام که به حقیقت و صحت عقاید خود اطمینان حاصل نکند نه تنها آنها را مبنای رفتار خویش قرار نمی‌دهد بلکه هرگز به آن آموزه‌ها اعتقاد و باور حقیقی پیدا نمی‌کند.

نکته‌ی دیگر اینکه جان هیک معتقد شد که آموزه‌های دینی مانند گزاره‌های علمی نیست تا صدق و کذب پذیر باشد، ولی واقعیت آن است که گزاره‌های دینی صدق و کذب بر دارند بهترین شاهد آن واقعیت‌های ملموس تاریخی است؛ چرا که پیروان ادیان چه بسیار نزاع‌ها، چالش‌ها و کشمش‌های عمیق و دامنه داری که بر سر حقانیت ادعاهای خویش انجام نداده‌اند و چه راه‌ها و شیوه‌هایی که برای اثبات حقانیت خود نرفته‌اند.

این شاهد تاریخی نشان از آن دارد که گزاره‌های ادیان صدق و کذب بردارند و می‌توان در باب درستی یا نادرستی آنها گفتگو کرد، گذشته از اینکه گزاره‌های دینی معنا دارند و می‌توان در مقابل آنها اندیشه کرد، شرایط صحت و سقم آنها را در نظر گرفت و معنای محصلی از آنها در ذهن تصور نمود

ایراد سوم؛ [صوری و ظاهری دانستین پلورالیسم دینی]

بعضی پلورالیسم دینی را صوری و ظاهری معرفی می‌کنند.

آنها معتقدند مفاهیمی که در دین ارائه می‌شود خاص همان دین است و با مفاهیم مشابه در ادیان دیگر سازگار نستند. مسیحیان مفهوم مسیح را به کار می‌برند، بودایی‌ها مفهوم نیروانه، هندوها مفهوم برهمن و مسلمانان مفهوم خدا، هر یک از این تصورات خاص همان دین است و بر اساس متن آن دین تصویر می‌شود، لذا نباید به تناقض در ادیان مختلف رسید، بلکه باید هر مفهومی را در دین خاصش ملاحظه کرد. مثلا مسیحیان هرگز در باب «الله» سخن نمی‌گویند چنان که مسلمانان هرگز در باب «تجسد» گفتگو نمی‌کنند.

این سخن قریب ثواب نیست؛ زیرا پرواضح است که اختلافات ادیان و مذاهب در عقاید و باورهای دینی نه تنها صوری و ظاهری نیست بلکه بسیار هم عمیق و گسترده است.

چالش‌های دینی، جنگ‌های مذهبی و منازعات دامنه دار پیروان ادیان و مذاهب در طول تاریخ گواهی روشن بر این مدعا است.

اختلافات مذهبی در جهان امروز هم یکی از زمینه‌های بحران خیز تلقی می‌شود. اختلاف بر سر توحید یا تثلیث، تنزیه یا تشبیه، تناسخ یا معاد، تجسم یا تجرد روح، وجود یا عدو نبوت و اصالت دنیا یا آخرت، اختلاف ظاهری، لفظی و ساده‌ای نیست بلکه بسیار ژرف و دامنه گستر است.

بخش نقدها

تفاوت‌های عرفان کیهانی با عرفان اسلامی

پیوند و نسبت عرفان کیهانی با عرفان اسلامی چگونه است؟

اشاره

آیا عرفان کیهانی از عرفان اسلامی سرچشمه گرفته و یا عرفانی متفاوت به شمار می‌رود؟ از نکاتی که در منابع عرفان کیهانی مشاهده می‌شود اینست که عرفان کیهانی، عرفانی ایرانی و اسلامی و بر خاسته از فرهنگ ماست؛ [۱] می‌توان گفت:
استفاده از ادبیات و اصطلاحات عرفان اسلامی و ایرانی، بیشترین موارد مشابهت این دو عرفان را شکل می‌دهد. بررسی تفاوت‌های عرفان اسلامی و عرفان کیهانی به طور کامل، مجالی بیشتر می‌طلبد اما به مناسبت و به اختصار در اینجا تعدادی از تفاوت‌های قابل توجّه عرفان کیهانی با عرفان اسلامی بازگو می‌شود تا گفته مزبور در ترازو قرار گیرد:

الف) تفاوت در چیستی

نویسنده عرفان کیهانی حقیقت عرفان را به صورت زیر تعریف می‌کند:
عرفان عبارت است از قرار گرفتن روی پله عشق، رسیدن به اشراق، روشن بینی و درک معرفت هستی. [۲] وی در ادامه به طرد عقل و علم از عالم عرفان پرداخته می‌گوید:
به طور قطع چنین نتیجه‌ای از دنیای عقل و علم و دانش به دست نمی‌آید. [۳] همچنین خصوصیات دنیای عرفان را به شرح زیر بیان می‌کند:
۱. دنیای عرفان، دنیای عشق و دنیای بی‌ابزاری است؛ از این رو فاقد هر گونه فنّ و روش و تکنیک، پند و نصیحت و استدلال، سعی و کوشش است
۲. دنیای عرفان دنیای ماورای تکلیف است، زیرا عشق دنیای انجام وظیفه نیست
۳. دنیای عرفان ماورای مزد و پاداش است
۴. دنیای عرفان دنیای ترس و حزن نیست
۵. دنیای عرفان دنیای غم و اندوه و حزن، یأس و ناامیدی، اضطراب و احساس تنهایی نیست و به طور کلی این دسته از جنود شیطان به آن راه ندارند و تنها غمی که برای عارف وجود دارد، غم جدایی از خدا و دور افتادن از اصل خویش است
۶. عرفان موجب ایجاد وحدت اجزا و ارتباط «جزء» و «کل» است؛ زیرا کلّ همیشه چیزهایی دارد که جزء از آن بی‌خبر است و با رفتن به سوی کل، می‌توان آن پیام‌ها را دریافت کرد
۷. عرفان، ضدّ ضربه شدن است
۸. عرفان، درک کمال است
۹. از آنجا که عرفان، دنیای عشق است، پس در آن انحصارطلبی جایی ندارد
۱۰. با توجّه به این که عشق، عمل است نه حرف و نوشته؛ پس عرفان، دنیای عمل است و باید ملموس باشد
۱۱. دنیای عرفان حرکت از ظاهر به باطن است؛ [۴] این عبارت‌ها نشان می‌دهد از نظر وی، عنصر محوری در تعریف عرفان، «عشق» است و ویژگی‌هایی که آورده در واقع ویژگی‌های عشق، محسوب می‌شوند؛ بنا بر این عرفان، ورای تکلیف و پاداش، عاری از ترس و حزن و غم، موجب ضدّ ضربه شدن، حرکت از ظاهر به باطن، دنیای عمل و کیفیّت و درک کمال است.
پیمودن مسیر عشق، مایه روشن بینی و معرفت هستی است.
درباره روشن بینی می‌گوید:

روشن بینی یعنی روشن دیـدن و رسـیدن به وضوح دیـد، در مورد جهـان هستی و فلسـفه خلقت و این که از کجـا آمـده ایم؟ به چه منظـوری آمـده ایـم؟ به کجـا می‌رویم و چه هـدفی را دنبـال می کنیم؟ روشن بینی یعنی چشم بصیرت پیـدا کردن و توانـایی درک معرفت یافتن و رسیدن به قابلیّت خواندن کتاب جهان هستی که کتاب مبین و آیات آشکار خداوند است.

روشن بینی نتیجه ارتبـاط و اتّصـال به شـبکه مثبت است و چیزی نیست که بتوان بیهوده ادعـای آن را داشت، نمی‌توان به زور به آن رسید و در دنیای عرفان و معرفت و شهود و اشراق، قابل حصول است [۵] روشن بینی، ره آورد عشق بوده و به معنای، اشراق و فهم روشن از جهان هستی است.

این اشراق از اتّصال به شعور کیهانی حاصل می‌شود. [۶]

نویسنده در گستره حضور عشق می گوید:

پله عشـق؛ دنیـای وجـد و ذوق و شـوق، حیرت و تعجّب، جـذبه و از خود بی‌خود شـدن، ایثـار و محبّت و ... و به طور کلی حیطه و چارچوبیست که آن را اصطلاحاً «دنیای بی‌ابزاری» نام گذاری می‌نامیم. [۷] وی عشق را پله‌ای می‌شمارد که انسان می‌تواند از طریق آن، حقیقت جهان هستی را بشـناسد. شناخت حاصل از قرار گرفتن روی پله عشق، «عرفان عملی» نام دارد؛ «عرفان عملی، عبارت از شناخت حقیقت جهان هستی از راه کشف و شهود است.

به عبارت دیگر، دنیاییست بدون ابزارهای عقلانی و ادراکات آن باید از ارتباط و اتّصال با ماورا و کسب آگاهی، حاصل شود.» [۸] در برابر پله عشق، پله عقل قرار دارد و شناخت حاصل از قرارگرفتن روی این پله، «عرفان نظری» نامیده می‌شود؛ پله عقل؛ دنیای علم و دانش، فن و روش و تکنیک، پند و نصیحت، دلیل و برهان و اسـتدلال، سـعی و کوشش و تلاش و ... و به طور کلی حیطه‌ایست که آن را اصـطلاحاً «دنیـای ابزار» می‌نـامیم. [۹] رابطـه ایـن دو پلـه بـه این صـورت است که: پله عقـل، پـایه فهم عشـق است و کلّیّه ادراکـات انسان از طریق آن شـکل گرفته و از آن جا که کلّیّه نتیجه گیری‌ها بر روی پله عقل صورت می گیرد، بنا بر این، بـدون پله عقل، کمالی حاصل نخواهد شد.

در این صورت، پله عقـل و پله عشق لازم و ملزوم یکـدیگر می‌باشـند. [۱۰] عشق بـا عقل جزئیِ منفعت انـدیش، تعارض دارد اما با عقـل ابزاری (پله عقـل) که مایه درک و فهم پله عشق است لازم و ملزوم یکدیگرنـد؛ عشق، درک و دریافت می کنـد و عقل، روی این دریافت‌ها کار می کند؛ بنا بر این عرفان کیهانی دارای دو بخش عملی و نظری است.

بخش عملی، روی پله عشق قرار دارد و بخش نظری روی پله عقل.

خلاصه دیـدگاه عرفان کیهانی درباره عشق و عرفان اینست که: «عرفان یعنی عشق و عشق یعنی ادراک و شـناخت کیفیّت و حقیقت جهان هستی و فلسـفه آن»؛ بنا بر این عرفان، پیدا کردن ارتباط ادراکی با جهان هستی و نوعی جهان شناسی از طریق کشف و شهود است.

نویسنده در تعریف عرفان کیهانی عبارتی جامع ندارد و به طور پراکنده ویژگی‌های آن را بازگو می کند.

جمع بندی این خصوصیات را می‌توان بدین گونه ارائه نمود:

عرفان کیهانی (حلقه) سیر و سلوک عرفانی از طریق اتّصال به حلقه‌های متعدّد شبکه شعور کیهانی است و مسیر کمال را با اطّلاعات و آگاهی‌هایی که انسان می‌توانـد به زنـدگی بعـدی انتقال دهد بررسـی می کند؛ [۱۱] بر اسـاس همین مبنا، نویسـنده عرفان کیهانی، درباره فرادرمانی می گوید:

فرادرمانی، نوعی درمان مکمّل است که ماهیتی کاملاً عرفانی دارد و شاخه‌ای از عرفان کیهانی (حلقه) به شـمار می‌آید. [۱۲] تأکید وی بر ماهیّت عرفانی فرادرمانی از آن روست که هسته اصلی عرفان از نظر وی همانا اتّصال به شعور کیهانی است.

بنا بر آنچه گذشت در تفاوت ماهوی عرفان کیهانی با عرفان اسلامی به نکات زیر اشاره می‌شود:

یک)

تفـاوت در رابطه: حققت عرفان در عرفان کیهانی، قرار گرفتن روی پله عشق، رسیدن به اشـراق، روشن بینی و درک معرفت هستی است.

این اشـراق از راه اتصـال به شـعور کیهـانی حاصـل می‌شود؛ بنـا بر این محور عرفـان کیهانی، اتّصال به شـعور کیهانی است و عارف کیهانی، رابطه خود را با جهان هستی می‌جوید و در صدد درک و کشف حقیقت و باطن جهان هستی [۱۳] است.

امـا حقیقت عرفـان اسـلامی، تـوجه قلبی عـارف به سوی حق برای قرب و وصـال به اوست. محور عرفـان اسـلامی بر رابطه انسـان با خداست.

عارف، همواره او را می‌طلبد و در هر کار و حرکت به سوی او توجّه دارد.

دو)

تفاوت در شناخت: شناخت حاصل در عرفان کیهانی، در اثر اتصال به شعور کیهانی است.

در این شـناخت، انسان، به شعور حاکم بر جهان هستی پی می‌برد اما شناخت او نسبت به صاحب این هوشمندی، یک شناخت ذهنی است؛ زیرا او پس از شناخت شعور کیهانی، به کمک استدلال، به صاحب این هوشمندی پی می‌برد. [۱۴] در حالی که شناخت خدا در در عرفان اسلامی، شناختی حضوری است.

عارف در شهود خود، به قرب حق، نایل می‌شود. شناخت حاصل از شهود، شناختی حضوری است؛ [۱۵]

سه)

تفاوت در ماهیت عشق: عشق از مفاهیم محوری در عرفان کیهانی است.

در ادامه سـخن در بخش تفـاوت در مفـاهیم اصـطلاحات، تفـاوت عشق در عرفـان کیهانی و عرفان اسـلامی بازگو می‌شود. از آنچه گذشت روشن می‌شود که ماهیّت عرفان کیهانی با ماهیّت عرفان اسلامی متفاوت است.

ب) تفاوت در موضوع

هر دانشـی نیـاز به موضوع و محوری برای مبـاحث خود دارد. صـرف نظر از این که عامـل وحـدت بخش مسائـل یک علم، موضوع است یا هدف یا چیزی دیگر، باید روشن باشد که موضوع مورد نظر نویسـنده که وی پیرامون آن به سـخن نشسته چیست. در عرفان اسلامی دو علم با عنوان علم عرفان نظری و علم عرفان عملی، مطرح است؛ بنا بر این موضوع این دو باید روشن باشد.

موضوع عرفان نظری «حق» به عنوان تنها موجود در سراسر هستیست و آنچه غیر اوست جلوه‌ها و ظهورات وجود او هستند.

گاهی از این موضوع به «وجود من حیث هو هو» (وجود از آن جهت که وجود است) تعبیر می‌شود و گاهی گفته می‌شود:

موضوع، «ذات حقّ و اسـما و صفات او» است؛ [۱۶] موضوع عرفان عملی «م نازل سـیر و سلوک» یا «احوال و واردات قلبی» است که به یـک سالـک راه در خلال مجاهـدات و طیّ طریق‌هـا دست می‌دهـد و او را به کمـال نهـایی می‌رسانـد. در عرفـان عملی، انواع و چگونگی این منـازل بازگو می‌شود. [۱۷] موضوع عرفـان کیهانی در بخش نظری، «شـعور کیهانی» است [۱۸] که به اثبات آن اقـدام می‌شـود و جایگـاه آن در جهـان هسـتی مـادّی بیـان می‌شـود. در بخش عملی، موضوع این عرفـان، «حلقه‌هـای متعـدّد شبکه شـعور کیهانی» و راه‌های ارتباط با این شعور است؛ [۱۹] فرادرمانی یکی از مصادیق بارز عرفان عملی در این مکتب است؛ [۲۰]

با این توضیـح، روشن می‌شود که عرفان کیهانی و عرفان اسـلامی از نظر موضوعی که در آن بحث می‌کننـد، با یکـدیگر متفاوتنـد. اضافه بر این، رابطه «شـعور کیهانی» که موضوع مورد بحث عرفان کیهانی است با «ذات حقّ و اسـما و صـفات او» که موضوع عرفان

اسلامیست مبهم است؛ [۲۱] از این رو نمی‌توان، عرفان کیهانی را جزیی از عرفان اسلامی و زیر مجموعه آن به شمار آورد.

ج) تفاوت در مسائل

هر علمی، از مسائل پیوسته به یکدیگر برای رسیدن به یک هدف نهایی، تشکیل می‌شود. مهم‌ترین مسائل عرفان نظری اسلامی، چگونگی نشأت گرفتن کثرت از وحدت (یعنی حقّ تعالی) و نیز چگونگی بازگشت آن کثرت به وحدت است.

مهم‌ترین مسائل عرفان کیهانی شناخت شعور کیهانی به عنوان عنصر وحدت در عالم هستی و راه‌های اتّصال به این شعور است.

روشن است که اوج مباحث عرفان کیهانی و مرکز ثقل مسائل آن، شعور کیهانی به عنوان نقطه وحدت جهان هستی مادّی است.

در حالی که در عرفان اسلامی مرکز مباحث بر توحید و وحدت هستی به معنای مطلق یعنی وحدت شخصیه وجود است.

مباحث خداشناسی در عرفان کیهانی به قدری اندک و حاشیه‌ایست که قابل مقایسه با عرفان اسلامی و ایرانی نیست. دغدغه اصلی بنیانگذار عرفان کیهانی، جهان شناسی به معنای شناخت جهان هستی مادّی و تبیین مقدمات لازم برای فرادرمانی است.

توجّه به تنوّع و شکل گیری اجزای هستی مادی، مسائل این مکتب را به بررسی عالم مادّه، فروکاسته است.

از این رو مفاهیمی که در این مکتب در قالب مشابه با مفاهیم و اصطلاحات عرفان اسلامی به کار رفته، از اوج معنوی خود تنزّل یافته و در لایه عالم مادّی به کار گرفته شده‌اند.

این نکته در ادامه، ذیل تفاوت‌های عرفان کیهانی و عرفان اسلامی در مفاهیمِ اصطلاحات، بازگو می‌شود. از این رو عرفان کیهانی را می‌توان نوعی «عرفان مادی» یا «عینی گرا» به شمار آورد.

دَ) تفاوت در مبانی

اشاره

مبانی یک علم، تکیه گاه‌های اثبات مسائل آن علم‌اند. ممکن است این مبانی، در خود آن دانش مطرح شده و بازگو شوند و امکان دارد از دانشی دیگر برگرفته شوند. تفاوت دو دانش در مبانی، بدین معناست که آن دو، سویه‌های متفاوت دارند و در واقع از یک چیز سخن نمی‌گویند. ممکن است ظاهر مسائل آنها مشابه یکدیگر باشد اما در واقع به یک سو نمی‌روند؛ مثلا دو مکتب، درباره خوشبختی انسان، راههایی را نشان دهند اما نگاهشان به خود انسان متفاوت باشد؛ یک مکتب، انسان را حیوانی در ردیف سایر حیوانات قرار دهد و دیگری او را متفاوت با سایر حیوانات بداند. طبیعیست که خوشبختی مورد نظر هر یک با دیگری متفاوت خواهد بود گرچه در ظاهر، هر دو یک هدف را دنبال می‌کنند.

[تفاوت مبانی عرفان کیهانی با عرفان اسلامی]

اشاره

عرفان کیهانی با عرفان اسلامی، در مبانی، متفاوت است؛ این تفاوت از چند جهت قابل بررسی است:

یِک) جهان شناسی

نگاه عرفان کیهانی به جهان، غالباً پیرامون جهان هستی مادّی است.

عرفان کیهانی این جهان را مجازی می‌داند و وجود خارجی را از آن نفی می کند.

خاستگاه این مجاز، تحلیلیست مستند به علوم تجربی؛ زیرا علوم تجربی، نشان داده که ریزترین اجزا در عالم مادی، «اتم» است.

اتم، از اجزای ریزتری تشکیل شده است.

حرکت الکترون در درون اتم، باعث شده اتم، حجم پیدا کند.

در عرفان کیهانی گفته می‌شود اگر اجزای درون اتم را بشکافیم به اجزای ریزتری می‌رسیم که همین وضعیت در آنها وجود دارد. این رونـد تا بی نهایت ادامه می‌یابـد و در نتیجه، آنچه باقی می‌مانـد حرکت است؛ بنا بر این شالوده جهان هستی، حرکت است و از آنجا که حرکت، به خودی خود (و بـدون چیزی که دارای حرکت باشد) وجود مسـتقلّ خارجی ندارد معلوم می‌شود جهان هستی، وجودی مجـازی داشـته و در واقع، وجود خارجی نـدارد. [۲۲] از نظر عرفـان کیهـانی، وجود خارجی جهان هستی، وابسـته به وجود ذهن و ناظرِ مُدرِک است.

تا بیننده‌ای نباشد جهان خارجی وجود ندارد. [۲۳] ریشه این دیدگاه، ایدآلیسم برکلیست که رویکردی شکّاکانه است.

این دیدگاه در فصل دوم این نوشـتار، در بررسـی و نقد اصل پنجم و دهم، بررسی می‌شود. از نگاه صاحبنظران، هر مکتب فلسفی و عرفانی که سه قضـیّه را انکار کنـد یا مورد تردیـد قرار دهـد هرگز نبایـد در قلمرو عرفان نظری اظهار نظر کند، یکی از آن سه مورد اینست که جهـان، واقعیّت دارد و ساخته ذهن نیست. [۲۴] در عرفـان اسـلامی، هستی، تجلّی و مظهر وجود حقّ است و اهل معرفت، ظهور موجودات را به معنـای تقیّـد یافتن و تعیّن پیـدا کردن ذات مطلق می‌داننـد. [۲۵] در عرفان اسـلامی، وجود خارجی اشیاء نفی نمی‌شود، چنانکه وجود خارجی آنها وابسـته به وجود ناظر نیست. یعنی عرفان اسـلامی ایـده‌آلیست نیست بلکه رآلیست است؛ [۲۶] تفاوت دیگر در زمینه جهان شناسی، اینست که از نظر عرفان کیهانی انسان با سه جهان متفاوت روبرو می‌باشد:

۱. جهان هیـچ قطبی که تنها حقیقت مطلق بوده و برای تعریف آن، هیـچ یک از واژه‌های انسان قادر به توصـیف آن نبوده و وصـف ناپذیر و فاقد هر گونه تضاد می‌باشد.

(سُبحانَهُ عَمّا یصِفُون)

۲. جهان تک قطبی، جهانی است موصوف، ولی در آن هیچ گونه تضادّی وجود نداشته، فاقد بعد زمان و مکان می‌باشد.

۳. جهان دوقطبی یا جهان تضاد، که در آن فهم هر چیزی به فهم ضـد آن بسـتگی دارد؛ مانند روز و شب، خوب و بد و [... ۲۷] اما عرفان اسلامی، از مراتب تجلیات الهی سخن می گوید که عبارتند از:

تعین اول، تعین ثـانی، عـالم عقـل، عـالم مثـال و عـالم مـاده است؛ [۲۸] تفـاوت سـوم در ایـن جهـت، اینست که عرفـان کیهـانی، به جهان‌های موازی معتقد است [۲۹] در حالی که در عرفان اسلامی این گونه جهان شناسی مطرح نیست.

دُو) انسان شناسی

عرفان کیهانی، انسان را با نگاهی فراکل نگرانه به وسعت و گستره هستی تعریف می کند.

در این تعریف، اجزای وجودی انسان با تمام اجزای هستی در ارتباط است.

«در این دیـدگاه، انسـان متشـکل است از کالبـدهای مختلف، مبـدل‌های انرژی، کانال‌های انرژی، حوزه‌های انرژی، شـعور سـلولی، فرکانس ملکولی و ... و بی نهایت اجزای متشکل ناشناخته دیگر.» [۳۰] انسان دارای چندین هزار کالبد مختلف است که بخش غیر مـادّی وجود او را تشـکیل می‌دهـد. [۳۱] «تمـام فعالیت‌هـای مختلف انسـان، خـارج از جسم و توسط کالبـدهای دیگر وجود انسان هـدایت و رهبری می‌شوند.» [۳۲] این گونه انسـان شناسـی، بستری برای تشـخیص منشأ بیماری هاست آنجا که نویسـنده در تعریف

بیماری می گوید:

«وجود هر گونه اختلال، انسـداد، صدمه و عدم تعادل در هر یک از بی نهایت اجزای تشـکیل دهنده‌ی وجود انسان.» [۳۳] این گونه تعریف بیمـاری، زمینه درمـان ویژه عرفـان کیهـانی یعنی «فرادرمـانی» را فراهم می‌آورد و فرادرمـانی چنانکه پیش از این گفته شـد، نوعی سـلوک عرفانی است؛ بنا بر این انسان شناسـی عرفان کیهانی در مسیر سلوک عرفانی خاص این مکتب قرار دارد. این نگاه در منابع و متون دینی سابقه ندارد و از مکاتب هندی، چینی و از یافته‌های علوم تجربی، وام گرفته شده است.

در مباحث پیش رو این دیدگاه بررسـی و نقد شده است؛ [۳۴] در عرفان اسـلامی، انسان این گونه تعریف نمی‌شود بلکه، حقیقت و آینه‌ای دانسـته می‌شود که تمـام مراتب و تجلّیـات الهی از عرش تـا فرش را در خود ظـاهر می‌سـازد و به صورت جـامع، همه را دارا می‌شود. [۳۵] انسان کامل مظهر تمام کمالات الهی، خوبی‌ها و زیبایی‌هاست.

همین ویژگیست که او را شایسته مقام خلافت الهی می کند.

اصل این قابلیّت و جامعیت، در همه انسان‌ها وجود دارد اما تحقّقش در آنان، متفاوت است.

سایر موجودات چنین جامعیتی نمی‌توانند داشته باشند.

سِه) معرفت شناسی

اصل عرفان، کشف و شهود قلبی و یافت حضوری خداوند است.

بنـا بر این، شـناخت عرفـانی، تنها از طریق قلب، حاصل می‌شود و سـهم عقل به عنوان یک ابزار، حکایت و گزارش از مشاهـده قلبی است.

عقل، تبیین نظری شهود عارف را به عهده دارد و منبعی برای شناخت عرفانی محسوب نمی‌شود. از سوی دیگر چون شهود انسان، یا صادق و یا کاذب است، عرفا برای تشخیص راستی یک شهود از نادرستی آن، به بیان ملاک برای تشخیص این صحت پرداخته‌اند.

ملاک عام مورد نظر عرفا، مقایسه این شهود با شهود عالی‌تر است.

شهود عالیِ معیار، «کشف تامّ» یا «کشف اتمّ» است که از نظر آنان این کشف برای پیامبر گرامی اسـلام صَـلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَـلَّم رخ داده و در اثر آن، خدای متعال، قرآن کریم را بر قلب مبارک آن حضرت نازل نموده است.

از ایـن رو مشاهـدات عرفـا را بایـد بـا آموزه‌هـای وحیـانی قرآنی کریـم سـنجش نمـود. در ایـن میـان اگر ره آورد شـهود عـارف با آموزه‌های قرآنی، تعارض داشته باشد معلوم می‌شود شهود او نادرست و در اثر نفوذ عوامل شیطانی است.

در عرفـان کیهانی، پدیـده‌ای بی‌سابقه به نام شـعور کیهانی به عنوان تنها واسـطه بین خـدا و انسان و پل ارتباط عالم پایین و عالم بالا مطرح می‌شود [۳۶] در حالی که چنین پدیده‌ای با آموزه‌های قرآن کریم، ناسازگار است؛ [۳۷]

بنا بر این عرفان کیهانی بر خلاف عرفای اسلامی، وحی الهی را به عنوان منبعی برای سنجش شناخت، مورد توجّه قرار نداده است.

نکته دیگر این که عرفان کیهانی، با ابزار تجربه در میدان عرفان پا گذاشـته است؛ به عبارت دیگر: حوزه تجربه حسّی و علوم تجربی را وارد حریم عرفان نموده است در حالی که اساساً عرفان، پدیده‌ای متافیزیکی است.

اسـتفاده از یافته‌های دانش فیزیک در جهان شناسی و انسان شناسی، بر خلاف متد رایج در عرفان اسلامیست که بر یافته‌های قلبی و وحی الهی و عقل [۳۸] تکیه می کند.

چَهار) خداشناسی

با این که خداشناسی، محور مباحث عرفان اسلامی است، اساس مباحث عرفان کیهانی، بحث از شعور کیهانی است.

محوریت شعور کیهانی تا آنجا پیش می‌رود که وحدت کیهانی و وحدت الهی یکی دانسته می‌شوند؛ وحدت کیهانی همان وحدت الهیست و روزی که انسان به درک این وحدت، نایل شود و خود را با عالم هستی در یکتایی و هم سویی ببیند، به مرز خدایی شدن و خدایی دیدن رسیده است؛ [۳۹] در پیوند وحدت الهی و وحدت کیهانی پرسشی بدین گونه رخ می‌دهد که: کدامیک از وحدت کیهانی و وحدت الهی بر دیگری تقدم دارد؟

به عبارت دیگر آیا درک وحدت الهی، مرهون درک وحدت کیهانی است یا به عکس، درک وحدت کیهانی وابسته به درک وحدت الهی است.

از جستجو در عبارت‌های این مکتب، معلوم می‌شود پاسخ به هر دو سؤال، مثبت است.

در برخی موارد، وحدت کیهانی، وابسته به وحدت الهی شمرده می‌شود؛ مانند:

او یکپارچه و در وحدت می‌باشد؛ لذا تجلّیات او (جهان هستی) نیز می‌بایستی یکپارچه و در وحدت بوده، چیزی به آن قابل اضافه شدن و یا کم کردن نمی‌باشد؛ [۴۰] و در برخی موارد به عکس، گفته می‌شود:

عرفان کیهانی (حلقه)، شعور الهی را به طور نظری و عملی ثابت نموده، از این طریق وجود صاحب این هوشمندی یعنی خداوند را به اثبات می‌رساند و در واقع این عرفان، منجر به خداشناسی عملی می گردد. [۴۱] بنا بر این هم از وحدت کیهانی می‌توان به خداشناسی دست یافت و هم از وحدت الهی می‌توان به وحدت کیهانی رسید. این تقابل نشان می‌دهد در نگاه عرفان کیهانی، وحدت مورد نظر درباره خدا و درباره جهان، از یک سنخ است.

این مطلب در بررسی اصل ششم، نقد می‌شود. علاوه بر این، درک وحدت کیهانی، انسان را از کثرت و سرگشتگی در زندگی نیز می‌رهاند؛ زیرا «بدون درک جهان هستی و هوشمندی حاکم بر آن، انسان همواره در کثرت و سرگشتگی به سر خواهد برد» [۴۲] و تنها به منافع شخصی و زندگی مادّی و زمینی خود خواهد اندیشید. [۴۳] از این رو با درک وحدت کیهانی که از طریق درک شعور حاکم بر جهان هستی حاصل می‌شود هم به وحدت الهی می‌توان دست یافت و هم به وحدت در زندگی. یکی دیگر از نتایج درک وحدت کیهانی، رسیدن به مقام «بی قِبلگی» (نداشتن قبله) است که فرمود:

أینَما تُوَلّوا فَثَمَّ وَجهُ الله. [۴۴] به هر سو رو کنید، خدا آنجاست.

در بررسی و نقد اصل سوم عرفان کیهانی، مغالطه‌ای که در اینجا رخ داده بازگو می‌شود؛ به طور اختصار، وحدت و کثرتی که درباره کیهان، فرض می‌شود با وحدت و کثرت موجود در زندگی بشری، فرق دارد. چنانکه وحدت الهی و وحدت کیهانی و وحدت در زندگی انسان با یکدیگر متفاوتند. ممکن است کسی وحدت کیهانی را بپذیرد ولی معتقد به خدا نباشد و به وحدت در زندگی هم دست نیابد. [۴۵] از سوی دیگر، طرح مباحث خداشناسی در عرفان کیهانی به صورت گذرا و بدون تمرکز و تعمّق، بر ابهام مباحث افزوده است.

بدین جهت از همسانیِ وحدت الهی با وحدت کیهانی، دیدگاه «همه خدایی» [۴۶] را نیز می‌توان به عرفان کیهانی نسبت داد.

هِ) تفاوت در مفاهیم اصطلاحات

اشاره

در عرفان کیهانی چهار دسته اصطلاحات به کار رفته است:

دسته ۱؛ اصطلاحاتی از فرهنگ‌های غیر اسلامی؛

مانند:

کارما، مانترا، کالبد فیزیکی، کالبد ذهنی، کالبد اختری، کالبد روانی، مبدّل انرژی، روشن بینی، هاله، چاکرا.

دسته ۲؛ اصطلاحاتی از عرفان و فرهنگ اسلامی؛

مانند:

شریعت، طریقت حقیقت، حبل الله، مجاز، حلقه، اشتیاق، رند، کرامات، فیض، دعا، موحّد، وحدت، کثرت، عشق، کمال، اسرار، تسلیم، صراط مستقیم، عبادت، عقل جزء نگر، عقل کل نگر.

دسته ۳؛ اصطلاحات علمی مربوط به علوم تجربی

مانند:

خَمِش فضا، اختلاف فازی، اسکن، پولاریتی، امواج، شارژ، دشارژ، سیستم عصبی، ناخودآگاه، جهان موازی، تشعشع.

دسته ۴؛ اصطلاحات ابداعی

اشاره

مانند:

عرفان حلقه، عرفان کیهانی، شبکه شعور، سکّه وجودی، پله عقل، پله عشق، فرادرمانی، لایه محافظ، جهان دو قطبی.

[توجیه کتاب عرفان کیهانی عرفان ایرانی و اسلامی این مکتب!]

اشاره

بنیانگذار عرفان کیهانی این مکتب را «عرفان ایرانی و اسلامی» می‌شمارد. [۴۷] این نامگذاری نیاز به توجیه دارد. در پیش گفتار کتاب عرفان کیهانی، دو توجیه را برای این نامگذاری می‌توان یافت:

الف: توجیه زبانی. استفاده عرفان کیهانی از اصطلاحات عرفان ایرانی

و اسلامی، توجیهی برای ایرانی و اسلامی بودن آن به حساب آمده؛ می گوید:

عرفان برای هر ملتی زبان خاصّ خود را داشته، که برای ملتی دیگر، بیگانه و فهم آن مشکل است.

مثلاً ـ در عرفان ایران، ریسمان الهی (حبل الله) و شراب از خُم وحدت و ساقی و شاهد و مطرب و مستی و شمع و پروانه و ... با گوشت و پوست و استخوان ما عجین بوده، نسبت به آنها احساس آشنایی داریم. [۴۸]

ب: توجیه جغرافیایی. عرفان کیهانی در کشور ایران و در جغرافیای اسلام توسّط فردی ایرانی به وجود آمده است.

اشاره

از این رو هم ایرانی و هم اسلامی است؛ همه اقوام و ملل، دست به کار شده و آن چه را که از عرفان و یا به نام عرفان در اختیار داشته‌اند، به شکل‌های مختلف به دنیا عرضه کرده‌اند؛ [۴۹] در چنین برهه‌ای، ایران که پایگاه صاحب نامی برای عرفان به شمار

می‌رفته و در دامان خود، عرفای زیادی را پرورش داده است، تاکنون نتوانسته چارچوب قابل فهمی را در این زمینه به دنیا عرضه کند که ضمن سهولت فهم، بتواند برای همگان، عملی و سهل الوصول باشد؛ [۵۰] عرفان کیهانی (حلقه) که متکی به عرفان این مرز و بوم است؛ [۵۱] بنا بر این، ایرانی و اسلامی شمردن عرفان کیهانی تنها جنبه زبانی و جغرافیایی دارد و به ویژه، جنبه اسلامی بودن آن، ریشه‌ای و مبنایی نیست و به همین جهت، مبانی و ریشه‌های اسلامی این مکتب در متن آن نیامده است؛ [۵۲] به بیان دیگر این عرفان، از آموزه‌های اسلامی برنخاسته بلکه پس از تدوین، تلاش شده ریشه‌ها و مبانی اسلامی برای آموزه‌های آن بازگو شود. [۵۳] به نظر می‌رسد توجیه اول از دو توجیه بالاـ نیز قابل تأمل است؛ زیرا به کار گیری اصطلاحات عرفان اسلامی و ایرانی، آنگاه توجیهی مقبول برای ایرانی و اسلامی بودن یک مکتب، تلقی می‌شود که مفاهیم آنها بسان یک امانت، رعایت شود تا انتساب مزبور خدشه‌دار نباشد و استفاده ابزاری از اصطلاحات عرفانی صورت نگرفته باشد.

اما آیا در عرفان کیهانی چنین رعایتی صورت گرفته است؟

[آیا مفاهیم اصطلاحات عرفان اسلامی دقیقا در عرفان کیهانی به کار رفته؟

اشاره

در اینجا به عنوان نمونه برخی اصطلاحات که تفاوت مفهوم آنها در عرفان کیهانی با مفهوم آنها در عرفان اسلامی، آشکار است بازگو می‌شود:

یِک) عشق

اشاره

تقریباً همه کسانی که از عشق سخن به میان آورده‌اند معترفند که شرح و بیان حقیقت عشق، ممکن نیست و عشق را فقط باید دریافت. با این حال در حدّ توان پیرامون عشق، سخن گفته‌اند.

«عشق» در عرفان کیهانی از مفاهیم پرکاربرد است اما رابطه آن با عشق در عرفان اسلامی چگونه است؟

آیا از یکدیگر متمایزند یا در هر دو، مفهومی واحد دارند. بررسی اجمالی مفاد «عشق» در دو مکتب، نشان می‌دهد که عشق در عرفان اسلامی و عرفان کیهانی از چند جهت با یکدیگر تفاوت دارند:

اَول) [مفهوم عشق]

در عرفان کیهانی، عشق به معنای «دنیای عشق» بوده و مفهومی عامّ دارد؛ بدین جهت از آن به «دنیای درک»، «دنیای کیفیّت»، «دنیای باطن»، «دنیای بی‌ابزاری» و «پله عشق» تعبیر می‌شود. نمونه‌هایی از این عشق عبارتند از:

ذوق و شوق، وجد و سرور، حیرت و تعجّب، مهر و محبّت، شور و هیجان، علاقه و توجّه، ایثار و فداکاری. [۵۴] عمومیت دنیای ادراک و اشراق در مفهوم عشق تا جاییست که از درک حاصل از خوردن یک سیب (درک مزه سیب) تا دریافت الهامی از هستی را شامل می‌شود. [۵۵] هر کاری که از انسان سر می‌زند یک جنبه کمّی دارد و یک جنبه کیفی. [۵۶] عرفان سرو کارش با جنبه کیفی کارهاست چنانکه جنبه کمّی آنها به عقل سپرده می‌شود. در برابر پله عشق، پله عقل قرار دارد که «دنیای ابزار»، «دنیای شناخت»، «دنیای کمیّت» و «دنیای ظاهر» است.

طبیعیست که عشق به این معنا، حوزه عواطف و احساسات انسان و مجموعه حالات باطنی انسان را شامل می‌شود و نمونه‌ها و مصادیق آن محدودیت ندارد. دنیای باطن آنقدر گسترده است که شامل مفاهیم عرفانی، اخلاقی و روانشناختی می‌شود. از این رو حوزه حضور عرفان کیهانی همه این موارد خواهد بود.

در عرفان اسلامی عشق به معنای محبّت و اشتیاق شدید است؛ [۵۷] این معنا شامل تمام حالات درونی انسان نمی‌شود بلکه حالت محبّت و کشش و جذبه شدیدی را شامل می‌شود که برای عارف نسبت به حقّ حاصل می گردد. عرفا در توضیح حقیقت عشق به آیه شریفه: وَ الَّذِینَ آمَنُوا أشَدُّ حُبًّا لِّلَّهِ. [۵۸] آنان که ایمان دارند، عشقشان به خدا، شدیدتر است.

تمسّك می کنند؛ [۵۹] گرچه حقیقت آن را دو را از دسترس زبان و قلم می‌دانند. این محبّت شدید از درك کمال و جمال معشوق، ناشی می‌شود و از آنجا که کامل و جمیل حقیقی و نهایی، حقّ تعالیست تنها اوست که شایسته عشق است.

دُوم) [عشق به خدا]

عرفان کیهانی از عشق به خدا سخنی ندارد و بلکه آن را نفی می کند؛ به این دلیل که او قابل فهم و شناخت نیست. [۶۰] خدای غیر قابل شناخت را نمی‌توان عاشق شد و نمی‌توان او را پرستش نمود. از این رو به طور منطقی نباید از عشق الهی سخنی گفت. در عرفان کیهانی عشق به خدا معنا ندارد، این انسان است که معشوق می‌شود و خدا به او عشق می‌ورزد. [۶۱] سهم انسان از عاشقی، تنها عشق به تجلّیات الهی است؛ [۶۲] اما در عرفان اسلامی، عشق به خدا اهمیّت اساسی دارد. متعلّق ادراك باطنی و شهود عرفانی، تنها ذات، اسما و صفات حقّ تعالی است.

عارف، به همه چیز از دریچه جمال معشوق حقیقی می‌نگرد؛ چرا که همه چیز را باید با او بشناسد و غیر او از خود، چیزی ندارد تا قابل شناخت و عشق باشد؛ کَیْفَ یُسْتَدَلُّ عَلَیْکَ بِمَا هُوَ فِی وُجُودِهِ مُفْتَقِرٌ إِلَیْکَ أیَکُونُ لِغَیْرِکَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَیسَ لَکَ حَتَّی یَکُونَ هُوَ الْمُظْهِرَ لَک؛ [۶۳] چگونه میتوان به وسیله آثاری که در وجود خود محتاج تو هستند بر وجود تو استدلال نمود! آیا غیر تو، آنقدر آشکار است که تو نیستی تا تو را آشکار سازد! یَا مَعْرُوفَ الْعَارِفِینَ یَا مَعْبُودَ الْعَابِدِینَ؛ [۶۴]

ای آن که نزد عارفان شناخته شده‌ای و ای معبود پرستندگان. منتهای آمال عارفان، وصول و باریابی به ساحت قدس اوست. عارف در هر لحظه و حرکت و در هر کار و اندیشه، رو به سوی او دارد و همه چیز را مرآت او می‌بیند. عارف، فقط و فقط او را می‌خواهد. ریشه عشق به خدا، کمال طلبی و جمال دوستی انسان است و خداوند، کانون زیبایی هاست؛

اللَّهُمَّ!!

إنِّی أسْألُکَ مِنْ جَمَالِکَ بِأجْمَلِهِ وَ کلّ جَمَالِکَ جَمِیلٌ

اللَّهُمَّ!!

وَ أسْألُکَ بِجَمَالِکَ کُلِّه [۶۵]

خداوندا!

از تو مسألت دارم به حقّ نیکوترین مراتب زیبائیت که همه آن زیباست،

بارالها!

از تو می‌خواهم به حقّ تمامی زیبائیت. در عرفان اسلامی هر موجود و پدیده‌ای را از جهت ارتباط آن با خدا می‌توان بررسی نمود و تحلیل عرفانی پدیده‌ها کسب نوعی شناخت درباره آنها در راستای وصول و وصال به معشوق حقیقی است.

سِوم) [ارتباط عشق و تکلیف و وظیفه]

در عرفـان کیهـانی، عشق بـا تکلیف، سـرو کـاری نـدارد؛ زیرا عرفـان، دنیای عشق است و دنیای عشق، ماورای تکلیف بوده و دنیای انجـام وظیفه نیست. [۶۶] بـه عبـارت دیگر عـاشق از آن جهـت که عـاشق است، مطیع نیست، دنبـال انجـام وظیفه نیست. در عرفـان کیهـانی به عشق به عنوان حـالتی از حالات درونی انسان توجّه می‌شود. مجموعه حالاتی که ابزاری نیسـتند (دنیای بی‌ابزاری)، عشـق نـام دارنـد. به متعلق عشق توجّه نمی‌شود؛ زیرا عشق، یـک حـالت نیست؛ یک دنیاست از مجموعه حالاتِ بی‌ابزاری. عشق در عرفان کیهـانی یعنی درک. امـا در عرفـان اسـلامی، عشق، از تکلیف فاصـله نـدارد. عشقِ حقیقی، مقتضـی اطاعت عاشق از معشوق است و عاشق، به خواست معشوق می‌اندیشـد و در خواست او، فانی می‌شود، آن کس که عاشق خـدا باشـد از شـریعت او اطاعت می کند و این اطاعت به جایی می‌رسد که او معشوق و حبیب خدا می‌شود؛

قُلْ إِن کُنتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْکُمُ اللَّهُ وَ یَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوبَکُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَّحِیمٌ؛ [۶۷] بگو:

اگر خـدا را دوست می‌داریـد، از من پیروی کنیـد! تا خدا (نیز) شـما را دوست بدارد؛ و گناهانتان را ببخشد؛ و خدا آمرزنده مهربان است.

در عرفان اسلامی، ارزش عشق به متعلَّق آن است.

عاشق، در متعلَّق عشق خود، فانی می‌شود. از این رو اطاعت عاشق از معشوق، جزو ماهیّت عشق است.

در اینجا به سخن دو تن از عرفای قرن سوم توجّه می کنیم:

حارث محاسبی (۲۴۳ ه)

می گوید:

آغاز عشق به خداوند، فرمانبرداری از اوست؛ اوّلُ المحبّهِ الطّاعهٔ. [۶۸] ذو النون مصری (۲۴۵ ه)

در پاسخ به سؤالی در باب عشق می گوید:

أَنْ تُحِبُّ مَا أَحَبَّ اللَّهَ وَ تُبْغِضَ مَا أَبْغَضَ اللَّهَ وَ تَفْعَلُ الْخَیْرَ کله وَ تَرْفُضَ کل مَا یَشْغَلُ عَنْ اللَّهِ وَ إِلَّا تَخَافُ فِی اللَّهِ لَوْمَهٔ لَائِمٍ مَعَ الْعَطْفِ لِلْمُؤْمِنِینَ وَ الْغِلْظَهِ عَلِیِّ الکافرین وَ اتِّبَاعِ رَسُولِ اللَّهِ ؛ [۶۹]

عشق یعنی آنچه خداوند دوست می‌دارد دوست بداری و از آنچه از آن متنفّر است بیزار باشـی، اعمال نیک انجام دهی، هر آنچه تو را از خداوند دور می‌سازد طرد کنی، از کسـی که رفتار تو را با خداوند سرزنش می کند نهراسی با مؤمنان، رؤوف و مهربان بوده بر کافران خشم گیری و از سنت رسول خداوند تبعیت کنی. اراده عاشق در اراده معشوق، فانی می‌شود و او چیزی جز خواسته محبوب خـود نمی‌خواهـد. اهمیّت اطـاعت تـا آنجـاست که برخی، حقیقت عشق را «اطـاعت» دانسـته‌اند؛ [۷۰] از نظر عرفان اسـلامی، عشـق حقیقیِ مثبت و الهی، مبنـا و ریشه می‌خواهـد، متعلّق دارد و هـدفی را دنبـال می کنـد و عشـقی که متعلق یا هـدف نـدارد یک حالت درونی یا اختلال روانی است و عشقی که متعلَّق آن غیر خداست عشق مثبت نیست.

دُو) عبادت

در عرفان اسلامی «عبادت» که بیشتر به «عبودیّت» [۷۱] از آن تعبیر می‌شود به معنای «اجتهاد و کوشش سالک و غایت تذلّل سالک» است؛ [۷۲] در عرفـان کیهانی معنای عبادت، تغییر یافته است؛ عبادت، یعنی عبـد بودن و به جا آوردن رسالت بنـدگی. عبادت بر دو نوع است:

عبادت نظری و عبادت عملی. عبادت نظری، ارتباط کلامی با خداونـد و عبادت عملی در خـدمت خداوند بودن است و چون او بی نیاز از هر عمل ما می‌باشد، از این رو خدمت ما صـرفاً می‌تواند معطوف به تجلّیات او شود. در نتیجه، عبادت عملی در خدمت جهان هستی بودن است؛ یعنی خـدمت به انسـان، طبیعت و [... ۷۳] در این عبـارت، عبادت، در «ارتباط کلامی با خداونـد» و «در خـدمت

خلق بودن»، محدود شده است.

این محدودیت درست نیست؛ زیرا برخی عبادات ماننـد روزه، از این دو قسم نیست. اضافه بر این، نویسـنده می‌گوید چون خدا نیاز نـدارد پس «در خـدمت او بودن» معنـا نـدارد بلکه عبـادت یعنی «در خـدمت خلق بودن». این اسـتدلال نشان می‌دهـد وی در مفهوم عبادت، نیازمندی معبود (خدا) را در نظر داشـته است است در حالی که در عبادت، نیاز معبود، مطرح نیست بلکه می‌تواند نیاز عابد به معبود در میان باشد.

حاصل این که: عبادت در عرفان کیهانی یا به معنای «سـخن با معبود» و یا «خـدمت به موجودِ نیازمنـد» است؛ در حالی که عبادت به معنای «خدمت» نیست بلکه «خشوع و تذلّل و اطاعت» است.

احتمالا عبادت به معنای «خدمت»، از فرهنگ مسیحی، الهام گرفته شده است.

در انجیل مرقس آمده:

پسر انسان نیامده است تا او را خدمت گزارند بلکه آمده است تا خود، خدمت گزارد و جان خویش را برای خیل مردمان فدیه دهد. [۷۴] کدامیک بزرگتر است، آن کس که بر سر خوان است یا کسی که خدمت می‌گزارد؟ آیا نه آن کس که بر سر خوان است؟ و من در میان شـما چون کسـی هسـتم که خدمت می‌گذارد. [۷۵] در موارد زیـادی در اناجیل، [۷۶] سـخن از خدمت به میان آمده است.

سِه) سلوک

«سلوک» در عرفان اسلامی به معنای طی مدارج خاصّ برای رسیدن به مقام وصل و فناست؛ [۷۷] سلوک یعنی سیر الی الله و فی الله. سیر الی الله نهایت دارد و سیر فی الله نهایت ندارد. سیر الی الله آن است که سالک تا آنجا سیر کند که از هستی خود نیست شود و به هستی خدا هست شود و به خدا، زنده و دانا و بینا و شـنوا گردد. [۷۸] سیر و سلوک در عرفان اسلامی، مراتب و منازل ی دارد تا سالک با طی هر یک از آنها مراحل تعالی معنوی را طی کند.

در مباحث پیشین در این زمینه توضیحاتی بیان شد.

اما در عرفان کیهانی معنای سلوک همانند عشق، توسعه یافته است.

سلوک عرفانی در عرفان کیهانی انسان شمول است به این معنا که هر کسی با هر مذهب و عقیده‌ای می‌تواند سالک باشد؛ [۷۹] سیر و سلوک کیهانی، صلح نسبت به خود، نسبت به جهان هستی، نسبت به خدا و نسبت به دیگران است.

مهم‌ترین و دشوارترین نوع صلح، صلح بـا دیگران است و گـذر اصـلی عرفـان کیهـانی، از راه صـلح با دیگران صورت می‌پـذیرد. بهترین نمونه انجام این صـلح و سلوک، «درمان» می‌باشد تا از راه توجّه به بیچارگی انسان در بیماری، صلح به صورت بهتری تحقّق یابد. [۸۰] در عرفان کیهانی، مراحل و منازل سیر و سلوک مطرح نیست.

چِهار) شاهد

اشاره

«شاهـد» در ادبیات عرفانی به معنای «آنچه بر اثر مشاهده یا به طریق علم لدنّی یا وجد و حال یا تَجَلّی و شـهود، در دل حاصل شود.» [۸۱] صورت مشهود در قلب، عین شاهد است و بدین وسیله مشاهده کننده را سرخوشی و آسایش فراوان ببار آورد. [۸۲] گاه شاهد به «حق» گوینـد به اعتبار ظهور و حضور؛ زیرا که حقّ به صُوَر اشـیاء، ظاهر شده است که «هو الظاهر» عبارت از آن است؛ [۸۳] بنا بر

این شاهد، غالباً به چیزی گفته می‌شود که در اثر شهود، در دل حاضر شود. در عرفان کیهانی، شاهد بودن، یکی از محورهای اصلی مباحث و شرط ورود به حلقه اتّصال کیهانی است؛ [۸۴] شاهد بودن یعنی تسلیم بودن. در فرادرمانی، فرادرمانگر و بیمار در صورتی از رحمت عام الهیِ جاری در حلقه اتّصال، برخوردار می‌شوند که تسلیم و شاهد و ناظر و تماشاچی باشند؛ یعنی بی‌طرف بوده و در حین نظاره، هیچ گونه پیش داوری و قضاوتی نداشته باشند و هیچ کاری در حلقه انجام ندهند. شاهد در امر نظاره گری چیز دیگری مانند تخیل، تصوّر، تعبیر و تفسیر را نباید وارد نکند؛ زیرا باعث خروج او از عمل نظاره گری می‌شود. تعبیر و تفسیر را پس از مشاهده می‌تواند انجام دهد. [۸۵]

ز مِی بنیوش و دل، در شاهدی بند

که حُسنش، بسته زیور نباشد [۸۶]

شاهد، تأثیر هوشمندی کیهانی را بر وجود خود احساس می‌کند و هیچ گونه مداخله‌ای در انجام کار اسکن نمی‌کند برای مثال کسی که زخم معده دارد، توجّه خود را فقط به معده خود معطوف نمی‌کند زیرا ممکن است که بیماری او روان تنی باشد و صلاحدید شعور و هوشمندی این باشد که از روان فرد، اسکن را شروع کند؛ [۸۷] از رهگذر شاهد بودن، یک اتفاق خوب می‌افتد و آن «حذف من» است که در طی آن، فرد، موفق می‌شود تا خود را کنار گذارده و از مظاهر «من و منیّت» فاصله بگیرد و این موضوع، تمرینی مقدماتی می‌شود برای حذف من. [۸۸] گفتنی است برای حضور در حلقه فرادرمانی و شاهد بودن، داشتن ایمان و اعتقاد، لازم نیست. [۸۹]

[مقایسه شاهد در عرفان کیهانی و عرفان اسلامی]

با مقایسه شاهد در عرفان کیهانی با شاهد در عرفان اسلامی، چند تفاوت آشکار می‌شود:

اول:

در عرفان اسلامی، شاهد، به واردِ قلبی گفته می‌شود نه به شخص، در حالی که در عرفان کیهانی، شاهد بر شخص اطلاق می‌شود.

دوم:

در عرفان اسلامی مفهوم تسلیم و قضاوت در شاهد، دخالت ندارد اما در عرفان کیهانی، شاهد، تسلیم است، قضاوتی ندارد و فقط نظاره می‌کند.

سوم:

در عرفان اسلامی، شاهد، معنایی اثباتی دارد؛ زیرا حقیقتی در قلب عارف تحقّق می‌یابد در حالی که در عرفان کیهانی، شاهد معنایی سلبی دارد؛ زیرا شاهد باید بی‌طرف باشد، قضاوت نکند، تفسیر نکند.

موارد تفاوت اصطلاحاتی که در عرفان کیهانی به کار می‌رود با همان اصطلاحات در عرفان اسلامی بیش از این است.

اما جهت اختصار به همین مقدار اکتفا می‌شود. اصطلاحاتی نظیر حلقه، وحدت، کثرت، رند، کرامات و کمال نیز از این دست هستند.

از آنچه گفته شد نتیجه گرفته می‌شود که توجیه زبانی نیز، برای اسلامی و ایرانی شمردن عرفان کیهانی، کارساز نیست؛ چرا که در این مکتب در استفاده از اصطلاحات عرفانی، امانت، رعایت نمی‌شود. حال آیا این گونه استفاده از اصطلاحات عرفانی، تشبیهی ظاهری به عرفان اسلامی نخواهد بود تا در سایه آن، مفاهیم مورد نظر عرفان کیهانی به عنوان عرفان اسلامی القا شود!؟

وِ) تفاوت در کمال گرایی و قدرت گرایی

از محورهایی که در ویژگی‌های عرفان کیهانی بر آن تأکید می‌شود کمال گرایی است.

آیا واقعاً عرفان کیهانی، عرفانی کمال گراست؟

در عرفان کیهانی، سلوک عرفانی، وابسته به قدرت فردی دیگر است؛ زیرا در این عرفان، فرادرمانی، راهی برای خداشناسی عملی دانسته می‌شود و به گفته بنیانگذار آن؛ فرادرمانی ضمن فراهم کردن امکان درمان، ما را به خداشناسی عملی نیز رهنمون می‌شود و به عنوان وسیله مؤثری در این رابطه به کار می‌آید. [۹۰] در اینجا پرسشی رخ می‌دهد که: آیا هر کسی می‌تواند با اختیار خود از فرادرمانی استفاده کند؟

پاسخ این پرسش از نظر بنیانگذار عرفان کیهانی، منفی است.

از نظر وی فرادرمانی، تنها از طریق تشکیلات مرتبط با مرکزیت اتّصال به شعور کیهانی، میسّر است و قابل فراگیری از راه مطالعه کتاب یا تعلیم معلّم نیست؛ فرادرمانی از طریق کتاب، قابل فراگیری نیست؛ زیرا رشته‌ایست عرفانی و کسب آنچه را که در عرفان عملی، مطرح است نمی‌توان از طریق کتاب و نوشته به دست آورد بلکه باید از طریق مربّیان به شاگردان، تفویض شود. [۹۱] شاگردان نیز این توانایی را پس از امضا نمودن سوگندنامه، از مرکزیت کنترل و هدایت جریان عرفان کیهانی دریافت می‌کنند؛ [۹۲] بنا بر این، این مرکزیت، در نهایت به بنیانگذار عرفان کیهانی می‌رسد و تنها راه آن، «تفویض» است.

به این ترتیب، خداشناسیِ حاصل از فرایند فرادرمانی، مآلاً و در نهایت امر، وابسته به قدرت و توانایی بنیانگذار عرفان کیهانی است. نتیجه این که: عرفان کیهانی، علی رغم معرفی آن به عنوان عرفان کمال، در حقیقت، نوعی «عرفان قدرت» است؛ زیرا هسته اصلی آن؛ یعنی ارتباط با شعور کیهانی، وابسته به قدرت و توانایی یک فرد می‌باشد و راهی دیگر وجود ندارد. عرفان اسلامی، مسیری عمومیست که هر کس با رعایت شرایط، بدون وابستگی به توانایی‌های منحصر به فرد شخصی دیگر، می‌تواند از آموزه‌های آن بهره ببرد. در این عرفان، راه سلوک و وصول به کمال، برای همه انسان‌ها باز است.

عرفان اسلامی، به معنای واقعی، عمومیت داشته و انسان شمول است و هر کسی به شرط استعداد و توانایی فراگیری و با جدّیت، خود می‌تواند آموزه‌های آن را از روی کتاب یا از طریق استاد فراگیرد و با به کار بستن آنها در مسیر سلوک گام نهد. در این عرفان، نقش استاد و راهنما نادیده گرفته نمی‌شود اما قرار نیست کسی، چیزی را به دیگری تفویض نماید.

زِ) تفاوت در سیر و سلوک

چنانکه در مباحث پیشین گذشت، سلوک عرفانی در عرفان اسلامی از طریق پیمودن مراحل و منازل سلوکی انجام می‌شود و عارف، گام به گام، مراحل ارتقای روحی را طی می‌کند اما در عرفان کیهانی، سخن از منازل و مراحل سلوک نیست. سیر و سلوک عملیِ عرفان کیهانی در فرادرمانی و درک وحدت کیهانی خلاصه می‌شود. [۹۳] محور این عرفان بر توجّه به کیفیّت و باطن است. در عرفان کیهانی بر شناخت کیفیّت وجودی پدیده‌ها و رفتارها تأکید می‌شود و ماهیّت عرفان، توجّه به همین جنبه کیفیّت است؛ دنیایی که کیفیّت وجودی هستی و انسان را بررسی می‌کند، دنیای عرفان و یا دنیای عشق، دنیای دل و یا دنیای بی‌ابزاری نامیده می‌شود. [۹۴] بررسی کیفیّت هستی، نوعی کشف رمز از اسرار آن است و در عرفان کیهانی ابراز می‌شود که: یکی از رسالت‌های ما «اعتلای عرفان ایران» است، پس با کشف رمز و توضیح دقیق، درصدد تبرئه دنیای عرفان، برآمده و نشان می‌دهیم که این تصوّرها، سوء تفاهمی بیش نبوده [۹۵] و کلام عرفای این مرز و بوم، عمیق‌تر از این ظاهربینی‌هاست؛ [۹۶] نوعی از این کشف رمز، در جهان شناسی عرفان کیهانی مشاهده می‌شود. ریشه این نگاه را می‌توان در موضوع رابطه شریعت و طریقت و حقیقت بازجست. اهل

عرفان، خود را اهل باطن و طریقت می‌دانند و در برابر، شریعت را ظاهر دین می‌شمارند. [۹۷] در عرفان کیهانی از این باطن به «کیفیّت» تعبیر می‌شود. در برابر کیفیّت، «کمیت» قرار می گیرد که به اعمال ظاهری اشاره دارد. تعبیر نزدیک به کیفیّت، «کشف رمز» است.

بدین ترتیب، عرفان کیهانی، رسالت خود را بررسی کیفیّت و کشف رمز می‌داند. این کشف رمز در حوزه جهان شناسی به کشف «شعور کیهانی» منتهی شده، در انسان شناسی به دیدگاه «فراکل نگری» نسبت به انسان، رسیده و در حوزه اعمال ظاهری؛ مانند نماز به «فلسفه عبادات» [۹۸] ختم می‌شود؛ «عرفان کیهانی ارتقای کیفی اجرای فرامین وحیانی را که در ارتباط با خدا حاصل می‌شود سرلوحه قرار می‌دهد.» [۹۹] حوزه رمز گشایی این مکتب، منحصر به دین اسلام نبوده و شامل سایر ادیان نیز می‌شود؛ [۱۰۰] زیرا این عرفان، بخش عام و مشترک عرفان ادیان الهی است؛ [۱۰۱] موضوع رابطه شریعت و طریقت و حقیقت در عنوانی جداگانه بازگو می‌شود اما درباره مطالبی که در چند سطر پیش گفته شد چند نکته قابل ذکر است:

الف: بررسی کیفیّت و کشف رمز هستی و رموز ادیان و فلسفه عبادات در عرفان کیهانی، مستند به کشف و شهود و الهام است؛ [۱۰۲] این نکته نشان می‌دهد کسی که این الهامات را فرا می گیرد از اتّصالات فراوانی به ماوراء برخوردار است تا درباره جهان، ادیان و عبادات به کشف رمز بپردازد. بدیهیست اولین نماینده دریافت این الهامات، بنیانگذار عرفان کیهانی است اما آیا کسی دیگر مانند شاگردان وی نیز از این گونه الهامات برخوردار خواهند بود یا نه!؟

ب: فلسفه احکام از اموریست که اخیراً مورد توجّه بیشتر قرار گرفته است.

مطالعه قرآن و روایات اسلامی حاکی از اینست که این مسأله از صدر اسلام مطرح بوده است؛ [۱۰۳] ماهیّت احکام الهی که از سوی خدای دانا و حکیمی نازل شده که هیچ کار بیهوده و عبثی بر او روا نیست اقتضا می کند تا علّت و فلسفه دستورات او برای مخاطبان، قابل پرسش و جستجو باشد اما از آنجا که منشأ صدور این احکام، علم بی‌پایان الهیست و او به تمام حقایق هستی، گذشته و آینده و غیب و شهود آگاه است و انسان از دانشی محدود برخوردار است لذا هر کسی نمی‌تواند به فلسفه و اسرار احکام الهی پی ببرد چنانکه دانش ما در پی بردن به اسرار آفرینش نیز محدود است.

از این رو اطاعت از دستورات دینی و بهره بردن از آنها، مشروط به دانستن فلسفه آنها نیست. [۱۰۴] بله چنانکه اشاره شد آیات و روایات فراوانی در بیان فلسفه احکام رسیده است.

بر اساس نکته پیشین، غالباً دانشمندان بزرگ دینی در زمینه فلسفه احکام، از اظهار نظر شخصی خود داری کرده‌اند؛ بنا بر این تأکید بر کشف اسرار و فلسفه عبادات در عرفان کیهانی، خارج از مرام دانشمندان دینی است.

ج: کشف رمز و سرّ مربوط به عبادات اگر به صورت عامّ و مطلق باشد و نه مخصوص عبادتی خاص، در این صورت، هم از طریق عقل، هم روایات و هم کشف و الهام، امکان پذیر است اما آنجا که قرار است سرّ خاصی برای عبادتی معیّن بازگو شود تنها، نقل معتبر یا کشف خالص و عاری از دخالت شیطان و هوای نفسانی، کارآمد است.

صحّت و خلوص کشف و الهام از طریق میزان و معیار خاصّی تشخیص داده می‌شود که اهل عرفان به بیان آن پرداخته‌اند؛ [۱۰۵]

مأخذ: افسون حلقه / علی ناصری راد

****

پی‌نوشت

[۱] عرفان کیهانی، ص ۵۱.

[۲] انسان از منظری دیگر، ص ۷۸.

[۳] همان، ص ۷۸.

[۴] ر. ک. به: همان، ص ۷۸ – ۸۰.

[۵] همان، ص ۲۱۵.

[۶] همان، ص ۲۲.

[۷] عرفان کیهانی، اصل ۱۳، ص ۷۳.

[۸] همان، اصل ۱۴، ص ۷۶.

[۹] انسان از منظری دیگر، ص ۸۲.

[۱۰] همان، ص ۱۵.

[۱۱] ر. ک. به: همان، صص ۲۵ و ۲۱۰ و عرفان کیهانی، ص ۵۵.

[۱۲] انسان از منظری دیگر، ص ۱۸.

[۱۳] منظور از جهان هستی در عرفان کیهانی، جهان هستی مادّی است؛ شواهد فراوانی بر این منظور، در سخنان نویسنده مشاهده می‌شود؛ از جمله ر. ک به: انسان از منظری دیگر، صفحات ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۷، ۵۱.

[۱۴] همان، ص ۴۱.

[۱۵] ر. ک. ید الله یزدان پناه، همان، ۱۱۲ و ۱۱۳.

[۱۶] ر. ک. به: یزدان پناه، همان صص ۷۶ و ۷۷. دیدگاه اول را ابن ترکه و دیدگاه دوم را قونوی بیان کرده‌اند.

[۱۷] ر. ک. به: یزدان پناه، همان، ص ۷۳ و علی امینی نژاد، همان، ص ۳۲.

[۱۸] عرفان کیهانی، اصل ۱۲، ص ۷۰ و اصل ۱۴، ص ۷۶.

[۱۹] همان، اصل ۱۸، ص ۸۰.

[۲۰] ر. ک. به: انسان از منظری دیگر، ص ۱۸.

[۲۱] ر. ک. به: نقد اول اصل چهارم در این کتاب.

[۲۲] عرفان کیهانی، اصل ۵، ص ۶۰ و انسان از منظری دیگر، ص ۳۵ – ۳۹.

[۲۳] عرفان کیهانی، اصل ۱۰، ص ۶۸.

[۲۴] ر. ک. به: محمّد تقی جعفری، عرفان اسلامی، ص ۶۵.

[۲۵] ر. ک. به: علی امینی نژاد، همان، ص ۲۶۱.

[۲۶] ر. ک. به: محمّد تقی جعفری، همان.

[۲۷] عرفان کیهانی، اصل ۶۰، ص ۱۲۶.

[۲۸] ر. ک. به: ید الله یزدان پناه، همان، بخش سوّم.

[۲۹] همان، اصل ۹، ص ۶۸.

[۳۰] همان، اصل ۴۲، ص ۱۰۹.

[۳۱] انسان از منظری دیگر، ص ۱۶۵.

[۳۲] همان، ص ۱۶۶.

[۳۳] همان، ص ۲۹.

[۳۴] ر. ک. به: بررسی و نقد اصل ۴۲.

[۳۵] محی الدین ابن عربی، الفتوحات المکیهٔ، جلد ۱، ص ۱۶۳، صائن الدین علی بن محمّد الترکه، تمهید القواعد، با مقدمه و تصحیح: سیّد جلال الدین آشتیانی تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و آموزش عالی ۱۳۶۰، ص ۱۸۰، یزدان پناه، همان، ص ۵۷۵.

[۳۶] ر. ک. به: عرفان کیهانی اصل ۵۳، ص ۱۱۹.

[۳۷] ر. ک. به: بررسی و نقد اصل ۲۳. نیز برای موارد دیگری از ناسازگاری آموزه‌های عرفان کیهانی با قرآن کریم ر. ک. به: بررسی و نقد اصل‌های ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۳۱، ۳۲، ۴۳، ۵۹، ۶۷.

[۳۸] عقلی که از دیدگاه عرفا، میزان برای تمایز میان شهودهای کاذب و صادق محسوب می‌شود «عقل منوَّر» است نه عقل متعارف مشّائی. یزدان پناه، همان، ص ۸۵.

[۳۹] انسان از منظری دیگر، ص ۲۳۲.

[۴۰] عرفان کیهانی، اصل ۶، ص ۶۳.

[۴۱] همان، اصل ۷، ص ۶۴.

[۴۲] انسان از منظری دیگر، ص ۲۳۱.

[۴۳] عرفان کیهانی، اصل ۳، ۵۷.

[۴۴] بقره: ۱۱۵.

[۴۵] ر. ک. به: بررسی و نقد اصل اول دوم و ششم.

[۴۶] همه خدایی یا پانته ایسم. اعتقاد به این که کلّ واقعیت، خدایی است.

همه خدایی ممکن است یا کیهانی (اثبات جهان) باشد که در آن خدا و طبیعت همسنگ دانسته می‌شوند، یا ناکیهانی (نفی جهان) که تجربه حسّی را موهوم می‌انگارد. جان. آر. هینلز، فرهنگ ادیان جهان، گروه مترجمان، تهران، انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب، ۱۳۸۹، ص ۶۷۴.

[۴۷] عرفان کیهانی ص ۵۱.

[۴۸] همان، ص ۴۹.

[۴۹] همان، ص ۴۲.

[۵۰] همان، ص ۴۳

[۵۱] همان، ص ۵۰

[۵۲] در متن کتابهای «عرفان کیهانی» و «انسان از منظری دیگر» ابتنای بنیادین آموزه‌های این مکتب بر آموزه‌های اسلامی مشاهده نمی‌شود.

[۵۳] ر. ک. به: همان، ص ۵۱.

[۵۴] ر. ک. به: انسان از منظری دیگر، ص ۷۱.

[۵۵] جزوه دوره یکم عرفان کیهان، ص ۳۶.

[۵۶] محمّد علی طاهری، عرفان از منظری دیگر، ص ۲۲.

[۵۷] ر. ک. به: رفیق العجم، همان، ص ۶۴۱. گل بابا سعیدی، همان، ص ۵۳۰.

[۵۸] بقره: ۱۶۵.

[۵۹] «وَ هُوَ إفْرَاطِ الْمَحَبَّةِ وَ کنی عَنْهُ فِی الْقُرْ آن بِشِدَّةِ الْحُبُّ فِی قَوْلِهِ: وَ الَّذِینَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّه. عشق عبارت از فزونی محبّت است و در قرآن از آن به «شدت محبّت» تعبیر نموده و فرموده:

آنها که ایمان دارند، عشقشان به خدا، شدیدتر است.

محی الدین ابن عربی، الفتوحات المکیهٔ (۴ جلدی)، تحقیق: عثمان یحیی، بیروت، دار صادر، ۱۴۰۵ ه. ق. جلد ۲، ص ۳۲۳.

[۶۰] عرفان کیهانی، اصل ۵۹، ص ۱۲۴.

[۶۱] همان.

[۶۲] همان.

[۶۳] محمّد باقر مجلسی، بحار الانوار (۱۱۰ جلد)، بیروت، مؤسسهٔ الوفاء، ۱۴۰۴ ه. ق. دعای عرفه امام حسین عَلَیْهِ السَّلَام؛ ج ۶۴، ص ۱۴۲.

[۶۴] همان، ج ۹۹، ص ۵۶.

[۶۵] همان، ج ۹۴، ص ۳۷۰.

[۶۶] انسان از منظری دیگر، ص ۷۹.

[۶۷] آل عمران: ۳۱.

[۶۸] بنیامین آبراهاموف، عشق الهی در عرفان اسلامی: آموزه‌های غزالی و ابن دباغ، ترجمه: مرضیه شریعتی، تهران، حکمت، ۱۳۸۸، ص ۴۱.

[۶۹] همان، ص ۴۲.

[۷۰] ر. ک. به: همان، ص ۵۳.

[۷۱] در تفاوت آن دو عبودیّت را خاص‌تر از عبادت دانسته‌اند؛ «عبادت، عوام مؤمنان را بود و عبودیّت، خواص را. عبادات، اصحاب مجاهدات را بود و عبودیّت اصحاب مکابدات را و عبودت صفت اهل مشاهدات بود.

هر کس که به نفس خود با حقّ سبحانه مضایقت نکند او صاحب عبادت بود و هر کس به دل بخیلی نکند با او صاحب عبودیّت بود و هر کس که روح از او دریغ ندارد او صاحب عبودت بود.

گل بابا سعیدی، ص ۵۱۸. با تلخیص.

[۷۲] منوچهر دانش پژوه، فرهنگ اصطلاحات عرفانی، تهران، فرزان، ۱۳۷۹، ص ۵۲.

[۷۳] عرفان کیهانی، اصل ۶۵، ص ۱۳۷.

[۷۴] عهد جدید بر اساس کتاب مقدس اورشلیم، ترجمه پیروز سیار، تهران، نشر نی، ۱۳۸۷. مرقس ۱۰ / ۴۵.

[۷۵] همان، لوقا ۲۲ / ۲۷.

[۷۶] در بیش از صد آیه از اناجیل.

[۷۷] منوچهر، دانش پژوه، همان، ص ۴۳.

[۷۸] گل بابا سعیدی، همان، ۳۶۵.

[۷۹] عرفان کیهانی، ص ۵۵.

[۸۰] عرفان کیهانی، اصل ۷۴، ص ۱۴۷.

[۸۱] منوچهر، دانش پژوه، همان، ۴۵.

[۸۲] گل بابا سعیدی، همان، ص ۳۸۴.

[۸۳] گل بابا سعیدی، همان، ص ۳۸۳.

[۸۴] انسان از منظری دیگر، صص ۲۶ و ۹۱.

[۸۵] همان، صص ۸۷، ۹۰ و ۹۱ و عرفان کیهانی، اصل ۳۳، ص ۱۰۰.

[۸۶] انسان از منظری دیگر، ص ۲۳. صحیح بیت این است:

ز من بنیوش و دل...

[۸۷] همان، ص ۲۴.

[۸۸] همان، ص ۲۴.

[۸۹] همان، ص ۱۲۶.

[۹۰] همان، ص ۳۱.

[۹۱] همان، ص ۱۰۰.

[۹۲] عرفان کیهانی، اصل ۱۸، ص ۸۰.

[۹۳] در اصل ۱۸ آمده:

برای بهره برداری از عرفان عملی عرفان کیهانی (حلقه)، نیاز به ایجاد اتّصال به حلقه‌های متعدّد شبکه شعور کیهانی می‌باشد و این اتّصالات، اصل لاینفک این شاخه عرفانی است.

[۹۴] انسان از منظری دیگر، ص ۷۵.

[۹۵] اشاره است به برداشت‌های نادرست برخی، از تعبیرات رقص، آهنگ، ساز، مطرب و مانند اینهاست که در ادبیات عرفانی ایران، موجود است.

[۹۶] انسان، ص ۶۰.

[۹۷] ر. ک. به: علی آقانوری، تصوّف و شریعت، فصلنامه هفت آسمان، زمستان ۱۳۸۱، شماره شانزدهم، صص ۲۳۳ – ۲۴۷، سرفصل ۴.

[۹۸] محدثه ایزد پناه، همان، صص ۳ – ۱۹، ص ۷.

[۹۹] همان، ص ۵.

[۱۰۰] همان، ص ۷.

[۱۰۱] محمّد علی طاهری، عرفان از منظری دیگر، ماهنامه راه کمال، خرداد ۱۳۸۹، ص ۲.

[۱۰۲] محدثه ایزد پناه، همان، ص ۷ و انسان از منظری دیگر، ص ۱۸.

[۱۰۳] آیا قرآن در این زمینه فراوان است.

در زمینه روایات دست کم می‌توانید به کتاب علل الشرایع شیخ صدوق مراجعه کنید.

[۱۰۴] ر. ک. به: محمّد وحیدی، فلسفه و اسرار احکام، قم، عصمت، ۱۳۸۲، ص ۲۳ – ۲۵.

[۱۰۵] عبد الله جوادی آملی، اسرار الصلاة، قم، دار الاسراء للنشر، ۱۳۷۳، ص ۱۴.

نقدی بر خرد گرایی عرفان کیهانی

در مبحث معرفت شناسی و یافتن حقیقت، یکی از روش‌های معرفتی، عرفان معرفی می‌شود که از راه تجربه‌های خاص چون جذبه و خلسه‌های عرفانی صورت می‌گیرد و فرد تجربیاتی را در وجود خود احساس می‌کند که تصور می‌کند به یقین باطنی دست یافته

است.

صرف نظر از اینکه این جذبه و خلسه‌ها جنبه روانی داشته و از نظر علم روانشناسی قابل توجیه است این روش معرفت شناسی یک روش تجربی شخصی و حالت‌های به خصوص روانی است، اما حامل هیچ بار عقلی نیست تا با آن بتوان استدلال نمود و راه و روش عملی برای یافتن حقیقت ترسم نمود و نظر چنین افرادی را هم نمی‌توان بـا منطق و اسـتدلال تغییر داد چرا که آنـان یافتن و رابطه با حقیقت را یـک رازی می‌داننـد میـان خود و آفریـدگار که نـا محرمـان نمی‌تواننـد از این امور رمزآلود آگاه شونـد. حالت جـذبه و خلسه‌هـای روانی حـالت شبیه به مصـرف مواد توهمزا مثـل اکس است که فرد با مصـرف این ماده حالت‌های عرفانی و معنوی را در وجود خود تجربه می کند.

مشکل اساسی در این روش معرفت شناسی آن است که در این روش فرد از دنیای واقعی دور شده و تلاش می کند در ذهن و روان خود به حقیقت نزدیک شود و یک سری توهمات را به یافتن حقیقت نسبت دهد. در حالی که ما در مبحث معرفت شناسی به دنبال یافتن حقیقت هستیم تا بتوانیم راه و روش صحیح تری را در زندگی اتخاذ کنیم تا به حقیقت نزدیک‌تر شویم نه اینکه توهم حقیقت را در ذهن بپروریم. البته در چنـد سـال اخیر گروهی به نـام شـبکه هوش کیهـانی یا حلقه تلاش نموده‌انـد با بیان موضوعات علمی و همسو کردن عرفان با واقعیت‌های علمی این روش معرفتی را عقلی و علمی معرفی کنند.

اما هنگامی که ما نقطه نظرات این گروه را در مورد رابطه علم و عرفان مطالعه می کنیم، متوجه می‌شویم یک شـکاف عمیق بین علم و باورهای این گروه وجود دارد که مُبلغان این روش معرفتی تلاش دارند با تفسیر و توجیه این شکاف را پر کنند و علل همه هستی را به عرفـان ربـط دهنـد و در راه این توجیه و تفسیر اشعار و نظرات شاعران و صاحب نظرات پیشین را مسـتقیما به یافته‌های علمی امروز بشـر ربط می‌دهند. شـبکه هوش کیهانی ساختار اصلی جهان مادی را آگاهی (شعور)، انرژی و ماده می‌داند و معتقد است به غیر از مـاده و انرژی عنصـر آگـاهی هم بایـد در جهان هستی وجود داشـته باشـد تا بتوانـد چنین نظم و حرکتی را جهت دهـد. آنان قوانین حاکم بر شعور سلول و انسان را چنین بیان می کنند:

«۱ – یک سلول دارای شعور منحصر به فرد خود بوده که شرح وظایف آن سلول را شامل می‌شود

۲ – نظارت بر شعور سلولی بر عهده کالبد ذهنی انسان است که کیفیت شعور ی و شرح وظیفه آن سلول را تعیین می کند

۳ – ارتباط شعور سلول و شبکه شعور کیهانی از طریق کالبد ذهنی صورت می گیرد

۴ – شعور دارای تشعشع است.

اجزا در کنار یکدیگر تحت تأثیر شعور تشعشعاتی یکدیگر قرار دارند

۵ – افکار، احساسات و بیماری انسان نیز دارای تشعشعات شعور یست

۶ – مجموعه شـعور تشعشـعاتی افراد روح جمعی آن مجموعه را تشـکیل داده به این ترتیب روح جمعی خانواده، جامعه و بشریت را خواهیم داشت.

۷ – شعور سلول هم به طور مستقیم، از طریق شعور کیهانی وهم از طریق شعور ماده قابل اصلاح است.

۸ – زمانی که اصـلاح شـعور سـلولی به طور مسـتقیم از طریق شعور کیهانی انجام می‌شود، هیچ گونه اشتباهی رخ نداده و با عارضه جانبی روبرو نخواهیم شد، زمانی که از شـعور ماده استفاده می کنیم، اولا، امکان تشخیص غلط وجود داشته وثانیاً امکان اینکه شعور ی برای سـلول خاصـی مناسب و برای سلول دیگری نامناسب باشد، وجود دارد.» در نگاه نخست این اصول برای یک فرد که دانش ومطالعه کافی در زمینه مباحث سـیتولوژی (علم سـلول شناسـی) نداشـته باشد بسـیار اغو اگر و مورد پسند و در خور توجه است، اما فاقد هر گونه ارزش علمیست و مطالب علمی با مغلطه و دستکاری به شیوه زیبایی بیان شده تا افرادی که نخستین بار با چنین مباحثی آشـنا می‌شونـد به خوبی تحت تأثیر قرار بگیرند. شـبکه عرفان کیهانی ادعا می کند که، از راه ارتباط افراد بیمار با این شـعور کیهانی

قـادر است کلیه بیمـاران را درمـان کنـد که به این نوع درمـان فرادرمـانی اطلاـق می‌کننـد و معتقدنـد که این نوع درمان هیـچ گونه عوارض جانبی برای فرد درمان شـده نـدارد. این شـبکه اگر فراتر از ادعا و رجز خوانی قادر باشد از راه ارتباط با هوش کیهانی کلیه بیمـاران از جمله بیمـاران صـعب العلاـج مثـل سـرطان، بیماری‌های مادرزادی و ژنتیکی را در مان کنـد، گذشـته از آنکه به بشـریت خدمت بزرگی نموده و انسان را از بزرگترین مشـکلات نجات می‌دهد، می‌تواند ثابت کند که بر خلاف علم امروز بشـر، که، معتقد است اصل آنتروپیک تعیین کننـده نوع نظام موجود در کیهان است، هوش فرا مادی نظام هستی را به این شـکل پدید آورده است و در این صورت تـأثیرات بسـیار شـگرفی در باورهای علمی ایجاد خواهـد کرد و چنین ادعایی راه گشای بسـیاری از دیگر مشـکلات علمی خواهد بود.

از آنجا که شفای بیماران در این روش کوچکترین هزینه‌ای در بر ندارد و این شفا می‌تواند در هر زمان و هر مکان به همه افراد بشر کمک کند برای شبکه هوش کیهانی جای درنگ نیست که این خدمت بزرگ و این معرفت عظیم را هر چه سریعتر به نتیجه برساند تـا مراکز علمی و پزشـکی جهـان بر شـفای بیماران خود صحه بگذارنـد و بپذیرنـد که عرفان تنها توهم‌های واهی نیست و متصل به همان حقیقتیست که بشر چراغ به دست، گرد جهان دنبال آن می‌گردد. در این صورت است که بشر استدلال گر می‌پذیرد که فراتر از علل مادی یک علل فوق مادی می‌تواند رشد سلول‌های سرطانی را متوقف کند، کور مادر زادی را شفا بدهد و امید زیستن را در دل بیماری که ساعت‌های مرگ خود را لحظه شماری می‌کند زنده نماید. اما از زمانی که بشر خود راشناخت تا به امروز روش‌های روانی زیادی در جهت تلقین شـفای بیماران به کار رفته که هیـچ کـدام از آنها بر خلاف بسـیاری از مـدعیان ارتباطی با نیروهای فرا مادی ندارد، دانشـمندان جهت بررسـی این نوع درمان‌ها آزمون‌های متعددی را بر گزار کرده‌اند که به نمونه‌ای از آن اشاره می‌کنیم. یـک نمونه از این آزمون‌ها آزمون دکتر موزلیست که در یکی از بیمارسـتان‌های تگزاس آمریکا بر روی بیماران مختلفی که از درد شدیـد مفاصل رنـج می‌بردنـد، انجام داد. او بیماران خود را بدون آنکه خودشان مطلع باشـند به دو گروه تقسیـم کرد. یک گروه را تحت عمـل جراحی قرار داد و مشـکل آنهـا را بوسـیله عمل جراحی رفع نمود. اما برای گروه بعـدی بـدون آنکه عمل جراحی روی مفاصـل آنهـا انجـام دهـد، تنها یک عمل جراحی نمایشـی را برای آنها بازی کرد و به بیماران و همراهان آنان وانمود کرد که برای آنها عمل جراحی مفاصل انجام داده است.

دکتر موزلی بـا کمـال تعجب مشاهـده نمود که هر دو گروه از بیمـاران پس از عمل جراحی و بعـد از عمل جراحی نمایشـی به یک اندازه از درد آنها کاسته شده است.

او به این نتیجه رسـید که افرادی که تحت عمـل جراحی نمایشـی قرار داده شده‌انـد تنهـا به دلیل اینکه ایمان داشـته‌اند عمل جراحی می‌تواند به درد آنها خاتمه دهد پس از این عمل جراحی نمایشـی هم احساس سلامتی می‌کنند در نتیجه درد آنها تسکین پیدا کرده است.

در آزمونی دیگر یـک کشـیش سـخنور و حاذق که از فن بیان بسـیار خوبی برخوردار بود، توسط یک خطبه بسـیار پرشور توانسـت حـالت خلسه و تفکر روحـانی را برای مخاطبـان خود فراهم کنـد به شـکلی که تعـداد زیـادی از این مخاطبان پس از ایراد این خطبه اعلام کردنـد که توانسـته‌اند بر بسـیاری ازمشـکلات و بیماری‌های خود فائق آیند. آزمون گران در موقعیت مناسب دیگری، به جای آن کشیش خطیب بازیگر توانایی را برای ایراد خطبه راهی کردند و این بازیگر توانست همچون کشیش حاذق شور و شعف وصف ناپذیری به مجلس بدهد به قسـمی که باز هم عده زیادی از جمعیت مخاطب به حالت خلسه روانی فرو رفتند، آزمون گران با کمال تعجب مشاهده کردند که پس از این آزمون هم عده زیادی از شـنوندگان اعلام کردند که پس از این خطابه توانسـته‌اند بر بسـیاری از مشکلات و بیماری‌های خود غلبه کنند.

موضوعات از این دست توانایی و ساختار بسـیار پیچیـده مغز انسان را نشان می‌دهد که اگر مغز در شـرایطی قرار بگیرد که باور کند

از این پس مشکل یا بیماری برای فرد وجود ندارد از فرستادن برون‌داده‌ای که سبب می‌شود فرد احساس درد یا نا آرامی و اضطراب کند، خود داری می‌کند و با این حساب، احساس درد یا فشار مشکلات از ذهن فرد برداشته شده و احساس درمان و آرامش می‌کند.

در حقیقت بیماری یا مشکل هنوز به درمان وحل نشده اما فرد تصور می‌کند که شفا یافته یا مشکل او حل شده است.

شبکه حلقه مرگ مغزی را مرگ نامحسوس ترجمه کرده و دلیل آن را هاله‌ای از انرژی منفی می‌داند که اطراف فرد گرد آمده، در حالی که از نظر علمی قسمت‌های فوقانی مغز که وظیفه پردازش اطلاعات را بر عهده دارند آسیب می‌بینند اما قسمت‌های تحتانی که وظیفه کنترل اعمال حیاتی را بر عهده دارند هنوز می‌توانند وظیفه خود را انجام دهند، به این جهت فرد از نظر اعمال حیاتی چون تنفس و ضربان قلب سالم است اما مغز هیچ کنترلی بر بدن ندارد. در اینجا پزشکان با عکس برداری و اسکن‌های مختلف قسمت‌های آسیب دیده مغز را شناسایی می‌کنند.

این موضوع نشان می‌دهد که کنترل همه قسمت‌های بدن و حتی فعل و انفعالات و فرمان‌های درونی چون تفکر بر عهده خود مغز است.

مغز فیزیکی هم ناشی از آسیب دیدن یکی از اعضای حیاتی بدن است که ممکن است پس از مدتی مشکل برطرف شود و فرد زنده بماند. مرگ قطعی زمانی رخ می‌دهد که کلیه سلول‌های اعضای حیاتی چون مغز، قلب، شش، کبد و ... بر اثر کمبود اکسیژن یا وجود مواد سمی یا ... توانایی انجام وظایف حیاتی خود را ازدست بدهند. شبکه حلقه معتقد است مغز ابر کامپیوتریست که اپراتور آن بُعد فرامادی بشر است.

اما اشتباه این گروه آن است که مغز را با کامپیوتر مقایسه می‌کنند.

مغز کامپیوتر نیست که تنها وظیفه‌اش پردازش اطلاعات باشد.

ما اگر از مغز پیچیده انسان هم صرف نظر کنیم و بخواهیم ساده‌ترین مغز موجودات را با کامپیوتر مقایسه کنیم می‌توان عنوان کنیم که، مغز موجود زنده، به دلیل داشتن توانایی خودسازماندهی، این ویژگی را دارد که تغییرات محیط را در درون سیستم خود به شکلی سازمان یافته تصویر کند.

به بیان دیگر، سیستم زنده نسبت به تغییرات محیط خارج از خود واکنش نشان می‌دهد و این واکنش همان تصویریست که از دگرگونی‌های محیط، بر ساختار پویای مادی زنده منعکس می‌شود و این همان مفهوم بازنمایی (آگاهی) است.

بازنمایی امروزه بیشتر به عنوان کارکرد بنیادین دستگاه حسی معنا می‌شود و به شکلی ویژه از همین انعکاس جهان خارج بر سیستم زنده دلالت می‌کند.

پس آگاهی عبارت است از توانایی بازنمایاندن تغییرات محیط، در درون سیستم عصبی. اگر سیستمی آنقدر پیچیده شود که از خودش هم در خودش بازنمایی داشته باشد، آنگاه آن سیستم خودآگاه است.

خودآگاهی به این معنا، یک حالت خاص آگاهی قلمداد می‌شود. آگاهی توانایی بازنمایی محیط در قالب شبکه‌ای از روابط پردازشی و اطلاعاتیست و خودآگاهی شکل خاص از آگاهیست که بازنمایی خود همین فرآیند را هم در بر بگیرد و به اصطلاح، خصلتی «خود ارجاع» به خود بگیرد.

این بدان معناست که در سیر تکامل، سیستم‌هایی پدید آمده‌اند که نه تنها جهان خارج را بازنمایی کرده و آن را در قالب رمزگان حسی کد گذاری کرده‌اند، که خود همین روند بازنمایی را هم بار دیگر در درون خود بازتابانده‌اند و خود فرآیند رمزگذاری داده‌های حسی را بار دیگر در سطحی پیچیده‌تر رمزگذاری کرده‌اند.

سطوح آگاهی را «هشیاری» می‌نامند. هشیاری حالتیست که دستگاه پردازنده عصبی در آن قرار دارد. از سوی دیگر، پراکندگی

اندک خودآگاهی در میان گونه‌های جانوری، نشان می‌دهد که بقا به سادگی بدون این دستگاه با شکوه اما بغرنج نیز ممکن است. تنها جانوری که در مورد خودآگاه بودنش قطعیت وجود دارد، انسان است.

در مورد شامپانزه، گوریل و دلفین، نشانه‌هایی قانع کننده وجود دارد که به حضور شکلی از خودآگاهی در ایشان دلالت می کند.

بر اساس شواهدی کمتر و غریبتر، شکلی از این حالت را می‌توان به مورچه و زنبور نسبت داد. از این رو خودآگاهی امری استثنایی در موجودات استثنایی است.

تنها شماری انگشت شمار از گونه‌های جانوری قابلیت خودآگاهی را در خود پرورده‌اند و آنان نیز تنها در بخشی از عمر خویش خودآگاهانه به جهان می‌نگرند. از این رو خودآگاهی حالتی ویژه و استثنایی از هوشیاری است.

از منظر دیگر اگر بخواهیم این موضوع را بررسی کنیم باید ساختمان مغز را به دقت مطالعه نماییم. گاهی دانشمندان از طریق اسکن و عکس برداری این کار را انجام می‌دهند و گاهی با بررسی مغز افرادی که دچار ضایعه مغزی شده‌اند کارکرد مغز را دوباره مورد بررسی قرار می‌دهند تا متوجه شوند این ضایعات چه تأثیری بر فرد گذاشته است.

برای مثال، آسیب دیدن به قسمت ورنیکه مغز که مسؤول هماهنگ کردن و درک اطلاعات بین مراکز سه گانه بینایی، شنوایی و حسی است، موجب می‌شود فرد، درک درستی از دیدارهای خود نداشته باشد.

مثلاً اگر از او سؤال شود اکنون چه چیزی را مشاهده کند مغز او قادر نیست به قسمت حافظه دستور دهد تا فرمانی صادر کند مبنی بر اینکه او آنچه می‌بیند در گذشته هم دیده و به عنوان مثال نامش درخت است.

او درخت را می‌بیند اما چون ورنیکه آسیب دیده نمی‌تواند به قسمت یادآوری و درک مغز بگوید این یک درخت است.

در مورد شنوای و حس هم چنین مشکلی به وجود می‌آید و فرد نمی‌داند چه می‌شنود و چه چیز را احساس می کند.

بیان این موضوع نشان می‌دهد که مرکز ادراک و پردازش اطلاعات خود مغز است، اگر قرار بود مرکز درک مغز خارج از خود مغز باشد یا اپراتوریش بر عهده خارج مغز است چنین فردی باید می‌دانست چه چیزی را می‌بیند چون هیچ کدام از اعصاب بینایی این فرد آسیب ندیده‌اند.

تنها مرکز درک شنوایی او آسیب دیده و او نمی‌تواند مشاهدات خود را تفسیر کند.

در سال ۱۸۴۸ جوان ۲۵ ساله‌ای به نم فینناس گیج که کارگر ماهر، منضبط و خوش اخلاقی بود، در حین کار میله‌ای به سر او اصابت کرد و قسمت لوب پیشانی مغز او آسیب دید. ضربه به شکلی بود که میله از پشت سر وارد شد و از پیشانی خارج گردید اما قسمت‌های دیگر مغز آسیب ندید چون حواس، تکلم و بقیه قسمت‌های بدن او سالم بودند اما شخصیت او به طور کامل تغییر یافت. فینناس دیگر ماهر، خوش اخلاق، با حوصله و منظم نبود بلکه شخصیت او به فردی پرخاشگر، لجوج، دودل و متزلزل تغییر یافته بود. تحقیقات در مورد مغز و رفتار فینناس کمک‌های بزرگی به علم روانشناسی کرد به این خاطر جمجمه و مدارک مربوط به آسیب مغزی او هم اکنون در موزه دانشگاه هاروارد نگهداری می‌شود. از آنجا که علم روانشناسی وشناخت کارکردهای مغزی بسیار پیچیده است و حتی بسیاری از دانشجویان این رشته ذهنیت واقعی نسبت به بسیاری از کارکردهای مغز ندارند، مثلا نمی‌توانند تجسم کنند که شخصیت وابسته به همین مغز و اطلاعاتیست که از محیط اطراف خود جمع آوری کرده،. یا بسیاری از این دانش آموختگان درک درستی از واقعه مرگ ندارند. یا عمل فکر کردن که به نظر می‌رسد مشتی نورون‌های مادی نتوانند فرآیند پیچیده، همچون اندیشیدن، را در وجود بشر شکل دهند، پس چنین اعمال خارق‌العاده به عهده یک اپراتور غیر مادیست که از راه تشعشعات یا فرمان‌های خود، فرآیند پیچیده‌ای همچون اندیشیدن یا شخصیت را برای مغز میسر می‌سازد! البته این نوع طرز تفکر برای کسانی که آشنایی کامل با علم روانشناسی و کارکردهای مغز دارند، بسیار خنده آور است.

این موضوع باعث شده تا، بسیاری دانسته یا ندانسته از این عدم آگاهی سو، استفاده کنند و باورهایی را به فرد بقبولانند که هیچ

سند و مدرک علمی ندارد. پایه گذاران عرفان کیهانی با آنکه آشـنایی کامل باعلم روانشناسی و کارکردهای مختلف مغز داشته‌اند، امـا از فقـدان تخصـص و مهـارت مخاطبـان خـود سـو، اسـتفاده کرده و در مـورد کارکردهـای مختلـف مغز و جنبه‌هـای روانی بشـر اظهارنظرهای مختلفی نموده‌اند که هیچ وجاهت علمی ندارد. آنها با علم جدید روانشناسی آشنا هستند اما علت و دلایل فرآیندهای مغزی را ماننـد فلاسـفه قـدیمی بی هیـچ سـند و مـدرکی به بعد فرا مادی بشـر ربط می‌دهند و برای اینکه مخاطب خود را بیشتر اغوا کنند، انسان‌ها را به سه گروه افراد ساده، دانا و سوپر دانا تقسیم می‌کنند و در جهت تشویق افراد ساده و خوش باوری که موضوعات جدید را به راحتی می‌پزیرند و در نکوهش افراد دانایی که هر مطلب جدید را با سـند و مدرک و اسـتدلال می‌پزیرند، داد سخن سر می‌دهنـد. این در حـالیست که همه مـا می‌دانیم تنهـا ابزار بشـر برای رسـیدن به واقعیت و انطبـاق گزینه‌هـای غلط و درست و داوری کردن در مورد آنها عقل وخرد بشـر است و انسان تنها با اسـتدلال می‌تواند راه درست خود را انتخاب کند و تنها وجه تمایز انسان با دیگر موجودات همین استدلال گری و منطق پذیری او ست. در حالی که شبکه حلقه معتقد است:

«بنا بر این عقل پیوسته با کارهایی که منافع مادی و ملموس نداشته باشد مخالفت می‌کند و هر کجا انسان بخواهد کار دل را دنبال کنـد، مخالفت سرسـختانه نشان می‌دهد. برای نمونه، وقتی که شـخص بخواهد تجربه ماورایی وغیر متعارف پیدا کند، عقل به شدت واکنش نشان داده و به کلی وجود چنین دنیایی را منکر می‌شود.» در پاسخ باید گفت:

کار دل کدام است؟

دل تنهـا وظیفه پمپـاژ خون را بر عهـده دارد و مسائـل عـاطفی، عشـقی و احساسـی بر عهـده مغز است که در موقعیت مناسب نه تنها اختلال ایجاد نمی‌کند بلکه با فرمان ترشح هورمون‌های مختلف بدن را پذیرای حالت‌های احساسی می‌کند.

اما سـخن دیگر شـما درست است که می‌گویید، عقل از فریب خوردن انسان جلوگیری می‌کند در طول زندگی بشـر هم ثابت شده که، همواره انسان را از جادوگری، خرافه پرستی و اغو اگر ی بر حذرداشـته و از او می‌خواهـد واقعیت زنـدگی خود را (اگر چه این واقعیت نسبی باشـد) فـدای حقیقتی نکند که ریشه در توهمات و خیالبافی دارد. البته اگر شـما بتوانید با روش فرا درمانی خود بیمار سرطانی را به شـکلی درمان کنید که اثری از سـلول‌های بیمار در بدن او نباشد یا دیگر بیماران را به شـکل واقعی شفا دهید، عقل نه تنها با ادعای شما مخالفت نمی‌کند، بلکه می‌پذیرد که شما حقیقت را یافته‌اید.

http://razhayedel.blogfa.com

عرفان چند ضلعی@

نقد عرفان حلقه

عرفان چندضلعی

«میرحمید موسوی»

جهـان از حـدود یکی و دو دهه پیش، بسـتر ظهـور و پیـدایش چشـمگیر و روزافزون مکـاتیب و فرقه‌هـای معنـویت گرای انحرافی و عرفانهـای کـاذب نوظهور هست؛ در این بین کشور ایران نیز ازجریـان این پروسه (یـابه عبـارتی پروژه) جهانی عقب نمانـده و شاهد ظهور صدها مدعی تاسیس و بنیان نهادی عرفانی ومعنوی بوده است.

یکی از این عرفانها که از سالهای آغازین دهه‌ی هشـتاد شمسی در ایران که به طورمخفیانه و زیرزمینی اقدام به برگزاری، آموزش و عضوگیری مرید و داوطلب کرده، عرفان حلقه یا کیهانی است.

بنیانگذارومؤسـس این نحله انحرافی فردی به نام محمـدعلی. طاست، این فردادعا می‌کند این عرفان (عرفان کیهانی) حاصل ۳۰ سال سعی وتلاـش او بوده وراهگشای تمامی مشـکلات و بیماریهای جسـمی و روحی مردم صـرفنظرازهر گونه اعتقاد، مـذهب و مسـلک

است؛ [۱] ایشان همچنین بیان می‌کنند که فرد با اتصال به شبکه هوشمند شعور الهی می‌تواند از هر گونه بیماری لاعلاج شفا یابد و حتی پیامبران الهی مانند عیسی (علی نبینا و عَلَیْهِ السَّلَام) باتمسک و توصل به این نیروی عام الهی می‌توانست بیماران را شفا دهد و مردگان رازنده کند؛ [۲] در حول و محور عرفان کیهانی ابهام و پرسش بسیار است مانند:

آیا این عرفان جعلیست یا کشفی؟ درمان است یاعرفان؟ سر سلسله عرفان حلقه را چه کسی تعیین کرده است؟

چرا لایه‌ی دفاعی باید توسط مستر و با گرفتن امضا تفویض شود؟ سر دسته این عرفان چه سابقه علمی و دینی دارد؟

...و دهها سؤال اینچنینی که همیشه بدون پاسخ مانده و هیچ جوابی از سوی این گروه انحرافی داده نشده است.

مابه حسب وظیفه جهت آشنایی عموم مردم مؤمن و مسلمان ایران اسلامی در چند مقاله سعی خواهیم داشت بررسی تطبیقی کامل این عرفان، با سایر عرفانها و مکاتیب معنوی نوظهور انحرافی ارائه نماییم؛ انشاالله مورد استفاده قرار گیرد و تا حدودی افکار باطل و پوچ این گروه مدعی را آشکار سازد.

ریکی اُمِّ و اَبِ ّعرفان

حلقه «ریکی» به معنای انرژی کیهانی [۳] در قرن ۱۹ توسط میکائواوسویی [۴] در ژاپن بناگذاری شد.

خواستگاه ابتدایی این مکتب هند، تبت و چین بوده است که توسط اوسویی در ژاپن با اعمال تغییراتی ریکی نامیده شد.

بدون شک بعد از تطبیق اندکی از عقاید این گروه با افکار عرفان حلقه در خواهید یافت که عمدتاً عرفان حلقه زائیده و اقتباس شده از عقاید و اعمال ریکی هست.

۱ – تعریف و آشنایی با هر دو گروه

۱ – ۱ ریکی؛ در تعریف ریکی اصطلاحات و بیانات زیادی وارد شده است ولی مهمترین آنها به صورت زیر ذکر شده است [۵]:

– ریکی نیروی عمومی حیات، انرژی کیهانی، نیروی همگانی الهی، شفا بخش جهان. – نوعی انرژی هوشمند و سامان دهنده. – یک هنر که از مستر به فراگیر منتقل می‌شود. – انرژی نامحدود و بی نهایت دائمی. – انرژی هوشمند و خلاق، یک دوست حقیقی و یک هدیه الهی –. وجود هوشمند و زنده و آگاه. از تعریف فوق چند نکته مهم دیده می‌شود:

الف) «ریکی» وجود هوشمند الهی

ب)

«ریکی» شفا بخش و بهبود دهنده الهی بی نهایت

ج)

«ریکی» انرژی و نیروی کیهانی که از مستر به درمانگر انتقال می‌یابد.

د)

«ریکی» زنده، هوشمند و آگاه

۱ – ۲ عرفان حلقه؛

...«اساس این عرفان بر اتصال به حلقه‌های متعدد شبکه شعور کیهانی (هوشمندی حاکم بر جهان هستی) استوار است ... فیض الهی به صورت‌های مختلف در حلقه‌های گوناگون جاری بوده که در واقع همان حلقه‌های رحمت عام الهی (شبکه هوشمندکیهانی) است که می‌توان مورد به رهبرداری عملی قرارگیرد ... بیمار توسط فرد درمانگر به شبکه شعور کیهانی متصل شده و مورد کاوش قرار می‌گیرد ... در این مکتب درمانی برای درمان همه‌ی انواع بیماریها می‌تواند موثر باشد و درمانگر اجازه ندارد که نوعی از بیماریها را غیرقابل علاج بداند ... بیمار توسط مستر به شبکه شعور کیهانی اتصال می‌یابد و مورد اسکن قرار می‌گیرد» [... ۶] در تعریف و تبیین هدف و فلسفه عرفان کیهانی چند نکته قابل تأمل است که توصیه می‌شود با نکاتی که در

تعریف ریکی ذکر کردیم موردمقایسه قراردهید:

الف) وجود شبکه هوشمند شعور کیهانی که حاکم بر جهان هستی است.

ب) شبکه‌ای که شفا بخش تمام بیماریهای روحی و جسمی لاعلاج است.

ج) انرژی که از شبکه شعور کیهانی به واسطه مستر به بیمار اتصال و تفویض می‌یابد.

د) شبکه کاملاً آگاه و هوشمند

۲ – وابسته نبودن به هیچ اعتقاد، دین و مذهب

۲ – ۱ ریکی؛ «ریکی یک مذهب نیست، ریکی کاملاً غیرمذهبیست شما می‌تونید به هر دینی بپردازید یا به هیچ یک از ادیان اعتقاد نداشته باشید و همچنان از ریکی استفاده کنید و بهره‌مند شوید ... ریکی به هیچ دینی وابسته نیست و اکنون افراد با مذاهب و اعتقادات مختلف جزو درمانگران ریکی هستند.»

۲ – ۲ عرفان حلقه؛ «از آنجا که انسان شمول است همه‌ی انسانها صرف نظر از نژاد، ملیت، دین، مذهب و عقاید شخصی می‌توانند جنبه‌ی نظری آن را پذیرفته و جنبه‌ی عملی آن را مورد توجه و استفاده قرار دهند ... به طور کلی، همه انسانها صرفنظر از نژاد، جنسیت، سن و سال، سواد و معلومات، استعداد و لیاقتهای فردی، دین و مذهب، گناهکاری و بیگناهی، پاکی و ناپاکی و... می‌توانند از رحمت عام الهی (شبکه شعور کیهانی) برخوردار شوند ... سن، جنسیت، میزان تحصیلات، مطالعات، معلومات، تعالیم و تجارب عرفانی وفکری مختلف، استعداد و لیاقتهای فردی و ... هیچ تاثیری در کار با شبکه شعور کیهانی ندارد، زیرا این اتصال و برخورداری از مدد قرآن فیض و رحمت الهی بوده که بدون استثنا شامل حال همگان است» [... ۷] نکته مهمی که در هر دو از گروهها دیده می‌شود اینست که برای دریافت این نیروی شفا بخش الهی نیازی به اعتقاد حتی به خود خدا به عنوان منبع انرژی شفا بخش و ادیان الهی نیست و همچنین فرد فرقی ندارد مشرک باشد یاکافر و یا گناهکار، برای همه‌ی کسان است.

۳ – معنویتی فراتر از دین

۳ – ۱ عرفان ریکی؛ «ریکی مذهب نیست ولی معنویت است، معنویت، اعتقاد و ایمان در ارتباط شما با الهیت است.

هدف از پیشرفت معنوی، بهبود بخشیدن این ارتباط و مشاهده الوهیت در درون خود و پیرامونتان می‌باشد.

مذهب راهنماییست که به شما نشان می‌دهد چگونه خود را از لحاظ معنوی پرورش دهید. مذهب به شما می‌گویدکه الهیت چیست و متن‌ها (دعاها)، مکانهای مخصوص عبادت و راهنمایانی برای حمایت از شما معرفی می‌کند.

ممکن است شما پیرو دینی باشید ولی ارتباط معنوی قلبی نداشته باشید، ریکی امکانات رشد معنوی را فراهم می‌نماید. اهمیت ندارد که پیشینه مذهبی شما چیست. شما متوجه خواهید شد که در ریکی اصول با معنا بوده و هیچ تعارضی بامذهب شما ندارند.

در حقیقت ریکی باید ارتباط معنوی شخصی شما را ارتقا دهد. سیمای معنوی ریکی، شما را قادر به انجام موارد زیر می‌سازد:

الف) اتصال به مبدا: شما از نماز و مراقبه برای ارتباط با خداوند یا قدرت برتری که به آن اعتقاد دارید استفاده می‌کنید. ارتباط معنوی، منبع بی‌پایانی از انرژی ریکی را فراهم می‌کند.

ب)

کانال انتقال انرژی برتر: انرژی شفادهنده ریکی از درمان گر نمی‌باشد، این انرژی ازطرف خداوند یا انرژی برتر، به واسطه درمانگر انتقال می‌یابد.

ج)

حفظ سلامت معنوی: همچنان که شما سلامت جسمانی خود را به وسیله غذای مغذی، هوای تازه و ورزش حفظ می‌نمایید، به حفظ سلامت روحانی خود نیز نیاز دارید. نماز، مراقبه، اوقات آرام و تمرینات معنوی (انجام اعمال خوب) می‌توانند در این رابطه کمک

کنند.»

۳ – ۲ عرفان حلقه؛ توضیح و تبیین آرا و عقاید موسس و بنیانگذار عرفان کیهانی در این باب رساله‌ی مجزایی را می‌طلبد، لذا در مقالات آتی به طور مفصل به این موضوع خواهیم پرداخت ولی به طور اجمالی بنیانگذار و رئیس فرقه کیهانی، این عرفان را یک جریان معرفت شناسی معرفی می‌کند که ضامن و رابط و عامل رسیدن به کمال و خودشناسی است.

به بیانی روشنتر طریقت را عامل قبولی شریعت می‌داند بدین سان که دین را به دوبال شریعت و طریقت تقسیم نموده و بیان می‌دارد که دین بدون وجود یکی از هر دو ناقص است، [۸] این مطلب در زمانی بیان می‌شود که برای یک فرد آگاه به اسلام روشن است که در دین طریقت و شریعتی به طور مجزا وجود ندارد و شریعت همان طریقت، طریقت نیز همان شریعت است و قابل تجزیه و ترکیب و مجزا بودن از یکدیگر نیستند و هر دو (شریعت و طریقت) دارای یک مفهوم ایمان و عمل صالح هستند و تقسیم دین به دو قسم طریقت و شریعت، بدعت بزرگی در دین بود که توسط صوفیان و شعرای وابسته مطرح شد والا در دین چنین مطلبی بیان نشده است.

****

پی‌نوشتها:

۱ – مصاحبه محمدعلی. ط با سایت رسمی موسسه عرفان حلقه interuniversal. persianblog. ir

۲ – همان

۳ – Ri انرژی و Kei کیهانی

۴ – pronounced Me – ka – oh OOh – su – ee

۵ – تمام مطالب راجع به «ریکی» ازسایت www. arvah. net استفاده و اقتباس شده است.

۶ – انسان از منظر دیگر، ص ۱۹، ۷۲ تا ۸۵

۷ – همان، ص ۲، ۲۱، ۷۶

۸ – مصاحبه محمدعلی. ط با سایت رسمی موسسه عرفان حلقه interuniversal. persianblog. ir

بخش آموزه‌ها

تعریف عرفان کیهانی

عرفان کیهانی (که عرفان حلقه نیز نامیده می‌شود) بر اساس گفته بنیانگذار آن «نوعی سیر و سلوک عرفانی است که مباحث عرفانی را مورد بررسی نظری و عملی قرار می‌دهد» [۱]. چنانکه در ادامه مقاله خواهد آمد، مقصود از سیر و سلوک معنوی نه ارتباط با خدا بلکه ایجاد ارتباط با شعور کیهانی است که با تشکیل حلقه درمانی صورت می‌گیرد؛ [۲] با توجه به نوشته‌های وی که در ادامه به آنها می‌پردازیم می‌توان در تعریف این مکتب گفت:

عرفان کیهانی مکتبی انسان محور است (محور مباحث و اهداف آن انسان است) که از جنبه نظری، جهان را مجازی و سراسر حرکت دانسته و شعور کیهانی را محرک عالم می‌شمارد و انسان را به وسعت هستی تعریف می‌کند و از جنبه عملی، نجات انسان را جمعی و در پی رهایی از کثرت و رسیدن به وحدت می‌داند و شعور کیهانی را نقطه مشترک بین انسان‌ها شمرده و در راستای همین وحدت از فرادرمانی برای درمان همه بیماری‌ها استفاده می‌کند.

جنبه نظری از نگاه مؤسس عرفان کیهانی انسان همواره دو پله در مقابل خود دارد:

پله عقل و پله عشق. بر این اساس این مکتب دارای دو جنبه نظری و عملی است.

جنبه نظری این مکتب به پله عقل، مربوط می‌شود و نگاهی ویژه به جهان و انسان است.

اما جنبه عملی با پله عشق پیوند داشته و روش عملی در این مکتب را به عهده دارد. [۳] جهان جهان از نگاه این مکتب، سراسر حرکت بوده و فاقد وجود خارجی است؛ [۴] به این معنا که وقتی اتم را می‌شکافیم به ذرات متحرک می‌رسیم و اگر این ذرات را بشکافیم و همین روند را تا بی نهایت ادامه دهیم باز به ذرات ریزتری که متحرکند می‌رسیم. بنا بر این، شالوده جهان، از حرکت تشکیل می‌شود و از آنجا که حرکت، به طور مستقل و جدا از شیء متحرک، وجود خارجی ندارد بنا بر این جهان هستی مادی، وجود خارجی نداشته و صرفاً دارای وجودی مجازی می‌باشد؛ زیرا هر جلوه‌ای که ناشی از حرکت باشد، مجازی است.

آنچه از هستی مادی مشاهده می‌کنیم فقط واقعیتیست که در اثر حرکت در حرکت موجود در عالم، حاصل شده است.

نظیر استوانه‌ای که از حرکت دورانی یک تیغه بر یک محور پدید می‌آید. شعور کیهانی آنچه این حرکت را به وجود می‌آورد عاملیست به نام «شعور کیهانی این عامل، تنها واسطه بین خدا و خلق به شمار می‌رود [۵] و مایه ایجاد وحدت در عالم است؛ [۶] شعور کیهانی هوشمندی حاکم بر جهان است که جهان هستی را به وجود آورده است.

به بیان دیگر جهان هستی تصویری مجازی از حقیقتی دیگر به نام شعور و آگاهی است.

بنا بر این، حقیقت این جهان را همان شعور کیهانی تشکیل می‌دهد. [۷] با این حال در هر لحظه سه عنصر، در جهان هستی مادی موجود است:

آگاهی، ماده و انرژی. [۸] هر یک از این سه عنصر، قابلیت تبدیل شدن به یکدیگر را دارند. [۹] این در عرفان کیهانی از شعور کیهانی با نام‌های دیگری چون شبکه شعور کیهانی، هوشمندی حاکم بر جهان هستی، هوشمندی کیهانی، شعور و آگاهی خداوند، شعور الهی، روح القدس، جبرئیل، یدالله و ... یاد می‌شود. [۱۰] شبکه مثبت و شبکه منفی شعور کیهانی به عنوان شبکه مثبت نیز شناخته می‌شود. شبکه مثبت کلیه اطلاعات و آگاهی‌های لازم را در جهت رسیدن انسان به کمال در اختیار انسان می‌گذارد. در برابر، شبکه منفی قرار دارد که مسیر شیطان است و کلیه اطلاعات و آگاهی‌هایی را که باعث انحراف انسان شده و او را از مسیر کمال دور می‌کند، در اختیار انسان قرار می‌دهد. آگاهی‌های شبکه مثبت، انسان را به «عرفان کمال» راهنمایی می‌کند و آگاهی‌های شبکه منفی او را به سوی «عرفان قدرت» می‌برد. [۱۱] انسان این مکتب به انسان نگاهی فراکل نگرانه دارد. [۱۲] در نگاه فراکل نگرانه، انسان به عظمت و وسعت جهان هستی دیده می‌شود. در توضیح این نگرش بنیانگذار این مکتب می‌گوید:

«انسان موجودیست متشکل از کالبدهای مختلف مانند:

کالبد یزیکی، کالبد روانی، کالبد ذهنی، کالبد اختری و کالبدهای دیگر و نیز مبدل‌های انرژی گوناگون که به اصطلاح به آنها «چاکرا» گفته می‌شود و نیز کانال‌های انرژی مختلف، ازجمله کانال‌های محدود و مسدود چهارده گانه در بدن که درطب سوزنی مطرح است، همچنین حوزه‌های مختلف انرژی در اطراف بدن مانند:

حوزه پولاریتی، حوزه بیو پلاسما و نیز اجزایی مانند شعور سلولی، فرکانس مولکولی و بی نهایت اجزای ناشناخته دیگر». [۱۳] پله عقل و پله عشق انسان همواره دو پله در مقابل خود دارد:

پله عقل و پله عشق. پله عقل؛ دنیای علم و دانش، فن و روش و تکنیک، پند و نصیحت، دلیل و برهان و استدلال، سعی و کوشش وتلاش و ... و به طور کلی حیطه‌ایست که اصطلاحاً «دنیای ابزار» نامیده می‌شود.

پله عشق؛ دنیای وجد و ذوق و شوق، حیرت و تعجب، جذبه و از خود بیخود شدن، ایثار و محبت و ... و به طور کلی حیطه و چارچوبیست که اصطلاحاً «دنیای بی‌ابزاری» نامگذاری می‌شود. بر اساس تفاوت عقل و عشق، عرفان کیهانی دارای دو بخش نظری

و عملی است.

بخش نظری، بر روی پله عقـل و بخش عملی بر روی پله عشق قرار دارد. عرفـان نظری بیـانگر و روشـنگر است و بـا اسـتدلال اثبات می‌کنـد که انسان بایـد چه هدفی داشته باشد و به چه دلیل باید مسیر مشخصـی را دنبال کند؛ [۱۴] جنبه عملی از نگـاه این مکتب انسان در عصر حاضر دچار کثرت است یعنی هر کسی به دنبال منافع شخصی خود می‌باشد.

این حالت، انسان را از تعالی دور می‌سازد. تعالی در گرو گرایش به وحدت و درک تن واحده بودن جهان هستی است.

هـدف این مکتب نیز اینست که انسـان را از این کـثرت نجـات داده و افق نگـاه او را به سـوی وحـدت، جهت دهـد. راه رسـیدن به وحدت راه رسـیدن به وحدت اینست که انسانها «در هوشـمندی و شعور حاکم بر جهان هستی به توافق و اشتراک نظر رسیده، پس از آزمایش و اثبات آن، به صاحب این هوشمندی که خداوند می‌باشد برسند؛ تا این موضوع، نقطه مشترک فکری بین انسان‌ها شده و قـدرت و تحکیم پیـدا نمایـد. بنـا بر این، عامـل مشترک فکری بین همه انسان‌ها و یا به عبارت دیگر، زیربنای فکری همه انسان‌ها، شعور حاکم بر جهان هستی و یا شعور الهی است». [۱۵]

فرادرمانی بنیانگذار این مکتب، نوعی روش درمانی به نام «فرادرمانی» را ابداع نموده و می گوید:

این روش، از موارد طب مکمل و نوعی سـلوک و عرفان عملیست و موجب شـناخت عملی خدای متعال خواهد بود؛ [۱۶] تکیه گاه فرادرمانی، اتصال به «شبکه شعور کیهانی» است.

فرادرمانی درمان همه نوع بیماری از راه اتصال به شبکه شعور کیهانی و قرار دادن بیمار در معرض این هوشمندی است؛ [۱۷] عرفان عملی، سـلوک بر پـایه عشق است که دنیـای بی‌ابزاری و فـارغ از اسـتدلال است با این سـلوک، حقیقت جهان هستی از راه کشف و شهود شـناخته می‌شود این شـهود از راه ارتباط و اتصال با ماورا و کسب آگاهی حاصل می‌شود. جهت بهره برداری از عرفان عملیِ عرفان حلقه، نیاز به ایجاد اتصال به حلقه‌های متعدد شـبکه شـعور کیهانی است؛ [۱۸] حلقه کیهانی اتصال به شـبکه شعور کیهانی از راه تشکیل حلقه صورت می گیرد.

اعضای این حلقه عبارتند از:

درمـان گیر، درمـانگر و شـعور کیهـانی. بـا اجتمـاع این اعضـا فیض الهی در حلقه به جریـان افتـاده و بیماری‌هـای درمان گیر درمان می‌شود. [۱۹] برای اتصـال به شـبکه شـعور کیهانی ابتـدا درمانگر بایـد فیض اتصال و نیز لایه‌ی محافظ را از مرکزیت کنترل کننـده عرفان کیهانی (بنیانگذار این عرفان) دریافت کند.

تفویض اتصال، فقط با مکتوب نمودن «سوگندنامه» مربوط هم بنا بر اسـتفاده صحیح و انسانی از این اتصال، صورت می گیرد). [۲۰] لایه‌ی محافظ، لایه‌ای از جنس آگاهی برای پرهیز از تشعشعات منفیست و پس از امضای سوگندنامه به فرادرمانگر تفویض می‌شود. این لـایه، تحت هوشـمندی شـبکه شـعور کیهـانی ضـمن محـافظت فرادرمـانگر، بیمار را نیز چه در فرادرمانی از راه دور و چه از راه نزدیـک در حفاظ مطمئنی قرار می‌دهـد تا از «تـداخل شـعور معیوب سـلولی» (که در بیماران وجود دارد) و «تشعشـعات منفی» و به خصوص در مقابل نفوذ «موجودات غیرارگانیک» (ماننـد جن) محافظت کنـد؛ [۲۱] برای تشـکیل حلقه وحدت، تنها کافیست بیمار خود را به درمانگر معرفی کند (حداقل یک مشخصه از مشخصات بیمار نیاز است، نام بیمار و یا در اختیار داشتن عکس بیمار، آشنا بودن چهره بیمار برای فرادرمانگر و یا مُعرف بیمار، برای شروع فرادرمانی کافی است) و درمانگر نیز بیمار را به شبکه شعور کیهانی معرفی نمایـد. فیض حلقـه وحـدت از برکت نزدیکی و وحـدتِ حـداقل دو نفر ایجـاد شـده و هر کجـا حـداقل دو نفر در حلقه جمع باشند، عضو سوم، روح القدس و عضو چهارم آن خداوند ست.

بعـد از این، در ساعت معین (اگر ساعتی تعیین شده باشد) و یا طی شـبانه روز، شـعور کیهانی شـروع به اسـکن بیمار نموده و از این طریق، بیماری‌ها تشخیص داده شده و درمان می‌شود. [۲۲] تنها شرط حضور در حلقه وحدت «شاهد» بودن است.

شاهـد کسیست که نظاره‌گر و تماشـاچی باشـد و در حین نظاره هیـچ گونه قضاوتی نداشـته و هر گونه اتفاقی را در حلقه مشاهـده کرده، زیر نظر داشته باشد و در حین مشاهده از تعبیر و تفسیر جدا باشد؛ [۲۳]

****

[۱] محمد علی طاهری، عرفان کیهانی، ص ۵۵.

[۲] همان، ص ۱۰۵ و ۱۰۷ و انسان از منظری دیگر، ص ۱۷.

[۳] همان، ص ۷۳.

[۴] محمد علی طاهری، انسان از منظری دیگر، ص ۳۵ – ۳۸.

[۵] عرفان کیهانی، ص ۱۱۹.

[۶] همان ۵۸.

[۷] همان، ص ۶۰، انسان از منظری دیگر، ص ۴۰.

[۸] انسان از منظری دیگر، همانجا.

[۹] همان، ص ۴۰ و ۴۱.

[۱۰] همان، ص ۸۶

[۱۱] عرفان کیهانی، ص ۹۳ و ۹۵ و انسان از منظری دیگر، ص ۱۹۸.

[۱۲] عرفان کیهانی، ص ۱۰۹

[۱۳] انسان از منظری دیگر، ص ۲۷.

[۱۴] عرفان کیهانی، ص ۷۳.

[۱۵] همان، ص ۵۶ و ۵۸.

[۱۶] همان، ص ۱۰۵ و ۱۰۷ و انسان از منظری دیگر، ص ۱۷.

[۱۷] بنگرید به انسان از منظری دیگر، ص ۹۴.

[۱۸] عرفان کیهانی، ص ۸۰ و ۸۱.

[۱۹] همان ص ۸۲.

[۲۰] همان ص ۱۱۰ و انسان از منظری دیگر، ص ۹۹.

[۲۱] انسان از منظری دیگر، ص ۹۱.

[۲۲] عرفان کیهانی ص ۸۲.

[۲۳] همان ص ۸۶.

۹ – کریشنا مورتی

تاریخچه

او متولد ۱۸۹۶ میلادی در جنوب هند است که پس از عمری تلاش به سال ۱۹۸۶ در ۹۱ سالگی دیده از جهان فرو بست. او در خانواده‌ای برهمن متولد شد.

تحصیلاتش در اروپا و رشته روانشناسی بود.

کریشـنا مورتی حتی برای یـک بار هم دربارهٔ زنـدگی خصوصـی خود صـحبت نکرد و سؤالاتی را که در این زمینه از او پرسـیده می‌شد بی‌پاسخ می‌گذاشت، زیرا پرداختن به این گونه موضوعات – از جمله بیوگرافی نویسـی و بیوگرافی خوانی – را امری یاوه و بیهوده و آن را از قمـاش [۱] می‌دانست. [۲] تنها یک کتاب است که گویا به سـفارش شـخص کریشنا مورتی توسط پوپول جایکار تدوین گردیده. [۳] از مجموعه کتبی که دربارهٔ زنـدگی نامه و شـرح حال کریشـنا مورتی نگارش شده‌انـد، هیـچ یک به فارسـی برگردان نشده که در جای خود امر شگفتی است.

جیـدو کریشـنا مورتی، در دوازدهمین روز [۴] از مـاه می‌سال ۱۸۹۵ میلادی، در جنوب هنـد [۵] دیـده به دنیـا گشود. [۶] هشتمین فرزنـد این خـانوادهٔ پرجمعیت و بـا عقایـد متعصـبانه برهمنی بـود؛ خـام خـواران سرسـختی که حتی از خوردن تخم مرغ نیز پرهیز می‌نمودنـد و حتی نـام کریشـنا مورتی را نیز بر اساس عقایـد متعصـبانهٔ هنـدویی شان، سر کریشـنا (Sri Krishna) نهادنـد. [۷] «نارَیانیا» پدر کریشنا مورتی، گرچه یک برهمایی متعصب به شمار می‌رفت اما به عضویت یکی از انجمن‌های تأثیر گذار در هند نیز درآمده بود.

این انجمن یعنی «جـامعهٔ تئوسوفیان» که از پیروان همهٔ ادیان و مکاتب عضو می‌پـذیرفت. پس از آنکه خانم دکتر آنی بیزانت به ریاست T. S رسـید، پدر کریشنا مورتی در جامعهٔ تئوسوفیان به کار مشغول شد و در سال ۱۹۰۹ جیدوکریشنا مورتی به عضویت آن انجمن درآمد. آن پسر بچه پیدا شد؛ کشف شد.

عوامل قالب گیری ذهن، عوامل شـرطی کننـده بر او اثر نگـذاشت؛ او را در خود نگرفت؛ نه تئوسوفی، نه مـداهنه و تمجید، نه عنوان «معلم جهـانی» نه ثروت، نه مبـالغ هنگفت پول، هیـچ یـک از اینهـا او را تحت تأثیر قرار نـداد. [۸] مسؤولان مؤسـسهٔ T. S کریشنا مورتی را به مدت دو سال در هندوستان تحت آموزش زبان انگلیسی قرار دادند و سپس برای ادامه تحصیل به انگلستان فرستادند. او در این سـفر تنها نبود، برادر کوچکترش «نی تیا» (Nitya) نیز او را همراهی می‌کرد. سـر انجام در ۱۱ نوامبر سال ۱۹۲۵ «نی تیا» در سن ۲۷ سـالگی بر اثر بیمـاری سـل درگـذشت. این ضـایعه چنان تأثیر عمیقی بر روان کریشـنا نهاد که عـده‌ای آن را منشأ تحول در اندیشه‌های وی نامیده‌اند و از آن به عنوان واقعه‌ای که تمام خیالات، تصورات و اعتقادات او را متزلزل ساخته یاد می‌کنند.

در سال ۱۹۱۱، هنگامی که کریشنا تقریباً ۱۶ ساله بود آنی بیزانت او را به عنوان رهبر جدیـد مذهبیون در T. S قرار داد و البته فراتر از این او را مسیـح دوباره تولـد یافته در غروب و بودایی دیگر در شـرق نامید. [۹] کریشـنا در جای جای سخنرانی‌هایش که پس از مـدتی کوتاه به صورت کتاب‌هایی مدون به جامعه علاقه‌مندانش عرضه شد، به گذراندن تمرینات پرمحنت و ریاضات شاقی که تی اسی‌ها به او تحمیل می‌کردند، اشاره می‌کند.

در بخش مقدمه (پانوشت مقدمه) کتاب پر پرواز گفتار الکیون آمده است:

کریشـنا مورتی که در این ایام حـدود ده سال بیشتر نـداشت در اتاق «قسـمت اعظم ساعات دو شب و یک روز را در خارج از قالب جسـمانی خویش به سر می‌برد و فقـط گـاه برای نویشـدن شیـر گرم به کالبـد خود باز می‌گشت.» [۱۰] هم چنین کریشـنا جی، گـاه دربارهٔ ریاضات و مشقـات سـختی که در اُهایو (ojai کالیفرنیا تحمل کرده سـخن می‌گویـد. اما دیـدگاهش دربارهٔ ریاضات و تمرینات سختی که پذیرندهٔ آنها بوده جالب توجه است.

او انجـام مراحـل یوگـا و ریاضـات شاق را برای خود در حـد شانه کردن موی سـر و تمیز نگاه داشـتن ناخن‌ها، تلقی کرده و آنها را کارهایی کودکانه و ساده بر می‌شـمرد که شـخص یا اشـخاص سال‌ها وقت خود را صـرف تکامل و آماده سازی جسم، بیهوده هدر می‌کند؛ [۱۱] ا «وزش‌ها و نگارش‌ها توسط انجمن و کریشـنا مورتی اسـتمرار یافت تا اینکه کشمکش‌های درون او را فرا گرفت، در او آشوبی ایجاد شد، نیروی مستمر او را بالا و پایین می‌برد و البته مرگ «نی تیا» برادر و همراه او تزلزلی در باورهایش ایجاد کرد، تا اینکه کریشـنا مـورتی به عنـوان رئیس کـل، در حضـور خـانم آنی بیزانت و بیش از سه هزار عضـو در عین نابـاوری انجمن را منحل

اعلام کرد. ذکر این نکته ضروری می‌نماید که کریشنا مورتی پس از سالیان متمادی که از منافع و امتیازهای انجمن T. S کمال استفاده را برده است، انجمن را منحل کرده و با قیافه‌ی حق به جانب مدعی می‌شود که کسی که خواهان حقیقت است نیاز به تشکیلات ندارد. در اینجا نکاتی قابل طرح است:

اولاً:

بیش از یک دهه که کریشنا مورتی رهبریت انجمن را به عهده داشت و با القابی مثل معلم جهانی و مسیح موعود بر این انجمن حکمرانی می‌کرد، آیا در این انجمن حقیقتی بود یا نه؟ اگر نبود پس ایشان در اینجا چه می‌کرد؟

و اگر بود چرا بعد از این زمان طولانی نظریه پردازی می‌کند که اعلام حقیقت نیازمند تشکیلات نیست؟

شاید انحلال انجمن نظم ستاره عوامل دیگری داشته که هرگز برملا نشد.

ثانیاً:

خواهیم دید که کریشنا مورتی، مدارس، مؤسسات و بنیادهای متعددی در سراسر اروپا، آمریکا و هند ایجاد کرد و در تمامی آنها افکار جیدو کریشنا مورتی ترویج می‌شود. اگر این گونه مراکز تشکیلات نیست، پس تشکیلات کدام است؟

در اینجا باز به همان نکته‌ی آغازین می‌رسیم که گویا انحلال انجمن عوامل و دلایل پنهانی داشته که هرگز علنی نشد و در این میان تنها حقیقت قربانی شد.

جیدو کریشنا مورتی، به رغم آنکه از هر گونه مریدپروری و حتی ایجاد تشکل برای نشر و تبلیغ آموزه‌هایش دوری می‌کرد و به بیانی هیچ گونه ادعای خرق عادت یا الهام یا انجام اموز فوق العاده و غیر طبیعی نداشت، اما بعضاً در طی سخنرانی‌ها و به فراخور شرایط و سؤالات پرسش گران، از نوعی حفظ ماورایی برای خویشتن خود و کنفِ حمایتیِ معنوی نام می‌برد و معتقد است جسم و روح او توسط «نیرو» یا به نقل خودش «حقیقت» یا «آن» همواره محفوظ بوده است.

عبارت تئوسوفی از دو جزء (Theo) به معنای خدا و سوفی (Sophy) به مفهوم دانش ترکیب یافته است.

عبارت ترکیبی تئوسوفی ریشه‌ای کهن و دیرینه داشته و اشاره به هر گونه نظام فکری دارد که وحی الهی اساس آن است و تجربه اصلیش روشنی درونی ناشی از روح خداوند است.

بنیادهای اساسی انجمن تئوسوفی که در آثار مکتوبات رهبران آن یافت می‌شود، عبارت است از: [۱۲] حلول مطلق خداوند، تثلیث تَجَلِّی خدا، اعتقاد به تناسخ، رشد بشریت در اثر تبدّل ابدان، پیشروی تحت قانون کارما، وجود آموزگاران الهی و انسان‌های خارق‌العاده و اعتقاد به سه دنیای جسمانی، عاطفی و معنوی. جوهره‌ی اصلی آموزه‌های انجمن تئوسوفی یکی بازیابی حقیقت مبتنی بر اندیشه‌های بوداست و دیگری گسترش و رواج برادری جهانی بدون توجه به نژاد و جنسیت. مهم اینکه انجمن تئوسوفی صورتی جدید از اندیشه‌های بوداست.

کریشنا مورتی از آغاز دوران نوجوانی تا پایان سال‌های ۳۲ تا ۳۳ سالگی‌اش در تشکلی به نام انجمن تئوسوفیان به سر برده. او سال‌ها به عنوان تجسم مجدد مسیح، مسیح از نو تولد یافته و معلم جهانی به جهانیان لااقل به هند و خاور دور و اروپا و آمریکا معرفی شده است.

بنیان گذاران این انجمن و استادان نخستین کریشنا مورتی، مسیحیان پروتستان مذهبی بودند که شیفته‌ی آیین بودا شدند و به مسلک بوداییان درآمدند، سپس به ایجاد آیینی التقاطی روی آوردند و انجمن تئوسوفیان را بنیاد نهادند تا در برابر هجوم اندیشه‌ی مسیحیت و تحمیل آن به بوداییان کمکی کرده باشند. این در حالی بود که پروتستان‌ها آن روزها در انگلستان این استعمارگر پیر، با ارسال مبلغان مسیحی به سرزمین‌های آسیای شرقی و تبلیغ همه جانبه‌ی مکتب فکریشان سعی داشتند تا مردمان آن سرزمین‌ها را به سلک مذهب خویش درآورند و از مذهب پروتستان مسیحی بهره‌مند سازند. اما این امر نتایج معکوسی نیز به دنبال داشت و سبب

جذب و شیفتگی بسیاری از کارمندان مهاجر گردید آن گونه که ایشان در عداد بوداییان درآمدند. یا به پیروی از آیین التقاطی که آموزه‌های همه‌ی ادیان را در خود جای داده بود، روی آوردنـد، با این اوصاف همین انجمن مدافع اندیشه‌های بودا و مسیح بود که مژده‌ی ظهور مجدد مسیح یا مسیح موعود یا مسیح دوباره متولد شده یعنی کریشنا مورتی را به مردمان داد. رد پای چنین اندیشه‌ای را می‌توان در مکتبی فرهنگی – سیاسی که امروزه با عنوان مسیحیت صهیونیست یا صهیونیزم مسیحی از آن یاد می‌شود، جستجو کرد. [۱۳] کریشنا مورتی سراسر دنیا را گشت و علاوه بر ایراد سخنرانی‌های متعدد در زادگاهش هندوستان، به کشورهایی چون امریکا، انگلستان، استرالیا، فرانسه، سوئیس و هلند بارها سفر کرد و به نشر اندیشه‌ها و آموزه‌هایش پرداخت. تا آنجا که در پاسخ به هوادارانی که از او می‌خواستند تا محل سکونت دائمی‌اش را هندوستان قرار دهد پاسخ داد:

من همه‌ی دنیا را خانه‌ی خود قرار داده‌ام. [۱۴] البته تعبیر «همه‌ی دنیا» تا حدی مسامحه آمیز است.

دنیای او منحصر به کشورهای آمریکایی و اروپایی است؛ کریشنا مورتی هرگز به کشروهای فقیر سفر نکرده است؛ او هرگز روی قاره‌ی آفریقا را ندیده است.

کریشنا در هیچ کـدام از کشورهـای اسلامی سخنرانی نکرده است و با آنها بیگانه بود، حتی رایحه‌ای از اسلام مشام او را نوازش نداد. در پس انتخاب کریشنا مورتی توسط لیدبیتر و آنی بیزانت به عنوان مسیح دوباره تولد یافته و معلم جهانی، او از خانواده پدری دور شد و پس از آن هرگز خانواده‌ای نداشت.

هیچ گاه ازدواج نکرد و بارها در ضمن صحبت‌ها و در بیان مثال‌هایش به این معنا اشاره نمود. او هرگز ازدواج نکرد، اما در زندگی کریشنا یک نقطه‌ی تاریک و مبهم رخ عیان می‌کند و آن اتهامیست که از سوی دختر یکی از طرفدارانش در خصوص ارتباط نامشروع کریشنا مورتی با مادر وی گردیده که منجر به دعوای بزرگی شد.

به گونه‌ای که این مسأله به دستگاه قضایی کشانده شد تا قضات درباره‌ی صحت و سقم آن به داوری بشینند. آن گونه که از شواهد برمی آید، این مساله همچنان لاینحل باقی مانده است.

جیدو کریشنا مورتی در ۱۷ فوریه سال ۱۹۸۶ (۱۳۶۵ هجری شمسی) در سن نود یک سالگی در شهر اوهای کالیفرنیا درگذشت. او در طول ۹۱ سال حیات خویش تنها به تألیف دو کتاب پرداخت. یکی به نام معبر (The Path) و دیگری موسوم به جستجو. او در مدت عمر طولانیش به کشورهای متعددی سفر کرده و در شهرهای گوناگونی به ایراد سخن پرداخته است.

متن این سخنرانی‌ها مکتوب گردیده و تقریباً بدون هیچ کم و کاستی به چاپ رسیده و در اختیار علاقه‌مندان قرار دارد. هم اکنون بالغ بر بیست عنوان کتاب از سخنان جیدو کریشنا مورتی به زبان فارسی موجود است.

سکون و حرکت شرح زندگی

حضور در هستی

تعالیم کریشنا مورتی

عشق و تنهایی

شادمانی خلاق

فراسوی خشونت

نگاه در سکوت

خشونت و خلاقیت

شبکه فکری

نامه‌های کریشنا مورتی

تأمل در خویش

حقیقت و واقعیت مدیتیشن،

کریشنا مورتی برای جوانان

آغاز و انجام عرفان و خودشناسی پر پرواز

خیر و شر

پرواز عقاب

رهایی از دانستگی

گفتگو با کریشنا مورتی

نگرشی بر آراء و اندیشه‌های کریشنا مورتی / محمد تقی فعالی / با تلخیص

*****

[۱]. Gossip به معنای بیهوده گویی یا گفتگوی پیش پا افتاده است (حضور در هستی، ص ۸).

[۲]. کریشنا مورتی، شرح زندگی، ترجمه‌ی محمدجعفر مصفا، ص ۸.

[۳]. پوپول جایکار، یک بیوگرافی، (کتاب توسط کریشنا مورتی به وی سفارش داده شد تا درباره زندگی او بنویسد) و Pupul Jaykar، Krishnamurti: A biography، sanfrancisco: Harper androw، ۱۹۸۶.

[۴]. مری لوتینز، بیوگرافر رسمی کریشنا مورتی، توضیح می‌دهد که تاریخ تولد کریشنا مورتی را باید روز ۱۱ می‌سال ۱۸۹۵ دانست، زیرا او در خانواده‌ای برهمایی متولد شده و روز برهمایی از طلوع صبح محسوب می‌شود و چون کریشنا مورتی در ساعت ۳۰ / ۱۲ نیمه شب به دنیا آمده، بنا بر این او متولد ۱۱ مِی می‌باشد.

Jiddu Krishnamurti – Wikipedia، the free encyclopedia

[۵]. زادگاه او را، مداناپال از ایالت آندراپرادش هند ذکر کرده‌اند.

(http://www. Kfa. org/biography. php. (kfa: Krishnamurti Foundation of America همچنین مکان دقیق تولد او را دهکده‌ای کوچک در ۱۵۰ مایلی شمال مدرس در هند، نام برده‌اند.

[۶]. «جریان عرفانی کریشنا مورتی» مؤسسه گفتگوی ادیان و سایت آفتاب.

[۷]. بسنجید با مطالب بیوگرافی کریشنا مورتی در ویکی پدیا. Wikipedia: the free encyclopedia.

[۸]. کریشنا مورتی، تعالیم کریشنا مورتی، ترجمه‌ی محمدجعفر مصفا، ص ۲۷۰.

[۹]. بسنجید با مطالب بیوگرافی کریشنا مورتی در: http://www. kfa. org/biography. php.

[۱۰]. کریشنامورتی، پر پرواز گفتار الکیون، ترجمه‌ی مسرده لسانی، ص ۱۱ – ۱۲. (شرح مبسوط این واقعه از قول کریشنا مورتی و شاهدان عینی دیگر در کتاب کریشنا مورتی اثر اویلین بلاو، ترجمه مهدی قراچه داغی و زهره فتوحی، نشر البرز، آمده است).

[۱۱]. کریشنا مورتی، سکون و حرکت، ترجمه‌ی محمد جعفر مصفا، ص ۳۷.

بخش مقالات

رهایی از دانستگی – آشنایی با دیدگاه‌های کریشنا مورتی

در این جا این اصل کلی رو از دیدگاه کریشنا مورتی بررسی می‌کنیم تا با واقعیت اون آشناتر بشیم. سوء تفاهم و برداشت‌های

نـادرست احتمـالی در رابطه با بیان او چه می‌توانـد باشـد رابطه نظرات او با تفکر، ذهن، هنر، ذن، دین، مراقبه و جهان‌بینی کاسـتاندا چیسـت. برای جوینـدگان حقیقـت، سـلامت و عـدالت چه رهنمودهـایی دارد. آیـا بـا خوانـدن آثـار او و درک آن می‌تـوان به حل مشـکلات روانی پرداخت؟ راجع به ترس، خشم، حسـد، نگرانی و احساس نا ایمنی چه می‌گویـد؟ آیا با اجرای نظرات او می‌توان به خودشناسـی و خویشتن سـازی پرداخـت؟ جهـان‌بینی او به روانشناسـی و روانپزشـکی و علـوم انسـانی و علـوم اجتمـاعی چه کمکی می‌کند؟ و بالاخره آیا آثار او برای حل مشکلات انسان و رشد و تکامل وی اثری دارد؟

رهایی از دانسـتگی و سایر نظرات کریشـنا مورتی اگر شـتابزده، سـطحی و یکسو نگر خوانـده شود باعث تضاد، سـردرگمی و احیانا گمراهی خواهـد شـد به نظر من هنگـام آشـنا شـدن با نگرش او انسان بهماننـد راه رفتن روی طناب نیاز به توجه، دقت و هوشـیاری دارد. کـاری که به ظاهر آسان و در عمل مشـکل است یا به عبارت دیگر در برخورد با نظرات او اگر مواظب نباشـیم، نوش به نیش، راست به کـج و درست به نـادرست مبـدل می‌شود. بنـا بر این این گونه کارهـا، نیـاز به مواظبت و مراقبت عمیق دارد – مراقبه. بنا به مشاهده تجربه، جهات و نکات زیر را در کاهش سوء تفاهمات نسبت به اثار وی موثر می‌بینیم این جهات و نکات در واقع یک نوع خطا زدایی نسبت به نظرات اوست یعنی هرچه بیشتر بتوانیم خطاهای شناختی را درک کنیم و آنها را کاهش دهیم، عقاید او را بهتر می‌فهمیم و به نتایج آن می‌رسیم. اولین خطا یا پیش داوری، خواندن و تحلیل کردن است، چه در شکل رد و چه در شکل قبول، به بیـان دیگر از روی عادات و یا به قول خودش دست دوم خوانـدن، امکان درک درست مقاصـد وی دست نمی‌دهـد چنـد سال طول کشـید تا شخصا متوجه منظور وی شدم که اول گوش کن، ببین، درک کن، واقعیات و حقایق را بفهم و بعد قضاوت کن کاری که به حکم تجربه سـخت است، امتحان کنیـد، اما چه بسا مانند رانندگی، ابتدا می‌پیچیم و بعد نگاه می‌کنیم در حالی که بینش کریشـنا مورتی این است:

اول ببین، بعد بپیچ خطای بعد برداشت یکسو نگرانه است:

راجع به نظرات او درباره اندیشـیدن، خواننده شتابزده، احساس می‌کند که او به طور مطلق با اندیشیدن، تخیل، کلمه و لفظ، مخالف است، در حالی که به شهادت بسیاری از آثارش در پی شناساندن جای درست فعالیت فکر در ذهن و زندگی انسان است.

او هم ماننـد ذن گرایـان و انـدیشه شـناسان، از فعـالیت بی‌جا و بی‌موقع و نادرست فکر، ناراضـی است، در واقع کریشـنا مورتی به ما می‌آموزد که فکر و نقش و اهمیت آن و همچنین وسـعت و شدت و با نتایج آن در زندگی انسان بیشتر از آنست که او معتقد اسـت و چه بسا فعالیت فکر، نادرست و ناسالم شده است.

Cognitive Therapy اگر کسـی این مکتب را به طور منصـفانه با بصـیرت و آگاهی‌های کریشـنا مورتی در مورد فکر مقایسـه کند به اهمیت، وسعت و عمق نظرات او پی می‌برد برای مثال در روانشناسی کلاسیک، راجع به حسد، ترس و خشم، مطالب بسیاری وجود دارد، اما پس از آشنایی با نظرات کریشنا مورتی متوجه می‌شویم که این سه حالت، خود نوعی از فعالیت فکر هستند.

چگـونه و چطـور؟ مطـالعه این کتـاب به این چگـونه و چطور پاسـخ می‌دهـد همچنین کریشـنا مورتی مـا را به درکی مجموعه‌ای و سیسـتمی از اندیشه رهنمون می‌کند نه به یکسو نگری و گسسـته بینی، به قول خودش درک جامع Total Understanding نه درک گسسـته Partial Understanding و ایـن در بسـیاری از آثـار و نگرش وی مطرح شـده است در موضـوع خودشناسـی انسـان، او برخوردی متفـاوت بـا برخوردهـای رایـج دربـاره خود و فکر دارد به طور کلی تـا آنجا که من اطلاع دارم هنگام صـحبت درباره فکر به موضوعات فکر بیشتر توجه شـده تا نفس فعالیت تفکر ماننـد اینکه مثلا اندیشه جنایت و ظلم بد است و یا این فکر که ساختن بیمارسـتان یا مدرسه خوب است کریشـنا مورتی می‌گوید گذشته از خوبی یا بدی آیا فعالیت اندیشیدن به جا و به موقع بوده است؟

مثلا انـدیشه ساختن بیمارسـتان خوب است اما اگر بی‌موقع و بی‌جا مطرح شود، موجب حواس پرتی و عـدم ادا کردن حق مطلب در

زمینه‌های دیگر می‌شود و چه بسا شناخت نادرست و در نتیجه، رفتار نادرست به وجود می‌آورد. خلاصه آنجا که اندیشه موجب تازگی، تیزی، هوشمندی درک درست، شور و تحرک می‌شود بر حق است، در غیر این صورت آسیب زننده و مختل کننده شناخت و رفتار انسان است به عبارت دیگر توصیه معروف خودت را بشناس در بخشی از کارهای کریشنا مورتی به صورت یک نوع مراقبه در می‌آید، یعنی به نفس فعالیت اندیشیدن «توجه کن» یکی از خدمات مهم کریشنا مورتی، درک صحیح مراقبه است.

کسانی که در زمینه آن تحقیق و تجربه دارند می‌دانند که دو نوع مدیتیشن یا مراقبه اساسی داریم یکی مراقبه با چشم باز و تمرکز روی یک شیءای یا نقطه و دیگری مراقبه با چشم بسته و تکرار یک واژه به عنوان مانترا مانند تی ام مثلا مراقبه با چشم باز مانند دیدن درخت و مدیتیشن کردن روی آن است، مانند مورد آن نقاش که در این کتاب نقل شده که آنقدر به درخت نگاه کرد که خود درخت شد و بعد نقاشی کرد. لازم به گفتن نیست که از نظر جسمی درخت نشد بلکه با درخت یکی شد یعنی بین او و درخت چیزی قرار نگرفت. حال اهمیت برخورد کریشنا مورتی را با مدیتیشن می‌بینیم و بسیاری جاها در کارهایش مراقبه چشم بسته را در شکل نادرستش، به نقد می‌گیرد و در یکی از سخنرانی‌هایش در اوهای کالیفرنیا با تمام وجود و صداقت و صمیمیت می‌گفت:

زندگی خودش مدیتیشن است و مدیتیشن کردن زندگی کردن است و به جای مانترای کلمه‌ای توجه کردن به زندگی، خودش مدیتیشن کردن است، یعنی هر جا که ما بتوانیم به بی موردی و بی‌موقعی فکر، توجه کنیم به نوعی مراقبه و مدیتیشن مشغول بوده‌ایم و نتیجه آن معطوف کردن توجه به زندگیست و این شبیه همان چیزیست که دون خوان متوقف کردن زمان می‌نامد و برای خواننده فارسی زبان اغلب با مفهوم زمان واقعی و زمان نجومی اشتباه می‌شود مقصود کریشنا مورتی و دون خوان از زمان، فکر و خاطرات گذشته و تخیلات آینده است (موضوع تاریخچه شخصی در نظریات دون خوان ...) خلاصه اینکه کریشنا مورتی بیشتر انسان را به یک مدیتیشن جامع و خلاق دعوت می‌کند که در آن حد و مرز و قیود کلمه‌ای و لفظی نیست و انسان عمق و آرامش و شور بیشتری در این نوع مدیتیشن احساس می‌کند در واقع انگار با درون و بیرون، با همسر، فرزند، خانواده، مردم، اشیاء، گیاهان و حیوانات به قولی با ابر و باد و مه و خورشید و فلک در حال مدیتیشن است.

یعنی همانگونه که قبلا گفته شد، زندگی کردن، مراقبه است و مانترای این مراقبه، نفس زندگیست نه پرداختن به جانشین زندگی یعنی تمرکز روی واژه‌ای به عنوان مانترا در همین حرکت به توصیه کریشنا مورتی برخورد می‌کنیم آیا هنگام دیدن گل، خود گل را می‌بینیم یا سابقه، تخیل و خاطره از گل را و وقتی مدیتیشن چشم بسته می‌کنیم، مانترا واقعیت و یا حقیقت است یا سایه آن و این کار به مانند اینست که وقتی قادر نیستیم به خاطر شلوغی ذهن سیب را ببینیم، به جای دیدن و لمس کردن سیب که به تعبیر وی رابطه‌ایست دست اول، به رابطه دست دوم یعنی به تکرار کلمه سیب می‌پردازیم و گمان می‌کنیم که سیب را می‌بینیم. آیا جایی برای تکرار کلمه در ذهن هست یا نه؟ آیا این کار می‌تواند به هوشمندی و هوشیاری انسان کمک کند؟ باید گفت بلی به شرط اینکه فعالیت اندیشیدن، درست و به موقع و به جا باشد و از این کار در جای خودش استفاده شود و در صدد تعمیم آن برای همیشه اوقات نباشیم (مانند ذکر ...) اغلب در آثار کریشنا مورتی به هنر در معنی هفت هنر بی‌توجهی دیده می‌شود و او ترجیحاً، خود گل را به تصویر و یا نقش گل ترجیح می‌دهد و می‌خواهد بگوید که دیدن و شنیدن و فهمیدن هم هنر است بنا بر این شاید به شدت با این شعر سعدی مخالف باشد:

به چه کار آیدت ز گل طبقی
از گلستان من ببر ورقی
گل همین پنج روز و شش باشد
وین گلستان همیشه خوش باشد...

و هنرمند تنها کسی نیست که به هفت هنر آشنا باشد بلکه درست دیدن یک آسمان آبی هنگامی که بدون تخیل و مقایسه و تعبیر و تفسیر دیده می‌شود خود، یک فضای هنریست. شاید همان شکوه‌ای که از کلمه و تفسیر دارد او را به برخورد دست اول با طبیعت بیشتر سوق می‌دهد تا نگاه کردن آثار هنری در نمایشگاهها و حتی شنیدن موسیقی. در یادداشت‌های شخصی کریشنا مورتی حساسیت گوش و چشم او به نحو بسیار بارزی مشهود است و انگار در اثر دقت، صداهای بیشتری را در طبیعت می‌شنود که انسان آنها را در موسیقی جستجو می‌کند و نیز دیدنی‌ها را بیشتر می‌بیند. در آثارش مکرر هنر را قرار دادن امور در جای خود می‌داند و بعید به نظر می‌رسد که کریشنا مورتی جایی برای هفت هنر قائل نباشد و یا شاید چنین به نظر می‌رسد که انسان قبل از هفت هنر باید هنر زندگی کردن را یاد بگیرد.

شاید مشکل‌ترین قسمت این نوشته مقایسه کریشنا با ذن باشد.

او در آثار خود به راهنمایانی که در ذهن شاگرد باقی می‌مانند اعتراض دارد او می‌گوید اگر ذن وصول به یک اقتدار یا به قول (دون خوان) یک اقتدار ذهنی باشد این با سایر بینش‌ها فرقی ندارد. شاید مقصودش اینست که از وقتی که ذن و ذ نیست، به وجود آمده ایسمها هر کدام خود به مانند یک ایست به معنی توقف در ذهن انسان قرار می‌گیرد و معرفت درست در حرکت است نه در ایستادن به قول اقبال (گر نروم نیستم) بنا بر این می‌بایست در سیر و سلوک انسان، خود ذن محو شود. توصیه‌های آن حتی اگر در جهت حذف کلمه و لفظ و اندیشه و ماورای دوگانه اندیشی باشد و ایستا شود، خود نیز یک عدم اقتدار می‌شود. در واقع تاکید کریشنا مورتی بر خالی بودن ذهن، روان کردن آن است و نگران از اینکه مبادا نقش خدمتی و تسهیلاتی و شناختی لفظ و کلمه و اندیشه به ضد خود تبدیل شوند و دست و پا گیر گردند. برای اینکه خواننده این نوع آثار دچار بدبینی و نا امیدی نشود لازم است عنوان شود:

کسانی در رابطه با کریشنا مورتی و دون خوان یا نگرشهای دیگر نا امید می‌شوند که اینها را مطلق کنند زیرا جواب درست را تاریخ و جامعه بشری در مجموع به انسان می‌دهد اینها بخشی از ذهن و زندگی هستند نه تمام آن و راه حل را در - کل زندگی — با انسانها و همراه آنها باید پیدا کرد و این شدنی است و چون جای آن در اینجا نیست به زمان دیگر موکول می‌کنیم و بالاخره در زمینه احساس دینی همچنان که در کتاب حقیقت و واقعیت گفته است، آن را فعالیت درست (اندیشیدن) و یکی شدن با حق و حقیقت می‌داند. در انتهای این مطلبی را لازم می‌دانم که و آن اینست که اگر هورنای، کریشنا مورتی و کاستاندا و دیگران برایمان مطلق شوند از چاله به چاه می‌افتیم. به طور خلاصه مشکلات انسان ناشی از برخورد نادرست او با اندیشه است، یعنی فقدان درست اندیشیدن و عدم توانایی انسان در دیدن واقعیت و حقیقت و توجه کردن (مراقبه) باید همیشه به این نکته توجه کرد که: نگاه کن به آنچه هست Look At what is بگذار فهم و درک قانون حاکم باشد Understanding be The Law با تمام وجود (دیدن واقعیت و حقیقت) و آنچه که هست همان رهایی انسان است و (رهایی از دانستگی) را برابر با رهایی انسان می‌باشد؛ رهایی از دانستگی، استقبال از جهل نیست بلکه متوقف کردن رابطه نادرست انسان با دانستگی است.

مصداقیست از این شعر اقبال: دیدن دگر آموز شنیدن دگر آموز

کریشنامورتی و اوشو، شیاطینی در خدمت نفس

تا زمانی که دو بعد نفسانیت و روحانیت در انسان قوی هستند این کشمکشها متوالی او به صورتهای مختلف وجود خواهند داشت. اگر می‌بینیم خصلتهای ناپسندی وجود داره مثل کینه، غرور، نفرت، شغب و خشم، ریا، دروغ، دزدی، تکبر، پایمال کردن حقوق دیگران و ... همگی به واسطه نفسی قوی هستند که در وجود ماست که از این خصلت‌ها استفاده می‌کنه تا جلوی جانمون رو بگیره و معرکه رو بدین طریق به نفع خودش رقم بزنه. اما آیا میشه حالتی رو متصور شد که این خصایل منفی و ناپسند از وجودمون رخت

ببندند و در وجودمون به آرامش برسیم و از این کشمکش‌ها دیگه خبری نباشه؟؟؟ جواب بلی هست.

منتها سؤالی پیش میاد اونم اینکه درچه حالتی می‌تونیم از این کشمکشها و از این خصایل منفی رها بشیم؟

با کمی دقت میشه به این سؤال پاسخ داد.

گفته شد که اگر کشمکشی هست به واسطه این هست که نفس انسان می‌خواد در تقابلش با جان معرکه رو به دست بگیره. یعنی کشمکش زمانی وجود خواهد داشت که جان آدمی دارای قوه باشه و اونو به سمت نورانیت سوق بده و در این حال نفسی هم که دارای قوه هست در مقابل این حرکت نورانی‌خواهی انسان وارد کار بشه و جلوی اون و بگیره.

اما اگر جان قوه‌اش خیلی ضعیف باشه به نحوی که قادر نباشه انسان رو به سمت خوبیها سوق بده چی؟

بله در این حالت دیگر کار نفس راحته و دیگر تقابلی وجود نداره صرفاً چیزی که هست جانی مرده هست که هیچ حرکت قابل توجهی از اون ساخته نیست لذا نیازی به کشمکش و فریبکاری نفس هم نخواهد بود و همه معرکه تقابلی نفس و جان در اختیار نفس خواهد بود.

لذا در این حالت دیگه به اون همه خصایل منفی و شهوات و ... نیازی نخواهد بود چون همه اونها ابزاری بودند در دست نفس برای رام کردن جان حالا که جان دیگه قدرتی نداره چه نیازی به اون همه ابزار هست که هیچ، خود استفاده از اونها هم برای نفس سنگینه که بنا بر این نفس به کلی اونها رو به کناری می‌زنه. رهاورد چنین حالتی آرامش خواهد بود و سکون و سکوت. چون دیگه از اون همه کشمکش خبری نیست. ولی آرامش و سکون و سکوتی از جنس سیاهی و تیرگی. چراکه نفس حاکم مطلق وجود انسان شده. در این حالت انسان به مقامی پایین‌تر از حیوان تنزل پیدا می‌کنه. شهوات به شدت در وجود انسان تقلیل می‌یابند به نحوی که شخص شاید احساس کنه که به تزکیه نفس رسیده و با توجه به این که خصایل منفی خیلی زیاد کاهش پیدا کرده‌اند این تصورپیش میاد که شخص به حالاتی عرفانی دست پیدا کرده که این همه آرامش داره و به صلح رسیده و به سکون و سکوت و خصلتهای منفی که به یکباره رخت بستند و ... در حالی که غافل هست از این که اینها همه از حاکمیت مطلق نفس و سیاهی و تباهی بر وجود آدمی حاصل شده. حال سؤال دیگه‌ای پیش میاد و اون این که چگونه ممکنه چنین حالتی برای انسان به وجود بیاد که جان و روح آدمی اون قدر ضعیف بشه که نفس حاکمی تکامل معرکه رو به دست بگیره؟ اصل آدمی که همون جان اون هست و روح اون، اساسش بر دانایی و فهم و شعور ه. اساسش بر ذهنیته. هر چقدر علم و دانش و معرفت شخصی بالاتر باشه جان او از نورانیت بیشتری برخوردار خواهد بودو هر چقدر ذهن یا تشخصی وسیعتر و گسترده‌تر و پررنگتر باشه شخص از جان و روحی متعالی‌تر برخوردار بوده و جان اوقویترخواهد بود.

نتیجه این که جان زمانی فوق العاده ضعیف خواهد بود که اونو خالی از ذهنیات بدونیم. یک ذهن خالی متناظر با جانی ضعیف و شکننده و تسلیم شده خواهد بود.

وقتی مورتی و اوشو در تعالیم‌شون صحبت از ذهنی خالی می‌کنند و این که تفکر خوب نیست و ... در واقع کاری که می‌کنند اینه که تا حد مکن جان انسان رو ضعیف و ضعیف‌تر کنند و در این بین نفس آدمی هست که جشن می‌گیره و معرکه رو بدست می‌گیره و حاکم وجود انسان میشه. بله مورتی و اوشو دم از آرامش و صلح و دوری از خصایل منفی و شهوات می‌زنند که خواننده حالا می‌تونه به خوبی متوجه بشه که کدوم نوع آرامش و سکون و سکوت و به دور موندن از کشمکش و ... مد نظرایشان بوده. آرامش و سکون و سکوتی از جنس سیاهی وتباهی وفساد. البته مسلمه که مورتی و اوشو و ... مطمئناً به ابعاد مسأله به این صورت آگاهی نداشتند که اگر داشتند مطمئناً از رای خودشون بر می‌گشتند. مورتی و اوشوبه تمامی فریب نفسشون رو خوردند. نفسی که جانشون رو فریب داده بود و رفته رفته با گسترش سیاهی راه برگشت برای جان نگون بختشون سخت ترشده بود.

مورتی و اوشو به فریب نفس گفتند ما صرفاً چیزی رو می‌گیم بدون اینکه منطقی بیاریم و خواننده می‌تونه اونو اختیار کنه یا نه به

خـودش بسـتگی داره و زمـانی که جـانشون و وجـدانشون که ناشـی از جـانشون و برگشـتشون به منشأ اصـلی و نور مطلقه اعـتراض می‌کرده بر این فریبهای نفس و اعمال و حرکاتی که انجام می‌دادند دوباره به فریب این نفس ٪٪غداره اماره این اعتراضـها رو فریب جـان و ذهن معرفی کردنـد و دوباره بیشتر درعمق سـیاهی فرورفتنـد تا بـدانجا که دیگه راه برگشتی براشون باقی نمونـد و همه اینها برای این بود که می‌خواسـتند به آرامش و سکون برسند اما غافل بودند از این که این آرامش و سکونی که ناشی از حاکمیت نفس هسـت ریشـه در سـیاهی محض دارد و جز تبـاهی و نـابودی و بـدبختی چیز دیگـه‌ای بـا خـود بـه همراه نخواهـد آورد. در کنـار این توضیحات، حالت دومی هم وجود داره که در این حالت نیزکشمکش در وجودآدمی به حداقل میرسه و انسان به آرامش و سکوت میرسه و اونم زمـانیست که نفس بسـیار ضـعیف بشه و به گوشه‌ای بخزه و حـاکم وجود آدمی جان آدمی باشه. در این حالت اگر از خصایل منفی خبری نیست به این خاطر نیست که دیگه نیازی به این خصـلتها نیست بلکه ناشـی از اینه که دیگه به واسـطه قـدرت و قوت بسیار یاد جان آدمی و ضـعف نفس، نفس قدرت ارائه این خصایل منفی رو نداره. نفسی که به واسطه ریاضتها و مجاهدتها و علم و معرفت جان، بسیار ضـعیف شـده و به گوشه‌ای خزیده و هیچ قدرت خودنمایی از خودش نداره. در این حالت کشـمکش از وجود آدمی رخـت می‌بنـده و خصایـل منفی و شـهوات نیز همیـن طـور و وجـود آدمی ر و همه نـور و نـورانیت می‌گیره به واسـطه نورانیت جـان و اعتلای اونو این حالتیست که همه انبیا و اولیای الهی و دیگر صالحان و نیکان بنا بر معرفت و درجه خودشون از این حالت برخوردار بودند. در متن قبلی وقتی صـحبت از دو نوع رهایی میشه دوسـتان مصداق کامل این دو نوع رهایی رو با توضیحات نسبتاً مفصل در اینجا مشاهده می‌کنند.

یکی رهـایی از جنس نفسـانی تکه در این حـالت نفس حـاکم وجود آدمیست و رهـاورد اون آرامش و سـکونی از جنس تیرگی و سیاهیست همونی که تعالیم مورتی و اوشو برای انسان می‌تونه به ارمغان بیارنـد و دیگری رهایی از جنس روحانیت و نورانیت که به واسطه حاکمیت جان بر وجود آدمی شکل می‌گیره و رهاورد اون همه آرامش و خوبی و زیبایی از جنس نوره که می‌تونه انسان رو تـا لایتناها بالا ببره. با توجه به درازی مطلب و برطبق توضـیحاتی که داده شـد به صورت خلاصه می‌توان برای انسان ۳ حالت زیر را متصور شد:

۱. جان قوی + نفس قوی = بروز کشمکش بین نفس و جان،

بروز شـهواتی مثل خوردن و خوابیـدن و خشم و شـهوت بیش از حـد معمول جهت رام کردن جان تحت فشار نفس و فریب نفس و نیز بروز خصـایلی منفی مثل کینه و ریا و دروغگویی و، ... با قـدرت یافتن جان این خصایل منفی و شـهوات کمرنگ‌تر و با قـدرت یافتن نفس اینها پررنگتر می‌شوند، غالب انسانها در این زمره قرار می‌گیرند.

۲. جان ضعیف + نفس بسیار قوی = حاکم شدن نفس بر وجود آدمی

به واسـطه ضـعیف شدن جان در اثر مذمت ذهنیت و تفکر و تعقل و اشاعه ذهن خالی و ... و سیطره سیاهی و تباهی بر ابعاد مختلف وجـود انسـان، سـقوط شـخص بـه مرتبه ای پـایینتر از حیـوان، دیگر خـبری از کشـمکش درونی نخواهـد بـود چـون دیگر نیـازی به کشـمکش نیست و نیازی به شهوات بیش از حد و خصایل منفی نیست چرا که اینها همگی برای رام کردن جان بودند ولی حالا که جـان ضـعیف شـده دیگـه بـه کـار نمییـان، تلقی شـخص بر این که در این حـالت به واسـطه رسـیدن به آرامش (که به واسـطه نبـود کشـمکش بـه وجـود میـاد) و دوری از شـهوات و خصایـل منفی بـه تزکیـه درون رسـیده که این تلقی ناشـی از فریب نفسه، آرامش حاصـل در این حـالت از جنس سـیاهی و سـکون و تبـاهیست چرا که در سایه حاکمیت نفس سـیه کار و سـیه پیشه بر جان آدمی به وجود اومده و این حالت مخصوص پیروان کریشنامورتی و اوشو و ... و همه کسا نیست که تعالیم ایشان رو به کار بسته‌اند.

۳. جان بسیار قوی + نفس ضـعیف = حاکم شدن جان بر وجود آدمی و سیطره نور و روحانیت و رحمانیت بر ابعاد مختلف زندگی انسان،

دیگر خبری از کشمکش درونی نخواهد بود چرا که دیگه نفس قدرت لازم برای ایجاد کشمکش رو در اختیار نداره و به گوشه‌ای خزیده و جان با نورانیت و با علم و معرفت کلیه حرکات نفس چموش رو زیر نظر داره، بر اثر نبود کشمکش و نیز نزدیکی به خداوند متعال و نورانیت حاصل از این نزدیکی آرامشی به وجود میاد از جنس نور و خصایل منفی و شهوات بیش از حد نیز زایل می‌شن چرا که دیگه نفس قدرتی برای ارایه اونها در اختیار نداره و نورانیت جای اونها رو می‌گیره، شخص به تزکیه درون میرسه و روح و جان انسان قادره تا لایتناها پرواز کنه و این حالت متناظر با حالت انبیا و اولیا و اوصیا و نزدیکان درگاه حضرت حق می‌باشد.

http://mortiviaeslam.blogfa.com/۸۹۰۴.aspx

بخش نقدها

کریشنا مورتی و سفسطه‌هایش

اگر با دقت اندیشه‌ها و آموزه‌های کریشنا مورتی بررسی شود و به صورت عمیق آموزه‌های وی مورد کالبد شکافی قرار گیرد به دیدگاه‌های دیگری می‌رسیم. بدون شک تفکر بودا یکی از زیر ساخت‌های اندیشه‌های مورتی است.

یوگا، آیین ذن و برخی ادیان شرقی از دیگر مبانی فکری کریشنا مورتی به حساب می‌آیند. از نظر مورتی سراسر زندگی بشر را رنج تشکیل می‌دهد. تمام وابستگی‌ها و شرطیت‌های ذهن، ریشه در رنج دارد. در آیین بودا خاستگاه رنج، تشنگی است.

این تشنگی نسبت به حواس و جاودانگی است.

اما هرگز به اینکه آموزه‌های پیشنهادیش ریشه در تعالیم سایر مکاتب فکری و دیگر ادیان هندی دارد اعتراف نکرده است و حتی اشاره‌ای کوتاه و کوچک هم ننموده بلکه پیوسته سعی دارد تا چهره‌ی آن تعالیم را خدشه‌دار ساخته و یا جایگاه ویژه‌ای برای آموزه‌های خودش در نظر بگیرد، او در رابطه با ذن بودیسم اظهار می‌دارد:

نمی دانم چرا شما با تکرار حرف دیگران خود را به زحمت می‌اندازید. ذن بودیست‌ها، هندوها، مسیحیان، متخصصین، هرچه می‌خواهند بگویند. آیا شما باید همیشه تحت نفوذ یك اتوریته باشید؟ لطفاً درباره این امر به دقت فکر کنید. ما آدم‌های دست دومی هستیم. آنچه را که دیگران می‌گویند ما تکرار می‌کنیم. [۱] نقطه نظر او درباره‌ی انرژی کندالینی که از اصول مهم یوگا به شمار می‌رود، نشان می‌دهد که وی مکاتب متنوع یوگا را می‌شناخته و خود نیز به انجام آنها لااقل برای مدتی در سالیان جوانی‌اش اهتمام داشته است، اما هم چون همیشه تفسیر و تأویل خود را از کندالینی دارد و همان نظر خود را به مخاطبان ارائه می‌کند:

من نسبت به مردمی که از بیدارسازی کوندالینی سخن می‌گویند، تردید دارم. آنها روی آن دیگری کار نکرده‌اند، ولی می‌گویند کوندالینی را بیدار ساخته‌اند، بنا بر این من صلاحیت آنها را مورد تردید قرار می‌دهم. [۲] موضوع غیر عادی و عجیب در همه اینها آن است که من همیشه شیفته و مجذوب بودا بوده‌ام. [۳] کریشنا مورتی از یک طرف اظهار می‌دارد که انسان‌ها بنا به عادت و یا تربیت به دنبال آتوریته و مرجعیت فردی که به ظاهر داناتر، قدرتمندتر یا دانشمندتر است می‌رود. به ویژه در عرصه‌ی ادیان و مذاهب، آتوریته‌های مذهبی بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرند. اما این خطر همواره وجود دارد که پذیرش آتوریته، پذیرش نوع نگاه آنها و نفی خویشتن باشد.

هنگامی که شما میل دارید خود را زیر نفوذ و تبعیت یک «آتوریته» قرار بدهید همان وقت است که خود را خرد کرده‌اید. [۴] این یک طرف سکه است.

اما از سوی دیگر او شصت سال از عمرش را با سفرها و سخنرانی‌های فراوان در مجامع گوناگون گذرانده است و در این مسیر هواداران، طرفداران و دوستداران فراوانی یافت. از جمله ارکان مهم تفکر مورتی که حاوی تناقض است، نفی رابطه مرید و مرادی

است.

او با شدت در بسیاری از سخنرانی‌های خویش بر این موضع اصرار می‌ورزد که سعی در جذب مرید و مرید پروری ندارد. من نمی‌خواهم مذهب جدیدی بنیاد کنم! نمی‌خواهم فرقه و نحله‌ی جدیدی آورده باشم؛ یا تئوری‌ها و فلسفه‌های جدید وضع کرده باشم ... من هیچ شاگرد و مریدی ندارم؛ هیچ حواری و مبلّغی ندارم نه در بعد مادی و فیزیکی و نه در زمینه‌های روحی و معنوی. پول هم برایم کشش و جاذبه ای ندارد [... ۵] از سوی دیگر کریشنا مورتی صاحب مؤسسات و تشکیلات متعددی است.

او مبلّغانی هم داشت. جمع کثیری از هواداران و پیروانش هم در زمان حیات و هم بعد از مرگ او مأموریت تبلیغ و اطلاع رسانی را بر عهده داشتند. مورتی از یک طرف مرشد را برای انسان همانند چوب زیر بغل می‌نامد و می‌داند [۶] و از طرف دیگر به خودشیفتگی و خودستایی دست می‌زند. کریشنا مورتی از یک سو تمسک و هر واسطه‌ای را نفی می کند و از خود مرجعیت و مرشد بودن را دور می‌سازد. [۷] اما از سوی دیگر برای خود کشف و کرامات نقل می کند.

از جمله اصول دیگری که در دستگاه فکری کریشنا مورتی به چشم می‌آید نفی هر گونه تکنیک و روشی خاص برای دستیابی حقیقت جویان به حقیقت است.

او بر خلاف سایر مدعیان، مدعیست که خواندن اوراد، انجام حرکات بدنی و ریاضات نمی‌تواند انسان را به حقیقت برساند. کریشنا مورتی رسماً اعلام می کند که: هیچ تکنیکی برای یاد گرفتن وجود ندارد. [۸] اما مورتی در آثار و گفته‌های خویش گاه به بیان راه کارها و روش‌هایی اشاره دارد. نظیر راه‌های رهایی از شرطیت ذهن، راه کار رهایی از ترس‌ها و نفرت‌ها و تضادهای درونی، چگونه عاشق شویم، چگونه می‌توان بی‌حوصلگی و ملالت را از خود دور کرد، انضباط و انطباق چگونه برای ما حاصل می‌شود، هنر دیدن و هنر شنیدن و از همه مهم‌تر مدیتیشن که درباره‌ی آن یک کتاب مستقل نگاشته است.

اصولاً ـ هر سیستمی که مدعی معنویت، هدایت و تعالی بخشی به انسان است باید دارای دو بخش باشد؛ بخش نظری و فکری و بخش عملی و اجرایی. اگر مکتبی فاقد بخش نظری باشد، مکتبِ متزلزل و آسیب پذیری خواهد بود و اگر فاقد بخش دوم بخش عملی باشد تنها در حد یک تئوری و نظریه باقی مانده به صحنه‌ی عمل نخواهد آمد و هرگز در متن زندگی و جامعه نمی‌تواند خود را نشان داده در حد ذهن باقی می‌ماند و به تعبیری مکتبی برای تدبیر جامعه و انسان به سوی اهداف مقدس نخواهد بود.

از نکات جالب و قابل توجه اینکه سالیانی پیش استاد بزرگوار مرحوم علامه جعفری با اندیشه‌های کریشنا مورتی آشنا می‌شود و تأملاتی درباره‌ی آثار و آموزه‌های او انجام می‌دهد. حاصل آن کتابیست با عنوان کریشنا مورتی و سفسطه‌هایش. علامه جعفری در این کتاب ۱۱۰ صفحه‌ای برخی از آموزه‌های مورتی را مورد دقت و نقد قرار می‌دهد.

نگرشی بر آراء و اندیشه‌های کریشنا مورتی / محمد تقی فعالی / با تلخیص یک پرسش و پاسخ درباره گفته‌های کریشنا مورتی

پرسش:

دیدگاه‌های کریشنا مورتی چگونه است؟

آیا می‌توان آنها را قبول نمود؟

پاسخ:

در مورد کریشنا مورتی باید گفت که وی بیش از آن که تعالیم روشن و واضحی داشته باشد، مراد خود را در در الفاظی که ابهام و پیچیدگی در آن موج می‌زند، پنهان می کند.

کسانی که اندک آشنایی با کتاب‌های کریشنا مورتی دارند، کاملاً متوجه ابهام گویی و مطالب غبارآلود مورتی شده‌اند.

اگر بخواهیم واقعیتِ اندیشه‌های مورتی را به صورت خلاصه بازگو نماییم؛ باید بگوییم که مورتی هیچ برنامه عملی پیشنهاد نمی‌دهد و خواننده کتب مورتی دست آخر تکلیف خود را نمی‌فهمد که چه کار باید انجام دهد؟ البته مورتی گاهی شعارهایی را

در ضـمن گفته‌هایش به عنوان هـدف و مقصـد، یادآور می‌شود؛ مانـند این جمله که انسان بایـد به موکشا (رهایی و آزادی) دست یابد، ولی نه این مفهوم را به روشنی تعریف می‌کند و نه راهی به سوی آن پیشنهاد می‌کند.

وی در مورد آزادی می‌گوید:

«آزادی کیفیتیست فی نفسه کامل و غیر وابسـته ... آزادی یعنی سـکوت، خلوص و خلوت کامل ذهن». (نگاه در سـکوت، ص ۶۵)

آیا به راستی این تعریف از یک مفهوم پذیرفتنی است؟

کدام یک از مخاطبین کریشـنا مورتی با شنیدن این جمله که «آزادی یعنی سکوت، خلوص و خلوت کامل ذهن»، به تصویر روشنی از آزادی می‌رسـند؟ این جور کلی گویی و نظریه پردازی اگر هم یـک خواننـده کم اطلاع را قانع کنـد، برای کسـی که می‌خواهد یـک تعریف عملی و روشن و دارای حـد و مرز دقیق از یـک اندیشـمند بشـنود، نه فقـط قـانع کننـده نیست، بلکه مغالطه به حساب می‌آیـد. ذکر یـک نکته در این جـا لازم است که تمـام نظـام اعتقـادی کریشـنا مورتی در یـک مفهوم خلاصه می‌گردد؛ و آن هم «شرطیت ذهن» است.

(دقت کنید!) وی در جای جای کتبش این مفهوم را مورد اشاره و تحلیل قرار داده است.

شرطیت ذهن از نگاه وی یعنی تمام تصویرها و برداشت‌هایی که ذهن آدمی از پدیده‌های عالم دارد. وی تمامی پریشانی‌ها، ترس‌ها، استرس‌ها و اختلالات روحی و روانی را ناشـی از ذهن شـرطی می‌داند. اما اگر کسی همین مفهوم را در کتب وی ردیابی کند و آن را مورد کنکـاش و تامـل قرار دهـد؛ متوجه می‌شود هر چنـد وی برخی از آثارِ ذهن شـرطی را بیان کرده است (مثل موارد بالا)؛ اما خود این فرایند را بدون تعریف دقیق رها کرده است و به علاوه راه فرار از ذهن شرطی را هم متعرض نشده است.

البته وی به نوعی تکلیف مریدان خود را روشن کرده و آنها را منتظر برنامه عملی نمی‌گذارد؛ چنان که می‌گوید:

«حقیقت سرزمینی است بدون معبر، راهی به سوی آن نیست..» (تعالیم کریشنا مورتی ص ۱۴) از این جمله به خوبی روشن است که وی اگر هم «حقیقت» را قبول داشـته باشـد؛ آن را مسـدود می‌دانـد و کسـی که هدفی را مسدود بداند، معلوم است که برنامه‌ای هم برای رسـیدن به آن پیشـنهاد نمی‌دهد؛ چرا که اساساً راه را بسته می‌بیند و رسیدن و اتصال را محال می‌داند. در این جا یک سؤال را باید از مورتی پرسید که اگر واقعاً حقیقت راهش مسدود است؛ پس خود وی در کتاب‌هایش دنبال چیست؟

سخنرانی‌ها و کارگاه‌هایی که وی برگزار می‌نمود با چه هدفی بوده است؟

اگر راه حقیقت بسـته است، وی تلاش می‌کنـد که مخاطبین خود را به چه تشویق کند؟ آیا به غیر حقیقت؟ غیر حقیقت که گمراهی و اتلاف وقت است.

طبق این مبنا، آیا بهتر نبود وی دیگران را آزاد بگذارد، که بیشتر درگیر یک کار بی نتیجه نشوند؟ وی در جای دیگر می‌گوید:

«حقیقت سـرزمین است بـدون راه و بـدون معبر. شـما نمی‌توانیـد بر اساس هیـچ مکتب، مسـلک، سیسـتم و فلسـفه‌ای راهی برای آن بسازید. این نظر من است و تحت هیچ شـرایطی از آن دست بر نمی‌دارم.» (تعالیم کریشـنا مورتی، محمد جعفر مصـفا، ص ۴۱) همه می‌دانیم که مورتی موسسات و مـدارس و مراکز مختلف فرهنگی و علمی در کشورهای مختلف بنا نهاد. هر ناظر بی‌طرفی حق دارد یـک سؤال را از مورتی بپرسـد که نظـام تعلیم و تربیتی که وی در موسسات خود اجرا می‌کرد، طبق کـدام مبنا و ایـده شـکل گرفته است؟

اگر هیچ سیستم و فلسفه‌ای نمی‌تواند انسان را به سعادت برساند؛ پس مورتی چرا خود مراکزی را بنا نهاد و تعدادی را تحت پوشش این مراکز قرار داد؟ بالاـتر این که اگر هیـچ فلسـفه‌ای نمی‌توانـد راهبر به حقیقت باشـد؛ باورهـا و نظام فکری که مورتی آن را تبلیغ می‌کند؛ به چه دلیل شامل همین حکم نمی‌شود؟ چرا باید نظام معرفتی کریشنا مورتی از دیگر مکتب‌ها و آیین‌ها استثنا شود؟

کریشنا مورتی می‌گوید:

«متوجه باشید که هیچ نوع فلسفه و الهیات و بحث درباره تصورات و مفاهیم ماوراء الطبیعه را تجویز نمی‌کنم. به نظر من همه ایدئولوژی‌ها کاملاً احمقانه است.»

(رهایی از دانستگی، ترجمه مرسده لسانی، ص ۴۳) مناسب است اندیشه‌های مورتی را از زبان علامه جعفری چنین به ترازوی سنجش بریم. مرحوم علامه استاد محمد تقی جعفری در کتابی که با عنوان «کریشنا مورتی و سفسطه‌هایش» نگاشته است، جملات بالا را چنین ابطال کرده‌اند:

«نخستین مسأله‌ای که متوجه نویسنده است اینست که اگر اثار قلمی شما بر هیچ مبنا و اصل و قانونی مستند نیست، چه طور واجب می‌دانید که مردم این آثار گسیخته و پاشیده را مورد مطالعه قرار دهند و ابعاد زندگی خود را بر اساس آن تنظیم نمایند؟ اگر هم آثار قلمی شما بر پایه اصول و قوانین خاصی استوار است، پس خود یک دستگاه ایدئولوژی است.»

(کریشنا مورتی و سفسطه‌هایش، علامه محمد تقی جعفری، ص ۵)

نقدی بر تعلیمات کریشنامورتی

مصفا و مورتی و اوشو و ... زیاد با هم فرقی ندارند. همگی در راه باطلی قرار گرفته‌اند و متاسفانه و دو صد متاسفانه که تعداد کثیری رو هم به این راه باطل، به اسم حقیقت جویی سوق می‌دهند. اکثراً جوانانی که با فطرتی پاک به دنبال سرچشمه زلال حقیقتند، ناغافل تحت تعاریف ظاهرفریب و جملات دلفریب و گول زننده این آقایان به راه گمراهی کشیده می‌شوند و در حلقه دور و تسلسل تعریف شده مورتی غرق می‌شوند. همون اول بگم که مورتی و مصفا و ... زیاد فرقی با هم ندارند. شاید در جزییات اندیشه هاشون با هم متفاوت باشند ولی در اساس اندیششون مصفا پیرو مورتیه و با توجه به اینکه مورتی از اساس بر راه گمراهی و باطله بنا بر این میشه با یک تحلیل مناسب و درخور بساط این مکاتب و اندیشه‌ها رو به یکباره بست تا بیش از این به نسل بشر ظلم بیشتری روا نشه. مشکل مورتی تنها در اینه که بنده خدا باور داشت به هر آنچه که گفته و به واسطه این باور که اونو کاملاً مطلق می‌پنداشته مابقی اندیشه هاش رو پایه‌گذاری کرده و ... تا مکتب به کلی شکل گرفته. تا حالا شاید چنین نقدی بر اندیشه مورتی صورت نگرفته که مستقیم سراغ باورهای اولیه اون میره و با روشنتر کردن بیشتر مسأله از بنیان، امکان تخریب اون همه ایده و عقیده باطل رو فراهم می‌کنه. قبل از روشنگری بیشتر، شاید جالب باشه که این نکته رو بررسی کنیم که چرا اندیشه مورتی این همه با اقبال عمومی روبرو شده؟ از دو جهت میشه این مسأله رو بررسی کرد. اول اینکه اندیشه‌های مورتی در قالبی ساده و قابل فهم برای عموم بدون پیچیدگی زیاد و در عین حال در ظاهری فریبکارانه ارائه شده (البته منظور از فریبکاری نه اینه که مورتی عمداً این فریب رو انجام داده بلکه مورتی صرفاً باورهای خودش رو عنوان کرده و اصلاً چون بر اساس این باورهاش جهان رو تحلیل کرده بنا بر این حتی فکر می‌کرد که با عنوان کردن عقایدش می‌تونه به جامعه بشری جهت رسیدن به آزادی و صلح و آرامش بیشتر کمک کنه)

دوم اینکه در اثر عمل به عقاید و افکار مورتی شخص در زمانی کم به اون حس رهایی که مد نظر نویسنده بوده تا حدودی دست پیدا می‌کنه و حالت سرخوشیی که دست می‌ده به همراه آرامش و ... این نکته رو به شخص تاکید می‌کنه که راه رو درست اومدی و بنا بر این شخص به سختی از این اندیشه حمایت می‌کنه. واقع امر این هست که اندیشه مورتی از عمق قابل توجهی برخورداره و به این خاطره که در طول زمان از گزند منتقدین تا حدود زیادی در امان مونده و تونسته شاکله اولیه خودش رو به خوبی حفظ کنه که هیچ طرفداران زیادی رو هم به سمت خودش به واسطه ماهیت فریبکارانه‌ای که داره جذب کنه. نکته اساسی در تحلیل اندیشه مورتی نه در جزییات ارائه شده اون بلکه در باورهای اولیه و اساسی هست که اندیشه مورتی بر اساس اونها شکل گرفته. باورهایی در خصوص حقیقت، عشق، وجود، تمامیت، زیبایی، علم و معرفت و اندیشه و ... کریشنا مورتی با توجه به اینکه روانشناسی خونده بود و با روانشناسی نوین غرب آشنایی داشت و از سویی دیگر به عرفان هندی نیز به صورت قابل توجهی به

لحاظ نظری حداقل تسلط داشت در مفاهیم مربوط به وجود و درک و فهم و تصاویر ذهنی تا عمق قابل توجهی پیش رفته بود. ولی در تلاش برای یافتن جوابهایی مناسب برای سؤالاتی که در ذهنش وجود داشتند و عملا اونو مضطرب کرده بودند و آرامش رو از او سلب می‌کردند حس می‌کرد که به بن بست رسیده. (شاید این وسط کریشنا در اون موقع یه مشکل اساسی داشت و اون نداشتن اعتقاد راسخ به وجود خالقی که همه چیز و همه کس رو آفریده تا بتونه از این بن بست رها بشه و به مرحله بعدی عمق وارد بشه ولی با توجه به اینکه معتقد به اصالت اشیا بالذات بود عبور از این مرحله فکری و معرفتی براش میسر نمی‌بود و بنا بر این با تمام وجود حس می‌کرد به بن بست رسیده و با تمام وجودش جویای آرامش بود) در بررسی عمیقتر مورتی متوجه میشه که انسانها از داشته‌ها و اندیشه‌های قبلیشون برای درک چیزهای نو و جدید که حتی قبلا ندیده‌اند استفاده می‌کنند.

خب این می‌تونه درست باشه یا نه؟؟؟ مورتی از خودش این سؤال رو می‌پرسه و با توجه به اینکه به اصالت اشیا بالذات معتقد بوده میگه که نه این درست نیست چرا که هر شیی برای خودش هست و مفاهیم و حقیقت مربوط به خودش رو داره و نمیشه با اندیشه‌های قبلیمون به بررسی چیز جدیدی که حقیقت جدیدی هم داره بالطبع، بپردازیم. مورتی میگه هر چیزی صرفاً هست؛ بدون اینکه بگه من زیبا هستم یا زشت و ... صرفاً هست.

همان گونه‌ای که باید باشه و این ماییم که برچسبهای مختلف رو بهش می‌زنیم. در واقع به صورت کاملی به اصالت اشیا اعتقاد داشته و این مشکل اصلی‌ترین و یکی از اساسی‌ترین ایرادهای وارده به مورتی و اندیشه هاشه که عملا پایه ای‌ترین باور مورتی باوری غلط و اشتباه بوده. نکته جالب اینه که تمام اندیشه‌ها و حتی باورهای مورتی بر اساس این باور اولیه شکل می‌گیره. در واقع میشه گفت تلقی مورتی از حقیقت اون چیزی نیست که بواقع هست.

بذارین از عرفان اسلامی شروع کنیم. در عرفان اسلامی اشیا ممکن الوجودی هستند که دارای هستی عاریتی می‌باشند که دم به دم هستیشون دچار تغییر میشه و وابسته هستند به واجب الوجود. بنا بر این تمام عالم و مظاهر اون وابسته هستند به واجب الوجود و لذا دارای حقیقت وابسته‌ای هستند که از سرچشمه‌ای غنی و یکسان برای کل موجودات عالم ناشی میشه. بنا بر این میشه با دونستن حقیقت موجودی به حقیقت سایر موجودات نیز پی برد و شما اگر بخشی از حقیقت موجودی رو بدونید میتونین بخشهایی از حقایق موجود در موجودات عالم رو از قبل دونسته باشین که با دیدن اشیا جدید بالفور متوجه این حقایق بشین. (صحبت در این خصوص با توجه به اینکه از عمق قابل توجهی برخورداره کمی پیچیده به نظر میاد لذا به بیان مختصر بسنده می‌کنیم) بذارین با مثالی مسأله رو کمی بیشتر روشن کنیم. فرض کنین بچه ای نمی‌دونه مفهوم گل چیه. اولین گلی رو که می‌بینه حقایقی بر او روشن میشه که اگر بعداً گلی با شکل و رنگی دیگه رو بهش نشون بدین اون مفهوم گل رو می‌تونه بالفور استنتاج کنه و مثالهایی از این دست که تو زندگی روزمره به کرات مشاهده می‌کنیم. در واقع میشه گفت که حقایق اشیا گوناگون چیزی جدا از هم نیست و با هم مشترکه منتها تجلیات مختلف اشیا این ذهنیت رو به وجود میاره که حقایق گوناگونی وجود داره. به واسطه عمق مطلب نمیشه بیشتر از این وارد این قضیه شد.

البته اگه قرار باشه خدا رو در نظر نگیریم و برای اشیا اصالت مجزایی در نظر بگیریم که بالذات اصیل باشند اون موقع هست که اشیا دارای حقایق مختلف و مجزا از هم میتونن باشن. در واقع تلقی مورتی به صورت دوم بوده. با همه این تفاصیل حتی در حالت دوم که از نظر عرفان اسلامی و دینی اعتبار نداره چونکه باید وجود خدا رو رد کنه (دوستان شاید بگند مورتی در جاهایی خدا رو قبول داشته باید بدونید که مورتی در هنگام ایراد این باور خدا رو باور نداشته یا اگه داشته باورش کاملاً سطحی بوده و در جهان‌بینیش این خدای اون جایگاهی نداشته) نمیشه گفت که حقایق از هم مجزا حتما هستند.

بذارین به سبک مورتی ما هم مثالی بزنیم. علم فیزیک یا شیمی دارای قواعدی هستند که در کل جهان هستی برقراره و به تجربه این بر همگان ثابت شده. این قوانین از شئ‌ای به شی دیگر لایتغیر باقی میمونن. این قوانین نشان از حقایقی می‌ده که در این اشیا

جاریه و با توجه به اینکه این قوانین تغییر نمی‌کنند لذا میشه نتیجه گرفت که اشیای مختلف دارای حقایق مشترکی هستند. یعنی با دونستن بخشی از حقیقت یک شی میشه به بخشی از حقایق شی یا اشیای دیگه‌ای پی برد. چیزی که مورتی به کلی منکر این مسأله هست و بلکه اونو به شدت تقبیح می‌کنه و معتقده که می‌تونه انسان رو از حقیقت دور کنه. خواننده گرامی اگه خوب دقت کنه خطای مورتی رو می‌تونه به روشنی و وضوح درک کنه. خطایی که به تحقیق میشه گفت از این نقطه دامنه گسترده تری رو در تعلیمات مورتی به خودش می‌گیره و با تبیین آرای باطل جدیدتری که به اون اضافه میشن مکتب مورتی رو شکل می‌ده. مکتبی که همانگونه مشاهده شد از شالوده بر پایه‌ای غلط و باطل گذاشته شده و با توجه به تبیینات بعدی که به صورت مستقیم و غیر مستقیم بر روی این مفهوم قرار گرفته کل تعلیمات رو باطل می‌کنه و جز سیاهی و خسران برای پیروانش چیزی رو به همراه نخواهد داشت. حالا ـ که مشخص شد نقطه اولیه گمراهی مورتی چی بوده و با کدوم باور غلط بوده که مورتی مکتب خودش رو پایه‌گذاری کرده و مکتبش به یکباره باطل و غلطه و انسان رو گمراه می‌کنه، سؤالی پیش میاد که با همه این اوصاف و رای بر باطل بودن تعلیمات و اندیشه‌های مورتی چرا با عمل به این تعلمیات، انسان به رهایی وعده داده شده دست پیدا می‌کنه؟ واقعیت اینه که دو گونه رهایی وجود داره. یکی رهایی که برای شخص حادث میشه به واسطه زیادی معلومات و معارف و دانسته‌ها از ظاهر و باطن اشیا و دنیا و عملکرد انسانها و ... که عملا شخص رو قادر می‌کنه خودش رو کنترل کنه و بر شرایط محیط اطرافش و خودش تسلط داشته باشه. این نوع رهایی که از تحلیل کاملاً عمیق و همه جانبه اشیا و عالم بر اساس معلومات و دانسته‌ها صورت می‌گیره خاص انبیا و اولیا و اوصیا و اشخاصیست که به معارف غنی و عمیقی به واسطه نزدیکی به خداوند متعال دست یافته‌اند.

نوع دوم رهایی هم که بازهم می‌تونه نشان از تسلط شخص به خودش و محیط اطرافش بده رهایی از جنس مورتیست. با رد حقایق موجود بر اساس باورهایی غلط و نادرست و با زیر سؤال بردن منطق و استدلال و حتی اندیشه به صورت ساده‌ای شخص تبیین ساده‌ای از اشیای مختلف می‌کنه که اونو قادر می‌کنه حس کنه بر محیط اطرافش تسلط داره و بدین واسطه یه حس رهایی و حس آرامشی به اون دست می‌ده. این نوع رهایی خاص منکران حقیقت و دوری گزینان راه حق و حقیقت و متمسکین به آرا و تعلیمات مورتی و اشخاص مشابه هستش. در هر دو گونه رهایی که یکی به واسطه کثرت معلومات و اندیشه و عرفان و دیگری به واسطه دوری گزینی از آنچه که حقیقته، حاصل میشه انسان حس آرامش بیشتری بدست میاره. منتها این حسها در دو حالت زمین تا آسمون با هم فرق دارند. حس رهایی در حالت اول که خاص اولیای خداست یعنی پرواز کردن و به اوج رفتن و قله معنویت رو حس کردن و از نور حق مملو شدن و ... و در دومی حس رهایی یعنی سقوط کردن و در سیاهی دست و پا زدن هر چند که حس میشه که در اوجیم و چون دو گونه حس رهایی شبیه هم هست علی الظاهر پیروان مورتی با رسیدن به رهایی خودشون رو با اولیای حق هم ردیف می‌بینن و اینو به وضوح میشه در نوشته‌ها و آرای اونها دید در حالی که از این به آن فاصله از زمین تا آسمانه. امیدوارم نقد حاضر مورد استفاده دوستان و به ویژه کسانی که جویندگان راه حقیقتند و خدای نکرده به واسطه این گونه مکاتب به ظاهر حقیقی و عرفانی نما فریفته شده‌اند، قرار بگیره.

(پاورقی: در سرتاسر این متن منظور از اندیشه‌ها و تعلیمات مورتی همون باورهای اولیه او در خصوص ذهن و اندیشه و حقیقت و منطق و استدلاله) http://mortiviaeslam.blogfa.com/۸۸۱۲.aspx

نقدی بر آنچه از کریشنا مورتی و مصفا آموختم

اغلب مکاتب شرقی از ذن بودیسم تا صوفی گری و عرفان مسلکی اسلامی تمام تاکید خود را بر درون انسان گذاشته‌اند و محور شروع و پایان سیر و سلوک خود را در این امر وقف کرده‌اند که انسان باید خود را بشناسد و تنها وظیفه او همین است و با تاکید بر این اصل به گونه‌ای تجرید و جدا سازی انسان از جامعه، کار، سیاست و دغدغه‌های اجتماعی او دست زده‌اند و گفته‌اند که انسان در تنهاییش، انسان است و وقتی در روابط پوچ اجتماعی غرق می‌شود هرگز نمی‌تواند به هیچ آگاهی اصیلی دست یابد. تاکید بیش

از انـدازه آنها بر درون گرایی این مکاتب را به بی‌تفاوت‌ترین و لا قیـدترین مکاتب نسـبت به دغدغه‌های اجتماعی دورانشان تبدیل کرده است.

این طرز تفکر و بی‌تفـاوتی اجتمـاعی در اغلب فیلسوفـان جدیـد نیز وجود دارد. فیلسوفانی که می‌توان آنها را بنیان گزاران و پیروان نهضت اگزیسـتانس نـام نهـاد؛ تنهـا به دغـدغه وجودی انسان پرداخته‌انـد و او را به عنوان یک وجود، قابل ارزش یافتنـد که بایـد به بازیابی خود بپردازد که این کار نیز عملی نیست که در بطن روابط اجتماعی قابل انجام باشد.

(به جز برخی از آنها همچون گابریل مارسل، که برای جایگاه او در اجتماع اهمیت قائل بودند و او را به عنوان موجودی اجتماعی و دارای تعهدات و مسؤولیت‌های اجتماعی مورد بررسـی قرار داده‌اند.) کریشنا مورتی علی رقم اینکه خودش را از هر گونه وابستگی نسبت به هر دین و مکتبی جـدا می‌بینـد از متـاخرین مکتب ذن بودیسم می‌باشـد و این را از مقـایسه آموزه‌هـایش بـا آموزه‌های این مکتـب می‌تـوان درک کرد. اصـالت زنـدگی ایـده‌ایست که ازمطـالعه آثـار او در ذهنتـان نقش می‌بنـدد. او بـا پـوچ انگاشـتن تمـام ارزش‌های انسانی آنها را همچون کفش تنگی به پای بشـریت به تصویر می‌کشد که راه رهایی او را بسته‌اند و او را اسیر دغدغه‌های بیهوده کرده‌اند که از اجتماعش به او تحمیل شده است و او نیز بدون هیچ اختیاری آنها را همچون مرده ریگی پذیرفته است.

او بـا چنین برداشتی از ارزشـها؛ انسـان را در تمـام طول تاریـخ، درگیر جنگ‌های عبث قبیله‌ای، قومی، دینی و ایـدئولوژیک دانسـته است و ذهن انسـان را همواره اسیر باورهـای پوچ و غیر مفیـد دانسـته که در شـلوغی آنهـا خود را گم کرده و بـا پناه بردن او به این ارزش‌ها و باورها و ساختن قلعه و حصار ذهنی در حال فرار از خویشتن است، انسان نمی‌تواند با خود تنها باشد زیرا این تنهایی به او احساس پوچی و بی‌ارزشـی می‌دهد. به تعبیر او، تمامی حرکات انسان اسیر (او بر این اعتقاد است که به جز معدودی تمامی انسان‌ها اسـیرند) بی‌ارزش است و اگر در شـرایط دیگر و جـامعه دیگر بود بی‌شـک به گونه‌ای دیگر رفتـار می‌کرد و باورهـای اخلاقی او را همان چیزهایی شکل می‌داد که در آن اجتماع معتبر بود.

راهی که او برای نجات از این همه قیـد و بنـدها و وابسـتگی‌ها و دوندگی‌های بیهوده برای کسب ارزشـهای اجتماعی به ما پیشـنهاد می‌کند تنهایی، سکوت و آگاهی ایست که از این سکوت به ما می‌رسد، این آگاهی بر خلاف تمام علوم و فنونی است که با تلاش کسب می‌شوند؛ راه کسب این آگاهی بی‌تلاشـی است، زیرا هر گونه تلاشـی که برای کسب حقیقت انجام بگیرد بر پایه و انگیزه‌ی یک ایده است که از اجتماع و اتوریته‌های حاکم بر ذهن (که آن هم بر گرفته از ارزشـهای اجتماعی است) شـکل گرفته و این خود تلاشـی کور است و انسـان بـا نیتی پوچ دست به چنین عملی زده است و در واقع عمـل او نمایشـیست و بـا این تعبیر هر گونه تلاـش انسـان را دست و پـا زدنی بیهـوده می‌دانـد، فراخوان او که انسـان را به سـکوت و رهـا شـدن از تعلقـات و قیـد و بنـدهای اجتمـاعی می‌خواند بر پایه‌ی این تلقی و برداشت از رفتار انسان شکل گرفته است که تمام زندگی او نمایشی و تمام اخلاق او اعتباری است.

در نقد ایدئولوژی‌ها و جهتگیری‌های اخلاقی دیدگاه کانت همواره مفید بوده است.

کانت می‌گوید که اگر می‌خواهید ببینید که طرز فکر و نگرشـی فلسفی تا چه میزان درست است، در نظر بگیرید که تمام انسان‌های یک اجتماع این طرز فکر را داشته باشند و ببینید این اجتماع به چه صورتی درخواهد آمد. این نوع نقد، جامعه شناسانه خواهد بود.

همـواره در نقـد افرادی که همه چیز را زیر سـؤال برده‌انـد بـا این مشـکل مواجه‌ایم که آنهـا از ارائه هر گونه ایـده و تصویر از آنچه درست است پرهیز می‌کننـد تا نتوان آنها را به نقـد کشـید، آنها تنها به توصـیف و نقـد آنچه درست نیست پرداخته‌انـد و در این امر همواره تا حدودی حق با آنها است.

کریشنا مورتی از این گونه افراد است.

او همچون نیچه کار خود را با زیر سؤال بردن اساسی‌ترین ارزش‌های انسانی شروع کرده است.

ولی بـا وجود اینکه هیـچ ایـده کلی به صورت رسـمی از طرف او به ما ارائه نشـده است این امکان برای ما محفوظ است که بتوانیم

پیش‌بینی کنیم انتظاری که او از پیروان مکتبش دارد چیست. او گرایش به طبیعت دارد بدون توجه به شرارتی که در برخی از همنوعان وجود دارد منکر کلیه مسؤولیت‌های اجتماعی انسان شده است و همه‌ی آنها را عبث پنداشته و پیش نیاز هر حرکت درستی را رسیدن به رهایی از اتوریته‌ها و وابستگی‌ها دانسته است و نسبت به هر عملی که قبل از این انقلاب درونی انجام می‌شود نگاهی عاقل اندر سفیه دارد. پیامبر اسلام جهاد اکبر که همان خودسازی، خودشناسی و به قول فیلسوفان اگزیستانس بازیابیست را پیش زمینه هر گونه فعالیتی نشمرده‌اند و به این موضوع همراه با دیگر فعالیت‌های اجتماعی تاکید داشتند. ایشان جهاد اکبر را بعد از جنگی که با مشرکان داشتند به مسلمانان امر کردند.

ولی کریشنامورتی و پیرو ایرانی او مصفا تمام فعالیت‌های انسان را پوچ انگاشته‌اند و بر این پندار اند که تا انسان به آن درجه از اخلاص نرسد و به قول مصفا به اصالت خویش باز نگردد و اسیر هویت فکری باشد هر عملی که از او سر بزند بیهوده است و هرگز قدمی در راه حق برنداشته است؛ گرفتاری به این نوع ایده‌آلیسم هرگز مطلوب نخواهد بود.

نکته‌ای که قابل توجه است بی‌تفاوتی او نسبت به آن چیزهاییست که در دید عرف مزموم است.

او آنچه مزموم است را کاملاً اعتباری در نظر می‌گیرد و منکر وجود وجدان است و هر گونه نهیب وجدانی را برگرفته از اتوریته‌های حاکم بر ذهن می‌شمارد که انسان را در بند خود کرده‌اند.

با این طرز تفکر تنها چیز اصیلی که برای انسان می‌ماند غرایز اوست و اولین خطری که در خواندن آثار او برای انسانها وجود دارد گرفتار شدن به گونه‌ای لاُابالی گری و گرایش به تیپ لش و هیپی و مجاز شمردن هر گونه عمل و خواسته است که با لفاظی فلسفی قابل توجیه است (البته اگر نیازی به این توجیه مانده باشد). آنها تبدیل به موجوداتی خواهند شد که هیچ گونه مسؤولیت اجتماعی ندارند و انجام هر عملی برای آنها مجاز است، زیرا شرم چیزیست که در وجود آنها از بین رفته است.

(چون شرم حاصل فشار اتوریته‌ها و ایده‌آل‌های پوچیست که از اجتماع بر آنها تحمیل شده است) خطر دیگر یک بعدی شدن وجود آدمی در راستای خودسازی ست، پیروان او تنها مسأله‌ای که پیش روی خود می‌بینند رسیدن به رهایی از اتوریته‌های حاکم بر ذهنشان است و دغدغه‌های اجتماعی آنها در این راستا به کل فراموش می‌شود، آنها از اجتماع بریده شده (گرچه در تعالیم کریشنا ذکر شده است که بریدن از اجتماع عملی بیهوده است ولی بی‌تفاوتی نسبت به اجتماع و همنوعان امریست که خواه نا خواه به خوانندگان و پیروان او دست خواهد داد و این جهت کلیست که از مکتب او در ذهن انسان نقش می‌بندد و علی رغم این که او بریدن از اجتماع را نهی می‌کند ولی این نهی در خارج از یکپارچگی ایده الوژی اوست) و به خودسازی (یا به قول مصفا درک توهم و دروغ بودن خود) خواهند پرداخت که گرایش به این راه نیز سبب پرورش سیب‌زمینی‌هایی می‌شود که زحمت کاشت و داشت اش را کریشنامورتی و مصفا کشیده‌اند و حالا قابل برداشت و استفاده توسط هر استثمارگر و تجاوز گری خواهند بود زیرا آنها دغدغه اجتماعی ندارند و هر گونه تلاشی که از سمت آنها برای نجات خود و هر جماعتی که نسبت به آنها مسؤول است (از قبیل ناموس، خانواده و وطن و بشریت)، از تجاوز و استثمار شدن انجام بگیرد بر گرفته از ایده و اتوریته‌ایست که بر ذهن آنها حاکم است این در حالیست که غرور آنها طی تعلیمات مصفا و کریشنا از بین رفته است.

به دلیل همین تاثیرات است که ذن بودیسم جزو مکاتب محبوب و تجویز شده توسط قدرت‌های استثمارگر است.

او با این طرز فکر شرم را با ترس از بد قضاوت شدن و غرور و عزّت نفس را با نشئگی از کبر و امید را با طمع و داشتن انتظار از هستی یکی پنداشته است.

ایراد دیگری که بر نگرش و جهان‌بینی کریشنا مورتی و مصفا می‌توان گرفت و این ایراد بیشتر فلسفیست تا ایراد جامعه شناسانه اینست که آنها منکر کمال انسانی و قدم برداشتن انسان در راه کمال گشته‌اند آنها معتقدین به تئوری بازگشت هستند و کمال انسانی را در بازگشت به پاکی کودکی و طبیعت معنی می‌کنند و خارج از این هر چه هست را بر انسان عرضی و بیگانه با خویشتن

او توصیف می کنند.

این گونه برداشت از انسان به نگرش رومانتیک و شاعرانه سهراب از زندگی نزدیک است.

مصفا منکر وجود اراده آزاد در انسان است و هر گونه عمل انسان را برگرفته از باورها و ارزشهای تعبیر و تفسیری تحمیل شده از طرف جامعه بر او می‌داند. در نظر گرفتن چنین اصالتی برای جامعه این سؤال را در ذهن ایجاد می کند که اساساً این اجتماع مگر چیزی به غیر از من و شما ایم؟ ارزشهای این اجتماع در جایی غیر از وجود من و شما که متبلور نمی‌شود! با دانستن این مطلب چگونه می‌توانیم این باورها و ارزشها را ناشی از خودباختگی جمعی و بیگانه با خویش بپنداریم؟

برخی از روانشناسان معتقدند که حرکات انسان در کودکی بر اساس نیازها و غرایز اوست تا این که در دو سالگی نیازی جدید در وجود او شکل می گیرد که سبب می‌شود تا او بخواهد که دوست داشته شود از این پس است که تمامی پیچیدگی‌های روحی و روانی او شکل می گیرد و تمام انحرافات از این نقطه آغاز می‌شود. مصفا از این واقعیت سوء برداشت شخصی خودش را دارد. همانگونه که از مولوی تعبیرهای شخصی و دلخواه خودش را دارد. او می گوید تمام گرفتاری انسان از فکر است.

زیرا شروع تمام بدبختی و انحرافات انسان از همان سنی است که فکر بر ذهن او استوار می‌شود. برای کسب این ایده‌آل ذهنی نیازی به طی طریق یا به قول مصفا بی‌عملی پیشنهادی او نیست می‌توانیم از روش‌هایی که تیپ اجتماعی لش پیش گرفته استفاده کنیم و با مصرف حشیش در طی ۵ الی ۶ سال تبدیل به موجودی شویم که فکری در سرش ندارد. این روش تضمین شده است و کسانی را می‌شناسم که با این روش به آنچه از نظر او مطلوب است یعنی بی‌فکری کامل دست یافته‌اند.

در تعلیمات او چیزی که بر حق و قابل ستایش است افزایش آگاهییست که بر نمایشی بودن و اعتباری بودن بسیاری از وجوه زندگی «خود مان» نقش بسته است.

نه انقلابی که بر ضد اسطوره‌ها و ارزشهای اجتماعی براه انداخته است و به ما دیدی از بالا ـ نسبت به کلیه انسان‌ها می‌دهد تا همگی‌شان را به ریشخند بگیریم و برای ما انسانها که دائما به دنبال چیزهای جدید و کبر آلود هستیم، دیدگاهی خوش آیند است، که اگر چنین شود گرفتار سفسطه‌های او و لفاظی فلسفی شده‌ایم. او آنجا که از فشار و زور و اجبار اتوریته‌ها سخن می گوید تا جایی بر حق است که انسان بر اتوریته‌های بیرونی و اجتماعی سر تعظیم فرود آورده و از آن رو خود را ناچار به اطاعت می‌بیند ولی آنجا که ندای وجدان را به اتوریته‌ی درونی تعبیر می کند انسان را به نا کجا آباد می کشاند. مصفا زمانی که انسان را از مشغولیت‌های بیهوده‌اش آگاه می کند و عمق غفلت را به او نشان می‌دهد برای مخاطبش هشیار کننده است و آنجا که او را صرفاً به تعمق و سکوت و بی‌عملی می‌خواند و هر فعالیتی را پوچ می‌پندارد، خودش مشغولیتی پوچ می‌شود که پیروان مکتبش را گرفتار کرده است زیرا تنها مسأله اساسی انسان رسیدن به آن آگاهی و اصالت نیست. در آخر باید بگویم اغلب اشکال در عملی نیست که بدان مشغولیم، اشکال در اینست که صرفاً بدان عمل مشغولیم. ما بیشتر در حال الینه شدن و مسخ شدنیم تا منحرف شدن، این امریست که در مواجهه با هر دیدگاهی و مشغول شدن به هر عملی گرفتارش می‌شویم و این اشکال در این نیست که آن دیدگاه را برای خود برگزیده‌ایم یا به چنان عملی مشغول گشته ایم؛ اشکال در اینست که خود را صرفاً در آن دیدگاه و آن عمل محصور کرده‌ایم. چیزی که بدون هیچ فلسفه‌بافی برای هر کسی درک می‌شود اینست که در هر انتخابی به آنچه فکر می کنیم درست است، عمل کنیم. ولی ما اغلب در حال فرار از این بدیهی‌ترین قانون زندگی به ایسم‌های مختلف هستیم.

http://localinside.persianblog.ir/post/۴۹

کریشنا مورتی و اوشو، شیاطینی در خدمت نفس

تا زمانی که دو بعد نفسانیت و روحانیت در انسان قوی هستند این کشمکشها متوالیاً و به صورتهای مختلف وجود خواهند داشت. اگر می‌بینیم خصلتهای ناپسندی وجود داره مثل کینه، غرور، نفرت، شغب و خشم، ریا، دروغ، دزدی، تکبر، پایمال کردن حقوق

دیگران و ... همگی به واسطه نفسی قوی هستند که در وجود ماست که از این خصلتها استفاده می‌کنه تا جلوی جانمون رو بگیره و معرکه رو بـدین طریق به نفع خودش رقم بزنه. اما آیا میشه حالتی رو متصور شد که این خصایل منفی و ناپسند از وجودمون رخت ببندند و در وجودمون به آرامش برسیم و از این کشمکش‌ها دیگه خبری نباشه؟؟؟ جواب بلی هست.

منتها سؤالی پیش میاد اونم اینکه در چه حالتی میتونیم از این کشمکشها و از این خصایل منفی رها بشیم؟

با کمی دقت میشه به این سؤال پاسخ داد.

گفته شـد که اگر کشمکشـی هست به واسـطه این هست که نفس انسـان میخواد در تقـابلش بـا جان معرکه رو بـدست بگیره. یعنی کشـمکش زمانی وجود خواهد داشت که جان آدمی دارای قوه باشه و اونو به سـمت نورانیت سوق بده و در این حال نفسی هم که دارای قوه هست در مقابـل این حرکت نورانی خواهی انسـان وارد کـار بشه و جلوی اونو بگیره. امـا اگر جـان قوه‌اش خیلی ضـعیف باشه به نحوی که قادر نباشه انسان رو به سـمت خوبیها سوق بـده چی؟ بله در این حالت دیگر کار نفس راحته و دیگر تقابلی وجود نداره صـرفاً چیزی که هست جانی مرده هست که هیچ حرکت قابل توجهی از اون ساخته نیست لذا نیازی به کشمکش و فریبکاری نفس هم نخواهد بود و همه معرکه تقابلی نفس و جان در اختیار نفس خواهد بود.

لـذا در این حـالت دیگه به اون همه خصایـل منفی و شـهوات و ... نیازی نخواهـد بود چون همه اونها ابزاری بودنـد در دست نفس برای رام کردن جان حالا که جان دیگه قدرتی نداره چه نیازی به اون همه ابزار هست که هیچ، خود اسـتفاده از اونها هم برای نفس سنگینه که بنـا بر این نفس به کلی اونهـا رو به کنـاری می‌زنه. رهـا ورد چنین حالتی آرامش خواهـد بود و سـکون و سـکوت. چون دیگـه از اون همه کشـمکش خـبری نیست. ولی آرامش و سـکون و سـکوتی از جنس سـیاهی و تیرگی. چرا که نفس حـاکم مطلق وجود انسان شده. در این حالت انسان به مقامی پایینتر از حیوان تنزل پیدا می‌کنه. شهوات به شدت در وجود انسان تقلیل می‌یابند به نحوی که شـخص شایـد احساس کنه که به تزکیه نفس رسـیده و با توجه به اینکه خصایل منفی خیلی زیاد کاهش پیدا کرده‌اند این تصور پیش میاد که شـخص به حالاتی عرفانی دست پیدا کرده که این همه آرامش داره و به صـلح رسـیده و به سـکون و سکوت و خصـلتهای منفی که به یکبـاره رخت بسـتند و ... در حـالی که غافـل هست از اینکه اینهـا همه از حـاکمیت مطلق نفس و سیاهی و تبـاهی بر وجود آدمی حاصـل شـده. حالاـ سؤال دیگه‌ای پیش میاد و اون اینکه چگونه ممکنه چنین حالتی برای انسان به وجود بیاد که جان و روح آدمی اونقدر ضعیف بشه که نفس حاکمیت کامل معرکه رو بدست بگیره؟

اصل آدمی که همون جان اون هست و روح اون، اساسـش بر دانایی و فهم و شـعور ه. اساسـش بر ذهنیته. هر چقـدر علم و دانش و معرفت شخصـی بالاـتر بـاشه جـان او از نورانیت بیشتری برخوردار خواهـد بود و هر چقـدر ذهنیات شخصـی وسـیعتر و گسترده‌تر و پررنگتر باشه شخص از جان و روحی متعالیتر برخوردار بوده و جان او قویتر خواهد بود.

نتیجه اینکه جـان زمـانی فوق العاده ضـعیف خواهـد بود که اونو خالی از ذهنیات بـدونیم. یک ذهن خالی متناظر با جانی ضـعیف و شکننده و تسلیم شده خواهد بود.

وقتی مورتی و اوشو در تعـالیمشون صـحبت از ذهنی خالی می‌کننـد و اینکه تفکر خوب نیست و ... در واقع کاری که می‌کننـد اینه کـه تـا حـد ممکـن جـان انسـان رو ضـعیف و ضـعیفتر کننـد و در این بین نفس آدمی هست که جشن می‌گیره و معرکه رو بدسـت می‌گیره و حاکم وجود انسان میشه. بله مورتی و اوشو دم از آرامش و صلح و دوری از خصایل منفی و شهوات می‌زنند که خواننده حالا می‌تونه به خوبی متوجه بشه که کـدوم نوع آرامش و سـکون و سـکوت و بـدور موندن از کشـمکش و ... مد نظر ایشان بوده. آرامش و سکون و سکوتی از جنس سیاهی و تباهی و فساد. البته مسلمه که مورتی و اوشو و ... مطمئناً به ابعاد مسأله به این صورت آگاهی نداشتند که اگر داشتند مطمئناً از رای خودشون بر می‌گشتند. مورتی و اوشو به تمامی فریب نفسشون رو خوردند. نفسی که جانشون رو فریب داده بود و رفته رفته با گسترش سیاهی راه برگشت برای جان نگون بختشون سختتر شده بود.

مورتی و اوشو به فریب نفس گفتند ما صرفاً چیزی رو می گیم بدون اینکه منطقی بیاریم و خواننده می‌تونه اونو اختیار کنه یا نه به خودش بستگی داره و زمانی که جانشون و وجدانشون که ناشی از جانشون و برگشتشون به منشأ اصلی و نور مطلقه اعتراض می کرده بر این فریبهای نفس و اعمال و حرکاتی که انجام می‌دادند دوباره به فریب این نفس ٪٪غداره اماره این اعتراضها رو فریب جان و ذهن معرفی کردند و دوباره بیشتر در عمق سیاهی فرو رفتند تا بدانجا که دیگه راه برگشتی براشون باقی نموند و همه اینها برای این بود که می‌خواستند به آرامش و سکون برسند اما غافل بودند از اینکه این آرامش و سکونی که ناشی از حاکمیت نفس هست ریشه در سیاهی محض دارد و جز تباهی و نابودی و بدبختی چیز دیگه‌ای با خود به همراه نخواهد آورد. در کنار این توضیحات، حالت دومی هم وجود داره که در این حالت نیز کشمکش در وجود آدمی به حداقل میرسه و انسان به آرامش و سکوت میرسه و اونم زمانیست که نفس بسیار ضعیف بشه و به گوشه‌ای بخزه و حاکم وجود آدمی جان آدمی باشه. در این حالت اگر از خصایل منفی خبری نیست به این خاطر نیست که دیگه نیازی به این خصلتها نیست بلکه ناشی از اینه که دیگه به واسطه قدرت و قوت بسیار زیاد جان آدمی و ضعف نفس، نفس قدرت ارائه این خصایل منفی رو نداره. نفسی که به واسطه ریاضتها و مجاهدتها و علم و معرفت جان، بسیار ضعیف شده و به گوشه‌ای خزیده و هیچ قدرت خودنمایی از خودش نداره. در این حالت کشمکش از وجود آدمی رخت می‌بنده و خصایل منفی و شهوات نیز همین طور و وجود آدمی رو همه نور و نورانیت می گیره به واسطه نورانیت جان و اعتلای اون و این حالتیست که همه انبیا و اولیای الهی و دیگر صالحان و نیکان بنا بر معرفت و درجه خودشون از این حالت برخوردار بودند. در متن قبلی وقتی صحبت از دو نوع رهایی میشه دوستان مصداق کامل این دو نوع رهایی رو با توضیحات نسبتاً مفصل در اینجا مشاهده می کنند.

یکی رهایی از جنس نفسانیت که در این حالت نفس حاکم وجود آدمیست و رهاورد اون آرامش و سکونی از جنس تیرگی و سیاهیست همونی که تعالیم مورتی و اوشو برای انسان میتونن به ارمغان بیارند و دیگری رهایی از جنس روحانیت و نورانیت که به واسطه حاکمیت جان بر وجود آدمی شکل می گیره و رهاورد اون همه آرامش و خوبی و زیبایی از جنس نوره که می‌تونه انسان رو تا لایتناها بالا ببره. با توجه به درازی مطلب و بر طبق توضیحاتی که داده شد به صورت خلاصه می‌توان برای انسان ۳ حالت زیر را متصور شد:

۱. جان قوی + نفس قوی = بروز کشمکش بین نفس و جان، بروز شهواتی مثل خوردن و خوابیدن و خشم و شهوت بیش از حد معمول جهت رام کردن جان تحت فشار نفس و فریب نفس و نیز بروز خصایلی منفی مثل کینه و ریا و دروغ گویی و، ... با قدرت یافتن جان این خصایل منفی و شهوات کمرنگتر و با قدرت یافتن نفس اینها پررنگتر می‌شوند، غالب انسانها در این زمره قرار می گیرند.

۲. جان ضعیف + نفس بسیار قوی = حاکم شدن نفس بر وجود آدمی به واسطه ضعیف شدن جان در اثر مذمت ذهنیت و تفکر و تعقل و اشاعه ذهن خالی و ... و سیطره سیاهی و تباهی بر ابعاد مختلف وجود انسان، سقوط شخص به مرتبه ای پایینتر از حیوان، دیگر خبری از کشمکش درونی نخواهد بود چون دیگر نیازی به کشمکش نیست و نیازی به شهوات بیش از حد و خصایل منفی نیست چرا که اینها همگی برای رام کردن جان بودند ولی حالا که جان ضعیف شده دیگه به کار نمی‌یان، تلقی شخص بر اینکه در این حالت به واسطه رسیدن به آرامش (که به واسطه نبود کشمکش به وجود میاد) و دوری از شهوات و خصایل منفی به تزکیه درون رسیده که این تلقی ناشی از فریب نفسه، آرامش حاصل در این حالت از جنس سیاهی و سکون و تباهیست چرا که در سایه حاکمیت نفس سیه کار و سیه پیشه بر جان آدمی به وجود اومده و این حالت مخصوص پیروان کریشنا مورتی و اوشو و ... و همه کسا نیست که تعالیم ایشان رو به کار بسته‌اند.

۳. جان بسیار قوی + نفس ضعیف = حاکم شدن جان بر وجود آدمی و سیطره نور و روحانیت و رحمانیت بر ابعاد مختلف زندگی

انسان، دیگر خبری از کشمکش درونی نخواهد بود چرا که دیگه نفس قدرت لازم برای ایجاد کشمکش رو در اختیار نداره و به گوشه‌ای خزیده و جان با نورانیت و با علم و معرفت کلیه حرکات نفس چموش رو زیر نظر داره، بر اثر نبود کشمکش و نیز نزدیکی به خداوند متعال و نورانیت حاصل از این نزدیکی آرامشی به وجود میاد از جنس نور و خصایل منفی و شهوات بیش از حد نیز زایل می‌شن چرا که دیگه نفس قدرتی برای ارایه اونها در اختیار نداره و نورانیت جای اونها رو می‌گیره، شخص به تزکیه درون میرسه و روح و جان انسان قادره تا لایتناها پرواز کنه و این حالت متناظر با حالت انبیا و اولیا و اوصیا و نزدیکان درگاه حضرت حق می‌باشد.

منبع:

http://mortiviaeslam.blogfa.com/۸۹۰۴.aspx

****

[۱]. کریشنا مورتی، خشونت و خلاقیت، ترجمه‌ی پیمان آزاد، ص ۸۲.

[۲]. کریشنا مورتی، عرفان و خودشناسی، ترجمه‌ی مجید آصفی، ص ۱۳۸.

[۳]. کریشنا مورتی، تعالیم کریشنا مورتی، ترجمه‌ی محمدجعفر مصفا، ص ۲۶۶.

[۴]. کریشنا مورتی، تعالیم کریشنا مورتی، ترجمه‌ی محمدجعفر مصفا، ص ۲۳ – ۲۴.

[۵]. کریشنا مورتی، تعالیم کریشنا مورتی، ترجمه‌ی محمدجعفر مصفا، ص ۴۴.

[۶]. همان، ص ۶۳.

[۷]. همان، ص ۱۳۱ – ۱۳۳.

[۸]. همان، ص ۱۲۸.

بخش آموزه‌ها

آموزه‌های کریشنا مورتی

آموزه‌های کریشنا مورتی و دیدگاه او درباره‌ی خداشناسی، انسان شناسی و کیهان شناخت، همگی در دایره‌ی ذهن (Mind) تعریف و تفسیر می‌شود. او از خدای ذهنی بیزار است و به حقیقتی ناشناخته و جاری در هستی عشق می‌ورزد، نیرویی ورای ذهن و ادراکات. او از تعالیم ادیان بیزار است و اساساً تعلیم و آموزش را چه در بعد دینی و چه در ابعاد دیگر، نقض، طرد و نفی می‌کند و در این بین تفاوتی میان آموزه‌های انسانی نظیر بودیسم و تعالیم آسمانی چون ادیان ابراهیمی قائل نیست. گاه تا حد نفی وجود خدا پیش می‌رود و آن خدایی را که تعالیم ادیان به شرح و وصف آن می‌پردازند، «تصویر خدا» می‌نامد. در نظر او انسان یعنی ذهن و اگر بشر بتواند از اسارت ذهن که در ادبیان او مرادف با شرطیت ذهن قلمداد می‌شود، رها گردد از تمامی رنج‌ها رهایی یافته و در عین ٪٪تهیگی به روشنیدگی که سامان و پایان مشرب فکری مورتی است، رسیده است.

اما عوامل شرطی ساز ذهن بشر چیستند؟ در اندک بیانی می‌توان به خدای ذهنی، دین و مذهب، عبادتگاه‌ها، فرهنگ و سنت، خانواده، قوانین، آداب و رسوم اقوام گوناگون، سرزمین و ملیت، نظام‌های تعلیم و تربیت، دانستگی و اندیشه ورزی که ذهن بشر را اسیر شرطیت نموده است، اشاره کرد. درباره‌ی کیهان شناخت هم کریشنا مورتی هستی را سراسر رنج می‌بیند و راه رهایی و گریز از آن را حضور در هستی و بیگانگی با آن در قالب وحدت مشاهده کننده و مشاهده شونده، ادراک مطلق هستی بی هیچ زمینه‌ی ذهنی، پرهیز از تضاد و از هم گسیختگی درونی و سر انجام حصول تهیگی و رسیدن به روشنیدگی می‌داند. اولین پرسشی که

مطرح است اینکه فکر و ذهن چیست؟

کریشنا مورتی در این رابطه مباحث فراوانی را مطرح کرده است که البته بسیاری از آنها تکرار مکرراتیست که مخالف دیدگاه اصلی خود اوست. نظرات وی در مورد فکر و ذهن: فکر، وسیله و ابزار مشترکیست که در اختیار همه‌ی انسان‌ها قرار دارد. فکر، شرقی و غربی ندارد، فکر، فقیر و غنی نمی‌شناسد. شاعر به همان گونه فکر می‌کند که جراح و کارگر در مزرعه به همان گونه می‌اندیشد که نجار در کارگاه. قرن‌ها انسان را برنامه ریزی کرده‌اند که اعتقاد خاصی داشته باشد، ایمان خاصی داشته باشد، تشرفات مذهبی و سنتی خاصی را رعایت کند، به جزم‌های خاصی گردن بگذارد. [۱] لازم است به واقعیت فکر توجه شود. انسان‌ها فکر می‌کنند و فکر خود را به صورت کلمات و واژگان بیان می‌نمایند. فکر بین همه‌ی افراد انسان مشترک است.

پس انسان نمی‌تواند بگوید فکر من. باید از برنامه‌های ذهنی آزاد شد تا از دموکرات بودن، کمو نیست بودن یا مذهبی بودن که سراپا تعصبات و جزمیات است، رهید. فکر خالق دقیق‌ترین ابزار برای کمک به انسانها بوده است و در عین حال مخرب‌ترین وسائل را نیز برای نابودی و در تهدید و ارعاب قرار دادن بشر ساخته و پرداخته است؛ [۲] کریشنا مورتی در همین آغاز راه، ما را با مشکلاتی مواجه می‌کند و خواننده را در تناقض‌های خود سرگردان؛ زیرا اولاً ـ از یک سو فکر را کاملاً ـ رد می‌کند و آن را سرچشمه‌ی بدبختی‌های انسان می‌داند. اما از سوی دیگر چنین توصیه می‌کند که «انسان باید در این مورد بسیار جدی فکر کند» [۳] یا «انسان باید نسبت به این موضوع بسیار جدی و هوشیار باشد». [۴] کریشنا مورتی در سخنی اظهار داشت که فکر خالق‌ترین ابزار برای کمک به انسان‌ها بوده است.

همین جمله کافیست که به ما نشان دهد که فکر به طور کلی و مطلق مردود نیست. از سوی دیگر دین اگر از سوی خدا باشد و دست آدمی آن را آلوده و تحریف نکرده باشد، باعث وحدت و هدایت انسان است.

چنانکه در اسلام که تنها دین تحریف نشده است، خداوند همه‌ی انسان را به راه خود می‌خواند و به وحدت کلام و اعتقاد دعوت می‌نماید. در ادامه کریشنا مورتی ماهیت فکر را چنین تحلیل می‌کند:

فکر چیست؟

فکر پاسخ به واکنش حافظه است.

اگر صاحب حافظه نباشید قادر به فکر کردن هم نیستید. اگر گفته‌های کریشنا مورتی درباره‌ی ذهن، فکر و نفس را در کنار یکدیگر قرار دهیم به تناقضی روشن می‌رسیم. او از یک سو معتقد است که ذهن شامل ترس، احساس لذت، تخدیر، وابستگی، شوق و در یک کلام تمامیت وجود آدمیست و به این لحاظ با نفس که در برگیرنده‌ی افکار، خواسته‌ها، تملکات، آرزوها و شادی هاست یکی می‌شود و از سوی دیگر فکر و ذهن را منحصر به آگاهی و شعور انسانی است یا تمامیت درون و نفس آدمی را شامل می‌شود؟ سخنان او در این زمینه که مبنا و اساس تمامی مباحث دیگر اوست متزلزل و متناقض است.

سخنی مبنایی وجود دارد و آن اینکه تفکر، فقط واکنش حافظه نیست. تفکر در انسان از سه منبع تغذیه می‌کند که یکی از آنها حواس و ادراکات ظاهری انسان است.

فکر، دو منبع دیگر هم دارد که یکی اصول عقلیست که بخشی از آنها بدیهیات است و دیگری الهامات، یافته‌ها و علوم وجدانی انسان و به تعبیری علم حضوری است.

اگر فکر و اندیشه را منحصر به حافظه و حواس ظاهری کنیم، به نوعی تجربه گروی افراطی یا آمپریسم یا پوزیتیوسم حداکثری گرفتار آمده ایم. کریشنا مورتی به طور کلی معتقد بود که نظام‌های تعلیم و تربیت، فرهنگ، ایدئولوژی، کتب مقدس، اعتقاد و باور به یک دین و مذهب خاص و حتی تعلق به سرزمین و خاک و وطن، انسان را در طول تاریخ، آلوده به شرطیت ساخته است.

او وطن پرستی را نفی می‌کند و آن را پرچم پرستی می‌نامد. او بر این باور است که یکی از عوامل جنگ و ستیز در نوع بشر، متعلق

بودن به سرزمین و ملیت گرایی است.

انسان، خون می‌ریزد تا تغذیه کند و همین انسان به خاطر ایدئولوژی یعنی ملیت گرایی و نشر و گسترش آن، انسان‌های دیگر را قتل عام می‌کند؛ [۵] او مذهب را پروپاگاند (یک بزرگ نمایی دروغین) می‌نامد که به صورت یک تشکیلات بوروکراتیک معنویت یا روحانیت جلوه گر شده است.

امروز مذهب در معنای پذیرفته شده‌ی آن به صورت یک ابزار پروپاگاند درآمده است؛ به صورت یک تشکیلات بوروکراتیک «معنویت» یا «روحانیت» درآمده است، با «رئیس» و مادون و مافوق. در آن علائق شخصی و اندوختن ثروت‌های کلان مطرح است. مذهب به صورت شعارها و باورهای دگم و متعصبانه درآمده است؛ [۶] مذهب هرگز به انسان فضیلت و حقیقت نمی‌دهد و به جای آن رنج‌ها پریشانی‌ها، نفرت‌ها و خشونت‌ها را به ارمغان می‌آورد. برای اینکه انسان جوهر مذهبی داشته باشد.

باید نخست از تعصب‌ها و باورهای دگم و فشارهای پروپاگاند آزاد و رها گردد تقلید را رها کرده و تأمل و تعقل روی آورد. [۷]

اولاً:

این در حالیست که کریشنا مورتی فکر را اساس بدبختی‌ها و نکبت‌های انسان می‌شمرد و به انسان توصیه می‌کند که از ذهن و فکر تهی کردند.

ثانیاً:

توصیفات او درباره‌ی مذهب شاید شامل برخی ادیان مثل مسیحیت بشود ولی شمول آن هرگز دامن اسلام و قرآن را آلوده نمی‌کند.

لذا توهین او به دین و مذهب شامل اسلام هم خواهد شد.

ثالثاً:

او از یک طرف معتقد است اعلان حقیقت نیازمند تشکیلات نیست و به همین دلیل انجمن تئوسوفیان را منحل اعلام کرد امّا خود او به سختی دنبال ایجاد تشکیلات به عنوان مدرسه، مؤسسه یا آموزشگاه است تا بتواند تعالیم و اندیشه‌های خود را به صورت تشکیلاتی به مخاطبینش ارائه کند.

او معتقد است که مذاهب مختلف در جهان، فقر را تلقین کرده و اعتقادات و مذاهب آتش جنگ‌ها را بر افروخته‌اند و هنگامی که انسان ملی گرا باشد، این ملی گرایی به او قدرتی می‌بخشد که دیگران را بکشد؛ [۸] او می گوید، انسان همیشه در جستجوی چیزی در ورای درد و پریشانی و اندوه بوده است.

آیا چیزی مقدس و ابدی وجود دارد؟

چیزی که ماورای تماس و دسترسی فکر باشد؟ این عمده‌ترین پرسشیست که در تمامی زمان‌ها و قرون بوده:

تقدس چیست؟

از عهده عتیق تاکنون انسان هر چیزی را که روی زمین قرار داشته، پرستیده است در بودیسم خدایی وجود ندارد، هندوها حدوداً سه هزار خدا دارند که می‌توان یک عمر با آنها بازی کرد و سرگرم بود، خدایان مبتنی بر کتاب هم وجود دارند، مثل خدای مسیحیان، اما باید دانست که خدا و مذاهب مانع صلح هستند، مدت‌ها پیش از مسیحیت، انسان‌ها درباره‌ی صلح و آرامش سخن گفته‌اند حال آنکه آن وقت‌ها هیچ صحبتی از خدا نبوده است؛ [۹] او در مورد نظام‌های تعلم و تربیت نیز نظراتی دارد:

نظام‌های تعلیم و تربیت یکی دیگر از عوامل شرطیت زای ذهن بشرند. تنها زمانی تعلیم و تربیت مفید خواهد بود که معلم خود را درک کرده باشد، از شرطی بودن، از اسیر بودن در دایره‌ی ذهن خود رها شده باشد و سپس به یاری دانش آموزان بشتابد. یکی از عواملی که به ذهن تجربه‌ی شرطی می‌دهد عنصر ملی گرایی است.

ملی گرایی سـهم مهلکیست که انسان‌هـا و جوامع را به هلاکـت و تبـاهی می‌کشانـد و سم نژادپرستی، قبیله پرستی و فرقه پرستی نیز دارد. [۱۰] کریشنا مورتی با هر گونه قداستی مخالف است.

از نظر او تمام اموری که مقدسـند ساخته‌ی ذهن شرطی انسانند و قداست‌های ساختگی هیچ گونه ارزش ندارد. آنچه قدسی و مطهر است فاقد ویژگی‌های خاص است.

یک سنگ در معبد، یک تصویر در کلیسا، یک سمبل و نماد فاقد قداست است.

این خود انسـان است که به آنهـا قـداست ساختگی و کاذب می‌دهـد. [۱۱] در اینجـا پرسـش دیگری مطرح است و آن اینکه انسـان چگونه می‌تواند از شـرطی بودن یا وابسـتگی رهایی یابد؟ تنها به وسیله‌ی شناخت و درك انواع فرارها. وابستگی ما به یک شخص، به کار، به یک ایدئولوژی و بسیاری چیزهای دیگر عامل شرطی شدن است.

ما بایـد بیهودگی فرار را درک کنیم ... رهایی از شـرطی بودن هنگامی تحقق می‌یابد که رهایی از فکر تحقق یابد. تنها هنگامی که ذهن کاملاًـ آرام است، حقیقت می‌توانـد خود را متجلی گردانـد؛ می‌توانـد باشـد؛ [۱۲] در اینجـا نکـاتی قابـل بیان است؛ اول اینکه چنانچه گـذشت معنای ذهن در دسـتگاه فکری کریشـنا مورتی چنـدان مبهم و چند پهلوست که کشف معنای روشـنی نسبت به آن بسی رنج آور است و انسان را به رنجی وا می‌دارد که مورتی خواهان فرار از آن است.

دوم اینکه تمام نکاتی که مورتی در باب شرطی شدن ذهن بیان کرد با افکار و رفتارهای خود او ناسازگار و متناقض است.

چرا که کریشنا مورتی هم نظام تعلیم و تربیت خاصی ارائه کرد، موسسات و مراکز مختلفی در این راستا احداث نمود. از نظر او تنها حقیقت قداست دارد اما پرسش مهم اینست که حقیقت چیست و مصداق آن کدام است؟

آیا حقیقتی که او معرفی می‌کند ساخته‌ی ذهن او نیست؟

و آیا حقیقتی که دیگران می‌نمایانند با حقیقتی که مورتی اظهار می‌دارد متفاوت نیست؟

و آیا همین تفاوت نشان از این واقعیت ندارد که تمامی اینها ساخته‌ی ذهن انسان و از جمله کریشنا مورتی است؟

پس حقیقت کدام است و چرا حقیقتی که کریشنا مورتی می‌گوید دارای قداست است؟

سوم اینکه اگر انسان ملّیت، کار، شـغل، فرهنگ، آداب و رسوم، همسر، پرستش، جامعه، قداست، ایدئولوژی، خویشاوندی و تمامی چیزهای دیگر که مورتی از آن سخن به میان آورده است را یک سره رها کند، در این صورت چگونه انسانی خواهد بود؟

چنیـن انسـانی تنهـا یـک فرض دارد و آن اینکـه برای همیشـه غارنشـین یـا بیابـان گرد باشـد مشـروط بر آنکه فرهنـگ غارنشـینی یا بیابانگردی هم نداشته باشد.

زیرا اصولاً فرهنگ نوعی وابستگی و شرطی شدن است.

این است انسانی که حاصل نظامی پرورشی کریشنا مورتیست که البته با رفتار خود او بسیار متفاوت است.

چهارم اینکه اصـلی که امروز به عنوان یک اصل علمی پـذیرفته شـده است اینکه انسان باید به هنگام کار به گونه‌ای کار کند که از شغل خویش احساس لذت داشـته باشد، روابط اجتماعی او را کس و سـرخورده نکند، از افسـردگی و پژمردگی فاصله گیرد و اصل مهم دیگر اینکه باید در زندگی عشق، صمیمیت و صداقت بستر تمامی روابط و رفتارها باشد.

آیا می‌توان از این اصول مهم که بنیان خانواده و جامعه را می‌سازند صرف نظر کرد و تنها با عنوانی مثل شرطی شدن ذهن، خانواده و جامعه را به نابودی کشانـد؟ پنجم اینکه تمامی سـخنان کریشـنا مورتی اینست که وابسـتگی‌ها منشأ فرار از درون است لـذا باید از شرطی شدن ذهن رهایی یافت. شعار او این است:

بازگشت به درون. این شعار، شاه بیت تمامی کسانی است که در حوزه‌ی معرفت و عرفان سخن گفته‌اند.

دیـدگاه اسـلام اینست که بـازگشت به درون اصالت نـدارد بلکه آنچه اصـیل است بازگشت به مبـدئیست که خالق و صاحب درون

انسان است.

در این آیین راستین اگر سخن از باطن انسان به میان آمده است.

اگر سخن از معرفت نفس است و اگر راه درونی به عنوان طریق و سبیل ولایت مطرح شده، همه و همه تنها یک دلیل دارد و آن اینکه اینها راهی برای نزدیکی به اوست و این حقیقت ارزشمند و گوهر ناب از دید کوتاه بین و سطحی نگر کسانی چون کریشنا مورتی پنهان است.

سخن اساسی و حیاتی اینکه مسأله انسان، باطن، تحول و آینده از مسائل سرنوشت ساز و بسیار مهم می‌بادش. نباید با این امور مهم بازی کرد و انسان‌ها را با ذوق و سلیقه‌ی خویش به آن سمت و این سمت کشاند و راه نجات‌های توهمی پیشاروی او قرار داد. تنها راه نجات بشر از سوی خالق بشر گفتنی است نه از سوی بشر ضعیف که خود او هم اگر عنایت خدا نباشد هیچ است.

ششم اینکه محور گفته‌های کریشنا مورتی رهایی از وابستگیست. اما باید توجه داشت که وابستگی‌ها دو دسته اند:

یکی وابستگی به دنیا و دیگری وابستگی به مبدأ جهان. انسان شاید بتواند تعلقات خود را از برخی امور برکند اما مگر می‌توان وابستگی به خالق را نفی کرد و از آن رها شد.

اساساً انسان‌ها مخلوق و مملوکند و تعلق و وابستگی و فقر ریشه در درون، سر، هویت و وجود آدمی دارد. انسان تنها مالک یک چیز است و آن حاجات و نیازها. ما تنها مالک ناداشته‌ها، کمبودها و فقر خویشیم و انسان به هر میزان که از تعلقات دنیوی خود بکاهد به این تعلق و فقر درونی و ذاتی خود بیشتر واقف خواهد شد چرا که خدای سبحان فرمود:

؛ [... ...«۱۳] ای مردم شما همه به خدا فقیر و محتاجید و تنها خداست که بی نیاز و غنی بالذات و ستوده صفات ست». کریشنا مورتی بر این باور است که اگر انسان از ذهن شرطی فارغ شود می‌تواند به دریافت حقیقت نائل آید. حقیقت از نظر مورتی دارای ویژگی‌ها و مؤلفه‌هاییست که می‌توان به بعضی از آنها اشاره کرد:

یک)

حقیقت بدون تعیّن و تشکّل است.

هیچ راهی برای ورود به سرزمین حقیقت وجود ندارد. به عقیده‌ی من «حقیقت» سرزمین است بدون راه، بدون معبر و شما نمی‌توانید بر اساس هیچ مکتب، مسلک، سیستم و فلسفه‌ای برای آن راه بسازید. [۱۴]

دو)

ویژگی دیگر حقیقت آن است که باید با آزادی انسان سازگار باشد.

آن چه می‌گویم اینست که: برای رشد درونی راهی نمی‌تواند وجود داشته باشد.

اگر این درست است (که راهی به حقیقت نیست) که به اعتقاد من درست است؛ که فقدان راه از قبل تعیین شده به معنای آزاد بودن است؛ که به معنای تسلط بر خویش؛ که به معنای خردمندی است؛ [۱۵] این سخنان هم جای تأمل جدی دارد؛

اولاً اگر راهی به حقیقت نیست و حقیقت حصول ناپذیر است پس ما به دنبال چه چیزی هستیم؟ ایشان در این سخنرانی‌ها، پرسش و پاسخ‌ها، آموزشگاه‌ها، مؤسسات و کتاب‌ها به دنبال چیست؟

مورتی در موارد دیگر توصیه به یافتن راه می‌کند.

جالب است که چندین پاراگراف بعد کریشنا مورتی می‌گوید:

هر فرد باید راه مخصوص به خود را رشد و گسترش بدهد؛ باید راه یگانه و بی‌نظیر و بدیل خود را گسترش بدهد. [۱۶]

سه)

به هنگام نیل به حقیقت باید بیخود شد.

آن گاه که انسان می‌خواهد به حقیقت متصل شود حالت شعف و بیخودی پیدا می کند.

آن چه از بطن این هوشیاری و کوشش یک دله زاده می‌شود وَجد، شعف و بی‌خودی ناشی از اتصال به حقیقت است؛ [۱۷]

چهار)

حقیقت جنبه‌های مختلفی ندارد. بسیاری می‌اندیشند که مسیحیت یک جنبه‌ی حقیقت است.

بودیسم یک جنبه است و هندوئیسم جنبه‌های دیگری از حقیقت می‌باشد، این سخن درست نیست. لذا حقیقت قابل تحول و اغماض هم نیست. به نظر من حقیقت جنبه‌های مختلق ندارد؛ حقیقت یکی است؛ یگانه است و آن چه تام است، کامل است، نمی‌تواند جنبه‌های مختلف داشته باشد؛ [۱۸] در اینجا پرسشی رخ می‌نمایاند و آن اینکه اگر حقیقت یگانه است پس چگونه حقیقت هر لحظه تازه و نو می‌شود؟ شما «حقیقت» را یک چیز قطعی و تغییرناپذیر فرض می کنید؛ یک چیزی که ثابت است؛ پایان یافته و تمام شده است؛ ولی من به شما اطمینان می‌دهد که چنین نیست؛ بلکه کاملاً ـ بر عکس است؛ چیزی که همیشه تازه و نوشونده است، نمی‌تواند ثابت و تغییر ناپذیر باشد [۱۹]

پنج)

حقیقت قابل آموزش هم نیست... ...

شش)

حقیقت تکرار ندارد. حقیقت را نمی‌توان تکرار کرد. هنگامی که حقیقت تکرار می‌شود تبدیل به یک دروغ می‌شود. تکرار، حقیقت نیست. [۲۰]

هفت)

برای شناخت حقیقت که عبارت از زندگی است، شما باید حس ارتباط برقرار کردن خود را تقویت کنید. [۲۱] او معتقد است رهایی از رنج گریبان گیر بشر که همانا داشتن ذهن شرطی و عمل بر اساس آن می‌باشد، تنها از راه مدیتیشن امکان پذیر است.

این شیوه در دیدگاه وی از اهمیت فوق العاده‌ای برخورد است و اختصاصاتی منحصر به خود دارد که مبتنی بر اصول زیر است:

حضور در هستی بهره‌مندی از هنر دیدن و هنر شنیدن کریشنا مورتی، انواع مدیتیشن‌های معمول در مکاتب گوناگون هندی و آیین‌هایی نظیر یوگا، ذن و شینتو را که از گذشته تا امروز به عنوان سوغات و ارمغان شرق برای غرب مطرح گردیده و در حوزه‌های طرح و بحث خویش دارای رونق و رواج بسیاری نیز می‌باشند، طرد و نفی می کند و به ارائه طریقه‌ی خویش می‌پردازد که مدعیست بر هیچ یک از آن آموزه‌ها منطبق نیست. او هر گونه تکنیک برای آموزش مدیتیشن را مردود می‌داند و اصولاً مدیتیشنی که بر اساس دستورات و اعمال ویژه و یکسانی برای همه‌ی افراد توصیه می‌شود از نظر او مطرود و محکوم به شکست است.

در بیانی کوتاه ویژگی‌های مدیتیشن از دیدگاه کریشنا مورتی به قرار زیر خواهد بود [۲۲]:

۱. مدیتیشن هم هدف است و هم وسیله.

۲. مدیتیشن ترک همه جانبه‌ی جهان دانستگیست و رهایی از هر دانستگی برای ورود به جهان ناشناخته‌ها.

۳. مدیتیشن مبتنی بر شناخت خویش است.

۶. مدیتیشن یعنی دیدن آنچه هست و رفتن به فراسوی آن.

۷. مدیتیشن فارغ از زمان است و هرگز در قلمرو زمان نیست.

۸. مدیتیشن دعا و نیایش و تکرار کلمات این چنین که به نوعی خود – هیپنوتیز می‌باشد؛ نیست. زیرا پاسخ دعاهای ما برخاسته از دانسته‌ها و امور شناخته‌ی خود ماست؛ دعا و عجز و لابه زاییده‌ی دلسوزی و ترحم کردن به خویش است.

شما وقتی مشکلی دارید دست به دعا برمی دارید، وقتی غم و اندوهی هست، اما وقتی خوشبختی و شادی باشد از عجز و لابه کردن خبری نیست. دل سوزی و ترحم به خویش، عمیقاً در انسان جای گرفته است و ریشه در فراق و جدایی دارد، آن چیزی که در فراق و جدایی است، آن چیزی که در فراق و جدایی است، یا فکر می‌کند که دور و تنها مانده است و بی‌امان در جستجوی چیزیست که جدایی و فراق نباشد، تنها موجب جدایی و دوری بیشتر می‌گردد. در کنار این واماندگی و سردرگمی‌ها انسان برای بهشت موعود می‌گرید، برای خویش، یا برای چند خدای ذهنی اشک می‌ریزد. این گریه‌ها ممکن است موجب یافتن پاسخی هم گردد، اما این پاسخ‌ها انعکاس همان دلسوزی و ترحم به حال خویش است، در فراق و جدایی خود [۲۳] این بیان عجیب و نظر بعید و غریب کریشنا مورتی از کوتاهی نظر و نقص اندیشه‌ی او پرده بر می‌دارد.

۹. مدیتیشن عالی‌ترین شیوه‌ی نظم فکری است.

اما منظور از این نظم، ترتیب و چیدن در کنار هم نیست، برنامه ریزی و تناسب داشتن هم نیست.

۱۰. مدیتیشن یعنی شکوفایی عشق.

۱۱ – مدیتیشن کیفیتیست از ذهن که به همه چیز با توجه تام و دقت کامل نظر می‌کند نه تنها به بخش یا بخش‌هایی از آن. کریشنا مورتی در خلال گفته‌ها و آثارش به کرّات درباره‌ی مدیتیشن سخن به میان آورده است.

به جز این، کتابی مستقل به نام مدیتیشن دارد که در آن فقط درباره‌ی این پدیده سخن به میان آمده است.

مناسب است فرازهای اصلی این کتاب را مرور کنیم. یکی از بزرگترین هنرها در زندگی، مدیتیشن است؛ [۲۴] اگر فرازهای پیش گفته را مرور کنیم به دست می‌آید که مدیتیشن امری قصدی نیست، مدیتیشن رهایی از جهان دانستگی هاست، مدیتیشن بی‌زمان است، مدیتیشن نمایش تمرکز نیست، مدیتیشن دعا و نیایش هم نیست، مدیتیشن کنترل جسم و فکر نیست و اساساً مدیتیشن حرکتیست ناشناخته. با این توصیفات مدیتیشن چیست؟

مورتی حدود هفتاد صفحه درباره‌ی مدیتیشن همین گونه سخن گفته است که هیچ حاصلی ندارد و هرگز خواننده نخواهد فهمید که بالاخره مدیتیشن چیست و از کدام جنس است و باید چگونه آن را انجام داد. آری، اینست هنر مورتی که هفتاد صفحه مطالب تکراری و زیبا بگوید اما هیچ حاصلی در پی نداشته باشد؛ [۲۵] حضور در هستی یا پرهیز از گسستگی درونی و بیرونی یا همان وحدت مشاهده کننده و مشاهده شونده از بنیادی‌ترین و البته مشهورترین اصول مورد نظر کریشنا مورتی در مدیتیشن و رهایی از رنج شرطیت ذهن و سر انجام وصول به نیروانه است.

از نظر او حضور در هستی مبتنی بر ارتباط کامل، جامع و همه جانبه با خود و با پیرامونمان است.

این امر مهم تنها از ذهنی برمی آید که فاقد جریان شرطیت باشد.

این مقوله مستلزم بهره‌مندی از ارتباط صحیح با خود و با دیگران است.

من نمی‌گویم که مشاهده کنند و مشاهده شونده یکی است.

من گفتم وقتی فاصله‌ی بین مشاهده کننده و مشاهده شوند از بین می‌رود، بُعد جدیدی خلق می‌شود، افق متفاوتی به وجود می‌آید من که نمی‌توانم درخت بشوم. خیلی باهو شتر از آن هستم که درخت بشوم. [۲۶] جملات پیش گفته را با این کلام سنجید، تناقضی واضح به چشم می‌آید:

در حالت تجربه کردن نه تجربه کننده هست و نه چیزی که مورد تجربه قرار بگیرد.

درختان، پرندگان و ستارگان به وسیله‌ی تجربه کننده تجربه نمی‌شوند، بلکه همه‌ی آنها عینِ حرکت تجربه کردند.

در تجربه کردن جدایی و فاصله‌ای بین مشاهده کننده و مشاهده شوند وجود ندارد. [۲۷] اصل مهم مدیتیشن از نظر مورتی وحدت بین رایی و مریی یا به بیان دیگر یافتن بصیرت و سمیعیت در نهاد آدمیست که از هر نوع تفرقه و پراکندگی ذهن جلوگیری می کند

و اجازه می‌دهد تا انسان در هر عملش و بر سر هر کردار و گفتار و پندار حضوری همه جانبه داشته باشد.

مراقبه مرز بین انسان و انسان و حدّ بین انسان و اشیاء را برمی دارد. مراقبه کننـدگان می گویند آنگاه که در حالتی از مراقبه هستند بین خود و اشیاء فاصله‌ای احساس نمی کنند، فاصله بین آنان ناپدید می‌شود. [۲۸]

نگرشی بر آراء و اندیشه‌های کریشنا مورتی / محمد تقی فعالی / با تلخیص

*****

[۱]. همان ص ۹ – ۱۰.

[۲]. همان، ص ۱۸.

[۳]. همان، ص ۱۰.

[۴]. همان، ص ۱۱.

[۵]. کریشنا مورتی، خشونت و خلاقیت، ترجمه‌ی پیمان آزاد، ص ۷۱ – ۷۷.

[۶]. کریشنا مورتی، فراسوی خشونت، ترجمه‌ی محمدجعفر مصفا، ص ۶۱.

[۷]. همان ص ۶۳.

[۸]. کریشنا مورتی، آغاز و انجام، ترجمه‌ی مجید آصفی، ص ۱۷۳..

[۹] همان، ص ۲۱۴ – ۲۱۸.

[۱۰]. کریشنا مورتی، تعالیم کریشنا مورتی، ترجمه‌ی محمدجعفر مصفا، ص ۱۰۰.

[۱۱]. همان، ص ۱۵۹.

[۱۲]. همان، ص

۱۲ – ۱۳.

[۱۳]. فاطر / ۱۵.

[۱۴]. همان.

[۱۵]. همان، ص ۵۷.

[۱۶]. همان، ص ۵۸.

[۱۷]. همان، ص ۷۴.

[۱۸]. همان، ص ۷۷.

[۱۹]. همان، ص ۷۲.

[۲۰]. همان، ص ۹۸.

[۲۱]. همان، ص ۵۹.

[۲۲]. ر. ک:

کریشنا مورتی، مدیتیشن، ترجمه‌ی حبیب الله صیقلی.

[۲۳]. همان، ص ۳۴.

[۲۴]. کریشنا مورتی، مدیتیشن، ترجمه‌ی حبیب الله صیقلی، ص ۶.

[۲۵]. ر. ک:

کریشنا مورتی، تعالیم کریشنا مورتی، ترجمه‌ی محمد جعفر مصفا، ص ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۱۷۳ و ۳۱۶ – ۳۱۸.

[۲۶]. کریشنا مورتی، خشونت و خلاقیت، ترجمه پیمان آزاد ص ۲۰.

[۲۷]. کریشنا مورتی، حضور در هستی، ترجمه‌ی محمدجعفرمصفا، ص ۲۴.

[۲۸]. همان، ص ۱۷.

۱۰ – کارلوس کاستاندا

تاریخچه

زندگی نامه کارلوس کاستاندا در سال ۱۹۲۶ میلادی در کاحامارکا – منطقه‌ای در پرو – متولد شد.

(البته این نکته بعد از مرگ او مشخص شد و کاستاندا قبلاً خود رامتولد ۱۹۳۱ و برزیلی معرفی کرده است.

این که او به چه دلیل کشور و سال تولد خود را پنهان کرده هنوز مشخص نیست.) او در دانشکده ملی هنرهای زیبا در لیما در رشته‌های مجسمه سازی و نقاشی تحصیل کرده و در نظر داشت که مجسمه ساز شود، اما به اعتراف خودش فاقد خلاقیت و قدرت تخیل کافی برای این کار بود.

کارلوس در ۱۹۵۱ به آمریکا مهاجرت کرد و چهار سال بعد در دانشگاه لوس آنجلس به هدف تحصیل در رشته روانشناسی ثبت نام نمود. سپس در ۱۹۵۹ عقیده خود را عوض کرده و در رشته مردم شناسی به تحصیل ادامه داد. بالاخره در ۱۹۶۰ ازدواج کرد. تا این زمان همه چیز در زندگی او روال عادی و طبیعی خود را طی می‌کرد. کار، تحصیل، ازدواج و تلاش برای تشکیل یک زندگی سالم و معمولی. ماجرای کاستاندای نویسنده و مردم شناس از آنجا آغاز می‌شود که او در سال ۱۹۶۰ با یک استاد شمن روبرو شد.

وی که برای تحقیق در مورد گیاهان توهم‌زا به مکزیک رفته بود، از طریق یکی از دوستانش با دون خوان آشنا شد.

کاستاندا از حدود سال ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۰ پیش دون خوان آموزش می‌دید. دون خوان ابتدا به او گفت:

راه سالکان اصلی ربطی به استفاده از گیاهان توهم‌زا ندارد؛ ولی چون تو یک غربی غیر آشنا به این مسائل هستی اول از این گیاهان شروع می‌کنیم! در حالی که یک سالک اصیل نیازی به تاتوره و سکالتیو (دو نوع گیاه توهم زا) ندارد و راه را به کمک دل انتخاب می‌کند.

گیاهان توهم‌زا گیاهانی هستند که توسط سرخ پوستان سو نورای مکزیک مصرف می‌شوند و اثرات عجیب و غریبی روی شخص می‌گذارند. مثلاً قدرت‌های شنوایی یا بینایی عجیبی به او می‌دهند و چیزهایی مثل این. از زندگی خود دون خوان اطلاعات زیادی نداریم. علت کم اطلاعی ما از زندگی او شاید این باشد که او اجازه نمی‌داد کاستاندا عکسی از او بردارد یا صدایش را ضبط کند.

کاستاندا از طریق او با دون خونارو هم آشنا شد که از دوستان نزدیک دون خوان بود.

معروف است که دون خوان جادوگر بوده و از گفته‌های کاستاندا هم چنین چیزی برمی آید؛ اما خودش می‌گفته: کار من جادوگری نیست؛ جادوگری گام نهادن در کوچه‌ی بن بست است.

کلمنت میهان پرفسور مردم شناسی دانشگاه لوس آنجلس که بر کار کاستاندا نظارت داشت درباره این شمن سرخپوست چنین می‌گوید:

«یکی از دلایلی که به عنوان شخصی مطلع از او ایراد می‌گیرند اینست که او خودش فردی بی همتاست.

او در واقع عضو هیچ جامعه قبیله‌ای نیست. والدینش نیز عضو هیچ گروه قومی نبوده‌اند.

بدین سان او مدتی بین سرخپوستان کالیفرنیا و مدتی در میان سرخپوستان مکزیک زیسته است.

او پاکی خالص نیست و در ضمن از اشخاصیست که خود را بالا کشیده و خردمند شده است.

من سرخپوستان دیگری مثل او را دیده‌ام، ولی آنها واقعاً کمیاب هستند.

شما آدم متوسط پیدا نمی‌کنید که فیلسوف یا متفکر باشد و خود را با مضامینی در سطحی بسیار ظاهری و سطحی مشغول نماید.»

کاستاندا در ۱۹۶۸ اولین کتاب خود را منتشر کرد که در واقع یادداشت‌های تحقیقی مردم شناسی از گفتگو با این شمن سرخپوست است و توسط دانشگاه کالیفرنیا منتشر شد.

نکته قابل توجه این که کتاب کاستاندا به سادگی به چاپ نرسید. در واقع این یادداشت‌ها که بیشتر به خاطرات شخصی شبیه بود تا تحقیقات علمی، به مدت سه سال بین اساتید دانشگاه دست به دست گشت و علت تاخیر در چاپ آن هم مخالفت شدید بعضی از آنها بود.

این مخالفت‌ها بر سه استدلال استوار بود.

اول این که آنها معتقد بودند این استاد شمن که به عنوان راهنمای کاستاندا در کتاب او مطرح شده است، یک سرخپوست سنتی نیست و از آنجا که در نقاط مختلف مکزیک و آمریکا زندگی کرده، آموزش‌های او مخلوطیست از چند جهان‌بینی مختلف.

دوم این که کاستاندا در نوشته‌های خود اصول تحقیقی را رعایت نکرده و به جای این که از دید یک محقق بی‌طرف آن را به انجام برساند، عمدی یا غیر عمدی از دانسته‌های خود نیز در تنظیم نوشته‌ها استفاده کرده است و بالاخره در نظر آنها کتاب از ارزش علمی و مردم شناسی چندانی برخوردار نبوده و چاپ آن توسط انتشارات دانشگاه در واقع اعتبار و حیثیت علمی دانشگاه را خدشه‌دار می‌کرد. علی رغم این مخالفت‌ها، با پشتیبانی و اصرار دو پرفسوری که از ابتدا بر کار کاستاندا نظارت داشتند کتاب او سر انجام به عنوان پایان نامه فوق لیسانس، تأیید و توسط انتشارات دانشگاه لوس آنجلس منتشر شد.

همسر وی می‌نویسد که کاستاندا هم زمان با تحقیقات مردم شناسی در خصوص آیین شمنی، نوشتارهای تالکوت پارسونز، هوسرل و فیلسوف زبان شناس – ویتگنشتاین – را به دقت خوانده و بسیار تحت تأثیر پرفسور خود هرولد گارفینکل بوده که در زمینه پدیدارشناسی کار می‌کرد. سومین کتاب کاستاندا با عنوان سفر به دیگر سو نیز با وجود انتقادهای شدیدی که در هیأت علمی دانشگاه در خصوص تردید در واقعی بودن گزارش‌های او ابراز می‌شد به عنوان رساله دکترای وی مورد قبول قرار گرفت. از آن پس سال‌ها در مورد زندگی خصوصی کاستاندا هیچ گزارشی منتشر نشد و او به جز چند مورد محدود در هیچ مصاحبه یا سخنرانی رسمی شرکت نکرد. قابل ذکر است که کاستاندا با انتشار آثارش بنا بر شکایت ارباب کلیسا به دادگاه کشیده شد، تا درباره نوشته‌هایش توضیح بدهد. کارلوس کاستاندا را پدر عصر جدید و مشهورترین نویسنده گمنام جهان لقب داده‌اند.

از اولین کتاب وی که هم زمان رساله فوق لیسانس او در رشته مردم شناسی بوده، تاکنون یک میلیون نسخه در زبان انگلیسی به فروش رفته است.

شیوه نگارش کاستاندا و جذابیت فلسفه و فرهنگ تولتک‌های عهد باستان که بخش اصلی نوشته‌های وی را در بر می‌گیرد و نیز تمایل وی به گمنام زیستن شاید دلایل اصلی شهرت وی باشند. کتاب‌های کاستاندا از دهه ۱۳۶۰ شمسی به فارسی ترجمه شد و از همان وقت تاکنون سؤالات و بحث‌های زیادی در این زمینه مطرح گشته که از آن جمله می‌توان به موضع گیری افرادی مثل دکتر عبدالکریم سروش با دیدی کاملاً منفی یا دیگرانی مثل تورج زاهدی با نگاهی مثبت، اشاره نمود. از آثار وی می‌توان: آموزش‌های دون خو آن، حقیقتی دیگر، دومین حلقه قدرت، سفر به دیگر سو، افسانه قدرت، هدیه عقاب، آتش درون، قدرت سکوت، کرانه فعال بی‌کرانگی و هنر رؤیا دیدن را نام برد.

بخش مقالات

مراحل سیر و سلوک در عرفان کاستاندا

هر مسلک عرفانی، دارای ویژگی‌ها و خصوصیات منحصر به فردی است.

البته این سخن بدان معنا نیست که هر آنچه در آن مصداق عرفانی می‌آید صرفا، از نوآوری‌ها و ابتکارات آن مسلک بوده و در دیگر نحله‌های عرفانی یافت نمی‌شود. (هر چند ممکن است در برخی موارد این گونه باشد)، بلکه منظور اشاره به چارچوب‌های اساسی یک مسلک عرفانی است.

اصول اساسی ای که شاکله‌ی یک مسلک عرفانی را می‌سازد، ممکن است در دیگر عرفان‌های مشابه بیان شده باشد، امّا با این تفاوت که در عرفان مورد نظر، این اصول از ویژگی‌های مهم و جدا ناشدنی به حساب می‌آید. سلوک در عرفان کاستاندا، همانند دیگر عرفان‌ها، دارای ویژگی‌ها و اهدافیست که در این قسمت به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. اَصالت ناگوال: مرشد در ادبیات عرفانی کاستاندا «ناگوال» نامیده می‌شود. نقش ناگوال در عرفان کاستاندا بسیار مؤثّر و حیاتی است، به گونه‌ای که سالک بدون مرشد نمی‌تواند عمل موفّقی را انجام دهد. امّا وظیفه‌ی سالک برای شناخت و انتخاب ناگوال چیست؟

این موضوع، از توان شاگرد خارج است، زیرا تنها کسی می‌تواند ناگوال را بازشناسد که دارای ساختار انرژی همانند او باشد.

در این صورت، خود او ناگوال و مرشد خواهد بود و نیاز به مرشد ندارد. بنا بر این، شاگرد نباید در پی استاد برود، بلکه این استاد است که شاگرد خود را باز خواهد یافت و او را در چنبره‌ی حمایت و هدایت خویش قرار خواهد داد. (۱) در عرفان کاستاندا، میان رابطه‌ی استاد و شاگردی با دو لفظ «خود کامه» و «خرده خود کامه» آشنا می‌شویم. دون خوان معتقد است:

صاحبان بصیرت در عهد جدید، با توجه به تجربیات خود، مناسب دیدند که طبقه بندی خویش را با سرچشمه‌ی اوّلیه‌ی نیرو، یعنی با یگانه فرمانروای جهان هستی، آغاز کنند و آن را به سادگی «خود کامه» خواندند. طبعاً بقیه‌ی مستبدان و قدرتمندان، به طور نامحدود در مرتبه ای فروتر از خودکامه جای گرفتند. در نتیجه آنها را «خرده خودکامه» نام نهادند. (۲)

۲. عقل ستیزی: در عرفان کاستاندا، همانند بسیاری دیگر از عرفان‌ها، نه تنها عقل به عنوان فضل و کمال عارف معرّفی نمی‌شود، بلکه مانع رسیدگی سالک به حقیقت ناب عرفانی است.

در این عرفان، تفکّرات عقلی – فلسفی، بزرگترین مانع در مسیر «کسب معرفت» و «توقّف گفتگوی درونی» است.

از این رو، سالک فعالیّت‌های عقل را متوقّف کرده، صرفاً به تعالیم استاد عمل می‌کند.

دون خوان می‌گوید:

شمنان روحانی نیستند، اهل عملند. مردم آنان را عموماً نامعقول و دیوانه تلقّی می‌کنند.

آری، چنین به نظر رسند. برای آن که همواره می‌کوشند چیزهایی را شرح دهند که نمی‌تواند توضیح داده شود. (۳) سالک مبارز، با عمل کردن زندگی می‌کند و نه با فکر کردن درباره‌ی آن، یا فکر کردن درباره‌ی چیزی که پس از انجام دادن عمل به آن فکر خواهد کرد. (۴)

۳. جنگجویی: سالک برای رسیدن به معرفت همانند یک جنگجو عمل می‌کند؛ جنگجویی که به میدان جنگ می‌رود تا برای پیروزی تا آخرین نفس نبرد کند.

دشمنان سالک در مسیر تحصیل معرفت و ادراک عبارتند از:

الف. ترس؛ در اوّلین قدم، سالک تمامی دانسته‌های خود را فراموش کرده، خود را برای آموختن چیزهای جدید آماده می‌کند.

در این لحظه، ترس از آموختن چیزهای جدید به وجود می‌آید. سالک خود را برای مبارزه با ترس آماده می‌کند؛ زیرا ترس ما را از رسیدن به معرفت منحرف می‌کند.

ب. وضوح ذهنی؛ پس از شکست ترس، ذهن سعی می‌کند تا رسیدن به معرفت را آسان و تمام شده جلوه دهد، حال آن که سالک

در ابتدای راه است.

او باید با وضوح ذهنی مبارزه کند و در مسیر تحصیل معرفت، صبور و ثابت قدم باشد.

ج. اقتدار (قدرت)؛ تنها راه رسیدن به حقیقت، هدف قرار دادن معرفت است.

در نتیجه، سالک تمام توانایی خود را برای کسب اقتدار به خدمت می‌گیرد تا معرفت را مورد هدف قرار دهد. د. کهولت؛ کهولت، تنها دشمنی است که خواه ناخواه بر سالک پیروز می‌شود، امّا تلاش سالک، رسیدن به معرفت قبل از پیروزی کهولت است.

۴. شکارچی گری:

سالک، یک جنگجوست که به نبرد دشمنان می‌رود تا به معرفت و ادراک دست یابد. شگرد سالک جنگجو، الگو برداری از شیوه‌ی شکارچی گری است.

از این رو، سالک، همانند یک شکارچی، به دنبال کسب خصوصیّاتی همچون موارد ذیل می‌رود:

الف) خود را با شرایط سخت وفق دهد و در هر لحظه آمادگی زندگی در شرایط پیچیده را داشته باشد؛

ب)

صبور و شکیبا باشد؛ مراقب خود است و از محیط اطراف آگاهی کامل دارد؛

د)

زمان، ارزشمندترین چیز سالک است و...

۵. جنون اختیاری: جنون اختیاری شیوه‌ای برای بی‌اهمیّت دانستن همه چیز است.

در آن زمان که کاستاندا در مورد چیستی جنون اختیاری استاد می‌پرسد، دون خوان می گوید:

خوشحالم که پس از این همه سال، سر انجام، از جنون اختیاری من پرسیدی؛ اگر چه برایم کمترین اهمیّتی هم نداشت، اگر هرگز نمی‌پرسیدی. با این همه، من بر آن شده‌ام که احساس شادی کنم. تو گویی برایم اهمیّت داشتی که بپرسی، یا مهم است که اهمیّت بدهم. همین، جنون اختیاری است.

– کاستاندا گفت:

تو جنون اختیاری را با چه کس آزمایش می کنی؟

– با همه.

– و چه زمانی را برای این کار برمی گزینی؟

– هر وقت که بازی می کنم. (۵)

– آیا معنای جنونِ اختیاری اینست که اعمال او هرگز صادقانه نبوده، بلکه فقط بازیِ یک بازیگر است؟

جواب داد:

اعمال من صادقانه است، امّا فقط بازی یک بازیگر است.

– پس هر آنچه تو می کنی جنون اختیاری است؟

– بله، هر آنچه. – این بدان معناست که هیچ چیز برای تو اهمیّت ندارد و تو نسبت به هیچ کس و هیچ چیز پروا نداری؟ برای مثال، خود من؟ تو می‌خواهی بگویی برایت مهم نیست که من اهل معرفت بشوم یا نشوم، که بمانم یا بمیرم و یا هر کار دیگری بکنم؟ – درست است! برایم مهم نیست. تو مثل لوچیو یا هر کس دیگر در زندگی منی؛ جنون اختیاری من. – چنین احساس می کنم که ما درباره‌ی چیز واحدی صحبت نمی کنیم. نباید خودم را مثال می‌زدم. آنچه خواستم بگویم اینست که به هر حال باید چیزی در جهان باشد که تو پروای آن را داشته باشی، امّا نه به صورت یک جنون اختیاری. به گمانم این شدنی نیست که ما به زندگی خود ادامه

دهیم، در حالی که هیچ چیز برایمان اهمیّتی نداشته باشد.

دون خوان در جواب می گوید:

این حرف درباره‌ی تو صادق است.

برای تو همه چیز مهم است.

تو از جنون اختیاری من پرسیدی و من به تو گفتم که آنچه نسبت به خود و مردم دور و برم می کنم جنون است؛ چرا که هیچ چیز اهمیّتی ندارد. (۶) – نکته اینجاست، دون خوان! که اگر هیچ چیز برایت مهم نیست، پس چگونه به زندگی ادامه می‌دهی؟ دون خوان می گوید:

شاید توضیح آن ممکن نباشد.

در زندگی تو چیزهای معیّنی برایت اهمیّت دارند؛ چرا که مهمّند. اعمال تو بی‌شک برایت اهمیّت دارند، امّا برای من دیگر هیچ چیز مهم نیست، نه اعمال خودم، نه اعمال هیچ یک از مردم دور و برم. با این حال، به زندگی ام ادامه می‌دهم؛ چرا که از خود اراده دارم؛ چرا که در سراسر عمر اراده ام را جلاـ داده‌ام تا آنجا که اکنون ناب و سالم است و دیگر پروای این ندارم که هیچ چیز مهم نیست. اراده ی من جنون زندگی ام را جبران می کند (۷)

۶. اتّحاد با روح جهان: سالک به کمک رؤیا بینی و کسب معرفت می‌تواند از همه چیز برتر شود و به قدرت عظیم طبیعت دست یابد. دون خوان می گوید:

مرشدم، جادوگری با قدرت‌های عظیم بود.

جنگاوری به تمام معنی بود و اراده اش به واقع شکوهمندترین دستاورد او بود.

امّا انسان می‌تواند که از این هم فراتر رود. انسان می‌تواند دیدن را فرا گیرد.

با فراگرفتن دیدن، دیگر نیازی به این ندارد که مانند جنگاور زندگی کند یا جادوگر باشد.

با فراگرفتن دیدن، انسان هیچ و همه چیز می‌شود. شاید بتوان گفت که محو می‌شود، در حالی که به جاست.

به اعتقاد من، اینست زمانی که انسان می‌تواند هرچه آرزو کند باشد، یا هرچه آرزو می کند به دست آورد. امّا چنین انسانی هیچ آرزو نمی کند و به جای آن که با هم نوعانش چنان بازی کند که گویی بازیچه‌اند، با آنها در دل جنونشان روبرو می‌شود. تنها فرق آنان اینست که آنچه می‌بیند عنان جنونش را در اختیار دارد، در حالی که هم نوعانش چنین نتوانند کرد. انسانی که می‌بیند، دیگر دلبستگی چندانی به هم نوعانش ندارد؛ زیرا دیدن، او را از هر آنچه پیشتر می‌شناخته، مطلقاً وارهانده است (۸)

۷. انتخاب راه به کمک دل: سالک، تنها به واسطه‌ی پیروی از امر و نهی دل خویش، راه حقیقت را می‌یابد. دون خوان می گوید:

من از آن رو شادم که نگاه کردن به چیزهایی را بر می گزینم که مرا شاد می کنند.

پس آن گاه چشمانم کران مضحک آنها را می‌قاپد و من می‌خندم. من این نکته را بارهای بی‌شماری به تو گفته ام:

انسان باید راه خود را به کمک دل انتخاب کند تا شادمان‌ترین و سرزنده‌ترین باشد.

ای بسا که چنین کسی بتواند همیشه بخندد ... بسیاری از اهل معرفت همین کار را می کنند.

چه بسا که روزگاری به سادگی ناپدید شوند. مردم ممکن است چنین بپندارند که آنها را به خاطر کارهایشان به دام انداخته و کشته‌اند، آنها مرگ را برمی گزینند؛ چرا که مرگ برایشان اهمیّتی ندارد. بر عکس، من زندگی را برگزیده‌ام و خندیدن را نه از آن رو که برایم اهمیّت دارند، بلکه به این خاطر که این گزینش، طلب و تمنّای طبیعت من است (۹)

۸. بی‌اهمیّت دانستن همه چیز: سالک در مسیر کسب معرفت همه چیز را بی‌اهمیّت می‌داند و بی نیازی خود را از همه چیز ابراز می‌دارد. دون خوان می گوید:

ما می‌آموزیم که درباره‌ی همه چیز فکر کنیم و بعد چشم خود را عادت می‌دهیم که به هر چیز نگاه می‌کنیم، چنان نگاه کند که ما فکر می‌کنیم. ما در حالی به خویشتن نگاه می‌کنیم که پیش از آن فکر کرده‌ایم که مهم ایم. پس ناگزیریم که احساس اهمیّت کنیم! امّا هرگاه انسان دیدن را فرا می‌گیرد، درخواهد یافت که دیگر نمی‌تواند درباره‌ی چیزهایی فکر کند که به آنها می‌نگرد و اگر نتواند به چیزهایی فکر کند که به آنها می‌نگرد، همه چیز بی‌اهمیّت خواهد شد (۱۰)

۹. به کارگیری حقّه و نیرنگ: سالکی که در ابتدای راه، قصد رسیدن به معرفت شهودی را دارد، ممکن است در میان راه، در برخورد با مشکلات و سختی‌های سلوک و رؤیت جاذبه‌های زندگی مادّی سست شود و یا از ادامه‌ی سیر و سلوک بازایستد. از این رو، ناوال متوسّل به نیرنگ و حقّه می‌شود تا به کمک آن بتواند سالک را در مسیر خود حفظ کند.

بی‌گمان، زمانی فرا می‌رسد که سالک می‌یابد که گول خورده، امّا نفس این کار بسیار مفید است؛ زیرا مؤیّد هدف اصلی، یعنی بقای سالک در مسیر یافتن معرفت و ادراک است.

دون خوان می‌گوید:

معلّم من، ناوال خولیان، به همین شیوه به من حقّه زد. او با استفاده از شهوت حرص من، به من حقّه زد. قول داد تمام زنان زیبایی را که دور و برش بودند به من بدهد و نیز قول داد مرا با طلا بپوشاند. به من قول بخت و اقبال داد و من گول خوردم. از دوران بسیار قدیم به تمام شمنان مکتب من همین حقّه زده شده است (۱۱)

۱۰. مرگ: در عرفان کاستاندا، اعتقاد به مرگ، دارای جایگاه پراهمیّتی است.

دون خوان می‌گوید:

مرگ، پیچ و تاب است.

مرگ، ابر درخشانی در افق است.

مرگ، منم که با تو صحبت می‌کنم. مرگ، تو و دفتر و دستکت هستی. مرگ، هیچ است، هیچ! مرگ، این جاست و با این حال، اصلاً در این جا نیست. (۱۲) مرگ هر شخص، همواره در کنار او و به فاصله‌ی یک بازو از شانه‌ی چپش قرار دارد و هرگاه مرگ، شانه چپ را لمس کند خواهد مرد. (۱۳) فکر مرگ، سالک را وارسته می‌کند.

چنان که دون خوان می‌گوید:

تنها فکر مرگ است که انسان را به اندازه‌ی کافی وارسته می‌سازد تا آنجا که نمی‌تواند خود را به چیزی بسپارد. فقط فکر مرگ است که انسان را چندان که باید وارسته می‌سازد تا آنجا که نمی‌تواند خود را از چیزی محروم سازد. مردی از این گونه، باری، آرزویی ندارد؛ زیرا به شوری خاموش برای زندگی و همه‌ی چیزهای زندگی دست یافته است.

او می‌داند که مرگش در کمین است و به وی فرصت نمی‌دهد که به چیزی دل ببندد، پس بی هیچ آرزویی همه چیز را آموزد. (۱۴) سالک، از مرگ خود آگاه است.

چنان که دون خوان می‌گوید:

کسی که راه جادوگری را می‌پیماید در هر خم راه با نابودی زودرس رو به روست و ناگزیر به فراست از مرگ خود آگاه می‌شود. بدون آگاهی از مرگ، چیزی نخواهد بود، جز انسانی معمولی که درگیر کارهای عادی است؛ انسانی فاقد توان و تمرکز لازم که عمر یکنواخت، او را بر روی زمین به قدرتی جادویی بدل کند.

پس انسان، برای جنگاوری، باید پیش از هرچیز و بحق، از مرگ خود به فراست آگاه باشد.

امّا دلواپسی از مرگ ما را بر آن می‌دارد که به خود بپردازیم و این مایه‌ی ضعف است.

بنا بر این، چیز دیگری که هر کس برای جنگاوری به آن نیاز دارد وارستگی است، تا فکر مرگ زودرس، به جای آن که به

صورت وسواس درآید، به بی‌تفاوتی بدل شود. (۱۵) کارلوس کاستاندا، مرگ دون خوان را چنین توصیف می‌کند:
وقتی لحظه‌ای فرا رسید که دون خوان عملاً دنیا را ترک گفت، به نوعی درخشندگی بخار مانند رنگی مبدّل شد.
او انرژی ناب بود که به آزادی در جهان شناور گشت. در آن لحظه، احساسم در خصوص فقدان وی چنان شدید بود که می‌خواستم بمیرم. به آنچه دون خوان گفته بود اعتنا نکردم و بی هیچ تردید و دودلی خود را به پرتگاه افکندم، امّا به دلیلی که وصف ناپذیر است، ن مردم. (۱۶) دستورات عملی در عرفان کارلوس کاستاندا در عرفان کارلوس کاستاندا، دستورات عملی گوناگونی طرح می‌شود، که هدف از آن تحصیل مواردی از قبیل ذیل است:
الف) رسیدن به معرفت شهودی و ادراک واقعی؛
ب)
خاموشی ذهن و توقّف گفتگوی درونی؛
ج)
کسب قدرت و اقتدار. مجموعه‌ی متون و دستورات عملی در عرفان کارلوس کاستاندا عبارتند از:
۱. روشی برای دویدن در تاریکی: سالک برای توقّف گفتگوی درونی، مسافت طولانی و پرپیچ و خمی را انتخاب می‌کند و با سرعت زیاد و بدون ایجاد آسیب دیدگی می‌دود.
۲. خود داری از آمیزش جنسی.
۳. تغییر نوع تصوّر از خود:
سالک همواره تصوّر می‌کند که آن قدر صاحب قدرت است که می‌تواند هر لحظه در خود شگفتی ایجاد کند.
۴. ترک عادت.
۵. انتخاب مکان قدرت: جایگاهی روی زمین وجود دارد که فرد با قرارگرفتن در آن نقطه، صاحب قدرت و نشاط شود. هر سالک می‌بایستی به کمک استاد خود، جایگاه قدرت خود را بر روی زمین بیابد.
۶. هنر رؤیا بینی.
۷. گیاهان روانگردان: هدف از مصرف گیاهان روان گردان، ایجاد آمادگی و تحصیل معرفت است.
۸. نفی گذشته‌ی شخصی: نفی اطّلاعاتی که دیگران از زندگی سالک دارند.
۹. خیره شدن: خیره شدن به یک شی ء.
۱۰. درست راه رفتن: راه رفتن سالک بدون توجّه به اشیای پیرامون خود.
۱۱. عمل بدون چشمداشت.
۱۲. حماقت اختیاری: سالک در ظاهر سعی می‌کند تا خود را هم رنگ همنوعان خود نشان دهد و تظاهر، به اهمیّت دادن به کارها و توجّه به ثمر بخشی افعال خود دارد، امّا در واقع، چنان مشغول کارهای خود می‌شود که گویی همه چیز بی‌معنا وارزش است.
۱۳. بی‌عملی: فرآیندی که در آن سالک ادراک خود را تغییر می‌دهد تا آن را با گزارشی که از دنیا توسّط دیگران یافته سازگاری دهد.
۱۴. حرکات تنسگریتی: سالک، عضلات بدنش را در حالتی آسوده قرار می‌دهد، سپس به بدن خود، به عنوان واحدی سالم فکر می‌کند.
۱۵. به کارگیری دومین دقّت (۱۷): به واسطه این قدرت، سالک از توهمات این دنیا تأثیر نمی‌گیرد و در حیطه‌ی واقعیّت باقی می‌ماند.

۱۶. روش شکار کردن و شکارچی بودن: سالک، همانند یک شکارچی، همواره آماده‌ی هر گونه مبارزه و کسب آگاهی است.

۱۷. دست نیافتنی بودن (بی نیاز بودن)

۱۸. هر عملی آخرین نبرد روی زمین است:

سالک با فرض این مسأله، اعمالش را با قدرت انجام می‌دهد و رابطه‌ی نزدیکی با مرگ برقرار می‌کند.

۱۹. متعادل کردن روح: سالک، نه خود را تحت سلطه‌ی عقل و منطق قرار می‌دهد و نه برده‌ی احساسات می‌شود، بلکه در خود تعادل ایجاد می‌کند.

۲۰. از دست دادن اهمیّت شخصی.

۲۱. پذیرش مسؤولیّت: سالک، مسؤولیّت تمامی اعمال خود را می‌پذیرد.

۲۲. مرگ به مثابه‌ی مشاور زندگی (۱۸) سالک، مرگ را تنها مشاور خود می‌داند. از آن پس، از چیزهای کوچک عصبانی شود، وقت خود را هدر نمی‌دهد، منظّم شده، توجّه‌اش را به مسایل اساسی معطوف می‌کند.

در بررسی دستورات عملی این عرفان همواره این سؤال باقیست که به راستی کدامین مورد از دستورات عملی کاستاندا می‌تواند انسان امروزی را از بن بست معنوی معاصر نجات دهد؟ آیا برای خروج از بحران معنویت می‌بایست به ابتدایی‌ترین تعلیم‌های معنوی انسان مراجعه کرد؟

این مسأله نشان از آن دارد که انسان امروزی برای حل مسأله بحران معنا به این اندازه ناتوان و پریشان شده است و دچار اشتباه فاحشی شده که هرگز در خور پیشرفت او در دیگر جنبه‌های زندگی، از جمله پیشرفت تکنولوژی و رفاه مادی انسانی نیست. توضیح برخی واژه‌ها و اصطلاحات آنچه گذشت، مجموعه‌ای از دستورات عملی مرسوم در عرفان کارلوس کاستاندا است، که البته برخی از متون، دارای اهمیّت و تأکید فراوانی است.

از این رو، سعی می‌شود در مورد بعضی از واژه‌ها، توضیحات بیشتری مطرح شود.

۱. هنر رؤیا دیدن: هنر رؤیا بینی، در حقیقت، تبدیل یک رؤیا به آگاهی مهار شده است.

کارلوس کاستاندا، در مورد تعریف رؤیا دیدن می گوید:

دون خوان، «رؤیا دیدن» را به شیوه‌های مختلف برایم تشریح کرده بود.

اکنون به نظرم رسید که مهم‌ترین این شیوه‌ها، بهتر از همه، «رؤیا دیدن» را تعریف می‌کند.

او می‌گفت که رؤیا دیدن فی نفسه «بی عملی» عمل خوابیدن است.

بدین ترتیب، «رؤیا دیدن» موجب می‌شود، که رؤیابین‌ها از آن بخش زندگی خود که در خواب می‌گذرد بهره گیرند. گویی دیگر رؤیا بین نمی‌خوابد، ولی این بی‌خوابی، رؤیا بین را بیمار نمی‌کند.

رؤیابین‌ها کمبود خواب ندارند. ولی ظاهراً رؤیا بین در اثر استفاده از قالب اضافی یا کالبد رؤیا ی خود با رؤیا دیدن، زمان بیداری‌اش را افزایش می‌دهد. (۱۹) کارلوس کاستاندا، طبقه بندی احتمالی مراحل مختلف رؤیا را چنین بیان می‌کند:

«بیداری پر آسایش» حالتی مقدّماتی است؛ حالتی که در آن حواس به خواب رفته، در عین حال، شخص بیدار است.

من در این حالت، همیشه سیلی از نور قرمز مشاهده می‌کنم؛ درست مثل وقتی که شخص با چشم نیمه باز به نور خورشید می‌نگرد. دومین مرحله‌ی رؤیا دیدن را من «بیداری پویا» نامیدم. در این حالت، نور قرمز درست مثل مه از هم پراکنده شود و شخص، صحنه‌ای را می‌بیند؛ نوعی چشم انداز ساکن را. شخص، تصویری سه بعدی را می‌بیند؛ بخش یخ زده‌ی چیزی را، مانند، منظره، خیابان، خانه، شخص، چهره و یا هر چیزی دیگر. سومین حالت را «مشاهده‌ی صرف» نامیدم. در این حالت، «رؤیا بین» دیگر قسمتی از رؤیا ی یخ بسته را نگاه کند، ولی به عنوان شاهد عینی ناظر اتّفاقیست که در مقابل چشمانش رخ می‌دهد. گویی برتری بینایی و

شنوایی باعث می‌شود که این مرحله از رؤیا دیدن عمدتاً کار چشم و گوش باشد.

حالت چهارم، برای من، حالتی بود که در آن خود را وادار به عمل می‌کردم. در این حالت، شخص مجبور به اقدام است.

باید به جلو برود و از فرصت خود حدّاکثر استفاده را بکند.

این حالت را من «ابتکار پویا» نامیدم. (۲۰)

۲. گیاهان روان گردان: تنها آموزه‌ی دون خوان که با هدف اصلی کارلوس کاستاندا هنگام سفر به مکزیک همخوان است، جمع آوری اطلاعات در مورد انواع گیاهان دارویی است.

کاستاندا می‌گوید:

هنگامی که دون خوان را ملاقات کردم، دانشجوی درس خوانده‌ی رشته‌ی مردم شناسی بودم و می‌خواستم شغل خود را در این زمینه با بیشترین حدّ نشر ممکن شروع کنم. تمایل داشتم که از نردبان آکادمیک بالا بروم و طبق محاسبات من، اولین گام، جمع آوری داده‌ها راجع به استفاده‌ی گیاهان طبّی توسّط سرخ پوستان جنوب غربی ایالات متحده بود (۲۱) چنان که بیان شد، گیاهان روان گردان نزد دون خوان بسیار مهم و ارزشمند است؛ زیرا مسیر رسیدن معرفت به حساب می‌آید. دون خوان، برای تعلیم معرفت خود و اثبات بیشتر و بهتر آن، از سه گیاه «روان گردان» بسیار شناخته شده استفاده می‌کرد:

۱. پیوت (Peyot)؛

۲. تاتوره (Datura inoxia)؛

۳. جنس خاصّی از قارچ وابسته به نوع Psylocebe. با بلعیدن هر یک از این گیاهان توهّم زا، دون خوان در من، به عنوان شاگرد خود، حالات خاصّی از ادراک غیرعادی یا آگاهی دیگرگونی ایجاد می‌کرد، که من این حالت را «حالت واقعیّت غیرعادی» نام نهاده‌ام. واژه‌ی «واقعیّت» را از آن رو به کار گرفته‌ام که در نظام باورهای دون خوان، این یک فرض بنیادین بود که حالات آگاهی حاصل از بلعیدن هر یک از این سه گیاه، «توهمّات» نبوده، بلکه وجوهی عینی از واقعیّت‌های روزمرّه‌اند؛ اگر چه غیر عادی باشند. دون خوان، به این حالت واقعیت غیر عادی، همچون واقعیّت می‌نگریست؛ نه چنان که گویی واقعیّت است.

دون خوان، چنین می‌انگاشت و توضیح می‌داد که گیاهان، گردونه‌هایی هستند که انسان را به نیروها یا قدرت‌های غیر شخصی ویژه‌ای رهبری و هدایت می‌کنند و حالاتی که در انسان به وجود می‌آورند، دیدارهاییست که هر جادوگر باید آن قدرت‌ها را داشته باشد تا توان چیرگی بر آنها را به دست آورد. (۲۲)

دون خوان، پیوت را «مسکالینو» می‌نامید و آن را آموزگاری خیرخواه و نگهبان انسان بر می‌شمرد. مسکالینو «راه درست زندگی» را می‌آموزد. پیوت معمولاً ـ در مجالس جادوگران خورده می‌شد، که «میتوت» نام داشت و شرکت کنندگان در آن، به خصوص به قصد گرفتن درسی در جهت راه درست زندگی کردن، جمع می‌آمدند. امّا تاتوره و قارچ را دون خوان قدرت‌هایی از گونه‌ای دیگر می‌دانست. او آنها را «دلیل (Ally)» می‌نامید و می‌گفت که قابل رام شدن و دست آموز شدن هستند و هر جادوگر، در واقع، قدرت خود را از دست آموز کردن «دلیل» به دست آورد. به خاطر همین دو «دلیل»، دون خوان، قارچ را برتر می‌شمرد و مدّعی بود که قدرت نهفته در قارچ دلیل شخصی اوست و این دلیل را «دود» یا «دودک» می‌خواند. روش کار دون خوان برای بهره وری از قارچ این بود که قارچ‌ها را در یک کدوی قلیانی کوچک می‌گذاشت تا خشک شوند و به صورت گردی نرم درآیند. سر کدو را برای مدّت یک سال مهر می‌کرد و پس از برآمدن یک سال تمام، گرد نرم را با پنج گیاه خشک شده‌ی دیگر می‌آمیخت و معجونی آماده‌ی کشیدن در چپق فراهم می‌کرد. (۲۳)

۳. از دست دادن اهمیّت شخصی: این فن یکی از زیر مجموعه‌های دستورالعمل «از بین بردن گذشته‌ی شخصی» است؛ زیرا اهمیّت شخصی، انسان را با گذشته‌ی خود پیوند می‌دهد. دون خوان، پیرامون نحوه‌ی از دست دادن اهمیّت شخصی می‌گوید:

شیر، موش آبی و همنوع خود را در یک ردیف قرار دادن، برترین عمل ذهن یک سالک مبارز است.

انجام دادن چنین عملی، اقتدار می‌خواهد ... از این پس، باید با گیاهان صحبت کنی تا هر گونه احساس مهم بودن را از دست بدهی. آن قدر با آنها حرف بزن تا بتوانی در حضور دیگران نیز این کار را انجام دهی. به گیاهان بگو که دیگر خود را مهم نمی‌شماری ... شخص چگونه می‌تواند خود را چنین مهم به شمار آورد، در حالی که می‌دانیم مرگ، ما را احاطه کرده است (۲۴)

۴. خیره شدن: سالک تمام حواسش را «به دیدن یک چیز» معطوف می کند.

در این حالت، چیزهای اطراف بر سالک اثری ندارند. او از دنیای ساختهی خویش جدا می‌شود و گفت گوی درونی او متوقّف می گردد. کاستاندا می گوید:

اولین کارِ ناوال دون خوان این بود که برگ خشکی را به زمین می‌انداخت و به من می گفت ساعت‌ها به آن خیره شوم. این کار را هر روز ادامه می‌داد. امّا من فکر می کردم همان برگ است، ولی بعد متوجّه شدم که برگ‌ها متفاوتند.

ناوال گفت:

اگر متوجّه تفاوت شَدید نشدید، نگاه نکرده‌اید، بلکه خیره شده‌اید. (۲۵) دون خوان می گفت:

اگر ساعت‌ها مثل من به توده‌ای از برگ خیره شوی، افکارت خاموش می‌شود. فقدان فکر و دقّت، تونال را کاهش می‌دهد و آنها به چیز دیگری بدل می‌شوند. البته در خلال تمرین، باید بدن در وضع و حالت خوشایندی قرار گیرد؛ حالتی بسان حالت‌های مراقبه‌ی کلاسیک در نظام‌های عرفانی شرقی. (۲۶)

۵. درست راه رفتن: درست راه رفتن، در توقّف گفتگوی درونی مؤثّر است.

کاستاندا می گوید:

در اوایل آشنایی مان، دون خوان، روش دیگری را برایم شرح داده بود.

بدین ترتیب که باید بدون آن که نگاهم را روی چیز به خصوصی متمرکز کنم، در مسیری طولانی راه بروم و مستقیماً به چیزی نگاه نکنم. چشم‌ها را کمی چپ کنم تا از آنچه به خودی خود در زاویه دید قرار می گیرد، تصویر گسترده تری داشته باشم. گرچه آن موقع نفهمیدم، امّا او اصرار داشت، که اگر بدون تمرکز به نقطه‌ای در نزدیکی افق، نظر بیندازم، مشاهده‌ی تمام چیزهایی که در میدانِ دید قرار دارد، در یک آن، امکان پذیر می گردد. سال‌ها این کار را بدون آن که تغییری در آن ببینم تمرین کردم. منتظر تغییر و تحوّلی نیز نبودم، ولی روزی در کمال تعجّب دریافتم که حدود ده دقیقه است راه می‌روم، بی آن که کلمه‌ای به خود گفته باشم. در آن حالت، آگاه شدم که متوقّف کردن مناظره‌ی درونی، مستلزم چیزی بیش از تنها با خود حرف نزدن است.

در آن موقعیّت، افکارم را از دست داده بودم و عملاً حس می کردم که در خلأ غوطه‌ورم. (۲۷)

۶. عمل بدون چشمداشت منفعت: این روش برای توقف گفتگوی درونی و خاموشی ذهنی مؤثّر است.

در این حالت، هدف سالک، انجام خودِ «عمل کردن» است، نه عمل برای چشمداشت و پاداش. سالک، با کارِ بدون عوض، به حقیقت نزدیک شده، بلکه به هدف که همان ورود به ناوال و جهان حقیقت است، می‌رسد. کودکان، در هنگام بازی، فعالیّت‌هایی انجام می‌دهند. آنان در قبال عملکرد خود چشمداشتی ندارند، بلکه صرفاً به خاطر بازی، بازی می کنند.

از این رو، در عرفان کاستاندا، مظهر عمل بدون چشمداشت، بازی کودکان است.

۷. به کارگیری دومین دقّت: دون خوان، آگاهی را به سه بخش نامساوی تقسیم می کرد:

کوچک‌ترین بخش آن را «اولین دقّت» می‌نامید. او می گفت که این همان آگاهیست که هر فرد عادی آن را پرورش می‌دهد تا خود را با زندگی روزمره‌اش وفق دهد. جسم فیزیکی ما به این بخش تعلّق دارد. بخش بزرگتر را «دومین قدرت» می‌نامید و آن را به عنوان نوعی ادراک و آگاهی وصف می کرد، که ما برای درک پیله‌ی درخشان خود و عمل کردن به عنوان یک موجود فروزان

به آن نیاز داریم. به گفته‌ی او، دقّت دوم، در تمام مدّت زندگی مان پنهان می‌ماند، مگر آن که در اثر تربیت آگاهانه و یا ضربه‌ای تصادفی پدیدار شود. این بخش، جسم درخشان ما را شامل می‌شود. او سومین بخش، یعنی بزرگترین آن را، «دقّت سوم» می‌نامید؛ نوعی آگاهی بی‌کران که جنبه‌های نامشخّص آگاهی از جسم مادّی و درخشان ما را شامل می‌شود. (۲۸) در جایی دیگر، دون خوان می گوید:

هنر رؤیا دیدن مهارتیست که شخص به کمک آن از رؤیاهای روزمره‌ی خود استفاده و به وسیله‌ی شکل خاصّی از دقّت، آنها را به آگاهی مهار شده تبدیل می کند.

این دقّت را دقّت دوم نامیم. (۲۹)

سخن پایانی

۱. جریانات معنوی متجدّد، در بسیاری از موارد، تکیه بر تعلیم‌های عرفانی کهن زده‌اند.

بسیاری از عرفان‌های نوظهور شرق و غرب، به شدّت، متأثر از گرایش‌های عرفانی هندوئیسم، بودیسم و ... هستند.

در عرفان کارلوس کاستاندا، گزاره‌های عرفانی و آداب و رسوم قبایل سرخ پوستی به وضوح نمایان است، تا جایی که می‌توان گفت کاستاندا در تدوین عرفان خویش، خواسته یا ناخواسته، از تخصّص دانشگاهی خود (مردم شناسی) به شدّت تأثیر پذیرفته است.

به عبارت دیگر، عرفان کاستاندا، به همان اندازه که اخلاقی – عرفانی است، پژوهشی در زمینه‌ی آداب و رسوم، فرهنگ، ارزش‌ها و عرف قبایل سرخ پوستی نیز هست.

۲. چنان که بیان شد، عرفان کاستاندا، تبلوری از عرفان‌های ابتدایی طبیعت گراست.

این بدین معنا نیست که عرفان او عیناً همان عقاید کهن طبیعت گرایانه است.

در واقع، برخی از آموزه‌های عرفان کاستاندا، متأثر از آموزش‌های ادیان طبیعت گرا و رسوم قبایل سرخ پوستی است، ضمن این که دیگر باورها، برگرفته از عقاید عرفانی شرقی و جریانات نوظهور متشابه است.

مابقی، ذوق و تخیّل ژرف ادبی کاستاندا در نوشتن این کتاب هاست و البتّه، تازگیِ برخی از گزاره‌های عرفانی، که به اسم دون خوان در پاره‌ای از کتاب‌های او یافت می‌شود.

۳. اغلب دستورات عملی – عرفان کاستاندا، شکل گیری از مراقبه‌های عرفان‌های شرقی است، که البتّه با قلم اصیل فرهنگ آمریکای جنوبی، بالاخص سرخ پوستان، نوشته شده است.

دستورات عملی این عرفان بیشتر در جهت کسب معرفت و ادراک شهودی است؛ حتّی «خاموشی ذهن» و «توقّف گفتگوی درونی» اهدافیست در مسیر وصول به معرفت شهود ی. امّا به راستی، هدف عرفان کارلوس کاستاندا چیست؟

آیا رسیدن به معرفت شهودی تنها هدف عرفان کاستاندا است؟

به نظر چنین می‌رسد. امّا نکته در اینست که آیا با کسب معرفت شهود ی، سعادت انسان تأمین می‌شود؟ برای پاسخ به این سؤال، ابتدا می‌بایست معنای سعادت روشن شود. به عبارت دیگر، دستورات عملی عرفان کاستاندا، راه رسیدن به معرفت شهودیست و کسب ادراک و معرفت شهود ی، همان سعادت مطلوب معنا می‌شود. امّا سؤال در اینست که به راستی آیا انسان با کسب معرفت شهود ی، به سعادت می‌رسد؟ برای پاسخ به این سؤال، نخست، باید معنای سعادت انسانی روشن شود. سعادت هر چیز، رسیدن به خیر و کمال وجودی اوست و سعادت انسان، به عنوان یک موجود متشکّل از روح و جسم، رسیدن به خیرات جسمانی و روحانی، بهره‌مندی از آن خیرات و کمالات و متلذّذ شدن از آنهاست.

فارابی، سعادت را چیزی جز «طلب کمال» نمی‌داند و سعادت را خیر معرّفی می کند (۳۰) با این حال، آیا دستورات عملی عرفان

کارلوس کاستاندا، منجر به وصول معرفت شهودی است؟

معرفت و ادراک شهودی تعریف شده در عرفان او، تا چه میزان ما را به سعادت می‌رساند؟ نگارنده، به این سؤالات، مستقیم و قاطعانه پاسخ نمی‌گوید. با وجود این، پس از مطالعه‌ی کتاب‌های کارلوس کاستاندا و تدوین این مقاله، به شخصه، مسیر کمال و سعادت انسانی را در عرفان کاستاندا نمی‌یابد.

****

پی‌نوشتها:

۱. کاستاندا، مارگارت رایان، سفر جادویی با کارلوس کاستاندا، پیشگفتار.

۲. کاستاندا، کارلوس، آتشی از درون، ترجمه: صالحی، ادیب، ص ۳۱.

۳. کاستاندا، کارلوس، حرکات جادویی، ترجمه: کندری، مهران، ص ۱۳.

۴. کاستاندا، کارلوس، چرخ زمان، ص ۴۶.

۵. کاستاندا، کارلوس، حقیقتی دیگر، ص ۹۰.

۶. همان، ص ۹۱.

۷. همان، ص ۹۲.

۸. همان، ص ۱۷۰.

۹. همان، ص ۹۵.

۱۰. همان، ص ۹۳.

۱۱. کاستاندا، کارلوس، چرخ زمان، ص ۲۸.

۱۲. همان، ص ۶۲.

۱۳. کاستاندا، کارلوس، سفر به دیگر سو، ترجمه: قهرمان، دل آرا، ص ۴۹.

۱۴. کاستاندا، کارلوس، حقیقتی دیگر، ص ۱۶۸.

۱۵. همان، ص ۱۶۷.

۱۶. کاستاندا، کارلوس، چرخ زمان، ص ۱۵۳.

۱۷. واعظی نیا، حسین، مقاله «عرفان سرخ پوست»، مجلّه حوزه، شماره‌ی ۱۲۰، ص ۱۹۵.

۱۸. فعالی، محمّدتقی، آفتاب و سایه‌ها، ص ۲۳۳.

۱۹. کاستاندا، کارلوس، هدیه‌ی عقاب، ص ۳۲.

۲۰. همان، ص ۱۵۱.

۲۱. کاستاندا، کارلوس، جنبه‌ی فعّال بی نهایت، ترجمه: علیزاده سقطی، فرامرز، ص ۴۹.

۲۲. کاستاندا، کارلوس، حقیقتی دیگر، ص ۱۰.

۲۳. همان، ص ۱۱.

۲۴. لوتگه، لوتارار، کاستاندا و آموزش‌های دون خوان، ص ۸۰.

۲۵. همان، ص ۷۰.

۲۶. همان، ص ۷۴.

۲۷. همان، ص ۶۶.

۲۸. کاستاندا، کارلوس، هدیه‌ی عقاب، ص ۲۷.

۲۹. همان، ص ۱۳.

۳۰. فارابی، محمّد، السیاسهٔ المدینهٔ، تحقیق: فوزی متری نجار، ص ۷۲.

گفتگوی پیش از مرگ با کاستاندا

کارلوس کاستاندا، سالک و عارف غربی کسی که کتابهایش در ردیف پرفروش‌ترین کتابهای جهان قرار دارد، در ماه می۱۹۹۸ در سن ۷۲ سالگی جهان را به همان طریقی که در ۳۰ سال اخیر زیسته بود، ترک گفت یعنی آرام، مرموز و اسرار آمیز. این مصاحبه یکی از آخرین گفتگوهاییست که با او انجام شده است و در آن به بسیاری از ابهاماتی که در ذهن علاقه مندان به او و دون خوان وجود دارد پاسخ داده شده است.

س) اگر به طور اخص به آثار شما توجه کنیم، خوانندگان با کارلوس کاستانداهای متفاوتی مواجه می‌شوند. ابتدا با یک دانشجوی بی‌تجربه غربی روبرو می‌شوند که دائما از نیروهای شگفت سرخپوست‌های پیری مثل دون خوان و دون ختارو گیج و متحیر است (به طور عمده در تعلیمات دون خوان، حقیقتی دیگر، سفر به ایختلان و دومین حلقه قدرت) و سپس (در افسانه‌های قدرت، هدیه عقاب، آتشی از درون، قدرت سکوت و به خصوص در هنر رویا بینی) با شاگرد و سالکی خبره در شمن گرایی روبرو می‌شوند. اگر با این سنجش موافقید، زمان و چگونگی تبدیل یکی به دیگری را به چه صورت در نظر می‌گیرید؟

ج) من خودم را یک شمن و یا یک معلم و یا یک سالک پیشرفته شمن گرایی نمی‌دانم. همان طور که خود را یک دانشمند و جامعه شناس غربی نمی‌دانم. آنچه تاکنون ارائه داده‌ام تماما توصیف پدیده‌ایست که دانش یک بعدی غرب قادر به تمیز و تشخیص آن نیست. تعالیم دون خوان را نمی‌توان در رده علت و معلول قرار داد. راهی برای پیش بینی اینکه او قصد داشت چه بگوید و یا چه اتفاقی قرار بود بیفتد وجود نداشت.

تحت چنین شرایطی عبارات نه ماهرانه و دقیق، نه با قصد قبلی و نه حاصل خرد است؛ بلکه عباراتی ذهنی است.

س) در آثار شما موضوعاتی مطرح شده است که در نظر یک فرد غربی کاملاً غیر قابل باور است.

کسی که در این راه یک مبتدی نیست، چگونه می‌تواند به صحت حقایق جداگانه‌ای که شما مطرح کرده اید پی برد؟

ج) این کار ساده است فقط باید به جای بکار گرفتن عقل تمام جسم را بکار گرفت. هیچکس نمی‌تواند تنها از طریق عقل به دنیای دون خوان قدم بگذارد و یا مثل فردی بی‌تجربه باشد که بدنبال معرفتی ناپایدار و زود گذر است.

دیگر اینکه در دنیای دون خوان هیچ چیز به طور صد در صد قابل اثبات نیست. تنها کاری که در این زمینه می‌توان انجام داد افزایش سطح انرژی و آگاهی به روشی کاملاً ویژه است.

به عبارت دیگر دون خوان پیرو آیینی است که هدف آن شکستن معیارهای زمانی ادراک برای درک ناشناخته است و به همین دلیل بود که او خود را کاوشگر بی نهایت می‌نامید. او می‌گفت بی نهایت مافوق ادراک روزمره ماست.

هدف او شکستن این معیارها بود و چون شمنی خارق‌العاده بود، بتدریج همین میل و آرزو را به ما انتقال داد. او ما را وا داشت تا قدم به فراسوی عقل گذاریم و مفهوم شکستن ادراک گذشته را عملا درک کنیم.

س) شما گفته اید که ویژگی اصلی انسانها اینست که گیرنده انرژی هستند و به حرکت پیوندگاه به عنوان امری ضروری برای درک مستقیم انرژی اشاره کرده‌اید. این مسأله چه فایده‌ای می‌تواند برای انسان قرن بیست و یکم داشته باشد و کسب این معارف چگونه به پیشرفت معنوی انسان کمک می‌کند؟

ج) شمنهایی چون دون خوان عقیده دارند که تمام انسانها از این توانایی برخوردارند تا انرژی جاری در جهان را به طور مستقیم

درک کنند.

هنگامی که یک شمن انسان را به صورت انرژی می‌بیند، آن را بشکل توپ بزرگ و درخشانی می‌بینند که در داخل آن نقطه درخشان تری وجود دارد که به موازات استخوان کتف و به فاصله یک بازو در پشت سر قرار دارد. شمنها معتقدند که ادراک در این نقطه جمع می گردد. بدین معنی که انرژی جاری در جهان در این نقطه به اطلاعات حسی تبدیل می‌شود و این اطلاعات حسی وقف و صرف زندگی روزمره می‌شود. شمنها می گویند از کودکی به ما یاد داده‌اند تا ادراک کنیم. بنا بر این ما بر اساس تفسیرهایی که به ما یاد داده‌اند، ادراک می کنیم. ارزش عملی درک مستقیم انرژی جاری در جهان برای انسان قرن اول و یا بیست و یکم یکیست. درک مستقیم انرژی به انسان این امکان را می‌دهد تا قلمرو ادراکی خود را گسترش دهد. دون خوان می گفت که درک مستقیم شگفتی‌های جهان خارق‌العاده خواهد بود.

س) شما اخیراً یک سری حرکات و مقررات بدنی به نام تنسگریتی را به مردم معرفی کرده‌اید. ممکن است در مورد هدف و فایده‌های معنوی این تمرینات توضیح دهید؟

ج) بر طبق تعالیم دون خوان شمنهایی که در مکزیک باستان زندگی می کردند، متوجه شدند که انجام یک سری تمرینات خاص منجر به پیشرفت روحی و جسمی می‌شود. آنها نام این حرکات را پاس‌های جادویی گذاشتند. آنها با استفاده از این پاس‌های جادویی سطح آگاهی خود را افزایش دادند و به مرتبه ای از بصیرت رسیدند که قادر به اعجازهای غیر قابل توصیف شدند. این پاس‌های جادویی نسل در نسل فقط به شاگردان شمن گرایی تعلیم داده می‌شد و بسیار مخفیانه و همراه با مراسمی پیچیده بود.

دون خوان نیز به همین روش این تمرینات را یاد گرفته بود و به همین طریق آن را به شاگردان خود یاد داد. در حال حاضر تلاش ما بر اینست تا پاس‌های جادویی را به هر کس که مشتاق آن است، تعلیم دهیم. ما نام این تمرینات را تنسگریتی گذاشتیم و آنها را از حرکات مخصوص به هر شاگرد به حرکاتی جامع و متناسب با همه افراد تبدیل کردیم. تمرین تنسگریتی به طور جمعی یا فردی موجب سلامتی، سرزندگی و احساس خوشی و شادابی می‌شود. دون خوان می گفت انجام این تمرینات موجب می‌شود تا انرژی لازم برای افزایش آگاهی را ذخیره کنیم و عوامل ادراکی خود را گسترش دهیم.

س) کسانی که در سمینارهای شما شرکت می کنند علاوه بر سه سالک دیگر گروه‌تان با گروه‌های دیگری روبرو می‌شوند. گروههایی مانند چاکمولس، انرژی تراکرس، المنتس، بلو اسکات و غیره. آنها که هستند؟ آیا نسل جدیدی از جویندگانند که توسط شما رهبری می‌شوند؟

ج) این افراد کسانی هستند که دون خوان ماتوس از ما خواسته بود تا منتظرشان باشیم. او آمدن هر یک از آنها را مانند اجزای تشکیل دهنده یک تصویر پیشگویی کرده بود.

با توجه به این مسأله که گروه دون خوان دیگر قابل تداوم نبود و با در نظر گرفتن وضعیت انرژی شاگردان دون خوان ماموریت گروه را از تداوم آن به پایان دادن به آن آن هم به بهترین نحو ممکن تبدیل کرد. ما در مقامی نیستیم که در تعالیم دون خوان (تغییری) به وجود آوریم. همچنین دنبال مرید و یا عضو فعال برای گروه نیستیم. تنها کاری که می‌توانیم بکنیم سر فرود آوردن در برابر قصد است.

این واقعیت که پاس‌های جادویی نسلها با بخل تمام دور از دسترس همگان قرار داشت و اینک در دسترس همگان قرار گرفته است، گویای این نکته است که در حال حاضر هر کسی می‌تواند با انجام این تمرینات و بکار گیری طریقت جنگ جویان به طور غیر مستقیم در گروه روشن‌بینان جدید قرار گیرد.

س) شما مکرراً در سخنان و آثار تان از اصطلاح درنوردیدن و یا دریانوردی برای تشریح اعمال ساحران استفاده کرده‌اید. آیا قصد افراشتن پرچم این کشتی را دارید تا به سفرنهایی خود بروید؟ آیا سلسله جنگ جویان تولتک با رفتن شما خاتمه می‌یابد؟

ج)

بله، صحیح است.

حلقه دون خوان با رفتن ما به پایان می‌رسد.

س) سؤالی دارم که همیشه ذهن مرا به خود مشغول کرده است.

آیا پیروی از اصول و طریقت جنگ جویان برای افراد متاهل نتیجه بخش خواهد بود؟

ج) طریقت جنگجویان هر چیز و هر کس را شامل می‌شود. حتی همه اعضای یک خانواده می‌توانند جنگ جویان بی‌نقصی باشند. مشکل در این حقیقت وحشتناک نهفته است که روابط فردی بر اساس داد و ستد احساسیست. زمانی که سالک می‌خواهد آنچه را که یاد گرفته به مرحله عمل بگذارد روابط فرو می‌ریزد. در دنیای امروز ما داد و ستد احساسی بر محور طبیعی و صحیح نمی‌چرخد و ما تمام عمر خود را در انتظار گرفتن آنچه داده‌ایم بسر می‌بریم و به نظر دون خوان من سرمایه گذار سرسختی بودم. روش احساسی زندگی من به راحتی قابل توصیف بود من تنها می‌توانستم همان قدر به دیگران بدهم که به من داده بودند.

س) اگر کسی بر طبق معرفتی که شما در کتابهای تان عرضه کرده اید عمل کند، امید و انتظار چه پیشرفتهایی را می‌تواند داشته باشد؟ توصیه شما به کسانی که می‌خواهند به طور فردی از تعالیم دون خوان پیروی کنند چیست؟

ج) برای آنچه که فرد ممکن است به تنهایی کسب کند، حدی وجود ندارد. اگر قصد، قصدی بدون نقص باشد.

تعالیم دون خوان معنوی نیستند و من بارها این مطلب را تکرار کرده‌ام زیرا همیشه این سؤال در اذهان مردم وجود داشته است.

معنویت با مقررات آهنین یک جنگجو جور در نمی‌آید. آنچه برای شمنی چون دون خوان اهمیت دارد، عمل است.

هنگامی که برای اولین بار با دون خوان ملاقات کردم بر این باور بودم که مردی عمل گرا هستم؛ دانشمندی جامعه شناس و کاملاً بی‌غرض و عمل گرا. او تمام ادعاهای مرا نابود کرد و از من چیزی ساخت که ملاحظه می‌کنید. من به عنوان یک انسان غربی، نه معنوی بودم و نه عمل گرا و متوجه شدم که لغت معنویت را تنها در تضاد با جنبه‌های مادی دنیا بکار می‌بردم و اشتیاقم را برای دور شدن از دنیای مادی معنویت می‌نامیدم. من به این نتیجه رسیدم که حق با دون خوان بود.

زمانی که او از من خواست تا معنویت را تعریف کنم، تازه فهمیدم که نمی‌دانستم در مورد چه چیزی صحبت می‌کنم. آنچه می‌گویم ممکن است گستاخانه بنظر برسد، اما راه دیگری برای گفتن آن وجود ندارد. شمنی چون دون خوان خواستار رشد آگاهیست. بدین معنی که با تمام امکانات بشری خود جهان را درک کنیم و این مستلزم کاری بس عظیم و عزمی خلل ناپذیر است که به هیچ وجه معاد ل با معنویت غرب نیست.

س) آیا حرفی برای گفتن به مردم آمریکای جنوبی و به خصوص شیلی دارید؟ و علاوه بر پاسخ به پرسشها اگر نکته ناگفته دیگری دارید، بفرمایید.

ج) حرف دیگری برای گفتن ندارم جز اینکه همه افراد بشر در یک سطح هستند.

در آغاز شاگردی خود نزد دون خوان او به من فهماند که انسان عادی در چه جایگاهی قرار دارد، آن وقتها من به عنوان یک فرد اهل آمریکای جنوبی تمام افکارم درگیر اصلاحات اجتماعی بود.

روزی سؤال نسبتاً گستاخانه‌ای از دون خوان کردم.

پرسیدم چطور می‌توانی در برابر اوضاع اسف بار قبیله خود یعنی سرخپوستهای یاکی سو نورا بی‌تفاوت باقی بمانی؟. در آن زمان درصد عمده‌ای از جمعیت سرخپوست‌های یاکی از بیماری سل رنج می‌بردند و به خاطر اوضاع بد اقتصادی خود قادر به معالجه خود نبودند. دون خوان در جواب سؤالم پاسخ داد بله این خیلی ناراحت کننده است؛ اما اوضاع و احوال تو هم بسیار ناراحت کننده است و اگر فکر می‌کنی که نسبت به سرخپوستهای یاکی از شرایط بهتری برخورداری، در اشتباهی. به طور کلی بشر در وضعی

هولناك و آشفته بسر می‌برد. وضعیت هیچکس بهتر از دیگری نیست. ما همه موجوداتی هستیم که باید روزی بمیرند و هیچ راه علاجی برایمان وجود ندارد مگر اینکه به این مسأله آگاه باشیم و این نکته دیگری از علمگرایی یک شمن است.

آگاه بودن از مرگ، آنها می‌گویند وقتی که ما به این حقیقت آگاهی داشته باشیم، همه چیز نظم و ارزشی متعالی پیدا می‌کند.

بر کرانه اوهام

چکیده:

کاستاندا در سال ۱۹۲۹ در پرو متولد شد.

در سال ۱۹۵۱ به آمریکا مهاجرت کرد. در سال ۱۹۶۰ با استاد خود دون خوان آشنا شد و مدت ۱۰ سال نزد او آموزش دید.

مهمترین آموزه‌های دون خوان برای کسب معرفت، استفاده از مواد مخدر است که نام آن را گیاهان اقتدار نهاده بود.

کاستاندا آموزشهای استادش را در غالب ۱۲ کتاب به رشته تحریر درآورد، که به هفده زبان دنیا از جمله فارسی منتشر شده است.

او به دنبال معرفتیست که یک ساعته، کسب می‌شوند، البته دوامی یک ساعته دارند و پس از آن یک عمر پشیمانی.

درآمد

عرفان سرخپوستی (شمنیسم) از انواع عرفان‌های طبیعت گراست؛ به این معنا که متعلق شهود در آن، وحدت روح طبیعت و فنای نهایی سالك در نیروی طبیعت است.

در واقع عرفان طبیعت گرا، یعنی عرفان و شناخت قدرت و اسرار طبیعت که با سپردن خود به آن یا فانی شدن در آن می‌توان از آن نیروها برخوردار شد.

مهد عرفان ساحری، مکزیک است.

نماد عرفانهای سرخپوستی، عقاب سیاه است که گاهی به این عرفان، عرفان عقاب نیز می‌گویند. [۱] کارلوس کاستاندا متولد ۱۹۳۵ م. متوفای ۱۹۸۸ م. مروج عرفان سرخپوستی است.

او تز دکترای خود را تحقیق پیرامون گیاهان اقتدار (مخدر) قرار می‌دهد به دنبال این کار سفری به یکی از شهرهای مکزیک می‌کند که با یک جادوگر بزرگ مکزیکی به نام دون خوان آشنا می‌شود و او را به عنوان استاد خود برمی گزیند و یازده سال در محضر او آموزش ساحری و جادوگری می‌بیند. در طول این دوره کاستاندا دوازده کتاب نوشته که اولین آن آموزشهای دون خوان است.

این نوشته نگاهیست انتقادی به آموزه‌های این عرفان.

۱. کارلوس کاستاندا زندگی کارلوس کاستاندا آن چنان در هاله‌ای از ابهام فرو رفته است که پژوهش گران در این باره گزارش‌های ضد و نقیضی به دست داده‌اند.

کاستاندا در دوازده کتاب، مجموعه‌ای از تعالیم عرفانی، حلقه‌ای از سرخپوستان یاکی بازمانده از قوم تولتك را طی سه دهه باز می‌گوید. حتی برخی در وجود عینی دون خوان ماتیوس، تردیدهایی جدی روا داشته‌اند؛ [۲] در هر حال آنچه از تحقیقات موجود بر می‌آید، او در سال ۱۹۲۶ میلادی در کاحامارکا – منطقه‌ای در پرو – متولد شد.

(البته این نکته بعد از مرگ او مشخص شد.

کاستاندا قبلاً خود را متولد ۱۹۳۱ و برزیلی معرفی کرده است.

این که او به چه دلیل کشور و سال تولد خود را پنهان کرده هنوز مشخص نیست.) [۳] کارلوس در ۱۹۵۱ به آمریکا مهاجرت کرد [۴] و چهار سال بعد در دانشگاه لوس آنجلس به هدف تحصیل در رشته روانشناسی ثبت نام نمود. سپس در ۱۹۵۹ عقیده خود را

عوض کرده و در رشته مردم شناسی به تحصیل ادامه داد. [۵] بالاخره در ۱۹۶۰ ازدواج کرد. او در سال ۱۹۶۰ برای گذراندن پایان نامه‌اش در رشته‌ی انسان شناسی و مطالعه گیاهان توهم‌زا به تحقیق میدانی دست می‌زند و به میان بومیان جنوب غربی مکزیک می‌رود. در اثنای پژوهش در شهر مرزی نُگالِس و در ایستگاه اتوبوس به پیری سرخ پوست به نام دُون خُوان توسط یکی از دوستانش معرفی می‌شود. [۶] کاستاندا از حدود سال ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۰ پیش دون خوان آموزش می‌دید. از زندگی خود دون خوان اطلاعات زیادی در دست نیست. علت کم اطلاعی از زندگی او شاید این باشد که او اجازه نمی‌داد کاستاندا عکسی از او بردارد یا صدایش را ضبط کند؛ [۷] کلمنت میهان، پرفسور مردم شناسی دانشگاه لوس آنجلس که بر کار کاستاندا نظارت داشت درباره این شمن [۸] سرخپوست چنین می گوید:

«یکی از دلایلی که به عنوان شخصی مطلع از او ایراد می گیرند اینست که او خودش فردی بی همتاست.

او در واقع عضو هیچ جامعه قبیله‌ای نیست. والدینش نیز عضو هیچ گروه قومی نبوده‌اند.

بدین سان او مدتی بین سرخپوستان کالیفرنیا و مدتی در میان سرخپوستان مکزیک زیسته است.

او پاکی خالص نیست و در ضمن از اشخاصیست که خود را بالا کشیده و خردمند شده است.

من سرخپوستان دیگری مثل او را دیده‌ام، ولی آنها واقعاً کمیاب هستند.

شما آدم متوسط پیدا نمی‌کنید که فیلسوف یا متفکر باشد و خود را با مضامینی در سطحی بسیار ظاهری و سطحی مشغول نماید.»

[۹] کاستاندا در ۱۹۶۸ اولین کتاب خود را به نام آموزشهای دون خوان که رساله فوق لیسانسش بود.

منتشر کرد که در واقع یادداشت‌های تحقیقی مردم شناسی از گفتگو با این شمن سرخپوست است و توسط دانشگاه کالیفرنیا منتشر شد.

کتابی که انقلابی بر پا کرد و قهرمان داستان‌هایش دون خوان را به قهرمانی مردمی چون نلسون ماندلا بدل ساخت. اثری که چندی نگذشته، نام کاستاندا را به عنوان نویسنده‌ای صاحب سبک بر سر زبان‌ها انداخت و کتابی پر فروش گشت. نویسنده مقاله تایم در آن روزها نوشت: «آموزش‌ها، بیش از ۳۰۰۰۰۰ نسخه جلد شومیز به فروش رسانده است و به طور معمول هر هفته ۱۶۰۰۰ نسخه به فروش می‌رسد.» [۱۰] نکته قابل توجه این که کتاب کاستاندا به سادگی به چاپ نرسید. در واقع این یادداشت‌ها که بیشتر به خاطرات شخصی شبیه بود تا تحقیقات علمی، به مدت سه سال بین اساتید دانشگاه دست به دست گشت و علت تاخیر در چاپ آن هم مخالفت شدید بعضی از آنها بود.

علی رغم این مخالفت‌ها، با پشتیبانی و اصرار دو پرفسوری که از ابتدا بر کار کاستاندا نظارت داشتند کتاب او سر انجام به عنوان پایان نامه فوق لیسانس، تأیید و توسط انتشارات دانشگاه لوس آنجلس منتشر شد.

سومین کتاب کاستاندا با عنوان سفر به دیگر سو نیز با وجود انتقادهای شدیدی که در هیأت علمی دانشگاه در خصوص تردید در واقعی بودن گزارش‌های او ابراز می‌شد به عنوان رساله دکترای وی مورد قبول قرار گرفت. کاستاندا سر انجام در ۲۷ آوریل ۱۹۹۸ به علت سرطان کبد در لوس آنجلس درگذشت. خبر مرگ او در روزنامه همشهری منتشر شد و روزنامه جامعه در ۳۰ خرداد ۱۳۷۷ به عنوان مرگ مرموز شاگرد دون خوان به آن پرداخت. همین روزنامه چندی بعد مقاله‌ای با عنوان کاستاندا سالک حیران مغربی به چاپ رساند. کاستاندا در طول زندگی‌اش دوازده کتاب و یک دوره ماه نامه در چهار شماره و چندین مقاله دانشگاهی نوشت.

کتاب‌های کاستاندا به هفده زبان دنیا از جمله فارسی ترجمه شده است.

کاستاندا گیاهانی را که استادش به عنوان گیاه روانگردان به او شناخته را چنین نام می‌برد:

۱ – گیاه پیوت،

۲ – تاتوره،

۳ - نوعی قارچ مخصوص. [۱۱]

۲. آموزه‌های کاستاندا:

۲ - ۱: کسب معرفت:

۲ -

۱ - ۱: از راه رؤیا دیـدن: یعنی این که ما دنیا را آن گونه که می‌پنـداریم می‌بینیم. (تفکیک واقعیت از نمود آن). دون خوان از رؤیا دیـدن به عنوان اوج هنر دومین دقت نام می‌برد. البته رؤیا دیدنی که دون خوان از آن نام می‌برد با رویدادی که با همین نام و هنگام خواب به ما روی می‌آورد خیلی کم سر و کار دارد و یا اصلاً ندارد. دون خوان بر این اعتقاد است که انسان سالک به هنگام خواب می‌تواند اتفاقات پیرامون خود را متوجه شود. که این کار بسیار پر مشـقت و نیاز به تمرینهای بسیاری دارد. توصیه دون خوان برای اولین قدم در رؤیابینی، تلاش برای دیدن دستها در رؤیاست.

کاستاندا در کتاب سومش می گوید:

«وقتی یـاد گرفتم چگونه خود را وادار کنم به دسـته ایم نگـاه کنم، حفـظ کردن تصویرشان نسـبتاً ساده بود ... لحظه‌ای که به خودم دستور می‌دادم دسته ایم یا هر چیز دیگری را نگاه کنم، کاملاً خارج از اراده ام بود.» [۱۲] ۲ -

۱ - ۲: ٪٪خـاموش کردن گفتگـوی درون: یکی از راه‌هـایی کـه کاسـتاندا به آن اشـاره می کنـد و آن را از آموزه‌هـای دون خـوان می‌داند خاموش کردن گفتگوی درون است و برای رسید به مرحله رؤیا دیدن نخست باید این گام را برداشت یعنی سکوت درونی. خـاموش کردن گفتگوی درونی یعنی متوقف کردن تفسـیر معقولاـنه ادراکات از وصف دنیا. هر آنچه را که به هنگام وصف از دنیا در قوه مدرکه ما شکل می گیرد به اعتقاد کاستاندا مانعیست برای یک سالک که هدفش پیدا کردن شخصیت ساحری است.

او معتقد است نباید از آنچه پیرامون خود می‌بینیم تعریف منطقی و معقولانه‌ای داشـته باشـیم، این کار ما را دچار تعریف‌های کاذب می کند.

به عقیده دون خوان، شرط اولیه متوقف کردن دنیا، این بود که شخص را مجاب کند.

یعنی فرد بایـد توصـیف جدیـد را کاملاً بیاموزد و آن را با توصـیف قبلی مقابله کند تا موفق شود در اطمینان متعصـبانه‌اش نسـبت به واقعیت شکاف ایجاد کند؛ [۱۳] با این کار گفتگوی درون خاموش می‌شود و فرد به دیدن خواهد رسید.

۲ - ۲: گیاهان اقتـدار: کاسـتاندا گیاهان تخدیری را گیاهان اقتدار می‌نامد که شامل گیاهان توهم زا، روان گردان و نیروزا می‌شوند و عبارتند از:

پیوتـل، مسـکالین، تـاتوره، علف جمین سون، قـارچ توهم زا. بخش زیـادی از برخی آثـار کاسـتاندا، به توضـیحات مفصـلی دربـاره چگـونگی تهیـه و مراحـل آمـاده سـازی و مصـرف این گیاهـان و توصـیف جز به جزء تجربه‌هـا و توهمـات و مشاهـدات حاصـل از آنهاست.

کاستاندا در این باره می گوید:

«تحت تأثیر این گیاهان مخـدر و توهم زا، طریقه دریافت من از دنیا به قدری عجیب و اثر گذارنده بود که به این نتیجه رسـیده بودم که این حالات، تنها راه برقراری رابطه و فراگرفتن آن چیزی بود که دون خوان می‌خواست به من بیاموزد. این تصور کاملاً اشـتباهی بود.» [۱۴] ۳.

نقدی بر عرفان سرخپوستی

۳ - ۱: عدم اعتقاد به معاد عرفان سـرخپوستی از نوع عرفان‌های طبیعت گرا است؛ به این معنا که متعلق شهود در آن، وحدت روح با طبیعت و فنای نهایی سالک در نیروی طبیعت است.

طبیعت گرایی از آن جا آغاز شد که انسان دعوت انبیا را فراموش و به اندیشه منهای وحی و این جهانی خود تکیه کرد و کوشید تا نیاز خود را با پرستش طبیعت، ارضا کند؛ از این رو چون ارتزاق، نعمت و نیز بلا و محنت زندگی خویش را در طبیعت دید، ایمان آورد و پنداشت که طبیعت دارای نیرویی برتر، ناشناخته، رمزآلود و مستقل است که می‌توان با آن، معنویت گرایی و خداخواهی فطری را پاسخ گفت. در واقع عرفان طبیعت گرا یعنی عرفان و شناخت قدرت و اسرار طبیعت که با سپردن خود به آن یا فانی شدن در آن می‌توان از آن نیروها، برخوردار شد.

اعتقاد به خدایان، پرستش ارواح نیاکان، مناسکی در مددجویی از نیروهای طبیعی، عقیده به مانا (اشیایی که منبع نیرو هستند) از اصول عقاید آنها است.

فانی شدن در طبیعت، بر اساس اندیشه تناسخ است که در آن انسان بعد از مرگ دوباره در غالب موجودی دیگر به دنیا بر می‌گردد. بنا بر این یک سرخپوست نمی‌تواند خود را از سایر موجودات برتر بداند، (در ادامه به نقد این تفکر خواهیم پرداخت) در این اندیشه تمام اشیاء بر مبنای طبیعت خود سنجیده می‌شوند؛ و طبیعت انسان نمی‌تواند برتر از طبیعت یک موجود دیگر باشد.

در این عرفان، حرکت سالک، بر مبنای هدفیست که منتج به معاد نمی‌شود و معاد باوری در این عرفان جایگاهی ندارد و اساساً بر مبنای هدفی مشخص حرکت نمی‌کند.

دون خوان در آموزشهای خود به کاستاندا چنین می‌گوید:

این طور فکر کن که آنچه تو به مرور زمان می‌آموزی، ساحری نیست. بیشتر می‌آموزی که انرژی ذخیره کنی و این انرژی تو را قادر خواهد ساخت تا با چند میدان انرژی که اکنون در دسترس تو نیست سر و کار داشته باشی. در واقع این کار ساحری است؛ [۱۵] دون خوان هدف طریقت خود را رسیدن به میدان‌های انرژی می‌داند. این میدان‌های انرژی او را قادر خواهد ساخت تا بر نیروی طبیعت غلبه کند و آن را به خدمت خود در آورد. سؤال این است، حال که بر نیوری طبیعت غلبه شد مرحله بعدی در سلوک چیست؟

اگر گفته شود مرحله بعدی در کار نیست و هدف تسلط بر طبیعت است، باید گفت تحمل این همه سختی و رنج و سالها تلاش برای رسیدن به فنون عملگی چندان عاقلانه به نظر نمی‌رسد بلکه باید به دنبال هدفی والاتر بود و اگر این هدف مشخص نباشد این اندیشه در نهایت به پوچی خواهد گرایید. اعتقاد به معاد یکی از اصول و پایه‌های دین اسلام است و انکار لقاء اللّه و فراموشی روز حساب و دلبستگی به زندگی دنیا اساس انکار دین می‌باشد.

«إِنَّ الَّذِینَ لا یَرْجُونَ لِقاءَنا وَ رَضُوا بِالْحَیاهِ الدُّنْیا وَ اطْمَأَنُّوا بِها» [... ۱۶].. منظور از لقاء اللّه همان معاد و بازگشت به سوی خدای تعالی و زنده شدن در روز قیامت است.

کفار، منکر روز جزاء هستند و معلوم است که با انکار آن روز دیگر حساب و جزایی و وعد و وعیدی و امر و نهیی بر ایشان مطرح نخواهد بود، وقتی این مسائل برای کسی مطرح نباشد، برای او وحی و نبوت و فروعات آن که همان احکام یک دین آسمانی است نیز معنا ندارد و نیز معلوم است که وقتی جهان‌بینی یک انسان چنین باشد همه هم و غم او معطوف به زندگی مادی دنیا می‌شود، چون انسان و هر موجود زنده دیگر به حکم فطرتش می‌خواهد باقی بماند و به دعوت فطرتش همه همش را صرف در این می‌کند که اولا بماند و فانی نشود و در ثانی سعادت این زندگیش را تأمین نماید. خوب، اگر این انسان، ایمانی به حیات دائمی داشته باشد حیاتی که به پهنای دنیا و آخرت است که هیچ و اما اگر به چنین حیاتی ایمان نداشته باشد قهراً در تلاش برای بقاء همین زندگی دنیاست و به داشتن آن راضی گشته، دلش به آرامشی کاذب، آرامش می‌یابد و دیگر به طلب آخرت بر نمی‌خیزد، [۱۷] اینست منظور جمله: «وَ رَضُوا بِالْحَیاهِ الدُّنْیا وَ اطْمَأَنُّوا بِها» [۱۸] اعراض از ذکر خدا، غفلت از آیات اوست و این غفلت باعث آن می‌شود که دید آدمی کوتاه گشته، علم او تنها در چهار دیواری تنگ زندگی دنیا و شؤون آن دور بزند. کسی که از یاد خدا غافل است

خواستش نیز از چهار دیواری زندگی مادی دنیا فراتر نمی‌رود و این خود ضلالت از راه خدا است؛ [۱۹] «أولئِکَ مَأْواهُمُ النّارُ بِما کانُوا یَکْسِبُونَ» [۲۰] این جمله، جزای آنان را بیان می کند و می‌فرماید که جزای اعمالی که کردند آتش جاودانه‌ست

۳ – ۲: پوچ گرایی اعتقاد به این امر که، هیچ امری در دنیا دارای بطن و معنایی نیست، از اعتقادات عرفان سرخپوستی است.

«دنیایی که مشاهده می کنیم توهمی بیش نیست، دنیا برای ما با توصیفی ایجاد شده که از روز اول برایمان نقل کرده‌اند.» [۲۱]

«ما در یک ٪٪حباب ادراک هستیم. این حبابیست که ما را به هنگام تولد در آن قرار داده‌اند.

ابتدا حباب گشوده است ولی بعد شروع به بسته شدن می کند تا ما را در خود مهر و موم کند.

این حباب، ادراک ماست.

ما تمام مدت عمر خود درون این حباب هستیم و هر چه در درون دیوارهای مدور آن می‌بینیم، بازتاب ماست ... چیزی که منعکس می‌شود، بینش ما از جهان است.

این بینش در ابتدا یک توصیف است که از بدو تولد به ما داده می‌شود، تا این که تمام توجه ما به وسیله آن جلب گردد و توصیف به بینشی بدل شود.» [۲۲] این دریافت نسبت به درک واقعیت زمان ما تضادی اساسی دارد. امروزه هیچ کس دنیا را به دیده توهم نمی‌نگرد، یا آن را وابسته به توصیفی نمی‌داند. برای ما این دنیا به همان صورتی که می‌بینیم و تجربه می کنیم، واقعیتی تغییرناپذیر است.

دارای وجودی مستقل از ماست.

با تولد گام در آن می‌نهیم و با مرگ آن را ترک می کنیم. این اعتقاد، که دنیا توهم است، از دو زاویه قابل نقد است یکی از جانب عقل و یکی از جانب دین (اگر چه دین چیزی خلاف عقل نمی گوید) از جانب عقل: انسان با مراجعه به وجدانش می‌یابد که خودش حقیقت و واقعیت دارد و نیز خارج از حیطه وجودی او حقیقت و واقعیتی هست و او توان ادراک و رسیدن به آن واقعیت را دارد. به این دلیل: هنگامی که انسان چیزی را طلب می کند و در پی تحصیل آن می‌رود، آن را به عنوان یک واقعیت خارجی مد نظر می گیرد و نیز هنگام فرار از چیزی، از این رو می گریزد که، آن شیء در خارج واقعیت دارد. مثلاً کودکی که خواهان شیر مادر است، چیزی طلب می کند که در عالم خارج شیر است نه آنچه که در پندار او شیر است.

بنا بر این بایـد بین موجود حقیقی و موجود وهمی فرق گذاشت. موجود حقیقی همان مفهوم وجود است و به اعتقاد فلاسفه، مفهوم وجود، مفهومیست بدیهی که تعقل آن نیاز به وساطت مفهوم دیگری ندارد یعنی خود به خود درک می‌شود. دون خوان در طول عمر خود برای رفع نیازهایش به دنبال راهی بوده و برای حفظ جان از شر موجودات درنده، سر پناهی را جستجو کرده است.

اگر دنیا توهم است چرا چنین اعمال از او سر زده است.

همین که دون خوان هست یعنی وجود دارد و چیزی که وجود دارد نمی‌تواند توهم باشد.

حال سؤال اینجاست، اگر دنیا به اعتقاد دون خوان توهم است، پس واقعیت چیست؟

و چگونه می‌توان به آن دست یافت؟ و اگر دنیا توهم است، وجود خود او در این دنیا چگونه قابل اثبات است؟

از جانب دین: خداوند هستی را ذی شعور دانسته و در قرآن می‌فرماید:

«یُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ الملِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الحَكِيم» [۲۳] آنچه در آسمان و زمین است خداوند پاک و ارجمند و فرزانه را تسبیح می گویند و در حدیثی از رسول خدا (صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم) آمده است که: «اوحَی الله تَبارَکَ و تَعالی اِلی الدنیا: اِخدِمی مَن خَدَمَنِی و اَتعِبی مَن خَدَمَکِ» [۲۴]

خداوند جل جلاله به دنیا وحی فرمود که: هر که تو را خدمت کند، به رنجش درافکن و به هر که تو را دور افکند خدمت کن. اگر به گفته دون خوان، دنیا توهم باشد و واقعیت نداشته باشد، چگونه خداوند آن را با شعور خوانده و در حال عبادت دانسته و به آن

وحی می کند.

اگر توهمی بودن دنیا واقعیت داشته باشد باید خداوند را از آن جهت که به موجود توهمی وحی می کند و او را در حال تسبیح و عبادت می‌بیند، بی‌عقل بدانیم و حال آنکه خداوند، خود آفریننده عقل است.

چگونه می تواند بی‌عقل باشد.

۳ – ۳: عقل ستیزی دون خوان می گوید راه ما راه دل است، نه راه عقل [۲۵] او همواره پیروان خود را به نادیده گرفتن و چشم پوشی از عقل و منطق دعوت می کند.

تمام نتایجی که در این نوع عرفان به دست می‌آید، عقل ستیزی و خردگریزیست و از این منظر، به طور مشخص، راه خود را از عرفان اسلامی جدا می کند.

در عرفان اسلامی عقل عنصر اصلی در شخصیت انسان است.

«يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَن يَشَاءُ وَ مَن يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيرًا كَثِيرًا وَ مَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُوْلُواْ الْأَلْبَا» [۲۶] کلمه ألباب جمع لب است و لب در انسان‌ها به معنای عقل است، چون عقل در آدمی مانند مغز گردوست نسبت به پوست آن و لذا در قرآن لب به همین معنا استعمال شده و آیه شریفه دلالت دارد بر اینکه به دست آوردن حکمت متوقف بر تذکر است و تذکر هم متوقف بر عقل است، پس کسی که عقل ندارد حکمت ندارد. [۲۷] امام کاظم عَلَيْهِ السَّلَام درباره اهمیت عقل در وصیت خود به هشام بن حکم می‌فرماید:

«يا هِشامُ ما قُسِّمَ بَينَ العِبادِ اَفضَلُ مِنَ العَقلِ؛ نَومُ العاقِلِ اَفضَلُ مِن سَهَرِ الجاهِلِ» [... ۲۸] ای هشام، میان بندگان چیزی برتر از عقل تقسیم نشده است، خواب عاقل برتر از شب زنده داری نادان است.

۳ – ۴: هماهنگ نبودن آموزه‌های این عرفان با فطرت انسانی انسان فطرتاً میل به قدرت مطلق، علم مطلق و کمال مطلق دارد، که راه وصول به آن باید حتما راهی فطری و هماهنگ با فطرت باشد «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَالِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَاكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» [۲۹] کلمه فطرت به معنای نوعی از خلقت است.

هیچ انسانی هیچ هدف و غایتی ندارد مگر سعادت، هم چنان که تمامی انواع مخلوقات به سوی سعادت خود و آن هدفی که ایده‌آل آنهاست هدایت فطری شده‌اند و طوری خلق شده‌اند که با آن غایت و هدف مناسب است؛ [۳۰] پس انسان از این جهت که انسان است بیش از یک سعادت و یک شقاوت ندارد و چون چنین است لازم است که در مرحله عمل تنها یک سنت ثابت برایش مقرر شود و هادی واحد او را به آن هدف ثابت هدایت فرماید و باید این هادی همان فطرت و نوع خلقت باش. حال با این وجود، دون خوان برای رسیدن به طریقت معرفت، استفاده از گیاهان تخدیری و توهم‌زا را توصیه می کند.

این امر نه تنها با فطرت انسان سازگار نیست بلکه هیچگاه انسان را به طریقت معرفت رهنمون نخواهد کرد، چرا که با این کار مشاعر او از کار افتاده و وارد حوزه توهم می‌شود. که انتظار کسب معرفت در این وادی، بی‌خردانه است.

فطرت انسان همواره آگاه است و برای رسیدن به قرب و معرفت الهی نیاز به این آگاهیست و حال آنکه استفاده از این مواد، انسان از حوزه شعور و آگاهی خارج شده و فطرت او در تشخیص واقعیت دچار اشتباه خواهد شد.

یکی از اهداف عرفان حقیقی، که با فطرت انسان نیز سازگار است، رساندن انسان به مقام انسان کامل است.

یعنی مقام مظهریت همه اسماء و صفات الهی و این در سایه توجه کردن به همه ابعاد وجودی انسان است.

حال آنکه در عرفان سرخپوستی برخی از ابعاد انسان تعطیل می‌شود ابعادی مانند:

مناسبات اجتماعی، سیاسی، حکومتی و اقتصادی. دون خوان در آموزشهای خود به کاستاندا چنین بیان می کند:

«از همان لحظه‌ای که شخصی، زندگی به شیوه سالکی مبارز را آغاز کند، دیگر یک انسان عادی نیست. به عنوان آدمهای عادی،

وابسته ارزش‌های اجتماعی و اصول قانونی هستیم، اما به عنوان سالکی مبارز منحصراً، هدفمان را مورد بررسی و مطالعه قرار می‌دهیم.» [۳۱] او معتقد است انسان از زمانی که سالک مبارز شد، به ارزش‌های اجتماعی و قوانین نباید فکر کند و پابند باشد، بلکه باید به هدف سالکی خود فکر کند.

۳ – ۵: تساوی ارزشی انسان در مقایسه با سایر موجودات «به خاطر احساس اهمیت شخصی این تصور به ما دست می‌دهد که چیزی خاص هستیم. حس می کنیم با ارزش‌تر و مهم‌تر از دیگر اشخاص یا موجودات زنده‌ایم. شیر، موش آبی و هم نوع خود را در یک ردیف قرار دادن، برترین عمل ذهن یک سالک مبارز است.»

[۳۲] در این اندیشه انسان با سایر موجودات در یک ردیف قرار می گیرد.

در حالی که انسان در دیدگاه اسلام دارای کرامت ذاتی و ارزش والائیست که او را از سائر موجودات ممتاز می کند.

«وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي ءَادَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلىَ كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيل» [۳۳] انسان در میان سایر موجودات عالم خصوصیتی دارد که در دیگران نیست و آن داشتن نعمت عقل است و معنای تفضیل انسان بر سایر موجودات اینست که در غیر عقل از سایر خصوصیات و صفات هم انسان بر دیگران برتری داشته و هر کمالی که در سایر موجودات هست حد اعلای آن در انسان وجود دارد. [۳۴] و این معنا در مقایسه انسان و تنوع‌هایی که در خوراک و لباس و مسکن و ازدواج خود دارد، با سایر موجودات کاملاً ـ روشن می‌شود و همچنین فنونی را که می‌بینیم انسان در نظم و تدبیر اجتماع خود به کار می‌برد در هیچ موجود دیگری نمی‌بینیم، انسان برای رسیدن به هدفهایش، سایر موجودات راست خدام می کند ولی سایر حیوانات و نباتات و غیر آن دو، چنین نیستند؛ بلکه می‌بینیم دارای آثار و تصرفاتی ساده و بسیط و مخصوص به خود هستند.

از آن روزی که خلق شده‌اند تا کنون از موقف و موضع خود قدمی فراتر نگذاشته‌اند و تحول محسوسی به خود نگرفته‌اند و حال آنکه انسان در تمامی ابعاد زندگی خود، قدمهای بزرگی به سوی کمال برداشته و هم چنان بر می‌دارد و خلاصه اینکه بنی آدم در میان سایر موجودات عالم، از یک ویژگی و خصیصه‌ای برخوردار گردیده و به خاطر همان خصیصه است که از دیگر موجودات جهان امتیاز یافته و آن عقلیست که به وسیله آن حق را از باطل و خیر را از شر و نافع را از مضر تمیز می‌دهد.

۳ – ۶: تجربه کردن تجربه‌ها (حماقت ساختگی) «هنگامی که می‌دانی آنچه می کنی بیهوده است می‌توان استوار بود، سخت استوار. ولی باید نخست بدانی که آنچه می کنی بیهوده است و با وجود این چنان عمل کنی که گویی این مطلب را نمی‌دانی. این حماقت ساختگی یک ساحر است.»

[۳۵] کار بیهوده کردن نشان احمقیست و احمق در اندیشه اسلام بسیار مورد نکوهش قرار گرفته است.

امام سجاد (عَلَيْهِ السَّلَام) در سفارش به فرزند خود درباره فرد احمق می‌فرمایند:

«إيّاكَ يا بُنَيَّ أن تُصاحِبَ الاَحمَقَ أو تُخالِطَهُ واهجُرهُ و لاتُحادِثهُ؛ فَإنَّ الاَحمَقَ هُجنَةٌ غائِباً أو حاضِراً» [... ۳۶] فرزندم از همنشینی و همراهی با احمق بپرهیز و از او دوری کن و با وی همسخن مشو، زیرا آدم بی‌خرد، غایب باشد یا حاضر پست و فرومایه است.

امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام) نیز در این باره می‌فرمایند:

«لا عُوقِبَ الأحمَقُ بِمثلِ السُّكوتِ عَنه» [۳۷]

سکوت در برابر احمق بهتر از جواب دادن به اوست.

۳ – ۷ عدم اعتقاد به خدا کاستاندا در کتاب چهارمش (افسانه‌های قدرت)، ما را با مفهومی جدید آشنا می کند و آن «تونال» و «ناوال» است.

دون خوان در قالب تمثیل، تونال را جزیره‌ای می‌نامید که تمام آنچه در دنیای انسان تشکیل می‌شود، در آن قرار دارد. این جزیره را دریای بی کرانه‌ای احاطه کرده که همان ناوال است.

برای روشن شدن مفهوم خدا در این اندیشه، لازم است گفتگویی را بیاوریم که بین کاستاندا و دون خوان صورت می گیرد:

– آیا ناوال برترین هستی، خدای قادر متعال است؟

– نه، خدا هم وجود دارد. – ولی تو گفتی که خدا وجود ندارد. – نه من چنین چیزی نگفتم. من فقط گفتم ناوال خدا نیست. چون خدا بخشی از تونال شخصی و تونال زمان هاست ... خدا بخشی از تونال عصر ماست و بیش از این مفهومی ندارد. [۳۸] خدایی که دون خوان معرفی می کند با خدای سایر ادیان متفاوت است و فاصله بسیار دارد. خدایی که قرآن بیان می کند، موجودی مستقل است که جهان را آفریده و بر تمام عالم هستی احاطه دارد.

«هُوَ اللَّهُ الَّذِی لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ عَلِمُ الْغَیْبِ وَ الشَّهَادَهْ هُوَ الرَّحْمَانُ الرَّحِیمُ

هُوَ اللَّهُ الَّذِی لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِکُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَیْمِنُ الْعَزِیزُ الْجَبَّارُ الْمُتَکَبرُّ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا یُشْرِکُونَ

هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنىَ یُسَبِّحُ لَهُ مَا فىِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الحْکِیمُ.» [۳۹]

اوست خدایی یگانه. هیچ خدایی جز او نیست. دانای نهان و آشکار و بخشاینده و مهربان است.

اوست خدای یگانه که هیچ خدای دیگری جز او نیست، فرمانروا است، پاک است، عاری از هر عیب است، ایمنی بخش است، نگهبان است، پیروزمند است، با جبروت است و بزرگوار است و از هر چه برای او شریک قرار می‌دهند منزه است.

اوست خدایی که آفریدگار است، موجد و صورت بخش است، اسمهای نیکو از آن اوست. هر چه در آسمانها و زمین است تسبیحگوی او هستند و او پیروزمند و حکیم است.

اما خدایی که دون خوان برای شاگردانش تصویر کرده چنین است:

خدا هم وجود دارد همانگونه که وسایل روی یک میز هستند و خداوند هم یکی از همان ٪٪وسایل است.

ناوال خدا نیست چون خدا، بخشی از تونال شخصی زمان ما می‌باشد، تونال همه آن چیزیست که ما فکر می کنیم. آنجا از آن چیزها تشکیل شده و یکی از آنها خداست.

انسان فقط می‌تواند درباره خدا حرف بزند در حالی که ناوال را می‌توان مشاهده کرد و ناوال اقتدار است.

این دو تصویر از خدا با هم بسیار متفاوت است.

در اولی، خدا قادر است و در دومی خدا ساخته ذهن بشر. آیا می‌توان به خدایی که ساخته ذهن بشر است اطمینان کرد و از او استمداد خواست؟

سؤال دیگری که به ذهن می‌رسد اینست که، ناوال مفهومیست بسیار مبهم، با این وجود چرا دون خوان اسرار دارد آن را جایگزین کلمه خدا کند و خدا را جزیی از ناوال بداند؟

سخن پایانی

هر طریق معرفتی و هر مکتب معنوی دارای یک سلسله مزایا و برجستگی‌هایی است.

اگر چه ممکن است از یک سری نارسایی‌ها و کاستی‌هایی برخوردار باشد.

نمی‌توان تمام مکاتب را با یک چوب راند و تمام افکار آنها را باطل دانست. در کنار امتیازهایی از قبیل سکسی نبودن که می‌توان برای این مکتب برشمرد. اما دارای نقاط ضعفیست که در یک نگاه گذرا می‌توان چنین بیان کرد:

سردگمی‌ها و ابهامات فراوان، تناقض‌های پی در پی و بی‌حد و حصر، آمیختن سیر و سلوک معنوی با گیاهان توهمزا و روان گردان به نام گیاهان اقتدار، وارد کردن عنصر جادو به فضای معنویت، عرضه بینشی غیر جامعه و نامنسجم، ارائه اصولی غیر عقلانی بلکه ضد عقلانی، دخالت دادن پاره‌ای عناصر بی‌ارتباط با سیر و سلوک مثل رؤیا بینی، جواز دروغ گفتن، همراه داشتن اصطلاحات پی در پی و نامفهوم، ناسازگاریهای متعدد با عرفان ناب قرآنی و اسلامی. اگر از تمام ضعف‌های ذکر شده بگذریم، مهمترین

کاستی این تفکر، اینست که از سه مؤلفه اساسی که شرط هر مسلک عرفانی هستند، خالیست و آن سه مؤلفه: خدا، شریعت آسمانی، آخرت است.

اگر مکتبی از این سه عنصر تهی باشد به آن عرفان سکولار (بدون خدا) گفته می‌شود. [۴۰]

کتاب نامه:

۱. ابو محمد حرانی، تحف العقول عن آل الرسول (صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم)، قم، دفتر انتشارات اسلامی، دوم ۱۴۰۴ ه.

۲. احمد حسین شریفی، درآمدی بر عرفان حقیقی و عرفانهای کاذب، قم، صهبای یقین، سوم ۱۳۸۸.

۳. ژان شوالیه، آلن گربران، فرهنگ نمادها، ترجمه: سودابه فضایلی، تهران، جیحون، اول ۱۳۸۵.

۴. سید محمد حسین طباطبایی، تفسیر المیزان، ترجمه: محمد باقر موسوی حمدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، اول ۱۳۶۷.

۵. کارلوس کاستاندا، تعلیمات دون خوان، ترجمه: حسین نیّر، تهران، فردوس، ششم ۱۳۷۴.

۶. کارلوس کاستاندا، قدرت سکوت، ترجمه: مهران کندری، تهران، میترا، چهارم ۱۳۷۴.

[۷.] کاروس کاستاندا، خوانندگان بی‌کرانگی، ترجمه: محمدرضاچنگیز و فرهنگ زاجفروش ها، تهران، بهجت، اول ۱۳۸۳.

۸. کالوس کاستاندا، سفری به دیگر سو، ترجمه: دل آرا قهرمان، تهران، میترا، دهم ۱۳۷۵.

۹. کارلوس کاستاندا، افسانه‌های قدرت، ترجمه: مهران کندری و مسعود کاظمی، تهران، فردوس، ۱۳۶۵.

۱۰. لوتار. ار. لوتگه، کاستاندا و آموزشهای دون خوان، ترجمه: مهران کندری، تهران، فردوس، دوم ۱۳۶۸.

۱۱. مارگارت رونیان کاستاندا، سفری جادویی با کارلوس کاستاندا، ترجمه: مهناز دقیق نیا، تهران، فردوس، اول ۱۳۷۷.

۱۲. محمد تقی فعالی، نگرشی بر آراء و اندیشه‌های کارلوس کاستاندا، تهران، سازمان ملی جوانان، اول ۱۳۸۸.

۱۳. محمد تقی فعّالی، آفتاب و سایه‌ها، تهران، عابد، اول ۱۳۸۹.

۱۴. محمد محمدی ری شهری، میزان الحکمه، ترجمه: حمید رضا شیخی، قم، دارالحدیث، اول ۱۳۷۷.

۱۵. http://fa. wikipadia. org ۱۶. http://www. bineshmavara. com/shamanism / ۲۸۹. htm ۱۷. http://www. ketabnews. com/detail - ۹۱۰ - fa - ۲۰۶. html ۱۸. http://www. ketabnews. com مریم السادات فاطمی، ۳ / ۲ / ۱۳۸۵.

۱۹. http://www. dchg. ir ستاد مبارزه با مواد مخدر

[۱]. عقاب شاه پرندا‌گان، مظهر، جانشین و یا قاصد یکی از بزرگترین خدایان اهورایی، خورشید یا آتش آسمانی و تنها کسی که جرأت دارد مستقیم به خورشید بنگرد. بی آنکه چشمانش بسوزد. نمادی چنان نیرومند و بارز که مطلقا حالت حکایت یا خیال تاریخ یا اسطوره را ندارد بلکه در تمامی تمدنها جایی نیست که عقاب عرضه شود و بزرگترین خدایان و بزرگترین قهرمانان را همراهی نکند عقاب مختص زئوس است و علامت مسیح و همچنین نشانه شاهنشاهی سزار و ناپلئون. در استپهای آمریکا و سیبری، در ژاپن و چین و همچنین در آفریقا به شمنها، پیشوایان مذهبی و فالگیران و به همان نسبت به شاهان و سرداران جنگ صفات عقاب را منتسب می‌کنند تا آنها را در قدرتش شریک کنند.

عقاب نماد پدر نخستین نماد جمعی پدر و نماد تمام اشکال پدرانه است.

این نماد به میان اساطیر سرخپوستان استپهای آمریکا نیز رفت. چنانچه در مراسم رقص خورشید شخصی که آزمون را می‌گذراند حتما باید از پر عقاب استفاده کند و با استخوان عقاب سوت بزند. (فرهنگ نمادها، ژان شوالیه، آلن گربران، ج ۴ ص ۲۸۶. ترجمه: سودابه فضایلی، انتشارات جیحون، اول ۱۳۸۵.) عقاب که تصور می‌شود پدر شمن نخست است، نقش قابل توجهی را در تشرف شمن ایفا می‌کند و در نهایت عقاب در کانون مجموعه‌ای اسطوره‌ایست که درخت جهانی و سفر خلسه آمیز شمن را دربر می‌گیرد،

شمنها بیشترین پرنده‌ای که خود را شبیه با آن می‌کنند عقاب است.

(شمنیسم فن کهن خلسه، میرچاد الیاده، ص ۲۵۷، ترجمه: محمد کاظم مهاجری.)

[۲]. محمد تقی فعالی، نگرشی بر آراء و اندیشه‌های کارلوس کاستاندا، ص ۱۹.

[۳]. ۲ http://www. ketabnews. com/detail – ۹۱۰ – fa – ۲۰۶. html. کاروس کاستاندا، خوانندگان بی‌کرانگی، ترجمه: محمد رضا چنگیز و فرهنگ زاجفروشها، ص ۷.

[۴]. محمد تقی فعالی، نگرشی بر آراء و اندیشه‌های کارلوس کاستاندا، ص ۲۱.

[۵]. همان، ص ۲۲.

[۶]. لوتار. ار. لوتگه، کاستاندا و آموزشهای دون خوان، ترجمه: مهران کندری، ص ۱۱.

[۷]. کارلوس کاستاندا، تعلیمات دون خوان، ترجمه: حسین نیّر، ص ۱۰.

[۸]. شـمنیسم عبارت است از تصرف در قوای پنهانی جهان. شمن در بدن و روح انسان دگر تأثیر می‌کند و بیماران را شفا می‌بخشد و دشمنان را از میان برمی دارد. شمن باوری کهن‌ترین رسوم انسان برای درمان و پزشکی است.

[۹]. مارگارت رونیان کاستاندا، سفری جادویی با کارلوس کاستاندا، ترجمه: مهناز دقیق نیا، ص ۱۳۴.

[۱۰]. کارلوس کاستاندا، خوانندگان بی‌کرانگی، ترجمه: محمد رضا چنگیز / فرهنگ زاجفروشها، ص ۹.

[۱۱]. کارلوس کاستاندا، تعلیمات دون خوان، ترجمه: حسین نیّر، ص ۱۳.

[۱۲]. کالوس کاستاندا، سفری به دیگر سو، ترجمه: دل آرا قهرمان، ص ۱۴۴.

[۱۳]. همان ص ۷.

[۱۴]. کالوس کاستاندا، سفری به دیگر سو، ترجمه: دل آرا قهرمان، ص

۱ – ۲.

[۱۵]. کارلوس کاستاندا، قدرت سکوت، ترجمه: مهران کندری، ص ۹.

[۱۶]. یونس / ۷

[۱۷] سید محمد حسین طباطبایی، تفسیر المیزان، ترجمه: محمد باقر موسوی حمدانی، ج ۱۰ ص ۱۷.

[۱۸]. یونس / ۷

[۱۹]. سید محمد حسین طباطبایی، تفسیر المیزان، ترجمه: محمد باقر موسوی حمدانی، ج ۱۰ ص ۱۸.

[۲۰]. یونس / ۸

[۲۱]. لوتار. ار. لوتگه، کاستاندا و آموزشهای دون خوان، ترجمه: مهران کندری، ص ۲۴.

[۲۲]. همان، ص ۲۵.

[۲۳]. جمعه / ۱

[۲۴]. محمد محمدی ری شهری، میزان الحکمه، ترجمه: حمید رضا شیخی، ج ۴ ص ۱۶۹۶.

[۲۵]. محمد تقی فعّالی، آفتاب و سایه‌ها، ص ۲۲۰.

[۲۶]. بقره، آیه ۲۶۹.

[۲۷]. سید محمد حسین طباطبایی، تفسیر المیزان، ترجمه: محمد باقر موسوی حمدانی، ج ۲، ص ۶۰۸

[۲۸]. ابو محمد حرانی، تحف العقول عن آل الرسول (صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم)، ۳۹۷.

[۲۹]. روم آیه ۳۰.

[۳۰]. سید محمد حسین طباطبایی، تفسیر المیزان، ترجمه: محمد باقر موسوی حمدانی، ج ۱۶، ص ۲۶۸

[۳۱]. لوتار. ار. لوتگه، کاستاندا و آموزشهای دون خوان، ترجمه: مهران کندری، ص ۵۰.

[۳۲]. همان، ص ۸۴.

[۳۳]. اسراء، / ۷۰.

[۳۴]. سید محمد حسین طباطبایی، تفسیر المیزان، ترجمه: محمد باقر موسوی حمدانی، ج ۱۳، ص ۲۱

[۳۵]. لوتار. ار. لوتگه، کاستاندا و آموزشهای دون خوان، ترجمه: مهران کندری، ص ۵۷.

[۳۶]. محمد محمدی ری شهری، میزان الحکمه، ترجمه: حمید رضا شیخی، ج ۳ ص ۱۳۰۴.

[۳۷]. همان ۱۳۰۷.

[۳۸]. کارلوس کاستاندا، افسانه‌های قدرت، ترجمه: مهران کندری و مسعود کاظمی، ص ۱۳۴.

[۳۹]. حشر / ۲۲ – ۲۴.

[۴۰]. محمد تقی فعالی، نگرشی بر آراء و اندیشه‌های کارلوس کاستاندا، ص ۲۱۵.

عرفان‌های سرخ پوستی، عرفان طبیعت گرا

عرفان سرخ پوستی از نوع عرفان‌های طبیعت گر است؛ به این معنا که متعلق شهود در آن، وحدت روح طبیعت و فنای نهایی سالک در نیروی طبیعت است.

طبیعت گرایی از آنجا آغاز شد که انسان دعوت انبیاء را فراموش و به اندیشه منهای وحی و این جهانی خود تکیه کرد و کوشید تا نیاز خود را به قدسیت و پرستش ارضا کند؛ از این رو چون روزی، نعمت و نیز بلا و محنت زندگی خویش را در طبیعت دید، ایمان آورد و پنداشت که طبیعت دارای نیرویی برتر، ناشناخته، رمز آلود و مستقل است که می‌توان با آن، معنویت گرایی خدا خواهی فطری را پاسخ گفت. بنا بر این، پس از آن که با توجه به سود و زیان خود به شناختی سطحی از طبیعت رسید، با نظر عمیق‌تر در خود، این را یافت که با شیوه‌هایی در اندیشه و عمل می‌تواند با نیروی مرموز طبیعی ارتباط بر قرار کرده، از آن بهره برداری کند.

بنا بر این در عرفان سرخ پوستی فرد می‌آموزد، که چگونه با اسرار طبیعت آشنا شود و در آن ذوب و فانی گردد تا از نیروهای آن به سود خود استفاده نماید. با این رویکرد عقیده مانا که به اشیاء که منبع نیرو هستند و جاندار انگاری مظاهر طبیعی از اصول عقاید آنها است.

عرفان سرخ پوستی زیر مجموعه عرفانهای آمریکای به شمار می‌روند، که به صورت عمده در آمریکای جنوبی – به ویژه مکزیک – گسترش یافته است.

عرفانهای سرخ پوستی به سه دسته تقسیم می‌شوند؛ عرفان ساحری، ٪٪تولتک و سو هستند.

ساحری

یکی از مشهورترین و مهم‌ترین انواع عرفان سرخ پوستی عرفان ساحری است، که نام دیگر آن عرفان عقاب است.

دوان خوان نام این طریقت را ساحری نهاده است.

به باور وی ساحری طریقتیست که از مردان اهل معرفت قوم تولتک در مکزیک کهن به جای مانده است.

به پندار وی این نوع از ساحری با معنای رایج آن متفاوت می‌باشد.

کارلوس کاستاندا در معرفی دوخوان و مکتب وی نام جادوگری و جادوگر را برگزیده است.

او معتقد است دون خوان به این اصطلاحات بیشتر راغب بوده است.

کاستاندا ادعا می کند با نگاه جدی‌تر و دقیقتر باید مکتب او را معرفت و پیروانش را اهل معرفت نامید. «کارلوس کاستاندا» از معروف‌ترین و اصلی‌ترین طرفداران این جریان است.

کاستاندا دارای شخصیتی مرموز است.

به طور مثال مشخص نیست در کدام کشور به دنیا آمده، متولد چه سالیست

او پدرش را ادیب معرفی می کند، برخی می گویند طلاـ ساز بوده است و البته خود را شاگرد «دون خوان» می‌داند، که احتمال می‌رود صرفاً ساخته و پرداخته‌ی خود او باشد.

به نظر می‌رسد این ابهام و رمز آلود بودن به خاطر باورهای می‌باشد که به آن اعتقاد داشته است؛ «از بین بردن و محو گذشته‌ی شخصی» است، چرا که نباید دیگران از گذشته‌ی شما اطلاعی داشته باشند. نوشته‌های مکتوب کاستاندا به طور کلی دوازده کتاب و یک دوره ماهنامه‌ی چهار شماره‌ایست که از سال ۱۹۶۸ تا کنون به چاپ رسیده است.

کتابهای وی در واقع دروازه‌ی به سوی بازشناسی و باز خوانی تعالیم جادوگر بزرگ مکزیکی است.

کاستاندا که متخصص مردم شناسی است، در شروع کار برای مطالعات مردم شناسانه و تحقیق درباره‌ی چند گیاه دارویی توهم‌زا به میان سرخ پوستان مکزیکی رفت. اما در نهایت عرفان جادوگری و سرخ پوستی را در آثار خود بازگو کرد. از آثار او می‌توان حرکات جادویی و ارمغان عقاب را نام برد. مبانی فکری آنچه از مبانی فکری و اندیشه‌های و باورهای تولتک‌ها یا ساحران شمنیسم می‌توان در کتابهای کاستاندا بدانها دست یافت فراوان است.

مهم‌ترین مبانی فکری ساحری دون خوان را می‌توان در طریقت معنوی، گیاهان اقتدار، دین، انسان و جهان، متوقف کردن گفتگوی درونی و دنیا، اولین، دومین و سومین قدرت و تمامیت نفس، کمین و شکار کردن، فیوضات عقاب و هسته‌های تجریدی روح و موجودات غیر آلی یا غیر ارگانیک بر شمرد.

آموزه‌ها

در دو محور به طور خلاصه می‌توان عرفان ساحری معرفی نمود؛

۱. بصیرت: منظور از بصیرت دیدن حقایق پنهان دنیا و طبیعت است.

بصیرت، آمادگی دریافت ظرفیت‌ها و حقیقت پدیده‌های طبیعی است، که اگر کسی به آن دست یابد، راه استفاده از نیروی طبیعت به رویش گشوده می‌شود و می‌تواند از آن به اراده ی خود از قدرت آنها بهره بگیرد.

آنها می گویند:

«افراد جوان من هرگز نباید کار کنند.

کسانی که کار می کنند، نمی‌توانند به رؤیاها دست یابند و حکمت، همواره در رؤیا به دست می‌آید» مراد از رؤیا همان بصیرت نسبت به رموز دنیا است.

۲. اقتدار: برای سلوک مراتبی لازم است از جمله، مقام «مرد شناخت» است.

یک جنگ جو شکارچی بی‌نقصیست که به شکار می‌رود. اگر در این شکار موفق شود، مردشناخت (اهل معرفت) می‌شود. پایین‌ترین مراتب اقتدار جادوگری است؛ یعنی کسی که دنیا را متوقف کرده و نیروهای جهان را به کار می گیرد و با آنها هدایت می‌شود.

تولتک

تولتک برگرفته از نام یک قوم یا نژاد است.

در نوشته‌ها آمده آنان زنان و مردانی خردمند بودند، که هزاران سال پیش برای رهایی از رنج و هدایت و حفظ معرفت معنوی

انسان پدید آمده بودند. در این عرفان استادان (ناوال ها) به راحتی مطالب را در اختیار شاگردان قرار نمی‌دادند، اما بعد از فتح قاره‌ی امریکا و سوء استفاده‌های زیادی که از نو آموزان تولتک، صورت گرفت زمینه‌ای شد که بر مخفی کاری خود افزودند. به بدین جهت بود که مطالب آنان سینه به سینه انتقال یافت. بزرگان تولتک‌ها پیش بینی کردند، روزی زمینه‌ی مناسبی برای انتقال حکمت‌های آنان فرا خواهد رسید.

آموزه‌ها آموزه‌های تولتک عبارتند از:

۱. رؤیا: قائل هستند که هر چه که می‌بینیم و می‌شنویم، چیزی جز یک رؤیا نیست. «انسان در بیداری رؤیا می‌بیند، در خواب هم رؤیای دیگری. رؤیا دیدن فعالیت مهم ذهن است و ذهن هر لحظه و در تمام شبانه روز در حال دیدن رؤیا است»

۲. سه روش برای شادی، آرامش، عشق و بینش معنوی را سه هزار سال پیش مطرح نموده‌اند:

الف) تسلط بر آگاهی: برای آزاد بودن باید بدانیم از کجا آمده ایم و به دنبال چه می گردیم. آگاهی سبب می‌شود گرد و غباری که اطراف ذهن ما را فرا گرفته کنار رود، انسان در این صورت در می‌یابد که در رؤیا است.

ب) تسلط بر دگرگونی: برای این که رؤیاهای زندگی را چگونه تغییر دهیم به این روش نیاز داریم. هدف دگرگونی نظم بخشیدن به بی‌سر و سامانی‌ها و صدای درون است.

ج) تسلط بر عشق: مراد از عشق همان نیت است.

زمانی که به رؤیاها تسلط یافتیم، بر تمام رؤیاها تسلط یافته‌ایم. در این زمان انسان با الوهیت یکی می‌شود و هرگاه عملی انجام داد، عمل او بیانی از الوهیت است و این غایت انسان و هدف نهایی تولتکهاست.

میثاق چهار گانه مهمترین روش‌ها در بین این سه روش عرفانی، تسلط بر دگرگونی است.

در تولتک‌ها چهار میثاق بزرگ مطرح است؛

یک)

با کلام خود گناه نکنید؛ که مهم‌ترین میثاق است، چرا که کلام نیرویی برای خلق و آفرینش است.

دو)

هیچ چیز را به خود نسبت ندهید؛ هر کسی به شما هتاکی نمود، این فحش به خود او بر می‌گردد و نباید به خود بگیرید. در موردی که شما را گرامی داشتن نیز آن را نباید به خود بگیرید. به طور کلی اگر شما چیزی را به خود بگیرید، در این صورت زهر درون انسان جریان می‌یابد و او به دام رؤیای دوزخ گرفتار شده است.

میثاق دوم و میثاق‌های بعدی ره آورد میثاق اولی است.

سه)

تصورات باطل نکنید؛ تمام غم و اندوه‌ها ریشه‌ی در ارزیابی‌های نادرست، حدس و گمان‌ها دارد. از طریق اصلاح تصورات است که می‌توان بر دیگران تسلط یافت. زمانی اگر فردی گمانی نسبت به دیگران نداشت، می‌تواند با افراد بهترین رابطه را بر قرار نماید.

چهار)

همواره بیشترین توان و تلاش خود را بکار گیرید؛ چرا که هرگز احساس پشیمانی نخواهید داشت. هر گاه نهایت تلاش را داشته باشید احساس، انگیزه‌ی بالا و پرشوری خواهید داشت. بهترین پیامد تلاش بالا اینست که فرد از خود راضی می‌شود. در این صورت اهل گذشت می‌شود و به دنبال پاداش نمی‌باشد.

سو یا چپّق مقدس پایه گذار این جریان شخصی به نام گوزن سیاه است.

گفته می‌شود او دارای علم مقدسی بود، که از اجدادش به او رسیده بود و او از شهود هایش نیروهای خاصی کسب نمود که از آن

برای بهروزی قومش بهره برد. آموزه‌ها عرفان سو به رغم پیچیدگی‌های خاصی که مربوط به فرهنگ و قومیت سرخپوستی است، می‌توان گفت همانند گاومیش است، که نماد کل جهان می‌باشد و همه چیز را در خود دارد. نماد نوع انسان، گوشت سَر دست، گاو میش است.

این گوشت بسیار نزد سوها مقدس است.

گاومیش و کل آفرینش نیز دارای قداست است.

نزد سوها تمام خویشیهای روی زمین، رمز خویشی بزرگ و حقیقتیست که انسان را به آسمان وصل می‌کند.

نماد اتصال انسان به آسمان، چپُق مقدس است.

آیین چپُق سه مرحله دارد:

۱. تطهیر به با دود به وسیله‌ی گیاه‌های مقدس.

۲. گسترش چپق برای این که تمامی عالم را در بر گیرد.

۳. قربانی کردن کل عالم در آتش چپق. نقد

نقد به این مکاتب بیشتر از جهت درون مکتبی می‌باشد و آن را از دو منظر بیان می‌کنیم؛

الف – در خصوص اصل مبانی عرفان‌های سرخ پوستی.

ب – به صورت جدا گانه سه جریان عرفان سرخ پوستی در پوته‌ی نقد قرار می‌دهیم. نقد عرفان سرخ پوستی از مبنائی‌ترین اشکالی که بر این عرفان وارد است، نادیده انگاشتن فطرت است.

در این جریان انسان تنها به دنبال مشکلات خود، ره سپار است.

البته در این مورد نیز به جای اینکه به چشمه پناه ببرد، به سوی سراب – دنیا – شتافته است.

در این عرفان نیازهای فطری افراد از قبیل خداجوئی، کمال طلبی و خضوع در مقابل خالق هستی، نادیده انگاشته شده است.

از طرف دیگر اگر چه آنها فطرت انسانی را در می‌یافتند، با دو مشکل مواجه بودن:

۱. عدم شناخت کامل و جامع از انسان

۲. اشکال دوم – که از اشکال اول بر می‌آید – آن است که پاسخ مناسبی به این نیازها نمی‌توانستند بدهند. در نتیجه این عرفان نمی‌تواند نیازهای انسان را شناسایی و اشباه نماید و مهمتر این که استعدادهای انسان به صورت قوه و دست نخورده باقی می‌ماند و هیچ هنگام به رشد و شکوفایی نخواهند رسید.

از آن چه در نقد گفته شد، بر می‌آید که برای کام یابی معنوی لازم است که اندیشه و برنامه‌ی معنوی که انسان دنبال می‌کند، تمام گرایش‌های فطری را به درستی شناخته و تمام ابعاد فطرت را پوشش دهد؛ معنویتی که به راستی عطش روحانی را فرو نشاند، باید آزادی و آرامش، امید و عشق، خشیت، نور و سرور را یک جا برای انسان به ارمغان آورد و عرفان سرخ پوستی نمی‌تواند این امور را جامع عمل بپوشاند. نقد عرفان ساحری

۱. بعضی از منتقدان غربی آثار کاستاندا وی را یک سارق ادبی تمام عیار قلمداد نموده‌اند، تا جای که وجود شخصیت اصلی داستان و کتاب‌های او یعنی «دون خوان» را زیر سؤال برده‌اند.

۲. برخی اسناد نیز نشان می‌دهد او اهل پرو است، اما او خود را اهل برزیل معرفی می‌نماید. پدرش را ادیب معرفی می‌کند، در حالی که برخی می‌گویند طلا ساز بوده است.

اگر این ابهام و تناقضات را بخواهیم خوش بینانه بپذیریم معلول این اعتقاد است که «کسی از گذشته‌ی شما نباید اطلاعی داشته باشد.

به راستی چرا دیگران از گذشته او چیزی نباید بدانند؟! این نوع نگرش بستر مناسبیست تا فرد را در وادی دروغ و تزویر سرازیر کند. دروغی که بر خلاف عقل، دستورات ادیان و حتی عرفان تولتک می‌باشد.

۳. نظام معرفتی کاستاندا فاقد هر گونه انسجام درونی است، به بیان دیگر هر یک از آثار وی حاوی بخش‌هایی از این تعالیم است، که نه تنها با هم خوانی ندارند، بلکه حتی در تناقض با یکدیگر به نظر می‌رسند.

به طور مثال در این عرفان در ابتدا برای رسیدن به معنویت از گیاهان توهم‌زا استفاده می‌نمودند و راه رسیدن به معنویت را این گونه معرف می‌نمودند. اما بعد کاستاندا آن را حیله و تزویر معرفی نمود.

با همه گفت و شنودهایی که درباره تأثیرات توهمی و خیال انگیز گیاهان توهم‌زا وجود داشته و برخی بدان سفر در فضا نام نهاده‌اند، اما هرگز ارتباط این حالات توهم آمیز که از روان ناآرام استفاده کنندگان و معتادان ب آنها نشأت می گیرد با مکاشفات سالکانه و عارفانه مشخص نشده است.

آیا واقعاً چنین حالاتی برای انسان بی‌اراده و اسیر دامن هوا و هوس معتادانه به دست می‌آید را باید معرفت حقیقی و مکاشفه عرفانی نام نهاد؟

۴. اگر به نظر کاستاندا این گیاهان واقعاً در گشودن بینش معنوی و معرفت سالک دخیل بوده است چرا کاستاندا از آنها روی گردان شده است و اگر آنها دخالتی در گشوده شدن چشم معنوی نداشته‌اند چرا به مدت ۱۰ سال بدانها مشغول بوده‌اند؟!! اگر اعلام کنند که در ابتدا پنداری اشتباه دامان ما را گرفته بود، پس چگونه می‌توان و با چه اطمینانی می‌توان دیگر بار به گفته‌های آنها اعتماد کرد و یا گفته‌های دیگر آنها نیز روزی به خطا بودنش واقف شوند؟ در قرآن عدم تغایر و تفاوت در معارف دینی دلالت بر حقانیت آن دارد:

«أَفَلا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْكانَ مِنْ عِنْدِغَيْرِاللَّهِ لَوَجَدُوا فيها اخْتِلافاً كَثيراً؛ آیا درباره قرآن نمی‌اندیشند؟! اگر از سوی غیر خدا بود، اختلاف فراوانی در آن می‌یافتند.

۵. آخرین مرحله که برای عارف ساحری اتفاق می‌افتد آن است که فانی در نیروی طبیعت می‌شود و نیروی طبیعت را در وحدتی یک پارچه شهود می کند.

هنگامی که نهایت حرکت در طبیعت ترسیم شود، نهایت رشد نیز در طبیعت باید خلاصه شود. از این رو یک عارفی که در عرفان ساحری مشاهده خواهیم کرد اینست که با طبیعت یکپارچگی یافته است.

اما در عرفان اسلامی عارف فانی در خدا می‌شود و آینه‌ی جمال و جلال آن ذات یگانه می گردد، از این رو ببین فاصله از کجا تا به کجا است.

۶. هدف این عرفان، حفظ و تداوم حیات و سپس پذیرش مرگ در اتحاد با نیروی جهانی است.

به راستی این هدف چه ارزشی در سیر معرفتی و ارتقای شناخت انسانی می‌تواند داشته باشد و کدام زاویه از عظمت انسان را شکوفا می‌سازد؟

عرفان سرخ پوستی

آن چه امروز عرفان سرخ پوستی نام گرفته است، ناظر به آموزشهاییست که کارلوس کاستاندا از پیر سرخ پوستی به نام (دون خوان) فرا گرفته و در یازده کتاب نگاشته و نشر داده است.

تمامی این کتابها به فارسی ترجمه شده است و خواننده بسیار هم داشته و دارد، تا آن جا که گاهی از عرفان سرخ پوستی به عنوان یکی از جریانهای فرهنگی کشور یاد می‌شود.

خواننده آثار کاستاندا، به خوبی می‌داند که جمع و سامان دهی آموزه‌های نظری و عملی مکتب دون خوان، بسی دشوار است و این کاریست که در این نوشتار هر چند با کاستی بسیار، انجام گرفته است.

پژوهش حاضر، که از حجم یک مقاله فراتر رفته، در چهار بخش و یک پیوست، سامان گرفته است.

●بخش اول:

کلیات

مدخل: کارلوس کاستاندا، دانشجوی دکترای رشته مردم شناسی دانشگاه لوس آنجلس بود.

در سال ۱۹۶۰ به مکزیک سفر می‌کند تا برای رساله دکترای خویش، آگاهی‌هایی درباره گیاهان توهم‌زا و روانگردان فراهم آورد. از قضا در ایستگاه اتوبوس در ایزونا، توسط دوستش با پیر سرخ پوستی به نام (دون خوان ماتیوس) که به ظاهر در مورد این داروها، چیزهایی می‌دانست و آگاهی‌هایی داشت، آشنا می‌شود. دون خوان او را به خانه‌اش دعوت می‌کند و او می‌پذیرد. چند ماه بعد برای دیدار وی به مکزیک باز می‌گردد. دوستی ژرف و استواری بین آن دو پدیدار می‌شود و کاستاندا به شدت جذب شخصیت و تعالیم دون خوان می‌گردد.

در سال ۱۹۶۱ دون خوان آشکار می‌سازد که صاحب معرفتی نهانی و یک ساحر است و بدین ترتیب، کاستاندا از آرزوی خود در گردآوری اطلاعات، درباره گیاهان روانگردان، کم کم، دست می‌کشد و شاگردی دون خوان را می‌پذیرد تا با اسرار ساحری آشنا گردد. دوران آموزش او، ده سال به درازا می‌انجامد که به سه دوره جدای از هم تقسیم می‌گردد. در این مدت کاستاندا با ساحران دیگری چون دون خنارو و فلوریندا نیز آشنا می‌گردد.

آن چه در یازده کتاب کاستاندا می‌خوانیم، گزارشیست از آموزه‌های دون خوان و شرح تجربه‌هایی که در دوران شاگردی‌اش داشته است.

آثار کاستاندا به ترتیب نشر به زبان اصلی عبارتند از:

۱. تعلیمات دون خوان (۱۹۶۸).

۲. حقیقتی دیگر (۱۹۷۱).

۳. سفر به دیگر سو (۱۹۷۲).

۴. افسانه‌های قدرت (۱۹۷۴).

۵. حلقه قدرت (۱۹۷۷).

۶. هدیه عقاب (۱۹۸۱).

۷. آتشی از درون (۱۹۸۱).

۸. قدرت سکوت.

۹. هنر خواب بینی.

۱۰. چرخ زمان.

۱۱. حرکات جادویی.

تاریخ نشر به زبان اصلی در ترجمه چهار کتاب اخیر ذکر نشده است.

این سلسله کتابها، یک مجموعه‌اند که برای درک آیین ساحری و عرفان سرخ پوستی مطالعه آنها لازم است؛ اما هر یک از آنها را بدون در نظر گرفتن تقدم و تأخر آن نیز می‌توان خواند و بهره برد؛ چرا که کاستاندا آموزشهای خود را به ترتیب زمان آن در کتابهایش بیان نکرده است، بلکه هر کتابش به تمام دوران آموزش او نظر دارد. ویژگی این کتابها در گونه نگاهیست که به

آموزشها دارد.

الف بررسی زندگی و آثار کاستاندا

اصل و نسب کاستاندا، همچون کتابهایش در هاله‌ای از ابهام فرو رفته است.

او خود گفته است:

زادگاهش برزیل بوده و در سال ۱۹۳۵ به دنیا آمده است؛ اما مجله تایم در سال ۱۹۷۳ فاش ساخت که او متولد ۱۹۲۵ در پروست و اسناد مربوط به مهاجرت وی به ایالات متحده امریکا، گواه بر آن بود.

او خود مدعیست که پدرش استاد ادبیات بوده است، اما همسرش پدر او را ساعت ساز و زرگر معرفی کرده است.

او خود گفته است:

علاقه‌ای به آیینها و مکتبهای رازورانه ندارد، اما زن پیشین وی مدعیست که رازوری تنها موضوعی بود که با یکدیگر درباره‌اش گفتگو می کردیم. بسیاری از خرده گیران و انتقادگران آثار کاستاندا، این موردها را شاهدی بر دروغ‌پردازی کاستاندا گرفته‌اند و دلیلی بر واقعی نبودن کتابهای وی. تا آن جا که نسبت به وجود مرشدی به نام دون خوان، شک برده و کتابهای او را حاصل توهم و قدرت خیال پردازی کاستاندا به شمار آورده‌اند.

اما باورمندان به وی خلاف گویی کاستاندا را در شرح گذشته خویش بر اصلی استوار می‌دانند که در آموزه‌های دون خوان وجود دارد که از آن تعبیر به (نفی گذشته شخصی) می‌شود. بر پایه این اصل، زندگی خواستار معرفت، باید اسرارآمیز و در فضایی مه آلود، شناور باشد و دیگران از اسرار زندگی سالک و وضع حال و گذشته او بی‌خبر باشند. آگاهی دیگران از زندگی سالک، سبب می‌شود که همگنان، آشنایان، هم‌وطنان رفتار و سلوکی ویژه از او، چشم داشته باشند و او ناگزیر می‌شود برابر چشمداشت آنان رفتار کند.

این امر سبب خواهد شد که سالک همچنان در دام دنیایی که دون خوان آن را توصیفی و غیر واقعی می‌نامد، گرفتار ماند و از رسیدن به حقیقت باز ایستد و این همان چیزیست که کاستاندا به سختی از آن هراس دارد.

عقیده کاستاندا، حفظ هویت خود و دلسرد کردن انبوه کنجکاوانی بود که از هر سو برای آگاهی از دون خوان و جهان‌بینی جادویی او، به او سر می‌زدند. او حتی از دوستان نزدیک خود فاصله گرفت. او که در ژانویه ۱۹۶۰ با خانم مارگارت رانیان کاستاندا ازدواج کرده بود، در ژوئن ۱۹۶۰ از او جدا شد و در دسامبر ۱۹۷۳ او را طلاق داد. وی در پاسخ پرسشهای همسرش می گوید:

(وقتی می‌پرسی زندگی ام را با دادن آماری به تو تأیید کنم، مثل آن است که از علم برای معتبر ساختن ساحری استفاده کنم. این امر خصلت جادویی آن را می‌رباید و از همه ما مسافت نما می‌سازد.) (۱)

افزون بر این، وقتی به ژرفای آموزشهای دون خوان نفوذ می‌کنیم، به نقطه‌ای خواهیم رسید که تا آن جا که مربوط به عالم عادی و ملموس ماست، فرقی بین راست و دروغ و خوب و بد نیست و اگر به آن آموزشها یقین کنیم، همه اساس اندیشه‌های مادی و علمی ما فرو می‌ریزد و حتی روشن‌ترین اصول علمی زیر سؤال می‌رود، زیرا همه اینها مربوط به دنیای غیر واقعیست که دستاورد توصیف و تفسیر هم تیره‌ها و نتیجه گفتگوی درونی و کارکرد ذهن ماست.

(این دنیایی که مشاهده می‌کنیم توهمی بیش نیست. دنیا برای ما با توصیفی ایجاد شده است که از روز اول برایمان نقل کرده‌اند.) (۲)

در جای دیگر اقرار می کند:

بر راست بودن سخنان خود پایندان نیست و ممکن است با پژوهشها و بررسی‌های مردم شناسان سازگار نباشد؛ زیرا با سیستم

دیگری از شناخت می‌نویسد. (۳)

با وجود این، آن چه قطعیست اینست که کاستاندا در سال ۱۹۷۳ درجه دکترای مردم شناسی از دانشگاه کالیفرنیا گرفته و رساله دکترای او هم که پذیرفته شد، به خاطر ضبط، سامان دادن و به رشته کشیدن مصاحبه‌هایی بود که او در سالهای ۱۹۶۰۱۹۷۱ با پیرمرد سرخ پوستی به نام دون خوان داشته است.

این مصاحبه‌ها دستمایه کتابهای اولیه او بود که پس از انتشار، میلیونها نسخه از آنها در زمانی کوتاه در سرتاسر جهان به فروش رفت و جنجال فراوانی آفرید.

این کتابها، سبکی واقع گرایانه دارند. نویسنده، پیش درآمدِ هر بحثی را با ذکر یک تاریخ آغاز می کند.

افزون بر این، پیش از آن که خواننده در مورد کرامتهای کسان و رفتار شگفت انگیز و حیرت افزا چون و چرا کند، خود نویسنده محاجّه خود را با دون خوان و شک و تردید منطقی خود را در پی آن، یادآور می‌شود. دلیلهایی که نویسنده می‌آورد، همان دلیلهاییست که خواننده ممکن است به آن استناد بجوید تا آن کرامتها را مردود شمارد.

با این وصف، بسیاری، سخنان و ابراز نظرهای او را زاییده خیال پردازی و پنداربافیهای نویسنده دانسته‌اند؛ زیرا از نگاهی منطقی، نوشته‌های او چنان ناسازگار با عقل به نظر می‌رسد و از دنیای مدرن و متمدن به دور است که کم‌تر خواننده‌ای می‌تواند درستی و سنددار بودن همه آنها را باور کند؛ به ویژه موردهایی که اشاره به رفتارهای شگفت انگیز ساحران می کند.

گفتنی است که کاستاندا حتی یک بار درباره نوشته‌هایش به دادگاه فراخوانده شد.

دنیس تیم (Dennis Timm) در دفاع از کاستاندا می‌نویسد:

(به نظر می‌رسد توسط منطق، چه صوری و چه جدلی، (واقعیت دیگر) دون خوان به سختی آزموده شود، زیرا خواست آن منطق درست به سویی معطوف است که دوگونگیها را حلّ و فصل کند.

در این جا (از دیدگاه دون خوان) بحث بر سر این مطلب است که حلّ نشدنی را تا جایی که امکان دارد دست نخورده باقی بگذاریم.) (۴)

واقعیت آن است که با ابزار منطق و عقل، فهم آموزه‌های دون خوان که مدعی درکی شهودی است، به شدت دشوار است و برای ذهن غربی که ناآشنا با معارف شهودی و دیدن حقایق از راه دل است، فهم دنیای دون خوان بسیار دشوارتر.

از سوی دیگر، به دلیل این که هر مکتب عرفانی، از اصطلاحات و زبان خاصی برخوردار است و کلید فهم آن بستگی به درک زبان و فضای کلی حاکم بر آن است، برای ما شرقیها نیز داوری در این باب خالی از دشواری نیست.

نکته سوم این که، سخن اصلی دون خوان، که دیگر سخنان او حول آن می‌چرخد خالی از نوعی توجیه منطقی نیست. دون خوان، بر این نظر است:

دنیایی که ما در آن زندگی می کنیم برای شخص عادی بسیار واقعی و برای یک ساحر درون بین غیر واقعی است.

استدلال دون خوان اینست که از آغاز تولد، هر کسی بی آن که خود او بداند، برای ما نقش معلم را بازی می کند و دنیا را چنان که خود و دیگران می‌بینند برای ما شرح می‌دهد. از این روی ما نیز دنیا را همان گونه می‌بینیم که همه مردم دنیا می‌بینند. (۵)

ذهن ما نیز در گفتگوی درونی، این دنیای توهمی را پاسداری و باز تولید می کند.

اما در عوض مرد معرفت (Man of Knowledge) دنیا را بدون واسطه توصیف و تفسیر می‌بیند. او ذهن خود و گفتگوی درونی خویش را خاموش ساخته و از راه دل، حقیقت را، چنانکه هست و نه آن جور که می‌نماید، می‌بیند.

ولی با وجود این، در کتابهای کاستاندا، بسیار است سخنان واهی و نادرستی که نه تنها با منطق و عقل سلیم ناسازگار است، بلکه با خواست درک شهودی نیز سازواری ندارد و حمل این قضیه‌ها و گزاره‌ها بر وجه صحیح، ناممکن می‌نماید و یا دست کم، تلاش و

زحمت بسیار می‌خواهد؛ از باب مثال، او حقیقت انسانها را به سان تخم مرغ نورانی می‌بیند. دون خوان اراده اش را رشته نور ستبری می‌نامد که از شکمش خارج شده است.

دون خوان اراده اش را دور شمع اتومبیل می‌پیچد و مانع روشن شدن ماشین می گردد.

او در جایی آنچنان به آسمان می‌جهد که از درختان فراتر می‌رود و...

بر این اساس، اگر با نگاه بدبینانه نگوییم که این یادداشتها، دستاورد خیال پردازی و آفریده ذهن کاستانداست.

دست کم این احتمال را باید بپذیریم که آمیخته‌ای از خیال پردازی و پنداربافی آموزشهای واقعی باشد.

او خود در یکی از کتابهایش اقرار می‌کند که در هنگام نگارش کتابها، هرگز به یادداشتهای خود مراجعه نکرده است و آنها را با سیستم دیگری از شناخت نوشته است! (۶)

به هر حال چه کتابهای کاستاندا، راستین و دارای وجود خارجی باشند، یا خیال‌پردازانه و آفریده قوه خیال چنان پر کشش و پر مایه نوشته شده‌اند که سرآغاز دگرگونی ژرف در ادبیات فلسفی و عرفانی به حساب می‌آیند. در اروپا و آمریکا نیز او را فیلسوف می‌پندارند و کتابهایش را در قفسه کتابهای فلسفی می‌توان یافت (۷) کاستاندا در اردیبهشت ماه ۱۳۷۷ درگذشت. او همان گونه مُرد که زیست؛ اسرارآمیز و آرام. جسد وی پس از سوزانده شدن به مکزیک برده شد (۸) خواننده محترم برای آگاهی بیشتر از زندگی و ویژگیهای کاستاندا می‌تواند به کتاب سفر جادویی با کارلوس کاستاندا، نوشته همسر پیشین او، خانم مارگارت رانیان کاستاندا مراجعه کند.

نویسنده در این کتاب همچنین درباره مخالفان و خرده گیران و انتقادکنندگان کاستاندا به بحث پرداخته است.

ب سخنی درباره دون خوان

شماری در وجود خارجی و راستین دون خوان، به گمان افتاده و آن را ساخته و پرداخته خیال کاستاندا دانسته‌اند.

از این گمانها و دو دلیها که بگذریم، گویا تنها راهی که برای آگاهی از زندگی دون خوان پیش روی داریم، گفته‌های کاستانداست که این گفته‌ها نیز، بیشتر آموزشهای دون خوان است و آگاهی و دانستنیهای اندکی از زندگی وی را دربر دارد.

برابر ادعای او، دون خوان ماتیوس، سرخ پوستی بود که در (یوما) قرار گرفته در آریزونای مکزیک، به دنیا آمد. پدرش در جنگ بین قوم یاکی و مکزیکیها کشته شد و دون خوان را که بچه ای ده ساله بود، خویشاوندانش بزرگ کردند.

در بیست و پنج سالگی به استاد ساحری به نام خولیان (Julian) برخورد و با او آشنا شد.

خولیان او را دعوت به مکتب ساحرانی کرد که ادعا داشتند بیست و پنج نسل دوام آورده است.

خولیان سرخ پوست نبود؛ بلکه پسر یکی از مهاجران اروپایی در مکزیک بود.

خولیان خود در سفری از استاد ساحری به نام الیاس ایّوآ (Elias Ulloa) اثر پذیرفته و دانش و معرفت ساحری را از او آموخته بود.

دون خوان پس از این، در حلقه گروهی از ساحران درآمد که مرکب از شماری زن و مرد بودند و در آن، کم کم، نقش (ناوال) را به دست آورد. (ناوال) لقبیست که ساحران به استادان و مرشدان مهتر مکتب ساحری می‌دهند. در این روزگار، دیدار و آشنایی کاستاندا با دون خوان آغاز می گردد و کاستاندا افزون بر بهره گیری از آموزشها و تجربه‌های ساحری دون خوان، توسط او با ساحران دیگر حلقه آشنا می گردد و در این میان از دون ختارو و فلوریندا، ماتیوس بیشترین اثر را می‌پذیرد و حتی پس از مرگ دون خوان، آموزش خود را نزد فلوریندا ادامه می‌دهد. (۹)

دون خوان، همسر و فرزندانی داشته و از گزارشها و حکایتهای کاستاندا برمی آید که پسر دون خوان به دانش ساحری پدر، سخت بی‌علاقه بوده است.

کاستاندا، دون خوان را شخصی جاذب و دارای کشش مرموز می‌شناساند که نگاهی بسیار نافذ دارد و زندگی‌اش ساده و بی‌آلایش است و به جز معرفت شهودی به چیزی دلبستگی ندارد. با این حال کاستاندا، گاهی حکایتهایی از دون خوان نقل می‌کند که او را در حدّ دلقکی خنده آور پایین اش می‌آورد. از جمله خنده‌های بی‌جا و وحشتناك اوست. گاه در حدّ مرگ می‌خندد و گاه تا آن جا که اشکش جاری شده و نزدیک است سرش بر زمین بخورد و وقتی هم مثل بچه‌های کوچک از جا می‌پرد و پاهایش را به همه طرف تکان می‌دهد.

زمان مرگ دون خوان معلوم نیست، اما کاستاندا در هنگام مرگ او حاضر بوده و از مرگش گزارش شگفتی ارائه می‌دهد که پس از این خواهد آمد. با وجود این، آن چه کاستاندا از زندگی دون خوان یاد کرده، اندك است و شخصیت دون خوان، همچنان در هاله‌ای از ابهام باقی مانده است.

ج ریشه‌های تاریخی

آن چه امروز ما آن را به عنوان (عرفان سرخ پوستی)، برگرفته از آموزه‌های دون خوان می‌شناسیم، ریشه در ژرفای فرهنگ کهن این قوم دارد. فرهنگهای سرخ پوستی، مانند زبان آنان، که برابر برآورد پژوهش گر فرانسوی پل ریوه (P. Rivet) شمار آنها ۱۲۳ خانواده زبانی است، بسیار گوناگون است.

سرزمین آمریکای وسطی، خرده فرهنگهای فراوانی به خود دیده است و در کنار آن فرهنگهای والایی وجود داشته است که در سطح فرهنگهای مهم دنیای قدیم بوده است.

دون خوان بر این نظر است که نخستین ساحران و اربابان معرفت از قوم (تولتك) برخاسته‌اند.

بر اساس پژوهشهای تاریخی، این قوم از شمال غربی مرزهای امریکای وسطی آمدند و در مکزیك مرکزی مستقر شدند.

اینان مردم انی هنرمند بودند و در علوم برتری داشتند. قلمرو تولتك‌ها، ده پادشاه داشته است که از سال ۸۵۱ – ۱۱۶۸ میلادی حکومت کرده‌اند.

در این فرهنگ از خدایان و ایزدان بسیاری نام برده می‌شود. افزون بر این، در میان تولتك‌ها سحر و جادو رواج داشت و کاهنان مقامی ارجمند داشتند و فرهنگ آنان مشحون از افسانه‌ها و اساطیر بوده است.

بسیاری از باورها، آیینها و سنتهایی که دون خوان به قوم تولتك نسبت می‌دهد، گواه و شاهدی تاریخی بر آنها نمی‌توان یافت؛ و از دیگر سوی، بسیاری از باورهای اساسی در بین تولتك‌ها رواج داشته است که دون خوان اشاره‌ای به آنها ندارد؛ از باب مثال، باور به خدایانی چند داشته‌اند و در این میان کتسالکوآتل (ایزد آفریننده) خوانده شده است (۱۰)

بر این اساس، اندیشه‌های دون خوان فرهنگ چیره این قوم نبوده است و می‌توان آن را از زمره خرده فرهنگهایی به شمار آورد که در میان جمعی از ساحران در طول نسلهای پیاپی، سینه به سینه ادامه یافته و کامل شده است.

دون خوان از استاد خود ناوال خولیان حکایت می‌کند:

مکتب ساحری او بیست و پنج نسل پیشینه دارد. ولی دون خوان، بر این نظر است:

جادوگران عهد عتیق، هزاران سال پیش از تسخیر مکزیك به دست اسپانیاییها در آن جا زندگی می‌کردند.

آنان جوهر انرژیایی چیزها را درك کرده بودند و در نتیجه توانستند قواعد اساسی جادوگری را به وجود آورند. آنان افرادی درخشان، ولی بی‌خرد بودند، مادی و آزمند مال دنیا. دون خوان خود و دیگر جادوگران جدید را اصلاح گرانی می‌داند که طالب هیچ گونه استفاده مادی نیستند و هیچ شغل اجتماعی ندارند و از این روی، هیچ گاه مقام فال بین رسمی و یا جادوگری آموزش دهنده نمی‌یابند. همچنین جادوگران قدیم، بیش تر، در پی کسب قدرت بودند، در حالی که کسانی مانند دون خوان، تشنه معرفتند. اگر چه بر ذخیره اقتدار تأکید می‌ورزند ولی اقتدار را از آن رو طلب می‌کنند که سالك را در رسیدن به آستان رؤیت، به آن نیاز

است.

د مکتب دون خوان را چه بنامیم؟

دون خوان کوشیده است که بر دانش و معرفت خود نامی نهد. در وهله نخست وی مناسب‌ترین نام را برای آن ناوالیسم (Nahwalism) یافت، ولی آن را مبهم دانست. نامهای دیگری هم مطرح کرد؛ اما آنها را هم نپسندید. اما سر انجام چون نتوانست نام مناسب تری برای آن بیابد، آن را (ساحری) نامید و چنین تعریف کرد:

(ساحری توانایی درک و مشاهده چیزهاییست که دریافت معمولی ما، قادر به درک و مشاهده آن نیست. ساحری ذخیره انرژی است، تا با میدان‌های انرژی که در دسترس نیستند، سر و کار داشته باشی.) (۱۱)

کاستاندا در کتاب اخیرش (چرخ زمان) مدعیست که دون خوان نام (آیین شمنی) را برگزیده است.

جالب آن که کاستاندا در کتابهای نخستین خود، نامی از شمن و آیین شمنی نمی‌برد، اما در این کتاب از جادو خواندن تعالیم کاستاندا پرهیز می کند.

این مطلب، می‌تواند تأیید کننده نظری باشد که آثار کاستاندا را خیال‌پردازانه، یا آمیخته با پنداربافی و خیال پردازی می‌شمارد؛ زیرا هر یک از کتابهای کاستاندا ناظر به همه دوره آموزش کاستانداست و طرح آیین شمنی درباره کتابهای اخیر، درستی ادعاهای کاستاندا را خدشه‌دار می‌سازد. افزون بر این، آن چه در تعریف شمن و آیین شمنی در قبیله‌های آمریکای جنوبی می‌شناسیم، با آن چه دون خوان می گوید، ناسانی و فرق بسیار وجود دارد. شمن‌ها در این قبیله‌ها، از شأن والایی برخوردارند و جایگاه مهمی در جامعه محلی دارند. درمان گری، یاوری مردگان، پیشگویی، آسان کردن زایش، تعیین هویت روح نوزاد، در اختیار گرفتن پدیده‌های جوی، برگذاری جشنهای دینی و آیین شکار، قضاوت در مورد خلافکاران، اظهارنظر به هنگام جنگ، حفظ قبیله از آسیب ارواح بشر، میانجی گری بین بشر و پروردگار، بخشی از نقشها و تواناییهای یک شمن است و آنان حتی پس از مرگ شمنان، استخوانهایشان را نگه می‌دارند تا با آنها مشورت کنند.

ح اثرگذاری کتابهای کاستاندا در ایران

کتابهای کاستاندا در ایران، به گونه شگفت آوری، در کانون توجه قرار گرفته، پذیرفته شده و خواننده فراوان یافته است.

همه کتابهای وی (به جز دو کتاب اخیر او که تازه به بازار آمده است) بارها چاپ شده‌اند و پاره‌ای از آنها تا ده چاپ، مترجمان خوبی هم سراغ کتابهای کاستاندا رفته‌اند و در این میان از همه پر کارتر آقای مهران کندری بوده است.

کتابهای کاستاندا، نه تنها در اروپا، بلکه در ایران نیز جنجال برپا کرده و اثرگذار بوده‌اند.

این اثرگذاری در بین روشنفکران و فرهیختگان، با خوانندگان دیگر یک سان نیست. هر گروهی به گونه‌ای از این آثار اثر پذیرفته است.

در میان روشنفکران مادی، شماری در صدد برابرسازی شیرازه تفکر خود با روش دون خوان برآمده‌اند، شماری آن را فلسفه و روان شناسی ژرف خوانده‌اند و شماری به همانندیها و یکسانیهای آن با عرفان اسلامی و شرقی پرداخته‌اند.

در این بین، شماری از خوانندگان به آرزوی گام گذاردن به دنیای دون خوان و یافتن قدرت جادویی، کلاسها و انجمنهایی در گوشه و کنار کشور برپا و حرکتهای جادویی و آموزشهای دون خوان را تمرین کردند.

این انجمنها کارساز نبوده است و آقای مهران کندری خوانندگان آثار کاستاندا را از شرکت در این جلسه‌ها، برحذر می‌دارد. (۱۲)

شماری نیز نگهداشت قاعده‌های رفتاری و نگرشی را که دون خوان سفارش کرده است، مایه تسلی و آرامش روانی و کامیابی بیشتر انسان از زندگی دانسته‌اند.

اوج گرمی بازار آثار کاستاندا در بین سالهای ۶۴ تا ۷۲ بوده و با گذشت زمان، این گرمی و روی آوری، تا حدی فرو کاسته است.

به نظر می‌رسد که انگیزه‌ها و سببهای زیر در توجه و روی آوری به آثار کاستاندا در دنیا و از جمله در ایران، اثرگذار بوده است.

۱ انسان امروز سخت علاقه‌مند به رازگشایی از جهان ناشناخته‌هاست.

تلاش او در کشف جهان طبیعی و پرده برداری از جهانهای انسانی همچنین تلاش و کوشش او برای شناخت ادیان و فرهنگهای گمنام، ناخواسته در همین راستاست.

کنجکاوی همگان نسبت به شناخت جادو و تواناییهای خارق‌العاده ملموس و غیر درخور انکار است.

توجه به شناخت آیین جادویی دون خوان که کاستاندا به معرفی آن می‌پردازد، در همین جهت توجیه پذیر است.

به ویژه با وعده‌هایی که این تعالیم در رسیدن به فرا آگاهی و سپهر معرفت می‌دهند، تا آن جا که کاستاندا را به زانو زدن در برابر دون خوان و پذیرش شاگردی او وامی دارد.

۲ افزون بر این، بشر میل فزاینده‌ای به کسب قدرت و نیرومندی دارد. دون خوان در تعالیم خود، افزون بر آن که کاستاندا وعده معرفت ناب و بی واسطه می‌دهد، او را به شکوه اقتدار و نیرومندی نیز نوید می‌دهد و گزارشهایی که کاستاندا از رفتارهای شگفت انگیز و حیرت افزای دون خوان و دیگر ساحران می‌دهد، خواننده را برمی انگیزاند که هماهنگ با کاستاندا، تعالیم دون خوان را بشناسد. اگر چه مرشد او اصرار می‌ورزد که بهره سالک از اقتدار در وقتی کامل است که قصد و نیت او اقتدار نباشد.

۳ با ظهور معرفت شناسی جدید و درهم شکسته شدن اقتدار علم (Scienes) و روشهای تجربی و با وداع بشر با جزمیّت و اثبات گرایی در علوم و بسندگی او به ابطال گرایی، راه برای مکتبهای عرفانی، که انسان را به درک شهودی و یقینی فرا می‌خوانند، گشوده شده است.

۴ در گذشته انگاشته می‌شد که انسان می‌تواند از راه حواس خود و با روشهای تجربی، اشیاء را همان گونه که هستند، بشناسد و به واقعیت مخالفت پی ببرد؛ اما کانت نشان داد که معرفت، دستاورد تعامل عین و ذهن است و عامل شناسا (سوبژه) در موضوع شناسایی (ابژه) تصرفهایی دارد که کانت روشن ساخت که ما با (نمود) اشیا سر و کار داریم، نه با (بود) اشیا. ما نمی‌توانیم به واقعیت، آن گونه که هست برسیم، بلکه تنها می‌توانیم واقعیت را آن گونه که می‌نمایاند، بشناسیم ما با فنومن‌ها سر و کار داریم نه با نومن‌ها و همه می‌دانیم که نظریه کانت در معرفت شناسی پس از او پذیرش عام یافته است.

برای خواننده آثار کاستاندا جالب است که در عرفانی که دون خوان خود را وارث آن می‌داند، به نوعی دیگر سخن کانت و دیگر فیلسوفان بعد از او گفته شده است و جالب‌تر از آن این که بر خلاف این واقعیت، دون خوان می‌نمایاند:

یک ساحر سالک چگونه نقبی می‌زند برای رسیدن به جهان واقعی و شناخت واقعیت، آن گونه که هست:

(دنیایی که ما در آن زندگی می‌کنیم، برای شخص عادی بسیار واقعی و برای یک ساحر درون بین غیر واقعیست ... هر کسی از بدو تولد بی آن که خود او بداند برای ما نقش معلم را بازی می‌کند و دنیا را چنان که خود و دیگران می‌بینند برای ما توصیف می‌کند؛ لذا ما نیز دنیا را همان طور می‌بینیم که همه مردم دنیا می‌بینند ... ذهن ما نیز در گفتگوی درونی این دنیای توهمی را پاسداری و باز تولید می‌کند.

اما در عوض مرد معرفت، دنیا را بدون واسطه توصیف و تفسیر می‌بیند. او ذهن خود و گفتگوی درونی خویش را خاموش ساخته و از راه دل، حقیقت را چنانکه هست و نه آن جور که می‌نمایاند، مشاهده می‌کند.) (۱۳)

۵ خلأ معنوی در دنیای امروز، خود را نمایانده است.

از این روی، هر مکتب و مرامی که بتواند این نیاز معنوی را پاسخ دهد، خریدار می‌یابد توجه فزاینده‌ای که دنیای غرب به عرفان‌های شرقی و عرفان اسلامی دارد، برخاسته و سرچشمه گرفته از همین نیاز است.

امروزه ترجمه اشعار عرفانی مولوی و عطار جزء پر فروش‌ترین کتابهای امریکاست و (به گفته آقای دکتر محسن جهانگیری) ماهی

نمی‌گذرد مگر یک یا چند کنفرانس و سمینار علمی در دنیا درباره محی الدین عربی و آثارش برگذار می‌شود. انسان امروز اگر این متاع معنوی را در فرهنگ‌های گمنام و ادیان خاموش نیز بیابد، طلب می‌کند.

فرار از چنبره دنیای مدرن گاهی شماری را حتی به دامن خرافه گرایی و خرافه پرستی می‌رساند، همان گونه که در امریکا چند سال پیش در مورد فرقه داوودیه شاهد آن بودیم. عرفان سرخ پوستی به قرائت دون خوان و حکایت کاستاندا، اگر چه مشحون از خرافات است و در قیاس با عرفان‌های شرقی و اسلامی بهره اندکی دارد اما پاسخی هر چند کاذب به این نیاز روزافزون است.

از سویی کاستاندا راه را بر پرسشهای بی‌شمار خوانندگان آثار خود با این استدلال می‌بندد که من نیز در برابر دون خوان و تعالیم ناسازگار او پرسش گری می‌کردم اما او این پرسش گریها را نشان از تلاش ذهن و گفتگوی درونی می‌دانست و برای آن که سالک به معرفت برسد (و تمام پرسشهایش خود به خود حل گردد) چاره‌ای جز توقف گفتگوی درونی ندارد.

۶ و در نهایت نگارنده مهم‌ترین عامل را در آثار کاستاندا قلم توانای او همراه با بهره گیری از قدرت تخیّل اش می‌دانم با آن که کاستاندا تقریباً هیچ وقت مستند سخن نمی‌گوید و لذا در اصالت دعاوی او و حتی وجود مرشدی به نام دون خوان عده‌ای تردید کرده‌اند؛ اما بیان و قلم او آنقدر جذاب هست که خواننده را همسوی نویسنده در کتاب بکشاند.

به زعم این جانب آثار کاستاندا بیش از آنکه فلسفی و یا عرفانی باشد آثاری ادبیست و بیش از آنکه گزارشهای او از اعمال و اندیشه ساحران سرخ پوست صحیح باشد سحر بیان و قلم اوست که خواننده را این سو و آن سو می‌برد و این خود نشان می‌دهد که قالبهای جذاب هنری و ادبی تا چه حدّی در درخشش و اوج اندیشه‌ای اثرگذارند. خ حقیقت یا سراب

بنا بر این به نظر نگارنده کتابهای کاستاندا، که با قلمی توانا و خیال پردازی قوی نوشته شده است، خواننده ایرانی می‌تواند بخواند و لذت ببرد و انتظار بیشتری نباید داشته باشد؛ زیرا نه آن اندازه آموزشهای وی واقعیست که بتوان بر آن اعتماد کرد، همان طور که خود کاستاندا در مقدمه کتاب (هدیه عقاب) اقرار می‌کند و نه چندان با عقل سلیم و مقتضای درک شهودی هماهنگی دارد که بتوان سرسپرده آن شد.

علاوه بر این، به گفته دون خوان، پیمودن راه، نیاز به مرشد ساحر دارد، مرشدی که خود باید شاگرد خویش را پیدا کند و جستجوی شاگرد و پی استاد گشتن سودی ندارد که به طور طبیعی این شرط برای ما دست نیافتنی است.

از این گذشته، فرهنگ اسلامی و عرفانی، اقیانوسی بی‌کران، با چشم اندازیهایی بس با شکوه و زیبا، لبالب از معارف ناب. نه پندارها و خیال پردازیهای سرخ پوستی که هیچ مکتب عرفانی را توان هماوردی با عرفان اسلامی نیست. در اصل قیاس با آن نابجاست.

در آموزشهای دون خوان، نمی‌توان نکته زیبا و خردورزانه‌ای یافت، مگر این که در تعالیم اسلامی و عرفانی، به زیباترین شکل نمود یافته است.

در عوض سخنان واهی، یاوه، بیهوده فراوانی در آنها پیدا می‌شود که جز حیرت زدگی و خرافه گرایی نتیجه‌ای برای جوانان ندارد. شاید سرّ روی آوری به کتابهای کاستاندا حس کنجکاوی انسانها باشد در قلمرو اسرار قدرت آدمی و سحر و جادو و کارهای خارق‌العاده.

درد جامعه امروز ما با عقل ستیزی و منطق گریزی ای که حد اعلای آن در عرفان سرخ پوستی است، درمان نمی‌یابد. نیاز جامعه امروز ایران، توجه به عقلانیت و سریان دادن آن به وجوه مختلف زندگی فردی و اجتماعی است.

البته عقلانیتی که با درک عرفانی و معنوی تلطیف و تعدیل شود که در نتیجه پیشرفت و توسعه در تمام زوایای آن محقق گردد.

پ آثار فارسی

درباره آثار کاستاندا مقاله‌ها و کتابهای بسیاری به زبان اصلی نوشته شده است.

به زبان فارسی به جز مقاله‌های پراکنده، سه کتاب وجود دارد:

۱ کاستاندا و آموزشهای دون خوان، لوتار. ار. لوتکه، ترجمه مهران کندری.

این کتاب بهترین اثریست که در فارسی درباره آثار کاستاندا نوشته شده است و در این نوشتار از آن استفاده فراوان برده‌ایم.

۲ مرشدی از عالم غیب، تورج زاهدی.

آقای تورج زاهدی، ابتدا خلاصه‌ای از نه کتاب اول کاستاندا را، به گونه نقل قول مستقیم آورده، سپس به بهانه وجود اشاره‌هایی در آثار کاستاندا به عالم فرشتگی، به شرح درباره عالم فرشتگی به بحث پرداخته و مقایسه‌ای کرده بین آن چه در کتابهای کاستاندا آمده است، با آن چه در عرفان و فلسفه اسلامی در این مورد وجود دارد. در کتابهای کاستاندا موردهایی هست که می‌تواند به گونه‌ای به عالم فرشتگی مربوط شود، اما حجم اندکی از آثار کاستاندا را در برمی گیرد و از این جهت، کتاب: (مرشدی از عالم غیب) برای شناخت و ارزیابی آثار کاستاندا بهره اندکی دارد و بیشتر بحثهای آن استطرادی است.

۳ دون خوان، از زبان دون خوان، در دو جلد، علی رضا دولت آبادی.

این کتاب نیز، خلاصه‌ای از آثار کاستاندا را به گونه نقل قول مستقیم آورده است و بی‌بهره از هر گونه ارزیابی محققانه است.

●بخش دوم:

مباحث معرفتی

الف ادراک چیست؟

پاسخ دون خوان، از این پرسش بر تعریف حیرت آوری استوار است که او از انسان دارد:

(انسانها متشکل از تعداد بی‌پایانی از میدان‌های انرژی رشته گونه‌اند که همچون گوی درخشانی متجلی می‌شود (۱۳) جادوگران نام تخم مرغ نورانی بر آن نهاده‌اند.) (۱۴)

این تعریف، اگر چه بسیار غریب و دور از واقع به نظر می‌رسد، اما در همه کتابهای کاستاندا تکرار شده است.

بر این اساس که انسان، به سان گوی درخشانی باشد، تعریف دون خوان از ادراک چنین است:

(نقطه بسیار درخشانی که بر سطح گوی قرار دارد و به صورت یک حباب نورانی دیده می‌شود و در حدود شصت سانتی متر عقب گردن کنار کف راست شخص قرار دارد و آن را نقطه تجمع (پیوندگاه) نامیدند که موجب می‌شود بتوانیم درک کنیم) (۱۵)

هماهنگی تجلی‌های به بند کشیده شده در درون پیله (تخم مرغ نورانی) با جلوه‌ای خارج آن، عمل ادراک را شکل می‌دهد.

ب آگاهی سوی راست و چپ

دون خوان، برای انسان دو سطح از آگاهی قائل است:

یکی جهان ذهنیات و دانسته‌های اکتسابی که مربوط به حالت عادی (و جهان نه چندان غیر واقعی) می‌شود. دون خوان این نوع آگاهیها را به سوی راست بدن نسبت می‌دهد. این آگاهیها، شامل تمام علوم و معارف بشری و تمام تفسیرها و توصیفهایی می‌شود که از جهان هستی وجود دارد. در حالت عادی، این معارف و علوم، همچون کاخی سر به فلک کشیده در چشم انسان ظاهربینی جلوه گری می‌کند و منزلت و عظمتی تام می‌یابد، ولی برای سالکی که چشم حقیقت بین دارد، بسی خوار جلوه می‌کند و آن را غیر واقعی و بی‌ارزش می‌شمارد.

سطح دیگر آگاهی در حالت غیر عادی رخ می‌دهد که انسان با واقعیت دیگر آشنا می‌شود و می‌تواند ببیند. در این مرحله توصیف و تفسیری که دیگران از دنیا به ما القا کرده‌اند و ساختار ذهنی ما نیز، با گفتگوی درونی آن را توانا ساخته است، به یک باره فرو می‌ریزد و واقعیت جهان که چیزی جز اشکال مختلفی از انرژی نیست، نمایان می‌شود و موهوم بودن دانسته‌های قبلی و حتی ثابتها و پذیرفته شده‌های علمی که بر اصل علیت استوار بوده آشکار می‌گردد. دون خوان این سطح آگاهی را به سوی چپ بدن نسبت

می‌دهد.

وجه نام گذاری (سوی راست) و (سوی چپ) روشن نیست، ولی به گمان نگارنده، بدان جهت باشد که در حالت عادی (نقطه تجمع) یا (پیوندگاه) در سوی راست قرار دارد، ولی در حالت اوج آگاهی نقطه تجمع به سوی چپ بدن تغییر مکان می‌دهد. این مطلب بیان بیشتری می‌طلبد.

ج پیوندگاه

پیش از این شرح داده شد که دون خوان، آگاهی را به حبابی نورانی مربوط می‌سازد که در پس گردن، کنار کتف راست انسان قرار گرفته است و او آن نقطه را (نقطه تجمع) یا (پیوندگاه) می‌نامد. تا وقتی پیوندگاه در جای خویش قرار دارد، ما در حالت آگاهی عادی (آگاهی سوی راست) قرار داریم. برای آن که به اوج آگاهی (آگاهی سوی چپ) برسیم، باید پیوندگاه را از محل عادی‌اش جابه جا کنیم. (۱۶)

با تغییر مکان آن، اصلی‌ترین کار در رسیدن به معرفت شهودی و دستیابی به قدرت جادویی انجام پذیرفته است.

(۱۷) بعد از این باید همت کرد، تا نقطه تجمع (پیوندگاه) در محل جدیدش پابرجا شود و به جایگاه عادی خویش برنگردد. این مکان خاص جدید در نزد دشمنان سرخ پوست (جایگاه بی‌ترحم) نام گرفته است (۱۸)

بیش‌تر از آموزشهای دون خوان، فنها و راهکارهایی برای جابه جا کردن نقطه تجمع پیوندگاه و استواری آن در محل جدید آن است که به لحاظ اهمیت، در بخش مستقلی از این نوشتار به تشریح آن خواهیم پرداخت.

البته برای شاگردی که مستعد باشد، ممکن است با ضربه محکمی که استاد بر پشت او بکوبد، این جابجایی صورت گیرد، همان گونه که کاستاندا با ضربه سنگین دست دون خوان، چندین بار این حالت را تجربه کرده است، ولی بی‌گمان، این حالت، کوتاه مدت است و دوام آن نیاز به ذخیره انرژی و به کارگیری فنها و آموزه‌های دون خوان دارد. افزون بر این، آگاهیهایی را که انسان در اوج آگاهی به دست آورده در حال عادی به خاطر نمی‌آورد. (۱۹)

ه) عقاب سرآغاز و فرجام آگاهی

به گفته دون خوان، عقاب علت و دلیل هستی ماست.

اوست که سرنوشت پدیده‌ها و آفریده‌های زنده را رقم می‌زند، آگاهی را به ما امانت می‌دهد و چون بمیریم، آگاهی عاریت گرفته شده را باز می‌ستاند. چرا که آگاهی غذای او، بلکه جوهره وجودیست (۲۰)

(عقاب آگاهی تمام موجودات را وقت مرگ می‌بلعد ... عقاب چون دباغیست که پوست را پهن می‌کند.

این شعله‌های کوچک را باز و صاف می‌کند و سپس به مصرف می‌رساند، زیرا آگاهی غذای عقاب است.) (۲۱)

باید بدانیم (عقاب) در این جا نمادیست از نیرویی مخصوص، نه این که عقاب معهود باشد.

آری به چشم (بیننده) همچون عقاب عظیمی پدیدار می‌شود که به سان عقاب ایستاده و بلندای آن سر به فلک کشیده است (۲۲)

می‌توان آن را قوه‌ای دانست که همچون مغناطیس، آگاهی ما، بلکه همه هستی ما را جذب می‌کند و به تحلیل می‌برد. (۲۳)

خ) ویژگیهای سالک برای کسب آگاهی

۱ جنگجویی: سالکی که به دنبال دانش می‌رود، مانند جنگجویی باید باشد که به میدان جنگ می‌رود؛ هوشیار، ترسان، محتاط و با اطمینان. رفتن به سوی دانش، یا جنگ، به هر شکل دیگری، اشتباه است و ندامت و تأسف به دنبال دارد. این همانندی، نشان می‌دهد که جوینده حقیقت نیز دشمنانی فرا روی خود دارد که باید به سان جنگجویی مبارز گام در راه نهد. اما تفاوت او با جنگجوی واقعی در نوع دشمنی است که در کمین آنان نشسته است.

جنگجوی واقعی را دشمنی خارجی و رو در روست، اما سالک را چهار دشمن است که هر چهار دشمن به گونه‌ای به خود سالک

راجع است.

اینان دشمنان طبیعی هر انسانی هستند؛ اما سالک مبارز، هماوردی با آنان را یاد می گیرد و در عمل می‌آزماید. (۲۴)

این چهار دشمن عبارتند از:

ترس، وضوح ذهنی، قدرت، کهولت. ترس اولین دشمنی است که در کمین سالک است.

ترک عادت و رها کردن حالتها و چگونگیهای مأنوس پیشین و رویاروی با حالتهای پیش بینی نشده وحشت آور است.

ذهن ما گرایش دارد تا به جهان عادی که برابر با توصیف همنوعان ماست وفادار بماند و از آن نگهداری کند.

بی‌توجهی به صدای ذهن و قرار گرفتن در وضعیت تازه، موجب آشفتگی ما می‌شود.

قصد ترس آن است که ما را از رسیدن به واقعیت دور کند.

ترس، نقش اسلحه ذهن را بازی می کند و در تمام راه معرفت، می‌تواند برای سالک مشکل آفرینی کند.

مبارزه‌ای طولانی لازم است تا برای همیشه بر ترس فایق آییم. تنها با (دید) و (وضوحی) روزافزون می‌توانیم ترس را از خود برانیم.

دومین دشمن (وضوح) است.

وضوح سلاح دیگر ذهن است و مراد از آن اینست که سالک با اندک پیروزی بپندارد که به هدف رسیده است و تجربه‌های خود را قطعی بینگارد و از ادامه راه باز ایستد. وضوح سعی دارد، سالک را در (دامنه) گرفتار کند و از صعود بر قله معرفت باز دارد.

بسیاری از طالبان معرفت، بر ترس خویش فایق آمده‌اند، ولی قربانی وضوح شده‌اند.

ترس دشمن روبرو است، در حالی که وضوح شبیخون می‌زند. این خودبینی و از خود راضی بودن، از کسب تجربه‌های نوین، جلوگیری می کند.

برای آن که سالک (وضوح) را مغلوب خود سازد، نیاز به کسب اقتدار دارد؛ اما این اقتدار می‌تواند نقش دشمن سوم را برای سالک داشته باشد و آن وقتیست که از اقتدار برای آزهای مادی استفاده کند.

دون خوان بر ساحران قدیم خرده می گیرد که آنان به جای آن که اقتدار را دستمایه معرفت شهودی قرار دهند، در جهت هدفهای شخصی خویش آن را به هدر دادند. پیروزی در معرفت، در گرو صداقت سالک است.

هنگامی که (معرفت) تنها هدف ما باشد، دشمنی اقتدار به ما آسیبی نمی‌زند.

چهارمین دشمن، کهولت و مرگ است.

این دشمن را چاره‌ای نیست. زمانی خواهد آمد که پیری و مرگ نیروی ما را می‌رباید. کاری که سالک می‌تواند انجام دهد اینست که پیش از آن که پیری نیروی او را فرسایش دهد، گامهای دشوار را بردارد و از شادابی و بی‌باکی جوانی بهره گیرد، تا گردنه‌های دشوار راه معرفت را بپیماید و چون نشانه‌های پیری فرا رسد، در صرف (نیرو و وقت) مقتصدانه عمل کند (۲۵)

۲ سالک یک شکارچی است:

سالک برای آن که میدان را بر دشمنان تنگ کند، باید به سان شکارچی عمل کند.

شکار او (اقتدار) است.

برای شکار اقتدار، باید اصول کمین و شکار را رعایت کند.

این اصول او را قادر می‌سازد تا از هر موقعیت تصور ناپذیری بهترین استفاده را بکند (۲۶)

این اصول عبارتند از:

۱. سالک مبارز، خودش میدان مبارزه را برگزیند و در ابتدا میدان را خوب شناسایی کند.

۲. به سادگی خو کند و چیزهای غیر ضرور را رها سازد.

۳. تمام تمرکز خویش را برای تصمیم جدی به مبارزه یا ترک آن به کار گیرد.

۴. در حالت ریلکس قرار گرفته و خود را رها سازد تا (اقتدار) تنها راهبر او باشد.

۵. فکر را از چیزهای عجیب و غریب منصرف سازد.

۶. فشرده نمودن وقت و اهمیت دادن به لحظه‌ها.

۷. مراقبت دورادور از صحنه و خود داری از پیش افتادن متهورانه در صحنه. (۲۷)

رعایت اصول بالا، نتیجه‌های زیر را نیز به دنبال دارد:

۱. شکارچی یاد می گیرد خود را جدی نگیرد، می‌آموزد که به خودش هم بخندد.

۲. صبر بی‌انتها دارد و هرگز شتابی ندارد.

۳. توانایی نامحدود در بالبداهه ساختن چیزها. ۲۸۳ بی نیازی

ویژگی سالک شکارچی نیاز اندك اوست. او به کم‌ترین مواهب مادی رضایت می‌دهد. او آرمان و مقصد ی والا دارد و منتظر است و تا زمانی که انتظار می کشد، چیزی نمی‌خواهد. بنا بر این، هر اندك چیزی هم که به دست می‌آورد، بیش از آن است که می‌خواهد. اگر نیاز به خوردن باشد، راهی برای آن می‌یابد؛ چرا که گرسنه نیست. اگر چیزی تنش را بیازارد، راه چاره‌ای برای آن خواهد یافت؛ چرا که درد نمی کشد.

گرسنه بودن یا درد کشیدن بدان معناست که او سالکی مبارز نیست و نیروهای درد و گرسنگی او را نابود خواهند کرد. (۲۹)

همچنین سالك مبارز می‌پندارد که مرده است.

به همین علت چیزی ندارد که از دست بدهد. (۳۰)

این ویژگی در سالك، سبب می‌شود که هیچ گاه نگران نباشد و علتی برای این نگرانی وجود نداشته باشد و چون چنین است او انسانی برتر است و از (دسترس بودن) همنوعانش خارج است (۳۱)

د) عقل ستیزی

عارفان علی الاصول، از استدلال روی برمی تابند و شعاع عقل را در رویاروی با حقیقت ناچیز پنداشته، پای استدلالیان را چوبین می‌دانند و عقل و کند و کاوهای فلسفی را حجاب چهره پر فروغ حقیقت می‌پندارند. این دعوی، در عرفان سرخ پوستی، شدیدتر وجود دارد. دون خوان، اثرگذاری استدلال را در زندگی و دنیای عادی که مردم آن را می‌شناسند و دنیای واقعی که خود مدعی آن است و با آموزشهایش می‌خواهد پرده از آن بردارد، مورد بررسی قرار می‌دهد. او اثرگذاری نتیجه گیریهای منطقی را در دگرگونی مسیر زندگی ناچیز می‌شمارد و شاهد آن را انسانهای بی‌شماری می‌داند که دارای روشن‌ترین باورها هستند، با وجود این، بارها بر خلاف باورهای خویش عمل می کنند (۳۲)

پارتو، جامعه شناس مشهور و نامور، نیز تأکید دارد که انسانها، اگر چه خود را منطقی جلوه می‌دهند و چنین وانمود می کنند که کنشهای آنان برخاسته از منطق و عقل است، اما واقعیت چیز دیگری است.

بیش‌تر کنشهای انسانی، ریشه در مهرورزیها، احساسها و هیجانها و امور دیگر دارد؛ اگر چه آدمی خوش دارد که به آن رنگ و لعاب منطق داده، آن را موجه جلوه دهد.

اما دون خوان، ادعایی بیش از این دارد. او اگر برای استدلال در زندگی نقشی، گرچه ناچیز، باور دارد؛ اما در مقام (واقعیت ناب)، جهان به سان رشته‌هایی از نور دیده می‌شود که هیچ نقشی مگر حجاب ندارد. (۳۳)

مشکل کاستاندا نیز در آغاز آشنایی با دون خوان، همین بوده است که با ابزار عقل و منطق و حساب گری می‌خواسته با دنیای جادویی دون خوان آشنا گردد و از او می‌خواهد که شرح دهد؛ امّا دون خوان، در عوض، چاره‌ای جز این نداشته است که عقل و

منطق او را در این مقام خاموش سازد و گفتگوی درونی او را وا ایستاند، تا چشمی برای گشودن و بی‌پرده حقیقت را دیدن بیابد.

(شمنان روحانی نیستند، اهل عملند، مردم آنان را عموماً نامعقول و دیوانه تلقی می‌کنند، آری چنین به نظر می‌رسند، برای آن که همواره می‌کوشند چیزهایی را شرح دهند که نمی‌تواند توضیح داده شود.) (۳۴)

پ) فقط راه دل

تنها راهی که ما را به (واقعیت دیگر) رهنمون می‌سازد راه دل است (۳۵) و عمل در پی آن. فکر کردن ما را به جایی نمی‌رساند. سالک باید فکر خویش را خاموش سازد و گام در راه نهد.

(سالک مبارز با عمل کردن زندگی می‌کند و نه با فکر کردن درباره آن یا با فکر کردن درباره چیزی که پس از انجام دادن عمل به آن فکر خواهد کرد.) (۳۶)

لازمه سخن دون خوان آن است که در کارها و رفتارهای خویش فکر پیشین و پسین نداشته، از هدفداری و حسابگری پیش از عمل بپرهیزیم و از ارزیابی و قضاوت پس از عمل نیز بازایستیم. لذا دون خوان در ابتدای آموزش کاستاندا، بارها او را دستور به کارهایی می‌دهد که نابخردانه و خنده آور است و کاستاندا هیچ وجه درست و خردورانه‌ای برای آن نمی‌یابد. از این روی، خشمگین و رنجور می‌شود؛ اما دون خوان، در واقع هدفی را دنبال می‌کند.

او می‌خواهد بدین وسیله فکر و گفتگوی درونی کاستاندا را خاموش سازد. اما اگر این هدف را به کاستاندا باز گوید نقض غرض دون خوان خواهد شد؛ زیرا در این صورت کاستاندا نمی‌تواند عمل بی‌هدف و خالی از فکر به انجام رساند. بعدها دون خوان، به کاستاندا می‌گوید که در بدو آموزش، چنین حقّه‌ای به او زده است، چون چاره‌ای جز این نداشته است.

با وجود این، به نظر می‌رسد که آدمی را گریزی از فکر درباره عمل خویش نیست.

دون خوان با این که بی‌هدفی را در عمل کاستاندا دنبال می‌کند، اما دون خوان از این تعلیم به دنبال هدفی می‌گردد.

دون خوان، با این تدبیرها و فنهای خاصی که به کاستاندا تعلیم می‌دهد و ما بعد از این از آنها یاد خواهیم کرد، می‌خواهد کاستاندا را به آستانه (دیدن) برساند. دیدن، کمال جادوگران است.

دون خوان آن دسته از جادوگران، همچون استاد خود (خولیان) را که به قدرت گسترده‌ای دست یافته‌اند ولی (دیدن) را نیاموخته‌اند، ناقص می‌شمارد. (۳۷)

ارزش دیدن نه تنها در عرفان سرخ پوستی، بلکه در مکتبهای مختلف عرفانی مورد تأکید است.

در اوپانیشاد (/ ۷۵) دیدن عین کمال معرفی شده است:

(چون شخص با آتما یکی شد در این حالت عین دیدن شده است)

نیاز به مرشد

به کوی عشق منه بی‌دلیل راه قدم

که من به خویش نمودم صد اهتمام و نشد

حافظ

نیاز به مرشد در مکتبهای عرفانی گوناگون شناخته شده در جهان، مورد تأکید است.

عرفان سرخ پوستی نیز از این قاعده مستثنی نیست. دون خوان مرشد را (ناگوال) می‌خواند. در گفته‌های دون خوان، نقش مرشد، نه تنها ارائه طریق است، بلکه همواره روح جوینده معرفت را همراهی می‌کند، به گونه‌ای که بدون مرشد، عمل موفقی انجام نمی‌گیرد (۳۸) و پیمودن طریق بدون مرشدی همراه، وحشتناک، بل غیر ممکن است.

اما دو پرسش در این جا وجود دارد:

۱. مرشد کیست و چه ویژگیهایی دارد؟

۲. چگونه می‌توانیم به این مرشد دسترسی پیدا کنیم؟

در پاسخ به پرسش نخست می‌گوییم که در دنیای دون خوان و دیگر جادوگرها، مرشد به کسی گفته می‌شود که دارای ساختار خاصی از انرژیست که مثل یک جفت حباب درخشان دیده می‌شود! آنان بر این باورند:

وقتی یکی از این افراد وارد دنیای جادوگران می‌شود این بار افزوده انرژی، به یک سرمایه نیرو و قدرت رهبری دگر می‌شود. در نتیجه ناگوال (مرشد) راهنمای طبیعی و رئیس یک گروه از جادوگران شناخته می‌شود. (۳۹)

این سخن بدان معناست که شماری از انسانها، استعداد ذاتی دارند برای مرشد شدن، چون دارای ساختار خاصی از انرژی هستند.

ورود اینها به دنیای جادوگری، استعداد رهبری ایشان را به فعلیت می‌رساند. چنین جادوگری بهتر می‌تواند به تجرید بیندیشد و از این راه، با روح افراد پیوند برقرار کند (۴۰)

اما پاسخ به این پرسش که سالک چگونه چنین مرشدی را بیابد، اینست که: از توان شاگرد خارج است.

تنها کسی می‌تواند ناگوال را بازشناسد که دارای ساختار انرژی همانند با او باشد.

در این صورت، خود او ناگوال و مرشد خواهد بود و نیاز به مرشد ندارد. بنا بر این، شاگرد نباید در پی استاد برود، بلکه این استاد است که شاگرد خود را باز خواهد یافت و او را در چنبره حمایت و هدایت خویش قرار خواهد داد. (۴۱)

در مکتب دون خوان، نه تنها داشتن مرشدی روشن ضمیر برای سلوک معنوی لازم است، بلکه گرفتار آمدن سالک در بند (خرده خودکامه) نیز ضروری است.

خرده خودکامه می‌تواند انسانی باشد آزاردهنده، دردسرآفرین، درنده خو که از هیچ ستمی پروا ندارد و پیوسته در پی ایجاد وحشت در دل سالک است.

سالک نه تنها از برخورد با چنین انسانی هراس ندارد، بلکه مشتاقانه در انتظار اوست؛ چه آن که در صورتی که خودکامه به سراغش نیاید، او خود باید در جستجوی آن خود را به مشقت اندازد. (۴۲) جالب آن است که سالک در صدد هماوردی و مبارزه فیزیکی با خرده خودکامه برنمی‌آید، بلکه ستم او را به جان می‌پذیرد و خرده خودکامه را در رسیدن به هدف خود که همانا از پای درآوردن و پدید آوردن هراس در دل سالک است ناکام می‌سازد.

دون خوان، از نمونه‌ای عالی از خرده خودکامگان یاد می‌کند که از اقبال خوش به سراغش می‌آید. داستان این برخورد، درازدامن است.

خلاصه آن اینست که: دون خوان، با نیرنگ به کار در خانه اربابی دعوت می‌شود. در آن جا در می‌یابد که بدون دریافت مزد، تا سرحدّ مرگ باید کار کند و راهی برای فرار هم ندارد. او به کارفرمایی سپرده می‌شود که به سختی از او کار می‌کشد.

آزار و شکنجه‌ای که دون خوان تاب آورده و آن را نقل می‌کند، خواندنی است.

ولی او شادکام و استوار، بدون این که حتی یک بار، به حال خود تأسفی بخورد، از مدت شش ماهی که در آن خانه آزار دیده، اظهار خرسندی می‌کند، زیرا در این مدت توانسته بود چهار رکن سلوک را تجربه و تمرین کند.

این چهار رکن عبارتند از:

خویشتنداری،

انضباط،

بردباری

و زمان بندی. (۴۳)

از آن چه گذشت، روشن گردید که توفیق کاستاندا و هر سالک دیگر در سلوک معنوی خویش، نیازمند به مرشد و وجود خرده خودکامه است.

اما این توفیق وقتی به کمال می‌رسد که سالک بی آن که به خود آسیبی وارد آورد، اوامر زنی قدرت مند و بی‌رحم را بپذیرد. این زن برای کاستاندا خانم فلوریندا ماتیوس (Florinda Matus) بوده است و کاستاندا پس از مرگ دون خوان به شاگردی او در می‌آید. لذا در حلقه جادوگرانی که دون خوان رهبری آنان را بر عهده دارد نیز، شماری زن با ویژگیهای بالا وجود دارد. (۴۴)

بر این اساس، سالک به وجود سه شخص نیاز دارد:

مرشد، خرده خودکامه و زنی با قدرت جادویی و بی‌رحم!

تا این جا، مراد دون خوان از خرده خودکامه روشن شد.

در این جا خواننده می‌تواند بپرسد (خودکامه) کیست که اینان در مرتبه ای فروتر (خرده خودکامگان) نام گرفتند؟

جواب دون خوان این است:

(صاحبان بصیرت در عهد جدید، با توجه به تجربه خود مناسب چنان دیدند که طبقه بندی خویش را با سرچشمه اولیه نیرو؛ یعنی با یگانه فرمانروای جهان هستی آغاز کنند و آن را به سادگی (خودکامه) خواندند. طبعاً بقیه مستبدان و قدرت مندان، به طور نامحدود و در مرتبه ای فروتر از خودکامه جای گرفتند و در نتیجه آنها را (خرده خودکامه) Pinches Tiroros نام نهادند.) (۴۵)

چ بایستگی نیرنگ در آموزش

شاگردی که در بدو راه است و به ارزش (معرفت شهودی) چنانکه باید آگاه نشده، ممکن است که در رویارویی با سختیهای راه از سلوک باز ایستد و جاذبه‌های زندگی عادی دل او را برباید. مرشد به فراخور حال سالک، باید حقه‌ای مناسب به کار برد و او را به راه آورد. بی‌گمان زمانی خواهد آمد که متوجه می‌شود فریب خورده است و آن زمانی است که به (معرفت) نایل می‌آید. دست یابی به معرفت، به پستی و بی‌ارزشی جاذبه‌های پیشین پی خواهد برد و همه آنها را پیش پای (معرفت) قربانی خواهد کرد.

(فقط دیوانه است که بار معرفت پیشه شدن را با طیب خاطر به دوش می‌کشد.

عاقل را باید به حقّه و ترفند در این راه انداخت.) (۴۶)

(معلم من ناوال خولیان به همین شیوه به من حقه زد. او با استفاده از شهوت حرص من، به من حقه زد. قول داد تمام زنان زیبایی را که دور و برش بودند به من بدهد و نیز قول داد مرا با طلا بپوشاند. به من قول بخت و اقبال داد و من گول خوردم. از دوران بسیار قدیم به تمام شمنانِ مکتب من همین حقّه زده شده است.) (۴۷)

سرسپرده‌ام پیشاپیش

به نیرویی حاکم بر سرنوشتم

و در پر کاهی نیز می‌آویزم

پس مرا چیزی نیست،

تا به حفظ آن بکوشم،

مرا اندیشه‌ای نیست،

پس می‌توانم ببینم،

مرا هراسی از چیزی نیست،

پس می‌توانم خود را به یاد آرم.

جدا و در سبکبالی

پیشی می‌گیرم از عقاب

تا رَسَم به رهایی. (۴۸)

بخش سوم:

در شناخت جهان و انسان و واقعیت و پندار:

در این جا مناسب است نگرش دون خوان را نسبت به جهان و انسان بررسی کنیم و بر اساس آن، به تعریف جدیدی از جهان و انسان دست یابیم.

دون خوان از دو (جهان واقعی) و (پنداری) سخن می‌گوید و بین آن دو فرق می‌گذارد. نمود جهان با (بود) و واقعیت جهان هماهنگی و سازگاری ندارد. چیزی که از عالم خارج بر اندامهای حسی، اثر می‌گذارد، بخش واقعی جهان است؛ اما آن چه اندامهای حسی، از وجود آنها در خارج خبر می‌دهند، بخش غیر واقعی جهان است.

حواس ما تنها وظیفه‌ای سطحی انجام می‌دهند و به روش شناخته شده خود ادراک می‌کنند (۴۹) این روش چیزی نیست جز میانجی گری که ذهن، با گفتگوی درونی برقرار می‌کند و ذهن نیز به نوبه خود تفسیر هم تیرگان و همنوعان از واقعیت را نشخوار و تکرار می‌کند و این همه ما را از درک مستقیم و بی‌میانجی واقعیت جهان باز می‌دارد.

(ما پیوسته با خودمان درباره دنیای مان حرف می‌زنیم. در واقع دنیای مان را با گفتگوی درونی نگاه می‌داریم و هرگاه از حرف زدن با خود درباره خودمان و دنیای مان دست بداریم، دنیا همان است که باید باشد.) (۵۰)

بدین ترتیب، انگاره ما از دنیا، درس اصلی آیین شمنی است و واایستاندن گفتگوی درونی تنها راه رسیدن به آن است (۵۱)

می‌توان گفت که شمن با (قدرت سکوت) دنیا را باز می‌ایستاند و آن را (می بیند). او، دارای کالبدی اختری و رؤیایی می‌شود که فراتر از مکان و زمان است.

در این حال، قانونهایی معتبر می‌شوند که به غیر از قانونهای شناخته شده‌اند و ما آنها را قطعی و حتمی می‌شماریم. بدین ترتیب، فرق و جدایی بین دنیای مادی و ملکوتی پذیرفته می‌شود. (۵۲)

با توجه به نکته‌ها و جستارهای بالا، دو واژه (تونال) و (ناوال) در مکتب دون خوان، درخور شرحند. تونال همان دنیای عادی ماست که برگرفته از توصیف همنوعان است.

تونال همه آن چیزهاییست که برای آنها کلمه‌ای داریم و آنها را باز می‌شناسیم و شامل انگاره‌ها و اندیشه‌های منطقی ما و حتی خیالهای ذهنی و ایمان مذهبی ما می‌شود. در عوض (ناوال) واقعیتِ تفسیر نشده عینی است که به طرق مرسوم دست نیافتنی است (۵۳)

ذ) ایده خدا

بر اساس تعریفی که از تونال ارائه شد، انگاره‌های ما از خداوند تا آن جایی که در ذهن خود داریم و نتیجه آموخته‌های ماست، عنصری از تونال خواهد بود.

(خداوند بخشی از تونال ماست ... تونال همه آن چیزهاییست که فکر می‌کنیم دنیا از آن چیزها تشکیل شده است، از جمله خداوند.) (۵۴)

اما اگر ما بینگاریم که دون خوان (خدا) را در حوزه (ناوال) قرار می‌دهد به اشتباه رفته‌ایم. از نظر دون خوان، بخش واقعی جهان نامحدود و پیمایش ناپذیر است و بخش عمده هستی، ناشناختنی و رازآلود است و از سطح درک آدمی فراتر است.

خطای بزرگ صاحبان بصیرت در قدیم، فرق نگذاردن بین دو مفهوم ناشناخته‌ها و ناشناختنی‌ها بوده است.

ناشناختنی‌ها در دسترس انسان و در حدود تواناییهای او نیستند و نباید ابلهانه یا حتی با حزم و احتیاط به قلمرو آنها، دست برد. (۵۵) به نظر می‌رسد دون خوان خدا را در خود ناشناختنی‌ها قرار می‌دهد که نمی‌توان در نفی و اثبات آن سخن گفت. ما به وجود این حقیقت غایی، جهل مطلق داریم و راهی برای شناخت او نداریم، از این روی، بر پایه آن چه کاستاندا از دون خوان نقل می‌کند، می‌توان مدعی شد که در این مکتب ایده و اندیشه خدا وجود ندارد. این سخن بدین معنی نیست که در عرفان سرخ پوستی (خداوند) هیچ گونه حضوری ندارد.

استیس، سخن زیبایی در مورد آیین بودا دارد و آن اینست که: در این آیین، خدا تجربه امر متعالی است.

اگرچه تئوری خدا وجود ندارد و بین این دو فرق بسیار است؛ در مَثَل همه پیشینیان، وجود اکسیژن یا جاذبه زمین را تجربه کرده‌اند، اما هیچ کدام به وجود آن پی نبردند، بدین معنی که آن را تبیین و تئوریزه نکردند؛ از این روی، کشف جاذبه زمین را نه به آنها بلکه به نیوتن نسبت می‌دهیم و این بحث درازدامنی است که در تاریخ علم، از آن سخن به میان آمده است که: ما بر چه اساسی یک کشف و یا اختراعی را به کسی نسبت می‌دهیم که در این مختصر مجال پرداختن به این مقوله نیست.

دون خوان، اشاره‌هایی به وجود یک سرچشمه قدرت و یک فرمانروای هستی دارد که در جایی به عاریت آن را (عقاب) نام می‌نهد و در جایی خودکامه می‌خواند. اگر چه وصفهای او از عقاب و خودکامه با خدایی که ادیان توحیدی معرفی کرده‌اند، سازگاری ندارد. به هر ترتیب، می‌توان گفت در مکتب دون خوان، ایده‌ی خدا کم رنگ است و او از پرداختن به مسأله خدا پرهیز دارد و گویی آن را در حوزه ناشناختنی‌ها قرار می‌دهد.

دون خوان و دیگر شمنان سرخ پوستی، به جای آن که وقت و انرژی خود را در ناشناختنی‌ها هدر دهند، انرژی خود را به بخش درخور شناخت جهان به کار می‌بندند. جهان برای آنان به صورت مجموعه‌های فراخ و بی‌پایان از میدان‌های انرژی جلوه می‌کند که همچون رشته‌های نور است و سرچشمه آن به استعاره (عقاب) نام گرفته است (۵۶)

و موجودات غیر ارگانیک (عالم فرشتگی)

دون خوان، از نیروهای وصف ناپذیری یاد می‌کند که بی‌جسم، بی‌شکل، غیر آلی و رام شدنی‌اند. (۵۷) آنها، نه خیرند و نه شر و می‌توانند به شکلهای گوناگونی چون سگ، پرنده، خارسنگ و یا هرچیز دیگری ظاهر شوند. (۵۸)

انسانهای معمولی در مواجهه با آنها متوجه حضور آنها نمی‌شوند، زیرا فقط به آنها (نگاه) می‌کنند، اما یک سالک مبارز، حضور آنها را در می‌یابد؛ زیرا می‌تواند (ببیند). (دیدن) سزاواری، شایستگی و درک ویژه‌ایست که حقیقت آفریده‌ها و پدیده‌ها را به سالک می‌نمایاند. بر این اساس، وقتی سالک با یکی از این آفریدگان برخورد می‌کند آن آفریده، شکل ظاهری را از دست می‌دهد و ماهیت اصلی‌اش هویدا می‌شود. نکته جالب توجه آن است که هر چند چشمهای یک انسان عادی، فریب خورده و موجود غیر ارگانیکی را که به شکل مادی درآمده است، تمیز نمی‌دهد، اما یک سگ گول نمی‌خورد، کلاغ هم همین طور! (۵۹)

آنان برای خود صاحب نام هستند، (۶۰) و کارکردشان بر ما نامعلوم است (۶۱) و در بین انسانها نیز حضور دارند، گاه خود به صورت انسان در کوچه و خیابان پرسه می‌زنند (۶۲) معمول‌ترین رسم شان ترساندن مردم است (۶۳) سالک در رویارویی با او، پیش از آن که به چنگ او افتد، او را دنبال می‌کند و با او به مبارزه برمی خیزد، تا او را به چنگ گیرد و به زمین کوبد، تا قدرت را به او عطا کند (۶۴)

این آفریدگان تولید مثل و سوخت و ساز ندارند، ولی سرشار از عشق، حزن و اندوه و خشم و احساس هستند.

(۶۵) آنها پدیدگان مؤنث هستند (۶۶) و آگاهی‌شان بسیار بیشتر از انسان است.

این آگاهی غیر عادی و شگفت، انسان را برمی انگیزد تا در دیدار آنها، خود به خطر افکند و برجستگی را که دارانـد، به چنگ گیرد (۶۷) پدیدگان غیر ارگانیک، هرگز دروغ نمی گویند؛ زیرا بی‌بهره از قوه ناطقه‌اند.

برای حرف زدن با انسان ناچارند که کلمات را (قصد یا نیت وجودی) کنند.

عمری بس طولانی دارند، اما قدمت آفرینش آنها بر انسان معلوم نیست. (۶۸)

دون خوان از این آفریدگان، با عنوانهایی نام می‌برد که در ترجمه‌های فارسی به (متفق)، (دلیل) و (همزاد) برگردان شده است و در ابتدا آنها را در ارتباط با گیاهان توهم‌زا مطرح می‌کند.

استفاده از گیاهان توهم‌زا وسیله‌ایست که فرد را با نیروهای غیر ارگانیک آشنا می‌کند و به قدرت و آگاهی آنها پیوند می‌دهد. (۶۹)

ک) حقیقت انسان

انسان شناسی دون خوان، در پیوند با تعریفیست که او از عالم دارد. او جهان را میدان‌های بی‌کران انرژی و نور می‌داند. بر این اساس حقیقت انسان نیز شکل یافته از شمار بی‌پایان از همان میدان‌های انرژی و رشته‌های نور است که همچون (گوی درخشانی) آشکار می‌شود و جادوگران نام (تخم مرغ نورانی) بر آن نهاده‌اند (۷۰)

این رشته‌های نور، چرخان به نظر می‌آیند و دستها و پاهای شان، مانند موهای زبر درخشانی است که به هر سو می‌جهند و به تار عنکبوتهای سفید فام می‌مانند (۷۱) بر روی این تخم مرغ (حبابی نورانی) دیده می‌شود که آگاهی انسان از آن سرچشمه می‌گیرد.

گفته شده است که در پاره‌ای از کتابهای عرفانی شرق، تصویری همانند آنچه در بالاـ آمد از انسان ارائه شده است، مثل Fourteen Lessons in yogi Philosophy اثر Ramacharaka. (۷۲)

گ) انسان بی‌شکل

شمنان سرخ پوست مدعی هستند که این توده‌های انرژی بر اثر عادتهای پیاپی و سوء استفاده‌ها انحراف یافته و (شکل انسانی) را ساخته‌اند.

هدف شمن راست نمودن این رشته‌هاست.

او می‌خواهد انسانی (بی شکل) شود. (۷۳)

انسان بی‌شکل، وجود فرسوده و عادی خویش را از دست می‌دهد و از اسارتها رها می‌شود. با نگاهی خوشبینانه، شماری پدیده (بی شکلی) را قیاس با تحولی کرده‌اند که در نظامهای عرفانی دیگر از آن به (مرگ عرفانی)، (تولد روحی دیگر)، (غسل آتش)، (دگرگونی نورها) یاد شده است.

ل) مرگ

شاید از ادعاهای کاستاندا برآشفته باشید و آنها را یاوه بدانید. نویسنده این نوشتار نیز (بر خلاف بعضی ناقدان آثار کاستاندا) با شما هم عقیده است.

به ویژه به سخنی که او به نقل از دون خوان درباره مرگ گفته است، توجه کنید:

(مرگ هر شخص همواره در کنار او و به فاصله یک بازو از شانه چپش قرار دارد و هرگاه مرگ شانه چپ را لمس کند شخص خواهد مرد.) (۷۴)

(مرگ پیچ و تاب است.

مرگ ابر درخشانی در افق است.

مرگ منم که با تو صحبت می‌کنم. مرگ تو و دفتر و دستکت هستی. مرگ هیچ است هیچ! مرگ این جاست و با این حال اصلاً در این جا نیست) (۷۵)

مرگ هرچه باشد؛ اما تأخیرپذیر نیست. با این حال روح بی‌کم و کاست سالک با ذخیره قدرت و انرژی که دارد، می‌تواند مرگ را

برای زمانی، کم و بیش طولانی، عقب بیندازد، تا برای آخرین بار از یادآوری توانایی‌اش شادمان گردد. (۷۶)

مرگ، در جایگاه، مشاور خردمند سالک نیز عمل می کند.

در اوج نومیدی و خطر، سالک می‌تواند به مرگش رو کند و از او بپرسد که آیا چنین است؟

مرگش به او خواهد گفت که اشتباه می کند، مرگش به او خواهد گفت:

(من که هنوز به تو دست نزده ام) (۷۷)

در پایان این بخش، به گزارش و وصفی که کاستاندا از مرگ دون خوان ارائه می‌دهد، توجه کنید:

(وقتی لحظه‌ای فرا رسید که دون خوان عملاً دنیا را ترک گفت، به نوعی درخشندگی بخار مانند رنگی مبدل شد.

او انرژی ناب بود که به آزادی در جهان شناور گشت. در آن لحظه احساسم در خصوص فقدان وی چنان شدید بود که می‌خواستم بمیرم، به آن چه دون خوان گفته بود، اعتنا نکردم و بی هیچ تردید و دو دلی خود را به پرتگاه افکندم، اما به دلایلی که وصف ناپذیر است ن مردم!) (۷۸)

●بخش چهارم:

فنون و دستوالعمل‌ها:

تعلیمات دون خوان، در بر گیرنده دستورالعمل‌ها و فنون ویژه‌ای نیز هست که کاستاندا باید به کار بندد. این دستورالعمل‌ها هدفهای زیر را دنبال می کند:

کسب اقتدار شخصی.

خاموش ساختن ذهن و گفتگوی درونی.

تغییر (نقطه تجمع) و رسیدن به اوج آگاهی و معرفت شهود ی.

هدف اصلی و نهایی از تمام فنون و دستورالعمل‌ها مورد اخیر است و دو هدف اول نقش واسطه‌ای دارند. فنونی که منتهی به کسب و ذخیره اقتدار است، سالک را در خاموش ساختن و واایستاندن گفتگوی درونی یاری می‌رساند و با به کارگیری فنونی خاص، نقطه پیوندگاه جابه جا شده و این همه (دیدن) را که اوج (ابرآگاهی) است ممکن می‌سازد.

این دستورالعمل‌ها در کتابهای کاستاندا، به گونه پراکنده آورده شده است.

نظم و ترتیبی را که می‌نگرید، کار نگارنده است و با بررسی بیش تر، شاید بتوان آنها را با ترتیب بهتری ارائه کرد. استفاده از گیاهان روانگردان می توانست از جمله فنون آورده شود، امّا به خاطر بسیاری جستارها و پیوندی که این بحث با وجوه مختلف دارد، به صورت ضمیمه در پایان این تحقیق آورده شده است.

الف) فنون برای کسب اقتدار

داشتن اقتدار شخصی و ذخیره آن برای توفیق سالک جویای معرفت، ضروری است.

در اصل انسان چیزی جز (حاصل جمع اقتدار شخصی) نیست و این حاصل جمع تعیین می کند که او چگونه زندگی کند و چگونه بمیرد.

دون خوان، اقتدار شخصی را یک نوع احساس، همچون خوش اقبالی، تعریف می کند.

شاید بتوان اقتدار شخصی را اعتماد به قدرتهای غیر عادی و تواناییهای شهودی خودمان دانست. این اعتماد به خود را هنگامی می‌توانیم به دست آوریم که تمرینها و تجربه‌های مناسب آن را فراهم کرده باشیم. دون خوان فنونی را برای به دست آوردن این اعتماد و ذخیره اقتدار سفارش می کند (۷۹)

ب) دویدن در تاریکی

دویـدن در تـاریکی فنی است که دون خـوان آن را (خرامش گفتـار) می‌نامـد و آن را در ذخیره اقتـدار برای واایسـتاندن گفتگـوی درونی اثر گـذار می‌شـمارد. چگونگی اجرای این دسـتور آن است که سالـک مسـافتی طولانی را با زحمت و سـرعت در بیراهه و بر روی سـنگلاخها بـدون سـکندری خوردن و آسـیب دیـدن می‌دَوَد. او در این حـال همتش آن است که گفتگوی درونی را خاموش ساخته، کار را به جسم خود واگذار نماید؛ زیرا آن گاه که ذهن خاموش شود، خود جسم، بی آن که خود ما آگاهی داشـته باشـیم، اشیاء را می‌شناسد و راه را باز می‌یابد، بدون آن که در گودالی فرو رود یا نوک صخره‌ای پایش را بیازارد. (۸۰)

ج) خود داری از آمیزش جنسی

از نظر دون خوان و دون ختارو، سالکان به ویژه آنان که زاییده آمیزش ملالت بار بوده‌اند، باید از آمیزش جنسـی خود داری ورزند تا از این راه بتوانند انرژی اندکی ذخیره کنند.

این ذخیره انرژی، برای رسیدن به (آستانه رویت) و سیر در عالم ناشناخته‌ها مورد نیاز است (۸۱)

دون ختارو به کاستاندا می گوید:

(پدر و مادرت وقتی ترا به وجود آوردند، بی‌اندازه ملول و خسته بوده‌اند)

کاستاندا مدعیست که دون ختارو با (قوه رویت) بر این راز آگاهی یافته است (۸۲)

د) هر عمل، آخرین نبرد

سالک باید بداند که برای هر عمل قدرت دارد، به ویژه هنگامی که آن را (آخرین نبرد خود) در روی زمین به حساب آورد. مرگ هر آن در انتظار است و ممکن است سالک شکارچی را لمس کنـد و جان او را برباید. پس هر عمل او ممکن است آخرین نبرد او روی زمین باشد.

سالک حقیقی، به این نکته آگاهی یافته و هرگاه به هر کاری بپردازد، آن را آخرین کار و آخرین نبرد خود به شمار می‌آورد.

چنین عملی لذت بخش بوده و وحشت را از دل او بیرون می کند و اقتدار و اعتماد را برای او به ارمغان می‌آورد. (۸۳)

این را نیز بایـد بـدانیم که سالـکِ مبارز، سـخت می‌میرد، مرگش بایـد با او بجنگـد تا او را با خود ببرد. سالک خود را به آسانی در آغوش مرگ نمی‌اندازد. آن گاه که مرگ او را لمس کند، به قدرت مبدل می‌شود. (۸۴)

ح) تغییر نوع تصور از خود

تصور و انتظاری که ما از خود داریم، در توان و اقتدار ما اثر ویژه‌ای دارد. دانستن این نکته که ما میدان‌هایی از انرژی هستیم و توان شگفتی در نهان خویش داریم، قدرت بسیاری در ما پدید می‌آورد:

(خیلی چیزهـاست که سالـک مبـارز در زمـان معینی انجـام می‌دهـد که سالهـای پیش نمی‌توانست انجام دهـد. آن چیزهـا خودشان تغییری نکرده‌اند؛ اما تصور او از خودش تغییر یافته است.) (۸۵)

ج) انتخاب مکان قدرت

از نظر دون خـوان هر کس در زمین، جـایی، یـا جاهـایی برای نشسـتن دارد که جایگـاه اوست. او در آن جـا به طـور طـبیعی قوی و خوشـحال خواهد بود، در عوض نقطه بد دشمن اوست. این وظیفه فرد است که با کمک استاد آن نقطه را که (جایگاه) اوست بیابد و اقتدار خویش را تجربه کند.

از سوی دیگر، نقطه دشـمن یک مرد را ضـعیف می‌کنـد و حتی می‌توانـد باعث مرگش شود. دون خوان روزی کاسـتاندا را کمک می‌کنـد که نقطه خویش را بیابد و او پس از تحمل رنج و زحمت فراوان آن نقطه را بیابد. حالت خود را در آن لحظه چنین وصـف می‌کند:

(در حوزه‌ی دیـد من تغییر دیگری در رنگها اتفاق می‌افتـد. طرح یکـدستی را که من در همه آن منطقه می‌دیدم، در یک نقطه و در

طرف راست من به شکلی زنگاری بر گشت ... رگ گردنم سیخ شد پاهایم کمی قوسی و تنه‌ام به جلو خم شد و من متوجه حالت عجیب خود شدم و بر ترسم افزوده شد)

خ) برای واایستاندن گفتگوی درونی

▪ترک عادت:

ترک عادت برای واایستاندن گفتگوی درونی و تمرکز دقت مان در ناوال (جهان واقعی) ضروری است.

تأکید بر ترک عادت را در عرفانهای مختلف شناخته شده در دنیا می‌یابیم. حافظ می گوید:

از خلاف آمد عادت بطلب کام که من

کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم

و عبدالکریم جیلی گوید:

(وضع و حال من آن است که خفی و خلاف عادت باشم). (۸۶)

بـا این وصف، بایـد تعریف خـاص دون خوان را از ترک عـادت و فرقهایی که با مقصود عرفای ما دارد، در نظر داشت. به نظر دون خوان، چنین خواسـته‌ایم که زنـدگی خود را با عادات پیش ببریم و این اساس زندگی عادی و جهان توصـیفی (تونال) ما را تشـکیل می‌دهد. این عادات ما را وادار به زندگی یک سان و یک نواختی می کند و ما را در نظم و ترتیبی خاص پای بند می‌سازد. در نتیجه در همنوعـان خود انتظـار گونه‌ای خاص از سـلوک و رفتار از ما پدیـد می‌آیـد و این انتظار، سـبب می‌شود که خود را فرمانبر و پیرو عادتهـای خود و خواسته‌های همنوعـان خویش سـازیم و از پویش و دگرگونی در شـرایط خود بـاز ایسـتیم و در پیله‌ای که خود بر خویشتن خویش تنیده‌ایم، گرفتار آییم. این عادت، ما را در تونال به بند می‌کشد و بین ما و جهان واقعی حجاب می گردد.

شرط سـلوک آن است که انـدیشه‌ها و ادراکهای ما از ساختارهای پایدار رها شود، تا جایی برای تازگیها و چیزهای پیش بینی نشده در زندگی مان باز شود؛ چرا که عناصر معرفت واقعی پیش بینی ناشدنی اند و این مهم با ترک عادت، به دست می‌آید:

(شکارچی بودن تنهـا به مفهوم حیوان را در تله انـداختن نیست. شـکارچی که هم وزن خود، طلاـ می‌ارزد ... به این دلیل است که خود عادتی ندارد. این مزیت وی است.

وی مانند حیواناتی که به دنبال شان است نیست؛ حیواناتی که با عادتهای سنگین و پیش بینی شده وابسته‌اند.

او آزاد، سیال و پیش بینی ناپذیر است.) (۸۷)

دون خوان، گاهی از (ترک عادت) به (نفی گذشته شخصی) تعبیر می کند.

(سالک مبارزی که گذشـته شخصـی ندارد، برای کارهای خود نیازی به توضیح به همنوعان خود ندارد و هیچ کس هم از اعمال او عصبانی و ناراحت نمی‌شود و مهم‌تر آن که هیچ کس او را با افکار و انتظارات خویش ملزم به کاری نمی کند.) (۸۸)

ه) به کارگیری دومین قدرت

به عقیده دون خوان، ادراک، پیامد (دقت) ماست؛ یعنی ما تنها درونمایه‌هایی را درک می‌کنیم که دقت مان را بر آنها سامان دهیم. بر این اسـاس، این نقش ادراک نیست که از سوی همنوعـان تحت تأثیر قرار می گیرد، بلکه (دقت) ماست که در نتیجه نفوذ آگاهانه و مداوم، سر انجام به حوزه‌هایی برمی گردد و میل می‌کند که با شرح و تفسیر همنوعان مان، برابری کند و در نهایت این باور در ما پدید آید که این دنیای وصف شده، کل واقعیت است.

مـا با این (دقت اسیر شـده) نمی‌توانیم از توهمی که اسیر آن شـده‌ایم برهیم، بلکه تلاش می‌کنیم تا ادراکهایی که از آن سرچشـمه می گیرد، با وصف دنیا برابری کند.

برای رهایی از این دقت که دون خوان آن را (اولین دقت) می‌نامد، نیاز به (دومین دقت) داریم و مقصود از آن ته مانده وقتیست که

در حیطه واقعیت باقی مانده است و اسیر نگردیده است.

ما در حالت عادی، نسبت به دومین دقت آگاهی نداریم و صرف نظر از موقعیتهای استثنایی ظهوری ندارد و آگاهی بخش نیست. با این حال، تنها حلقه پیوند ما با واقعیت و ناوال است.

برای ورود به ناوال و جهان واقعی، بایـد دومین دقت خود را به کار گیریم تا بند از جزء اسیر شده دقت مان نیز بگشاییم و در نتیجه با هر دو قسمت دقت مان وحدتی به دست آوریم و به تمامیت خویش دست یابیم و انسان کاملی شویم. (۸۹)

چ) عمل بدون چشمداشت فایده

هدفداری در عمل، حاصل گفتگوی درونی و ماندگاری ما در تونال است.

هدفداری و چشمداشت از عمل ما را به سطح خردورانه‌ای از واقعیت می‌رساند.. در حالی که معرفت را راهی به جز عقل است.

هدفداری لازمه پذیرش اصل علیت است و جهان موهوم و غیر واقعی ما از همین اصول و عناصر تشکیل گردیده است.

تنها هنگامی که دیگر (هیچ توقعی) از عمل خویش نداشته باشیم، آخرین برون فکنی‌های ذهن خود را پشت سر گذاشته‌ایم و قدم در ناوال نهاده‌ایم. به دیگر سـخن، انتظار نتیجه از عمل، سبب دوگانگی بین عمل و عمل کننده می‌شود و این آدمی را از رویارویی مستقیم و بی‌میـانجی با واقعیت باز می‌دارد. پاره‌ای نظامهای آموزشـی دیگر نیز مثل آیین بودایی ذن، با تمرین اعمال مسـتقیم و غیر مستدل برای پدیـد آوردن چنین انضـباطی؛ یعنی برداشـتن فاصـله بین عمـل و عامل، با مکتب دون خوان اشتراک دارنـد. کاسـتاندا بسیاری از کارهای مسخره و غیر مفید را که دون خوان بر گردن او نهاده بود، به خاطر می‌آورد:

مانند جارو کردن زباله‌ها از جایی به جای دیگر و بعد متوجه می‌شود که دون خوان با واداشتن او به انجام کارهای بی‌معنی فکر کار بدون عوض را در او القا کرده است.

این مطلب چنـان ظریف است که خود این فن را نیز شامـل می‌شود؛ یعنی اگر سالـک بـا کـار بـدون عوض، بخواهـد یـک راست با حقیقت روبرو شود، این کـار بـدون عوض نخواهـد بود، بلکه هـدفی را دنبـال کرده است که همـان ورود در ناوال و جهان حقیقت است.

کارهـا و رفتارهـای بی‌مفهوم و بی‌هـدف، همین که آنهـا را به فنی دگر کنیم، ناممکن می‌شونـد، زیرا بـدین ترتیب به آنها هـدف و مفهوم بخشیده‌ایم. بدین جهت گاه مرشد از در حقّه وارد می‌شد تا شاگرد را وادارد که بدون هیچ چشمداشتی دست به کار شود:

(به دون خوان گفتم، یادم نمی‌آید او هرگز در مورد انجام عملی برای نفس عمل به عنوان فنی خاص بحث کرده باشد و تنها چیزی که می‌توانم دوباره به یاد آورم توضیحات دائم و مبهم او در این مورد است.

خندید و گفت که کار او آنقدر ظریف بوده است که تا آن روز متوجه آن نشده‌ام.) (۹۰)

در زنـدگی عـادی، کار کردن بـدون معنی و هـدف برای ما بیگانه است و با عقل سـلیم ناسازگار. از کارها و رفتارهای خود چشـم داریم که هـدفهای از پیش تعیین شـده ما را برآورند؛ از این روی، رفتارهای دیمی یا طبیعی برای ما ممکن نیست. تنها در پاره‌ای از زمانها و مجالهای مناسب، مانند هنگام ترس، شادی و هیجان شدید است که رفتار مهار نشده‌ای از ما سـر زند. در این زمان و دَم که از بی‌خبری صـحبت می‌کنیم، یک عمل به طور کامل طبیعی رخ داده است و فاصـله بین ما و عمل و رفتاری که از ما سـر زده، محو شده است.

نه رفتاری که از ما سـر زده، از قبل حساب شده است و نه واکنش نسبت به درستی و نادرستی آن نشان می‌دهیم. چشمداشتی هم از عمل نداریم، چون عقل ما که باعث آن بود، باز ایستاده است.

بازی کودکان نمونه‌ای از عمل بدون چشمداشت است (۹۱)

ر) حماقت اختیاری

برای سالک شکارچی، خوب و بد، ثمر بخش و زیانبار، سختی و مرض، توانگری و فقر فرقی ندارد. هیچ چیز وجود ندارد که برای او از چیز دیگر اهمیت بیشتری داشته باشد یا عملی وجود ندارد که در نزد او برتری داشته باشد، همه این جداسازیها و ارزش داوری‌ها مربوط به حوزه تونال و جهان عادی می‌شود. با این حال، سالک مبارز هر عملی را که برمی گزیند آن را چنان انجام می‌دهد که گویی برایش مهم است.

او به ظاهر با مردم همخوانی دارد و با همنوعان خود چنین وانمود می‌کند که به کارهای خود و ثمر بخشی آنها اهمیت می‌دهد و این معنای حماقت اختیاری شمن است.

سالک مبارز نخست باید بداند که رفتارهایش بیهوده است و با این حال، چنان کار انجام دهد و رفتار کند که گویی این مطلب را نمی‌داند. (۹۲)

شمن در عین بی‌نامی و بی‌نشانی و نفی گذشته خویش، تنها حلقه بستگی و پیوندش با دیگران همین جنون اختیاری اوست. او به ظاهر با مردم می‌زید و حال آن که با آنان نیست. (۹۳) به نظر می‌رسد که این ویژگی به سالک آرامش مسرت بخش می‌دهد و او را از دغدغه‌ها و اندیشه در حاصل رفتارها و کردارهای خود می‌رهاند.

آن دسته از خوانندگان آثار کاستاندا نیز که پاره‌ای از آموزه‌های دون خوان را التیامی بر رنجها و دغدغه‌های روحی خود یافته‌اند، از این دستورالعمل بهره جسته‌اند.

جوانی که به علت ناکامی در درس، یا به دست آوردن کار و درآمد و یا ناکامی در امر زناشویی، دنیا را بر خود تنگ می‌یابد، شاید این دستورالعمل برای او گشایشی باشد و او را نسبت به آن چه روی داده، بی‌توجه کند و شکستهایش را در زندگی همچون پیروزیها پذیرا باشد.

ز نفی گذشته شخصی

وابستگی و دلبستگی ما به گذشته خود همراه با شناختی که همنوعان ما از گذشته ما دارند، در پایندگی گفتگوی درونی و ماندگاری ما در تونال، اثرگذار است.

مراد از گذشته شخصی، آگاهی‌ها و دانستنیهاییست که انسانها درباره زندگی ما می‌دانند. وقتی گذشته شخصی داریم، ناگزیریم این امر را تأیید کنیم و برابر خواست و انگاره آنان سلوک کنیم. اما چگونه از گذشته شخصی خویش رها شویم؟ دون خوان به کاستاندا می‌گوید:

(از کارهای ساده شروع کن، به دیگران نگو چه می‌کنی و بعد تمام افرادی را که تو را خوب می‌شناسند رها کن، بدین ترتیب فضای مه آلودی در اطراف ایجاد خواهی کرد) (۹۴)

هنگامی که آزاد و رها از گذشته خود شدیم، نه اندیشه‌های همنوعان و نه گرایشهای ذهنی خود ما، نمی‌توانند ما را در تونال اسیر نگه دارد و به آزادی بزرگی در افکار و رفتار خود دست می‌یابیم.

برای کامیابی در نفی گذشته شخصی، دون خوان سه فن کمکی پیشنهاد می‌کند:

۱. از دست دادن اهمیت شخصی:

(تا هنگامی که فکر می‌کنی مهم‌ترین چیز عالم هستی، قادر به شناخت دنیای اطراف نیستی، مثل اسبی با چشم بند خواهی بود. در کل هستی تفاوتی بین تو و یک ٪٪سرگین غلتان نیست.) (۹۵)

۲. پذیرش مسؤولیت رفتار و کردار: تا بدین وسیله قدرت عمل کردن از وجود ما بتراود و نیازی به تمسک به گذشته خویش و همنوعان نداشته باشیم.

۳. مرگ به مثابه مشاور زندگی: اندیشه و انتظار مرگ، نیرو به ما می‌دهد، سبب می‌گردد از رویدادهای کوچک به خشم نیاییم،

کمک می کنـد تا خویشـتن را ضابطه مند سازیم و در زندگی انضـباط داشـته باشـیم و به مسائل اساسـی توجه کنیم و گرایش یابیم. (۹۶) از دست دادن اهمیت شخصی به معنای نفی غرور و خودخواهی در فرهنگهای عرفانی دیگر نیز تأکید گردیده است.

ابو سعید گوید:

(هیچ تکلّف بیشتر از (تویی) تو نیست.) (۹۷)

در آیین بودا، گرایشهای خودخواهانه به شدت منع شده است (۹۸)

در کتاب چیق مقدس آمده است:

(این خوار کردن که به گفته گوزن سیاه سرخ پوست خود را در آن حتی از مورچه هم پست‌تر می کند، همان حالت روحیست که در مسیحیت مسکنت روح خوانده می‌شود و در سنت اسلامی فقر و در آیین هندو Balya. حالت کسانی است که در می‌یابند که فردیت شان نسبت به اصل خدایی هیچ است.) (۹۹)

ص) بی‌عملی

دون خوان، فرایندی را که ما در آن ناخودآگاه، ادراک خود را دستکاری می کنیم تا آن را با گزارشی که از دنیا توسط هم تیرگان دریافت داشته‌ایم، سازگاری دهیم، (عمل) می‌نامد.

(این تخته سنگ در اثر (عمل) تخته سنگ است.

(عمل) آن چیزیست که از تو تو را می‌سازد و از من مرا، دنیا دنیا ست، زیرا (عمل) مربوط را می‌شناسی که آن را این گونه می کند. اگر (عمل) مربوط به آن را ندانی دنیا به گونه‌ای دیگر است.) (۱۰۰)

برای این که خویش را برای (واقعیت) آماده سازیم، باید (بی عملی) را تمرین کنیم.

برای (بی عملی) نمی‌توان از (عمل) استفاده کرد.

(راهگشای اقتدار در عمل نکردن به آن چیزهاییست که می‌دانی به آن چگونه عمل کنی؛ مثلاً ـ وقتی درختی را می‌نگری عادت داری فوراً نگاهت را به شاخ و برگ آن بدوزی. سایه برگها یا فضای بین برگها را نمی‌بینی. با این کار شروع کن که بر سایه برگهای یک شاخه تمرکز کنی و کم کم به کارت ادامه بده تا تمام درخت را پیش چشم داشته باشی.) (۱۰۱)

ض) درست راه رفتن

گونه ویژه‌ای راه رفتن است.

هدف گشودگی کامل حواس است، بدین صورت که تمرکز دقت مان را از چیزهای محیط برهانیم و آن را متوجه خویش سازیم. در این صورت، بدون این که از جانب ما انتخاب و ارزیابی صورت گرفته باشد، (تمامیت احساس) به ما می‌رسد و پذیرای واقعیت می‌شویم و ذهن از گفتگو باز می‌ماند:

(در اوایل آشنایی مان، دون خوان، روش دیگری را برایم شرح داده بود.

بدین ترتیب که باید بدون آن که نگاهم را روی چیز مخصوصی متمرکز کنم، در مسیری طولانی راه بروم و مستقیماً به چیزی نگاه نکنم. چشمها را کمی چپ کنم تا از آن چه به خودی خود در زاویه دید قرار می گیرد تصویر وسیع تری داشته باشم. اگر چه در آن موقع نفهمیدم؛ اما او اصرار داشت اگر بدون تمرکز به نقطه‌ای در نزدیکی افق نظر بیندازم، مشاهده تمام چیزهایی که در میدان دید قرار دارد، در یک آن امکان پذیر می گردد.

سالها این عمل را بدون آن که تغییری در آن ببینم تمرین کردم. منتظر تغییر و تحولی نیز نبودم، ولی روزی در کمال تعجب دریافتم که حدود ده دقیقه است راه می‌روم، بی آن که کلمه‌ای با خود گفته باشم. در آن حالت آگاه شدم که توقف گفتگوی درونی، مستلزم چیزی بیش از تنها با خود حرف نزدن است.

در آن موقعیت افکارم را از دست داده بودم و عملاً حس می‌کردم که در خلأ ٪٪غوطه‌ورم.) (۱۰۲)

ی) خیره شدن

خیره شدن نیز گونه‌ای (درست راه رفتن) است، با این فرق که در آن، در یک حالت قرار می‌گیریم و تمام حواس و نگاه خود را بر یک چیز متوجه می‌کنیم و به یک چیز نگاه خود را می‌دوزیم و راه اثرگذاریهای دیگر را بر خود می‌بندیم. به این ترتیب، ذهن خود را از دنیای خود ساخته خویش جدا می‌سازیم و گفتگوی درونی پا پس می‌نهد و بدون تماس با ساخته خویش می‌ایستد:

(اگر ساعتها مثل من به توده‌ای از برگ خیره شوی، افکارت خاموش می‌شوند. فقدان فکر دقت تونال را کاهش می‌دهد و آنها به چیز دیگری بدل می‌شوند.) (۱۰۳)

البته در خلال تمرین، باید بدن در وضع و حالت خوشایندی قرار گیرد.

حالتی، به سان حالتهای مراقبه کلاسیک در نظامهای عرفانی شرق. (۱۰۴)

ت) حرکتهای تنسگریتی

دون خوان، گونه‌ای تمرین حرکتها را سفارش می‌کند که آن را حرکتهای تنسگریتی می‌نامد و ویژگی این حرکتها را ٪٪واایستادن صدای ذهن و گفتگوی درونی می‌داند.

تنسگریتی، وصفیست مرکب از دو واژه (کشیدگی) (Tension) و (تندرستی) (Integrity). (کشیدگی) تلاشیست که به آسودگی زردپی‌ها و عضلات بدن می‌انجامد. (تندرستی) عمل توجه کردن به بدن به عنوان واحدی سالم، کامل و بی‌عیب است.

تمرین این حرکتها در شکل گروهی انجام می‌پذیرد و شمن را به استفاده از حافظه جنبشی وامی دارد و اثر عالی آن دِرَنگیدن گفتگوی درونی است.

با دِرَنگیدن گفتگوی درونی موفق خواهیم شد (پیوندگاه) را از جایگاه اصلی خارج سازیم و به (دیدن) نایل شویم. کاستاندا در کتاب حرکات جادویی این حرکتها را همراه با تصویر برشمرده است (۱۰۵)

این حرکتها، همانندی فراوانی با حرکتهای یوگا دارد.

ل) برای دگرگونی (نقطه تجمع) و معرفت شهود

ی): هنر رؤیا بینی

هدف اصلی سالک است که به (دیدن) دست یابد؛ از این روی، تمام فنون گذشته، اگر چه با واسطه، در خدمت این هدف قرار دارند. افزون بر آنها، مهم‌ترین فنی که دون خوان برای رسیدن به (ناوال) و یافتن کالبد اختری سفارش می‌کند، (عمل رؤیا بینی) است.

مفهوم رؤیا در اصطلاح او، با رویدادهایی که به همین نام، به طور معمول، در حال خواب برای ما رخ می‌دهد، در پیوند و مرتبط، ولی متفاوت است.

رؤیا بینی مهارتیست که شخص به کمک آن از رؤیاهای خود استفاده و با دقت آن را به آگاهی مهار شده دگر می‌کند.

چنین رؤیایی همراه خواهد بود با دگرگونیهایی که در (رشته‌های انرژی) رخ می‌دهد و جابجایی ای که در نقطه تجمع ٪٪(پیوندگاه) صورت می‌پذیرد. انسان سالک با هنر رؤیا بینی می‌تواند رشته‌های نور را ببیند و نقطه تجمع را حتی به خارج از (حباب نورانی) و در گستره رشته‌های انرژی عالم حرکت دهد. (۱۰۶)

اگر سالک پس از جابه جا شدن نقطه تجمع به هنگام خواب، بتواند آن را در همان جایگاه پابرجا کند، کاری بس بزرگ و ارزش مند کرده است؛ چرا که می‌تواند در حوزه ناوال ماندگار شود و برای همیشه از اسارت (جهان توصیف شده و غیر واقعی) رها گردد. (۱۰۷)

اما مهم آن است که دانسته شود چنین رؤیایی چگونه و از چه راهی به دست می‌آید. دون خوان برای این هدف، دو گونه تمرین را پیشنهاد می‌کند.

این تمرینها بایـد در شب، پیش از خواب انجام شود؛ زیرا وقتیست که عاملهای نفوذ جسـمی و روحی، اثرگذاری شان، به پایین‌ترین حدّ می‌رسد و از القاءات همنوعان و گفتگوی درونی کاسته می‌شود.

تمرین اول:

در حالتی به خـواب رویم که رویـداد (به خـواب رفتن) را در مورد خویش بنگریم و آگـاهی و هوشـیاری خود را از دست نـدهیم. بـدین صورت که دسـته ای خود را برافراشـته و تمـام حواس خود را به دسـتها متوجه کنیم، در اوج این تمرکز، که با زحمت فراوان همراه است، دسـته ای خود را می‌بینیم، اما نه دسته ای عادی خود را بلکه دسته ای اختری و لطیف خویش را که در سطح ناوال واقع است.

اگر چنین کامیـابی و پیروزی حاصـل شـد، می‌توانیم این فن را بگسـترانیم و بـا کالبـد اختری خود در گستره بی‌پایـان نـاوال غوته‌ور شویم.

تمرین دوم:

برای ساختن رؤیای خوشایند (تمرینِ سفر کردن) است.

بدین صورت که محلی را که دوست داری در آن جا باشـی و آن را به خوبی می‌شناسـی، برگزین و اراده قاطع برای سـفر به آن جا داشـته بـاش. زمان سـفرت را نیز روشن کن و سـپس در حالت (بی عملی) خود را به خواب بسپار. مقصود از بی‌عملی آن است که ادعای خود را در مورد بیهوشی در خلال خواب از دست داده و امکان هوشیاری را پذیرا باش. با نگهداشت این اصول، تو در رؤیا، حقایق و حوادثی را خواهی دیـد که در روز بدون کاستی و فزونی اتفاق می‌افتد. اگر غیر از این باشد، معلوم می‌شود که تو در عمل رؤیابینی موفق نبوده‌ای. (۱۰۸)

کاستاندا پایه‌ها و مرحله‌های رؤیا بینی را که خود تجربه کرده است، به ترتیب زیر بیان و گزارش می‌کند:

۱ بیداری پر آسایش: حالتی مقدماتیست که در آن حواس به خواب رفته است، ولی شخص بیدار است.

من در این حالت همیشه سیلی از نور قرمز را می‌دیدم.

۲ بیداری پویا: در این حالت نور قرمز مثل مه از هم پراکنده می‌شود.

۳ مشاهده صرف: به صورت شاهد عینی ناظر به رویدادهاییست که در برابر چشمانش رخ می‌دهد.

۴ ابتکار پویا: شـخص خود را وارد عمل می‌کنـد و از حالت اثرپـذیری و واکنش خارج شده از فرصت خود بیشترین بهره را می‌برد. (۱۰۹)

●پیوست: گیاهان روانگردان

▪هدف از استفاده از گیاهان:

اسـتفاده از گیاهان روانگردان، در ابتدای آموزش دیدن کاستاندا، جایگاه ویژه‌ای داشت. در واقع آشنایی کاستاندا با دون خوان نیز، با هدف و جمع آوری اطلاعات درباره این گیاهان آغاز شد.

دون خوان، افزون بر بیان اثرگذاری این داروها، شرحی درازدامن درباره کشت و تربیت و (مطیع کردن) و نحوه استفاده از آنها داده است.

کاستاندا، با هدایت و مهار دون خوان، به استفاده از گیاهان پرداخته و (حالات واقعیت غیر معمول) را تجربه کرده است.

استفاده از این گیاهان، با هدف پدید آوردن گونه‌ای آمادگی شخصی برای طریقت معرفت است.

کاسـتاندا در ابتـدا سـعی می‌کرد، بـا حفـظ نگرش علمی اش، شـرحی برای تعـالیم دون خـوان بیابـد و بسـازد. او در حـالتی نبـود تا (واقعیتی) را که مرشـدش از آن سـخن می‌گفت به درستی درک کنـد و آن گاه که بهره‌ای ناتمام می‌یافت، آن رویداد را آنقدر به شیوه آشنای خودش تفسیر می‌کرد که به سطح (تونال) و جهان عادی پایین می‌آورد.

بر این اساس، دون خوان لازم دیـد نیرنگی به کار گیرد تا حال کاسـتاندا را دگرگون سازد و چشم او را به (واقعیت غیر معمول) باز کند.

او بدین منظور به استفاده از گیاهان مشغول شد.

(فقـط دیوانه است که بار معرفت پیشه شـدن را با طیب خاطر به دوش می‌کشـد عاقل را بایـد با حقه و ترفنـد در این راه انـداخت.) (۱۱۰)

گفتـه شـده است این داروهـا بر سلسـله اعصـاب اثر می‌گذارنـد و جریانهـا و پیونـدهای غیر عـادی عصـبی پدیـد می‌آورنـد و سـبب دگرگونی در ساختهـا و پرداختهـای ذهنی می‌شونـد و این تا انـدازه‌ای، هماننـد اثریست که از درنگیـدن گفتگوی درونی به دسـت می‌آیـد. گیاهـان روانگردان اگر چه به گونه ناپایـدار سـبب می‌شود تا پایه‌های تفکر عادی ما از هم گسـیخته شونـد و ما از (دومین دقت مان) که در حوزه ناوال باقی مانـده است، آگاهی یابیم و با کمک آن اولین دقت خود را آزاد سازیم و (تمام دقت) خود را به کار برده تا به (ناوال) و واقعیت ناب راه یابیم. (۱۱۱)

نظر دانشمندان

در این که پاره‌ای گیاهان دارای اثرهای ویژه روانی هسـتند، جای تردیـد نیست. قبیله‌های سـرخ پوست از دیرباز، به این اثرگـذاریها آگاه بوده‌اند و از آنها به گونه گسترده برای سرخوشـی، مداوا، افسونگری و به دست آوردن حالت خلسه اسـتفاده می‌کردند و حتی پس از گسترش و جا پا باز کردن مسیحیت در آن دیار، اجرای مناسک خوردن (پیوت) ادامه داشت. (۱۱۲)

این اثرگذاریها را دانشمندان، کم و بیش پذیرفته‌اند.

استیس عقیده دارد حالت عرفانی را با مواد مخدری مانند مسکالین و اسید لیسرژیک (Lysetjic Acid) و ... می‌توان پدید آورد. امّا استیس، به روشنی یادآور می‌شود:

مسکالین، آن حال را در سالک پدیدار نساخته، بلکه بازدارنده‌های روانی را برداشته که پیش از آن، او را از دیدن چیزها، آن گونه که در واقع هستند، باز می‌داشته‌اند (۱۱۳)

همچنین آزمایشـها نشان می‌دهند که ماده شـیمیایی مسکالین که از گیاه (پیوت) گرفته شده است، حالتی همراه با پندارهای شدیدی از رنگها و فرمها پدید می‌آورد. (۱۱۴)

الدوس هاکسلی که به گونه گسترده به پژوهش درباره مسکالین پرداخته است، می‌نویسد:

(فرضـیه اینست که عمـل مغز و بافت عصبی و ارگانهای حسـی در اساس بازدارنده‌انـد نه تولیدکننـده. هر شخصـی در لحظه‌ای قادر است تمام وقایعی را که برایش رخ داده است، به خاطر آورده و یا هر آن چه را که در هر کجای کائنات رخ می‌دهد درک کند.

مغز و بـافت عصبی برای پیشـگیری از پریشانی و آشـفتگی فکری، جلوی همه این دانشـها را می‌گیرد و فقط برگزیـده‌ای انـدک که برای ما فایـده عملی دارد و اجازه عبور می‌دهـد، ولی به نظر می‌رسـد برخی اشـخاص، با این توانایی به دنیا می‌آینـد که از این عملِ جلوگیری مغز و بافت عصبی در آنها نشانی نیست. برخی دیگر این توانایی را در نتیجه تمرینات فکری یا به وسـیله هیپنوتیزم حاصل می‌کنند.

اسـتفاده از مسـکالین نیز شـخص را به همین نتیجه رهنمون می‌سازد. در مغز رشـته‌های آنزیم وجود دارد که در جهت بهبود کار آن خـدمت می‌کنند، برخی از این آنزیمها مقدار گلوکز آنزیمها را متوقف ساخته و بنا بر این از اندازه گلوکز مورد دسترس عضوی که

به قند نیاز دائمی دارد می کاهد)

دون خوان، در باره اثر گذاری این گیاهان به وجه مبالغه آمیزی سخن می گوید، اما سپسها، به روشنی یادآور می‌شود:

اثر این گیاهان، ناپایـدار است و تنها در ابتـدای آموزش کاسـتاندا از آن کمک گرفته است تا او را با حوزه ناوال آشـنا سازد. بر این اساس، به شرح درباره (گیاهان قدرت) (مسکالیتو) و (دودک) و ... سخن می گوید اما سپسها وقتی کاستاندا از او می‌پرسد:

چرا دیگر از این باره سخنی نمی گوید، بی هیچ شرمی می گوید:

در آغاز آموزش، به خاطر او به درون تمام این (جفنگیات کاذب سرخ پوستی) رفته و آنها را بررسی کرده است.

در این جـا برای آگـاهی بیشتر خواننـده محترم، منـاسب است از آن چه دون خوان به تعبیر او جفنگیـات کـاذب دربـاره چهـار گیاه قدرت زا و روانگردان گفته است، گزیده‌هایی نقل کنیم. این چهار گیاه عبارتند از قارچ (دودک) پیوت، تاتوره (علف جمیسون) و بـذر ذرت. قارچ و پیوت، بیشتر برای به دست آوردن (معرفت) و (رؤیت) اسـتفاده می‌شود، در حالی که تاتوره و بذر ذرت، برای به دست آوردن قدرت است، قدرتی که دون خوان اسم متفق (همزاد) بر آن می‌نهد.

▪دود (قارچ)

دون خوان، با پدید آوردن دگرگونیهایی در گونه خاصی از قارچ اروپایی، از آن برای تدخین استفاده می کند.

این دود برای کسانی که در پی کسب قدرتند کارساز نیست. این دود برای کسانی است که مشتاق دیدنند. (۱۱۵)

دون خوان، مدعیست که با دود این امکان را یافته است که به کلاغی دگر شود!

کاسـتاندا از او می‌خواهـد که مراد خود را از کلاغ شـدن شـرح دهـد؛ اما او خود داری می‌ورزد. (۱۱۶) امـا او از زنی دیوخوی نـام می‌برد که قصد کشتن او را داشته است.

دون خوان از او تعبیر به (پرنـده سیاه) می کنـد؛ چرا که می‌توانـد خود را به شـکل پرنده‌ای درآورد. دود به دون خوان این امکان را داده از خود در برابر آن زن نگهداری کند.

دود بهترین (متفق) و (محافظی) است که یک مرد می‌تواند داشته باشد (۱۱۷)

دود هر کاری می‌توانـد انجام دهـد و به مرد دانش و قـدرت اقـدام می‌دهد. وقتی کسـی وارد حوزه‌اش می‌شود، همه قدرتهای دیگر تحت فرمان او هستند.

البته یک عمر وقت می‌برد که با دو قسمت اصلی و حیاتی دود آشنایی حاصل گردد:

چپق و مخلوط دود!

او، شگفتیهایی از قدرت و کارایی چپقی که در اختیار دارد و از استادش به یادگار مانده است نقل می کند (۱۱۸)

البته از دیرباز (چپق) یکی از سـمبل‌های دینی بومیان آمریکا بوده و تصور می‌شـد که کل معنای وجود انسانی با آیین (پیپ) (چپق) پیوند خورده است.

از این چپق‌ها در تمام رسمها و آیینهای تشریفاتی و در تصویب قراردادها و عهدنامه‌ها استفاده می‌شد.

بومیان آمریکا، آن را خدای جنگ و صلح و داور مرگ و حیات می‌پنداشته‌اند (۱۱۹)

پیوت

دون خوان، اسـتفاده از پیوت را، راه به دست آوردن خرد، دانش و راه صحیح زندگی کردن می‌دانست. (۱۲۰) از برگرفته شده‌های پیوت، مسکالین است که پیش از این، در توهم زایی آن، نکته‌هایی رایادآور شدیم.

از نظر دون خوان، کاری که پیوت می کنـد آن است که ما را با یک نیروی یاور، پیونـد می‌دهـد و در حقیقت آن نیروست که نقش آموزگار دارد و ما را به حوزه ناوال می‌برد. دون خوان، برحسب قاعده خود، از شرح درباره دعاوی خویش خود داری می‌ورزد.

▪تاتوره

دون خوان، پس از دگرگونیهایی که در این گیاه پدید می‌آورد، آن را به کاستاندا می‌خوراند. به کاستاندا حالت شگفتی دست می‌داد، ماهیچه‌هایش از نیرو متورم می‌شد، مشتهایش به خارش می‌افتاد و پاشنه‌های پاهایش میل به دنبال کردن کسی پیدا می‌کرد. این دارو احساس خوشایندی و قدرت مندی در فرد پدید می‌آورد و فرد لَبالَب از اشتیاق می‌شود. دون خوان مدعیست در جوانی با خوردن تاتوره توانسته است مردی را با یک ضربت آهسته بازو بکشد.

همچنین گاومیشی را که بیست مرد از عهده آن برنمی‌آمدند به زمین بکوبد. یک بار توانسته است چنان بپرد که از برگهای بلندترین درخت فراتر رود. امّا به روشنی می‌گوید:

او و دیگر سرخ پوستان، کم کم علاقه خود را به پیوت از دست داده‌اند، زیرا در پی قدرت نیستند. آنان اکنون به معرفت و رؤیت بها می‌دهند. (۱۲۱)

●●سخن پایانی

بر خواننده ناقد و بصیر روشن است که سخنان و ادعاهای کاستاندا، با ذکر دلیل همراه نیستند و شکل اعلامی دارند. افزون بر این (آن گونه که از ترجمه‌های آثارش پیداست) سخنان و ادعاهای وی به جایی پای بند نیستند و مدرک و سندی از آنها در دست نیست و اطمینانی بر درستی گزارشهای وی از دون خوان و دیگر ساحران وجود ندارد و به دلیل مستند نبودن، راه همواری برای بررسی درستی و گزارشها وجود ندارد، ضمن آن که در خیلی موردها، آن چه را کاستاندا ارائه می‌دهد، در ذهن انسان غریب و گاه محال می‌آید. ولی با این حال خالی از مایه‌های عرفانی نیست. اگر چه به دلیل همانندیهای آن با دیگر عرفانها، احتمال این که کاستاندا آن را از دیگر عرفانها برگرفته باشد و با حکایتهای قومها و قبیله‌های سرخ پوست و خیال انگیزیها و پنداربافیهای خود درآمیخته باشد، احتمال جدی است.

در موردهای بسیار، چون توجه به حقیقتی دیگر و ساحَتی برتر، کوشش برای (رؤیت) و معرفت شهودی و برتری راه دل بر عقل، شرایط سلوک و نیاز سالک به مرشد و ... خواننده همانندیهایی با عرفان اسلامی احساس می‌کند، ولی این همانندیها، بیش از آن که ما را در فهم عرفان سرخ پوستی کمک کند، خاصیت گمراه کننده دارند و ما را از واقعیت دور می‌کنند و از درک فرقها و ناسانیها، حتی در موردهای همانند، باز می‌دارند؛ از این روی نگارنده در جریان این پژوهش از ذکر همانندیها و شاهدها و گواه‌ها از عرفان اسلامی خود داری ورزید.

در پایان تأکید دوباره بر این نکته لازم است این بررسی، نه درباره عرفان سرخ پوستی به معنای عام، بلکه در بررسی حکایتیست که کاستاندا از قرائت دون خوان و چند (ناوال) دیگر از این عرفان دارد. این تحقیق، با این انگیزه صورت گرفته، تا از خرده جریانی که ترجمه آثار کاستاندا با چندین و چند بار چاپ شدن و مخاطبان زیاد از آن حکایت می‌کرد، پرده بردارد.

اما جای این پرسش از آگاهان و دانش آموختگان حوزه باقیست که آیا نمی‌توان عرفان و معنویت نهفته در تعالیم اسلام را در قالبهای پر کشش ادبی و هنری به نسل تشنه امروز عرضه کرد؟

آیا پاسخی راستین به این نیاز روزافزون، سد و بازدارنده‌ای از فرو غلتیدن نسل ما به وادی پاسخهای دروغین و پوشالی نیست و آیا خالی بودن میدان فرهنگ از عرصه اندیشه‌های اصیل و انسان ساز، میدان را به روزی حرفهای مفت فرومایگان و سودجویان در عرصه فرهنگ و نشر نخواهد گشود.

مؤلف:

حسین واعظی نیا

****

پی‌نوشتها:

۱. سفر جادویی با کارلوس کاستاندا، مارکارت رانیان کاستاندا، مهدی کندری / ۳۴، میترا، تهران ۱۳۷۷. ۲

۲. کاستاندا و آموزشهای دوخوان / ۲۴.

۳. هدیه عقاب، کارلوس کاستاندا، مهران کندری و مسعود کاظمی، مقدمه، فردوس، تهران، ۱۳۶۸.

۴. همان / ۱۳.

۵. سفر به دیگر سو، کارلوس کاستاندا، دل آرا قهرمان / ۳، میترا، تهران، ۱۳۷۵.

۶. چرخ زمان، کارلوس کاستاندا، مهران کندری / ۳۰، میترا، تهران، ۱۳۷۷

۷. دومین حلقه قدرت، کارلوس کاستاندا، مهران کندری و مسعود کاظمی / ۱، فردوس، تهران، ۱۳۶۲.

۸. حرکات جادویی، کارلوس کاستاندا، مهران کندری / ۲، میترا، تهران، ۱۳۷۷.

۹. چرخ زمان / ۱۷۶.

۱۰. دین و اسطوره در آمریکای وسطی، مهران کندری / ۱۱۱۲، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۲.

۱۱. قدرت سکوت، کارلوس کاستاندا، مهران کندری، میترا، تهران، ۱۳۷۷.

۱۲. سفر جادویی با کارلوس کاستاندا / ۹.

۱۳. قدرت سکوت، کارلوس کاستاندا، مهران کندری / ۱۳.

۱۴. هنر خواب بینی، کارلوس کاستاندا، فرزاد همدانی، نشر سیمرغ، تهران، ۱۳۷۳

۱۵. برداشتی از هنر خواب بینی / ۱۴؛ قدرت سکوت / ۱۴.

۱۶. قدرت سکوت / ۱۴.

۱۷. چرخ زمان / ۲۶۷.

۱۸. همان / ۲۶۲

۱۹. آتشی از درون، کارلوس کاستاندا، ادیب صالحی / ۱۹، شباویز، تهران، چاپ پنجم، ۱۳۷۴.

۲۰. هدیه عقاب؛ چرخ زمان / ۱۹۵.

۲۱. چرخ زمان / ۱۹۶.

۲۲. همان / ۱۲۵.

۲۳. آتشی از درون / ۶۱.

۲۴. چرخ زمان / ۲۶.

۲۵. همان / ۲۶.

۲۶. سفر به دیگر سو / ۲۸۳.

۲۷.. چرخ زمان / ۲۰۷.

۲۸. همان / ۲۰۸.

۲۹. همان / ۵۵.

۳۰. همان / ۱۲۴.

۳۱. همان / ۸۶.

۳۲. آتشی از درون / ۵۴.

۳۳. چرخ زمان / ۲۳۲ – ۳۴. حرکات جادویی / ۱۳.

۳۵. چرخ زمان / ۲۴.

۳۶. همان / ۴۶.

۳۷. واقعیت دیگر / ۱۶۰

۳۸. تعلیمات دون خوان، کارلوس کاستاندا، حسین نیّر / ۷۴، فردوسی، تهران، ۱۳۷۴.

۳۹. هنر خواب بینی / ۷۴.

۴۰. همان / ۲۰.

۴۱. سفر جادویی، پیشگفتار.

۴۲. آتشی از درون / ۳۱.

۴۳. همان / ۳۳.

۴۴. چرخ زمان / ۱۷۶.

۴۵. آتشی از درون.

۴۶. چرخ زمان / ۳۸.

۴۷. همان / ۲۸.

۴۸. همان / ۱۹۱.

۴۹. آتشی از درون / ۵۴.

۵۰. چرخ زمان / ۶۴،

به نقل از حقیقتی دیگر.

۵۱. همان،

به نقل از افسانه‌های قدرت / ۱۱۷.

۵۲. آموزشهای دون خوان / ۱۱۱ – ۵۳. چرخ زمان / ۶۵.

۵۴. آموزشهای دون خوان / ۹۹. ۵۵ – ۵۵. آتشی از درون / ۴۹.

۵۶. قدرت سکوت / ۱۳.

۵۷. چرخ زمان / ۴۰.

۵۸. حقیقتی دیگر / ۴۶.

۵۹. همان / ۴۷.

۶۰. تعلیمات دون خوان / ۱۱۳.

۶۱. چرخ زمان / ۴۰.

۶۲. حقیقتی دیگر / ۴۸.

۶۳. همان / ۲۶۰ – ۶۴. همان / ۲۶۱.

۶۵. آتشی از درون، کارلوس کاستاندا، مهران کندری / ۹۱.

۶۶. هنر خواب بینی / ۱۸۱.

۶۷. همان / ۶۷.

۶۸. چرخ زمان / ۴۰.

۶۹. تعلیمات دون خوان / ۷۶.

۷۰. قدرت سکوت / ۱۳.

۷۱. چرخ زمان / ۳۴.

۷۲. سفر جادویی با کاستاندا / ۲۱۰.

۷۳. چرخ زمان / ۱۶۲.

۷۴. سفر به دیگر سو / ۴۹۵۰.

۷۵. چرخ زمان / ۶۲.

۷۶. همان / ۹۹.

۷۷. همان / ۸۲،

به نقل از سفر به دیگرسو.

۷۸. همان / ۱۵۳،

به نقل از افسانه‌های قدرت.

۷۹. کاستاندا و آموزشهای دون خوان، لوتار. ار. لوتکه. مهران کندری، ۱۲، میترا، تهران، ۱۳۷۵؛ چرخ زمان / ۱۰۰.

۸۰. کاستاندا و آموزشهای دون خوان / ۱۳.

۸۱. آتشی از درون / ۸۳.

۸۲. همان / ۸۲.

۸۳. چرخ زمان / ۹۲، ۹۴.

۸۴. همان / ۹۵، ۱۳۳،

به نقل از افسانه‌های قدرت و حقیقت دیگر.

۸۵. همان / ۱۱۳.

۸۶. ارض ملکوت، هنری کربن، دهشیری / ۴۱.

۸۷. چرخ زمان / ۸۹،

به نقل از سفر به دیگرسو؛ کاستاندا و آموزشهای دون خوان / ۱۲۷.

۸۸. همان.

۸۹. کاستاندا و آموزشهای دون خوان / ۱۰۱.

۹۰. همان / ۶۱.

۹۱. همان / ۶۲.

۹۲. چرخ زمان / ۴۷،

به نقل از حقیقت دیگر.

۹۳. همان / ۴۸.

۹۴. کاستاندا و آموزشهای دون خوان / ۷۸؛ چرخ زمان / ۸۱،

به نقل از سفر به دیگرسو.

۹۵. سفر به دیگر سو / ۳۰۰.

۹۶. همان / ۳۱۴۰.

۹۷. اسرار التوحید، محمد بن منور، تصحیح و تعلیق محمدرضا شفیعی کدکنی / ۱۶۵، آگاه، تهران، ۱۳۶۶.

۹۸. بودیسم، راهول، قاسم خاتمی / ۸۳.

۹۹. چپق مقدس، اپس براون، علی پاشایی / ۱۱۰، چاپ اول، ۱۳۵۵.

۱۰۰. کاستاندا و آموزشهای دون خوان / ۱۳۳.

۱۰۱. همان / ۱۳۵.

۱۰۲. همان / ۷۰.

۱۰۳. همان / ۷۴.

۱۰۴. همان.

۱۰۵. حرکات جادویی / ۳۵۳۶.

۱۰۶. هنر خواب بینی / ۳۴.

۱۰۷. همان.

۱۰۸. کاستاندا و آموزشهای دون خوان / ۱۲۸.

۱۰۹. همان / ۱۲۴.

۱۱۰. چرخ زمان / ۳۸.

۱۱۱. سفر به دیگر سو / ۷.

۱۱۲. انسان و سمبل هایش، کارل گوستاویونک، ابوطالب صارمی / ۱۷.

۱۱۳. عرفان و فلسفه، استیس، بهاء الدین خرمشاهی / ۱۹، ۶۵، سروش، تهران، ۱۳۶۱.

۱۱۴. انسان و سمبل هایش.

۱۱۵. تعلیمات دون خوان / ۲۱۹.

۱۱۶. همان / ۲۲۰.

۱۱۷. همان / ۷۷.

۱۱۸. همان.

۱۱۹. جهان مذهبی (ادیان در جهان امروز) هیأت مؤلفان، عبدالرحیم گواهی، ج۱ / ۷۴، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

۱۲۰. تعلیمات دون خوان / ۱۳.

۱۲۱. همان / ۷۳.

منبع:

نشریه حوزه، شماره ۱۲۰

شمنیسم

چکیده:

شمنیسم پدیده‌ای دینی است که از ادوار بسیار دور وجود داشته است.

شاخصه مهم این آیین اعتقاد به روح است و چگونه به خدمت گرفتن آن برای درمان امراض. خلسه از مهمترین اداب آنهاست که برای گفتگو با ارواح این حالت لازم است.

شمن را جادوگر نیز می‌خوانند و شهرت اصلی او جادو طبیب است که از طریق جادو طبابت می کند.

از نمادهای شمن اسکلت (پرنده و انسان) لباس و طبل است که به هنگام مراسم خود از این نمادها استفاده می‌شود.

مقدمه:

یکی از دغدغه‌های دین شناسی معاصر مطالعه آموزه‌ها و مفاهیم دینی در حوزه‌های اجتماعی و مردم شناسی است.

در واقع تحقیق و پژوهش در مورد تلقی انسان از مفاهیمی چون خدا، مرگ، جاودانگی، آفرینش، شفا بخشی، معجزه گری و به جا آوردن مراسم و آیین‌های دینی در اقلیم‌ها و سرزمین‌های گوناگون، یکی از مباحث مهم دین شناسی است.

شمنیسم پدیده دینی است که در آن حیات جادویی - دینی جامعه، حول شخصیت شمن متمرکز است که نه تنها جادوگر و حکیم ساحر، بلکه شفادهنده، معجزه گر، عارف و شاعر نیز هست.

این پدیده جادویی رازآلود از جایگاه مهمی در تاریخ ادیان برخوردار است چراکه سنن، اساطیر، شعائر، آیین‌ها و نمادپردازی‌های آن حاکی از قدمت بسیار زیاد آن دارد. شمن، محور اصلی شمنیسم، جادوگر - طبیبیست که به دلیل نقش تلفیقی خود، از جادوگران صرف، ساحران و حکیم ساحران متمایز می گردد. با توجه به جایگاه پر اهمیت موضوع که بدان اشاره شده، نویسنده در این مقاله نگاهی بسیار کوتاه به عالم شمنیسم انداخته و از لابلای مطالب مختلف آنچه را که بیشتر مورد نیاز برای دانستن است انتخواب کرده است.

در این مقاله بیشتر آداب مشترک شمن‌ها را ذکر کردیم و به علت طولانی شدن بحث و از آن جهت که، اشتراکات آنها بیشر از افتراغات آنهاست از پرداختن به تک تک قبایل شمنی در سراسر جهان اجتناب شده است.

خواننده با مطالعه این مقاله با کلیات شمنیسم آشنا می‌شود و تا حد بسیاری از آیین شمنیسم مطلع خواهد می‌شود.

تعریف: در لغت: بت پرست را گویند. صنم پرست. وثنی. عابد صنم. پرستنده صنم و بت. این لغت از سنسکریت سرمن مشتق شده و در زبان اخیر از برای روحانیان استعمال می‌شده است و «سرمن» کسیست که خانه و کسان را ترک گوید و در خلوت به عبادت و ریاضت گذراند. به عبارت دیگر سرمن، یعنی زاهد و تارک الدنیا. [۱] اما در اصطلاح: شمنیسم (Shamanism) به مجموعه‌ای از اعتقادات و رویه‌هایی اطلاق می‌شود که در جوامع غیر متمدن رواج دارند و شامل توانایی تشخیص، درمان و گاهی ایجاد بیماریهایی هستند که از ارتباط با ارواح یا تحت سلطه قرار گرفتن توسط آنها، پدید می‌آیند. ریشه لغت «شمن» از قبایل تانگوس (Tungus) سیبری و معنی تحت اللفظی آن «کسی که می‌داند» است.

زیرا آنها از تمام جادوپزشکان و حکیمان و ساحران و جن گیران و کاهنان جهان در این کار معروفترند. [۲] نخستین تعریف از این پدیده پیچیده و شاید کم خطرترین تعریف اینست: شمنیسم مساویست با فن خلسه [۳]. البته این بدان معنا نیست که هر کس دارای تجربه خلسه بود شمن باشد.

زیرا باور شمن از خلسه اینست که در طی آن روح او بدنش را ترک نموده و به آسمان صعود می کند یا به قعر جهان زیرین پایین می‌رود. [۴] به عبارتی دیگر، شمنیسم عبارت است از تصرف در قوای پنهانی جهان. [۵] شمن در بدن و روح انسان دگر تأثیر می کند و بیماران را شفا می‌بخشد و دشمنان را از میان برمی دارد. [۶] پیشینه و گستره جغرافیایی شمن: شمن باوری کهن‌ترین رسوم انسان برای درمان و پزشکی است.

روش‌های شمنی در دوران دیرینه سنگی یعنی حدود ۲۵ هزار سال پیش در میان شکارچیان سیبری و آسیای میانه پدید آمد. [۷] سنت‌های شمنی در میان مردمان گوناگونی از جمله اسکیموها، سرخپوستان، قبایل آفریقا و اقوام ترک تبار و مغول حضور دارند.

بوداگرایی تبتی نیز یکی از منابع و ماخذ سترگ شـمنیسم است اصل شـمن و خواستگاه آن سرزمین تبت، چین و خاور دور است اما بعـدها به نقـاط دیگر کره زمین رسوخ کرد و پراکنـدگی آن به مکانهـایی چون آسـیای مرکزی و شـمالی، آسـیای جنوب شـرقی و اقیانوسـیه، هند و اروپا و آمریکای شمالی و جنوبی، رسید. [۸] شـمن در ادبیات پارسی نیز رسوخ کرده و شاعران به نام ایران زمین، ابیاتی بر اساس این تفکر سروده‌اند:

رودکی: بسـته کف دست و کف پـای شوغ پشت فروخفته چو پشت شـمن کسایی: از ایران یکی کهترم چون شـمن پیام آوریـده به شـاه یمن فردوسـی: اگر تـاج ایران سـپارد به من پرسـتش کنم چون بتان را شـمن ناصـر خسـرو: باد اقبال در پرسـتش او تا شـمن در پرسـتش صـنم است ادیب صابر: آرزو خوردن دگر دان آرزو کردن دگر هر دو با هم کرد نتوان یا وثن شو یا شمن. [۹] روش عضو گیری شمن: روش عضو گیری شمن در مناطق مختلف متفاوت است و هر گروه و قبیله روش خاص خود را دارد. اگر چه در برخی موارد روشها مشابه است.

روش عضو گیری در میان وگول [۱۰] ها شمنیسم موروثیست و در میان زنان نیز انتقال می‌یابد. اما شمن آتی خصائل استثنایی را در نوجوانی از خود بروز می‌دهـد؛ او از همـان آغـاز نوجوانی عصبی می‌شود و گاهی اوقات حتی در معرض حمله صـرع قرار می‌گیرد که از این حملات صـرع به عنوان ملاقات‌هایی با خـدایان تعبیر شده است؛ [۱۱] اما روش عضو گیری در میان اوستیاک‌های شـرقی کمی متفاوت است شـمنیسم در آنجا اکتسابی نیست، بلکه موهبتی آسـمانی است که در هنگام تولد دریافت می‌شود. آنها علاوه بر موروثی بودن شـمنیسم را همواره موهبتی از جانب خـدا می‌داننـد. شـمنیسم در میان ساموییـدهای سـیبری نیز موروثی است، با مرگ شمن پسـرش تنـدیس چوبی از دست پـدرش می‌سازد و به واسـطه این نماد نیروهای پـدرش را به ارث می‌برد. [۱۲] عضو گیری در میان تونگوزها: در میان مانچوها (مردم بومی منچوریا) و تونگوزهای منچوریا (ناحیه‌ای در شمال شرقی چین) دو گروه از شمن‌های بزرگ وجود دارند. در مورد شمن‌های کلان انتقال موهبت‌های شمنی معمولا از پدر بزرگ به نوه رخ می‌دهد چون پسر که درگیر تأمین احتیاجات و نیازهای ضـروری پدرش است نمی‌تواند شـمن شود. در میان مانچوها پسـر می‌تواند جانشین پدر شود. اگر پسری نـداشت به نوه می‌رسـد اما اگر هیچ شخصـی نبود، فردی قریبه فرا خوانده می‌شود. [۱۳] در قبایـل دیگر نیز شـمنیسم یکسان است با اندکی تفاوت مثلا، در خاندان پدری یا مادری انتقال می‌یابد یا موروثی است.

آموزه‌های شمنیسم:

پیروان شـمنیسم بر این باورنـد که شـمن‌ها می‌تواننـد به حالت خلسه روحی دست پیـدا کنند و از این طریق به بُعدهای دیگر واقعیت سفر کنند.

شمن‌ها معتقدند که همه آفریده‌ها، از جمله سنگ و درخت و کوه‌ها زنده‌اند.

در باور خود؛ آنها برای رسیدن به مقصود خود با این نیروهای طبیعی نیز کار می‌کنند؛ [۱۴] آیین شمنیسم مبتنی بر این اعتقاد است که جهـان مرئی، تحت سـلطه نیروهـا یـا ارواح غیر مرئیست که بر حیـات موجودات زنـده تـأثیر می‌گذارنـد. شـمنها با کمک ابزاری خـاص و آدابی ویژه، همچون راه رفتن روی زغـال گـداخته، بـا ارواح ارتبـاط برقرار می‌کننـد و بـا رهـا کردن بـدن خود و سیر در آسمانها، از آنها پاسخ مقتضی را می‌گیرد.

او برای انجام این کار، از دف اسـتفاده می‌کنـد؛ زیرا ریتم پی در پی و موزون دف که شبیه به ضـربان قلب است، شـمن را به حالت خلسه فرو می‌برد. [۱۵] برای رسیدن به خلسه، شمن‌ها از راه‌های گوناگون از جمله رقص و حرکت تکراری، تلقین به خود، تمرکز بر یک ریتم مکرر و استفاده از مواد روان گردان استفاده می‌کنند؛ [۱۶] شمن در عالم خلسه با ارواح صحبت می‌کند و از آنها کمک می‌گیرد.

البته ارواح شریر و نیکوکار تأثیرات متفاوتی دارند و فقط یک شمن متخصص می‌تواند ارواح شریر را تحت تسلط خود نگه دارد. او

همچنین باید مانع سرگردانی ابدی روح بیمار خود شود. در بعضی از قبایل آمریکای جنوبی، شمنها در رویای بیمار فرا خوانده می‌شوند و در سایر جوامع، شمنها، خود نوع درمان را تعیین می‌کنند؛ [۱۷] هندیها سعی می‌کنند از طریق «درخواست دیدن روح» با ارواح ارتباط برقرار کنند و بعضی از قبایل آمریکای جنوبی برای حفاظت خانواده‌شان در مقابل دشمنان، نزد شمنهای کارآمد دوره می‌بینند. شمنها با توجه به نوع کار خود، تابوهای خاصی را مشاهده می‌کنند؛ [۱۸] شمنها می‌توانند قربانیان جادوگرها را معالجه کنند.

در بسیاری از جوامع، مردمان اعتقاد دارند که شمنها هم می‌توانند بیمار را نجات دهند و هم قادرند آنها را بکشند. شمنها غالباً از قدرت و اعتبار اجتماعی بالایی برخوردارند؛ اما، گاهی اوقات هم چنین تصور می‌شود که دیگران را آزار می‌دهند و از این رو، افراد از آنها می‌ترسند. اغلب شمنها مرد هستند، ولی در بعضی از جوامع، شمنهای زن هم وجود دارند. شمن قادر به دیدن است و می‌تواند دید خود را هدایت کند.

او پیامها را از طریق اعصاب دریافت و از طریق گلو یا دست منتقل می‌کند.

شمن برای عروج به عالم بالا، تسلیم نوعی بیماری می‌شود که دو، سه، هفت یا نه روز طول می‌کشد و او در این مدت، بی‌هوش در چادر خود می‌ماند و با طی مراحلی دشوار، به یک شفادهنده تبدیل می‌شود. [۱۹] در میان شمنها نظاره اسکلت نوعی بازگشت به مرحله اولیه است از طریق عاری شدن از عناصر فنا پذیر جسم [۲۰] به همین دلیل است که استفاده از استخوان برای سلاح‌های الهی یا آلات موسیقی در میان شمنها بسیار رایج است.

نماد پردازی لباس شمن: لباس شمن، تَجَلّی مقدس و کیهان نمایی دینی است این لباس نه تنها نمایانگر حضور مقدس بلکه نمایانگر نمادهای کیهانی و راه‌های ما بعد الطبیعی نیز هست.

شمن آلتایی در زمستان لباسش را بر روی یک پیراهن و در تابستان مستقیماً بر بدن لخت خود می‌پوشاند. تونگوزها هم در تابستان و هم در زمستان، تنها از روش دوم استفاده می‌کنند همین مورد در میان دیگر اقوام قطب شمال و جود دارد، هر چند که در شمال شرقی سیبری و در بین قبایل اسکیمو به معنای دقیق آن هیچ نوع لباس شمنی وجود ندارد. شمن از نیم تنه لخت می‌شود و (در میان اسکیموها) تنها لباس او یک شکم بند است.

اگر چه ظاهراً سرمای غالب در سکونتگاه‌های قطبی به تنهایی برای توجیه این لباس کفایت می‌کند ولی این لختی ظاهری احتمالاً معنای دینی دارد. نکته مهم اینست که تجربه با پوشش غیر دینی شمن که هر روز آن را به تن می‌کند، اتفاق نمی‌افتد. حتی در جایی که لباسی وجود ندارد. کلاه، شکم بند، طبل و دیگر اشیای جادویی جایگزین آن می‌شود که اینها بخشی از لباس‌های مقدس شمن را تشکیل می‌دهند و جایگزینی برای لباس به معنای خاص آن هستند؛ [۲۱] برخی لباسهای شمن نظام نمادین تقریباً کاملی را تشکیل می‌دهد؛ دیگر آنکه تقدس آن، آن را از نیروهای روحانی متعدد و مختلف و خصوصاً از ارواح پُر و سرشار می‌کند.

به صرف پوشیدن این لباس شمن از فضای غیر دینی فراتر رفته و آماده می‌گردد تا با دنیای روحانی ارتباط برقرار کند.

نماد پردازی پرنده شناسی شمن: پر در لباس شمن یک عنصر کلیدی است.

در لباس شمن بسیار از پرنده تقلید شده است.

به گونه‌ای بسیار قابل توجه، دقیقاً ساختار این لباسها می‌کوشند عیناً از شکل پرنده تقلید کنند.

برخی از شمنها لباس‌هایشان را شبیه جغد می‌سازند. پرنده‌ی دیگری که بسیاری از شمنها لباس خود را شبیه آن می‌سازند عقاب است.

پوتین شمن نیز شبیه پای پرنده است.

به اعتقاد شمن لباس پرنده‌ای برای پرواز به جهان دیگر، بسیار ضروری است؛ [۲۲] البته باید دانست که ارتباطات اسطوره‌ای مابین

عقاب و شمن وجود دارد. عقاب که تصور می‌شود پدر شمن نخستین است، نقش قابل توجهی را در تشرف شمن ایفا می‌کند و در نهایت، عقاب در کانون مجموعه‌ای اسطوره‌ای ایست که درخت جهانی و سفر خلسه آمیز شمن را در بر می‌گیرد؛ [۲۳]

نماد پردازی اسکلت:

این نماد پرداز بیشتر به واسطه این واقعیت اثبات می‌شود که لباس شمن برخی اشیای آهنی شبیه به استخوان‌ها را بر خود دارد و حداقل تا اندازه‌ای، رو به آن سو دارد تا ظاهری اسکلت گونه به آن بدهد. در حال حاظر اسکلتی که بر روی لباس شمن تصویر و به نمایش گذاشته می‌شود خلاصه نمایش تشرف اوست و دوباره به آن واقعیت می‌بخشد.

اسکلت معرف خانواده شمن است و اسکلت پرنده نوعی از همین تصور است، شمن نخستین از وصلت بین یک عقاب و یک زن متولد می‌شود و در واقع او یک پرنده است به طوری که مانند یک پرنده به عوالم بالا دسترسی دارد. [۲۴]

****

منابع:

[۱] – فرهنگ نمادها، ژان شوالیه آلن گربران، ترجمه: سودابه فضائلی، انتشارات جیحون، چاپ دوم، تهران ۱۳۸۴ ش.

[۲] – شمنیسم فن کهن خلسه، میرچا الیاده، ترجمه میر محمد کاظم مهاجری، نشر ادیان، اول ۱۳۸۷ ش.

[۳] – لغت نامه، علی اکبر دهخدا، دانشگاه تهران، ۱۳۳۴ ش.

[۴] – تاریخ جامع ادیان، جان ناس، ترجمه: علی اصغر حکمت، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چهارم ۱۳۷۰ ش.

[۵] – خلاصهٔ الادیان در تاریخ دینهای بزرگ، محمد جواد مشکور، انتشارات شرق، اول ۱۳۵۹ ش.

۶. http://www.cloob.com.

۷. http://fa.wikipadia.Org

۸. http://www.cloob.Com

۹. http://www.bineshmavara.com/shamanism/۲۸۹.htm

۱۰. http://fa.wikipadia.Org

****

[پی‌نوشت]

[۱]. لغت نامه، علی اکبر دهخدا، ج ۳۱ ص ۶۰۶.

[۲]. تاریخ جامع ادیان، جان ناس، ترجمه: علی اصغر حکمت، ص ۱۶.

[۳]. شمنیسم فن کهن خلسه، میرچا الیاده، ترجمه میر محمد کاظم مهاجری، ص ۴۱.

[۴]. همان ص ۴۳.

[۵]. خلاصهٔ الادیان در تاریخ دینهای بزرگ، محمد جواد مشکور، ص ۳۲.

[۶]. همان.

[۷]. http://www.bineshmavara.com/shamanism/۲۸۹.htm

[۸]. http://fa.wikipadia.org

[۹]. لغت نامه، علی اکبر دهخدا، ج ۳۱ ص ۶۰۶.

[۱۰]. قبایلی که در ناحیه‌ای نزدیک رودخانه اُب در غرب سیبری ساکنند.

[۱۱]. شمنیسم فن کهن خلسه، میرچا الیاده، ترجمه میر محمد کاظم مهاجری، ص ۵۵.

[۱۲]. همان، ص ۵۶.

[۱۳]. همان ص ۵۸.

[۱۴]. http://fa.wikipadia.org

[۱۵]. http://www.cloob.com

[۱۶]. http://fa.wikipadia.org

[۱۷]. همان.

[۱۸]. http://www.cloob.com

[۱۹]. همان.

[۲۰]. فرهنگ نمادها، ژان شوالیه آلن گربران، ترجمه: سودابه فضائلی، ج ۱ ص ۱۷۰.

[۲۱]. شمنیسم فن کهن خلسه، میرچا الیاده، ترجمه میر محمد کاظم مهاجری، ص ۲۴۰.

[۲۲]. همان، ص ۲۵۶.

[۲۳]. همان، ص ۲۵۷.

[۲۴]. شمنیسم فن کهن خلسه، میرچا الیاده، ترجمه میر محمد کاظم مهاجری، ص ۲۶۰.

درباره کارلوس کاستاندا و آثار ش

بسیاری ازدوستان و نزدیکانش معتقدند کاستاندا دروغگوست و در مورد از سرگذارندن تجربیات عرفانی‌اش مارا می‌فریبد برخی از شخصیت‌های واقعی کـه کاسـتاندا از آن بـه عنـوان افراد حلقه خـود یـاد کرده، مـدعی انـد هیچگـاه شـخصا دون خـوان را ملاقـات نکرده‌اند.

همسـر کاسـتاندا در کتابی که پس از مرگ شوهرش نوشت به نکته تکان دهنده‌ای اشاره کرد، کارلوس جملات نغزی که این سـو آن سـو می‌شـنید در کتاب‌هـایش به زبـان مرشـد سرخپوسـتش دون خوان مـاتیوس جـاری می‌سـاخت. او می گویـد یـک بـار جمله عالمانه‌ای که کودک خردسالش بر زبان رانده، کاستاندا بی‌تغییر از قول دون خوان نقل کرده است.

زندگی کاستاندا در نوجوانی و جوانی نشان می‌دهد اویک سرخورده هنری است.

چندین سال زیر نظر استادان مشهور، مجسمه سازی و نقاشی آموخت، بی‌حاصل. سالهای آغازین دهه ۶۰، اوج گسترش هیپی گری است.

مصرف مواد مخدر و اعتقاد به مذاهب کنونی از ارکان زندگی هیپی‌هاست.

مخالفان کاسـتاندا معتقدند این سالها، فرصت طلاییست برای دانشجوی گمنامی چون او که محبوبیت و شهرتی که از راه هنر کسب نکرد، به دست آورد. «تعلیمات دون خوان» در ۱۹۶۸ منتشر شد.

همه آنچه می‌خواستند از توصیف تاثیرات گیاهان روان گردان تا تعالیم معنوی کهن، ی کجا جمع شده بود.

نام کاسـتاندا سـر زبان‌ها افتاد. وقتی نهضت هیپی گری از رونق افتاد کاسـتاندا نیز کتاب سومش «سفر به دیگر سو» را با مقدمه‌ای در مـذمت مواد مخـدر آغاز می‌کنـد؟ او می‌گویـد مصـرف گیاهان روان گردان در آیین سـلوک تولتک‌ها نقشـی نـدارد و تجویز این داروها از سوی دون خوان طی سالهای اخیر تنها به قصد در هم شکستن ذهنیت منطقی او بوده است.

با این حال خرده گیران با تکیه برهمین چرخش دیـدگاه و تغییر سـمت و سوی اخلاقی، کاسـتاندا را عوام‌فریبی می‌دانند که از قضـا مـوج سـوار خـوبی هـم هست و می‌توانـد بـا تکیـه بر دانش مردم شناسـی‌اش به فراخـور حـال و روز و زمـان، چیزی ازانبـان عرفـان

سرخپوستی به خیل مشتاقان عرضه کند.

حتی نامگذاری کتاب‌های او را با غرض و مرض می‌دانند. چنانکه چهارمین کتاب کاستاندا که چندی پس از رسوایی واترگیت و التهابات سیاسی آن دوران منتشر شد «افسانه‌های قدرت» نام داشت. سال ۱۹۹۸، زمان پایکوبی منتقدان سرسختش بود، کارلوس کاستاندا نه به ناوال پیوست، نه جاودان ماند ... او در آوریل ۹۸ بر اثر سرطان کبد مرد. سالک ... و شاید سرنخ اشتباهی را دنبال کرده‌ایم اگر در پی این باشیم که: آیا دون خوان وجود خارجی داشته کاستاندا واقعاً با گرگها صحبت می‌کرده؟ یا در ذکر منابعش امانت به خرج داده است؟

کاملاً محتمل است او با شم نویسندگی وقایع تخیلی را به تجربیات حقیقی‌اش افزوده باشد.

اما نباید اجاره بدهیم بدهیم این نکات گمراهمان کند و از درک میراث کاستاندا غافل بمانیم. تمام کسانی که بدون پیش زمینه در معرض آثار کاستاندا واقع می‌شوند معترضند. دست کم جهان‌بینی که کاستاندا از آن می‌گوید نمی‌تواند حاصل تخیل یک انسان باشد.

نظام عرفانی ناوالیسم، دقیق، کامل و خود بسنده است و در عین حال همانندی‌های غیرقابل انکاری با بسیاری از نگرش‌های متافیزیکی ادیان و مذاهب دیگر دنیا دارد.

بسیاری، از تطابق نگرش سرخپوستان تولتک با یافته‌های فیزیک معاصر شگفت زده شده‌اند.

شاید ذکر مثالی بد نباشد:

اعتقاد ساحران به «بی عملی» و نتیجه آن «دیدن» بسیار به «بی فکری» و «ساتوری» ذن نزدیک است.

دون خوان بارها تاکید می‌کند:

شکل عینی جهان حاصل توصیف و تصورات ماست به محض دگرگونی این توصیف، جهان را همان گونه که هست خواهیم دید.

فریتیوف کاهرا در کتاب مشهورش تائوی فیزیک (که مدخلیست به شباهت شناسی فیزیک نوین و اشراق شرقی) می‌نویسد:

«ناظر انسانی آخرین حلقه زنجیر روند مشاهده را تشکیل می‌دهد و خواص هر شی اتمی را فقط می‌توان برحسب تاثیر اشیا بر روی ناظر و تاثیر ناظر بر روی اشیا تفهیم کرد و این بدان معنی است که مدل و نمونه کلاسیک یک توصیف واقعی طبیعت، دیگر دارای اعتبار نیست و هنگامی که با ماده اتمی سر و کار داریم، افتراق دکارتی بین من و جهان، بین ناظر و منظور نمی‌تواند عملی باشد.

سیاهه این قبیل همانندی‌ها بلند بالاست.

«هانس ا. الریش» در کتاب «از استاد اکارد تا کارلوس کاستاندا» به شرح دقیق این همانندی‌ها می‌پردازد. «کورو الان» تنها کسی که ظاهرا موفق شده با کاستاندا مصاحبه کند درباره آن کتاب گفته است:

«ظاهرا روح غربی برای قیاس و نتیجه گیری تربیت شده و تا پدیده‌ای گنگ و معمایی را که در نگاه اول استنتاج پذیر نیست در شبکه‌ای از ارتباطها نیندازد و بدینسان آن را دیدنی نسازد، راضی نمی‌شود». شاید کاستاندا بدش نمی‌آمد ما ذره بین به دست بگیریم و مدام از خود بپرسیم:

«کجاش واقعی است؟

کجاش غیرواقعی است؟»

و آنقدر بپرسیم تا نفس سؤالات بی‌رنگ شود، کلمات اضافه‌اش بریزد و این پرسش شگفت انگیز باقی بماند:

واقعی چیست؟

غیرواقعی چیست؟

امروز شاید تب کاستاندا نزد کسانی که می‌خواستند از شهرت او، قبایی هم برای خود بدوزند، سرد شده باشد.

اما زمانی که دیگر برایمان اهمیتی نداشته باشد او به ناوال پیوست یا در رختخوابش مرد، لحظه‌ای که یاد می‌گیریم آن ۱۲ کتاب جادویی را چطور بخوانیم و جهان آثارش به سوراخ کلید آلیس در سرزمین عجایب تبدیل شود و فهمیدیم آن سوی دیوار، جهان دیگری هم هست، آن وقت متوجه خواهیم شد «بصیرت» و «بینشی» که کاستاندا می‌تواند ببخشد، نه مرده است ... نه مردنی است.

تأملی در عرفان سرخپوستی

عرفان سرخ پوستی دارای یک سری اعمال مخصوصیست و طبق آموزه‌های مرشد به سالک انجام می‌گیرد، تا سالک خوی مورد نظر مرشد را پیدا کرده و به اصطلاح آنان «مقدس» گردد.

این مسلک هیچ سند و مدرک معتبری ندارد. بلکه بیشتر از طریق خاطرات و گزارش‌هاییست که بعضی افراد از طریق سرخ پوستان نقل می‌کنند، که بعضاً خود آنان وجود خارجی نداشته، یا حداقل خیلی‌ها انکار نموده‌اند.

این عرفان از خرافات شکل گرفته تا واقعیت و حداقل این که رازآلود بوده و دارای یک سری ویژگی‌های مثبت و منفیست که در ذیل به آنها اشاره می‌کنیم:

الف ویژگی‌های مثبت: بعضی ویژگی‌های مثبت را می‌توان در این عرفان یافت که در زندگی مادی و معنوی، می‌تواند مؤثر باشد.

۱. نیاز به مرشد:

نیاز به مرشد در این عرفان حتّی شدیدتر از عرفان‌های دیگر است.

در عرفان‌های دیگر مرشد تنها راهنمایی و ارائه طریق می‌کند، ولی در این عرفان مرشد همراه با روح سالک است و از ابتدا تا رسیدن به مقصد او را همراهی می‌کند.

۲. نزدیکی مرگ به انسان: یکی از تفکرات آنان اینست که مرگ در شانه‌ی چپ انسان است و مرگ انسان وقتی فرا می‌رسد که او انسان را لمس کند، در آن وقت است که انسان می‌میرد و این نزدیکی مرگ به انسان دلبستگی او را به دنیا کم و رسیدن به «واکان تانکا» به اصطلاح آنان پدربزرگ و جد را آسان‌تر می‌کند، که در عرفان اسلامی یاد مرگ، آخرت انسان را به یاد می‌آورد و انسان به فکر ساختن آن می‌افتد. البته در عرفان سرخ پوستی به طور اجمال برگشتن به خاک و یا بازگشت به سوی «واکان تانکا» وارد شده و از آخرت سخن زیادی وجود ندارد.

۳. تصور هر عمل آخرین نبرد:

سالک باید بداند که برای هر عمل قدرت دارد، لذا هیچ گاه احساس شکست و ناامیدی نمی‌کند و همیشه به نتیجه‌ی کار خویش امیدوار خواهد بود و کار خویش را با قدرت تمام دنبال می‌کند و این روحیه انسان را در شرایط مختلف زندگی مادی و معنوی مقاوم می‌کند.

۴. ترک عادت نکردن: در این عرفان می‌گویند ما عادت کرده‌ایم که طبق آن زندگی را پیش ببریم (منظور همان فرامین و اعمالیست که در این عرفان عمل می‌شود) عادت کردن در همه جا مثبت نیست، ولی در عرفان عادت به کارهای مثبت تأیید شده است.

۵. عمل بدون چشم داشت: آنان برای عمل فایده را دنبال نمی‌کنند، لذا ممکن است خیلی از اعمال را که مرشد می‌گوید و سالک انجام می‌دهد، فایده‌ای هم نداشته باشد، ولی سالک به عاقبت تمرینات که به «اصطلاح» به معرفت برسد، فکر می‌کند.

۶. ویژگی‌های سالک: در این عرفان سالک باید ویژگی‌هایی مانند:

نترس بودن، کهولت و قدرت و ... را داشته باشد.

یعنی ترس نداشته، کهولت مانع کار و قدرت، شرط انجام است و در مورد کهولت که چاره‌ای از آن نیست راه چاره را این می‌دانند

که در جوانی سختی‌ها و دشواری‌ها را طی کند، که در کهولت به مشکل نیافتد، این ویژگی‌ها در عرفان‌های دیگر نیز وجود دارد که باید خود را در جوانی ساخت و الاّ در پیری مشکل است، لذا از این لحاظ و همچنین ترس نداشتن (داشتن شجاعت) و قدرت را می‌توان از ویژگی‌های مثبت این عرفان برشمرد.

۷. اصول اقتدار در این عرفان: اقتدار که از شرایط سالک بُوَد دارای اصولیست مانند:

شناسایی درست میدان مبارزه، خو گرفتن به سادگی، حذف غیر ضروری‌ها از زندگی، تمرکز بر تصمیم جدی به مبارزه یا ترک آن فکر خود را از چیزهای عجیب و غریب منصرف ساختن وقت خود را فشرده و به لحظه‌ها اهمیت دادن و میانه روی و اعتدال و ...که اینها را می‌توان ویژگی مثبت به شمار آورد که در بقیه‌ی عرفان‌ها هم کما بیش اشاره کرده‌اند.

۸. نیاز کم سالک به مسائل مادی و رضایت او به مواهب اندک دنیایی: زیرا او مقصد ی والا دارد و منتظر و تا زمانی که انتظار می‌کشد چیزی نمی‌خواهد و این انتظار موجب می‌شود، خیلی از سختی‌ها مانند:

گرسنگی و تشنگی و غیره را تحمل کند و به تعبیر دیگر عشق رسیدن به مقصد، این امور را برای او آسان می‌گرداند.

۹. احترام به دو پایان و همه‌ی موجودات روی زمین: آنان اعتقاد به تقدس زمین و بعضی موجودات دارند، لذا انسان، حیوانات و اشیاء مادی دیگر همگی محترمند.

۱۰. ارتباط نداشتن با آدم‌های ناپاک: یکی از فرامین آنان اینست که سالکی که می‌خواهد به مقصد برسد، نباید با انسان‌های ناپاک ارتباط داشته باشد و اختلاف و نزاع و درگیری را کنار بگذارد، زیرا یکی از شرایط رسیدن به مقصد همدلی است.

۱۱. مقدس بودن: چشم، دست، دهان، گوش و ... و باید از طریق آنها گناهی صورت نگیرد و اگر کسی اینها را رعایت کند، واکان تانکا (موجود متعالی) او را دوست خواهد داشت.

۱۲. دائم الذکر بودن، نجنگیدنی، سرمشق مردم بودن و خدمت به مردم.

۱۳. رسیدن به شهود و عرفان اختصاص به سنین خاصی ندارد و هر کسی می‌تواند سالک این طریق باشد.

با این که ویژگی‌هایی برای عرفان سرخ پوستی از حیث مثبت بودن شمرده شد، ولی با این حال ویژگی‌های منفی دارد که به برخی اشاره می‌کنیم:

ب: ویژگی‌های منفی:

۱. اعتقاد به شهودهای صخره، سایه، حیوان گورکن، اسب جفتک زن، عقاب خال خالی، جهات چهارگانه‌ی عالم، چپق، گاومیش، گاو نر و ... که هیچ کدام از اینها نه تنها مبنایی ندارند، بلکه خرافه بوده و جنبه شرک آلود و طبیعت پرستی آن رسیدن به وجود متعالی را ناممکن می‌کند.

۲. اصل این عرفان ثابت نیست بلکه صرفاً گزارش چند نفر است که با افرادی از سرخ پوستان تماس داشته‌اند، با این همه عده‌ای در وجود چنین انسان‌هایی تشکیک کرده‌اند و گفته‌اند چنین افرادی وجود خارجی ندارند و بعضی از آنان مانند کاستاندا، خود اعتراف می‌کند که در نوشته‌های موجود به یادداشت‌های حین آموزش مراجعه نکرده است، [۱۳] بنا بر این در اصل وجود این نوع عرفان تردید است و بیشتر به خرافات می‌ماند تا واقعیت.

۳. تفکر در این عرفان جایی ندارد و بیشتر عملگرا هستند؛ بنا بر این به سود و زیان خیلی از اعمال توجه نمی‌شود، از نظر آنان خواب‌ها و رؤیاها مهمّند و نباید از کنار آنها به سادگی گذشت و باید کاری کرد تا خواب شفاف شود تا در بیداری از آن استفاده نمود.

۴. مبتنی بر شهود بودن: که این امر موجب می‌گردد که خیلی از رفتارها برای عامه‌ی مردم قابل قبول نباشد و عرف و عقل آن را نپسندد، هر چند بعداً بتوانند خوی سالکان را به آن عادت دهند و بعداً این شهود ها را به عنوان آیین و یا فرامین عرفانی رواج دهند.

۵. عقـل ستیزی: یکی از نقـاط ضـعف مهم آن عقـل ستیزی است، هر چنـد که عارفـان عقـل را ناکارآمـد می‌داننـد و آن را حجاب چهره‌ی حقیقت می‌داننـد، ولی در عرفـان سـرخ پوستی شدیـدتر است و همـان طور که گفته شـد، آنان فقط عمل می‌کننـد و به آن رفتار فکر نمی‌کنند، لذا عموماً مردم آنان را انسان‌های دیوانه می‌دانند. آنها تنها راه رسیدن به مقصد را راه دل می‌دانند.

۶. اصـل نیرنـگ و حقه بازی: در عرفان سـرخ پوستی اگر مرشـد بخواهـد از ابتـدا از طریق عقل و راستی با سالک برخورد کنـد، او نمی‌پـذیرد و لـذا از طریق نیرنگ او را وارد این تمرینات می‌کنـد و وقتی کاملاً با آن آموزش‌ها خو پیدا کرد و طبیعت مرشد را پیدا کرد، ایـن حقـه و نیرنـگ را بـه او می‌گویـد و سالـک تمـام ایـن نیرنـگ بـازی و حقـه و خـاموش کردن عقـل را فـدای آن معرفت جادوگرانه می‌کند، که فرا گرفته است، مثلاً: یکی از این سالکان می‌گوید:

او از ابتدا به من گفته بود، تمام زنان زیبایی که در اطراف اوست به من می‌دهد و مرا از طلا خواهد پوشاند و من گول خوردم...

۷. حماقت اختیاری: خوب و بـد، ثمر بخش و زیانبار، سلامتی و مرض، توانگری و فقر، هیچ ذوقی برای سالک ندارد و تنها فعل او مهم است، زیرا عقل را کنار گذاشته است.

موارد یـاد شـده تنهـا قسـمتی از ویژگی‌هـای منفی عرفـان سـرخ پوستیست و اصـل کسانی که این عرفان از آنان گرفته شـده، وجود خارجی‌شـان مورد تردیـد است و بی‌مبنـا و ملاـک بودن اعمال آنان، که آن را آمیزه‌ای از خرافات و رفتارهای نامفهوم جلوه داده و کنار گذاشـتن عقل و اسـتفاده از حقه و نیرنگ ... که حقیقت را مخفی می‌کنـد و دیگر ویژگی‌های منفی این عرفان را نمی‌توان به صورت اندیشه‌ی مقدس و خردمندانه پذیرفت.

آتش درون کاستاندا

در خاطرات یک مغ کوئلیو

نقـد تطبیقی آثار کوئیلو و کاسـتاندا کارلوس فوئنتِس یک جا در رمان خویشاوندان دور به سه روند اندیشه در کشورش مکزیک و همه‌ی آمریکای لاتین اشاره می‌کند.

او می‌نویسد پس از پایان جنگ جهانی اول روشـنفکرانی که در این قاره می‌زیستند، یا زیر نفوذ اندیشه‌های انقلابی نظریه پردازان و رهـبران فکری انقلاـب کـبیر فرانسه از گـونه‌ی روسـو و ولـتر بودنـد یـا شخصـیت‌هایی که به نوعی تفکری ضـد انقلاـبی از گونه‌ی اوگوست کنت داشـتند و سر انجام اندیشمندانی که نه به سنت‌های انقلابی آنان و نه به دین انسانیت اینان، بلکه به ذهنیت عقل ستیز و اشراق گرای بِرگسون باور داشتند. (۱) این طبقه بندی نیز امروز به گونه‌ای اندک متفاوت در میان روندهای ذهنی چیره بر ادبیات آمریکای لاتین محسوس است:

نویسـندگانی ماننـد آسـتوریاس و گارسـیا مـارکز به سـنت‌های انقلاـبی این قـاره نزدیکنـد؛ شخصـیت‌هایی چون فوئنتس و بورخس ذهنیتی غیر انقلابی، اصـلاح طلبانه و محافظه کارانه دارنـد و نویسـندگانی نظیر کارلوس کاسـتاندا و پائولو کوئلیو به ذهنیت اشـراقی گرایش دارند و در این نوشته ما را با گروه اخیر، کار افتاده است.

برجسـته‌ترین ویژگی در آثـار کوئلیـو، ذهنیـت فردی، درونی و اشـراقی اوسـت. او پس از تجربه‌ی یـک دوره‌ی ذهنیت اجتمـاعی و آنارشـیستی کوتـاه مـدت خود که در جوانی زیر تأثیر انـدیشه‌های عارف انگلیسـی الیستر کراولی قرار گرفت و به فکر اسـتقرار تنها جـامعه‌ی آرمـانی ممکن افتـاد و مرارت حبس چشـید از ذهنیت اجتمـاعی روگردان شـد و بـا انتشـار والکیری‌هـا در ۱۹۹۲ یعنی در سال‌های میانی عمر یکسـره به عرفان درغلتید و به این باور رسید که رهایی اجتماعی در رستگاری فردی و شناخت نیروهای توانمند درونی اوست نه در ستیز بی‌فرجـام اجتمـاعی. از جهاد اصـغر که مبارزه‌ی اجتماعی سیاسـی بود، روی برتافت و به جهاد اکبر آهنگ کرد که ستیزی درونی و فردیست و سالـک، خود را دشـمن خویش می‌پنـدارد. پس به تزکیه و تعلیم روی می‌آورد تا با بهره جویی

بهینه از آموزه‌های عرفان و رازآموزی بومی و سرخپوستی باستان، آلایش از روان بزدایـد و با گـذر از عشق زودگـذر (اِروس) به محبت پایدار (فیلوس) و سر انجام به عشق الهی و جاوید (اَگـاپه) فرارود. آنچه آثـار این نویسـنده‌ی عـارف پیشه‌ی برزیلی را به خواننـده‌ی ایرانی نزدیك می کنـد، همانندی غریب همین آموزه‌ها با تعالیم صوفیه در آثار بزرگ عرفانی ما به ویژه در منطق الطیر و مثنوی معنوی است.

ناگزیری از طی مراحل طریقت و سرسپردگی به پیر و مرشـد (ناوال) و باور به این دقیقه که سالك بی‌خبر نبود ز راه و رسم منزل‌ها رمان‌های وی را با ذهنیت عرفانی ما مأنوس‌تر می‌سازد.

ویژگی دیگر رازآموزی عرفانی کوئلیو، تلفیق میان آموزه‌های عرفان بومی سرخپوستی با تعلیمات مسیحی کاتولیکی است.

او پس از سفری به هلنـد با شخصـیتی آشـنا شد که در برخی آثارش مانند والکیری‌ها و زیارت از وی با حرف J یاد می کند که به احتمـال نشانه‌ی اختصاری Juan مرشـدِ کـارلوس کاسـتاندا، با نام کامل دون خوان ماتیوس (Don Juan Matus) اسـت و به اشـاره‌ی وی به فرقه‌ی کـاتولیکی رام پیوست که به فارسـی (پادشـاه، برّه، جهان) معنی می‌دهـد پائولو در سال ۱۹۸۶ به اتفاق مرشد خود از راه جاده‌ی سانتیاگو که زیارتگاهی باستانی در اسپانیاست تشرف خود را به این آیین آغاز کرد. رمان خاطرات یك مغ ثبت دقیق همین تجربه‌ی عرفان بومی کاتولیکی است.

قبول عام آثار کوئلیو از جمله ویژگی‌های دیگر آثار اوست که ذهن منتقـد را به خود جلب می کنـد و چند و چون آن را خواننده از وی می‌طلبـد. برابرِ آنچه در دانش نامه‌ی آمده آثار وی با شـمارگانی معاد ل ۸۶ میلیون نسخه در ۱۵۰ کشور جهان و ترجمه‌ی آنها به ۵۶ زبان و کسب جوایز ادبی و فرهنگی بسیار در مرکز توجه خواننـدگان و منتقدان قرار گرفته است. !! تنها از رمان کیمیاگر وی ۱۱ میلیون نسخه به فروش رفته و به ۴۱ زبان برگردانده شده و ترجمه‌ی فارسی آن دست کم به چاپ سیزدهم رسیده است.

در برخی منابع از اثرپذیری این اثر از یکی از حکایات مولوی در دفتر شـشم مثنوی معنوی نیز سـخن رفته است (۲) در این نوشته به برخی از سویه‌های عرفان نظری و عملی رمان خاطرات یك مغ و بررسی آن به عنوان نوع ادبی نگاه می کنیم.

۱. رمان به عنوان نوع ادبی: یکی از گرایش‌های ادبیات داسـتانی در روزگار پسامدرن، تلفیق ژانرهای گوناگون ادبی (زندگی نامه، خاطره نگاری، سفرنامه، رمان، مقاله و شعر) است.

در رمـان رئـالیستی و حتی مـدرن، نویسـنده تنها به گزینش یکی از انواع ادبی می‌پردازد؛ در حالی که در ادبیات پسامـدرن، همو به آمیزش گونه‌های ادبی آهنگ می کند.

شگرد کولاـژ حـوزه‌ی مخاطبـان را افزایش می‌دهـد و فرصـتی برای سـلیقه‌های متفـاوت فراهم می‌آورد تـا در یـك یـا چنـد لاـیه با تجربه‌های فردی و ذهنی نویسـنده انباز شوند. چنان که گفته آمد، این رمان بر پایه‌ی بخشـی از حیات ذهنی نویسـنده نوشته شده که قرار است به عنـوان اسـتاد و شـهسوار فرقه‌ی رام صـاحب دومین شمشـیر جـادویی خـود شود. مراسم در شب دوم ژانویه‌ی ۱۹۸۶ در ایتاتیایـا و بر فراز یکی از قلل کوه مار در برزیل با حضور راوی، همسـر، راهنما و نماینـده‌ی انجمن اخوت و یکی از شاگردان راوی برگزار می‌شود.

راوی در آزمون دریافت شمشیر فولادی و قبضه‌ی سـرخ و سـیاه خود شکست می‌خورد و استاد وی را می‌نکوهد به خاطر آزمندی، اینك باید دو باره به جسـتجوی شمشـیرت برخیزی و به خاطر غرورت، باید آن را در میان مردمان ساده بجویی؛ و به خاطر شیفتگی به کرامات باید برای یافتن آنچه بنا بود سـخاوتمندانه در اختیارت گذارده شود، بسیار بجنگی. (۳) رمان، سرگذشت سلوك روحی نویسـنده در طی طریق هفتصد کیلومتر جاده‌ی سانتیاگو در اسـپانیا و در حکم سیر آفاق و انفس است که راوی سالك در آن همراه راهنمای خود پطرس هماننـد مرغان منطق الطیر وادی‌ها را پشت سـر می‌نهـد تا سـر انجام در کلیسایی دور افتاده اسـتادش را در حال انتظار وی و شمشیر بر دست بازیابد.

این رمان افزون بر این، گونه‌ای سفرنامه است و از آن جا که سفری افاقی انفسیست هم به کار آشنایی با جغرافیای جاده‌ی مقدس سانتیاگوی اسپانیا می‌آید که شرح دیده‌ها، شنیده‌ها، مطالعات و دریافت‌های مرید و مراد است و راوی دانسته‌های خود را از مسیرها (ص ۳۲) صومعه‌ها، کلیساها، زیارتگاه‌ها، رخدادها و شخصیت‌های تاریخی (صص ۳۴، ۱۰۸، ۱۶۶، ۲۰۵) تشریفات و مراسم تشرف (صص ۲۲۲۴، ۲۰۷۲۱۳) و مسافرخانه‌ها و شهرها برای خواننده باز می‌گوید و هم آنچه را مرید برای خودشناسی، ریاضت، لزوم پیوند با طبیعت، افزایش توانایی‌های حسی حرکتی و اشراق است با وی در میان می‌نهد. اما آنچه در این اثر برجسته‌تر می‌نماید، شگردهای روایی است.

طبیعیست که خواننده از این اثر هرگز نباید همان انتظاراتی را داشته باشد که از یک رمان دارد. از یاد نبریم که آثار کوئلیو، گنجینه‌ای از آموزه‌های عرفانی و درس نامه‌های روایی او برای خوانندگانی است که در جهان ماده گرای امروز در جستجوی فرصتی کوتاه برای فرابینی، خودشناسی و خدا بینی‌اند. ارزش کار این نویسنده را تنها با نویسنده‌ای چون کارلوس کاستاندا در آثاری مانند آتش درون مقایسه باید کرد که سیاهه‌ای از آموزه‌های عرفانی نظری و تجریدیست و آنچه از عرفان و تجربیات عملی در کتاب او هست، از شماره‌ی انگشتان یک دست نمی‌گذرد. در برابر این شگرد روایی ملال آور و خشک و انتزاعی، آنچه در آموزه‌های کوئلیو برجسته می‌نماید، تأکید بر تجربیات کاربردی، همگانی و ساده‌ی مرید و مراد است.

هر یک از این آموزه‌ها و تمرینات، در قالب حکایت و خاطره‌ای نمایشی و تأثیرگذار به خواننده عرضه می‌شود. گذشته از این، خواننده پیوسته در حال تعلیق و انتظار به سر می‌برد و نگران راویست که آیا سر انجام به شمشیر از دست داده‌ی خویش می‌رسد و می‌تواند هفت وادی طریقت را به تمامی طی کند یا نه.

۲. رمان به عنوان عرفان سرخپوستی: رمان خاطرات یک مغ که در سال ۱۹۸۷ منتشر شده به شدت زیر تأثیر آموزه‌ها و شگردهای روایی کارلوس کاستاندا نویسنده عارف منش مکزیکیست. کاستاندا خود مرید دُن خوان ماتیوس ساحر سرخپوست مکزیکیست. کوئلیو در رمان خود آشکارا به تأثیر آموزه‌های این دو مرید و مراد اشاره و کتاب خود را به کاستاندا اهدا می‌کند در آغاز زیارت، گمان می‌بردم یکی از بزرگترین رؤیاهای جوانی ام متحقق شده است.

تو برای من دُن خوان ساحر بودی و من حماسه‌ی کاستاندا را در جستجوی خارق‌العاده‌ها دو باره زیستم ... به خاطر این ادراک که اینک می‌کوشم دیگران را در آن سهیم کنم این کتاب را به تو تقدیم می‌کنم. (ص ۱۹)

کاستاندا و استادش دن خوان در رازآموزی خود به شاگردان، به سنت‌های تاریخی و ناب سرخپوستی تکیه و اعتماد دارند که پیشینه‌ای هزار ساله دارد و نشانه‌ای از آموزه‌های مسیحی و غیر مسیحی در آن نیست. اقوامی مانند تولتِک و آزتِک و مایا قرن‌ها پیش از تهاجم اسپانیایی‌ها به مکزیک (آمریکای مرکزی) و آمریکای جنوبی از این آموزه‌ها نگاهبانی می‌کرده و به آن باور می‌داشته‌اند.

با هجوم اسپانیایی‌ها بسیاری از خردورزان یا دل آگاهان (تولتکه) که به پذیرش آیین تازه‌ی مسیحی خشنود نبوده‌اند به کوهستان‌ها گریخته، سنت‌ها و آیین‌های خود را حفظ کرده به میراث نهاده‌اند.

تولتِک‌های هزاره‌ی جدید سرخپوستانی هستند که در پرتو نیروی خاموش نشدنی سنت خود به قدر کافی وسایلی یافتند تا بتوانند در هزاره‌ی سوم پا بگیرند بی آن که از راه خاص خود یعنی جستجو در پی انرژی نگاه دارنده‌ی دنیا و رویارویی با آن دست بدارند. (۴)

برخی آموزه‌های عرفان سرخپوستی مکزیکی که کاستاندا در کتاب آتش درون خود به توضیح و تعبیر آنها پرداخته و آنچه در رمان کوئلیو آمده مشترک‌اند و نشان می‌دهد که به احتمال زیاد این سنت‌ها و باورها به دیگر مرزهای آمریکای جنوبی راه یافته و به فرهنگ، آیین و باورهای مشترک همه‌ی سرخپوستان آمریکای لاتین بدل شده است.

برخی دیگر از نمودهای معرفت باطنی کاستاندا در آثاری که شاگردان و مریـدانش نوشـته‌اند، در رمان کوئلیو نیز بازتاب یافته؛ هر چند در این مورد با قاطعیت نمی‌توان داوری کرد. به برخی از این مشترکات اشاره می‌شود:

تمرکز بر یـک نقطه‌ی خـاص: در یـک مـورد پطرس راهنمـای پـائولو از وی می‌خواهـد به اطرافت نگـاهی بینـداز و نقطه‌ای را برای نگریـستن انتخاب کن. صـلیبی را بر بالای کلیسایی انتخاب کردم. چشم‌هایت را بر آن نقطه بدوز و سـعی کن تنها بر آنچه می‌گویم تمرکز کنی. همان جا آرمیـده با چشم‌های دوخته به برج کلیسا ایسـتادم و پطرس پشت سـرم جای گرفت و یکی از انگشت‌هایش را بر گردنم فشرد. (ص ۷۰) پطرس با وی از ضـرورت داشتن رؤیا و کوشش برای تحقق آن با مرید سخن می‌گوید و نشانه‌های مرگ رؤیاها و آرمان‌ها را برمی شـمارد. مرید کم کم احساس می‌کند آنچه بر آن تمرکز کرده دیگر صـلیب نیست و فرشـته‌ای با بال‌های گشوده جـایش را می‌گرفت. هرچه بیشتر پلـک می‌زدم، آن هیکل بیشتر بر جای می‌مانـد. اکنون اسـتاد انگشـتش را از پشت گردنم برداشت و حرفش را قطع کرد. تصویر فرشته چند لحظه بر جای ماند و ناپدید شد.

به جای آن برج کلیسا برگشت. (ص ۷۲) درآتشِ درون کاسـتاندا نیز استاد رازآموز نیز از توانایی‌های آگاهی در سمت چپ ذهن یا ناخودآگاه به وی بگویـد تا به روشن بینی و اَبَر آگاهی دست یابد، با ضـربه‌ای که بر قسـمت فوقانی پشت وی وارد می‌کند، او را در چنین حالتی قرار می‌دهد. او می‌گوید من همیشه احساس می‌کردم که گویی پرده‌ای از پیش چشمانم کنار رفته است؛ گویی قبلاً به درستی نمی‌دیدم و اکنون به وضوح می‌دیدم. (ص ۸)

آموزش دقیق دیدن و شـنیدن: مرید و مراد در ادامه‌ی طی طریق در جاده‌ی سانتیاگو متوجه می‌شوند که شش روز طول کشیده تا به تقـاطع کوه‌های پیرنه برسـند؛ در حالی که برای رسـیدن به این نقطه تنها یک روز کافیست. مراد بر مریـد خرده می‌گیرد که به جای تأمل و دقت در آنچه در مسـیر راه هست، تنها به مقصـد اندیشـیده است و نفس شـناخت راه و دقت در زوایا و خبایای آن برای وی مهم نبوده است.

او رهنمود می‌دهد که به جای شتاب، آهنگ رفتن کُند کنَد و هنر دقیق دیدن را بیاموزد و عادت شکنی پیشه کند این ماجرا رخ داد چون عمل حرکت به پیش برای تو وجود نداشت.

تنها چیزی که وجود داشت، شوق رسیدن بود.

وقتی به سمت مقصودی حرکت می‌کنی، توجه به جاده بسیار مهم است.

جاده، بهترین راه را برای رسیدن به مقصود به ما می‌آموزد و به هنگام پیمودنش ما را سرشار می‌کند.

برای همین است که دومین تمرین رام این قدر مهم است.

این تمرین از چیزهـایی که هر روز به دیـدنش عـادت داریم، اسـراری را بیرون می‌کشـد که به خاطر روزمرّگی مان هرگز نمی‌بینیم. (صص ۵۶۵۷)

در کتاب کاستاندا نیز ناوال رازآموز را به دقیق نگریستن فرا می‌خواند. از او می‌خواهد که به هیچ چیز نیندیشد و تنها بر شیئ و نقاط خاصی از آن تمرکز کند.

راهنمـا از رازآموز می‌خواهـد آیینه‌ای را در آب نهر فرو برد؛ آن را در ته آن نگـاه دارد؛ بـا هر دو دست فقط گوشه‌های قاب آن را بگیرد؛ به هیـچ نیندیشـد و تنهـا به آیینه خیره شـود. نـتیجه‌ی این تمرکز، شـگفت انگیز می‌شـود به نظرم رسـید که به تدریـج تصویر چهره‌ی من و او واضـح‌تر شـد و آیینه نیز بزرگتر گشت تا انـدازه‌اش تقریباً به یک متر رسـید؛ گویی جریان آب متوقف شـد و آیینه چنان شفاف به نظر رسید که انگار روی آب بود.

(ص ۹۰)

طبیعت، چهره‌ی مربی روح است:

به باور سرخپوستان آمریکای لاتین و فرهنگ پر از راز و رمز شهود گرا، طبیعت و آنچه محسوس است، سیمای نادیدنی روح است و اگر ما از این راز و رمز بی‌بهره افتاده‌ایم به خاطر غروریست که به خرد خود داریم. به نوشته‌ی ویکتور سانچس، از شاگردان کاستاندا، طبیعت بر خلاف ما قربانی طلسم جادویی فهم نمی‌شود و به همین علت به نحوی طبیعی، جریان روح را بیان می‌کند و باز به همین دلیل بسیاری از معرفت پیشگان، تنگه، کوه یا درختی را به عنوان آموزگار دارند و دیگران شاگردان گرگ یا گوزنی می‌شوند. (۵) در رمان کوئلیو راهنمای وی در یافتن جایی که شمشیر جادویی در آن پنهان و جا سازی شده، بره است بره‌ی بی‌قید و بندی از کوه بالا آمد و بین صلیب و من ایستاد. با کمی هراس به من نگریست ... بره به راه افتاد و دنبالش رفتم. می‌دانستم مرا کجا می‌برد. با وجود ابرها، جهان برایم شفاف بود.

بره را تا دهکده دنبال کردم ... بره نگاهم کرد و با چشم‌هایش سخن گفت ... اکنون او در جاده‌ی سانتیاگو راهنمایم بود.

(صص ۲۲۸ – ۲۳۰)

در واقع، بره و گوزن در این گونه موارد همان اشارات دلالتگر ناخودآگاهند که اگر بصیرت و گوش شنوا برای دریافت این پیام‌ها داشته باشیم، به ما در دشواری‌های راه یاری خواهند رساند. اینان همان کبوترانی هستند که به سیندرلا در جداسازی دانه‌های کتان از میان خاکسترهای اجاق کمک می‌کنند تا بتواند در جشن قصر پادشاه به وی کمک کنند آنها در حالی که برای سیندرلا سر تکان می‌دادند، شروع کردند به جمع کردن دانه‌ها از داخل خاکستر. طولی نکشید که خاک انداز پر از دانه شد.

کار یک ساعته تمام شده بود.

آن گاه پرنده‌ها بال زنان از آشپزخانه دور شدند. (۶) یونگ به این اشارات سایه می‌گوید و می‌نویسد این موجودات، مجسم کننده‌ی کشش‌های یاری دهنده و بسیار ناخودآگاه هستند که گویی هر کس فقط می‌تواند آنها را در وجود خود احساس کند و همان‌ها هستند که راه حل را نشان می‌دهند. (۷) نقل تجربیات مراد برای تعلیم مرید:

پطرس و پائولو به رستورانی آمده‌اند و پیش خدمت در خدمتگزاری بی‌دقتی کرده قهوه را روی شلوارک استاد می‌ریزد. استاد خشمگینانه با صدای بلند بی‌ادبی پیش خدمت را نکوهش می‌کند و سپس منتظر می‌ماند تا شلوارک شسته شده خشک شود. استاد پس از بیرون رفتن از رستوران خود را به خاطر برخورد عصبی خویش می‌نکوهد و می‌کوشد برای این بی‌توجهی، توجیهی بیابد هر چه بود، او قهوه را نه روی من که روی دنیایی ریخت که از آن متنفر بود.

می‌داند جهان عظیمی فراتر از خیالش وجود دارد و سهم او در این جهان، محدود به برخاستن صبح زود از خواب، رفتن به نانوایی، خدمت به رهگذران و ٪٪استمنای هر شبه و پروردن رؤیای زنی است که هرگز نمی‌بیندش [... پطرس] سر انجام خودش را متقاعد کرد که رفتارش درست بوده است و دو باره از یک بحث مسیحی برای توجیه ماجرا استفاده کرد:

«مسیح زنِ بدکاره را بخشید اما درختی را که حاضر نبود به او انجیری بدهد، نفرین کرد. من هم این جا نمی‌توانم همیشه آدم مهربانی باشم.» تمام شد.

به نظر او قضیه حل شده بود.

بار دیگر کتاب مقدس نجاتش داده بود.

(ص ۸۷)

در کتاب کاستاندا، استاد وی وقتی یک بار همراه راز آموزش می‌خواهند بیرون روند، رازآموز ناشکیبای دیگری با آنان همراه می‌شود. او که به خود بدبین است، می‌پندارد آن دو می‌خواهند در باره‌ی وی حرف بزنند؛ پس حد نگه نمی‌دارد و زشت‌ها می‌گوید و درشت رفتار می‌کند.

استاد همین رفتار ناپسند را فرصتی مناسب برای طرح ضرورت مبارزه با خودخواهی و کاستی‌های منش مرید می‌یابد. به باور استاد،

ضعف‌های شخصیتی نیروهای توانمند آدمی را هرز می‌برد و سالک برای رسیدن به کمال باید با مبارزه با نقص‌های خود، از این نیروها در مواردی بهتر سود جوید. وی سپس به نقل حکایتی می‌پردازد که چگونه با شناخت نقاط قوت و ضعف یکی از همین خود بزرگ‌بینان یا به تعبیر خودش خرده ستمگران توانست بر وی چیره شود و پیروزی نخستین او را به شکست و شکست آغازین خود را به پیروزی تبدیل کند.

این خرده ستمگر به عنوان سرکارگر، دون خوان ماتیوس را مورد استثمار شدید قرار می‌داده؛ او را به سختی می‌زده و دستمزدش را به یغما می‌برده است.

دون خوان پس از فرار و آزادی دیگر باره با هشیاری تمام به همان کارخانه برمی گردد تا با بهره جویی از آموزه‌های استاد خود از خرده ستمگر انتقام گرفته داد بستاند. نقطه‌ی قوت سرکارگر شهامت و نقطه‌ی ضعف وی نخست حفظ موقعیت و دیگر هراس از کارفرما و افشای اسرارِ مگو و ترس از اسب و وارد شدن به اصطبل اسبان است.

دون خوان در یک فرصت مناسب او را در حضور کارفرما خشمگین کرده به اصطبل می گریزد. کارفرما برای تنبیه وی به اصطبل می‌آید و به آسیب لگد اسبان گرفتار می‌شود. (ص ۳۶) سفر زیارتی دور و دراز: در رمان کوئلیو سفر زیارتی در سرزمین اسپانیای اروپا و در جاده‌ی سانتیاگو یا راه شیری به طول هفتصد کیلومتر انجام می‌پذیرد که از پیه دو پور آغاز و به کومپوستلا پایان می‌یابد. خاطرات یک مغ به یک اعتبار مستند، تاریخی، آفاقی و انفسی است.

مستند است زیرا فرآیند تجربه‌ی فردی نویسنده و شرح دیده‌ها، شنیده‌ها، خوانده‌ها و دریافت‌های اوست چنان که خود می‌نویسد با یادآوری حرف پطرس که یک بار گفت تمامی تجربیاتش را در یک تابلو جمع کرده به فکرم رسید که در باره‌ی هر آنچه برایم رخ داده است، کتابی بنویسم. (ص ۲۳۴) تاریخیست زیرا به رخدادها و پیشینه‌های تاریخی این جاده اشاره می‌شود؛ مثلًا به این نکته که در قرن چهاردهم فرقه‌ی شهسواران هیکل از ثروت و شمشیر خود برای حفظ این جاده‌ی زیارتی سود جستند و یا داستان کارت اعتباری امروز در روند خرید و تسهیلات مبادله، نتیجه‌ی اعتماد شاهان و فرمانروایان به شهسواران هیکل، نهادن گنجینه‌ها و بخشی از سرمایه‌ی خود به آنان، دریافت کارت اعتباری و برداشت از موجودی خود در هر نقطه از مناطق زیر نفوذ آن شهسواران (ص ۲۰۵) بوده است یا به ماجرای رقت انگیز و تأثیرگذار خواهر و برادر شاهزاده‌ای اشاره می‌شود که به جای بهره جویی از نعم دنیایی ثروت، اعتبار و همت خود را مصروف آبادانی، ارزش و اعتبار جاده‌ی سانتیاگو، کمک به فقرا و خدمت به زائران ساخته‌اند. (ص ۶۷)

نکته‌ی برجسته در این سفر زیارتی، حال و هوای مراسم آیینی و تشرف در فضایی کاتولیکی اروپایی و متفاوت با معرفت شهودی و پیش کلمبی مکزیکی کاستاندااییست. یکی از زیباترین این مراسم تشرف، اعطای شمشیر جادویی و استادی به سالک و رازآموز استرالیاییست که پائولو و پطرس نیز در آن حضور دارند. در صحنه‌ی پایانی آمد یکی از شهسوارها که حتماً راهنمایش بود به سخن درآمد:

برادر! آیا بر آنی تا به جمع خانه بپیوندی؟

بله و فهمیدم شاهد کدام آیین مسیحی ام:

تشرف یک شهسوار هیکل.

آیا بر دشواری‌های عظیم خانه و فرمان‌هایش به نیکوکاری آگاهی؟

با نام خداوند، آماده‌ی پذیرش همه‌ی آنهایم و مایلم تا ابد خادم و غلام خانه باشم؛ سراسر زندگی ام ... به پیشگاه خداوند، به پیشگاه شما و به پیشگاه برادران آمده ام و به شفاعت خداوند و بانوی مقدس. تمنا و التماس می کنم که مرا با جسم و روح در میان خود و در میان الطاف خانه بپذیرید؛ همچون خادم و غلام و غلام خانه از اکنون تا پایان زندگی ام.

کشیش اعظم گفت:

به عشق خداوند، به تو اذن ورود می‌دهم و بعد همه‌ی شهسواران، شمشیرهای خود را کشیدند و رو به آسمان گرفتند. سپس تیغه‌ها را پایین آوردند و دیهیمی فولادین به گردِ سرُ آندرو تشکیل دادند. شعله‌ها بازتابی زرین بر تیغه‌ی شمشیر می‌تاباند و آن لحظه را تقدیس می‌کرد. استادش موقرانه به او نزدیک شد و شمشیرش را به او داد. (صص ۲۱۲۱۳)

چنان که می‌دانیم مراسم آیینی اعطای شمشیر در حضور کشیش اعظم یا پادشاه و شهسواران و پیوستن به جمع شوالیه‌ها به رخدادهای روزگار سلطنت آرتور فرمانروای انگلستان و رمانس‌های دلاوران میزِگرد باز می‌گردد که آمیزه‌ای از تاریخ و اسطوره است و تحریرها و بازنویسی‌های متعددی از آن در بیشتر کشورهای اروپایی پدید آمده. آنچه در قصه‌های آرتور شاه برای ما اهمیت دارد، صبغه‌ی مذهبی آنهاست و آن حکایت جستجوی جامیست که حضرت عیسی آخرین بار پیش از مصلوب شدن در آن باده نوشیده بود و در این داستان وارد گشت.

پهلوانان دربار آرتور یعنی آنهایی که در زندگانی خویش به بدکاری و فسق و معاصی سر و کار نداشتند به جستجوی آن جام می‌رفتند و برای هر یک حوادثی شگفت انگیز پیش می‌آمد و عاقبت همه نومید باز می‌گشتند. (۸) گرایش به پالایش نفسانی در دلاوران میز گرد و کهن الگوی دایره و میزِ گرد یا دایره‌ی جادویی (ماندالا) ذهن را به تمامیت و کمال ارجاع می‌دهد و دلاوران میزِ گِرد کسانی هستند که چون در پشت میز با هم به رایزنی پردازند، به کمال و تمامیت دست می‌یابند و تنها کسانی شایسته‌ی نبرد در راه آرمان‌های باشکوه دینی و ملی هستند که به کمال رسیده باشند.

در آتش درون کاستاندا از سفر زیارتی یادی نشده اما در تولتِک‌های هزاره‌ی جدید نوشته‌ی یکی از شاگردان مکتب وی، ویکتور سانچس، به آیین تشرف و سفر به کوهستان‌های مقدس اشاراتی هست.

آنچه این زیارت و سیاحت را با سفر زیارتی کوئلیو متفاوت می‌سازد، حال و هوای غیر مسیحی و سنت‌های ناب باستانی تولتکی مکزیکیست. تقویم قومیت‌های مکزیکی سرشار از اعیاد و جشن‌هاییست که به آنها نیه را می‌گویند و بی‌درنگ بیفزاییم که آنچه در این جشن‌ها انجام می‌گیرد هم چنان که از واژه‌ی جشن (یَسن، یَسنا) برمی آید دعا و نیایش به درگاه خداوند یا خدایان است.

یکی از این جشنها سفر زیارتی به اومون کویی وابیست که هر سال برگزار می‌شود و در خلال سفر زیارتی به جستجوی گوزن پیوته برمی آیند و در این سفر، انبوهی کاکتوس مقدس (پیوته) را گرد می‌آورند که برای تمام جماعت تا سفر بعدی به کار می‌آید. سفر با آماده سازی مراسم آغاز می‌شود و به راه پیمایی چهار صد کیلومتری می‌انجامد در طی راه پیمایی در مکان‌های مختلفی مراسم آیینی برگزار می‌شود که از لحاظ دینی بسیار مهم است؛ یعنی زائران به چندین روز نیاز دارند تا به اومون کویی وابی برسند ... معمولاً این سفر زیارتی دست کم چهل روز طول می‌کشد.

پس از رسیدن به آن جا جستجوی ایکوری [پیوته، کاکتوس مقدس] و آیین‌های مرتبط با آن را برگزار می‌کنند.

سپس به کوهستان‌ها می‌روند و به صید گوزن واقعی می‌پردازند. این صید سه تا پنج روز دیگر طول می‌کشد.

چون پایان یافت، دو باره به دشت باز می‌گردند و خود را برای مراسم پیوته آماده می‌کنند که یک هفته‌ی دیگر به طول می‌انجامد ...دلیل این که چرا این سفر باید دست کم یک بار در زندگی صورت پذیرد، رویارویی مستقیم با تاماتسین [پدر بزرگ دم گوزن] و یوسی [بالاترین انرژی] یا تاته واری [آتش، انرژی بنیادی که همه چیز از آن پدید آمده] است؛ چون اگر مقدر باشد، زائر پاسخ پرسش‌های مهم را می‌گیرد:

من که هستم؟ از کجا می‌آیم؟ به کجا می‌روم؟ در این حیات چه وظیفه‌ای دارم ...؟ آنها می‌خواهند از عنایت قدرت‌هایی اطمینان یابند که بر دنیا حکم می‌رانند تا به خصوص بتوانند مسائل مشکل را حل کنند یا می‌خواهند از چنین عنایت مرحمت شده‌ای سپاسگزاری کنند (۹)

ناوال‌ها کرامت دارند:

در هر دو اثر، استادان و راهنمایان رازآموزان، اهل کرامتند و کارهایی بر دست آنان می‌رود که دیگران از انجامش ناتوانند وقتی پطرس، پائولو را برمی انگیزد تا از زیر صخره‌ی آبشار به بالای آن صعود کند، راهنما در هوا حرکاتی انجام می‌دهد و در نتیجه بادی که به شدت می‌وزد و ممکن است رازآموز را از صعود بازدارد، می‌ایستد با خشم از او پرسیدم چرا پیش از آن که باد تهدیدم کند، جلو آن را نگرفت؟

پاسخ داد:

چون من بودم که به باد دستور دادم بوزد. (ص ۱۵۲) همین استاد نقل می‌کند که راهنمای خودش چنان به نیکی می‌توانست پیش گویی کند که دو ماه پیش از حمله‌ی آرژانتین به جزایر مال وی ناس از وقوعش آگاه بوده است.

(ص ۱۵۳)

در آتش درون کاستاندا به اشاره‌ی استادش، دون خوان، باید آنچه را که راهنمای دیگر دون خاروس انجام می‌دهد، تقلید کند. راهنما در حالی که پیوندگاه رازآموز را در ژرفای سوی چپ جا به جا کرده، ضمن راه رفتن لگن خاصره‌ی خود و کاستاندا را هدایت می‌کند حس کردم چیزی مرا به سوی خود می‌کشد و دو باره دریافتم که لگن خاصره‌ام را همراه خنارو به جلو و عقب می‌برم. همزمان با آن متوجه شدم که مرد دیگری در کنار دون خوان ایستاده و به ما می‌نگرد ... به تدریج متوجه شدم که مرد دیگر، من بودم ... دو باره به آن مردی می‌نگریستم که خودم بودم. درست در همین زمان به مرد بی‌پوششی می‌نگریستم که خودم بودم و ضمن آن که با خنارو حرکات نامناسبی می‌کرد، به من خیره شده بود.

این ضربه چنان عظیم بود که هماهنگی حرکاتم را بر هم زد و بر زمین افتادم. (ص ۲۵۸)

۳. رمان به عنوان آموزه‌های کاتولیکی: یکی از علل توفیق این نویسنده‌ی برزیلی پرتغالی زبان، بی‌گمان تلفیق رندانه و خلاق باورهای معرفت شهودی و بومی با آموزه‌های کاتولیکی است.

این آمیزش باورهای عرفانی پیش کلمبی با آنچه کلیسای اسپانیا بعدها به ساکنان بومی آمریکای لاتین آموخت به نویسنده امکان داده است تا طیف گسترده‌ای از خواننده در قاره‌ی آمریکا، اروپا و حتی آسیا برای خویش بیابد. عرفان ملایم، عاشقانه، عملی و لطیف کوئلیو و شگردهای جذاب روایی او نه تنها برای انسان معاصر گریزان از ادیان و آیین‌های حاکم، بلکه برای بسیاری از جوانان امروز که خود را به یک مذهب جانشین و ملایم‌تر نیازمند می‌بینند جاذبه دارد. آموزه‌های کوئلیو در این رمان، تلفیقی میان آیین‌های گذشته‌ی سرخپوستان و مذهب رایج اکنون است و هر سلیقه‌ای را خشنود می‌کند.

او به جای تأکید بر سویه‌های صوری آیین کاتولیک بر سویه‌هایی در دین باوری اصرار دارد که به تعبیر یونانی‌اش آگاپه نامیده می‌شود؛ یعنی عشقی که آدمی را می‌بلعد و از این رهگذر، از جزمیت و خشکی ظواهر آیین دور می‌شود.

کوئلیو با این آمیزش خلاقانه، از تعصبات، یکسونگری، جزمیت و عناد عرفان سرخپوستی نیز دور می‌شود و می‌کوشد آن را با قداست آیین مسیح غنی‌تر سازد. کاستاندا هر چند بر خلوص معرفت شهودی بومی خود اصرار دارد، دست کم روزگار کودکی خود را با آیین کاتولیک سپری ساخته است و در برابر مسیحیت موضعگیری آشکار نمی‌کند؛ اما ویکتور سانچس هم در کتاب آموزش‌های دون کارلوس و هم در تولتِک‌های هزاره‌ی جدید در راستای مذهب مسیحیت، عداوت و انکار نشان می‌دهد و از التقاط آیین‌های بومی و وارداتی می‌هراسد و به آن کین می‌ورزد. او به یک روحانی مسیحی که سرخپوستان را به تعدد خدایان منسوب می‌کند در مقام معارضه می‌گوید می‌گویی سرخپوستان نادان هستند چون به زمین و خورشید یقین [باور] دارند ولی هیچ کس برایم از تاته‌ای لوریاتکا (زمین) حرف نمی‌زند. هر روز آن را می‌بینم و هر روز ثمرهایش (ذرت، آب و لوبیا) به من می‌رسد. می‌توانم آنها را لمس کنم. روی زمین راه می‌روم و زندگی می‌کنم و تاو (خورشید) هر روز گرما و نیه ریکا (نور، معرفت)ی آن را

دریافت می‌کنم. کاری نباید بکنم جز این که به بالا بنگرم. او آن جاست.

به علاوه مسیح چه چیزی را تولید کرده است؟

تا آن جا که می‌دانم هیچ چیزی را؛ در حالی که زمین بر عکس، تمام مدت تولید می‌کند؛ ما را تغذیه می‌کند و به همین دلیل زندگی می‌کنیم. خوب، پس دیوانه کیست؟

خوب، ما هم از شرش خلاص شدیم. (ص ۳۰)

در رمان کوئلیو اشارات متعددی به کتب عهد عتیق (مانند اول سموئیل) و کتاب‌های عهد جدید (مانند نامه‌ی اول پولوس رسول به قرنتیان) و معجزات حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام رفته و از اشاره به روزه‌ی سکوت (ص ۷۸) باور کاتولیکی نویسنده مستفاد می‌شود به خاطر روزه‌ی سکوت، راهبان تنها با نگاهشان با هم ارتباط می‌یافتند و احساس می‌کردم چشم‌هاشان بیشتر از افراد عادی می‌درخشد.

موقع خوردن غذا، راهبی بخش‌هایی از یکی از رساله‌های پولس رسول را خواند:

خداوند، جهالت جهان را برگزید تا حکیمان را رسوا سازد و خدا نا توانان عالم را برگزید تا توانایان را رسوا سازد. (صص ۷۸۷۹)

۴. رمان به عنوان آموزه‌های خودشناسی: به باور کوئلیو و مطابق معرفت شهودی سرخپوستی آدمی ظرفیت‌های بی‌شماری دارد اما روند خودکاری و عادت به تکرار کنش‌های محدود، هر گونه فرصتی را برای بروز و رشد آنها تباه ساخته است.

درس نامه‌های متعدد کوئلیو در پایان هر فصل یا بخش، آزمونی عملی برای دست یابی به این توانایی‌هاست.

در تمرین زنده به گوری آدمی می‌تواند در شب، دور از شهر و در تنهایی کامل با انجام این تمرین، نه تنها خود را برای مرگی فرضی آماده کند، بلکه ترس از مرگ و هر گونه ترس ناشناخته‌ی همانندی را در خود از میان بردارد. سادگی و عملی بودن این تمرینات است که به این آموزه‌ها ارزش می‌بخشد روی زمین دراز بکش و آرام بگیر.

دست‌هایت را همچون مردگان روی سینه‌ات صلیب کن. تمامی جزئیات خاکسپاری‌ات را تصور کن. انگار قرار است فردا برگزار شود. همچنان که وضعیت در ذهنت شکل می‌گیرد (کلیسا، تشییع تا گورستان، گذاردن تابوت در گور، کرم‌های داخل گور) در تلاشی نومیدانه برای گریختن، تمامی ماهیچه‌هایت را منقبض و منقبض‌تر می‌کنی اما نمی‌توانی تکان بخوری. آن قدر تلاش کن تا دیگر نتوانی به تلاشت ادامه دهی و بعد با حرکتی که سراسر بدنت را در بر می‌گیرد، سرپوش تابوت را به کناری می‌افکنی؛ نفس ژرفی می‌کشی و خودت را آزاد می‌یابی. این حرکت اگر در همان زمان فریاد بکشی، تأثیر بیشتری دارد؛ فریادی از ژرفنای روحت. (ص ۱۴۴)

****

پی‌نوشتها:

۱. خویشاوندان دور، کارلوس فوئنتس، ترجمه‌ی مصطفی مفیدی (تهران، انتشارات نیلوفر، ۱۳۸۱) ص ۲۰۴

۲. ورود نویسنده به ساحت داستان و خروج شخصیت‌ها از آن، محمد رضا سرشار (مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۸۰) ص ۴۲ به بعد

۳. خاطرات یک مغ، پائولو کوئلیو، ترجمه‌ی آرش حجازی (تهران، نشر کاروان، چاپ هشتم، ۱۳۸۰) ص ۲۴

۴. تولتک‌های هزاره‌ی جدید، ویکتور سانچس، ترجمه‌ی مهران کندری (تهران، نشر میترا، ۱۳۸۴) ص ۱۵

۵. همان، ص ۱۹۷

۶. قصه‌ها و افسانه‌های برادران گریم، ویراستار: لیلی اوئنز، ترجمه‌ی حسن اکبریان طبری (تهران، انتشارات هرمس، ۱۳۸۳) ص ۱۸۱

۷. انسان و سمبول هایش، کارل گوستاو یونگ، ترجمه‌ی ابوطالب صارمی (تهران، کتاب پایا امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۵۹) ص ۲۷۷

۸. تاریخ ادبیات انگلستان، دکتر لطف علی صورتگر (تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۳) ص ۱۱۴
۹. تولتک‌های هزاره‌ی جدید، صص ۸۰ – ۸۲

بخش نقدها

نقدی بر عرفان سرخپوستی

عدم اعتقاد به معاد عرفان سرخپوستی از نوع عرفان‌های طبیعت گرا است؛ به این معنا که متعلق شهود در آن، وحدت روح با طبیعت و فنای نهایی سالک در نیروی طبیعت است.

طبیعت گرایی از آن جا آغاز شد که انسان دعوت انبیا را فراموش و به اندیشه منهای وحی و این جهانی خود تکیه کرد و کوشید تا نیاز خود را با پرستش طبیعت، ارضا کند؛ از این رو چون ارتزاق، نعمت و نیز بلا و محنت زندگی خویش را در طبیعت دید، ایمان آورد و پنداشت که طبیعت دارای نیرویی برتر، ناشناخته، رمزآلود و مستقل است که می‌توان با آن، معنویت گرایی و خداخواهی فطری را پاسخ گفت. در واقع عرفان طبیعت گرا یعنی عرفان و شناخت قدرت و اسرار طبیعت که با سپردن خود به آن یا فانی شدن در آن می‌توان از آن نیروها، برخوردار شد.

اعتقاد به خدایان، پرستش ارواح نیاکان، مناسکی در مددجویی از نیروهای طبیعی، عقیده به مانا (اشیایی که منبع نیرو هستند) از اصول عقاید آنها است.

فانی شدن در طبیعت، بر اساس اندیشه تناسخ است که در آن انسان بعد از مرگ دوباره در غالب موجودی دیگر به دنیا بر می‌گردد. بنا بر این یک سرخپوست نمی‌تواند خود را از سایر موجودات برتر بداند، (در ادامه به نقد این تفکر خواهیم پرداخت) در این اندیشه تمام اشیاء بر مبنای طبیعت خود سنجیده می‌شوند؛ و طبیعت انسان نمی‌تواند برتر از طبیعت یک موجود دیگر باشد.

در این عرفان حرکت سالک، بر مبنای هدفیست که منتج به معاد نمی‌شود و معاد باوری در این عرفان جایگاهی ندارد و اساساً بر مبنای هدفی مشخص حرکت نمی‌کند.

دون خوان در آموزشهای خود به کاستاندا چنین می گوید:

این طور فکر کن که آنچه تو به مرور زمان می‌آموزی، ساحری نیست. بیشتر می‌آموزی که انرژی ذخیره کنی و این انرژی تو را قادر خواهد ساخت تا با چند میدان انرژی که اکنون در دسترس تو نیست سر و کار داشته باشی. در واقع این کار ساحریست [۱]

دون خوان هدف طریقت خود را رسیدن به میدان‌های انرژی می‌داند. این میدان‌های انرژی او را قادر خواهد ساخت تا بر نیروی طبیعت غلبه کند و آن را به خدمت خود در آورد. سؤال این است، حال که بر نیوری طبیعت غلبه شد مرحله بعدی در سلوک چیست؟

اگر گفته شود مرحله بعدی در کار نیست و هدف تسلط بر طبیعت است، باید گفت تحمل این همه سختی و رنج و سالها تلاش برای رسیدن به فنون عملگی چندان عاقلانه به نظر نمی‌رسد بلکه باید به دنبال هدفی والاتر بود و اگر این هدف مشخص نباشد این اندیشه در نهایت به پوچی خواهد گرایید. اعتقاد به معاد یکی از اصول و پایه‌های دین اسلام است و انکار لقاء اللّٰه و فراموشی روز حساب و دلبستگی به زندگی دنیا اساس انکار دین می‌باشد.

«إِنَّ الَّذِينَ لا يَرْجُونَ لِقاءَنا وَ رَضُوا بِالْحَياةِ الدُّنْيا وَ اطْمَأَنُّوا بِها» [... ۲].

منظور از لقاء اللّٰه همان معاد و بازگشت به سوی خدای تعالی و زنده شدن در روز قیامت است.

کفار، منکر روز جزاء هستند و معلوم است که با انکار آن روز دیگر حساب و جزایی و وعد و وعیدی و امر و نهیی بر ایشان مطرح

نخواهد بود، وقتی این مسائل برای کسی مطرح نباشد، برای او وحی و نبوت و فروعات آن که همان احکام یک دین آسمانی است نیز معنا ندارد و نیز معلوم است که وقتی جهان‌بینی یک انسان چنین باشد همه هم و غم او معطوف به زندگی مادی دنیا می‌شود، چون انسان و هر موجود زنده دیگر به حکم فطرتش می‌خواهد باقی بماند و به دعوت فطرتش همه همش را صرف در این می‌کند که اولا بماند و فانی نشود و در ثانی سعادت این زندگیش را تأمین نماید. خوب، اگر این انسان، ایمانی به حیات دائمی داشته باشد حیاتی که به پهنای دنیا و آخرت است که هیچ و اما اگر به چنین حیاتی ایمان نداشته باشد قهراً در تلاش برای بقاء همین زندگی دنیاست و به داشتن آن راضی گشته، دلش به آرامشی کاذب، آرامش می‌یابد و دیگر به طلب آخرت بر نمی‌خیزد، [۳] اینست منظور جمله: «وَ رَضُوا بِالْحَیاةِ الدُّنْیا وَ اطْمَأَنُّوا بِها» [۴] اعراض از ذکر خدا، غفلت از آیات اوست و این غفلت باعث آن می‌شود که دید آدمی کوتاه گشته، علم او تنها در چهار دیواری تنگ زندگی دنیا و شؤون آن دور بزند. کسی که از یاد خدا غافل است خواستش نیز از چهار دیواری زندگی مادی دنیا فراتر نمی‌رود و این خود ضلالت از راه خدا است؛ [۵] «أُولئِکَ مَأْواهُمُ النَّارُ بِما کانُوا یَکْسِبُونَ» [۶] این جمله، جزای آنان را بیان می‌کند و می‌فرماید که جزای اعمالی که کردند آتش جاودانه است ۲. پوچ گرایی اعتقاد به این امر که، هیچ امری در دنیا دارای بطن و معنایی نیست، از اعتقادات عرفان سرخپوستی است.

«دنیایی که مشاهده می‌کنیم توهمی بیش نیست، دنیا برای ما با توصیفی ایجاد شده که از روز اول برایمان نقل کرده‌اند.» [۷] «ما در یک حباب ادراک هستیم. این حبابیست که ما را به هنگام تولد در آن قرار داده‌اند.

ابتدا حباب گشوده است ولی بعد شروع به بسته شدن می‌کند تا ما را در خود مهر و موم کند.

این حباب، ادراک ماست.

ما تمام مدت عمر خود درون این حباب هستیم و هر چه در درون دیوارهای مدور آن می‌بینیم، بازتاب ماست ... چیزی که منعکس می‌شود، بینش ما از جهان است.

این بینش در ابتدا یک توصیف است که از بدو تولد به ما داده می‌شود، تا این که تمام توجه ما به وسیله آن جلب گردد و توصیف به بینشی بدل شود.» [۸] این دریافت نسبت به درک واقعیت زمان ما تضادی اساسی دارد. امروزه هیچ کس دنیا را به دیده توهم نمی‌نگرد، یا آن را وابسته به توصیفی نمی‌داند. برای ما این دنیا به همان صورتی که می‌بینیم و تجربه می‌کنیم، واقعیتی تغییرناپذیر است.

دارای وجودی مستقل از ماست.

با تولد گام در آن می‌نهیم و با مرگ آن را ترک می‌کنیم. این اعتقاد، که دنیا توهم است، از دو زاویه قابل نقد است یکی از جانب عقل و یکی از جانب دین (اگر چه دین چیزی خلاف عقل نمی‌گوید) از جانب عقل: انسان با مراجعه به وجدانش می‌یابد که خودش حقیقت و واقعیت دارد و نیز خارج از حیطه وجودی او حقیقت و واقعیتی هست و او توان ادراک و رسیدن به آن واقعیت را دارد. به این دلیل: هنگامی که انسان چیزی را طلب می‌کند و در پی تحصیل آن می‌رود، آن را به عنوان یک واقعیت خارجی مد نظر می‌گیرد و نیز هنگام فرار از چیزی، از این رو می‌گریزد که، آن شئ در خارج واقعیت دارد. مثلاً کودکی که خواهان شیر مادر است، چیزی طلب می‌کند که در عالم خارج شیر است نه آنچه که در پندار او شیر است.

بنا بر این باید بین موجود حقیقی و موجود وهمی فرق گذاشت. موجود حقیقی همان مفهوم وجود است و به اعتقاد فلاسفه، مفهوم وجود، مفهومیست بدیهی که تعقل آن نیاز به وساطت مفهوم دیگری ندارد یعنی خود به خود درک می‌شود. دون خوان در طول عمر خود برای رفع نیازهایش به دنبال راهی بوده و برای حفظ جان از شر موجودات درنده، سر پناهی را جستجو کرده است.

اگر دنیا توهم است چرا چنین اعمال از او سر زده است.

همین که دون خوان هست یعنی وجود دارد و چیزی که وجود دارد نمی‌تواند توهم باشد.

حال سؤال اینجاست، اگر دنیا به اعتقاد دون خوان توهم است، پس واقعیت چیست؟

و چگونه می‌توان به آن دست یافت؟ و اگر دنیا توهم است، وجود خود او در این دنیا چگونه قابل اثبات است؟

از جانب دین: خداوند هستی را ذی شعور دانسته و در قرآن می‌فرماید:

«یُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ» [۹] آنچه در آسمان و زمین است خداوند پاک و ارجمند و فرزانه را تسبیح می گویند و در حدیثی از رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم) آمده است که:

«اوحَى الله تَبارَکَ و تَعالى اِلی الدنیا: اِخدِمی مَن خَدَمَنِي و اَتعِبی مَن خَدَمَکِ» [۱۰]

خداوند جل جلاله به دنیا وحی فرمود که: هرکه تو را خدمت کند، به رنجش درافکن و به هر که تو را دور افکند خدمت کن.

اگر به گفته دون خوان، دنیا توهم باشد و واقعیت نداشته باشد، چگونه خداوند آن را با شعور خوانده و در حال عبادت دانسته و به آن وحی می کند.

اگر توهمی بودن دنیا واقعیت داشته باشد باید خداوند را از آن جهت که به موجود توهمی وحی می کند و او را در حال تسبیح و عبادت می‌بیند، بی‌عقل بدانیم و حال آنکه خداوند، خود آفریننده عقل است.

چگونه می تواند بی‌عقل باشد.

۳. عقل ستیزی دون خوان می گوید راه ما راه دل است، نه راه عقل [۱۱] او همواره پیروان خود را به نادیده گرفتن و چشم پوشی از عقل و منطق دعوت می کند.

تمام نتایجی که در این نوع عرفان به دست می‌آید، عقل ستیزی و خردگریزیست و از این منظر، به طور مشخص راه خود را از عرفان اسلامی جدا می کند.

در عرفان اسلامی عقل عنصر اصلی در شخصیت انسان است.

«یُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَن يَشَاءُ وَ مَن يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيرًا كَثِيرًا وَ مَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُوْلُواْ الْأَلْبَا» [۱۲]

کلمه ألباب جمع لب است و لب در انسان‌ها به معنای عقل است، چون عقل در آدمی مانند مغز گردوست نسبت به پوست آن و لذا در قرآن لب به همین معنا استعمال شده و آیه شریفه دلالت دارد بر اینکه به دست آوردن حکمت متوقف بر تذکر است و تذکر هم متوقف بر عقل است، پس کسی که عقل ندارد حکمت ندارد. [۱۳] امام کاظم عَلَيْهِ السَّلَام درباره اهمیت عقل در وصیت خود به هشام بن حکم می‌فرماید:

«یا هِشامُ ما قُسِّمَ بَینَ العِبادِ اَفضَلُ مِنَ العَقلِ؛ نَومُ العاقِلِ اَفضَلُ مِن سَهَرِ الجاهِلِ» [... ۱۴]

ای هشام، میان بندگان چیزی برتر از عقل تقسیم نشده است، خواب عاقل برتر از شب زنده داری نادان است.

۴. هماهنگ نبودن آموزه‌های این عرفان با فطرت انسانی انسان فطرتاً میل به قدرت مطلق، علم مطلق و کمال مطلق دارد، که راه وصول به آن باید حتما راهی فطری و هماهنگ با فطرت باشد «فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَالِکَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَاكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» [۱۵] کلمه فطرت به معنای نوعی از خلقت است.

هیچ انسانی هیچ هدف و غایتی ندارد مگر سعادت، هم چنان که تمامی انواع مخلوقات به سوی سعادت خود و آن هدفی که ایده‌آل آنهاست هدایت فطری شده‌اند و طوری خلق شده‌اند که با آن غایت و هدف مناسب است؛ [۱۶] پس انسان از این جهت که انسان است بیش از یک سعادت و یک شقاوت ندارد و چون چنین است لازم است که در مرحله عمل تنها یک سنت ثابت برایش مقرر شود و هادی واحد او را به آن هدف ثابت هدایت فرماید و باید این هادی همان فطرت و نوع خلقت باش. حال با این وجود، دون خوان برای رسیدن به طریقت معرفت، استفاده از گیاهان تخدیری و توهم‌زا را توصیه می کند.

این امر نه تنها با فطرت انسان سازگار نیست بلکه هیچگاه انسان را به طریقت معرفت رهنمون نخواهد کرد، چرا که با این کار

مشاعر او از کار افتاده و وارد حوزه توهم می‌شود. که انتظار کسب معرفت در این وادی، بی‌خردانه است.

فطرت انسان همواره آگاه است و برای رسیدن به قرب و معرفت الهی نیاز به این آگاهیست و حال آنکه استفاده از این مواد، انسان از حوزه شعور و آگاهی خارج شده و فطرت او در تشخیص واقعیت دچار اشتباه خواهد شد.

یکی از اهداف عرفان حقیقی، که با فطرت انسان نیز سازگار است، رساندن انسان به مقام انسان کامل است.

یعنی مقام مظهریت همه اسماء و صفات الهی و این در سایه توجه کردن به همه ابعاد وجودی انسان است.

حال آنکه در عرفان سرخپوستی برخی از ابعاد انسان تعطیل می‌شود ابعادی مانند:

مناسبات اجتماعی، سیاسی، حکومتی و اقتصادی. دون خوان در آموزشهای خود به کاستاندا چنین بیان می‌کند:

«از همان لحظه‌ای که شخصی، زندگی به شیوه سالکی مبارز را آغاز کند، دیگر یک انسان عادی نیست. به عنوان آدمهای عادی، وابسته ارزشهای اجتماعی و اصول قانونی هستیم، اما به عنوان سالکی مبارز منحصراً، هدفمان را مورد بررسی و مطالعه قرار می‌دهیم.» [۱۷] او معتقد است انسان از زمانی که سالك مبارز شد، به ارزشهای اجتماعی و قوانین نباید فکر کند و پابند باشد، بلکه باید به هدف سالکی خود فکر کند.

۵. تساوی ارزشی انسان در مقایسه با سایر موجودات «به خاطر احساس اهمیت شخصی این تصور به ما دست می‌دهد که چیزی خاص هستیم. حس می‌کنیم با ارزش‌تر و مهم‌تر از دیگر اشخاص یا موجودات زنده‌ایم. شیر، موش آبی و هم نوع خود را در یک ردیف قرار دادن، برترین عمل ذهن یک سالك مبارز است.»

[۱۸] در این اندیشه انسان با سایر موجودات در یك ردیف قرار می‌گیرد.

در حالی که انسان در دیدگاه اسلام دارای کرامت ذاتی و ارزش والائیست که او را از سائر موجودات ممتاز می‌کند.

«وَ لَقَدْ کَرَّمْنَا بَنِي ءَادَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَىَ كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيل» [۱۹] انسان در میان سایر موجودات عالم خصوصیتی دارد که در دیگران نیست و آن داشتن نعمت عقل است و معنای تفضیل انسان بر سایر موجودات اینست که در غیر عقل از سایر خصوصیات و صفات هم انسان بر دیگران برتری داشته و هر کمالی که در سایر موجودات هست حد اعلای آن در انسان وجود دارد. [۲۰] و این معنا در مقایسه انسان و تنوع‌هایی که در خوراك و لباس و مسکن و ازدواج خود دارد، با سایر موجودات کاملاً روشن می‌شود و همچنین فنونی را که می‌بینیم انسان در نظم و تدبیر اجتماع خود به کار می‌برد در هیچ موجود دیگری نمی‌بینیم، انسان برای رسیدن به هدفهایش، سایر موجودات راست خدام می‌کند ولی سایر حیوانات و نباتات و غیر آن دو، چنین نیستند؛ بلکه می‌بینیم دارای آثار و تصرفاتی ساده و بسیط و مخصوص به خود هستند.

از آن روزی که خلق شده‌اند تا کنون از موقف و موضع خود قدمی فراتر نگذاشته‌اند و تحول محسوسی به خود نگرفته‌اند و حال آنکه انسان در تمامی ابعاد زندگی خود، قدمهای بزرگی به سوی کمال برداشته و هم چنان بر می‌دارد و خلاصه اینکه بنی آدم در میان سایر موجودات عالم، از یک ویژگی و خصیصه‌ای برخوردار گردیده و به خاطر همان خصیصه است که از دیگر موجودات جهان امتیاز یافته و آن عقلیست که به وسیله آن حق را از باطل و خیر را از شر و نافع را از مضر تمیز می‌دهد.

۶. تجربه کردن تجربه‌ها (حماقت ساختگی) «هنگامی که می‌دانی آنچه می‌کنی بیهوده است می‌توان استوار بود، سخت استوار. ولی باید نخست بدانی که آنچه می‌کنی بیهوده است و با وجود این چنان عمل کنی که گویی این مطلب را نمی‌دانی. این حماقت ساختگی یک ساحر است.»

[۲۱] کار بیهوده کردن نشان احمقیست و احمق در اندیشه اسلام بسیار مورد نکوهش قرار گرفته است.

امام سجاد (عَلَيْهِ السَّلَام) در سفارش به فرزند خود درباره فرد احمق می‌فرمایند:

«إيّاكَ يا بُنَيَّ أن تُصاحِبَ الاَحمَقَ أو تُخالِطَهُ و اهجُرهُ و لاتُحادِثهُ؛ فَإنَّ الاَحمَقَ هُجنَةٌ غائِباً أو حاضِراً» [... ۲۲]

فرزندم از همنشینی و همراهی با احمق بپرهیز و از او دوری کن و با وی همسخن مشو، زیرا آدم بی‌خرد، غایب باشد یا حاضر پست و فرومایه است.

امام علی (عَلَیْهِ السَّلَام) نیز در این باره می‌فرمایند:

«لا عُوقِبَ الأحمَقُ بِمثلِ السُّکوتِ عَنه» [۲۳] سکوت در برابر احمق بهتر از جواب دادن به اوست.

۷. عدم اعتقاد به خدا کاستاندا در کتاب چهارمش (افسانه‌های قدرت)، ما را با مفهومی جدید آشنا می‌کند و آن «تونال» و «ناوال» است.

دون خوان در قالب تمثیل، تونال را جزیره‌ای می‌نامید که تمام آنچه در دنیای انسان تشکیل می‌شود، در آن قرار دارد. این جزیره را دریای بی‌کرانه‌ای احاطه کرده که همان ناوال است.

برای روشن شدن مفهوم خدا در این اندیشه، لازم است گفتگویی را بیاوریم که بین کاستاندا و دون خوان صورت می‌گیرد:

– آیا ناوال برترین هستی، خدای قادر متعال است؟

– نه، خدا هم وجود دارد. – ولی تو گفتی که خدا وجود ندارد. – نه من چنین چیزی نگفتم. من فقط گفتم ناوال خدا نیست. چون خدا بخشی از تونال شخصی و تونال زمان هاست ... خدا بخشی از تونال عصر ماست و بیش از این مفهومی ندارد. [۲۴] خدایی که دون خوان معرفی می‌کند با خدای سایر ادیان متفاوت است و فاصله بسیار دارد. خدایی که قرآن بیان می‌کند، موجودی مستقل است که جهان را آفریده و بر تمام عالم هستی احاطه دارد.

«هُوَ اللَّهُ الَّذِی لَا إِلَاهَ إِلَّا هُوَ عَلِمُ الْغَیْبِ وَ الشَّهَادَهْ هُوَ الرَّحْمَانُ الرَّحِیمُ

هُوَ اللَّهُ الَّذِی لَا إِلَاهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِکُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَیْمِنُ الْعَزِیزُ الْجَبَّارُ الْمُتَکَبِرُّ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا یُشْرِکُونَ

هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنیَ یُسَبِّحُ لَهُ مَا فیِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الحْکِیمُ.» [۲۵] اوست خدایی یگانه. هیچ خدایی جز او نیست. دانای نهان و آشکار و بخشاینده و مهربان است.

اوست خدای یگانه که هیچ خدای دیگری جز او نیست، فرمانروا است، پاک است، عاری از هر عیب است، ایمنی بخش است، نگهبان است، پیروزمند است، با جبروت است و بزرگوار است و از هر چه برای او شریک قرار می‌دهند منزه است.

اوست خدایی که آفریدگار است، موجد و صورت بخش است، اسمهای نیکو از آن اوست. هر چه در آسمانها و زمین است تسبیحگوی او هستند و او پیروزمند و حکیم است.

اما خدایی که دون خوان برای شاگردانش تصویر کرده چنین است:

خدا هم وجود دارد همانگونه که وسایل روی یک میز هستند و خداوند هم یکی از همان وسایل است.

ناوال خدا نیست چون خدا، بخشی از تونال شخصی زمان ما می‌باشد، تونال همه آن چیزیست که ما فکر می‌کنیم. آنجا از آن چیزها تشکیل شده و یکی از آنها خداست.

انسان فقط می‌تواند درباره‌ی خدا حرف بزند در حالی که ناوال را می‌توان مشاهده کرد و ناوال اقتدار است.

این دو تصویر از خدا با هم بسیار متفاوت است.

در اولی، خدا قادر است و در دومی خدا ساخته ذهن بشر. آیا می‌توان به خدایی که ساخته ذهن بشر است اطمینان کرد و از او استمداد خواست؟

سؤال دیگری که به ذهن می‌رسد اینست که، ناوال مفهومیست بسیار مبهم، با این وجود چرا دون خوان اسرار دارد آن را جایگزین کلمه خدا کند و خدا را جزیی از ناوال بداند؟

****

[۱]. کارلوس کاستاندا، قدرت سکوت، ترجمه: مهران کندری، ص ۹.

[۲]. یونس / ۷

[۳] سید محمد حسین طباطبایی، تفسیر المیزان، ترجمه: محمد باقر موسوی حمدانی، ج ۱۰ ص ۱۷.

[۴]. یونس / ۷

[۵]. سید محمد حسین طباطبایی، تفسیر المیزان، ترجمه: محمد باقر موسوی حمدانی، ج ۱۰ ص ۱۸.

[۶]. یونس / ۸

[۷]. لوتار. ار. لوتگه، کاستاندا و آموزشهای دون خوان، ترجمه: مهران کندری، ص ۲۴.

[۸]. همان، ص ۲۵.

[۹]. جمعه / ۱

[۱۰]. محمد محمدی ری شهری، میزان الحکمه، ترجمه: حمید رضا شیخی، ج ۴ ص ۱۶۹۶.

[۱۱]. محمد تقی فعّالی، آفتاب و سایه‌ها، ص ۲۲۰.

[۱۲]. بقره، آیه ۲۶۹.

[۱۳]. سید محمد حسین طباطبایی، تفسیر المیزان، ترجمه: محمد باقر موسوی حمدانی، ج ۲، ص ۶۰۸

[۱۴]. ابو محمد حرانی، تحف العقول عن آل الرسول (صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم)، ۳۹۷.

[۱۵]. روم آیه ۳۰.

[۱۶]. سید محمد حسین طباطبایی، تفسیر المیزان، ترجمه: محمد باقر موسوی حمدانی، ج ۱۶، ص ۲۶۸

[۱۷]. لوتار. ار. لوتگه، کاستاندا و آموزشهای دون خوان، ترجمه: مهران کندری، ص ۵۰.

[۱۸]. همان، ص ۸۴.

[۱۹]. اسراء، / ۷۰.

[۲۰]. سید محمد حسین طباطبایی، تفسیر المیزان، ترجمه: محمد باقر موسوی حمدانی، ج ۱۳، ص ۲۱

[۲۱]. لوتار. ار. لوتگه، کاستاندا و آموزشهای دون خوان، ترجمه: مهران کندری، ص ۵۷.

[۲۲]. محمد محمدی ری شهری، میزان الحکمه، ترجمه: حمید رضا شیخی، ج ۳ ص ۱۳۰۴.

[۲۳]. همان ۱۳۰۷.

[۲۴]. کارلوس کاستاندا، افسانه‌های قدرت، ترجمه: مهران کندری و مسعود کاظمی، ص ۱۳۴.

[۲۵]. حشر / ۲۲ – ۲۴.

بخش آموزه‌ها

آموزه‌های کاستاندا

کسب معرفت:

از راه رؤیا دیدن: یعنی این که ما دنیا را آن گونه که می‌پنداریم می‌بینیم. (تفکیک واقعیت از نمود آن). دون خوان از رؤیا دیدن به عنوان اوج هنر دومین دقت نـام می‌برد. البته رؤیا دیـدنی که دون خوان از آن نام می‌برد با رویـدادی که با همین نام و هنگام خواب به مـا روی می‌آورد خیلی کم سـر و کـار دارد و یـا اصـلاً نـدارد. دون خوان بر این اعتقـاد است که انسـان سالـک به هنگـام خواب

می‌تواند اتفاقات پیرامون خود را متوجه شود. که این کار بسیار پر مشقت و نیاز به تمرینهای بسیاری دارد. توصیه دون خوان برای اولین قدم در رؤیابینی، تلاش برای دیدن دستها در رؤیاست.

کاستاندا در کتاب سومش می گوید:

«وقتی یاد گرفتم چگونه خود را وادار کنم به دسته ایم نگاه کنم، حفظ کردن تصویرشان نسبتاً ساده بود ... لحظه‌ای که به خودم دستور می‌دادم دسته ایم یا هر چیز دیگری را نگاه کنم، کاملاً خارج از اراده ام بود.» [۱] خاموش کردن گفتگوی درون: یکی از راه‌هایی که کاستاندا به آن اشاره می کند و آن را از آموزه‌های دون خوان می‌داند خاموش کردن گفتگوی درون است و برای رسید به مرحله رؤیا دیدن نخست باید این گام را برداشت یعنی سکوت درونی. خاموش کردن گفتگوی درونی یعنی متوقف کردن تفسیر معقولانه ادراکات از وصف دنیا. هر آنچه را که به هنگام وصف از دنیا در قوه مدرکه ما شکل می گیرد به اعتقاد کاستاندا مانعیست برای یک سالک که هدفش پیدا کردن شخصیت ساحری است.

او معتقد است نباید از آنچه پیرامون خود می‌بینیم تعریف منطقی و معقولانه‌ای داشته باشیم، این کار مارا دچار تعریف‌های کاذب می کند.

به عقیده دون خوان، شرط اولیه متوقف کردن دنیا، این بود که شخص را مجاب کند.

یعنی فرد باید توصیف جدید را کاملاً بیاموزد و آن را با توصیف قبلی مقابله کند تا موفق شود در اطمینان متعصبانه‌اش نسبت به واقعیت شکاف ایجاد کند؛ [۲] با این کار گفتگوی درون خاموش می‌شود و فرد به دیدن خواهد رسید.

گیاهان اقتدار:

کاستاندا گیاهان تخدیری را گیاهان اقتدار می‌نامد که شامل گیاهان توهم زا، روان گردان و نیروزا می‌شوند و عبارتند از:

پیوتل، مسکالین، تاتوره، علف جمین سون، قارچ توهم زا.

بخش زیادی از برخی آثار کاستاندا، به توضیحات مفصلی درباره چگونگی تهیه و مراحل آماده سازی و مصرف این گیاهان و توصیف جز به جزء تجربه‌ها و توهمات و مشاهدات حاصل از آنهاست.

کاستاندا در این باره می گوید:

«تحت تأثیر این گیاهان مخدر و توهم زا، طریقه دریافت من از دنیا به قدری عجیب و اثر گذارنده بود که به این نتیجه رسیده بودم که این حالات، تنها راه برقراری رابطه و فراگرفتن آن چیزی بود که دون خوان می‌خواست به من بیاموزد. این تصور کاملاً اشتباهی بود.» [۳]

****

[۱]. کالوس کاستاندا، سفری به دیگر سو، ترجمه: دل آرا قهرمان، ص ۱۴۴.

[۲]. همان ص ۷.

[۳]. کالوس کاستاندا، سفری به دیگر سو، ترجمه: دل آرا قهرمان، ص ۱ تا ۲.

۱۱ – یوگاناندا

تاریخچه

موکوندا لعل گوش که بعدها به یوگاناندا مشهور شد در پنجم ژانویه ۱۸۹۳ در گوراکپور به دنیا آمد. تا ۲۷ سالگی در هند زندگی کرد و سپس در سال ۱۹۲۰ به آمریکا رفت و در آنجا ماندگار شد پس از ۳۱ سال زندگی در آمریکا و نشر علم کریایوگا سر انجام

در هفتم مارس ۱۹۵۲ در لوس آنجلس پس از یک سخنرانی از دنیا رفت. یوگاناندا پس از اتمام دبیرستان در سال ۱۹۱۰ تصمیم گرفت همراه دوستش به مبعدی در بنارس برود. مدتی در آنجا بود تا آنکه یک روز وقتی به بازار رفته بود ناگهانی استادی را که بارها در مکاشفاتش دیده بود ملاقات کرد. این استاد سوآی شری یوکتشوار نام داشت. او معبدی در سرامپور داشت که نزدیک کلکته، محل اقامت خانواده یوگاناندا است.

یوگاناندا تا ۱۹۲۰ در آنجا بود و تحت تربیت آن استاد قرار داشت. یوگاناندا بنا بر دستور استادش به دانشگاه کلیسایی و اسکاتلندی در کلکته رفت و پس از ۲ سال به شعبه جدید آن در سرامپور رفت که نزدیک معبد استادش بود.

در سال ۱۹۱۵ دانش آموخته شد.

در همان سال به طور رسمی وارد نظام رهبانیت شد و نام یوگاناندا را که به معنای سرور و بهجت از طریق اتصال الهیست برگزید.

او پس از رفتن به آمریکا و پانزده سال اقامت در آنجا در سال ۱۹۳۵ به هند بازگشت و در این زمان از استادش لقب (پاراهانسا) را دریافت کرد که به معنای (قوی برتر) است.

اوتا پایان عمر خویش مجرد بود و هرگز ازدواج نکرد. یوگاناندا آموزش یوگا را در سال ۱۹۱۷ با تاسیس مدرسه‌ای در یک دهکده در بنگال و با هفت شاگرد خردسال آغاز کرد. این موسسه به سرعت گسترش یافت و به موسسه‌ای مشهور تبدیل شد و شعبه‌های جدیدی پیدا کرد. در سال ۱۹۲۰ برای شرکت در کنگره لیبرالهای مذهبی در بوستون آمریکا دعوت شد او در آمریکا اقامت کرد و در ده سال آینده در سراسر آمریکا به سخنرانیهای متعددی پرداخت. در سال ۱۹۲۵ انجمن خودشکوفایی را در لوس آنجلس تاسیس کرد و سپس شعبه‌های مختلفی در سراسر آمریکا ایجاد شد.

بخش آموزه‌ها

۱ – یوگاناندا و خداشناسی

اندیشه‌های یوگاناندا در باب خدا و خداشناسی از ابعاد مختلف قابل تبیین و بررسی است.

او در باب توصیف خدا، مشهود و روئیت خدا، جلوه‌های خداوند، تَجَلِّی خدا، راه‌های رسیدن به خدا و ... مطالب گوناگونی مطرح می‌سازد. او در یک مکاشفه کیهانی دریافت خود را از خدا چنین بیان می‌دارد «شادمانی عظیمی بر اقیانوس روحم باریـد، دانستم جان جانان جز بهجت ابدی و تن او جز اشعه‌های بی‌کران نور نیست»...

(سرگذشت یک یوگی، ص ۲۱۸)

او خدا را دارای جلوه‌های گوناگون می‌داند برای مثال ایشوا را جلوه حکمران بون، کالی یا مادر الهی جلوه فعال در آفرینش است، جنبه‌های دیگری هم مانند طبیعت یا پراکرینی، اوم، روح القدس، برهمن ویشنو و شیوا وجود دارند. او همچنین تثلیث مسیحیت را در سخنان خود توصیه می‌کند.

۲ – روح و بدن‌های سه گانه‌ی او

یوگاناندا ذکر می‌کند:

به تَجَلِّی خدایا (براهما) در انسان آنها می‌گویند که همان روح است.

این روح ۳ بدن دارد که به ترتیب او را می‌پوشانند، اول بدن مادی و سپس بدن اثیری که متعلق به عالم اثیری است، بدن سوم، نیز که از جنس اندیشه و فکر است، بدن علی خوانده می‌شود.

۳ – تناسخ

تناسخ یکی از اعتقاداتیست که متاسفانه توسط بسیاری از عرفان‌های انحرافی مطرح شده و از قدیم الایام توسط برخی از انسانها پذیرفته شده است.

یوگاناندا نیز ادعا می‌کند که خاطراتی از زندگی گذشته و در دوره قبلی‌اش را به یاد دارد و این به معنای تائید تناسخ است او می‌گوید:

«خاطره‌های سال‌های نخستین زندگی‌ام را بدون نظم تاریخی به یاد می‌آورم. همچنین خاطره‌های روشنی دارم از یو زندگی دور که در آن یک یوگی بودم میان برف‌های هیمالیا، یادآوری خاطره‌های گذشته‌ام مرا با آینده نیز پیوند می‌داد.

(انسان در جستجوی جاودانگی، ص ۵۴۸)

۴ – کارما

کارما تاثیر اعمال گذشته در زندگی کنونی یا زندگی‌های آینده است.

این واژه برگرفته از کلمه سنسکریت کری به معنای انجام دادن است.

قانون توازن بخش کارما، همان قانون عمل و عکس العمل، علت و معلول و کاشت و درو کردن است.

یوگاناندا وقتی خاطرات مربوط به آهو بچه ای را که در مدرسه‌ی رانجی نگهداری می‌کرد باز می‌گوید، قانون کارما را در مورد حیوانات نیز اجرا می‌کند.

(مراجعه شود به سرگذشت یک یوگی، ص ۳۵۴) از نگاه یوگاناندا یک شخص می‌تواند کارمای دیگری را بر دوش گیرد برای نمونه اودرباره عیسی مسیح می‌گوید:

عیسی مسیح خویش را خون بهای خیل عظیمی از آدمیان ساخت. اگر او که صاحب قدرت‌های الهی بود، مشتاقانه با قانون نهفته کیهانی همکاری نمی‌کرد امکان نداشت از طریق تصلیب در معرض رگ قرار گیرد.

او به این شیوه عواقب کارمایی دیگران به ویژه حواریونش را به خود پذیرفت و با این کار سبب شد آنها به درجه‌ای صیقل یابند که بتوانند آگاهی کل یا روح القدس را که بعدها بر آنها نازل شد پذیرا باشند. به دو نمونه از سخنان یوگاناندا درباره کارما اشاره می‌نماییم با این وجود به نظر می‌رسد که هر انسانی با محدودیت‌های خاصی به وجود آمده. اینها نتایج عملکرد قانون کارما است.

همه بیماری‌ها، شکست‌های مالی یا سایر مشکلاتی که بدون اخطار و بدون آنکه علت آن را بدانید به سراغ شما می‌آید، به سببِ عملکرد شما در گذشته به وجود آمده.

(خوشه‌هایی از باغ عشق ص ۱۵)

اسکلت کارمایی او که با قدرت پاک کنندگی خورشیدهای خرد شسته شده است، بی‌آزار در برابر انسان و حضرت حق، سر انجام از هر ناپلیدی پاک می‌شود.

«تقویم معنوی – اندیشه‌های الهام بخش برای هر روز – ۲۱ مرداد»

۵ – یوگا

یوگا برآمده از واژه سنسکریت Yoj به معنای ارتباط است.

یوگا به معنای فنونی است که از طریق آن اتحاد حاصل می‌شود. یوگاناندا نیز در مباحث خود به یوگا اشاره می‌نماید. او شیوه‌ی

جدیدی را در یوگا کشف کرده که به تندرستی انسان کمک می کند.
او به دانش آموزان مدرسه رانچی، مراقبه و یوگا و نظام ویژه‌ای برای تندرستی و پرورش جسم تعلیم داده است.
این شیوه در واقع اصول (یوگادا) است که وی آن را در سال ۱۹۱۶ کشف کرد.

۶ – مراقبه

مراقبه در معنای عام کلمه به مفهوم تمرین و فنی برای درونی کردن توجه و تمرکز آن بر جنبه‌هایی از وجود است.
در معنـای خـاص مراقبه به نتیجه‌ی پایـانی تمرین موفق چنین فنونی اشاره دارد؛ یعنی تجربه مسـتقیم امری از طریق ادراک شـهود ی.
مراقبه یکی از مسایلیست که در سخنان یوگاناندا بر آن تأکید شده است.
اما نکاتی در این رابطه نیز قابل توجه است.

۷ – پلورالیسم دینی

برخی از کلمات یوگاناندا اشاره به برابری ادیان مختلف دارد؛ او آنجا که ویژگی‌های زندگی لاهیری ماهاسایا را بر می‌شمرد به این مطلب اشـاره کرد که اسـتادش پیروان ادیـان مختلف را یکسـان می‌نگریست و تمـامی آنها را به کریا یوگا مشرف می‌ساخت «برای استاد یا شاگرد تفاوتی نداشت که شاگردان آنها هندو یا مسیحی یا بودا یا مسلمان باشند. آنها معتقد بودند که باید تعصبات دینی را از میـان برداشت و همه را به یک آیین یعنی طریقت کریا یوگا دعوت کرد. انسان فقط به خـدا تعلق دارد و خـدا خودش را در تمام آیین‌ها و ادیان نشان داده است و کریا یوگا می‌توانـد انسان اسـیر جسم را از تعلقات رهانیـده راه گشای او تا سـیمای جوهر جاودان باشد»
(سرگذشت یک یوگی، ص ۳۵۷)
یا در جای دیگر می گوید نسبت به همه ادیان حسن نیت داشته باشید، آنها را قلباً دوست بدارید. ولی به راهی که خداوند شما را به طرف آن کشانده، باور و اعتقاد داشـته باشـید. «خوشه‌هایی از باغ عشق – ۳۳۵» زمانی که به نژاد یا دینی که داریـد، افتخار می کنید، به خود توهین کرده‌اید.
«خوشه‌هـایی از بـاغ عشق – ۳۴۷» این تعـابیر برابری و تکثر ادیـان را تـداعی می کنـد، اصولاًـ یکی از مبـانی طریقت‌هـای معنوی که مسـلک یو گاناندا هم از آن مسـتثنی نیست، اینست که تمامی ادیان حاوی حقایقی هستند که می‌توانند دست گیر انسان به مقصد و مقصود باشند و هیچ دینی را بر دین دیگر ترجیح نیست. به بیان دیگر تمامی ادیان مذاهب از لحاظ شمول حقیقت برابرند که از این نظریه به پلورالیسم دینی تعبیر می‌شـود، یعنی حقیقت و رسـتگاری منحصـر در دین خاصـی نیست و همه ادیـان از حقیقت مطلـق و غایت قصوا بهره‌ای دارند، از این رو نزاع میان ادیان برداشـته شده مجادلات، تنش‌ها و خصومت‌ها برچیده می‌شود و صلح، همدلی، هم زبانی و همسویی جایگزین می‌شود پلورالیسم دینی نظریه‌ای جدیـد است که در د هه‌های اخیر توسط متفکر مسیحی به نام جان هیک (متولد ۱۹۲۲) مطرح شده و توسعه یافته است.

بخش آثار یوگاناندا

[کتب]

اشاره

او کتاب زیادی نوشته که به چند مورد از آنها که به زبان فارسی ترجمه شده است اشاره می‌نماییم:

۱ – سرگذشت یک یوگی

ترجمه گیتی خوشدل، تهران، نشر پیکان، ۱۳۸۳. این کتاب را خود یوگاناندا نوشته در سال ۱۹۴۶ به چاپ رسیده است.
کتاب دارای ۴۹ فصل است و تمام زندگی یوگاناندا و افکارش را باز می‌گوید. در لابلای خاطراتی که نقل می‌شود جوهره تعالیم او به خواننده منتقل می‌شود و خواننده به مفاهیم اساسی یوگا و آموزه‌های استادان آن فن پی می‌برد.

۲ – انسان در جستجوی جاودانگی

ترجمه توراندخت تمدن (مالکی)، تهران، نشر تعالیم حق، ۱۳۸۰. این کتاب گلچینی از سخنرانی‌های یوگاناندا‌ست که در معابد، انجمن خود شکوفایی با مراکز بین المللی ایراد شده و انجمن خودشکوفایی آن را تدوین نموده است.
این کتاب حاوی مطالب متنوعیست و محور خاصی ندارد. در انتهای آن اصطلاحات مربوط به تعالیم یوگا به اختصار تعریف شده است.

۳ – سخنانی از پاراهانسا یوگاناندا (تعالیم معنوی ۳)

ترجمه شراره مقدم، تهران، نشر تعالیم حق، ۱۳۸۰ این کتاب نیز گلچینی از سخنرانی‌های او درباره موضوعات گوناگون است که انجمن خودشکوفایی آن را تالیف و تدوین کرده است.
در انتهای این کتاب اصول انجمن خودشکوفایی مطرح شده است که شامل ۱۰ بند است.

۴ – او کجاست

ترجمه پوراندخت تمدن (مالکی)، تهران، موسسه نشر هما، ۱۳۷۸. عنوان اصلی این کتاب چنین است (نور کجاست؟
بصیرت و الهام برای رویارویی با چالش‌های زندگی عنوان فرعی مترجم فارسی چنین است (چگونه می‌توانیم بر مشکلات زندگی پیروز شویم و عمر طولانی یابیم) معلوم نیست هدف مترجم از اضافه کردن عمر طولانی با هم چیست؟
این کتاب دارای ۱۳ فصل است و بیشتر مطالب آن مربوط به کیفیت زندگی آرام در دنیا و ارتباط با اطرافیان و رسیدن به شادی است.

۵ – خوشه‌هایی از باغ عشق

ترجمه پوراندخت تمدن (مالکی) تهران، نشر علم، ۱۳۸۴. این کتاب نیز مجموعه‌ای متنوع از مطالب و تعالیم یوگاناندا‌ست که محور خاصی ندارد. در این کتاب که نام اصلی‌اش (داستان عشق الهی) است در مورد بدن انسان و غذاهای مورد نیاز و مفید نیز مطالبی وجود دارد که در سایر کتب دیده نمی‌شود.

۶ – تقویم معنوی (اندیشه‌های الهام بخش برای هر روز)

ترجمه میهن میلانی، تهران، انتشارات در سال ۱۳۸۴ این کتاب گلچینی از سخنان یوگاناندااست که فردی به نام شری دایاماتا آن را جمع آوری کرده است.

این کتاب به جای شماره صفحات، روزهای سال را نوشته و در هر روز مطلبی را مطرح کرده است که فرد باید در آن روز و مراقبه مربوط به آن روز درباره‌اش فکر کند.

مقالات

مقالاتی از یوگاناندا به زبان انگلیسی در سایت crystalclarity.com وجود دارد. تعدادی از آنها عبارتند از:

۱ – شفا یافتن از طریق اظهار معنوی

۲ – کشف شادی در زندگی

۳ – شهود

۴ – چگونه کریسمس را جشن بگیریم.

۵ – یک پیام سال نو

۶ – در معبد قلب‌های متحد

۷ – چرا مردم به دنبال شرند؟

۸ – عشق و جمال مادر الهی

۹ – همیشه به نور بنگرید و...

۱۲ – یوگا

تاریخچه

پیدایش یوگا یکی از مسائل پیچیده هند شناسی است.

به نظر برخی، یوگا قدمتی بیش از ۵۰۰۰ سال دارد. چند سال پیش خاورشناسان معتقد بودند یوگا وارث معنویت برهمنی و بازآورده سنت کهن آن است و اصولاً منشأ یوگا را می‌توان در سرودهای ریگ ودا در مفهوم کلمه تاپاس یعنی ریاضت یافت. [۱] تاپاس، حرارت ناشی از قدرت تمرکز نفسانی و ذهنی است و در بسیاری از متون کهن هند و مرتاضین و زهاد به واسطه همین نیرو بر سایر افراد و خدایان چیره می‌گشتند. در آیین نیایش برهمنی، مویَد باید به مناجات اشتغال بورزد و حرارت ریاضت را به منتها درجه شور و اشتیاق بر انگیزد. یکی از فنونی که در ایجاد چنین حالاتی موثر می‌افتاده، حبس دم و تنظیم تنفس بوده است.

یکی از شرایط ضروری این آیین، نوشیدن شربت جاویدانی برای ایجاد حرارت و نیروی معنوی بود که به موجب آن، مرتاض از شرایط زندگی دنیوی خارج می‌شد و دیده به عالم معنا می‌گشود. این تجرد و جدایی از عالم مادی بوسیله حبس دم و قربانی باطنی میسر بوده است.

به تدریج مفهوم قربانی ظاهری و باطنی مترادف گردیدند و سر انجام قربانی ودایی و فنون ریاضت با یکدیگر مطابق گشتند و در مراسم قربانی، موبد هم شربت جاودانی را نثار خدایان می‌کرد و هم نفس خویش را همچون قربانی به بارگاه خدایان عرضه می‌داشت. [۲] هنگام هجوم اقوام هند و اروپایی و انقراض تمدن‌های شهرنشین دره سند، پاره‌ای از آداب و رسوم ریاضت که احتمال می‌رود وجه مشابهی با یوگا داشته باشد در قشرهای پایین اجتماع رسوخ یافت [۳] و یوگا یکی از ارکان اساسی معنویت

هند و یکی از صفات شاخص آن گردید. [۴] هنوز به خوبی روشن نشده است که فنون و آداب یوگا اولین بار به وسیله چه کسانی به کار برده شده، تاریخ پیدایش یوگا را کهن‌تر از زمان تدوین کتاب «یوگا سوترا» می‌دانند تا آنجا که در اساطیر و افسانه‌ها این تعلیمات را به خدایان هندی نسبت می‌دهند، اما اتفاق رأی محققین بر اینست که نخستین اثر حاوی مبانی مکتب یوگا، رساله «یوگاسوترا» (Yoga Sutra) نوشته پاتانجلی حکیم و فیلسوف هندی است.

وی مبانی آیین یوگا را در این رساله تدوین کرده است.

او مؤسس و بانی یوگا نیست بلکه فقط نظام دهنده و انتشار دهنده یک سلسله فنون مربوط به تجزیه و تحلیل احوال نفسانی و ذهنی و طریق فرو نشاندن و تسلط بر آنها است.

پاتانجلی انبوه تعلیمات و نظرات گوناگون را که از دیرباز در میان یوگیان هند رایج بوده گرد آورده و پس از گزینش، به رشته تحریر در آورد و به همین جهت وی اذعان دارد که به هیچ وجه مؤسس مکتب یوگا نبوده است؛ [۵] درباره تاریخ نگارش این کتاب اختلاف است.

یاکبی و کیث نگارش آن را سده سوم تا پنجم میلادی دانسته‌اند و داسکوپتا سه فصل اول کتاب را متعلق به سده دوم قبل از میلاد می‌داند که فرضیه‌ای بیش نیست. [۶] پاتانجلی مطالب یوگاسوترا را به چهار بخش تقسیم نموده در بخش اول، ماهیت، انواع، هدف و اشکال یوگا و تربیت درونی و روش‌های رسیدن به یوگا را مطرح می‌کند.

در بخش دوم می‌پردازد به کریایوگا که وسیله‌ای برای رسیدن به سامادهیست و لذا به بیان پریشانی‌های ذهنی، پی آمدهای اعمال، ماهیت رنج، پدید آمدن و چگونه پایان یافتن آن می‌پردازد. در بخش سوم به جنبه‌های درونی چون نیروها و قوه‌های فراطبیعی که از راه یوگا به دست می‌آید پرداخته است و در بخش چهارم واقعیت نفس و راه رهایی و آزادی و غیره بیان می‌شود. [۷] ابوریحان بیرونی نیز کتابی نوشته با نام «پتنجل الهندی فی الاخلاص من الامثال» که به نظر داسکوپتا این کتاب ترجمه متن دیگری از پاتانجالی غیر از یوگاسوترا است؛ [۸] کتاب مهم دیگر این مکتب یوگابهاش یا یا وباسابهاش یا اثر ویاساست که شرحی کوتاه و مفید بر یوگاسوترا می‌باشد.

واچاس پاتی نیز شرحی بر کتاب ویاسا نوشت به نام تات وا وای شارادی که از آثار مرجع در فلسفه یوگا شمرده می‌شود. [۹]

****

[۱]. همان، ج ۲، ص ۶۳۱.

[۲]. همان، ص ۶۳۴.

[۳]. همان، ص ۶۳۳.

[۴]. همان، ص ۶۳۲.

[۵]. چاترجی و داتا، همان، ص ۵۴۵؛ پاندیت شامبهوناد، راهنمای کامل و عملی یوگا، ترجمه: بهناز منجیی آزاد، نشر آزمون، تهران، ۱۳۸۳، ص ۶۳۱.

[۶] داریوش شایگان، همان، ج ۲، ص ۶۴۸ و ۶۴۹ و چاترجی و داتا، همان، ص ۵۴۵.

[۷] همان، ص ۵۴۶.

[۸] داریوش شایگان، همان، ص ۶۴۹.

[۹] چاترجی و داتا، همان، ص ۵۴۵.

بخش مقالات

یوگا: ورزش یاعرفان؟

پرسش:

آیا یوگا ورزش است یا یک مکتب عرفانی؟ ابتدا باید یادآور شویم که ما در نقد و اشکالات یوگا به عنوان عرفان مطالبی درهمین بخش آورده‌ایم. یعنی هر چند که امروزه یوگا در کشور ما به عنوان ورزش مطرح شده است؛ اما در کشور هند که مهد یوگاست برداشت یوگی‌ها طور دیگری است؛ و ما همان برداشت هندی از یوگاراکه به عنوان عرفان آن را مطرح می‌کنند؛ قبول نداریم و مورد نقدهای اساسی و مبنایی است.

اما به هر حال ما نظر بزرگان یوگا را برای شما نقل می‌کنیم:

استادان برجسته یوگا، در توضیح یوگا می‌گویند:

«برای رسیدن به تعالی، می‌بایست جسم و روح انسان یکی شود. در صورت یکی شدن جسم و روح است که شخص به کمالات انسانی، تهذیب اخلاق و سلامت جسم و ذهن نایل می‌شود ... در یوگا ادعا می‌شود که انسان از طریق یوگا به خودآگاهی رسیده، به خویشتن خویش پی می‌برد و به شناخت و دیدن حقیقت توانمند می‌شود.» مروجین اصلی یوگا این مکتب رانه فقط یک ورزش، بلکه معبری برای وصول به حقیقت می‌دانند:

«مفهوم یوگابسیارعمیق‌تر از آن است که بین عوام شایع می‌باشد:

عده‌ای آن را ورزش می‌دانند و گروهی فکر می‌کنند که با یوگا می‌توانند به زیبایی و تناسب اندام برسند؛ ولی هدف یوگا از موارد مذکور متعالی‌تر است.

شخص، ضمن خودشناسی به سلامت جسم و ذهن نایل گشته، نهایتاً به آرامش درون دست می‌یابد.» یوگا در بالاترین سطح، به ادعای آگاهی وحدانی عارف اشاره دارد که در آن، فرد از من (نفس) خارج می‌شود و سرشت روحانی او شکوفا می‌گردد. فرایند یوگا را هشت مرحله شمرده‌اند:

«یاما (اعمال و رفتاری که عموم باید انجام دهند)؛

نیاما (اعمال و روش‌های شخصی)؛

آسانا (حرکات)؛

پرانایاما (کنترل تنفس)؛

پراتی‌ها را (اعمال فکری و کنترل احساسات)؛

دهارانا (تمرکز)؛

دیانا (مدیتیشن) و سامادهی (خودشناسی و حقیقت).

در یوگا، انجام دادن سه مورد اول، مورد اهتمام همگانی است و با هدف سلامت جسمی و تفکر آگاهی ساز، بدان‌ها عمل می‌شود. در مرحله اول (یاما)، دسته ای از دستورات عمومی و همگانی ازجمله صداقت، پرهیز از دزدی، محدودیت در عمل جنسی، دوری از مال و ثروت و هواهای نفسانی توصیه می‌شود.

در قدم دوم (نیاما)، مجموعه‌ای از قوانین و رفتارهای شخصی که شامل روش‌های معین فیزیکی و روانی می‌باشد؛ تعقیب می‌شود؛ مانند قناعت، ریاضت، خودآگاهی و اعتقادبه خدا.

مرحله سوم (آسانا)، شامل نگهداری بدن در حالات ویژه به منظور رشد و پیشرفت بدن و آرامش فکرست که پاکیزگی در مجرای کانال‌ها و رسیدن به نیروی حیاتی به جسم و ذهن، به عنوان هدف در این مرحله مورد نظرست.

شرح روش‌های یوگا را می‌توان در کتاب‌های متعدد هندو از قبیل وداها، اوپانیشادها، بهگودگیتا و تانتراها ملاحظه نمود.

سه مرحله آخر در یوگا، یوگای درونی نام دارد و پنج مرحله اول، یوگای بیرونی نام گرفته است.

تمامی هشت مرحله در یوگا، به «آشتانگایوگا» معروف است.

روش هشت خوان پتنجلی قرن‌ها برای تعلیم و تدریس یوگا چهارچوبی رایج بوده است.

امروزه در یوگا، بر حرکات و اعمال و تکنیک‌های جسمی یوگا (آساناها) تمرکز فراوانی صورت می‌گیرد که با این تمرین‌ها، هدف‌هایی از قبیل انقباض و انبساط شش‌ها، انعطاف ستون فقرات، تخلیه مناسب مواد زاید بدن، بالارفتن مقاومت بدن در مقابل بیماری‌ها، تصفیه خون و جریان صحیح خون ملاحظه می‌شود وطی آن، در حالت‌های نشسته، شکمی، حرکات دست، حالت دوزان و حالت سرتکنیک‌های مختلفی آموزش داده می‌شود. در یوگا، زمانی به فرد «استاد» گفته می‌شود که بتواند حرکات فیزیکی (آسانا) را بدون حرکت اضافی انجام دهد. در سه مرحله اول یوگا، اهداف روانی و روحی هم مورد نظر است، اما در مرحله پرانایاما که چهارمین رکن در راجا یوگای پاتانجلیاست و آن یک فرایند تنفسیست که طی آن، نگاه معنوی و عرفانی برجسته می‌شود و یوگا خود را به مرز عرفان نزدیک می‌کند.

در این مرحله، هر چند در بدو نظر، ورود و خروج منظم هوا مطرح است؛ از نگاه یوگیست‌ها با این فرایند تنفسی «نیروی حیات» کنترل و منظم می‌شود! به ادعای ایشان، پرانا چیزی فراتر از هواست؛ در واقع چیزیست که نیروی حیاتیست و شامل نیروی تحریکی تمام عناصر در زمین می‌شود که منشأ نیروی اندیشه است و نیروی حیاتی هر موجود زنده می‌باشد.

از همین جاست که پیوستگی میان پرانا و نیروی روح، خود را نشان می‌دهد و در نهایت، این پیوستگی به اتحاد روح با خدا پیوند می‌خورد. در میان مجسمه‌های بودا، یک حالت مشهور که همان حرکت لوتوس است، بیش از دیگر حالت‌ها مشاهده می‌شود. این حالت، یکی از حالت‌های مراقبه پراناست که بودای آسوده را نشان می‌دهد. ورود به مرحله چهارم (پرانایاما)، در یوگا چنان اهمیت دارد که به «جان یوگا» مشهور است.

در این مرحله است که کانال‌های انرژی و کسب انرژی مطرح می‌شوند و از نادی هاوربال نوع ماه و خورشید سخن گفته می‌شود.

****

منابع به ترتیب متن:

یوگای پیشرفته، پیدیشارما ص ۱۴ همان ص ۱۴

جیمزهویت، یوگا ص ۱۲ ر. ک یوگا سوتره‌های پتنجلی، سوامیساتیاناندا، جلال موسوی نسب ص ۲۹

یوگای پیشرفته، پیدیشارما ص ۱۹

تاریخ جامع ادیان، جان بایرناس، ترجمه علی اصغر حکمت ۱۳۸۷ ص ۲۷۰

جیمزهویت، یوگا ص ۲۴–

SAMYAMA یوگای پیشرفته، پیدیشارما ص ۲۴

جیمزهویت، یوگا ص ۱۳

یوگای پیشرفته ص ۲۷۱

پرانایاما (توقف خود به خودی تنفس). پرانایامای مطرح شده در هاتایوگا، تمرینات تنفسی خاصیست که مقدمه رسیدن به پرانایامای پاتانجلیاست.

دم گستری در یوگا ص ۹

چاکرا درمانی، شیلا شارامون، رایمون شهابی ص ۱۸۱

جیمز هویت یوگا ص ۱۰۳ همان ص ۱۱۰ یوگای پیشرفته ص ۲۵۰ همان ص ۲۵۴

«یوگا»: پرستش شیطان!

خبرنـامه دانشـجویان ایران: مقـاله‌ی حاضـر در تلاـش است تـا به صـورت بسـیار کوتـاه و مختصـر، برخی از شواهـد ارتبـاط یوگـا با فراماسونری جهانی را یادآوری نماید و بر نقش تشکیلات شیطانی فراماسونری در اشاعه‌ی ورزش‌های تئوسوفیکال همچون یوگا در سراسـر دنیا تأکیـد ورزد. به گزارش خبرنگار «خبرنامه دانشـجویان ایران»، با کمال تأسف بایـد گفت که این ورزش به ظاهر عرفانی منحوس و نامناسب، در سالهای اخیر، به شدت در ایران طرفدار پیدا کرده و کتاب‌های زیادی اندر فواید و مناقب یوگا نگاشـته شده است؛ آن هم در حالی که کتب مذهبی و اسلامی ما در کشورمان کمیاب و نایاب می‌باشند! اما یوگا چیست؟

اگر این سؤال از طرفـداران «یوگـا» پرسـیده شود، آنهـا خواهنـد گفت که عظمت «یوگـا» در قـالب الفـاظ نمی‌گنجـد!! البته اگر این تعارفـات و بزرگنمایی‌هـا را کنـار بگـذاریم، بایـد بگـوییم که مطـابق ادعاهـای طرفـداران «یوگـا»، «یوگـا» مجموعه‌ای از مراقبه هـا، تمرین‌هـا و ورزشـهای «جسـمی» و «ذهنی» است که به منظور تعالی جسم و روح به کارگرفته می‌شود. (۳) این تعلیمات شامل هفت عنصر

«آسانا: Asana» (نرمش‌های کششی)،

«باندها: Bandha» (قفل‌های روان عضلانی انرژی)،

«چاکرا: Chakra» (مراکز روانی – انرژی زای جسم پنهان)،

«مانترا: Mantra» (صوت یا ارتعاشات انرژی)،

«مودرا: Mudra» (وضعیت‌های انرژی زا)،

«نادی: Nadi» (مجاری و کانال‌های انرژی)،

«پرانا: Prana» (انرژی حیاتی)

می‌باشـد که این تعلیمـات، ریشه در مکـاتب الحـادی قرون باسـتان مشـرق زمین دارد. (۴) آنچـه که امروزه از یوگـا در بین جـوامع مختلف و به خصوص کشورهـای مغرب زمین، مورد تأکیـد قرار گرفته است، بیشـتر در حیطه‌ی «آسانـا: نرمشـهای کششـی»، «مودرا: وضـعیتهای انرژی زا»، «چـاکرا: مراکز روانی – انرژی زای جسم پنهـان» و «مـانترا: صوت یـا ارتعاشات انرژی» می‌باشـد و این اجزای یوگا، بیش از سایر اجزای آن مورد توجه کشورهای مختلف دنیا قرار گرفته و در سـطح وسیعی پیرامون آنها تبلیغ گردیده است (۵) البتـه بـه مـوازات اجزای مـذکور، بـه واسـطه‌ی برقراری کلاس‌هـای یوگـا، سـایر اجزای یوگـا نیز بـه مشـتاقان فراگیری ایـن ورزش تئوسوفیکال، آموزش داده می‌شود و حتی فلسفه‌ی یوگا و عرفان‌های هندی و بودایی نیز به فراگیران ارائه می‌گردد.

امروزه یوگا شهرتی جهانی یافته و در سراسر جهان، طرفداران؛ بی‌شماری یافته است.

متاسـفانه کشور ما نیز از این قاعده مستثنی نیست و در طی سال‌های اخیر، شاهد رشد فزاینده‌ی کلاس‌های آموزش یوگا در سراسـر کشور بوده ایم؛ به نحوی که با حسابی سـرانگشتی می‌توان حدس زد که حداقل چند صد هزار نفر در سراسر کشورمان، به فراگیری و سپس استفاده از تعالیم یوگا، مبادرت ورزیده‌اند.

در طی این کلاسها، ضمن تعلیم حرکات ورزشی یوگا (آسانا)، سایر تعالیم مرتبط با یوگا ازجمله عرفان‌های غیرالهی هندو و بودایی نیز به فراگیران آموزش داده می‌شود تا آنها بتوانند با تمسک به عرفانهای نامبرده، روح و جسم خود را اعتلا بخشند! (۶) رواج بسیار تعالیم «یوگا» در ایران و سایر نقاط جهان.

در این مقـاله بنـا نـداریم تـا پیرامـون فلسـفه‌ی عرفان‌هـای غیر الهی و مـادی همچـون عرفان‌هـای بـودایی و هنـدی و نیز ورزش‌هـای تئوسوفیکـالی همچون «یوگـا» قلم فرسایی کنیم و از این طریق عرفان‌های غیرالهی مـذکور را زیر سؤال بریم؛ چرا که تاکنون در این

رابطه مطالب بسیاری بیان شده و محققان متعددی در این باره سخن گفته‌اند.

در مقالـه‌ی حاضـر، تلاش داریم تـابه کمـک اسـناد و مـدارک، ارتبـاط «یو گا» را با «شـیطان پرستی» بیان کنیم و از دسایس «دجال احتمـالی آخرالزمـان» یعنی «فراماسونری جهانی» در اشاعه و ترویـج بین المللی این «تعالیم منحوس و شـیطانی» به ظاهر عرفانی، پرده برداریم. اما «یو گا» چه ارتباطی با پرستش «شیطان» دارد؟

مطابق گفته‌ی طرفداران «یو گا»، «شیوا: Shiva» الهه و خدای «یو گا» می‌باشد (۷) و به همین دلیل، الهه هندو «شیوا: Shiva» عمدتاً در حین انجام «مدیتیشن یو گایی» به تصویر کشیده می‌شود:

(۸) «شیوا: Shiva» الهه و خداوند تعالیم «یو گا: Yoga» می‌باشد.

جالب این که تعداد زیادی از منابع مکتوب «یو گا»، فلسفه‌ی «تعالیم یو گا» را «پرستش شیوا» عنوان کرده‌اند:

(۹) «یو گا» همان «پرستش شیوا» خدای هندویان باستان است.

همـان گونه که ذکر شـد، متاسـفانه «یو گـا» آیین پرسـتش «شـیوا» خداونـد الحادی هنـدویان باسـتان است که در قالب اوراد، اذکار، وضـعیت‌های خـاص بـدنی، نرمش‌هـا و سـماع‌های مخصوص و ... سازمان دهی شـده است (۱۰) امـا موضوع موقعی نگران کننـده می‌گردد که بـدانیم «شـیوا» همان تمثال «شـیطان» در آیین هندو است! نگاهی به کتاب مرجع شـیطان پرسـتان یعنی «انجیل شـیطانی: The Satanic Bible» می‌تواند کمک زیادی به بررسی این ادعا نماید. دراینکتاب، «Anton Szandor Lavey» نویسنده‌ی کتاب و رهبر سابق شـیطان پرستان جهان، در مبحث «نامهای شیطانی (دوزخی): The Infernal Names»، نام «شیوا: Shiva» الهه‌ی هندویان و «کالی: Kali» دختر «شیوا» و یکی دیگر از الهه‌های هندویان را در کنار نام‌های دیگری همچون «شیطان»، «لیلیث»، «ایشتار»، «ست» و سایر نام‌های شیطانی ذکر نموده است (۱۱):

نام «شـیوا» و دخترش «کالی» دو الهه‌ی هندی در بین نام‌های شـیطانی کتاب «انجیل شـیطانی: Bible The Satanic». بله عزیزان! درست حـدس زده ایـد! آنچه که بـا نـام «یو گـا» و به عنوان ورزشـی فرح بخش و روحانی مورد تبلیغ و ترویـج قرار می‌گیرد، چیزی نیست جز اوراد، اذکار، حالات و نرمش‌ها و سـماعهایی که به منظور پرسـتش خدای شـیطانی هندویان باسـتان یعنی «شـیوا» صورت می‌گیرد و فراگیران «یو گـا» در طی کلاسـهای خود می‌آموزنـد که با اوراد و اذکار و حالات بـدنی خاص خود، انرژی حیاتی! را از الهه‌ی شیطانی «شیوا» طلب نمایند! (۱۲)

البته عمده‌ی فراگیران یو گا از مسایل پشت پرده‌ی این ورزش تئوسوفیکال خبر ندارند و کلاهی بزرگ بر سرشان گذاشته شده است و نمی‌داننـد که آنچه آنهـا به منظور طلب آرامش روحی انجـام می‌دهنـد، چیزی جز پرسـتش شـیطان (آن هم بـا طعم هنـدی اش!) نیست! البته موضوع تنهـا به همین جا ختم نمی‌گردد. بلکه شواهـد متقنی وجود دارنـد که نشان می‌دهنـد، عمـده‌ی رهبران یو گا، در معابد الهه‌های شیطانی رشد یافته‌اند و یا بدون هیچ شبهه‌ای عضو تشکیلات شیطانی «فراماسونری جهانی» بوده‌اند.

در این بخش از مقاله، به سه تن از این رهبران مشهور اشاره می‌نماییم:

راما کریشنـا (Ramakrishna) «رامـا کریشـنا» یکی از معروف‌تریـن چهره‌هـای آییـن هنـدوی نـوین و یکی از تاثیرگـذارترین و مشـهورترین رهبران «یو گا» در عصر جدید می‌باشد (۱۳) وی چهره‌ای شـناخته شده در آیین هندوست و علاوه بر اشـتغال به «یو گا»، شاگردان برجسـته‌ای همچون «نارندراناثـدوتتا» یا «سوامیویواکانانـدا» تربیت نمود که تعالیم «یو گا» را به خارج از هند انتشار داد و به آن چهره‌ای جهانی بخشـید. (۱۴) «راما کریشـنا» در زمره‌ی رهبران بسیار محبوب «یو گا» به شـمار می‌رود و از محبوبیت بسـیاری در هند برخوردار بوده است.

وی در سال ۱۸۳۶ میلادی در ناحیه‌ی بنگال غربی هندوستان به دنیا آمد و در سال ۱۸۸۶ میلادی در این کشور در گذشت و در ۵۰ سال عمر خود، به احیای آیین هندو و ترویج یو گا همت گماشت. (۱۵) (۱۶) زندگی ۵۰ ساله‌ی «راماکریشنا» پرفراز و نشیب بوده و

وقایع متعددی در زندگی وی رخداده است، اما به منظور پرهیز از اطاله‌ی کلام از پرداختن به این جزییات کم اهمیت خود داری می‌نماییم. به هر حال آنچه که به این مقاله مربوط می‌شود، این مسأله است که «راماکریشنا» تاثیرات مهمی در احیای آیین هندو و ترویج اجزای آن همچون یوگا داشته است و از سوی دیگر نیز با تربیت شاگردان برجسته‌ای همچون «سوامیویواکانانـدا» موجب انتشار جهانی «یوگا» در قرون اخیر گردیده است (۱۷):

تصاویری از «راما کریشنا» یکی از رهبران معروف «آیین هندو» و «تعالیم یوگا» در قرون اخیر. (ذکر این توضیح ضروری به نظر می‌رسد که مؤلف مقاله، علامت «دست شاخدار» را در دست «راما کریشنا» در تصویر وسط دیده است؛ اما در مورد معنای این علامت و هدف «راما کریشنا» از نمایش آن نمی‌توان اظهار نظر کرد.)

راما کریشنا» یکی از رهبران معروف «آیین هندو» و «تعالیم یوگا» در قرون اخیر.

اما موضوع زمانی جالب می‌شود که بدانیم «راماکریشنا» در معبد الههی هندو «کالی» پرورش یافته و بسیار به «کالی» ارادت داشته است؛ تا جایی که برخی از محققان، وی را «فرزند کالی» نامیده‌اند:

(۱۸) علاقه و اعتقاد فراوان «راما کریشنا» به الههی هندو «کالی».

«فرزند کالی: Kali’s Child»؛ لقبی که برخی محققان به «راما کریشنا» داده‌اند.

این لقب به واسطه‌ی علاقه‌ی فراوان «راماکریشنا» به «کالی» به وی اطلاق شده است.

خوانندگان محترم، احتمالاً نام «کالی» برایشان آشنا است؛ بله عزیزان! «کالی» که در برخی افسانه‌های هندو به عنوان «دختر شیوا» و در برخی دیگر به عنوان «همسر شیوا» آمده است، تجسم دیگری از «شیطان» در آیین هندو می‌باشد! (۱۹) جالب این که «Anton Szandor Lavey» نویسنده‌ی کتاب «The Satanic Bible: انجیل شیطانی» و رهبر سابق شیطان پرستان جهان، در مبحث «نامهای شیطانی (دوزخی): The Infernal Names» کتاب خود، نام «شیوا: Shiva» الههی هندویان و «کالی: Kali» دختر «شیوا» و یکی دیگر از الهه‌های هندویان را در کنار نام‌های دیگری همچون «شیطان»، «لیلیث»، «ایشتار»، «ست» و سایر نام‌های شیطانی ذکر نموده است (۲۰):

نام «شیوا» و دخترش «کالی» دو الههی هندی در بین نام‌های شیطانی کتاب «انجیل شیطانی: Bible The Satanic».

«کالی» الههی شیطانی هندویان و تجسم «شیطان» در آیین هندو. با توجه به مطالب فوق در می‌یابیم که «راما کریشنا» رهبر محبوب بسیاری طرفداران «یوگا» که به ریاضت و زهد مشهور بوده است، به پرستش تجسم «شیطان» در آیین هندو یعنی الهه «کالی» مشغول بوده و خود را «فرزند کالی» یا به تعبیر بهتر «فرزند شیطان» می‌نامید و به این لقب خود، افتخار می‌نمود! سوامی ویوکانانـدا (نارندراناث دوتتا) «سوامی ویوکاناندا»، یکی از رهبران «جنبش استقلال طلبانه‌ی هند» بوده است (۲۱) البته شهرت او تنها به این امر محدود نمی‌گردد. بلکه وی یکی از شخصیتهای مشهور و یکی از پیشگامان «ودانتا» و «یوگا» در قرون اخیر می‌باشد! (۲۲) وی شاگرد «راماکریشنا» بوده (۲۳) و کسی بود که به «یوگا» شهرتی جهانی داد و این ورزش تئوسوفیکال و رازآمیز را به اروپا و آمریکا بر دو آن را به مردم این سرزمین‌ها معرفی نمود. (۲۴) شاید به جرأت بتوان گفت که هیچ کس همانند «سوامی ویواکانانـدا» در انتشار جهانی «یوگا» نقش نداشته است و اگر او نبود، «آیین یوگا» در معابد هندویان محبوس شده و نمی‌توانست به اروپا، آمریکا و سایر نقاط جهان راه یابد. به همین دلیل، وی حق بزرگی برگردن «یوگا» دارد و مقبولیت جهانی «یوگا» در قرن حاضر، مدیون سخنرانی‌ها، سفرها و تلاش‌های ویست

(۲۵)

«سوامی ویوکانانـدا (نارنـدراناث دوتتـا)»، یکی از پیشگامان «یوگا» در قرون اخیر و یکی از رهبران جنبش به اصطلاح استقلال طلبانه‌ی هند. اما جالب است که بدانیم این شاگرد برجسته‌ی «راما کریشنا» یعنی «سوامی ویوکاناندا» یکی از رهبران انقلاب هند و

از پیشگامان «یوگا» در قرون جدید، یک فراماسون معروف بوده و شکی در مورد عضویت وی در لژهای ماسونی وجود ندارد! (۲۶) در مورد عضویت «سوامی ویوکاناندا» در گروه شیطانی فراماسونری، هیچ شک و شبهه‌ای وجود ندارد و منابع متعددی به عضویت وی در این گروه الحادی اشاره کرده‌اند:

(۲۷)

شواهد عضویت «سوامی ویوکاناندا (نارندراناث دوتتا)» یکی از پیشگامان «یوگا» و چهره‌ی به اصطلاح انقلابی «جنبش استقلال طلبانه‌ی هند» در تشکیلات شیطانی فراماسونری.

نکته‌ی مهمی که از لا به لای اطلاعات فوق استخراج می گردد این مطلب مهم است که عرفان‌های نوپدید و ورزشهای تئوسوفیکالی همچون «یوگا» که شهرت بین المللی یافته‌اند و از سوی دستگاه‌های شیطانی ماسونی نیز تبلیغ می گردند، ارتباط بسیار مهم و جدی با فراماسونری جهانی دارند و رهبران این جنبش‌ها نیز عمدتاً در تشکیلات شیطانی فراماسونری عضویت دارند.

بهاگوان شری راجنیش (اوشو)

«بهاگوان شری راجنیش (اوشو)» یکی از چهره‌های معروف و مشهور عرفان‌های نوپدید هندی بوده است و طرفداران بسیاری در سراسر جهان برای خود رقم زده است (۲۸) وی در طی ۵۹ سال عمر خود، در مناطق مختلفی تردد نموده و در کشور هند و در سایر نقاط جهان، طرفداران بی‌شماری برای خود رقم زد. طرفداران «اوشو» وی را به عنوان یک عارف و فیلسوف آزاده می‌شناسند که برای پیروانش آزادی به ارمغان آورده و آنها را از قید اسارت نجات داده است.

«اوشو» یکی از چهره‌های معروف عرفان‌های نوپدید. نکته‌ی مهم دیگری که باید به آن اشاره گردد، اینست که «اوشو» نیز تبحر فراوانی در «یوگا» داشته و حتی کتابی با عنوان « Secrets of Yoga: رازهای یوگا» تألیف نموده است (۲۹) و به همین دلیل در زمره‌ی سردمداران تعالیم «یوگا» قرار می گیرد:

(۳۰)

کتاب «رازهای یوگا» اثر «اوشو». اما این چهره‌ی مشهور و محبوب «یوگا» و این رهبر به اصطلاح عرفانی هند، در لابلای تعالیم شیطانی خود، انسان را به لاقیدی، بی‌بند و باری و فساد دعوت می کرده است؛ به نحوی که تأکید وی بر آزادی‌ها و لاقیدی‌های جنسی به حدی بوده که به وی لقب «کاهن و پیشوای جنسی» داده شده است:

(۳۱)

اطلاق لقب «کاهن و پیشوای جنسی» به «اوشو»، فیلسوف و به اصطلاح عارف هندی و یکی از چهره‌های برجسته‌ی «یوگا».

البته پیروان «اوشو» تنهابه کتاب‌ها و تعلیمات وی بسنده نکردند و به تأسیس مکانهایی با عنوان «اوشوپارک» اقدام نمودند که در این پارکها، پسران و دختران پیرو «اوشو»، بدون هیچ گونه نظارت و قید و بندی به معاشرت با یکدیگر و پیروی از تعالیم منحرف ممزوج با مناسک جنسی «اوشو» می‌پردازند! (۳۲) بدین ترتیب همانگونه که ملاحظه فرمودید، تعدادی از چهره‌های مشهور و محبوب «یوگا» همچون «اوشو» افرادی فاسد و مفسد بودند که به ترویج لاقیدی و روابط نامشروع جنسی می‌پرداختند. با توجه به مطالبی که ذکر گردید، در می‌یابیم که نه تنها تعالیم «یوگا»، تعالیمی شیطانی است و افراد عمل کننده به آن، خواسته یا ناخواسته به پرستش تجسم شیطان در آیین هندو (یعنی شیوا) می‌پردازند، بلکه رهبران و چهره‌های مشهور این تعالیم، یا شیطان پرست بودند (همانند راما کریشنای پیرو کالی)، یا فراماسون بودند (همانند سوامی ویواکاناندا) و یا افرادی مفسد و فاسد بودند (همانند اوشو). علیرغم تمامی این مسایل، متاسفانه در دهه‌های اخیر، دامنه‌ی طرفداران «یوگا» گسترش یافته و این تعالیم در سراسر جهان و از جمله در ایران، طرفداران زیادی پیدا کرده است.

متاسفانه به دلیل بی‌توجهی مسؤولان فرهنگی و دسایس دشمن، «تعالیم یوگا» در ایران منتشر شده است و توجه افراد فراوانی را به

خود جلب نموده است.

این امر تنها به برگزاری کلاسهای «یوگا» محدود نمانده است و تا جایی پیش رفته است که حتی یک مجله با عنوان «دانش یوگا» به صورت ماهانه در کشور منتشر می گردد. (۳۳) اما تأسف بیشتر اینکه مجله‌ی مذکور، تنها به تعلیم حرکات ورزشی، وضعیت‌های بدنی و اوراد مربوط به «یوگا» نمی‌پردازد، بلکه به «اساطیر یوگا» همچون «شیوا» که همان «تجسم شیطان در آیین هندو» است، نیز به صورت مبسوط اشاره می‌نماید و تعالیم افراد فاسد و منحرفی همچون «اوشو» به عنوان تعالیمی عرفانی، به خورد خوانندگان داده می‌شود. (۳۴) برای مثال، برخی ازتیترهای مقالات مجله‌ی مذکور عبارتند از:

«رقص شیوا تَجَلّی عرفان!»، «سیری در زندگی راما کریشنا!»، «تنفس و آگاهی اوشو درباره‌ی یوگا!» و «درس‌هایی از اوشو!». (۳۵) البته از نحوه‌ی بیان مقالات مجله‌ی مذکور، چنین بر می‌آید که گردانندگان مجله‌ی مذکور احتمالاً از دسایس موجود در انتشار جهانی «یوگا» و فساد و انحراف بزرگان «یوگا» خبری ندارند، اما به هر حال نفس این مسأله اشکال دارد.

ناگفته نماند که سیل تبلیغات پیرامون «یوگا» تنها محدود به مثال فوق نمی‌شود، بلکه امروزه پیشخوان‌های کتاب فروشی‌ها پر است از کتاب‌هایی که به تعریف و تمجید از «یوگا» و عرفان‌های شرک آلود هندی و شرق دور می‌پردازند و اساطیر هندو و بودایی را با آب و تاب به خوانندگان معرفی می‌نمایند؛ این امر در حالیست که در ام القرای جهان اسلام، در معروفترین کتاب فروشی‌ها و بازارهای کتاب ایران اعم از کتاب فروشی‌های میدان انقلاب اسلامی تهران، نمایشگاه بین المللی کتاب تهران و، ... مباحث مهمی همچون مهدویت و معارف اسلامی مورد کم توجهی قرار می گیرند!

متاسفانه کار تا آنجا پیشرفته است که حتی در روزنامه‌های کثیرالانتشار کشور نیز کتابهای نگاشته شده پیرامون «یوگا» مورد تبلیغ قرار می گیرند و در تاسف‌بارترین این موارد، کتاب «تسخیر طبیعت درون» نوشته شده توسط «سوامی ویواکانانندا»ی فراماسون نیز مورد تمجید قرار می گیرد:

(۳۶)

تعریف و تمجید از کتاب «تسخیر طبیعت درون» پیرامون «یوگا» نوشته شده توسط «سوامیویواکاناندا» نویسنده‌ی فراماسون هندی به وسیله‌ی یکی از روزنامههای کثیرالانتشار کشور. (متاسفانه نویسنده‌ی مطلب فوق، حتی به خود زحمت نداده است تا اندکی پیرامون «سوامیویواکاناندا» تحقیق کند تا بداند «ویواکاناندا» جنسیت مرد دارد، نه زن! در واقع نویسنده‌ی مطلب فوق، با مشاهده‌ی ظاهر نام «سوامی ویواکانانـدا»، فریب خورده و تصور نموده است که وی یک خانم است!) با توجه به مطالبی که در این مقاله ذکر شد، در می‌یابیم که ترویج و انتشار «یوگا»، عرفان‌های هندی، شرقی و ... در طی سال‌های اخیر در ایران و جهان، حاصل توطئه‌ای ظریف و حساب شده از سوی تشکیلات شیطانی فراماسونری جهانی و اصحاب شیطان است تا به واسطه‌ی آنها بتوانند اوراد و اذکار شیطانی را در لباس عرفان، معنویت و اعتکاف، به خورد جوامع گوناگون دهند و بدین وسیله، از یک سو مانع گسترش معنویت الهی و اسلامی گردند و از سوی دیگر پرستش شیطان (همان شیوا؛ خداوند هندی یوگا و تجسم شیطان در آیین هندو)

را در قالب تعالیمی همچون «یوگا» و ... در بین مردم رواج دهند. متاسفانه تعداد زیادی از مردم در سراسر دنیا، از ماهیت شیطانی «یوگا» و سایر تعلیمات و عرفان‌های نوپدید با خبر نیستند و ناخواسته همان امیال شیطان و اصحاب شیطانی وی را دنبال می کنند.

البته نگارنده‌ی این مقاله، مخالف حرکات ورزشی، نرمشی و کششی نیست، بلکه عقیده دارد که در حالتی که می‌توان همین نرمش‌ها و ورزش‌ها را بدون توسل به اوراد و اذکار شیطانی پرستش شیوا در آیین هندو انجام داد، چرا باید بر انجام این حرکات با اوراد و وضعیت‌های خاص بدنی «یوگا» تاکید ورزید. حال آن که می‌دانیم مشابه حرکات ورزشی مذکور، در ورزش‌هایی همچون ژیمناستیک وجود دارند.

متاسفانه در عصر حاضر که دوره‌ی آخرالزمان می‌باشد، گروه‌های منحرف متعددی در جهان فعالیت می کنند تا به واسطه‌ی

ترفنـدهایی همچون «یوگـا» و «عرفان‌های نوپدیـد، شـرقی و غربی» به تدریـج انسان‌ها را از تعالیم الهی دور کننـد و مردم را به سوی اطاعت و پرسـتش شیطان سوق دهند. در این برهه‌ی حساس تاریخ که جهان لحظه به لحظه خود را برای استقبال از منجی الهی خود آماده می‌کنـد، باید بیش از پیش مراقب تحرکات اصـحاب شـیطان و دجال احتمالی آخرالزمان (فراماسونری جهانی) بود تا مبادا در قالب‌های گوناگون اعم از فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و ... این یاران شیطان بخواهند تیشه به ریشه‌ی ممالک اسلامی و به خصوص کشور زمینه ساز ظهور یعنی ایران اسلامی بزنند. این امر، توجه خاص مسؤولین کشورمان و درایت مردم فهیم ایران و سایر مسلمانان جهان را می‌طلبد تا بتوانند در برابر این هجمه‌های وسیع و همه جانبه‌ی دشمن، مقاومت نمایند.

مأخذ:

ادیان نیوز ۶؛ http://www.adyannews.com/۱۱۱ / ۲۸۱۵ - news.html

نگاهی به آیین یوگا

مقدمه

یوگا گرچه پیشـینه‌ای دیرینه دارد، در دهه‌های اخیر، حیاتی مجدد یافته و به عنوان راهی برای نجات انسان امروزی از نابسامانی‌های روحی، ترویـج می‌شود. این رواج، تقریباً عمومی و جهـانی است؛ زیرا یوگا در ظاهر، با باورهای ملی و دینی اقوام و ملل گوناگون ستیزی نـدارد و بیشتر به عنوان نوعی ورزش، معرفی می‌گردد. یوگـا در دهه اخیر در ایران، گسترش روزافزونی داشـته است؛ انتشـار صـدها عنوان کتـاب درباره یوگا به عنوان ورزش یا عرفان و یا درمان، نشـریات مخصوص یوگا، مراکز متعـدد آموزش یوگا، ایجاد سایت‌های فراوان به زبان فارسی در زمینه یوگا و تولید فیلم و نرم افزارهای آموزشی یوگا همه حاکی از این گسترش است.

از عموم مردم بیشترِ کسـانی که به یوگا روی می‌آورنـد با تاریخچه، مبانی و اهـداف آن کاملاً آشـنا نیسـتند و یا آشـنایی ابهام آمیز دارنـد. با این حال آنچه در یوگا به طور ضـمنی رواج می‌یابد باورها و زیربناهای اعتقادی نادرست است که پی آمدهای رفتاری نیز دارد. در این نوشته، خواننده گرامی با مبانی و ریشه‌های یوگا و افق اهداف آن آشنا می‌شود. تلاش نگارنده اینست که ابهام موجود در زمینه یوگا برطرف گردد و نگاهی روشن در این باره به دست آید.

بخش ۱؛ چیستی و پیشینه

چیستی یوگا

داسگوپتا درباره اشتقاق کلمه یوگا معتقد است این واژه سه معنا و ریشه دارد:

الف) از ریشه و لغت Yojiryoge به معنای یکی شدن و بهم پیوستن یا عبودیت،

ب)

از ریشه و لغت Yuj samadhau به معنای تمرکز یا تفکر،

ج)

از ریشه و لغت Yuj samyamane به معنای یکی شدن، تسلط یافتن و آماده ساختن و مهار کردن. [۱]

معاد ل این ریشه به فارسی، یوغ، به لاتینی Jungere به فرانسه Joug و به انگلیسی Yoke است [۲]

از نظر اصطلاحی یوگا روش عملی منظم جسمی و ذهنی برای رسیدن به آرامش ذهنی و رهایی مطلق است.

پاتانجلی مؤلف سوترا یوگا در فصل اول رساله خویش یوگا را چنین تعریف می‌کند:
یوگا حذف مراتب ذهنی، نفسانی و عقلانی است [۳]
یوگا روشی درون گرایانه است و یوگی با گرایش به عالم درون، سعی می‌کند از شلوغی‌های عالم بیرون رهایی یابد. [۴]
یوگا روشی عملیست و به جنبه عملی موضوع درد و رنج می‌پردازد و تلاش دارد با آداب و فنونی چند، انسان را به سوی آزادی از آشفتگی و رنج، رهبری کند [۵]

پیشینه

پیدایش یوگا یکی از مسائل پیچیده هند شناسی است.
به نظر برخی، یوگا قدمتی بیش از ۵۰۰۰ سال دارد. چند سال پیش خاورشناسان معتقد بودند یوگا وارث معنویت برهمنی و بازآورده سنت کهن آن است و اصولاً منشأ یوگا را می‌توان در سرودهای ریگ ودا در مفهوم کلمه تاپاس یعنی ریاضت یافت. [۶] تاپاس، حرارت ناشی از قدرت تمرکز نفسانی و ذهنی است و در بسیاری از متون کهن هند و مرتاضین و زهاد به واسطه همین نیرو بر سایر افراد و خدایان چیره می‌گشتند. در آیین نیایش برهمنی، موبَد باید به مناجات اشتغال بورزد و حرارت ریاضت را به منتها درجه شور و اشتیاق بر انگیزد. یکی از فنونی که در ایجاد چنین حالاتی موثر می‌افتاده، حبس دم و تنظیم تنفس بوده است.
یکی از شرایط ضروری این آیین، نوشیدن شربت جاویدانی برای ایجاد حرارت و نیروی معنوی بود که به موجب آن، مرتاض از شرایط زندگی دنیوی خارج می‌شد و دیده به عالم معنا می‌گشود. این تجرد و جدایی از عالم مادی بوسیله حبس دم و قربانی باطنی میسر بوده است.
به تدریج مفهوم قربانی ظاهری و باطنی مترادف گردیدند و سر انجام قربانی ودایی و فنون ریاضت با یکدیگر مطابق گشتند و در مراسم قربانی، موبد هم شربت جاودانی را نثار خدایان می‌کرد و هم نفس خویش را همچون قربانی به بارگاه خدایان عرضه می‌داشت. [۷] هنگام هجوم اقوام هند و اروپایی و انقراض تمدن‌های شهرنشین دره سند، پاره‌ای از آداب و رسوم ریاضت که احتمال می‌رود وجه مشابهی با یوگا داشته باشد در قشرهای پایین اجتماع رسوخ یافت [۸] و یوگا یکی از ارکان اساسی معنویت هند و یکی از صفات شاخص آن گردید. [۹] هنوز به خوبی روشن نشده است که فنون و آداب یوگا اولین بار به وسیله چه کسانی به کار برده شده، تاریخ پیدایش یوگا را کهن‌تر از زمان تدوین کتاب «یوگا سوترا» می‌دانند تا آنجا که در اساطیر و افسانه‌ها این تعلیمات را به خدایان هندی نسبت می‌دهند، اما اتفاق رأی محققین بر اینست که نخستین اثر حاوی مبانی مکتب یوگا، رساله «یوگاسوترا» (Yoga Sutra) نوشته پاتانجلی حکیم و فیلسوف هندی است.
وی مبانی آیین یوگا را در این رساله تدوین کرده است.
او مؤسس و بانی یوگا نیست بلکه فقط نظام دهنده و انتشار دهنده یک سلسله فنون مربوط به تجزیه و تحلیل احوال نفسانی و ذهنی و طریق فرو نشاندن و تسلط بر آنها است.
پاتانجلی انبوه تعلیمات و نظرات گوناگون را که از دیرباز در میان یوگیان هند رایج بوده گرد آورده و پس از گزینش، به رشته تحریر در آورد و به همین جهت وی اذعان دارد که به هیچ وجه مؤسس مکتب یوگا نبوده است؛ [۱۰] درباره تاریخ نگارش این کتاب اختلاف است.
یاکبی و کیث نگارش آن را سده سوم تا پنجم میلادی دانسته‌اند و داسکوپتا سه فصل اول کتاب را متعلق به سده دوم قبل از میلاد می‌داند که فرضیه‌ای بیش نیست. [۱۱] پاتانجلی مطالب یوگاسوترا را به چهار بخش تقسیم نموده در بخش اول، ماهیت، انواع،

هدف و اشکال یوگا و تربیت درونی و روش‌های رسیدن به یوگا را مطرح می کند.

در بخش دوم می‌پردازد به کریایوگا که وسیله‌ای برای رسیدن به سامادهیست و لذا به بیان پریشانی‌های ذهنی، پی آمدهای اعمال، ماهیت رنج، پدیدآمدن و چگونه پایان یافتن آن می‌پردازد. در بخش سوم به جنبه‌های درونی چون نیروها و قوه‌های فراطبیعی که از راه یوگـا به دست می‌آیـد پرداخته است و در بخش چهـارم واقعیت نفس و راه رهـایی و آزادی و غیره بیان می‌شود. [۱۲] ابوریحان بیرونی نیز کتـابی نوشـته بـا نـام «پتنجـل الهنـدی فی الاخلاـص مـن الامثـال» کـه بـه نظر داسـکوپتا این کتـاب ترجمه متن دیگری از پاتانجـالی غیر از یوگاسوترا است؛ [۱۳] کتـاب مهم دیگر این مکتب یوگابهاش یا یا ویاسابهاش یا اثر ویاساست که شـرحی کوتاه و مفید بر یوگاسوترا می‌باشد.

واچاس پاتی نیز شرحی بر کتاب ویاسا نوشت به نام تات وا وای شارادی که از آثار مرجع در فلسفه یوگا شمرده می‌شود. [۱۴]

بخش ۲؛ مبانی نظری

یوگا و سانکهیه

در هند از دیرباز همانند ادیان موجود در آن، مکاتبی فلسفی نیز رواج داشته است.

علمای هند، این مکاتب را در شش مکتب، محصور نموده‌اند.

اعتقاد به وداهای چهارگانه و دو شرح و تفسیر بر آن از جمله اوپانیشادها، یکی از ارکان اساسی دین و فلسفه هندوان است.

قدیمیترین و مهمترین سیستم فکری و فلسفی هندو، مکتب سانکهیه است.

بـانی سـانکهیه، فردیست به نـام کپیله که یـک قرن قبـل از بودا به دنیـا آمـد. این مکتب بر خلاـف باور به وحـدت یا مونیسم که در اوپانیشادها آمده، پرستش حقیقت واحدی را دنبال نمی کند و بر ثنویت (دوگانه گرایی)، استوار است.

در سانکهیه اعتقاد بر اینست که در عالم، دو حقیقت ازلی وجود دارد:

یکی مـاده یـا صورت که عـالم محسوس و طبیعت است و پرکریتی نام دارد و دیگری روح یا معنا که نامریی و نامحسوس است و به آن پورُوشا می گویند. ماده از بیست و سه عنصر جداگانه ترکیب شده که هر یک از این عنصرها دارای سه حالت هستند:

حـالت راحتی، حـالت فعـال و حالت جمود. درباره روح، آیین برهمن به نفس کلی جهانی معتقـد است ولی سانکهیه بر خلاف آن، باور دارد که عالم ارواح، از روان‌های منفرد بی‌شماری ترکیب یافته است که هر کدام، استقلال و ابدیتی مخصوص خود دارند. این ارواح، در عالم طبیعت، گرفتار رنج، آلام و سختی‌ها هستند.

ریشه این گرفتاری، جهل و عـدم معرفت و نداشـتن آگاهی است؛ [۱۵] این ارواح بین مـاده و معنـا یا جسم و روح تمیز نمی‌دهنـد و نمی‌توانند روح را به خوبی از ماده، متمایز و بازشناسی کنند.

این امر بـاعث می‌شود که روح، همواره در قیـد و بنـد جسم بوده و مغلوب قوای طبیعت و مـاده باشـد و نـاگزیر به طور پیـاپی، توالد یابد؛ یعنی پس از مرگ، دوباره به این جهان بازگردد و همواره در چرخه باز پیدایی و تناسخ، گرفتار باشد.

بی‌شک وقتی ریشه رنـج و گرفتاری، جهل باشد، راه نجات از آن، بدست آوردن معرفت و آگاهی نسبت به وجود و معنای روح و جداسازی آن از ماده خواهد بود.

با بدست آوردن این آگاهی، شخص، عارف شده و به آرامش جاوید می‌رسد. [۱۶] از این رو یوگا به عنوان عرفان معرفی می‌شود.

بی‌شک این پرسش رخ خواهد داد که راه رسیدن به این معرفت چگونه است؟

پاسخ پرسش فوق اینست که راه رسیدن به این معرفت و آگاهی، یوگا است.

چگونگی رسیدن به آگاهی از طریق یوگا این گونه است که: از یک سو آگاهی، در واقع همان پرانا و انرژیست [۱۷] و از سوی دیگر راه به دست آوردن انرژی، انجام اعمال یوگایی است.

یوگی با انجام این اعمال، انرژی کسب می‌کند و عارف می‌شود. بنا بر این، یوگا عرصه عملی و کاربردی تئوری‌های فلسفه سانکهیه به شمار می‌آید. این دو مکتب به منزله دو صفت مختلف آیینی یگانه و فلسفی هستند؛ یکی متمایل به مباحث نظری جهان شناسی و دیگری طالب طریق عملیست که به آداب و تفکر و مراقبه و ورزش ذهنی توجه خاصی دارد. [۱۸]

نفس

در مکتب فلسفی یوگا، نفس فردی، روحیست آزاد که با بدن مادی، ذهن و عقل، همنشین است.

ماهیت نفس، شعور محض است و از همه محدودیت‌های بدن و نوسانات ذهنی دور می‌باشد.

ذهن، نخستین محصول اولیه ماده این جهان است که شعور و ادراکی از خود ندارد اما چون از هر چیز دیگر به نفس، نزدیک‌تر و مانوس‌تر است با نیروی تجلی، خود آگاهی نفس را بازتاب می‌کند به همین سبب شعور مند می‌شود؛ لذا نزدیکترین همنشین نفس، ذهن است.

نفس بوسیله ذهن، به اشیای جهان متصل می‌شود و اشیای عالم را می‌شناسد زیرا ماناس که یک حس درونی است اشیا را ادراک حسی می‌کند و ادراکات مزبور را به ذهن انتقال می‌دهد، ذهن، شکل مزبور را در خود، متصور می‌سازد و دخل و تصرفاتی برای معلوم سازی آنها به عمل می‌آورد از آنجا که هیچ یک به اندازه ذهن با نفس نزدیک نیستند نفس از طریق ذهن به شناخت امور عالم نایل می‌گردد بنا بر این در خود نفس هیچ گونه دگرگونی و فعل و انفعالی صورت نمی‌گیرد و او خود را چیزی معلوم نمی‌دارد بلکه شعور نفس در فرایندهای دگرگون شونده ذهن‌ها بازتاب پیدا می‌کند.

[۱۹]

نسبت نفس با ذهن و بدن

در اثر تصرفات ذهن در نفس، نفس با ذهن، قرابت و نزدیکی یافته و در آن نوع خاص از معرفت ذهنی، انعکاس پیدا می‌کند و مانند انعکاس شیء در آیینه، تصویر نفس، در ذهن ظاهر می‌شود. همین قرابت باعث می‌شود که نفس، خود را با آن دخل و تصرف‌ها و معلوم سازی‌های ذهنی، همانند و یکی بداند؛ از این رو نفس می‌پندارد که رویدادهایی مانند مراحل زندگی یعنی تولد، رشد، فساد و مرگ، در او پدید می‌آید. کار بد آنجا می‌انجامد که گویی این نفس است که می‌خوابد، بیدار می‌شود و تخیل و غیره می‌کند ولی واقعیت اینست که نفس، فراتر از همه رویدادهای جسمانی و ذهنی است و این کارهای ذهن است نه نفس؛ اما فقط به خاطر قرابت نفس با ذهن، به نظر می‌رسد که خودش این حالت‌های گوناگون را دارد. این برداشت‌های غلط، سبب آفت‌هایی می‌شود. [۲۰]

این آفت‌ها عبارتند از:

۱ – معرفت خطا، کاذب و جهل درباره اموری که ناپایدار و فناپذیرند و او به خطا آنها را پایدار و سرمدی می‌پندارد و یا غیر نفس را به جای نفس می‌گیرد.

۲ – دریافت کاذب یا ادراک خطا به طوری که نفس به اشتباه تصور می‌کند که با ذهن و عقل یکی و همانند است.

۳ – اشتیاق به لـذت (شـهوت) و نفرت و گریز از درد. نفس می‌کوشـد تا از هرچه دردآور است دوری کنـد و راه فرار از آن را پیدا نماید.

۵ – ترس غریزی از مرگ که در تمام مخلوقات وجود دارد. این پنج آفت که نفس، به آنها دچار می‌شود برای انسان رنج و مشـقت می‌آفریند و همواره، آسایش را از انسان سـلب می‌کند؛ [۲۱] یوگا با زدودن این رنـج‌ها، آرامش باطن و آسایش درونی و رهایی و آزادی می‌آورد. یوگا فعالیت‌های ذهن و بدن را مهار می‌کند و همه تصرف‌ها و معلوم سازی‌های ذهنی را واپس می‌زند. اینجاست که نفس، تمایز خود را از ذهن و بدن، باز می‌شناسد و به آرامش مطلق دست می‌یابد.

تناسخ

پیروان یوگا به تناسـخ باور دارنـد. تناسـخ به این معناست که نفس، نظر به علاقه و عشـقی که بین جسم و روح وجود دارد، از بدنی کـه می‌میرد، بـدون فاصـله زمـانی، وارد بـدن دیگری شـود. از نظر تـاریخی می‌تـوان ایـن نظریه را متعلق به هنـدوها دانست چرا که اوپانیشادها و ریگ ودا به آن اشاره دارند. در مکتب فلسـفی یوگا نظریه‌ای به نام کارما مطرح می‌شود که ریشه در اعتقاد به تناسـخ دارد. کارما زنجیره اعمال انسانی است که در طی دوران زنـدگی به ظهور می‌رسـد. لـذا کرمه، یا کردار، علت دوباره زائیـده شـدن است، زیرا که کردار در یک زنـدگانی، خود علت زندگانی دیگر است و تا زمانی که کوچک‌ترین اثری از کردار در زندگی یک فرد به جاست، آن فرد دستخوش سمساره؛ یعنی چرخه تناسخ و باز پیداییست و در دایره زندگی دنیوی، سرگردان می‌آید و می‌رود و باز می‌گردد. بـدین گونه، کارما اشاره به دنیا، امور دنیوی و اعمال انسان‌ها در آن دارد. نظریه تناسخ در طول تاریخ تفکر هندوها در قالب مکاتب متعدد از جمله یوگا دستخوش تغییراتی گشته لکن تمام آن مکاتب، تناسخ را امری قهری و اجباری دانسته‌اند.

بنا بر قانون کارما، تناسـخ، به علت آلوده شـدن روح انسان، در اثر تماس با جسم مادی رخ می‌دهد. یوگی سـعی می‌کند تمایز روح از جسم را بازشناسد (یعنی کسب آگاهی کند) و از این چرخه باز پیدایی نجات یابد. [۲۲]

رنج

از جمله مبانی یوگا موضوع رنج جهانی است که در آیین‌های هندی، معروف است.

می‌گویند:

این روزگـار فانی، مملو از ناکامیست وتمام جسم، جز رنـج، چیزی نیست. خود جسم موضع رنـج است و حواس و ادراکات نیز رنج به بار می‌آورند، لذایذ هم آبسـتن ناکامی و مشـقت اند؛ پس به هر ترتیب باید خویشـتن را از منجلاب و گرفتاری رنجی که بشـر را گرفته خلاصـی دهیم. راه آزادی و نیل به رهایی در مکتب یوگا آزادی از این رنج، معرفت و آگاهی نسـبت به تفکیک بین روح و ماده است؛ [۲۳]

یوگا، نوعی روانشناسی

آگاهی یکی از مهم‌ترین مفاهیم در یوگاست.

بـا این آگـاهی، انسـان به کشف درون خود و به گرفتگی‌هـای فیزیکی بـدن خود پی می‌برد و برای باز کردن این گرفتگی‌ها تلاش می‌کند.

جسم و ذهن از یکـدیگر جـدایی ناپذیرند. بدن، شـکل ناویژه ذهن است و ذهن، شـکل ناویژه بدن. تمرین یوگا این دو را هماهنگ می‌کند.

هر عقـده روانی، یک مطابقت فیزیکی با عقـده‌های عضـلانی دارد. از این روست که یوگا هماهنگی و هارمونی لازم را بین سیسـتم اعصـاب و غـدد مترشـحه داخلی ایجـاد می‌کنـد و این همـاهنگی به صورت مسـتقیم بر سیسـتم‌های داخلی و انـدام تاثیر می‌گـذارد. گرایش به یوگا یعنی شناخت روانی و ذهنی انسان. از این روست که می‌توان یوگا را روانشناسی نام نهاد. [۲۴]

سیستم انرژی بدن: بدن‌ها، نادی‌ها، چاکراها

در یوگا عقیده بر اینست که انسان دارای هفت بدن یا کالبد می‌باشد.

این بدن‌ها عبارتند از:

بـدن مادی، بـدن اثیری، بـدن اختری یا سـتاره‌ای، بدن ذهنی، بدن روحانی، بدن کیهانی و بدن نیروانی. بنا بر این انسان، غیر از بدن مـادی که با حواس فیزیکی درک می‌شود، دارای کالبـدهای تو در توی دیگریست که واقعیت دارد اما با حواس ظاهری قابل درک نیستند. هر کدام از آنها دارای انرژی، شکل و رنگ خاصیست و با بدن فیزیکی در ارتباط مستقیم است.

هر یک از بـدن‌های فوق، ارتعاشات مخصوص و فرکانسـی خاص دارد؛ مثلا بـدن اتری که به بـدن فیزیکی نزدیک است پایین‌ترین ارتعـاش را از نظر فرکانس دارد. به هر میزان به بـدن‌های بالاتری دسترسـی پیـدا کنیم فرکانس‌های انرژی آن بیشتر و بالاتر می‌شود. هر یک از بـدن‌ها رقصـی از انرژی هسـتند و هر گاه انسان رو به رشد باشد، فرکانس‌های مربوط به بدن افزایش می‌یابد. آگاهی هر بـدنی به میزان ارتعاشات بسـتگی دارد. ارتعاشات و امواج انرژی بـدن‌های مختلف در یکـدیگر نفوذ می‌کنند ولی کسـی که قادر به دیدن آنها باشد تفاوت میان آنها را تشـخیص می‌دهد. [۲۵] سیسـتم انرژی بـدن غیر از بدن انرژی شامل دو بخش دیگر هم می‌شود یکی نادی‌ها و دیگری چاکراها، لذا سیستم انرژی بدن در اصل شامل سه بخش می‌شود:

بـدن‌های لطیف یا بدن‌های انرژی نادی‌ها یا کانالهای انرژی چاکراها یا مراکز انرژی. [۲۶] در بدن ما مراکز نامریی انرژی و مجاری متـافیزیکی انرژی وجود دارنـد، که به آنهـا «نـادی» گفته می‌شود. نادی‌هـا ساختارهـایی در بُعـد ماورایی انسان می‌باشـند که در حد وسط چاکراها و سیستم عصبی قرار گرفته‌اند.

بـدین معنـا که انرژی‌هـای ماورایی ورودی به چاکراها، توسط نادی‌ها به گونه‌ای تغییر و تبـدیل می‌یابـد، تا بتوانـد به سیسـتم عصبی منتقل شود. به اعتقاد برخی از متافیزیسـیت‌ها در بـدن انسان هفتاد و دو هزار (۷۲۰۰۰) نادی وجود دارد که چهارده تای آنها اصـلی هستند.

مهم‌ترین نادی‌های بدن انسان، سه نادی «آیدا»، «پینگالا» و «سوشومنا» است.

این سه نادی از انتهای سـتون فقرات تا ساقه مغز امتداد دارند. سوشومنا در مرکز سـتون فقرات مسـتقیماً به طرف بالا امتداد دارد. این نادی بر کانال مرکزی نخاع منطبق است.

آیدا و پینگالا در اطراف نخاع در جهت‌های مخالف با هم تقاطع دارند و به همین حالت در هم تنیده شده، تا بالاترین قسـمت ستون فقرات ادامه می‌یابند. این نادی‌ها معاد ل‌های روحی سیستم‌های عصبی سمپاتیک و پاراسمپاتیک می‌باشند. این اعصاب، فعالیت‌های غیرارادی کالبد فیزیکی مانند ضربان قلب، هضم غذا، ترشح غدد و حرکات دودی را کنترل می‌کند.

به طور کلی سیستم پاراسمپاتیک بر این فعالیت‌ها اثر بازدارنده دارد در حالی که سیستم سمپاتیک بر این فعالیت‌ها اثر تحریکی داشته، سرعت آنها را بالا می‌برد. برای مثال در هنگام استرس با فعال شدن سمپاتیک ضربان قلب، سرعت تنفس، گردش خون و فعالیت سیستم عصبی افزایش می‌یابد. اما در همین حال فعالیت دستگاه گوارش از جمله حرکات معده و روده و ترشح بزاق کاهش پیدا می کند.

نادی آیدا در ارتباط با سیستم عصبی پاراسمپاتیک عمل می‌کند و عملکرد نادی پینگالا در ارتباط با سیستم عصبی سمپاتیک است.

این سه نادی مهم از طریق سوراخ‌های بینی با تنفس (دم و بازدم) در ارتباط هستند.

هنگامی که تنفس از طریق سوراخ سمت چپ بینی انجام می گیرد، نادی آیدا فعال است، در این حالت انسان برای کارهای فکری و ذهنی آمادگی دارد. هنگامی که تنفس از طریق سوراخ سمت راست بینی انجام می گیرد نادی پینگالاـ فعال است، در این حالت انسان سرشار از نیروی فیزیکیست و برای فعالیت جسمانی آمادگی دارد. پس پینگالا با جنبه‌ی فیزیکی و آیدا با جنبه‌ی ذهنی وجود انسان در ارتباط است.

آیدا اثر خنک کننده و پینگالا اثر گرم کننده دارد. آیدا و پینگالا قادرند مستقیما حیات را دریافت و به مراکز انرژی بدن منتقل کنند.

نادی‌ها را باید پاکسازی کرد یوگا برای پالایش و پاکسازی کانالهای انرژی موثرند آنها در این زمینه شبیه طب سوزنی عمل می کنند تمرین‌های تنفسی یوگا، کانال‌ها را پاک و انرژی بدن را که به آن پرانا می گویند متعادل می‌سازد. [۲۷]

پرانا

پرانا که به معنای حرکت دائمیست [۲۸] ماحصل انرژی‌های نهفته در جهان و انسان است.

مرکز پرانا قلب انسان بوده و جلوه ظاهری آن، تنفس است.

پرانا غالباً همراه هوا وارد بدن شده و باعث می‌شود بدن، سرزندگی و قدرت اندیشیدن بیابد. [۲۹] پرانا نمایانگر تمام فرم‌های انرژیست و در امواج مختلف، ظاهر می‌شود. یکی از فرم‌های انرژی، هواست و تنفس یکی از راههاییست که از آن پرانا دریافت می‌کنیم. سطح آگاهی هر موجودی، بستگی به امواج پرانا دارد که برای انسان قابل جذب می‌باشد و آیدا و پینگالا مستقیما پرانا را از طریق تنفس می گیرند و مواد سمی را به همراه بازدم به بیرون تخلیه می کنند.

از زمانی که موضوع کندالینی و انرژی آن در غرب مطرح شد، گروه‌های زیادی متشکل از دانشمندان و محققان یوگا شروع به تکمیل دیدگاه‌های خود کرده‌اند.

برخی اظهار می‌کنند که وجود پرانا، نادی‌ها، چاکراها و مریدین‌ها در طب سوزنی به وسیله تحقیقات علمی و آزمایشگاهی به اثبات رسیده [۳۰] اما همانطور در قسمت نقد یوگا خواهد آمد چنین سخنی درست نیست.

کندالینی

کندالینی که در زبان سانسکریت به معنای چمبره زده چون مار است، به نیروی نهفته در ما که موجب خود درمانی، ادراک عمیق و نبوغ خلاق می‌شود، اشاره دارد. به عبارتی کندالینی، انرژی به ودیعه گذاشته شده در درون چاکرای مولادهارهاست که کانون خفته‌ای در نقطه بین مقعد و آلت در مردان و در ناحیه گردن رحم در زنان است.

هنگـامی که این انرژی از منبع خود، آزاد می گردد، از طریق نـادی سوشومنـا در هیـأت پرانـا به سـمت بالا صـعود می کنـد؛ [۳۱] در کنـدالینی یوگـا قصـد بر اینست که مـا متوجه شویم که قـدرت واقعی هر شـخص از درون حاصـل می‌شود و بـدانیم که می‌توانیم بر قـدرتی فراتر از نیروی عضـلات تکیـه کرده و بر جریـان روح و انرژی در بـدن خـود اطمینـان داشـته باشـیم. در پرتـو چنین قـدرتی، پیشرفت و ترقی به شیوه زندگی تبدیل می‌شود. فلسفه کندالینی یوگا را می‌توان در یک کلمه خلاصه کرد:

«ایسـتادگی کردن»؛ به این معنـا که در انجـام هر تمرین، هنگـامی که ادامه دادن مشـکل می‌شود و شـخص، تصـمیمی آگاهانه برای ادامه دادن و ایستادگی کردن می گیرد، به مرحله‌ای بالاتر از آنچه هست دست یافته و زندگی خود را دگرگون می کند.

در حقیقت، هر تمرینی در کندالینی یوگا، می‌تواند نماد زندگی ما در ابعادی بسیار کوچک باشد.

استادان کندالینی یوگا میان چگونگی انجام شدن تمرین توسط یک کارآموز و چگونه زندگی کردن وی ارتباط مستقیمی می‌بینند. گفته می‌شود اگر کنـدالینی یوگا به طور مـداوم و منظم انجام شود می‌توانـد سیسـتم عصبی را تقویت کرده، سیسـتم غـدد را متعادل نموده و انرژی ذهن و احساسات را تحت کنترل درآورد. در حالی که فنون عمومی یوگا بر تمرینات وضـعیت اندام و تنفس متمرکز هستند، کندالینی، با وارد کردن یوگا به فعالیت‌های روزمره، آن را یک گام به جلو برده است؛ [۳۲]

چاکراها

چاکراها مراکز ظریف و بسیار پر قدرتی از انرژی هستند که پرانای کیهانی را دریافت کرده، مانند یک مبدّل ولتاژ، آن را کاهش یا افزایش می‌دهند و در اختیار ارگان‌ها و قسـمت‌های مختلف بدن قرار می‌دهند. این مراکز روانی همانطور که پرانا را برای عملکردها و قسـمت‌های مشخص بدن مورد استفاده قرار می‌دهند، به همان نسبت می‌توانند به عنوان ماشه‌ای برای بیدار کردن توانایی‌های برتر و آگاهی‌های عمیق‌تر به کار روند. [۳۳] در بدن آدمی، چاکراهای انبوهی هست ولی اصلی‌ترین آنها هفت چاکرا می‌باشد.

هر چـاکرایی ارتبـاطی مسـتقیم بـا یک سـری از ارگان‌های بـدن دارد. تاثیرات این چاکرها در عملکرد این ارگان‌ها و همچنین تاثیر بخشی در عملکرد روحی و روانی ما است.

وظایف چاکرا

چاکراها وظایفی دارند از جمله:

۱) جذب، گوارش و توزیع پرانا (انرژی حیاتی) در بخش‌های مختلف بدن بر عهده آنهاست.

۲) کنترل، تقویت و مسؤولیت درست کار کردن کالبـد جسـمانی و اعضای مختلف آن را بر عهـده دارنـد. غدد درون ریز به وسـیله بعضـی از چاکراهای اصـلی تنظیم می‌شونـد و انرژی می گیرنـد. با کنترل و دست کاری چاکراهای اصـلی می‌توان غدد درون ریز را تحریک یا مهار کرد. تعداد زیادی از ناخوشی‌ها تا حدودی ناشی از خوب کار نکردن چاکراها هستند.

۳) بعضی از چاکراها مراکز استعدادهای روانی هستند.

فعال سازی چاکراهای خاص، ممکن است باعث توسعه یافتن استعدادهای روانی خاص شود. برای مثال چاکراهای کف دست برای فعال کردن، آسانترین و امن‌ترین چاکراها هستند.

با فعال کردن چاکراهایی که در مرکز کف دستها قرار دارند فرد می‌تواند توانایی خود را در احساس کردن انرژی‌های لطیف، هاله درونی، هاله تندرستی و هاله بیرونی توسعه دهد. این کار با تمرکز کردن به سادگی انجام می‌شود.

فعال سازی چاکرا

تمرینات و تکنیک‌هایی که می‌توانـد این مراکز را فعال سازند متعدد و ویژه هسـتند و نیاز به کسب مهارت طی چند ماه تا چند سال است.

توانایی و قدرت‌های حاصل از فعال شدن انرژی چاکراها، کرامت یا سیدهی نامیده می‌شود و به معنای قدرت‌های روحی است.

شناخت چاکراها کمک می‌کند تا خود و اطرافتان را بهتر بشناسید.

انواع چاکراها، رنگ و کارکرد هر کدام

۱ – چـاکرای مولادهارا که در نزدیک مقعـد است، رنگ این چاکرا قرمز است و کارایی آن بر روی اسـتخوان بنـدی و ماهیچه‌ها بر روی کلیه‌ها و غدد فوق کلیه بر روی اندامهای جنسی و فعالیت‌های جنسی است.

عملکرد این چاکرا نگهـداری، بقا و اسـتواری را بسـیار می‌کنـد و حس امنیت را در شـخص افزایش می‌دهـد؛ به عبارتی امنیت، بقا، ارتباط، پول، خانه، توانایی بنا کردن و حاضر بودن در زمان و مکان. همچنین این چاکرا ارتباط مادر با شخص را منعکس می‌کند و با احساس شخص در رابطه با بودنش بر روی زمین و همچنین با جسم در ارتباط است.

تنش‌هایی که در جسم بوسیله این چاکرا کنترل می‌شود در قسمت‌هایی که به این چاکرا ارتباط دارد نشان داده می‌شود.

۲ – چـاکرای سوادهیسـتانا، که میـان ناف و آلت تناسـلی است، رنگ این چاکرا نارنجیست و کارایی آن بر روی روده و فشار خون است.

عملکرد این چاکرا در بروز خشم و نفرت و کینه یا حس شرافت است.

سوادهیستانا نقطه مرگ و زندگی است.

این چاکرا به قسمتی از آگاهی که مربوط به غذا و روابط جنسیست مربوط است.

ارتباط این چاکرا با درون است و اینکه جسم به چه چیزی نیاز دارد و چه چیزی او را خشـنود می‌سازد. توانایی شـخص برای داشتن بچه نیز در ارتباط با این چاکرا است.

۳ – چـاکرای مـانی پورا که روی نـاف است و به آن چـاکرای شـبکه خورشـیدی نیز می‌گوینـد. رنـگ این چاکرا زرد است و محل استرس، غرورهای بیجا، منیت‌ها و ذّلت و خواری است.

متانت و وقار و نرمی در این چاکرا مایه ایجاد آرامش می‌شود.

۴ – چاکرای آناهاتا، که در قلب است، رنگ این چاکرا سبزاست و بر روی قلب و ریه‌ها کارساز است.

عملکرد این چاکرا به باز کردن قلب کمک می‌کند تا قلب شـما را به سـمت عشق، به سـمت دوست داشـتن و به سمت زیبایی‌ها باز کند.

۵ – چاکرای ویشود ها که در زیر قسمت گلو است، رنگ این چاکرا آبیست و بر روی تارهای صوتی و تیرویید کارساز است.

عملکرد این چاکرا در بالا بردن خلاقیت و ابراز درون یا نشان دهنـده بیان کردن و دریافت کردن است در اینجا بیان کردن می‌تواند از طریق ارتباط برقرار کردن با چیزی که می‌خواهیـد و یا چیزی که احساس می‌کنید باشد و همچنین می‌تواند به صورت هنری مانند نقاشی هنرمند، موسیقی یک موسیقیدان و استفاده از اشکال برای بیان درون خود باشد.

۶ – چاکرای آجنا که در فضایی بین دو ابرو است، رنگ این چاکرا نیلیست و بر روی چشم و غده هیپوفیز و غده صنوبری کارساز است و بر روی حافظه، تأثیر می گذارد. عملکرد این چاکرا با مدیتیشن کردن (تی ام) فراوان، به باز کردن چشم سوم، کمک است.
۷ – چاکرای ساهاسارا یا چاکرای تاج یا لوتوس هزار گلبرگ، دارای رنگ سفید و گاهی بنفش است و محل آن در قله سر قرار دارد. انرژی ایزدی از این چاکرا وارد بدن می گردد. با مدیتیشن کردن فراوان عمل اشراق در این چاکرا اتفاق می‌افتد. به عبارتی این چاکرا به احساس یگانگی و جدایی مربوط است و ارتباط ما را با زمین و همچنین با پدرمان نشان می‌دهد. چاکرای هفتم نمایانگر ارتباط با پدر است که ارتباط ما با قدرت را نشان می‌دهد. وقتی کسی احساس جدایی از پدرش را تجربه کرده باشد این چاکرا را می‌بندد و احساس تنهایی و انزوا را تجربه می کند.

مثل اینکه در پوسته‌ای قرار گرفته باشد و نتواند با اطراف خود ارتباط برقرار کند؛ [۳۴]. این چاکراها در کالبد اثیری هستند و چرخش آنها در مردان به سمت راست (در جهت عقربه‌های ساعت) و در زنان به سمت چپ می‌باشد.

به گفته سوامی موکتاناندا: شما هر گز با مطالعه کردن کتب علمی و یا کتب عرفانی، قادر به کشف کردن آنها در داخل کالبد تان نخواهید بود.

دانشمندان، هنوز موفق نشده‌اند این چاکراها را در دستگاه‌های خود، ثبت کنند زیرا این چاکراها ماهیتی بی‌اندازه لطیف و نامملوس و نامحسوس دارند. [۳۵]

بخش ۳؛ یوگای عملی

اشاره

یوگای عملی بر پایه مبانی نظری یوگا و اهداف یوگی استوار است.

یوگای عملی به روش‌ها، آداب و اعمالی اشاره دارد که یوگی با رعایت آنها به اهداف مورد نظر خود می‌رسد. می‌توان گفت یوگا در تفسیر قدیمی‌تر آن روش عملی نظام یافته‌ایست که به هدف عاری شدن از هر گونه فعالیت ذهنی و در نتیجه رهایی از رنج انجام می‌شود گرچه در نگرش امروزی، انواع یوگا چنان گسترش یافته که به هدف رفع مشکلات روحی روانی زندگی امروزی به کار می‌رود.

یوگای میانه و یوگای افراطی

از گذشته عمدتاً دو روش کلی یوگا مطرح شده است [۳۶]:

یوگای میانه و یوگای افراطی. راه میانه که در کتاب گیتا آمده است وظایفی نه چندان دشوار برای زدودن پلیدی‌های دل پیشنهاد می کند.

در این روش، یوگی باید در محلی پاک و ناهموار خلوت گزینند، ذهن خود را به یک نقطه متمرکز نماید، بر ذهن خود تسلط یابد و سر و گردن و جسم را بی‌حرکت نگه دارد. افراط در خوردن یا تفریط در آن و زیاد خوابیدن یا زیاد بیدار ماندن، مانع موفقیتند. راه افراطی که در رساله یوگاسوترا نوشته پاتانجالی آمده روشی ضد انسانی و طاقت فرساست؛ به نیازهای طبیعی توجه نمی کند و بر خلاف خواسته‌های طبیعی وظایفی را بر یوگی مقرر می‌نماید. در این روش، خلوت گزینی به جای تحرّک بدن، حبس دم به جای

تنفس طبیعی، خاموشی افکار به جای اندیشه ورزی و توجه به یک نقطه به جای آزادی توجه، قرار می گیرد و خلاصه در این روش بـا تمرینات بسیار دشوار، حیات درونی و ذهنی انسان منهـدم می‌شود. یو گای میانه به عشق و عواطف انسانی توجه می کنـد ولی در یو گای افراطی از آن خبری نیست. حبس دم در یو گای گیتا جایگاهی نـدارد و تنها به معنای قربانی باطنی آمده است اما در یو گای کلاسیک پاتانجالی یکی از مراحل هشتگانه یو گا به شمار می‌رود. [۳۷]

وضعیت‌های ذهن و دو روش یوگا

اسـاس روش یو گا بر جلو گیری و خود داری است؛ [۳۸] تصـورات و تصـرفات ذهنی که همواره و پی در پی برای ذهن رخ می‌دهد بـاعث می‌شود نفس، واقعیت خود را نشـناسد و همیشه در رنـج به سـر برد. جلو گیری از این تصـرفات با از کار انـداختن کامل ذهن صـورت می گیرد و در پی آن نفس بـه حقیقت خـود خواهـد رسـید. [۳۹] حالت‌هـا و وضـعیت‌هایی کـه ذهن به خـود می گیرد پنج تاست:

۱. نااستوار و بی‌قرار

۲. رخوت زده و خموده

۳. گیج و آشفته

۴. متمرکز و تثبیت شده

۵. مهـارزده و روی گردانـده این حالاـت نسبت به یکـدیگر متضادنـد و هر یـک دیگری را کنـار می‌زننـد. نیل به یو گا در همه این حالات ممکن نیست. [۴۰] تنها دو مرحله آخر است که زمینه ساز رسیدن به یو گا و توقف کامل ذهن است.

در این دو مرحله عنصـر «سـات وا» در بیشترین و بالاـترین درجه در ذهن پیـدا می‌شود و انسـان را برای رهـایی و آزادی کامل یاری می‌رساند. [۴۱] در حـالت پنجم همه تصـرفات و فعالیت‌هـای ذهنی متوقـف می‌شـود و به آن سامـادهی گفته می‌شـود. از این رو دو گونه یو گای اصلی وجود دارد:

سام پراج ناتا و اَسام پراج ناتا نوع اول بسته به موضوعی که بر آن تفکر و تدبر می‌شود چهار قسم دارد:

۱ – ساوی تارکا که ذهن بر روی شیء خشن مادی جهان بیرونی مانند مجسمه یک اله یا الهه متمرکز می‌شود.

۲ – ساوی چارا که ذهن به ماهیت آن شیء و ذوات اشیای مادی متمرکز می‌شود.

۳ – سانـان دا که ذهن بر روی اشـیای لطیف تری چون جوهر اشـیا تمرکز داده می‌شود و در نـتیجه چیستی و مـاهیت ذوات برای آن آشکار می‌شود.

۴ – سـاس می‌تا که در آن شـیء، هم ذات با خویشـتن یو گی می‌شود و نفس خود را با آن یکی و هماننـد می‌دانـد. در واقع در این مرحله انسـان نفس یـا خود واقعی خود را می‌یابـد و نفس داننـده همـان خویشـتن اوست. وقـتی ذهن مراحـل پیشـین را یکی پس از دیگری طی نمود به جـایی می‌رسـد که از انـدیشه دربـاره همه چیز آزاد می‌شود و به مرتبه اَسـام پراج ناتـا یـا یو گای تمام عیار نایل می‌شود. اینجا نقطه پایانی همه فعالیت‌های ذهنی است و نفس به شـعور و آ گاهی محض رسیده از وجود مطلق، مجرد و قائم به ذات خود بهره‌منـد می‌شود و از همه دردها و رنج‌ها می‌رهد. البته برای رسـیدن به این مرحله تلاش مستـمر و بسـیار لازم است و این طور نیست که یک شـبه بتوان به آن رسـید. [۴۲] بر اساس آنچه گفته شد به این نتیجه می‌رسـیم که یو گا روشـی برای خودشناسـیست و خودشناسـی را تنها از راه کنار گذاشتن ذهن و تصرفات ذهنی که مبدأ رنج انسان هستند ممکن می‌شمارد. تصرفات ذهنی شخصیت انسان را دچار بحران و باز پیدایی مستمر می کند و رهایی از آنها مایه رسیدن به شخصیت و خود واقعی و مطلق است.

روش‌های یوگا

اشاره

یوگا به عنوان رویکردی معنوی از قدیم به صورت‌های مختلفی رواج یافته است.

این رویکردها به عنوان شکل‌های مختلف یوگا شناخته شده و در فرهنگ‌های دیگر نیز مشابه آنها یافت می‌شود. در واقع هر یک از این شیوه‌ها متناسب با شخصیت‌های مختلف انسان است.

البته گاه چند شیوه به صورت ترکیبی و آمیخته نیز به کار گرفته می‌شود. [۴۳] از این رو شش روش اصلی برای یوگا بر شمرده‌اند [۴۴]:

۱ – منتره یوگا یا یوگای اصوات

در این نوع یوگا کلمات، جملات و اصوات مخصوص برای ایجاد تمرکز و تعالی فکر استفاده می‌شود. ارتعاش‌های صدا از عوامل مؤثر در حصول تمرکز است؛ [۴۵]

۲ – کرمه یوگا یا یوگای اعمال خوب

این یوگا با روحیه برون گرایی همراه است و شامل انواع فعالیت‌های نوع دوستانه می‌شود که در راستای خدمات عمومیست نظیر تأسیس بیمارستان، برپایی آموزش‌های عمومی، مهمان نوازی، پیشه وری، کشاورزی و غیره.

۳ – بهکتی یوگا یا یوگای اخلاص

در این نوع یوگا مراسم معنوی و عبادی ستایش خدا و تمرکز بر خدا به صورت‌های گوناگون نظیر دعاها، مزامیر، اشعار وجدآمیز و اذکار خالصانه مطرح است.

برخی در توجیه جامعه شناختی بهکتی یوگا ریشه آن را در تمایل انسان با اتحاد با قدرتی برتر می‌دانند. گاه از آن به یوگای عشق تعبیر می‌شود. [۴۶]

۴ – جنانا یوگا یا یوگای معرفت

در این یوگا بر مطالعه نوشته‌های مقدس و ژرفنگری در آنها و نیز مطالعه درباره هستی و سرشت خود تأکید می‌شود. حاصل این بینش اینست که فراسوی جهان زودگذر، حقیقت مطلق ازلی و غیر قابل شناخت وجود دارد. این حقیقت مطلق واقعیت اساسی وجود انسان‌ها (آتمن) است که در آیین هندو به نام برهمن و در بودا به نام شونیاتا (خلأ) است.

این مطلب همان اتحاد و یگانگی آتمن و برهمن است که در متون مقدسی چون بریهدارنیکه اوپانیشادها به صورت «من برهمنم» آمده است؛ [۴۷]

۵ – هاتا یوگا یا یوگای کنترل جسم

مهار جسم و امیال آن می‌تواند انرژی‌های مادی را به انرژی معنوی تبدیل کند.

این کنترل با حالات مختلف بدنی و تمرینات جسمی، ذهنی و فکری صورت می‌پذیرد. این نوع یوگا که امروزه در غرب رواج دارد از مکتب تانترا که محور آن توجه به جسم و تن است سرچشمه گرفته است.

این روش در آغاز در این مکتب برای آزاد کردن انرژی کندالینی صورت می گرفته است؛ [۴۸] انرژی کندالینی نیروی حیاتی بنیادی یا همان نیروی جنسی است؛ [۴۹] تمرینات و حرکات عملی متعدد هاتا یوگا کانال ظریفی می گشاید که از ارگان‌های جنسی به طرف ستون فقرات تا فرق سر جریان می‌یابد. این کانال از هفت چاکرا تشکیل شده است.

انرژی مزبور بعد از فعال شدن، از دو نادی (آب گذر) که از موضع انرژی کندالینی تا فرق سر و در نهایت سوراخ چپ و راست بینی امتداد دارند عبور می کند این دو نادی به صورت متقاطع در موضع چاکراهای هفتگانه به یکدیگر می‌رسند و آنها را فعال می کنند.

فلسفه این برنامه اینست که خدای شیوا یعنی جوهر آگاهی در چاکرای فرق سر قرار دارد در حالی که شکتی یا همسر او که انرژی خلاق مادی دارد در پایین‌ترین چاکرا است.

با تمرینات یوگایی انرژی کندالینی نهفته در پایین‌ترین قسمت کانال صعود کرده با شیوا مقاربت می کند.

در نتیجه این مقاربت، ماده با انرژی ممزوج شده و شیوا در روح بشری پیدا می‌شود. [۵۰] رسیدن این انرژی به بالاترین چاکرا انسان را به مرحله سامادی می‌رساند.

۶ – راجا یوگا یا یوگای کنترل ذهن

اصول این نوع یوگا در یوگا سوترای پاتانجالی که از جمله متون مقدس هندیست آمده. این نوع یوگا با هاتا یوگا پیوندی قابل توجه دارد.

گفته‌اند همه یوگاها از سطح هاتا یوگا شروع و به راجا یوگا پایان می‌یابد. [۵۱] این دو اغلب با هم انجام می‌شوند گرچه در میزان استفاده از هر یک اختلاف وجود دارد. در هر حال هدف هاتا یوگا تسلط بر بدن و هدف راجا یوگا تسلط بر ذهن است؛ [۵۲]

مراحل هشتگانه یوگا پاتانجلی

اشاره

[۵۳] پاتانجالی برای خلوص ذهن و پالایش آن از ناپاکی‌های اندیشه و مهار امواج ذهنی آدابی را قرار داد که به راه‌های هشتگانه یا واجبات و تکالیف هشتگانه معروف شد.

این هشت راه به صورت مرحله‌ای به یکدیگر وابسته و متوالی هستند و اجمالا عبارتند از:

پرهیزگاری، پرورش عادات، پرورش اندام، مهار تنفس، بازداری از محسوسات، توجه، مراقبه (مدیتیشن)، تمرکز (سامادهی). اینک تفصیل هر کدام [۵۴]:

اصل اول؛ یاما

یعنی خویشتن داری و پرهیزگاری که شامل موارد زیر است:

پرهیز از هر گونه آسیب رساندن به موجودات صداقت و راستی در اندیشه و گفتار دزدی نکردن مهار خواهش‌های نفسانی و امیال جسمانی نپذیرفتن صدقه و هدایای غیر لازم

اصل دوم؛ نیاما

یعنی پرورش عادت‌های نیکو در خویشتن. این عادت‌ها عبارتند از:
طهارت و پاکسازی بدنی با نظافت و مصرف خوراک‌های پاک و طهارت ذهنی با احساسات و عواطف پاک رضایت از شرایط زندگی زهد و تحمل در برابر سختی‌ها مطالعه منظم و مستمر متون دینی مراقبه (مدیتیشن) و تفکر درباره خدا

اصل سوم؛ آسانا

یعنی پرورش اندام نیرومند و خدمتگزار به روح. سلامتی بدن زمینه ساز تمرکز ذهنی است و بیماری‌ها و آثار مزاحم دستیابی به تمرکز را دشوار می کند.

اصل چهارم؛ پرانایاما

یعنی کنترل و مهار تنفس به معنا وقفه در فرایند تنفس. این وقفه یا پس از بیرون دادن هوا یا پس از فرو بردن آن صورت می گیرد و یا به صورت حبس نفس است.
پیروان یوگا معتقدند ریتم فرایندهای تنفسی، بر روی نوسان‌های ذهنی اثر می گذارد و موجب انصراف ذهن از تمرکز می‌شود. کنترل تنفس به بدن و ذهن قدرت و استحکام می‌بخشد و به ویژه موجب تمرکز ذهن می‌شود. اصل پنجم:
پرات یاهارا یعنی بازداشتن حواس از اشیای محسوس توسط ذهن. با این کار حواس دنبال اشیای محسوس که مربوط به آنهاست نمی‌روند و فقط از ذهن فرمان می‌برند و در نتیجه مزاحم ذهن نخواهند شد؛ البته دستیابی به این مرحله بسیار دشوار است.
این پنج اصل، «یاوران بیرونی یوگا» نام دارند و سه اصل بعدی چون مستقیما به نوع خاصی از یوگا مربوط می‌شوند «یاوران درونی یوگا» نامیده می‌شوند.

اصل ششم؛

دهارانا یعنی متوجه کردن یا فیکس کردن ذهن روی یک شیء مشخص؛ عضوی از بدن مانند ناف، نقطه میان دو ابرو و ... یا شیء خارجی مانند ماه، شعله و ... موفقیت در این مرحله زمینه صعود به مرحله بالاتر است.

اصل هفتم؛ دهی یانا

یعنی مراقبه یا مدیتیشن به معنای سرازیر شدن و تمرکز بی‌وقفه اندیشه بر روی یک شیء. تداوم تمرکز، یوگی را به حقیقت زنده آن شیء می‌رساند و ذهن می‌تواند حقیقت آن شیء را در وجود او بازآفرینی کند.

اصل هشتم؛ سامادهی

یعنی تمرکز مطلق. در این مرحله، ذهن در شئ‌ای که بر آن تمرکز نموده چنان ژرف می‌شود که از خود بیخود شده و در آن محو و گم می گردد به گونه‌ای که تفاوت بین خود و آن شیء را ادراک نمی کند بلکه به صورت خود شیء درآمده و عین آن می گردد. شیء، خالی از محتوا و مشخصات و صورت جلوه می کند و در طبیعت ذاتی خود ادراک می‌شود و ذهن عین آن می‌شود. [۵۵] در این مرحله فقط موضوع تفکر وجود دارد اما عامل تفکر یعنی ذهن وجود ندارد و در نتیجه انسان به فرایند تفکر توجهی نمی کند.

ترجمه فارسی واژه سامادهی دشوار است با این حال به چند صورت تفسیر شده است:

«حالت مشاهده»، «تمرکز نیروی ذهنی و معنوی»، «تفکر و مراقبه»، «همانندی مطلق» و «استغراق معنوی». [۵۶] سامادی دارای مراتب بسیاریست که بالاترین آنها مقام «زنده آزادی» (ارهت) است.

این سه مرحله اخیر معطوف به تمرکز بر روی یک شیء می‌باشد یعنی نخست باید توجه خود را بر آن شیء متمرکز نمود بعد درباره آن مراقبه (مدیتیشن) کرد و بالاخره بر آن تمرکز مطلق نمود. از ترکیب این سه اصل سام یاما تشکیل می‌شود که برای دستیابی به یوگا ضرورت دارد.

بخش ۴؛ اهداف و فواید یوگا

یوگا در هند باستان به عنوان روشی برای رهایی انسان از رنج مطرح بوده و این هدف همواره درباره یوگا منظور بوده است اما در عصر جدید با توجه به مشکلات بشر امروزی یوگا برای اهداف متنوع دیگری به کار می‌ورد. از این رو در دو بخش به بیان اهداف یوگا می‌پردازیم:

اهدافی که یوگا از گذشته به قصد آنها به کار می‌رفته عمدتاً رهایی انسان از تصورات، تصرفات و تموجات ذهنی و رسیدن به آزادی مطلق بوده است؛ [۵۷] گرچه از این اهداف به عبارات گوناگون یاد می‌شود همگی را می‌توان در عبارت بالا خلاصه نمود. چنانکه گذشت ریشه پایه گذاری یوگا و ریاضت‌های طاقت فرسای آن باور به تناسخ روح و گرفتاری انسان در گردونه باز پیدایی است.

از این رو در یوگا به هدف خاموشی کامل حیات ذهنی و روانی و انهدام صور دیرینه ذهنی که محصول آثار کردار پیشین است فنون و آدابی ابداع شده است تا از این طریق زمینه باز پیدایی انسان و گرفتاری مجدد او در رنج‌های پیاپی از بین برود. اینجاست که انسان به مقام فنا و آزادی مطلق دست یافته است.

در دوران متأخر، یوگا در عرصه زندگی عمومی وارد شده و بیشتر به هدف رهایی او از گرفتاری‌ها و مشکلات بشر امروز و زندگی پیشرفته به کار گرفته می‌شود. امروزه زندگی بشر، پیچیده، پر دردسر، پراکنده، استرس زا، بیماری آور، پر تنش و اضطراب آور شده است.

مشکلات روحی، ذهنی، جسمی، اجتماعی، کاری، شخصیتی، عصبی و غیره انسان‌ها را می‌آزارد. در چنین شرایطی یوگا روشیست برای برقرارساختن ارتباط ذهن و جسم و ایجاد تعادل و آرامش ذهنی، کامل نمودن شخصیت انسانی و آزادسازی آن از تفکرات احساسی (کنترل احساسات)، رفع مشکلات بغرنج زندگی، برطرف کردن فشارهای فیزیکی، رهایی از تنش‌ها، بهینه سازی روابط اجتماعی، تأمین صلح و شادی و آرامش اعصاب و خلاصه زندگی بهتر همراه با آرامش و بدون تنش و فشار. [۵۸] شری یوگن دراجی می گوید:

هدف یوگا رهایی و آزادسازی شخصیت از قید تفکرات احساسات و عکس العمل‌هایی که در نتیجه خودآگاهی انباشته می‌شوند است.

تنها چنین است که ذهن یا عقل متعادل به دست می‌آید. [۵۹] آموزش یوگا روشی برای زندگیست که فرد، اجتماع و شخصیت ملی و تصور نسبت به جوانی را تغییر داده و به او کمک می کند تا جامعه بهتری را برای فردا داشته باشد.

یوگا شخصیت انسانی را برای زندگی کاملتر و غنی‌تر کامل نموده تا بتواند به تنهایی به اعلا رسیده و بهترین‌ها را به دست آورد. [۶۰] با پی گیری این اهداف، فوایدی برای انسان حاصل خواهد شد نظیر تناسب جسمانی، قناعت، خرسندی، دوری از بیماری، بهبود بیماری‌ها، تقویت ذهن و تمرکز و کارایی بیشتر آن، بردباری و انصاف از راه حذف مشکلات ناشی از فشارهای عصبی و...

[۶۱]

بخش ۵؛ نقد یوگا

اشاره

آنچه در این نوشته از نظر گذشت، معرفی یوگا بود.
در این زمینه بی‌دریغ و فراخور مجال، آنچه پیروان یوگا گفته‌انـد بازگو شد؛ با این حال درباره یوگا با گسترش فراوان جهانی آن و افزایش نگـارش و نشـر کتاب و نشـریه در این زمینه و تولیـد آثار چنـد رسانه‌ای و تأسیس مراکز آموزشـی به چنـد نکته بایـد توجه داشت:

یک؛ ریشه یوگا کجاست!

ریشه یوگا نامعلوم است و مبدأ آن روشن نیست. معلوم نیست چه کسی و بر چه اساسی آن را پی ریزی نموده است.
برخی ریشه آن را در ریگ ودا دانسته و برخی دیگر در عناصر شمنیسم یافته‌اند.
در اساطیر و افسانه‌ها این تعلیمات را به خـدایان هندی (مظاهر احدیت) نسبت می‌دهند. پاتانجلی نیز خود را بنیانگذار آن نمی‌داند.
[۶۲] از این رو شاید بتوان گفت مفاهیمی چون بدن‌ها، نادی‌ها و چاکراها معلوم نیست چرا مطرح شده‌اند.
آیا نوعی تشـریح رازوارانه بدن انسان بوده یا چیزی دیگر! گویا حضور این عناصر در افسانه‌ها و اساطیر، نوعی تقدس به آنها داده و اقوام بعدی که آمده‌اند بر اینها تأکید نموده و در پی جستجوی حقیقت آنها برنیامده‌اند.
تاکنون هم مفاهیم مطرح در یوگا توسط علم پزشکی تأیید نشده است.

دو؛ بن بست روش شناختی

یک پرسـش که درباره مبانی یوگا به ذهن می‌رسد اینست که گویندگان این مطالب، چه دلیلی بر این گفته‌ها و نوشته‌ها دارند؟ آیا این گفته‌ها را بایـد با خوش باوری پـذیرفت یا بایـد دنبال دلیلی نیز برای آنها گشت! بـدون شک هر ادعایی نیاز به اثبات دارد. اگر یک ادعا از راه صحیح، اثبات شد «صادق» نامیده می‌شود و اگر اثبات نشد «کاذب» خواهد بود.
هر ادّعا یک گزاره است و بر اساس تنوع گزاره‌ها، راه اثبات آنها نیز متفاوت است.
به طور کلی گزاره‌ها از نظر راه اثبات به سه دسته تقسیم می‌شود:
الف: گزاره‌های تعبّدی که راه اثبات آنها استناد به وحی الهی است.
ب: گزاره‌های عقلی که راه اثبات آنها استفاده از دلایل منطقی و استدلال عقلی است.
ج: گزاره‌هـای تجربی که راه اثبـات آنها تجربه است؛ [۶۳] بـا توجّه به این مطلب، آنچه در یوگـا گفته می‌شودماننـد این که انسان دارای کالبدهای مختلف، کانال‌های انرژی و چاکراهاست از چه راهی اثبات شده است؟
گزاره‌های یوگا نه گزاره‌های عقلیست تا بتوان با اسـتدلال عقلی آنها را به اثبات رسانـد چنانکه معتقدان به یوگا نیز از چنین روشـی

استفاده نکرده‌اند و نه گزاره‌های تعبدی تا دلیلی از کتاب آسمانی داشته باشند چنانکه پیروان یوگا نیز به دلیلی از کتاب مقدس تمسک نکرده‌اند.

حال که راه عقل و وحی برای یوگا اثری ندارد آیا می‌توان با روش تجربی ادعاهای مطرح در یوگا را پذیرفت؟ یکی از دانشمندان غربی به نام دیوید فونتانا که متخصص در زمینه روان شناسیست مطالعات فراوانی از این منظر به ادیان بزرگ داشته و کتابی ارزشمند به نام «روان شناسی دین و معنویّت»، نوشته است.

کتاب وی به همّت انجمن روان شناسان بریتانیا و انتشارات بلک ول در سال ۲۰۰۳ به زبان انگلیسی در اختیار خوانندگان قرار گرفته است.

او معتقد است مسأله انرژی (و به دنبال آن، سیستم انرژی بدن) با روش‌های دانشگاهی قابل اثبات نیست. وی در این کتاب می گوید:

در شرایطی که پزشکی قادر نیست به سنجش انرژی‌های ظریفی مانند «چی» و «پرانا» [۶۴] بپردازد، پزشکان مجرب چین و هند، تردیدی در وجود و نقش مهمّ آنها در شفای جسم، ذهن و روح ندارند. پزشکان غربی که روش‌های دانشگاه‌های شرق را مطالعه کرده‌اند این عقیده را اظهار می کنند که انرژیِ چی، با فناوری پزشکی جدید، قابل سنجش نیست. [۶۵] بنا بر این گزاره‌های فوق، از نظر تجربی نیز قابل اثبات نیستند. بنا بر این آنچه در یوگا درباره انرژی، بدن‌های هفتگانه و چاکراها مطرح می‌شود تنها حاصل تجربه‌های درونی یوگی‌های هندی مانند پاتانجلی و امثال اوست. در اینجا می‌توان پرسید:

آیا تجربه درونی چنین افرادی برای دیگران، حجت است و کورکورانه باید آنها پذیرفت!؟

سه؛ خلأ خداشناسی و معاد باوری

بر اساس نوشته‌های معتقدان به یوگا در آیین یوگا، بدن و دنیا معبد تلقی می‌شود و تمام تلاش آنها و اعمال آنها بر این امر نهادینه شده است که بدن انسان را از رنج در آورده و به آرامش برساند و آن هم آرامش دنیوی؛ اما باید گفت که در باب نسبت دنیا و آخرت سه دیدگاه وجود دارد:

اول اینکه انسان دنیا پرست باشد و آخرت را نفی کند.

./:دوم اینکه انسان آخرت گرای افراطی شده، دنیا را نفی کند که این همان رهبانیت است.

سوم اینکه انسان آخرت گرای دنیا طلب شود. یعنی به قدری از دنیا برگزیند و به گونه‌ای برگزیند که در راستای آخرت او باشد.

تنها فرض مقبول از نظر قرآن، فرض اخیر است.

«و ابتغ فیما اتاک الله الدار الاخره و لا تنس نصیبک من الدنیا» [۶۶]

در آنچه خدا به تو داده، سرای آخرت را بطلب و بهره‌ات را از دنیا فراموش مکن. مبنای عرفان اسلامی اصالت دادن به آخرت است و دنیا تا آن هنگام که در مسیر اصلاح آخرت و زندگی ابدی انسان باشد مطلوب است.

در یوگا اساساً اعتقاد به معاد مطرح نیست. آموزه تناسخ در یوگا بیانگر بازگشت متوالی انسان به دنیاست و این چرخه تا بی نهایت ادامه خوهد یافت مگر وقتی که انسان به پایان یوگا یعنی خاموشی ذهن و رسیدن به آگاهی مورد نظر یوگا دست یابد ولی به هر حال در یوگا، سخنی از زندگی اخروی نیست. چنانکه در یوگا مانند سایر مکاتب هندی، سخنی از خدا نیست؛ آن خدایی که مبدأ و منتهای هستی است؛ «هو الاول و الآخر» [۶۷] و راه نجات بشر را از طریق نمایندگان خود به انسان‌ها نشان داده است.

بنا بر این آرمان یوگا به زندگی دنیوی انسان، منحصر می‌شود و چنین چشم اندازی برای زندگی انسان، با دلایلی که بر ضرورت

معاد گفته شده [۶۸] ناسازگار است.

چهار؛ ویژگی‌های ناسازگارانه یوگا با طبع انسان

از نظر برخی پژوهشگران در زمینه ادیان و مکاتب فلسفی هند راه یوگا از همان اول پیدایش، روشی معکوس در مقابل جریان طبیعی حیات بوده است.

هدف غایی یوگا انهدام کامل شخصیت ذهنی و روانی انسان است و برای نیل به این مقصود یوگا آداب و فنون چندی ابداع کرده است که خاصیت غیر انسانی و حتی می‌توان گفت ضد انسانی دارد. انسان، پرورده اجتماع است، یوگا دستور عکس می‌دهد و می‌خواهد آدمی، خود را از هیاهوی اجتماع بر کنار زند و از لذایذ حواس، امساك نماید. انسان متحرك است، نفس می کشد می‌نوشد، می‌خورد و می‌خوابد، انس می‌ورزد و دل به این و آن می‌بندد، یوگا برای حرکت فطری انسان، سکون مطلق تجویز می کند و در برابر جریان طبیعی حیات و نفس کشیدن و دم فرو بردن، حبس دم را می‌آموزد. آدمی در بند پیچ و خم اندیشه‌ها و گردابهای نفسی سرگردان است و اندیشه خود را هر دم به شیءای معطوف می‌سازد و زندگی روانی انسان متشکل از استمرار لحظات متوالی شناخت‌های گوناگون است، یوگا بدین جریان طبیعی فعالیت ذهنی، قرار و ثبات تزلزل ناپذیری می‌بخشد و می‌خواهد اندیشه و ذهن را از سرگردانی بر حذر بدارد و آن را به نکته‌ای واحد متوجه بسازد تا بدین نحو امواج ذهنی فرو نشیند و منشأ صور نفسانی خاموش گردد و تموجات ذهنی و نفسانی پایان یابد. کلیه فنون یوگا متوجه همین نکته است یعنی انجام دادن عکس آنچه که آدمی بدان خوی گرفته است در واقع واژگونی کلیه ارزش‌های انسانی هدف واقعی یوگاست؛ [۶۹]

پنج؛ فرار به سوی یوگا

ریشه پایه‌گذاری یوگا رهایی از رنج و فعالیت‌های ذهنی بوده است اما امروزه یوگا بعد از رواج در غرب، چنان گسترش یافته که به هدف رفع انواع مشکلات روحی، روانی و جسمی برآمده از وضعیت زندگی بشر امروزی به کار می‌رود. این گسترش نشان می‌دهد انسان معاصر که بار زندگی مدرن را بر دوش می‌کشد دچار سرگردانی و سردرگمی شده و دنبال راه چاره‌ای برای درمان و در پی مرحمی برای زخم‌های جان خود می‌گردد. اینجاست که طبیبان راه گمرده‌ای، راهنمای سرگشتگان می‌شوند و هر راهی که اندك فایده درمانی برای بیمار ولی سودهای مادی برای درمانگر در پی دارد به آنان نشان می‌دهند اما آیا مشکل اصلی بشر حل خواهد شد یا همانطور، زندگی با ابهامات پیرامون خود بر رنج بشر خواهد افزود.

شش؛ رفتار سلبی

همت اصلی یوگا و هدف نهایی آن، خاموش نمودن ذهن و زدودن رنج از زندگی انسان و رساندن او به ساحل آرامش است.

این یك رویکرد سلبی است؛ زیرا از نگاه قرآن، این دنیا برای انسان، قرین رنج است و ریشه کن نمودن رنج و رهایی از آن ممکن نیست؛ «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِی كَبَدٍ» [۷۰] ما انسان را در رنج آفریدیم. رنج را از زندگی انسان نمی‌توان زدود بلکه باید آن را مدیریت نمود. تنها راه مدیریت رنج، پیروی از دستورات و برنامه‌های عملی اسلام است که با بینشی درست درباره خدا، هستی و انسان و برنامه‌هایی جامع، زندگی او را به سوی سعادت ابدی راهنمایی می کند.

در اسلام، زندگی در زندگی دنیوی خلاصه نمی‌شود بلکه بخش اصلی زندگی انسان، پس از دنیاست و در دنیا چند سالی معدود زندگی خواهد نمود. در آموزه‌های اسلامی، توجه انسان‌ها به یکدیگر، رعایت حقوق انسان‌ها، انفاق، گذشت، بخشش و انس و محبت مطرح است.

اسلام برنامه‌های فراوانی برای مدیریت اجتماع انسانی دارد و با برنامه‌های اجتماعی و نیز برنامه‌های فردی، مفهوم عبادت و معنویت را گسترش داده و به تمام ابعاد و فرازهای زندگی انسان سرایت داده است.

در اسلام نسبت به زندگی با رویکرد فعّال برخورد می‌شود نه رویکرد منفعلانه؛ از انزوا و گوشه نشینی و فردگرایی که به معنای فرار از زندگیست پرهیز داده می‌شود و به رفتارهای فعالانه توصیه می‌شود در حالی که یوگا فقط به فرد و زدودن اندیشه‌های مزاحم و فعالیت‌های ذهن او می‌اندیشد.

البته چنین تلاشی گذشته از باورهای ناصواب درباره زندگی، برای زدودن رنج از زندگی انسان نتیجه‌ای به بار نمی‌آورد.

هفت؛ فردمحوری

انسان موجودی اجتماعی است.

کثرت نیازهای جسمی و روحی انسان باعث می‌شود گرایش به اجتماع با فطرت او سازگارتر باشد.

ایجاد اجتماع، گذشته از زدودن نیازهای انسان، بستری برای رشد و تعالی او فراهم می‌آورد تا از این راه به رشد معنوی دست یابد.

دین اسلام بیشتر از هر آیینی به جامعه بیشتر توجه نموده و با این حال از توجه به فرد هم دور نمانده است.

اهمیت اجتماعی بودن تا جاییست که حتی در فردی‌ترین مقررات از قبل نماز و روزه، توجه به اجتماعی بودن، وجود دارد [۷۱] اما در یوگا فرد انسان محوریت دارد [۷۲] و همه تلاش‌ها در راستای نجات فرد هزینه می‌شود و به جنبه اجتماع که ابزاری کارساز برای زدون رنج انسانی است توجهی نمی‌شود.

هشت؛ فقدان زیبایی شناسی

جمال و زیبایی از ویژگی‌های عالم هستی و نظام احسن است.

در این میان انسان از بهره جمال بیشتری نسبت به سایر موجودات برخوردار است.

چنان که خدای متعال وقتی انسان را آفرید و از روح خود در او دمید خود را با صفت زیبای «احسن الخالقین» [۷۳] ستود. بنا بر این دیدن زیبایی‌های آفرینش انسان، برخوردی منصفانه با پدیده‌های خلقت است.

از سوی دیگر یکی از ابعاد وجودی انسان، علاقه به جمال و زیبایی است؛ انسان در همه شئون زندگی، زیبایی را دخالت می‌دهد؛ لباس می‌پوشد برای جلوگیری از سرما و گرما؛ اما زیبایی لباس را هم در نظر دارد، برای سیر شدن غذا می‌خورد و در زیباسازی غذا و سفره دقت می‌کند خانه می‌سازد برای سکونت و استراحت اما به زیبایی آن هم توجه می‌کند [۷۴] برای تفریح، سعی می‌کند از زیبایی‌های مناظر، پرندگان، درختان، کوهستان، آبشارها و سایر زیبایی‌های هستی لذت ببرد و خلاصه آن که زیبایی را برای خود و اطراف خود و آنچه به او مربوط می‌شود دوست دارد و دنبال آن می‌رود اما یوگا که به رنج آمیز بودن زندگی انسان اعتقاد دارد زندگی را جز رنج و تیرگی نمی‌داند؛ یوگا بینشی حقیقی به هستی ندارد. رنج گرچه همواره در زندگی انسان هست اما تنها بخشی از زندگی اوست و نه همه. در خلقت انسان زیبایی‌های بی‌شماری وجود دارد که برای کشف آنها و رسیدن به آنها باید تلاش کرد

نه آنکه تمام تلاش را برای رهایی از رنج صرف نمود. در جای جای قرآن کریم دو دسته از زیباییها مورد توجه قرار گرفته است: یک دسته از زیبایی‌ها در وجود خود انسان است.

آنگاه که انسان به خود توجه می کند در اعضای خود حکمت آفریننده را به نظاره می‌نشیند و در روح خود، قدرت و دانش او را متجلی می‌بیند. این دسته از آیات «آیات انفسی» شمرده شده‌اند و دسته دیگر زیبایی‌های موجود در پیرامون انسان است؛ چه انسان آنگاه که به بیرون از خود می‌نگرد شگفتی‌های آفرینش در آسمان و زمین، اوصاف الهی را برای او متجلی ساخته و زیبایی‌های هستی را در منظر او به نمایش می گذارد. به این دسته از آیات «آیات آفاقی» گفته می‌شود.

نه؛ فاصله یوگا با عرفان

اگر یوگا برای کالبد فیزیکی یا متافیزیکی انسان فوایدی در بر داشته باشد چه ارتباطی با عرفان دارد. در یوگا تکنیک‌هایی مطرح می‌شود و گفته می‌شود انسان از طریق آنها به آرامش عصبی یا ذهنی می‌رسد و بعضی از بیماری‌های او نظیر افسردگی، درمان می‌شود اما چنین چیزهایی عرفان نیست. عرفان مؤلفه‌های خاصی دارد؛ مانند تقرب به خدا، رهایی از دنیا و زمان و مکان، یافتن راهی به نام مکاشفه برای دریافت مستقیم حقیقت، توجه به باطن و درون جهان و انسان و استفاده از ریاضتی که بر اساس شریعت باشد و در نهایت یافتن آرامشی که با اعتماد به قدرت و علم بی‌پایان الهی حاصل شود. [۷۵] یوگا نه تنها با عرفان فاصله دارد بلکه برخی پژوهشگران بر عدم تأثیر معنوی آن تأکید کرده و گفته‌اند:

نیل به معنویت از طریق یوگا تضمینی ندارد. [۷۶] از سوی دیگر ادعای دروغین معنویت داشتن یوگا این خطر را در پی خواهد داشت که برخی افرد سودجود مدعی شوند که به اهداف تمرینات معنوی یوگا دست یافته‌اند؛ [۷۷]

منابع

۱. شایگان، داریوش، ادیان و مکتبهای فلسفی هند، ج ۱ و ۲، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چ ششم، تهران، ۱۳۸۶.

۲. تویسن گرترود، آرامش مطلق، م. رازگردانی، ع. عبدالهی، ناشر: ثالث ۳. طوسی، خواجه نصیر الدین، آغاز و انجام مقدمه و شرح و تعلیقات از آیت الله حسن زاده آملی، انتشارات فرهنگ و ارشاد اسلامی ۱۳۷۴.

۴. فعالی، محمد تقی، آفتاب و سایه‌ها، نجم الهدی، چ چهارم، تهران، ۱۳۸۷.

۵. سبحانی، جعفر الالهیات قم، المرکز العالمی للدراسات الاسلامیة، ۱۴۱۲ ق.

۶. بایرناس، جان، تاریخ جامع ادیان، ترجمه: علی اصغر حکمت، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چ هفدهم، تهران، ۱۳۸۶.

۷. اشو، شری، تعلیمات تعلیمات تانترا (کندالینی / یوگا) – ۱ و ۲، ترجمه: فرشته جنیدی، ناشر: هدایت الهی، چ اول، تهران ۱۳۸۱

۸. سای بابا، ساتیا، تعلیمات ساتیا سای بابا، ترجمه: رؤیا مصاحبی محمدی، تعالیم حق، چ اول، تهران ۱۳۸۳

۹. شیرازی، صدر الدین محمد، الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۱.

۱۰. شیواناندا، سوامی، دم گستری در یوگا، ترجمه فرهاد خالصی مقدم، میترا، تهران، ۱۳۸۱،

۱۱. فونتانا، دیوید، روانشناسی دین و معنویت، ترجمه: ا. ساوار، نشر ادیان، چ اول، تهران ۱۳۸۵

۱۲. شامبهوناد، پاندیت، راهنمای کامل و عملی یوگا، ترجمه: بهناز منجیبی آزاد، نشر آزمون، تهران، ۱۳۸۳.

۱۳. هینلز، جان آر، فرهنگ ادیان جهان، ترجمه: گروه مترجمان، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان، چ اول، تهران ۱۳۸۶

۱۴. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار استاد شهید مطهری، تهران، انتشارات صدرا، مجلدات مختلف

۱۵. چاترجی، وداتا، معرفی مکتب‌های فلسفی هند، مترجم؛ فرناز ناظرزاده، دانشگاه ادیان و مذاهب، اول / بهار ۱۳۸۴ (کد: ۲۴)

۱۶. روح بخش، عباس، نخستین گام در یوگا و چگونه مراقبه کنیم، کتاب سرا، تهران ۱۳۷۸

۱۷. هویت، جیمز، یوگا، ترجمه: امید اقتداری، ققنوس، تهران، ۱۳۷۷

۱۸. دوی، نیجالا جویی، یوگا برای شفا بخشی، مترجم شهره عبدالهی، نشر اسرار دانش، تهران، ۱۳۸۰.

۱۹. نیرانجاناندا سارا سواتی، سوامی، یوگا و انرژی درمانی، ترجمه: جلال موسوی نسب، فراروان، چ دوم، تهران ۱۳۸۷.

****

پی‌نوشت

[۱]. داریوش شایگان، ادیان و مکتبهای فلسفی هند، ج ۲، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۶، ص ۳۰۷، چاترجی و داتا، معرفی مکتب‌های فلسفی هند، ترجمه: فرناز ناظرزاده، دانشگاه ادیان و مذاهب، ۱۳۸۴، ص ۵۶۰.

[۲]. داریوش شایگان، همان، ج ۲، ص ۶۳۰.

[۳] همان، ج ۱، ص ۳۰۶.

[۴]. همان، ج ۲، ص ۶۲۵.

[۵]. همان، ج ۱، ص ۶۲۵.

[۶]. همان، ج ۲، ص ۶۳۱.

[۷]. همان، ص ۶۳۴.

[۸]. همان، ص ۶۳۳.

[۹]. همان، ص ۶۳۲.

[۱۰]. چاترجی و داتا، همان، ص ۵۴۵؛ پاندیت شامبهوناد، راهنمای کامل و عملی یوگا، ترجمه: بهناز منجیی آزاد، نشر آزمون، تهران، ۱۳۸۳، ص ۶۳۱.

[۱۱] داریوش شایگان، همان، ج ۲، ص ۶۴۸ و ۶۴۹ و چاترجی و داتا، همان، ص ۵۴۵.

[۱۲] همان، ص ۵۴۶.

[۱۳] داریوش شایگان، همان، ص ۶۴۹.

[۱۴] چاترجی و داتا، همان، ص ۵۴۵.

[۱۵] یکی از آموزه‌های اصلی ادیان هندی آموزه رنج و نجات است.

از دیدگاه ادیان و مکاتب هندی، انسان همواره در رنج است.

این مکاتب درباره منشأ رنج و راه نجات، اختلاف نظر دارند. برخی منشأ آن را اشتیاق و آرزوها می‌دانند، برخی جهل و برخی ذهن. برای نجات، برخی چون جینی‌ها (پیروان آیین جَین) به ریاضت‌ها سخت روی می‌آورند، برخی چون بودایی‌ها راه‌های هشتگانه بودا را دنبال می‌کنند و برخی، مانند پیروان تانترا، جسم را معبد قرار می‌دهند. در یوگا راه نجات، معرفت است.

[۱۶] جان، بایرناس، تاریخ جامع ادیان، ترجمه: علی اصغر حکمت، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۶، ص ۲۶۷ – ۲۶۹.

[۱۷] ر. ک:

سوامی نیرانجاناندا سارا سواتی، یوگا و انرژی درمانی، ترجمه: جلال موسوی نسب، فراروان، تهران ۱۳۸۷، ص ۳۶.

[۱۸]. داریوش شایگان، همان، ج ۲، ص ۶۴۷ و ۶۳۰.

[۱۹]. چاترجی و داتا، همان، ص ۵۵۰.

[۲۰]. همان، ص ۵۵۳ و سوامی نیرانجاناندا سارا سواتی، همان، ص ۳۷.

[۲۱]. چاترجی و داتا، همان، ص ۵۵۴.

[۲۲]. پاندیت شامبهوناد، همان، ص ۱۵۹ و سوامی نیرانجاناندا سارا سواتی، همان، ص ۲۹.

[۲۳]. داریوش شایگان، همان، ص ۶۵۰ و ۶۶۱.

[۲۴]. پاندیت شامبهوناد، همان، ص ۱۵۹ و ۱۶۷.

[۲۵] محمّد تقی فعالی، آفتاب و سایه‌ها، نگرشی بر جریان‌های نوظهور معنویت گرا، تهران، عابد، ۱۳۹۰، ص ۱۰۸.

[۲۶]. ر. ک:

نیجالا جویی دوی، یوگا برای شفا بخشی، مترجم شهره عبدالهی، نشر اسرار دانش، تهران، ۱۳۸۰.

[۲۷]. سوامی نیرانجاناندا سارا سواتی، همان، ۷۵ و ۸۰.

[۲۸] «نا» به معنای حرکت و «پرا» به معنای همیشگی است.

سوامی نیرانجاناندا سارا سواتی، همان، ص ۷۴.

[۲۹] ر. ک:

سوامی شیوانااندا، دم گستری در یوگا، ترجمه فرهاد خالصی مقدم، میترا، تهران، ۱۳۸۱، ص ۲۳ تا ۱۳۳.

[۳۰]. سوامی نیرانجاناندا سارا سواتی، همان، ۹۶ تا ۱۰۶.

[۳۱]. همان، ۲۰ و ۶۶.

[۳۲]. داریوش شایگان، همان، ص ۷۱۴ و سوامی نیرانجاناندا سارا سواتی، همان، ص ۲۰ به بعد.

[۳۳] همان، ص ۶۵.

[۳۴]. همان، ۹۶ الی ۱۰۶.

[۳۵]. ر. ک به کتابهای: هوارد کنت، یوگا، وشـلیلا شارامون، چاکرا درمانی و سوامی نیرانجاناندا ساراسواتی، یوگا و انرژی درمانی ترجمه جلال موسوی نسب.

[۳۶] داریوش شایگان، همان، ج ۱، ص ۳۰۹.

[۳۷] همان، ص ۳۱۴.

[۳۸] پاندیت شامبهوناد، همان، ص ۱۶۳ و ۱۶۶ و چاترجی و داتا، همان، ص ۵۵۶.

[۳۹] همان، ص ۵۵۶.

[۴۰] همان، ص ۵۵۷.

[۴۱] همان، ص ۵۵۸ و ۵۵۹.

[۴۲] همان، ص ۵۶۰.

[۴۳] دیوید فونتانا، روانشناسی دین و معنویت، ترجمه: ا. ساوار، نشر ادیان، تهران ۱۳۸۵، ص ۱۱۵.

[۴۴] همان، ص ۱۱۵ به بعد.

[۴۵] جیمز هویت، یوگا، ترجمه: امید اقتداری، ققنوس، تهران، ۱۳۷۷، ص ۲۶.

[۴۶] دیوید فونتانا، همان، ص ۱۲۷ و جیمز هویت، همان، ص ۲۶.

[۴۷] دیوید فونتانا، همان، ص ۱۳۰ و ۱۳۱ و جیمز هویت، همان، ص ۲۵.

[۴۸] عباس روح بخش، نخستین گام در یوگا و چگونه مراقبه کنیم، کتاب سرا، تهران ۱۳۷۸، ص ۱۴.

[۴۹] جان آر. هینلز، فرهنگ ادیان جهان، ترجمه: گروه مترجمان، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان، تهران ۱۳۸۶ ص ۶۷۱.

[۵۰] دیوید فونتانا، همان، ص ۱۱۶ و ۱۱۷.

[۵۱] همان، ص ۱۳۹.

[۵۲] جیمز هویت، همان، ص ۲۷.

[۵۳] چاترجی و داتا، همان، ص ۵۶۳، داریوش شایگان، همان، ج ۲، ص ۶۶۷ به بعد، پاندیت شامبهوناد، همان، ص ۱۶ تا ۱۸، به بعد، جان بایرناس، همان، ص ۲۷۰.

[۵۴] چاترجی و داتا، همان، ص ۵۶۴.

[۵۵] داریوش شایگان، همان، ص ۶۹۰.

[۵۶] همان، ص ۶۸۸.

[۵۷] ر. ک. همان، صص ۶۲۵ و ۶۲۷ و ۶۲۹ و ۶۳۰ و ۶۴۶ و ۶۵۴ و ۶۶۱ و ۷۰۱.

[۵۸] ر. ک. پاندیت شامبهوناد، همان، صص ۶ و ۱۷ و ۱۲۴ و ۱۵۷ و ۱۵۹ و ۱۶۲.

[۵۹] همان، ص ۱۵۷.

[۶۰] همان، ص ۱۶۳.

[۶۱] همان، صص ۱۵ و ۲۲ و ۱۵۸.

[۶۲] چاترجی و داتا، همان، ص ۵۴۵؛ پاندیت شامبهوناد، همان، ص ۶۳۱.

[۶۳] محمّد تقی فعالی، همان، ص ۱۲۰.

[۶۴] «چی» و «پرانا» به معنای انرژی است.

[۶۵] دیوید فونتانا، همان، ص ۱۲۴.

[۶۶] قصص: ۷۶.

[۶۷] حدید: ۳.

[۶۸] بنگرید به آیت الله سبحانی، الالهیات علی هدی الکتاب و السنهٔ، قم، المرکز العالمی للدراسات الاسلامیهٔ، ۱۴۱۲ ق، ج ۴، ص: ۱۵۸ و صدر الدین محمد الشیرازی، الحکمهٔ المتعالیهٔ فی الاسفار العقلیهٔ الاربعهٔ، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۱، ج ۹، ص ۲۴۱ و خواجه نصیر الدین طوسی، آغاز و انجام، انتشارات فرهنگ و ارشاد اسلامی ۱۳۷۴، ص: ۸۸.

[۶۹]. داریوش شایگان، همان، ص ۶۲۹.

[۷۰] بلد: ۴.

[۷۱] بنگرید به مرتضی مطهری، مجموعه آثار استاد شهید مطهری، انتشارات صدرا، ج ۲، ص: ۲۴۲.

[۷۲] در آموزه‌های مکتب سانکهیه نیز گفته شد که جهان از روح‌های منفرد جدا از یکدیگر تشکیل شده است.

[۷۳] مؤمنون ۱۴.

[۷۴] مرتضی مطهری، همان، ج ۲، ص: ۲۷۸.

[۷۵] محمد تقی فعالی، همان، ص ۱۲۲.

[۷۶] ر. ک. : دیوید فونتانا، همان، ص ۱۲۳.

[۷۷] همان.

نقد عرفان یوگا

[تاریخچه یوگا]

حمزه شریفی دوست

تاریخچه یوگا [۱] یا به عبارت فارسی «جوک» که از طرفی به عنوان ورزش و از طرفی دیگر به عنوان راه حقیقت مورد توجه است [۲] هر چند در کشور ما نوظهور است اما بنا به اعتقاد هندوها سابقه طولانی ۲۰۰۰ ساله دارد. امروزه یوگا در مناطق مختلفی از جهان تعلیم داده می‌شود. مهمترین کشوری که یوگا در آن جایگاه ویژه‌ای دارد کشور هند است به گونه‌ای که ۲۰۰۰ مرکز آموزش یوگای بیحای هند توسط دولت به عنوان دانشگاه شناخته شده‌اند؛ [۳] در پاره‌ای از مراکز هند نظام تعلیم و تربیت به سبک یوگا مورد اهتمام است {روش یوگانیدرا که اصول آن مربوط به قوانین کنترل و تربیت ذهن است}. [۴] پتنجلی [۵] موسس یوگاست که حدود قرن قبل دوم میلاد مبانی و مسائل مربوط به یوگا را مدون نموده است [۶] پتنجلی در کتاب مشهور خود موسوم به یوگاسوترا مراحل و طرق مربوط به مشهورترین طریق یوگا (راجا یوگا) را تبیین نموده است [۷] فلسفه نظری سانکیهه که یکی از مکاتب فلسفی هند است اساس و پایه یوگاست [۸] ریشی کاپیلاـ فلسفه سانکیهه را پایه ریزی کرد و یوگا در حقیقت جلوه عملی این فلسفه است.

سانکیهه فرضیه‌های اثبات خدا را تجزیه و تحلیل نموده و آن را برای اثبات خدا ناکافی دانسته است و در ابطال این ادله مدعی شده «وجود و عدم وجود خدا با نحوه تمرین‌های روحی شخص رابطه ندارد.» از سوی دیگر بودیسم و یوگا در اصول اولیه واجبات و پرهیزها و مفاهیم فلسفی بسیار به هم نزدیک‌اند. [۹] بنا به گفته کتاب هاتایوگا پردایپیکا که از قدیمی‌ترین منابع آیین ودایی است،

انواع یوگا

اشاره

چهار نوع یوگای اصلی وجود دارد؛

کارمایوگا،

بهاتکی یوگا،

گیانایوگا،

راجایوگا.

کارمایوگا

رسیدن به وحدت از طریق کار و خدمت است.

بهاتکی یوگا

رسیدن به وحدت از طریق محبت به همنوع و عشق به خدا و تکرار ذکر است.

گیانا یوگا

درک وحدت از روش یادگیری علم و ارتقاء آگاهیست

راجایوگا

رسیدن به مرتبه وحدت از طریق کنترل و پرورش ذهن و روان است؛ [۱۰] البته با نگاهی دیگر اقسام دیگری هم برای یوگا برشمرده‌اند.

مهمترین شاخه‌های یوگا از دیدگاه سلوکی «راجایوگا» است که مستقیماً به ذهن پرداخته می‌شود و تمام سلوک آن مبتنی بر تمرینات ذهنی است؛ [۱۱] اکثر انواع یوگا در بهگود گیتا که خود را کتاب مقدس یوگا می‌نامد شرح داده شده است که البته در قرون اخیر بعضی اساتید برجسته یوگا، ترکیبی از یوگای گوناگون را تدریس کرده‌اند؛ [۱۲] هندوها معتقدند که شیوا (یکی از خدایان باستانی هندو)

خدای کشنده و مهلک و فنا کننده موجودات می‌دانند البته از آن جایی که برای او صفات پیچیده و مظاهر گوناگون هم ذکر کرده‌اند او را سرچشمه حیات و زمان و منشأ دگرگونی و باز آفرینی هم ذکر کرده‌اند.

به گفته هندوها، او در جنگل‌ها زندگی می‌کند و خدای یوگا و نگهدارنده یوگی‌هاست؛ [۱۳] بنا به ادعای هندوها یوگا طریقت عملی و غیر آیینی گسترش آگاهی بود که در هند قدیم مرسوم بود و در مقابل آن طریق آیینی هند قرار داشته که در دست برهمنان بود، اما در یوگا این محدودیت وجود نداشت، به همین جهت فراگیر شد و در تاریخ ماندگار شد؛ [۱۴]

یوگا در ایران

یوگا امروزه در کشور ایران از فضای کتابخانه و باشگاه‌های ورزشی گذشته و به محیط کوچه و بازار و محیط کار و اماکن آموزشی و مدارس سر درآورده است.

بسیاری از مردم به ویژه جوانان یوگا را می‌شناسند و تعداد قابل توجهی از یوگا کارها، از یوگا به عنوان راه حقیقت خواهی و طریق ورود به عالم معنا نام می‌برند و از تاثیرات مثبت آن در زندگی می‌گویند. با سیری گذرا در فضای مجازی روشن می‌شود که یوگا به زبان فارسی حجم بالا-یی را به خود اختصاص داده است به گونه‌ای که با یک جستجوی ساده در اینترنت در مورد واژه «یوگا» بیش از ۵۳۰ هزار یافته و نتیجه در باب یوگا فقط به فارسی پیدا می‌شود و بیش از ۵۰۰ مطلب به زبان فارسی در سایت‌ها و وبلاگ‌ها خود را نشان می‌دهد و ۳۵ پایگاه الکترونیک مستقل جهت تبلیغ یوگا در فضای سایبر عرض اندام می‌کند.

به علاوه ۱۵۴ عنوان کتاب و ۳۹۹ پایان نامه و مقاله در مورد یوگا در کتابخانه ملی جمهوری اسلامی به ثبت رسیده است.

هر چند تعداد زیادی از کتاب‌های یوگا در مورد تکنیک‌ها وفنون یوگا به فارسی تالیف یا ترجمه شده است اما تنوع موضوعاتی که یوگا به آنها پرداخته است علت اصلی نفوذ یوگا در ایران بوده است.

به عنوان مثال کتاب‌هایی در موضوع یوگای پس از زایمان و یا یوگای صورت منتشر شده است.
نکته قابل ذکر این که تقریباً در تمامی کتاب‌های یوگا به «عرفان بودن یوگا» اشاره شده است و در بسیاری از این کتاب‌ها، مبانی این ادعا، توضیح داده شده است.
ماهیت یوگا و مراحل آن اساتید برجسته یوگا در توضیح یوگا می‌گویند:
«برای رسیدن به تعالی می‌بایست جسم و روح انسان یکی شود و در صورت یکی شدن است که شخص به کمالات انسانی، تهذیب اخلاق و سلامت جسم و ذهن نایل می‌شود ... در یوگا ادعا می‌شود انسان از طریق یوگا به خود آگاهی رسیده و به خویشتن خویش پی می‌برد و قادر به شناخت و دیدن حقیقت می‌شود» [۱۵] مروجین اصلی یوگا این مکتب را نه فقط یک ورزش بلکه معبری برای وصول به حقیقت می‌دانند. «مفهوم یوگا بسیار عمیق‌تر از آن است که بین عوام شایع است، عده‌ای آن را ورزش می‌دانند، گروهی فکر می‌کنند با یوگا می‌توانند به زیبایی و تناسب اندام برسند ولی هدف یوگا متعالی‌تر از موارد فوق است، شخص ضمن خودشناسی به سلامت جسم و ذهن نایل گشته و نهایتاً ٪٪ به آرامش درون دست می‌یابد.» [۱۶] یوگا در بالاترین سطح به ادعای آگاهی وحدانی عارف اشاره دارد که در آن فرد از من (نفس) خارج می‌شود و سرشت روحانی او شکوفا می‌شود. [۱۷]

[مراحل یوگا]

اشاره

فرایند یوگا را هشت مرحله شمرده‌اند [۱۸]:
«یاما (اعمال و رفتاری که عموم باید انجام دهند)،
نیاما (اعمال و روش‌های شخصی)،
آسانا (حرکات)،
پرانایاما (کنترل تنفس)،
پراتی‌ها را (اعمال فکری و کنترل احساسات)،
دهارانا (تمرکز)،
دیانا (مدی تیشن)
و ساما دهی (خودشناسی و حقیقت) [۱۹]
در یوگا انجام سه مورد اول مورد اهتمام همگانی است و با هدف سلامت جسمی و تفکر آگاهی ساز مورد عمل قرار می‌گیرد.

[یاما]

در مرحله اول (یاما) دسته ای از دستورات عمومی و همگانی از جمله:
صداقت، پرهیز از دزدی، محدودیت در عمل جنسی، دوری از مال و ثروت و هواهای نفسانی توصیه می‌شود.

[نیاما]

در قدم دوم (نیاما) مجموعه‌ای از قوانین و رفتارهای شخصی که شامل روش‌های معین فیزیکی و روانی می‌باشد تعقیب می‌شود مانند قناعت، ریاضت، خودآگاهی و اعتقاد به خدا.

[آسانا]

مرحله سوم (آسانا) شامل نگهداری بدن در حالات ویژه به منظور رشد و پیشرفت بدن و آرامش فکر است که پاکیزگی در مجرای کانال‌ها و رسیدن به نیروی حیاتی به جسم و ذهن به عنوان هدف در این مرحله مورد نظر است.
شرح روش‌های یوگا را می‌توان در کتاب‌های متعدد هندو از قبیل وداها، اوپانیشادها، بهگودگیتا و تانتراها دید. [۲۰] سه مرحله آخر در یوگا، یوگای درونی [۲۱] نام دارد و ۵ مرحله اول یوگای بیرونی نام گرفته است.
تمامی هشت مرحله در یوگا به «آشتانگایوگا» معروف است؛ [۲۲] روش هشتخوان پتنجلی قرنها چهارچوبی رایج برای تعلیم و تدریس یوگا بوده است؛ [۲۳] امروزه در یوگا، تمرکز فراوانی برحرکات و اعمال و تکنیک‌های جسمی یوگا (آساناها) صورت می‌گیرد که هدف‌هایی از قبیل انقباض و انبساط شش‌ها، انعطاف ستون فقرات، تخلیه مناسب مواد زاید بدن، بالا رفتن مقاومت بدن در مقابل بیماری‌ها، تصفیه خون و جریان صحیح خون با این تمرینها مورد لحاظ قرار می‌گیرد و طی آن تکنیک‌های مختلفی در حالت‌های نشسته، شکمی، حرکات دست، حالت دو زانو، حالت سر آموزش داده می‌شود. در یوگا زمانی به فرد «استاد» گفته می‌شود که بتواند حرکات فیزیکی (آسانا) را بدون حرکت اضافی انجام دهد. [۲۴] هر چند در سه مرحله اول یوگا اهداف روانی و روحی هم مورد نظر است اما در مرحله پرانایاما [۲۵] چهارمین رکن در راجایوگای پانا نجلی است.
اما پرانایامای مطرح شده در هاتایوگا تمرینات تنفسی خاصیست که مقدمه رسیدن به پرانایامای پاتا نجلی است؛ [۲۶] که یک فرایند تنفسیست نگاه معنوی و عرفانی برجسته می‌شود و یوگا خود را به مرز عرفان نزدیک می‌کند، در این مرحله هر چند در بدو نظر، ورود و خروج منظم هوا مطرح است اما از نگاه یوگیست‌ها با این فرایند تنفسی «نیروی حیات!» کنترل و منظم می‌شود. [۲۷] به ادعای ایشان پرانا چیزی فراتر از هواست.
چیزیست که در حقیقت نیروی حیاتیست و شامل نیروی تحریکی تمام عناصر در زمین می‌شود که منشأ نیروی اندیشه است و نیروی حیاتی هر موجود زنده است؛ [۲۸] از همین جاست که پیوستگی میان پرانا و نیروی روح خود را نشان می‌دهد و در نهایت این پیوستگی به اتحاد روح با خدا پیوند می‌خورد. در میان مجسمه‌های بودا یک حالت مشهور که همان حرکت لوتوس است بیش از دیگر حالتها مشاهده می‌شود. این حالت یکی از حالتهای مراقبه پراناست که بودای آسوده را نشان می‌دهد. [۲۹] ورود به مرحله چهارم (پرانایاما) در یوگا چنان اهمیت دارد که به «جان یوگا» مشهور است.
در همین مرحله است که کانال‌های انرژی و کسب انرژی مطرح می‌شوند [۳۰] و سخن از نادی‌ها و رب النوع ماه و خورشید گفته می‌شود. [۳۱] ایده‌های محوری ۱ کندالینی این واژه به معنای مار آتشین، قدرت مار و نیروی اولیه است و منظور از آن مرکزی حلقه وار است که در حفره‌ای در پایین ستون فقرات قرار دارد [۳۲] که به اعتقاد یوگی‌ها این مرکز دارای نیرویی روحانی است که می‌تواند تغییرات زیادی در وضعیت روحی و روانی فرد ایجاد نماید. [۳۳] این نیرو نشان دهنده نیروی خلاق خداوند است که در تعالیم هندو به آن شاکتی (تجلی بعد مونث خداوند) گفته می‌شود. [۳۴] به اعتقاد ایشان بیداری این نیرو باید تحت نظر یک گورو و مرشد روحانی باشد که خود تجربه گر تمامی مراحل مختلف در این عمل بوده تا بتواند این تحول را بدون اسیب به انجام رساند،

چرا که بیدار کردن نابهنگام این نیرو بیشترین خطر را در پی دارد. [۳۵] از طرف دیگر بدون برانگیختن این انرژی خفته، سیر روحی و رسیدن به ساماندهی که غایت در یوگاست غیر ممکن است؛ [۳۶] این انرژی حیات اگر از ستون فقرات به سمت بالا صعود کند از بالای سر خارج می‌شود و با انرژی روحانی موجود در جهان هستی آمیخته می‌شود [۳۷] و در این حالت است که شخص به حالت فرا آگاهی می‌رسد. [۳۸] فرا آگاهی همان یکی شدن روح فرد با روح جهان یا ابرخود است؛ [۳۹] به اعتقاد یوگی‌ها، رهایی از چرخه تولد و مرگ (زنجیره رنج و تناسخ) از نتایج بیداری این نیروست. [۴۰] علاوه بر مطالبی که در باب تاثیرات روحی و روانی بیداری کندالینی گفته شد به اعتقاد یوگی‌ها هرگاه کندالینی فعال شود حرکت آن می‌تواند بر بسیاری از مراکز بدن هم اثر بگذارد. اولین مرکزی که اثر می‌پذیرد دستگاه اعصاب است.

همین طور بر معده، قلب و خون اثراتی دارد. [۴۱] یکی از اثراتی که برای بیداری کندالینی بر شمرده‌اند تقویت حواس (نگاه، فکر، ذهن..) است؛ [۴۲] چاکراها و نادی‌ها چاکرا گرداب‌هایی هستند که انرژی از طریق آنها به بدن وارد و از آن خارج می‌شود. در مباحث مربوط به یوگا معمولاً از ۷ چاکرا نام برده می‌شود که محل تجمع انرژی‌اند. انرژی که این گرداب‌ها را به کار می‌اندازد یکی از آنها کندالینی است دیگری نیروی روحانی نهفته در وجود ادمیان است.

چاکراها قادر به دریافت انرژی هم هستند [۴۳] چرا که انسان‌ها از دیگران انرژی می‌گیرند هر چند که این انرژی ممکن است مثبت باشد و به قدرت چاکرا کمک کند و ممکن است نیرومند باشد و بعضی از چاکراها را از کار بیندازد و ممکن است اثر منفی داشته باشد.

نادی‌ها هم کانال‌های برای ورود و به گردش افتادن نیروی حیات در بدنند. (مجرای عصب در بدن ظریف) به عبارتی نادی یعنی رسانه و راه جریان انرژی در بدن [۴۴] نادی به منزله شبکه ظریفی از شریانها هستند (به معنی نی، رگ و) ... که وظیفه آن حمل پرانا (انرژی حیاتی) در تمام سیستم انرژی لطیف انسان است.

پرانا همان «انرژی مطلق» است.

این انرژی حیاتی جهانی همان است که در زبان چینی و ژاپنی «چی chi» و «کی ki» گفته می‌شود. در بعضی از متن‌های قدیمی هندی به ۷۲ هزار نادی اشاره شده که مهمترین آنها سوشومنا، آیدا و پینگالا نامیده می‌شود. [۴۵] سوشومنا از کندالینی مستقیما به سمت بالا می‌رود اما دو نادی دیگر به صورت مارپیچ از کندالینی بالا می‌رود. جایی که دو نادی آیدا و پینگالا به هم می‌رسند و همدیگر را قطع می‌کنند «چاکرا» تشکیل می‌شود. از طرف دیگر چاکراها از راه نادی‌ها، انرژی حیاتی را از محیط اطراف و کیهان و از بدن‌های لطیف دریافت می‌کنند.

یوگی‌های معتقد به وجود ۸۸ هزار چاکرا در بدن هستند که هفت چاکرای آن اصلیست که در سرتاسر محور قائم میانی و در جلوی بدن قرار دارند (بدن اتری) که به شکل غنچه‌های گل شیپوری هستند؛ [۴۶] غنچه گل نیلوفر نماد چاکراهاست.

انرژی‌های حاصل از سنگ‌ها و مواد معدنی و کانی‌ها، تاثیرات ویژه‌ای بر چاکراها دارند و قدرت شفا و بیدارسازی دارند. [۴۷] در یوگا علاوه بر چاکراهای متعدد و نادی‌های فراوان، به بدن‌های مختلف انرژی (بدن اتری، بدن اختری، بدن ذهنی، بدن روحانی) هم اشاره شده است که به اعتقاد ایشان این بدن‌ها بعد از هر تناسخی دوباره با فرم جدید بدن فیزیکی یکی می‌شوند. کتاب‌هایی که با عنوان چاکراتراپی امروزه منتشر می‌شود با هدف فعال نمودن و باز کردن چاکراها تالیف می‌شوند. هر چند برای این هدف تکنیک‌های یوگا را بسیار موثر می‌دانند اما درکنار آن، درمان از طریق سنگ‌ها، کانی‌ها، موسیقی و انرژی هم در یوگا بسیار مورد تاکید است.

تامل و کنکاش

۱ [یوگا اساساً «تن محور» است]

بر خلاف آن چه که مدعیان یوگا می‌گویند یوگا نه مکتبی روان محور و نه مکتبی روح گرا بلکه مسلکیست که اساساً «تن محور» است چرا که این مبنا را یوگا از آیین تانترا گرفته و بدنامی آیین تانترا از این نظر چنان شهره است که ضرب المثل گردیده است، به گونه‌ای که یکی از علل ناشناخته ماندن تانترا و عدم توجه محققین ادیان هند به این آیین، نگاه ویژه و منحصر به فرد مکتب تانترا، به جسم و تن انسان و آیین‌های جنسی آن است.

این آیین که در قرن چهارم میلادی شروع شد و درقرن ششم تثبیت شد در حقیقت آخرین ورق از کتاب آیین‌های معنوی هند است.

از نگاه هندوها معنویت در تاریخ (هم چون اعتقادی که به ادوار جهانی و انقراض تدریجی معنویت دارند) سیر نزولی دارد و آثار تانترا چون مربوط به عصر سقوط معنویت بشر است دین عصر تاریکی [۴۸] نام گرفته است.

در نگاه تانترا چون انسان در عصر تاریکی، آلوده به گمراهی‌ها و پلیدی هاست و در لجن زار مادیات غوطه‌ور است، ناچار باید آزادی خود را در همین منجلاب جستجو کند و بنای معنویت خویش را در همین گرداب بنا کند؛ پس لازم است از نیروی شگفت انگیز غریزه جنسی که محرک عصر تاریکیست استمداد جوید. هر چند در آیین‌های باستانی هند، جسم انسان بزرگترین مانع صعود معنوی اوست، اما تانترا اهمیت جسم را در حد پرستش بالا می‌برد و آن را تبدیل به معبد می‌کند، به گونه‌ای که آورده‌اند:

«بدون جسم نه تکاملیست و نه سعادتی ... اماکن متبرکه در همین جاست ... هیچ محل زیارتی چون جسم خودم نیافتم» [۴۹] طبق اصل بالا، پرستش اصل مونث و الهه مادر که در تانترا نیروی زاینده حیات است، بسیار اهمیت می‌یابد. مراسم عبادی تانترا که مبنی بر محور قرار دادن روابط جنسیت جهت انعکاس ازدواج خدایانی چون شیوا و شاکتی است.

طبیعیست که با این عینک، خوب و بد و خیر و شر همه اموری اعتباری و نسبی دیده می‌شوند و آخرین حد نیکی با درجه بالای بدی مساوی جلوه می‌کند.

آمیزش عبادی جنسی [۵۰] از مراسم‌های مهم عبادی تانتراست؛ [۵۱] به طوری که در آثار مقدس تانترا گفته شده:

«همان کرداری که باعث می‌شود گروهی در جهنم بسوزند، یوگی آزادی خویش را از همان راه به دست می‌آورد» [۵۲] جهت رسیدن به وحدت از راه آمیزش جنسیست که یکی از خطرناک‌ترین روش‌های ریاضت مشهور به کندالینی یوگا در تانترا ابداع گردیده است.

نیروی خفته کندالینی که از اولین چاکراهای انسان سرچشمه می‌گیرد، در مرکزی قرار دارد که بین مقعد انسان و آلت تناسلی اوست که در مرکز آن، آلت تناسلی نر است.

در چنین منطقی که جسم مرکز همه چیز است و عالم جسم تنزل یافته همان عالم کبیر است بیشترین توجه به همین جسم فیزیکی معطوف می‌شود و همه مطلوب‌ها در همین جسم و نیروهای نهفته در آن جستجو می‌شود. بی‌دلیل نیست که بیش از هزار تکنیک در یوگا صرف پرورش جسم و تربیت بدن می‌شود. در نگاه اسلام هر چند به جسم توجه ویژه‌ای شده و نظافت و پاکی جسم و سلامت وشادابی بدن به صورت برجسته‌ای لحاظ گردیده است، اما همه اینها بر این مبناست که بزرگان دین، جسم را مرکب روح معرفی کرده‌اند و اصالت را به روح انسان که نفخه‌ای الهیست و خلق ویژه خداوند است داده‌اند و جسم از این نظر که پایگاه روح و حامل آن است کرامت یافته است.

این ایده که «همان کرداری که باعث می‌شود گروهی در جهنم بسوزند، یوگی آزادی خویش را از همان جا به دست می‌آورد» در منطق اسلام توهمی بیش نیست و برای پرورش روح، دستوراتی همگانی و مشترک تحت عنوان اوامر و نواهی الهی تشریع شده

است و این طور نیست که بی‌بند و باری جنسی برای بعضی گناه و برای بعضی عامل رستگاری باشد.
طبق متون اسلامی هر چند که با نظر به زمینه‌های ژنتیکی و بسترهای اجتماعی، روح انسان‌ها ممکن است گرایشهای مختلفی پیدا کنند اما روح همه انسان‌ها برای تکامل و تعالی نیاز به دسته ای از اعمال و رفتارها دارند که نیاز مشترک همگان است و بدون این دسته از اعمال که در حکم اصول و زیربنای پرورش روح است، گرایش‌های فردی هر انسان راه بر به کمال و سعادت نخواهد بود.
این اصول اعمال که تحت عنوان «واجبات و محرمات» نیز از آنها یاد می‌شود، برامده از خصوصیت‌هایی فراگیر و مشترک در روح انسان هاست که باعث جعل دسته ای از قوانین مشترک برای سیر و تعالی روح گردیده است.

۲ [الهه ی مادر در یوگا]

قابل تامل این که الهه مادر که در بسیاری از آیین‌های هندی مورد پرستش قرار می‌گیرد و در یوگا هم مورد توجه است همان است که جلوه نیروهای شر و نمودی از قدرت‌های شیطانی است به گونه‌ای که انتوان لاوی پایه گذار شیطان گرایی در عصر مدرن و مؤلف انجیل شیطانی از نام‌های شیوا و دخترش کالی به عنوان نامهای شیطان (The Infernal Names) و تجسم شیطان و جلوه آن در کتابش یاد می‌کند.
نام شیوا و کالی به عنوان نام مقدس شیطان در متن زیر از کتاب انجیل شیطانی آمده است.
Abaddon Euronymous O – Yama Adramelec Fenriz Pan Ahpuch Gorgo Pluto Ahriman Haborym Proserpine Amon Hecate Pwcca Apollyn Ishtar Rimmon Asmodeus Kali Sabazios Astaroth Lilith Sammael Azazel Loki Samnu Baalberith Mammon Sedit Balaam Mania Sekhmet Baphomet Mantus Set Bast Marduk Shaitan Beelzebub Mastema Shamad Behemoth Melek Taus Shiva Beherit Mephistopheles Supay Bilé Metztli T'an – mo Chemosh Mictian Tchort Cimeries Midgard Tezcatlipoca Coyote Milcom Thamuz Dagon Moloch Thoth Damballa Mormo Tunrida Demogorgon Naamah Typhon Diabolus Nergal Yaotzin Dracula Nihasa Yen – lo – Wang Emma – O Nija
گفتنی است که کالی همان الهه سیاه است که در اطراف گردن او گلوبندی از جمجمه‌های اموات آویخته است.
در ایالت بنگال هند او را به نام مادر کل می‌پرستند و بعضی از بزرگان یوگا مانند راما کریشنا و ویویکاننده زندگانی خود را صرف خدمت به او یا وقف عبادت او کرده‌اند؛ [۵۳]

۳ [بیداری و ... تنها مربوط به یوگیهای هند و تمرینات مخصوص ... نیست]

در یوگا از یک طرف عنوان گردیده که رسیدن به کمال و رستگاری فقط با بیداری کندالینی (Kundalini) امکان پذیر است، از طرف دیگر اعتراف کرده‌اند که پیروان دیگر ادیان هم ممکن است با انجام مناسک عبادی دین خود به بیداری کندالینی دست یابند و این رستگاری با انجام دستورات خالصانه ادیان دیگر هم محقق گردد. بعضی از کسانی که خود جز مروجین دسته اول یوگا هستند و سالهای سال جهت بیداری کندالینی ریاضیت‌های طاقت فرسا را پشت سر نهاده‌اند می‌نویسد:
«تمرینات زیادی برای رسیدن به مرحله بیداری شاکتی (Shakti) انجام می‌دادم. حتی گاه تمرینات بسیار سخت و فشرده مودرا،

بانـدها و پرانایام را در حد بسیار وسیع و شدید انجام می‌دادم، روزی ۹ سـاعت تنها تمرینات پرانایام و سه ساعت مودرا و بانـدها و انجام دادن مانتراهای مختلف. به مدت سه سال هم زمان به مدیتیشن مداوم در هر موقعیتی و انجام دادن ریاضتهای سخت و خوردن خوراک بسیار ساده و کم بدون هیچ گونه نمک و چاشنی و یا کمی شیر با میوه پرداختم، به طوری که حتی با توجه به اندام لاغر آن زمانم، پانزده کیلو وزن کم کردم. پساز جستجوی‌های بسیار زیاد، لطف خداوند مرا با گورویی در طریقت شاکتی پات در هیمالیا روبرو کرد و سر انجام شاکتی پات را از او دریافت کردم. پس از طی حوادثی شگفت و مرموز شش ماه بعد از گورویی دیگر از همان سلسله مجدداً شاکتی پات و انرژی روحانی را دریافت کردم و تجربیات واقعی و زندگی جدیدم شروع شد.

تغییرات بسیاری در بدن مادی و افکار و احساساتم به وجود آمد، ولی تغییراتی که در کل آگاهی ام رخ داد مشخص تر بود». [۵۴]

وی ناخواسته در پایان نوشته خود اذعان نموده:

«بیداری شاکتی تنها مربوط به یوگیهای هند و تمرینات مخصوص کندالینی نیست، بلکه رعایت مقررات روحانی هر مذهبی ممکن است شاکتی (Shakti) (کندالینی) را در آنها بیدار کند و این تجربیات بدون ذره‌ای آگاهی در آنها رخ دهد ... هر فردی با هر دینی اگر با خلوص عبادت کند و خداوند را با تمام قلبش بپرستد و عشق و خدمت و بندگی خداوند هدف نهایی زندگی‌اش باشد، به لطف الهی، قدرت خدا (کندالینی شاکتی) در او بیدار می‌شود. [۵۵] در اثر تحریکاتی مانند نزدیک شدن به مرکزی روحانی مانند معبد، مسجد، کلیسا یا شرکت در مراسم مذهبی و اذکار روحانی مرکز کندالینی مشتعل می‌شود.» [۵۶]

حال باید پرسید:

با این توصیف چه نیازی به یوگا وجود دارد؟

اگر قرار باشد با دستورات ساده و همگانی ادیان الهی، بیداری کندالینی صورت پذیرد چرا وقت افراد بدون ضرورت صرف تکنیک‌های پیچیده یوگا گردد؟ اگر می‌توان با دستوری که فقط چند دقیقه زمان می‌برد چاکرا را باز کرد چرا انسان روزانه ۹ ساعت صرف وقت نماید که در نهایت چاکرا ترایی صورت گیرد یا نه؟

۴ [هیچ دانشمندی در حوزه علوم تجربی ادله‌ای بر اثبات نادی‌ها و ... ارائه نکرده است]

سؤالی که بسیاری از افراد نا آشنا با یوگا می‌پرسند در مورد ادعاهاییست که در یوگا در مورد هفت بدن، هفت چاکرا، نادی‌ها و کندالینی (Kundalini) آمده است.

این سؤال به ذهن هر خواننده و ناظر بی‌طرفی می‌رسد. براستی با کدام پشتوانه این ادعاهای به ظاهر روحانی و فلسفی به اثبات رسیده است؟

اگر این گونه عقاید به علوم تجربی متکیست در چه علمی و کدامین آزمایشگاه علمی، این ایده‌ها به اثبات رسیده است؟

تاکنون هیچ دانشمندی در حوزه علوم تجربی ادله‌ای بر اثبات آن اقامه ننموده است و هیچ کس مدعی وجود ۷۲ هزار نادی و ۸۸ هزار چاکرا در بدن نبوده است.

یکی از دلایل اختلاف نظر در مورد تعداد نادی‌ها و چاکراها در بین یوگی‌ها همین امر است.

از طرف دیگر دلیل عقلی و برهانی قابل قبولی هم در کتاب‌های مربوط به یوگا ارائه نشده است.

روشن است که دلایل عقلی باید چنان روشن باشند که درک آن برای هر عقلی بدیهی و خالی از شک و تردید باشد.

اگر دلیلی برای اکثر مردم قابل قبول باشد و تعدادی را به اقناع نرساند این دلیل به ظاهر دلیل بوده است ولی در واقع در شکل یا محتوا دچار اشکال بوده است؛ به همین جهت برهان فلسفی و استدلال منطقی محسوب نمی‌شود، در نتیجه یقین و علم نمی‌آورد و

حداکثر برای مخاطب گمان آور است.

از سوی دیگر در یوگـا برای اثبـات این گونه ادعاها، دلیل نقلی که برخوردار از پشتوانه وحیانی باشـد هم وجود نـدارد. چرا که در یوگا اساساً وحی به معنای رایـج که خبر از غیب و عالم معنا منظور باشـد هم وجود نـدارد و آن چه هست حداکثر وجود تجربه ادعا شده از جانب یوگی‌هاست.

بـدیهیست که این گونه تجربیـات مـادامی که برهانی از جانب عقل به کمک آن نیایـد و یا دلیلی از منبع غیبی که متکی به پشـتوانه عقلیست به تایید او برنخیزد، حجیت ندارد و قابل قبول نخواهد بود.

بگذریم که اثبات این ادعاها تاثیری در اثبات حقانیت یوگا در دیگر حوزه‌ها نخواهد داشت. بعضـی امروزه به خاطر شـباهت بعضی از تکنیک‌های یوگا با رکوع و سـجده و تشـهد و قیام، سوگوارانه ندای پیوند اسـلام با یوگا سـر می‌دهند و شـعار یکی بودن عرفان اسـلامی و معنویت یوگی‌ها را تبلیغ می‌کنند و به عنوان مرامی برآمده از متن اسلام و حتی به عنوان عرفان اصیل اسلامی از یوگا نام می‌برند. «آیین یوگا با عرفان اسلامی چنان با هم آمیخته است که تفکیک آنها از هم مشکل است.»

[۵۷] نـاگفته نمانـد که مروجین یوگـا بسـیاری از کرامات و معجزات اولیای الهی را به نفع خود تبیین می‌کننـد و آن را به گونه‌ای با کنـدالینی یا چاکرا و پیونـد می‌زننـد. چنان که در یکی از این کتاب‌ها نه فقط معجزه حضـرت عیسـی از این منظر توجیه شـده است بلکه به صلیب رفتن عیسی هم با همین منطق لازم شمرده شده است.

«اثری را که حضـرت مسیح عَلَیْهِ السَّلَام ۲۰۰۰ سـال پیش بر مردم می‌گـذاشت در نظر بگیریـد. او از واسـطه‌ها، یعنی بـدن حواریون اسـتفاده می‌کرد و آتش کندالینی این حواریون بر اثر حضور فوری حضـرت مسـیح عَلَیْهِ السَّلَام تشدید می‌گردید. اما همین امر برای بقیه مردم نیز پیش می‌آمـد، در حالی که آنها تسلط کافی بر خویشـتن نداشـتند تا در برابر فشار نیروی گسترده کنـدالینی که از بدن حضرت مسیح عَلَیْهِ السَّلَام ساطع می‌شد مقاومت کنند.

چنـدتن از حواریون این کار را برای رسـیدن پیام مسـیح به نسل‌های آینده انجام دادند، ولی از مردم دیگر در آن زمان هیچ انتظاری وجود نداشت، زیرا این نیرو برای آنها بسیار زیاد بود.

زمانی که از وجود چندتن افرادی که بتوانند پیام مسـیح عَلَیْهِ السَّلَام را به نسل‌های آینده برسانند، اطمینان حاصل شد باید بدن مادی حضـرت مسـیح عَلَیْهِ السَّلَام نابود می‌شـد تا بر افراد عادی اثرات بـدی گذاشـته نشود ... در کتاب‌های مسـیحی از آتش کنـدالینی به عنوان سه جنبه پدر، پسر و روح القدس یاد شده است.»

[۵۸]

۵ [کدام عرفان؟]

هم چنان که از کتاب‌های یوگا نقل شد یوگا به عنوان عرفان مطرح است.

حـال سؤال اینست که کـدام عرفـان؟ اگر عرفان به معنی راهیست که به رضایت خداونـد (که هم مبـدا هستیست و هم برگشت همه چیز به اوست) ختم می‌شود باید پرسـید با چه اطمینانی ادعا می‌شود که یوگا انسان‌ها را به این رضایت می‌رساند؟ گیریم که بیداری کنـدالینی در بـدن حقیقت داشته باشـد و قصه چاکراهـا و نادی‌هـا همگی درست باشـد و به فرض که انسـان بتوانـد در سـایه یوگا، تنش‌های روانی و استرس‌های روحی خود را کاهش دهـد و با یادگیری چنـد هزار تکنیک در یوگا به انظباط ذهنی هم دست یابد، دست آخر چه تضمینی وجود دارد که با این امور رضایت خداوند حاصل شده است؟

و اگر منظور از عرفان رسـیدن به قدرت‌های غیر عادیست که مرتاضان ادعا می‌کنند که باید گفت اولا این گونه قدرت‌ها ضمن این

که با معجزات و کرامات اولیای الهی از نظر ماهوی تفاوت دارد و از دو سنخ محسوب می‌شوند اولا مخصوص یو گی‌ها و مرتاضان نیست و به علاوه این گونه قدرت‌ها به خودی خود دلیل بر هیچ امری نیست و نه حکایت گر راه حقیقت و عرفان ناب و معنویت راستین. به علت بی‌ارتباط بودن عرفان ادعایی یو گا با عرفان حقیقیست که یو گا نسبت به «با خدایی» و «بی خدایی» موضعی ندارد و همه کس را می‌پذیرد و حتی منکر خدا هم می‌تواند یک یو گی باشد.

«کسی که به خدا اعتقاد ندارد می‌تواند از کیش یو گا بهره ببرد با این توضیح که درک مراحل بالای یو گا (سمادهی) برای او راهیست به سوی شادابی و تجدید انرژی یا حالتیست ذهنی که در آن احساس یکی بودن با کائنات در او موج می‌زند. بهر تقدیر باور دینی، جنسیت، سن و نژاد هرچه باشد با یو گا همخوان است به تعبیر راماکریشنا: «از طریق یو گا، یک هندو، هندویی بهتر، یک مسیحی، مسیحی بهتر، یک مسلمان، مسلمان بهتر و یک یهودی، یهودی بهتری خواهد بود». [۵۹]

۶ [تناسخ]

یو گا هم چون دیگر ادیان و معنویت‌های هندی، به تناسخ معتقد است.

تناسخ به معنی حلول روح انسان به یک کالبد جدید در همین دنیا ست.

یعنی بعد از مرگ روح انسان به عالم برزخ یا قیامت یا عوالم دیگر منتقل نمی‌شود، بلکه درهمین عالم در قالب و جسم جدید (مثلا یک جنین یا حیوان یا گیاه یا چیزهای دیگر) وارد می‌شود و یک حیات جدید را تجربه می کند و همین طور روح در زندگی‌های مکرر و پی در پی به حیات خود ادامه می‌دهد. با این تبیین کسانی که معتقد به تناسخ اند به عالم برزخ و رستاخیز اعتقادی ندارند و به زندگانی‌های مداوم روح بدون این که به قیامت و رستاخیز نیازی باشد و حساب و کتابی لازم بیاید در همین دنیا دل می‌بندند. پتنجلی در فصل سوم کتابش، سوتره ۱۸، بحث از تناسخ و تولدهای پیشین به میان آورده است [۶۰] در کتاب‌های یو گا تولدهای پی در پی به عنوان فرصت‌های بیشتر جهت بیداری کندالینی مورد اشاره قرار گرفته است.

«در بعضی حالات ممکن است فرد مشتاق به پیشرفت باشد که نتیجه تولدهای قبلی است، اما اگر جسم ضعیف باشد و نتواند فشار کندالینی را تحمل کند لازم است که شخص منتظر تولد دیگری باشد تا شاید دارای جسمی قابل انعطاف گردد.» [۶۱] تناسخ از آموزه‌هاییست که در ادیان الهی مردود شناخته شده است و در دین اسلام قائل به تناسخ در حکم کافر قلمداد شده است.

بزرگان و متکلمین و فلاسفه اسلامی دلایل متعدد عقلی و نقلی در رد و ابطال تناسخ آورده‌اند.

(در آخر همین کتاب به مبحث تناسخ پرداخته شده است) [۶۲]

۷ [یوگا همسوست با جهان‌بینی حاکم بر غرب و کمک کار به تمدن جدید غرب]

دنیای امروز با اموری چون تجارت، شرکت‌های بزرگ، بانک‌ها، تلویزیون، اینترنت، رفت و آمدهای متراکم در شهرها پیوند خورده است.

زندگی ماشینی به تقاضای بی‌پایان آدمیان در جذب ثروت و شهرت دامن زده و از زندگی مسابقه‌ای مرگ آور ایجاد نموده است که سر انجام این رقابت، عدم رضایت و ایجاد تنش‌های روانی و از دست رفتن آرامش روحی است.

استرس‌های روانی، فیزیکی، ذهنی و خشکیدن عواطف، ارمغان تمدن جدید است که سایه سنگین خود را بر ابعاد مختلف زندگی فردی و حیات اجتماعی بشر تحمیل نموده است.

شرق هر چند از صدمات روانی زندگی ماشینی، در امان نمانده، اما غرب به علت کنار گذاشتن تعالیم دینی از یک طرف و محرومیت از معنویت شرقی از طرف دیگر در غوغای صنعت و تجارت دست و پا می‌زند. در چنین فضاییست که مرامی چون یوگا در غرب با اقبال روبرو می‌شود و تعالیم یوگی‌ها به سهولت جا باز می‌کند.

در محیطی که پراکندگی ذهن و مشغولیت‌های فکری از طریق عرفان راستین و معنویت فطری درمان نشود، آتش تقاضای فنونی تسکین آورو راهکارهایی آرامش بخش شعله می‌کشد و بشر دلزده ماشینی، به نام عرفان در دامان یوگا می‌افتد. تکنیک‌های ذهنی یوگا اگر چه به غلط با آرم عرفان عرضه می‌شود، اما فرایندیست که می‌تواند به ذهن انضباط بخشد و مانع طغیان افکار پراکنده گردد و به طور موقت از افتادن در منجلاب روان پریشی‌ها و اختلالات روانی جلوگیری کند.

«یوگا می‌تواند در زندگی متمدن نقشی فعال داشته باشد.

تمرین‌های روزانه یوگا، در مقابل تنش‌های بی‌شمار محیط شما مانند یک محافظ عمل می‌کند.

مراقبه از نوع یوگا درمان موثری برای فشار روحی است.» [۶۳]

استقبال از یوگا نه به دلیل برخورداری از جهان‌بینی منطقی و نه به علت غنای تعلیمات آن است، بلکه به سبب عطش روحی بشر جدید و نیاز فوری انسان مدرن به یک مسکن روانی و ذهنی است:

به عبارت دقیق تر، هنر یوگا در سامان دادن زندگی دنیویست و آماده نمودن بشر مدرن برای کامیابی بیشتر در زندگانی امروزی. خدمت یوگا به بشر بحران زده عصر ماشین، نه ارائه یک نظام معقول و جامع از هستی و جهان است و نه دستگیری از انسان برای رساندن به کمالی که مطلوب خالق هستیست و نه ارجاع دادن به تعالیم روح بخش پیامبران الهی؛ بلکه مرامیست همسو با جهان‌بینی حاکم بر غرب و کمک کار به تمدن جدید غرب برای فرو نشاندن تنش‌ها و اضطراب‌های بشر و سر فرو بردن در لاک لذت خواهی بشر و در نتیجه دل خوش نمودن و راضی شدن به این که برای درد خداجویی او درمانی رسیده و برای فطرت معنویت طلبی او مرهمی یافت شده است.

«یوگی به زندگی فعال و متمدن ادامه می‌دهد اما با آرامش.» [۶۴] –

****

پی‌نوشت

[۱] – yoga

[۲] ادیان و مکتب‌های فلسفی هند، داریوش شایگان، ج ۲ ص ۶۲۵ / فرهنگ ادیان جهان، جان هیلنز، ص ۶۹۵

[۳] گنجینه اسرار یوگا، موسوی نسب، مقدمه

[۴] یوگا و تعلیم و تربیت کودکان ونوجوانان، سوامی نیران جاناندا، جلال موسوی نسب ص ۴۶

[۵] – PATANGLI

[۶] تاریخ جامع ادیان، جان بایر ناس، ترجمه علی اصغر حکمت ۱۳۸۷ ص ۲۶۹

یوگا سوتره‌های پتنجلی، سوامی ساتیاناندا، جلال موسوی نسب ص ۲۶ / جیمز هویت، یوگا ص ۱۰

[۷] دم گستری در یوگا، سوامی شیواناندا، ترجمه فرهاد خالصی مقدم ص ۲۳

[۸] فرهنگ ادیان جهان، جان هیلنز ص ۶۹۵

[۹] یوگا سوتره‌های پتنجلی، ساتیاناندار ترجمه موسوی نسب ص ۲۷

[۱۰] یوگای پیشرفته؛ پی دی شارما، ترجمه موحدی نایینی ص ۱۳

[۱۱] دم گستری در یوگا سوامی شیواناندا ترجمه فرهاد خالصی مقدم ص ۸

[۱۲] جیمز هویت یوگا ص ۱۲

[۱۳] تاریخ جامع ادیان، جان بایر ناس، ترجمه علی اصغر حکمت ۱۳۸۷ ص ۲۷۹ / هستی بی‌کوشش، الیستر شیرر، پاشایی ص ۱۷

[۱۴] همان ص ۱۹

[۱۵] یوگای پیشرفته، پی دی شارما ص ۱۴

[۱۶] همان ص ۱۴

[۱۷] جیمز هویت، یوگا ص ۱۲

[۱۸] ر. ک یوگا سوتره‌های پتنجلی، سوامی ساتیاناندا، جلال موسوی نسب ص ۲۹

[۱۹] یوگای پیشرفته، پی دی شارما ص ۱۹ / تاریخ جامع ادیان، جان بایر ناس، ترجمه علی اصغر حکمت ۱۳۸۷ ص ۲۷۰

[۲۰] جیمز هویت، یوگا ص ۲۴

[۲۱] - SAMYAMA

[۲۲] یوگای پیشرفته ص ۲۴

[۲۳] جیمز هویت، یوگا ص ۱۳

[۲۴] یوگا پیشرفته ص ۲۷۱

[۲۵] پرانایاما (توقف خود بخودی تنفس

[۲۶] دم گستری در یوگا ص ۹

[۲۷] چاکرا درمانی، شیلا شارامون، رایمون شهابی ص ۱۸۱

[۲۸] جیمز هویت یوگا ص ۱۰۳

[۲۹] همان ص ۱۱۰

[۳۰] یوگای پیشرفته ص ۲۵۰

[۳۱] همان ص ۲۵۴

[۳۲] کندالینی و چاکراها، پاولسون، ترجمه آرام ص ۳۵

[۳۳] جیمز هویت، یوگا ص ۲۰۴

[۳۴] ادیان و مکتب‌های فلسفی هند، داریوش شایگان، ج ۲ ص ۷۱۵

چاکرا درمانی، شلبلا شارامون، ترجمه رایمون شهابی ص ۳۳

[۳۵] کندالینی تجربه امروز، خسرو شریف پور ص ۲۸

[۳۶] دم گستری در یوگا، سوامی شیواناندا، ترجمه فرهاد خالصی مقدم ص ۴۴

[۳۷] کندالینی و چاکراها، پاولسون، ترجمه آرام ص ۳

کندالینی، خسرو شریف پور ص ۵۵

[۳۸] جیمز هویت، یوگا ص ۲۹

[۳۹] جیمز هویت، یوگا ص ۲۱۹

[۴۰] همان ص ۶۳

[۴۱] کندالینی، خسرو شریف پور ص ۶۲

[۴۲] همان ص ۵۲

[۴۳] کندالینی و چاکراها پاولسون، ترجمه آرام ص ۱۱۵

[۴۴] همان ص ۲۹۵ / یوگا، جیمزهویت، ص ۲۳۲

[۴۵] چاکرا درمانی، شیلا شارامون، ترجمه رایمون شهابی ص ۱۵ و ص ۱۹۲

[۴۶] چاکردرمانی شیلا شارامون، ترجمه رایمون شهابی ص ۲۸

[۴۷] همان ص ۲۷۵

[۴۸] – kali – yuga

[۴۹] ادیان و مکاتب فلسفی هند، داریوش شایگان ج ۲ ص ۷۱۱

[۵۰] – maithuna

[۵۱] تاریخ جامع ادیان، جان بایر ناس ص ۲۸۱

[۵۲] همان ص ۷۱۳

[۵۳] تاریخ جامع ادیان، جان بایر ناس ص ۲۸۰

[۵۴] کندالینی، خسروشریف پور ص

۷ – ۹

[۵۵] همان ص ۱۰۸

[۵۶] کندالینی، خسرو شریف پور ص ۶۱

[۵۷] یوگا سوتره‌های پتنجلی، سوامی ساتیاندا، ترجمه موسوی نسب ص ۹

[۵۸] همان ص ۷۲ و ۷۹

[۵۹] یوگا جیمز هویت ص ۲۴

[۶۰] یوگا سوتره‌های پتنجلی، ساتیاناندا ص ۲۹۷

[۶۱] کند الینی / خسرو شریف پور، ص ۴۹

[۶۲] جهت مطالعه بیشتر مراجعه شود به ابن سینا، الشفاء، کتاب النفس، ص ۳۲۰ و المبدأ و المعاد، ص ۱۰۷

[۶۳] یوگا، جیمز هویت، ص ۳۱

[۶۴] جیمز هویت، یوگا ص ۱۶۶

بخش نقدها

نقد عرفان یوگا

حمزه شریفی دوست ۱ بر خلاف آن چه که مدعیان یوگا می‌گویند یوگا نه مکتبی روان محور و نه مکتبی روح گرا بلکه مسلکیست که اساساً «تن محور» است چرا که این مبنا را یوگا از آیین تانترا گرفته و بدنامی آیین تانترا از این نظر چنان شهره است که ضرب المثل گردیده است، به گونه‌ای که یکی از علل ناشناخته ماندن تانترا و عدم توجه محققین ادیان هند به این آیین، نگاه

ویژه و منحصر به فرد مکتب تانترا، به جسم و تن انسان و آیین‌های جنسی آن است.

این آیین که در قرن چهارم میلادی شروع شد و در قرن ششم تثبیت شد در حقیقت آخرین ورق از کتاب آیین‌های معنوی هند است.

از نگاه هندوها معنویت در تاریخ (هم چون اعتقادی که به ادوار جهانی و انقراض تدریجی معنویت دارند) سیر نزولی دارد و آثار تانترا چون مربوط به عصر سقوط معنویت بشر است دین عصر تاریکی نام گرفته است.

در نگاه تانترا چون انسان در عصر تاریکی، آلوده به گمراهی‌ها و پلیدی هاست و در لجن زار مادیات غوطه‌ور است، ناچار باید آزادی خود را در همین منجلاب جستجو کند و بنای معنویت خویش را در همین گرداب بنا کند؛ پس لازم است از نیروی شگفت انگیز غریزه جنسی که محرک عصر تاریکیست استمداد جوید. هر چند در آیین‌های باستانی هند، جسم انسان بزرگترین مانع صعود معنوی اوست، اما تانترا اهمیت جسم را در حد پرستش بالا می‌برد و آن را تبدیل به معبد می‌کند، به گونه‌ای که آورده‌اند:

«بدون جسم نه تکاملیست و نه سعادتی ... اماکن متبرکه در همین جاست ... هیچ محل زیارتی چون جسم خودم نیافتم» طبق اصل بالاـ پرستش اصل مونث و الهه مادر که در تانترا نیروی زاینده حیات است، بسیار اهمیت می‌یابد. مراسم عبادی تانترا که مبنی بر محور قرار دادن روابط جنسیست جهت انعکاس ازدواج خدایانی چون شیوا و شاکتی است.

طبیعیست که با این عینک، خوب و بد و خیر و شر همه اموری اعتباری و نسبی دیده می‌شوند و آخرین حد نیکی با درجه بالای بدی مساوی جلوه می‌کند.

آمیزش عبادی جنسی از مراسم‌های مهم عبادی تانتراست.

به طوری که در آثار مقدس تانترا گفته شده:

«همان کرداری که باعث می‌شود گروهی در جهنم بسوزند، یوگی آزادی خویش را از همان راه به دست می‌آورد» جهت رسیدن به وحدت از راه آمیزش جنسیست که یکی از خطرناک‌ترین روش‌های ریاضت مشهور به کندالینی یوگا در تانترا ابداع گردیده است.

نیروی خفته کندالینی که از اولین چاکراهای انسان سرچشمه می‌گیرد، در مرکزی قرار دارد که بین مقعد انسان و آلت تناسلی اوست که در مرکز آن، آلت تناسلی نر است.

در چنین منطقی که جسم مرکز همه چیز است و عالم جسم تنزل یافته همان عالم کبیر است بیشترین توجه به همین جسم فیزیکی معطوف می‌شود و همه مطلوب‌ها در همین جسم و نیروهای نهفته در آن جستجو می‌شود. بی‌دلیل نیست که بیش از هزار تکنیک در یوگا صرف پرورش جسم و تربیت بدن می‌شود. در نگاه اسلام هر چند به جسم توجه ویژه‌ای شده و نظافت و پاکی جسم و سلامت و شادابی بدن به صورت برجسته‌ای لحاظ گردیده است، اما همه اینها بر این مبناست که بزرگان دین، جسم را مرکب روح معرفی کرده‌اند و اصالت را به روح انسان که نفخه‌ای الهیست و خلق ویژه خداوند است داده‌اند و جسم از این نظر که پایگاه روح و حامل آن است کرامت یافته است.

این ایده که «همان کرداری که باعث می‌شود گروهی در جهنم بسوزند، یوگی آزادی خویش را از همان جا به دست می‌آورد» در منطق اسلام توهمی بیش نیست و برای پرورش روح، دستوراتی همگانی و مشترک تحت عنوان اوامر ونواهی الهی تشریع شده است و این طور نیست که بی‌بند و باری جنسی برای بعضی گناه و برای بعضی عامل رستگاری باشد.

طبق متون اسلامی هر چند که با نظر به زمینه‌های ژنتیکی و بسترهای اجتماعی، روح انسان‌ها ممکن است گرایشهای مختلفی پیدا کنند اما روح همه انسان‌ها برای تکامل و تعالی نیاز به دسته ای از اعمال و رفتارها دارند که نیاز مشترک همگان است و بدون این دسته از اعمال که در حکم اصول و زیربنای پرورش روح است، گرایش‌های فردی هر انسان راه بر به کمال و سعادت نخواهد بود.

این اصول اعمال که تحت عنوان «واجبات و محرمات» نیز از آنها یاد می‌شود، برآمده از خصوصیت‌هایی فراگیر و مشترک در روح انسان هاست که باعث جعل دسته ای از قوانین مشترک برای سیر و تعالی روح گردیده است.

۲ قابل تامل این که الهه مادر که در بسیاری از آیین‌های هندی مورد پرستش قرار می گیرد و در یوگا هم مورد توجه است همان است که جلوه نیروهای شر و نمودی از قدرت‌های شیطانی است به گونه‌ای که انتوان لاوی پایه گذار شیطان گرایی در عصر مدرن و مؤلف انجیل شیطانی از نام‌های شیوا و دخترش کالی به عنوان نامهای شیطان (The Infernal Names) و تجسم شیطان و جلوه آن در کتابش یاد می کند.

نام شیوا و کالی به عنوان نام مقدس شیطان در متن زیر از کتاب انجیل شیطانی آمده است.

نقد یوگا

آنچه در این نوشته از نظر گذشت، معرفی یوگا بود.

در این زمینه بی‌دریغ و فراخور مجال، آنچه پیروان یوگا گفته‌اند بازگو شد؛ با این حال درباره یوگا با گسترش فراوان جهانی آن و افزایش نگارش و نشر کتاب و نشریه در این زمینه و تولید آثار چند رسانه‌ای و تأسیس مراکز آموزشی به چند نکته باید توجه داشت:

یک)

ریشه یوگا کجاست!

ریشه یوگا نامعلوم است و مبدأ آن روشن نیست. معلوم نیست چه کسی و بر چه اساسی آن را پی ریزی نموده است.

برخی ریشه آن را در ریگ ودا دانسته و برخی دیگر در عناصر شمنیسم یافته‌اند.

در اساطیر و افسانه‌ها این تعلیمات را به خدایان هندی (مظاهر احدیت) نسبت می‌دهند. پاتانجلی نیز خود را بنیانگذار آن نمی‌داند. [۱] از این رو شاید بتوان گفت مفاهیمی چون بدن‌ها، نادی‌ها و چاکراها معلوم نیست چرا مطرح شده‌اند.

آیا نوعی تشریح رازوارانه بدن انسان بوده یا چیزی دیگر! گویا حضور این عناصر در افسانه‌ها و اساطیر، نوعی تقدس به آنها داده و اقوام بعدی که آمده‌اند بر اینها تأکید نموده و در پی جستجوی حقیقت آنها برنیامده‌اند.

تاکنون هم مفاهیم مطرح در یوگا توسط علم پزشکی تأیید نشده است.

دو)

بن بست روش شناختی

یک پرسش که درباره مبانی یوگا به ذهن می‌رسد اینست که گویندگان این مطالب، چه دلیلی بر این گفته‌ها و نوشته‌ها دارند؟ آیا این گفته‌ها را باید با خوش باوری پذیرفت یا باید دنبال دلیلی نیز برای آنها گشت! بدون شک هر ادعایی نیاز به اثبات دارد. اگر یک ادعا از راه صحیح، اثبات شد «صادق» نامیده می‌شود و اگر اثبات نشد «کاذب» خواهد بود.

هر ادّعا یک گزاره است و بر اساس تنوع گزاره‌ها، راه اثبات آنها نیز متفاوت است.

به طور کلی گزاره‌ها از نظر راه اثبات به سه دسته تقسیم می‌شود:

الف: گزاره‌های تعبّدی که راه اثبات آنها استناد به وحی الهی است.

ب: گزاره‌های عقلی که راه اثبات آنها استفاده از دلایل منطقی و استدلال عقلی است.

ج: گزاره‌های تجربی که راه اثبات آنها تجربه است؛ [۲] با توجّه به این مطلب، آنچه در یوگا گفته می‌شود مانند این که انسان دارای کالبدهای مختلف، کانال‌های انرژی و چاکراهاست از چه راهی اثبات شده است؟

گزاره‌های یوگا نه گزاره‌های عقلیست تا بتوان با استدلال عقلی آنها را به اثبات رساند چنانکه معتقدان به یوگا نیز از چنین روشی استفاده نکرده‌اند و نه گزاره‌های تعبدی تا دلیلی از کتاب آسمانی داشته باشند چنانکه پیروان یوگا نیز به دلیلی از کتاب مقدس تمسک نکرده‌اند.

حال که راه عقل و وحی برای یوگا اثری ندارد آیا می‌توان با روش تجربی ادعاهای مطرح در یوگا را پذیرفت؟ یکی از دانشمندان غربی به نام دیوید فونتانا که متخصص در زمینه روان شناسیست مطالعات فراوانی از این منظر به ادیان بزرگ داشته و کتابی ارزشمند به نام «روان شناسی دین و معنویّت»، نوشته است.

کتاب وی به همّت انجمن روان شناسان بریتانیا و انتشارات «بلک ول» در سال ۲۰۰۳ به زبان انگلیسی در اختیار خوانندگان قرار گرفته است.

او معتقد است مسأله انرژی (و به دنبال آن، سیستم انرژی بدن) با روش‌های دانشگاهی قابل اثبات نیست. وی در این کتاب می‌گوید:

در شرایطی که پزشکی قادر نیست به سنجش انرژی‌های ظریفی مانند «چی» و «پرانا» [۳] بپردازد، پزشکان مجرب چین و هند، تردیدی در وجود و نقش مهمّ آنها در شفای جسم، ذهن و روح ندارند. پزشکان غربی که روش‌های دانشگاه‌های شرق را مطالعه کرده‌اند این عقیده را اظهار می‌کنند که انرژیِ چی، با فناوری پزشکی جدید، قابل سنجش نیست. [۴] بنا بر این گزاره‌های فوق، از نظر تجربی نیز قابل اثبات نیستند. بنا بر این آنچه در یوگا درباره انرژی، بدن‌های هفتگانه و چاکراها مطرح می‌شود تنها حاصل تجربه‌های درونی یوگی‌های هندی مانند پاتانجلی و امثال اوست. در اینجا می‌توان پرسید:

آیا تجربه درونی چنین افرادی برای دیگران، حجت است و کورکورانه باید آنها پذیرفت!؟

سه)

خلأ خداشناسی و معاد باوری

بر اساس نوشته‌های معتقدان به یوگا در آیین یوگا، بدن و دنیا معبد تلقی می‌شود و تمام تلاش آنها و اعمال آنها بر این امر نهادینه شده است که بدن انسان را از رنج در آورده و به آرامش برساند و آن هم آرامش دنیوی؛ اما باید گفت که در باب نسبت دنیا و آخرت سه دیدگاه وجود دارد:

اول اینکه انسان دنیا پرست باشد و آخرت را نفی کند.

دوم اینکه انسان آخرت‌گرای افراطی شده، دنیا را نفی کند که این همان رهبانیت است.

سوم اینکه انسان آخرت‌گرای دنیا طلب شود. یعنی به قدری از دنیا برگزیند و به گونه‌ای برگزیند که در راستای آخرت او باشد.

تنها فرض مقبول از نظر قرآن، فرض اخیر است.

«و ابتغ فیما اتاک الله الدار الاخره و لا تنس نصیبک من الدنیا» [۵]

در آنچه خدا به تو داده، سرای آخرت را بطلب و بهره‌ات را از دنیا فراموش مکن. مبنای عرفان اسلامی اصالت دادن به آخرت است و دنیا تا آن هنگام که در مسیر اصلاح آخرت و زندگی ابدی انسان باشد مطلوب است.

در یوگا اساساً اعتقاد به معاد مطرح نیست. آموزه تناسخ در یوگا بیانگر بازگشت متوالی انسان به دنیاست و این چرخه تا بی نهایت ادامه خوهد یافت مگر وقتی که انسان به پایان یوگا یعنی خاموشی ذهن و رسیدن به آگاهی مورد نظر یوگا دست یابد ولی به هر حال در یوگا، سخنی از زندگی اخروی نیست. چنانکه در یوگا مانند سایر مکاتب هندی، سخنی از خدا نیست؛ آن خدایی که مبدأ و منتهای هستی است؛ «هو الاول و الآخر» [۶] و راه نجات بشر را از طریق نمایندگان خود به انسان‌ها نشان داده است.

بنا بر این آرمان یوگا به زندگی دنیوی انسان، منحصر می‌شود و چنین چشم اندازی برای زندگی انسان، با دلایلی که بر ضرورت

معاد گفته شده [۷] ناسازگار است.

چهار)

ویژگی‌های ناسازگارانه یوگا با طبع انسان

از نظر برخی پژوهشگران در زمینه ادیان و مکاتب فلسفی هند راه یوگا از همان اول پیدایش، روشی معکوس در مقابل جریان طبیعی حیات بوده است.

هدف غایی یوگا انهدام کامل شخصیت ذهنی و روانی انسان است و برای نیل به این مقصود یوگا آداب و فنون چندی ابداع کرده است که خاصیت غیر انسانی و حتی می‌توان گفت ضد انسانی دارد. انسان، پرورده اجتماع است، یوگا دستور عکس می‌دهد و می‌خواهد آدمی، خود را از هیاهوی اجتماع بر کنار زند و از لذایذ حواس، امساك نماید. انسان متحرك است، نفس می کشد می‌نوشد، می‌خورد و می‌خوابد، انس می‌ورزد و دل به این و آن می‌بندد، یوگا برای حرکت فطری انسان، سکون مطلق تجویز می کند و در برابر جریان طبیعی حیات و نفس کشیدن و دم فرو بردن، حبس دم را می‌آموزد. آدمی در بند پیچ و خم اندیشه‌ها و گردابهای نفسی سرگردان است و اندیشه خود را هر دم به شیئ‌ای معطوف می‌سازد و زندگی روانی انسان متشکل از استمرار لحظات متوالی شناخت‌های گوناگون است، یوگا بدین جریان طبیعی فعالیت ذهنی، قرار و ثبات تزلزل ناپذیری می‌بخشد و می‌خواهد اندیشه و ذهن را از سرگردانی بر حذر بدارد و آن را به نکته‌ای واحد متوجه بسازد تا بدین نحو امواج ذهنی فرونشیند و منشأ صور نفسانی خاموش گردد و تموجات ذهنی و نفسانی پایان یابد. کلیه فنون یوگا متوجه همین نکته است یعنی انجام دادن عکس آنچه که آدمی بدان خوی گرفته است در واقع واژگونی کلیه ارزش‌های انسانی هدف واقعی یوگاست؛ [۸]

پنج)

فرار به سوی یوگا

ریشه پایه‌گذاری یوگا رهایی از رنج و فعالیت‌های ذهنی بوده است اما امروزه یوگا بعد از رواج در غرب، چنان گسترش یافته که به هدف رفع انواع مشکلات روحی، روانی و جسمی برآمده از وضعیت زندگی بشر امروزی به کار می‌رود. این گسترش نشان می‌دهد انسان معاصر که بار زندگی مدرن را بر دوش می‌کشد دچار سرگردانی و سردرگمی شده و دنبال راه چاره‌ای برای درمان و در پی مرحمی برای زخم‌های جان خود می‌گردد. اینجاست که طبیبان راه گمرده‌ای، راهنمای سرگشتگان می‌شوند و هر راهی که اندك فایده درمانی برای بیمار ولی سودهای مادی برای درمانگر در پی دارد به آنان نشان می‌دهند اما آیا مشکل اصلی بشر حل خواهد شد یا همانطور، زندگی با ابهامات پیرامون خود بر رنج بشر خواهد افزود...

شش)

رفتار سلبی

همت اصلی یوگا و هدف نهایی آن، خاموش نمودن ذهن و زدودن رنج از زندگی انسان و رساندن او به ساحل آرامش است.

این یك رویکرد سلبی است؛ زیرا از نگاه قرآن، این دنیا برای انسان، قرین رنج است و ریشه کن نمودن رنج و رهایی از آن ممکن نیست؛ «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِی کَبَدٍ» [۹] ما انسان را در رنج آفریدیم. رنج را از زندگی انسان نمی‌توان زدود بلکه باید آن را مدیریت نمود. تنها راه مدیریت رنج، پیروی از دستورات و برنامه‌های عملی اسلام است که با بینشی درست درباره خدا، هستی و انسان و برنامه‌هایی جامع، زندگی او را به سوی سعادت ابدی راهنمایی می کند.

در اسلام، زندگی در زندگی دنیوی خلاصه نمی‌شود بلکه بخش اصلی زندگی انسان، پس از دنیاست و در دنیا چند سالی معدود زندگی خواهد نمود. در آموزه‌های اسلامی، توجه انسان‌ها به یکدیگر، رعایت حقوق انسان‌ها، انفاق، گذشت، بخشش و انس و محبت مطرح است.

اسلام برنامه‌های فراوانی برای مدیریت اجتماع انسانی دارد و با برنامه‌های اجتماعی و نیز برنامه‌های فردی، مفهوم عبادت و معنویت را گسترش داده و به تمام ابعاد و فرازهای زندگی انسان سرایت داده است.

در اسلام نسبت به زندگی با رویکرد فعّال برخورد می‌شود نه رویکرد منفعلانه؛ از انزوا و گوشه نشینی و فردگرایی که به معنای فرار از زندگیست پرهیز داده می‌شود و به رفتارهای فعالانه توصیه می‌شود در حالی که یوگا فقط به فرد و زدودن اندیشه‌های مزاحم و فعالیت‌های ذهن او می‌اندیشد.

البته چنین تلاشی گذشته از باورهای ناصواب درباره زندگی، برای زدودن رنج از زندگی انسان نتیجه‌ای به بار نمی‌آورد.

هفت)

فردمحوری

انسان موجودی اجتماعی است.

کثرت نیازهای جسمی و روحی انسان باعث می‌شود گرایش به اجتماع با فطرت او سازگارتر باشد.

ایجاد اجتماع، گذشته از زدودن نیازهای انسان، بستری برای رشد و تعالی او فراهم می‌آورد تا از این راه به رشد معنوی دست یابد.

دین اسلام بیشتر از هر آیینی به جامعه بیشتر توجه نموده و با این حال از توجه به فرد هم دور نمانده است.

اهمیت اجتماعی بودن تا جاییست که حتی در فردی‌ترین مقررات از قبل نماز و روزه، توجه به اجتماعی بودن، وجود دارد [۱۰] اما در یوگا فرد انسان محوریت دارد [۱۱] و همه تلاش‌ها در راستای نجات فرد هزینه می‌شود و به جنبه اجتماع که ابزاری کارساز برای زدون رنج انسانی است توجهی نمی‌شود.

هشت)

فقدان زیبایی شناسی

جمال و زیبایی از ویژگی‌های عالم هستی و نظام احسن است.

در این میان انسان از بهره جمال بیشتری نسبت به سایر موجودات برخوردار است.

چنان که خدای متعال وقتی انسان را آفرید و از روح خود در او دمید خود را با صفت زیبای «احسن الخالقین» [۱۲] ستود. بنا بر این دیدن زیبایی‌های آفرینش انسان، برخوردی منصفانه با پدیده‌های خلقت است.

از سوی دیگر یکی از ابعاد وجوی انسان، علاقه به جمال و زیبایی است؛ انسان در همه شئون زندگی، زیبایی را دخالت می‌دهد؛ لباس می‌پوشد برای جلوگیری از سرما و گرما؛ اما زیبایی لباس را هم در نظر دارد، برای سیر شدن غذا می‌خورد و در زیباسازی غذا و سفره دقت می‌کند خانه می‌سازد برای سکونت و استراحت اما به زیبایی آن هم توجه می‌کند [۱۳] برای تفریح، سعی می‌کند از زیبایی‌های مناظر، پرندگان، درختان، کوهستان، آبشارها و سایر زیبایی‌های هستی لذت ببرد و خلاصه آن که زیبایی را برای خود و اطراف خود و آنچه به او مربوط می‌شود دوست دارد و دنبال آن می‌رود اما یوگا که به رنج آمیز بودن زندگی انسان اعتقاد دارد زندگی را جز رنج و تیرگی نمی‌داند؛ یوگا بینشی حقیقی به هستی ندارد. رنج گرچه همواره در زندگی انسان هست اما تنها بخشی از زندگی اوست و نه همه. در خلقت انسان زیبایی‌های بی‌شماری وجود دارد که برای کشف آنها و رسیدن به آنها باید تلاش کرد نه آنکه تمام تلاش را برای رهایی از رنج صرف نمود. در جای جای قرآن کریم دو دسته از زیباییها مورد توجه قرار گرفته است:

یک دسته از زیبایی‌ها در وجود خود انسان است.

آنگاه که انسان به خود توجه می‌کند در اعضای خود حکمت آفریننده را به نظاره می‌نشیند و در روح خود، قدرت و دانش او را متجلی می‌بیند. این دسته از آیات «آیات انفسی» شمرده شده‌اند و دسته دیگر زیبایی‌های موجود در پیرامون انسان است؛ چه انسان آنگاه که به بیرون از خود می‌نگرد شگفتی‌های آفرینش در آسمان و زمین، اوصاف الهی را برای او متجلی ساخته و زیبایی‌های

هستی را در منظر او به نمایش می‌گذارد. به این دسته از آیات «آیات آفاقی» گفته می‌شود.

نه)

فاصله یوگا با عرفان

اگر یوگا برای کالبد فیزیکی یا متافیزیکی انسان فوایدی در بر داشته باشد چه ارتباطی با عرفان دارد. در یوگا تکنیک‌هایی مطرح می‌شود و گفته می‌شود انسان از طریق آنها به آرامش عصبی یا ذهنی می‌رسد و بعضی از بیماری‌های او نظیر افسردگی، درمان می‌شود اما چنین چیزهایی عرفان نیست. عرفان مؤلفه‌های خاصی دارد؛ مانند تقرب به خدا، رهایی از دنیا و زمان و مکان، یافتن راهی به نام مکاشفه برای دریافت مستقیم حقیقت، توجه به باطن و درون جهان و انسان و استفاده از ریاضتی که بر اساس شریعت باشد و در نهایت یافتن آرامشی که با اعتماد به قدرت و علم بی‌پایان الهی حاصل شود. [۱۴] یوگا نه تنها با عرفان فاصله دارد بلکه برخی پژوهشگران بر عدم تأثیر معنوی آن تأکید کرده و گفته‌اند:

نیل به معنویت از طریق یوگا تضمینی ندارد. [۱۵] از سوی دیگر ادعای دروغین معنویت داشتن یوگا این خطر را در پی خواهد داشت که برخی افرد سودجو مدعی شوند که به اهداف تمرینات معنوی یوگا دست یافته‌اند [۱۶]

****

[۱] چاترجی و داتا، همان، ص ۵۴۵؛ پاندیت شامبهوناد، همان، ص ۶۳۱.

[۲] محمّد تقی فعالی، همان، ص ۱۲۰.

[۳] «چی» و «پرانا» به معنای انرژی است.

[۴] دیوید فونتانا، همان، ص ۱۲۴.

[۵] قصص: ۷۶.

[۶] حدید: ۳.

[۷] بنگرید به آیت الله سبحانی، الالهیات علی هدی الکتاب و السنهٔ، قم، المرکز العالمی للدراسات الاسلامیهٔ، ۱۴۱۲ ق، ج ۴، ص: ۱۵۸ و صدر الدین محمد الشیرازی، الحکمهٔ المتعالیهٔ فی الاسفار العقلیهٔ الاربعهٔ، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۱، ج ۹، ص ۲۴۱ و خواجه نصیر الدین طوسی، آغاز و انجام، انتشارات فرهنگ و ارشاد اسلامی ۱۳۷۴؛ ص: ۸۸.

[۸]. داریوش شایگان، همان، ص ۶۲۹.

[۹] بلد: ۴.

[۱۰] بنگرید به مرتضی مطهری، مجموعه آثار استاد شهید مطهری، انتشارات صدرا، ج ۲، ص: ۲۴۲.

[۱۱] در آموزه‌های مکتب سانکهیه نیز گفته شد که جهان از روح‌های منفرد جدا از یکدیگر تشکیل شده است.

[۱۲] مؤمنون ۱۴.

[۱۳] مرتضی مطهری، همان، ج ۲، ص: ۲۷۸.

[۱۴] محمد تقی فعالی، همان، ص ۱۲۲.

[۱۵] ر. ک. : دیوید فونتانا، همان، ص ۱۲۳.

[۱۶] همان.

بخش آموزه‌ها

مبانی نظری یوگا

نسبت یوگا با سانکهیه

اشاره

مبانی فلسفی آیین یوگا همبستگی بسیار زیادی با سانکهیه دارد، به نوعی می‌توان گفت که یوگا یار و هَم‌پیمان نزدیک مکتب سانکهیه است بدان حد که این دو را مکتبی مشترک فرض نموده‌اند.

یوگا عرصه عملی و کاربردی تئوری‌های فلسفه سانکهیه به شمارمی آید و بخش عمده‌ای از نظریه معرفت شناختی مکتب سانکهیه را قبول دارد و همانند آن سه منبع معتبر معرفت یعنی: ادراک، استنتاج و گواهی متون مقدس را می‌پذیرد علاوه بر آن یوگا بخش اعظم متافیزیک سانکهیه را مورد پذیرش خود قرار داده است یگانه فرق اساسی که بین این دو مکتب لحاظ شده، اینست که، مکتب یوگا خدا یا ایشوار را نفس متعالی می‌شمارد که در ورای ثنویت روح و ماده سانکهیه قرار داده است.

علی [ایُّ] حال این دو مکتب به منزله دو صفت مختلف آیینی یگانه و فلسفی هستند یکی متمایل به مباحث نظری جهان شناسی و دیگری طالب طریق عملی است، که به آداب و تفکر و مراقبه و ورزش ذهنی توجه خاصی دارد لذا رابطه بسیار نزدیکی با هم دارند.

[۱] تناسخ

تناسخ به این معنی است که نفس، نظر به علاقه و عشقی که بین جسم و روح وجود دارد، از بدنی، بدون فاصله زمانی، وارد بدن دیگر شود. از لحاظ تاریخی می‌توان این نظریه را متعلق به هندوها دانست چرا که قدیمی‌ترین منابع تفکر بشری یعنی اوپاینشادها و ریگ ودا اشاره به این امر دارند. درمکتب فلسفی یوگا نظریه‌ایست به نام کارما که ریشه در اعتقاد به تناسخ دارد. کار ما زنجیره اعمال انسانی است که در طی دوران زندگی به منصه ظهور می‌رسد. لذا کرمه، یا کردار، علت: دوباره زائیده شدن است، زیرا که کردار در یک زندگانی خود علت زندگانی دیگر است و تا زمانی که کوچک‌ترین اثری از کردار در زندگی یک فرد به جاست، آن فرد دستخوش سمساره است.

یعنی در دایره وجود، سرگردان می‌آید و می‌رود و باز می‌گردد. بدین گونه کارما اشاره به دنیا، امور دنیوی و اعمال انسان‌ها در آن دارند. قانون کارما با قانون علیت (علت و معلول) سنخیت دارد زیرا بنا بر آن کردار انسان هاست که می‌تواند علت زایش دوباره آنها و رهایی ایشان از چرخه شود. نظریه تناسخ در طول تاریخ تفکر هندوها در قالب مکاتب متعدد دستخوش از جمله یوگا تغییراتی گشته لیکن تمام آن مکاتب تناسخ را امری قهری و اجباری دانسته‌اند که بنا بر قانون کارما (یوگا) به علت آلوده شدن روح انسان و در اثر تماس با جسم مادی رخ می‌دهد. از این رو یوگا نیز به قانون کارما که به نوعی تناسخ است قبول دارد

[۲] رنج

از جمله مباحث و مبانی مکتب فلسفی یوگا و این که چه نیازی به یوگا داریم متوقف است بر مبحث رنج جهانی که در آیین هند معروف است، می‌گویند چون این دیر و روزگار فانی مملو از ناکامیست وتمام جسم جز رنج چیزی نیست، زیرا خودش موضع رنج است و حواس و ادراکات نیز رنج به بار می‌آورند، لذایذ هم آبستن ناکامی و مشق اند و همه چیز برای فرزانه حکیم رنج است، پس

بایـد به هر ترتیب از منجلاب و گرفتـاری رنجی که بشـر را گرفته است خویشـتن را خلاصـی یـابیم، راه آزادی و نیـل به رهایی در انـدیشه مکتـب یوگـا آزادی از ایـن رنـج و محنت بـار به واسـطه معرفت تفکیـک بین روح و مـاده به دست می‌آیـد، شـخص یـوگا می‌خواهـد که این تمییز حق از باطـل و ماده از روح تحقق بپـذیرد و از قوه به فعل بگرایـد، در واقع مکتب یوگا یک راه عملی برای تحقق و شکوفایی نفس در اختیار همه مشتاقان دینـدار کسانی که خالصانه در جسـتجوی معنویت پا می‌گذارنـد تا از همه رنج‌ها و پریشانی‌ها خلاصی پیدا کنند.

[۳] نفس

در اندیشه مکتب فلسـفی یوگا نفس فردی روحی آزاد است که با بدن مادی ذهن و عقل همنشیـن است، ماهیت نفس شعور محض است و از همه محدودیت‌های بدن ونوسانات ذهنی دور می‌باشد.
ذهن نخسـتین محصـول اولیه مـاده این جهـان است که بالـذات غیر شـعور منـد است امـا چـون از هر چیز دیگر به نفس نزدیـک‌تر و مـانوس‌تر است از راه نیروی تَجَلِّی خود آگاهی نفس را بازتاب می‌کنـد به همین سـبب خودش شـعور منـد می‌شود. لـذا نزدیکترین همنشیـن نفس ذهن می‌باشـد نفس بوسـیله ذهن که به اشـیا جهان متصل می‌باشـد اشـیا عالم را می‌شـناسد زیرا ماناس که یک حس درونی است اشـیا را ادراک حسـی می‌کند و ادراکات مزبور را به ذهن انتقال می‌دهد، ذهن شکل مزبور را در خود متصور می‌سازد و دخل و تصرفاتی برای معلوم سازی آنها به عمل می‌آورد از آنجا که هیچ یک به اندازه ذهن با نفس نزدیک نیستند نفس از طریق ذهن به شـناخت امور عـالم نایل می‌گردد بنا بر این در خود نفس هیـچ گونه دگرگونی و فعل و انفعالی صورت نمی‌گیرد و او خود را چیزی معلوم نمی‌دارد بلکه شعور نفس در فرایندهای دگرگون شونده ذهن‌ها بازتاب پیدا می‌کند

[۴] بدن‌ها، نادیها چاکراها

در مکتب فلسفی یوگا عقیده بر اینست که انسان دارای هفت بدن می‌باشد.
عبارتند از:
بـدن مادی، بـدن اثیری، بـدن سـتاره‌ای، بـدن ذهنی، بـدن روحانی، بدن کیهانی. بدین جهت غیر از بدن مادی که با حواس فیزیکی درک می‌شود، انسان دارای کالبـدهای تو در توی دیگریست که واقعیت دارد، اما با حواس ظاهری قابل درک نیسـتند. هر کـدام از آنها دارای انرژی، شکل و رنگ خاصیست و با بدن فیزیکی در ارتباط مستقیم است.
هر یـک از بـدن‌های فوق دارای ارتعاشـات خاصـیست که از آنها فرکانسـی به دست می‌آیـد مثلا بـدن اتری که به بـدن فیزیکی نیز نزدیک است پایین‌ترین ارتعاش را از نظر فرکانس دارد و به هر میزان به بدن‌های بالاتری دسترسی پیدا کنیم فرکانس‌های انرژی آن بیشتر و بالاتر می‌شود. هر یک از بدن‌ها رقصـی از انرژی هسـتند هر گاه انسان رو به رشد باشد، فرکانس‌های مربوط به بدن افزایش می‌یابـد. آگاهی هر بـدنی به میزان مجهز شـده است البته ارتعاشات و امواج انرژی بـدن‌های مختلف در یکـدیگر نفوذ می‌کنند ولی کسـی که قادر به دیدن آنها باشد تفاوت میان آنها را تشـخیص می‌دهد. سیسـتم انرژی بدن غیر از بدن انرژی شامل دو بخش دیگر هم می‌شود یکی (نادی ها) و دیگری (چاکراها)، لذا سیستم انرژی بدن در اصل شامل سه بخش می‌شود:
بـدن‌های لطیف یـا بـدن‌های انرژی نادی‌ها یا کانالهای انرژی چاکراها یا مراکز انرژی [۵] در بـدن ما مراکز نامریی انرژی و مجاری متافیزیکی انرژی وجود دارنـد، که به آن «نادی» گفته می‌شود. نادیها ساختارهایی در بُعد ماورایی انسان می‌باشـند که در حد وسـط

چاکراها و سیستم عصبی قرار گرفته‌اند.

بـدین معنی که انرژی‌هـای مـاورایی ورودی به چاکراها، توسط نادیها به گونه‌ای تغییر و تبـدیل می‌یابـد، تا بتوانـد به سیسـتم عصبی منتقل شود. به اعتقاد برخی از متافیزیسیتها در بدن انسان هفتاد و دو هزار نادی وجود دارد که چهارده تای آنها اصلی هستند.

مهم‌ترین نادیهای بدن انسان، سه نادی «آیدا»، «پینگالا» و «سوشومنا» هستند.

این سه نادی از انتهای سـتون فقرات تا ساقه مغز امتداد دارند. سوشومنا در مرکز سـتون فقرات مسـتقیماً به طرف بالا امتداد دارد. این نادی بر کانال مرکزی نخاع منطبق است.

آیدا و پینگالا در اطراف نخاع در جهت‌های مخالف با هم تقاطع دارند و به همین حالت در هم تنیده شده، تا بالاترین قسـمت ستون فقرات ادامه می‌یابند. این نادیها معاد ل‌های روحی سیستم‌های عصبی سـمپاتیک و پاراسـمپاتیک می‌باشند. این اعصاب فعالیت‌های غیرارادی کالبد فیزیکی مانند ضربان قلب، هضم غذا، ترشح غدد و حرکات دودی را کنترل می‌کند.

به طور کلی سیسـتم پاراسـمپاتیک بر این فعالیت‌هـا اثر بازدارنـده دارد. در حالی که سیسـتم سـمپاتیک بر این فعالیت‌ها اثر تحریکی داشـته، سـرعت آنها را بالا می‌برد. برای مثال در هنگام استرس با فعال شدن سـمپاتیک ضـربان قلب، سـرعت تنفس، گردش خون و فعالیت سیسـتم عصبی افزایش می‌یابد. اما در همین حال فعالیت دستگاه گوارش از جمله حرکات معده و روده و ترشح بزاق کاهش پیدا می‌کند.

نادی آیدا در ارتباط با سیستم عصبی پاراسمپاتیک عمل می‌کند و عملکرد نادی پینگالا در ارتباط با سیستم عصبی سمپاتیک است. این سه نادی مهم از طریق سوراخهای بینی با تنفس (دم و بازدم) در ارتباط هستند.

هنگامی که تنفس از طریق سوراخ سمت چپ بینی انجام می‌گیرد، نادی آیدا فعال است، در این حالت انسان برای کارهای فکری و ذهنی آمـادگی دارد. هنگـامی که تنفس از طریق سوراخ سـمت راست بینی انجـام می‌گیرد نـادی پینگالاـ فعال است، در این حالت انسان سرشار از نیروی فیزیکیست و برای فعالیت جسمانی آمادگی دارد. پس پینگالا با جنبه‌ی فیزیکی و آیدا با جنبه‌ی ذهنی وجود انسان در ارتباط است.

آیـدا اثر خنک کننـده و پینگالا اثر گرم کننـده دارد. آیـدا و پینگالا قادرنـد مسـتقیما حیات را دریافت و به مراکز انرژی بدن منتقل کنند.

نادی‌هـا را بایـد پاکسـازی کرد یوگـا برای پالاـیش و پاکسـازی کانالهـای انرژی موثرنـد آنهـا در این زمینه شـبیه طب سوزنی عمل می‌کنند تمرینهای تنفسی یوگا کانالها را پاک و انرژی بدن را متعادل می‌سازد. که به آن پرانا می‌گویند. [۶]

پرانایاما

تعریف

پرانـا ماحصـل انرژی‌هـای نهفته‌ایست که در جهـان و انسـان وجود دارد، تنفس تَجَلّی ظـاهری آن، قرار گاه آن قلب آدمیست اغلب موارد همراه هوا وارد بـدن شـدهکه باعث می‌شود به بـدن سـرزندگی و قـدرت اندیشـیدن بدهد. پیرو یوگا یعنی کسـی که آگاه بر دانش این راز است از هیـچ نیرویی بیم نـدارد زیرا او بر کلیه تجلیـات نیروهـای عالم تسلـط یافته است [... ۷] پرانا یوگایک راهکار مراقبـه ای مـوثر می‌باشـد که از طریـق آن ذهن همیشه فعـال و آرام می‌گردد [۸]. پرانـا نمایـانگر تمـام فرمهای انرژیست و در امواج مختلـف متجلی می‌شـود. یکی از فرمهـای انرژی هـواست و تنفس یکی از راههـاییست کـه از راه آن پرانـا دریـافت می‌کنیم. سـطح آگاهی هر موجودی بسـتگی به امواج پراناست که برای انسان قابل جـذب می‌باشـد و آیدا و پینگالا مسـتقیما پرانا را از هوا از طریق تنفس می‌گیرند و مواد سمی را به همراه بازدم به بیرون تخلیه می‌کنند.

چاکرا

چاکراهـا مراکز ظریف پر از انرژی هسـتند که پرانـای کیهـانی را دریـافت کرده، ماننـد یـک مبـدل ولتـاژ، آن را کـاهش یـا افزایش می‌دهنـد و در اختیـار ارگان‌هـا و قسـمت‌های مختلف بـدن قرار می‌دهنـد. این مراکز روانی همـانطور که پرانـا را برای عملکردهـا و قسـمت‌های مشخص بدن مورد استفاده قرار می‌دهند، به همان نسبت می‌توانند به عنوان ماشهای برای بیدار کردن توانایی‌های برتر و آگاهی‌های عمیق‌تر به کار روند در بدن آدمی، چاکراهای انبوهی هست ولی اصلی‌ترین آنها هفت چاکرا می‌باشد.

هر چـاکرایی ارتبـاطی مسـتقیم بـا یک سـری از ارگان‌های بـدن دارد. تاثیرات این چاکرها در عملکرد این ارگان‌ها و همچنین تاثیر بخش، در عملکرد روحی و روانی ما است.

****

منابع:

داریوش شایگان، ادیان و مکتبهای فلسفی هند.

ساتیا سای بابا، تعلیمات ساتیا سای بابا، ترجمه: رؤیا مصاحبی محمدی

سوامی نیرانجانانداسارا سواتی،

یوگا و انرژی درمانی، ترجمه: جلال موسوی نسب،

اشو، تعلیمات تعلیمات تانترا (کندالینی / یوگا)، ج ۱ و ۲، ترجمه: فرشته جنیدی.

سوامی شیوانادا، دم گستری در یوگا، ترجمه فرهاد خالصی مقدم،

عباس روح بخش، نخستین گام در یوگا و چگونه مراقبه کنیم و

محمد تقی فعالی، آفتاب و سایه‌ها،

لیال واتسن، روان درمانی مشرق زمین و مغرب زمین.

محمد تقی فعالی، آفتاب و سایه‌ها

****

[۱]. داریوش شایگان، همان، ص ۶۴۷ و ۶۳۰

[۲]. پانـدیت شامبهوناد، همان، ص ۱۵۹ و سوامی نیرانجانانـدا سـارا سواتی، یوگا و انرژی درمانی، ترجمه: جلال موسوی نسب، ص ۲۹

ر. ک:

لیال واتسن، روان درمانی مشرق زمین و مغرب زمین.

[۳]. داریوش شایگان، همان، ص ۶۵۰ و ۶۶۱ و ۲۳ / ۱۵۳ و ۱۶۰

[۴]. چاترجی و داتا، همان، ص ۵۵۰

[۵]. ر. ک:

نیجالا جویی دوی، یوگا برای شفا بخشی، مترجم شهره عبدالهی.

[۶]. محمد تقی فعالی، آفتاب و سایه‌ها، ص ۹۰، سوامی نیرانجاناندا سارا سواتی، همان، ۷۵ و ۸۰

[۷]. ر. ک:

شیواندا، سوامی، دم گستری در یوگا، ترجمه فرهاد خالصی مقدم، ص ۲۳ تا ۱۳۳

[۸]. پاندیت شامبهوناد، همان، ص ۱۰۳

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فی سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سـایت: www.ghaemiyeh.com ایمیـل: Info@ghaemiyeh.com فروشـگاه اینترنـتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگـانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۵۳-۶۰۹۰به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
اصفهان
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹